ترجمهٔ فارسی

فی ظلال القرآن

تألیف: سیّد قطب

ترجمه: دکتر مصطفی خرّمدل

نشر احسان

في ظلال القرآن

بقلم

سيّد قطب

ترجمهٔ:

دکتر مصطفی خرّم‌دل



نشر احسان

قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶ م.
فی ظلال القرآن. فارسی
فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم‌دل
ویراست ۲
تهران: احسان، ۱۳۸۶.
۷ج.
ISBN: 978-964-356-617-3
ISBN: 978-964-356-623-4
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.
BP۹۸/ ۶ق ۹ف ۹۰۴۱ ۱۳۸۶ — ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران — ۱۰۹۱۳۱۲

فی ظلال القرآن (جلد ششم)

- مؤلف: سید قطب
- مترجم: دکتر مصطفی خرم‌دل
- ناشر: نشر احسان
- چاپخانه: اسوه
- نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷
- تیراژ: ۳۵۰۰
- قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شمارهٔ ٤٠٦ - تلفن: ٦٦٩٥٤٤٠٤
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ١١٤٩٥

شابک دوره: ۳-۶۱۷-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸ — ISBN C: 978-964-356-617-3
شابک ج ۶: ۴-۶۲۳-۳۵۶-۹۶۴-۹۷۸ — ISBN 6: 978-964-356-623-4



فهرست جلد ششم

جزء بیست و هفتم

جزء بیست و هشتم

جزء بیست و نهم

جزء سی‌ام

فی ظلال القرآن

جزء بیست و هفتم

سوره‌های ذاریات، طور، نجم، قمر، الرحمن،
واقعه و حدید

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ذاریات مکّی و ۶۰ آیه است

سُورَةُ الذَّارِيَاتِ

ترتيبها ۵۱ — آياتها ۶۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا ﴿١﴾ فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا ﴿٢﴾ فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا ﴿٣﴾ فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا ﴿٤﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ﴿٥﴾ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ ﴿٧﴾ إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ﴿٨﴾ يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ ﴿٩﴾ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾ يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٢﴾ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ﴿١٣﴾ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٤﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴿١٦﴾ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿١٨﴾ وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴿٢٣﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٤﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٢٦﴾ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٢٧﴾ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٢٨﴾ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾ قَالُوا كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ ﴿٣٣﴾ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٦﴾ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾ وَفِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾ فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴿٤٥﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾ فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾ وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥١﴾ كَذَٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٥٢﴾ أَتَوَاصَوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٥٣﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ ﴿٥٤﴾ وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٥﴾ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ﴿٥٧﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ﴿٥٩﴾ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

این سوره دارای فضای ویژه‌ای است. با ذکر چهار نیرو آغاز می‌گردد که به فرمان یزدان دست اندر کارند. با واژه‌هائی بیان شده‌اند که معانی آنها مبهم است و روشن نیست. چنین به ذهن انسان متبادر می‌شود که او در برابر کارهای اسرارآمیزی قرار گرفته است. خداوند بزرگوار بر انجام کاری سوگند می‌خورد:

﴿ وَالذّٰارِیٰاتِ ذَرْواً، فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً، فَالْجٰارِیٰاتِ یُسْراً، فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً. إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ. وَ إِنَّ الدِّینَ لَوٰاقِعٌ ﴾.

سوگند به بادها که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می‌برند و) به سرعت پراکنده می‌دارند. و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی‌دارند! و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند. و سوگند به فرشتگانی که کارها را (در میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده‌اند! مسلّماً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است، و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.

واژگان «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسّمات» مدلول و معنی آشنا و آشکاری ندارند. بلکه پیچیده‌اند و نیاز به پرسش و پاسخ و توضیح و تفسیر دارند، همانگونه که خود این واژه‌ها همچون سایه‌روشنی را به ذهن می‌اندازند. چه بسا چنین چیزی در فضای این سوره مقصود و مراد باشد.

سوگند نخستین هنوز به پایان نمی‌آید که سوگند دیگری به آسمان خورده می‌شود و به دنبال آن آورده می‌شود:

﴿ وَالسَّمٰاءِ ذٰاتِ الْحُبُکِ ﴾.

سوگند به آسمان که دارای راه‌ها است.

﴿ إِنَّکُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ ﴾.

(ای کفّار! هر لحظه) شما سخن و گفتار دیگری دارید. (گاه فرستادهٔ ما را مجنون، گاه شاعر، گاه ساحر، و ... می‌نامید).

سخن و گفتاری دارید که برجا و پابرجا نمی‌ماند و هماهنگی و همآوائی در آن نیست. سخن و گفتارتان بر تخمینها و گمانها و شکّها استوار است، و از دانش و بینش و یقین و اطمینان سرچشمه نمی‌گیرد و سر برنمی‌زند.

این سوره، با همچون شروع و سرآغازی، گذشته از آن با روند کلّی خود، در شیوهٔ همگانی و سیاق کلامی خویش، کار روشن و آشکاری را در مدّ نظر دارد و آن را پیجوئی و پیگیری می‌کند، و آن ارتباط دادن دل انسان با آسمان، آویزان ساختن دل انسان به جهان غیب یزدان، نجات دادن انسان از گرفتاریهای زمین و زمینیان، آزاد و رها ساختن انسان از هرگونه سدّ و مانعی که میان او و میان عبادت مخلصانهٔ یزدان قرار می‌گیرد، و نمی‌گذارد انسان یکپارچه به پرستش یزدان بپردازد، و با تمام وجود به سوی معبود بگریزد، و پاسخ فرمان یزدان را بدهد که در این سوره آمده است:

﴿ فَفِرُّوا إِلَى اللهِ ﴾.

به سوی (عبادت) خدا بشتابید. (ذاریات/۵۰)

همچنین برای محقّق ساختن و پیاده کردن اراده و مشیّت یزدان در بارهٔ بندگانش است:

﴿ وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِیَعْبُدُونِ ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. (ذاریات/۵۶)

از آنجا که سرگرم شدن به کسب رزق و فراچنگ آوردن روزی، و پرداختن به آنچه قضا و قدر یزدان از رزق و روزی نهان می‌دارد، زمخت‌ترین و ستبرترین و سخت‌ترین و بدترین بخش این سدّها و مانعهای سر راه انسان در زندگی این جهان است، در این سوره به آزاد و رها ساختن حسّ و شور و فکر و اندیشه از بند اسارت آن، و اطمینان دادن و آرامش بخشیدن به انسان از جهت آن، و آویزان کردن دل انسان به آسمان از بابت رزق و روزی، نه آویختن دل به زمین و به اسباب و وسائل آن، پرداخته شده است، و در موارد پراکندهٔ سوره به طور مکرّر بدین امر اشارت رفته است، و به انسان اطمینان داده شده است که از جهت آن آسوده خاطر باشد. این اشاره بدون واسطه و آشکار است، بسان این فرمودهٔ یزدان جهان:

﴿ وَ فِي السَّمٰاءِ رِزْقُکُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ ﴾.

در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعده داده می‌شوید. (ذاریات/۲۲)

﴿ إِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو القُوَّةِ المَتِينُ ﴾.

تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (ذاریات/۵۸)

یا این که بدین کار گوشه زده شده است، بسان این فرمودهٔ یزدان که حال بندگان پرهیزگار خود را در قبال مال دنیا به تصویر می‌زند:

﴿ وَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحْرُومِ ﴾.

در اموال و دارائیشان حقّی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهی‌دست بوده است. (ذاریات/۱۹)

همچنین بدین امر پرداخته شده است بدان هنگام که از جود و بخشش و سخاوت ابراهیم علیه‌السلام سخن رفته است، در آن حال که مهمانان اندک خود را ـ یا فرشتگانی را که مهمانانی پنداشته است ـ پذیرائی می‌کند، و با گوسالهٔ چاقی که فوراً بریان می‌کند و شتابان به پیششان می‌نهد همین که به پیش او می‌آیند و بدو سلام می‌نمایند، بدون این که ایشان را جز همین لحظه شناخته باشد!

نجات دادن دل از بندها و ریسمانهای زمین، و آزادسازی آن از اسارت رزق و روزی، و آویخته داشتن و آویزان کردن دل به آسمان، شوقها و شورهای دل را پیرامون آسمان به پرواز درمی‌آورَد، و چشم دل را به آفریدگار آسمان که در آن بالا بالاها و دارای مقام والا است خیره می‌سازد، بدون این که سدّ و مانعی میان دل و میان پرواز آزادانهٔ دل قرار بگیرد، و آن را از فرار به سوی خدا بازدارد. این امر، محور این سوره است در تمام موضوعها و مسأله‌هائی که دنبال می‌کند. بدین خاطر همچون شروع و سرآغازی قرار گرفته است، و این آهنگ و نوای پیچیده در اوّل آن طنین‌انداز شده است، و بعد از آن، سوگند به آسمان آمده است، و نیز اشارهٔ به آسمان تکرار گردیده است . . .

در همین راستا است که تصویری از پرهیزگاران کشیده شده است، تصویری که در سرآغاز این سوره ترسیم گردیده است:

﴿ إِنَّ المُتَّقِينَ فِي جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ. آخِذِينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ. كانُوا قَلِيلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ. وَ بِالأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَ فِي أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ المَحْرُومِ ﴾.

پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهائی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمرهٔ نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. در اموال و دارائیشان حقّی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهیدست بوده است. (ذاریات/۱۵-۱۹)

این تصویری است از چشم انتظار به خدا داشتن، و مخلصانه از آنِ او بودن، و در شبها به پرستش او پرداختن، و در سحرگاهان رو بدو کردن و گرائیدن. با وجود این که ثروت و دارائی به گوش ایشان خوانده است و آنان را به سوی خود کشیده است، و آنان خویشتن را از فشار دارائی نجات داده‌اند، و از دائرهٔ جاذبه‌اش بیرون کشیده‌اند، و سهم و بهره‌ای برای گدا و تهیدست قرار داده‌اند و حقّ و حقوقی برایشان قائل شده‌اند.

در این راستا است که به آیه‌ها و نشانه‌های شناخت خدا توجیه داده شده است، آیه‌ها و نشانه‌هائی که در زمین و در وجود خودشان جلوه‌گر و پدیدار است. ضمن این که دلها را در مورد رزق و روزی آویزهٔ آسمان می‌دارد، نه این که دلها را آویختهٔ زمین و اسباب و مسائل موجود در آن و نزدیک به دیدگان گرداند:

﴿ وَ فِي الأَرْضِ آياتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ. وَ فِي السَّماءِ رِزْقُكُمْ وَ ما تُوعَدُونَ ﴾.

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خودِ وجود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی‌بینید؟ در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی

که بدان وعده و وعید داده می‌شوید. (ذاریات/۲۰-۲۲)

در این راستا همچنین اشاره می‌شود خدا است که آسمان فراخ را آفریده است، و زمین را برای زندگی، سهل و ساده آماده کرده است، و در زمین زوجها را آفریده است و زوجیّت را در هر چیزی تهیّه دیده است. پیرو همهٔ اینها هم فرار به سوی خدا است:

﴿ وَ ٱلسَّمٰاءَ بَنَيْنٰاهٰا بِأَيْدٍ وَ إِنّٰا لَمُوسِعُونَ. وَ الْأَرْضَ فَرَشْنٰاهٰا فَنِعْمَ الْمٰاهِدُونَ. وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنٰا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَفِرُّوا إِلَى اللهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم. و زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم! ما از هر چیزی جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. به سوی (عبادت) خدا را بشتابید. من بیم‌دهندهٔ آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبریِ من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است). (ذاریات/۴۷-۵۰)

در این راستا همچنین واپسین آهنگِ بلند سوره طنین‌انداز می‌گردد، و از اراده و مشیّت یزدان سبحان در بارهٔ آفرینش پریها و انسانها صحبت می‌کند، و از وظیفه و تکلیف اصلی و مقدّم بر هر چیز دیگر سخن می‌راند:

﴿ وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلّٰا لِيَعْبُدُونِ. مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ. إِنَّ اللهَ هُوَ ٱلرَّزّٰاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچ‌گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس. (ذاریات/۵۶-۵۸)

یک آهنگ و نوا است، ولی با نغمه‌های گوناگون. همهٔ آن نغمه‌ها تنها آن یک آهنگ و نوا را ساز می‌کنند، و آن آواز را زمزمه می‌نمایند و می‌سرایند، آوازی که دل انسان را به سوی آسمان می‌خواند!

اشاره‌های تند و گذرائی در حلقه‌ای از زنجیرهٔ داستان ابراهیم و لوط، و در داستان عاد، و در داستان ثمود، و در داستان قوم نوح به میان آمده است. در اشاره‌ای که به داستان ابراهیم می‌شود نگاهی به دارائی و اموال انداخته شده است. همچنین نگاهی نیز به غیب نهان است بدان هنگام که بدو تولّد پسر بچّهٔ آگاهی مژده داده می‌شود، و بدان هنگام که آن پسر بچّه بدو و به همسرش عطاء می‌گردد، بدون این که توقّع و انتظار او را داشته باشند. در بقیّهٔ داستان، اشاره‌ای به راست و درست بودن وعدهٔ الهی می‌گردد، وعده‌ای که در سرآغاز سوره خدا بر آن سوگند خورده است:

﴿ إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ ﴾.

مسلّماً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است. (ذاریات/۵)

در پایان سوره نیز بدین وعده اشاره می‌گردد تا مشرکین را بدان بیم دهد:

﴿ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحٰابِهِمْ فَلاٰ يَسْتَعْجِلُونِ ﴾.

کسانی که ستم می‌کنند، سهم بزرگی از عذاب دارند، همانند سهم بزرگ یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین!). بنابراین، از من به شتاب وقوع عذاب را مخواهید. (ذاریات/۵۹)

داستانها بدین شکل و نحوی که در این سوره آمده‌اند، با موضوع اصلی خود ارتباط دارند، که دل خالصانه و مخلصانه به پرستش یزدان بپردازد، و خود را از همهٔ سدّها و مانعها نجات دهد، و خویشتن را با آسمان بپیوندد. این پیوند پیش از هر چیز با ایمان و یقین صورت بگیرد، و بعد از آن سدّها و مانعها و سرگرمیها از سر راه پرواز کردن و بال و پر زدن و به سوی آن افق ارجمند روان شدن، برداشته شود.



﴿ وَٱلذّٰارِيٰاتِ ذَرْواً، فَالْحٰامِلاٰتِ وِقْراً، فَالْجٰارِيٰاتِ يُسْراً، فَالْمُقَسِّمٰاتِ أَمْراً ... إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَصٰادِقٌ، وَ

﴿ إِنَّ ٱلدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴾.

سوگند به بادها! که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می‌برند و) به سرعت پراکنده می‌دارند. و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی‌دارند! و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند! و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده‌اند!.. مسلّماً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است.

این آهنگها و نواهای کوتاه و سریع، آن هم با این عبارتهائی که مفاهیم پیچیده‌ای دارند، به ذهن و شعور انسان ـ همان‌گونه که گذشت ـ پیام ویژه‌ای پرتوانداز می‌کنند، و سایه‌روشن معیّنی فرو می‌اندازند، پیام و سایه‌روشنی که دل را متوجّه کار مهمّ و قابل توجّهی می‌سازد، و بدان الهام می‌کند که باید کاری در میان باشد که سزاوار است بیدار و هوشیار بود و رو بدان نمود. در روزگار پیشین اسلام بسیاری از مسلمانان نیاز پیدا کرده‌اند در بارۀ مفاهیم «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات»، و «مقسّمات» پرس و جو کنند و معانی آنها را روشن گردانند.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: شعبه پسر حجّاج، از سمّاک پسر خالد پسر عرعره، نقل کرده است که از علی ﷺ شنیده است، و خود شعبه نیز از قاسم پسر ابوبزه، و از ابوطفیل روایت کرده‌اند که از علی ﷺ شنیده است و به صورتهای گوناگون نیز از امیرالمؤمنین علی پسر ابوطالب ﷺ روایت شده است و ثابت گردیده است که او بالای منبر کوفه رفت و فرمود: از من در بارۀ هر آیه‌ای که در کتاب خداوند بزرگوار است، و در بارۀ هر حدیث و رفتار و روشی که از پیغمبر خدا ﷺ نقل گردیده است نخواهید پرسید مگر این که شما را از آن آگاه می‌گردانم. ابن کواء برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، معنی این فرمودۀ خداوند بزرگوار چیست؟:

﴿ وَٱلذَّٰرِيَٰتِ ذَرْواً ﴾.

سوگند به بادها! که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می‌برند و) به سرعت پراکنده می‌دارند.

علی ﷺ فرمود: باد است.

گفت: چه معنی دارد؟:

﴿ فَٱلْحَٰمِلَٰتِ وِقْراً ﴾.

و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی‌دارند.

فرمود: مراد ابر است.

گفت: معنی این چیست؟:

﴿ فَٱلْجَٰرِيَٰتِ يُسْراً ﴾.

و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه‌ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند.

فرمود: مقصود کشتیها است.

گفت: پس معنی این چیست؟

﴿ فَٱلْمُقَسِّمَٰتِ أَمْراً ﴾.

و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده‌اند.

فرمود: مراد فرشتگان است.

صبیغ پسر عسل تمیمی به پیش عمر پسر خطّاب ﷺ آمد و از او در بارۀ این چیزها پرسید. او هم همان مفاهیم و معانی‌ای را گفت که علی پسر ابوطالب ـ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ فرموده بود. عمر ﷺ احساس کرد که صبیغ آنها را از او برای رخنه گرفتن و سرکشی کردن می‌پرسد. این بود او را تنبیه کرد و از همنشینی با مردمان بازداشت. تا وقتی که توبه کرد و سوگندهای بزرگی را خورد و گفت: چیزی از این چیزها در دل او نبوده است . . . این روایت می‌رساند که پیچیدگی مدلولها و مفهومهای این تعبیرات باعث گردیده است که رخنه‌گیرندگان و عیبجویان خویشتن را در فراسوی آنها پنهان کنند و پرسشهائی در بارۀ آنها بکنند.

ابن عبّاس، ابن عمر، مجاهد، سعید پسر جبیر، حسن، قتاده، سدی ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ ـ و کسان بسیار دیگری نیز

این تعبیرات را همان‌گونه معنی کرده‌اند. ابن جریر و ابن ابوحاتم هم جز این برداشت نکرده‌اند و معنی ننموده‌اند (همان‌گونه که ابن کثیر گفته است).
یزدان سبحان سوگند خورده است به بادهائی که می‌پراکنند و پخش می‌کنند گرد و غبارها و گرده‌های گیاهان و درختان، و ابرها، و چیزهای دیگری را که انسان از آنها باخبر است و یا بی‌خبر . . . و سوگند می‌خورد به ابرهائی که آبستن به آب و بردارندگان بار سنگین آن هستند و متراکم می‌باشند، و خدا ابرها را می‌راند به هرجا که بخواهد. خدا سوگند می‌خورد به کشتیهائی که ساده و آسان در پرتو قدرت یزدان بر سطح آبها جاری و در حرکت می‌باشند برابر ویژگیها و وزن مخصوصهائی که خداوند بزرگوار در آبها و کشتیها و در سراسر جهان هستی به ودیعت نهاده است و اجازه می‌دهند جریان و حرکت، بدین سادگی و آسانی، میسّر و ممکن گردد. آن‌گاه یزدان سبحان به فرشتگان سوگند می‌خورد، فرشتگانی که هریک از آنان عهده‌دار کاری از کارها هستند و امور و شؤون را در میان خود تقسیم می‌کنند، و اوامر خدا را می‌شنوند و می‌پذیرند و آنها را طبق دستور و برابر اراده و مشیّت ایزد متعال برعهده می‌گیرند و میان خود تقسیم می‌کنند، و به کارهای ویژهٔ خود سرگرم می‌گردند، و مطابق درخواست خدا و برابر وظیفهٔ محوّله کارها را در جهان تقسیم می‌کنند و به انجام وظیفه می‌پردازند.
بادها و ابرها و کشتیها و فرشتگان، آفریده‌هائی از آفریده‌های یزدانند، و یزدان آنها را ابزار و وسیله‌ای برای اجرای قدرت خود، و پرده‌ای برای نمایش اراده و مشیّت خویش می‌گرداند. از راه همچون ابزار و وسائلی قضا و قدر خدا پیاده می‌شود و تحقّق پیدا می‌کند. خدا بدانها سوگند می‌خورد تا آنها را بزرگ و سترگ نشان دهد، و دلها را متوجّه آنها سازد، و دلها به معانی و مفاهیمی پی ببرند که در فراسوی آنها است، و دست خدا را ببینند در آن حال و احوالی که آنها را پدید می‌آورد و هستی می‌بخشد و آنها را به کار می‌گمارد و به گردش و چرخش درمی‌آورد و قضا و قدر مرسوم و معمول خدا را پیاده و محقّق می‌گرداند. بیان این امور بدین شکل و با صفت خاصّ خود، دل را متوجّه اسرار نهان در آنها می‌سازد، و دل را به دنبال همچون ذکر الهامگرانه‌ای آویزهٔ نوآفرینی می‌کند که چنین آفریده‌هائی را هستی بخشیده است و به جهان گسیل داشته است.
گذشته از این، چه بسا این چیزها از ناحیهٔ دیگری با موضوع رزق و روزی پیوند داشته باشد موضوعی که روند این سوره بر آن است و در صدد است که دل انسان را از بندها و کمندهایش برهاند و آن را از زیر بارهای سنگینش برکشد و آزاد گرداند. بادها و ابرها و کشتیها پیوند آشکاری با رزق و روزی و وسائل و اسباب آن دارند. فرشتگان و تقسیم وظائف و تکالیفشان نیز با مسألهٔ رزق و روزی ارتباط تنگاتنگ دارد. چه رزق و روزی یکی از این قسم وظیفه و تکلیف، و یکی از این تقسیم امور در میانشان است. بدین جهت پیوند موجود در میان این چنین شروع و سرآغازی و میان موضوعی که این سوره در میان موضوعهای گوناگون بدان می‌پردازد، هویدا و پیدا می‌گردد.
یزدان سبحان بدین چهار آفریده سوگند می‌خورد بر این که:
﴿ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ. وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴾.
مسلّماً چیزی که بدان وعده داده می‌شوید و از آن ترسانیده می‌شوید، راست و قطعی است، و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.
خداوند به مردمان وعده داده است که بدیشان در برابر خوبی، خوبی بکند، و در برابر بدی، بدیشان بدی برساند. اگر خداوند در زمین حساب و کتابشان را به تأخیر انداخته است و بدیشان مهلت و فرصت داده است، در آخرت حساب و کتاب ایشان را به تأخیر نمی‌اندازد و قطعاً در آنجا به حساب و کتابشان می‌رسد!

﴿وَإِنَّ ٱلدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾.

و روز جزا و سزا، حتماً وقوع پیدا می‌کند و می‌آید.

وعده، راست و حتمی است، چه در اینجا و چه در آنجا . . . از جملهٔ چیزهائی که خدا بدیشان وعده داده است رزق و روزی است. رزق و روزی را برایشان تضمین فرموده است به صورت زیاد و فراوان یا به شکل کم و اندک، آن‌گونه که اراده و مشیّت خدا می‌خواهد. وعدهٔ خدا در راستای رزق و روزی، راست و درست و قطعی و حتمی است، همان‌گونه که وعدهٔ خدا در بارهٔ هر چیزی و هر کاری، راست و درست و قطعی و حتمی است.

باید که تحقّق حاصل کند و پیاده شود آنچه که خدا به مردمان وعده داده است، بدان شکل و بدان گونه‌ای که یزدان سبحان آن را می‌طلبد و می‌خواهد، و در وقت و زمانی که یزدان سبحان آن را در نظر دارد و آن را تعیین فرموده است. تحقّق پیدا کردن و وقوع یافتن کارها به سوگند خدا نیازی ندارد، ولیکن خدا به این موجودات و مخلوقات خود سوگند می‌خورد تا دلها را متوجّه آنها گرداند ـ همان‌گونه که گذشت ـ و دلها بیندیشند در بارهٔ نوآوریها و نوآفرینیها و قدرت و توان و تدبیر و تقدیری که در فراسوی این چیزها است و به دلها الهام می‌دارند که وعدهٔ خدا ـ آفریدگار این آفریده‌ها بدین نظم و نظام و بدین تدبیر و تقدیر و سنجش دقیق ـ باید که راست و درست و قطعی و حتمی باشد، و باید که حساب و کتاب دقیقِ خوبی و بدی و صلاح و فساد، انجام بگیرد و صورت بپذیرد. چه سرشت این پدیده‌ها و آفریده‌ها بیانگر این هستند که کار جهان، بیهوده و تصادفی و گزاف و سرسری نیست . . . همچنین این پدیده‌ها و آفریده‌ها نشانه‌های آشکار و دلیلهای نیرومندی هستند، و بیانگر ارزش این چنین سوگندی بوده که دل را و ذهن را سخت متوجّه آنها می‌گرداند. این هم شیوه‌ای و راهی از شیوه‌ها و راه‌های الهام‌بخشی و پرورشی، و بدون واسطه سخن گفتن با فطرت به زبان هستی است!

✿

سوگند دوم نیز چنین است:

﴿وَٱلسَّمَاءِ ذَاتِ ٱلْحُبُكِ. إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ، يُؤْفَكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾.

سوگند به آسمان! که دارای راه‌ها است. (ای کفّار! هر لحظه) شما سخن و گفتار دیگری دارید. (گاه فرستادهٔ ما را مجنون، گاه شاعر، گاه ساحر، و . . . می‌نامید). کسانی (از ایمان به سزا و جزا) منحرف می‌شوند که (از مسیر دلیل عقل و منطق حقّ‌طلبی، به سبب پیروی از اهریمن و هوا و هوس) منحرف شده باشند.

یزدان سبحان به آسمان منظّم و مرتّب و هماهنگ و دارای ترکیب‌بندِ استوار سوگند می‌خورد، نظم و ترتیب و هماهنگی‌ای که به نظم و ترتیب و هماهنگی زره می‌ماند، زره‌ای که حلقه‌هایش درهم تنیده و تو در تو باشد. چه بسا این هم شکلی از اَشکال ابرها در آسمان باشد، بدان هنگام که راه راه و آراسته و پیراسته بسان زره چین چین و حلقه حلقه است، چین چین و حلقه حلقه‌ای که آب و شن پیدا می‌کنند زمانی که باد بر آنها می‌وزد. چه‌بسا این هم وضع و حالی باشد که پیوسته ترکیب‌بند کره‌ها و مدارهای درهم تنیده و هماهنگ، داشته باشد.

یزدان سبحان به آسمان هماهنگ و دارای راه‌ها سوگند یاد می‌کند که آنان گفتار گوناگون و جوراجور و پریشان و نابسامانی دارند. گفتارشان استوار و برقرار نیست. دارای ثبات و استقرار نمی‌باشد. هرکس خواست از آن گفتار روی می‌گرداند، و هرکس خواست بر آن بماند بر آن می‌ماند. چرا که گفتارشان بجا و برجا نبوده و دارای توافق و ثبات نمی‌باشد. بلکه پیوسته ویلانی و حیرانی و همیشه پریشانی و نابسامانی حاکم است. باطل همیشه این چنین است. باطل زمینی است که می‌لرزد و تاب می‌خورد، و بیابانی است که نشانه‌ها و نوری ندارد. سخن باطل تاب می‌خورد و می‌آید و می‌رود و به اصل ثابتی برنمی‌گردد و میزان و معیار دقیقی ندارد. گویندگان آن سخن همین که بر آن گرد می‌آیند پراکنده

می‌گردند و پس از اندک مدّتی از آن دوری می‌گزینند، و مخالفت و دشمنانگی به میانشان می‌خزد و می‌افتد. پریشانی و نابسامانی و اختلاف و ستیزشان، و کار آمیخته و آشفتهٔ ایشان، وقتی روشن و آشکار پدیدار می‌آید که بدان در سایهٔ آسمانی نگریسته شود که دارای راه‌ها و نظم و نظام، و دارای ترکیب‌بند و ساختار منظّم و مرتّب است.

آنگاه روند قرآنی به پیش می‌رود و مقرّر می‌دارد که آنان با خیالها و گمانها در بارهٔ آخرت بسر می‌برند، و در این خیالها و گمانها متّکی به حقّ و حقیقت یا اطمینان و یقین نیستند. ایشان در بارهٔ این حقّ روشن، گفتارهای گوناگون دارند و هردم سخنی می‌گویند. آن گاه آن روز را در صحنهٔ زنده‌ای که چشمها آن را می‌پایند و نظاره می‌نمایند برایشان به تصویر می‌کشد:

﴿ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ. يَسْأَلُونَ: أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ؟ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ. ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ. هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴾.

مرگ بر دروغگویان! همان کسانی که در گرداب ضلالت و جهالت، غافل و سرگشته‌اند (و راه به جائی نمی‌برند. با تمسخر پیوسته) می‌پرسند: روزِ (حساب و کتاب و) سزا و جزا کی خواهد بود؟ آن روز، روزی است که ایشان روی آتش گداخته می‌شوند. (بدیشان گفته می‌شود:) بچشید عذاب خود را. این همان چیزی است که در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید.

«خَرْص» که مصدر «الْخَرَّاصُونَ» است به معنی ظنّ و گمان و سنجش سرسری و ناسنجیده‌ای است که متّکی به میزان و معیار دقیقی نیست. یزدان سبحان دعا می‌فرماید که کشته شوند! وای چه هول و هراسی! خدا درخواست کشتن و مرگ آنان را می‌نماید!

﴿ قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ ﴾.

مرگ بر دروغگویان (آن کسانی که از روی گمان و تخمین سخن می‌گویند).

کار ایشان را روشن‌تر و آشکارتر بیان می‌فرماید:

﴿ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴾.

همان کسانی که در گرداب ضلالت و جهالت، غافل و سرگشته‌اند (و راه به جائی نمی‌برند).

آنان غرق در گرداب گمراهیها و خیالبافیها هستند، و بیدار و هوشیار نمی‌گردند. تعبیر سخن، سایه‌روشن خود را دارد. این جماعت را چنین به تصویر می‌کشد که گوئی آنان در منجلاب گمراهیها و خیالبافیها سرگشته و حیران و ویلانند و از چیزهائی که در پیرامون ایشان می‌گذرد بی‌خبرند و متوجّه چیزی نیستند. انگار مست و مدهوشند!

انگار آنان کارِ آشکاری را هم نمی‌بینند، کار آشکاری که هرکس هوشیاری و غیر مدهوشی آن را می‌بیند و بدان یقین و اطمینان پیدا می‌کند. چه آنان:

﴿ يَسْأَلُونَ: أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ؟ ﴾.

می‌پرسند: روزِ (حساب و کتاب و) سزا و جزا کی خواهد بود؟

این‌گونه می‌پرسند. پرسش آنان هم برای آگاهی پیدا کردن و شناسائی کردن نیست، بلکه پرسش ایشان جنبهٔ انکار کردن و تکذیب نمودن و دروغ شمردن دارد. می‌خواهند بگویند فرارسیدن روز سزا و جزا دور از عقل و نادرست است. بیانگر این مقصود، واژهٔ «أَيَّانَ؟» [کی؟] است!

سپس هرچه زودتر صحنه‌ای را به جلو چشمانشان می‌دارد که در آن روز بدان گرفتارند، آن روزی که آنان آن را دور از عقل می‌پندارند و منکر آن هستند. در این صحنه آنان دارند با آتش می‌سوزند و داغ و تافته می‌گردند، بسان سوختن و داغ و تفته شدن فلزی که می‌خواهند ماهیّت آن را شناسائی کنند:

﴿ يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ! ﴾.

آن روز، روزی است که ایشان روی آتش گداخته می‌شوند!

همراه با این چنین سوختن و گداختنی، سرکوبی و توبیخ دردناکی در همچون موقعیّت سختی است:

﴿ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ. هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴾.

(بدیشان گفته می‌شود:) بچشید عذاب خود را. این همان چیزی است که در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدید.

چنین بیانی، پاسخ سزاوار این پرسش است. این گونه درشتی و پرخاشی که در این صحنه پدیدار و نمودار است همسنگ بی‌خبری و فراموشی و غفلتی است که گمان برندگان و ناسنجیده سخنگویانِ دروغگو با آن می‌زیستند و بسر می‌بردند. این عذاب و عقاب هم مصداق دعای مرگ ایشان از سوی یزدان جهان است که با تندترین شیوهٔ بیان و با سخت‌ترین و درشت‌ترین سخن از آن سخن رفته است:

﴿ يَوْمَ هُمْ عَلَى ٱلنَّارِ يُفْتَنُونَ! ﴾.

آن روز، روزی است که ایشان روی آتش گداخته می‌شوند!.

❁

بر کرانهٔ دیگر، و در صفحهٔ مقابل، صحنهٔ دیگری ترسیم می‌شود، صحنهٔ دستهٔ دیگری، دسته‌ای که یقین و اطمینان دارند و سخن به گزاف نمی‌گویند. پرهیزگارند و به خود نمی‌بالند. بیدار و هوشیارند و مشغول پرستش خداوند دادارند. طلب آمرزش می‌کنند، و عمر را در بی‌خبری و بیهوشی بسر نمی‌برند:

﴿ إِنَّ ٱلْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ. آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ. كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ. وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ. وَ فِي أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ لِلسّٰائِلِ وَالْـمَحْرُومِ ﴾.

پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود. دریافت می‌دارند چیزهائی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد. چرا که آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمرهٔ نیکوکاران بوده‌اند. آنان اندکی از شب می‌خفتند. و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند. و در اموال و دارائیشان حقّی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهیدست بوده است.

این دسته، دستهٔ پرهیزگارانند. بیدار و هوشیارند. می‌دانند که خدا آنان را زیر نظر می‌دارد و سخت ایشان را می‌پاید. آنان هم مواظب خود هستند و از خود حساب می‌کشند. اینان:

﴿ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ ﴾.

در میان باغهای بهشت و چشمه‌ساران خواهند بود.

﴿ آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ ﴾.

دریافت می‌دارند چیزهائی را که پروردگارشان بدیشان مرحمت فرموده باشد.

دریافت می‌دارند فضل و لطف و احسان و انعام خدا را، به عنوان سزا و جزای کارهائی که در زندگی جهان انجام داده‌اند. از آن جمله خدا را پرستش می‌کرده‌اند، بدان گونه که انگار او را می‌بینند، و یقین داشتند که خدا ایشان را می‌بیند:

﴿ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ ﴾.

آنان پیش از آن (در سرای جهان) از زمرهٔ نیکوکاران بوده‌اند.

نیکوکاریِ ایشان را به تصویر می‌کشد، تصویری که ایشان را در حال خشوع و خضوع نشان می‌دهد، و آنان را مهربان و حسّاس و بیدار و هوشیار، پدیدار و آشکار می‌سازد:

﴿ كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ. وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴾.

آنان اندکی از شب می‌خفتند، و در سحرگاهان درخواست آمرزش می‌کردند.

آنان در دل شبها بیدار می‌ماندند، در حالی که سائر مردمان در خواب بودند. با درخواست آمرزش از یزدان و طلب رحم و شفقت از او، رو به پروردگارشان می‌کردند. جز اندکی چرت نمی‌زدند و به خواب نمی‌رفتند، و در شبهایشان جز اندکی نمی‌خوابیدند. در دل شب با پروردگارشان انس و الفت می‌گرفتند، و پهلوهایشان از رختخوابهایشان جدا و دور می‌گشت، و آهسته و آرام چشم به آستانهٔ یزدان می‌دوختند و سبکبالانِ آستانهٔ خداوند مهربان می‌گشتند، و خواب بر ایشان سنگینی نمی‌کرد!

حسن بصری گفته است:

﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴾.

آنان اندکی از شب می‌خوابیدند.

آنان زحمت شب‌زنده‌داری را به خود می‌دادند، و جز اندکی از شب نمی‌خوابیدند، و سر حال و خوشحال تا بامداد بیدار می‌ماندند، تا بدان‌گاه که سحرگاهان طلب آمرزش می‌کردند.

قتاده گفته است: احنف پسر قیس بیان کرده است:

﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴾.

یعنی آنان جز اندکی نمی‌خوابیدند. سپس می‌گوید: من از زمرهٔ کسانی نبودم که این آیه از ایشان صحبت می‌فرماید!

حسن بصری گفته است: احنف پسر قیس می‌گفت: عمل خود را با عمل اهل بهشت برابر نهادم، دیدم که بهشتیان فاصلهٔ بسیاری با ما دارند. آنان کجا و ما کجا! ما مردمانی هستیم که به گرد ایشان نمی‌رسیم. اعمال ایشان کجا و اعمال ما کجا! آنان در شب جز اندکی نمی‌خوابیدند. اعمال خود را با اعمال دوزخیان برابر نهادم، دیدم که آنان مردمانی هستند که هیچ‌گونه خیر و خوبی در ایشان نیست. کتاب خدا را تکذیب کرده‌اند و دروغ نامیده‌اند، و به انبیاء خدا باور نداشته‌اند، و رستاخیز را نپذیرفته‌اند و به زندگی پس از مرگ معتقد نبوده‌اند. خود را از زمرهٔ کسانی دیدم که بهترین آنان کسانیند که اعمال نیک و اعمال بد را آمیزهٔ یکدیگر کرده‌اند، و نیکی و بدی را به هم آمیخته‌اند.

عبدالرحمن پسر زید پسر اسلم گفته است: مردی از قبیلهٔ بنی‌تمیم به پدرم گفت: ای ابواسامه! صفتی است که آن را در خودمان نمی‌بینیم. خداوند بزرگوار از مردمانی سخن گفته است و فرموده است:

﴿كَانُوا قَلِيلاً مِنَ ٱللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴾.

ما به خدا سوگند اندکی از شب هم برنمی‌خیزیم! پدرم رحمه‌الله بدو گفت: خوشا به حال کسی که وقتی که خواب او را فراگرفت و به خواب رفت برخیزد و بیدار بماند، و از خدا بترسد زمانی که از خواب بیدار شد.

این حالی است که کسانی از تابعین آرزوی رسیدن بدان را داشته‌اند و بدان مقام و منزلت چشم امید دوخته‌اند! ـ تابعینی که مکانت و منزلت والائی در ایمان و یقین داشته‌اند ـ آنان مقام خود را پائین‌تر از مقام چنین کسانی دیده‌اند، مقامی که یزدان برخی از مردمان را برای رسیدن بدان برگزیده است و همچون جاهی بدیشان روا دیده است، و ایشان را توفیق داده است که حقِ همچون جاه و مقامی را بجای آورند، و خدا آنان را در پیشگاه خود از زمرهٔ نیکوکاران قلمداد بفرماید.

این، حال و وضع ایشان با پروردگارشان است، و امّا حال و وضعشان با مردمان، و با دارائی و اموال، آن گونه است که سزاوار نیکوکاران است:

﴿وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴾.

در اموال و دارائیشان حقّی و سهمی (جز زکات) برای گدایان و بینوایان تهیدست است.

آنان سهمی را به گدائی اختصاص می‌دهند که گدائی می‌کند و بدو چیزی داده می‌شود، و سهمی را به بینوائی اختصاص می‌دهند که ندارد و گدائی نمی‌کند و سکوت می‌نماید و از درخواست چیزی شرم و حیا می‌کند. آنان بخشی را بدین و بخشی را بدان اختصاص می‌دهند و بر خویشتن واجب و لازم می‌گردانند. آنان تعیین چنین سهمی را به دلخواه خود بر خویشتن واجب و لازم می‌نمایند، سهمی که از سوی یزدان حدود و اندازه‌ای برای آن مقرّر نشده است. بلکه حقّی است که محسنان برای گدایان و بینوایان تعیین و بر عهده می‌گیرند.

این هم اشاره‌ای است که با موضوع رزق و روزی و ثروت و دارائی می‌خواند، موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد، تا دل را از بندها و کمندهای بخل و تنگچشمی، و از زیر بارهای سنگین آن برهاند، و از سدّها و مانعهای سرگرم شدن به رزق و روزی نجات دهد، و برای بخش دوم این سوره مقدّمه‌چینی کند و زمینه را آماده سازد، در آن زمان که نشانهٔ پرهیزگاران

و تصویر نیکوکاران را تکمیل می‌نماید.

❁

﴿وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟ وَ فِي ٱلسَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ. فَوَرَبِّ ٱلسَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ﴾.

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خودِ وجود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی‌بینید؟ در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید. به خدای آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی‌دینان) حقّ است، درست همان‌گونه که شما سخن می‌گوئید (و سخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و در بارهٔ آن شکّ و تردیدی ندارید).

این آیه‌ها اشاره‌ای به نشانه‌های خداشناسی موجود در زمین و در وجود خود انسانها دارد. چشمها را متوجّه آسمان در بارهٔ رزق و روزی قطعی و بهرهٔ مقدّر می‌گردانند. این آیه‌ها با سوگند بزرگی خاتمه می‌پذیرند، سوگندی که یزدان سبحان به ذات خود می‌خورد، با این توصیف:

﴿رَبِّ ٱلسَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ﴾.

خدای آسمان و زمین.

آسمان و زمینی که از آنها در این بخش سخن رفته است. این سوگند بزرگ خورده می‌شود بر این که این سخنی که برایشان از سوی یزدان گفته می‌شود حقّ است و باید بدان یقین و اطمینان داشت.

﴿وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟﴾.

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند). و در خود وجود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است). مگر نمی‌بینید؟

این ستاره‌ای که بر سطح آن زندگی می‌کنیم نمایشگاه بس فراخ و هراس‌انگیزی از نشانه‌ها و دلائل شناخت خدا و از عجائب و غرائب ساختار شگفت‌انگیز او است. نمایشگاهی است که تاکنون چندان چیزی از زیبائیها و شگرفیهای آن را ندیده‌ایم و بدانها پی نبرده‌ایم. تنها اندکی از بسیاری را شناخته‌ایم یا ورانداز کرده‌ایم. ما هر روزه چیز تازه‌ای را از این نمایشگاه می‌بینیم و کشف می‌کنیم، و از چیز تازه‌ای اطّلاع پیدا می‌کنیم . . .

بسان همین نمایشگاه زمین نمایشاه دیگری است که در وجود خود ما انسانها نهفته است . . . بلی خود انسان! منبع اسرار نهان! انسانی که رازها و رمزهای سراسر این جهان هستی در آن نهفته است، نه فقط رازها و رمزهای این ستارهٔ زمینی!

دو آیه بدین دو نمایشگاه، چنین اشارهٔ مختصری دارند، اشارهٔ مختصری که دو لنگهٔ درهای این دو نمایشگاه را باز می‌کند و گشوده می‌دارد برای هر کسی که بخواهد به تماشا بپردازد و یقین و اطمینان پیدا کند و زندگی خود را لبریز سازد تا بدانجا که از لذّت و شادی، و از پند و اندرز و درس عبرت زنده، و از پشتوانه‌های ارزشمند شناخت راست و درست، سرریز گردد، پشتوانه‌هائی که دلها را بالا می‌برند و والا می‌گردانند، و عمرها را چندین برابر می‌نمایند!

نصوص قرآنی آمادگی کار را دارند و می‌توانند در میان همهٔ مردمان و همهٔ محیطها و در تمام شرائط و ظروف و احوال و اوضاع، کارآ باشند. توانائی این را دارند که به هر کسی و به هر عقلی و به هر فهم و شعوری پشتوانهٔ معیّنی ببخشند، به هریک از آنها به اندازهٔ آنچه می‌پذیرد و توان آن را دارد.

هر زمان که انسان در علوم و فنون پیشرفت کند، و درک و فهمش وسعت و فراخی گیرد، و اطّلاعات و

معلوماتش بیشتر شود، و تجربه‌ها و آزموده‌هایش زیادتر گردد، و بر اسرار جهان و اسرار نفس بشری اطّلاع بهتری به دست آورد، بهرهٔ او از آیات قرآن اوج می‌گیرد، و پشتوانه‌اش ستبر می‌شود، و توشه‌ای که از نصوص قرآن دریافت می‌دارد، گوناگون و متنوّع می‌گردد . . . قرآن کتابی است که:

(لاٰ تَنْفَدُ عَجائِبُهُ، وَ لاٰ يَخْلَقُ عَلیٰ كَثْرَةِ الرَّدِّ).

شگفتیهایش به پایان نمی‌آید، و بر اثر تکرار کهنه نمی‌گردد و ملال‌انگیز نمی‌شود.

همان‌گونه که پیغمبر ﷺ در بارهٔ آن فرموده است، پیغمبری که این قرآن را دریافت داشته است، و اسرار آن را به خاطر سپرده است، و با اسرار و معانی آن زیسته است. پیغمبر ﷺ از تجربهٔ زنده‌ای سخن می‌گوید که آن را در درون خود یافته است و آن چنان که گذشت از آن تجربه سخن گفته است.

کسانی که برای نخستین بار این قرآن را شنیده‌اند و پیش از دیگران به نشانه‌ها و دلائل شناخت خدا در زمین و در نفس بشری، گوش جان سپرده‌اند، بهرهٔ خود را برده‌اند و پشتوانهٔ خویش را دریافت داشته‌اند، مطابق با آگاهیها و آزموده‌ها و تابشهای درونی‌ای که پیدا کرده‌اند. هر نسلی هم که پس از آنان آمده‌اند بهرهٔ خود را برده‌اند، بهره‌ای که متناسب با علوم و فنون و معلومات و اطّلاعات و تجربه‌ها و آزموده‌هایشان بوده است. ما هم بهرهٔ خود را از قرآن می‌بریم بدان اندازه که گسترهٔ دانش و آگاهی و آزمونمان فراخی و افزایش می‌پذیرد، و بدان مقدار که از اسرار بی‌پایان این جهان بزرگ در زمین و در نفس بشری، برایمان کشف و روشن می‌شود. نسلهای بعد از ما هم بهره‌ای که ایشان در نظر است و اندوخته گردیده است از نشانه‌ها و دلائلی که برای ما مجهول و ناشناخته می‌ماند، نشانه‌ها و دلائلی که از زمین و از خود انسان برای ما کشف و روشن نگردیده است، خواهند برد و نصیب خود خواهند کرد. و این دو نمایشگاه الهی بزرگ و سترگ و هول‌انگیز و هراس‌انگیز پر از عجائب و غرائب و چیزهای تازه و نو، تا آخر زمان باقی و برجا می‌مانند.

این زمین، این سیّاره‌ای که برای زندگی آماده گردیده است، و آمادهٔ پذیرش حیات و حفاظت از آن با تمام ویژگیهای خود است، به گونه‌ای که برای ما در داخل این جهان هولناک منحصر به فرد است، جهانی که پر از ستارگان و سیّارگان است. سیّارگان تعدادشان برابر ارقام و اعدادی که تاکنون ما می‌دانیم ـ تازه آنچه ما از جهان می‌دانیم نسبت بدانچه ما از جهان نمی‌دانیم قابل ذکر نیست ـ صدها میلیون کهکشان کشف شده است.[1] هر کهکشانی هم صدها میلیون ستاره دارد، و سیّارگان تابع ستارگانند!

با درنظر گرفتن این اعداد و ارقامی که قابل شمارش نیست، نزدیک است بگوئیم تنها زمین آمادگی پذیرش و نگاهداری این نوع حیات را دارد که بر سطح آن استوار و برقرار است. همین سیّاره اگر یک ویژگی از ویژگیهای بیشمار آن واقعاً مختلّ گردد، وجود این نوع حیات بر سطح آن مشکل و ناممکن می‌گردد . . . اگر حجم زمین از لحاظ کوچکی یا بزرگی مختلّ شود، اگر وضع زمین نسبت به خورشید تغییر پذیرد و از خورشید مثلاً دور یا نزدیک گردد، اگر حجم خورشید و درجهٔ حرارت آن تغییر بکند، اگر میل محوری زمین اینجا و آنجا تغییر بکند، اگر حرکت زمین پیرامون خود یا پیرامون خورشید از لحاظ سرعت یا کندی تغییر پذیرد، اگر حجم ماه ـ که تابع زمین است ـ یا دوری ماه از زمین تغییر کند، اگر نسبت آب یا خشکی زمین تغییر کند و مثلاً کم‌تر یا بیشتر شود . . . اگر . . . اگر . . . اگر ... و هزاران هماهنگی و همخوانی و همسوئی و همطرازی معروف و مجهولی که برای صلاحیّت زمین جهت این نوع حیات و نگاهداری و نگاهبانی آن لازم است، تغییر کند، همچون حیاتی بر سطح زمین میسّر نخواهد بود و باقی نخواهد ماند.

آیا این چیزها و این رابطه‌ها نشانه‌ای و دلیلی، یا

۱- تاکنون ۱۲۳ میلیارد کهکشان کشف گردیده است. (مترجم)

نشانه‌ها و دلائلی بر وجود خدا نیستند که در این نمایشگاه الهی به معرض دید گذارده شده‌اند؟

گذشته از اینها، این ارزاق و اقواتی که در زمین اندوخته و ذخیره گردیده است، برای زنده‌ها و جاندارهائی که در آن زندگی می‌کنند، چه آنها که بر سطح زمین سکونت دارند، و چه آنها که در فضاهای زمین شناورند، و چه آنها که در آبهای زمین هستند و دل آبها را می‌شکافند، و چه آنهائی که در درزها و شکافها و گودالها و غارهای زمین پنهان می‌شوند، و چه آنها که در سردابها و لایه‌ها و چینهای زمین نهان می‌گردند . . . این ارزاق و اقوات آماده است و به صورت مرکّب یا ساده و قابل هستی به شکلهای گوناگون و در انواع جوراجور، نیاز این همه زنده‌ها و جاندارهای بیشمار را برآورده می‌کند، و غذای گوناگون و خارج از شمار آنها را نیز تأمین می‌نماید ... این ارزاق و اقوات نهان در دل زمین، و روان در مجراها، و شناور در هوا، و روئیدنی بر سطح زمین، و آینده به سوی زمین از خورشید و جاهای دیگر، چه آنچه راکه می‌شناسیم و چه آنچه راکه نمی‌شناسیم، ولیکن برمی‌جهند و برمی‌جوشند و پدیدار و نمودار می‌گردند برابر فرمان مشیّت و اراده‌ای که این پرورشگاه را آفریده است برای این نوع حیات، و آن را آماده کرده است با تمام چیزهائی که لازمهٔ این انواع فراوان و بیشمار است . . .

دگرگونی و جوراجوری منظره‌ها و صحنه‌های این زمین، تا آنجاکه چشم می‌بیند، و گام به جلو می‌رود، و عجائب و غرائب این صحنه‌هائی که پایان نمی‌پذیرد: درّه‌ها، دشتها، پستیها و بلندیها، دامنه‌ها و کوه‌ها، دریاها و دریاچه‌ها، رودها و آبگیرها، تکّه‌ها و قطعه‌های گوناگون زمین در کنار همدیگر، باغهای رز و انگور، کشتزارها، نخلستانهای یک پایه و دو پایه . . . هر صحنه‌ای از این صحنه‌ها با دست نوآفرین یزدان و مبدع کلّ جهان پدید می‌آید و پیوسته نقش‌آفرینی و دگرگونی صورت می‌پذیرد و هردم شکلی و هرآن نقشی نمایش داده می‌شود. انسان از جائی می‌گذرد که خشک و بی آب و علف است، ناگهان صحنه‌ای و منظره‌ای می‌بیند. از جای دیگری می‌گذرد که نمناک و چمنزار است، ناگهان صحنه‌ای و منظرهٔ دیگری را مشاهده می‌کند. گیاه سبز و خرّمی را می‌بیند، خودش صحنه و منظره‌ای است. در وقت درو آن را می‌بیند، بدان‌گاه که سر برزده است و به رقص و موج افتاده است و بعد زرد و خشک و پرپر گردیده است، هردم صحنه‌ای و منظره‌ای پیدا می‌کند. در صورتی که انسان چه بسا به اندازهٔ آغوشی یا متری از مکان را نپیموده است، ولی این همه نقش بر در و دیوار وجود دیده است!

آفریده‌هائی از جاندارانی که این زمین را آباد می‌کنند، گیاه، حیوان، پرنده، ماهی، خزندگان، حشره‌ها، و . . . گذشته از انسان که قرآن با نصّ ویژه‌ای بدو پرداخته است . . . همهٔ این آفریده‌هائی که تعدادشان شناخته نشده است و انواع و اجناس آنها هنوز مشخّص نگردیده است ـ چه رسد به این که شمارهٔ آنها روشن شود و اقسامشان سرشماری گردد، و این کار ناممکن است ـ هر آفریده‌ای از اینها خودش امّتی و ملّتی محسوب می‌گردد! و هر فردی از آنها عجیب و غریب و شگفت و شگرف است. هر حیوانی، هر پرنده‌ای، هر خزنده‌ای، هر حشره‌ای، هر کرمی، هر گیاهی، نه نه بلکه هر پری در بالی و هر برگی در نی‌ای، هر ورقی در گلی، هر رگی در برگی و ورقی، همه و همه شگفت‌انگیز است، در آن نمایشگاه عجیب و غریبی که عجائب و غرائب آن پایان نمی‌پذیرد!

اگر انسانی برود، نه نه اگر همهٔ انسانها بروند و در بارهٔ این چیزها بیندیشند، و تنها اشاره بکنند به چیزهائی که از شگفتیها و شگرفیهائی که در زمین است، و چیزهائی برشمارند که این نشانه‌ها و دلائل بدانها اشارت دارند، سخنشان پایان نمی‌گیرد و اشاراتشان به پایان نمی‌آید. نصّ قرآنی بیش از این کاری نمی‌کند که دل انسان را بیدار کند و به تفکّر و تدبّرش وادارد، و آن را دیده‌ور

کند که چیزهائی را وارانداز نماید که در این نمایشگاه هراس‌انگیز و شگفت‌انگیز است، در مدّت زمان کوچ و سفری که بر این سیّاره دارد، و لذّت و شادی و مسرّتی که در طول این سفر از این چشم‌انداز می‌بیند و می‌برد. امّا این عجائب و غرائب را درک و فهم نمی‌کند، و از این کوچ و سفر در میان شگفتیها و شگرفیها لذّت نمی‌برد، مگر آن دلی که با یقین و اطمینان آباد گردیده باشد:

﴿ وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ﴾.

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند (و از روی دلیل خدای را بشناسند و آثار قدرت او را ببینند).

پسودۀ یقین است که دل را زنده می‌دارد، و آن‌گاه است که دل می‌بیند و درک می‌کند، و صحنه‌های زمین زنده می‌شوند و جان می‌گیرند و با همچون دلی با زبان اسرار نهان خود سخن می‌گویند، و بدو تدبیر و تقدیر و نوآوری و نوآفرینی را معرّفی می‌کنند که در فراسوی آنها است. بدون همچون پسوده‌ای چنین صحنه‌هائی مرده و جامد و توخالی می‌گردند، و با دل چیزی نمی‌گویند و از چیزی صحبت نمی‌کنند، و هیچ‌گونه بده و بستانی و پرسش و پاسخی با دل ندارند. بسیاری از مردمان از کنار نمایشگاه باز الهی می‌گذرند، در حالی که چشمها را برهم نهاده‌اند و دریچۀ دلها را بسته‌اند. در این نمایشگاه نه حیاتی احساس می‌کنند، و نه زبانی از آن درک و فهم می‌کنند. زیرا که پسودۀ یقین دلهایشان را زنده نکرده است و جان بدانها ندمیده است، و حیات به پیکر چیزهای پیرامونشان ندویده است! چه بسا در میان آنان دانشمندان و فرزانگانی نیز باشند:

﴿ يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾.

ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند. (روم/۷)

امّا حقیقت حیات از دیدۀ دلهایشان پنهان و در پرده می‌ماند. زیرا دریچۀ دلها بر روی حقیقت هستی باز نمی‌گردد مگر با کلید ایمان، و دلها حقیقت حیات را نمی‌بینند مگر در پرتو نور یقین ... خداوند بزرگوار راست فرموده است.

آن‌گاه چیز شگفت و شگرف دیگری مورد بحث قرار می‌گیرد که بر روی این زمین حرکت می‌کند:

﴿ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ، أَفَلاَ تُبْصِرُونَ؟ ﴾.

و در خود وجود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟.

این آفریدۀ انسان نام خودش چیز بس شگفت و شگرفی در این زمین است. ولیکن خود را نمی‌شناسد و ارزش خود را نمی‌داند، و از اسرار نهان در وجودش بی‌خبر می‌ماند، وقتی که دلش از ایمان غافل می‌گردد، و زمانی که از نعمت یقین محروم می‌شود.

انسان موجود شگرفی از لحاظ وجود جسمانی است. پدیدۀ شگفتی از نظر اسرار این جسم است. عجیب و غریب از نظر تکوین روحی است، از لحاظ اسراری که در این روح نهفته است. انسان از لحاظ ظاهر شگفت است و از لحاظ باطن شگرف است. انسان نمونۀ عناصر این جهان، و مثال اسرار و نهانیهای آن است:

وَ تَزْعُمُ أَنَّکَ جِرْمٌ صَغِيرٌ
وَ فِيکَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَکْبَرُ

تو گمان می‌بری که جرم کوچکی هستی، و حال این که جهان بزرگ در تو جمع گردیده است و در تو نهفته است.

انسان هرکجا بایستد و به شگفتیهای خودش بنگرد، اسرار و رموزی را می‌یابد که او را حیران و ویلان و مدهوش و مبهوت می‌سازد: تشکیل اندامها و جابه‌جائی آنها، وظائف و تکالیف آنها و شیوۀ اداء و انجام این وظائف و تکالیف، کار هضم کردن و مکیدن، کار تنفّس و سوخت و ساز، گردش خون در دل و رگها، دستگاه سلسله اعصاب و ترکیب‌بند آن و چگونه جسم را اداره می‌کند، غدّه‌ها و ترشّح آنها و پیوند آنها با رشد جسم و فعّالیّت جسم و نظم و نظام آن، هماهنگی همۀ این دستگاه‌ها و همکاری آنها، همنوائی و همآوائی کامل و دقیق اندامها، و ... هر شگفتی و شگرفی از

اینها شگفتیها و شگرفیها دربر دارد، و عضوی و جزئی از عضوی، خارق‌العاده و معجزه‌ای دربر دارد که محیّرالعقول است.

اسرار روح انسان و انرژیهای معلوم و مجهول آن، چگونگی درک و فهم چیزهائی که درک و فهم می‌شوند، و شیوهٔ درک و فهم روح و به خاطر سپردن و به یاد آوردن، این معلومات و شکلهائی که اندوخته می‌گردد، کجا؟ و چگونه؟ این شکلها و دیدنیها و صحنه‌ها چگونه نقش می‌بندند؟ و کجا نقش می‌بندند؟ و چگونه درخواست می‌گردند و چگونه می‌آیند و حاضر می‌گردند . . . تازه اینها گوشه‌های معلوم این نیروها هستند، و امّا گوشه‌های مجهول آنها فراوان‌تر و بیشتر از اینها است. آثار این گوشه‌های مجهول گاه گاهی در پسوده‌هائی و پرتوهائی ظاهر می‌گردند و دالّ بر چیزی هستند که از غیب مجهول در فراسوی ظاهر معلوم قرار دارد.

گذشته از اینها، اسراری که این جنس در زاد و ولد و ژنتیک و وراثت دارد، بس شگفت و شگرف است. هر سلولی همهٔ ویژگیهای پشتوانه جنس بشری را در خود حمل می‌کند و با خود دارد. ویژگیهای پدر و مادر و نیاکان و نیاهای نزدیک را در خود می‌اندوزد و با خود برمی‌دارد. آیا این ویژگیها در کجای این سلول کوچک نهان می‌گردند؟ چگونه این سلول به طور اتوماتیک راه تاریخی طولانی خود را پیدا و طی می‌کند، و آن را با دقیق‌ترین شیوه پیاده و محقّق می‌سازد، و سرانجام این پدیدهٔ شگفت انسانی را برگشت می‌دهد؟!

اگر اندکی در برابر لحظه‌ای بایستیم که جنین زندگی خود را بر سطح این زمین می‌آغازد، و از مادرش جدا می‌گردد و بر خویشتن تکیه می‌کند، و به دلش و به ریه‌هایش اجازه داده می‌شود بجنبند و زندگی را بیاغازند، ایستادن در برابر این لحظه و در برابر این جنبش خردها را مدهوش و مبهوت و حیران و ویلان می‌سازد، و روح انسان را جوش و خروشِ دهشت و وحشت، و جوش و خروشِ ایمان فرامی‌گیرد، جوش و خروشی که دلی در برابرش نمی‌تواند بایستد، و وجدانی در مقابلش نمی‌تواند مقاومت کند!

ایستادن دیگری در جلو لحظه‌ای که زبان کودک به حرکت می‌افتد تا این حرفها و کلمه‌ها را بگوید و سپس عبارتها را ردیف و بیان نماید، بلکه ایستادن در جلو خود سخن گفتن، سخن گفتن این زبان، تولید صوت و صدای حنجره، همه و همه شگفت‌آور است. همه و همه عجیب و غریبند، ولی تأثیر خود را از دست می‌دهند چون بسیار برای ما تکرار می‌گردند. ولیکن لحظه‌ای ایستادن در جلو آنها با تفکّر و تدبّر تأثیر آنها را تجدید و تشدید می‌کند. متوجّه می‌گردیم که همه و همه خارق‌العاده و معجزه‌اند، خارق‌العاده و معجزه‌ای که انسان را مدهوش و مبهوت می‌سازد و خبر از قدرتی می‌دهد که جز متعلّق به خدا متعلّق به کسی نیست.

هر جزئی در زندگی این آفریدهٔ انسان نام ما را در برابر خارق‌العاده و معجزه‌ای از خارق‌العاده‌ها و معجزه‌ها قرار می‌دهد و نگاه می‌دارد. خارق‌العاده‌ها و معجزه‌هائی که شگفتیها و شگرفیهای آنها به پایان نمی‌آید:

﴿ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ. أَفَلاٰ تُبْصِرُونَ؟ ﴾.

و در خود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟.

هر فردی از این جنس به تنهائی جهانی است. آئینه‌ای است که سراسر جهان هستی به شکل ویژه‌ای در او منعکس می‌گردد و هرگز در طول روزگاران تکرار نخواهد شد. در میان همهٔ همنوعانش نیز در شکل، سیما، عقل، فهم و شعور، روح، احساسات، و در تصوّری که از جهان در ذهن و اندیشه دارد، همسان ندارد. در این موزهٔ شگفت الهی که میلیونها میلیون را در خود گرد می‌آورد، هر فردی نمونهٔ ویژه‌ای است، و سرشت منحصر به فرد خود را دارد، و تکرار نمی‌گردد. همهٔ هستی از لابلای او می‌گذرد به شکلی که تکرار نمی‌گردد. همچنین سرانگشتی از سرانگشتهای فردی

همسان سرانگشتی از سرانگشتهای فر ددیگری در این زمین در سراسر قرون و اعصار نمی‌باشد!
بسیاری از شگفتیهای جنس بشری برای دیدگان عیان و آشکار است، و دیدگان آنها را می‌بینند:
﴿وَ فِي أَنْفُسِكُمْ. أَفَلاَ تُبْصِرُونَ؟﴾.
و در خود شما (انسانها، نشانه‌های روشن و دلائل متقن برای شناخت خدا و پی بردن به قدرت او) است. مگر نمی‌بینید؟
چیزهائی را که چشمها از شگفتیهای انسان می‌بینند به غیب نهان از دیدگان اشارت دارند.
این شگفتیها و شگرفیها در کتابی نمی‌گنجد. چیزهائی که از این شگفتیها و شگرفیها دیده می‌شود و آشکار است نیاز به مجلّدها کتاب دارد تا آنها را در خود بنگارد. چیزهائی که از این شگفتیها و شگرفیها ناپیدا و ناشناخته است بیش از شگفتیها و شگرفیهائی است که از انسان پیدا و شناخته شده است. قرآن مجید این شگفتیها و شگرفیها را برنمی‌شمارد و محدود و محصور نمی‌دارد. ولیکن دل را با این پسوده می‌پساید تا بیدار و هوشیار گردد و این موزهٔ الهی را بنگرد که در معرض چشمها و بینشها قرار دارد، و کوچ و سفر خود را بر این سیّاره با چشمان باز و خرد بیدار و اندیشهٔ هوشیار طی بکند، و با نگرش آگاهانه بدین آفریدهٔ عجیب و غریبی که جهان در ذات او نهان است و او غافل و بی‌خبر از آن است، لذّت بزرگوارانه و والائی ببرد، و بهتر و بیشتر استفاده کند.
واقعاً آن لحظه‌هائی که انسان در آنها می‌زید و چهره‌ها و سیماها و حرکات و عادات انسانها را ورانداز می‌کند، و با چشم پرستشگرانه به گشت وگذار در موزه‌ای که دست بهترین آفرینندگان آن را ترتیب داده است می‌پردازد، لحظه‌های زیبا و لذّت‌بخشی است. چه رسد به کسی که سراسر عمر خود را در میان این موزهٔ شگفت‌انگیز بسر می‌برد، و این زیبائیها را می‌نگرد، و از آنها لذّت می‌برد. لحظه‌هائی کجا و عمری کجا؟
قرآن با همچون پسوده‌ای به انسان آفرینش تازه‌ای می‌بخشد، انسانی که احساس تازه‌ای پیدا می‌کند، و قرآن او را از زندگی تازه‌ای بهره‌مند می‌گرداند، و بدو لذّتی عطاء می‌نماید و بهره‌ای می‌رساند که در میان تمام لذّتها و بهره‌هائی که در زمین تصوّر می‌کند، همگون و همسانی ندارد.
قرآن انسان را با این‌گونه اندیشهٔ والا و بینش بالا می‌خواهد. ایمان است که به دل انسان چنین زاد و توشه‌ای می‌بخشد. ایمان است که این لذّت و بهرهٔ آسمانی را برای انسان تدارک می‌بیند، در حالی که انسان هنوز در زمین، یعنی در جهان گِل و لای است!
گذشته از این که نگرش نخستین به نمایشگاه زمین، و نگرش دوم به نمایشگاه انسان بود،[1] پس از اینها

۱- برای اطّلاع بیشتر از بدن انسان، مقاله‌ای عیناً از روزنامهٔ جام جم یکشنبه ۱۴ دی ماه ۱۳۸۲، صفحهٔ ۱۱ در اینجا نقل می‌شود که خانم فریبا فرهادیان آن را از Imtelihealth به فارسی ترجمه کرده است:
موجود ناشناخته. بدن انسان پیچ در پیچ و خارق‌العاده. از فرق سر تا نوک پا. خودتان را خوب می‌شناسید؟ منظورمان شخصیّت و روان‌شناسی و این جور چیزها نیست. بدن خود را چقدر می‌شناسید؟ می‌دانید پوست بدنتان چه مساحتی دارد و یا این که طول رگهای بدنتان چقدر است؟ آیا می‌دانید چند غدّهٔ عرق روی بدنتان وجود دارد؟ یا این که کوچک‌ترین استخوان بدن متعلّق به کدام قسمت است؟ و خیلی سؤالهای جالب دیگری که شاید بتوانیم در این مطلب کوتاه به گوشه‌هائی از آنها پاسخ دهیم.
پوست: یک فرد بالغ حدود ۱۴۸۶۴/۵ سانتیمتر مربّع پوست دارد، که وزن آن بین ۴/۵ و ۷/۵ کیلوگرم است. هر سانتیمتر مربّع از پوست دارای صدها غدّهٔ عرق، رگهای خونی، پایانه‌های عصبی و غدّه‌های چربی است. تعداد غدد عرق را شاید بتوان روی هم رفته به بیش از ۲ میلیون تخمین زد. پوست در کف پاها و کف دستها کلفت‌تر و در حدود ۳/۸۱ سانتیمتر ضخامت دارد و در پوست سر نازک‌تر است. ناخنها در هر ۱۰ تا ۱۵ روز، یک میلیمتر رشد می‌کنند که از انتهای ناخن تا نوک انگشت برسند. هر روزه میلیونها سلول پوستی مرده با سلولهای جدید و زنده جایگزین می‌شوند. عمر یک سلول در مجموع حدود ۱۰ تا ۳۰ ساعت است.
قلب و خون: یک فرد بالغ، حدود ۵ لیتر خون دارد که حدود ۷ درصد وزن بدن را شامل می‌شود. تمامی محتوای خون بدن در هر ۶۰ ثانیه یک دور کامل را از قلب به ریه‌ها و رگهای خونی شروع می‌کند و به قلب بازمی‌گردد. ۴ گروه خونی اصلی با نامهای O . A . B و AB وجود دارد. حدود نیمی از جمعیّت دارای گروه خونی O هستند که می‌توانند خون خود
⇦

نگرش دیگری در این سوره به نمایشگاه غیب نهان آسمانی می‌گردد، آنجائی که سرچشمهٔ رزق و روزی و بهره و نصیب مقدّر انسانها است:

﴿ وَ فِي ٱلسَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ ﴾.

در آسمان روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید.

این نگرشِ شگفتی است. با وجود این که اسباب و وسائل ظاهری رزق و روزی برپا و برجا است، در آنجائی که انسان به تلاش می‌پردازد و رنج می‌برد، و به دنبال آن انتظار رزق و روزی و بهره و نصیب را دارد، قرآن چشم انسان را و روح انسان را به سوی آسمان، و به سوی جهان غیب، و به سوی خدا، خیره می‌دارد. تا در آنجا به رزق و روزی مقدّر و بهره و نصیب مقرّر چشم انتظار بدوزد. و امّا زمین و آنچه در آن از اسباب و وسائل ظاهر است، نشانه‌ها و دلائل

⇦ را به افرادی با هر گروه خونی اهداء کنند. ولی فقط می‌توانند از همگروه خود خون بگیرند. AB نیز کمیاب‌ترین گروه خونی است و در حال حاضر ۴۰ درصد جمعیّت را تشکیل می‌دهد. این افراد از تمامی گروههای خونی خون می‌گیرند. در بدن هر فردی ۷۵ تا ۱۰۰ تریلیون سلول وجود دارد که ۲۵ تریلیون آنها سلولهای قرمز خون هستند. هر گلبول قرمز خون حاوی ۲۵۰ میلیون ملکول از پروتئین‌هائی است که دارای آهن هستند و هموگلوبین نام دارند و قادرند ۴ ملکول اکسیژن روی خود سوار کنند. درنتیجه یک سلول قرمز خون می‌تواند تا یک بیلیون ملکول اکسیژن را حمل و نقل کند. اگر شریانها و مویرگها و سیاهرگها را به یکدیگر وصل کنیم و دو انتهای آنها را امتداد دهیم، می‌تواند به طور متوسّط ۹۶۵۶۱ کیلومتر در کودکان و ۱۶۰۹۳۵ کیلومتر را در افراد بالغ پوشش دهد. همین مقدار کافی است حداقلّ ۲ مرتبه دور زمین را بپوشاند.

بینی و زبان و گلو: هر روزه بیش از ۷۰ درصد از ۲۰ بیلیون ذرّات گرد و غباری که تنفّس می‌شود، توسّط بینی فیلتر می‌گردد. بینی دمای هوای وارد شده را تغییر می‌دهد و به حدود ۳۵ درجهٔ سانتیگراد می‌رساند، و رطوبت را نیز تا ۱۰۰ درصد تنظیم می‌کند. سریع‌ترین عطسه‌ای که تا به حال ثبت شده است، سرعتی حدود ۱۶۰ کیلومتر در ساعت داشته است. بینی شما حاوی ۲۰ گونه از سلولهای شناسائی‌کنندهٔ بو است که می‌تواند بین هزاران بوی مختلف تفاوت قائل شوند. زبان نیز ۳ تا ۱۰ هزار پیاز چشائی دارد، و گرچه می‌تواند صدها طعم مختلف را احساس کند، امّا اغلب فقط شیرینی، تلخی، شوری و ترشی را شناسائی می‌کند. دهان نیز هر روز یک لیتر بزاق می‌سازد.

دستگاه گوارش: برعکس نام جمع و جورش، رودهٔ کوچک بلندترین قسمت دستگاه گوارشی است و طول آن تا حدود ۷ متر نیز می‌رسد. امّا رودهٔ بزرگ فقط ۱/۵ متر طول دارد. درون رودهٔ کوچک پوشیده شده است از یک لایهٔ خز مانند که برآمدگیهای فراوانی دارد و پروتئین‌های هضم شدهٔ قندها را از خون جذب می‌کنند. این برآمدگیها سبب شده‌اند سطح کلّ روده ۶۰۰ تا ۱۰۰۰ مرتبه افزایش یابد. اگر پوشش داخلی رودهٔ کوچک صاف بود باید بیش از یک کیلومتر طول می‌داشت تا قدرت جذب آن برابر حالتی باشد که صاف نیست. هر روزه ۱۱/۳ لیتر غذا و مایعات و شیرهٔ گوارشی وارد این منطقه می‌شود.

ماهیچه‌ها: تقریباً نیمی از بدن هر فردی را ماهیچه تشکیل می‌دهد. بیش از ۶۵۰ ماهیچه در بدن وجود دارد که حدود ۵۰ درصد وزن کلّ بدن را تشکیل می‌دهد. بزرگ‌ترین ماهیچهٔ بدن ران است، و کوچک‌ترین نیز Stapedius نام دارد و در گوش میانی است و فقط ۳/۸ سانتیمتر طول دارد. اکثر سلولهای بدن سایز میکروسکوپی دارند، جز سلولهای ماهیچه‌ای که به آنها فیبر ماهیچه می‌گویند و می‌توانند تا ۳۰/۵ سانتیمتر هم طول داشته باشند و با چشم غیر مسلّح قابل رؤیت هستند.

مغز و عصب: مغز یک فرد بالغ ۱۰۰ بیلیون نرون دارد. یعنی بیش از تعداد ستاره‌هائی که در راه شیری هستند. هر نرون مغزی با ۲۰۰ هزار نرون دیگر اتّصال دارد. مغز با ۱/۵ کیلوگرمی خود، فقط ۲ درصد وزن کلّ بدن را شامل می‌شود. با این حال ۱۵۰ درصد انرژی را که توسط کلّ بدن مصرف می‌شود، به خود اختصاص می‌دهد.

ریه‌ها: ریه‌ها حدود ۲۷/۹ سانتیمتر طول و ۱۵/۲ سانتیمتر عرض دارند، و رویهمرفته وزن آنها فقط حدود یک کیلوگرم است و حاوی حدود ۵/۶ لیتر هوا هستند. دم افراد بالغ در هر روز به طور متوسط حاوی ۱۶/۰۸ لیتر هوا است که حاوی ۴۰ بیلیون تریلیون ملکول اکسیژن است، و به همراه آن حدود ۲۰ بیلیون ذرّه گرد و غبار و اجسام خارجی وارد ریه‌ها می‌شود. وقتی سرفه می‌کنید، هوا با سرعتی ۱۲۰ تا ۱۶۰ کیلومتر در ساعت از ریه‌های شما بیرون می‌آید.

استخوانها: وقتی فردی متولّد می‌شود، ۲۷۰ استخوان دارد. امّا وقتی بالغ می‌شود، تعداد استخوانهای بدنش به ۲۰۶ می‌رسد. فکر می‌کنید چه اتّفاقی افتاده باشد؟ وقتی فرد بالغ می‌شود، اکثر استخوانها از قبیل آنهائی که جمجمه و ستون فقرات را می‌سازند، به یکدیگر متّصل می‌شوند و همان‌گونه رشد می‌کنند. اکثر افراد ۱۲ جفت دنده دارند. امّا حدود ۵ درصد جمعیّت یک جفت اضافی نیز دارند. کوچک‌ترین استخوان بدن، استخوان رکابی گوش است که کمتر از ۲/۵ سانتیمتر طول دارد، و بلندترین نیز استخوان ران است که در هر فردی با افراد دیگر متفاوت است و حدود یک‌چهارم قد کلّ بدن شخص را شامل می‌شود. بد نیست بدانید که در مچ دست، دستها و انگشتها ۵۴ استخوان وجود دارد. امّا در پاها، قوزک پا و پنجه‌ها این تعداد کمتر است و به ۵۲ می‌رسد . . . با این اوصاف آیا لقب موجود ناشناخته واقعاً برازندهٔ شما نیست؟ خودتان قضاوت کنید . . . (مترجم)

باورمندان و یقین‌دارنـدگان است. نشـانه‌ها و دلائـلی است که دل را به سوی خدا برمی‌گردانند تا دل به رزق و روزی فضل خدا چشم امید بدوزد، و از سنگینیها و گرفتاریهای زمین، و از بندها و کمندهای آز و طمع، و از اسباب و وسائل ظاهری رزق و روزی، رهائی یابد، و دل نگذارد این قبیل چیزها مـیان آن و مـیان چشـم انتظار دوختن به منبع اصلی و سرچشمهٔ نخستینی حائل و مانع گردد که این اسباب و وسائل را آفریده است و هستی بخشیده است.

دل با ایمان این نگاه و نگرش را آن‌گونه که هست درک و فهم می‌کند، و حال و وضع این نگاه و نگرش را درک و فهم می‌کند، و می‌داند مقصود و منظور چنین نگاه و نگرشی این نیست که انسان زمین و اسباب و وسـائل آن را رها کـند. بـلکه انسـان مـوظّف و مکـلّف است خلافت در زمین را انجام دهد و زمین را آباد گردانـد. مقصود و منظور این است که انسان خـود را آویـزه و آویختهٔ زمین نسازد، و در کار عمران و آبادانی جهان از یزدان سبحان غافل و بی‌خبر نگردد. انسان بـاید در زمین کار بکند و در حین کار به آسـمان چشـم امـید بدوزد. از اسباب و وسائل استفاده بکند، ولی در عین حال یقین و اطمینان داشته باشد که اسـباب و وسـائل نیست که بدو رزق و روزی مـی‌رسانند. چـه رزق و روزی انسان در آسمان مقدّر و مقرّر گردیده است، و چیزی را که خدا وعدهٔ آن را داده است حـتماً و قـطعاً می‌شود و روی می‌دهد.

بدین وسیله دل انسان مؤمن از اسارت اسباب و وسائل ظاهری موجود در زمین آزاد و رها می‌گردد. بلکه بـا بالهای این اسباب و وسائل ظاهری به سوی مـلکوت آسمانها پرواز می‌کند، وقتی که در هـمچون اسـباب و وسائلی نشانه‌ها و دلائلی را می‌بیند که دالّ بر آفریدگارِ اسباب و وسائل هستند، و با دلی زیست می‌کند که بـا آسمان پیوند دارد، در حالی که پاهایش بر زمین قـرار دارند و استوارند. خدا برای این انسان چنین می‌خواهد. خدا برای این آفریده‌ای که او را از گِل سرشته است و از روح متعلّق به خود در او دمیده است، و بدین وسیله بر بسیاری از آفریده‌های جهان برتری پیدا کرده است، این چنین می‌خواهد.

ایمان وسیله‌ای است برای محقّق ساختن و پیاده کردن آن وضعی است که در آن انسان در والاترین حـالات خود خواهد بود. زیرا انسان بدان هنگام در حالتی قرار می‌گیرد که خدا او را برای زیستن و بسر بـردن در آن آفریده است. همان سرشتی است که خدا او را بـر آن سرشته است، و انسان آن سرشت را دارد پیش از آن که فساد و تباهی و کژی و انحراف سرشت او را برگیرد و درگیرد.

پس از این سه پسوده‌ای که راجع به زمین و ذات انسان و آسمان به میان می‌آید، یزدان سبحان به ذات بزرگوار خود بر راسـتی و درسـتی هـمهٔ ایـن سـخنان سـوگند می‌خورد و می‌فرماید:

﴿ فَوَرَبِّ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ إِنَّهُۥ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَآ أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ﴾.

به خداوند آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یـعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بـهشت بـرای دیـنداران، و دوزخ بـرای بـی‌دینان) حـقّ است، درست همان‌گونه که شما سخن مـی‌گوئید (و سـخن گفتن کاملاً برایتان محسوس است و در بارهٔ آن شکّ و تردیدی ندارید).

سخن گفتن ایشان حقیقتی است که در حـضور ایشـان است و روشن برای آنان است. در بارهٔ سخن گفتن خود مجادله و سـتیزی نـمی‌ورزند، و در بـارهٔ آن شکّ و تردیدی، و تخمین زدن و گمان بردنی ندارند . . . این سـخنان هـم کـلّاً بـدین سـان است . . . خـداونـد راستگوترینِ گویندگان است.

اصمعی لطیفه‌ای را روایت کرده است که زمخشری آن را در تفسیر کشّاف بیان داشته است. ما نیز بـه خـاطر ظرافت و لطافتی که دارد بدون کم و کاست آن را ذکر می‌کنیم. اصمعی گفته است:

«از مسجد جامع بصره برگشتم. یک عـرب بـدوی را

دیدم که نشسته بود. گفت: ای مرد تو از کدام قبیله‌ای؟ گفتم: از قبیلهٔ بنی اصمع. گفت: از کجا می‌آئی؟ گفتم: از جائی که در آن کلام یزدان مهربان خوانده می‌شود. گفت: از کلام یزدان بر من بخوان. پس برای او خواندم: «وَ ٱلذّٰارِیٰاتِ ...». هنگامی که به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار رسیدم:

﴿وَ فِي ٱلسَّمٰاءِ رِزْقُكُمْ وَ مٰا تُوعَدُونَ﴾.

در آسمان، روزی شما است و نیز چیزهائی که بدان وعد و وعید داده می‌شوید.

گفت: این تو را بس است! پا شد و به سوی شتر خود رفت و آن را قربانی کرد و گوشت آن را به کسانی داد که می‌آمدند و می‌رفتند. به شمشیر و کمانش دست برد و آنها را شکست و پشت کرد و رفت! وقتی که با هارون‌الرشید به حجّ رفتم و به طواف پرداختم، ناگهان کسی مرا با صدای نازکی فریاد زد. نگاه کردم. دیدم همان فرد عربی بدوی است. لاغر گردیده است و زرد رنگ شده است. بر من سلام کرد، و از من تلاوت سورهٔ ذاریات را خواست. وقتی که به خود این آیه رسیدم فریادی کشید و گفت: واقعاً ما بدانچه پروردگارمان به ما وعده داده بود رسیدیم. سپس گفت: آیا جز این چیز دیگری مانده است؟ ادامه دادم و خواندم:

﴿فَوَرَبِّ ٱلسَّمٰاءِ وَ ٱلْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾.

به خداوند آسمان و زمین سوگند که این (مطلب، یعنی وقوع رستاخیز، حساب و کتاب، جزا و سزا، بهشت برای دینداران، و دوزخ برای بی‌دینان) حقّ است.

فریادی کشید و گفت: ای سبحان‌الله! چه کسی خداوند بزرگوار را خشمگین کرده است، تا بدانجا که سوگند خورده است؟ فرمودهٔ خدا را باور نداشته‌اند و راست ندانسته‌اند تا این که او را وادار به سوگند خوردن کرده‌اند! سه بار این جمله را تکرار نمود و قالب تهی کرد و مرد».

این لطیفه‌ای است چه درست باشد و چه نادرست. هرچه هست جلال و عظمت این سوگند یزدان سبحان را به ما تذکّر می‌دهد، سوگندی که به ذات خود خورده است، بدین صفت:

﴿رَبِّ ٱلسَّمٰاءِ وَ ٱلْأَرْضِ﴾.

خدای آسمان و زمین.

این امر بر جلال و عظمت حقیقی می‌افزاید که بر آن سوگند خورده می‌شود. این حقیقتی است که بدون سوگند هم واقعاً حقیقت است و نیازی به سوگند ندارد.



این، بخش نخستین در سوره بود. و امّا بخش دوم اشاراتی دربر دارد به داستانهای ابراهیم، لوط، موسی، عاد که قوم هود است، ثمود که قوم صالح است، و قوم نوح ... این بخش با ماقبل و با مابعد خود نیز در روند سوره ارتباط دارد.

﴿هَلْ أَتٰاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرٰاهِيمَ ٱلْمُكْرَمِينَ؟ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ، فَقٰالُوا: سَلاٰماً. قٰالَ: سَلاٰمٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ. فَرٰاغَ إِلىٰ أَهْلِهِ فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ. فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قٰالَ: أَلاٰ تَأْكُلُونَ؛ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً. قٰالُوا: لاٰ تَخَفْ، وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ. فَأَقْبَلَتِ ٱمْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهٰا، وَ قٰالَتْ: عَجُوزٌ عَقِيمٌ. قٰالُوا: كَذٰلِكِ قٰالَ رَبُّكِ، إِنَّهُ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ. قٰالَ: فَمٰا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا ٱلْمُرْسَلُونَ؟ قٰالُوا: إِنّٰا أُرْسِلْنٰا إِلىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ، لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجٰارَةً مِنْ طِينٍ. مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ. فَأَخْرَجْنٰا مَنْ كٰانَ فِيهٰا مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ. فَمٰا وَجَدْنٰا فِيهٰا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ. وَ تَرَكْنٰا فِيهٰا آيَةً لِلَّذِينَ يَخٰافُونَ ٱلْعَذٰابَ ٱلْأَلِيمَ﴾.

آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟ در آن زمانی که بر او وارد شدند و گفتند: سلام (بر تو!) گفت: سلام بر شما! (شما مهمانان، برایم) مردمان ناآشنا و ناشناسی هستید. به دنبال آن، پنهانی به سوی خانوادهٔ خود رفت، و گوسالهٔ فربه‌ای را (که بریان کرده بودند، برای ایشان) آورد، و آن را نزدیک ایشان گذارد. (ولی با تعجّب دید دست به سوی غذا نمی‌برند و از آن چیزی نمی‌خورند!) گفت: آیا نمی‌خورید؟! (هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی‌برند) در دل از

ایشان احساس ترس و وحشت کرد. گفتند: مترس! سپس او را به تولّد پسری دانا و آگاه بشارت دادند. همسرش جلو آمد، در حالی که (از تعجّب) فریاد می‌کشید و به صورت خود می‌زد و می‌گفت: من پیرزنی نازا هستم (مگر می‌شود در این سن و سال بزایم و فرزندی به دنیا بیاورم؟!). فرشتگان گفتند: همان‌گونه خواهد بود که گفتیم. پروردگارت دستور فرموده است (و قطعاً چنین خواهد شد). او (کارهایش) دارای حکمت، و آگاه (از هر چیز) است. ابراهیم گفت: ای فرستادگان! (بعد از مژده، مأموریّت شما چیست و) چه کار مهمّی دارید؟ گفتند: ما به سوی مردمان بزهکاری فرستاده شده‌ایم، تا بارانی از سنگ گِلی بر آنان ببارانیم. این سنگها، از جانب پروردگارت برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود. ما تمام مؤمنانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می‌کردند (قبل از نزول بلا از شهرها) بیرون بردیم. در آن مناطق جز یک خانوادۀ مسلمان (راستین) نیافتیم. در آن سرزمین نشانه‌ای (دالّ بر هلاک کفّار) برای کسانی برجای گذاشتیم که از عذاب دردناک (دنیوی و اخروی خدا) می‌ترسند.

این آیه‌ای یا آیاتی در تاریخ رسالتها و پیامبریها است. بسان این آیاتی که یزدان سبحان بدانها اشاره فرموده است، هنگامی که از زمین و انسان صحبت نموده است. این هم وعده‌ای یا وعده‌هائی است که تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌شود، و از جملۀ وعده‌هائی است که در بخش پیشین به تحقّق یافتن و پیاده شدن آنها اشاره کرده است. سخن در بارۀ ابراهیم با پرسشی می‌آغازد:

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ؟ ﴾.

آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است؟.

این پرسش برای توجّه دادن بدین خبر، و آماده ساختن ذهنها برای شنیدن آن است. همراه با اینها از مهمانان ابراهیم با صفت بزرگواران یاد می‌شود. این هم یا بدان خاطر است که آنان در پیشگاه یزدان، بزرگوار و مکرّم هستند، و یا این که اشاره دارد به این که ابراهیم برایشان اکرام و احترام قائل گردیده است، و همان‌گونه که در داستان آمده است ابراهیم بزرگوارشان داشته است و با اعزاز و اکرام پذیرۀ ایشان رفته است.

بخشندگی و سخاوت و ناچیز شمردن اموال ابراهیم آشکارا جلوه‌گر است. همین که مهمانان سر می‌رسند و بر او داخل می‌شوند و می‌گویند: سلام؛ و او پاسخ سلام ایشان را می‌دهد، در حالی که آنان را نمی‌شناسد و با ایشان آشنائی ندارد، به محض شنیدن سلام و پاسخ بدان، به سوی خانواده‌اش ـ یعنی همسرش ـ می‌رود و شتاب می‌گیرد تا برایشان خوراک آماده کند. برای آنان خوراکی زیادی می‌آورد، خوراکی که برای ده‌ها نفر کافی و بسنده است:

﴿ فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴾.

به دنبال آن، پنهانی به سوی خانوادۀ خود رفت، و گوسالۀ فربه‌ای را (که بریان کرده بودند، برای ایشان) آورد.

فرشتگان آن گونه که روایت می‌شود سه نفر بوده‌اند ... رانی از این گوسالۀ چاق برای ایشان بس بوده است.

﴿ فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ. قَالَ: أَلَا تَأْكُلُونَ ﴾.

و آن را نزدیک ایشان گذارد. (ولی با تعجّب دید دست به سوی غذا نمی‌برند و از آن چیزی نمی‌خورند!). گفت: آیا نمی‌خورید؟!.

این پرسش وقتی به میان آمده است که ابراهیم دیده است مهمانان دست به سوی غذا نمی‌برند، و به نظر هم نمی‌رسد که آنان بعداً هم بخواهند بخورند.

﴿ فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً ﴾.

(هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی‌برند) در دل از ایشان احساس ترس و وحشت کرد.

ترس و وحشت ابراهیم یا بدان خاطر بود که اگر مهمانی که سر می‌رسد و طعام مهماندار را نمی‌خورد از نیّت شرّ و قصد خیانت خبر می‌دهد، و یا این که به نظر رسیده است که چیز عجیب و غریبی در ایشان است و مایۀ شگفت و شگرف است! در این وقت برای او پرده از حقیقت خودشان برداشتند، یا به عبارت دیگر او را

اطمینان دادند و بدو مژده رسانندند:
﴿ قَالُوا: لاٰ تَخَفْ. وَ بَشَّرُوهُ بِغُلاٰمٍ عَلِيمٍ ﴾.
گفتند: مترس! سپس او را به تولّد پسری دانا و آگاه بشارت دادند.
این مژده، مژدهٔ تولّد اسحاق از همسر نازای ابراهیم است.
﴿ فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا. وَ قَالَتْ: عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴾.
همسرش جلو آمد، در حالی که (از تعجّب) فریاد می‌کشید و به صورت خود می‌زد و می‌گفت: من پیرزنی نازا هستم (مگر می‌شود در این سنّ و سال بزایم و فرزندی به دنیا بیاورم؟!).
همسر ابراهیم مژده را شنید. مات و مبهوت گردید وقتی که ناگهان چنین سخنی را شنید. صدای ترس و هراس از او برخاست. چنان که عادت زنان است با کف هر دو دست بر گونه‌هایش زد، و گفت: من پیرزنی نازا هستم ... او که پیرزنی نازا است ترس و هراس خود را از این مژده به اطّلاع می‌رساند. او که در اصل نازا بوده است، این مژدهٔ ناگهانی به گوشش می‌رسد، مژدهٔ ناگهانی سخت و دشواری که هرگز انتظار آن را نداشته است. او فراموش کرده است کسانی که این مژده را می‌دهند فرشتگانند! در این هنگام فرستادگان الهی او را به سوی حقیقت نخستین برمی‌گردانند، حقیقت قدرتی که چیزی آن را مقیّد نمی‌سازد، و قدرتی است که هر کاری را از روی حکمت و فلسفه و علم و دانش انجام می‌دهد و آن را می‌چرخاند و می‌گرداند:
﴿ قَالُوا: كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ، إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴾.
فرشتگان گفتند: همان گونه خواهد بود که گفتیم. پروردگارت دستور فرموده است (و قطعاً چنین خواهد شد). او (کارهایش) دارای حکمت، و آگاه (از هر چیز) است.
هر چیزی می‌شود و روی می‌دهد وقتی که خطاب بدان گفته شود: بشو. خدا که فرموده است. بالاتر از فرمودن و گفتن خدا چه چیز است؟ الفت گرفتن و عادت کردن، درک و فهم انسان را مقیّد می‌سازند، و تصوّرها و اندیشه‌های او را محدود می‌کنند. این است که انسان به وحشت می‌افتد هنگامی که چیزی را می‌بیند که مخالف الفت و عادت معمول و مرسوم است، و به شگفت می‌افتد که چنین چیزی چگونه می‌شود و انجام می‌پذیرد. و چه‌بسا در این وقت انسان به خود بنازد و منکر وقوع همچون چیزی بشود! اراده و مشیّتِ مطلقِ خدا راه خود را در پیش می‌گیرد و به مألوف و معروف کوچک و ناچیز انسانها مقیّد نمی‌گردد. آنچه را بخواهد می‌آفریند، و آنچه را اراده کند می‌شود، بدون این که حدود و ثغور و قیودی بر سر راه آید و ارادهٔ ایزد متعال را محدود و مقیّد نماید.
بدین هنگام ابراهیم شتابان می‌پرسد، در حالی که حقیقت حال مهمانان خود را شناخته است، از روی کاری که برای انجام آن روانه شده‌اند:
﴿ قَالَ: فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟ ﴾.
ابراهیم گفت: ای فرستادگان (بعد از مژده، مأموریّت شما چیست و) چه کار مهمّی دارید؟
﴿ قَالُوا: إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ ﴾.
گفتند: ما به سوی مردمان بزهکاری فرستاده شده‌ایم.
آنان بزهکاران، قوم لوط هستند، همان گونه که در سوره‌های دیگری آمده است.
﴿ لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ، مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴾.
تا بارانی از سنگ گِلی بر آنان ببارانیم. این سنگها، از جانب پروردگارت برای اسرافکاران (در فسق و فجور) نشاندار شده بود.
این سنگهای گِلی نشاندار یا آماده و مهیّا از جانب خدا برای اسرافکاران متجاوز از حقّ بود ـ قوم لوط اسراف‌کنندگان در تجاوز از حریم فطرت و حقّ و دین بودند ـ هیچ مانعی هم نیست این سنگها، سنگهای آتشفشانِ در حال فورانی بوده باشند که گدازه‌های گِلی را از درون زمین پرت کرده باشد. این است که:
﴿ عِنْدَ رَبِّكَ ﴾.

از جانب پروردگارت.
بدین اعتبار آن گدازه‌ها مطابق اراده و قوانین خدا هریک گریبانگیر کسی از اسراف‌کنندگان گردیده است. مقدّر و مقرّر بوده است که در زمان و در مکان خود مطابق علم و دانش و تدبیر و تقدیر قدیم برجوشد و ببارد و کسی از اسراف‌کنندگان را نابود و تباه گرداند، و فرشتگان یزدان در چهارچوب اراده و قوانین او مأمور ارسال آن گدازه‌ها گردیده باشند. آیا ما حقیقت وجود فرشتگان یزدان را می‌دانیم؟ و آیا ما حقیقت ارتباط فرشتگان را با این جهان و آنکه و آنچه در آن است می‌دانیم؟ و آیا ما حقیقت نیروهای هستی را می‌دانیم، نیروهائی که برحسب ظواهری که دارند و گاه گاهی برای ما جلوه‌گر می‌آیند و نامهائی از سوی خود بر آنها می‌نهیم؟ ما را چه رسد که اعتراض بگیریم بر خبری که یزدان به ما می‌رساند و می‌فرماید که او برخی از این نیروها را در وقتی از اوقات قدرت داده است که برخی از نیروهای دیگر را به شکلی از اشکال به سوی قومی از اقوام، در سرزمینی از سرزمینها، روانه و حواله کرده باشند؟ ما را چه رسد که اعتراض بگیریم بر خبری که خدا به ما می‌رساند و اعلام می‌دارد، در حالی که هنوز که هنوز است ما هر اندوختهٔ آگاهی و شناختی که داریم فرضیّه‌ها و نظریّه‌ها و تأویلها و تعبیرهائی از ظواهر این نیروها است و بس، و امّا حقیقت آنها از دسترس ما دورِ دور است؟! پس این سنگها چه سنگهای آتشفشانی بوده باشند، و چه سنگهای دیگری بوده باشند، چه این و چه آن در دست قدرت یزدان و از ساختار ایزد سبحان است، و رازی از رازهای غیب او است و هر وقت بخواهد پرده از آن برمی‌دارد!

﴿ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ما تمام مؤمنانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می‌کردند (قبل از نزول بلا از شهرها) بیرون بردیم.

آنان را بیرون بردیم تا ایشان را از بلا نجات دهیم و آنان را محفوظ گردانیم . . .

﴿ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

در آن مناطق جز یک خانوادهٔ مسلمان (راستین) نیافتیم.

آن هم خانوادهٔ پیغمبر خدا لوط بود، همان گونه که در جاهای دیگری ذکر گردیده است. آنان همه نجات یافتند مگر همسر لوط که از نابودشدگان گردید.

﴿ وَ تَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴾.

در آن سرزمین نشانه‌ای (دالّ بر هلاک کفّار) برای کسانی برجای گذاشتیم که از عذاب دردناک (دنیوی و اخروی خدا) می‌ترسند.

کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند آنانی هستند که آن نشانه را می‌بینند و آن را درک و فهم می‌کنند و از آن سود می‌برند و درس عبرت می‌گیرند. ولی دیگران نشانه‌های خدا را نمی‌بینند، نه درزمین و نه در ذات خودشان و نه در رخدادها و حوادث تاریخ!



نشانهٔ دیگری در داستان موسی است. یزدان سبحان اشارهٔ تند و گذرائی بدان می‌کند، وقتی که به بیان کردن و نشان دادن نشانه‌هائی از تاریخ پیغمبران می‌پردازد:

﴿ وَ فِي مُوسَىٰ إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. فَتَوَلَّىٰ بِرُكْنِهِ وَ قَالَ: سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. فَأَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ، وَ هُوَ مُلِيمٌ ﴾.

در (داستان زندگی) موسی نیز پند و عبرت وجود دارد. آن گاه که او را مجهّز به نیروی آشکاری (از معجزات که عصا و ید بیضا بود) به سوی فرعون فرستادیم. او همراه با نیروهای (نظامی و انتظامی) خود از (پیام حقّ و از ایمان به) موسی رویگردان شد و گفت: او جادوگر یا دیوانه است. ما او را و لشکریانش را گرفتار کردیم و به دریایشان انداختیم، و او سزاوار سرزنش بود (و لذا تاریخ، نام ننگین و رفتار و کردار شرم‌آورش را همیشه به خاطر خواهد داشت).

قدرتی که واژهٔ «سُلْطَانٍ» بیانگر آن است و خدا موسی را همراه با آن به سوی فرعون روانه فرموده است، عبارت از دلیل و حجّت قوی، و برهان قاطع است. آن هم هیبت عظیمی است که یزدان جهان خلعت آن را به

تن موسی کرد. موسی با وجود دلیل و برهان قوی و هیبت و عظمت شگفتی که داشت پیام الهی را شنید و حقّ را آن گونه که باید دید. امّا فرعون با نیروهای نظامی و انتظامی‌ای که داشت از پیام الهی رویگردان شد و حقّ را نادیده گرفت، و از حقِّ روشن و آشکار و از دلیل و برهانِ قوی و قاطع کناره‌گیری کرد و منحرف گردید، و در بارهٔ موسی پیغمبر که نشانه‌های خارق‌العاده و معجزه‌های خدا را بدو نشان داد، گفت:

﴿ سٰاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴾.

او جادوگر یا دیوانه است.

این امر می‌رساند که نشانه‌ها و معجزه‌ها دلی را هدایت نمی‌دهند که برای هدایت آمادگی پیدا نکرده باشد، و زبانی را ساکت نمی‌گردانند که بر باطل اصرار می‌ورزد و به تهمت زدن می‌پردازد.

روند قرآنی در اینجا بیش از این سخن را در بارهٔ داستان موسی و فرعون شرح و بسط نمی‌دهد. بلکه به پایان داستان می‌پردازد، پایانی که نشانهٔ ماندگارِ مذکور در تاریخ، در آن جلوه‌گرمی آید:

﴿ فَأَخَذْنٰاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنٰاهُمْ فِي الْيَمِّ وَ هُوَ مُلِيمٌ ﴾.

ما او را و لشکریانش را گرفتار کردیم و به دریایشان انداختیم، و او سزاوار سرزنش بود (و لذا تاریخ، نام ننگین و رفتار و کردار شرم‌آورش را همیشه به خاطر خواهد داشت).

او مستحقّ لومه و سزاوار سرزنش بود، به سبب سرکشی و طغیان و تکذیب و بهتانی که کرد.

در تعبیر سخن، کار مستقیم خدا در گرفتار کردن فرعون و قوم او و به دریا انداختن ایشان، آشکار و روشن است. این هم همان آهنگ مقصود و نوای منظوری است برای برجسته نشان دادن نشانه‌ای که خدا در داستان موسی گنجانده است، و هنگام ذکر نشانه‌های یزدان در زمین و در وجود انسان و در تاریخ پیغمبریها و پیغمبران، از آن سخن رفته است.

❁

نشانهٔ دیگری در سرگذشت قوم عاد قرار دارد:

﴿ وَ فِي عٰادٍ إِذْ أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ. مٰا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاّٰ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴾.

در سرگذشت قوم عاد نیز پند و عبرتی است، بدانگاه که تندباد بی‌خیر و برکتی (که مرگ و نابودی ایشان را به همراه داشت) به سوی ایشان وزان کردیم. به هر چیزی که برمی‌خورد برجایش نمی‌گذاشت، مگر همچون استخوانهای پوسیده و پودر شده‌اش می‌کرد.

بادی که به سوی قوم عاد وزان و روان گردیده است «عقیم» یعنی نازا نامیده شده است، بدان خاطر که آبی با خود حمل نمی‌کرده است و حیات و زندگی به همراه نداشته است، آن‌گونه که انتظار می‌رفته است. بلکه این باد با خود مرگ را حمل می‌کرده است و نابودی را در خود داشته است و دمار از روزگار آن گونه مردمان برآورده است. بر هر چیزی که وزیده است بسان مرده‌ای درآورده است که فرسوده و پوسیده شده باشد و پودر گردیده باشد!

باد نیروئی از نیروهای این جهان است. لشکری از لشکرهای یزدان است. کسی جز خدا لشکرهای پروردگار تو را نمی‌شناسد و از آنها آگاهی ندارد. خداوند آن لشکرها را ـ در چهارچوب مشیّت و اراده و قوانین و مقرّرات خودش ـ حرکت می‌دهد و می‌فرستد، به شکلی از اشکالی که دارند، و در وقت مقدّر و مقرّر، به سوی کسانی که هلاک و نابودی ایشان را بخواهد، یا ماندن و زندگی ایشان را بخواهد . . . جای هیچ گونه اعتراضی در بارهٔ همچون مواردی نیست، اعتراض ساده‌لوحانه‌ای که دارند و می‌گویند: باد برابر نظم و نظام و قاعده و قانون جهانی می‌وزد، و با پیروی از عوامل طبیعی بدینجا و آنجا روان می‌شود . . . آن کسی که باد را وزان می‌کند، و برابر نظم و نظام و با پیروی از عوامل طبیعی، آن را روان می‌گرداند، همان کس است که باد را بر هرکس که بخواهد و مشیّت و اراده و تدبیر و تقدیرش بر آن باشد مسلّط می‌گرداند. آن کس می‌تواند که باد را مسلّط سازد آن گونه که خودش می‌خواهد در چهارچوب نظم و نظامی که مقدّر و

مقرّرش فرموده است، و با پیروی از عوامل طبیعی‌ای که در جهان آنها را پدید آورده است و برقرار داشته است، دیگر چه جای مخالفت کردن و شبهه و گمان افکندن و اعتراض و رخنه گرفتن است؟

❁

نشانهٔ سوم در بارهٔ قوم ثمود است:

﴿ وَ فِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ: تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ. فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ، فَأَخَذَتْهُمُ الصّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ. فَمَا اسْتَطاعُوا مِنْ قِيامٍ وَ ما كانُوا مُنْتَصِرِينَ ﴾.

در سرگذشت قوم ثمود نیز پند و عبرت است بدان هنگام که بدیشان گفته شد: مدّت کوتاهی از زندگی تمتّع برگیرید و بهره ببرید. آنان از فرمان پروردگارشان سرباز زدند و صاعقه ایشان را فراگرفت و آنان خیره خیره بدان نگاه می‌کردند (و نابودی خویش را می‌دیدند و قدرتی بر دفاع از خویشتن نداشتند!). آنان (چنان نقش زمین شدند که) نتوانستند برخیزند و نتوانستند (از کسی یاری بطلبند و) خویشتن را کمک کنند.

اشاره‌ای که در این فرمودهٔ خدا است:

﴿ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴾.

بدان هنگام که بدیشان گفته شد: مدّت کوتاهی از زندگی تمتّع برگیرید و بهره ببرید.

چه بسا مراد فرصت و مهلتی باشد که پس از کشتن شتر سه روز بدیشان داده شد. این فرصت و مهلت همان است که در آیه آمده است:

﴿ فَقالَ: تَمَتَّعُوا فِي دارِكُمْ ثَلاثَةَ أَيّامٍ ﴾.

صالح بدیشان گفت: در خانه و کاشانهٔ خود سه روز زندگی کنید. (هود/۶۵)

و چه بسا مراد بهره‌مندی از حیات است از سرآغاز رسالت صالح تا آن گاه که شتر را می‌کشند، و از فرمان پروردگارشان سرکشی می‌کنند، و هلاک و نابودی سزاوارشان می‌گردد.

آنچه در بارهٔ سنگهائی گفته می‌شود که به سوی قوم لوط پرتاب می‌گردند، و در بارهٔ بادی گفته می‌شود که به سوی قوم عاد وزان و روان می‌شود، در بارهٔ صاعقه‌ای که مأمور نابودی قوم ثمود می‌گردد نیز گفته می‌شود. همهٔ اینها نیروهای جهانی هستند و به فرمان خدا کار می‌کنند، و فرمانبردار مشیّت و ارادهٔ خدا و قوانین و مقرّرات او هستند، و خدا آنها را بر کسانی که بخواهد چیره و مسلّط می‌گرداند در چهارچوب قوانین و قواعدی که موجود است، و آنها نقش خود را اداء می‌کنند، نقشی که خدا آنها را به عنوان لشکری از لشکریانش موظّف و مکلّف بدان می‌فرماید.

❁

نشانهٔ چهارم در بارهٔ قوم نوح است:

﴿ وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فاسِقِينَ ﴾.

پیش از آنان، ما قوم نوح را هلاک ساخته بودیم، چرا که ایشان قوم فاسقی بوده و (با انجام کفر و معاصی) از فرمان خدا خارج شده بودند.

این هم اشارهٔ تند و گذرائی است که داستان را با یک پسوده بدون توضیح می‌پساید. انگار گفته می‌شود: یاد کن قوم نوح را. واژهٔ «قَوْمَ» منصوب آمده است بدون حرف «في». منصوب به تقدیر فعل مقدّم «أُذكُرْ» است. بعد از آن «وَالسَّماءَ بَنَيْناها ...» آمده است و معطوف بر «قَوْمَ» است . . . این نشانه، یک نشانهٔ جهانی است، و آن نشانه، یک نشانهٔ تاریخی. روند سخن آن دو را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و این بخش را نیز به دو بخش پیشین و به بخش سوم سوره ارتباط می‌بخشد . . .

❁

﴿ وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ، وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ، وَ الْأَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ، وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَفِرُّوا إِلَى اللهِ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. وَ لا تَجْعَلُوا مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم. و زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم! ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید. به سوی (عبادت)

خدا بشتابید. من بیم‌دهندهٔ آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبریِ من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است). با خدا معبود دیگری را انباز مسازید. من بیم‌دهنده و بیانگر (عاقبت وحشتناک شرک و بت‌پرستی) از سوی خدا برای شما می‌باشم.

برگشت دوباره به نمایشگاه جهانی است، نمایشگاهی که این سوره با آن افتتاح گردیده است. نمایشگاه جهانی در اینجا در شکلی از اشکال بسیاری است که قرآن آنها را برای دلها آشکار می‌دارد و به نمایش می‌گذارد. اشارهٔ به نشانه‌های شناخت خدا در اینجا و آنجا ادامه می‌یابد. نشانهٔ نوح را به نشانهٔ آسمان و به نشانهٔ زمین و به نشانهٔ آفریده‌های انسان نام متّصل می‌دارد. آن گاه می‌پردازد بدان دعوتی که انسانها را بدان فریاد می‌دارد و از ایشان می‌خواهد به سوی خدا بگریزند و یگانه‌پرست و پاکباخته باشند.

﴿ وَ ٱلسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم.

واژهٔ «أَيْدٍ» به معنی قدرت و قوّت است. قدرت و قوّت روشن‌ترین چیزی است که ساختن آسمانِ هراس‌انگیز و مرتبط و هماهنگ از آن خبر می‌دهد. ساختن آسمان بیانگر قدرت و قوّت است، آسمان به هر معنی از معانی خود که باشد. آسمان چه به معنی مدارهای سیّارگان و ستارگان باشد، یا مراد از آسمان مجموعه‌ای از مجموعه‌های سیّارگانی باشد که بدانها کهکشان می‌گویند و شامل میلیونها سیّاره است. یا این که مراد از آسمان طبقه‌ای و چینی از طبقه‌ها و چینهای این فضائی باشد که سیّارگان و ستارگان در آن پخش و پراکنده‌اند... یا این که آسمان جز اینها مدلول و مفهوم دیگری داشته باشد.

وسعت دادن و گسترش بخشیدن هم که از واژهٔ «مُوسِعُونَ» استنباط می‌شود، روشن و آشکار است. چه این سیّارگان و ستارگان دارای حجمهای خوفناک و بزرگی هستند و شمارهٔ آنها میلیونها میلیون برآورد می‌شود، بیش از این بشمار نمی‌آیند که گرد و غبارهای پراکنده در این فضای وسیع بشمار آیند و بس.

چه بسا در اشاره‌ای که به وسعت بخشیدن و گسترش دادن می‌شود اشارهٔ دیگری به مخزنها و گنجینه‌های ارزاق باشد، ارزاقی که جلوتر در سوره آمده بود که ارزاق در آسمان است، اگرچه آسمان تنها رمز چیزی باشد که در پیشگاه یزدان است. ولی تعبیر قرآنی سایه روشن مشخّصی دارد. گمان می‌رود که در تعبیر مقصود همان باشد. چرا که باید با ذهن و شعور انسانها با خطاب الهامگرانه‌ای گفتگو کرد، و از چیزی سخن گفت که برایشان قابل درک و فهم باشد.(۱)

بسان همین اشاره، اشارهٔ دیگری به زمینِ آماده و پهن می‌شود:

﴿ وَ الْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴾.

زمین را پهن کرده‌ایم (و برای زندگی مردمان آماده ساخته‌ایم) و چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم!.

همان گونه که در گذشته گفتیم، خداوند این زمین را آماده فرموده است تا گهواره‌ای برای زندگی باشد. فرش کردن، به سهل و سادگی و آسایش و آرامش و توجّه و عنایت اشاره دارد. زمین تهیّه دیده شده است و آماده گردیده است تا پرورشگاه مهیّا و مجهّزی باشد. هر چیزی در آن با دقّت مقدّر و مقرّر گردیده است و به اندازهٔ لازم و مقدار بایسته و شایسته تهیّه دیده شده است، تا زندگی در آن میسّر شود و تضمین گردد:

۱- «إِنَّا لَمُوسِعُونَ»: این بخش از آیه، اشاره به نظریهٔ گسترش جهان دارد. علم امروز ثابت کرده است که نه تنها کرهٔ زمین، بر اثر مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین‌تر می‌شود، بلکه آسمانها نیز در حال گسترش هستند. ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند، به سرعت از مرکز کهکشان دور می‌شوند، و میلیاردها کهکشان در فضای جهان از یکدیگر دور می‌گردند، و بالأخره جهان پیوسته در حال انبساط و توسعه است. حتّی دانشمندان می‌گویند: تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده ـ با وزن مخصوص فوق‌العاده سنگین ـ سپس انفجار عظیم و بسیار وحشتناکی در آن رخ داده، و به دنبال آن، اجزای جهان متلاشی شده، و به صورت کرات درآمده است، و به سرعت در حال عقب‌نشینی و توسعه است. (نگا: المنتخب، و نمونه)... (مترجم)

﴿ فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴾.

چه آماده‌کنندگان خوبی بوده‌ایم!

﴿ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾.

ما از هر چیز جفتی را آفریده‌ایم، تا این که شما (عظمت آفریدگار را) یاد کنید.

این حقیقت شگفتی است و پرده از قانون خلقت در این زمین ـ و چه بسا در این هستی ـ برمی‌دارد. چه تعبیر سخن، قانون خلقت زوجیّت را تنها به کرۀ زمین اختصاص نمی‌دهد. زوجیّت در زنده‌ها آشکار و پدیدار است. ولی واژۀ «شَيْء» یعنی چیز، شامل غیرزنده‌ها نیز می‌گردد. تعبیر سخن مقرّر می‌دارد که اَشیاء بسان اَحیاء، یعنی چیزها همانند زنده‌ها براساس زوجیّت آفریده شده‌اند.

وقتی که به یاد می‌آوریم که انسانها با این نصّ چهارده قرن پیش از این آشنا بوده‌اند، و اندیشۀ زوجیّت همگانی ـ حتّی در زنده‌ها ـ برای مردمان آن روزگار معروف و مشخّص نبوده است، چه رسد به این که زوجیّت در هر چیزی را بشناسد، خود را در برابر کار شگفتی و بزرگی می‌یابیم . . . این نصّ ما را مطّلع می‌سازد از حقائق جهانی با این شکل شگفت و شیوۀ شگرفی که کاملاً ابتکاری است، و قرآن پیش از علم مسألۀ زوجیّت را آشکارا بیان داشته است.[1]

همچنین این نصّ ما را بر آن می‌دارد که ترجیح دهیم پژوهشهای دانش نوین راه رسیدن به حقیقت را می‌سپرد. دانش نوین می‌گوید: ساختار جهان از اتمها است. هر اتمی دارای دو جفت بار الکتریکی است: بار الکتریکی مثبت و بار الکتریکی منفی! در این صورت این پژوهشهای علمی که راه حقیقت را می‌سپرند در پرتو این نصّ شگفت و شگرف حرکت می‌کنند.

در سایۀ این پسوده‌هائی که دارای عبارتهای کوتاه ولی بُردِ طولانی هستند، چه در بارۀ نواحی آسمان، و چه در بارۀ فاصله‌های زمین، و چه راجع به ژرفاهای آفرینش آفریده‌ها، انسانها را فریاد می‌دارد که به سوی آفریدگار آسمان و زمین و سائر آفریده‌های دیگر بگریزند، و از زیر بار توده‌های سنگینی بیرون بیایند که بر ارواح ایشان سنگینی می‌کند و ارواحشان را به قید و بند می‌کشد. یگانه‌پرست باشند و خدائی را بپرستند و پرستش کنند که این جهان را به تنهائی آفریده است و هیچ‌گونه انبازی در آن نداشته است و ندارد.

﴿ فَفِرُّوا إِلَى اللهِ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. وَ لاَ تَجْعَلُوا مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ، إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

به سوی (عبادت) خدا بشتابید. من بیم‌دهندۀ آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبریِ من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است با خدا، معبود دیگری را انباز مسازید. من بیم دهنده و بیانگر (عاقبت وحشتناک شرک و بت‌پرستی) از سوی خدا برای شما می‌باشم).

تعبیر سخن با واژۀ گریختن، واقعاً شگفت‌انگیز است. اشاره دارد به این که بارهای سنگین و کمرشکن، قیدها و بندها، غل‌ها و زنجیرها، و دامها و کمندها، بر سر راه است که نفس بشری را بدین زمین محکم می‌بندند، و آن را از حرکت و آزادی بازمی‌دارند، و آن را محاصره می‌کنند و اسیر می‌سازند و در غل و زنجیر رهایش می‌کنند. بویژه بندها و کمندهای رزق و روزی و حرص و آز، نفس انسان را محکم بدین زمین می‌چسباند و به اسباب و وسائل ظاهری بهره و نصیب موعود، سرگرم و وابسته می‌گرداند. بدین خاطر فریاد بلندی و صدای نیرومندی برای رهائی و نجات و گریختن به سوی یزدان از دست چنین سنگینیها و غلها و زنجیرهائی درمی‌رسد، فریاد زده می‌شود که به سوی خداوند یگانه و منزّه از هرگونه شریک و انبازی بگریزید. به مردمان تذکّر داده می‌شود که حجّتی و عذری برایشان نمانده است:

﴿ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

۱- سابق بر این مردم معتقد بودند نر و ماده تنها مربوط به انسان و حیوان است. ولی اکنون ثابت شده است حتّی نباتات و جمادات و تمام ذرات جهان بر زوجیّت استوارند، و دارای بار الکتریکی منفی و بار الکتریکی مثبت می‌باشند. حتّی جانداران خنثی نیز دارای اندام نرینگی یا مادینگی هستند. قرآن مجید مسألۀ زوجیّت را در آیات مختلف بیان می‌فرماید. از جمله در این آیه و یس/۳۶ و رعد/۳. (مترجم)

من بیم‌دهندهٔ آشکاری از سوی او برای شما هستم (و پیغمبریِ من با دلائل و معجزات، برای شما روشن است).

تکرار این بیدارباش و هوشیارباش در دو آیهٔ پشت سر هم، بر آگاه بودن و برحذر شدن می‌افزاید و بیدارباش و هوشیارباش را چندین برابر می‌نماید.

❁

انگار این اشاره‌ای که به آیه‌ها و نشانه‌های آسمان و زمین و آفرینش می‌شود، با آیات رسالتها و پیغمبریها و رسولان و پیغمبران همسو و همگام می‌گردد و راستای راه را ادامه می‌دهد. این است وقتی که پیرو داستانهای پیغمبران در روند سخنان پیشین درمی‌رسد، این چنین زمزمه می‌شود و به گوش می‌رسد:

﴿كَذٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ. أَتَوَاصَوْا بِهِ؟ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ. وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

همین گونه (که اینان شما را تکذیب می‌دارند) هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است! مگر همدیگر را (به گفتن چنین سخنی) سفارش کرده‌اند؟! نه، بلکه آنان مردمان طغیانگرند (و عامل وحدت عمل ایشان همان روحیّهٔ واحد خبیث طغیانگریشان است). از ستیزهٔ با آنان روی بگردان، چون تو سرزنش نمی‌گردی (که چرا ایشان ایمان نمی‌آورند). پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند (و کاری می‌کند که خدا را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

آنان نسل یگانه‌ای هستند و تکذیب‌کنندگان سرشت یگانه‌ای دارند. همهٔ ایشان یک گونه پذیرای حقّ و پیغمبران می‌روند. منحرفان و کژراهه روندگان همین گونه از حقّ و از پیغمبران استقبال می‌کنند:

﴿كَذٰلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا: سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾.

همین گونه (که اینان شما را تکذیب می‌دارند) هیچ پیغمبری به سوی مردمان پیش از ایشان نرفته است، مگر این که گفته‌اند: او جادوگر یا دیوانه است!

این مشرکان هم چنین می‌گویند! انگار در طول قرون و عصور همدیگر را به همچون پذیره‌رفتنی و استقبال کردنی توصیه و سفارش کرده‌اند! همدیگر را به چیزی توصیه و سفارش نکرده‌اند، بلکه سرشت طغیان و تعدّی از حقّ و تخطّی از راستای راه راست، گذشتگان و آیندگان را به همدیگر ملحق می‌گرداند!

نتیجهٔ طبیعی‌ای که بر همچون موضعگیری و موقعیّت مکرّری که انگار طاغیان و سرکشان همدیگر را در طول قرون و عصور بدان توصیه و سفارش کرده‌اند، مترتّب می‌شود و باید چنان رفت و چنان کرد، این است که پیغمبر ﷺ به تکذیب کردن مشرکان اهمّیّت ندهد و گوشش بدان بدهکار نباشد. چه او در برابر گمراه شدن ایشان لومه و سرزنش نمی‌شود، و در هدایت کردن آنان مقصّر بشمار نمی‌آید:

﴿فَتَوَلَّ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾.

از ستیزهٔ با آنان روی بگردان، چون تو سرزنش نمی‌گردی (که چرا ایشان ایمان نمی‌آورند).

او تنها و تنها تذکّردهنده است. بر او است که تذکّر و پند و اندرز دهد، و به کار تذکّر و پند و اندرز ادامه دهد و بر آن باشد و بر آن رود، هر اندازه هم رویگردانان روی بگردانند، و تکذیب‌کنندگان به تکذیب بپردازند:

﴿وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند (و کاری می‌کند که خدا را فراموش نکنند، و پیوسته بر ایمان و یقینشان بیفزایند).

پند و اندرز به غیر مؤمنان سود نمی‌رساند، و منکران حقّ و حقیقت را از منجلاب گمراهی و سرگشتگی رها نمی‌گرداند. تذکّر دادن و نصیحت کردن وظیفهٔ پیغمبران است. هدایت و ضلالت از دائرهٔ این وظیفه بیرون است. هدایت دادن و گمراه ساختن تنها به خدای یگانه مربوط است و بس. خدای یگانه‌ای که مردمان را برای کاری آفریده است که انجام آن را اراده کرده است و خواسته

است.

❁

در اینجا واپسین آهنگ و نوای سوره درمی‌رسد، و معنی گریختن به سوی خدا، و نجات و رهائی از بندها و کمندها و سنگینیها، برای انجام وظیفه‌ای که یزدان بندگان را برای آن آفریده است، و بدیشان هستی بخشیده است تا آن را انجام دهند، روشن و آشکار می‌شود:

﴿وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ. مٰا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مٰا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ. إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزّٰاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ﴾.

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. من از آنان نه درخواست هیچگونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

این نصّ کم و کوتاه، حقیقت بزرگ و سترگی را دربر می‌گیرد، حقیقتی که از بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین حقائق هستی است. حقیقتی است که بدون درک و فهم آن و یقین و اطمینان بدان، زندگی انسانها، یا زندگی انسانیّت به طور کلّی، در همهٔ قرون و عصور، راست و درست درنمی‌آید و خوب و نیک نمی‌گردد.

قرآن مجید جوانب و زوایای متعدّدی از معانی و مقاصد را باز می‌کند که همهٔ آنها زیر این حقیقت بزرگ و سترگ جای می‌گیرند، حقیقتی که سنگ زیربنائی بشمار می‌آید که ساختمان زندگی بر آن استوار و پایدار می‌گردد.

نخستین جانب از این جوانب، و نخستین زاویه از این زوایا این حقیقت است که هدف معیّنی از وجود پریها و انسانها است. این هدف در وظیفهٔ کسی مجسّم می‌گردد که به انجام وظیفه‌اش برمی‌خیزد و آن را انجام می‌دهد. کسی که وظیفهٔ خود را انجام دهد هدف از وجود خود را تحقّق بخشیده است و آن را پیاده کرده است. و کسی که در انجام وظیفه‌اش کوتاهی کند یا از آن سرباز زند، هدف از وجود خود را پوچ و باطل گردانده است، و بدون وظیفه شده است، و زندگیش خالی از مقصود و منظور گردیده است، و از معنی اصلی زندگی تهی شده است، معنی اصلی‌ای که زندگی ارزش نخستین خود را از آن دریافت می‌دارد. چنین کسی از قانونی که در پرتو آن پای به هستی نهاده است گریخته است، و کارش به ضائع گشتن و هدر رفتن کامل سر کشیده است، ضائع گشتن و هدر رفتنی که گریبانگیر هر پدیده‌ای می‌گردد که از قانون هستی بگریزد، قانونی که او را محافظت می‌کند و ثابت‌قدم می‌دارد و ماندگاری را برایش تضمین می‌نماید.

این وظیفهٔ مشخّصی که پریها و انسانها را به قانون هستی پیوند می‌دهد، پرستش کردن یزدان است. یا به عبارت دیگر بندگی کردن یزدان است . . . این وظیفه برای این است که در جهان بنده و معبود باشد، بنده‌ای که می‌پرستد، و معبودی که پرستش می‌شود، و سراسر زندگی بنده بر پایهٔ این اعتبار راست و درست درآید و راستای راه را به سوی خدا در پیش بگیرد.

بدین خاطر جانب دیگری از این حقیقت بزرگ و سترگ جلوه‌گر می‌شود، و روشن و آشکار می‌گردد که مفهوم و مقصود عبادت باید فراخ‌تر و فراگیرتر از انجام شعائر و مراسم دینی باشد. چه پریها و انسانها تمام زندگی خود را صرف انجام شعائر و مراسم دینی نمی‌کنند. خدا هم ایشان را وادار به همچون کاری نمی‌فرماید. بلکه خدا انواع و اقسام دیگری از فعّالیّت و تلاش از ایشان می‌خواهد که بیشترین قسمت از زندگانیشان را دربر می‌گیرد. ما که دقیق نمی‌دانیم یزدان جهان بر پریان و جنّیان چه انواع و اقسامی از فعّالیّت و تلاش را واجب فرموده است. بلکه ما می‌دانیم حدود و ثغور فعّالیّت و تلاش خواسته شده از انسانها تا به کجا است. از قرآن از این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿وَ إِذْ قٰالَ رَبُّكَ لِلْمَلاٰئِكَةِ: إِنِّي جٰاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾.

زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم. (بقره/۳۰)

در این صورت وظیفه‌ای که انسانها بر عهده دارند

خلافت در زمین است. خلافت شامل انواع و اقسامی از فعّالیّتها و تلاشها است: فعّالیّت و تلاش زنده در راه آباد کردن زمین، آشنائی با نیروها و انرژیهای زمین، پی بردن به اندوخته‌ها و نهانیهای زمین، و پیاده کردن و تحقّق بخشیدن اراده و خواست خدا در استفادهٔ از زمین و رشد و ترقّی بخشیدن به زندگی در آن. همچون خلافتی در زمین اقتضاء می‌کند که برابر شریعت خدا در زمین زیست تا برنامهٔ الهی که هماهنگ با قانون همگانی جهانی است پیاده شود و محقّق گردد.

بدین جهت روشن می‌شود که معنی عبادت و پرستشی که هدف وجود بشری است، یا به عبارت دیگر نخستین وظیفهٔ انسان است، فراخ‌تر و فراگیرتر از شعائر و مراسم صِرف است، و وظیفهٔ خلافت قطعاً داخل در معنی و مفهوم عبادت و پرستش است. در این صورت حقیقت عبادت و پرستش در کار اصلی مجسّم می‌گردد:

۱ـ استقرار معنی و مفهوم بندگی کردن برای یزدان سبحان در میان دل و جان. یعنی جایگزین شدن این احساس و شعور در درون که در جهان بنده و معبود است. بنده می‌پرستد، و معبود پرستیده می‌شود. جز این چیز دیگری در میان نیست. جز این وضع و جز این اعتبار در میان نیست. در سراسر هستی پرستشگر و پرستش‌شونده است و بس. ارباب یکی است که خدا است، و همه و همگان بندگانند و بس.

۲ـ رو کردن به خدا در هر حرکتی که در دستگاه‌های درون است، و در هر حرکتی که در اندامهای بیرون است، و در هر حرکتی که در زندگی انجام می‌گیرد . . . در هر حرکت و جنبشی باید خالصانه رو به خدا کرد، و از هرگونه احساس و شعور دیگری پالود و زدود و مخلصانه رو به خدا نمود، و از هر معنی و مفهومی جز این معنی و مفهوم بندگی کردن و پرستش نمودن خدا، دوری گزید و دور شد.

در پرتو این بند و آن بند است که معنی عبادت محقق می‌گردد و پیاده می‌شود، و اعمال و افعال بسان شعائر و مراسم می‌شود، و شعائر و مراسم همسان آباد کردن زمین می‌گردد، و آباد کردن زمین همچون جهاد در راه خدا می‌شود، و جهاد در راه خدا همگون صبر و استقامت ورزیدن در سختیها و دشواریها و رضای به قضای خدا می‌گردد . . . همهٔ اینها عبادت است، و همهٔ اینها تحقّق بخشیدن و پیاده کردن نخستین وظیفه‌ای است که خدا پریها و انسانها را برای انجام آن آفریده است. همهٔ اینها خشوع و خضوع در برابر قانون همگانی‌ای است که در بندگی کردن همه چیز برای خدا نه کس دیگری مجسّم می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید.

در این وقت است که انسان متوجّه می‌شود بر روی این زمین زندگی می‌کند. تا به وظیفه‌ای عمل نماید که از سوی خدای بزرگوار تعیین گردیده است. او آمده است تا در دوره‌ای از زمان به انجام این وظیفه بپردازد، محض اطاعت از خدا و عبادت و پرستش کردن خدا. در زمین جز اطاعت و عبادت هیچ هدف دیگری در زمین ندارد، و از زندگی جز اطاعت و عبادت خدا نمی‌خواهد، و مزد و پاداش اطاعت و عبادتش را در همین جهان در دل و درون خود می‌یابد که آرامش و خشنودی از وضع و عملی است که دارد، و انس و الفتی است که به رضای خدا و رعایت و عنایت او پیدا می‌کند. گذشته از این جهان در آن جهان پاداش او بزرگداشت خدا و نعمت فراوان و فضیلت بزرگ و مقام سترگی است که دادهٔ یزدان منّان است.

در این وقت است که واقعاً او به سوی خدا گریخته است. از بندها و کمندهای این زمین و از جاذبه‌ها و کششهای آن گریخته است، جاذبه‌ها و کششهائی که انسان را از پرستش و بندگی یزدان بازمی‌دارند. از چیزهائی گریخته است که گول می‌زنند و انسان را به خود مشغول می‌دارند. با همچون گریختنی است که انسان آزاد و رها می‌گردد. واقعاً از بندها و کمندها و سنگینیها گریخته است، و خالصانه از آن خدا شده است، و در موقعیّت جهانی اصیلی استقرار پذیرفته است و جای گرفته است. یعنی: بندهٔ خدا گردیده است، خدائی که او را برای پرستش آفریده است. اقدام به انجام کاری کرده است که برای آن آفریده شده است، و هدف از بودن خود را تحقّق بخشیده است و پیاده کرده است.

از مقتضیات استقرار معنی عبادت این است که به وظیفهٔ خلافت در زمین برخیزد، و به انجام تکالیف و وظائف آن اقدام کند، و ثمرات نهائی آن را تحقّق بخشد و فراهم چیند. در عین حال هم دستهایش را از زمین برافشاند، دلش را از جاذبه‌ها و کششها و گول زدنهای آن بپالاید و بزداید. او به کار خلافت برنمی‌خیزد و ثمرات آن را پیاده و محقّق نمی‌دارد به خاطر خودش یا به خاطر خلافت، ولیکن او خلافت را برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن معنی عبادت در خلافت انجام می‌دهد، و پس از آن از خلافت می‌گریزد به سوی ایزد!

همچنین از مقتضیات استقرار معنی عبادت این است که در دل انسان ارزش اعمال با انگیزه‌های اعمال سنجیده شود نه با نتائج اعمال. نتائج هرچه می‌شود بگذار که بشود. چه انسان، دلدادهٔ این نتائج نیست. بلکه او دلدادهٔ انجام عبادت در اقدام بدین اعمال است، و پاداش او در نتائج اعمال نیست، بلکه پاداش او در عبادتی است که انجام می‌دهد.

بدین خاطر موضع و موقعیّت انسان در برابر واجبات و تکالیف و اعمال، کاملاً تغییر می‌کند. انسان به همهٔ اینها به معنی عبادت نهان در آنها نگاه می‌کند. هر وقت این معنی را تحقّق بخشید و پیاده کرد، وظیفهٔ او به پایان آمده است و هدف او حاصل گردیده است. آن وقت نتائج هرچه می‌شود بگذار که بشود. چه این نتائج داخل در وظیفهٔ او و جزو حساب او نیست، و نتائج، کار او بشمار نمی‌آید. بلکه نتائج مربوط به قضا و قدر و اراده و مشیّت خدا است، و انسان و تلاش او و نیّت و عمل انسان گوشه‌ای از قضا و قدر و اراده و مشیّت یزدان است.

هر وقت انسان دل از نتائج عمل و تلاش کند، و احساس کرد که او بهرهٔ خود را برده است و نصیب خود را گرفته است، و پاداش خود را تضمین کرده است، همین که معنی عبادت در انگیزهٔ کار و تلاش تحقّق پیدا کرده است و پیاده شده است، دیگر در این وقت در دل او آثاری از حرصها و آزهائی باقی نمی‌ماند که انسان را به جمع شدن و گرد آمدن بر کالاهای این زندگی، و جنگیدن و ستیزه کردن بر سر دارائی و اموال دنیوی فرامی‌خوانند. انسان از یک سو نهایت تلاش و توان خود را در کار خلافت و در انجام تکالیف و وظائف صرف می‌کند، و از دیگر سو دست خود را و دل خود را از چنگ زدن به کالاها و دارائیهای این زمین و از ثمرات این تلاش برمی‌افشاند و پاک می‌دارد. او این ثمرات را حاصل آورده است و تحقّق بخشیده است تا معنی عبادت را در آن ثمرات پیاده کند و تحقّق بخشد، نه این که بدان ثمرات برسد و آنها را برای خود گرد آورد و به خود اختصاص دهد.

قرآن این احساس را تغذیه و تقویت می‌کند، با آزاد و رها کردن ذهن و شعور انسان از سرگرم شدن به غم و اندوه رزق و روزی، و با آزاد و رها کردن نفس انسان از بخل و تنگچشمی. چه رزق و روزی خود به خود تضمین شده است. خدای بزرگوار برای بندگان خود آن را تضمین کرده است. خدا روشن است که از بندگان خود نمی‌خواهد او را خوراک دهند یا او را روزی برسانند، وقتی که بندگان خود را مکلّف می‌سازد از اموال و دارائی خود به نیازمندان بدهند، و حقّ محرومان را از آن بپردازند:

﴿ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴾.

من از آنان نه درخواست هیچگونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

در این صورت انگیزهٔ مؤمن برای کار کردن و تلاش ورزیدن در راه انجام خلافت، حرص و آز به دست آوردن رزق و روزی نیست. بلکه انگیزهٔ او پیاده کردن و تحقّق بخشیدن معنی عبادتی است که با صرف نهایت تلاش و توان انجام می‌پذیرد و حاصل می‌گردد. بدین خاطر دل انسان آویزهٔ محقّق ساختن و پیاده کردن معنی عبادت با تلاش و کوشش است. او در این راه از قید و بند نتائج تلاش و کوشش رها است و کاری به نتائج ندارد . . . این هم اندیشه و احساس بزرگوارانه‌ای است که جز در سایهٔ این گونه تصوّر و جهان‌بینی ارزشمند

پدید نمی‌آید.
وقتی که انسانها این احساس و شعور را درک و فهم نمی‌کنند و آن را نمی‌چشند و مزهٔ آن را نمی‌دانند، این بدان جهت است که انسانها در سایهٔ این قرآن نزیسته‌اند، بدان گونه که نسل مسلمان نخستین در سایهٔ آن زیسته‌اند، و انسانها ارکان و اصول زندگانی خود را از آن قانون بزرگ دریافت نداشته‌اند.
وقتی که انسان بدین افق برسد که افق عبادت و پرستش، یا افق عبودیّت و بندگی است، و بر اوج آن قرار بگیرد، خود انسان قطعاً و حتماً برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن هدف والای ارزشمندی، از وسیلهٔ پست و حقیری استفاده نمی‌کند. هرچند هم این هدف، پیروزی خودِ دعوت به سوی خدا باشد، و فرمان یزدان را بدان بالا برد و برتری بخشید. چه وسیلهٔ پست و حقیر از یک سو معنی عبادت پاک و ارزشمند را درهم می‌شکند، و از دیگر سو چنین انسانی نمی‌خواهد خود را به اهداف برساند، بلکه می‌خواهد خود را ابزار ادای واجبات گرداند، و معنی عبادت را در انجام عبادت تحقّق بخشد و پیاده گرداند. و امّا اهداف، به خدا واگذار است. خدا برابر قضا و قدری که می‌خواهد اهداف را پیش می‌آورد و حاصل می‌گرداند. دیگر هیچ گونه نیازی به استفادهٔ نادرست از وسائل و راهها برای وصول به هدفی نیست که کار و بار آن واگذار به یزدان است، و جزو حساب و کتاب مؤمن پرستشگر خدا نیست.
آن‌گاه بندهٔ پرستشگر، از آسایش درون، و از آرامش جان، و از خوبی دل و نیکی حال، در همهٔ احوال بهره‌مند می‌گردد، چه ثمرهٔ عمل خود را ببیند یا نبیند. ثمرهٔ عمل او تحقّق پیدا کرده است. و پیاده گردیده است آن گونه که خودش در نظر داشته است و برآورد کرده است، یا برعکس آنچه در نظر داشته است و برآورد کرده است. او که کار خود را به پایان رسانیده است، و پاداش خود را تضمین کرده است، همان زمان که معنی عبادت را تحقّق بخشیده است و پیاده کرده است، و آسوده نشسته است. آنچه بعد از آن روی می‌دهد خارج از حدود و ثغور وظیفهٔ او است . . . او که دانسته است او بنده‌ای است، و ذهن و شعور خود را و مطالب و مقاصد خود را از مرزهای بنده فراتر نبرده است. او دانسته است که خدا پروردگار است، و این است که بی‌باکانه به کاری دست نمی‌یازد که جزو کارهای خدا است نه بندهٔ خدا. ذهن و شعور او در این حدّ و مرز متوقّف می‌گردد و مستقرّ می‌شود، و خدا از او راضی است و او از خدا راضی است.
این گونه، گوشه‌هائی از آن حقیقت بزرگ و سترگ پدیدار و جلوه‌گر می‌آید، حقیقتی که آیهٔ یگانهٔ کوتاهی آن را بیان می‌دارد:
﴿ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾.
من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.
این حقیقتی است که می‌تواند چهرهٔ زندگی را به طور کلّی تغییر دهد و دگرگون کند، وقتی که واقعاً در دل و درون مستقرّ و جایگزین شود . . .



در پرتو این حقیقت بزرگ، کسانی را بیم می‌دهد که ظلم کرده‌اند و ایمان نیاورده‌اند، و در فرارسیدن وعد و وعید خدا شتاب ورزیده‌اند، و حقّ و حقیقت را تکذیب کرده‌اند و دروغ نامیده‌اند. این سوره هم با چنین بیم دادن واپسینی پایان می‌گیرد:
﴿ فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوباً[1] مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ. فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴾.
کسانی که ستم می‌کنند، سهم بزرگی از عذاب دارند، همانند سهم بزرگ یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین!). بنابراین، از من با شتاب وقوع عذاب را مخواهید. واویلا بر کافران از دست آن روزی که ایشان بدان وعده داده می‌شوند.

۱- «ذَنُوباً»: دلو. سطل. کنایه از این است که بر سر آنان همان چیزی می‌آید که بر سر ستمگران پیش از ایشان آمده است.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ طور مکّی و ۴۹ آیه است

سورة الطور

ترتيبها ۵۲ — آياتها ۴۹

بسم الله الرحمن الرحيم

والطور (۱) وكتاب مسطور (۲) في رق منشور (۳) والبيت المعمور (۴) والسقف المرفوع (۵) والبحر المسجور (۶) إن عذاب ربك لواقع (۷) ما له من دافع (۸) يوم تمور السماء مورا (۹) وتسير الجبال سيرا (۱۰) فويل يومئذ للمكذبين (۱۱) الذين هم في خوض يلعبون (۱۲) يوم يدعون إلى نار جهنم دعا (۱۳) هذه النار التي كنتم بها تكذبون (۱۴) أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون (۱۵) اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم تعملون (۱۶) إن المتقين في جنات ونعيم (۱۷) فاكهين بما آتاهم ربهم ووقاهم ربهم عذاب الجحيم (۱۸) كلوا واشربوا هنيئا بما كنتم تعملون (۱۹) متكئين على سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عين (۲۰) والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بإيمان ألحقنا بهم ذريتهم وما ألتناهم من عملهم من شيء كل امرئ بما كسب رهين (۲۱) وأمددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون (۲۲) يتنازعون فيها كأسا لا لغو فيها ولا تأثيم (۲۳) ويطوف عليهم غلمان لهم كأنهم لؤلؤ مكنون (۲۴) وأقبل بعضهم على بعض يتساءلون (۲۵) قالوا إنا كنا قبل في أهلنا مشفقين (۲۶) فمن الله علينا ووقانا عذاب السموم (۲۷) إنا كنا من قبل ندعوه إنه هو البر الرحيم (۲۸) فذكر فما أنت بنعمت ربك بكاهن ولا مجنون (۲۹) أم يقولون شاعر نتربص به ريب المنون (۳۰) قل تربصوا فإني معكم من المتربصين (۳۱) أم تأمرهم أحلامهم بهذا أم هم قوم طاغون (۳۲) أم يقولون تقوله بل لا يؤمنون (۳۳) فليأتوا بحديث مثله إن كانوا صادقين (۳۴) أم خلقوا من غير شيء أم هم الخالقون (۳۵) أم خلقوا السماوات والأرض بل لا يوقنون (۳۶) أم عندهم خزائن ربك أم هم المصيطرون (۳۷) أم لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسلطان مبين (۳۸) أم له البنات ولكم البنون (۳۹) أم تسألهم أجرا فهم من مغرم مثقلون (۴۰) أم عندهم الغيب فهم يكتبون (۴۱) أم يريدون كيدا فالذين كفروا هم المكيدون (۴۲) أم لهم إله غير الله سبحان الله عما يشركون (۴۳) وإن يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم (۴۴) فذرهم حتى يلاقوا يومهم الذي فيه يصعقون (۴۵) يوم لا يغني عنهم كيدهم شيئا ولا هم ينصرون (۴۶) وإن للذين ظلموا عذابا دون ذلك ولكن أكثرهم لا يعلمون (۴۷) واصبر لحكم ربك فإنك بأعيننا وسبح بحمد ربك حين تقوم (۴۸) ومن الليل فسبحه وإدبار النجوم (۴۹)

این سوره یورشی را می‌آغازد که تأثیر ژرفی در دل انسان دارد. وسوسه‌ها و گمانها و شبهه‌ها و باطلها را سخت می‌راند و دنبال می‌کند. آن وسوسه‌ها و گمانها و شبهه‌ها و باطلهائی که بر دل می‌تازند و به نیرنگ می‌نشینند و در اینجا و آنجای گوشه‌ها و کنارهای دل پنهان و نهان می‌گردند. به باطل گرداندن هر حجّتی و هر عذری می‌پردازد که دل برای کناره‌گیری از حقّ و دوری از ایمان برمی‌گزینند و بدان چنگ می‌زند . . . یورشی است که هیچ دلی تاب مقاومت در برابر آن را ندارد. یورشی است که پیاپی بر دل می‌شود تا آن را وادار به اقرار و اعتراف و تسلیم شدن و فرمان بردن می‌گرداند!

یورشی است که واژه و عبارت، معنی و مدلول، تصویرها و سایه‌روشنها، و آهنگها و نواهای طنین‌انداز و نغمه‌پرداز این سوره، و بندها و فاصله‌های آن، یکسان و همآوا، در آن شرکت دارند. از آغاز تا به انجام این سوره، آیه‌ها پشت سر هم می‌آیند. انگار آیه‌های این سوره گدازه‌هائی هستند که پرت می‌گردند، و آهنگها و نواهای این سوره صاعقه‌ها و آذرخشها هستند، و تصویرها و سایه‌روشنهای این سوره تازیانه‌های گزنده‌ای هستند که بر احساس و شعور می‌تازند و یک لحظه هم از آغاز تا به انجام به حسّ و شعور مهلت و فرصت نمی‌دهند!

این سوره با سوگندی می‌آغازد که یزدان سبحان به چیزهای مقدّسی در زمین و آسمان می‌خورد. برخیها معلوم و مشخّص هستند، و بعضیها نهان و ناپیدا و نامعلوم می‌باشند:

﴿ وَ ٱلطُّورِ. وَ كِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ. وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ. وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ﴾.

سوگند به کوه طور (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است). و قسم به کتاب نوشته شدهٔ (آسمانی! که برای رهنمود انسانها به کرهٔ زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم به خانهٔ آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می‌زند). و سوگند به سقف برافراشتهٔ (آسمان). و سوگند به دریای سراپا آتش!.

سوگند خورده می‌شود بر کار بزرگ هراس‌انگیزی که دل را به تکان و لرزه می‌اندازد، و احساس و شعور را هراسناک می‌گرداند. با تعبیری سوگند یاد می‌شود که لفظ آن با معنی هراس‌انگیز آن مناسبت دارد. در صحنه‌ای نیز به میان می‌آید که دلها از آن به لرزش و جنبش می‌افتند:

﴿ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ، مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ، يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَاءُ مَوْراً، وَ تَسِيرُ ٱلْجِبَالُ سَيْراً ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفّار را در آغوش خود می‌کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند. روزی (این عذاب الهی رخ می‌دهد که) آسمان سخت به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد. و کوه‌ها (از جا کنده می‌شوند و) به شتاب روان می‌گردند.

در میانهٔ صحنهٔ هراس‌انگیز، می‌بینیم و می‌شنویم چیزی را که به تکان و زلزله می‌اندازد و به ترس و هراس می‌افکند. آن چیز وای و واویلا، و سرکوب کردن و به جزع و فزع انداختن است:

﴿ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، ٱلَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا. هَٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ. أَفَسِحْرٌ هَٰذَا؟ أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ؟ ٱصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا، سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ، إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

آن روز، وای به حال کسانی که (حق را) تکذیب کرده‌اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند). روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند. (در این وقت فرشتگان بدیشان می‌گویند:) این همان آتشی است که آن را دروغ می‌پنداشتند. آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی‌بینید؟ به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی‌کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده‌اید کیفر داده می‌شوید.

این مرحله‌ای از یورشی است که می‌تازد و می‌راند. به دنبال آن مرحلهٔ دیگری فرامی‌رسد و نوع دیگری و رنگ دیگری دارد. مرحله‌ای است که دلهائی را که آن هول و هراس وحشتناک را دیده است به طمع می‌اندازد، طمع کردن به امن و امان و نعمت بهشت جاویدان. این مرحله با نشان دادن تصویر پرهیزگاران و آنچه برای ایشان از تعظیم و تکریم آماده گردیده است می‌آغازد. بدیشان نموده می‌شود که از نعمتهای خوب و خوش و دلربا و دل‌انگیز چه اندازه برایشان آماده

گردیده است، آن اندازه که سخن از آن به درازا می‌کشد، و شرح و بسط آن طولانی می‌شود، و انواع و رنگهای آن بسیار و بیرون از شمار است. آن‌گونه از نعمتها سخن می‌رود که به انسان احساس لذّت بردن از نعمتها و آسودن در میان آنها دست می‌دهد، آن هم پس از این که از عذاب و عقاب و از هول و هراس عذاب و عقاب سخن رفته است:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ. فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ مَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ. وَ أَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ. يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَأْساً لَا لَغْوٌ فِيهَا وَ لَا تَأْثِيمٌ. وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ. وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا: إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند، و در برابر چیزهائی که بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگ‌تر از این، این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است. به پاداش کارهائی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد! این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده‌اند، و زنان سیاه‌چشم و درشت‌چشم زیبای بهشتی را همسرشان نموده‌ایم (و در کنارشان قرار داده‌ایم). کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدین ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذّت بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوختهٔ پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدائیم). چرا که هرکس در گرو کارهائی است که کرده است. پیوسته هرگونه میوه‌ای و گوشتی را که بخواهند در اختیارشان می‌گذاریم. آنان در آنجا جامهای (شراب طهور) را که نه بیهوده‌گوئی و یاوه‌سرائی در آن است و نه با گناه همراه است، از دست یکدیگر می‌گیرند (و سر می‌کشند و خوش می‌شوند). پیوسته در گرداگرد آنان نوجوانان ایشان (برای خدمتگزاریشان) در چرخش و گردشند. انگار آنان (در صفا و پاکی) مرواریدهای پنهان (در صدف) هستند. پرسش‌کنان روی به همدیگر می‌کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می‌گوید). می‌گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حقّ ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعلهٔ دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

اکنون که دلهای انسانها تازیانه‌های عذاب را در مرحلهٔ اوّل احساس کرده است، و شیرینی نعمت را در مرحلهٔ دوم چشیده است، مرحلهٔ سوم درمی‌رسد و وسوسه‌ها و دغدغه‌ها را می‌راند و پخش و پریشان می‌گرداند. شبهه‌ها و گمراهیها و سرگشتگیها را تعقیب می‌کند و دور می‌نماید. حجّتها و دلائل نابجا و عذرها و معذرتهای ناروا را باطل می‌سازد. حقیقت را برجسته و آشکار و سهل و ساده و استوار و پایدار نشان می‌دهد. حقیقتی که با منطق توانا و گیرائی سخن می‌گوید که توجیه و تأویلی نمی‌شناسد، و با کلام راست و درستی اظهار نظر می‌کند که پیچ و خمی در آن نبوده و سرگیجه‌آور نیست. این مرحله گردنها را سخت به سوی خود پیچ می‌دهد و آنها را به اعتراف و تسلیم وامی‌دارد ... این مرحله با روی کردن به پیغمبر

خدا ﷺ و مخاطب قرار دادن او می‌آغازد. بدو امر می‌شود که به پند و اندرزشان بپردازد، هرچند که آنان با او سوء ادب داشته و بی‌حرمتی کنند. دریچه‌های دلهای ایشان را با چنین منطق روشن و نیرومند و راست و درستی بکوبد:

﴿ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ. أَمْ يَقُولُونَ: شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ؟ قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ. أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَٰذَا؟! أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ؟ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ؟ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ. فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ؟ بَلْ لَا يُوقِنُونَ. أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ؟ أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ؟ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ؟ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ. أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ؟ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا؟ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ. أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ؟ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

(مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه. آیا آنان می‌گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد). بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجام بد شما) هستم. آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می‌دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکشی هستند (و سرپیچی از فرمان حقّ، سرشت و خصیصهٔ آنان شده است؟). آیا می‌گویند: (محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟! بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند. اگر راست می‌گویند (که محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند. آیا ایشان (همین جوری از عدم سر برآورده‌اند و) بدون هیچ‌گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوّت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کلّ کائنات هستند؟). آیا نردبانی دارند و بالای آن (می‌روند و در آسمانها، به عالَم ملکوت) گوش فرا می‌دارند (و اسرار وحی را می‌شنوند؟). گوش فرادهندهٔ ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادّعای خود را ثابت کند). آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شما؟! یا این که تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می‌خواهی، و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟ یا این که نزد ایشان، علم غیبیّات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می‌نویسند؟ یا این که می‌خواهند نیرنگ بزنند (و طرح‌های شیطانی بریزند و حیله‌گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفّار به حیلت خود گرفتار می‌آیند (و توطئه‌های ایشان سرانجام بر ضدّ خودشان تمام می‌شود و جملگی ایشان محکوم نقشه‌های الهی هستند). یا این که (آنان خیال می‌کنند که) معبودی (و حامی و یاوری) جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزّه از چیزهائی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند.

به دنبال این پرسشهای پیاپی، بلکه این گدازه‌های آذرخشی که باطل را کاملاً درهم می‌نوردد و نابود می‌کند، و خودبزرگ‌بین و ستیزه‌جو را به تنگنا می‌افکند، و هر زبانی را لال می‌سازد که از حقّ کناره‌گیری می‌کند یا با حقّ به مجادله می‌پردازد، رخنه گرفتن و عیبجوئی کردن و دشمنانگی ورزیدن آنان را

در شکل و قیافهٔ کسی به تصویر می‌کشد که بزرگی می‌فروشد و چیز محسوس و معلومی را به خاطر لاف و گزاف خود نمی‌پذیرد:

﴿ وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ ٱلسَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا: سَحابٌ مَرْكُومٌ ﴾.

اگر بنگرند که قطعه‌ای از آسمان فرومی‌افتد، می‌گویند: ابر متراکمی است.

میان قطعه‌ای که از آسمان فرو می‌افتد، و میان ابری که در آن وجود دارد، فرق آشکاری است. امّا آنان به دنبال هرگونه شبهه‌ای هستند تا به بهانهٔ آن از حقّ آشکار و پدیدار کناره گیری کنند.

در اینجا واپسین گدازه را به سویشان می‌اندازد، گدازهٔ تهدید هراس‌انگیزی که خبر از فرا رسیدن صحنهٔ هولناکی می‌دهد که در آسرغاز این سوره از آن بیم داده شده بودند:

﴿ فَذَرْهُمْ حَتّىٰ يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذي فيهِ يُصْعَقُونَ. يَوْمَ لا يُغْني عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ ﴾.

پس ایشان را به حال خود واگذار، تا برسند به روزی که در آن هلاک می‌گردند. آن روزی که نیرنگها و توطئه‌هایشان سودی به حالشان نخواهد داشت، و (از هیچ سوئی) مدد و یاری نمی‌شوند.

آن‌گاه این سوره با آهنگ رضایت‌بخش خوشایندی پایان داده می‌شود . . . این آهنگ رضایت‌بخش دلنواز برای پیغمبر بزرگواری به نغمه درمی‌آید که در بارهٔ او می‌گفتند:

﴿ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ﴾.

او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد).

و می‌گفتند: او غیبگو یا دیوانه است . . . این آهنگ از سوی پروردگارش خطاب بدو به نغمه درمی‌آید و با آن او را دلداری می‌دهد و با اعزاز و اکرام بدو لطف و عنایت می‌فرماید، با بیان و تعبیری که در سراسر قرآن بسان آن یافته نمی‌شود، و قبلاً هم پیغمبری و فرستاده‌ای با آن مخاطب قرار داده نشده است:

﴿ وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حينَ تَقُومُ، وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ ﴾.

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

این آهنگ و نوائی است که بر درد و رنج و سختی و گرفتاری‌ای مرهم می‌نهد که پیغمبر بزرگوار ﷺ از دست آن دشمنان بدخواه و رنج‌افزائی می‌کشد که چنین یورش سخت و راندن و تعقیب کردن تندِ ایشان را می‌طلبیده است . . .

❁

﴿ وَ الطُّورِ. وَ كِتابٍ مَسْطُورٍ. في رَقٍّ مَنْشُورٍ. وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ. وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ. وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ. إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ. ما لَهُ مِنْ دافِعٍ. يَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً. وَ تَسيرُ الْجِبالُ سَيْراً. فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ الَّذينَ هُمْ في خَوْضٍ يَلْعَبُونَ. يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلىٰ نارِ جَهَنَّمَ دَعّاً. هٰذِهِ النّارُ الَّتي كُنْتُمْ بِها تُكَذِّبُونَ. أَفَسِحْرٌ هٰذا؟ أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ؟ اصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا، سَواءٌ عَلَيْكُمْ، إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

سوگند به کوه طور (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است). و قسم به کتاب نوشته شدهٔ (آسمانی! که برای رهنمود انسانها به کرهٔ زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم

به خانهٔ آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می‌زند). و سوگند به سقف برافراشتهٔ (آسمان)! و سوگند به دریای سراپا آتش! که قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفّار را در آغوش خود می‌کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند. روزی (این عذاب الهی رخ می‌دهد که) آسمان به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد. و کوه‌ها (از جا کنده می‌شوند و) به شتاب روان می‌گردند. آن روز، وای به حال کسانی که (حقّ را) تکذیب کرده‌اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند). روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند. (در این وقت فرشتگان بدیشان می‌گویند:) این همان آتشی است که آن را دروغ می‌پنداشتید. آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی‌بینید؟ به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی‌کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده‌اید کیفر داده می‌شوید.

این آیه‌های کوتاه، و فاصله‌های آهنگین، و آهنگهای جدا جدا، این سوره را از آغاز همراهی می‌کنند. این سوره با یک واژه می‌آغازد، آنگاه دو واژه می‌گردد، آنگاه کم‌کم واژه‌ها بیشتر و بیشتر می‌شوند تا در پایان سوره به دوازده واژه می‌رسد. در همهٔ این آیه‌های کوتاه و بلند، نیروی آهنگ به تمام و کمال حفظ می‌گردد.

«طور»: به کوهی گفته می‌شود که دارای درخت باشد. ارجح این است که مراد کوه طور مشهور در قرآن است، کوهی که در داستان موسی عليه‌السلام از آن سخن رفته است، و الواح تورات بالای آن نازل گردیده است. چه فضا، فضای مقدّساتی است که خداوند سبحان بدانها بر کار بزرگی سوگند یاد می‌کند، کاری که از آن سخن خواهد رفت.

﴿ كِتَابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ﴾.

کتاب نوشتهٔ در صفحاتی پخش شده.

آنچه متبادر به ذهن می‌شود این است که مراد کتاب موسی عليه‌السلام است، کتابی که در الواح نوشته شده بوده است. چه میان این کتاب و میان طور مناسبتی است. همچنین گفته شده: مقصود لوح محفوظ است، این نیز برای همگامی با چیزی است که بعد از آن ذکر می‌گردد:

﴿ ٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ، وَ ٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴾.

خانهٔ آبادان، و سقف برافراشته.

هیچ مانعی نیست که مراد همین باشد.

﴿ ٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ﴾. خانهٔ آبادان.

چه بسا کعبه باشد. ولیکن ارجح این است که مراد خانهٔ عبادت فرشتگان در آسمان باشد. چرا که در صحیح مسلم و بخاری راجع به معراج آمده است:

(ثُمَّ رُفِعَ بِي إِلَى الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَ إِذَا هُوَ يَدْخُلُهُ كُلَّ يَوْمٍ سَبْعُونَ أَلْفاً لَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ آخِرَ مَا عَلَيْهِمْ).

سپس مرا به بیت‌المعمور بردند. مسجدی است که هر روز هفتاد هزار فرشته بدانجا وارد می‌شوند و دیگر هرگز بدانجا برنمی‌گردند.

یعنی فرشتگان در آنجا عبادت می‌کنند و پیرامون آن طواف می‌نمایند، همان گونه که ساکنان کرهٔ زمین کعبهٔ خود را طواف می‌کنند!

﴿ ٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ﴾.

آسمانهٔ برافراشته.

یعنی آسمان. سفیان ثوری و شعبه و ابواحوص، از سماک پسر خالد پسر عرعره، و او از علی ـ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ این معنی را روایت کرده است. سفیان گفته است: علی عليه‌السلام سپس این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ وَ جَعَلْنَا ٱلسَّمَاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴾.

ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشانه‌های (خداشناسی موجود در) آن روی‌گردانند (و در بارهٔ این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشند). (انبیاء/۳۲)

﴿ ٱلْبَحْرِ ﴾. دریای سراپا آتش.

دریای لبریز و پر . . . این معنی مناسب‌ترین چیزی

است که با آسمان در صحنه‌ای ذکر گردد. مناسبت آن در فراخی و لبریز و پر بودن و امتداد داشتن است. دریای لبریز و پر، نشانه‌ای از نشانه‌های خداشناسی است. نشانه‌ای است که در آن ترس و هراس است و دارای زیبائی و فریبائی است. این دو چیز دریای لبریز را سزاوار آن می‌کنند که همراه با این صحنه‌ها ذکر شود، صحنه‌هائی که بدانها بر کار بزرگی و امر سترگی سوگند یاد می‌شود. چه بسا معنی مسجور، شعله‌ور و فروزان هم باشد. همان گونه که در سورهٔ دیگری آمده است:

﴿ وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ ﴾.

و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفان‌های آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). (تکویر/۶)

یعنی سراسر آتشِ برافروخته و فروزان شد. همچنین ممکن است به پدیده و آفریدهٔ دیگری اشاره داشته باشد بسان «اَلْبَیْتِ الْمَعْمُورِ» و «اَلسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ» خدا از آن آگاه باشد و بس.

یزدان سبحان بدین آفریده‌های بزرگ بر کار سترگی سوگند می‌خورد، بعد از آن که با این آهنگها و نواها، ذهن و شعور آمادگی پذیره رفتن آن کار سترگ را پیدا می‌کند:

﴿ إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ، مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفّار را در آغوش خود می‌کشد) و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

﴿ وَ اَلطُّورِ . . . ﴾. سوگند به کوه طور ....

﴿ إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ، مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفّار را در آغوش خود می‌کشد) و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

این کار قطعاً و حتماً روی می‌دهد. هرگز کسی نمی‌تواند از روی دادن آن جلوگیری به عمل آورد. آهنگ و نوای دو آیه، و فاصله‌های آنها، جازم و قاطع است. به ذهن و شعور چنین می‌اندازد که این کار، کارِ روی‌دهنده و کمرشکنی است. از دست آن حفظ کننده و نگاه‌دارنده‌ای وجود ندارد. وقتی که این آهنگ و نوا بدون پرده به ذهن و شعور انسان می‌رسد، انسان را به تکان درمی‌آورد و به لرزه می‌اندازد و بر دست و پای می‌افکند، و با او چه کارها که نمی‌کند!.. حافظ ابوبکر پسر ابی‌الدنیا گفته است: پدرم برایمان روایت کرده است که موسی پسر داوود از صالح مری، و او از جعفر پسر زید عبدی، برایش نقل کرده است و گفته است: عمر شبی در مدینه برای آگاهی از وضع مردم گشت می‌زد. از کنار خانه‌ای از خانه‌های مسلمانان گذشت. چنین اتّفاق افتاد که صاحب آن منزل به نماز ایستاده بود. عمر ایستاد و به قرائت او گوش فراداد. آن مرد تلاوت کرد:

﴿ وَ اَلطُّورِ . . . ﴾. سوگند به کوه طور ....

تا رسید به:

﴿ إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ، مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ ﴾.

قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود، و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند.

عمر ﷺ گفت: سوگند درستی است، به پروردگار کعبه. از الاغ خود پائین آمد، و به دیواری تکیه زد. اندکی توقّف کرد. سپس به خانه‌اش برگشت. یک ماه بیرون نیامد. مردمان به عیادتش می‌رفتند و نمی‌دانستند بیماریش چیست.

عمر ﷺ پیش از این هم این سوره را شنیده بود و خوانده بود و در نماز قرائت کرده بود. پیغمبر خدا ﷺ در نماز مغرب این سوره را می‌خواند. عمر این را می‌دانست و از او پیروی می‌کرد. ولیکن این سوره این بار با همهٔ سنگینیها و درشتیها و حقیقتهای آسمانیش یک راست به دلش خزید. گاهی در لحظه‌های ویژه‌ای همچون حقائقی به دلها می‌خزد و پیچ و خمها و ژرفاهای دلها را گشت می‌زند، و با پسودهٔ بدون واسطه‌ای دلها را می‌پساید و تلنگری بدانها آشنا می‌نماید، بسان این پسودهٔ مستقیمی که به دل عمر ﷺ

آشنا گردید و آیه را از سرچشمهٔ اصلی دریافت همان‌گونه که دل مبارک پیغمبر خدا ﷺ آیات را مستقیماً از سرچشمهٔ اصلی درمی‌یافت و فهم می‌کرد چون آمادگی دریافت آنها را داشت. امّا سوای پیغمبر ﷺ گاهی چیزی از آن گونه چیزهائی که به دل عمر ﷺ افتاد به دلهایشان می‌افتد، و حالی را پیدا می‌کنند و آنی را دریافت می‌دارند زمانی که حقیقت اصلی آیات با همان نیروی اصلی خود به دلهایشان پرتوافکن می‌گردد...

این آوای هراس‌انگیز را صحنهٔ هراس‌انگیزی پی می‌گیرد و همراهی می‌کند:

﴿ يَوْمَ تَمُورُ ٱلسَّمَاءُ مَوْراً، وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْراً ﴾.

روزی (این عذاب الهی رخ می‌دهد که) آسمان سخت به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد، و کوه‌ها (از جا کنده می‌شوند و) به شتاب روان می‌گردند.

صحنهٔ آسمانی که با قدرت تمام ثابت و استوار آفریده شده است هم اینک به تکان و جنبش می‌افتد و زیر و رو می‌گردد بدان سان که موج دریا از اینجا بدانجا سرگشته می‌دود و می‌افتد و آرام و قرار ندارد، و صحنهٔ کوه‌های سختی که به دل زمین فرو رفته‌اند و قرص و محکم برجای استوار مانده‌اند، ولی هم اینک سهل و ساده از هم می‌پاشند و تکه و پاره به راه می‌افتند و نه ثباتی دارند و نه آرام و قراری، صحنهٔ هراسناک شگفتی است. وضعی است که انسان را هراسان و پریشان و حیران و ویلان می‌سازد. بیانگر هول و هراسی است که آسمان در آن به تکان و جنبش می‌افتد، و کوه‌ها در آن به چرخش و گردش درمی‌آیند، انسان کوچک و ضعیف در آن خوف و هراس وحشتناک وحشت‌انگیز باید چه حالی داشته باشد؟!

در گیر و دار این هول و هراس و وحشت و حیرتی که هیچ چیزی در برابرش تاب ایستادگی ندارد، و همه کس و همه چیز را به لرزه و تکان می‌اندازد، یزدان به حال تکذیب‌کنندگان می‌رسد با چیزی که هراس‌انگیزتر و وحشتناک‌تر از همهٔ اینها است. خدای توانا و شکوهمند آنان را نفرین می‌کند و وای به حالشان را اعلام می‌فرماید:

﴿ فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ. الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴾.

آن روز، وای به حال کسانی که (حقّ را) تکذیب کرده‌اند! آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند).

واویلا سر دادن یزدان بر ایشان، دستور مرگ و نابودی آنان بشمار است. قطعاً چنین کاری دامنگیرشان می‌گردد و حال زاری پیدا می‌کنند، و هیچ کسی و هیچ چیزی همچون بلائی را از ایشان بازنمی‌دارد و به دفع آن نمی‌کوشند. حتماً حال زاری و وضع نابهنجاری خواهند داشت، آن روزی که آسمان سخت به تکان و جنبش می‌افتد و تند درهم می‌لولد، و کوه‌ها با شتاب روان می‌گردند. این هول و هراس، همخوان و متناسب با آن وای و واویلا است. همهٔ اینها دامنگیر تکذیب‌کنندگان می‌گردد و تازیانه‌های مرگ و عذاب بر آنان فرود می‌آید:

﴿ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ﴾.

آنان که سرگرم کارهای باطل خویشند (و پیوسته مشغول طعنه زدن به اسلام و قرآن و پیغمبرند).

این وصف پیش از هر چیز شامل آن‌گونه مشرکان و معتقدات خرافی ایشان و اندیشه‌های سست آنان، و زندگیشان می‌گردد، آن زندگی که بر چنان معتقدات و اندیشه‌هائی استوار بوده است و قرآن آنها را در موارد بسیاری بیان و نقل نموده است. آن زندگی که بازیچه و سرگرمی بوده است و جدّی نبوده است. بازیچه و سرگرمی‌ای بوده است که بدان پرداخته‌اند و بسان شناگری که با شوخی و مزاح خود را به آب بیندازد و بدان فرو رود و جز فرو رفتن و بازی کردن ساحلی یا هدفی را درنظر نداشته باشد، مشرکان به بازیچهٔ زندگی نشسته‌اند، و غرق در آن گردیده‌اند و مقصود و هدفی از آن نداشته‌اند!

ولی این وصف شامل هر کسی است که جدای از جهان‌بینی اسلامی برابر جهان‌بینی دیگری زندگی بکند . . . این حقیقتی است که انسان بدان پی نمی‌برد مگر وقتی که همهٔ جهان‌بینیهای مشهور انسانها را در پرتو جهان‌بینی اسلامی راجع به وجود انسان و آن‌گاه سراسر هستی، بررسی کند و پژوهش نماید، چه معتقدات آنان باشد و چه افسانه‌های آنان و چه فلسفه‌های ایشان . . . قطعاً سائر جهان‌بینیهای دیگر - حتّی جهان‌بینیهای فلاسفه‌ای که تاریخ اندیشهٔ بشری به وجود آنان می‌نازد - تلاشها و کوششهای کودکانی به نظر می‌آیند که ناسنجیده راه می‌افتند و در راه رسیدن به حقیقت گام برمی‌دارند. آن حقیقتی که در جهان‌بینی اسلامی - به ویژه در قرآن - آرام و روشن و نیرومند و ساده و ژرف عرضه می‌شود، با فطرت سازگار و همآوا است، و بدون رنج و تلاش و پیچیدگی مستقیماً با فطرت تماس می‌گیرد. زیرا جهان‌بینی اسلامی فطرت را از حقیقت اصیل ژرفی آگاه می‌سازد که در خود فطرت است. همچنین از یک سو برای فطرت، هستی را تعبیر می‌کند و توضیح می‌دهد، و ارتباط فطرت با هستی را برای فطرت روشن و معلوم می‌گرداند، و از دیگر سو برای فطرت ارتباط هستی با آفریدگار هستی را بیان و عیان می‌کند، بیان و عیان کردنی که مشابه و موافق با چیزی است که در فطرت جایگزین است.

خیلی پیش تعجّب می‌کردم بدان‌گاه که من جهان‌بینیهای بزرگان فلاسفه را مطالعه می‌کردم و درد و رنجِ کُشنده‌ای را می‌دیدم که آنان آن را تحمّل می‌کنند در آن حال که می‌کوشند این هستی را و ارتباطهای آن را تفسیر و توجیه کنند. انگار کودک کوچکی می‌کوشد معادلهٔ ریاضی سنگینی را حلّ کند . . . جلو من جهان‌بینی قرآنی، آشکار و روشن و سهل و ساده و طبیعی، قرار داشت. جهان‌بینی‌ای که هیچ‌گونه کجی و کژی و پیچیدگی و دشواری نداشت. این هم طبیعی است. زیرا تفسیر قرآنی تفسیر سازندهٔ این هستی دربارهٔ طبیعت هستی و ارتباطهای موجود در آن است

... ولی جهان‌بینیهای فلاسفه تلاشها و کوششهای اجزاء کوچکی از این هستی برای تفسیر سراسر هستی است. خوب، فرجام این تلاشهای ناچیز و بی‌ارزش پیدا و هویدا است!

جهان‌بینیهای بزرگان فلاسفه، بازیچه و بیهوده دست و پا زدن و بیفائده به اندیشه فروختن و به ژرفاها شیرجه رفتن است . . . زمانی که تلاش و کارشان در این راستا با شکل جهان‌بینی کامل و پخته و مطابق با فطرتی سنجیده می‌شود که قرآن آن را به مردمان نشان می‌دهد و پیشنهاد می‌کند، ولی برخی از آنان آن را رها می‌کنند و بدان تلاشها و کوششهای ناقص و دست و پا شکسته و سرگشته‌ای حواله می‌دارند که هرگز کمال و پختگی نمی‌یابد و به خود نمی‌بینند!

در ذهن و شعور انسان و در آئینهٔ اندیشه‌اش، کارها نابسامان و آشفته، و متأثّر از جهان‌بینیهای منحرف از راستای راه حقیقت، و متأثّر از تلاشها و کوششهای ناقص بشریّت، به نظر می‌رسد . . . سپس انسان در بارهٔ موضوعی که بدان می‌پردازد به آیاتی از قرآن گوش فرامی‌دهد، ناگهان نورِ آرام و آرام‌بخشی، و ترازوی راست و درستی، و معیار و مقیاس استوار و پایداری را می‌بیند. انسان در جهان‌بینی قرآن هر چیزی را در جای خود می‌یابد، و هر کاری را در مکان خود می‌یابد، و هر حقیقتی را آرام و آرام‌بخش مشاهده می‌کند. هر حقیقتی برجا و برپا است و نابسامانی و پریشانی نمی‌شناسد و لرزش و جنبش ندارد و درهم نمی‌لولد. بعد از آن انسان احساس می‌کند که نفس او آسوده است، و دلش آرام گرفته است، و خردش به حقِّ واضح و آشکار اطمینان پیدا کرده است، و تاریکی و پریشانی رخت بربسته است، و کارها استقرار پذیرفته است و روبراه گردیده است.

همچنین انسانها چنین به نظر می‌رسند که از لحاظ تلاش و توجّهی که در زندگی دارند به بازیچه مشغولند و سرگرم کارهای کودکانه و باطلند، وقتی که تلاشها و توجّهات آنان با تلاشها و توجّهاتی مقایسه

می‌گردد و سنجیده می‌شود که اسلام آنها را در درونها برمی‌انگیزد، و دل را آویزهٔ آنها می‌نماید، و دل را به تدبّر و تفکّر و تحقیق و پژوهش آنها مشغول می‌سازد ... این تلاشها و توجّهات هیچ و پوچ جلوه‌گر می‌آید، زمانی که شخص مسلمان می‌بیند انسانهائی بدانها سرگرم هستند، و در آنها فرو رفته‌اند، و آنها را بزرگ و سترگ می‌شمارند، و از آنها به گونه‌ای سخن می‌رانند که انگار همچون تلاشها و توجّهاتی امور بزرگ جهانی هستند! در این وقت است که شخص مسلمان بدانان نگاه می‌کند با نگاهی که به کودکان می‌اندازد، آن کودکانی که با عروسکهای شیرینی‌جات و با عروسکهای مرده سرگرمند و آنها را اشخاص زنده‌ای می‌پندارند، و اوقات خود را با انواعی از آنها و بازی کردن با آنها و بدانها بسر می‌برند!!!

اسلام تلاشها و توجّهات انسان را بالا می‌برد، بدان اندازه که جهان‌بینی انسان را در بارهٔ هستی بشری و هستی کلّ جهان بالا می‌برد، و بدان اندازه که برای انسانها از علّت وجود انسانها و حقیقت وجودشان و سرانجام و سرنوشتشان پرده برمی‌دارد، و همچنین بدان اندازه که پاسخ راست و درست و روشن و آشکاری را به پرسشهائی می‌دهد که متبادر به ذهن هر کسی می‌گردد، از قبیل: از کجا آمده‌ام؟ چرا آمده‌ام؟ به کجا می‌روم؟

پاسخ اسلام بدین گونه پرسشها، جهان‌بینی راستین را در بارهٔ هستی انسان و هستی کلّ جهان، مشخّص می‌سازد. در جهان‌بینی اسلامی انسان تافتهٔ جدابافته از همهٔ آفریده‌ها و پدیده‌ها نیست. بلکه انسان یکی از آفریده‌ها و پدیده‌های جهان است. انسان از همان جائی آمده است که جهان از آنجا آمده است. انسان با کلّ جهان در علّت وجود شرکت دارد. به همان جائی می‌رود که حکمت آفریدگار کلّ هستی اقتضاء می‌کند که برود. پاسخ بدین پرسشها تفسیر کامل و تعبیر شامل کلّ جهان هستی است، و بیانگر ارتباطهای جهان، و ارتباطهای انسان با جهان، و ارتباطهای جملگی جهان و انسان با آفریدگار همگان است.

این تعبیر و تفسیر بر تلاشها و توجّهات بشری، در زندگی منعکس می‌گردد، و تلاشها و توجّهات را به سطح خود اوج می‌دهد و بالا می‌برد. بدین خاطر است که تلاشها و توجّهات دیگران در ذهن و شعور مسلمانی که سرگرم پیاده کردن و تحقّق بخشیدن وظیفهٔ بزرگ خود در این جهان هستی است کوچک و ناچیز می‌نماید، و از قبیل بازیچه‌ها و بیهوده‌کاریهای کوچک و بی‌ارزشی به نظر می‌رسد که بازی‌کنندگان بدانها می‌پردازند و بدانها فرو می‌روند!

زندگی شخص مسلمان زندگی مهمّ و ارزشمندی است. چرا که صرف وظیفهٔ مهمّ و ارزشمندی می‌گردد، و دارای ارتباط با این جهان بزرگ است، و در زندگی این جهان سترگ مؤثّر است. زندگی شخص مسلمان والاتر و بالاتر و گرانبهاتر و گرامی‌تر از آن است که آن را در بیهوده‌کاریها و سرگرمیها و لهو و لعبها صرف کند. بسیاری از تلاشها و توجّهات مردمان در زمین، بیهوده‌کاری و لهو و لعب و فرو رفتن به سرگرمیها و بازیچه‌ها بشمار می‌آید، زمانی که با تلاشها و توجّهات شخص مسلمان سنجیده می‌شود، تلاشها و توجّهاتی که نشأت می‌گیرد از جهان‌بینی او در بارهٔ آن وظیفهٔ بزرگ و سترگی که دارد و مرتبط با حقیقت جهان هستی است.(۱)

واویلا به حال آن کسانی که سرگرم کارهای پوچ و بیهوده می‌گردند و به بازیچه می‌پردازند:

﴿ يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ﴾.

روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند.

صحنهٔ دشوار و ناگواری است. «دَعّ» که مصدر «يُدَعُّونَ» است، به معنی پرت کردن و بر پشت افکندن است. این هم حرکت خشن و درشتی است که سزاوار آن گونه کسانی است که به کارهای بیهوده می‌پردازند

۱- اندیشهٔ اسلام در بارهٔ جهان و زندگی و انسان. (پژوهشی است که مؤلّف امیدوار است به نگارش و انتشار آن موفّق گردد).

و به بازیچه می‌نشینند. زندگی را جدّی نمی‌گیرند و جدّی عمل نمی‌کنند. متوجّه کارهائی که پیرامون ایشان می‌گذرد نیستند. این است که سرانجام کارشان به جائی می‌کشد که سخت رانده می‌شوند و ایشان را تند بر پشتهایشان می‌افکنند!

وقتی که آنان را هل می‌دهند و به لبۀ آتششان می‌برند و به دوزخ پرتشان می‌کنند، بدیشان می‌گویند:

﴿ هٰذِهِ ٱلنّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ ﴾.

این همان آتشی است که آن را دروغ می‌پنداشتید!

زمانی که آنان در این گیر و دارِ غم و اندوه گرفتارند، و میان هل دادن و آتشی که بدون اختیار ایشان یقۀ آنان را می‌گیرد، رسوایشان می‌دارند و سرکوفتشان می‌زنند و به تکذیبی اشاره می‌کنند که قبلاً از ایشان سر زده است:

﴿ أَفَسِحْرٌ هٰذٰا؟ أَمْ أَنْتُمْ لاٰ تُبْصِرُونَ؟ ﴾.

آیا این جادو است؟ یا این که شما نمی‌بینید؟

در بارۀ قرآن می‌گفتند: قرآن جادو است. آیا این آتشی که می‌بینند هم جادو است؟ یا این که حقِ هراس‌انگیزِ بیمناک است؟ یا این که این آتش را نمی‌بینند همان‌گونه که حقّ را در قرآن مجید نمی‌دیدند؟!

وقتی که این تنبیه و توبیخ تلخ به پایان می‌رسد، با ناامید کردن ناگواری بدانان روی می‌کند و بدیشان می‌گوید:

﴿ إِصْلَوْهٰا. فَاصْبِرُوا أَوْ لاٰ تَصْبِرُوا. سَوٰاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمٰا تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی هم کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی‌کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده‌اید کیفر داده می‌شوید.

نکبتی و بلائی بدتر از این نکبت و بلا نیست، این که نکبت‌زده و بلادیده ببیند و بداند که شکیبائی کردن و شکیبائی نکردن یکسان است. عذاب در میان است. هیچ کسی و هیچ چیزی آن را طرد و دفع نمی‌کند. درد عذاب چه صبر بشود و چه جزع و فزع در بگیرد فرقی به حال گرفتار عذاب ندارد. باید در آن بماند چه شکیبائی بکند و چه بیتابی. در آن، جاودانگی مقرّر است و ماندگاری مقدّر . . . آخر این پادافره و سزای کارهائی است که شخص گرفتار عذاب و عقاب کرده است و خود کرده را چاره نیست. این سزائی است که سبب آن قبلاً بوده است و علّت آن پیشاپیش آمده است. این است که تغییر و تبدیلی در آن صورت نمی‌پذیرد!

با ذکر این سوختن و ساختن، این صحنۀ هراسناک و هول‌انگیز پایان می‌گیرد، همان‌گونه که مرحلۀ نخستین هم با آهنگ و آوای درشت و زمخت خود پایان می‌پذیرد.



و امّا مرحلۀ دوم، آن هم ذهن و شعور را برمی‌انگیزد، ولیکن با چیزی که در آن از خوشی و رفاه و فراخی نعمت است، و با نغمۀ دل‌انگیزی که لذّت و نعمت را فریاد می‌دارد و دل از کف می‌رباید، آن هم پس از ذکر صحنه‌ای که بیانگر عذاب زشت و عقاب پلشت است، سخن از آن به میان می‌آید:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَعِيمٍ. فٰاكِهِينَ بِمٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ، وَ وَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ عَذٰابَ الْجَحِيمِ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. مُتَّكِئِينَ عَلىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ، أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ، وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ، كُلُّ امْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ. وَ أَمْدَدْنٰاهُمْ بِفٰاكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ. يَتَنٰازَعُونَ فِيهٰا كَأْساً لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا وَ لاٰ تَأْثِيمٌ. وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمٰانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ. وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ. قٰالُوا: إِنّٰا كُنّٰا قَبْلُ فِي أَهْلِنٰا مُشْفِقِينَ؛ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنٰا وَ وَقٰانٰا عَذٰابَ السَّمُومِ. إِنّٰا كُنّٰا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند. و در برابر چیزهائی که خدا بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگ‌تر از این،

این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است. به پاداش کارهائی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد! این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده‌اند، و زنان سیاه‌چشم و درشت‌چشم زیبای بهشتی را همسرشان نموده‌ایم (و در کنارشان قرار داده‌ایم). کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذّت بیشتر ببرند). بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوختهٔ پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدائیم). چرا که هرکس در گرو کارهائی است که کرده است. پیوسته هرگونه میوه‌ای و گوشتی را که بخواهند در اختیارشان می‌گذاریم. آنان در آنجا جامهای (شراب طهور) را که نه بیهوده‌گوئی و یاوه‌سرائی در آن است و نه با گناه همراه است، از دست یکدیگر می‌گیرند (و سر می‌کشند و خوش می‌شوند). پیوسته در گرداگرد آنان نوجوانان ایشان (برای خدمتگزاریشان) در چرخش و گردشند. انگار آنان (در صفا و پاکی) مرواریدهای پنهان (در صدف) هستند. پرسش‌کنان روی به همدیگر می‌کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می‌گوید). می‌گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حقّ ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعلهٔ دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

این صحنه بسیار به صحنه‌های نعمتهای محسوس می‌ماند. نعمتهای محسوسی که پیش از هر چیزی با ذهن و شعور سخن می‌رانند، و دلها و درونهای اشخاص را با لذّتهای محسوس و در شکلهای پاکیزه و دلکش، جذب خود می‌گردانند. این صحنه در مقابل صحنهٔ عذاب سخت و شدیدی است که دلهای خشکیده و همچنین دلهای پوچگرا با آن رویاروی می‌شوند:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ. فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ، وَوَقَاهُمْ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند. و در برابر چیزهائی که خدا بدیشان داده است شاد و خوشحالند، و (نعمت بزرگتر از این، این که) خدای ایشان، آنان را از عذاب دوزخ محفوظ و مصون داشته است..

خود محفوظ و مصون داشتن از عذاب دوزخ فضل و لطف و نعمت خدا است، عذابی که صحنه‌های آن در این سوره نشان داده شده است. تا چه رسد به این که همراه با محفوظ و مصون داشتن، این باشد:

﴿ جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ ﴾.

باغهای بهشت و نعمتهای فراوان.

همچنان همراه با این باشد که آنان لذّت ببرند از چیزهائی که خدا بدیشان داده است و از آنها شاد و خوشحال باشند.

همراه با نعمتها و لذّت بردنها تبریک و تهنیت و بزرگ داشتن و حرمت گرفتن است:

﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

به پاداش کارهائی که کرده‌اید بخورید و بیاشامید، نوش و گوارایتان باد!.

این هم خودش نعمت و نصیبی بس بزرگ است. آنان با این صدای آسمانی فریاد زده می‌شوند، و استحقاق ایشان برای نعمتهائی که در آنها هستند اعلان می‌گردد:

﴿ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ ﴾.

این در حالی است که بر تختهای ردیف و کنار هم چیده تکیه زده‌اند.

تختهای ردیف و کنار هم چیده، لذّت گردهمآئی ایشان

را با دوستانشان در میان این نعمتهای فراوان یزدان، فراهم می‌آورد:

﴿ وَ زَوَّجْنٰاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴾.

و زنان سیاه‌چشم و درشت‌چشم زیبای بهشتی را همسرشان نموده‌ایم (و در کنارشان قرار داده‌ایم).

این هم لذّت‌بخش‌ترین چیزی را مجسّم می‌گرداند که به خاطر انسان می‌گذرد و به دلش وارد می‌گردد، از چیزهای لذّت‌بخش و زیبائی که انسان می‌تواند تصوّر بکند.

این تعظیم و تکریم گامی به جلو برمی‌دارد، ناگهان دیده می‌شود که فرزندان و زادگان مؤمنِ ایمانداران پیرامونشان گرد می‌آیند و در این نعمتها همایش می‌نمایند. این هم بر رعایت و عنایت یزدان در حقّ انسان می‌افزاید. اگر اعمال فرزندان و زادگان انسان کم‌تر و پائین‌تر از آن باشد که ایشان را به مقام پرهیزگاران برساند، باز هم با پدران و نیاکان پرهیزگار خود گرد می‌آیند و همایش می‌نمایند، به شرط این که مؤمن باشند. این هم بدون این که چیزی از اعمال پدران و نیاکان و درجات و مقامات ایشان کاسته شود، و بدون این که زیانی به قاعدهٔ مسؤولیّت فردی، و به قانون حساب و کتاب شخصی، وارد شود. بلکه هر کسی در برابر کارهائی که کرده است پاداش خود را دریافت می‌دارد. ولی این امر از فضل و کرم یزدان در حقّ همگان است:

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمٰانٍ أَلْحَقْنٰا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ. وَ مٰا أَلَتْنٰاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ. كُلُّ امْرِئٍ بِمٰا كَسَبَ رَهِينٌ ﴾.

کسانی که خودشان ایمان آورده‌اند و فرزندانشان از ایشان در ایمان آوردن پیروی کرده‌اند، (در بهشت) فرزندانشان را بدیشان ملحق می‌گردانیم (تا زادگان دلبند خود را در کنار خود ببینند و از انس با آنان لذّت بیشتر ببرند) بی آن که ما اصلاً از عمل آن کسان چیزی بکاهیم (و از اندوختهٔ پدران و مادران چیزی برداریم و به فرزندانشان بدهیم، و یا بدین وسیله بر حسنات فرزندان بیفزائیم و یا گناهانشان را از این راه بزدائیم). چرا که هرکس در گرو کارهائی است که کرده است.

صحنه ادامه پیدا می‌کند. انواع نعمتها و لذّتها را در آن جایگاه پرنعمت و خوشی نشان می‌دهد. ناگهان میوه و گوشتی عرضه می‌شود که پرهیزگاران دوست دارند و می‌خواهند. در میان خود جامهائی رد و بدل می‌کنند و به یکدیگر می‌دهند که می و شراب آن بسان می و شراب دنیا نیست. می و شراب دنیا سخنان پوچ و یاوه را بر لبها و زبانها می‌آورد، و در حسّ و شعور و اندامها گناه می‌آفریند و می‌پراکند.

می و شراب بهشت پالوده و پاکیزه است:

﴿ لاٰ لَغْوٌ فِيهٰا وَ لاٰ تَأْثِيمٌ ﴾.

نه بیهوده‌گوئی و یاوه‌سرائی در آن است و نه با گناه همراه است.

آنان آن‌گونه می و شرابی را از همدیگر می‌گیرند و می‌ربایند و همگان از آن سر می‌کشند و می‌نوشند، تا بر انس و الفتشان بیفزاید و لذّت و نعمتشان را فراخ و فراوان نماید. در همان حال نوجوانان به خدمتشان می‌پردازند و جامهای شراب را برایشان به گردش می‌اندازند، نوجوانان برازنده و پاکیزه و تمییز و نظیف و معصوم و مصون از گناه و دور از نافرمانی:

﴿ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ ﴾.

(در صفا و پاکی) انگار آنان مرواریدهای پنهان (در صدف) هستند.

آنان بر انس و الفت مجلسِ آراسته و پیراسته می‌افزایند، و لطف و صفای دل‌پاکان و اندام‌پاکان مجلسیان را مضاعف می‌نمایند.

برای تکمیل فضای مأنوس، داستان زندگانیشان را برای همدیگر بیان می‌کنند، و از گذشته‌هایشان می‌گویند، و خاطرات خود را به یاد می‌آورند و نقل می‌نمایند. اسباب و علل چیزی را بیان می‌کنند که اینک در آن بسر می‌برند، از قبیل: امن و امان، رضایت و خشنودی، رفاه حال، فراخی نعمت، و انس و الفت . . . قرآن راز این بهره‌مندی را برای دلها می‌گوید، و به راهی اشاره

می‌کند که بدین نعمتها و خوشیها می‌انجامد:

﴿ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ. قَالُوا: إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ. فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ. إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ، إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴾.

پرسش‌کنان روی به همدیگر می‌کنند (و هریک از آنان از نعمتها و خوشیهای بهشت و الطاف بیکران یزدان با دیگری سخن می‌گوید). می‌گویند ما پیش از این (در دنیا) در میان خانواده و فرزندانمان بیمناک (از خشم خدا و حساب و کتاب و جزا و سزای قیامت) بودیم. سرانجام خداوند در حقّ ما لطف و مرحمت فرمود، و از عذاب سراپا شعلهٔ دوزخ ما را به دور داشت. ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم. واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

راز کار در این صورت این است که آنان خود را از همچون روزی برحذر داشته‌اند و از آن ترسیده‌اند. زندگی کرده‌اند و در آن از ملاقات پروردگارشان هراسیده‌اند. از محاسبهٔ یزدان با ایشان هراس داشته‌اند. همچنین در میان اهل و عیال خود که محلّ امن و امان گول‌زننده‌ای است، گول نخورده‌اند، و محلّ سرگرمی غافل‌کننده‌ای است، غافل نبوده‌اند و در غفلت بسر نبرده‌اند.

این است که یزدان مهربان در چنین جایگاه هراس‌انگیزی بر ایشان لطف و عنایت فرموده است، و آنان را از عذاب سراپا شعلهٔ دوزخ به دور داشته است، عذابی که بسان زهر و سمِ تافته و گزنده به لابلای بدنها و اندامها نفوذ می‌کند! یزدان مهربان ایشان را در سایهٔ فضل و کرم خداوندگاریش از چنین عذابی به دور داشته است، چون بر پرهیزگاری و ترس و هراس ایشان مطّلع بوده است، و آنان هم می‌دانسته‌اند که یزدان جهان هر لحظه و آن ناظر احوالشان و مطّلع بر اوضاعشان است. همچنین ایشان می‌دانسته‌اند که کار و عمل، جز در پرتو فضیلت و عنایت یزدان، انسان را به بهشت نمی‌رساند و داخل نمی‌گرداند. چه تنها کاری که کار و عمل می‌کنند این است که برای صاحب خود گواهی دهد او تاب و توان خود را به کار برده است، و بدانچه در پیشگاه ایزد سبحان است رغبت ورزیده است و علاقه‌مند بوده است. این چیز است که انسان را سزاوار فضل و لطف خدا می‌کند.

آنان همراه با ترس و هراس و برحذر بودن و پرهیزگاری کردن، خدا را فریاد می‌داشتند و به یاری می‌خواندند:

﴿ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ ﴾.

ما پیش از این (در جهان، تنها) او را به فریاد می‌خواندیم و فقط وی را پرستش می‌کردیم.

آنان می‌دانسته‌اند که از جملهٔ صفات یزدان مهربان نیکوئی در حقّ بندگان خود و لطف و مرحمت کردن بدیشان است:

﴿ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴾.

واقعاً او نیکوکار و مهربان است.

بدین وسیله راز گفتگوی این رستگاران بزرگوار در سرای نعمت و خوشی آشکار می‌گردد، و معلوم می‌شود چرا به گفتگو نشسته‌اند و پچ‌پچ‌کنان در کنار همدیگر آرمیده‌اند.



هم اینک که حسّ و شعور انسان تازیانه‌های عذاب سخت و دردآور را در مرحلهٔ نخستین دریافت داشته است، و در مرحلهٔ دوم فریاد و صدای نعمت فراوان را شنیده است، با این فریاد و صدا و با آن تازیانه‌ها، آمادگی دریافت حقائق را پیدا کرده است . . . این است که روند قرآنی به سراغ حسّ و شعور می‌رود، و با یورش و تاختی که آهنگها و نواهای سریع و تندی دارد، به سوی آن می‌رود، و آن را با حقائق روشنی پی می‌گیرد، و وسوسه‌ها و دغدغه‌های آن را در سوراخ سنبه‌های نفس انسان دنبال می‌کند، به صورت پرسشهای انکاری، و به شکل مبارزه‌طلبی‌های قوی‌ای که هستی بشری تاب ایستادگی در برابر آن را ندارد و

تسلیم آن می‌شود، زمانی که چنان پرسشها از هر راهی که شده است به داخل نفس انسان راه پیدا کند:

﴿ فَذَکِّرْ. فَمٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِکٰاهِنٍ وَ لاٰ مَجْنُونٍ. أَمْ یَقُولُونَ: شٰاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ؟ قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِینَ. أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاٰمُهُمْ بِهٰذٰا؟ أَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ؟ أَمْ یَقُولُونَ: تَقَوَّلَهُ؟ بَلْ لاٰ یُؤْمِنُونَ. فَلْیَأْتُوا بِحَدِیثٍ مِثْلِهِ إِنْ کٰانُوا صٰادِقِینَ. أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَیْرِ شَیْءٍ؟ أَمْ هُمُ الْخٰالِقُونَ؟ أَمْ خَلَقُوا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ بَلْ لاٰ یُوقِنُونَ. أَمْ عِنْدَهُمْ خَزٰائِنُ رَبِّکَ؟ أَمْ هُمُ الْمُصَیْطِرُونَ؟ أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یَسْتَمِعُونَ فِیهِ؟ فَلْیَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ. أَمْ لَهُ الْبَنٰاتُ وَ لَکُمُ الْبَنُونَ؟ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ فَهُمْ یَکْتُبُونَ؟ أَمْ یُرِیدُونَ کَیْداً؟ فَالَّذِینَ کَفَرُوا هُمُ الْمَکِیدُونَ. أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَیْرُ اللّٰهِ؟ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ. وَ إِنْ یَرَوْا کِسْفاً مِنَ السَّمٰاءِ سٰاقِطاً یَقُولُوا: سَحٰابٌ مَرْکُومٌ ﴾.

(مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده، تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه. آیا آنان می‌گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد). بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجام بد شما) هستم. آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می‌دهد؟ یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکشی هستند (و سرپیچی از فرمان حقّ، سرشت و خصیصهٔ آنان شده است؟). آیا می‌گویند: (محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟! بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند. اگر راست می‌گویند (که محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند. آیا ایشان (همین جوری از عدم سر برآورده‌اند و) بدون هیچ‌گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟ یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند. آیا گنجینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و نبوّت را به این بدهند و به آن ندهند؟). یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کلّ کائنات هستند؟). آیا نردبانی دارند و بالای آن (می‌روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرا می‌دارند (و اسرار وحی را می‌شنوند؟). گوش فرادهندهٔ ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادّعای خود را ثابت کند). آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شما؟! یا این که تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می‌خواهی، و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟ یا این که نزد ایشان، علم غیبیّات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می‌نویسند؟ یا این که می‌خواهند نیرنگ بزنند (و طرح‌های شیطانی بریزند و حیله‌گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفّار به حیلت خود گرفتار می‌آیند (و توطئه‌های ایشان سرانجام بر ضدّ خودشان تمام می‌شود و جملگی ایشان محکوم نقشه‌های الهی هستند). یا این که (آنان خیال می‌کنند که) معبودی (و حامی و یاوری) جز خدا دارند؟ خدا پاک و منزّه از چیزهائی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند. اگر بنگرند که قطعه‌ای از آسمان فرومی‌افتد، می‌گویند: ابر متراکمی است.

﴿ فَذَکِّرْ ﴾: (مردمان را به قرآن) پند و اندرز بده.

خطاب به پیغمبر ﷺ است. از او خواسته می‌شود به پند و اندرز خود ادامه دهد و بی‌ادبی مشرکان با او وی را از کار خود دلسرد نکند و اتّهام بدی که بدو می‌زنند او را از انجام وظیفه‌اش به دور ندارد. در بارهٔ آن حضرت گاهی می‌گفتند: او غیبگو است، و گاهی هم

می‌گفتند: او دیوانه است. آنچه هر دو وصف ایشان را در نزدشان گرد می‌آورد و در میانشان شائع بود این بود که می‌گفتند: غیبگویان از شیاطین پیام و الهام دریافت می‌دارند. شیطان نیز گاهی به برخی از مردمان آزار می‌رساند و ایشان را دیوانه می‌گرداند. آنان هم دیوانه می‌گردند و جن‌زده می‌شوند. شیطان به عقیدهٔ ایشان عامل مشترک دو وصف: غیبگو یا دیوانه است! چیزی که آنان را بر آن می‌داشت که پیغمبر ﷺ را بدین وصف یا بدان وصف بخوانند، یا او را شاعر یا ساحر بدانند، موقعیّتی بود که در برابر قرآن مجید پیدا می‌کردند. قرآن مجید ایشان را مات و مبهوت می‌کرد. قرآن مجید معجزه‌ای بود ناگهان با ایشان به سخن می‌پرداخت و آنان سخنی بسان قرآن را نشنیده بودند، هرچند که سخنور و سخن‌شناس بودند! از آنجا که نمی‌خواستند ـ به علّت چیزی که در دل داشتند ـ اقرار و اعتراف بکنند که قرآن از سوی یزدان نازل گردیده است، مجبور بودند که برای منبع برتر از منابع بشری قرآن علّت‌تراشی کنند و خویشتن را به آب و آتش بزنند. این بود که می‌گفتند: قرآن پیام و الهام جنّیان و پریان است. و یا این که می‌گفتند: قرآن با کمک جنّیان و پریان فراهم گردیده است، و لذا آورندهٔ قرآن یا غیبگو است و از جنّیان و پریان قرآن را دریافت داشته است، و یا این که جادوگر است و از جنّیان و پریان مدد و کمک می‌گیرد. یا او شاعر است و همدم و همراهی از جنّیان و پریان طرف مشورت و رهنمود او است. یا او دیوانه است و شیطان او را لمس کرده است و اصلاً جنّ‌زده است، و شیطان با همچون گفتار شگفتی او را به سخن درآورده است!

سخنشان سخن رسواگرانهٔ زشت و پلشتی است. یزدان سبحان پیغمبرش را تسلیت و دلداری می‌دهد که از همچون سخنی نرنجد و گوشش بدان بدهکار نباشد. آن را ناشنیده و نادیده بگیرد و بدان اهمّیّت ندهد. خدا گواهی می‌دهد که او از هر سو با نعمت پروردگارش احاطه گردیده است و مرحمت و عنایت خدا او را می‌پاید. نعمت و مرحمت و عنایت خدا شامل هر کسی شود، غیبگوئی و دیوانگی دامنگیرش نمی‌گردد:

﴿ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَ لَا مَجْنُونٍ ﴾.

تو در پرتو لطف و مرحمت پروردگارت نه غیبگوئی و نه دیوانه.

آن گاه گفتارشان را زشت می‌شمارد، اینکه می‌گفتند: او شاعر است.

﴿ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ؟ ﴾.

آیا آنان می‌گویند که او شاعر است (و بگذارید تا زنده است اشعار خود را بسراید و دل مردمانی را برباید) و ما در انتظار مرگ او هستیم (تا دفتر اشعار و طومار عمرش را درهم پیچد و ما را از دست او راحت سازد؟).

این چنین سخنی را گفته‌اند. برخی به بعضی گفته‌اند: در انتظارش بمانید و شکیبا باشید، تا مرگ او فرا رسد و ما را از دستش آسوده بکند! همدیگر را توصیه می‌کردند که صبر پیش گیرد و دنبالهٔ کار خویش گیرد تا مرگ او در رسد و ما را از دستش خلاص کند و رهایمان گرداند! آنگاه به پیغمبر ﷺ می‌گوید که بدانان با تهدید کنایه‌آمیز پاسخ دهد:

﴿ قُلْ: تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴾.

بگو: شما در انتظار (پندارهای خامتان) باشید، و من هم با شما در انتظار (عاقبت نیک خود و سرانجامِ بد شما) هستم.

خواهید دانست فرجام کار چه کسی خوب و پسندیده خواهد بود، و انتظار چه کسی به پیروزی و بهروزی می‌انجامد، و چه کسی سر می‌افتد و چه کسی ور می‌افتد.

پیران و سران قریش به خردمندان یا صاحبان فهم و درایت ملقّب بودند. این لقب به برتری خردهایشان و بینش‌هایشان در ادارهٔ امور و شؤون اشارت داشت. قرآن ایشان را به تمسخر می‌گیرد، و خردهایشان را در حقّ اسلام ناچیز می‌شمرد. موضعگیری آنان در برابر اسلام، فرزانگی و خردمندی ایشان را نفی می‌کند. تمسخرکنان می‌پرسد: آیا این صفتهائی که

محمّد ﷺ را بدانها متّصف می‌گردانند، و این موضعگیریهائی که در برابر رسالت او به خود می‌گیرند، از پیام و الهام خردها و بینش‌هایشان است؟ یا این که آنان سرکشان و ستمگرانند و تسلیم چیزی نمی‌گردند که خردها و بینشها می‌گوید و مقتضی آن است؟

﴿ أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلاٰمُهُمْ بِهٰذٰا؟! أَمْ هُمْ قَوْمٌ طٰاغُونَ؟! ﴾.

آیا خردهایشان ایشان را به این (سخنان متناقض) دستور می‌دهد؟! یا این که اصلاً مردمان طغیانگر و سرکشی هستند (و سرپیچی از فرمان حقّ، سرشت و خصیصهٔ آنان شده است؟!).

در پرسش نخستین، ریشخند گزنده‌ای است. در پرسش دوم، متّهم کردن ننگین‌کننده‌ای است. یکی از این دو چیز قطعاً ملحق بدیشان در موضعگیری شکّ‌انداز ایشان می‌گردد.

زبانشان در حقّ پیغمبر خدا ﷺ دراز گردیده است، و او را متّهم کرده‌اند به این که قرآن را از پیش خود می‌سازد و آن را به خدای جهان نسبت می‌دهد. قرآن در اینجا به گونهٔ پرسش بدیشان می‌گوید: اگر آنان اظهار می‌دارند که محمّد آن را از پیش خود ساخته است و به ایزد سبحان نسبت داده است . . . (آنان هم سوره‌ای بسان یکی از سوره‌های قرآن را بسازند و ارائه دهند). انگار بدیشان می‌گوید: همچون سخنی را نباید گفت. به صورت یک پرسش انکاری از همچون سخنی سؤال می‌کند:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ؟ ﴾.

آیا می‌گویند: (محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و) آن را فراهم آورده است؟!.

فوراً هم به بیان علّت گفتن همچون سخن شگفتی می‌پردازد:

﴿ بَلْ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾. بلکه ایشان اصلاً ایمان ندارند.

چون دلهایشان به ایمانی پی نبرده است، پی نبردن به ایمان ایشان را به گفتن چنین سخنی واداشته است، گذشته از آن که ایشان را از درک و فهم حقیقت این قرآن بازداشته است. اگر حقیقت این قرآن را درک و فهم می‌کردند قطعاً می‌دانستند که این قرآن ساختار انسان نیست، و جز پیغمبر صادق امینی آن را از سوی یزدان جهان به ارمغان نمی‌آورد.

دلهای آنان مادام که حقیقت این قرآن را درک و فهم نکند، این گونه ویلان و حیران و نادان خواهند ماند. یزدان سبحان ایشان را به مبارزه می‌طلبد و آنان را با برهان و دلیل واقعیّتی به میدان این مبارزه فرامی‌خواند که جای ستیز و جدالی باقی نمی‌گذارد:

﴿ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كٰانُوا صٰادِقِينَ ﴾.

اگر راست می‌گویند (محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است و آن را فراهم آورده است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند.

این مبارزه‌طلبی در قرآن مجید بارها تکرار گردیده است، و منکران آن را شنیده‌اند و دریافت کرده‌اند، و عاجز و درمانده برجای مانده‌اند، و در برابرش خوار و ذلیل ایستاده‌اند و مات و مبهوت گردیده‌اند. تا روز سزا و جزای قیامت نیز هر کسی در مقابل این مبارزه‌طلبی حیران می‌ماند و ناتوان می‌ایستد.

در این قرآن راز ویژه‌ای است. هرکس که نصوص و آیات قرآن را بخواند پیش از هر چیز بدین امر پی می‌برد و ناتوانی انسان از ساختن قرآن را احساس و لمس می‌کند، قبل از این که موارد اعجاز موجود در قرآن را پژوهش و بررسی نماید. کسی که با نصوص و آیات قرآن روبرو می‌شود، سلطهٔ خاصّی را در عبارات این قرآن احساس می‌کند. احساس می‌کند که در فراسوی معانی و مفاهیمی که خرد می‌تواند آنها را بفهمد و از آنها تعبیر کند، چیز دیگری و فراتری است. عنصری در میان است که به محض شنیدن این قرآن به حسّ و شعور فرومی‌ریزد و فرومی‌خزد. برخی از مردمان چنین عنصری را واضح و روشن درک و فهم می‌کنند، و بعضی از آنان آن را مبهم و غیر روشن می‌بینند. ولیکن هرگونه که هست، موجود است. این

عنصری که به حسّ و شعور فرومی‌ریزد و فرومی‌خزد، معیّن و مشخّص کردن اصل آن دشوار است. آیا این عنصر، خودِ عبارت است؟ معنی نهان در عبارت است؟ تصویرها و سایه‌روشنهائی است که عبارت، آنها را پرتوافکن می‌کند؟ یا این که اینها و چیزهای دیگری است که در فراسوی عبارت جای دارد و نامعیّن و نامشخّص است؟!

این رازی است که در هر متن و نصّ قرآنی جای داده شده است، و هرکس که با متون و نصوص این قرآن روبرو گردد پیش از هر چیز آن را احساس می‌کند . . . سپس به دنبال آن راز، رازهای دیگری است که با تدبّر و تفکّر در بارهٔ ساختار کلّ قرآن، درک و فهم می‌شوند و هویدا و پیدا جلوه‌گر می‌آیند. از جمله:

این رازی است در جهان‌بینی کامل صحیحی که قرآن آن را در حسّ و شعور و دل و خرد پدید می‌آورد، جهان‌بینی در بارهٔ حقیقت هستی آدمی، و حقیقت کلّ جهان هستی، و حقیقت نخستینی که هر حقیقتی از آن سرچشمه می‌گیرد، و آن حقیقت یزدان سبحان است.

این رازی است در فراگیری و هماهنگی و همآوائی موجود در میان همهٔ رهنمودها و رهنمونهای قرآن، و در برقرار و پایدار ماندن بر بالای افق یگانه‌ای در همهٔ آن رهنمودها و رهنمونها، به گونه‌ای که اصلاً در کارهای انسانها دیده نشده است و دیده نمی‌شود، کارهائی که بر حال و احوال یگانه‌ای استوار و پایدار نمی‌ماند، و بر سطح یگانه‌ای راست و درست نمی‌ایستد، و همهٔ جوانب و زوایا را فرانمی‌گیرد، و هماهنگی مطلقی ندارد که افزایش و کاهش و افراط و تفریط در آن نباشد، هماهنگی مطلقی که برخورد و نابهنجاری در اصول و فروع آن اعمال و افعال نشناسد.

این پدیده‌های پیدا و هویدا، و امثال آنها، همراه با آن راز نهانی که قابل انکار نیست، از زمرهٔ چیزهائی است که نشان اعجاز مطلق در تمام قرون و اعصار بدین قرآن می‌دهد و این قرآن را پیوسته معجزه نگاه می‌دارد. معجزه بودن قرآن مسأله‌ای است که در بارهٔ آن ستیزه نمی‌کند انسانی که برای حسّ و شعور خود احترام قائل باشد، و خویشتن را محترم بداند، و حقیقتی را احترام بگیرد که آن را نیرومند و ژرف و روشن مشاهده می‌کند هر زمان که با دل سالم این قرآن را مطالعه کند و پژوهش و وارسی نماید . . .

﴿ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴾.

اگر راست می‌گویند (محمّد خودش قرآن را از پیش خود ساخته است) سخنی همچون آن را بیاورند و ارائه دهند.

پرسش بعدی در بارهٔ حقیقت وجود ایشان است، وجود خودشان. این هم حقیقتی است که برجا و برقرار است و چاره‌ای جز روبرو شدن با آن را ندارند، و هیچ راهی برایشان در تفسیر آن نیست مگر این که همان چیزی را بگویند که خود قرآن در بارهٔ آن حقیقت می‌گوید. و آن این که آفریدگاری آنان را آفریده است و پدید آورده است، و او یزدان سبحان آفریدگار کلّ جهان است. یزدان سبحان همیشه بوده است، و آنان مخلوق و آفریده هستند.

﴿ أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ؟ ﴾.

آیا ایشان (همین جوری از عدم سر برآورده‌اند و) بدون هیچ‌گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که (خودشان خویشتن را آفریده‌اند و) خودشان آفریدگارند؟

بودن ایشان همین جوری و بدون آفریدگار، کاری است ناپذیرفتنی، و پیش از هرچیز منطق فطرت آن را نمی‌پسندد و مردود می‌شمارد، و نیازی به مجادله و گفتگو چه اندک و چه بیش ندارد. و امّا این که خودشان آفریدگار خویشتن باشند، کاری است که هیچ کس آن را ادّعاء نکرده و هیچ کس آن را ادّعاء نمی‌کند. اگر این دو فرض، یعنی همین جوری و بدون آفریدگار پدیدار آمده باشند، و یا این که خودشان آفریدگار خویشتن باشند، کاری است که هیچ کس آن را ادّعا نمی‌کند. اگر این دو فرض، یعنی همین جوری و بدون آفریدگار پدیدار آمده باشند، و یا این که خودشان آفریدگار

خویشتن باشند، برابر قضاوت منطق فطرت ناشدنی و ناپسندی است، پس جز این حقیقت نمی‌ماند که قرآن آن را می‌گوید. و آن این که همگان آفریدۀ یزدان هستند، یزدان یگانه‌ای که کسی در آفریدن و پدید آوردن شریک و انباز او نیست، و درست هم نمی‌باشد کسی در ربوبیّت و عبادت، شریک و انباز او گردد . . . این هم منطق واضح و روشنی و سهل و ساده‌ای است. یزدان جهان ایشان را با آسمانها و زمینی رویاروی می‌گرداند که در برابر دیدگان ایشان است. آیا آنان این آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟ پیدا است که آسمانها و زمین هم خود را نیافریده‌اند و به جهان گسیل نداشته‌اند، همان‌گونه که ایشان نیز خود را نیافریده‌اند و به جهان گسیل نداشته‌اند:

﴿أَمْ خَلَقُوا ٱلسَّمَٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ؟ بَلْ لَا یُوقِنُونَ﴾.

یا این که آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.

آنان ـ و هر عقلی که منطق فطرت را به قضاوت می‌گیرد ـ نمی‌گویند: آسمانها و زمین، خود را آفریده‌اند، یا آسمانها و زمین بدون آفریدگاری آفریده شده‌اند و پدیدار گردیده‌اند. آدمیان هم ادّعاء نمی‌کنند که آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند و درست کرده‌اند . . . آسمانها و زمین هم جلو دیدگانشان حاضر و آماده و برقرار و استوار است و به صورت پرسش زنده‌ای درآمده‌اند، پرسشی که پاسخ را می‌طلبد و درخواست می‌کند چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است! از آنان وقتی که سؤال می‌گردید چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ می‌گفتند: خدا . . . امّا این حقیقت در ذهن و شعورشان آن اندازه روشن و واضح نمی‌گردید که آثار خود را در دل پدید آورد، و دل را به سوی اعتقاد روشن و واضح و دقیقی حرکت بدهد و بکشاند.

﴿بَلْ لَا یُوقِنُونَ﴾. بلکه آنان طالب یقین نیستند.

آن‌گاه ایشان را پلّه‌ای از پلّۀ آفریدن و به جهان گسیل داشتن خویشتن یا آسمانها و زمین پائین می‌آورد. از آنان می‌پرسد: آیا ایشان مالک گنجینه‌ها و دفینه‌های خدا هستند؟ آیا آنان رزق و روزی را کم می‌کنند و زیاد می‌گردانند؟ و آیا ایشان ضرر و زیان را دفع می‌کنند و یا نفع و سود می‌رسانند؟:

﴿أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّکَ؟ أَمْ هُمُ ٱلْمُصَیْطِرُونَ؟﴾.

آیا گنجینه‌ها و دفینه‌های پروردگارت نزد ایشان و در اختیار آنان است (تا هرگونه که بخواهند قضاوت کنند و مثلاً نبوّت را به این بدهند و به آن ندهند؟) یا این که ایشان (بر همه چیز جهان) سیطره دارند (و ارباب و فرمانده کلّ کائنات هستند؟).

وقتی که آنان چنین نباشند، و چنین چیزی را نیز ادّعاء نکرده‌اند، پس چه کسی مالک خزینه‌ها و دفینه‌ها است؟ و چه کسی زمام امور آسمانها و زمین را در دست دارد؟ قرآن می‌فرماید: چنین کسی خدا است که روزی را کاهش و افزایش می‌دهد، و امور جهان را می‌گرداند و مدبّر کلّ جهان هستی است. این یگانه تفسیر و توجیه اموری است که در سراسر هستی در جریان است، اعم از کاهش و افزایش روزی، و ادارۀ امور و تقدیر و تدبیر شؤون. این از یک سو، از دیگر سو نفی می‌شود که آنان مالک خزینه‌ها و دفینه‌ها بوده و بر امور و شؤون جهان حاکم و مسلّط باشند و کار و بار کیهان را بگردانند.

آن‌گاه پلّۀ دیگری ایشان را پائین می‌آورد، و از آنان می‌پرسد: آیا وسیله و ابزاری برای گوش فرادادن به نازل‌کنندۀ این قرآن دارند؟:

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ یَسْتَمِعُونَ فِیهِ؟ فَلْیَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِینٍ﴾.

آیا نردبانی دارند و بالای آن (می‌روند و در آسمانها، به عالم ملکوت) گوش فرامی‌دارند (و اسرار وحی را می‌شنوند؟). گوش فرادهندۀ ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادّعای خود را ثابت کند).

محمّد ﷺ بدیشان می‌گوید: او پیغمبر است و بدو وحی می‌شود. امّا چیزی جز این است! او می‌گوید: این

قرآن از جهان والا از سوی یزدان برای او نازل می‌گردد. ایشان سخنش را تکذیب می‌کنند و او را دروغگو می‌نامند! پس آیا نردبانی دارند تا بالای آن بروند و گوش فرادارند و بدانند که محمّد بدو وحی نمی‌گردد، و حقّ چیزی جدای از این است که می‌گوید؟!

﴿ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴾.

گوش فرادهندهٔ ایشان دلیل روشنی بیاورد و ارائه دهد (و این ادّعای خود را ثابت کند).

یعنی دلیل قوی بیاورد، دلیلی که بر دلها و درونها چیره شود و آنها را وادار به تصدیق کردن و باور نمودن گرداند. در این امر، نهانی به قرآن اشاره می‌گردد و سلطه و قدرت قرآن پیش چشم داشته می‌شود، سلطه و قدرتی که ایشان را به مطالعهٔ آیات و مشاهدهٔ دلائل موجود در آن وامی‌دارد، در حالی که آنان خودبزرگ‌بینی و ستیزه‌گری می‌کنند و سر لجاج و عناد دارند!

آن‌گاه یزدان سبحان یکی از گفته‌های بیهوده و پوچ ایشان را نقد می‌فرماید که در بارهٔ یزدان جهان می‌گویند. و آن این که ایشان فرشتگان را دختر می‌دانند، و همچون دخترانی را به ایزد منّان نسبت می‌دهند. مستقیماً بدیشان خطاب می‌شود، تا بیشتر، ایشان را شرمنده و خوار دارد:

﴿ أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَ لَكُمُ الْبَنُونَ؟ ﴾.

آیا دختران، سهم خدایند، و پسران سهم شمایند؟!.

آنان دختران را پائین‌تر از پسران می‌شمردند. تا بدانجا دختران را ناچیز می‌دانستند، وقتی که به تولّد دختر مژده می‌دادند از غم و اندوه شدید و خشم و کینهٔ زیاد، چهره‌هایشان سیاه می‌گردید. با وجود این از نسبت دادن دختران به یزدان جهان شرم نمی‌کردند و خجالت نمی‌کشیدند!.. یزدان در اینجا برابر عرف و عادت و آداب و رسوم خودشان با ایشان سخن می‌گوید تا در این ادّعاء آنان را شرمنده کند. والّا ترجیح پسران و تحقیر دختران پوچ و نادرست است و با عقل و خرد جور درنمی‌آید.

از این که پیغمبر ﷺ ایشان را به سوی هدایت دعوت می‌کرد، ناراحت بودند، و چنین دعوتی بر ایشان سنگینی می‌کرد. هرچند پیغمبر ﷺ در دعوت ایشان به سوی هدایت مزدی از آنان درخواست نمی‌کرد. بلکه دعوت او محض رضای خدا بود و بس. اصلاً نه از ایشان چیزی می‌خواست و نه باج و خراجی می‌طلبید. ساده‌ترین چیزی که از این دعوت پاک مراد بود این بود از خود دعوت‌کننده زیبا و محترمانه استقبال کنند و پسندیده و خردمندانه پذیرهٔ او روند. اگر هم نمی‌پذیرند چیزی راکه بدیشان تقدیم می‌شود و عرضه می‌گردد، زیبا و پسندیده پاسخ ردّ دهند و نپذیرند. یزدان سبحان در اینجا روش رفتارشان و روند کارشان را زشت می‌شمارد، رفتار و کرداری که انگیزهٔ خردمندانه‌ای ندارد . . . می‌فرماید:

﴿ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ ﴾.

یا این که تو از آنان اجر و پاداشی (در مقابل ابلاغ رسالت خود بدیشان) می‌خواهی، و همچون بار گرانی بر دوش آنان سنگینی می‌کند؟.

یعنی سنگین‌بار و بارگران هستند به سبب زیان و تاوانی که تو آن را بر ایشان تحمیل می‌کنی به عنوان اجر و پاداشی که از آنان در برابر چزی که می‌گوئی می‌طلبی و می‌خواهی!.. وقتی که واقعیّت جز این است و هیچ‌گونه مزد و باج و خراجی از ایشان درخواست نمی‌شود، کارشان چه اندازه زشت و پست و خوار و رسواگرانه جلوه‌گر می‌آید؟ باید چه اندازه از این کارشان شرمنده بشوند، وقتی که همچون سخنی بدیشان گفته می‌شود؟

یزدان سبحان به سویشان برمی‌گردد و ایشان را با حقیقت وجودشان و وضع و حالشان در گسترهٔ این هستی، رویاروی می‌کند. آنان بندگانند، و حدود و ثغوری در جهان دارند. مقدار اندکی از جهان می‌دانند و با مقدار کمی از پدیده‌های کیهان آشنایند. در

فراسوی این مقدار اندک و کم چیزهای بسیار و خارج از شماری است و از دیدگانشان و از دانش و آگاهیشان پنهان است و در پسِ پردهٔ غیب نهان است! چیزهائی که تنها صاحب این جهان خدا از آنها مطّلع و باخبر است و بس. جهان غیب در میان است و فقط و فقط یزدان آگاه از غیب است، و بندگان چیزی در بارهٔ آن نمی‌دانند و در برابرش حیران و ویلان هستند. هیچ‌گونه علم و اطّلاعی از دنیای غیب ندارند، بدان خاطر که آنان بندگانند:

﴿ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟ ﴾.

یا این که نزد ایشان علم غیبیّات و اسرار نهان (جهان و ملکوت یزدان) است و از روی آن (برای مردم هرچه بخواهند) می‌نویسند؟

آنان می‌دانند نزد ایشان علم غیبیّات و اسرار نهان نیست، و ایشان به هیچ وجه قدرت و توانی بر غیب ندارند، و آنان در دفتر غیب چیزی را نمی‌دانند. بلکه این خدا است که در دفتر غیب چیزهائی را که بخواهد می‌نویسد، چیزهائی که خودش آنها را برای بندگان مقدّر و مقرّر می‌فرماید و مشخّص و معیّن می‌نماید.

آن کسی که کار و بار جهان غیب را در دست دارد و آن را اداره می‌نماید و چیزها را در آن مقدّر و مقرّر می‌فرماید، او است که می‌تواند در جهان غیب دخل و تصرّف کند و طرح دراندازد و نقشه بچیند. آنان را چه شده است وقتی که از جهان غیب بی‌خبرند و از آن در پس پرده‌اند، و نمی‌توانند در دفتر آن چیزی بنگارند، می‌خواهند در بارهٔ ات توطئه بچینند و به نیرنگ بنشینند، و گمان می‌برند که آنان بر هر کاری از کار و بار آینده توانایند، و می‌گویند: او شاعری است در انتظار مرگ او می‌مانیم؟!

﴿ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً؟ فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ! ﴾.

یا این که می‌خواهند نیرنگ بزنند (و طرح‌های شیطانی بریزند و حیله‌گری کنند، تا پیغمبر را از میان بردارند، یا با آئین او مقابله کنند. باید بدانند که) کفّار به حیلت خود گرفتار می‌آیند (و توطئه‌های ایشان سرانجام بر ضدّ خودشان تمام می‌شود و جملگی ایشان محکوم نقشه‌های الهی هستند).

آنان هستند که گرفتار قضا و قدر می‌گردند که خداوندگار جهان غیب را برایشان مقدّر و مقرّر می‌دارد. آنانند که نقشه و طرح خدا دامنگیرشان می‌شود و ایشان را در بر می‌گیرد. خداوند بهترین چاره‌ساز و خنثی‌کنندهٔ نیرنگ نیرنگباز است.

﴿ أَمْ لَهُمْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللهِ؟ ﴾.

یا این که (آنان خیال می‌کنند که) معبودی (و حامی و یاوری) جز خدا دارند؟

خیال می‌کنند معبودی جز خدا دارند که ایشان را محفوظ و مصون می‌کند و آنان را از چاره‌جوئی و چاره‌سازی خدا نجات می‌دهد . . .

﴿ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴾.

خدا پاک و منزّه از چیزهائی است که انبازش می‌دانند و می‌خوانند.

یزدان سبحان پاک و منزّه از تصوّر باطل و بیمار ایشان است!

با این پاک و منزّه داشتن یزدان سبحان از هرگونه شرک ورزیدنها و از جملگی انبازها، این یورش پیاپی و گام به گام پایان داده می‌شود، یورشی که دارای آهنگها و آواهای نیرومند و قوی است. این هم وقتی صورت می‌پذیرد که هرگونه شکّ و شبهه‌ای برطرف گردیده است، و هرگونه دلیل و برهانی مردود شده است و به شکست انجامیده است، و مشرکان در برابر حقیقت آشکار و عیان درمانده شده‌اند، و هیچ عذری برایشان، و هیچ دلیلی در دستشان نمانده است. حیران و ویلان ایستاده‌اند و کاملاً خلع سلاح گردیده‌اند. بدین هنگام است که یزدان سبحان حقیقت و ماهیّت ایشان را به رُخشان می‌کشد، و آنان را ستیزه‌گران و خودبزرگ‌بینانی معرّفی می‌کند که در بارهٔ حقّ واضح و

آشکار به ستیزه می‌پردازند، و به شکّ و شبهه‌ای متوسّل می‌شوند که بسی ناچیز و بسیار دور از عقل است:

﴿ وَ إِنْ يَرَوْا كِسْفاً مِنَ السَّماءِ ساقِطاً يَقُولُوا: سَحابٌ مَرْكُومٌ ﴾.

اگر بنگرند که قطعه‌ای از آسمان فرومی‌افتد، می‌گویند: ابر متراکمی است.

یعنی اگر خدا عذاب را به صورت تکّه و قطعه‌ای از آسمان به سویشان روانه کند و بر آنان فروافتد و موجب هلاک و نابودی گردد، هرچند ببینند که دارد فرومی‌افتد، می‌گویند:

﴿ سَحابٌ مَرْكُومٌ ﴾. ابر متراکمی است.

ابر متراکمی است و در آن آب و زندگی است! این هم بدان خاطر است که دشمنانگی خود را نشان دهند و تسلیم حقّ نگردند، هرچند ـ چنان که می‌گویند ـ شمشیر بالای گردنهایشان باشد! چه بسا در ذکر این آیه اشاره‌ای به داستان قوم عاد هم باشد. آنان وقتی که ابرِ مرگ و نابودی را دیدند، گفتند:

﴿ عارِضٌ مُمْطِرُنا ﴾.

ابری است که بر ما باران می‌باراند. (احقاف/۲۴)

پاسخ آنان در همان موضع چنین است:

﴿ بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ: رِيحٌ فِيها عَذابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّها ﴾.

(هود بدیشان چنین گفت:) بلکه این همان چیزی است که آنان آن را با شتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد.

(احقاف/۲۴و۲۵)

❁

وقتی که این اندازه سرکشی آنان و ستیزه‌گری ایشان با حقّ، به تصویر کشیده می‌شود، و بیان می‌گردد که حقّ را نمی‌پذیرند اگر هم مرگ و هلاک را بالای سر خود ببینند و بدانند که گریبانگیرشان می‌شود، قرآن به پیغمبر خدا ﷺ رو می‌کند و بدو می‌گوید: از کار و بارشان دست بردارد و از ایشان قطع امید کند، و آنان را به روزی واگذار نماید که از آن در سرآغاز این سوره سخن رفته است و صفت آن بیان گردیده است. آنان را به عذابی بسپارد که پیش از فرارسیدن آن روز منتظرشان است. در برابر فرمان پروردگارش شکیبائی کند و صبر پیش گیرد، پروردگاری که او را عزیز و گرامی می‌دارد و او را تحت رعایت و عنایت خود قرار می‌دهد و سرپرستی وی را بر عهده می‌گیرد و او را می‌پاید و محافظت می‌نماید. در بامدادان که از خواب بیدار می‌گردد و بلند می‌شود به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای یزدان بپردازد، و در شب و هنگام ناپدید شدن ستارگان در سحرگاهان نیز حمد و سپاس خدا را بجای آورد و به ذکرش در خروش باشد:

﴿ فَذَرْهُمْ حَتّىٰ يُلاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ. يَوْمَ لا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ. وَ إِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذاباً دُونَ ذٰلِكَ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ. وَ اصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنا، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ ﴾.

پس ایشان را به حال خود واگذار، تا برسند به روزی که در آن هلاک می‌گردند. آن روزی که نیرنگها و توطئه‌هایشان سودی به حالشان نخواهد داشت، و (از هیچ سوئی) مدد و یاری نمی‌شوند. برای ستمگران عذابی پیش از آن (عذاب سرمدی و ابدی، در همین جهان) هست، ولی بیشتر ایشان متوجّه نمی‌گردند و نمی‌فهمند. برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی. وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به

هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

این هم مرحلۀ تازه‌ای در تاخت بردن و یورش کردن است. این مرحله با تهدید می‌آغازد، تهدید کردن با آن روز هراسناک و هراس‌انگیزی که در آن به صور می‌دمند و آنان هلاک و نابود می‌شوند ـ اندکی پیش از آن که رستاخیز مردگان و گرد آوردن ایشان صورت پذیرد ـ در آن روز تدبیر و چاره‌اندیشی بدیشان سودی نمی‌رساند، و مددکار و یاوری به فریادشان نمی‌رسد و کمکشان نمی‌کند. اگر امروز آنان به مکر و نیرنگ می‌نشینند و در بارۀ چارۀ کار می‌اندیشند، در آن روز مکر و کید و نیرنگشان سودی به حالشان ندارد و تدبیر و چاره‌اندیشی فائده‌ای بدیشان نمی‌بخشد.

با این تهدید واپسین، از کار و بار تکذیب‌کنندگان ستمگر دست برمی‌دارد، تکذیب‌کنندگان ستمگری که این همه ایشان را دنبال کرد و سخت آنان را راند و مدّت زمان طولانی تند و سریع بر ایشان تاخت برد. تا آنان را به جایگاهی برساند که ایشان را از آن می‌ترساند، و در آنجا دیر یا زود عذاب منتظرشان است . . . از کار و بار ایشان می‌پردازد تا به پیغمبر بزرگواری که گردنکشان بر او گردن کشیده‌اند، و تهمت‌زنندگانی بدو تهمت زده‌اند و به دروغ سخنانی را از پیش خود ساخته‌اند و بدو نسبت داده‌اند، رو بکند و او را در برابر چنین سرکشی و دشمنانگی و تکذیب کردن و گردن‌افراختنی، به صبر و استقامت بخواند، و بدو بگوید بر راستای راه سخت و طولانی دعوت شکیبا باشد و پایدار و استوار بماند، و کار را به حکم خدا حواله دارد تا خدا هرچه خواهد کند در حقّ ایشان انجام دهد:

﴿ وَ اَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ ﴾.

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان).

همراه با رهنمود به صبر و شکیبائی، عزّت بخشیدن خدا، رعایت و عنایت الهی، انس و الفت دوست داشتنی‌ای که سختیهای راه را می‌زداید، و صبر و شکیبائی در برابر دشواریها را عزیز و گرامی می‌گرداند، اعلان و اعلام می‌شود. صبر و شکیبائی وسیلۀ رسیدن بدین اکرام و اعزاز ارزشمند است:

﴿ وَ اَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا ﴾.

برابر فرمان پروردگارت، صبر و شکیبائی پیش گیر (و با استقامت و شجاعت، پیام آسمانی را به گوش انسانها برسان و مترس) که تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی.

وای چه تعبیر قشنگ و زیبائی! وای چه به تصویر کشیدنی و به تصویر زدنی! وای چه ارج نهادن و قدر شناختنی!

این درجه و مرتبه‌ای است که هرگز انسانی بدان نرسیده است، این درجه و مرتبه‌ای که این تعبیر آن را به تصویر می‌کشد. تعبیری که در سراسر قرآن، و حتّی در میان تعبیرهای مشابه، تک و یگانه است.

به موسی علیه‌السلام اینها گفته شده است:

﴿ وَ أَنَا اَخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحىٰ ﴾.

من تو را (برای مقام رسالت) برگزیده‌ام، پس گوش فرا ده بدانچه وحی می‌شود (تا آن را خوب بیاموزی و به قوم خود برسانی). (طه/۱۳)

﴿ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴾.

من محبّت را بر تو افکندم (بدان‌گونه که هرکس تو را ببیند بی‌اختیار دوستت داشته باشد). هدف هم این بود که تحت نظارت و رعایت من چنان که باید پرورش یابی. (طه/۳۹)

﴿ وَ اَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴾.

و تو را برای (وحی خود و حمل رسالت) خویش برگزیدم. (طه/۴۱)

همۀ اینها تعبیرهائی هستند که بیانگر مقامات و منازل والا و بالایند. ولیکن به محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله گفته شده است:

﴿ فَإِنَّکَ بِأَعْيُنِنَا ﴾.

تو زیر نظر ما و تحت حفاظت و رعایت ما هستی.

این تعبیری است که در آن اکرام و اعزاز ویژه‌ای، و انس و الفت ویژه‌ای است. سایه روشن منحصر به فردی می‌اندازد، سایه روشنی که لطیف‌تر و شفّاف‌تر از هر سایه‌روشنی است . . . تعبیر بشری نمی‌تواند گویای این تعبیر ویژه باشد. پس ما را بس که به سایه‌روشنهای قرآنی اشاره کنیم و در زیر این سایه‌روشنها بمانیم و زندگی کنیم.

همراه با این انس و الفت بخشیدن، هدایت و رهنمون کردن به راهِ تماس دائم با یزدان سبحان بیان می‌گردد:

﴿ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِينَ تَقُومُ. وَمِنَ ٱللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ ٱلنُّجُومِ ﴾.

وقتی که (سحرگاهان از خواب) بلند می‌شوی، به تسبیح و تقدیس و شکر و سپاس پروردگارت بپرداز. و در پاره‌ای از شب، و در وقت ناپدید شدن ستارگان (به سبب نور خورشید به هنگام طلوع فجر) شکر و سپاس و تسبیح و تقدیس خدای را بجای آور.

در طول روز، هنگام بیداری از خواب، در اوقات شب، و هنگام پشت کردن و پنهان گردیدن ستارگان در بامدادان در وقت طلوع فجر، همه و همهٔ این ازمنه جولانگاه بهره‌مندی و لذّت بردن از این انس و الفت دوست داشتنی و گرامی است. تسبیح و تقدیس، زاد و توشه و انس و الفت و راز و نیاز دلها است. آیا دلِ عاشقی که محبوب و مقرّب یزدان است باید در پرتو تسبیح و تقدیس در این ازمنه و اوقات چه حالی پیدا کند؟؟؟



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ نجم مکّی و شصت و دو آیه است

سُورَةُ النَّجْمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿١﴾ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ ﴿٦﴾ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ﴿٧﴾ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ﴿٨﴾ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ﴿٩﴾ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتُمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ﴿١٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ ﴿١٣﴾ عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ ﴿١٤﴾ عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ ﴿١٥﴾ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴿١٦﴾ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ ﴿١٧﴾ لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ ﴿١٨﴾ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٢٠﴾ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿٢١﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿٢٢﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ ۚ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ ﴿٢٣﴾ أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ ﴿٢٤﴾ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ﴿٢٥﴾ ۞ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴿٢٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ ﴿٢٧﴾ وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ ۖ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾ فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ﴿٣٠﴾ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ﴿٣١﴾ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ۚ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ۖ فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ ﴿٣٢﴾ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ ﴿٣٣﴾ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ ﴿٣٤﴾ أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ ﴿٣٥﴾ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ ﴿٣٦﴾ وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ ﴿٣٧﴾ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ﴿٣٨﴾ وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ﴿٣٩﴾ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ﴿٤٠﴾ ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ ﴿٤١﴾ وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ ﴿٤٢﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾ وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٤٥﴾ مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴿٤٦﴾ وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿٤٧﴾ وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ ﴿٤٨﴾ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ ﴿٤٩﴾ وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾ وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ ﴿٥١﴾ وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ﴿٥٢﴾ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ ﴿٥٣﴾ فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ ﴿٥٤﴾ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ﴿٥٥﴾ هَٰذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ ﴿٥٦﴾ أَزِفَتِ الْآزِفَةُ ﴿٥٧﴾ لَيْسَ لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾ أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾ وَأَنتُمْ سَامِدُونَ ﴿٦١﴾ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ۩ ﴿٦٢﴾

این سوره به طور کلّی انگار یک منظومهٔ موسیقی آسمانی است. آهنگین و نغمه‌دار است. نغمه‌ها و آواهایش در ساختار واژگانی سوره طنین‌انداز است، همان‌گونه که در فاصله‌های هماهنگ و قافیه‌دار آن طنین‌انداز است. این نغمه و آوا در این سوره به طور کلّی دیده و شنیده می‌شود. در برخی از موارد، نغمه و آوا آشکارا مقصود و مراد است. گاهی واژه‌ای اضافه می‌گردد، و گاهی قافیه‌ای برگزیده می‌شود، تا

نغمه‌پردازی درست و سالم بماند، و آهنگ و نوا با دقّت طنین‌انداز گردد، بدون این که خلل و زیانی برسد به معنی مراد و مقصودی که سوره آن را در روند گفتار اداء می‌کند و آن را برعهده دارد. این هم سرشت تعبیر قرآنی و کلام ربّانی است. مثل این سخن:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ ٱللَّاتَ وَ الْعُزَّىٰ. وَ مَنَاةَ ٱلثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات، و عزّیٰ، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟!).

(نجم/۱۹و۲۰)

اگر می‌فرمود: «وَ مَنَاةَ الْأُخْرَىٰ» وزن درهم می‌شکست. و اگر تنها می‌فرمود: «مَنَاةَ ٱلثَّالِثَةَ» آهنگ قافیه از میان می‌رفت. هر واژه‌ای ارزش و جایگاه خود را در معنی عبارت دارد. با وجود این، وزن و قافیه نیز مورد نظر است. برای مثال واژۀ «إِذَنْ» در دو آیۀ بعد از آن را درنظر داشته باشید:

﴿أَلَكُمُ ٱلذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثَىٰ؟ تِلْكَ إِذَنْ قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ!﴾.

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است.

(نجم/۲۱و۲۲)

واژۀ «إِذَنْ» برای رعایت وزن ضروری است. هرچند ـ گذشته از این ـ یک هدف هنری را در عبارت اداء می‌کند . . . و به همین منوال و روال . . .

این آهنگ و نوا دارای نوعی موسیقی ویژه است. نوعی که در آن خیزش و ریزش دیده می‌شود، به ویژه در بند نخستین و در بند واپسین سوره. این نوع موسیقی ویژه، با موج‌زدنها و شُرشُرهائی که دارد هماهنگ با تصویرها و سایه‌روشنهای دلگشائی است که در بند نخستین روان می‌گردد و بال و پر زنان به پیش می‌رود، و در بند واپسین با معانی و مفاهیم و پسوده‌های آسمانی همنوا و همآوا می‌گردد، و در بندهای میان بند نخستین و بند واپسین، در فضا و موضوع نزدیک بدان دو است.

تصویرها و سایه‌روشنها در بند نخستین، با جولانگاه آسمانی‌ای پرتوافکن می‌گردد که رخدادهای نورانی و صحنه‌های ربّانی در آن به وقوع می‌پیوندد و این بند آنها را ردیف می‌کند و به صف می‌زند. و با حرکتها و جنبشهای خوشایند روح‌الأمین یعنی جبرئیل، آراسته و پیراسته می‌شود، بدان‌گاه که او جلو دیدگان پیغمبر بزرگوار ﷺ نمایان و پدیدار می‌گردد . . . تصویرها و سایه‌روشنها و جنبشها و صحنه‌ها و فضای روحانی همراه، از آن آهنگ تعبیرگر و نوای بیانگر کمک می‌گیرد و بدان هم کمک می‌دهد، و با آن می‌آمیزد و هماهنگ می‌گردد، و در آن با آوا و نوای همآوا و نغمه‌پرداز شگفت و شگرفی، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید و دل از دست می‌رباید.

آن گاه آن بوی خوش، سراسر فضای سوره را فرامی‌گیرد، و آثار خود را در بندهای پیاپی خویش برجای می‌گذارد، تا بدانجا که سوره با آهنگ الهام‌بخش شدید و بسیار مؤثّری که به ژرفاهای دلها می‌خزد پایان می‌پذیرد، آهنگی که از آن هر ذرّه‌ای از هستی انسان به لرزه می‌افتد و به تکان درمی‌آید و همراه با آن بال و پر می‌گیرد و بدان پاسخ و لبّیک می‌گوید.



موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد، موضوع سوره‌های مکّی به طور کلّی است. از قبیل: عقیده و موضوعهای اصلی آن که وحی و توحید و آخرت است. این سوره به موضوع خود از زاویۀ خاصّی می‌نگرد، زاویه‌ای که متوجّه بیان صداقت وحی و مورد اعتماد بودن عقیده‌ای است که بیان می‌دارد، و ذکر سستی و پوچی عقیدۀ شرک، و لرزان بودن اساس و پایۀ خیالی و هیچی که بر آن استقرار دارد.

بند نخستین این سوره هدفش بیان حقیقت وحی و سرشت آن است. دو صحنه از صحنه‌های وحی را نشان

می‌دهد، و صحّت و واقعیّت وحی را در سایهٔ این دو صحنه به اثبات می‌رساند، و دریافت پیغمبر ﷺ از جبرئیل علیه‌السلام این را مؤکّد می‌سازد، دریافتی که در آن جبرئیل را دیده است و با دقّت او را وارانداز کرده است، و بر نشانه‌های بزرگ پروردگارش اطّلاع پیدا نموده است.

بند دوم از خدایان دروغین و مورد ادّعای مشرکین، یعنی لات و عزّیٰ و منات، صحبت می‌دارد، و از گمانها و خیالهای باطل ایشان در بارهٔ فرشتگان سخن می‌گوید، و بر افسانه‌هایشان در بارهٔ این که فرشتگان دختر هستند و دختران خدایند، قلم بطلان می‌کشد. تکیهٔ آنان در همهٔ این چیزها بر ظنّ و گمان بود، و ظنّ و گمان اصلاً انسان را از حقّ بی‌نیاز نمی‌گرداند. در صورتی که پیغمبر ﷺ از روی یقین و ثبوت و دیدن و مشاهده کردن چیزی که آنان را به سوی آن دعوت می‌کرد، ایشان را دعوت می‌نمود و فرامی‌خواند.

بند سوم به پیغمبر ﷺ می‌گوید از کسی روی بگرداند که از ذکر و یاد خدا روی می‌گرداند، و خود را تنها سرگرم دنیا می‌سازد، و از این مرز پا را فراتر نمی‌گذارد، و چیزی بالاتر از این را نمی‌داند. به آخرت اشاره می‌کند و از چیزهائی صحبت می‌دارد که در آن است. از سزا و جزای قیامت سخن می‌راند و سزا و جزا را مبنی بر اعمال مردمان می‌شمارد. بیان می‌دارد که یزدان جهان از حال و احوال مردمان مطّلع و باخبر است، از آن زمان که ایشان را از خاک زمین آفریده است، و بدانگاه که جنینهائی در شکمهای مادرانشان بوده‌اند. چه خدا آگاه‌تر از انسانها از خود انسانها است. بر پایه و اساس این آگاهی یقینی و دانش قطعی ـ نه ظنّ و گمان ـ حساب و کتابشان انجام می‌گیرد، و سزا و جزایشان داده می‌شود، و کارشان در پایان گشت و گذار جهان بدان می‌انجامد.

بند چهارم که واپسین بند این سوره است، اصول و ارکان عقیده را بیان می‌دارد ـ آنگونه که در قدیم‌ترین رسالتها بوده است ـ از جمله: مسؤولیّت شخصی، و دقّت حساب و کتاب الهی، و رعایت عدالت کامل و مطلق یزدان در سزا و جزا دادن آدمیان، و سرانجام حضور پیدا کردن مردمان در پیشگاه یزدان، یعنی پروردگار ایشان و متصرّف در همهٔ کار و بارشان، آنگونه که ارادهٔ آزاد و مشیّت مطلق او می‌طلبد و مقتضی می‌داند. در کنار ذکر این امور، نگاهی به محلّهای نقش زمین شدن و هلاک گردیدن گذشتگان تکذیب‌کنندهٔ حقائق انداخته می‌شود و از نحوهٔ نابودیشان سخن می‌رود. آن وقت با واپسین آهنگ، این سوره خاتمه داده می‌شود:

﴿ هٰذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولىٰ. أَزِفَتِ الْآزِفَةُ. لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللهِ كَاشِفَةٌ. أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ، وَ لَا تَبْكُونَ، وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ؟ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَ اعْبُدُوا ﴾.

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمرهٔ بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند. آیا از این سخن تعجّب می‌کنید و به شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟ اکنون که چنین است، خدا را سجده کنید و او را بپرستید. (نجم/۵۶-۶۲)

در این واپسین آیات است که سرآغاز و سرانجام، در امر پیام و تصویرها و سایه‌روشنها و آهنگ و نوای عام و همگانی، به یکدیگر می‌رسد.



﴿ وَ النَّجْمِ إِذَا هَوىٰ. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوىٰ. وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ. إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ. عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ. ثُمَّ دَنَا فَتَدَلّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ. فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحىٰ. مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأىٰ. أَفَتُمَارُونَهُ عَلىٰ مَا يَرىٰ؟ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ. عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوىٰ. إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشىٰ. مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغىٰ. لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ ﴾.

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند! یار شما (محمّد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است، و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی و پیام می‌گردد. همان کسی که دارای خرد استوار و اندیشهٔ وارسته است. سپس او (به صورت فرشتگی خود و با بالهائی که کرانه‌های آسمان را پر کرده بود) راست ایستاد. در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصلهٔ او (و محمّد) به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بندهٔ خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمّد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در بارهٔ چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟ او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است، نزد سدرة‌المنتهی. بهشت که منزل (و مأوای متّقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فراگرفته است! (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای انسان نیست). چشم (محمّد در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد). او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد. (از جمله، سدرة‌المنتهی، بیت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافهٔ فرشتگی خود).

در این سرآغاز، لحظه‌هائی در آن افق تابان و آزاد و فراخ بسر می‌بریم، افقی که دل محمّد ﷺ در آن بسر برده است. بدان افق بالا و والا با بالهای نور به پرواز درمی‌آئیم، و بدان آهنگ دلنواز طنین‌انداز، گوش فرامی‌داریم، آهنگی که هم در زمزمه‌های عبارتها و سایه‌روشنها، و هم در پیامها و الهامهای آنها است.

لحظه‌هائی با دل محمّد ﷺ بسر می‌بریم، بدان گاه که برای آن دل پرده‌ها کنار زده شده است و مانعها زدوده شده است. در آن حال که از جهان والای فرشتگان پیام دریافت می‌دارد. می‌شنود و می‌بیند. آنچه را به خاطر سپرده است حفظ می‌کند. لحظه‌هائی است که بدان دل پاک اختصاص داده شده است. ولیکن یزدان جهان با بندگان خود بزرگواری و لطف می‌فرماید، و این لحظه‌ها را با توصیف الهام‌بخش و مؤثّری برایشان وصف می‌نماید. صداها و پژواکها و سایه‌روشنها و پیامها را برای دلهایشان می‌گوید و به دلهایشان می‌رساند. برایشان کوچ و سفر این دل پاک را توصیف می‌کند، کوچ و سفری که در فراخنای والای جهان و در میان فرشتگان انجام گرفته است این لحظه‌ها را گام به گام و صحنه به صحنه و حال به حال، برایشان روایت می‌کند، به گونه‌ای که گوئی آنان آن لحظه‌ها را می‌دیده‌اند و در آنها حاضر و آماده بوده‌اند!

این توصیف الهام‌بخش! با سوگندی آغاز می‌گردد که یزدان سبحان آن را یاد می‌کند:

﴿ وَ ٱلنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ ﴾.

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند!

حرکت درخشیدن ستاره، و سپس پائین آمدن و نزدیک شدن آن، به صحنهٔ فرشتهٔ وحی جبرئیل می‌ماند که سوگند در بارهٔ او خورده شده است:

﴿ وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ. ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّىٰ. فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ. فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ ﴾.

در حالی که او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصلهٔ او (و محمّد) به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بندهٔ خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند.

بدین وسیله در صحنه و حرکت و سایه‌روشن و آهنگ، هماهنگی و همطرازی به نظر می‌آید و جلوه‌گر می‌آید.

﴿ وَ ٱلنَّجْمِ إِذٰا هَوىٰ ﴾.

سوگند به ستاره در آن زمان که دارد غروب می‌کند!

در بارهٔ ستارهٔ مورد نظر در این آیه، نظریّه‌های مختلفی

روایت شده است. نزدیک‌ترین نظریّه‌ای که متبادر به ذهن می‌گردد و به عقل و شعور نزدیک‌تر می‌نماید، این است که مراد ستارهٔ «شِعریٰ» باشد. چراکه برخی از مشرکان ستارهٔ شِعریٰ را می‌پرستیدند. همچنین از ستارهٔ شِعریٰ در همین سوره نام برده شده است:

﴿ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرىٰ ﴾.

او خداوندگار ستارهٔ شِعریٰ است. (نجم/۴۹)

پیشینیان به ستارهٔ شعری اهمّیّت زیادی می‌دادند. از جمله مصریان قدیم معتقد بودند وقتی که ستارهٔ شعری از آسمان بالا بگذرد رودخانهٔ نیل فیضان می‌کند و سرریز می‌شود. بدین جهت ستارهٔ شعری را رصد می‌کردند و حرکات آن را می‌پائیدند. ستارهٔ شعری در افسانه‌های ایرانیان و همچنین در افسانه‌های عربها جایگاه ویژه‌ای دارد. چه‌بسا همچون اشاره‌ای در اینجا بدین پرستش کردن و اهمّیّت دادن باشد. مقصود و مراد از گزینش صحنهٔ پائین آمدن و غروب کردن ستارهٔ شعری هماهنگی‌ای بوده است که بدان اشاره کردیم. معنی دیگری هم مراد است. و آن این که اشاره‌ای بدین امر است که ستاره هر اندازه هم بزرگ و هراس‌انگیز باشد پائین می‌آید و غروب می‌کند و جای آن تغییر می‌پذیرد و مقامش دگرگون می‌شود. پس سزاوار این نمی‌باشد که پرستیده شود و معبود بشمار آید. معبود ثابت است و همیشه دارای اوج و والائی است و پیوسته برقرار و ماندگار می‌باشد.

این بود سوگند و قسم. و امّا آنچه بر آن سوگند و قسم خورده می‌شود، کار و بار و شأن و مقام پیغمبر ﷺ و وحی است، وحی‌ای که از آن برایشان صحبت می‌دارد:

﴿ مٰا ضَلَّ صٰاحِبُكُمْ وَ مٰا غَوىٰ. وَ مٰا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ. إِنْ هُوَ إِلاّٰ وَحْيٌ يُوحىٰ ﴾.

یار شما (محمّد) گمراه و منحرف نشده است، و راه خطا نپوئیده است و به کژراهه نرفته است. و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید. آن (چیزی که با خود آورده است و با شما در میان نهاده است) جز وحی و پیامی نیست که (از سوی خدا بدو) وحی می‌گردد.

دوست شما راهیاب است نه گمراه. راسترو است نه کجرو. مخلص است نه مغرض. حقّ را از سوی حقّ می‌رساند نه این که چیزی را از پیش خود گمان برد و سر هم کند و به خدا نسبت دهد. از روی هوا و هوس در بارهٔ چیزی صحبت نمی‌کند که از سوی خدا می‌رساند و رسالت نام دارد. آنچه می‌گوید وحی است و بدو وحی می‌گردد. آنچه بدو وحی می‌گردد به شما می‌رساند، و در رساندن وحی صادق و امین است.

حامل این وحی، برای شما شناخته شده است و معروف شما است. راه او مورد اطمینان و یقین است. کوچ آسمانی او محسوس و مشهود بوده است. پیغمبر ﷺ با چشم سر و دیدهٔ دل، آن را دیده است و سپری کرده است. او که دچار وهم و گمان نبوده است و با بال خیال به پرواز درنیامده است، و گول زده و فریب خورده نبوده است:

﴿ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوىٰ. ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوىٰ. وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلىٰ. ثُمَّ دَنٰا فَتَدَلّٰى. فَكٰانَ قٰابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنىٰ. فَأَوْحىٰ إِلىٰ عَبْدِهِ مٰا أَوْحىٰ. مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ. أَفَتُمٰارُونَهُ عَلىٰ مٰا يَرىٰ ﴾.

(جبرئیل، فرشتهٔ) بس نیرومند آن را بدو آموخته است. همان کسی که او در جهت بلند (آسمان روبه‌روی بیننده) قرار داشت. سپس (جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصلهٔ او (و محمّد) به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر گردید. پس جبرئیل به بندهٔ خدا (محمّد) وحی کرد آنچه می‌بایست وحی کند. دل (محمّد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در بارهٔ چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟

«شَدِيدُ الْقُوىٰ»: دارای نیروهای شگفت و قدرتهای عظیم، همان «ذُو مِرَّةٍ» است. «مِرَّة»: قوّت . . . (تیزهوشی. خرد استوار. پختگی اندیشه. دقّت و وارستگی . . . ذُو مِرَّةٍ: تیزهوش و خردمند. دقیق و تیزبین). شدیدالقوی و ذُومِرَّة، جبرئیل ؑ است. جبرئیل به دوست شما چیزی را آموخته است که او آن

را به شما ابلاغ داشته است. راه این است و بس. کوچ واقعی همین است و بس. دقائق و وقائع آن دیدنی بوده است و مشاهده گردیده است: او در جهت بلند (آسمان روبروی بیننده) قرار داشته است. آنجائی که محمّد ﷺ او را دیده است. این دیدن، در سرآغاز وحی بوده است. در آن زمان محمّد ﷺ جبرئیل علیه‌السلام را به شکل فرشتگی خودش ـ بدان صورت که خدا او را بر آن آفریده است و سرشته است ـ دیده است. او را دیده است که با پیکر شگفتی که دارد افق را فراگرفته است. سپس جبرئیل پائین آمده است و سر در نشیب گذاشته است و بدو نزدیک گردیده است، و فاصلهٔ او و محمّد ﷺ به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر شده است. بسیار نزدیک گردیده است، به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر ... فاصلهٔ دو کمان یا کم‌تر، بیانگر نزدیکی نهائی و منتهای قرب است. سپس به بندهٔ خدا وحی کرد آنچه که می‌بایست وحی کند . . . این دیدن، چکیده‌وار و احترام‌آمیز و هراس‌انگیز ذکر می‌گردد.

این دیدار از نزدیک صورت می‌پذیرد، بعد از آن از دور دیده شده است. این وحی است و یاد دادن و دیدن و یقین پیدا کردن است.

حالی است که در آن، دروغی در دیدن نیست. ستیزی یا جدالی در آن، جای ندارد:

﴿ مٰا كَذَبَ الْفُؤٰادُ مٰا رَأىٰ. أَفَتُمٰارُونَهُ عَلىٰ مٰا يَرىٰ؟ ﴾.

دل (محمّد) تکذیب نکرد چیزی را که او (با چشم سر) دیده بود. آیا با او در بارهٔ چیزی که دیده است، ستیزه می‌کنید؟

مشاهدهٔ چشم دل، صادق‌تر و ثابت‌تر است، زیرا گول خوردن چشم سر را ندارد، و بسان آن گول نمی‌خورد و به اشتباه نمی‌افتد. پیغمبر ﷺ جبرئیل را دید و برای او ثابت شد و یقین هم پیدا کرد که او فرشته است، آن فرشته‌ای که آورندهٔ وحی است. فرستادهٔ پروردگارش به سوی او است. از سوی پروردگارش به پیش او آمده است تا پیامهای آسمانی را بدو برساند و بیاموزد، و او را به تبلیغ و رساندن چیزهائی موظّف و مکلّف سازد که می‌آموزد. دیگر ستیزه و جدال به پایان آمده است، و ستیزه و جدال پس از یقین حاصل کردن و پی بردن دل، جائی ندارد و بیجا است.

این نخستین بار نیست که محمّد ﷺ جبرئیل علیه‌السلام را به شکل فرشتگی دیده است. بلکه بار دیگری او را به شکل فرشتگی خود مشاهده کرده است:

﴿ وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرىٰ. عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ. عِنْدَهٰا جَنَّةُ الْمَأْوىٰ. إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مٰا يَغْشىٰ. مٰا زٰاغَ الْبَصَرُ وَ مٰا طَغىٰ. لَقَدْ رَأىٰ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِ الْكُبْرىٰ ﴾.

او که بار دیگر (در شب معراج) وی را دیده است، نزد سدرة‌المنتهی. بهشت که منزل (و مأوای متّقیان) است در کنار آن است. در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فراگرفته است! (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای انسان نیست). چشم (محمّد در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد). او بخشی از نشانه‌های بزرگ (و عجائب ملکوت) پروردگارش را (در آنجا) مشاهده کرد. (از جمله، سدرة‌المنتهی، بیت‌المعمور، بهشت، دوزخ، و جبرئیل را با قیافهٔ فرشتگی خود).

این دیدن، در شب اسراء و معراج بود ـ برابر راجح‌ترین اقوال ـ جبرئیل با شکل و قیافهٔ فرشتگی خود، همان شکل و قیافه‌ای که خدا او را بر آن سرشته است، بار دیگری پائین آمده است و به پیغمبر ﷺ نزدیک گردیده است.

﴿ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهىٰ ﴾.

نزد سدرة‌المنتهی.

سدره آن‌گونه که مشهور همگان است و از لفظ آن پیدا است درختی است (به نام کُنار). این که سدرة‌المنتهی، یعنی کُنار نهائی، گفته شده است، چه بسا اشاره به این باشد که آنجا نقطهٔ پایانی گشت و گذار است. چه

بهشت که منزل و مأوای متّقیان است در کنار آن است. به عبارت دیگر در آنجا کوچ معراج پایان گرفته است. یا چه بسا مصاحبت و همراهی جبرئیل با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا پایان پذیرفته است. در آنجا جبرئیل از سیر و صعود متوقّف مانده است و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بالاتر و بالاتر رفته است تا به عرش پروردگارش نزدیک‌تر از هر چیزی گردیده است و کم‌ترین فاصله را پیدا کرده است . . . همهٔ اینها غیب است، و اطّلاع از غیب به خدا اختصاص دارد و بس. بندهٔ برگزیدهٔ خود را بر آن بخش از غیب مطّلع نموده است. به هر حال اینها فراتر از آن هستند که ما کیفیّت و چگونگی آنها را درک و فهم کنیم. انسان کیفیّت و چگونگی آنها را درک و فهم نمی‌کند مگر این که پروردگار انسان و پروردگار فرشتگان او را از آنها آگاه و مطّلع فرماید، پروردگار بس آگاه از ویژگیهای انسان و از ویژگیهای فرشتگان ...

آنچه همراه با این دیدنی که در کنار سدرةالمنتهی صورت پذیرفته است ذکر می‌گردد، برای تأکید و یقین بیشتر است:

﴿ إِذْ يَغْشَى ٱلسِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ ﴾.

در آن هنگام، چیزهائی سدره را فراگرفته بود که فراگرفته بود (و چنان عجائب و غرائبی، قابل توصیف و بیان، با الفبای انسان نیست).

چیزهائی پیرامون سدره را فراگرفته بود که نمی‌توان به شرح و بیان آن زبان گشود و آنها را مشخّص و معیّن نمود. چرا که فراتر و شگفت‌انگیزتر از توصیف و تشریح و تعیین و تبیین بود.

همهٔ آنها حقّ راستین و مورد یقین بود:

﴿ مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ ﴾.

چشم (محمّد در دید خود به چپ و راست) منحرف نشد و به خطا نرفت و سرکشی نکرد. (تنها به همان چیزی نگریست که می‌بایست ببیند و بنگرد).

پرش و اشتباه چشم نبود. سر کردن چشم هم نبود. بلکه دیدن واضح و محققی بود که جای شکّ و گمانی در آن نبود. پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در این دیدن، نشانه‌هائی از نشانه‌های بزرگ و شگرف ملکوت پروردگارش را مشاهده کرد، و دل او با حقیقتِ لخت و بدون واسطه و بی‌پرده، تماس گرفت.

کار در این صورت - یعنی کار وحی - کار آشکار و دیدنی، دیدن محقّق و واقعی، یقین قاطع، تماس بدون واسطه، شناخت مؤکّد، همدمی محسوس، و کوچ واقعی است، با تمام شرح و بسطها و منابع و مراجعی که دارد . . . بر پایهٔ این یقین و اطمینان، دعوت «صَاحِبُكُمْ: دوست شما» برپا و برجا می‌گردد، آن کسی که کارش را نمی‌پسندید و او را تکذیب می‌کنید و در بارهٔ راست بودن وحی و پیام آسمانی بدو شکّ و تردید دارید. او دوست شما است، دوستی که او را شناخته‌اید و وی را آزموده‌اید. او که برای شما ناشناخته نیست تا او را نشناسید و با او آشنا نباشید. پروردگارش او را تصدیق می‌کند و بر صداقتش سوگند می‌خورد، و برای شما بیان می‌دارد که چگونه بدو وحی گردیده است، و در چه شرائط و ظروفی صورت پذیرفته است، و توسّط چه کسی وحی بدو رسیده است و چگونه آن را دریافت کرده است، و کجا وحی‌آورنده را دیده است!



این، کارِ مورد اطمینانی است، کاری که محمّد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را به سوی آن دعوت می‌کند. و امّا آنان در پرستش خود، و در معبودها و خداگونه‌هائی که برگرفته‌اند، و در افسانه‌هایشان متّکی به کدام دلیل و برهان و سند و دستاویزی هستند؟ در پرستش لات و عزّی و منات چه دلیل و برهانی دارند و متّکی به کدام سند و دستاویزی هستند؟ همچنین در این که ادّعای گنگ و مبهمی دارند و می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، و دختران خدا شفاعت می‌کنند و می‌توان به شفاعتشان در پیشگاه یزدان امیدوار بود، برابر کدام دلیل و برهان چنین می‌گویند؟ متّکی به چه حجّت و استدلالی می‌باشند؟ در این اوهام و خیالات بر کدام قدرت تکیه دارند؟ اینها چیزهائی است که بند دوم

سوره بدانها می‌پردازد:

﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللاَّتَ وَ الْعُزّىٰ، وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الأُخْرىٰ. أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الأُنْثىٰ؟ تِلْكَ إِذَنْ قِسْمَةٌ ضِيزىٰ! إِنْ هِيَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الأَنْفُسُ، وَ لَقَد جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدىٰ. أَمْ لِلإِنْسانِ ما تَمَنّىٰ؟ فَلِلّهِ الآخِرَةُ وَ الأُولىٰ. وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّماواتِ لا تُغْني شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً، إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضىٰ. إِنَّ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الأُنْثىٰ. وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْني مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات، و عزّیٰ، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟!). آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است. اینها فقط نامهائی (بی‌محتوا و اسمهائی بی‌مسمّی) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجّتی (بر صحّت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند. در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می‌توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه سعادت بپویند). مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می‌رسد و خواهد داشت؟! چرا که دنیا و آخرت ازآن خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است). چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع له) راضی و خشنود گردد. کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظنّ و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

«لات» صخره سنگ سفیدرنگ و دارای نقش و نگار بود. در طائف ساختمانی بالای آن ساخته بودند که پرده‌ها و پرده‌دارانی داشت. پیرامون آن، حیاط بزرگی بود که متعلّق به اهالی طائف، یعنی ثقیف و پیروان آنان بود. اهالی طائف به بتهایشان بر دیگران، یعنی بر دیگر آبادیهای عرب بجز قریش افتخار می‌کردند و خویشتن را بزرگ‌تر می‌شمردند و بالاتر می‌دیدند. امّا چون قریش کعبه را داشتند که خانهٔ ابراهیم علیه‌السلام بود، خود را بالاتر و والاتر از ایشان نمی‌دیدند. گمان می‌رود که «اللات» مؤنث واژهٔ جلالهٔ «الله» سبحانه و تعالی باشد.

«عزّی» درختی در میان ساختمانی بود. عزّی در منطقهٔ نخله ـ میان مکّه و طائف ـ قرار داشت. قریشیان عزّی را بسی تعظیم می‌کردند و بزرگ می‌داشتند، همان‌گونه که ابوسفیان در جنگ احد بیان داشت و گفت:

«لَنَا الْعُزّىٰ وَ لا عُزّىٰ لَكُمْ».

«ما عزّی داریم و شما عزّی ندارید».

پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

(قُولُوا: اَللهُ مَوْلانا وَ لا مَوْلىٰ لَكُمْ).

«بگوئید: خدا سرور و آقای ما است و شما سرور و آقائی ندارید».

گمان می‌رود «عزّی» که نام آن بت بوده است، مؤنّث «عزیز» باشد.[1]

«منات» در منطقهٔ مشلّل، در ناحیهٔ قدید، میان مکّه و مدینه بود. قبیلهٔ خزاعه و اوس و خزرج در دوران جاهلیّت خود آن را تعظیم می‌کردند و بزرگ می‌داشتند، و از آنجا برای حجّ کعبه تلبیه را سر می‌دادند و لبّیک لبّیک . . . را می‌گفتند.

۱- شاید «عُزّیٰ» مؤنث «أَعَزّ» باشد. (مترجم)

در جزیرةالعرب عربستان معبودهای زیادی از این قبیل بودند که قبیله‌های گوناگون آنها را تعظیم و تکریم می‌کردند. ولی این سه بت از بتهای دیگر بزرگ‌تر و سترگ‌تر بشمار می‌آمدند.

گمان می‌رود این معبودها نمادهائی از فرشتگان بوده‌اند. عربها فرشتگان را مؤنّث بشمار می‌آوردند، و می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. بدین سبب بود که آنان را پرستش می‌کردند، در اغلب اوقات اصل فراموش می‌شود و فرع جایگزینِ آن می‌گردد. در اینجا هم نمادها جایگزینِ فرشته‌ها گردیده‌اند و از سوی عامّهٔ مردم خودِ نمادها به‌جای فرشته‌ها پرستیده شده‌اند. تنها افراد روشنفکر اندکی در اینجا و آنجا مانده‌اند و اصل افسانه را به یاد داشته‌اند.

وقتی که یزدان سبحان این سه معبود را یاد می‌کند، و از آنها و از پرستش آنها اظهار شگفتی می‌فرماید، همان‌گونه که ساختار پرسش و واژگان آن می‌رسانند:

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ. وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ؟ ﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات، و عزّیٰ، و منات، سومین بت دیگر، (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟!).

اظهار شگفتی و شهرهٔ همگان کردن، در سرآغاز پرسش واضح و آشکار است:

﴿ أَفَرَأَيْتُمُ ﴾. آیا چنین می‌بینید؟.

و در سخن از «منات» با واژگان: سومین بت دیگر، پیدا است که تعجّب از کارشان و از معبودشان است . . .

وقتی که یزدان سبحان این معبودها را ذکر می‌فرماید، پیروی می‌زند مبنی بر زشت بودن ادّعایشان که می‌گفتند ماده‌ها برای یزدان و نرها برای ایشان است:

﴿ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ؟ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ! ﴾.

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است.

این آیه بیانگر این واقعیّت است که همچون معبودهائی پیوند استواری با افسانهٔ مؤنّث دانستن فرشتگان و دختران یزدان نامیدن ایشان است، و مؤیّد نظری است که ما در بارهٔ آن چنان معبودها و بتهائی اظهار داشتیم. عربها از تولّد دختران بدشان می‌آمد. با وجود این شرم نکرده‌اند که فرشتگان را مؤنّث بدانند. ایشان اصلاً از فرشتگان چیزی نمی‌دانستند، چیزی که آنان را ملزم به داشتن چنین تصوّر و جهان‌بینی‌ای کند، و این مؤنّثان را به خدای سبحان نسبت دهند!

یزدان سبحان در اینجا با ایشان برابر تصوّرات و افسانه‌هایشان صحبت می‌کند، و آنان را و تصوّرات و افسانه‌هایشان را به باد استهزاء می‌گیرد:

﴿ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ؟ ﴾.

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!).

در این صورت، تقسیم ناعادلانه‌ای در میان خودتان و یزدان انجام می‌دهید!

﴿ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ! ﴾.

در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است.

این قضیّه به طور کلّی گمان است، و براساس علم و بر پایهٔ واقعیّت استوار نبوده و دلیل و حجّتی بر صحّت آن نیست:

﴿ إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ ﴾.

اینها فقط نامهائی (بی‌محتوا و اسمهائی بی‌مسمّیٰ) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجّتی (بر صحّت آنها) نازل نکرده است. آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند، در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می‌توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه سعادت بپویند).

این نامها: لات، عزّی، منات، و غیر اینها . . . و آنها را إلهه و معبود دانستن، و فرشته نامیدن . . . و فرشتگان را مؤنّث دانستن و با اسمهای زنان نامگذاری کردن . . . و فرشتگان را مؤنّث قلمداد کردن و آنان را دختران یزدان گمان بردن . . . همه و همهٔ اینها نامهای بدون مفهوم و مدلول است و حقیقتی در فراسوی آنها نیست. خدا هم در این نامیدنها و دانستنها حجّت و دلیلی در اختیار شما قرار نداده است. هر چیزی را هم خدا مقرّر و معیّن نفرماید نه دارای قدرت و قوّتی است و نه دلیل و برهانی به همراه دارد. چون آن چیز حقیقت ندارد. حقیقت هم ارج و ارزش خود را دارد، و دارای قوّت و قدرت ویژهٔ خود است. حقیقت دلیل و برهان خود را دارد. ولی باطل سبک است و ارج و ارزشی ندارد. ضعیف است و قوّت و قدرت ندارد. خوار و پست است و عاری از سلطه و قدرت است.

در نیمهٔ آیهٔ فوق ایشان را رها می‌کند و آنان را به خیالبافیها و افسانه‌هایشان می‌سپارد. خطابِ بدیشان را رها می‌کند و به ترک ایشان می‌گوید. از آنان روی می‌گرداند به گونه‌ای که انگار نبوده‌اند و نیستند، و با ساختار واژگان غائب از ایشان سخن می‌گوید و غائبشان قلمداد می‌کند:

﴿ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَ مَا تَهْوَى ٱلْأَنْفُسُ ﴾.

آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند.

دیگر نه حجّت و برهانی و نه علم و دانشی و نه یقین و اطمینانی دارند. بلکه به دنبال گمان روان می‌گردند و عقیده را بر ظنّ و گمان استوار می‌دارند، و از هواها و هوسها دلیل و برهان می‌گیرند. معلوم است عقیده جای ظنّ و گمان و هوا و هوس را ندارد، و باید در عقیده یقین و اطمینان کامل داشت، و از هواها و هوسها و غرضها و هدفها پالود و دوری نمود . . . آنان از ظنّ و گمان و هوا و هوس هم پیروی نکرده‌اند به خاطر عذر یا علّتی که داشته‌اند بلکه کورکورانه پیروی کرده‌اند:

﴿ وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰ ﴾.

در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است (و در پرتو آن می‌توانند به ناچیزی بتها پی ببرند و رضای خدا را بجویند و راه سعادت بپویند).

پس حال که چنین است راه نه این است. دیگر عذر و بهانه‌ای نمانده است، و هرگونه علّت و حجّتی پوچ و ناپذیرفتنی گردیده است.

هر زمان که کار به خواستهای دل و درون واگذار بشود، و از هواها و هوسها فرمان دریافت شود، کار به سامان نمی‌آید و راست و درست نمی‌گردد، و رهنمون و رهنمود سودی نمی‌بخشد، و هدایت و ارشاد بیفائده می‌گردد. زیرا در این وقت، علّت انحراف و کژراهه‌روی پنهان و نهان بودن حقّ نمی‌باشد، و به خاطر ضعف دلیل هم نیست. بلکه این هواها و هوسهای سرکشی است که چنین می‌خواهد و اراده می‌نماید. آن‌گاه به دنبال سبب و علّتی می‌گردد که کار او را توجیه و پسندیده جلوه‌گر نماید! این هم بدترین حالت و وضعی است که دل و درون انسان پیدا می‌کند، و با بودن همچون حالت و وضعی رهنمون و رهنمود و هدایت و ارشاد سودمند نمی‌افتد، و دلیل و برهان دل و درون را قانع نمی‌گرداند!

بدین خاطر است که با یک پرسش انکاری می‌پرسد:

﴿ أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّىٰ؟ ﴾.

مگر آنچه انسان آرزو کند به آن می‌رسد و خواهد داشت؟!.

مگر هرچه انسان بخواهد و آرزو کند به حقیقت می‌پیوندد، و هرچه بخواهد و آرزو کند به واقعیّت تبدیل خواهد شد؟! کار نه چنین است. چه حقّ، حقّ است، و واقعیّت، واقعیّت است. هواها و هوسهای دل و درون و آرزوهای نفس انسان، حقائق را دگرگون نمی‌سازد و باعث تغییر و تبدیل حقائق نمی‌گردد. بلکه این انسان است که به سبب هواها و هوسهایش گمراه و سرگردان می‌شود، و به علّت خواستها و آرزوهایش هلاک و نابود می‌گردد. انسان ضعیف‌تر از آن است که

سرشت چیزها را تغییر دهد و دگرگون سازد. بلکه کار به طور کلّی در دست خدا قرار دارد و بدو واگذار است. هرگونه که یزدان جهان بخواهد در کار این جهان و آن جهان به طور یکسان دخل و تصرّف می‌فرماید:

﴿ فَلِلّٰهِ الْآخِرَةُ وَ الْأُولىٰ ﴾.

چرا که دنیا و آخرت ازآنِ خدا است (و قانونگذاری و فرماندهی هر دو سرا مربوط بدو است).

فراموش نمی‌کنیم که می‌بینیم در اینجا سرای واپسین یعنی آخرت، بر سرای نخستین یعنی دنیا، جلوتر آورده شده است. از یک سو به خاطر سجع و قافیهٔ این سوره، و از دیگر سو یک نکتهٔ معنوی از این تقدیم و تأخیر در مدّ نظر است. این هم شیوهٔ قرآنی در جمع میان ادای معنی و نغمه‌پردازی آهنگ و نوا است. بیان معنی را با آوای آهنگ گرد می‌آورد بدون این که به معنی و یا به آهنگ سخن زیانی برسد! این کار هم بسان همهٔ کارهای دیگر یزدان و ساخته‌های ایزد سبحان است. زیبائی و جمال در سراسر جهان هماهنگ و همآوا با وظیفه و تکلیف است!

وقتی که کارها همه در دنیا و آخرت، خالصانه و دربست به خدا واگذار است، گمانها و خیالبافیهای مشرکان راجع به شفاعت و میانجیگری خداگونه‌هائی که ادّعاء می‌کنند ـ از قبیل فرشتگان ـ در پیشگاه یزدان، هیچ اساس و پایه‌ای ندارد. همان‌گونه که گفته‌اند:

﴿ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللهِ زُلْفىٰ ﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. (زمر/۳)

همچون گمانها و خیالبافیهائی هیچ اصل و اساسی ندارد. چه فرشتگان راستین موجود در آسمان نمی‌توانند شفاعت و میانجیگری بکنند مگر این که یزدان جهان بدیشان در بارهٔ چیزی اجازه بفرماید:

﴿ وَ كَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمٰاوٰاتِ لاٰ تُغْنِي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً، إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَرْضىٰ ﴾.

چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع له) راضی و خشنود گردد.

بدین خاطر ادّعای ایشان از بنیاد ویران می‌گردد و سقوط می‌کند، گذشته از این که آیات پیشین اعلان بطلان آن را بر عهده گرفته بودند و قلم بطلان بر آن کشیده بودند. عقیده از هر نوع و از هرگونه تاریکی و شکّ و شبهه‌ای می‌زداید و می‌پالاید. چه کار و بار در دنیا و آخرت به خدا واگذار است و در دست قدرت او قرار دارد. آرزوی انسان، هیچ چیزی از حقّ واقعی را دگرگون نمی‌نماید. شفاعت پذیرفته نمی‌گردد مگر این که خدا اجازه دهد و راضی گردد. کار و بار در نهایت به خدا حواله داده می‌شود، و راه در دنیا و آخرت به سوی او می‌رود و سرانجام بدو منتهی می‌گردد.

در نهایت این بند برای آخرین بار گمانها و خیالبافیهای مشرکان در بارهٔ فرشتگان را نقد و بررسی می‌کند، مشرکانی که به آخرت ایمان ندارند. در این نقد و بررسی پرده از پایه و اساسِ سست و بی‌بنیاد گمانها و خیالبافیها را کنار می‌زند، پایه و اساسی که اصلاً عقیده نباید بر آن برقرار و استوار بشود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلاٰئِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنْثىٰ. وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ، وَ إِنَّ الظَّنَّ لاٰ يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ﴾.

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظنّ و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حقّ نمی‌گرداند.

این پیرو واپسین اشاره دارد به رابطهٔ لات و عزّی و منات با افسانهٔ مؤنّث بودن فرشتگان و نسبت دادن ایشان به یزدان سبحان! این گفته افسانهٔ خرافی و سستی بیش نیست. آنان در این باره جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند. چه آنان وسیله‌ای در دست ندارند تا

توسّط آن، چیز یقینی و مطمئنّی از سرشت فرشتگان را بدانند. نسبت دادن فرشتگان تحت عنوان دختران به یزدان سبحان نیز باطل و پوچ است و دلیلی بر آن جز ظنّ و گمان باطل و پوچ وجود ندارد! همهٔ اینها انسان را بی‌نیاز از حقّ نمی‌گردانند، و جایگزین حقّ به هیچ وجه نمی‌گردند، حقّی که به ترک آن می‌گویند، و با خیالبافیها و گمانها خود را از حقّ بی‌نیاز می‌دانند!

❁

قرآن وقتی که بدین اندازه سخن می‌گوید از سستی عقیدهٔ شرک و سقوط و پوچی آن، عقیدهٔ کسانی که به آخرت ایمان ندارند، و برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند، و دختران را به یزدان جهان نسبت می‌دهند، و فرشتگان را با نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند! رو به پیغمبر ﷺ می‌کند و خطاب بدو می‌گوید که شأن و مقام و کار و بار آنان را ناچیز بگیرد و از ایشان روی بگرداند و توجّهی بدیشان ننماید، و کار و بارشان را به خدائی واگذارد که بدکار و نیکوکار را می‌شناسد، و راهیاب و گمراه را جزا و سزا می‌دهد، و کار و بار آسمانها و زمین را در دست دارد، و کار و بار دنیا و آخرت بدو واگذار است. با هر کسی دادگرانه حساب و کتاب انجام می‌دهد و به کسی ظلم و ستم نمی‌کند. از گناهانی صرف نظر می‌فرماید که انجام‌دهندگان آنها بر آنها اصرار نورزند و پافشاری ننمایند. خدا بس آگاه از نیّات و رازها و نیازها و پیچ و خمهای درونها است. زیرا خدا آفریدگار انسانها و مطّلع از حقیقت آنان در همهٔ احوال و اوضاع دوران زندگانی ایشان است:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّیٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا. ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ. وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا، وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى. الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ - إِلَّا اللَّمَمَ - إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ. هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، وَإِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ. فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ. هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ ﴾.

از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد. منتهای دانش ایشان همین است. پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند). هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، متعلّق به خدا است. سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند. همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد) چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است. خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنینهای ناچیزی در درون شکمهای مادرانتان بوده‌اید، از (تمام ذرّات و همهٔ جزئیّات وجود) شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد.

این دستور به روی‌گردانی از کسی که از یاد خدا غافل گردیده است، و به آخرت ایمان نیاورده است، و جز زندگی دنیا را نخواسته است، خطاب پیش از هر کس دیگری به پیغمبر ﷺ است و دستور این است کار و بار این مشرکان را هیچ و پوچ بگیرد، مشرکانی که در این سوره از افسانه‌هایشان و از خیالبافیها و عدم ایمانشان به آخرت سخن رفته است.

بعد از آن، این دستور خطاب به هر مسلمانی است که با کسی روبرو می‌شود که از یاد خدا غافل می‌گردد، و از ایمان به یزدان روی می‌گرداند، و همّ و غمّ خود را تنها متوجّه دنیا می‌سازد، و به چیزی فراتر از دنیا نگاه نمی‌کند، و به آخرت ایمان نمی‌آورد، و حساب و کتاب آن را پیش چشم نمی‌دارد. چنین می‌بیند که زندگی

انسان بر روی این زمین هدف نهائی بودن او است، و هیچ‌گونه هدف دیگری در فراسوی زندگی دنیا وجود ندارد. برنامهٔ زندگی خود را بر این اعتبار و بر این جهان‌بینی پایه‌گذاری می‌کند، و دل انسان را برمی‌کند از این که ذهن و شعور خود را صرف این کند که خدائی کار و بار او را می‌گرداند، و در برابر کاری که می‌کند از او حساب و کتاب بازپس می‌گیرد، بعد از آن که کوچ و سفر محدود را بر سطح این زمین به پایان می‌رساند. کسانی که در زمان ما بدین ایده و عقیده نزدیک‌تر از هر کس دیگری هستند و این صفت شامل ایشان می‌شود، پیروان مذهبهای مادیگرا می‌باشند.

شخص مؤمنِ به خدا و به آخرت، نمی‌تواند به کسی دل بدهد ـ چه رسد به این که معامله بکند یا زندگی بکند ـ که از یاد خدا غافل می‌گردد، و آخرت را از حساب و کتاب خود حذف می‌کند. زیرا شخص مؤمن، و همچون کسی، برنامهٔ ویژهٔ خود را در زندگی دارند، و این دو نفر در یک گام از گامهایشان با همدیگر نیستند. شخص مؤمن از همچون کسی جدا و بیگانه است، و در یک نقطه از نقاط، و در تمام معیارها و مقیاسهای زندگی، و در همهٔ اهداف زندگی از همدیگر جدایند و با یکدیگر گرد نمی‌آیند. نقاط زندگی و معیارها و مقیاسها و اهداف زندگی جهان در جهان‌بینی هر دوی ایشان، با همدیگر مختلف و متفاوت است. پس در این صورت ممکن نیست با یکدیگر همکاری و همیاری در زندگی داشته باشند، و نمی‌توانند با همدیگر در هیچ فعّالیّت و تلاش و کوششی بر روی این زمین با یکدیگر اشتراک و اتّحاد داشته باشند، به سبب این اختلاف اصلی و اصیلی که در جهان‌بینیهای ارزشها و هدفها و برنامه‌های تلاشها و کوششها در زندگی، و در فرجام و سرانجام این تلاشها و کوششها دارند. وقتی که همکاری و همیاری و مشارکت ناممکن باشد، پس چه انگیزه‌ای برای اهمیّت دادن و توجّه کردن به یکدیگر در میان می‌ماند؟ شخص مؤمن کار بیهوده‌ای می‌کند اگر اهمیّت بدهد و توجّه بکند به کار و بار آن کسانی که از یاد خدا غافل می‌گردند و به ذکر خدا پشت می‌کنند، و جز زندگی دنیا را نمی‌خواهند، و تمام نیرو و توانشان را در غیر جای مناسب خود صرف می‌کنند، نیرو و توانی که خدا آن را بدیشان بخشیده است.

گذشته از اینها، روی‌گردانی جهت دیگری هم دارد، و آن بی‌ارزش و خوار داشتن کار و بار این گروه است، گروهی که به خدا ایمان نمی‌آورند، و چیزی در فراسوی زندگی دنیا نمی‌خواهند. پس کار و بارشان هرچه باشد آنان از حقیقت در پس پرده‌اند، و از درک و فهم حقیقت وامانده‌اند، و در پشت درهای دیوارهای دژ زندگی دنیا ایستاده‌اند:

﴿ ذٰلِکَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ﴾.

منتهای دانش ایشان همین است.

همین مقدار هم هرچند که بسیار و بزرگ جلوه‌گر آید ناچیز و بی‌ارزش است. کوتاه و کم دامنه است هر اندازه هم شامل و فراگیر باشد. گمراه‌کننده است هرچند هم هدایت‌کننده و راهنما پدیدار آید. کسی که دل و ذهن و شعور و عقل و خرد خود را در حدود و ثغور این زمین متوقّف سازد، ممکن نیست چیز ارزشمند و گرانبهائی را بداند. در فراسوی زمین ـ حتّی آشکارا دیده می‌شود ـ جهان فراخ و هولناکی است که خودش را نیافریده است و هستی نبخشیده است. پیدایش جهان بدون دخالت یزدان، کاری است که آشکارا مردود و نامقبول است. جهان بیهوده آفریده نشده است وقتی که آفریدگاری دارد. بازیچه هم است اگر بگوئیم زندگی دنیا هدف نهائی این آفریدگان بزرگ انسان نام است. . . چه درک و فهم حقیقت این جهان از هر سوئی و زاویه‌ای از سوها و زاویه‌های حقیقت این دنیا، ضامن ایمان آوردن به آفریدگار جهان است. همچنین ضامن ایمان آوردن به آخرت است. و کار بیهوده کردن و کار بی‌هدف انجام دادن را از آفریدگار بزرگ و سترگ این جهان سلب و نفی می‌کند، آفریدگاری که این جهان بزرگ را از نیستی به هستی آورده است و پدیدار گردانده است و پیوسته هم چیزها و جهانهائی می‌آفریند

و پدیدار می‌گرداند.
بدین خاطر واجب و لازم است روی‌گردانی از کسی که از یاد خدا غافل می‌گردد، و به ذکرش در خروش نمی‌آید، و در کنار حدود و ثغور این دنیا می‌ایستد، روی‌گردانی از او برای حفظ شخصیّت خود و احترام قائل شدن برای توجّه کردن و اهمّیّت دادن خود به این که در غیر جایگاه مناسب صرف گردد، و روی‌گردانی برای خوار داشتن و تحقیر کردن کسی که دانش او همین اندازه است و بس. ما بدین کار مأموریم اگر می‌خواهیم فرمان یزدان را دریافت داریم تا از آن اطاعت کنیم، نه این که همان چیزی را بگوئیم که یهودیان می‌گفته‌اند: شنیدیم و نافرمانی کردیم[1] . . . پناه به خدا از گفتن همچون سخن ناروائی!

﴿ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدیٰ ﴾.

پروردگار تو کسی را که از راه خدا منحرف شده باشد، و همچنین کسی را که راهیاب بوده باشد، به خوبی می‌شناسد (و بهتر از همه، احوال و اوضاع آنان را می‌داند).

خدا دانسته است که اینان گمراهند، و او نخواسته است از پیغمبرش و از راهیابان امّت پیغمبرش که خود را سرگرم کار و بار گمراهان سازند، و با ایشان همدمی بکنند، و بدیشان اهمّیّت بدهند و توجّه بنمایند، و گول ظاهر دانش گمراهساز کوتاه‌بینانۀ ایشان را بخورند، دانشی که در حدود و ثغور زندگی دنیا می‌ایستد و بدان بس می‌کند، و حائل و مانع می‌شود میان فهم و درک بشر و میان حقیقت خالصی که کسی را که آن را درک و فهم کند رهنمود و رهنمون می‌گرداند به سوی ایمان آوردن به یزدان سبحان، و ایمان آوردن بدان جهان، و او را از حدود و ثغور این کرۀ نزدیک زمین نام فراتر می‌برد، و از این زندگی محدود و بستۀ این جهان او را می‌گذراند و به جهان بالاتر و والاترش می‌رساند.
دانشی که این کوتاه‌فکران گمراه بدان می‌رسند در برابر دیدگان عوام و همگنان ایشان، آنان که عوام دل و فهم و درک و ذهن و شعورند، چیز بسیار بزرگی به نظر می‌آید، چیزی که کارآ و مؤثّر در واقعیّت زندگی دنیا است! امّا داشتن همچون صفتی در پیش همچون کسانی، صفت گمراهی را در نهایت از ایشان نفی نمی‌کند، و صفت جهل و قصور را از آنان سلب نمی‌گرداند. چه حقیقت پیوند میان این جهان و آفریدگار آن، و حقیقت پیوند میان عمل انسان و جزا و سزای آن، دو حقیقت ضروری و ناگسیختنی از هر دانش حقّی است. بدون وجود آن دو حقیقت، دانش پوستۀ غیر مؤثّری در زندگی انسان خواهد بود و زندگی انسان را بالا نمی‌برد و والا نمی‌گرداند. ارزش هر علمی در گرو تأثیری است که در دل و درون و در ارتباطهای معنوی بشری دارد. در غیر این صورت پیشرفت در آلالات و ادوات و تکنولوژی است، و برگشت انسان به سوی قهقرا بشمار است و عقبگرد و سر در نشیب نهادن است. چه بد است و چه زشت است علمی که بدین منوال و بر این روال باشد، علمی که ابزار و وسائل با آن بالا برود و پیشرفت بکند، ولی به حساب آدمیزادگان و بر ضدّ معنویّات ایشان!!!
انسان وقتی که پی می‌برد آفریدگاری دارد، و این آفریدگار او را و همۀ این جهان را برابر قانون یگانۀ هماهنگی آفریده است، احساس او را در بارۀ زندگی، و احساس او را در بارۀ چیزی که و کسی که پیرامون او است تغییر می‌دهد، و برای وجود او ارزشی و هدفی و فرجامی قرار می‌دهد که بسی بزرگ و فراگیر و والا است. از آنجا که وجودش مرتبط با سراسر این جهان می‌گردد، او بزرگ‌تر از ذات خودش می‌شود که دارای روزهای اندک و قابل شمارشی است. از خانواده‌اش بزرگ‌تر می‌شود که افراد اندک و قابل شمارشی دارد. از قوم و قبیله‌اش بزرگ‌تر می‌گردد. از میهنش بزرگ‌تر می‌گردد. از طبقه و گروه و دسته‌ای بزرگ‌تر می‌گردد که پیروان مکتبهای مادیگرای نوین آن را فریاد

۱- اشاره به سورۀ بقره آیۀ ۹۳، و سورۀ نساء آیۀ ۴۶ است. (مترجم)

می‌دارند و طنین‌انداز می‌کنند. از تلاشها و فعّالیّتهای جملگی این تشکّلها و دار و دسته‌ها والاتر و بالاتر می‌گردد.

انسان وقتی که پی می‌برد به این که او آفریدگاری دارد، و این آفریدگار در آخرت از او حساب و کتاب می‌گیرد، و بدو پاداش و پادافره می‌دهد، این پی بردن، اندیشه‌ها و جهان‌بینیها و معیارها و مقیاسها و انگیزه‌ها و هدفهای او را تغییر می‌دهد. احساس اخلاقی موجود در ذات او را با سراسر سرنوشت و فرجامش پیوند می‌دهد. در نتیجه بر نیرو و تلاش ذات او می‌افزاید. زیرا هلاک یا نجات او در گرو بیداری این احساس و تأثیر آن در نیّت او و در عمل او است. بدین خاطر «انسان» نیرومند و توانا می‌شود و بر کردارها و رفتارهای این پدیده چیره می‌گردد. چون پاسبان مراقب بیدار و هوشیار گردیده است! و چون حساب و کتاب نهائی و واپسین در آنجا در انتظار او است. از دیگر سو همچون انسانی به خیر و خوبی اطمینان دارد، و به یقین می‌داند که خیر و خوبی در حساب و کتاب نهائی و واپسین پیروز می‌گردد، حتّی اگر ببیند خیر و خوبی در این کرهٔ زمین در برخی از چرخشها و میدانها شکست می‌خورد! همچون انسانی همیشه مکلّف و موظّف است خیر و خوبی را یاری دهد و در راه آن برزمد چه در این کرهٔ زمین خیر و خوبی شکست بخورد و چه پیروز بشود، زیرا پاداش نهائی در آخرت منتظر او است!

این ایمان به یزدان و این ایمان به آخرت، قضیّهٔ بزرگ و سترگی است. یک قضیّهٔ اساسی و بنیادین در زندگی انسان است. این قضیّه بزرگ‌تر از نیازهای خوراک و پوشاک و خوردنی و نوشیدنی است. این قضیّه اگر وجود داشته باشد «انسان» انسان بشمار می‌آید، و اگر این قضیّه در میان نباشد انسان حیوانی است از جملهٔ حیوانهای حیوان!

وقتی که معیارها و مقیاسها و هدفها و نتیجه‌ها و جهان‌بینی زندگی همه و همه این گونه مختلف و گوناگون باشد، دیگر در این صورت مشارکت، یا همیاری و سازگاری، و یا حتّی آشنائی و شناختی که بخشی از اهمّیّت دادن از آن سرچشمه می‌گیرد، بیجا و ناپسند است.

از اینجا است که ممکن نیست پیوندی، یا دوستی، یا مشارکتی، یا همکاری و همیاری‌ای، یا دریافتن و دادنی، و یا اهمّیّت دادن و توجّه کردنی، میان کسی که به خدا ایمان دارد، و میان کس دیگری که از یاد خدا غافل است و جز زندگی دنیا را نخواسته است، صورت بگیرد. هر سخنی جز این سخن، ناممکن و محال است و جدال و ستیز بشمار است و با فرمان یزدان مخالفت دارد:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴾.

از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد.

﴿ وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ﴾.

هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است، متعلّق به خدا است. سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند.

بیان مالکیّت یزدان یگانه بر هرآنچه در آسمانها و بر هرآنچه در زمین است، نیرو و تأثیر به مسألهٔ قیامت می‌بخشد. زیرا آن کسی که آخرت را ترتیب داده است و مهیّا کرده است، و آن را مقدّر و مقرّر فرموده است، همان کسی است که تنها او مالک هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است. و فقط او است که بر سزا و جزا دادن توانا است. سزا و جزا دادن تنها بدو اختصاص دارد و بس، و فقط او است که مالک اسباب و وسائل سزا و جزا دادن است. کار و بار این مالکیّت می‌طلبد که سزا و جزای کامل و دادگرانه‌ای را محقّق سازد و پیاده کند:

﴿ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَ يَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَىٰ ﴾.

سرانجام خداوند بدکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند کیفر می‌دهد، و نیکوکاران را در برابر کارهائی که می‌کنند به بهترین وجه پاداش عطاء می‌کند.

آن گاه روند قرآنی معیّن و مشخّص می‌دارد آن کسانی را که نیکوکارند، و آن کسانی را که به بهترین وجه پاداششان عطاء می‌کند:

﴿ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ، إِلَّا اللَّمَمَ ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).

«كَبَائِرَ الْإِثْمِ»: گناهان بزرگ است. «الْفَوَاحِشَ»: هر نوع گناهی که بزرگ و زشت و پلشت باشد. «اللَّمَمَ»: در بارهٔ معنی این واژه سخنان گوناگونی گفته شده است. ابن‌کثیر می‌گوید: استثنای منقطع است. چه لَمَم از جملهٔ گناهان کوچک و اعمال محقّر است. امام احمد فرموده است: عبدالرّزّاق از معمّر، و معمّر از ابن طاووس، و او از پدرش، و پدرش از ابن عبّاس، برایمان نقل کرده‌اند که ابن عبّاس گفته است: چیزی را همگون‌تر و شبیه‌تر به لَمَم از آنچه ابوهریرة از زبان پیغمبر ﷺ نقل کرده است، ندیده‌ام. و آن این که پیغمبر ﷺ فرموده است:

(إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ إِذَا كَتَبَ عَلَى ابْنِ آدَمَ حَظَّهُ مِنَ الزِّنَا أَدْرَكَ ذٰلِكَ لَا مَحَالَةَ. فَزِنَا الْعَيْنِ النَّظَرُ، وَ زِنَا اللِّسَانِ النُّطْقُ، وَ النَّفْسُ تَمَنَّىٰ وَ تَشْتَهِي، وَالْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذٰلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ).(۱)

یزدان بزرگوار هرگاه بر آدمیزادی بهره‌ای از زنا واجب و لازم گرداند، بدون شکّ آن فرد بدان دست می‌یابد. زنای چشم نظر کردن است، و زنای زبان گفتن است. نفس انسان آرزو می‌کند و دوست می‌دارد، و این عورت است که آن را راست یا دروغ می‌گرداند. (یعنی به مرحلهٔ عمل می‌رساند).

ابن جریر گفته است: محمد پسر عبدالأعلی، و ابن ثور، و معمّر، از اعمش، و اعمش از ابوالضحی، برایمان روایت کرده‌اند که ابن مسعود گفته است: زنای چشم نظر انداختن، زنای لبها بوسیدن، زنای دستها زدن، و زنای پاها راه رفتن است. عورت است که همچون کاری را راست یا دروغ می‌گرداند. اگر با عورت نزدیکی کرد، او زناکار است، و الاّ مرتکب لَمَم، یعنی گناهان کوچک شده است. مسروق و شعبی نیز همین‌گونه گفته‌اند.

عبدالرحمن پسر نافع که بدو ابن لبابهٔ طائفی گفته می‌شود، گفته است: از ابوهریره در بارهٔ این فرمودهٔ خداوند بزرگوار پرسیدم:

﴿ إِلَّا اللَّمَمَ ﴾. مگر گناهان کوچک.

پاسخ داد و گفت: بوسیدن و نگریستن و نیشگون گرفتن، و تماس پیدا کردن است. هرگاه محلّ ختنه به محلّ ختنه رسید غسل واجب می‌شود. و زنا این است.

اینها سخنان دیگری در این زمینه است:

علی پسر طلحه به نقل از ابن عبّاس گفته است: «إِلَّا اللَّمَمَ» یعنی مگر آنچه بوده است و گذشته است. زید پسر اسلم نیز همین‌گونه گفته است.

ابن جریر گفته است: ابن مثنّی از محمّد پسر جعفر، و محمّد پسر جعفر از شعبه، و شعبه از منصور، و او از مجاهد، برایمان روایت کرده‌اند و گفته‌اند که مجاهد در بارهٔ این آیه گفته است: «إِلَّا اللَّمَمَ»، یعنی کسی که به گناهی رو می‌کند سپس به ترک آن می‌گوید.

ابن جریر گفته است: سلیمان پسر عبدالجبّار از ابوعاصم، و ابوعاصم از زکریّا، و زکریّا از ابن اسحاق، و ابن اسحاق از عمرو پسر دینار، و عمرو پسر دینار از عطاء، و او از ابن عبّاس، برایم روایت کرده است در بارهٔ:

﴿ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها

۱- مسلم و بخاری آن را از سخن عبدالرزاق استخراج کرده‌اند.

کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).

ابن عبّاس گفته است: آنان کسانیند که مرتکب گناه زشت و بدکاری می‌گردند، سپس توبه می‌کنند و دست می‌کشند. ابن عبّاس ادامه می‌دهد و می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(إنْ تَغْفِرِ اللّٰهُمَّ تَغْفِرْ جَمّاً وَ أَيُّ عَبْدٍ لَکَ مٰا أَلَمّا؟)

خداوندا! اگر می‌بخشی، همگان را ببخش. آخر کدام بندهٔ تو است که مرتکب گناه نشده باشد؟.

ترمذی بدین شکل آن را از احمد پسر عثمان بصری، و او از ابوعاصم نبیل، روایت کرده است. سپس گفته است: این، حدیث صحیح حسن غریبی است جز از طریق زکریّا پسر اسحاق با آن آشنائی نداریم. بزّاز نیز این‌گونه گفته است؛ این حدیث به صورت متّصل جز از این راه روایت نشده است.

ابن جریر گفته است: محمّد پسر عبدالله پسر یزیع، یزید پسر زربیع، و یونس، برایمان از حسن روایت کرده‌اند. حسن از ابوهریره ﷺ (گمانم به شکل مرفوع) در بارهٔ این آیه:

﴿ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ ﴾.

همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاریها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است (و آن هم مورد عفو خدا قرار می‌گیرد).

گفته است: لَمّه از جملهٔ زنا است. شخص از آن توبه می‌کند، و دیگر به سوی آن برنمی‌گردد. لَمّه از جملهٔ دزدی است. شخص از آن توبه می‌کند، و دیگر به سوی آن برنمی‌گردد. لَمّه از جمله میخوارگی است. شخص از آن توبه می‌کند و دیگر به سوی آن برنمی‌گردد . . .

آن‌گاه گفته است: إِلْمام یعنی پرداختن به کار، از این قبیل است.

به گونهٔ موقوف بر حسن نیز این چنین روایت شده است.

اینها سخنان دیگری است که معنی لَمَم را به شکلی جدای از معنی سخنان پیشین مشخّص می‌دارد.

آنچه ما بدان معتقدیم این است سخن دوم تناسب بیشتری با این فرمودهٔ یزدان بزرگوار دارد، فرموده‌ای که به دنبال خود آیه می‌آید:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ وٰاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ﴾.

قطعاً پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است.

زیرا ذکر آمرزش فراخ و گسترده مناسبت دارد با این که لمم به معنی مرتکب شدن آن گونه گناهان بزرگ و بدکاریهای پلشت باشد که بعدها از آنها توبه گردد. در این صورت استثناء منقطع نخواهد بود، بلکه متّصل خواهد بود. کسانی هم که نیکوکارند و کارهای نیک می‌کنند، همان کسانیند که از گناهان بزرگ و بدکاریها دوری می‌گزینند و اجتناب می‌ورزند. البتّه چه بسا دوباره مرتکب گناهی از آنها بشوند و دیگر باره هرچه زودتر برگردند و توبه کنند و به بزهکاری و بدکرداری نیفتند و در گناه و نافرمانی اصرار و پافشاری نکنند. همان‌گونه که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ وَ الَّذِينَ إِذٰا فَعَلُوا فٰاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللّٰهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ ـ وَ مَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللّٰهُ ـ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلىٰ مٰا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

و کسانی (از زمرهٔ پرهیزگارانند) که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند (و وعد و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند ـ و بجز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ ـ و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید خدا از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند).

(آل عمران/۱۳۵)

یزدان جهان اینان را «متّقین» یعنی پرهیزگاران نامیده است و بدیشان وعدهٔ مغفرت و بهشتی را داده است که عرض آن به اندازهٔ آسمانها و زمین (منظومهٔ شمسی)

است[1] . . . این معنی سازگارتر از هر معنی دیگری با رحمت خدا و با مغفرت فراخ و گستردهٔ او است.

یزدان سبحان آیه را پایان می‌دهد بـا ایـن مـطلب کـه سزای بدی و جزای نیکی متّکی به علم و اطّلاع خـدا است، علم و اطّلاعی که خدا از حقیقت چیزهائی دارد که به دلها و درونهای مردمان در کـلّیّهٔ اوضـاع و احـوال زندگانیشان می‌گذرد.

﴿ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ، وَ إِذْ أَنْتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ﴾.

خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است و از آن روز که شـما بـه صـورت جـنینهای نـاچیزی در درون شکمهای مادرانـتان بـوده‌اید، از (تـمام ذرّات و همهٔ جزئیّات وجود) شما به خوبی آگـاه بـوده است و هست.

علم و اطّلاع خدا علم و اطّلاعی است که مقدّم بر ظاهر اعمالشان بوده است و پـیش از بـروز کـردارشـان از افعالشان خبر داشته است. علم و اطّلاع خدا متعلّق بـه حقیقت ثابت ایشان است، حقیقت ثابتی که آنان از آن آگاهی ندارند، و کسی جز آن که ایشان را آفریده است با آن آشنا نیست. علم و اطّلاعی است که وجود داشته است در آن حال که اصل آنان را از زمین مـی‌آفریده است، بدان گاه که ایشان هنوز در جهان غیب بوده‌اند. هنوز آن جنینهائی در شکمهای مادرانشان بـوده‌انـد و نور را ندیده‌اند. علم و اطّلاع از حقیقت، پیش از بروز و ظهور، و از سرشت، پیش از کار است.

کسی که این سرشتِ علم و اطّلاع او باشد، هرزه‌درائی و یاوه‌سرائی است ـ بلکه بی‌ادبی است ـ اگر انـسانـی خود را بدو معرّفی کند، و حـقیقت ذات خـود را بـدو بشناساند! و خود را در برابر او بستاید و بگوید: مـن اینم و من آنم:

﴿ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ ﴾.

از پـاک بـودن خـود سـخن مگـوئید، زیـرا کـه او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد.

خدا نیازی به این ندارد که او را به خود رهنمود کنید و خویشتن را بدو بشناسانید، و نیازی به این نـدارد کـه اعمال و افعال خود را برایش بسنجید و ارزیابی کنید. زیرا او علم و اطّلاع کامل دارد. ترازوی دقیق دارد. سزا و جزای او دادگرانه است. گفتارش فـیصله‌بخش است. کارها همه بدو برگردانده می‌شود.



بعد از این، واپسین بند در سوره فرامی‌رسد، با آهنگی که طنین و نغمهٔ آن به تمام و کمال است، و همگون با آهنگ بند نخستین است. حقیقتهای بـنیادین عـقیده را مقرّر می‌دارد، حقیقتهائی که از زمان ابراهیم علیه‌السلام استوار و پایدار مانده‌اند، ابراهیمی که به ارمغان‌آورندهٔ دیـن حـقّگرای نـخستین است. ایـن بـند مـردمان را بـا آفریدگارشان آشنا می‌نماید، از راه شناساندن مشیّت و ارادهٔ کارآی نوآفرین مؤثّر در زندگانیشان بدیشان یک یک آثار چنین مشیّت و اراده‌ای را به شکـلی عـرضه می‌دارد که وجدان بشری را تلنگر می‌زند و می‌پساید و آن را تذکّر می‌دهد و سخت به تکان مـی‌آورد و از ژرفا بیدار و هوشیار می‌گرداند . . . تا بدانجا وقتی که پایان سوره درمی‌رسد و واپسین آهـنگ گـوش‌نواز می‌شود، احساس و ذهن و شعور، محتوای این بـند را لرزان و هراسان و پـاسخگو و مـتأثّر از آن، دریـافت می‌دارد:

﴿ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ، وَ أَعْطَىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدَىٰ؟ أَ عِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ؟ أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ، وَ إِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ. أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ. وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ. وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ. ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ. وَ أَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ. وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَىٰ. وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا. وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ. وَ أَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ، وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَ أَقْنَىٰ. وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ. وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَاداً الْأُولَىٰ. وَ ثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ. وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا

۱- مراجعه شود به سورهٔ آل عمران، آیات ۱۳۳ تا ۱۳۶.

هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغىٰ. وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوىٰ. فَغَشّٰاهٰا مٰا غَشّىٰ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكَ تَتَمٰارىٰ؟ ﴾.

آیا آن کسی را دیده‌ای که (از پیروی حقّ) دوری گزیده است؟ و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است؟ آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت به اسلام کردن و حقّ را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخشش ننمودن، پسندیده و بلامانع است؟). یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطّلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطّلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفۀ خود را) به بهترین وجه ادا کرده است. (در صحف ایشان آمده است) که هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد. و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است. و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می‌شود (و بازگشت همگان در پایان جهان بدو است). و این که قطعاً او است که می‌خنداند و می‌گریاند. و این که قطعاً او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و این که او است که جفتهای نر و ماده را می‌آفریند، از نطفۀ ناچیزی، بدان گاه که (به رحم) جهانده می‌شود. و این که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و مردگان را) زندگی دوباره بخشد. و این که او است که قطعاً ثروتمند می‌کند و فقیر می‌گرداند. و این که او است خداوندگار ستارۀ شِعریٰ. و این که او است که عاد نخستین را نابود کرده است. و قوم ثمود را هلاک کرد و از ایشان هیچ باقی نگذاشت. و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخت. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکش‌تر بودند. و شهرهای زیر و رو شدۀ قوم لوط را فروانداخت. آن را فروپوشاند آنچه می‌بایست آن را فروپوشاند. پس (ای کافر نعمت) آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شکّ و تردید می‌ورزی؟.

﴿ هٰذٰا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولىٰ. أَزِفَتِ الْآزِفَةُ. لَيْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللهِ كٰاشِفَةٌ. أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ، وَ تَضْحَكُونَ وَ لاٰ تَبْكُونَ، وَ أَنْتُمْ سٰامِدُونَ؟ ﴾.

این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمرۀ بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند. آیا از این سخن تعجّب می‌کنید و به شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟.

﴿ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَ اعْبُدُوا ﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

آن کسی که:

﴿ الَّذِي تَوَلّىٰ، وَ أَعْطىٰ قَلِيلاً وَ أَكْدىٰ ﴾.

کسی که (از پیروی حقّ) دوری گزیده است، و اندکی بذل و بخشش کرده است و بعد از بذل و بخشش دست کشیده است.

آن کسی که خدا را از کار شگفت خود به شگرف می‌آورد، بنا به گفتۀ برخی از روایتها فرد معیّن و مشخّصی است. آن شخص، اندکی در راه خدا بذل و بخشش کرده است و سپس به خاطر ترس از فقیر شدن و تهیدست گردیدن از بذل و بخشش دست کشیده است. زمخشری در تفسیر خود به نام «کشّاف» آن شخص را مشخّص کرده است و گفته است او عثمان پسر عفّان رضی الله عنه است! در این باره داستانی را ذکر کرده است، داستانی که مستند به چیزی نیست، و کسی که عثمان رضی الله عنه را بشناسد، و فطرت او را، و بذل و بخشش فراوان و بدون انقطاع و بدون حساب و کتاب او را نیز در راه خدا بداند، و با عقیدۀ او و تصوّر او در بارۀ پیامد کار و تلاش، و مسؤولیّت شخصی، آشنا باشد، همچون داستانی را نمی‌پذیرد.[1]

۱- زمخشری گفته است: «روایت گردیده است که عثمان رضی الله عنه اموال و دارائی خود را در راه خیر و خیرات صرف می‌کرد. عبدالله پسر سعد پسر ابوسرح که برادر شیری او بود بدو گفت: نزدیک است چیزی برای خودت ⇦

چه‌بسا مراد این آیات فرد خاصّی، و یا نمونه‌ای از مردمان باشد. فرق نمی‌کند. زیرا کسی که از این برنامه روی برمی‌گرداند، و از مال یا جان خود در راه این عقیده بذل و بخشش می‌کند، و سپس عطاء را قطع می‌نماید و بخل می‌ورزد و دست بازمی‌دارد ـ یعنی در طیّ طریق ضعیف می‌گردد و از ادامهٔ راه بازمی‌ایستد ـ کار و بارش عجیب و غریب است، و سزاوار شگفتی و شگرفی است. قرآن مجید از حال و احوال او مناسبتی برای بیان حقائق عقیده و توضیح آن، ترتیب می‌دهد:

﴿أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرىٰ؟ ﴾.

آیا او علم غیب دارد، و می‌بیند (که پشت به اسلام کردن و حقّ را نپذیرفتن و بخل ورزیدن و بذل و بخشش ننمودن، پسندیده و بلامانع است؟).

غیب به خدا اختصاص دارد و بس. کسی جهان غیب را جز خدا نمی‌بیند. هیچ انسانی ایمن از چیزی نیست که در جهان غیب پنهان و نهان گردیده است. بر او است کار نیک خود را پی بگیرد و ادامه بدهد و بذل و بخشش خویش را پیگیری بکند و استمرار ببخشد. در طول زندگانیش به عهد و پیمان خود به تمام و کمال وفا بکند و برحذر و هوشیار و بیدار زندگانی را ادامه بدهد. بذل و بخشش نکند و سپس آن را قطع نماید. آخر او را از دست جهان غیب نهان از دیدگان نمی‌رهاند و در برابر آن ضامن سعادت او نمی‌گردد مگر برحذر بودن و کار کردن و وفای به عهد نمودن او، و امیدوار بودنش با همهٔ اینها به مغفرت خدا و مورد پذیرش قرار گرفتن آنها در پیشگاه او.

﴿أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ بِمٰا فِي صُحُفِ مُوسىٰ، وَ إِبْرٰاهِيمَ الَّذِي وَفّٰى... ﴾.

یا بدانچه در تورات موسی بوده است، مطّلع و باخبرش نکرده‌اند؟ یا از آنچه در صحف ابراهیم بوده است، مطّلع و باخبرش نکرده‌اند؟ ابراهیمی که (قهرمان توحید بوده و وظیفهٔ خود را) به بهترین وجه اداء کرده است ....

این آئین، قدیمِ قدیم است. اواخرش به اوائلش متّصل است. اصول و ارکان آن ماندگار و پایدار است. برخی از آن برخی دیگر را در رسالتهای پیاپی پیغمبران، و در طول زمان و مکان، تصدیق و پشتیبانی می‌کند. این آئین در تورات موسی بوده است، و پیش از موسی در آئین ابراهیم وجود داشته است، ابراهیمی که وظیفهٔ خود را به بهترین وجه اداء کرده است، و در هر چیزی به عهد خود کاملاً وفا کرده است. به وظیفه و عهد خود و کار خود وفای مطلق کرده است، و بدان سزاوار این وصف مطلق شده است. وفائی که در اینجا آمده است در مقابل دست نگاه داشتن و بخل ورزیدن و از خیر و خیرات گسیختن ذکر می‌گردد با این ساختار واژگانی «وَفّٰى» با تشدید ذکر می‌شود تا هم‌آوا با آهنگ طنین‌انداز و با قافیهٔ مستمرّ این سوره شود.

آیا چه چیزهائی در تورات موسی، و در صحف ابراهیم بوده است، ابراهیمی که به عهد و پیمان و وظیفه و کار خود به تمام و کمال وفا کرده است و کوشا بوده است؟.. در آنها بوده است:

﴿أَلّٰا تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ﴾.

هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد.

هیچ کسی بار دیگری را برنمی‌دارد. نه بار دیگری را سبک می‌دارد، و نه بار دیگری را سنگین می‌نماید. زیرا هیچ کسی نمی‌تواند از بار خود و از گناه خود سبک کند و بردارد و هیچ کسی نمی‌تواند بپذیرد و بر عهده گیرد این که چیزی را از بار و گناه کس دیگری بردارد و بر دوش خود کشد!

﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسٰانِ إِلّٰا مٰا سَعىٰ ﴾.

⇦ نماند. عثمان گفت: من گناهان و لغزشهائی داشته‌ام. من با کاری که می‌کنم رضای یزدان بزرگوار را می‌طلبم، و عفو و گذشت او را چشم می‌دارم. عبدالله بدو گفت: شتر ماده‌ات را همراه با زین و یراق آن به من عطاء کن، و من هم همهٔ گناهان تو را برعهده می‌گیرم و تقبّل می‌کنم! عثمان آنچه را خواسته بود بدو داد و بر او گواهی گرفت، و دست از بذل و بخشش کشید پس این آیات نازل گردید!..». این روایتی است که باطل و پوچ بودن آن آشکار و نمایان است. چراکه عثمان این چنین نمی‌اندیشیده است و این چنین نبوده است.

و این که برای انسان پاداش و بهره‌ای نیست جز آنچه خود کرده است و برای آن تلاش نموده است.

این چنین است و بس. به حساب انسان گرفته نمی‌شود و با او حساب و کتاب نمی‌رود مگر مطابق چیزی که به دست آورده است و تلاشی که ورزیده است و کاری که کرده است. از اعمال و افعال دیگران چیزی بر او نمی‌افزایند و بدو نمی‌دهند، و از اعمال و افعال دیگران چیزی بر او نمی‌افزایند و بدو نمی‌دهند، و چیزی از اعمال و افعال او کم نمی‌کنند تا دیگران بدان دست یابند و بدان برسند. این زندگی دنیوی فرصتی است که بدو داده شده است تا در این فرصت به کار بپردازد و به تلاش بنشیند. هر وقت که انسان بمیرد فرصت از دست می‌رود و کار منقطع می‌شود. مگر آن چیزی که فرمودۀ پیغمبر خدا ﷺ در این گفتار گهربار آشکارا بر آن رفته است:

(إِذٰا مٰاتَ الْإِنْسٰانُ اَنْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلاّٰ مِنْ ثَلاٰثٍ: مِنْ وَلَدٍ صٰالِحٍ يَدْعُو لَهُ. أَوْ صَدَقَةٍ جٰارِيَةٍ مِنْ بَعْدِهِ. أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ).[۱]

هرگاه انسان مرد، عمل او قطع می‌شود و می‌گسلد، مگر از سه جهت: از جانب فرزند صالحی که برای او دعا کند. یا از طریق صدقه و بذل و بخششی که بعد از او جاری و بر دوام باشد. و یا از راه دانشی که از آن سود برده شود.

این سه چیز در حقیقت از زمرۀ عملکرد خودش است. از این آیۀ ارزشمند شافعی رحمه‌الله و کسانی که از جملۀ پیروان او هستند چنین برداشت و استنباط کرده‌اند که هدیّه کردن ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد، زیرا همچون هدیّه‌ای از جملۀ عملکرد و فراچنگ‌آوردۀ ایشان نمی‌باشد. پیغمبر خدا ﷺ امّت خود را به هدیّۀ قرائت قرآن سفارش نفرموده است، و آنان را بدان تشویق نکرده است و برنینگیخته است، و ایشان را با نصّی یا با اشاره‌ای بدان رهنمود و رهنمون ننموده است. این کار از کسی از اصحاب رضی‌الله‌عنهم نقل نگردیده است. اگر هدیّۀ قرائت قرآن خوب و پسندیده بود اصحاب بر ما در انجام آن پیشی می‌گرفتند. در باب قربات، یا به عبارت دیگر در کارهائی که بدانها می‌توان به خدا تقرّب جست، باید به نصوص اکتفاء کرد و بس، و برابر قیاسهای گوناگون و نظرهای مختلف نباید در این زمینه عمل کرد. و امّا دعا کردن و صدقه دادن چیزهائی هستند که بر اصول آن اتّفاق است، و نصوصی از سوی شارع بر صحّت انجام آنها ذکر گردیده است.[۲]

﴿ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرىٰ. ثُمَّ يُجْزٰاهُ الْجَزٰاءَ الْأَوْفىٰ ﴾.

و این که قطعاً سعی و کوشش او دیده خواهد شد. سپس (در برابر کارش) سزا و جزای کافی داده می‌شود.

چیزی از تلاش و کار و کسب هدر نمی‌رود. چیزی از علم خدا پنهان نمی‌ماند، و چیزی در ترازوی دقیق خدا نهان نمی‌گردد. هر شخصی به سزا و جزای سعی و تلاش خود به تمام و کمال می‌رسد، و هیچ کم و کاستی و هیچ ظلم و ستمی در آن نمی‌رود.

همچنین در کنار عدالتِ در جزا و سزا، اصل مسؤولیّت فردی مشخّص می‌گردد. ارزش انسانیّت انسان تحقّق پیدا می‌کند. انسانیّتی که بر این استوار و پایدار است که انسان آفریدۀ راهیاب و مسؤول و ایمن بر خویشتن است. انسان بزرگوار است و بدو فرصت کار و تلاش داده می‌شود. سپس در برابر کارش محاسبه می‌گردد. بدو اطمینان داده می‌شود که در جزا و سزا عدالت مراعات می‌گردد، عدالت مطلقی که هوا و هوس آن را به انحراف نمی‌کشاند، و قصور و کوتاهی آن را بر جای نمی‌نشاند، و آشنا نبودن با حقائق امور بدان لطمه‌ای نمی‌زند و کم و کاستی بدان نمی‌رساند.

﴿ وَأَنَّ إِلىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهىٰ ﴾.

و این که قطعاً پایان راه به پروردگار تو منتهی می‌شود (و بازگشت همگان در پایان جهان بدو است).

هیچ راهی در میان نیست مگر راهی که بدو منتهی

۱- مسلم در صحیح خود ـ با اسنادی که دارد ـ آن را از روایت ابوهریره استخراج و نقل کرده است.

۲- مسلم ـ با اسناد خود ـ آن را از قول ابوهریره استخراج کرده است.

می‌شود، و هیچ پناهی جز او وجود ندارد، و هیچ منزل و مأوائی جز سرای او در بهشت یا در دوزخ در میان نیست . . . این حقیقت، ارزش خود را و تأثیر خود را در دگرگونی ذهن و شعور انسان و در تغییر اندیشه و جهان‌بینی او دارد. چه زمانی که انسان احساس می‌کند که سرانجام هر چیزی و هر کاری و هر کسی بدو منتهی می‌شود، از همان آغازِ راه به پایانۀ راه پی می‌برد، پایانه‌ای که گریزی و گزیری از آن نیست. آن وقت انسان خود را و عمل خود را برابر این حقیقت می‌سازد، یا تا آنجا که می‌تواند در این راه به تلاش و کوشش می‌پردازد، و دل او و نگاه او از سرآغاز راه متوجّه آن پایانه می‌گردد، و از اوّل بدان نهایت می‌نگرد.

وقتی که روند قرآنی دل انسان را بدان پایانۀ گشت و گذار و بدان فرجام کار و بار می‌رساند، شتابان او را به زندگی برمی‌گرداند، و آثار مشیّت و ارادۀ خدا را در هر مرحله‌ای و در هر حالی از مراحل و احوال زندگی بدو می‌نمایاند:

﴿ وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَکَ وَأَبْکَىٰ ﴾.

و این که او است که می‌خنداند و می‌گریاند.

در زیر این نصّ، حقائق زیادی پنهان است. از لابلای آن تصویرها و سایه‌روشنهای الهامگرانۀ برانگیزنده‌ای است . . . می‌خنداند و می‌گریاند . . . او است که خاصیّت خندیدن و ویژگی گریستن را در انسان پدید آورده است. خندیدن و گریستن رازی از رازهای هستی بشری است. کسی نمی‌داند چگونه این امر صورت می‌پذیرد. چگونه در این دستگاه آمیختۀ پیچیده به وقوع می‌پیوندد، دستگاهی که آمیختگی و پیچیدگی روانی آن کم‌تر از آمیختگی و پیچیدگی جسمانی آن نمی‌باشد. دستگاهی است که انگیزه‌های روانی و انگیزه‌های جسمانی آن در هم می‌تند و درهم می‌رود و در پدید آوردن خنده و در پدید آوردن گریه با یکدیگر به کار می‌پردازند و خندیدن و گریستن را به راه می‌اندازند.

می‌خنداند و می‌گریاند . . . خدا است که انگیزه‌های خندیدن و انگیزه‌های گریستن را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. انسان را به گونه‌ای آفریده است که برابر رازهای پیچیدۀ موجود در بدنش، از این کار می‌خندد و از آن کار می‌گرید. فردا می‌خندد از آنچه امروز او را به گریه انداخته است، و امروز می‌خندد از آنچه دیروز او را گریانده است، بدون این که دیوانگی یا بیهوشی در میان باشد. بلکه خندیدن و گریستن مطابق حالتهای روحی انجام می‌پذیرند، حالتهائی که دگرگون و زیر و رو می‌گردند. برابر معیارها و انگیزه‌ها و جاذبه‌ها و دافعه‌ها و حسابها و کتابهائی صورت می‌گیرند که در ذهن و شعور انسان بر یک حال و بر یک وضع ماندگار نمی‌مانند!

می‌خنداند و می‌گریاند . . . یزدان انسان را در یک لحظه می‌خنداند و می‌گریاند. هریک از خنده و گریه به سبب مؤثّرهائی صورت می‌گیرد که گریبانگیر انسان می‌گردند. چه بسا دسته‌ای از مردمان در برابر چیزی بخندند که دستۀ دیگری در برابر آن بگریند. چرا که تأثیر آن بر اینان به گونه‌ای باشد و بر آنان به گونۀ دیگری . . . انسان همان انسان است. ولی در شرائط و ظروفی قرار می‌گیرد که انسانِ این لحظه انسانِ لحظۀ دیگری نخواهد بود. انسانِ این لحظه و دم، با انسانِ آن لحظه و دم، جدای جدا است!

می‌خنداند و می‌گریاند . . . خودِ یک انسان، امروز از این کار می‌خندد، و بعد از آن فردا نتیجۀ این کار گریبانگیرش می‌شود یا پیامدهایش درمی‌رسد و خود او به گریه درمی‌آید! آرزو می‌کند که کاش این کار را نمی‌کرد و نمی‌خندید. زیادند کسانی که در دنیا می‌خندند و در آخرت می‌گریند، در آنجائی که گریه سودی نمی‌بخشد!

این تصویرها و سایه‌روشنها و دانشها و بینشها و حالها و وضعها، و چیزهای جز اینها زیاد و بسیارند که از لابلای نصّ کوتاهی برمی‌جوشند، و در برابر حسّ و شعور جلوه‌گر می‌آیند. انبوهی از این قبیل چیزها از لابلای نصّ کوتاهی برمی‌دمد و سر می‌زند هر زمان که

پشتوانهٔ تجربه‌ها و آزموده‌های نفس انسان افزایش می‌گیرد، و هر زمان که انگیزه‌های خنده و گریهٔ نفوس انسانها بهتر بررسی و پژوهش می‌شود و آگاهیهای نوینی از خندیدن و گریستن نصیب مردمان می‌گردد. این هم اعجاز است به شکلی از اشکال بسیاری که اعجاز در این قرآن است.

﴿ وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَ أَحْيَا ﴾.

و این که او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند.

در این نصّ نیز تصویرهای بیشماری در حسّ و شعور پرتوانداز می‌شود.

می‌میراند و زنده می‌گرداند . . . خدا است که مرگ و زندگی را آفریده است، همان‌گونه که در سورهٔ دیگری فرموده است:

﴿ الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَيَاةَ ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است.

(ملک/۲)

مرگ و زندگی کاملاً شناخته شده‌اند. چرا که پیوسته و پیاپی روی می‌دهند. ولی زمانی که انسانها می‌کوشند سرشت مرگ و زندگی و راز نهان آن دو را از دیدگاه زندگان بررسی و پژوهش کنند، کاملاً مرگ و زندگی پنهان و مخفی هستند!.. مرگ چیست؟ زندگی چیست؟ حقیقت مرگ و زندگی کدام است، وقتی که انسان از لفظ و شکل آن دو بگذرد، لفظی که می‌شنود و شکلی که می‌بیند؟ حیات چگونه به پیکر پدیدهٔ زنده دمیده است؟ اصلاً حیات چیست؟ حیات از کجا آمده است؟ چگونه حیات با این پدیده آمیخته است و این پدیده انسان گردیده است؟ حیات چگونه راهی را درپیش گرفته است به سوی این پدیدهٔ انسان نام یا به سوی سائر پدیده‌های زنده، و انسان را و جانداران را به مسیر خود، یعنی حیات انداخته است؟ مرگ چیست؟ مرگ چگونه پدید آمده است پیش از این که حیات به پیکرهٔ ممات بخزد و بدمد؟ مرگ پس از ترک پیکره‌های زنده‌ها چیست و چه می‌شود؟ مرگ راز نهانی در پس پردهٔ فروانداخته‌ای است. خدا از آن داند و بس!

می‌میراند و زنده می‌گرداند . . . میلیونها مرگ و زندگی به شکلهای مختلف در یک لحظه در جهانهای همهٔ زنده‌ها برمی‌جوشند و برمی‌دمند و پدیدار و نمودار می‌گردند. در همین یک لحظه، چه اندازه میلیونها میلیون از زنده‌ها مرده‌اند، و چه اندازه میلیونها میلیون از زنده‌ها کوچ و سفر زندگی را آغازیده‌اند. بدانها راز حیات خزیده است و دمیده است از جائی که و به گونه‌ای که خودشان نمی‌دانند، و کسی جز خدا نمی‌داند! چه بسیارند مرده‌هائی که فرو افتاده‌اند و ناگهان خودشان انگیزه‌ها و اسباب و علل حیات گردیده‌اند! از این گونه شکلها و صورتها در طول قرنها و عصرها چه اندازه زیاد هویدا و پیدا گردیده است، وقتی که مرغ خیال به سوی گذشتهٔ دور و دراز بال و پر می‌گشاید و به پرواز درمی‌آید، گذشته‌ای که پیش از وجود انسانها بر این ستاره بوده است و رفته است. انواع ممات و اقسام حیاتی را رها می‌کنیم که در ستارگان دیگر بوده است و بر سطح آنها گذشته است و به دل انسان نگذشته است و نمی‌گذرد!

انبوه‌ها و انبوه‌ها از تصویرهای مرگ و زندگی در میان است، و این واژه‌های اندک بدانها اشاره می‌کنند، و دل بشری را از ژرفاها و ژرفاهایش به تکان درمی‌آورند، و دل برجای نمی‌ماند، و تحت تأثیر آواهای گوناگون و صداهای جوراجور، دل از دست می‌رود و نمی‌تواند خود را نگاه دارد!

﴿ وَ أَنَّهُ خَلَقَ ٱلزَّوْجَيْنِ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنْثَىٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ ﴾.

و این که او است که جفتهای نر و ماده را می‌آفریند از نطفهٔ ناچیزی، بدان گاه که (به رحم) جهانیده می‌شود.

این حقیقتی است بس شگفت، حقیقتی که در هر لحظه‌ای به کرّات و به مرّات صورت می‌پذیرد و تکرار می‌شود. انسان این حقیقت را که جلو چشمان او صورت می‌پذیرد فراموش می‌کند. این حقیقت عجیب‌تر از همهٔ عجائبی است که انسان آنها را به تصوّر درمی‌آورد و

بر صفحهٔ خیال می‌نگارد!
نطفه‌ای که جهانیده و پرت می‌شود . . . ریخته می‌شود ... نطفه‌ای که ترشّحی از ترشّحات زیاد بدن انسان از قبیل عرق و اشک و آب دهان است! ناگهان این نطفهٔ ناچیز پس از دورهٔ مقدّر و مقرّر در تدبیر و تقدیر خدا ... ناگهان چه می‌شود؟ ناگهان انسان می‌شود! انسان نر یا ماده‌ای می‌گردد! چگونه؟ چگونه این پدیدهٔ شگفتی که ـ اگر رخ نمی‌داد ـ به خیال نمی‌گذشت که سر و سامان بگیرد، سر و سامان گرفت و تشکیل و تکمیل شد؟ این انسان با این ترکیب‌بند پیچیده و آمیزه‌های گره خورده کجا بوده است؟ در نقطهٔ آبکی آن نطفه کجا نهان بوده است؟ اصلاً این انسان در کدام یک از میلیونها میلیون اجزاء فراوان نطفه نهان بوده است؟ استخوان، گوشت، پوست، رگها، موها، ناخنها، نشانه‌ها، خطّها، سیماها، خلق‌وخوها، و استعدادهای انسان در کدام اجزاء پنهان و نهان بوده است؟! کجا پنهان و نهان بوده است در این سلول میکروسکوپی شناور در میان میلیونها سلول شناور امثال خود در داخل یک نقطه از آن نطفه‌ای که جهانیده می‌شود و پرت می‌گردد؟! بخصوص ویژگیهای نر و ویژگیهای ماده، در آن سلول کجا قرار داشته است، سلولی که در پایان گشت و گذار بردمیده است، و وجود خود را به شکل جنین اعلان و اعلام داشته است؟!

کدام دل بشری است که در برابر این حقیقت سترگ و شگرف بایستد. سپس تعادل خود را نگاه دارد یا خویشتنداری و پایداری کند؟ چه رسد به این که منکر شود و به خود ببالد و بگوید: این سلول همین جوری پدید آمده است والسلام! همین جوری راه خود را در پیش گرفته است والسلام! همین جوری به خطّ سیر خود راهیاب شده است والسلام!.. یا خود را دانشورانه نشان بدهد و بگوید: این سلول خطّ سیر خود را در پیش گرفته است به سبب آمادگی و استعدادی که در ترکیب‌بند آن برای تولید و ادامهٔ نوع خود سرشته شده است! کار و بار این سلول بسان کار و بار سائر زنده‌ها و جاندارانی است که با این آمادگی و استعداد مجهّزند! این تعبیر به نوبهٔ خود به تعبیر دیگری نیاز دارد. آیا چه کسی در این سلول این آمادگی و استعداد را به ودیعت نهاده است؟ چه کسی این علاقهٔ نهان را در این سلول برای حفظ نوع خود با تولید و استمرار دوبارهٔ آن، به ودیعت گذاشته است؟ چه کسی قدرت تولید و استمرار همنوع را بدان بخشیده است، بدان موجودی که بسی ضعیف و ناچیز است؟ چه کسی راه برایش ترسیم کرده است تا راهیاب در آن گام بردارد و به پیش برود، و این علاقهٔ نهان در وجودش را پیاده کند؟ چه کسی در آن، ویژگیهای تولید همنوع را در وجودش سرشته است؟ این عشق و علاقهٔ آن چیست، و چه مصلحتی برای آن در تولید و استمرار همنوع با همین ویژگیها است؟ اگر مشیّت و ارادهٔ مدبّری در فراسوی آن نیست که کاری را می‌خواهد، و آن کار را مقدّر و مقرّر می‌دارد، و راه را برای آن ترسیم می‌کند؟!

از آفرینش نخستین که همیشه در حال پیدایش و رخ دادن است و پیوسته تکرار می‌گردد و کسی منکر آن نمی‌باشد، مستقیماً به آفرینش واپسین، یعنی رستاخیز مردگان و حیات دوباره می‌پردازد:

﴿ وَ أَنَّ عَلَيْهِ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُخْرىٰ ﴾.

و این که قطعاً بر خدا است که (رستاخیز را پدیدار و مردگان را) زندگی دوباره بخشد.

آفرینش دوباره و پیدایش حیات مجدّد، غیب است، ولیکن آفرینش نخستین و پیدایش پیشین حیات، دلیل و بیانگر آن است. دلیل بر امکان وقوع است. چه کسی که جفتهای نر و ماده را از نطفه‌ای می‌آفریند وقتی که پرت و جهانیده می‌شود، او قادر و توانا است ـ بدون شکّ ـ از استخوانهای فرسوده و پوسیده آفرینش را برگشت دهد و جان بدانها بدمد. چه استخوانهای فرسوده و پوسیده، ناچیزتر از آبگونهٔ منی نیست که ریخته و پاشیده می‌گردد! آفرینش نخستینی که همیشه در حال پیدایش و استمرار است، دلیل بر حکت وقوع رستاخیز با دست قدرتمند کردگار است. این تدبیر نهان

و تقدیر پنهانی که سلول زندهٔ کوچکی را در راه دور و دراز سختی که در پیش دارد، رهنمود و رهنمون می‌گرداند تا تبدیل به نری یا ماده‌ای می‌شود، همین تدبیر نهان و تقدیر پنهان باید گسترهٔ آن فراتر از کوچ زمینی باشد که در آن چیز کاملی صورت نمی‌پذیرد، و محسن و نیکوکار به پاداش کامل خود نمی‌رسند، و مفسد و بدکار نیز به کیفر کامل خود رسانده نمی‌شوند. این بدان علّت است که در حساب این تدبیر و تقدیر، آفرینش دیگری و پیدایش برتری است. آفرینش و پیدایشی که در آن هر چیزی کامل می‌شود. دلالت آفرینش و پیدایش نخستین بر آفرینش و پیدایش واپسین، همراه و همگام با یکدیگر است. این است که در اینجا پیش از آفرینش و پیدایش واپسین، بدان این‌گونه اشاره‌ای رفته است (و درضمن آیات پیشین گنجانده شده است).

در آفرینش و پیدایش نخستین، و در آفرینش و پیدایش واپسین، خداوند هرکس راکه بخواهد بی‌نیاز و یا نیازمند می‌گرداند:

﴿ وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنىٰ وَ أَقْنىٰ ﴾.

و این که او است که قطعاً ثروتمند می‌کند و فقیر می‌گرداند.

یزدان جهان هرکس راکه بخواهد در دنیا از همهٔ بندگانش با انواع دارا بودن و از راه‌های گوناگون بی‌نیاز می‌گرداند، دارا بودن مال، تندرستی، فرزندان، دل و درون، اندیشه و بالأخره دارا بودن پیوند با خدا و توشه‌ای که توشه‌ای همانند آن نیست.

یزدان جهان هرکس را بخواهد در آخرت با دارائیهای آخرت بی‌نیاز می‌گرداند! و در دنیا و در آخرت هرکس را از بندگانش که بخواهد فقیر می‌گرداند، و از هر توشه‌ای که در دنیا اندوخته می‌شود تهیدست می‌نماید. مردمان فقیر و بی‌چیزند. بی‌نیاز نمی‌گردند و توشه برنمی‌دارند مگر از خزینه‌ها و گنجینه‌های خدا. او است که بی‌نیاز می‌نماید و دارائی می‌بخشد. او است که نیازمند می‌سازد. این هم پسوده‌ای از واقعیّتی است که مردمان با آن آشنایند و با دیدگانشان و دلهایشان آن را در اینجا و آنجا مشاهده می‌نمایند. پس باید به سرچشمهٔ یگانهٔ داشتن و نداشتن چشم بدوزند، و تنها به خزینه‌ها و گنجینه‌های لبریز و آباد آن سرچشمهٔ یگانه بنگرند و چشم بدوزند، چون جز آن سرچشمهٔ یگانه، فروتپیده و ویران و خالی و پوچ است!

﴿ وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ ٱلشِّعْرىٰ ﴾.

و این که او است خداوندگار ستارهٔ شِعریٰ.

شِعریٰ ستاره‌ای است که بیست برابر خورشید وزن دارد، و نور آن پنجاه برابر نور خورشید است، و یک میلیون بیش از خورشید از ما دور است.

کسانی بوده‌اند که ستارهٔ شِعریٰ را می‌پرستیده‌اند. اشخاصی هم بوده‌اند که آن را به عنوان ستارهٔ مهمّ و مؤثّری رصد می‌نموده‌اند و می‌پائیده‌اند. این که قرآن می‌فرماید یزدان خداوندگارِ شعریٰ است، جایگاه خود را در سوره دارد، سوره‌ای که با سوگند به ستاره در وقت غروب آغاز گردیده است، و از کوچ و سفر به جهان بالا (و والای فرشتگان) سخن می‌گوید. همچنین به بیان و توضیح عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی می‌پردازد، و عقیدهٔ سست و پوچ شرک را نفی می‌کند. با این کار، این چرخش و گردش دور و دراز در آفاق و انفس پایان می‌پذیرد، تا بعد از آن، چرخش و گردش دیگری را در بارهٔ قدرت و مشیّت خدا بیاغازد، و از عملکرد قدرت و مشیّت خدا در حق یکایک ملّتهای پیش از ایشان سخن بگوید:

﴿ وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ عاداً الْأُولىٰ. وَ ثَمُودَ فَما أَبْقىٰ. وَ قَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ کانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَ أَطْغىٰ. وَالْمُؤْتَفِکَةَ أَهْوىٰ. فَغَشّاها ما غَشّىٰ. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّکَ تَتَمارىٰ؟ ﴾.

و این که او است که عاد نخستین را نابود کرده است، و قوم ثمود را هلاک کرده است و از ایشان هیچ باقی نگذاشته است، و نیز قوم نوح را قبل از آنان هلاک ساخته است. چرا که ایشان از همگان ستمگرتر و سرکش‌تر بوده‌اند؛ و شهرهای زیر و رو شدهٔ قوم لوط

را فـروانداخـته است. آن را فـروپوشانده است آنـچه می‌بایست آن را فروبپوشاند. پس (ای کافرِ نعمت) آیـا بـه کـدام یک از نـعمتهای پـروردگارت شکّ و تـردید می‌ورزی؟.

این چرخش و گردشی است تند و سریع. این چرخش و گردش شتابان از توقّف کوتاهی بر نابودگاه‌ها و نـقش زمین شدنهای هر ملّتی است. پسودهٔ سخت و درشتی است که به ذهن و شعور سوزن فرو می‌برد و بیدار و هوشیارش می‌گرداند.

خوانندهٔ قرآن در موارد زیادی با عاد و ثمود و قوم نوح آشنائی پیدا می‌کند! مؤتفکه همان ملّت لوط است. از دروغ‌پردازیهای شاخدار و بهتان و تهمت و ضـلالت، زیر و رو شدند . . . خداوند ایشان را بـه دوزخ فـرو انداخت و نابودشان کرد.

﴿ فَغَشّٰاهٰا مٰا غَشّٰیٰ ﴾.

ایشان را فروپوشاند آنچه که فروپوشاند.

این گونه نامعلوم و ستبر و سترگ و هراس‌انگیزی که از لابلای آن تصویرهای هلاک و نابودی و به دل زمین فرو بردن و توبیخ کردن دیده می‌شود، هلاک و نابودی و به دل زمین بردن و توبیخ کردنی که هر چیزی را دربر می‌گیرد و هر چیزی را می‌پوشاند، بدان‌گونه که دیده و شناخته نمی‌شود.

﴿ فَبِأَیِّ آلاٰءِ رَبِّکَ تَتَـٰمٰاریٰ؟ ﴾.

پس (ای کـافرِ نـعمت) آیـا بـه کدام یک از نـعمتهای پروردگارت شکّ و تردید می‌ورزی؟.

در این صورت آن نـابودگاه‌ها و نـقش زمـین شـدنها نعمتها و لطفهای خدا بوده است. مگر خـدا شـرّ را از میان نبرده است؟ مگر حقّ را به جان بـاطل نـینداخـته است و حقّ مغز باطل را فـروپاشانده است و دمـار از روزگارش برآورده است و نابود گردیده است؟ آیا خدا در سرزمینهای ایشان نشانه‌هائی برجـای نـنهاده است برای کسانی که بیندیشند و هوشیار و بینا گردند؟ آیـا همهٔ اینها نعمتها و لطفهای خدا نـیست؟ پس ای کـافر نعمت آیا به کدام یک از نعمتهای پروردگارت شکّ و تردید می‌ورزی؟! خطاب به هر فردی، و به هر دلی، و به هرکسی است که به بـررسی و وارسـی خـلق خـدا می‌پردازد و در بارهٔ آن می‌اندیشد و نعمت را حتّی در بلا هم می‌بیند!

بر بالای نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگانی که پیغمبران را تکذیب کـرده‌انـد ـ بـعد از عـرضه کـردن مظاهر مشیّت و آثار آن در آفاق و انـفس ـ واپسـین آهنگ را نیرومند و ژرف و سخت سر می‌دهد. انگـار این آهنگ، سوت خطر است که اندکی پیش از بـلای فراگیر رستاخیز بلند می‌گردد:

﴿ هٰذٰا نَذیرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولیٰ. أَزِفَتِ الْآزِفَةُ. لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللهِ کٰاشِفَةٌ ﴾.

ایـن (پـیغمبر، یکـی از پـیغمبران خـدا، و) از زمـرهٔ بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گـردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.

این پیغمبری که در بارهٔ رسالت و بیم دادن او به ستیزه مـی‌پردازیـد، پـیغمبری از پـیغمبران پـیشین است، پیغمبرانی که در پی ایشـان روی داد آنـچه روی داد! قیامت نزدیک گردیده است. قیامتی کـه هـمه چـیز را درهم می‌نوردد و جارو می‌زند و با خود می‌برد. ایـن همان طامّه[1]، یعنی بلای سخت و فراگـیر است. ایـن همان قارعه،[2] یعنی بلای بزرگ و کوبنده است. همان طامّه و قارعه‌ای است که این پیغمبر آمده است شما را از آن بترساند و برحذرتان گرداند. او به عبارت دیگر هول و هراس عذابی است که جز خدا کسی نوع و موعد آن را نمی‌داند، و کسی جز خدا نمی‌تواند آن را پدیدار و همچنین برطرف گرداند:

﴿ لَیْسَ لَهٰا مِنْ دُونِ اللهِ کٰاشِفَةٌ ﴾.

جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.[3]

در حالی که خطرِ فراگیر نزدیک است، پیغمبر بیم‌دهندهٔ

۱- نگا: نازعات/۳۴. (مترجم)

۲- نگا: القارعه/۱. (مترجم)

۳- معنی دیگر آیه: جز خدا هیچ کس نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند. (مترجم)

دلسوز، شما را به سوی نجات دعوت می‌کند، جای شگفت است که شما ویلان می‌روید و حیران می‌گردید و بی‌خبر بسر می‌برید و روزگار را به بازیچه می‌گذرانید، و برای حاضر و آماده شدن و ایستادن در پیشگاه خدا ارزشی قائل نیستید و بدان توجّهی نمی‌کنید و از خواب غفلت بیدار نمی‌گردید و هوشیار نمی‌شوید.

﴿ أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لاَ تَبْكُونَ؟ وَأَنْتُمْ سٰامِدُونَ . . . ﴾.

آیا از این سخن تعجّب می‌کنید و در شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟...

این سخن، جدّی و بزرگ است. بر دوش انسانها وظائف و واجباتی می‌اندازد، در حین این که ایشان را به سوی برنامهٔ کاملی سوق می‌دهد و می‌کشاند. پس از چه چیز تعجّب می‌کنند؟ و از چه چیز می‌خندند؟ این جدّیّت قاطعانه، و این مسؤولیّتها و پیامدهای بزرگ، و آنچه در انتظار مردمان از حساب و کتاب زندگانی آنان در زمین است، همه و همه گریستن را سزاوارتر از خندیدن در حقّ جایگاهی می‌سازد که جدّی است و شوخی‌بردار نیست، و در حقّ هول و هراس و غم و اندوهی که در پی دارد.

در اینجا روند قرآنی بر سرشان فریاد می‌زند، فریادی که پژواک آن در همه جا می‌پیچد، و به گوشها و دلهایشان فرو می‌خزد، و به سوی چیزی دعوتشان می‌کند که لازم است با انجام آن خویشتن را دریابند، چه آنان بر لبهٔ دوزخ قرار دارند:

﴿ فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ وَاعْبُدُوا ﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

این فریاد تکان‌دهنده و بیهوش‌کننده‌ای که در روند قرآنی و در این سایه روشنها است فریادی است که بعد از این دیباچهٔ طولانی قرار می‌گیرد و دلها از آن به لرزه درمی‌آید.

بدین خاطر سجده بردند. در حالی که مشرک بودند باز هم سجده بردند. همان مشرکانی سجده بردند که در بارهٔ وحی و قرآن ستیزه می‌کردند. در بارهٔ خدا و پیغمبر نیز ستیزه می‌کردند!

سجده بردند زیر ضربات این پتکهای هراس‌انگیزی که بر دلهایشان فرود می‌آمد، در آن حال که پیغمبر ﷺ این سوره را بر ایشان تلاوت می‌فرمود. مسلمانان و مشرکان با همدیگر سجده بردند. این یکی سجده برد و آن دیگر سجده کرد. همگان سجده کردند و کرنش بردند. مسلمانان و مشرکان سجده بردند. نتوانستند در برابر تأثیر این قرآن مقاومت کنند. نتوانستند در برابر این سلطه و قدرت خویشتن را نگاه دارند . . . آنگاه پس از مدّتی بیدار و هوشیار شدند. از سجده بردن خود گیج و ویج گردیدند، همان‌گونه که گیج و ویج سجده بردند!

در بارهٔ این سجده بردن روایتها پیاپی آمده‌اند. بعد از آن، در بارهٔ علّت این واقعهٔ عجیب و غریب، اختلاف پیدا کرده‌اند. البتّه این واقعه در حقیقت عجیب و غریب نیست. چرا که پیدایش این رخداد بر اثر تأثیر این قرآن عجیب و غریب است، تأثیر شگفت و شگرفی که قرآن در دلها دارد!



این حادثه‌ای است که روایتها پیاپی آمده‌اند و متواتر شده‌اند، حادثهٔ سجده بردن مشرکان همراه با مسلمانان. این که مشرکان همراه با مسلمانان از دیدگاه من نیاز به بزرسی و پژوهش داشت. می‌بایستی علّت و سبب آن را جستجو کرد. این دیدگاه من بود پیش از این که یک تجربهٔ آگاهانهٔ ویژه‌ای برایم رخ دهد و علّت این واقعه را روشن گرداند، و سبب اصلی آن را پدیدار و نمودار سازد.

روایتهای دروغین و ناروائی را در بارهٔ داستان غرانیق خوانده بودم. داستانی که ابن‌سعد آن را در کتاب طبقات خود نقل کرده است، و ابن جریر طبری نیز آن را در تاریخ طبری ذکر نموده است. بعضی از مفسّران هم این

داستان را روایت کرده‌اند، بدان‌گاه که به این فرمودهٔ یزدان بزرگوار رسیده‌اند:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ وَ لاٰ نَبِیٍّ إِلاّٰ إِذٰا تَمَنّٰیٰ أَلْقَی اَلشَّیْطٰانُ فِی أُمْنِیَّتِهِ، فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مٰا یُلْقِی اَلشَّیْطٰانُ، ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ آیٰاتِهِ وَ اللّٰهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ... ﴾ ... (الخ).

ما پیش از تو رسولی و نبی‌ای را نفرستاده‌ایم، مگر این که هنگامی که (آن رسول یا نبی آیات و احکام خدا را برای مردم) تلاوت کرده است اهریمن (با ایجاد وساوس و اباطیل در دل شنوندگان سست ایمان، و با پخش یاوه‌سرائی توسّط ذرّیّه و دار و دستهٔ خود) در تلاوت او القاء (شبهه) نموده است (و گاهی پیغمبران را شاعر، و زمانی ساحر، و وقتی ناقل افسانه‌ها و خرافات پیشینیان جلوه‌گر ساخته است). امّا خداوند آنچه را که شیطان القاء نموده است (توسّط تبلیغ و تبیین پیغمبران و دعوت و زحمت شبانه‌روزی پیروان ایشان در همه جا و همه آن) از میان برداشته است (و شبهات و ترّهات اهریمنان انس و جان را از صفحهٔ دل مردمان زدوده است) و سپس آیات خود را (در برابر سخنان ناروا و دلائل نابجای نیرنگبازان بی‌مایه و دسیسه‌بازان بی‌پایه) پایدار و استوار داشته است، زیرا که خداوند بس آگاه (از کردار و گفتار و پندار شیطان و شیطان‌صفتان بوده و همهٔ کارهایش از روی فلسفه و) دارای حکمت است (و لذا اهریمن و پیروان او را همیشه مهلت داده است تا به دسائس و وساوس خود بپردازند)... تا آخر... (حج/۵۲)

اینها روایتهائی هستند که ابن کثیر ـ خداوند بدو پاداش خیر دهاد ـ در بارهٔ آنها گفته است: «ولی این روایتها از راه‌هائی نقل گردیده‌اند که همه به شیوهٔ مرسل بوده، و آنها را مستند به وجه صحیح و راه درستی ندیدم».

روایتی که بیش از همهٔ این روایتها شرح و بسط دارد، و کم‌تر از همهٔ آنها غرق در خرافه‌گوئی و تهمت زدن به پیغمبر خدا ﷺ است، روایت ابن ابی‌حاتم است. او گفته است: موسی پسر ابوموسی کوفی، محمّد پسر اسحاق شیبی، محمّد پسر فلیح، برایمان از موسی پسر عقبه، و او از ابن شهاب، روایت کرده‌اند که ابن شهاب گفته است: سورهٔ نجم نازل گردید. مشرکان می‌گفتند: اگر این مرد در بارهٔ معبودها و بتهای ما خوب می‌گفت و از ایشان به خیر یاد می‌کرد، او را و یاران او را به رسمیّت می‌شناختیم و بدیشان اقرار و اعتراف می‌کردیم. ولی او در بارهٔ کسانی از یهودیان و مسیحیان که با آئین او مخالف هستند چیزی نمی‌گوید و از ایشان به بدی یاد نمی‌کند، و بدی و دشنامی که به معبودها و بتهای ما می‌دهد به یهودیان و مسیحیان نمی‌دهد. اذیّت و آزار و تکذیب‌کردنهای مشرکان، پیغمبر ﷺ و یارانش را سخت می‌آزرد، و گمراهی مشرکان پیغمبر ﷺ را اندوهناک و غمزه کرده بود. آرزو می‌کرد مشرکان هدایت یابند و راهیاب گردند. هنگامی که خداوند این سوره را نازل کرد، پیغمبر فرمود:

﴿ أَفَرَأَیْتُمُ اَللاّٰتَ وَ الْعُزّٰیٰ، وَ مَنٰاةَ اَلثّٰالِثَةَ الْأُخْرٰیٰ؟ ﴾.

آیا چنین می‌بینید (و این‌گونه معتقدید) که لات و عزّی، و منات، سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند، و دارای قدرت و عظمت می‌باشند؟).

اهریمن همراه با آن آیات، در آنجا که یزدان سبحان از طاغوتها سخن می‌گوید، واژه‌هائی را القاء کرد. این بود پیغمبر ﷺ فرمود:

(وَ إِنَّهُنَّ لَهُنَّ الْغَرٰانِیقُ الْعُلیٰ، وَ إِنَّ شَفٰاعَتَهُنَّ لَهِیَ الَّتِی تُرْتَجیٰ...).

«از جملهٔ آنها غرانیق والامقام هستند، و قطعاً شفاعت آنها جای امیدواری است...».

این واژگان، ناشی از سجع و فتنهٔ شیطان بود... این دو جمله در دل هر مشرکی از اهالی مکّه مؤثّر افتاد. دهان به دهان آن را روایت و نقل مجالس کردند، و بدان به یکدیگر مژده دادند، و گفتند: محمّد به آئین نخستین خود و آئین قوم خود برگشته است ... هنگامی که پیغمبر ﷺ به آخرین بخش سورهٔ نجم رسید سجده برد، و همهٔ کسانی که در خدمتش بودند ـ اعم از

مسلمان و مشرک ـ سجده بردند، مگر ولید پسر مغیره که مرد کهنسالی بود. او مشتی خاک برداشت و بر آن یک مشت سجده برد. هر دو دستهٔ مسلمانان و مشرکان از سجده بردن دسته جمعی خود به دنبال سجده بردن پیغمبر تعجّب کردند. مسلمانان از سجده بردن مشرکان در شگفت شدند، وقتی که دیدند مشرکان بدون ایمان و یقینی که داشته باشند با ایشان به سجده افتادند. مسلمانان چیزی را نشنیده بودند که شیطان به گوشهای مشرکان رسانده بود . . . مشرکان هم اطمینان پیدا کرده بودند از آنچه شیطان به دل پیغمبر خدا ﷺ افکنده بود، و این را به مشرکان گفته بود که پیغمبر خدا ﷺ همچون چیزی را در این سوره قرائت و تلاوت کرده است. این بود که مشرکان برای معبودها و بتهای خود به سجده افتادند. این سخن در میان مردم پخش گردید، و شیطان هم آن را شائع کرد، تا بدانجا که به سرزمین حبشه، و به گوش مسلمانانی رسید که در آنجا بودند. یعنی به گوش عثمان پسر مظعون و یارانش رسید و بدیشان گفتند: اهل مکّه جملگی ایمان آورده‌اند و مسلمان گردیده‌اند و با پیغمبر خدا ﷺ نماز خوانده‌اند. نحوهٔ سجده بردن ولید پسر مغیره بر روی مشتی خاک نیز به گوششان رسید. برایشان گفتند که مسلمانان در مکّه در امن و امان بسر می‌برند و ترس و خوفی در میان نیست. آنان با عجله به سوی مکّه حرکت کردند . . . خداوند آنچه را که اهریمن القاء کرده بود منسوخ فرمود و آیات خود را محکم و متقن کرد، و قرآن را از افتراء و سخنان دروغین زدود و پاک نمود. مشرکان هم به گمراهی خود برگشتند و به دشمنانگی خود با مسلمانان ادامه دادند، و بر ایشان سخت گرفتند» . . . (سخن ابن ابی حاتم به پایان آمد).

روایتهای دیگری نقل گردیده است که دارای جسارت و پررویی بیشتری برای تهمت زدن و دروغ شاخدار سر هم کردن و گفتار غرانیق را به پیغمبر خدا ﷺ نسبت دادن، در میان است. آن روایتهای دروغینی که می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ با رضا و رغبت خود برای خشنودی قریش و سازش با ایشان، غرانیق را در لابلای آیات قرآنی ذکر کرده است!!! حاشا و کلّا. هرگز پیغمبر خدا ﷺ چنین کاری نکرده است و چنین سخنی نفرموده است.

در همان مرحلهٔ نخست همهٔ این روایتهائی را مردود دانسته‌ام و به ترک آنها گفته‌ام ... این روایتها گذشته از این که با عصمت نبوّت و با محافظت یزدان از قرآن از هرگونه یاوه و تحریفی، مخالفت دارند و جفا می‌نمایند، خودِ روند این سوره قاطعانه آن روایتها را نفی می‌کند. چراکه روند این سوره بر آن است که عقیدهٔ مشرکان را در بارهٔ معبودها و خداگونه‌ها، و افسانه‌های مشرکان در بارهٔ آنها را سست گرداند. دیگر چه جای این است که این دو عبارت در لابلای روند این سوره ذکر گردد. حتّی کسی که گفته است: شیطان این عبارت را تنها به گوش مشرکان رساند، نه مسلمانان، سخنش یاوه و ناروا است. زیرا مشرکان عرب بودند، و با زبان خود آشنائی داشتند، و آن را خوب درک و فهم می‌کردند. آنان وقتی که این دو عبارت پفیده و ورآمده را می‌شنیدند، و بعد از آنها این آیات را گوش می‌کردند:

﴿ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الأُنثىٰ؟ تِلْكَ إِذَنْ قِسْمَةٌ ضِيزىٰ. إِنْ هِيَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ، ما أَنْزَلَ اللهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ . . . ﴾ . . . الخ . . .

آیا پسر مال شما باشد، و دختر مال خدا؟! (در حالی که به گمان شما دختران کم‌ارزش‌تر از پسرانند؟!). در این صورت، این تقسیم ظالمانه و ستمگرانه‌ای است. اینها فقط نامهائی (بی‌محتوا و اسمهائی بی‌مسمّی) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته‌اید. هرگز خداوند دلیل و حجّتی (بر صحّت آنها) نازل نکرده است ... ... تا آخر ...

و پس از آن می‌شنیدند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلائِكَةَ تَسْمِيَةَ الأُنثىٰ وَ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ. إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً ﴾.

کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فرشتگان را با

نامهای زنان وصف و نامگذاری می‌کنند. ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند (و از نر و ماده بودن فرشتگان کاملاً بی‌خبرند) و جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظنّ و گمان هم (در بخش اعتقادات، به کسی سودی نمی‌رساند، و انسان را) بی‌نیاز از حقّ نمی‌گرداند.

و پیش از آن می‌شنیدند:

﴿ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ﴾.

چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و (با وجود عظمت و بزرگواریشان) شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی (که شفیع است) اجازه دهد، و (از مشفوع‌له) راضی و خشنود گردد.

وقتی که این چیزها را در روند کلّی سوره می‌شنوند آنان قطعاً با پیغمبر ﷺ به سجده نمی‌روند و کرنش نمی‌برند. زیرا رشتهٔ کلام راست و درست درنمی‌آید، و مدح و ثنای معبودها و خداگونه‌ها و بتهایشان، و بیان این که آنها دارای شفاعت هستند و شفاعتشان جای امیدواری است، راست و درست نمی‌گردد و با یکدیگر نمی‌خواند. مشرکان عرب کودن نبودند بسان آن کسانی که چنین روایتهائی را سرهم کرده‌اند و به دروغ به خدا و پیغمبرش چنین چیزی را نسبت داده‌اند، روایتهائی که خاورشناسان مغرض و کینه‌توز یا جاهلان و نادانان آنها را قاپیده‌اند و انگیزهٔ ژاژخائی نموده‌اند!

چنین چیزی سبب این نگردیده است که مشرکان سجده ببرند. این چیز هم سبب نگردیده است که مهاجران از حبشه برگردند و دیگر باره همراه با برخی دیگر از مسلمانان به حبشه بروند. بلکه به سبب و علّت دیگری جدای از این مسأله، سجده بردن مشرکان، و برگشتن مهاجران صورت پذیرفته است.

در اینجا فرصت نیست در بارهٔ برگشتن مهاجران و عودت ایشان همراه دیگران به حبشه، پژوهش و بررسی شود . . . ولی کار سجده بردن چیزی است که در این مناسبت بدان می‌پردازیم:

مدّتها بود در بارهٔ سببی پژوهش می‌کردم که ممکن است موجب همچون سجده بردنی شده باشد. گاهی به دلم می‌گذشت که احتمال دارد چنین سجده بردنی روی نداده است. بلکه تنها روایتی است نقل گردیده است تا برگشتن مهاجران از حبشه پس از دو یا سه ماه بدان توجیه شود. این هم کاری بوده است که نیاز به علّت و سبب داشته است.

وقتی که من این چنین بودم، آن تجربهٔ روحانی ویژه به من دست داد، تجربهٔ ویژه‌ای که قبلاً بدان اشاره کردم. با جمعی از دوستان شب‌نشینی داشتیم. ناگهانی صدای قاری القرآنی در نزدیکیهای ما بلند گردید و به گوشهایمان رسید. سورهٔ نجم را می‌خواند. سخنانمان قطع گردید. سراپا گوش شدیم، تا در برابر قرآن مجید سکوت کنیم و آیات آسمانی را بشنویم. صدای دلنشین قاری القرآن مؤثّر بود. قرآن را زیبا تلاوت می‌کرد.

کم‌کم به عالَم آنچه می‌خواند رفتم و زیستم. با دل محمّد ﷺ زیستم، در آن کوچ و سفری که به جهان والای فرشتگان داشت. با محمّد ﷺ همراه شدم که داشت جبرئیل ﷣ را به صورت فرشتگی خودش می‌دید، صورتی که خدا او را بر آن آفریده است. آن رخدادی که بسی شگفت است اگر انسان در باره‌اش بیندیشد و تلاش کند آن را به تصوّر درآورد. با محمّد ﷺ بسر می‌بردم در حالی که او کوچ و سفر آسمانی و آزاد از قید و بند را سپری می‌کرد. در کنار سدرةالمنتهی بود، آنجا که بهشت خدا است و منزل و مأوای پرستشگران خدا است. با محمّد ﷺ بودم بدان اندازه که خیالم مرا کمک می‌کرد، و مرغ اندیشه‌ام بال و پر می‌زد. بدان اندازه که ذهن و شعور و احساسم قد می‌کشید و توانائی داشت . . . احساس او را دنبال می‌کردم و به خود می‌گفتم چه حالی داشته است بدان گاه که افسانه‌های مشرکان را پیرامون فرشتگان و پرستش کردن ایشان و دختر خدا بودن آنان و ماده بودنشان را می‌شنیده است . . . تا آخر آن خیالبافیها و خرافه‌های خنده‌آوری که می‌شنیده است، خیالبافیها و

خرافه‌هائی که به محض شنیدن از دل و دیده می‌افتند.
در برابر هستی انسان ایستادم که داشت از زمین پدید می‌آمد. در برابر جنینها ایستادم بدان‌گاه که در شکمهای مادرانند، و علم خدا آنان را می‌پاید و ایشان را احاطه می‌نماید.
وجودم به لرزه درآمد بر اثر این پتکهای پسوده‌های پیاپی در واپسین بند این سوره ... غیب پنهان و نهان است. کسی جز خدا آن را نمی‌بیند. عمل نوشته می‌شود، و چیزی از آن از حساب و کتاب و سزا و جزای یزدان درنمی‌رود و مخفی نمی‌شود. سرانجام همگان به سوی یزدان جهان برمی‌گردند، و از هر راهی که بندگان در پیش می‌گیرند به پیشگاه دادگاه او می‌رسند. دسته‌های خندان و دسته‌های گریان، و جملگی مردگان، و همگی زندگان، به سوی یزدان برده می‌شوند. نطفه در تاریکیها به راه خود رهنمود و رهنمون می‌گردد. گامهای خود را برمی‌دارد، و رازهایش برملا می‌شود و سر برمی‌زند و ناگهان نطفه، پسر یا دختر می‌گردد. آفرینش دوباره و رستاخیز مردگان، جایگاه‌های نقش زمین شدن و تار و مار گردیدن گذشتگان، شهرهائی که زیر و رو و نابود گردیده است، و بر سر اهالی آنجا آمده است آنچه آمده است، و ایشان را فراگرفته است آنچه فراگرفته است!..
گوش به صدای واپسین پیغمبر بیم‌دهنده فرا دادم. صدائی را با گوش جان شنیدم که پیش از بلای بزرگ و فراگیر قیامت درمی‌رسد:
﴿ هٰذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ. أَزِفَتِ الْآزِفَةُ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴾.
این (پیغمبر، یکی از پیغمبران خدا، و) از زمرهٔ بیم‌دهندگان پیشین است. قیامت نزدیک گردیده است. جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آن را ظاهر و پدیدار کند.
آن گاه فریاد واپسین دررسید، و سراپای وجودم در برابر این تهدید و بیم به لرزه افتاد و فروتپید:
﴿ أَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ، وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ، وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ؟ ﴾.
آیا از این سخن تعجّب می‌کنید و به شگفت می‌افتید؟ و آیا می‌خندید و گریه نمی‌کنید؟ و آیا پیوسته در غفلت و هوسرانی بسر می‌برید؟.
هنگامی که شنیدم:
﴿ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا ﴾.
اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.
لرزه‌ای که به دلم افتاده بود واقعاً به یکایک بندها و مفصلهای وجودم خزید. اندامهای ظاهری هم به لرزه افتادند. لرزش اندامها محسوس بود. نتوانستم پایداری کنم. همهٔ پیکرم به لرزه و رعشه درآمد. نتوانستم بایستم و خویشتنداری کنم. نتوانستم جلو شُر شُرِ اشکهایم را بگیرم. هرچه کردم و تلاش نمودم نتوانستم اشکهای ریزان را نگاه دارم. اشکها می‌ریخت و می‌ریخت!
در این لحظه فهمیدم که رخداد سجده بردن درست بوده است. علّت آن هم به ذهن نزدیک است. علّت آن همان سلطهٔ شگفت و شگرفی است که این قرآن دارد، و این آهنگهای متزلزل‌کننده‌ای است که در روند این سوره است. این هم اوّلین باری نبود که سورهٔ نجم را می‌خواندم یا می‌شنیدم. ولیکن این سوره این بار تأثیر شگفتی داشت، و این پاسخ از من برخاست . . . این، رازِ قرآن است . . . لحظه‌های ویژه‌ای است که وعدهٔ آنها به گوش رسیده است، ولی نمی‌توان انتظارشان را کشید. در این لحظه‌ها است که آیه‌ای یا سوره‌ای دل را می‌پساید، و جایگاه پذیرش و پاسخگوئی را لمس می‌نماید. آن پسوده‌ای که به دل می‌رسد به تمام و کمال قدرت و قوّت می‌رسد و سخت تأثیر می‌گذارد، و از آن سرچشمه می‌گیرد و می‌شود، آنچه که سرچشمه می‌گیرد و می‌شود!
لحظه‌ای مثل این لحظه، دل جملگی حاضران را پسوده است، در آن حال و احوالی که محمّد ﷺ این سوره را می‌خوانده است، این سوره را با تمام وجودش می‌خوانده است، و در میان تصویرها و پرتوهایش

می‌زیسته است، تصویرها و پرتوهائی که بارها و بارها خودش در میان آنها زیسته است و بسر برده است. در این لحظه سراسر قدرتهای پنهان و نیروهای نهان در این سوره، از لابلای نغمه‌های صدای محمّد ﷺ به اعصاب شنوندگان می‌ریخت. شنوندگان بر خود می‌لرزیدند و می‌شنیدند:

﴿ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴾.

اکنون که چنین است خدا را سجده کنید و او را بپرستید.

محمّد ﷺ و مسلمانان سجده می‌برند . . . پس آنان هم سجده می‌برند.

چه بسا گفته شود: تو کار ایشان را بر لحظه‌ای قیاس می‌کنی که بر سرت آمده است، و با تجربه‌ای می‌سنجی که خودت آن را چشیده‌ای و رنج آن را برده‌ای. تو که مسلمان هستی. بدین قرآن اعتقاد داری. این قرآن در وجود و هستی تو تأثیر ویژه‌ای دارد . . . ولی آنان مشرک بوده‌اند و ایمان نداشته‌اند، و این قرآن را نپذیرفته‌اند و بدان معتقد نبوده‌اند!..

در پاسخ می‌گوئیم: دو چیز را از مدّ نظر به دور ندارید، دو چیزی که ارزش و اعتبار خود را در رویاروئی با این سخنی دارند که گفته می‌شود:

اوّل: آن کسی که سورهٔ نجم را می‌خوانده است محمّد ﷺ پیغمبر خدا بوده است. آن که این قرآن را مستقیماً از سرچشمه‌اش برمی‌گرفت، و با آن می‌زیست و برای آن می‌زیست. آن اندازه قرآن را دوست می‌داشت وقتی که قرآن را از کسی می‌شنید که در خانه‌اش آن را قرائت و تلاوت می‌کرد، پاهایش سنگینی می‌کرد و گام از گام برنمی‌داشت و در کنار در می‌ایستاد و بدان گوش فرامی‌داد تا قرائت و تلاوت آن شخص به پایان می‌آمد! محمّد ﷺ مخصوصاً با این سوره لحظه‌هائی می‌زیست که در جهان والای فرشتگان با آن لحظه‌ها زیسته بود. با این سوره همره روح‌الأمین جبرئیل زیسته بود و او را در شکل فرشتگی خود دیده بود . . . ولی من تنها این سوره را از قاری‌القرآنی می‌شنیدم. فرق این دو بسیار است، و بدون شکّ فرق این یکی با آن یکی نه درخورِ شمار است!

دوم: آن مشرکان نیز دلهایشان از لرزه و رعشه در امان نبوده است، در آن حال و احوالی که به محمّد ﷺ گوش فرامی‌داده‌اند. تنها ستیز و سرکشی ساختگی بوده است که میان ایشان و میان اعتراف و اقرار فاصله انداخته است . . . دو رخداد زیر، گواه بر این است ک لرزه و رعشه به دلهای مشرکان افتاده است:

ابن عساکر در بارهٔ شرح حال عتبه پسر ابولهب روایت کرده است و گفته است: محمّد پسر اسحاق از عثمان پسر عروه، او از ابن زبیر، و ابن زبیر از پدرش، و پدرش از هناد پسر اسود، نقل نموده است که گفته است: ابولهب و پسرش عتبه آمادهٔ سفر به سوی شام شدند. من هم با آنان آماده شدم. پسر ابولهب عتبه گفت: به خدا سوگند به سوی محمّد می‌روم، و او را در بارهٔ خدایش ـ سبحانه و تعالی ـ می‌آزارم. پس به سوی محمّد رفت و به نزد او رسید. گفت: ای محمّد، من باور ندارم به:

﴿ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ . . . ﴾.

(جبرئیل) پائین آمد و سر در نشیب گذاشت، تا آن که فاصلهٔ او (و محمّد) به اندازهٔ دو کمان یا کم‌تر گردید.

پیغمبر ﷺ فرمود:

(اَللّٰهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْباً مِنْ كِلاٰبِكَ).

خداوندا سگی از سگهای خود را بر او چیره گردان.

عتبه از پیش محمّد برگشت و به نزد پدرش آمد. ابولهب به پسرش گفت: فرزند گرامیم به محمّد چه گفتی؟ آنچه بدو گفته بود برای پدرش نقل کرد. ابولهب گفت: او به تو چه گفت؟ گفت: او به من گفت: خداوندا سگی از سگهای خود را بر او چیره گردان. ابولهب گفت: فرزند گرامیم از دعای او علیه تو ایمن نیستم!.. راه شام را در پیش گرفتیم تا رسیدیم به آبراه که در سد است. در کنار دیر راهبی فرود آمدیم. راهب گفت: ای گروه عرب، چه چیز شما را بدینجا کشانده است و شما

را در اینجا نازل گردانیده است؟ در اینجا شیرها می‌گردند و به دنبال شکارند همان‌گونه که گوسفندان می‌گردند و می‌چرند! ابولهب گفت: ای عربها شما که سنّ و سال زیاد مرا و حقّی را که بر شما دارم می‌دانید. این مرد (یعنی محمّد) بر پسرم دعا کرده است، به خدا سوگند از دعای او ایمن نیستم. پس کالاهای خود را در این دیر جمع کنید، و آنها را زیر پسرم بگسترانید. آن‌گاه دور و بر او کالاهای دیگر را بچینید . . . ما هم چنین کردیم. شیری بیامد. چهره‌هایمان را بوئید. وقتی که خواستهٔ خود را نیافت، خود را جمع کرد و بالای کالاها پرید. چهرهٔ عتبه را بوئید. سپس پنجه‌ای بر او زد و سرش را کند. ابولهب گفت: من که می‌دانستم پسرم از دعای محمّد نمی‌تواند دربرود و بگریزد!

این رخدادِ نخستین و در بارهٔ ابولهب بود، ابولهبی که سرسخت‌ترین دشمنان محمّد ﷺ و کینه‌توزترین ایشان بود. کسی بود که خودش و خانواده‌اش مردمان را بر ضدّ محمّد ﷺ متّحد و متّفق می‌کردند و برمی‌شوراندند. همان کسی است که در قرآن او و خانواده‌اش نفرین گردیده‌اند.

﴿ تَبَّتْ يَدٰا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ. مٰا أَغْنىٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا كَسَبَ. سَيَصْلىٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ. وَ ٱمْرَأَتُهُ حَمّٰالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ ﴾.

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد. دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند). به آتش بزرگی درخواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود. و همچنین همسرش که (در اینجا آتش بیار معرکه و سخن‌چین است در آنجا بدبخت و) هیزم‌کش خواهد بود. در گردنش رشتهٔ طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است. (سورهٔ مسد)

این احساس حقیقی ابولهب در قبال محمّد ﷺ و گفتار او بوده است. این هم لرزه و رعشهٔ دل او و مفصلهای اندامهای او در برابر دعای محمّد ﷺ علیه پسرش بوده است.

رخدادِ دوم که مربوط به عتبه پسر ابوربیعه است، چنین است: قریش عتبه پسر ابوربیعه را به سوی محمّد ﷺ فرستادند، تا با او گفتگو کند در بارهٔ این که دست از کاری بردارد که قریش را متفرّق کرده است و از معبودها و خداگونه‌ها و بتهایشان بدگوئی و عیبجوئی نموده است. اگر دست از این کار بکشد هرچه بخواهد از مال یا ریاست و یا ازدواج با زن، بدو بدهند. وقتی که عتبه پسر ابوربیعه پیام خود را رساند، پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(أَفَرَغْتَ يٰا أَبَا الْوَلِيدِ؟)

«ای ابولید سخنت تمام شد؟»

گفت: بلی . . . فرمود:

(فَاسْتَمِعْ مِنِّي).

«پس از من بشنو».

گفت: چنین می‌کنم . . . فرمود:

﴿ بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. حم. تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. كِتٰابٌ فُصِّلَتْ آيٰاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ ﴾.

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. حا. میم. (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل گردیده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حقّ و حقیقت رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شنوند. (فصلت/۱-۴)

سپس آیات را ادامه داد تا رسید به این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ

عَادٍ وَ ثَمُودَ ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) رویگردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم. (فصّلت/۱۳)

بدین هنگام عتبه از جای پرید و دهان پیغمبر ﷺ را گرفت، در حالی که می‌ترسید و می‌لرزید و می‌گفت: تو را به حرمت خویشاوندی سوگند می‌دهم بس کن و دیگر مگو ... عتبه به پیش قریش برگشت و کار و بار را برایشان شرح داد و نقل کرد. سپس ادامه داد و گفت: شما که می‌دانید محمّد وقتی چیزی را می‌گوید دروغ نمی‌گوید. من ترسیدم که عذاب را بر شما نازل کند.[1]

این احساس مردی است که مسلمان نبوده است. ترس و هراس او هویدا و پیدا است. متأثّر شدنِ سرکوب شده در برابر دشمنانگی و سرکشی و خودبزرگ‌بینی، آشکار و پدیدار است.

این گونه اشخاص وقتی که سورهٔ نجم را از محمّد ﷺ شنیده‌اند، چه بسا دلهایشان به لحظهٔ پذیرشی رسیده است که در برابرش تاب مقاومت نیاورده‌اند، و گرفتار سلطه و قدرت این قرآن گردیده‌اند، و با سجده‌برندگان به سجده افتاده‌اند . . . بدون این که غرانیقی و چیزهای دیگری از این قبیل روایتهای دروغ‌بافان و تهمت‌زنندگان وجود داشته باشد!

۱- چکیده‌ای از چند روایت است.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ قمر مکّی و ۵۵ آیه است

سُورَةُ القَمَر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿١﴾ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾ وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣﴾ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴿٤﴾ حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ﴿٥﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ ﴿٦﴾ خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿٧﴾ مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ ﴿٩﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴿١٢﴾ وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ ﴿١٣﴾ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿١٥﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٦﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿١٧﴾ كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿٢٢﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴿٢٥﴾ سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ﴿٢٦﴾ إِنَّا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿٣٢﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴿٣٣﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ ﴿٣٤﴾ نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ﴿٣٥﴾ وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٧﴾ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿٤٠﴾ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ﴿٤١﴾ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٤٢﴾ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ﴿٤٤﴾ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴿٤٥﴾ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ ﴿٤٦﴾ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٤٧﴾ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿٥٠﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴿٥١﴾ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴿٥٢﴾ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ﴿٥٣﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴿٥٤﴾ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴿٥٥﴾

این سوره از سرآغازش تا سرانجامش یورش هراس‌انگیز و ترسناک و سخت و شدید بر دلهای کسانی است که پیغمبران را تکذیب می‌کرده‌اند. بدان اندازه هم این سوره آرامش ژرف و مورد اطمینان و اعتماد برای دلهای باایمانی است که پیغمبران را تصدیق کرده‌اند. این سوره به حلقه‌های پیاپی تقسیم می‌شود. هر حلقه‌ای از آن صحنه‌ای از صحنه‌های تکذیب کردن تکذیب‌کنندگان است. روند قرآنی در پایان این سوره حسّ و شعور بشری را می‌گیرد و می‌فشارد و تکانش می‌دهد و بدو می‌گوید:

﴿ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من و بیم دادنها و برحذر داشتنهای من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیّت داشته است، و یا افسانه بوده است؟). (قمر/۱۶ و ۱۸ و ۲۱ و ۳۰)

آن‌گاه حسّ و شعور را بعد از فشار دادن و تکان دادن رها می‌کند و بدو می‌گوید:

﴿ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟. (قمر/۱۷)

محتویات موضوعی این سوره در سوره‌های مختلف مکّی نازل گردیده است. سرآغاز و سرانجام این سوره صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت است. میان آن دو، نشان دادن سریع و گذرائی از نقش زمین شدن قوم نوح و عاد و ثمود و لوط، و نابود شدن فرعون و فرعونیان است. همهٔ اینها موضوعهائی است که سوره‌های مکّی به شکلهای گوناگون از آنها موج می‌زند.

ولی خود این موضوعها در این سوره به گونهٔ ویژه‌ای نشان داده می‌شود، به گونهٔ ویژه‌ای که این موضوعها را کاملاً تازه و نو جلوه‌گر می‌گرداند. این موضوعها سخت و طوفانی، و قاطعانه و برنده نشان داده می‌شود. انگار از آنها هول و هراس برمی‌جوشد، و پیرامون آنها ترس و خوف می‌پراکند، و هلاک و جزع و فزع و خفه شدن بر آنها سایه می‌اندازد!

ویژه‌ترین چیزی که این موضوعها را در روند این سوره برجسته و ممتاز می‌گرداند این است که هریک از آنها حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ عذاب را خوفناک و سریع و نفس‌کشان و دمزنان و اندوه‌افزا نشان می‌دهد. انگار تکذیب‌کنندگان خودشان آنها را می‌بینند، و انگار خودشان را نیز در میان آنها مشاهده می‌کنند، و صداهای تازیانه‌های آنها را احساس می‌کنند. وقتی که حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ عذاب به پایان می‌آید و آنان نفسی تازه می‌کنند، و زبانی را که بیرون کشیده‌اند واپس می‌کشند و اندوهی را بسر می‌برند، حلقهٔ جدیدی از حلقه‌های زنجیرهٔ عذاب سرمی‌رسد و با هول و هراس هرچه بیشتر بر سرشان می‌تازد . . . کار به همین منوال و روال است تا حلقه‌های هفتگانهٔ زنجیرهٔ عذاب در این فضای هراس‌انگیز و خفه‌کننده به پایان می‌آید. آن‌گاه صحنهٔ واپسین در این سوره سرک می‌کشد. فضای دیگری ناگهان درمی‌رسد. فضائی است با سایه‌روشنهای دیگری. ناگهان امن و امان و آرامش و آسایش فرامی‌رسد. این صحنه، صحنهٔ پرهیزگاران است:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ نَهَرٍ. فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در باغها و کنار جویباران بهشتی جای خواهند داشت. در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد . . . در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همهٔ کائنات) است. (قمر/۵۴ و ۵۵)

این فضای دلربا در گیر و دار آن هول و هراس ترساننده، و جزع و فزع تکان‌دهنده، و عذاب خوارکنندهٔ تکذیب‌کنندگان، سرمی‌رسد:

﴿ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النّٰارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴾.

روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود:) بچشید لمس و پسودهٔ دوزخ را. (قمر/۴۸)

این کجا و آن کجا؟ این صحنه کجا و آن صحنه کجا؟ این مقام و منزلت کجا و آن جایگاه و نابودگاه کجا؟ این قوم کجایند و آن قوم کجایند؟ این سرانجام و سرنوشت کجا و آن سرانجام و سرنوشت کجا؟



﴿ اِقْتَرَبَتِ السّٰاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ. وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا: سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ. وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبٰاءِ مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ. حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ فَمٰا تُغْنِ النُّذُرُ. فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُو الدّٰاعِ إِلىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ. خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ كَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ

مُنْتَشِرٌ. مُهْطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ: هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد. و اگر مشرکان معجزهٔ بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. آنان تکذیب می‌کنند و به دنبال هواهای خویش می‌روند. هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند). اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناهها و بدیها) شود به اندازهٔ کافی برای آنان آمده است. (این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزهای رسائی هستند (که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آمادهٔ پذیرش حقّ و حقیقت باشند، اثر بگذارند) امّا برحذر داشتنها و بیم دادنهای(ی قرآنی برای افراد لجوج بیفائده است و به حال آنان) سودی ندارد. بنابراین از ایشان روی بگردان. آن روزی (را خاطرنشان ساز) که فراخوانندهٔ (الهی برای گرد آمدن مردمان در محلّ حساب و کتاب قیامت ایشان را) به سوی چیز ناخوش‌آیندی فرامی‌خواند. با چشمانی فروهشته و به زیر انداخته (از شرمساری و خواری) از گورها بیرون می‌آیند (و به هر سو می‌روند و می‌دوند) انگار آنان ملخهای پراکنده‌اند (که در دسته‌ها و گروه‌های نامنظّم و بی‌هدف، راهی اینجا و آنجا می‌شوند). شتابان به سوی فراخوانندهٔ (الهی، اسرافیل) می‌روند (و بدو می‌نگرند و چشم از او برنمی‌دارند). کافران می‌گویند: امروز روز بسیار سخت و هراس‌انگیزی است.

سرآغازی است مبهوت‌کننده و برانگیزنده. بیدارباشی در بارهٔ یک رخداد بزرگ جهانی است. خبر از روی دادن رخداد بزرگ‌تری می‌دهد که این رخداد بزرگ جهانی با آن قابل مقایسه نیست:

﴿ إِقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَ ٱنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد.[1]

وای چه بیدارباشی! وای چه خبری! رخداد نخستین را دیده‌اند و چیزی باقی نمانده است جز این که منتظر رخداد بزرگ‌تر بمانند.

روایات در بارهٔ دو نیم شدن ماه، و دیدن عربها ماه را در وقت دو نیم شدن، متواتر است. این روایتها همه بیانگر روی دادن دو نیم شدن ماه بوده، و تنها در وضع و شکل دو نیمهٔ ماه است که کجا و چگونه بوده است. روایتها در این باره مشروح و مفصّل یا چکیده و مختصر آمده است:

از روایت انس پسر مالک ﷺ است . . . امام احمد گفته است: معمّر از قتاده، و قتاده از انس پسر مالک، برایمان ذکر کرده‌اند که گفته است: اهل مکّه از پیغمبر ﷺ معجزه‌ای را درخواست کردند. ماه در مکّه دو دفعه دو نیم گردید. پس فرمود:

﴿ إِقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَ ٱنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد.

بخاری گفته است: عبدالله پسر عبدالوهّاب برایم گفته است، بشر پسر مفضّل از سعید پسر ابوعروه، و او از قتاده، و قتاده از انس پسر مالک، نقل کرده است که اهالی مکّه از پیغمبر خدا ﷺ درخواست کردند که معجزه‌ای بدیشان بنماید. پیغمبر خدا ﷺ ماه را دو نیم بدیشان نشان داد تا بدانجا که حراء را میان آن دو نیمه دیدند . . . مسلم و بخاری از راه‌های دیگری این حادثه را به نقل از قتاده، و او از قول انس، روایت کرده‌اند . . .

۱- ﴿ إِنشَقَّ الْقَمَرُ ﴾: ماه به دو نیم می‌گردد . . . ماه به دو نیم گشته است ... معنی اخیر مبنی بر روایات متعدّدی است که می‌گویند پنج سال قبل از هجرت نبوی، اهل مکّه از پیغمبر ﷺ درخواست کردند که ماه را به عنوان معجزه برای ایشان دو نیم بسازد، و پیغمبر نیز با اشارهٔ انگشت چنین کرد . . . بسیاری از مفسران قرآن این امر را پذیرفته‌اند، و بسیاری هم آن را نقد نموده و حادثه را مربوط به آینده می‌دانند. (نگا: التفسیر القرآنی للقرآن، المراغی، المنتخب، المصحف المیسر). (مترجم)

از روایت جبیر پسر مطعم رضی الله عنه است . . . امام احمد گفته است: محمّد پسر کثیر از سلیمان پسر کثیر، او از حصین پسر عبدالرحمن، و وی از محمّد پسر جبیر پسر مطعم، و او از پدرش، نقل کرده است که گفته است: در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ماه دو تکّه شد. تکّه‌ای بالای این کوه و تکّه‌ای بالای آن کوه قرار گرفت. اهالی مکّه گفتند: محمّد ما را جادو کرده است. به خود گفتند: اگر محمّد ما را جادو کرده است او که نمی‌تواند همهٔ مردمان را جادو کند . . . تنها امام احمد این روایت را بدین شکل روایت کرده است . . . بیهقی در دلائل آن را از راه محمّد پسر کثیر، و او از برادرش سلیمان پسر کثیر، و او از حصین پسر عبدالرحمن، نقل و مستند دیده است . . . ابن جریر، و بیهقی از راه‌های دیگری آن را از جبیر پسر مطعم، چنین نقل نموده‌اند . . .

از روایت عبدالله پسر عبّاس رضی الله عنه است . . . بخاری گفته است: یحیی پسر کثیر، از بکر، بکر از جعفر، و او از عراک پسر مالک، و وی از عبیدالله پسر عبدالله پسر عتبه، و او از ابن‌عبّاس روایت کرده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو نیم گردید . . . بخاری و مسلم نیز این سخن را با سند سابق از راه دیگری از عراک روایت کرده‌اند که ابن عبّاس چنین سخنی را گفته است . . . ابن جریر از راه دیگری به نقل از علی پسر ابوطلحه، و او از زبان ابن عبّاس، همگون چنین سخنی را روایت نموده است. ابن عبّاس گفته است: این واقعه پیش از هجرت روی داد. ماه دو نیم شد. تا بدانجا که مردمان هر دو نیمه را دیدند . . . عوفی از ابن عبّاس شبیه این سخن را نقل کرده است . . . طبرانی با سند دیگری از عکرمه، و او از ابن عبّاس روایت نموده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خسوف کرد. مردمان گفتند: ماه جادو شده است. این آیات نازل گردید:

﴿ إِقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَ ٱنْشَقَّ الْقَمَرُ. وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا: سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ ﴾.

قیامت هرچه زودتر فرامی‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد. و اگر مشرکان معجزۀ بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. (قمر/۱ و ۲)

از روایت عبدالله پسر عمر ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ است ... حافظ ابوبکر بیهقی گفته است: ابوعبدالله حافظ، و ابوبکر احمد پسر حسن قاضی، گفته‌اند: ابوالعباس اصمّ، از عبّاس پسر محمد دوری، و او از وهب ابن جریر، و او از شعبه، و شعبه از اعمش، و او از مجاهد، و او از عبدالله پسر عمر در بارۀ این فرمودۀ خداوند بزرگوار نقل کرده است:

﴿ إِقْتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَ ٱنْشَقَّ الْقَمَرُ ﴾.

او گفته است: در روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماه دو تکّه شد. تکّه‌ای جلو کوه و تکّه‌ای آن سوی کوه قرار گرفت. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(اَللّٰهُمَّ ٱشْهَدْ). «خداوندا گواه باش».

به همین شکلی این واقعه را مسلم و ترمذی از راه‌های گوناگون از شعبه، و او از اعمش، و اعمش از مجاهد، روایت کرده‌اند . . .

از روایت عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه است . . . امام احمد گفته است: سفیان از ابن ابونجیح، و او از مجاهد، و مجاهد از ابومعمّر، و او از ابن مسعود روایت کرده است که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو تکّه شد. مردمان بدان نگریستند و آن را دیدند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن فرمود:

(اَللّٰهُمَّ ٱشْهَدْ). «خداوندا گواه باش».

بخاری و مسلم از گفتۀ سفیان پسر عیینه نیز این چنین نقل کرده‌اند. از گفتۀ اعمش، و او از ابراهیم، و او از ابومعمّر عبدالله پسر سخبره، و او از ابن مسعود، همین گونه روایت نموده‌اند. بخاری گفته است: ابوداوود طیالسی گفته است: ابوعوانه از مغیره، و مغیره از ابوالضحی، و او از مسروق، و او از عبدالله پسر مسعود، روایت کرده‌اند که گفته است: ماه در روزگار پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو نیم شد. قریشیان گفتند: این جادوی پسر ابوکبشه است. آنگاه گفتند: بنگرید

مسافرانی که به پیش شما برمی‌گردند چه خبری دارند که به شما بگویند. چه محمّد نمی‌تواند همهٔ مردمان را جادو بکند. مسافران برگشتند و همان حادثه را بیان کردند . . . بیهقی از راه دیگری از مسروق، و او از عبدالله پسر مسعود، چیزی را روایت کرده است که نزدیک به همین سخن است.

این روایتها متواترند و از راه‌های گوناگون در بارهٔ این حادثه ذکر شده‌اند. مکان این حادثه مکّه است، جز این که روایتی از عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه نقل شده است که ما آن را ذکر نکرده‌ایم. در این روایت آمده است که مکان وقوع حادثه منی است . . . از لحاظ زمان هم متّفق القول گفته‌اند این حادثه در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از هجرت بوده است . . . در بارهٔ شکل و سیمای ماه در این حادثه گفته‌اند: ماه دو نیم شده است. تنها در یک روایت آمده است که ماه خسوف نموده است. یعنی ماه گرفتگی بوده است . . . این واقعه با این روایات متواتری که مکان و زمان و وضع رخداد را بیان می‌دارند ثابت است.

این حادثه‌ای است که قرآن مشرکان را در زمان نزول خود با آن رویاروی کرده است، و روایت نشده است که مشرکان وقوع آن را تکذیب کرده باشند. پس قطعاً این رخداد روی داده است و نمی‌توان آن را تکذیب کرد. اگر مشرکان از راه جدال و ستیز هم می‌توانستند این رخداد را تکذیب کنند، چنین می‌کردند، همان که از راه جدال و ستیز با آیات قرآنی و معجزات ربّانی سر ستیز داشته‌اند و به مجادله و دشمنانگی نشسته‌اند. آنچه از مشرکان روایت گردیده است این است که گفته‌اند: محمّد ما را جادو کرده است، ولی او که نمی‌تواند مردمان خارج از مکّه را جادو سازد. مردمانی که بیرون از مکّه بوده‌اند نیز چنین واقعه‌ای را دیده‌اند، و وقتی که از آنان در بارهٔ همچون رخدادی سؤال گردیده است به وقوع آن اعتراف کرده‌اند و بر آن گواهی داده‌اند.

سخنی برای ما در بارهٔ روایتی مانده است که می‌گوید: مشرکان از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزه‌ای را درخواست کردند. پس ماه دو نیم شد . . . این روایت با مفهوم نصّ قرآنی برخورد دارد. مدلول قرآنی بیانگر این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی را با خود نیاورده است که پیغمبران پیشین با خود آورده‌اند. آن هم علّت معیّن و مشخّصی داشته است:

﴿ وَ مٰا مَنَعَنٰا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ إِلاّٰ أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ ﴾.

(قریشیان می‌خواهند، کوه صفا را طلا کنی، و کوه‌های پیرامون ایشان را از میان برداری، و غیره). چیزی ما را از انجام این معجزات (مادی پیشنهادی) بازنمی‌دارد، مگر این که (ما قبلاً چنین معجزاتی را بر دست پیغمبران پیشین انجام داده‌ایم، و) گذشتگان آنها را (پس از مشاهده) تکذیب کرده‌اند. (سنّت ما هم بر این رفته است که پس از نمودن معجزات مادی، در صورت عدم پذیرش پیشنهادکنندگان، آنان را هلاک سازیم).

(اسراء/۵۹)

مفهوم این آیه چنین است حکمت خدا مقتضی بوده است که آیات، یعنی خوارق و معجزات، انجام نپذیرد، چون پیشینیان آنها را تکذیب کرده‌اند.

در هر مناسبتی مشرکان معجزه‌ای را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌خواستند. پاسخ ردّی که می‌داد بیانگر این است که همچون چیزی خارج از حدود و ثغور وظیفهٔ او است، و او انسانی بیش نیست و به عنوان پیغمبر روانه گردیده است. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست ایشان را نمی‌پذیرفت و آنان را به قرآن حواله می‌داد و با قرآن ایشان را به مبارزه می‌طلبید، چرا که قرآن یگانه معجزهٔ این آئین است:

﴿ قُلْ: لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْآنِ لاٰ يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كٰانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً. وَ لَقَدْ صَرَّفْنٰا لِلنّٰاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، فَأَبىٰ أَكْثَرُ النّٰاسِ إِلاّٰ كُفُوراً. وَ قٰالُوا: لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى تَفْجُرَ لَنٰا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعاً؛ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهٰارَ خِلاٰلَهٰا

تَفْجِيراً. أَوْ تُسْقِطَ ٱلسَّمَاءَ ـ كَمَا زَعَمْتَ ـ عَلَيْنَا كِسَفاً، أَوْ تَأْتِيَ بِاللهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلاً. أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي ٱلسَّمَاءِ، وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَاباً نَقْرَؤُهُ. قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّي! هَلْ كُنْتُ إِلاَّ بَشَراً رَسُولاً؟ ﴾.

بگو: اگر همهٔ مردمان و جملگی پریان گرد آیند و متّفق شوند بر این که همچون این قرآن را (با این شیوه‌های دلربا و معانی زیبا بسازند و) بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند و ارائه دهند، هرچند هم برخی از ایشان پشتیبان و مددکار برخی دیگر شوند (چرا که قرآن کلام یزدان و معجزهٔ جاویدان آفریدگار است و هرگز از معلومات محدود آفریدگان چنین چیزی ساخته نیست). ما در این قرآن، هر نوع مثلی را برای مردم، به شیوه‌های گوناگون بارها بیان داشته‌ایم، ولی بیشتر مردم جز انکار (حقّ، و نادیده گرفتن دلائل هدایت، و تکذیب خدا و رسول، چیزی قبول نمی‌کنند و) نمی‌پذیرند. و (هنگامی که کافران مکّه در برابر اعجاز قرآن و دلائل روشن آن درمانده و مبهوت شدند) گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم، مگر این که از زمین (خشک و سوزان مکّه) چشمه‌ای برای ما بیرون جوشانی (که آب آن دائم و روان باشد). یا این که باغی از درختان خرما و انگور (در مکّه) داشته باشی و رودبارها و جویبارهای فراوان در آن روان گردانی. یا آسمان را تکّه‌تکّه بر سر ما فرود آری همان‌گونه که می‌پنداری (و می‌گوئی که خدا ما را بیم داده است) و یا این که خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما رویاروی گردانی. یا این که سرای بزرگ زرنگاری داشته باشی، و یا این که به سوی آسمان بالا روی؛ و تنها به بالا رفتنت از آسمان هم ایمان نمی‌آوریم مگر این که کتابی همراه خود برایمان بیاوری که آن را بخوانیم (و ببینیم که از جانب خدا در آن نوشته شده است که تو فرستادهٔ پروردگار می‌باشی). بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟ (معجزه در دست خدا است، نه من). (اسراء/۸۸-۹۳)

این سخن که دو نیم شدن ماه پاسخ به درخواست مشرکان بوده است، مشرکانی که آیه ـ یعنی خارق‌العاده و معجزه ـ را درخواست می‌کردند، از مفهوم نصوص قرآنی دور است، و با رویکرد این رسالت واپسین نمی‌خواند، رسالتی که تنها دل انسان را با قرآن مخاطب قرار می‌دهد. اعجازی که در قرآن است آشکار و نمایان است. گذشته از این، یزدان دل بشری را از راه قرآن به آیات و معجزاتی رهنمود می‌گرداند که در آفاق و انفس وجود دارند، و در رویدادهای تاریخ نیز جلوه‌گر و پدیدارند . . . امّا خوارق و معجزاتی که عملاً از پیغمبر ﷺ سر زده است، و روایتهای صحیح بر آنها گواهی داده است، محض اکرام و احترام یزدان به بنده‌اش بوده است، نه این که دلیل بر اثبات رسالت او بوده باشد.

بدین خاطر است که ما این حادثه ـ حادثهٔ دو نیم شدن ماه ـ را با نصّ قرآنی و با روایتهای متواتری ثابت می‌کنیم که مکان و زمان و چگونگی این رخداد را تعیین و تبیین می‌کنند، و از بیان علّت و سبب این حادثه بازمی‌ایستیم، علّت و سببی که برخی از روایات ذکر کرده‌اند، و به اشارهٔ قرآن بدان همراه با اشارهٔ به نزدیک شدن قیامت بسنده می‌کنیم. چون این اشاره دل بشری را لمس می‌کند و می‌پساید و آن را بیدار و هوشیار و پاسخگو می‌نماید.

دو نیم شدن ماه در این صورت یک معجزهٔ جهانی بوده است و قرآن دلها را و چشمها را متوجّه آن گردانده است. همان‌گونه که پیوسته دلها را و چشمها را متوجّه معجزات جهانی دیگر می‌گرداند، و از کار و بار مردمان و موضعگیری ایشان در برابر معجزات جهانی اظهار شگفت می‌نماید، بدان سان که از موضعگیریهایشان در برابر معجزات جهانی دیگر اظهار شگفت می‌کند.

خوارق عادات و معجزات محسوس مادّی چه بسا دل انسانها را در مراحل ابتدائی آنان به دهشت و وحشت

انداخته است، پیش از آن که انسانها برای درک و فهم آیات و معجزات جهانی آمادگی پیدا کنند، آیات و معجزاتی که همیشه هستند و هویدا و پیدایند، و تأثیر ثابت و آرام خود را در دلها طنین‌انداز می‌نمایند. همهٔ خوارق عادات و معجزاتی که بر دست پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ - جاری و ساری گردیده است، پیش از آن که انسانها به رشد و ترقّی و به پختگی و فرهیختگی برسند. در جهان آیات و معجزاتی است که از آن خوارق عادات و معجزات بزرگ‌تر و سترگ‌ترند، هرچند که این خوارق عادات و معجزات بزرگ و سترگ جهانی بسان آن خوارق عادات و معجزات مادی، ذهن و شعور انسانهای ابتدائی را برنینگیخته‌اند و متأثّر نگردانیده‌اند!

فرض کنیم دو نیم شدن ماه به عنوان معجزه‌ای روی داده است . . . خود ماه معجزهٔ بزرگ‌ترو سترگ‌تر از آن رویداد است! این ستاره با حجمی که دارد، و با وضعی که دارد، و با طبیعت و سرشتی که بر آن است، و منازلی را که می‌پیماید، و چرخش و گردشی که می‌نماید، و پیامدها و پسامدهائی که در زندگی زمین دارد، و وجودش بدین شکل و شیوه در هوا، بدون هیچ‌گونه ستونی، اینها خودش برای دیده‌ها و دلها معجزهٔ بزرگ و برجا و برپای همیشگی است، و آهنگ و نوای خود را دارد، و سایه‌روشنهای خود را می‌اندازد، و در برابر عقل و شعور شاهد و گواهی بر قدرت نوآفرین و زیبانگاری است که نمی‌توان آن را انکار کرد، مگر این که سر لجاج و عناد و ستیزه و دشمنانگی با حقّ در میان باشد!

قرآن آمده است تا دل انسانها را در برابر سراسر جهان نگاه دارد، و آیات و معجزات موجود در جهان و حاضر و آماده در مقابل دیدگان را نشان دهد، و دل انسانها را با این جهان و آیات و معجزات همیشه آماده در هر لحظه و آن آشنا گرداند، نه این که فقط در زمان مشخّصی آیات و معجزات را پدیدار و نمودار نماید، و فقط نسلی از مردمان در مکان معیّنی آنها را ببینند و بس.

سراسر گسترهٔ جهان جولانگاه دیدگان درون و بیرون انسان است، و آیات و معجزات خدا را می‌توان در آن دید و بدانها نگریست و در بارهٔ آنها اندیشید. آیات و معجزاتی که پایان نمی‌پذیرند، و از میان نمی‌روند، و پنهان و نهان نمی‌شوند. جهان هستی خودش آیه و معجزه است، و هر چیز کوچکی و هر چیز بزرگی که در آن است آیه و معجزه است. دل انسانها در هر لحظه‌ای برای دیدن خوارق عادات و معجزات موجود و پیوسته آماده، دعوت می‌گردد، و دل انسانها فراخوانده می‌شود که بیاید و گواهی قاطعانه و جداساز حقّ و باطل را از آن خوارق عادات و معجزات بشنود، و همچنین عجائب لذّت‌بخش نوآفرینی و زیبانگاری را ببیند، و مشاهده کند که چگونه در آن عجائب و غرائب، جمال با کمال می‌آمیزد، و اثر وحشت و حیرت با پدیدهٔ ایمان و باورِ آرام و ژرف، آمیزهٔ یکدیگر می‌شود.

در سرآغاز این سوره، چنین اشاره‌ای به نزدیک بودن قیامت، و دو نیم شدن ماه، می‌شود با آهنگی که دل انسان را سخت به لرزه و تکان می‌اندازد. انسان قیامتی را انتظار می‌کشد که نزدیک گردیده است، و در بارهٔ معجزه‌ای می‌اندیشد که روی داده است، و رخدادهای قیامت را در سایهٔ این رخداد بزرگ جهانی که مخاطبان آن را با چنین آهنگ برانگیزنده‌ای دیده‌اند به تصوّر درمی‌آورد و پیش چشم می‌دارد.

در بارهٔ موضوع نزدیک شدن قیامت، امام احمد روایت کرده است و گفته است: حسین از محمّد پسر مطوف، و او از ابوحازم، و ابوحازم از سهل پسر سعد، روایت نموده است و گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم می‌گفت:

(بُعِثْتُ أَنَا وَ السّاعَةَ هٰکَذٰا).[1]

«من و قیامت این گونه برانگیخته شده‌ایم».

۱- در روایتی به جای «هٰکَذٰا» «کَهٰاتَیْنِ» آمده است. واژهٔ «السّاعَةُ» را نیز با رفع و نصب ذکر کرده‌اند. (مترجم)

به انگشت شهادت و میانهٔ خود اشاره فرمود.[1]

با وجود نزدیک بودن موعد هراس‌انگیز، و با وجود روی دادن رخداد جهانی اعجاب‌انگیز، و وجود آیات و معجزاتی که آنها را به شکلهای گوناگون می‌دیدند، آن گونه دلها به سرکشی و ستیزه‌گری ادامه می‌دادند، و بر گمراهی پافشاری می‌کردند، و از تهدید و بیم قیامت نمی‌ترسیدند و متأثّر نمی‌شدند، همان‌طور از وقوع آیات و معجزات زیاد و کافی برای پند گرفتن و دست کشیدن از تکذیب کردن نیز متأثّر نمی‌شدند و متحوّل نمی‌گردیدند:

﴿ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا: سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ. حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ ﴾.

و اگر مشرکان معجزهٔ بزرگی را ببینند از آن رویگردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است. آنان تکذیب می‌کنند و به دنبال هواهای خویش می‌روند. هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند). اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناهها و بدیها) شود به اندازهٔ کافی برای آنان آمده است. (این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزهای رسائی هستند (که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آمادهٔ پذیرش حقّ و حقیقت باشند، اثر بگذارند) امّا برحذر داشتنها و بیم دادنهای(ی قرآنی برای افراد لجوج بیفائده است و به حال آنان) سودی ندارد.

آنان روی گرداندند و گفتند: جادو شده‌ایم. ایشان آیه و معجزهٔ خدا را در دو نیم شدن ماه می‌بینند. این دیدگاه ایشان با آیات قرآن است. ایشان گفته‌اند: قرآن جادوی تأثیرگذاری است. این سن ایشان بوده است هر وقت آیه‌ای را دیده‌اند، و هر زمان که آیاتِ متوالی پیاپی گردیده است گفته‌اند: قرآن جادوی همیشگی و مستمرّی است و گسیخته نمی‌شود. از این روی گردانده‌اند که در بارهٔ سرشت آیات و حقیقت آنها بیندیشند و پژوهش کنند. همچنین از دلالت و گواهیهای آیات روی می‌گردانند، و آیات و گواهیهای آنها را تکذیب می‌کنند و دروغ می‌شمارند. این تکذیب و دروغ شمردن آیات به خاطر پیروی از هواها و هوسهایشان است نه این که به حجّت و برهان استناد جویند و تکیه کنند، و نه این که در بارهٔ حقّ ثابت و استوار و پایداری بیندیشند و پژوهش کنند که در همه چیز این هستی پیرامونشان است.

﴿ وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ ﴾.

هر کاری هم ثابت و ماندگار می‌ماند (و هیچ چیز در جهان از میان نمی‌رود، و انسان جزا و سزای کردار بد و نیک خود را می‌بیند).

هر چیزی در سراسر این جهان بزرگ در جای مناسب خود قرار دارد. هر کاری در مکان ثابت خود است، مکان ثابتی که تزلزل نمی‌پذیرد و نابسامان نمی‌گردد. کار و بار این جهانِ هستی بر ثبات و استقرار استوار است، نه بر هوا و هوس متغیّر و متحوّل، و نه بر مزاج تغییرپذیر و دگرگون‌شونده، یا بر تصادف گذرا و ناگهانی روی دهنده . . . هر چیزی در جهان، در جای خود و در زمان خود است. ثبات و استقرار بر هر چیزی که در پیرامون آنان است حاکم و فرمانروا است، و ثبات و استقرار در هر چیزی جلوه‌گر می‌آید: در گردش کرات، سنن و قوانین حیات، احوال و اوضاع گیاهان و جانداران، و در ظواهر ثابت اشیاء و مواد . . . نه تنها در اینها، بلکه ثبات و استقرار حاکم و فرمانروا است بر نظم و نظام وظائف اجسام و اعضاء ایشان، اجسام و اعضائی که هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر آنها ندارند، و از هواها و هوسهایشان پیروی نمی‌کنند! در همان زمان که این ثبات و استقرار محیط بر ایشان و مسلّط بر هر چیزی در پیرامونشان است، و پدیدار و نمودار در هر چیزی است که از آنها اطّلاع دارند یا ندارند، ناگهان

۱- مسلم و بخاری از قول ابوحازم سلمه پسر دینار آن را روایت کرده‌اند.

می‌بینیم که تنها آنانند که پریشانند و هواها و هوسها آنان را جلب و جذب می‌کند!

﴿ وَ لَقَدْ جٰاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبٰاءِ مٰا فِيهِ مُزْدَجَرٌ ﴾.

اخباری که بتوانند موجب بیزاری (و دوری ایشان از گناهها و بدیها) شود به اندازهٔ کافی برای آنان آمده است.

مراد خبرهای معجزات جهانی‌ای است که یزدان سبحان آنها را در این قرآن برای ایشان بیان داشته است. و خبرهای تکذیب‌کنندگانی است که پیش از ایشان زیسته‌اند و نقش زمین گشته‌اند و به عذابهای گوناگون دچار آمده‌اند. و همچنین مراد خبرهای آخرت است که قرآن آنها را برای ایشان به تصویر کشیده است . . . در همهٔ اینها هم رادع و مانع دوری گزیدن و بیزاری جستن از گناهان و بدیها وجود دارد برای کسی که بخواهد خویشتن را از نابایستها و ناشایستها به دور دارد و از آنها دست بکشد. همچنین در همهٔ اینها حکمت و کاربجائی یزدان است، حکمت و کاربجائی‌ای که دلها را به تدبیر و تقدیر حکیمانهٔ یزدان رهنمود و آشنا می‌گرداند. ولیکن دلهای کور و بی‌نور برای دیدن آیات و معجزات بازنمی‌گردد، و از خبرها سود نمی‌برد، و در برابر صدای بیم‌دهندگان پیاپی بیدار و هوشیار نمی‌شود:

﴿ حِكْمَةٌ بٰالِغَةٌ فَمٰا تُغْنِ ٱلنُّذُرُ ﴾.

(این آیات) عبرتهای بسنده و اندرزهای رسائی هستند (که می‌توانند در روح و جان شنوندگان و بینندگانی که آمادهٔ پذیرش حقّ و حقیقت باشند، اثر بگذارند) امّا برحذر داشتنها و بیم دادنهای (قرآنی برای افراد لجوج بیفائده است و به حال آنان) سودی ندارد.

ایمان است که عطیّهٔ یزدان برای دلی است که جهت پذیرش ایمان آمادگی داشته باشد، و سزاوار و لائق همچون عطاء و خلعتی باشد.

در این حدّ و مرزِ تصویرِ روی‌گردانی ایشان از حقّ و حقیقت، و پافشاری آنان بر یاوه‌سرائی و باطلگرائی، و استفاده نکردن و سود نبردن از اخبار، و فائدهٔ چندانی نداشتن پندها و اندرزها با این چنین افرادی، به پیغمبر خدا ﷺ رو می‌شود و خطاب می‌گردد که از آنان روی بگرداند، و ایشان را به حال خود رها گرداند تا می‌رسند به روزی که گوش به بیم دادن از نزدیک شدن آن فرانمی‌دارند، و در حالی که ماه دو نیم گردیده است و خبر از فرارسیدن آن روز می‌دهد، گوششان بدان بدهکار نیست:

﴿ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُو ٱلدّٰاعِي إِلىٰ شَيْءٍ نُكُرٍ. خُشَّعاً أَبْصٰارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ كَأَنَّهُمْ جَرٰادٌ مُنْتَشِرٌ. مُهْطِعِينَ إِلَى ٱلدّٰاعِي يَقُولُ الْكٰافِرُونَ: هٰذٰا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴾.

بنا بر این از ایشان روی بگردان. آن روزی (را خاطرنشان ساز) که فراخوانندهٔ (الهی برای گرد آمدن مردمان در محلّ حساب و کتاب قیامت ایشان را) به سوی چیز ناخوش‌آیندی فرامی‌خواند. با چشمانی فروهشته و به زیر انداخته (از شرمساری و خواری) از گورها بیرون می‌آیند (و به هر سو می‌روند و می‌دوند) انگار آنان ملخهای پراکنده‌اند (که در دسته‌ها و گروه‌های نامنظّم و بی‌هدف، راهی اینجا و آنجا می‌شوند). شتابان به سوی فراخوانندهٔ (الهی، اسرافیل) می‌روند (و بدو می‌نگرند و چشم از او برنمی‌دارند). کافران می‌گویند: امروز روز بسیار سخت و هراس‌انگیزی است.

این صحنه‌ای از صحنه‌های آن روز است. هول و هراس و سختی و شدّت آن با سایه‌روشنهای سراسر این سوره سازگار است، و هماهنگ است با هوشیارباش و بیدارباش که قیامت نزدیک است. این صحنه گذشته از اینها با خبر دادن از دو نیم شدن ماه، و با آهنگ موسیقی موجود در سراسر این سوره، همراه است.

«این صحنه دارای گامهای نزدیک و تند است. ولی با وجود سرعتی که دارد ممتاز و پویا است. نشانه‌ها و جنبشهای کاملی دارد. این دسته‌ها و گروه‌ها در یک لحظه از گورا سر برمی‌آورند. انگار آنان ملخهای پراکنده‌اند ـ صحنهٔ ملخهای پراکنده معروف و معلوم

است، و برای به تصویر کشیدن منظره‌ای که نشان داده می‌شود کمک می‌کند ـ این دسته‌ها و گروه‌های سر برآورده از گورها به سبب خواری و ترس چشمانشان فروهشته است. با سرعت به سوی فراخواننده سرعت می‌گیرند، فراخواننده‌ای که ایشان را به سوی کار شگفت و ناخوش‌آیند و ناپسندِ سخت و شدیدی فرامی‌خواند، کاری که با آن آشنائی و بدان اطمینان ندارند . . . در لابلای این همایش و کرنش و شتاب گرفتن، کافران می‌گویند:

﴿ هٰذٰا یَوْمٌ عَسِرٌ ﴾.

امروز روز بسیار سخت و هراس‌انگیزی است.

این سخنِ غمزدهٔ درمانده‌ای است که با کار دشوار هراس‌انگیزی رویاروی می‌شود!».[1]

این روزی است که نزدیک گردیده است. روزی که آنان از آن روی می‌گردانندند، و آن را تکذیب می‌کردند و دروغ می‌شمردند. پس از آنان روی بگردان و ایشان را به روزی واگذار که می‌آید. ایشان را به سرنوشت و فرجامشان در آن بسپار، آن سرنوشت و فرجامی که این چنین هراس‌انگیز و وحشتناک است!

❁

پس از این آهنگ تند و سختی که در سرآغاز این سوره است، و بعد از صحنهٔ غم‌افزائی که تکذیب‌کنندگان را در روز قیامت فرامی‌گیرد، روند قرآنی به نشان دادن صحنه‌های عذاب و عقابی می‌پردازد که عملاً نسلهای تکذیب‌کنندهٔ قبل از ایشان را فراگرفته است. محلّهای نقش زمین و نابودگاه‌های ملّتهائی را به تصویر می‌کشد که پیش از اینان راه اینان را سپرده‌اند و کار اینان را کرده‌اند. نخست به قوم نوح می‌پردازد:

﴿کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ، فَکَذَّبُوا عَبْدَنٰا وَ قٰالُوا: مَجْنُونٌ وَ ٱزْدُجِرَ . . . فَدَعٰا رَبَّهُ أَنِّی مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ. فَفَتَحْنٰا أَبْوٰابَ ٱلسَّمٰاءِ بِمٰاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُیُوناً، فَالْتَقَی الْمٰاءُ عَلیٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ. وَ حَمَلْنٰاهُ عَلیٰ ذٰاتِ أَلْوٰاحٍ وَ دُسُرٍ. تَجْرِی بِأَعْیُنِنٰا جَزٰاءً لِمَنْ کٰانَ کُفِرَ. وَ لَقَدْ تَرَکْنٰاهٰا آیَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ؟ فَکَیْفَ کٰانَ عَذٰابِی وَ نُذُرِ؟ وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّکْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ؟ ﴾.

پیش از ایشان، قوم نوح، بندهٔ ما (نوح) را تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند) و گفتند: دیوانه‌ای است و (از میان خردمندان) رانده شده است. تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرض کرد:) پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر). پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (به گونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هرچه آب است فرومی‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آبها درهم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدّر شده بود. و نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود). ما این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملّتها) باقی گذاردیم. آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟ آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من چگونه بوده است؟! (آیا واقعیّت داشته است، و یا افسانه بوده است؟).

﴿کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ ﴾.

پیش از ایشان، قوم نوح تکذیب کرده‌اند.

قوم نوح رسالت را و آیات و معجزات را تکذیب کرده‌اند.

﴿ فَکَذَّبُوا عَبْدَنٰا ﴾.

بندهٔ ما را تکذیب کرده‌اند.

۱- چکیدهٔ مختصری است از کتاب: «مشاهدالقیامة فی القرآن». چاپ «دارالشروق».

مراد نوح علیه‌السلام است.

﴿ وَ قَالُوا: مَجْنُونٌ ﴾.

و گفتند: دیوانه است.

همان گونه که قریشیان، ستمگرانه در بارهٔ محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین گفتند و او را به سنگسار کردن تهدید نمودند، و با تمسخر اذیّت و آزارش کردند، و از او درخواستند که دست از ایشان بردارد، و او را با پرخاش و درشتخوئی راندند.

﴿ وَ ٱزْدُجِرَ ﴾. (از میان خردمندان) رانده شده است.

بجای این که خودشان از زشتیها و پلشتیها دست بکشند و به خود بیایند، نوح را از میان خود راندند و او را طرد کردند.

بدین هنگام نوح رو به خدای خود کرد، خدائی که او را به عنوان پیغمبر فرستاده بود و به کار مهمّ تبلیغ مکلّف ساخته بود. روی به خدای خود کرد تا بدو عرض کند که کارش با قومش به کجا کشیده است، و نتیجهٔ تلاش و کوشش و کارش به کجا رسیده است، و تاب و توانش به کجا انجامیده است. نوح کار را به خدا حواله می‌دارد پس از آن که تاب و توانی برایش نمانده است و تلاش و کوششی نیست که آن را صرف نکند و به کار نگیرد، و دیگر برایش راه چاره‌ای و قدرتی ماندگار نمانده است:

﴿ فَدَعَا رَبَّهُ: أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴾.

تا آنجا که نوح پروردگار خود را به فریاد خواند (و عرض کرد:) پروردگارا! من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

تاب و توانم نمانده است. تلاش و کوششم به پایان آمده است. قدرت و قوّتم به انتهاء رسیده است. شکست خورده‌ام و سر درگم گشته‌ام.

﴿ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴾.

من شکست خورده‌ام پس مرا یاری و کمک فرما (و انتقام مرا از ایشان بگیر).

تو ای خدا کمک کن. یاری بده دعوت خود را. حقّ و حقیقت خود را مدد فرما. برنامهٔ خود را نصرت و پیروزی عطاء کن. تو خودت کمک فرما، کار کمک و یاری کار تو است و بس. کار، کار تو است. دعوت، دعوت تو است. دیگر نقش من به پایان آمده است!

هنوز این سخنان چنانکه باید گفته نمی‌شود، و هنوز آن گونه که باید پیغمبر کار را تسلیم صاحب کار بزرگوار توانا ننموده است، دست توانای چیره به ارّابهٔ هولناک خردکنندهٔ هستی اشاره می‌فرماید . . . ارّابهٔ هستی چرخش طنین‌انداز و پرطمطراق خود را می‌آغازد:

﴿ فَفَتَحْنَا أَبْوَابَ ٱلسَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ. وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴾.

پس درهای آسمان را با آب تند ریزان و فراوانی از هم گشودیم. (به گونه‌ای که گوئی درهای آسمان همه باز شده و هرچه آب است فرومی‌بارد). و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است) و آبها درهم آمیختند، برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدّر شده بود.

این هم یک حرکت جهانی سترگ فراگیری است که واژه‌ها و عبارتهای گزیده آن را به تصویر می‌کشد، و با نسبت دادن کار مستقیماً به یزدان دادار می‌آغازد:

﴿ فَفَتَحْنَا ﴾. پس باز کردیم و از هم گشودیم.

خوانندهٔ قرآن دست خداوند توانا را احساس می‌کند که دارد باز می‌کند:

﴿ أَبْوَابَ ٱلسَّمَاءِ ﴾. درهای آسمان را.

با این گونه واژگان و این گونه جمع.

﴿ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴾. با آب سخت ریزان و زیاد و فراوان.

آب فراوان و پیاپی ریزان . . . با نیروی خودش و با حرکت خودش:

﴿ وَ فَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُوناً ﴾.

و از زمین چشمه‌ساران زیادی برجوشاندیم (به گونه‌ای که گوئی تمام زمین یکپارچه به چشمه تبدیل شده است).

تعبیری است که صحنه‌ای از جوشش آب را به تصویر می‌کشد. انگار آب از تمام زمین برمی‌جوشد و غلغل و

قلقل می‌زند. انگار سراسر زمین چشمه‌ها و چشمه‌سارها گردیده است.
آب بارنده از آسمان با آب جوشنده از زمین به هم رسیده است و به هم آمیخته است.

﴿ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ ﴾.

(آبها درهم آمیختند) برای اجرای فرمانی که (از جانب خدا صادر و) مقدّر شده بود.

آبهای آسمان و آبهای زمین درهم آمیختند برای کاری که مقدّر و مقرّر گردیده بود. آبهای آسمان و زمین متّحد و متّفق گردیدند برای این کارِ مقدّر و فرمان مقرّر. هر دوی آبهای آسمان و زمین فرمانبردار فرمان بودند، و قضا و قدر را پیاده کردند و تحقّق بخشیدند. تا بدانجا که طوفانی گردید که موج می‌زد و فرامی‌گرفت، و سطح زمین را می‌پوشاند، و کثافات و ناپاکیهائی را درهم نوردید که سطح زمین را فراگرفته بود. پیغمبر که از پاک شدن آن کثافات مأیوس گردیده بود. در چاره‌سازی و چاره‌جوئی آن شکست خورده بود. دست قدرتمند مهربان یزدان به سوی پیغمبری دراز گردید که پروردگارش را این‌گونه به یاری و کمک طلبیده بود. همهٔ جهان برای پاسخ بدین دعا به جنبش درآمد. این دست قدرتمند مهربان برای نجات و بزرگداشت پیغمبرش دراز گردید:

﴿ وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَ دُسُرٍ. تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴾.

نوح را بر کشتی ساخته شده از تخته‌ها و میخها، سوار کردیم. این کشتی تحت مراقبت و مواظبت ما حرکت می‌کرد، برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود (و نعمت وجو او کفران شده بود).

از عبارت قرآن، بزرگی کشتی و سترگی کار آن، پیدا و هویدا است. این کشتی دارای تخته‌ها و میخها بوده است. از تخته‌ها و میخها سخن می‌رود، ولی بزرگی و ارزش آنها ذکر نمی‌شود. این کشتی تحت عنایت و رعایت خدا حرکت می‌کرده است و زیر نظر او به پیش می‌رفته است:

﴿ جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ ﴾.

برای پاداش دادن به کسی که بدو ایمان آورده نشده بود و تصدیق نگشته بود (و نعمت وجود او کفران شده بود).

کسی که انکار شده است و رانده گردیده است. این پاداشی است که در برابر جفای آن‌گونه مردمان مراعات حالش می‌شود، و در برابر تمسخر و استهزاء ایشان تکریم می‌گردد و بزرگ داشته می‌شود. اندازهٔ توان کسی به تصویر کشیده می‌شود که در راه خدا شکست می‌خورد. آن کسی که تاب و توان خود را به کار می‌گیرد. سپس به سوی یزدان برمی‌گردد و کار و بار خود را بدو واگذار می‌کند و کار و بار دعوت را بدو می‌سپارد و درخواست می‌نماید که کمک و مدد کند و دعوت را پیروز گرداند . . . نیروهای بزرگ و سترگ و هراس‌انگیز جهان همه و همه به کمک او می‌شتابد و به خدمت او درمی‌آید و برای پیروزی او به کار می‌پردازد. یزدان هم با جبروت و قدرتی که دارد در پشت سر این نیروها است و کمک و یاری می‌فرماید.
روند قرآنی در کنار صحنهٔ پیروزی شگفت و شگرف و کامل، و مستحقّ و قاطع و شامل، به دلهائی رو می‌کند که صحنه را مشاهده می‌کرده‌اند به گونه‌ای که انگار آن را می‌دیده‌اند. با پسودهٔ پیروی، به دلها رو می‌کند، بدان امید که دلها متأثّر شوند و پاسخ مثبت بدهند:

﴿ وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما این داستان را (که بیانگر غرق شدن کافران و نجات مؤمنان است) به عنوان درس عبرتی (در میان ملّتها) باقی گذاردیم. آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟.

این رخداد را همراه با شرائط و ظروف معروف و مشهور آن به عنوان آیه و معجزه‌ای برای نسلهای آینده برجای گذاشته‌ایم:

﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست؟.

آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست متذکّر بشود و عبرت بگیرد؟.. آن‌گاه پرسشی می‌شود تا دلها بیدار گردند و

متوجّه هول و هراس عذاب و صداقت و راستی پیغمبر بیم‌دهنده باشند:

﴿ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من (در بارۀ مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

کار همان گونه شد که قرآن آن را به تصویر کشیده است. عذاب بزرگ ویرانگری فرارسید. بیم و تهدیدی که بدین عذاب داده شده بود راست و درست درآمد. قرآن حاضر و آماده است. در دسترس است. ساده می‌توان آن را فهمید. کششی دارد تا خوانده شود و وارسی گردد، و به تدبّر و تفکّرش بپردازند. در قرآن کشش صدق و صداقت و آسانی و سادگی، و موافقت با فطرت، و به جوش و خروش در انداختن سرشت است. شگفتیها و شگرفیهای قرآن به پایان نمی‌آید. با کثرت مطالعه و تکرار قرائت آن، کهنه نمی‌شود. هر زمان دل قرآن را بررسی و وارسی کند و به تدبّر و تفکّرش بپردازد از کاری که می‌کند با توشۀ تازه‌ای برمی‌گردد. نفس انسان هر زمان با قرآن انیس و مونس شود انس و الفتش با آن بیشتر و بیشتر می‌شود:

﴿ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟.

این پیروی است که تکرار می‌گردد به دنبال هر صحنه‌ای که به تصویر کشیده می‌شود ... روند قرآنی دل بشری را در کنار همچون پیروی نگاه می‌دارد و آن را آهسته و آرام به پند گرفتن و اندیشیدن فرامی‌خواند. از دل می‌خواهد پند بگیرد و بیندیشد هر زمان که حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرۀ عذاب دردناکی را بدو نشان می‌دهد که بر سر تکذیب‌کنندگان آمده است.

❁

﴿كَذَّبَتْ عٰادٌ، فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ، تَنْزِعُ النّٰاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ. فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

قوم عاد (هم پیغمبر خود، هود را) تکذیب کردند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذر داشتنهای من به چه منوالی بوده است؟! ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی‌داشت، به گونه‌ای که گوئی تنه‌های درختان خرمائی هستند که از جا کنده شده باشند. آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من (در بارۀ مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟! ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیر و عبرت‌گیری هست؟.

این حلقۀ دوم، یا صحنۀ دوم از صحنه‌های عذاب دادن شدید است. نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهائی است که روند قرآنی بالای آن می‌ایستد، بعد از آن که بالای نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای قوم نوح، یعنی نخستین هلاک شوندگان، ایستاده بود.

این صحنه را می‌آغازد با خبر دادن از تکذیب قوم عاد. پیش از این که آیه و نشانۀ قدرت یزدان را به پایان برساند سؤال شگفت‌انگیز و هراس‌انگیزی را مطرح می‌کند:

﴿ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من (در بارۀ مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

عذاب و عقاب من بعد از تکذیب قوم عاد چگونه بوده است؟ .. آن‌گاه پاسخ می‌دهد ... عذاب و عقاب آن گونه بوده است که این وصف سریع هراس‌انگیز بیانگر آن است:

﴿ إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ. تَنْزِعُ النّٰاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ. ﴾.

ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شومی که (هفت شب و هشت روز) ادامه داشت، بر آنان وزان و

روان کردیم. بادی که مردمان را از زمین برمی‌داشت، به گونه‌ای که گوئی تنه‌های درختان خرمائی هستند که از جا کنده شده باشند.

باد صرصر، باد تند و سردی است. طنین واژگان نوع باد را به تصویر می‌زند. نحس: شوم. کدام نحس و شومی است که گریبانگیر قومی بشود و سخت‌تر و بدتر از چیزی باشد که به قوم عاد رسیده است و یقهٔ ایشان را گرفته است؟ باد ایشان را برمی‌داشت و آنان را می‌کشید و ایشان را درهم می‌شکست. آنان را رها می‌ساخت، انگار که تنه‌های درختان خرما هستند، تنه‌هائی که از ریشه کنده شده باشند و درهم شکسته باشند!

صحنهٔ وحشتناک و هراس‌انگیزی است. طوفان شدیدی است. بادی که به سوی قوم عاد وزان و روان گردیده است «این باد از لشکریان خدا است». این باد نیروئی از نیروهای این هستی است، نیروئی که یزدان آن را آفریده است. باد برابر قانون جهانی‌ای حرکت می‌کند که خدا آن را برگزیده است. خدا باد را بر هرکس که بخواهد چیره و مسلّط می‌گرداند. باد راه خود را با آن قانون جهانی و همگانی طیّ می‌کند، بدون این که میان خطّ سیر جهانی آن، و میان انجام وظیفهٔ فردی آن، برخوردی پیش بیاید، انجام وظیفهٔ فردی‌ای که بدان دستور داده می‌شود برابر مشیّت و اراده‌ای که خدا دارد، خدائی که صاحب فرمان و صاحب قانون جهان او است و بس:

﴿ فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من (در بارهٔ مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

این بخش پس از نشان دادن صحنه، تکرار می‌شود، و خود صحنه جواب این سؤال است.

آن‌گاه این حلقه با پیرو مکرّری که در این سوره برابر روش ویژهٔ خود می‌آید خاتمه می‌پذیرد:

﴿ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را ساده و آسان ساخته‌ایم، آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟.

❁

آن گاه قرآن به سوی صحنهٔ بعدی در روند سخن و در روند تاریخی می‌رود:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ. فَقٰالُوا: أَبَشَراً مِنّٰا وٰاحِداً نَتَّبِعُهُ؟ إِنّٰا إِذَنْ لَفِي ضَلاٰلٍ وَ سُعُرٍ. أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنٰا؟ بَلْ هُوَ كَذّٰابٌ أَشِرٌ. سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّٰابُ الْأَشِرُ. إِنّٰا مُرْسِلُوا النّٰاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَ اصْطَبِرْ. وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمٰاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ، كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ. فَنٰادَوْا صٰاحِبَهُمْ فَتَعٰاطىٰ فَعَقَرَ. فَكَيْفَ كٰانَ عَذٰابِي وَ نُذُرِ؟ إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وٰاحِدَةً فَكٰانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ... وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ، فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

قوم ثمود نیز بیم دادنها و برحذرداشتنها (ی پیغمبر خود صالح) را تکذیب کردند و دروغش نامیدند. آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا از میان همهٔ ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟! (نه، چنین نیست). بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبّر و جاه‌طلبی می‌خواهد بر ما ریاست کند). فردا خواهند دانست که بسیار دروغگوی متکبّر و خودخواه کیست. ما ماده شتر را برای امتحان ایشان خواهیم فرستاد، بنگر و ببین که چه می‌کنند و بر سر آنان چه می‌آید، و بسیار شکیبائی داشته باش (که خدا با تو است، و دستشان را از اذیّت و آزارت کوتاه خواهد کرد). به آنان بگو که آب (چاهی که دارند، به فرمان خدا) میان ایشان و شتر تقسیم شده است (یک روز مال شما و یک روز متعلّق به شتر است). نوبت هر کدام که باشد، بر سر آب می‌رود. قوم ثمود، یار خود (قدّار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد. آیا عذاب و عقاب، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای

من به چه منوالی بوده است (و به چه شکلی کافران را دربر گرفته است؟!). ما بر آنان یک صدای سهمناک سر دادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع‌آوری می‌کند. ما قرآن را (برای یادگیری) ساده و آسان نموده‌ایم. آیا پندپذیری و عبرت‌گیری هست؟.

ثمود قبیله‌ای بود که از لحاظ نیرو و قدرت و سلطه و حکومت در جزیرةالعرب پس از قوم عاد بود . . . قوم عاد در جنوب و قوم ثمود در شمال می‌زیستند. قوم ثمود بسان قوم عاد عذاب و عقاب و بیم دادنها و برحذرداشتنها را تکذیب کردند و دروغ نامیدند، و به نابود گردیدن و نقش زمین شدن معلوم و مشهور عاد در نواحی جزیرةالعرب اهمّیّت ندادند و بدان توجّهی ننمودند.

﴿ فَقَالُوا: أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذَنْ لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ. أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا؟ بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ ﴾.

آنان گفتند: آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود. آیا از میان همهٔ ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟! (نه! چنین نیست). بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبّر و جاه‌طلبی می‌خواهد بر ما ریاست کند).

این شبههٔ مکرّری است که به سینه‌های تکذیب‌کنندگان در نسلهای پیاپی وارد و داخل می‌گردد:

﴿ أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا؟ ﴾.

آیا از میان ما (افراد بزرگ و محترم و دانا و دارا) وحی بدو شده است؟!.

تکبّر و خودبزرگ‌بینی توخالی است که به حقیقت دعوت نمی‌نگرد، بلکه به شخص دعوت‌کننده نگاه می‌کند:

﴿ أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ؟ ﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟!.

چه عیبی دارد خدا از میان بندگانش یکی را برگزیند ... خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی وامی‌گذارد . . . و بدو ذکر را ـ یعنی وحی و رهنمودها و رهنمونهای تذکّر و تدبّری که در بر دارد ـ حواله می‌دارد. در این گزینش بنده‌ای از بندگان یزدان که خدا خودش در او آمادگی و استعداد را سراغ دارد، چه عیب و کم و کاستی است، خدائی که آفریدگار انسانها و نازل‌کنندهٔ وحی است؟ این شبههٔ واهی و سستی است و جز به دلها و درونهای منحرف و کجرو راه پیدا نمی‌کند، دلها و درونهای کسانی که نمی‌خواهند به دعوت بنگرند تا حقّ و حقیقتی و صدق و صداقتی را ببینند که در آن است. بلکه به دعوت‌کننده می‌نگرند و خودشان را بزرگ‌تر از آن می‌بینند که از فردی از افراد بشر پیروی بکنند، از ترس این که نکند در پیروی آنان از دعوت، فداکاری و از خودگذشتگی برای دعوت‌کننده باشد و مایهٔ تعظیم و تکریم دعوت‌کننده گردد. در صورتی که این‌گونه مردمان خودشان را بالاتر و والاتر از اقرار و اعتراف و تسلیم و پذیرش می‌دانند.

این است که به خودشان می‌گویند:

﴿ أَبَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذَنْ لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود.

یعنی اگر این کار زشت و ناپسند از ما سر بزند، ما گمراه و دیوانه بشمار می‌آئیم! عجیب‌ترین چیز این است که خود را گمراه می‌دانند اگر از هدایت پیروی کنند! و خویشتن را دچار دیوانگیها ـ نه یک دیوانگی ـ می‌دانند اگر به زیر سایه‌های ایمان درآیند!

بدین خاطر است که پیغمبرِ خود را متّهم می‌سازند، پیغمبری که یزدان او را برگزیده است تا ایشان را در راه حقّ و اعتدال رهنمود گرداند. او را به دروغگوئی و خودخواهی متّهم می‌سازند:

﴿ بَلْ هُوَ كَذّٰابٌ أَشِرٌ ﴾.

بلکه او بسیار دروغگو و خودخواه است (و با تکبّر و جاه‌طلبی می‌خواهد بر ما ریاست کند).

دروغگو است و بدو وحی نگردیده است. خودخواه و جاه‌طلب است. با حرص و آز زیادی می‌خواهد مکانت و منزلت به دست بیاورد!.. این اتّهامی است که به هر دعوت‌کننده‌ای زده‌اند. اتّهام دعوت‌کننده این بوده است که او دعوت را پرده‌ای برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن مقاصد و مصالح خود می‌گرداند . . . این ادّعای کسانی بوده است که کوردل هستند و بینش خود را از دست داده‌اند، و انگیزه‌های دلها و درونها را درک و فهم نمی‌کنند.

در آن هنگام که روند قرآنی به شیوهٔ داستانی خود ادامه می‌دهد و از داستانی سخن می‌گوید که در تاریخ گذشته است، ناگهان رو می‌کند و انگار کار حاضر و آماده است، و رخدادها پیش آمده است و در جریان است. از چیزی سخن می‌گوید که هرچه زودتر روی می‌دهد، و از این چیزی که هرچه زودتر روی می‌دهد بیم می‌دهد و بدان تهدید می‌کند:

﴿ سَيَعْلَمُونَ غَداً مَنِ الْكَذّٰابُ الْأَشِرُ ﴾.

فردا خواهند دانست که بسیار دروغگوی متکبّر و خودخواه کیست!.

فردا حقیقت را برایشان معلوم می‌دارد. آنان از وقوع چنین حقیقتی، رهائی و نجاتی ندارند. این حقیقت، پرده از بلای ویرانگر و خانمانسوز دروغگوی متکبّر کنار می‌زند و آشکار و نمودارش می‌سازد!

﴿ إِنّٰا مُرْسِلُوا النّٰاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ. فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ. وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمٰاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ، كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴾.

ما ماده شتر را برای امتحان ایشان خواهیم فرستاد. بنگر و ببین که چه می‌کند و بر سر آنان چه می‌آید، و بسیار شکیبائی داشته باش (که خدا با تو است، و دستشان را از اذیّت و آزارت کوتاه خواهد کرد). به آنان بگو که آب (چاهی که دارند، به فرمان خدا) میان ایشان و شتر تقسیم شده است (یک روز مال شما و یک روز متعلّق به شتر است). نوبت هر کدام که باشد، بر سر آب می‌رود.

خوانندهٔ این قرآن می‌ایستد و چیزی را ورانداز می‌نماید و می‌پاید که روی خواهد داد، وقتی که خدا شتر را برای امتحان ایشان می‌فرستد، و آن شتر آزمونی می‌گردد که حقیقت و ماهیّت آنان را معلوم می‌کند و نشان می‌دهد. پیغمبر ـ یعنی پیغمبرِ ﷺ ایشان ـ می‌ایستد و می‌نگرد تا چه بشود. به فرمان پروردگار باید شکیبائی کند و راجع بدیشان صبر پیش گیرد تا امتحانشان شروع گردد و به پایان بیاید. همراه آن پیغمبر ﷺ تعلیمات و مقرّراتی است . . . آب در میان قبیله دو قسمت می‌شود. یک قسمت بدیشان می‌رسد، و یک قسمت بهرهٔ شتر است ـ قطعاً این شتر ماده، شتر ویژه‌ای و دارای ویژگیهای معیّنی بوده است که این شتر را نشانه و معجزه‌ای گردانیده است ـ یک روز شتر بر سر این آب می‌آید و از آن استفاده می‌نماید، و یک روز آنان به سوی آن آب می‌روند و از آن استفاده می‌کنند. هم شتر و هم آنان در روز مشخّص خود از آب می‌نوشند و بس.

آن گاه روند قرآنی به شیوهٔ داستانسرائی برمی‌گردد، و به روایت آنچه بعد از آن شده است و از ایشان سر زده است، می‌پردازد:

﴿ فَنٰادَوْا صٰاحِبَهُمْ فَتَعٰاطىٰ فَعَقَرَ ﴾.

قوم ثمود، یار خود (قدّار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد.

یار ایشان یکی از گروه مفسدان در شهر بود. آن مفسدانی که یزدان جهان در بارهٔ ایشان در سورهٔ نمل فرموده است:

﴿ وَكٰانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ يُصْلِحُونَ ﴾.

در آن شهر (که حِجْر نام داشت) نه گروهک بودند که در سرزمین (آنجا با آراء و تبلیغ و خرابکاری خود) تباهی می‌کردند و به اصلاح (حال خویش و جامعه)

نمی‌پرداختند. (نمل/۴۸)

این فرد همان کسی است که یزدان جهان در بارهٔ او در سورهٔ شمس فرموده است:

﴿ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴾.

آن گاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند). (شمس/۱۲)

گویند: این شخص میخوارگی کرد و مست گردید تا دلیر شود و جرأت پیدا کند کاری را بکند که می‌خواست بدان اقدام کند. این کار پی کردن شتری بود که خداوند آن را به عنوان معجزه‌ای برای ایشان فرستاده بود، و پیغمبرشان آنان را برحذر داشته بود از این که بدان آسیبی برسانند. چراکه اگر آسیبی بدان برسانند خداوند ایشان را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد:

﴿ فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَىٰ فَعَقَرَ ﴾.

قوم ثمود، یار خود (قدّار پسر سالف) را صدا زدند (که بیا این شتر را بکش). او هم بی‌باکانه دست به کار شد و شتر را پی کرد.

آزمایش به پایان آمد و بلا دررسید:

﴿ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ؟ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من به چه منوالی بوده است (و به چه شکلی کافران را دربر گرفته است؟!).

این پرسش جنبهٔ شگفت‌زده کردن و به هراس انداختن را دارد. این پرسش وقتی مطرح است که پس از بیم دادن و برحذر داشتن هنوز عذاب دامنگیرشان نگردیده است:

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴾.

ما بر آنان صدای سهمناک سر دادیم و ایشان همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع‌آوری می‌کند.

قرآن این صدا را شرح و بسط نمی‌دهد. هرچند که در سورهٔ «فصّلت» این صدا را صاعقه می‌نامد:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) رویگردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم. (فصلت/۱۳)

چه بسا واژهٔ صاعقه توصیف صدا بوده، و این صدا صدای صاعقه باشد. یا این که صاعقه اثری از آثار صدائی باشد که نمی‌دانیم آن صدا را چه کسی و چه چیزی سر داده است.

به هر حال یک صدا بر سر آن قوم کشیده شد. بر سرشان آورد آنچه که آورد. کاری با آنان کرد که ایشان را بسان گیاه خشکی درآورد که صاحب چهارپایان در آغل جمع‌آوری می‌کند:

﴿ كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ﴾.

بسان گیاه خشکی که صاحب چهارپایان در آغل جمع‌آوری می‌کند.

مُحْتَظِر به کسی می‌گویند که آغل و چهاردیواری برای حیوانات خود می‌سازد. او آغل و چهاردیواری را از چوبهای خشک تهیّه می‌بیند و می‌سازد. آن قوم هم بسان آن چوبهای خشک گردیدند، چوبهای خشک که خشک می‌گردد و درهم می‌شکند و تکّه تکّه و پرپر می‌شود. یا این که کسی که آغل و چهاردیواری برای چهارپایان خود می‌سازد، گیاهان خشک را برای حیوانات خود جمع‌آوری می‌کند، و حیوانات او از آن شاخه‌ها و گیاهان خشک می‌خورند. آن قوم بسان همچون چوبها و گیاهان خشک و پرپر درآمدند وقتی که آن یک صدا را شنیدند!

صحنهٔ دردناک هراس‌انگیزی است. پاسخ خودبزرگ‌بینی و تکبّر را بیان می‌دارد. ناگهان خود بزرگ‌بینان و متکبّران بسان گیاهان خشکیده درمی‌آیند، گیاهان خشکیدهٔ بی‌ارزشی همگون گیاهان خشکیدهٔ کسی که گیاهان را برای چهارپایانش گرد می‌آورد!

در برابر این صحنهٔ خشن هولناک، دلهایشان را به سوی قرآن برمی‌گرداند تا متذکّر گردند و بیندیشند و به تدبّر و تفکّر بپردازند. قرآن برای تذکّر و تدبّر، ساده و آسان

ساخته شده است:

﴿ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ. فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را آسان ساخته‌ایم. آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟.

پرده روی گیاهان خشک بی‌ارزش فرومی‌افتد. صحنه‌ای از آن در چشم باقی است، و در دل از آن اثری برجا است. قرآن کسی را فرامی‌خواند که پند می‌گیرد و می‌اندیشد ...



آن گاه پرده از حلقهٔ تازهٔ بعدی ـ به دنبال حلقهٔ قبلی ـ در خطّ سیر تاریخ کنار می‌رود، حلقهٔ تازه‌ای که آن هم در جزیرةالعرب روی داده است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ. إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ. نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا. كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ. وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ. وَ لَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ. وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ. فَذُوقُوا عَذَابِي وَ نُذُرِ. وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ ﴾.

قوم لوط نیز بیم دادنها و برحذرداشتنهای (پیغمبر خود لوط) را تکذیب کردند. ما بر آنان تندبادی که ریگها را به حرکت درمی‌آورد گماشتیم (و همگان را هلاک ساختیم) جز خاندان و پیروان لوط را که ما سحرگاهان ایشان را نجات دادیم (و از آن سرزمین بلازده رهائیشان بخشیدیم). این نعمتی بود از جانب ما (به آل لوط). ما این‌گونه کسی را پاداش می‌دهیم که شکرگزار باشد. لوط ایشان را از گرفتار کردن و کیفر دادن ما بیم داد، ولی آنان بر شکّ و گمان خود نسبت به بیم دادنها و برحذرداشتنها افزودند و (بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند). و با لوط در بارهٔ مهمانانش سخن گفتند (و از او خواستند آنان را در اختیار ایشان برای انجام کار منافی عفّت بگذارد). ما چشمانشان را کور کردیم، (و بدیشان گفتیم:) بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای مرا. بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده و پایدار به سراغ ایشان آمد. پس بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای مرا. ما قرآن را (برای یاد گرفتن) ساده و آسان نموده‌ایم، آیا پندپذیری و عبرت‌گیری هست؟.

داستان لوط به طور مشروح در موارد دیگری آمده است. مقصود از بیان آن در اینجا شرح و بسط آن نیست. بلکه مراد از آن درس عبرتی است که از فرجام تکذیب کردن گرفته می‌شود. بیان می‌گردد که تکذیب کردن به عذاب دردناک گرفتار آمدن را در پی دارد. بدین خاطر داستان لوط با یادآوری چیزی آغاز می‌گردد که از ایشان سر زده است. آنچه از ایشان سر زده است تکذیب کردن و دروغ نامیدن بیم دادنها و برحذرداشتنها است:

﴿كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالنُّذُرِ ﴾.

قوم لوط نیز بیم دادنها و برحذرداشتنها(ی پیغمبر خود لوط) را تکذیب کردند.

به دنبال این اشاره، عذاب و عقاب و کیفری را توصیف می‌کند که گریبانگیرشان گردیده است و بر سرشان آمده است:

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً إِلاّ آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ. نِعْمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ... ﴾.

ما بر آنان تندبادی که ریگها را به حرکت درمی‌آورد گماشتیم (و همگان را هلاک ساختیم) جز خاندان و پیروان لوط را که ما سحرگاهان ایشان را نجات دادیم (و از آن سرزمین بلازده رهائیشان بخشیدیم). این نعمتی بود از جانب ما (به آل لوط). ما این‌گونه کسی را پاداش می‌دهیم که شکرگزار باشد ....

«حَاصِب»: بادی است که سنگریزه‌ها را برمی‌دارد. در جاهای دیگری آمده است که یزدان جهان سنگهائی از گِل به سویشان روانه کرد. واژهٔ حاصب دارای طنین است. انگار فرو افتادن سنگ و برخورد آن با چیزی است. بیانگر شدّت و حدّت و درشتی و پرخاشی است که با فضای صحنه مناسبت دارد. جز آل لوط ـ مگر

همسرش ـ نجات نیافت. نجات ایشان نعمتی از سوی یزدان به عنوان پاداش ایمانشان و سپاسگزاریشان بود...

﴿ کَذٰلِکَ نَجْزِي مَنْ شَکَرَ ﴾.

ما این گونه کسی را پاداش می‌دهیم که شکرگزار باشد.

سپاسگزار نعمت را نجات می‌دهیم و در گیر و دار مهلکه‌ها و نابود گشتنها و ترسها و هراسها بدو نعمت می‌بخشیم.

هم اینک روند قرآنی دو سوی داستان را بیان کرده است: یک سوی آن تکذیب کردن، و دیگر سوی آن سخت گرفتار نمودن و کیفر دادن است. روند قرآنی برمی‌گردد و با اندک شرح و بسطی چیزی را ذکر می‌کند که میان این دو سو روی داده است . . . این هم راهی از راه‌های سخن گفتن از داستان است، وقتی که مراد بیان پیامهای مشخّصی باشد که در این خطّ سیر و بدین روال گفته می‌شود.[1] این شرح و بسط عبارت است از:

﴿ وَ لَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنٰا فَتَمٰارَوْا بِالنُّذُرِ. وَ لَقَدْ رٰاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَطَمَسْنٰا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذٰابِي وَ نُذُرِ. وَ لَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُکْرَةً عَذٰابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴾.

لوط ایشان را از گرفتار کردن و کیفر دادن ما بیم داد. ولی آنان بر شکّ و گمان خود نسبت به بیم دادنها و برحذر داشتنها افزودند (و بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند). و با لوط در بارهٔ مهمانانش سخن گفتند (و از او خواستند آنان را در اختیار ایشان برای انجام کار منافی عفّت بگذارد). ما چشمانشان را کور کردیم، (و بدیشان گفتیم:) بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای مرا. بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده و پایدار به سراغ ایشان آمد.

از دیرباز لوط قوم خود را از فرجام کار زشت و پلشت همجنس بازی‌ای بیم داده بود که مرتکبش می‌شدند. ولی آنان بر شکّ و گمان خود نسبت به بیم دادنها و برحذرداشتنها افزودند و بدانها باور نکردند و بیراهه رفتند. با پیغمبرشان در این باره ستیز ورزیدند و به جدال پرداختند. فسق و فجور و بیشرمی آنان بدانجا رسید که با خود او در بارهٔ تحویل مهمانانش بدیشان سخن گفتند. مهمانان لوط فرشتگان بودند. قوم لوط ایشان را نوجوانان زیبائی گمان برده بودند. این بود آتش همجنس‌بازی کثیف و پلید ایشان شعله‌ور گردید! به سوی لوط تاختند و بر او پریدند. می‌خواستند به مهمانانش تعدّی و تجاوز کنند. دیگر نه بزرگمنشی کردند و نه خجالت کشیدند. بی‌باک از این بودند که حرمت پیغمبرشان را نمی‌گیرند، پیغمبری که ایشان را از عاقبت این همجنس‌بازی کثیف و پلید و ناسالم و نادرست برحذر داشته بود و بیم داده بود.

در این هنگام دست قدرت دخالت کرد، و فرشتگان برای انجام وظیفه‌ای که بدیشان واگذار شده بود و به خاطر آن آمده بودند، به حرکت درآمدند:

﴿ فَطَمَسْنٰا أَعْيُنَهُمْ ﴾.

ما چشمانشان را کور کردیم.

دیگر نه کسی را و نه چیزی را دیدند، و نتوانستند بر لوط بتازند و بپرند و مهمانان او را نگاه دارند! اشاره کردن به کور کردن چشمان ایشان، جز در این مورد و آن هم این گونه آشکار و روشن نیامده است. در جای دیگر آمده است:

﴿ قٰالُوا: يٰا لُوطُ إِنّٰا رُسُلُ رَبِّکَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْکَ ﴾.

(فرشتگان بعد از اطّلاع از پریشانی لوط و اصرار بزهکاران، به لوط) گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم. (این زشتکاران) دستشان به تو نمی‌رسد (و نمی‌توانند کوچکترین بلا و کم‌ترین زیانی به تو برسانند) . . . (هود/۸۱)

در اینجا ذکر حالتی را افزوده است که ایشان را بازداشته است از این که بتوانند به لوط دسترسی پیدا کنند و زیان و ضرری برسانند. این حالت، کور شدن چشمها است!

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن». فصل: «داستان در قرآن»، چاپ *دارالشروق*.

در همان حال که روند قرآنی راه خود را در داستانسرائی ادامه می‌دهد، ناگهان به چیزی می‌پردازد که انگار حاضر و آماده و در جلو دیدگان است. ناگهان خطاب به عذاب‌دیدگان و شکنجه‌شوندگان رو می‌کند و می‌گوید:

﴿ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾.

پس بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای مرا.

این همان عذاب و عقابی است که از آن برحذر داشته می‌شدید، و این همان بیم دادنها و برحذرداشتنهائی است که در باره‌اش به ستیز و جدال می‌پرداختید!

کور شدن چشمها در شب بوده است . . . شب را به انتظار بامدادی بسر برده‌اند که خدا در آن مقدّر و مقرّر فرموده بود همگی آنان گرفتار آیند:

﴿ وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴾.

بامدادان عذاب پیاپی و کوبنده و پایدار به سراغ ایشان آمد.

این همان عذابی است که در روند قرآنی با شتاب از آن سخن رفته است. همان تندبادی است که ریگها را به حرکت درآورده است و زمین را از لوث و از فساد آنان پاک گردانده است.

باز هم شیوهٔ بیان و عرضه کردن تغییر می‌کند، و صحنه را حاضر می‌آورد، آن گونه که گوئی همین لحظه روی داده است. عذاب شوندگان فریاد زده می‌شوند در حالی که دارند عذاب می‌بینند:

﴿ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ ﴾.

(بدیشان گفتم:) پس بچشید عذاب و عقاب مرا، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای مرا.

آن گاه پیرو مشهور و معهود، به دنبال صحنهٔ خشن و ناگوار، درمی‌رسد:

﴿ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را (برای یادگیری) ساده و آسان نموده‌ایم، آیا پندپذیری و عبرت‌گیری هست؟.

❁

این حلقه‌ها با حلقه‌ای که مربوط به خارج از جزیرةالعرب است، و با نابودگاه و نقش زمین شدنی از نابودگاه‌ها و نقش زمین شدنهای مشهور و مذکور، به پایان می‌آید. این صحنه با اشارهٔ سریع و گذرائی خاتمه می‌پذیرد:

﴿ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ. كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا، فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

بیدارباشها و هوشدارها (یکی پس از دیگری) به سراغ فرعونیان آمد. آنان همهٔ آیات ما را تکذیب کردند، و ما هم ایشان را گرفتار کردیم و کیفر دادیم بسان گرفتار ساختن و کیفر دادن خدائی چیره و پیروز و قدرتمند و زبردست.

این‌گونه داستان فرعون و فرعونیان از دو سو مختصر و کوتاه می‌شود: به سراغ فرعون و فرعونیان آمدن بیدارباشها و هوشدارهای پیاپی، و تکذیب کردن آنان آن بیدارباشها و هوشدارها و آیاتی که پیغمبرشان برایشان آورده بود و گرفتار شدن آنان بعد از آن در دست خداوند چیره و پیروز و قدرتمند و زبردست . . . اشاره به عزّت و اقتدار یزدان دادار، سایه روشنهای شدّت و حدّت خود را در گرفتار ساختن و به کیفر رساندن را دارد. در آن اشاره‌ای هم به اعتزاز و اقتدار فرعون بر ظلم کردن و ستم ورزیدن است. عزّت باطل، ضائع گردیده است و هدر رفته است، و اقتدار خیالی سقوط کرده است و فرو افتاده است. خداوند او را و فرعونیان را گرفته است و به کیفرشان رسانده است، خداوندی که واقعاً با عزّت و با اقتدار است و عزّت او برقرار و قدرت او پایدار است. خداوند فرعون و فرعونیان را سخت فرو گرفت، فرو گرفتن شدیدی که مناسبت داشت با ظلم و ستم و قدرت‌نمائی و تاخت و تاز و بگیر و ببندی که به راه انداخته بود.

بر این حلقهٔ واپسین، بر بالای نابودگاه و نقش زمین شدن فرعون قلدر و زورگو، پرده فرو می‌افتد . . .

❁

اینک که پرده فرو افتاده است بر روی واپسین صحنه

از صحنه‌های عذاب و عقاب و تنبیه کردن و کیفر دادن، و تکذیب‌کنندگان حاضرند و می‌بینند و صدای این صحنه‌ها را احساس می‌کنند . . . اینک که نقش زمین شدنها و نابودگاه‌ها بر صفحهٔ خیال ایشان پیاپی حاضر و ظاهر می‌شود، و بر احساس و شعورشان فشار وارد می‌آورد . . . اینک خطاب را متوجّه ایشان می‌کند، و آنان را از این‌گونه نقش زمین شدنها و نابودگاه‌ها برحذر می‌دارد، و ایشان را از چیزی می‌ترساند که بدتر و سخت‌تر از اینها است:

﴿ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ؟ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ؟ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ. بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَ أَمَرُّ. إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ: ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ. إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ. وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ. وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ. وَ كُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ﴾.

(ای قریشیان!) آیا کافران شما بهتر از آنانی هستند که برایتان روایت کردیم. (مثل: قوم نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون؟!). یا این که برای شما امان‌نامه‌ای در کتابها (از سوی خدا) نازل شده است (مبنی بر این که کافرانتان را عذاب نمی‌رسانیم؟!) یا این که می‌گویند: ما جمعیّت متّحد و نیرومند شکست‌ناپذیری هستیم و همدیگر را یاری می‌دهیم و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم. جمعیّت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند. بلکه موعدشان قیامت است، و قیامت بلای آن عظیم‌تر و تلخ‌تر (از کشتن و اسارت این جهانی برای ایشان) است. قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود:) بچشید لمس و پسودهٔ دوزخ را. ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (نه تنها اعمال ما از روی حکمت است، بلکه توأم با نهایت قدرت است. چرا که) فرمان ما فرمانی بیش نیست، (و چنان با سرعت انجام می‌گیرد که انگار همسان با یک چشم برهم زدن، و) همانند یک نگاه سریع و با عجله است. ما اشخاص همچون شما را (در روزگاران پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم. آیا پند پذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟! هر کاری را که کرده‌اید، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

این بیم دادن از عذاب دنیا و عذاب آخرت است. این بیم دادن هیچ‌گونه شکّ و تردیدی در راستی و درستی آن نیست. هیچ‌گونه راه گریزی و هیچ‌گونه امید به فراری و رهائی از آن وجود ندارد. هیچ‌گونه اشتباهی در حساب و کتاب اتّفاق نمی‌افتد. با هیچ‌گونه حیله و نیرنگی از سزا و جزا نمی‌توان گریز زد!

این نقش زمین شدنها و مهلکه‌های تکذیب‌کنندگان پیشین است. چه چیزی شما را از همچون فرجام و سرنوشتی به دور می‌دارد؟

﴿ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ؟ ﴾.

(ای قریشیان!) آیا کافران شما بهتر از آنانی هستند که برایتان روایت کردیم (مثل: قوم نوح، عاد، ثمود، لوط، فرعون؟!).

امتیاز کفّار شما بر آن کافران چیست؟

﴿ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ؟ ﴾.

یا این که برای شما امان‌نامه‌ای در کتابها (از سوی خدا) نازل شده است (مبنی بر این که کافرانتان را عذاب نمی‌رسانیم؟!).

آیا بر این امان‌نامه کتابهای آسمانی گواهی می‌دهند، این است که شما از پیامدها و پسامدهای کفر ورزیدن و تکذیب کردن معاف می‌باشید؟ . . نه این است و نه آن است. شما بهتر از آنان نیستید، و در کتابهای آسمانی امان‌نامه‌ای برای شما وجود ندارد. در آنجا که قیامت است جز ملاقاتِ فرجامی و رسیدن به سرنوشتی نیست که کافرانِ پیش از شما بدان گرفتار می‌آیند بدان

شکل و صورتی که یزدان برای شما مقرّر و مقدّر می‌فرماید.

آن گاه روند قرآنی، خطاب بدیشان را پایان می‌دهد، و از آن به خطاب عامّ می‌پردازد. در این خطاب عام از کار و بارشان اظهار شگفت می‌کند:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ: نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ ﴾.

یا این که می‌گویند: ما جمعیّت متّحد و نیرومند شکست‌ناپذیری هستیم و همدیگر را یاری می‌دهیم و از دشمنان خود انتقام می‌گیریم.

این سخن را وقتی می‌گویند که جمعیّت خود را می‌بینند و قدرت و قوّتشان آنان را به شگفت می‌آورد. از این همایش و اتّحاد خود مغرور می‌شوند و گول می‌خورند و می‌گویند: قطعاً ما پیروزیم و هیچ کسی نمی‌تواند ما را شکست بدهد و بر ما چیره بشود.

در اینجا است بدیشان اعلام و اعلان می‌دارد، اعلام و اعلانی که در همه جا می‌پیچد و قاطعانه است و کار را یکسره می‌سازد:

﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾.

جمعیّت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند.

همایش و اتّحادشان ایشان را مصون و محفوظ نمی‌دارد. قدرت و قوّتشان یاری و کمکشان نمی‌کند ... آن کسی که بدیشان چنین اعلام و اعلان می‌دارد خداوندگار توانا و چیره بر همگان و همه کار است. این چنین بوده است و روی داده است، و قطعاً هم این چنین خواهد بود و روی خواهد داد!

بخاری در سخنی که به ابن عبّاس نسبت می‌دهد می‌گوید: پیغمبر ﷺ فرمود بدان گاه که در خیمه‌ای بود که روز بدر برایش زده بودند:

(أَنْشِدُكَ عَهْدَكَ وَ وَعْدَكَ اللّٰهُمَّ إِنْ شِئْتَ لَمْ تُعْبَدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَداً . . .).

«خداوندا تو را به عهدت و به وعده‌ات قسم می‌دهم. خدایا اگر خواسته‌ای که پس از امروز در زمین هرگز پرستیده نشوی . . .».

پس ابوبکر ؓ دستش را گرفت و عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا این بس تو را که بر پروردگارت الحاح و اصرار کردی!.. پس پیغمبر ﷺ بیرون رفت و به سوی زرهِ خود پرید و آن را به تن کرد و گفت:

﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾.

جمعیّت ایشان به زودی شکست می‌خورند و پشت می‌کنند و می‌گریزند.

در روایتی که ابن ابی حاتم به عکرمه نسبت می‌دهد، می‌گوید: وقتی که این آیه نازل شد:

﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾.

عمر گفت: کدام جمعیّت شکست می‌خورد؟ کدام جمعیّت چیره می‌شود؟ . . عمر گفته است: وقتی که روز بدر فرارسید پیغمبر خدا ﷺ را دیدم به سوی زره می‌پرد و آن را به تن می‌کند و می‌فرماید:

﴿ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ ﴾.

همان روز تفسیر این آیه را فهمیدم!

این تازه شکست دنیا بود، ولیکن این واپسین شکست نیست. این شکست شدیدترین و سخت‌ترین شکست نیست. روند قرآن در اینجا از ذکر شکست بازمی‌ایستد تا شکست دیگری را بیان دارد:

﴿ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ السَّاعَةُ أَدْهىٰ وَ أَمَرُّ ﴾.

بلکه موعدشان قیامت است، و قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر (از کشتن و اسارت این جهانی برای ایشان) است.

قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر از هر عذابی است که در این کرهٔ زمین دیده‌اند یا این که می‌بینند. قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تر از هر صحنه‌ای است که دیده‌اند و در آنچه گذشت ترسیم گردیده است. از قبیل: طوفان، باد تند و سرد صرصر، صاعقه، طوفان شن، گرفتار آمدن فرعون و فرعونیان به عذاب خداوند چیره و توانا و شکوهمند!

شرح و بسط نفرموده است چگونه قیامت بلای عظیم‌تر و تلخ‌تری است. در صحنهٔ خشنی از صحنه‌های قیامت این امر را تا اندازه‌ای بازگو کرده است:

﴿ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ. يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴾.

قطعاً گناهکاران، گمراه و دیوانه و گرفتار آتشند. روزی داخل آتش، بر رخساره روی زمین کشیده می‌شوند (و بدیشان گفته می‌شود:) بچشید لمس و پسودهٔ دوزخ را.

در گمراهی و ضلالتی خواهند بود که خردها و جانها را عذاب می‌دهد. در آتش سراپا شعله‌ای خواهند بود که پوستها و بدنها را داغ می‌کند . . . این عذاب مقابل چیزی است که ایشان و امثال ایشان قبلاً می‌گفتند:

﴿ أَ بَشَراً مِنَّا وَاحِداً نَتَّبِعُهُ؟ إِنَّا إِذَنْ لَفِي ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ ﴾.

آیا از انسانی از خودمان پیروی کنیم که تنها (و بدون قوم و عشیره) هم هست؟ در صورت پیروی از او، ما گمراه و دیوانه خواهیم بود.

تا بدانند گمراهی کجا خواهد بود و آتش سراپا شعله کجا خواهد بود.[۱]

آنان در آتش با درشتی و تحقیر بر رخساره کشیده می‌شوند. این هم مقابل افتخار به قوّت و قدرتی است که داشته‌اند و تکبّری است که می‌ورزیده‌اند. با شکنجهٔ روانی بر عذابشان افزوده می‌شود، عذابی که انگار همین لحظه آماده است و گوشها آن را می‌شنوند و چشمها آن را می‌بینند:

﴿ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴾.

بچشید لمس و پسودهٔ دوزخ را.



قرآن مجید در سایهٔ این صحنهٔ هراس‌انگیز تکان‌دهنده، روی سخن را به جملگی مردمان به طور عامّ، و بدان قوم به طور خاصّ، می‌کند، تا حقیقت قضا و قدر یزدان و حکمت و تدبیر او را به دلهایشان بیندازد و استوار و پایدارش سازد.

این گرفتار کردن در دنیا است، و این عذاب در آخرت است. رسالتهائی که پیش از اینها بوده است و بیدارباشها و هوشدارباشهائی که شده است، قرآن و همهٔ کتابهای آسمانی، و هر چیزی که پیرامون همهٔ اینها بوده است، از قبیل: آفریدن و هستی یافتن و ادارهٔ جهان هستی، همهٔ اینها، و هر چیز کوچک و بزرگی که با قضا و قدر یزدان آفریده شده است. با قصد و هدف اداره می‌شود، و با حکمت و کار به جائی رو به راه می‌گردد. هیچ چیزی ناسنجیده نیست. هیچ چیزی بیهوده نیست. هیچ چیزی از روی تصادف سر از گریبان عدم برنیاورده است. هیچ چیزی ناگهانی برنجوشیده است و پدیدار نگردیده است:

﴿ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴾.

ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.

هر چیزی را . . . هر چیز کوچکی و هر چیز بزرگی را. هر چیز گویائی و هر چیز ساکتی را. هر چیز متحرّکی و هر چیز ساکنی را. هر چیز گذشته‌ای و هر چیز حاضری را. هر معلومی و هر مجهولی را. همه چیز را . . . به اندازهٔ لازم آفریده‌ایم . . .

هر چیزی را به اندازهٔ لازم آفریده‌ایم، اندازه‌ای که حقیقت آن چیز را مشخّص می‌دارد، صفت آن چیز را معیّن می‌کند، مقدار آن را مشخّص می‌سازد، زمان آن را معیّن می‌دارد، مکان آن را مشخّص می‌نماید، ارتباط آن را با سائر چیزهای پیرامون آن معیّن می‌سازد، و تأثیر آن را در هستی این جهان معلوم می‌نماید.

این نصّ کوتاه و اندک قرآنی، به حقیقت بزرگ و سترگ و فراگیری اشاره می‌کند. مصداق این حقیقت، سراسر این جهان هستی است. حقیقتی است که دل آن را به تمام و کمال درک می‌کند وقتی با این جهان هستی روبرو می‌گردد، و با آن همآوا و همنوا می‌شود، و بدان پاسخ می‌گوید، و از آن دریافت می‌دارد و می‌شنود، و احساس می‌کند که این جهان هستی آفریدهٔ هماهنگی است و دارای سنجش دقیقی و ظریفی است. هر چیزی

۱- واژهٔ «سُعُر» در این آیه دو معنی دارد: الف ـ دیوانگی و جنون. ب ـ آتش سراپا شعله. مؤلّف بیشتر معنی دوم را در نظر داشته است. (مترجم)

در این جهان هستی به اندازه لازم است، به اندازه‌ای که این هماهنگی و سنجش مطلق را محقّق می‌سازد و پیاده می‌کند. هماهنگی و سنجشی که پرتو آن یکسره به دل می‌افتد وقتی که با این جهان هستی روبرو می‌گردد.

آن‌گاه پژوهش و دیدن و آزمودن، از درک و فهم این حقیقت، به اندازهٔ لازم هر چیزی در جهان پی می‌برد، آن اندازهٔ لازمی که وسائل و ابزار بشری به کشف آن نائل می‌آید، و عقل و خرد آدمی توان درک و فهم آن را دارد، و فطرت بدان آگاهی پیدا می‌کند، بدان اندازه که صدای هماهنگی جهان با سرشت می‌آمیزد، و سروش آن به گوش جان آواز همنوائی و همآوائی می‌خواند. خود فطرت تکّه‌ای از این جهان آفریدهٔ هماهنگ است، و هر چیزی در جهان به اندازهٔ لازم آفریده شده است و به هستی گسیل گردیده است.

دانش نوین به گوشه‌هائی از این حقیقت دسترسی پیدا کرده است، بدان اندازه که با وسائل و ابزاری که دارد به درک و فهم این حقیقت می‌تواند دستیابی پیدا کند . . .

دانش نوین از روی هماهنگی میان فاصله‌های ستارگان و سیّارگان و حجم و توده و جاذبه‌ای که میان آنها است به جائی رسیده است که دانشمندان می‌توانند موقعیّت ستارگان و سیّارگان را مشخّص کنند که هنوز آنها را ندیده‌اند. امّا هماهنگی، مقتضیِ بودن آنها در جایگاه‌هائی است که دانشمندان مشخّص می‌کنند. همین وجود آنها در موقعیّت خود است که ظواهر معیّنی را در حرکت سیّارگانی که آنها را رصد می‌کنند و می‌پایند، تفسیر می‌کند . . . سپس همان می‌شود که فرض کرده‌اند و درنظر گرفته‌اند. محقّق شدن فرضیّه و نظریّهٔ دانشمندان بیانگر دقّت بی‌نهایت در تقسیم این ستارگان و سیّارگان در گسترهٔ فراخ و شگفت‌انگیز فضا است، آن هم با نسبتهای مقرّر و معیّنی که در میان آنها است و خلل نمی‌پذیرد و آشفتگی نمی‌شناسد!

دانش نوین تا بدانجا هماهنگی را در قرار گرفتن این زمینی که بر روی آن زندگی می‌کنیم تشخیص داده است، هماهنگی‌ای که باید باشد تا زمین شایسته و بایستهٔ نوعی حیات باشد که خدا در زمین مقرّر و مقدّر فرموده است، که اگر در نسبتی از نسبتهای موجودی که در میان ستارگان و سیّارگان است، کم‌ترین خللی رخ دهد، موجب نابودی حیات به طور کلّی بر روی زمین می‌گردد، یا این که اصلاً اجازه نمی‌دهد حیاتی بر روی زمین شکل بگیرد و پدیدار بشود. حجم این زمین، تودهٔ آن، دوری زمین از خورشید، تودهٔ خورشید، درجهٔ حرارت خورشید، میل محوری زمین بدین اندازه‌ای که هست، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، دوری ماه از زمین، حجم ماه، تودهٔ ماه، تقسیم آب و خشکی در زمین، و هزاران نسبت از این نسبتهائی که مقرّر و معیّن است و کاملاً سنجیده و حساب شده است، اگر در هریک از این نسبتها خللی ایجاد گردد همه چیز متغیّر و دگرگون می‌شود، و همین یک خلل، پایان‌بخش عمر این حیات بر این زمین می‌گردد!

دانش نوین به درک هماهنگی موجود در میان تعداد زیادی از ضوابط و قواعدی نائل گردیده است که حیات را نگاه می‌دارند و مایهٔ ادامهٔ حیات می‌گردند، و میان جانداران و محیط و شرائط پیرامونشان همآوائی برقرار می‌کنند، و این یکی را با آن یکی همنوا می‌سازند . . . تا بدانجا که اندیشه‌ای به انسان در بارهٔ آن حقیقت ژرف بزرگی عطاء می‌کنند که این آیه بدان اشارت دارد. نسبت میان عوامل حیات و ماندگاری و میان عوامل مرگ و نابودی در محیط زندگی و در سرشت جانداران، پیوسته محفوظ است بدان اندازه که به پیدایش حیات و ماندن و ادامهٔ آن اجازه می‌دهد. در عین حال انتشار حیات را تا بدانجا محدود می‌سازد که شرائط و ظروفِ آماده و لازم برای جانداران، کافی و بسنده نباشد، و در وقتی از اوقات نتوانند همزیستی و زندگانی بکنند!

شاید مفید باشد اشارهٔ گذرائی به گوشه‌ای از این هماهنگی موجود در ارتباط‌های برخی از جانداران با برخی دیگر داشته باشیم. هرچند که تا اندازه‌ای مفصّل در سوره‌های دیگر به هماهنگی موجود در بنیاد ساختار

جهان، و موجود در شرائط و ظروف کرهٔ زمین، اشاره کرده‌ایم[1] . . .

«پرندگان شکاری‌ای که از پرندگان کوچک تغذیه می‌کنند تعدادشان کم است، زیرا تخمهای اندکی و جوجه‌های کمی دارند. گذشته از این، جز در مکانهای ویژهٔ محدودی زندگی نمی‌کنند. در مقابل این امور، عمر زیادی دارند. اگر با این عمر زیادی که دارند جوجه‌های زیادی هم می‌داشتند و در هر جائی هم می‌توانستند به زندگی ادامه دهند، همهٔ پرندگان کوچک را از میان می‌بردند، هر اندازه هم زیاد بودند و زیاد جوجه می‌داشتند. یا دست کم تعداد پرندگان کوچک کم می‌شد، تعدادی که به جای خود و در نقشی که بر عهده دارند، وجودشان برای خوراک پرندگان شکاری و همچنین برای خوراک آمیزادگان، و در نقشهای دیگری و در انجام وظائف دیگری که در این کرهٔ زمین بر عهده دارند، ضروری است!

(بُغاثُ ٱلطَّیرِ أَکثَرُها فِراخاً
وَ أُمُّ ٱلصَّقرِ مِقلاتٌ نَزُورٌ)

«پرندگان کوچک جوجه‌هایشان بیشتر است، و شاهینِ مادر دارای یک جوجه است یا جوجه‌های کمی دارد».

این هم به خاطر فلسفه و حکمتی است که خدا مقدّر و مقرّر فرموده است همان گونه که دیدیم، تا تعادل عوامل ماندن و عوامل نماندن در میان پرندگان شکاری و پرندگان کوچک به هم نخورد!

مگس میلیونها تخمک می‌گذارد، ولیکن مگس جز دو هفته نمی‌ماند. اگر مگس چند سال عمر می‌داشت، و با این نسبت تخم‌ریزی می‌کرد، مگسها روی زمین را با زاده‌های خود می‌پوشاندند، و زندگی نژادهای بسیاری ـ و نخستین آنها انسان ـ بر روی زمین غیرممکن می‌گردید. امّا چرخ ارّابهٔ هماهنگی عیب پیدا نمی‌کند و خلل نمی‌پذیرد، چرخی که زمام آن در دست قدرتی است که این جهان را اداره می‌کند و امور آن را می‌گرداند. این دست قدرت میان فراوانی نسل و زاده‌ها و میان کوتاهی عمر توازن و همآوائی برقرار فرموده است. درنتیجه همین است که می‌بینیم!

میکروبها ـ که از همهٔ موجودات زنده تعدادشان بیشتر، و تکثیر و تولیدشان زیادتر، و بلای زیادتری می‌رسانند ـ همچنین از همهٔ زنده‌ها مقاومت و ماندگاری آنها ضعیف‌تر و ناچیزتر و عمر آنها کم‌تر است. میلیونها میلیون از آنها در برابر سرما، و بر اثر گرما، و در مقابل نور، و به سبب اسیدهای معده، و پادتن‌های خونی، و توسّط عوامل زیاد دیگری می‌میرند. میکروبها جز بر تعداد محدودی از حیوانات و انسانها چیره نمی‌گردند. اگر میکروبها مقاومت نیرومندانه‌ای یا عمر طولانی داشتند، حیات و زنده‌ها را نابود می‌کردند و درهم می‌کوبیدند.

هر جانداری و جانوری از جانداران و جانوران، مجهّز به اسلحه‌ای است که با آن از یورشهای دشمنانش خود را محفوظ می‌دارد و بر خطر نیستی غالب می‌آید. این اسلحه‌ها مختلف و متنوّع است. گاهی شمارهٔ زیاد، اسلحه بشمار می‌آید. و زمانی نیروی تاخت و تاز، اسلحه است. میان این دو، اسلحه‌های گوناگون و جوراجور است . . .

مارهای کوچک مجهّز به زهر یا به سرعت گریز از دشمنانشان هستند. اژدهاها و مارهای بزرگ مجهّز به نیروی عضله‌ها و اندامها می‌باشند. این است که مار سمّی در میانشان کم است!

جعلها ـ که کم حیله و کم چاره‌اند ـ مجهّز به مادّهٔ گزندهٔ بدبوی زشتی هستند. هرکس که به جعلها دست بزند این بوی بد و پلشت را به مشام او می‌رسانند، تا بدین وسیله خود را از دشمنان در امان بدارند!

آهوها مجهّز به سرعت دویدن و پریدن هستند. شیرها مجهّز به نیروی حمله و شکارند!

به همین منوال و روال، هر جاندار و جانوری از جانداران و جانوران، کوچک باشند یا بزرگ، مجهّز به اسلحه‌ای یا اسلحه‌هائی برای ادامهٔ حیات خود هستند!

۱- مراجعه شود به تفسیر سورهٔ فرقان آیهٔ دوم.

همچنین هر جانداری و هر جانوری از جانداران و جانوران مجهّز به ویژگیها و وسائلی است که توسّط آنها به خوراک خود دسترسی و دستیابی پیدا می‌کند، و از این نوع غذا با چنین طعم و رنگی با کمک آنها بهره‌مند می‌گردد و سود می‌برد . . . انسان، حیوان، پرنده، و پائین‌ترین ردهٔ انواع و اقسام جانداران و جانوران، همسان برخوردار از ویژگیهای راهکارهای زندگی ویژهٔ خود هستند . . . تخمک یا اوول بعد از تلقیح با سلول نرینه یا اسپرماتوزوئید، به جدار رحم می‌چسبد. موجود پرخوری است و خاصیّت پرخوری دارد. جدار رحم پیرامون خود را پاره می‌کند، و آن را به حوضچه‌ای از خون مناسب برای مکیدن و رشد خود تبدیل می‌سازد. طناب نافی که جنین را به مادرش مرتبط می‌سازد تا از راه آن از مادرش تغذیه بکند تا آن زمان که وضع و حالش به تمام و کمال می‌رسد، در تشکیل آن طناب ناف مراعات گردیده است و درنظر داشته شده است هرآنچه این بند ناف برای آن ساخته شده است، بدون این که کار به درازا بکشد و طول کشیدن موجب تخمیر و ترشیدگی غذا در آن لوله بشود، و بدون این که کار با سرعت بیشتر از حدّ معمول انجام بگیرد، و با شتاب غذا به کودک برسد، شتابی که چه بسا بدو اذیّت و آزار برساند».[۱]

«پستان در پایان زمان حمل و سرآغاز وضع حمل، مایع سفید رنگ مائل به زردی را ترشّح می‌کند. از کار شگرف یزدان این است که این مایع فراهم آمده است از مواد شیمیائی مذابی که کودک را از سرایت بیماریها محفوظ می‌دارد. در روز دوم تولّد، شیر شروع به تشکیل شدن می‌کند. در پرتو تدبیر و تقدیر اداره‌کنندهٔ بزرگوار جهان مقدار شیری که پستان ترشّح می‌کند روز به روز بیشتر و بیشتر می‌گردد، تا بعد از یک سال به حدود دو کیلو و نیم در روز می‌رسد. در صورتی که مقدار آن در روزهای نخستین بیش از چند اوقیه[۲] نیست. اعجاز تنها در کمیّت و مقدار شیری نیست که برابر رشد و نموّ کودک فزونی می‌گیرد و افزایش می‌یابد. بلکه ترکیب شیر نیز تغییر می‌کند و مواد سازنده‌اش دگرگون می‌شود و متمرکز می‌گردد و غلظت پیدا می‌کند. شیر در اوّل امر تقریباً آب است و مقداری از مواد نشاسته‌ای و مواد قندی آمیزهٔ آن است. سپس مواد تشکیل‌دهندهٔ شیر متمرکز می‌شود و غلظت پیدا می‌کند و نسبت مواد نشاسته‌ای و مواد قندی و چربی اندک اندک بالا می‌رود و مرحله به مرحله افزوده می‌شود. بلکه روز به روز این مواد افزایش می‌یابند بدان گونه که با بافتها و دستگاه‌های رشد و نموّ مستمرّ کودک همگام و همراه می‌شوند!».[۳]

دنبال کردن و پژوهش نمودن دستگاه‌های مختلف پیکرهٔ انسان، و وظائف و تکالیف آنها، و شیوهٔ عملکرد آنها، و نقش هریک از آنها در محافظت حیات خود و صحّت خود . . . پرده از شگفتیها و شگرفیهای دقّت تقدیر و کمال تدبیر برمی‌دارد. و دست یزدان را به ما نشان می‌دهد که دارد کار هر فردی، بلکه کار هر عضوی را، و بلکه کار هر سلولی از سلولهای بدن را رو به راه می‌کند و آن را می‌گرداند و می‌چرخاند، و چشم خدا ناظر آن است و آن را می‌پاید و از آن محافظت و مراقبت می‌نماید. ما هرگز در اینجا نمی‌توانیم این عجائب و غرائب را شرح و بسط دهیم. پس به اشارهٔ گذرائی بسنده می‌کنیم، اشارهٔ گذرائی به تقدیر دقیق و تدبیر ظریفی که در دستگاهی از این دستگاه‌ها به کار رفته است. به دستگاه غدد درون‌ریز اشارهٔ گذرائی می‌کنیم «آن کارگاه‌های شیمیائی کوچکی که به جسم با اعطاء ترکیبات شیمیائی ضروری کمک می‌کنند و یاری می‌رسانند. این کارگاه‌های شیمیائی کوچک آن اندازه نیرومند هستند که یک جزء از هزار بیلیون جزء یک غدّه آثار مهمّ و بزرگی را در بدن انسان پدید می‌آورد.

۱- کتاب: «الله والعلم الحدیث». تألیف: استاد عبدالرّزّاق نوفل. صفحات ۴۶ و ۴۷.

۲- اوقیه $\frac{1}{12}$ لیتر است. (مترجم)

۳- کتاب: «الله والعلم الحدیث». تألیف: استاد عبدالرّزّاق نوفل. صفحات ۴۷ و ۴۸.

غدّه‌ها آن اندازه مرتّب و منظّم هستند که ترشّح هر غدّه‌ای ترشّح غدّهٔ دیگری را تکمیل می‌کند. آنچه از این ترشّحات شناخته شده است این است که ترشّحات غدّه‌ها ترکیب پیچیده و دشواری دارد، پیچیده و دشواری که سرسام‌آور و هراس‌انگیز است. همچنین هرگونه خللی که در ترشّحات غدّه‌ها صورت بگیرد باعث تلف شدن همگانی در جسم می‌شود، تلف شدنی که به مرز خطر می‌رسد، زمانی که این خلل مدّت کوتاهی هم ادامه داشته باشد».[1]

حیوانات دستگاه‌های بدنشان با اختلاف انواع آنها و محیطهای آنها و شرائط و ظروف زندگیشان، اختلاف پیدا می‌کند . . .

«شیرها و ببرها و گرگها و کفتارها، و هرگونه جاندار شکاری‌ای که در بیابان زندگی می‌کنند، و غذائی برایشان یافته نمی‌شود مگر موجوداتی که با یورش بردن بر آنها و چیره شدن بر آنها و شکارشان میسّر می‌گردد، دهانشان با نابهای برنده، و دندانهای جلو تیز، و دندانهای آسیاب سفت، مجهّز گردیده است. از آنجا که در یورش بردن از عضلات خود باید استفاده بکنند، پاهایشان عضلات قوی دارد، و پاهایشان مسلّح به ناخنها و چنگالهای تیز است، و معده‌هایشان دارای اسیدها و آنزیمهائی است که گوشتها و استخوانها را هضم می‌گرداند».[2]

و امّا حیوانات نشخوارکنندهٔ اهلی که در علفزارها به چرا می‌پردازند، چیزهائی که بدانها مجهّز هستند گوناگون و جوراجور است . . .

«دستگاه‌های هاضمهٔ آنها به گونه‌ای طرح‌ریزی و ساخته شده است که متناسب با محیط زیست باشد. دهانهای تا اندازه‌ای گشاد دارند که فاقد نابهای نیرومند و دندانهای آسیاب سفت است. در عوض این امر دارای دندانهای تیز و برنده است. حیوانات اهلی گیاهان خشک و گیاهان سبز را با سرعت می‌چرند و می‌خورند، و همچنین یکباره می‌بلعند. تا برای آنها ممکن گردد خدماتی را به انسانها بنمایند که برای ادای آنها آفریده شده‌اند. عنایت آفریدگار برای این قسم از آفریده‌ها شگفت‌انگیزترین دستگاه‌های هاضمه را ساخته است. خوراکی که حیوانات اهلی می‌خورند وارد «سیرابی» می‌گردد. سیرابی انبار غذا است. وقتی که کار روزانهٔ حیوان به پایان آمد و به استراحت پرداخت، خوراک از سیرابی به جائی برمی‌گردد که تو خالی است و «نگاری» نام دارد. سپس خوراک از راه مری به دهان برمی‌گردد. دیگر باره غذا خوب جویده می‌شود. سپس به مکان توخالی سومی که «هزارلا» نام دارد فرستاده می‌شود. سپس از آنجا به مکان توخالی چهارمی برمی‌گردد که «شیردان» گفته می‌شود. همهٔ این عملیّات دور و دراز[3] برای حمایت و حفاظت از حیوان صورت می‌پذیرد. چرا که حیوانات اهلی اغلب در علفزارها مورد حملهٔ درّندگان قرار می‌گیرند. پس لازم است این گونه حیوانات با سرعت غذای خود را فراهم آورند و خود را پنهان دارند. دانش می‌گوید: کار نشخوار ضروری، و بلکه حیاتی است. زیرا گیاهان با دشواری هضم می‌گردند، چون دارای سلولزی هستند که همهٔ سلولهای گیاهی را می‌پوشاند. حیوانات برای هضم غذا به زمان درازی نیاز دارند. اگر حیوانات نشخوار نمی‌کردند، و در معدهٔ آنها انبار ویژه‌ای نبود، وقت زیادی برای چریدن در علفزار لازم داشتند. چه بسا تمام روز لازم بود حیوانات بچرند، بدون این که مقدار غذای ضروری را تهیّه و فراهم بکنند. عضله‌ها را نیز در عملیّات چریدن و جویدن خسته و درمانده می‌کردند. امّا با سرعت خوردن، سپس انبار کردن، آن گاه پس از اندک تجزیه غذا را به دهان برگرداندن و جویدن و آسیاب کردن و بلعیدن، همهٔ هدفهای حیوانات را از قبیل کار و خوراک و زیبا هضم کردن، تأمین و محقّق می‌کند . . . والامقام یزدان سبحان، اداره‌کنندهٔ کار

۱- مرجع سابق، صفحات ۵۱ و ۵۲.
۲- مصدر سابق، صفحات ۷۱ و ۷۲.
۳- مصدر سابق، صفحات ۷۱ و ۷۲.

و بار جهان است!».(۱)

«پرندگان شکاری، بسان جغد و زغن، دارای منقار خمیدهٔ تیزی به شکل قلّاب برای تکّه و پاره کردن گوشت دارند. در صورتی که غاز و مرغابی منقار پهن ورآمده‌ای به شکل ماله دارند، و منقارشان مناسب جستجوی غذائی است که در گِل و آب است. گذشته از منقار زائده‌های کوچکی همسان دندان دارند و به قطع کردن و بریدن گیاهان کمک می‌کنند.

و امّا مرغ و کبوتر و سائر پرندگانی که از روی زمین دانه برمی‌چینند، دارای منقار کوتاه متحرّک هستند تا منقار این هدف را برآورده کند. در صورتی که منقار پلیکان مثلاً کاملاً دراز است، و در زیر منقار کیسه‌ای است شبیه به توبره تا بسان تور ماهیگیر باشد. زیرا ماهی غذای اصلی پلیکان است.

منقار هدهد و مرغ کهنه‌خوار دراز و متحرّک است. آمادگی کامل دارد برای جستجوی حشرات و کرمهائی که غالباً در زیر سطح زمین هستند. دانش می‌گوید: برای انسان امکان دارد غذای هر پرنده‌ای را با نگاه گذرائی به منقار آن تشخیص بدهد و بداند!

دستگاه هاضمهٔ پرندگان نیز بسی عجیب و غریب و شگفت و شگرف است. از آنجا که به پرندگان دندان عطاء نگردیده است، به پرندگان سنگدان و چینه‌دان داده شده است. سنگدان و چینه‌دان مایهٔ هضم غذا می‌گردد. پرندگان موادّ سخت و سنگریزه‌هائی را برمی‌دارند و می‌قاپند تا سنگدان و چینه‌دان به هضم غذا کمک کند».(۲)

بررسی ما به درازا می‌کشد، و از برنامهٔ فی ظلال القرآن خارج می‌گردیم، اگر از این بیشتر انواع و اقسام جانداران و جانوران را دنبال و پژوهش کنیم. پس بهتر است گامها را سریع و تند به سوی «آمیب» برداریم که یک موجود تک‌سلولی است، تا دست خدا را در ساختار ترکیب‌بند آمیب مشاهده کنیم، و ببینیم که چگونه چشم خدا آمیب را می‌پاید و بر آن نظارت می‌نماید، و دریابیم که خدا است که دقیقاً کار و بار آمیب را جمع و جور می‌گرداند.

آمیب موجود زندهٔ نازک اندامی است. در آبگیرها و لجنزارها، یا بر روی سنگهای ته‌نشین در آبها زندگی می‌کند. اصلاً با چشم غیر مسلّح دیده نمی‌شود. بلکه با میکروسکوپ قابل رؤیت است. آمیب یک تودهٔ ژلاتینی است. شکل آن با تغییر ظروف و شرائط و حوائج و نیازمندیها تغییر پیدا می‌کند. هنگامی که حرکت می‌کند تکه‌هائی را از خود بیرون می‌دهد که زائده‌هائی هستند و بسان پاها از آنها استفاده می‌شود، بدین خاطر این زائده‌ها پاهای کاذب نام گرفته‌اند. هرگاه غذائی برای آمیب یافته شود، آن را با یک زائده یا دو زائده می‌گیرد، و روی آن شیرهٔ هضم‌کننده‌ای ترشّح می‌کند و می‌پاشد، و قسمتهای سودمند آن را می‌خورد. بقیّه را از بدن خود دور می‌اندازد! آمیب با دریافت اکسیژن از آب با تمام بدن تنفّس می‌کند . . . این موجود را به تصوّر درآور که با چشم اصلاً دیده نمی‌شود. زندگی می‌کند و حرکت می‌نماید. تغذیه می‌کند و تنفّس می‌نماید، و مواد اضافه و فضلات را دفع می‌کند! هر وقت که رشد و نموّ آن به تمام و کمال رسید به دو بخش تقسیم می‌گردد، تا هر بخشی جاندار تازه‌ای شود.

عجائب و غرائب و شگفتیها و شگرفیهائی که در گیاهان است دست کمی در برانگیختن تعجّب و دهشت از عجائب و غرائب و شگفتیها و شگرفیهائی ندارد که در انسانها و حیوانها و پرنده‌ها است. تقدیر و تدبیری که در آمیب به کار رفته است دست کمی از تقدیر و تدبیری ندارد که در چنان جاندارانی پدیدار و نمودار می‌گردد.

﴿ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً ﴾.(۳)

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است. (فرقان/۲)

۱- مرجع سابق. صفحات ۷۲ و ۷۳.
۲- مرجع سابق. صفحات ۷۳ و ۷۴.
۳- مرجع سابق. صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲.

کارِ از همهٔ اینها بزرگ‌تر و فراگیرتر در مسألهٔ تقدیر و تدبیر است. حرکت همهٔ این جهان هستی با تمام حوادث و وقائع و موجها و فرکانسهائی که در آن است، کوچک و بزرگ آن، اندازه‌گیری و سنجیده و اندیشیده، شده است. هر حرکتی در تاریخ بسان انجام هر نَفَس از نَفَسهای هر انسانی که از سینه برمی‌آید، مقدّر و مقرّر است که در وقت خود، و در مکان خود، و در ظروف و شرائط خود، صورت بگیرد. همین یک نَفَس با نظام و سیستم هستی، و با حرکت جهان هستی مرتبط است، و در هماهنگی جهان هستی بسان همهٔ رخدادهای بزرگ و سترگ حساب آن مورد نظر بوده است و مراعات و محسوب گردیده است!

این نهالی که تک و تنها در بیابان روئیده است، برابر قضا و قدر، به اندازه و سنجیده سر برآورده است، و وظیفه‌ای را انجام می‌دهد که با تمام هستی ارتباط دارد از آن زمان که هستی بوده است! این مورچه‌ای که به سوراخ زمین می‌خزد، و این ذرّه غباری که در هوا به پرواز درمی‌آید، و این سلولی که در آب شناور می‌گردد، بسان همهٔ آسمانها و ستارگان و سیّارگان بزرگ و سرسام‌آور، حساب آنها شده است و مورد نظر بوده است!

در زمان، مکان، مقدار، و صورت، تقدیر و تدبیر موجود است، و هماهنگی مطلق میان همهٔ شرائط و ظروف و احوال و اوضاع در میان است.

چه کسی است که برای مثال بگوید: ازدواج یعقوب با زن دیگری که مادر یوسف و برادرش بنیامین است، یک حادثهٔ شخصی و فردی نبوده است؟.. ازدواج یعقوب با زن دیگری قضا و قدری است که حساب آن شده است و مقرّر و مقدّر بوده است تا برادران یوسف که از مادر او نبوده‌اند کینهٔ یوسف را به دل بگیرند، و او را با خود ببرند و به چاه بیندازند ـ امّا او را نکشند ـ تا کاروانیان بیایند و او را بیرون بیاورند و برای فروش با خود به مصر ببرند. و او در کاخ عزیز مصر ببالد و پرورش بیابد. زن عزیز مصر، یوسف را به خود بخواند. امّا یوسف بر گول زدن غالب گردد و فریب نخورد تا به زندان افکنده شود . . . چرا چنین شد؟ چنین شد تا در زندان با دو خادم شاه ملاقات کند، و خواب را برای آنان تعبیر نماید . . . برای چه؟ تا آن لحظه پاسخی به خواب شاه داده نشده است! دسته‌ای از مردمان می‌پرسند: برای چه؟ برای چه‌ای خدا، یوسف عذاب می‌بیند؟ برای چه ای خدا، یعقوب عذاب می‌بیند؟ .. برای چه این پیغمبر، از غم و اندوه چشمان خود را از دست می‌دهد؟ برای چه این همه درد و رنج به اشکال گوناگون گریبانگیر یوسف پاک و بیگناه می‌شود؟ برای چه؟ . . نخستین بار اوّلین پاسخ بعد از بیش از یک چهارم قرن بسر بردن در عذاب درمی‌رسد، و آن این که قضا و قدر یوسف را آماده می‌کند زمام ادارهٔ امور مصر و ملّت آنجا و ملّتهای همسایه را در سالهای هفتگانهٔ قحطی به دست بگیرد! گذشته از این، دیگر برای چه؟ گذشته از آن برای این که پدر و مادرش و برادرانش را به مصر بیاورد، و از نسل ایشان ملّت بنی‌اسرائیل پدید آید، و فرعون آنان را اذیّت و آزار برساند، و موسی در میانشان متولّد شود و در کاخ فرعون پرورش پیدا کند ـ و تقدیر و تدبیری صورت بگیرد که همراه با زندگانی موسی بوده است ـ همچنین برای این که مسائل و حوادث و امواجی در فراسوی همهٔ این کارها پدیدار و نمودار گردد، که جهان امروزه به طور کلّی در آنها زندگی بکند، و آنها در سیر زندگی سراسر جهان تأثیر داشته باشند.

چه کسی است که بگوید برای مثال ازدواج ابراهیم پدربزرگ یعقوب با هاجر مصری، یک حادثهٔ شخصی و فردی نبوده است؟ ازدواج ابراهیم، و حوادثی که پیش از آن روی داده است باعث گردیده است ابراهیم محلّ زندگی خود در عراق را رها کند و گذرش به مصر بیفتد، تا هاجر را از مصر برگیرد و او اسماعیل را برایش بزاید، و هاجر و اسماعیل در جوار بیت‌الله الحرام سکونت کنند، تا بعدها محمّد ﷺ از نسل

ابراهیم علیه‌السلام در این جزیره پرورش یابد، جائی که خوب‌ترین و شایسته‌ترین مکان روی زمین برای رسالت اسلام است . . . و بالأخره تا از همهٔ این حوادث، آن بزرگ‌ترین رخداد در تاریخ بشری به طور عام صورت بگیرد!

این قضا و قدر خدا است که در فراسوی آن سرِ دُورِ رشتهٔ هر حادثه‌ای، و هر پیدایشی، و هر سرنوشتی، و پشت سر هر نقطه‌ای، و هر گامی، و هر تبدیل یا تغییری، قرار دارد.

این قضا و قدر نافذ و شامل و دقیق و عمیقِ خدا است. گاه‌گاهی انسانها سرِ نزدیکِ رشته را می‌بینند، و سرِ دُورِ آن را نمی‌بینند. گاه گاهی زمان میان آغاز و انجام، در عمر کوتاه انسانها، به طول می‌انجامد، درنتیجه حکمت تدبیر و فلسفهٔ تقدیر بر ایشان پنهان می‌ماند، و شتاب می‌ورزند و می‌خواهند آنچه مراد است با شتاب انجام بگیرد، و پیشنهاد می‌دهند و انجام کاری را پیشنهاد می‌کنند. گاهی هم خشمگین می‌گردند، یا گردن می‌افرازند و سرکشی می‌کنند!

خداوند در این قرآن به مردمان یاد می‌دهد هر چیزی به اندازهٔ لازم است و برابر قضا و قدر صورت می‌گیرد. تا مردمان کار را به صاحب کار واگذارند، و دلهایشان بیارامد و اطمینان پیدا بکند و بیاسایند و راحت باشند، و با قضا و قدر خدا در همگامی و هماهنگی همراه شوند و حرکت کنند، و با قضا و قدر در گامهای مطمئنّ و ثابت و مورد اعتماد آن، انس و الفت بگیرند.



همراه با تقدیر و تدبیر، قدرتی است که بزرگ‌ترین واقعه‌ها را با ساده‌ترین اشاره‌ها انجام می‌دهد:

﴿ وَ مٰا أَمْرُنٰا إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴾.

فرمان ما فرمانی بیش نیست (و چنان با سرعت انجام می‌گیرد که انگار همسان با یک چشم برهم زدن، و) همانند یک نگاه سریع و با عجله است.

تنها با یک اشاره، یا با یک کلمه، هر کاری صورت می‌پذیرد، چه بزرگ و چه کوچک آن. اصلاً در برابر اشارهٔ یزدان، بزرگ و کوچکی وجود ندارد. این بزرگ است و آن کوچک، مقیاس بشری برای سنجش اشیاء است. نه زمانی برای کار خدا لازم است، و نه چیزی بسان چشم به هم زدن در میان است. بلکه این تشبیهی برای نزدیک گرداندن عملکرد به حسّ و شعور انسان است. چه زمان چیزی جز تصوّر بشری از گردش زمین کوچک آنان نیست. این تصوّرهای محدود اصلاً در حساب مطلق خدا وجود ندارند!

تنها اشاره‌ای است که این جهان هستی هولناک را پدید می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که در این جهان هستی هولناک، تغییر و تبدیل به وجود می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که جهان را آن‌گونه که بخواهد از میان می‌برد. تنها اشاره‌ای است که به هر موجود زنده‌ای حیات می‌بخشد. تنها اشاره‌ای است که انسان را بدینجا و بدانجا می‌برد. تنها اشاره‌ای است که انسان را می‌میراند. تنها اشاره‌ای است که انسان را دوباره به شکلی از اشکال زنده می‌گرداند. تنها اشاره‌ای است که جملگی آفریدگان را زندگی دوباره می‌بخشد و رستاخیز را برپا می‌گرداند. تنها اشاره‌ای است که مردمان را برای روز حشر و حساب و کتاب گرد می‌آورد. تنها اشاره‌ای است که نیازی به جدّ و جهد، و به زمان ندارد. تنها اشاره‌ای که قدرت دارد و قدرتش با تقدیر و تدبیر همراه است. هر کاری تنها با اشاره‌ای انجام می‌پذیرد و آسان است.



با اشاره‌ای هلاک تکذیب‌کنندگان در طول تاریخ صورت پذیرفته است. در این آیه مشرکان را به سرنوشت امثالشان از تکذیب‌کنندگان تذکّر می‌دهد و یادآور می‌شود:

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا أَشْيٰاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي ٱلزُّبُرِ، وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ﴾.

ما اشخاص همچون شما را (در روزگاران پیشین) نابود و هلاک ساخته‌ایم، آیا پندپذیرنده و عبرت گیرنده‌ای هست؟! هر کاری را که کرده‌اند، در کتابها و

نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است. هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

این نابودگاه‌ها و محلّ نقش زمین شدنهای تکذیب‌کنندگان بود که قبلاً در حلقه‌های زنجیرۀ سخن این سوره گنجانده شده است . . .

﴿ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست؟!.

آیا پندپذیرنده و عبرت‌گیرنده‌ای هست تا متذکّر گردد و عبرت بگیرد؟ حساب و کتاب تکذیب‌کنندگان با هلاک دردناک و نقش زمین شدنهای سخت و شدیدشان به پایان نمی‌آید. چه در فراسوی ایشان حساب و کتابی است که هیچ چیزی از آن پنهان نمی‌گردد و به در نمی‌شود:

﴿ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ﴾.

هر کاری را که کرده‌اند، در کتابها و نامه‌های اعمال (با دست فرشتگان مأمور، ثبت و ضبط و) موجود است.

در کتابها و نامه‌ها نوشته شده است برای روز حساب و کتاب:

﴿ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ ﴾.

هر کار کوچک و بزرگی (که در دنیا کرده‌اند، در دفاتر مخصوص) نوشته شده است.

چیزی از کارهایشان فراموش نمی‌شود، و بلکه در کتابی نوشته شده است!

❁

در این حدّ و مرز نشان دادن و پیرو زدن، روند قرآنی به صفحۀ دیگری جدای از صفحۀ تکذیب‌کنندگان می‌نگرد، و تصویر دیگری را در سایۀ خوش‌آیند و ایمنی نشان می‌دهد، و آن تصویر متّقیان و پرهیزگاران است:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ. فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

قطعاً پرهیزگاران در باغها و کنار جویبارهای بهشتی جای خواهند داشت. در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد . . . در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همۀ کائنات) است.

اینان بدین گونه بسر می‌برند، در صورتی که بزهکاران در حیرانی و ویلانی و شعله و آتش می‌افتند. در میان آتش دوزخ با خواری و رسوائی بر رخسارهایشان کشیده می‌شوند. با سرزنش و توسری نیش زده می‌شوند، همان گونه که با آتش نیش زده می‌شوند:

﴿ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴾.

بچشید لمس و پسودۀ دوزخ را.

این، دو سوی نعمت است:

﴿ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴾.

در میان باغها و کنار جویبارها.

﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد . . . در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همۀ کائنات) است.

چنین نعمتهائی، نعمتهای حسّ و شعور باطنی و اندامهای ظاهری است که در تعبیر جامع و شاملی بیان گردیده است:

﴿ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ ﴾.

در میان باغها و کنار جویبارها.

این تعبیر حتّی سایه روشنهای نعمت و آسایش را در واژگان لطیف و ظریف و سلیس و روان خود نمایان و جلوه‌گر می‌سازد . . . واژۀ «نَهَر» که با فتح هاء ذکر شده است تنها برای حفظ قافیه نیست و بس. بلکه ذکر آن با فتح هاء برای سایه‌روشن انداختن آسایش و آرامش توسّط نغمۀ طنین واژه و آهنگ تعبیر است!

نعمت دل و جان، نعمت قربت و بزرگداشت است:

﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد . . . در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همۀ کائنات) است.

مجلس ثابت و مطمئنّ، و جایگاه نزدیک و ارزشمندی

است. جای انس است به سبب نزدیکی به خدا. جای اطمینان است به سبب منزلت و مکانتی که دارد و جایگاه ماندگاری است. این بدان خاطر است که آنان پرهیزگارانند. از خدا ترسندگانند. خدا را می‌پایند و او را حاضر و ناظر می‌دانند. خدا دو تا ترس و هراس را برای کسی گرد نمی‌آورد: ترس انسان از یزدان در این جهان، و ترس انسان از یزدان در روز قیامت. کسی که در دنیا از خدا بترسد خدا او را در آخرت در امن و امان می‌دارد. گذشته از امن و امان در هراسناک‌ترین جایگاه، خدا او را غرق انس و الفت و تعظیم و تکریم می‌گرداند.



در جوار این آهنگ آرام و دلنواز، و در کنار این سایه‌روشن پر امن و امان، این سوره به پایان می‌آید، سوره‌ای که حلقه‌های آن پر از جزع و فزع و غم و اندوه و بگیر و ببند و ویران کردن و نابود ساختن است. ناگهان بعد از همچون حلقه‌هائی، سایهٔ پر امن و امان و آهنگ آرام و دلنواز سر می‌رسد و مزه و طعم ویژه‌ای پیدا می‌کند و مایهٔ آسایش بیشتر و ژرف‌تری می‌گردد و روح‌پرورتر و دلچسب‌تر می‌شود . . . این تربیت، تربیت کامل است. تربیت خداوندگار بس دانا و کاربجا است، خداوندگاری که آگاه‌تر از هر کسی از راه‌های نفوذ به درونهای مردمان و سلطهٔ بر دلهای ایشان است. این تقدیر و تدبیر دقیق و ظریف خدائی است که هر چیزی را به اندازهٔ لازم آفریده است، و او بس ریزبین و بس آگاه است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الرحمن مدنی و ۷۸ آیه است

سورة الرحمن

بسم الله الرحمن الرحیم

الرحمن ﴿۱﴾ علم القرآن ﴿۲﴾ خلق الإنسان ﴿۳﴾ علمه البیان ﴿۴﴾ الشمس والقمر بحسبان ﴿۵﴾ والنجم والشجر یسجدان ﴿۶﴾ والسماء رفعها ووضع المیزان ﴿۷﴾ ألا تطغوا فی المیزان ﴿۸﴾ وأقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان ﴿۹﴾ والأرض وضعها للأنام ﴿۱۰﴾ فیها فاکهة والنخل ذات الأکمام ﴿۱۱﴾ والحب ذو العصف والریحان ﴿۱۲﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۱۳﴾ خلق الإنسان من صلصال کالفخار ﴿۱۴﴾ وخلق الجان من مارج من نار ﴿۱۵﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۱۶﴾

رب المشرقین ورب المغربین ﴿۱۷﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۱۸﴾ مرج البحرین یلتقیان ﴿۱۹﴾ بینهما برزخ لا یبغیان ﴿۲۰﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۲۱﴾ یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان ﴿۲۲﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۲۳﴾ وله الجوار المنشآت فی البحر کالأعلام ﴿۲۴﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۲۵﴾ کل من علیها فان ﴿۲۶﴾ ویبقى وجه ربک ذو الجلال والإکرام ﴿۲۷﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۲۸﴾ یسأله من فی السماوات والأرض کل یوم هو فی شأن ﴿۲۹﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۳۰﴾ سنفرغ لکم أیه الثقلان ﴿۳۱﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۳۲﴾ یا معشر الجن والإنس إن استطعتم أن تنفذوا من أقطار السماوات والأرض فانفذوا لا تنفذون إلا بسلطان ﴿۳۳﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۳۴﴾ یرسل علیکما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران ﴿۳۵﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۳۶﴾ فإذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان ﴿۳۷﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۳۸﴾ فیومئذ لا یسأل عن ذنبه إنس ولا جان ﴿۳۹﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۴۰﴾ یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والأقدام ﴿۴۱﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۴۲﴾ هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون ﴿۴۳﴾ یطوفون بینها وبین حمیم آن ﴿۴۴﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۴۵﴾ ولمن خاف مقام ربه جنتان ﴿۴۶﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۴۷﴾ ذواتا أفنان ﴿۴۸﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۴۹﴾ فیهما عینان تجریان ﴿۵۰﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۵۱﴾ فیهما من کل فاکهة زوجان ﴿۵۲﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۵۳﴾ متکئین على فرش بطائنها من إستبرق وجنى الجنتین دان ﴿۵۴﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۵۵﴾ فیهن قاصرات الطرف لم یطمثهن إنس قبلهم ولا جان ﴿۵۶﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۵۷﴾ کأنهن الیاقوت والمرجان ﴿۵۸﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۵۹﴾ هل جزاء الإحسان إلا الإحسان ﴿۶۰﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۶۱﴾ ومن دونهما جنتان ﴿۶۲﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۶۳﴾ مدهامتان ﴿۶۴﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۶۵﴾ فیهما عینان نضاختان ﴿۶۶﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۶۷﴾

فیهما فاکهة ونخل ورمان ﴿۶۸﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۶۹﴾ فیهن خیرات حسان ﴿۷۰﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۷۱﴾ حور مقصورات فی الخیام ﴿۷۲﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۷۳﴾ لم یطمثهن إنس قبلهم ولا جان ﴿۷۴﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۷۵﴾ متکئین على رفرف خضر وعبقری حسان ﴿۷۶﴾ فبأی آلاء ربکما تکذبان ﴿۷۷﴾ تبارک اسم ربک ذی الجلال والإکرام ﴿۷۸﴾

این سورۀ مکّی[1] دارای شیوۀ ویژۀ قابل ملاحظه‌ای است. اعلان همگانی در گسترۀ جهان بزرگ هستی است. اعلام نعمتهای چشمگیر و آشکار، در ساختار زیبای کردگار، در نوآوریها و زیبانگاریهای آفریدگار در آفریده‌های بیشمار دادار، در تدبیر و تقدیر یزدان سبحان در ادارۀ جهان و چرخاندن امور آن، و متوجّه ساختن جملگی مردمان به سوی ایزد بزرگوار منّان است . . . این سوره گواه کردن کلّ جهان بر ثَقَلَیْن، یعنی بر انس و جنّ است، انس و جنّی که مخاطبان این سوره به طور یکسان هستند. این سوره انسانها و پریها را در گسترۀ هستی، به شهادت هر موجودی، مخاطب قرار می‌دهد، و ایشان را به مبارزه می‌طلبد و از ایشان می‌خواهد اگر می‌توانند نعمتهای خدا را انکار کنند، این گوی و این میدان. این مبارزه‌طلبی به دنبال بیان هر نعمتی که خدا آن را برمی‌شمرد و جداجدا پیش چشم می‌دارد، تکرار می‌گردد. یزدان سبحان در این سوره گسترۀ کلّ جهان را نمایشگاه نعمتهای خود می‌سازد، و گسترۀ جهان آخرت را نیز همین گونه معرّفی می‌کند.
طنین اعلان در بنیاد کلّ این سوره، و در آهنگ فاصله‌های آن جلوه‌گر می‌آید . . . طنین اعلان در بلند گرداندن صدا بدان بالا بالاها، و در کشش صدا و رساندن ندا بدان دوردستها جلوه‌گر می‌آید. همچنین طنین اعلان جلوه‌گر می‌آید در سرآغاز بیدارکننده و هوشدار دهنده‌ای که مایۀ هوشیاری و بیداری و انتظار خبرهائی می‌گردد که پس از سرآغاز این سوره می‌رسند و آگاهی می‌دهند . . . ﴿ اَلرَّحْمٰنُ ﴾ یک کلمه است. مبتدای مفرد است. رحمان واژه‌ای است و بیانگر معنی رحمت است. در طنین آن، اعلان است. این سوره گذشته از اینها بیانگر پسوده‌های رحمت و مهربانی، و نمایشگاه نعمتهای یزدان مهربان است.
نمایشگاه نعمتهای یزدان با تعلیم قرآن باز می‌گردد، و در معرض دید همگان قرار می‌گیرد. تعلیم قرآن به عنوان بزرگ‌ترین لطف یزدان در حقّ انسان قلمداد می‌شود. پیش از این که از آفرینش انسان و تعلیمِ سخن گفتن بدو سخن رود، از تعلیم قرآن سخن به میان می‌آید.
پس از ذکر تعلیم قرآن به انسان، از آفرینش انسان، و اعطای صفت بزرگ بشری بدو، یعنی سخن گفتن و مفاهیم و مقاصد را بیان کردن، صحبت می‌شود.
سپس صفحات هستی را باز می‌کند، صفحاتی که گویای نعمتهای خدا است . . . خورشید، ماه، درخت، آسمان بلند، ترازوئی که گذاشته شده است، زمین و چیزهائی که در آن است، از قبیل: میوه، درخت خرما، دانه، گیاهان خوشبو، پریها و انسانها، مشرقها و مغربها، دو دریائی که میان ایشان سدّ و مانعی است و با یکدیگر نمی‌آمیزند، آنچه از آن دو دریا بیرون می‌آید و حاصل می‌گردد، و آنچه بدان دو دریا می‌ریزد و در آنها جاری می‌گردد . . .
وقتی که نشان دادن این صفحات بزرگ به پایان می‌آید، در سایۀ وجود مطلق ذات خدای بزرگوار و جاویدان، صحنۀ نیستی و نابودی همۀ آفریدگان نشان داده می‌شود. خدائی که جملگی آفریده‌ها بدو رو می‌کنند و روی می‌آورند تا در بارۀ کار و بارشان آن گونه که می‌خواهند تصرّف کند و آنچه می‌خواهد بکند.
در سایۀ نیستی مطلق و ماندگاری مطلق، تهدید هراس‌انگیزی درمی‌رسد و مبارزه‌طلبی جهانی با انسانها و پریها مطرح می‌شود:
﴿ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا ٱلثَّقَلَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ. يَا مَعْشَرَ ٱلْجِنِّ وَ ٱلْإِنْسِ إِنِ ٱسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ فَانْفُذُوا. لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَ نُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ ﴾.
ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.

۱- این سوره برابر سخن جمهور صحابه و تابعین مکّی است. گروهی نیز از ابن عباس علیه‌السلام روایت کرده‌اند که گفته است: این سوره مدنی است، و در بارۀ صلح حدیبیّه نازل گردیده است . . . (نگا: تفسیر «التحریر و التنویر» تألیف: ابن عاشور). (مترجم)

پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را انکار و تکذیب می‌کنید؟! ای گروه پریها و انسانها! اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید، ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی). پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! آتش بی‌دود و مس گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و بر سر شما ریخته می‌شود، و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری بدهید. پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.
(الرحمن/۳۱-۳۶)

بعد از آن صحنهٔ پایانی نشان داده می‌شود که صحنهٔ قیامت است. این صحنه در یک تصویر جهانی نشان داده می‌شود. در این تصویر، صحنهٔ آسمان، سرخ و مایع، و صحنهٔ عذاب بزهکاران، و پاداش پرهیزگاران به گونهٔ طولانی و مفصّل، ترسیم می‌گردد.

آنگاه پایان مناسبی با نمایشگاه نعمتها درمی‌رسد:

﴿ تَبارَکَ ٱسْمُ رَبِّکَ ذي الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ ﴾.

نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!. (الرحمن/۷۸)

❁

این سوره به طور کلّی اعلان همگانی در گسترهٔ جهان بزرگ است. اعلانی است که از جهان والای فرشتگان شنیده می‌شود، و نواحی و زوایای هستی آن را پاسخ می‌گوید، و بر آن گواهی می‌دهد هرکس و هرچه که در جهان هستی است.

❁

﴿ اَلرَّحْمٰنُ ﴾: خداوند مهربان ....

این سرآغاز، لفظ و معنی آن، و آهنگ و نوای آن، مقصود و مراد است.

﴿ اَلرَّحْمٰنُ ﴾: خداوند مهربان ....

الرحمن با این طنین در جهان می‌پیچد، پژواکِ آزاد و کشیدهٔ آن در همهٔ نواحی و زوایای این جهان به گوش جان می‌رسد، و گوشه و کنار این جهان، هم‌آوا با آن می‌شود، و بدان پاسخ می‌گوید.

﴿ اَلرَّحْمٰنُ ﴾: خداوند مهربان ....

الرحمن با این آهنگ بلندی که تا دوردستها می‌رسد، در طبقات هستی می‌پیچد و طنین‌انداز می‌گردد، و کلّ هستی را مخاطب می‌سازد، و هر پدیده‌ای متوجّه طنین آن می‌شود، طنینی که فضای آسمانها و زمین را پر می‌کند، و به هر گوشی و به هر دلی می‌رسد.

﴿ اَلرَّحْمٰنُ ﴾: خداوند مهربان ....

بس می‌کند، و آیه به پایان می‌رسد. هستی جملگی ساکت می‌شود، و بعد از این سرآغاز بزرگ چشم به راه خبر سترگی می‌گردد. بعد از آن خبری که انتظار می‌رود درمی‌رسد. آن خبری که دل هستی از آن به تکان و لرزه درمی‌آید.

﴿ عَلَّمَ الْقُرْآنَ. خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ. اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ. وَ ٱلنَّجْمُ وَ ٱلشَّجَرُ یَسْجُدانِ. وَ ٱلسَّماءَ رَفَعَها وَ وَضَعَ الْمیزانَ. أَلّا تَطْغَوْا فِي الْمیزانِ. وَ أَقیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمیزانَ. وَ الْأَرْضَ وَضَعَها لِلْأَنامِ. فیها فاکِهَةٌ وَٱلنَّخْلُ ذاتُ الْأَکْمامِ. وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ ٱلرَّیْحانُ. فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ؟ ﴾.

قرآن را یاد داد. انسان را بیافرید. به او بیان (آنچه در دل است) آموخت. خورشید و ماه برابر حساب (منظّمی در چرخش و گردش) هستند. گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند. آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حدّ و مرز) قوانین و ضوابط (مقرّره) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید). خداوند زمین را برای (زندگی) انسانها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان، و از جمله خرما است که دارای غلاف است. و (در زمین) گیاهان خوشبو وجود دارد، و همچنین

دانه‌هائی است که در میان پوسته قرار دارند. (ای گروه پریها و انسانها) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟.

این بند نخستین است که در بارهٔ بیان نعمتهای خدای مهربان است. این خبر اوّل است که بعد از آن اعلان درمی‌رسد.

﴿ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴾: قرآن را یاد داد.

این نعمت بزرگی است که مرحمت خداوند مهربان در حقّ انسان در آن جلوه‌گر است ... قرآن ... قرآن ترجمهٔ صادق و کامل قوانین این هستی است. قرآن برنامهٔ آسمان برای زمین است، برنامه‌ای که ساکنان زمین را با قانون هستی پیوند می‌دهد، و عقیده و اندیشه‌ها و معیارها و مقیاسها و ارزشها و نظامها و احوال و اوضاع مردمان را بر پایهٔ ثابت و پایداری استوار و پابرجا می‌دارد، پایه‌ای که هستی بر آن استوار و پابرجا است. بدیشان آسایش و آرامش و تفهیم و تفاهم و همآوائی با قانون جهان می‌بخشد.

قرآن دریچهٔ احساس و شعور مردمان را رو به این جهان زیبا بازمی‌گرداند، به گونه‌ای که انگار اوّلین بار است ایشان به دیدن و وارنداز کردن جهان می‌پردازند. در نتیجه احساس ایشان در حقّ ذات خودشان را تازه می‌گرداند، همچنین احساس آنان در حق هر چیز پیرامونشان را نیز تازه می‌گرداند. بر تازگی می‌افزاید و به هر چیز پیرامونشان حیات پویائی می‌بخشد که با انسانها همآوا و همنوا می‌گردد و به آنان مهر می‌ورزد، و ایشان هم بدو مهر می‌ورزند، و ناگهان همهٔ مردمان می‌بینند که در میان دوستان و یاران مهربان و دوستدار بسر خواهند برد، هرجا بروند یا هرجا بمانند، در طول این کوچ دور و درازی که بر روی این ستاره دارند!

قرآن همان است که به دلهایشان می‌اندازد که آنان جانشینان روی زمین هستند. آنان در نزد خدا گرامی و عزیزند. ایشان عهده‌داران امانتی هستند که آسمانها و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن ترسیدند. قرآن مردمان را با ارزش خودشان آشنا می‌سازد، ارزشی که آن را با پیاده کردن و تحقّق بخشیدن انسانیّت والایشان به دست می‌آورند. انسانیّت والا هم با یگانه وسیله‌اش به دست می‌آید که ایمان است، ایمانی که نفخهٔ خدا را در جانهایشان تازه می‌نماید، و نعمت بزرگ او در حقّ انسان را پیاده می‌گرداند.

بدین خاطر است که یزدان تعلیم قرآن را بر آفرینش انسان مقدّم داشته است. چه با قرآن است که در این پدیده، معنی انسان تحقّق حاصل می‌کند، و انسان آدم می‌شود.

﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴾.

انسان را بیافرید، و بدو بیان (آنچه در دل است) آموخت.

در اینجا موقّتاً آفرینش اوّلیّهٔ انسان را رها می‌کنیم. ذکر آن پس از اندکی در همین سوره خواهد آمد. زیرا مقصود از ذکر آفرینش انسان در اینجا چیزی است که به دنبال آن می‌آید که یاد دادن بیان و سخن گفتن است. ما انسان را می‌بینیم که سخن می‌گوید و به تعبیر و تبیین می‌پردازد، و تفهیم و تفهّم دارد، و به دیگران پاسخ می‌دهد و دیگران بدو پاسخ می‌دهند و گفت و شنود دارند ... به سبب طول انس و الفت، عظمت این عطیّه، و سترگی این کار خارق‌العاده و اعجازآمیز را فراموش می‌کنیم. قرآن ما را بدین کار خارق‌العاده و اعجازآمیز توجّه می‌دهد و برمی‌گرداند، و ما را در موارد مختلفی بیدار و هوشیار می‌سازد تا در بارهٔ این کار شگفت بیندیشیم و به تدبّر و تفکّر راجع بدان بنشینیم.

انسان چیست؟ اصل و اساس انسان کدام است؟ چگونه زندگی را می‌آغازد؟ و چگونه بیان کردن و سخن گفتن بدو آموخته می‌شود؟

این تک‌سلولی که زندگیش در رحم می‌آغازد، سلول سادهٔ کوچکی است. بسی ناچیز و بسی خوار است! با میکروسکوپ دیده می‌شود و تا اندازه‌ای پدید می‌آید. ولی نمی‌تواند از خود بگوید و خود را بشناساند!

امّا همین سلول، چیزی طول نمی‌کشد که به جنین تبدیل

می‌شود، جنینی که از میلیونها میلیون سلولهای گوناگون شکل می‌گیرد و پدیدار می‌گردد . . . سلولهای استخوانی . . . عضلاتی . . . عصبی . . . پوستی . . . از سلولها همچنین اندامها و حواسّ و وظائف شگفت‌انگیز و هراس‌انگیز آنها پیدا و هویدا می‌شود: شنوائی، بینائی، چشائی، بویائی، پسائی . . . آن‌گاه معجزهٔ بزرگ و راز سترگِ درک و فهم نمودن و بیان کردن و پی بردن و پیام گرفتن و پیام‌رسانی . . . نمودار و پدیدار می‌آید. همهٔ اینها از همان تک‌سلول سادهٔ کوچک ناچیز خوار سر برمی‌زنند، سلولی که نزدیک است پدیدار نیاید و خود را ننماید!

چگونه؟ از کجا؟ . . توسّط خدای مهربان، و با عملکرد یزدان سبحان.

حال بنگریم بیان کردن و سخن گفتن چگونه انجام می‌پذیرد:

﴿ وَ اللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ ﴾.

خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی (از جهان دور و بر خود) نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد. (نحل/۷۸)

تشکیل دستگاه نطق و بیان خودش چیز عجیب و غریبی است، و شگفتیها و شگرفیهایش به پایان نمی‌آید . . . زبان، لبها، فکّ، دندانها، حنجره، نای، نایژه‌ها، نایژکها، ششها[1] . . . و . . . همهٔ اینها در کار اتوماتیک ایجاد صدا شرکت دارند. تازه این حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ نطق و بیان است. اینها هرچند که مهمّ و قابل توجّه هستند، ولی جز جنبهٔ میکانیکی اتوماتیکی در این کار پیچیده را نشان نمی‌دهند، کار پیچیده‌ای که بعد از آن به گوش و مغز و اعصاب تعلّق می‌گیرد. آن‌گاه به عقل مربوط می‌گردد و از عقل چیزی جز نام آن نمی‌دانیم. چیزی از ماهیّت و حقیقت عقل درک و فهم نمی‌کنیم. بلکه نزدیک است که چیزی از عملکرد و روش و شیوهٔ آن ندانیم!

گوینده چگونه واژه‌ای را می‌گوید؟ گفتن، کار پیچیده‌ای است. مراحل و گامها و دستگاه‌های زیادی دارد. کار پیچیده‌ای است و در برخی از مراحل هنوز پنهان و نهان برای انسان است.

این کار پیچیده با احساس نیاز به گفتن واژهٔ معیّنی برای ادای هدف مشخّصی می‌آغازد. این احساس از ادراک یا خرد و یا جان، به ابزار محسوس کار یعنی مغز منتقل می‌شود، امّا نمی‌دانیم چگونه!.. گویا مغز است که از طریق اعصاب فرمان گفتن این واژهٔ مطلوب را صادر می‌کند. واژه نیز همان چیزی است که یزدان آن را به انسان آموخته است، و معنی آن را شناسانده است. در اینجا است که ریه مقداری از هوای اندوخته در خود را پرت می‌کند تا از نایژه و نایژکها بگذرد و به لولهٔ نای برسد و از آنجا به حنجره و تارهای شگفت صوتی آن منتقل شود، تارهای شگفت صوتی‌ای که تارهای صوتی یا هیچ ابزار صوتی ساخت انسان با نغمه‌های گوناگون آن قابل مقایسه نیست! این هوا در حنجره صدائی را تولید می‌کند، و حنجره آن را آن گونه که عقل می‌خواهد شکل می‌بخشد . . . بلند یا پائین، تند یا کند، خشن یا نرم، پهن یا دراز. کوتاه یا کشیده . . . و اشکال و صفات دیگری که صدا دارد. با حنجره زبان و لبها و فکّ و دندانها، همیاری و همکاری می‌کنند. این صدا از حنجره می‌گذرد و با فشارهای ویژه‌ای در مخرجهای حروف مختلف شکل می‌گیرند. به ویژه در زبان، هر حرفی از منطقه‌ای می‌گذرد که دارای آهنگ مشخّص است. در زبان فشار معیّن به تمام و کمال می‌رسد، تا حرف با طنین مشخّص به صدا درآید . . .

همهٔ اینها یک واژه است و بس . . . به دنبال آن واژه، عبارت، موضوع، اندیشه، و احساسهای پیشین و پسین قرار می‌گیرد. هریک از اینها جهان عجیب و غریبی است که در این وجود بشری عجیب و غریب، با صنع خدای مهربان و با فضل ایزد منّان، پدیدار و نمودار

۱- در مجموع دو شش، حدود سیصد میلیون کیسهٔ هوائی وجود دارد. (نگا: کتاب زیست‌شناسی، سال دوم نظام جدید آموزش متوسطه، سال ۱۳۷۸، صفحهٔ ۸۴). (مترجم)

می‌گردد.



آن گاه روند قرآنی به ذکر نعمتهای خدای مهربان در نمایشگاه جهانی همگانی، ادامه می‌دهد:

﴿ اَلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ ﴾.

خورشید و ماه برابر حساب (منظّمی در چرخش و گردش) هستند.

خورشید و ماه به گونه‌ای در کارند که دقّت تقدیر و تدبیر و سنجش و منش در هماهنگی منظّم وجود و هستی و چرخش و گردش آنها جلوه‌گر و پدیدار است. به گونه‌ای که دل را از زیبائی و دل‌آرائی و ترس و هراس پر می‌کند، و عقل و خرد را محو نگاه این بزرگی و سترگی جلوه‌گر در این اشاره، و پدیدار در حقائق ژرف واقع در لابلاهای این اشاره، می‌سازد.

خورشید بزرگ‌ترین اجرام موجود در آسمان نیست. بلکه در این فضائی که انسانها حدود و ثغور آن را نمی‌دانند میلیونها میلیون ستاره وجود دارد، و بسیاری از آنها از خورشید بزرگ‌ترند و گرما و نور بیشتری دارند. برای مثال ستارهٔ شِعرای یمانی بیست برابر وزن خورشید وزن دارد، و نور آن پنجاه برابر نور خورشید است. سماک رامح، حجم آن هشتاد برابر حجم خورشید، و نور آن هشت هزار برابر نور خورشید است. سهیل دو هزار و پانصد برابر خورشید نیرو دارد ... و به همین منوال و روال . . .

ولی خورشید مهمّ‌ترین ستاره برای ما ساکنان کرهٔ کوچک زمین است. زمین و جملگی ساکنان زمین در پرتو نور خورشید و گرما و جاذبهٔ آن زندگی می‌کنند. ماه که تابع کوچک زمین است به همین سان برای زمین و ساکنان آن بسی مهمّ است. دارای تأثیر بسزائی در حیات موجود در زمین است. مهمّ‌ترین عامل جزر و مدّ دریاها است.

حجم خورشید، و درجهٔ حرارت آن، و دوری آن از ما، و حرکت آن در مدار خودش، و همچنین حجم ماه و دوری آن و گردش آن، و آثاری که خورشید و ماه در حیات زمین دارند، و چه موقعیّتی در فضا با ستارگان و سیّارگان دیگر دارند، همه برابر حساب و کتاب کاملاً دقیقی است . . .

می‌خواهیم به گوشه‌ای از حساب و کتاب دقیق خورشید و ماه اشاره‌ای بکنیم، حساب و کتاب دقیقی که خورشید و ماه در رابطه با کرهٔ زمین ما و با زندگی و زنده‌های آن دارند:

خورشید از زمین ۹۲/۵ میلیون مایل دور است. اگر به ما نزدیک‌تر از این فاصله قرار می‌داشت، زمین می‌سوخت یا ذوب می‌شد و یا بخار می‌گردید و به هوا می‌رفت و در فضا پراکنده می‌شد! اگر خورشید از ما دورتر از این فاصله قرار می‌داشت هر موجود زنده‌ای که بر روی زمین زندگی می‌کند یخ می‌زد! حرارتی که از خورشید به ما می‌رسد بیش از یک جزء از دو میلیون جزء حرارت آن نیست. این مقدار ناچیز حرارت برای زندگی ما بسنده و سازگار است. اگر ستارهٔ شِعریٰ با ضخامت و حرارتی که دارد در جای خورشید ما بود، کرهٔ زمین بخار می‌گردید، و در فضا پراکنده می‌شد!

همچنین ماه نیز حجم آن و دوری آن از زمین، باید بدین اندازه و در این فاصله باشد و بس. اگر ماه حجم آن بزرگ‌تر از حجم فعلی می‌بود، امواجی که در دریاهای زمین ایجاد می‌کرد برای زیر گرفتن زمین با طوفانی بسنده بود که همهٔ چیزهای روی زمین را فرامی‌گرفت و غرق خود می‌کرد. همچنین اگر ماه از موقعیّتی که خدا برابر حساب و کتاب دقیق خود آن را در آن قرار داده است، حساب و کتابی که به اندازهٔ موئی اشتباه نمی‌کند و به خطا نمی‌رود، باز طوفان جزر و مدّ دریاها زمین را فرامی‌گرفت و غرق آب می‌کرد!

جاذبهٔ خورشید و جاذبهٔ ماه نسبت به زمین، دارای حساب و کتاب خود در توازن موقعیّت زمین، و در حفظ آن در خطّ سیری دارد که این زمین در این گسترهٔ فراخ هراس‌انگیز در پیش گرفته است. خطّ سیری که زمین و منظومهٔ شمسی ما همه باهم در یک جهت آن را با سرعت هزار مایل در ساعت به سوی مکانی

می‌پیمایند که برج جبار[1] نام دارد. با وجود چنین سرعتی در مدّت میلیونها میلیون سال، در راه خود به ستاره‌ای برخورد نکرده‌اند و نمی‌کنند!

در این گسترهٔ فراخ و هراس‌انگیز، مدار ستاره‌ای به اندازهٔ موئی مختلّ نمی‌گردد و به هم نمی‌خورد، و حساب و کتاب هماهنگی و هم‌آوائی، نه در حجم و نه در حرکت، پس و پیش نمی‌شود و مختلّ نمی‌گردد!

خداوند بزرگوار راست فرموده‌اند:

﴿ اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبٰانٍ ﴾.

خورشید و ماه برابر حساب (منظّمی در چرخش و گردش) هستند.

﴿ وَ اَلنَّجْمُ وَ اَلشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ ﴾.

گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند.

اشارهٔ آیهٔ پیشین به حساب و کتاب و تقدیر و تدبیر در ساختار جهان بزرگ بود، ولی این اشاره در این آیه به جهت و رویکرد این جهان و ارتباط آن است. این هم اشارهٔ الهام‌بخشی به حقیقت یگانه‌ای دارد که تنها او هادی و راهنمای همگان است.

این جهان با سرچشمهٔ نخستین خود و با آفریدگار نوآفرین و زیبانگار خود، ارتباط بندگی و پرستش دارد. گیاهان و درختان نمونه‌هائی از این جهان هستند، و بر جهت و رویکرد کلّ جهان دلالت دارند . . . بعضی از مفسّران «نجم» را ستاره‌ای تفسیر کرده‌اند که در آسمان است. برخی از آنان آن را گیاهی تفسیر کرده‌اند که بسان درخت بر تنهٔ خود استوار نمی‌گردد. چه نجم به معنی ستاره و چه به معنی گیاه باشد، گسترهٔ اشاره در این نصّ یکسان است، و به حقیقت رویکرد این جهان و ارتباط آن سر می‌کشد و منتهی می‌شود.

جهان آفریدهٔ زنده‌ای و دارای جان است. جانی است که مظهر و شکل و درجهٔ آن در پدیده‌ای تا پدیدهٔ دیگری فرق می‌کند، ولی حقیقت آن یکی است.

از دیرباز دل بشری حقیقت این حیات ساری و جاری در گسترهٔ کلّ هستی را درک و فهم کرده است، و حقیقت رویکرد جان هستی به آفریدگار خود را تشخیص داده است. دل حقیقت این حیات و حقیقت این رویکرد را با الهام خدائیِ موجود در سرشت خود درک و فهم نموده است. ولیکن این حقیقت گاهی بر دل سایه می‌افکند و ابری می‌شود و از آن پنهان می‌گردد هر زمان که دل بخواهد آن را شکار کند با عقلی که مقیّد به تجارب و آزموده‌های حواسّ است!

در این اواخر انسان توانسته است به اطراف و اکناف نزدیک به حقیقت وحدت در ساختار هستی برسد، ولیکن هنوز که هنوز است در این راه دور از وصول به حقیقت جان زندهٔ خود است!

امروزه علم گرایش به این دارد که فرض کند اتم سازندهٔ ساختار جهان است. اتم هم در حقیقت خود فقط تشعشع است، و حرکت پایه و اساس جهان است، و خاصیّت مشترک در میان همهٔ اتمها است.

جهان که حرکت پایه و اساس و ویژگی و خاصیّت آن است، با این حرکت به کجا رو می‌کند؟

قرآن می‌فرماید: جهان با حرکت جانش رو به هستی‌بخش خود می‌کند و می‌رود. حرکت جان جهان حرکت اصیل است، چه حرکت ظاهر جهان جز تعبیری از حرکت جان جهان نیست. حرکت جان جهان است که آیات بیشماری در قرآن آن را به تصویر می‌کشند. از جملهٔ آنها این آیه است:

﴿ وَ اَلنَّجْمُ وَ اَلشَّجَرُ يَسْجُدٰانِ ﴾.

گیاهان و درختان برای خدا سجده می‌کنند و کرنش می‌برند.

از این قبیل آیات یکی هم این آیه است:

﴿ تُسَبِّحُ لَهُ اَلسَّمٰاوٰاتُ اَلسَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّٰ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَ لٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾.

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه و تقدیسش،

۱- وگا. (مترجم)

رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا که زبانشان را نمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پیچیدهٔ جهان آفرینش چندان مطّلع نیستید. پس هماهنگ با سراسر جهان هستی به یکتاپرستی بپردازید و از راستای جملگی کنار نروید و دور نشوید. درهای توبه و برگشت به سوی یزدان جهان به روی همگان باز است). (اسراء/۴۴)

همچنین این آیه:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ. كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ﴾.

(ای پیغمبر!) مگر نمی‌دانی که همهٔ کسانی و همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین بسر می‌برند، و جملگی پرندگان در حالی که (در هوا) بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟! همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند (و برابر فرمان تکوینی یا تشریعی، و یا الهام الهی، به وظیفهٔ خویش در زندگی آگاهند، و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمایانگر قدرت و حکمت آفریدگارند).

(نور/۴۱)

دربارهٔ این حقیقت بیندیش، و جهان را در عبادت و تسبیحش تعقیب و وارسی کن. این کار به دل انسان لذّت و بهرهٔ عجیب و غریبی می‌بخشد. در آن حال که انسان احساس می‌کند هرچه پیرامون او است زنده است و بدو عطوفت و مهربانی می‌ورزد، و با او رو به آفریدگارش می‌کند. انسان میان جانهای همهٔ چیزها ایستاده است. جانها در همهٔ چیزها می‌دمد، و همهٔ چیزها را برادران و یاران او می‌گرداند!

این اشاره‌ای است با ابعاد و فواصل و اعماقی که دارد...

﴿ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ. أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ. وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴾.

آسمان را برافراشت، و قوانین و ضوابطی را گذاشت. هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی فردی و اجتماعی خود رعایت کنید و) از (حدّ و مرز) قوانین و ضوابط (مقرّره) تجاوز نکنید. در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید).

مراد از اشارهٔ به آسمان ـ بسان سائر اشاره‌های قرآنی به جولانگاه‌های این هستی ـ بیدار کردن دل غافل، و نجات دادن آن از تنبلی الفت و عادت گرفتن، و توجّه دادن او به بزرگی و هماهنگی و زیبائی این جهان، و آگاه کردن او از قدرت و قوّت و شکوه و جلال دستی است که جهان را از نیستی به هستی آورده است.

مراد از اشارهٔ به آسمان ـ مفهوم و مقصود از آسمان هرچه هست ـ جلب توجّه به والائی است. چشمها را به بالا خیره کردن، و بدان فضای هراس‌انگیز و بلند دوختن است. فضائی که حدود و ثغور آن ناشناخته و ناپیدا است، و میلیونها میلیون ستارهٔ بزرگ در آن شناور است ولی دو تای آنها با یکدیگر برخورد نمی‌کند، و منظومهٔ شمسی ما با منظومهٔ دیگری تصادف نمی‌نماید... گاهی منظومه‌ای نزدیک به هزار میلیون ستاره دارد، مثل منظومه‌های کهکشانی که منظومهٔ شمسی ما یکی از آنها است. در کهکشان ما خورشیدهائی وجود دارد که کوچک‌تر از خورشید ما است، و خورشیدهائی وجود که هزاران برابر از خورشید ما بزرگ‌تر است. قطر خورشید ما $\frac{1}{3}$ ۲ میلیون کیلومتر است!.. همهٔ این ستاره‌ها، و همهٔ این منظومه‌ها در گسترهٔ هستی با سرعتهای هراس‌انگیزی حرکت می‌کنند، و با وجود این که در این فضای فراخ هراس‌انگیز، تکّه‌های شناور پرتی است، با آنها تصادف و برخورد نمی‌کنند!

در کنار این عظمت موجود در برافراشتن این آسمان هراس‌انگیز فراخ، این مطلب ذکر می‌شود:

﴿ وَضَعَ الْمِيزَانَ ﴾.

قوانین و ضوابطی را گذاشت.

ترازوی حقّ را قرار داد. آن را ثابت و برقرار و استوار کرد. آن را برای ارزیابی ارزشها پابرجا داشت، ارزیابی ارزشهای اشخاص و رخدادها و چیزها. تا راستی و درستی ارزشها مختلّ نگردد، و وزن و ارج آنها آشفته نشود، و ارزشها از نادانی و کینه‌توزی و هوا و هوس پیروی نکند.

ترازوی حقّ را در فطرت، و در این برنامهٔ الهی پابرجا و استوار داشت، برنامه‌ای که همهٔ رسالتهای آسمانی آن را با خود به ارمغان آورده‌اند و قرآن آن را در بر دارد:

﴿ وَضَعَ الْمِيزَانَ . . . أَلاَّ تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ﴾.

قوانین و ضوابطی را گذاشت . . . هدف (از ایجاد قوانین و ضوابط در عالم هستی) این است که شما هم (قوانین و ضوابط را در زندگی خود رعایت کنید و) از (حدّ و مرز) قوانین و ضوابط (مقرّره) تجاوز نکنید.

تا دچار افراط و زیاده‌روی و تفریط و کوتاهی نشوید...

﴿ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلاَ تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴾.

در وزن کردن و برکشیدن (کالاها و در متر کردن و اندازه‌گیری چیزها) دادگرانه رفتار کنید و از ترازو مکاهید (و کم و کاست ندهید و کم‌فروشی نکنید).

بدین خاطر وزن کردن و برکشیدن، دادگرانه صورت می‌پذیرد، و افزایشی و کاهشی وجود نخواهد داشت.

بدین جهت حقّ در زمین، و حقّ در زندگی انسانها، با ساختار بنیاد هستی و نظم و نظام آن ارتباط پیدا می‌کند. حقّ با مفهوم معنوی آسمان نیز پیوند پیدا می‌نماید. چراکه وحی خدا و برنامهٔ او از آسمان نازل می‌گردد. حقّ با مدلول منظور و مشهود آسمان هم ارتباط می‌یابد. زیرا آسمان، بزرگی هستی و ثبات آن را می‌رساند که به فرمان یزدان و با قدرت ایزد سبحان برقرار و استوار است . . . این دو مفهوم و مدلول، با آهنگ و سایه‌روشنهای الهامگرانهٔ خود، متبادر به ذهن و شعور می‌گردد.

﴿ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ. وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴾.

خداوند زمین را برای (زندگی) انسانها آفریده است. در زمین میوه‌های فراوان، و از جمله خرما است که دارای غلاف است. و (در زمین) گیاهان خوشبو وجود دارد، و همچنین دانه‌هائی است که در میان پوسته قرار دارند.

ما به سبب طول ماندگاری و استقرارمان بر روی زمین، و به سبب خوی و الفتی که با اوضاع و احوال زمین و با ظواهر و پدیده‌های آن گرفته‌ایم، و نیز به خاطر موقعیّت و جایگاهی که در زمین پیدا کرده‌ایم و بر آن رفته‌ایم، ما به خاطر همهٔ این چیزها نزدیک است دست قدرتی را احساس نکنیم که این زمین را برای زندگی انسانها «آفریده است»، و استقرار و ماندگاری ما را بر آن ممکن و ساده نموده است، تا بدانجاکه ما نزدیک است این استقرار و ماندگاری را احساس نکنیم، و متوجّه عظمت معنی استقرار و ماندگاری خودمان بر آن نشویم، و بزرگی نعمت خدا بر خود را فراموش کنیم، مگر گاه‌گاهی که یک آتش‌فشانی فوران می‌کند، یا زلزله‌ای به راه می‌افتد، و این زمین پرامن و امانِ زیر ما را می‌آورد و می‌برد و بدین سو و آن سو تاب می‌دهد. آن وقت است که زمین نابسامان می‌شود و به تکان و حرکت درمی‌آید. بدین هنگام است که معنی استقراری را به یاد می‌آوریم که از آن در پرتو لطف خدا بر روی این زمین برخورداریم و استفاده می‌کنیم.

سزاوار انسانها است که این حقیقت را در هر لحظه‌ای به یاد آورند. این حقیقت را هم وقتی به یاد می‌آورند که گوش دل خود را به زمینی فرادارند که روی آن زندگی می‌کنند و بدان تکیه می‌ورزند، و بدانند این زمین جز ذرّه خاکی نیست که در فضای فراخ یزدان شناور است، و در این فضای فراخ بی‌انتهاء می‌گردد و می‌چرخد. دَورِ خود با سرعت حدود هزار مایل در ساعت می‌گردد و می‌چرخد. گذشته از این، زمین به دور خورشید با سرعت شصت هزار مایل در ساعت می‌گردد و می‌چرخد. همچنین زمین و خورشید و

منظومهٔ شمسی همه با هم در این فضای گسترده با سرعت هزار مایل در ساعت به سوی جهتی از آسمان به نام برج الجبار رهسپارند!

بلی اگر مردمان دلِ جان را فرادارند به این که آنان سوار بر این ذرّهٔ خاک شناور در فضا با این سرعت هستند، ذرّهٔ خاکی که گسترهٔ فضا را پیاپی طیّ می‌کند و بدون هیچ‌گونه تکیه‌گاهی در فضا آویزان و کرانه‌های آن را با چیزی جز قدرت خدا طی نمی‌کند، همیشه دلها و چشمهای ایشان دوخته به درگاه خدا می‌ماند، و جانهایشان و بندهای اندامشان ترسان از یزدان می‌گردد، و به کسی و به چیزی جز واحد قهّاری تکیه نمی‌کنند که این زمین را برای مردمان تهیّه دیده است و گسترانیده است، و این گونه ایشان را بر روی زمین استقرار بخشیده است و ماندگار فرموده است!

یزدان مهربان زندگی را برای مردمان در این زمین میسّر و ممکن کرده است، در حالی که زمین ایشان را پیرامون خود و پیرامون خورشید می‌گرداند و می‌چرخاند، و با خورشید و منظومهٔ شمسی با همچون سرعت هراس‌انگیزی در تک و پو است. یزدان سبحان در زمین اقوات لازم را مقدّر و مقرّر داشته است که از آن اقوات میوه را در اینجا ذکر می‌کند، به ویژه از خرما سخن می‌راند که داخل غلافها است. «اَکمام» جمع «کِم» است. «کِم» غلاف خوشهٔ خرما است. خرما در داخل آن پرورش می‌یابد. تا به زیبائی سیمای درخت خرما، گذشته از فائدهٔ میوهٔ آن اشاره‌ای بکند. از جملهٔ اقوات دانه را ذکر می‌نماید، دانه‌ای که برگ و ساقه دارد، و درو می‌گردد و خوراک چهارپایان می‌شود. از جملهٔ اقوات از گیاهان خوشبو سخن می‌رود . . . گیاهان خوشبو دارای اقسام و انواع مختلفی در زمین است. از جملهٔ آنها برخیها خوراک انسانها است، و بعضیها خوراک حیوانها است، و بخشی هم وسیلهٔ خوشی و لذّت ایشان است.

وقتی که روند قرآنی بدین بند می‌رسد و نعمتهای خدا را برمی‌شمارد: تعلیم قرآن، آفرینش انسان، یاد دادن نطق و بیان به انسان، هماهنگی خورشید و ماه برابر حساب و کتاب، برافراشتن آسمان، وضع قوانین و ضوابط، مهیّا کردن و آماده ساختن زمین برای مردمان، قرار دادن آنچه در زمین از میوه و خرما و دانه و گیاهان خوشبو . . . پریها و انسانها را فریاد می‌دارد رو در روی جهان و جهانیان:

﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾.

(ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

این پرسشی برای مسجّل کردن و گواه نمودن است. چه در همچون مقامی نه انسانها و نه پریها نمی‌توانند نعمتهای خداوند مهربان را تکذیب کنند و انکار نمایند.

❁

سپس روند قرآنی از منّت نهادن بر آنان، و در حقّ ایشان بزرگواری کردن با نعمتهای خدا در جهان، می‌پردازد به منّت نهادن بر آنان و در حقّ ایشان با نعمتهای وجود خودشان، و به ویژه آفریدن آنان و هستی بخشیدن ایشان:

﴿ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ. وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ... فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ ﴾.

خدا انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است. و جنّ را از زبانهٔ شعله‌ور آتش خلق نموده است. (ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌نمائید؟

نعمت آفریدن و پدید آوردن، اصل نعمتها است. پیش از هر چیز فاصلهٔ میان بودن و نبودن با هیچ مقیاس و معیاری از مقیاسها و معیارهائی که انسانها می‌شناسند قابل اندازه‌گیری و محاسبه نیست. زیرا همهٔ مقیاسها و معیارهائی که در دسترس انسانها است یا عقل و خرد انسانها به فهم و درک آنها نائل می‌گردد، مقیاسها و معیارهائی هستند که با آنها می‌توان موجودی و موجودی را با یکدیگر سنجید و فرق آن دو را تشخیص داد و گفت. ولی فهم و درک بشری هیچ وقت و به هیچ وجه نمی‌تواند فاصلهٔ موجود و غیر موجود را

تشخیص دهد و اندازه گیری کند. چنین می‌دانیم که پریها هم بدین سان و در این پایه و مایه‌اند. پریها هم آفریده‌هائی بیش نیستند، و معیارها و مقیاسهایشان معیارها و مقیاسهای مخلوقات و آفریده‌ها است!

زمانی که یزدان سبحان بر پریها و انسانها با نعمت آفریدن و پدید آوردن منّت می‌نهد، در حقیقت بر آنان با نعمتی منّت می‌نهد که بالاتر و والاتر از درک و فهم است.

بعد از آن، خداوندگار حقّ سبحان، مادهٔ آفرینش انسانها و پریها را بیان می‌فرماید. آن ماده هم آفریدهٔ ایزد منّان است. «صَلْصَال»: گِلی را می‌گویند که خشک شود و وقتی که بدان تلنگر زده شود صدا و طنین داشته باشد. چه بسا این امر حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ آفرینش از گِل یا از خاک باشد. همچنین یادی هم از حقیقت وحدت مادهٔ انسان و مادهٔ زمین در عناصر آفرینش است.

«دانش نوین ثابت کرده است که جسم انسان از همان عناصری فراهم آمده است که زمین از آنها ساخته و پرداخته گردیده است. انسان فراهم آمده است از: کربن، اکسیژن، ایدروژن، فسفر، گوگرد، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلر، منیزیم، آهن، منگنز، مس، ید، فلور، کبالت، روی، سیلیکون و آلمینیوم. خود اینها هم عناصر تشکیل‌دهندهٔ خاک هستند. هرچند این عناصر در انسانی و انسان دیگری، و در انسان و در خاک، اختلاف دارد، ولی انواع و اقسام آنها یکی است».[1]

امّا باید در نظر داشت آنچه که علم آن را ثابت کرده است جائز نیست تفسیر قطعی نصّ قرآنی بشمار آید. چه بسا حقیقت قرآنی همین چیزی باشد که علم آن را ثابت کرده است، یا این که چیزی جدای از این مراد قرآن باشد، و شکل دیگری از شکل‌های بسیاری مقصود باشد که معنی آفرینش انسان از خاک، یا گِل، و یا گِل خشکیده را برسانند و آن را تفسیر و تبیین گردانند.

آنچه را که سخت یادآور می‌گردم و توجّه همگان را بدان جلب می‌کنم این است که نصّ قرآنی را محدود به کشف علمی انسان نکنیم، کشفی که چه بسا اشتباه و چه بسا درست باشد، و در آن تعدیل و تبدیل صورت گیرد، زمانی که آگاهیهای انسان فراخی و گسترش پیدا کند، و کشفیّات علمی پیشرفت نماید و اوج گیرد، و وسائل و ابزار کارهای تحقیقاتی و پژوهشی زیاد گردد و بهتر و خوبتر شود، و نظریّه‌های ثابت شده و یا فرضیّه‌های علمی تغییر پیدا کند . . . برخی از پژوهشگران مخلص با نیّت اعجازهائی که در قرآن است به سوی مطابقت مدلول نصوص قرآنی و کشفیّات علمی ـ اعم از کشفیّات ثابت شده و چه فرضیّه‌ها ـ شتاب می‌گیرند. قرآن معجزه است، خواه کشفیّات علمیِ متغیّر و ناپایدار با نصوص ثابت و برقرار قرآن مطابقت بکند یا مطابقت نکند. نصوص قرآن، مدلول و مفهوم فراخ‌تر و گشادتر از آن را دارد که محدود و منحصر در دائره و کمربند آن کشفیّاتی گردد که اصل و اساس آنها پیوسته در معرض تبدیل و تعدیل، و بلکه خطا و صواب قرار دارد! آنچه از کشفیّات علمی در تفسیر نصوص قرآن می‌تواند مفید باشد این است که کشفیّات علمی مدلول و مفهوم نصوص قرآن را در تصوّر و اندیشهٔ ما وسعت می‌بخشد هر زمان که علم ما را بر چیزی آگاه کند که آیات خدا در بارهٔ آفاق و انفس اشاره‌های مجمل و مختصری بدان چیز داشته باشد. امّا نباید نصّ قرآنی را حمل بر آن کرد که مدلول و مفهوم این آیه یا این آیات فقط همان چیزی است که علم به کشف آن نائل آمده است. درست این است که گفته شود این چیزی که علم به کشف آن نائل آمده است یکی از مقاصد و مفاهیمی است که این نصّ قرآنی بدان اشاره می‌کند.

و امّا آفرینش «جان» از زبانهٔ آتش، مسأله‌ای است بیرون از حدود و ثغور علوم بشری. یگانه منبع راجع بدان همین قرآن است و بس. خبر راست خدائی که جهان هستی را آفریده است و داناتر و آگاه‌تر از هرکس دیگری از چیزی و چیزهائی است که آفریده است . . .

۱- کتاب: «الله و العلم الحدیث». صفحهٔ ۱۸۰.

«مارِج»: مشتعل متحرّکی است بسان زبانه‌های آتش که بادها بدانها بخورد! جنّیان می‌توانند با انسانها در این زمین زندگی بکنند. ولی ما نمی‌دانیم جنّیان چگونه زندگی می‌کنند. آنچه مسلّم است آنان هم مخاطبان این قرآن هستند، همان گونه که قبلاً هنگام تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار گفته شد:

﴿ وَ إِذْ صَرَفْنٰا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ... ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند.... (احقاف/۲۹)

در اینجا در سورهٔ الرحمن نیز حال همین است و سخن همان.

در اینجا خطاب به پریها و انسانها است، تا هر دو گروه نعمت وجود را یادآور شوند و متذکّر گردند. هر گروهی بداند اصل او چیست، اصلی که خدا او را از آن آفریده است. این هم نعمتی است که سائر نعمتهای دیگر استوار بر آن و به دنبال آن است. بدین خاطر است با مسجّل کردن قضیّه و گواه گرفتن همگان، پیرو زده می‌شود:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ﴾.

(ای گروه پریها و انسانها) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

دیگر در این جایگاهِ دیدنی و شهادت دادنی، تکذیب کردنی در میان نخواهد بود!

✿

﴿ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ﴾.

او پروردگار مشرقها و پروردگار مغربها است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟

این اشاره‌ای است که دل را از امواج فراگیرِ پی بردن به وجود خدا پر می‌کند، هر کجا را بنگرد، و به هر کجا رو کند، و دیدگانش به هر کجای آفاق پیرامونش بنگرد و برد داشته باشد . . . آنجا که طلوع است و آنجا که غروب است خدا آنجا است . . . ربوبیّت، مشیّت، سلطه و قدرت، نور، و رهنمون و رهنمود خدا آنجا است.

چه بسا مراد از مشرقها و مغربها، طلوع خورشید و ماه، و غروب آن دو تا باشد، چرا که خورشید و ماه قبلاً از جملهٔ نعمتهای خدا بشمار آمده‌اند و با نعمتها ذکر شده‌اند. چه بسا هم مراد مکانهای گوناگون طلوع و غروب خورشید در تابستان و زمستان باشد.

به هر حال سایه‌روشنهای این اشاره سزاوار توجّه و دقّت است. سایه‌روشنهای رو به مشرق و مغرب کردن، و با چشم دل و خرد خدا را آنجا دیدن، و پی بردن به این که دست خدا است که ستارگان و کرات را می‌گرداند، و دیدن نور خدا و ربوبیّت خدا در کرانه‌ها و افقهای اینجا و آنجا و همه جا. پشتوانه و اندوخته‌ای که دل با خود به ارمغان می‌آورد از این تفکّر و تدبّر و نگریستن به مشرقها و مغربها، و زاد و توشهٔ آگاهی و بینشی که زوایای بدن از آن لبریز و سرریز می‌گردد، و جانها آن را اندوخته و ذخیره می‌کند.

ربوبیّت و خداوندگاری خدا بر مشرقها و مغربها، برخی از نعمتهای خدا در این جهان هستی است. بدین جهت است همان پیروِ معهود و معروف سوره، بعد از این نگرش کوتاه، درمی‌رسد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

مشرقها و مغربها گذشته از آن که از زمرهٔ آیات و نشانه‌های شناخت یزدانند، از زمرهٔ نعمتهای خدا برای پریها و انسانها نیز هستند. چرا که در مشرقها و مغربها خیر و صلاحِ جملگی ساکنان این زمین است. بلکه مشرقها و مغربها اسباب و وسائل حیات هستند، حیاتی که با طلوع کردن پدیدار و نمودار می‌آید، و به غروب کردن نیز نیاز دارد. اگر یکی از طلوع کردن و غروب نمودن، و یا هر دو تای آنها مختلّ گردد، اسباب و وسائل حیات از کار می‌افتد و از میان رخت

برمی‌بندد...

❁

روند قرآنی از این شناوری ژرف در آفاق و کرانه‌ها به زمین برمی‌گردد، و از آبی سخن می‌گوید که در آن است. آبی که خدا آن را به اندازه آفریده است، و نوع آب را نیز به اندازۀ لازم خلق کرده است، و کاربرد آن را نیز به اندازۀ لازم تعیین فرموده است، و استفاده و بهره‌وری از آن را هم مشخّص نموده است:

﴿ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ. بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴾.

دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است و مجاور یکدیگر قرار داده است. امّا در میان آن دو حاجز و مانعی است که نمی‌گذارد یکی با دیگری بیامیزد و سرکشی کند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! خدا کشتیهائی ساخته و پرداختۀ (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوه‌ها هستند. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

دو دریائی که بدانها اشاره شده است دریای شور و دریای شیرین است. اوّلی شامل دریاها و اقیانوسها می‌گردد، و دومی شامل رودخانه‌ها و جویبارها می‌شود. «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ»: دو دریا را حرکت داده است و به سوی همدیگر روان کرده است تا با یکدیگر برخورد کنند. امّا با یکدیگر نمی‌آمیزند و بر همدیگر سرکشی نمی‌کنند، و هیچ یک از آن دو از حدّ و مرز مقرّر تجاوز نمی‌کند، و از وظیفۀ معیّن خود درنمی‌گذرد. میان آن دو حاجز و مانعی از سرشت خودشان است که صنع و ساختار یزدان است.

تقسیم آب بدین نحو و بدین شیوه در کرۀ زمین تصادفی و خود به خود و ناسنجیده و همین جوری نیست. بلکه آب بر مبنای اندازه‌گیری عجیبی و مقدار دقیقی خلق گردیده است. آب شور حدود سه چهارم سطح زمین را فراگرفته است، و بخشی از آن با بخش دیگر متّصل گردیده است. خشکی یک چهارم زمین را فراگرفته است. این مقدار زیاد آب شور، مقدار لازمی است و با دقّت برای پاک کردن فضای زمین و محافظت از آن تا همیشه شایستۀ زندگی بماند تهیّه دیده شده است.

«با وجود فوران گازها از زمین در طول روزگارانِ دور و دراز ـ اغلب آنها هم سمّی است ـ هوا درواقع بدون آلودگی باقی مانده است، و نسبتهای لازم و هماهنگ هوا برای وجود انسان به هم نخورده است . . . چیزی که چرخۀ مهمّ این کار را برقرار می‌دارد و چرخ ارّابۀ موازنه و هماهنگی را به پیش می‌راند، تودۀ بزرگ و گسترۀ سترگ آب است که اقیانوس نام دارد».[1]

از این تودۀ ستبر فراخ، به وسیلۀ حرارت خورشید بخارها تولید و به هوا متصاعد می‌شود. این بخارها است که برمی‌گردد و به شکل بارانها به زمین می‌افتد و آب شیرین به شکلهای گوناگون از آن به وجود می‌آید. بزرگ‌ترین شکل از این اشکال، رودخانه‌ها و رودبارها است. هماهنگی موجود در میان فراخی اقیانوس و حرارت خورشید و سردی طبقات بالای فضا، و عوامل فلکی دیگر است که باران از آن حاصل می‌گردد و پدیدار می‌آید، بارانی که از آن، تودۀ آب شیرین تولید می‌شود، و در سایۀ همین آب شیرین، حیات گیاه و حیوان و انسان برقرار و استوار می‌ماند . . .

تقریباً همۀ رودخانه‌ها به دریاها می‌ریزند. رودخانه‌ها املاح و نمکهای زمین را با خود می‌برند و به دریاها منتقل می‌کنند. امّا طبیعت دریاها را تغییر نمی‌دهند و بر دریا چیره نمی‌گردند. سطح رودخانه‌ها بالاتر از سطح دریاها است. بدین خاطر دریاها بر رودخانه‌هائی که

۱- به نقل از کتاب: «الإنسان لا یقف وحده» تألیف: ا. کرسی مورسیون، رئیس آکادمی علوم در نیویورک. ترجمۀ محمّد صالح فلکی، تحت عنوان: «العلم یدعو إلی الإیمان».

بدانها می‌ریزند چیره نمی‌گردند، و مسیرهای آنها را با آب شور نمی‌بندند تا رودخانه‌ها را از کار خود بازدارند و بر طبیعت آنها چیره گردند! میان دریاها و رودخانه‌ها همیشه چنین برزخ و مانعی وجود دارد که ساخت یزدان دادار است، و این است که بر همدیگر چیره نمی‌شوند و غالب نمی‌آیند.

دیگر جای شگفت نیست این که دو دریا و برزخ و مانع میان آنها را در جولانگاه یاد نعمتها ذکر می‌کند.

﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ ﴾.

(ای گروه پریها و انسانها!) کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟.

سپس نعمتهای خدا در دریاها را ذکر می‌کند، آن بخش از نعمتها که در زندگی مردمان ملموس و خیلی به زندگی ایشان مربوط است:

﴿ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴾.

از آن دو، مروارید و مرجان بیرون می‌آید.

«لُؤْلُؤ» یا صدف مروارید، در اصل خود جانوری است. «شاید لؤلؤ شگفت‌انگیزترین چیزی باشد که در دریاها است. لؤلؤ به ژرفاها می‌رود. لؤلؤ داخل صدفی است که از مواد آهکی ساخته شده است. صدف لؤلؤ را از خطرها حفظ می‌کند. این جانور با جانوران زنده در ترکیب‌بند و نحوهٔ زندگی فرق می‌کند. این جانور تور نازک و ظریفی دارد که بسان تور شکارچی است. بافت شگرفی دارد. همانند صافی است. اجازه می‌دهد آب و هوا و غذا به درونش بیاید، ولی نمی‌گذارد شنها و سنگریزه‌ها و چیزهای دیگر وارد شود. زیرِ تور، دهانهای این جانور است. هر دهانی چهار لب دارد. هرگاه ذرّهٔ شنی، یا تکّهٔ سنگریزه‌ای، و یا جاندار مضرّی با زور به داخل صدف برود، لؤلؤ شروع به ترشّح مادهٔ لزج و چسبناکی می‌کند و با آن دور و بر آن چیز را می‌پوشاند. مادهٔ لزج و چسبناک منجمد و سفت می‌شود و تبدیل به مروارید می‌گردد! برحسب آن ذرّه یا چیزی که نفوذ کرده است حجم مروارید فرق پیدا می‌کند و کوچک یا بزرگ می‌شود».[1]

«مرجان از جملهٔ عجائب و غرائب آفریده‌های یزدان است. در دریاها زندگی می‌کند در عمق میان پنج متر تا سیصد متر. طرف پائین بدن خود را به صخره‌ای یا به سنگی و یا گیاهی می‌چسباند و خود را نگاه می‌دارد: دهانهٔ دهان مرجان در بالای جسمش قرار دارد. چند زائده‌ای به نام تاژک در اطراف دهان است و آنها را برای به دست آوردن غذا به کار می‌برد. هرگاه شکاری با این زائده‌ها یا تاژکها برخورد کند ـ اغلب هم شکار از جملهٔ جانداران ریز و کوچک همچون میگوها است ـ فوراً فلج می‌گردد، و زائده‌ها یا تاژکها بدان می‌چسبند سپس زائده‌ها یا تاژکها به هم می‌آیند و جمع می‌گردند و به سوی دهان خم برمی‌دارند و خم می‌شوند، و شکار از کانال تنگی بسان مری انسان عبور می‌کند و به درون مرجان سرازیر می‌شود.

این جاندار با خارج کردن سلولهای جنسی از خود تکثیر می‌یابد. از لقاح این سلولها با تخمکها، مرجانهای نوزاد به وجود می‌آیند که به صخره‌ای یا گیاهی متّصل شده و زندگی مستقلّی را تشکیل می‌دهد که همسان جاندار اصلی است.

از دیگر دلائل قدرت آفریدگار این است که مرجان به روش دیگری یعنی جوانه زدن هم تکثیر می‌یابد. جوانه‌ها به منشأ خود متّصل می‌مانند و درختچهٔ مرجانی را تشکیل می‌دهند، درختی که دارای ساقهٔ ستبر است. این ساقه کم‌کم نازک می‌شود و در آخرین بخش شاخه‌ها نازکی به نهایت خود می‌رسد. طول درخت مرجانی به سی سانتیمتر می‌رسد. جزیره‌های مرجانی زنده دارای رنگهای مختلف است. در دریاها آنها را به شکل زرد پرتقالی، سرخ میخکی، آبی زمرّدی، و خاکی خیره‌کننده، مشاهده می‌کنیم.

مرجان سرخ محور اصلی بقایای اندامهای مرجان بعد از مرگ آن است. پیکرهای سنگی مرجانها کلونیهای بزرگ و هولناکی را تشکیل می‌دهند.

۱- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحدیث»، صفحهٔ ۱۰۵.

از جملهٔ این کلونیها زنجیرهٔ سنگهای مرجانی معروف به سدّ بزرگ مرجانی است که در شمال شرقی استرالیا قرار دارد. طول این زنجیره به دو هزار و سیصد و پنجاه مایل می‌رسد. این زنجیره از همین موجودات زندهٔ نازک و اندک حجم تشکیل گردیده است».[1]

از مروارید و مرجان زیورآلات گرانبها تهیّه می‌شود. خداوند به وسیلهٔ اعطاء این دو چیز بر بندگانش منّت می‌نهد، و به دنبال بیان آنها همان پیرو گواهی شده را می‌آورد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌کنید؟!.

آن‌گاه منتقل می‌گردد به سخن گفتن از کشتیهائی که در دریا حرکت می‌کنند، و انگار به سبب ضخامت و ستبری کوه‌هایند:

﴿ وَ لَهُ الْجَوٰارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ کَالْأَعْلاٰمِ ﴾.

خدا کشتیهائی ساخته و پرداختهٔ (آفریدگان خود به نام انسانها) در دریاها دارد که همسان کوه‌ها هستند.

این کشتیهای ساخته و پرداخته را «لَهُ» از آنِ او که خداوند پاک و منزّه و بزرگوار است می‌شمارد. چرا که کشتیها با قدرت یزدان حرکت می‌کنند. در میان آبهای زیاد و موّاج دریاها و بر پشت امواج جز خدا کسی حافظ آنها نیست و جز حفاظت و رعایت او چیزی آنها را در میان امواج خروشان نمی‌پاید و مراقبت و نگاهداری نمی‌نماید. کشتیها پس متعلّق به یزدان سبحان هستند. کشتیها همیشه از نعمتهای بزرگی بوده‌اند و خواهند بود که خدا با آن نعمتها بر بندگان منّت نهاده است، و اسباب و وسائل زندگی و کوچ و سفر و آسایش و کسب و کار را برایشان میسّر فرموده است و تهیّه دیده است، اسباب و وسائلی که سزاوار است از آنها یاد بشود و به خاطر بماند و انکار نگردد و فراموش نشود. نعمت کشتیها آن اندازه بزرگ و سترگ و پیدا و هویدا است که مشکل است بتوان آن را تکذیب و انکار کرد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌کنید؟!.



هم اینک نشان دادن صفحهٔ جهان دیدنی به پایان می‌آید، و صفحه آفریده‌های فناپذیر درهم پیچیده می‌شود، و شبحها و سایه‌های جملگی آفریده‌ها از دیدگان نهان می‌گردد، و ذات بزرگوار خداوند باقی جلوه‌گر می‌آید و متجلّی می‌شود. تنها بقا از آن خدا است، و جلال و کمال او را است و بس . . . حقیقت بقا به ذهن و شعور انسان می‌افتد و بر پردهٔ خیال نقش می‌بندد، وقتی که انسان سایه‌های فنا را می‌بیند:

﴿ کُلُّ مَنْ عَلَيْهٰا فٰانٍ. وَ يَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُوالْجَلاٰلِ وَ الْإِکْرٰامِ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّکُمٰا تُکَذِّبٰانِ؟ ﴾.

همهٔ چیزها و همهٔ کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند. و تنها ذات پروردگارِ باعظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

در سایهٔ این نصّ قرآنی نَفَسها پائین می‌آید، و صداها پائین می‌آید و به خضوع و خشوع می‌افتد، و اندامها از حرکت بازمی‌مانند . . . سایهٔ فنا و نیستی هر زنده‌ای را دربر می‌گیرد، و هر حرکتی را درهم می‌پیچد، و کرانه‌های آسمانها و زمین را فرامی‌گیرد . . .

جلال و عظمت ذات والای باقی و سرمدی بر جانها و اندامها، و بر زمان و مکان، سایه می‌اندازد، و سراسر هستی را با بزرگی و سترگی و شکوه و وقار فرامی‌گیرد...

تعبیر بشری نمی‌تواند این موقعیّت را به تصویر بکشد، و نمی‌تواند چیزی بر نصّ قرآنی بیفزاید، نصّی که به اندامها آرامش فروتنانه‌ای، و جلال و عظمت فراگیری، و سکوت هراس‌انگیزی می‌بخشد، و صحنهٔ فنای فروتپیده‌ای، و سکون مرگ چادرزدهٔ بدون حرکتی را

۱- مصدر پیشین، صفحات ۱۰۶ و ۱۰۷.

ترسیم می‌کند. صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد که صدا و ناله‌ای برنمی‌خیزد در این جهانی که لبریز از حرکت و حیات بوده است. در همان وقت حقیقت بقای دائم را ترسیم می‌کند، و آن را در حسّ و شعور انسانی سرشته می‌کند که در تجارب خود شکلی از بقای دائم را نشناخته است. امّا هم اینک در پرتو این نصّ شگفت قرآنی، ژرف و خوب آن را درک و فهم می‌کند!

بر این پسودهٔ بس ژرف و مؤثّر، خود همان پیرو را می‌زند. آن گاه ثبوت این حقیقت را، حقیقت فنای هر کسی که بر روی زمین است، و بقای ذات بزرگوار و والای خداوند و بس، نعمت می‌شمارد، نعمتی که پریها و انسانها را در نمایشگاه عرضهٔ نعمتها با آن روبرو می‌سازد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

این نعمت است. بلکه این نعمت اصل و اساس جملگی نعمتها است. چه از حقیقت وجودِ باقی، همهٔ این آفریده‌ها، و قانون و نظام و ویژگیهای جهان، برمی‌جوشند و سر برمی‌زنند. همچنین از حقیقت وجود باقی، قوانین و معیارها و مقیاسها و فرجام و سرنوشت و سزا و جزای جهان، استقرار می‌پذیرد و برجای می‌ماند. ذات زندهٔ باقی است که می‌آفریند و از نیستی به هستی می‌آورد. او است که محافظت می‌کند و می‌پاید. او است که با بندگان حساب و کتاب می‌کند و جزا و سزایشان را می‌دهد. او است که از افق بقا به میدان فنا می‌نگرد . . . پس در این صورت از حقیقت بقا است که همهٔ نعمتها برمی‌جوشد و سر برمی‌زند. این جهان برنمی‌دمد و پدیدار نمی‌آید، و کار و بار جهان راست و درست نمی‌گردد، مگر این که در فراسوی آن این حقیقت وجود دارد، حقیقت بقا در پسِ فنا.



از حقیقت بقای دائمی که به دنبال آفریده‌های فانی است، حقیقت دیگری سر برمی‌زند: همهٔ فرزندان فنا در همهٔ چیزهائی که به وجودشان ارتباط دارد، رو می‌کنند و می‌گرایند به سوی خدای یگانه و پشتیبان و زنده و پایدار:

﴿ يَسْأَلُهُ مَنْ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ﴾.

همهٔ چیزها و همهٔ کسانی که در آسمانها و زمینند (به زبان حال یا قال، روزی و نیاز خود را) از خدا درخواست می‌کنند. او پیوسته دست اندر کاری است. پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

همهٔ چیزها و همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند از خدا درخواست می‌کنند. چه تنها خدا است که باید از او درخواست کرد و چیزی خواست. از کسی جز او درخواست نمی‌شود، زیرا آن کس فانی است و سزاوار درخواست چیزی از او نیست . . . از او درخواست می‌کنند، و تنها او است استجابت می‌کند و می‌پذیرد. آن کس که بدو رو می‌کند نا‌امید نمی‌شود. هرکس که به غیر او رو بکند، او از محلّ درخواست و از محلّ امید و از محلّ جواب، منحرف گردیده است و گمراه شده است . . . آخر شخص فانی برای شخص فانی چه کاری می‌تواند بکند؟ و فرد نیازمند برای فرد نیازمند چه چیز می‌تواند بکند؟

یزدان سبحان پیوسته دست‌اندرکار کاری است.[1] این جهان هستی که حدود و ثغور آن ناشناخته و ناپیدا است، همه و همه واگذار به قدرت خدا است، و آویزهٔ مشیّت خدا، و برجا و برپا با تدبیر و تقدیر او است. این تدبیر و تقدیری که گسترهٔ سراسر هستی را دربر می‌گیرد، و یکایک افراد آن را جدا جدا دربر می‌گیرد، و هر عضوی و هر سلولی و هر ذرّه‌ای را می‌پاید و نظارت می‌نماید، و هر چیزی را خلقت می‌بخشد، و وظیفهٔ خود را بدان اعطاء می‌کند، و آن گاه او را در

۱- یعنی خدا دنیا را آفریده است و آن را به حال خود رها نساخته است. بلکه پیوسته بر آن نظارت دارد و دست‌اندرکار آفرینش نو و دگرگونی تازه است، و متصرّف در شؤون آفریده‌های خود است. (مترجم)

حال انجام وظیفه‌اش زیر نظر و تحت مراقبت می‌دارد.
این تدبیر و تقدیر پیگیری و پیجوئی می‌کند هر آن چیزی را که سبز می‌شود و می‌روید، و هر برگی را که از گیاه و درختی می‌افتد، و هر دانه‌ای را که در دل تاریکیهای زمین به درز و چاله و چوله‌ای سقوط می‌کند و نهان می‌گردد، و هر چیز تر یا خشکی را می‌پاید و نظارت می‌نماید. ماهیها را در دریاها، کرمها را در درزها و سوراخها، حشره‌ها را در نهانگاه‌ها و مخفی‌گاه‌ها، حیوانات وحشی را در سوراخ سنبه‌ها، پرندگان را در آشیانه‌ها، هر تخمی را، هر جوجه‌ای را، هر بالی را، هر پری را، و هر سلولی را در جسم زنده‌ای، دنبال می‌کند و می‌پاید و مراقبت می‌نماید.
صاحب این تدبیر و تقدیر را کاری از کاری غافل و بی‌خبر نمی‌گرداند، و ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدائی از دائرهٔ دانش و آگاهی او به در نمی‌رود بدین خاطر یزدان سبحان انسانها و پریها را با این نعمت رویاروی می‌گرداند، رویاروی گرداندن با ثبت و ضبط کردن، و به گواهی و شهادت طلبیدن:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!

از جملهٔ کارهائی که او را از کارهای دیگری غافل و بی‌خبر نمی‌گرداند، کار و بار بندگان در زمین است، چه کار و بار انسانها و چه کار و بار پریها . . .
با بیان این حقیقت کلّی و حقائقی که از آن سرچشمه می‌گیرد، نشان دادن صحنه‌های جهانی، و رویاروی کردن پریها و انسانها با آن صحنه‌ها، پایان می‌یابد، و بند و بخش تازه‌ای می‌آغازد. در این بند و بخش تهدید کردن و بیم دادن است، تهدیدی که هراس‌انگیز و ترس‌آور است، و بیم دادنی که انسان را به تب و لرز می‌اندازد و پریشان و نابسامان می‌گرداند. این هم دیباچه‌ای برای هول و هراس قیامت است، هول و هراسی که بعد از این در روند سوره انسانها و پریها را متوجّه خود می‌گرداند و به دیدن خود فرامی‌خواند:

﴿ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلاٰنِ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ يٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا. لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ يُرْسَلُ عَلَيْكُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ وَ نُحٰاسٌ فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ. فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ ﴾.

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت. پس کدام یک از نعمتهای پروردگار خود را انکار و تکذیب می‌کنید؟! ای گروه پریها و انسانها! اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید، ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی). پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟! آتش بی‌دود و مسِ گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و بر سر شما ریخته می‌شود، و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری بدهید. پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

﴿ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلاٰنِ ﴾.

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.

وای از این ترس و هراسِ به تب و لرز اندازنده‌ای که انسانها و پریها تاب ایستادگی در برابر آن را ندارند! و کوه‌های محکم و استوار و ستاره‌ها و کرات در برابرش نمی‌توانند بایستند! خدا ـ جَلَّ جَلاٰلُهُ ـ خدای قدرتمند و توانا، خدای قهّار و جبّار و والا و بزرگوار، خدای سبحان به حساب این دو آفریدهٔ ناتوان کوچک، یعنی پریها و انسانها خواهد رسید! ایشان را بیم می‌دهد و از انتقام خود می‌ترساند!
این کاری است! این هول و هراس است! کاری و هول و هراسی است که فراتر از تصوّر و تاب و توان است!
یزدان سبحان به گونه‌ای سرگرم امور نیست که غافل بشود، و بعدها دستش خالی گردد و به حساب انسانها و پریها برسد. این سخن برای نزدیک گرداندن کار به ذهن و شعور انسان است. آهنگ وعید، به شکل بیهوش‌کننده و به تب و لرز اندازنده‌ای است. به شکلی است همین که تصوّر شود هستی انسان را خرد و تکّه و پاره می‌کند. چه این جهان هستی با کلمه‌ای پدید آمده است، تنها یک کلمه و بس!

﴿ كُنْ فَيَكُونُ ﴾.

بشو، و می‌شود. (بقره/۱۱۷...)

خراب و ویران کردن جهان نیز نیازی به چیزی ندارد:

﴿ إِلاّٰ وٰاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴾.

جز یک کلمه، (سریع) بسان یک لحظه و چشم به هم زدن. (قمر/۵۰)

حال انسانها و پریها چگونه خواهد بود، وقتی که خدا همه چیز را کنار می‌گذارد و تنها بدیشان می‌پردازد تا از آنان انتقام بگیرد؟!

در سایهٔ این هول و هراس وحشت‌انگیز، خدا از انسانها و پریهای مسکین می‌پرسد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

آن گاه به آهنگ ترسناک و تکان‌دهنده ادامه می‌دهد، و انسانها و پریها را به مبارزه می‌خواند و از ایشان می‌خواهد از نواحی آسمانها و زمین بگذرند:

﴿ يٰا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطٰارِ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ فَانْفُذُوا ﴾.

ای گروه پریها و انسانها! اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید.[1]

چگونه بگذرند؟ و کجا بروند؟

﴿ لاٰ تَنْفُذُونَ إِلاّٰ بِسُلْطٰانٍ ﴾.

ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی).

سلطه و قدرت را نیز ندارد مگر صاحب سلطه و قدرت جهان، یزدان سبحان . . .

بار دیگر انسانها و پریها را با همان پرسش رویاروی می‌گرداند:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

آیا در وجودشان چیزی که به تکذیب بپردازد یا اصلاً قصد نطق و بیان داشته باشد، باقی مانده است؟!

امّا یورش خردکننده تا آخر خود، دوام پیدا می‌کند، و تهدید هولناک انسانها و پریها را دنبال می‌نماید، و سرنوشت هلاک‌کننده برایشان به تصویر درمی‌آید:

﴿ يُرْسَلُ عَلَيْكُمٰا شُوٰاظٌ مِنْ نٰارٍ وَ نُحٰاسٌ فَلاٰ تَنْتَصِرٰانِ ﴾.

آتش بی‌دود و مسِ گداخته به سوی شما روانه می‌گردد و بر سر شما ریخته می‌شود، و شما همدیگر را نمی‌توانید یاری بدهید.

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید و انکار می‌نمائید؟!.

این شکل از هول و هراس، گونه‌ای از ترس و خوف است که فراتر از عادات و شناخته‌های مردمان است. اصلاً فراتر از عادات و شناخته‌های هر آفریده‌ای از آفریدگان است. بالاتر از تصوّر انسان و از تصوّر هر آفریدهٔ دیگری است.

شکل نادر و ناشناخته‌ای است. نظائر آن در قرآن کم است. نظائری که بدان فقط تشبیه گردد، نه این که همسان و همگون آن شود. همان گونه که یک بار آفریدگار بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ ﴾.

مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند. (مزّمّل/۱۱)

همچنین فرموده است:

﴿ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون

۱- این آیه دارای دو معنی عمده است: الف ـ آیه ناظر به دنیا، و اشاره به مسافرتهای فضائی بشر است که قرآن شرط آن را داشتن سلطهٔ علمی و صنعتی و قدرت مادی دانسته است. در این صورت معنی آیه چنین است: [ای گروه پریها و انسانها اگر می‌توانید از نواحی آسمانها و زمین بگذرید، بگذرید، ولیکن نمی‌توانید بگذرید مگر با قدرت عظیم (مادی و معنوی)]. ب ـ آیه ناظر به رستاخیز، و اشاره به عدم فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت است. در این صورت معنی آیه چنین است: [ای گروه پریها و انسانها! اگر می‌توانید از چنگال عدالت الهی و مجازات اخروی بگریزید و از گوشه‌ها و کنارهای آسمانها و زمین بگذرید و فرار کنید، تا از دادگاه الهی و عذاب سرمدی اخروی برهید، این کار را بکنید و از نواحی آسمانها و زمین بالا بروید و بگذرید تا خویشتن را از کیفر و عذاب اخروی قائم و پنهان کنید، و لیکن قادر به چنین کاری نخواهید بود مگر با سلطهٔ مادی و معنوی که چنین چیزی هم برایتان ممکن نیست]. (مترجم)

دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. (مدّثر/۱۱).

باز هم این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا ٱلثَّقَلَانِ ﴾.

ای پریها و انسانها! به حساب شما خواهیم پرداخت.

شدیدتر و قوی‌تر و خوفناک‌تر و دارای بلای عظیم‌تر است . . .

❁

از اینجا تا پایان این سوره، صحنه‌های روز قیامت می‌آغازد، صحنهٔ انقلاب جهانی در روز قیامت، و چیزهائی که به دنبال آن می‌آید. از قبیل: صحنه‌های حساب و کتاب، و صحنه‌های عذاب و ثواب.

نشان دادن این صحنه‌ها با یک صحنهٔ جهانی می‌آغازد، صحنه‌ای که با اوائل این سوره و جولانگاه جهانی آن، تناسب و همخوانی دارد:

﴿ فَإِذَا ٱنْشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود، و گلگون گردد همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که به گفتار درنمی‌آید).

«وَرْدَةً»: سرخ. مایعی مثل روغن داغ . . . مجموعهٔ آیاتی که در بارهٔ صفت جهان در روز قیامت آمده است، همه و همه به وقوع نابودی کامل افلاک و کواکب اشاره دارند، نابودیِ به تمام و کمالی که به دنبال این هماهنگی و همآوائی موجود، و هم اینک حاکم بر وجود است، و میان مدارات و حرکات افلاک و کواکب همنوائی و همخوانی را برقرار می‌سازد، رخ می‌دهد. از جملهٔ آنها این آیه، و این آیات است:

﴿ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً، وَ بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسّاً، فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثّاً ﴾.

این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود، و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند. (واقعه/۴-۶)

﴿ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ ٱلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ . . . ﴾.

هنگامی که چشمها (از شدّت هول و هراس) سراسیمه و آشفته می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد، و خورشید و ماه گردآوری می‌گردد . . . . (قیامت/۷-۹)

﴿ إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَ إِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنْكَدَرَتْ، وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ . . . ﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام جهان درهم می‌ریزد)، و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرو می‌افتند، و هنگامی که کوه‌ها (از جای خود برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو) رانده می‌شوند، و هنگامی که (با ارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند، و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درّندگی و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند)، و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفانهای آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند . . .). (تکویر/۱-۶)

﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنْفَطَرَتْ، وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ ٱنْتَثَرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ . . . ﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد، و هنگامی که ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند، و هنگامی که دریاها شکاف برمی‌دارند و به هم می‌پیوندند.... (انفطار/۱-۳)

﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنْشَقَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ، وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ . . . ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است، و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد)، و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در

درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است .... (انشقاق/۱-۵)

این آیات و آیات دیگری بدان حادثهٔ هولناکی اشاره می‌کنند که در سراسر جهان هستی روی می‌دهد، و حقیقت این حادثه را جز خدا نمی‌داند.

﴿ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود، و گلگون گردد همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که به گفتار درنمی‌آید).

﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ ﴾.

پس کدامین نعمت پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

بدین هنگام نه تکذیب نمودنی و نه انکار کردنی در میان است.

﴿ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ﴾.

در آن روز هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی‌گردد (چرا که آن روز زمان تخریب جهان است؛ نه وقت سؤال و پرسش یزدان).

این وضع و حال در موقعیّتی از موقعیّتهای آن روزِ دیدنی پیش می‌آید، آن روزی که موقعیّتهای گوناگونی در آن خواهد بود. موقعیّتی از آن موقعیّتها وقتی است که از بندگان در آن پرسش می‌گردد، و موقعیّتی هم وجود دارد که در آن از بندگان در بارهٔ چیزی پرسیده نمی‌شود. موقعیّتی هم هست که در آن هر کسی از خود به دفاع می‌پردازد. موقعیّتی هم هست که در آن انسان مسؤولیّت را متوجّه انبازها و شریکها می‌سازد و ایشان را مقصّر می‌شمارد. موقعیّتی هم هست که در آن به کسی اجازه داده نمی‌شود که سخنی بگوید و به مجادله و مخاصمه بپردازد! روز قیامت روز دور و درازی است. هر موقعیّتی از موقعیّتهای آن هولناک و دیدنی است.

اینجا موقعیّتی است: هیچ پری و انسانی از گناهش پرسش نمی‌گردد. این موقعیّت، وقتی است که خصلت هر فردی و عمل او شناخته می‌شود. نشانه‌های بدبختی در چهره‌ها به شکل رنگ سیاه نمایان می‌گردد، و نشانه‌های رستگاری به شکل رنگ سفید نمایان می‌شود. این نشانه‌ها و آن نشانه‌ها در ظواهر چهره‌ها پدیدار می‌آید. در چنین موقعیّتی آیا تکذیب کردن و انکار نمودن ممکن است؟

﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟ ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

﴿ يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ﴾.

گناهکاران با قیافه‌هایشان شناخته می‌شوند، و ایشان با سرها و پاها گرفتار می‌گردند.

این صحنهٔ ناگوار و نابهنجاری است. با این ناگواری و نابهنجاری، خواری و رسوائی همراه است. چرا که پاها و چهره‌ها با یکدیگر گرد آورده می‌شود، و سپس بزهکاران با این شکل و قیافه به آتش افکنده می‌شوند ... آیا در چنین موقعیّتی و با همچون وضع و حالتی، تکذیب کردن و انکار نمودن ممکن است؟

در همان حال که صحنه نشان داده می‌شود، و با چهره‌ها و پاها گرفتن و به آتش انداختن بر دوام و برقرار است، روند سخن به مشاهده کردن این نشان دادن می‌گراید و روی می‌نماید. انگار بزهکاران هنگام تلاوت این سوره حاضرند و بدیشان گفته می‌شود:

﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴾.

این همان دوزخی است که گناهکاران پیوسته آن را دروغ می‌نامند و تکذیبش می‌کنند.

این دوزخ است که حاضر است و مشاهده کردنی است، همان گونه که دارید می‌بینید.

﴿ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ ﴾.

گناهکاران در میان آتش دوزخ و آب بسیار گرم و سوزان در رفت و آمد خواهند بود.

آب بسیار گرم و داغی که انگار خوراک پخته‌ای بر روی آتش است. بزهکاران میان دوزخ و میان این مایع

بسیار گرم و داغ در رفت و آمدند. بنگرید! همین حالا دارند میان دوزخ و میان این مایع بسیار گرم و داغ می‌آیند و می‌روند!

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟! ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

این کنارهٔ عذاب دردناک است. هم اینک به کنارهٔ بهشت پرنعمت و ارزشمند نزدیک می‌شویم:

﴿ وَ لِمَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ جَنَّتٰانِ ﴾.

هر کسی که از مقام پروردگار خود بترسد، باغهائی (در بهشت) دارد.

برای نخستین بار ـ در سوره‌هائی که از قرآن تا اینجا مطالعه کرده‌ایم ـ دو باغ ذکر می‌گردد. آنچه به نظر می‌رسد این دو باغ در داخل بهشت بزرگ و مشهور قرار دارند. ولی ذکر آنها به طور خاصّ در اینجا بیانگر مرتبت و منزلت آن دو است. در سورهٔ واقعه خواهد آمد که بهشتیان دو گروه بزرگ هستند: گروهی پیشتازان مقرّب، و گروهی یاران دست راستی نام دارند. هر گروهی از آنان از نعمت برخوردارند. در اینجا چنین هم به نظر می‌رسد که این دو باغ متعلّق به یک گروه عالی مقام باشد. چه بسا این گروه والامقام گروه پیشتازان مقرّب است که در سورهٔ واقعه از آنان سخن رفته است. آن گاه دو باغ دیگر را می‌بینیم که پائین‌تر و کم‌ارزش‌تر از آن دو باغ پیشین هستند. چنین پیدا است این دو باغ هم متعلّق به گروه دیگری باشد که در کنار گروه قبلی قرار دارند. چه بسا هم آنان گروه یاران دست راستی باشند.

به هر حال بگذار دو باغ نخستین را ببینیم، و لحظه‌هائی در آنها بسر بریم. آن دو باغ:

﴿ ذَوٰاتٰا أَفْنٰانٍ ﴾.

دارای انواع درختان پرمیوه، با شاخه‌های ترد و شاداب هستند.

«اَفْنٰان»:[1] شاخه‌های کوچک ترد و شاداب است. شاخه‌های درختان این دو باغ سیراب و شاداب هستند.

﴿ فيهِمٰا عَيْنٰانِ تَجْرِيٰانِ ﴾.

در آنجاها چشمه‌سارانی جاری است.

آب آن دو باغ فراوان است، و سهل و ساده در دسترس است.

﴿ فيهِمٰا مِنْ كُلِّ فٰاكِهَةٍ زَوْجٰانِ ﴾.

در آنجاها از هر میوه‌ای، انواع و اقسامی موجود است.

میوه‌های آن دو باغ گوناگون و زیاد و فراوان است. باید حال و وضع ساکنان این دو باغ چگونه باشد؟ ما ایشان را می‌نگریم:

﴿ مُتَّكِئينَ عَلىٰ فُرُشٍ بَطٰائِنُهٰا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ﴾.

بر فرشهائی تکیه می‌زنند و می‌لمند که (چه رسد به رویه‌های آنها) آسترهای آنها از ابریشم ضخیم است.

«إِسْتَبْرَق»: ابریشم پرزدار ستبر است. اگر آسترهای آن فرشها چنین چیزی باشد، رویه‌های آنها باید چه باشد؟!

﴿ وَ جَنَى الْجَنَّتَيْنِ دٰانٍ ﴾.

و میوه‌های رسیدهٔ باغهای بهشت، نزدیک و در دسترس است.

میوه‌ها در دسترس است و چیدن آنها زحمتی ندارد. امّا تنها این چیزها نیست که در این دو باغ از خوشی و رفاه است. بلکه نعمتهای سرورانگیز دیگری نیز در آنجاها موجود است:

﴿ فيهِنَّ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لاٰ جٰانٌّ ﴾.

در باغهای بهشت زنانی هستند که جز به همسران خود عشق نمی‌ورزند و پیش از آنان کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

آن زنان پاکدامن هستند و دارای عقل و شعور پاکی و دیده‌ها و نگاه‌های پاکی هستند. چشمان خود را به غیر شوهران خود نمی‌دوزند. دست نخورده و مصون و محفوظند. کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

۱- «أفنان»: جمع فَنّ، انواع و اقسام... جمع فَنَن، شاخه‌های ترد و شاداب. (مترجم)

آن زنان گذشته از این، تر و تازه و درخشان و رخشان و زیبا و دلبر و دل‌آرایند:

﴿ كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴾.

انگار که آن حوریان، یاقوت و مرجان هستند.

این چیزها همه پاداش کسی است که از مقام و منزلت پروردگار خود بترسد، و به گونه‌ای پروردگارش را بپرستد که انگار او را می‌بیند، و احساس بکند که خدا هم او را می‌بیند. بدین وسیله به مرتبهٔ احسان رسیده باشد، احسانی که پیغمبر خدا ﷺ آن را توصیف فرموده است.[1] همچون کسانی به پاداش احسان از جانب یزدان می‌رسند:

﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؟ ﴾.

آیا پاداش نیکی کردن جز نیکی دیدن خواهد بود؟.

وقتی که از نعمت دادن و نیکی کردن و نیکی دیدن سخن می‌رود، پس از هر بندی و بخشی چنین پیروی می‌آید:

﴿ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ؟! ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

هم اینک به سوی گروه دیگری می‌رویم که دارای دو باغ دیگرند:

﴿ وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ﴾.

جدای از باغهای پیشین، باغهای دیگری وجود دارد.

اوصاف آن دو باغ، کم‌تر از دو باغ پیشین است. این دو باغ:

﴿ مُدْهَامَّتَانِ ﴾.

هر دو کاملاً سرسبز و خرّم هستند (و از شدّت سبزی و شادابی به سیاهی می‌زنند).

یعنی سرسبز و خرّم هستند و به سبب گیاهانی که در آنها است به سیاهی می‌زنند.

﴿ فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴾.

در آن باغها چشمه‌هائی است که قلقل‌کنان از زمین می‌جوشند.

آب آنها قلقل می‌زند و برمی‌جوشد. قلقل زدن و برجوشیدنی که جریان پیدا کردن و روان شدن ندارد!

﴿ فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ ﴾.

در آن باغها میوه‌ها و از جمله خرما و انار است.

در آنجاها:

﴿ مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ ﴾.[2]

از هر میوه‌ای، انواع و اقسامی موجود است.

﴿ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴾.

در میان باغهای بهشت، زنان خوب و زیبا هستند.

واژهٔ «خَيْرَاتٌ» با سکون یا با تشدید یاء، صفت مشبّهه است. تفسیر خیرات با سکون یا با تشدید یاء در آیهٔ بعدی است:

﴿ حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ﴾.

سیاه چشمانی که هرگز از خیمه‌ها بیرون (نمی‌شوند و اینجا و آنجا به دنبال کارهای ناپسند) نمی‌روند.

خیمه‌ها سایهٔ صحرانشینی را می‌اندازد. این نعمت، نعمت صحرانشینی است، و یا این که خواستهای صحرانشینان را به تصویر می‌کشد . . . حوریان اینجا «مَقْصُورَاتٌ»[3] هستند. ولی حوریان دو باغ پیشین «قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ»[4] می‌باشند.

﴿ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ ﴾.

پیش از شوهرانشان، کسی از انسانها و پریها با ایشان نزدیکی و مقاربت نکرده است.

این حوریان در پاکدامنی و حفظ آبرو بسان حوریان آنجا هستند. بگذارید به ساکنان این دو باغ بنگریم:

﴿ مُتَّكِئِينَ عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴾.

بهشتیان بر بالشهای نگارین گرانبهای سبز رنگ تکیه

۱- در حدیث ایمان آمده است که پیغمبر ﷺ در پاسخ این سؤال: احسان چیست؟ فرموده است: «أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ». «احسان این است که تو خدا را به گونه‌ای بپرستی که انگار او را می‌بینی». . . مراد از احسان در اینجا اخلاص است که شرط صحّت ایمان و اسلام است. (مترجم)

۲- «زَوْجَانِ»: دو صنف. دو نوع . . . مراد انواع و اقسام است. (مترجم)

۳- «مَقْصُورَاتٌ»: جمع مقصورة، محدود. مخدّره و محجّبه. کاخ‌نشینان. (مترجم)

۴- دارای چشمانی نیم نگاه. دارای چشمانی خمارآلود. (مترجم)

می‌زنند، و بر فرشهای منقّش بی‌نظیر بسیار زیبا می‌لمند.

«رَفْرَفٍ»:[1] بالشها. انگار ساخت «عَبْقَر» هستند. توصیف عبقری برای نزدیک گرداندن این گونه بالشها به ذهن عربها است. عربها هر چیز عجیب و غریب و بی‌نظیری را به «عبقر» نسبت می‌دادند. عبقر، به سرزمین جنّیان گفته شده است!.. بالشهای باغهای قبلی آسترهای آنها از ابریشم ستبر و ضخیم بود. دو باغ در آنجا بود که میوه‌هایشان در دسترس بود. پس این دو باغ با دو باغ پیشین فرق دارند، و دارای مرتبهٔ جداگانه‌اند.

در آنجا هم بعد از بیان صفت باغها و ذکر نعمت آنها، این چنین پیروی آمده است:

﴿ فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟! ﴾.

پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

❁

در پایان این سوره‌ای که نعمتهای خدا را در هستی، و نعمتهای خدا را در آفرینش و آفریده‌ها، و نعمتهای خدا را در آخرت، پیش چشم می‌دارد و برمی‌شمارد، واپسین نوا و آوا درمی‌رسد که تسبیح و تقدیس یزدان سبحان و ذکر نام ایزد منّان است. خدائی که هر زنده‌ای فانی می‌شود، ولی ذات او باقی می‌گردد:

﴿ تَبٰارَكَ ٱسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلاٰلِ وَ الْإِكْرٰامِ ﴾.

نام پروردگار بزرگوار و گرامی تو، چه مبارک نامی است!.

این هم مناسب‌ترین خاتمه برای سورهٔ الرحمن است ...

❁

[1] ـ «رَفْرَف»: اسم جنس جمعی است، و مفرد آن «رَفْرَفَة» است: بالشها. پشتیها. شادروانها. (مترجم)

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ واقعه مکّی و ۹۶ آیه است

ترتيبها ٥٦ — سُورَةُ الْوَاقِعَةِ — آياتها ٩٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ﴿٦﴾ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿١٢﴾ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿١٦﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ ﴿١٩﴾ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴿٢٨﴾ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ ﴿٢٩﴾ وَظِلٍّ مَمْدُودٍ ﴿٣٠﴾ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ ﴿٣١﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴿٣٤﴾ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ﴿٣٥﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ﴿٤٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿٥٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٥١﴾ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ﴿٥٢﴾ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴿٥٤﴾ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ﴿٥٥﴾ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ﴿٦٩﴾ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾ أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ﴿٧٢﴾ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُقْوِينَ ﴿٧٣﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾ ۞ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿٧٥﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴿٧٨﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾ فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨٦﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٨٨﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿٨٩﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٩٦﴾

واقعه نام این سوره و همچنین بیانگر موضوع آن است. نخستین مسأله‌ای که این سوره بدان می‌پردازد مسألهٔ پیدایش آخرت است. این بخش پاسخ سخن کسانی است که در بارهٔ قیامت دچار شکّ و تردیدند، و خدا را قبول ندارند، و قرآن را دروغ می‌دانند و نمی‌پذیرند:

﴿ أَ إِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ ﴾.

آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟!). (واقعه/۴۷ و ۴۸)

بدین خاطر است که این سوره با توصیف قیامت می‌آغازد. قیامت را به گونه‌ای توصیف می‌کند که هر سخنی را خاتمه می‌دهد، و هر شکّ و شبهه‌ای را از میان می‌برد، و این کار را به عنوان رخداد مسلّمی که روی می‌دهد به دلها و درونها می‌اندازد:

﴿ إِذٰا وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ لَيْسَ لِوَقْعَتِهٰا كٰاذِبَةٌ ﴾.

هنگامی که واقعه(ی عظیم قیامت) برپا شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست. (واقعه/۱و۲)

حوادثی را از این روز ذکر می‌کند که چنین روزی را از همهٔ روزهای دیگر جدا می‌سازد. در همچون روزی قدر و منزلت مردمان، و اوضاع و احوال زمین، بر اثر هول و هراس دگرگون می‌شود، هول و هراسی که زمین را به زمین دیگری تبدیل می‌نماید، و معیارها و ارزشها را هم به معیارها و ارزشهای دیگری تغییر می‌دهد:

﴿ خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ... إِذٰا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً، وَ بُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسّاً، فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثّاً. وَكُنْتُمْ أَزْوٰاجاً ثَلاٰثَةً... ﴾... الخ...

(گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد... این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود، و کوهها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند، و شما سه گروه خواهید شد ... ... تا آخر ... (واقعه/۳-۷)

آن‌گاه این سوره سرنوشت این گروه‌های سه‌گانه را شرح و بسط می‌دهد: پیشتازان، و یاران دست راستی، و یاران دست چپی . . . به نعمت یا عذابی که می‌رسند به تفصیل سخن می‌گوید، تفصیلی که کاملاً وافی و کافی است. این سخنِ مفصّل به ذهن و شعور می‌اندازد که این کار، قطعی و شدنی است، و شکّ و تردید در آن جای ندارد. این هم دقیق‌ترین تفصیلات آن است و چشمها آنها را می‌نگرند. تا بدانجا که تکذیب‌کنندگان واضح و روشن سرنوشت خود را و سرنوشت مؤمنان را می‌بینند، و حتّی در آنجا پس از توصیف عذاب دردناکی که بدان گرفتار می‌آیند، گفته می‌شود:

﴿ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ. وَكٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ. وَكٰانُوا يَقُولُونَ: أَ إِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ ﴾.

چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند. و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند، و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ماهم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟!). (واقعه/۴۵-۴۸)

انگار عذاب حاضر است و سر رسیده است، و دنیا گذشته است و به سر آمده است، و هم اینک از دنیا برای خوار کردن و رسوا نمودن یاد می‌شود، خوار شمردن حالشان در دنیا، و رسوا قلمداد کردن کاری که در آن می‌کرده‌اند، و آن تکذیب نمودن بوده است!

با این بیان مرحلهٔ اوّل سوره پایان می‌پذیرد. مرحلهٔ جدیدی می‌آغازد که به مسألهٔ کلّی عقیده می‌پردازد. بر قضیّهٔ رستاخیز که موضوع نخستین این سوره است تکیه می‌کند، و آن را با پسوده‌های مؤثّری تعقیب می‌نماید. موضوع و مادهٔ این پسوده‌ها را از چیزهائی انتخاب می‌کند و برمی‌گیرد که برای انسانها محسوس و ملموس هستند، و در قلمرو مشاهداتی است که اغلب

انسان آنها را می‌آزماید و تجربه می‌نماید، انسان در هر محیطی که باشد، و دانش و آگاهی او در هر سطحی که باشد.

پیدایش نخستین ایشان را بیان می‌دارد که از منی‌ای است که پرت می‌گردد. مرگشان را عرضه می‌دارد، و پیدایش دیگران را ذکر می‌کند. آن کسانی که همسان ایشانند و از همین خاک به دنیا می‌آیند. این کار را دلیل پیدایش و آفرینش مجدّد انسانها در آخرت می‌گیرد، پیدایش و آفرینشی که کار و سرشت آن ساده‌تر از کار و سرشت پیدایش و آفرینش نخستین است. آنان جملگی پیدایش و آفرینش اوّلیّهٔ انسانها را از خاک زمین می‌دانند.

تصویر کشت و کار و زراعت را پیش چشم می‌دارد. کشت و کار و زراعت هم پیدایش و آفرینش حیات به شکلی از اشکال حیات است، و رستنیها با دست و قدرت خدا می‌رویند و از حیات موج می‌زنند. اگر خدا بخواهد رستنیها نرویند نمی‌رویند، و اگر خدا بخواهد ثمر ندهند ثمر نمی‌دهند.

تصویر آب شیرین را پیش چشم می‌دارد، آب شیرینی که حیات به طور کلّی به سبب آن پدیدار می‌آید. آب شیرین هم با قدرت خدا به وجود می‌آید. خدا است که آب را از ابرها می‌باراند. اگر خدا می‌خواست آب شور و تلخ می‌گردید، و حیاتی با آن به وجود نمی‌آمد، و برای حیات شایسته و بایسته نمی‌گردید.

آتش را به تصویر می‌کشد، آتشی که آن را برمی‌افروزند. اصلی را بیان می‌دارد که آتش از آن پدیدار می‌آید، و آن درخت است . . . هنگامی که از آتش یاد می‌کند، وجدانشان را می‌پساید و تهدیدشان می‌نماید، و آنان را با یاد آتش دنیا به یاد آتش آخرتی می‌اندازد که در باره‌اش شکّ و تردید می‌ورزند.

همهٔ اینها تصویرهائی از عادتها و مأنوسهای واقعیّت زندگی ایشان است. این مرحله دلهایشان را با آنها می‌پساید، و ایشان را جز بدین مکلّف نمی‌نماید که بیدار گردند و دست خدا را ببینند در آن حال که دارد دلها را می‌آفریند و در آنها به کار می‌نشیند.

همچنین این مرحله به مسألهٔ قرآن می‌پردازد، قرآنی که با ایشان از «واقعه» صحبت می‌کند، و آنان دربارهٔ وعید و تهدیدش شکّ و تردید می‌ورزند. این است این مرحله با سوگند به جایگاه‌ها و مسیرها و مدارهای ستارگان می‌آغازد، و این سوگند را بزرگ می‌شمارد تا تأکید کند این کتاب قرآن ارزشمند است و در کتاب نهانی محفوظ است (که لوح محفوظ است) و جز پاکان بدان دسترسی ندارند، و از سوی پروردگار جهانیان نازل گردیده است.

سپس روند قرآنی ایشان را در پایان سوره با پسودهٔ ژرف و مؤثّری با صحنهٔ دم مرگ روبرو می‌سازد، در آن هنگام که روح به گلوگاه می‌رسد، و صاحب روح بر لبهٔ جهان آخرت قرار می‌گیرد، و همگان دست بسته و ناتوان می‌ایستند و نمی‌توانند برای او کاری بکنند، و نمی‌دانند که پیرامون شخص دم مرگ چه می‌گذرد، و در درون وجودش چه چیز می‌گذرد، و او همهٔ کارهای خود را دربست به خدا واگذار می‌نماید، پیش از این که این جهان را به درود گوید، و او راه آیندهٔ خود را مشاهده می‌کند، ولی در آن زمان نمی‌تواند چیزی از آنچه می‌بیند بگوید یا بدان اشاره کند!

آن گاه سوره با تأکید خبر درست، و با تسبیح و تقدیس خدائی که آفرینندهٔ جهان و جهانیان است، خاتمه داده می‌شود:

﴿إِنَّ هٰذٰا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾.

قطعاً این (چیزهائی که در بارهٔ پیشگامان و سمت راستیها و سمت چپیها گفته شد) عین واقعیّت است. حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز). (واقعه/۹۵ و ۹۶)

❁

﴿إِذٰا وَقَعَتِ الْوٰاقِعَةُ. لَيْسَ لِوَقْعَتِهٰا كٰاذِبَةٌ. خٰافِضَةٌ رٰافِعَةٌ. إِذٰا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً. وَ بُسَّتِ الْجِبٰالُ بَسّاً.

﴿ فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً ﴾.

هنگامی که واقعه(ی عظیم قیامت) برپا شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست. (گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد. این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود. و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند....

در این سرآغاز، بیم دادن از این حادثهٔ هولناک، پیدا و هویدا است. این سرآغاز شیوهٔ ویژه‌ای را دنبال می‌کند، شیوه‌ای که در آن این معنی ملاحظه می‌گردد، و با مفاهیم عبارت هماهنگ می‌شود. دو دفعه این سرآغاز با اداى شرطیّه شروع می‌شود. فعل شرط آن ذکر می‌گردد، ولی جواب شرط آن ذکر نمی‌گردد:

﴿ إِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ. لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ. خافِضَةٌ رافِعَةٌ ﴾.

هنگامی که واقعه(ی عظیم قیامت) برپا می‌شود، رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست. (گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد.

دیگر نمی‌فرماید وقتی که واقعه روی داد چه می‌شود، واقعه‌ای که راست است و دروغ نیست و قطعاً رخ می‌دهد، و گروهی را پائین می‌آورد و گروهی را بالا می‌برد . . . بلکه سخن تازه‌ای را می‌آغازد:

﴿ إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجّاً. وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً. فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً ﴾.

این در هنگامی است که زمین سخت به تکان و لرزه انداخته می‌شود، و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند.

بار دیگر نیز نمی‌فرماید چه چیز می‌شود وقتی که این هول و هراس بزرگ درگرفت ... انگار همهٔ این هول و هراس دیباچه و پیش‌درآمدی است و نتیجه‌ها و پسامدهای آن ذکر نمی‌شود. زیرا نتیجه‌ها و پسامدهای آن هولناک‌تر از آن است که الفاظ از آن تعبیر کنند، و جملات به بیان آن بپردازند!

این شیوهٔ ویژه با تصویر هراس‌انگیز و بیمناکی که خود این سرآغاز آن را ترسیم می‌کند تناسب دارد. چه واقعه با معنائی که دارد و با طنینی که خود واژه دارد ـ با داشتن حرف مدّ، و سکون دنبال آن ـ به ذهن و شعور چنین می‌اندازد که انگار وزنهٔ سنگینی و ستبری از بالای کوهی فرو می‌افتد و سپس می‌ایستد و آرام و قرار می‌گیرد، بدون این که بعد از آن تکان و جنبشی درگیرد و برکندن و تکّه و پاره شدنی باشد!

﴿ لَيْسَ لِوَقْعَتِها كاذِبَةٌ ﴾.

رخ دادن آن قطعی و جای تکذیب نیست.

به دنبال سقوط این وزنهٔ سنگین و بزرگ و پرت شدن آن، انگار ذهن و شعور انتظار جنبش و لرزشی را دارد. روند سخن این انتظار را پاسخ می‌گوید و ناگهان بیان می‌دارد:

﴿ خافِضَةٌ رافِعَةٌ ﴾.

(گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد.

این واقعه قدر و منزلتهائی را پائین می‌آورد که در زمین بالا و والا شمرده می‌شد، و قدر و منزلتهائی را بالا می‌برد که در سرای فنا و نیستی پائین و ناچیز به حساب می‌آمد. چرا که در دنیا معیارها و مقیاسها خلل می‌پذیرد و کج و کژ می‌گردد، ولی آن وقت در ترازوی خدا معیارها و مقیاسها راست و درست خواهد بود و صحیح و مستقیم خواهد ماند.

آن گاه هول و هراس در هستی این زمین به ظاهر ثابت و برقرار سخت به تکان و لرزه درمی‌آید ـ این هم حقیقتی است که از آن تعبیر می‌شود، تعبیری که در ذهن و شعور با رخ دادن واقعه هماهنگی دارد ـ سپس ناگهان کوه‌های سخت و استوار ـ بر اثر این رخداد ـ درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند و بسان گرد و غبار در هوا پراکنده می‌شوند:

﴿ وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً. فَكانَتْ هَباءً مُنْبَثّاً ﴾.

و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند.

چه هراسناک است این هول و هراسی که زمین را سخت به تکان و لرزه می‌اندازد، و کوه‌ها را سخت درهم می‌کوبد و آنها را ریزه ریزه می‌گرداند، و به صورت گرد و غبار در هوا پراکنده می‌سازد! چه نادانند کسانی که این واقعه را می‌شنوند و آخرت را تکذیب می‌نمایند و وجود خدا را انکار می‌کنند، و از این واقعه ترس و خوفی به خود راه نمی‌دهند که زمین و کوه‌ها را این چنین می‌گرداند!

این سوره بدین گونه می‌آغازد، به گونه‌ای که وجود انسان را به لرزه می‌اندازد، و احساس بشری را به هول و هراس می‌افکند، در برابر مسأله‌ای که منکران آن را انکار می‌کنند، و تکذیب‌کنندگان آن را دروغ می‌نامند.

این صحنهٔ نخستین واقعه به پایان می‌آید تا ما آثار آن را در پائین آوردن و بالا بردن، و در قدر و منزلتهای انسانها و در واپسین سرنوشت آنان ببینیم:

﴿ وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً. فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ. ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ؟ وَ أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ ما أَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ؟ وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ . . . ﴾.

و شما سه گروه خواهید شد. سمت راستیها! امّا چه سمت راستیهائی؟! (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به حالشان). و سمت چپیها! امّا چه سمت چپیهائی؟! (اهل شقاوت و بدبختی! بدا به حالشان). و پیشتازانِ پیشگام!...

در اینجا مردمان را سه گروه ـ نه دو گروه چنان که در صحنه‌های قرآنی عرضه کردن، پیدا و فرمانروا است ـ خواهیم یافت. نخست از یاران دست راستی، یا اهل سعادت و میمنت، سخن می‌رود. ولیکن به طور مفصّل از ایشان صحبت نمی‌شود. بلکه با پرسشی در بارهٔ آنان به توصیفشان می‌پردازد، پرسشی که بیانگر بزرگی و سترگی است:

﴿ فَأَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ. ما أَصْحابُ الْمَيْمَنَةِ؟ ﴾.

سمت راستیها! امّا چه سمت راستیهائی؟ (اهل سعادت و خوشبختی! خوشا به حالشان).

با همین شیوه از سمت چپیها سخن می‌گوید. آن گاه دستهٔ سوم را ذکر می‌کند که گروه پیشتازانند. از ایشان با وصفی که دارند سخن می‌گوید:

﴿ وَ السّابِقُونَ السّابِقُونَ ﴾.

و پیشتازانِ پیشگام!...

انگار می‌خواهد بفرماید: پیشتازانِ پیشگام، همان کسانیند که هستند و بس! مقامی که ایشان دارند، توصیف و تعریف، چیزی بر آن نمی‌افزاید!

بدین خاطر به قدر و منزلتی می‌پردازد که در پیشگاه پروردگارشان دارند، و نعمتی را شرح و بسط می‌دهد که خدا برایشان آماده کرده است. انواع و اقسام نعمتهائی را برمی‌شمرد که عقل و شعورِ مخاطبان آن را درک و فهم می‌کند، و آگاهیها و آزموده‌های آنان بدان قد می‌کشد و قدرت شناخت آن را دارد:

﴿ أُولٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ. ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ. مُتَّكِئِينَ عَلَيْها مُتَقابِلِينَ. يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوابٍ. وَ أَبارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لا يُصَدَّعُونَ عَنْها وَ لا يُنْزِفُونَ. وَ فاكِهَةٍ مِمّا يَتَخَيَّرُونَ. وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّا يَشْتَهُونَ. وَ حُورٌ عِينٌ. كَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ. جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ. لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً. إِلّا قِيلاً. سَلاماً سَلاماً ﴾.

آنان، مقرّبان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پرنعمت بهشت جای دارند. گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمرهٔ دستهٔ سوم) هستند. و گروه اندکی از پسینیان (هر دینی، در میان دستهٔ سوم) می‌باشند. اینان بر تختهای مرصّع و مطرّز می‌نشینند. روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند. نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند. (برای آنان به گردش درمی‌آورند) قدحها و کوزه‌ها و جامهائی از رودبار روان شراب را. از نوشیدن آن، نه سردرد می‌گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند. (نوجوانان بهشتی برای آنان می‌گردانند) هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت پرنده‌ای که

بخواهند و آرزو کنند. و حوریان چشم درشت بهشتی دارند. همسان مروارید میان صدفند. (اینها بدیشان داده می‌شود) به پاداش کارهائی که می‌کرده‌اند. در میان باغهای بهشت، نه سخن یاوه می‌شنوند، و نه سخن گناه‌آلود. مگر سخن سلام! سلام! را ....

بیان این نعمتها با بزرگ‌ترین نعمت و با گرانبهاترین نعمت می‌آغازد، و آن نعمت قرب و نزدیکی به پروردگارشان است:

﴿ أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ ﴾.

آنان، مقرّبان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پرنعمت بهشت جای دارند.

همهٔ باغهای پرنعمت بهشت، با این قرب و نزدیکی برابری نمی‌کند، و با این بهره و نصیب همسنگ و همطراز نمی‌شود.

بدین جهت روند سخن در کنار این پلّه و درجه می‌ایستد تا بگوید پیشتازانِ پیشگامی که باغهای پرنعمت بهشت را به دست می‌آورند، چه کسانی هستند ... آنان عبارتند از:

﴿ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴾.

گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمرهٔ دستهٔ سوم) می‌باشند، و گروه اندکی از پسینیان (هر دینی، در میان دستهٔ سوم) می‌باشند.

آنان تعداد محدودی هستند. گروه برگزیده‌ای می‌باشند. بسیاری از ایشان از پیشینیانند، و اندکی از آنان از پسینیانند. روایتها در بارهٔ این که پیشینیان کدامها هستند و پسینیان کدامها می‌باشند، مختلف است. سخن نخستین در این زمینه این است: پیشینیان کسانی هستند که قبل از دیگران ایمان آورده‌اند و درجهٔ عالی داشته‌اند در میان ملّتهائی که پیش از اسلام بوده‌اند. و پسینیان کسانیند که در پذیرش اسلام بر دیگران سبقت گرفته‌اند و در راه آن بلاها و مصیبتها دیده‌اند ... سخن دوم این است که پیشینیان و پسینیان از زمرهٔ امّت محمّد ﷺ هستند. پیشینیان امّت محمّد ﷺ افراد صدر اسلام هستند، و پسینیان از میان متأخّران امّت محمّد ﷺ هستند. ابن کثیر سخن دوم را ترجیح داده است. در ترجیح سخن دوم از حسن و ابن سیرین روایت شده است که ابن ابی حاتم گفته است: حسن پسر محمّد پسر صباح از عثمان، عثمان از عبدالله پسر ابوبکر مزنی برایمان روایت کرده است که گفته است: از حسن شنیدم وقتی که این آیه را شنید:

﴿ وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ. أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ ﴾.

و پیشتازانِ پیشگام! آنان، مقرّبان (درگاه یزدان) هستند.

گفت: «پیشتازان رفتند و سر خود گرفتند. ولیکن خداوندا ما را از یاران دست راستی گردان» ... سپس گفت: پدرم از ابوولید، و ابو ولید از سری پسر یحیی برایمان روایت کرده است که گفته است: حسن این آیه‌ها را خواند:

﴿ وَ السّٰابِقُونَ السّٰابِقُونَ. أُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ. ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴾.

و پیشتازانِ پیشگام! آنان، مقرّبان (درگاه یزدان) هستند. در میان باغهای پرنعمت بهشت جای دارند. گروه زیادی از پیشینیان (هر دینی، از زمرهٔ دستهٔ سوم) هستند.

گفت: «گروهی از کسانی که رفتند و از میان این امّت بودند» ... پدرم از عبدالعزیز پسر مغیره منقری، و او از ابو هلال، و ابوهلال از محمّد پسر سیرین برایمان روایت کرده است که دربارهٔ این آیه گفته است:

﴿ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴾.

گروه زیادی از پیشینیان، و گروه اندکی از پسینیان می‌باشند.

او گفته است: می‌گفتند، یا امیدوار بودندکه همهٔ پیشتازانِ پیشگام از این امّت باشند.

روند قرآنی بعد از بیان کسانی که پیشتازِ پیشگامند، به شرح و بسط نعمتهای بهشتی می‌پردازد که برایشان آماده گردیده است. معلوم است نعمتهائی ذکر می‌گردد که انسانها می‌توانند آنها را درک و فهم کنند و آنها را به تصوّر درآورند. در فراسوی این نعمتهای قابل درک

و فهم نعمتهای دیگری است که در آنجا با آنها آشنا خواهند شد و آنها را خواهند شناخت، در آن روزی که برای آشنائی و شناخت نعمتها آمادگی پیدا می‌کنند، نعمتهائی که هیچ چشمی آنها را ندیده است و هیچ گوشی آنها را نشنیده است و بر دل هیچ انسانی نگذشته است!

﴿ عَلىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴾.

اینان بر تختهای مرصّع و مطرّز می‌نشینند.

بر تختهائی می‌نشینند و می‌لمند که با جواهرات قیمتی آراسته و پیراسته شده‌اند.

﴿ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهٰا مُتَقٰابِلِينَ ﴾.

روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند.

بر تختها خوش و آسوده تکیه می‌زنند و می‌لمند، بدون این که غم و اندوهی داشته و در اندیشهٔ گرفتاریها و مشغلتهای فکری باشند. آسوده خاطر در نعمتها غوطه‌ورند، و ترس و خوفی از تمام شدن آنها و از دست دادن آنها ندارند، و بعضیها به برخیها رو می‌کنند و از گذشته‌ها می‌گویند و خوش می‌گذرانند.

﴿ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ ﴾.

نوجوانانی، همیشه نوجوان (برای خدمت بدیشان، پیرامونشان در آمد و رفت هستند و باده را) برای آنان می‌گردانند.

زمان بر همچون نوجوانانی نمی‌گذرد، و بسان نوجوانان کرهٔ زمین، سن و سال در جوانی و زیبائی ایشان تأثیری ندارد. برای بهشتیان به گردش درمی‌آورند:

﴿ بِأَكْوٰابٍ وَ أَبٰارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴾.

قدحها و کوزه‌ها و جام‌هائی از رودبار روان شراب را.

به گردش درمی‌آورند شراب صاف و پالوده و خوشمزه و گوارا را.

﴿ لاٰ يُصَدَّعُونَ عَنْهٰا وَ لاٰ يُنْزِفُونَ ﴾.

از نوشیدن آن، نه سردرد می‌گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند.

نه آنان از آن جدا می‌شوند، و نه آن از جلو دستهایشان برچیده می‌شود و به اتمام می‌رسد. چه همه چیز در آنجا بر دوام و در امان است و همیشگی و ماندگار است.

﴿ وَ فٰاكِهَةٍ مِمّٰا يَتَخَيَّرُونَ. وَ لَحْمِ طَيْرٍ مِمّٰا يَشْتَهُونَ ﴾.

(نوجوانان بهشتی برای آنان می‌گردانند) هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت پرنده‌ای که بخواهند و آرزو کنند.

در اینجا که بهشت است هیچ چیزی ممنوع نیست، و هیچ چیزی وجود ندارد مگر آنچه که بهشتیانِ سعادتمندِ سرمدی بخواهند و آرزو کنند.

﴿ وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثٰالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴾.

و حوریان چشم درشت بهشتی دارند که همسان مروارید میان صدفند.

«اَللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ»: مروارید پنهان در میان صدف است، مرواریدی که دست بدان نخورده است و چشمی آن را ندیده است. دستی آن را سوراخ نکرده است و چشمی آن را خدشه‌دار ننموده است!.. در این فرموده‌ها کنایه نهفته است، کنایه‌هائی از مفاهیم ملموس و محسوس، و از معانی نفسانی و روانیِ لطیف و ظریفی که در این حوریان درشت چشم موجود است. همهٔ اینها هم:

﴿ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

(بدیشان داده می‌شود) به پاداش کارهائی که می‌کرده‌اند.

اینها پاداش کارهائی است که در سرای کار می‌کرده‌اند. اینها مکافاتی است که در سرای فنا و نیستی کم و کاستی داشت با هر نعمتی که داده می‌شد. چرا که دنیا سرای مکافات جزئی بود، ولی آخرت سرای مکافات کلّی و پایان‌ناپذیر است . . . گذشته از اینها بهشتیان در آسایش و آرامش بسر می‌برند. والامقام و بزرگوار زندگی می‌کنند، و از سخنان پوچ و هیچ در گفتارشان پرهیز می‌کنند، و از هرگونه جدال و ستیزی و همدیگر را مؤاخذه کردن و مقصّر دانستنی دوری می‌نمایند.

﴿ لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً وَ لاٰ تَأْثِيماً. إِلاّٰ قِيلاً: سَلاٰماً سَلاٰماً ﴾.

در میان باغهای بهشت، نه سخن یاوه می‌شنوند، و نه

سخن گناه‌آلود... مگر سخن سلام! سلام! را.

زندگانی آنان همه پر از سلامت است، و بر زندگانیشان درود در پرواز است، و در آن درود شائع و پخش است. فرشتگان به آنان در آن فضای خوشایند و پر امن و امان درود می‌گویند، و یکی بر دیگری درود می‌گوید. فرشتگان درود و رحمت خدا را بدیشان ابلاغ می‌دارند. فضا سراسر آن سلام است و سلام...

زمانی که سخن از آن گروه پیشتاز پیشگام برگزیده به پایان می‌آید، سخن از گروه دیگری می‌رود که پس از آنان هستند، گروه یاران دست راستی:

﴿ وَ أَصْحٰابُ الْيَمِينِ. مٰا أَصْحٰابُ الْيَمِينِ؟ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ. وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ. وَ مٰاءٍ مَسْكُوبٍ. وَ فٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ لاٰ مَقْطُوعَةٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَةٍ. وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ. إِنّٰا أَنْشَأْنٰاهُنَّ إِنْشٰاءً. فَجَعَلْنٰاهُنَّ أَبْكٰاراً. عُرُباً أَتْرٰاباً. لِأَصْحٰابِ الْيَمِينِ. ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴾.

سمت راستیها! چه سمت راستیهائی؟! (اوصاف مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی‌گنجد). در (سایهٔ درخت) سدر بی‌خار آرمیده‌اند. و در سایهٔ درختان موزی بسر می‌برند که میوه‌هایشان رویهم ردیف و چین چین افتاده است. و در میان سایه‌های فراوان و گسترده و کشیده (خوش و آسوده‌اند). و در کنار آبشارها و آبهای روان (بسر می‌برند که زمزمهٔ آن گوش جان را نوازش می‌دهد و منظرهٔ آن چشم انسان را فروغ می‌بخشد). و در میان میوه‌های فراوان هستند که نه تمام می‌شود و نه منع می‌گردد. و در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می‌گذرانند). ما آنان را (در آغاز کار، بدین شکل زیبا و شمائل دلربا) پدیدار کرده‌ایم. ایشان را دوشیزگانی ساخته‌ایم (که پس از آمیزش، بکارت خود را بازمی‌یابند!). شیفتگان (همسر خود، و همه جوان و طنّاز و) همسنّ و سال هستند. (همهٔ این نعمتهای شگانه) متعلّق به سمت راستیها است. سمت راستیها گروه زیادی از پیشینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان آسمانی) هستند. و گروه زیادی از پسینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان الهی).

یاران دست راستی، آنان صاحبان میمنت هستند، کسانی که آن اشارهٔ مختصر و مذکور در اوّل سوره بدیشان رو کرده است. سپس تفصیل نعمتهایشان را به تأخیر انداخته است و به موعدی واگذار نموده است که در اینجا بعد از پیشتازان مقرّب بیان می‌گردد. روند سخن با این ساختار، پرسش را در بارهٔ ایشان تکرار می‌کند، پرسشی که مفیدِ بزرگ‌داشت و بیانگر عظمت است:

﴿ مٰا أَصْحٰابُ الْيَمِينِ؟ ﴾.

چه سمت راستیهائی؟! (اوصاف مواهب و نعمتهایشان در بیان نمی‌گنجد).

این اشخاص که سمت راستیهایند دارای نعمتهای ملموس و محسوبند. در اوصاف این نعمتها تا اندازه‌ای خشونت صحرانشینی پدیدار است، و به خواستهای درونی صحرانشینان پاسخ می‌گوید، بدان گونه که فهم و درک ایشان برای تصوّر کردن انواع و اقسام نعمتها قد می‌کشد و به ذهن آنان خطور می‌کند. آنان:

﴿ فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ ﴾.

در (سایهٔ درخت) سدر بی‌خار آرمیده‌اند.

«سدر»: کُنار خاردار است. ولی در اینجا خارهای این درخت چیده و برگرفته شده است.

﴿ وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ ﴾.

و (در سایهٔ) درختان موزی به سر می‌برند که میوه‌هایشان رویهم ردیف و چین چین افتاده است.

«طلح»[1] نوعی درخت از درختان سرزمین حجاز است. از جملهٔ درختان خاردار است. ولی در اینجا خارها چیده و برگرفته شده است و آمادهٔ خوردن بدون هرگونه درد و رنجی است.

﴿ وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ، وَ مٰاءٍ مَسْكُوبٍ ﴾.

و در میان سایه‌های فراوان و گسترده و کشیده (خوش

۱- «طلح»: درختی است سبز و خوشرنگ و خوشبو. درخت کُنار. درخت موز. (مترجم)

و آسوده‌اند). و در کنار آبشارها و آبهای روان (بسر می‌برند که زمزمهٔ آن گوش جان را نوازش می‌دهد و منظرهٔ آن چشم انسان را فروغ می‌بخشد).

همهٔ اینها از جملهٔ مراتع صحرانشینان و از زمرهٔ خوشیهای ایشان است. خیال صحرانشینان است که به سوی چنین چیزهائی می‌گراید و علائق ایشان است که به سوی همچون چیزهائی می‌رود.

﴿ وَ فٰاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ. لاٰ مَقْطُوعَةٍ وَ لاٰ مَمْنُوعَةٍ ﴾.

و در میان میوه‌های فراوان هستند، که نه تمام می‌شود و نه منع می‌گردد.

روند قرآنی این بخش را بدون هرگونه تفصیل و تشریحی رها می‌کند، بخشی که انواع و اقسام نعمتهائی را برمی‌شمرد که مخصوصاً برای صحرانشینان شناخته شده و مشخّص است.

﴿ وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴾.

و در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می‌گذرانند).

این گستردنیها[1] نه مرصّع و مطرّزند و نه نرم و لطیف هستند. فقط بلندند و بس. بلندی دو معنی را به ذهن متبادر می‌سازد، یکی مادی و دیگر معنوی است، و هریک از اینها دیگری را می‌طلبد و با دیگری همراه است. در جا و مکان بلندند، و یا پاک از ناپاکی هستند. زیرا چیزی که از زمین بلند باشد از ناپاکی و آلودگی زمین دور می‌ماند. بلندی معنوی، ارزشمندی، و والائی و دور از ناپاکیهای اخلاقی و وجدانی است . . . بدین خاطر روند قرآنی از فرشهای بلند و والا به ذکر همسرانی می‌پردازد که در بهشت هستند:

﴿ إِنّٰا أَنْشَأْنٰاهُنَّ إِنْشٰاءً ﴾.

ما آنان را (در آغاز کار، بدین شکل زیبا و شمائل دلربا) پدیدار کرده‌ایم.

آنان را در آغاز کار پدیدار کرده‌ایم و به گونهٔ حوری آفریده‌ایم. یا این که ایشان را دیگر باره برمی‌انگیزیم که همسران جوان هستند که زندگی دوباره یافته‌اند:

﴿ فَجَعَلْنٰاهُنَّ أَبْكٰاراً ﴾.

ایشان را دوشیزگانی ساخته‌ایم (که پس از آمیزش، بکارت خود را بازمی‌یابند!).

دست نخورده‌اند، و با ایشان تماس جنسی نگرفته‌اند.

﴿ عُرُباً ﴾.

زنان شیفته و دلداده‌ای که شوهران خود را سخت دوست داشته باشند و با سخن و ناز و غمزه و خنده عشق و محبّت خود را بدیشان اظهار کنند. خلاصه سراپا عشق و والهٔ شوهران باشند.

برای شوهرانشان دوست داشتنی هستند.

﴿ أَتْرٰاباً ﴾.

زنان همسنّ و سال و جوان بکمال.

به سن و سال و جوانی رسیده‌اند.

﴿ لِأَصْحٰابِ الْيَمِينِ ﴾.

(همهٔ این نعمتهای ششگانه) متعلّق به سمت راستیها است.

این گونه زنانی بدیشان اختصاص دارند. این هم برای این است تا هماهنگ شود با:

﴿ فُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ﴾.

در بین همسران ارجمند و گرانقدر (خوش می‌گذرانند).

و امّا یاران دست راستی، آنان:

﴿ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ ثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴾.

سمت راستیها گروه زیادی از پیشینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان آسمانی) هستند، و گروه زیادی از پسینیان (گروندگان به هر دینی از ادیان الهی).

تعداد اینان از پیشتازان مقرّب، بیشتر است.

پیشتازانِ پیشگام، و سمت راستیها، با همان معنی و مفهومی که گفتیم.

در اینجا روند قرآنی ما را به سمت چپیها می‌رساند ـ اینان همان بدبیاران و منحوسانی هستند که در سرآغاز این سوره بدانان اشاره شده است:

﴿ وَ أَصْحٰابُ ٱلشِّمٰالِ مٰا أَصْحٰابُ ٱلشِّمٰالِ؟ فِي سَمُومٍ وَ

۱- «فُرُش»: جمع فِراش، کنایه از همسر است، همان‌گونه که لباس گاهی بدین معنی است (نگا: بقره/۱۸۷). ولی مفسّر فرزانه آن را به معنی گستردنی، یعنی فرش گرفته‌اند. (مترجم)

حَمِيمٍ. وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ. لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ. إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ. وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ. وَ كٰانُوا يَقُولُونَ: أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ قُلْ: إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ. ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضّٰالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ. لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ. فَمٰالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ. فَشٰارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ. فَشٰارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ. هٰذٰا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴾.

سمت چپیها! چه سمت چپیهائی؟! (بدا به حالشان!) آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان بسر خواهند برد! و در سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه مفید فائده‌ای. چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند. و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند. و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ما هم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟!). بگو: پیشینیان و گذشتگان، و پسینیان و آیندگان، قطعاً جملگی در وعده‌گاه روز معیّن (رستاخیز) گرد آورده می‌شوند. سپس شما ای گمراهان تکذیب‌کنندهٔ (زندگی دوباره)، قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد. و شکمها را از آن پر خواهید کرد. و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید. و همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده‌اند، از آن خواهید نوشید. این، وسیلهٔ پذیرائی از ایشان در روز جزا است.

اگر یاران دست راستی در زیر سایه‌های طولانی و در کنار آبشارها هستند، یاران دست چپی قرار دارند در:

﴿ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ. وَ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ، لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ ﴾.

آنان در میان شعله‌های آتش و آب جوشان بسر خواهند برد! و در سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم قرار خواهند گرفت. نه خنک است و نه مفید فائده‌ای.

هوا زبانه و شعلهٔ آتش گرم است و به سوراخهای بدن فرو می‌رود و سرک می‌کشد، و اندامها را بریان و کباب می‌گرداند. آب در نهایت گرمی است. نه خنک می‌کند و نه سیراب می‌سازد. در آنجا سایه وجود دارد! ولیکن این سایه:

﴿ ظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ ﴾.

سایهٔ دودهای بسیار سیاه و گرم.

سایهٔ دود سوزندهٔ خفه‌کننده است . . . سایهٔ تمسخر کردن و ریشخند نمودن است. سایه‌ای است:

﴿ لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ كَرِيمٍ ﴾.

نه خنک است و نه مفید فائده‌ای.

سایه‌ای است گرم، نه آسایشی در آن است و نه خنکی. همچنین این سایه، گزنده و گازگیرنده است. کسانی که به زیر آن روند آسایش و آرامشی بدیشان نمی‌بخشد و مایهٔ خوشی و خوشحالی آنان نمی‌گردد . . . همهٔ این سختیها و دشواریها و ناگواریها سزای موافق و همسنگ رفتار و گفتار و پندار ایشان است:

﴿ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُتْرَفِينَ ﴾.

چرا که آنان پیش از این (در دنیا، مست و مغرور نعمت و) خوشگذران بوده‌اند.

گرفتاریها و سختیهائی که گریبانگیر خوشگذرانان می‌گردد بسی دردناک و رنج‌آور است!

﴿ وَ كٰانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ﴾.

و پیوسته بر انجام گناهان بزرگ، پافشاری داشته‌اند.

«الْحِنْثِ»: گناه. بزه. در اینجا مراد شرک و کفر است. اشاره‌ای در آن به شکستن عهد و پیمانی است که خدا از فطرت بندگان گرفته است، و آن این که به خدا ایمان بیاورند و او را به یگانگی پرستش کنند.(۱)

﴿ وَ كٰانُوا يَقُولُونَ: أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ ﴾.

و می‌گفته‌اند: آیا زمانی که مُردیم و خاک و استخوان

۱- مراجعه شود به سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۷۲. (مترجم)

گشتیم، آیا دوباره زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان پیشین ماهم؟! (که هیچ اثری از آنان باقی نمانده است، دوباره زنده می‌شوند؟!).

«كَانُوا يَقُولُونَ...»: می‌گفته‌اند ... قرآن این گونه تعبیر می‌کند. انگار دنیائی که مخاطبان در آن هستند طی شده است و به پایان آمده است. این است که دنیا گذشته به حساب می‌آید و ماضی است، و زمان حاضر، این صحنه و این عذاب است! این بدان خاطر است که دنیا همه لحظه‌ای یا آذرخشی است و بس. به دنبال این لحظه یا آذرخش قیامت حاضر است و فرجام کار فرارسیده است.

در اینجا روند قرآنی به دنیا رو می‌کند، رو کردن در مناسبت‌ترین زمان خود، تا بدان پرسش ایشان پاسخ دهد:

﴿ قُلْ: إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴾.

بگو: پیشینیان و گذشتگان، و پسینیان و آیندگان، قطعاً جملگی در وعده‌گاه روز معیّن (رستاخیز) گرد آورده می‌شوند.

این روز معلوم، همین الآن آماده و نشان دادنی و دیدنی است!

آن گاه روند قرآنی به سوی چیزی برمی‌گردد که منتظر تکذیب‌کنندگان است. بدین وسیله تصویر عذابی که خوشگذرانان بدان می‌رسند و بدان می‌افتند کامل می‌شود:

﴿ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ. لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ﴾.

سپس شما ای گمراهان تکذیب‌کنندهٔ (زندگی دوباره) قطعاً از درخت زقوم خواهید خورد.

هیچ کس نمی‌داند درخت زقّوم چیست جز خدائی که آن را در سورهٔ دیگری توصیف کرده است و فرموده است: شکوفه و میوهٔ آن انگار کلّه‌های شیاطین است.[1] کسی هم کلّه‌های شیاطین را ندیده است. ولیکن ذکر کلّه‌های شیاطین آنچه لازم است به ذهن و شعور انسان می‌اندازد و تصویر زشت و پلشت خود را ترسیم می‌کند! اصلاً واژهٔ «زَقُّوم» باطنین خود چیز خشن و خاردار و خمیده‌ای را به تصویر می‌کشد که به کف دستها فرومی‌رود و می‌خلد ـ چه رسد به گلوگاه‌ها ـ این هم تقابل دارد با سدری که خارهای آن را چیده‌اند و با درخت کُناری که میوه‌هایش رویهم ردیف و چین چین افتاده است.[2]

با وجود این که زقّوم همانند سرهای شیاطین است، آنان از آن می‌خورند:

﴿ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴾.

و شکمها را از آن پر خواهید کرد.

زیرا گرسنگی طغیان کرده است، و بلا چیره شده است ... خارِ خشن قطعاً آنان را به سوی آب می‌رانند تا گلوها را صاف و صوف کرد و شکمها را سیراب نمود!

آنان می‌نوشند:

﴿ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ﴾.

و روی آن، آب جوشان و سوزان خواهید نوشید.

«حمیم»: آب جوشانی است که سوز تشنگی را برطرف نمی‌کند و تشنگی را نمی‌زداید و برطرف نمی‌نماید.

﴿ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ ﴾.

و همچون نوشیدن شترانی که مبتلا به بیماری تشنگی شده‌اند، از آن خواهید نوشید.

«هیم»:[3] شترانی هستند که به بیماری استسقاء مبتلا شده باشند. چنین شترانی از آب سیراب نمی‌شوند.

﴿ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴾.

این، وسیلهٔ پذیرائی از ایشان در روز جزا است.

در صورتی که پذیرائی برای آسایش و آرامش است. ولی سمت چپیها این است وسیلهٔ پذیرائی از ایشان،

۱- مراجعه شود به سورهٔ صافات آیهٔ ۶۵ (مترجم)

۲- مراجعه شود به سورهٔ واقعه آیهٔ ۲۹. (مترجم)

۳- «هیم» جمع أَهْیَم و هَیْماء، شترانی که به بیماری «هُیام» مبتلا شده باشند. هُیام دردی است که تشنگی سبب آن می‌گردد. شتران مبتلا به چنین مرضی آن قدر آب می‌نوشند تا می‌میرند یا سخت بیمار می‌گردند. (مترجم)

پذیرائی که آسایش و آرامشی به همراه ندارد! این وسیلهٔ پذیرائی از ایشان است در روزی که در باره‌اش شکّ و تردید می‌ورزیدند، و راجع بدان از همدیگر می‌پرسیدند، و خبر دادن قرآن از آن را تصدیق نمی‌کردند و باور نمی‌داشتند. همچنین برای خدا انباز قرار می‌دادند و کفر و شرک می‌ورزیدند، و از روزی نمی‌ترسیدند که وعدهٔ فرارسیدن آن داده می‌شد، روزی که دیدنی است و در آن گواهان به گواهی دادن می‌پردازند.

با ذکر همچون بلا و مصیبتی نشان دادن سرنوشتها و جایگاه‌های مردمان در روزی که واقعه روی می‌دهد، پایان می‌پذیرد، واقعه‌ای که پائین آورندهٔ کسانی و بالابرندهٔ افرادی است. همچنین مرحلهٔ اوّل سوره خاتمه می‌یابد.



و امّا مرحلهٔ دوم این سوره، به طور کلّی به ساخت و ساز عقیده‌ای می‌پردازد. در این مرحله تأکیدِ برجسته در آن بر مسألهٔ رستاخیز و پیدایش و آفرینش جهان دیگر است. در این مرحله شیوهٔ قرآن در مخاطب قرار دادن فطرت بشر، و بیان دلائل ایمانی، و ساده و آسان با جانها و نفْسها بر سر مهر آمدن و لطف و تفضّل کردن، جلوه‌گر می‌آید. همچنین بزرگ‌ترین حقائق را با تصویرهای نزدیک به ذهن مطرح می‌سازد، و آنها را سهل و ساده پیش چشم می‌دارد.

این قرآن از چیزهائی که مردمان بدانها آشنائی دارند و معلوم و معروف ایشان است، و از رخدادهائی که پیوسته برایشان تکرار می‌شود، مسأله‌های بزرگ جهانی را ترتیب می‌دهد. در سایهٔ آنها از قوانین الهی موجود در هستی پرده برمی‌دارد، و با آنها عقیدهٔ بزرگ و فراگیری، و جهان‌بینی کامل و همه‌جانبه‌ای از هستی می‌سازد. همچنین از آنها برنامه‌ای را برای نگریستن و اندیشیدن، و زندگی‌ای را برای جانها و دلها، و بیداری‌ای را در عقلها و بینشها و درکها و فهمها، پدیدار و نمودار می‌گرداند. به مردمان آگاهی و بیداری می‌دهد در بارهٔ ظواهر این هستی و وجودی که بامدادان و شامگاهان و همه وقت و همه آن در برابر دیدگان ایشان در تجلّی و جلوه‌گری است، ولی آنان از آن غافل و بی‌خبرند. و به مردمان آگاهی و بیداری می‌دهد در بارهٔ ذات خودشان و عجائب و غرائبی که در وجودشان و اندرونشان جریان دارد.

قرآن مردمان را به رخدادهای نادر خارق‌العاده، و به معجزه‌های ویژه و کمیاب حواله نمی‌کند و ارجاع نمی‌دهد. همچنین قرآن مردمان را وادار و مکلّف نمی‌سازد که به دنبال خارق‌العاده‌ها و معجزه‌ها و نشانه‌ها و دلیلها و برهانهای دور از خودشان بروند، و چیزهائی را بنگرند و وارسی کنند که در زندگی با آنها سر و کار ندارند و جدای از زندگانی روزمرّهٔ ایشانند، و از پدیده‌های جهانی نزدیک بدیشان و شناخته شده برایشان نمی‌باشند . . . قرآن مردمان را در فلسفه‌های پیچیده و دور از ذهن، یا در مشکلات دشوار عقلانی، و یا در مسائل علمی‌ای که هر کسی نمی‌تواند آنها را درک و فهم کند، گیر نمی‌اندازد و ویلان و حیران نمی‌سازد . . . تا بدین وسیله در اندرونشان عقیده‌ای ایجاد کند و باوری به وجود آورد، و جهان‌بینی استوار بر همچون عقیده‌ای را بدیشان ارمغان دارد، جهان‌بینی‌ای که در پرتو آن به هستی و زندگی بنگرند و روزگار خود را با آن بسر برند.

خودشان ساخته و پرداختهٔ یزدانند، و پدیده‌های جهان پیرامونشان نیز با قدرت یزدان از نیستی به هستی آمده است. معجزه در هر چیزی نهفته است که دست خدا آن را آفریده است. این قرآن هم قرآن خدا است. کسی که مردمان را به سوی این معجزات نهفته در وجود خودشان، و پراکنده در جهان پیرامونشان فرامی‌خواند، هم او است که ایشان را بدین خارق‌العاده‌ها و معجزه‌های معلوم و مأنوس برایشان فرامی‌خواند، خارق‌العاده‌ها و معجزه‌هائی که آنها را می‌بینند ولی حقیقت اعجاز را در آنها احساس نمی‌کنند. زیرا به سبب طول الفت و انس بدانها از موارد اعجاز موجود

در آنها غافل گردیده‌اند و بی‌خبر مانده‌اند. یزدان سبحان مردمان را به سوی چنین چیزهائی فرامی‌خواند تا چشمهایشان را رو بدانها بازگرداند، و چشمانشان راز بزرگ و هولناک نهان در یکایک آنها را ببینند، راز قدرت نوآفرینِ زیبانگار، راز یگانهٔ منحصر به فرد، و راز خدای ازلی‌ای که در وجود خودشان بدان سان عمل می‌کند و دست اندر کار است که در جهان هستی پیرامونشان عمل می‌کند و دست اندر کار است. خدائی که دلائل ایمان را و براهین عقیده را در وجودشان پراکنده می‌دارد، یا به تعبیر دقیق‌تری دلائل ایمان و براهین عقیده را در فطرتشان بیدار می‌گرداند.

روند قرآنی برابر همچون برنامه‌ای در این مرحلهٔ این سوره حرکت می‌کند و به پیش می‌رود، و نشانه‌های قدرت آفریدگار زیبانگار در هستی خودشان را بدیشان نشان می‌دهد، و آن نشانه‌ها را همچنین در کشت و زرعی که با آن سر و کار دارند، و در آبی که آن را می‌نوشند، و در آتشی که آن را برمی‌افروزند، بدیشان ارائه می‌دهد. اینها هم ساده‌ترین چیزهائی هستند که در زندگانی معمولی خود با آنها سر و کار دارند و دیدگانشان آنها را می‌بینند. به همین شیوه و به همین سادگی لحظهٔ پایانی را برایشان به تصویر می‌کشد، پایان زندگی آنان بر این زمین که سرآغاز زندگی ایشان در جهان دیگر است. لحظه‌ای را برایشان به تصویر می‌کشد که یکایک مردمان با آن روبرو می‌گردند، آن لحظه‌ای که هر مکر و نیرنگی و هر چاره‌جوئی و چاره‌سازی‌ای در آن به پایان می‌آید و به نهایت می‌رسد، و زنده‌ها رویاروی می‌شوند با قدرت مطلق متصرّف درکار و بار جهان و جهانیان، رویاروی شدنی که فیصله‌بخش و خاتمه‌دهنده است، و تلاش و کوششی و فرصت و مهلتی در آن برای انسان نمی‌ماند! هنگامه‌ای است که در آن همهٔ روبندها و سرپوشها فرومی‌افتد، و همهٔ معذرتها و بهانه‌جوئیها و علّت‌تراشیها، باطل و پوچ می‌شود!

شیوهٔ قرآن در مخاطب قرار دادن فطرت بشری، خودش بر سرچشمهٔ خودش دلالت می‌کند . . . سرچشمهٔ قرآن یزدان است که سرچشمهٔ کلّ جهان است. شیوهٔ ساختار قرآن همان شیوهٔ ساختار جهان است. از ساده‌ترین مواد جهان پیچیده‌ترین اقسام پدیده‌ها پدیدار می‌آید و بزرگ‌ترین آفریده‌ها ساخته می‌شود . . . گمان می‌رود که اتم مادهٔ بنیان جهان است، و گمان می‌رود سلول، مادهٔ بنیان حیات است . . . اتم با وجود کوچکیش یک معجزه است. سلول با وجود ناچیزیش یک معجزه است . . . در اینجا هم در قرآن از ساده‌ترین دیدنیهای معلوم و مأنوس انسانها، مادهٔ بنیان بزرگ‌ترین عقیدهٔ دینی و گسترده‌ترین جهان‌بینی جهانی ساخته می‌شود . . . دیدنیهائی که هر انسانی می‌تواند آنها را تجربه و امتحان کند، از قبیل: نسل و نژاد، کشت و زرع، آب، آتش، و مرگ و میر . . . کدام شخص است که روی کرهٔ زمین زندگی بکند و این مشاهدات را تجربه و امتحان نکرده باشد؟ کدام غارنشین است که پیدایش حیات جاندار کوچکی، رویش گیاهکی، محلّ ریزش آبی، اجاق آتشی، و لحظهٔ مرگ و میری را ندیده باشد؟.. از همین دیدنیهائی که هر انسانی آنها را دیده است، قرآن عقیده را پدید می‌آورد. زیرا قرآن هر انسانی را در محیط زندگی خودش مخاطب قرار می‌دهد . . . این دیدنیهای ساده و آسان خودشان بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین حقائق جهانی هستند، و عظیم‌ترین اسرار و رموز ربّانی می‌باشند ـ به اضافهٔ اشاره‌ای که به محلّ طلوع و غروب ستارگان شده است ـ این چیزهای دیدنی با وجود سادگی خود، فطرت هر انسانی را مخاطب قرار می‌دهد. فطرت انسان، در حقیقت موضوع بررسی و پژوهش داناترین و آگاه‌ترین فرزانگان و دانشمندان است:

مراد از جایگاه‌ها و مدارهای ستارگان، هندسه و نظام جهان است. پیدایش حیات بشری، سرِّ اسرار و رازِ رازها است.

پیدایش حیات گیاهی، بسان حیات بشری، معجزهٔ معجزات است.

آب اصل حیات است.

آتش، معجزه‌ای که تمدّن بشری را ساخته است.

این شیوهٔ بررسی اشیاء، و ساختن عقیده و اندیشه، شیوهٔ کار انسانها نیست. چه انسانها وقتی که به چنین جولانگاه‌هائی فرومی‌روند بدین مواد اوّلیّه‌ای که مواد جهان هستی هم هست نمی‌پردازند. وقتی هم بدانها بپردازند با این سادگی و آسانی از آنها سخن نمی‌گویند. بلکه می‌کوشند مسأله را به قالب فلسفی بی‌محتوای پیچیده بریزند، قالب فلسفی بی‌محتوای پیچیده‌ای که جز برای مخاطب قرار دادن طبقهٔ ویژه‌ای از مردمان، درخور و سزاوار نیست!

امّا شیوهٔ کار خدا این چنین است که گفتیم . . . از مواد اوّلیّه‌ای که خود همان موادّ جهان هستی است استفاده کردن، و عقیده را سهل و ساده با آن مواد اوّلیّه ساختن و ترتیب دادن. درست به همان شکلی که یزدان سبحان مواد اوّلیّه را می‌سازد، موادی که مواد هستی هستند، جهان هستی را نیز از همان مواد اوّلیّه می‌سازد . . . این بسان آن است. نشانهٔ ساختن یکسان است، و در اینجا و آنجا روشن و عیان است!

❁

﴿ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ! أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ، وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ. عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِيمَا لَا تَعْلَمُونَ. وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ! ﴾.

ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوبارهٔ خود را از خاک) نباید تصدیق و باور کنید؟ آیا در بارهٔ نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقّت کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید، و یا ما آن را می‌آفرینیم؟ ما در میان شما مرگ را مقدّر و معیّن ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما به در نمی‌رود). هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم، و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم. شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید، و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟).

این کار، کار آفرینش نخستین و پایان آن، کار آفریدن و کار میراندن، کاری است که دیده می‌شود و معلوم همگان است و در زندگی مردمان پیوسته روی می‌دهد. پس چگونه باور نمی‌کنند که خدا ایشان را آفریده است؟ فشار این حقیقت بر فطرت، ستبرتر و سنگین‌تر از آن است که وجود بشری در برابرش تاب ایستادگی داشته باشد یا در بارهٔ آن به جدال و ستیز بپردازد:

﴿ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ! ﴾.

ما شما را (از نیستی به هستی آورده‌ایم و) خلقت بخشیده‌ایم، پس چرا (آفرینش دوبارهٔ خود را از خاک) نباید تصدیق و باور کنید؟!.

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ؟ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ؟ ﴾.(۱)

آیا در بارهٔ نطفه‌ای که (به رحم زنان) می‌جهانید، اندیشیده‌اید و دقّت کرده‌اید؟.

نقش انسان در این امرِ آفرینش، بیشتر از این نیست که مرد به ودیعت نهد آنچه را که به رحم زن پرت می‌کند و می‌جهاند. سپس کار مرد و کار زن به اتمام می‌رسد. دست قدرت یزدان یگانهٔ جهان است که دست اندر کار این آب ناچیز می‌گردد. تنها این دست قدرت است که در آفرینش، پرورش، بالش، ساختن پیکر، و دمیدن جان به کالبد این آب ناچیز، دخالت می‌نماید و بس. در همان لحظهٔ نخستین، و در هر لحظهٔ دیگری معجزه روی

۱- در هر انزال، بین دو تا چهار سانتیمتر مکعّب مایع منی آزاد می‌گردد، و در هر سانتیمتر مکعّب آن، قریب صد میلیون اسپرم وجود دارد! عمر اسپرم در خارج از دستگاه تناسلیِ نر کوتاه است، امّا در درون رحم تا دو شبانه‌روز می‌تواند باقی بماند، و در انتظار اوول که تخمدانِ زن آن را تولید می‌کند بسر ببرد، و سرانجام با آن بیامیزد و عمل لقاح انجام بپذیرد. (مترجم)

می‌دهد، و خارق‌العاده‌هائی به وقوع می‌پیوندد که جز خدا کسی این معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها را نمی‌آفریند و نمی‌سازد. انسانها اصل و اساس و ماهیّت این معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها را درک و فهم نمی‌کنند و نمی‌دانند، و متوجّه هم نیستند چگونه روی می‌دهند، چه رسد به این که در آفریدن و ساختن آنها شرکت داشته باشند!

هر کسی می‌تواند این اندازه تأمّل و تدبّر بکند و در این باره بیندیشد. این هم برای پی بردن به عظمت این معجزه و متأثّر شدن از آن بس است. ولی داستان این یک سلول از آن زمان که پرت می‌گردد و جهانیده می‌شود، تا آن زمان که مخلوقی می‌گردد، داستانی است که بالاتر و فراتر از آن است که نیروی خیال بدان قد بکشد و پی ببرد. داستانی است که عقل و خرد آن را تصدیق نمی‌کرد و باور نمی‌داشت اگر عملاً روی نمی‌داد، و هر انسانی وقوع آن را نمی‌دید!

این یک سلول شروع به تقسیم شدن و ازدیاد می‌کند. پس از مدّت زمان کمی میلیونها میلیون سال به وجود می‌آید. هر مجموعه‌ای از این سلولهای جدید دارای ویژگیهای خاصّ است، و با ویژگیهای مجموعه‌های دیگر فرق می‌کند. زیرا هر مجموعه‌ای از سلولها موظّف و مکلّف است بخش مخصوصی از پیکرهٔ انسان را بسازد! مجموعه‌ای سلولهای استخوانند. مجموعه‌ای سلولهای عضلاتند. مجموعه‌ای سلولهای پوستند. مجموعه‌ای سلولهای اعصابند. و . . . گذشته از اینها، مجموعه‌ای از سلولها سلولهای سازندهٔ کار چشم هستند. مجموعه‌ای از سلولها سلولهای سازندهٔ کار زبانند. مجموعه‌ای از سلولها سلولهای سازندهٔ کار گوشند. مجموعه‌ای از سلولها سلولهای سازندهٔ کار غدّه‌هایند . . . سلولهای سازندهٔ کار غدّه‌ها از مجموعه‌های سلولهای پیشین تخصّص بیشتری دارند ... هریک از سلولهای مجموعه‌ها هم جای کار خود را می‌داند. لذا سلولهای چشم مثلاً اشتباه نمی‌کنند تا به سوی بخش شکم یا بخش پا بروند. اگرچه اگر به طور مصنوعی برای مثال سلولهای چشم برداشته شوند و در شکم کشت شوند در آنجا تشکیل چشم می‌دهند! امّا مجموعهٔ سلولهای چشم به اشتباه نمی‌روند تا به سوی شکم سرازیر بشوند و چشمی را در آنجا بسازند! مجموعهٔ سلولهای گوش به سوی پا نمی‌روند تا گوشی را در آنجا بسازند!.. هریک از مجموعه‌های سلولها تحت نظارت خدا کار خود را در جایگاه خود انجام می‌دهند، و پیکرهٔ انسان را در زیباترین و بهترین شکل و سیما می‌سازند، بدون این که انسانها در این امر دخالتی داشته باشند و کاری بکنند.[1]

این سرآغاز کار است. امّا پایان کار، از اعجاز و شگفتی آن چیزی مگو. هرچند هم نهایت کار بسان سرآغاز کار جزو دیدنیها و امور معلوم و مأنوس مردمان است:

﴿ نَحْنُ قَدَّرْنٰا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ، وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ ﴾ .

ما در میان شما مرگ را مقدّر و معیّن ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود (و کسی بر ما چیره نمی‌گردد و از دست ما به در نمی‌رود).

این مرگی که هر زنده‌ای بدان می‌رسد، چیست؟ چگونه روی می‌دهد؟ چه سلطه و قدرتی دارد که با آن مقاومت نمی‌گردد؟

مرگ، قضا و قدر خدا است . . . بدین خاطر کسی از آن نجات پیدا نمی‌کند، و کسی بر آن سبقت نمی‌گیرد تا از دست آن بگریزد و از دست آن به در رود . . . مرگ حلقه‌ای از زنجیرهٔ آفرینش است و این زنجیره باید تکمیل شود . . .

﴿ عَلیٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثٰالَکُمْ ﴾ .

هدف (از قانون مرگ) این است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنان بیاوریم.

میراندن شما و جایگزین کردن دیگران، برای آبادان کردن زمین، و ادامهٔ خلیفه‌گری بعد از شما است. خدائی که مرگ را مقدّر و مقرّر فرموده است، حیات را نیز مقدّر و مقرّر کرده است. مرگ را مقدّر و مقرّر داشته

۱- مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «و أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ مِنْ نُطْفَةٍ إِذٰا تُمْنیٰ». در همین جزء، سورهٔ نجم آیات ۴۵ و ۴۶.

است تا کسانی را به وجود بیاورد همسان کسانی که می‌میرند، تا آن زمان که پایان مقرّر این زندگی دنیوی و سررسید معیّن آن است . . . هنگامی که پایان مقرّر و سررسیدِ مشخّص دنیا فرارسید، آن وقت پیدایش و آفرینش جهان اخروی سرمی‌رسد:

﴿ وَ نُنْشِئَكُمْ فِيما لاٰ تَعْلَمُونَ ﴾.

و (سرانجام) شما را در جهانی که نمی‌دانید آفرینش تازه ببخشیم.

شما را پدیدار می‌کنیم و آفرینش می‌بخشیم در آن جهانی که پنهان و ناشناخته است، و انسانها از آن چیزی نمی‌دانند مگر آن مقداری را که یزدان در بارهٔ آن بدیشان خبر می‌دهد و از آن آگاهشان می‌گرداند. وقتی که مرگِ همگان و مرگِ جهان صورت گرفت، پیدایش و آفرینش تکامل پیدا می‌کند و به تمام و کمال خود می‌رسد، و قافلهٔ انسانها به مقرّ و جایگاه سرمدی و اصلی خود می‌رسد.

این پیدایش و آفرینش دوم است.

﴿ وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولىٰ فَلَوْلاٰ تَذَكَّرُونَ! ﴾.

شما که پیدایش نخستین (این جهان را دیده‌اید، و آن را لمس و اوضاع آن را) دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید (و آفرینش جهان دیگر را بر آفرینش این جهان قیاس نمی‌کنید؟).

پیدایش و آفرینش آن جهان نزدیک به پیدایش و آفرینش این جهان است. در پیدایش و آفرینش جهان دیگر هیچ‌گونه غرابت و شگفتی نیست. آن جهان را قیاس از این جهان بگیر.

با این سادگی و بدین آسانی، قرآن داستان پیدایش و آفرینش نخستین و پیدایش و آفرینش واپسین را بیان می‌دارد. و با این سادگی و بدین آسانی، فطرت را جلو منطقی نگاه می‌دارد که آن را درک و فهم می‌کند و می‌شناسد، و نمی‌تواند در بارهٔ آن به جدال و ستیز بپردازد. زیرا این منطق از بدیهیّات و مسلّماتِ خود فطرت برگرفته شده است، و از مشاهدات انسانها در زندگی نزدیکشان تهیّه دیده شده است، و هیچ‌گونه پیچیدگی در آن نیست و خارج از محیط زندگی مردمان نمی‌باشد. فلسفه‌بافی نیز نبوده تا ذهن و عقل انسان را خسته و درمانده گرداند و به رنج و زحمت اندازد، و به وجدان نرسد و وجدان از آن بی‌خبر بماند ... این شیوهٔ یزدان است، یزدانی که هستی‌بخشِ جهان و آفریدگار انسان و نازل‌کنندهٔ قرآن است . . .



قرآن دیگرباره ساده و آسان دلهای مردمان را به سوی کار معلوم و مأنوس برای ایشان جلب می‌کند، و به کاری توجّهشان می‌دهد که در مشاهدات زندگیشان مکرّر اتّفاق می‌افتد. تا دست خدا را در آن کار به مردمان بنماید، و ایشان را بر معجزه‌ای مطّلع نماید که در حضورشان و در جلو چشمانشان روی می‌دهد و اتّفاق می‌افتد، در حالی که آنان از آن غافل و بی‌خبرند:

﴿ أَفَرَأَيْتُمْ مٰا تَحْرُثُونَ؟ أَ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ ٱلزّٰارِعُونَ؟ لَوْ نَشٰاءُ لَجَعَلْنٰاهُ حُطٰاماً، فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ: إِنّٰا لَمُغْرَمُونَ. بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴾.

آیا هیچ در بارهٔ آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپرشده‌ای تبدیل می‌گردانیم، به گونه‌ای که شما از آن در شگفت بمانید، (و حیران و اندوهناک خواهید شد و می‌گوئید:) ما واقعاً زیانمندیم! بلکه ما به کلّی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم).

این کشت و زرعی که در حضور خودشان می‌روید و رشد می‌کند و غلّات و محصولات خود را می‌دهد، آیا آنان چه نقشی در آن دارند؟ آنان زمین را شخم می‌زنند و دانه‌ها و بذرهائی را در آن می‌افشانند که خدا آنها را ساخته است. سپس نقش ایشان به پایان می‌آید، و این دست قدرت یزدان جهان است که به عمل اعجازانگیز و خارق‌العادهٔ عجیب خود می‌پردازد. دانه یا بذر راه خود را در پیش می‌گیرد تا همسان و همگون خود را برگشت دهد و تولید کند. این دانه یا

بذر راه خود را می‌آغازد و به حرکت خود در این راه ادامه می‌دهد، بسان فرد خردمند فرزانهٔ آگاهی که مراحل راه را بداند! این دانه یا بذر به خطا نمی‌رود و اشتباه نمی‌کند، آن گونه که انسان در کار خود به خطا می‌رود. این دانه یا بذر از راه خود منحرف نمی‌شود و به کژراهه نمی‌افتد، و هدف معیّن خود را گم نمی‌کند! این دست قدرت یزدان است که گامهای این دانه یا بذر را در طول راه می‌پاید و از خطا و اشتباه مصون می‌نماید . . . در کوچ شگفتی که عقل و خرد آن را تصدیق نمی‌کرد و باور نمی‌داشت، و خیال آن را به تصوّر درنمی‌آورد، اگر این کوچ عملاً روی نمی‌داد و روی ندهد و هر انسانی به شکلی از اشکال و به نوعی از انواع آن را نبیند . . . آخر کدام عقل و خرد تصوّر می‌کرد که دانهٔ گندمی مثلاً در آن این چوب و این برگ، و این خوشه، و این همه دانه‌های زیاد، پنهان و نهان است؟! یا این که کدام عقل و خرد است که خیالش به تصوّر این چیز عجیب برسد، اگر وقوع آن را بامدادان و شامگاهان در حضور خود نمی‌دید؟ و اگر این داستان در برابر دیده‌ها و گوشهای جملگی مردمان تکرار نمی‌گردید و مکرّر وقوع پیدا نمی‌کرد؟ کدام انسان می‌تواند ادّعاء کند که او کاری در این چیز شگفت‌انگیز جز شخم زدن و بذرافشانی کردن دانه‌هائی که خدا آنها را ساخته است کرده است؟

مردمان می‌گویند: کاشته‌ایم!!! در حالی که آنان از شخم زدن و تخم افشانی کردن تجاوز نکرده‌اند. ولی داستان شگفتی که هر دانه‌ای و هر بذری گویای آن است، و هر معجزه و خارق‌العاده‌ای که از دل دانه و بذر برمی‌دمد و می‌روید و رشد می‌کند و می‌بالد و بالا می‌رود، همه و همه ساختار آفریدگار کشاورز است. اگر خدا می‌خواست چنین کوچی آغاز نمی‌شد، و اگر خدا می‌خواست داستانش کامل نمی‌گردید، و اگر خدا می‌خواست آن را خشک و پرپر می‌کرد پیش از آن که به بار بنشیند و ثمرهٔ خود را ببخشد. این دانه و بذر با مشیّت و ارادهٔ خدا کوچ خود را از آغاز تا به انجام طی می‌کند و می‌سپرد! اگر این کار اتّفاق می‌افتاد و دانه می‌خشکید و به بار نمی‌نشست و فرایند نمی‌داد، مردمان سخن را می‌آراستند و آن را گوناگون می‌کردند و می‌گفتند:

﴿ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ﴾.

ما واقعاً زیانمندیم!

ما زیانبار و زیان‌خورده هستیم.

﴿ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴾.

بلکه ما به کلّی بی‌نصیب و بی‌بهره (از رزق و روزی) هستیم! (آخر چیزی برای ما نمانده است و بی‌چیز و بیچاره شده‌ایم).

امّا لطف و فضل خدا ایشان را دربر می‌گیرد و بدانان ثمرات و غلّات می‌دهد، و به گیاهک اجازه می‌دهد نقش خود را ایفاء و اجراء بکند، و کوچ خود را تکمیل نماید. این کوچ هم درست همان کوچی است که سلولی آن را طی می‌کند که پرت می‌گردد و جهانیده می‌شود ... این هم شکلی از اشکال حیاتی است که قدرت خدا آن را ایجاد می‌کند و بدان رعایت و عنایت می‌نماید و آن را محافظت می‌کند و می‌پاید.

پس چه غرابتی در پیدایش و آفرینش دوم است، وقتی که پیدایش و آفرینش اوّل این چنین است؟..



﴿ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ؟ أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ؟ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجاً. فَلَوْلاَ تَشْكُرُونَ! ﴾.

آیا هیچ در بارهٔ آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟ آیا شما آب را از ابر پائین می‌آورید، یا ما آن را فرود می‌آوریم؟ اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم، پس چرا نباید سپاسگزاری کنید؟.

این آب، اصل و اساس حیات است. عنصر بنیادین حیات است، عنصری که حیات جز با آن پدید نمی‌آید آن گونه که خدا مقرّر فرموده است. آیا نقش انسان در پیدایش آب چیست؟ نقش انسان در پیدایش آب این است که آن را می‌نوشد. امّا آن کسی که آب را از

عناصر و موادش ساخته است و پدید آورده است، و آن کسی که آب را از ابرهایش پائین آورده است و بارانده است، او یزدان سبحان است. او است که مقدّر و مقرّر فرموده است آب شیرین باشد.

﴿ لَوْ نَشٰاءُ جَعَلْنٰاهُ أُجٰاجاً ﴾.

اگر ما بخواهیم این آب (شیرین و گوارا) را تلخ و شور می‌گردانیم.

اگر آب، شور بود، گوارا نمی‌شد، و حیاتی را پدید نمی‌آورد. پس آیا لطف و فضل خدا را سپاسگزاری نمی‌کنید، خدائی که مشیّت خود را آن گونه به مرحلهٔ اجراء درآورده است که آب شیرین و گوارا باشد؟

چیزی که پیش از هر چیز با مخاطبان در بارهٔ آن سخن می‌رود، آبی است که از ابرها پائین می‌آید و می‌بارد، بدین صورت مستقیم و بدون واسطه‌ای که هست و مادهٔ زندگانیشان و مورد توجّهشان است، و سخن گفتن از آن دل و درونشان را به تکان درمی‌آورد. قصائد و اشعار مردمان آب را جاودانه کرده است . . . از ارزش آب با پیشرفت تمدّن انسانها کاسته نشده است، بلکه ارزش آب چند برابر گردیده است. کسانی که با علم سر و کار دارند و می‌کوشند پیدایش اوّلیّهٔ آب را تعبیر و تفسیر کنند، آنان ارزش این رخداد را از دیگران بهتر می‌دانند. آب هم مورد توجّه صحرانشینان در صحرا است، و هم مورد توجّه دانشمندانی است که سرگرم پژوهشها هستند.



﴿ أَفَرَأَیْتُمُ اَلنّٰارَ اَلَّتِی تُورُونَ؟ أَ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهٰا أَمْ نَحْنُ اَلْمُنْشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْکِرَةً وَ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِینَ؟ ﴾.

آیا هیچ در بارهٔ آتشی که برمی‌افروزید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما، در آغاز این آتش را پدیدار کرده‌اید، یا این که ما پدیدآورندگان آن هستیم؟ ما آن را وسیلهٔ یادآوری (قدرت خدا) و وسیلهٔ زندگی اقویاء و فقراء نموده‌ایم.

کشف آتش توسّط انسان، رخداد بزرگی در زندگانیش بود. چه بسا این رخداد بزرگ‌ترین حادثه‌ای بود که تمدّن انسان از آن آغاز گردیده است. ولیکن بر اثر خوی گرفتن بدان و تکرار آن در گذشت زمان، یک کار عادی شده است، و دیگر جلب توجّه نمی‌کند، و مایهٔ شگفت نمی‌شود . . . انسان آتش را برمی‌افروزد و آن را روشن می‌کند، امّا چه کسی افروزینهٔ آن را پدید آورده است؟ چه کسی درختی را خلق کرده است که آتش با آن روشن می‌شود؟ سخن از کشت وز رع رفت، درخت هم از جملهٔ کشت و زرع است . . . امّا ذکر «شَجَرَتَهٰا» یعنی درخت آن، یادآور چیز دیگری است. عربها شاخهٔ درختی را به شاخهٔ درخت دیگری می‌مالیدند و با آنها آتش برمی‌افروختند. به همان شیوه و روش ابتدائی‌ای که تاکنون هنوز که هنوز است در محیطهای ابتدائی مستعمل است و کاربرد دارد. این امر نمایان‌تر از هر چیز برایشان و نزدیک‌تر از هر چیز به ذهنشان و آزموده‌های معلوم و هویدایشان بود. امّا معجزهٔ آتش و راز آن برای فرزانگان پژوهشگر، جایگاه ویژهٔ خود را برای پژوهش و نگرش و دقّت و کنجکاوی دارد.[1] به مناسبت یاد آتش، روند قرآنی به آتش آخرت اشاره می‌کند:

﴿ نَحْنُ جَعَلْنٰاهٰا تَذْکِرَةً ﴾.

ما آن را وسیلهٔ یادآوری نموده‌ایم.

ما آن را وسیلهٔ یادآوری آتش آخرت نموده‌ایم . . . همچنین ما آن را وسیلهٔ بهره‌مندی مسافران کرده‌ایم:

﴿ مَتٰاعاً لِلْمُقْوِینَ؟ ﴾.

وسیلهٔ زندگی اقویاء و فقراء نموده‌ایم.

این اشاره تأثیر ژرف خود را در دل و درون مخاطبان داشت. چرا که مدلول و مفهوم زنده و آماده‌ای در واقعیّت زندگانیشان داشت و آن را در امور زندگانی خود لمس می‌کردند و می‌دیدند.



۱- آیات ۷۲ و ۷۳ اشاره‌ای به ذخیره کردن حرارت و انرژی دارد. درختان حرارت و انرژی خورشید را در خود ذخیره می‌کنند و هنگام مالش آنها و یا سوختن آنها، حرارت و انرژی را آزاد می‌کنند. ضمناً ذخیره‌کردن انرژیها در درختان و گیاهان، و بازگرداندن انرژیها، دالّ بر قدرت خدا در میراندن مردمان و رستاخیز مردگان است. مگر جز این است؟: رستاخیز انرژیها نمونه‌ای از رستاخیز مرده‌ها است!.. (مترجم)

هنگامی که روند قرآنی بدین حدّ و مرزِ بیان این حقائق و اسرار می‌رسد، حقائق و اسراری که بیانگر دلائل ایمان بوده و ساده و آسان راه خود را به دلها و درونها و ذهنها و شعورها باز می‌کنند، به حقیقتی روی می‌نماید که این حقائق همه بدان منتهی می‌شوند. این حقیقت، حقیقت وجود و عظمت و ربوبیّت خدا است. این حقیقت، حقیقتی است که با قدرت و قوّت و سلطه و شوکت، با فطرت رویاروی می‌شود. بر سر پیغمبر ﷺ فریاد می‌کشد که این حقیقت را زنده بدارد و حقّ آن را اداء کند، و دلها را با آن در وقت مناسب خود لمس نماید و بپساید:

﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ ﴾.

حال که چنین است، نام پروردگار بزرگ خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز).

❁

سپس روند قرآنی، دیگر باره به تکذیب‌کنندگان این قرآن رو می‌کند، و میان قرآن و میان این جهان، با سوگندی از سوی پروردگار جهانیان، پیوند برقرار می‌سازد:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِمَوٰاقِعِ ٱلنُّجُومِ ـ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ـ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ فِی کِتٰابٍ مَکْنُونٍ لاٰ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ. تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ﴾.

سوگند به جایگاه‌های ستاره‌ها، و محلّ طلوع و غروب آنها! و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در بارهٔ مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید. هرآینه این (چیزی را که محمّد با خود آورده است) قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد. جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

آن روز مخاطبان جز اندکی از جایگاه‌های ستاره‌ها نمی‌دانستند. چیزی که می‌دانستند همان چیزی بود که با چشمان غیر مسلّح خود می‌دیدند و درک می‌کردند. بدین خاطر است که یزدان سبحان بدیشان فرموده است:

﴿ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ ـ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ ﴾.

و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در بارهٔ مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید.

ولی ما امروز از روی عظمتِ این سوگندی که بر آن جایگاه‌ها یاد شده است بسیار بیشتر از آنان می‌دانیم و بهرهٔ زیادتری از ایشان داریم، هرچند که ما هم جز اندکی از عظمت جایگاه‌های ستارگان نمی‌دانیم . . .

این مقدارِ اندکی که به کمک رصدخانه‌های کوچکی که دارای دوربینهای محدودند بدان نائل آمده‌ایم به ما می‌گوید: یک مجموعه از این مجموعه‌های ستارگانی که در فضای هولناکِ بدون حدود و ثغور و ابتدا و انتها پخش و پراکنده‌اند که کهکشان راه شیری است و منظومهٔ شمسی جزو آن است، ستارگان این مجموعه به هزار میلیون ستاره می‌رسد!

«ستاره‌شناسان می‌گویند ستارگان و سیّارگانی که تعداد آنها بیش از بیلیونها است، برخیها با چشم غیر مسلّح دیده می‌شود، و برخیها جز با دوربینها و دستگاه‌ها دیده نمی‌شوند، و بعضیها دستگاه‌ها آنها را احساس می‌کنند ولی آنها را نمی‌بینند. همهٔ آنها هم در فضای گسترده و ناشناخته‌ای شناورند. هیچ‌گونه احتمالی هم نمی‌رود که میدان جاذبهٔ ستاره‌ای به میدان جاذبهٔ ستارهٔ دیگری نزدیک بشود، و یا ستاره‌ای با ستارهٔ دیگری تصادف و برخورد بکند. احتمال تصادف و برخورد دو ستاره از این همه ستاره، بسان احتمال تصادف و برخورد دو کشتی است که یکی در دریای مدیترانه حرکت بکندو دیگری در اقیانوس آرام. هر دو هم به یک جهت حرکت بکنند، و با یک سرعت بروند. احتمال چنین تصادف و برخوردی اگر غیرممکن نباشد، بسیار بعید است».(۱)

هر ستاره‌ای در موقعیّت و مداری که دارد دور از

۱- کتاب: «الله والعلم الحدیث»، صفحهٔ ۳۳.

موقعیّت و مدار سائر ستارگان دیگر است، و در آن موقعیّت و مدار برابر فلسفه و سنجشی گذاشته شده است، و در تأثیراتی که می‌گذارد و در تأثیراتی که می‌پذیرد با سائر ستارگان و سیّارگان هماهنگ است. بدان خاطر که توازن در میان همهٔ این پدیده‌ها در این گسترهٔ هولناک و شگرف فضا برقرار و پایدار بوده و باشد.

این گوشه‌ای از عظمت جایگاه‌ها و قرارگاه‌های ستارگان است. این هم بسیار بیشتر از آن چیزی است که مخاطبان نخستین قرآن می‌دانستند. این گوشه‌ای هم که ما می‌دانیم خودش در برابر حقیقت کلّی عظمت جایگاه‌ها و قرارگاه‌های ستارگان بسیار ناچیز و اندک است!

﴿ فَلاَ أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ ٱلنُّجُومِ ﴾.

سوگند به جایگاه‌های ستاره‌ها، و محلّ طلوع و غروب آنها!.

کار روشن‌تر و جلوه‌گرتر از آن است که نیازی به سوگند خوردن باشد.

﴿ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴾.

و این قطعاً سوگند بسیار بزرگی است، اگر (در بارهٔ مفهوم آن بیندیشید، و از علم نجوم و ستاره‌شناسی، چیزی) بدانید.

این اشاره کردن به سوگند خوردن و صرف نظر کردن از آن، شیوهٔ مؤثّری در بیان حقیقتی است که نیازی به سوگند خوردن ندارد، چون ثابت و واضح است . . .

﴿ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لاَ يَمَسُّهُ إِلاَّ ٱلْمُطَهَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ ﴾.

هرآینه این (چیزی را که محمّد با خود آورده است) قرآن گرانقدر و ارزشمند است. در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد. جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

این قرآن ارزشمند و ارجمند است. آن گونه که شما ادّعاء می‌کنید قرآن سخن کاهن و غیبگو نیست. سخن دیوانه هم نیست. افسانه‌های گذشتگان هم نیست که آنها را به ناروا به خدا نسبت داده باشند. شیاطین نیز آن را نازل نکرده‌اند!.. و سخنان پوچ و نادرست دیگری که در این باره گفته‌اند. بلکه قرآن، کلام ارزشمند و ارجمند خداوند جهان است. سرچشمهٔ قرآن ارزشمند و والا است. خود قرآن نیز ارزشمند و ارجمند است. رویکردهای قرآن هم ارزشمند و گرانقدر هستند.

﴿ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ﴾.

در کتابی پنهان (از دیدگان و دور از دسترس شیطان، که لوح محفوظ است) قرار دارد.

مصون و محفوظ است . . . تفسیر این بخش از آیه، در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار است که بعد از آن قرار دارد:

﴿ لاَ يَمَسُّهُ إِلاَّ ٱلْمُطَهَّرُونَ ﴾.

جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند.

آیه هم نفی این گمان است . . . شیطان بدین کتاب نهان در علم یزدان و در کنف حمایت و حفاظت ایزد سبحان دسترسی ندارد. بلکه فرشتگان پاک آن را نازل می‌کنند...

این نظریّه و دیدگاه، واضح‌ترین نظریّه‌ها و دیدگاه‌ها در بارهٔ این فرموده است.

﴿ لاَ يَمَسُّهُ إِلاَّ ٱلْمُطَهَّرُونَ ﴾.

جز پاکان (یعنی فرشتگان یزدان) بدان دسترسی ندارند.

زیرا حرف «لا» در اینجا نافیه است و رخدادن کار را نفی می‌کند، و حرف ناهیه نیست و برای بازداشتن نیامده است. در کرهٔ زمین، پاک و ناپاک و مؤمن و کافر این قرآن را لمس می‌کند و می‌پساید. در این صورت نفی تحقّق پیدا نمی‌کند. ولی نفی بدان معنی که گذشت و با شرائط و ظروف سخنان مشرکان هم همآوا و همنوا است، تحقّق پیدا می‌کند. مشرکان می‌گفتند: شیاطین قرآن را نازل کرده‌اند.[1] با نفی این گمان هماهنگی

۱- برای تحقیق بیشتر و پاسخ بدین گمان مراجعه شود به

دارد، زیرا که جز پاکان کتاب نهان آسمانی یزدان را لمس نمی‌کنند و نمی‌پسایند . . .
آنچه این نظریّه را تأکید و تأیید می‌کند، فرمودهٔ خداوند بزرگوار است که بعد از این آیه می‌آید:

﴿ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

دو حدیث روایت شده‌اند که معنی دیگری را مقرّر می‌دارند. آن معنی این است که نباید جز شخص پاک (از حدث اصغر و اکبر) به قرآن دست بزند . . . ابن کثیر دربارهٔ این دو حدیث گفته است: «این برداشت خوبی است، و زهری و جز او آن را پسندیده‌اند. ولی نباید به چنین سخنی عمل کرد. دارقطنی این دو روایت را به عمرو پسر حزم و عبدالله پسر عمر و عثمان پسر ابوالعاص، نسبت داده است، ولی در سند هریک از آن دو حدیث جای بحث و محلّ نظر است . . . خدا هم بهتر می‌داند و آگاه‌تر از هر کسی است».

❁

سپس واپسین آهنگ این سوره درمی‌رسد . . . لحظهٔ مرگ . . . پسوده‌ای که بندهای اندامهای بدن از آن می‌لرزند و به تکان می‌افتند. لحظه‌ای است که هر جدال و ستیزی را پایان می‌دهد. لحظه‌ای است که هر شخص زنده‌ای در آن میان پایان راهی و آغاز راهی قرار می‌گیرد. آنجائی که شخص زنده نمی‌تواند برگردد و نمی‌تواند سر باز بزند و جلوتر نرود:

﴿ أَفَبِهٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ؟ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ. فَلَوْلاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰ تُبْصِرُونَ. فَلَوْلاٰ إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ. تَرْجِعُونَهٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

آیا نسبت به این کلام (یزدان، یعنی قرآن) سستی و سهل‌انگاری می‌کنید (و آن را جدّی نمی‌گیرید؟). و آیا بهرهٔ خود را از قرآن تنها تکذیب کردن آن می‌کنید؟! پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟!). و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست). ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید. اگر شما مطیع فرمان (یزدان) نمی‌باشید، اگر راست می‌گوئید (که خودتان مقتدر و توانا هستید) روح را بازگردانید.

آیا شما در بارهٔ این سخنی که راجع به پیدایش و آفرینش دوباره، شکّ و تردید می‌ورزید؟ آیا قرآن را و آنچه را که قرآن برای شما در بارهٔ آخرت می‌گوید، تکذیب می‌کنید؟ آیا آنچه را که قرآن در بارهٔ امور عقیده برایتان بیان می‌دارد دروغ می‌شمارید؟

﴿ وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴾.

و آیا بهرهٔ خود را از قرآن تنها تکذیب کردن آن می‌کنید؟

آیا تکذیب کردن و دروغ انگاشتن را در زندگی خود بهرهٔ خود می‌سازید و آن را تنها چیزی می‌گردانید که برای خود به دست می‌آورید و برای آخرت خویش می‌اندوزید؟ چه بهره و چه اندوختهٔ بدی!

هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، و شما بر سر دوراههٔ نامعلوم و نامشخّص می‌ایستید، چه کار می‌کنید؟

آن گاه روند قرآنی، موقعیّتِ به تصویر زدن الهامگرانهٔ قرآنی را ترسیم می‌کند، تصویر زدن الهامگرانه‌ای که همهٔ سایه‌روشنهای موقعیّت را در پسوده‌های سریع گویائی به تصویر می‌زند، پسوده‌های سریعی که گویای همهٔ چیزهای موجود در موقعیّت، و همهٔ چیزهای موجود در فراسوی موقعیّت، و همهٔ چیزهائی است که پیام می‌دهد و الهام می‌بخشد.

﴿ فَلَوْلاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ. وَ أَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ. وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لٰكِنْ لاٰتُبْصِرُونَ ﴾.

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟!). و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست). ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید.

نزدیک است صدای غرغرهٔ دم مرگ را بشنویم، و چینها و چروکهای سیماها و چهره‌های هنگامهٔ مرگ را

⇦ شعراء/۲۱۰-۲۱۲ و عبس/۱۲-۱۶.

(مترجم)

مشاهده کنیم، و غم و اندوه و بـه تـنگنا افـتادن را از لابلای این فرمودهٔ یزدان جهان احساس نمائیم:

﴿ فَلَوْلاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ﴾.

پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (تـوانـائی بازگرداندن آن را ندارید؟!).

همچنین کمی مانده است نگـاه عـاجزانـه را و هـراسِ مأیوسانه را در سیماها و چهره‌های حاضران از لابلای این فرمودهٔ ایزد منّان ببینیم:

﴿ وَ أَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ ﴾.

و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست).

در اینجا، و در این لحظه، که جان از کار دنیا بپرداخته است، و جهان را به درود گفته است، و زمین را و آنچه را که در زمین است پشت سر خود گذاشته است، و در حال رویاروئی با دنیائی است که آن را نمی‌شناسد و با آن سر و کار نداشته است، و هیچ کاری از کارهای این دنـیا را نـمی‌توانـد انـجام دهـد، و کـاری بـه دردش نمی‌خورد، مگر کاری که ذخیره کرده است و انـدوخته است، و مگر چیزی که از خوبی یا بدی به دست آورده است.

در اینجا، و در این حال که روح می‌بیند و نمی‌تواند از آنچه می‌بیند سخن بگوید، و از کسانی که پیرامون او بوده‌اند و از چیزهائی که دور و بر او بوده‌اند، گسیخته است، تنها حاضران، لاشهٔ او را می‌بینند، ولی چیزی را نمی‌بینند که روی می‌دهد، و کاری را هم نـمی‌تـوانـند بکنند، در اینجا و در این حال است که قدرت انسانها و دانش انسانها حیران و ویلان در این مرز می‌ایستد، و جولانگاه تلاش و کوشش انسان به پایان می‌آید!

حاضران در اینجا می‌دانـند ـ و جـدال و سـتیزی هـم نمی‌کنند ـ می‌دانند که ایشان درماندهٔ درمـانده‌انـد، و دستشان از همه چیز کوتاهِ کوتاه شده است.

در اینجا پرده بر روی دیدن، و بر روی دانستن، و بـر روی جنبیدن، فرو می‌افتد. و دیگر تمام!

در اینجا تنها قدرت الهی، و تنها علم الهی، باقی و برجا می‌ماند و بس. همهٔ کارها تنها به خدا واگذار می‌شود، و بدون شکّ و گمان و جدال و ستیز همه چیز دربست به خدا حواله می‌گردد:

﴿ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ لٰکِنْ لاٰتُبْصِرُونَ ﴾.

ما به او نزدیک‌تریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید.

در اینجا جلال یزدان بدین موقعیّت عظمت می‌بخشد، و شوکت حضور خـدای سـبحان و بـزرگوار بـر شکـوه موقعیّت می‌افزاید. خداوند جهان که در همه وقت و در همه آن حاضر است، ولی تعبیر قرآنی عقل و شعور را بیدار می‌سازد و متوجّه ایـن حـقیقت مـی‌گردانـد کـه مردمان از آن غافل می‌شوند. ناگهان گذشته از عجز و ترس و گسیختن از جهان و جهانیان و به درود همگان گفتن، بر مجلس مرگ، شوکت حضور یزدان سبحان، و عظمت و شوکت ایزد منّان، سایه می‌اندازد.

در سایهٔ این احساسهای ترسان و هراسان و غمناک و اسفناک، به مبارزه خواستنی طنین‌انداز می‌گردد، و هر سخنی را قطع می‌کند، و هر جدال و سـتیزی را پـایان می‌دهد:

﴿ فَلَوْلاٰ إِنْ کُنْتُمْ غَیْرَ مَدِینِینَ: تَـرْجِعُونَهٰا إِنْ کُـنْتُمْ صٰادِقِینَ ﴾.

اگر شما مطیع فـرمان (یـزدان) نـمی‌باشید، اگـر راست می‌گوئید (که خودتان مـقتدر و تـوانـا هسـتید) روح را بازگردانید.

اگر کار آن چنان است که شما می‌گوئید: حساب و کتابی و سزا و جزائی در میان نیست، و شما آزاد و رهائید، و مطیع فرمان یـزدان نـیستید، و از شـما بـازخـواسـتی نمی‌گردد، پس پا جلو بگذارید و روح را برگردانـید ـ روحی که به گلوگاه رسیده است ـ تا حساب و کتاب و سزا و جزائی که روح به سوی آن مـی‌رود گـریبانگیر روح نشود. شما پیرامون روح هستید و می‌نگرید. روح به سوی دادگاهی بـزرگ مـی‌رود و شـما خـاموش و درمانده نشسته‌اید!

در اینجا هرگونه معذرتی، هـرگونه بـهانه‌ای، هـرگونه دلیلی و حجّتی، هرگونه نیرنگ و چـاره‌ای، و هـرگونه جدال و ستیزی، سقوط می‌کند و باطل می‌شود و منقطع می‌گردد و به پایان می‌آید. فشار این حقیقت بر وجود

بشری سنگینی می‌کند، و انسان در برابر آن تاب و توان ایستادن نخواهد داشت، هرچند که انسان بدین هنگام هم بدون دلیل و برهان خودبزرگ‌بینی می‌کند و می‌ستیزد!

❁

آن گاه روند قرآنی به بیان سرانجام و سرنوشت این روح می‌پردازد و به پیش می‌رود، سرانجام و سرنوشتی که از دور برای این روحی که به گلوگاه رسیده است، و به زندگی فانی پشت کرده است، و به زندگی باقی روی آورده است، و به سوی دادگاه بزرگی می‌رود که تکذیب‌کنندگان آن را تکذیب کرده‌اند، پدیدار و نمودار است:

﴿ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ. فَرَوْحٌ وَ رَيْحَانٌ وَ جَنَّةُ نَعِيمٍ. وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ. فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ. وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ. فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ. وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴾.

و امّا اگر (شخص محتضر) از زمرهٔ پیشگامان مقرّب باشد، همین که مُرد، بهرهٔ او راحت و آسایش و گلهای خوشبو و بهشت پرنعمت است. و امّا اگر از یاران سمت راستیها باشد، از سوی یاران سمت راستیها درودت باد! و امّا اگر (شخص محتضر) از جملهٔ تکذیب‌کنندگان و گمراهان (دست چپی) باشد، (همین که محتضر مُرد) با آب جوشان از او پذیرائی می‌گردد! و به آتش دوزخ فرو انداختن و جای دادن در آن و سوزاندن بدان است.

در اوّل این سوره تصویرهائی از نعمتهای مقرّبان را دیدیم. در اینجا روح نشانه‌های نعمتهائی را می‌بیند که در انتظار او است، و آن راحت و آسایش، و گلهای خوشبو و بهشت پرنعمت است. از خود واژه‌ها لطافت و شادابی و تر و تازگی می‌تراود، و سایه‌روشنهای راحت و آسایش خوش و شیرین را پرتوافکن می‌کند، و نعمتهای دل‌آرا و دل‌انگیز و انس و الفت ارزشمند و گرانقدر را به تصویر می‌کشد.

﴿ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ . . . ﴾.

و امّا اگر از یاران سمت راستیها باشد ....

روند قرآنی بدو رو می‌کند و با او سخن می‌گوید . . . درود برادران یاران سمت راستیهایش را بدو می‌رساند. درودی که در این وقت به گوش می‌رسد چه درودِ تر و تمییز و خوش‌آیند و دوست داشتنی و گرامی‌ای است! آن هم در آن زمان که روح به گلوگاه رسیده است! با همچون درودی دل محتضر آرامش می‌یابد و احساس انس و الفت در مصاحبت و همدمی با یاران دست راستیها را پیدا می‌کند، مصاحبت و همدمی‌ای که در آینده پیش می‌آید.

﴿ وَ أَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ. فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ. وَ تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ﴾.

و امّا اگر (شخص محتضر) از جملهٔ تکذیب‌کنندگان و گمراهان (دست چپی) باشد، (همین که محتضر مُرد) با آب جوشان از او پذیرائی می‌گردد، و به آتش دوزخ فروانداختن و جای دادن در آن و سوزاندن بدان است.

چه پذیرائی بدی! و چه جایگاه بدی است داخل آب داغ و جوشان! عذاب این آتش دوزخ چه عذاب سختی است! آب داغ و جوشان و عذاب آتش دوزخی که از دور آنها را می‌بیند، و می‌داند که قطعاً بدانها درمی‌افتد و گرفتار آنها می‌گردد!

❁

هم اینک که موقعیّت به اوج خود رسیده است، خاتمهٔ روند این سوره با آهنگ ژرف و متینی درمی‌رسد:

﴿ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾.

قطعاً این (چیزهائی که در بارهٔ پیشگامان و سمت راستیها و سمت چپیها گفته شد) عین واقعیّت است. حال که چنین است، نام پروردگار خود را ورد زبان ساز (و سپاسگزار نعمتهای فراوان او باش، و به ستایش وی بپرداز).

بالا گرفتن یقین و اطمینان، و سنگینی آن در ترازوی حقّ سبحان، با واقعه‌ای که این سوره بدان آغاز گردیده است، به هم می‌رسند. و این سوره با چیزی پایان داده می‌شود که همچون یقین ثابتی و اطمینان قاطعی آن را پیام می‌دهد و می‌طلبد، و آن رو به خدا کردن با تسبیح و تقدیس و تعظیم و تکریم است . . .

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ حدید مدنی و ۲۹ آیه است

سُورَةُ الحَدِيدِ

ترتیبها ۵۷ — آیاتها ۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤﴾ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ۚ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾ آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ ۖ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ ۙ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٩﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ ۚ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا ۚ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٠﴾ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٢﴾ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ﴿١٣﴾ يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿١٤﴾ فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ مَأْوَاكُمُ النَّارُ ۖ هِيَ مَوْلَاكُمْ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

این سوره به طور کلّی گروه مسلمانان را دعوت می‌کند حقیقت ایمان خود را در خویشتن پیاده کنند. این حقیقتی که با آن دلها و درونهای مسلمانان دربست متعلّق به دعوت خدا می‌گردد. مسلمانان نباید در راه دعوت به سوی خدا از چیزی دریغ بدارند، و نباید در راه دعوت به سوی خدا تنگچشمی کنند و کوتاهی ورزند . . . باید جان و مال را صرف آن کنند. دلهایشان برای آن بتپد. آنچه در درون دارند، و آنچه در بیرون دارند باید فدای دعوت به سوی خدا گردد . . . این است حقیقتی که مسلمانان هرچند روی زمین زندگی می‌کنند، در پرتو آن ربّانی می‌شوند و آسمانی می‌گردند. معیارها و مقیاسهایشان معیارها و مقیاسهای خدا می‌شود، ارزشهائی که بدانها می‌نازند و به سوی آنها سبقت می‌گیرند، ارزشهائی خواهد بود که برابر معیارها و مقیاسهای خدا ارج و بها داشته باشد. این همان حقیقتی است که دلها را با حقیقت خدا آشنا می‌گرداند، و دلها از یاد خدا کرنش می‌برند و می‌لرزند و از هر سدّ و مانعی و از هر جاذبه و کششی می‌گریزند که آنها را از گریختن به سوی خدا بازدارد.

براساس این حقیقت بزرگ، این سوره گروه مسلمانان را به بذل و بخشش جان و مال در راه خدا دعوت

می‌کند:

﴿ آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ. فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَ أَنفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ، وَ مَا لَكُمْ لاَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَ إِنَّ اللهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ. وَ مَا لَكُمْ أَلاَّ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ لِلهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ. لاَ يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا. وَ كُلاًّ وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَىٰ. وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

بـه خـدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهائی ببخشید که شما را در آنها نمایندهٔ (خود در تصرّف، و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است. زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند. چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند؟ و (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه‌های واضح و روشن را بر بندهٔ خود نازل می‌گرداند تا شما را از تاریکیها(ی جهالت و ضلالت برهاند، و) به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار بامحبّت و دارای مهر فراوان است. چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همهٔ چیزهای) برجای ماندهٔ آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید. (حدید/۷-۱۰)

این سوره براساس این حقیقت بزرگ، گروه مسلمانان را به خشوع و خضوع در برابر یاد خدا و در برابر حقّی فرامی‌خواند که خدا آن را نازل کرده است تا بذل و بخشش ثمرهٔ این خشوع و خضوع برخاسته از حقیقت ایمانی پیشین گردد:

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ، وَ لاَيَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ، فَطَالَ عَلَيْهِمُ الأَمَدُ، فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

آیا وقت آن برای مؤمنان فرانرسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حقّ و حقیقتی که خدا فروفرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. (حدید/۱۶)

همچنین این سوره ارزشهای دنیا را در کفّه‌ای از ترازوی حقّ، و ارزشهای آخرت را در کفّهٔ دیگر ترازوی حقّ می‌گذارد، و گروه مسلمانان را دعوت می‌کند کفّهٔ برتر را برگزینند، و به سوی ارزش ماندگار و سرمدی سبقت بگیرند:

﴿ إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَ الأَوْلاَدِ، كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً، ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً. وَ فِي الآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ، وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانٌ. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلاَّ مَتَاعُ الْغُرُورِ. سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ. ذَٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ ﴾.

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقهٔ در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد، پس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد زرد و پژمرده می‌شوند، و آن گاه خرد و پرپر می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست. بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان داشته باشند. این، عطاء خدا است، و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد، و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است. (حدید/۲۰ و ۲۱)

در کنار همگانی بودن دعوت همیشگی به سوی آن حقیقت، از روند سوره پیدا است که حالتی را چاره‌جوئی می‌کند که در میان گروه مسلمانان جامعهٔ مدینه روی داده است، در آن مدّت از زمان که از سال چهارم هجری تا زمان بعد از فتح مکّه را دربر می‌گیرد. در کنار پیشتازانِ پیشگامِ مهاجران و انصار، کسانی که زیباترین نمونه‌ای بوده‌اند که انسانها آن را شناخته‌اند، زیباترین نمونه‌ای بوده‌اند در پیاده کردن حقیقت ایمان در ذات خودشان، و در بذل و بخشش و فداکاری با جان و مال خود، با خلوصِ شگفتی، و از خودگذشتگیِ کاملی، و با رهائی از کمندها و بندهای زمین، و نجات از مناطق و نواحی غریزه، و از سدّها و مانعهای بازدارندهٔ راه به سوی خدا، در کنار این گروه ممتاز و منحصر، گروه دیگری در آنجا در میان جماعت مسلمانان بوده‌اند که در این سطح ایمانی خالص و والا قرار نداشته‌اند، به ویژه بعد از فتح مکّه، بدان هنگام که اسلام پخش و نمایان گردیده است و مردمان دسته دسته و گروه گروه اسلام را پذیرفته‌اند و بدان گردن نهاده‌اند. در میان همچون مردمانی کسانی بوده‌اند که هنوز حقیقت بزرگ ایمان را درک و فهم نکرده‌اند، و با این حقیقت نزیسته‌اند و برای این حقیقت نزیسته‌اند، بدان گونه که آن گروه پیشتازِ پیشگامِ خالص و مخلص خدا زیسته‌اند. تکالیف و وظائف مالی و جانی بر آنان سنگینی می‌کرده است، و معیارها و مقیاسها و ارزشهای دنیا و زینت و زر و زیور آن ایشان را گول زده است و مغرور کرده است، و نتوانسته‌اند خود را از دعوت دنیا و گول زدن آن برهانند و به دور گردانند.

این سوره مخصوصاً این افراد را فریاد می‌دارد با آن فریادهای الهام‌بخش و پیام‌آوری که نمونه‌هائی از آنها را قبلاً ذکر کردیم، تا ارواح خود را از آن کمندها و بندها و جاذبه‌ها و کششها برهانند و به دور گردانند، و ارواحشان را به سوی حقیقت ایمانی بزرگ اوج دهند و به سطح آن برسانند، حقیقت ایمانی بزرگی که همهٔ ارزشهای زمین در برابر آن کوچک و ناچیزند، و همهٔ سدّها و مانعها در حرارت و گرمی آن ذوب می‌گردند و از میان به در می‌روند!

آنجا طائفهٔ دیگری بودند ـ جدای از اینان و آنان ـ آنان طائفهٔ منافقان بودند، منافقانی که با مسلمانان آمیخته بودند و از ایشان تشخیص داده نمی‌شدند. این گروه مخصوصاً وقتی پدیدار گردیدند که اسلام قوی و چیره گردید. منافقان مجبور شدند خود را پنهان و نهان دارند و گوشه‌گیری کنند. ولی دلهایشان آلوده بود. دلهایشان خالص و مخلص نبود، و در انتظار فرصتها نشسته بودند، و با سیلاب فتنه‌ها می‌رفتند. اینان کسانیند که این سوره سرنوشت ایشان را در روزی به تصویر می‌کشد که از مسلمانان جدا می‌شوند و از مؤمنان فاصله می‌گیرند:

﴿ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ. بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا. ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. قِيلَ: ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ

فَالْتَمِسُوا نُوراً. فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ، يُنَادُونَهُمْ: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ! وَ لٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ، حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ، وَ غَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ. فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ. وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

روزی مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهی دید که (به سوی بهشت حرکت می‌کنند و) نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تلألؤ و درخشش است (و فرشتگان بدیشان مبارک باد می‌گویند و می‌فرمایند:) مژده باد! که امروز به بهشتی درمی‌آئید که در زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می‌برید و می‌مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش باشید). روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدّداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقمت ابدی است). منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: بلی! ولیکن (با نفاق) خویشتن را گرفتار بلا کردید، و چشم به راه (مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) ماندید و (در بارهٔ حقّانیّت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شکّ و تردید ورزیدید، و آرزوها و پندارها شما را گول زد تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) دررسید، و اهریمن (بدکاره و نفس امّارهٔ) فریبکار، شما را در بارهٔ خدا فریب داد. پس امروز، هم از شما، و هم از کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستتان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!. (حدید/۱۲-۱۵)

گذشته از این منافقان، در جزیرةالعرب اهل کتاب یهودی و مسیحی باقی مانده بودند. این سوره به قسمتهائی از احوال و موضعگیریهای گذشتهٔ ایشان و حاضر آن زمان آنان اشاره می‌کند. مثل اشاره‌ای که پیش از این به سنگین‌دلی ایشان شد، در آن هنگام که مسلمانان برحذر می‌گردند از این که مثل اهل کتاب سنگین دل باشند:

﴿ وَ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ ﴾.

و آنان همچون کسانی نشوند که برایشان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلهایشان سخت شده است. (حدید/۱۶)

این اغلب اشاره به یهودیان است . . . همچنان که به مسیحیان هم در نزدیکی پایان این سوره در این فرمودهٔ خداوند بزرگوار اشاره می‌شود:

﴿ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ، وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ. فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همهٔ آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم. پیروان او رهبانیّت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب

نموده بودند). امّا آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمّد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند). (حدید/۲۷)



از آنجا که مدار این سوره بر تحقّق بخشیدن حقیقت ایمان در دل، استوار است، و بیشتر می‌خواهد فروتنی و پرهیزگاری و یکرنگی و از خود گذشتگی و بذل و بخشش و فداکاری را که از این حقیقت برمی‌جوشند، در دل جایگزین و مستقرّ گرداند، این سوره به راه خود در استقرار بخشیدن این حقیقت در دل و درون کسانی ادامه می‌دهد که این حقیقت با آنان رویاروی شده است، ـ و این گونه کسان در همهٔ جوامع اسلامی یافته می‌شوند ـ با روش مؤثّری این حقیقت به دلها و درونها انداخته می‌شود، روشی که بسیار همگون با روش سوره‌های مکّی است. لبریز از انگیزه‌هائی است که دارای آهنگ دلربا و دلچسب است و عقل و خرد را می‌رباید و احساس را برمی‌انگیزد و برانگیخته می‌دارد!

سرآغاز این سوره، به ویژه مجموعهٔ آهنگهائی که دارای تأثیر بسیار است، با مجموعه‌ای از صفات یزدان سبحان با دل انسان روبرو می‌گردد. در این مجموعه خداشناسی همراه با پیام دادن به خلوص داشتن با خدا است، پیام دادنی که دلربا و دلچسب است، و از پی بردن به الوهیّت یگانه، و سیطرهٔ مطلق این الوهیّت یگانه بر هستی، و برگشت هر چیزی در پایان گشت و گذار به سوی او، و علم و اطّلاع او از رازهای دلها و نهانیهای سینه‌ها، و رو کردن هر چیزی بدو با پرستش و تسبیح و تقدیس، برمی‌خیزد و نشأت می‌گیرد:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ. وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ. لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ ٱلْأَوَّلُ وَ ٱلْآخِرُ وَ ٱلظَّٰهِرُ وَ ٱلْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ، يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ وَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ إِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ. يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱللَّيْلِ، وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیرهٔ کاردان است. مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آن خدا است، و او زنده می‌گرداند و می‌میراند، و بر هر چیزی توانا است. او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است. او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید. مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همهٔ کارها بدو برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطّلع و باخبر است. (حدید/۱-۶)

این سرآغاز خودش و با آهنگهایش، کافی است که از یک سو دلها را سخت تکان بدهد، و به دلها ترس و هراس و لرزش و چندش بیندازد، و از دیگر سو عشق و علاقهٔ زیادی از خلوصِ نسبت به خدا و پناه بردن بدو، و نجاتِ از سدّها و مانعها و بارهای سنگینی که مانع پاسخ به ندای رهائی از تنگچشمی در بذل جان و مال می‌شوند، به دلها بیندازد. گذشته از چنین سرآغازی، خود روند سوره دربرگیرندهٔ بسیاری از انگیزه‌هائی است که در لابلای چنان ندائی قرار می‌گیرند و آن را

در موارد گوناگونی تأیید و تأکید می‌کنند، مثل این تصویر درخشان و روشن از مردان مؤمن و زنان مؤمن:

﴿ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ ﴾.

نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تلألؤ و درخشش است. (حدید/۱۲)

و مثل آن تصویری که ناچیزی زندگی دنیا و معیارها و مقیاسهای آن را در کنار معیارها و مقیاسهای آخرت و کارهای بزرگی که در آن صورت می‌پذیرد، نشان می‌دهد.

همچنین پسودهٔ دیگری به میان آمده است که دلها را به حقیقت چیرهٔ قضا و قدر بر سراسر هستی برمی‌گرداند:

﴿ ما أَصابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا فی أَنْفُسِکُمْ إِلّا فی کِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها. إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسیرٌ. لِکَیْ لا تَأْسَوْا عَلیٰ ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ. وَ اللهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ. الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ، وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ ﴾.

هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمّی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. هرکس که (از این فرمان) روی‌گردان شود (به خدا زیانی نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایستهٔ ستایش است. (حدید/۲۲-۲۴)

این پسوده چنان می‌کند که نفس انسان در برابر خیر و خوبی یا شرّ و بدی از جای به در نرود و آرامش خود را حفظ کند، در راهی که به سوی خدا در پیش گرفته است. در برابر ترس و هراسی که پیش می‌آید خود را نبازد، و در وقت شادی و رفاه سرمست و مغرور نگردد. بداند که در مسیر زندگی، با زیان و ضرر و غم و اندوه، و با سود و نفع و خوشی و آسایش، رویاروی می‌شود. نباید هیچ علّت و سببی، و هیچ شرائط و ظروفی، و هیچ حادثه و رخدادی را شریک و انباز خدا بکند. چه همهٔ اینها برابر قضا و قدر معلوم و برای مدّت زمان مشخّص است. همهٔ کارها سرانجام به سوی خدا برمی‌گردد و بدو حواله می‌شود.



روند این سوره در پرداختن به موضوعات خود، در دو مرحله انجام می‌گیرد. مرحلهٔ اوّل را در سرآغاز این سخن ذکر کردیم، و بندها و بخشهای زیادی از مرحلهٔ دوم در لابلای روند این سوره آمده است. این دو مرحله با یکدیگر پیوند دارند و پیوسته با یکدیگر به پیش می‌روند. ما به همین اندازه بسنده می‌کنیم، تا با روند این سوره به پیش برویم و به شرح و بسط بنشینیم.



﴿ سَبَّحَ لِلّٰهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ. لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، یُحْیی وَ یُمیتُ، وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ، وَ هُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ. هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فی سِتَّةِ أَیّامٍ، ثُمَّ اسْتَویٰ عَلَی الْعَرْشِ، یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فیها، وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَما کُنْتُمْ، وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرٌ. لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ، وَ هُوَ عَلیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیرهٔ کاردان است. مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ خدا است، و او زنده می‌گرداند و می‌میراند، و بر هر چیزی توانا است. او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است. او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر

تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید. مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همهٔ کارها بدو برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطّلع و باخبر است.

این سرآغازِ الهام‌بخشِ برگزیده، و چیزهائی که در خود از ویژگیهای الوهیّتِ کارآ و مؤثّر و نوآفرین و زیبانگاری که همه چیز را آفریده است، و محیط بر همه چیز و مراقب و محافظ همه چیز و مطّلع و آگاه از همه چیز را در خود گردآوری کرده است، و چیزهائی را که از ابداعات دست قدرتمند نشان می‌دهد، در آن حال که در نواحی آسمانها و زمین به چرخش و گردش درآمده است، و آهسته و آرام به نهانیهای سینه‌ها و پنهانیهای دلها خزیده است، و از بالا بالاها بر هستی و آنچه در آن است می‌نگرد و همه چیز را و همه کس جهان را وارنداز می‌کند، این سرآغازِ الهام‌بخشِ برگزیده، گوشهٔ دلها را می‌گیرد و دلها را سخت تکان می‌دهد و دلها را فرومی‌گیرد، در همان حال که دلها را در سراسر هستی به چرخش و گردش می‌برد، و دلها جز خدا را نمی‌یابند، و جز خدا را نمی‌بینند، و جز خدا را احساس نمی‌کنند، و هیچ جائی را سراغ ندارند تا از دست قدرت خدا بدانجا بگریزند، و هیچ مخفیگاهی را نمی‌یابند تا از علم و اطّلاع خدا خود را نهان کنند و در آنجا دور از چشم خدا باشند، و هیچ محلّ رجوع و برگشتی نمی‌یابند تا بدان رجوع کنند و برگردند جز ذات خدا، و هیچ جهتی را پیدا نمی‌کنند تا آن را درپیش بگیرند مگر جهتی که رو به سوی ذات بزرگوار پروردگار دارد:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند (و با کرنش و پرستش رضای او را می‌جویند) و خدا چیرهٔ کاردان است.

این گونه، نصّ ارزشمند قرآنی در سرآغاز این سوره به راه می‌افتد. همهٔ اقطار و نواحی و زوایای هستی، همآوا به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازند، و هر چیزی که در آسمانها و زمین است ورد تسبیح و تقدیس را زمزمه می‌کند. هر دلی که باز باشد، و با پرده‌های فنا و نابودی پوشیده نشده باشد، این زمزمهٔ تسبیح و تقدیس را می‌شنود . . . هیچ نیازی بدین نیست که نصّ قرآنی را از مدلول و مفهوم ظاهری به دور داریم. چه این را خداوند بزرگوار می‌فرماید، و این ما را بس. ما چیزی راست‌تر از آنچه خدا در بارهٔ سرشت این جهان و ویژگیهای آن می‌فرماید، سراغ نداریم . . . خدا که می‌فرماید:

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ﴾.

هرآنچه در آسمانها و زمین است، خدای را تسبیح و تقدیس می‌کنند.

قطعاً همین طور است و :

﴿ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ﴾.

دیگر نه تأویلی دارد و نه تعدیلی! از این سخن باید بدانیم هرآنچه در آسمانها و زمین است، دارای روح است. در پرتو این روح، با تسبیح و تقدیس رو به خدا می‌کند و رو به خدا می‌رود. این نزدیک‌ترین نظریّه است که احادیث صحیح آن را تصدیق و تأیید می‌فرماید. همچنین تجارب برخی از دلها در لحظات صفا و پاکی و درخشش و تابشِ خود، و در لحظات تماسِ با حقیقت نهفته در چیزها، حقیقتی که در فراسوی شکلها و نمادهای ظاهری است، همین امر را تصدیق و تأیید می‌کنند.

در قرآن مجید آمده است:

﴿ يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ ٱلطَّيْرَ ﴾.

ای کوهها و ای پرندگان با او (در تسبیح و تقدیس خدا)

همآوا و هم‌آواز شوید. (سبأ/۱۰)

کوه‌ها و همچنین پرنده‌ها با داوود همآوا و هم‌آواز می‌شود! در حدیث آمده است: مسلم در صحیح خود از جابر پسر سمره روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(إِنَّ بِمَكَّةَ حَجَراً كَانَ يُسَلِّمُ عَلَيَّ لَيَالِيَ بُعِثْتُ. إِنِّي لَأَعْرِفُهُ الْآنَ).

«در مکّه سنگی است وقتی که مبعوث گردیدم شبها بر من سلام می‌کرد. من هم اکنون آن را می‌شناسم».

ترمذی ـ با سندی که دارد ـ از علی پسر ابوطالب ـ كَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ ـ روایت کرده است که گفته است: در مکّه با پیغمبر خدا بودم. هیچ درختی و هیچ کوهی نبود که با او رویاروی گردد، مگر این که می‌گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا». بخاری ـ با سندی که دارد ـ از انس پسر مالک روایت کرده است که گفته است: «پیغمبر خدا ﷺ بر نهال درخت خرمائی تکیه می‌زد و خطبه می‌خواند و سخنرانی می‌کرد. وقتی که برای او منبر ساختند و بالای آن خطبه خواند و سخنرانی کرد، آن نهال خرما به ناله درآمد بسان نالهٔ شتر ماده. پیغمبر پائین آمد و بر آن نهال دست کشید، و نهال آرام گرفت».

آیات قرآنیِ زیاد و صریحی در بیان این حقیقتِ جهانی داریم:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ ﴾.

(ای پیغمبر!) مگر نمی‌دانی که همهٔ کسانی و همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین بسر می‌برند، و جملگی پرندگان در حالی که (در هوا) بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح (خدا و فرمانبر اوامر) او هستند؟! همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند (و برابر فرمان تکوینی یا تشریعی، و یا الهام الهی، به وظیفهٔ خویش در زندگی آگاهند، و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمایانگر قدرت و حکمت آفریدگارند).
(نور/۴۱)

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ﴾.

آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمانها بوده و همهٔ کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای خدا سجده می‌برند (و به تسبیح و تقدیس او مشغول و سرگرمند؟). (حج/۱۸)

﴿ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾.

هیچ موجودی نیست مگر این که (به زبان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.(۱) (اسراء/۴۴)

دیگر علّتی ندارد این نصوص صریح را تأویل کرد تا با مقرّرات و مشخّصاتی موافق درآیند که ما قبلاً برای سرشت اشیاء تعیین کرده‌ایم و در نظر گرفته‌ایم بدون این که نظریّه‌ها و برداشتهای ما برگرفته از این قرآن باشد. چه همهٔ مقرّرات و مشخّصات ما دربارهٔ هستی، و همهٔ تصوّرها و اندیشه‌های ما در بارهٔ جهان، لازم است پیش از هر چیز از مقرّرات و قوانین آفریدگار این هستی، و از نیستی به هستی آورندهٔ این جهان، سرچشمه بگیرد و برگرفته بشود.

﴿ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

و خدا چیرهٔ کاربه‌جا است.

تسبیح و تقدیسی که همهٔ چیزهای موجود در آسمانها و زمین برای خدا انجام می‌دهند، فرع عزّت غالب و حکمت بالغ خدا است. چه خدا با قدرت خود هر چیزی را می‌پاید و از هر چیزی محافظت می‌نماید، و هر چیزی را برابر حکمت خود می‌آفریند و در جایگاه لازم خود قرار می‌دهد.



۱- در این زمینه همچنین مراجعه شود به نحل/۴۹، حشر/۱ و ۲۴، صف/۱، رعد/۱۳ و ۱۵، جمعه/۱، تغابن/۱، ص/۱۸، و... (مترجم)

هنوز دل انسان از فیض و برکت این نصّ، و از جشن جهان هستیِ تسبیحگوی آفریدگار خود در آسمانها و زمین، به خود نمی‌آید که روند قرآنی کوچ جدیدی را در ملکوت آسمانها و زمین می‌آغازد:

﴿ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، يُحْيِي وَ يُمِيتُ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ خدا است، و او زنده می‌گرداند و می‌میراند، و بر هر چیزی توانا است.

هرچه در آسمانها و زمین است به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازد، خدائی که مالک آسمانها و زمین است، و هیچ گونه شریک و انبازی در مالکیّت و حاکمیّت خود ندارد. تسبیح و تقدیسی که از سوی همهٔ اشیاء جهان می‌شود، تسبیح و تقدیس بنده برای مالکِ منحصر به فردی است که زنده می‌گرداند و می‌میراند. حیات را می‌آفریند و مرگ را می‌آفریند. برای هر زنده‌ای حیات را و ممات را مقدّر می‌نماید. دیگر چیزی جز قضا و قدر او وجود ندارد.

سرشت حیات همیشه راز بوده است و راز می‌ماند. مصدر حیات نیز راز بوده است و راز می‌ماند. کسی نمی‌تواند بگوید حیات از کجا آمده است، و چگونه آمده است. گذشته از این که کسی به درستی نمی‌داند حیات چیست. نصّ قرآنی می‌گوید: خدا است که زنده می‌گرداند. خدا است که حیات به زنده می‌بخشد. کسی نمی‌تواند منکر این بشود و غیر آن را ثابت بکند. مرگ هم بسان حیات راز سر به مهری است. کسی سرشت مرگ را نمی‌داند، و کسی نمی‌تواند منکر این بشود و غیر آن را ثابت بکند. زیرا کسی که بخشندهٔ حیات نمی‌باشد نمی‌تواند آن را بازپس بگیرد . . . هم این و هم آن جزو مظاهر و نمادهای مالکیّت و حاکمیّت مطلقهٔ خدا در آسمانها و زمین است و زنده می‌گرداند و می‌میراند . . .

﴿ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

او بر هر چیزی توانا است.

خدا بر هر چیزی توانا است . . . کوتاه و مختصر و بدون حدّ و مرز و قید و بند. چه مشیّت مطلقه بدون حدّ و مرز و قید و بند به پیش می‌رود، و بدانچه بخواهد تعلّق گیرد تعلّق می‌گیرد آن گونه که بخواهد. هر قید و بندی که عقل بشری با منطق بشری برای این مشیّت تصوّر کند، هر نوع و هرگونه که باشد، باطل و پوچ است، و از سرشت عقل محدود بشری سرچشمه می‌گیرد! مشیّت قوانین و سننی را که برای هستی برمی‌گزیند، این گزینش داخل در حقیقتِ آزادیِ مشیّت است و نه قیودی دارد و نه حدودی. مشیّت است که این قوانین و سنن را آزادانه برمی‌گزیند. مشیّت است که این قوانین و سنن را در جهان به کار می‌اندازد بدون این که خودش مقیّد به این قوانین و سنن بوده و محصور در دائرهٔ این قوانین و سنن باشد. مشیّت در فراسوی این قوانین و سنن قرار دارد و همیشه از اختیار و گزینشِ مطلق و مستمرّ برخوردار است.

قرآن بدین حقیقت عنایت زیادی دارد، و در هر مناسبتی از این حقیقت به صراحت سخن می‌گوید، به گونه‌ای که بیانگر آزادی مشیّت از هرگونه قید و بندی است حتّی از قید و بند کاری که مشیّت خودش آن را انجام می‌دهد. تا این حقیقت، واضح و آشکار بماند، و تصوّر آن غیر آلوده پیش چشم باشد. برای مثال خداوند به اهل بهشت وعدهٔ خلود و جاودانگی داده است، و به دوزخیان نیز وعدهٔ خلود و جاودانگی داده است، و این وعده از مشیّت صادر گردیده است، ولی با وجود این خداوند مشیّت را آزاد گذاشته است، و بیرون از دائرهٔ خود این وعده قرار داده است، در حالی که این وعده را خودِ مشیّت داده است و آن را برگزیده است و خواسته است. در بارهٔ بهشتیان و در بارهٔ دوزخیان فرموده است:

﴿ خٰالِدِينَ فِيهٰا مٰا دٰامَتِ ٱلسَّمٰاوٰاتُ وَ الْأَرْضُ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ رَبُّكَ . . . ﴾.

بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ جاودانه می‌مانند تا آن‌گاه که آسمانها و زمین (آنجا) برپا است، مگر این که خدای تو بخواهد. (هود/۱۰۷ و ۱۰۸)

کار به همین منوال و بر این روال است در هر کجا که همچون مناسبتی پیش آمده باشد. منطق عقل بشری و مقرّرات عقل بشری در این جولانگاه فرصت پرواز ندارد. بر عقل بشری واجب است که همهٔ مقرّرات خود را از این قرآن دریافت دارد، نه از سرچشمهٔ دیگری جز این قرآن.

بدین خاطر برای دل بشری از لابلای این آیه، سلطه و قدرت مطلق خدا جلوه‌گر می‌آید، سلطه و قدرت مطلق خدا در ملک و مملکت خودش، ملک و مملکتی که کسی و چیزی در آن شریک و انباز خدا نیست، و چنین ملک و مملکتی با تسبیح و تقدیس رو به خدا می‌کند و رو به خدا می‌رود، و حقّ هم همین است که رو به خدا کند و رو به خدا رود و به تسبیح و تقدیس او بپردازد.



هنوز دل از تصوّر این حقیقت نمی‌پردازد، حقیقت بزرگی که وجود انسان را لبریز و سرریز می‌کند، حقیقت دیگری سر می‌رسد که چه بسا بزرگ‌تر و نیرومندتر از حقیقت پیشین باشد. این حقیقت که هیچ چیزی در این هستی در اصل وجود ندارد. وجود یگانهٔ حقیقتی یزدان سبحان است و بس. بدین خاطر خدا محیط بر هر چیزی است و مطّلع و آگاه از هر چیزی است:

﴿ هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است، و او آگاه از همه چیز است.

«اوّل» است، پس چیزی پیش از او نیست. «آخر» است، پس چیزی بعد از او نیست. «ظاهر» است، پس چیزی بالای او نیست. «باطن» است، پس چیزی پائین او نیست . . . اوّل و آخر، کلّ حقیقت زمان را دربر می‌گیرد. ظاهر و باطن کلّ حقیقت مکان را دربر می‌گیرد. این دو حقیقت هم مطلق هستند. دل انسان می‌نگرد، وجودی برای چیزی جز برای خدا نمی‌یابد. ارکان و اصول هستی برای خدا ثابت است و بس. دیگران در اصل هستی ندارند. حتّی وجود خود این دل وجود پیدا نمی‌کند مگر این که از وجود خدا یاری بطلبد. وجود الهی وجود حقیقی است، وجودی که هر چیزی وجود خود را از او به دست می‌آورد و از او می‌یابد. این حقیقت، حقیقت نخستینی است که هر چیزی از او حقیقت خود را به دست می‌آورد و از او می‌یابد، و جز این حقیقتِ نخستین، حقیقت ذاتی و خودی در سراسر گسترهٔ هستی وجود ندارد . . .

﴿ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

او آگاه از همه چیز است.

او از همه چیز آگاه است، آگاهی حقیقی کامل. حقیقت هر چیزی از حقیقت الهی وجود پیدا می‌کند و از آن صادر می‌گردد. در این صورت هر چیزی غرق در علم لدنی خدا است، و آگاهی خدا آن را دربر گرفته است، آن علم و آگاهی‌ای که کسی در نوع و صفت و طریقهٔ آن شرکت نمی‌کند و به گرد آن هم نمی‌رسد، علم و آگاهی بشری هر اندازه هم با ظواهر پدیده‌ها آشنائی پیدا کرده باشد و پیشرفت داشته باشد!

هنگامی که این چنین حقیقتِ بزرگی در دلی جایگزین بشود، کی چنین دلی به چیزی در این جهان جز یزدان سبحان اهمّیّت می‌دهد؟ وقتی که می‌داند هیچ چیزی نه حقیقت و نه وجود دارد ـ حتّی آن دل خودش نه حقیقت و نه وجود دارد ـ مگر آن حقیقت و آن وجودی که از آن حقیقت بزرگ برمی‌گیرد، و هر چیزی وهم و گمان و از میان‌رونده است، چرا که نخواهد بود و باقی نخواهد ماند جز ذات خدائی که در همهٔ ارکان و اصول بودن و ماندن منحصر به فرد است.

استقرار این حقیقت در دلی، آن دل را تکّه‌ای از این حقیقت می‌سازد! و امّا دل پیش از این که بدین استقرار برسد، این آیهٔ قرآنی برایش بس است تا به تدبّر و تفکّر و تصوّر مفهوم و مدلول آن بنشیند، و بکوشد تا بدین مفهوم و مدلول یگانه برسد. این کار چنین دلی را بس است.

متصوّفه بدین حقیقت اساسی بزرگ چنگ زده‌اند، و با

آن حیران و در آن ویلان شده‌اند. راه‌های گوناگونی را به سویش پیموده‌اند. برخی از آنان گفته‌اند: ما خدا را در هر چیزی که در جهان هستی است مشاهده می‌کنیم. بعضیها گفته‌اند: آنان خدا را در فراسوی هر چیزی که در جهان هستی است می‌بینند. برخیها هم گفته‌اند: آنان خدا را می‌بینند و چیزی غیر از او را در جهان هستی نمی‌بینند . . . همۀ اینها سخنانی است که اگر از ظاهر واژه‌های قاصر از بیان در این میدان بگذریم، بدان حقیقت اشارت دارند. امّا عیبی که از آنان گرفته می‌شود ـ چکیده و مختصر ـ این است که آنان در سایۀ این تصوّر و جهان‌بینی به زندگی اهمّیّت نداده‌اند و بدان توجّه نکرده‌اند. در حالی که اسلام با توازن مطلق خود و با اعتدال کامل خویش از دل انسان می‌خواهد این حقیقت را درک و فهم بکند و با آن زندگی کند و برای آن زندگی کند، بدان هنگام که کار خلافت را در زمین انجام می‌دهد، و همۀ مقتضیات خلافت را بجای می‌آورد و مراعات می‌دارد، از قبیل: اهمّیّت دادن و توجّه نمودن به زندگی و بدان عنایت داشتن، و تلاش و کوشش و جهاد و رزمیدن و جنگیدن در راه پیاده کردن و تحقّق بخشیدن برنامۀ یزدان در زمین . . . چراکه همۀ اینها ثمره و نتیجۀ تصوّر آن حقیقت است، تصوّر هماوا و هماهنگ با فطرت انسان و با فطرت جهان، آن گونه که خدا آن دو را آفریده است.



روند قرآنی بعد از بیان آن حقیقت بزرگ، بیان می‌کند که چگونه حقائق دیگر جهان از آن حقیقت برجوشیده است و سرچشمه گرفته است:

﴿ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ، ثُمَّ اسْتَوَیٰ عَلَی الْعَرْشِ، یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مَا یَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا. وَ هُوَ مَعَکُمْ أَیْنَ مَا کُنْتُمْ. وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ إِلَی اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ، وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر تخت (فرمانروائی کائنات) قرار گرفت. و او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید. مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همۀ کارها بدو برگردانده می‌شود. او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطّلع و باخبر است.

حقیقت آفرینش آسمانها و زمین، حقیقت بر تخت فرمانروائی کائنات قرار گرفتن و حفاظت از آن را بر عهده گرفتن، حقیقت علم و آگاهی از خود اشیاء این آفریده‌ها، حقیقت بودن با هر کسی هرکجا که باشد، حقیقت برگشت امور به یزدان یگانه، و حقیقت گرداندن امور جهان و دست‌اندرکار بودن دقیق یزدان در کلّ کیهان، و علم و آگاهی یزدان از آنچه در سینه‌ها می‌گذرد . . . همۀ این حقائق برجوشیده از آن حقیقتِ نخستین است . . . ولیکن عرضۀ این حقائق در این جولانگاه جهانی، آهنگها و سایه‌روشنهائی بدان حقائق در دل انسان عطاء می‌کند . . . آسمانها و زمین با این دل رویاروی می‌گردد و آن را با بزرگی و سترگی و جلالت و عظمت و هماهنگی و زیبائی خود، به ترس و هراس می‌اندازد. همچنین آسمانها و زمین با دقّت نظم و نظام خود، و با استمرار پدیده‌ها و نمادهای خود، و با سر و سامان حرکات خود، با این دل رویاروی می‌شود و آن را به هراس می‌افکند و می‌ترساند. گذشته از این، همۀ اینها آفریده‌هائی از آفریده‌های یزدان بسان دل انسان هستند، و دل انسان با آنها پیوند خانوادگی و انس و الفت خویشاوندی دارد. آنها بر تارهای دل آهنگهای الهی را می‌نوازند، وقتی که دل بدانها می‌گراید و توجّه می‌نماید، و بدانها گوش فرامی‌دارد،

و با آنها عطوفت و مهربانی می‌ورزد! آنها به دل می‌گویند: خدائی که آنها را آفریده است همان است که تو را نیز آفریده است. آنها به تسبیح و تقدیس آفریدگارشان می‌پردازند باید دل هم به تسبیح و تقدیس آفریدگارش بپردازد! همچنین آنها به دل می‌گویند: آنها حقیقت هستی خود را از هستی آفریدگارشان برگرفته‌اند، و دل هم همچنین هستی را از هستی‌بخش جهان هستی برگرفته است. پس در این صورت در اصل جز این حقیقت وجود ندارد و تنها او سزاوار اهمّیّت دادن و توجّه نمودن است!

حقیقت روزهای ششگانه را جز خدا نمی‌داند. این روزهائی که ما داریم جز سایه‌های حاصل از گردش زمین به دور خود در برابر خورشید نیست. این روزها وقتی پیدا گردیده‌اند که زمین و خورشید آفریده شده‌اند. پس این روزهای ما روزهائی نیستند که خدا آسمانها و زمین را در آنها آفریده است. لذا آگاهی از این روزهای ششگانه را به خدا وامی‌گذاریم. اگر خواست، ما را بر آنها مطّلع می‌فرماید.

عرش نیز چنین است. ما به وجود عرش ایمان داریم بدان شکل که خدا آن را ذکر فرموده است، ولی از حقیقت آن آگاهی نداریم. و امّا استواء بر عرش یا تکیه زدن بر تخت، تنها می‌توانیم در این راستا بگوئیم: کنایه از کاملاً چیره شدن و نظارت و حفاظت آفریده‌ها را به دست گرفتن است. این سخن را به استناد چیزی می‌گوئیم که از قرآن می‌دانیم و یقین داریم که یزدان سبحان تغییر احوال و دگرگونی اوضاع بدو رو نمی‌کند. لذا این نیست که بر عرش قرار نگرفته باشد و بر تخت تکیه نزده باشد، و بعدها بر عرش قرار گرفتن و بر تخت تکیه زدن حاصل گردیده باشد. این که می‌گوئیم به بر عرش قرار گرفتن و بر تخت تکیه زدن ایمان داریم، ولی چگونگی آن را نمی‌دانیم تفسیر فرمودهٔ خدای بزرگوار نیست که می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ . . . ﴾. سپس قرار گرفت ....

بهتر آن است که بگوئیم: کنایه از اداره کردن جهان و نظارت بر آن و حفاظت از آن است . . . همان‌گونه که بیان کردیم. تأویل در اینجا از برنامه‌ای خارج نمی‌گردد که کمی پیش بدان اشاره نمودیم. زیرا از مقرّرات و تصوّرات خود ما سرچشمه نمی‌گیرد و برنمی‌جوشد. بلکه مستند به مقرّرات خود قرآن، و متّکی به تصوّری است که قرآن در بارهٔ ذات و صفات یزدان جهان الهام می‌کند و پیام می‌دهد.

با آفرینش و نظارت و حفاظت، علم شامل و آگاهی دقیق همراه است. نصّ قرآنی جولانگاه این علم و آگاهی را به گونهٔ شگفتی به تصویر می‌کشد، آن گونه شگفت که دل را بر آن می‌دارد در این جولانگاه فراخ آن را تعقیب کند و به دنبال آن روان گردد، و چنین بینگارد که در حرکت همیشگی و دائمی است و خسته و درمانده نمی‌شود. این سخن تنها صحبت از علم و آگاهی صرف و حقیقت مجرّد علم و آگاهی نیست و بس. بلکه کار مؤثّری و الهام‌بخشی است و زوایای وجود آدمی را پر و لبریز می‌کند، و دغدغه‌ها و خاطره‌های دل را به خود مشغول می‌دارد، و تسبیحات اندیشه و جهشهای خیال با آن فراخی می‌گیرد:

﴿ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ﴾.

او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود.

در هر لحظه‌ای چیزهائی از انواع گوناگون زنده‌ها و غیر زنده‌های بیرون از شمار به زمین وارد می‌گردند، و چیزهای بیرون از شمار از پدیده‌ها از زمین بیرون می‌آیند که جز خدا کسی تعداد آنها را نمی‌داند. در هر لحظه‌ای از آسمان بارانها و اشعّه‌ها و آذرخشها و شهابها و فرشته‌ها و قضاها و قدرها و رازها و رمزها پائین می‌آید، و در هر لحظه‌ای همچنین آفریده‌های دیدنی و نادیدنی بیرون از شماری به سوی آسمان بالا می‌روند که تعداد آنها را جز خدا نمی‌داند . . . این نصّ کوتاه اشاره می‌کند به این حرکت همیشگی و ناگسیختنی، و به این رخدادهای بزرگ و سترگی که

خارج از شمارند، و به ترک دل انسان می‌گوید تا پیوسته متوجّه چیزهائی باشد که به زمین فرومی‌روند و چیزهائی که از زمین بیرون می‌آیند، و بنگرد چیزهائی را که از آسمان پائین می‌آیند و چیزهائی را که به سوی آسمان بالا می‌روند، و آگاه و بیدار علم و آگاهی فراگیر خدا را پیش چشم بدارد، علم و آگاهی الهی که همهٔ این حرکات و حوادث را می‌پاید، و در سوراخها و درزهای ورودشان به زمین، و در راه‌ها و مسیرهای صعودشان به آسمان، آنها را دنبال می‌کند و زیر نظر می‌دارد.

دلی که این گونه بیدار و هوشیار باشد و پدیده‌های جهان و ذات یزدان را این گونه پیش چشم بدارد، او با خدا زندگی می‌کند، و در ملکوت خدا به سیر و سیاحت می‌پردازد، در حالی که او در جای خود اقامت گزیده است. در راه‌ها و درّه‌های هستی می‌گردد، و در نواحی جهان آگاهانه در گشت و گذار است، و روشن و آشکار دید می‌زند و وارانداز می‌کند، و از زیبائیها و منفعل شدنها بر خود می‌لرزد.

بدان هنگام که دل این گونه آگاهانه و هوشیارانه در زمین و آسمان در گشت و گذار است، ناگهان قرآن دل را به خودش برمی‌گرداند، و متوجّه خودش می‌گرداند، و از درون او را می‌پاید و نگاهش را متوجّه خودش می‌نماید. دل یک هو خدا را با خود می‌بیند! می‌بیند خدا ناظر اوضاع او است و مطّلع بر احوال او است. کارهایش را می‌بیند، و بسیار بدو نزدیک است:

﴿ وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَـمَا كُنْتُمْ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

او در هر کجاکه باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که می‌کنید.

این سخن جنبهٔ حقیقت دارد و نه این که کنایه و مجاز از چیزی باشد. چه خداوند سبحان با هر کسی و با هر چیزی در هر زمانی و در هر مکانی است. خداوند سبحان از کارهائی که بندگان می‌کنند مطّلع است و بندگان را می‌بیند. این هم حقیقت بزرگی است که دل آن را به تصوّر درمی‌آورد. حقیقتی است که از یک سو هراس‌انگیز، و از دیگر سو انیس و مونس است. هراس‌انگیز است با ترس و خوفی که دارد، و انیس و مونس با سایه‌روشنهای قرب و نزدیکی به خدا است. این حقیقت به تنهائی کافی و بسنده است که دل را بالا ببرد و آن را پاک گرداند، وقتی که دل انسان آن حقیقت را واقعاً احساس کند. چنین حقیقتی همچون دلی را از همهٔ کالاها و بهره‌های دنیا غافل می‌گرداند و به خود مشغول می‌نماید. همچنین دل را در زندگی همیشه برحذر و پیوسته ترسان و هراسان از هر ناپاکی و کثافتی و از هرگونه ظلم و زوری می‌سازد.



روند قرآنی دیگر باره به مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین برمی‌گردد، ولی در جولانگاه دیگری که جدای از جولانگاه نخستینی است که قبلاً مطرح بوده است و بدان پرداخته است:

﴿ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همهٔ کارها بدو برگردانده می‌شود.

در جولانگاه نخستین، از مالکیّت و حاکمیّت خدا در جولانگاه زنده گرداندن و میراندن و قدرت مطلق سخن رفته بود. در اینجا از مالکیّت و حاکمیّت خدا در جولانگاه برگشت همهٔ کارها به خدا سخن می‌رود. برگشت همهٔ کارها به خدا با مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین پیوند دارد، و مکمّل حقیقت آن است.

احساس کردن این حقیقت، دل را در ابتداء و انتهای هر کاری از توجّه به غیر خدا محفوظ می‌دارد، و در هر جنبش و کوششی دل را در هر چیزی که بخواهد از چشم دوختن به غیر خدا و انتظار چیزی داشتن از غیر خدا مصون می‌نماید. دل را در هر کاری از اعتقاد به مراقبت و مواظبت غیر خدا به دور می‌دارد. بلکه دل را بر راه خدا و رو به خدا می‌دارد در پنهان و آشکارش، و در حرکت و سکونش، و در سرّها و رازهایش و در پیچ‌پچها و زمزمه‌هایش. چنین دلی می‌داند که گریزی از دست خدا جز به سوی خدا و آستانهٔ خدا میسّر

نمی‌گردد، و پناه گرفتن از دست خدا جز در پناهگاه خدا ممکن نمی‌باشد!

❁

این سرآغاز با حرکت لطیفی از حرکات قدرت در جولانگاه جهان بیرون، و در زوایا و نهانگاه‌های جهان درون، به پایان می‌آید:

﴿ یُولِجُ ٱللَّیْلَ فِی ٱلنَّهَارِ وَ یُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِی ٱللَّیْلِ. وَ هُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

او شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند (و گاهی از شب می‌کاهد و بر روز می‌افزاید، و گاهی از روز می‌کاهد و بر شب می‌افزاید، و نور و ظلمت را به دنبال هم آهسته و آرام روان می‌دارد) و او از انسانها و رازهای سینه‌ها مطّلع و باخبر است.

ورود شب به روز، و ورود روز به شب، یک حرکت همیشگی است. در عین حال حرکت لطیف و ظریفی است، چه معنی این باشد که از روز کاسته می‌شود و بر طول شب افزوده می‌شود، و از شب کاسته می‌شود و بر طول روز افزوده می‌گردد. یا معنی این باشد که روند وقت غروب به داخل شب می‌رود، و شب وقت طلوع به داخل روز می‌رود . . . بسان این حرکت در مخفی شدن و لطیف بودن، حرکت علم و آگاهی از رازهای سینه‌ها است. «ذَاتِ ٱلصُّدُورِ»: رازهائی که در سینه‌ها است، رازهائی که از سینه‌ها جدا نمی‌گردد و به ترک آنها نمی‌گوید!

اطّلاع از این که دست خدا ظریف و لطیف شب را در روز، و روز را در شب، داخل می‌گرداند، در دل حالتی از تأمّل دقیق، و تفکّر لطیف، و حسّاسیّت شفّاف را پدید می‌آورد، بسان اطّلاع از علم خدا که دقیق و لطیف از رازها آگاهی دارد، رازهائی که در زوایای سینه‌ها نهفته‌اند و آرام گرفته‌اند!

❁

این بند با این آهنگهایش دلها را حسّاسیّت تیزی و آمادگی فراوانی برای دریافت می‌بخشد. بدین خاطر دلها در مناسب‌ترین وقت فریاد زده می‌شوند که ایمان بیاورند و بذل و بخشش بکنند. در این وقت فریاد زده می‌شوند که دریچه‌هایشان بازگردیده است، و ذهن و شعورشان آمادگی پیدا کرده است، و برای شنیدن آماده شده‌اند. در اینجا آن ندای خوشایند در بند بعدی روند این سوره به گوش می‌رسد. امّا تنها یک نداء نیست و بس. بلکه این نداء طنین‌انداز می‌گردد و با خود انگیزه‌ها و آهنگها و پسوده‌های خود را دارد:

﴿ آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ أَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَکُمْ مُسْتَخْلَفِینَ فِیهِ. فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ. وَ مَا لَکُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللهِ، وَ ٱلرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکُمْ، وَ قَدْ أَخَذَ مِیثَاقَکُمْ؟ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلَیٰ عَبْدِهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَی ٱلنُّورِ، وَ إِنَّ اللهَ بِکُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ. وَ مَا لَکُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللهِ وَ لِلّٰهِ مِیرَاثُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ لَا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ، أُولٰئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا وَ کُلًّا وَعَدَ اللهُ الْحُسْنَیٰ، وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ﴾.

به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهائی ببخشید که شما را در آنها نمایندهٔ (خود در تصرّف، و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است. زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند. چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند؟ و (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردن به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه‌های واضح و روشن را بر بندهٔ خود نازل می‌گرداند تا شما را از تاریکیها(ی جهالت و ضلالت برهاند، و) به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار بامحبّت و دارای مهر فراوان است. چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید،

و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همهٔ چیزهای) برجای ماندهٔ آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد، و او آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید.

یزدان سبحان مخاطب قرار می‌دهد دلهائی را که خودش آنها را آفریده است، و احوال آنها را می‌داند، و با راه‌های ورود بدانها آشنا است، و از رازها و رمزهای درونشان مطّلع است . . . خدا می‌داند که پاکی عقیده، و خلوص دل، و استقرار حقیقت ایمان به گونهٔ واقعی استقرار، آثار و نتائج خود را در واقعیّت زندگی دارد، از قبیل: بذل و بخشش و فداکاری و جان‌نثاری، خالصانه برای خدا و در راه خدا. این کار هم در موارد بسیاری برای تاب و توان بشری مشکلات و معضلاتی دارد، و جدّ و جهد و جهاد زیاد و درازآهنگی را می‌طلبد. بدین خاطر است که یزدان سبحان این مجموعهٔ نواها و انگیزه‌ها را برای دلهای انسانها گرد می‌آورد، و برای آنها پرده از حقائق جهانی برمی‌دارد تا آنها را ببینند و از آنها متأثّر گردند، و هر چیزی را با ترازوی بزرگ و دقیق آن بکشند و بسنجند. یزدان سبحان دلهای انسانها را پیاپی چاره‌جوئی و به کرّات و به مرّات چاره‌سازی می‌کند، و گام به گام به کمک و یاریشان می‌پردازد.

یزدان سبحان دلها را به ندای یگانه‌ای، یا بیان یگانه‌ای، و یا انگیزهٔ یگانه‌ای که بر تارهای دلها آهنگ خود را بنوازد و سپس بس کند و صحنه را ترک کند، واگذار نمی‌فرماید . . . برنامهٔ قرآن الهی در چاره‌جوئی و چاره‌سازی دلها می‌طلبد که کسانی که مردمان را به سوی خدا دعوت می‌کنند و داعیان به سوی خدا هستند زیاد در برابرش بایستند تا در باره‌اش بیندیشند و بکوشند از آن تقلید کنند!

آهنگهای نخستین، در سرآغاز این سوره، از نیرو و پیاپی آمدن و ژرفی و تأثیر بسزا برخوردارند، به گونه‌ای که دلهای سخت و سفت را به لرزش و جنبش می‌اندازند، و دلهای سنگین را نرم می‌کنند، و آنها را بسیار حسّاس می‌نمایند. ولیکن قرآن دلهای مخاطبان را تنها بدین پسوده‌های نخستین واگذار نمی‌کند. بلکه در بخش بعدی مخاطبان را به سوی ایمان آوردن و بذل و بخشش کردن دعوت می‌فرماید:

﴿ آمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ أَنْفِقُوا مِمّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فيهِ ﴾.

به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و از چیزهائی ببخشید که شما را در آنها نمایندهٔ (خود در تصرّف، و جانشین دیگران در به دست گرفتن اموال) کرده است.

مخاطبان در اینجا مسلمانانند. ولیکن با این وجود، دعوت می‌شوند به خدا و پیغمبرش ﷺ ایمان بیاورند. در این صورت مراد حقیقتِ ایمان است. دعوت می‌شوند حقیقت ایمان را در دلهایشان در معنی واقعی خود تحقّق بخشند و پیاده کنند. این نگرش دقیقی است. آنان دعوت می‌گردند بذل و بخشش کنند. همراه با این دعوت پسودهٔ الهام‌بخشی است. چه آنان از اموال خود و به دلخواه خود نمی‌بخشند. بلکه به فرمان خدا از اموالی می‌بخشند که متعلّق به خدا است و خدا ایشان را در آن نمایندهٔ خود کرده است! خدائی که:

﴿ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّماٰوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آن او است.

خدا است که همهٔ آدمیزادگان را در چیزی از ملک خود جانشین کرده است و به نمایندگی پذیرفته است. او است که:

﴿ يُحْيي و يُميتُ ﴾.

زنده می‌گرداند و می‌میراند.

او است که نسلی از ایشان را جایگزین نسل دیگری می‌گرداند. بدین منوال و بر این روال، این اشاره با حقائق کلّی مذکور در سرآغاز سوره پیوند پیدا می‌کند.

این اشاره هم در جای خود شرم و حیای از خدا را برمی‌انگیزد، خدائی که ایشان را جانشین و نماینده کرده است و بدیشان دارائی و اموال بخشیده است. پس آنان چه می‌گویند وقتی که خدا ایشان را به بذل و بخشش چیزی از چیزهائی دعوت می‌کند که آنان را در آن جانشین و نماینده فرموده است، و جزو چیزهائی است که بدیشان عطاء کرده است؟! برای بازداشتن دلها و درونها از تنگچشمی این بس که آدمیزادگان بدانند خدا است که دهندهٔ دارائی و اموال است، و آنچه خدا دارد پایان ندارد، پس چرا باید دست از بذل و بخشش بدارند، وقتی که آنچه دارند مرهون عطاء خدا است؟! ولی خدا ایشان را بدین تذکّر و به چیزی که شرم و حیا را برمی‌انگیزد و مایهٔ بزرگواری و امیدواری می‌شود، واگذار نمی‌نماید و آنان را به خود رها نمی‌فرماید. بلکه با انگیزهٔ جدیدی ایشان را مخاطب قرار می‌دهد که آنان را از فضل و کرم خدا شرمنده می‌کند و به فضل و لطفش امیدوار می‌فرماید:

﴿ فَالَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ أَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ ﴾.

زیرا کسانی که از شما ایمان بیاورند و (در راه خدا) بذل و بخشش کنند، پاداش بزرگی دارند.

پس چگونه کسی از ایمان آوردن و بذل و بخشش نمودن خود را واپس می‌کشد، وقتی که با همچون بزرگواری و کرم و فضل و لطفی رویاروی می‌شود؟

قرآن ایشان را تنها بدین پسوده‌های نخستین وانمی‌گذارد و به خود رها نمی‌دارد، بلکه با الهام‌بخشهای ایمان و انگیزه‌های آن که برگرفته از واقعیّت زندگانی ایشان و از شرائط و ظروف آن است، بر دلهایشان فشار وارد می‌کند و مصرّانه از ایشان می‌خواهد ایمان واقعی و بذل و بخشش داشته باشند:

﴿ وَ مَا لَکُمْ لاٰتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ، وَ الرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکُمْ، وَ قَدْ أَخَذَ مِیثَاقَکُمْ، إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ عَلَیٰ عَبْدِهِ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ لِیُخْرِجَکُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ. وَ إِنَّ اللّٰهَ بِکُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِیمٌ ﴾.

چرا نباید به خدا ایمان بیاورید؟ در حالی که پیغمبر، شما را (با دلائل قوی و معجزات روشن) برای ایمان به پروردگارتان دعوت می‌کند؟ و (خداوند هم) از شما پیمان (فطری و کونی) گرفته است (و نشانه‌های ایمان آوردنِ به خود را در درونتان سرشته است و در بیرونتان به معرض تماشا گذاشته شده است) اگر خواهان ایمان آوردن هستید؟ خدا است که آیه‌های واضح و روشن را بر بندهٔ خود نازل می‌گرداند تا شما را از تاریکیها(ی جهالت و ضلالت برهاند، و) به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که خدا نسبت به شما بسیار بامحبّت و دارای مهر فراوان است.

آیا چه چیزی ایشان را از ایمان ـ حقیقت ایمان ـ بازمی‌دارد، در حالی که پیغمبر ﷺ در میانشان است، و ایشان را به سوی ایمان دعوت می‌کند، و آنان بر ایمان آوردن با او بیعت کرده‌اند، و با او پیمان بسته‌اند؟ آیا چه چیزی ایشان را از ایمان به خدا بازمی‌دارد، در حالی که خدا بر بنده‌اش آیات روشن و روشنگری را نازل می‌کند، آیاتی که آنان را از تاریکیهای گمراهی و شکّ و تردید و حیرانی و ویلانی بیرون می‌آورد و به سوی نور هدایت و یقین و اطمینان می‌برد؟ هم در این کار و هم در آن کار دلائل رأفت و رحمت در حقّ ایشان است، رأفت و رحمتی که سزاوار ایشان است.

قطعاً نعمت وجود پیغمبر ﷺ در میان آن قوم، پیغمبری که ایشان را با زبان آسمان دعوت می‌کند، و با کلام یزدان با ایشان سخن می‌گوید، و میان آنان و یزدان جهان در بارهٔ ذات خودشان و ویژگیهای کار و بارشان پیوند برقرار می‌سازد، نعمتی است که به تصوّر درنمی‌آید وقتی که ما اینک از دور آن را ورانداز می‌کنیم و با دیدهٔ خیال بدان می‌نگریم . . . این دوره، دورهٔ وحی و حیات پیغمبر ﷺ واقعاً دورهٔ شگفت و شگرفی است . . . یزدان سبحان با این انسان صحبت می‌فرماید، انسانی که ساخته و پرداختهٔ دست خودش است. با زبان بنده‌اش محمّد ﷺ و با رأفت و

رحمت دل‌آرای آسمانی بدیشان می‌گوید: این را برگیرید، و آن را رها کنید! آهای راه من این است راستای آن را در پیش بگیرید و حرکت کنید! گامهایتان لغزیده است و از راه به چاه افتاده‌اید، این ریسمان من است بدان چنگ بزنید تا نجات پیدا بکنید! به اشتباه و لغزش افتاده‌اید و گناه و بزه کرده‌اید، توبه کنید و به سوی خدا برگردید! آهای این درگاه من است که باز است، بیائید و وارد شوید! بیائید و پراکنده نشوید و دور نیفتید! از رحمت من ناامید نگردید، رحمتی که همه چیز را فراگرفته است!.. تو ای فلانی ـ خودت، بلی خودت ـ چنان گفتی، و آن خطا و اشتباه است. چنین و چنان به دل گرفتی و نیّت کردی، و آن بزه و گناه است. چنین و چنان کردی، و آن خطا و اشتباه است . . . پس بیا اینجا، نزدیک شو به من، پاک شو، توبه کن، به پناهگاه من برگرد و به امن و امان من درآی . . . تو ای فلانی ـ خودت، بلی خودت ـ کاری که برایت مشکل شده است راه حلّ آن این است. پرسشی که تو را به خود مشغول داشته است، پاسخش این است. کاری که کرده‌ای ارزش و بهای آن این است!

این خدا است که سخن می‌گوید. با این آفریدگان صحبت می‌فرماید. آنان با او زندگی می‌کنند. احساس می‌کنند که خدا با آنان است. حقیقتاً و واقعاً با آنان است. خدا به ناله و آهشان گوش فرامی‌دارد، و شکوه و شکایتشان را در دل شب می‌شنود و بدان پاسخ می‌گوید و دردشان را دوا میکند. خدا در هر گامی ایشان را می‌پاید و بدیشان عنایت می‌فرماید . . .

هان! تصوّر این امر، بالاتر از درک و فهم و تاب و توان کسی است که در این دوره نزیسته است. ولیکن مخاطبان نخستین این آیات عملاً با این آیات زیسته‌اند . . . گذشته از این، نیازمندِ همچون چاره‌جوئی و چاره‌سازی، و همچون پسوده‌هائی، و همچون تذکّر و رهنمود و رهنمونی شده‌اند . . . این نیاز هم فضل و لطف و مرحمتی است که افزون بر فضل و لطف و مرحمتِ زیستن در آن دوره و زمان است. کسی این دو بخش از الطاف و مراحم خدا را درک و فهم می‌کند و پی به اهمّیّت آنها می‌برد که قضا و قدر الهی زیستن در آن دوره و زمان شگفت و شگرف را نصیب او نکرده است:

در صحیح بخاری آمده است که پیغمبر خدا ﷺ روزی به اصحاب خود فرمود:

(أَيُّ الْمُؤْمِنِينَ أَعْجَبُ إِلَيْكُمْ؟).

«کدام مؤمنان برایتان شگفت و شگرف هستند؟».

گفتند: فرشتگان. فرمود:

(وَ مٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ وَ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ؟).

«آنان چرا باید ایمان نیاورند در حالی که در پیشگاه پروردگارشان هستند؟».

گفتند: پس پیغمبران. فرمود:

(وَ مٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ وَ الْوَحْيُ يَنْزِلُ عَلَيْهِمْ؟).

«آنان چرا باید ایمان نیاورند، در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟».

گفتند: پس ما. فرمود:

(وَ مٰا لَكُمْ لاٰ تُؤْمِنُونَ وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ؟ وَ لٰكِنْ أَعْجَبُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمٰاناً قَوْمٌ يَجِيئُونَ بَعْدَكُمْ يَجِدُونَ صُحُفاً يُؤْمِنُونَ بِمٰا فِيهٰا).

«شما چرا باید ایمان نیاورید در حالی که من در میان شما هستم؟ ولی شگفت‌ترین و شگرف‌ترین مؤمنان از نظر ایمانی که می‌آورند کسانی هستند که بعد از شما می‌آیند و کتابها و نوشته‌هائی را می‌یابند و بدانچه در آنها است ایمان می‌آورند».

پیغمبر خدا ﷺ راست فرموده است. کار متفاوت است. الهامها و پیامهای ایمان آوردن و موجبات آن برای اصحاب زیاد و بزرگ و شگفت بود. تا بدان اندازه اسباب و علل ایمان آوردن فراوان و سترگ بود که پیغمبر ﷺ تعجّب می‌فرماید و می‌گوید: آنان چرا باید ایمان نیاورند؟ سپس از ایشان می‌خواهد اگر مؤمن هستند حقیقت ایمان را در خود پیاده کنند و تحقّق بخشند!

آن گاه روند قرآنی ایشان را از موجبات و پیامهای

ایمان آوردن به موجبات و پیامهای انفاق کردن و بذل و بخشش نمودن منتقل می‌کند و در این زمینه تأکیدها و تکرارها روا می‌دارد:

﴿ وَ مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ ﴾.

چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که (اموال شما امانتی بیش نیست و تا آخر در دست شما نمی‌ماند، و همهٔ چیزهای) برجای ماندهٔ آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟.

در این اشاره برگشتی به آن حقیقت شده است که می‌فرماید:

﴿ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ او است، و همهٔ کارها بدو برگردانده می‌شود.

میراث آسمانها و زمین، ملک خدا است و بدو برمی‌گردد. آنچه مردمان در آن جانشین و نماینده گردیده‌اند، از زمرهٔ میراث است و بدو برخواهد گشت. پس چرا ایشان نباید در راه خدا انفاق نکنند و بذل و بخشش ننمایند، وقتی که خدا ایشان را به انفاق کردن و بذل و بخشش نمودن فرامی‌خواند، در حالی که خدا ایشان را جانشین و نمایندهٔ اموالی فرموده است که دارند، همان گونه که در آنجا بدیشان گوشزد کرده بود، و اموالشان همه به خدا برگشت داده می‌شود، همان گونه که در اینجا بدیشان می‌فرماید؟ دیگر انگیزه‌های بخل ورزیدن و نداهای تنگچشمی نمودن چرا باید در میان باشد، وقتی که در این خطاب همچون حقائقی وجود دارد؟

دستهٔ برگزیدهٔ پیشتازانِ پیشگامِ مهاجران و انصار، آنچه در وسع و توانشان از مال و جان بود مبذول داشتند و فدا کردند در زمانی که تنگدستی و سختی در اوج خود بود و آنان بسیار در تنگنا بودند. این امر پیش از فتح ـ چه فتح مکّه و چه فتح حدیبیّه ـ بود. زیرا هم فتح مکّه و هم فتح حدیبیّه، اسلام بدانها عزّت و قدرت پیدا کرد، در آن روز و روزگاری که اسلام غریب بود و از هر سو محاصره شده بود، و از سوی همهٔ دشمنان رانده و تعقیب می‌گردید، و یاران و پیروان آن اندک بودند. این بذل و بخششی از سوی مهاجران و انصار، خالصانه برای خدا بود، و هیچ‌گونه شائبهٔ طمع و امیدی و بدلی و عوضی در زمین وجود نداشت و نمی‌رفت، و هیچ‌گونه ریائی هم در برابر جمعیّت غالب و فراوان اسلام وجود نداشت. چراکه همچون کثرت غالبی در میان نبود. پس بذل و بخشش و فداکاری و جان‌نثاری مهاجران و انصار برگرفته و برجوشیده از گزینشی بود که از سوی یزدان انجام پذیرفته بود، و آنان چشم به راه خوبی و لطفی بودند که از سوی خدا بدیشان بشود، و تلاش و کوشش ایشان برای دفاع از عقیده‌ای بود که بدان گردن نهاده بودند و آن را بر هر چیز دیگری و بر همهٔ ارواح و اموال خود ترجیح داده بودند . . . امّا آنچه را بخشیده بودند و فدا کرده بودند از لحاظ کمی اندک بود، وقتی که با چیزی مقایسه می‌شد که کسانی که بعد از فتح داشتند و می‌توانستند ببخشند و فدا کنند. برخی از کسانی که بعد از فتح مکّه بذل و بخشش می‌کردند بدان اندازه بذل و بخشش می‌نمودند که می‌دانستند و می‌شنیدند برخی از پیشتازانِ پیشگامِ مهاجر و انصار بذل و بخشش کرده‌اند! در اینجا بود که قرآن نازل می‌گردد تا با ترازوی حقّ و حقیقت بذل و بخشش اینان و آنان را برکشد و بسنجد، و بیان فرماید که کمیّت چیزی نیست که در ترازوی حقّ و حقیقت مایهٔ برتری و رجحان شود، ولیکن آنچه باعث برتری و رجحان می‌گردد و برتری و رجحان را به تصویر می‌کشد حقیقت ایمان است:

﴿ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ. أُولٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَ قَاتَلُوا ﴾.

کسانی از شما که پیش از فتح (مکّه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان

درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح (مکّه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند.

کسی که انفاق می‌کند و می‌بخشد و می‌جنگد و می‌رزمد، در حالی که عقیده طرد می‌گردد و رانده می‌شود، و یاران دین اندک و کمند، و در افق، پرتوی از سود و نفع و سلطه و قدرت و رفاه و خوشی نمی‌درخشد، چنین کسی با فرد دیگری تفاوت دارد که انفاق می‌کند و می‌بخشد و می‌جنگد و می‌رزمد، در حالی که عقیده در امن و امان است، و یاران دین زیاد و بسیارند، و پیروزی و چیره شدن و به مقصود و مراد رسیدن بسی نزدیک است . . . آن یکی بدون واسطه به خدا متوسّل شده است، و کاملاً و بدون شکّ و شبهه از همه چیز جز خدا بریده است و مخلص خدا گردیده است، یقین و اطمینان به خدای یگانه پیدا کرده است، و دور از هر سبب ظاهری و رخداد نزدیکی در راه رضای خدا کوشیده است، و برای رسیدن به خیر و صلاح یاری و مددکاری نیافته است مگر چیزی را که از عقیدهٔ خود برگرفته است و به کمک طلبیده است . . . امّا این یکی برای خوبی کردن و نیک بودن یارانی دارد، حتّی وقتی که نیّت او درست باشد و بسان پیشتازانِ پیشگامِ نخستین از همه چیز ببُرَد و خالص و مخلص خدا شود.

امام احمد فرموده است: احمد پسر عبدالملک، از زهیر، و او از حمید طویل، و او از انس، برایمان روایت کرده است که گفته است: میان خالد پسر ولید و عبدالرحمن پسر عوف، بگومگوئی درگرفت. خالد به عبدالرحمن گفت: شما خود را از ما بزرگ‌تر می‌دانید با چند روزی که پیش از ما به اسلام گرویده‌اید؟! متوجّه شدیم این امر برای پیغمبر ﷺ ذکر گردیده است و فرموده است:

(دَعُوا أَصْحابِي فَوَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ـ أَوْ مِثْلَ الْجِبالِ ـ ذَهَباً ما بَلَغْتُمْ أَعْمالَهُمْ).

اصحاب مرا برای من واگذارید، چه به خدائی سوگند که جان من در دست او است اگر همسان احد ـ یا همسان کوه‌ها ـ طلا انفاق کنید و بذل و بخشش نمائید ـ به پای أعمال و افعال ایشان نمی‌رسید.[1]

در حدیث صحیح آمده است:

(لا تَسُبُّوا أَصْحابِي فَوَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَباً ما بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَ لا نَصيفَهُ).

«به اصاب من دشنام ندهید. به خدائی سوگند که جان من در دست او است اگر یکی از شما همسان احد طلا انفاق کند و بذل و بخشش نماید، به مشتی گندم یکی از ایشان و به نیم آن هم نمی‌رسد».

روند قرآن بعد از مقرّر کردن و بیان داشتن ارزشهای حقیقی و معیارها و مقیاسهای درست اینان و آنان در ترازوی یزدان، برمی‌گردد و بیان می‌دارد که جملگی خوبی دارند و نیکی می‌بینند:

﴿ وَ كُلّاً وَعَدَ اللهُ الْحُسْنىٰ ﴾.

امّا به هر حال، خداوند به همه، وعدهٔ پاداش نیکو می‌دهد.

همگان خوبی و نیکی کرده‌اند، و درجات و مقامات خوبی و نیکی ایشان متفاوت و مختلف است.

تفاوت خوبی و نیکی، و پاداش دادن خوبی و نیکی به همگان، برمی‌گردد به آنچه خدا از برآورد اعمال و سنجش افعالشان می‌داند، و به نیّت و قصد و هدفی برمی‌گردد که در فراسوی اعمال و افعالشان است و یزدان بزرگوار از آن نیّات و اهداف، و همچنین از کارهائی که می‌کنند مطّلع و آگاه است و می‌داند چه می‌خواهند و چه می‌کنند:

﴿ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ ﴾.

خداوند آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید.

۱- از این حدیث معنی معیّنی برای اصحاب پیغمبر ﷺ معلوم و مشخّص می‌شود. آن کسانی که بارها دیگران را در بارهٔ ایشان برحذر داشته است. اصحاب یعنی سابقین. پیغمبر ﷺ به مسلمانان پیرامونش و به کسانی که با او همدم و همصحبت بودند می‌فرمود: ﴿ دَعُوا لي أَصْحابي ... ﴾. یاران مرا برای من رها کنید ... . این سخن می‌رساند که مراد پیغمبر ﷺ مصاحبت خاصی بوده است ... یک بار در بارهٔ ابوبکر صدّیق ﷺ فرموده است: ﴿ دَعُوا لي أَصْحابي . . . ﴾. یاران مرا برای من رها کنید . . .

این، پسودهٔ بیدارکنندهٔ دلها است، اطّلاع و آگاهی از جهان نیّات نهان در فراسوی کارهای نمایان! همین نیّات نهفته در پشت سر اعمال و افعال است که ارزشها بدانها مربوط می‌گردد، و معیارها و مقیاسها بدانها بالا می‌رود و والا می‌شود . . .



آن گاه مرحلهٔ دیگری در بیدار کردن و به جوش و خروش انداختن دلها برای ایمان آوردن پیش می‌آید، و انگیزه‌های دیگری در فراسوی این انگیزه‌ها قرار می‌گیرد:

﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضٰاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ؟ يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ يَسْعىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمٰانِهِمْ. بُشْرٰاكُمُ الْيَوْمَ جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا. ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. يَوْمَ يَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الْمُنٰافِقٰاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونٰا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ. قِيلَ: ارْجِعُوا وَرٰاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً. فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بٰابٌ، بٰاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَ ظٰاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذٰابُ. يُنٰادُونَهُمْ: أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ قٰالُوا: بَلىٰ! وَ لٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَ تَرَبَّصْتُمْ، وَ ارْتَبْتُمْ، وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمٰانِيُّ، حَتّٰى جٰاءَ أَمْرُ اللهِ، وَ غَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ. فَالْيَوْمَ لاٰ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاٰ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَأْوٰاكُمُ النّٰارُ هِيَ مَوْلاٰكُمْ، وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد (و از اموالی که بدو داده شده است ببخشد) تا آن را برای او چندین برابر گرداند، و پاداش ارزشمندی بدو رساند؟ روزی مردان مؤمن و زنان مؤمن را خواهی دید که به (سوی بهشت حرکت می‌کنند و) نور (ایمان و اعمال خوب) ایشان، پیشاپیش آنان و در سمت راستشان در تلألؤ و درخشش است (و فرشتگان بدیشان مبارک باد می‌گویند و می‌فرمایند: مژده باد! که امروز به بهشتی درمی‌آئید که در زیر (کاخها و درختان) آن، رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می‌برید و می‌مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش باشید). روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم! بدیشان گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدّداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید! در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقمت ابدی است). منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟ می‌گویند: بلی! ولیکن (با نفاق) خویشتن را گرفتار بلا کردید، و چشم به راه (مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) ماندید و (در بارهٔ حقّانیّت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شکّ و تردید ورزیدید، و آرزوها و پندارها شما را گول زد، تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) دررسید، و اهریمن (بدکاره و نفس امّارهٔ) فریبکار شما را در بارهٔ خدا فریب داد. پس امروز، هم از شما، و هم از کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستتان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!.

این، ندای الهام‌بخشِ مؤثّر و گیرائی است. این خدا است که به بندگانِ فقیرِ نیازمند می‌گوید:

﴿ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً؟ ﴾.

کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد (و از اموالی که بدو داده شده است ببخشد؟).

مسلمان همین که تصوّر بکند او که فقیر و ناچیز است به پروردگار خود قرض می‌دهد، باید بال‌زنان و پروازکنان به سوی بذل و بخشش بشتابد! مردمان معمولاً با یکدیگر مسابقه می‌دهند در قرض دادن به ثروتمند غنی خودشان ـ البتّه مردمان در اصل همه فقیرند ـ زیرا بازپرداخت تضمینی است. مردمان افتخار می‌کنند به

این که بدان شخص ثروتمند و بدین شخص دارا قرض داده‌اند! پس باید چه بکنند و چه اندازه خوشحال بشوند که به خداوند بی‌نیاز ستوده قرض می‌دهند؟
یزدان سبحان مردمان را تنها بدین احساس و اطّلاع وانمی‌گذارد. بلکه در برابر قرض نیکو و خالصانه و مخلصانه برای خدا، و دور از هرگونه ریا و نگرشی، بدیشان در برابر چنین قرض نیکوئی، وعدهٔ چندین برابر آن را می‌دهد، و بدانان گذشته از این چندین برابرِ مقدار قرض، وعدهٔ پاداش ارزشمند از جانب خود را می‌دهد:
﴿ فَيُضَاعِفَهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴾.
آن را برای او چندین برابر گرداند، و پاداش ارزشمندی بدو رساند.
آن گاه روند قرآنی صفحهٔ درخشانی از آن پاداش ارزشمند را نشان می‌دهد، در صحنه‌ای از صحنه‌های روز قیامتی که آن پاداش ارزشمند در آن داده می‌شود.
«صحنه‌ای که در اینجا است، با اجمال و تفصیلی که دارد، در میان صحنه‌های قیامت تازگی دارد. این صحنه از جملهٔ صحنه‌هائی است که گفتگو آن را زنده می‌دارد، بعد از آن که تصویر جنبان آن گویا و واضح ترسیم می‌گردد. ما که همین لحظه قرآن را می‌خوانیم صحنهٔ شگفتی را می‌بینیم. اینان مردان مؤمن و زنان مؤمنند که آنان را می‌بینیم. در پیشاپیش آنان و در سمت راست ایشان پرتو لطیف و زیبا و آرام و آرام‌بخشی را می‌بینیم. آن پرتو، نور ایشان است که از وجودشان پرتوانداز می‌گردد، و حضورشان را نورباران و رخشان می‌سازد، و پیشاپیش آنان را روشن می‌نماید. این پیکرهای انسانها است که می‌درخشد و می‌تابد و نورانی می‌گرداند. نوری از آن پیکرها امتداد می‌یابد که آنان جلو خود را در پرتو آن می‌بینند و سمت راست خود را مشاهده می‌کنند . . . این نوری است که یزدان سبحان از آن پیکرها بیرون می‌آورد، و ایشان را با آن از تاریکیها می‌رهاند و به سوی خود رهنمود می‌گرداند. نوری است که در جانهایشان درخشیدن گرفته است و پیکرهای خاکیشان را رخشنده و رخشان نموده است. یا چه بسا همان نوری باشد که یزدان، این جهان را و هرچه و هرکه را که در آن است از آن آفریده است.[1] این نور با حقیقتی که دارد در وجود این مجموعه از انسانها پدیدار و نمودار آمده است، مجموعه‌ای که حقیقت خود را در وجود تحقّق بخشیده‌اند و پیاده نموده‌اند!
گذشته از این، این ما انسانها هستیم که می‌شنویم تکریم و تعظیم و مژده و تبریکی را که به مردان مؤمن و به زنان مؤمن گفته می‌شود:
﴿ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا، ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.
مژده باد که امروز به بهشتی درمی‌آئید که در زیر (کاخها و درختان) آن، رودبارها جاری است و جاودانه در آنجا بسر می‌برید و می‌مانید. پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ، این است (خوش باشید).
ولیکن این صحنه در کنار این منظرهٔ زیبا و دلربا به پایان نمی‌آید . . . مردان منافق و زنان منافقی آنجا وجود دارند که حیران و ویلان و سرگردان و گمراهند، و خوار و رسوا ایستاده‌اند و بدیشان توجّهی نمی‌شود و اهمّیّتی داده نمی‌شود. آنان دست به دامان مردان مؤمن وزنان مؤمن می‌شوند:
﴿ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا: انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ ﴾.
روزی مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: (با شتاب به سوی بهشت حرکت نکنید و) منتظرمان بمانید تا از نور شما فروغ و پرتوی (به ما بتابد و از آن) استفاده کنیم!.
به هر کجا مردان مؤمن و زنان مؤمن بنگرند آن نور تابان و رخشان و زیبا و دلربا می‌تابد. ولیکن کی منافقان می‌توانند از این نور، کسب نور کنند و

۱- امروزه اعتقاد بر این است که مادهٔ جهان هستی نور است. نور از اتمهائی ساخته شده است. اتم در حقیقت جز پرتو نیست. چه بسا این نظریّه نزدیک‌ترین نظریّه‌ها به صحّت باشد. زیرا راه قرآن را می‌سپرد.

روشنائی داشته باشند، وقتی که آنان تمام زندگانی خود را در تاریکی گذرانده‌اند؟ صدای ناشناخته‌ای ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ قِيلَ ٱرْجِعُوا وَرٰاءَكُمْ فَالْـتَمِسُوا نُوراً ﴾.

(بدیشان) گفته می‌شود: به عقب برگردید (و مجدّداً به دنیا بروید) و نوری به دست بیاورید!

چنین به نظر می‌آید که این صدا برای تمسخر و ریشخند باشد. همچنین چیزی را یادآوری کند که در دنیا در آن بودند و بر آن بودند. یعنی نفاقی که می‌ورزیدند و دسیسه‌بازیها و نیرنگهائی که در تاریکیها بدانها دست می‌یازیدند. به پشت سر خود برگردید و به سوی دنیا بروید. به چیزی برگردید که انجام می‌دادید. برگردید چه نور در آنجا کسب می‌شود و فراچنگ آورده می‌شود. نور از کار کردن در دنیا فراهم می‌آید. برگردید چه امروز نور به دست نمی‌آید! فوراً مردان مؤمن و زنان مؤمن، از مردان منافق و زنان منافق، جدا می‌گردند، و دور گردانده می‌شوند. آخر امروز روز جدائی افکندن و فاصله دادن است، هرچند که در دنیا همگان در میان جماعت مردمان آمیزۀ همدیگر بوده‌اند و در میان یکدیگر زیسته‌اند:

﴿ فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بٰابٌ بٰاطِنُهُ فِيهِ ٱلرَّحْمَةُ وَ ظٰاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذٰابُ ﴾.

در این حال ناگهان دیواری میان آنان زده می‌شود که دری دارد. داخل آن (که به طرف مؤمنان است) رو به رحمت است (که بهشت و نعمت سرمدی است) و خارج آن (که به طرف منافقان است) رو به عذاب است (که دوزخ و نقمت ابدی است).

به نظر می‌رسد این دیوار به گونه‌ای است که مانع دیدن می‌شود، ولی مانع شنیدن نمی‌گردد. این منافقانند که مؤمنان را فریاد می‌دارند:

﴿ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ؟ ﴾.

منافقان، مؤمنان را فریاد می‌دارند، مگر ما (در دنیا) با شما نبودیم؟.

پس ما چرا از شما جدا می‌گردیم؟ مگر ما در دنیا با یکدیگر روی یک خاک نمی‌زیستیم؟ مگر در اینجا با یکدیگر روی یک خاک زنده نشده‌ایم و برانگیخته نگردیده‌ایم؟

﴿ قٰالُوا: بَلىٰ! ﴾.

مؤمنان می‌گویند: بلی!.

بلی چنین بوده است.

﴿ وَ لٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ ﴾.

ولیکن شما (با نفاق) خویشتن را گرفتار بلا کردید.

خود را از هدایت به دور داشتید و خویشتن را محروم کردید.

﴿ وَ تَرَبَّصْتُمْ ﴾.

و (چشم به راه مرگ پیغمبر، و نابودی مسلمانان، و برچیده شدن اسلام) ماندید.

عزم را جزم نکردید و تصمیم نگرفتید و خیر و خوبیِ قاطع و واقعی را برنگزیدید.

﴿ وَ ٱرْتَبْتُمْ ﴾.

و (در بارۀ حقّانیّت دعوت پیغمبر و قرآن و وجود معاد و رستاخیز) شکّ و تردید ورزیدید.

شما اطمینان و یقینی نداشتید که در پرتو آن قاطعانه تصمیم بگیرید و عزم را جزم کنید.

﴿ وَ غَرَّتْكُمُ الْأَمٰانِيُّ ﴾.

و آرزوها و پندارها شما را گول زد.

آرزوهای پوچ و پندارهای بیسود شما را گول زد و نگذاشت که رستگار شوید و سود ببرید. مذبذب بودن و متردّد شدن، و عصا را از وسط گرفتن، شما را حیران و ویلان و گمراه کرد!

﴿ حَتّٰى جٰاءَ أَمْرُ اللهِ ﴾.

تا این که فرمان خدا (دائر بر مرگتان) دررسید.

تا کار به پایان آمد.

﴿ وَ غَرَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ﴾.

و اهریمن (بدکاره و نفس امّارۀ) فریبکار، شما را در بارۀ خدا فریب داد.

«غَرور»: اهریمنی است که شما را به حرص و آز می‌خواند و آرزوهای بیهوده و امیدهای پوچ را به

دلتان می‌انداخت.
آن گاه مؤمنان به یادآوری کردن و سخن گفتن ادامه می‌دهند. انگار آنان در آن موقع و موضع، رأی‌دهندگان و حکم صادرکنندگانند:

﴿ فَالْيَوْمَ لاَ يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لاَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا، مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلاَكُمْ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

پس امروز، هم از شما، و هم از کافران، عوضی و غرامتی پذیرفته نمی‌شود. جایگاه شماها آتش دوزخ است. دوزخ سرپرستتان است (و پناهگاهی جز آن ندارید) و چه بد سرنوشتی و چه بد جایگاهی است!.

چه بسا هم این سخن، گفتهٔ فرشتگان باشد، و یا یزدان بزرگوار آن را بفرماید . . .

از ناحیهٔ هماهنگی هنری به نشان دادن صحنه می‌نگریم. می‌بینیم گزینش صحنهٔ نور، مخصوصاً در این موقع و موضع، حکمت و فلسفهٔ ویژه‌ای دارد . . . در اینجا از مردان منافق و زنان منافق سخن می‌رود . . . مردان منافق و زنان منافق باطن و نهان خود را مخفی و پنهان می‌دارند، و بر عکس چیزی تظاهر می‌کنند و خود را نشان می‌دهند که در دل و درونشان نهان و پنهان است، و در ظلمت و تاریکیِ نفاق و دسیسه و بیشرمی زندگی می‌کنند. نور چیزهای پنهان گردیده و پوشیده شدهٔ ایشان را نشان می‌دهد و نهان و پنهانشان را رسوا می‌سازد. همچنین در اینجا تقابل به کار رفته است. صفحهٔ روشن و نمایان نور، مقابل صفحهٔ تاریک و پوشیدهٔ نفاق قرار گرفته است. نور سزاوارترین چیز است که اشعهٔ آن بر صحنهٔ بزرگ محشر بتابد، و جلو و روبروی مردان مؤمن و زنان مؤمن، و طرف راست آنان را روشن گرداند. در صورتی که در آن هنگام منافقان در تاریکی و ظلمتی هستند که با تاریکیها و ظلمتهای دل و درون و با تاریکیها و ظلمتهای پنهان‌کاری کردن و پوشیده داشتن، مناسبت دارد».[1]

راستی کدام دل است که بدین نور عشق نورزد که در آن روز پرتوانداز می‌گردد؟ کدام دل است به ندای انفاق کردن و بذل و بخشش نمودن پاسخ ندهد، وقتی که آهنگ این الهامها و پیامهای سخت مؤثّر را می‌شنود؟

این قرآن است که ثابت قدم و استوار و پیاپی و پیوسته به چاره‌جوئی و چاره‌سازی دلها می‌پردازد، و دلها را دعوت می‌کند یا دعوت یزدانی که بسیار مطّلع و بس آگاه از سرشت دلها و دریچه‌ها و ورودیهای آنها است. و می‌داند دلها به چه چیز پاسخ می‌گویند و چه چیز در دلها تأثیر می‌گذارد.

مرحلهٔ دوم در این سوره، ادامهٔ دعوت کردن و فراخواندن، و بر الهامها و پیامهای پذیرش و پاسخگوئی افزودن است، مطابق این برنامه و در این راهی که در پیش است . . .

۞ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿١٦﴾ ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾ إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقْرَضُوا۟ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١٨﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦٓ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلصِّدِّيقُونَ ۖ وَٱلشُّهَدَآءُ عِندَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَآ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٩﴾ ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌۢ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِى ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَوْلَٰدِ ۖ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ ٱلْكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمًا ۖ وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضْوَٰنٌ ۚ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿٢٠﴾ سَابِقُوٓا۟ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ ۚ ذَٰلِكَ فَضْلُ

۱- عرضهٔ این صحنه، با اندک تصرّفی از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» برگرفته شده است.

ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۱﴾ مَآ أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا۟ بِمَآ ءَاتَىٰكُمْ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۲۳﴾ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ ۗ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿۲۴﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْمِيزَانَ لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ ۖ وَأَنزَلْنَا ٱلْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥ وَرُسُلَهُۥ بِٱلْغَيْبِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ قَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿۲۵﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَٰهِيمَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ ۖ فَمِنْهُم مُّهْتَدٍ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۲۶﴾ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْإِنجِيلَ ۖ وَجَعَلْنَا فِى قُلُوبِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ٱبْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَٰهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ٱبْتِغَآءَ رِضْوَٰنِ ٱللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا ۖ فَـَٔاتَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ ۖ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَٰسِقُونَ ﴿۲۷﴾ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَءَامِنُوا۟ بِرَسُولِهِۦ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَل لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾ لِّئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَىْءٍ مِّن فَضْلِ ٱللَّهِ ۙ وَأَنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿۲۹﴾

این مرحله ادامهٔ موضوع اصلی این سوره است که پیاده کردن حقیقت ایمان در خود انسان است. تا از حقیقت ایمان بذل و بخشش خالصانه در راه یزدان سرچشمه بگیرد. در این مرحله، الهامها و پیامهای ایمان، و آهنگهای مؤثّری است. الهامها و پیامها و آهنگهائی که نزدیک به همان چیزهائی است که در مرحلهٔ اوّل این سوره، پس از آن سرآغاز ژرف و احساس‌برانگیز بود.

این مرحله با طنین سرزنشی می‌آغازد، سرزنشی که یزدان سبحان مؤمنان را با آن بیدار و هوشیار می‌گرداند. مؤمنانی که بدان مرتبه‌ای نرسیده‌اند که یزدان جهان برای ایشان می‌خواهد. اشاره‌ای هم بدیشان می‌شود که بپایند راه اهل کتابِ پیش از خود را نپیمایند، اهل کتابی که سنگین‌دل شدند و در اعمالشان فسق و فجور در پیش گرفتند. مؤمنان از چنین سرانجامی برحذر داشته می‌شوند، سرانجامی که کار اهل کتاب بدان انجامید وقتی که روزگارشان طولانی شد و دورانشان به درازا کشید. همچنین در این مرحله یزدان سبحان مؤمنان را به یاری و کمک خود امیدوار می‌سازد، یزدانی که دلها را زنده می‌کند، بدان گونه که زمین مرده را زنده می‌گرداند.

وقتی که این پسوده به پایان می‌آید، پسودهٔ دیگری به دنبال آن ذکر می‌شود. جولانگاه این پسوده جهان آخرت است. دعوت مؤمنان به قرض دادن به یزدان تکرار می‌گردد، قرض دادن زیبا و خداپسندی که اجر و پاداش فراوانی به دنبال دارد. ذکر می‌شود خداوند چه چیزی را برای قرض‌دهندگان به خود، در دنیا و آخرت آماده کرده است که عوض چندین برابر و پاداش ارزشمند است . . . بدان منوال و روالی که در مرحلهٔ اوّل هم بیان گردیده است.

پسودهٔ سومی درمی‌رسد. این پسوده همهٔ ارزشهای جهانی را در کفّه‌ای و ارزشهای اخروی را در کفّهٔ دیگر ترازوی خدا می‌گذارد . . . ارزشهای جهانی بازیچه‌ها و عروسکهائی به نظر می‌آیند که سبک و ناچیزند، و کفّهٔ آخرت والائی و برتری می‌گیرد، و کار جدّی جلوه‌گر می‌آید و شایان توجّه و اهمیّت پدیدار می‌گردد.

بدین خاطر یزدان مهربان ایشان را فریاد می‌دارد که بر یکدیگر پیشی و سبقت بگیرند و به سوی ارزشهای اخروی به مسابقه بپردازند . . . ارزشهائی که در بهشتی قرار دارند که عرض آن به اندازهٔ عرض آسمانها و زمین است و برای کسانی آماده گردیده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان بیاورند.

پسودهٔ چهارمی درمی‌رسد که ایشان را از میدان آخرت برمی‌گرداند به سوی چیزی که در واقعیّت زندگانی و رخدادهای آن داشتند و در آن بسر می‌بردند. دلهایشان را در زندگانی و در رخدادها، و همچنین در شادیها و غمهای آنها، آویزهٔ قضا و قدر خدا می‌گرداند. بدین سبب بذل و بخشش را در نظرشان سهل و ساده جلوه‌گر می‌نماید، و نمی‌گذارد چیزی از کالاها و دارائیهای زمین ایشان را مغرور بکند و فریب بدهد. آن وقت همهٔ احساسهایشان با آسمان پیوند و ارتباط پیدا می‌کند.

بعد از آن بخشی از تاریخ دعوت خدا در زمین را برایشان بیان می‌کند. در این بخش وحدت برنامه، و راستی و درستی راه، پدیدار و نمودار می‌آید. روشن می‌شود کسانی که در هر دوره و زمانی از راستای چنین راهی کناره‌گیری کنند و منحرف گردند، بیرون‌روندگان از آئین الهی بشمار می‌آیند. برای مردمان به بعضی از کارهای اهل کتاب اشاره می‌کند، همان گونه که در سرآغاز این مرحله اشاره کرده است.

سرانجام از این ندای واپسین می‌پردازد، و ایشان را به ترس و هراس از خدا، و ایمان به پیغمبرش فرامی‌خواند، تا در پرتو تقوا و ایمان دو پاداش از رحمت خود را بدیشان بدهد، و نیز برای آنان نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنند، و ایشان را بیامرزد و ببخشاید. چه فضل و لطف خدا تنها وقف اهل کتاب نیست، آن گونه که اهل کتاب خیال می‌کنند و گمان می‌برند. بلکه فضل و لطف خدا در دست خودِ خدا است، آن را به هر کس که خودش بخواهد عطاء می‌فرماید:

﴿ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴾.

خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

بدین منوال این سوره از اوّل تا به آخر حلقه‌های متّصل به همدیگری در زنجیرهٔ خطّ سیر واحد و ثابتی دارد، و آهنگهای آن پیاپی به گوش دلها می‌رسد، آهنگهای گوناگون و همگونی که به اندازهٔ لازم تکرار می‌گردد. تا با تکرار، تأثیر آهنگها در دل، ژرف شود و گسترده گردد، و ضربه‌های نغمه‌ها با حرارت آهنگهای پیاپیِ گرم و داغ به دلها فرورود و بر دلها بنشیند!



﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ مٰا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟ وَ لاٰ يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ مِنْ قَبْلُ، فَطٰالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ، فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ. اعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا. قَدْ بَيَّنّٰا لَكُمُ الْآيٰاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾.

آیا وقت آن برای مؤمنان فرارسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا، و در برابر حقّ و حقیقتی که خدا فروفرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند. ما آیه‌ها را برای شما (با ذکر مثالها) روشن می‌گردانیم و بیان می‌داریم، تا این که شما (مطالب و مقاصد آنها را) فهم کنید.

این سرزنش مؤثّری از جانب سرور بزرگوار مهربانی است. دلهائی که یزدان سبحان از فضل و لطف خود آنها را لبریز فرموده است، در پاسخ کامل دادن کندی کرده‌اند. این است خدا پیغمبر ﷺ را در میان ایشان برانگیخته است و او آنان را دعوت می‌کند که به خداوندگارشان ایمان بیاورند، و بر او آیات روشن و روشنگری را نازل کرده است تا ایشان را از تاریکیها بیرون بیاورد و به سوی نور رهنمود گرداند، و بدانان معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی در جهان هستی نشان داده است تا ببینند و بینش پیدا بکنند و خویشتن را از عقاب و عذاب الهی برحذر دارند.

سرزنشی است که در آن مودّت و محبّت، تشویق و ترغیب، برجوشیدن احساس و شعور و پی بردن به جلال و عظمت خدا، خشوع و خضوع در برابر یاد خدا، دریافت حقّی که از سوی خدا نازل گردیده است به

گونه‌ای که سزاوار حضرت حق باشد، ترس و هراس و فروتنی و کـرنش و اطـاعت و تسـلیم فـرمان یـزدان گردیدن، پیدا و هویدا است. بوی تهدید هم در آن به مشام می‌رسد، و گلایه از کندی پاسخگوئی به فرمان یزدان سبحان نیز در آن احساس می‌شود:

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ؟ ﴾.

آیا وقت آن برای مؤمنان فرانرسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا، و در بـرابـر حـقّ و حـقیقتی کـه خـدا فروفرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟.

در کـنار تشـویق و تـرغیب، و نـاخشنودی از کـندی ورزیدن و سستی کردن در پاسخگوئی به فرمان یزدان، برحذر داشـتن از کـندی ورزیـدن و تأخـیر کـردن در پاسخگوئی به فـرمان یـزدان فـرامـی‌رسد. از زنگـی صحبت نمی‌شود که دلها را می‌پوشاند وقتی که زمان بر دلها به طول بینجامد و دلها جلاء و صیقلی داده نشود. سنگدلی پس از دل‌نرمی گریبانگیر دلها می‌گردد وقتی که دلها از یاد خدا غافل بشود، و در برابر حقّ کـرنش نبرد:

﴿ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ، فَطالَ عَـلَيْهِمُ الْأَمَـدُ، فَـقَسَتْ قُـلُوبُهُمْ، وَ كَـثِيرٌ مِـنْهُمْ فاسِقُونَ ﴾.

هـمچون کسـانی نشـوند که بـرای آنـان قـبلاً کـتاب فرستاده شـده است و سـپس زمـان طـولانی بـر آنـان سپری گشته است، و دلهـایشان سـخت شـده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند.

به دنبال سنگین‌دلی و دل سختی، جز بـیرون رفـتن از دین خدا نیست.

این دل بشری، تند و سریع دگرگون می‌گردد، و با شتاب و عجله دچار فراموشی می‌شود. این دل بشری، شفّاف می‌گردد و می‌درخشد و از نور پر و لبریز مـی‌شود، و بسان نور بال و پر می‌گیرد و بالا می‌رود. امّا وقتی که زمان زیادی بر دل بگذرد و پند و اندرز و تذکّری بدان داده نشود، کند و تنبل و سخت و سفت می‌شود، و پرتو نمی‌اندازد و نمی‌درخشد، و تاریک و سیاه مـی‌گردد! پس باید این دل را پند و اندرز و تذکّر داد، تا یادآور گردد و کرنش ببرد و فروتنی بکند. باید دریچهٔ این را زد تا رقّت و مهربانی پیدا کند و روشن و رخشان گردد. باید پیوسته این دل را بیدار و هوشیار کرد، تا تنبلی و سختی بدان رو نکند و تنبل و سخت نشود.

ولیکن نباید از دلی مأیوس شد که خواب‌آلود و سخت و سفت و تنبل شده باشد. چه همچون دلی ممکن است حیات بدان بخزد، و نور در آن بدرخشد، و در برابر ذکر و یاد خدا کرنش ببرد و فروتن بشود. زیرا خدا زمین را پس از مردن زنده می‌گرداند. وقتی که زنده شد حیات در آن به جنب و جوش درمی‌آید، و زمین پر از گیاه‌ها و شکوفه‌ها و گلها می‌شود، و غلّات و ثمرات می‌بخشد ... دلها نیز این چنین هستند، وقتی که خدا بخواهد:

﴿ إِعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها ﴾.

بدانید که خداوند زمین مرده را زنده می‌کند.

در این قرآن چیزی است که دلها را زنده می‌کند همان گونه که زمین زنـده مـی‌گردد، و بـا خـوراک دادن و سیراب کردن و حرارت و گرمی بخشیدن، بدان مدد و یاری می‌شود:

﴿ قَدْ بَيَّنّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾.

ما آیه‌ها را برای شما (با ذکر مثالها) روشن می‌گردانیم، تا این که شما (مطالب و مقاصد آنها را) فهم کنید.



قرآن این پسودهٔ زنده‌کـننده، و آن سـرزنش شـرمنده کننده، و آن پند و اندرز و تذکّر دادن و برحذر داشتن را با برانگیزندهٔ تازه‌ای برای بذل و بخشش و فداکـاری، پیگیری و دنبال می‌کند:

﴿ إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ، وَ أَقْرَضُوا قَـرْضاً حَسَناً، يُضاعَفُ لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ، وَالشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ؛ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ ﴾.

مردان بخشنده و زنان بخشنده‌ای که (با دادن صدقات

و انجام خیرات و حسنات) به خدا قرض نیکوئی می‌دهند (پاداش بخشش و وامشان) برای ایشان چندین برابر می‌شود، و مزد بزرگ و قابل توجّهی دارند. کسانی که به خدا و به پیغمبرانش ایمان بیاورند، آنان راستان و گواهانِ پیشگاه پروردگارشانند و اجر خود را دارند. امّا کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب کنند، آنان دوزخیانند.

قطعاً صدقه‌دهندگان و انفاق‌کنندگان مرد و زن، بر گیرندگان صدقه و دریافت‌کنندگان انفاق تفاخر نمی‌کنند و برتری نمی‌فروشند، و در صدقه و انفاقی که می‌دهند و در کارهای خوب و نیکی که می‌کنند، با مردمان معامله نمی‌نمایند. بلکه آنان به خدا قرض می‌دهند، و مستقیماً با خدا معامله می‌نمایند. چه انگیزه‌ای برای صدقه دادن مؤثّرتر و ژرف‌تر از این است که انسان احساس کند به یزدانِ بی‌نیازِ ستوده قرض می‌دهد، و با صاحب جهانِ هستی معامله می‌کند؟ و چیزی را که می‌بخشد و خرج می‌کند برایش چندین برابر ذخیره و اندوخته می‌شود، و گذشته از همهٔ اینها پاداش بزرگوارانه و ارزشمندی دارد؟

مقام صِدّیقین، یعنی راستروان و راستگویان، مقام بالا و والائی است، آن گونه که احادیث نبوی شریف آن را به تصویر می‌کشند. با وجود والائی این مقام ـ در پرتو فضل و لطف خدا ـ سهل و ساده به دست می‌آید برای کسی که بخواهد و خواستار آن باشد. مقام صِدّیقین وقف افراد یا طائفهٔ ویژه‌ای و دستهٔ خاصّی نیست. هرکس که ایمان خود را به خدا و پیغمبرانش تحقّق بخشد و پیاده کند باید که امید رسیدن بدین مقام والا را داشته باشد. آخر فضل و لطف خدا قرق برای اشخاصی و قدغن برای دیگران نیست:

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ أُولٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ ﴾.

کسانی که به خدا و به پیغمبرانش ایمان بیاورند، آنان راستانند.

این خاصّیّت و ویژگیِ این آئین است. این راه، برای همهٔ انسانها باز است. افقی است که همگان می‌توانند خود را بدانجا برسانند. این مرتبه برای مقاماتی در نظر گرفته نشده است و احتکار نگردیده است. در این مرتبه خصوصیّاتی نیست که برای گروه مشخّصی از مردمان دیوار کشیده شده باشد و تعیین گردیده باشد. چیزی جز عمل، صاحب عمل را به سوی والاترین و بالاترین درجات بالا نمی‌برد و نمی‌رساند. اسلام آئینی است که در آن مقامی نیست که برای طبقات ویژه‌ای محفوظ و مصون شود!

امام مالک در کتاب خود «موطأ» از صفوان پسر سلیم، و او از عطاء پسر یسار، و او از ابوسعید خدری، روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَتَرَاءَوْنَ أَهْلَ الْغُرَفِ مِنْ فَوْقِهِمْ كَمَا تَتَرَاءَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّيَّ الْغَابِرَ فِي الْأُفُقِ مِنَ الْمَشْرِقِ أَوِ الْمَغْرِبِ، لِتَفَاضُلِ مَا بَيْنَهُمْ).

بهشتیان کاخ‌نشینان را بالای خود می‌بینند، همان گونه که شما (در دنیا) ستارهٔ درخشان باقی‌مانده در افق مشرق یا مغرب را می‌بینید. این (فاصلهٔ زیاد و بالا بودن بعضیها و پائین بودن برخیها) به خاطر (تفاوت) فضیلت و برتری (درجات و مقامات) موجود در میان ایشان است.

گفتند: ای پیغمبر خدا این منازل و مراتب انبیاء است و کسی جز ایشان بدان منازل و مراتب نمی‌رسد. فرمود: (بَلىٰ وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ رِجَالٌ آمَنُوا بِاللهِ وَ صَدَّقُوا الْمُرْسَلِينَ).

«آری بدان کسی سوگند که جان من در دست قدرت او است، آن منازل و مراتب متعلّق به کسانی است که به خدا ایمان آورده‌اند و انبیاء را تصدیق کرده‌اند».[1]

این پسودهٔ ایمان است. و امّا پسودهٔ فداکاری، این فرمودهٔ خداوندی است که پس از آن پسوده ذکر می‌شود:

﴿ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ ﴾.

۱- مسلم و بخاری از قول مالک این حدیث را استخراج کرده‌اند.

شهیدان در پیشگاه پروردگارشان اجر خود را و نور خود را دارند.

در بارهٔ مقام شهیدان بارها در قرآن سخن به میان آمده است، و احادیث نبوی در بارهٔ مقام شهیدان، پیاپی و متواتر ذکر شده است. این آئین پایدار و برقرار نمی‌ماند جز با نگاهبانی از آن، و در زمین پیاده نمی‌گردد جز با جهاد در راه آن، جهاد کردن برای امن و امان عقیده، و امن و امان دعوت، و حمایت و حفاظت از پیروان آن به گونه‌ای که کسی نتواند پیروان این آئین را از دین برگرداند، و برای مراقبت از شریعت اسلام و حفظ آن از فساد و تباهی. بدین خاطر شهیدان راه خدا - تنها هم آنان شهداء نامیده می‌شوند و بس - مقام خود را و قرب خود را در نزد پروردگارشان دارند. همان قربی که از آن چنین تعبیر می‌شود:

﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾. در پیشگاه پروردگارشان.

در صحیح مسلم و بخاری آمده است:

(إِنَّ أَرْواحَ ٱلشُّهَداءِ فِي حَواصِلِ طَيْرٍ خُضْرٍ تَسْرَحُ فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شاءَتْ، ثُمَّ تَأْوِي إِلىٰ تِلْکَ الْقَنادِيلِ. فَأَطْلَعَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ إِطْلاعَةً، فَقالَ: ماذا تُرِيدُونَ! فَقالُوا: نُحِبُّ أَنْ تَرُدَّنا إِلَى ٱلدّارِ ٱلدُّنْيا فَنُقاتِلَ فِيکَ فَنُقْتَلَ کَما قُتِلْنا أَوَّلَ مَرَّةٍ. فَقالَ: إِنِّي قَدْ قَضَيْتُ أَنَّهُمْ إِلَيْها لا يَرْجِعُونَ).[1]

«ارواح شهیدان در چینه‌دانهای پرندگان سبزرنگ خواهند بود. در بهشت هر کجا که بخواهند می‌روند و تغذیه می‌کنند. سپس بدان قندیلها (که در زیر عرش آویزانند) برمی‌گردند. پروردگارشان بدیشان نگاهی می‌اندازد و می‌فرماید: چه چیز می‌خواهید؟ می‌گویند: می‌خواهیم که ما را به سرای جهان برگردانی تا در راه تو بجنگیم تا آن گاه که بار دیگر در راه تو کشته می‌شویم. پروردگار می‌فرماید: من مقرّر و واجب داشته‌ام که مردمان به سرای جهان بازنمی‌گردند».

مسلم و بخاری و غیر آنان از انس رضي الله عنه روایت کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(ما أَحَدٌ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ يُحِبُّ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى ٱلدُّنْيا وَ لَهُ ما عَلَى الْأَرْضِ مِنْ شَيْءٍ - إِلَّا ٱلشَّهِيدُ - يَتَمَنّىٰ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى ٱلدُّنْيا فَيُقْتَلَ عَشْرَ مَرّاتٍ، لِما يَرىٰ مِنَ الْکَرامَةِ).

«کسی نیست که وارد بهشت شود و بخواهد به دنیا برگردد، هرچند که آنچه روی زمین است بدو داده شود، جز شهید که می‌خواهد برگردد تا ده بار (= بارها) کشته شود، این به علّت بزرگداشت و مقام شامخی است که می‌بیند».

زندگی این چنین ناچیز و بی‌ارزش می‌شد برای کسی که این الهامها و پیامها را می‌شنید، و منزلت و مکانت شهادت را در پیشگاه خدا می‌دانست . . . امام مالک روایت کرده است از یحیی پسر سعید: «پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهاد تشویق و ترغیب فرمود، و از بهشت یاد کرد. مردی از انصار مشغول خوردن خرماهائی بود که در دست داشت. گفت: اگر من بنشینم تا همهٔ این خرماها را بخورم، بر دنیا آزمند خواهم بود! پس خرماهائی را که در دست داشت دور انداخت و با شمشیر حمله کرد و جنگید تا کشته شد» . . . روایت شده است که این فرد عبیر پسر حمام رضي الله عنه بود.

وقتی که صدّیقین در آن مقام هستند، و شهداء در این مقام می‌باشند، نصّ قرآنی در بارهٔ کافران تکذیب‌کننده می‌فرماید:

﴿وَ الَّذِينَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِکَ أَصْحابُ الْجَحِيمِ﴾.

و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند.

چه کسی است که بزرگواری و بزرگداشت و نعمت و فضیلت را رها بکند، و بخواهد از زمرهٔ دوزخیان بشود؟!

❁

پسودهٔ سوم در این مرحله می‌آید و پیرو دعوت به ایمان و بذل و بخشش، و دعوت به فداکاری و جانبازی می‌گردد، پیروی که سراسر دنیا را به شکل ناچیز و

۱- این حدیث در فی ظلال القرآن جلد اوّل صفحهٔ ۳۸۸ به شکل مفصّل‌تری آمده است.

(مترجم)

بی‌ارزشی به تصویر می‌کشد. شأن و مقام دنیا را خوار و پست نشان می‌دهد، و مردمان را بالاتر و والاتر از آن می‌گرداند که به دنبال دنیا راه بیفتند و دل به دنیا ببندند. بلکه مردمان را عاشق آخرت و ارزشهای آن می‌گرداند:

﴿ إِعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ، وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ، وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ، ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً، ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً. وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانٌ. وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴾.

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقهٔ در افزایش اموال و اولاد است و بس. دنیا همچون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد، پس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده خواهی دید، و آن گاه خرد و پرپر می‌گردند. در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است. اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

زندگی دنیا وقتی که با معیارها و مقیاسهای خودش سنجیده می‌شود، و با ترازوی خودش برکشیده می‌شود، در مقابل دیدگان و برای ذهن و شعور انسان چیز عظیم و بزرگی جلوه‌گر می‌آید. ولیکن زمانی که زندگی دنیا با معیارها و مقیاسهای جهان هستی سنجیده می‌شود، و با ترازوی آخرت برکشیده می‌شود، چیز ناچیز و بی‌ارزش و سبکی جلوه‌گر می‌گردد. زندگی دنیا در این تصویر بازیچهٔ کودکان به نظر می‌آید در برابر آنچه در آخرت است و جدّی است و بعد از این بازیچهٔ زندگی، سرنوشتها و فرجامها بدان می‌انجامد!

دنیا بازیچه، سرگرمی، آرایش و پیرایش، به خود بالیدن و خود را ستودن، مسابقهٔ در افزایش مال و جاه، و نازش به دارائی و عزّت و قدرت، است . . . این حقیقت است و در فراسوی همهٔ چیزهائی قرار دارد که در آنها جدّی بودن کامل و توجّه شامل به چشم می‌خورد و انسان را به خود مشغول می‌دارد . . . آن گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و برای دنیا مثالی می‌آورد، مثالی که دنیا را به تصویر می‌زند، همان گونه که شیوهٔ نوآفرین قرآن است:

﴿ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ﴾.

دنیا همچو باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد.

«کُفّار» در اینجا به معنی کشاورزان است. چه کافر در لغت به معنی زارع است. زارع دانه را پنهان می‌کند و آنها را با خاک می‌پوشاند. ولیکن گزینش واژهٔ کفّار در اینجا کنایه و اشاره‌ای به تعجّب و خوش‌آمد کافران از زندگی دنیا را دربردارد!

﴿ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ﴾.

سپس گیاهان رشد و نمو می‌کنند، و بعد گیاهان را زرد و پژمرده خواهی دید.

و آن گاه آماده برای درویدن می‌گردند . . . گیاهان دارای مدّت زمان محدود و مشخّصی هستند. زمان آنها هرچه زودتر بسر می‌رسد، و سررسید عمر آنها به زودی درمی‌رسد.

﴿ ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً ﴾.

و آن گاه خرد و پرپر می‌گردند.

همهٔ نوار زندگی بدین شکل متحرّک و برگرفته از مشاهدات معمول و مأنوس بشر جمع می‌گردد و درهم نوردیده می‌شود . . . با صحنهٔ خرد و پرپر شدن، نوار هم تمام می‌شود!

و امّا آخرت مقام و منزلتی دارد جدای از این مقام و منزلت. مقام و منزلتی دارد که شایان این است حساب آن را داشت، و بدان چشم دوخت، و خود را برای آن آماده کرد:

﴿ وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانٌ ﴾.

در آخرت عذاب شدیدی (برای دنیاپرستان) است، و آمرزش و خشنودی خدا (برای خداپرستان) است.

آخرت در چشم به هم زدنی به پایان نمی‌آید همان گونه که زندگی دنیا در چشم به هم زدنی به پایان مـی‌آید. آخرت به گیاهان خشک و پرپرشده‌ای تبدیل نمی‌گردد، و گیاهانی نیست که تا مدّت معیّنی عمر کنند و آن گاه زرد و خشک گردند و بیفتند . . . در آخرت حساب و کتاب و سزا و جزا است . . . آخرت ماندگار و بردوام است . . . شایان و سزاوار این است که بدان توجّه گردد و اهمیّت داده شود.

﴿ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيا إِلاّ مَتاعُ الْغُرُورِ ﴾.

اصلاً زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.

این کالا در اصل حقیقت ندارد. ماندن خود را از غرور گـول‌زننده‌ای بـرمی‌گیرد و بـراساس آن بـند است. همچنین این کالا انسان را به خود مشغول می‌دارد و او را سـرگرم مـی‌سازد و بـه فـرامـوشی و بـی‌خبریش می‌اندازد. این کالا انسـان را بـه غـرور گـول‌زننده‌ای مـی‌کشاند و مست و مـلنگ و بـیخود و بـیهوشش می‌گرداند.

این حقیقت دارد. وقتی که انسان از دل به دنبال حقیقت باشد، این را درک و فهم می‌کند. قرآن که این حقیقت را به تصویر می‌کشد هـدفش ایـن نیست کـه انسـان از زندگی در زمین کناره گیری کند و به گوشه‌ای بنشیند و دامن زندگی فراهم چیند، و در راه آبادانی دنیا نکوشد و به ترک خلافتی بگوید که خدا آن را بـدین پـدیدهٔ بشری واگذار نموده است.(۱) بلکه مراد قرآن تـصحیح معیارها و مقیاسهای دانش و بینش و ارزشهای نفسانی و روحانی است. همچنین قرآن از انسان می‌خواهد بـر غرور کالای زوال‌پذیر، و بـر جـاذبه و کشش آن کـه انسان را به زمین می‌چسباند و میخکوب مـی‌گردانـد، غالب و چیره گردد و خود را والاتر و بالاتر از کالاها و بهره‌های این چند روزهٔ زندگی بداند. همان والائـی و بالائی و چیرگی و غلبه‌ای که مخاطبان نـخستین ایـن سوره نیازمند آن بودند تا ایمان خـود را مـحقّق و در عمل پیاده گردانند. همان والائی و بالائی و چـیرگی و غلبه‌ای که هر کسی که به عقیده‌ای ایمان داشته بـاشد برای محقّق و پیاده کردن عقیده‌اش نیازمند بدان است، هرچند محقّق و پیاده کردن آن عقیده فدا کردن سراسـر زندگی این دنیا را بطلبد!

بدین لحاظ قرآن مؤمنان را به سبقت گرفتن در میدان این مسابقهٔ حقیقی دعوت می‌کند. از ایشان می‌خواهد بر یکدیگر پیشی بگیرند به سوی هـدفی کـه سـزاوار مسابقه دادن و سبقت گرفتن است. هدفی کـه فـرجـام کارشان بدان می‌انـجامد و سـرنوشتشان در گـرو آن است. هدفی که بعد از این جهانِ فانی در سرای بـاقی همراهشان خواهد بود و خواهد ماند:

﴿ سابِقُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِـنْ رَبِّكُـمْ، وَ جَـنَّةٍ عَـرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الأَرْضِ، أُعِدَّتْ لِلَّذينَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رُسُلِهِ. ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتيهِ مَـنْ يَشـاءُ. وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ ﴾.

بر یکدیگر پیشی بگیرید بـرای رسـیدن بـه آمـرزش پروردگارتان و بهشتی کـه پـهنای آن هـمسان پـهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیغمبرانش ایمان داشته باشند. این، عطاء خدا است، و به هر کس کـه بـخواهـد آن را مـی‌دهد، و خـدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است.

مسابقه دادن و سبقت گرفتن برای رسیدن به لهو و لعب و بازیچه و سرگرمی و بر یکدیگر بالیدن و نازیدن و در گردآوری کالاها و رسیدن به بـهره‌ها بـر هـمدیگر پیشی گرفتن، شایان کسانی نیست که جوان گردیده‌اند و بزرگ شده‌اند و از طوق اسارت دنیا رها گردیده‌اند، و جهان لهو و لعب و بازیچه و سرگرمی را به کودکان و کوچکان واگذار کرده‌اند. بلکه مسـابقه دادن و سـبقت گرفتن باید برای رسیدن به آن افق بـالا، و آن هـدف والا، و آن ملک و مملکت پهن و فراخ باشد:

﴿ جَنَّةٍ عَرْضُها كَعَرْضِ السَّماءِ وَ الأَرْضِ ﴾.

بهشتی که پـهنای آن هـمسان پـهنای آسـمان و زمـین است.

۱- مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الإِنْسَ إِلّا لِيَعْبُدُونِ» . . . در سورهٔ ذاریات در همین جزء.

چه بسا در روزگاران گذشته ـ پیش از این که حقائقی از گسترهٔ این جهان هستی کشف شود ـ بعضی از مفسّران و محدّثان آیه‌های همچون این آیه را، یا برخی از احادیث نبوی را، حمل بر مَجاز کرده‌اند. مثل آن حدیثی که در بارهٔ کاخ‌نشینانی که بهشتیان آنجا را از دور می‌دیدند همان‌گونه که در دنیا مردمان ستارهٔ درخشانی را در حال طلوع در افق مشرق یا مغرب مشاهده و وارانداز می‌کنند . . . امّا امروزه که رصدخانه‌های کوچک انسانها از فاصله‌های بسیار دورِ گسترهٔ هستی پرده برمی‌دارند و ابعاد بسیار شگفت بدون حدود و ثغوری را کشف می‌کنند، سخن گفتن از پهنای بهشت، و سخن گفتن از دیدن کاخها از فاصلهٔ دور، جنبهٔ قطعی و حقیقی پیدا می‌کند، و چیز ساده و معمولی به نظر می‌آید، و چنین آیاتی و چنین احادیثی اصلاً نیازی بدین ندارد که آنها را حمل بر مَجاز کرد. برای مثال فاصلهٔ زمین تا خورشید چیزی نیست که با فواصل و ابعاد جهان هستی مقایسه گردد و فاصلهٔ چندان مهمّ و زیادی بشمار آید!

هرکس که بخواهد بدان ملک و مملکت عریض و طویل بهشت می‌رسد. هرکس که بخواهد برای رسیدن بدان به مسابقه می‌پردازد و به سوی آن سبقت می‌گیرد. پیش‌پرداخت آن، ایمان به یزدان و پیغمبران او است.

﴿ ذٰلِکَ فَضْلُ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشٰاءُ ﴾.

این، عطاء خدا است، و به هرکس که بخواهد آن را می‌دهد.

﴿ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ ﴾.

و خدا دارای عطاء بزرگ و فراوان است.

عطاء و فضل و کرم خدا ممنوع نیست و منحصر به اشخاص ویژه‌ای نیست. بلکه مباح است و به کسانی بخشیده می‌شود که مشتاق و خواهان باشند و برای رسیدن بدان به مسابقه بپردازند و سبقت بگیرند. مسابقه‌دهندگان باید در راه رسیدن به چنین چیزی به تلاش بپردازند و سبقت بگیرند و جلو بیفتند، نه این که برای تکّه زمینی در زمینی که ارکان واصول آن و مدّت ماندگاری آن محدود است و بسر می‌رسد!

صاحب عقیده باید که با این جهان هستیِ بزرگ همراه و همکار شود، و خود را و دیدگاه و جهان‌بینی و توجّه و عقل و شعور خود را محصور و محدود بدین زمین تنگ کوچک نسازد . . . این برای صاحب عقیده لازم است تا او نقش سزاوار صاحب عقیده را اداء بکند. این نقش سخت و توان‌فرسا است. این نقش از یک سو برخورد می‌کند با چیزهای حقیر مردمان و با طمعها و آزهای ایشان. و از دیگر سو برخورد می‌کند با گمراهی دلها و کجروی درونها. این نقش برخورد می‌کند با مقاومت باطل و چنگ زدن باطل به موضع و موقعیّتی که در زمین دارد. مقاومتی را می‌آغازد که در برابر آن کسی تاب ایستادگی ندارد، مگر کسی که همراه و همکار باشد و با جهانی که بزرگ‌تر از این زندگی، و فراخ‌تر از این زمین، و برجای‌تر از این فنا و نیستی است.

معیارها و مقیاسهای این زمین و ترازوها و ابزارهای اندازه‌گیری آن، نمی‌توانند چنان حقیقتی را به تصویر کشند، حقیقتی که باید در دل و درون صاحب عقیده مستقرّ گردد و جانشین شود. در به تصویر کشیدن این حقیقت هم جز بدان اندازه از عهدهٔ کار برنمی‌آیند که حجم زمین در برابر حجم جهان هستی نشان می‌دهد، و جز بدان اندازه که عمر زمین در برابر عمر ازل و ابد بیانگر آن است. فرق بسیار فراوانی در میان است، آن اندازه فراوان که همهٔ معیارها و مقیاسهای زمین نمی‌تواند آن را مشخّص سازد و یا حتّی بدان اشاره کند!

بدین خاطر است که صاحب عقیده در افق حقیقت بزرگ باقی می‌ماند، و بر واقعیّت کوچک زمین، خود را بالاتر و والاتر می‌گیرد، هر اندازه هم این واقعیّت ستبر و بزرگ شود و امتداد پیدا بکند و به درازا بکشد و طولانی بشود. صاحب عقیده در بالای آن افق والا می‌ایستد و با آن حقیقت بزرگ رها از قیدها و بندهای این واقعیّت کوچک، همیار و همکار می‌گردد. با جهان

بزرگی همزیستی می‌کند که در ازل و ابد به تصویر کشیده می‌شود. در ملک و مملکت فراخ آخرت زندگی را بسر می‌برد. با ارزشهای ایمانی ثابتی می‌زید، ارزشهای ایمانی ثابتی که به لرزه و تکان درنمی‌آید به سبب خلل و نقصی که در معیارها و مقیاسهای زندگی دنیای کوچک گول‌زننده پیدا می‌گردد و رخنه می‌کند ... این وظیفهٔ ایمان در زندگی پیروان عقائد است، پیروانی که برگزیده شده‌اند تا ارزشهای زندگی و معیارها و مقیاسهای آن را تعدیل بخشند، نه این که با آنها سازش بکنند و در برابر مقتضیات آنها کرنش بکنند و فرمان ببرند . . .



سپس پسودهٔ چهارم با آهنگ ژرفی در بارهٔ قضا و قدری درمی‌رسد که روی نمی‌دهد مگر آنچه او بر آن باشد و بخواهد:

﴿ مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فی أَنْفُسِکُمْ إِلاّٰ فی کِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا. إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسیرٌ. لِکَیْ لاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ، وَ اللهُ لاٰ یُحِبُّ کُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ. اَلَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّٰاسَ بِالْبُخْلِ، وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ ﴾.

هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی‌پیوندد، یا به شما دست نمی‌دهد، مگر این که پیش از آفرینش زمین و خود شما، در کتاب بزرگ و مهمّی (به نام لوح محفوظ، ثبت و ضبط) بوده است، و این کار برای خدا ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است. خداوند هیچ شخص متکبّر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می‌کنند. هرکس که (از این فرمان) روی‌گردان شود (به خدا زیانی نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایستهٔ ستایش است.

این هستی آن اندازه دقیق طرح‌ریزی و تنظیم گردیده است و به گونه‌ای هر چیزی در آن به مقدار لازم سر و سامان داده شده است که هیچ حادثه‌ای در جهان روی نمی‌دهد مگر این که در نقشهٔ پیشینِ کیهان مقدّر و مقرّر گردیده است، و در گسترهٔ آن حساب آن شده است . . . تصادف در گسترهٔ هستی جائی ندارد. هیچ چیزی در آن ناسنجیده و سرسری نیست. پیش از این که زمین آفریده شود و پیش از این که مردمان خلق گردند، هر حادثه‌ای که از آفریده‌ها سر می‌زند برای علم کامل و شامل و دقیق خدا مشخّص و معلوم بوده است، و تعیین گردیده است در چه زمانی و در چه مکانی روی می‌دهد . . . برای علم خدا هیچ چیزی نیست که گذشته یا حال و یا آینده بشمار آید. این فاصله‌های زمانی، نشانه‌ها و قراردادهای ـ ما فرزندان فنا ـ هستند. ما با آنها حدود و ثغور چیزها را می‌بینیم. ما چیزها را بدون حدود و ثغور زمانی و مکانی‌ای که آنها را جدا سازد و مشخّص کند، درک و فهم نمی‌کنیم. ما مطلق را درک و فهم نمی‌کنیم مگر در پرتو درخششهائی که در آنها ارواح ما با آن مطلق تماس پیدا می‌کند، از راهی که جدای از راهی است که ما در درک و فهم چیزها بدان خوی گرفته‌ایم و عادت نموده‌ایم. ولی یزدان سبحان حقیقت مطلقی است که به طور کلّی از سراسر این هستی، بدون حدودی و ثغوری، اطّلاع دارد. این هستی و حوادث و رخدادها و احوال و اوضاعی که از آغاز جهان تا پایان کیهان در آن روی می‌دهد، در علم خدا همه و همه بدون حدود و ثغور و ابعاد و فواصل زمان یا مکان پیدا و هویدا و مشخّص و معلوم است! هر حادثه و رخدادی موضع و موقع خود را در نقشهٔ کلّی جهان هستی دارد، و برای علم خدا نمودار و پدیدار است. هر مصیبتی ـ خیر یا شرّ، چه لفظ مصیبت در معنی آزاد واژگانی مقیّد به خیر و شرّ نیست ـ که در سراسر زمین و در ذات انسانها یا مخاطبانِ آن روزی قرآن روی بدهد، جملگی در آن کتاب ازلی، پیش از پیدایش زمین و پیدایش انسانها، ثبت و ضبط است

بدان شکل و صورتی که با آن پدیدار می‌گردد و جلوه‌گر می‌آید . . .

﴿ إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیرٌ ﴾.

این کار برای خدا ساده و آسان است.

ارزش این حقیقتی که عقل جز آن را به تصوّر درنمی‌آورد، زمانی که حقیقت بزرگ هستی را پیش چشم می‌دارد، ارزش آن در دل و درون بشری این است که به دل و درون انسان آرامش و اطمینان می‌بخشد بدان هنگام که انسان با حوادث خیر یا شرّ جهان رویاروی می‌گردد. انسان در پرتو ایمان به چنین حقیقتی، وقتی که با زیان و ضرر مالی یا بدنی و بلا و مصیبت روبرو می‌گردد، به جزع و فزعی نمی‌پردازد که او را از حال ببرد و بیخود و بیهوش بکند، و یا حسرت خوردنها و ناله سردادنها او را از پای دربیاورد و بکشد. وقتی هم با سود و نفع و شادی روبرو می‌گردد، مست و ملنگ نمی‌گردد و آن اندازه شاد و شنگول نمی‌شود که بر بال خیال بنشیند و به پرواز درآید و اعتدال و میانه‌روی را از دست بدهد:

﴿ لِکَیْ لاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ، وَ لاٰتَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ ﴾.

این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان به در رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است.

وسعت نظر، همراهی و همگامی با جهان بزرگ، تصوّر ازل و ابد، و دیدن رخدادها در موارد و مواضع مقدّر در علم خدا، رخدادهائی که در نقشهٔ این جهان هستی، ثابت و تغییرناپذیرند، همهٔ اینها باعث می‌گردد که نفس انسان گشادتر و بزرگ‌تر شود، و در برابر حوادث گذرا ثبات و متانت بیشتری داشته باشد. وقتی که انسان می‌داند این حوادث او را در حرکت جهان هستی به حرکت درمی‌آورند و راه می‌برند.

انسان به جزع و فزع می‌افتد و از جای به در می‌رود و حوادث او را خوار و بازیچهٔ دست خود می‌گردانند، زمانی که انسان وجود خود را از وجود جهان هستی منفصل و جدا می‌داند، و با حوادث به گونه‌ای رفتار می‌کند که انگار حوادث یک چیز عارضی و غیر اصلی هستند و با وجود کوچک او برخورد دارند و ناسازگارند. و امّا وقتی که در اندیشه و تصوّر و ذهن و شعور انسان بگنجد و جایگزین گردد که انسان خودش، و حوادثی که دامنگیرش می‌شود و بر او می‌گذرد، و دامنگیر دیگران هم می‌گردد و بر ایشان هم می‌گذرد، و سراسر زمین، همه و همه ذرّاتی در پیکرهٔ جسم بزرگی هستند که این جهان هستی است، و این ذرّات در موقع و موضع خود در نقشهٔ کامل و دقیق جهان هستی قرار می‌گیرند و هستی پیدا می‌کنند، و وجود یکی برای وجود دیگری لازم و ضروری است، و همهٔ آنها هم در علم نهان یزدان مقدّر و ترسیم شده و معلوم هستند، وقتی که انسان چنین بداند و چنین بیندیشد، او احساس آسایش و آرامش می‌کند چون می‌پذیرد قضا و قدر یکسان شامل همگان و حاکم بر ایشان است. دیگر چنین انسانی بر چیزِ از دست رفته‌ای غم نمی‌خورد، آن گونه غمی که او را پریشان و لرزان و افتان و خیزان گرداند، و در برابر چیزی که فراچنگ او می‌آید شادی و شعف نمی‌کند، شادی و شعفی که او را خوار و سبک دارد و بیخود و بیهوش کند. بلکه چنین انسانی فرمانبردار و خشنود، با قضا و قدر خدا راه را می‌سپرد، فرمانبرداری و خشنودی‌ای بسان فرمانبرداری و خشنودی کسی که آگاه است و می‌داند که آنچه باید بشود لازم است که بشود و می‌شود!

این پلّه و مرتبه‌ای است که جز افراد اندکی کسی تاب و توان آن را ندارد. ولی سائر مؤمنان از ایشان خواسته می‌شود درد و رنج و غم و اندوه زیان و ضرر مالی یا بدنی، و شادی و خوشی دارائی مادی یا معنوی، نه این و نه آن ایشان را از دائرهٔ یاد خدا و رو کردن به خدا، و اعتدال و میانه‌روی در شادی و شادمانی و غم و اندوه، بیرون نیندازد و پرتشان نگرداند . . . عکرمه رضی‌الله‌عنه گفته است: «هیچ کسی نیست که شاد نشود و غمگین نگردد. ولیکن شادی را به شکر و سپاسگزاری، و غم را به

صبر و شکیبائی تبدیل کنید» ... اعتدال و میانه‌روی در اسلام که آئین آسان و آسانگیری برای همگان است این است.

﴿ وَ اللّٰهُ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ. اَلَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ اَلنّٰاسَ بِالْبُخْلِ ﴾.

خداوند هیچ شخص متکبّر فخرفروشی را دوست نمی‌دارد. همان کسانی که بخل می‌ورزند و مردم را نیز به بخل ورزیدن دعوت می‌کنند.

ارتباط حقیقت پیشین، با تکبّر ورزیدن و خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی کردن، و ارتباط این و آن با بخل ورزیدن و تنگچشمی نمودن، و دستور دادن به بخل ورزیدن و تنگچشمی نمودن، این است که کسی که احساس می‌کند هرچه بدو می‌رسد و هر مصیبتی که گریبانگیر او می‌شود از سوی خدا و به فرمان خدا است، تکبّر نمی‌ورزد و فخرفروشی نمی‌کند. تکبّر نمی‌ورزد و فخرفروشی نمی‌کند با داشتن چیزهائی که بدو عطاء گردیده است. در چیزهائی که بدو داده شده است بخل نمی‌ورزد و تنگچشمی نمی‌کند، و دیگران را به بخل ورزیدن و تنگچشمی کردن فرانمی‌خواند. ولی کسی که بدین حقیقت پی نبرده است، گمان می‌برد که دارائی و اموال و قدرت و قوّت و جاه و مقامی که بدو داده می‌شود، از کسب و کار و تلاش و کوشش خودش است. و لذا فخرفروشی می‌کند و مست و ملنگ می‌شود براثر چیزهائی که دارد. گذشته از این، بخل می‌ورزد و چیزی از آن کالاها و نعمتهای خدادادی نمی‌بخشد، و دیگران را نیز به بخل و تنگچشمی تشویق و ترغیب می‌کند تا اصل و اساس بخل و تنگچشمی را تحقّق بخشد و برنامهٔ آن را پیاده کند!

﴿ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

هرکس که (از این فرمان) روی‌گردان شود (به خدا زیانی نمی‌رساند) چرا که خداوند بی‌نیاز و شایستهٔ ستایش است.

هرکس که بذل و بخشش کند به سود خودش است، و هرکه پاسخ مثبت به فرمان یزدان بدهد به مصلحت خودش است. خدا بی‌نیاز است و هیچ احتیاجی به بندگان محتاج ندارد. خدا خودش ستوده و شایان ستایش است، و حمد و ستایش حمدکنندگان و ستایشگران سودی بدو نمی‌رساند!



در آخر، واپسین بند این سوره درمی‌رسد، و چکیده‌وار خطّ سیر رسالت را و تاریخ این عقیده از زمان نوح و ابراهیم تا زمان حال را بیان می‌دارد. حقیقت و هدف رسالت را در دنیای مردمان ذکر می‌کند، و به گونهٔ ویژه‌ای به حال و وضع اهل کتاب و پیروان عیسی علیه‌السلام می‌پردازد:

﴿ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلَنٰا بِالْبَيِّنٰاتِ، وَ أَنْزَلْنٰا مَعَهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْمِيزٰانَ لِيَقُومَ اَلنّٰاسُ بِالْقِسْطِ، وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ، وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ. إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا نُوحاً وَ إِبْرٰاهِيمَ، وَ جَعَلْنٰا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا اَلنُّبُوَّةَ وَ الْكِتٰابَ، فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ. ثُمَّ قَفَّيْنٰا عَلىٰ آثٰارِهِمْ بِرُسُلِنٰا، وَ قَفَّيْنٰا بِعِيسَى اَبْنِ مَرْيَمَ، وَ آتَيْنٰاهُ الْإِنْجِيلَ، وَ جَعَلْنٰا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اَتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً، وَ رَهْبٰانِيَّةً اَبْتَدَعُوهٰا مٰا كَتَبْنٰاهٰا عَلَيْهِمْ، إِلاَّ اَبْتِغٰاءَ رِضْوٰانِ اللّٰهِ، فَمٰا رَعَوْهٰا حَقَّ رِعٰايَتِهٰا، فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فٰاسِقُونَ ﴾.

ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن (به میان مردم) روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حقّ و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند. و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونهٔ نهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می‌کنند. خداوند نیرومند و چیره است. ما نوح و ابراهیم را (پیغمبر، و به سوی مردم) روانه کرده‌ایم، و در دودمان

آنان نبوّت و کتابها(ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن) را قرار دادیم. برخی از آنان راهیاب شدند، و بسیاری از ایشان (از راه راست خداشناسی، منحرف و) خارج شدند. سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همۀ آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم. پیروان او رهبانیّت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب نموده بودند). امّا آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمّد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند).

رسالت در اصل خود یکی است. پیغمبران آن را با خود آورده‌اند، و دلائل و براهینی بر صحّت آن ارائه داده‌اند. اغلب پیغمبران معجزات و خوارق عادات را ارائه نموده‌اند، و بعضی از آنان کتاب بر ایشان نازل گردیده است. نصّ قرآنی می‌فرماید:

﴿ وَ أَنْزَلْنا مَعَهُمُ الْكِتابَ ﴾.

و با آنان کتاب نازل کرده‌ایم.

پیغمبران یک دسته و گروه توصیف شده‌اند، و کتاب هم مفرد است و بیانگر وحدت است. یک دسته و گروه بودن انبیاء و ذکر کتاب به شکل مفرد، اشاره به وحدت رسالت و یگانگی آن در اصل خود است.

﴿ الْمِيزانَ ﴾.

ترازو ... معیار و مقیاس ارزیابیها و ارزشها ... مراد قواعد و ضوابطی است که در کتابهای آسمانی گنجانده شده است و جداکنندۀ حقّ از باطل است.

نازل کردن کتاب و قرار دادن ترازو، با یکدیگر بیان گردیده است. چون همۀ رسالتها آمده‌اند تا در زمین و در زندگی مردمان ترازوی ثابتی را بگذارند و انسانها بدان مراجعه کنند، و اعمال و حوادث و اشیاء و اشخاص را با آن بسنجند و برکشند و راست و درست گردانند، و زندگی خود را بر آن استوار دارند و ایمن از دستخوش هواها و هوسهای نابسامان و پریشان، و از مزاجها و سرشتهای گوناگون، و از برخوردهای مصالح و منافع جوراجور گردانند. ترازوی ثابتی که از کسی جانبداری نمی‌کند، زیرا با حقِّ الهی برای همگان برمی‌کشد و می‌سنجد، و حقی را از کسی ضائع نمی‌کند و حیف و میل نمی‌نماید، چون خدا پروردگار جملگی مردمان است.

این ترازوئی که خدا آن را در رسالت گنجانده است و نازل کرده است، ضمانت یگانه‌ای است که انسانها را از طوفانها و گردبادها و زلزله‌ها و نابسامانیها و پریشانیها و تزلزلهائی می‌رهاند که در کارزار هواها، اضطراب عاطفه‌ها، جنجالهای رقابتها، و گیراگیر سودجوئیها و خودپرستیها، انسانها را احاطه می‌کنند و در خود فرومی‌برند. قطعاً لازم است ترازوی ثابتی باشد و انسانها بدان مراجعه کنند و با آن برکشند و بسنجند، و در آن حقّ و عدل و انصاف را بیابند که از کسی و از چیزی جانبداری نکند و با کسی و با چیزی ساخت و پاخت ننماید.

﴿ لِيَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ ﴾.

تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند.

بدون این ترازوی ثابت الهی موجود در برنامۀ خدا و شریعت او، مردمان به عدل و عدالت راهیاب نمی‌گردند و دسترسی پیدا نمی‌کنند، و اگر به عدل و عدالت هم راهیاب گردند و دسترسی پیدا کنند، شاهین ترازوی چنین عدل و عدالتی در دستهایشان بالا و پائین می‌افتد و این سو و آن سو می‌رود. چراکه دستهایشان در محلّ وزش بادهای جهالتها و نادانیها و هواها و هوسها است و لرزشها و گرایشها پیدا می‌کند!

﴿ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ، وَ لِيَعْلَمَ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ﴾.

و آهن را پدیدار کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردمان است. هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی

چون آهن) این است که خداوند بداند چه کسانی او را و فـرستادگانش را بـه گـونهٔ نـهان و پـنهان (از دیـدگان مردمان) یاری می‌کنند.

این تعبیر:

﴿ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ ﴾. آهن را نازل کردیم.

بسان تعبیری است که در جای دیگری آمده است:

﴿ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ﴾.

برای شما هشت جفت چهارپا نازل کرد. (زمر/۶)

هردوی این نازل کردنها (بـه مـعنی خـلق کـردن و در دسترس قرار دادن است و) اشاره بـه اراده و خـواست خدا و تقدیر و تدبیر او در آفـریدن اشـیاء و حـوادث دارد. اینها هم با قضا و قدر و تقدیر و تدبیر خدا گسیل می‌گردند و در دسترس قرار می‌گیرند. گذشته از ایـن، در اینجا با فضای آیه نیز هماهنگی وجود دارد. فضائی که در اینجا حاکم است فضای نازل کردن کتاب و میزان است. همچنین خدا هر چیزی را که آفریده است، بسان مقدّر کردن کتاب و ترازوی خودش آن را مقدّر فرموده است.

خداوند آن را پدید آورده است.

﴿ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ ﴾.

در آهن نیروی زیادی است.

نیروئی که در آن است در جنگ و صلح مورد استفاده است. می‌توان گفت تمدّن امـروزی انسـانها بـر آهـن استوار و برقرار است.

﴿ وَ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ﴾.

هدف (از ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی، و همچنین آفرینش وسائلی چون آهن) این است که خداوند بدانـد چه کسـانی او را و فـرستادگانش را بـه گـونهٔ نـهان و پنهان (از دیدگان مردمان) یاری می‌کنند.

این بخش اشاره به جهاد با اسلحه است. در جایگاهی از این سوره آمده است که سوره از بذل و بخشش مال و فدا کردن جان صحبت می‌کند.

وقتی که این سوره از کسانی سخن می‌گوید که خدا را و پیغمبران او را نهانی و پنهانی یاری می‌دهند و کمک می‌کنند، بر این سخن با توضیح معنی یاری و کمکشان به خدا و پیغمبرانش پیرو می‌زند. یاری و کمک آنان به خدا و پیغمبران، به معنی یاری و کمک کـردن بـرنامهٔ خدا و دعوت او است. و الاّ یزدان سبحان به یـاری و کمک مردمان نیازی ندارد:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾.

خداوند نیرومند و چیره است.

وقتی که از بیان وحدت رسـالت در اصـل و کـتاب و میزان می‌پردازد، برمی‌گردد و وحدت حاملان رسـالت را بیان می‌دارد. چه حـاملان رسـالت از نـژاد نـوح و ابراهیم هستند.

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً وَ إِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ ﴾.

ما نوح و ابراهیم را (پیغمبر، و بـه سـوی مـردم) روانـه کردیم، و در دودمان آنان نبوّت و کتابها(ی آسمانی، از جمله تورات و انجیل و زبور و قرآن) را قرار دادیم.

رسالت آسمانی تک‌درخت بلندی بـا شـاخه‌های سـر درهم کشیده‌ای است. در آن نبوّت و کتاب است. ایـن درخت از بامداد زندگی انسانها در زمان نوح تا رسیده است به ابراهیم سـر بـرکشیده است و چمیده است و بالاتر و بالاتر رفته است و شاخه‌ها از آن پدیدار آمده است و پیغمبریها از شاخهٔ بزرگ و سترگی از آن جوانه زده است، شاخه‌ای که تنهٔ اصلی گردیده است و دراز و بلند شده است و تا انتهای رسالتها امـتداد پـیدا کـرده است.

ولی نسلهائی که نبوّتها و کتابها برایشـان آمـده است، یکسان نبوده‌اند و موضع یکسان در بـرابـر نـبوّتها و کتابها نداشته‌اند:

﴿ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

برخی از آنان راهیاب شـدند، و بسـیاری از ایشـان (از راه راست خداشناسی، منحرف و) خارج شدند.

این چکیدهٔ کوتاهی از آن خـطّ سـیر دراز و طـولانی است. نزدیک به نهایت این خطِّ سیر عیسی پسر مریم می‌آید:

﴿ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَ قَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ﴾.

سپس به دنبال نوح و ابراهیم (و انبیاء پیشین و همعصر با ایشان) پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همهٔ آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم.

یعنی به دنبال نسل پیشین نوح و ابراهیم، عیسی پسر مریم را فرستادیم. رسالت آسمانی ادامه پیدا کرد، و یکی پس از دیگری پرچم رسالت را بر دوش کشید، تا نوبت به عیسی پسر مریم رسید.

در اینجا صفت برجسته‌ای از صفات کسانی ذکر می‌شود که از عیسی پسر مریم پیروی و متابعت کرده‌اند:

﴿ جَعَلْنا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَحْمَةً ﴾.

در دل پیروان عیسی، مهر و عطوفت (مسلمانان) را قرار دادیم.

پیروان عیسی ثمرهٔ دعوت مسیح علیه‌السلام و حاصل جان بزرگوار این دعوت، و نتیجهٔ پاکِ روان آن بودند. آنان که به رسالت عیسی علیه‌السلام واقعاً ایمان آوردند و از او پسندیده و زیبا پیروی کردند، شفّافیّت درخشان و مهر فراوان و رحمت نمایان این دعوت را در دل داشتند، و بی‌پرده و آشکار با مسلمانان دوستی ورزیدند و عطوفت نمودند. آیات دیگری در قرآن مجید بدین محبّت و مرحمت اشاره می‌کنند. همان گونه که تاریخ شکلها و صورتهائی را به یاد دارد، تصویرهائی و شکلهائی که راویان از نجاشی و از گروه اعزامی نجران، و از دیگر کسانی نشان می‌دهند و روایت می‌کنند که به سرزمین اسلام بعد از ظهور آن آمدند و مشتاقانه اسلام را پذیرفتند، چون حقّ و حقیقت به دلهایشان خزیده بود و جایگزین گردیده بود، از همان زمان که واقعاً پیرو عیسی پسر مریم شده بودند.

همچنین این نصّ در اینجا پدیدهٔ دیگری را ذکر می‌کند که در تاریخ پیروان عیسی مسیح پسر مریم معلوم و مشهور است:

﴿ وَ رَهْبانِيَّةً ابْتَدَعُوها - ما كَتَبْناها عَلَيْهِمْ - إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللهِ ﴾.

پیروان او رهبانیّت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خشنودی خدا پدید آورده بودند (و بر خویشتن نذر و واجب نموده بودند).

ارجح اقوال در تفسیر این آیه این است که چنین رهبانیّتی که تاریخ مسیحیّت به خود دیده است از سوی برخی از پیروان عیسی علیه‌السلام برگزیده شده است. آن را از پیش خود برای کسب رضای خدا و دوری کردن از آلودگیها و پلشتیهای زندگی، پدیدار کردند و ساختند. خداوند بزرگوار آن را پیش از آن بر ایشان واجب نفرموده بود. بلکه آنان خودشان رهبانیّت را انتخاب و بر خویشتن واجب کرده بودند. بدین وسیله در برابر خدا مسؤول بودند وظائف و تکالیف آن را مراعات دارند، و مقتضیات آن را از قبیل پاکی و والائی و قناعت و عفّت و ذکر و عبادت، محافظت نمایند . . . چیزهائی که در آنان حقیقت خلوصی را تحقّق بخشد و پیاده کند که با این رهبانیّتِ خودساخته قصد آن کرده بودند و نیّت آن را داشتند.

ولی این رهبانیّت مخلصانه سرانجام در اغلبِ اوقات و در نزد بیشتر اشخاص، به شعائر و مراسم و آداب و رسوم دینی خالی از روح تبدیل گردید، و بسیاری از مردمان چنین شعائر و مراسم وآداب و رسوم دینی بیجان را نماد عاری از حقیقت کردند، و بر وظائف و تکالیف این رهبانیّت جز گروه اندکی شکیبائی نکردند و بر آنها استقامت نورزیدند:

﴿ فَما رَعَوْها حَقَّ رِعايَتِها. فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ، وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ ﴾.

امّا آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند. ما به کسانی که از ایشان (به محمّد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند (و سزای اعمال بد خود را دیدند).

خدا با نمادها و سیماهای ظاهری، و با آداب و مراسم آئینی و پشمینه‌پوشیها و ژنده‌پوشیها، به حساب مردمان نمی‌رسد. بلکه حساب و کتاب خدا با مردمان بر اساس عمل و نیّت، و بر پایهٔ حقیقت فهم و شعور و روش و منش است. خدا خودش از نهانیهای دلها و پنهانیهای سینه‌ها مطّلع و آگاه است.

⁂

بعد از این نمایش تند و سریع، واپسین ندا درمی‌رسد و مؤمنان را فریاد می‌دارد. مخاطبانِ این ندا واپسین حلقه از زنجیرهٔ مؤمنان به رسالت خدا در تاریخ دور و دراز رسالت، و وارثان آن هستند. کسانیند که این رسالت را به ارث برده‌اند و تا روز سزا و جزای قیامت آن را پاس می‌دارند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ، وَ یَغْفِرْ لَکُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ. لِئَلّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتابِ أَلّا یَقْدِرُونَ عَلیٰ شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللهِ، وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاءُ، وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظیمِ ﴾.

ای کسانی که (از اهل کتاب بشمارید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات و انجیل) ایمان آورده‌اید! از خدا بترسید و به پیغمبر او (محمّدابن عبدالله، خاتم‌الأنبیاء، هم) ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد (یکی پاداش ایمان به عیسی، و دیگری پاداش ایمان به محمّد)، و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید، و شما را ببخشاید، چرا که خدا بسیار بخشاینده و مهربان است. تا اهل کتاب بدانند که (اگر به محمّد ایمان نیاورند) هیچ سهمی از فضل و عطاء الهی ندارند، و این که فضل و عطاء در دست خدا است، و آن را به هرکس که بخواهد مرحمت می‌کند، و خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

این گونه نداء داده می‌شوند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا! ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!

پسودهٔ ویژه‌ای در این نداء برای دلهایشان است. درخواست شرم و حیا کردن، از ایمان است. رعایت و عنایت خدا را باید پاس داشت و سپاس گفت. پیوند و تماسی به جوش و خروش درآورده می‌شود که ایشان را با پروردگارشان ارتباط می‌دهد، خدائی که ایشان را با این نداء بزرگوارانه و مهربانانه فریاد می‌دارد. به نام این پیوند و تماس، ایشان را به ترس و هراس از خدا، و ایمان آوردن به پیغمبرش، دعوت می‌کند. ایمان مطلوب در معنی خاصّی جلوه‌گر می‌آید، معنی حقیقت ایمان و آثاری که از ایمان سرچشمه می‌گیرد و حاصل می‌گردد.

﴿ إِتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ ﴾.

از خدا بترسید و به پیغمبر او (محمّدابن عبدالله، خاتم‌الأنبیاء) ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما بدهد (یکی پاداش ایمان به عیسی، و دیگری پاداش ایمان به محمّد).

یعنی دو بهره از رحمت خود را به شما می‌دهد . . . این تعبیر شگفتی است. چه رحمت خدا جزء جزء نمی‌گردد. رحمت خدا همین که انسان را بپساید و لمس نماید، حقیقت خود را به انسان عطاء می‌نماید. ولیکن در این تعبیر افزایش ادامهٔ رحمت و فزونی فیض و کرم پیدا است.

﴿ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ ﴾.

و نیز برای شما نوری را پدیدار می‌گرداند که در پرتو آن حرکت کنید.

این هم یک عطای دیگر الهی است. خداوند این عطاء را به دلهائی می‌بخشد که از خدا می‌ترسند و پرهیزگاری می‌کنند، و چنان که باید به پیغمبرش ایمان می‌آورند. عطائی است که دلها را روشن و منوّر می‌گرداند، و دلها در پرتو نورِ آن عطاء می‌درخشند و تابان و رخشان می‌شوند. در نتیجه حقیقت را در فراسوی پرده‌ها و سدها و مانعها می‌بینند، و از فراسوی شکلها و نمادها مشاهده می‌کنند. در مسیر راه بر دست و پا نمی‌افتند و ویلان و حیران نمی‌شوند و راه را کج نمی‌کنند و منحرف نمی‌گردند . . .

﴿ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ ﴾.

نوری که در پرتو آن حرکت می‌کنید و راه می‌روید.

﴿ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ. وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

و شما را می‌بخشد. چرا که خدا بخشاینده و مهربان است.

انسان، انسان است. انسان قصور و کوتاهی می‌کند،

حتّی اگر راه را هم بشناسد. انسان نیازمند آمرزش است تا رحمت خدا او را دربرگیرد . . .

﴿ وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

خدا بخشاینده و مهربان است.

﴿ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا بترسید و به پیغمبر او ایمان بیاورید.

از خدا بترسید و به پیغمبرش ایمان بیاورید، تا دو بخش از رحمت خدا را به دست آورید، یعنی دو پاداش بگیرید. و آن نوری بهرهٔ شما شود که در پرتو آن می‌توانید حرکت بکنید. و رحمت خدا شامل شما گردد با گذشتی که از گناهان و کوتاهیهای شما می‌فرماید . . .

﴿ لِئَلَّا یَعْلَمَ أَهْلُ الْکِتابِ أَلَّا یَقْدِرُونَ عَلیٰ شَیْءٍ مِنْ فَضْلِ اللهِ. وَ أَنَّ الْفَضْلَ بِیَدِ اللهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ ﴾.

تا اهل کتاب بدانند که (اگر به محمّد ایمان نیاورند) هیچ سهمی از فضل و عطاء الهی ندارند، و این که فضل و عطاء در دست خدا است، و آن را به هرکس که بخواهد مرحمت می‌کند.

اهل کتاب گمان می‌برند که ملّت برگزیدهٔ خدا ایشانند، و آنان پسران خدا و عزیزان یزدانند:

﴿ وَ قالُوا کُونُوا هُوداً أَوْ نَصاریٰ تَهْتَدُوا ﴾.

می‌گویند: یهودی یا مسیحی بشوید تا (به راه راست) رهنمود شوید. (بقره/۱۳۵)

﴿ وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاریٰ ﴾.

می‌گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت درنمی‌آید. (بقره/۱۱۱)

خدا مؤمنان را دعوت می‌کند مستحقّ رحمت و بهشت و عطاء و آمرزشِ او شوند، تا اهل کتاب بدانند که آنان نمی‌توانند چیزی از فضل و لطف خدا را از کسی بازدارند و آن را تنها محدود و منحصر به خود کنند. فضل و لطف خدا در دست خدا است. آن را به هرکس که خودش بخواهد عطاء می‌فرماید. فضل و لطف خدا محدود و منحصر به قومی و گروهی نیست. به طائفه‌ای اختصاص ندارد. فضل و لطف خدا نه محدود و منحصر است، و نه کم و کاست دارد:

﴿ وَ اللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ ﴾.

خداوند دارای فضل و عطاء فراوان و بزرگ است.

این دعوتی است که در آن تشویق و ترغیب و بر سر شور آوردن برای سبقت گرفتن به سوی بهشت و رحمت است. این سوره با آن خاتمه می‌یابد، خاتمه‌ای که با روند سراسری سوره، و با ندای مکرّری که در آن آمده است و دلها را فریاد می‌دارد تا ایمان خود را تحقّق بخشند و در برابر پروردگار خود کرنش ببرند و فروتنی کنند و با اخلاص و از خودگذشتگی وظائف و تکالیف ایمان در اموال و ارواح را پاسخ بگویند.



گذشته از اینها این سوره نمونه‌ای از نمونه‌های روشن قرآنی در خطاب قرار دادن دلهای بشری، و به جوش و خروش انداختن دلها با شیوهٔ سخت مؤثّری است. این سوره در سرآغاز، روند، پایان، آهنگها، تصویرها، سایه‌روشنهایش، و در شیوهٔ پرداختن به موضوع و پیشرفت در آن، گشت و گذاری به دنبال گشت و گذاری و مرحله‌ای پس از مرحله‌ای است . . . این سوره در همهٔ اینها درس زیبائی برای پیروان این دعوت است. بدیشان یاد می‌دهد و می‌آموزد چگونه با مردم سخن بگویند و ایشان را مخاطب قرار بدهند، و چگونه فطرت را بیدار گردانند، و چگونه دلها را زنده نمایند!

این سوره یک درس خدائی است. درس خدا است که سازندهٔ دلها است، و نازل‌کنندهٔ قرآن است، و آفریدگار هر چیزی به اندازهٔ لازم است. در این مدرسهٔ الهی شاگردانی فارغ‌التحصیل می‌گردند که دعوت‌کنندگان موفّق هستند و مردمان به سخنانشان گوش می‌دهند و سخنانشان را می‌پذیرند . . .



پایان جزء بیست و هفتم

به دنبال آن جزء بیست‌وهشتم می‌آید که با سورهٔ مجادله آغاز می‌گردد.

فی ظلال القرآن

جزء بیست و هشتم

سوره‌های مجادله، حشر، ممتحنه، صف، جمعه،
منافقون، تغابن، طلاق و تحریم

بسم الله الرحمن الرحيم

سورهٔ مجادله مدنی و بیست‌ودو آیه است

سورة المجادلة

بسم الله الرحمن الرحيم

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١﴾ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ذَٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣﴾ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَنَسُوهُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٨﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُزُوا فَانشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾ أَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾ ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِم مَّا هُم مِّنكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٦﴾ لَّن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُم مِّنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ﴿٢٠﴾ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢١﴾

لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢﴾

ما در این سوره ـ و تقریباً در سراسر این جزء ـ همراه با رخدادهای سیره و گذشت پیغمبر اکرم ﷺ در جامعهٔ مدینه هستیم. با آن گروه نوپای مسلمانان بسر می‌بریم که دارند پرورش می‌یابند و می‌بالند و استوار و پایدار می‌گردند، و برای اجرای نقش جهانی خود آماده می‌شوند، و بلکه برای اجرای نقش خود در سراسر هستی آماده می‌شوند، نقشی که یزدان برای ایشان در گشت و گذار این جهان و در مقدّرات این جهان مقدّر کرده است. این نقش، نقش بزرگی است و از پیدایش جهان‌بینی تازهٔ کاملی سرچشمه می‌گیرد که این زندگی را فرامی‌گیرد. این جهان‌بینی در دل و درون همین گروه پدید می‌آید، و بر استوار کردن زندگی واقعی بر اساس این جهان‌بینی برقرار می‌شود. سپس این گروه همچون جهان‌بینی‌ای را به سراسر جهان می‌برد تا برای بشریّت یک زندگی انسانی را بسازد که آن هم بر این جهان‌بینی برقرار و استوار بشود . . . در این صورت این نقش، نقش بزرگی است و آماده کردن کاملی را می‌طلبد.

آن مسلمانانی که قضا و قدر ایشان را برای ادای این نقش آماده می‌کرد، مردمانی از آدمیزادگان بودند. در میان آنان پیشتازانِ پیشگام مهاجران و انصاری بودند که ایمانشان پخته شده بود، و جهان‌بینیشان در بارهٔ عقیدهٔ جدید کامل گردیده بود، و دل و درونشان مخلصانه آن را پذیرفته بود، و رسیده بودند . . . رسیده بودند به حقیقت وجودشان و به حقیقت این جهان بزرگ، و حقیقت وجودشان با حقیقت جهان آمیخته بود، و بدین وسیله گوشه‌ای از قضا و قدر خدا در این جهان شده بودند. در درون خود کناره‌گیری از هستی را نمی‌یافتند، و در گامهایشان کم‌ترین تخلّفی از گامهای این جهان نمی‌دیدند، و در دلهایشان چیزی جز رضای خدا را سراغ نداشتند . . . آنان آن گونه بودند که در این سوره در بارهٔ ایشان آمده است:

﴿ لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ. أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ، وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا. رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ. أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ. أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیلهٔ ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است. (مجادله/۲۲)

امّا پیشتازانِ پیشگام نسبت به مسلمانانی که پیوسته افزون و افزون‌تر می‌شدند، اندک بودند. مخصوصاً بعد از آن که اسلام نیروئی گردید که به حساب می‌آمد و از آن ترس و هراسی می‌شد ـ حتّی پیش از فتح مکّه ـ و بدان کسانی داخل شدند که از تربیت اسلامی بهرهٔ کافی نبرده بودند، و در فضای اسلامی زمان طولانی تنفّس نکرده بودند. از دیگر سو منافقانی برای مصلحت شخصی یا حفظ خود اسلام را پذیرفته بودند، در حالی که دشمنانگیها و کینه‌توزیهائی در بارهٔ اسلام به دلهایشان گرفته بودند، و در انتظار فرصتها نشسته بودند، و در کمین بودند که میان اردوگاه اسلامی و اردوگاه‌های دیگر آشوب به پا کنند، پایگاه‌هائی که در آن زمان نیرومند و دشمن اسلام بودند، از قبیل پایگاه‌های مشرکان یا یهودیان!

تربیت جانها و آماده ساختن درونها برای اجراء نقش جهانی بزرگی که بر عهدهٔ ایشان در زمین واگذار گردیده بود، تلاشها و کوششهای فراوانی و صبر و

شکیبائی زیادی، و چاره‌جوئی آهسته و کندی را در کارهای کوچک و بزرگ می‌طلبید . . . جنبشی که اسلام برای ساختار بنیادین خود بدان دست یازیده بود، و پیغمبر ﷺ آن را رهبری می‌کرد، جنبش شکوهمند و بزرگی بود. جنبشی که دلها و درونهای مردمان را می‌ساخت، مردمانی که جامعهٔ اسلامی و دولت اسلامی را می‌ساختند، و مواظبت از برنامهٔ خدا را به عهده می‌گرفتند. آن را درک و فهم می‌کردند، و آن را تحقّق می‌بخشیدند و پیاده می‌کردند، و آن را نه در کتابها و گفتارها، بلکه به صورت زندهٔ پویائی، به اطراف و اکناف زمین می‌رساندند.

ما در این سوره ـ و در سراسر این جزء ـ بخشی از آن تلاشها و کوششهای بزرگ، و همچنین گوشه‌ای از آن شیوهٔ سترگ قرآنی در کار ساخت و ساز آن دلها و درونها، و در امر چاره‌سازی رخدادها و عادتها و کششها و جوششها، مشاهده می‌نمائیم. همچنین بخشی از مبارزهٔ طولانی موجود در میان اسلام و میان دشمنان گوناگون آن از قبیل مشرکان و یهودیان و منافقان را مشاهده می‌کنیم.

در این سوره به گونهٔ ویژه‌ای تصویر الهامگرانه‌ای از عنایت و رعایت خدا را می‌بینیم، عنایت و رعایتی که خدا به این جماعت نوخاسته و نوپا می‌نماید، بدان گاه که ایشان را با دیدبانی و پاسداری خود می‌سازد، و با برنامهٔ خود آنان را تربیت می‌کند و می‌پروراند، و عنایت و رعایت خویش را بدیشان اعلام و اعلان می‌نماید، و در درونشان اطّلاع زنده‌ای در بارهٔ شناخت یزدان سبحان پی‌ریزی می‌کند و سامان می‌دهد، و به دلهایشان می‌افکند که در ویژه‌ترین کارشان، و در کوچک‌ترین امورشان، و در نهانی‌ترین رازهایشان، خدا با ایشان است و حاضر و ناظر بر آنان است. ایشان را از مکر و کید و نیرنگ پیدا و ناپیدای دشمنانشان می‌پاید و حراست و پاسداری می‌نماید. آنان را در کنف حمایت و حفاظت خود می‌گیرد، و ایشان را در زیر پرچم خود و سایهٔ لطفش گرد می‌آورد. بدیشان اشعار می‌دارد که اخلاق و آداب و عادات ایشان را تربیت می‌کند، تربیتی که لائق و سزاوار جماعت و گروهی است که خود را به کنف حمایت و تحت عنایت خدا می‌کشاند، و خویشتن را به خدا نسبت می‌دهد، و حزب او را تشکیل می‌دهد، و پرچم او را بلند می‌کند و برمی‌افرازد تا در سراسر زمین با به اهتزاز درآوردن آن شناخته شود.

بدین خاطر این سوره با تصویر شگفتی از تصویرهای این دورهٔ بی‌نظیر و شگفت در تاریخ بشریّت، آغاز می‌گردد. دورهٔ پیوند آسمان با زمین به شکل مستقیم و محسوسی که آسمان در زندگی روزانهٔ گروهی از مردمان شرکت می‌کند، شرکتی پدیدار و آشکار:

﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللهِ، وَ اللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است. (مجادله/۱)

می‌بینیم که آسمان در کار و بار روزانهٔ خانوادهٔ فقیر و کوچک و به گرداب غم درافتاده‌ای دخالت می‌کند تا داوری خدا را در بارهٔ قضیّهٔ آنان بیان دارد. یزدان سبحان گفتار زنی را شنیده است که با پیغمبر خدا در بارهٔ آن قضیّه گفتگو می‌کرده است، در حالی که عائشه که بدان زن نزدیک بوده است کمی مانده است که آن را نشنود!.. این تصویری است که دل را از حضور خدا و نزدیکی و عنایت و رعایت او لبریز می‌کند.

به دنبال این تصویر، در روند این سوره تأکید اکیدی می‌آید و اعلان می‌دارد کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌رزمند ـ همان کسانی که دشمنان گروه مسلمانانی هستند که در کنف حمایت و رعایت خدا می‌باشند ـ سرکوبی و شکست در زمین، و عذاب و عقاب خوارکننده و رسواکننده در آخرت، بر ایشان نوشته شده است و مقرّر گردیده است. آنان گرفتار می‌گردند در

برابر کارهائی که کرده‌اند، کارهائی که خدا آنـها را بـه حساب آورده است و بر آنان نوشته است، در حالی که خودشان آن کارها را فراموش کـرده‌انـد، کـارهائی کـه خودشان انجام داده‌اند!

﴿ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است. (مجادله/۶)

آن گاه تأکیدی و تذکّری در بارهٔ حضور یزدان سبحان در وقت هر راز و نیازی و پـچ‌پچ و نـجوائـی در هـر خلوتکده‌ای و جائی درمی‌رسد. کسانی که بدان راز و نیاز و پچ‌پچ و نجوا می‌پردازنـد گـمان مـی‌برند تـنها خودشان از چیزهائی که به یکدیگر می‌گویند آگاهند و بس. ولی خدا با ایشان است هر کجا که باشند:

﴿ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چـیزی بـاخبر و آگـاه است. (مجادله/۷)

این هم تصویری است که دل را از وجود و حضور خدا در همه جا، و از نظارت و اطّلاع او از همهٔ کارها، لبریز می‌گرداند.

این تأکید، دیباچهٔ تهدید کردن و بیم دادن کسانی است که در نهانگاه‌ها و خلوتکده‌های خود به راز و نـیاز و پچ‌پچ و نجوا می‌پردازند و می‌اندیشند که چگونه بـه نیرنگ بپردازند و مسلمانان را ریشه‌کن کنند و کارشان را یکسره سازند. چگونه دلهای مسلمانان را از غـم و اندوه و دغدغه پر گردانند. تهدید می‌گردند و بیم داده می‌شوند که کار و بارشان پیدا و هویدا است، و چشم خدا ایشان را می‌پاید، و راز و نیاز و پچ‌پچ و نـجوای گناه‌آلود و کینهٔ‌توزانـه و نـافرمانی ایشـان از پـیغمبر نوشته می‌شود و ضبط و ثبت می‌گردد، و خدا ایشان را در برابر آنها مؤاخذه می‌کند و گرفتارشان مـی‌سازد و عـذابشـان مـی‌دهد. هـمچنین بـه مسـلمانان دسـتور می‌فرماید که از پچ‌پچ کردن و در گوشی صحبت کردن ناروا بپرهیزند و جز بـرای نـیکی و خـوبی و تـقوا و پرهیزگاری، پچ‌پچ و در گوشی صحبت نکنند. در ایـن زمینه خودشان را تربیت و پرورده کنند، و خویشتن را در این خصوص آراسته و پیراسته گردانند.

سپس قرآن به تربیت این افراد مـؤمن ادامـه مـی‌دهد. ایشان را به بزرگواری و فرمانبرداری در مجلس پیغمبر خدا ﷺ و در مجالس علم و ذکـر دعـوت مـی‌کند. همچنین ایشان را به ادب داشتن در پرسش و سخن با پیغمبر ﷺ فرامی‌خواند، و از آنان می‌خواهد در این کار جدّی باشند و وقار و احترام را مراعات نمایند.

بعد از این، بقیّهٔ این سوره به سخن از کسانی می‌پردازد که یهودیان را به دوستی می‌گیرند، و همراه ایشان بـه نیرنگبازی و توطئه می‌پردازند، و نیرنگبازی و توطئهٔ خود را با دروغگوئی و سوگند خوردن برای پـیغمبر و مؤمنان پنهان می‌سازند. ایشان را در آخرت به تصویر می‌کشد که دارند در آنجا نیز سوگند می‌خورند و دروغ می‌گویند. می‌خواهند با سوگند خوردن و دروغ گـفتن خویشتن را از رویاروئی با عذاب خدا به دور بدارند، همان‌گونه کـه در دنـیا بـا ایـن دو وسـیله خـود را از رویاروئی با خشم پیغمبر خدا و خشم مؤمنان بـه دور می‌داشتند! تأکید می‌شود کسانی که با خدا و پیغمبرش مبارزه می‌کنند و می‌رزمند، اعلام می‌گردد که از زمرهٔ خواران و زیانباران هستند. همچنین اعلام می‌شود کـه خدا و پیغمبرانش چیره می‌گردند. این کار برای خـوار داشتن و ناچیز انگاشتن کارشان است، کاری که برخی از منتسبان به اسلام، و برخی از مسلمانان آن را بزرگ و سترگ می‌شمردند. بدین خاطر با ایشـان مـودّت و دوستی خود را حفظ می‌کردند. نمی‌دانسـتند کـه بـاید صف اسلامی از صفهای دیگر جدا شود، و زیر پرچـم خدای یگانه رفت و بس، و با داشتن رعایت و عنایت یزدان باید خود را بزرگ دید و چیره شمرد، و اطمینان داشت که خدا چنین گروهی را شبانه‌روز می‌پاید و از ایشان مراقـبت مـی‌نماید و آنـان را تـحت نـظارت و حفاظت خود می‌گیرد و می‌پاید، و ایشان را برای ادای نقش جهانی و معیّن و مقرّرشان آماده می‌سازد.

در پایان این سوره تصویر درخشانی از حزب الله جلوه‌گر می‌آید، تصویری که همان پیشتازانِ پیشگام مهاجران و انصار آن را عملاً نشان می‌دادند، و این آیهٔ بزرگوار نیز بدان اشارت دارد تا این که آنان که هنوز در راه هستند خود را در آن تصویر قرار دهند و آن را مشتمل بر خود گردانند!

﴿ لاٰ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّاللهَ وَ رَسُولَهُ . . . ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند......

تا آخر آیه . . . همان‌گونه که در سرآغاز این مقدّمه آمده است.

﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجٰادِلُکَ فِي زَوْجِهٰا وَ تَشْتَکِي إِلَى اللهِ، وَ اللهُ یَسْمَعُ تَحٰاوُرَکُمٰا، إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ. الَّذِینَ یُظٰاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسٰائِهِمْ مٰا هُنَّ أُمَّهٰاتِهِمْ، إِنْ أُمَّهٰاتُهُمْ إِلاَّ اللاّٰئِي وَلَدْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً، وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. وَ الَّذِینَ یُظٰاهِرُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمٰا قٰالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمٰاسّٰا، ذٰلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ، وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ. فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیٰامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمٰاسّٰا، فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعٰامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً، ذٰلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ. وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ، وَ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است. کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید). آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار با گذشت و آمرزگار است (و اگر مسلمانی پیش از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده باشد، خداوند او را می‌بخشد). کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، باید بنده‌ای را آزاد کنند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی و آمیزش انجام دهند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. اگر هم کسی بنده‌ای را نیابد و توانائی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آن که شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد. این (قانونگذاری) بدان خاطر است که به گونهٔ لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید (و برابر دستور اسلام، نه جاهلیّت، زندگی را بسر برید). اینها قوانین و مقرّرات خدا است (و آنها را مراعات دارید. هرکه آنها را مراعات نکند و ناچیز انگارد، به سوی کفر رهسپار است) و کافران عذاب دردناکی دارند.

در زمان جاهلیّت، مرد چه‌بسا به سبب کاری بر زنش خشمگین می‌گردید و می‌گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی!.. بدین وسیله همسرش بر او حرام می‌گردید. ولی آن زن طلاق داده نمی‌شد و آزاد نمی‌گردید، و به همین صورت می‌ماند. او نه برای شوهر حلال بود تا روابط زناشوئی میانشان برقرار گردد، و نه مطلّقه بشمار می‌آمد تا زن بتواند راه دیگری برای خود بیابد. این گوشه‌ای از درد و رنجی بود که زن در دورهٔ جاهلی با آن رویاروی می‌گردید.

هنگامی که اسلام بر سر کار آمد، حادثه‌ای روی داد که این آیات بدان اشاره می‌کند. هنوز حکم ظهار مقرّر نشده بود. امام احمد فرموده است: سعد پسر ابراهیم و یعقوب برایمان روایت کرده‌اند و گفته‌اند: ابی، محمد پسر اسحاق، معمر پسر عبدالله پسر حنظله، از یوسف

پسر عبدالله پسر سلام، و او از خویله[1] دختر ثعلبه، برایمان نقل نموده است که گفته است: به خدا سوگند در بارۀ من و اوس پسر صامت یزدان سبحان سرآغاز سورۀ مجادله را نازل فرموده است. او گفته است: من همسر اوس پسر صامت بودم. پیرمرد کهنسالی بود. اخلاق او بد شده بود. روزی به پیش من آمد. در بارۀ چیزی با او به گفتگو پرداختم. او خشمگین شد و گفت: تو برای من مثل پشت مادرم هستی. سپس بیرون رفت. مدّتی در مجلس قوم خود نشست، و آن گاه باز آمد. ناگهان دیدم که می‌خواست از من کام بگیرد و به من دسترسی پیدا بکند. گفتم: هرگز! هرگز! به من دست نخواهی یافت به خدائی سوگند که جان خویله در دست او است، در حالی که تو گفتی آنچه که گفتی. تا خدا و فرستاده‌اش در بارۀ من و تو داوری نکنند. شوهرم به سوی من پرید. من سرباز زدم و بر او چیره شدم، بدان شیوه‌ای که زنی می‌تواند بر پیرمرد ضعیفی چیره گردد. او را از خود دور انداختم. سپس از خانه بیرون آمدم، و از یکی از دوستانم جامه‌هائی را به امانت گرفتم. بیرون رفتم و به سوی پیغمبر خدا ﷺ حرکت کردم. به خدمتشان رسیدم، و در حضورشان نشستم، و برایشان آنچه بر سرم آمده بود بیان داشتم. از بدرفتاری و اخلاق زشت شوهرم به شکوه پرداختم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(یا خُوَیْلَةُ ابْنُ عَمِّکِ شَیْخٌ کَبِیرٌ فَاتَّقِی اللهَ فِیهِ).

«ای خویله، پسر عمویت پیرمرد کهنسالی است. در بارۀ او از خدا بترس».

خویله گفته است: به خدا هنوز از جای خود برنخاسته بودم و حرکت ننموده بودم که قرآن دربارۀ من نازل گردید. حالتی پیغمبر خدا را فراگرفت که به هنگام آمدن وحی او را دربر می‌گرفت. از آن حال و احوال بیرون آمد و به من فرمود:

(یا خُوَیْلَةُ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ فِیکِ وَ فِی صاحِبِکِ قُرْآناً).

«ای خویله، خداوند دربارۀ تو و در بارۀ همدم تو (آیاتی از) قرآن را نازل فرموده است».

سپس برایم خواند:

﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللهِ، وَ اللهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارۀ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند، و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، چرا که خدا شنوا و بینا است.

تا این فرمودۀ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ ﴾.

و کافران عذاب دردناکی دارند.

خویله گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به من فرمود:

(مُرِیهِ فَلْیُعْتِقْ رَقَبَةً).

«بدو دستور بده برده‌ای را آزاد نماید».

خویله گفته است: بدو عرض کردم، او توانائی آزاد کردن برده‌ای را ندارد.

فرمود:

(فَلْیَصُمْ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ).

«پس دو ماه پشت سر هم روزه بگیرد».

خویله گفته است: گفتم به خدا سوگند او پیرمردی است که توانائی روزه گرفتن را ندارد. فرمود:

(فَلْیُطْعِمْ سِتِّینَ مِسْکِیناً وَسْقاً مِنْ تَمْرٍ).

«پس وسقی از خرما را به شصت نفر فقیر بدهد».[2]

خویله گفته است: گفتم به خدا سوگند ای پیغمبر خدا این مقدار را ندارد. پس پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَإِنّا سَنُعِینُهُ بِعَرَقٍ مِنْ تَمْرٍ).[3]

«ما با زنبیلی از خرما بدو کمک خواهیم کرد».

خویله گفته است: پس گفتم، ای فرستادۀ خدا من هم با زنبیل دیگری از خرما بدو کمک خواهم کرد. فرمود:

(قَدْ أَصَبْتِ وَ أَحْسَنْتِ فَاذْهَبِی فَتَصَدَّقِی بِهِ عَنْهُ، ثُمَّ

۱- نام این زن را خوله نیز ذکر کرده‌اند. (مترجم)

۲- «وَسْق» شصت صاع است. برابر ۳۲۰ رطل حجازی، و ۴۸۰ رطل بغدادی... رطل بغدادی ۸۴ مثقال، و رطل حجازی ۹۱ مثقال است. (نگا: النهایة، و فرهنگ معین). (مترجم)

۳- «عَرَق»: ۶۰ صاع است.

اَسْتَوْصِي بِابْنِ عَمِّکِ خَيْراً).
«به حقّ رسیدی و نیکو گفتی. برو خرماها را از جانب او ببخش. گذشته از این راجع به پسرعمویت به خیر و خوبی سفارش کن».
خویله گفته است: من چنین کردم.(۱)
این شأن و حالی بود که یزدان سبحان در آن گفتگوئی را شنید که میان پیغمبر خدا ﷺ و زنی درگرفته بود که به خدمت او آمده بود و به جدال و ستیز راجع به شوهرش پرداخته بود. در بارهٔ این شأن و حال ایزد ذو الجلال از فراز هفت آسمان حکم خود را نازل فرموده است، تا بدین زن حقّ خود را بدهد، و دل او را و دل شوهرش را آسوده بسازد، و برای مسلمانان در مثل همچون مشکل روزانهٔ خانوادگی راهی را ترسیم کند و پیش پایشان بگذارد!
این شأن و حالی است که سوره‌ای از سوره‌های قرآن با آن می‌آغازد: کتاب جاویدان یزدان، کتابی که هر کلمه‌ای از کلمات آن با جنبه‌ای از جنبه‌های هستی هماهنگ و همآوا می‌گردد، کلماتی که از جهان والا و بالای فرشتگان نازل می‌شود. این سوره با همچون اعلان و اعلامی می‌آغازد:
﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ ٱلَّتِي تُجَادِلُکَ فِي زَوْجِهَا ... ﴾.
خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند....
ناگهان یزدان سبحان بر این شأن و حال خصوصی زنی از عامّهٔ مسلمانان حضور پیدا می‌کند، و اداره کردن ملکوت آسمانها و زمین او را از شنیدن سخن این شأن و حال غافل نمی‌گرداند، و کاری از کارهای آسمان و زمین او را از صدور فرمان در بارهٔ آن به خود مشغول نمی‌دارد!
این کار شگفتی است . . . این کار شگفتی است که همچون واقعهٔ شگفتی رخ دهد، و گروهی از مردمان احساس کنند و بدانند که خدا این چنین با ایشان است، و بر کارهایشان حاضر و ناظر است، کارهای کوچک و بزرگشان. به مشکلات روزانهٔ آنان توجّه می‌کند، و به بحرانهای عادی و مشکلات معمولی ایشان پاسخ می‌گوید . . . در حالی که او خدا است . . . بزرگ و سترگ است . . . چیرهٔ والامقامی است که ملک و مملکت آسمانها و زمین از آن او است، و او بی‌نیاز و ستوده است.
عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ می‌گوید: حمد و سپاس خداوندی را سزا است که گوش او همهٔ صداها را می‌شنود. خولهٔ ستیزه‌گر به پیش پیغمبر ﷺ آمد. در گوشه‌ای از همین خانه بود. نمی‌شنیدم چه می‌گوید. خداوند بزرگوار نازل فرمود:
﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ ٱلَّتِي تُجَادِلُکَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَکِي إِلَى اللهِ ... ﴾.
خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد ....
در روایت خوله ـ یا خُوَیْله با صیغهٔ مصغّر، و به معنی راهنما و رهنمون ـ در بارهٔ این حادثه، و عملکرد خوله در آن، و رفتن او به پیش پیغمبر ﷺ و مجادلهٔ او با پیغمبر، و نزول حکم در قرآن . . . در همهٔ اینها تصویری از زندگی این جماعت بی‌نظیر در این برههٔ شگفت از زمان است. این جماعت همچون ارتباط مستقیم و بدون واسطه‌ای را احساس می‌کند. چشم به راه رهنمود و رهنمون آسمان در بارهٔ هر کاری از کارهای خودشان می‌گردد. امیدوار است آسمان این انتظار را بپذیرد، انتظاری که همهٔ آنان را اهل و عیال خدا می‌سازد، اهل و عیالی که خدا ایشان را می‌پاید و آنان هم بسان کودک کوچکی که به پدر و نگاهدار خود چشم انتظار می‌دوزد، و مواظبت پدر و نگاهدارش را می‌طلبد به خدا چشم انتظار می‌دوزند و مواظبت او را می‌طلبند و می‌پایند.
ما به روایت این حادثهٔ مذکور در نصّ قرآن می‌نگریم. عناصر تأثیر و الهام و پرورش و رهنمود و رهنمون را

۱- ابوداوود در کتاب سنن خود، در بخش طلاق آن را از دو طریق از محمّد پسر اسحاق پسر یسار روایت کرده است.

می‌یابیم که پهلو به پهلو و دوش به دوشِ حکم حرکت می‌کند، و در لابلای این حکم قرار می‌گیرد، و به دنبال آن راه می‌افتد و پیرو آن می‌گردد، هم بدان گونه که شیوۀ این قرآن یگانه و بی‌نظیر است:

﴿ قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَ تَشْتَكِي إِلَى اللهِ، وَ اللهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا، إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾.

خداوند گفتار آن زنی را می‌پذیرد که در بارۀ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود. چرا که خدا شنوا و بینا است.

این سرآغازی است که دارای آهنگ شگفتی است . . . شما فقط دو نفر نبوده‌اید و بس. بلکه خدا با شما بوده است. به شما گوش فرامی‌داشته است و سخنانتان را می‌شنیده است. سخن زنی را می‌شنیده است که با تو در بارۀ شوهرش به بحث و گفتگو می‌پرداخته‌است و به خدا شکایت می‌برده است. خدا از همۀ داستان آگاه بوده است. گفتگویتان را می‌شنیده است و از همه چیز موجود در آن باخبر بوده است. زیرا خدا شنوا و بینا است. می‌شنود و می‌بیند. این کار خدا و این تصویری از کار خدا است در حادثه‌ای که خدا سومین نفر شما بوده است . . .

همۀ اینها آهنگها و پسوده‌هائی است که دلها را به تکان می‌اندازند . . .

آن‌گاه روند قرآنی اصل قضیّه، و حقیقت وضع و حال موجود در آن را بیان می‌دارد:

﴿ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ. إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ. وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً، وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴾.

کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید)، آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند. (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است (و اگر مسلمانی پیش از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده باشد، خداوند او را می‌بخشد).

این سخن مسأله را از بنیاد چاره‌جوئی می‌کند. این ظِهار بر اصل و اساسی استوار نیست. همسر، مادر نیست تا بسان مادر حرام بشود. مادرِ شوهر کسی است که او را زائیده باشد. غیر ممکن است که همسر با سخنی که گفته می‌شود مادر گردد. این سخن، گفتۀ زشتی است و واقعیّت آن را ناپسند و نادرست می‌داند. سخن دروغینی است که حق و حقیقت آن را زشت و پلشت و ناروا و نادرست می‌شمارد. کارها در زندگی باید روشن و آشکار و مشخّص و معیّن بر پایۀ حقیقت و واقعیّت استوار و پایدار شوند، و این چنین به هم نیامیزند و آمیختۀ همدیگر نگردند، و پریشان و نابسامان نباشند . . .

﴿ وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴾.

خداوند بسیار باگذشت و آمرزگار است.

از چیزی که از این کارها تا به حال شده است و گذشته است، گذشت و صرف نظر می‌فرماید.

بعد از بیان اصل قضیّه بدین شکل و شیوۀ مشخّص و معیّن و روشن و آشکار، در بارۀ این موضوع، حکم قضائی و راهکار دادگسترانه، صادر می‌گردد:

﴿ وَ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا. ذٰلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ، وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند، باید بنده‌ای را آزاد کنند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی و آمیزش انجام دهند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید.

خداوند آزاد کردن برده را کفّارۀ کارهای گوناگونی کرده است. آزاد کردن برده وسیله‌ای از وسائل آزاد کردن

بردگان است، بردگانی که قانون و نظام جنگها بردگی آنان را پدید آورده است. بردگی با وسائل مختلف و از راههای گوناگون به پایان می‌آید. این هم وسیله‌ای از وسائل و راهی از راههای پایان دادن آن است. اقوال زیادی در بارهٔ مفهوم این بخش از آیه وجود دارد:

﴿ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمٰا قٰالُوا ﴾.

سپس از آنچه گفته‌اند پشیمان می‌شوند.

ما از میان آنها این سخن را برمی‌گزینیم که می‌گوید: آنان به نزدیکی زناشوئی و آمیزشی برمی‌گردند که آن را با ظِهار بر خود حرام کرده بودند. این برداشت با روند قرآنی سازش بیشتری دارد. لازم است پیش از آن که نزدیکی زناشوئی و آمیزش صورت بگیرد، برده‌ای آزاد بشود ... آن گاه این پیرو درمی‌رسد:

﴿ ذٰلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ ﴾.

این درس و پندی است که به شما داده می‌شود.

کفّارهٔ ظِهار، تذکّردهنده و پند دهنده است. تذکّر می‌دهد و رهنمود می‌کند که نباید دیگر باره به ظِهار برگشت، ظِهاری که بر حقّ و حقیقت استوار و پایدار نیست، و در راه خوب و پسندیده‌ای به پیش نمی‌رود.

﴿ وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ﴾.

و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید.

خدا از حقیقت ظِهار آگاه است، و از وقوع آن باخبر است، و می‌داند نیّت و قصد شما در آن چیست و چگونه است.

این پیرو پیش از بیان کامل حکم ظهار ذکر می‌شود برای بیدار ساختن دلها، و پرورش درونها، و توجّه دادن به این که خدا حاضر و ناظر بر انجام کار است، و از ظاهر و باطن و پیدا و ناپیدای کار علم و آگاهی دارد ...

آن گاه توضیح حکم ظهار را پی می‌گیرد:

﴿ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتٰابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمٰاسّٰا. فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعٰامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً ﴾.

اگر هم بنده‌ای را نیابد و توانائی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی روزه بگیرد، پیش از آن که شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر هم نتوانست باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد.

سپس این پیرو برای بازگوئی و راهنمائی می‌آید:

﴿ ذٰلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ ﴾.

این (قانونگذاری) بدان خاطر است که به گونهٔ لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید (و برابر دستور اسلام، نه جاهلیّت، زندگی را بسر برید).

آنان که به خدا و پیغمبرش ایمان داشتند ... ولیکن این بیان، و این کفّاره‌ها و آنچه در کفّاره‌ها نهان است که پیوند احوال و اوضاعشان با فرمان یزدان و قضا و قدر او است، برای این است که ایمان واقعی را تحقّق بخشد، و زندگی را با ایمان پیوند دهد، و ایمان را با زندگی مرتبط سازد، و برای ایمان سلطهٔ آشکار و نموداری در واقعیّت زندگی پدیدار گرداند.

﴿ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ ﴾.

و اینها قوانین و مقرّرات خدا است (و آنها را مراعات دارید).

اینها قوانین و مقرّرات خدا است، آنها را پدیدار و نمودار و برقرار و استوار کرده‌است تا مردمان در کنار آنها بایستند و آنها را مراعات نمایند، و از حدود و ثغور آنها تجاوز ننمایند ... خدا بر کسی خشم می‌گیرد که آنها را مراعات ندارد، و در کنار آنها نایستد، و در پاسداری از آنها نکوشد:

﴿ وَ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ ﴾.

(هرکه آنها را مراعات نکند و ناچیز انگارد، به سوی کفر رهسپار است) و کافران عذاب دردناکی دارند.

کافران عذاب دردناکی دارند چون از حدود قوانین خدا درمی‌گذرند، و با قوانین خدا مبارزه می‌کنند، و بسان مؤمنان قوانین خدا را پاس نمی‌دارند و بدانها عمل نمی‌کنند ...



این عبارت واپسین:

﴿ وَ لِلْکٰافِرِینَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ ﴾.

و کافران عذاب دردناکی دارند.

با پایان آیهٔ پیشین مناسبت دارد. در عین حال میان آیهٔ

پیش از خود و میان آیهٔ بعد از خود پل ارتباطی است، و از کسانی سخن می‌گوید که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌ورزند. این هم شیوهٔ قرآن است که از سخنی به سخن دیگری می‌رود و در زنجیرهٔ شگفتی از سخن شاخ به شاخ می‌شود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللهُ وَ نَسُوهُ، وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، خوار و ذلیل می‌شوند، همان‌گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند. ما آیات روشن و دلائل متقنی را فروفرستادیم (که دالّ بر حقّ و حقیقت، و واقعیّت و حقّانیّت اسلام هستند. کسانی که بدانها ایمان نیاورند کافرند) و کافران عذاب خوارکننده‌ای دارند. روزی خدا همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. کارهائی که ایشان آنها را فراموش کرده‌اند، ولی خداوند آنها را شمارش کرده است (و به حساب آنان گرفته است). خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

بند نخستین این سوره تصویری از تصویرهای رعایت و عنایت یزدان در حقّ گروه مسلمانان بود. این دومین بند تصویری از تصویرهای جنگ یزدان با گروه دیگری و تاخت بردن بر ایشان است. آن گروهی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌ورزند و مبارزه می‌کنند. یعنی آن گروهی که در سوی دیگری در رویاروئی با خدا و پیغمبرش موضعگیری می‌نمایند و به عداوت می‌نشینند! بیان «يُحَادُّونَ» یعنی دشمنی می‌کنند، به مناسبت ذکر «حُدُودُ اللهِ» یعنی قوانین و مقرّرات خدا، پیش از این آیه است. زیرا اینان در حدّ و مرزی نمی‌ایستند که حدّ و مرز خدا و پیغمبرش است. بلکه در حدّ و مرز دیگری می‌ایستند که مقابل حدّ و مرز خدا و پیغمبرش است! این هم تمثیلی از دو دستهٔ دشمن یکدیگر و مشغول پیکار با همدیگر است. این تمثیل برای رسوا کردن کار کافران و مشرکان و زشت نشان دادن موضعگیریشان است. چه بد است موضعگیری آفریدگانی که در آن آفریدگار و روزدهندهٔ خود را به مبارزه می‌طلبند، و در سوئی می‌ایستند که رویاروی سوی آفریدگار و روزی‌دهندهٔ ایشان است!

﴿ كُبِتُوا كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾.

خوار و ذلیل می‌شوند، همان‌گونه که پیش از ایشان پیشینیان خوار و ذلیل شدند.

ارجح اقوال این است که این بخش از آیه دعا است، و نفرین ایشان را در بر دارد. دعا و نفرینی که از سوی خداوند سبحان باشد حکم است و اجراء می‌شود. چه خدا اراده می‌کند و می‌خواهد، و آنچه اراده بکند و بخواهد جدّی و قطعی انجام می‌دهد. «كَبْت» شکست و خواری است. مراد از کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند اشخاصی است که در گذشته‌ها بوده‌اند، و یا اقوامی است که با دست مسلمانان سرکوب گردیده‌اند و شکست داده شده‌اند در برخی از پیکارهائی که پیش از نزول این آیه درگرفته است، همان گونه که برای مثال در جنگ بدر اتّفاق افتاده است.

﴿ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ﴾.

ما آیات روشن و دلائل متقنی را فروفرستادیم (که دالّ بر حقّ و حقیقت، و واقعیّت و حقّانیّت اسلام هستند).

این عبارت قرار گرفته است در میان سرنوشتی که دشمنان خدا و پیغمبرش در دنیا دارند، و میان سرنوشتی که آنان در آخرت خواهند داشت . . . تا بیان شود که این سرنوشت و آن سرنوشت با همین آیه‌های روشن و روشنگر تعیین و تبیین می‌گردد، و همین آیات عهده‌دار بیان آنها می‌شود.

آن گاه سرنوشت آخرت ایشان را بیان می‌دارد همراه با پیرو الهامگرانهٔ بیدارکننده‌ای که دلها و درونها را پرورش می‌دهد:

﴿ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً، فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا. أَحْصَاهُ اللهُ وَ نَسُوهُ. وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

کافران عذاب خوارکننده‌ای دارند. روزی خدا همگان را زنده می‌گرداند و آنان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. کارهائی که ایشان آنها را فراموش کرده‌اند، ولی خداوند آنها را شمارش کرده است (و به حساب آنان گرفته است). خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

خوار داشتن و زبون کردن سزا و جزای خودستائی و خودبزرگ‌بینی است. خوار داشتن و زبون کردن در روزی که یزدان جهان همگان را زنده می‌گرداند. خوار داشتن و زبون کردن در حضور همهٔ گروه‌ها و دسته‌ها است. این هم عذابی است که بر اساس حقّ انجام می‌پذیرد و بیانگر کارهائی است که کرده‌اند. اگر آنان کارهای خود را فراموش کرده‌اند خداوند آنها را برشمرده است و سرشماری کرده است با علم و دانشی که چیزی از آن بیرون نمی‌افتد و به در نمی‌رود، و پنهان و نهانی از آن پوشیده و نهفته نمی‌گردد:

﴿ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

تصویر رعایت و عنایت، با تصویر جنگ و سرکوبی، در علم و دانش و اطّلاع و آگاهی خدا، و در حاضر و ناظر بودن خدا، به هم می‌رسد. خدا برای کمک نمودن و محافظت کردن حاضر است، و خدا در جنگیدن و شکست دادن و سرکوب نمودن شرکت دارد. از این رو مؤمنان باید به سبب حضور و شرکت خدا اطمینان خاطر و آرامش درون داشته باشند، و کافران باید به سبب حضور و شرکت خدا بترسند و بهراسند!

❁

روند قرآنی از دنبال کردن این حقیقت بس می‌کند:

﴿ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

خدا حاضر و ناظر بر هر چیزی است.

و به ترسیم تصویر زنده‌ای از این حضور و شرکت می‌پردازد، تصویر زنده‌ای که تارهای دلها را می‌پاید و لمس می‌نماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ؛ مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ، وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ، وَ لاٰ أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ، أَيْنَ مٰا كٰانُوا، ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمٰا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

مگر ندیده‌ای که خداوند می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که خدا با ایشان است در هر کجا که باشند (و رازشان را می‌داند). بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است.

این آیه می‌آغازد با بیان علم و دانش خدا، علم و دانشی که به طور مطلق فراگیرندهٔ هر آن چیزی است که در آسمانها و در زمین است. این آیه دل را رها و آزاد می‌سازد تا با علم و دانش خدا که محیط بر هر چیزی است که در گسترهٔ فراخ و گشاد جهان هستی است، کوچک یا بزرگ، و پنهان یا آشکار، و معلوم یا مجهول باشد، در کرانه‌های آسمانها و در نواحی زمین بگردد و به چرخش و گردش بپردازد . . .

سپس از این کرانه و از آن نواحی، اندک اندک پائین می‌آید، و سینه‌خیز می‌رود و نزدیک و نزدیک می‌شود تا خود مخاطبان را می‌پاید و دلهایشان را لمس می‌نماید، با تصویری از آن علم و دانش خدایانه‌ای که دلها را به تکان و لرزه می‌اندازد:

﴿ مٰا يَكُونُ مِنْ نَجْوىٰ ثَلاٰثَةٍ إِلاّٰ هُوَ رٰابِعُهُمْ، وَ لاٰ خَمْسَةٍ إِلاّٰ هُوَ سٰادِسُهُمْ، وَ لاٰ أَدْنىٰ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْثَرَ إِلاّٰ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَمٰا كٰانُوا ﴾.

هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگوئی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است، و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر این که خدا با ایشان است در هر کجا که باشند.

هرچند خود این امر حقیقت دارد، ولی در تصویر واژگانی سخت مؤثّری جلوه‌گر می‌آید، تصویری که دلها را لرزان و هراسان می‌گرداند. دلها را بر آن می‌دارد که گاهی بلرزند و بهراسند، و گاهی انس و الفت بگیرند، بدان خاطر که در محضر خداوند بزرگواری هستند که می‌توان با او انس گرفت و در حضورش آرمید. در هر کجا که سه نفر با یکدیگر خلوت کنند، توجّه دارند و می‌دانند که خدا چهارمین ایشان است. و هر کجا پنج نفر با یکدیگر خلوت کنند، توجّه دارند و می‌دانند که خدا ششمین آنان است، و هرکجا دو نفر با همدیگر به خلوت بنشینند و با یکدیگر به راز و نیاز بپردازند، خدا آنجا است! و هر کجا بیشتر از این هم باشند خدا آنجا حاضر و ناظر است!

این حالتی است که هیچ دلی در برابرش تاب مقاومت ندارد، و نمی‌تواند با این حالت روبرو گردد مگر این که به لرزه درمی‌آید و به تپش و تکان درمی‌افتد . . . بلی که این محضر، محضر انس و الفت است . . . ولیکن آخر بزرگ و خوفناک نیز هست. مگر نه این است که محضر خدا است؟!

﴿ هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَـمَا كَانُوا ﴾.

خدا با ایشان است در هر کجا که باشند.

﴿ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴾.

بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازد.

این هم پسودهٔ دیگری است، پسوده‌ای که به لرزه می‌اندازد و به تکان درمی‌آورد . . . خودِ حضور خدا و شنیدن او، امر شگفتی و شگرفی است. وقتی که این حضور و شنیدن به دنبالش حساب و کتاب و عذاب و عقاب باشد، چه اندازه شگفت و شگرف خواهد بود؟ گذشته از این، آنچه را که راز و نیازگویان پنهانی به یکدیگر می‌گویند و آن را در خلوت دور از دیگران می‌گویند تا نهانش بدارند، روز قیامت در پیشگاه همگان برملا می‌شود و آشکار می‌گردد، و خدا همگان را در جهان فرشتگان در آن روزی که روز همایش مردمان است از آن باخبر می‌سازد، همچون چیزی چه اندازه شگفت و شگرف است؟!

﴿ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

قطعاً خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است.

بدین منوال و بر این روال حقیقت علم و دانش الهی در دلها استقرار می‌پذیرد، و با شیوه‌های گوناگون عرضه کردن آن هم در یک آیه بر دلها می‌نشیند، شیوه‌هائی که این حقیقت را در دل آدمیزاد ژرفا می‌بخشد، در آن حال که از راه‌های مختلف و به شیوه‌های گوناگون به دلها می‌خزد و بدانها فرومی‌رود!

❁

این بیان ژرفِ حقیقتِ حضور داشتن و ناظر بودن خدا، بدین شکل مؤثّر و هراس‌انگیز، تهدید کردن منافقان و بیم دادن ایشان را زمینه‌سازی می‌کند، آن کسانی که با همدیگر به خلوت می‌نشستند و راز و نیاز می‌کردند و بر ضدّ پیغمبر  و بر ضدّ مسلمانانی که در مدینه بودند، توطئه‌ها می‌چیدند و نقشه‌ها می‌کشیدند. گذشته از این زمینه‌سازی، از موضعگیری شکّ‌برانگیز ایشان شگفت می‌شود:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ النَّجْوَىٰ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَ يَتَنَاجَوْنَ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ، وَ إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ، وَ يَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ: لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ! حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

آیا ندیده‌ای کسانی را که از نجوا نهی شده‌اند، ولی آنان به سوی چیزی برمی‌گردند که از آن نهی گشته‌اند، و برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر، با همدیگر به نجوا می‌پردازند، و هنگامی که به پیش تو می‌آیند به گونه‌ای تو را سلام می‌گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است. در دل به خود می‌گویند: (اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان کیفر نمی‌دهد؟! دوزخ بسندهٔ ایشان است (و نیازی به مجازات دیگر نیست). داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند سوخت، و چه بد

سرانجامی و چه بد جایگاهی است!.

این آیه الهام‌بخش این واقعیّت است که طرح پیغمبر خدا ﷺ با منافقان در اوّل کار، عبارت بود از پند و اندرز دادنشان، و دعوت آنان به راستی و درستی و اخلاص و یکرنگی، و نهی کردن و بازداشتن ایشان از دسیسه‌بازیها و توطئه‌چینیهائی که به اتّفاق یهودیان و با الهام از آنان در مدینه می‌کردند و به راه می‌انداختند. منافقان گذشته از آن خودشان به اجرای طرح و نقشهٔ پلید خود می‌پرداختند و به نیرنگبازیها و دسیسه‌سازیهای نهانی خود فرومی‌رفتند، و به رایزنی زشتی و برنامه‌ریزی پلشتی برای نابودی گروه مسلمانان می‌پرداختند، و راه‌هائی در پیش می‌گرفتند و از وسیله‌هائی سود می‌جستند که در آنها و با آنها از اوامر پیغمبر ﷺ نافرمانی کنند، و کار را بر او و بر مسلمانان مخلص تباه گردانند.

همچنین این آیه بیانگر این واقعیّت است که برخی از آنان ساختار سلام کردن و درود گفتن را پیچ می‌دادند و آن را دارای معنی زشت نهانی می‌کردند:

﴿ وَ إِذٰا جٰاءُوکَ حَیَّوْکَ بِمٰا لَمْ یُحَیِّکَ بِهِ اللهُ ﴾.

و هنگامی که به پیش تو می‌آیند به گونه‌ای تو را سلام می‌گویند که خدا تو را بدان گونه سلام نگفته است.

مثلاً می‌گفتند: اَلسّٰامُ عَلَیْکُمْ. آنان چنین وانمود می‌کردند که می‌گویند: اَلسَّلاٰمُ عَلَیْکُم. معنی آن چنین بود: مرگتان باد! یا معنی آن این چنین بود: در دینتان ظلم و زور ببینید! و یا واژگان دیگری که ظاهر پاکی و خوش‌نمائی داشت، ولی باطن زشتی و پلشتی! آنان به خود می‌گفتند: اگر او واقعاً پیغمبر بود، خدا ما را در برابر این گونه سخنانمان عذاب و عقابمان می‌داد. یعنی در برابر چنین سلام و درودی، یا در مجالس و نشستهائی که داشتند و در آنها به راز و نیاز می‌پرداختند و دسیسه‌ها و دوز و کلکها سر هم می‌کردند و طرحها و نقشه‌ها می‌کشیدند.

از روند این سوره، از سرآغازش پیدا است که یزدان به پیغمبر ﷺ از آنچه به خود می‌گفته‌اند، و یا در مجالس و توطئه‌هایشان می‌گفته‌اند، اطّلاع داده است. در این سوره گذشت که یزدان سبحان اعلان و اعلام فرمود که سخن زن مجادله‌کننده را شنیده است، و این که هیچ سه نفری با یکدیگر به نجوا و راز و نیاز نمی‌پردازند مگر این که خدا چهارمین ایشان است . . . تا آخر . . . این می‌رساند که یزدان جهان پیغمبرش را باخبر کرده است از توطئه‌های آن چنان منافقانی، و خودش در مجالسشان حاضر و ناظر بوده است، و همچنین از آنچه به همدیگر می‌گفته‌اند و به دل خود راه می‌داده‌اند آگاهی داشته است.

سپس خداوند بزرگوار پاسخ ایشان را با این فرموده می‌دهد:

﴿ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصْلَوْنَهٰا فَبِئْسَ الْمَصِیرُ ﴾.

دوزخ بسندهٔ ایشان است (و نیازی به مجازات دیگر نیست). داخل آن خواهند شد و با آتش آن خواهند سوخت، و چه بد سرانجامی و چه بد جایگاهی است!.

پرده برداشتن از توطئه‌های نهانی، و افشای نجوا و راز و نیازشان، و رسوا کردن آنچه به خود می‌گفتند و به همدیگر پیام می‌دادند:

﴿ لَوْ لاٰ یُعَذِّبُنَا اللهُ بِمٰا نَقُولُ ﴾.

(اگر اعمال ما بد است و خدا می‌داند) پس چرا ما را به خاطر گفته‌هایمان کیفر نمی‌دهد؟.

اینها را می‌کردند و می‌گفتند، بعد از آن که از کردن و گفتن آنها نهی شده بودند . . . اینها همه این حقیقت را تصدیق و تطبیق می‌کند که علم و دانش خدا همهٔ چیزهائی را فراگرفته است و احاطه کرده است که در آسمانها و زمین است، و او در کنار هرگونه نجوا و راز و نیازی حاضر و ناظر است، و در میان هر جماعت و گروهی حضور دارد. گذشته از این به دلها و درونهای منافقان می‌افکند که کار و بارشان رسواگرانه است. همچنین به دلها و درونهای مؤمنان اطمینان و اعتماد و یقین می‌بخشد.



در اینجا به مؤمنان رو می‌کند و با این ندا با ایشان

سخن می‌گوید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ﴾.

ای مؤمنان!.

تا ایشان را از نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی بازدارد که منافقان می‌گفتند، نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی که گناه و تجاوز و نافرمانی از پیغمبر را در بر داشت. بدانان تذکّر می‌دهد که از خدا بترسند و تقوا داشته باشند. برایشان روشن می‌کند نجوا کردن و راز و نیاز گفتنی که بدین گونه باشد، الهام و پیام اهریمن است و می‌خواهد مسلمانان را غمگین سازد. پس چنین چیزی و چنین کاری سزاوار و شایان مؤمنان نیست:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلاٰ تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ، وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ، وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. إِنَّمَا النَّجْوىٰ مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ، وَ عَلَى اللهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که به نجوا پرداختید، برای انجام گناه و دشمنانگی و نافرمانی از پیغمبر به نجوا نپردازید، و بلکه در بارهٔ نیکی و پرهیزگاری نجوا کنید، و از خدائی بترسید که در پیشگاه او گرد آورده می‌شوید. نجوا تنها از ناحیهٔ اهریمن است و می‌خواهد مؤمنان را غمگین و اندوهناک سازد! امّا هیچ زیانی نمی‌تواند بدیشان برساند مگر این که اجازهٔ خدا در میان باشد. پس مؤمنان باید به خدا توکّل کنند و بس.

چنین به نظر می‌رسد برخی از مسلمانانی که دلها و درونهایشان هنوز با نظم و نظام اسلامی قالب نگرفته بود و آشنا نشده بود، وقتی که کارها سخت و مشکل می‌گردید، بدون حضور مقام رهبری گرد می‌آمدند و به نجوا و راز و نیاز می‌پرداختند و به رایزنی می‌نشستند. این هم کاری است که سرشت جماعت اسلامی، و روح سیستم اجتماعی اسلامی، آن را نمی‌پسندد. سرشت جامعهٔ اسلامی می‌طلبد که هر رأی و هر اندیشه و هر پیشنهادی پیش از هر چیز با مقام رهبری در میان نهاده شود، و همایشهای جانبی در میان گروه مسلمانان انجام نپذیرد. از دیگر سو چنین به نظر می‌رسد که در برخی از این همایشها چیزی مطرح می‌گردید و عنوان می‌شد که چه بسا به آشفتگی و ناآرامی سرمی‌کشید، و گاهی چیزی در میانشان گفته می‌شد و به چرخش و گردش درمی‌آمد که گروه مسلمانان را می‌آزرد و مایهٔ رنجش خاطر حاضران می‌گردید ـ هرچند هم قصد اذیّت و آزار در دلها و درونهای نجواکنندگان و راز و نیازگویان نمی‌بود ـ ولیکن خودِ مطرح کردن و عنوان نمودن مسائل جاری و اظهار آراء در بارهٔ آنها بدون اطّلاع و آگاهی کافی و احاطهٔ کامل بر موضوعات، گاهی به اذیّت و آزار منتهی می‌شد، و به عدم اطاعت سر می‌کشید و باعث نافرمانی می‌شد.

در اینجا است که یزدان سبحان مؤمنان را با صفت خودشان ندا درمی‌دهد، صفتی که ایشان را به خودش پیوند و ارتباط می‌دهد، و باعث می‌گردد این ندا تأثیر خود را ببخشد و آوا و نوای ویژهٔ خود را داشته باشد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ﴾.

ای مؤمنان!.

تا در سایهٔ این ندا ایشان را از نجوا کردن و پچ‌پچ و در گوشی سخن گفتن ـ اگر چنین کردند ـ در بارهٔ گناه و تعدّی و تجاوز و نافرمانی از پیغمبر ﷺ بازدارد. برای آنان روشن می‌سازد که چه چیزهائی سزاوار مؤمنان است در میانشان مطرح گردد و موضوع نجوا کردن و راز و نیاز گفتن آنان شود:

﴿ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوىٰ ﴾.

در بارهٔ نیکی و پرهیزگاری نجوا کنید.

در بارهٔ نیکی و پرهیزگاری به راز و نیاز بنشینید تا وسائل آنها را فراهم آورید و مفاهیم آنها را پیاده کنید و تحقّق بخشید. «الْبِرّ»: هرگونه خیر و خوبی. «اَلتَّقْوىٰ»: بیداری و پاسداری برای خداوند بزرگوار. آگاهانه خدا را در نظر داشتن و او را مواظب و مراقب خود دیدن ... همچون کاری هم جز به خیر و خوبی پیام نمی‌دهد و رهنمون و رهنمود نمی‌کند. آن گاه یزدان سبحان مؤمنان را تذکّر می‌دهد از خدائی بترسید که در پیشگاه او گرد

آورده می‌شوند، و او از ایشان در آن زمان حساب می‌کشد، و از کارهائی که کرده‌اند و از آنچه فراچنگ آورده‌اند بازجوئی و بازخواست می‌کند. هرچند که خدا حاضر و ناظر بر کارهائی بوده است که پنهانش کرده‌اند و نهانش داشته‌اند و پوشیده و مخفی بدانها دست یازیده‌اند، و کارهایشان را برشمرده است و به حساب گرفته است.

امام احمد گفته است: بهز و عفان برایمان روایت کرده‌اند و گفته‌اند: همام از قتاده، و او از صفوان پسر محرز نقل کرده است که گفته است: دست ابن عمر را گرفته بودم. ناگهان مردی به پیش آمد و گفت: چه چیز از پیغمبر خدا ﷺ شنیده‌ای راجع به کیفر نجوا در روز قیامت؟ گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

(إِنَّ اللهَ يُدْنِي الْمُؤْمِنَ، فَيَضَعُ عَلَيْهِ كَنَفَهُ، وَ يَسْتُرُهُ مِنَ النَّاسِ، وَ يُقَرِّرُهُ بِذُنُوبِهِ، وَ يَقُولُ لَهُ: أَتَعْرِفُ ذَنْبَ كَذَا؟ حَتَّىٰ إِذَا قَرَّرَهُ بِذُنُوبِهِ، وَ رَأَىٰ فِي نَفْسِهِ أَنَّهُ قَدْهَلَكَ قَالَ: فَإِنِّي قَدْ سَتَرْتُهَا عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ الْيَوْمَ. ثُمَّ يُعْطَىٰ كِتَابَ حَسَنَاتِهِ. وَ أَمَّا الْكُفَّارُ وَ الْمُنَافِقُونَ فَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ، أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).[1]

«خدا مؤمن را نزدیک می‌کند، و او را در کنف عنایت و لطف خود می‌گیرد، و او را از مردمان پنهان می‌دارد، و او را معترف به گناهانش می‌سازد، و بدو می‌فرماید: آیا فلان گناه را به یاد داری؟ آیا با فلان گناه آشنائی داری؟ آیا فلان گناه را به خاطر داری؟ تا بدانجا که او را به یکایک گناهانش معترف می‌کند، و او در دل خود چنان می‌پندارد که دیگر هلاک می‌گردد. در این وقت خدا می‌فرماید: من گناهانت را در دنیا پوشیده داشتم، و امروز هم آنها را می‌بخشم. سپس نامهٔ خوبیهایش بدو داده می‌شود. و امّا کافران و منافقان، گواهان می‌گویند: اینان کسانیند که به پروردگار خود باور نداشته‌اند. هان نفرین خدا بر ستمگران باد!».

آن گاه یزدان سبحان مؤمنان را از نجوا کردن و نهانی و در گوشی صحبت کردن و پنهانی در بارهٔ گروه مسلمانان سخن گفتن بازمی‌دارد و به دور می‌خواند، گروه مسلمانانی که خودشان از زمرهٔ آنانند، و مصلحت خودشان در مصلحت ایشان است، و لازم است که خود را از ایشان در هیچ کاری از کارها جدا نکنند و جدا ندانند. بدیشان می‌فرماید: وقتی که مسلمانان ببینند که افرادی در کناری به پچ‌پچ کردن و در گوشی سخن گفتن و اشاره نمودن و این سو و آن سو نگریستن مشغولند، اندوه و نگرانی به دلهایشان راه پیدا می‌کند، و فضائی از عدم اطمینان و عدم اعتماد به وجود می‌آید، و اهریمن نجواکنندگان را ترغیب و تشویق می‌کند که دلها و درونهای برادرانشان را غمگین گردانند، و دغدغه‌ها و غمها به دلها و درونها وارد شود. خدا مؤمنان را مطمئنّ می‌سازد که اهریمن نمی‌تواند در بارهٔ ایشان به هرچه می‌خواهد برسد:

﴿ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا، وَ لَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئاً - إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ - وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

نجوا تنها از ناحیهٔ اهریمن است و می‌خواهد مؤمنان را غمگین و اندوهناک سازد! امّا هیچ زیانی نمی‌تواند بدیشان برساند مگر این که اجازهٔ خدا در میان باشد. پس مؤمنان باید به خدا توکّل کنند و بس.

مؤمنان جز بر خدا توکّل نمی‌کنند. جز توکّل بر خدا توکّلی در میان نیست. جز خدا کسی در میان نیست که مؤمنان بر او توکّل کنند.

احادیث نبوی ارزشمندی در صحیح مسلم و بخاری در بارهٔ نهی از نجوا کردن و در گوشی صحبت نمودن ذکر گردیده است، نجوا کردن و در گوشی صحبت نمودنی که در برخی از احوال انجام می‌پذیرد و موجب شکّ و تردید می‌شود و اعتماد را سست می‌کند و دغدغه را برمی‌انگیزد:

در صحیح مسلم و بخاری به نقل از اعمش ـ با اسنادی

۱- بخاری و مسلم آن را استخراج کرده‌اند.

که دارد ـ از عبدالله پسر مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:
(إِذٰا كُنْتُمْ ثَلاٰثَةً فَلاٰ يَتَنٰاجَى اثْنٰانِ دُونَ صٰاحِبِهِمٰا فَإِنَّ ذٰلِكَ يَحْزُنُهُ).

«هرگاه شما سه نفر بودید، نباید دو نفر به نجوا بپردازند و دوست دیگرشان را شرکت ندهند. چه این کار او را غمگین می‌سازد».

این خو و روش والائی است. گذشته از آن خودداری حکمت‌آمیزی برای از میان بردن هرگونه شکّ و تردیدی است. امّا اگر در وقتی از اوقات مصلحت در نهان داشتن راز یا پنهان کردن عیب و عاری باشد، چه در کار شخصی و چه در کار عمومی، مانعی از مشورت و رایزنی نهانی و کتمان و پنهان کردن راز و نیاز نیست. این عادت رهبرانی است که بار مسؤولیّت گروه را مؤمنان بر دوش دارند. درست نیست که همایشی صورت بگیرد که دور از علم و اطّلاع جماعت مسلمانان باشد و یک‌سوگرائی و یکه‌تازی بشود این همان چیزی است که قرآن از آن نهی کرده است و پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را قدغن فرموده است. این کاری است که گروه مسلمانان را پراکنده می‌دارد و از هم می‌پاشد، یا در صفوف آنان شکّ و تردید و عدم اطمینان و اعتماد ایجاد می‌کند. این چیزی است که اهریمن آن را به راه می‌اندازد تا بدین وسیله مؤمنان را غمگین و غمناک گرداند. خدا هم وعدهٔ قاطعانه‌ای داده است که اهریمن با این وسیله هرگز بدان چیزی نمی‌رسد که برای گروه مؤمنان می‌خواهد و در نظر دارد. زیرا خدا پاسدار و نگاهدار گروه مؤمنان است، و او حاضر و ناظر در هر راز و نیاز و نجوا کردن و در گوشی سخن گفتنی است، و می‌داند در آن چه می‌گذرد و چه نیرنگ و دسیسه و توطئه‌ای صورت می‌پذیرد و دور می‌زند. و هرگز اهریمن نمی‌تواند به مؤمنان زیان برساند . . .

﴿ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ ﴾.

مگر این که اجازهٔ خدا در میان باشد.

این یک استثناء حفاظتی است و بیانگر آزادی اراده و مشیّت الهی در هر مکان و موردی از امکنه و موارد وعده و تصمیم است، تا بدین وسیله اراده و مشیّت الهی در فراسوی وعده و تصمیم، آزاد و رها بماند و هیچ چیزی آن را مقیّد و محدود نسازد . . .

﴿ وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

مؤمنان باید به خدا توکّل کنند و بس.

خدا پاسدار و نگاهدار است. او توانا و چیره است. او دانا و آگاه است. او حاضر و ناظری است که غیبت نمی‌کند. چیزی در جهان صورت نمی‌گیرد و انجام نمی‌پذیرد مگر آنچه او بخواهد و اراده فرماید. خدا وعده داده است که مؤمنان را بپاید و پاسداری و نگاهداری نماید. دیگر کدامین اطمینانی فراتر از این است و کدامین یقین بالاتر از این؟



سپس شیوه و رسم دیگری از شیوه‌ها و رسمهای گروه مؤمنان را به مؤمنان می‌آموزد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا قِيلَ لَكُمْ: تَفَسَّحُوا فِي الْمَجٰالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ. وَ إِذٰا قِيلَ: انْشُزُوا فَانْشُزُوا، يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ. وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که به شما گفته شد: در مجالس جای باز کنید، جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد. و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد. و خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

از برخی از روایتهائی که سبب نزول این آیه را بازگو می‌کنند، چنین برمی‌آید که این آیه ارتباط واقعی با منافقان دارد، ارتباطی که میان این آیه و میان آیات پیش از آن را در روند قرآنی بیش از یک ارتباط می‌گرداند.

قتاده گفته است: این آیه در بارهٔ مجالس ذکر نازل

گردیده است. مسلمانان زمانی که می‌دیدند کسی از خودشان دارد می‌آید، بخل می‌ورزیدند که جایگاههای خود را در خدمت پیغمبر ﷺ ترک کنند، و جای خویش را بدان فرد بدهند. این بود که خداوند بزرگوار بدیشان دستور می‌دهد بعضی از آنان برای برخی از خودشان جای باز بکنند و جای بدهند.

مقاتل پسر حیّان گفته است: این آیه روز جمعه نازل گردید. در آن وقت پیغمبر خدا ﷺ در صفّه بود. جای نشستن تنگ بود. پیغمبر مهاجران و انصاری را گرامی می‌داشت که در جنگ بدر شرکت کرده بودند. مردمانی از شرکت‌کنندگان در بدر آمدند. کسانی پیش از ایشان آمده بودند و در صفّه نشسته بودند. بدریان هنگام ورود پیغمبر ﷺ در برابرش برپای ایستادند و گفتند: ای پیغمبر سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد. پیغمبر ﷺ سلام ایشان را پاسخ داد. سپس بدریان به سائر مردمان سلام کردند. مردمان سلام آنان را پاسخ گفتند. بدریان برپای ایستادند و منتظر ماندند که بدیشان جای داده شود. پیغمبر ﷺ متوجّه شد که آنان چرا سر پا ایستاده‌اند. دانست که اهل مجلس برایشان جای باز نکرده‌اند. این امر بر پیغمبر ﷺ گران آمد. به مهاجران وانصار پیرامون خود که در جنگ بدر شرکت نکرده بودند فرمود: پاشو ای فلانی. و تو ای فلانی برخیز. پیاپی جای آنان را به مهاجران و انصار شرکت‌کننده در بدر می‌داد، و بدریان را بر جای دیگران می‌نشاند. این امر برای کسانی گران آمد که بر کسانی که ایشان را از جایشان بلند کرده بود، و جای آنان را به دیگران داده بود. پیغمبر ﷺ این ناراحتی را از چهرهٔ ایشان دریافت. منافقان گفتند: آیا شما گمان نمی‌برید که این دوست شما در میان مردمان دادگری می‌کند؟ به خدا قسم ما ندیدیم که او با این مردمان عادلانه رفتار کرده باشد! مردمانی جای خود را گرفته‌اند و نشسته‌اند و دوست داشته‌اند که نزدیک پیغمبرشان بنشینند و در کنار او بمانند. امّا او ایشان را بلند کرده است، و کسانی را بر جای ایشان نشانده است که دیر آمده‌اند و کندی کرده‌اند . . . مقاتل گفته است: به ما چنین خبر رسیده است که پیغمبر ﷺ فرمود:

(رَحِمَ اللهُ رَجُلاً یَفْسَحُ لِأَخیهِ).

«خدا رحمت کناد کسی را که برای برادرش جای باز کند».

بعد از این همین مردمان سریع برمی‌خاستند، و برای برادران خود جای باز می‌کردند. این آیه روز جمعه نازل گردید.

اگر این روایت صحیح باشد، با احادیث دیگری مخالفت ندارد که برابر آنها نباید کسی فردی را از جایش بلند کند تا خودش بر جای او بنشیند. همان گونه که در صحیح مسلم و بخاری آمده است:

(لاٰ یُقیمُ ٱلرَّجُلُ ٱلرَّجُلَ مِنْ مَجْلِسِهِ فَیَجْلِسَ فیهِ، وَ لٰکِنْ تَفَسَّحُوا وَ تَوَسَّعُوا).

«شخصی، شخصی را از جایگاهش بلند نکند تا بر جای او بنشیند. ولیکن جای باز کنید و گشایش ببخشید».

همچنین با چیزی هم مخالفت ندارد که می‌گوید: لازم است کسی که به مجلسی داخل می‌شود، هر کجا که جا باشد بنشیند. نباید او پای بر گردنها و گرده‌های مردمان بگذارد تا در بالای مجلس جای بگیرد و جای خوش کند.

این آیه تشویق می‌کند برای تازه‌وارد جای باز شود تا بتواند بنشیند. همچنین تشویق می‌کند به اطاعت و فرمانبرداری از فرمان، وقتی که به نشسته‌ای گفته شد که برخیزد باید که برخیزد و جای باز کند. این فرمان را کسی می‌دهد که مسؤولیّت نظم و ترتیب گروه مسلمانان را بر عهده دارد. نه این که شخص آینده فرمان بدهد.

هدف این است که گشایش در دل و درون حاصل گردد، پیش از این که گشایش در جا و مکان پدید آید. وقتی که در دل و درون گشایش حاصل گردد، فراخی می‌گیرد و بزرگواری می‌نماید، و نشسته از برادران و خواهران خود استقبال می‌کند، و با محبّت و بزرگواری پذیرهٔ اشخاص تازه‌وارد می‌شود، و با رضا و رغبت و با

آسودگی خاطر برایشان جای باز می‌کند. ولی رهبر وقتی که دید به نحوی از انحاء ضرورت دارد جا خالی گردد و مکان را به کس دیگری داد، باید که با رضای خاطر و آرامش درون پذیرفت، و قواعد کلّی نیز مراعات گردد. از قبیل: بر گردنها و گرده‌ها گام برداشته نشود. کسی کسی را از جایش بلند نکند تا خودش در جای او بنشیند. یا کسی بالای سر کسی نایستد تا جای خود را بدو بدهد. بلکه باید بزرگواری و احترام و نظم و نظامی را مراعات کرد که اسلام آنها را می‌طلبد. در هر حالی و در هر وضعی، باید ادب و نزاکت و خوشروئی داشت.

براساس روش و شیوهٔ قرآن در برانگیختن احساس و شعور، در وقت درخواست هرگونه تکلیف و وظیفه‌ای، به افرادی که در مجالس برای دیگران جای باز می‌کنند و سبب آسایش آنان می‌شوند وعده می‌دهد که خدا برای ایشان جای باز می‌کند و بدیشان آسایش می‌رساند:

﴿ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ ﴾.

جای باز کنید تا خدا در کار شما گشایش دهد.

به کسانی که به فرمان خدا از جای برمی‌خیزند و برای اطاعت از پیغمبر ﷺ مکان را خالی می‌کنند، وعدهٔ رفعت مقام می‌دهد:

﴿ وَ إِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ﴾.

و هنگامی که به شما گفته شد: برخیزید! برخیزید. اگر چنین کنید خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، و بهره از علم دارند، درجات بزرگی می‌بخشد.

این پاداش تواضع آنان، و برخاستن ایشان به محض دریافت دستور پا شدن است.

مناسبتی که در اینجا در میان است مناسبت نزدیک شدن به پیغمبر ﷺ برای دریافت علم و اطّلاع در مجلس او است. این آیه به مسلمانان یاد می‌دهد: ایمانی که به سعهٔ صدر و اطاعت از امر برمی‌انگیزد، و علم و اطّلاعی که دل را پاکیزه می‌دارد، و در نتیجه دل می‌گشاید و اطاعت می‌نماید، هر دو انسان را به درجات والائی در پیشگاه خدا می‌رسانند. بالا رفتن درجات در پیشگاه خدا و برخاستن از جا به خاطر چیزی که رسول خدا ﷺ مصلحت دیده است، تقابل دارد.

﴿ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴾.

و خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

خدا از روی علم و آگاهی از حقیقت آنچه می‌کنید، و از روی علم و آگاهی از احساس و شعوری که در فراسوی کارتان نهفته است، سزا و جزای شما را می‌دهد.

قرآن این گونه تربیت انسانها و پاکیزه داشتن ایشان را برعهده می‌گیرد، و این چنین جای باز کردن و بزرگواری نمودن و فرمان بردن را با شیوهٔ تشویق و ترغیب و برانگیختن و به جوش و خروش انداختن بدیشان تعلیم می‌دهد. چه دین تنها با تکالیف مجرّد و وظائف صرف حاصل نمی‌گردد، بلکه دین با دگرگونی در احساس و شعور، و تحوّل و انقلاب در دل و درون حاصل می‌گردد . . .



همچنین قرآن بدانان رفتار و کردار دیگری را در ارتباط ایشان با فرستادهٔ یزدان ﷺ می‌آموزد. پیدا است که مردمان زیادی می‌خواستند با پیغمبر خدا ﷺ خلوت کنند، تا هریک از آنان در بارهٔ کار خاص خود با او سخن بگوید، و در راستای آن، رهنمود و رهنمون و رأی و نظر او را جویا شود، و تنهائی با جنابشان صحبت بکند. بدون این که متوجّه باشند پیغمبر ﷺ کارهای اجتماعی مهمّی دارد و باید بدانها برسد، و بدون این که ارزش وقت او را بدانند، و از جدّی بودن خلوت با او آگاه باشند و بدانند که خلوت با او باید برای کار مهمّی باشد و بس. این بود خدا خواست این معانی و مفاهیم را بدیشان یاد بدهد و برای این کار مالیاتی به نفع جامعهٔ مسلمانان تعیین کند. بدین معنی هرکس که خواست با پیغمبر خدا ﷺ

خلوت کند و وقت او را بگیرد که متعلّق به همگان است پولی را به عنوان صدقه به جامعه می‌دهد، پیش از این که درخواست راز گفتن و خلوت گزیدن کند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً. ذٰلِکَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ أَطْهَرُ. فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگوئی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه‌ای بدهید. این کار برای شما بهتر و پاکیزه‌تر (برای زدودن حبّ مال از دلها) است. اگر هم چیزی را نیافتید (که با آن صدقه را انجام دهید) خداوند آمرزگار و مهربان است.

امام علی ـ کَرَّمَ‌اللهُ‌وَجْهَهُ ـ بدین آیه عمل کرد. آن گونه که روایت شده است او دیناری داشت، آن را به درهم تبدیل کرد. هر زمان که می‌خواست با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای کاری خلوت کند درهمی را صدقه می‌داد!.. دادن صدقه بر مسلمانان دشوار آمد. خدا این را از مسلمانان دید، و خود صدقه دادن هم کار خود را کرد و معنی خود را بخشید. به مسلمانان تفهیم کرد خلوتی را که می‌طلبند چه ارزشی دارد. این بود که یزدان سبحان برای مسلمانان تخفیف قائل شد و بار ایشان را سلب کرد، و آیهٔ بعدی نازل گردید این تکلیف و وظیفه را برداشت، و ایشان را به عبادات و طاعاتی دعوت نمود که اصلاح‌کنندهٔ دلها است:

﴿ أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقاتٍ؟ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللهُ عَلَیْکُمْ فَأَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ وَ أَطیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ اللهُ خَبیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

آیا می‌ترسید که پیشاپیش نجوای خود صدقه‌هائی را بدهید (و مخارجی برای خود تولید کنید؟!). حال که چنین کاری را نکرده‌اید و خداوند هم شما را بخشیده است (و این رنج را از دوش شما برداشته است و اجازه داده است بدون دادن صدقه با پیغمبر به نجوا بپردازید) پس نماز را چنان که باید بخوانید و زکات مال به در کنید و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری نمائید. ایزد آگاه از همهٔ کارهائی است که می‌کنید.

در این دو آیه، و در روایتهائی که سبب نزول این دو آیه را بیان می‌دارند، نوعی از انواع تلاشها و کوششهای تربیتی را می‌یابیم، تلاشها و کوششهائی که برای آماده‌سازی این گروه مسلمانان در کارهای کوچک و بزرگِ بینش و منش و روش و رفتار به کار می‌رود.



سپس روند قرآنی روی به سوی منافقانی برمی‌گرداند که یهودیان را به دوستی می‌گرفتند. برخی از احوال و اوضاع آنان و موضعگیریهای ایشان را به تصویر می‌زند. آنان را تهدید می‌کند که کارشان به رسوائی می‌کشد، و فرجام و سرنوشتشان ناجور و ناگوار می‌گردد، و با وجود همهٔ چاره‌اندیشیها و توطئه‌هائی که برای برانداختن دعوت اسلامی و نابود کردن پیروانش در پیش می‌گیرند، دعوت اسلامی و پیروانش پیروز می‌گردند:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ؟ ما هُمْ مِنْکُمْ وَ لا مِنْهُمْ، وَ یَحْلِفُونَ عَلَی الْکَذِبِ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ. أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً شَدیداً، إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللهِ، فَلَهُمْ عَذابٌ مُهینٌ. لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللهِ شَیْئاً. أُولٰئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فیها خالِدُونَ. یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلیٰ شَیْءٍ. أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْکاذِبُونَ. اسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِکْرَ اللهِ، أُولٰئِکَ حِزْبُ الشَّیْطانِ، أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّیْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ ﴾.

آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی به گونهٔ آگاهانه سوگند دروغ یاد می‌کنند! خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیه دیده است. آنان چه کار بدی می‌کنند! آنان سوگندهایشان را

سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند و بدین وسیله مردمان را از راه یزدان باز داشته‌اند و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند. اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. آنان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند. روزی خداوند همهٔ آنان را زنده می‌گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند، و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویشتن را می‌رهانند و به جائی می‌رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند). اهریمن بر آنان چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه به در کرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب اهریمن هستند. هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند.

این یورش و تاخت نیرومند بر منافقانی که گروهی را به دوستی می‌گیرند که خدا بر آنان خشمگین است ـ که یهودیانند ـ دالّ بر این است که آنان برای نیرنگ زدن به مسلمانان سخت به تلاش می‌ایستاده‌اند و با دقّت مسألهٔ نابودی ایشان را پیگیری می‌کرده‌اند، و با سرسخت‌ترین دشمنان مسلمانان به توطئه می‌پرداخته‌اند و دسیسه‌بازی می‌نموده‌اند. همچنین می‌رساند که سلطهٔ اسلام گسترش پیدا کرده است و قدرت آن بزرگ و سترگ گردیده است، به گونه‌ای که منافقان از همچون سلطه و قدرتی به ترس و هراس افتاده‌اند، و ناچار شده‌اند ـ وقتی که پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنان ایشان را با ساخت و پاختها و رایزنیها و توطئه‌هایشان مواجه و روبرو گردانند، ساخت و پاختها و رایزنیها و توطئه‌هائی که خدا به پیغمبرش و به مؤمنان خبر می‌داد، به دروغ سوگند بخورند و چیزی را انکار کنند که از توطئه‌ها و سخنها بدیشان نسبت داده می‌شود. در حالی که آنان می‌دانستند که در همچون سوگندهائی دروغ می‌گویند. آنان با سوگندهایشان خویشتن را می‌رهانیدند از مؤاخذه و گرفتاریهائی که انتظار داشتند به سبب کشف دسیسه‌بازیهایشان دامنگیرشان گردد:

﴿ اِتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً ﴾.

آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته‌اند.

﴿جُنَّة﴾: سپر. یعنی محفوظ داشتن . . . بدین وسیله به دسیسه‌بازیهای خود برای جلوگیری از راه خدا ادامه می‌دادند!

خدا ایشان را در لابلای این آیه‌ها بارها و بارها تهدید می‌فرماید:

﴿ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً. إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیّه دیده است. آنان چه کار بدی می‌کنند!

﴿ فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ ﴾.

و لذا عذاب خوارکننده‌ای دارند.

﴿ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً. أُولٰئِكَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ ﴾.

اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی‌دارد. آنان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می‌مانند.

صحنهٔ آنان را به تصویر می‌زند، صحنه‌ای که در روز قیامت دارند و وضع بسیار رسواگرانه و زبونساز است. آنان در آخرت برای یزدان سوگند می‌خورند، بدان گونه که در دنیا برای مردمان سوگند می‌خورند:

﴿ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَما يَحْلِفُونَ لَكُمْ ﴾.

آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می‌خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می‌خورند.

این کار اشاره بدین امر دارد که نفاق در وجودشان ریشه دوانیده است و جزو هستیشان شده است. تا بدانجا که تا روز قیامت نیز با ایشان همراه و همدوش می‌گردد، و با کوله‌بار نفاق به پیشگاه یزدان بزرگوار می‌رسند، یزدانی که از نهانیهای دلها و از راز و رمزهای موجود در سینه‌ها آگاه است!

﴿ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلىٰ شَيْءٍ ﴾.

و گمان می‌برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند.

آنان پا در هوایند و بر پایه و اساسی استوار نبوده، و بر هیچ چیزی تکیه نزده‌اند و مستقرّ نیستند!

به سبب دروغگوئی ثابت و استواری که در نهادشان است، بینی آنان را به خاک مذلّت می‌مالد و خوار و رسوایشان می‌گرداند.

﴿ أَلاٰ إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴾.

هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب یزدانند).

دلی که یاد خدا را فراموش می‌کند، و سراپا شرّ و بدی می‌گردد، صاحبان چنین دلهائی:

﴿ أُولٰئِكَ حِزْبُ ٱلشَّيْطَانِ ﴾.

آنان حزب اهریمن هستند.

خالصانه از آنِ اهریمنی می‌گردند که در زیر پرچم او گرد می‌آیند و می‌ایستند، و به نام او کار می‌کنند، و هدفهای او را اجراء می‌نمایند. همچون کسانی شرّ و بدی محض هستند و به ضرر و زیان محض می‌رسند:

﴿ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ ٱلشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴾.

هان! قطعاً حزب اهریمن زیانکار و زیانبارند.

این تاخت سخت و یورش تندی است که با شرّ و بدی و اذیّت و آزار و فتنه و آشوبی مناسبت دارد که در حقّ مسلمانان می‌اندیشند و با دشمنان مسلمانان برای انجام آنها به رایزنی می‌نشینند و خوابهای بدی برایشان می‌بینند. دلهای مسلمانان اطمینان و آرامش می‌یابد، وقتی که متوجّه می‌گردند که یزدان سبحان و بزرگوار به جای ایشان عهده‌دار تاخت و تازِ بر دشمنان پنهان و نهانشان می‌گردد و به دفاع از ایشان می‌پردازد.



از آنجا که آن چنان منافقانی به یهودیان پناه می‌بردند، چون گمان می‌کردند که آنان نیروئی هستند که مردمان از ایشان می‌ترسند و می‌هراسند و بدیشان چشم امید می‌بندند. از یهودیان درخواست کمک و یاری و شور و رایزنی می‌کردند! خداوند منافقان را از یهودیان مأیوس می‌فرماید، و بیان می‌نماید که برای خود و برای پیغمبر خود چیره شدن و پیروز گردیدن را مقدّر و مقرّر فرموده است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ. كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي. إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾.

مسلّماً کسانی که با خدا و پیغمبرش دشمنی می‌کنند، از زمرهٔ پست‌ترین و خوارترین (مردمان) خواهند بود. خداوند چنین مقدّر کرده است که من و پیغمبرانم قطعاً پیروز می‌گردیم. بیگمان خداوند نیرومند چیره است.

این وعدهٔ راستین خدا است، وعدهٔ راستینی که انجام پذیرفته است و قطعاً انجام می‌پذیرد و شده است و حتماً می‌شود، هرچند که گاه‌گاهی این وعدهٔ راستین در ظاهر انجام نمی‌پذیرد و خلاف قضیّه صورت می‌گیرد.

آنچه عملاً روی داده است این است که ایمان و توحید بر کفر و شرک پیروز گردیده است، و باور به خدا در این زمین استقرار پذیرفته است. و بشریّت بدان گردن نهاده است بعد از آن همه گردنه‌های شرک و بت‌پرستی‌ای که بر سر راهش ایستاده است، و بعد از آن همه درگیریهای طولانی و درازی که با کفر و شرک و بی‌دینی داشته است. اگر دوره‌هائی بوده است که بی‌دینی یا شرک در برخی از سرزمینهای کرهٔ زمین جلوه‌گر گردیده است ـ همان گونه که هم اکنون در دولتهای مادیگرا و بت‌پرست روی می‌دهد ـ امّا عقیدهٔ به خدا به طور عموم چیره و پیروز است. گذشته از آن، دوره‌های بی‌دینی و بت‌پرستی رو به زوال و نیستی حتمی است. زیرا آن چنان دوره‌هائی شایان ماندن نیست، و بشریّت در هر روزی به دلائل تازه‌ای دسترسی پیدا می‌کند که او را به اعتقاد به خدا رهنمود می‌سازد، و عقیدهٔ ایمان و یگانه‌پرستی را استوار می‌دارد و استحکام می‌بخشد.

مؤمن به وعدهٔ یزدان به عنوان حقیقتی می‌نگرد که روی می‌دهد. هرگاه واقعیّت کوچکی در نسل محدودی یا در سرزمین محدودی با آن حقیقت مخالف گردید، آن چنان واقعیّتی چیز باطل و زوال‌پذیری است که در

زمین به سبب حکمت خاصّی یافته می‌شود. چه بسا این حکمت خاصّ به جوش و خروش درانداختن ایمان برای محقّق ساختن و پیاده کردن وعدهٔ خدا در وقت معیّن خود باشد.

وقتی که امروزه انسان به جنگ هولناکی نگاه می‌کند که دشمنان ایمان بر ضدّ مؤمنان به شکلهای گوناگونش به راه انداخته‌اند، از قبیل: تاخت و تاز و فشار آوردن و نیرنگ زدن به انواع مختلف در روزگاران دور و دراز، و در برخی از آنها تاخت و تاز بر مؤمنان به جائی رسیده است که مؤمنان را کشته‌اند و پراکنده و تبعیدشان نموده‌اند و شکنجه شده‌اند و عذاب دیده‌اند و ارزاقشان قطع گردیده است، و همهٔ انواع اذیّت و آزار را بدیشان رسانده‌اند، ولی با این وجود، ایمان در دلهای مؤمنان مانده است و ایشان را از فروپاشی و سقوط بازداشته است، و نگذاشته است همهٔ دسته‌ها و گروه‌های ایشان شخصیّت خود را از دست بدهند و هدر روند و در ملّتهای مهاجم ذوب شوند و در برابر سرکشان ستمگر و یاغیان یورشگر کرنش بکنند و فرمان ببرند. بلکه چندان نگذشته است که بر سرکشان ستمگر و یاغیان یورشگر فرود آمده‌اند و آنان را درهم شکسته‌اند . . . وقتی که انسان به این واقعیّت دور و دراز تاریخ نگاهی می‌اندازد، مصداق فرمودهٔ یزدان بزرگوار را می‌بیند و می‌یابد. مصداق فرمودهٔ یزدان بزرگوار را در خود این واقعیّت بدون نیاز به انتظار طولانی می‌بیند و می‌یابد!

به هر حال شکّ و تردیدی به شخص مؤمن دست نمی‌دهد در این که وعدهٔ خدا حقیقت موجود است و باید در هستی پدیدار و نمودار گردد و بروز و ظهور پیدا کند، و کسانی که با خدا و پیغمبرش می‌رزمند و دشمنی می‌ورزند، آنان خوار و رسوا می‌گردند، و خدا و پیغمبرانش چیره و پیروز می‌شوند. این چیزی است که هست و قطعاً و حتماً خواهد بود، ظاهر حال هرچند جز این بوده و جز این باشد.



در پایان، قاعدهٔ ثابتی می‌آید، قاعده‌ای که مؤمنان بر آن می‌ایستند، یا ترازوی دقیقی که ایمان درونها را با آن می‌سنجند:

﴿ لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ، وَ لَوْ كٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ. أُولٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمٰانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ، وَ يُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا. رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ. أُولٰئِكَ حِزْبُ اللهِ. أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیلهٔ ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است، و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است، و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند. اینان حزب یزدانند. هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.

این جدائی کامل میان حزب‌الله و حزب شیطان، و کناره‌گیری نهائیِ صف ممتاز است. پالودن صف ممتاز از هرگونه عائق و مانعی و از هرگونه جاذبه و کششی، و چنگ زدن به دستاویز یگانهٔ ریسمان یگانه است.

﴿ لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ ﴾.

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند.

چه خدا برای کسی دو تا دل در درونش نیافریده است، و هیچ انسانی در یک دل دو مودّت و محبّت را گرد نمی‌آورد: مودّت و محبّت خدا و پیغمبرش، و مودّت و محبّت دشمنان خدا و پیغمبرش! یا ایمان است یا غیر ایمان. امّا هر دو تا با یکدیگر گرد نمی‌آیند.

﴿ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ﴾.

هرچند که آنان پدران، یا پسران، یا برادران، و یا قوم و قبیلهٔ ایشان باشند.

این پیوندهای خون و خویشاوندی، در مرز ایمان گسیخته می‌گردد. پیوندها را می‌توان مراعات داشت اگر دشمنانگی و جنگی میان دو پرچم نباشد: پرچم یزدان و پرچم شیطان. نیکی و نیکوکاری در حقّ پدر و مادر دستور الهی است و باید مراعات بشود، وقتی که میان حزب یزدان و حزب شیطان جنگ نباشد. ولی اگر دشمنانگی و مبارزه و جنگ در میان باشد، پیوندهائی می‌گسلد که به یک دستاویز و به یک ریسمان متّصل و پیوسته نیست. ابوعبیده در جنگ بدر پدرش را کشت. ابوبکر صدّیق خواست پسرش عبدالرحمن را بکشد. مصعب پسر عمیر برادرش عبید پسر عمیر را کشت. عمر و حمزه و علی و عبیده و حارث، خویشاوندان و نزدیکان خود را کشتند. اینان همگی از پیوندهای خون و خویشاوندی گسیختند و به پیوندهای دین و عقیده پیوستند. این رساترین و والاترین چیزی است که تصوّر پیوندها و ارزشها در ترازوی خدا بدان قد می‌کشد و بدان می‌رسد.

﴿ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ ﴾.

آنان یزدان بر دلهایشان رقم ایمان زده است.

ایمان در دلهایشان با دست یزدان ثبت و ضبط گردیده است و در سینه‌هایشان با دست قدرت خدای مهربان نگاشته شده است. پس نه پاک می‌شود و نابود می‌گردد، و نه کهنه و فرسوده می‌شود، و نه محوی و نه پیچیدگی در آن است.

﴿ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ ﴾.

و با نفخهٔ ربّانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است.

ممکن نیست مؤمنان همچون ارادهٔ استواری را پیدا کنند مگر در پرتو نفخه‌ای از جانب یزدان مهربان. ممکن نیست دلهایشان با این نور درخشان و تابان گردد مگر در پرتو این نفخه‌ای که بدیشان قوّت و قدرت و درخشندگی و تابش می‌بخشد و نیرومندشان می‌نماید، و ایشان را به سرچشمهٔ قوّت و قدرت و نور و روشنی می‌رساند و متّصل می‌گرداند.

﴿ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾.

و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آنها رودبارها روان است.

این هم پاداش این است که در زمین خود را از هرگونه رابطه و پیوندی و خویشی و خویشاوندی، جز رابطه و پیوند ایمانی، بریده‌اند و گسیخته‌اند، و هر هدف و کالائی از هدفها و کالاهای فناپذیر زمین را از دلهایش به دور انداخته‌اند.

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

خدا از آنان خشنود، و ایشان هم از خدا خشنودند.

این چهرهٔ درخشان و خشنود و آرمیده‌ای است که حالت این چنین مؤمنانی را به تصویر می‌کشد، مؤمنانی که در مقام بالا و والایند، و در فضای رضایت‌بخش و دلربایند ... خداوندگارشان از ایشان راضی است، و آنان هم از خداوندگارشان راضی هستند. آنان از همه چیز و از همه کس بریده‌اند و گسیخته‌اند و خودشان را به خداوندگارشان رسانده‌اند، و خداوندگارشان ایشان را پذیرفته است و در کنف حمایت خود گرفته است، و در آستانه‌اش برای ایشان جای باز کرده است، و رضایت خود را بدیشان اعلان و اعلام فرموده است، و آنان هم راضی و خشنود گردیده‌اند. دلها و درونهایشان از این قرب و منزلت راضی و خشنود شده است و بدان آرمیده است و انس و الفت گرفته است و به آرامش و آسایش رسیده است...

﴿ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ ﴾.

آنان حزب یزدانند.

چه ایشان دار و دستهٔ یزدان هستند، دار و دسته‌ای که زیر پرچم او گرد آمده‌اند، و با رهبری او به حرکت درآمده‌اند، و با رهنمود و رهنمون او راهیاب شده‌اند، و برنامهٔ او را تحقّق بخشیده‌اند و پیاده کرده‌اند، و در

زمین برای پیاده کردن و عملی ساختن چیزی کوشیده‌اند و به تلاش ایستاده‌اند که او مقدّر و مقرّر فرموده است و قضا و قدرش بر آن رفته است، و لذا آنان قضا و قدری از قضا و قدر یزدان گردیده‌اند.

﴿أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

هان! حزب یزدان، قطعاً پیروز و رستگار است.

اگر یاران برگزیدهٔ یزدان، پیروز و رستگار نشوند، چه کسی در این صورت پیروز و رستگار می‌گردد؟

بدین منوال و بر این روال، انسانها به دو حزب تقسیم می‌شوند: حزب یزدان، و حزب شیطان. و انسانها در زیر دو پرچم گرد می‌آیند: پرچم حقّ و پرچم باطل. انسان یا از زمرهٔ حزب یزدان است و زیر پرچم حقّ می‌ایستد، و یا این که از جملهٔ حزب اهریمن است و زیر پرچم باطل می‌ایستد . . . ایستادگان زیر پرچم حقّ، و ایستادگان زیر پرچم باطل، دو صف جدای از یکدیگرند، آمیزهٔ همدیگر نمی‌گردند، و در یکدیگر ذوب نمی‌شوند، و آبشان به یک جوی نمی‌رود.

نه حسب و نسبی و نه خویشی و خویشاوندی در میان است. نه اهل و عیالی و نه قرابت و نزدیکی در کار است. نه کشور و میهن و نه نژاد و فامیلی پدیدار و مفید فائده‌ای است. نه عشیره‌گری و قومیّت سود و ارزش دارد و سود و ارزش می‌رساند . . . بلکه آنچه در میان است و ارج و ارزش دارد عقیده است و بس. تنها و تنها عقیده است والسّلام. پس هرکس به سوی حزب یزدان بگراید و برود و زیر پرچم حقّ بایستد، او و همهٔ ایستادگان زیر این پرچم برادران خدائی یکدیگرند. رنگهایشان، میهنها و زادگاه‌هایشان، عشیره‌ها و قبیله‌هایشان، و خاندانها و خانواده‌هایشان، مختلف و متفاوت است، ولیکن آنان در رابطه و پیوندی به هم می‌رسند که حزب یزدان را تشکیل می‌دهد، و آن گاه همهٔ جدائیها و اختلافها در زیر این پرچم یگانه ذوب می‌گردد و آب می‌شود و به دل زمین فرو می‌رود و از میان برمی‌خیزد. کسی هم که شیطان بر او چیره شود و در زیر پرچم باطل بایستد، رابطه و پیوندی او را به کسی از حزب یزدان ارتباط و پیوند نمی‌دهد، نه رابطه و پیوند سرزمینی، و نه نژاد و فامیلی، و نه میهن و نه رنگی، و نه قوم و قبیله‌ای، و نه حسب و نسبی و دامادی و خویشاوندی‌ای . . . پیوند و ارتباط نخستین، یعنی عقیده است که روئیده است و سبز گردیده است، و همهٔ این پیوندها و ارتباطها بر آن استوار می‌گردند و از آن می‌رویند و برمی‌دمند . . .



این آیه پیام می‌دهد که در میان گروه مسلمانان کسانی بوده‌اند که پیوندها و رابطه‌های خون و خویشاوندی و جاذبه‌های مصلحت و صداقت، ایشان را به یکدیگر محکم و استوار بسته است و مرتبط کرده است. این آیه به چاره‌جوئی همچون چیزهائی می‌پردازد که در دلها و درونها ریشه دوانده است. ترازوی ایمان را با چنین قاطعیّتی، و با همچون جداسازی قاطعانه و جازمانه‌ای، می‌گذارد و محکم و استوار می‌دارد . . . امّا در همان وقت تصویر گروهی را ترسیم می‌کند که در میان جماعت مسلمانان بوده‌اند، آن کسانی که از همهٔ وابستگیها بریده‌اند و مخلص گردیده‌اند و بدان مقام والا رسیده‌اند.

این تصویر مناسب‌ترین خاتمه برای سوره‌ای است که با تصویر رعایت و عنایت خدا آغاز گردیده است، رعایت و عنایتی که یزدان سبحان در حقّ این ملّت مسلمان در واقعهٔ زن فقیری داشته است، زن فقیری که خدا سخن او را شنیده است و پذیرفته است، در آن حال که با پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ کار و بار خود و در بارهٔ کار و بار شوهرش به مجادله پرداخته است و به ستیز نشسته است!

گسیختن از دیگران و پیوستن به یزدان مهربانی که این گونه بدین امّت عنایت دارد و آنان را می‌پاید و رعایت و پاسداری می‌نماید، یک پاسخ طبیعی و سرشتی به فرمان یزدان جهان است. جدا شدن حزب یزدان از حزب شیطان چیزی است که جز آن سزاوار ملّتی نیست که یزدان آنان را برای اجراء نقش جهانی‌ای برگزیده است که مأموریّت آن را برعهدهٔ ایشان گذاشته است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ حشر مدنی و بیست و چهار آیه است

سُورَةُ الحَشْر

ترتيبها ٥٩ — آياتها ٢٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
﴿١﴾ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ ۚ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا ۖ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ
حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا ۖ وَقَذَفَ
فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ۚ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ
فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾ وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ
الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا ۖ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۖ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿٤﴾ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً
عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥﴾ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ
عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ ﴿٦﴾ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ
دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ۚ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا
نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ
هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿٨﴾ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ
يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً
مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ
وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٩﴾
وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا
غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾ ۞ أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ
أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
﴿١١﴾ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ
وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴿١٢﴾
لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾ لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى
مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ۚ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ۚ تَحْسَبُهُمْ
جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ۖ ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٥﴾ كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ
قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ جَزَاءُ
الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ
نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
﴿١٨﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾ لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ
الْجَنَّةِ ۚ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾ لَوْ أَنْزَلْنَا هَٰذَا
الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ
اللَّهِ ۚ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
﴿٢١﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ۖ
هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ
الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ ۚ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ
﴿٢٣﴾ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ ۖ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ
يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٤﴾

این سوره در بارهٔ حادثهٔ بنی نضیر ـ طائفه‌ای از طوائف یهودیان ـ در سال چهارم هجری نازل گردیده است. بیان می‌دارد این حادثه چگونه به وقوع پیوسته است؟ چرا رخ داده است؟ به دنبال آن در جامعهٔ اسلامی چه مقرّرات و تشکیلاتی پدیدار گردیده است . . . این سوره حادثه را با شیوهٔ ویژهٔ قرآنی روایت می‌کند، و بر رخدادها و مقرّرات و تشکیلات نیز به شیوهٔ قرآن در راستای پرورش جماعت مسلمانان پیرو می‌زند، پرورش زنده‌ای که با رخدادها و رهنمودها و پیروها صورت می‌پذیرد.

پیش از این که نصوص قرآنیِ این سوره را عرضه بداریم، چیزی را خواهیم گفت که روایتها در بارهٔ این حادثه نقل کرده‌اند، حادثه‌ای که این سوره در بارهٔ آن نازل گردیده است. تا ویژگی عرضه کردن قرآنی، و ابعاد زمانی آن را در فراسوی حادثه‌هائی ملاحظه کنیم که این نصوص در بارهٔ آنها نازل می‌گردد، و به تمام و کمال مقتضیات حادثه‌ها را نشان می‌دهد، و از فراسوی آنها و پیرامون آنها می‌گذرد و به جولانگاه‌ها و گستره‌های فراخ‌تر و فراگیرتر از مقتضیات چنان حادثه‌های محدود در دائرهٔ زمان و مکان می‌گذرد و پای فراتر می‌نهد.

حادثهٔ بنی‌نضیر در اوائل سال چهارم هجری بعد از جنگ احد و پیش از جنگ احزاب روی داد. از جملهٔ چیزهائی که در بارهٔ این واقعه گفته می‌شود این است: پیغمبر خدا ﷺ با ده نفر از بزرگان اصحاب خود، از جمله ابوبکر و عمر و علی ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ ـ به محلّهٔ بنی‌نضیر می‌رود، و از ایشان می‌خواهد در پرداخت خون‌بهای دو کشته شرکت و همیاری کنند برابر عهد و پیمانی که در اوّلین روزهای ورودش به مدینه میان او و آنان منعقد گردیده است. یهودیان بنی‌نضیر با خوشروئی و خوش‌آمدگوئی از او استقبال می‌کنند و بدو وعده می‌دهند سهم خودشان را پرداخت خواهند کرد. در همان حال برای ترور پیغمبر خدا ﷺ و کسان همراه او به اندیشه می‌پردازند و برنامه‌ریزی می‌کنند. پیغمبر خدا ﷺ در پای دیواری از دیوارهای خانه‌هایشان می‌نشیند. بعضی از یهودیان به برخی دیگر می‌گویند: شما این مرد را در چنین حال و احوالی نخواهید یافت و چنین فرصتی به دست نمی‌آید. چه کسی از شما بالای این خانه می‌رود، و سنگ بزرگی را بر سر او فرو می‌کوبد، و ما را از شرّ او آسوده می‌گرداند؟ عمرو پسر جحاش پسر کعب بدین کار برخاست و گفت: من این مأموریّت را انجام می‌دهم. بالای بام رفت تا سنگ بزرگی را بر سر او بیندازد همان گونه که گفته بود. توطئه‌ای که یهودیان چیده بودند به پیغمبر خدا ﷺ الهام گردید و بر غدر و خیانتشان مطّلع شد. برخاست و چنین نشان داد که می‌خواهد یک کار ضروری را انجام دهد. هنگامی که غائب گردید و یارانش دیدند که دیر کرد و باز نیامد، از محلّه بیرون رفتند و سراغ او را گرفتند. دانستند که او به داخل مدینه بازگشته است.

پیغمبر خدا ﷺ دستور داد مسلمانان برای جنگ با بنی‌نضیر آماده و بسیج شوند، چرا که از ایشان خیانت پدیدار گردیده است و جلوه‌گر آمده است، و عهد و پیمان امن و امان و صلح و سازش را شکسته‌اند که میان پیغمبر ﷺ و میان ایشان بوده است. پیش از این هم بد و بیراه و ناسزاگوئی کعب پسر اشرف ـ که از طائفهٔ بنی‌نضیر بود ـ در هجو پیغمبر خدا ﷺ و ترغیب و تشویق دشمنان بر ضدّ او انجام پذیرفته بود. همچنین گویند که کعب و گروهی از بنی‌نضیر با کفّار قریش تماس گرفته بودند و به توطئه و نیرنگ بر ضدّ پیغمبر ﷺ نشسته بودند و پیمان بسته بودند، با وجود این که عهد و پیمان میان او و بنی‌نضیر بردوام و برقرار بود. این کار باعث گردیده بود که پیغمبر ﷺ به محمّد پسر مسلمه اجازهٔ کشتن کعب پسر اشرف را داد، و محمّد پسر مسلمه او را کشت.

هنگامی که توطئه و دسیسهٔ بنی نضیر در محلّهٔ بنی نضیر برملا گردید، چاره‌ای جز این نماند برابر قاعده و قانون اسلامی عهد و پیمانشان مردود گردد و به

خودشان برگردانده شود:

﴿ وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلیٰ سَواءٍ إِنَّ اللهَ لایُحِبُّ الْخائِنِینَ ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حملۀ غافلگیرانه بکنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. (انفال/۵۸)

این بود که پیغمبر خدا آماده شد و مسلمانان را بسیج کرد و محلّۀ بنی‌نضیر را محاصره نمود. بدیشان سه روز مهلت داد ـ و گفته‌اند ده روز مهلت داد ـ تا از همسایگی او بکوچند و دور بشوند و از این محلّه بروند. اموال خود را با خود ببرند، و بر باغها و کشتزارهایشان جانشینان و نمایندگانی بگمارند. ولیکن منافقان مدینه و در رأس ایشان عبدالله پسر ابی پسر سلول سردستۀ منافقان، کسانی را به سوی بنی‌نضیر فرستادند و آنان را تحریک و تشویق کردند چنین چیزی را نپذیرند و استقامت ورزند و مقاومت نمایند. بدیشان پیام دادند: ثابت‌قدم بمانند و از خود دفاع کنند. ما هرگز شما را تسلیم مسلمانان نخواهیم کرد و به ترک شما نمی‌گوئیم. اگر با شما بجنگند همراه شما با مسلمانان می‌جنگیم، و اگر بیرونتان کنند با شما بیرون می‌آئیم.

در بارۀ همین موضوع یزدان بزرگوار می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ: لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَ لانُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً، وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَ اللهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. لَئِنْ أُخْرِجُوا لایَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لایَنْصُرُونَهُمْ، وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَیُوَلُّنَّ الْأَدْبارَ ثُمَّ لایُنْصَرُونَ. لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِی صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ، ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لایَفْقَهُونَ ... ﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر کمک و یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند). هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند). (حشر/۱۱-۱۳)

یهودیان در دژها سنگر گرفتند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد درختان خرمای ایشان را قطع کنند و بسوزانند. فریاد برآوردند: ای محمّد تو که از فساد و تباهی نهی می‌کردی، و آن را مایۀ ننگ کسی می‌دانستی که فساد و تباهی می‌کرد، پس چرا درختان خرما را قطع می‌کنی و آنها را با آتش می‌سوزانی؟ در پاسخ بدین گفتۀ ایشان این فرمودۀ خدای بزرگوار نازل گردید:

﴿ ما قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلیٰ أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللهِ وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ ﴾.

هر درخت خرمائی را که بریدید، یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود برجای گذاشتید، به فرمان خدا و اجازۀ او بوده است (و گناهی متوجّه شما مسلمانان نمی‌باشد. خدا این را کرده است) تا بیرون‌روندگان (از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی) را خوار و رسوا گرداند. (حشر/۵)

هنگامی که محاصره بیست‌وشش شبانه‌روز طول کشید، یهودیان از وعدۀ منافقان بدیشان مأیوس گردیدند، و خدا ترس و هراس را به دلهایشان انداخت. از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند به تبعید ایشان اکتفاء کند و آنان را نکشد، بدان سان که بنی قینقاع تبعید شده

بودند. (در تفسیر سورهٔ احزاب در جزء بیست‌ویک سبب و شرائط و ظروف آن را بیان داشته‌ایم).[1] آنان می‌بایستی تنها چیزهائی از اموال خود را با خود بردارند که بر شترها بار کنند و ببرند جز اسلحه. پیغمبر خدا ﷺ این امر را پذیرفت. آنان اموال خود را بر پشت شتران بار کردند، و چیزهائی را با خود بردند که شتران می‌توانستند ببرند. کسانی بودند خانه‌هایشان را ویران می‌کردند و حتّی چوبهای چهارچوب درهایشان را نیز بر پشت شترهایشان می‌نهادند و می‌بردند، یا این که خانه‌هایشان را ویران می‌کردند تا به دست مسلمانان نیفتند. مسلمانان قبلاً برخی از دیوارهائی را تخریب نموده بودند که یهودیان در زمان محاصره به عنوان سنگر از آنها استفاده می‌کردند.

در بارهٔ این موضوع یزدان سبحان در این سوره می‌فرماید:

﴿ هُوَ الَّذی أَخْرَجَ الَّذینَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ دِیارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ. ما ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ، فَأَتاهُمُ اللهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا، وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنینَ، فَاعْتَبِرُوا یا أُولِی الْأَبْصارِ. وَ لَوْلا أَنْ كَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابُ النّارِ. ذلِكَ بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدیدُ الْعِقابِ ﴾.

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمآئی (و لشکرکشی مسلمانان و برخورد با ایشان در پیرامون مدینه) از سرزمینشان بیرون راند (و به خیبر کوچاند). شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که دژها آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد. امّا خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دلهایشان هراس انداخت، به گونه‌ای که با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید. اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرّر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت‌تر از اخراج) گرفتار می‌نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این خفّت اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند. این (کیفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا او را به اشدّ مجازات می‌رساند) چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد. (حشر/۲-۴)

برخی از بنی نضیر رهسپار خیبر شدند. برخی از ایشان هم به سوی شام بار سفر بربستند. از جملهٔ بزرگانی که رهسپار خیبر گردیدند، اینان بودند: سلام پسر ابوحقیق، و کنانه پسر ربیع پسر ابوحقیق، و وحی پسر اخطب. اینان از زمرهٔ کسانیند که در تحریک و ترغیب مشرکان برای جنگ احزاب با مسلمانان، و در واقعهٔ بنی‌قریظه که در سورهٔ احزاب از آن سخن رفته است، نامشان آمده است. بعضی از آنان هم در فتح خیبر که در سورهٔ فتح از آن سخن رفته است نامشان ذکر گردیده است.

اموال بنی نضیر غنیمت ویژهٔ خدا و رسول بود، چون مسلمانان اسبها و شترهایشان را در آن به تاخت درنیاورده بودند و یورش نبرده بودند. این بود که پیغمبر خدا ﷺ غنیمت بنی‌نضیر را تنها به مهاجران عطاء فرمود و به انصار نداد بجز به دو نفر فقیر انصار به نامهای سهل پسر حنیف، و ابودجانه سمّاک پسر خرشه. این کار بدان خاطر بود که مهاجران دارائی نداشتند و تهیدست بودند، بعد از آن که اموال و دارائی خود را در مکّه رها کرده بودند و به خاطر عقیده از ملک و مال خویش دست کشیده بودند. انصار ایشان را در خانه‌های خود با طیب خاطر والائی، و با برادری راستینی، و با فداکاری شگفتی، جای داده بودند. وقتی که همچون فرصتی دست داد، پیغمبر خدا ﷺ با سرعت به پایدار کردن و سر و سامان بخشیدن اوضاع طبیعی جامعهٔ اسلامی پرداخت، تا تهیدستان اموال

۱- مراجعه شود به جلد یازدهم، صفحات: ۳۲۵-۳۳۸.

ویژه‌ای داشته باشند، و مال و ثروت فقط در میان ثروتمندان دور نزند و دست به دست نشود. از غنیمت بنی نضیر چیزی به انصار داده نشد جز به دو نفر فقیری که به سبب تنگدستی مستحقّ بودند . . .

در بارهٔ اموال بنی نضیر برخیها گفتند آنچه گفتند. ارجح اقوال بیانگر این است که گویندگانِ آن گونه سخنان، منافقان بودند. خداوند بزرگوار راجع بدین مسأله فرموده است:

﴿ وَ مٰا أَفٰاءَ اللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمٰا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لاٰ رِکٰابٍ، وَ لٰکِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴾.

چیزهائی را که خداوند از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرّف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است. (حشر/۶)

پیغمبر خدا ﷺ به انصار فرمود:

(إِنْ شِئْتُمْ قَسَمْتُمْ لِلْمُهٰاجِرِینَ مِنْ أَمْوٰالِکُمْ وَ دِیٰارِکُمْ وَ شٰارَکْتُمُوهُمْ فِی هٰذِهِ الْغَنِیمَةِ. وَ إِنْ شِئْتُمْ کٰانَتْ لَکُمْ دِیٰارُکُمْ وَ أَمْوٰالُکُمْ، وَ لَمْ یُقْسَمْ لَکُمْ شَیْءٌ مِنَ الْغَنِیمَةِ).

اگر می‌خواهید می‌توانید اموالتان و خانه‌هایتان را میان خود و میان مهاجران تقسیم کنید و در این غنیمت با ایشان شریک گردید. و اگر می‌خواهید می‌توانید خانه‌هایتان و اموالتان را برای خودتان نگاه دارید، و از غنیمت چیزی میان شما تقسیم نمی‌شود.

انصار گفتند: بلکه ما بخشی از اموالمان و از خانه‌هایمان را میان مهاجران تقسیم می‌کنیم، و غنیمت را تنها بدیشان می‌دهیم و در آن با ایشان شریک نمی‌گردیم.

در بارهٔ همین چیز، این فرمودهٔ یزدان بزرگوار نازل گردید:

﴿ لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیٰارِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوٰاناً وَ یَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ، أُولٰئِکَ هُمُ الصّٰادِقُونَ. وَ الَّذِینَ تَبَوَّأُوا الدّٰارَ وَ الْإِیمٰانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هٰاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لاٰ یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حٰاجَةً مِمّٰا أُوتُوا، وَ یُؤْثِرُونَ عَلیٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کٰانَ بِهِمْ خَصٰاصَةٌ. وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانهٔ (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهای که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. (حشر/۸ و ۹)



این حادثه‌ای است که چنین سوره‌ای در بارهٔ آن نازل گردیده است، و نصوص این سوره بدان تعلّق گرفته است. در این راستا خاتمهٔ سوره نیز سخن می‌گوید، خاتمه‌ای که مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد، چه مؤمنانی که این حادثه را مشاهده کرده‌اند، و چه مؤمنانی که بعد از آن با آن آشنا می‌شوند. به شیوه‌ای که خاصّ قرآن در تربیت انسانها با ذکر رخدادها، و پیرو زدن بر آنها، و ارتباط دادن رخدادها با حقائق بزرگ و کلّی است ... آن گاه آهنگ واپسین سوره درمی‌رسد و صفات خدائی را ذکر می‌کند که مؤمنان را فریاد می‌دارد و با این قرآن با ایشان سخن می‌گوید. صفاتی که کارآ و مؤثّر در این جهان هستند، و براساس تصوّر حقیقت آنها، ایمانِ آگاه و هوشیار و بینا، پابرجا و استوار می‌گردد.

این سوره با تسبیح خدا می‌آغازد و پایان می‌پذیرد، خدائی که آسمانها و زمین متعلّق بدو است، و چیره و کاربجا است. بدین وسیله انجام و فرجام سوره با موضوع آن، و با دعوت مؤمنان به تقوا و خشوع و تفکّر در بارهٔ ادارهٔ امور توسّط یزدان کاربجا، هماهنگ و همآوا می‌شود.

هم اینک با نصوص قرآنی به پیش می‌رویم تا ببینیم چگونه حوادث را به تصویر می‌کشند، و چگونه دلها و درونها را با این حوادث تربیت می‌کنند و پرورش می‌دهند . . .

❁

﴿ سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِی ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند تمام چیزهائی که در آسمانها و در زمین هستند، و خدا چیرهٔ کاربجا است.

با این حقیقتی که در هستی روی داده است و بوده است، حقیقت تسبیح و تقدیس خدا توسّط هر چیزی که در آسمانها و هر چیزی که در زمین است، و تنزیه و تمجید یزدان توسّط همه چیز جهان، این سوره می‌آغازد. سرآغاز این سوره داستان اهل کتابی را بیان می‌دارد که یزدان سبحان ایشان را از خانه و کاشانه‌هایشان بیرون می‌کند، و ملک و مالشان را به مؤمنانی عطاء می‌فرماید که به تسبیح و تقدیس او می‌پردازند و نامهای خوب خدا را ورد زبان می‌نمایند.

﴿ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

و خدا چیرهٔ کاربجا است.

خدا نیرومند است و می‌تواند دوستان خود را پیروز گرداند، و دشمنان خود را نابود نماید . . . در ادارهٔ امور جهان و در سنجش و نظم و نظام آن کاربجا است. بودن و نبودن و گردش و چرخش هر چیزی دارای فلسفهٔ ویژه است.

❁

آن گاه خبر حادثه‌ای را بیان می‌دارد که این سوره در باره‌اش نازل گردیده است:

﴿ هُوَ الَّذی أَخْرَجَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتٰابِ مِنْ دِیٰارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ. مٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ یَخْرُجُوا، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مٰانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ؛ فَأَتٰاهُمُ اللهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا، وَ قَذَفَ فِی قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ، یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ بِأَیْدیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنینَ، فَاعْتَبِرُوا یٰا أُولِی الْأَبْصٰارِ. وَ لَوْلٰا أَنْ کَتَبَ اللهُ عَلَیْهِمُ الْجَلٰاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِی ٱلدُّنْیٰا، وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذٰابُ ٱلنّٰارِ. ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ شٰاقُّوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ یُشٰاقِّ اللهَ فَإِنَّ اللهَ شَدیدُ الْعِقٰابِ ﴾.

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمآئی (و لشکرکشی مسلمانان و برخورد با ایشان در پیرامون مدینه) از سرزمینشان بیرون راند (و به خیبر کوچاند). شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد. امّا خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دلهایشان هراس انداخت، به گونه‌ای که با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند! ای خردمندان! درس عبرت بگیرید. اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرّر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت‌تر از اخراج) گرفتار می‌نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این خفّتِ اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند. این (کیفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا او را به اشدّ مجازات می‌رساند) چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد.

از این آیات متوجّه می‌شویم که خدا کافران اهل کتاب را در نخستین گردهمآئی از سرزمینشان بیرون رانده است و کوچانده است. خدا می‌تواند هر چیزی را انجام بدهد. ساختار تعبیر، این حقیقت را به صورت مستقیم بیان می‌نماید. چنین به ذهن می‌افکند که یزدان اخراج آنان را بر عهده گرفته است بدون این که کار مردمان را پردهٔ نمایش قدرت خود نماید! اخراج شوندگان را به

سوی سرزمینی می‌راند که از آنجا گرد آمده‌اند. دیگری برگشتی برای آنان به سرزمینی نیست که از آنجا بیرون رانده شده‌اند.

کار مستقیم خدا را در اخراج ایشان و راندشان و کوچاندشان، در بند دوم آیه تأکید می‌کند:

﴿ مٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مٰانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللهِ ﴾.

شما گمان نمی‌بردید که آنان بیرون روند، و ایشان هم گمان می‌بردند که دژهایشان آنان را از عذاب خدا به دور می‌دارد.

نه شما انتظار داشتید که آنان بیرون روند و بکوچند، و نه ایشان به فکرشان می‌رسید که همچون چیزی بشود! آنان آن اندازه نیرو و توان در دژهایشان داشتند که شما گمان نمی‌بردید که ایشان را از دژهایشان بیرون برانید بدان گونه که رانده و کوچانده شدند. به گونه‌ای این نیرو و توان ایشان را گول زد و مست و مغرور کرد که نیرو و توان خدا را فراموش کردند، نیرو و توانی که دژها جلو آن را نمی‌گیرد.

﴿ فَأَتٰاهُمُ اللهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا. وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ ﴾.

خدا از جانبی به سراغشان رفت که فکرش نمی‌کردند (از آن جانب بر آنان بتازند). به دلهایشان هراس انداخت.

خدا از درون خودشان بر آنان تاخت! نه از بیرون دژهایشان! از درون دلهایشان بر ایشان تاخت و به دلهایشان هراس انداخت. این بود که با دستهای خودشان دژهایشان را باز کردند! خدا بدیشان نشان داد که آنان نمی‌توانند خود را نگاه دارند، و قدرت ندارند بر دلهایشان حاکم باشند. ایشان هرگز با اراده و تصمیم خود نمی‌توانند خویشتن را از دست خدا برهانند، چه رسد به این که با ساختمانها و دژهایشان خویشتن را از دست خدا برهانند. آنان حساب همه چیز را کرده بودند، ولی حساب این را نکرده بودند که از درونشان بر ایشان یورش برده شود و بر آنان تاخت و تاز رود! آنان حساب این سو و این جهت را نکرده بودند، سو و جهتی که خدا از آن جانب بر ایشان تاخت و تار و مارشان ساخت. به همین منوال و روال است کاری که خدا می‌خواهد انجام بدهد. از سوئی که می‌داند بدانجا می‌رود، و از جائی که مقدّر و مقرّر می‌فرماید بدان جهت رهسپار می‌شود. او که از هر چیزی آگاه است. او که بر هر چیزی توانا است. دیگر در این صورت نه به سببی و نه به ابزاری نیاز دارد، سببی یا ابزاری که مردمان با آن آشنائی دارند و بر آن توانایند. چه سبب همیشه مهیّا و آماده است، و ابزار پیوسته در دسترس است. سبب و نتیجه، ساختار او است، و ابزار و هدف، آفریدهٔ او است. نه سبب و نتیجه‌ای بر او دشوار می‌آید و سر از فرمانش می‌پیچد، و نه ابزار و هدفی برای او سخت و ناممکن و ناشدنی می‌شود . . . او چیره و توانا و فرزانه و کاربجا است . . . کافران اهل کتاب در دژهایشان ماندند و در آنجاها سنگر و پناه گرفتند. خدا از جانبی بر ایشان تاخت که گمانش نمی‌بردند و حساب آن را نداشتند. به دلهایشان هراس انداخت. در خانه‌ها و کاخهایشان جای گرفتند و به دفاع پرداختند. خداوند بر این خانه‌ها و کاخها ایشان را مسلّط و مأمور کرد و خودشان با دستهایشان خانه‌ها و کاخهایشان را ویران می‌کردند، و به مؤمنان امکان می‌دادند بیایند و خانه‌ها و کاخهایشان را ویران گردانند!:

﴿ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

با دستهای خود و با دستهای مؤمنان خانه‌های خویش را ویران می‌کردند.

بدین منوال و بر این روال، داستانِ رخدادِ کافران اهل کتاب، با این تصویر الهام‌بخش، و با این حرکت مجسّم، پایان می‌پذیرد . . . یزدان سبحان از فراسوی دژها بر ایشان می‌تازد، و دژها به سبب عملکردهای خودشان سقوط می‌کند. افزون بر سقوط، خودشان دژهایشان را ویران می‌کنند و مؤمنان هم آنها را فرو می‌ریزند و درهم می‌کوبند.

در اینجا نخستین پیرو در سایهٔ همچون تصویری، و با

آهنگ این حرکت، درمی‌رسد:

﴿ فَاعْتَبِرُوا يٰا أُولِي الْأَبْصٰارِ ﴾.

ای خردمندان! درس عبرت بگیرید.

این صدائی است که در مکان و در زمان خود بلند می‌شود. در حالی به گوش می‌رسد که دلها برای اندرز گرفتن آماده‌اند و برای درس عبرت آموختن بازند.

آیهٔ بعدی مقرّر می‌دارد که ارادهٔ خدا در تنبیه ایشان به هیچ وجه گریبان آنان را رها نمی‌کند و ایشان را از کیفر و بلائی معاف نمی‌دارد که در دنیا بدیشان می‌رسد، گذشته از آنچه در آخرت در انتظارشان است:

﴿ وَ لَوْلاٰ أَنْ كَتَبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمُ الْجَلاٰءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيٰا، وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذٰابُ النّٰارِ ﴾.

اگر خداوند ترک دیار را بر آنان مقرّر نمی‌کرد، در دنیا ایشان را به عذاب (سخت‌تر از اخراج) گرفتار می‌نمود. (بدا به حالشان! گذشته از این خفّتِ اخراج دنیوی) آنان در آخرت عذاب آتش دوزخ دارند.

این یک امر مقرّر و معیّن است که عذاب و عقوبت خدا گریبانگیرشان شود. به همین شکلی که روی داده است یا به صورت دیگری. اگر خدا تبعید و کوچاندنشان را برنمی‌گزید، با عذاب و عقوبت دیگری شکنجه و عذابشان می‌داد. گذشته از عذابی که در آخرت انتظارشان را می‌کشد. آنان به هر حال سزاوار عذاب خدا به شکلی از اشکال عذاب شده‌اند!

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شٰاقُّوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ. وَ مَنْ يُشٰاقِّ اللّٰهَ فَإِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

این (کیفر دنیوی و اخروی) بدان خاطر است که آنان با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده‌اند، و هرکس با خدا دشمنی ورزد (خدا او را به اشدّ مجازات می‌رساند) چرا که خدا سخت عذاب می‌دهد.

مُشاقَّه، (که مصدر یُشٰاقِّ است) بدین معنی است که آنان شقّی یعنی طرفی و جانبی را درپیش گیرند جدای از شقّ، یعنی طرف و جانب خدا باشد. خدا طرف و جانب خود را طرف و جانب پیغمبرش نموده است، *بدان‌گاه که علّت سزاوار عذابشان را در سرآغاز آیه* بیان فرموده است. خدا در آخر آیه تنها به دشمنانگی ایشان با خدا اکتفاء کرده است. چراکه دشمنانگی ایشان با خدا مشتمل و متضمّن دشمنانگی آنان با پیغمبرش نیز می‌باشد. گذشته از این، دشمنان یزدان در ناحیه‌ای رویاروی خداوند سبحان می‌ایستند و موضعگیری می‌کنند، موضعگیری‌ای که خودستائی و خودبزرگ‌بینی زشت و پلشتی در آن پیدا و هویدا است، وقتی که آفریدگان رو در روی آفریدگار می‌ایستند و با او می‌رزمند! همچون موضعگیری‌ای هراس‌انگیز و خوفناک است، و این آفریدگان ضعیف و ناچیز خویشتن را در معرض خشم خدا و عذاب و عقاب او قرار می‌دهند، خدائی که عذاب و عقاب سختی دارد.

بدین منوال و بر این روال، حقیقت سرنوشت دشمنان یزدان در هر مکانی و در هر زمانی که باشند، در دلها استقرار می‌پذیرد، از لابلای سرنوشت کافران اهل کتاب، و از لابلای آنچه بدان سزاوار چنین عذاب و عقابی گردیدند.

نباید از یادمان برود و باید ببینیم قرآن یهودیان بنی نضیر را این گونه نامگذاری می‌کند و این گونه می‌نامد:

﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ ﴾.

کافران اهل کتاب.

تکرار این صفت در این سوره را نیز نباید از نظر به دور بداریم. چه این صفت حقیقت دارد. زیرا آنان آئین خدا را در شکل والائی که محمّد ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده بود قبول نداشتند، آئینی که مدّتها بود یهودیان انتظار آن را می‌کشیدند و چشم به راه فرارسیدنش بودند. ذکر این صفت در عین حال بیان می‌دارد که چرا آنان به عذاب و عقاب گرفتار می‌آیند. همچنین این صفت فهم و شعور مسلمانان را آگاه و بیدار می‌کند و بدیشان اطمینان روحی و روانی می‌بخشد، بدان گونه که دلهایشان از کاری که با یهودیان کرده‌اند، و از شکنجه و عذابی که بدیشان *رسانده‌اند، تسکین پیدا می‌کند و آرام می‌گیرد و*

آرامش می‌یابد. در این صورت ذکر این صفت در اینجا مقصود و مورد نظر است!



آن گاه یزدان جهان مؤمنان را مطمئنّ می‌سازد بر درستی هرآن چیزی که بر سر چنان کافرانی آورده‌اند، کافرانی که با خدا و پیغمبر جنگیده‌اند. چه قطع کردن درختان خرماهایشان و چه سوزاندن و آتش زدن نخلستانهایشان، و چه رها کردن و بر سر جای باقی گذاشتن درختانشان. همچنین در بارهٔ بیان حکم خدا در این راستا، بدیشان اطمینان می‌دهد. چرا که در این باره به دلها و درونهای برخی از مسلمانان دغدغه و نگرانی افتاده بود:

﴿ ما قَطَعْتُمْ مِنْ لینَةٍ أَوْ تَرَکْتُمُوها قائِمَةً عَلیٰ أُصُولِها فَبِإِذْنِ اللهِ، وَ لِیُخْزِیَ الْفاسِقِینَ ﴾.

هر درخت خرمائی را که بریدید، یا بر پایه‌ها و ریشه‌های خود برجای گذاشتید، به فرمان خدا و اجازهٔ او بوده است (و گناهی متوجّه شما مسلمانان نمی‌باشد. خدا این را کرده است) تا بیرون‌روندگان (از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی) را خوار و رسوا گرداند.

«لینَة»: نوع خوب درخت خرما، یا نوع ممتاز آن است. در آن زمان در پیش عربها معروف و مشهور بوده است. مسلمانان در آن زمان برخی از درختان خرمای یهودیان را قطع کردند، و برخی را برجای گذاشتند. دلهای مؤمنان از قطع کردن و قطع نکردن درختان خرما به دغدغه و نگرانی افتاد. آنان پیش از این حادثه و بعد از آن از روی نهادن به ویران کردن و سوزاندن نهی شده بودند و نهی می‌گردند. لذا این استثناء به توضیح ویژه‌ای نیاز پیدا کرد، توضیحی که دلها را آرام کند و آرامش بخشد. این بود همچون توضیحی برایشان می‌آید و انجام همچون کاری و ترک همچون کاری را به اجازه و اذن خدا مرتبط می‌نماید، و می‌گوید: این خدا است که چنین کاری را با دستهای خودش به انجام می‌رساند، و آنچه خواسته است در آن بشود می‌شود، و قضا و قدر خود را در آن به اجراء درمی‌آورد، و هر چیزی که در این واقعه شده است با اجازهٔ او بوده است و انجام پذیرفته است، و با انجام آن خواسته است بیرون‌روندگان از دستورات الهی و منحرفان از شرائع آسمانی را خوار و زبون بدارد. قطع درختان خرما، ایشان را با حسرت و آه خوار و زبون می‌دارد، و به ترک آنها گفتن و بر جای خود رها کردن آنها آنان را با حسرت و آهِ نابود شدن خوار و زبون می‌نماید. مشیّت و ارادهٔ خدا در فراسوی هر دو تای این کار و آن کار، به طور یکسان قرار دارد.

بدین وسیله دلهای نگران و پریشان مسلمانان می‌آرامد، و سینه‌های ایشان از نیش خارِ دغدغه و وسوسه نجات پیدا می‌کند و بهبودی می‌یابد. خدا هرچه بخواهد می‌کند، و مسلمانان جز پردهٔ اجراء قدرت خدا نیستند، و او هرچه بخواهد بر روی این پرده به نمایش درمی‌آورد.



بند دوم این سوره درمی‌رسد و حکم غنیمتی را مقرّر می‌دارد که آن را بهرهٔ پیغمبرش در این واقعه نموده است، و در امثال آن بهرهٔ او می‌سازد و بدو ارمغان می‌دارد، غنیمتی که مسلمانان در آن نمی‌جنگند و نبرد نمی‌نمایند . . . یعنی رخدادهائی که دست قدرت خدا آشکارا و مستقیم و بدون پرده‌ای از آفریدگانش آنها را بسان این واقعه به انجام می‌رساند:

﴿ وَ ما أَفاءَ اللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ. وَ لٰکِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلیٰ مَنْ یَشاءُ، وَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. ما أَفاءَ اللهُ عَلیٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُریٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبیٰ وَ الْیَتامیٰ وَ الْمَساکِینِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ. کَیْ لا یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیاءِ مِنْکُمْ. وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ شَدِیدُ الْعِقابِ. لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ، یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً، وَ یَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ، أُولٰئِکَ هُمُ

الصّادِقُونَ. وَ الَّذینَ تَبَوَّؤُوا الدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ، وَ لا یَجِدُونَ فی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا، وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْکانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ. وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ الَّذینَ جاؤُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنا وَ لِإِخْوانِنَا الَّذینَ سَبَقُونا بِالْإِیمانِ، وَ لا تَجْعَلْ فی قُلُوبِنا غِلّاً لِلَّذینَ آمَنُوا. رَبَّنا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَحیمٌ ﴾.

چیزهائی را که خداوند از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرّف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است. چیزهائی را که خداوند از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلّق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان (پیغمبر) و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند). چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد. همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانۀ (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این آیاتی که حکم خدا را در بارۀ این چنین غنیمتی و امثال آن بیان و روشن می‌گردانند، در عین حال توصیفی از احوال و اوضاع گروه مسلمانانی را به تصویر می‌کشند که در روزگار نزول این آیات می‌زیسته‌اند و مخاطبان آنها بوده‌اند. از دیگر سو سرشت ملّت مسلمان را در طول زمانها و دورانهای متوالی بیان می‌دارند، و ویژگیهای برجسته‌ای را ذکر می‌نمایند که ملّت مسلمان در پرتو آن ویژگیها با یکدیگر پیوند می‌یابند و در طول روزگاران با همدیگر متّحد و متّفق می‌شوند، و نسلی از نسلی نمی‌گسلد، و قومی از قومی جدا نمی‌شود و فردی از فردی دور نمی‌افتد، در طول ازمنه و عصوری که نسلها در آنها در همۀ سرزمینها و مکانها پیاپی می‌آیند و می‌روند و جایگزین یکدیگر می‌گردند. این حقیقت بزرگی است که باید در برابر آن بسی با تدبّر و تفکّر ژرف ایستاد...

﴿ وَ ما أَفاءَ اللهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ، وَ لٰکِنَّ اللهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ، وَ اللهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ﴾.

چیزهائی را که خداوند از دارائی ایشان (یعنی بنی‌نضیر) به پیغمبر خود ارمغان داشته است شما اسبانی و شترانی را به تاخت درنیاورده‌اید (و با جنگ تصرّف ننموده‌اید) و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند، و خدا بر هر کاری توانا است.

«ایجاف»: مصدر فعل «أَوْجَفْتُمْ» به معنی تاختن و به جولان درآوردن است. «رِکاب»: شتران. این آیه به مسلمانان تذکّر می‌دهد که این غنیمتی را که بنی‌نضیر از خود برجای گذاشته‌اند آنان اسبانی را برای به دست

آوردنش به تاخت درنیاورده‌اند، و شترانی را به سویش به سرعت و شتاب نینداخته‌اند. پس حکم آن حکم غنیمت معمولی نیست، غنیمتی که خدا چهارپنجم آن را به مسلمانان داده است، و فقط یک‌پنجم آن را برای خدا و پیغمبر و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و مسافران وامانده در راه، در نظر گرفته است و برجای گذاشته است، همان گونه که در غنائم بدر کبریٰ، خدا حکم صادر فرموده است. خداوند همهٔ این غنیمت یعنی فَیْء را به خدا و پیغمبر و خویشاوندانش و یتیمان و مستمندان و مسافران وامانده در راه داده است. پیغمبر ﷺ است که در همهٔ این اموال و تعیین سهمها دخالت و تصرّف می‌کند و آن گونه که بخواهد به مصرف می‌رساند. خویشاوندان مذکور در این دو آیه، خویشاوندان پیغمبر خدا ﷺ هستند. زیرا زکات برای آنان حلال نیست، و بدین خاطر در زکات سهمی بدیشان تعلّق نمی‌گیرد، و پیغمبر ﷺ هم از خود ارثی برجای نمی‌گذارد. این است که خویشاوندانش از اموال او چیزی به ارث نمی‌برند و نصیبی ندارند. از جملهٔ کسانی که از غنیمت بهره‌مند می‌شوند فقراء[1] هستند، آن کسانی که تهیدست بوده و منبع درآمدی ندارند. بدین جهت یزدان مهربان از یک‌پنجم غنائم سهمی را بدیشان اختصاص داده است، همان گونه که از این فَیْء و امثال آن برایشان سهمی قرار داده است. و امّا بقیّهٔ گروهها و دسته‌ها و سائر موارد، برنامهٔ آنها معروف و معلوم است، و پیغمبر ﷺ آن گونه که بخواهد در آنها دخل و تصرّف می‌نماید.

این حکم فَیْء است که این آیات آن را تعیین و تبیین می‌نماید. ولیکن این آیات به ذکر حکم و علّت نزدیک آن بسنده نمی‌کند. بلکه دلها را متوجّه حقیقت بزرگ دیگری می‌نماید:

﴿ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ ﴾.

و بلکه خداوند پیغمبران خود را بر هرکس که بخواهد چیره می‌گرداند.

این حکم، قضا و قدر یزدان است. پیغمبران هم بخشی از این قضا و قدرند، قضا و قدری که یزدان آن را بر هرکس که بخواهد مسلّط و چیره می‌گرداند.

﴿ وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

خدا بر هر کاری توانا است.

بدین وسیله، کار و بار پیغمبران با قضا و قدر مستقیم و بدون واسطهٔ یزدان سبحان پیوند پیدا می‌کند، و جای و مکان آنان در دولاب و گردونهٔ چرخندهٔ قضا و قدر، مشخّص و معیّن می‌گردد. روشن می‌شود که آنان ـ هرچند که انسان هستند ـ با اراده و مشیّت خدا تماس محکم ویژه و پیوند استوار خاصّی دارند، و این تماس و پیوند محکم و استوار برایشان نقش مشخّص و معیّنی در محقّق ساختن و پیاده کردن قضا و قدر یزدان در زمین تعیین می‌کند. این است که ایشان در برابر هوا و هوس و آرزو و خواست خودشان حرکت نمی‌کنند و به تلاش نمی‌پردازند، و برای خودشان و به حساب خودشان چیزی نمی‌گیرند یا ادّعائی نمی‌کنند، و نمی‌جنگند و نمی‌رزمند یا نمی‌نشینند و واپس نمی‌کشند، و دشمنی نمی‌ورزند یا صلح و ساز نمی‌کنند، مگر برای محقّق ساختن و پیاده کردن گوشه‌ای از قضا و قدر الهی در زمین، قضا و قدری که مربوط بدیشان و واگذار به کارهایشان و مرتبط با عملکردها و سعی و تلاشهای ایشان است. در پشت سر و در فراسوی همهٔ اینها خدا است که انجام‌دهندهٔ کارها است، و او بر هر چیزی توانا است.

﴿ مٰا أَفٰاءَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتٰامىٰ وَ الْمَسٰاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ... كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيٰاءِ مِنْكُمْ. وَ مٰا آتٰاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ. وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا. وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

چیزهائی را که خداوند از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلّق به خدا و پیغمبر و

۱- در اینجا اختلاف فقهی است. آیا مراد از فقراء، مستمندان خویشاوند پیغمبر ﷺ هستند که مستحق زکاتند، یا همهٔ مستمندان؟ ارجح اقوال این است که مراد جملگی فقراء و مستمندان است.

خـویشاوندان (پـیغمبر) و یـتیمان و مسـتمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در مـیان اشـخاص ثـروتمند شـما دست بـه دست نگـردد (و نـیازمندان از آن مـحروم نشـوند). چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجـراء کـنید، و از چـیزهائی کـه شـما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بـترسید کـه خـدا عقوبت سختی دارد.

این آیه حکمی را روشن می‌سازد که به طور مفصّل از آن سخن گفتیم. آن گاه این آیه علّت همچون تقسیمی را بیان می‌دارد، و با بیان آن، قانون بزرگی از قوانین نظام اقتصادی و سیستم اجتماعی در جامعۀ اسلامی را وضع می‌کند:

﴿کَیْ لاٰ یَکُونَ دُولَةً بَیْنَ الْأَغْنِیٰاءِ مِنْکُمْ﴾.

این بدان خاطر است که اموال تـنها در مـیان اشـخاص ثـروتمند دست بـه دست نگـردد (و نـیازمندان از آن محروم نشوند).

همچنین این آیـه، قـانون بـزرگی را در قـانونگذاری جامعۀ اسلامی بنیاد می‌نهد:

﴿وَ مٰا آتٰاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾.

چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجـراء کـنید، و از چـیزهائی کـه شـما را از آن بازداشته است، دست بکشید.

هرچند که این دو قانون به مناسبت فَیْء و تقسیم آن ذکر گردیده‌اند، ولی این دو قانون از حدّ و مرز این حادثه فراتر می‌روند و به ابعاد فراخ و فراوانی در اصـول و بنیاد نظام و سیستم اجتماعی اسـلام سـر مـی‌کشند و درمی‌رسند.

قانون نخستین، قانون سیستم اقتصادی است. این قانون بیانگر بخش بزرگی از اصول و ارکان دیدگاه اقتصادی در اسلام است. در ایـن دیـدگاه، مـالکیّت فـردی بـه رسمیّت شناخته شده است و بدان اعتراف گردیده است، ولی محدود به این قاعده شده است. ایـن قـاعده کـه دارائی و اموال میان ثروتمندان دست به دست نشود و بس؛ و فقراء و مستمندان از آن بـی‌بهره و بـی‌نصیب نگردند، و بلکه بدان دسترسی پیدا کـنند. هـر حـال و وضعی که بدین نتیجه بینجامد که دارائی و اموال تنها در میان ثروتمندان دست به دست شود و بـه چـرخ و گـردش درآیـد، حـال و وضـعی است کـه بـا دیـدگاه اقتصادی اسلامی مخالفت دارد، همان گونه که با هدفی از اهداف نظم و نـظام کـلّی اجـتماعی مـخالفت دارد. جملگی تـماسها و ارتـباطات و مـعاملات در جـامعۀ اسلامی باید که به گـونه‌ای تـهیّه و تـنظیم شـود کـه همچون حال و وضعی را پدید نیاورد، و بر همچون حال و وضعی اگر در میان باشد ماندگار نگردد و باقی نماند. اسلام عملاً نظام و سیستم خود را براساس این قانون، پابرجا و استوار داشـته است. اسـلام زکـات را واجب نموده است. از اصل سرمایه‌ها و دارائیهای نقدی دو و نیم درصد (۲/۵٪)، و در سائر محصولات و غلّات و درآمدها ده درصد (۱۰٪) یا پـنج درصـد (۵٪) بـاید زکات داد. معادل اینها هم در چهارپایان زکات پرداخت می‌شود. در منابع و معادن که گنجها و گنجینه‌های زمین هستند همسان سرمایه و دارائـی نـقدی زکـات تـعلّق می‌گیرد، یعنی ۲/۵٪. اینها هم سهمها و نسبتهای زیاد و فراوانی است.

اسلام چهارپنجم غنیمت را به مجاهدان مـی‌دهد، چـه فقیر باشند و چه ثروتمند. در صورتی که فَیْء را بـه طور کلّی به فقراء و تهیدستان می‌دهد. اسلام نـظام و سـیستم بـرگزیدۀ خـود را در اجـاره دادن زمـین بـر مزارعه[1] استوار داشته است که شریک شدن صاحب زمین و کشاورز در محصولات و غلّات زمـین است. اسلام این حقّ را به پیشوای مسـلمانان داده است کـه مازاد اموال ثروتمندان را دریافت دارد و آن را به فقراء و تهیدستان بـرگردانـد. هـمچنین اسـلام بـه پـیشوای

۱- اختلاف فقهی در ایـن بـاره وجـود دارد، ولی نـظریۀ بـرتر و روشـن‌تر همان است که نگاشته‌ایم.

مسلمانان این حقّ را می‌دهد که در وقت کسر بودجه و تهی بودن بیت‌المال، در اموال ثروتمندان تصرّف کند و وظیفه و تکلیفی را تعیین نماید. اسلام احتکار و ربا را حرام کرده است. احتکار و ربا دو وسیلهٔ اصلی دست به دست شدن اموال در میان ثروتمندان بوده و دارائی را تنها در میان ثروتمندان به چرخش و گردد درمی‌آورد.

اسلام به طور کلّی نظام و سیستم اجتماعی خود را به گونه‌ای استوار و برقرار داشته است که این قانون بزرگ را تحقّق بخشد و پیاده کند، قانون بزرگی که قید واقعی و بند حقیقی برای حقّ مالکیّت فردی، در کنار سائر قیدها و بندهای دیگر است.[۱]

بدین خاطر نظام و سیستم اسلامی نظام و سیستمی است که مالکیّت فردی را آزاد و مباح می‌شمارد، ولیکن نظام و سیستم سرمایه‌داری نمی‌باشد، و نظام و سیستم سرمایه‌داری هم از نظام و سیستم اسلامی برگرفته نشده است و از آن انتقال پیدا نکرده است. چه نظام و سیستم سرمایه‌داری اصلاً بدون ربا و بدون احتکار نیست. بلکه نظام و سیستم اسلام، نظام و سیستم مستقلّ و خاصّی است که از جانب خداوند کاربجا و آگاه تهیّه و ارمغان گردیده است. تنها و جدا پدید آمده است، و تنها و جدا حرکت کرده است و به پیش رفته است، و تنها و جدا تا به امروز باقی مانده است، به عنوان نظام و سیستم منحصر به فردی که همهٔ گوشه و کنار آن هماهنگ و همآوا است و دارای حقوق و وظائف متعادل است. هماهنگ و همآوا است بسان هماهنگی و همآوائی سراسر جهان هستی، از آن زمان که از سوی آفریدگار هستی پائین آمده است. هستی هماهنگ و همآوا و موزون و متعادل است.

و امّا قانون دوم که قانون دریافت شریعت از سرچشمهٔ یگانه است:

﴿ وَ مٰا آتٰاكُمُ ٱلرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مٰا نَهٰاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ﴾.

چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.

این قانون هم دیدگاه قانونمندی اسلامی را مجسّم می‌سازد. سلطهٔ قانون در اسلام سرچشمه می‌گیرد از این که شریعت را پیغمبر ﷺ به شکل قرآن یا سنّت با خود به ارمغان آورده است. همهٔ ملّت و خود پیشوا و رهبر بسان ایشان نمی‌توانند با چیزی مخالفت ورزند که پیغمبر ﷺ آن را به ارمغان آورده است. هرگاه چیزی قانون گردد که با چیزی مخالفت داشته باشد که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است، چنین شریعتی سلطه‌ای ندارد و بدان توجّه نمی‌گردد. زیرا سند معتبر نخستین را از دست می‌دهد، سند معتبر نخستینی که سلطهٔ خود را از آن دریافت می‌دارد . . .

این دیدگاه با همهٔ دیدگاه‌های قانونگذاری بشری فرق دارد. چرا که ملّت را سرچشمهٔ سلطه‌ها می‌سازد. بدین معنی که ملّت حقّ خواهد داشت برای خود هرچه را می‌خواهد وضع و قانونگذاری کند، و هرچه را وضع و قانونگذاری می‌کند دارای سلطه خواهد بود. در صورتی که سرچشمهٔ سلطه‌ها در اسلام شریعت خدا است، شریعتی که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است، و اعضاء ملّت بر همچون شریعتی ماندگار می‌مانند و از آن پاسداری می‌کنند و آن را اجراء می‌نمایند. پیشوا هم در این راستا نمایندهٔ ملّت است و باید همچون ایشان رفتار کند. حقوق ملّت هم منحصر به همین می‌گردد. پس ملّت حقّ ندارد با چیزی مخالفت کند که پیغمبر ﷺ آن را با خود به ارمغان آورده است در هرگونه قانونگذاری‌ای که نموده است.

ولی وقتی که در نصوص و آیاتی که پیغمبر با خود به ارمغان آورده است در بارهٔ کاری که برای ملّت روی داده است چیزی نباشد، راه چارهٔ ملّت این است برای خود قانونگذاری کند قانونی را که با اصلی و رکنی از اصول و ارکان آنچه پیغمبر ﷺ با خود به ارمغان

۱- مراجعه شود به کتاب: «العدالة الإجتماعیة فی الإسلام». فصل: سیاست مال.

آورده است مخالفت نداشته باشد. این هم دیدگاه پیشین را نقض نمی‌کند، و بلکه همچون چیزی فرع آن دیدگاه بشمار می‌آید. اصل قضیّه در هرگونه قانونی که وضع می‌شود این است با چیزی که پیغمبر ﷺ به ارمغان آورده است مخالف نباشد، اگر نصّی وجود دارد. اگر هم نصّی در مسأله‌ای وجود نداشته باشد با اصلی از اصولی که پیغمبر ﷺ با خود به ارمغان آورده است ضدّ و نقیض نیفتد. سلطه و قدرت ملّت ـ و پیشوای جانشین ملّت ـ محدود و منحصر به همین حدود و ثغور است. اسلام نظام و سیستم بی‌نظیر و بی‌همتائی است و هیچ‌گونه نظام و سیستم دیگری که انسانها از نظامها و سیستمها وضع کرده‌اند و پدید آورده‌اند و با آنها آشنا شده‌اند و بوده‌اند، با آن برابری نمی‌کند و همطراز نمی‌گردد. اسلام نظام و سیستمی است که قانونگذاری برای انسانها را با قانون کلّ جهان هستی ارتباط می‌دهد، و میان قانون جهان هستی که خدا آن را برای جهان هستی وضع فرموده است، و میان قانونی که از جانب خدا آمده است و بر انسانها فرمانروائی می‌کند، هماهنگی و همآوائی برقرار می‌سازد. تا بدین وسیله قانون انسانها با قانون جهان هستی برخورد نکند و مخالف نیفتد، و به سبب برخورد و مخالفت قانون جهان و قانون انسان، مردمان بدبخت شوند یا درهم شکنند و یا تلاش و کوشش آنان به هدر رود و باد هوا شود!

این آیه این دو قانون را در دلهای مؤمنان به سرچشمهٔ اصلی خودشان ارتباط و پیوند می‌دهد . . . و آن خدا است . . . ایشان را به سوی پرهیزگاری فرامی‌خواند، و آنان را از عذاب خدا می‌ترساند:

﴿ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾.

از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد.

این همان ضمانت بزرگی است که نمی‌توان آن را گول زد و با آن به نیرنگ پرداخت، و گزیری و گریزی از آن میسّر نیست. مؤمنان می‌دانستند که یزدان جهان آگاه از رازهای ایشان است، و از اعمال و افعال ایشان باخبر است، و بازگشت به سوی او است. مؤمنان می‌دانستند که خدا دارای عذاب و عقاب سخت و شدید است. مؤمنان می‌دانستند که آنان موظّف و مکلّف هستند بدانند که دارائی و ثروت نباید تنها در میان ثروتمندانشان ردّ و بدل و دست به دست شود. آنان باید چیزی را با دل و جان و رضا و رغبت بپذیرند و برگیرند که پیغمبر ﷺ برایشان به ارمغان آورده است، و باید ایشان از چیزی دست بردارند و دست بکشند که آنان را از آن نهی کرده است و بازداشته است، بدون این که سهل‌انگاری کنند و رخصت بطلبند. چه آنان روز سختی درپیش دارند.

تقسیم فَیْء بنی نضیر فقط در میان مهاجران، بجز دو نفر از انصار، اجراء کردن قانون ویژهٔ فَیْء بود، و برای پیاده کردن قانونِ:

﴿ كَيْ لاٰ يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيٰاءِ مِنْكُمْ ﴾.

این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند دست به دست نگردد (و نیازمندان از آن محروم نشوند).

انجام گرفت . . . و امّا حکم عام و همگانی این است که به همهٔ فقراء و مستمندان داده شود، اعم از مهاجران و انصار، و کسانی که پس از ایشان در میان نسلهای آینده پای به قید حیات می‌گذارند. این قانون را آیات بعدی که در روند سوره می‌آیند، دربر دارند.

ولی قرآن احکام را خشک و جداگانه ذکر نمی‌کند. بلکه احکام را در فضای زنده‌ای بیان می‌دارد، فضای زنده‌ای که زندگان در آن از همدیگر می‌شنوند و به یکدیگر پاسخ می‌گویند. بدین خاطر قرآن هریک از این سه گروه را احاطه می‌کند با صفات واقعی و زنده‌ای که دارند و سرشت و حقیقت آنان را به تصویر می‌زند، و حکم را زنده معیّن و مشخّص می‌دارد، حکمی که با این زنده‌ها دست‌اندرکار می‌شود:

﴿ لِلْفُقَرٰاءِ الْمُهٰاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيٰارِهِمْ وَ أَمْوٰالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوٰاناً، وَ يَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ، أُولٰئِكَ هُمُ الصّٰادِقُونَ ﴾.

همچنین غنائم از آنِ فقرای مهاجرینی است که از خانه

و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند.

این تصویر صادقانه‌ای است که مهم‌ترین سیماها و قیافه‌های بارز و برجستهٔ مهاجران در آن نمودار و پدیدار می‌آید . . . مهاجرانی که از خانه‌هایشان و از میان اموالشان اخراج گردیده‌اند و رانده شده‌اند. باعث این اخراج گردیدن و رانده شدن، اذیّت و آزار و شکنجه و فشار و بدرفتاری خویشاوندانشان و قوم و قبیلهٔ خودشان در مکّه بود. گناهی جز این نداشتند که می‌گفتند: خداوندگار ما خدا است و بس . . . آنها از مکّه بیرون آمدند و خانه و کاشانه و دارائی و اموال خود را رها کردند و به ترک آنها گفتند:

﴿ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوَاناً ﴾.

فضل و لطف خدا را و خشنودی او را می‌جویند و می‌خواهند.

تکیه و اعتمادشان بر خدا و به خدا است. فضل و لطف خدا را می‌جویند و رضا و خشنودی او را می‌خواهند. پناه و پناه‌گاهی جز خدا، و آستانه‌ای جز بارگاه الله ندارند . . . آنان هرچند رانده و مانده و کم و اندک هستند، ولی:

﴿ يَنْصُرُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ ﴾.

خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند.

خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند با دلهایشان و با شمشیرهایشان در دشوارترین و سخت‌ترین ساعتها، و در تنگ‌ترین و پرفشارترین وقتها. چرا که:

﴿ أُولٰئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ ﴾.

آنان واقعاً ایمان دارند و راست و درست هستند.

کسانیند که واژهٔ ایمان را با زبانهایشان می‌گویند، و با اعمالشان آن را تصدیق می‌کنند. آنان با خدا راست و درست هستند در این که می‌گویند خدا را برمی‌گزینند، و ایشان با پیغمبرش راست و درست هستند در این که می‌گویند از او پیروی می‌کنند، و آنان با حقّ راست و درست هستند در این که ایشان تصویری از حقّ هستند، تصویری که بر روی زمین حرکت می‌کند و مردمان آن را می‌بینند!

﴿ وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ، يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ، وَ لايَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ. وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانهٔ (آئین اسلام) را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

این تصویر نیز بسان تصویر پیشین، تصویر رخشان و درخشان راستینی است، و مهم‌ترین سیماهای ممتاز انصار را برجسته و آشکار نشان می‌دهد. این گروه از مردمان منحصر به فرد در صفات و خصالی هستند، و به افقها و کرانه‌هائی رسیده‌اند، اگر عملاً دیده نمی‌شدند و با چشم سر رؤیت نمی‌گردیدند، مردمان آنان را خوابهای شیرین و بلندپروازانه، و رؤیاهای شگفت بالدار و پرنده در آسمان خیال، و نمونه‌های والا و بالائی می‌انگاشتند که خیال‌بافیها و گمانهای بلندپرواز، آنها را آراسته و پیراسته کرده است و ساخته و پرداخته نموده است!

﴿ وَ الَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ ﴾.

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانهٔ (آئین اسلام) را آماده کردند.

یعنی سرای هجرت که یثرب نام داشت و بعدها مدینة الرسول ﷺ نامیده شد. انصار مدینه را پیش از آمدن مهاجران تهیّه و آماده کرده بودند، همان گونه که در مدینه ایمان را آماده و مهیّا نموده بودند، بدان

شکلی که گوئی منزل و مأوای مهاجران را آراسته و پیراستۀ پذیرائی کرده‌اند. این هم تعبیری است که دارای سایه‌روشنهای ویژه‌ای است، و بیش از هر چیز دیگری مقام و موقعیّت ایمان انصار را به تصویر می‌کشد. آنجا خانۀ ایشان و محلّ نزول و پذیرائی از ایشان و میهن و وطنشان بود. خانه و محلّ و وطنی که دلهایشان در آن می‌آسود، و جانهایشان در آن می‌آرمید. بدانجا برمی‌گشتند و آرامش و آسایش می‌یافتند، بدان گونه که انسان به منزل و مأوایش برمی‌گردد، و در آنجا آرام و قرار می‌گیرد و می‌آساید.

﴿ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا ﴾.

کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است.

سراسر تاریخ بشریّت، یک رخداد دسته‌جمعی و گروهی ندیده است که بسان رخداد استقبال انصار از مهاجران باشد، استقبالی که با این عشق و علاقۀ بزرگوارانه، و با این بذل و بخشش سخاوتمندانه، و با این مشارکت خشنودانه، و این گونه پیشتازانه باشد، و در پناه دادن و جای دادن و تحمّل رنجها کردن، این گونه به مسابقه بنشینند و بر همدیگر سبقت گیرند. تا بدانجا که روایت می‌شود هیچ فرد مهاجری به خانۀ یک نفر انصاری درنیامده است و نرفته است مگر با قید قرعه. برای این که تعداد مشتاقان و انبوه عاشقانِ منزل دادن و میزبانی کردن بیش از تعداد مهاجران بود!

﴿ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا ﴾.

در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهائی که به مهاجران داده شده است.

در دلها و درونهایشان احساس و رغبت نیازی نمی‌کردند به مقام بالا و والائی که گاهی به مهاجران داده می‌شد، و مال و ثروتی که به مهاجران اختصاص داده می‌شد مانند این فَیْء و غنیمتی که به مهاجران داده شد و بس. اصلاً چیزی از اینها را به دل نمی‌گرفتند و احساس نیازی بدانها نمی‌نمودند . . . یزدان سبحان نمی‌فرماید: حسودی نمی‌کردند، و دلتنگ نمی‌شدند. بلکه می‌فرماید: «شَيْئاً» یعنی چیزی[1] . . . این هم سایه‌روشنهای پاکیزگیِ کاملِ سینه‌هایشان و پاکی مطلق دلهایشان را به تصویر می‌کشد. بیانگر این واقعیّت است در سینه‌ها و در دلهایشان اصلاً نیاز به چیزی احساس نمی‌گردد که به مهاجران داده می‌شود، و در این باره ناراحتی در درون خود نمی‌یابند، و بلکه:

﴿ وَ يُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾.

ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

دیگران را بر خود ترجیح دادن با وجود نیازمندی خود، اوج فداکاری است. قلّۀ بسیار بلندی از والائی است که تنها انصار بر فراز آن رفتند و بس، آن هم به گونه‌ای که بشریّت همانند و همگون آن را ندیده است. انصار در هر دفعه‌ای و در هر حالتی این چنین بودند و به صورت خارق‌العاده جلوه‌گر می‌آمدند، و درگذشته و حال بالاتر از چیزی بودند که انسانها می‌شناخته‌اند و می‌شناسند.

﴿ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

این بخل که بخل نفس است، انسان را از هرگونه خیر و خوبی بازمی‌دارد. زیرا خیر و خوبی بذل و بخشش به شکلی از اشکال است. بذل و بخشش اموال و دارائی است. بذل و بخشش عاطفه است. بذل و بخشش تلاش و کوشش است. بذل و بخشش زندگی در وقتی است که اقتضاء کند. ممکن نیست بخیلی خیر و خوبی بکند که پیوسته می‌خواهد بگیرد و دریافت دارد، و یک بار هم قصد ندارد که بدهد و بپردازد. کسی که از بخل نفس مصون و محفوظ گردد، از همچون مانع خیر و بازدارندۀ خوبی درامان گردیده است و به دور داشته

۱- واژۀ «شَيْئاً» در این آیات ذکر نگردیده است. شاید مراد مفسّر فرزانه واژۀ «حاجَةً» باشد.

(مترجم)

شده است. لذا به سوی خیر و خوبی رهسپار می‌گردد، و بزرگوارانه می‌دهد و می‌بخشد. رستگاری در معنی حقیقی خود همین است.

﴿ وَ الَّذِینَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ، یَقُولُونَ: رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ، وَ لَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا، رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ ﴾.

کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دلهایمان جای مده. پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

این تصویر سوم پاک و پسندیده و آگاه، تصویری است که مهم‌ترین سیماها و چهره‌های تابعین را برجسته و آشکار نشان می‌دهد، و ویژه‌ترین ویژگیهای ملّت مسلمان را به طور مطلق در همهٔ سرزمینها و در همهٔ زمانها آشکارا می‌نمایاند. اینان کسانیند که پس از مهاجرین و انصار می‌آیند ـ و هنوز در زمان نزول این آیه در مدینه پای به دنیا ننهاده‌اند. بلکه در علم خدا و در حقیقت موجود در علم آزاد و رها از حدود و ثغور زمان و مکان، وجود داشته‌اند ـ نشانهٔ اشخاص تابعین این است که برای طلب آمرزش رو به پروردگارشان می‌کنند، امّا فقط برای خود طلب آمرزش نمی‌کنند، بلکه برای گذشتگانشان نیز آمرزش می‌خواهند، گذشتگانی که پیش از آنان ایمان آورده‌اند و جهان را به درود گفته‌اند. از پروردگارشان عاجزانه درخواست می‌کنند که دلهایشان را از کینه و دشمنانگی با مؤمنان به طور کلّی بزداید و پاکیزه دارد، کینه و دشمنانگی کسانی که پیوند ایمان ایشان را بدانان پیوند می‌دهد. از رأفت و رحمت خدا آگاهند، و این رأفت و رحمت خدا را درخواست می‌کنند و با دعا و زاری می‌طلبند:

﴿ رَبَّنَا إِنَّکَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ ﴾.

پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی.

از فراسوی این نصوص، سرشت این ملّت مسلمان، و چهرهٔ درخشان و رخشان ایشان در این هستی، جلوه‌گر می‌آید. پیوند نیرومند استواری جلوه‌گر می‌شود که اوّل این ملّت را به آخر آن مرتبط می‌کند و می‌پیوندد، و آخر آن را به اوّل آن متّصل می‌سازد و همبسته می‌دارد، در ضمانت اجتماعی و همدردی و همبستگی و مودّت و محبّت و مهر و عطوفتی که باید با یکدیگر داشته باشند. باید احساس کنند همگان با همدیگر خویشاوندی ژرفی دارند، خویشاوندی‌ای که از مرزهای زمان و مکان و نژاد و دودمان فراتر می‌رود، و تنها این خویشاوندی در دلها باشد و ماندگار بشود، و احساسات را از لابلای قرون و اعصار طولانی بیاغالاند و برشوراند و به جنبش و حرکت درآورد. به گونه‌ای که مؤمن برادر مؤمن خود را پس از سپری شدن قرون و اعصار دور و دراز یاد کند و از او بگوید، بدان سان که برادر زندهٔ خود را یاد می‌کند و از او می‌گوید، و بلکه باید با احترام و بزرگداشت و کرامت و محبّت بیشتر و شدیدتر از برادر دیرین و پیشین خود یاد بکند و از او بگوید. گذشتگان باید حساب آیندگان را پیش چشم بدارند، و آیندگان دنباله‌رو گذشتگان و در مسیر ایشان باشند. یک صف و یکدل و یک جهت، در یک صف و در یک سپاه در طول زمان و در سرزمینهای گوناگون، در زیر پرچم خدا کوچ خود را به سوی بالا و به سوی افق ارزشمند والا طی کنند، و چشم امید به پروردگار یگانهٔ مهربان و دارای رأفت و رحمت خود بدوزند.

این، تصویر زیبا و دلربای حیران‌کننده‌ای است که حقیقت برجا و موجودی را پیش چشم می‌دارد. همچنین والاترین و بزرگوارترین نمونهٔ بشریّت را به تصویر می‌زند، تصویری که دلِ بزرگواری می‌تواند آن را خیال بکند و پیش چشم بدارد. تصویر بسیار ارزشمند و والا و بالا و درخشان و رخشانی جلوه‌گر می‌آید وقتی که برای مثال با تصویر کینه‌توزانهٔ زشت و پلشت و ویرانگر و پستی سنجیده و مقایسه می‌گردد که مکتب کمونیستی در انجیل کارل مارکس آن را به تصویر می‌کشد و بدان مژده می‌دهد، تصویر کینه‌توزانه‌ای که

بر ضدّ چینها و طبقه‌ها، و بر ضدّ نسلهای پیشین انسانها، و بر ضدّ ملّتهای حاضری که کینه‌توزی زشت و پست طبقاتی را نمی‌پذیرند و بدان گردن نمی‌نهند، و بر ضدّ ایمان و مؤمنان هر ملّتی و هر آئینی، در سینه‌ها می‌گندد، و در درونها خرناس می‌کشد!

این دو تا دو تصویرند که نه در پرتوی و نه در نشانه‌ای، و نه در پسوده‌ای و نه در سایه‌روشنی، به یکدیگر نمی‌رسند و تفاهمی ندارند. تصویری بشریّت را به بالاترین درجه و پله می‌رساند، و تصویری بشریّت را به پائین‌ترین و پست‌ترین درکه و چاله فرومی‌اندازد و پرتش می‌گرداند. تصویری نسلها را از فراسوی زمان، مکان، نژاد، میهن، قبیله و عشیره، و حسب و نسب، پیش چشم می‌دارد، و انسانها را مرتبط و پیوسته و دارای ضمانت اجتماعی با یکدیگر، مهربان، آشنا، بالارونده در راه خود به سوی خدا، و دارای سینه‌های پاک از کینه، و دلهای زدوده از حقد و حسد، می‌بیند. و تصویری انسانها را دشمنان خونین همدیگر معرّفی می‌کند. یکی کینه‌توز دیگری است. این یکی به آن دیگری نیرنگ می‌زند و بدو خیانت می‌کند و نادرستی و کژی می‌ورزد و با او دغلکاری و حقّه‌بازی می‌نماید. حتّی اگر در پرستشگاه عبادت باشند و به نماز و نیایش بایستند، نماز و نیایششان جز دامی بشمار نمی‌آید! و به طور کلّی دین جز تله‌ای نیست که سرمایه‌داران برای زحمتکشان نصب می‌کنند!

﴿ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ، وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا. رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴾.

این قافلهٔ ایمان است. و این دعای ایمان است. این قافله، قافلهٔ بس بزرگ و سترگی است. و این دعا، دعای ارزشمند و ارجمندی است.



هنگامی که روند قرآنی از ترسیم این تصویر تابان و رخشان می‌پردازد، و آن را بالا می‌برد و به افق می‌رساند، و در قاب نور قرار می‌دهد، به سوی رخدادی برمی‌گردد که این سوره در بارهٔ آن نازل گردیده است. تا تصویری از گروه دیگری ترسیم کند که در آن شرکت دارند، و آنان گروه منافقانند:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ: لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ، وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا، وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ، وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ. وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ، ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ. لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ، بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ، تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى، ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ: اكْفُرْ. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا، وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد. و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد. خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر کمک و یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند). هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند). یهودیان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از

پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت دارد. تو ایشان را متّحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند. این بدان خاطر است که مردمان بیشعور و ناآگاهی هستند. سرگذشت اینان به سرگذشت کسانی می‌ماند که چندی پیش از اینان (در جنگ بدر) طعم تلخ کار بد خود را چشیدند، و (گذشته از این، در آخرت نیز) عذاب دردناکی دارند. (داستان منافقان با یهودیان) همچون داستان اهریمن است که به انسان می‌گوید: کافر شو (تا مشکلات تو حلّ شود). امّا هنگامی که (بر اثر وسوسه‌های اهریمن) کافر می‌گردد، اهریمن می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم! چرا که من از خدا، یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم. سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است.

این حکایت چیزی است که منافقان به یهودیان بنی‌نضیر گفتند، و سپس به گفتهٔ خود وفا نکردند، و خوار و رسوایشان داشتند، تا خدا از سوئی بر آنان تاخت که حساب آن را نمی‌کردند، و به دلهایشان هراس انداخت، ولی در هر جملهٔ قرآنی نگرشی است که حقیقتی را بیان می‌دارد، و دلی را می‌پساید، و واکنشی را برمی‌انگیزد، و اصلی از اصول تربیتی و آموزشی و شناخت و ایمان ژرف را مقرّر می‌دارد.

نخستین نگرش بیان نزدیکی میان منافقان و کافران اهل کتاب است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ... ﴾.

آیا منافقانی را ندیده‌ای که پیوسته به برادران کافر اهل کتاب خود می‌گویند: ....

این اهل کتابها که در اینجا از ایشان سخن می‌رود کافرند. منافقان برادران و دوستان آنانند، هرچند هم جامهٔ اسلام به تن می‌کنند!

آن گاه این تأکید سخت و شدید در بارهٔ وعدهٔ منافقان به برادران و دوستان اهل کتابشان فرامی‌رسد:

﴿ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً، وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ ﴾.

هرگاه شما را بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم آمد، و هرگز به زیان شما از سخن کسی فرمانبرداری نخواهیم کرد، و اگر با شما جنگ و پیکار شود، قطعاً به کمکتان شتافته و یاریتان خواهیم داد.

خدا بس آگاه و مطّلع از حقیقت حالشان است و چیزی را می‌فرماید که برخلاف چیزی است که آنان می‌گویند، و چیزی را تأکید می‌کند که جدای از چیزی است که آنان تأکید می‌کنند:

﴿ وَ اللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ. لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ، وَ لَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ، وَ لَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ. ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ﴾.

خدا گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند (و به عهد خود وفا نمی‌کنند). هرگاه اخراج شوند با آنان بیرون نمی‌روند، و اگر با ایشان جنگ و پیکار شود، به کمکشان نمی‌شتابند و یاریشان نمی‌دهند، و اگر هم (فرضاً) به کمک و یاریشان روند، پشت می‌کنند و می‌گریزند، و دیگر یاری نخواهند شد (و خدا ایشان را هلاک می‌گرداند).

سرانجام همان چیزی شد که خدا بدان گواهی داده بود، و دروغ از آب درآمد آنچه منافقان به برادران و دوستان اهل کتاب کافر خود گفته بودند!

سپس حقیقتی را بیان می‌دارد که در دلها و درونهای منافقان و برادران و دوستان اهل کتاب ایشان برقرار و برجا بود:

﴿ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللهِ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴾.

هراس شما در سینه‌های ایشان، بیش از هراس آنان از خدا است! این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند).

منافقان از مؤمنان بیش از یزدان می‌ترسند! اگر آنان از یزدان می‌ترسیدند از کسی از بندگانش نمی‌ترسیدند. خوف و هراس یگانه‌ای است. بیم و ترس یگانه‌ای

است. خوف و هراس از یزدان، و بیم و ترس از چیزی جز او در یک دل گرد نمی‌آید. چه عزّت و عظمت جملگی از آنِ خدا است، و همۀ نیروهای جهان هستی فرمانبردار دستور یزدان است:

﴿ مٰا مِنْ دٰابَّةٍ إِلاّٰ هُوَ آخِذٌ بِنٰاصِيَتِهٰا ﴾.

هیچ جنبنده‌ای (اعم از انسان و غیر انسان) نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد (و زمام اختیارش را در دست دارد). (هود/۵۶)

پس کسی که از خدا می‌ترسد، در این صورت از چه چیز باید بترسد؟ ولی کسانی که این حقیقت را نمی‌دانند، از بندگان خدا می‌ترسند بیش از آن اندازه که از خدا می‌ترسند!

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

این بدان خاطر است که ایشان مردمان نفهم و نادانی هستند (و عظمت خدای را درک نمی‌کنند).

قرآن بدین منوال و بر این روال پرده از حقیقت واقعی چنین مردمانی برمی‌دارد، و در عین حال آن حقیقت مجرّد و صِرف را بیان می‌کند، و به پیش می‌رود و یک حالتی را ذکر می‌کند که در دلها و درونهای منافقان و کافران اهل کتاب برجا و برقرار و مستقرّ است، حالتی که از حقیقت پیشین ایشان نشأت می‌گیرد، و از ترس ایشان از مؤمنان بیش از ترس آنان از یزدان، پدیدار می‌آید.

﴿ لاٰ يُقٰاتِلُونَکُمْ جَمِيعاً إِلاّٰ فِي قُرىً مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرٰاءِ جُدُرٍ. بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ. تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰى... ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ ﴾.

یهودیان هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در پس دژهای محکم و یا از پشت دیوارها نمی‌جنگند. عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت دارد. تو ایشان را متّحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند... این بدان خاطر است که مردمان بیشعور و ناآگاهی هستند.

پیوسته روزها و روزگارها از حقیقت اعجاز موجود در «تشخیص» حالت و وضع منافقان و اهل کتاب پرده برمی‌دارد، هرکجا که مؤمنان با ایشان در هر زمانی و در هر مکانی رویاروی شوند و برزمند. دیدگان این امر را به شکل آشکار و روشن می‌بینند. گیر و دارها و رزمها و جنگهای اخیر در سرزمین قدس میان مؤمنان جان‌نثار فدائی و میان یهودیان، مصداق این خبر الهی به شکل شگفتی بود. یهودیان با مؤمنان جز در میان آبادیها و ساختمانهای استوار سرزمین فلسطین نمی‌جنگیدند و به نبرد برنمی‌خاستند. هروقت لحظه‌ای پدیدار می‌گشتند و در جاهای باز دیده می‌شدند، بسان موشها پشت می‌کردند و می‌گریختند. تا بدانجا که انگار این آیه پیش از هر کس دیگری در بارۀ ایشان نازل گردیده است! پاک و منزّه یزدان بس دانا و بس آگاه است!

آنچه باقی می‌ماند این سیماها و نمادهای روانی دیگر است:

﴿ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ﴾.

عداوت و دشمنی در میان خودشان شدّت دارد.

﴿ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّٰى ﴾.

تو ایشان را متّحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند.

برخلاف مؤمنانی که نسلهای ایشان دارای ضمانت اجتماعی هستند، و پیوند خویشاوندی ایمان از فراسوی فاصله‌های زمان و مکان، از فراسوی نژاد و میهن و عشیره و قبیله، ایشان را گرد هم می‌آورد و متّحد و متّفقشان می‌سازد...

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَعْقِلُونَ ﴾.

این بدان خاطر است که مردمان بیشعور و ناآگاهی هستند.

نمادهای بیرونی گاهی ما را گول می‌زنند. از روی نمادهای بیرونی اتّحاد و اتّفاق کافران اهل کتاب را مشاهده می‌کنیم و ایشان را یکپارچه و یک مسیر می‌بینیم. چنین درک و فهم می‌کنیم که از یکدیگر جانبداری و طرفداری می‌کنند و هوای همدیگر را دارند و همدیگر را پاس می‌دارند. همان گونه که گاهی

منافقان را در اردوگاهی جمع می‌بینیم و در کنار یکدیگرشان می‌یابیم. ولیکن خبر راست و درستی از آسمان برایمان می‌آید و می‌فرماید آنان در حقیقتِ خود چنین نیستند. این اتّحاد و اتّفاق نمادین گول‌زننده‌ای است. گاه گاهی این پردهٔ گول‌زننده فرومی‌افتد، و در فراسوی آن، صدق این خبر در جهان واقعی و دیدنی پدیدار و نمودار می‌گردد، و معلوم می‌شود در داخل اردوگاه متّحد و متّفق ایشان کشمکش و اختلاف است، و آنان دارای مصالح مختلف، و خواستهای جوراجور، و رویکردهای ضدّ و نقیض هستند، و در نزاع و نفاق بسر می‌برند. زمانی نبوده است که مسلمانان راست و درست بوده باشند، و دلهایشان واقعاً برای رضای خدا به یکدیگر نزدیک شده باشد، مگر این که در برابر دیدگانشان اردوگاه دشمن پرده از اختلافات و دشمنانگی و ریا و خودنمائی‌ای برداشته است که بیانگر حقیقت حال ایشان نبوده است و هم اینک از پرده بیرون افتاده است. روزی و روزگاری نبوده است که مؤمنان صبر و استقامت نشان داده باشند و ثابت‌قدم و استوار مانده باشند، مگر این که دیده شده است که نمای بیرونی اتّحاد و اتّفاق اهل باطل از هم پاشیده است و تکه تکه شده است و سقوط کرده است، و اختلافات تند و شدید و دشمنانگی و نیرنگبازی و دسیسه‌سازی موجود در دلهای پراکنده و دور از همدیگرشان، برملا گردیده است و پیدا و هویدا شده است!

منافقان و کافران اهل کتاب وقتی می‌توانند به مسلمانان ضربه بزنند و بر آنان چیره بشوند که دلهای مسلمانان پراکنده گردند و از همدیگر بگسلند، و حقیقت مؤمنانی را نشان ندهند که این آیه در بخش پیشین این سوره آن حقیقت را بیان داشته است. امّا اگر جز این باشد و مؤمنان به حقیقت مؤمن باشند، منافقان ناتوانتر و درمانده‌تر از آن هستند که به نظر می‌آیند، و منافقان و کافران اهل کتاب آشکارا دیده می‌شوند که خواستها و آرزوها و مصلحتها و دلهای پراکنده و دور از همدیگری دارند:

﴿ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ﴾.

عداوت و دشمنی آنان در میان خودشان شدّت دارد.

﴿ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ﴾.

تو ایشان را متّحد می‌بینی، ولی پراکنده دل بوده و هماهنگ نمی‌باشند.

قرآن مجید این حقیقت را در دلهای مؤمنان تثبیت می‌کند و مستقرّ می‌سازد، تا کار و بار دشمنان و شأن و منزلت ایشان را در دلهایشان بی‌ارزش و ناچیز بدارد، و ترس و هراس و شوکت و هیبت دشمنانشان را برطرف نماید و از گسترهٔ دلهایشان بزداید. این پیامی است که بر حقیقت استوار است، و ندای آن از حقیقت برمی‌خیزد، و یک آمادگی روحی و روانی است که بر حقّ استوار و پایدار است. هرگاه مسلمانان قرآن خود را جدّی بگیرند و با صداقت و جدّیّت آن را در دست بگیرند، و در واقعیّت زندگی برابر آن بیندیشند و بگویند و بکنند، کار و بار شأن و منزلت دشمنانشان و دشمنان یزدان ناچیز و زبون در برابر دیدگانشان جلوه‌گر و نمودار و پدیدار می‌آید، و دلهای مسلمانان در یک صف یگانه گرد می‌شود، و نیروئی در زندگی در برابرشان تاب ایستادگی نخواهد داشت.

کسانی که به خدا ایمان دارند برایشان لازم است که حقیقت حال خود را، و حقیقت حال دشمنان خود را خوب بدانند و نیکو بشناسند. این کار خودش نصف جنگ و پیکار بشمار است. قرآن مؤمنان را بر این حقیقت آگاه می‌سازد در روند توصیفی که از واقعه‌ای دارد که روی داده است، و در روند پیروی که بر آن واقعه می‌زند، و شرح و بسطی که در بارهٔ حقائق و دلائلی دارد که در فراسوی چنان واقعه‌ای قرار دارند، شرح و بسطی که از آن استفاده می‌کنند آنان که آن واقعه را با چشم خود دیده‌اند، و آن کسانی که پس از ایشان می‌آیند و در بارهٔ آن واقعه می‌اندیشند و می‌خواهند واقعاً حقیقت جهان را بشناسند!

واقعهٔ بنی‌نضیر نخستین نوع چنین واقعه‌هائی نبوده

است. بلکه بر واقعهٔ بنی‌نضیر از جمله واقعهٔ بنی‌قینقاع پیشی گرفته است و بر آن سبقت داشته است، واقعه‌ای که آیهٔ بعد از آن بیشتر بدان اشاره می‌کند:

﴿كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

سرگذشت اینان به سرگذشت کسانی می‌ماند که چندی پیش از اینان (در جنگ بدر) طعم تلخ کار بد خود را چشیدند، و (گذشته از این، در آخرت نیز) عذاب دردناکی دارند.

واقعهٔ بنی‌قینقاع، بعد از جنگ بدر، و پیش از جنگ احد بوده است. میان بنی‌قینقاع و میان پیغمبر خدا ﷺ عهد و پیمان بوده است. وقتی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند، یهودیان از آن ناخشنود شدند، و کینهٔ مسلمانان را به دل گرفتند از این که مسلمانان به چنین پیروزی بزرگی رسیدند. ترسیدند که این پیروزی در موقعیّت ایشان در مدینه اثر بگذارد و تأثیر بدی داشته باشد، و بدان اندازه که مقام و منزلت مسلمانان بالا می‌رود و نیرومند می‌شوند، به همان اندازه از مقام و منزلت ایشان کاسته شود و ضعف پیدا کنند. به گوش مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید چیزی که پنهانی با یکدیگر در گوشی می‌گفتند، و شرّ و بلائی که در باره‌اش می‌اندیشیدند و در صدد بودند که آن را گریبانگیر مسلمانان کنند. پیغمبر ﷺ عهد و پیمانشان را بدیشان خاطرنشان کرد و تذکّر داد، و آنان را از فرجام بد این رویکرد برحذر داشت. ایشان پاسخ بسیار تند و درست و خشمگینانه‌ای بدو دادند و او را تهدید کردند و گفتند: ای محمّد! آیا تو خیال می‌کنی که ما مثل قوم و قبیلهٔ قریش تو هستیم؟ این تو را گول نزند که تو با قومی رزمیده‌ای که با فنون جنگی آشنائی نداشته‌اند و جنگجوی واقعی نبوده‌اند. این است که فرصت پیروزی بر آنان را به دست آورده‌ای. به خدا سوگند اگر ما با تو بجنگیم قطعاً خواهی دانست که مردان مرد ما هستیم!

بعد از آن، یهودیان مسلمانان را به جان یکدیگر می‌انداختند، و به مسلمانان چنگ و دندان نشان می‌دادند و دنبال بهانه می‌گشتند تا خود بزرگی کنند و ماجراجوئی نمایند. روایتها در بارهٔ این چنین کاری، ماجرائی را در بارهٔ زنی نقل می‌کنند. می‌گویند: زن عرب بادیه‌نشینی کالائی را به مدینه آورد و آن را در بازار بنی‌قینقاع به فروش رساند. نزد زرگری که در بازار بود نشست. یهودیان از او خواستند چهرهٔ خود را نشان دهد و روبند از چهره کنار بکشد. زن خودداری کرد. زرگر جامهٔ او را نهانی گرفت و آن را بر پشت زن گره زد. وقتی که آن زن برخاست عورت او پدیدار گردید. یهودیان بدو خندیدند. زن فریاد کشید. مردی از مسلمانان بر سر و روی زرگر پرید و او را کشت. یهودیان یورش آوردند و از هر سو او را در بر گرفتند و وی را کشتند. اهل و عیال و خانوادهٔ آن مرد مسلمان، مسلمانان را به کمک طلبیدند. مسلمانان خشمناک گردیدند، و شرّ و بلا میان آنان و میان بنی قینقاع درگرفت. پیغمبر خدا ﷺ یهودیان بنی قینقاع را محاصره کرد، تا به حکم او تن دردادند و دستور او را پذیرفتند. سردستهٔ منافقان عبدالله پسر ابی پسر سلول از جای برخاست و در بارهٔ ایشان با پیغمبر خدا ﷺ به مجادله و ستیز پرداخت، تحت عنوان این که میان آنان و میان خزرج عهد و پیمان است! ولیکن حقیقت این بود که میان منافقان و میان دوستان و برادران کافر اهل کتاب ایشان ارتباط و پیوند بود! سرانجام پیغمبر خدا ﷺ بدین خشنود گردید که یهودیان بنی قینقاع از مدینه بکوچند، و اموال و کالاهای خود را ببرند ـ بجز اسلحه ـ یهودیان بنی قینقاع به سوی شام بار سفر بربستند و رفتند.

این واقعه‌ای است که قرآن بدان اشاره می‌کند و حال و وضع بنی نضیر و حقیقت ایشان را بر آن واقعه حمل و قیاس می‌کند . . . و حال منافقان را با اینان و آنان مقایسه می‌نماید و می‌سنجد!

برای منافقانی که برادران و دوستان کافر اهل کتاب خود را به مقاومت تشویق و ترغیب کردند، و کار آنان را

بدان سرانجام بد و روزگار سیاه رساندند، مثال می‌زند. مثال ایشان را بسان مثال حال و وضع دائمی و همیشگی موجود در گسترهٔ هستی می‌داند، حال و وضع شیطان با انسان، انسانی که به گول زدن و فریب دادن شیطان پاسخ مثبت می‌دهد و گول و فریب او را می‌خورد، و فرجام کار شیطان و کار چنین انسانی به بدترین فرجام و سرنوشت می‌انجامد:

﴿كَمَثَلِ ٱلشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ: ٱكْفُرْ. فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ. فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا أَنَّهُمَا فِي ٱلنَّارِ خَالِدَيْنِ فِيهَا، وَ ذٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.

(داستان منافقان با یهودیان) همچون داستان اهریمن است که به انسان می‌گوید: کافر شو (تا مشکلات تو حلّ شود). امّا هنگامی که (بر اثر وسوسه‌های اهریمن) کافر می‌گردد، اهریمن می‌گوید: من از تو بیزار و گریزانم! چرا که من از خدا، یعنی پروردگار جهانیان می‌ترسم. سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است.

تصویر شیطان و نقش او در اینجا با کسی که بدو پاسخ مثبت می‌دهد و سخن او را می‌شنود و می‌پذیرد، هردو تای تصویر و نقش اهریمن با سرشت او و وظیفهٔ او سازگار است. امّا جای بسی شگفت است که انسان سخن شیطان را بپذیرد و به دنبال او رود، تا حال و وضع انسان بدینجا بینجامد و این چنین شود!

این حقیقت دائمی و همیشگی است، و روند قرآنی از لابلای این واقعهٔ موقّتی بدان می‌پردازد، و میان یک رخداد فردی و میان حقیقت کلّی، در جولانگاه زنده‌ای از واقعیّت، پیوند برقرار می‌کند. حقائق معنوی را نیز تنها در ذهن نگاه نمی‌دارد. چه حقائق معنوی سرد، در فهم و شعور تأثیر نمی‌گذارند و تأثیری ندارند، و دلها را برای پذیرش و پاسخگوئی به جوش و خروش وانمی‌دارند. فرق برنامهٔ قرآن در مخاطب قرار دادن دلها، و فرق برنامه‌های فیلسوفان و دانش‌پژوهان و پژوهشگران، در همین است!

با این مثال الهامگرانه، داستان بنی‌نضیر به پایان می‌آید، داستانی که در لابلاهای خود و در پیروهای خویش این مجموعهٔ تصویرها و حقیقتها و رهنمودها را دربر دارد، و حوادث و وقائع محلّی آن، با حقائق بزرگ معنوی و همیشگی جهان پیوند پیدا می‌کند. این داستان، کوچی در جهان واقعیّت و بیرون و در جهان دل و درون است. کوچی است که از حدود و ثغور خود واقعه بسی فراتر می‌رود و دورتر می‌شود. نقل آن هم در کتاب یزدان با نقل آن در کتابهای انسان جدائی پیدا می‌کند، بدان اندازه که میان ساختار خدا و ساختار بشر جدائیهائی است که به سنجش و شمارش درنمی‌آید.



در این حدّ و مرز روایت این واقعه و پیرو زدن بر آن و پیوند دادن آن با حقائق ژرف و دور دیگر، در این سوره خطاب به مؤمنان می‌گردد، و به نام ایمان فریادشان می‌زند، و با صفتی ندایشان درمی‌دهد که ایشان را با صاحب خطاب مرتبط می‌سازد، و برایشان میسّر می‌کند که به رهنمود و رهنمون و وظیفه و تکلیف او پاسخ مثبت بدهند و با گوش جان دعوتش را بپذیرند. بدیشان رو می‌کند تا آنان را به تقوا و پرهیزگاری بخواند. از ایشان می‌خواهد به چیزی بنگرند و چشم امید بدوزند که برای آخرت آن را آماده کرده‌اند، و پیوسته بیدار و هوشیار باشند، و بپایند خدا را فراموش ننمایند، بدان سان که انسانهائی پیش از ایشان خدا را فراموش کرده‌اند، انسانهائی که سرنوشت گروهی از ایشان را دیده‌اند، و از جملهٔ کسانی شده‌اند که خدا واجب فرموده است که به دوزخ بیفتند و از زمرهٔ دوزخیان بشوند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ٱتَّقُوا اللهَ، وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ، وَ ٱتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ. وَ لَاتَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ، أُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ. لَايَسْتَوِي أَصْحَابُ ٱلنَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ. أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾.

ای مؤمنان! از خدا بترسید و هرکسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، خدا آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنید. و همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد! آنان بیرون‌روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج‌شوندگان (از دائرهٔ ایمان) هستند. بهشتیان و دوزخیان یکسان و برابر نیستند. بهشتیان (به همهٔ آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

تقوا حالتی در دل است. واژهٔ تقوا (با سایه‌روشن خود بدان حالت اشاره می‌کند، و لیکن عبارت نمی‌تواند حقیقت آن حالت را به تصویر بکشد. حالتی است که دل را در وضعی از اوضاع بیدار و حسّاس و آگاه از خدا می‌گرداند. دل را به گونه‌ای درمی‌آورد که از خدا می‌ترسد و از گناه می‌پرهیزد، و خجالت می‌کشد که خدا او را در حال و احوالی ببیند که آن را نپسندد و زشتش بداند. چشم خدا هم در هر لحظه‌ای هر دلی را می‌پاید و بدان نگاه می‌نماید. پس چه وقت دل مؤمن ایمن می‌گردد که خدا او را نبیند؟!

﴿ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مٰا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ﴾.

هرکسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا(ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است.

این هم تعبیری است که دارای سایه‌روشنها و پیامهائی است که گسترده‌تر و فراخ‌تر از سایه‌روشنها و پیامهای واژگان خود است . . . همین که این تعبیر به دل گذرد، جلو آن پروندهٔ کارهایش را می‌گشاید، و بلکه پروندهٔ زندگانیش را باز و گشوده می‌دارد، و چشمش را به همهٔ سطرهایش خیره می‌دارد تا به تفکّر و تدبّر آنها بپردازد و به پشتوانه و پس‌انداز حساب خود در پرتو واژه‌هایش و شرح و بسط‌هایش بنگرد و نظر اندازد. برای این که در این پرونده چیزی را ببیند که برای فردای خود فرستاده است . . . این تدبّر و تفکّر، ضامن می‌گردد که او را بیدار سازد و موارد ضعف و مواضع نقض و جایگاه‌های قصور و کوتاهی را بدو نشان بدهد، هر اندازه هم کار خیر کرده باشد و تلاش و کوشش نموده باشد. حال اگر اندوخته‌اش از خیر و خوبی اندک باشد، و بهره‌اش از نیکی و نیکوئی ناچیز باشد، این آیه باید او را چه اندازه بیدار و هوشیار گرداند؟! این پسوده‌ای است که بعد از آن هرگز دل به خواب غفلت نمی‌رود، و از بازنگری و زیر و رو کردن امور بازنمی‌ایستد!

آیه‌ای که همهٔ این احساسها و شعورها را برمی‌انگیزد هنوز به پایان نمی‌رسد از دلهای مؤمن با پافشاری و اصرار، و با نواها و آواهای بیشتری می‌خواهد:

﴿ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

و از خدا بترسید، قطعاً خدا آگاه از هر آن چیزی است که می‌کنید.

با این افزایش آواها و نواها بر حسّاسیّت و ترس و شرمندگی این دلها می‌افزاید . . . خدا آگاه از هرآن چیزی است که می‌کنند.

به مناسبت بیداری و هوشیاری‌ای که این آیه ایشان را بدان دعوت می‌کند، در آیهٔ بعدی ایشان را برحذر می‌دارد از این که مثل کسانی باشند که خدا را فراموش کرده‌اند:

﴿ وَ لاٰ تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ﴾.

همسان کسانی نباشید که خدا را از یاد بردند، و خدا هم خودشان را از یاد خودشان برد.

این حالت شگفتی است، ولیکن حقیقت دارد . . . چه کسی که خدا را فراموش بکند، در این زندگی سرگردان و ویلان می‌گردد، و رشته‌ای در دستش نمی‌ماند تا او را بدان افق والای والا محکم و استوار ببندد، و هدفی برای این زندگی ندارد تا او را از حیوانات چرندهٔ سرگشته، برتر ببرد و جدا بکند. انسانی این چنین، انسانیّت خود را فراموش می‌کند. به این حقیقت، حقیقت دیگری افزوده می‌شود یا حقیقت دیگری از این حقیقت پدید می‌آید و سرچشمه می‌گیرد، و آن خود فراموشی انسان است. وقتی هم انسان خود را فراموش کرد، دیگر توشه‌ای برای زندگی دور و دراز جاویدان اندوخته

نمی‌کند، و به اندوخته و پس‌اندازی نمی‌نگرد که دیروز پیشاپیش برای خویشتن فرستاده است.

﴿ أُولٰئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ ﴾.

آنان بیرون‌روندگان (از حدود شرائع الهی) و خارج‌شوندگان (از دائرهٔ ایمان) هستند.

آنان منحرفان و بیرون‌روندگان و خارج‌شوندگانند.

در آیهٔ بعدی مقرّر می‌فرماید که اینان یاران آتش هستند و به دوزخ می‌روند. به مؤمنان اشاره می‌کند که راهی جدای از راه ایشان را در پیش بگیرند، چرا که مؤمنان یاران بهشت هستند، و راه بهشتیان از راه دوزخیان جدا است:

﴿ لاٰیَسْتَوِی أَصْحٰابُ النّٰارِ وَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ. أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰائِزُونَ ﴾.

بهشتیان و دوزخیان یکسان و برابر نیستند. بهشتیان (به همهٔ آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

بهشتیان و دوزخیان برابر نیستند، نه از لحاظ سرشت و حال، و نه در راه و روش و رفتار، و نه در رویکرد و سرنوشت و سرانجام. هریک از این دو گروه بر سر راهی از دوراههٔ جدائی هستند، و هرگز در راهی، نشانه‌ای، مسیری، سیاستی، و در صف واحدی، در دنیا و آخرت به همدیگر نمی‌رسند:

﴿ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰائِزُونَ ﴾.

بهشتیان (به همهٔ آرزوهای خود رسیده‌اند و) رستگار و پیروزند.

قرآن سرنوشت بهشتیان را ثبت و ضبط می‌کند، ولی سرنوشت دوزخیان را مسکوت می‌گذارد. چرا که سرنوشت ایشان معلوم است. انگار سرنوشت آنان هدر رفته است و ارزش بیان را ندارد و سزاوار سخن گفتن نیست!

✿

آن گاه آهنگی درمی‌رسد که به ژرفاهای دل فرو می‌رود و آن را به تکان درمی‌آورد، در آن حال و احوالی که از تأثیر قرآن در صخره سنگ سختی سخن می‌گوید، اگر به فرض بر آن نازل شود:

﴿ لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللهِ. وَ تِلْکَ الْأَمْثٰالُ نَضْرِبُهٰا لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرومی‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی! ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان بیندیشند (و با دید بینا و بینش آگاه به آیات قرآنی بنگرند و دل سنگین خود را با برق قرآن منفجر و آن را به تکان و لرزه آورند).

این آیه حقیقتی را به تصویر می‌زند. چه این قرآن دارای سنگینی و سلطه و تأثیری است که هستی انسان را به لرزه و تکان می‌اندازد. سنگینی و سلطه و تأثیری که هیچ چیزی در برابر آن تاب پایداری ندارد وقتی که حقیقت آن را دریافت بدارد. عمر پسر خطّاب رضي‌الله‌عنه گرفتار آمد بدان چیزی که گرفتار آمد، زمانی که شنید قاری‌القرآنی می‌خواند:

﴿ وَ الطُّورِ، وَ کِتٰابٍ مَسْطُورٍ، فِی رَقٍّ مَنْشُورٍ، وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ، وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ، إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ ... ﴾.

سوگند به کوه طور! (که موسی بالای آن با خدا به گفتگو و مناجات پرداخته است). و قسم به کتاب نوشته شدهٔ (آسمانی! که برای رهنمود انسانها به کرهٔ زمین فرستاده شده است. کتابی که نوشته شده است) در صفحاتی و (میان جهانیان) پخش گردیده است. و قسم به خانهٔ آبادان (کعبه! که دائماً از زائران موج می‌زند). و سوگند به دریای سراپا آتش! که قطعاً عذاب پروردگارت واقع می‌شود (و کفّار را در آغوش خود می‌کشد). و هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند از وقوع آن جلوگیری کند .... (طور/۱-۸)

عمر پسر خطّاب رضي‌الله‌عنه به دیواری تکیه زد. سپس به خانه‌اش برگشت. به سبب چیزی که بر سرش آمد یک ماه مردمان به عیادتش می‌رفتند!

در لحظه‌هائی که وجود انسان برای دریافت چیزی از حقیقت قرآن باز باشد، هستی او در آن لحظه‌ها سخت به تکان درمی‌آید و بر خود می‌لرزد. قرآن در هستی انسان در آن لحظه‌ها دگرگونیها و تحوّلاتی را پدید می‌آورد بسان دگرگونیها و تحوّلاتی که در جهان ماده، آهن‌ربا و برق در اجسام پدید می‌آورند. و بلکه قرآن در آن لحظه‌ها شدیدتر از کار آهن‌ربا و برق تغییرات و تحوّلات ایجاد می‌کند.

خدا که آفریدگار کوه‌ها و نازل‌کنندۀ قرآن است می‌فرماید:

﴿ لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرومی‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی!.

کسانی که چیزی از پسودۀ قرآن را در هستی خود احساس کرده باشند، این حقیقت را می‌چشند، به گونه‌ای می‌چشند که جز این نصّ قرآن درخشانِ الهام‌بخش نمی‌تواند از آن تعبیر کند و سخن بگوید.

﴿ وَ تِلْكَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

ما این مثالها را برای مردمان بیان می‌داریم، شاید که ایشان بیندیشند (و با دید بینا و بینش آگاه به آیات قرآنی بنگرند و دل سنگین خود را با برق قرآن منفجر و آن را به تکان و لرزه آورند).

سزاوار است این مثالها دلها را برای تدبّر و تفکّر و بینش و پژوهش بیدار گرداند . . .



در پایان، این تسبیح و تقدیس طولانی فراهم آمده از نامهای زیبای یزدان، به میان می‌آید. انگار این تسبیح و تقدیس اثری از آثار قرآن در سراسر هستی جهان است. جهان هستی زبان بدان نامها می‌گشاید و همۀ ناحیه‌ها و کرانه‌های آن، چنان نامهائی را هم‌آوا با یکدیگر سر می‌دهند، و پژواک آواهای آن نامها در همه‌جا می‌پیچد. این نامها تأثیرات روشنی در اصل جهان هستی، و در حرکت و جنبش آن، و در پدیده‌ها و نماها و نمادهای آن دارد. جهان هستی وقتی که با این نامها تسبیح و تقدیس می‌آغازد، در ضمن بر تأثیرات آنها نیز گواهی می‌دهد:

﴿ هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ، عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحيمُ ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست! آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است). او دارای مرحمت عامه (در این جهان، در حقّ همگان)، و دارای مرحمت خاصه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است.

﴿ هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ، الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزيزُ الْجَبّارُ الْمُتَكَبِّرُ. سُبْحانَ اللهِ عَمّا يُشْرِكُونَ ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیّت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهائی است که انباز او می‌کنند.

﴿ هُوَ اللهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ، لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ، يُسَبِّحُ لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ﴾.

او خداوندی است که طرّاح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است. دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهائی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیرۀ کاربجا است.

این، تسبیح و تقدیس طولانی فراهم آمده از این صفات بزرگ است. دارای سه بند است. بند نخستین آن با صفت توحید و یکتاپرستی می‌آغازد:

﴿ هُوَ اللهُ الَّذي لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.

یا:

﴿ هُوَ اللهُ . . . ﴾ ﴿ هُوَ اللهُ . . . ﴾.

خدا کسی است . . . خدا کسی است . . .

هر اسمی از این اسمهای نیک و زیبا تأثیر پدیداری در این جهان هستی، و تأثیر ملموسی در زندگی انسانها دارد. این تسبیح و تقدیس کارآئی و عملکرد این اسمها و صفتها را به دل الهام می‌کند و بدان پیام می‌دهد، کارآئی و عملکردی که دارای تأثیر و پیوند با مردمان و زندگان است. این اسمها و صفتها، اسمها و صفتهای منفی، یا برکنار از وجود جهان هستی، و دورافتاده از اوضاع و احوال و نماها و نمادها و پدیده‌های موجود در جهان وجود نیستند.

﴿ هُوَ اللهُ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.

با گفتن چنین سخنی، یگانگی اعتقاد، یگانگی عبادت، یگانگی رویکرد، و یگانگی کارآئی، از آغاز آفرینش تا انتهای آن، در دل و درون جایگزین می‌شود. بر این یگانگی، برنامهٔ کاملی در بارهٔ اندیشه و فهم و شعور و روش و رفتار، و در بارهٔ ارتباط‌های مردمان با جهان و با سائر زندگان، و در بارهٔ ارتباط‌های مردمان با یکدیگر بر اساس یگانگی خدا، پدیدار و برقرار می‌گردد.

﴿ عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ ٱلشَّهٰادَةِ ﴾.

آگاه از جهان نهان و آشکار است (و ناپیدا و پیدا در برابر دانشش یکسان است).

با بیان این کلام، در دل و درون جایگزین می‌شود که خدا از ظاهر و باطن و آشکار و نهان آگاه و مطّلع است. بدین خاطر دل و درون، خدا را مراقب و مواظبِ پیدا و ناپیدا می‌بیند، و معتقد می‌شود هر کاری را که می‌کند زیر نظر خدا و در برابر دیدگان یزدان انجام می‌دهد، و او تنها زندگی نمی‌کند و روزگار بسر نمی‌برد، هرچند هم در خلوت بسر برد یا به دعا و مناجات مشغول شود. روش و رفتار چنین کسی هم در پرتو چنین درک و فهمی دگرگون می‌شود، درک و فهمی که دلی با بودن آن غافل نمی‌شود و به خواب نمی‌رود!

﴿ هُوَ ٱلرَّحْمٰنُ ٱلرَّحيمُ ﴾.

او دارای مرحمت عامّه (در این جهان، در حقّ همگان)، و دارای مرحمت خاصّه (در آن جهان، نسبت به مؤمنان) است.

در پرتو چنین سخنی، احساس آرامش و اطمینان می‌شود، آرامش و اطمینانی که به سبب رحمت خدا بهرهٔ انسان می‌گردد، و ترسیدن و امیدوار بودن، و بیتابی و آرامش، متعادل می‌گردد. خدا در اندیشهٔ مؤمن، بندگانش را نمی‌راند، و بلکه از آنان مراقبت و مواظبت می‌نماید. برای بندگانش شرّ و بلا نمی‌خواهد، و بلکه رهنمود و رهنمون می‌کند و ایشان را دوست می‌دارد، و آنان را به خود رها نمی‌کند و به ترک ایشان نمی‌گوید تا آنان با بدیها و بلاها و هواها و هوسها دست و پنجه نرم کنند و به مبارزه بپردازند.

﴿ هُوَ اللهُ الَّذي لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ ﴾.

خدا کسی است که جز او پروردگار و معبودی نیست.

این تسبیح و تقدیس را در سرآغاز تسبیح و تقدیس بعدی تکرار می‌گرداند، چون این تسبیح و تقدیس پایه و اساسی است که سائر صفات بر آن استوار و پایدار می‌گردند ...

﴿ الْمَلِكُ ﴾. فرمانفرما. فرمانروا. این واژه به دل و درون می‌اندازد که هیچ شاه و فرمانروائی جز خدا وجود ندارد، خدائی که معبودی سوای او در میان نیست. وقتی که مالکیّت یکی باشد برای زیردستان و بندگان جز یک سَرور وجود نخواهد داشت، سروری که بدو رو می‌کنند، و جز او کسی را خدمت نمی‌کنند. چه انسان دو سرور را در یک زمان خدمت نمی‌کند.

﴿ مٰا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است (همان گونه که کسی دو پدر و یا مادر ندارد). (احزاب/۴)

﴿ الْقُدُّوسُ ﴾. پاک و منزّه. این واژه اسمی است که قداست مطلق و طهارت مطلق را پرتوافکن می‌کند. به دل شخص مؤمن این پرتو پاک را می‌اندازد، و دل او را پاک و پاکیزه می‌دارد. تا او سزاوار دریافت فیضها و لطفهای فرمانفرمای پاک و منزّه، و شایان دریافت

برکتهای تسبیح و تقدیس فرمانروای مقدّس و منزّه شود.

﴿ اَلسَّلاٰمُ ﴾. بی عیب و نقص. این واژه نیز اسمی است که صلح و صفا و امن و امان و آرامش و آسایش را در کرانه‌های جهان و در گوشه گوشهٔ آن پرتوانداز می‌کند، و به دل مؤمن در برابر پروردگارش نور می‌پاشد و او را ایمن می‌سازد. در نتیجه مؤمن ایمن و مطمئنّ در جوار پروردگارش می‌آرامد، و در کنف حمایت او سالم می‌ماند. مؤمن در برابر جهان هستی و ساکنان جاندار و بیجان آن، سالم و در امن و امان می‌ماند. دل از سوی این اسم، سالم و راحت و مطمئنّ باز می‌گردد. در حالی از سوی آن باز می‌گردد که شرارت و بدخوئی او فروکش کرده است و فرومرده است، و دلش آرام گرفته است، و به صلح و صفا و صمیمیّت گرائیده است.

﴿ اَلْمُؤْمِنُ ﴾. امنیّت بخشنده. امان‌دهنده. بخشندهٔ امن و امان. دهندهٔ ایمان. ساختارِ واژگانی این اسم، دل را از ارزش ایمان باخبر می‌سازد، زیرا که انسان مسلمان در واژهٔ مؤمن با یزدان جهان اشتراک پیدا می‌کند، و در پرتو آن با یکی از صفات خدای جهان متّصف می‌گردد. در این صورت با صفت ایمان به سوی جهان والا و بالای فرشتگان اوج می‌گیرد.

﴿ اَلْمُهَیْمِنُ ﴾. محافظ و مراقب. این هم سرآغاز صفحهٔ دیگری در تصوّر صفت خداوند سبحان است. چراکه صفات پیشین عبارت بودند از:

﴿ اَلْقُدُّوسُ اَلسَّلاٰمُ اَلْمُؤْمِنُ ﴾.

منزّه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیّت بخشنده ....

اینها صفاتی هستند که خاصّ خدایند. ولی صفت «مُهَیْمِن» متعلّق به ذات خدا است و عامل و کارآ در جهان و در مردمان است، و بیانگر سلطه و قدرت و محافظت و مراقبت است.

همچنین است صِفات:

﴿ اَلْعَزِیزُ. اَلْجَبّٰارُ. اَلْمُتَکَبِّرُ ﴾.

قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، و والامقام و فرازمند است.

اینها صفاتی است که بیانگر قدرت، بزرگی و شکوه، و والائی و برتری است. هیچ کسی عزیز و چیره جز خدا نیست. هیچ کسی دارای جبروت و عظمت نیست جز او. هیچ کسی شکوهمند و بزرگ نیست جز او. کسی در این صفات با او شرکت ندارد، و کسی جز او بدین صفات متّصف نمی‌گردد. خدا است که منحصر و منفرد بدین صفات است، و شریک و انبازی با او در چنین صفاتی نیست.

بدین خاطر در پایان آیه این چنین می‌آید:

﴿ سُبْحٰانَ اللّٰهِ عَمّٰا یُشْرِکُونَ ﴾.

خداوند دور و فرا از چیزهائی است که انباز او می‌کنند.

آن گاه واپسین بند تسبیح و تقدیس طولانی و درازآهنگ می‌آغازد:

﴿ هُوَ اللّٰهُ ﴾. خدا کسی است .... الوهیّت یکی است و بس. کسی جز خدا معبود نیست.

﴿ اَلْخٰالِقُ ﴾. اندازه گیرندهٔ اشیاء در کمیّت و کیفیّت لازم. طرّاح هستی.

﴿ اَلْبٰارِئُ ﴾. آفریدگار جهان از نیستی. خلق: نقشه کشیدن و طرّاحی کردن و اندازه‌گیری نمودن است. بَرْء: اجراء کردن و بیرون آوردن است. هردوی خَلْق و بَرْء، صفت و متّصل به یکدیگرند، و فرق میان آن دو، بس لطیف و ظریف و دقیق و باریک است . . .

﴿ اَلْمُصَوِّرُ ﴾. صورتگر. شکل‌دهندهٔ جهان بدین گونه که هست. این هم صفتی است که با دو صفت پیش از خود ارتباط دارد. معنی آن، نشانه‌ها و سیماها و نمادها و نماها بخشیدن است، نشانه‌ها و سیماها و نمادها و نماهائی که به هر چیزی شخصیّت ویژهٔ خود را می‌دهد. پیاپی آمدن این صفات مرتبطی که دارای جداگانگی دقیق و باریکی هستند، دل را به جوش و خروش می‌اندازد تا کار اندازه‌گیری و نقشه‌کشی و آفرینش و پیدایش و ایجاد و اخراج را پلّه پلّه و مرحله به مرحله دنبال کند. پلّه پلّه و مرحله به مرحله برحسب تصوّر بشری، و الاّ در جهان حقیقت، پلّه پلّه و مرحله به مرحله و گام به گامی در میان نیست. آنچه ما از مدلول و

مفهوم این صفات می‌دانیم حقیقت مطلق نیست. حقیقت مطلق را کسی جز ذات خدا نمی‌داند. بلکه ما چیزی از آثار این صفات را درک و فهم می‌کنیم، چیزی که در حدود و ثغور تاب و توان و نیروی ناچیز ما است و بس!

﴿ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ﴾.

او دارای نامهای نیک و زیبا است.

زیبا است در ذات خود. هیچ گونه نیازی به زیبا دانستن و زیبا شمردن آفریدگان نیست. زیبا بودن آن اسمها منوط به زیبا دانستن و زیبا شمردن مردمان نمی‌باشد. آن اسمها زیبایند، آن گونه زیبا که به دلها زیبائی می‌اندازند و دلها را لبریز و سرریز از زیبائی می‌کنند. این اسمها بدان گونه‌اند که انسان مؤمن به تدبّر و تفکّرشان می‌نشیند و به تماشایشان می‌ایستد تا خود را برابر الهام و پیام و رویکرد و روند آنها بسازد. زیرا می‌داند که خدا دوست می‌دارد او بدانها متّصف شود، و در حالی که بدانها چشم امید بدوزد، پلّه‌پلّه از مراتب و منازل آن بالا برود.

در پایان این تسبیح و تقدیس طولانی و درازآهنگی که با این اسمهای زیبا به نغمه و زمزمه می‌افتد، و در پایان این تسبیح و تقدیسی که دارای مدلولها و مفهومهای الهام‌بخش و جوشان و خروشان شگفت و شگرف است، صحنهٔ تسبیح و تقدیس خدا قرار دارد، تسبیح و تقدیسی که در کران تا کران و در گوشه گوشهٔ جهان می‌درخشد، و از سراسر هستی برمی‌خیزد و به گوش می‌رسد:

﴿ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

چیزهائی که در آسمانها و زمین هستند، تسبیح و تقدیس او می‌گویند، و او چیرهٔ کاربجا است.

این صحنه‌ای است که دل به دنبال ذکر همچون نامهای زیبائی انتظار فرارسیدن و دیدن آن را دارد، و امیدوار است در آن تسبیح و تقدیس با همهٔ چیزها و زنده‌ها شرکت جوید و ملکا ذکر تو گوئیم گوید!.. همچنین در این صحنه، آغاز و انجام این سوره، با هماهنگی و همآوائی، به همدیگر می‌رسد و همنوا و همآوا می‌گردد.



بسم الله الرحمن الرحيم

سورهٔ ممتحنه مدنی و سیزده آیه است

سُورَةُ الْمُمْتَحِنَةِ

ترتيبها ٦٠ — آياتها ١٣

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (١) إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ (٢) لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (٣) قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (٤) رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (٥)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (٦) عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٧) لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ (٨) إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (٩) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَآتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَاسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١٠) وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ (١١)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَى أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (١٢) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (١٣)

این سوره حلقه‌ای در زنجیرهٔ تربیت ایمانی، و نظم و نظام اجتماعی، و دولت در جامعهٔ اسلامی مدینه است. حلقه‌ای از آن زنجیرهٔ طولانی، یا از آن برنامهٔ برگزیدهٔ الهی برای گروه مسلمانان برگزیده است، گروه مسلمانان برگزیده‌ای که یزدان جهان پیاده کردن و تحقّق بخشیدن برنامهٔ خود را بدیشان واگذار نموده است. برنامه‌ای که خدا آن را برای زندگانی بشریّت به شکل واقعی و در قالب عملی خواسته است، و اراده فرموده است در زمین به شکل سیستم و نظامی درآید و استقرار پیدا کند و دارای نشانه‌ها و حدود و ثغور و شخصیّت متمایز و جداگانه‌ای باشد، و انسانها گاه گاهی بتوانند بدان دستیابی پیدا کنند و دسترسی داشته باشند،

و گاه گاهی هم نتوانند بدان برسند، ولیکن پیوسته آویزان در برابر دیدگانشان بوده و بدانند پیاده کردن آن به تلاش و کوشش ایشان واگذار است. در برابر دیدگانشان یک شکل عملی در جهان واقعیّت بوده و مطّلع گردند که این برنامه روزی در این کرهٔ زمین تحقّق پیدا کرده است و پیاده شده است.

این امر ـ همان گونه که در اوّل این جزء گفتیم ـ آمادگی فراوان و طولانی در برداشتن گامها و پیمودن مرحله‌ها را می‌طلبد. حوادث و رخدادهائی که در محیط این گروه اتّفاق می‌افتاد، و یا بدانان مربوط می‌گردید، ماده‌ای از مواد این آمادگی بود. ماده‌ای که در علم خدا مقدّر بود، مادهٔ دیگری بر آن پابرجا و استوار می‌گردید که تفسیر و توضیح و تعقیب و توجیه بشمار می‌آمد.

در نابسامانیهای رخدادها، و در امواج جوشان و خروشان زندگی، کار ساخت و ساز ساختار دلها و درونهای آن گروه برگزیده برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن آن برنامهٔ الهی در زمین صورت گرفت. هیچ گونه گوشه‌گیری و عزلتی جز گوشه‌گیری و عزلت با جهان‌بینی جدید ایمانی وجود نداشت. تنها می‌بایست با جهان‌بینی جدید ایمانی گوشه‌نشینی و کناره‌گیری نمود و بس. و با هیچ دسته و گروهی جز با گروه مؤمن و مسلمان نیامیخت، و پینه‌ای و وصله‌ای جدای از اسلام بر جامهٔ ایمان ندوخت، بدان هنگام که این گروه نوپای مسلمان خودسازی می‌کند و دل و درون خود را شکل و جهت می‌بخشد. تربیت مستمرّی در میان بود که پیوسته در راستای این جهان‌بینی اسلام گام برمی‌داشت و رو بدین جهان‌بینی اسلامی ویژه و یگانه می‌رفت. آن جهان‌بینی اسلامی ویژه و یگانه‌ای که حقیقت آن و سرشت آن از سائر جهان‌بینیهای حاکم در سراسر جهان آن روزی به طور عام، و از جهان‌بینیهای جزیرة العرب آن روزی به طور خاص، دور و برکنار بود. ولی مردمانی که این جهان‌بینی ممتاز و جداگانه از همهٔ جهان‌بینیها در نهادشان پدید آورده می‌شد، از واقعیّت زندگی و از تلاطم امواج حوادث برکنار و دور نبودند. بلکه در بوتهٔ کورهٔ حوادث روز به روز و بارها و بارها گداخته و تافته می‌شدند، و گداختن و تافتن آنان در یک امری و کاری و در یک خلق و خوئی، بارها و بارها تکرار می‌گردید، و زیر فشار انگیزه‌های گوناگون بسیاری و عوامل مختلف زیادی قرار می‌گرفتند. زیرا خدائی که این نهادها و درونها را ساخته است می‌داند که همهٔ این نهادها و درونها اثر نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌دهند و شکل نمی‌گیرند و بر کیفیّتی که با همان پسودهٔ نخستین پیدا کرده‌اند پایدار نمی‌مانند. خدا می‌دانست که ته‌نشستها و رسوبات گذشته، و کششها و جاذبه‌ها سرشتی آرزوها و گرایشها، و ضعف بشری، و پسوده‌های واقعیّت، و فرمانروائی الفت و عادت، همهٔ اینها چه بسا به بازدارنده‌های نیرومندی تبدیل شوند و بر عوامل تربیت و رهنمود و رهنمون، بارها و بارها چیره گردند و غلبه کنند، و برای مقاومت و مبارزهٔ با آنها به تذکّر مکرّر و یادآوری پیاپی، و گداختن و تافتن متوالی، نیاز باشد . . . رخدادها بدان سان که در قضا و قدر یزدان ردیف بود، پیاپی رخ می‌داد، و پندها و اندرزها با آنها پشت سر هم انجام می‌گرفت، و بارها و بارها در پرتو آنها بیدارباش و هوشیارباش داده می‌شد، و با رهنمود و رهنمون آنها ارشاد و راهنمائی صورت می‌گرفت.

پیغمبر خدا ﷺ با بیداری همیشگی و الهام بینا، از این حوادث و وقائع و مناسبات در هر فرصتی که دست می‌داد استفاده می‌فرمود، و از آنها با حکمت و فرزانگی زیاد خود در ساخته و پرداخته کردن نهادها و درونها سود می‌جست. وحی والهام هم او را تأیید می‌کردند و بر استقامت و پایداریش می‌افزودند، تا این گروه برگزیده، تحت نظارت و زیر نظر خدا و با توفیق خدا، و با دست مبارک پیغمبر خدا ﷺ ساخته و پرداخته گردد.



این سوره حلقه‌ای از زنجیرهٔ آن آماده‌سازی دور و دراز است. با دیگر سوره‌هائی که در راستای موضوع

آن آمده‌اند، به پابرجائی جهان ربّانی خالصی در نهاد و درون مسلمان می‌پردازند، جهانی که محور آن ایمان به یزدان یگانه است. مسلمانان را سخت بدین محور یگانه می‌بندد با دستاویز یگانه‌ای که گسیختن ندارد. دلها و درونهایشان را شفا می‌دهد و پاکیزه می‌دارد از هرگونه جانبداری دیگری، جانبداری قومی، یا نژادی، یا زمینی، عشیره‌ای و قبیله‌ای، و یا خویشی و نزدیکی ... تا بر جای همگی اینها پیمانی قرار می‌دهد، و آن پیمان ایمان به خدا، و ایستادن در زیر پرچم خدا، همراه با جملگی حزب‌الله است.

جهانی که اسلام می‌خواهد جهان ربّانی انسانی است. ربّانی است بدین معنی که همهٔ اصول و ارکان خود را از رهنمود و رهنمون و دستور و فرمان خدا برمی‌گیرد، و با تمام قوای فهم و شعور خود، و با همهٔ اعمال و افعال خود به خدا رو می‌کند. انسانی است بدین معنی که شامل همهٔ نژادهای بشری می‌شود و همگان را در گسترهٔ میدان عقیده قرار می‌دهد. فاصله‌های نژاد و میهن و زبان و حسب و نسب، و سائر چیزهائی که انسانی را از انسانی جدا می‌سازد در آن ذوب می‌گردد. آنچه می‌ماند و اهمّیّت دارد عقیدهٔ ایمان است. عقیدهٔ ایمان است که جهان والا و شایان است، و انسان بزرگوار در پیشگاه یزدان می‌تواند در آن زندگی بکند، انسانی که نفخه‌ای از روح متعلّق به خدا در هستی او است.

بدون همچون جهانی سدّها و مانعهای زیادی بر سر راه خواهد بود. این سدّها و مانعها در محیط عربی بودند و همیشه در سراسر جهان تا به امروز بوده‌اند و خواهند بود، سدّها و مانعهای تعصّب خانواده، تعصّب قبیله و عشیره، تعصّب نژاد، تعصّب زمین، و . . . سدّها و مانعهای دیگری از علائق و رغائب درونها، هواها و آرزوهای دلها، حرصها و آزها، بخلها و تنگچشمیها، خواستن خوبیها برای خود، خودستائیها و خودبزرگ‌بینیهای شخصی، کجرویها و کژراهه گرائیهای روانی، و انواع و اقسام و اشکال و الوان فراوان دیگری از رازها و رمزهای نهفته در سینه‌ها . . . در میان است.

بر عهدهٔ اسلام بود که همهٔ این چیزها را در گروهی چاره‌جوئی و چاره‌سازی بکند که آنان را برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن برنامهٔ خدا در زمین به شکل عملی واقعی آماده و مهیّا می‌کرد. تازه خود این شکل هم حلقه‌ای در زنجیرهٔ چاره‌جوئی و چاره‌سازی طولانی و درازآهنگ بود.

برخی از مهاجرانی که خانه و کاشانه و اموال و فرزندان و اهل و عیال خود را به خاطر نجات عقیده رها کرده بودند، هنوز نهادها و درونهایشان به برخی از چیزها و کسانی که در مکّه پشت سر خود گذاشته بودند و به ترک آنها گفته بودند، از قبیل فرزندان و همسران و خویشاوندان، وابستگی و دلبستگی داشتند و بدانان عشق می‌ورزیدند. با وجود همهٔ رنجها و اذیّت و آزارهائی که در میان قریشیان چشیده بودند، باز هم برخیها آرزو داشتند کاش میان مسلمانان و میان اهالی مکّه صلح و ساز و نیکی و مهربانی صورت می‌پذیرفت، و این دشمنانگی سخت و دشواری که ایشان را وادار به جنگ با اهالی و نزدیکان و خویشاوندانشان می‌کند، و ارتباطها و پیوندهای میان مسلمانان و آنان را می‌گسلد، به پایان می‌آمد.

خداوند می‌خواست همچون نهادها و درونهائی را صفا ببخشد و پاکیزه دارد، و از همهٔ این پیوندها و ارتباطها نجات دهد و بپالاید، و چنین نهادها و درونهائی را یکسره و دربست به دین و عقیده و برنامهٔ خود اختصاص دهد. یزدان سبحان می‌دانست چه اندازه فشار واقعیّت بر همچون نهادها و درونهائی سنگینی می‌کند، و آرزوهای سرشتی و ته‌نشستهای جاهلیّت جملگی چه اندازه تولید دشواری می‌نماید و تاب و توان تحمّل کردن و شکیبائی نمودن را از نهادها و درونها می‌گیرد. به ویژه عربها برابر سرشتی که دارند از همهٔ مردم تعصّب بیشتری نسبت به قبیله و عشیره و خانواده و خاندان خود دارند. یزدان سبحان روز به روز به

چاره‌جوئی و چاره‌سازی ایشان می‌پرداخت، و با رخدادها و پیامدهای رخدادها به مداوای خوشایند و مفید برای ایشان اقدام می‌نمود، و کاری می‌کرد که چاره‌جوئی و چاره‌سازی و مداوای ایشان در صحنهٔ نمایش رخدادها انجام گیرد، و در زمانی که آهن گرم و تافته است پتکها بر آن فرود آید و بدان آشنا شود.

روایتها حادثهٔ معیّنی را ذکر می‌کنند و می‌گویند سرآغاز این سوره در بارهٔ آن نازل گردیده است. چه بسا این روایتها در بارهٔ سبب نزول مستقیم و بدون واسطه صحیح باشند. ولیکن گسترهٔ نصوص قرآنی همیشه فراتر از رخدادهای مستقیم و بدون واسطه است.[1]

در راستای این حادثه گفته شده است: حاطب پسر ابوبلتعه مردی از مهاجران بود. از زمرهٔ کسانی بود که در جنگ بدر حضور داشتند. اولاد و اموالی در مکّه داشت. حاطب از قبیلهٔ قریش نبود. بلکه همپیمان با عثمان بود: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ خواست مکّه را فتح کند، در آن هنگام که اهالی آنجا پیمان حدیبیّه را شکستند، به مسلمانان دستور داد برای جنگ با آنان مجهّز و آماده شوند. و فرمود:

(اَللّٰهُمَّ عَمِّ عَلَيْهِمْ خَبَرَنٰا).

خداوندا خبر ما را از آنان نهان و پوشیده بدار.

پیغمبر خدا ﷺ دسته‌ای از اصحاب خود را از مقصد و هدف خود آگاه کرد. از جملهٔ آنان حاطب بود. حاطب بی‌درنگ نامه‌ای را نوشت و آن را به وسیلهٔ زن مشرکی که گویا از قبیلهٔ مزینه بود و به مدینه آمده بود و کمک می‌خواست، به سوی اهالی مکّه روانه کرد. خواست ایشان را از تصمیم پیغمبر خدا ﷺ آگاه کند و بدیشان بگوید که پیغمبر خدا ﷺ خیال جنگ با ایشان را دارد. حاطب این کار را بدان جهت کرد تا پایگاهی در پیش قریشیان داشته باشد. یزدان جهان پیغمبرش را از این کار باخبر فرمود. چرا که دعای او را پذیرفته بود، و قضا و قدر خدا بر آن رفته بود که مکّه فتح شود. پیغمبر ﷺ کسانی را برای تعقیب آن زن فرستاد. نامه را از او گرفتند.

بخاری در بخش مغازی، و مسلم در صحیح خود، به نقل از حصین پسر عبدالرحمن، و او از سعد پسر عبیده، و او از ابوعبدالرحمن سلمی، و وی از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرموده است: «پیغمبر خدا ﷺ مرا با ابومرثد و زبیر پسر عوام فرستاد ـ همهٔ ما سوار بودیم ـ و فرمود:

«اِنْطَلِقُوا حَتّٰى تَأْتُوا رَوْضَةَ خٰاخٍ، فَإِنَّ بِهٰا امْرَأَةٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ مَعَهٰا كِتٰابٌ مِنْ حٰاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى الْمُشْرِكِينَ».

«بروید تا به باغ خاخ می‌رسید. زنی از مشرکان در آن است و نامه‌ای از حاطب پسر ابوبلتعه به همراه دارد و آن را برای مشرکان نوشته است»».

بدان زن رسیدیم. سوار شتری بود که داشت و به سوی همان جائی می‌رفت که پیغمبر خدا ﷺ فرموده بود. گفتیم: نامه کجا است؟ گفت: نامه‌ای با من نیست. شتر را خواباندیم و نامه را جستجو کردیم، ولی نامه‌ای پیدا نکردیم. گفتیم: پیغمبر خدا ﷺ دروغ نمی‌فرماید. کتاب را بیرون می‌آوری و الاّ تو را لخت و عریان می‌کنیم. زن وقتی که دید کار جدّی است، به سوی نشیمن خود خم شد که با جامه‌ای پوشیده شده بود، و نامه را بیرون آورد. آن نامه را به پیش پیغمبر خدا ﷺ بردیم، و بدو عرضه کردیم. عمر گفت: ای پیغمبر خدا! حاطب پسر ابوبلتعه به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است. پس به من اجازه بده تا گردنش را بزنم! پیغمبر ﷺ فرمود:

«مٰا حَمَلَكَ عَلٰى مٰا صَنَعْتَ؟»

«(ای حاطب!) چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟)».

حاطب گفت: به خدا سوگند من هیچ هدف و نظری ندارم جز این که مؤمن به خدا و پیغمبرش ﷺ باشم و بس. من خواستم در نزد آن قوم یار و یاوری داشته

۱- یعنی: مورد خاص و مفهوم عام است. (مترجم)

باشم. خداوند با دست آن یار و یاور، اهل و عیال و مال و منال مرا بپاید و از ایشان جانبداری و دفاع نماید. هیچ یک از اصحاب تو نیست مگر این که در آنجا عشیره و قوم و قبیله‌ای دارد، و خدا با دست ایشان از اهل و عیال و مال و منالشان دفع بلا می‌کند و نگاهداریشان می‌نماید. پیغمبر ﷺ فرمود:
«صَدَقَ. لاٰ تَقُولُوا إِلاّٰ خَيْراً».
«او راست گفت. در بارهٔ او جز خوبی مگوئید».
عمر گفت: او به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است. اجازه بده تا گردنش را بزنم. پیغمبر ﷺ فرمود:
«أَلَيْسَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ؟».
«آیا او از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر نیست؟».
آن گاه فرمود:
«لَعَلَّ اللهَ اَطَّلَعَ إِلىٰ أَهْلِ بَدْرٍ فَقٰالَ: اَعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ فَقَدْ وَجَبَتْ لَكُمُ الْجَنَّةُ ـ أَوْ ـ قَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ».
«چه بسا خدا به سوی اهل بدر سرک کشیده است و فرموده است: هرچه می‌خواهید بکنید، بهشت را برای شما واجب و مقرّر داشته‌ام ـ یا فرموده است ـ شما را بخشیده‌ام و آمرزیده‌ام».
اشک از چشمان عمر سرازیر شد و گفت: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند ... بخاری در مبحث مغازی افزوده است: خداوند این سوره را نازل کرد:
﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيٰاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ ... ﴾ .
ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبّت می‌کنید و مودّت می‌ورزید ....
در روایت دیگری آمده است که فرستاده‌شدگان، علی و زبیر و مقداد بودند.
اندک ایستادنی در برابر این رخداد، و آنچه در بارهٔ آن گفته شده است و به جریان درآمده است، ما را بر آن می‌دارد که از «سایه‌های قرآن» و از تربیت با این قرآن و با رخدادها و رهنمودها و پیروها، دور نگردیم و پا فراتر ننهیم، و از راه پیغمبر خدا ﷺ رهبر و مربّی بزرگ منحرف نشویم و کژراهه نرویم . . .
نخستین چیزی که انسان در برابر آن می‌ایستد عملکرد حاطب است، حاطب مسلمان و مهاجر. او از زمرهٔ کسانی بود که پیغمبر خدا ﷺ ایشان را از راز حمله آگاه کرد . . . در این عملکرد چیزی است که پرده از کجیها و کجرویهای شگفت انسانها برمی‌دارد. گاهی این نفس برای لحظه‌هائی دچار ضعف بشری می‌شود، هرچند که به کمال و قوّت خود رسیده باشد. هیچ کسی و هیچ چیزی هم نمی‌تواند در این لحظه‌ها نفس انسان را بپاید و از آن مواظبت و مراقبت بنماید مگر یزدان سبحان. تنها یزدان سبحان است که از نفس انسان در این لحظه‌ها مراقبت و مواظبت می‌نماید و نفس انسان را بر ضدّ این لحظه‌ها مدد و یاری می‌دهد.
گذشته از این، انسان بار دیگر در برابر بزرگواری پیغمبر ﷺ می‌ایستد، بدان هنگام که شتاب نمی‌ورزد، و بلکه می‌پرسد:
«مٰا حَمَلَكَ عَلىٰ مٰا صَنَعْتَ؟»
«(ای حاطب!) چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟».
با سعهٔ صدر و مهربانی، در بارهٔ این لحظهٔ ضعف که بر نهاد رفیق صحابی او عارض گردیده است، می‌پرسد چه چیز تو را بر آن داشته است که کرده‌ای؟ بدو الهام می‌گردد که حاطب راست گفته است. بدین خاطر دست اصحاب را از او کوتاه می‌دارد و می‌فرماید:
«صَدَقَ. لاٰ تَقُولُوا إِلاّٰ خَيْراً».
«او راست گفت. در بارهٔ او جز خوبی مگوئید».
تا بدین وسیله به حاطب کمک و یاری کند و او را از لغزشی که داشته است و از اشتباهی که کرده است به دور دارد. او را در برابر لغزشش از خود نمی‌راند و نمی‌گذارد کسی او را از خود براند. در همان حال می‌بینیم که عمر رضی‌الله‌عنه به سبب ایمان قاطع و استواری که دارد برمی‌جهد و می‌گوید: «حاطب به خدا و پیغمبرش و مؤمنان خیانت کرده است، اجازه بده گردنش را بزنم.»

عمر ؓ به خودِ لغزش و اشتباه مـی‌نگرد و احسـاس قاطع و ایمان راسخ او به جوش و خروش درمی‌آید. امّا پیغمبر خدا ﷺ به لغزش و اشتباه حاطب از لابلای درک و فهم فراوان خود و آشنا با حقیقت نهاد بشری، می‌نگرد و از همهٔ جوانب آن را وارانداز می‌کند، و بـا مهر و عطوفت بزرگوارانه و الهام شده‌ای به قضیّه نگاه می‌کند که شناخت کامل آن را ایجاد می‌نماید و پـدید می‌آورد. در موقعیّت مربّی بزرگوار و مهربان و شکیبا مـی‌ایسـتد و بـه هـمهٔ جـوانب و شـرائـط و ظـروف می‌نگرد...

آن گاه انسان در برابر واژگان حاطب می‌ایستد، در آن هنگام که در لحظهٔ ضعف خود است. ولیکن جهان‌بینی او در بارهٔ قضا و قدر الهی و در بارهٔ اسباب و عـلل زمینی، جهان‌بینی صحیح ایمانی است . . . زیرا وقتی که می‌گوید: «خواستم در نزد آن قوم یار و یاوری داشته باشم . . . خداوند با دست آن یار و یاور، اهل و عیال و مال و منال مرا بـپاید و از ایشـان جـانبداری و دفـاع نماید» . . . خدا است که می‌پاید و جانبداری و دفـاع می‌نماید، و خود این یار و یاور نیست کـه مـی‌پاید و جانبداری و دفاع می‌نماید. بـلکه ایـن خـدا است کـه توسّط آن یار و یـاور مـی‌پاید و جـانبداری و دفـاع می‌نماید. این جهان‌بینی را تقویت می‌کند بقیّهٔ سخنانی که دارد. بدان گاه که می‌گوید: «هیچ یک از اصحاب تو نیست مگر این که در آنجا عشـیره و قـوم و قـبیله‌ای دارد، و خدا با دست ایشان از اهـل و عـیال و مـال و منالشان دفع بلا می‌کند و نگاهداریشان می‌نماید». خدا در جهان‌بینی حاطب حاضر و ناظر است، و او است که می‌پاید و نگاهداری می‌نماید نه عشیره و قوم و قبیله. بلکه عشیره و قوم و قبیله ابزاری است که خدا بـا آن دفع بلا می‌کند و پاسداری و دفاع می‌نماید . . .

چه بسا احساس الهام شـدهٔ پـیغمبر خـدا ﷺ ایـن جهان‌بینی درست زنده را در گفتار حاطب دیده است و مراعات فرموده است، و ایـن سـببی از اسـباب گـفتار پیغمبر خدا ﷺ شده است که فرموده است:

«صَدَقَ. لاٰ تَقُولُوا إلاّٰ خَيْراً».

«او راست گفت. در بارهٔ او جز خوبی مگوئید».

در آخر، انسان در بـرابـر تـقدیر خـدا در ایـن حـادثه می‌ایستد. این که حاطب از زمرهٔ اندک مردمانی است که پیغمبر خدا ﷺ راز حمله را بدو می‌گوید. لحظهٔ ضعف بشری بدو دست می‌دهد، هرچـند کـه از گـروه اندک برگزیده است. آن گاه قضا و قدر خـدا زیـان و ضرر این لحظه را از مسلمانان به دور می‌دارد. انگار مراد تنها کشف این کار و چاره‌جوئی آن بـوده است و بس. دیگر این که مقصود این بوده است کسانی که بـا ایشان راز حمله در میان گذاشته نشده است اعتراضی بر چیزی نداشته باشند که روی داده است. و به خـود نبالند و نگویند: بنگرید! یکی از کسانی که رازدارشان دانستند و راز را با ایشان در میان نهادند خیانت کـرد. اگر راز را با ما در میان می‌نهادند ما آن راز را به کسی نمی‌گفتیم و آن را فاش نمی‌کردیم! چیزی از این قـبیل گفتارها به میان نیامد و قضیّه‌ای روی نداد. این هم دالّ بر ادب مسلمانان با رهبرشان است، و بیانگر فـروتنی آنان در گمان نـیک بـردن در بـارهٔ خـودشان است، و گویای اندرز گرفتن و درس عبرت آموختن ایشان از چیزی است که برای برادرشان رخ داده است . . .

این حادثه از جهت روایت متواتر است. نزول این آیات در بارهٔ آن، یکی از روایتهای بخاری است. ما صحّت این روایت را بعید نمی‌دانیم. وی مضمون نصّ قرآنی - همان گونه که گفتیم - دارای مفهوم فراخ‌تر و گسترده‌تر و رسـاتر و پـرمحتواتـر است. یک حـالت روانـی را چاره‌جوئی می‌کند که از حادثهٔ حاطب فراتر و مـهمّ‌تر است، حادثه‌ای که روایتها به گونهٔ متواتر از مـناسبت وقوع آن - برابر شیوهٔ قرآن - سخن می‌گویند.

قرآن به حلّ مشکل پیوندهای خـویشاوندی، و مسألهٔ جانبداریهای کـوچک، و رفـع حـرص و آز نـهادها و درونـــها بـــر عـــادات و رسـوم مـوروثی و تـقلیدی می‌پردازد، تا همچون نهادها و درونهائی را از تنگناهای محلّی بیرون بیاورد و آنها را بـه سـوی افـق انسـانی

جهانی رهنمون شود و بالا ببرد.
قرآن در این نهادها و درونها شکل تازه‌ای، ارزشهای تازه‌ای، معیارها و مقیاسهای تازه‌ای، و اندیشۀ تازه‌ای در بارۀ هستی و زندگی و انسان پدید می‌آورد، و از وظیفۀ مؤمنان در زمین، و از هدف وجود بشری، سخن می‌راند و رهنمود می‌دارد.
قرآن انگار این نورسته‌های کوچک تازه دمیده را در کنف حمایت خداگرد می‌آورد، تا خدا آنان را بپرورد، و بدیشان حقیقت وجودشان و هدف از بودنشان را بیاموزد، و در این راستا بدانان آگاهی و بینش بدهد، و چشمانشان را باز کند بر آنچه از دشمنانگیها و نیرنگها و حقّه‌بازیها پیرامونشان را گرفته است و آنان را احاطه کرده است. بدیشان هم اطّلاع دهد که آنان مردان او و حزب او هستند، و او می‌خواهد با دستهای ایشان کاری را به انجام برساند، و به وسیلۀ آنان قضا و قدر خود را محقّق سازد و پیاده گرداند. بدین خاطر آنان با درجه و نشان او درجه‌دار و نشاندار می‌شوند و مدال و نشان او را با خود برمی‌دارند، و با این مدال و آن نشان در میان جملگی اقوام و همگی مردمان در دنیا و آخرت شناخته می‌شوند. در این صورت باید در جهان اندیشه و پندار و در جهان روش و رفتار، خالصانه و دربست از آن خدا شوند، و ولایت و سرپرستی او را بپذیرند و از ولایت و سرپرستی جز او بگسلند، و از هرگونه رابطه و پیوندی جز رابطه و پیوند او ببرند.
سراسر این سوره در این جهت و در مسیر این رویکرد است. حتّی آیاتی که در آخر این سوره آمده‌اند و بیانگر قوانین شریعت و سازماندهی بوده و از رفتار با زنان مؤمن مهاجر سخن می‌رانند، و از بیعت با زنانی صحبت می‌کنند که اسلام را می‌پذیرند و بدان وارد می‌گردند، و از جدائی انداختن میان زنان مؤمن و میان شوهران کافر ایشان، و از جدائی انداختن میان مردان مؤمن و زنان کافرشان بحث می‌کنند، همۀ اینها یک رشته سر و سامان بخشیدنی و نظم و نظام دادنی است که از آن رهنمود و رهنمون همگانی سرچشمه می‌گیرند.
آن گاه این سوره با همان چیزی به پایان می‌رسد که سرآغاز این سوره بدان آغاز گردیده بود. آن چیز عبارت از نهی از دوستی و یاری با دشمنان خدا است، آن کسانی که خدا بر ایشان خشم گرفته است، چه از میان مشرکان و چه از میان یهودیان. تا بدین وسیله جدائی و گسیختن و بریدن از هر لحاظ حاصل شود از همۀ خویشاوندیها و پیوستگیها و ارتباطها، و جز رابطۀ عقیده و جز خویشاوندی و پیوستگی ایمان، در میان نماند.



﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ، وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ. یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّاکُمْ، أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّکُمْ. إِنْ کُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً فی سَبیلی وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتی تُسِرُّونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِما أَخْفَیْتُمْ وَ ما أَعْلَنْتُمْ؛ وَ مَنْ یَفْعَلْهُ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبیلِ. إِنْ یَثْقَفُوکُمْ یَکُونُوا لَکُمْ أَعْداءً، وَ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ وَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ، وَ وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ ﴾.

ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبّت می‌کنید و مودّت می‌ورزید، در حالی که آنان به حقّ و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودی‌م (هجرت کرده‌اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید). در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطّلع‌تر و آگاه‌تر هستم. هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است. اگر بر شما دست یابند، دشمنان شما می‌گردند، و دست تعدّی به سویتان دراز می‌کنند، و زبان را در حقّ شما به بدی می‌گشایند، و آرزو

می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید!.

این سوره با آن ندای مهربانانه و الهامگرانه می‌آغازد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ... ﴾.

ای مؤمنان!...

ندائی است از سوی پروردگارشان، پروردگاری که بدو ایمان دارند. ایشان را به نام ایمان فریاد می‌زند، ایمانی که آنان را بدان منسوب می‌گرداند. ایشان را فریاد می‌زند تا حقائق موقعیّتشان را بدیشان بفهماند، و آنان را از حقائق موقعیّتشان مطّلع گرداند. ایشان را از دامها و تله‌های دشمنانشان برحذر می‌دارد، و وظیفهٔ بزرگ و تکلیف سترگی را بدیشان گوشزد می‌کند که بر عهده و بر گردهٔ ایشان است.

با مودّت و محبّت، دشمنان ایشان را دشمن خود، و دشمنان خود را دشمنان ایشان می‌شمارد:

﴿ لاتَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ ... ﴾.

دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید. شما نسبت بدیشان محبّت می‌کنید و مودّت می‌ورزید....

به مؤمنان اطّلاع می‌دهد و می‌فهماند که مؤمنان از آنِ او هستند و به سوی او برمی‌گردند. آن کسانی که با ایشان دشمنی می‌ورزند با او دشمنی می‌ورزند. چه مؤمنان مردان یزدان هستند و بدو نسبت داده می‌شوند، و مدال و نشان او را در زمین بر دوش و سینهٔ خود دارند. آنان دوستان و عزیزان یزدانند. پس درست نیست در حقّ دشمنانشان و دشمنان خدایشان مودّت و محبّت کنند.

به مؤمنان جرم و جنایت این دشمنان در حقّ ایشان و در حقّ آئینشان و نسبت به پیغمبرشان را تذکّر می‌دهد، و یادآور می‌شود که آنان جنایتگرانه و ستمگرانه با همهٔ اینها دشمنی می‌ورزند:

﴿ وَ قَدْ كَفَرُوا بِما جاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ. یُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَ إِیّاكُمْ. أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللهِ رَبِّكُمْ ﴾.

در حالی که آنان به حقّ و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است. پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است (از شهر و دیارتان) بیرون می‌رانند.

پس آنان با وجود این بزهکاریها و جنایتهای ستمگرانه، چه چیز برای دوستی ورزیدن و مودّت و محبّت نمودن باقی گذاشته‌اند؟ ایشان حقّ و حقیقت را قبول نمی‌کنند و نمی‌پذیرند. پیغمبر و مؤمنان را بیرون کرده‌اند، نه به خاطر چیزی، بلکه تنها به خاطر این که به خدای خود که پروردگارشان است ایمان آورده‌اند! این امر در دلهای مؤمنان این یادمانها و یادآوریهای مرتبط با عقیدهٔ ایشان را به تکان و هیجان می‌آورد، عقیده‌ای که به خاطر آن نه به خاطر چیز دیگری، مشرکان با ایشان جنگیده‌اند. قرآن این مسأله را برجسته و نمایان نشان می‌دهد، مسأله‌ای که مخالفت و خصومت و جنگ به جهت آن بوده است. این مسأله، مسألهٔ عقیده است نه چیز دیگری. مسألهٔ حقّ و حقیقتی است که مشرکان آن را قبول ندارند و نمی‌پذیرند، و مسألهٔ بیرون کردن پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم است، و مسألهٔ ایمانی است که به خاطر آن مؤمنان را بیرون کرده‌اند.

وقتی که این مسأله این گونه خلاصه و چکیده و روشن و آشکار می‌گردد، یزدان سبحان به مؤمنان تذکّر می‌دهد در این صورت جای مودّت و محبّت میان ایشان و میان مشرکان نیست اگر از شهر و دیارشان برای جستن و به دست آوردن رضای خدا و جهاد در راه او بیرون آمده‌اند:

﴿ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهاداً في سَبیلي وَ ابْتِغاءَ مَرْضاتي ﴾.

اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خشنودی‌ام (هجرت کرده‌اید و از زادگاه خویشتن) بیرون آمده‌اید (با ایشان پیوند دوستی برقرار نسازید).

زیرا در یک دل گرد نمی‌آید و همایش ندارد آن دل که برای جهاد در راه خدا و جستن و به دست آوردن خشنودی خدا بیرون آمده باشد، ولی با کسی مودّت و محبّت بورزد که او را به خاطر ایمان به خدا بیرون کرده

باشد، و همچنین دشمن خدا و دشمن پیغمبر خدا نیز باشد!

آن گاه ایشان را با برحذر داشتن نهان و پنهانی از آنچه دلهایشان در خود مخفی می‌دارند، و از مودّت و محبّتی که در نهان با دشمنانش و دشمنان یزدان می‌ورزند، ایشان را بیم می‌دهد و هوشیار و بیدارشان می‌گرداند، و بدیشان خبر می‌دهد که خدا بر رازهای نهان دلها و بر آشکارای آنها مطّلع و آگاه است:

﴿ تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنْتُمْ ﴾.

در نهان با آنان دوستی می‌کنید، در حالی که من نسبت به هرچه پنهان می‌دارید یا آشکار می‌سازید (از همگان) مطّلع‌تر و آگاه‌تر هستم.

آن گاه با تهدید سهمگینی آنان را بیم می‌دهد، تهدید سهمگینی که ترس و هراس به دل با ایمان می‌اندازد:

﴿ وَ مَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴾.

هرکس از شما چنین کاری را بکند، از راستای راه منحرف گشته است.

آیا چیزی مؤمن را بیش از این می‌ترساند که او راستای راه را گم کرده باشد، پس از آن که هدایت را به دست آورده باشد و به حقّ و حقیقت دست یافته باشد؟!

بلاتر و بدتر و سخت‌تر و کشنده‌تر، این است:

﴿ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴾.

و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید!.

این یکی برای مؤمن سخت‌تر و ناگوارتر از هر اذیّت و آزاری و از هر بدی و بلائی است که با دست یا با زبان بدو می‌رسد. کسی که آرزو می‌کند که مؤمن این گنج گرانبها و والا را از دست بدهد، یعنی گنج ایمان را، و می‌خواهد که او به کفر برگردد و کافر شود، او دشمن‌ترین دشمن است، دشمنی که او را با دست و با زبان می‌آزارد!

کسی که شیرینی ایمان را بعد از کفر می‌چشد، و با نور ایمان بعد از گمراهی راهیاب می‌گردد، و با زندگی مؤمنی زیست می‌کند که در تمام جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و احساسها و فهمها و درکها و ایستادن بر راستای راه و آرامش دل خود مؤمن است و مؤمنانه می‌زید، از برگشتن به کفر آن اندازه بیزار است که بیزار است او را به میان آتش بیندازند و پرت کنند، و بلکه سخت‌تر و بدتر از این. دشمن خدا کسی است که دوست می‌دارد او را به میان آتش سوزان کفر برگرداند، در حالی که او از آنجا بیرون آمده است و به بهشت ایمان درآمده است. دوست می‌دارد او را از جهان آبادان ایمان به جهان خالی و بی‌محتوای کفر برگشت دهد.

قرآن آهسته و آرام، پلّه‌پلّه دلهای مؤمنان را بر ضدّ دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان به هیجان درمی‌آورد تا به اوج دشمنانگی پای می‌نهد، و با این سخن به مؤمنان می‌گوید:

﴿ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴾.

و آرزو می‌کنند که کاش می‌شد کافر شوید!.



این، چرخش و گردش نخستین است با همهٔ پسوده‌های فراوانی که دارد. به دنبال آن چرخش و گردش دوم درمی‌آید همراه با پسودهٔ یگانه‌ای که دارد. از احساسات خویشاوندی و از پیوندهای اصیل سخن می‌گوید، احساسها و پیوندهائی که در دلها به غوغا و فریاد و گیر و دار درمی‌آیند، و دلها را به سوی محبّت و مودّت منحوسی می‌کشانند، و یاد تکالیف و وظائف جداگانگی عقیده را از دلها می‌برند، و دلها فراموش می‌کنند که تنها امتیاز انسان در پرتو عقیده و با عقیده است و بس.

﴿ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ. يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ. وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانتان سودی به حالتان نخواهند داشت. روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد. خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد.

شخص مؤمن کار می‌کند و آخرت را چشم می‌دارد.

اینجا کشت می‌کند و می‌کارد، و در آنجا درو می‌کند و محصول برمی‌دارد. پسودۀ دلش بدو می‌گوید وقتی که رابطۀ عقیده قطع گردد، در آخرت همۀ رابطه‌های دیگر از قبیل رابطۀ خویشاوندی و نزدیکی قطع می‌گردد. این چنین پسوده‌ای، منزلت و مرتبت چنین رابطه‌ها و پیوندها را در دوران زندگی کوتاه دنیا سبک و کم‌ارزش جلوه‌گر می‌گرداند، و انسان مؤمن را متوجّه جستن و به دست آوردن رابطه و پیوندی می‌سازد که همیشگی و سرمدی است و هرگز نه در دنیا و نه در آخرت قطع نمی‌شود و نمی‌گسلد.

بدین خاطر بدیشان می‌گوید:

﴿ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانتان سودی به حالتان نخواهند داشت.

همان خویشاوندی و رابطه‌ای که به سوی آن بال و پر می‌گیرید، و دلهایتان برای آن پرپر می‌زند و آویزۀ آن می‌گردد، و شما را بر آن می‌دارد که با دشمنان یزدان و دشمنان خودتان مودّت و محبّت و دوستی و رفاقت نشان دهید تا ایشان را با خود همراه و همیار باقی نگاه دارید ـ همان گونه که برای حاطب پیش آمد و حرص و آزش بر اموال و اولادش آن واقعه را آفرید ـ از دیگر سو خاطره‌های افراد جز خود را نیز در بارۀ خویشاوندانشان و فرزندانشان به جوش و خروش می‌اندازد، خویشاوندان و فرزندانی که در سرای هجرت، یعنی مکّه پشت سر رها کرده‌اند و به ترک آنان گفته‌اند. بدانان هم می‌گوید:

﴿ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ ﴾.

هرگز خویشاوندان و فرزندانتان سودی به حالتان نخواهند داشت.

این بدان خاطر است که:

﴿ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ ﴾.

روز قیامت، خدا در میانتان قضاوت و داوری خواهد کرد.

روز قیامت شما را از یکدیگر جدا می‌کند و هر یکی جدا از دیگری خواهید بود و خویشاوندیها و فرزندیها در میان نخواهد بود.

زیرا دستاویزی که شما را به یکدیگر مرتبط می‌کرده است و می‌پیوسته است، گسیخته و پاره گردیده است تنها دستاویزی که گسیخته و پاره نمی‌گردد، دستاویز عقیده است، و جز آن، چیزی در پیشگاه خدا انسانها را به یکدیگر پیوند و ارتباط نمی‌دهد.

﴿ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

خدا می‌بیند هر کاری را که خواهید کرد.

خدا از کار ظاهر و از نیّت پنهانی باخبر است که در پشت سر کار است و در دل و درون جای دارد.



سپس چرخش و گردش سوم فرامی‌رسد، و مسلمانان را به اوّل همین ملّت یگانه، یعنی ملّت توحید و یکتاپرستی، و به قافلۀ یگانه، یعنی قافلۀ ایمان، پیوند می‌دهد. ناگهان پدیدار می‌آید که این کاروان در طول زمان پیاپی به دنبال یکدیگر آمده است، و با ایمان جدا گردیده است و متمایز شده است، و از هر رابطه و پیوندی گسیخته است و بریده است که با رابطه و پیوند عقیده منافات داشته است و مخالف افتاده است . . . این ملّت همان ملّتی است که از روزگار ابراهیم امتداد پیدا کرده است و به راه افتاده است، ابراهیمی که پدر نخستین ایشان، و صاحب آئین حقّگرای نخستین بوده است. ابراهیم الگو بوده است نه تنها در عقیده و بس، بلکه در شیوۀ زندگانی، و در آزمونها و آزموده‌هائی که با عاطفۀ خویشاوندی و پیوندهای قرابت داشته است و با آنها درافتاده است و سختیها چشیده است. بعدها او و مؤمنان همراه او از فشار عاطفۀ خویشاوندی و پیوندهای قرابت، سربلند بیرون آمده‌اند، و خالصانه از آنِ عقیدۀ خود گردیده‌اند و بس:

﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ، إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ، وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، كَفَرْنَا بِكُمْ، وَ بَدَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَ الْبَغْضَاءُ أَبَداً حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ. إِلَّا قَوْلَ

إِبْراهِيمَ لِأَبِيهِ، لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ، وَ ما أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ. رَبَّنا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنا، وَ إِلَيْكَ أَنَبْنا، وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ. رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، وَاغْفِرْ لَنا رَبَّنا، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ... لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ. وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

(رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حقّ شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. (کردار و رفتار ابراهیم و گروندگان بدو، سرمشق خوبی برای شما است) مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم، و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همهٔ راه‌ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد). پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن، پروردگارا! ما را بیامرز که تو چیرهٔ کاربجائی. (برنامهٔ زندگی) ابراهیم و گروندگان بدو، الگوی زیبائی برای شما است، برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مد نظر دارید. هرکس هم (از چنین الگوئی) رویگردان شود (به خود ستم می‌کند و) خدا بی‌نیاز و شایستهٔ هرگونه ستایش است.

مسلمان می‌نگرد، ناگهان می‌بیند که او دارای حسب و نسب اصیل و ریشه‌داری است. گذشتهٔ دور و درازی دارد. الگوئی دارد که در طول روزگاران سرمشق مؤمنان بوده است. ناگهان مسلمان می‌بیند که حسب و نسب به ابراهیم می‌رساند، نه تنها در عقیدهٔ او و بس، بلکه در آزمونهائی که دیده است و در آموخته‌هائی که رنج آنها را چشیده است و زحمت آنها را دیده است. در این وقت مسلمان احساس می‌کند و متوجّه می‌شود که او پشتوانه‌ای از آزموده‌ها و آموخته‌ها دارد، آزموده‌ها و آموخته‌هائی که بیشتر و بزرگ‌تر از پشتوانهٔ شخصی او، و از پشتوانهٔ نسلی است که او در میانشان زندگی می‌کند. این کاروان در درّه‌های زمان لمیده است و از مؤمنان به آئین خدا، و ایستاده در زیر پرچم خدا، تشکیل گردیده است. این کاروان همان چیزهائی را دیده است که شخص مسلمان خواهد دید. این کاروان در آزمونها و آزموده‌های خود به قرارگاهی رسیده است و اقامت گزیده است که خودش آن را انتخاب کرده است و در نظر داشته است. پس این کار، کار تازه‌ای نیست، و پدیدهٔ نوینی هم نیست، و تکلیف و وظیفه‌ای هم نیست که برای مؤمنان دشوار و ناممکن باشد . . . گذشته از این، او ملّتی دارد بزرگ و سترگ و دارای عرض و طولی به پهنا و درازای تاریخ بشریّت. او بدین ملّت در عقیده می‌پیوندد و بدان برمی‌گردد، زمانی که روابط میان او و میان دشمنان عقیده‌اش از ریشه بگسلد و قطع شود. او شاخه‌ای از درخت گشن و بلندی است که ریشه‌های ژرفی و شاخه‌های زیادی و سایه‌های گسترده‌ای دارد . . . درختی که نخستین فرد از مسلمانان آن را کاشته است که ابراهیم است . . .

ابراهیم و کسانی که همعقیده و همراه او بودند همین تجربهٔ تلخ را دیده و چشیده‌اند، تجربهٔ تلخی که مسلمانان مهاجر آن را می‌بینند و می‌چشند. آنان الگوی خوبی برای مسلمانان به طور عام و برای مسلمانان مهاجر به طور خاص بوده‌اند:

﴿ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ: إِنّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَ مِمّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، كَفَرْنا بِكُمْ، وَ بَدا بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ ﴾.

بدان گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حقّ شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا

زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید.

این بیزاری جستن و گریختن از قوم و معبودهایشان و عباداتشان است. قبول نکردن آنان و بی‌اعتناء بودن نسبت بدیشان است. ولی پذیرش خدا و ایمان آوردن به یزدان است. نپذیرفتن آنان و بی‌اعتناء بودن در حقّ ایشان، و پذیرش خدا و ایمان آوردن به یزدان، دشمنانگی و کینه‌توزی است، دشمنانگی و کینه‌توزی‌ای که گسیخته نمی‌گردد و به پایان نمی‌آید تا قوم او به خدای یگانه ایمان می‌آورند و باور می‌دارند. این هم بریدن و گسیختن و قطع رابطهٔ قاطعانه‌ای است که چون رابطهٔ عقیده، و خویشاوندی ایمان، بریده و گسیخته شود، هیچ چیزی از رابطه‌ها و خویشاوندیها را برجای نمی‌گذارد و باقی نگاه نمی‌دارد. واپسین داوری انجام می‌پذیرد، و حکم نهائی اعلام می‌شود، با سخن از همچون تجربه‌ای که مؤمن باید آن را به یاد داشته باشد و عملی بکند در هر نسل و نژادی که بسر خواهد برد. در قرارداد ابراهیم و هم‌عقیده‌ها و همراهان او، الگوی بزرگی برای جانشینان مسلمانِ آنان، تا روز سزا و جزای قیامت است.

برای برخی از مسلمانان در طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش ـ در حالی که مشرک بود ـ سوراخی بود که عواطف و احساسات سرکوب شده و زندانی گشتهٔ ایشان، و مودّتها و محبّتهای مربوط به خویشاوندان مشرک آنان، از آن سوراخ رخنه می‌کرد و سرک می‌زد. بدین خاطر قرآن نازل گردید تا حقیقت موقعیّت ابراهیم را برای ایشان بیان کند، و شرائط و ظروف سخنی را روشن سازد که در آن به پدرش گفت:

﴿ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ ﴾.

من قطعاً برای تو طلب آمرزش می‌کنم.

ابراهیم چنین سخنی را گفت پیش از این که از پافشاری پدرش بر شرک یقین حاصل کند و به اطمینان برسد. زمانی چنین سخنی را به پدرش گفت که امیدوار بود ایمان بیاورد و انتظار داشت از زمرهٔ مؤمنان بشود:

﴿ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ﴾.

ولی هنگامی برای او روشن شد که پدرش (در قید حیات بر کفر اصرار می‌ورزد و برابر وحی آسمانی دار فانی را با کفر وداع می‌گوید، دانست که او) دشمن خدا است، از او بیزاری جست (و ترک طلب آمرزش برای وی گفت). (توبه/۱۱۴)

همان‌گونه که در سورهٔ دیگری (به نام توبه) آمده است. در اینجا ثبت و ضبط می‌شود که ابراهیم کار و بار را یکسره به خدا حواله داشته است و واگذاشته است، و با توکّل کردن و توبه نمودن و برگشتن به سوی خدا در همه حال و در همه آن، رو به یزدان جهان کرده است و همه چیز را بدو واگذار نموده است:

﴿ وَ مَا أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللهِ مِنْ شَيْءٍ. رَبَّنَا عَلَيْکَ تَوَكَّلْنَا وَ إِلَيْکَ أَنَبْنَا وَ إِلَيْکَ الْمَصِيرُ ﴾.

در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‌توانم بکنم. (این سخن، چیزی نیست که بدان اقتداء کنید). پروردگارا! به تو توکّل می‌کنیم، و به تو روی می‌آوریم، و بازگشت به سوی تو است (و همهٔ راه‌ها سر به جانب تو دارد و به تو منتهی می‌گردد).

این تسلیم مطلق خدا شدن، نشانهٔ آشکارِ ایمانیِ ابراهیم است. قرآن این نشانه را در اینجا برجسته و روشن نمایان می‌دارد تا دلهای فرزندان مسلمان ابراهیم را به سوی آن جلب و خیره گرداند، و به عنوان حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ تعلیم و تربیت و رهنمود و رهنمون، آن را با ذکر داستان و پیرو زدن بر آن بنمایاند، و چیزهائی را پیش چشم دارد که در لابلای آن داستان از قبیل سیماها و نشانه‌ها و راهنمائیها نهفته است، همان گونه که روش قرآن مجید است.[۱]

بدین منظور و در این راستا قرآن به پیش می‌رود، و بقیّهٔ دعای ابراهیم و راز و نیاز او را با مولایش ثبت و ضبط می‌کند:

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل: قصّه در قرآن.

﴿ رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلَّذینَ کَفَرُوا ﴾.

پروردگارا! ما را گرفتار دست کافران مکن.

پروردگارا! کافران را بر ما مسلّط و چیره مگردان. چه این کار آزمون کافران را دربر دارد. زیرا کافران می‌گویند: اگر ایمان ایمانداران را حفظ می‌کرد و پاسداری می‌نمود، ما بر آنان مسلّط نمی‌شدیم و چیره نمی‌گشتیم و مغلوبشان نمی‌کردیم و شکستشان نمی‌دادیم! این هم شبهه‌ای است در بسیاری از اوقات در سینه‌ها به غوغا درمی‌آید و سینه‌ها را قلقلک خواهد داد، وقتی که در دوره‌ای از ادوار، باطل بر حقّ دست می‌یابد، و طاغیان و یاغیان بر ایمانداران و مؤمنان مسلّط و چیره می‌شوند، به خاطر حکمتی که خدا از آن آگاه است. مؤمن در برابر بلا و آزمون شکیبائی می‌کند، و لیکن این بدان معنی نیست که مؤمن خدا را به فریاد نخواند و از خدا درخواست نکند که او را به بلا و مصیبت گرفتار نسازد، بلا و مصیبتی که مؤمن را وسیلهٔ آزمایش دیگران می‌گرداند، و باعث ایجاد شبهه‌ای در سینه‌ها می‌نماید.

بقیّهٔ دعا این چنین است:

﴿ وَ اغْفِرْ لَنا ﴾.

ما را بیامرز.

ابراهیم خلیل‌الله، این دعا را سر می‌دهد و می‌گوید. آخر او سطح عبادتی را دریافته است که سزاوار خدا است و باید او برای خداوندگارش انجام دهد. درماندگی و ناتوانی بشریِ خودش را نیز دریافته است و می‌داند باید به سطح عبادتی برسد که نعمتها و مرحمتهای خداوندگارش را بدان پاسخ گوید و با فضل و لطف خدا هم همخوانی و همآوائی داشته باشد، و بتواند بزرگی و سترگی خدا را بیان نماید و بستاید. چون ناتوان از این است چاره همین است آمرزش پروردگارش را بخواهد، و در درک و فهمی که دارد و در درخواست و طلبی که می‌نماید سرمشق و الگوی کسانی باشد که با او هستند و یا بعد از او می‌آیند و پای به جهان می‌گذارند.

ابراهیم دعای خود را و توبه و درخواست آمرزش خود را با صفتی خاتمه می‌دهد که مناسب مقام کبریائی خدا، و با این دعا همخوان و همنوا باشد:

﴿ رَبَّنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ ﴾.

پروردگارا! تو چیرهٔ کاربجائی.

«اَلْعَزیزُ»: توانای بر کار. «اَلْحَکیمُ»: کاربجا در تدبیر و تقدیری که انجام می‌گیرد و صورت می‌پذیرد.

در پایان این عرضهٔ موقعیّت ابراهیم و کسانی که با او بوده‌اند، و در پایان ذکر تسلیم فرمان خدا شدن ابراهیم و برگشت او به سوی پروردگار، قرآن برمی‌گردد و سرمشق و الگو را مقرّر و مکرّر می‌دارد، همراه با پسودهٔ تازه‌ای که دلهای مؤمنان را با آن می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿ لَقَدْ کانَ لَکُمْ فیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ. وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمیدُ ﴾.

(برنامهٔ زندگی) ابراهیم و گروندگان بدو، الگوی زیبائی برای شما است، برای شما کسانی که خدا و آخرت را در مدّ نظر دارید. هرکس هم (از چنین الگوئی) رویگردان شود (به خود ستم می‌کند و) خدا بی‌نیاز و شایستهٔ هرگونه ستایش است.

سرمشق و الگو بودن ابراهیم و کسانی که با او بوده‌اند، محقّق و مشخّص است، سرمشق و الگو بودن برای کسانی که خدا و آخرت را در مدّ نظر داشته، و خواهان یزدان و آن جهان باشند. اینان کسانیند که ارزش تجربه‌ای را می‌دانند که این گروه بزرگوار آن را دیده‌اند و رنج آن را کشیده‌اند. اینان در همچون تجربه‌ای سرمشق و الگوئی می‌بینند که باید پیروی بشود، و پیشینه‌ای می‌یابند که هدایت‌بخش است و رهنمود و رهنمون می‌کند. لذا کسی که خدا و آخرت را در مدّ نظر می‌دارد و خدا و آخرت را می‌خواهد، باید چنین تجربه‌ای را سرمشق و الگو بکند و بدین راه و رسم رود . . . این هم اشارهٔ الهامگرانه‌ای برای مؤمنان حاضر در صحنه است.

و امّا کسانی که می‌خواهند به این برنامه پشت بکنند، و

از راه این قافله کناره‌گیری نمایند، و از ایـن حسب و نسب ریشه‌دار و نجیب ببرند و بگسلند، چه بـاک! یزدان سبحان که نیازی به چنین کسانی ندارد:
﴿ فَإِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

خدا بی‌نیاز و شایستهٔ هرگونه ستایش است.

این چرخش و گردش به پـایان مـی‌آید، در حـالی کـه مؤمنان برگشته‌اند به اوائل تاریخ دور و دراز خود، و به یاد یادمانهائی افتاده‌اند که در زمین داشته‌اند بدان گاه که پیدایش پیدا می‌کرده‌اند و برای نخستین بار پای به جهان هستی می‌گذاشـته‌انـد. هـمچنین بـا تـجربه‌های اندوخته برای خود در میان نسلهای پیاپی و دور و دراز کاروان بشریّت آشنا شده‌اند، و جایگاه و پـایگاهی را دیده‌اند که کار کسانی بدانجا انـجامیده است کـه ایـن تجربه را آزموده‌اند و درد و رنـج آن را چشـیده‌انـد. راستای جاده‌ای را هم پیدا کرده‌اند که پـیش از ایشـان مسطّح و آماده گردیده است، و ایشان نخستین راهروان این جاده نبوده‌اند، و بلکه راه‌پیمایان زیادی بـدین راه گام نهاده‌اند و این راه را طی کرده‌اند.

قرآن مجید این جهان‌بینی را تأکـید مـی‌کند و تکـرار می‌کند تا کاروانیانِ مؤمنان به هـمدیگر بـرسند و بـه یکدیگر بپیوندد، و دیگـر راهـروان ایـن راه احسـاس غربت یا وحشت نکنند ـ هرچند راهرو این راه گاهی در میان نسلی تک و تنها بـاشد ـ و احسـاس مشـقّت و سختی ننمایند در انجام تکلیف و وظیفه‌ای که بر دوش گرفته‌اند و راهروان این راه همدوش و همراه با ایشان بدین تکلیف و وظیفه برخاسته‌اند و عاشقانه بدین امر برخاسته‌اند و دردها و رنجهای آن را به جان پذیرفته‌اند و نادیده انگاشته‌اند!



بعد از آن، قرآن برمی‌گردد و نسیم لطف و مهربانی را بر دلهائی وزان می‌سازد که خدا می‌داند چـه عشـق و علاقه و امید و آرزوئی دارند دشمنی هـرچـه زودتـر تمام بشود و جفائی از میان برخیزد که این درد و رنج و دشواری را گریبانگیرشان می‌گرداند. بر این دلها نسیم لطف و مهربانی می‌وزد و باد صبای خوش لقای امید و آرزو بدیشان مژده می‌دهد که این دشمنان به زیر پرچم اسـلام درمـی‌آیند، و بـه صـفهای مسـلمانان وارد مـی‌شوند، و بـدین وسـیله راه نـابودی جـفاکـاری و مردم‌آزاری باز می‌شود، و جفا به وفا تبدیل می‌گردد، و محبّت و مودّت بر اساس و پایهٔ محکم خود استوار و پایدار مـی‌شود . . . آن گـاه بـرای بـار دوم دردهـا و رنجهایشان را سبک می‌کند، بدان گاه که قانون بزرگ اسلامی در بارهٔ روابط ملّتها را در مـیان مسـلمانان و غیر مسلمانان بنیانگذاری و وضع می‌کند. بدین منظور قطع رابطه و دشمنی را خاصّ حالت تعدّی و دشمنانگی و تجاوزپیشگی می‌شمارد. ولی زمـانی کـه تـعدّی و تجاوز و دشمنانگی در میان نباشد، باید خوبی و نیکی کرد در حقّ کسانی که مستحقّ خوبی و نیکی هسـتند. این هم دادگری در معامله و در عدالت است:

﴿ عَسَى اللّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً، وَ اللّهُ قَدِيرٌ وَ اللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. لاَ يَنْهَاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ. إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ، وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ. وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴾.

امید است خدا میان شما و میان دشمنانتان (با تـوفیق دادن آنـان بـه ایـمان و پـذیرش اسـلام) پیوند مـحبّت بـرقرار سـازد، چـرا کـه خـدا بسـیار تـوانـا است، و او آمرزندهٔ مهربان است. خداوند شـما را بـازنمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شـما را بـیرون نرانده‌اند. خداوند نـیکوکاران را دوست مـی‌دارد. بـلکه خـداونـد شـما را بـازمی‌دارد از دوسـتی ورزیـدن بـا کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانـده‌انـد، و بـرای اخـراج شـما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند. کسانی که ایشان را

به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند.

اسلام آئین صلح و صفا است. اسلام عقیدهٔ محبّت و مودّت است. نظام و سیستمی است که می‌خواهد سایهٔ خود را بر سراسر جهان بیفکند، و برنامهٔ خود را در جهان برپا و برجا گرداند، و مردمان را زیر پرچم خدا گرد آورد به گونه‌ای که همه برادر و دوست و آشنا و دوستدار یکدیگر باشند. سدّی و مانعی بر سر راه اسلام وجود ندارد و جلو آن را نمی‌گیرد مگر دشمنانگی دشمنان اسلام و مسلمین. کسانی که سر راه رهنمود کردن و پیام رساندن اسلام را بگیرند دشمن اسلام و مسلمین بشمار می‌آیند. ولی اگر کسانی با اسلام صلح و ساز کنند، اسلام خواهان دشمنانگی نیست و دشمنانگی هم نمی‌ورزد.

اسلام حتّی در حالت دشمنانگی با دشمنان، اسباب و وسائل مودّت و محبّت را در نهادها و درونها با شیوهٔ پاک و با رفتار دادگرانه باقی و برجای می‌گذارد، و انتظار روزی را می‌کشد که دشمنانش در آن قانع گردند و یقین پیدا کنند که خیر و خوبی در این است زیر پرچم بالا و برافراشتهٔ اسلام جمع شوند و بیارامند. اسلام از همچون روزی ناامید نیست، روزی که مردمان در آن راه راست را در پیش گیرند، و بدین رویکردِ راست و درست رو بکنند و پیش بروند.

در آیهٔ نخستین این بند، اشاره‌ای بدین امید است، امیدی که یأس بر آن غلبه نمی‌کند و چیره نمی‌شود. این اشاره بدان گاه به میان می‌آید که در نظر است اندکی از دردها و رنجهای درون برخی از مهاجران کاسته شود، و بر دلهای مجروح و خستهٔ ایشان بر اثر قطع رابطهٔ با خویشاوندان و جنگ با اهل و عیال و عشیره و قبیله، مرهم نهاده شود و تقویت گردد:

﴿ عَسَى اللهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً ﴾.

امید است خدا میان شما و میان دشمنانتان (با توفیق دادن آنان به ایمان و پذیرش اسلام) پیوند محبّت برقرار سازد، چرا که خدا بسیار توانا است، و او آمرزندهٔ مهربان است.

امیدی که خدا از آن سخن بگوید، معنی قطعی و حتمی دارد و بیگمان محقّق می‌گردد و انجام می‌پذیرد. مؤمنانی که این امید را شنیدند بدان یقین و اطمینان پیدا کردند. چیزی بعد از ذکر این امید نگذشت که مکّه فتح گردید، و قریشیان ایمان آوردند و مسلمان شدند و جملگی در زیر پرچم یگانه‌ای گرد آمدند، و کشت و کشتارها و دشمنانگیها و کینه‌توزیها درهم پیچیده شد، و همگان برادران یکدیگر و یکدل و متّحد گردیدند.

﴿ وَاللهُ قَدِيرٌ . . . ﴾.

خدا بسیار توانا است ....

هرچه بخواهد می‌کند و بازپرس و پیجوئی ندارد.

﴿ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ . . . ﴾.

خدا آمرزندهٔ مهربان است ....

شرکی که بوده است و گناهانی که رفته است، همه را می‌بخشاید و عفو می‌فرماید.

تا آن وقت که وعدهٔ خدا تحقّق می‌یابد، وعده‌ای که امیدواری موجود در آیه بیانگر آن است، یزدان سبحان به مسلمانان اجازه فرموده است با کسانی محبّت و مودّت بورزند و دوستی و مهربانی داشته باشند که به سبب دین با ایشان نجنگیده‌اند، و آنان را از شهر و دیارشان بیرون نکرده‌اند. هیچ مانعی برای مسلمانان نمی‌بینند که با همچون کسانی خوبی و نیکی کنند، و در معاملاتشان با ایشان دادگری نمایند و چیزی از حقوقشان نکاهند. ولیکن نهی فرموده است از دوستی و همیاری با کسانی که به سبب دین با مسلمانان جنگیده‌اند و ایشان را از شهر و دیارشان بیرون رانده‌اند و در بیرون کردنشان کمک و مساعدت نموده‌اند. یزدان جهان کسانی را ظالم و ستمگر قلمداد فرموده است که با آن چنان اشخاصی دوستی می‌ورزند و همیاری می‌کنند . . . یکی از معانی ظلم، شرک است. با مراجعه به این فرمودهٔ یزدان بزرگوار این معنی روشن می‌شود:

﴿ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾.

واقعاً شرک ستم بزرگی است. (لقمان/۱۳)

این تهدید هراسناکی است. مؤمن از آن به داد و فریاد می‌افتد، و خود را جمع و جور می‌کند تا این تهدید هراسناک شامل او نگردد.

این قانون در رفتار با غیر مسلمانان، دادگرانه‌ترین قوانین است، و با سرشت این آئین و رویکرد و دیدگاه آن در بارهٔ زندگی بشری، و بلکه با دیدگاه کلّی آن در بارهٔ این جهان هستی، سازگار است، جهانی که ساختار خدای یگانه است، و رو به خدای یگانه می‌کند، و با وجود همهٔ اختلافهای ظاهری، و با وجود همهٔ اقسام و انواع گوناگون دیدنی، در نقشه و طرح الهی و در تقدیر و تدبیر ازلی، همه و همه همکار و همآوا بوده و ذرّه ذرّهٔ پدیده‌ها و آفریده‌های جهان با یکدیگر همساز و مرتبط هستند.(۱)

این قانون، اساس مقرّرات حکومتی در اسلام است. این قانون، حالت صلح و صفا را میان اسلام و میان جملگی مردمان حالت ثابتی می‌داند. صلح و صفا اصل است. چیزی صلح و صفا را نباید به هم بزند. آنچه حالت صلح و صفا را به هم می‌زند تعدّی و تجاوز جنگی، و برگشت از دین و خروج از آئین است. یا ترس از خیانت در وقتی است که پیمان بسته شده است و تعهّد داده شده است. خیانت هم وقتی پیش می‌آید و اتّفاق می‌افتد که با تعدّی و تجاوز تهدید کنند، یا با سلطه و قدرت رو در روی آزادی دعوت و آزادی اعتقاد بایستند. این هم تعدّی و تجاوز است. جز این موارد، باید صلح و صفا برقرار، و مودّت و محبّت در میان، و خوبی و نیکی کردن، و عدالت و دادگری به کار بردن با جملگی انسانها باشد و بس.(۲)

گذشته از این، چنین قانونی با جهان‌بینی اسلامی متّفق و همساز است، جهان‌بینی‌ای که این مسأله را میان مؤمنان و میان مخالفانشان، مسألهٔ این عقیده قرار می‌دهد، و مسألهٔ دیگری را چنین نمی‌شمارد و نمی‌داند. ارزشی را هم که مؤمن آن را گرانبها می‌داند و برای محافظت و پاسداری از آن می‌جنگد و می‌رزمد، مسألهٔ عقیده است و جز آن نیست. تنها چیزی که مسلمانان بر سر آن با دیگران دشمنی می‌ورزند و می‌جنگند، آزادی دعوت، آزادی عقیده، آزادی پیاده کردن برنامهٔ خدا در زمین، و بالا بردن فرمودهٔ یزدان است.

این رهنمود و رهنمون، با جهت و رویکرد سراسر این سوره در اظهار و ابراز ارزش عقیده، و عقیده را پرچم یگانه‌ای کردن تا مسلمانان در زیر آن بایستند، سازگار و همساز است. هرکس با مسلمانان در زیر این پرچم بایستد، از زمرهٔ مسلمانان است. و هرکس با آنان به سبب این پرچم بجنگد، از زمرهٔ دشمنان ایشان است. هرکس با مسلمانان به صلح و آشتی درآید، و مسلمانان را با عقیدهٔ خودشان و با دعوت خودشان آزاد بگذارد، و مردمان را از این عقیده باز ندارد و جلو ایشان را نگیرد، و میان مردمان و میان شنیدن این عقیده حائل و مانع نشود، و مؤمنان به این عقیده را از دین برنگرداند، او در صلح و صفا با اسلام است، و اسلام مانع نمی‌گردد با او خوبی و نیکی گردد و با او با عدل و داد رفتار بشود.

مسلمان در این زمین برای عقیده‌اش زندگی می‌کند، و عقیده را مسأله‌ای با خود و مسأله‌ای با مردمان پیرامونش می‌سازد. دیگر دشمنانگی برای مصلحت در میان نیست. جهاد برای جانبداری ـ هرگونه جانبداری‌ای که باشد ـ از نژادی یا زمینی یا عشیره و قبیله‌ای و یا حسب و نسبی در میان نیست. بلکه جهاد تنها و تنها برای بالا بردن فرمودهٔ یزدان، و برای این که عقیدهٔ یزدان برنامهٔ زندگی باشد و در زندگی پیاده شود، انجام می‌گیرد و نه برای چیز دیگری.

بعد از آن، سورهٔ توبه نازل گردید. در آن آمده است:

﴿ بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: سرشت صلح و صفا در اسلام.

۲- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: صلح و صفای جهان.

الْمُشْرِكِينَ... ﴾ ... الخ...

(این، اعلام) بیزاری خداوند و پیغمبرش از مشرکانی است که شما (مؤمنان توسّط فرستادهٔ خدا، فرماندهٔ کلّ قوا) با آنان پیمان بسته‌اید (و ایشان آن را به دلخواه شکسته‌اند و به دشمنان اسلام پیوسته‌اند. به آنان چهار ماه فرصت داده می‌شود که در این فاصله یا به اسلام بگروند، یا سرزمین عربستان را ترک کنند، و یا این که آمادهٔ نبرد با مسلمانان شوند) ... ... تا آخر... (توبه/۱)

بدین وسیله حالت پیمان و صلح میان مسلمانان و همهٔ مشرکان به پایان آمد. چهار ماه به کسانی مهلت داده شد که پیمانهای بدون تعیین زمان داشتند، و به کسانی که دارای پیمانهائی با زمان معیّن بودند تا آخر مدّت پیمانها، بدیشان مهلت و فرصت داده شد. ولی کاری که در اینجا انجام گرفته است بدان خاطر بوده است که تجربه‌ها ثابت کردند این مردمان عهدها و پیمانهایشان را با مسلمانان تنها تا زمانی نگاه می‌دارند و نمی‌شکنند که فرصتی بدیشان دست بدهد و در آن عهد و پیمان‌شکنی بکنند. وقتی که دیدند سودشان در این است که عهد و پیمان کنار گذاشته شود، عهد و پیمان را نادیده می‌گیرند. این بود که قاعده و قانون دیگری شامل حالشان شد:

﴿ وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللهَ لاَيُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴾.

هرگاه (با ظهور نشانه‌هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را بشکنند و حملهٔ غافلگیرانه کنند، تو آنان را آگاه کن و) همچون ایشان پیمانشان را لغو کن (و بدون اطّلاع بدانان حمله مکن، چرا که این کار خلاف مروّت و شریعت است و خیانت بشمار است و) بیگمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد. (انفال/۵۸)

این ضرورتی بود برای تأمین امنیّت مرکز اسلامی که در آن روز سراسر شبه جزیرهٔ عربستان بود. تأمین امنیّت از دست دشمنانی که در کمین مسلمانان بودند و با مسلمانان همزیستی داشتند. دشمنان مشرکان و اهل کتابی که عهدشکنیها و خیانتهایشان بارها اتّفاق افتاده بود، و پیوسته در انتظار فرصتی بودند که بر مسلمانان بتازند و کارشان را یکسره سازند. این هم در اصل خود تعدّی و تجاوز بشمار است، و قانون تعدّی و تجاوز بر آن منطبق می‌گردد. به ویژه دو تا امپراتوری که سرزمین اسلام را احاطه کرده بودند شروع کردند به گردآوری و بسیج نیروهای خود، و از سوی اسلام احساس خطر می‌کردند، و امیرنشینیهای عربی هممرز متّصل به یکدیگر و فرمانبردار دو دولت روم و ایران را بر ضدّ اسلام تحریک می‌نمودند و برمی‌شوراندند. لذا چاره‌ای جز این نبود می‌بایستی اردوگاه اسلامی را از بقیّهٔ دشمنان اسلام پاک کرد، پیش از آن که پیکارهای خارجیِ مورد انتظار در آن روز و روزگار دربگیرد.

بدین اندازه از پیگیری مسأله بسنده می‌کنیم تا به روند این سوره در بارهٔ حکم زن مهاجر برگردیم:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ، اللهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ، فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلاَتَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ، لاَ هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَ لاَ هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ، وَ آتُوهُمْ مَا أَنْفَقُوا، وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ؛ وَ لاَ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ، وَ اسْأَلُوا مَا أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْأَلُوا مَا أَنْفَقُوا. ذٰلِكُمْ حُكْمُ اللهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. وَ إِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُمْ مِثْلَ مَا أَنْفَقُوا، وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اند، بدانان مستردّ دارید. گناهی بر شما

نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریّهٔ ایشان را بپردازید. با زنان کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید و همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید (چرا که با کفرِ شوهر یا همسر، رابطهٔ زوجیّت به هم می‌خورد. اگر هم همسران شما کافر شدند و به دیار کفر گریختند، از کافران) چیزی را که (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اید درخواست کنید و مردان کافر نیز چیزی را که (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اند درخواست کنند. اینها حکم خدا است، و خدا است که در میانتان فرمانروائی و داوری می‌کند، و او آگاه کاربجا است. اگر همسری از همسرانتان به سوی کافران رفت (و مرتدّ گردید، و کافران مهریّهٔ شما را بازپرداخت نکردند) و شما (با ایشان جنگیدید و مغلوبشان کردید و) به عقوبت گرفتارشان ساختید، (ای سران و سرداران مؤمنان، از غنائم کافران) مهریّه‌ای را که چنین مؤمنانی پرداخته‌اند به اینان بازپرداخت کنید، و از خداوندی بهراسید که شما بدو ایمان دارید.

در بارهٔ سبب نزول این احکام روایت شده است که پس از صلح حدیبیّه که یکی از بندهای پیمان این بود: «بدین شرط هرکس از ما به سوی تو بیاید، هرچند بر آئین تو باشد، باید که او را به پیش ما برگردانی».

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان همراهش در دامنهٔ پائین حدیبیّه بودند، زنان مؤمنی به خدمتش آمدند و درخواست هجرت و رفتن به سرزمین اسلام، یعنی مدینه کردند. قریشیان هم آمدند و درخواست برگرداندن آن زنان، برابر پیمان‌نامه کردند. چنین پیدا بود که نصّ در بارهٔ موضوع زنان قاطع نبوده است. این دو آیه نازل گردید و برگرداندن زنان مهاجر مؤمن به سوی کفّار را منع کرد. چرا که زنان ضعیف بودند و از آئین خود برگردانده می‌شدند. احکام این حالت دولتی و بین‌المللی نیز با آن نازل گردید. ساخت و ساز دو جانبه را بر دادگرانه‌ترین قانون پایه‌گذاری کرد، قانونی که خودش سراپا دادگری است، و از رفتار هیچ یک از دو طرف متأثّر نبوده، و در آن جور و جفا و ظلم و ستمی نیست. این هم شیوهٔ اسلام در همهٔ معاملات و روابط داخلی و خارجی و شخصی و کشوری است.

نخستین عملکرد، امتحان کردن این گونه زنان مهاجر است تا علّت مهاجرت روشن شود، و مهاجرت به خاطر نجات از ازدواج اجباری و ناخوشایند نباشد، و یا به خاطر نفع و سودی انجام نگیرد، و همچنین به خاطر عشق به سرزمین اسلام و بسر بردن در آنجا نباشد.

ابن عبّاس گفته است: پیغمبر ﷺ زنان مهاجر را این گونه می‌آزمود که بگوید: به خدا سوگند به خاطر بد آمدن از شوهر بیرون نیامده‌ام. به خدا سوگند بدین سبب بیرون نیامده‌ام که از سرزمینی بیزار و گریزان بوده و به سرزمینی مائل و عاشق باشم. به خدا سوگند برای جستن و خواستن دنیا بیرون نیامده‌ام. به خدا سوگند جز به خاطر دوست‌داشت خدا و پیغمبرش بیرون نیامده‌ام.

عکرمه گفته است: به زن مهاجر گفته می‌شد: تو را جز دوست داشت خدا و پیغمبرش بدینجا نیاورده است. عشق مردی از ما تو را بدینجا نکشانیده است. گریز از دست شوهرت تو را راهی اینجا ننموده است.

این نحوهٔ امتحان بود . . . پیغمبر خدا ﷺ تکیه می‌فرمود بر ظاهر حالشان و اعترافشان و سوگند خوردن به خدا. و امّا نهانیها و رازهای درون سینه‌ها به خدا واگذار می‌شد، چرا که انسان راهی برای پی بردن بدانها ندارد:

﴿ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ . . . ﴾.

خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است (تا شما).

وقتی که زنان این چنین اقرار و اعتراف کردند، ایشان را به سوی کفّار برنگردانید:

﴿ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ﴾.

آنان را به سوی کافران برنگردانید.

﴿ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ﴾.

این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان، حلال نیستند.

پیوند نخستین و رابطهٔ پیشین گسیخته است و قطع گردیده است . . . پیوند ایدئولوژی و رابطهٔ عقیدتی . . . دیگر پیوند و رابطهٔ دیگری در میان نیست، پیوند و رابطه‌ای که بتواند این گسیختن و قطع گردیدن را پیوند بزند و متّصل بکند. زناشوئی و زوجیّت حالت آمیختن و درهم تنیدن و قرار و آرام گرفتن است. وقتی که این پیوند نخستین و رابطهٔ پیشین بگسلد و ببرد، ممکن نیست زناشوئی و زوجیّت برپا و برجا و پایدار و برقرار بماند. ایمان بنیاد زندگی دل است که عاطفهٔ دیگری جای آن را نمی‌گیرد و جایگزین آن نمی‌شود. هرگاه دلی از بنیاد ایمان خالی و تهی شود، هیچ دل با ایمانی نمی‌تواند با آن دل هم‌آوا و هماهنگ بشود، و بدان انس و الفت بگیرد و با آن همسخن گردد، و آن را دوست بدارد و با آن در منزل و مأوائی بسر برد و در کنارش بیارامد و آرامش به هم رساند. ازدواج هم عبارت است از مودّت و محبّت و مهر و عطوفت و انس و الفت، و بالأخره در منزل و مأوائی بودن و آسودن و بسر بردن.

این امر در آغاز هجرت بدون نصّی رها شده بود و آیه‌ای در بارهٔ آن نیامده بود. این بود که میان همسر مؤمن و شوهر کافر، و میان شوهر مؤمن و همسر کافر، جدائی افکنده نمی‌شد. زیرا جامعهٔ اسلامی هنوز قوانین و مقرّرات و ارکان و اصول آن مقرّر و مستقرّ نشده بود. ولی بعد از صلح حدیبیّه، یا بنا به تعبیر بسیاری از راویان فتح حدیبیّه، وقت آن فرارسیده بود که جدائی کامل میان چنین زنها و شوهرهائی انداخته شود، و در نهاد و درون مردان و زنان مؤمن مستقرّ شود، همان گونه که در واقعیّت زندگی می‌بایست مستقرّ شود، این که هیچ گونه پیوند و رابطه‌ای جز پیوند و رابطهٔ ایمان، و هیچ گونه خویشاوندی و نزدیکی‌ای جز خویشاوندی و نزدیکی عقیده، وجود ندارد، و هیچ‌گونه ارتباطی جز ارتباط میان کسانی در میان نیست که در راه خدا ارتباط می‌گیرند و با یکدیگر تماس حاصل می‌کنند.

همراه کار جدائی افکندن، کار عوض دادن و عوض پرداختن است. دادگری و برابری و عدالت و مساوات هم همین را می‌طلبد. برای اجرای این امر، به شوهر کافر پول مهریّه‌ای پرداخت می‌شود که به همسر مؤمن خود داده است، همسر مؤمنی که از او جدا گردیده است. این امر برای جبران زیان و ضرری است که دیده است و عوض هزینه‌ای است که کرده است. همچنین به شوهر مؤمن پول مهریّه‌ای پرداخت می‌شود که به زن کافر خود داده است، زن کافری که او را از حبالهٔ نکاح خود آزاد و رها می‌سازد و طلاقش می‌دهد.

بعد از آن برای مردان مؤمن حلال خواهد بود با زنان مؤمن مهاجر ازدواج کنند هر وقت مهریّهٔ ایشان را به خودشان دادند . . . البتّه در اینجا اختلاف فقهی در میان است، در این که آیا چنین زنانی عدّه دارند، یا عدّه‌ای در میان نیست؟ مگر برای زنانی که حامله باشند که عدّهٔ ایشان وضع حمل است. اگر عدّه‌ای در میان است آیا همان عدّهٔ زنانی است که طلاق داده می‌شوند که سه حیض یا سه بار پاک شدن از حیض است . . . یا این که عدّهٔ آنان پاک شدن رحم با یک حیض است و بس؟

﴿ وَ آتُوهُمْ مٰا أَنْفَقُوا، وَ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذٰا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ. وَ لاٰ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوٰافِرِ، وَ اسْأَلُوا مٰا أَنْفَقْتُمْ وَ لْيَسْأَلُوا مٰا أَنْفَقُوا ﴾.

آنچه را که همسران ایشان (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اند، بدانان مستردّ دارید، گناهی بر شما نخواهد بود اگر چنین زنانی را به ازدواج خود درآورید و مهریّهٔ ایشان را بپردازید. با زنان کافر (غیر اهل کتاب) ازدواج نکنید و همسران کافر را در همسری خود نگاه ندارید (چرا که با کفرِ شوهر یا همسر، رابطهٔ زوجیّت به هم می‌خورد. اگر هم همسران شما کافر شدند و به دیار کفر گریختند، از کافران) چیزی را که (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اید درخواست کنید و مردان کافر نیز چیزی را که (به عنوان مهریّه) خرج کرده‌اند درخواست کنند.

آن گاه همهٔ این احکام را به ضمانت بزرگی و مهمّی وامی‌گذارد و پیوند می‌دارد که در نهاد و درون شخص

مؤمن است. و آن ضمانت مراقبت و نظارت الهی، و ترس و هراس از خدا است:

﴿ ذٰلِکُمْ حُکْمُ اللهِ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ، وَ اللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ ﴾.

اینها حکم خدا است، و خدا است که در میانتان فرمانروائی و داوری می‌کند، و او آگاهِ کاربجا است.

مراقبت و نظارت خدا، و ترس و هراس از او، ضمانت یگانه‌ای است که می‌توان از نقض آن و کجروی و حیله‌گری در آن ایمن بود. چه حکم خدا، حکم خدای بس آگاه و کاربجا است. این حکم خدائی است که از نیّتها و رازهای سینه‌ها آگاه است. این حکم خدائی است که نیرومند و توانا است. کافی است نهاد و درون شخص مؤمن این رابطه و پیوند را احساس کند و بدان پی ببرد، و سرچشمهٔ حکم را درک و فهم نماید تا بر آن راست و درست بماند و آن را رعایت کند و بپاید. شخص مؤمن آخر می‌داند که به سوی خدا برمی‌گردد و سرانجام گذرش به دادگاه خدا می‌افتد.

هرگاه چیزی از هزینه‌ای که مردان مؤمن کرده‌اند از دستشان رفت، برای مثال زنان کافر یا کسان ایشان سرپیچی کنند از این که حقّ شوهر مؤمن را بازپرداخت کنند ـ همان‌گونه که در برخی حالات پیش آمده است ـ رهبر و پیشوای مسلمانان آن هزینه را به چنان مردان مؤمنی می‌دهد از حقّ و حقوق کافرانی که زنانشان مهاجرت کرده‌اند و به سرزمین اسلام آمده‌اند، و یا از اموال کافرانی پرداخت می‌کند که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده است یا می‌افتد:

﴿ وَ إِنْ فاتَکُمْ شَیْءٌ مِنْ أَزْواجِکُمْ إِلَی الْکُفّارِ فَعاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذینَ ذَهَبَتْ أَزْواجُهُمْ مِثْلَ ما أَنْفَقُوا ﴾.

اگر همسری از همسرانتان به سوی کافران رفت (و مرتدّ گردید، و کافران مهریّهٔ شما را بازپرداخت نکردند) و شما (با ایشان جنگیدید و مغلوبشان کردید و) به عقوبت گرفتارشان ساختید، (ای سران و سرداران مؤمنان، از غنائم کافران) مهریّه‌ای را که چنین مؤمنانی پرداخته‌اند به اینان بازپرداخت کنید.

این حکم را و پیاده کردن آن را نیز به ضمانتی مربوط می‌سازد و پیوند می‌دهد که هر حکمی و هر نوع پیاده کردنی آویزهٔ آن و متعلّق بدان می‌شود:

﴿ وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذی أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴾.

و از خداوندی بهراسید که شما بدو ایمان دارید.

این هم پسوده‌ای است برای مؤمنانی که به خدا ایمان دارند، و تأثیر عمیق و ژرفی در دلها دارد.

بدین منوال و بر این روال، احکام جداسازی این چنین شوهران و همسرانی، به میان می‌آید، و جهان‌بینی اسلامی و دیدگاهی را که در بارهٔ ارزشهای زندگی و پیوندهای زندگی دارد در عمل پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد. جهان‌بینی اسلامی صف اسلامی را یکی می‌داند و آن را از سائر صفهای دیگر جدا می‌سازد. در جهان‌بینی اسلامی زندگی به طور کلّی باید بر پایهٔ عقیده استوار و پایدار گردد، و سراسر زندگی را باید به محور ایمان بست و پیرامون آن چرخاند و سپری کرد. باید جهان بشریّت را به گونه‌ای درآورد که همهٔ جدائیهای نژادی و رنگ و حسب و نسب و سرزمین در آن ذوب شود و از میان رود. تنها یک نشان و مدال در میان بماند و انسانها را از همدیگر جدا سازد. آن نشان و مدال، نشان و مدال حزبی است که مردمان بدان منسوب می‌گردند. دو حزب هم بیشتر در میان نیست: حزب یزدان و حزب شیطان.



آن گاه قرآن برای فرستادهٔ یزدان صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روشن می‌کند که چگونه با زنان ذر ایمان آوردن بیعت کند، چه زنانی که ایمان آورده‌اند و مهاجرت گزیده‌اند، و چه زنان دیگری که جدای از ایشانند و می‌خواهند به دائرهٔ اسلام درآیند. قرآن روشن می‌سازد که زنان بر چه شرائط و شروطی و ارکان و اصول باید بیعت کنند:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا جاءَکَ الْمُؤْمِناتُ یُبایِعْنَکَ عَلیٰ أَلّا یُشْرِکْنَ بِاللهِ شَیْئاً، وَ لا یَسْرِقْنَ، وَ لا یَزْنینَ، وَ لا یَقْتُلْنَ أَوْلادَهُنَّ، وَ لا یَأْتینَ بِبُهْتانٍ یَفْتَرینَهُ بَیْنَ أَیْدیهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ، وَ لا یَعْصینَکَ فی مَعْرُوفٍ، فَبایِعْهُنَّ، وَ اسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللهَ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

ای پیغمبر! هنگامی که زنان مؤمن، پیش تو بیایند و بخواهند با تو بیعت کنند و پیمان ببندند بر این که: چیزی را شریک خدا نسازند، و دزدی نکنند، و مرتکب زنا نشوند، و فرزندانشان را نکشند، و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زادهٔ ایشان نیست، و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند، با ایشان بیعت کن و پیمان ببند و برایشان از خدا آمرزش بخواه. مسلّماً خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین خانمهائی می‌گرداند).

این قواعد و قوانین، ارکان و اصول بزرگ عقیده‌اند، همان گونه که ارکان و اصول زندگی اجتماعی جدیدند. از جملهٔ این ارکان و اصول، به هیچ وجه شریک و انباز قرار ندادن برای خدا است . . . تجاوز نکردن از حدود و ثغور است . . . دزدی و زنا نکردن است . . . نکشتن اولاد و فرزندان است . . . این بخش اشاره به کار زشت و پلشتی است که در دورهٔ جاهلیّت رواج داشت، و آن زنده به گور کردن دختران است. همچنین اشاره دارد به کشتن جنینها به علّتی از علل . . . زنان بر کودکانی که در شکم دارند امین بشمارند و باید امین باشند . . .

﴿ وَ لاَ يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ ﴾.

و به دروغ فرزندی را به خود و شوهر خود نسبت ندهند که زادهٔ ایشان نیست.

ابن عبّاس گفته است: جز فرزندان خود، فرزندان دیگری را به شوهران خود نسبت ندهند. مقاتل نیز همین سخن را گفته است. چه بسا این محافظت و مراقبت ـ پس از بیعت بر عدم زنا ـ بوده است. در حالات واقعیّت زندگی دورهٔ جاهلی اتّفاق می‌افتاد، زنی خود را برای چند مرد آزاد گرداند، و خویشتن را در اختیارشان قرار دهد. وقتی هم کودکی را به دنیا می‌آورد، می‌نگریست کودک را شبیه‌تر به هرکس از آنان می‌دید، کودک را بدو نسبت می‌داد و ملحق می‌کرد. چه بسا این زن زیباترین آن مردان را انتخاب و فرزندش را بدو نسبت می‌داد و ملحق می‌ساخت، هرچند که می‌دانست پدر آن کودک چه کسی و کیست! واژه‌ها همهٔ این حالتها و جز اینها را شامل می‌گردد، و دربرگیرندهٔ هر بهتانی و تهمتی است که سرهم گردد و ادّعا بشود. چه بسا ابن عبّاس و مقاتل این بخش از آیه را چنین معنی کرده‌اند و بدین مفهوم اختصاص داده‌اند، به مناسبت واقعه‌ای که بدان هنگام روی داده است.

شرط واپسین چنین است:

﴿ وَ لاَ يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ ﴾.

و در کار نیکی (که آنان را بدان فرامی‌خوانی) از تو نافرمانی نکنند.

این بخش شامل وعدهٔ اطاعت از پیغمبر ﷺ در هر کاری است که دستور انجام آن را بدیشان بدهد. معلوم است که پیغمبر ﷺ جز به انجام کار خوب و پسندیده دستور نمی‌دهد. امّا این شرط یکی از پایه‌های قانون در اسلام است، و بیان می‌دارد که بر رعایا و زیردستان اطاعت از رهبر یا فرمانروا واجب نیست مگر در کار خوب و پسندیده‌ای که با آئین خدا و با شریعت او سازگار باشد. چیز دیگری که می‌رساند این است که اطاعت مطلق از ولی‌الأمر در هر کاری لازم نیست! این هم قانونی است که نیروی قانونگذاری و فرمانروائی از شریعت خدا سرچشمه و نشأت می‌گیرد، نه از اراده و خواست رهبر، و نه از اراده و خواست ملّت. وقتی که اراده و خواستی با شریعت خدا مخالفت داشته باشد، مردود و نامقبول است. زیرا رهبر و ملّت هر دو تا فرمانبردار و مطیع شریعت خدا هستند، و از شریعت خدا سلطه و قدرت دریافت می‌دارند.

هرگاه زنان برابر این اصول و ارکانِ شامل و کامل بیعت کردند، بیعت ایشان پذیرفته می‌گردد، و پیغمبر ﷺ در بارهٔ کارهای گذشته برای آنان طلب آمرزش می‌کند.

﴿ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

مسلّماً خدا آمرزگار و مهربان است (و مغفرت و مرحمت خود را شامل چنین خانمهائی می‌گرداند.

خدا می‌بخشاید و مرحمت می‌نماید و لغزشها را نادیده می‌گیرد و از آنها درمی‌گذرد.



در پایان، این آهنگ همگانی به گوش می‌رسد:
﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ، قَدْ یَئِسُوا مِنَ الآخِرَةِ کَمٰا یَئِسَ الْکُفّٰارُ مِنْ أَصْحٰابِ الْقُبُورِ ﴾.

ای مؤمنان! گروهی را به دوستی نگیرید که خدا بر آنان خشمگین است. (چرا که با حقّ و حقیقت دشمنی می‌ورزند، و با اسلام سر جنگ دارند، و به فساد و گناه افتخار می‌کنند). آن کافران بدان سان که از مردگان قطع امید کرده‌اند (که زنده نمی‌شوند و به دنیا برنمی‌گردند) از آخرت قطع امید کرده‌اند (و به وجود آن و طبعاً به حساب و کتاب و جزا و سزای در آن، ایمان ندارند).

ندائی درمی‌رسد و مؤمنان را به نام ایمان، و با صفتی دعوت می‌کند که ایشان را از سائر اقوام جدا می‌سازد. زیرا این صفت ایشان را متّصل و مرتبط می‌سازد، و آنان را از دشمنان خدا جدا و منفصل می‌سازد.

برخی از روایتها چنین می‌گویند که مقصود و مراد از قومی که خدا بر آنان خشم گرفته است، یهودیانند، به استناد این که در جاهای دیگری از قرآن با همچون صفتی یهودیان سرکوب و منکوب شده‌اند و بر آنان تاخت رفته است. ولیکن این امر مانع عمومیّت نصّ نمی‌گردد و شامل یهودیان و مشرکانی می‌شود که از ایشان در این سوره نام رفته است، و شامل همهٔ دشمنان خدا می‌گردد، و خدا بر همهٔ ایشان خشم گرفته است، و جملگی آنان از آخرت مأیوس و ناامیدند، و آخرت را چشم نمی‌دارند و بدان ایمان ندارند، و حساب و کتابی برای آن باز نمی‌کنند و آن را چیزی بشمار نمی‌آورند، بدان سان که کفّار از مردگان داخل گورها مأیوس و ناامید گردیده‌اند، چون معتقدند کار مردگان به پایان آمده است، و رستاخیز و حساب و کتابی ندارند.

این نداء فریادی است که از همهٔ آهنگهای این سوره و از رویکردهای آن تشکیل گردیده است و طنین‌انداز شده است. این است که با این نداء این سوره پایان می‌پذیرد بدان گونه که با ندای همسان آن آغاز گردیده بود. این بدان جهت است که واپسین آهنگ شود، واپسین آهنگی که این سوره پژواکهای آن را در دلها طنین‌انداز و رها سازد...



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ صف مدنی و چهارده آیه است

سُورَةُ الصَّفِّ

مدنیّة ۶۱ — آیاتها ۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ (۲) كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۳) إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۴) وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۵) وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۶) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۷) يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (۹) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۱۰) تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۱) يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۱۲) وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۳) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ (۱۴)

این سوره دو کار اساسی روشنی را دنبال می‌کند و پی می‌گیرد، دو کاری که کاملاً در روند این سوره روشن هستند. گذشته از آن دو کار اساسی، اشاره‌ها و نگاه‌هائی هم در میان است که فرعی هستند و می‌توان آنها را بدان دو کار اساسی برگرداند:

نخستین کار این است که به دل مسلمان می‌اندازد که آئین او برنامهٔ الهی برای انسانها در شکل واپسین خود است. پیش از این آئین هم شکلهای دیگری از آئین الهی آمده‌اند که مناسب با احوال و اوضاع و مدارج و مراتب معیّنی در تاریخ بشریّت بوده‌اند. بر این آئین تجربه‌ها در زندگانی انبیاء و در زندگانی گروه‌ها و دسته‌ها سبقت گرفته است. همهٔ آنها راه را برای این شکل واپسین آئین یگانهٔ الهی آماده کرده‌اند و دیباچهٔ آن بشمار آمده‌اند. خدا خواسته است این شکل واپسین آئین یگانهٔ الهی، پایان‌بخش رسالتها و آخرین آنها باشد، و آن را بر همهٔ آئینهای روی زمین غالب و چیره گرداند.

بدین خاطر رسالت موسی را ذکر می‌کند تا بگوید که قوم موسی که موسی به سوی آنان روانه شده بود، او را آزردند و اذیّت و آزارش رساندند، و از رسالت او منحرف گردیدند و گمراه شدند. این بود که دیگر آنان امین دین خدا در زمین نماندند:

﴿ وَ إِذْ قَالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ: يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ. فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ، وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾.

خاطرنشان ساز زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید و آزار می‌رسانید با این که می‌دانید که من قطعاً فرستادهٔ خدا به سوی شما

هستم؟! آنان چون از حقّ منحرف شدند، خداوند دلهایشان را بیشتر از حقّ دور داشت. یزدان مردمان نافرمان (و بیرون‌رونده از دائرهٔ احکام آسمان) را هدایت نمی‌دهد. (صف/۵)

در این صورت سرپرستی و نظارت قوم موسی بر دین خدا به پایان آمده بود، و امینان دین خدا نمانده بودند، از آن زمان که از حقّ منحرف گشته بودند و خدا هم دلهایشان را بیشتر از حقّ دور داشته بود، و از آن زمان که گمراه شده بودند و خدا هم بر گمراهیشان افزوده بود، و خدا مردمانی را هدایت نمی‌دهد که از راستای راه بیرون افتاده باشند و از آئین او دست کشیده باشند.

رسالت عیسی را ذکر می‌کند تا بگوید که او برای ادامهٔ رسالت موسی آمده بود. آمده بود تا توراتی را تصدیق کند که پیش از او نازل گردیده بود. آمده بود همچنین تا راه را برای رسالت واپسین آماده کند، و زمینه‌ساز فرارسیدن آن شود، و به آمدن پیغمبر واپسین رسالت مژده بدهد، و پیونددهندهٔ دین کتابی پیشین، و دین کتابی واپسین باشد:

﴿ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ، مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ، وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ﴾.

و خاطرنشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستادهٔ خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم. (صف/۶)

در این صورت، عیسی پسر مریم آمده است دینی را که پس از موسی حمل کرده است به پیغمبری تسلیم کند و واگذارد که به آمدن او مژده می‌دهد.

در علم خدا مقرّر، و در تقدیر و تدبیر او مشخّص گردیده است که این گامها به جایگاه ثابت دائمی برسند و در آنجا مستقرّ شوند، و دین خدا در زمین به شکل واپسین خودش با دستهای پیغمبر واپسین خدا جایگزین شود و ماندگار گردد:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾.

خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همهٔ آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند. (صف/۹)

بر این هدفِ اوّل و روشن سوره، حذف دوم استوار می‌گردد. زیرا وقتی که مسلمان این حقیقت را درک و فهم می‌کند، و به داستان عقیده پی می‌برد، و نصیب خود را از امانت عقیده در زمین پیش چشم می‌دارد، عقل و شعورش تکالیف و وظائف این امانت را دنبال می‌کند و او را به صدق نیّت در جهاد وامی‌دارد، جهادی که برای چیره شدن آئینش بر همهٔ آئینهای دیگر ضروری است ـ همان گونه که خدا خواسته است ـ و نباید میان گفتار و کردار فاصله و دوگانگی باشد و انسان مسلمان دچار شکّ و گمان گردد. بسی زشت است که مؤمن عشق و علاقهٔ به جهاد را اعلام کند، ولی از جهاد سرباز زند و عقب‌نشینی نماید. همان گونه که چنین پیدا است برابر روایتهائی همچون کاری از گروهی از مسلمانان سر زده است . . . بدین جهت در سرآغاز این سوره، پس از اعلان تسبیح و تقدیس جهان و آنچه در آن است برای یزدان سبحان، این چنین می‌آید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد. خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متّحد و یکپارچه در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند. (صف/۲-۵)

سپس در وسط این سوره مؤمنان را به پرسودترین

بازرگانی دنیا و آخرت دعوت می‌کند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ؟ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ. ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ، ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ أُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا: نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکّه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهائی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

(صف/۱۰-۱۳)

آن گاه این سوره را با ندای واپسینی پایان می‌دهد، ندائی که مؤمنان را فریاد می‌دارد یاران خدا باشند، بدان گونه که حواریّون و پیروان عیسی یاران خدا بودند و در راه خدا می‌رزمیدند، هرچند که بنی‌اسرائیل عیسی را دروغگو نامیدند و تکذیبش کردند و با خدا دشمنی نمودند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللهِ كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ. فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ، فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید، همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریّون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریّون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود. سپس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند. (صف/۱۴)

این دو خطّ سیر در این سوره کاملاً آشکارند. تقریباً تمام آیه‌های آن را به خود اختصاص می‌دهند. چیزی که می‌ماند تهدید کردن کسانی است که رسالت واپسین را تکذیب کرده‌اند. می‌توان گفت داستان این سوره و هدف این سوره هم همین است. این تهدید کردن همیشه در این سوره به دو خطّ سیر اساسی آن متّصل و پیوسته است. از جمله، این فرمودهٔ خدای بزرگوار در بارهٔ پیغمبر خدا ﷺ است که بعد از مژدهٔ عیسی علیه‌السلام به آمدن او ذکر می‌گردد:

﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا: هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ؟ وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ، وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است. چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، در حالی که او به اسلام فراخوانده می‌شود؟! خدا مردمان ستمگر را رهنمود نمی‌گرداند (و به حقّ نمی‌رساند). می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. (صف/۶-۸)

در پرتو این فرموده، برای دل مؤمن روشن می‌گردد که آئین او، آئین خدا در شکل واپسین خود، برای ساکنان

کرهٔ زمین است، و امانت عقیده در میان همهٔ انسانها بدو سپرده شده است. می‌داند که او مجبور و موظّف است در راه خدا به جهاد بپردازد و به تلاش بایستد، آن گونه که خدا دوست می‌دارد. راه او روشن است، و در اندیشه و جهان‌بینی او تاریکی و تیرگی وجود ندارد، و در طول زندگانیش نق نق زدن و منگ منگ کردن در بارهٔ این مسأله، و شکّ و تردید ورزیدن و از هدف معلوم و از نصیب مقسوم در علم ازلی خدا و در قضا و قدر دیرین او، روی‌گردان شدن، جایگاهی و پایگاهی ندارد.

در همان حال که مسلمان را بدین هدف روشن رهنمود می‌نماید، به اخلاق مسلمان و به سرشت نهاد او رو می‌کند. بدو تذکّر می‌دهد که چیزی را نگوید که خودش آن را انجام نمی‌دهد، و گفتار و کردارش مخالف نیفتد، و ظاهر و باطنش ضدّ و نقیض نشود، و درون و بیرونش ناهماهنگ نگردد. در همه حال خودش باشد، و خالص و مخلص برای خدا بوده و دربست در اختیار دین خدا، و در گفتارش و در کردارش رک و راست و بدون غلّ و غشّ باشد. در راه خود ثابت‌قدم بوده، و با دوستانش همکار و همدرد و همپشت بسان دیوار آهنین و سدّ فولادین گردد . . .



﴿ سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

آنچه در آسمانها و در زمین است به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است و او چیرهٔ کاربجا است.

این تسبیح و تقدیس که از سوی همهٔ جهان هستی در برابر خدای با عزّت و چیره و کاربجا انجام می‌پذیرد، در سرآغاز این سوره می‌آید، سوره‌ای که به مسلمانان اعلام می‌کند آئینشان آخرین حلقهٔ زنجیرهٔ دین خدا است، و آنان امینان این آئین هستند، آئینی که خدا را به یگانگی می‌ستاید، و بر کافران و مشرکان کفرشان و شرکشان را زشت می‌شمارد، و مسلمانان را به جهاد برای پیروزی آئینشان فرامی‌خواند، و اعلام می‌دارد خدا مقدّر و مقرّر فرموده است این آئین بر همهٔ آئینها پیروز می‌گردد هرچند که مشرکان بدشان بیاید و دوست نداشته باشند. این سرآغاز اشاره دارد به این که امانتی که مسلمانان عهده‌دار و نگاهدار و نگاهبان آن هستند امانت هستی به طور کلّی است، و عقیده‌ای که از ایشان جهاد را می‌طلبد عقیدهٔ همهٔ چیزهائی است که در آسمانها و در زمین است، و پیروز شدن و چیره گردیدن این دین بر همهٔ ادیان دیگر، پدیدهٔ جهانی است و با جهت و رویکرد کلّ هستی هماهنگ و هم‌آوا است، و کلّ هستی هم رو به سوی خدای با عزّت و چیره و کاربجا دارد.



سپس خداوند مؤمنان را سخت سرزنش می‌کند در برابر کاری که از دسته‌ای از ایشان سر زده است، کاری که خداوند سخت آن را زشت می‌شمارد، و بسیار بر آن خشمگین است، و به ویژه آن را از مؤمنان ناپسند می‌شمارد و ناروا می‌داند:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ؟ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ أَنْ تَقُولُوا مٰا لاٰ تَفْعَلُونَ. إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيٰانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد. خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متّحد و یکپارچه در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

علی پسر طلحه از ابن عبّاس روایت کرده است که گفته است: مردمانی از مؤمنان پیش از این که جهاد واجب گردد می‌گفتند: دوست داریم خدا ما را به عزیزترین و گرامی‌ترین کار رهنمود می‌فرمود تا آن را انجام می‌دادیم. خداوند به پیغمبرش خبر می‌دهد که عزیزترین و گرامی‌ترین کار ایمان به خدا است، و شکّی در این باره نیست. و جهاد با بزهکارانی است که

با ایمان مخالفت ورزیده‌اند و بدان اعتراف ننموده‌اند و گردن ننهاده‌اند. هنگامی که حکم جهاد نازل گردید، اشخاصی از مؤمنان از آن بدشان آمد، و کار جهاد بر ایشان دشوار آمد. این بود که یزدان سبحان گفت:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَ تَفْعَلُونَ؟ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ . . . ﴾ .

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد . . . .

ابن جریر در تفسیر خود این گفته را برگزیده است.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: جمهور می‌گویند این آیه وقتی نازل گردیده است که مسلمانان آرزو کردند که کاش جهاد بر ایشان واجب می‌گردید. هنگامی که جهاد واجب گردید، برخی از آن سرپیچی کردند و سرباز زدند. همان گونه که این فرمودهٔ یزدان بزرگوار بدان اشاره دارد:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ قِیلَ لَهُمْ: کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقِیمُوا الصَّلاَةَ وَ آتُوا الزَّکَاةَ. فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ کَخَشْیَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْیَةً. وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلاَ أَخَّرْتَنَا إِلَی أَجَلٍ قَرِیبٍ! قُلْ: مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ وَ الآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقَی وَ لاَ تُظْلَمُونَ فَتِیلاً. أَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِکْکُمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ کُنْتُمْ فِی بُرُوجٍ مُشَیَّدَةٍ ﴾ .

آیا نمی‌بینی (ای محمّد و تعجّب نمی‌کنی از) کسانی که (پیش از آن که اجازهٔ جنگ صادر شود، نسبت به جنگ علاقه نشان می‌دادند و هرچند) بدیشان گفته می‌شد: (وقت جهاد فرانرسیده است) دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید (در ظاهر شتاب می‌کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود). امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان‌گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟). بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است (و جزای شما داده می‌شود) و کم‌ترین ستمی به شما نشود. هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید. (نساء/۷۷ و ۷۸)

قتاده و ضحّاک گفته‌اند: این آیه نازل گردید برای توبیخ گروهی که می‌گفتند: کشتیم. زدیم. نیزه فرو بردیم. و کردیم . . . ولی اینها را نکرده بودند!

سخن خوبی که از روند آیه‌ها و از ذکر جنگ برمی‌آید، این است که مناسبت نزول همان است که جمهور گفته‌اند و ابن‌جریر آن را برگزیده است. ولیکن نصوص قرآنی همیشه دارای ابعاد فراتری از رخدادهای مشخّص و جداگانه‌ای هستند که آیه‌ها به خاطر رویاروئی با آنها نازل گردیده‌اند، و حالتهای زیادی را دربر می‌گیرند که جدای از حالتی هستند که آیه‌ها به سبب آنها نازل گردیده‌اند. بدین خاطر ما با این نصوص به سوی مدلولها و معنیهای همگانی آنها به پیش می‌رویم، و حادثه‌ای را هم پیش چشم می‌داریم که روایتهای راجع به نزول، آن را ذکر کرده‌اند.

این آیه می‌آغازد با عیبجوئی از حادثه یا حادثه‌هائی که روی داده است:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لاَتَفْعَلُونَ؟ ﴾ .

ای مؤمنان! چرا سخنی (به دیگران) می‌گوئید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟

دوباره می‌پردازد به زشت شمردن این کار و این خوی با شیوه و ساختاری که این زشت شمردن را بزرگ‌تر نشان می‌دهد:

﴿ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ ﴾ .

اگر سخنی را بگوئید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.

کینه و خشمی که خدا آن را بزرگ به حساب بیاورد،

بزرگ‌ترین کینه و خشم، و سخت‌ترین کینه‌توزی و دشمنانگی، و بدترین زشت و پلشت خواهد بود . . . این نوع رسوا کردن و زشت و پلشت شمردن کاری، بدترین نوع رسواکردن و زشت و پلشت شمردن است. به ویژه در دل و درون مؤمنی که با صفت ایمان فریاد زده می‌شود، و مؤمنی پروردگارش او را فریاد می‌دارد، پروردگاری که مؤمن بدو ایمان آورده است.

آیۀ سوم اشاره می‌کند به موضوعی کـه بـلافاصله در بارۀ آن سخنی گفته‌اند که بدان عمل نکرده‌اند . . . و آن جهاد است . . . این آیه چیزی را بیان می‌دارد که خدا در بارۀ کار جهاد آن را دوست مـی‌دارد و بـدان خشـنود است:

﴿ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متّحد و یکپارچه در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

این جنگ، تنها جنگ نیست و بس. بلکه جنگ در راه خدا است! جنگ مسـلمانان بـه گـونۀ اتّـحاد و اتّـفاق موجود در صف آنان. جنگ با ایستادگی و پایداری:

﴿ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیـوار سـربی بزرگی هستند.



قرآن ـ همان گونه که در مناسبتهای متعدّدی در همین جزء گفته‌ایم ـ ملّتی را می‌ساخت. ملّتی را می‌ساخت تا بر امانت دین خودش در زمین، و بر برنامۀ خودش در زندگی، و بر نظام و سیستم خودش در میان مـردمان، نظارت و قیمومت داشته باشد. برای این کار چـاره‌ای جز این نبود که نهادهای یکایک آنان و گروه ایشان را با عمل و در جهان واقعیّت بسازد . . . فردی و گروهی و عملی را جملگی در یک زمان و یک اوان بـه انـجام برساند و رو به راه بگرداند . . . چه مسلمان، فردی و جداگانه از گروه ساخته نمی‌شود. اسلام پدیدار نمی‌آید مگر در محیط گروه منظّم و مرتبط و متّحد با یکدیگر، و دارای نظام و سیستمی، و دارای هدف جمعی، و در عین حال هر فردی خویشتن را مسؤول و کار را به خود مربوط بداند. اسلام پابرجا داشتن برنامۀ الهی در نیّت درون و در عمل بیرون و در کرۀ زمین است. اسلام در کرۀ زمین پابرجا نمی‌گردد مگر در جامعه‌ای که زندگی بکند و به کار بپردازد و تولید بکـند مـطابق قـوانـین برنامۀ الهی.

اسلام هرچند که به درون و نهاد فردی، و به مسؤولیّت فـردی، سـخت تـوجّه دارد، ولی اسـلام آئـین افـراد گوشه‌گیر و دیرنشین نیست، افرادی که دور از همدیگر هر کسی در صومعه و دیر خود خدا را پرستش کند و به عبادت او بپردازد . . . این کار اسلام را در درون و نهاد خودِ فرد پیاده نمی‌کند و تحقق نمی‌بخشد، و اسـلام را روشن است در زندگی فرد هم پیاده نمی‌کند و تـحقّق نمی‌بخشد. اسلام نیامده است تا این چنین گوشه‌گیری و عزلت‌نشینی‌ای را در پیش بگیرد. بلکه آمده است تا بر زندگی انسانها حکومت بکـند و فـرمان بـرانـد و زندگی انسانها را بگرداند و بچرخاند، و هرگونه تلاش فردی و تلاش گروهی را در همۀ جـهتها و رویکـردها بپاید و پاسداری نماید. انسانها هم تک‌تک و فرد فرد زندگی نمی‌کنند، بلکه گروه گروه و ملّت ملّت زنـدگی می‌کنند. اسلام آمده است بر انسانها حکـومت کـند و فرمان براند، در حالی که انسانها بـدین گـونه زنـدگی می‌کنند که گفتیم. اسلام بر این پایه و اساس آمده است، پایه و اساسی که انسانها بدین گـونه زنـدگی کـنند و باشند. بدین خاطر آداب و مقرّرات و قواعد و قوانین اسلام جملگی بر این پایه و اساس ساخته و پـرداخـته گردیده است. وقتی که اسلام به نهاد و درون فرد توجّه می‌کند، ایـن نـهاد و درون را بـر ایـن پـایه و اسـاس می‌سازد که او در میان گروه زنـدگی مـی‌کند. فـرد و گروهی که در میان آنان زندگی مـی‌کند، رو بـه خـدا می‌دارند. فرد ـ در میان جمع ـ بر امانت دین خود در زمین نظارت می‌نماید و آن را می‌پاید، و برابر برنامۀ

آئین خود زندگی را سپری می‌نماید، و نظام و سیستم آئین خود را پاس می‌دارد و بر آن پایدار و استوار می‌ماند.

از همان روز نخست دعوت اسلام که جامعهٔ اسلامی ـ یا گروه مسلمان ـ پدید آمد، دارای رهبریِ ویژهٔ خود گردید، رهبری‌ای که از آن اطاعت و فرمانبرداری می‌شد، و آن رهبری پیغمبر خدا ﷺ بود. جامعهٔ اسلامی یا گروه مسلمان، تعهّدات گروهی در میان افراد خودش داشت، و دارای وجود مستقلّ خودش بود، وجود مستقلّی که آن را از سائر گروه‌های پیرامونش جدا و ممتاز می‌کرد، و دارای آداب و مراسمی بود که به نهاد و درون انسان تعلّق داشت و در عین حال زندگی گروه اسلامی در آن مراعات شده بود . . . همهٔ اینها پیش از تشکیل دولت اسلامی در مدینه بود. بلکه پیدایش گروه اسلامی، وسیلهٔ تشکیل دولت اسلامی در مدینه گردید . . .



به این آیه‌های سه‌گانه نگاه می‌اندازیم. می‌بینیم اخلاق فردی با نیازمندی گروهی، در سایهٔ عقیدهٔ دینی، آمیخته است. سرشت عقیدهٔ دینی هم می‌طلبد در زندگی انسانها پیاده شود، به صورت نظام و سیستمی که بر آن ماندگار و استوار بماند کسی که آن نظام و سیستم را پاسداری می‌نماید و بدان متعهّد می‌گردد و آن را می‌پاید.

دو آیهٔ اوّل از عقاب و عذاب یزدان سبحان، و از زشت و پلشت بودن کار مؤمنانی صحبت می‌کنند که می‌گویند چیزی را که خودشان بدان عمل نمی‌کنند و برابر سخن خود نمی‌آیند و نمی‌روند . . . این دو آیه بدین وسیله جانب اصیلی از شخصیّت مسلمان را ترسیم می‌کنند که صدق و صداقت و راستی و درستی است. و این که باطن مسلمان بسان ظاهر او بوده، و کردارش با گفتارش مطابق و متّفق باشد . . . در همه جا و همه چیز این چنین باشد . . . تنها به جنگ محدود نشود. بلکه کار مسلمان در این راستا باید در گسترهٔ فراخ‌تر از موضوع جنگی باشد که در آیهٔ سوم می‌آید. قرآن بر این نشانهٔ شخصیّت مسلمان بسیار تکیه می‌کند و انگشت می‌فشارد. حدیث نبوی نیز بارها این نشانه را دنبال می‌کند و آن را مؤکّد می‌دارد. یزدان بزرگوار یهودیان را تهدید می‌کند و می‌فرماید:

﴿ أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ. أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

آیا مردم را به نیکوکاری فرمان می‌دهید (و از ایشان می‌خواهید که بیشتر به طاعت و نیکیها بپردازند و از گناهان دست بردارند) و خود را فراموش می‌کنید (و به آنچه به دیگران می‌گوئید، خودتان عمل نمی‌کنید؟) در حالی که شما کتاب می‌خوانید (و تورات را در اختیار دارید و در آن تهدید خدا را در بارهٔ آن که کردارش مخالف گفتار است، مطالعه می‌کنید؟). آیا نمی‌فهمید (و عقل ندارید تا شما را از این کردار زشت بازدارد؟). (بقره/۴۴)

وقتی هم منافقان را تهدید می‌کند می‌فرماید:

﴿ وَ يَقُولُونَ: طَاعَةٌ. فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ ﴾.

(این گروه متردّد) می‌گویند: (از اوامر و نواهی تو فرمانبرداری و) اطاعت (می‌شود). ولی هنگامی که از پیش تو برخاستند و رفتند، دسته‌ای از آنان در خفاء چیزی را تدارک می‌بینند که مخالف آن (اوامر و نواهی و) چیزهائی است که تو می‌گوئی (و ایشان را بدانها گوشزد می‌نمائی!). (نساء/۸۱)

باز هم در بارهٔ منافق می‌فرماید:

﴿ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ يُشْهِدُ اللهَ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ، وَ إِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ ٱلنَّسْلَ وَ اللهُ لاَ يُحِبُّ الْفَسَادَ ﴾.

در میان مردم کسی یافته می‌شود که سخن او در (بارهٔ امور و اسباب معاش) زندگی دنیا، تو را به شگفت می‌اندازد (و فصاحت و حلاوت کلام او، مایهٔ اعجاب تو می‌شود) و خدا را بر آنچه در دل خود دارد گواه

می‌گیرد (و ادّعاء دارد که آنچه می‌گوید، موافق با چیزی است که در درون پنهان می‌دارد، و گفتار و کردارش یکی است). و حال آن که او سرسخت‌ترین دشمنان است. و هنگامی که پشت می‌کند و می‌رود (و یا به ریاست و حکومتی می‌رسد)، در زمین به تلاش می‌افتد تا در آن فساد و تباهی ورزد و زرع و نسل (انسانها و حیوانات) را نابود کند (و با فساد و تباهی خود اقوات و اموال و ارواح را از میان ببرد) و خداوند فساد و تباهی را دوست نمی‌دارد. (بقره/۲۰۴ و ۲۰۵)

پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید:

«آيَةُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ: إِذا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا اؤْتُمِنَ خانَ».

«نشانهٔ منافق سه چیز است: وقتی که سخن بگوید دروغ می‌گوید، و وقتی که وعده بدهد خلاف وعده می‌کند، و زمانی که امین شناخته شود خیانت می‌کند».(۱)

احادیث در این باره زیاد است. چه بسا حدیثی که در اینجا نقل می‌کنیم از دقیق‌ترین و لطیف‌ترین رهنمودهای ارزشمند نبوی در این زمینه باشد . . . امام احمد و ابوداوود از عبدالله پسر عامر پسر ربیعه روایت کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به پیش ما آمد. در آن وقت من کودکی بودم. رفتم که بیرون بروم و بازی کنم. مادرم گفت: ای عبدالله بیا تا به تو بدهم ... پیغمبر خدا به مادرم فرمود:

«ما أَرَدْتِ أَنْ تُعْطِيهِ؟».

«می‌خواستی بدو چه چیز بدهی؟».

مادرم گفت: خرما را. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَمَّا إِنَّكِ لَوْ لَمْ تَفْعَلِي كُتِبَتْ عَلَيْكِ كِذْبَةٌ».

«اگر تو چنین نمی‌کردی دروغی بر تو نوشته می‌شد».

چه بسا با توجّه به همین منبع و برگرفتن از همین چشمهٔ پاک و زلال نبوی باشد امام احمد پسر حنبل رضی‌الله‌عنه نخواست از روایت مردی استفاده بکند و یادداشت بردارد که از فاصله‌های دور به پیش او رفت تا حدیثی را از او بشنود و از آن بهره‌مند شود. وقتی که امام احمد دید آن مرد دامن خود را جمع می‌کند و قاطر خود را فرامی‌خواند و آن را به گمان می‌اندازد که در دامنش خوراک است، در حالی که چیزی در آن نبود. امام احمد چون چنین دید نخواست از او حدیث را روایت کند، بدان دلیل که او با قاطرش دروغ می‌گفت!

این ساختار اخلاقی دقیق و نظیف نهاد و درون مسلم و شخصیّت او است، شخصیّتی که سزاوار کسی است که پاسدار امین برنامهٔ خدا در زمین است. برنامه‌ای که این سوره آن را بیان می‌دارد، و این حلقه از حلقه‌های زنجیرهٔ تربیتی گروه مسلمانی است که خدا آنان را آماده می‌سازد تا این امر را بپایند و آن را پاسداری نمایند.

چون به موضوعی رسیده‌ایم که این آیه‌ها در وقت نزول مستقیماً بدان پرداخته‌اند، و آن موضوع جهاد است، ما جلو موضوعهای گوناگونی می‌ایستیم، تا از آنها سخن بگوئیم و ملاحظه‌هائی داشته باشیم و درسهای عبرتی بیاموزیم.

پیش از هر چیز جلو نفس بشری می‌ایستیم. لحظه‌های ضعفی گریبانگیر این نفس می‌گردد. در آن لحظه‌ها جز یاری و کمک ذات باری آن را محفوظ و مصون نمی‌دارد، و چیزی جز تذکّر همیشگی، و رهنمود دائمی، و تربیت دائمی، به فریادش نمی‌رسد . . .

اینان گروهی از مسلمانانند که در بعضی از روایتها گفته شده است آنان از زمرهٔ مهاجرانی بودند که آرزو می‌کردند خدا بدیشان اجازهٔ جنگ بدهد، بدان هنگام که هنوز در مکّه بودند. این آرزو به خاطر شدّت شور و غوغائی و جوش و خروشی بود که در سر داشتند و ایشان را به جنگ ترغیب می‌کرد و برمی‌انگیخت. بدانان دستور داده می‌شد که دست نگاه دارند و نماز بخوانند و زکات بدهند.

﴿ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ . . . ﴾.

امّا هنگامی که دستور پیکار به آنان داده شد . . . . (نساء/۷۷)

۱- مسلم و بخاری و ترمذی و نسائی آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

هنگامی که در مدینه بدیشان دستور جنگ داده شد در وقت مناسبی که خدا مقرّر و مقدّر فرموده بود . . .

﴿ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً، وَ قَالُوا: رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ؟ لَوْلاَ أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ! ﴾.

بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان‌گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا (بدین زودی) جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی (تا از لذائذ دنیا بهره می‌گرفتیم؟). (نساء/۷۷)

یا همچون کسانی گروهی از مسلمانان در مدینه بودند. از گرامی‌ترین کارها در پیشگاه خدا می‌پرسیدند تا آن را انجام بدهند. هنگامی که آنان را به جهاد دستور دادند آن را زشت شمردند و نپسندیدند!

این ایستادن و نگریستن کافی است چشمان ما را باز کنند و بر ضرورت کمک و یاری نفس بشریّت با تقویت و ثابت نگاه داشتن و رهنمود کردن آگاه بشویم، یاری و تقویت و ثابت نگاه داشتن و رهنمود کردن در آن حال و احوالی که نفس بشری با تکالیف و وظائف سخت و دشوار رویاروی می‌گردد. تا بدین وسیله نفس بشری در راستای راه خود استوار بماند، و بر لحظه‌های ضعف خود پیروز و چیره بشود، و پیوسته به افق دور بنگرد. همچنین این ایستادن و نگریستن به ما الهام می‌کند و پیام می‌دهد که در جستجوی تکالیف و وظائف، متواضع و فروتن باشیم، در آن حال که سالم هستیم و از آن تکالیف و وظائف معاف می‌باشیم! زیرا چه بسا ما نتوانیم در کاری که به خدا پیشنهاد می‌دهیم و آن را از او درخواست می‌کنیم توفیق حاصل نمائیم و از عهدهٔ آن برآئیم، وقتی که خدا آن کار را به ما حواله می‌فرماید و وادارمان به انجام آن می‌نماید! اینان گروهی از مسلمانان پیشین و پیشقراول هستند، چیزی را می‌گویند که آن را انجام نمی‌دهند، تا بدانجا که خدا با این سرزنش سخت، آنان را سرزنش می‌فرماید، و با این نکوهش هراس‌انگیز در قبال این کار ایشان را نکوهش می‌نماید!

بار دوم در برابر مودّت و محبّت خدا در حقّ کسانی می‌ایستیم که در راه او در یک صفّ می‌جنگند و می‌رزمند، انگار دیوار آهنین و روئین هستند . . . در جلو این تشویق و ترغیب نیرومند و ژرف به جنگ در راه خدا می‌ایستیم . . . نخستین چیزی که در اینجا نوشته می‌شود و ثبت و ضبط می‌گردد در بارهٔ رویاروئی از کار بازنشستن و عقبگرد کردن و جنگ را دوست نداشتن است. ولیکن این سبب شگفت و شگرف در رخداد محدودی این را نفی نمی‌کند که تشویق و ترغیب عام و همگانی است، و در فراسوی آن حکمت دائم و همیشگی است.

اسلام جنگ را دوست نمی‌دارد، و جنگ را به خاطر عشق به جنگ نمی‌خواهد. ولی اسلام جنگ را واجب می‌کند، چون واقعیّت، جنگ را حتمی و قطعی می‌داند، و هدفی که در فراسوی جنگ است بزرگ و سترگ است. اسلام برنامهٔ الهی را در شکل واپسین و ثابت خود به انسانها عرضه می‌دارد. این برنامه هرچند که به فطرت سالم پاسخ مثبت می‌دهد، امّا مردمان را به تلاش و کوشش و رنج و زحمت هم می‌اندازد، تا به سطح اسلام اوج گیرند و برسند، و در این سطح بالا و والا ماندگار گردند. نیروهای زیادی در این زمین است که دوست نمی‌دارند این برنامه مستقرّ شود. زیرا این برنامه بسیاری از امتیازات را از ایشان می‌گیرد، امتیازاتی که بر ارزشهای پوچ و ناروا تکیه می‌زنند، و این برنامه با آنها می‌رزمد و آنها را از میان می‌برد زمانی که در زندگی انسانها استقرار بپذیرد و جای بگیرد. این نیروهای پوچگرا از ضعف انسانها استفاده می‌کنند، ضعفی که بر ماندگاری در سطح ایمان و در انجام تکالیف و وظائف آن دارند. از دیگر سو از نادانی خردها، و از ترکه‌های نسلها استفاده می‌کنند، چون با این برنامه تعارض و دوگانگی دارند و بر سر راه این برنامه سدّ و مانع ایجاد می‌کنند. شرّ و بدی آزاردهنده و

اذیّت‌رساننده است. باطل خودستا است. شیطان پست و پلشت است. لذا بر حاملان ایمان و پاسداران برنامهٔ آن واجب و لازم می‌گردد نیرومند باشند تا بر مزدوران شرّ و بدی و بر همدستان و یاران شیطان چیره و پیروز شوند. نیرومند باشند هم در اخلاقشان، و نیرومند باشند هم در جنگ با دشمنانشان. بر ایشان واجب و لازم می‌گردد بجنگند وقتی جنگ یگانه وسیلهٔ تضمین آزادی دعوت برنامهٔ جدید، و آزادی اعتقاد به آن، و آزادی کار کردن برابر نظم و نظام مرسوم و معلوم آن می‌گردد.

حاملان ایمان و پاسداران آن در راه یزدان می‌جنگند ... نه در راه وجود خودشان یا در راه نژادشان از هر جنس و رنگی که باشند. برای جانبداری از نژاد، جانبداری از سرزمین، جانبداری از قوم و قبیله و طائفه و عشیره، و برای جانبداری از خانه و خاندان نمی‌جنگند. بلکه تنها و تنها در راه خدای یگانه می‌جنگند و می‌رزمند، تا فرمان یزدان بالا و والا باشد و بماند. پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

«مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ».(۱)

«کسی که بجنگد تا فرمان یزدان بالا و والا باشد و بماند، او در راه خدا می‌جنگد و جنگ او در راه خدا است».

«كَلِمَةُ اللهِ» بیانگر اراده و خواست خدا است. اراده و خواستی که خدا دارد و برای ما آدمیزادگان ظاهر و پدیدار است همان اراده و خواستی است که با قانونی هم‌آوا و همساز است که تمام جهان هستی بر آن استوار و در سیر و حرکت است، جهان هستی‌ای که با حمد و سپاس پروردگارش در تسبیح و تقدیس است. برنامهٔ خدا در شکل واپسینی که اسلام آن را به ارمغان آورده است، برنامه‌ای است که با آن قانون، همنوا و هم‌آوا و همراه و همسفر است، و تمام جهان هستی را ـ و مردمان را که در ضمن آن هستند ـ بر آن می‌دارد که برابر شریعت خدا فرمانروائی و داوری کنند، نه برابر شریعتی که جز خدا آن را وضع می‌کنند و آن را پدید می‌آورند.

بناچار افرادی با این برنامه می‌جنگند. طبقه‌ها و چینهائی، و ملّتها و دولتهائی با این برنامه می‌جنگند. چاره‌ای هم نیست اسلام باید با این جنگ رودررو شود و به پیش رود. چاره‌ای هم نیست باید جهاد بر مسلمانان واجب شود، برای پیروز شدن این برنامه، و برای تحقّق پیدا کردن ارادهٔ خدا در زمین و بالا و والا شدن و ماندن فرمان یزدان در زمین . . . بدین خاطر است که یزدان سبحان کسانی را دوست می‌دارد که در راه او در یک صف متّحد و متّفق می‌جنگند و می‌رزمند، انگار دیوار آهنین و سدّ فولادین هستند.(۲)

برای بار سوم می‌ایستیم در برابر حالتی که خدا دوست می‌دارد مجاهدان بجنگند و آن را داشته باشند:

﴿ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

(در راه او متّحد و یکپارچه) در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

این امر در ذات خود یک وظیفهٔ فردی است، ولیکن فردی است امّا به صورت گروهی، و در میان گروهی دارای نظم و نظام انجام می‌پذیرد. زیرا آنان که با اسلام رویاروی می‌شوند و می‌جنگند با نیروهای گروهی و جمعی با اسلام رویاروی می‌شوند و می‌جنگند، و دسته‌ها و گروه‌های انبوهی را بر ضدّ اسلام برمی‌شورانند و برمی‌انگیزانند. پس چاره‌ای جز این نیست که لشکریان و سربازان اسلام با دشمنان اسلام در خطّ و صفّ واحدی رویاروی شوند و بجنگند، خطّ و صفّ واحدی که منظّم و مرتّب و استوار و پایدار باشد. گذشته از این سرشت این دین چنین است، وقتی که پیروز می‌شود و محافظت و پاسداری را بر عهده می‌گیرد، بر جمعی و گروهی محافظت و پاسداری را انجام می‌دهد، و جامعهٔ متّحد و متّفق و

۱- هر پنج تا آن را نقل و روایت کرده‌اند.

۲- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: صلح جهان.

یکپارچه و یکدست و هماهنگ را ایجاد می‌کند و پدید می‌آورد . . . چه شکل فرد گوشه‌گیری که تنها به پرستش بپردازد، و تنها جهاد بکند، و تنها زندگی را بسر ببرد، شکلی است دور از سرشت این آئین، و دور از مقتضیات این آئین در حالت جهاد، و گذشته از آن در حالت محافظت و پاسداری از زندگی.

شکلی را که یزدان برای مؤمنان دوست می‌دارد و می‌خواهد، سرشت آئینشان را برایشان ترسیم می‌کند، و نشانه‌های راه را برایشان روشن و آشکار می‌سازد، و برایشان پرده از سرشت ضمانت اجتماعی محکم و استواری برمی‌دارد که تعبیر نوآور قرآنی آن را به تصویر می‌زند:

﴿ صَفّاً کَأَنَّهُمْ بُنْیانٌ مَرْصُوصٌ ﴾.

(در راه او متّحد و یکپارچه) در خطّ و صفّ واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

دیواری است که آجرهای آن همدیگر را کمک می‌کنند و به یکدیگر متّصل می‌شوند و می‌پیوندند، و هر آجری نقش خود را اجراء می‌کند، و سوراخ خود را می‌گیرد، زیرا سراسر دیوار فرو می‌ریزد اگر آجری از آن از مکان خود بلغزد و بیفتد. فرق نمی‌کند جلو برود یا عقب برود، این سو و آن سو و پس و پیش بشود یا بالا و یا پائین برود، ویرانی به بار می‌آورد . . . این تعبیر، تعبیری است که حقیقت را به تصویر می‌کشد، نه فقط برای تشبیه همگانی باشد و بس. تعبیری است که سرشت گروه را، و سرشت ارتباط‌های افراد در میان گروه را به تصویر می‌زند. ارتباط‌هائی که روحی و فکری، و یا ارتباط‌های حرکتی و جنبشی است، و در داخل نظام و سیستم مشخّصی و معیّنی انجام می‌پذیرد، و رو به سوی هدف مشخّصی و معیّنی دارد و می‌رود.



بعد از آن، داستان این برنامهٔ الهی و مراحل آن را در رسالتهای پیش از اسلام بیان می‌دارد.

﴿ وَ إِذْ قٰالَ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ: یٰا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ؟ فَلَمّٰا زٰاغُوا أَزٰاغَ اللهُ قُلُوبَهُمْ، وَ اللهُ لاٰیَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ ﴾.

خاطرنشان ساز زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید و آزار می‌رسانید با این که می‌دانید که من قطعاً فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم؟! آنان چون از حقّ منحرف شدند، خداوند دلهایشان را بیشتر از حقّ دور داشت. یزدان مردمان نافرمان (و بیرون‌رونده از دائرهٔ احکام آسمان) را هدایت نمی‌دهد.

﴿ وَ إِذْ قٰالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ: یٰا بَنِي إِسْرٰائِیلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ مُصَدِّقاً لِمٰا بَیْنَ یَدَيَّ مِنَ التَّوْرٰاةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ﴾.

و خاطرنشان ساز زمانی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستادهٔ خدا به سوی شما بوده و توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم.

اذیّت و آزاری که بنی‌اسرائیل به موسی می‌رساندند - موسائی که نجات‌دهنده ایشان از دست ظلم و جور فرعون و فرعونیان، و پیغمبرش و رهبرشان و آموزگارشان بود، اذیّت و آزار طولانی و دارای انواع و اشکال گوناگون بود. جهادی که موسی در راه راست و درست گرداندنشان آغازید جهاد کشنده و طاقت‌فرسا و سختی بود. قرآن در داستانهای بنی‌اسرائیل شکلهای مختلف و جوراجوری را از آن اذیّت و آزار، و از این رنج و خستگی را ذکر می‌کند.

بر موسی خشم می‌گرفتند، در آن حال که موسی با فرعون برای نجاتشان در پیکار بود و می‌کوشید ایشان را نجات دهد، و خود را در معرض تاخت و تاز و زورگوئی و قلدری فرعون قرار می‌داد، و آنان با خواری و مذلّتی که در برابر فرعون نشان می‌دادند، ایمن و بی‌درد سر بسر می‌بردند! بیزاری خود را از موسی اعلام می‌داشتند، و سرزنش‌کنان بدو می‌گفتند:

﴿ أُوذِینٰا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنٰا وَ مِنْ بَعْدِ مٰا جِئْتَنٰا ﴾.

پیش از آن که به پیش ما بیائی (گرفتار شکنجهٔ فرعون

بوده‌ایم) و پس از آمدنت (هم از سوی او) اذیّت و آزار شده‌ایم!. (اعراف/۱۲۹)

انگار آنان در رسالت موسی خیر و خوبی نمی‌بینند، یا انگار مسؤولیّت این اذیّت و آزار واپسین را متوجّه او می‌کنند!

هنوز ایشان را از خواری و پستی فرعون نجات نداده بود، و فرعون را در جلو دیدگانشان غرق نکرده بود، به سوی پرستش فرعون و فرعونیان تمایل پیدا کردند . . .

﴿ فَأَتَوْا عَلىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلىٰ أَصْنامٍ لَهُمْ. قالُوا: يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلٰهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ ﴾.

(در مسیر خود) به گروهی رسیدند که بتهائی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. (در این هنگام بنی‌اسرائیل به موسی) گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز (تا به پرستش آن بپردازیم) همان گونه که آنان دارای معبودهائی هستند (و به پرستش آنها مشغول می‌باشند!). (اعراف/۱۳۸)

هنوز موسی به میعادگاه پروردگارش بالای کوه نرسیده بود تا لوح‌ها را دریافت بدارد، سامری ایشان را گمراه کرد:

﴿ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ. فَقالُوا: هٰذا إِلٰهُكُمْ وَ إِلٰهُ مُوسىٰ فَنَسِيَ! ﴾.

سپس مجسمهٔ گوساله‌ای را برای مردم (از میان آتش) بیرون آورد (که به علّت تعبیهٔ سوراخهائی در آن، به هنگام وزش باد، صدائی همچون) صدای گوساله داشت. (سامری و پیروانش) گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او (چنین چیزی را) فراموش کرده است (و در طلب آن به کوه طور رفته است).

(طه/۸۸)

آن گاه در بیابان از خوراک خود ترنجبین و بلدرچین ایراد می‌گیرند و از آن خشمگین می‌گردند و می‌گویند:

﴿ يا مُوسىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلىٰ طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنا مِمّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها ﴾.

ای موسی! ما بر یک خوراک (ترنجبین و بلدرچین) شکیبائی نداریم. از خدای خود بخواه که برای ما آنچه را زمین از سبزی و خیار و گندم و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، بیرون آورد. (بقره/۶۱)

در حادثهٔ گاوی که مکلّف و مجبور بودند آن را سر ببرند و قربانی کنند، شروع کردند به جدال و ستیز و تندخوئی، و بهانه‌گیری می‌کردند و با پیغمبرشان و با پروردگارشان بی‌ادبی می‌کردند و می‌گفتند:

﴿ أُدْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ ﴾.

از خدای خود بخواه که برایمان روشن کند چه گاوی (مورد نظر) است. (بقره/۶۸)

﴿ أُدْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما لَوْنُها ﴾.

از خدای خود بخواه که برایمان بیان دارد، رنگ آن چگونه است. (بقره/۶۹)

﴿ أُدْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا ﴾.

خدایت را برای ما فراخوان تا برای ما روشن کند چگونه گاوی است. به راستی این گاو بر ما مشتبه است (و ناشناخته مانده است). (بقره/۷۰)

﴿ فَذَبَحُوها وَ ما كادُوا يَفْعَلُونَ ﴾.

پس گاو را سر بریدند، گرچه نزدیک بود که چنین نکنند. (بقره/۷۱)

آن گاه یک روز تعطیلی مقدّس را خواستار شدند. وقتی که شنبه برای ایشان واجب گردید، در آن به تعدّی و سرکشی پرداختند و از فرمان خدا سرپیچی کردند.

جلو سرزمین مقدّسی که خدا بدیشان مژدهٔ ورود بدانجا را داده بود خوار و رسوا ایستادند، و در همان حال از موسی رویگردان شدند و از فرمانش سرپیچی کردند:

﴿ قالُوا يا مُوسىٰ إِنَّ فِيها قَوْماً جَبّارِينَ، وَ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها حَتّىٰ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنّا داخِلُونَ ﴾.

گفتند: ای موسی! در آنجا قوم زورمند و قلدری زندگی می‌کنند، و ما هرگز بدانجا وارد نمی‌شویم مادام که آنان از آنجا بیرون نروند. در صورتی که آنان از آن

سرزمین بیرون رفتند، ما بدانجا خواهیم رفت. (مائده/۲۲)

وقتی که موسی تشویق و ترغیب و دل دادن و جرأت بخشیدن را بارها تکرار کرد، خودبزرگ‌بینی کردند و کافر گردیدند:

﴿ قالُوا یا مُوسیٰ إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما داٰمُوا فیها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّکَ فَقاتِلاٰ إِنّا هاٰهُنا قاٰعِدُونَ ﴾.

گفتند: ای موسی! ما هرگز بدان سرزمین مقدّس پای نمی‌نهیم مادام که آنان در آنجا بسر برند. پس (دست از سر ما بردار و) تو و پروردگارت بروید و (با آن زورمندان قوی هیکل) بجنگید؛ ما در اینجا نشسته‌ایم (و منتظر پیروزی شما هستیم). (مائده/۲۴)

گذشته از اینها موسی را خسته و درمانده کردند با پرسشها و پیشنهادها و نافرمانیها و سرکشیهائی که ورزیدند، و با تهمت ناروائی که بدو زده‌اند، همان گونه که در بعضی از روایتها آمده است.

این آیه در اینجا گفتار سرزنشگرانه و مهربانانهٔ موسی بدیشان را ذکر می‌کند:

﴿ یا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ ﴾.

ای قوم من! چرا مرا می‌رنجانید و آزار می‌رسانید با این که می‌دانید که من قطعاً فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم؟!.

آنان قطعاً این را می‌دانستند و بدان ایمان داشتند . . .

این آیه شیوهٔ سرزنش و اندرز را دارد . . .

سرانجام این شد که آنان از حقّ و حقیقت منحرف شدند، بعد از آن همه تلاش و کوششی که موسی نمود، و همهٔ اسباب و وسائل استقامت را بدیشان نشان داد. این بود که یزدان بر انحراف و کجروی آنان افزود، و دلهایشان را از پذیرش حقّ و حقیقت و گرایش به راستی و درستی کج و منحرف کرد، و انحراف ظاهری آنان را به انحراف باطنی ایشان سرایت داد. دیگر همچون دلهائی شایستهٔ هدایت نشدند، و گمراه گردیدند، و خدا برای همیشه گمراهی را بر ایشان واجب و لازم گرداند:

﴿ وَ اللهُ لاٰ یَهْدِي الْقَوْمَ الْفاٰسِقِینَ ﴾.

یزدان مردمان نافرمان (و بیرون‌رونده از دائرهٔ احکام آسمان) را هدایت نمی‌دهد.

با این کارها قیمومت و سرپرستی ایشان بر آئین یزدان به پایان آمد و به انتهاء رسید، و دیگر شایستگی این کار را پیدا نکردند، و آنان بر این کجی و کژی و گمراهی و ویلانی ماندند.

سپس عیسی پسر مریم آمد. آمد تا بدیشان بگوید:

﴿ یا بَنِي إِسْراٰئیلَ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ ﴾.

ای بنی اسرائیل! من فرستادهٔ خدا به سوی شما هستم.

عیسی پسر مریم به بنی‌اسرائیل نگفت که: من خدا هستم . . . و بدیشان نگفت: من پسر خدا هستم. بدیشان هم نگفت: من اقنومی و شخصیّتی از اقنومها و شخصیّتهای خدا هستم.

﴿ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَيَّ مِنَ التَّوْراٰةِ وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ﴾.

توراتی را که پیش از من آمده است تصدیق می‌کنم، و به پیغمبری که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، مژده می‌دهم.

در این ترکیب‌بند و ساختاری که حلقه‌های زنجیرهٔ رسالت مرتبط را به تصویر می‌کشد، حلقه‌ای را به حلقهٔ دیگری واگذار می‌کند، در حالی که همهٔ حلقه‌ها به یکدیگر متّصل و مرتبط هستند، و همهٔ آنها در جهت همدیگرند، و زنجیرهٔ آنها از آسمان به سوی زمین کشیده شده است و امتداد یافته است، و حلقه‌ای به دنبال حلقه‌ای در این زنجیرهٔ درازِ متّصل قرار گرفته است . . . این شکل لائق و سزاوار کار یزدان و برنامهٔ او است. چه برنامهٔ خدا در اصل خود برنامهٔ یگانه‌ای است، ولی در شکلهای گوناگونی، مطابق با استعدادها، نیازمندیها، توانائیها، تجربه‌ها، اندوخته‌ها و پشتوانه‌های آگاهی و دانش انسانها، نازل گردیده است، تا انسانها به مرحلهٔ رشد عقلی و ذهنی خود رسیده‌اند. در این وقت است که واپسین حلقهٔ زنجیرهٔ رسالت به شکل واپسین و کامل و شامل نازل می‌گردد، و در پرتو

آن تجربه‌ها خردِ رشدیافته را مخاطب قرار می‌دهد، و این خرد را آزاد می‌گذارد در حدود و ثغور خود کار بکند، و در داخل کمربند برنامۀ معیّن برای انسان به طور کلّی، بیاید و برود، و به اندازۀ توانائیها و استعدادهای انسان، دست اندر کار بشود و به تلاش و کوشش بپردازد.

مژده‌ای که مسیح به فرارسیدن احمد می‌دهد با این نصّ ثابت است، چه انجیلهائی که در دسترس هستند این مژده را در خود داشته باشند یا نداشته باشند. معلوم است راه و رسمی که این انجیلها در آن نوشته شده‌اند، و شرائط و ظروفی که انجیلها را دربرگرفته‌اند، نمی‌گذارد که انجیلها در این زمینه و در این باره، مرجع و منبع گردند.

قرآن در جزیرةالعرب بر یهودیان و مسیحیان خوانده شده است و تلاوت گردیده است. در قرآن هم همچون آیه‌ای بوده است:

﴿ اَلنَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ في اَلتَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ ﴾.

پیغمبر امّی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. (اعراف/۱۵۷)

برخی از فرزانگان مخلص ایشان که مسلمان شده‌اند به چنین حقیقتی اعتراف کرده‌اند، حقیقتی که اهل کتاب همدیگر را به پنهان کردن و کتمان نمودن آن سفارش می‌نموده‌اند!

همچنین روایتهای تاریخی ثابت می‌دارند که یهودیان بعثت پیغمبری را انتظار می‌کشیدند که زمان آن به نظرشان فرارسیده بود. همچنین برخی از یگانه‌پرستان گوشه‌گیرِ پیشوایان مسیحی در جزیرةالعرب همچون چیزی را انتظار می‌کشیدند و چشم به راه مبعوث شدن پیغمبری بودند. ولیکن یهودیان می‌خواستند چنین پیغمبری از خودشان باشد. وقتی که خدا خواست آن پیغمبر از نژاد دیگری که نژاد ابراهیم است ظهور کند و مبعوث گردد، او را نپسندیدند و با او به جنگ پرداختند!

به هر حال نصّ قرآنی خودش در همچون خبرهائی قاضی و داور است، و آخرین سخن را می‌زند.



چنین به نظر می‌آید آیات زیر اغلب در بارۀ پذیره رفتن و رویاروی شدن بنی‌اسرائیل ـ یهودیان و مسیحیان ـ با پیغمبری است که کتابهایشان بدو مژده و خبر داده بود. از تهدید کردن ایشان از همچون پذیره رفتنی و رویاروی شدنی سخن می‌رود. از کید و نیرنگی گفتگو می‌شود که آنان در حقّ دین جدیدی روا می‌داشتند که خدا مقدّر فرموده بود آن را بر همۀ دینهای دیگری چیره و پیروز گرداند، و آن دین، دین واپسین باشد!

﴿ فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْبَيِّناتِ قالُوا: هٰذا سِحْرٌ مُبينٌ. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ وَ هُوَ يُدْعىٰ إِلَى الْإِسْلامِ؟ وَ اللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمينَ، يُريدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ، وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ. هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است. چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، در حالی که او به اسلام فراخوانده می‌شود؟! خدا مردمان ستمگر را رهنمود نمی‌گرداند (و به حقّ نمی‌رساند). می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همۀ آئینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

بنی‌اسرائیل در مقابل دین جدید ایستادند و به دشمنانگی و نیرنگ و گمراهسازی پرداختند. با این دین جدید با وسائل مختلف و از راه‌های گوناگون

جنگیدند، جنگ سخت و کورکورانه‌ای که تا به امروز شعلۀ آتش آن فروکش نکرده است. با این دین جدید با تهمت زدن و متّهم کردن جنگیدند:

﴿ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا: هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

هنگامی که آن پیغمبر (احمد نام) همراه با معجزات روشن و دلائل متقن، به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادوی آشکاری است.

سخن گفتند و به دسیسه نشستند بسان کسانی که کتابهای آسمانی را نشناسند و از مژدۀ فرارسیدن دین جدید بی‌خبر باشند. با نیرنگبازی و دسیسه‌بازی و بیشرمی و دروغ‌پردازی در میان اردوگاه اسلامی به جنگ پرداختند، تا میان مهاجران و انصار در مدینه آشوب برپا سازند و ایشان را به جان یکدیگر بیندازند، و میان اوس و خزرج انصار، جنگ و جدال برپا دارند و دعوا و مرافعه به راه اندازند. با این دین جدید جنگیدند گاهی با ساخت و پاخت و توطئه‌چینی با منافقان، و گاهی با مشرکان. با این دین جدید جنگیدند با ملحق شدن و پیوستن به اردوگاه‌های مهاجمان و یورش‌آورندگان، همان گونه که در جنگ احزاب چنین کردند و چنین رفتند. با این دین جدید جنگیدند با پخش سخنان ناروا و مطالب نابجا، همان گونه که در قضیّۀ افک توسّط عبدالله پسر ابی پسر سلول چنین کردند و چنین رفتند. و همان گونه که در آشوب عثمان توسّط دشمن خدا عبدالله پسر سبأ، بعدها چنین کردند و چنین رفتند. با این دین جدید جنگیدند با دروغها و یاوه‌سرائیها و خرافه‌های اسرائیلیّاتی که در لابلای احادیث گنجاندند، و در شرح حال پیغمبر ﷺ و در تفسیر قرآن جای دادند، زمانی که از جعل و کذب در قرآن مجید عاجز ماندند و ناتوان شدند.

جنگ آنان با دین اسلام لحظه‌ای متوقّف نشده است تا همین لحظۀ حاضر هم که در آن هستیم. صهیونیزم جهانی و صلیبی جهانی با این دین در جنگهای صلیبی در شرق جنگیدند. با این دین در اندلس در غرب جنگیدند. با این دین در خاورمیانه با آخرین خلافت جنگیدند، جنگ کورکورانه‌ای که خلافت را با آن پخش و پراکنده کردند و میراث آن را میان خود تقسیم نمودند، میراثی که آن را مرده ریگ «مرد بیمار» می‌نامیدند . . . آنان مجبور شدند که قهرمانان دروغینی را در سرزمینهای اسلام بسازند تا برای اجرای کینه‌توزیها و نیرنگهایشان بر ضدّ اسلام کار بکنند و مزدوری نمایند. برای نمونه وقتی که خواستند «خلافت» را درهم شکنند و آخرین مظهر از مظاهر فرمانروائی اسلامی را از میان بردارند، در ترکیه «قهرمانی» را (به نام اتاترک) ساختند!.. در او دمیدند و بادش کردند. لشکرهای همپیمان و متّحدی که آستانه را احاطه کرده بودند در مقابل او شکست خوردند و رفتند، تا در برابر دیدگان همیهنانش از او قهرمانی را بسازند، قهرمانی که می‌تواند خلافت را باطل اعلام کند، و زبان عربی را بردارد و حذف نماید، و ترکیه را از مسلمانان جدا سازد، و آن را یک دولت متمدّن و جدای از دین، یعنی لائیک اعلان کند! صهیونیستها و صلیبیها همیشه این گونه قهرمانان دروغین را می‌سازند هر زمان که بخواهند به اسلام ضربه بزنند، و جنبشهای اسلامی را در کشوری از کشورهای مسلمانان سرکوب کنند، تا بجای اسلام طرفداری و جانبداری‌ای را به وجود بیاورند جدای از طرفداری و جانبداری از دین، و پرچمی را برافراشته کنند جدای از پرچم دین.

﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ. وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾.

می‌خواهند نور (آئین) خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند، ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

این نصّ قرآنی گویای حقیقتی است. در عین حال تصویری را ترسیم می‌کند که به گریه و شیون و تمسخر و استهزاء فرامی‌خواند! این حقیقت این است که آنان با زبانهایشان می‌گفتند:

﴿ هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

این جادوی آشکاری است.

و نیرنگ می‌زدند و توطئه مـی‌چیدند و مـی‌کوشیدند این دین جدید را از میان بردارند. این هم تصویر بدی از ایشان است. آنان می‌کوشند نور خدا را با فوت کردن با دهانهایشان خاموش کنند، آنان که از زمرهٔ ضعیفان و ناتوانانند!

﴿ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾.

ولی خدا نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

وعدهٔ خدا راست بوده است و راست درآمده است. خدا نور خود را در زندگانی پیغمبر ﷺ کـامل گـرداند. گروه اسلامی یک تصویر زندهٔ عملی از برنامهٔ برگزیدهٔ الهی را برپا و برجا داشتند، تـصویری کـه نشـانه‌های روشن و حدود و ثغور مشخّص خود را داشت. نسلهائی این تصویر را ترسیم کردند نه فقط در داخل کتابها و به شکل نوشته‌ها، بلکه به شکل حقیقتی در جـهان واقـع. یزدان سبحان نور خود را کامل کرد. چه برای مسلمانان دینشان را کامل گرداند، و نعمت خود را بر ایشان کامل نمود، و برایشان پسندید که اسلام آئینشان باشد، آئینی که دوستش می‌داشتند، و در راهش جهاد می‌کردند. تا بدانجا دوستش می‌داشتند که هـریک از آنـان دوست می‌داشت به آتش انداخته شود، ولی به کفر بـرنگردد. این بود که حقیقت دین هم در دلها و هم در زمین کامل گردید. همیشه این حقیقت زمان به زمـان بـرانگیخته می‌شود و برمی‌جهد، و می‌جنبد و تکـان مـی‌خورد و استوار و پایدار جلوه‌گر می‌آید، با وجود آن همه جنگ و جدال و نیرنگ و تبعید و تنبیه و تاخت و تاز شدیدی که بر اسلام و مسلمین می‌شود. زیرا نور خدا مـمکن نیست دهانها آن را خاموش گردانـند، و آتش و آهـن نمی‌توانند آن را نیهان و نابود نمایند، آتش و آهنی که در دستهای بندگان است! هرچند که طـاغیان و یـاغیان قلدر، و قهرمانان ساختهٔ صلیبیان و یهودیان گمان برند که آنان بدین هدفِ دور خواهند رسید و ایـن آرزوی بزرگ را خواهند دید!

قضا و قدر خدا بر این جاری است که این آئین را غالب و چیره سازد. این هم قطعی و حتمی است که می‌شود و روی می‌دهد:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾.

خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهـنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همهٔ آئینهای دیگر چیره گرداند، هـرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

گواهی خدا بر این آئین مبنی بر این که این آئین:

﴿ الْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ ﴾.

هدایت و رهنمود، و آئین راستین است.

گواهی واقعی است. سخن داورانه‌ای است که با وجود آن، هر سخنی زائد است، و جای سخن گفتنی بعد از آن نیست. اراده و خواست خدا کامل گردید و این دین بر همهٔ ادیان پیروز شد. به عنوان آئینی پیدا گردیده است، و هیچ آئین دیگری در حقیقت و سرشت خود در برابر آن نمی‌ایستد و تـاب ایسـتادگی نـدارد. بـرای مـثال آئینهای بت‌پرستی در ایـن جـولانگاه چیزی بشـمار نمی‌آیند. آئینهای اهل کتاب، این آئین واپسـین آئـین آنها است، و شکل نهائی و کامل و شامل آئین خدائی است. این آئین با این شکل نـهائی و والای خـود، تـا پایان جهان شایسته و بایسته و بسنده است.

این آئـینها تـحریف شـده‌انـد، و پـریشان و پـراکـنده گردیده‌اند. بر آنها افزوده شده است چیزی که جزو آنها نیست. از گوشه و کنار آنـها کـاسته شـده است و کـم گردیده است، و به حال و احوالی درآمده‌اند که به هیچ وجه شایستهٔ رهبری زندگی را ندارند. حتّی اگـر ایـن آئینها بدون تحریف و تغییر هم بـرجـای مـی‌ماندند و کاهش و آمیزشی در آنها صورت نمی‌گرفت، باز هـم شـایسته و بـایستهٔ رهـبری و رهـنمونی زنـدگی را نداشتند، چرا که آنها نسخهٔ پیشین و سابقی هستند کـه اصلاً همهٔ مطالب زندگی تازه را دربر نداشتند و جامع و کامل و شامل نبودند، چرا که آنها در تقدیر و تـدبیر الهی برای مدّت زمـان مـحدودی آمـده‌انـد و تـعیین

گردیده‌اند.

این پیاده شدن و تحقّق حاصل کردن وعدهٔ خدا از ناحیهٔ سرشتی این دین و حقیقت آن است. و امّا از ناحیهٔ واقعیّت زندگی، وعدهٔ خدا یک بار پیاده شده است و تحقّق پیدا کرده است. این آئین در قدرت و حقیقت و نظام حکومتی بر همهٔ دینها چیره شده است و غلبه پیدا کرده است، و بیشتر سرزمینهای آباد آن روز زمین، مدّت یک قرن از زمان، به زیر فرمان آئین اسلام درآمده‌اند و از آن فرمان برده‌اند. سپس به دنبال آن به وسط آسیا و آفریقا لشکرکشی مسالمت‌آمیز و سالمی داشته است. تا بدانجا که پنج برابر کسانی که در اوقات جنبشهای جهادی نخستین اسلام را پذیرفته‌اند مسلمان شده‌اند، با دعوت صرف به دائرهٔ اسلام درآمده‌اند و مسلمان گردیده‌اند . . . هنوز که هنوز است اسلام پیوسته گسترش می‌یابد بدون این که یک دولت هم داشته باشد، از آن زمان که صهیونیزم جهانی و صلیبی جهانی واپسین خلافت را در ترکیه با دستهای «قهرمانی» که او را ساخته بودند، از میان برداشتند! امّا با وجود همهٔ جنگها و نیرنگها و توطئه‌هائی که در اطراف و اکناف زمین بر ضدّ اسلام به راه افتاده است و به راه می‌افتد و به سویش نشانه رفته‌اند و نشانه می‌روند، و با وجود درهم شکستن جنبشهای اسلامی که در هر مملکتی از ممالک اسلامی برمی‌خیزند و به تلاش می‌ایستند، و با دستهای پلید «قهرمانان» دیگری از ساخته‌ها و ساختارهای صهیونیزم جهانی و صلیبی جهانی به طور یکسان، درهم شکسته می‌شوند، اسلام گسترش می‌یابد و به پیش می‌رود!

همیشه این دین نقشهائی در تاریخ بشریّت دارد و آنها را اداء و اجراء می‌کند، و با اجازهٔ خدا بر همهٔ ادیان چیره و پیروز می‌گردد، تا وعدهٔ خدا تحقّق یابد و پیاده گردد، وعده‌ای که تلاشها و کوششهای بندگان لاغر و ضعیف نمی‌تواند جلو آن بایستد و راه آن را سدّ کند، هر اندازه هم بندگان لاغر و ضعیف از قوّت و قدرت و کید و مکر برخوردار و در گمراهسازی سرآمد باشند!

این آیه‌ها مؤمنان مخاطب خود را بر حمل امانتی برمی‌انگیختند که خدا آنان را برای حمل آن انتخاب کرده بود و برگزیده بود، بعد از آن که یهودیان و مسیحیان آن امانت را مراعات ننموده بودند. این آیه‌ها به دلهای مؤمنان مخاطب خود اطمینان می‌داد، در آن حال و احوالی که قضا و قدر خدا را در چیره کردن و غالب نمودن دینی به مرحلهٔ اجراء درمی‌آورند که یزدان اراده فرموده است و خواسته است چیره و پیروز گردد، و آنان هم جز ابزار و آلت آن نبوده‌اند. هنوز که هنوز است این آیه‌ها برانگیزاننده و اطمینان‌دهندهٔ دلهای مسلمانان مؤمن به وعدهٔ خدا هستند، و پیوسته این آیه‌ها در نسلهای آینده همچون احساسات و افکاری را برمی‌انگیزند و به دلهایشان یقین و اطمینان می‌دهند تا وعدهٔ خدا بار دیگر در واقعیّت زندگی با اجازهٔ خدا تحقّق پیدا می‌کند و پیاده می‌شود.



در سایهٔ داستان عقیده، و در جایگاه بیان وعدهٔ خدا در استقرار بخشیدن و پیروز گرداندن این آئین واپسین، قرآن مجید مؤمنان را فریاد می‌دارد، مؤمنانی که مخاطبان اوّلیّهٔ این خطاب بوده‌اند، و مؤمنانی که بعد از آنان تا روز قیامت پای به جهان می‌گذارند، ایشان را فریاد می‌دارد که بیایند و تجارتی را انجام دهند که پرسودترین بازرگانی در دنیا و آخرت است، تجارت ایمان به خدا و جهاد در راه خدا:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلَیٰ تِجَارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجَاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ. ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ مَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ، ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. وَ أُخْرَیٰ تُحِبُّونَهَا: نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِیبٌ، وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک (دوزخ) رها سازد؟ (و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان

می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است. (اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید، و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدانِ ماندگار، واقع شده‌اند. پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. (گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکّه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهائی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

ساختار تعبیر و بیان، با فصل و وصل، و استفهام و جواب، و تقدیم و تأخیری که در آن است، ساختاری است که در آن قصد و هدف استقرار این نداء در دلها با همهٔ وسائل و اسبابِ تأثیرِ تعبیر و بیان، نمایان و پدیدار است:

این سخن با ندا کردن و صدا زدن به نام ایمان می‌آغازد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا . . . ﴾.

ای مؤمنان! ...

به دنبال آن پرسش الهام‌بخشی می‌آید. چه یزدان سبحان است که از ایشان می‌پرسد و آنان را مشتاق پاسخ می‌سازد:

﴿ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ؟ ﴾.

آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک (دوزخ) رها سازد؟

کیست که مشتاق نشود که خدا او را بدین تجارت رهنمود فرماید؟ در اینجا این آیه به پایان می‌آید، و دو جمله برای تشویقِ انتظار پاسخ مورد نظر، از یکدیگر جدا می‌افتند. سپس پاسخ درمی‌رسد، پاسخی که دلها و گوشها چشم به راه آن بوده‌اند:

﴿ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ ﴾.

(و آن این است که) به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید.

آنان به خدا و پیغمبرش ایمان دارند، و لذا دلهایشان هنگام شنیدن نصف پاسخ چیزی که در ایشان حاصل و موجود است، رخشان و پرتوافشان می‌گردد!

﴿ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ﴾.

و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید.

این موضوع اصلی و بنیادینی است که این سوره بدان می‌پردازد. بدین شیوه می‌آید، و این گونه تکرار می‌شود، و با این روند و روال بیان می‌گردد. یزدان سبحان می‌دانسته است که نفس بشری به همچون تکراری، و به همچون دگرگونی و تنوّعی، و به همچون الهامهائی و پیامهائی، نیاز دارد، تا بدین تکلیف سخت و وظیفهٔ دشوار برخیزد، تکلیف و وظیفه‌ای که ضروری است، و برای برقرار نمودن و استوار داشتن این برنامه، و برای پاسداری از آن در زمین، گزیری و گریزی از آن نیست . . . آن گاه بر عرضهٔ این تجارت پیرو می‌زند، تجارتی که با تحسین و تزیین و آراستن و پیراستن آن، ایشان را بدان راهنمائی کرده است:

﴿ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.

آگاهی از حقیقت، شخص دانا را بدان خیر و خوبی مؤکّد سوق می‌دهد و می‌کشاند ... آن گاه این خیر و خوبی را در آیهٔ بعدی مستقلّی، شرح و بسط می‌دهد. زیرا شرح و بسط مفصّل، به دنبال سخن مجمل و مختصر، دل را مشتاق آن می‌سازد، و آن را در حسّ و شعور استقرار می‌بخشد و جایگزین می‌کند:

﴿ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ﴾.

(اگر این تجارت را انجام دهید، خدا) گناهانتان را می‌بخشاید.

این، خودش بس است! چه کسی است آن که خدا تضمین کند گناه او را ببخشد، افزون بر این چیز دیگری را چشم بدارد؟! یا چه کسی است که خدا تضمین کند گناه او را ببخشد، او دارائی خود را در راه فراچنگ آوردن آن صرف نکند، و چیزی را دریغ بدارد و در

پیش خود باقی بگذارد؟! به هر حال لطف و فضل خدا بسیار است و حدود و ثغور ندارد:

﴿ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّاتِ عَدْنٍ ﴾.

و شما را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن جویبارها روان است و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغهای بهشت جاویدانِ ماندگار، واقع شده‌اند.

این تجارت، پرسودترین تجارت است، این که مؤمن در زندگی کوتاه خود جهاد بکند ـ حتّی وقتی هم همهٔ این زندگی را از دست بدهد ـ سپس عوض آن، چنین باغهائی و چنین خانه‌هائی را در بهشت پرنعمتِ ماندگار بدو بدهند . . . واقعاً:

﴿ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

پیروزی و رستگاری بزرگ همین است.

انگار حساب و کتاب تجارت پرسود در اینجا به پایان می‌آید. این سودِ فراوان و شگفتی و شگرفی است که مؤمن دنیا را بدهد و آخرت را بستاند. چه کسی که درهمی را در تجارت خرج کند و ده درهم را با آن به دست آورد، موجب رشک همهٔ کسانی خواهد شد که در بازارند. پس حال کسی چگونه خواهد بود که در روزگاران اندک و قابل شمارش این زمین به تجارت بپردازد، و کالاها و خوشیهای محدود و معیّن آن را در این زندگی بدهد و با آن بازرگانی کند، و در برابرش جاودانگی و سرمدی‌ای را به دست آورد که جز خدا کسی از چگونگی و اندازهٔ آن اطّلاع ندارد، و به کالاها و خوشیهائی برسد که نه قطع می‌گردد و نه قدغن می‌شود؟

بیعت با همچون معامله‌ای میان پیغمبر خدا ﷺ و میان عبدالله پسر رواحه رضی الله عنه در شب عقبه به پایان آمد. عبدالله پسر رواحه به پیغمبر خدا ﷺ گفت: «برای خدای خود و نفس خویش آنچه را می‌خواهی بخواه و شرط نما. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَشْتَرِطُ لِرَبِّي أَنْ تَعْبُدُوهُ وَ لاتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَ أَشْتَرِطُ لِنَفْسِي أَنْ تَمْنَعُونِي مِمّا تَمْنَعُونَ مِنْهُ أَنْفُسَكُمْ وَ أَمْوالَكُم»

«آنچه را که برای خدای خود شرط می‌نمایم و می‌خواهم این است که خدا را بپرستید و چیزی را انباز او مگردانید. و آنچه را که برای خود شرط کرده و می‌طلبم این که از آنچه خودتان و اموالتان را از آن محفوظ می‌نمائید و به دور می‌دارید، مرا نیز از آن حفظ و نگهداری کنید».

عبدالله پسر رواحه گفت: اگر چنین کنیم، پاداش ما چه خواهد بود؟ پیغمبر ﷺ فرمود:

(الْجَنَّةُ). بهشت.

گفتند: معاملهٔ پرسودی است و آن را می‌پذیریم و به انجام آن مبادرت می‌ورزیم و آن را به هم نمی‌زنیم و پشیمان هم نخواهیم شد.

و امّا فضل و لطف خدا گسترده و فراوان است. خدا می‌داند که دلهای انسانها آویزهٔ چیز نزدیک موجود در این کرهٔ زمین است. این است که یزدان بدین خواست انسانها پاسخ مثبت می‌دهد، و بدانان مژدهٔ چیزی را می‌دهد که در علم نهان و پنهان خود مقدّر و مقرّر فرموده است. و آن چیره و پیروز گرداندن این دین در زمین، و پیاده کردن و تحقّق بخشیدن برنامهٔ خود و پاسداری خود از زندگی در میان آن نسل است:

﴿ وَ أُخْرىٰ تُحِبُّونَها: نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

(گذشته از این نعمتها) نعمت دیگری دارید که پیروزی خدادادی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکّه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده (به چیزهائی که قابل توصیف و بیان نیست، و فراتر از آن است که با الفبای انسانها به انسانها شناساند).

در اینجا معامله به اوج سودی می‌رسد که جز خدا کسی حاضر به پرداخت آن نیست. خدائی این سود را عطاء می‌کند که گنجهایش تمام شدنی نیست و به پایان نمی‌آید. خدائی است که کسی نمی‌تواند جلو رحمت او را بگیرد. این رحمت مغفرت و باغهای بهشت و

خانه‌های خوش و پاک آنجا و بهشت پرنعمت جاودانهٔ خدا در آخرت است. بالاتر از این و افزون‌تر بر این . . . بلی بالاتر از این و افزون‌تر بر این بیعت سودمند و معاملهٔ سودآور، پیروزی و فتح نزدیک است . . . چه کسی است که خدا او را بدین تجارت رهنمون و رهنمود فرماید، آن‌گاه او از آن تجارت عقب‌نشینی کند و دست بردارد یاکناره‌گیری و دوری کند؟!

در اینجا در برابر این تشویق و ترغیب و شیفته و شیدا کردن، اندیشه‌ای به دل می‌گذرد . . . مؤمنی که حقیقت جهان‌بینی ایمانی را در بارهٔ جهان هستی و زندگی درک و فهم می‌کند، و با دل در این جهان‌بینی بسر می‌برد، و از کرانه‌ها و فاصله‌های این جهان‌بینی آگاه است، آن گاه به زندگیِ بدون ایمان می‌نگرد، و آن را در محدودهٔ تنگ کوچکش برانداز می‌کند، و آن را در سطحهای فرودین خوار، و با تلاشها و کوششهای پوچ و ناچیز می‌بیند . . . همچون دلی نمی‌تواند یک لحظه هم بدون آن چنان ایمانی زندگی کند، و یک لحظه هم در کار جهاد شکّ و تردید به خود راه نمی‌دهد و برای پیاده کردن آن جهان‌بینی بزرگ و فراخ و والا در جهان واقعیّت، به جهاد می‌پردازد تا در جهان واقعیّت زندگی کند، و مردمان پیرامون خود را نیز ببیند که در آن زندگی می‌کنند . . . همچون کسی در برابر این جهاد خود، پاداشی بیرون از جهاد نمی‌خواهد. چه خود جهاد پاداش است. این جهاد، و آنچه جهاد از خشنودی و آسایش به دل می‌ریزد و می‌دهد، پاداش مجاهد است ... دیگر چنین مجاهدی نمی‌تواند در جهانِ فاقد ایمان زندگی کند. نمی‌تواند بدون جهاد بنشیند، جهادی که جهانی را به وجود می‌آورد که ایمان بر آن حکومت می‌کند. او یکپارچه به جهاد پرت می‌گردد، و به جهاد می‌نشیند، سرنوشت او در جهاد هرچه می‌خواهد بشود، باک نیست . . .

امّا یزدان سبحان می‌داند که نفس انسان ضعیف می‌گردد، و جهش و پرش سقوط می‌کند، و جدّ و جهد کاسته و خسته می‌شود، و عشق به سلامت گاهی همهٔ آن احساسات پاک و والا را پائین می‌آورد، و آنها را به سوی خشنود شدن به واقعیّت دنیای پست و فرودین می‌کشاند . . .

بدین خاطر قرآن با همچون نفسی آن چنان جهادی را می‌آغازد، و با آن چاره‌جوئی به چاره‌سازیش می‌پردازد، و با آن گونه فریادهای مکرّر و متنوّع، در مناسبتهای گوناگون، با الهامها و انگیزه‌ها فریادش می‌دارد و ندایش می‌زند، و نفس آدمی را تنها به ایمان وانمی‌گذارد، و فقط به یک صدا و ندا زدنش به نام این ایمان بسنده نمی‌کند.

هان! این قرآن است که این سوره را باصدا و ندای تازه‌ای پایان می‌دهد. صدا و ندائی که قالب جدیدی، و تشویق جدیدی، و الهام و پیام جدیدی دارد و می‌فرماید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللهِ، كَمَا قَالَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللهِ؟ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ. فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ. فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید، همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریّون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریّون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود. سپس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند.

حواریّون شاگردان مسیح عليه‌السلام بودند. گفته‌اند: حواریّون همان دوازده نفری هستند که بدو پناه می‌آوردند، و برای یاد گرفتن و دانش‌اندوزی کردن از او، گوشه گیری می‌کردند و از دیگران می‌بریدند. آنان بعد از وفاتش به نشر تعالیم او و محافظت از وصایا و سفارشهایش پرداختند.

این آیه در اینجا موقعیّت را به تصویر می‌کشد. هدفش تنها به تصویر کشیدن موقعیّت آنان است، نه شرح و بسط داستانی از زندگانیشان. ما نیز با این آیه به پیش می‌رویم و در زیر سایه‌های مراد و مقصود آن به سوی

هدف بیانش در این جایگاه سوره، گام برمی‌داریم:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا أَنْصَارَ اللهِ ﴾.

ای مؤمنان! یاران (دین) خدا باشید.

یاران خدا باشید در این موقعیّت ارزشمند و والائی که خدا شما را در آن به سوی خود می‌برد. آیا مکانی هست که والاتر از مکانی باشد که خدا بنده را در آنجا یار و یاور پروردگار بخواند؟! این صفت، ارج و ارزشی را بیان می‌دارد و در خود دارد که بزرگ‌تر از بهشت و نعمتهای آن است . . . یاران و یاوران خدا باشید، همان گونه که:

﴿کَمَا قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَی اللهِ؟ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ ﴾.

همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریّون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریّون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود.

بدین امر برخاستند و بدین بزرگی و بزرگواری رسیدند. عیسی آمد تا به پیغمبر جدید و دین واپسین مژده دهد . . . بسی سزاوار پیروان محمّد ﷺ است که بدین کارِ همیشگی برخیزند، همان گونه که حواریّون بدین کارِ موقّت برخاستند! این پسودهٔ روشنی در بیان این گفتگو در همچون روندی است.

سرانجام چه شد؟

﴿ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِیلَ وَ کَفَرَتْ طَائِفَةٌ، فَأَیَّدْنَا الَّذِینَ آمَنُوا عَلَی عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِینَ ﴾.

سپس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند، و گروهی کافر گشتند. ما کسانی را که ایمان را پذیرفتند، علیه دشمنانشان مدد کردیم، و آنان پیروز شدند.

تفسیر این نصّ را می‌توان متوجّه یکی از دو معنی کرد: یا کسانی که ایمان آورده‌اند به رسالت عیسی علیه‌السلام مسیحیان هستند، چه کسانی که بر شاهراه توحید مانده‌اند، و چه کسانی که خرافه‌ها به عقیدهٔ ایشان داخل گردیده است و منحرف شده‌اند. خداوند مسیحیان را بر یهودیانی پیروز فرموده است که اصلاً به عیسی ایمان نیاورده‌اند، همان گونه که در تاریخ مذکور است. و یا این که کسانی که ایمان آورده‌اند همان کسانیند که بر توحید مانده‌اند و بر یگانه‌پرستی پافشاری کرده‌اند، و با مسیحیانی رزمیده‌اند و جنگیده‌اند که عیسی را خدا دانسته‌اند و به سه خدا معتقد گردیده‌اند، و سائر مذاهب دیگری که از توحید و یگانه‌پرستی منحرف شده‌اند. معنی این که آنان پیروز و چیره شده‌اند، یعنی با حجّت و برهان برتری پیدا کرده‌اند و موفّق گردیده‌اند. یا این که یگانه‌پرستی و توحیدی که آنان بر آن هستند همان چیزی است که خدا با آن این دین واپسین را پیروز و چیره کرده است، و واپسین چرخش و گردش را در زمین نصیب آن نموده است و برتریش بخشیده است، همان گونه که در تاریخ آمده است. این معنی اخیر، نزدیک‌تر و برتر در این روند به نظر می‌آید.

درس عبرتی که از این اشاره و از این نداء می‌توان آموخت، درس عبرتی که بدان اشاره کردیم. و آن جنبش و خیزش همّت مؤمنان در پرتو دین واپسین است، مؤمنانی که امینان برنامهٔ خدا در زمین و پاسداران آن هستند، و وارثان عقیده و رسالت الهی می‌باشند، آن کسانی که برای این کار مهمّ بزرگ برگزیده شده‌اند و انتخاب گردیده‌اند، جنبش و خیزش همّت ایشان برای کمک و یاری کردن خدا و آئین او ...

﴿کَمَا قَالَ عِیسَی بْنُ مَرْیَمَ لِلْحَوَارِیِّینَ: مَنْ أَنْصَارِي إِلَی اللهِ؟ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ: نَحْنُ أَنْصَارُ اللهِ ﴾.

همان گونه که عیسی پسر مریم به حواریّون گفت: چه کسانی یاران من برای (یاوری دین) خدا خواهند بود؟ حواریّون گفتند: ما جملگی یاران (دین) خدا خواهیم بود.

پیروزی، عاقبت نصیب یاران مؤمن خدا خواهد شد.

این، چرخش و گردش واپسین در این سوره است، و آخرین پسوده در روند این سخن است. این پسوده دارای رنگی و دارای مزه‌ای است که با فضای این سوره و روند آن مناسبت دارند. رنگ آن تازه به تازه می‌شود، و مزهٔ آن تنوّع دارد و گونه به گونه می‌گردد.

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ جمعه مدنی و یازده آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦﴾ وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾ فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠﴾ وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١﴾

این سوره بعد از سورهٔ صف پیشین نازل گردیده است، و به همان موضوعی می‌پردازد که سورهٔ صف بدان پرداخته است، ولی از زاویهٔ دیگری، و با شیوهٔ دیگری، و با انگیزه‌های تازه‌ای.

این سوره می‌خواهد به دلهای گروه مسلمانان در مدینه بیندازد و در دلهایشان مستقرّ سازد که آنان آخرین برگزیدگان برای حمل امانت عقیدهٔ ایمانی هستند. این هم فضل و لطف خدا در حقّ آنان است. بدیشان هم تفهیم می‌کند که مبعوث شدن آخرین پیغمبر در میان امّیها و بیسوادان - یعنی عربها - فضل و لطف بزرگی است و سزاوار توجّه و تشکّر و شکر و سپاس است، و تکالیف و وظائفی را می‌طلبد که باید مجموعه‌ای که فرمان پیغمبر ﷺ را پذیرفته‌اند، و امانت الهی را بر عهده گرفته‌اند، بدانها برخیزند و در راه انجام آنها بکوشند. این تکالیف و وظائف در طول زمان، موجود و متّصل است، و قطع نمی‌گردد و نمی‌گسلد. یزدان سبحان مقدّر و مقرّر فرموده است که این دانه بروید و سبز گردد و بلند شود و بالا رود. بعد از آن که بنی‌اسرائیل از حمل این امانت شانه خالی کردند و سرباز زدند، و پیوندشان با امانت آسمان گسیخت، و تورات را برداشتند بسان الاغی که کتابهائی را برمی‌دارد، و هیچ وظیفه و تکلیفی در درک و فهم آن کتابها، و هیچ شرکتی و مشارکتی در کار آنها ندارد!

این حقیقت اصلی است، حقیقتی که این سوره می‌خواهد آن را در دلهای مسلمانان، جایگزین و مستقرّ بدارد، مخصوصاً مسلمانانی که آن روز در مدینه بودند، همان کسانی که خدا پیاده کردن و تحقّق بخشیدن برنامهٔ اسلامی به شکل عملی و در واقعیّت زندگی را بدیشان واگذار فرموده بود. و سائر مسلمانانی که بعد از آنان می‌آیند و پای به جهان می‌گذارند، همان کسانی که این سوره بدانان اشاره کرده است، و در زنجیرهٔ دراز زمان ایشان را قرار داده است و به حساب آورده است.

در همان وقت این سوره به چاره‌جوئی و چاره‌سازی برخی از حالتهائی می‌پردازد که گریبانگیر آن گروه

پیشین شده است، در اثنای کار ساخت و ساز روانی که کار دشوار و طولانی و دقیقی است. این سوره در صدد بود آن گروه برگزیده را از جاذبه‌ها و کششهای بازدارندۀ حرص و آز، و رغبتها و علاقه‌های زودگذر نفع و سود، و ترکه‌های محیط و عرف و عادت، و به ویژه از عشق به دارائی و اموال و اسباب و وسائلی که آنان را از امانت بزرگ الهی غافل می‌کرد، و از آمادگیهائی که درون نسبت بدانها به طور طبیعی دارد، نجات دهد و خلاص کند. این سوره به واقعۀ معیّنی اشاره می‌کند. و آن این که پیغمبر خدا ﷺ برای مسلمانان مشغول خطبۀ جمعه بود. کاروانی از کاروانهای تجاری و بازرگانی ایشان برگشت. همین که کاروان آمد و حضور خود را اعلان کرد، گوش فرادهندگان خطبۀ جمعه پراکنده شدند و به سوی تجارت و بازرگانی، و لهو و لعبی رفتند که بنا به رسم و عادت جاهلیّت به همراه داشت. از قبیل: دف‌زدنها، و آواز خواندن ساربانها، و هلهله‌ها و عربده‌ها . . . پیغمبر خدا ﷺ را ایستاده رها کردند. تنها دوازده نفر از ثابت‌قدمان و فرزانگان نرفتند، از جمله ابوبکر و عمر، ماندند و گوش فرادادند! همان‌گونه که روایتها بیان می‌دارند، روایتهائی که در بیان شمارۀ اشخاص باقیمانده چه‌بسا دقیق نباشند، ولی حادثه‌ای را که بیان داشته‌اند روی داده است و راست و درست است. این که تعدادی از حاضران چنین حرکتی از ایشان سر زده است، و می‌طلبیده است که در قرآن مجید بیدارباش و هوشیار باشی بدان بشود و اشاره‌ای بدان برود.

این حادثه همچنین پرده از اندازۀ تلاش و کوشش و جدّ و جهدی برمی‌دارد که برای تربیت این گروه پیشین و نخستین مبذول گردیده است تا بدانجا رسیده‌اند که رسیده‌اند، و نمونۀ منحصر به فرد و الگوی سرآمدی در تاریخ اسلام و در تاریخ بشریّت به طور کلّی گردیده‌اند. این حادثه به ما الهام می‌کند و پیام می‌دهد که باید بر سختیها و دشواریهای ساختن انسانها در میان هر نسلی از نسلها صبر و شکیبائی کرد، تا بتوان گروه مسلمانی را ساخت که به حمل امانت این عقیده برخیزند، و بکوشند و تلاش بکنند این عقیده را در جهان واقعیّت تحقّق بخشند همان گونه که گروه نخستین مسلمانان این عقیده را در جهان واقعیّت تحقّق بخشیدند.

در این سوره مباهلۀ با یهودیان وجود دارد. بدین شکل که آنان دعا و درخواست کنند که باطلگرایان و نادرستانِ گروهی از دو گروه بمیرند و نابود گردند. این هم مردود و نامقبول بودن ادّعای آنان را می‌رساند، در این که می‌گفتند: آنان دوستان و عزیزان خدایند و هیچ کس دیگری! و آنان ملّت برگزیدۀ خدایند و بس! و پیغمبری در میان غیر ایشان برانگیخته نمی‌شود و مبعوث نمی‌گردد! همان گونه که ادّعاء می‌کردند. قرآن قاطعانه می‌گوید یهودیان این مباهله را نپذیرفتند، مباهله‌ای که بدان دعوت می‌گردیدند و فراخوانده می‌شدند. ایشان از این مباهله سرباز زدند چون می‌دانستند ادّعای آنان پوچ و نادرست است. این سوره بر این امر پیرو می‌زند، بدین مضمون که مرگی که از آن می‌گریزند حقیقت دارد و فرامی‌رسد، و مرگ گریبانگیرشان می‌شود هرچند بگریزند و راه فرار در پیش بگیرند، و آنان را به سوی خداوند آگاه از جهان نادیدنی و دیدنی برمی‌گردانند، و او ایشان را مطّلع از کارهائی می‌کند که آنان می‌کرده‌اند . . . این هم حقیقتی است و این بیان تنها به یهودیان اختصاص ندارد. بلکه قرآن همچون سخنی را می‌گوید و آن را وامی‌گذارد تا در دلها و درونهای جملگی مؤمنان نیز تأثیر خود را ببخشد و بگذارد. این حقیقت لازم است در دلها و درونهای حاملان امانت خدا در زمین استقرار پذیرد، تا به وظائف و تکالیف این امانت برخیزند، در حالی که راه را بلد باشند و مسیرشان را بشناسند!

این، جهت و رویکرد این سوره است. چنین جهت و رویکردی به جهت و رویکرد سورۀ صف پیش از خود نزدیک است، با وجود این که هریک از این دو سوره در ناحیه‌ای که در پیش می‌گیرند جدای از یکدیگرند، و

در شیوه‌ای که دارند و دلها را با آن فراچنگ می‌آرند متفاوت هستند، و در سایه‌روشنهائی که دارند و این سوره و آن سوره آنها را در جهت یگانه و رویکرد یگانهٔ همگانی می‌اندازند، جدایند و با یکدیگر فاصله دارند. حال بنگریم شیوهٔ قرآنی این جهت و این رویکرد را چگونه در پیش می‌گیرد و می‌سپرد.



﴿ يُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین ست، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است، خدائی که مالک و حاکم (کلّ جهان) است. از هر نقص و عیبی مبرّا و منزّه است، و چیرهٔ کاربجا است.

این سرآغاز، حقیقت تسبیح و تقدیس مستمرّ و دائمی همهٔ چیزهای هستی برای خدا را مقرّر می‌دارد، و خدا را با صفاتی توصیف و موصوف می‌کند که پیوند لطیف و ظریفی با موضوع این سوره دارند. سوره‌ای که نام آن «جمعه» است، و در آن درسی از نماز جمعه آموزش داده می‌شود. یادآوری می‌گردد که باید در وقت نماز جمعه به ذکر و یاد خدا پرداخت، و لهو و لعب و تجارت و بازرگانی را رها کرد، و چیزی را جست که در پیشگاه خدا است، و آن چیز بهتر از لهو و لعب و تجارت و بازرگانی است. بدین خاطر این سوره به مناسبت تجارت و بازرگانی‌ای که به سویش شتاب می‌گیرند و می‌روند به امید به دست آوردن چیزی، «مَلِک» یعنی مالک و حاکم را ذکر می‌کند . . . آن کسی که مالک و دارندهٔ همه چیز است. و به مناسب لهو و لعبی که به سوی آن می‌روند و از یاد خدا غافل می‌شوند. «قدّوس» یعنی پاک و منزّه را ذکر می‌کند، آن که تسبیح و تقدیس می‌گردد، و پاک و منزّه و بی‌عیب و نقص داشته می‌شود، و با تقدیس و تنزیه، هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است بدو رو می‌کند. و به مناسبت مباهله‌ای که یهودیان بدان فراخوانده می‌شوند، و مرگی که قطعاً گریبانگیر همهٔ مردمان می‌گردد، و همگان به سوی یزدان برگردانده می‌شوند، و حساب و کتاب به میان می‌آید، «عزیز» یعنی چیره و شکوهمند، ذکر می‌شود. به مناسبت انتخاب امّیها و بیسوادان برای ارسال پیغمبری در میان ایشان، پیغمبری که بر آنان آیات خدا را تلاوت و قرائت می‌کند، و بدیشان کتاب و شریعت می‌آموزد، «حکیم» یعنی کاربجا ذکر می‌شود ... همهٔ اینها مناسباتی است که دارای روزنهٔ لطیف و پیوند دقیق هستند.



آن گاه به موضوع اصلی سوره می‌پردازد:

﴿ هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيٰاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ، وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ، وَ إِنْ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ. وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است. تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

گویند عربها را امّیّین نامیده‌اند چون آنان نمی‌خواندند و نمی‌نوشتند، بیشتر ایشان و اغلب آنان. از پیغمبر ﷺ روایت شده است که فرموده است: ماه این چنین و آن چنان و آن گونه بود . . . با انگشتانش اشاره فرمود، و گفت:

(إِنّٰا نَحْنُ أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لاٰ نَحْسُبُ وَ لاٰ نَكْتُبُ).[1]

ما یک ملّت امّی و بیسواد هستیم. نه حساب، و نه نوشتن می‌دانیم.

گفته‌اند: به کسی که نوشتن نمی‌داند امّی گفته شده است چون به حال تولّدش از «امّ» یعنی مادر نسبت داده شده است. زیرا نوشتن را با استفاده کردن و آموزش دیدن

۱- امام جصّاص مؤلّف احکام القرآن این روایت را بدون سند ذکر کرده است.

می‌توان آموخت.
چه بسا عربها را امّیّین نامیده‌اند بدان خاطر که یهودیان ملّتهای دیگر و جدای از خود را به زبان عبری «جوییم» یعنی اُمَمیها می‌نامند، که اسم منسوب به اُمَم است. آخر یهودیان خود را ملّت برگزیدهٔ خدا می‌دانند، و جز خود را اُمَم، یعنی ملّتهای دیگر می‌گویند. در زبان عربی هم مفرد را نسبت می‌دهند که «امّة» است و جمع آن امّیّون و امّیّین می‌شود. چه بسا این سخن نسبت به موضوع این سوره، به صحّت نزدیک‌تر باشد.
یهودیان در انتظار بعثت پیغمبر واپسین از میان خود بودند. انتظار داشتند او بیاید و گردشان آورد و از پراکندگی نجاتشان دهد، و بعد از شکست پیروزشان گرداند، و بعد از خواری عزّتشان بخشد. آنان می‌گفتند با آمدن پیغمبر خاتم بر عربها پیروز می‌شوند و در سایهٔ او فتح و ظفر را به دست می‌آورند.
ولی حکمت خدا مقتضی این بود که این پیغمبر از میان عربها مبعوث گردد، و از میان امّیّینِ غیر یهود باشد. خدا می‌دانسته است که یهودیان شایستگیهای رهبری تازه و کامل بشریّت را از دست داده‌اند ـ همان که در بند بعدی این سوره می‌آید ـ و یهودیان منحرف و گمراه گردیده‌اند، همان‌گونه که در سورهٔ صف آمده است. دیگر آنان شایان حمل امانت الهی را ندارند، هرچند در تاریخ دور و درازشان این امانت بدیشان واگذار بوده است!
دعای ابراهیم علیه‌السلام دوست خدای مهربان، در میان است، آن دعائی که او و اسماعیل علیه‌السلام در سایهٔ کعبه آن را سر داده‌اند:
﴿ وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْراهِیمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسْماعِیلُ ... رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ، رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَ أَرِنا مَناسِکَنا وَ تُبْ عَلَیْنا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ. رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیاتِکَ، وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ. إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

و (به یاد آورید) آن گاه را که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ (کعبه) را بالا می‌بردند (و در اثنای آن دست دعا به سوی خدا برداشته و می‌گفتند:) ای پروردگار ما! (این عمل را) از ما بپذیر، بی‌گمان تو شنوا و دانا (به گفتار و نیّات ما) هستی. ای پروردگار ما! چنان کن که ما دو نفر مخلص و منقاد (فرمان) تو باشیم، و از فرزندان ما ملّت و جماعتی پدید آور که تسلیم (فرمان) تو باشند، و طرز عبادات خویش را (در کعبه و اطراف آن) به ما نشان بده و (اگر نسیان و لغزشی از ما سرزد) بر ما ببخشای (و در توبه را بر رویمان بازگذار)، بی‌گمان تو بس توبه‌پذیر و مهربانی. ای پروردگار ما! در میان آنان (که از دودمان ما و منقاد فرمان تویند) پیغمبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر ایشان فروخواند و کتاب (قرآن) و حکمت (اسرار شریعت و مقاصد آن) را بدیشان بیاموزد و آنان را (از شرک و اخلاق ناپسند) پاکیزه نماید، بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی (و برهر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است). (بقره/۱۲۷-۱۲۹)

این دعا در پس پردهٔ غیب، و در فراسوی قرنها، در پیشگاه خدا محفوظ می‌ماند و ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود، تا موعد آن که در علم خدا مقدّر و مقرّر است فرامی‌رسد، و برابر حکمت خدا روی می‌دهد، و در وقت مناسب در قضا و قدرش و هماهنگ با قضا و قدرش محقّق می‌گردد و سر می‌رسد و پیاده می‌شود. تا نقش خود را در جهان هستی برحسب تدبیر و تقدیر الهی ایفاء و اجراء کند، تدبیر و تقدیری که چیزی از موعد مقرّر آن جلو نمی‌افتد، و چیزی از موعد مقرّر آن عقب نمی‌افتد.
این دعا ـ برابر قضا و قدر و تدبیر و تقدیر یزدان ـ پیاده شد و محقّق گردید، با مفهوم همان نصّی که این سوره در اینجا آن را تکرار می‌کند، و واژگانِ ابراهیم را ذکر و نقل می‌نماید:
﴿ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ

يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ﴾.

از میان ایشان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند، و کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را بدیشان بیاموزد.

همان گونه که ابراهیم گفته بود و خواسته بود! حتّی همان صفتِ خدا که در دعای ابراهیم بوده است، آنجا که گفته است:

﴿ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

بی‌گمان تو عزیزی و حکیمی (و بر هر چیزی توانا و پیروزی، و هر کاری را که می‌کنی بنا بر مصلحتی و برابر حکمتی است). (بقره/۱۲۹)

در اینجا پیروی می‌شود بر تذکّر لطف و فضل خدا:

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

و او چیرۀ کاربجا است.

از پیغمبر خدا ﷺ در بارۀ خودش پرسیده شد. فرمود:

«دَعْوَةُ أَبِي إِبْراهِيمَ. وَ بُشْرىٰ عِيسىٰ. وَ رَأَتْ أُمّي حِينَ حَمَلَتْ بي كَأَنَّهُ خَرَجَ مِنْها نُورٌ أَضاءَتْ لَهُ قُصُورُ بُصْرىٰ مِنْ أَرْضِ الشّامِ».[۱]

«من حاصل دعای پدرم ابراهیم، و مورد مژدۀ عیسی هستم. مادرم وقتی که به من حامله بود در خواب دید که نوری از بدن او خارج شد، و کاخهای شهر بصری در سرزمین شام در پرتو آن، روشن گردید».

﴿ هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفي ضَلالٍ مُبينٍ ﴾.

خدا کسی است که از میان بیسوادان پیغمبری را برانگیخته است و به سویشان گسیل داشته است، تا آیات خدا را برای ایشان بخواند، و آنان را پاک بگرداند. او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد. آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

فضل خدا پیدا و هویدا است در این که یزدان سبحان امّیان را برگزیده است تا آنان را دارای کتاب روشن و روشنگر قرآن بسازد، و پیغمبری را از خودشان به میانشان روانه نماید، و با گزینش او از ایشان به مقام و منزلت بالا و والائی برسند، و این پیغمبر آنان را از امّی بودن و بیسواد بودن یا از اُمَمی بودن و ملّتهای دیگر بودن، با تلاوت و قرائت آیات خدا برایشان، و با تغییر دادن آنچه در آنند و بدان گرفتارند، و با ممتاز گرداندنشان بر جهانیان، بیرون بیاورد . . .

﴿ وَ يُزَكّيهِمْ ﴾. آنان را از معاصی و اخلاق نکوهیده پاک می‌دارد.

این پاکسازی واقعاً پاکسازی است. پاکسازی با آن چیزی که پیغمبر ﷺ ایشان را با آن تربیت می‌کرد. پاکسازی دل و درون، رفتار و کردار، زندگی زناشوئی، و زندگی اجتماعی است. پاکسازی‌ای است که دلها و درونها در پرتو آن از عقائد شرک اوج می‌گیرند و به عقیدۀ توحید و یگانه‌پرستی می‌گرایند، و از جهان‌بینیهای باطل و اندیشه‌های پوچ به در می‌آیند و به اعتقاد صحیح و درست درمی‌آیند، و از افسانه‌های مبهم و گنگ نجات پیدا می‌کنند و به یقین واضح می‌رسند، و از کثافت هرج و مرج اخلاقی می‌رهند و به پاکی خلق و خوی ایمانی اوج می‌گیرند، و از زشت و پلشتی ربا و حرام دوری می‌گزینند و به پاکی کسب و کار حلال دست می‌یازند . . . این تزکیه، تزکیۀ فراگیری است که فرد و گروه، و زندگی جهان نهان درون، و زندگی پیدای واقعیّت بیرون را دربر می‌گیرد. تزکیه‌ای است که انسان را و اندیشه‌های انسان را از همۀ زندگی، و از خود انسان، و از پیدایش انسان، بالاتر می‌گرداند و فراتر می‌برد، و او را به افقهای نور می‌رساند، افقهائی که در آنجاها با پروردگارش تماس می‌گیرد و ارتباط پیدا می‌کند، و با جهان بالا و والای فرشتگان همساز و همراه می‌گردد و بده و بستان خواهد

۱- از روایت ابن اسحاق است . . . ثور از زید، و او از خالد پسر معدان، و او از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ برایم روایت کرده‌اند. ابن کثیر گفته است: این اسناد خوبی است، و از راه‌های دیگری شواهدی دارد.

داشت، و در افکار و احساسات و رفتار و کردار خود، حساب آن جهان بالا و والای فرشتگان بزرگوار را در مدّ نظر می‌دارد.[۱]

﴿ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتٰابَ وَ الْحِكْمَةَ ﴾.

او بدیشان کتاب (قرآن) و شریعت (یزدان) را می‌آموزد.

او بدیشان کتاب را می‌آموزد و آنان اهل کتاب می‌گردند. بدیشان حکمت و فرزانگی را می‌آموزد، درنتیجه حقائق امور را درک و فهم می‌کنند، و خوب می‌توانند کارها را بسنجند و ارزیابی بکنند، و جانهایشان حکم درست و کار درست را الهام می‌کند و پیام می‌دهد، و این خودش خیر و خوبی فراوان بشمار است.

﴿ وَ إِنْ كٰانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند.

در گمراهی جاهلیّتی بودند که جعفر پسر ابوطالب برای نجاشی حبشه توصیف کرد، بدان گاه که قریش عمرو پسر عاص و عبدالله پسر ابو ربیعه را به پیش نجاشی فرستادند تا اندیشهٔ او را در حقّ مهاجرین مسلمان بد کنند، و موقعیّت ایشان را در نزدش تباه نمایند، و درنتیجه آنان را از مهمانداری و همجواری خود محروم سازد و بیرونشان گرداند . . . جعفر اظهار داشت:

«ای شاه! ما قوم نادانی و اهل جاهلیّت بودیم. بتها را می‌پرستیدیم. مردار را می‌خوردیم. زشتیها و پلشتیها و بزه‌ها و گناه‌ها می‌کردیم. وظیفهٔ خویشی و خویشاوندی را انجام نمی‌دادیم و تماس قرابت و خویشاوندی را قطع می‌کردیم. همجواری و همسایگی را پشت گوش می‌انداختیم و به فراموشیش می‌سپردیم. قوی ما حقّ ضعیف ما را می‌خورد . . . بر این روش و روال بودیم تا خداوند پیغمبری از خود ما را مبعوث و روانه کرد. پیغمبری که حسب و نسب و صدق و صداقت و امینی و امانتداری و عفّت و پاکدامنی او را می‌شناختیم. ما را به سوی خدا دعوت کرد تا او را به یگانگی بپرستیم و یکتایش بدانیم، و او را پرستش کنیم، و آنچه را جز او از سنگها و بتها ما و پدران و نیاکان ما می‌پرستیدیم دیگر پرستش نکنیم و نپرستیم. به ما دستور داد صدق و صداقت در گفتار داشته باشیم. امانتدار باشیم و امانت را به صاحب امانت برگردانیم. صلهٔ رحم را مراعات داریم و وظیفهٔ خویشی و خویشاوندی انجام دهیم. همجواری و همسایگی را به گونهٔ زیبا بجای آوریم و حسن جوار داشته باشیم. از حرامها و خونریزیها بپرهیزیم. از زناکاری و تهمت زدن و دروغگوئی دوری کنیم. از خوردن اموال یتیم پرهیز نمائیم. به زنان پاکدامن تهمت زنا نزنیم. به ما دستور داد خدا را بپرستیم و چیزی را انباز او نکنیم. به ما فرمان داد نماز بخوانیم و زکات را بپردازیم و روزه بگیریم» . . .

با وجود همهٔ گمراهیها و ویلانیهائی که آنان در دورهٔ جاهلیّت بر آن بودند، خدا می‌دانست که ایشان حاملان این دعوت جدید می‌باشند و بر آن امین هستند. چراکه خدا می‌دانست در نهادشان آمادگی پذیرش خیر و صلاح است، و پشتوانهٔ اندوخته شده‌ای برای دعوت جدید دارند. ولی نهاد یهودیان از این پشتوانهٔ اندوخته شده خالی و بی‌بهره گردیده است، نهادی که خواری طولانی و ذلّت زیاد در مصر آن را تباه کرده است. لذا نهادشان از عقده‌ها و کجیها و کژیها و انحرافها پر گردیده است و لبریز شده است. بدین سبب نهادشان هرگز بعد از آن راست و درست نگردیده است، و راستای راه را در پیش نگرفته است، نه در زمان زندگانی موسی عليه‌السلام و نه بعد از او. تا بدانجا که خداوند لعنت و نفرین و خشم و غضب خود را نصیب آنان فرمود، و تا روز قیامت امانت پاسداری از دین خود در زمین را از دستشان بیرون آورد.

خدا می‌دانست که جزیرةالعرب عربستان در آن وقت

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بين المادية و الإسلام». تألیف: محمّد قطب.

خوبترین و بهترین گهواره برای دعوتی است که آمده است تا سراسر جهان را آزاد کند از گمراهی و ویلانی جاهلیّت، و خوبترین و بهترین جایگاه برای رهائی تمدّن در امپراتوریهای بزرگ از فروپاشی و انحلال است، امپراتوریهای بزرگی که موریانه‌ها تا مغز آنها را خورده بودند! این حالت را یک نویسندهٔ اروپائی معاصر توصیف می‌کند و می‌گوید:

«در دو قرن پنجم و ششم، جهان متمدّن بر لبهٔ پرتگاه هرج و مرج قرار داشت. زیرا عقائدی که به پابرجائی و ماندگاری تمدّن کمک می‌کرد فرو افتاده بود و سقوط کرده بود. چیز مورد توجّه و مهمّی هم در میان نبود که بتواند جای آن عقائد را بگیرد و پر کند. چنین به نظر می‌رسید در آن هنگام تمدّن بزرگی که ساختن و رو به راه کردن آن چهار هزار سال طول کشیده است دارد از هم می‌پاشد و منحلّ می‌گردد، و نزدیک است بشریّت هر آن دیگر باره برگردد به سوی هرج و مرجی که بدان گرفتار بوده است. زیرا قبیله‌ها با یکدیگر می‌جنگیدند و همدیگر را می‌کشتند. نه قانونی در میان بود و نه نظام و سیستمی. مقرّراتی هم که مسیحیان آنها را پدید آورده بودند در مسیر تفرقه و پراکندگی بود، بجای این که اتّحاد و نظم و نظام بیافرینند. تمدّن به درخت گشن و بزرگی می‌ماند که شاخه‌های زیادی داشته باشد، و سایهٔ آن سراسر جهان را فراگرفته باشد، و قامت راست کرده و ایستاده باشد و مرگ به تنهاش خزیده و تا مغز آن فرو رفته باشد. بایستد و بنالد و در انتظار مرگ بماند ... در میان نمادهای این فساد فراگیر و همه‌جاگستر، مردی متولّد شد که کلّ جهان را متّحد و متّفق کرد».[1]

این سیمای جامعهٔ آن روزی از دیدگاه یک نویسندهٔ اروپائی است. جامعهٔ آن روزی از دیدگاه اسلامی بسیار تاریک‌تر و نابهنجارتر است!

یزدان سبحان، آن ملّت بدوی و صحرانشین را در شبه جزیرهٔ بیابانی برای حمل این آئین برگزید، چون در نهادها و درونهایشان و در شرائط و ظروفشان قابلیّت و شایستگی اصلاح و اصلاحگری و ذخیره و اندوختهٔ پشتوانهٔ بذل و بخشش و داد و دهش را سراغ داشت.

این بود پیغمبری از میانشان برانگیخت که بر آنان آیات خدا را تلاوت بکند و بدیشان کتاب و حکمت بیاموزد. آنان پیشتر در گمراهی آشکاری بوده‌اند.

﴿وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

او مبعوث برای دیگران نیز هست، آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند). خدا چیرهٔ کاربجا است.

در بارهٔ «آخَرِين» یعنی دیگران، روایتهای متعدّدی ذکر گردیده است.

امام بخاری ـ رَحِمَهُ‌اللهُ‌تَعالیٰ ـ گفته است: عبدالعزیز پسر عبدالله، و سلیمان پسر بلال، از ثور، و او از ابوالغیث، و او از ابوهریره رضی‌الله‌عنه برایمان روایت کرده‌اند که ابوهریره گفته است: «ما نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشسته بودیم. سورهٔ جمعه بر او نازل گردید. گفتند: ای پیغمبر خدا مراد از «آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ» چه کسانی است؟ تا سه بار از او سؤال نشد بدیشان پاسخ نداد. سلمان فارسی در میان ما بود. پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دستش را روی سلمان فارسی گذاشت. سپس فرمود: «لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ عِنْدَ الثُّرَيَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ أَوْ رَجُلٌ مِنْ هٰؤُلَاءِ».

«اگر ایمان در ستارهٔ ثریا باشد، مردانی یا مردی از اینان بدان می‌رسد».

این روایت اشاره دارد به این که این نصّ شامل ایرانیان می‌گردد. بدین خاطر مجاهد در بارهٔ این آیه گفته است. «آخَرِين» یعنی دیگران، ایرانیان، و هر کسی از غیر عرب است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تصدیق کرده است و باور داشته ست.

ابن ابی‌حاتم گفته است: پدرم، ابراهیم پسر علاء زبیدی، ولید پسر مسلم، و ابومحمّد عیسی پسر موسی، برایمان

۱- کتاب: «العواطف کأساس للحضارة» تألیف: ج ـ هـ. دنیسون به نقل از کتاب «الاسلام و النظام العالمی الجدید». تألیف مولای محمّدعلی. ترجمهٔ استاد احمد جودة السحار.

از ابوحازم، و او از سهل پسر سعد ساعدی، روایت کرده‌اند که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است: «إِنَّ فِي أَصْلاٰبِ أَصْلاٰبِ أَصْلاٰبِ رِجٰالٍ وَ نِسٰاءٍ مِنْ أُمَّتي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسٰابٍ».

«در پشتهای پشتهای پشتهای مردان و زنانی از امّت من کسانی هستند که بدون حساب و کتاب (چندانی) وارد بهشت می‌گردند».

سپس خواند:

﴿ وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمّٰا يَلْحَقُوا بِهِمْ ﴾.

آنانی که هنوز به اینان نپیوسته‌اند (و بعدها به دنیا می‌آیند).

یعنی بقیّهٔ کسانی که از امّت محمّد ﷺ باقی مانده‌اند و بعدها به دنیا می‌آیند.

هردو سخن جزو مدلول این آیه هستند. چه این آیه بر دیگرانی دلالت دارد که غیرعرب هستند. و بر دیگرانی هم دلالت دارد که عرب هستند و جدای از نسلی می‌باشند که قرآن در روزگار ایشان نازل می‌گردیده است. همچنین این آیه اشاره دارد به این که زنجیرهٔ این ملّت دارای حلقه‌های متّصل و فراوانی است که در درّه‌های مکان و در درّه‌های زمان لمیده است و به درازا کشیده است. این نسلهای مؤمن در گسترهٔ مکان و در پهنهٔ زمان، این امانت بزرگ را برمی‌دارند و از آن پاسداری می‌نمایند، و بر آئین واپسین یزدان، استوار و پایدار می‌مانند.

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

خدا چیرهٔ کاربجا است.

خدا نیرومند و توانا بر گزینش است. کاربجا و آگاه از موارد گزینش است.

گزینش خدا در میان پیشینیان و در میان پسینیان، فضل و لطف در حقّ مردمان، و بزرگ داشتن و ارزش دادن به برگزیدگان است:

﴿ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتيهِ مَنْ يَشٰاءُ، وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظيمِ ﴾.

این (نعمت بعثت) فضل و کرم خدا است. آن را به هرکس که بخواهد (و لائق و شایسته‌اش بداند) می‌بخشد، و خدا دارای فضل و کرم بزرگی است.

برگزیدن خدا ملّتی را یا گروهی را و یا فردی را تا این امانت بزرگ را حمل کنند، و محلّ نور خدا باشند و نور خدا در آنان پرتوافشان شود، و محلّ دریافت فیض و فضل خدا گردند، و جایگاه نقطهٔ تماس آسمان با زمین شوند، همچون برگزیدگانی از سوی خدا قطعاً لطف و کرمی است که هیچ لطف و کرمی به پای آن نمی‌رسد و همطراز آن نمی‌شود. لطف و کرم بزرگی است که بالاتر و فراتر از هر چیزی است که فرد مؤمن از جان و مال و زندگی خود بذل و فدا می‌کند. و بسی بیشتر و افزونتر از رنجها و خستگیهای راه و دردهای مبارزه و سختیهای جهاد است.

خداوند گروه مسلمانان مدینه را، و کسانی را که بعد از آن گروه مسلمانِ مدینه آمده‌اند و متّصل بدانان بوده‌اند، و کسانی را که بدانان متّصل نبوده‌اند و بعدها آمده‌اند، تذکّر می‌فرماید و به یادشان می‌اندازد این فضل و لطف را که فضل و لطف برگزیدن آنان برای حمل این امانت از سوی یزدان سبحان است. به یادشان می‌اندازد که خدا پیغمبر ﷺ را از میان ایشان و در میان ایشان مبعوث کرده است و برانگیخته است، پیغمبری که کتاب قرآن را برایشان می‌خواند و تلاوت می‌فرماید، و ایشان را پاک و پاکیزه می‌دارد، و بدیشان کتاب قرآن و حکمت و فرزانگی را می‌آموزد. بدین دو آیه در گشت و گذار زمان، آن پشتوانهٔ سترگ و بزرگ زاد و توشهٔ الهی را، و نمونه‌های واقعی در زندگی گروه نخستین مسلمانان را وامی‌گذارد. این فضل بزرگ را به یاد مسلمانان می‌آورد، فضل بزرگی که در برابر آن، همهٔ ارزشها، و همهٔ نعمتها، کوچک و اندک می‌نماید، همان گونه هم در برابر آن، همهٔ فداکاریها و جان‌نثاریها و دردها و ناراحتیها کم و ناچیز می‌نماید . . .



بعد از آن چیزی را بیان می‌کند که می‌رساند نقش یهودیان در حمل امانت خدا به پایان آمده است؛ دیگر

آنان دلهائی برایشان نمانده است که این امانت را بردارند، امانتی که جز دلهای زندهٔ فهمیدهٔ درک‌کنندهٔ هوشیار مخلصی که عمل بکنند بدانچه برمی‌دارند، آن را برنمی‌دارد:

﴿ مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً. بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ! وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

کسانی که تورات بدیشان واگذار گردید، ولی بدان عمل نکردند و حقّ آن را اداء ننمودند به درازگوشی می‌مانند که کتابهائی را برمی‌دارد (ولی از محتوای آنها خبر ندارد). مردمانی که آیات خدا را تکذیب می‌دارند، بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی‌دهد (و به سعادت هردو سرا نائل نمی‌گرداند).

به بنی‌اسرائیل تورات واگذار گردید، و مکلّف و موظّف به حمل امانت عقیده و شریعت شدند . . .

﴿ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا ﴾.

ولی بدان عمل نکردند و حقّ آن را اداء ننمودند.

حمل تورات با درک و شعور و علم و دانش می‌آغازد، و با کار و تلاش برای پیاده کردن و جای دادن معنی و مفهوم آن در جهان درون و در جهان بیرون به پایان می‌آید. ولیکن تاریخ زندگانی بنی‌اسرائیل ـ همان گونه که قرآن مجید ذکر کرده است، و همان‌گونه که در حقیقت، آن چنان است ـ بیان نمی‌دارد که آنان توانسته باشند این امانت را بردارند و بر دوش بکشند، و حقیقت معنی و مفهوم آن را درک، و بدان عمل کنند. بدین خاطر آنان بسان الاغهائی شده‌اند که کتابهای قطور و بزرگی را برمی‌دارند و بر پشت می‌کشند، ولی از معنی و مفهوم آنها بی‌خبرند و فائده‌ای برای آنها ندارند جز سنگینی بار آنها. در این صورت آن الاغها صاحب آنها نیستند، و در هدف آنها شریک نمی‌باشند! این تصویر ننگین و بدی است. ضرب‌المثل ناجور و زشتی است. ولی تصویری است که بیانگر حقیقت درستی است:

﴿ بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ، وَ اللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾.

مردمانی که آیات خدا را تکذیب می‌دارند، بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی‌دهد (و به سعادت هردو سرا نائل نمی‌گرداند).

بسان کسانی که تورات بر دوش ایشان گذاشته شد، ولی آن را بر دوش نکشیدند، همهٔ اشخاصی این چنین بشمارند که امانت عقیده بر دوش آنان گذاشته می‌شود سپس آن را بر دوش نمی‌کشند و به وظائف و تکالیف آن برنمی‌خیزند. مسلمانانی که در گذشته‌ها بوده‌اند و نسلها و نسلها آمده‌اند و بسان چنین یهودیانی شمرده شده‌اند بسیارند. کسانی که در این زمان زندگی می‌کنند، و نامهای مسلمانان را بر خود می‌نهند و یدک می‌کشند، و افعال و اعمال مسلمانان را انجام نمی‌دهند، و به ویژه آن کسانی که قرآن و کتابهای دیگر می‌خوانند، و بدانچه در قرآن و کتابهای دیگر است عمل نمی‌کنند، اینان جملگی بسان خرها و درازگوشهائی بشمارند که کتابهائی را بر آنها بار کرده‌اند و با خود می‌برند. اینان خیلی فراوان و بسی بسیارند! قضیّه هم تنها قضیّهٔ کتابهائی نیست که برداشته می‌شود و بررسی و مطالعه می‌گردد. بلکه مسأله، مسألهٔ فهمیدن و عمل کردن به چیزی است که در کتابها است.

یهودیان گمان می‌بردند ـ همان گونه که تا به امروز گمان می‌برند ـ آنان ملّت برگزیدهٔ خدایند، و تنها آنان ـ نه کسان دیگری ـ اولیاء و دوستان خدایند. بلکه جز خودشان «جوییم» یعنی دیگران، یا اُمِیان یا امّیان هستند. بدین خاطر است از یهودیان خواسته نمی‌شود که احکام دینشان را با امّیان غیر خود مراعات کنند:

﴿ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ﴾.

ما در برابر امّیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم. (آل عمران/۷۵)

و دیگر ادّعاهائی که داشتند، ادّعاهائی که در آنها بر خدا دروغ می‌بستند، و بدون دلیل سخنانی را سرهم می‌کردند و به خدا نسبت می‌دادند! در اینجا یهودیان به

مباهله دعوت می‌شوند، مباهله‌ای که دعوت آن با ایشان و با مسیحیان و با مشرکان تکرار گردیده است:

﴿ قُلْ: يا أَيُّهَا الَّذِينَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِياءُ لِلّٰهِ مِنْ دُونِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. وَ لا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ. قُلْ: إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ، ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: ای یهودیان! اگر شما می‌پندارید که شما دوستان خدا هستید نه مردمان دیگر، اگر راست می‌گوئید خواستار مرگ شوید (تا از خانهٔ بلا و محنت، به سرای نعمت و جنّت برسید، و دیدار جانان برای شما عاشقان میسّر شود). آنان به خاطر کارهائی که مرتکب شده‌اند هرگز مرگ را برای خود نمی‌خواهند، و خدا از حال ستمکاران به خوبی آگاه است (و سرانجام، ایشان را به کیفر اعمالشان می‌رساند.) بگو: قطعاً مرگی که از آن می‌گریزند، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد. بعد از آن به سوی کسی برگردانده می‌شوید که از پنهان و آشکار آگاه است و شما را از آنچه کرده‌اید باخبر می‌گرداند.

مباهله بدین معنی است که دو گروهی که با یکدیگر کشمکش و نزاع دارند رو در روی همدیگر بایستند، و هردو گروه با یکدیگر از خدا بخواهند که خدا گروه ناحقّ و باطل آن دو دسته را به بلائی گرفتار سازد که درس عبرتی برای دیگران شوند . . . پیغمبر خدا ﷺ همهٔ کسانی را که به مباهله دعوت فرموده است، ترسیده‌اند، و از مباهله سرباز زده‌اند، و از شرکت در مبارزهٔ مباهله سرباز زده‌اند. این خودداری از مباهله دالّ بر این است که همچون کسانی در درون دل خود، صدق و صداقت پیغمبر خدا ﷺ را می‌دانسته‌اند، و به راستی و درستی او پی برده‌اند، و حقّانیّت این آئین را درک و فهم کرده‌اند.

امام احمد گفته است: اسماعیل پسر یزید زرقی، ابوزید، فرات، برایمان از عبدالکریم پسر مالک جزری، و او از عکرمه، و عکرمه از ابن اسحاق نقل کرده است که گفته است: ابوجهل ـ نفرین خدا بر او باد ـ گفت: اگر محمّد را در کنار کعبه ببینم به سویش می‌روم و پا بر گردنش می‌نهم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«لَوْ فَعَلَ لَأَخَذَتْهُ الْمَلائِكَةُ عِياناً. وَ لَوْ أَنَّ الْيَهُودَ تَمَنَّوُا الْمَوْتَ لَماتُوا وَ رَأَوْا مَقاعِدَهُمْ مِنَ النّارِ. وَ لَوْ خَرَجَ الَّذِينَ يُباهِلُونَ رَسُولَ اللهِ ﷺ لَرَجَعُوا لا يَجِدُونَ أَهْلاً وَ لا مالاً».[1]

«اگر ابوجهل همچون کاری را بکند، فرشتگان آشکارا او را خواهند گرفت و به مکافاتش می‌رسانند. و اگر یهودیان آرزوی مرگ بکنند خواهند مرد و جایگاه‌های خود را در آتش دوزخ خواهند دید. اگر کسانی که بیرون می‌روند تا با پیغمبر خدا ﷺ مباهله کنند، برمی‌گردند، در حالی که اهل و عیال و دارائی و اموالی نخواهند یافت».

چه بسا این مباهله نباشد، بلکه تنها به مبارزه طلبیدن باشد. آنان گمان می‌بردند تنها ایشان و نه دیگر مردمان، اولیاء و دوستان خدایند، پس در این صورت چه چیزی باید ایشان را از مرگ بترساند، و آنان را ترسوترین آفریدگان یزدان گرداند؟ مگر نه این است که می‌گویند وقتی که بمیرند بدان چیزی می‌رسند که در پیشگاه خدا است و اولیاء و مقرّبان بدان می‌رسند و بس؟!

آن گاه بر این مبارزه‌طلبی پیرو می‌زند بدین مضمون و مفهوم که آنان در چیزی که ادّعاء می‌کنند صادق و راستگو نیستند، و آنان می‌دانند که ایشان چیزی را پیشاپیش خود بدان جهان نفرستاده‌اند که از آن اطمینان و آرامش پیدا کنند و مایهٔ آسایش و آرامش ایشان گردد، و در پرتو آن چیز، به پاداش و تقرّب امیدوار باشند. بلکه آنان دست به گناه یازیده‌اند و بزه و معصیتی را پیشاپیش فرستاده‌اند که ایشان راا ز مرگ و

۱- بخاری و ترمذی و نسائی آن را از حدیث عبدالرزّاق که از معمّر، و معمّر از عبدالکریم روایت کرده است، نقل نموده‌اند.

از چیزهائی که در فراسوی مرگ آماده است می‌ترساند. کسی که زاد و توشه‌ای با خود برنداشته باشد، از رهسپار شدن و از گام به راه گذاشتن می‌ترسد:

﴿ وَ لاٰ يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ ﴾.

آنان به خاطر کارهائی که مرتکب شده‌اند هرگز مرگ را برای خود نمی‌خواهند، و خدا از حال ستمکاران به خوبی آگاه است (و سرانجام، ایشان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

در پایان این چرخش و گردش، حقیقت مرگ و چیزی را که بعد از مرگ است بیان می‌دارد، و برای آنان روشن می‌سازد که گریختن از دست مرگ بیفائده است. مرگ حتمی و قطعی است و گریزی از آن ممکن نیست. بعد از مرگ برگشت به سوی خدا است، و حساب و کتاب اعمال و افعال نیز حتمی و قطعی است و هیچ گونه شکّ و تردیدی در بارهٔ آن نیست:

﴿ قُلْ: إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاٰقِيكُمْ. ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ، فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: قطعاً مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد. بعد از آن به سوی کسی برگردانده می‌شوید که از پنهان و آشکار آگاه است و شما را از آنچه کرده‌اید باخبر می‌گرداند.

این هم نگرشی از نگرشهای الهامگرانهٔ قرآنی است. نگاهی به مخاطبان نخستین این قرآن و به مخاطبان جدای از آنان انداخته می‌شود. حقیقتی به دلها می‌اندازد و در دلها مستقرّ می‌دارد که مردمان آن را فراموش می‌کنند، ولی با آنان روبرو می‌گردد و بدیشان می‌رسد هر کجا که باشند . . . این زندگی به پایان می‌رسد. دوری از خدا در این زندگی، سرانجام آن برگشت به خدا است. چه هیچ پناهگاهی و گریزگاهی جز پیشگاه او وجود ندارد. حساب و کتاب و سزا و جزا، بعد از برگشت به سوی خدا، وجود دارد و قطعی و حتمی است. هیچ گزیر و گریزی و رهائی و نجاتی از حساب و کتاب و سزا و جزا در میان نمی‌باشد.

طبری در فرهنگ خود حدیث مرفوعی را از معاذ پسر محمّد هذلی، و او از یونس، و او از حسن، و او از سمره، روایت کرده است:

(مَثَلُ الَّذِي يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ كَمَثَلِ الثَّعْلَبِ، تَطْلُبُهُ الْأَرْضُ بِدَيْنٍ، فَجٰاءَ يَسْعىٰ، حَتّٰى إِذٰا أَعْيٰا وَ أَنْهَرَ دَخَلَ جُحْرَهُ، فَقٰالَتْ لَهُ الْأَرْضُ: يٰا ثَعْلَبُ! دَيْنِي. فَخَرَجَ لَهُ حُصٰاصٌ. فَلَمْ يَزَلْ كَذٰلِكَ حَتّٰى تَقَطَّعَتْ عُنُقُهُ فَمٰاتَ).

داستان کسی که از مرگ می‌گریزد، بسان داستان روباهی است که زمین از او درخواست بازپرداخت وامی کرد. روباه به تلاش و کوشش پرداخت تا از دست زمین بگریزد. سرانجام خسته شد و درمانده گردید. داخل سوراخ خود شد. زمین بدو گفت: ای روباه! وام مرا بده. بیرون پرید و دویدن گرفت. دوید و دوید تا گردنش شکست و مرد.

این تصویری است متحرّک و الهام‌بخش و دارای پیام ...



هم اینک واپسین بند این سوره درمی‌رسد که در بارهٔ آموزش نماز جمعه است. به مناسبت همان حادثه‌ای ذکر می‌گردد که چه بسا بیش از یک بار روی داده است. زیرا ساختار سخن بیانگر تکرار است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذٰا نُودِيَ لِلصَّلاٰةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلىٰ ذِكْرِ اللّٰهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ. ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذٰا قُضِيَتِ الصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید. این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجّه باشید. آن گاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده

گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.

﴿ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً. قُلْ: مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ. وَ اللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴾.

(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که تجارت و یا سرگرمی‌ای را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی‌رسان است.

نماز جمعه همان نماز آدینه است که جز به صورت جماعت، درست نیست خوانده شود . . . نماز جمعه یک نماز هفتگی است. لازم است مسلمانان برای خواندن آن جمع شوند و به همدیگر برسند و به خطبه‌ای گوش فرابدهند که ایشان را به یاد خدا می‌اندازد. نماز جمعه یک عبادت سازماندهی به شیوهٔ اسلام در آماده‌سازی برای دنیا و آخرت در کار سازماندهی یگانه و در عبادت یگانه است. هردوی سازماندهی و پرستش، عبادت هستند[1] . . . نماز جمعه دلالت ویژه‌ای بر سرشت عقیدهٔ گروهی اسلامی دارد که از آن در سایه‌روشنهای سورهٔ صف سخن گفتیم. احادیث زیادی راجع به فضیلت این نماز، و در بارهٔ تشویق بدین نماز کردن، و خود را شستن و جامه‌های پاکیزه پوشیدن و خود را خوشبو نمودن، آمده است.

در صحیح بخاری و مسلم از ابن عمر ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُما ـ نقل شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود: «إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمْ إِلَى الْجُمُعَةِ فَلْيَغْتَسِلْ».

«هرگاه کسی از شما برای نماز جمعه آمد، غسل بکند و خود را بشوید».

چهار امام اهل سنّت از اوس پسر اوس ثقفی روایت کرده‌اند که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«مَنْ غَسَّلَ وَ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَ بَكَّرَ وَ ابْتَكَرَ، وَ مَشَىٰ وَ لَمْ يَرْكَبْ، وَ دَنَا مِنَ الْإِمَامِ وَ اسْتَمَعَ وَ لَمْ يَلْغُ، كَانَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ أَجْرُ سَنَةٍ صِيَامِهَا وَ قِيَامِهَا».

«هرکس روز جمعه با همسر خود نزدیکی کند و خود را بشوید، و زود به سوی نماز جمعه بیاید و به اوّل خطبه برسد، و پیاده برود و سوار نشود، و به امام جمعه نزدیک گردد و بدو گوش فرادهد و سخنان پوچ نگوید و کارهای بیهوده نکند، در برابر هر گامی مزد یک سال دارد، یک سال همراه با روزه و شب‌زنده‌داری آن».

امام احمد از کعب پسر مالک، و او از ابوایّوب انصاری روایت کرده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«مَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ مَسَّ مِنْ طِيبِ أَهْلِهِ إِنْ كَانَ عِنْدَهُ، وَ لَبِسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهِ، ثُمَّ خَرَجَ يَأْتِي الْمَسْجِدَ، فَيَرْكَعُ إِنْ بَدَا لَهُ، وَ لَمْ يُؤْذِ أَحَداً، ثُمَّ أَنْصَتَ إِذَا خَرَجَ إِمَامُهُ حَتَّىٰ يُصَلِّيَ، كَانَتْ كَفَّارَةً لِمَا بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الْجُمُعَةِ الْأُخْرَىٰ».

«کسی که روز جمعه غسل بکند و خود را بشوید، و از عطر اهل و عیال خود اگر داشته باشد به خود بمالد، و زیباترین لباس خود را بپوشد، سپس بیرون بیاید و به سوی مسجد برود. وقتی که به مسجد رسید اگر خواست نماز بخواند، و کسی را نیازارد، و سپس به خطیب گوش فرادهد وقتی که خطیب او بیرون آمد تا نماز را می‌خواند، این نماز جمعه کفّارهٔ گناهان می‌گردد از این نماز جمعه تا نماز جمعهٔ دیگری».

آیهٔ نخستین این بند، به مسلمانان دستور می‌دهد معامله و هرگونه کار و کوشش دیگری را تعطیل و رها کنند، همین که اذان را شنیدند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید.

۱- مراجعه شود به کتاب: «فی النفس و المجتمع». تألیف: محمّد قطب. فصل: عبادتهای اسلامی.

مؤمنان را به دست کشیدن از کار و بار زندگی و از تلاش در پی معاش تشویق می‌کند، و آنان را ترغیب می‌نماید بروند و در این وقت به ذکر و یاد خدا بپردازند:

﴿ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

این (چیزی که بدان دستور داده می‌شوید) برای شما بهتر و سودمندتر است اگر متوجّه باشید.

این بخش الهام‌بخش این امر است که دست کشیدن از کارهای بازرگانی و زندگانی همچون تشویق و ترغیبی را می‌طلبد. در عین حال این امر خودش یک نوع تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش دلها و درونهای مؤمنان است. باید در اوقات و احوالی دل از سرگرمیهای زندگی و از جاذبه‌های زمینی ببرد و بگسلد، تا به پروردگار خود بپردازد، و خالصانه به ذکر و یادش بنشیند، و این مزهٔ خاص بریدن از جهان مردمان و پیوستن به جهان فرشتگان را بچشد، و دلش و سینه‌اش از آن هوای پاک و خالص و عطرانگیز پر گردد، و بوی خوش آن را استشمام کند و ببوید.

آن گاه شخص مؤمن به سرگرمیها و مشغلتهای زندگی با یاد و ذکر خدا برگردد و بدانها بپردازد:

﴿ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ، وَ ٱبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ، وَ ٱذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾.

آن گاه که نماز خوانده شد، در زمین پراکنده گردید و به دنبال رزق و روزی خدا بروید و خدای را (با دل و زبان) بسیار یاد کنید، تا این که رستگار شوید.

این هماهنگی و همآوائی‌ای است که برنامهٔ اسلامی نشاندار بدان است، هماهنگی و همآوائی میان مقتضیات و خواستهای زندگی در زمین، از قبیل کار کردن و رنج کشیدن و تلاش ورزیدن و روزی به دست آوردن، و میان بریدن و گسیختن روح برای مدّتی از این فضا، و بریدن و گسیختن دل از این دنیا، و خالص و مخلص پرداختن به یاد و ذکر و طاعت خدا . . . اینها هم برای زندگی دل لازم و ضروری است، و بدون آنها پیوند یافتن و تماس گرفتن و دریافتن و برای انجام تکالیف و وظائف امانت بزرگ برخاستن و به تلاش در راه آن پرداختن، ممکن نمی‌گردد و نمی‌گنجد. به یاد خدا بودن قطعاً باید در لابلای تلاش در پی معاش باشد. خدا را در نظر داشتن در ضمن کار و کوشش است که کار و کوشش را به عبادت تبدیل می‌کند. ولیکن با وجود در نظر داشتن خدا در امور زندگی و به یاد او بودن در همه حال و در همه آن، لازم است مدّتی خالصانه و دربست به یاد خدا بودن، و به طور کامل برای ذکر او گسیختن، و تنها و تنها به عبادتش پرداختن. همان گونه که این دو آیه الهام و پیام می‌دارند.

عراک پسر مالک ﷺ وقتی که نماز جمعه را می‌خواند، می‌رفت و دم در مسجد می‌ایستاد و می‌گفت: «خداوندا! من دعوت تو را پذیرفتم، و نماز واجب تو را خواندم، و همان گونه که به من دستور فرمودی پراکنده و متفرّق شدم. پس از فضل و لطف خود به من عطاء فرما، و رزق و روزی خود را نصیب من نما. تو بهترین روزی‌دهندگانی». این را ابن ابی حاتم روایت کرده است . . . این تصویر به ما نشان می‌دهد که کار چگونه سهل و ساده جدّی می‌شد. این فرمان، دستوری است که باید به محض شنیدن، دقیق و بدون کم و کاست آن را اجراء کرد و حقیقت آن را نیز تحقّق بخشید و به عنوان سرمه به چشم کشید!

چه بسا همین درک و فهم جدّی و آشکار و پدیدار و راست و درست و سهل و ساده بوده است که آن مجموعهٔ مخلص صدر اسلام را بدان سطح والا و بالائی رسانده است که بدان رسیده‌اند و بر آن لمیده‌اند. با وجود این که در میان ایشان آن همه جاذبه‌های جاهلیّت بوده است، آن جاذبه‌هائی که آیهٔ واپسین این سوره گوشه‌ای از آنها را به تصویر کشیده است:

﴿ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْواً ٱنْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِماً. قُلْ: مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ ٱللَّهْوِ وَ مِنَ ٱلتِّجَارَةِ. وَ اللهُ خَيْرُ ٱلرَّازِقِينَ ﴾.

(برخی از اصحاب، در یکی از جمعه‌ها) هنگامی که

تجارت و یا سرگرمی‌ای را دیدند از پیرامون تو پراکنده شدند، و تو را ایستاده (بر منبر، در حال خطبه) رها کردند! بگو: آنچه در پیش خدا (از فضل و ثواب) است، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است، و خدا بهترین روزی‌رسان است.

این رخداد - همان گونه که گفتیم - پرده از اندازهٔ جدّ و جهد و تلاش و کوششی برمی‌دارد که برای تربیت و ساخت و ساز دلها و درونها به کار رفته است تا تربیت و ساخت و ساز به پدید آوردن جماعت و گروهی منتهی شده است که در تاریخ منحصر به فرد و تک و یگانه‌اند. این جدّ و جهد و تلاش و کوشش صدر اسلام به کسانی درس فعّالیّت و پشتکار می‌آموزد که در هر زمانی که هست مسؤولان و عهده‌داران دعوت خدا هستند. بدیشان پشتوانه‌ای از صبر و استقامت عطاء می‌کند، صبر و استقامت در برابر ضعف و نقص و گریز و نافرمانی و لغزشی که در راه می‌بینند و می‌یابند. این خود انسانها هستند. خوب دارند و بد دارند. به هر حال انسانها قابلیّت این را دارند که اوج بگیرند و به مراتب و منازل والای عقیده و پاکی و تزکیهٔ بدون حدود و ثغور برسند، در پرتو صبر و شکیبائی و درک و فهم و شعور و ثبات و استقامتی که باید داشت و باید نشان داد، و هرگز از نیمهٔ راه برنگشت و از رنج و زحمت دست نکشید. خدا پشتیبان و یاور مؤمنان است، و این بس!



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ منافقون مدنی و یازده آیه است

سُورَةُ المُنَافِقُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ (۱) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ (۳) وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ (۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۵) سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۶) هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ (۷) يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۹) وَأَنْفِقُوا مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ (۱۰) وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۱)

این سوره که این نام ویژه را دارد، یعنی «منافقون»، بیانگر موضوع خود است . . . این یگانه سوره‌ای نیست که در آن از نفاق و منافقان سخن رفته است، و در آن احوال و اوضاع و مکرها و نیرنگهایشان به میان آمده است. هیچ سورهٔ مدنی‌ای یافته نمی‌شود که خالی از ذکر منافقان با اشاره یا آشکار و بی‌پرده باشد. ولیکن این سوره تقریباً منحصر به سخن از منافقان، و اشاره به برخی از رخدادها و گفتارهائی است که از ایشان سر زده است و در بارهٔ آنان روایت گردیده است.

این سوره تاخت و تاز سخت و تندی بر اخلاق و دروغها و دسیسه‌ها و مانورها و دغلکاریهای منافقان را در بر دارد، و بر کینه‌توزیها و نیرنگبازیهائی می‌تازد که با مسلمانان دارند، و بر پستی و ترسوئی و کورچشمی و کوردلی ایشان یورش و ایلغار می‌برد.

جز این در این سوره چیزی نیست مگر نگرشی در پایان سوره به کسانی که ایمان آورده‌اند تا ایشان را برحذر دارد از هر چیزی که صفتی از صفات منافقان را بدیشان بچسباند، هرچند هم احتمال دوری داشته باشد. پست‌ترین درجات نفاق مخلصِ خدا نبودن، و از ذکر و یادش غافل شدن با پرداختن به اموال و اولاد، و دست کشیدن از بذل و بخشش در راه خدا، تا بدان گاه که روزی فرامی‌رسد که در آن بذل و بخشش و صدقه دادن و انفاق کردن سودی ندارد.

حرکت نفاق که با دخول اسلام به مدینه آغاز گردید، و تا نزدیک به وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داشت، و تقریباً هیچ وقت قطع نگردید و استمرار داشت، هرچند نمادها و سیماها و وسائل و ابزار نفاق گاه‌گاهی تغییر می‌یافت و دگرگون می‌شد . . . این حرکت دارای تأثیر روشن و آشکاری در نحوهٔ زندگی این دورهٔ تاریخی و در رخدادهای آن دارد. این حرکت مقدار زیادی از جدّ و جهد مسلمانان و اوقات ایشان و تاب و توان آنان را به خود مشغول داشت و به خود اختصاص داد. ذکر این حرکت در قرآن مجید و در حدیث شریف بارها و بارها آمده است و تکرار شده است. این هم بر بزرگی و

سترگی این حرکت، و بر تأثیر زیاد آن در زندگیِ دعوت در آن زمان دلالت دارد.
فصل خوبی در بارهٔ این حرکت در کتاب: «سیرة الرسول: صور مقتبسة من القرآن الکریم» تألیف استاد «محمّد عزّة دروزة» ذکر گردیده است. بخشهای روشنگری را از آن گلچین می‌کنیم:
«علّت پیدایش این حرکت در مدینه، روشن است. چه پیغمبر ﷺ و مسلمانان نخستین، در مکّه از لحاظ نیرو و نفوذ در حالتی نبودند که اقتضاء کند گروهی از مردمان از ایشان بترسند یا به خیر و خوبی آنان امیدوار گردند. در نتیجه در برابرشان چاپلوسی کنند و در ظاهر به سویشان بگرایند، و بر ضدّ آنان به توطئه بنشینند، و در نهان بدیشان نیرنگ و کلک بزنند، همان گونه که این شیوه و رفتار همهٔ منافقان به طور عام بوده است. اهل مکّه و مخصوصاً سردستگان و رؤسای ایشان با پیغمبر آشکارا دشمنانگی می‌ورزیدند، و به هرکس از مسلمانان دسترسی پیدا می‌کردند و می‌توانستند اذیّت و آزار برسانند، اذیّت و آزار زیاد و سختی می‌رساندند. با دعوت اسلام با تمام وسائل ممکن بدون هرگونه پنهان‌کاری و محافظت‌کاری می‌جنگیدند و در برابرش مقاومت می‌کردند. قدرت و قوّت هم یار و مددکار ایشان و در اختیار آنان بود. تا بدانجا که مسلمانان وادار به هجرت شدند و دین خود را و جان خود را نخست به حبشه فراری دادند، سپس به یثرب یعنی مدینه بردند. تا بدانجا که برخی از مسلمانان با جبر و زور وادار به ترک آئین خود گردیدند، یا با تشویق و ترغیب و تحریک و تهدید، دین خود را رها کردند و به کفر و شرک برگشتند. برخیها هم متزلزل گردیدند و بیزار شدند و با مشرکان نفاق ورزیدند و دوروئی کردند. بعضیها هم که بر آئین خود ماندگار شدند به سبب اذیّت و آزاری که دیدند وفات فرمودند و شربت شهادت نوشیدند . . .
و امّا در مدینه کار و بار کاملاً تغییر یافت. چه پیغمبر ﷺ توانست پیش از این که به مدینه مهاجرت فرماید دوستان و یاران نیرومندی از اوس و خزرج پیدا کند. مهاجرت نفرمود مگر وقتی که از جایگاه و موضع خود اطمینان پیدا کرد، و تقریباً خانه‌ای از خانه‌های عربها نمانده بود که اسلام بدانجا داخل نشده باشد. در این حالت، ساده نبود کسانی که بدو ایمان نیاورده بودند ـ به سبب نادانی و کودنی، یا به سبب رشک و حسد و سرکشی و دشمنی، زیرا آنان با آمدن پیغمبر ﷺ بدانجا از سلطه و قدرت و نفوذشان کاسته می‌گردید و جلو یکه‌تازیشان گرفته می‌شد ـ موضع انکار و دشمنانگی آشکار و علنی با پیغمبر و مسلمانان مهاجر و انصار را در پیش گرفتند. حسّ ناسیونالیستی و نژادگرائی در آن حال و احوال تأثیر زیادی در این داشت که موضعگیری آن چنانی در میان نباشد و نتوانند در برابر اسلام و مسلمین ایستادگی و مبارزه کنند. زیرا عامّهٔ اوس و خزرج، یاران و انصار پیغمبر ﷺ شده بودند، و با پیمانهای دفاعی و یاری بدو پیوند پیدا کرده بودند و مرتبط شده بودند. بیشترشان به نحو احسن اسلام را پذیرفته بودند و مسلمان واقعی شده بودند. پیغمبر را فرستادهٔ خدا می‌دانستند، و او را پیشوا و رهبر والا و واجب‌الإطاعة خود می‌شمردند، و او را مرشد و رهبر اعظمی به حساب می‌آوردند و پیروی از او را بر خود واجب می‌دیدند. دیگر برای کسانی که جاذبهٔ شرک بر آنان چیره بود، و بیماری دل و خودبزرگ‌بینی و کینه‌توزی بر ایشان فرمانروائی داشت، و این امر آنان را به دشمنانگی با پیغمبر ﷺ و با دعوت او و با نفوذ او سوق می‌داد و می‌کشاند، امکان نداشت که آشکارا خواست خود را و دشمنانگی خود را آشکارا اظهار کنند و نشان بدهند. جز این جلو پا و سر راهشان نبود که به پذیرش اسلام تظاهر کنند، و ارکان و اصول اسلام را در ظاهر انجام دهند، و با قبیله‌های خود همکاری و همپشتی کنند، و نیرنگ و حیله‌گری و دسیسه‌بازی و توطئه‌های خود را به گونهٔ حقّه‌بازی و فریبکاری و ظاهرسازی و پنهان‌کاری به انجام برسانند. اگر گاهی

موضعگیریهایشان علنی می‌شد و با مکر و نیرنگ همراه و همساز می‌گردید، و نفاق ایشان برجسته و آشکار خودنمائی می‌کرد، این امر وقتی اتّفاق می‌افتاد و از ایشان سر می‌زد، در شرائط و ظروفی و بحرانهای سختی بود که به پیغمبر و مسلمانان رو می‌کرد و گریبانگیرشان می‌شد. از این فرصتها استفاده می‌کردند، و انگیزهٔ مصلحت و منطق و احتیاط را حجّت و برهان خود می‌دانستند. به هر حال به کفر یا نفاق خود اعتراف و اقرار نمی‌کردند. امّا نفاقشان و کفرشان و موضعگیریهایشان در وقت نیرنگبازی و دسیسه‌سازی و ساخت و پاخت با دیگران، بر پیغمبر ﷺ و بر اصحاب مخلص مهاجر و انصار او نهان و پنهان نمی‌ماند. از دیگر سو موضعگیریهای علنی که به خود می‌گرفتند در فرصتهای بحرانهائی که بر کفرشان و بر نفاقشان رسوائی و خشم خدا می‌افزود، ایشان را روسیاه نشان می‌داد و جلوه‌گرشان می‌نمود، و پرده از نفاقشان فرومی‌افتاد. آیات قرآنی نازل می‌گردید، و بارها و بارها روسیاهیها را متوجّه ایشان می‌نمود، و چیزهائی را که می‌کردند یا نیرنگهائی را که می‌زدند، گواه بر ایشان و دالّ بر آنان می‌کرد، و با بدیها و شرارتها و ناپاکیها و مکر و کیدهائی که داشتند، بر سرشان می‌تاخت و مغز سرشان را زیر پاهایشان می‌انداخت. این آیات پیغمبر ﷺ و مسلمانان را از ایشان در همهٔ شرائط و ظروف و در همهٔ مناسبات برحذر می‌داشت.

موضعگیریهای منافقان و مکرها و نیرنگهایشان فراخ و فراوان بود، و تأثیر زیادی در چیزهائی داشت که آیه‌های مدنی آنها را پیام می‌دهند و الهام می‌کنند. تا بدانجا که انگار مبارزهٔ سختی درگرفته است، و ما را به یاد مبارزه‌ای می‌اندازد که میان پیغمبر ﷺ و رؤسای مکّه بوده است، هرچند که دوره‌ها و نتیجه‌ها مختلف و جداگانه است. زیرا پیغمبر ﷺ چیزی نگذشت مقام و منزلتش بیفزود و استوار و استقرار حاصل نمود. بر نیرو و قدرتش افزوده گردید. دائرهٔ اسلام فراخی و وسعت پیدا کرد. پیغمبر ﷺ سلطه و قدرت و فرمانروائی یافت. فرمانش اجراء می‌گردید، و عزّتش بیشتر می‌شد. ولی منافقان مجموعه‌ای نبودند که دارای ضمانت اجتماعی و شخصیّت ویژهٔ برجسته‌ای باشند. ضعف ایشان و ناچیزی شمارهٔ آنان و شأن و مقامشان سیر قهقرائی داشت، و با افزایش نیرو و قدرت پیغمبر ﷺ و وسعت گرفتن دائرهٔ اسلام، و استوار شدن عزّت و فزونی سلطه و قدرتش، تناسب معکوس داشت.

برای این که به خطر نقشی که منافقان بازی کردند به ویژه در اوائل کار پی ببری، کافی است که بدانی منافقان تا اندازه‌ای نیرومند بودند. چرا که جانبداریهای نژادگرایانه‌ای داشتند، جانبداریهای نژادگرایانه‌ای که هنوز تأثیر نیرومندی در دلها و درونهای تودهٔ قبائلشان داشتند، و هنوز هم کاملاً رسوا نشده بودند، و اسلام هم هنوز در میان این تودهٔ مردمان کاملاً رسوخ نکرده بود و به تمام و کمال به میانشان نرفته بود. پیغمبر ﷺ هم با مشرکان منکر و ملحد از هر سو احاطه شده بود. اهالی مکّه هم دشمنان سرسخت او بودند، اهالی مکّه که قبلهٔ مردمان جزیرةالعرب عربستان بودند، و پیوسته منتظر بلاهائی بودند که گریبانگیر پیغمبر ﷺ شود. برای فرصتی و وسیله‌ای روزشماری می‌کردند که در آن و با آن دمار از روزگارش برآورند و کار او را یکسره سازند. یهودیان در مدینه و پیرامون آن از همان روزهای اوّل او را ناشناخته قلمداد کردند و بدی و زشتی روا داشتند و بدو فال بد زدند و او را نحس دانستند. سپس بدو کفر ورزیدند و او را نپذیرفتند و با او شروع به دشمنی و حیله‌گری نمودند. چیزی طول نکشید که میان یهودیان و منافقان یک پیمان سرشتی مبنی بر یگانگی خط سیرِ تلاش و کوشش ایشان، و همدستی و همپشتی آنان در موضعگیری مبارزه و دشمنی و حیله و نیرنگبازی بسته شد، تا بدانجا که می‌توان گفت: منافقان قوی نشدند، و ثابت و استوار نماندند، و آن همه اذیّت و آزار سخت و شدید از

ایشان دیده نشد، و به نیرنگبازی و دسیسه‌سازی ادامه ندادند و به مکر و کید ننشستند، مگر به سبب پشتیبانی و تقویتی که از یهودیان دیدند، و مگر به سبب برقراری ضمانت اجتماعی در میانشان، و اطمینان و اعتمادی که به همدیگر داشتند. از شأن و مقام و رونق بازار منافقان کاسته نشد، و خطر ایشان سبک و ناچیز نگردید، مگر زمانی که خدا پیغمبر ﷺ را بر یهودیان چیره و پیروز نمود، و شرّ و بلایشان را از سر او به دور داشت».(۱)



این سوره می‌آغازد با شناساندن راه و روش منافقان. منافقان با کفری که در دل دارند سازش می‌کنند. اعلان می‌دارند اسلام را می‌پذیرند، و گواهی می‌نمایند پیغمبر ﷺ فرستادۀ خدا است. به دروغ سوگند می‌خورند، تا مسلمانان بدیشان باور کنند و راستگویشان پندارند. سوگندهائی را که در این زمینه می‌خورند سپر پاسداری از خود می‌کنند. در پشتِ سپر سوگندهای دروغینشان، حقیقت کار و بارشان را پنهان می‌دارند. مسلمانان را در بارۀ خود گول می‌زنند و دچار اشتباه می‌کنند:

﴿ إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ قالُوا: نَشْهَدُ إِنَّکَ لَرَسُولُ اللهِ ـ وَ اللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ ـ وَ اللهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ. اتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِ اللهِ، إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

هنگامی که منافقان نزد تو می‌آیند، سوگند می‌خورند و می‌گویند: ما گواهی می‌دهیم که تو حتماً فرستادۀ خدا هستی! ـ خداوند می‌داند که تو فرستادۀ خدا می‌باشی ـ ولی خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفتۀ خود دروغگو هستند (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند). آنان سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهرۀ واقعی خویش) می‌گردانند، و (خود را و مردمان را) از راه خدا بازمی‌دارند. ایشان چه کار بدی می‌کنند.

آنان به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آمدند و در حضورش با زبان به رسالت او گواهی می‌دادند، و از این گواهی قصد حقّ و حقیقت نداشتند. بلکه برای تقیه گواهی می‌دادند و مرادشان از آن حفظ خودشان بود. بدین وسیله حقیقت کار خود را و اصل ذات خود را از مسلمانان پنهان می‌داشتند. آنان دروغ می‌گفتند در این که بیان می‌داشتند ما آمده‌ایم تا گواهی دهیم به رسالت پیغمبر ﷺ. بلکه آنان می‌آمدند تا مسلمانان را با این گواهی گول بزنند. خداوند ایشان را در این گواهی دادن دروغگو می‌نامد، پس از آن که حقیقت رسالت را ثابت می‌کند و از آن پاسداری می‌نماید:

﴿ وَ اللهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسُولُهُ ﴾.

خدا می‌داند که تو فرستادۀ خدا می‌باشی.

﴿ وَ اللهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ ﴾.

خدا گواهی می‌دهد که منافقان در گفتۀ خود دروغگو هستند. (چرا که به سخنان خود ایمان ندارند).

تعبیر سخن از دقّت و احتیاط کامل برخوردار است. به گونه‌ای دقّت و احتیاط گردیده است که اعجاب‌انگیز است. تعبیر سخن قبل از این که سخن منافقان را تکذیب کند به اثبات رسالت می‌پردازد و به حقّانیّت آن گواهی می‌دهد. اگر این احتیاط نبود ظاهر عبارت منافقان را در موضوع شهادت که رسالت است تکذیب می‌کرد. تکذیب رسالت هم مقصود و مراد نیست. بلکه مقصود و مراد تکذیب اعتراف و اقرارشان است. چرا که آنان رسالت را تصدیق نمی‌کنند و بدان باور ندارند، و با دل پاک از نفاق به رسالت گواهی نمی‌دهند و در گفتۀ خود مخلص نیستند و گواهیشان از معتقدات درونشان سرچشمه نمی‌گیرد!

﴿ إِتَّخَذُوا أَیْمانَهُمْ جُنَّةً ﴾.

آنان سوگندهای (دروغین) خود را سپری (برای رهائی از گرفتار آمدن به دست عدالت، و پوشاندن چهرۀ واقعی خویش) می‌گردانند.

۱- مراجعه شود به تمام و کمال فصل مذکور از صفحۀ ۱۷۶ تا ۲۱۶ جزء دوم کتاب.

این هم می‌رساند که آنان سوگند می‌خوردند هر زمان که کارشان آشکار می‌گردید، یا به مکر و کید و توطئه و دسیسه‌ای از ایشان پی می‌بردند، یا از ایشان سخن بدی در بارهٔ مسلمانان نقل می‌گردید. آنان سوگند می‌خوردند تا خود را از چیزی درامان دارند که نتیجهٔ رسوائی کاری از کارهایشان بود. سوگندهای خود را وسیلهٔ حفاظت از خود و سپری برای خویش می‌کردند که در فراسوی آن خویشتن را بپایند و از خود محافظت نمایند، و به مکر و کید و دسیسه‌بازی و گمراه‌سازی خود با گول خوردگانشان ادامه دهند.

﴿ فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ ﴾.

و (خود را و مردمان را) از راه خدا بازمی‌دارند.

خود را و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند! برای این کار از سوگندهای دروغین خود کمک و مدد می‌گیرند:

﴿ إِنَّهُمْ سٰاءَ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

ایشان چه کار بدی می‌کنند.

آیا بدتر از دروغ گفتن برای گمراه کردن و ویلان نمودن وجود دارد؟!

این حال تباهشان و گواهی نادرست و دروغشان، و سوگندهای دروغ و فریبنده‌شان، و بازداشتن خود را و دیگران را از راه خدا، و کار زشت و پلشتشان را چنین تعلیل و تبیین می‌کند که آنان بعد از ایمان کافر گردیده‌اند، و بعد از شناخت اسلام کفر را برگزیده‌اند:

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ، فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

این (نفاق و دروغگوئی و بازداشتن از دین) بدان خاطر است که (نخست با زبان) ایمان آورده‌اند و سپس (با دل) کافر شده‌اند، پس بر دلهایشان مهر نهاده شد، و ایشان دیگر (حقیقت را درک نمی‌کنند، و از ایمان چیزی) نمی‌فهمند.

پس در این صورت آنان ایمان را شناخته‌اند و بدان پی برده‌اند، ولیکن با این وجود برگشتن به کفر را برگزیده‌اند. دلی که در آن دانش و بینش، یا ذوق سلیم، و یا حیات باشد، بعد از آن که ایمان را بشناسد به سوی کفر برنمی‌گردد. آخر چه کسی بعد از چشیدن مزهٔ ایمان و آشنائی با آن، و اطّلاع پیدا کردن از جهان‌بینی ایمانی در بارهٔ هستی، و با چشیدن مزهٔ ایمان در بارهٔ زندگی، و نفس کشیدن در فضای ایمانِ هوشیارانه، و زیستن در پرتو نور تابان و رخشانِ ایمان، و بسر بردن در زیر سایه‌های خوشِ ایمان، برمی‌گردد به سوی کفر ترشروی مردهٔ توخالی خشک ناسپاس حق‌ناشناس؟ چه کسی چنین کاری را می‌کند مگر فرد کوردل ناسپاس و حقّناشناس و کینه‌توزی که این فرقِ کاملاً آشکار و پدیدار را فهم نمی‌کند و احساس نمی‌نماید و بدان پی نمی‌برد!

﴿ فَطُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

پس بر دلهایشان مهر نهاده شد، و ایشان دیگر (حقیقت را درک نمی‌کنند، و از ایمان چیزی) نمی‌فهمند.

آن گاه روند سخن شکل منحصر به فرد و شگفتی را ترسیم می‌کند، شکلی که تمسخر و استهزاء و ننگ و پلشتی این نوع از مردمان مسخ شدهٔ کوردل را نشان می‌دهد، و ایشان را به بیفائده بودن و سست و بیکاره و کوردل و ترسو و بیتاب و کینه‌توز و ناسپاس و حقّناشناس بودن، نشاندار و ننگین می‌سازد. بلکه به عنوان مجسّمهٔ تمسخر، و نشان تیرهای استهزاء، ایشان را در نمایشگاه هستی نصب می‌کند:

﴿ وَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسٰامُهُمْ. وَ إِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ. يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ. هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ. قٰاتَلَهُمُ اللهُ أَنّىٰ يُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

هنگامی که ایشان را می‌بینی، پیکر و سیمایشان تو را می‌گیرد و به شگفت می‌آورد (و به خود می‌گوئی: چه انسانهای باوقار و برازنده‌ای!) و هنگامی که به سخن درمی‌آیند (به علّت حلاوت کلامشان) به سخنانشان گوش فرامی‌دهی. (با وجود این جذبهٔ سیما و گیرائی گفتار) آنان انگار تخته‌هائی هستند که (بر دیوار) تکیه داده شده باشند (بی‌جان و بی‌ایمان، هیکلهای توخالی، درونهای بی‌نور و صفا، نقشهائی بر در و دیوارها). هر

فریادی را بر ضدّ خود می‌پندارند و هر آوازی را به زبان خویش! آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش. خدایشان بکشاد! چگونه (از حقّ) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند؟!).

آنان پیکرهائی هستند که به شگفت می‌آورند، نه مردمانی که سخن بگویند و پاسخ بدهند! مادام که آنان ساکت و خاموشند، ایشان پیکرهای شگفتی بشمارند که چشمها را به خود خیره می‌دارند . . . وقتی هم صحبت می‌کنند از هر معنی و مفهومی، و از هر حسّ و شعوری، و از هر اندیشه و تفکّری، خالی هستند . . .

﴿ تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ ﴾.

به سخنانشان گوش فرامی‌دهی. آنان انگار تخته‌هائی هستند.

امّا آنان تخته‌هائی نیستند و بس. بلکه این تخته‌ها:

﴿ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ ﴾. تخته‌هائی هستند که تکیه داده شده‌اند.

هیچ گونه تکانی و حرکتی ندارند. به کنار دیوار چسبانده شده‌اند!

این جمود و رکود و فسردن، ایشان را از لحاظ دانش و بینش ارواحشان به تصویر می‌کشد، تازه اگر ارواحی داشته باشند! از سوی دیگر، در مقابل آن، حالتی از نگرانی همیشگی و ترس و هراس و لرزش دائمی، قرار می‌گیرد:

﴿ يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ ﴾.

هر فریادی را بر ضدّ خود می‌پندارند و هر آوازی را به زبان خویش!.

زیرا آنان می‌دانند که ایشان منافقانی هستند که خود را در زیر پردهٔ نازکی از تظاهر و سوگند و چاپلوسی و کجروی، پنهان کرده‌اند. آنان می‌ترسند هر لحظه کارشان سر به رسوائی کشد، و پردهٔ روی ایشان به کنار رود و فروافتد. تعبیر قرآنی ایشان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار آنان همیشه پیرامون خود را می‌نگرند و می‌پایند. از هر حرکتی می‌ترسند. از هر صدائی به تکان می‌افتند. از هر ندائی می‌لرزند. گمان می‌برند که آن حرکت یا صدا و یا ندا ایشان را می‌طلبد و می‌جوید، چه به اصل کارشان پی برده است و از حقیقت امرشان سر درآورده است!!

وقتی که کار دانش و بینش و جان گرفتن و اطّلاع پیدا کردن در پرتو آهنگها و نواهای ایمان، مطرح است، آنان تخته‌های تکیه داده شده و چسبانده شده هستند. زمانی که کار ترس و هراس بر جان و مال در میان است، آنان به یک نی لرزان می‌مانند که بازیچهٔ باد گردیده است و بدین سو و بدان سو می‌افتد و می‌رود! آنان با وجود این کار و آن حال، اوّلین دشمنان پیغمبر ﷺ و مسلمانان بشمار می‌آیند:

﴿ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ ﴾.

آنان دشمنان بشمارند و از ایشان برحذر باش.

آنان دشمنان حقیقی هستند. دشمنانی هستند که در داخل اردوگاه اسلامی خود را پنهان داشته‌اند. در صفّ مؤمنان نهان مانده‌اند. ایشان از دشمنان خارجی و آشکار خطرناک‌ترند.

﴿ فَاحْذَرْهُمْ ﴾.

پس از ایشان برحذر باش.

امّا در اینجا به پیغمبر ﷺ دستور داده نشد که ایشان را بکشد. بلکه خطّ سیر دیگری را با ایشان درپیش گرفت، خطّ سیری که در آن حکمت و سعهٔ صدر و اطمینان به نجات از نیرنگشان بود، همان گونه که بعد از اندکی نمونه‌ای از این رفتار و کردار خواهد آمد.

﴿ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴾.

خدایشان بکشاد! چگونه (از حقّ) برگردانده می‌شوند (و منحرف می‌گردند؟!).

خدا با ایشان می‌جنگد هرکجا که بروند و به هرکجا که رو بکنند. دعائی که خدا می‌کند، حکم اجراء مدلول آن را دارد. یعنی مفهوم آن پیاده می‌گردد و قطعاً به اجراء درمی‌آید. هیچ چیزی نمی‌تواند جلو این قضا و قدر نافذ را بگیرد، و هیچ‌گونه پیگردی ندارد . . . این کار در نهایت گشت و گذار، روی داد، و آنچه می‌بایست بشود، شد.

✿

روند سخن به پیش می‌رود و عملکردهایشان را بیان می‌دارد، عملکردهائی که دالّ بر فساد و تباهی دلهایشان، و بیانگر توطئهٔ نهانی ایشان در بارهٔ پیغمبر ﷺ و دروغگوئی آنان هنگام رویاروئی و حضور است . . . اینها مجموعهٔ صفاتی است که منافقان بدان شناخته شده‌اند:

﴿ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ، وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ. سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ، لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ، إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ. هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: لاٰ تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا. وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ. يَقُولُونَ: لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ، وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ لٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

چون به آنان گفته شود که بیائید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سرهای خود را (از روی غرور و تکبر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند و آنان را خواهی دید مستکبرانه روی می‌گردانند و می‌روند. برای آنان یکسان است چه برای ایشان آمرزش بخواهی، و چه آمرزش نخواهی، (چون آنان از نفاق خود دست نمی‌کشند) هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید. خداوند قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی‌دهد. آنان کسانیند که می‌گویند: به آنانی که (از مکّه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستادهٔ خدا هستند، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند. (غافل از این که) گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هرکس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند) و لیکن منافقان نمی‌فهمند. می‌گویند اگر (از غزوهٔ بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزّت و قدرت از آن خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند.

بسیاری از راویان سلف نقل کرده‌اند که همهٔ این سخنان در بارهٔ عبدالله پسر ابی پسر سلول نازل گردیده است. ابن اسحاق این مسأله را در سخنانی که در بارهٔ جنگ بنی‌مصطلق، دارد، به تفصیل ذکر کرده است، جنگی که در سال ششم هجری در کنار آبی به نام مریسیع روی داد . . . زمانی که پیغمبر ﷺ کنار آن آب بود بعد از آن که جنگ به پایان آمده بود. آب‌کشندگانِ مردمان به سوی مریسیع آمدند. عمر پسر خطّاب کارگری داشت از قبیلهٔ بنی‌غفار. نام او جهجاه پسر مسعود بود. اسب عمر پسر خطّاب را می‌راند. جهجاه و سنان پسر وبر جهنی، همپیمان بنی عون پسر خزرج در کنار آب به هم رسیدند. با یکدیگر جنگیدند. جهنی فریاد زد: ای گروه انصار! جهجاه هم فریاد زد: ای گروه مهاجرین! عبدالله پسر ابی پسر سلول خشمگین گردید. نزد او گروهی از قومش بودند. زید پسر ارقم که نوجوانی بود در میان ایشان حضور داشت. عبدالله پسر ابی پسر سلول گفت: آیا مهاجران چنین جسارتی را کرده‌اند؟ آنان در شهر و دیار خودمان با ما به مفاخره پرداخته‌اند و در فخر بر ما چیره شده‌اند. به خدا سوگند مسألهٔ خودمان با اوباش[1] قریش را جز بسان ضرب‌المثل پیشینیان نمی‌بینم که گفته‌اند: تو سگت را چاق گردان تا بخوردت! ولی به خدا سوگند وقتی که به مدینه برگردیم حتماً عزیزترین مردمان ذلیل‌ترین مردمان را بیرون خواهند کرد. سپس به کسانی از قوم خود که حاضر آمده بودند رو کرد و بدیشان گفت: این چیزی است که خودتان با خویشتن کرده‌اید: آنان را به شهر و دیار خود راه داده‌اید و وارد گردانده‌اید، و اموال خویش را با ایشان تقسیم نموده‌اید. به خدا سوگند اگر دستهایتان را از ایشان بازدارید و کمکشان نکنید، آنان قطعاً به شهر و دیار دیگری فلنگ خود را می‌بندند و به در می‌روند. زید پسر ارقم این سخنان را شنید. آن را به سمع مبارک

۱- در متن عربی: «جلابیب قریش» است که به معنی پیراهنها و جامه‌های قریش است. (مترجم)

پیغمبر خدا ﷺ رساند. این امر وقتی روی داد که پیغمبر خدا ﷺ از سرکوبی دشمنانش فارغ شده بود. وقتی که زید پسر ارقم خبر را بدو رساند، عمر پسر خطّاب در خدمتش بود. عمر گفت: دستور بده عباد پسر بشر او را بکشد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«فَكَيْفَ يٰا عُمَرُ إِذٰا تَحَدَّثَ ٱلنّٰاسُ أَنَّ مُحَمَّداً يَقْتُلُ أَصْحٰابَهُ؟ لاٰ وَ لٰكِنْ أَذِّنْ بِالرَّحِيلِ».

«ای عمر! چه می‌شود وقتی که مردمان به همدیگر بگویند: محمّد یارانش را می‌کشد؟ نه، و بلکه برای کوچیدن صدا بزن و ندا درده».

این بار سفر بربستن و کوچیدن در ساعتی از زمان انجام گرفت که پیغمبر خدا ﷺ هرگز در آن ساعت بار سفر برنمی‌بست و نمی‌کوچید. مردمان بار سفر بربستند و کوچیدند. عبدالله پسر ابی پسر سلول به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت، وقتی که شنید زید پسر ارقم آنچه را شنیده بود به سمع مبارک پیغمبر ﷺ خدا رسانده است. به خدا سوگند خورد آنچه را زید پسر ارقم گفته است نگفته‌ام، و بدان زبان نگشوده‌ام. عبدالله پسر ابی پسر سلول در میان قوم خود بسیار محترم و بزرگ بود. انصاری که در محضر پیغمبر خدا ﷺ بودند گفتند: ای پیغمبر خدا! این نوجوان چه بسا در بارۀ سخنانش دچار وهم و گمان شده باشد و اشتباهی شنیده باشد، و آنچه را که عبدالله پسر أبی پسر سلول گفته است غلط برداشت کرده است و درست به خاطر نسپرده است. این سخن را برای دلسوزی با عبدالله پسر أبی پسر سلول، و دفع شرّ و بلا از او گفتند.

ابن اسحاق گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ سوار شد و حرکت کرد، اسید پسر حضیر به خدمتش آمد، با درود و سلامی که سزاوار مقام نبوّت بود، درودش گفت. آن گاه بدو عرض کرد: ای پیغمبر خدا! به خدا سوگند در ساعت غیرمعمول و در وقت غیرعادی حرکت فرموده‌ای، ساعت و وقتی که در همچون ساعتها و وقتهائی حرکت نمی‌کرده‌ای و نمی‌رفته‌ای. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

«أَوَ مٰا بَلَغَکَ مٰا قٰالَ صٰاحِبُكُمْ؟».

«آیا آنچه دوست شما گفته است به گوش تو نرسیده است؟».

اسید پسر حضیر گفت: چه گفته است؟ فرمود:

«زَعَمَ أَنَّهُ إِنْ رَجَعَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَخْرَجَ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ».

«گمان برده است اگر او به مدینه برگردد عزیزترین مردمان ذلیل‌ترین مردمان را از مدینه بیرون می‌کند».

اسید پسر حضیر گفت: پس تو ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند اگر بخواهی حتماً او را از مدینه بیرون خواهی کرد. به خدا سوگند ذلیل او است و عزیز تو هستی. سپس گفت: ای پیغمبر خدا! با او مهربان باش. چه به خدا سوگند وقتی که خدا تو را به پیش ما آورد، قوم او برای او مهره‌ها می‌چیدند و ترتیب می‌دادند تا تاجگذاری او را انجام دهند و او را شاه خود کنند. او چنین می‌بیند که تو حکومت و فرمانروائی را از او سلب کرده‌ای و بازگرفته‌ای!

آن گاه پیغمبر خدا ﷺ سراسر آن روز مردمان را راه برد تا شب فرارسید. و تمام آن شب ایشان را به حرکت و سفر واداشت تا صبح فرارسید. سرِ صبح آن روز هم ایشان را به کوچ و حرکت واداشت تا بدان گاه که سوز خورشید آنان را بیازرد. آن وقت اجازه فرمود فرود آیند و بیاسایند. همین که بدنشان با زمین تماس گرفت به خواب فرورفتند و نقش زمین شدند. پیغمبر خدا ﷺ چنین کاری را کرد تا مردمان را از سخن گفتن در بارۀ سخنی بازدارد که دیروز عبدالله پسر ابی پسر سلول گفته بود.

ابن اسحاق گفته است: آن وقت سوره‌ای نازل گردید که یزدان سبحان در آن از منافقان یاد کرده است. از قبیل: عبدالله پسر ابی پسر سلول، و کسانی که راه و رسم او را داشتند و بسان او رفتار می‌کردند. وقتی که این سوره نازل گردید، پیغمبر خدا ﷺ گوش زید پسر ارقم را گرفت، سپس فرمود:

«هٰذَا الَّذِي أَوْفىٰ لِلّٰهِ بِأُذُنِهِ».

«این کسی است که با گوشش، به تمام و کمال به پیمان

خدا وفا کرده است».
به گوش عبدالله پسر عبدالله پسر ابی، خبر کار و بار پدرش رسید. ابن اسحاق گفته است: عاصم پسر عمر پسر قتاده برایم روایت کرده است، عبدالله به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت و گفت: ای پیغمبر خدا، شنیده‌ام که تو می‌خواهی عبدالله پسر أبی را به سبب چیزی که از او برایت روایت کرده‌اند بکشی. اگر قطعاً چنین کاری را می‌کنی، به من دستور بفرما تا سرش را از بدنش جدا سازم و برایت بیاورم. به خدا سوگند قبیلۀ خزرج می‌داند که در میانشان کسی یافته نمی‌شود که از من برای پدرش خوبتر و بهتر باشد. من می‌ترسم به فرد دیگری جز من دستور بفرمائی پدرم را بکشد، آن وقت من نتوانم به قاتل عبدالله پسر ابی بنگرم که روی زمین سالم راه برود، و من او را بکشم! در نتیجه مؤمنی را در برابر کافری خواهم کشت، و به دوزخ خواهم افتاد! پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
«بَلْ نَتَرَفَّقُ بِهِ وَ نُحْسِنُ صُحْبَتَهُ مٰا بَقِيَ مَعَنٰا».
«بلکه ما با او مهربان خواهیم بود و زیبا با او رفتار خواهیم کرد تا وقتی که با ما باشد و با ما بماند».
بعد از آن هرگاه عبدالله پسر ابی پسر سلول حادثه‌ای را پدید می‌آورد، قوم خودش او را سرزنش می‌کردند و گرفتارش می‌نمودند و بر او سخت می‌گرفتند و می‌تاختند. پیغمبر خدا ﷺ به عمر پسر خطّاب فرمود، وقتی که این کار را شنید:
«كَيْفَ تَرىٰ يٰا عُمَرُ؟ أَمّٰا وَ اللهِ لَوْ قَتَلْتُهُ يَوْمَ قُلْتَ لِي: اُقْتُلْهُ لَأُرْعِدَتْ لَهُ آنُفٌ لَوْ أَمَرْتُهٰا الْيَوْمَ بِقَتْلِهِ لَقَتَلَتْهُ».
«ای عمر چه می‌بینی؟ به خدا سوگند اگر آن روز که به من گفتی: او را بکش، او را می‌کشتم، بینیهائی برای طرفداری از او باد می‌کرد و به تکان درمی‌افتاد. اگر امروز بدانان دستور کشتن او را بدهم، او را خواهند کشت».
عمر گفت: به خدا سوگند متوجّه شدم که عملکرد پیغمبر خدا ﷺ خیر و برکت آن بیشتر از خیر و برکت عملکرد من است.

عکرمه و ابن زید و غیره گفته‌اند: وقتی که مردمان به سوی مدینه برگشتند، عبدالله پسر عبدالله پسر أبی جلو دروازۀ مدینه ایستاد، و شمشیر خود را کشید. مردمان از کنار او می‌گذشتند و داخل مدینه می‌شدند. هنگامی که پدرش عبدالله پسر ابی آمد و خواست وارد دروازۀ مدینه شود، پسرش بدو گفت: برو عقب! پدرش بدو گفت: تو را چه شده است؟ وای به حالت! پسرش گفت: به خدا سوگند از اینجا نمی‌گذری مگر وقتی که پیغمبر خدا ﷺ به تو اجازه دهد! چه او عزیز و گرامی است و تو ذلیل و حقیر! وقتی که پیغمبر خدا ﷺ تشریف آورد ـ او همیشه در آخر سپاه حرکت می‌کرد[1] ـ عبدالله پسر ابی از پسرش بدو شکایت کرد. پسرش عبدالله گفت: به خدا سوگند! ای پیغمبر خدا او وارد مدینه نمی‌گردد مگر این که تو بدو اجازه بفرمائی. پیغمبر خدا ﷺ بدو اجازۀ ورود داد. عبدالله گفت: حالا که پیغمبر خدا ﷺ به تو اجازه داده است، برو و داخل شو[2]. . .



یک بار به رخدادها می‌نگریم، و یک بار به مردان نگاه می‌کنیم، و دیگر بار به نصّ قرآنی نگاهی می‌اندازیم. خویشتن را با سیره و شیوۀ زندگانی پیغمبر ﷺ و با برنامۀ تربیتی الهی، و با قضا و قدر شگفت یزدان در اداره کردن و گرداندن امور جهان می‌یابیم.
این، صفّ مسلمانان است که منافقان بدان فرومی‌خزند، و در میان آن در قید حیات پیغمبر ﷺ حدود ده سال زندگی می‌کنند! پیغمبر ﷺ ایشان را از صفّ مسلمانان بیرون نمی‌کند، و یزدان سبحان نامهای ایشان را بدو نمی‌گوید، و خود آنان را بدو نمی‌شناساند، مگر اندکی پیش از این که پیغمبر ﷺ وفات بفرماید، هرچند که پیغمبر ﷺ منافقان را از روی شیوۀ گفتار،

۱- پیغمبر ﷺ دنبال سپاه حرکت می‌کرد تا افراد عقب‌مانده و گمشده و نیازمند کمک را بیابد و یاریشان نماید.
۲- پیدا است که قضیّۀ افک به دنبال این جنگ بوده است، قضیّه‌ای که عبدالله پسر ابی پسر سلول بیشترین سهم آن را بر عهده داشته است.

و از روی کژی و نادرستی و رفتار و کردار می‌شناخت. ایشان را از روی سیماها و نمادها و آثار واکنشها و نقش‌پذیریها در چهره‌ها و قیافه‌ها می‌شناخت. این بدان خاطر بود که خدا دلهای مردمان را به مردمان واگذار نمی‌کند. چه دلها تنها و تنها در اختیار خدایند و بس. او است که می‌داند در دلها چه چیز است و در برابر آن از انسان حساب می‌کشد و از او بازپرسی می‌کند. ولی تنها ظاهر امر به مردمان واگذار است، و مردمان نباید با ظنّ و گمان همدیگر راگرفتار بکنند، و نباید هوشیاری و زیرکی را در کارهایشان مدرک بدانند و بر اساس آن حکم صادر نمایند. حتّی زمانی که خدا کسانی را به پیغمبر ﷺ معرّفی فرمود که تا آخر عمرش بر نفاق ماندگار ماندند، پیغمبر ﷺ آنان را از میان جماعت مسلمانان بیرون نراند، زیرا آنان اظهار اسلام می‌کردند و واجبات آن را انجام می‌دادند. پیغمبر ﷺ آنان را شناخت و ایشان را فقط به یکی از اصحاب خود شناساند. او حذیفه پسر یمان رضی الله عنه است. حذیفه نامهایشان را در میان مسلمانان پخش نکرد. تا بدانجا که عمر رضی الله عنه به پیش حذیفه می‌رفت تا از زبان او بشنود که پیغمبر ﷺ نام او را در میان منافقان ذکر نفرموده است، و بدین وسیله از خود مطمئنّ گردد و بر خویشتن اطمینان پیدا کند! حذیفه بدو می‌گفت: ای عمر تو از زمرهٔ آنان نیستی. دیگر بیشتر از این نمی‌گفت! به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده بود که بر کسی از منافقان نماز میّت را نخواند. اصحاب پیغمبر ﷺ وقتی که می‌دیدند او بر مرده‌ای نماز نمی‌خواند، می‌دانستند که آن شخص مرده از زمرهٔ منافقان بوده است. وقتی که پیغمبر ﷺ وفات فرمود، حذیفه نماز نمی‌خواند بر کسی که از زمرهٔ منافقان به حساب آمده است. عمر بر مرده‌ای نماز نمی‌خواند تا نمی‌نگریست و حذیفه را نمی‌دید که آنجا حاضر آمده است. وقتی که حذیفه را می‌دید می‌دانست که این شخص از جملهٔ منافقان نبوده است. امّا اگر حذیفه را نمی‌دید که حاضر آمده است، او هم بر آن مرده نماز نمی‌خواند و چیزی هم نمی‌گفت!

بدین منوال و بر این روال حوادث روی می‌داد و می‌گذشت ـ آن گونه که قضا و قدر ترسیم می‌کرد ـ برابر حکمت و فلسفه و هدف و مقصودی که از آن حوادث مورد نظر بوده است، از قبیل تربیت و عبرت و پدید آوردن اخلاق و مقرّرات و آداب و رسوم . . .

خود این حادثه‌ای که این آیات در بارهٔ آن نازل گردیده است، به تنهائی عبرتها در بر دارد و متضمّن اندرزهای زیادی است.

این عبدالله پسر سلول است. در میان مسلمانان زندگی می‌کند. به پیغمبر خدا ﷺ نزدیک است. رخدادها پیاپی می‌گردد. آیات در حضور او و در غیاب او نازل می‌شوند، آیاتی که حقیقت این دین، و صدق این پیغمبر را تصدیق و اثبات می‌کنند. ولیکن خدا دل او را به سوی ایمان هدایت نمی‌دهد و رهنمود و رهنمون نمی‌کند، چون این رحمت و این نعمت نصیب او نشده بود. میان این فیض و برکتِ جوشان و نورِ درخشان و تأثیرِ بسزا و فراوان، و میان او کینه‌ای حائل و مانع شده بود. کینه‌ای که به سینه‌اش خزیده و نشسته بود بدان خاطر که بر اوس و خزرج شاه نشده بود، چون پیغمبر خدا ﷺ اسلام را به مدینه آورده بود! این کینه به تنهائی او را از هدایت بازمی‌دارد، هدایتی که دلائل و براهین آن از هرسو با او رویاروی می‌گردد و برایش عیان و جلوه‌گر می‌شود. آخر او در میان دریای پرجوش و خروش اسلام و در وسط امواج بلند آن در مدینه زندگی می‌کند!

این پسر او عبدالله ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُ وَ أَرْضاهُ ـ است که نمونهٔ والای مسلمان مخلص و مطیع است. به سبب وجود پدرش خود را بدبخت می‌داند. از نیرنگها و دسیسه‌هایش به تنگنا می‌افتد. از موضعگیریهایش خود را شرمنده می‌بیند. امّا این بدبختی و دلتنگی و شرمندگی را از پدرش پنهان می‌دارد، بسان پسر نیک و مهربانی که این جور چیزها را از پدرش پنهان می‌کند و به خدمتش می‌ایستد و بدو احترام می‌گذارد. عبدالله

می‌شنود که پیغمبر خدا ﷺ می‌خواهد پدر او را بکشد. عاطفه‌ها و احساسهای گوناگون و جوراجور دلش را به تکان درمی‌آورد. عبدالله آشکارا و نیرومندانه و روشن با این عاطفه‌ها و احساسها درمی‌افتد و رویاروی می‌شود. او اسلام را دوست می‌دارد. اطاعت از پیغمبر خدا ﷺ را دوست می‌دارد. دوست دارد فرمان پیغمبر ﷺ را اجراء کند هرچند این فرمان در بارهٔ پدرش باشد. امّا تاب و توان این را ندارد که کسی جلو بیاید و گردن پدرش را بزند، و آن‌گاه قاتل پدرش جلو چشمانش روی زمین بیاید و برود. عبدالله می‌ترسد نفْس او بدو خیانت کند، و نتواند بر اهریمنِ نژادگرائی، و بر ندای خون‌بها گرفتن و قصاص کردن غلبه کند و چیره شود . . . در اینجا پناه می‌برد به پیغمبرش و به رهبر و سرورش تا او را در برابر خاطره‌ها و اندیشه‌های دلش کمک و یاری کند، و این درد و رنج را از او به دور دارد که بدان گرفتار آمده است و به سراغش می‌آید. از پیغمبر ﷺ درخواست می‌کند اگر چاره‌ای جز کشتن پدرش نیست، بدو دستور بدهد که خودش پدرش را بکشد! عبدالله که مطیع است. قطعاً سر او را از تن جدا می‌کند و به خدمت می‌آورد. خودش این کار را می‌کند تا جز خودش کسی این کار را بر عهده نگیرد. چون تاب و توان این را ندارد که قاتل پدرش را ببیند که بر روی زمین می‌آید و می‌رود. این است او را می‌کشد. در نتیجه مؤمنی را در برابر کافری می‌کشد، و بدین سبب به دوزخ می‌افتد . . .

واقعاً این شکوه و عظمت است. شکوه و عظمتی است که با دل رویاروی می‌گردد هر کجا و به هر سو که بنگرد و نظر اندازد و این موضعگیری را ورانداز کند. شکوه و عظمت ایمان در دل انسانی است، انسانی که به پیغمبر خدا ﷺ پیشنهاد می‌کند سخت‌ترین کار برای نفْسِ انسان را بدو حواله دارد ـ و آن این که پدرش را بکشد! ـ او در پیشنهاد خود راستگو است و دارای نیّت راستین است. با این کار او می‌خواهد خودش را از کاری برهاند که از دید او بزرگ‌تر و وحشتناک‌تر است . . . این که کششها و منشهای بشری او را وادار به کشتن مؤمنی در برابر کافری سازد، و در نتیجه به آتش دوزخ در افتد . . . شکوه و عظمت صدق و صداقت، و وضوح و صراحت، زیبا و دلربا است، بدان گاه که او خود را روبروی پدرش می‌یابد و ضعف خود را می‌داند و می‌گوید:

«به خدا سوگند قبیلهٔ خزرج می‌داند که در میانشان کسی یافته نمی‌شود که از من برای پدرش خوبتر و بهتر باشد». او از پیغمبرش و از رهبر و سرورش درخواست می‌کند که او را بر ضدّ این ضعف کمک و مدد کند، و او را از این تنگناها برهاند، نه این که فرمان را بازپس بگیرد یا این که آن را تغییر بدهد ـ چه فرمانش اطاعت می‌گردد و اشاره‌اش اجراء می‌شود ـ بلکه کار را بدو واگذارد و اجازه بدهد سر پدرش را از تن جدا کند و آن را به خدمتش بیاورد!

پیغمبرِ بخشنده و بزرگوار ﷺ این انسان مؤمن و به تنگنا افتاده را می‌بیند. با بزرگواری و بخشندگی بر درد و رنج او دست می‌کشد و این زحمت و مشقّت را از او می‌زداید و می‌فرماید:

«بَلْ نَتَرَفَّقُ بِهِ وَ نُحْسِنُ صُحْبَتَهُ مٰا بَقِیَ مَعَنٰا».

«بلکه ما با او مهربان خواهیم بود و زیبا با او رفتار خواهیم کرد تا وقتی که با ما باشد و با ما بماند».

پیش از این، عمر پسر خطّاب رضی الله عنه را از رأی خود بازمی‌دارد و می‌فرماید:

«فَکَیْفَ یٰا عُمَرُ إِذٰا تَحَدَّثَ ٱلنّٰاسُ أَنَّ مُحَمَّداً یَقْتُلُ أَصْحٰابَهُ؟».

«ای عمر! چه می‌شود وقتی که مردمان به همدیگر بگویند: محمّد یارانش را می‌کشد؟».

آن گاه پیغمبر ﷺ در این حادثه بسان یک رهبر الهام شدهٔ فرزانه‌ای عمل می‌کند ... به عمر دستور می‌دهد که سپاهیان حرکت بکنند و در غیر زمان مرسوم و معمول کوچ نمایند، و این کوچ را تا خسته و درمانده می‌شوند ادامه بدهند. تا بدین وسیله مردمان را از

نژادگرائی گندیده‌ای و از تعصّب پوچی برگرداند که فریاد دو مرد مخالف همدیگر، آن را برانگیخته بود. یکی فریاد زده بود: آهای انصار! و دیگری فریاد زده بود: آهای مهاجرین!.. پیغمبر ﷺ همچنین خواست آنان را از فتنه و آشوبی منصرف گرداند که عبدالله پسر ابی پسر سلول منافق آن را برپا داشته و به راه انداخته بود. او خواسته بود مودّت و محبّت و برادری و دوستی بی‌نظیری را بسوزاند و نابود گرداند که میان انصار و مهاجرین پدید آمده بود و در تاریخ عقائد و در تاریخ انسان بی‌سابقه و بدون مثل و مانند بود . . . همچنین سخنی که پیغمبر ﷺ به اسید پسر حضیر می‌گوید، جای تأمّل است. در این سخن آمادگی روحی است، آمادگی بر ضدّ فتنه و آشوبی که به پا خاسته است و جوش و خروشی برانگیخته است. این فرموده جلو دست فتنه‌گر و فتنه‌ساز را می‌گیرد، فتنه‌گر و فتنه‌سازی که در میان قوم خود حتّی پس از ورود اسلام به مدینه هم منزلت و مکانتی داشت!

در آخر جلو صحنۀ زیبا و با شکوه دیگری می‌ایستیم، صحنۀ مرد مؤمنی که عبدالله پسر عبدالله پسر ابی است. او دم دروازۀ شهر مدینه می‌ایستد و بر پدر خودش شمشیر می‌کشد و بدو اجازۀ دخول نمی‌دهد، تا سخنش راست دربیاید و جلوه‌گر آید که گفته بود:

﴿ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ﴾.

باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

تا عبدالله پسر أبی پسر سلول بداند که پیغمبر خدا ﷺ باعزّت و باقدرت است، و او خوار و ناتوان است. عبدالله پسر عبدالله پسر أبی پسر سلول، پدرش را نگاه می‌دارد تا پیغمبر خدا ﷺ می‌آید و بدو اجازۀ ورود به مدینه می‌دهد. آن گاه او با اجازۀ پیغمبر ﷺ داخل می‌شود، و در عمل ثابت می‌گردد که باعزّت و باقدرت کیست و خوار و ناتوان کدام، آن هم در خود همان حادثه، و در خود همان زمان.

هان! این قلّه، قلّۀ بلندی است. آن قلّه‌ای که ایمان، آن گروه از مردمان را بالای آن برد. آنان را بالای آن قلّه برد، در حالی که هنوز انسان بودند و ضعف انسان در وجودشان بود. دارای عواطف و احساسات بشری بودند، و افکار و اندیشه‌های بشری در سر داشتند. این زیباترین و راست‌ترین چیزی است که در این عقیده است، وقتی که مردمان این عقیده را بر حقیقت خود ببینند و دریابند. و زمانی که خودشان حقیقت آن عقیده می‌گردند، عقیده‌ای که در شکل انسانها بر روی زمین بیاید و برود و خوراک بخورد و در بازارها راه بیفتد.



آن گاه ما در زیر سایه‌های نصوص قرآنی زندگی می‌کنیم، نصوصی که این حادثه‌ها را دربرگرفته‌اند:

﴿ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُوسَهُمْ، وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴾.

چون به آنان گفته شود که بیائید تا پیمغبر خدا برایتان آمرزش بخواهد، سرهای خود را (از روی غرور و تکبّر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند و آنان را خواهی دید مستکبرانه روی می‌گردانند و می‌روند.

آنان کار ناجوانمردانۀ خود را می‌کنند، و سخن منافقانۀ خود را می‌گویند، و وقتی که می‌دانند که کارشان و سخنشان به گوش پیغمبر خدا ﷺ رسیده است، می‌ترسند و زبون می‌گردند و سوگندها می‌خورند و سوگندهایشان را سپر می‌کنند. وقتی کسی بدیشان می‌گوید: بیائید تا پیغمبر خدا برایتان آمرزش بخواهد ـ در حالی که در امن و امان از روبرو شدن با او هستند ـ سرهای خود را از روی غرور و تکبّر تکان می‌دهند! این کار و آن کار هردو نشانه‌های ملازم و همراه یکدیگر در ذات منافق هستند. هرچند که این کار معمولاً از کسانی سر می‌زند که در میان قوم خود مقام و منزلتی و ارج و ارزشی داشته باشند. آنان خودشان ضعیف‌تر از آن هستند که بیایند و روبرو شوند. ایشان متکبّر و خودبزرگ‌بین هستند. سرهای خود را تکان می‌دهند و پیچ می‌دهند مادام که در امن و امان می‌باشند. وقتی که رویاروی می‌گردند، آنچه دارند و

در میان می‌گذارند، ترسوئی و زبونی و خواری و سوگندخوردنها است!

بدین خاطر به پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب می‌شود و چیزی بدو ابلاغ می‌شود که در هر حال برایشان مقدّر و مقرّر گردیده است. بدو اعلام هم می‌شود که پس از ثبوت قضا و قدر، طلب آمرزش برای آنان هیچ گونه فائده و سودی ندارد و مفید و سودمند واقع نمی‌شود:

﴿ سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ. إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفٰاسِقِينَ ﴾.

برای آنان یکسان است چه برای ایشان آمرزش بخواهی، و چه آمرزش نخواهی، (چون آنان از نفاق خود دست نمی‌کشند) هرگز خدا ایشان را نخواهد بخشید. خداوند قطعاً مردمان فاسق را هدایت نمی‌دهد.

گوشه‌ای از فسق و فجورشان را نقل می‌کند، فسق و فجوری که به سبب آن قضا و قدر یزدان در حقّ ایشان واجب و لازم گردیده است:

﴿ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ: لاٰ تُنْفِقُوا عَلىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتّٰى يَنْفَضُّوا ﴾.

آنان کسانیند که می‌گویند: به آنانی که (از مکّه به مدینه مهاجرت کرده‌اند و) نزد فرستادهٔ خدا هستند، بذل و بخششی نکنید و چیزی ندهید تا پراکنده شوند و بروند.

این گفتار ناجوانمردانه‌ای است که در آن پلیدی و پستیِ سرشت، جلوه‌گر و پیدا و هویدا است. طرح ایشان گرسنه نگاه داشتن است، گرسنه نگاه داشتنی که روشن و آشکار است دشمنان حقّ و ایمان، در زمانها و مکانهای مختلف در جنگ با عقیده و ادیان، بدان توصیه و سفارش می‌کنند. زیرا آنان به خاطر پستی فهم و شعورشان، لقمهٔ زندگی را همه چیز حیات می‌دانند همان گونه که در ذهن ایشان نقش بسته است، و با لقمهٔ زندگی با مؤمنان می‌جنگند و می‌رزمند.

این نقشهٔ قریش بود، بدان هنگام که با بنی‌هاشم قطع رابطه کردند و در شعب ابوطالب ایشان را محاصره و محدود نمودند تا از پیرامون پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم پراکنده شوند و دست از کمک و یاری او بکشند و او را به مشرکان تسلیم کنند.

این نقشهٔ منافقان است، همان گونه که این آیه آن را حکایت می‌کند. آنان می‌خواستند یاران پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر اثر فشار ضیقت و گرسنگی از پیرامون او پراکنده شوند و به ترک او بگویند!

این نقشهٔ کمونیستها است. آنان در کشورهای خود افراد متدیّن را از قدرتهای مالی محروم می‌کنند تا از گرسنگی بمیرند، یا خدا را رها کنند و کافر شوند، و نماز را نخوانند!

این نقشهٔ همهٔ کسانی است که با دعوت به سوی خدا و با حرکت جنبش اسلامی در کشورهای اسلام می‌جنگند، جنگ با محاصرهٔ اقتصادی و گرسنه کردن و تلاش برای سدّ و مانع ایجاد نمودن بر سر راه اسباب و وسائل کار و کسب روزی و تلاش در پی معاش . . .

بدین منوال و بر این روال، همهٔ دشمنان ایمان از قدیم‌الأیّام تا به امروز بر این وسیلهٔ کثیف گرد آمده‌اند و به همدیگر رسیده‌اند . . . حقیقت ساده‌ای را فراموش کرده‌اند که قرآن پیش از پایان این آیه آن را بدیشان تذکّر می‌دهد:

﴿ وَ لِلّٰهِ خَزٰائِنُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ لٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَفْقَهُونَ ﴾.

گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خدا است (و به هرکس که بخواهد از آنها بدو عطاء می‌کند)، و لیکن منافقان نمی‌فهمند.

از گنجینه‌های خدا که در آسمانها و زمین است روزی می‌خورند همین کسانی که تلاش می‌کنند بر ارزاق مؤمنان فرمانروائی کنند. آنان روزی خودشان را نیز نمی‌آفرینند. چه کودکانی و چه نادان مردمانی هستند! آنان روزی خودشان را نمی‌آفرینند، ولی با این وجود تلاش می‌کنند روزی دیگران را قطع کنند و ببرند!

بدین صورت یزدان سبحان مؤمنان را ثابت‌قدم و استوار می‌دارد، و دلهایشان را قوی و نیرومند می‌سازد برای مبارزه و رویاروئی با این نقشهٔ شوم و با این وسیلهٔ پستی که دشمنان خدا در جنگ با مؤمنان بدان چنگ می‌زنند و متوسّل می‌شوند. یزدان سبحان مؤمنان را مطمئنّ می‌سازد که گنجینه‌های خدا در

آسمانها و زمین، گنجینه‌های ارزاق برای همگان است. و خدائی که از این ارزاق به دشمنان خود عطاء می‌کند، دوستان خود را فراموش نمی‌نماید. مرحمت خدا خواسته است بندگانِ دشمن خود را با گرسنه کردن و قطع ارزاق گرفتار نفرماید. خدا می‌داند که بندگانِ دشمن او نمی‌توانند زیاد یا کم به خودشان روزی برسانند، اگر او ارزاق را از ایشان قطع کند! خداوند بزرگوارتر و بخشنده‌تر از آن است که بندگانش را ـ هرچند دشمنان او باشند ـ به چیزی واگذار کند و حواله بدهد که قطعاً آنان از آن درمانده و ناتوانند. گرسنه کردن و گرسنه نگاه داشتن طرح و نقشه‌ای است که در بارهٔ آن نمی‌اندیشد مگر پست‌ترینِ پستان و ناکس‌ترینِ ناکسان!

آن گاه واپسین سخنشان ذکر می‌شود:

﴿ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنٰا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ﴾.

می‌گویند: اگر (از غزوهٔ بنی‌مصطلق) به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند.

دیدیم که عبدالله پسر عبدالله پسر ابی چگونه این امر را پیاده کرد! و چگونه خوارترین و زبون‌ترین فرد وارد مدینه نشد مگر با اجازهٔ عزیزترین و گرامی‌ترین فرد!

﴿ وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ لٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

عزّت و قدرت از آن خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان است، ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند.

یزدان سبحان پیغمبرش را و مؤمنان را در طرف خود قرار می‌دهد، و از عزّت خود بر ایشان می‌افزاید! این هم گرامی داشتی است که جز خدا آن را مبذول نمی‌فرماید! کدام بزرگ‌داشت است که بالاتر از این باشد که یزدان سبحان پیغمبرش را و مؤمنان را با خود و در جوار خود نگاه دارد؟ و بفرماید: ما اینان هستیم! این پرچم عزیزتران و قدرتمندان است، و این صف عزّت و قدرت است!

خداوند راست فرموده است. عزّت را همتای ایمان در دل با ایمان نموده است. عزّتی که از عزّت خداوند متعال مدد جسته است. عزّتی که سبک نمی‌گردد و سستی نمی‌پذیرد، و کج و خم نمی‌شود و نرم و شل نمی‌گردد، و در تنگاترین و دشوارترین لحظه‌ها دل با ایمان را رها نمی‌کند مگر این که ایمان در آن دل سستی و کاستی پذیرد و افت کند. چه هرگاه ایمان استقرار بپذیرد و رسوخ پیدا کند، عزّت با آن استقرار می‌پذیرد و رسوخ پیدا می‌کند. یعنی ماندگاری ایمان راستین، مساوی با ماندگاری عزّت جهان‌آفرین در اندرون مؤمنین است.

﴿ وَ لٰكِنَّ الْمُنٰافِقِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ولیکن منافقان (این را درک نمی‌کنند و) نمی‌دانند.

منافقان چگونه این را درک و فهم می‌کنند، وقتی که مزهٔ این عزّت و طعم این قدرت را نچشیده‌اند، و با منبع اصیل آن تماس پیدا نکرده‌اند؟



واپسین ندای این سوره رو به مؤمنانی می‌کند که یزدان سبحان ایشان را در صف خود همراه با پیغمبر خود ﷺ نگاه داشته بود، و از عزّت خود بدیشان عزّت داده بود. آنان را فریاد می‌زند تا به سوی این مکانت و منزلت والا و بالا اوج بگیرند، و از هرگونه صفتی که به صفات منافقان شبیه باشد و همگون شود بپرهیزند و خویشتن را از آن بپیرایند، و بپایند خویش را بدان نیالایند. آن مکانت و منزلت را برگزینند که والاتر و بالاتر از اموال و اولاد است، و نگذارند، اموال و اولاد ایشان را از رسیدن بدان مکانت و منزلت نورانی و درخشان غافل سازد و بازدارد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تُلْهِكُمْ أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ. وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ. وَ أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقْنٰاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ، فَيَقُولَ: رَبِّ لَوْلاٰ أَخَّرْتَنِي إِلىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصّٰالِحِينَ. وَ لَنْ يُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهٰا، وَ اللّٰهُ خَبِيرٌ بِمٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند (و اموال و اولادشان، آنان را

سرگرم و به خود مشغول دارد) ایشان زیانکارند. از چیزهائی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید، پیش از آن که مرگ یکی از شما دررسد و بگوید: پروردگارا! چه می‌شود اگر مدّت کمی مرا به تأخیر اندازی و زنده‌ام بگذاری تا احسان و صدقه بدهم و در نتیجه از زمرهٔ صالحان و خوبان شوم؟! خداوند هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی‌اندازد هنگامی که اجلش فرارسیده باشد. خداوند کاملاً آگاه از کارهائی است که انجام می‌دهید (و سزا و جزای شما را خواهد داد).

اموال و اولاد، انسان را سرگرم می‌کنند و به خود مشغول می‌دارند، هرگاه دل بیدار و هوشیار نباشد، و انسان هدف وجودش را درک و فهم نکند، و نداند که هدف والائی دارد که سزاوار آفریده‌ای است که خدا از روح متعلّق به خود در او دمیده است، و در جان او شوق و رغبت تحقیق برخی از صفات الهی خود را در حدود توان بشری بدو داده است. یزدان به انسان اموال و اولاد بخشیده است تا به خلافت در زمین برخیزد، نه این که اموال و اولاد او را از یاد خدا غافل کند و از تماس با منبعی بگسلاند که انسان از او چیزی را دریافت داشته است که با آن انسان انسان گردیده است. هرکس از تماس با آن منبع ببرد، و این بریدن او را از یاد خدا غافل سازد، یادی که همچون تماسی در پرتو آن کامل می‌گردد، چنین کسانی:

﴿ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ ﴾.

ایشان زیانکارانند.

نخستین چیزی را که از دست می‌دهند این نشان است، نشان انسان بودن. نشان انسان بودن در گرو پیوند و تماس با منبعی است که با آن انسان انسان شده است. کسی که خود را از دست بدهد، همه چیز را از دست داده است، هر اندازه هم اموال و اولاد داشته باشد.

در موضوع انفاق کردن و هزینه نمودن پسوده‌های گوناگونی در یک آیه ایشان را می‌پساید.

﴿ وَ أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ ﴾.

از چیزهائی که به شما داده‌ایم بذل و بخشش و صدقه و احسان کنید.

ایشان را به یاد منبع این رزق و روزی که در دست آنان است می‌اندازد. این رزق و روزی از سوی خدائی فرامی‌رسد که بدو ایمان دارند، و او بدیشان به بذل و بخشش و صدقه و احسان دستور می‌دهد.

﴿ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ . . . ﴾.

پیش از آن که مرگ یکی از شما دررسد ....

او هر چیزی را برای غیر خود از پس خودش برجای بگذارد، و بنگرد و چیزی را نیابد که برای خویشتن پیشاپیش فرستاده باشد. این کار حماقت‌ترین حماقت و زیانبارترین زیان است.

آن وقت است که همچون زیانباری درخواست می‌کند و تمنّا می‌نماید که بدو فرصت و مهلت داده شود تا احسان بکند و صدقه بدهد، و از زمرهٔ صالحان و خوبان شود!.. کی چنین فرصت و مهلتی بدو داده می‌شود؟!

﴿ وَ لَنْ یُؤَخِّرَ اللّٰهُ نَفْساً إِذا جاءَ أَجَلُها ﴾.

خداوند هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی‌اندازد هنگامی که اجلش فرارسیده باشد.

تازه کی بدو فرصت و مهلت داده می‌شود تا در این فرصت و مهلت اندوخته‌ای بیندوزد و پیشاپیش خود آن را بفرستد و در پرتو آن جلو بیفتد و پیشی بگیرد؟

﴿ وَ اللّٰهُ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

خداوند کاملاً آگاه از کارهائی است که انجام می‌دهید (و سزا و جزای شما را خواهد داد).

اینها پسوده‌های گوناگونی در یک آیه است که در مکان مناسب خود می‌آیند، بعد از نشان دادن نشانه‌های منافقان و بیان نیرنگ ایشان در بارهٔ مؤمنان، و جای گرفتن مؤمنان در صف یزدان، یزدانی که مؤمنان را از نیرنگ منافقان محفوظ و مصون می‌نماید . . . در این صورت سزاوار است مؤمنان به وظائف و تکالیف ایمان برخیزند و اقدام کنند، و از یاد خدا غافل نگردند، چه یاد خدا سرچشمهٔ امن و امان است . . .

بدین منوال و بر این روال یزدان سبحان مسلمانان را با این قرآن ارزشمند تربیت می‌کند . . .

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ تغابن مدنی و هیجده آیه است

ترتيبها ٦٤ — سُورَةُ التَّغَابُنِ — آياتها ١٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿٣﴾ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوا وَّاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٦﴾ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧﴾ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾ مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعْفُوا وَتَصْفَحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنفِقُوا خَيْرًا لِّأَنفُسِكُمْ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾ إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

این سوره از همه چیز بیشتر به سوره‌های مکّی می‌ماند، در موضوع و روند و سایه‌روشنها و پیامهائی که دارد، به ویژه بندهای نخستین آن. به گونه‌ای که فضای مدنی آن، جز در بخشهای واپسین آن، نزدیک است تشخیص داده نشود.

بخشهای پیشین آن تا آغاز این نداء:

﴿ يا أَيُّها الَّذينَ آمَنُوا . . . ﴾.

ای مؤمنان!...

هدف آنها ساختن پایه‌های عقیده، و پدید آوردن جهان‌بینی اسلامی در دلها است، با شیوه‌ای که سوره‌های مکّی دارند. سوره‌های مکّی نخست با کفّار مشرک رویاروی می‌شدند، و با این جهان‌بینی بسان سخن گفتن با مبتدی به هنگام رویاروی شدن با او، با ایشان سخن می‌گفتند. سپس این بخشها از یک سو انگیزه‌های جهانی و نفسانی را به کار می‌گیرد. و از دیگر سو فرجامها و سرنوشتهای گذشتگان تکذیب‌کنندهٔ پیش از ایشان، و صحنه‌های قیامت را برای اثبات رستاخیز، بدانان نشان می‌دهد. اثبات رستاخیز را با تأکید سختی مؤکّد می‌دارد. خود این تأکید و تأیید می‌رساند که مخاطبان آن از جملهٔ منکران ملحد بوده‌اند.

امّا بخشهای واپسین، باکسانی سخن می‌گوید که مؤمن هستند با همان چیزی که در سوره‌های مدنی آنان را بدان مخاطب قرار می‌دهد. بدین وسیله ایشان را به بذل و بخشش تشویق می‌کند، و آنان را از آزمون اموال و اولاد می‌ترساند. این دعوتی است که نظائر آن در دوران مدنی به سبب مقتضیات زندگی اسلامی نوخاسته و نوپای آنجا تکرار گردیده است. همچنین در این بخشهای واپسین چیزی است که مؤمنان را در برابر گرفتاریها و سختیهائی دلداری می‌دهد که متوجّه ایشان گردیده است، و در آن کار را به قضا و قدر خدا واگذار نموده است، و در تثبیت این جهان‌بینی کوشیده است ... این هم چیزی است که در سوره‌های مدنی مکرّر می‌گردد، به‌ویژه بعد از دستور دادن به جهاد و فداکاریهائی که جهاد می‌طلبد و قربانیهائی که جهاد به دنبال دارد.

روایتهائی بیانگر هستند که این سوره مکّی است، و روایتهای دیگری این سوره را مدنی می‌دانند و مدنی بودن را ترجیح می‌دهند. نزدیک بود به مکّی بودن این سوره بگرایم، با متأثّر شدن از شیوهٔ بخشهای پیشین این سوره و فضائی که بر آن حاکم است. ولی من با مدنی بودنش ماندم، و با رأی راجح در بارهٔ آن همراه شدم. زیرا هیچ مانعی نیست که بخشهای پیشین خطاب به کفّار بعد از هجرت باشد، چه کفّار مکّه، و چه کفّار نزدیک مدینه. همچنین هیچ مانعی نیست که قرآن مدنی در برخی از اوقات به روشن گرداندن و جلوه‌گر ساختن ارکان و اصول عقیده، و به روشنگری جهان‌بینی اسلامی بپردازد، با همان شیوهٔ چیره بر شیوهٔ قرآن مکّی ... خدا هم بهتر می‌داند.



بند نخستین این سوره به ساختن جهان‌بینی ایمانی جهانی، و به عرضهٔ حقیقت ارتباط موجود میان آفریدگار سبحان و میان جهانی که آن را آفریده است می‌پردازد. حقیقت برخی از صفات خدا و اسماء حسنای او را بیان می‌دارد، و از تأثیر اسماء حسنیٰ در هستی و در زندگی بشری سخن می‌گوید:

﴿ یُسَبِّحُ لِلّهِ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ، وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کٰافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ، وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ. یَعْلَمُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ یَعْلَمُ مٰا تُسِرُّونَ وَ مٰا تُعْلِنُونَ. وَ اللهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، به تسبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیّت و مالکیّت از آن او است، و سپاس و ستایش خاصّ او است. او بر هر چیزی توانا است. او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید. خدا می‌بیند هرچه را که می‌کنید. خداوند، آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به باطل. در آفرینش آن، نظام دقیق و راستینی به کار رفته است، و دارای هدفی حکیمانه و مسیری درست است) و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است. او می‌داند که در آسمانها و زمین چه چیزهائی است، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می‌دارید باخبر است، و خدا بس آگاه از عقائد و نیّاتی است که در درون سینه‌ها است.

این جهان‌بینی جهانی ایمانی، دقیق‌ترین و فراخ‌ترین جهان‌بینی‌ای است که مؤمنان در تاریخ عقیده آن را شناخته‌اند. همهٔ رسالتهای الهی وحدانیّت و یگانگی خدا را به ارمغان آورده‌اند، و از آفرینش این هستی و همهٔ آفریده‌ها توسّط خدا سخن گفته‌اند، و بیان داشته‌اند خدا است که هر پدیده‌ای را در هستی می‌پاید ... ما در این باره شکّ و تردیدی نداریم، زیرا قرآن این موضوع را از زبان پیغمبران و به نقل از همهٔ رسالتها روایت می‌دارد. آنچه را که در کتابهای دروغین و تحریف شده می‌یابیم، یا در کتابهائی می‌بینیم که در بارهٔ مقایسهٔ ادیان نزدیک به همدیگر توسّط

نویسندگانی نوشته می‌شوند که به همهٔ قرآن یا به برخی از آن ایمان ندارند، فاقد ارزش و اعتبار است. کناره‌گیری از عقیدهٔ ایمانی ناشی از عملکرد پیروان عقیده است. وقتی که دیدیم آئینی توحید خالص را به ارمغان نمی‌آورد و به بشریّت تقدیم نمی‌دارد، و به محافظت و مراقبت و سلطه و قدرت یزدان بر همه چیز جهان ایمان ندارد، این تحریف و انحراف است، و از پیروان آن آئین پدید آمده است و عارض گردیده است، نه این که در اصل آئین آسمانی چنین چیزی بوده است و به همین صورت از سوی خدا نازل گردیده است. چه آئین خدا از نخستین رسالتها تا واپسین رسالتها آئین یگانه‌ای است. غیرممکن است خدا آئینی را نازل بفرماید که با این قواعد و قوانین مخالفت داشته باشد، آن گونه که کسانی گمان می‌برند با استناد به چیزی که در کتابهای به هم بافته یا تحریف شده‌ای که هم اینک وجود دارند و کتابهای دین الهی نامیده شده‌اند!

ولی بیان این حقیقت، شامل جهان‌بینی اسلامی در بارهٔ ذات خدا، و صفات والای الهی، و آثار این صفات در هستی و در زندگی بشریّت نمی‌گردد . . . چرا که جهان‌بینی اسلامی فراخ‌تر و دقیق‌تر و کامل‌تر از همهٔ جهان‌بینیهائی است که در دیانتهای پیشین الهی بوده است . . . فراخی و دقّت و کمالی که در جهان‌بینی اسلامی است هماهنگ با سرشت رسالت الهی و با وظیفهٔ واپسین آن است، و همآوا و همساز با رشد و تکامل بشری است، رشد و تکاملی که این رسالت آمده است تا با آن سخن بگوید و آن را رهنمود و رهنمون کند، و این جهان‌بینی شامل و کامل را با تمام مقتضیات و فروع و آثاری که دارد در چنان رشد و تکاملی پدید آورد و نمودار گرداند.

از جملهٔ چیزهائی که این جهان‌بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، عقل بشری ـ بدان اندازه که در توان دارد ـ حقیقت الوهیّت و عظمت آن را درک و فهم کند، و به قدرت الهی پی ببرد، و قدرت الهی را در آثار دیدنی هستی مشاهده کند، و قدرت الهی را در وجود انسانها احساس نماید در پرتو آثاری که در وجود آنان دیده می‌شود و درک می‌گردد. و در جولانگاه این قدرت و در میان آثار آن زندگی کند، آثاری که از دید احساس و عقل و الهام نهان نمی‌گردد و پنهان نمی‌شود. و قدرت خدا را محیط بر همه چیز ببیند، و آن را محافظ و مراقب همه چیز بداند، و معتقد باشد که چیزی از دائرهٔ قدرت خدا بیرون نیست و کنار نمی‌افتد، چه چیزی که بزرگ و سترگ باشد، و چه چیزی که کوچک و اندک باشد.

همچنین از جملهٔ چیزهائی که این جهان‌بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، دل انسان در حسّاسیّت تیز، و در آمادگی همیشگی، و در ترس و هراس از خدا، و در امید بدو و درخواست از او بسر می‌برد، و خدا را مراقب و مواظب خود می‌بیند. زندگی را سپری می‌کند به گونه‌ای که در هر حرکتی و در هر اندیشه‌ای آویخته و آویزهٔ خدا است، و قدرت و قوّت، حفاظت و مراقبت، علم و اطّلاع، جبروت و عظمت، رحمت و فضیلت، و قربت و نزدیکی خدا به خود را در هر حالی و وضعی احساس می‌کند.

خلاصه از جملهٔ چیزهائی که این جهان‌بینی به همراه دارد این است که در پرتو آن، انسان احساس می‌کند سراسر جهان هستی رو به آفریدگار خود دارد، لذا او هم رو به پروردگار خود می‌کند. انسان احساس می‌کند سراسر جهان هستی به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول است، لذا او هم به حمد و ثنای آفریدگار خود مشغول می‌شود و با کلّ جهان در تسبیح و تقدیس مشارکت می‌نماید و همگام و همراه می‌گردد. انسان همهٔ جهان را می‌بیند به فرمان یزدان می‌گردد و می‌چرخد و اداره می‌شود، پس او هم سر بر خطّ فرمان شریعت و قانون یزدان می‌نهد و برابر آن می‌آید و می‌رود . . . بدین خاطر جهان‌بینی اسلامی، جهان‌بینی ایمانی جهانی، با این معنی، و با معانی بسیار دیگری است که در موارد بیشماری از قرآن جلوه‌گر است، مواردی که عرضهٔ گوشه‌هائی از این جهان‌بینی ایمانی

و شامل و کامل و محیط و دقیق را بـر عـهده دارنـد. نزدیک‌ترین مثال این موارد، در پایان سورهٔ حشـر، و در همین جزء از قرآن آمده است.(۱)

❁

﴿ یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ، لَـهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمـین است، بـه تسـبیح و تقدیس خدا مشغول است. حاکمیّت و مـالکیّت از آن او است.

هر چیزی که در آسمانها و زمین است رو به پروردگار خود دارد، و به تسـبیح و تـقدیس و حـمد و ثـنای او مشغول است. دلِ این هستی مؤمن است. روحِ هرچیزی در این هستی مؤمن است. خدا مالک همه چیز است. هرچیزی هم این حقیقت را احساس می‌کند و می‌دانـد. خدا خود به خود ستوده است، و از سوی همهٔ آفریده‌ها به مجد و عظمت ستوده می‌گردد و ستایش می‌شود. اگر انسان در دریای این هستی بزرگ، با دلِ کافری و بـا روحِ جامدی بایستد، سرکش و نافرمان باشد، به تسبیح و تقدیس خدا نپردازد، و به سَرور خـود رو نکـند، او تنهای تـنها مـی‌ماند و مـنحصر و مـنفرد مـی‌گردد، و دورافتاده و پرت از همهٔ چیزهائی می‌شود که در گسترهٔ هستی وجود دارند.

﴿ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴾.

او بر هر چیزی توانا است.

خدا دارای قدرت مطلقی است که مقیّد به قید و قیودی نیست. این حقیقتی است که قرآن آن را در دل با ایمان می‌نگارد و نقش می‌نماید، و دل با ایمان با این حقیقت آشنا می‌گردد و از مدلول و مفهوم آن متأثّر می‌شود، و می‌داند و آگاه می‌شود که او وقتی که بر پروردگار خود تکیه می‌کند بر قدرتی تکیه مـی‌زند کـه هـرآنـچه را بخواهد می‌کند، و هرآنچه را اراده نماید محقّق می‌سازد و پیاده می‌کند، بدون این که حـدود و ثـغور و قـید و قیودی در میان باشد و به میان بیاید.

این جهان‌بینی در بارهٔ قدرت خدا، و تسبیح و تقدیس او از سوی همه چیز جهان، و رو کردن همه چیز جهان بـا حمد و سپاس به سوی یزدان، گوشه‌ای از آن جهان‌بینی ایمانی بزرگ است.

پسودهٔ دوم در ژرفای دل آدمی است، آدمـی کـه در گسترهٔ دریای هستی در کناری می‌ایستد، هستی‌ای که به خدا ایمان دارد و سرگرم حمد و ثنای خدا است. این آدمی است که گاهی مؤمن و گاهی کافر است. و تنها او است که این چنین موقعیّت منحصری دارد.

﴿ هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کٰافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤْمِنٌ ﴾.

او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است). گروهی از شما کافر و گـروهی از شما مؤمن می‌گردید.

اراده و قدرت یزدان انسان را آفریده است. در سرشت انسان توان روی کردن به کفر و توان گرائیدن به ایمان به ودیعت نهاده شده است. انسان با این استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه در میان همهٔ آفریده‌های خدا مستقلّ و منحصر گردیده است، و به حکم این استعداد و آمادگی امانت ایمان بدو سپرده شده است، امانتی که بس بزرگ و سترگ و هولناک و خوفناک است. ولیکن خدا ایـن آفـریده را کـرامت و عـظمت بـخشیده است. چـه در وجودش قدرت تشخیص و تـمییز و قـدرت اخـتیار و انتخاب به ودیعت نـهاده است، و افـزون بـر ایـن بـا ترازوئی بدو کمک فرموده است که مـی‌توانـد بـا آن اعمال و افعالِ خود را برکشد و بسنجد، و با آن رویکرد و جهت خود را برآورد کند. این ترازو آئینی است که به همراه پـیغمبران خـود آن را فـروفرستاده است. یـزدان انسان را با همهٔ این چیزها برای حمل این امانت کمک و یاری کرده است، و بدو اصلاً ظلم ننموده است.

﴿ وَ اللّٰهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ ﴾.

خدا می‌بیند هرچه را که می‌کنید.

یزدان مراقب این انسان است در هر کاری که مـی‌کند.

۱- «اندیشهٔ اسلام در بارهٔ جهان و زنـدگی و انسـان» پـژوهشی است کـه امیدوارم که خدا توفیق عطاء فرماید آن را بنویسم و ارائه نمایم.

حقیقت نیّت انسان و رویکرد او را می‌بیند. پس در این صورت انسان باید کار بکند و خود را از خشم و عذاب این مراقب بینا بپاید و برحذر نماید . . .

این جهان‌بینی در بارهٔ حقیقت انسان و جایگاه او، گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامیِ روشن و آشکار و راست و درست است در بارهٔ موقعیّت انسان در این جهان، و در بارهٔ استعدادها و آمادگیهائی که دارد، و در بارهٔ مسؤولیّتهائی که انسان در پیشگاه آفریدگار جهان دارد.

پسودهٔ سوم به حقّ اصیلی اشاره می‌کند که در سرشت هستی نهفته است، حقّ اصیلی که آسمانها و زمین با آن برقرار و پایدار می‌مانند. همچنین این پسوده به ساختار زیبای یزدان در وجود انسان اشاره می‌نماید، و بیان می‌دارد که برگشت همگان در پایان این گشت و گذار به سوی یزدان است:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَ الأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به باطل. در آفرینش آن، نظام دقیق و راستینی به کار رفته است، و دارای هدفی حکیمانه و مسیری درست است) و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است.

سرآغاز این نصّ چنین است:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَ الأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به باطل).

این سرآغاز به فهم و شعور مؤمن جای می‌دهد که حقّ در هستی این جهان اصل است، نه عارضی و نه غیر لازم. چه ساختار بنیاد هستی بر این پایه و اساس استوار و پایدار است. آن کسی که چنین حقیقتی را بیان می‌فرماید خدائی است که آسمانها و زمین را آفریده است. خدائی است که می‌داند آسمانها و زمین بر چه چیزی استوار و پایدارند. استقرار این حقیقت در حسّ و شعور مؤمن بدو اطمینان و اعتماد به حق و حقیقتی می‌دهد که آئین او بر آن استوار است، و جهان هستی پیرامون او بر آن پایدار و برقرار است. حقّ و حقیقت باید که پیدا باشد، و باید که باقی باشد، و باید که در آخر بعد از زوال کف و خس و خاشاک باطل، استقرار بپذیرد و جای بگیرد.

حقیقت دوم این است:

﴿ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ﴾.

و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است.

این حقیقت به انسان می‌فهماند که چه اندازه در پیشگاه یزدان گرامی است، و چه اندازه یزدان مهربان در خوب و زیبا گرداندن انسان به انسان فضل و لطف فرموده است. صورت زیبای سرشتی و صورت زیبای فهم و شعور را به انسان بخشیده است. انسان کامل‌ترینِ زندگان در زمین از لحاظ خلقت جسمانی است. همچنین انسان مترقّی‌ترینِ زندگان از لحاظ خلقت درک و فهم و از لحاظ استعدادهای روحی است. استعدادهای روحی انسان دارای رازها و رمزهای شگفتی است. بدین خاطر به انسان خلافت زمین داده شده است، و در این ملک و مملکت فراخِ نسبت بدو، مقیم گردانده شده است!

نگاهی پژوهشگرانه به هندسهٔ عمومی ترکیب‌بند انسان، یا به هر دستگاهی از دستگاه‌های بدن انسان، این حقیقت را ثابت می‌کند و پیش چشم مجسّم می‌دارد:

﴿ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ﴾.

و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است.

هندسه‌ای است که در آن جمال به کمال می‌پیوندد و جمال با کمال همراه می‌افتد. میان شکلی و شکلی جمال متفاوت است، ولیکن نقشه زیبا و طرح دلربا است، و ساختار کامل است، و وافی برای انجام وظائف، و کافی در داشتن خصائص است، خصائصی که انسان با داشتن آنها در زمین بر سائر جانداران برتری می‌یابد و والائی

می‌یابد.

﴿ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

سرانجام بازگشت به سوی او است.

بازگشت هرچیزی و هرکاری و هر آفریده‌ای به سوی خدا است . . . بازگشت این جهان و بازگشت این انسان به سوی او است. انسان از اراده و خواست خدا برجوشیده است و بردمیده است، و به سوی یزدان سبحان برمی‌گردد. پیدایش از او و بازگشت بدو است. او اوّل و او آخر است. او محیط بر هرچیز از دو سوی آن است: از سرآغازش و از سرانجامش. یزدان سبحان غیرمحدود است!

پسودهٔ چهارم در این بند به تصویر کشیدن علم الهی محیط بر هر چیز و مطّلع از راز نهان و کار آشکار انسان است. بلکه آگاه از چیزی است که از راز نهان‌تر و پوشیده‌تر است. آن رازهائی که هرگز از سینه‌ها دور نمی‌افتند و پیوسته در میان سینه‌هایند:

﴿ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ، وَ اللهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

او می‌داند که در آسمانها و زمین چه چیزهائی است، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می‌دارید باخبر است، و خدا بس آگاه از عقائد و نیّاتی است که در درون سینه‌ها است.

استقرار این حقیقت در دل با ایمان معرفت و شناخت خدا را بدو می‌دهد، و خدا را آن گونه که باید می‌شناساند. همچنین دل با ایمان را با گوشه‌ای از جهان‌بینی ایمانی جهانی آشنا می‌سازد، و در احساسها و ادراکها و جهتگیریها و رویکردهایش تأثیر می‌گذارد. در نتیجه بسان کسی شرم و حیا می‌کند که می‌داند سراپا لخت و عریان در برابر دیدگان یزدان است، و سرّ و رازی از او بر خدا نهان و پنهان نمی‌ماند، و نیّتی در ژرفاهای دل و درونش وجود ندارد که پروردگارش آن را نبیند، چراکه پروردگارش از عقائد و نیّاتی آگاه است که در درون سینه‌ها است.

سه آیه بسان این آیه‌ها به تنهائی بسنده است که انسان در پرتوها آنها زندگی کند، و در هر حرکتی و در هر رویکردی، حقیقت وجود خود را، و حقیقت همهٔ جهان را، و پیوند خود با خدا را، و ادب خود با پروردگارش را، و ترس و هراس و تقوا و پرهیز از عذاب و خشم خدای خود را، درک و فهم کند . . .



بند دوم این سوره، سرنوشت گذشتگانی را تذکّر می‌دهد که پیغمبران و دلائل روشن و آشکار کتابهای آسمانی را تکذیب می‌کرده‌اند، و بر انسان بودن پیغمبران اعتراض می‌گرفته‌اند، همان گونه که مشرکان بر انسان بودن پیغمبر ﷺ اعتراض می‌کردند، و پیغمبر ﷺ را و دلائل روشن حقّانیّت چیزی را تکذیب می‌داشتند که برایشان به ارمغان آورده بود:

﴿ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ؟ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، فَقَالُوا: أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا؟ فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا، وَ اسْتَغْنَى اللهُ، وَ اللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾.

آیا خبر کافرانی که در روزگاران پیشین می‌زیسته‌اند به شما نرسیده است؟ آنان عقوبت ناگوار کارهای خود را (در دنیا) چشیدند، و عذاب دردناکی (هم در آخرت) دارند. این (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است که پیغمبرانشان به پیش ایشان می‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن برای آنان می‌آوردند و ایشان می‌گفتند: آیا آدمیان، ما را هدایت می‌کنند؟ (مگر می‌شود انسانهائی همچون خودمان پیغمبران خدا شوند؟! پیغمبران باید فرشته باشند بدین وسیله به مخالفت برمی‌خاستند و) کافر می‌گشتند و سر برمی‌تافتند و رویگردان می‌شدند، و خدا هم بی‌نیاز (از ایمان و اطاعت ایشان) بود و (همیشه هم) بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

در اینجا بیشتر خطاب به مشرکان است. بدیشان فرجام تکذیب‌کنندگان را تذکّر می‌دهد، و ایشان را از همچون فرجامی برحذر می‌دارد. پرسشی که در اینجا است چه بسا برای زشت شمردن حال و احوالشان باشد، حال و

احوالی که پیدا می‌کنند پس از آن که خبر کسانی بدیشان می‌رسد که در گذشته به دنبال کفر رفته‌اند و کیفر الحاد خود را چشیده‌اند. چه بسا هم این پرسش برای متوجّه کردن ایشان بدین خبری باشد که برای آنان روایت می‌شود. آنان اخبار برخی از هلاک‌شدگان و نابودگشتگان پیشینیان را می‌دانستند و اخبارشان را برای یکدیگر روایت می‌کردند، هلاک‌شدگان و نابودگشتگانی بسان عاد و ثمود و اهالی شهرها و آبادیهای لوط. مشرکان در شبه جزیرۀ عربی عربستان در کوچها و مسافرتهای خود به شمال و جنوب از میان سرزمینهای عاد و ثمود و لوط می‌گذشتند و آثار برجای ماندۀ ایشان را می‌دیدند.

قرآن به فرجام مشهور و معلوم دنیای ایشان، کیفری را می‌افزاید که در آخرت در انتظارشان است:

﴿ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

و عذاب دردناکی (هم در آخرت) دارند.

آن گاه قرآن پرده از سببی برمی‌دارد که به علّت آن سزاوار چیزی شده‌اند که در دنیا گریبانگیرشان شده است، و در آخرت در انتظارشان نشسته است:

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا: أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا؟ ﴾.

این (سوء عاقبت و عذاب آخرت) بدان خاطر است که پیغمبرانشان به پیش ایشان می‌آمدند و معجزات روشن و دلائل متقن برای آنان می‌آوردند و ایشان می‌گفتند: آیا آدمیان، ما را هدایت می‌کنند؟ (مگر می‌شود انسانهائی همچون خودمان پیغمبران خدا شوند؟! پیغمبران باید فرشته باشند).

این همان اعتراضی است که مشرکان از پیغمبر ﷺ می‌گرفتند. این اعتراض نامعقول از عدم آگاهی از سرشت رسالت نشأت می‌گیرد، و از عدم اطّلاع مردمان از این امر ناشی می‌گردد که نمی‌دانند رسالت یک برنامۀ الهی برای انسانها است. پس باید رسالت در انسانی مجسّم گردد و شکل بگیرد، انسانی که با آن زندگی بکند و با آن بزید، و ذات او مترجم آن در واقعیّت زندگی باشد، و دیگران خودشان را همچون او بسازند، به اندازۀ تاب و توانی که دارند. او در جنس خود از ایشان جدا نباشد. اگر او در جنس خود از ایشان جدا باشد برایشان دشوار می‌گردد که یک شکل واقعی برای رسالت پیدا بکنند و کوشش بنمایند آن را در وجود خویشتن، و در زندگی و زندگانی خویشتن، پیاده بکنند و تحقّق بخشند. همچنین همچون دیدگاهی ناشی از ناآگاهی از سرشت خود انسان و رفعت و والائی حقیقت انسان است، انسانی که رسالت آسمان را دریافت می‌دارد و آن را به دیگران می‌رساند، بدون این که نیازی بدین باشد که فرشته‌ای آن را بردارد و به سوی مردم بیاورد، همان گونه که آنان پیشنهاد می‌کردند. آن نفخه‌ای که یزدان از روح متعلّق به خود در انسان دمیده است، انسان را برای دریافت رسالت از خدا آمادگی می‌بخشد، و او را آماده می‌سازد به تمام و کمال رسالت الهی را انجام بدهد، بدان گونه که آن را از جهان والای فرشتگان دریافت می‌دارد و تحویل می‌گیرد. این هم خودش کرامت و شرافتی برای همۀ انسانها است. کسی این کرامت و شرافت را انکار نمی‌کند مگر شخص جاهلی که مکانت و منزلت انسان را در پیش یزدان نمی‌داند، مکانت و منزلت آن کسی که حقیقت این نفخۀ روح متعلّق به یزدان در خود را پیاده می‌کند و محقّق می‌سازد. همچنین انکار این مکانت و منزلت، در نهایت از سوی کسی صورت می‌پذیرد که کارش رخنه گرفتن و خودبزرگ‌بینی دروغین در برابر پیروی کردن از پیغمبری از انسانها باشد. انگار اگر همچون نادانانِ خودبزرگ‌بین از پیغمبری از پیغمبران پیروی کنند از ارزش و مقام خودشان کاسته می‌شود! لذا در عرف آنان جائز است از پیغمبری از جنس دیگری جز انسان پیروی کنند، زیرا در این صورت از ارزش و مقامشان کاسته نمی‌شود. امّا اگر از پیغمبری از پیغمبران بشری پیروی کنند، از نظر ایشان این کار کاهش ارج و ارزش ایشان را دربر دارد و از درجه و پلّۀ آنان می‌کاهد!

بدین خاطر کافر می‌گردند و از پیغمبران رویگردان می‌شوند و به دلائل آشکار و براهین پدیدارِ آنچه با خود به ارمغان آورده‌اند پشت می‌کنند، و این خودبزرگ‌بینی و آن نادانی در سینه‌هایشان جایگیر و جایگزین می‌گردد، و شرک و کفر را برای خود انتخاب می‌کنند و برمی‌گزینند . . .

﴿ وَ اسْتَغْنَى اللهُ. وَ اللهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾.

و خدا هم بی‌نیاز (از ایمان و اطاعت ایشان) بود و (همیشه هم) بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.

این خبر کسانی است که پیش از این کفر را برگزیده‌اند و ملحد گردیده‌اند و کیفر کارشان را چشیده‌اند و دیده‌اند. این سبب چیزی بوده است که چشیده‌اند و دیده‌اند، و سبب چیزی است که در انتظارشان است. آخر چگونه به دنبال این خبر تکذیب‌کنندگان نوین به تکذیب می‌پردازند؟ آیا این کار را برای این می‌کنند تا به سرنوشتی بسان سرنوشت پیشینیان دچار آیند؟

❁

بند سوم بقیّهٔ بند دوم است. حکایت می‌کند از تکذیب کردن کسانی که رستاخیز و زندگی دوباره را نمی‌پذیرند و بدان ایمان ندارند. روشن است کسانی که کافر شده‌اند همان مشرکانی هستند که پیغمبر ﷺ دعوت را بدیشان می‌رسانیده است و آئین اسلام را بدانان عرضه می‌کرده است. در این بند پیغمبر ﷺ رهنمون و رهنمود می‌شود که کار رستاخیز و زندگی دوباره را با تأکید محکمی مؤکّد بدارد، و صحنهٔ قیامت را برایشان به تصویر بکشد، و سرنوشت تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت، و تصدیق‌کنندگان حقّ و حقیقت را در این صحنه پیش چشم ایشان بدارد، و آنان را به سوی ایمان آوردن و اطاعت کردن و حواله دادن هر چیزی که در زندگی برایشان پیش می‌آید به خدا، دعوت بکند.

﴿ زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا. قُلْ بَلىٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ، ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ. وَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ. فَآمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا. وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ، ذٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ، وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً. ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ. مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ، وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ، وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ. اللهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ، وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

کافران می‌پندارند که هرگز زنده و برانگیخته نخواهند گردید! بگو: چنین نیست که می‌پندارید. به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد، و سپس از آن چیزهائی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد، و این کار برای خدا ساده و آسان است. ایمان بیاورید به خدا و پیغمبرش و نوری که (قرآن نام دارد و آن را برای روشن کردن راه سعادت دنیا و آخرت شما انسانها) نازل کرده‌ایم. خداوند کاملاً آگاه از هرآن چیزی است که انجام می‌دهید. زمانی، خداوند شما را در روز گردهمآئی (جملگی پیشینیان و پسینیان) جمع می‌آورد. آن روز، روز زیانمندی (کافران، و سودمندی مؤمنان) است. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، خداوند بدیهای ایشان را می‌زداید، و آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است، و در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند. این است رستگاری سترگ و پیروزی بزرگ. و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند، جاودانه در آنجا می‌مانند، و چه سرانجام و جایگاه بدی (که دارند!). هیچ واقعه و حادثه‌ای جز به فرمان و اجازهٔ خدا رخ نمی‌دهد، و هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند و) رهنمود می‌گرداند، و خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است. از خدا و پیغمبر اطاعت کنید. اگر

رویگردان شوید، بر فرستادۀ ما جز رساندن پیام روشن و آشکار نیست. جز خدا معبودی نیست. پس مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند و بس.

از همان سرآغاز، یزدان سبحان سخن کافران را در بارۀ نبودن رستاخیز، گمان می‌نامد، و این عدم اعتقاد به زندگی دوباره را در نخستین واژگانِ نقل گفتارشان، دروغ قلمداد می‌فرماید. سپس پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند که فرارسیدن رستاخیز را با استوارترین تأکیدها مؤکّد سازد. بدین گونه که در این راستا به پروردگارش سوگند بخورد! بالاتر از سوگند یاد کردن پیغمبر ﷺ به پروردگارش، تأکیدی وجود ندارد:

﴿ قُلْ: بَلیٰ وَ رَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ﴾.

بگو: چنین نیست که می‌پندارید. به پروردگارم سوگند! زنده و برانگیخته خواهید شد.

﴿ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمٰا عَمِلْتُمْ ﴾.

سپس از آن چیزهائی که می‌کرده‌اید باخبرتان خواهند کرد.

چیزی از کارهائی که کرده‌اید رها نمی‌گردد و ترک نمی‌شود. خدا داناتر و آگاه‌تر از خودشان نسبت به کارشان است، و خدا در روز قیامت بدانان از اعمال و افعالشان خبر خواهد داد!

﴿ وَ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسیرٌ ﴾.

و این کار برای خدا ساده و آسان است.

زیرا خدا آگاه از هرآن چیزی است که در آسمانها و زمین است. خدا آشکار و نهان را می‌داند. او آگاه از رازها و رمزهائی است که در سینه‌ها است. او بر هرچیزی توانا است، همان گونه که در سرآغاز این سوره به عنوان دیباچۀ این سخن، آمده است و بیان گردیده است.

یزدان سبحان در سایۀ این تأکید محکم و استوار، ایشان را دعوت می‌کند به خدا و پیغمبرش و نوری که همراه پیغمبرش به ارمغان فرستاده است ایمان بیاورند. این نور، این قرآن است. و قرآن این دینی است که قرآن بدان مژده می‌دهد. قرآن در حقیقت خود نور است، زیرا از سوی خدا نازل گردیده است، و خدا نور آسمانها و زمین است. قرآن در آثار خودش نور است. زیرا دل را منوّر می‌سازد، و دل هم درخشان می‌شود و حقیقت نهفته در ذات خود را می‌بیند.

آن گاه بر دعوت ایشان به سوی ایمان، پیرو می‌زند با چیزی که بدانان می‌فهماند آنان در برابر دیدگان یزدان، آشکار و بی‌پرده قرار دارند، و چیزی از کارهایشان بر یزدان پنهان و نهان نمی‌گردد:

﴿ وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبیرٌ ﴾.

خداوند کاملاً آگاه از هرآن چیزی است که انجام می‌دهید.

بعد از این دعوت، به سوی کامل گرداندن صحنۀ رستاخیز برمی‌گردد، رستاخیزی که با مؤکّدترین تأکید آن را برایشان مؤکّد کرده است:

﴿ یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ: ذٰلِکَ یَوْمُ ٱلتَّغٰابُنِ ﴾.

زمانی، خداوند شما را در روز گردهمآئی (جملگی پیشینیان و پسینیان) جمع می‌آورد. آن روز، روز زیانمندی (کافران، و سودمندی مؤمنان) است.

آن زمان، روز گردهمآئی گفته شده است چون همۀ آفریدگان از هر نسلی که بوده‌اند و در هر دوره‌ای که زیسته‌اند در آن زنده می‌گردند و برانگیخته می‌شوند، و خود فرشتگان نیز در آن گرد می‌آیند. تعداد فرشتگان را جز ذات یزدان نمی‌داند. ولیکن چیزی که در حدیث پیغمبر خدا ﷺ ذکر شده است تعداد آنها را تا اندازه‌ای به تصویر می‌کشد. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«إِنِّي أَرىٰ مٰا لاٰ تَرَوْنَ، وَ أَسْمَعُ مٰا لاٰ تَسْمَعُونَ. أَطَّتِ ٱلسَّمٰاءُ وَ حُقَّ لَهٰا أَنْ تَئِطَّ. مٰا فیهٰا مَوْضِعُ أَرْبَعِ أَصٰابِعَ إِلاّٰ وَ فیهِ مَلَکٌ وٰاضِعٌ جَبْهَتَهُ لِلّٰهِ تَعٰالیٰ سٰاجِداً. وَ اللهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مٰا أَعْلَمُ لَضَحِکْتُمْ قَلیلاً، وَ لَبَکَیْتُمْ کَثیراً، وَ لَمٰا تَلَذَّذْتُمْ بِالنِّسٰاءِ عَلَی الْفُرُشِ، وَ لَخَرَجْتُمْ إِلَی ٱلصُّعُدٰاتِ تَجْأَرُونَ إِلَی اللهِ تَعٰالیٰ. لَوَدِدْتُ أَنِّي شَجَرَةٌ تُعْضَدُ».[1]

۱- ترمذی آن را اخراج و روایت نموده است.

«من می‌بینم چیزی را که شما نمی‌بینید، و می‌شنوم چیزی را که شما نمی‌شنوید. آسمان به ناله درآمده است، و حقّ دارد که به ناله درآید. در آسمان جائی به اندازهٔ جایگاه چهار انگشت وجود ندارد مگر این که در آنجا فرشته‌ای است و پیشانی خود را سجده‌کنان گذاشته است. به خدا سوگند اگر بدانید آنچه را که من می‌دانم کم می‌خندیدید، و زیاد می‌گریستید، و در رختخوابها با زنان لذّت نمی‌بردید، و بیرون می‌رفتید و در راه‌ها به بارگاه خداوند بزرگوار شیون سر می‌دادید و واویلا می‌کردید. من دوست می‌دارم درختی می‌بودم که بریده می‌شود».

آسمانی که جای چهار انگشتی در آن نیست مگر، این که فرشته‌ای در آنجا است، این گسترهٔ فراخی است که انسان حدود و ثغور آن را نمی‌داند. آسمان این گسترهٔ عظیم است، گستره‌ای که خورشیدی مثل خورشید ما در آن بسان ذرّه‌ای از گرد و غباری است که در فضا شناور و در پرواز است. آیا این مثال از تعداد فرشتگان چیزی به تصوّر انسانها می‌کشد؟ همهٔ فرشتگان از زمرهٔ گردآمدگانی هستند که در روز گردهمآئی گرد می‌آیند و در این همایش همگانی شرکت می‌کنند!

در صحنه‌ای از این گردهمآئی و همایش همگانی، تغابن، یعنی: زیانمند گشتن گروهی و سومند شدن گروهی، وجود دارد. تغابن یک عمل دوجانبه از مادهٔ غبن است. تصویری است از چیزی که روی می‌دهد. و آن رستگار شدن و به نعمت بهشت نائل گشتن مؤمنان، و محروم شدن کافران از همه چیز بهشت و به دوزخ درافتادن آنان است. این دو بهره از یکدیگر دور و با یکدیگر متفاوتند. انگار در دنیا مسابقه‌ای برای رسیدن به همه چیز بوده است. هر گروهی از این دو دسته برنده بشود، گروه دیگر را زیانمند می‌گرداند! در این مسابقه مؤمنان برنده شده‌اند و به هدف خود رسیده‌اند، و در این مسابقه کافران بازنده شده‌اند و شکست خورده‌اند! تغابن و زیانمند شدن این است که با این معنی پویا و جنبان به تصویر درآمده است! چیزی این معنی پویا و گویا را به تصویر می‌زند و تفسیر می‌کند که بعد از آن قرار گرفته است:

﴿ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صٰالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئٰاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً. ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ النّٰارِ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، خداوند بدیهای ایشان را می‌زداید، و آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها جاری است، و در آنجا برای همیشه جاودانه می‌مانند. این است رستگاری سترگ و پیروزی بزرگ. و کسانی که کافر بشوند و آیات ما را تکذیب بکنند، آنان دوزخیانند، جاودانه در آنجا می‌مانند، و چه سرانجام و جایگاه بدی (که دارند!).

پیش از این که فریاد زدن ایشان و دعوت به سوی ایمان را تکمیل نماید، قاعده‌ای از قواعد جهان‌بینی ایمانی در بارهٔ قضا و قدر، و در بارهٔ تأثیر ایمان به یزدان در رهنمود و رهنمونِ دل را بیان می‌کند:

﴿ مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اللهِ. وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ، وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

هیچ واقعه و حادثه‌ای جز به فرمان و اجازهٔ خدا رخ نمی‌دهد، و هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را (به ثبات و آرامش، و خشنودی به قضا و قدر الهی می‌رساند و) رهنمود می‌گرداند، و خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.

چه بسا مناسبت ذکر این حقیقت در اینجا تنها بیان این حقیقت باشد در وقتی که حقیقت ایمان مطرح می‌شود، ایمانی که در این بند ایشان را به سوی آن دعوت می‌کند. این ایمان، ایمانی است که هر چیزی را به خدا برمی‌گرداند و از خدا می‌داند. و معتقد است که هر چیزی که از خیر یا از شرّ روی می‌دهد با اجازهٔ خدا است و بس. این هم حقیقتی است که بدون آن ایمانی در میان نیست. این حقیقت پایه و اساس همهٔ بینشهای

ایمانی در رویاروئی زندگی با رخدادهای خیر یا شرّ آن است. از دیگر سو جائز است در وقت نزول این سوره مناسبت دیگری در واقعیّت حال و احوال آن بـرهه از زمان وجود داشته است. یا این که این آیه از این سوره در بارۀ وقائعی نازل گردیده است که میان مؤمنان و مشرکان درمی‌گرفت.

به هر حال این گوشۀ مهمّی از جهان‌بینی ایمانی است، جهان‌بینی‌ای که اسلام آن را در دل و درون مؤمن پدید می‌آورد. مؤمن در پرتو آن، دست یزدان را در هر حادثه و رخدادی، و در هر حرکت و تکانی، مشاهده می‌کند، و دل او در برابر هرچه از خوشی و ناخوشی و از خوبی و بدی روی دهد، می‌آرامد و می‌آساید. در برابر ناخوشی و بدی شکیبائی می‌کند و صبر در پیش مـی‌گیرد، و در بـرابـر خـوشی و خـوبی شکـر و سپاسگزاری می‌کند. گاهی به افقهائی اوج می‌گیرد کـه بالاتر و فراتر از این است. در برابر خوشی و ناخوشی و خوبی و بدی شکر می‌کند و سپاس می‌گوید! زیرا در وجودِ خوبی و بدی، و در وجودِ خوشی و نـاخوشی، فضل و لطف و رحمت و عطوفت خدا را می‌بینند. چـه کار خدا را یا مایۀ بیدارباش، یا باعث اندیشه، یا موجب بالا رفتن شاهین ترازوی حسنات، و یا در هر حال خودِ خیر و خوبی می‌داند.

در حدیثی که مورد اتّفاق است، آمده است:

«عَجَباً لِلْمُؤْمِنِ! لایَقْضِي اللهُ قَضاءً إِلّا کانَ خَیْراً لَهُ. إِنْ أَصابَتْهُ ضَرّاءُ صَبَرَ فَکانَ خَیْراً لَهُ. وَ إِنْ أَصـابَتْهُ سَرّاءُ شَکَرَ فَکانَ خَیْراً لَهُ. وَ لَیْسَ ذٰلِکَ لِأَحَدٍ إِلّا لِلْمُؤْمِنِ».

«کار مؤمن مایۀ شگفت است! خداوند هرگونه کاری را که مقدّر و مقرّر فرماید خیر و خوبی مؤمن را در بـر دارد. اگر زیان و ناخوشی گریبانگیر مؤمن گردد، صبر و شکیبائی می‌کند، و کار به خیر و صلاح او تمام می‌شود. اگر سود و خوشی بدو برسد، شکر مـی‌کند و سپاس می‌گوید، باز هم به خیر و صلاح او می‌انجامد. این امر برای کسی جز شخص مؤمن فراهم نمی‌آید».

﴿ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللهِ یَهْدِ قَلْبَهُ ﴾.

هرکس که به خدا ایمان داشته باشد، خدا دل او را (بـه ثـبات و آرامش، و خشـنودی بـه قـضا و قـدر الهی می‌رساند و) رهنمود می‌گرداند.

برخی از پیشینیان همچون هدایتی را ایمان بـه قـضا و قدر خدا و تسلیم فرمان یـزدان شـدن در وقت بـلا و مصیبت، تفسیر و معنی کرده‌اند. از ابن عـبّاس روایت شده است که فرموده است: مراد این است که یزدان دل مؤمن را رهنمود می‌کند، رهنمود مطلق. و دریچۀ دل او را برای دریافت حقیقتِ پنهانِ الهی باز می‌کند، و دل او را با اصل چیزها و رخدادها آشنا می‌سازد، و در نتیجه دل او سرچشمۀ چیزها و رخدادها، و هدف و فرجام آنها را درک و فهم می‌کند. بدین جهت دل او می‌آرامـد و آرامش پیدا می‌کند و آسوده می‌گردد. آن گاه شـناخت کلّی حاصل می‌شود، شناختی که متّصل به منبع اصلی است. دیگر از دیدن جزئی بی‌نیاز می‌گردد، دیدنی که با اشتباه و خطا و با قصور و کوتاهی احاطه می‌شود.

بدین خاطر همچون پیروی بر آن زده می‌شود:

﴿ وَ اللهُ بِکُلِّ شَيْءٍ عَلیمٌ ﴾.

خداوند از هر چیزی کاملاً آگاه است.

این رهنمود، رهنمون به چیزی از علم خدا است. خـدا مقداری از علم خود را بـه کسـی مـی‌بخشد کـه او را هدایت می‌دهد، زمانی که ایـمانش درست مـی‌گردد و سزاوار کنار زدن پـرده‌ها بـرای او، و مسـتحقّ کشـف اسرار مـی‌شود . . . البـتّه بـدان انـدازه و مـقدار کـه آفریدگار بخواهد . . .

فراخواندن ایشان را به سوی ایمان دنبال می‌کند. آنان را فرامی‌خواند به سوی اطاعت از خـدا و اطـاعت از پیغمبر ﷺ و می‌فرماید:

﴿ وَ أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ، فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَإِنَّما عَلیٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبینُ ﴾.

از خدا و پیغمبر اطاعت کنید. اگر رویگردان شوید، بـر فرستادۀ ما جز رساندن پیام روشن و آشکار نیست.

پیش از این، سرنوشت کسانی بدیشان گوشزد شده بود که پشت کرده‌اند و نافرمانی نموده‌اند. در اینجا برایشان

بیان می‌دارد که پیغمبر ﷺ مبلّغ و پیام‌رسان است و بس. هرگاه فرمان یزدان را بدیشان ابلاغ کند و برساند، ادای امانت نموده است، و وظیفهٔ خود را انجام داده است، و اقامهٔ حجّت کرده است. آنچه مانده است چیزی است که در انتظار ایشان است که کیفر نافرمانی و پشت کردن است، همان کیفری که اندکی پیش بدان تذکّر داده شده‌اند.

سپس این بند با بیان یگانگی و وحدانیّتی ختم می‌گردد که آن را نمی‌پذیرفتند و تکذیبش می‌کردند. همچنین از کسانی صحبت می‌کند که به خدا ایمان دارند، و بیان می‌دارد آنان با یزدان چه رفتار و عملکردی دارند:

﴿ اللهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، وَ عَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

جز خدا معبودی نیست، پس مؤمنان باید بر خدا توکّل کنند و بس.

حقیقت توحید و یکتاپرستی، بنیاد جهان‌بینی ایمانی به طور کلّی است. مقتضی همچون حقیقتی این است که تنها بر خدا توکّل شود و بس. این تأثیر جهان‌بینی ایمانی در دلها است.

با این آیه، روند قرآنی وارد مخاطب قرار دادن مؤمنان می‌گردد. این آیه، پیونددهندهٔ آن چیزی است که از این سوره گذشته است با آن چیزی که از این سوره مانده و خواهد آمد.

❁

در پایان این سوره، روی سخن به مؤمنان می‌کند، و ایشان را از فتنه و بلای همسران و فرزندان و اموال می‌ترساند، و آنان را به سوی تقوا و ترس از خدا دعوت می‌کند، و از ایشان می‌خواهد فرمان یزدان را بشنوند و بپذیرند و اطاعت و فرمانبرداری و بذل و بخشش بکنند. همچنین ایشان را از بخل درون برحذر می‌دارد، و در برابر آن بدیشان رزق و روزی چندین برابر، و آمرزش و رستگاری را وعده می‌دهد. در آخر بدانان تذکّر می‌دهد که خدا آگاه از حاضر و غائب است، و دارای قوّت و قدرت است، و بر هر چیزی چیره و توانا است، و آگاه و کاربجا است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوٰاجِكُمْ وَ أَوْلاٰدِكُمْ عَدُوّاً لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ، وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. إِنَّمٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ، وَ اللهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ. فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا، وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ، وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. إِنْ تُقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضٰاعِفْهُ لَكُمْ، وَ يَغْفِرْ لَكُمْ، وَ اللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ. عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

ای مؤمنان! قطعاً بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند. (شما را از راه خدا بازمی‌دارند، و از عبادت و طاعت سست می‌گردانند) پس از ایشان خویشتن را برحذر دارید. اگر عفو کنید و چشم‌پوشی نمائید و ببخشید (خدا هم شما را مشمول عفو و مرحمت و مغفرت خود می‌نماید) چرا که خداوند بخشایندهٔ مهربان است. قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیلهٔ آزمایش شمایند، و (اگر در این میدان آزمایش، از عهده برآئید، برای شما) اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است. پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید، و (درسها و اندرزهای آسمانی را) بشنوید و بپذیرید، و (از قوانین و فرمانهای خدا) اطاعت کنید، و (در راه خدا، صدقه و احسان و) بذل و بخشش کنید. (انجام این کارها) به سود شما خواهد بود. کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارند. اگر به خدا قرض‌الحسنه‌ای بدهید، آن را برایتان چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌آمرزد. خداوند سپاسگزار و بردبار است (و او از بندگانش به وسیلهٔ دادن پاداشهای عظیم تشکر می‌نماید، و در پرتو بردباری خود، در عقوبت بندگان تعجیل نمی‌فرماید، و بلکه گناهانشان را می‌بخشاید). او آگاه از نهان و آشکار، و چیرهٔ کاربجا است.

از ابن عبّاس رضی‌الله‌عنه در بارهٔ آیهٔ نخستین این روند قرآنی، روایت شده است، بدان گاه که مردی از او راجع بدین آیه پرسش کرد، گفت: آنان مردانی بودند که در مکّه مسلمان شده بودند، و خواستند به خدمت پیغمبر خدا ﷺ بیایند. ولی همسرانشان و فرزندانشان ایشان را رها نکردند و آنان را از این کار منع کردند.

زمانی که به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رسیدند مردمان را دیدند که در دین آگاهی پیدا کرده‌اند. خواستند که همسران و فرزندان خود را شکنجه بدهند. این بود یزدان سبحان این آیه را نازل فرمود:

﴿ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

اگر عفو کنید و چشم‌پوشی نمائید و ببخشید (خدا هم شما را مشمول عفو و مرحمت و مغفرت خود می‌نماید) چرا که خداوند بخشایندهٔ مهربان است.

ترمذی با سند دیگری آن را به همین شکل، روایت کرده است و گفته است: سخنِ حسنِ صحیحی است. عکرمه بردهٔ آزاد شدهٔ ابن عبّاس هم این چنین گفته است.

امّا نصّ قرآنی فراگیرتر از یک حادثهٔ جزئی است و از مرز زمان و مکان محدودی می‌گذرد و فراتر می‌رود. این بیدارباش و هوشیارباش در بارهٔ همسران و فرزندان بسان همان بیدارباش و هوشیارباش در بارهٔ اموال و اولاد در آیهٔ بعد از آن است:

﴿ إِنَّمَا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ ﴾.

قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیلهٔ آزمایش شمایند.

آگاه کردن از این است که در میان همسران و فرزندان کسانیند که دشمن هستند . . . این هم اشاره دارد به حقیقت ژرفی که در زندگی بشری است، و پیوندهای درهم تنیده و دقیق و ظریفی را می‌پساید که هم در ترکیب‌بند عاطفی و هم در شرائط و ظروف زندگی موجود است. همسران و فرزندان چه بسا وسیلهٔ غفلت و سرگرمی شوند، و انسان را از یاد خدا غافل و بی‌خبر بکنند. همان گونه هم گاهی همسران و فرزندان انگیزه‌ای برای کوتاهی کردن در مسؤولیّتهای ایمان می‌شوند. کوتاهی کردن برای پرهیز از گرفتاریها و دشواریها و سختیهائی که به همسران و فرزندان می‌رسد اگر مرد مؤمن به وظیفه و تکلیف خود برخیزد، و بدو همان برسد که به مجاهد در راه خدا می‌رسد! مجاهد در راه خدا با زیان زیادی رویاروی می‌شود، و فداکاریها و جان‌نثاریهای زیادی را تحمّل می‌کند. مجاهد در راه خدا، و خانواده‌اش رنجها و دشواریها می‌بینند. چه بسا مجاهد در راه خدا رنجها و دشواریها را برای خود بپذیرد، امّا تاب و توان پذیرش رنجها و دشواریهای همسرش و فرزندش را نداشته باشد. در نتیجه بخل بورزد و بترسد تا برای آنان امن و امان و قرار و آرام یا کالا و مال فراهم سازد. در این صورت همسران و فرزندان دشمن او می‌گردند، زیرا او را از راه خیر و خوبی بازمی‌دارند، ومانع پیاده کردن و تحقّق بخشیدن هدف والای وجود انسانیش می‌شوند. همچنین گاهی همسران و فرزندان بر سر راه او می‌ایستند و او را از اقدام به وظیفه و انجام تکلیف خود بازمی‌دارند، تا خویشتن را از بلایا و مصائبی محفوظ دارند که به خاطر عملکرد او متوجّهشان می‌شود. گاهی هم همسران و فرزندان کسی در مسیری هستند که جدای از مسیر او است، و او نتواند میان خود و میان ایشان جدائی بیندازد و دربست از آن خدا شود . . . همهٔ اینها شکلها و گونه‌هائی از دشمنانگی هستند، دشمنانگی‌ای که دارای مراتب و درجات مختلف و متفاوت است . . . هم این و هم آن، در زندگی شخص مسلمان، در همه حال و همه آن، پیش می‌آید.

بدین جهت، این حال و وضع پیچیده و درهم تنیده، بیدارباش و هوشیارباش و ترس و هراس از خدا را می‌طلبد، تا بدین وسیله بیداری در دلهای کسانی برانگیخته و برپا گردد که ایمان آورده‌اند، و خود را برحذر دارند از این که همچون احساسها و اندیشه‌ها به خاطر گذرد، و فشار این گونه انگیزه‌ها انسان مؤمن را از انجام وظیفهٔ ایمانی باز دارد.

آن گاه قرآن این تحذیر و بیدارباش و هوشیارباش را در فتنهٔ اموال و اولاد، تکرار می‌کند. واژهٔ فتنه برداشت دو معنی را دارد:

نخست این که خداوند شما را با اموال و اولاد می‌آزماید و امتحان می‌نماید. پس متوجّه این باشید، و بپائید و پیوسته بیدار و هوشیار باشید تا پیروزی و رستگاری را در این آزمون به دست آورید، و خالص و مخلص از آنِ خدا شوید. همان گونه که زرگر طلا را با آتش ذوب و امتحان می‌نماید تا آن را از موادّ آغشته بپالاید و خالص و سره نماید.

دوم این که این اموال و اولاد فتنه و بلای شما است و شما را به مخالفت و معصیت می‌اندازد و مفتون و گرفتارتان می‌کند. پس از این فتنه و بلا خود را بپائید و برحذر نمائید، تا نکند سیلاب آن شما را با خود ببرد و از خدا دورتان گرداند.

هردوی این معنیها بسی با واژهٔ فتنه سازگار است.

امام احمد با سندی که دارد از عبدالله پسر بریده روایت کرده است که گفته است: از پدرم بریده شنیدم که می‌گفت: پیغمبر خدا ﷺ سرگرم خطبه بود. حسن و حسین ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ آمدند. هر دو پیراهن قرمز به تن داشتند. راه می‌رفتند و می‌لغزیدند و می‌افتادند. پیغمبر خدا ﷺ از منبر پائین آمد و آن دو را برداشت، و ایشان را در حضور خود گذاشت. سپس فرمود:

«صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ. إِنَّمَا أَمْوٰالُكُمْ وَ أَوْلاٰدُكُمْ فِتْنَةٌ. نَظَرْتُ إِلىٰ هٰذَيْنِ ٱلصَّبِيَّيْنِ يَمْشِيٰانِ وَ يَعْثِرٰانِ، فَلَمْ أَصْبِرْ حَتّىٰ قَطَعْتُ حَدِيثِي وَ رَفَعْتُهُمٰا».

«خدا و پیغمبرش راست گفته‌اند. قطعاً اموالتان و اولادتان، وسیلهٔ آزمایش شمایند. بدین دو کودک نگاه کردم. دیدم راه می‌روند و می‌لغزند و می‌افتند. نتوانستم شکیبائی کنم. تا بدانجا که سخنم را قطع کردم و آن دو را برداشتم».

محدّثان این را از زبان ابن واقد روایت کرده‌اند. این پیغمبر ﷺ است، و اینها پسران دخترش هستند . . . در این صورت، کار مهمّ است و دارای اهمّیّت است. مسألهٔ بزرگی است و خطر در میان است. باید خود را برحذر داشت و پائید، و در آن بیدار و هوشیار بود. برحذر و مواظب و بیدار و هوشیار بودن آن اندازه در این مسأله مهمّ است که اندازهٔ اهمّیّت آن را کسی مقرّر و معیّن می‌فرماید که دلهای مردمان را آفریده است، و این احساسها و اندیشه‌ها را در آنها به ودیعت نهاده است، تا خویشتن را از سرکشی و از زیاده‌روی بازدارند، و بدانند که این پیوندها و رابطه‌ها و نزدیکیها و خویشاوندیها گاهی کاری می‌کنند که دشمنان در حقّ انسان می‌کنند، و مردمان را به جائی و فرجامی می‌کشانند که حیله‌ها و نیرنگهای دشمنان انسانها را بدانجا و بدان فرجام می‌کشانند!

بدین خاطر بعد از برحذر داشتن و بیدارباش و هوشیارباش دادن در بارهٔ آزمون و بلای اموال و اولاد، و ذکر دشمنانگی نهان در وجود برخی از فرزندان و همسران، به چیزی اشاره می‌نماید که برای مؤمنان در پیشگاه یزدان حاضر و آماده است:

﴿ وَ اللهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾.

اجر و پاداش بزرگی در پیشگاه خدا است.

مؤمنان را فریاد می‌دارد که در حدود تاب و توان از خدا بترسند و تقوا و پرهیزگاری داشته باشند، و از خدا فرمان ببرند و اطاعت بکنند:

﴿ فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا ﴾.

پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید، و (درسها و اندرزهای آسمانی را) بشنوید و بپذیرید، و (از قوانین و فرمانهای خدا) اطاعت کنید.

در این قید: ﴿ مَا اسْتَطَعْتُمْ ﴾. آن قدر که در توان دارید. لطف یزدان در حقّ بندگانش، و اطّلاع او از اندازهٔ توانشان در پرهیزگاری و اطاعت از او، جلوه‌گر می‌شود و پدیدار می‌آید. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«إِذٰا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ مٰا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ».[1]

«هرگاه شما را به کاری دستور دادم، بدان اندازه که می‌توانید آن را انجام دهید. و هرگاه شما را از کاری نهی کردم و بازداشتم، از آن دوری گزینید (و یکسره به ترک آن بگوئید)».

اطاعت در کاری حدود و ثغور ندارد. بدین خاطر به اندازهٔ توان پذیرفته و انجام می‌گیرد. ولی چیزی که از آن نهی می‌شود، تقسیم نمی‌گردد و بخش بخش نمی‌شود. بلکه به تمام و کمال و بدون کم و کاست باید آن را رها کرد و به ترک آن گفت.

آن گاه به مؤمنان نهیب می‌زند و فریادشان می‌دارد:

﴿ وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ ﴾.

و (در راه خدا، صدقه و احسان و) بذل و بخشش کنید،

۱- مسلم و بخاری آن را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

(انجام این کارها) به سود شما خواهد بود.

چه آنان برای خود بذل و بخشش می‌کنند. خدا بدیشان دستور می‌دهد از اموال و دارائی خود ببخشند این کار برایشان خوب خواهد بود. انگار خرج و هزینه‌ای که می‌کنند مستقیماً برای خودشان خرج و هزینه می‌کنند، و بعد از آن که نفقه کردند و بذل و بخشش نمودند، خیر و خوبی آن به خودشان می‌رسد.

قرآن بخل درونشان را بلای دامنگیر خودشان می‌شمارد. خوشبخت کسی است که از دست بخل نجات پیدا کند و از آن بپرهیزد. خود را از بخل دور کردن فضل و لطفی از سوی خدا است:

﴿ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

کسانی که از بخل و حرص نفس خویش، مصون داشته شوند، آنان قطعاً رستگارند.

آن گاه در تشویق ایشان به بذل و بخشش، و در ترغیب آنان به بذل و بخشش، به پیش می‌رود. بذل و بخشش آنان را قرضی می‌نامد که به خدا داده می‌شود! آن چه کسی است که از این فرصت استفاده نکند؟ فرصتی که در آن به سرورش یزدان قرض می‌دهد! سروری که قرض را می‌گیرد، و آن را چندین برابر می‌کند، و قرض‌دهنده را می‌آمرزد، و از او سپاسگزاری می‌کند، و اگر هم در سپاسگزاری از خدا کوتاهی کرده باشد، خدا در حقّ او شکیبائی می‌کند. آخر او خدا است!

﴿ إِنْ تُقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ. وَ اللهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴾.

اگر به خدا قرض‌الحسنه‌ای بدهید، آن را برایتان چندین برابر می‌سازد، و شما را می‌آمرزد. خداوند سپاسگزار و بردبار است (و او از بندگانش به وسیلهٔ دادن پاداشهای عظیم تشکّر می‌نماید، و در پرتو بردباری خود، در عقوبت بندگان تعجیل نمی‌فرماید، و بلکه گناهانشان را می‌بخشاید).

تبارک الله! او چه بزرگوار است! او چه اندازه بخشاینده است! خدا است که بنده را می‌آفریند. سپس بدو رزق و روزی می‌دهد. آن گاه اضافهٔ چیزی را که بدو داده است از او درخواست می‌کند. از او به عنوان قرض آن مقدارِ اضافه را درخواست می‌نماید!.. و سپس آن قرض را برایش چندین برابر می‌گرداند . . . دیگر چه؟.. آن گاه از بنده‌اش سپاسگزاری می‌فرماید، بنده‌ای که خودش او را آفریده است و خودش بدو نعمت و دارائی داده است! . . با بنده‌اش با حوصله و شکیبائی رفتار می‌کند، وقتی که بنده‌اش در سپاسگزاری سرورش و در شکرگزاری مولایش قصور ورزیده باشد و کوتاهی کرده باشد! . . وای چه خدائی و چه مولائی!!!

یزدان سبحان ـ با صفات خود ـ به ما می‌آموزد چگونه بر کمی و کاستی و ضعف و سستی خود چیره شویم و برتری گیریم، و پیوسته به بالا بنگریم تا یزدان سبحان را ببینیم و بشناسیم، و بکوشیم از او در حدود توان اندک و محدودمان تقلید و پیروی کنیم. یزدان سبحان از روح متعلّق به خود در انسان دمیده است، و انسان را برای همیشه مشتاق پیاده کردن و تحقّق بخشیدن نمونهٔ والا در حدود تاب و توان و طبیعت و سرشتش کرده است. بدین خاطر درهای آفاق بالا همیشه باز است تا این پدیدهٔ انسان نام، به کمال، چشم امید بدوزد، و کمال را در حدّ توان خود برانداز کند، و بکوشد پلّه پلّه اوج گیرد و بالا رود، تا خدا را ملاقات می‌کند، و خدا بدو می‌دهد آنچه را که برایش می‌پسندد و از آن راضی و خشنود می‌شود.

این چرخش و گردش را به دنبال این آوا و نوای شگفت پایان می‌دهد. آن را خاتمه می‌بخشد با صفت خدا، صفتی که بیانگر آگاهی و اطّلاع و مراقبت و موظبت از دلها است:

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

او آگاه از نهان و آشکار، و چیرهٔ کاربجا است.

همه چیز برای علم خدا عیان است، و در برابر سلطه و قدرتش کرنش می‌برد و مطیع فرمان است. با حکمت خود امور جهان را می‌گرداند. تا انسانها زندگی بکنند و متوجّه باشند که چشم خدا ایشان را می‌بیند و می‌پاید. خدا بر آنان سلطه و قدرت دارد. حکمتش همهٔ کارهای حاضر و غائب را اداره می‌کند . . . کافی است که این جهان‌بینی در دلها مستقرّ شود، تا از خدا بترسد و خالص و مخلص او شود، و گوش به فرمان یزدان جهان گردد.

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ طلاق مدنی و دوازده آیه است

سُورَةُ الطَّلَاقِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿٢﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ﴿٣﴾ وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾ ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ﴿٥﴾

أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ ﴿٦﴾ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا ﴿٨﴾ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾ رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

این سورهٔ طلاق است. خداوند در آن احکام طلاق را بیان و روشن می‌کند، و حالاتی را شرح و بسط می‌دهد که در سورهٔ دیگری که سورهٔ بقره است شرح و بسط نشده‌اند. سورهٔ بقره برخی از احکام طلاق را دربر داشت. در این سوره احکام حالات و اوضاعی را بیان می‌فرماید که پیامد طلاق در خانواده است. این سوره زمانی را بیان می‌کند که طلاق در آن روی می‌دهد، طلاقی که خدا آن را می‌پذیرد و موافق با قانون او انجام می‌گیرد:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ ﴾.

ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عدّه (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید. (طلاق/۱)

حقّ زن طلاق داده شده و وظیفهٔ او در مدّت ماندن در خانهٔ خودش که خانهٔ شوهرش می‌باشد، بیان می‌گردد. در زمان عدّه زن طلاق داده شده از خانه بیرون نمی‌رود و نباید او را از خانه بیرون بکنند مگر این که آن زن کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و

فحاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهر یا اهل خانواده) انجام دهد:

﴿ لاٰتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لاٰيَخْرُجْنَ إِلاّٰ أَنْ يَأْتِينَ بِفٰاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ﴾.

زنان را (بعد از طلاق، در مدّت عدّه) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عدّه، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحّاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند.

(طلاق/۱)

حقّ زن طلاق داده شده بیان می‌گردد و گفته می‌شود که بعد از پایان گرفتن زمان عدّه، آن زن می‌تواند بیرون برود و هر کاری که می‌خواهد نسبت به خود انجام بدهد، مگر این که شوهر بدو رجوع کرده باشد و در دورهٔ عدّه او را به عنوان همسر نگاه داشته باشد. البتّه اگر شوهر این نگاه داشتن را برای زیان رسانیدن به همسر و اذیّت و آزار او، و برای محروم کردن او از ازدواج با دیگران، انجام نداده باشد. بلکه این کار برای برگشت زندگی زناشوئی شایسته و بایسته میان شوهر و همسر انجام پذیرفته باشد:

﴿ فَإِذٰا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فٰارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ ﴾.

هنگامی که مدّت عدّهٔ آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید، و یا به طرز بایسته‌ای از ایشان جدا شوید.

(طلاق/۲)

گذشته از این، باید بر نگاه داشتن یا جدا شدن گواهی گرفت:

﴿ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ ﴾.

و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان دو فرد عادل از میان خودتان گواه کنید. (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیّت را انکار کنند).

(طلاق/۲)

خدا در سورهٔ بقره مدّت عدّهٔ مطلّقهٔ دارای عادت ماهانهٔ حیض را بیان فرموده است که سه قُرْء، یعنی سه بار رخ دادن عادت ماهانهٔ حیض یا سه بار پاک شدن از عادت ماهانهٔ حیض است ـ برابر اختلافات فقهی ـ در اینجا یزدان سبحان مدّت عدّهٔ زنی را بیان می‌فرماید که دوران حیض او به پایان آمده است و دیگر عادت ماهانه برای او مطرح نیست. همچنین عدّهٔ زنی را بیان می‌فرماید که کوچک است و هنوز به حیض نیفتاده است و عادت ماهانه ندیده است:

﴿ وَ اللاّٰئِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسٰائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاٰثَةُ أَشْهُرٍ وَ اللاّٰئِي لَمْ يَحِضْنَ ﴾.

زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهانه‌اند، و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهانه ندیده‌اند، اگر (در بارهٔ حکم عدّهٔ ایشان) متردّدید، بدانید که عدّهٔ آنان سه ماه است.

(طلاق/۴)

عدّهٔ حامله را نیز بیان فرموده است:

﴿ وَ أُولاٰتُ الْأَحْمٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾.

و عدّهٔ زنان باردار، وضع حمل است. (طلاق/۴)

آن گاه حکم منزلی را بیان فرموده است که زن عدّه‌دار در آن سکونت می‌گزینند. نفقه و هزینهٔ زندگی چنین زنی، و مخارج زندگی زن حامله را تا وضع حمل تعیین کرده است:

﴿أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ، وَ لاٰتُضٰارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ. وَ إِنْ كُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ﴾.

زنان مطلّقه را در جائی سکونت دهید که خودتان در آنجا زندگی می‌کنید و در توان دارید. و بدیشان زیان نرسانید تا (با زیان رساندن خود بر آنان سختگیری کنید و) در تنگنایشان قرار دهید (و ایشان مجبور به ترک منزل شوند). اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند.

(طلاق/۶)

آن گاه حکم شیر دادن به فرزند مطلّقه پیش می‌آید، وقتی که او را به دنیا می‌آورد. از مزد مادر در برابر شیر دادن سخن می‌رود، وقتی که میان پدر و مادر توافق حاصل می‌گردد و هر دو مصلحت کودک را در

نظر می‌گیرند. همچنین صحبت می‌شود از حالتی که پیش می‌آید و زن دیگری به جای مادرش شیر دادن را به عهده می‌گیرد:

﴿ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ. وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ ﴾.

اگر آنان (حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان) شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید. با یکدیگر در بارهٔ سرنوشت فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید (و اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن، برحسب عرف و عادت تعیین کرده، و به نوزادان و کودکان از هر نظر عنایت شود). اگر هم بر همدیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه‌ای شیر دادن به کودک مرد را بر عهده می‌گیرد (تا نزاع و کشمکش ادامه نیابد).

آن گاه حکم نفقه و دستمزد در همهٔ حالتها را بیشتر توضیح و تفصیل می‌دهد، و آن را پیرو وضع شوهر و اندازهٔ توان او می‌گرداند:

﴿ لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ، وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللهُ. لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا ﴾.

آنان که دارا هستند، از دارائی خود (برای زن شیردهنده، به اندازهٔ توان خود) خرج کنند، و آنان که تنگدست هستند، از چیزی که خدا بدیشان داده است خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلّف نمی‌سازد. (طلاق/۷)

بدین وسیله نصوص قرآنی با احکام مفصّل و دقیق، سائر حالتها را دنبال کرده است، و خودداری از آنها را ذکر نموده است، و پیامد آنها را بیان داشته است. چیزی از تکّه‌ها و پاره‌های خانوادهٔ از هم پاشیده با طلاق را فرونگذاشته است مگر این که آن را به جای خود برگردانده است، و به گونهٔ مناسب از آن سخن گفته است و حکم آن را مهربانانه و دقیق و روشن بیان داشته است . . .

✿

انسان در برابر این سوره حیران و ویلان می‌ایستد، وقتی که می‌بیند این سوره احکام این حالت و پیامدهای آن را بازگو می‌کند. این همه ترغیب می‌کند و این همه بیم می‌دهد. بر هر حکمی پیرو می‌زند. این کار را به قضا و قدر خدا که در آسمانها و زمین اجراء می‌شود، و به قوانین و سنن خدا در هلاک کردن سرکشان از فرمان یزدان، و در آسایش و آرامش و قدرت و نعمت دادن به کسانی که از او می‌ترسند و راه تقوا را در پیش می‌گیرند، این کار را به رفتار شایسته و کردار بایسته و بزرگواری و رضایت و ترجیح کار زیبا، و امیدوار کردن به خیر و خوبی، و تذکّر دادن به قضا و قدر یزدان در بارهٔ آفریده‌ها و رزق و روزیها، سختیها و ناخوشیها و گشایشها و خوشیها . . . پیوند و ارتباط می‌دهد . . .

در برابر این همه حقائق بزرگ جهانی، انسان سرگشته و دهشت‌زده می‌ماند و می‌ایستد وقتی که می‌بیند همهٔ اینها در وقت سخن گفتن از طلاق مطرح می‌شود و برای توجّه و اهمّیّت دادن بدان اظهار می‌گردد. تا بدانجا به طلاق اهمّیّت داده می‌شود که خطاب به شخص پیغمبر ﷺ می‌گردد، هرچند که طلاق یک کار همگانی مؤمنان، و یک مسألهٔ عمومی مسلمانان است. خطاب به شخص پیغمبر ﷺ کردن بیانگر توجّه زیاد و اهمّیّت فراوانی است که به کار طلاق داده می‌شود، و می‌رساند که چه اندازه کارِ موردِ گفتگو، بزرگ و سترگ است. شرح مفصّل و دقیق یکایک احکام، سختگیری در هر حکمی و دقّت در مراعات آن، از خدا ترسیدن در اجرای هر حکمی، خدا را حاضر و ناظر بر خود دیدن در وقت اجرای هر حکمی، و دنبال کردن مسأله با ترغیب و تهدید، همهٔ اینها و سخن به درازا کشاندن در آنها، به دل پیام می‌دهد که انگار این کار، خود اسلام به طور کلّی است! خود دین به طور کلّی است! این قضیّه‌ای است که آسمان در آن سخن به درازا می‌کشاند. آسمان ایستاده است و اجرای احکام را می‌پاید و نظارت می‌نماید! به کسانی که در این احکام تقوا و پرهیزگاری داشته باشند به بزرگ‌ترین و

والاترین چیزی ایشان را مژده می‌دهد که شخص مؤمن بدان چشم می‌دوزد، و کسانی را که در این احکام کجرو و نادرست و زیان‌رسان باشند، به سخت‌ترین و ناگوارترین چیزی تهدید می‌کند که شخص سرکش و بزهکار بدان می‌رسد و بدان کیفر داده می‌شود. به مردمان هم پیام می‌دهد که امید خوب، و خیر و صلاح نیک، در فراسوی امر به معروف و بزرگواری کردن و نیکوکرداری نمودن و فراهم آوردن آسایش و آرامش برای انسانها، پنهان و نهان است.

خوانندهٔ قرآن در این سوره می‌خواند:

﴿ وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّکُمْ ﴾.

و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید. (طلاق/۱)

﴿ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ﴾.

اینها قوانین و مقرّرات الهی است، و هرکس از قوانین و مقرّرات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند). (طلاق/۱)

﴿ لاتَدْرِي لَعَلَّ اللهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً ﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد. (طلاق/۱)

﴿ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهَادَةَ لِلّٰهِ ﴾.

و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان، دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید، (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیّت را انکار کنند)، و گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزهٔ شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید). (طلاق/۲)

﴿ ذٰلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد. (طلاق/۲)

﴿ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ ... وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللهُ لِکُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴾.

هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنائی) را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جائی که تصوّرش نمی‌کند روزی می‌رساند ... و هرکس بر خداوند توکّل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هرچیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است. (طلاق/۲ و ۳)

﴿ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً ﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد. (طلاق/۴)

﴿ ذٰلِکَ أَمْرُ اللهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ ﴾.

این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است. (طلاق/۵)

﴿ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئَاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً ﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید. (طلاق/۵)

﴿ سَیَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً ﴾.

خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد. (طلاق/۷)

همچنین خوانندهٔ قرآن در این سوره این تهدید سخت و تند و مفصّل و طولانی را می‌خواند:

﴿ وَکَأَیِّنْ مِنْ قَرْیَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِیداً، وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُکْراً. فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ کَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً. أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِیداً ﴾.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهائی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان

رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم. و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند، و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است. خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است. (طلاق/۸-۱۰)

به دنبال این تهدید سخت و تند و مفصّل و طولانی، از همچون سرنوشتی برحذر می‌دارد، و به نعمت خدا تذکّر می‌دهد که وجود مبارک پیغمبر ﷺ و نوری است که همراه با او است. به اجر و پاداش بزرگ اشاره می‌شود:

﴿ فَاتَّقُوا اللهَ یا أُولِي الْأَلْبابِ الَّذينَ آمَنُوا، قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً: رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ. وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدينَ فيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقاً ﴾.

ای خردمندانی که مؤمن هستید، شما پرهیزگاری کنید و خویشتن را از (عذاب و خشم) خدا بدور دارید، خدا که برای شما قرآن را نازل کرده است. و پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی (بطالت و ضلالت) بیرون آورد و به روشنائی (حقیقت و هدایت) درآورد. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای پسندیده بکنند، خدا آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. برای همیشه در آنجا ماندگار می‌مانند، و خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند. (طلاق/۱۰ و ۱۱)

آن گاه خوانندهٔ این قرآن این آهنگ هولناک و ستبر را در بارهٔ جولانگاه بزرگ هستی می‌خواند:

﴿ اللهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ وَ مِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ، يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، وَ أَنَّ اللهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ﴾.

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او، لحظه‌ای از جهان بزرگ هستی برداشته نمی‌شود. این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فراگرفته است. (طلاق/۱۲)

خوانندهٔ این قرآن، همهٔ اینها را به عنوان پیرو احکام طلاق می‌خواند، و سورهٔ کاملی را در قرآن از این دست و بدین شیوه می‌یابد. این سوره را به تمام و کمال در بارهٔ تنظیم این حالت و سر و سامان دادن به پیامدها و نتائج آن می‌بیند. مشاهده می‌کند که این سوره بدین وسیله با بزرگ‌ترین حقائق ایمان در جولانگاه جهان کبیر هستی و در زوایای جهان صغیر بشری مرتبط است. این حالت هم یک حالت ویرانگری است نه یک حالت سازندگی. یک حالت پایان گرفتن است نه یک حالت پیدایش یافتن . . . در بارهٔ خانواده‌ای است . . . نه در بارهٔ دولتی است . . . این هم به حسّ و شعور انسان می‌اندازد که این حالت بزرگ‌تر و سترگ‌تر از تشکیل دولتی است!

چرا بر این کار دلالت می‌کند؟

این کار چند دلیل دارد. همهٔ آنها بیانگر والائی این آئین و جدّی بودن آن و بردمیدن آن از منبع غیر بشری، به طور قطع و یقین است. تا بدانجا که اگر دلیلهای دیگرِ جز این سوره در میان نبود، خود این سوره برای اثبات حقّانیّت این آئین بس بود!

این سوره پیش از هرچیز دالّ بر بزرگی مرتبهٔ خانواده در سیستم اسلامی است. چه اسلام سیستم خانوادگی است. خانه از نظر اسلام جای برگشتن بدان و سکونت گزیدن در آن است. در سایهٔ خانواده دلها و درونها محبّت و مرحمت و عطوفت و عفّت و خوبی و پاکدامنی و پاکیزگی پیدا می‌کنند و همدیگر را دوست می‌دارند و به یکدیگر مهر می‌ورزند. در کنف حمایت خانواده کودکان پیدا می‌آیند و رشد می‌کنند، و پای به نوجوانی می‌نهند. در سایهٔ خانواده است که پیوندهای رحمت و عطوفت و رابطه‌های ضمانت اجتماعی پدیدار و نمودار می‌آید.

بدین خاطر یزدان سبحان پیوند خانوادگی را به تصویر

می‌کشد، تصویر مهربانانهٔ شفّافی که از آن نور عاطفه می‌پراکند، و در آن سایه‌روشنها بال می‌گیرند، و شادی و شادمانی در آن پرتوافکن می‌گردد، و از آن بوی عطر و عبیر می‌پراکند:

﴿ وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ﴾.

یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت (و هریک را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفائی و پرورش شخصیّت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد). (روم/۲۱)

﴿ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ ﴾.

آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید. (بقره/۱۸۷)

رابطه، رابطهٔ جان با جان است. رابطهٔ آرامش و آسایش است. رابطهٔ مودّت و محبّت و مرحمت است. رابطهٔ پوشاندن و آراستن است. انسان در خودِ واژه‌ها مهربانی و دوستی و گرایش و همزیستی احساس می‌کند. از لابلای واژه‌ها شادابی و سایه می‌بیند و خوشی و صفا می‌یابد. این فرموده‌ها تعبیر کاملی از حقیقت رابطه‌ای است که اسلام آن را برای این پیوند انسانی و مهربانانهٔ استوار می‌انگارد و پیش چشم می‌دارد. همراه با این امر و همزمان با آن، همهٔ اهداف چنان پیوند انسانی و مهربانانهٔ استواری را ملحوظ می‌دارد. از جمله: ادامهٔ زندگی با به دنیا آوردن فرزندان. به همهٔ این اهداف هم قالب پاکی و بیگناهی می‌دهد، و به پاک و جدّی بودن آنها اعتراف می‌کند، و میان جهات و مقتضیات آنها هماهنگی برقرار می‌سازد، بدان هنگام که می‌گوید:

﴿ نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ ﴾.

زنان شما محل بذرافشانی شما هستند. (بقره/۲۲۳)

بدین وسیله معنی تولید و تکثیر مورد نظر است.

اسلام این کندو و کاشانه، یا این کودکستان، و یا این مکان و مأوا را کاملاً می‌پاید و با رعایت و عنایت کامل و با همهٔ تضمینها و ضمانتهای خود از آن کندو یا کودکستان و یا مکان و مأوا مواظبت می‌نماید. اسلام همان گونه که سرشت کلّی آن است به تجلّیات روحی بسنده نمی‌کند. بلکه با تجلّیات روحی، مقرّرات قانونی و ضمانتهای اجتماعی را همراه می‌سازد.[1]

کسی که به قوانین و مقرّرات خانواده در قرآن و سنّت نبوی در بارهٔ هر وضعی از اوضاع خانواده و برای هر حالتی از حالات آن بنگرد، و رهنمودها و رهنمونهای ضمیمهٔ این قوانین و مقرّرات را پیش چشم بدارد، و این همه انگیزه‌ها و پیروها را مشاهده کند که پیرامون آن قوانین و مقرّرات گرد آمده‌اند، و ببیند کار خانواده در هر جائی مستقیماً به خدا واگذار و حواله گردیده است، همان گونه که در این سوره و در سوره‌های دیگری دیده می‌شود، کاملاً درک و فهم می‌کند که شأن و مقام خانواده در سیستم و نظام اسلامی تا به کجا است، و این کار در پیشگاه خدا چه ارزشی دارد، در آن حال که در اوّل سورهٔ نساء میان تقوا و ترس از خداوند سبحان، و میان تقوا و ترس از صلهٔ رحم انسان را گرد می‌آورد، و می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ، وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیراً وَ نِساءً، وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ. إِنَّ اللهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً ﴾.

ای مردمان! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (سپس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی (بر روی زمین) منتشر ساخت. و از (خشم) خدائی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید؛ و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید (و صلهٔ رحم را نادیده گیرید)، زیرا که

۱- کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: صلح و صفای خانه.

بیگمان خداوند مراقب شما است (و کردار و رفتار شما از دیدۀ او پنهان نمی‌ماند). (نساء/۱)

همچنین میان پرستش خدا و نیکی کردن به پدر و مادر را در سورۀ اسراء و سوره‌های دیگری گرد می‌آورد:

﴿ وَ قَضیٰ رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً ﴾.

(ای انسان!) پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید (و با آنان نیکو رفتار نمائید). (اسراء/۲۳)

همچنین میان شکر و سپاس از خدا و شکر و سپاس از پدر و مادر را در سورۀ لقمان گرد آورده است:

﴿ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ ﴾.

(توصیۀ ما به انسان این است:) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش. (لقمان/۱۴)

عنایت فراوان یزدان به کار و بار خانواده، هماهنگ است با مسیر قضا و قدر الهی در پایدار کردن زندگی بشری پیش از هر چیز بر اساس خانواده، بدان هنگام که قضا و قدر خدا بر آن تعلّق گرفت نخستین کندو و کاشانۀ وجود انسان خانوادۀ آدم و همسرش باشد، و بعد از آن این نخستین کندو و کاشانه مردمان تکثیر پیدا کنند و افزایش یابند. یزدان سبحان می‌توانست میلیونها افراد بشری را یکباره بیافریند و روانۀ گسترۀ زندگی سازد. امّا قضا و قدر او بر این جاری و ساری شد، و به خاطر فلسفۀ نهان در وظیفۀ بزرگ خانواده در زندگی این آفریده، همین شد که گذشت. زندگی خانواده پاسخگوی فطرت انسان و هماهنگ با استعدادهای او است. زندگی خانواده شخصیّت و فضائل انسان را رشد می‌دهد، و در آن ژرف‌ترین انگیزه‌های موجود در زندگی انسان به هم می‌رسند و هم‌آوا و همنوا می‌گردند. گذشته از این، عنایت یزدان در سیستم و نظام اسلامی - برنامۀ واپسین خدا در زمین - پیش از هر چیز با قضا و قدر الهی در آفرینش انسان همراه گردیده است. البتّه کار و بار خدا در هماهنگ کردن هر چیزی که در جهان می‌آفریند همین است، و در لطف و عنایتی که در راستای آفرینش شامل آفریدگان می‌فرماید شکّ و تردیدی نیست، و همگان بدون استثناء مشمول رعایت و عنایت او هستند.

دلیل دوم در روند این سوره، و در امر توجّه دادن و اهمیّت بخشیدن به کار و بار روابط زناشوئی و عائله‌مندی در تمام قرآن، بدین گونه و بدین سان، این است که نظام و سیستم اسلامی این ارتباط‌ها و پیوندهای انسانیّت را تا سطح پرستش خدا بالا می‌برد و بدان ارزش می‌دهد، و این ارتباط‌ها و پیوندهای انسانیّت را وسیلۀ پاکیزگی روحی و پاکیزگی شعوری می‌گرداند! نه این که بدین ارتباط‌ها و پیوندها به گونه‌ای بنگرد که در عقائد بت‌پرستی بدانها نگریسته‌اند، و پیروان آئینهای تحریف شده بدان می‌نگرند، آئینهائی که بر اثر تحریف از فطرتی که خدا مردمان را بر آن سرشته است دور از حقیقت گشته‌اند و به کژراهه افتاده‌اند.

«اسلام با انگیزه‌های فطرت نمی‌جنگد و آنها را زشت و پلشت نمی‌شمرد. بلکه اسلام انگیزه‌های فطرت را نظم و نظام می‌دهد و پاک و تمییز می‌گرداند، و آنها را از سطح حیوانی بالاتر می‌برد و اوج می‌دهد تا بدانجا که محوری می‌گردند که بسیاری از آداب روحی و رسوم اجتماعی پیرامون آن می‌گردند. اسلام علائق و روابط جنسی را بر اساس احساسات والای بشری، پدیدار و پایدار می‌سازد. احساسات والائی که از به همدیگر رسیدن دو بدن، به همدیگر رسیدن دو شخص و دو جان و دو دل را تشکیل می‌دهد. به تعبیر فراگیرتری، به همدیگر رسیدن دو انسان را تشکیل می‌دهد که زندگی مشترکی، آرزوهای مشترکی، دردها و رنجهای مشترکی، و آیندۀ مشترکی آنان را به یکدیگر می‌پیوندد، آیندۀ مشترکی که در فرزندان برومندی منعکس می‌گردد، و در نسل جدیدی دیده می‌شود. نسل جدیدی که در لانه و کاشانۀ مشترکی رشد و نمو می‌کنند که پدر و مادر از آن پاسداری و

نگاه‌داری می‌کنند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند».[۱]
اسلام ازدواج را وسیلهٔ پاکیزگی و اوجگیری می‌شمارد. برای این کار، ملّت مسلمان را برای به ازدواج درآوردن مردان و زنان دعوت می‌کند، وقتی که دیدند مال و دارائی گردنه‌ای بر سر راه محقّق گشتن و پیاده شدن این وسیلهٔ ضروری برای پاکسازی زندگی و بالا بردن آن می‌گردد:

﴿ وَ أَنْكِحُوا الأَيامىٰ مِنْكُمْ وَ الصّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ، إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يُغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ. وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

مردان و زنان مجرّد خود را و غلامان و کنیزان شایستهٔ (ازدواج) خویش را (با تهیّهٔ نفقه و پرداخت مهریّه) به ازدواج یکدیگر درآورید (و به فقر و تنگدستی ایشان ننگرید و نگران آیندهٔ آنان نباشید. چرا که) اگر فقیر و تنگدست باشند (و ازدواجشان برای حفظ عفّت و دوری از گناه انجام گیرد) خداوند آنان را در پرتو فضل خود دارا و بی‌نیاز می‌گرداند. (نور/۳۲و۳۳)

ازدواج «اِحصان» یعنی خود را حفظ کردن و مصون داشتن نامیده می‌شود. در نهادهای مؤمنان چنین جای می‌گیرد و استقرار می‌پذیرد که زندگی کردن بدون محفوظ و مصون داشتن خود با ازدواج، هرچند هم مدّت کوتاهی باشد، مورد رضایت خدا نیست و خدا آن را نمی‌پسندد. امام علی ـ کَرَّمَ‌اللهُ‌وَجْهَهُ ـ پس از وفات فاطمه دختر پیغمبر صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم برای ازدواج شتاب گرفت و فرمود: «من ترسیدم که به پیشگاه خدا برسم، در حالی که بیوه باشم». ازدواج در آداب و رسوم مؤمن از جملهٔ طاعات و عبادات است، طاعات و عباداتی که با آنها به خدا تقرّب می‌جوید. این رابطه در دل و درون مؤمن به جایگاه قداست می‌رسد، چون یکی از طاعات و عبادات پروردگارش می‌باشد.

دلیل سوم در روند سورهٔ طلاق و در سوره‌های همگون و همسان آن، واقعیّت این نظام و سیستم اسلامی، و سازگاری آن با زندگی و با نفس بشری است بدان گونه که فطرت او می‌طلبد. از دیگر سو نظام و سیستم اسلامی تلاش می‌کند نفس بشری را بالا ببرد و بدان سطح والا برساند، به اندازهٔ استعدادها و آمادگیهائی که نفس بشری از آنها برخوردار است، و به اندازهٔ شرائط و ظروفی که برای آن پیش می‌آید. بدین خاطر نظام و سیستم اسلامی به قانونگذاری دقیق در این کاری که به دل و درون واگذار است بسنده نمی‌کند، و به رهنمود و رهنمون کردن هم اکتفاء نمی‌نماید. بلکه هم این و هم آن را در رویاروئی با واقعیّت نفس و با واقعیّت زندگی به کار می‌گیرد و مورد استفاده قرار می‌دهد.

اصل در رابطهٔ زناشوئی، استقرار و استمرار است. اسلام این رابطه را با همهٔ ضمانتها احاطه می‌کند، ضمانتهائی که استقرار و استمرار این رابطه را تضمین می‌نماید. در راه این هدف، پیوند زناشوئی را تا پلّهٔ طاعات و عبادات بالا می‌برد، و برای ایجاد پیوند زناشوئی مردان و زنان فقیر، از دارائی دولت، یعنی بیت‌المال استفاده می‌کند. آداب و رسومی را واجب و لازم می‌گرداند که از لختی و خودنمائی و فتنه و آشوب جلوگیری می‌کند تا عواطف آرام گیرد و استقرار پذیرد، و دلها به ندای فتنه‌گری لختی و خودنمائی در بازارها توجّه نکند و نگراید. حدّ زنا و حدّ تهمت زدن ناموسی را واجب می‌کند. حرمت و احترام به خانه‌ها می‌دهد با اجازه گرفتن برای ورود، و اجازه خواستن اهل خانواده در داخل خانه‌ها.

اسلام روابط زناشوئی را با قانون مشخّصی نظم و نظام می‌دهد، و نظام خانه را بر اساس سرپرستی یکی از دو شریکی که تواناتر و قویتر است قرار می‌دهد، تا از هرج و مرج و پریشانی و نابسامانی و کشمکش جلوگیری شود . . . و سائر ضمانتهای اجتماعی و سر و ساماندهیهای دیگری را گذشته از رهنمودها و رهنمونهای عاطفی به کار می‌گیرد. بالاتر از همهٔ اینها پیوند زناشوئی را به تقوا و ترس از خدا و به نظارت و

۱- مراجعه شود به «فی ظلال القرآن» جلد ۹ صفحه ۳۹۹.

مراقبت او حواله می‌دهد و واگذار می‌کند.

امّا زندگی واقعی انسان ثابت می‌کند حالتها و وضعهائی پیش می‌آید که در آنها زندگی درهم می‌ریزد و درهم می‌شکند با وجود بودن همهٔ ضمانتها و رهنمودها. این حالتها و وضعها باید با مقابلهٔ عملی رویاروی شوند. انسان باید اعتراف بکند منطق واقعیّت را می‌توان انکار کرد. زمانی پیش می‌آید زندگی زناشوئی در آن مشکل و دشوار می‌شود، و نگاهداری زندگی زناشوئی بیهوده می‌گردد و بر پایه و اساسی نمی‌ایستد.

«اسلام با شتاب به سوی رشتهٔ پیوند زناشوئی مقدّس نمی‌رود تا آن را در نخستین مرحله، و در پیدایش نخستین اختلاف بگسلد و تکّه و پاره کند. اسلام سخت این رشته را تاب می‌دهد و با نیرو بدان چنگ می‌زند، و نمی‌گذارد این رشته از چنگ به در رود، مگر این که هیچ تلاش و کوششی سودمند نماند، و یأس و ناامیدیِ کامل پیش بیاید.

اسلام مردان را ندا درمی‌دهد:

﴿ وَ عاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ. فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً ﴾.

با زنان خود به طور شایسته (در گفتار و در کردار) معاشرت کنید، و اگر هم از آنان (به جهاتی) کراهت داشتید (شتاب نکنید و زود تصمیم به جدائی نگیرید). زیرا که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد. (نساء/۱۹)

آنان چه می‌دانند، شاید در این زنانی که از آنان خوششان نمی‌آید و ایشان را نمی‌پسندند، خیر و خوبی باشد، و خدا این خیر و خوبی را برایشان اندوخته کند. پس درست نیست آن خیر و خوبی را از خود رماند و آن را از دست داد. اگر سزاوار چنین مردانی نباشد آن خیر و خوبی را نگاه دارند و گرامی بدارند، دست کم شرم و حیا کنند و جلو احساسات تند خود را بگیرند و نرمش داشته باشند و خود را در برابر ناخوش‌آیندیها تمرین بدهند و شعلهٔ آتش خشم را فرونشانند.

هرگاه کار از قضیّهٔ دوست داشتن و بد داشتن تجاوز کرد، و کار به سرباز زدن و بیزار بودن و نافرمانی کردن و گریزان بودن کشید، نخستین راه چاره‌ای که به دل می‌گذرد و اسلام بدان رهنمود می‌کند طلاق نیست. بلکه باید دیگران تلاش و کوشش کنند، و افراد نیک میان شوهر و همسر سازش برقرار کنند:

﴿ وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ، وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُما. إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً ﴾.

و اگر (در میان زن و شوهر اختلافی افتاد و) ترسیدید (که این کار باعث) جدائی میان آنان شود، داوری از خانوادهٔ شوهر، و داوری از خانوادهٔ همسر (انتخاب کنید و برای رفع و رجوع اختلاف) بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را (کمک نموده و در یکی از دو کار: سازش نیک و خداپسندانه، یا جدائی زیبا و معقولانه) موفّق می‌گرداند. بیگمان خداوند مطّلع (بر ظاهر و باطن مردمان و) آگاه (از نیّات همگان) است. (نساء/۳۵)

﴿ وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً. فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ ﴾.

هرگاه همسری دید که شوهرش (خویشتن را بالاتر از او می‌گیرد و از انجام امور خانوادگی) سرباز می‌زند و (یا با او نمی‌سازد و از او) رویگردان است، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست این که (بکوشند به وسیلهٔ صرف نظر کردن زن از برخی از مخارج و همبستری با خود) میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند، و صلح (همیشه از جنگ و جدائی) بهتر است. (نساء/۱۲۸)

هرگاه این میانجیگری یافته نشد، در این صورت کار جدّی است، و در این وقت همچون زندگی‌ای با وجود همچون قضیّه‌ای سازگار و درست درنمی‌آید، و قرار و آرامی در چنین زندگی‌ای میسّر نمی‌گردد. نگاهداری زندگی زناشوئی با این وضع تلاش ناموفّق و مردودی است، و فشار آوردن عدم توفیق و عدم سازش را

بیشتر و افزونتر می‌سازد. در این وقت حکمت در این است که انسان تسلیم واقعیّت شود، و این زندگی را به پایان برد، هرچند که پایان دادن بدان مورد پسند اسلام نیست. چه ناپسندترین حلال در پیش خدا طلاق است...».[۱]

هرگاه شوهر خواست همسرش را طلاق بدهد، در هر لحظه و آنی طلاق دادن درست نیست. سنّت نبوی بیانگر این است که طلاق باید در زمان پاکی زن از عادت ماهانهٔ حیض باشد، و در آن زمان هم نزدیکی زناشوئی انجام نپذیرفته باشد . . . در این مدّت، وقت قطع رشتهٔ پیوند به تأخیر می‌افتد، و مدّت زمانی از خشم و غضب و انقلاب و انفعال درونی می‌گذرد، و موضعگیری نابهنگام و ناسنجیده سپری می‌گردد. در خلال این مدّت چه بسا طوفان درونها فروکش کند، و دلها بیارامند و نهادها دگرگون شوند، و یزدان سبحان میان شوهر و همسرِ پیکارجو صلح و صفا راه بیندازد و طلاق به میان نیاید.

آن گاه از مدّت عدّه سخن می‌رود. مدّت عدّه سه قُرْء، یعنی به حیض افتادن یا پاک شدن از حیض است، برای خانمی که عادت ماهانهٔ حیض دارد و می‌زاید. مدّت عدّه برای زن مأیوس از حیض و کوچک هم سه ماه است. عدّهٔ زنان حامله نیز دوران حاملگی است. در خلال زمان عدّه، مجال و فرصت برگشتن به زندگی زناشوئی وجود دارد اگر در دلها رگی از عشق و محبّت زد، و میل و رغبتی برای از سر گرفتن زندگی زناشوئی پدیدار و نمودار گردید، و خواستند رشتهٔ پاره شدهٔ زناشوئی را دیگر باره گره زنند و به همدیگر وصل کنند.

امّا همهٔ این تلاشها و کوششها این را نفی نمی‌کند که جدائی می‌افتد و انفصال و انقطاع روی می‌دهد، و حالتهائی پیش می‌آید که شریعت با آنها رویاروئی عملی و واقعی پیدا می‌کند، و برای آنها قانونگذاری می‌نماید، و اوضاع آنها را نظم و نظام می‌دهد و سر و سامان می‌بخشد، و آثار آنها را چاره‌سازی و چاره‌جوئی می‌کند. در بارهٔ این امر هم آن احکام دقیق و مفصّل به میان آمده است و تدوین گردیده است که خود دالّ بر واقعیّت این آئین در چاره‌سازی و چاره‌جوئی زندگی است، و زندگی را پیوسته به پیش می‌راند و به ترقّی می‌کشاند، و همیشه زندگی را به سوی آسمان اوج می‌دهد و بالا می‌برد.

دلیل چهارم این سوره، و آنچه از ترغیب و تعقیب و تفصیل فراوان و تأکید در آن است، بیانگر این است که این سوره با حالتهای واقعی موجود در میان گروه مسلمانان رویاروی گردیده است، حالتهائی که از رسوبات و ته‌نشستهای جاهلیّت برجای مانده است. از جملهٔ آنها درد و رنج و ظلم و زوری است که زن می‌دیده است و می‌چشیده است، درد و رنج و ظلم و زوری که این همه سختگیریها، و این همه انگیزه‌های روحی، و تفصیلات دقیق و باریکی را می‌طلبیده است که نگذارد و مجال و فرصت ندهد به وسیلهٔ چیزهائی که در دلها و درونها از اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای برجای مانده از روابط دو جنس زن و مرد، و آثار برجای ماندهٔ فروپاشی و هرج و مرج زندگی خانوادگی که در دلها و درونها ته‌نشین شده‌اند، به بازی و کجروی بپردازند و تاخت و تاز ببرند.[۲]

حال و وضع تنها در شبه جزیرهٔ عربستان این چنین نبود، بلکه در سراسر جهان آن روز این حال و وضع شائع و موجود بود. حال و وضع زن، حال و وضع برده بود، و بلکه حال و وضع زن در تمام گوشه و کنار زمین بدتر از برده بود. گذشته از آن، به روابط و علائق جنسی به نظر بد و زشتی می‌نگریستند و آن را کثیف و ناپاک می‌دانستند، و زن را اهریمنی می‌انگاشتند که با کثافت و ناپاکی خود گول می‌زند و می‌فریبد!

از این گودال جهانی، اسلام زن را بلند کرد و ارج بخشید، و روابط زناشوئی را بدان سطح والا و بالا و

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». صفحات ۶۵ و ۶۶.
۲- مراجعه شود به جلد یازدهم فی ظلال القرآن، صفحهٔ ۲۵۹-۲۶۹.

پاک و ارزشمندی رسانید که بدان اشاره گردید. و به زن ارج و ارزش و بها و اعتبار و حقوق و ضمانتهائی بخشید که بخشید . . . دختر نوزاد زنده به گور نمی‌شود و بدو توهین نمی‌گردد. زن به ازدواج درنمی‌آید مگر با اجازهٔ خودش، دختر باشد یا بیوه. زن همسری است که علاوه از ضمانتهای قانونی دارای حقوق رعایت و عنایت است و باید مخارج و هزینهٔ زندگی او تأمین شود و مورد حمایت و حفاظت واقع گردد. زنی که طلاق داده می‌شود دارای حقوقی است که در این سوره و در سورهٔ بقره و در سوره‌های دیگری شرح و بسط داده شده است . . .

اسلام همهٔ اینها را مقرّر داشته است، نه بدان خاطر که زنان در شبه جزیرهٔ عربستان یا در هر مکان دیگری در جهان آن روزی احساس کرده‌اند مکان و مقام ایشان رضایت‌بخش نیست! و نه بدان جهت که احساس مردان به سبب حال و وضع زنان جریحه‌دار گردیده است و خاطرشان رنجیده است. و نه بدان سبب که اتّحادیّهٔ زنان عربی یا جهانی وجود داشته است و به دفاع از آنان پرداخته است. و نه بدان علّت که زنان به پارلمان یا به مجلس شورای ملّی راه یافته‌اند. و نه بدان خاطر که یک تلفن در زمین زنگ زده است و تغییر احوال و اوضاع را خواسته است . . . بلکه تنها و تنها شریعت آسمان برای زمین چنین خواسته است، و عدالت آسمانی مقتضی این برای زمین بوده است، و آسمان برای زمین اراده کرده است . . . آسمان برای زمین خواسته است زندگی انسانها را از این گودال اوج بدهد و بالا ببرد، و روابط و علائق زناشوئی را از این ننگ بزداید و پاک و پاکیزه نماید، و برای شوهر و همسر که از یک نوع و جنس هستند، حقوق انسان و کرامت انسان باشد . . .

این آئین والا است . . . از این آئین والا جز آدم کوردل رویگردان نمی‌شود. از این آئین جز آدم عوضی و ناکس عیبجوئی نمی‌کند و رخنه نمی‌گیرد. با این آئین جز آدم نگون بدبخت نمی‌جنگد. قطعاً کسی شریعت یزدان را برای شریعت انسان رها نمی‌کند مگر آن کس که به زمین بچسبد و به پستی بگراید و از هوا و هوسش پیروی نماید.



هم اینک احکام را در روند این سوره بررسی می‌کنیم - بعد از پیجوئی و پیگری‌ای که زیاد هم از فضای این جزء، و از سر و ساماندهی موجود در آن، و از تشکّل گروه مسلمانان، دور نمی‌گردد ـ احکام در روند این سوره، چیزی جدای از آن چکیده است. احکام، چیز زنده‌ای است. در آن روح است. در آن حرکت است. در آن زندگی است. در آن پیام است . . . و دارای آهنگ و نوا است. این است فرق اصلی که میان بررسی احکام در قرآن، و میان بررسی احکام در کتابهای فقه و اصول فقه است.



﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ، وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ، وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّکُم، لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ، وَ لایَخْرُجْنَ إِلاّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ. وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ، وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ. لاتَدْرِی لَعَلَّ اللهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً ﴾.

ای پیغمبر! وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عدّه (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید، و حساب عدّه را نگاه دارید (و دقیقاً ملاحظه کنید که زن سه بار ایّام پاکی خود از حیض را به پایان رساند، تا نژادها آمیزهٔ یکدیگر نشود)، و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید (و اوامر و نواهی او را به کار بندید، به ویژه در طلاق و نگهداری زمان عدّه). زنان را (بعد از طلاق، در مدّت عدّه) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عدّه، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحّاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند (که ادامهٔ حضور ایشان در منازل،

باعث مشکلات بیشتر گردد). اینها قوانین و مقرّرات الهی است، و هرکس از قوانین و مقرّرات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند). تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد (و ماندن زن در خانه زمینه‌ساز پشیمانی شوهر و همسر و رجوع آنان به یکدیگر گردد، و ابرهای تیره و تار کینه و کدورت از آسمان زندگی ایشان به دور رود، و مهر و محبّت فضای سینه‌ها را لبریز کند، و فرزندان از دامن عطوفت مادری بی‌بهره نمانند).

این نخستین مرحله است، و این نخستین حکم است، حکمی که با آن به پیغمبر ﷺ خطاب می‌شود:

﴿ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ!.. ﴾. ای پیغمبر!...

سپس روشن می‌شود حکم به مسلمانان تعلّق دارد نه به شخص پیغمبر ﷺ:

﴿ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ... الخ ﴾.

وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید... تا آخر.

این شیوه از تعبیر بیانگر چیزی است که در فراسوی آن است، و آن برانگیختن توجّه و اهتمام، و به تصویر کشیدن جدّی بودن مسأله است. این هم کار مهمّ و قابل توجّهی است. خدا شخص پیغمبر خودش را ندا درمی‌دهد تا فرمان خود را در این باره بدو ابلاغ فرماید، و پس از او به دیگران ابلاغ نماید. اینها پیامهای روان‌کاوانهٔ آشکاری است، و روشن و آشکار بیانگر توجّه و اهمّیّت دادن است.

﴿ إِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ... ﴾.

وقتی که خواستید زنان را طلاق دهید، آنان را در وقت فرارسیدن عدّه (یعنی آغاز پاک شدن زن از عادت ماهانه‌ای که شوهرش در آن با او نزدیکی نکرده باشد) طلاق دهید....

در بارهٔ مشخّص کردن معنی این آیه، بخاری حدیث صحیحی را با این واژگان روایت کرده است:

«یحیی پسر بکیر از لیث، و لیث از عقیل، و عقیل از ابن شهاب، و او از سالم، روایت کرده است و گفته است: عبدالله پسر عمر بدو خبر داده است که زنش را در حال حیض طلاق داد. عمر مسأله را به سمع مبارک پیغمبر ﷺ رساند. پیغمبر ﷺ خشمگین شد. سپس فرمود:

«لِيُرَاجِعْهَا، ثُمَّ يُمْسِكْهَا حَتَّىٰ تَطْهُرَ، ثُمَّ تَحِيضَ فَتَطْهُرَ، فَإِنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُطَلِّقَهَا فَلْيُطَلِّقْهَا طَاهِراً قَبْلَ أَنْ يَمَسَّهَا، فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ بِهَا اللهُ عَزَّوَجَلَّ».

«باید بدو برگردد. سپس او را نگاه دارد تا پاک می‌گردد. سپس به عادت ماهانهٔ حیض دچار می‌آید و پاک می‌شود. آن وقت اگر خواست که طلاقش بدهد طلاقش می‌دهد در حالی که پاک است پیش از آن که با او نزدیکی زناشوئی کرده باشد. این عدّه‌ای است که خداوند بزرگوار بدان دستور داده است».

مسلم نیز آن را روایت کرده است، با این واژگان:

«فَتِلْكَ الْعِدَّةُ الَّتِي أَمَرَ اللهُ أَنْ يُطَلَّقَ لَهَا ٱلنِّسَاءُ».

«این عدّه‌ای است که خداوند دستور داده است زنان پس از آن طلاق داده شوند».

بدین وسیله روشن می‌گردد که برای طلاق دادن وقت مشخّصی است. شوهر حقّ ندارد هر زمان که خواست طلاق بدهد، مگر وقتی که زن از حیض پاک شده باشد، و در این پاک شدن میان شوهر و همسر نزدیکی زناشوئی صورت نگرفته باشد. روایتهای دیگری بیانگر این امر هستند که حالت دومی نیز وجود دارد که در آن طلاق انجام می‌پذیرد. و آن این است که همسر حامله بوده و حمل او آشکار باشد. فلسفهٔ این زمان‌بندی این است که اوّلاً زمان طلاق دادن به تأخیر بیفتد بعد از لحظه‌ای که نفس انسان در آن به هیجان درآمده است و تصمیم به طلاق گرفته است. چه بسا همین به تأخیر انداختن باعث شود شور و هیجانی که پیدا آمده است آرام گردد و طوفان درون از موج بیفتد و دلها و درونها به سوی عشق و علاقه برگردند و بر سر مهر و محبّت آیند و راه سازش در پیش گیرند. از دیگر سو پیش از وقوع طلاق، حامله بودن یا نبودن

همسر کاملاً واضح و روشن شود. شوهر هم اگر متوجّه گردد همسر او حامله است ممکن است از طلاق دادن او صرف نظر کند و دست بردارد. اگر هم مدّتی گذشت و حمل واضح و روشن گردید و مرد در آن دوره از زمان بر سر تصمیم خود بود، این امر می‌رساند که مرد واقعاً خواستار طلاق است، هرچند زن حامله باشد. شرط بودن پاکی از حیض و عدم نزدیکی زناشوئی در مدّت زمان همین پاکی، برای این است که حامله نبودن محقّق و مبرهن گردد، و شرط حامله بودن هم بدین خاطر است که کار روشن شود و فرجام کار کودک مشخّص باشد.

این نخستین تلاش و کوشش برای اصلاح شکاف در بنیاد خانواده است، و تلاش و کوششی برای دور کردن کلنگ از آن بنیاد است.

معنی این کار هم این نیست که طلاق جز در این دوره از زمان وقوع پیدا نمی‌کند. بلکه طلاق در هر زمانی وقوع پیدا می‌کند.[1] بلکه در هر زمانی طلاق دادن، خدا از آن خشنود نیست و مورد خشم پیغمبر خدا ﷺ نیز می‌باشد. همین حکم برای دل و درون مؤمن کافی است که مدّت طلاق را به تأخیر بیندازد تا وقت مناسب فرابرسد، و خدا آنچه راجع بدین مسأله می‌خواهد انجام بدهد.

﴿ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ ﴾.

و حساب عدّه را نگاه دارید (و دقیقاً ملاحظه کنید که زن سه بار ایّام پاکی خود از حیض را به پایان رساند، تا نژادها آمیزهٔ یکدیگر نشود).

تا حساب عدّه را نگاه نداشتن، زمان را برای مطلّقه به درازا نکشاند، و بدو زیان نرساند، به وسیلهٔ بازداشتن او از ازدواج بعد از سپری شدن مدّت عدّه. اگر هم حساب عدّه دقیق نباشد و کم‌تر از زمان مشخّص باشد، هدف نخستین که خاطرجمع شدن از زدودن رحم مطلّقه از حمل احتمالی به منظور نیامیختن نسلها است حاصل نمی‌گردد. گذشته از این، حساب عدّه را درست و دقیق ثبت و ضبط کردن، دالّ بر اهمیّت مسألهٔ طلاق است، و می‌رساند که آسمان این مسأله را زیر نظر می‌دارد و می‌پاید، و از دوستان و نزدیکان او می‌خواهد در این باره دقّت لازم را داشته باشند!

﴿ وَ اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُم. لاتُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ، وَ لايَخْرُجْنَ إِلاّ أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ﴾.

و از خدا که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری کنید (و اوامر و نواهی او را به‌کار بندید، به ویژه در طلاق و نگهداری زمان عدّه). زنان را (بعد از طلاق، در مدّت عدّه) از خانه‌هایشان بیرون نکنید، و زنان هم (تا پایان عدّه، از منازل شوهرانشان) بیرون نروند، مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری (همچون زنا و فحّاشی و ناسازگاری طاقت‌فرسا با شوهران یا اهل خانواده) انجام دهند (که ادامهٔ حضور ایشان در منازل، باعث مشکلات بیشتر گردد).

این نخستین بیدارباش و هوشیارباش - بعد از ندای نخستین - است. نخستین برحذر داشتن از خشم و عذاب خدا، و ترغیب و تشویق به داشتن تقوا است. این بیدارباش و هوشیارباش، و تقوا و پرهیزگاری کردن، پیش از دستور دادن به بیرون نکردن زنان از خانه‌هایشان است. خانه‌هائی که در اصل خانه‌های شوهرانشان است، ولیکن آنها را خانه‌های همسران می‌نامد تا مؤکّد فرماید زنان حقّ اقامت در خانه‌های شوهرانشان را در مدّت عدّه دارند. نباید از خانه‌های شوهرانشان بیرون کرده شوند، و نباید زنان از آن خانه‌ها بیرون بروند، مگر در حالت و وضعی که کار زشت و پلشت آشکاری از آنان سر بزند. روایت است که مراد از این کار زشت و پلشت می‌تواند زنا باشد که برای حدّ زدن بدو بیرون برده می‌شود، و می‌تواند اذیّت و آزار رسانیدن به اهالی خانوادهٔ مرد باشد. و چه بسا نافرمانی و نشوز از شوهر باشد - هرچند که او را طلاق داده است - و کاری از زن سر بزند که شوهر را بیازارد ... گذشته از اینها فلسفهٔ ماندن مطلّقه در خانهٔ شوهر،

۱- نظریّهٔ فقهی راجح همین است. البتّه قولی هم در میان است که در این دوره از زمان، طلاق وقوع پیدا نمی‌کند.

دادن مجال و فرصت برای مراجعت، و از سرگیری زندگی زناشوئی، و برانگیختن عواطف مودّت و محبّت، و به یاد آوردن یادها و خاطره‌های زندگی مشترک است. در این مدّت هرچند همسر به حکم طلاق از تن دور است ولی به دیده نزدیک است. این امر کار خود را در احساسات و ذهن و شعور شوهر و همسر انجام می‌دهد! امّا زمانی که زن در لجنزار زنا فرو برود، در حالی که در خانهٔ شوهر است، یا اهالی خانوادهٔ شوهر را برنجاند و اذیّت و آزار برساند، و یا این که از نزدیکی زناشوئی سرپیچی کند و با شوهرش مجدّداً نیامیزد و نشوز کند، دیگر جائی برای زنده گرداندن احساسات و عواطف پاک، و محلّی برای برانگیختن و به جوش و خروش درآوردن مودّت و محبّت نهان در گوشه و کنار دل و جان، وجود ندارد، و هیچ گونه نیازی به ماندن آن زن در مدّت عدّه نمی‌ماند. زیرا نزدیکی همسر به شوهر در همچون زمانی پیوندها را پاره می‌کند و خویشاوندیها را از میان می‌برد، و پیوندها و خویشاوندیها را زنده نمی‌دارد.

﴿ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ. وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ﴾.

اینها قوانین و مقرّرات الهی است، و هرکس از قوانین و مقرّرات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند. (چرا که خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد و به سعادت خویش لطمه می‌زند).

این هم برحذر داشتن دوم است. چه کسی که این حکم را می‌پاید و بر آن نظارت می‌نماید، خدا است. پس کدام مؤمن است که خود را به حدّ و مرزی بزند که خدا آن را پاسداری و دیدبانی می‌فرماید؟! متعرّض همچون حدّ و مرزی شدن هلاک و نابودی است . . .

﴿ وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ﴾.

هرکس از قوانین و مقرّرات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند.

به خویشتن ستم می‌کند، زیرا خود را در معرض خشم خدا قرار می‌دهد، خدائی که پاسدار حدود و ثغور خود است و آنها را می‌پاید و رعایت می‌نماید. به خویشتن ستم می‌کند، چون به همسر خود ستم می‌کند. همسر او و خود او یک نوع و یک جنس هستند. لذا هرکس به همسرش ستم کند در حقیقت به خودش ستم می‌کند، چون هر دو همنوع و همجنس هستند . . . گذشته از این...

﴿ لاٰتَدْرِي لَعَلَّ اللهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِکَ أَمْراً ﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد (و ماندن زن در خانه زمینه‌ساز پشیمانی شوهر و همسر و رجوع آنان به یکدیگر گردد، و ابرهای تیره و تار کینه و کدورت از آسمان زندگی ایشان به دور رود، و مهر و محبّت فضای سینه‌ها را لبریز کند، و فرزندان از دامن عطوفت مادری بی‌بهره نمانند).

این پسودهٔ الهام‌بخش مؤثّری است. زیرا چه کسی است که غیب خدا را و قضا و قدر او را که در فراسوی دستورش به عدّه، و فرمانش به ماندن مطلّقه‌ها در خانه‌هایشان، نهان و پنهان است بداند؟ . . آرزوئی پرتو می‌افکند و می‌تابد. امیدی از درز و سوراخی می‌درخشد و سوسو می‌زند. چه بسا سراسر خیر و خوبی باشد. گاهی احوال و اوضاع تغییر می‌کند و به خوشی و رفاه و رضایت و خشنودی تبدیل می‌شود. قضا و قدر خدا پیوسته در سیر و حرکت است. همیشه تغییر می‌کند و دگرگون می‌شود. دائماً رخدادها در آن صورت می‌پذیرد. تسلیم فرمان یزدان شدن بهتر و خوبتر است. خدا را در نظر داشتن موافق‌تر و سازگارتر است. ترس از خدا و داشتن تقوا، و خدا را حاضر و ناظر دیدن در کار زن دارای خیر و صلاح است، خیر و صلاحی که در آنجا رخشان و پرتوانداز است!



گاهی لحظهٔ زمان حاضر، و اوضاع و احوال و شرائط و ظروفی که در آن پیش می‌آید، نفس بشری را غرق خود می‌کند. چه بسا پنجره‌ها و سوراخهای آینده را بر

روی او می‌بندد. این است که در زندان لحظهٔ زمان حاضر زندگی می‌کند. احساس می‌کند که او سرمدی است، و او باقی است، و احوال و اوضاعی که در آن است همیشه با او همراه می‌گردد و پیوسته او را دنبال می‌کند . . . این زندانِ روانی است. زندانی است که درهای آن بسته است. در بسیاری از اوقات اعصاب را تباه می‌کند.

این حقیقت نیست. قضا و قدر خدا پیوسته در کار است. همیشه تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد. دائماً تبدیل می‌کند. همیشه احوال و اوضاعی را پدید می‌آورد که با حساب و کتاب انسان نمی‌خواند و به ذهن او درنمی‌آید. گشایش به دنبال به تنگنا افتادن، سختی در پی آسانی، و خوشی بعد از ناخوشی درمی‌رسد و پیاپی می‌شود. خدا هر روز در کاری و دست‌اندرکاری است. آن را برای آفریدگان ظاهر می‌گرداند، بعد از آن که از ایشان در پس پرده بوده است.

خدا می‌خواهد این حقیقت در نهاد انسانها مستقرّ شود، تا چشم دوختن ایشان به کاری که خدا پدید می‌آورد تازه و دائمی بماند. دروازه‌های آرزو بر روی تغییر اوضاع و احوال باز و دائمی بماند. دلها و درونهایشان با آرزو چرخان و گردان بماند، و با امید تازه و شاداب بماند، و پنجره‌ها را بر روی خود نبندد و در زندان زمان حاضر زندگی نکند. لحظهٔ بعدی چه بسا با خود بیاورد چیزی را که در حساب و کتاب نبوده است . . .

﴿ لاتَدْرِي لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ أَمْراً ﴾.

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه، وضع تازه‌ای پیش آورد.

﴿ فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ، وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ، وَ أَقيمُوا الشَّهادَةَ لِلّٰهِ. ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ. وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ. وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ. قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴾.

هنگامی که مدّت عدّهٔ آنان نزدیک به پایان آمد، یا ایشان را به طرز شایسته‌ای نگاه دارید، و یا به طرز شایسته‌ای از ایشان جدا شوید، و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید. (تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچ یک از شوهر و همسر نتوانند واقعیّت را انکار کنند) و گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزهٔ شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید). این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد. هرکس هم از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنائی) را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جائی که تصوّرش نمی‌کند روزی می‌رساند. هرکس بر خداوند توکّل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. خدا برای هرچیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.

این مرحلهٔ دوم است، و این هم حکم آن است. مراد از رسیدن به اجل، یعنی سررسید مدّت، آخر دوران عدّه است. شوهر می‌تواند در مدّتی که مطلّقه هنوز به پایان عدّه نرسیده است و عدّه را بسر نبرده است ـ مدّت گوناگون عدّه که بیان آن گذشت ـ با همسرش نزدیکی زناشوئی کند. به محض تماس جنسی، آن زن همسر مجدّد او می‌گردد و به حبالهٔ نکاح او درمی‌آید. امساک و نگاهداری زن این است. یا شوهر می‌تواند بگذارد مدّت عدّه بسر رسد. در این صورت زن از او جدا می‌گردد و برای او حلال نخواهد بود، مگر این که ازدواج تازه‌ای صورت بگیرد و به عنوان همسر تازه‌ای به عقد نکاح او درآید. چه شوهر به همسرش مراجعه کند و زندگی را با او از سر گیرد، و چه از او جدا شود و به ترک او بگوید، در هر دو حال باید خوب و پسندیده رفتار کند و نیکی در پیش گیرد. نهی شده است که با مراجعت به همسرش بدو زیان برساند و متضرّرش بکند. بدین صورت که شوهر مثلاً اندکی پیش از پایان

گرفتن عدّه با همسرش تماس زناشوئی بگیرد و او را دیگر باره زن خود کند. بعداً برود او را برای بار دوم و سپس بار سوم طلاق بدهد تا مدّت ماندگاری بدون ازدواج زن طول بکشد! یا با همسر همبستر شود و بدو رجوع کند تا او را پا در هوا سازد، و بدو نیرنگ بزند تا همسر خود را از دست او با تاوان دادن و بازخرید کردن برهاند و آزاد گرداند. هر دو شکل این مسأله در زمان نزول این سوره بوده است و انجام پذیرفته است، و هر دو شکل این مسأله هنوز که هنوز است پیوسته رخ می‌دهد هر زمان که دلها و درونها از تقوا و ترس از خدا منحرف می‌گردد و به کژراهه می‌افتد. این هم نخستین ضمانت احکام خدا است، احکامی که مربوط به معاشرت و مفارقت است. همچنین نهی شده است که شوهر به همسر زیان برساند زمانی که از او جدا می‌شود، زیان رساندن با دشنام دادن و بدگوئی کردن و درشتی نمودن در گفتار، و خشمگین گردیدن. زیرا این پیوند که پیوند زناشوئی است با خوبی و نیکی می‌آغازد و پابرجا می‌شود، و با خوبی و نیکی به پایان می‌رسد، تا بدین وسیله محبّتها و مودّتهای دلها برقرار و استوار بماند. زیرا چه بسا آن محبّتها و مودّتها باعث همزیستی و معاشرت مجدّد گردد، و به سبب یادمان زشت و پلشتی که از سخن بدی، یا از اشارهٔ نابهنجاری، و یا از شکّ و گمانی، نشأت گرفته است و در خاطره‌ها مانده است، صفا و صمیمیّت را به هم بزند و جویبار زلال زندگی را کدر سازد، وقتی که زناشوئی مجدّد پیش می‌آید و همدمی دوباره می‌آغازد. گذشته از اینها ادب محض اسلامی می‌طلبد که انسان در همه حال خوب و نیک رفتار بکند، و برابر فرمان اسلام زبانها و دلها شایسته بگویند و بایسته بیندیشند.

در هر دو حالت مفارقت یا مراجعت، هم بر این و هم بر آن گواهی دو نفر از افراد دادگر خواسته می‌شود، تا بدین وسیله شکّ و تردید در میان نماند. چه بسا مردمان از طلاق دادن اطّلاع پیدا کنند، ولی از مراجعت بی‌خبر بمانند و چیزی از آن ندانند. لذا شکّها و گمانها برجوشد و بخروشد، و تهمتها و بهتانها و دروغها سرهم شود. اسلام در همچون پیوندها و ارتباطهائی، و در دلها و درونها، و در زبانها، روشنی و پاکی می‌خواهد. مراجعت به زندگی زناشوئی، و همچنین جدا شدن و به ترک همدیگر گفتن شوهر و همسر، به عقیدهٔ برخی از فقهاء بدون گواهی گرفتن هم درست است و صورت می‌پذیرد، و به عقیدهٔ بعضی دیگر مراجعت یا مفارقت بدون گواهی گرفتن صحیح نمی‌باشد و صورت نمی‌پذیرد. ولیکن اجماع بر این است که گواهی لازم است بعد از مفارقت یا مراجعت، و یا همراه با مفارقت یا مراجعت.

بعد از بیان حکم، پسوده‌هائی و رهنمونهائی پیاپی می‌آید:

﴿ وَ أَقِيمُوا ٱلشَّهَادَةَ لِلَّهِ ﴾.

گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزهٔ شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید).

چه این قضیّه، یک قضیّهٔ الهی است. گواهی در آن هم باید برای خدا باشد. خدا است که به گواهی دادن دستور می‌دهد. هم او ادای راست و درست گواهی را می‌طلبد و مراقب آن است و بر آن نظارت می‌فرماید. او است که در برابر آن سزا و جزا می‌دهد. شرکت در گواهی دادن و در آن به خود زحمت دادن، کاری است که با خدا و برای خدا می‌شود، نه با شوهر و نه با همسر و نه با مردمان و برای آنان!

﴿ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ﴾.

این (احکام) چیزی است که کسی بدان پند و اندرز می‌گردد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد.

مخاطبان این احکام مؤمنانی هستند که به روز آخرت معتقد هستند. خدا بدیشان می‌فرماید: خدا ایشان را پند و اندرز می‌دهد به چیزی که کار آنان و وظیفهٔ ایشان است. اگر آنان در ایمان به خدا و به روز آخرت راست و درست هستند، ایشان در این صورت وعظ و اندرز

را در گوش می‌گیرند و درس عبرت می‌آموزند. این محک ایمانشان است. این مقیاس و معیار ادعای ایمان آنان است!

﴿ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لايَحْتَسِبُ ﴾.

هرکس از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا راه نجات (از هر تنگنائی) را برای او فراهم می‌سازد، و به او از جائی که تصوّرش نمی‌کند روزی می‌رساند.

راه نجات از هر تنگنائی را برای او در دنیا و آخرت فراهم می‌سازد. بدو از جائی روزی می‌رساند که تصوّرش نمی‌کند و انتظارش را نمی‌کشد. این یک بیان همگانی، و یک حقیقت همیشگی است. ولیکن مربوط کردن آن به احکام طلاق در اینجا، این مطلب را الهام می‌کند و پیام می‌دهد که احکام طلاق باید با دقّت هرچه بیشتر اجراء و پیاده گردد. به ویژه کسانی که از خدا می‌ترسند و متّقی هستند باید دقّت کامل در اجراء و پیاده کردن این احکام را داشته باشند. چرا که در این کار هیچ پاسبانی از پاسبان عقل و شعور و دل و درون حسّاس‌تر و دقیق‌تر نیست. به بازی گرفتن و بازیچه قرار دادن این کار، گسترهٔ فراخی و جولانگاه وسیعی و مجال فراوانی دارد. چیزی جلو آن را نمی‌تواند بگیرد و راه آن را سدّ کند، مگر ترس و هراس از خدا و حسّاس شدن دل و درون.

﴿ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، إِنَّ اللهَ بالِغُ أَمْرِهِ ﴾.

هرکس بر خداوند توکّل کند (و کار و بار خود را بدو واگذارد) خدا او را بسنده است. خداوند فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند.

مجال مکر و کید، و فرصت حیله و نیرنگ، در این پیوند و ارتباط، فراخ و فراوان است، و راه‌های دسیسه و حقّه‌بازی در آن زیاد است. چه بسا تلاش کردن برای پرهیز از مکر و کید و حیله و نیرنگ، به مکر و کید و حیله و نیرنگ می‌انجامد! در اینجا الهام و پیامی است برای ترک کردن و خودداری نمودن از همچون تلاشی. بلکه باید بر خدا توکّل کرد، و او برای کسی که بدو توکّل کند بس است. زیرا خدا فرمان خویش را به انجام می‌رساند، و هرچه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می‌کند. هرچه را مقدّر و مقرّر فرماید می‌شود، و هرچه بخواهد خواهد شد. توکّل کردن بر خدا، تکیه کردن بر قدرت خدای توانائی، و بر نیروی یزدان چیره‌ای است که هرچه را بخواهد زود آن را به انجام می‌رساند، و هرچه را بخواهد بدان می‌رسد.

این نصّ، همگانی است. مقصود از آن پدید آوردن جهان‌بینی ایمانی صحیح در دل است، جهان‌بینی در بارهٔ اراده و خواست خدا و قضا و قدر او . . . لیکن ذکر آن در اینجا به مناسبت احکام طلاق، دارای الهام و پیام و تأثیر ویژه‌ای در این جولانگاه است.

﴿ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً ﴾.

خدا برای هرچیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.

هر چیزی از لحاظ مقدار، زمان، مکان، شرائط و ظروف، نتائج، و اسباب و علل خود، مقدّر و مقرّر و مشخّص و معیّن است. چیزی ناسنجیده و تصادفی، و چیزی گزاف و بیهوده، در سراسر این جهان هستی، و در ذات خود انسانها و در زندگی آنان نبوده و نیست . . . این امر، حقیقت بزرگی است که بخش سترگی از جهان‌بینی ایمانی بر آن استوار است . . . در بارهٔ این امر به تفصیل سخن گفتیم بدان هنگام که این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را در سورهٔ فرقان بررسی می‌کردیم:

﴿ وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً ﴾.

همه چیز را آفریده است و آن را دقیقاً اندازه‌گیری و کاملاً برآورد کرده است. (فرقان/۲)

و این فرمودهٔ یزدان سبحان را در سورهٔ قمر وارسی می‌نمودیم:

﴿ إِنّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ ﴾.

ما هر چیزی را به اندازهٔ لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم. (قمر/۴۹)

ولی ذکر این حقیقت کلّی در اینجا قضا و قدر خدا در

بارهٔ طلاق و مدّت آن، و عدّه و زمان آن، و گواهی دادن و ادای شهادت را بدین حقیقت پیوند می‌دهد. این احکام را با قالب سنّتِ اجراءشوندهٔ الهی، و با قانون کلّی همگانی، قالب می‌زند. به عقل و شعور چنین می‌اندازد که این کار بسان جدّی بودن نظم و نظام مقدّر و مقرّر جهان در همهٔ آفریده‌های یزدان، جدّی است.

❁

﴿ وَ ٱللاّٰئِی یَئِسْنَ مِنَ الْـمَحِیضِ مِنْ نِسَائِکُمْ ـ إِنِ ٱرْتَبْتُمْ ـ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلاٰثَةُ أَشْهُرٍ وَ ٱللاّٰئِی لَمْ یَحِضْنَ. وَ أُولاٰتُ الأَحْمٰالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً. ذٰلِکَ أَمْرُ اللهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ، وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئٰاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً ﴾.

زنان شما وقتی که ناامید از عادت ماهانه‌اند، و همچنین زنانی که هنوز عادت ماهانه ندیده‌اند، اگر (در بارهٔ حکم عدّهٔ ایشان) متردّدید، بدانید که عدّهٔ آنان سه ماه است، و عدّهٔ زنان باردار، وضع حمل است. هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد. این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است. هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.

این مشخّص کردن مدّت عدّهٔ زنانی است که عادت ماهانه ندارند یا حامله نمی‌شوند. این مدّت، زنانی را نیز در بر می‌گیرد که حیض آنان قطع گردیده است، یا به خاطر کوچک و کم سن و سال بودن یا به علّت دیگری. مدّتی که قبلاً در سورهٔ بقره تعیین شده است شامل زنانی است که به حیض می‌افتند و عادت ماهانه دارند. چنین مدّتی سه حیض یا پاک شدن از سه حیض است. سه حیض یا پاک شدن از سه حیض، از جملهٔ اختلافات فقهی در بارهٔ این مسأله است. ولی زنی که حیض او قطع گردیده است، و زنی که به حیض نیفتاده است و اصلاً عادت ماهانه نداشته و ندیده است، حکم آن جای تأمّل دارد: آیا عدّهٔ چنین زنی چگونه حساب می‌شود؟ این آیه نازل گردیده است و حکم او را روشن نموده است و اشتباهی و شکّی در میان نمانده است. این آیه برای این گروه و آن گروه سه ماه تعیین می‌کند. زیرا هر دو گروه در عدم حیض شرکت دارند، حیضی که عدّهٔ آنان بدان محاسبه و برآورد می‌شود. و امّا زنان حامله عدّهٔ ایشان را وضع حمل فرموده است، این زمان وضع حمل به طول بینجامد یا کوتاه باشد. هرچند که مدّت زمان پاک شدن زن زائو از نفاس که خونابه و زردابهٔ ولادت است چهل شبانه روز باشد. زیرا پاک شدن رحم، پس از وضع حمل قطعی است، و دیگر نیازی به انتظار کشیدن نیست. زن مطلّقه از شوهر طلاق‌دهنده‌اش با وضع حمل جدا می‌گردد، و بعد از آن انتظار کشیدن هیچ گونه حکمت و فلسفه‌ای ندارد. چنین زنی جز با عقد جدیدی به هیچ وجه بدو مراجعت نمی‌گردد. خداوند برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است. هیچ حکمی وجود ندارد مگر این که در فراسوی آن حکمت و فلسفه‌ای نهفته است.

حکم این بود. سپس پسوده‌ها و پیروها درمی‌رسند:

﴿ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً ﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، خدا کار و بارش را ساده و آسان می‌سازد.

ساده و آسان بودن بالاترین هدفی است که انسان آن را می‌طلبد. این بزرگ‌ترین نعمتی است که یزدان کارها را برای بنده‌ای از بندگانش ساده و آسان گرداند. دیگر هیچ‌گونه رنجی و مشقّتی و سختی و دشواری‌ای برای همچون بنده‌ای وجود ندارد. ساده و آسان با اندیشه و خرد به کارها می‌پردازد، و ساده و آسان بدون دغدغهٔ خاطر به جنبش و کنش دست می‌یازد، و ساده و آسان از نتیجه و فرجام و دستاورد خود راضی و خشنود می‌گردد. از این ساده و آسان گرفتن و بدون دغدغه بودن و راضی به قضای خدا شدن، خوش و خرّم و آسوده خاطر زندگی می‌کند تا آن زمان که به لقای یزدان مشرّف می‌گردد . . . هان! ذکر این امر در مسألهٔ طلاق تشویق به ساده و آسان گرفتن بسان ساده و

آسان گرفتن در همهٔ کارهای دیگر زندگی است.

﴿ ذٰلِکَ أَمْرُ اللهِ أَنْزَلَهُ إِلَیْکُمْ ﴾.

این (قانونگذاری) فرمان خدا است که آن را برای شما فرستاده است.

این پسودهٔ دیگری از گوشهٔ دیگری است. پسودهٔ جدّی بودن و متوجّه سرچشمهٔ فرمان بودن است . . . خدا است که این فرمان را داده است و این امر را فروفرستاده است! یزدان این فرمان و دستور را برای کسانی صادر و نازل کرده است که بدو ایمان دارند. اطاعت از او هم پیاده کردن معنی ایمان، و تحقّق بخشیدن به رابطهٔ موجود در میان خودشان و میان ایزد منّان است.

آن گاه به تقوا برگشت می‌شود، تقوائی که در این جولانگاه پیاپی بدان اشاره می‌شود و زنگ آن به صدا درمی‌آید:

﴿ وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئٰاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً ﴾.

هرکس که از خدا بترسد و پرهیزگاری کند، بدیها و گناهان او را محو کرده و می‌زداید، و پاداش وی را بزرگ می‌نماید.

بخش نخستین اشاره به ساده و آسان کردن زندگی دارد. بخش دومین بیانگر محو کردن و زدودن گناهان، و بعد از محو کردن و زدودن گناهان، از بزرگ کردن و افزودن اجر و پاداش سخن می‌رود . . . این فیض و فضلی است که تشویق‌کننده و برانگیزنده است. بیان کردن و عرضه داشتنی است که انسان را به جنبش و کوشش می‌اندازد. حکم عام و وعدهٔ شاملی است. ولیکن بر موضوع طلاق سایه می‌اندازد، و دل را سراپا متوجّه خدا و فضل و لطف فراوان یزدان می‌گرداند. پس در این صورت انسان چرا باید سخت بگیرد و پیچ بدهد و کار را بر خود و بر دیگران دشوار و ناگوار بسازد؟ در حالی که یزدان بر انسان ساده و آسان می‌گیرد و با آمرزش سترگ و پاداش بزرگ او را در بر می‌گیرد و وی را غرق عنایت و رعایت خود می‌سازد.

❁

﴿ أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ، وَ لاٰتُضٰارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ. وَ إِنْ کُنَّ أُولاٰتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّٰی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ. فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَکُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَیْنَکُمْ بِمَعْرُوفٍ، وَ إِنْ تَعٰاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْریٰ. لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمّٰا آتٰاهُ اللهُ، لاٰیُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّٰ مٰا آتٰاهٰا، سَیَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً ﴾.

زنان مطلّقه را در جائی سکونت دهید که خودتان در آنجا زندگی می‌کنید و در توان دارید، و بدیشان زیان نرسانید تا (با زیان رساندن خود بر آنان سختگیری کنید و) در تنگنایشان قرار دهید (و ایشان مجبور به ترک منزل شوند). اگر آنان باردار باشند، خرج و نفقهٔ ایشان را بپردازید تا زمانی که وضع حمل می‌کنند. اگر آنان (حاضر شدند بعد از جدائی، فرزندان) شما را شیر دهند، مزدشان را به تمام و کمال بپردازید. با یکدیگر در بارهٔ سرنوشت فرزندان، زیبا و پسندیده مشورت کنید (و اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن، برحسب عرف و عادت تعیین کرده، و به نوزادان و کودکان از هر نظر عنایت شود). اگر هم بر همدیگر سخت گرفتید و به توافق نرسیدید، دایه‌ای شیر دادن به کودکِ مرد را بر عهده می‌گیرد (تا نزاع و کشمکش ادامه نیابد). آنان که دارا هستند، از دارائی خود (برای زن شیردهنده، به اندازهٔ توان خود) خرج کنند، و آنان که تنگدست هستند، از چیزی که خدا بدیشان داده است خرج کنند. خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلّف نمی‌سازد. خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد.

این واپسین سخن در شرح و بسط مسألهٔ ماندن در خانه‌ها، و نفقه دادن و هزینه کردن در مدّت عدّه است، عدّه‌ای که در بارهٔ مدّت آن اختلاف است. دستور این است که زنان را در منازلی سکونت دهند که در اختیار و در توان دارند. ایشان را در جاهائی سکونت ندهند که

کم‌تر از منازلی باشد که خودشان در آنجاها زندگی می‌کنند، و استطاعت مالی بر آنجاها داشته و توان دسترسی بدانها را دارند. نخواهند به زنان زیان برسانند، چه با دشوار گرفتن و به تنگنا انداختن آنان از لحاظ مسکن یا بهره‌مندی ایشان از سطح زندگی شوهران، و یا در رفتار با آنان . . . از نفقه و هزینهٔ زنان حامله مخصوصاً سخن رفته است ـ با وجود این که نفقه و هزینه متعلّق به هر زنی است که در مدّت عدّه بسر می‌برد ـ تا این توهّم را از میان بردارد که طول دوران حاملگی به مدّتی از زمان حاملگی محدود و مربوط می‌گردد نه به تمام دوران حاملگی. یا این که اگر دوران حاملگی کوتاه باشد بیش از آن باید پرداخت شود. این است که نفقه و هزینه را تا وضع حمل واجب کرده است. زمان وضع حمل پایان موعد عدّه است. این نکته برای روشنگریِ بیشترِ قانونگذاری در این زمینه است.

آن گاه مسألهٔ شیر دادن را شرح و بسط داده است. شیر دادن را بدون مزد بر مادر واجب ننموده است. تا وقتی که او کودک مشترک خود و شوهرش را شیر می‌دهد، حقّ دارد در برابر شیر دادنش مزدی دریافت کند که با آن زندگی خود را بچرخاند و به کمک آن شیر کودک را بیشتر گرداند. این نهایت مراعات مادر در این شریعت است. در همان حال به پدر و مادر دستور می‌دهد خوب و نیک در بارهٔ این کودک به رایزنی بنشینند و مصلحت او را در نظر بگیرند. کودک امانت خدا در میان این دو نفر است و باید از او پاسداری کنند. نباید ناسازگاری و عدم موفّقیّت آنان در زندگی زناشوئی موجب بدبختی کودک بیگناهشان شود.

این ساده و آسان گرفتنی است که یزدان ایشان را بدان می‌خواند. ولی اگر بر یکدیگر سخت گرفتند و در بارهٔ شیر دادن و مزد آن به توافق نرسیدند، حقوق این کودک باید محفوظ بماند.

﴿ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرىٰ ﴾.

دایه‌ای شیر دادن به کودکِ مرد را بر عهده می‌گیرد.

نه مادر باید اعتراض کند، و نه حقوق کودک در کار شیر دادن باید ضائع گردد و هدر رود، به سبب سختگیری آنان بر یکدیگر، پس از عدم موفقیّت ایشان در زندگی با همدیگر.

آن گاه در بارهٔ مقدار نفقه و هزینه سخن به درازا می‌کشاند. مقدار نفقه و هزینه هم در پرتو ساده و آسان گرفتن، و همیاری و همکاری کردن، و عدالت و دادگری نمودن، حلّ و فصل می‌گردد. نه پدر باید ظلم و جور بکند، و نه مادر باید به زحمت بیندازد و به لجبازی بپردازد. آن کس که خدا بدو بیشتر داده است و بر دارائیش افزوده است باید به اندازهٔ وسع و توانائی مالی خود نفقه و هزینه بپردازد، چه در کار مسکن و چه در خرج و مخارج زندگانی و یا در مزد شیر دادن. کسی هم که از لحاظ رزق و روزی در فشار و در تنگنا است، گناهی بر او نیست، و او به اندازهٔ توان خود نفقه و هزینه را می‌پردازد. زیرا خدا از کسی بیش از آنچه خودش بدو داده است نمی‌خواهد که خرج کند. عطاءکننده خدا است. کسی نمی‌تواند جز آنچه را که خدا بدو می‌دهد فراچنگ آورد. هیچ منبع دیگری و هیچ سرچشمهٔ دیگری جز منبع و سرچشمهٔ الهی در میان نیست، و گنجی و خزانه‌ای جز گنج و خزانهٔ الهی وجود ندارد:

﴿ لا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّٰ ما آتاٰها ﴾.

خداوند هیچ کسی را جز بدان اندازه که بدو داده است مکلّف نمی‌سازد.

آن گاه پسودهٔ خشنود و راضی گرداندن، و امید و رجا را گسترش دادن و فراخی بخشیدن است، برای هر دو نفرِ شوهر و همسر به طور یکسان:

﴿ سَیَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً ﴾.

خدا بعد از سختی و ناخوشی، گشایش و خوشی پیش می‌آورد.

کار واگذار به خدا است در خوشی و گشایشی که به دنبال سختی و دشواری، پیش می‌آید، و در آسایش و آسودگی‌ای که به دنبال ناخوشی و گرفتاری حاصل می‌گردد. پس شایسته‌تر و بایسته‌تر برای شوهر و

همسر اين است كه كار را يكسره به خدا واگذارند و با او عقد و پيمان ببندند، و كار را يكباره براى او بكنند و رو بدو بكنند. خدا را حاضر و ناظر بدانند، و از او بهراسند و از خشم و عذاب او خود را به دور دارند، و همۀ كارها را از او بدانند. او است دهنده، و او است بازدارنده. او است كه نعمت را براى انسان فراخ يا كم مى‌گرداند. به تنگنا افتادن و به آسايش رسيدن، تنگدستى و رفاه، داشتن و نداشتن، و سختى و فراخى نعمت، همه و همه در دست خدا است و بس.



تا اينجا سائر احكام طلاق و پيامدهاى آن را بيان كرده است، و هر اثرى از آثار طلاق را دنبال نموده است تا بدانجا كه كار به حلّ واضح و روشنى منتهى گرديده است. از خانۀ ويران شكسته‌ها و گرد و غبارهائى را رها نكرده است كه درونها را پر كنند و دلها را فروپوشند. گذشته از اين، سدها و مانعهاى سر راه را رها ننموده است مگر اين‌كه آنها را زدوده است و چاره‌سازى كرده است. غمها و صداهائى را برطرف نموده است و بريده است كه باعث اضطراب و پريشانى مى‌شوند.

همچنين همۀ وسوسه‌ها و دغدغه‌هائى را برطرف نموده است كه در دلها به جوش و خروش مى‌افتند، و دلها را از بخشندگى و بزرگوارى و آسانگيرى و زيباكردارى بازمى‌دارند. شبحهاى فقر و تنگدستى و ضائع شدن اموال را از درون شوهر به دور مى‌گرداند، شبحهائى كه او را احاطه مى‌كنند وقتى كه به مطلّقه‌اش منزل و مأوا بدهد، و نفقه و هزينۀ او را بپردازد، و بر او يا شيردهندۀ فرزندش ببخشايد و بذل و بخشش كند و رفاه ايشان را فراهم نمايد. همچنين شبحهائى را به دور مى‌دارد از درون همسرى كه به سبب مخارج و هزينه‌هاى تنگدستى، يا از چشم طمع دوختن به افزايش چيزى كه از دارائى شوهر سابق خود انتظار دارد او را دنبال و احاطه مى‌كنند. اين است كه تأكيد مى‌كند كه آسانى و آسايش به دنبال سختى و گرفتارى درمى‌رسد براى كسى كه متّقى باشد و از خدا بهراسد، و آرامش و آسايش پس از شدّت و ضيقت سرمى‌رسد، و رزق و روزى از جائى و به گونه‌اى فراهم مى‌آيد كه حساب و كتابى براى آن نمى‌شود و انتظارش كشيده نمى‌شود. گذشته از رزق و روزى دنيا رزق و روزى آخرت، و اجر و پاداش بزرگ در آنجا فراهم است گذشته از اين كه گناهان بخشوده و ناديده گرفته مى‌شود.

همچنين به چاره‌جوئى چيزهائى پرداخته است كه حالت مخالفت و ناسازگارى و دشمنى آنها را به دنبال آورده است، حالتى كه به طلاق سركشيده است و منتهى گرديده است، چيزهائى از قبيل: خشم و كين و سختگيرى و غبارهائى كه فضاى ذهن و شعور و دل و درون را آلوده است و تيره و تار كرده است . . . بر همۀ اينها دست مهربانى و زيبائى كشيده است، و بر آنها نسيم مرحمت خدا و اميد بدو وزانده است، و چشمه‌هاى مودّت و محبّت و خوبى و نيكى را در دلها برجوشانده است و به غلغل و قلقل انداخته است با پسوده‌هاى تقوا و ترس از خدا، و اميد به خدا داشتن و انتظار رضاى او كشيدن.

اين چاره‌جوئى شامل و اين چاره‌سازى كامل، و اين پسوده‌هاى مؤثّر و ژرف، و اين تأكيد استوار و مكرّر، همۀ اينها تضمينهاى منحصرى در راستاى اين مسأله براى اجراى شريعت مقرّره هستند. ديگر پاسبان و نگاهبانى جز حسّاسيّت درونها و تقواى دلها در ميان نيست. هردوى شوهر و همسر مى‌توانند به همديگر نيرنگ بزنند تا تلخى ايشان از ميان رود و كامشان حاصل شود. اين وقتى خواهد بود كه موانع تنها موانع قانونى بوده و فقط قانون بازدارنده باشد. برخى از اوامر آن اندازه از نرمش برخوردار است كه همۀ اينها را فرامى‌گيرد. چه دستور به زيان نرساندن:

﴿ وَ لاَ تُضَارُّوهُنَّ ﴾. و بديشان زيان نرسانيد.

شامل نهى از انواع و اقسام درد و رنج و سختى و دشوارى‌اى است كه متن قانونى هر اندازه هم فراگير باشد شامل آنها نمى‌گردد. بلكه كار و بار آن بدين انگيزه‌هاى وجدانى، و بدين جوش و خروشِ حسّ تقوا

و ترس از خدای آگاه از رازها، و محیط بر همهٔ چیزها، موکول و واگذار است. نیاز به عوضی دارد که یزدان سبحان آن را به پرهیزگاران در دنیا و آخرت وعده می‌دهد. به ویژه در مسألهٔ رزق و روزی‌ای که ذکر آن به صورتهای گوناگون مکرّر گردیده است، زیرا مسألهٔ رزق و روزی عامل مهمّی در کاستن از شدّت و حدّت موضعگیری، و آب پاشیدن بر خشکی‌ای است که حالت طلاق آن را پدید می‌آورد.

شوهر و همسر ـ در سایهٔ این حکمها و رهنمونها ـ از یکدیگر جدا می‌شوند، در حالی که در دلهایشان دانه‌های مهر و محبّت نخشکیده است و تباه نگردیده است، و طراوت و نمِ ژاله‌گونه‌ای هست که چه‌بسا این دانه‌ها را زنده بدارد و این دانه‌ها برویند و رشد و نمو پیدا کنند . . . گذشته از اینها اسلام ادب زیبا و والائی را می‌طلبد، ادبی که می‌خواهد با آن زندگی گروه مسلمانان را بیاراید، و بوی خوش و عطرآگین آن را پخش و پراکنده نماید.



وقتی که روند سخن از همهٔ اینها می‌پردازد، واپسین درس عبرت را می‌آغازد. این درس عبرت در بارهٔ سرانجام و سرنوشت کسانی است که از دستور پروردگارشان سرپیچی کرده‌اند، و از پیغمبران خدا فرمان نبرده‌اند، و گوش شنوا نداشته‌اند و حقائق را نپذیرفته‌اند، و برابر احکام آسمانی رفتار ننموده‌اند و زندگی را سپری نکرده‌اند. این درس عبرت را بالای سرهای مردمان آویزان کرده است و در جلو دیدگانشان نگاه داشته است. ایشان را بدین سرانجام و سرنوشت بدفرجام تذکّر می‌دهد، سرانجام و سرنوشت بدفرجامی که در انتظار کسانی است که راه تقوا در پیش نمی‌گیرد و از فرمان یزدان اطاعت نمی‌کنند. همچنین نعمت خدا را بدیشان تذکّر می‌دهد، نعمتی که خدا به مؤمنان مخاطب این سوره و این شریعت روا دیده است:

﴿ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ، فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً. فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا، وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً. أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً. فَاتَّقُوا اللهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا، قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً: رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً. قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقاً ﴾.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهائی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم. و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند، و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است. خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است. ای خردمندانی که مؤمن هستید، شما پرهیزگاری کنید و خویشتن را از (عذاب و خشم) خدا به دور دارید. خدا که برای شما قرآن را نازل فرموده است. پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی (بطالت و ضلالت) بیرون آورد و به روشنائی (حقیقت و هدایت) درآورد. کسانی که به خدا ایمان بیاورند و کارهای پسندیده بکنند، خدا آنان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. برای همیشه در آنجا ماندگار می‌مانند، و خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند.

این بیم دادن دور و درازی است، و برحذر داشتنی با صحنه‌های مفصّل است. همچنین یادآوریِ ژرف و عمیقی به نعمت ایمان و نور خدا است، و بیان وعده‌ای که یزدان به اجر و پاداش قیامت می‌دهد، اجر و پاداشی که زیباترین و بزرگوارترین رزق و روزی است.

خدا گرفتار عقاب و عذاب خود می‌سازد کسانی را که از فرمانش سرپیچی و سرکشی می‌کنند، و تسلیم

رهنمودها و رهنمونهای پیغمبرانش نمی‌شوند. این هم یک سنّت و قانون مکرّر خدا است:

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَ رُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَ عَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْراً ﴾.

چه بسیار مردمان شهرها و آبادیهائی که از فرمان پروردگارشان و دستور پیغمبران او، سرپیچی و سرکشی کرده‌اند، و در نتیجه ما سخت به حسابشان رسیده‌ایم و به مجازات ناگوار و کیفر ناخوشایندشان رسانده‌ایم.

تفصیل گرفتار ساختن مردمان شهرها و آبادیها، و بیان حسابرسی سخت و عذاب و عقاب ناگوارشان نخست ذکر می‌گردد، و بعد از آن عاقبت بد و سرنوشت ناجورشان به تصویر کشیده می‌شود:

﴿ فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْراً ﴾.

و عقوبت اعمالشان را چشیده‌اند و عاقبت کار و بارشان زیان و خسران بوده است.

آنگاه تصویر این عاقبت زیانبار در آیهٔ بعدی ذکر می‌شود:

﴿ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَاباً شَدِيداً ﴾.

خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است.

همهٔ اینها برای گسترش دادن این صحنه، و برای تفصیل گامها و مرحله‌ها است. این هم راهی از راه‌های شیوهٔ قرآنی در ژرفا بخشیدن تأثیر در حسّ و شعور، و به درازا کشاندن ماندگاری تأثیر در داخل اعصاب و در میان جان و روان است.(۱)

لحظه‌ای در جلو این برحذر داشتن می‌ایستیم. می‌بینیم که یزدان شهرها و آبادیها را یکی پس از دیگری گرفتار بلا و تیر قضا کرده است، هر زمان که مردمان آنجاها از فرمان پروردگارشان و از دستور پیغمبرانش سرپیچی و سرکشی کرده‌اند . . . می‌بینیم این برحذر داشتن و بیم دادن در اینجا به مناسبت طلاق و احکام آن ذکر می‌شود، و طلاق و حکم آن بدین سنّت و قانون کلّی ارتباط پیدا میکند. این پیوند خوردن پیام می‌دهد و الهام می‌بخشد که کار طلاق تنها کار چند خانواده یا چند شوهر و همسر نیست و بس. بلکه طلاق کار همهٔ ملّت مسلمان است و با سرنوشت آن گره می‌خورد. چه ملّت مسلمان مسؤول این کار است! و ملّت مسلمان در کار طلاق از سوی شریعت یزدان مورد بازخواست قرار می‌گیرد. مخالفت ملّت مسلمان از فرمان یزدان در آن ـ یا مخالفت با فرمان یزدان در غیر کار طلاق ـ یا مخالفت با فرمان یزدان در هر کاری و حُکمی از کارها و احکام این سیستم و نظام، یا این برنامهٔ کامل الهی برای زندگی ـ سرپیچی و سرکشی از فرمان خدا است. تنها افرادی که مرتکب آن می‌شوند گرفتار نمی‌آیند و مؤاخذه نمی‌گردند و بس. بلکه شهری و آبادی‌ای یا ملّتی بدان گرفتار می‌آید و مؤاخذه می‌گردد که مخالفت از فرمان یزدان در میانشان انجام می‌پذیرد، و آن شهر و آبادی یا ملّت از برنامهٔ خدا و فرمان او در سر و سامان بخشیدن به زندگی منحرف می‌گردد. زیرا این دین آمده است تا از آن پیروی گردد، و همهٔ احکام آن اجراء شود، و بر سراسر زندگی مراقبت و پاسداری داشته باشد. کسانی که از فرمان یزدان که در این آئین است ـ هرچند که این نافرمانی در احوال شخصی و اوضاع خصوصی افراد باشد ـ سرپیچی و سرکشی کنند، خود را در معرض همان چیزی قرار می‌دهند که شهرها و آبادیها با آن روبرو شدند و گرفتار آمدند، و سنّت و قانون خدا به سراغشان آمد و گریبانگیرشان گردید، سنّت و قانونی که هرگز تخلّف نمی‌ورزد و از هدف بازنمی‌ماند.

این شهرها و آبادیها فرجام بد و کیفر کارهای خود را دیده‌اند و به زیان و خسران آن رسیده‌اند، در همین زمین پیش از حساب و کتاب واپسین آخرت . . .

این فرجام بد را دیده‌اند و این کیفر ناگوار را چشیده‌اند شهرها و آبادیها و ملّتها و گروه‌هائی که در این زمین از

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل «هماهنگی هنری».

برنامهٔ خدا منحرف گردیده‌اند و کناره‌گیری کرده‌اند. ما این فرجام بد و کیفر ناگوار را مشاهده کرده‌ایم و دیده‌ایم، و پدران و نیاکان ما هم آن را مشاهده کرده‌اند و دیده‌اند. مشاهده کرده‌ایم و مشاهده کرده‌اند و دیده‌ایم و دیده‌اند که چگونه شهرها و آبادیها و ملّتها و گروه‌ها همچون فرجام بد و کیفر ناگوار را به صورت فساد و تباهی، پراکندگی و فروپاشی، فقر و قحطی، ظلم و جور، و زندگی خوفناک و بیمناک بدون امن و امان و امنیّت و صلح و صفا و آرامش، دیده‌اند و مزهٔ آن را چشیده‌اند و به فغان درآمده‌اند و چه بسا بر باد فنا رفته‌اند و سرمایهٔ وجودشان را باخته‌اند! مصداق همچون بیم دادن و برحذرداشتنی را هر روز می‌بینیم و می‌شنویم.

گذشته از این، عذاب شدیدی در انتظار سرکشان از فرمان یزدان و منحرفان از برنامهٔ او در زندگی است. یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذاباً شَدِيداً ﴾.

خداوند برای ایشان عذاب شدیدی را فراهم ساخته است.

خداوند راستگوترین گویندگان است و آنچه فرماید همان شود و همان است.

قطعاً این آئین، برنامهٔ نظام و سیستم اجتماعی است - همان گونه که در سورهٔ صف از آن سخن گفتیم - این آئین آمده است تا گروه مسلمانِ صاحب نظام و سیستم خاصّی را پدید آورد. آمده است تا سراسر زندگی این گروه مسلمان را اداره کند و امور آن را بچرخاند. بدین خاطر همهٔ آنان مسؤول این آئین هستند. مسؤول احکام آن هستند. این گروه مسلمان هروقت از این احکام سرباز بزند و مخالف آن احکام کند و رود، بر سر آنان همان می‌آید که بر سر شهرها و آبادیهائی آمده است که از فرمان پروردگارشان و از رهنمودها و رهنمونهای پیغمبرانش سرباز زده‌اند و به کژراهه رفته‌اند.

در رویاروی گرداندن با این برحذر داشتن و بیدارباش گفتن، و رویاروی نمودن با صحنه‌های فراخ و فراوان آن، خردمندانی را فریاد می‌دارد که ایمان آورده‌اند، آن کسانی که خردهایشان ایشان را به ایمان آوردن رهنمود و رهنمون کرده است. آنان را فریاد می‌دارد از خدائی بترسند که قرآن را بر ایشان نازل فرموده است:

﴿ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً ﴾.

خدا که برای شما قرآن را نازل فرموده است.

قرآن را که در اینجا «ذِکْراً» نامیده شده است، مجسّم نشان می‌دهد، و آن را با شخص پیغمبر ﷺ ممزوج و آمیخته می‌دارد، و شخص بزرگوار او را ذکر می‌نامد، یا به عبارت دیگر «رَسُولاً» را بدل «ذِکْراً» می‌سازد، در این عبارت:[1]

﴿ رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللهِ مُبَيِّناتٍ ﴾.

پیغمبری را به میانتان روانه کرده است که آیات روشن خدا را برایتان می‌خواند.

در اینجا نگرش زیبا و ژرف و راستینی است با دلائل گوناگونی که با خود دارد . . .

این ذکری که از رسول خدا برای ایشان نازل گردیده است از خلال شخصیّت پیغمبر راستین عبور کرده و به سویشان آمده است، تا بدانجا که گوئی ذکر، آمیخته با ذات او، بدیشان رسیده است، و شخصیّت پیغمبر ﷺ اصلاً پرده و مانعی برای ذکر نگردیده است.

نظریّهٔ دوم پیام این نصّ چنین است که شخصیّت پیغمبر ﷺ به ذکر تبدیل گردیده است، و شخصیّت آن حضرت تصویر مجسّمی برای این ذکر شده است. با ذکر آن چنان ساخته است که عین آن گردیده است. و لذا او ترجمهٔ زنده‌ای از حقیقت قرآن بشمار است. پیغمبر خدا ﷺ همین گونه بود. بدین گونه عائشه - رَضِيَ اللهُ عَنْها - پیغمبر ﷺ را وصف کرده است. وقتی که می‌گوید:

(كانَ خُلُقُهُ الْقُرْآنَ).

اخلاق او قرآن بود.

۱- «رَسُولاً» مفعول‌به برای فعل محذوفی است که مقام دلالت بر آن دارد. تقدیر چنین است: أَرْسَلَ رَسُولاً . . . (مترجم).

قرآن در خاطر مبارک او و در رویاروئی با زندگی چنین بود. او قرآن بود که با زندگی روبرو می‌گردید!
گذشته از نعمت قرآن و هدایت و صلاح و فلاح، به نعمتهای باغهای بهشت وعده داده است، بهشتی که همیشه در آنجا بسر می‌برند و ماندگار می‌مانند. تذکّر هم داده می‌شود که این رزق و روزی زیباترین رزق و روزی است. اصلاً رزق و روزی زمین، با آن قابل سنجش و مقایسه نیست:

﴿ قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقاً ﴾.

خدا روزیشان را خوب و نیکو می‌گرداند.

خدا روزی‌رسان در دنیا و در آخرت است، ولیکن روزی‌ای از روزی دیگری بهتر و خوبتر است. انتخاب زیباترین روزی از سوی یزدان، انتخاب درست و گزینش ارزشمندی است.
بدین منوال بار دیگر نقطهٔ رزق را می‌پساید، و با این اشاره رزق زمین را در مقابل رزق بهشت ناچیز و کم‌بها جلوه‌گر می‌نماید. در بارهٔ این مسأله صحبت می‌فرماید بعد از آن که در بندهای نخستین به فراخی رزق زمین نیز وعده فرموده است . . .



در پایان، این آهنگ هراس‌انگیز جهانی درمی‌رسد و موضوع این سوره و قوانین و مقرّرات و رهنمودها و رهنمونهای آن را با قضا و قدر یزدان و با قدرت و علم او در جولانگاه جهان عریض و طویل پیوند می‌دهد:

﴿ اللهُ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ، يَتَنَزَّلُ الأَمْرُ بَيْنَهُنَّ، لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ، وَ أَنَّ اللهَ قَدْ أَحاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْماً ﴾.

خدا همان است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است (و تدبیر هدایت و رهبری او، لحظه‌ای از جهان بزرگ هستی برداشته نمی‌شود، این آفرینش عظیم بدان خاطر است) تا بدانید خداوند بر هرچیزی توانا است، و آگاهی او همه چیز را فراگرفته است.

از حقیقت مدلول و مفهوم و ابعاد و فاصله‌های آسمانهای هفتگانه آگاهی نداریم. همچنین از زمینهای هفتگانه بی‌خبریم. چه بسا معنیِ مثلِ آسمانها[1] این باشد که این زمین از جنس آسمانها است، و زمین در ترکیبات یا ویژگیهای خود مثل آسمانها است . . . به هر حال هیچ ضرورتی ندارد این نصوص را با مقیاس و معیار علم و دانشی بسنجیم که بدان دسترسی پیدا کرده‌ایم. زیرا علم و دانش ما محیط بر جهان هستی نمی‌باشد، تا به صورت قطعی و محقّق بگوئیم: مراد قرآن این است و بس. هرگز درست هم نخواهد بود چنین بگوئیم مگر روزی و روزگاری که انسان ترکیب‌بند این جهان را کاملاً بشناسد، و با یقین و اطمینان، بدان علم و آگاهی پیدا کند! . . این هم بعید و ناشدنی است . . .
ما از الهام و پیام این اشاره استفاده می‌کنیم و از حقیقت آن در جولانگاه روانی، و در ایجاد جهان‌بینی صحیح ایمانی جهانی سود می‌جوئیم.
اشاره‌ای که بدین جهان هولناک هستی می‌شود:

﴿ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ وَ مِنَ الأَرْضِ مِثْلَهُنَّ ﴾.

هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است.

این اشاره عقل و شعور را به هراس می‌اندازد، و دل را روبروی صحنه‌ای از صحنه‌های قدرت آفریدگار، و در برابر گسترهٔ ملک و مملکت او، نگاه می‌دارد. ملک و مملکتی که سراسر این کرهٔ زمین در مقابل آن کوچک و ناچیز بشمار است، گذشته از بعضی از چیزهائی که در آن است، و گذشته از بعضی از رخدادهائی که در آن روی می‌دهد. اصلاً درهمهای ناچیزی که شوهر خرج همسر می‌کند، یا همسر آنها را می‌بخشد و از آنها صرف نظر می‌کند کجا و گسترهٔ فراخ جهان هستی کجا؟! مسأله‌ای بدین کوچکی آن اندازه در این آئین مهمّ است که با مسألهٔ آسمانها و زمین مطرح می‌گردد و

۱- «مِثْلَهُنَّ» اشاره به زمینهای متعدّدی است که در عالم هستی وجود دارد. تا آنجاکه بعضی از دانشمندان ستاره‌شناس می‌گویند: کراتی که مشابه کرهٔ زمین بر گرد خورشیدها در پهنهٔ هستی گردش می‌کنند حداقل سیصد میلیون کره است (نگا: المراغی). (مترجم)

قضیّهٔ جهانی می‌شود!!!
از میان این آسمانهای هفتگانه و زمین یا زمینهای هفتگانه فرمان یزدان صادر و نازل می‌گردد. از آن جمله فرمانی که آنان در این روند قرآنی در صدد آن هستند. در این صورت کار بسی بزرگ است، حتّی برابر مقیاسها و معیارهائی که انسانها دارند، و برابر جهان‌بینی‌هائی که در بارهٔ مکان و زمان به اندازهٔ تاب و توان خودشان دارند و بدان اندازه که می‌توانند بیندیشند و برآورد کنند. مخالفت با فرمان یزدان و کجروی از آن، مخالفت با فرمانی است که اقطار و اکناف آسمانها و زمینها بدان همآوا پاسخ می‌گوید، و فرشتگان صدرنشین عالم بالا و سائر پدیده‌ها و آفریده‌های دیگر در اقطار و اکناف آسمانها و زمینها آن را می‌شنوند و بر دیدهٔ منّت می‌نهند. بنابر این چنین مخالفتی و چنین انحرافی زشت و رسواگرانه است. هرگز هیچ عاقل مؤمنی بدان برنمی‌خیزد و آن را در پیش نمی‌گیرد. عاقل‌مؤمنی که پیغمبری به سوی او بیاید و بر او آیه‌های روشن و روشنگر خدا را بخواند، و این کار را برای او روشن گرداند، و این فرمان را بدو برساند، تا او را از تاریکیها بیرون بیاورد و به سوی نور رهنمود و رهنمون گرداند . . .

این فرمان از میان آسمانها و زمین صادر و نازل می‌شود، تا در دل انسان مؤمن این عقیده را پدید آورد که خدا بر هر چیزی توانا است. هر چیزی را که بخواهد به انجام می‌رساند، و چیزی او را درمانده و ناتوان نمی‌سازد. علم و آگاهی او محیط بر همه چیز است. چیزی از علم و آگاهی او به در نمی‌رود و ناپیدا نمی‌شود در میان همهٔ چیزهائی که در ملک و مملکت فراخ و گستردهٔ او است، و رازی از رازهائی که مردمان در زوایای دلها پنهان می‌دارند بر او پوشیده نمی‌ماند.

این پسوده در اینجا از دو جهت ارزش ویژهٔ خود را دارد:

یکم این که خداوندی که علم و آگاهی او هر چیزی را دربرگرفته است و محیط بر هر چیزی است، او است که بدین احکام دستور می‌دهد. او که محیط بر همهٔ شرائط و ظروف و مصالح و استعدادها و توانائیهای ایشان است این احکام را نازل کرده است و فروفرستاده است. پس باید از این احکام پیروی گردد، و نباید به هیچ وجه از آنها روی بگردانند و کم‌ترین بی‌توجّهی بدانها بکنند. این احکام را خدائی وضع و مقرّر کرده است که علم و آگاهی او همه چیز را در بر گرفته است و محیط بر همه چیز است.

دوم این که این احکام خود به خود به دلها و درونها موکول و واگذارند. زیرا احساس این که علم و آگاهی خدا همه چیز را در بر گرفته است و محیط بر همه چیز است، خود این امر تضمین می‌کند که دلها و درونها حسّاس باشند، در کاری که هیچ چیزی سودمند نمی‌افتد و به درد نمی‌خورد مگر تقوا و ترس از خدائی که آگاه از رازهای سینه‌ها است.



بدین منوال و بر این روال، این سوره با این آهنگ و نوا به پایان می‌آید، آهنگ و نوائی که به هول و هراس می‌اندازد و به ترس و خوف می‌افکند. بدان اندازه هم دلها را به جنب و جوش می‌اندازد که کرنش ببرند و فرمانبرداری بکنند. پاک و منزّه آفریدگاری است که این دلها را آفریده است، و آگاه و باخبر از هرآن چیزی است که در پیچ و خمها و لابلاها و راه‌ها و خط سیرهای دلها است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ تحریم مدنی و دوازده آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١﴾ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَّأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَٰذَا قَالَ نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾ إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَٰلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾ عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ مُسْلِمَاتٍ مُؤْمِنَاتٍ قَانِتَاتٍ تَائِبَاتٍ عَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ ثَيِّبَاتٍ وَأَبْكَارًا ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٨﴾

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٩﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ﴿١٠﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾ وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ﴿١٢﴾

هنگامی که قضا و قدر خدا بر این قرار گرفت که اسلام را واپسین رسالت گرداند، و برنامهٔ اسلام را برنامهٔ جاویدان تا واپسین انسان فرماید و پایدارش نماید، و زندگی مؤمنان با آن مطابق قانون همگانی جهان بچرخد و به گردش درآید، و این آئین، آئینی باشد که زندگی بشریّت را رهبری و رهنمود کند و بر همهٔ تلاشها و کوششهای انسانها در همهٔ میدانها و زمینه‌ها نظارت و مراقبت داشته باشد، بدین هنگام خداوند سبحان این برنامه را بدین صورت کامل و شامل درآورد، برنامهٔ فراگیری که پاسخگوی همهٔ نیروها و استعدادهای انسانها است، زمانی که انسانها نیروها و استعدادهای خود را به افق والائی اوج دهند که سزاوار این آفریدگان یزدان در زمین است، و برازندهٔ این وجودهائی است که یزدان آنان را بر بسیاری از بندگانش ترجیح و برتری داده است، و از روح متعلّق به خود در ایشان دمیده است.

خداوند سرشت این آئین را از آن چنان ساخته است و پرداخته است که زندگی را همزمان از نظر رشد و نموّ و ترقّی و تعالی و والائی و پاکی، به پیش ببرد. این آئین نیروی سازنده‌ای را بدون استفاده رها نمی‌کند، و استعداد سودمندی را سرکوب نمی‌سازد. بلکه این آئین

نیروها را فعّال و سر حال می‌کند، و استعدادها را بیدار می‌سازد، و در عین حال هماهنگی و همآوائی جنبش پیشرفت را با جنبش اوج‌گیری به سوی افق بالا و والا را محافظت می‌نماید، افق بالا و والائی که روحها را در دنیا برای رسیدن به سطح نعمت پربار سرای آخرت آماده می‌سازد، و این آفریده‌های فناپذیر انسان نام را برای زندگی جاویدان در سرای جاودانگی آمادگی می‌بخشد.

هنگامی که قضا و قدر خدا بر آن قرار گرفت که پیغمبرِ ﷺ این عقیده را نیز انسانی بسازد که این عقیده با تمام ویژگیهایش در او مجسّم و پدیدار گردد، و این پیغمبر ﷺ خودش و زندگیش ترجمۂ صحیح و کاملی از سرشت این عقیده و رویکرد آن باشد. انسانی باشد که همۂ نیروهای انسانیّت او به کمال، ترکیب‌بند جسم او قوی، بنیۂ توانا، ساختار سالم، دارای حواس درست، احساس بیدار باشد، و محسوسات را به صورت کامل و سالم درک و فهم کند. در عین حال او دارای عاطفۂ بزرگ و سترگ، سرشت زنده و جاندار، احساس راست و درست باشد، و زیبائی را شایسته و بایسته بشناسد، و دریچه‌های دریافت و پاسخگوئیش باز و گشوده باشد. گذشته از اینها دارای عقل و خرد سرشار، اندیشۂ فراخ، افق وسیع، و ارادۂ نیرومند باشد. حاکم بر نفس خود بوده نه این که نفس بر او حاکم باشد . . . این پیغمبر ﷺ گذشته از همۂ اینها هم پیامبری باشد که روح او با نور کلّی درخشان و رخشان باشد، و روح او تاب و توان اسراء و معراج، یعنی سفر زمینی و سفر آسمانی را داشته باشد. پیامبری باشد که از آسمان ندا زده شود. نور پروردگار خود را مشاهده کند، و حقیقت وجود او با حقیقت هر چیزی در هستی از فراسوی اشکال و ظواهر تماس پیدا کند. در نتیجه سنگها و سنگریزه‌ها بدو سلام کنند و درود بگویند، و تنۂ خرما برای او بنالد، و کوه احد از او به لرزه درافتد! . . گذشته از اینها همۂ این نیروها در شخصیّت او همآوا و همنوا باشد، و این همآوا و همنوائی پذیرۂ همآوا و همنوائی عقیده‌ای شود که این پیغمبر ﷺ برای آن برگزیده شده است . . .

گذشته از اینها خدا زندگی خصوصی و عمومی این پیغمبر ﷺ را کتاب باز و گشوده‌ای برای امّت او و برای همۂ انسانها می‌سازد تا بتوانند تصویرهای این عقیده را در آن کتاب ببینند و مطالب آن تصویرها را در آن کتاب بخوانند، و در وجود گرانمایه‌اش تطبیقات واقعی و تحقّقهای عملی این عقیده را مشاهده کنند و آنها را پدیدار و نمودار ببینند و بنگرند. بدین خاطر یزدان جهان در این عقیده هیچ رازی را پوشیده نمی‌دارد، و هیچ پرده‌ای را فروهشته نمی‌گذارد. بلکه در قرآن نواحی و جوانب زیاد و فراوانی از این عقیده را نشان می‌دهد، و پرده از چیزهائی برمی‌دارد که اغلب در زندگی انسان معمولی از دیدگان مردمان پوشیده و پنهان می‌گردد. حتّی جاهای ضعف بشری را نشان می‌دهد، جاهائی که هیچ انسانی هیچ گونه چاره‌سازی و چاره‌جوئی‌ای در آنها ندارد . . . می‌توان گفت نزدیک است انسان ببیند که قصد و عمدی در پرده‌برداری از این موارد و مواضع زندگی پیغمبر ﷺ برای مردمان است!

مگر نه این است که هیچ چیز ویژه‌ای در ذات پیغمبر ﷺ برای خود او نیست، بلکه هرچه هست یکسره برای این عقیده است؟ پس چرا گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی پیغمبر ﷺ پنهان یا نهان بماند؟ زندگی او صحنۂ دیدنی نزدیک این عقیده است، صحنه‌ای که انسانها باید آن را ببینند و در زندگی خود آن را پیاده کنند. این پیغمبر ﷺ آمده است تا این عقیده را در شخص خود و در زندگی خود به مردمان نشان دهد، و آن را با زبان خویش و با رهنمون خویش بگوید و بنماید. برای همین آفریده شده است، و برای همین آمده است.

دقیق‌ترین بخشهای این زندگی را یاران پیغمبر ﷺ حفظ کرده‌اند و از او به خاطر سپرده‌اند ـ خداوند خیرشان دهاد! ـ و آن را برای مردمان بعد از خود

روایت کرده‌اند. هیچ کار کوچکی یا کار بزرگی - حتّی در زندگی روزانهٔ او - نبوده است که نوشته نشود و ثبت و ضبط و نقل و روایت نگردد . . . این هم بخشی از قضا و قدر خدا در نگارش زندگی این پیغمبر ﷺ یا در نگارش دقائق و نکارت باریک و ریز این عقیده است، دقائق و نکات باریک و ریزی که در زندگی پیغمبر ﷺ پیاده شده است. این هم در کنار چیزهائی که قرآن مجید از این زندگی نگاشته است، کتاب ماندگاری تا پایان زندگی بر سطح کرهٔ زمین بوده و خواهد بود.

❁

این سوره در سرآغاز خود صفحه‌ای از زندگی خانوادگی پیغمبر خدا ﷺ را می‌نگارد، و تصویری از واکنشها و پذیرشهای بشری موجود در میان زنان پیغمبر ﷺ را پیش چشم می‌دارد، واکنشها و پذیرشهائی که زنان او برابر سرشت انسانی با همدیگر، و همچنین آنان با پیغمبر ﷺ داشتند! این واکنشها و پذیرشها را در زندگی پیغمبر ﷺ و نیز در زندگی گروه مسلمانان، و گذشته از آن، در رهنمودها و رهنمونهای همگانی این ملّت، در پرتو آنچه در خانه‌های پیغمبر خدا ﷺ روی داده است و میان همسرانش درگرفته است، منعکس می‌سازد.

زمانی که این رخدادها در آن روی داده است، رخدادهائی که این سوره بدانها اشاره می‌کند، مشخّص و معیّن نیست. ولیکن با رجوع به روایتهائی که در این راستا نقل گردیده‌اند می‌توان تأکید کرد و قاطعانه گفت که این رخدادها پس از ازدواج پیغمبر خدا ﷺ با زینب دختر جحش روی داده‌اند و درگرفته‌اند.

شاید زیبا باشد که ما در اینجا چکیده‌ای از داستان همسران پیغمبر ﷺ و از زندگی خانوادگیش را ذکر کنیم، تا کمک کند به تصوّر رخدادها، و به تصوّر نصوصی که در این سوره راجع بدین رخدادها نازل گردیده‌اند. در این چکیده تکیهٔ ما بر چیزهائی است که امام ابن حزم در کتابش به نام: «جَوامِعُ ٱلسِّیَر» نوشته است . . . و ابن هشام دربارهٔ شرح حال پیغمبر ﷺ با برخی از پینوشتهای گذرا در کتاب سیرهٔ خود ثبت و ضبط کرده است:

نخستین همسر پیغمبر ﷺ خدیجه دختر خویلد است. پیغمبر خدا ﷺ در سنّ بیست و پنج سالگی یا بیست و سه سالگی با خدیجه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - که چهل سال یا بیشتر سنّ داشت ازدواج فرمود. خدیجه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - سه سال پیش از هجرت وفات یافت. تا او وفات نکرد پیغمبر ﷺ با زن دیگری ازدواج نفرمود. گرچه سن او ﷺ از پنجاه بالاتر بود.

وقتی که خدیجه وفات یافت پیغمبر ﷺ با سوده دختر زمعه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - ازدواج فرمود، سه سال پیش از این که مهاجرت نماید. روایت نشده است که سوده دختر زمعه، زیبا یا جوان بوده است. بلکه او بیوه زن سکران پسر عمرو پسر عبدشمس بود. شوهرش جزو مسلمانانی بود که پیش از دیگران اسلام را پذیرفته بودند. او از جملهٔ مهاجران به حبشه بود. وقتی شوهر سوده وفات یافت، پیغمبر خدا ﷺ با او ازدواج فرمود.

سپس با عائشه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - دختر ابوبکر صدّیق - رَضِیَ‌اللهُ عَنْهُ وَ أَرْضاهُ - ازدواج فرمود، در حالی که کوچک بود. با او همبستر نشد تا این که مهاجرت فرمود. با دوشیزه‌ای جز او ازدواج نفرموده است، و او محبوب‌ترین همسرش بوده است. گویند سنّ عائشه نه سال بود، و نه سال و پنج ماه با پیغمبر ﷺ زندگی را سپری کرد. آن گاه پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت.

دو سال و چند ماه بعد از هجرت با حفصه دختر عمر - رَضِیَ‌اللهُ عَنْهُ وَ عَنْها - که بیوه‌ای بود، ازدواج فرمود. این وقتی انجام پذیرفت که پدر حفصه، او را به ابوبکر و به عثمان پیشنهاد کرده بود، ولی آنان نپذیرفتند. پیغمبر به پدرش وعدهٔ شخص خوب‌تر از آن دو نفر را داد، و با حفصه ازدواج کرد!

سپس با زینب دختر خزیمه ازدواج فرمود. شوهر پیشین

او عبیده پسر حارث پسر عبدالمطّلب بود که در جنگ بدر کشته شده بود. این زینب در زمان حیات پیغمبر ﷺ وفات یافت. گویا شوهر او پیش از پیغمبر ﷺ عبدالله پسر جحش اسدی بوده است که در جنگ احد شهید گردیده است. چه بسا این سخن به صحّت نزدیک‌تر باشد.

بعد با امّ‌سلمه ازدواج فرمود. امّ‌سلمه قبل از ازدواج با پیغمبر ﷺ همسر ابوسلمه بود که در جنگ احد مجروح گردید. جراحت او پیوسته تجدید می‌شد و گریبانگیرش می‌گردید تا وفات یافت. پیغمبر ﷺ با بیوهٔ او ازدواج کرد، و فرزندانش را پیش خود آورد و تحت سرپرستی خود قرار داد، فرزندانی که از ابوسلمه باقی مانده بودند.

سپس با زینب دختر جحش ازدواج فرمود. پیغمبر ﷺ پیش از آن، زینب را به ازدواجِ برده و پسرخواندهٔ خود زید پسر حارثه درآورده بود. ولی زندگی آن دو روی سازگاری به خود ندید و کارشان به طلاق کشید. داستان زینب دختر جحش را در سورهٔ احزاب در جزء بیست‌ودوم بیان داشتیم. زینب دختر جحش زیبا و نورانی بود. این همان زنی است که عائشه ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ احساس می‌کرد به خاطر خویشاوندیش با پیغمبر ﷺ چه بسا خود را از او بالاتر بگیرد و رقیب او بشود. چراکه زینب، دختر عمّهٔ پیغمبر ﷺ و زیبا و دلربا بود.

سپس پیغمبر ﷺ با جویریّه دختر حارث، سرور و سالار بنی‌مصطلق ازدواج فرمود، پس از غزوهٔ بنی مصطلق که در اواسط سال ششم هجری روی داد. ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر جعفر پسر زبیر، از عروه پسر زبیر، و او از عائشه ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ برایم روایت کرده است که گفته است: «وقتی که پیغمبر خدا ﷺ اسیران بنی مصطلق را تقسیم کرد، جویریّه دختر حارث جزو سهام ثابت پسر قیس پسر شمّاس، یا جزو سهام پسر عموی ثابت پسر قیس پسر شمّاس شد. جویریّه با او عقد کتابت، یعنی قرارداد بازخرید خود بست. جویریّه زن دل‌آرا و شیرین‌زبانی بود. هیچ کسی او را نمی‌دید مگر این که به دلش می‌نشست. جویریّه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمد و از جنابش درخواست کرد در این قراردادِ بازخرید بدو کمک و یاری فرماید. عائشه گفته است: به خدا سوگند همان زمان که جویریّه را بر در اطاق خود دیدم از او بدم آمد و نگران شدم! و دانستم که پیغمبر خدا ﷺ از او همان ملاحت و آنی را می‌بیند که من دیدم. به خدمت پیغمبر ﷺ رسید و گفت: ای پیغمبر خدا، من جویریّه دختر حارث پسر ابوصرار هستم که آقا و سالار قوم خود بود. بلائی به من رسیده است که از دیدهٔ مبارک تو پنهان نیست. من سهم ثابت پسر قیس پسر شمّاس ـ یا پسر عموی او ـ شده‌ام. با او عقد کتابت بسته‌ام و در انتظار بازخریدِ خود نشسته‌ام. به خدمتتان آمده‌ام و برای رسیدن به آزادی خود از حضورتان کمک و یاری می‌طلبم. فرمود:

«فَهَلْ لَکِ فِي خَیْرٍ مِنْ ذٰلِکِ؟».

«آیا چیزی بهتر از آن برای خودت می‌خواهی؟».

گفت: ای پیغمبر خدا آن چه چیز است؟ فرمود:

«أَقْضِي عَنْکِ کِتٰابَتَکِ وَ أَتَزَوَّجُکِ».

«مبلغ عقد کتابت تو را می‌پردازم و با تو ازدواج می‌کنم».

جویریّه گفت: باشد ای پیغمبر خدا. فرمود:

«قَدْ فَعَلْتُ».

«کار را انجام دادم (و ازدواج صورت گرفت)».

سپس با امّ حبیبه دختر ابوسفیان، پس از صلح حدیبیه ازدواج فرمود. ام حبیبه مهاجر مسلمانی در کشور حبشه بود. شوهرش عبدالله پسر جحش مرتدّ گردید و مسیحی شد و ام‌حبیبه را رها کرد. پیغمبر ﷺ از او خواستگاری فرمود. نجاشی حبشه بجای پیغمبر ﷺ مهریّه‌اش را پرداخت. امّ حبیبه از حبشه به مدینه برگشت.

پس از فتح خیبر که به دنبال حدیبیّه روی داد، پیغمبر ﷺ با صفیّه دختر حیی پسر اخطب، رئیس

بنی‌نضیر ازدواج فرمود. صفیّه همسر کنانه پسر ابوحقیق بود که او هم از رؤسای یهودیان بود. ابن اسحاق در بارهٔ داستان ازدواج پیغمبر ﷺ با صفیّه، بیان می‌دارد: صفیّه را همراه با زن اسیر دیگری آوردند. بلال رضی الله عنه آن دو را از کنار کشتگانی از کشتگان یهودی عبور داد. هنگامی که زن همراه صفیّه آن کشتگان را دید، فریاد برآورد و بر رخسارهٔ خود زد و خاک بر سرش پاشید. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَعْزِبُوا عَنِّي هٰذِهِ ٱلشَّيْطَانَةَ».

«این اهریمن را از من دور سازید».

به صفیّه دستور داد پشت سرش بنشیند. عبای خود را بر او انداخت. مسلمانان دانستند که پیغمبر خدا صفیّه را برای خود برگزیده است. آن گونه که به من خبر رسیده است، پیغمبر ﷺ وقتی که عملکرد آن زن یهودی را دید، به بلال فرمود:

«أَنَزَعَتْ مِنْكَ ٱلرَّحْمَةُ يَا بِلَالُ؟ حِينَ تَمُرُّ بِامْرَأَتَيْنِ عَلَىٰ قَتْلَىٰ رِجَالِهِمَا؟».

«ای بلال آیا رحم از دلت بیرون رفته است، دو زن را از کنار لاشهٔ مردانشان عبور می‌دهی؟».

سپس با میمونه دختر حارث پسر حزن ازدواج فرمود. میمونه خالهٔ خالد پسر ولید و عبدالله پسر عبّاس بود. پیش از ازدواج با پیغمبر ﷺ همسر ابورهم پسر عبدالعزّی، یا به قولی همسر حویطب پسر عبدالعزّی بود. میمونه آخرین زنی است که پیغمبر ﷺ او را به ازدواج خود درآورده است.

بدین منوال می‌بینی که ازدواج با هر همسری از همسرانش داستانی و سببی دارد. آنان بجز زینب دختر جحش، و جویریّه دختر حارث، جوان نبوده‌اند و از زمرهٔ زنانی نبوده‌اند که مردان به خاطر جمالشان بدیشان دل بدهند و عاشقشان بشوند. عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ـ محبوب‌ترین همسر در میان همسران او بوده است. حتّی این دو زنی که از زیبائی و جوانی برخوردار بودند، گذشته از جنبهٔ جذّابیّت، عامل روانی و انسانی دیگری برای ازدواج با ایشان وجود داشته است. البتّه هرگز من نمی‌کوشم که عنصر جذّابیّت و دلربائی را نفی کنم، آن جذّابیّت و دلربائی‌ای که عائشه برای مثال در جویریّه دیده است، و عنصر زیبائی و جمالی را نفی کنم که زینب بدان موصوف و معروف بوده است. هرگز نیازی به نفی همچون عناصری نیست، عناصر انسانی‌ای که در زندگی پیغمبر ﷺ بوده است. این عناصر موضع اتّهامی نیستند که یاران به دفع آن اتّهام از پیغمبرشان بپردازند، وقتی که دشمنانش دوست بدارند او را متّهم کنند! او برگزیده شده است تا انسان باشد، ولیکن انسان والامقام. و چنین هم بود. انگیزه‌های او در زندگیش و نسبت به همسرانشان این چنین بود، البتّه با اختلاف انگیزه‌ها و سببهائی که در میان بوده است.

او در خانه‌اش با همسرانش به عنوان یک انسان و یک پیغمبر زندگی می‌کرد، همان‌گونه که خدا او را آفریده بود، و همان گونه که خدا بدو دستور داده بود که بگوید:

﴿ قُلْ: سُبْحَانَ رَبِّي! هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَراً رَسُولاً؟ ﴾.

بگو: پروردگار من منزّه است (از آن که کسی بدو فرمان دهد، یا این که در قدرت او شریک گردد). مگر من جز انسان فرستاده‌ای (از سوی یزدان برای رهنمود مردمان) هستم؟. (اسراء/۹۳)

از همسران خود کامیاب می‌شد و آنان را کامیاب می‌کرد، همان گونه که عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ـ در بارهٔ او گفته است: «وقتی با زنانش خلوت می‌کرد از همهٔ مردمان نرمخوتر بود، و از همهٔ مردمان بزرگوارتر بود. بسی خندان و خوشرو بود»[1] . . . او از زنانش کامیاب می‌شد، و ایشان را از خود کامیاب می‌کرد، و از فیض و برکتِ دل خود و از حسن ادبِ خویش و از رفتار بزرگوارانه‌اش ایشان را بهره‌مند می‌نمود. ولی زندگی مادی همسرانش اغلب به اندازهٔ لازم و کفاف معیشت بود، حتّی بعد از آن که فتحها دست داد و مسلمانان از

۱- سیوطی این سخن را در «الجامع الصغیر» از ابن سعد و ابن عساکر، و او از عائشه، روایت کرده است.

غنائم زیادی برخوردار شدند. در سورهٔ احزاب گذشت که همسران پیغمبر ﷺ از او درخواست فراخی نفقه و فراوانی هزینهٔ معیشت کردند. این درخواست بحرانی را پیش آورد که منتهی گردید به مختار کردن همسران او میان انتخاب خدا و پیامبرش و سرای آخرت، و میان بهره‌مند شدن از متاع دنیا و بیرون رفتن از حریم عصمت رسول اکرم ﷺ . آنان خدا و پیامبرش و سرای آخرت را برگزیدند.[۱]

ولیکن زندگی در فضای نبوّت و در خانه‌های پیغمبر خدا ﷺ به گونه‌ای نبود که احساسات بشری و افکار انسانی را از میان ببرد، و به نداهای درونی بشری و به فریادهای دلهای بشریِ همسران ـ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُنَّ ـ پیغمبر ﷺ خاتمه دهد. گاهی در میان همسران او چیزی پدیدار می‌آمد یا درمی‌گرفت که قطعاً در دلهای زنان در همچون حالی پدیدار می‌آید و درمی‌گیرد. قبلاً گذشت که در روایت ابن اسحاق که از عائشه ـ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهٰا ـ نقل کرده است که او همین که جویریّه را دیده است از جویریّه بدش آمده است و نگرانی بدو دست داده است. زیرا احساس کرده است پیغمبر خدا ﷺ وقتی که جویریّه را ببیند او را زیبا و فریبا مشاهده فرماید. آنچه انتظار داشت عملاً روی داد! همچنین عائشه خودش روایت کرده است حادثه‌ای را که با صفیّه داشته است. در این راستا گفته است: «به پیغمبر ﷺ گفتم: فلان چیز و فلان چیزِ صفیّه برای تو بس است. راوی گفته است: مراد عائشه این بوده است که صفیه کوتاه قد است . . . پیغمبر ﷺ فرمود:

«لَقَدْ قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مُزِجَتْ بِمٰاءِ الْبَحْرِ لَمَزَجَتْهُ».[۲]

«سخنی را گفتی که اگر با آب دریا آمیخته شود، با آن می‌آمیزد (و آن را آلوده می‌کند)».

همچنین عائشه در بارهٔ خود می‌گوید: وقتی که آیهٔ مختار کردن در سورهٔ احزاب نازل گردید، من خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را انتخاب کردم، و از پیغمبر ﷺ درخواست کردم همسرانش را از گزینش من مطّلع نفرماید! . . پیدا است چرا عائشه چنین درخواستی را داشته است. پیغمبر ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللّٰهَ تَعٰالىٰ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّفاً، وَ لٰكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّماً مُيَسِّراً. لاٰ تَسْأَلُنِي اَمْرَأَةٌ مِنْهُنَّ عَمّٰا اَخْتَرْتِ إِلاّٰ أَخْبَرْتُهٰا . . .».[۳]

«خداوند بزرگوار مرا سختگیر برنینگیخته است و مبعوث نفرموده است. بلکه مرا آموزگار و آسانگیر برانگیخته است و مبعوث فرموده است و هیچ زنی از آنان از چیزی که برگزیده‌ای از من نمی‌پرسد مگر این که او را از آن آگاه می‌کنم . . .».

این رخدادهائی که عائشه ـ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهٰا ـ خودش آنها را در بارهٔ خودش نقل کرده است، به خاطر انگیزه‌هائی از صدق و صداقتی که داشته است، و به جهت تربیت روشن اسلامی که از آن برخوردار بوده است، مثالهائی بیش نیستند از زنان غیر خود، مثالهائی که این فضای بشری را به تصویر می‌زنند، فضائی که در مثل چنین زندگی‌ای هیچ چاره‌ای از آن نیست. همچنین به تصویر می‌زنند که پیغمبر ﷺ چگونه رسالت خود را در خانه‌اش با آموزش و پرورش و بالا بردن و رشد دادن اداء می‌فرموده است، همان گونه که در میان امّت خود آن را انجام می‌داده است.



این رخدادی که سرآغاز این سوره در بارهٔ آن نازل گردیده است، نمونه‌ای از آن رخدادهائی است که در زندگی پیغمبر ﷺ و در زندگی همسرانش روی می‌داده است. در بارهٔ این رخداد روایتهای فراوان و گوناگونی نقل گردیده است. ما بدین روایتها می‌پردازیم هنگامی که بررسی نصوص قرآنی را د راین سوره می‌آغازیم.

به مناسبت این رخداد، و رهنمودها و رهنمونهائی که در بارهٔ آن آمده است، و به ویژه به مناسبت فراخواندن دو همسر به توبه کردن، دو همسری که در بارهٔ این رخداد

۱- مراجعه شود به فی ظلال القرآن. جلد یازدهم. جزء بیست و دوم. صفات ۳۴۲-۳۵۲.

۲- ابوداوود آن را استخراج کرده است.

۳- مسلم آن را استخراج کرده است.

به توطئه‌چینی پرداخته‌اند و به نیرنگ نشسته‌انـد، در این سوره پیروی می‌آید و به توبه کردن فرامی‌خواند، و از صاحبان خانه‌ها تربیت کـردن و پـرورش نـمودن می‌طلبد، و از ایشان می‌خواهد خـویشتن را و اهـل و عیال خویشتن را از آتش دوزخ بپایند و مصون نمایند. همچنین صحنهٔ کافران در این آتش نشان داده می‌شود. این سوره با سخن گفتن از زن نوح و زن لوط به عنوان مثال کفر در خانهٔ مؤمن، و با سخن گفتن از زن فرعون به عنوان مثال ایمان در خانهٔ کافر، و همچنین با سخن گفتن از مریم دختر عمران که پاکی در پیش گـرفت و نفخه‌ای از روح متعلّق بـه خـدا را دریـافت داشت، و سخنان پروردگارش و کتابهای او را تصدیق کرد، و از زمرهٔ مطیعان و کرنش‌بران بود، پایان می‌پذیرد و خاتمه می‌یابد:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللهُ لَکَ، تَبْتَغی مَرْضاةَ أَزْواجِکَ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ. قَدْ فَرَضَ اللهُ لَکُمْ تَحِلَّةَ أَیْمانِکُمْ وَ اللهُ مَوْلاکُمْ وَ هُوَ الْعَلیمُ الْحَکیمُ ﴾.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن هـمسرانت، بـر خـود حـرام می‌کنی؟ خداونـد آمـرزگار مـهربانی است (و تـو را و هـمسران تـو را مـی‌بخشاید). خـداونـد راهِ گشـودن سوگندانتان را برای شما مقرّر می‌دارد. (بدین نحو کـه کفّارهٔ قسم را می‌دهید و خود را از زیر بـار مسـؤولیّت آن بیرون می‌آورید). خدا یاور و سَرور شما است، و او بس آگاه و کاربجا است. (تحریم/۱و۲)

﴿ وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِیُّ إِلیٰ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَدیثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ، فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ: مَنْ أَنْبَأَکَ هٰذا؟ قالَ: نَبَّأَنِیَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ ﴾.

خـاطرنشان سـاز وقـتی را کـه پـیغمبر بـا یکی از همسرانش (به نام حفصه) رازی را در مـیان نـهاد، و او آن راز را (به عائشه) خبر داد، و خداوند پیغمبرش را از این (افشـای سـرّ) آگـاه سـاخت. پـیغمبر بـرخـی از آن (رازگوئی) را (برای هـمسر رازگـویش حـفصه) بـازگو کـرد و از بـرخـی دیگر خـودداری کرد. هـنگامی کـه همسرش را از آن (رازگوئی) مـطّلع کـرد، او گـفت: چـه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟ پـیغمبر گفت: خداوندِ بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است. (تحریم/۳)

﴿ إِنْ تَتُوبا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما، وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْریلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ، وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذٰلِکَ ظَهیرٌ. عَسیٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَکُنَّ أَنْ یُبْدِلَهُ أَزْواجاً خَیْراً مِنْکُنَّ مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَیِّباتٍ وَ أَبْکاراً ﴾.

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبهٔ شما را می‌پذیرد) چرا که دلهایتان (از حفظ سـرّ که پیغمبر دوست می‌داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او هـمدست شـوید (و بـرای آزارش بکـوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنانِ خوب و شـایسته، و فـرشتگان، پشـتیبان او هسـتند. اگـر پـیغمبر شـما را طـلاق دهـد، چـه بسـا پـروردگارش بـه جـای شـما هـمسرانـی را نـصیب او گـردانـد کـه بـهتر از شـما بـاشند. زنـان دوشـیزه یـا غیردوشیزهٔ فرمانبردار، باایـمان، فـروتن، تـوبه‌کـار، پرستشگر، و گردنده (و پرتحرّک در جهان اندیشه و در مسیر طاعت و عبادت). (تحریم/۴و۵)

در بارهٔ سبب نزول این آیات روایتهای زیادی نقل شده است. از جملهٔ آنها روایتی است که بخاری راجع بدین آیه نقل کرده است و گفته است: ابراهیم پسر موسی، از هشام پسر یوسف، او از ابن جریج، و او از عطاء، و وی از عبید پسر عمیر، از عائشه برایمان روایت کرده است که عائشه گفته است: پیغمبر ﷺ نـزد زیـنب دخـتر جحش عسل میل می‌فرمود، و پیش او می‌ماند. من و حفصه توافق کردیم بر این که پیغمبر ﷺ بـه پـیش هریک از ما بیاید بدو بگوید: تو مغافیر[1] خـورده‌ای.

۱- مغافیر صمغی است شیرین و دارای بوی بد.

من از تو بوی مغافیر استشمام می‌کنم. پیغمبر ﷺ در پاسخ این سخن فرمود:

«لاٰ. وَ لٰکِنّی کُنْتُ أَشْرَبُ عَسَلاً عِنْدَ زَیْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ فَلَنْ أَعُودَ لَهُ. وَ قَدْ حَلَفْتُ. لاٰ تُخْبِرِی بِذٰلِکَ أَحَداً».

«نه. بلکه من نزد زینب دختر جحش عسل می‌خوردم. دیگر آن عسل را نمی‌خورم. سوگند یاد می‌کنم. تو این را برای کسی بازگو مکن».

این چیزی بوده است که پیغمبر آن را بر خود حرام فرموده است، هرچند برای او حلال بوده است:

﴿ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَکَ؟ ﴾.

چرا چیزی راکه خدا بر تو حلال کرده است (بر خود) حرام می‌کنی؟. (تحریم/۱)

پیدا است زنی که پیغمبر ﷺ این سخن را بدو فرموده است و بدو دستور داده است که آن را پنهان و پوشیده دارد، او آن را به همتای همپیمان خود گفته است. خدا پیغمبرِ خود ﷺ را از این کار آگاه فرموده است. پیغمبر ﷺ به سوی آن همسر برمی‌گردد و این امر را برایش بازگو می‌کند. پاره‌ای از آنچه میان او و همتایش گذشته است نقل می‌فرماید. ولی همهٔ ماجرا را تا آخر بیان نمی‌کند. چرا که ادب بزرگوارانه‌اش چنین اقتضاء می‌کرد. تنها چکیده‌ای از موضوع را گفته است تا بداند که او از موضوع آگاه است و بس. آن همسر به دهشت می‌افتد و از او می‌پرسد:

﴿ مَنْ أَنْبَأَکَ هٰذٰا؟ ﴾.

چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟. (تحریم/۳)

چه بسا بر دل این همسر گذشته است که همتای همپیمانش آن را بدو اطّلاع داده است! ولی پیغمبر ﷺ بدو پاسخ داد:

﴿ نَبَّأَنِیَ الْعَلیمُ الْخَبیرُ ﴾.

خداوندِ بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است. (تحریم/۳)

خبر از سوی منبعی است که همهٔ ماجرا را می‌داند. مضمون این سخن چنین است که پیغمبر ﷺ آگاه از هرچیزی است که میان آن دو همسر گذشته است، نه این که فقط آن بخشی را بداند که برای او روایت و بازگو کرده است!

به سبب این رخداد، و توطئه‌چینی و نیرنگهائی که در خانهٔ پیغمبر ﷺ درگرفته است و پدیدار گردیده است، پیغمبر ﷺ خشمگین شده است، و سوگند خورده است یک ماه آمیزش با همسرانش نداشته باشد. قصد کرد آنان را طلاق بدهد ـ به خاطر این که مردمان آن را شنیده و به یکدیگر گفته بودند ـ آن گاه این آیات نازل گردید. خشم پیغمبر ﷺ فروکش کرده بود. به سوی زنان خود رفت، بعد از شرح و تفصیلی که آن را بیان خواهیم داشت پس از روایت دیگری که در بارهٔ این حادثه نقل گردیده است.

این روایت دیگر را نسائی از سخن انس استخراج و نقل کرده است. انس گفته است: پیغمبر خدا ﷺ کنیزی داشت و با او آمیزش می‌کرد. پیوسته عائشه و حفصه در این راستا مزاحم پیغمبر ﷺ می‌گردیدند و پچ‌پچ و منگ‌منگ می‌کردند، تا کار بدانجا کشید که پیغمبر ﷺ او را بر خود حرام نمود. خداوند بزرگوار این آیه را نازل فرمود:

﴿ یٰا أَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ مٰا أَحَلَّ اللهُ لَکَ؛ تَبْتَغی مَرْضٰاةَ أَزْوٰاجِکَ ﴾.

ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟... (تحریم/۱)

در روایت ابن جریر و ابن اسحاق آمده است که پیغمبر ﷺ با ماریه در خانهٔ حفصه همبستر شد که مادر بچّه‌اش ابراهیم بود. حفصه از این کار خشمگین شد، و آن را نسبت به خود اهانت دانست. پیغمبر خدا ﷺ بدو وعده داد که ماریه را بر خود حرام می‌کند، و بر این تحریم سوگند یاد کرد. از حفصه خواست چنین چیزی را پنهان دارد و به دیگران نگوید. حفصه آن را با عائشه در میان نهاد . . . این بود سخنی که در این سوره از آن یاد گردیده است.

محتوای هریک از این دو روایت امکان وقوع دارد.

روایت دوم به فضای نصوص و به چیزی نزدیک‌تر است که باعث خشمی گردیده است که اندکی مانده است کار به طلاق دادن همسران پیغمبر ﷺ بکشد، زیرا موضوع حسّاس بوده است و حسّاسیّت شدیدی را پدید آورده است. ولیکن روایت نخستین دارای سند قوی‌تری است. گذشته از این امکان وقوع بیشتری را هم دارد، و می‌تواند آثاری را پدید آورد که بر آن مترتّب شده است و به دنبال آورده است. هرگاه به سطحی بنگریم که حاکم بر خانه‌های پیغمبر ﷺ بوده است، متوجّه می‌گردیم که ممکن است حادثه‌ای بدین وصف، چیز بزرگی بشمار آید . . . خدا هم بهتر می‌داند کدام یک از این دو کار روی داده است.

امّا وقوع این حادثه ـ حادثهٔ سوگند خوردن پیغمبر ﷺ بر دوری گزیدن از همسرانش، سخنی را به تصویر می‌زند که امام احمد آن را در مسند خود از زبان ابن عبّاس ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُمٰا ـ روایت کرده است. این روایت هم گوشه‌ای از جامعهٔ اسلامی آن روزی را ترسیم می‌کند . . . امام احمد گفته است: عبدالرّزّاق از معمّر، و معمّر از زهری، و زهری از عبیدالله پسر عبدالله پسر ابوثور، و او از ابن عبّاس، برایمان روایت کرده است که گفته است: «پیوسته آزمند بودم که از عمر در بارهٔ دو زن از همسران پیغمبر خدا ﷺ بپرسم، دو زنی که خداوند بزرگوار در بارهٔ آنان فرموده است:

﴿ إِنْ تَتُوبٰا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمٰا ﴾.

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبهٔ شما را می‌پذیرد) چرا که دلهایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می‌داشت) منحرف گشته است.

(تحریم/۴)

تا این که عمر به حجّ رفت و من هم همراه او به حجّ رفتم. وقتی که در راه عمر از راه کنار رفت و به گوشه‌ای خزید، من هم آفتابه را بدانجا بردم. هنگامی که از پیشاب به سوی من برگشت آب بر دستهایش ریختم و وضو گرفت. بدو گفتم: ای امیر المؤمنین! آن دو زن از همسران پیغمبر ﷺ که یزدان بزرگوار در بارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ إِنْ تَتُوبٰا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمٰا ﴾.

چه کسانی هستند؟ عمر گفت: وای از تو ای ابن‌عبّاس! .. زهری گفته است: به خدا سوگند عمر دوست نداشت چیزی را که ابن عبّاس در باره‌اش از او پرسیده است، ولی موضوع را پنهان نکرده است . . . عمر گفت: آنان عائشه و حفصه هستند . . . آن گاه سخن را دنبال کرد، و حادثه را چنین بازگو نمود: ما مردمان قریش، کسانی بودیم که بر زنان غلبه داشتیم و چیره بودیم. زمانی که به مدینه آمدیم مردمانی را یافتیم که زنان بر آنان غلبه دارند و چیره هستند. زنان ما شروع کردند به آموزش از زنان ایشان. منزل من در سرای امیّه پسر زید واقع در ناحیهٔ عوالی بود. روزی بر زنم خشم گرفتم و پرخاش کردم. ناگهان دیدم او با من مشاجره و یک به دو کرد و سخنانم را پاسخ گفت. این مشاجره و یک به دو کردن و پاسخ سخنان گفتن را زشت شمردم و ناراحت گردیدم. زنم گفت: چرا از این بدت می‌آید که پاسخت را بگویم و جوابت را بدهم؟ به خدا سوگند همسران پیغمبر خدا ﷺ با او مشاجره و بحث می‌کنند. چه بسا یکی از آنان از بامدادان تا شامگاهان با او قهر کند و به ترک او بگوید! . . پا شدم و رفتم و وارد منزل حفصه شدم و گفتم: آیا تو با پیغمبر خدا ﷺ بگومگو و مشاجره می‌کنی؟ گفت: بلی. گفتم: هرکس از شما چنین کاری را کرده باشد نومید و زیان دیده باد! آیا هیچ یک از شما ایمن از آن است که خدا به سبب خشم پیغمبرش، بر او خشم گیرد و ناگهان هلاک شود و نابود گردد؟ با پیغمبر خدا ﷺ مشاجره و یک به دو مکن، و از او چیزی درخواست منما. اگر دیدی به چیزی از آنچه دارم نیاز داری از خودم بخواه. این که همتای تو زیباتر و در پیش پیغمبر خدا ﷺ محبوب‌تر است مایهٔ حسادت تو نشود و گولت نزند . . . مرادش عائشه است. عمر گفته است: من همسایه‌ای از انصار داشتم. ما به نوبه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌رفتیم. روزی او به خدمتش می‌رفت، و روزی من

به خدمتش می‌رفتم. او خبر وحی و چیزهای دیگری را برایم می‌آورد، و من خبر وحی و چیزهای دیگری را برای او می‌آوردم. با یکدیگر صحبت می‌کردیم و می‌گفتیم غسّانیان اسبهای خود را تمرین می‌دهند تا بر ما بتازند و به جنگ ما بپردازند. روزی دوست من به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. شامگاهان برگشت و درگاهِ خانه‌ام را زد. سپس فریاد برآورد. من به سوی او رفتم. گفت: کار بزرگی رخ داده است. گفتم: چه چیز شده است؟ آیا غسّانیان آمده‌اند؟ گفت: نه. بلکه کار بزرگ‌تر و مهم‌تر از این است! پیغمبر خدا ﷺ زنانش را طلاق داده است! گفتم: حفصه باخت و خود را دچار زیان ساخت! من گمان می‌بردم که چنین چیزی می‌شود. هنگامی که نماز صبح را خواندم جامه‌هایم را جمع و جور کردم و خویشتن را چست و چالاک نمودم. سپس به راه افتادم و به پیش حفصه رفتم. دیدم گریه می‌کند. گفتم: آیا پیغمبر خدا ﷺ شما را طلاق داده است؟ گفت: نمی‌دانم. او در این غرفهٔ غذاخوری گوشه‌گیر شده است. به پیش غلام سیاهی رفتم و گفتم: برای عمر اجازهٔ ورود بگیر. غلام داخل شد. سپس بیرون آمد و به من گفت: من نام تو را گفتم و اجازهٔ ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ ساکت شد و چیزی نفرمود! حرکت کردم و رفتم تا به منبر رسیدم. ناگهان دیدم گروهی نشسته‌اند و برخی از آنان گریه می‌کنند. اندکی در پای منبر نشستم. سپس غم و اندوه درونم بر من چیره گردید. به پیش آن غلام برگشتم و گفتم: برای عمر اجازهٔ ورود بگیر. او به اندرون رفت. سپس به پیش من برگشت و گفت: من نام تو را گفتم و اجازهٔ ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ سکوت کرد و چیزی نگفت! بیرون رفتم و در پای منبر نشستم. سپس غم و اندوه درونم بر من چیره گردید. به پیش آن غلام برگشتم و گفتم: برای عمر اجازهٔ ورود بگیر. او به داخل رفت. آن گاه به نزد من برگشت و گفت: من نام تو را گفتم و اجازهٔ ورودت را خواستم ولی پیغمبر ﷺ خاموش ماند و چیزی نفرمود! پشت کردم و رفتم. ناگهان غلام مرا صدا زد و گفت: بیا برو وارد شو. به تو اجازه داد. داخل شدم و بر پیغمبر خدا ﷺ سلام دادم. دیدم که بر حصیر تافته و بوریای بافته‌ای تکیه زده است و نی‌های آن در پهلوهایش اثر گذاشته است. گفتم: ای پیغمبر خدا! آیا زنانت را طلاق داده‌ای؟ سر را بلند کرد و به من نگریست و گفت:

«لاٰ». «نه» . . . گفتم: الله اکبر! ای پیغمبر خدا! تو می‌دانی ما مردمان قریش بر زنان چیره بودیم. ولی وقتی که به مدینه آمدیم مردمانی را دیدیم که زنانشان بر آنان چیره هستند. زنان ما اندک اندک از زنانشان درس آموختند. من روزی بر زنم خشم گرفتم و بر او پرخاش کردم. ناگهان دیدم او پاسخ مرا می‌گوید و با من یک به دو می‌کند. من از این پاسخ دادن و یک به دو کردن ناراحت و رنجیده خاطر شدم و آن را نپسندیدم. زنم به من گفت: آیا بدت می‌آید از این که پاسخت را می‌دهم و با تو مشاجره می‌کنم؟ به خدا سوگند همسران پیغمبر ﷺ با او مشاجره و یک به دو می‌کنند، و چه بسا یکی از آنان از بامدادان تا شامگاهان از او قهر می‌کند و به ترک او می‌گوید. گفتم: کسی که چنین کند نومید و زیانمند باد! آیا کسی از شما ایمن است از این که خدا به سبب خشم پیغمبرش خشمگین بشود، و ناگهان هلاک و نابود شود؟ پیغمبر خدا ﷺ لبخند زد. گفتم: ای پیغمبر خدا به پیش حفصه رفتم و گفتم: این که همتای تو زیباتر و در پیش پیغمبر خدا ﷺ محبوب‌تر است مایهٔ حسادت تو نشود و گولت نزند . . . بار دیگر پیغمبر ﷺ لبخند زد. گفتم: ای پیغمبر خدا در پیش تو بمانم. فرمود:

«نَعَمْ». «بلی». پس نشستم. سرم را بلند کردم و به خانه نگاه کردم. چیزی را در خانه ندیدم که چشم را متوجّه خود کند مگر هیبت و وقار جایگاه آن. پس گفتم: ای پیغمبر خدا از خدا بخواه که نعمت را بر امّت تو فراخ و فراوان گرداند. به ایرانیان و رومیان نعمت فراخ و فراوان داده است و برایشان توسعه بخشیده است، در حالی که آنان خدا را نمی‌پرستند و او را پرستش

نمی‌کنند. راست شد و نشست و فرمود:
«أَفِي شَكٍّ أَنْتَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟ أُولٰئِكَ قَوْمٌ عُجِّلَتْ لَهُمْ طَيِّبَاتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا».
«آیا تو ای پسر خطّاب شکّ و تردید داری؟ آنان مردمانی هستند که خوشیهایشان در این دنیا با شتاب بدیشان داده شده است».
گفتم: ای پیغمبر خدا برایم طلب آمرزش کن . . .
پیغمبر ﷺ سوگند خورده بود که یک ماه به نزد همسران خود نرود به سبب خشم شدیدی که بر ایشان گرفته بود، تا بدانجا که یزدان بزرگوار او را سرزنش فرمود . . .». (بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی، آن را از راه‌های گوناگونی با همین متن از زهری روایت کرده‌اند).

❁

روایت چنین حادثه‌ای در کتابهای سیره و شرح زندگانی پیغمبر ﷺ است. هم اینک به روند زیبای قرآنی بنگریم:
این سوره با این سرزنش یزدان سبحان می‌آغازد. یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را این گونه سرزنش می‌فرماید:
﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ، تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ، وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؟ قَدْ فَرَضَ اللهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ، وَاللهُ مَوْلاَكُمْ، وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾.
ای پیغمبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده است، به خاطر خشنود ساختن همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟ خداوند آمرزگار مهربانی است (و تو را و همسران تو را می‌بخشاید). خداوند راهِ گشودن سوگندانتان را برای شما مقرّر می‌دارد (بدین نحو که کفّارهٔ قسم را می‌دهید و خود را از زیر بار مسؤولیّت آن بیرون می‌آورید). خدا یاور و سرور شما است، و او بس آگاه و کاربجا است.
این سرزنش مؤثّر و الهام‌بخشی است. زیرا جائز نیست که مؤمن بر خویشتن چیزی را حرام گرداند که خدا برای او حلال کرده است و لذّت بردن و استفاده کردن از آن را آزاد فرموده است. پیغمبر ﷺ عسل را یا ماریه را بر خود حرام نکرده است، حرام کردنی که شرع مقرّر می‌فرماید. بلکه بر خود لازم داشته بود خویشتن را از عسل یا از ماریه محروم بسازد و به دور بدارد. این سرزنش درمی‌رسد و پیام می‌دهد چیزی را که خدا حلال کرده است جائز نیست به عمد و قصد خویشتن را از آن برای خشنودی کسی محروم و بی‌بهره ساخت ...
پیروی این چنین در پی آن می‌آید:
﴿ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.
خداوند آمرزگار مهربانی است.
این پیرو بیانگر این است که این محروم و بی‌بهره کردن، موجب مؤاخذه و بازخواست است، و آمرزش خدا و مهربانی او باید آن را دریابد. این الهام و پیام، الهام و پیام دل‌انگیز و زیبائی است.
و امّا سوگندی که این نصّ بدان اشاره می‌فرماید و می‌گوید پیغمبر ﷺ آن سوگند را خورده است، خداوند شکستن و به هم زدن آن را واجب فرموده است. یعنی کفّارهٔ سوگند را می‌پردازد و آنچه را که بر خود حرام کرده است حلال می‌سازد. مادام که سوگند در بارهٔ کار بد و ناپسند خورده شده باشد، بدان سوگند عمل نکردن و کفّارهٔ آن را پرداخت کردن، بهتر و سزاوارتر است.
﴿ وَاللهُ مَوْلاَكُمْ ﴾.
خدا یاور و سرور شما است.
خدا که یاور و سرور شما است، شما را کمک می‌کند که بر ضعف خود و بر چیزی که برای شما تولید مشقّت می‌کند غالب آئید و چیره شوید. بدین خاطر شکستن و به هم زدن سوگندها را واجب کرده است، تا از رنج و سختی و مشقّت و دشواری به در آئید و بیاسائید:
﴿ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾.
و او بس آگاه و کاربجا است.
از روی آگاهی و از روی کاربجائی برایتان قانونگذاری می‌کند و قوانین و مقرّرات تعیین

می‌فرماید، و شما را به انجام کاری دستور می‌دهد که با تاب و توان شما مناسب است، و به خیر و صلاح شما است. پس جز چیزی را که خدا حرام کرده است حرام نکنید، و جز چیزی را که خدا حلال کرده است حلال نسازید. این هم پیروی است که با رهنمود و رهنمون پیش از خود مناسبت دارد.

سپس بدان سخن اشاره می‌کند، ولی موضوع آن را و تفصیل آن را بیان نمی‌دارد. زیرا موضوع آن مهمّ نیست، و عنصر ماندگار در آن نیست. بلکه عنصر ماندگار، مفهوم و مقصود آن، و آثار برجای ماندهٔ آن است:

﴿ وَ إِذْ أَسَرَّ ٱلنَّبِیُّ إِلیٰ بَعْضِ أَزْوٰاجِهِ حَدِیثاً ﴾.

خاطرنشان ساز وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش (به نام حفصه) رازی را در میان نهاد.

از لابلای این نصّ بر نمونه‌ای از آن دورهٔ شگفت در تاریخ بشری آگاه می‌شویم، دوره‌ای که مردمان در آن با آسمان زندگی می‌کنند، و آسمان آشکارا و مفصّل در کار و بارشان دخالت می‌نماید. آگاه می‌شویم که یزدان جهان پیغمبر خود را بر چیزی مطّلع می‌فرماید که میان دو همسرش در بارهٔ سخنی رد و بدل گردیده است و گذشته است که او آن را با یکی از همسرانش در میان نهاده است، و وقتی که با همسر رازگویش راجع بدان صحبت می‌کند، به بخشی از آن اشاره فرموده است و گوشه‌ای از آن را گفته است. تا خود را از روایتِ دور و دراز والاتر و بالاتر بدارد و بگیرد، و زیبا و شایسته از شرح و بسط مفصّل خود را برهاند و رستگار گرداند، و تنها منبعی را به همسرش خبر داده است که منبع آگاهی و علم او است، و آن منبع، منبع اصیلی است:

﴿ فَلَمّٰا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَیْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ. فَلَمّٰا نَبَّأَهٰا بِهِ قٰالَتْ: مَنْ أَنْبَأَکَ هٰذٰا؟ قٰالَ: نَبَّأَنِیَ ٱلْعَلِیمُ ٱلْخَبِیرُ ﴾.

هنگامی که او آن راز را (به عائشه) خبر داد، و خداوند پیغمبرش را از این (افشای سرّ) آگاه ساخت، پیغمبر برخی از آن (رازگوئی) را (برای همسر رازگویش حفصه) بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری کرد، هنگامی که همسرش را از آن (رازگوئی) مطّلع کرد، او گفت: چه کسی تو را از این (موضوع) آگاه کرده است؟ پیغمبر گفت: خداوندِ بس دانا و آگاه مرا باخبر کرده است.

اشاره به علم و آگاهی در اینجا اشارهٔ مؤثّری در حال و وضع توطئه‌سازی و نیرنگبازیهای سخت و استوار و تافته و بافته در فراسوی پرده‌ها است! زن پرسنده را به حقیقتی برمی‌گرداند که چه بسا آن را فراموش کرده است یا از آن غافل مانده است. و دلها را جملگی بدین حقیقت برمی‌گرداند هر وقت که این قرآن را بخواند.

روند سخن از حکایت حادثه‌ای که روی داده است، به رویاروی شدن و مخاطب قرار دادن آن دو زن می‌پردازد. انگار که آن کار هم اینک حاضر و آماده است:

﴿ إِنْ تَتُوبٰا إِلَی اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُمٰا. وَ إِنْ تَظٰاهَرٰا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاٰهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صٰالِحُ ٱلْمُؤْمِنِینَ وَٱلْمَلاٰئِکَةُ بَعْدَ ذٰلِکَ ظَهِیرٌ ﴾.

اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبهٔ شما را می‌پذیرد) چرا که دلهایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می‌داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنانِ خوب و شایسته، و فرشتگان، پشتیبان او هستند.

ما هنگامی که از سرآغاز این خطاب، و از دعوت کردن آن دو نفر به توبه کردن می‌گذریم، توبه کنند تا دلهایشان برگردد و به سوی خدا بگراید، چراکه دلها به سبب آنچه از آنها رخ داده است و شده است از خدا دور گردیده است . . . وقتی که از این دعوتِ به توبه کردن می‌گذریم، تاخت و تاز تند و سختی، و حملهٔ بزرگ و سترگی، و تهدید کردن و بیم دادن هراسناک و بیمناکی را می‌یابیم . . .

از تاخت و تاز و حملهٔ بزرگ و هراس‌انگیز، ژرفیِ

حادثه و کلانیِ تأثیرِ آن را در دل پیغمبر خدا ﷺ درک و فهم می‌کنیم. آن اندازه حادثه بزرگ و مؤثّر بوده است که کار به جائی کشیده است که دوستی و یاریِ خدا و جبرئیل و مؤمنانِ خوب، و افزون بر این، پشتیبانی فرشتگان نیز اعلان و اعلام شود! تا دل مبارک پیغمبر ﷺ خوش شود و خاطر خطیرش بیاساید، و احساس آرامش و آسایش کند، و از بابت این کار بزرگ و سترگ اطمینان حاصل نماید!

قطعاً موقعیّت در حسّ و شعور پیغمبر خدا ﷺ و در پیرامون او آن اندازه فراخ و ژرف و مؤثّر بوده است که با این حملهٔ بزرگ و یورش سترگ تناسب داشته است. شاید حقیقت آن را از این نصّ و از آنچه در روایت از زبان فرد انصاری، دوست عمر - رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُمٰا - می‌شنویم وقتی که عمر از او می‌پرسد: آیا غسّانیان آمده‌اند؟ او پاسخ می‌دهد و می‌گوید: نه بلکه قضیّه بزرگ‌تر و مهم‌تر از این است. غسّانیان یک دولت عربی و دست‌نشاندهٔ کشور روم بودند. در شام در حاشیهٔ جزیرةالعرب عربستان می‌زیستند. حملهٔ آن در آن روزگار کار خطرناکی بود. ولیکن کار دوم در دل و درون مسلمانان بزرگ‌تر و مهم‌تر بشمار می‌آمد! مسلمانان چنین عقیده داشتند که آرامش این دل بزرگ، و امنیّت این خانهٔ ارجمند، از هرکار و از هرچیز دیگری بزرگ‌تر و مهم‌تر است. و پریشانی این دل بزرگ و نابسامانی این خانهٔ ارجمند برای گروه مسلمانان از حملهٔ غسّانیان که مزدوران روم بودند، خطرناک‌تر و بدتر است. این ارزیابی و سنجش بیانگر مفاهیم و معانی گوناگونِ دیدگاه آن دسته از مسلمانان در بارهٔ امور است. این ارزیابی و سنجش با ارزیابی و سنجش آسمان در بارهٔ این کار به هم می‌رسد و متّحد و متّفق درمی‌آید. لذا این دیدگاه، دیدگاه درست و استوار و ژرفی است.

همچنین از معنی و مفهوم آیهٔ بعدی، و شرح و بسط صفات زنانی که ممکن است خداوند ایشان را جایگزین همسران پیغمبر ﷺ گرداند، اگر پیغمبر ﷺ ایشان را طلاق دهد، و همچنین از رو کردن خطاب به همگان در معرض تهدید کردن و بیم دادن، بزرگی و ژرفی و اهمّیّت این موضوع را درک و فهم می‌کنیم:

﴿عَسىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبْدِلَهُ أَزْوٰاجاً خَيْراً مِنْكُنَّ مُسْلِمٰاتٍ، مُؤْمِنٰاتٍ قٰانِتٰاتٍ، تٰائِبٰاتٍ، عٰابِدٰاتٍ، سٰائِحٰاتٍ، ثَيِّبٰاتٍ، وَ أَبْكٰاراً﴾.

اگر پیغمبر شما را طلاق دهد، چه بسا پروردگارش به جای شما همسرانی را نصیب او گرداند که بهتر از شما باشند. زنان دوشیزه یا غیردوشیزهٔ فرمانبردار، باایمان، فروتن، توبه‌کار، پرستشگر، و گردنده (و پرتحرّک در جهان اندیشه و در مسیر طاعت و عبادت).

اینها صفاتی است که یزدان جهان همسران پیغمبر ﷺ را با ایماء و اشاره به داشتن آنها دعوت می‌فرماید.

اسلام واقعی آن است که اطاعت کردن و انجام اوامر دین بیانگر آن باشد. ایمان واقعی آن است که دل را آبادان سازد. وقتی که ایمان صحیح و کامل باشد اسلام از آن برمی‌جوشد. قنوت، یعنی فروتنی، و آن اطاعت قلبی و درونی است. توبه پشیمان شدن بر بزه و گناهی است که انجام گرفته است، و روی به طاعت و عبادت آوردن است. عبادت ابزار تماس با خدا و وسیلهٔ تعبیر از بندگی انسان برای یزدان است. سیاحت تأمّل و تدبّر و تفکّر در بارهٔ نوآوری و نوآفرینی خدا، و گشت و گذار با دل در ملکوت او است. آن چنان زنانی با داشتن همچون صفاتی، دوشیزه و غیر دوشیزه‌اند. همان گونه که زنان حاضر و موجود پیغمبر ﷺ دوشیزه و غیردوشیزه بوده‌اند.

این تهدید کردن و بیم دادنِ زنان پیغمبر ﷺ است. قطعاً چیزی از تأثیر نیرنگهایشان در دل پیغمبر خدا ﷺ مقتضی چنین تهدید و بیمی گردیده است و عامل ایجاد چنین اوضاعی شده است. پیغمبر ﷺ در برابر چیز اندکی خشمگین نمی‌گردیده است.

پس از نزول این آیات، پیغمبر ﷺ خشنود گردید، و

خطاب خدا با او و با اهل بیت او موجب خرسندی شد.
و این خانهٔ بزرگوار به دنبال همچون زلزله‌ای روی آرامش به خود گرفت، و آرامش پیشین بدان برگشت با رهنمود و رهنمونی که یزدان سبحان بدین خانهٔ ایمان روا دید. این هم بزرگداشت این خانه، و رعایت و عنایتی است که با نقش این خانه در ایجاد کردن و پدید آوردن برنامهٔ یزدان در زمین، و پایدار و استوار داشتن ارکان و اصول آن در زمین، تناسب دارد.
بگذریم، این تصویری از زندگی خانوادگی آن مردی است که برای ایجاد کردن و پدید آوردن ملّتی برمی‌خیزد و بر پای می‌ایستد. می‌خواهد دولتی را تشکیل دهد که ناشناخته است، و نمونه و همسانی نداشته است، با شیوه و روشی که مسبوق به سابقه نبوده است. می‌خواهد امّتی را بسازد که امانت عقیدهٔ الهی را در واپسین شکل خود بردارد، و در زمین یک جامعهٔ ربّانی را ایجاد کند و پدید آورد، به صورت واقعی‌ای که مردمان از آن پیروی نمایند و آن را الگوی خود سازند.
این تصویری از زندگی انسان بزرگوار و والا و بزرگ و سترگی است. آن انسانی که انسانیّت خود را به کار می‌برد در همان زمان که نبوّت خود را به دست می‌گیرد. این را از آن جدا نمی‌سازد، زیرا قضا و قدر چنین خواسته است که او بشرِ پیغمبری باشد، در آن زمان قضا و قدر بر این رفته بود که رسالتِ واپسین را برای انسانها بر دوش او بگذارد، یا به عبارت دیگر برنامهٔ واپسین را برای زندگی توسّط او به مردمان ارمغان بدارد.
این رسالت کاملی است که پیغمبرِ کاملی آن را بر دوش می‌کشد، و انسان در پرتو کمال این رسالت انسان می‌شود. این رسالت نیروئی از نیروهای سازندهٔ انسان را سرکوب نمی‌کند، و استعدادی از استعدادهای سودمندش را بیهوده رها نمی‌سازد و هدر نمی‌دهد. همزمان با آن انسان را پاکیزه می‌دارد و تربیتش می‌کند و پرورده‌اش می‌سازد، و او را تا بالاترین درجات بشری اوج می‌دهد و والایش می‌گرداند.
اسلام این چنین کرد با کسانی که آن را فهمیدند و خویشتن را با آن دگرگون کردند، تا بدانجا که نسخه‌های زنده‌ای از آن شدند. شیوهٔ زندگی پیغمبرشان و زندگانی عملی او، با تمام چیزهائی که در آن از عملکردها و آزموده‌ها و تلاشهای انسان، و ضعف انسان، و قوّت انسان بود، آمیزهٔ حقیقت دعوت آسمانی گردید، و در پرتو آن گام به گام اوج گرفت و بالا رفت ـ همان گونه که در زندگانی اهل و عیال او و نزدیک‌ترین مردمان بدو پیدا و هویدا است ـ و نمونهٔ عملی تلاشهای پیروزمندانه شد. آن را می‌دید و از آن متأثّر می‌گردید هرکس که الگوی سادهٔ عملی و واقعی را می‌خواست، الگوئی که در هاله‌ها و در خیالها زندگی نمی‌کرد!
حکمت قضا و قدر در نازل کردن رسالت واپسین برای انسانها به صورت کامل و شامل و کمال‌پذیر و کمال‌بخش، و در گزینش پیغمبری که توان دریافت آن رسالت را و تاب ترجمهٔ آن را به شکل زنده‌ای داشت، و زندگی این پیغمبر را کتاب باز و گشوده‌ای کردن به گونه‌ای که همگان بتوانند آن را بخوانند، و نسلها در پی نسلها بتوانند بدان مراجعه کنند و وارسی و بررسیش نمایند، پیاده گردید و تحقّق پیدا کرد . . .



در سایهٔ این حادثه‌ای که تأثیر عمیقی در دلها و درونهای مسلمانان داشت، قرآن مؤمنان را فریاد می‌دارد که وظیفه و تکلیف خود را در خانه‌هایشان، از قبیل: تربیت کردن و رهنمود نمودن و تذکّر دادن، اداء کنند و انجام دهند، و خود را و اهل و عیال خویش را از آتش دوزخ محفوظ و مصون دارند. قرآن صحنه‌ای از صحنه‌های آتش دوزخ را برای مؤمنان به تصویر می‌کشد، و حال و اوضاع کافران را در دوزخ پیش چشم آنان می‌دارد. در سایهٔ توبه‌ای که در روند این رخدادها از آن سخن رفته است، مؤمنان را به توبه کردن فرامی‌خواند، و بهشتی را برایشان به تصویر می‌زند که

در انتظار توبه‌کاران است. سپس پیغمبر ﷺ را دعوت می‌کند با کافران و منافقان به جهاد بپردازد . . .
این بند دوم این سوره است:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَهْلیکُمْ ناراً، وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ، عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ لا یَعْصُونَ اللهَ ما أَمَرَهُمْ، وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ. یا أَیُّهَا الَّذینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ، إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسىٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ، وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ، یَوْمَ لا یُخْزِی اللهُ النَّبِیَّ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ یَسْعىٰ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ، یَقُولُونَ: رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا، وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقینَ وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ، وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصیرُ ﴾.

ای مؤمنان! خود و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخی برکنار دارید که افروزینهٔ آن انسانها و سنگها است. فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (در روز قیامت خطاب به بی‌دینان گفته می‌شود:) ای کافران امروزه پوزش مخواهید و عذرخواهی مکنید، چرا که تنها در برابر کارهائی که (در دنیا) می‌کرده‌اید کیفر داده می‌شوید. ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبهٔ خالصانه‌ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی‌دارد که با او ایمان آورده‌اند. (بلکه ایشان را والا می‌گرداند و به درجات بالا می‌رساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است. (وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می‌بینند، رو به درگاه خدا می‌کنند و) می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هرچیزی بس توانائی. ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!.

قطعاً مسؤولیّتی که مؤمن در قبال خود، و در برابر اهل و عیال خود دارد، مسؤولیّت سنگین و هراس‌انگیزی است. چه آتش دوزخ در آنجا است. شخص مؤمن و اهل و عیال او به آتش دوزخ عرضه می‌گردند! بر شخص مؤمن واجب است که میان خودش و اهل و عیالش و میان آتش دوزخ مانع و حائل ایجاد کند، آتش دوزخی که در آنجا در انتظار است. شوخی نیست! آتش است! آتش رسواکننده و شعله‌وری است:

﴿ وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ ﴾.

افروزینهٔ آن انسانها و سنگها است.

انسانها در داخل آن آتش درست همسان سنگهایند! سنگها چه اندازه خوار هستند، و چه اندازه بی‌ارزش هستند، و سنگها بدون توجّه انداخته می‌شوند و پرت می‌گردند، بدون این که بدانها اعتبار و عنایتی بشود، انسانها در دوزخ بدان گونه و بدان شکل خواهند بود! چه آتش بد و رسواکننده‌ای است آتشی که با سنگها برافروخته می‌گردد! چه عذاب سختی است این عذابی که با شدّت و حدّت سوزش و گزش، خواری و رسوائی را گرد می‌آورد! هرچه هم با آن آتش و بر آن آتش است، خوارکننده و رسواکننده و هراسناک و خوفناک است:

﴿ عَلَیْها مَلائِکَةٌ غِلاظٌ شِدادٌ ﴾.

فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند.

سرشت فرشتگان با سرشت عذابی که بدانان واگذار گردیده است تناسب دارد . . .

﴿ لا یَعْصُونَ اللهَ ما أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ ما یُؤْمَرُونَ ﴾.

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

از جملۀ ویژگیهای فرشتگان اطاعت از خدا در هرآن چیزی است که بدیشان دستور انجام آن را می‌دهد. ویژگی دیگری از ویژگیهایشان داشتن قدرت و توان بر اقدام بدان چیزی و انجام آن چیزی است که خدا بدیشان فرمان می‌دهد . . . فرشتگان با این خشونت و تندخوئی، و با این زورمندی و سختگیریشان مأمور این آتش شدید و غلیظ گردیده‌اند. لذا بر مؤمن است که خود را و اهل و عیال خود را از این آتش مصون و محفوظ دارد، و میان اهل و عیال و میان این آتش مانع و حائل پدید آورد، پیش از این که فرصت از دست برود، و معذرت خواستن و عذرتراشی نمودن بیسود شود. هم اینک این کافران بر لبۀ آتش ایستاده‌اند و معذرت می‌خواهند و عذرآوری می‌کنند، ولی به معذرت‌خواهی و عذرآوری ایشان توجّه نمی‌شود، بلکه با مأیوس گرداندن و ناامید کردن رویاروی می‌گردند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ کَفَرُوا لاتَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ. إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

(در روز قیامت خطاب به بی‌دینان گفته می‌شود): ای کافران! امروزه پوزش مخواهید و عذرخواهی مکنید، چرا که تنها در برابر کارهائی که (در دنیا) می‌کرده‌اید کیفر داده می‌شوید.

پوزش مخواهید و عذرخواهی مکنید، چه امروز روز پوزش خواستن و عذرخواهی کردن نیست. بلکه امروز روز سزا و جزا دادن اعمال و افعالی است که انجام پذیرفته است. شما اعمال و افعالی داشته‌اید که در برابر آنها باید با این آتش بسوزید!

آیا مؤمنان چگونه خود را و اهل و عیال خویش را از این آتش می‌رهانند؟ یزدان سبحان راه را برایشان روشن می‌فرماید، و آزمند امیدشان می‌نماید:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللهِ تَوْبَةً نَصُوحاً، عَسیٰ رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ، وَ یُدْخِلَکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. یَوْمَ لا یُخْزِي اللهُ النَّبِيَّ وَ الَّذینَ آمَنُوا مَعَهُ، نُورُهُمْ یَسْعیٰ بَیْنَ أَیْدیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ، یَقُولُونَ: رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا، وَ اغْفِرْ لَنا إِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ ﴾.

ای مؤمنان! به درگاه خدا برگردید و توبۀ خالصانه‌ای بکنید، شاید پروردگارتان گناهانتان را محو نماید و بزداید، و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است. این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیغمبر و کسانی را خوار و سبک نمی‌دارد که با او ایمان آورده‌اند. (بلکه ایشان را والا می‌گرداند و به درجات بالا می‌رساند). نور (ایمان و عمل صالح) ایشان، پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جانب بهشت) در حرکت است. (وقتی که خاموش شدن نور منافقان را می‌بینند، رو به درگاه خدا می‌کنند و) می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا که تو بر هرچیزی بس توانائی.

راه این است . . . توبۀ خالصانه . . . توبه‌ای که دل را نصیحت کند و اندرز دهدو آن را نجات و رهائی بخشد، و گذشته از این، به دل خیانت نکند و دل را گول نزند. توبه از گناه و سرکشی، توبه‌ای که با پشیمانی از کاری که شده است می‌آغازد، و به کار نیک و طاعت و عبادت می‌انجامد. توبه در این صورت است که دل را نصیحت می‌کند و اندرزش می‌دهد، و آن را از ته‌نشستهای گناه‌ها و بزه‌ها و تیرگیهای معصیتها می‌رهاند، و به دنبال آنها دل را بر کار نیک تشویق می‌کند و برمی‌انگیزد. توبۀ خالصانه این است، توبه‌ای که بعد از انجام گرفتن پیوسته دل را تذکّر می‌دهد و یادآور می‌کند و به اندرزش می‌نشیند، و دیگر دل به سوی گناهان برنمی‌گردد.

وقتی که همچون توبه‌ای انجام بپذیرد، جای امید است که یزدان سبحان بدیها و بزه‌ها را بدان محو کند و از

میان ببرد، و مؤمنان را به باغهای بـهشت درآورد، در آن روز و روزگاری که کافران را در آن خوار و رسوا می‌سازد، همان گونه که در صحنۀ پیشینِ روند قرآنـی گذشت، و پیغمبر ﷺ و کسـانی را خـوار و رسـوا نمی‌سازد که با او ایمان آورده‌اند.

این تشویق و ترغیبی است که باید بدان چشـم طـمع دوخت، و بزرگداشت سترگی است که باید به انتظارش نشست، ایـن کـه خداونـد مـهربان مـؤمنان را بـه پیغمبر ﷺ می‌پیوندد و ایشـان را بـا او یک صـف می‌گرداند در روزی که روز خوار داشتن و رسوا کردن است! آن گاه برایشان نوری را هم تهیّه می‌بیند که:

﴿ يَسْعىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ ﴾.

پیشاپیش و سوی راستشان (رو به جـانب بـهشت) در حرکت است.

نوری است که در پرتو آن در آن روز هولناک و سخت و وحشت‌انگیز شناخته می‌شوند. نـوری است کـه در پرتو آن در آن ازدحام انبوه و درهم لولیـدن راهـیاب می‌گردند. نوری است که پیشاپیش آنـان و در سـوی راستشان حرکت و پرتوافشانی مـی‌کند رو بـه جـانب بهشتی که در پایان گشت و گذار است!

به مؤمنان در میان ترس و هراس مـحشر، و در مـیان شدّت و حدّت آن جایگاه، و در پـیشگاه خـدا، دعـای خوبی الهام می‌گردد:

﴿ يَقُولُونَ: رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا، وَ اغْفِرْ لَنَا، إِنَّكَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

می‌گویند: پروردگارا! نور ما را کامل گردان (تا در پرتو آن به بهشت برسیم) و ما را ببخشای، چرا کـه تـو بـر هرچیزی بس توانائی.

الهام این دعا بدیشان در ایـن جـایگاه، جـایگاهی کـه زبانها را لگام می‌زند، و دلها را فرومی‌افکـند، نشـانۀ پذیرش درخواست است. خداوند این دعا را به مؤمنان الهام نمی‌دارد مگر بدان خاطر که قضا و قدرش بر آن رفته است که آن را بپذیرد و استجابت بفرماید. دعا در آنجا نعمتی است که خدا با پذیرش آن از مـؤمنان بـر آنان منّت می‌نهد و بزرگواری می‌فرماید، و این افزون بر منّت و بزرگواری است که تکریمشان داشته است و نور بدیشان عطاء فرموده است.

این فضل و لطف کجا، و آن آتش کجا، که افروزینه‌اش مردمان و سنگها است؟

این پاداش، و همچنین آن عذاب، هردو تـا مسـؤولیّت مؤمن را به تصویر می‌کشند، مسؤولیّتی که در مصون و محفوظ داشتن خود و اهل و عـیالش از آتش دارد، و باید ایشان را بدین نعمت موجود در بـاغهای بـهشت برساند، بـاغهائی کـه در زیـر کـاخها و درخـتهای آن رودبارها روان می‌گردد.

در سایۀ آن حادثه‌ای کـه در خـانه‌های پـیغمبر ﷺ درگرفته است، اشارۀ مقصود و پیام منظوری را درک و فهم می‌کنیم که در اینجا در فراسوی این نصوص نهفته است.

قطعاً شخص مؤمن مکلّف و موظّف است اهل و عیال خود را رهنمود و رهنمون کند، و خانه و خانوادۀ خویش را اصلاح و خوب و نیک نماید، همان گونه که مکلّف و موظّف است خـود را رهـنمود و رهـنمون کـند، و دل خویش را اصلاح و خوب و نیک گرداند.

اسلام دین خانواده است ـ همان گونه که قبلاً در سورۀ طلاق گفتیم ـ بدین خـاطر یـزدان سـبحان مسـؤولیّت مؤمن در میان خانواده‌اش را مقرّر، و تکلیف و وظیفۀ او را در خانه بیان می‌فرماید. خانۀ مسلمان هستۀ گروه مسلمانان است. سلولی است که از آن و از سـلولهای دیگر پیکر جسم زنده تشکیل می‌شود . . . یعنی جامعۀ اسلامی پدیدار و برقرار می‌گردد ...

هر خانه‌ای دژی از دژهای این عقیده است. قطعاً باید ساکنان دژ در داخل دژ متّحد و متّفق باشند، و خود دژ در داخل محکم و استوار باشد. هر فردی از ساکنان دژ باید راه نفوذی را ببندد و پاسداری کند و نگذارد که از آنجا به داخل دژ نفوذ شود. در غیر ایـن صـورت بـر لشکریان داخلی سهل و ساده می‌تازند، و شب‌تازان و یورشگرانِ بیرون هیچ گونه مشکلی نخواهند داشت!

تکلیف و وظیفهٔ مؤمن این است که پیش از هرکس دیگری به خانه و اهل خانوادهٔ خود رو کند. بر او واجب است این دژ را از داخل بپاید و آن را ایمن نماید. لازم است مؤمن سوراخهای این دژ را ببندد، پیش از آن که از این دژ بیرون برود، و دور از آن دست اندر کار دعوت بشود.

قطعاً باید مادر مسلمان باشد. چه پدر مسلمان به تنهائی نمی‌تواند دژ خانه را ایمن گرداند و از تاخت و تازها مصون و محفوظ سازد. باید پدری و مادری باشند که به پاسداری از پسران و دختران بپردازند. بیهوده است مرد بکوشد جامعهٔ اسلامی را از مجموعه‌ای از مردان پدید آورد. قطعاً باید زنانی در این جامعه باشند. زیرا زنان پاسداران نسل جوان هستند، و نسل جوان دانه‌ها و میوه‌های آینده‌اند.

بدین خاطر است که قرآن برای مردان و زنان نازل می‌گردید. خانه‌ها را نظم و نظام می‌داد، و آنها را بر برنامهٔ اسلامی استوار می‌داشت، و بر دوش مؤمنان مسؤولیّت اهل و خانواده‌هایشان را می‌گذاشت، همان گونه که مسؤولیّت خودشان را بر دوش خودشان می‌نهاد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً ﴾.

ای مؤمنان! خود را و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخ برکنار دارید.

این کاری است که دعوت‌کنندگان مردمان به سوی اسلام باید آن را بدانند و خوب آن را درک و فهم کنند. حتماً باید در سرآغاز تلاش متوجّه خانه شد. رو به همسر کرد. سپس به فرزندان اهمّیّت داد، و آن گاه به دیگر اهل خانواده به طور عام توجّه کرد. باید اهمّیّت زیادی به همسر مسلمان داد تا خانهٔ مسلمان را پدید آورد و بسازد. کسی که می‌خواهد خانهٔ مسلمان را بسازد باید که پیش از هرچیز برای این کار همسر مسلمانی را جستجو و پیدا کند. در غیر این صورت ساختن بنیاد گروه اسلامی به تأخیر می‌افتد، و ساختار آن رو به ویرانی و فروریختن می‌نهد و راه‌های نفوذ کردن و رخنه نمودن بدان فراوان می‌گردد!

در میان گروه مسلمانانِ نخستین، کار آسانتر بود از کاری که در این روزگار ما است . . . جامعهٔ مسلمانی در مدینه تشکیل شده بود و اسلام از آن پاسداری و از آن محافظت می‌کرد. اسلام با جهان‌بینی پاک خود که برای زندگی بشریّت داشت از آن جامعه پاسداری و محافظت می‌کرد، و با قانونگذاری برگرفته از این جهان‌بینی آن را می‌پائید و زیر بال و پر دیدبانی خود می‌گرفت و بر سرش سایه می‌گسترانید. مرجع جملگی مردان و زنان در آن خدا و پیغمبرش بود، و همگان گوش به فرمان خدا و به فرمان پیغمبرش بودند. وقتی که حکمی نازل می‌گردید، حکم نهائی و فرمان واپسین بود . . . به سبب وجود این چنین جامعه‌ای، و به علّت سیطره و تسلّط جهان‌بینی آن و آداب و رسوم آن بر زندگی، کار زن آسانتر بود این که خود را بسازد بدان گونه که اسلام می‌خواهد. کار شوهران هم آسانتر بود در این که زنان خود را پند و اندرز بدهند، و فرزندان خود را برابر برنامهٔ اسلام تربیت کنند . . .

ما هم اینک در موقعیّت متغیّری هستیم. ما در جاهلیّت به سر می‌بریم. جاهلیّت جامعه، جاهلیّت قانونگذاری، جاهلیّت اخلاق، جاهلیّت تقلیدها، جاهلیّت مقرّرات، جاهلیّت آداب و رسوم، و همچنین جاهلیّت فرهنگ!

زن با این جامعهٔ جاهلی سر و کار دارد. زن سنگینی این بار کمرشکن را احساس می‌کند وقتی که می‌خواهد فرمان اسلام را بشنود و در گوش گیرد، چه خودش به اسلام راه یافته باشد، و چه مردی از قبیل شوهرش یا برادرش و یا پدرش او را بدان رهنمود و رهنمون کرده باشد . . .

آنچه در میان بود مرد و زن و جامعه بود و بس. همهٔ آنان، بلی همهٔ آنان داوری را به پیشگاه جهان‌بینی یگانه‌ای، و به پیشگاه حکم یگانه‌ای، و به پیشگاه قالب و سیمای یگانه‌ای می‌بردند، و از آن فرمان می‌بردند.

ولی در اینجا مرد به جهان‌بینی مجرّدی مراجعه می‌کند که در دنیای واقعیّت وجود ندارد. زن زیر بار سنگین

جامعه‌ای می‌نالد که با آن جهان‌بینی دشمنی می‌ورزد، بسان دشمنی سرکشی که جاهلیّت داشت! شکّی نیست که فشار جامعه و آداب و رسوم آن بر حسّ و شعور زن، چندین برابر فشاری است که بر حسّ و شعور مرد وارد می‌شود!

در اینجا است که وظیفهٔ مرد مؤمن چندین برابر می‌گردد. بر او است که خود را از آتش دوزخ بپاید! گذشته از آن بر او است که اهل و عیال را از آتش دوزخ بپاید، اهل و عیالی که زیر این فشار خردکننده و جاذبهٔ سخت و کمرشکننده قرار دارند!

بدین خاطر بر شوهر لازم است این سنگینی و فشار را درک و فهم کند تا تلاش بدون واسطهٔ خود را چندین برابر مبذول دارد، چندین برابر تلاشی که برادر مؤمن او در میان گروه مسلمانان نخستین مبذول می‌داشت. در این صورت بر کسی که می‌خواهد تشکیل خانواده دهد و خانه‌ای را بسازد، نخست همسری را بجوید که پاسدار دژ باشد، و جهان‌بینی خود را از منبع جهان‌بینی او برگیرد که اسلام است . . . در این راستا بر مرد لازم است فداکاری کند و چند چیز را قربان نماید: درخشش دروغین زن را، سرسبزی مزبله‌ها را، و سیمای رخشان لاشه‌هائی که در سطح آب و تاب جامعه شناورند. اینها را قربان کند و دنبال زنی بگردد که دیندار باشد، دینداری که بدو در ساختن خانهٔ مسلمانی، و در پدید آوردن دژ مسلمانی، کمک و یاری کند! بر پدران مؤمن هم لازم است ـ پدران مؤمنی که خواهان پیدایش گروه اسلامی هستند و رستاخیز اسلامی را خواستارند ـ بدانند که کندوهای زندهٔ این گروه اسلامی و رستاخیز اسلامی به عنوان امانت در دستهای ایشان هستند، و بر آنان واجب است که به دختران و به پسران بذل توجّه کنند، و پیش از هرکس دیگری به دعوت و تربیت و آماده کردن آنان بپردازند، و به فرمان یزدان سبحان پاسخ دهند، آنجا که ایشان را فریاد می‌دارد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَاراً ﴾.

ای مؤمنان! خود را و خانوادهٔ خویش را از آتش دوزخ برکنار دارید.

بدین مناسبت بار دیگر برمی‌گردیم به سرشت اسلام، سرشتی که رستاخیز گروه مسلمانی را می‌طلبد که اسلام بر آنان سلطه و سیطره داشته باشد، و وجود واقعی اسلام در ایشان پیاده و جلوه‌گر شود. این کار می‌طلبد که گروهی وجود داشته باشد، گروهی که اسلام شریعت و قانون ایشان، و اسلام برنامهٔ کامل آنان باشد، برنامه‌ای که آن جماعت همهٔ جهان‌بینیها و اندیشه‌های خود را از آن برگیرند.[۱]

این گروه پرورشگاهی هستند که جهان‌بینی اسلامی را می‌پاید و از آن پاسداری می‌نماید، و آن را با خود برمی‌دارد و به دلها و درونهای مردمان می‌رساند، و مردمان را از یک سو از فشار جامعهٔ جاهلی پیرامونشان محفوظ و مصون می‌گرداند، همان گونه که ایشان را از دیگر سو از بلای اذیّت و آزار و برگرداندن از دین می‌رهاند.

بدین خاطر اهمّیّت گروه مسلمانی پدیدار می‌گردد که دختر جوان مسلمان و زن مسلمان در میان آنان زندگی بکنند، و بدانان از فشار جامعهٔ جاهلی پیرامونشان پناه ببرند. در این صورت است که احساسات و اذهان ایشان میان مقتضیات جهان‌بینی اسلامی آنان، و میان آداب و رسوم جامعهٔ جاهلِي فشار واردکننده و خردکننده، از هم نمی‌پاشد و پخش و پراکنده نمی‌شود. همچنین پسر مسلمان شریک خود را پیدا می‌کند، شریکی که با او در لانهٔ مسلمان، یا در دژ مسلمانی که اردوگاه اسلامی از آن و از امثال آن تشکیل می‌شود، زندگی بکند.

وجود این گروه اسلامی واجب و ضروری است، نه این که مستحبّ و سنّت باشد. واجب است این گروه مسلمان ظهور پیدا کند و راست‌قامت و استوار پای به میدان نهد، گروه مسلمانی که به اسلام سفارش و

۱- مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جزء بیست و هشتم، اوائل سورهٔ صف.

دعوت بکند، و اندیشۀ اسلام، اخلاق اسلام، آداب و رسوم اسلام، و همۀ جهان‌بینیهای اسلام را در آغوش بگیرد و بپاید، و در میان خود با آن جهان‌بینیهای اسلامی زندگی کنند، و برای آن جهان‌بینیها زندگی بکنند و آنها را بپایند و پاسداری نمایند و به سوی آنها دیگران را دعوت بکنند، به صورت واقعیّتی که آن را ببینند کسانی که ایشان را به سوی آن دعوت می‌کنند تا از جامعۀ جاهلی گمراه بیرون بیایند، و از تاریکیهای آن خارج گردند و به خواست خدا به نور برسند. تا وقتی فرابرسد که به امید خدا اسلام سلطه و سیطره داشته باشد، و نسلها در سایۀ اسلام رشد پیدا کنند، و از جاهلیّتی برهند که طنابهای دام آن همه جا گسترده شده است . . .

برای حمایت و پاسداری از گروه مسلمانان نخستین بود که به پیغمبر خدا ﷺ فرمان داده شد که با دشمنان آنان به جهاد بپردازد:

﴿ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جاهِدِ الْكُفّارَ وَ الْمُنافِقينَ، وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ، وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ ﴾.

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن (تا ایشان را از کفر و نفاق به دور داری) و بر آنان سخت بگیر و (با ایشان خشن باش. این مجازات کنونی ایشان است، و در آخرت) جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!.

این نگرشی است که معنی ویژۀ خود را و ارزش ویژۀ خود را دارد، آن هم بعد از این که به مؤمنان دستور می‌رسد که خودشان را و اهل و عیالشان را از آتش دوزخ بپایند و به دور نمایند، و توبۀ خالصانه‌ای بکنند، توبه‌ای که بدیها و گناهانشان را محوو نابود می‌گرداند، و ایشان را به بهشتی می‌رساند که در زیر کاخها و درختهای آن رودبارها روان است . . .

این نگرش، معنی ویژۀ خود و ارزش ویژۀ خود را دارد در ذکر ضرورت حمایت و پاسداری از پرورشگاهی که در آنجا محافظت خود از آتش دوزخ فراهم می‌آید. دیگر این عناصر تباهی پیشۀ کجرو ستمگر به خود رها نمی‌گردند تا از بیرون بر اردوگاه اسلامی بتازند، همان گونه که کافران چنین می‌کردند، یا این که از درون بر اردوگاه اسلامی بتازند، همان گونه که منافقان چنین می‌کردند.

این آیه کافران و منافقان را یک کاسه می‌کند و یکجا ذکر می‌نماید در دستور جهاد و رزم با ایشان و سخت گرفتن بر آنان. زیرا هریک از این دو دسته نقش همسان همدیگر را در تهدید اردوگاه اسلامی، و در درهم شکستن یا از هم پاشیدن آن، بازی می‌کند. پس جهاد و رزم با ایشان جهاد و رزمی است که موجب رهائی از آتش دوزخ می‌گردد. کیفر کافران و منافقان سخت گرفتن پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنان در دنیا بر ایشان است.

﴿ وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ ﴾.

جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرنوشت و چه زشت جایگاهی است!.

جایگاهی که در آخرت دارند.

بدین منوال و بر این روال، این چرخش و گردش میان آیه‌ها و میان رویکرد آنها هماهنگ و همآوا می‌گردد، همان گونه که آیه‌ها و رویکردها به طور کلّی با چرخش و گردش نخستین در روند قرآنی هماهنگ و همآوا می‌شود . . .



آن گاه چرخش و گردش سوم و واپسین درمی‌رسد. انگار این چرخش و گردش مکمّل بدون فاصلۀ چرخش و گردش نخستین است. زیرا این واپسین چرخش و گردش از زنان کافری سخن می‌گوید که در خانه‌های پیغمبران بوده‌اند، و از زنان مؤمنی صحبت می‌کند که در میان کافران زندگی کرده‌اند:

﴿ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذينَ كَفَرُوا امْرَأَةَ نُوحٍ وَ امْرَأَةَ لُوطٍ، كانَتا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبادِنا صالِحَيْنِ، فَخانَتاهُما فَلَمْ يُغْنِيا عَنْهُما مِنَ اللهِ شَيْئاً، وَ قيلَ: ادْخُلَا النّارَ مَعَ الدّاخِلينَ . . . وَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذينَ آمَنُوا امْرَأَةَ فِرْعَوْنَ، إِذْ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لي عِنْدَكَ بَيْتاً

فِي الْجَنَّةِ، وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ، وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا، وَ صَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ. وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ﴾.

خداوند از میان کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کم‌ترین کاری برای ایشان بکنند (و آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسّط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همهٔ کسانی که بدان درمی‌آیند. و خدا از میان مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش، و از این مردمان ستمکاره نجات بده. همچنین خداوند (از میان مؤمنان، دومین الگو) مریم دختر عمران را مثل زده است که دامن به گناه نیالود و خود را پاک نگاه داشت، و ما از روح متعلّق به خود در آن دمیدیم، و او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد، و از زمرهٔ مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

آنچه در بارهٔ خیانت زن نوح و زن لوط نقل شده است این است که در کار دعوت خیانت کرده‌اند نه این که خیانت ناموسی داشته باشند.[1] زن نوح با تمسخرکنندگان قوم به تمسخر نوح می‌پرداخت. زن لوط مردمان را از مهمانان لوط آگاه و باخبر می‌کرد، در حالی که می‌دانست مردمان با مهمانان نوح چه کار زشتی و پلشتی دارند!

چیزی که در بارهٔ همسر فرعون نقل شده است این است که او زن مؤمنی بود که در کاخ فرعون می‌زیست. چه بسا آسیائی بوده است و از بازماندگان کسانی باشد که پیش از موسی متدیّن به دین آسمانی بوده‌اند. در تاریخ آمده است که مادر «امنحوتب چهارم» که خدایان را در مصر یکی کرد و رمز خدای یگانه را قرص خورشید قرار داد، و خود را «اخناتون» نامید، آسیائی بوده است و آئینی جدای از آئین مصریان داشته است . . . خدا بهتر می‌داند که مقصود این بوده است کسی که در این سوره از او سخن رفته است، یا این که مراد زن فرعون همعصر موسی است . . . فرعون زمان موسی جدای از این «امنحوتب» است.

تحقیق تاریخی در اینجا راجع به شخص زن فرعون مراد ما نیست. چه اشارهٔ قرآنی بیانگر حقیقت دائمی مستقلّ از اشخاص است. اشخاص تنها مثالهائی برای ذکر این چنین حقیقتی هستند و بس . . .

آنچه مقصود است مسؤولیّت فردی است. در اینجا مراد بیان مسؤولیّت فردی است. ذکر مسؤولیّت فردی بعد از حفظ خود و اهل و عیال از آتش دوزخ به میان آمده است. در ضمن مراد این است به همسران پیغمبر ﷺ و به همسران مؤمنان نیز گفته شود: با وجود هر چیزی که هست، خودشان عهده‌دار و مسؤول خودشان هستند. آنان مسؤول وجود خودشان می‌باشند، و این که همسران پیغمبری یا فرد صالحی از مسلمانان هستند، ایشان را از مسؤولیّت معاف نمی‌دارد!

این هم زن نوح است. همچنین این هم زن لوط است.

﴿ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ ﴾.

آنان در حبالهٔ نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند.

﴿ فَخَانَتَاهُمَا ﴾.

به آن دو خیانت کردند.

﴿ فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَيْئاً ﴾.

آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کم‌ترین کاری برای ایشان بکنند.

﴿ وَ قِيلَ: ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِينَ ﴾.

و گفته شد: به دوزخ درآئید با همهٔ کسانی که بدان

۱- خیانت این دو همسر بدشگون، همکاری با دشمنان و گزارش اخبار و پخش اسرار خانواده و مؤمنان بود. خیانت ایشان انحراف از جادهٔ عفّت نبود. زیرا هرگز همسر هیچ پیغمبری آلوده به بی‌عفّتی نشده است (نگا: تفسیر نمونه، جلد ۱۴، صفحهٔ ۳۰۱). (مترجم)

درمی‌آیند.

دیگر هیچ بزرگواری و کرامتی، و هیچ میانجیگری و شفاعتی، در کار کفر و ایمان، و در کار خیانت به عقیده، حتّی از همسران پیغمبران، سودی نمی‌بخشد و مایهٔ رهائی از مسؤولیّت فردی نمی‌شود.

این هم زن فرعون است. طوفان کفری که در کاخ فرعون بدان درافتاده است، او را از جستجوی نجات خود بازنمی‌دارد . . . او از کاخ فرعون بیزاری می‌جوید، و از خداوندگارش خانه‌ای را در بهشت می‌طلبد. او از پیوند با فرعون بیزاری می‌جوید و از خداوندگارش نجات از فرعون را درخواست می‌کند. او از کار فرعون بیزاری می‌جوید از ترس این که نکند از کار فرعون چیزی به حساب او گرفته شود و جرقه‌ای از آتش عمل او بدو برسد. در حالی که از همهٔ مردمان به فرعون نزدیک‌تر بود:

﴿ وَ نَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ ﴾.

و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش.

او از قوم فرعون و پیروانش بیزاری جست، در حالی که در میان ایشان می‌زیست:

﴿ وَ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴾.

و مرا از این مردمان ستمکاره نجات بده.

دعای زن فرعون و موقعیّت او، نمونهٔ برتری یافتن بر کالاهای زودگذر زندگی دنیا در دل‌انگیزترین و دلرباترین شکلِ خود است. زن فرعون بود، فرعونی که بزرگ‌ترین شاهان آن روزگار بود. در کاخ فرعون بود، خوش‌ترین مکان و پرنعمت‌ترین جائی که زنی در آن به هرچه می‌خواست دست می‌یافت . . . ولی این زن، در پرتو ایمانی که داشت بر همهٔ اینها برتری گرفت و والائی یافت. تنها از کالاهای زودگذر جهان نگذشت و بس، بلکه فرعون را شرّ و کثافت و بلا شمرد و از او به خدا پناه برد، و از مانعها و حائلهای او گذر کرد، و از دست آنها نجات خود را خواست و رستگاری خویش را طلبید!

این زنِ تنهائی است در مملکت عریض و طویل و نیرومندی . . . این هم لطف و کرم بزرگ دیگری که او را درمی‌یابد. زن ـ همان گونه که قبلاً گفتیم ـ احساسِ تیزتر و آمادگی بیشتری دارد برای له و لورد شدن در زیر گامهای جامعه و جهان‌بینیهای آن. وی این زنِ تنها، بلی این زنِ تنها، در میان فشار جامعه، فشار کاخ، فشار شاه، فشار اطرافیان و فرعونیان، و فشار شاهنشاهی، در میان همهٔ اینها سرش را به سوی آسمان بلند کرد . . . تنهای تنها . . . در گرداب دریای این کفر سرکش!

این نمونهٔ والائی است که انسان بتواند از همهٔ این تأثیرگذارها، پیوندها و رابطه‌ها، سدها و مانعها، و از همهٔ این نداها و فریادها ببرد و تنها و تنها از آنِ خدا بشود و برای خدا کار بکند و بیاید و برود . . . بدین خاطر است که این زن مؤمن سزاوار این اشاره در کتاب جاویدان یزدان می‌شود، کتابی که واژگان آن در گوشه گوشهٔ این جهان زمزمه می‌گردد، و پژواک آن در کرانه‌های آسمان می‌پیچد، در آن حال که از جهان والای فرشتگان برای آدمیان نازل می‌گردد . . .

﴿ وَ مَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ ﴾.

همچنین خداوند (از میان مؤمنان، دومین الگو) مریم دختر عمران را مثل زده است.

مریم نیز نمونهٔ از همه چیز بریدن و خالصانه از آنِ خدا شدن است. مریم از همان زمان رشد و نمو خالصانه از آنِ خدا شده است، همان گونه که خدا در سوره‌های دیگری از او و از کارهایش سخن گفته است. در اینجا از پاکی او سخن می‌گوید و می‌فرماید:

﴿ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا ﴾.

آن کسی که دامن به گناه نیالود و خود را پاک نگاه داشت.

خدا مریم را از آنچه یهودیانِ بزهکار بدو نسبت داده‌اند پاک می‌دارد و او را تبرئه می‌کند!

﴿ فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا ﴾.

ما از روح متعلّق به خود در آن دمیدیم.

از این نفخه و دمیدن، عیسی علیه‌السلام پدید آمد، همان گونه که در یک سورهٔ طولانی به نام سورهٔ «مریم» از این

تولّد به طور مشروح سخن رفته است. دیگر ما این تولّد را پیگیری نمی‌کنیم، تا در سایهٔ نصّ حاضر بمانیم و با آن همگام بشویم، نصّی که پاکی مریم و ایمان کامل او و اطاعت و عبادت وی را به تصویر می‌کشد:

﴿ وَ صَدَّقَتْ بِکَلِمٰاتِ رَبِّهٰا وَ کُتُبِهِ وَ کٰانَتْ مِنَ الْقٰانِتِینَ ﴾.

او سخنان پروردگارش و کتابهایش را تصدیق کرد، و از زمرهٔ مطیعان و فرمانبرداران خدا بود.

سخن از زن فرعون در اینجا با مریم دختر عمران، دالّ بر منزلت و مکانت والائی است که او را در ردیف مریم مورد بررسی قرار می‌دهد. این هم به سبب شرائط و ظروف زندگی او است، شرائط و ظروفی که بدانها اشاره کردیم. این دو نفر، دو نمونه‌ای برای زن پاک و مؤمن و باورمند و فرمانبردار اوامر الهی هستند. خداوند آن دو را برای همسران پیغمبر ﷺ به مناسبت حادثه‌ای ذکر می‌فرماید که آیاتِ سرآغاز این سوره در بارهٔ آن نازل گردیده است. بعد از همسران پیغمبر ﷺ از آن دو نفر برای همهٔ زنان مؤمن سخن می‌رود، زنان مؤمنی که بعدها در میان همهٔ نسلها به دنیا پای می‌گذارند . . .



در پایان باید گفت این سوره ـ و سراسر این جزء ـ بخش زنده‌ای از شرح حال زندگانی پیغمبر ﷺ است. قرآن آن را با شیوهٔ الهامگرانهٔ خود ترسیم می‌کند. روایتهای تاریخیِ انسانها در بارهٔ آن دوره نمی‌تواند شرح حال زندگانی آن بزرگوار را به تصویر بکشد. چه تعبیر قرآنی از الهام و پیام بیشتری برخوردار است، و فاصله‌های زمانی و مکانی بیشتری را پیش چشم می‌دارد. قرآن حادثه‌ای را برای به تصویر کشیدن حقیقت مجرّدی به کار می‌گیرد، حقیقتی که در فراسوی حادثه و در فراسوی زمان و مکان باقی می‌ماند . . . همان گونه که شیوهٔ کارِ قرآن است . . .



پایان جزء بیست‌وهشتم

في ظلال القرآن

جزء بیست و نهم

سوره‌های ملک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مزّمّل، مدّثّر، قیامت، انسان و مرسلات

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ملک مکّی و ۳۰ آیه است

سُورَةُ المُلْكِ

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تَبَٰرَكَ ٱلَّذِى بِيَدِهِ ٱلْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلْمَوْتَ وَٱلْحَيَوٰةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِى خَلْقِ ٱلرَّحْمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٍ فَٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٣﴾ ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾ وَلَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَجَعَلْنَٰهَا رُجُومًا لِّلشَّيَٰطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ ٱلسَّعِيرِ ﴿٥﴾ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿٦﴾ إِذَآ أُلْقُوا۟ فِيهَا سَمِعُوا۟ لَهَا شَهِيقًا وَهِىَ تَفُورُ ﴿٧﴾ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ ٱلْغَيْظِ كُلَّمَآ أُلْقِىَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ﴿٨﴾ قَالُوا۟ بَلَىٰ قَدْ جَآءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ كَبِيرٍ ﴿٩﴾ وَقَالُوا۟ لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِىٓ أَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١٠﴾ فَٱعْتَرَفُوا۟ بِذَنۢبِهِمْ فَسُحْقًا لِّأَصْحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ﴿١١﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١٢﴾

وَأَسِرُّوا۟ قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُوا۟ بِهِۦٓ إِنَّهُۥ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿١٣﴾ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١٤﴾ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولًا فَٱمْشُوا۟ فِى مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا۟ مِن رِّزْقِهِۦ وَإِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ ﴿١٥﴾ ءَأَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِىَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِى ٱلسَّمَآءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ وَلَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٨﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍۭ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ إِنِ ٱلْكَٰفِرُونَ إِلَّا فِى غُرُورٍ ﴿٢٠﴾ أَمَّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُۥ بَل لَّجُّوا۟ فِى عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٢١﴾ أَفَمَن يَمْشِى مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِۦٓ أَهْدَىٰٓ أَمَّن يَمْشِى سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٢٢﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ هُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلْ إِنَّمَا ٱلْعِلْمُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيٓـَٔتْ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ ﴿٢٧﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِىَ ٱللَّهُ وَمَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يُجِيرُ ٱلْكَٰفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾ قُلْ هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ءَامَنَّا بِهِۦ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَآؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَآءٍ مَّعِينٍۭ ﴿٣٠﴾

سراسر این جزء از سوره‌های مکّی فراهم آمده است. همان گونه که سراسر جزء پیشین از سوره‌های مدنی تشکیل یافته بود. هریک از این دو جزء قالب و سیمای جداگانه، و طعم و مزهٔ ویژهٔ خود را دارد . . . برخی از سرآغازهای سوره‌ها در این جزء از نخستین چیزهائی است که از قرآن نازل گردیده است، بسان سرآغاز سورهٔ «مدثّر» و سرآغاز «مزمّل». همچنین در این جزء سوره‌هائی است که احتمال می‌رود حدود سه سال بعد از بعثت نازل شده‌اند همچون سورهٔ «قلم»، و سوره‌هائی که حدود ده سال بعد از بعثت، مانند سورهٔ «جنّ». روایت شده است که سورهٔ جنّ در برگشت پیغمبر خدا ﷺ از طائف نازل گردیده است، آنجا که از سوی طائفهٔ بنی‌ثقیف اذیّت و آزار دید. در راه

برگشت بود که خدا گروهی از جنّیان را به سوی او فرستاد. آنان بدو گوش فرادادند بدان گاه که قرآن را تلاوت می‌کرد. سورهٔ جنّ در این جزء از همچون گوش فرادادنی حکایت می‌کند. این سفر بعد از وفات ابوطالب، و نزدیک به یک یا دو سال قبل از هجرت اتّفاق افتاده است. هرچند که روایت دیگری که برتر و پسندیده‌تر به نظر می‌آید می‌گوید: این سوره در اوائل بعثت نازل شده است.

قرآنِ مکّی اغلب به ایجاد عقیده به خدا و وحی می‌پردازد. از روز آخرت، و از ایجاد جهان‌بینی بردمیده از عقیدهٔ بدین هستی و رابطهٔ آن با آفریدگار هستی سخن می‌گوید. آفریدگار را به گونه‌ای می‌شناساند که شناخت خدا را در دل زنده نگاه می‌دارد. آن را مؤثّر و رهنمون و الهام‌بخش احساسها و بینشهائی می‌کند که سزاوار بنده‌ای است که رو به خداوند خود می‌کند و رو بدو می‌رود. ادبی را پدید می‌آورد که بنده با خدا باید داشته باشد. ارزشها و معیارهائی را پیش می‌آورد که انسان مسلمان اشیاء و حوادث و اشخاص را با آنها می‌سنجد و ارزیابی می‌کند. نمونه‌هائی از این قبیل را در سوره‌های مکّی پیشین دیدیم، و نمونه‌هائی از آنها را در این جزء خواهیم دید.

قرآنِ مدنی اغلب به پیاده کردن این عقیده و این چنین جهان‌بینی‌ای و همچون معیارها و مقیاسهائی در زندگی واقعی و عملی می‌پردازد، و انسانها را بر آن می‌دارد که در کشاکش زندگی بار امانت این عقیده را بر دوش بکشند و در برابرش کرنش بکنند، و تکالیف و وظائف آن را چه در دنیای درون و چه در دنیای بیرون انجام بدهند. ما نمونه‌هائی از این قبیل را در سوره‌های مدنی پیشین و از جمله در سوره‌های جزء گذشته دیدیم.



این سورهٔ نخستین ـ یعنی سورهٔ تبارک ـ به ایجاد جهان‌بینی تازه‌ای در بارهٔ هستی و روابط آن با آفریدگار هستی می‌پردازد. این جهان‌بینی فراخ و فراگیر از مرز جهان تنگ زمین، و از حوزهٔ محدود دنیا تجاوز می‌کند، و به جهانهای دیگری در این آسمانها، و به زندگی دیگری در آخرت، و به آفریده‌های دیگری، گذشته از انسان در جهان زمین، از قبیل پریها و پرنده‌ها، و به آفریده‌های جهان دیگر از قبیل دوزخ و نگاهبانان آن می‌پردازد. از دنیای ناپیدا در جهان غیب و جدای از جهان ظاهر صحبت می‌دارد، دنیای ناپیدائی که دلهای مردمان و ادراکها و احساسهای ایشان آویزهٔ آن می‌گردد. لذا تنها به زندگی حاضر و ظاهر موجود در این زمین نمی‌پردازد و بس. همچنین این سوره فکر و اندیشهٔ مردمان را برمی‌انگیزد و ایشان را بر آن می‌دارد که در بارهٔ چیزهائی بیندیشند که در حضور آنان و در دسترس ایشان و در واقعیّت زندگیشان و وجودشان است و غفلت‌زده و بی‌خبر از کنارشان می‌گذرند و بدانها توجّه لازم نمی‌کنند.

این سوره در دلها و درونهای مردمان همهٔ شکلها و سرشتها و ته‌نشستهای سفت و سخت و جامد و راکد و عقب‌افتادهٔ ناشی از جاهلیّت را به جنبش و تکان درمی‌اندازد، و در اینجا و آنجا پنجره‌ها و دیدگاه‌ها را می‌گشاید، و گرد و غبارها را می‌زداید، و حسّ و شعورها و عقل و خردها و بینشها و منشها را آزاد و رها می‌سازد تا آزادانه در کرانه‌های جهان هستی، در ژرفاهای درونها، لایه‌های فضا، لابلاهای آبها، نهانیها و پنهانیهای غیبها و ناپیداها، به گشت و گذار بپردازد، و در آنجاها دست نوآفرین خدا را ببیند، و حرکت وجود را مشاهده کند، حرکتی که از قدرت خدا برمی‌دمد. آن گاه از این کوچ و سفر برگردد در حالی که احساس کند و پی ببرد که کار بسی بزرگ‌تر، و جولانگاه بسی فراخ‌تر از آن چیزی است که دیده است و شنیده است. از زمین با همه گستردگی آن به آسمان، و از ظواهر به حقائق، و از جمود و رکود به سیر و حرکت بگراید، و با حرکت قضا و قدر، و با حرکت زندگی و حیات، و با حرکت زنده‌ها و جاندارها، به حرکت درآید.

مرگ و زندگی دو چیزند، دو چیزی که معروف همگان

و مکرّر برای مردمانند. ولیکن این سوره انسان را بر آن می‌دارد که در بارهٔ چیزی بیندیشد که در فراسوی مرگ و زندگی است، از قبیل قضا و قدر یزدان، و امتحان و آزمون مردمان، و حکمت و تدبیر ایزد سبحان:

﴿ الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَ هُوَ الْعَزيزُ الْغَفُورُ ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است. (ملک/۲)

آسمان آفریده‌ای است که در برابر دیدگان کور آماده و برجا است. چشمان کوری که دستی را نمی‌بیند که آسمان را هستی بخشیده است. متوجّه کمالی نمی‌گردد که در آسمان جای گرفته است. ولیکن این سوره، جنبش و پویش اندیشیدن و غرق شدن در این جمال و کمال را برمی‌انگیزد و به دنبال حرکت و اهدافی روان می‌سازد که در فراسوی این جمال و کمال قرار دارد:

﴿ الَّذي خَلَقَ سَبْعَ سَماواتٍ طِباقاً. ما تَرىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ؟ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خاسِئاً وَ هُوَ حَسيرٌ . . . وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ جَعَلْناها رُجُوماً لِلشَّياطينِ . . . ﴾.

آن کسی که هفت آسمان را بالای همدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّهٔ کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچگونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیدهٔ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن. دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان به سویت بازمی‌گردد. ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهائی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم، و آنها را وسیلهٔ راندن اهریمنان ساخته‌ایم .... (ملک/۳-۵)

از دیدگاه جاهلیّت، زندگی دنیا هدف نهائی وجود انسان، و پایان کار گشت و گذار جهان است. ولیکن این سوره پرده از جلو جهان دیگری برمی‌دارد که برای اهریمنان و کافران حاضر و آماده است. جهان دیگری که لبریز از جنبش و آمادگی و انتظار است:

﴿ وَ أَعْتَدْنا لَهُمْ عَذابَ السَّعيرِ. وَ لِلَّذينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصيرُ. إِذا أُلْقُوا فيها سَمِعُوا لَها شَهيقاً وَ هِيَ تَفُورُ. تَكادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ. كُلَّما أُلْقِيَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ؟ قالُوا: بَلىٰ! قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبْنا وَ قُلْنا: ما نَزَّلَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ. إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ في ضَلالٍ كَبيرٍ. وَ قالُوا: لَوْ كُنّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنّا في أَصْحابِ السَّعيرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحابِ السَّعيرِ! ﴾.

و برای ایشان عذاب آتش سوزانی را آماده کرده‌ایم. کسانی که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند، عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است! هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غرّشی از آن می‌شنوند. دوزخ از شدّت خشم (بر ایشان) نزدیک است بترکد و پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم‌دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند؟). می‌گویند: آری! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرهٔ دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری (از رحمت خدا) بهرهٔ دوزخیان باد! (ملک/۵-۱۱)

انسانها در دورهٔ جاهلیت از این وضع ظاهری که در آن می‌زیستند پا فراتر نمی‌نهادند، و به جهان غیب و آنچه

در بر دارد دل نمی‌دادند. چرا که آنان غرق در زندگی دنیا، و اسیر در قفس زمینِ ثابت و برجای بودند. امّا این سوره دلهایشان و چشمهایشان را به جهان غیب و به آسمان و به قدرتی خیره می‌دارد و می‌دوزد که آن را چشمی ندیده است، ولیکن چنین قدرتی می‌تواند انجام دهد هرچه بخواهد و هرگونه که بخواهد و هرجا که بخواهد. این سوره در فهم و شعورشان این زمینِ ثابتی را به تکان می‌اندازد که بدان اطمینان یافته‌اند و غرق آن گردیده‌اند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ. وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ ٱجْهَرُوا بِهِ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ. أَلاَ يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلْخَبِيرُ؟ هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ. أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي ٱلسَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ ٱلْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي ٱلسَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً؟ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ﴾.

کسانی که در نهان، از پروردگار خود می‌ترسند، آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند. چه سخنان خود را آهسته گوئید و زمزمه کنید، و چه بلند گوئید و آشکار سازید، (برای خدا یکسان و عیان است). چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است. مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بینِ بس آگاهی است؟! او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است. آیا از کسی که در آسمان است، خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد زمین بشکافد و شما را فرو ببرد، و آن گاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد (و شما را در زیر ریگهای روان دفن نماید؟). آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است. (ملک/۱۲-۱۷)

پرندگان آفریده‌هائی هستند که مردمان آنها را بسیار می‌بینند، ولی جز اندکی در بارهٔ معجزهٔ آنها نمی‌اندیشند. این سوره چشمان مردمان را به سوی پرندگان خیره می‌دارد تا بنگرند، و دلهایشان را به سوی آنها متوجّه می‌سازد تا بیندیشند، و قدرت خدائی را مشاهده کنند که شکل بخشیده است و سنجیده است و مقرّر و مقدّر داشته است:

﴿ أَوَ لَمْ يَرَوْا إِلَى ٱلطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَ يَقْبِضْنَ؟ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلاَّ ٱلرَّحْمٰنُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در پروازند و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد، چرا که او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامهٔ زندگی خود نیازمند چیست). (ملک/۱۹)

در حالی که آنان در خانه‌هایشان ایمن نشسته‌اند، و به جا و مکانشان اطمینان پیدا کرده‌اند، بسان اطمینان شخصی که غافل از قدرت خدا و از قضا و قدر او است، این سوره ایشان را تکان می‌دهد و از این چرت زدن و به خواب غفلت رفتنِ روانی بیدار و هوشیار می‌گرداند، بعد از آن که زمین را زیر پاهایشان تکان داده است، و فضای پیرامونشان را به حرکت درآورده است. این سوره ایشان را با توجّه دادن به قهر خدا و قدرت او به تکان می‌اندازد، خدائی که حساب او را نگاه نداشته‌اند و وی را به حساب نیاورده‌اند:

﴿ أَمْ مَنْ هٰذَا ٱلَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ ٱلرَّحْمٰنِ؟ إِنِ ٱلْكَافِرُونَ إِلاَّ فِي غُرُورٍ ﴾.

آخر کدام اشخاص و افرادند که لشکر شمایند و جدای از خداوند مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند؟! کافران گرفتار غرورند و بس. (ملک/۲۰)

رزقی که در دسترس ایشان است، دارای اسباب و عللِ نزدیک در ذهن و شعورشان است، و بر سرِ به دست آوردن آن به رقابت و مسابقه می‌پردازند و به همدیگر

می‌تازند. این سوره چشمان آنان را بـه مکـان دُور آسمان می‌دوزد، و ذهن و شعورشان را متوجّه فراسوی اسباب و علل معلوم برای ایشان در حدّ گمان و توانشان می‌سازد:

﴿أَمْ مَنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ﴾.

یا این که چه کسانیند کـه اگـر خداوند روزی خـود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟! اصلاً کـافران در سرکشی و گریز پافشاری می‌کنند. (ملک/۲۱)

آنان سر در گمراهی خود نهاده‌اند، ولی گمان می‌برند که ایشان راهیابند، در حالی که سرگشته‌انـد. ایـن سـوره حـقیقت حـال ایشـان و حـال راهـیافتگان را راست و درست به شکل جنبنده و الهامگرانه ترسیم می‌کند:

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ؟ أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ؟﴾.

آیا آن کسی کـه نگونسار و بـر رخسـاره راه مـی‌رود راهیاب‌تر است، یا کسی که بر پا ایسـتاده و درست در راه راست گام برمی‌دارد؟. (ملک/۲۲)

آنان سود نمی‌برند و استفاده نمی‌کنند از چیزهائی کـه خدا بدیشان داده است و از آنـان بـهره‌مندشان کـرده است، از قبیل استعدادها و ادراکهائی که در وجودشان سـرشته است و بـه ودیـعت گـذاشته است. آنـان از چیزهائی فراتر نمی‌نگرند و نمی‌روند کـه حـواسّشـان بدانها پی می‌برد. آنان در بارهٔ چیزهائی نمی‌اندیشند که در فراسوی این واقعیّت نزدیک قرار دارند. ولی ایـن سوره ایشان را به یاد نعمت خدا می‌اندازد، نعمتی کـه در چیزهائی است که خدا بدیشان عطاء فـرموده است. آنان را رهنمود می‌کند که ایـن عـطیّهٔ خـدادادی را در روشن‌سازی و روشنگری آیـندهٔ نـهان در فـراسـوی حاضر ظاهر به کار گیرند، و از همین ابـتدای کـار بـه هدف نهائی کار بنگرند و بیندیشند:

﴿قُلْ: هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ. قُلْ: هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾.

بگو: خدا کسی است که شما را (از عدم) آفریده است، و برای شما گوش و چشم و دل درست کـرده است (کـه وسیلهٔ کار و سعادت شما هستند. امّا شما این نعمتها را) کمتر سپاسگزاری می‌کنید. بگو: او کسی است که شـما را در زمین تولید و تکثیر کرده و پخش و پراکنده نموده است، و در پیش او گرد آورده می‌شوید. (ملک/۲۴ و ۲۳)

آنان رستاخیز مردگان و همایش همگان در پیش یزدان را دروغ می‌دانند، و از موعد آن می‌پرسند. این سوره موعد قیامت را برایشان به تصویر می‌کشد، بـه گـونهٔ واقعی و ناگهانی و نـزدیکی کـه وقـوع آن ایشـان را بدحال و ناراحت می‌کند:

﴿وَ يَقُولُونَ: مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ؟ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ، وَ إِنَّما أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ. فَلَمّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ قِيلَ: هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ!﴾.

مـی‌گویند: اگـر راست مـی‌گوئید: ایـن وعـده‌ای کـه مـی‌دهید، کـی خـواهـد بـود؟ بگـو: اطّـلاع و آگـاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی و یا وقوع قیامت) متعلّق بـه خدا است و بس. من فـقط بـیم‌دهندهٔ آشکاری هسـتم. هنگامی که این وعدهٔ الهی را از نزدیک مشاهده کردند. چهره‌های کافران درهـم و زشت مـی‌گردد، و بـدیشان گـفته مـی‌شود: ایـن هـمان چـیزی است کـه خـود مـی‌خواسـتید (و در فـرارسیدن و دیـدن آن شـتاب می‌ورزیدید). (ملک/۲۵-۲۷)

آنان انتظار می‌کشند که پیغمبر ﷺ و کسانی که با او هستند هلاک و نابود شوند، و ایشان از این صدائی که خوابشان را با پند و اندرز و ترساندن و برحذر داشتن و بـیدار کـردن از آسایش رکـود و آرامش جـمود می‌رماند آسوده گـردند! ایـن سـوره ایشـان را تـذکّر می‌دهد که هلاک و نابود شدن مشتی مؤمن یا ماندن آنان تأثیری ندارد در چیزی کـه مـنتظرشان است کـه عذاب یزدان در برابر کفر و تکذیب ایشـان است. پس سزاوار است آنان بیندیشند دربارهٔ کار و حال خود پیش از این که آن روز سخت فرارسد:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟ قُلْ: هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند (و ایمان آورده‌اند) هلاک سازد، و یا به ما رحم نماید (و ما را فعلاً نکشد، به هر حال ما چه حال بمیریم و چه در آینده، اهل نجات هستیم). امّا چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌رهاند و) در پناه خود می‌دارد؟ بگو: خدا مهربان است و بدو ایمان آورده‌ایم. لذا خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است. (ملک/۲۸ و ۲۹)

این سوره در پایان خود ایشان را بیم می‌دهد. آنان را از آن می‌ترساند که آبی از میان برود که بدان زندگی می‌کنند. آب همان چیزی است که خدا آن را به جریان می‌اندازد. همان خدائی که او را نمی‌پذیرند و بدو ایمان نمی‌آورند!

﴿ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟ ﴾.

بگو: مرا خبر دهید اگر آبهای (مورد استفادهٔ) شما به زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟. (ملک/۳۰)

حرکت و جنبش است. حرکت و جنبش در حواسّ، در حسّ و شعور، در اندیشه و تفکّر، و در ذهن و شعور.

❁

کلید سراسر این سوره، و محور آن که حرکت و جنبش در این سوره بدان مربوط می‌گردد و پیوند می‌خورد، سرآغاز جامع الهامگرانهٔ آن است:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. (ملک/۱)

از حقیقت فرمانروائی و از حقیقت توانائی، همهٔ شکلهائی که این سوره آنها را پیش چشم می‌دارد، و همهٔ حرکتهای نهان و آشکاری که دلها را بیدار می‌گردانند و متوجّه آن شکلها می‌سازند، پدیدار و نمودار می‌آیند . . .

از فرمانروائی و از توانائی، آفرینشِ مرگ و زندگی صورت می‌پذیرد. از آن دو، آزمودن پدید می‌گردد. در سایهٔ فرمانروائی و توانائی، آفرینش آسمانها و آراستن آنها با چراغهای ستارگان، سنگباران اهریمنان با ستارگان، آماده کردن دوزخ با وصفی و هیئتی و محافظانی که دارد، آگاهی از پنهان و آشکار، زمین را رام انسانها کردن، نابود نمودن و سنگباران کردن و از تکذیب‌کنندگان پیشین ایراد گرفتن و اظهار ناخشنودی از ایشان، نگاه‌داری پرندگان در آسمان، چیره شدن و برتری یافتن، رزق و روزی دادن آن گونه که خدا می‌خواهد، پدید آوردن و عطاء کردن گوشها و چشمها و دلها، آفرینش انسانها در زمین و زنده گرداندن ایشان و گرد آوردن ایشان در قیامت، اختصاصِ آگاهی از فرارسیدن قیامت به یزدان سبحان، عذاب رساندن به کافران، پدید آوردن آبی که با آن زندگی پدیدار می‌گردد، و از میان برداشتن آب هر وقت که خدا بخواهد، و چیزهای دیگر، با فرمانروائی و توانائی، میسّر می‌شود و بس . . .

همهٔ حقائق و همهٔ موضوعات این سوره، و همهٔ تصویرها و الهامها، از الهام آن سرآغاز و از معنی و مدلول فراگیر و بزرگ آن، نشأت می‌گیرد:

﴿ تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ، وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. (ملک/۱)

حقائق و پیامهای آن در روند قرآنی پیاپی می‌گردد، و بدون توقّف برمی‌جوشد، و مدلول و مفهوم سرآغاز مختصر و فراگیر را تفسیر می‌کند. دیگر با همچون سرآغازی زحمت نیست که سوره را به بندها و بخشها

تقسیم کرد. با این سرآغاز، زیبا است این سوره را در روند خودش به تفصیل بررسی و وارسی نمود:



﴿ تَبارَکَ الَّذي بِیَدِهِ الْمُلْکُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

این تسبیح و تقدیس در سرآغاز این سوره فزونی برکت خدا و چند برابر شدن آن را الهام می‌دارد، و این برکت فراوان و جوشنده را تمجید می‌نماید. ذکر ملک و فرمانروائی در کنار آن الهام‌بخش جوشش و ریزش این برکت بر این ملک و فرمانروائی است. تمجید آن در هستی بعد از تمجید آن در جوار ذات الهی، جوش و خروش این برکت را زمزمه می‌کند. این هم زمزمه‌ای است که اقطار و اطراف هستی آن را همنوا و هم‌آوا می‌خوانند و پژواک می‌کنند، و دل هر موجودی با آن آباد می‌شود. این زمزمه از سوی خدا در کتاب ارزشمندش، کتاب نهان هستی برمی‌خیزد، و صدای آن به کتاب نمودار هستی می‌رسد و در آن منعکس می‌شود و می‌پیچد.

﴿ تَبارَکَ الَّذي بِیَدِهِ الْمُلْکُ ﴾.

بزرگوار و دارای برکات بسیار، آن کسی است که فرمانروائی (جهان هستی) از آن او است.

خدا مالک جهان است. محافظ و مراقب آن است. زمام اختیار گیتی در دست قدرت او است. او است که کار و بار جهان هستی را می‌گرداند . . . این حقیقت است. این حقیقت وقتی که در دل جایگزین شود، رویکرد و خطّ سیر آن را مشخّص می‌سازد. دل را از توجّه یا اعتماد و یا طلب از غیر خدا رها می‌سازد، خدائی که مالک و مواظب و متصرّف در ملک و مملکت جهان است و انبازی ندارد. همچنین دل را از بندگی و پرستش غیر مالک یگانه و سرور یگانه نجات می‌بخشد.

﴿ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ ﴾.

او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

چیزی خدا را درمانده نمی‌سازد، و چیزی از دست او به در نمی‌رود. چیزی جلو اراده و خواست او را نمی‌گیرد. چیزی اراده و خواست او را محدود و مقیّد نمی‌سازد. هرچه را بخواهد می‌کند. هرچه را بخواهد انجام می‌دهد. خدا هرچه را بخواهد بر آن توانا است، و بر کار خود چیره و غالب است. حدود و قیودی برای اراده و خواست او نیست . . . این حقیقتی است، وقتی که در دل جایگزین شود و استقرار پذیرد، تصوّر او را نسبت به مشیّت خدا و عمل او و از هرگونه قید و بندی آزاد و رها می‌سازد، قید و بندی که از چیزهائی به دل درمی‌آید که احساس یا عقل و یا خیال بدانها خوی گرفته است و با آنها الفت پیدا کرده است. چه قدرت خدا بالاتر از هر آن چیزی است که به شکلی از اشکال به ذهن و شعور انسان درمی‌آید . . . قیدها و بندهائی که به اندیشهٔ انسانها درمی‌آید به حکم هستی محدود و بسته‌ای که دارند ایشان را اسیر چیزهائی می‌سازد که بدان عادت و الفت گرفته‌اند در سنجش و برآورد تغییر و تبدیل آنچه در فراسوی لحظهٔ حاضر و واقعیّت محدود کنونی انتظار دارند روی بدهد. امّا این حقیقت حسّ و شعور انسانها را از این قید و بند اسارت می‌رهاند، و از قدرت خدا انتظار دارند هر چیزی را بدون قیود و حدود انجام دهد. و بالأخره همه چیز را بدون قیود و حدود به قدرت خدا وامی‌گذارند، و از بند اسارت لحظهٔ حاضر و واقعیّتِ محدود آزاد و رها می‌شوند.



﴿ الَّذي خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً، وَ هُوَ الْعَزیزُ الْغَفُورُ ﴾.

همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است.

از جملهٔ آثار قدرت مطلق یزدان در ملک و مملکت جهان و گرداندن و چرخاندن کار و بار آن، و از جملهٔ

آثار قدرت یزدان بر هر چیزی، و از جملۀ نشانه‌های آزادی ارادۀ ایزد سبحان، این است که خداوند منّان مرگ و زندگی، به عبارت دیگر ممات و حیات را آفریده است. مرگ و مماتی که شامل مرگ و ممات پیش از زندگی و حیات، و مرگ و مماتی که شامل مرگ و ممات پس از زندگی و حیات است. زندگی و حیاتی که شامل زندگی و حیات پیشینِ جهان، و زندگی و حیات پسینِ آخرت است. همۀ اینها آفریدۀ خدا است، همان گونه که این آیه مقرّر می‌دارد. آیتی که این حقیقت را در جهان‌بینی بشری پدید می‌آورد، و در جوار این حقیقت بیداری و آگاهی بر اختیار و امتحانی را برمی‌انگیزد که در فراسوی این حقیقت نهفته است و جای گرفته است. لذا مسألۀ تصادف کور و بدون اندیشه و تدبّر در میان نیست، و همچنین مسألۀ گزاف و سرسریِ بدون هدف معنی ندارد. بلکه مسألۀ اصلی و واقعی مسألۀ امتحان است، امتحان کردن برای ظاهر نمودن رفتار و کردار مردمان که بر روی زمین صورت می‌پذیرد و در دانش خدا نهان و پنهان است، و روشن شدن استحقاقی که مردمان در برابر اعمال و افعالشان پیدا می‌کنند و برابر آن سزا و جزای خود را خواهند گرفت:

﴿ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾.

تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.

استقرار این حقیقت در دل، دل را پیوسته بیدار و هوشیار و مواظب و آگاه از کوچک و بزرگ نیّتها و رازهای درون، و از کارهای آشکار و پیدای بیرون نگاه می‌دارد، و نمی‌گذارد دل غافل شود یا به بازیچه سرگرم گردد.

همچنین نمی‌گذارد دل بیارامد یا به استراحت بپردازد. بدین خاطر پیروی این چنین درمی‌رسد:

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴾.

او چیره و توانا، و آمرزگار و بخشاینده است.

تا به دلی آرامش بدهد که خدا را در نظر دارد و از خدا می‌ترسد. خدا از یک سو چیره و توانا، و از دیگر سو آمرزگار و بخشاینده است، و گذشت می‌فرماید و بزرگواری می‌نماید. هرگاه دل بیدار و هوشیار گردد، و بداند که اینجا، یعنی این دنیا، سرای بلا دیدن و رنج کشیدن، و سرای امتحان و آزمایش است، و خویشتن را بپاید و برحذر نماید، همچون دلی قطعاً به آمرزگاری و بخشایندگی خدا، و به رحمت و عنایت او، اطمینان داشته باشد، و بدان بیارامد و آسوده باشد!

خدا در حقیقتی که اسلام آن را به تصویر می‌زند تا در دلها جایگیر و جایگزین شود، انسانها را نمی‌راند و مطرود و منفور نمی‌گرداند، و آنان را به رنج و دشواری نمی‌اندازد و اذیّت و آزارشان نمی‌رساند، و دوست نمی‌دارد ایشان را عقاب و عذاب دهد. بلکه خدا می‌خواهد انسانها بیدار و هوشیار باشند و متوجّه هدف نهائی وجود خود گردند، و به سوی سطح حقیقت خود اوج گیرند و بدان برسند، و بزرگداشت یزدان در حقّ خودشان را تحقّق بخشند و پیاده گردانند، بزرگداشتی که با دمیدن جان متعلّق به خود به کالبدشان، و برتری دادن آنان بر بسیاری از آفریده‌هایش، نصیبشان فرموده است. هرگاه این امر در آنان پیاده و کامل شود، رحمت فراخ و یاری بزرگ و بزرگواری سترگ و عفو و گذشت از بسیاری از گناهانشان، بهرۀ آنان و شامل حال ایشان می‌گردد.



آن گاه روند قرآنی این حقیقت را به همۀ جهان هستی در بزرگ‌ترین و بالاترین جولانگاه‌های دنیا و آخرت پیوند می‌دهد، همان گونه که از ناحیۀ دیگری حقیقت سزا و جزای آخرت را که به دنبال امتحان و آزمون دنیا فرامی‌رسد، به مرگ و ممات و به زندگی و حیات مرتبط می‌سازد:

﴿ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً، مٰا تَرىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ، فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ؟ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خٰاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ. وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا

بِمَصٰابِیحَ، وَ جَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً لِلشَّیٰاطِینِ، وَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ اَلسَّعِیرِ، وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ، وَ بِئْسَ اَلْمَصِیرُ. إِذٰا أُلْقُوا فِیهٰا سَمِعُوا لَهٰا شَهِیقاً وَ هِیَ تَفُورُ. تَکٰادُ تَمَیَّزُ مِنَ اَلْغَیْظِ، کُلَّمٰا أُلْقِیَ فِیهٰا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهٰا: أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ؟ قٰالُوا: بَلیٰ! قَدْ جٰاءَنٰا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنٰا وَ قُلْنٰا: مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَیْءٍ، إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ کَبِیرٍ. وَ قٰالُوا: لَوْ کُنّٰا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مٰا کُنّٰا فِی أَصْحٰابِ اَلسَّعِیرِ. فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحٰابِ اَلسَّعِیرِ! ﴾.

آن کسی که هفت آسمان را بالای همدیگر و هماهنگ آفریده است. اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّۀ کائنات حکمفرما است). پس دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی کن) آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ باز هم (دیدۀ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن، دیده سرانجام فروهشته و حیران، به سویت بازمی‌گردد. ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهائی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم، و آنها را وسیلۀ راندن اهریمنان ساخته‌ایم، و برای ایشان عذاب آتش سوزانی را آماده کرده‌ایم. کسانی که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است! هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غرّشی از آن می‌شنوند. دوزخ از شدّت خشم (بر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره پاره شود. هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم‌دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند)؟. می‌گویند: آری! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرۀ دوزخیان نمی‌گشتیم. اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند. پس دوری (از رحمت خدا) بهرۀ دوزخیان باد!.

همۀ چیزهائی که در این آیه است مدلول و مفهوم آیۀ نخستین است، و نمادها و سیماهائی از محافظت و تصرّف یزدان در ملک و مملکت جهان است، و نشانه‌ها و علامتهائی از قدرتی است که قید و بند، آن را مقیّد و محدود نمی‌نماید. این آیه‌ها گذشته از این، آیۀ دوم را تصدیق می‌کنند که از آفرینش مرگ و ممات و زندگی و حیات برای امتحان و آزمون، و سپس جزا و سزای اعمال و افعال سخن می‌گوید.

آسمانهای هفتگانه‌ای که بالای یکدیگر و هماهنگ با همدیگرند، و این آیه از آنها صحبت می‌دارد، قاطعانه نمی‌توان مدلول و مفهوم آن را از روی نظریّه‌های ستاره‌شناسی گفت. چه این گونه نظریّه‌ها در معرض تعدیل و تصحیح است، و با پیشرفت وسائل و ابزار رصد کردن ستارگان و در پرتو کشفیّات علمی دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. کافی است بدانیم هفت آسمان وجود دارد، و آن آسمانها طبقه طبقه و بالای یکدیگرند و در فاصله‌های متفاوتی قرار دارند.(۱)

قرآن دیدگان مردمان را متوجّه آفریدگان یزدان می‌سازد، به طور خاص آفریده‌هائی که در آسمانها هستند، و به طور عام همۀ آفریده‌هائی که در کلّ جهان هستی هستند. قرآن دیدگان مردمان را متوجّه آفریدگان یزدان می‌سازد و ایشان را در کمال موجود در آفریده‌ها به مبارزه می‌طلبد، کمالی که دیدگان را درمانده و ناتوان و مبهوت و مدهوش برمی‌گرداند.

﴿ مٰا تَریٰ فِی خَلْقِ اَلرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰاوُتٍ ﴾.

۱- آسمان اوّل قرآنی، تمام ستارگانی را دربر می‌گیرد که با چشم مسلّح و غیرمسلّح دیده می‌شوند (نگا: صافّات/۶ و فصّلت/۱۲). (مترجم)

اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضاد و عدم تناسبی نمی‌بینی (و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفت برخوردار است، و نظم و نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق، بر ذرّه ذرّهٔ کائنات حکمفرما است).

هیچ گونه خلل و نقص و نابسامانی و آشفتگی، وجود ندارد . . .

﴿ فَارْجِعِ الْبَصَرَ ﴾.

دیگر باره بنگر (و با دقّت جهان را وارسی و وارانداز کن).

برای تأکید و تأیید و ثبوت این کار، بار دیگر بنگر.

﴿ هَلْ تَرىٰ مِنْ فُطُورٍ؟ ﴾.

آیا هیچ‌گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟

﴿ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ ﴾.

باز هم (دیدهٔ خود را بگشای و به عالم هستی بنگر و) بارها و بارها بنگر و وارانداز کن.

زیرا چه بسا در نگاه پیشین چیزی از تو نهان و پنهان گردیده باشد و آن را خوب ندیده باشی و روشن ننموده باشی. پس بنگر، و دیگر باره بنگر، و بنگر و بنگر . . .

﴿ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئاً وَ هُوَ حَسِيرٌ ﴾.

دیده سرانجام فروهشته و حیران، و درمانده و ناتوان، به سویت بازمی‌گردد.

شیوهٔ مبارزه‌طلبی این ویژگی را دارد که جلب توجّه می‌کند و انسان را بر آن می‌دارد با دقّت هرچه بیشتر و با تلاش هرچه بهتر نگاه بکند و به آسمانها و به همهٔ آفریده‌های یزدان بنگرد. این نگاه تیز و کاوشگرانه و اندیشمندانه است که قرآن می‌خواهد آن را برانگیزد و وراندازش گرداند. چه تنبلیِ الفت و عادت، زیبائیِ نگرش بدین جهان زیبا و دلربا و شگفت و شگرف و دقیق و لطیف را از میان می‌رود، جهانی که چشم از ورانداز و بازنگری جمال و کمالش، و دل از دریافت الهامها و پیامهایش، و عقل از تفکّر و تدبّر نظم و نظام و دقّت و لطافتش سیر نمی‌گردد. جهانی که هرکس با همچون چشم و همچون نگاهی آن را بنگرد و وارانداز کند، در جشن دلربا و زیبای خدایانه‌ای شرکت می‌کند و بسر خواهد برد، جشنی که زیبائیها و شگفتیهایش از چشم نمی‌افتد و خستگی نمی‌آورد، زیرا زیبائیها و شگفتیهایش همیشه برای چشم و دل و خرد تازه به تازه و نو به نو می‌شود.

هرکس که چیزی از سرشت و سامان این جهان بداند - همان گونه که علم جدید پرده از گوشه‌هائی از آن برداشته است و به کشفیّاتی دسترسی یافته است - دهشت و وحشت او را فرامی‌گیرد و ویلان و حیران می‌گردد. امّا زیبائی و دلربائی هستی بدین علم جدید و دانش نوین نیازی ندارد. چه از زمرهٔ نعمت یزدان در حقّ انسان این است، در انسان قدرت همآوائی با این جهان را به ودیعت نهاده است. همین که انسان بنگرد و بیندیشد با جهان همآوا می‌شود. زیرا دل نواهای این جهان هستی هراس‌انگیز و زیبا را مستقیماً دریافت می‌دارد، زمانی که دل باز می‌شود و آگاه می‌گردد. آن گاه است که با این نواها، همآوا و همنوا می‌شود، همآوائی و همنوائی زنده‌ای با زنده‌ای. تازه این پیش از آن است که با اندیشه‌اش و با رصد کردن ستارگان و با دانش ستاره‌شناسی چیزی از این آفریده‌های هولناک و عجیب و شگفت و شگرف، درک و فهم کند.

بدین خاطر قرآن مردمان را به نگریستن بدین جهان دعوت می‌کند، و از آنان می‌خواهد صحنه‌ها و شگفتیهایش را وارانداز نمایند، و راجع بدانها تدبّر و تفکّر کنند. قرآن همهٔ مردمان را مخاطب قرار می‌دهد، و در هر عصر و زمانی با ایشان سخن می‌گوید. ساکنان بیشه‌ها را و ساکنان صحراها را مخاطب قرار می‌دهد، همان گونه که ساکنان شهرها را و مسافران دریاها را مخاطب می‌سازد. قرآن بیسوادان درس نخوانی را مخاطب قرار می‌دهد که چیزی را نخوانده‌اند و حرفی را ننوشته‌اند، همان گونه که فرزانگان ستاره‌شناس و دانشمندان علوم طبیعی و علوم نظری را مخاطب قرار می‌دهد. هریک از اینان و از آنان، در قرآن چیزی را

می‌یابند که او را به جهان پیوند می‌دهد، و اندیشیدن و پاسخ گفتن و لذّت بردن را در دلش برمی‌انگیزد.
جمال بسان کمال در نقشه و طرح این جهان، مقصود و مطلوب است. بلکه هر دو تای جمال و کمال، بیانگر و ثناگوی یک حقیقت هستند. چه کمال درجه و پلّۀ جمال را می‌رساند. بدین جهت قرآن دیدگان مردمان را متوجّه جمال آسمانها می‌سازد، پس از آن که دیدگانشان را به کمال آسمانها خیره می‌داد.
﴿ وَ لَقَدْ زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ ﴾.
ما آسمان نزدیک (به شما) را با چراغهائی (به نام ستارگان) آراسته‌ایم.
آسمان دنیا کدام است؟ آسمان دنیا نزدیک‌ترین آسمان به زمین و ساکنان زمین است، ساکنانی که مخاطبان این قرآن هستند. چه بسا مراد از چراغهائی که در اینجا بدانها اشاره می‌شود ستارگان و سیّارگانی باشد که با دیدگان دیده می‌شوند وقتی که به آسمان می‌نگریم. این سخن هماهنگ با رهنمود و رهنمون مخاطبان به نگریستن به آسمان است. مخاطبان نخستین این قرآن چیزی برای نگریستن، جز دیدگانشان نداشتند. آنچه می‌دیدند همان چیزهای درخشانی بود که آسمان را زینت می‌دادند و آرایه و آرایش آسمان بودند.
صحنۀ ستارگان در آسمان، زیبا است. در این باره شکّ و تردیدی نیست. آن اندازه زیبا که دلها را محو تماشای خود می‌سازد. زیبائی‌ای است که رنگهای گوناگون و متعدّد آن با گونه‌گون شدن اوقات و تعدّد آن، تازه به تازه و نو به نو می‌شود، و از بامدادان تا شامگاهان، از طلوع تا غروب، از شب مهتابی تا شب تاریک، و از صحنۀ صاف تا صحنۀ مه و ابر . . . هردم به گونه‌ای درمی‌آید . . . بلکه ساعت به ساعت، و از گوشه‌ای تا گوشه‌ای و از جانبی تا جانبی که بدان نگریسته شود، مختلف و متنوّع مشاهده می‌شود . . . سراپای همه چیز زیبا و با همه چیز زیبائی است، زیبائی‌ای که خردها را جذب و جلب می‌کند و شیفته و شیدای خود می‌سازد.
این ستارۀ بی‌نظیری است که در آنجا سوسو می‌زند. انگار چشم زیبائی است که با محبّت چشمک می‌زند، و شادمانه می‌درخشد.
دو ستارۀ دیگر بی‌مثل و مانند آنجایند. از ازدحام بریده‌اند و آنجا به راز و نیاز نشسته‌اند.
این مجموعه‌های به یکدیگر پیوسته، و گروه گروه اینجا و آنجا پراکنده، انگار در حلقۀ داستانی نشسته‌اند و در جشن آسمان شرکت کرده‌اند. آنها گرد می‌آیند و پراکنده می‌گردند، انگار دوستان شبانه‌ای در جشنی بوده‌اند و هم اینک پراکنده‌اند!
این ماه است، ماهی که شبی خواب شیرین می‌بیند، و غافل و بی‌خبر آرام آرام می‌رود. شبی هم سرمست می‌خرامد و به خود می‌بالد. شبی نیز شکسته و فروافتاده همچون پیر فرتوتی لنگ لنگان می‌رود. شبی هم همچون جوانِ شادمان و به زندگی امیدواری می‌تازد. و شبی نیز بسان سالخوردۀ ضعیف و ناتوانی به سوی فنا و نیستی می‌خزد و افتان و خیزان می‌رود!..
این فضای فراخی که دیدگان پایان آن را نمی‌بینند و به کرانه‌هایش نمی‌رسند، سراپا جمال و زیبائی است، زیبائی و جمالی که انسان می‌تواند با آن زندگی کند و آن را وارانداز نماید، ولیکن برای توصیف این زیبائی و جمال الفاظ و عباراتی نمی‌یابد در میان الفاظ و عباراتی که دارد!
قرآن انسان را متوجّه زیبائی و جمال آسمان، و متوجّه زیبائی و جمال سراسر جهان می‌گرداند، زیرا درک و فهم زیبائی و جمال هستی نزدیک‌ترین و درست‌ترین وسیله برای درک و فهم زیبائی و جمال آفریدگار هستی است. این درک و فهم است که انسان را به بالاترین افقی می‌رساند که انسان می‌تواند بدان برسد. زیرا انسان در این وقت به نقطه‌ای اوج می‌گیرد و می‌رسد که در آن انسان آماده برای جهان جاویدان می‌گردد، جهان جاویدانی که نامحدود و نامقیّد و زیبا و فریبا است، و از گرفتاریها و آلودگیهای جهان زمینی و زندگی زمینی زدوده و پالوده است. خوشترین و

سعادتمندانه‌ترین لحظه‌ها برای دل انسان لحظه‌هائی است که در آنها پذیرای زیبائی و جمال نوآفرینی و نوآوری الهی در ساختار جهان می‌گردد. بدان خاطر که این لحظه‌ها لحظه‌هائی است که دل را آماده می‌سازند و راه را برایش مهیّا می‌گردانند تا با زیبائی و جمال ذات الهی پیوند پیدا کند و آن را تماشا و وارانداز نماید.

❁

نصّ قرآنی در اینجا یادآور می‌شود که این چراغهائی که آسمان دنیا را می‌آرایند خود آنها وظیفهٔ دیگری جدای از تزئین دارند:

﴿ وَ جَعَلْنٰاهٰا رُجُوماً لِلشَّيٰاطِينِ ﴾.

و آنها را وسیلهٔ راندن اهریمنان ساخته‌ایم.

ما در فی ظلال القرآن بر آن بوده‌ایم و بر آن رفته‌ایم که در کار و بار غیبیّاتی که یزدان سبحان گوشه‌ای از خبر آنها را برایمان روایت می‌فرماید چیزی را بر آن نیفزائیم، و در کنار نصّ قرآنی بمانیم و از آن درنگذریم و گامی جلوتر ننهیم. چرا که آنچه نصّ قرآنی در این راستا می‌گوید کافی و بسنده است.

ما ایمان داریم به این که آفریدگانی هستند که نامشان شیاطین است. برخی از اوصاف ایشان در قرآن آمده است. بدانان در این فی‌ظلال القرآن اشاره شده است، و بر آن چیزی نمی‌افزائیم. ما ایمان داریم یزدان سبحان از این چراغهائی که آسمان دنیا را می‌آرایند تیربارهائی ساخته است که به سوی شیاطین رگبار می‌روند و انداخته می‌شوند، به صورت شهابهائی که در سوره‌های دیگر از آنها سخن رفته است:

﴿ وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطٰانٍ مٰارِدٍ ﴾.

ما آن را از هر شیطان متمرّدی، کاملاً حفظ کرده‌ایم.
(صافات/۷)

﴿ إِلاّٰ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ ﴾.

امّا از آنان هرکه با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ‌کننده(ی جوّ آسمان و بدن آن شیطان) به دنبال او روان می‌گردد (و وی را می‌سوزاند و نابودش می‌گرداند).
(صافات/۱۰)

چگونه؟ با چه حجمی؟ به چه شکلی؟ از همهٔ اینها خدا چیزی نفرموده است، و ما هم منبع دیگری نداریم، منبعی که در بارهٔ همچون کاری از آن کسب خبر کنیم و فتوا بطلبیم. ما تنها این را می‌دانیم و به رخ دادن آن ایمان داریم و بس. مقصود و مطلوب همین است. اگر خدا خیر و صلاحی در آگاهی بیش از این می‌دید، یا توضیح یا تفصیل زیادتری نیاز بود، یزدان سبحان مفصّل و مشروح راجع بدان می‌فرمود. پس ما را چه رسد و کی سزد بکوشیم از چیزی اطّلاع پیدا کنیم که خدا خیر و صلاحی در آن ندیده است، کاری که سنگباران کردن شیاطین با تیرهای شهاب است؟!

سپس روند قرآنی به پیش می‌رود و از چیزی سخن به میان می‌آورد که خداوند گذشته از سنگباران با شهابها برای شیاطین آماده کرده است:

﴿ وَ أَعْتَدْنٰا لَهُمْ عَذٰابَ اَلسَّعِيرِ ﴾.

و برای ایشان عذاب سوزانی را آماده کرده‌ایم.

سنگباران کردن در دنیا، و عذاب سوزان در آخرت، بهرهٔ آن شیاطین است. چه بسا مناسبت ذکر این چیزهائی که خداوند آنها را برای شیاطین در دنیا و آخرت تهیّه دیده است، ذکر آسمان پیش از این باشد. مناسبت دیگر سخن گفتن از کافران است. ارتباط موجود در میان شیاطین و در میان کافران پیدا و روشن است. وقتی که از چراغهای آسمان سخن رفته است، از آنها به عنوان ابزار سنگباران شیاطین صحبت به میان آمده است. وقتی هم از عذاب سوزانی سخن رفته است که خدا برای شیطان تهیّه دیده است، بعد از آن از چیزی سخن به میان می‌آید که خدا برای کافران آماده کرده است، کافرانی که از جملهٔ پیروان شیاطین هستند:

﴿ وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ ﴾.

کسانی که به پروردگار خود ایمان نداشته باشند، عذاب دوزخ دارند، و چه بد جایگاهی است!.

آن گاه صحنه‌ای از همچون دوزخی را ترسیم می‌کند، در آن حال که پذیرهٔ کافران می‌رود با خشم و کین و

تندی و تیزی سختی:

﴿ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ. تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ! ﴾.

هر زمان که به دوزخ انداخته شوند، تنوره می‌زند و غـرّشی از آن مـی‌شنوند. دوزخ از شدّت خشـم (بـر ایشان)، نزدیک است بترکد و پاره پاره شود!

این دوزخ، آفریدهٔ زنده‌ای است. خشم خود را قـورت می‌دهد، درنتیجه نفسهایش با صـدای وحشت‌انگـیزی توأم می‌شود، و تنوره می‌زند و به غلیان درمی‌آید، و انـدرونش از خشـم و کـین لبـریز مـی‌شود. درنـتیجه نزدیک است از خشم بترکد و پاره پاره بشود، خشمی که آن را قورت داده است. ناراحتی و ناخشنودی دوزخ تا بدان حدّ می‌رسد که به خشم و کـین دوزخ دربـارهٔ کافران تبدیل می‌شود!

تعبیر سخن به ظاهر مجاز به نظر می‌آید، و تصویری از حالت دوزخ را ترسیم می‌نماید. ولیکن ـ آن گونه که ما احساس می‌کنیم ـ تعبیر سخن نه مجاز، بلکه حقیقتی را مقرّر می‌دارد. چه هر آفریده‌ای از آفـریده‌های یـزدان زنده و دارای نوعی روح مخصوص به خود است، و هر آفریده‌ای پروردگار خود را مـی‌شناسد و بـه حـمد و سپاس او می‌پردازد و تسبیحگوی او مـی‌گردد، و بـه دهشت و وحشت می‌افتد وقتی که انسان را می‌بیند که به آفریدگارش ایمان نمی‌آورد و کافر می‌گردد. از این بابت خشمگین می‌گردد، و در برابر ایـن کـفر زشت و پلشتی که فطرت او آن را بد می‌داند، و روح او از آن بیزار است، خشمناک می‌شود. این حـقیقت در مـوارد گوناگونی از قرآن ذکر گردیده است. این امر می‌رساند حقیقتی در هر چیزی از چیزهای موجود در این هستی نهفته است.

در قرآن با عبارت صریح و آشکاری آمده است:

﴿ تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمٰاوٰاتُ ٱلسَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ، وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلاّ يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ، وَ لٰكِنْ لاٰتَـفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ ﴾.

آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خـدا مـی‌گویند و (بـا تـنزیه و تـقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفتگانه و زمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که (بـه زبـان حال یا قال) حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید (چرا کـه زبـانشان را نـمی‌دانید و از ساختار اسرارآمیز عالم هستی و نظام پـیچیدهٔ جـهان آفرینش چندان مطّلع نیستید). (اسراء/۴۴)

همچنین آمده است:

﴿ يٰا جِبٰالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ ٱلطَّيْرَ ﴾.

ای کوهها و ای پرندگان! با او (در تسبیح و تقدیس خدا) همآوا و هم‌آواز شوید. (سبأ/۱۰)

اینها تعبیرهای صریح و مستقیمی هسـتند، و تأویـل و تفسیر در بارهٔ آنها جای ندارد.

همچنین آمده است:

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوىٰ إِلَى ٱلسَّمٰاءِ وَ هِـيَ دُخٰـانٌ فَـقٰالَ لَهٰـا وَ لِلْأَرْضِ: ٱئْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قٰالَتٰا: أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ ﴾.

سـپس ارادهٔ آفـرینش آسـمان کـرد، در حـالی کـه دود (گونه و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انـتهاء، پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چـه نـخواهـید پـدید آئـید (و شکـل گـیرید). گـفتند: فـرمانبردارانـه پـدید آمـدیم (و بـه هـمان صـورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). (فصلت/۱۱)

این چیزی است که ممکن است بتوان گفت: مجاز است و حقیقت خضوع و فرمانبرداری آسمان و زمین را در برابر قانون خدا به تصویر می‌کشد. ولی این تأویـل و تفسیر هیچ‌گونه ضرورتی ندارد. بلکه تأویل و تـفسیر آن از معنی مستقیم و صریح آن دورتر می‌نماید.

صفت دوزخ در اینجا این چنین آمـده است. در جـای دیگری تعبیری از دهشت کائنات و خشـم کـائنات بـه سبب شریک و انباز قـرار دادن بـرای پـروردگارشان چنین به میان آمده است:

﴿ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً. تَكٰادُ ٱلسَّمٰاوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ، وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدّاً، أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً، وَ مٰا يَنْبَغِي لِلرَّحْمٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً ﴾.

واقعاً چیز بسیار زشت و زننده‌ای را می‌گوئید. نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین بشکافد، و کوه‌ها به شدّت درهم فرو ریزد! از این که به خداوند مهربان، فرزندی نسبت می‌دهند. برای خداوند مهربان سزاوار نیست که فرزندی برگیرد. (مریم/۸۹-۹۲)

همهٔ این نصّها به حقیقتی اشاره دارند، حقیقت ایمان سراسر جهان هستی به آفریدگارش، و تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس خدا از سوی همه چیز دنیا، و دهشت و وحشت آفریده‌ها از انحراف انسان و کژراهه رفتن او وقتی که کافر می‌شود، و از کاروان جهان هستی دور می‌افتد و کناره می‌رود. این آفریده‌ها آماده می‌گردند خشمناک و کینه‌توز بر انسان بتازند و بر سر او فرود آیند، بسان کسی که به فردی نیزه بزنند که برای او گرامی و در پیش او محترم است، و او به خشم آید و کینه‌ور شود، و نزدیک گردد از خشم و کین بترکد و تکّه و پاره شود. همان گونه که حال دوزخ چنین خواهد شد:

﴿ تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ﴾.

دوزخ از شدّت خشم (بر ایشان) نزدیک است بترکد و پاره پاره شود!.

همچنین این پدیده را در نگاهبانان دوزخ مشاهده می‌کنیم:

﴿ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ؟ ﴾.

هر زمان که گروهی بدان انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم‌دهنده‌ای به میان شما نیامده است (تا شما را از چنین روزی و وضعی بترساند؟).

روشن است همچون پرسشی در همچون موقعیّتی برای سرکوب و سرکوفت و تنبیه و تحقیر است. این هم مشارکت فرشتگان با دوزخ در خشم و کین است. همان گونه که مشارکت ایشان در عذاب دادن است. برای شخصی که گرفتار آمده است و اندوهگین افتاده است چیزی تلخ‌تر از خوار داشتن و تنبیه کردنش وجود ندارد.

بعد از آن همه خودستائی و انکار حقائق و تهمت گمراهی زدن به پیغمبران، جوابی که خوار و سرشکسته و معترف به نادانی و غفلت خود می‌دهند این است:

﴿ قَالُوا: بَلَىٰ! قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا، وَ قُلْنَا: مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ. إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ. وَ قَالُوا: لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ! ﴾.

می‌گویند: آری! پیغمبران بیم‌دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید. و می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم، و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمرهٔ دوزخیان نمی‌گشتیم!.

آن کس که می‌شنود یا به فرمان عقل می‌رود، خود را به چنین جایگاه وباخیز نمی‌افکند، و چیزی را انکار نمی‌کند که این افراد بیچاره انکار می‌کنند، و در متّهم کردن پیغمبران به گمراهی، بدین شیوهٔ متکبّرانه و پررویانه شتاب نمی‌ورزد، بسان کسی که در انکار کردن حقائق دلیل و برهانی در دست ندارد. گذشته از انکار کردن حقائق و ادّعای عریض و طویلی در بارهٔ پیغمبران صادق یزدان، می‌گوید:

﴿ مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ: إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ﴾.

خداوند به هیچ وجه چیزی را (به نام وحی، برای کسی) نفرستاده است، و شما دچار گمراهی بزرگی هستید!.

﴿ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقاً لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾.

اینجا است که به گناه خود اعتراف می‌کنند، پس دوری (از رحمت خدا) بهرهٔ دوزخیان باد!.

«سُحْق» به معنی دور شدن است. این هم دعای خدا بر ضدّ ایشان است، وقتی که آنان به گناه خود اعتراف می‌کنند، در جایگاهی که بدان ایمان داشته‌اند و فرارسیدن آن را باور نمی‌داشته‌اند. دعای خدا هم انجام کار است. پس آنان از رحمت خدا دور گردانده می‌شوند، و هیچ‌گونه امیدی به آمرزش برایشان نمی‌ماند، و نجات از عذاب ممکن نمی‌گردد. آنان به

آتش درافتادگانند و همدمان آتش هستند. وای چه بد همنشینی که دوزخ است. وای چه فرجام بد و سرنوشت نابهنجاری است!

این عذاب، عذاب آتش سوزان است در داخل دوزخی که تنوره می‌زند و فوران و غلیان دارد، و بر سر دوزخیان فریاد می‌کشد! واقعاً عذاب سخت و هراس‌انگیزی است! خدا به کسی ظلم نمی‌کند. چنین گمان می‌بریم ـ خدا هم بهتر می‌داند ـ کسی که خدای خود را قبول نمی‌کند و کافر می‌گردد ـ در حالی که خدا در فطرت او حقیقت ایمان و دلیل آن را سرشته است ـ چنین کسی خالی از هرگونه خیر و خوبی است. همچنین هرگونه صنعتی که در هستی بدو اعتبار بدهد در او موجود نیست. پس او بسان سنگی است که دوزخ بدان برافروخته می‌گردد. چنین کسی کارش به سرنگونی و واپسگرائی کشیده است و واژگون و بدشگون گردیده است و جایگاه او این چنین آتشی شده است، آتشی که از آن رهائی و گریزی نیست.

آن کسی که خدا را در زمین باور نمی‌دارد و راه کفر در پیش می‌گیرد، هر روز که در آن زندگی را به سر می‌برد پیوسته سر در نشیب می‌گذارد و واپس می‌رود و سرافکنده می‌شود، تا آنجا که به شکل زشت و پلشت و مسخ شده و دوزخی و رسوا و پستی درمی‌آید، شکلی که در زشتی و پلشتی و مسخ شدن، شکل دیگری بسان آن در این جهان دیده و یافته نمی‌شود. چه هر چیزی روح آن دارای ایمان است، و هر چیزی به تسبیح و تقدیس پروردگارش سرگرم است، و در هر چیزی این خیر و خوبی وجود دارد، و هر چیزی این پیوند در او است، پیوندی که او را به محور هستی محکم می‌بندد ... مگر این انسانهائی که از پیوندهای هستی می‌برند و می‌گریزند و رمان و شرور و نگون‌بخت و سر بر زانوی اندوه نهاده و مسخ شده و منفور می‌گردند! آخر این انسانهای پیوندگسیخته و دورافتاده از هر چیزی که در سراسر این هستی است، چه مکانی را می‌یابند تا بدانجا بروند و بیارامند؟ همچون انسانهائی راهشان به دوزخ می‌افتد و جایشان در دوزخی خواهد بود که خشمگین است و زبانش را لیس می‌زند و داغ و تافته است، و هر معنی و هر حقّی و هر کرامتی را از میان می‌برد، پس از آن که برای این گونه انسانها هیچ گونه معنی و حقّی و کرامتی نمانده است و شخصیّت ایشان بر باد رفته است!

آنچه معروف و مشهور در روند قرآنی است این است که در صحنه‌های قیامت دو صفحهٔ مقابل یکدیگر را نشان می‌دهد. روند قرآنی در اینجا صفحهٔ مؤمنان را در مقابل صفحهٔ کافران نشان می‌دهد، برای تکمیل مدلول و مفهوم آیهٔ دوم این سوره:

﴿ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ﴾.

تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود.

بعد از ذکر امتحان و آزمون، ذکر جزا و سزا به میان می‌آید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴾.

کسانی که در نهان، از پروردگار خود می‌ترسند، آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند.

غیبی که در اینجا بدان اشاره شده است شامل ترسشان از پروردگارشان می‌گردد، پروردگاری که او را ندیده‌اند. همچنین شامل ترسشان از پروردگارشان می‌گردد ترسی که پنهان از دیده‌ها داشته‌اند. هر دوی این معنیها پسندیده و مهمّ است، و درک و فهم پاک، و برداشت آگاهانه است، و با پاداش بزرگی که روند قرآنی آن را مختصر و چکیده ذکر می‌کند همخوانی دارد، و آن آمرزش و بخشیدن گناهان، و اجر و پاداش فراوان است.

دل با خدا در پنهان و نهان، و در غیبی باشد که چشمها آن را نمی‌بینند و از آن آگاه نمی‌گردند، ترازوی حسّاسی در دل بشری، و ضمانت زندگی در درون است . . . حافظ ابوبکر بزار در مسند خود گفته است: طالوت پسر عباد برایمان گفته است که حارث پسر عبید

از ثابت، و او از انس روایت کرده است که گفته است: گفتند: ای پیغمبر خدا وقتی که ما در خدمت تو هستیم حالی داریم، ولی وقتی که به ترک تو گفتیم و رفتیم حال دیگری داریم. فرمود:

(کَیْفَ أَنْتُمْ وَ رَبَّکُمْ؟).

شما با پروردگارتان چگونه هستید؟

گفتند: خدا پروردگار ما در پنهان و آشکار است. فرمود:

(لَیْسَ ذٰلِکُمْ ٱلنِّفَاقُ).

این امر شما دوروئی و دوگانگی نیست.

پیوند با خدا اصل و اساس است. هر وقت پیوند با خدا در دل باشد، همچون دلی مؤمن و صادق و مرتبط است.



این آیهٔ پیشین، ماقبل خود با مابعد خود را در روند قرآنی پیوند می‌دهد، در این که خدا آگاه از پنهان و آشکار است، و او انسان را به مبارزه می‌خواند، در حالی که خدا است که انسانها را آفریده است، و از پیچ و خم و نهفته و راز آنان مطّلع است، پیچ و خم و نهفته و رازی که خودش آنها را در انسانها به ودیعت نهاده است:

﴿ وَ أَسِرُّوا قَوْلَکُمْ أَوِ ٱجْهَرُوا بِهِ، إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ ٱلصُّدُورِ. أَلاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ؛ وَ هُوَ ٱللَّطِیفُ الْخَبِیرُ؟ ﴾.

چه سخنان خود را آهسته گوئید و زمزمه کنید، و چه بلند گوئید و آشکار سازید (برای خدا یکسان و عیان است). چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است. مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک‌بینِ بس آگاهی است؟!.

پنهان دارید و آهسته بگوئید، یا آشکار سازید و بلند بگوئید، فرق نمی‌کند و یکسان برای علم و آگاهی یزدان است. خدا از چیزی آگاه است که از آشکار و نهان، پنهان‌تر است.

﴿ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

چرا که او کاملاً آگاه از اسرار و خفایای سینه‌ها است.

اسرار و خفایائی که از سینه‌ها بیرون نیفتاده است! خدا بس آگاه از اسرار و خفایا است. زیرا خدا آنها را در سینه‌ها آفریده است، همان که سینه‌ها را او آفریده است!

﴿ أَلاٰ یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ ﴾.

مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند؟

مگر کسی که جهان را آفریده است، از حال و احوال ایشان خبر ندارد؟

﴿ وَ هُوَ ٱللَّطِیفُ الْخَبِیرُ ﴾.

و حال این که او دقیق و باریک‌بینِ بس آگاهی است.

خدا از ریزِ کوچک و پنهانِ پوشیده، اطّلاع و آگاهی دقیق دارد.

انسانهائی که می‌کوشند حرکتی یا رازی و یا یک نیّت درونی را از خدا پنهان دارند افراد خنده‌آوری جلوه‌گر می‌آیند. چه درونی که آنان می‌خواهند در آن نیّت خود را نهان دارند، آفریدهٔ خدا است، و خدا پیچ و خمهای آن و پنهانیها و نهانیهای آن را می‌داند. نیّتی را هم که می‌خواهند پنهان کنند آفریدهٔ خدا است، و خدا از آن آگاه است و می‌داند کجا خواهد بود. پس چه چیز را پنهان می‌کنند؟ و کجا آن را می‌خواهند پنهان بکنند؟

قرآن می‌خواهد این حقیقت را در درون جایگزین کند. زیرا استقرار این حقیقت در درون، به درون فهم و درک درست و برداشت صحیح امور را می‌بخشد، گذشته از این که در درون بیداری و حسّاسیّت و پرهیزگاری را به امانت می‌گذارد، بیداری و حسّاسیّت و پرهیزگاری هم امانت بدو تعلّق می‌گیرد، امانتی که انسان مؤمن در این زمین آن را بر عهده می‌گیرد، و آن امانت عقیده و امانت عدالت، و امانت خلوص در عمل و نیّت برای خدا بودن است. همچون چیزی هم میسّر نخواهد شد مگر زمانی که دل یقین و اطمینان داشته باشد که او متعلّق به خدا است، و هر رازی و هر نیّتی که در آن

کمین می‌کند و نهان می‌شود آفریدهٔ خدا است، و خدا از آفریدهٔ خود بس آگاه است. زیرا خدا بسیار آگاه و دقیق است . . .

بدین هنگام است که مؤمن در نیّتِ پنهان و در خاطرهٔ نهان، از خدا می‌ترسد. هم بدان گونه که در حرکت دیدنی و در صدای آشکار خدا را پیش چشم می‌دارد، و درون و بیرون را با تقوا و پرهیزگاری همدوش می‌سازد. مؤمن سر و کارش با خدائی است که از نهان و عیان آگاه است. خدائی است که سینه‌ها را آفریده است و می‌داند که در سینه‌ها چه چیز است و چه می‌گذرد.



آن‌گاه روند قرآنی مردمان را از گفتگوی در بارهٔ نهادهای خودشان که خدا آنها را آفریده است، به سوی زمینی کوچ می‌دهد و توجّهشان را جلب می‌کند که آن را برای ایشان آفریده است، و زمین را رام کرده است و اسباب زندگی را در آن به ودیعت نهاده است و فراهم آورده است.

﴿ هُوَ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً، فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ، وَ إِلَيْهِ النُّشُورُ ﴾.

او کسی است که زمین را رام شما کرده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.

مردمان به سبب طول انس و الفت زندگانیشان بر روی این زمین، و ساده و آسان آرام و قرار گرفتن بر آن، و سیر و حرکتشان در آن، و استفاده کردن و بهره بردن از خاک، آب، هوا، گنجها و منبعها و کانها، نیروها و انرژیها، و روزیها و ارزاق آن، نعمت خدا را در رام کردن زمین برایشان، و مسخّر کردن و در اختیارشان قرار دادن آن، فراموش می‌کنند. قرآن این نعمت بزرگ را به یادشان می‌اندازد و از آن آگاهشان می‌سازد، با این تعبیر و بیانی که هر کسی و هر نسلی از آن به اندازهٔ علم و دانشی که در بارهٔ این زمینِ رام و مسخّر پیدا خواهد کرد، درک و فهم خواهد نمود.

زمین رام و مسخّر، در ذهن و شعور مخاطبان پیشین، همین زمین رام و آماده برای حرکت در آن با پا و سوار بر چهارپایان، و کوچ و سفر در دریاها با کشتیهائی که امواج آبها را می‌شکافند و به پیش می‌روند، و همین زمین رام و آماده برای کشت و زرع و میوه چیدن و درو کردن، و همین زمین رام و آماده برای زیستن در آن با همهٔ چیزهائی که زمین از هوا و آب و خاک دارد و شایستهٔ کشاورزی نمودن و رویاندن گیاهان است.

اینها مدلولها و مفهومهای مختصر و مجملی هستند، و علم و دانش به تفصیل و تشریح آنها می‌پردازد، و در بارهٔ آنها چیزهائی را می‌گوید که تا به امروز بدانها دسترسی پیدا کرده است. شرح و بسطی که علم و دانش در بارهٔ چنین چیزهائی دارد بر دائرهٔ بینش و دانش انسان راجع به آیات قرآن می‌افزاید.

از جملهٔ چیزهائی که علم و دانش در بارهٔ مدلول و مفهوم زمین رام و مسخّر می‌گوید، این صفت «ذَلُولاً» است که به طور عادی برای چهارپا به کار می‌رود، از نظر علم و دانش نیز مطلوب است برای زمین به کار برده شود. چرا که این زمینی که ما آن را ثابت و مستقرّ و ساکن می‌بینیم، چهارپای متحرّکی است . . . بلکه سرافراز و دوان و تازان و گوش به فرمان است!! در عین حال که سرکش و چموش است سوار را از پشت خود فرونمی‌اندازد، و گامهایش درهم نمی‌لولد و فرونمی‌افتد. سوار خود را تکان نمی‌دهد و نمی‌جنباند و نمی‌رنجاند و خسته و درمانده نمی‌گرداند، بسان چهارپائی که رام نیست و بلکه سرکش و چموش است. گذشته از این، این چهارپا شیردهنده است همان‌گونه که رام و گوش به فرمان است!

این چهارپائی که ما بر آن سوار می‌گردیم پیرامون خود با سرعت هزار مایل در ساعت می‌چرخد. با وجود این، پیرامون خورشید با سرعت حدود شصت و پنج هزار مایل در ساعت می‌گردد. از این هم گذشته او و خورشید و منظومهٔ شمسی جملگی با سرعتی در حدود بیست هزار مایل در ساعت به پیش می‌تازند به سوی

برج الجبار که در آسمان است . . . با وجود همهٔ این تاخت و تازها انسان بر پشت آن ایمن و آسوده و مطمئنّ و سالم برجای می‌ماند و بندها و مفصلهای بدنش درهم نمی‌شکند، و اندامهایش از هم نمی‌گسلد. بلکه مغزش نیز تکان نمی‌خورد و پخش و پراکنده نمی‌گردد، و یک بار هم از پشت این چهارپای رام و فرمانبردار فرونمی‌افتد!

این حرکات سه گانه، حکمت و فلسفهٔ خود را دارد. تأثیر دو تا از این حرکات را در زندگی انسان، و بلکه در سراسر زندگی روی زمین، می‌دانیم و می‌شناسیم. گردش زمین به دور خود سبب پیدایش شب و روز می‌گردد. اگر شب سرمدی بود سراسر زندگی از سرما یخ می‌زد. و اگر روز سرمدی بود سراسر زندگی از گرما می‌سوخت . . . از گردش زمین به دور خورشید فصلها پدیدار می‌آیند. اگر فصلی روی زمین بردوام می‌ماند و همیشگی می‌بود، زندگی به شکل فعلی بر روی زمین آن گونه که خدا خواسته است پدیدار نمی‌گردید و ماندگار نمی‌ماند. و امّا حرکت سوم، پردهٔ غیب از آن به کنار زده نشده است و حکمت و فلسفهٔ آن هنوز که هنوز است روشن نگردیده است. قطعاً هم دارای ارتباط و پیوند با هماهنگی و همآوائی جهان بزرگ هستی است.

این چهارپای رام و رهواری که دارای این همه حرکات شگفت و شگرف در آن واحد است، در اثنای حرکت دارای یک وضع واحد است. میل محوری آن ۲۳/۵ درجه است. این میل محوری است که فصول چهارگانه از آن و از حرکت زمین به دور خورشید به وجود می‌آید. اگر میل محوری زمین هنگام حرکت خلل پیدا کند، فصولی که دورهٔ گیاهان و بلکه دورهٔ زندگی به طور کلّی در این زندگی دنیوی مترتّب بر آن است، خلل می‌پذیرد و مختلّ می‌گردد.

خداوند زمین را رام و مسخّر انسانها کرده است به وسیلهٔ نیروی جاذبه‌ای که به زمین داده است. نیروی جاذبه‌ای که انسانها را در اثنای حرکتهای بزرگ زمین به زمین می‌چسباند. همچنین یزدان سبحان برای زمین فشار هوا قرار داده است، فشاری که اجازه می‌دهد سهل و ساده حرکت و رفت و آمد بر سطح زمین انجام بگیرد. اگر فشار هوا سنگین‌تر از این بود که هست برای انسان ناممکن یا مشکل می‌شد حرکت کند و جابه‌جا بشود و بدینجا و آنجا بیاید و برود. ـ بدان اندازه که فشار هوا سنگینی می‌کرد ـ در این صورت فشار هوا انسان را درهم می‌شکست یا از تکان و تلاش بازمی‌داشت. اگر هم فشار هوا کمتر می‌گردید از این مقداری که هست گامهای انسان مختلّ و مضطرب می‌شد یا اندرون انسان منفجر می‌گردید به خاطر افزایش فشار خود انسان بر فشار پیرامونش، همان‌گونه که چنین وضعی برای کسانی پیش می‌آید که در لایه‌های بالای هوا به مسافرتهای فضائی بپردازند بدون این که فشار هوا را کنترل سازند.

خداوند زمین را رام و مسخّر انسانها ساخته است با گسترش سطح زمین و پدید آوردن خاک نرم بر بالای آن. اگر سراسر زمین صخره سنگهای سختی می‌بود ـ همان گونه که علم فرض می‌کند که زمین پس از سرد شدن و منجمد گردیدن، چنین وضعی داشته است ـ سیر و حرکت در زمین ناممکن می‌گردید، و رویش گیاهان در آن انجام نمی‌پذیرفت. ولیکن عوامل جوّی از قبیل هوا و بارانها و جز آنها این صخره سنگهای سخت را تکّه تکّه کرده است، و یزدان به وسیلهٔ آنها این خاک حاصلخیز شایان زندگی را به وجود آورده است و سر و سامان بخشیده است، و گیاهان و ارزاق مورد استفادهٔ سواران این چهارپای رام و فرمانبردار را پدید آورده است!

خداوند زمین را رام و مسخّر کرده است، بدین گونه که هوائی را برای زمین تهیّه دیده است که محیط بر زمین و دارای عناصری است که زندگی بدانها نیاز دارد. این عناصر با نسبتهای دقیقی تهیّه و تنظیم گردیده‌اند، به گونه‌ای که اگر این نسبتها مختلّ گردند زندگی پدیدار و برقرار نمی‌شود، و اگر به فرض زندگی از بنیاد مقرّر و

مقدّر گردد بردوام نمی‌ماند و ادامه پیدا نمی‌کند. در هوا تقریباً ۲۱٪ اکسیژن، ۷۸٪ آزت یا نتروژن، و بقیّه دی اکسید کربن با نسبت سه بخش از ده هزار بخش، و عناصر دیگری است. این نسبتها دقیقاً برای بردوام و ماندگار ماندن زندگی بر روی زمین لازم و ضروری است.

خداوند زمین را رام و مسخّر کرده است بدین گونه که هزاران هماهنگی و همسوئی را برای پدید آمدن و برقرار ماندن زندگی در زمین، ایجاد کرده است و همآوا و همنوا فرموده است . . . از آن جمله: حجم زمین، حجم خورشید و ماه، دوری زمین از خورشید و ماه، درجهٔ حرارت خورشید، ارتفاع پوستهٔ زمین، درجهٔ سرعت زمین، میل محوری زمین، نسبت تقسیم آب و خشکی در زمین، ضخامت هوای محیط بر زمین، و چیزهای بسیار دیگر است . . . این هماهنگیها و همسوئیها است که رویهمرفته زمین را رام و مسخّر ساخته‌اند، و در زمین رزق و روزی قرار داده‌اند و اجازه داده‌اند زندگی وجود داشته باشد، و زندگی این انسان به ویژه بر روی زمین ادامه پیدا کند.

نصّ قرآنی بدین حقائق اشاره می‌نماید تا هر فردی و هر نسلی آن حقائق را به خاطر سپارد، بدان اندازه که می‌تواند، و بدان اندازه که دانش و پژوهش او اجازه می‌دهد، تا دست خدائی را احساس کند که ملک و مملکت و فرمانروائی در دست او است، دستی که سرپرستی او و سرپرستی همه چیز پیرامون او را بر عهده دارد، و زمین را رام او کرده است، و او را و زمین را می‌پاید و محافظت می‌نماید. اگر این دست یک لحظه از محافظت و مراقبت سستی کند، این جهان سراسر مختلّ می‌گردد و با هرکس و هر چیزی که در آن است درهم می‌شکند و درهم می‌ریزد!

هرگاه انسان درونش بیدار گردد و این حقیقت بزرگ را درک کند، آفریدگار بخشنده و مهربان بدو اجازه می‌دهد که بر جوانب و بلندیهای زمین راه برود، و از رزق و روزی موجود در آن بخورد:

﴿ فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ﴾.

در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید.

«مناکب» بلندیها یا اطراف و جوانب است. وقتی که خدا اجازه می‌فرماید بر اطراف و بلندیهای زمین راه بروند، قطعاً هم اجازه هم می‌فرماید در درّه‌ها و دشتهای آن راه بروند. وقتی که به انسانها اجازه داده است بالای قسمتهای سرکش و چموش زمین راه بروند، اجازه نیز داده است که بالای قسمتهای رام و مسخّر آن هم راه بروند.

رزقی که در آن است همه آفریدهٔ او، و همه ملک او است. آفریده و ملک او بودن، مدلول و مفهوم فراخ‌تری را از واژهٔ رزق به ذهن مردمان متبادر می‌سازد. آفریده و ملک تنها دارائی و اموالی نیست که فردی از افراد مردمان در اختیار دارد، و با آن دارائی و اموال به نیازمندیها و بهره‌مندیهای خود دسترسی می‌یابد. بلکه شامل هرآن چیزی است که خدا آن را در این زمین به ودیعت نهاده است، از قبیل اسباب رزق و تشکیل‌دهنده‌ها و سازنده‌های رزق. اسباب و علل روزی نیز در اصل به سرشتِ تشکیل زمین از عناصری برمی‌گردد که زمین از آنها تشکیل گردیده است، و به سرشت تقسیم این عنصرها با نسبتهائی که دارند. گذشته از آن به قدرتی برمی‌گردد که یزدان در گیاهان و حیوانات و جانداران ـ از جمله انسانها ـ به ودیعت نهاده است تا در پرتو آن بتوانند از این عناصر استفاده کنند و سود ببرند.

چکیده‌وار به گوشه‌هائی از حقیقت، بدین معنی و مفهوم، اشاره می‌کنیم:

«زندگی هر گیاهی همان گونه که مشهور است بر اندازه‌های بسیار ریز دی اکسید کربن موجود در هوا تکیه دارد، آن اندازه ریز که می‌توان گفت گیاهان آنها را می‌مکند و استشمام می‌کنند. برای این که این فعل و انفعالات شیمیائی آمیختهٔ مختصّ به ترکیب نوری را با ساده‌ترین روش ممکن توضیح دهیم، می‌گوئیم: برگهای

درختان به منزلهٔ ریه‌ها هستند. در برابر نور خورشید می‌توانند دی اکسید کربن سرسخت را تجزیه و کربن و اکسیژن آن را جدا سازند. به عبارت دیگر گیاهان اکسیژن را آزاد و رها می‌سازند، و کربن را نگاه می‌دارند، و با ئیدروژن آب ترکیب می‌نمایند، آبی که گیاهان با ریشه‌های خود آن را جذب می‌کنند. آب هم به ئیدروژن و اکسیژن تجزیه می‌شود. طبیعت با فعل و انفعالات جادوگرانه‌ای از این عناصر قند یا سلولز، و مواد شیمیائی بیشمار دیگری، و میوه‌ها و گلها را می‌سازد. گیاهان به خودشان خوراک می‌رسانند و تغذیه می‌کنند، و خوراک سرشاری را برای هر حیوانی که بر روی زمین زندگی می‌کند فراهم می‌آورند. در عین حال گیاهان اکسیژنی را آزاد می‌کنند که ما تنفّس می‌کنیم و می‌مکیم، و بدون آن زندگی ما پس از پنج دقیقه به پایان می‌رسد!

بدین منوال می‌بینیم که تمام گیاهان و بیشه‌زارها و چمنزارها، و هر قطعه‌ای از جلبکها، و هرآنچه وجودش متعلّق به آبیاریها است ساختار هستی آن مخصوصاً از کربن و آب فراهم می‌آید. حیوانات و جانداران دی اکسید کربن را آزاد می‌کنند، در صورتی که گیاهان اکسیژن را آزاد می‌کنند. اگر چرخه و بده و بستان برقرار نبود، زندگی حیوانی یا زندگی گیاهی سرانجام همهٔ اکسیژن، یا همهٔ دی اکسید کربن را تقریباً از میان می‌برد. هرگاه توازن به طور کلّی زیر و رو گردد، گیاهان پژمرده گردند، یا انسانها بمیرند، تند و سریع یکی به دیگری ملحق می‌گردد، و یکی به دنبال دیگری از بین می‌رود. در این اواخر کشف شده است که وجود دی اکسید کربن در اندازه‌های ریز نیز برای زندگی جانداران بسیار ضروری است. همچنین ثابت گردیده است گیاهان از مقداری از اکسیژن استفاده می‌کنند.

لازم است در بارهٔ ئیدروژن نیز سخن گفته شود، هرچند ما ئیدروژن را استشمام نمی‌کنیم. بدون ئیدروژن آب به وجود نمی‌آید. نسبت آب با مقایسهٔ با مواد حیوانی یا گیاهی، زیاد و سرسام‌آور است. زندگی بدون آب اصلاً امکان ندارد».[1]

باید از نقش آزت یا نیتروژن در ارزاق زمین سخن گفت.

«بدون نیتروژن ممکن نیست هیچ گونه گیاهی از گیاهان خوراکی رشد و نمو پیدا کنند. یکی از دو وسیله‌ای که نیتروژن با آن وارد خاک کشاورزی می‌گردد شیوهٔ تلاش «باکتریهای» ویژه است. این گونه باکتریها در ریشه‌های گیاهان حبوبات، از قبیل: ماش، نخود، لوبیا، باقلا، و دانه‌های فراوان دیگری، جایگزین می‌شوند. این باکتریها نیتروژن هوا را می‌گیرند و آن را به ترکیبات نیتروژن تبدیل می‌کنند، ترکیبات نیتروژنی که گیاهان بتوانند آن را بمکند. وقتی که گیاهان نابود می‌شوند مقداری از این ترکیبات نیتروژنی در زمین باقی می‌ماند.

طریقهٔ دیگری نیز وجود دارد که بدان وسیله نیتروژن به زمین وارد می‌شود. این طریقه با رعد و برق صورت می‌پذیرد. وقتی که برق در لابلای هوا می‌درخشد آذرخش مقدار کمی از اکسیژن را با نیتروژن ترکیب می‌کند، و باران آن را به صورت ترکیبات نیتروژنی روی زمین می‌اندازد».[2]

یعنی باران نیتروژن را به شکلی درمی‌آورد و بر روی زمین می‌افکند که گیاهان می‌توانند آن را بمکند. زیرا گیاهان نمی‌توانند نیتروژن خالص را از هوا بمکند و مورد استفاده قرار بدهند. نسبت نیتروژن ۷۸٪ هوا است، همان گونه که قبلاً گفتیم.

ارزاق نهان در داخل زمین، از قبیل معدنهای جامد و مایع، همه و همه به سرشت ساختار زمین و احوال و اوضاعی برمی‌گردند که زمین را فراگرفته‌اند و آمیزهٔ آن گردیده‌اند. شرح و بسط ارزاق را طول نمی‌دهیم. چه ارزاق در پرتو این سخنان گذرا پیدا است که مدلول

۱- کتاب: «العلم یدعو للإیمان» ترجمهٔ محمود صالح فلکی، صفحهٔ ۷۰ و ۷۱.

۲- مرجع سابق، صفحهٔ ۷۶ و ۷۷.

و مفهوم فراخ‌تر از مدلول و مفهومی دارد که مردمان از این واژه برداشت می‌کنند. اسباب و وسائل آن هم در تشکیل ساختار زمین، و در طرح کلّ جهان هستی، بیش از آن است که مردمان می‌شناسند و از آن آگاهند. وقتی که خدا اجازه می‌فرمایند مردمان از آن بخورند، او بر آنان منّت می‌نهد و آن را رامشان می‌گرداند و در دسترسشان قرار می‌دهد، همان خدائی که به انسانها قدرت عطاء می‌کند بتوانند از ارزاق زمین بخورند و سود ببرند:

﴿ فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ ﴾.

در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی خدا بخورید.

راه رفتن بر روی زمین و خوردن از روزی خدا محدود به زمانی است که در علم و دانش و تدبیر و تقدیر خدا مقدّر و مقرّر است، و زمان امتحان انسانها با مرگ و زندگی، و با هر چیزی است که خدا آن را در این زندگی رام و مسخّر انسانها می‌سازد. هر زمان که دوران امتحان به پایان آمد مرگ و چیزی که مربوط به زمان پس از مرگ است فرامی‌رسد:

﴿ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴾.

زنده شدن دوباره در دست او است.

بازگشت همگان به سوی او است. بلی به سوی او . . . آخر اگر بازگشت به سوی او نباشد به سوی که و چه است؟ مگر نه این است ملک و مملکت و حکومت و فرمانروائی از آن او است؟ هیچ پناهگاهی نیست مگر پیشگاه او؟ او بر هر چیزی توانا است؟

✿

هم اینک که در این امن و امان بر پشت زمینِ رام قرار دارند، و در این رفاه و آسایش و آرامش سرشار، با اجازه و فرمان یزدان دادار، بسر می‌برند، هم اینک، بلی هم اینک این زمین ساکن و بدون حرکت را زیر پاهایشان به تکان درمی‌آورد و رفت و برگشتش می‌دهد و به تاب‌بازیش درمی‌آورد! زمین هم می‌لرزد و می‌جنبد و حرکت می‌کند!.. هوای پیرامونشان را برمی‌انگیزد و ناگهان طوفان شن و سنگریزه درمی‌گیرد و بر چهره‌هایشان و سینه‌هایشان می‌زند . . . چشمانشان را به آسمان و به جهان غیب نهان خیره می‌دارد، و دلهایشان را آویزهٔ قضا و قدر یزدان می‌سازد:

﴿ أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ؟ أَمْ أَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِباً؟ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ! وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ؟ ﴾.

آیا از کسی که در آسمان است، خود را درامان می‌دانید که دستور بدهد زمین بشکافد و شما را فرو ببرد و آن گاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد (و شما را در زیر ریگهای روان دفن نماید؟). آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است.

انسانهائی که بر پشت این چهارپای رام زندگی می‌کنند، و آن را می‌دوشند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند، و از روزی یزدان موجود در آن، بهرهٔ معلوم خود را به دست می‌آورند، می‌دانند زمین چگونه به چهارپای چموش و بدون شیر تبدیل می‌گردد، در برخی از ازمنه و احیان، آن گاه که یزدان اجازه می‌دهد که اندکی نابسامان و پریشان بشود و بلرزد و همه چیزِ بالای پشت آن به تکان درآید یا درهم بشکند و درهم بریزد! و هر چیزی که بالای آن به سیر و حرکت می‌افتد و نابسامان و پریشان می‌گردد، و هیچ قدرتی و قوّتی و هیچ حیله و نیرنگی جلو آن را نمی‌تواند بگیرد. این وقتی روی می‌دهد که زلزله‌ها درمی‌گیرد، یا آتشفشانیها فوران می‌کند، زلزله‌ها و آتشفشانیهائی که پرده از درّندهٔ سرکشی کنار می‌زند که در وجود چهارپای رامِ زمین نام کمین کرده است، چهارپائی که یزدان جهان زمام آن را گرفته است و فوران نمی‌کند مگر اندکی، و سر نمی‌کشد مگر ثانیه‌های کمی. امّا این اندک فراوان و این چند ثانیه از زمان، هر چیزی را درهم می‌شکند که انسانها آنها را بر پشت زمین

ساخته‌اند! یا زمین همه چیز را به شکم خود فرومی‌برد وقتی که یکی از دهانه‌های خود را باز می‌کند، و تکّه‌ای از وجود خود را فرو می‌برد و ناپدید می‌کند... ناگهان زمین به سیر و حرکت درمی‌آید، و انسانها چیزی از این نمی‌دانند و در انجام کاری ناتوانند.

مردمان هنگام هول و هراس زلزله و آتشفشانی و فرو رفتن بخشی از زمین به دل زمین، بسان موشهای کوچکی جلوه‌گر می‌آیند که در قفسِ ترس و هراس گرفتار باشند. موشهای کوچکی که قبلاً ایمن و بی‌خبر و بازیکنان از قدرت بزرگی غافل بوده‌اند که زمام چهارپای سرکش و چموش زمین را به دست گرفته است!

انسانها نیز چنین هستند. طوفانهای بادهای سرکش و طوفانهای شن و ماسه را می‌بینند که دارد ویران می‌کند و خراب می‌سازد و می‌سوزاند و نابود می‌گرداند، و هر چیزی را در خشکی یا دریا و یا هوا بر سر راه دارد با خود می‌برد، و انسانها در برابر آن طوفانها کوچک و ناتوان و حسرت‌زده و نالان می‌ایستند، تا آن زمان که یزدان سبحان زمام چهارپای چموش زمین را می‌گیرد، و زمین آرام و رام می‌شود و مطیع فرمان می‌گردد!

قرآن به انسانهائی که آرامش چهارپای زمین، و در اختیار قرار دادن زمام خود به دستشان، و امن و امان زمین، آفریدگار زمین و رام‌کنندهٔ آن را از یادشان می‌برند، تذکّر می‌دهد، و این سرکشیها و چموشیهائی را به یادشان می‌آورد که کم‌ترین کاری در برابرش نمی‌توانند بکنند، و زمینی که زیر گامهایشان ثابت و استوار است، ناگهان به تکان و لرزه و تاب خوردن درمی‌آید، و آنان در برابر آن ضعیف و ناتوان می‌ایستند و بر خود می‌لرزند، و زمین گدازه‌ها را بیرون می‌اندازد و آتشفشانیها فوران می‌کنند، و بادِ آرام پیرامونشان به گردبادها و طوفانهای شن و ماسه‌ای درمی‌آید که هیچ نیروئی از ساخته‌های انسانها نمی‌تواند جلو آن را بگیرد، و از ویران کردن و خراب نمودن، آن را بازدارند، قرآن مردمان را برحذر می‌دارد و با تهدیدی که اعصاب را درهم می‌ریزد، و بندهای اندام را از هم می‌گسلد، ایشان را می‌ترساند!

﴿ فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ!!! ﴾.

آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است!!!.

قرآن برای انسانها مثالهائی از واقعیّت بشری را ذکر می‌کند، و برایشان از رخدادهای گذشتگان تکذیب‌کنندهٔ حقّ و حقیقت نقل و روایت می‌نماید:

﴿ وَ لَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ؟ ﴾.

کسانی که پیش از اینان بوده‌اند (آیات و پیغمبران مرا) تکذیب کرده‌اند، ببین که خشم و کینهٔ من بر سر ایشان چه آورده است و چه کرده است؟.

«نکیر» به معنی انکار و آثاری است که به دنبال دارد، یعنی بدآمدن و خشم و کینه. خداوند از کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و حقّ و حقیقت را تکذیب کرده‌اند، بدش آمده است و بر ایشان خشم گرفته است. این است که از آنان می‌پرسد:

﴿ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ؟ ﴾.

خشم و کینهٔ من بر سر ایشان چه آورده است و چه کرده است؟.

آنان می‌دانند که خشم و کینهٔ یزدان بر سر تکذیب‌کنندگان چه آورده است و چه کرده است. آثار تخریب و تدمیر، برایشان توصیف می‌کند که همچون خشم و کینه‌ای چگونه بوده است و چه کار کرده است، و چه ویرانیهائی به دنبال داشته است!

امن و امانی که یزدان از آدمیزادگان نمی‌پسندد، امن و امانی است که بیانگر غفلت از خدا و از قدرت و قوّت و قضا و قدر او است، نه ایمن و مطمئنّ در پناه خدا و رعایت و رحمت او و آسودن است. چه همچون امن و امان و آرمیدن و اطمینانی جدای از آن گونه غفلت و بی‌خبری است. زیرا شخص مؤمن در پناه پروردگار خود می‌آرامد و بدو اطمینان دارد، و رحمت و فضل خدای خود را می‌جوید. امّا این کار او را به غفلت و فراموشی نمی‌کشاند و او را به سرمستی دنیاپرستی و

به گرداب زمین و کالاها و لذّت‌پرستیهای آن نمی‌اندازد. بلکه رحمت و فضل یزدان او را به چشم دوختن به الطاف همیشگی الهی، و به شرم و حیای از خدا، و ترس و خوف از خشم او، و بیم از آنچه نهان در قضا و قدر است، دعوت می‌کند. چشم انتظار و شرم و حیا و ترس و هراس و بیم او، همراه باکرنش بردن برای خدا، و تکیه و اطمینان کردن بدو است و بس.

امام احمد ـ با اسنادی که دارد ـ از عائشه ـ رَضِیَ اللهُ عَنْها ـ روایت کرده است که گفته است: من هرگز پیغمبر خدا ﷺ را کاملاً خندان ندیده‌ام، به گونه‌ای که تکّه‌های زبان کوچک او را مشاهده کنم. بلکه او لبخند می‌زد . . . همچنین عائشه گفته است: پیغمبر خدا ﷺ هر وقت ابری را می‌دید یا وزیدن بادی مشاهده می‌فرمود، در چهره‌اش آثار آن دیده می‌شد . . . عائشه گفته است: گفتم ای پیغمبر خدا مردمان وقتی که ابر را می‌بینند شادمان می‌گردند. چرا که امیدوارند از آن باران ببارد. من تو را می‌بینم وقتی که ابر را می‌بینی در چهره‌ات علائم ناخوشایندی را مشاهده می‌کنم. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«يا عائِشَةُ ما يُؤْمِنُني أَنْ يَكُونَ فيهِ عَذابٌ؟ قَدْ عُذِّبَ قَوْمٌ بِالرِّيحِ وَ قَدْ رَأىٰ قَوْمٌ الْعَذابَ وَ قالُوا: هٰذا عارِضٌ مُمْطِرُنا».(۱)

«ای عائشه، چه چیز مرا در امن و امان می‌دارد اگر در آن عذاب باشد؟ مردمانی با باد عذاب داده شده‌اند. مردمانی هم عذاب را مشاهده کرده‌اند و گفته‌اند: این ابری است که بر ما باران می‌باراند».

این است احساس بیدار و هوشیاری که پیوسته خدا و قضا و قدر او را پیش چشم داشته است، و متوجّه چیزهائی بوده است که قرآن از این قبیل زندگی روایت فرموده است. این هم با اطمینان داشتن به رحمت خدا و با انتظار کشیدن فضل او منافات ندارد.

گذشته از این، این کار ارجاع دادن همهٔ اسباب ظاهری به سبب اوّل است، و برگشت دادن کار هرگونه که هست و به طور کلّی به کسی است که ملک و مملکت و فرمانروائی در دست او است، و او بر هر چیزی توانا است. به دل زمین فرو بردن، سنگباران کردن، طوفان شن و ماسه به راه انداختن، آتشفشانیها را بیرون جهانیدن، زلزله‌ها را پدید آوردن، گردبادها و تندبادها را وزان کردن، و سائر نیروهای هستی و پدیده‌های طبیعی، چیزی از اینها در دست انسانها نیست. بلکه کار و بار آنها به خدا واگذار است. همهٔ چیزهائی که انسانها در بارهٔ آنها می‌گویند فرضیّه‌هائی است که تلاش می‌کنند با آنها رخدادن آنها را تفسیر و توجیه کنند و بس. امّا آنان هیچ دخل و تصرّفی در وقوع آنها راندارند، و خویشتن را نیز از آنها نمی‌توانند بپایند و به دور نمایند. همهٔ چیزهائی را هم که بر روی زمین می‌سازند، لرزشی از لرزشها، یا طوفانی و گردبادی از طوفانها و گردبادهای زمین آنها را ویران و درهم می‌پیچد. انگار که با برگ درختی یا با برگ گیاهی به بازیچه نشسته است و آن را دستخوش خود قرار داده است! پس بهتر آن است کار و بار زمین را در این راستا به آفریدگار این هستی واگذارند، و به دست کسی بسپارند که قوانین را در جهان پدید آورده است که بر این رخدادها و پدیده‌ها فرمانروائی دارند، و نیروهائی را در هستی به ودیعت نهاده است که گوشه‌ای از آنها در این رخدادها و پدیده‌ها جلوه‌گر می‌آیند. بلی برای انسانها بهتر است به آسمان چشم امید بدوزند ـ آنجا که رمز والائی است ـ و خدائی را یاد کنند که ملک و مملکت و فرمانروائی در دست او است، و او بر همه چیز توانا است.

انسان بدان اندازه نیرومند است که خدا بدو نیرو بخشیده است. بدان اندازه دانشور و دانا است که خدا بدو دانش و دانائی داده است. ولی زمام اختیار این هستی بزرگ و سترگ در دست آفریدگار جهان و کیهان است، و قوانین هستی ساختار یزدان است، و نیروهای هستی از کمک و یاری او سرچشمه می‌گیرند. این

۱- در صحیح مسلم و بخاری از ابن وهب روایت شده است.

نیروها برابر قوانین خدا و در حدود و ثغور قضا و قدر او حرکت می‌کنند و کارگر می‌افتند. وقائعی که رخ می‌دهند گاه گاهی انسان را دست بسته و حسرت‌زده در برابر نیروهای هولناک هستی نگاه می‌دارند. در این وقت جز این سزاوار انسان نیست که آفریدگار این نیروها و رام‌کنندهٔ آنها را یاد بکند و تنها به مدد و یاری او برای مقابلهٔ با آنها چشم امید بدوزد، و از نیروها در حدو توان خود آن اندازه که در توان دارد مسخّر و رام خود سازد.

وقتی که انسان این حقیقت را فراموش می‌کند، و مغرور می‌گردد و گول می‌خورد به علم و دانش و قدرت و توانی که خدا بدو می‌دهد تا با آن برخی از نیروهای جهان را مسخّر خود سازد، چنین انسانی آفریدهٔ مسخ شدهٔ بریده از علم و دانش حقیقی می‌گردد، علم و دانشی که روح را به سوی منبع والای روح اوج می‌دهد. چنین انسانی دور از روح جهان هستی به زمین چنگ می‌زند و بدان می‌چسبد! در صورتی که فرزانهٔ مؤمن در جشن زیبای جهان هستی به رکوع می‌افتد و کرنش می‌برد، و با آفریدگار بزرگوار وجود تماس پیدا می‌کند. این هم لذّتی است که مزهٔ آن را نمی‌داند مگر کسی که خودش شیرینی آن را بچشد، وقتی که خدا آن را نصیب او می‌گرداند!

نیروهای بزرگ جهان هستی، انسان را وادار می‌سازند که در جایگاه عجز و تسلیم بایستد، چه این شیرینی بدو عطاء شده باشد و چه از آن محروم گردیده باشد. انسان کشف می‌کند آنچه را که باید کشف بکند، و ابداع می‌کند آنچه را که باید ابداع بکند، و به قدرت می‌رسد آن اندازه که باید بدان برسد. آن گاه با نیروهای هستی، شکست خورده و حسرت زده و کوچک و ناتوان رویاروی می‌شود. گاهی انسان می‌تواند خود را از طوفان محفوظ دارد، ولیکن طوفان راه خود را در پیش می‌گیرد و انسان نمی‌تواند آن را متوقّف سازد، و بر سر راه آن بایستد و ایستادگی کند، و نهایت کاری که تلاش و دانش انسان می‌تواند بکند این است که خود را از طوفان در پناه چیزی بدارد و از سر راه آن کنار بکشد!.. گاه گاهی این چنین می‌شود کرد . . . ولی گاه گاهی طوفان انسان را در پشت دیوارهایش و در میان ساختمانهایش می‌کشد و پایمالش می‌کند. در دریا موجها و طوفانها انسان را بازیچهٔ دست خود می‌سازند. گاهی بزرگ‌ترین کشتیها بسان عروسک کودکان در مسیر بادها قرار می‌گیرد و بدین سو و آن سو پرت می‌گردد. زلزله‌ها و آتشفشانیها، از سرآغاز زمان تا سرانجام زمان همان زلزله‌ها و آتشفشانیها بوده و خواهند بود! جز کوری و کوردلی نیست که برخی از افراد بدبخت و بدشگون را بر آن می‌دارد که بگویند: در این جهان «انسان می‌تواند به خود متّکی شود و بر سر پای خود بایستد! یا بگویند: انسان آقای این جهان است!

انسان با اجازهٔ یزدان در این زمین جایگزین گردیده است. آن اندازه قدرت و قوّت و علم و اطّلاع بدو داده می‌شود که خدا بخواهد. خدا محافظ و نگاهدار او است. خدا روزی‌رساننده و روزی‌دهندهٔ او است. اگر دست خدا یک لحظه او را رها سازد، کم‌ترین نیروهائی که رام او و مسخّر او است او را نابود می‌گرداند، و مگس و کوچکتر از مگس او را می‌خورد. ولیکن با اجازهٔ خدا و با رعایت خدا محفوظ و مصون و محترم و بزرگوار می‌ماند. پس انسان باید بداند این تکریم و تعظیم و این لطف و فضل بزرگ و سترگ را از کجا می‌جوید.



بعد از این، روند قرآنی ایشان را از پسودهٔ تهدید کردن و بیم دادن، به پسودهٔ تأمّل و تدبّر منتقل می‌سازد، در صحنه‌ای که بسیار آن را می‌بینند، ولی در باره‌اش جز اندکی نمی‌اندیشند. این صحنه، نمادی از نمادهای قدرت، و اثری از آثار تدبیر دقیق الهی است.

﴿أَوَ لَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ؟ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در

پروازند و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟! جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد، چرا که او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامهٔ زندگی خود نیازمند چیست).

این خارق‌العاده در هر لحظه‌ای روی می‌دهد. با روی دادن مکرّر خود قدرت و عظمتی را از یادمان می‌برد که این خارق‌العاده بیانگر آن است. نگریستن بدین پرنده، در آن حال که بالهایش را شق و رق و صاف و صوف نگاه می‌دارد، و بعد از آن، بالهایش را جمع می‌کند و درهم می‌فشارد، در هر دو حالت: حالت راست و ریز نگاه داشتن بالها که اغلب هم چنین است، و حالت فراهم آوردن و درهم فشردن بالها که عارضی و موقّت است، پرنده را در هوا نگاه می‌دارد، و ساده و آسان آن را شناور می‌سازد، و پرنده حرکاتی را انجام می‌دهد که تماشاگر گاهی چنین گمان می‌برد که این حرکات برای به نمایش درآوردن زیبائی معلّق زدن و فرود آمدن و اوج گرفتن است!

این صحنه راورانداز کردن، و هر قسم پرنده‌ای را در حرکات ویژهٔ نوع خود زیر نظر گرفتن، دیده از تماشایش سیر نمی‌شود، و دل از تأمّل خسته نمی‌گردد. این امر گذشته از لذّتی که دارد، اندیشه را برمی‌انگیزد، و انسان را به تدبّر و تفکّر در بارهٔ ساختار زیبای خدا وامی‌دارد، ساختاری که کمال و جمال در آن همدوش و هم‌آغوش است!

قرآن به نگریستن و وارسی کردن این صحنهٔ دل‌انگیز اشاره می‌نماید:

﴿ أَوَ لَمْ یَرَوْا إِلَى ٱلطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صَٰٓفَّٰتٍ وَیَقْبِضْنَ؟ ﴾.

آیا پرندگانی را نگاه نکرده‌اند که بالای سر آنان (در پروازند و) گاهی بالهای خود را گسترده و گاهی جمع می‌کنند؟!.

سپس اشاره دارد به تدبیر و تقدیری که در فراسوی این صحنه موجود است:

﴿ مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ ﴾.

جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد.

خداوند مهربان آنها را نگاه می‌دارد با قوانین هماهنگ موجود در ساختار هستی آنها، هماهنگ شگفتی که در هر چیز کوچک و بزرگ ساختمان بدن پرندگان ملاحظه گردیده است، و حساب هر سلول و اتمی نیز شده است ... قوانین هماهنگی است که در زمین و در فضا و در خلقت پرندگان، هزاران موافقت و همسوئی و همنوائی دست به دست یکدیگر می‌دهد تا این خارق‌العاده انجام بگیرد و تکرار گردد، و همیشه هم با نظم و نظام تکرار شود و ادامه یابد.

خداوند مهربان پرندگان را با قدرت توانای خود و با عنایت دقیق خود نگاه می‌دارد، قدرتی که عاجز و درمانده نمی‌گردد، و عنایتی که حاضر و آماده است و هرگز غائب و نهان نمی‌شود. این قدرت و این عنایت است که این قوانین را پیوسته در کار و در هماهنگی و در نظم و نظام نگاه می‌دارد. این قوانین یک لحظه سستی نمی‌پذیرد و رخنه پیدا نمی‌کند و نابسامان و پریشان نمی‌گردد تا آن وقت که خدا بخواهد:

﴿ مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلَّا ٱلرَّحْمَٰنُ ﴾.

جز خداوند مهربان کسی آنها را (بر فراز آسمان) نگاه نمی‌دارد.

با این تعبیر مستقیم، به دست خداوند مهربان اشاره می‌نماید، دستی که هر پرنده‌ای را و هر بالی را می‌گیرد، در آن حال که پرنده بالهای خود را صاف و صوف نگاه می‌دارد، و یا آن زمان که بالهایش را فراهم می‌آورد و آنها را جمع می‌گرداند، وقتی که در فضا معلّق می‌زند و آویزان می‌گردد!

﴿ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ بَصِیرٌ ﴾.

او هر چیزی را می‌بیند (و می‌داند هر آفریده‌ای برای ادامهٔ زندگی خود نیازمند چیست).

خدا از هر چیزی آگاه است و هر چیزی را می‌بیند. از کار و بار هر چیزی آگاه است و باخبر از حال و احوال آن است. بدین جهت آماده می‌سازد و تهیّه می‌بیند. و

همآوا و همنوا می‌سازد، و قدرت می‌دهد، و هر چیزی را در هر لحظه‌ای می‌پاید و رعایت می‌نماید، پاییدن و رعایت کردن شخصِ بس آگاه و بس بینائی.

نگاه‌داری پرندگان در فضای آسمان، بسان نگاه‌داری چهارپایان بر روی زمینی که در فضا در حال پرواز است همراه با همه چیزی که در آن است، و بسان نگاه‌داری سائر کرات و اجرامی که جز خدا آنها را در مدار و مکان خود نگاه نمی‌دارد . . . همۀ این نگاه‌داریها شگرف و شگفت است، ولیکن قرآن چشمان مردمان و دلهای ایشان را متوجّه هر صحنه‌ای می‌سازد که می‌توانند آن را ببینند و درک و فهم بکنند. قرآن دلهای مردمان را با اشاره‌ها و نواهای خود می‌پساید و لمس می‌نماید. ولی هر ساخته‌ای از ساخته‌های یزدان معجزه است و نوآفرینی است. همۀ آفریده‌های یزدان الهام و پیام و نوا و آوا است. هر دلی و هر نسلی از ساخته‌ها و آفریده‌های یزدان آنچه می‌تواند می‌بیند، و آنچه می‌توانند ببینند مورد ملاحظه و بررسی قرار می‌دهد، بدان اندازه که خداوند جهان، توافق را رفیق راه می‌کند.



سپس قرآن مجید دلهایشان را با پسودۀ دیگری می‌پساید، و ایشان را به صحنۀ ترس و هراس از به کام زمین فرو رفتن و سنگباران درگرفتن برمی‌گرداند، بعد از آن که ایشان را به چرخش و گردش با پرندگان شناور در فضا و در امن و امان به سبب قوانین خدا برده بود. دلهایشان را میان پسوده‌های گوناگون می‌برد و در برگشتن و رفتن به سیر و سیاحت می‌اندازد، بدان اندازه که یزدان تأثیر این رفت و برگشت را در دل بندگان سراغ دارد:

﴿ أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ؟ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلاَّ فِي غُرُورٍ ﴾.

آخر کدام اشخاص و افرادند که لشکر شمایند و جدای از خداوند مهربان به شما کمک می‌کنند و از شما مواظبت می‌نمایند؟! کافران گرفتار غرورند و بس.

قرآن ایشان را از به کام زمین فرو بردن و سنگباران کردن ترسانده است، و آنان را به یاد سرگذشت پیشینیانی انداخته است که خدا کارهایشان را نپسندیده است و نابودشان نموده است. هم اینک به سویشان برمی‌گردد تا از ایشان بپرسد: این چه کسی است که آنان را کمک می‌کند و در برابر خدا از ایشان دفاع و حمایت می‌نماید؟ چه کسی است که تاخت و تاز خدا را از ایشان به دور دارد؟ آیا کسی جز خدای مهربان می‌تواند از ایشان دفاع کند، و از بلا و مصیبت محفوظ و مصونشان دارد؟

﴿ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلاَّ فِي غُرُورٍ ﴾.

کافران گرفتار غرورند و بس.

غرور است که بدیشان الهام می‌دارد که آنان در امن و امان و در حمایت و رعایت و در آرامش و آسایش بسر می‌برند و هیچ خبر ناجوری در میان نیست. در حالی که آنان دچار خشم خداوند مهربان و مورد تاخت و تاز یزدان سبحانند. آنان دارای ایمان نیستند تا میانجی ایشان در پیشگاه یزدان شود. آنان اعمال خوب و پسندیده ندارند تا رحمت خدای مهربان را بهرۀ ایشان سازد.

پسودۀ دیگری در روزی و رزقی است که از آن بهره‌مندند، و سرچشمۀ آن را فراموش می‌کنند، گذشته از این از پایان پذیرفتن و از میان رفتن آن نمی‌ترسند، و همراه با این کار در سرمستی و خودستائی و رویگردانی خود پافشاری می‌کنند:

﴿ أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ ﴾.

یا این که چه کسانیند که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟! اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می‌کنند.

رزق و روزی جملگی انسانها ـ همان‌گونه که گذشت ـ مربوط به ارادۀ خدا است. ارادۀ خدا نخستین سبب از اسباب رزق و روزی در نقشۀ این جهان و در عناصر زمین و فضا است. انسانها بر اسباب رزق و روزی

اصلاً قدرت ندارند، و اصلاً مربوط به عمل ایشان نیست. اسباب رزق و روزی در وجود بر ایشان سبقت دارد، و در نیرو از آنان زورمندتر، و بر نابود کردن نشانهٔ حیات از ایشان مقتدرتر است، وقتی که خدا بخواهد.

اگر خدا آب را بازدارد، یا هوا را برگیرد، و یا عناصر اوّلیّه‌ای را از میان بردارد که وجود اشیاء از آنها ساخته و پرداخته می‌گردد، چه کسی به انسانها رزق و روزی می‌رساند؟

گسترهٔ مدلول و مفهوم رزق و روزی فراخ‌تر، و روزگار آن جلوتر و ریشه‌دارتر از چیزی است که به ذهن می‌رسد و متبادر بدان می‌گردد، هنگامی که این واژه شنیده می‌شود. در رزق و روزیِ هر چیز کوچک و هر چیز بزرگی به قدرت خدا و قضا و قدر او، و به اجازه دادن به اسباب که کارگر واقع شوند، و یا کارگر واقع نشوند، مربوط می‌گردد.

در این مدلول و مفهوم گستردهٔ سترگ ژرف، همهٔ مدلولها و مفهومهای نزدیک جای می‌گیرند، آن مدلولها و مفهومهائی که انسان گمان می‌برد او آنها را به دست آورده است، و آنها در توان او هستند، از قبیل: کار کردن، نوآوری نمودن، و تولید کردن . . . همهٔ اینها از یک سو به بودن اسباب و عناصر اوّلیّه، و از دیگر سو به عطاء و بخشش یزدان به افراد و ملل جهان بستگی دارد. کارگر کدام است که بکشد، و کدامین حرکت است که انجام بدهد، مگر این که از رزق و روزی خدا باشد، خدائی که او را آفریده است، و بدو تاب و توان داده است، و همان نَفَسی که می‌کشد برایش آفریده است، و ماده‌ای را خلق کرده است که در بدنش می‌سوزد و بدو قدرت حرکت می‌دهد؟ کدامین پویش و کوشش عقلانی است که مخترعی آن را صرف کند و از رزق و روزی خدا نباشد، خدائی که قدرت تفکّر و تدبّر و ابداع و نوآوری داده است؟ کدامین تولید است که کارگری یا مبتکری در ماده‌ای پدید آورد و ابداع کند مگر این که پیش از هر چیز جزو ساختار خدا نباشد، و مگر این که با اسباب جهانی و انسانی بوده و در اصل از زمرهٔ رزق و روزی خدا نباشد؟..

﴿ أَمَّنْ هٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ؟ ﴾.

یا این که چه کسانیند که اگر خداوند روزی خود را بازدارد بتوانند به شما روزی برسانند؟!.

﴿ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴾.

اصلاً کافران در سرکشی و گریز پافشاری می‌کنند.

این تعبیر، یک چهرهٔ رویگردان خودبزرگ‌بین، و یک سیمای متکبّر و خودستا را به تصویر می‌کشد. بعد از آن که حقیقت رزق و روزی را بیان داشته است، و گفته است که آنان در رزق و روزی جیره‌خواران خدایند. زشت‌ترین سرکشی و گریزپائی، و خودستائی و خودبزرگ‌بینی و رویگردانی و گردن‌افراشتن، آن است که از جیره‌خواران در برابر خوراک‌دهنده و جامه‌بخشنده صورت پذیرد، خوراک‌دهنده و جامه‌بخشنده‌ای که روزی‌دهندهٔ جیره‌خواران است، و جیره‌خواران هیچ چیزی از خود ندارند و هرچه دارند روزی‌رسان بدیشان ارزانی داشته است و تفضّل فرموده است. امّا آنان با وجود این، سرکش و رویگردان و پررویند!

این تصویری از حقیقت نفسهائی است که از دعوت به سوی خدا با سرکشی و تمرّد روی می‌گردانند، و رویگردانی نفرت‌انگیزی دارند، و فراموش می‌کنند که آنان آفریده‌های یزدانند، و در پرتو فضل و لطف خدا زندگی می‌کنند، و از هستی و زندگی و رزق خودشان به طور کلّی چیزی مال خودشان نیست!



آنان با وجود این، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی را که با او هستند به گمراهی متّهم می‌کنند، و گمان می‌برند خودشان راهیاب‌ترند! همان‌گونه که امثال ایشان در هر زمانی با دعوت‌کنندگان به سوی خدا چنین می‌کنند. بدین جهت یزدان سبحان حال آنان و حال مؤمنان را در صحنهٔ زنده‌ای که حقیقت حال را روشن نشان می‌دهد به تصویر می‌کشد:

﴿ أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبّاً عَلىٰ وَجْهِهِ أَهْدىٰ؟ أَمْ مَنْ يَمْشِي سَوِيّاً عَلىٰ صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ؟ ﴾.

آیا آن کسی که نگونسار و بر رخساره راه می‌رود راهیاب‌تر است، یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست گام برمی‌دارد؟.

کسی که نگونسار و بر رخساره راه می‌رود، یا عملاً کسی است که بر رخساره‌اش راه می‌رود، و بر پاهایش راست و درست راه نمی‌رود، آن گونه که خدا او را آفریده است، و یا این که در راهی که در پیش گرفته است می‌لغزد و بر چهره‌اش می‌افتد. سپس برمی‌خیزد و دوباره می‌لغزد! هم این حال و هم آن حال، حال بیچاره و درمانده‌ای است که به مشقّت و سختی و لغزش گرفتار می‌آید، و به هدایت و خیر دسترسی پیدا نمی‌کند و به هدف نمی‌رسد! این حال کجا و حال کسی کجا که راست و درست راه را درپیش می‌گیرد، راهی که چاله و چوله و کجی و کژی در آن یافته نمی‌شود، و سکندری خوردنها و لغزیدنها در آن وجود ندارد، و هدفی که بر سر راه دارد روشن و معلوم و مشخّص است؟!

حال اوّل حال بدبخت فلک‌زده‌ای است که راه خدا را گم کرده است و حیران و ویلان شده است، و از هدایت خدا بی‌بهره گردیده است. کسی است که با قوانین خدا و آفریده‌های خدا برخورد و تضادّ دارد. زیرا در سیر و حرکت خود با قوانین و آفریده‌های خدا ناهمگونی دارد، و راهی را درپیش می‌گیرد که خلاف راه قوانین و آفریده‌های خدا است، و خط سیری جدای از خطّ سیر آنها را می‌سپرد. پس او همیشه می‌لغزد و می‌افتد، و پیوسته در رنج و عذاب بسر می‌برد، و تا ابد سرگردان و ویلان می‌گردد.

حال دوم حال شخص خوشبخت و بزرگوار و راهیاب به سوی خدا است. شخصی است که از هدایت خدا بهره‌مند گردیده است، و برابر قوانین خدا راهِ گشاد و آبادی را طیّ می‌کند که کاروان ایمان و حمد و سپاس و مدح و ثنای یزدان آن را طیّ می‌کند. این کاروان، کاروان کلّ هستی است، با زنده‌ها و چیزهائی که در آن است.

قطعاً زندگی ایمان، ساده و راست و دارای هدف و سرانجام روشن است، و زندگی کفر دشواری و لغزیدن و افتادن و گمراه گردیدن دارد . . . آیا کدام یک از این دو راه رهنمود و رهنمون‌کننده‌تر است؟ آیا این امر نیازی به پاسخ دارد؟ این پرسش، پرسش مقرّر گرداندن و ایجاب کردن است!

پرسش و پاسخ به اتمام می‌رسد و از دیدگان نهان می‌شود تا این صحنهٔ زندهٔ برجستهٔ پویا، در جلو دلها پدیدار گردد . . . صحنهٔ گروهی که بر رخساره‌ها و چهره‌هایشان راه می‌روند، یا می‌لغزند و می‌افتند و بر چهره‌هایشان سرنگون می‌گردند و هیچ‌گونه هدفی و راهی ندارند. صحنهٔ گروه دیگری پیش چشم می‌آید که سرافراز و سربلند راه می‌روند، و گامهای راست و درستی برمی‌دارند، و در راه راستی به سوی هدف مشخّصی رهسپار می‌شوند.

این مجسّم کردن حقائق است، و زندگی را به شکلها و صورتها نشان دادن است، همان‌گونه که شیوهٔ قرآن در تعبیر با تصویر است.[1]



در پرتو ذکر هدایت و ضلالت، به یادشان می‌آورد که یزدان چه وسائل هدایتی، و ادوات درک و فهمی، بدیشان بخشیده است، ولی آنان از آنها استفاده نکرده‌اند، و جزو سپاسگزاران نبوده‌اند:

﴿ قُلْ: هُوَ الَّذي أَنْشَأَكُمْ، وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ، قَليلاً ما تَشْكُرُونَ ﴾.

بگو: خدا کسی است که شما را (از عدم) آفریده است، و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (که وسیلهٔ کار و سعادت شما هستند. امّا شما این نعمتها را) کمتر سپاسگزاری می‌کنید.

حقیقت است که خدا است انسان را آفریده است و از

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصلهای «شیوهٔ قرآن» و «خیال‌پردازی محسوس و مجسّم ساختن».

نیستی به هستی آورده است. ذات خدا با تأکید و توکیدی اثبات می‌شود که نپذیرفتن آن دشوار است. انسان هست ـ انسانی که والاترین و آگاه‌ترین و تواناترین آفریده‌ها است تا آنجا که معلوم است ـ انسان هم خودش را پدید نیاورده است. پس باید کسی باشد فراتر و داناتر و تواناتر از انسان باشد، او را بیافریند و هستی بخشد . . . هیچ چاره‌ای از اعتراف به آفریدگار نیست. چه بودن انسان، انسان را با این حقیقت روبرو می‌سازد. ستیزهٔ با این حقیقت، نوعی لجبازی است و سزاوار احترام نیست.

قرآن این حقیقت را در اینجا ذکر می‌فرماید تا در کنار آن وسائل شناختی را تذکّر دهد و یادآور کند که یزدان انسان را با آنها مجهّز کرده است:

﴿ وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ ﴾.

و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است (که وسیلهٔ کار و سعادت شما هستند.

انسان در برابر این نعمتها: نعمتهای آفرینش و گوش و چشم و دل، کاری که کرده است این است:

﴿ قَلِيلاً ما تَشْكُرُونَ ﴾.

کمتر سپاسگزاری می‌کنید.

گوش و چشم دو معجزهٔ بزرگ هستند که برخی از ویژگیهای شگفت آنها شناخته شده است. دل که قرآن با آن از نیروی درک و فهم و آگاهی و شعور تعبیر می‌کند، معجزهٔ شگفت‌تر و شگرف‌تری است. تاکنون جز اندکی از شگفتیها و شگرفیهایش شناخته نشده است. دل رازی از رازهای خدا در وجود این آفریدهٔ بی‌نظیر است . . .

دانش نوین تلاشهائی را برای شناخت مقداری از دو معجزهٔ گوش و چشم آغاز کرده است. گوشه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم:

«حسّ شنوائی از گوش خارجی آغاز می‌شود، و جز خدا کسی دقیقاً نمی‌داند به کجا منتهی می‌شود. علم می‌گوید: امواجی که صدا در هوا ایجاد می‌کند به گوش منتقل می‌گردد. گوش مسیر صدا را تنظیم می‌کند تا به پردهٔ صماخ بخورد و در نهایت امواج صدا به گوش داخلی برسد.

گوش داخلی مجراهائی به شکل نیمدایره و حلزونی دارد که فقط در قسمت حلزونی چهار هزار کمان کوچک موجود بوده که به عصب شنوائی مغز متّصل هستند.

طول هر کمان و حجم آن چقدر است؟ چگونه این کمانها که تعدادشان به هزاران می‌رسد و هریک از آنها ساختار ویژه‌ای دارد، به یکدیگر متّصل گردیده‌اند؟ محلّی که در آنجا جای داده شده‌اند چه اندازه است؟.. گذشته از استخوانچه‌های متحرّک گوش میانی که همگی در فضایی قرار دارند که نزدیک است دیده نشود! در گوش صد هزار سلول شنوائی وجود دارد. اعصاب شنوائی به مژکهای بسیار ریز و شگفتی منتهی می‌شوند، آن اندازه ریز و شگفت که خردها را حیران و ویلان می‌سازند».[۱]

«مرکز حسّ بینائی چشم است. چشم صد و سی میلیون گیرندهٔ نوری دارد که پایانه‌های اعصاب بینائی هستند. چشم از صلبیّه و قرنیّه و مشیمیّه و شبکیّه تشکیل شده است . . . گذشته از تعداد زیاد و سرسام‌آور عصبها و گیرنده‌ها.[۲] شبکیّه از نه لایهٔ جداگانه تشکیل شده است. داخلی‌ترین لایه از سلولهای استوانه‌ای و مخروطی تشکیل گردیده است. گفته‌اند: تعداد سلولهای استوانه‌ای سی میلیون، و شمارهٔ سلولهای مخروطی سه میلیون است. همهٔ آنها دارای ارتباط و همگرائی منظّم و محکمی هستند، و همهٔ آنها با عدسی چشم هماهنگی دقیق و استواری دارند . . . ضخامت عدسی چشمان تو مرتباً تغییر می‌کند تا همهٔ نورها را در کانونی جمع‌آوری کند. انسان در هیچ مادهٔ غیر مرکّبی به چنین خاصیّت ویژه‌ای دست نیافته، برای نمونه در چیزی مثل

۱- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحدیث» تألیف استاد عبدالرزّاق نوفل. صفحهٔ ۵۷.

۲- مرجع سابق، صفحهٔ ۵۸.

شیشه».[۱]

و امّا دل ویژگی‌ای است که انسان بدان انسان گردیده است. این ویژگی، نیروی درک و فهم و تشخیص و تمییز و شناخت و معرفتی است که بدان انسان در این ملک و مملکت عریض و طویل جانشین گردیده است و جایگزین شده است. همچنین انسان بدان، امانتی را برداشته است و بر عهده گرفته است که از برداشت و بر عهده گرفتن آن آسمانها و زمین و کوه‌ها ترسیده‌اند. این امانت، امانت ایمانِ اختیاری، و هدایت ذاتی، و استقامت ارادی بر برنامهٔ راست و درست الهی است.[۲] کسی ماهیّت این نیرو، و مرکز آن را در داخل یا خارج جسم نمی‌داند! این خاصّیّت، سرّ و راز یزدان در انسان است. جز یزدان کسی بدان پی نبرده است.

خداوند جهان این عطاهای بزرگ را به انسان بخشیده است تا بدان امانت سترگ برخیزد و امانتداری خود را نشان دهد، ولی انسان سپاس آنها را نگفته است و شکر آنها را بجای نیاورده است:

﴿ قَلِیلاً مَا تَشْکُرُونَ ﴾.

کمتر سپاسگزاری می‌کنید.

سپاس نعمت نگفتن و شکر خدای را بجای نیاوردن، باعث شرمندگی است وقتی که انسانها بدان تذکّر داده می‌شوند و به یادشان می‌آید، همان گونه که قرآن در این جولانگاه به یادشان می‌آورد، و از همهٔ کافران و منکران برایشان سخن می‌گوید، کافران و منکراتی که سپاس نعمت خدادادشان را نگفته‌اند. نعمتی که اگر سراسر زندگانیشان را صرف سپاس آن کنند، به تمام و کمال نمی‌توانند شکر نعمت را بجای آورند!



آن‌گاه بدانان تذکّر می‌دهد که یزدان سبحان انسان را نیافریده است و این ویژگیها را بیهوده و ناسنجیده بدیشان نداده است، بدون این که قصدی و هدفی در میان نباشد. بلکه دنیا را فرصتی برای امتحان، و آخرت را جایگاه جزا و سزا قرار داده است:

﴿ قُلْ: هُوَ الَّذِي ذَرَأَکُمْ فِي الْأَرْضِ، وَ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴾.

بگو: او کسی است که شما را در زمین تولید و تکثیر کرده و پخش و پراکنده نموده است، و در پیش او گرد آورده می‌شوید.

«ذَرْء» مصدر «ذَرَأَکُمْ» به معنی فراوان کردن و تکثیر نمودن است. معنی پخش کردن و پراکندن نیز در ضمن دارد. «حَشْر» هم که مصدر «تُحْشَرُونَ» است به معنی پخش کردن در اطراف و نواحی است. هردوی این واژه‌ها از لحاظ تصویر هنری دالّ بر حرکت و جنبش متقابل هستند. تقابل آن دو از لحاظ معنوی است. آن یکی صحنهٔ پدید آوردن مردمان و زاد و ولد دادن و افزایش و پراکندن ایشان در زمین است. این یکی هم صحنهٔ جمع آوردن آدمیزادگان از زمین و همایش ایشان در قیامت پس از افزودن و پراکندن آنان در دنیا است. در آنجا که قیامت است کار دیگری جدا از کار دنیا در میان است، و مقصود و مراد دیگری است که نتیجهٔ امتحان با مرگ و زندگی در این جهان است. اینجا محلّ امتحان و آنجا پاسخ امتحان است! روند قرآنی هر دو صحنه را در یک آیه گرد می‌آورد، تا این دو صحنه در حسّ و شعور و تفکّر و تصوّر تقابل داشته باشند، همان گونه که اسلوب و شیوهٔ قرآن است. و تا انسانها بدانند و یادآور شوند در حالی که هنوز در زمین پخش و پراکنده‌اند، در آنجا که قیامت است هدف قرار دارد، و آنان به سوی آن می‌روند و در آنجا جمع می‌شوند. آنجا کاری است که جدای از کار اینجا است، و حاصل امتحان با مرگ و زندگی این چند روزهٔ دنیا و سزا و جزای این سرا است.

آن‌گاه شکّ و تردید ایشان را راجع به این همایش و گردآوری، و راجع بدین وعد و وعید، نقل می‌کند:

۱- به نقل از کتاب: «العلم یدعو للإیمان» ترجمهٔ استاد محمود صالح فلکی. صفحهٔ ۱۱۳.

۲- مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ ...» در جزء بیست‌ودوم، جلد یازدهم، صفحات: ۴۳۵-۴۳۹.

﴿ وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؟ ﴾.

می‌گویند: اگر راست می‌گوئید، این وعده‌ای که می‌دهید، کی خواهد بود؟.

این سؤال کسی است که شکّ و تردید داشته باشد. از دیگر سو سؤال لجباز رنج‌افزائی است که به دنبال عیب و عار دیگران راه می‌افتد. آخر شناخت این وعده و وعید، و تشخیص زمان آن، کار را جلو یا عقب نمی‌اندازد، و ارتباطی با حقیقت وعده و وعید ندارد و زمان آن را دگرگون نمی‌سازد. قیامت روز سزا و جزا است و به دنبال امتحان این جهان فرامی‌رسد. برای ایشان فرق نمی‌کند این وعد و وعید قیامت فردا بیاید یا پس از میلیونها میلیون سال فرا رسد . . . مهمّ این است که می‌آید، و آنان در آنجا گرد آورده می‌شوند، و در برابر کارهائی که در دنیا کرده‌اند سزا و جزا داده می‌شوند.

بدین خاطر است که یزدان سبحان کسی را بر زمان آن مطّلع نفرموده است. زیرا هیچ‌گونه مصلحتی برای بندگانش در شناخت و آگاهی از آن وجود ندارد. بدین سبب اطّلاع از آن، با سرشت آن روز و حقیقت آن، پیوند و ارتباطی ندارد، و هیچ‌گونه تأثیری در تکالیف و وظائفی ندارد که از مردمان خواسته می‌شود که با انجام آنها برای آن روز آمادگی پیدا کنند. بلکه مصلحت و حکمت، در پنهان کردن زمان فرارسیدن آن از جملگی مردمان است. مصلحت و حکمت در این است که اطّلاع از فرارسیدن قیامت مختصّ به ذات یزدان باشد و همهٔ آفریدگان بی‌خبر از آن گردند:

﴿ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ، وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

بگو: اطّلاع و آگاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی و یا وقوع قیامت) متعلّق به خدا است و بس. من فقط بیم‌دهندهٔ آشکاری هستم.

در اینجا فرق میان آفریدگار و آفریدگان، برجسته و آشکار پدیدار است. ذات خدا و یگانگی او خالص می‌ماند و شریک و انباز و همتا و همگونی ندارد. علم و اطّلاع از قیامت به یزدان سبحان اختصاص دارد و بس. آفریدگان ـ از جمله پیغمبران و فرشتگان ـ در جایگاه خودشان، و مؤدّب در برابر مقام بزرگ خداوندگاری می‌ایستند و پای فراتر نمی‌نهند:

﴿ قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ. وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

بگو: اطّلاع و آگاهی (از فرارسیدن مجازات دنیوی، و یا وقوع قیامت) متعلّق به خدا است و بس. من فقط و فقط بیم‌دهندهٔ آشکاری هستم.

وظیفهٔ من بیم دادن است. کار من بیان فرمان یزدان است. امّا اطّلاع و آگاهی از آن سرای، متعلّق به صاحب اطّلاع و آگاهی است که یگانه و یکتا و بدون شریک و انباز است.

در همان حال که آنان با شکّ و تردید از فرارسیدن قیامت می‌پرسند، و قاطعانه بدیشان پاسخ داده می‌شود، روند قرآنی چنین به ذهن و شعور می‌اندازد که قیامت فرارسیده است، و موعدی که در باره‌اش شکّ و تردید می‌ورزند آمده است. انگار هم اینک ایشان با آن روبرو گردیده‌اند، و در آن روی داده است آنچه باید روی بدهد:

﴿ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، وَ قِيلَ: هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ! ﴾.

هنگامی که این وعدهٔ الهی را از نزدیک مشاهده کردند، چهره‌های کافران درهم و زشت می‌گردد، و بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که خود می‌خواستید (و در فرارسیدن و دیدن آن شتاب می‌ورزیدید).

آن را از نزدیک دیده‌اند، و جلو خود حاضر و آماده با آن رویاروی گردیده‌اند، بدون این که انتظارش را کشیده باشند و آمادگی رویاروی شدن با آن را تهیّه دیده باشند. پس این است که چهره‌هایشان درهم و زشت گردیده است، و ناخوشایندی در سیماهایشان نمودار شده است، و تنبیه و تهدیدشان دررسیده است:

﴿ وَ قِيلَ: هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدَّعُونَ! ﴾.

گفته می‌شود: این همان چیزی است که خود می‌خواستید (و در فرارسیدن و دیدن آن شتاب

می‌ورزیدید).
این همان است و حاضر و آماده و نزدیکتان است. این همان چیزی است که ادّعاء داشتید که هرگز نمی‌شود و وقوع پیدا نمی‌کند!
این شیوه در عرضه کردن و نشان دادن چیزی که خواهد بود و خواهد شد در قرآن تکرار می‌گردد، تا شخص تکذیب‌کننده یا شکّ‌کننده را رویاروی چیزی نگاه دارد که تکذیبش کرده است یا در باره‌اش شکّ داشته است. او را نگاه دارد با یک احساس تصویری که ناگهان پدیدار می‌آید و تکذیب‌کننده یا شکّ‌کننده را با چیزی روبرو می‌گرداند که آن را تکذیب کرده است یا در باره‌اش شکّ و تردید ورزیده است.
گذشته از این، این شیوه در عین حال حقیقتی را به تصویر می‌کشد. این چنین روزی در علم خدا موجود است، و خطّ زمان میان آن روز و میان انسان با توجّه به انسان برجا و برپا است. این هم یک مسألهٔ نسبی است، حقیقت صرفی را مجسّم و مشخّص نمی‌دارد، همان‌گونه که در حساب خدا پدیدار و برقرار است. اگر خدا اجازه بدهد همین لحظه آن را می‌بینند آن گونه که در علم خدا وجود دارد. پس این انتقال ناگهانی از دنیا به آخرت، و از جایگاه شکّ و تردید به جایگاه رویاروی شدن و یک هو دیدن، به حقیقتی اشاره دارد که برپا و برجا است، و اگر خدا اجازه بدهد هم اینک عیان می‌گردد و پرده از آن فرومی‌افتد، در همین وقتی که این حقیقت برایشان به تصویر کشیده می‌شود، تصویری که وجدان و شعور ایشان را به تکان درمی‌آورد.



آنان در انتظار بودند که پیغمبر ﷺ و این جماعت اندک مؤمنان که در خدمتش بودند بمیرند و از شرّشان آسوده بشوند. به همدیگر سفارش می‌کردند که صبر و شکیبائی داشته باشند و او را تحمّل کنند تا اجل به سراغش بیاید، و این گردباد فروکش کند و این طوفان بیارامد، گردباد و طوفانی که دعوت به اسلام در میان صفهایشان پدید آورده است و آرام و قرار را از ایشان گرفته است. گاهی آنان در میان خود به تکبّر و لاف و گزاف می‌پرداختند و گمان می‌بردند که خدا محمّد را و کسانی را هلاک خواهد ساخت که با او هستند، چرا که آنان گمراهند، و چیزی را که می‌گویند از پیش خود به هم می‌بافند و به دروغ به خدا نسبت می‌دهند! هم اینک در اینجا در برابر صحنهٔ رستاخیز و همایش قیامت و سزا و جزا آماده‌اند. بدیشان اطّلاع داده می‌شود که اگر آرزویشان تحقّق هم پیدا کند ایشان را از فرجام کفر و ضلال نمی‌رهاند. پس برای ایشان چه بهتر که در بارهٔ کار و بارشان بیندیشند پیش از آن که این وعده و وعید فرارسد که ایشان را در اینجا رویاروی آن نگاه می‌دارد و انگار بر سرشان تاخته است و هم اینک فرارسیده است:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللهُ وَ مَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا، فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟ ﴾.

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند مرا و تمام کسانی را که با من هستند (و ایمان آورده‌اند) هلاک سازد، و یا به ما رحم نماید (و ما را فعلاً نکشد، به هر حال ما چه حال بمیریم و چه در آینده، اهل نجات هستیم)، امّا چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌رهاند و) در پناه خود می‌دارد؟.

این سؤال، ایشان را به تدبّر و تفکّر در بارهٔ حال و احوالشان، و در بارهٔ کار و بارشان می‌کشاند، و این سزاوارتر از هر چیز دیگر برای ایشان است. چه سودی به حالشان ندارد که آرزوهایشان تحقّق پیدا کند و خدا پیغمبر ﷺ و کسانی را هلاک فرماید که با او هستند. اگر هم خدا به پیغمبرش و به کسانی که با او هستند مرحمت و لطف فرماید، روشن است که مایهٔ نجات و رستگاری ایشان نمی‌گردد. خدا باقی است و نمی‌میرد. او است که ایشان را در زمین پدیدار کرده است و افزایش داده است و پراکنده نموده است. و آنان در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند . . .
یزدان سبحان بدیشان نمی‌فرماید: چه کسی شما را از

عذاب دردناک در پناه خود می‌دارد؟ و با نصّ قرآن نمی‌فرماید که آنان کافرند. بلکه به عذابی اشاره می‌کند که در انتظار کافران است:

﴿ فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟ ﴾.

امّا چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌رهاند و) در پناه خود می‌دارد؟.

این هم شیوهٔ حکیمانه‌ای در کار دعوت است. از یک سو ایشان را می‌ترساند، و از سوی دیگری بدیشان فرصت می‌دهد از موضعگیری خود دست بردارند. اگر یک راست با ایشان جبهه‌گیری کند و آنان را کافر قلمداد نماید، و بگوید هیچ گریزی از عذاب دردناک ندارند و قطعاً بدان می‌افتند، چه بسا جهالت کنند و نادانی نمایند، و عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرا بگیرد، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر بکشاند، به سبب اتّهام و تهدید مستقیمی که متوجّه ایشان شده است.

در برخی از حالات شیوهٔ اشاره کارآتر و مؤثّرتر از شیوهٔ تصریح در نفس انسان می‌باشد.

آن گاه از این یکسان بودن این کار یا آن کار، بالاتر می‌رود، و به بیان جایگاه مؤمنان در پیشگاه پروردگارشان، و یقین و اطمینانی که بدو دارند، و توکّلی که بدو می‌نمایند، می‌پردازد. همراه با اشارهٔ به این که مؤمنان به ایمان خود اطمینان، و به هدایتشان یقین دارند، و کافران در گمراهی آشکاری هستند.

﴿ قُلْ: هُوَ الرَّحْمٰنُ آمَنَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا. فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

بگو: خدا مهربان است و بدو ایمان آورده‌ایم و بدو پشت بسته‌ایم. لذا خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است.

ذکر صفت «الرحمن» در اینجا به رحمت ژرف و بزرگ خدا در حقّ پیغمبرش و در حقّ مؤمنان همراه او اشاره می‌نماید. چه خدا هرگز ایشان را هلاک نمی‌گرداند، آن گونه که کافران آرزو می‌کنند یا آن گونه که ادّعاء می‌نمایند.

پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که ارتباطی را آشکارا بیان دارد که ایشان را به پروردگار مهربانشان ارتباط می‌دهد، و آن ارتباط ایمان است:

﴿ آمَنَّا بِهِ ﴾. بدو ایمان آورده‌ایم.

و ارتباط توکّل است:

﴿ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا ﴾. و بدو پشت بسته‌ایم.

تنها بدو پشت بسته‌ایم و پشت می‌بندیم و بس . . . تعبیر سخن به قربتی اشاره می‌نماید که میان مؤمنان و میان یزدان مهربان است. یزدان سبحان است که به پیغمبرش و به مؤمنان لطف و بزرگواری می‌فرماید، و به پیغمبر ﷺ اجازه می‌دهد این قربت را اعلان دارد، و او را بدین اعلان رهنمود می‌نماید. انگار بدو می‌فرماید: از چیزی که کافران می‌گویند مترس. چه تو و کسانی که با تو هستند با من پیوند دارند و منتسب به من هستند. تو از سوی من اجازه داری این کرامت و حرمت، و این مقام و منزلت را بیان داری! پس بدیشان بگو... این هم مودّت و محبّت و تکریم و بزرگ‌داشتی از سوی یزدان در حقّ ایشان است . . . آن گاه این تهدید پیچیده به میان می‌آید:

﴿ فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

خواهید دانست که چه کسی (از ما و شما) در گمراهی و سرگشتگی آشکاری است.

این هم شیوه‌ای است که اصرار و پافشاری بر انکار کردن را سست و ضعیف می‌گرداند. ایشان را به برگشت از موضعگیری خود دعوت می‌کند، بدین بهانه که نکند آنان گمراه باشند، و دچار عذابی شوند که ذکر آن در این آیه رفت:

﴿ فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ؟ ﴾.

چه کسی کافران را از عذاب دردناک (دوزخ می‌رهاند و) در پناه خود می‌دارد؟.

در عین حال بدیشان رودررو نمی‌فرماید که آنان عملاً گمراه هستند، تا عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرانگیرد، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر نکشاند. این شیوه‌ای از شیوه‌های کار دعوت

است و با برخی از حالتهای نفس تناسب و همگرایی دارد . . .

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ؟ ﴾.

بگو: مرا خبر دهید اگر آبهای (مورد استفادهٔ) شما به زمین فرو رود، چه کسی می‌تواند آب روان در دسترس شما مردمان قرار دهد؟.

«الْماء الْغَوْرُ»: آب فرو رفته به زمین است، آبی که نتوانند بدان دسترسی پیدا کنند. «مَعِين»: آب برجوشنده و بردمنده و روان است. این هم پسودهٔ نزدیکی در زندگی ایشان است، هرچند آنان پیوسته آن روز را بعید می‌دانستند و در بارهٔ وقوع آن شکّ و تردید می‌ورزیدند . . . ملک و مملکت و فرمانروائی در دست خدا است، و او بر هر چیزی توانا است. چه می‌شود اگر ارادهٔ خدا بر محروم کردن ایشان از سرچشمهٔ زندگی دنیوی قرار گیرد؟!

آن گاه به ترک ایشان می‌گوید تا بیندیشند در بارهٔ چیزی که خواهد شد اگر خدا اجازه دهد این کار روی بدهد، کاری که ایشان را از آن می‌ترساند.



بدین منوال و بر این روال این سوره به پایان می‌رسد، و این مجموعهٔ فراوان آهنگها و پسوده‌ها هم پایان می‌پذیرد، و این سیر و سفرها و گشت و گذارها نیز خاتمه می‌یابد، سیر و سفرها و گشت و گذارهائی در افقها و کرانه‌ها و بلندیها و پستیهای فراخ و گستردهٔ اطراف. هر آیه‌ای تقریباً آهنگ ویژه‌ای بود. یا به عبارت دیگر کوچی در جهان ناپیدای غیب، یا در جهان پیدائی بود که چشمها و دلها متوجّه آنها نمی‌گردد.

این سوره، سورهٔ سترگی است، سوره‌ای که بزرگ‌تر از حجم و پهنه و تعداد آیات خود است. انگار آیات این سوره تیرهائی هستند که به سوی مکان دوردستی نشانه می‌روند. و نزدیک است هر تیری جداگانه جهان نوینی را کشف بکند و بگشاید!

این سوره جوانب اساسی مهمّی از ارکان و اصول جهان‌بینی اسلامی را بنیانگذاری می‌کند. این سوره در درون انسان حقیقت قدرت مطلقهٔ یزدان، حقیقت سلطه و پاسداری مطلق خداوند منّان، حقیقت امتحان و آزمونِ با مرگ و زندگی برای آماده‌سازی رستاخیز و جمع‌آوری همگان و سزا و جزا دادن به مردمان، حقیقت کمال و جمال در ساختار ایزد سبحان، حقیقت علم و اطّلاع مطلق از رازهای پنهان و پچ‌پچ‌های نهان، حقیقت سرچشمهٔ رزق و روزی، حقیقت محافظت خدا از آفریده‌ها، و حضور ایزد سبحان در کنار هر آفریده‌ای از آفریدگان، و بخشهای دیگری از این گونه حقائق را استقرار می‌بخشد، حقائق اساسی و بنیادینی که جهان‌بینی مسلمان در بارهٔ پروردگارش، و جهان‌بینی او راجع به جهان و ارتباط آن با آفریدگار کیهان، بر آن پایدار و استوار می‌گردد. این جهان‌بینی است که برنامهٔ زندگی شخص مؤمن به طور کلّی از آن برمی‌جوشد، جهان‌بینی او در بارهٔ پروردگارش، خودش، مردمان، زندگان، و سراسر جهان اعم از زنده و اشیاء، از آن برمی‌جوشد. جهان‌بینی‌ای است که احساس و شعور و دل و درون و شخصیّت و ارزشها و معیارها و مقیاسها و رو به زندگی کردن و رفتن او، با آن شکل می‌گیرد و دگرگون می‌شود . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ قلم مکّی و ۵۲ آیه است

سُورَةُ القَلَمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

نٓ ۚ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿١﴾ مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٢﴾ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِأَييِّكُمُ ٱلْمَفْتُونُ ﴿٦﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾ فَلَا تُطِعِ ٱلْمُكَذِّبِينَ ﴿٨﴾ وَدُّوا۟ لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴿٩﴾ وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ ﴿١٠﴾ هَمَّازٍ مَّشَّآءٍۭ بِنَمِيمٍ ﴿١١﴾ مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ عُتُلٍّۭ بَعْدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ﴿١٣﴾ أَن كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا قَالَ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

سَنَسِمُهُۥ عَلَى ٱلْخُرْطُومِ ﴿١٦﴾ إِنَّا بَلَوْنَٰهُمْ كَمَا بَلَوْنَآ أَصْحَٰبَ ٱلْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا۟ لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾ وَلَا يَسْتَثْنُونَ ﴿١٨﴾ فَطَافَ عَلَيْهَا طَآئِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَآئِمُونَ ﴿١٩﴾ فَأَصْبَحَتْ كَٱلصَّرِيمِ ﴿٢٠﴾ فَتَنَادَوْا۟ مُصْبِحِينَ ﴿٢١﴾ أَنِ ٱغْدُوا۟ عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰرِمِينَ ﴿٢٢﴾ فَٱنطَلَقُوا۟ وَهُمْ يَتَخَٰفَتُونَ ﴿٢٣﴾ أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا ٱلْيَوْمَ عَلَيْكُم مِّسْكِينٌ ﴿٢٤﴾ وَغَدَوْا۟ عَلَىٰ حَرْدٍ قَٰدِرِينَ ﴿٢٥﴾ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوٓا۟ إِنَّا لَضَآلُّونَ ﴿٢٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٢٧﴾ قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾ قَالُوا۟ سُبْحَٰنَ رَبِّنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَٰوَمُونَ ﴿٣٠﴾ قَالُوا۟ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا طَٰغِينَ ﴿٣١﴾ عَسَىٰ رَبُّنَآ أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا رَٰغِبُونَ ﴿٣٢﴾ كَذَٰلِكَ ٱلْعَذَابُ ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٣٣﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٣٤﴾ أَفَنَجْعَلُ ٱلْمُسْلِمِينَ كَٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٣٥﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾ أَمْ لَكُمْ كِتَٰبٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾ أَمْ لَكُمْ أَيْمَٰنٌ عَلَيْنَا بَٰلِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۙ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾ سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَآءُ فَلْيَأْتُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ إِن كَانُوا۟ صَٰدِقِينَ ﴿٤١﴾ يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾ خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۖ وَقَدْ كَانُوا۟ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمْ سَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾ فَذَرْنِى وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ ۖ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٤﴾ وَأُمْلِى لَهُمْ ۚ إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ ﴿٤٥﴾ أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ ﴿٤٦﴾ أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾ فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾ لَّوْلَآ أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ لَنُبِذَ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾ فَٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٥٠﴾ وَإِن يَكَادُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَٰرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا۟ ٱلذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُۥ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾ وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٥٢﴾

نمی‌توان تاریخی را دقیقاً مشخّص کرد که این سوره در آن نازل گردیده است، چه سرآغاز آن و چه همهٔ آن. همچنین نمی‌توان قاطعانه گفت که سرآغاز این سوره اوّل نازل گردیده است، و بقیّهٔ سوره بعد از آن نازل شده است. حتّی این احتمال را نمی‌توان ترجیح داد. زیرا سرآغاز این سوره و پایان آن از یک کار سخن می‌گوید، و آن گردن‌کشی و گردن‌افرازی کافران بر شخص پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است. کافران می‌گفتند: او دیوانه است!

روایتهائی که می‌گویند: این سوره دومین سوره‌ای است که به دنبال سورهٔ علق نازل شده است، بسیارند. کتابهای زیادی می‌گویند این سوره دومین سورهٔ قرآن است. امّا روند این سوره و موضوع و اسلوب آن ما را بر آن می‌دارد که عقیده‌ای جز این داشته باشیم. حتّی نزدیک است بگوئیم این سوره بعد از مدّت زمانی که از کار دعوت عام گذشته است، دعوت عامی که حدود سه سال بعد از دعوت فردی شروع گردیده است، در آن زمان که قریشیان با این دعوت پیکار و ستیز

آغازیده‌اند و به راندن آن پرداخته‌اند، و در بارهٔ پیغمبر خدا ﷺ همچون سخن پلیدی را گفته‌اند، و قرآن به طرد و نفی آن برخاسته است، و دشمنان دعوت را تهدید کرده است، تهدیدی که در این سوره ذکر آن رفته است.

این احتمال ضعیفی است که می‌گویند: تنها سرآغاز این سوره پس از سرآغاز سورهٔ علق نازل گردیده است، و نفی جنون و دیوانگی وارد در آن:

﴿ مٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ ﴾.

در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. (قلم/۲)

به مناسبت ترس و هراس پیغمبر ﷺ بر خویشتن در آغاز وحی بوده است، ترس و هراسی که نکند این چیزی که بدو دست داده است جنون و دیوانگی باشد!..

این احتمال بسی ضعیف است، زیرا همچون ترس و هراسی بدین شکل و صورت، روایت محققی راجع بدان نیامده است. روند هماهنگ و همآوا و متّحد و متّفق این سوره به ذهن بعضی انداخته است که آنچه در آخر این سوره آمده است همچون مفهومی دارد:

﴿ وَ إِنْ يَكٰادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زل‌زدهٔ) خود به سردرآورند و هلاک سازند، و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

وقتی که این سوره خوانده می‌شود، سوره‌ای که دارای حلقه‌های به هم متّصل و مربوط است، چنین به ذهن متبادر می‌گردد این واپسین آیه در ردّ و نفی جنون و دیوانگی مورد نظر نازل شده است.

همچنین بعضی از روایتها نقل کرده‌اند که در این سوره آیات مدنی است: آیات هفده تا سی و سه که داستان باغداران و امتحان ایشان را بیان می‌کنند. و آیات چهل و دو تا آخر پنجاه، که به داستان صاحب ماهی (یعنی یونس) اشارت دارند . . . ما این نظریّه را نیز بعید می‌دانیم. ما معتقدیم که این سوره به طور کلّی مکّی است. زیرا قالب این آیات، ژرف و عمیق مکّی بودن را می‌رسانند. این هم مناسب‌ترین چیزی است که در روند این سوره در زمان نزول آن بیاید و هماهنگ با موضوع و با حالتی باشد که این سوره بدان می‌پردازد.

نظریّه‌ای که در بارهٔ سراسر این سوره ترجیح می‌دهیم این است: این سوره دومین سوره از لحاظ نزول نیست. بلکه این سوره بعد از مدّت زمانی که از بعثت نبوی گذشته است، و بعد از این که به پیغمبر ﷺ دستور داده شده است که همگان را به سوی اسلام دعوت کند، و بعد از این که خداوند بدو چنین فرموده است:

﴿ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ ﴾.

خویشاوندان نزدیک خود را (از شرک و مخالفت با فرمان پروردگار) بترسان (و آنان را به سوی توحید و دادگری فراخوان). (شعراء/۲۱۴)

همچنین بعد از این که سوره‌هائی از قرآن نازل می‌گردد، سوره‌هائی که مقداری از داستانهای پیشینیان و اخبار زندگانی ایشان را در بر دارد، از قبیل این سخنی که در بارهٔ آن داستانها می‌گوید:

﴿ أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

افسانه‌های پیشینیان است. (قلم/۱۵)

همچنین بعد از این که قریشیان جملگی به سوی اسلام دعوت شدند، و قریشیان این دعوت را با اتّهامهای باطل و ناروا و جنگ سخت و نابجا پاسخ گفتند، اتّهامها و جنگی که این تاخت تند و تیز را می‌طلبیده است که در این سوره بر تکذیب‌کنندگان شده است، و این تهدید و بیم کمرشکن را اقتضاء می‌کرده است که هم در اوّل سوره و هم در آخر آن ذکر گردیده است . . .

صحنهٔ واپسین این سوره نیز بدین امر اشاره می‌نماید:

﴿ وَ إِنْ يَكٰادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَکَ بِأَبْصٰارِهِمْ لَمّٰا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زل‌زدهٔ) خود به

سردرآورند و هلاک سازند. و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این، صحنهٔ دعوت همگانی گروه‌ها و دسته‌های بزرگی است. در اوّل دعوت هم کار بدین گونه نبوده است. بلکه دعوت متوجّه افراد به صورت فردی بوده است و دعوت اشخاص یکی یکی و جدا جدا صورت گرفته است. دعوت کفّار به گونهٔ جمعی انجام نپذیرفته است و زمانی که پیشِ هم بوده‌اند بدیشان خطاب نگردیده است و از آنان دعوت به عمل نیامده است، همان گونه که روایتهای معتبر ذکر کرده‌اند. بلکه دعوت جملگی و دسته‌جمعی بعد از گذشت سه سال از آغاز اسلام، شروع شده است.

این سوره اشاره می‌کند به پیشنهاد مشرکان به پیغمبر ﷺ این که با او سازش بکنند، و در نیمهٔ راه به همدیگر برسند، و در مسألهٔ مورد اختلاف که مسألهٔ عقیده است، به یکدیگر رضایت بدهند و صلح و سازی داشته باشند:

﴿ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴾.

ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی). (قلم/۹)

پیدا است که همچون تلاشی انجام نمی‌پذیرد، زمانی که دعوت به صورت فردی به عمل می‌آید، و از سوی آن احساس خطری نمی‌گردد. بلکه همچون تلاشی زمانی انجام می‌پذیرد که دعوت ظهور پیدا کرده باشد، و مشرکان از سوی آن احساس خطر نموده باشند.

بدین ترتیب شواهد فراوانی پیدا می‌گردند و همدیگر را تقویت می‌کنند، مبنی بر این که این سوره بعد از گذشت مدّت زمانی از دعوت آغازین صورت گرفته است، و دست کم سه سال یا بیشتر از آغاز دعوت تا وقت نزول این سوره فاصله بوده است. معقول هم نیست سه سال از دعوت بگذرد و در این مدّت چیزی از قرآن نازل نشده باشد. طبیعی است سوره‌های زیادی، و بخشهائی از سوره‌ها، در طول این مدّت نازل گردیده باشد، سوره‌ها و بخشهائی که در بارهٔ خود عقیده سخن بگویند، بدون این که سخت بر تکذیب‌کنندگان این عقیده بتازند، همان گونه که در سرآغاز این سوره آمده است.

امّا این هم نفی نمی‌کند این را که این سوره و سوره‌های مدّثّر و مزّمّل در برههٔ نخستین دعوت نازل شده باشند، هرچند که از زمرهٔ نخستین چیزهائی نیستند که پیش از سائر قسمتهای قرآن نازل گردیده‌اند، و ما اسباب و علل این سوره را در همین جا ذکر کردیم، اسباب و عللی که می‌توانند شامل سوره‌های مزّمّل و مدّثّر نیز باشند.



این نهال ـ یعنی نهال عقیدهٔ اسلامی ـ برای نخستین بار بود که در زمین به شکل والای خالص روشن خود کاشته می‌شد. برای احساس و شعور جاهلیّت حاکم، بیگانه و ناشناخته بود، نه تنها در جزیرةالعرب عربستان، بلکه در اطراف و اکناف سراسر زمین، بیگانه و ناشناخته بود.

انتقال باشکوه و فاصلهٔ فراوانی بود میان تصویر جبران‌کننده و تحریف شده و آلوده و زشتی که آئین ابراهیم را بدان درآورده بودند، آئینی که مشرکان قریش به رشته‌های تغییریافته‌ای از آن چنگ می‌زدند، و یاوه‌ها و افسانه‌ها و ناروائهای رائج در میان خود را بدان می‌چسباندند، و میان تصویر مبهوت‌کننده و شکوهمند و راست و روشن و ساده و فراگیر و همه جانبه‌ای که محمّد ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورده بود، و در ارکان و اصول خود متّفق و متّحد با آئین حقّگرای نخستین، یعنی آئین ابراهیم علیه‌السلام بود، و به نهایت کمالی رسیده بود که شایان واپسین رسالت برای کرهٔ زمین باشد، و باقی و پاینده بماند، و رشد و نموّ خرد بشری را تا آخر زمان مخاطب قرار دهد و با آن به سخن درآید.

انتقال عظیمی بود میان انباز قرار دادن برای خدا، معتقد بودن به خدایان گوناگون و إلههٔ جوراجور، پرستش

فرشتگان و پرستش مجسّمه‌های آنان، پرستش جنّیها و پرستش ارواح ایشان، و سائر این تصوّرات پریشان و نابسامانی که عقیدهٔ جاهلی از آنها فراهم می‌آید، و میان صورت چشمگیر و دلربائی که قرآن از ذات یگانهٔ الهی و قدرت او، و از اراده و خواست خدا در حقّ هر آفرده‌ای، ترسیم می‌کند.

همچنین انتقال عظیمی بود میان طبقهٔ حاکمهٔ جزیرةالعرب عربستان، کاهنگرائی و غیبگوئی حاکم بر دیانت آنجا، اختصاص چینهای ویژه‌ای از مردمان به سروری و آقائی و بزرگواری و پرده‌داری کعبه، و میانجیگری و واسطه‌گری پرده‌داران کعبه در میان آن چینهای ویژه و بین سائر عربهای دیگر، . . و میان سادگی و برابری در مقابل خدا و تماس مستقیم بندگان با یزدان آن گونه که قرآن با خود به ارمغان آورده است. . .

بدین گونه و بدین سان بوده است انتقالی که میان اخلاق حاکم در جاهلیّت و میان اخلاقی انجام پذیرفته است که قرآن آن را به ارمغان آورده است و مژدهٔ آن را داده است، و محمّد ﷺ مردمان را بدان خوانده است و خودش هم متخلّق بدان و بیانگر آن بوده است.

خود همین انتقال اخلاقی به تنهائی بس بوده است برای برخورد میان عقیدهٔ جدید و میان قریشیان و معتقدات و اخلاق ایشان. امّا تنها این هم به تنهائی مایهٔ برخورد و باعث دشمنانگی نگشته است. بلکه در کنار آن، ارزشهای مهمّ دیگری در مدّنظر بوده است که چه بسا برابر معیار و مقیاس قریشیان از خود عقیده هم مهمّ‌تر و بزرگ‌تر بشمار آمده است!

ارزشهای اجتماعی در میان بوده است، ارزشهای اجتماعی‌ای که برخی از قریشیان را بر آن داشته است که بگویند چیزی را که قرآن مجید از زبان ایشان بیان فرموده است:

﴿ لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟ (زخرف/۳۱)

این دو شهر، مکّه و طائف است. پیغمبر خدا ﷺ با وجود بزرگی حسب و نسب خود، و این که حسب و نسب او در رأس خانواده‌های قریش بود، قبل از بعثت بزرگی و ریاست در میان ایشان نداشت. در صورتی بزرگی قریش و بزرگی ثقیف و جز این دو قبیله در محیطی بود که به بزرگی و ریاست قبیله‌گری، اعتبار کلّی می‌داد. لذا خیلی ساده نبود همچون بزرگانی و رؤسائی پشت سر محمّد ﷺ بایستند و از او فرمان ببرند!

اعتبارات و ارزشهای فامیلی و خاندانی در میان بود، اعتبارات و ارزشهائی که مردی بسان ابوجهل ـ یعنی عمرو بن هشام ـ را به گونه‌ای درمی‌آورد که مطیع حقّ و حقیقتی شود که در رسالت اسلامی بود و با قدرت هرچه بیشتر با او روبرو می‌گردید و خود را بدو نشان می‌داد، به دلیل این که پیغمبرِ این رسالت، از میان بنی‌عبدمناف بود . . . همان‌گونه که در داستان ابوجهل با اخنس پسر شریق و ابوسفیان پسر حرب آمده است. وقتی از اوقات آنان سه شب بیرون رفتند، و نهان از یکدیگر به تلاوت قرآن گوش فرامی‌دادند. هر شب به یکدیگر وعده می‌دادند که دیگر به چنین کاری برنگردند از ترس این که مردمان ایشان را ببینند و چیزی به دلهایشان رخنه کند. وقتی اخنس پسر شریق از ابوجهل نظرخواهی می‌کند و رأی او را می‌طلبد در بارهٔ چیزی که از محمّد شنیده است، چنین پاسخی می‌دهد: «چه چیز شنیده‌ام؟ ما و بنی‌عبدمناف بر سر بزرگی و سترگی به مبارزه پرداختیم. آنان خوراک دادند، ما هم خوراک دادیم. آنان مردمان را سوار کردند و به مقصد رساندند، ما هم مردمان را سوار کردیم و به مقصد رساندیم. آنان به بذل و بخشش پرداختند، ما هم به بذل و بخشش پرداختیم. تا بدانجا که بر مرکبها نشستیم و بسان دو اسب مسابقه شدیم. آنان گفتند: از ما پیغمبری برانگیخته شده است که از آسمان بدو وحی می‌شود. دیگر ما کی به چنین چیزی دسترسی پیدا

می‌کنیم؟ به خدا سوگند هرگز بدو ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌کنیم!»

اعتبارات و ارزشهای دیگری نیز در میان بود. از جمله اعتبارات و ارزشهای سود و نفع، و طبقاتی، و روانی باقیمانده از ته‌نشستهای جاهلیّت در ذهن و شعور و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و اوضاع و احوال. همهٔ آنها هم می‌کوشیدند نونهال تازه کاشته شده را با تمام وسائل ممکن از میان ببرند، پیش از آن که ریشه بدواند و به ژرفاها فرو رود، و پیش از آن که شاخه‌هایش طولانی گردد و درهم بتند و گشن گردد. مخصوصاً این دشمنانگی به اوج خود رسید وقتی که نقش دعوت شخصی و فردی به پایان آمد، و یزدان بزرگوار به پیغمبر خود ﷺ دستور فرمود دعوت را آشکار سازد، و نشانه‌های دعوت جدید برجسته و آشکار نمودار و پدیدار آمد، و از دیگر سو قرآن در بارهٔ عقیدهٔ شرک، و خدایان ادّعائی نهفته در فراسوی عقیدهٔ شرک، و جهان‌بینیها و اندیشه‌های منحرف و تقلیدهای باطل و آداب و رسوم پوچ ایشان نازل گردید و سفیه و نادانشان نامید.

پیغمبر ﷺ هرچند که پیغمبر است، و هرچند که از پروردگارش وحی دریافت می‌دارد، و هرچند که با جهان فرشتگان ارتباط دارد، امّا هرچه هست او انسان است. احساسات و اندیشه‌های انسانی بدو دست می‌دهد. این مبارزهٔ سخت را می‌دید و درد آن را می‌چشید، و آن جنگی را می‌دید که مشرکان شعلهٔ آتش آن را برافروخته بودند، و او و آن اندک مردمی که با وجود ناخوشایندی مشرکان بدو ایمان آورده بودند، ضربه‌های دردآورو سخت آن جنگ را می‌چشیدند و تحمّل می‌کردند.

پیغمبر ﷺ و کسانی که بدو ایمان آورده بودند می‌شنیدند چیزی را که مشرکان پیرامون او سرهم می‌کردند و به ناروا بدو نسبت می‌دادند، و بر شخص بزرگوار او می‌تاختند و گردن می‌افراختند.

﴿ وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾.

و می‌گفتند: او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

این هم جز تمسخر و استهزائی از تمسخرها و استهزاءهای فراوان نبود، تمسخرها و استهزاءهائی که قرآن آنها را در سوره‌های دیگری نقل و روایت کرده است. تمسخرها و استهزاءها متوجّه شخص پیغمبر ﷺ و متوجّه کسانی می‌گردید که ایمان آورده بودند و با او بودند. اینها گذشته از اذیّت و آزاری است که گریبانگیر بسیاری از آنان با دست نزدیکان و خویشاوندانشان می‌گردید!

تمسخر و استهزاء ـ در وقت ضعف و کمی یاران و مددکاران ـ سخت روح بشری را می‌آزارند، هرچند که این روح، روح پیغمبری باشد.

بدین خاطر ما در سوره‌های مکّی ـ بسان سوره‌های این جزء ـ می‌بینیم که یزدان سبحان پیغمبرش را و گروه اندک مؤمن همراه او را در حفاظت و عنایت خود می‌گیرد، و نوازشش می‌فرماید و غبار غم از چهره‌اش می‌زداید، و او را و مؤمنان را می‌ستاید. عنصر اخلاقی را که در این دعوت و در پیغمبر بزرگوار این دعوت مجسّم است، نمودار و آشکار می‌گرداند. سخن ناروا و تهمت نابجائی را نفی می‌کند که نارواگویان و تهمت‌زنندگان زبان بدان می‌گشودند و ژاژخایی می‌کردند. دلهای مستضعفان را اطمینان می‌دهد به این که جنگ با دشمنانشان را به جای آنان بر عهده می‌گیرد، و ایشان را از اندیشیدن در بارهٔ این چنین دشمنان نیرومند دارا رها می‌سازد!

از این قبیل چیزها را در سورهٔ قلم می‌یابیم، مثل این فرمودهٔ یزدان بزرگوار در بارهٔ پیغمبر ﷺ اسلام:

﴿ ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾.

نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختگی هستی. (قلم/۱-۴)

و این فرمودهٔ یزدان جهان در بارهٔ مؤمنان:

﴿ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ. أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾.

پرهیزگاران در نزد پروردگار خود، باغهای پرنعمت بهشت را دارند. آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!. (قلم/۳۴-۳۶)

در بارهٔ یکی از دشمنان سرشناس پیغمبر می‌فرماید:

﴿ وَ لاٰ تُطِعْ كُلَّ حَلاَّفٍ مَهِينٍ. هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِيمٍ. مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ. أَنْ كٰانَ ذٰا مٰالٍ وَ بَنِينَ. إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا قٰالَ: أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ! ﴾.

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیبجوئی که دائماً سخن‌چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه و بزهکار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم!. (قلم/۱۰-۱۶)

آن‌گاه در بارهٔ جنگ همگانی و همه جانبهٔ تکذیب‌کنندگان می‌فرماید:

﴿ فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰ يَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجّه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جوئی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد). (قلم/۴۴ و ۴۵)

تازه این عذاب جدای از عذاب خوارکنندهٔ خودبزرگ‌بینان در آخرت است:

﴿ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سٰاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ. خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ. وَ قَدْ كٰانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سٰالِمُونَ ﴾.

روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند؛ امّا ایشان نمی‌توانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند). (قلم/۴۲ و ۴۳)

برای ایشان باغداران ـ باغداران دنیا ـ را مثال می‌آورد، مثالی که بیانگر فرجام غرور و سرمستی است. با این مثال بزرگان قریش را تهدید می‌کند، بزرگانی که به سبب داشتن اموال و اولاد، خویشتن را مقتدر و گرامی می‌شمردند. بزرگانی که اموال و اولاد داشتند و به خاطر داشتن اموال و اولاد با دعوت سر ناسازگاری داشتند و به نیرنگ در بارهٔ دعوت دست می‌یازیدند.

در پایان این سوره، یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ توصیه می‌فرماید که صبر جمیل در پیش گیرد:

﴿ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاٰ تَكُنْ كَصٰاحِبِ الْحُوتِ... ﴾.

در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش (و در کار تبلیغ، مقاوم و استوار). و همسان یونس مباش... (قلم/۴۸...)

از لابلای این نوازش و این ستایش و این ثابت و استوار داشتن، همراه با یورش کمرشکنی بر تکذیب‌کنندگان، و بیم و تهدید هراس‌انگیز ایشان، یزدان سبحان خودش جنگ با آنان را بر عهده می‌گیرد، بدان گونه و بدان شیوهٔ تند و سختی که بیان می‌فرماید ... از لابلای همهٔ این چیزها نشانه‌ها و سیماهای آن دوره را پیش چشم می‌داریم، دوره‌ای که دورهٔ ضعف و ناتوانی و کم بودن مؤمنان، و رنج کشیدن و سختی

دیدن ایشان، و تلاش طاقت‌فرسا برای کاشتن آن نهال ارزشمند در آن خاک سفت و سخت است!

همچنین از لابلای روش و شیوهٔ این سوره، و از لابلای تعبیرها و موضوعهای آن، نشانه‌ها و سیماهای محیطی را می‌نگریم که دعوت اسلامی با آن رویاروی گردیده است و برخورد پیدا کرده است. نشانه‌ها و سیماهائی است که سادگی و ابتدائی بودن جهان‌بینی و اندیشه و درک و فهم و تلاش و کوشش و سختیها و گرفتاریها در آنها پدیدار و نمودار است.

این سادگی را در شیوهٔ جنگشان با دعوت می‌بینیم، وقتی که سخنشان را در بارهٔ پیغمبر ﷺ می‌شنویم:

﴿ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾.

او قطعاً دیوانه است. (قلم/۵۱)

این هم تهمتی است که سر و ته و تار و پودی ندارد، و هنر و مهارتی در آن نیست. این شیوهٔ کسی است که چیزی برای گفتن ندارد، مگر دشنام زشت و پلشتی که بدون مقدّمه و بدون دلیل آن را بر زبان می‌راند، بدان سان که ساده‌لوحان بی‌فرهنگ صحرانشین چنین می‌گویند و می‌کنند.

این سادگی و ساده‌لوحی را در شیوه‌ای می‌بینیم که یزدان سبحان با آن، تهمت و بهتان ایشان را پاسخ می‌گوید، پاسخی که با حال و احوال آنان همخوانی و مناسبت دارد:

﴿ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ. بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ﴾.

در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی. تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی. خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمّد، یا شما کافران و مشرکان). (قلم/۲-۶)

همچنین آن را در این تهدید آشکار و سخت می‌یابیم:

﴿ فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ. سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجّه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جوئی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد). (قلم/۴۴ و ۴۵)

آن را در پاسخ بدین دشنام یکی از آنان می‌یابیم:

﴿ وَ لَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ. هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ. مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ .. ﴾.

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیبجوئی که دائماً سخن‌چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه، و بزهکار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است .... (قلم/۱۰-۱۳)

این سادگی را می‌یابیم در داستان باغدارانی که خداوند آن داستان را روایت می‌فرماید. داستان افراد ساده‌لوحی است که از لحاظ اندیشه و جهان‌بینی و غرور و سرمستی، ساده و بی‌فرهنگ به نظر می‌آیند. این ساده‌لوحی در حرکات و گفتار ایشان نیز نمودار و پدیدار می‌آید:

﴿ وَ هُمْ يَتَخَافَتُونَ. أَلَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ... ﴾.

پچ‌پچ کنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجّه آنان نگردند). نباید امروز بینوائی در باغ پیش شما بیاید .... (قلم/۲۳ و ۲۴ ...)

در پایان، سادگی و ساده‌لوحی ایشان را از لابلای مجادله‌ای می‌نگریم که با ایشان درمی‌گیرد:

﴿ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ: إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؟ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذٰلِكَ زَعِيمٌ؟ ﴾.

آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر

می‌کنید؟). و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمانهائی بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حقّ شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهائی است؟. (قلم/۳۷-۴۰)

اینها نشانه‌ها و سیماهائی است که آشکارا از لابلای تعبیر قرآنی پدیدار و نمودار می‌آید، و در بررسی زندگانی پیغمبر ﷺ و رخدادهای آن، و در گامهائی که دعوت در زندگانی او برداشته است، جلوه‌گر می‌گردد. در فاصله‌ای نیز پیدا و هویدا است که قرآن بعدها آن را پیموده است، و این محیط را و آن گروه را در اواخر روزگار زندگی پیغمبر ﷺ بدان اوج داده است و والائی بخشیده است. این امر در شیوه‌های خطاب و گفتگوی مردمان در دورهٔ بعد از انتقال از ساده‌لوحی به پختگی نیز نمایان است، پختگی در اندیشه و جهان‌بینی و درک و فهم و تلاشها و کوششها و مطالب و مقاصدی که مردمان پیدا کرده‌اند، و بعد از گذشت بیست سال نه بیشتر بدان رسیده‌اند. مدّت بیست سال در مدّت زمان حیات ملّتها درخشش آذرخشی است و قابل ذکر نیست، و طی کردن فاصلهٔ همچون سیر و سفر فراخِ فراگیری در این مدّت اندک، شگفت و شگرف است، و با مقیاس و معیار بشری قابل سنجش و ارزیابی نیست. در این مدّت اندک جماعت مسلمانان فاصلهٔ زیادی را طی کردند، و زمام رهبری بشری را به دست گرفتند، و اندیشه‌ها و بینشها و اخلاق و صفات انسانها را به قلّهٔ بلندی رساندند. قلّه‌ای که هرگز رهبریّتی در تاریخ بشری بدانجا اوج نگرفته است و نرسیده است، نه از ناحیهٔ سرشت عقیده، و نه از ناحیهٔ آثار واقعی عقیده در زندگی انسانهای روی زمین، و نه از ناحیهٔ فراخی و فراگیری، به گونه‌ای که بشریّت را به طور کلّی با بزرگواری و مهربانی دربر بگیرد، و به همهٔ نیازمندیهای انسانها پاسخ بگوید، و نیازهای فکری ایشان را تأمین گرداند، و نیازمندیهای اجتماعی و قانونی آنان را در گستره‌ها و پهنه‌های گوناگون فراهم آورد...

این معجزه است، معجزه‌ای که در انتقال از این سادگی و ساده‌لوحی به آن گسترهٔ فراخ و فراگیر دیده می‌شود، انتقال از سادگی و ساده‌لوحی پیدا و هویدا از لابلای همچون سوره‌ای. این انتقال، فراخ‌تر و بزرگ‌تر از تبدیل جماعت اندک به جماعت بسیار، و از تبدیل ضعف گروه ناتوانی به قدرت گروه قدرتمندی است. زیرا ساختن جانها و خردهای مردمان از افزایش دادن شماره‌ها و صفهای آنان بسی دشوارتر است.



﴿ ن، وَ الْقَلَمِ وَ مٰا يَسْطُرُونَ. مٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ. وَ إِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. فَسَتُبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. فَلاٰ تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ. وَ لاٰ تُطِعْ كُلَّ حَلاّٰفٍ مَهِينٍ. هَمّٰازٍ مَشّٰاءٍ بِنَمِيمٍ. مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ. أَنْ كٰانَ ذٰا مٰالٍ وَ بَنِينَ. إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آيٰاتُنٰا قٰالَ: أَسٰاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴾.

نون. سوگند به قلم! و قسم به چیزی که می‌نویسند! در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی. تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختگی هستی. تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی. خواهی دید و خواهند دید، که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمّد، یا شما کافران و مشرکان). پروردگار تو مسلّماً (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راهیاب است. حال که چنین است، از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است). ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و

همـاهنگ شـوی). از فـرومایه‌ای کـه بسیار سـوگند مـی‌خورد، پـیروی مکن. بسـیار عـیبجوئی کـه دائـماً سـخن‌چینی مـی‌کند. بسـیار مـانع کـار خـیر، و تجاوزپیشه، و بزهکار است. علاوه بر اینها درشتخوی و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا ایـن هـمه زشتیها و پلشتیها) بـدان خـاطر است کـه دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های مـا بـر او خـوانـده می‌شود، می‌گوید: افسـانه‌های پیشینیان است. مـا بـر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم!.

یزدان سبحان به نون، و به قلم، و به نـوشتن، سـوگند می‌خورد. رابطهٔ میان حرف «نون» که یکی از حـروف هجاء است و میان قلم و نوشتن، روشـن است. و امّـا سوگند خوردن به حرف نون بـزرگداشت آن و ارزش زیاد آن است. باعث می‌گردد بدان توجّه بشود در میان ملّتی که از این راه به یادگیری و آموزش نمی‌گرائید، و نوشتن در میان ایشان عقب افـتاده و کـمیاب بـود، در زمانی که در علم خدا مقدّر و مقرّر بود که این قدرت و توان در میان همچون ملّتی رشد و نمو پیدا کند، و در میانشان انتشار یابد، تا این ملّت بتواند این عقیده را و آنچه از برنامه‌های زندگی بر آن استوار مـی‌گردد بـه نواحی زمین منتقل سازد. گذشته از آن بتواند رهـبری بشریّت را به گونهٔ شایسته و بایسته انجام دهد. شکّی نیست که نوشتن عنصر اساسی در اقدام بدین وظـیفهٔ بزرگ و مهمّ است.

آنچه این مفهوم را تأکید می‌کند، شروع وحی بـا ایـن فرمودهٔ خداوند بزرگوار است:

﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ. الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان بـه نـام پـروردگارت، آن کـه (هـمهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفـریده است. بخوان! پروردگار تو بـزرگوارتـر و بـخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریـها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در بـرابـر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسـان را تـعلیم داد و چـیزها بـه او) آمـوخت. بـدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست. (علق/۱-۵)

این مفهوم را تأکید می‌کند ایـن کـه هـمچون خـطابی متوجّه پیغمبر بیسواد و درس‌نخوانی شود ـ پیغمبری که خدا مقدّر و مقرّر فرموده بود به خاطر حکمت معیّنی، بیسواد و درس نخوان باشد ـ ولیکن با وجود این، وحی خطاب بدو می‌آغازد و به خواندن و یاد دادن بـا قـلم توجّه می‌دهد. گذشته از آن، این نگرش را در اینجا با سوگند خوردن به نون و قلم و چیزی کـه مـی‌نویسد مؤکّد می‌دارد. این هم حلقه‌ای از حلقه‌های برنامهٔ الهی در تربیت این ملّت، و آماده ساختن آنان برای اجـرای نقش بزرگ جهانی‌ای است که در علم پنهان یزدان برای ایشان مقدّر و مقرّر گردیده است.



یزدان سبحان سوگند می‌خورد به نون و قـلم و آنـچه می‌نویسند. همان گونه که گفتیم ارزش نوشتن را پیش چشم می‌دارد، و مقام آن را بالا می‌برد، تا بدین وسیله از پـیغمبر خـود ﷺ تـهمتی را بـه دور نـماید کـه مشرکان بدو می‌زدند، و آن را بعید از او بدارد. نعمتی که یزدان به پیغمبرش ارمغان داشته است همچون تهمت ناروائی را مردود می‌سازد.

﴿ ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ ﴾.

در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی.

در این آیهٔ کوتاه، اثبات می‌نماید و نفی می‌سازد. نعمت خدا را بر پیغمبرش اثبات می‌نماید با تعبیری که اشاره به نزدیکی و مهربانی دارد. چرا که آن را یزدان سبحان به ذات خودش اضافه می‌فرماید:

﴿ رَبِّکَ ﴾. پروردگارت.

آن صفت ساختگی و سرهم شده را که با نـعمت خـدا سازگار درنمی‌آید نفی مـی‌کند، نـعمتی کـه آن را بـه بنده‌ای داده است که او را به خودش نسبت داده است و قربتش بخشیده است و وی را برگزیده است . . .

شگفتی سراپای پژوهشگری را فرامی‌گیرد که شرح حال زندگانی پیغمبر ﷺ را در میان قوم خودش پژوهش کند. وقتی که می‌بیند آنان همچون سخن ناروائی را در بارهٔ او می‌زنند. در حالی که خود ایشان به برتری عقل او معترف بوده‌اند، و سالهای زیادی پیش از بعثت و رسیدن به مقام نبوّت، او را در میان خود در بالا بردن حجرالأسود به جایگاه ویژه‌اش، داور کرده‌اند. آنان همان مردمی بوده‌اند که لقب امین را بدو داده‌اند، و امانتهای خویش را بدو می‌سپرده‌اند تا روزی که بر اثر دشمنانگی سختشان با او، مهاجرت فرموده است. روشن است که علی ـ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ چند روزی بعد از مهاجرت پیغمبر ﷺ در مکّه مانده است، تا سپرده‌ها و امانتهائی را که در پیش آن حضرت بوده است به صاحبانش برگرداند، هرچند که آنان با او آن گونه دشمنانگی و پیکار سخت را آغازیده‌اند. آنان همان کسانی بوده‌اند که پیش از بعثت هم حتّی یک دروغ از او نشنیده‌اند. وقتی که هرقل از ابوسفیان در بارهٔ او پرسیده است: آیا شما پیش از نبوّت او، وی را به دروغ گفتن متّهم می‌کرده‌اید؟ ابوسفیان ـ هرچند که پیش از مسلمان شدن، با پیغمبر ﷺ دشمن بوده است ـ پاسخ داده است و گفته است: نه. هرقل ادامه داده است و گفته است: کسی که با مردم دروغ نمی‌گوید، چگونه با خدا دروغ می‌گوید!

انسان تعجّب می‌کند از این که خشم و کین، انسان را بدانجا بکشاند و برساند که مشرکان قریش را بدانجا کشاند و رساند، و ایشان را بر آن داشت که این سخن ناروا و چیز دیگری را در بارهٔ این انسان والا و گرامی، و مشهور به برتری عقل و اخلاق پسندیده در میان خود، بر زبان آورند و بگویند. امّا کینه‌توزی و دشمنانگی انسان را کور و کر می‌سازد، و غرض‌ورزی انسان را بدون ترس و هراس از خدا به تهمت زدن و بهتان کردن وامی‌دارد! جای شگفت است که تهمت‌زننده و بهتان‌کننده پیش از هرکس دیگری می‌داند که خودش دروغپرداز و بزهکار است!

﴿ مٰا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ ﴾.

در سایهٔ نعمت و لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی.

این گونه با عطوفت و مهربانی، و در کمال تعظیم و تکریم، بدان کینه‌توزی نهان در دل و جان ایشان، و بدان تهمت زشت و پلشت آنان، پاسخ داده می‌شود.

﴿ وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ ﴾.

تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی.

تو دارای پاداش همیشگی و ناگسیختنی هستی، پاداشی که قطع نمی‌گردد و به پایان نمی‌آید. پاداش بزرگی که از جانب پروردگارت است، پروردگاری که به تو نعمت داده است و لطف فرموده است با نبوّت و مقام ارزشمندی که به تو بخشیده است و تو را بدان جای رسانده است و نائل فرموده است . . . این پاداش همچنین انس و الفت بخشیدن و غمزدائی کردن و شاد و مسرور نمودن، و عوض فراوان و فراگیری است که جای هرگونه محرومیّت و هرگونه جفا دیدن و ستم کشیدن و هرگونه بهتان و تهمت شنیدن را پر می‌کند و جبران می‌سازد، بهتان و تهمتی که مشرکان با پرت و پلا می‌گفتند. کسی که پروردگارش در باره‌اش این چنین بگوید:

﴿ وَ إِنَّ لَکَ لَأَجْراً غَیْرَ مَمْنُونٍ ﴾.

تو دارای پاداش بزرگ و ناگسیختنی هستی.

چه چیز را از دست داده است؟ آن هم با مهربانی و عطوفت و مودّت و محبّت و تکریم و تعظیم!



آن‌گاه بزرگ‌ترین گواهی و تعظیم و تکریم فرامی‌رسد:

﴿ وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

همهٔ جوانب و نواحی جهان هستی در این ستایش منحصر پیغمبر بزرگوار ﷺ همآوا می‌گردد و آن را پژواک می‌کند. این ستایش آسمانی در دل جهان هستی استوار و پایدار می‌شود! هر قلمی و هر اندیشه‌ای از توصیف ارزش این سخن بزرگ خداوندگار هستی

درمانده و ناتوان می‌ماند. گواهی و شهادتی از جانب خدا است، و با مقیاس و معیار خدا است، و در بارهٔ بندهٔ خدا است. در این گواهی و شهادت بدو می‌فرماید:

﴿ وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

مدلول خُلق عظیم همان است که در پیشگاه یزدان است. چیزی است که کسی از جهانیان نهایت آن را درک و فهم نمی‌کند!

دلالت این سخن بزرگ، بر عظمت محمّد ﷺ از زوایا و نواحی گوناگونی پدیدار و نمودار می‌آید:

این سخن از جانب خداوند بزرگ و سترگ است. جهان آن را در دل خود می‌نگارد. بر صفحهٔ جهان ثبت و ضبط می‌شود. در جهان والا و بالای فرشتگان تا آن وقت که خدا بخواهد تکرار می‌گردد.

این سخن از جانب دیگری نیز برجسته و جلوه‌گر است. از این جانب که محمّد ﷺ تاب و توان دریافت آن را دارد. خودش هم در پرتو لطف پروردگارش می‌داند که این از جانب یزدان است، و گویندهٔ آن آفریدگار مهربان است. می‌داند: خدا کیست؟ عظمت او چه اندازه است؟ دلالت سخنان او تا به کجا است؟ چه گستره‌ای دارد؟ پژواک آن به کجا می‌کشد و در کجا می‌پیچد؟ می‌داند چه کسی در کنار این عظمت مطلق قرار دارد، عظمت مطلقی که او از آن چیزی می‌داند که کسی از جهانیان آن را نمی‌داند.

تاب و توان محمّد ﷺ برای دریافت این سخن از این سرچشمه، و این که ثابت و استوار بماند، و زیر فشار هولناک آن له و لورد نشود ـ هرچند که این سخن، مدح و ثنا باشد ـ و شخصیّت او زیر پتک آن تکان نخورد و پریشان نشود، و بلکه با آرامش و اطمینان آن را دریافت کند، و خویشتندار و یکنواخت برجای بماند، این امر خودش دالّ بر عظمت شخصیّت او است و بالاتر از هر دلیل دیگری است.

در شرح زندگانی محمّد ﷺ از عظمت خلق و خوی او سخن رفته است، و در بارهٔ عظمت خلق و خوی او از زبان اصحاب و یارانش روایتهای گوناگون و فراوانی نقل گردیده است. واقعیّت زندگانی او بزرگ‌ترین گواهی است و از همهٔ چیزهای دیگری که روایت گردیده‌اند رساتر و چشمگیرتر است. ولیکن این سخن ربّانی از همه چیز بزرگ‌تر و دارای معنی والاتری است. بزرگ‌تر است از آن لحاظ که از یزدان بزرگ و سترگ شرف صدور پیدا کرده است. بزرگ‌تر است چون محمّد آن را دریافت داشته است، و او می‌داند خداوند بزرگ و سترگ چه کسی است. بزرگ‌تر است چون بعد از دریافت آن ماندگار و پایدار و استوار می‌ماند. بر بندگان تکبّر نمی‌کند، و باد به غبغب نمی‌اندازد، و خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی نمی‌نماید، و حال این که او کسی است که شنیده است آنچه شنیده است، از خدائی که بزرگ و سترگ است!

خدا خودش بهتر می‌داند رسالت خود را به چه کسی می‌سپارد. جز محمّد ﷺ با این عظمت نفسی که داشته است، کسی نبوده است این رسالت واپسین را با تمام عظمت جهانی‌ای که داشته است حمل کند و به گردن گیرد، و از یک سو خودش هم همتای آن رسالت باشد، و از دیگر سو تصویر زنده‌ای از آن باشد.

این رسالت، از لحاظ کمال و جمال، عظمت و شمول، صدق و یقین، و حقّ و حقیقت، به گونه‌ای است که نمی‌تواند آن را حمل کند و بر عهده گیرد، مگر مردی که خدا این مدح و ثنا را در باره‌اش می‌فرماید، و شخصیّت او هم تاب و توان دریافت این مدح و ثنا را با خویشتنداری و هماهنگی و آرامش داشته باشد، آرامش دل بزرگی که حقیقت این رسالت و حقیقت این ستایش بزرگ در آن بگنجد . . . آن گاه سرزنش پروردگارش را دریافت می‌دارد، و پروردگارش او را در برابر برخی از کارهایش بازخواست می‌کند، کارهائی که با وجود چنان خویشتنداری و چنان هماهنگی و چنان آرامشی از او سر زده است. یزدان سبحان هم این را و هم آن را اعلام و اعلان می‌دارد، و نه از این و نه از آن

چیزی را نهان و پنهان نمی‌نماید . . . پیغمبر ﷺ در هر دو حالت، همان پیغمبر بزرگوار و بندهٔ فرمانبردار، و پیام‌رسان امین است.

حقیقت این نفس جزو حقیقت این رسالت است. عظمت این نفس جزو عظمت این رسالت است. حقیقت محمّدی بسان حقیقت اسلامی، دور از دسترس هرگونه دوربین و تلسکوپی است که انسانها بدانها دسترسی دارند. آنچه رصدکننده و نگرندهٔ عظمت این حقیقت دو بعدی می‌تواند بکند تنها این است که آن را ببیند و گستره و مرز آن را معیّن و محدود نکند، و به مدار و خطّ سیر کیهانی آن اشاره کند بدون این که این مدار و خط سیر را مشخّص و محدود گرداند!

من بار دیگر خود را مجبور می‌بینم که در کنار این معنی سترگ بایستم، معنی سترگ دریافت پیغمبر خدا ﷺ این سخن را از پروردگار خودش، در حالی که او استوار و پایدار و متعادل و آرام و خویشتندار ایستاده است و پایش از جای نلغزیده است و دلش از دست نرفته است . . . او که انسانی بوده است وقتی که یکی از اصحاب و یارانش را ستوده است، وجود آن کس و دوستانش به لرزه و تکان افتاده است به خاطر تأثیری که این ستایش بزرگ داشته است. در حالی که او انسان بوده است و یار او هم می‌دانسته است که او انسان است، و دوستان او می‌دانسته‌اند که او انسان است. او پیغمبر است، بلی که پیغمبر است، ولیکن در دائرهٔ معلوم و محدودی قرار دارد، دائرهٔ بشری با حدّ و مرز محدود بشری . . . امّا پیغمبر ﷺ این سخن را از خدا دریافت می‌دارد، و او می‌داند خدا کیست. به ویژه او می‌داند خدا کیست! او در بارهٔ خدا چیزی را می‌داند که جز او کسی نمی‌داند. با وجود این، شکیبائی می‌کند و خود را نگاه می‌دارد و پیام را دریافت می‌کند و به راه خود ادامه می‌دهد . . . این کاری است که بالاتر از هر تصوّری و اندیشه‌ای، و فراتر از هر تقدیری و تدبیری است.

این محمّد ﷺ بلی تنها محمّد ﷺ است که بدین افق عظیم می‌رسد. این تنها محمّد ﷺ است که به اوج قلّهٔ کمال انسانیِ مجانس با نفخهٔ ربّانی در هستی انسانی می‌رسد. این تنها محمّد ﷺ است که برازندهٔ این رسالت آسمانی برای سراسر جهان انسانی است. تا بدانجا که این رسالت در شخص او زنده مجسّم می‌گردد، و در پیکرهٔ یک انسان، روی زمین راه می‌رود. این تنها محمّد ﷺ است که خدا می‌دانسته است او سزاوار این مقام و منزلت است. خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را به چه کسی ارمغان می‌دارد.

در این سوره خدا اعلان و اعلام فرموده است که محمّد ﷺ دارای خلق عظیم و خوی سترگ است. در سورهٔ دیگری هم اعلان و اعلام فرموده است که یزدان والامقام و پاک ذات و پاک صفات، و فرشتگانش بر او درود می‌فرستند:

﴿ إِنَّ اللهَ وَ مَلاٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی ٱلنَّبِیِّ ﴾.

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند.

(احزاب/۵۶)

تنها خدای بزرگوار است که می‌تواند به بنده‌ای از بندگانش چنین فضل و کرمی را ارمغان بدارد.



این نگرش، معنی ویژهٔ خود را در تمجید و تعریف عنصر اخلاقی در ترازوی خدا دارد، و بیانگر این واقعیّت است که این عنصر در حقیقت اسلامی بسان حقیقت محمّدی، اصالت دارد.

نگرندهٔ بدین عقیده، بسان نگرندهٔ به شرح حال زندگی پیغمبر این عقیده، عنصر اخلاقی را برجسته و اصیل در این عقیده می‌یابد. اصول قانونگذاری و اصول تهذیب در این عقیده هر دو بخش بر عنصر اخلاقی استوار می‌گردد . . . دعوت بزرگ و فراخوانی سترگ در این عقیده، به سوی پاکی و پاکیزگی، امانت و صداقت، عدالت و رحمت، خوبی و نیکی، رعایت و حفاظت عهد و پیمان، مطابقت و همخوانی گفتار با کردار، مطابقت و همخوانی گفتار و کردار با نیّت و درون، نهی از: ظلم و جور، گول زدن و فریب دادن، خیانت و نادرستی کردن،

خوردن اموال مردمان به ناحق، تجاوز به مقدّسات و اهل و عیال و ناموس دیگران، پخش زشتی و پلشتی و گناه و فحشاء به هر شکلی از اشکال . . . است. قانونگذاری و مقرّرات‌نگاری در این عقیده، برای حمایت از این اساسها و بنیادها، و برای حفظ عنصر اخلاقی در فهم و شعور و روش و رفتار، و در ژرفاهای درون و در واقعیّت جامعۀ بیرون، و در ارتباط‌های فردی و گروهی و دولتی است.

پیغمبر بزرگوار صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید:

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ».

«برانگیخته شده‌ام و روانه گردیده‌ام تا اخلاق نیک را تکمیل کنم».

او رسالت خود را در این هدف بزرگ و والا خلاصه می‌کند. فرموده‌های او در راستای تشویق به هرگونه خلق و خوی ارزشمند، پیاپی و ردیف می‌گردد. زندگانی شخصی او هم مثال زنده‌ای و صفحۀ پاکیزه‌ای و تصویر والای درخشنده‌ای است، زندگانی زیبا و دلربائی که سزاوار این می‌گردد که یزدان جهان در کتاب جاویدان خود در باره‌اش بفرماید:

﴿ وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

با این ستایش، پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم را می‌ستاید، همان گونه که عنصر اخلاقی را در برنامۀ الهی می‌ستاید، برنامه‌ای که این پیغمبر بزرگوار آن را با خود به ارمغان آورده است، و با آن زمین را با آسمان پیوند می‌دهد، و دلهای دوستداران یزدان سبحان را آویزۀ ایزد منّان می‌سازد، و ایشان را به سوی اخلاق و خصال راست و درستی رهنمود و رهنمون می‌گرداند که خداوندگار هستی دوست می‌دارد و می‌پسندد.

این ارج نهادن و اعتبار دادن، ارج و اعتبار یگانه و ممتازی در اخلاق اسلامی است. اخلاق اسلامی از محیط برگرفته نمی‌شود، و اصلاً از ارزشهای زمینی برنمی‌جوشد، و بر ارزشی از ارزشهای عرف و عادت مردمان یا مصلحت و یا ارتباط‌ها و پیوندهای ایشان که در نسلی از نسلها بوده است، یاری نمی‌طلبد و تکیه نمی‌کند. بلکه اخلاق اسلامی از آسمان یاری می‌طلبد و بر آسمان تکیه می‌کند. از نداء زدن آسمان به زمین استمداد می‌جوید، ندائی که زمین را فریاد می‌دارد که به افق بنگرد. اخلاق اسلامی از صفات مطلق خدا یاری می‌جوید، تا انسانها آن صفات را در حدود تاب و توان خود تحقّق بخشند و پیاده کنند. در نتیجه انسانیّت والا را تحقّق بخشند و پیاده کنند، و شایان آن چنان تکریم و تعظیم یزدان از ایشان و جانشین شدنشان در زمین گردند. و بالأخره شایان زندگی والای اخروی شوند:

﴿ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ ﴾.

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد . . . در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار و خداوندگار همۀ کائنات) است. (قمر/۵۵)

بدین خاطر، اخلاق اسلامی، مقیّد و محدود به حدود و ثغوری از ارجها و ارزشهای پابرجا در زمین نیست. بلکه اخلاق اسلامی آزاد است، و تا بدانجا اوج می‌گیرد که انسانها تاب و توان آن را دارند. زیرا اخلاق اسلامی چشم می‌دوزد به پیاده کردن و تحقّق بخشیدن صفات خدا که آزاد و رها از هرگونه حدّ و مرزی، و از هرگونه قید و بندی است.

گذشته از این، اخلاق اسلامی، فضائل جداگانه و گسیخته از یکدیگر، بسان: صدق و صداقت، امانت و عدالت، رحمت و شفقت، خوبی و نیکی، و . . . نیست. بلکه اخلاق اسلامی برنامۀ کاملی است که در آن تربیت تهذیبی با قوانین نظم و نظام زندگی، به تعاون و همیاری می‌پردازد، و اندیشۀ زندگی به طور کلّی و رویکردهای آن جملگی، بر آن برنامه، استوار و پایدار می‌گردد، و در پایانۀ گشت و گذار به خدا منتهی می‌شود، نه به ارزش و اعتبار دیگری از ارزشها و اعتبارهای این زندگی!

این اخلاق اسلامی، با کمال و جمال و هماهنگی و راستی و درستی و استواری و پایداری و استمرار و

استقراری که دارد، در محمّد ﷺ مجسّم گردیده است، و در مدح و ثنای یزدان بزرگوار نمودار و پدیدار آمده است، آنجا که می‌فرماید:

﴿ وَ إِنَّکَ لَعَلیٰ خُلُقٍ عَظِیمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.



پس از این ستایش ارزشمند از بندهٔ خود، او را اطمینان می‌دهد به فردای آینده‌ای که با مشرکان دارد، مشرکانی که آن بهتان ناجوانمردانه را بدو زدند. ایشان را به رسوائی کارشان و پرده‌برداری از نادرستی و گمراهی آشکارشان، تهدید می‌کند.

﴿ فَسَتُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ. بِأَیِّکُمُ الْمَفْتُونُ. إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ ﴾.

خواهی دید و خواهند دید که کدام یک از شما مبتلا به دیوانگی است (محمّد، یا شما کافران و مشرکان). پروردگار تو مسلّماً (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راهیاب است.

«مفتون»[1]: آن کسی است که خدا پیغمبر خود را اطمینان می‌دهد پرده از او برمی‌دارد و او را مشخّص می‌فرماید، انسان گمراه است. یا او امتحان‌شونده‌ای است که امتحان پرده از حقیقت او به کنار می‌زند. هردو معنی نزدیک به همدیگرند . . . این وعده اطمینان دادن به پیغمبر خدا ﷺ و به مؤمنانی است که در خدمت او هستند. در آن به همان اندازه هم تهدید کردن و بیم دادن دشمنان او و تهمت‌زنندگان بدو است . . . مدلول و مفهوم دیوانگی و جنونی که تهمت آن را بدو می‌زنند هرچه بوده و هرچه باشد، آنچه گمان آن بیشتر می‌رود این است که مراد مشرکان و قصد ایشان زوال عقل نیست. چه واقعیّت این را تکذیب می‌کند. بلکه مرادشان از دیوانگی سلطهٔ جنّ بر او است. و جنّ این سخن شگفت و شگرف بدیع و نوین را بدو پیام داده است . . . آخر آنان معتقد بودند که هر شاعری شیطانی به همراه دارد که سخن شگفت و شگرف بدیع و نوین را بدو القاء می‌کند! امّا این مفهوم دور از حقیقت حال پیغمبر ﷺ است، و با سرشت چیزی نمی‌خواند که بدو وحی می‌گردید، و آن سخن ثابت و استوار و راست و درست بود.

این وعده‌ای که خدا می‌دهد اشاره دارد به این که فردای آینده، پرده از حقیقت پیغمبر ﷺ و حقیقت تکذیب‌کنندگان او برمی‌دارد، و ثابت می‌نماید که کدام یک از آنان در برابر کاری که می‌کند گرفتار می‌آید، یا کدام یک از آنان گمراه است در چیزی که ادّعاء می‌نماید. خدا پیغمبرش را مطمئنّ می‌سازد که پروردگارش:

﴿ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ ﴾.

او (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که چه کسی از راه او گمراه شده است، و چه کسی راهیاب است.

این پروردگار او است که بدو وحی کرده است، پس او می‌داند که وی راهیاب است و کسانی که با او هستند راهیابند. این امر او را اطمینان می‌بخشد، و دشمنانش را پریشان و نگران می‌سازد. به دلهای دشمنانش نگرانی و پریشانی می‌اندازد، همان گونه که خواهد آمد.



خداوند برای او پرده از حقیقت حالشان، و از حقیقت فهم و شعورشان برمی‌دارد، در آن حال و احوالی که آنان با او دشمنی می‌ورزند و به جدال و ستیز می‌پردازند در بارهٔ حقّی که با خود به ارمغان آورده است، و بدو تهمت می‌زنند آن گونه که خود بخواهند.

۱- «المفتون»: دیوانگی. مصدر است، مانند معقول به معنی عقل، و مجلود به معنی جلادة (نگا: روح البیان). در این صورت حرف (ب) در اوّل (بِأَیِّکُمْ) به معنی (في) است (نگا: صفوة البیان) برخی هم حرف باء را زائد دانسته و (مفتون) را اسم مفعول محسوب نموده‌اند. در این صورت معنی آیه چنین است: که کدام یک از شما دیوانه است (نگا: روح‌المعانی) . . . (مترجم).

در آن حال و احوالی که خودشان دارای عقیدهٔ متزلزل و سستی در بارهٔ اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای جاهلیّتی هستند که با قاطعیّت و تصمیم خود در آنها تظاهر می‌کنند. ایشان حاضرند از چیزهای بسیاری از عقیدهٔ خود دست بکشند در مقابل این که پیغمبر ﷺ از برخی از آنچه ایشان را بدان دعوت می‌کند و فرامی‌خواند دست بکشد! آنان آمادگی این را دارند که سازش کنند و نرمش نشان دهند و تنها بر ظاهر امر باقی بمانند تا پیغمبر ﷺ با ایشان سازش کند و نرمش نشان دهد ... آنان دارای عقیده‌ای نیستند که بدان ایمان داشته باشند و آن را حقّ بدانند. بلکه ایشان افراد متظاهری هستند و برایشان مهمّ این است با جامهٔ ریا و نفاق عقیده نهان را بپوشانند و از قافله عقب نمانند:

﴿ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ. وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ ﴾.

حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است). ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند (بدین امید که برخی از فرمانهای خدا را به خاطر آنان ترک کنی، و در بعضی از مسائل با ایشان همگام و هماهنگ شوی).

پس در این صورت، این کار معامله است، و در نیمهٔ راه به هم رسیدن است، همان‌گونه که مردمان در تجارت انجام می‌دهند. میان اعتقاد و تجارت فرق زیادی است. صاحب عقیده از چیزی از عقیده صرف نظر نمی‌کند و دست نمی‌کشد. زیرا چیز کوچکی از عقیده همسان چیز بزرگی به شمار می‌آید. اصلاً در عقیده، کوچک و بزرگ وجود ندارد. عقیده حقیقت یگانه است و دارای اجزائی است که همدیگر را تکمیل می‌کنند. صاحب عقیده در کار عقیده از کسی اطاعت نمی‌کند، و هرگز از چیزی از کار و بار آن دست نمی‌کشد.

اسلام و جاهلیّت ممکن نیست در نیمهٔ راه به همدیگر برسند. اصلاً در هیچ راهی به یکدیگر نمی‌رسند. این حال اسلام با جاهلیّت در هر زمانی و در هر مکانی است. جاهلیّت دیروز و جاهلیّت امروز، و جاهلیّت فردا، همه یکسان و برابرند. گودالی که میان اسلام و جاهلیّت است عبور کردن از آن ممکن نیست، و بر روی آن پلی زده نمی‌شود. عقیده تقسیم را نمی‌پذیرد، و پینه و وصله را قبول نمی‌کند. بلکه میان اسلام و جاهلیّت جنگ تمام عیاری است که صلح و ساز نمی‌شناسد.

روایتهای گوناگونی نقل شده است دربارهٔ این که مشرکان با پیغمبر ﷺ سازش و نرمش می‌کردند، تا او نیز با ایشان سازش و نرمش داشته باشد، و بدگوئی از إلٰهه و معبودهایشان را ترک کند، و پرستش آنان را سفاهت و جهالت نداند. یا دست کم در چیزی از اعتقاداتی که داشتند با ایشان همراهی فرماید تا آنان از آئینش پیروی نمایند، و درنتیجه آبروی خودشان را در پیش تودهٔ عربها حفظ کنند! همان گونه که عادت معامله‌کنندگانی است که به دنبال راه حلّهای منصفانه و پاياپای هستند! امّا پیغمبر ﷺ در موضعگیری آئینی خود قاطع بود. نه در آئین خود سازش می‌کرد و نه در آن نرمش می‌نمود. او در غیر کار آئین، خوش‌خلق‌ترین مردم، و خوش‌رفتارترین آنان، و بهترین کس در حقّ قوم و قبیلهٔ خود، و آزمندترین کس بر ساده زیستن و آسان گرفتن بر دیگران و آسایش بخشیدن بدیشان بود. امّا دین، دین است و بس! او در کار دین برابر رهنمود و رهنمون پروردگارش رفتار می‌کرد:

﴿ فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.

حال که چنین است از تکذیب‌کنندگان اطاعت و پیروی مکن (و بر دعوت خود پایدار باش و به راه آنان مرو. اطاعت از ایشان گمراهی و بدبختی است).

پیغمبر ﷺ در آئینش معامله نکرد، در حالی که او در مکّه در تنگناترین و دشوارترین موقعیّتها بود. دعوت او در محاصره قرار داشت. یاران اندک او ربوده می‌شدند، و شکنجه و عذاب می‌دیدند، و در راه خدا اذیّت و آزار رسانده می‌شدند، و آنان صبر و شکیبائی می‌ورزیدند. او از یک کلمه هم که لازم بود رودررروی زورمندان ستمگر گفته شود صرف نظر نکرد و ساکت

نشست، تا دلهای ایشان را به دست آورد، یا اذیّت و آزارشان را بازدارد. او همچنین از توضیح حقیقتی که نزدیک یا دور به عقیده مربوط می‌گردد خاموش نشد و سکوت در پیش نگرفت.

ابن هشام در کتاب سیرهٔ خود از ابن اسحاق روایت کرده است که گفته است:

«هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ شروع کرد به دعوت قوم خود به سوی اسلام، و آنچه را که خدا بدو دستور فرموده بود آشکارا اعلام و اعلان داشت، قوم او از او دوری نگزیدند و به مقابله‌اش برنخاستند ـ تا آنجا که به من رسیده است ـ تا وقتی که در بارهٔ إلٰهه و معبودهایشان سخن گفت و از آنها عیبجوئی نمود و به بدی یاد کرد. زمانی که چنین کاری را انجام داد آن را گناه بزرگی شمردند و زشتش دانستند، و با او به مخالفت و دشمنانگی پرداختند ـ مگر کسانی که خداوند بزرگ از میان آنان محفوظ و مصونشان داشت و اسلام را پذیرفتند، ولی بسیار اندک بودند و خویشتن را پنهان می‌داشتند. عموی پیغمبر خدا ﷺ بدو عنایت و کرامت ورزید و او را از اذیّت و آزار دیگران نگاه داشت و خویشتن را سپر بلای او کرد و به دفاع از او برخاست. پیغمبر ﷺ برابر فرمان یزدان راه خود را در پیش گرفت، و برابر دستور خدا فرمان خدا را آشکارا به مردمان ابلاغ کرد، و چیزی نمی‌توانست او را از آن بازدارد و جلو او را بگیرد.

هنگامی که قریشیان دیدند که پیغمبر خدا ﷺ از چیزی که بر او زشت بدارند درنمی‌گذرد، و از ایشان بیزاری می‌جوید، و از معبودهایشان عیبجوئی می‌کند، و عمویش ابوطالب او را مورد حمایت و عنایت خود قرار می‌دهد، و سینه سپر کرده است و به دفاع از او نشسته است، و او را بدیشان تسلیم نمی‌کند، مردانی از بزرگان قریش به پیش ابوطالب رفتند . . . عتبه و شیبه پسران ربیعه، ابوسفیان پسر حرب پسر امیّه، ابوبحتری که نامش عاص پسر هشام بود، اسود پسر مطّلب پسر اسد، ابوجهل که نامش عمرو پسر هشام و کنیه‌اش ابوحکم بود، ولید پسر مغیره، نبیه و منبه پسران حجّاج پسر عامر . . . و هرکس دیگری که از قریشیان با ایشان رفتند. گفتند: ای ابوطالب، برادرزاده‌ات به معبودهایمان دشنام داده است، و از آئینمان رخنه گرفته است و عیبجوئی کرده است، و خردهایمان را سبک داشته است، و پدرانمان را گمراه قلمداد کرده است، یا باید تو جلو او را بگیری و از این کارها بازداری، یا باید ما را با او واگذاری تا خودمان پاسخش بدهیم و جلو او را بگیریم. چرا که تو هم بسان ما بر عقیده‌ای هستی که مخالف با عقیدهٔ او است. ما را با او واگذار تا شرّ او را از تو هم بازداریم! ابوطالب با ایشان با مهربانی و نرمش سخن گفت، و پاسخ زیبائی بدیشان داد. پس آنان از پیش او برخاستند و رفتند.

پیغمبر خدا ﷺ به راه خود و به کار خود ادامه داد، و همان بود که بود. آئین خدا را آشکارا تبلیغ می‌کرد، و مردمان را به پذیرش آن دعوت می‌فرمود. تا وقتی که میان او و میان قریشیان کار شدّت گرفت. از او بیزاری جستند و با او کینه‌توزی نمودند، و قریشیان نام او را بیشتر در میان خود بردند و غوغا کردند و بیش از پیش دشمنانگی را اوج دادند و همدیگر را بر ضدّ او تحریک کردند و برانگیختند. آن گاه بار دیگر به پیش ابوطالب رفتند، و بدو گفتند: ای ابوطالب تو در میان ما سنّ و سال و بزرگی و شکوه و منزلت و مرتبتی داری. ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده‌ات را از ما بازداری و پند و اندرزش دهی. ولی تو او را بازنداشتی و پند و اندرزش ندادی. به خدا سوگند در برابر این وضع تاب و توانمان نمانده است و شکیبائی را از دست داده‌ایم، و دیگر بر این امر صبر نمی‌کنیم. چگونه صبر کنیم بر دشنام دادن به پدرانمان و اجدادمان؟ و سبک داشتن خردهایمان؟ و عیبجوئی از معبودهایمان؟ یا او را از ما بازمی‌داری یا ما با او و با تو می‌جنگیم و می‌رزمیم، تا بدانجا که یکی از دو گروه هلاک و نابود می‌شود . . . و چیزهای دیگری که بدو گفتند . . . سپس از پیش او برخاستند و رفتند. ابوطالب

از دوری گزیدن و دشمنانگی کردن قوم خود سخت ناراحت و نگران شد. دلش هم نیامد و نخواست که پیغمبر خدا ﷺ را تسلیم ایشان کند، و یا او را خوار و زبون بدارد. ابن اسحاق گفته است: یعقوب پسر عقبه پسر مغیره پسر اخنس، برایم نقل کرده است و گفته است: اخنس نقل نموده است، وقتی که قریشیان این سخن را به ابوطالب گفتند، ابوطالب کسی را به پیش پیغمبر خدا ﷺ فرستاد و بدو گفت: ای برادرزاده‌ام، قوم تو به پیش من آمدند و به من چنین و چنان گفتند. سخنان ایشان را برایش نقل کرد، و بدو گفت: مرا و خود را زنده نگاه دار، و مرا به کاری وامدار که تاب و توان آن را نداشته باشم. پیغمبر خدا گمان برد که رأی عمویش در بارهٔ او برگشته است، و عمویش او را خوار و زبون می‌دارد و به دست قریشیان می‌سپارد. چون عمویش از یاری دادن و کمک کردنش ضعیف شده است و دیگر نمی‌تواند در صف او بماند و همسنگر او باشد. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

«یٰا عَمِّ وَ اللهِ لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَ الْقَمَرَ فِي يَسٰارِي عَلىٰ أَنْ أَتْرُكَ هٰذَا الْأَمْرَ حَتّىٰ يُظْهِرَهُ اللهُ أَوْ أَهْلَكَ فِيهِ مٰا تَرَكْتُهُ».

«ای عموی من، به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم قرار بدهند، و اگر ماه را در دست چپم بگذارند، در مقابل این که این کار را رها کنم و به ترک آن بگویم، این کار را رها نمی‌کنم و به ترک آن نمی‌گویم، تا خدا آن را پیروز می‌گرداند یا من در راه آن هلاک و نابود می‌گردم».

روایت‌کننده گفته است: اشکهای پیغمبر خدا ﷺ سرازیر شد و گریست. سپس بلند گردید. وقتی پشت کرد و رفت، ابوطالب او را صدا زد و گفت: ای برادرزاده بیا جلو. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ برگشت و به پیش او رسید، ابوطالب گفت: ای برادرزاده برو و بگو آنچه دوست داری. به خدا سوگند تو را هرگز به چیزی و به کسی تحویل نمی‌دهم و تسلیم نمی‌کنم».

این تصویری از پافشاری پیغمبر ﷺ بر دعوت خود، در زمانی است که عمویش از او دست می‌کشد، عمویش که پاسدار و پشتیبان او است، و آخرین دژ از دژهای زمین است، دژی که او را از دست کمین‌کنندگان و دشمنان هیجان‌زده در پناه خود می‌دارد.

این تصویر نیرومندانهٔ زیبای تازه در نوع خود است، از لحاظ حقیقتی که دارد، و از لحاظ شکلها و سایه‌روشنها و عبارتها و واژه‌هائی که از آنها برخوردار است . . . تازه است بسان تازگی این عقیده. دل‌انگیز است بسان دل‌انگیزی این عقیده. نیرومند است بسان نیرومندی این عقیده. در آن مصداق این فرمودهٔ یزدان سبحان است:

﴿ وَ إِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴾.

تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.

تصویر دیگری، چیزی است که ابن اسحاق آن را نیز روایت کرده است. این تصویر بیانگر معامله‌ای است که مشرکان بدون واسطه می‌خواهند با پیغمبر خدا ﷺ آن را انجام دهند. این هم وقتی پیشنهاد می‌شود که کار و بار پیغمبر ﷺ ایشان را خسته و درمانده کرده است، و هر قبیله‌ای بر کسی پریده است و تاخته است که از ایشان مسلمان شده است. به عذاب و شکنجه‌اش پرداخته‌اند و خواسته‌اند او را از آئینش برگردانند.

ابن اسحاق گفته است: یزید پسر زیاد از محمّد پسر کعب قرظی روایت کرده است که بیان داشته است: برایم روایت شده است عتبه پسر ربیعه که یکی از رؤساء بود، روزی که در مجلس قریشیان نشسته بود، و پیغمبر خدا ﷺ هم در مسجد تنها نشسته بود، گفت: ای جماعت قریشیان آیا برخیزم و به پیش محمّد بروم و کارها و چیزهائی بدو پیشنهاد بکنم، بلکه یکی از آنها را بپذیرد و آن را که می‌پذیرد بدو بدهیم و در برابر آن دست از سر ما بردارد؟ این وقتی بود که حمزه اسلام را پذیرفته بود، و قریشیان می‌دیدند که یاران پیغمبر ﷺ بیشتر و زیادتر می‌شوند. گفتند: ای ابوولید برخیز و به پیش او برو و با وی سخن بگو. عتبه

برخاست و رفت و در نزد پیغمبر خدا ﷺ نشست و بدو گفت: ای برادرزاده‌ام، تو می‌دانی در میان ما چه کسی و چه جایگاهی داری. منزلت والای تو در میان قبیله، و مکانت تو از لحاظ حسب و نسب تا به کجا و چگونه است. تو کار بزرگی را به میان قوم خود آورده‌ای. با آن جماعت ایشان را پراکنده کرده‌ای، و خردهایشان را سبک شمرده‌ای و نادانشان انگاشته‌ای، و با کاری که کرده‌ای از معبودهایشان عیبجوئی نموده‌ای و آئینشان را به تمسخر گرفته‌ای، و نیاکان دیرین و رفتگان پیشین آنان را کافر و ملحد شمرده‌ای. بشنو از من چه کارهائی را پیشنهاد می‌کنم. بدین کارها بنگر شاید یکی از آنها را پسند کردی و برگزیدی.

پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(قُلْ يا أَبَاالْوليدِ أَسْمَعُ).

ای ابوولید بگو تا بشنوم.

عتبه گفت: ای برادرزاده‌ام، اگر بزرگی می‌خواهی تو را بر خودمان رئیس می‌کنیم و کاری را بدون نظر تو انجام نمی‌دهیم. اگر هم شاهی می‌خواهی تو را شاه خودمان می‌کنیم و سلطه و قدرتت می‌دهیم. اگر هم این چیزی که به سوی تو می‌آید جنّ است و او را می‌بینی و نمی‌توانی از خود برانی، ما برای تو وسیلهٔ مداوا و معالجه را فراهم می‌آوریم و دارائی خود را خرج می‌کنیم تا تو را از دست او نجات می‌دهیم. چه بسا جنّ بر کسی چیره می‌شود تا مداوا و معالجه می‌گردد و از دست او رهائی می‌یابد ـ و دیگر سخنانی که بدو گفت ـ تا عتبه از سخن گفتن بازایستاد، پیغمبر خدا ﷺ بدو گوش فرامی‌داد. آن گاه بدو فرمود:

(أَقَدْفَرَغْتَ يا أَبَا الْوَليدِ؟).

ای ابوولید سخنانت به پایان آمد؟.

گفت: بلی. فرمود:

(فَاسْتَمِعْ مِنّي).

پس گوش به من فرادار.

گفت: چنین می‌کنم. فرمود:

﴿ بِسْمِ اللهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. حم. تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. كِتابٌ فُصِّلَتْ آياتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشيراً وَ نَذيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ. وَ قالُوا: قُلُوبُنا في أَكِنَّةٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَيْهِ، وَ في آذانِنا وَقْرٌ. وَ مِنْ بَيْنِنا وَ بَيْنِكَ حِجابٌ، فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ. قُلْ: إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّما إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ فَاسْتَقيمُوا إِلَيْهِ وَ ٱسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكينَ... ﴾.

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. حا. میم. (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حقّ و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شنوند. می‌گویند: دلهایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی (که یگانه‌پرستی است) در میان پوششهائی قرار گرفته است (و آنچه می‌گوئی بدان نمی‌رسد) و در گوشهایمان سنگینی است (و کلام تو را نمی‌شنود) و میان ما و تو پردهٔ ستبر و مانع بزرگی است (که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم). پس تو (برابر آئین خود) عمل کن و ما هم (برابر آئین خود) عمل می‌کنیم. بگو: من فقط و فقط انسانی مثل شما هستم، و به من وحی می‌شود که خداوندگار شما خداوندگار یگانه‌ای بیش نمی‌باشد، پس راست به سوی او رو کنید و روید (و پندار و گفتار و کردارتان در مسیر رضای وی باشد) و از او آمرزش بخواهید. وای به حال مشرکان!... (فصلت/۱-۶)

سپس پیغمبر ﷺ به قرائت خود ادامه داد و برای عتبه تلاوت کرد. وقتی که عتبه آیات قرآن را از او شنید، ساکت گردید و بدانها گوش فرا داد. دستهایش را

بر پشت گذاشت و بر آنها تکیه زد و به گوش کردن پرداخت. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به بخش سجدهٔ سوره (یعنی آیهٔ شمارهٔ ۳۸ سورهٔ فصّلت) رسید، سجده برد، سپس فرمود:

«قَدْ سَمِعْتَ یٰا أَبَا الْوَلیدِ مٰا سَمِعْتَ. فَأَنْتَ وَ ذٰاکَ».

«ای ابوولید شنیدی آنچه شنیدی. این تو و آن».

عتبه بلند شد و به سوی یارانش رفت. بعضی به برخی گفتند: به خدا سوگند می‌خوریم ابوولید با چهره‌ای به سوی شما برگشته است که جدای از چهره‌ای است که با آن رفته است. وقتی که ابوولید در نزدشان نشست، گفتند: ابوولید چه به دنبال داری؟ گفت: آنچه به دنبال دارم این است که من سخنی را شنیدم به خدا سوگند هرگز همانند آن را نشنیده‌ام. به خدا قسم این سخن، نه شعر است، و نه سحر است، و نه غیبگوئی کاهنان و غیبگویان است. ای جماعت قریش، از من اطلاعت کنید، و کار را به من واگذارید. این مرد را با کارش واگذارید و کاری به کارش نداشته باشید. از او کناره گیری کنید و به ترک او بگوئید. به خدا سوگند سخنی را که من از او شنیده‌ام خبر بزرگی به دنبال دارد. اگر عربها بدو بلائی برسانند و با او کاری بکنند با دست دیگران از او رهائی یافته‌اید، و اگر او بر عربها پیروز شود، حکومت و فرمانروائی او حکومت و فرمانروائی شما است، و عزّت و قدرت او عزّت و قدرت شما است، و شما با وجود او و در سایهٔ او خوشبخت‌ترین مردم خواهید شد . . . گفتند: ای ابوولید به خدا سوگند محمّد تو را با سخنان خود جادو کرده است. گفت: این رأی و نظر من در بارهٔ او است، هرچه می‌خواهید و صلاح می‌دانید بکنید . . .

در روایت دیگری آمده است: عتبه گوش فراداد تا پیغمبر ﷺ رسید به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُکُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) روی‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم. (فصّلت/۱۳)

عتبه ترسان و هراسان برخاست. دستش را بر دهان پیغمبر خدا ﷺ گذاشت و گفت: ای محمّد! تو را به خدا و به خویشاوندی سوگند می‌دهم . . . این سخن از ترس این بود که این چیزی که از آن بیم می‌دهد و برحذر می‌دارد، رخ دهد. آن گاه برخاست و به پیش مردمان رفت و آنچه لازم بود بدیشان گفت.

به هر حال این تصویر دیگری از تصویرهای معامله‌ای است که می‌خواستند بکنند، و همچنین شکلی از اشکال خُلق عظیم و خوی سترگ پیغمبر ﷺ است. این خُلق عظیم و خوی سترگ در ادب او پیدا و هویدا است، بدان گاه که به عتبه گوش می‌دهد تا سخنان بی‌معنی و بی‌مزهٔ خود را می‌گوید و خاموش می‌گردد. سخنانی که سزاوار این نبود که فردی بسان محمّد ﷺ با جهان‌بینی‌ای که در بارهٔ ارزشهای این جهان دارد، و معیار و مقیاسی که برای سنجش حقّ و ارزیابی کالای این زمین دارد، به همچون سخنان یاوه و بیهوده‌ای گوش فرا دارد. امّا خُلق عظیم و خوی سترگش او را بر آن می‌دارد که سخنان عتبه را قطع نکند و شتاب نورزد و خشمگین نگردد و دلتنگ نشود، تا این مرد از گفتارش بس می‌کند و گفته‌اش را به پایان می‌برد، در حالی که او بدو رو کرده است و سراپا گوش شده است!

آن گاه آرام بدو گفته است:

«أَقَدْ فَرَغْتَ یٰا أَبَا الْوَلیدِ؟».

«ای ابوولید سخنانت به پایان آمد؟».

این هم بیانگر مهلت و فرصت دادن به طرف، و تأکید کار و بار راستین خود، و اطمینان واقعی به حقّ و حقیقتی است که با خود به ارمغان آورده است. این را می‌رساند که باید در گوش فرادادن و سخن شنیدن و سخن گفتن، ادب داشت . . . هردوی این امور رویهم برخی از مفهوم و مدلول خُلق عظیم و خوی سترگ است.

تصویر سومی از معامله چیزی است که ابن اسحاق روایت کرده است و گفته است:

«از جملهٔ چیزهائی که برایم روایت شده است این است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کعبه را طواف می‌کرد. در حین طواف رسید به اسود پسر مطّلب پسر اسد پسر عبدالعزّی، ولید پسر مغیره، امیّه پسر خلف، و عاص پسر وائل سهمی. آنان در میان قوم خود قدرت و شوکتی داشتند. ایشان گفتند: ای محمّد! بیا تا ما بپرستیم چیزی را که تو می‌پرستی، و تو نیز بپرستی چیزی را که ما می‌پرستیم. در نتیجه ما و تو در این راستا به همدیگر می‌رسیم و در کار و بار پرستش مشترک می‌شویم. اگر آنچه تو می‌پرستی بهتر از چیزی باشد که ما می‌پرستیم، ما به سهم خودمان از او می‌رسیم و بهرهٔ خودمان را از او برمی‌گیریم، و اگر آنچه ما می‌پرستیم بهتر از چیزی باشد که تو می‌پرستی، تو به سهم خودت از او می‌رسی و بهرهٔ خود را از او برمی‌گیری! . . این بود که خداوند بزرگوار در بارهٔ ایشان چنین نازل فرمود:

﴿ قُلْ: يا أَيُّهَا الْكافِرُونَ. لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ . . . ﴾.

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم . . .

تا آخر سورهٔ «کافرون» . . .

خداوند این معاملهٔ خنده‌آور را با چنین داوری قاطعانه‌ای از میان می‌برد، و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه را که پروردگارش بدو دستور می‌دهد که بگوید، می‌گوید...



آن گاه یزدان سبحان ارزش عنصر اخلاقی را بار دیگر پیدا و هویدا می‌دارد و ممتاز و برجسته نمودار و پدیدار می‌گرداند، در بازداشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از اطاعت کردن از اینان که تکذیب‌کنندگانند. به ویژه از فردی که او را با صفات ننگین‌کننده و بیزارکننده‌ای به تصویر می‌کشد، و به خوار داشتن و تحقیر کردن، او را تهدید می‌کند:

﴿ وَ لا تُطِعْ كُلَّ حَلّافٍ مَهِينٍ. هَمّازٍ مَشّاءٍ بِنَمِيمٍ. مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عُتُلٍّ بَعْدَ ذٰلِكَ زَنِيمٍ. أَنْ كانَ ذا مالٍ وَ بَنِينَ. إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِ آياتُنا قالَ: أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴾.

از فرومایه‌ای که بسیار سوگند می‌خورد، پیروی مکن. بسیار عیبجوئی که دائماً سخن‌چینی می‌کند. بسیار مانع کار خیر، و تجاوزپیشه و سنگین‌دل، و انگشت‌نما به بدیها است. (آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است. ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم!

گفته شده است که این فرد ولید پسر مغیره است. او همان کسی است که آیه‌هائی از سورهٔ مدّثّر نیز در بارهٔ او نازل گردیده است:

﴿ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً، وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً، وَ بَنِينَ شُهُوداً، وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً. ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلّا!!! إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً. سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً. إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ. فَقُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ. فَقالَ: إِنْ هٰذا إِلّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هٰذا إِلّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. و ثروت بسیاری بدو داده‌ام. و پسرانی بدو داده‌ام که (همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگذاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام (و بدو دم و دستگاه داده‌ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنهٔ (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). او (برای مبارزهٔ با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه

طرحی که ریخت؟! باز مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقّت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم. (مدّثر/۱۱-۲۶)

در بارهٔ ولید پسر مغیره موضعگیریها و موقعیّتهای فراوانی ذکر شده است، موضعگیریها و موقعیّتهائی که در آنها به نیرنگ زدن پیغمبر خدا ﷺ و اذیّت کردن اصحاب و یاران او پرداخته است، و بر سر راه دعوت، سدّ و مانع ایجاد کرده است، و دیگران را از راه خدا بازداشته است . . . همچنین گفته شده است: آیات سورهٔ قلم در بارهٔ اخنس پسر شریق نازل گردیده است . . . هردوی ایشان از زمرهٔ کسانی بوده‌اند که با پیغمبر خدا ﷺ دشمنی ورزیده‌اند، و در جنگ با او و تحریک اتّحاد دیگران بر ضدّ او مدّتهای زیاد پافشاری داشته‌اند.

این یورش سخت قرآنی در این سوره، و تهدیدهای کمرشکن در سورهٔ دیگری، و در سوره‌های جز آنها، گواه بر شدّت و حدّت نقش او است ـ چه ولید یا چه اخنس باشد، هرچند ارجح ولید است ـ نقش او در جنگ با پیغمبر ﷺ و با دعوت. همچنین گواه بر نیّت بد و درون تباه و نفس کثیف او، و خالی بودن ذهن و شعورش از خیر و صلاح است.

قرآن در اینجا با نه صفت که همه نکوهیده‌اند، او را موصوف می‌کند:

او «حَلّاف» است، یعنی بسیار سوگند می‌خورد. جز انسان نادرست زیاد سوگند نمی‌خورد. انسان نادرست می‌داند مردمان او را دروغگو می‌دانند و بدو یقین و اطمینان ندارند. این است سوگند می‌خورد و زیاد هم سوگند می‌خورد تا با دروغگوئیش بسازد، و یقین و اطمینان مردمان را جلب کند.

او «مَهین»، یعنی خوار و حقیر است . . . او برای خود احترام قائل نیست، و مردمان برای سخنش احترام قائل نیستند. نشانهٔ خواری و حقارت او نیاز داشتن به سوگند خوردن است. او به خویشتن اطمینان ندارد، و دیگران نیز بدو اطمینان ندارند. او خوار و حقیر است هرچند که دارای اموال و اولاد و جاه و مکان باشد. خواری و حقارت یک صفت روحی و روانی است، گریبانگیر انسان می‌گردد هرچند که او شاه طاغی و یاغی و ستمکاره و قلدری باشد. عزّت و قدرت و شکوه و شوکت یک صفت روحی و روانی است و از انسان بزرگوار جدا نمی‌گردد، هرچند که از همهٔ کالاهای زندگی دنیوی بی‌بهره باشد.

او «هَمّاز»، یعنی بسیار عیبجو و رخنه‌گر است. از مردم رخنه می‌گیرد و عیبجوئی می‌کند با گفتار و اشاره، هم در حضورشان و هم در غیب آنان. اسلام خلق و خوی عیبجوئی و رخنه‌گری را سخت زشت می‌داند و پلشت می‌شمارد. عیبجوئی و رخنه‌گری با مردانگی و جوانمردی، و با ادب نفس و روان، و با شیوهٔ رفتار با مردمان و حفظ بزرگواریها و بزرگمنشیهای ایشان، کوچک باشند یا بزرگ، مخالف است. نکوهش این خلق و خوی در جاهای گوناگون قرآن تکرار گردیده است. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ ﴾.

وای به حال هرکه عیبجو و طعنه‌زن باشد. (همزه/۱)

و فرموده است:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ. وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ. وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را

طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (حجرات/۱۱)

همهٔ اینها نوعی عیبجوئی و رخنه‌گری است.

او «مَشّاء بِنَمیمٍ»، یعنی بسیار سخن‌چین است. در میان مردمان سخن‌چینی و سخن‌پراکنی می‌کند. در میان مردمان چیزی را می‌آورد و می‌برد که دلهایشان را به تباهی می‌کشد، و روابط و پیوندهایشان را می‌گسلد، و مودّتها و محبّتهایشان را از میان می‌برد. این یک خلق و خوی نکوهیده است، همان گونه که یک خلق و خوی خوار و زبون است. هرگز کسی که برای خود احترام قائل است یا امیدوار است که در پیش دیگران احترام داشته باشد، بدین خلق و خوی خویشتن را متّصف نمی‌سازد و به چنین خلق و خوئی اقدام نمی‌کند. حتّی کسانی که گوشهایشان را برای سخن‌چین که سخن این را برای آن، و سخن آن را برای این می‌آورد و می‌برد، و در میان دوستان فتنه‌گری می‌کند، از ته دل احترام قائل نیستند و دوستش نمی‌دارند.

پیغمبر خدا ﷺ نهی می‌فرمود از این که کسی برای او چیزی را روایت کند که دلش را بر یکی از یارانش تباه و چرکین سازد. می‌فرمود:

«لاٰ یُبَلِّغُنی أَحَدٌ مِنْ أَصْحٰابی شَیْئاً فَإِنّی أُحِبُّ أَنْ أَخْرُجَ إِلَیْکُمْ وَ أَنَا سَلیمُ الصَّدْرِ».[۱]

«کسی چیزی را از یارانم به من نرساند. چه من دوست می‌دارم به پیش شما بیایم و سینه‌ام (از کینه) سالم بماند».

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که مجاهد از طاووس، و طاووس از ابن عبّاس روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ از کنار دو گور عبور کرد. فرمود:

«إِنَّهُمٰا لَیُعَذَّبٰانِ، وَ مٰا یُعَذَّبٰانِ فی کَبیرٍ. أَمّٰا أَحَدُهُمٰا فَکٰانَ لاٰ یَسْتَتِرُ مِنَ الْبَوْلِ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَکٰانَ یَمْشی بِالنَّمیمَةِ».

«انسانهای این دو گور عذاب داده می‌شوند، و عذابشان هم در برابر چیز مهمّی نیست. اوّلی در وقت قضای حاجت عورت خود را پوشیده نمی‌داشته است، و دومی سخن‌چینی می‌کرده است».

امام احمد ـ با سندی که دارد ـ از حذیفه روایت کرده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«لاٰ یَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتّٰاتٌ».

«سخن چین به بهشت نمی‌رود».

غیر از ابن ماجه همهٔ اهل حدیث این را روایت کرده‌اند. «قتّات» به معنی نمّام است.

همچنین امام احمد ـ با سندی که دارد ـ از یزید پسر سکن روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَلاٰ أُخْبِرُکُمْ بِخِیٰارِکُمْ؟».

«آیا به شما خبر دهم که بهترین شما کیست؟».

گفتند: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

«الَّذینَ إِذٰا رُؤُوا ذُکِرَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ».

«کسانیند که چون دیده شوند یاد خدای بزرگوار بشود».

سپس فرمود:

«أَلاٰ أُخْبِرُکُمْ بِشِرٰارِکُمْ؟ اَلْمَشّٰاؤُونَ بِالنَّمیمَةِ الْمُفْسِدُونَ بَیْنَ الْأَحِبَّةِ، الْبٰاغُونَ لِلْبُرَآءِ الْعَیْبَ».

«آیا به شما خبر دهم که بدترین شما کیست؟ کسانیند که سخن‌چینی می‌کنند، و میان دوستان تباهی می‌نمایند، و برای پاکان و بیگناهان عیب و عار می‌جویند».

اسلام چاره‌ای جز این نداشت که از این خلق و خوی زشت و پلشت سخت نهی بکند، خلق و خوئی که دلها را تباه می‌گرداند، و دوستان را نیز به تباهی می‌کشاند، و خود سخن‌چین را پیش از این که میان مردمان تباهی بیندازد پست می‌گرداند، و دل او را و اخلاق او را می‌خورد پیش از این که سلامت جامعه را بخورد، و مردمان اعتماد به یکدیگر را از دست بدهند. در اغلب اوقات در حقّ پاکان و بیگناهان جنایت می‌کند!

او «مَنّٰاع لِلْخَیْرِ»، یعنی بسیار مانع کار خیر است . . . خود را از انجام کار خیر باز می‌دارد، و دیگران را نیز از

۱- ابوداوود و ترمذی از قول ابن مسعود آن را روایت کرده‌اند.

کار خیر منع می‌کند و به دور می‌دارد . . . او از ایمان آوردن خود را محروم می‌کرد، و دیگران را نیز از ایمان آوردن بازمی‌داشت، ایمان که مرکز و مجمع خیر است. او به فرزندانش و به عشیره و قبیله‌اش می‌گفت، هر زمان که از ایشان گرایشی به سوی پیغمبر ﷺ می‌دیدید: اگر کسی از شما از آئین محمّد پیروی کند هرگز بدو خوبی نمی‌کنم و سودی نمی‌رسانم. با این تهدید آنان را از پذیرش اسلام بازمی‌داشت. بدین خاطر قرآن مجید صفت «مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ» را در حقّ او ثبت و ضبط کرده است، زیرا او در کردار و در گفتار مانع کار خیر بوده است.

او «مُعْتَدٍ»، یعنی تجاوزپیشه است . . . او از حقّ و حقیقت به طور کلّی درمی‌گذشته است، و گذشته از آن، در حقّ پیغمبر ﷺ و مسلمانان و اهل و عیال و عشیره و قبیلهٔ خودش، متجاوز بود. اهل و عیال و عشیره و قبیله‌اش را از هدایت بازمی‌داشت و مانع ایشان از پذیرش دین بود . . . تجاوز صفت نکوهیده‌ای است. قرآن مجید و حدیث شریف با دقّت هرچه بیشتر این صفت زشت و پلشت را زیر نظر می‌دارند و سخت بر آن می‌تازند. اسلام انسان را از این صفت نکوهیده به هر شکلی از اشکالی که دارد، حتّی در خوردنی و آشامیدنی، بازمی‌دارد و از آن نهی می‌فرماید:

﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ﴾.

از روزیهای پاکیزه‌ای که به شما داده‌ایم بخورید و در آن (از حدود و مقرّرات خدا) تجاوز نکنید. (طه/۸۱)

چرا که اعتدال و میانه‌روی و عدل و عدالت، نشان اصلی اسلام است.

او «أَثِيمٍ»، یعنی بسیار گناهکار و بزهکار است . . . تا بدانجا مرتکب معصیتها و بزهکاریها می‌گردد که گناهکار صفت ثابت او می‌شود. «أَثِيمٍ»، یعنی بسیار گنهکار و بزهکار است، بدون تعیین نوع گناهها و بزه‌هائی که مرتکب می‌شود. رویکرد تعبیر سخن بیانگر ثبوت این صفت، و دامنگیری آن به نفس است، و به شکل نشان دائمی درمی‌آید، و انگار این صفت پیوسته ماندگار در او است!

او گذشته از همهٔ اینها «عُتُلٍّ» یعنی درشتخوی و سنگین‌دل است . . . این واژه با طنین صدائی که دارد و با سایه‌روشنی که از آن برخوردار است، بیانگر مجموعهٔ صفاتی و مجموعهٔ علائمی است که گروهی از واژگان و صفتهای دیگری به مرز آن نمی‌رسد و جایگزین آن نمی‌گردد. گاهی گفته می‌شود: «عُتُلٍّ» درشتخوی جفاپیشه. بسیار پرخور و بس نوشنده، به عبارت دیگر شکم‌پرست و شکم‌خواره. آزمند خوردن و نوشیدن بیش از اندازهٔ لازم، و بازدارندهٔ دیگران. «عُتُلٍّ»: کسی که به طور سرشتی پرت و پلاگو، و در ذات خود زشت و پلشت، و در رفتار و کردار با مردم بد است . . . از ابودرداء ﷺ روایت گردیده است: «عُتُلّ: به کسی گفته می‌شود که شکم‌خواره، تندمزاج، پرخور و بسیارنوش، بسیار گردآورندهٔ دارائی و اموال، و بازدارندهٔ ثروت در راه خیر و خیرات باشد» . . . ولی واژهٔ «عُتُلّ» خود به خود معنی رساتر از همهٔ اینها دارد، و شخصیّت زشت و پلشت را از همهٔ جهات بهتر به تصویر می‌کشد و خوبتر پیش چشم می‌دارد.

او «زَنِيم» است. یعنی نشاندار به هرچه بدی و زشتی، و انگشت‌نما به بدیها و پستیها است . . . این آخرین صفت از صفتهای نکوهیدهٔ بدی است که در دشمنی از دشمنان اسلام گرد آمده‌اند ـ با اسلام دشمنی نمی‌ورزند و درنمی‌افتند، و بر دشمنانگی خودشان با آن پافشاری نمی‌کنند مگر کسانی که از این نوع مردمان نکوهیده و بد باشند ـ معنی‌ای از معانی «زَنِيم» انسان بی‌حسب و نسبی است که خود را به قومی بچسباند و به ناروا نسبت دهد و از ایشان نباشد. یا حسب و نسب او در میان ایشان مورد گمان باشد. یکی دیگر از معانی «زَنِيم» انسانی است که در میان مردمان مشهور و معروف به پستی و ناپاکی و شروری باشد. معنی دوم بیشتر با حال ولید پسر مغیره می‌خواند. هرچند بیان این واژه بینی او را به خاک مذلّت می‌مالد، و او را خوار و رسوا در میان قوم می‌گرداند، ولید پسر

مغیره‌ای که خودستا و فخرفروش بود.

سپس روند قرآنی این صفات ذاتی را با موضعگیریش در برابر آیات الهی پی می‌گیرد و دنبال می‌کند، و بر این موضعگیریش می‌تازد و آن را زشت می‌شمارد، موضعگیری کسی که با آن، نعمت یزدان را پاسخ می‌گوید، و آن را پاداش می‌دهد! نعمت خدا در حقّ خود را که اموال و اولادی است که یزدان بدو داده است:

﴿ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ: أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

(آیا این همه زشتیها و پلشتیها) بدان خاطر است که دارا و دارای فرزندان است؟! هنگامی که آیه‌های ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: افسانه‌های پیشینیان است.

چه زشت است انسان نعمت اموال و اولادی را که خدا بدو داده است، با تمسخر آیه‌هایش، و با استهزاء به پیغمبرش، و با عداوت با آئینش، پاسخ دهد! . . این صفت واپسین، به تنهائی برابر با همهٔ صفات زشت و نکوهیده‌ای است که بیان آنها گذشت.

بدین خاطر این تهدید و بیم از سوی خداوند مقتدر و توانا فرامی‌رسد، و جایگاه خودستائی و افتخار با اموال و اولاد را می‌پساید و با آن برخورد می‌نماید، همان گونه که قبلاً جایگاه خودستائی او به سبب داشتن مکانت و منزلت و حسب و نسب را بیان داشته است ... وعدهٔ قاطعانهٔ یزدان را نیز به گوش مردمان می‌رساند و می‌فرماید:

﴿ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴾.

ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم.

یکی از معانی «خُرطوم» نوک بینی خوک صحرائی است . . . چه بسا در اینجا مراد همان بوده و کنایه از دماغ ولید پسر مغیره باشد.

بینی در زبان عربی کنایه از عزّت و عظمت است. گفته می‌شود: بینیِ بلندی است. به کسی که چیره و باعزّت باشد. و بینیِ در خاک است. به کسی که زبون و ذلیل است . . . گفته می‌شود: بینی او بادکرده است، و بینی او گرم شده است. وقتی که برای نشان دادن بزرگی و سترگی خشمگین شود. از این ریشه است «اَنَفَة»: عزّت نفس . . . تهدید کردن با داغ بر بینی نهادن، دو نوع خوار داشتن و رسوا نمودن را در بر دارد: نخست این که داغ کردن بسان داغ کردن بنده و برده. دوم بینی را بسان خرطوم به تصویر کشیدن، خرطومی همچون خرطوم خوک!

شکّی در این نیست که تأثیر این آیات بر نفس ولید کمرشکن بوده است. ولید از ملّتی بود که هجو کردن شاعری را ـ هرچند نادرست و باطل هم باشد ـ مذمّت و نکوهش خودشان می‌دانستند، مذمّت و نکوهشی که شخص بزرگوار از آن خود را به دور می‌دارد. پس به حقّ داغ کردن و ننگین نمودن او، توسّط یزدان جهان، آفریدگار زمین و آسمان، چه تأثیری بر او داشته است؟! آن هم با این شیوه‌ای که با آن مبارزه و مقابله نمی‌توان کرد، و در این کتاب جاودانه ثبت و ضبط است، کتاب جاودانه‌ای که با هر واژه‌ای از واژگان آن گوشه و کنار جهان هم‌آوا می‌گردد، و در گسترهٔ هستی استقرار می‌پذیرد و جایگزین می‌شود . . . و رنگ جاودانگی می‌گیرد . . .

این آیات واقعاً کمرشکن هستند، و دشمن اسلام، و دشمن پیغمبر بزرگوار  و صاحب خُلق عظیم، سزاوار و درخور آن است . . .

❁

به مناسبت اشاره به اموال و اولاد، و غرور و سرمستی تکذیب‌کنندگان، یزدان سبحان برای مثال داستانی را ذکر می‌فرماید و بدان مثل می‌زند. داستانی که چنین به نظر می‌آید برای ایشان معروف و مشهور، و در میانشان شائع بوده است. در این داستان ایشان را به فرجام غرور و سرمستی و ناشکری و ناسپاسی نعمت، و جلوگیری و دوری از خیر و خوبی، و تجاوز و تعدّی به حقوق دیگران، تذکّر و بیدارباش می‌دهد. ایشان را هم آگاه می‌سازد. نعمت اموال و اولادی که هم اینک دارند، وسیلهٔ امتحان ایشان است، همان گونه که

قهرمانان این داستان اموال و اولادشان وسیلهٔ امتحانشان بوده است. بدانان اطّلاع می‌دهد امتحان پیامد خود را دارد، و ایشان به خود واگذار نمی‌شوند تا بدین شیوه و بدین گونه زندگی را بسر ببرند:

﴿ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ، إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ، وَ لاَ يَسْتَثْنُونَ. فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ، فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ. فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ: أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ. فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَافَتُونَ: أَلاَّ يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ. وَ غَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ. فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا: إِنَّا لَضَالُّونَ، بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ. قَالَ أَوْسَطُهُمْ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلاَ تُسَبِّحُونَ! قَالُوا: سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ. فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلاَوَمُونَ. قَالُوا: يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْراً مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ . . . كَذٰلِكَ الْعَذَابُ، وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

ما آنان را آزموده‌ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده‌ایم. هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را بامدادان (دور از انظار مردم) بچینند، و هیچی از آن برجای نگذارند. شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را دربر گرفت و باغ (سوخت و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید! سحرگاهان همدیگر را ندا دردادند، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و خویشتن را به کشتزار خود برسانید. آنان پچ‌پچ‌کنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجّه آنان نشوند). نباید امروز بینوائی در باغ پیش شما بیاید. بامدادان بدین قصد که می‌توانند (از ورود بینوایان به باغ) جلوگیری کنند و (ایشان را) بازدارند (به سوی باغ) روان شدند. هنگامی که باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست. بعد از اندکی تأمّل، گفتند: ما درست آمده‌ایم و راه را گم نکرده‌ایم!) بلکه ما محروم (از حاصل و بهره) هستیم. (ای وای ما! ما همه چیز خود را از دست داده‌ایم!). نیکمردترین ایشان گفت: مگر من به شما نگفتم: چرا نباید به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید؟! گفتند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که به کسی ستم کند). قطعاً ما (با انجام گناهان و ترک عبادات و خیرات، به خود) ستم کرده‌ایم. پس به همدیگر رو کردند و زبان به سرزنش یکدیگر کشودند. گفتند: وای بر ما! ما مردمان نافرمان و سرکشی بوده‌ایم (و زیر بار قانون خدا نرفته‌ایم، و به وظائف انسانی خود عمل نکرده‌ایم!). امیدواریم پروردگارمان (باغی) بهتر از این باغ را به ما ارزانی دارد. ما (در کارهای خود تجدید نظر نموده‌ایم و از اعمال بد خویش دست کشیده‌ایم و) رو به سوی پروردگارمان کرده‌ایم. عذاب (دنیوی خدا) این گونه است، و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجّه بوده و بدانند.

این داستان چه بسا برای مردمان آشنا و شناخته بوده است، ولیکن روند قرآنی پرده از چیزی برمی‌دارد که در پشت سر رخدادهای آن بوده است و پیامد حوادث آن گردیده است. و آن کار خدا و قدرت او از یک سو، و از دیگر سو امتحان و سزا و جزا دادن به برخی از بندگان یزدان است. این بخش در روند قرآنی تازه است و تازگی دارد.

از لابلای آیه‌ها و حرکتهای این داستان، گروهی از مردمان را می‌بینیم که ساده و ابتدائی هستند و در اندیشه‌ها و تصوّرها و حرکتهایشان بیشتر به اهالی بادیه‌نشین ساده و ساده‌لوح می‌مانند. چه بسا این گروه از مردمان در این سطح زندگی، نمونه‌ای از نمونه‌های انسانهای ابتدائی، و به مخاطبان این داستان نزدیک بوده‌اند، مخاطبانی که دشمنی می‌ورزیدند و حقّانیّت اسلام را انکار می‌کردند، ولی مردمان پیچیده و مرموزی نبودند. بلکه ساده و ساده‌لوح و بدون شیله و پیله بودند!

این داستان از ناحیهٔ ادای مطلب، بیانگر شیوه‌ای از شیوه‌های هنری داستان در قرآن است. در آن شیوهٔ

هنری برخوردهای ناگهانی تشویق‌کننده و ترغیب کننده است، همان‌گونه که در آن تمسخر به نیرنگ و دوز و کلک انسانهای ناتوان در برابر تدبیر و چاره‌اندیشی یزدان سبحان است. در این شیوهٔ هنری، سرزندگی در نمایش رویدادها و رویکردها است. تا بدانجا که شنونده یا خوانندهٔ قرآن انگار صحنهٔ داستان را زنده می‌بیند، و مشاهده می‌کند که رخدادهای داستان جلو چشمان او روی می‌دهند و پیاپی می‌شوند و به وقوع می‌پیوندند.[1] پس بکوشیم که حوادث را ببینیم بدان گونه که در روند قرآن آمده‌اند:

هان! اینک ما جلو صاحبان باغ ایستاده‌ایم ـ باغ دنیا نه باغ آخرت ـ هان! آنان دارند در بارهٔ باغ با یکدیگر رایزنی و چاره‌اندیشی می‌کنند. بیچارگان از میوهٔ این باغ بهره و نصیبی داشته‌اند ـ همان گونه که روایتها نقل می‌کنند ـ آن وقت که صاحب خوب و نیکوئی داشته است. امّا وارثان می‌خواهند همهٔ میوه‌ها را برای خود بردارند و چیزی از آن کنار نگذارند، و بیچارگان را محروم و بی‌بهره بدارند . . . پس در این صورت بگذارید بنگریم حوادث چگونه روی می‌دهند!

﴿ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ. إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَ لاَ يَسْتَثْنُونَ ﴾.

ما آنان را آزموده‌ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده‌ایم. هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه‌های باغ را بامدادان (دور از انظار مردم) بچینند و هیچی از آن برجای نگذارند (و برای مستمندان کنار ننهند).

تصمیم گرفتند میوه‌ها را بامدادان زود بچینند، بدون این که چیزی برای بیچارگان کنار بگذارند و بدیشان بدهند. بر این کار سوگند یاد نمودند، و عزم خود را بر آن جزم کردند. با این نیّت پلید به خواب شبانه فرو رفتند . . . ایشان را وامی‌گذاریم در غفلت خود بسر برند یا با مکر و کید بمانند، مکر و کیدی که در میان خود مصلحت دیده‌اند و بدان تصمیم گرفته‌اند. بیائید بنگریم بر سر ایشان در ظلمت شب چه آمده است و بدون این که بفهمند چه گذشته است. خدا بیدار است و نمی‌خوابد آن گونه که ایشان می‌خوابند. خدا برایشان تدبیر و تقدیری دارد جدای از تدبیر و تقدیری که آنان دارند. این هم پاداش کاری است که شبانه اندیشیده‌اند و با غرور و سرمستی بر سر آن رفته‌اند و بدان تصمیم گرفته‌اند، غرور و سرمستی حاصل از نعمتی که دارند و محروم کردن و بازداشتن از خیر و خوبی که می‌توانند، و بخل ورزیدن در سهم معلومی که بیچارگان در نعمتشان دارند . . . در آنجا یک کار ناگهانی است که در نهان انجام می‌پذیرد، ناگهانی و نهان بسان حرکت شبحها در تاریکیها. در حالی که مردمان هنوز در خوابند:

﴿ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ. فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ ﴾.

شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری از جانب پروردگارت سراسر باغ را دربر گرفت و باغ (سوخت و) همچون شب (تاریک و سیاه) گردید![2]

بگذارید باغ را و بلائی را رها سازیم که بر سر آن آمده است. بنگریم آن نیرنگبازان شبانه و چاره‌اندیشان دیوانه چه کار می‌کنند.

هان! این ایشانند که بامدادان زود بیدار می‌شوند بدان گونه که توطئهٔ آن را چیده‌اند، و بعضی برخی را ندا درمی‌دهند تا انجام بدهند تصمیمی را که گرفته‌اند و عزم خود را بر آن جزم کرده‌اند:

﴿ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ: أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ حَرْثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴾.

سحرگاهان همدیگر را ندا دردادند، اگر می‌خواهید میوه‌های خود را بچینید، صبح زود حرکت کنید و

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنّی فی القرآن». فصل: داستان در قرآن.

۲- «الصَّرِیم»: شب. چیده شده . . . با توجه به معنی اخیر، مفهوم آیه چنین است: شب هنگام که آنان در خواب بودند، بلای بزرگ و فراگیری باغ را دربر گرفت و همچون باغی گردید که میوه‌های آن را چیده و کنده باشند. (مترجم)

خویشتن را به کشتزار خود برسانید.

یکی دیگری را یادآوری می‌کند، و آن دیگری این یکی را سفارش می‌نماید، و حماسه یکایک آنان را دربر می‌گیرد!

آن گاه روند قرآنی به تمسخر ایشان ادامه می‌دهد. آنان را در راه به تصویر می‌کشد که دارند حرکت می‌کنند، و آرام آرام با یکدیگر صحبت می‌نمایند و همدیگر را به اندیشهٔ ژرف و تدبیر استوار فرامی‌خوانند تا بتوانند همهٔ میوه‌ها را گردآوری و به خود اختصاص دهند، و بیچارگان و تهیدستان را از میوه‌ها بی‌بهره و بی‌نصیب گردانند!

﴿ فَانْطَلَقُوا وَ هُمْ يَتَخافَتُونَ: أَلّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ!!! ﴾.

آنان پچ‌پچ‌کنان به راه افتادند (تا فقراء سخن ایشان را نشنوند و متوجّه آنان نشوند). نباید امروز بینوائی در باغ پیش شما بیاید!!!.

انگار ما کسانی که به قرآن گوش فرامی‌دادیم یا قرآن را می‌خوانیم چیزی را می‌دانیم که صاحبان باغ در بارهٔ باغ نمی‌دانند . . . بلی ما آن دست نهان و لطیفی را مشاهده کرده‌ایم که در دل تاریکی به سوی باغ دراز گردیده است و همهٔ میوه‌ها را از میان برداشته است و نابود کرده است. باغ را مشاهده کرده‌ایم انگار میوه‌هایش چیده شده است پس از آن بلای شبانهٔ هراس‌انگیز و نهانی که آن را فراگرفته است! پس نفسهایمان را در این صورت قطع می‌کنیم و نفس نمی‌کشیم تا ببینیم نیرنگبازان و چاره‌اندیشان شبانه، چه می‌کنند.

روند قرآنی پیوسته نیرنگبازان و چاره‌اندیشان شبانه را به تمسخر می‌گیرد:

﴿ وَ غَدَوْا عَلىٰ حَرْدٍ قادِرِينَ ﴾.

بامدادان بدین قصد که می‌توانند (از ورود بینوایان به باغ) جلوگیری کنند و (ایشان را) بازدارند (به سوی باغ) روان شدند!.

بلی آنان می‌توانند بازدارند و بی‌بهره و بی‌نصیب گردانند . . . دست کم خود را بی‌بهره و بی‌نصیب گردانند!!!

این آنانند که با باغ ناگهان رویاروی می‌شوند. پس ما هم تمسخرکنان با روند قرآن حرکت می‌کنیم و به سویشان می‌رویم. ما ایشان را می‌بینیم که ناگهان باغ را به گونه‌ای می‌بینند که انتظارش را نداشتند:

﴿ فَلَمّا رَأَوْها قالُوا: إِنّا لَضالُّونَ ﴾.

هنگامی که باغ را دیدند، گفتند: ما راه را گم کرده‌ایم! (این باغ ما نیست).

این باغ ما نیست، باغی که سنگین بار از میوه است و از میوه موج می‌زند. ما راه باغ خود را گم کرده‌ایم و به راه دیگری افتاده‌ایم! . . ولی از سخن خود برمی‌گردند و مؤکّدانه می‌گویند:

﴿ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴾.

(بعد از اندکی تأمّل، گفتند: ما درست آمده‌ایم و راه را گم نکرده‌ایم!) بلکه ما محروم (از حاصل و بهره) هستیم. (ای وای ما! ما همه چیز خود را از دست داده‌ایم!).

این خبر یقینی و راستین است!

هم اینک که فرجام نیرنگ و مکرِ شبانه، و عاقبت بدِ سرمستی، و نتیجهٔ بدشگون نیّت بی‌بهره گرداندن بیچارگان، بدیشان رسیده است و دامنگیرشان گردیده است، بهترین ایشان و خردمندترین و شایسته‌ترین آنان پای جلو می‌گذارد و به پیش می‌آید ـ این شخص چنین به نظر می‌آید که رأی و نظری جدای از رأی و نظر ایشان داشته است، ولیکن وقتی که با رأی و نظر او مخالفت کرده‌اند، از آنان پیروی کرده است، و بر حقّ و حقیقتی نمانده است و اصرار نورزیده است که آن را تشخیص داده است، لذا بدو همان رسیده است که به دیگران رسیده است و بر سرشان آمده است ـ این فرد پند و اندرز خود را و رهنمود و رهنمون خویش را بدیشان تذکّر می‌دهد و به یادشان می‌آورد:

﴿ قالَ أَوْسَطُهُمْ: أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ: لَوْلا تُسَبِّحُونَ؟! ﴾.

نیکمردترین ایشان گفت: مگر من به شما نگفتم: چرا نباید به تسبیح و تقدیس خدا بپردازید؟!.

اکنون که فرصت از دست رفته است به سخنان دلسوز و اندرزگوی خود گوش فرامی‌دارند و سخنانش را می‌پذیرند:

﴿ قَالُوا: سُبْحَانَ رَبِّنَا، إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴾.

گفتند: پروردگارمان پاک و منزّه است (از این که به کسی ستم کند). قطعاً ما (با انجام گناهان و ترک عبادات و خیرات، به خود) ستم کرده‌ایم.

همان گونه که وقتی که عاقبت معامله‌ای بد می‌گردد، هر شریکی مسؤولیّت را از خود دور می‌گرداند و گناه را به گردن دیگری وامی‌گذارد، و شریکان دیگر را سرزنش می‌کند، اینان هم دارند همین کار را می‌کنند:

﴿ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ! ﴾.

پس به همدیگر رو کردند و زبان به سرزنش یکدیگر گشودند.

بنگر بعد از آن، سرزنش کردن را رها می‌سازند تا جملگی در پیشگاه فرجام بد و بدشگون به خطای خود اعتراف کنند، بدان امید که یزدان گناهان ایشان را ببخشاید، و به جای باغ از دست رفته باغ بهتری بدیشان بدهد، باغ از دست رفته‌ای که در کشتارگاه سرمستی، بازداشتن، بی‌بهره گرداندن، اندیشهٔ بد، و رأی تباه، هدر رفته است و تباه گردیده است:

﴿ قَالُوا: يَا وَيْلَنَا! إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ. عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْراً مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴾.

گفتند: وای بر ما! ما مردمان نافرمان و سرکشی بوده‌ایم (و زیر بار قانون خدا نرفته‌ایم، و به وظائف انسانی خود عمل نکرده‌ایم!). امیدواریم پروردگارمان (باغی) بهتر از این باغ را به ما ارزانی دارد. ما (در کارهای خود تجدید نظر نموده‌ایم و از اعمال بد خویش دست کشیده‌ایم و) رو به سوی پروردگارمان کرده‌ایم.

پیش از این که روند قرآن پرده بر روی صحنهٔ واپسین فرواندازد، این پیرو را می‌شنویم:

﴿ كَذٰلِكَ الْعَذَابُ. وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

عذاب (دنیوی خدا) این گونه است، و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگ‌تر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجّه بوده و بدانند.

آزمایش با نعمت نیز این چنین است. پس اهالی مشرک مکّه باید بدانند:

﴿ إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ ﴾.

ما آنان را آزموده‌ایم، همان گونه که صاحبان باغ را آزموده‌ایم.

مشرکان مکّه باید بنگرند و دقّت کنند که در فراسوی آزمایش چه چیز وجود دارد . . . آن گاه خویشتن را برحذر دارند از مصیبت دنیا و از عذاب دنیا:

﴿ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

عذاب (دنیوی خدا) این گونه است و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای دنیوی) است، اگر مردم متوجّه بوده و بدانند!.



بدین سان یزدان سبحان این تجربهٔ برگرفته از واقعیّت محیط را به سوی قریشیان می‌برد. این تجربه از جملهٔ داستانهائی است که در میان آنان متداول بوده است. یزدان سبحان میان سنّت و قانون خود در بین گذشتگان و میان سنّت و قانون خود در حقّ حاضران، ربط و پیوند می‌دهد، و دلهایشان را با نزدیک‌ترین شیوه به واقعیّت زندگانیشان می‌پساید و لمس می‌نماید. در همان وقت به مؤمنان می‌فهماند آنچه از نعمت و ثروت در دست مشرکان - یعنی سردستگان قریش - می‌بینند، آزمایش خدا است، آزمایشی که پسامد و پیامد و عواقب و نتائج خود را دارد. سنّت و قانون خدا بر آن رفته است و بوده است که مردمان را بانعمت و خوشی می‌آزماید همچنان که ایشان را با نقمت و ناخوشی می‌آزماید. و امّا افراد مغرور و سرمستی که خود را و دیگران را از انجام خوبیها و نیکیها بازمی‌دارند، و به سبب نعمتهائی که از آنها برخوردارند گول می‌خورند، این مثالی برای سرانجام تباه ایشان است:

﴿ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر و بزرگتر (از این عذابهای

دنیوی) است، اگر مردم متوجّه بوده و بدانند.

و امّا پرهیزگارانی که خویشتن را می‌پایند و از خشم و عذاب خدا برحذر می‌نمایند، در نزد پروردگارشان باغهای پرنعمت بهشت را دارند:

﴿ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴾.

پرهیزگاران در نزد پروردگار خود، باغهای پرنعمت بهشت را دارند.

این، تقابلِ سرانجام و فرجام کار، و همچنین تقابلِ راه و روش و حقّ و حقیقتی است که در پیش می‌گیرند و بر سر آن می‌روند و بر سر آن می‌میرند . . . تقابلِ ضدّ و نقیضی است که مسیرهای آن دو مختلف است، و در نتیجه پایان آن مسیرها مختلف می‌افتد و هریک از آنها به چیزی جدای از دیگری منتهی می‌گردد.

❁

در پایانِ ذکر این دو فرجام، یزدان سبحان با ایشان به بحث و گفتگوئی می‌پردازد که پیچ و خمی و اشکال و ابهامی در آن نیست. آنان را به مبارزه می‌خواند، و با پرسشهای پیاپی در بارهٔ کارهائی که یک پاسخ بیشتر ندارد، و دشوار است بتوان در آن غلط‌اندازی کرد و به اشتباه انداخت، ایشان را به تنگنا می‌افکند و گیرشان می‌اندازد. آنان را در دنیا با صحنهٔ هراس‌انگیزی تهدید می‌کند، و ایشان را در آخرت با جنگ با خداوندگار چیرهٔ توانای قدرتمند سختگیر بیم می‌دهد:

﴿ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؟ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ؟ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ؟ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ. وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ. فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَٰذَا الْحَدِيثِ، سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ. أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟! ﴾.

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می‌شماریم؟! شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟! آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر می‌کنید؟). و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمانهائی بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حقّ شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهائی است. یا این که شریکهائی دارند (که همچون ایشان می‌اندیشند، و سردستگان و خطّ‌دهندگان ایشان بوده و از آنان حمایت و جانبداری می‌کنند؟). اگر راست می‌گویند، شرکاء (و رؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند و بگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع و حمایت خواهند کرد). روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، امّا ایشان نمی‌توانند چنین بکنند. این در حالی است که چشمانشان از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند). مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. (من خود می‌دانم که با ایشان چه کار می‌کنم). ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجّه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جوئی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد). چه بسا تو از ایشان (در برابر تبلیغ رسالت، بدون این که ما بدانیم) مزدی خواسته‌ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است (و از ادای آن در

رنج هستند؟!). یا این که اسرار غیب پیش ایشان است و آنان (آنچه را که می‌گویند از روی آن) می‌نویسند؟!.

تهدید کردن به عذاب آخرت، و بیم دادن از جنگ یزدان با ایشان در دنیا، ـ همان‌گونه که می‌بینیم ـ در لابلای آن مجادله و این مبارزه، به میان می‌آید، و گرمی مجادله را بالا می‌برد، و بر فشار مبارزه می‌افزاید.

پرسش انکاری نخستین، این چنین است:

﴿ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ؟ ﴾.

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران، یکسان می‌شماریم؟!.

این پرسش به فرجام اینان و فرجام آنان برمی‌گردد، فرجامی که در آیات پیشین از آن سخن رفته است. این هم پرسشی است که جز یک پاسخ ندارد . . . نه. چنین نمی‌شود. چه فرمانبردارانی که معترف به حقّ و حقیقت بوده و تسلیم پروردگارشان هستند، هرگز بسان بزهکارانی نخواهند بود که از روی لجاجت گناه می‌کنند و بزهکاری می‌نمایند، گناه و بزهی که ایشان را بدین صفت نکوهیده نشاندار و ننگین می‌سازد. با هیچ عقلی و با هیچ عدلی سازگار درنمی‌آید که فرمانبرداران و بزهکاران، در پاداش و در سرنوشت، همسان و یکسان بشوند.

بدین خاطر پرسش انکاری دیگری درمی‌رسد:

﴿ مَا لَكُمْ؟ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴾.

شما را چه می‌شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟!.

شما را چه می‌شود؟ احکام خود را با استناد به چه چیز صادر می‌کنید؟ ارزشها و منزلتها را با چه چیز می‌سنجید؟ تا در معیار و مقیاس و حکم و داوری شما کسانی که فرمانبرداری می‌کنند و کسانی که بزهکاری می‌کنند برابر بشوند؟!

آن‌گاه روند قرآنی از زشت شمردن کارشان و از پلشت داشتن برداشتشان درمی‌گذرد و به ریشخند کردنشان و مورد تمسخر قرار دادنشان منتقل می‌گردد:

﴿ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ؟ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ؟ ﴾.

آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (و برابر آن حکم صادر می‌کنید؟). و شما آنچه را که برمی‌گزینید (و برابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟.

این ریشخند کردن و به تمسخر گرفتن است که از ایشان می‌پرسد: آیا آنان کتابی دارند که از روی آن می‌خوانند و چنین حکمی را از آن استنباط می‌کنند، حکمی که عقلی و عدلی آن را نمی‌پذیرد. همین کتاب است که بدیشان می‌گوید: فرمانبرداران بسان بزهکارانند! چنین کتابی، کتاب خنده‌آور و ناچیزی است، کتابی که با هواها و هوسهایشان موافقت دارد، و با خواستها و آرزوهایشان به تملّق می‌پردازد و همآوا می‌گردد، و در آن برای ایشان هرچه را از احکام برگزینند و بخواهند وجود دارد! همچون چیزی با حقّ و حقیقتی، و با عدل و عدالتی، و با کار معقول و خردپسندی یا شایسته و بایسته‌ای، سازگار نمی‌افتد و جور درنمی‌آید.

﴿ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ؟ ﴾.

یا با ما پیمانهائی بسته‌اید که تا روز قیامت به هرچه حکم کنید حقّ شما باشد؟.

بنابر این اگر آن چنان کتابی در میان نباشد، پس این یکی در میان است که پیمانهائی با خدا داشته باشند، و مضامین آن تا روز رستاخیز قابل اجراء است، و مقتضیات آن هم این است که هرگونه آنان داوری کنند حقّ دارند! و هرچه بخواهند برگزینند و در پیش گیرند!.. امّا چیزی از این امور در میان نیست. آنان هیچ گونه عهدها و پیمانهائی با خدا ندارند. پس در این صورت با استناد به چه چیز چنین و چنان می‌گویند؟! و مستند ایشان چیست؟!

﴿ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ؟ ﴾.

از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهائی است؟.

از ایشان بپرس چه کسی از آنان این را تعهّد می‌کند؟

چه کسی از آنان متعهّد می‌گردد که هرچه بخواهند خدا آن را می‌خواهد و آن چنان می‌شود؟ چه کسی از ایشان مسؤولیّت این را می‌پذیرد که آنان با خدا پیمان دارند، پیمانی که تا روز رستاخیز بردوام و ماندگار است، بدین مضمون که هرگونه حکم و داوری کنند حقّ با ایشان است و در راستای پیمانشان با یزدان است؟!

این ریشخند بسیار تمسخرآمیز ژرف و رسائی، و مبارزه‌طلبی بی‌پرده و آشکاری است که چهره‌ها را ذوب می‌گرداند!

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ؟ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴾.

یا این که شریکهائی دارند (که همچون ایشان می‌اندیشند، و سردستگان و خطدهندگان ایشان بوده و از آنان حمایت و جانبداری می‌کنند؟). اگر راست می‌گویند، شرکاء (و رؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند و بگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع و حمایت خواهند کرد).

آنان برای خدا انبازهائی قرار می‌دادند، ولیکن تعبیر سخن انبازها را بدیشان نسبت می‌دهد و از آن ایشان می‌شمارد، نه این که به خدا نسبت بدهد و از آن او بداند. انگار انبازهائی در میان نیست. ایشان را به مبارزه می‌طلبد و از آنان می‌خواهد انبازهایشان را فریاد دارند و به یاری بخوانند اگر راست می‌گویند . . . ولیکن کی ممکن است آنها را به کمک بطلبند و آنها هم بیایند و یاری نمایند؟

﴿ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ. خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ. وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَ هُمْ سَالِمُونَ ﴾.

روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، امّا ایشان نمی‌توانند چنین کنند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند).

آنان را روبروی این صحنه نگاه می‌دارد، انگار این صحنه همین حالا حاضر است، و انگار ایشان را به مبارزه می‌طلبد که انبازهائی را بیاورند که گمانشان می‌برند. این چنین روزی، در علم خدا حقیقت حاضری است، حقیقتی که در علم خدا مقیّد به زمان نیست. حاضر آوردن آن صحنه در جلو دیدگان مخاطبان بدین گونه و در همین جهان، تأثیر ژرف و زنده و آماده‌ای به دلها و درونها می‌بخشد، بدان گونه که شیوهٔ قرآن مجید است.

پاچه‌ها بالا زدن ـ در تعبیرات منقول زبان عربی ـ کنایه از شدّت و سختی و غم و اندوه است.[1] این وضع در روز قیامت پیش می‌آید، روزی که در آن آستینها جمع و جور می‌گردد، و پاچه‌ها بالا زده می‌شود، غم و اندوه و مشقّت و ضیقت شدّت می‌گیرد . . . این افراد متکبّر به سجده بردن فرا خوانده می‌شوند ولی نمی‌توانند به سجده بیفتند و سجده ببرند. یا بدان خاطر است که زمان سجده بردن گذشته است و فرصت از دست رفته است، و یا حال به شکل و وضعی درآمده است که در جای دیگری از ایشان سخن گفته است و به تصویرشان کشیده است:

﴿ مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤُوسِهِمْ ﴾.

(ستمگران همچون اسیران، از هراس) سرهای خود را بالا گرفته و یک راست (به سوی ندادهنده) می‌شتابند.

(ابراهیم/۴۳)

انگار از هول و هراس، اراده و اختیاری برایشان نمانده است، و ناخواسته اجسامشان و اعصابشان قفل کرده است و بسته شده است! . . به هر حال، این تعبیری است

۱- در زبان فارسی گفته می‌شود: دامن به کمر زدن . . . و آن کنایه از فرارسیدن هنگامهٔ هول و هراس و وخامت کار و شدّت و وحشت است. (مترجم)

که به غم و اندوه و عجز و ناتوانی و مبارزه‌طلبی هراس‌انگیزی اشاره دارد . . . آن گاه روند قرآنی ترسیم هیئت و تصویر سیمایشان را تکمیل می‌کند:

﴿ خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ﴾.

این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است.

اینان همان متکبّران خودستا هستند. چشمان فروهشته و به زیر افتاده، و خواری و پستی فراگیرنده، مقابل همان سرهای بالا گرفته و تکبّر باد کرده هستند. این آیه تهدید و بیمی را به خاطر می‌آورد که در اوّل این سوره بدان اشاره شده است:

﴿ سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ ﴾.

ما بر بینی او داغ (ننگ) می‌نهیم. (قلم/۱۶)

اشاره به خواری و رسوائی و فروافتادگی و شکست‌خوردگی، پیدا و هویدا است، و دارای تأثیر ژرف و مورد نظر است.

در آن حال و در آن زمانی که آنان در این جایگاه بوده و خواری و رسوائی ایشان را فراگرفته است، چیزی را به یادشان می‌آورد و بدیشان تذکّر می‌دهد که آنان را بدین جایگاه کشانده است و بدین خواری و رسوائی افکنده است. آن چیز رویگردانی از حقّ و حقیقت، و خودبزرگ‌بینی کردن و تکبّر نمودن است:

﴿ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ ﴾.

پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند).

آنان بدان هنگام می‌توانستند سجده ببرند، ولی سرباز می‌زدند و تکبّر می‌نمودند . . . این گونه بودند. هم اینک که در آن صحنهٔ خوارکننده‌اند، و دنیا را پشت سر گذاشته‌اند، از ایشان خواسته می‌شود سجده ببرند، امّا نمی‌توانند!

بدان هنگام که آنان گرفتار همچون غم و اندوهی هستند، تهدید خوفناکی درمی‌رسد که دلها را تکّه و پاره می‌گرداند:

﴿ فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند.

این تهدیدی است که انسان را به لرزه می‌اندازد و او را پریشان و هراسان می‌گرداند ... خداوند توانا و نیرومند و متین به پیغمبر ﷺ می‌فرماید: مرا با کسی واگذار که این سخن را دروغ می‌داند. مرا واگذار با او بجنگم، چه من برای جنگ با او بس هستم!

این چه کسی است که این سخن را تکذیب می‌کند؟ این چنین کسی، آفریدهٔ کوچک ناتوان بیچارهٔ ضعیفی است! او مورچهٔ بس ضعیفی است. بلکه او ذرّهٔ خاک پرت و پراکنده‌ای در هوا است . . . بلکه او نیستی و عدمی است که چیزی به شمار نمی‌آید در برابر قدرت خداوندگار قادر و توانا و بزرگ جهان هستی.

پس ای محمّد! مرا با این آفریده واگذار، و تو و مؤمنان همراه تو آسوده‌خاطر باشید. چه جنگ با من است نه با تو و نه با مؤمنان. جنگ با من است. این آفریده دشمن من است، و من کار و بارش را برعهده می‌گیرم و خود دانم و او. پس او را به من واگذار، و مرا با او رها کن. تو و همراهان تو بروید و بیاسائید و آسوده‌خاطر باشید!

چه هول و هراس وحشتناکی که گریبانگیر تکذیب‌کنندگان می‌گردد؟! و چه آرامشی که به پیغمبر و مؤمنان دست می‌دهد، مؤمنانی که ضعیفشان می‌کرده‌اند و زبونشان می‌دیده‌اند؟!

آن گاه خداوند توانا پرده از مسیر جنگی برمی‌دارد که با این آفریدهٔ ناچیز کوچک ضعیف دارد!

﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾.

ما آنان را اندک اندک به گونه‌ای که درنیابند و از راهی که متوجّه نشوند به سوی عذاب خواهیم کشاند. و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جوئی من دقیق و استوار است (و کسی از آن رهائی ندارد).

کار تکذیب‌کنندگان، و جملگی اهل زمین، ناچیزتر و کوچک‌تر از آن است که یزدان سبحان این تدابیر را در بارهٔ ایشان بیندیشد و چنین چاره‌جوئیهائی در حقّ آنان بکند . . . امّا یزدان سبحان ایشان را از خودش برحذر می‌دارد و می‌ترساند تا خویشتن را دریابند پیش از این که فرصت از دست برود و وقت مناسب بگذرد و هدر شود. آنان باید بدانند که امان دادن و مهلت بخشیدن ظاهری بدیشان، دامی است که گول خوردگان چون ایشان بدان می‌افتند. فرصتی که برای زندگی بدانان داده می‌شود، با وجود جور و ستمی که می‌ورزند و اعراض و رویگردانی و گمراهی و ضلالتی که دارند، استدراج است. یعنی درجه به درجه بالا یشان می‌بریم و کم‌کم در پیلهٔ نعمت اسیر و گرفتارشان می‌سازیم، و آهسته و آرام به سوی هلاک و عذابشان می‌کشانیم و می‌لغزانیم، و به بدترین سرنوشت و فرجامشان می‌رسانیم. این تدبیر و چاره‌اندیشی خدا است، و بدان خاطر صورت می‌پذیرد که ایشان بارهای گناهانشان را به تمام و کمال بردارند و بر دوش کشند، و به محشر، یعنی جایگاه همایش همگان در آن جهان، سنگین بار از گناهان بیایند، و سزاوار خواری و رسوائی و عذاب و عقاب بشوند . . .

از برحذر داشتن و ترساندن، و از پرده‌برداری از استدراج و تدبیر، عدالت و رحمتی بالاتر نیست. یزدان سبحان به دشمنان خود و به دشمنان دین خویش و به دشمنان پیغمبرش عدالت و رحمت تقدیم می‌کند وقتی که بدیشان با این برحذر داشتن و با آن بیم دادن، آگاه و هوشیارشان می‌فرماید. بعد از آن که بیدار و هوشیارشان کرد، هر کاری که دوست دارند برای خود بکنند و برای خود برگزینند، بگذار بکنند و برگزینند. چه روبند کنار زده شده است و امور روشن گردیده است!

یزدان سبحان گاهی مهلت می‌دهد و گاهی مهلت نمی‌دهد. به ستمگر مهلت می‌دهد تا آن زمان که گرفتار می‌کند و دیگر راه گریزی برای شخص گرفتار نمی‌ماند و دیگر نمی‌تواند بگریزد. یزدان سبحان در اینجا می‌خواهد پرده از راه خود بردارد، و قانون و سنّت خود را آشکار و روشن فرماید و بنماید، قانون و سنّتی که خداوند مهربان آن را به مشیّت و اراده‌اش واگذار فرموده است. به پیغمبرش ﷺ می‌فرماید: مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند. و مرا واگذار با کسانی که با اموال و اولاد و جاه و جلال و سلطه و قدرت، خودشان را با عزّت و با قدرت می‌انگارند. بدیشان مهلت و فرصت خواهم داد، و این نعمت و ثروت را دام ایشان می‌سازم! به پیغمبر ﷺ اطمینان می‌دهد و آرامش می‌بخشد، و دشمنان او را برحذر می‌دارد و می‌ترساند . . . آنگاه ایشان را بدان تهدید وحشت‌انگیز می‌سپارد و حواله می‌دارد!

در سایهٔ صحنهٔ غم‌انگیز قیامت، و در سایهٔ این تهدید و بیم هراس‌انگیز، مجادله و مبارزه و شگفت کردن از موضعگیری عجیب ایشان را تکمیل می‌کند:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ؟ ﴾.

چه بسا تو از ایشان (در برابر تبلیغ رسالت، بدون این که ما بدانیم) مزدی خواسته‌ای و پرداخت آن برای آنان سنگین است (و از ادای آن در رنج هستند؟!).

سنگینی غرامت و زیانی که تو به عنوان اجر و مزد هدایتی که آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی ایشان را بر آن می‌دارد روی بگردانند و به تکذیب بپردازند، و آن چنان سرنوشت و فرجام زشتی را برگزینند، و آن را بر بار سنگین آنچه باید بپردازند، ترجیح می‌دهند!

﴿أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ؟ ﴾.

یا این که اسرار غیب پیش ایشان است و آنان (آنچه را که می‌گویند از روی آن) می‌نویسند؟!.

بدین سبب آنان از آنچه در پس پردهٔ غیب است اطمینان کامل دارند، و این است که از چیزی که چشم به راه ایشان است و در پس پردهٔ غیب است نمی‌ترسند. مگر نه این است که آنان از غیب اطّلاع پیدا کرده‌اند، و همه چیز نهان در پس پردهٔ آن را نوشته‌اند، و آنها را به

تمام و کمال شناخته‌اند؟ یا مگر نه این است که آنان کسانیند که خودشان همه چیز موجود در پس پردهٔ غیب را نوشته‌اند، و آنچه که می‌خواهند در آن نگاشته‌اند؟ نه این است و نه آن . . . پس چرا آنان همچون موضعگیری شگفت و شکّ‌برانگیزی را درپیش می‌گیرند؟!

❁

با این تعبیر شگفت الهامگرانهٔ هراس‌انگیز:

﴿ فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند.

و با اعلان مسیر و نقشهٔ پیکار، و پرده‌برداری از قانون جنگ میان خدا و دشمنان گول خورده‌اش . . . با این و با آن، یزدان جهان پیغمبر ﷺ و مؤمنان را از پیکار میان ایمان و کفر، و میان حقّ و باطل، آزاد و رها می‌سازد. چه همچون جنگ و پیکاری، جنگ و پیکار یزدان سبحان است، و یزدان سبحان خودش چنین جنگ و پیکاری را برعهده می‌گیرد.

کار در حقیقت خود این چنین است، هرچند هم به نظر برسد که پیغمبر ﷺ و مؤمنان نقش اصیلی در این جنگ دارند. وقتی که خدا نقش ایشان را برای آنان میسّر و ممکن می‌گرداند، نقش ایشان بخشی از قضا و قدر یزدان در جنگ او با دشمنانش می‌گردد. آنان تنها ابزاری می‌شوند که خدا با آن کار را انجام می‌دهد یا انجام نمی‌دهد. خدا در هر دو صورت انجام‌دهندهٔ هرآن چیزی است که بخواهد. او در هر دو حال، خودش برابر قانونی از قوانین خودش که می‌خواهد جنگ و پیکار را بر عهده می‌گیرد.

این نصّ وقتی نازل گردیده است که هنوز پیغمبر ﷺ در مکّه است، و مؤمنان همراهش اندک هستند و نمی‌توانند کاری بکنند. این است در این نصّ اطمینان دادن به مستضعفان، و بیم دادن گول خوردگان و مغرورانِ قدرت و قوّت و جاه و جلال و اموال و اولاد است . . . بعدها در مدینه احوال و اوضاع دگرگون شد. خدا خواست که پیغمبر ﷺ و مؤمنان همراهش نقشِ پیدا و هویدائی در پیکار داشته باشند. امّا این سخن را مؤکّدانه بدیشان می‌گوید در حالی که هنوز در مکّه هستند و اندک و ضعیف می‌باشند. وقتی هم که در بدر پیروزند بدیشان می‌فرماید:

﴿ فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لٰكِنَّ اللهَ قَتَلَهُمْ، وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لٰكِنَّ اللهَ رَمىٰ، وَ لِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاٰءً حَسَناً، إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.

(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه خدا (با پیروز نمودنتان بر آنان و افکندن هراس به دلهایشان) ایشان را کشت. و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبیها آزمایششان نماید). بیگمان خداوند شنوای (دعا و استغاثهٔ مؤمنان بوده و از صدق و اخلاص ایشان) آگاه است. (انفال/۱۷)

این بدان خاطر است تا در دلهایشان این حقیقت را جایگزین و مستقرّ گرداند. این حقیقت که پیکار، پیکار خداوند سبحان است. و جنگ، جنگ یزدان جهان است. و مسأله، مسألهٔ ایزد منّان است. اگر خدا در پیکار و جنگ نقشی بدیشان می‌دهد بدان خاطر است که ایشان را خوب بیازماید، و در سایهٔ این آزمایش پاداش بزرگی را برایشان بنویسد و بدیشان عطاء فرماید. و امّا حقیقت پیکار و جنگ، خدا است که آن را برعهده می‌گیرد، و امّا حقیقت پیروزی، همان است که خدا آن را می‌نویسد و لازم می‌گرداند . . . یزدان سبحان است که پیکار و جنگ و نصرت و پیروزی را با ایشان و بدون ایشان پدیدار و نمودار می‌نماید. آنان وقتی که به پیکار و جنگ می‌پردازند، ابزاری برای قدرت خدا

می‌گردند، ابزاری که یگانه ابـزار در دست ایـزد دادار نیست.

این حقیقتی است که از لابلای نصوص قرآنـی در هـر جائی و در هر حالی و در هر وضعی، آشکارا جلوه‌گر می‌آید. همچنین این حـقیقتی است کـه بـا جـهان‌بینی ایمانی در بارهٔ قدرت و قوّت، قـضا و قـدر، قـانون و سنّت، اراده و مشیّت یزدان، و در بارهٔ حقیقت قدرت و قوّت انسان، قدرت و قوّتی که برای پیاده کردن قضا و قدر خدا روان می‌گردد و به جنبش و پویش می‌افـتد، سازگار است . . . قدرت و قوّت انسان ابزاری است و بس، و بیش از ابزاری نخواهد بود . . .

این حقیقتی است که به دل مـؤمن آرامش و اطـمینان می‌بخشد، چه در حال قدرت و توانائی و چه در حـال ضعف و ناتوانی، مادام دلش با خدا و مخلص خدا باشد، و در جهادی که در پیش می‌گیرد بر خدا توکّل کـند و بدو پشت بندد و بس. این قدرت و تـوانـائی انسـان مؤمن نیست که در پیکار حقّ و باطل و ایمان و کفر او را پیروز می‌گرداند. بلکه تنها این خدا است که پیروزی را برای او تضمین می‌کند. این ضعف و ناتوانی انسان مؤمن نیست که او را شکست مـی‌دهد، زیـرا قـدرت یزدان در پشت سر انسان است و همین قدرت پیکار را بر عهده می‌گیرد و پیروزی را برای او تضمین می‌کند.

ولیکـــن یـزدان سـبحان مـهلت و فـرصت مـی‌دهد و انـدک‌انـدک دشـمنان را بـه سـوی شکست روان می‌گرداند، و کارها را در اوقـات خـود بـرابـر اراده و مشیّت خود و مطابق حکمت و فلسفهٔ لازم خـویش، و موافق با عدالت و رحمت خویشتن، به انجام می‌رساند و مقرّر و مقدّر می‌گرداند.

همچنین این حقیقتی است که دل دشـمن را بـه هـراس می‌اندازد، چه شخص مؤمن در مقابلش در حالت ضعف و ناتوانی باشد یا در حالت قدرت و توانائی. چه ایـن مؤمن نیست که با دشمن می‌جنگد، بلکه این خدا است که با قدرت و قوّت و عظمت و جبروت خود با دشمن می‌رزمد، خدائی که به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿ فَذَرْنِي وَ مَنْ يُكَذِّبُ بِهٰذَا الْحَدِيثِ ﴾.

مرا واگذار با آنان که این کلام (آسمانی قرآن) را تکذیب می‌کنند.

مرا واگذار با این شخص بد و نـیرنگباز و تـوطئه‌گـر شبانه! خدا مهلت و فرصت می‌دهد و اندک‌انـدک بـه سوی دوزخش می‌کشاند. پس او به دام هراس‌انگـیز و بیمناک و خوفناکی افتاده است و گرفتار آمـده است، هرچند که در اوج قدرت و قوّت و توشه و کالا بغنود و بسر برد. آخر این نیرو و توان خودش دام است:

﴿ وَ أُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴾.

و به آنان فرصت می‌دهم (و در عذابشان شتاب نخواهم کرد). نقشه و چاره‌جوئی من دقیق و اسـتوار است (و کسی از آن رهائی ندارد).

امّا چه وقت و کی می‌شود؟ این نهفته در عـلم یـزدان است و نهان از این و آن است! چه کسی از غیب یزدان و چاره‌سازی و چاره‌جوئی ایزد سبحان ایمن می‌گردد، مگر مردمان کافر و بیرون‌رونده از فـرمان آفـریدگار جهان؟



در برابر این حقیقت، خدا پیغمبرش ﷺ را به صبر و شکیبائی می‌خوانـد. صـبر و شکـیبائی بـر تکـالیف و وظائف رسـالت، و صـبر و شکـیبائی بـر کـجرویها و کژراهه‌رویهای مردمان، و صبر و شکیبائی بر اذیّت و آزار دیگران و تکذیب ایشـان . . . صـبر و شکـیبائی کردن تا بدانجا که یزدان در وقت مقرّر و مقدّر داوری می‌فرماید آن گونه که خود می‌خواهد. یـزدان سـبحان پـیغمبرش را بـه یـاد بـرادری از بـرادران انـبیاء و پیغمبرانش می‌اندازد که از تکالیف و وظائف رسالت به تنگ آمد و صبرش از دست برفت، و اگـر رحـمت و نعمت خدا او را درنمی‌یافت پرت می‌گردید و نکوهیده رها می‌شد:

﴿ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، وَ لاَ تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ. إِذْ نَادىٰ وَ هُوَ مَكْظُومٌ. لَوْلاَ أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ. فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِـنَ

آلصَّالِحِینَ ﴾.

در برابر فرمان پروردگارت شکیبا باش (و در کار تبلیغ، مقاوم و استوار). و همسان یونس مباش که با دلی پرکینه و اندوه، خدا را به فریاد خواند (و خواهان تعجیل در عذاب قوم خود شد). اگر نعمت و رحمت پروردگارش به یاریش نشتافته و به دادش نرسیده بود (از شکم ماهی) حتماً به بیرون افکنده می‌شد و نکوهیده در بیابان برهوت رها می‌گردید. پروردگارش (با پذیرش توبه‌اش مجدّداً) او را برگزید و از زمرهٔ شایستگانش کرد.

صاحب حوت، یا ماهی‌دار، یونس علیه‌السلام است همان گونه که در سورهٔ صافّات آمده است. چکیدهٔ تجربه‌ای که خدا آن را برای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم روایت می‌کند تا برای او توشه و پشتوانه‌ای گردد، محمّدی که خاتم انبیاء است و تجربه‌های جملگی پیغمبران در کشتزار رسالت بر او سبقت گرفته است، تا دروگر واپسین باشد، و واپسین پشتوانه بدو برسد، و آخرین توشه را داشته باشد، و این کار در دشواری وظیفهٔ سنگین و بزرگ بدو کمک کند، وظیفهٔ هدایت جملگی انسانها، نه قبیله‌ای و نه شهری و نه ملّتی. وظیفهٔ جملگی نسلها نه یک نسل و نه یک قرن آن گونه که وظیفهٔ پیغمبران پیشین چنین بوده است. وظیفهٔ یاری دادن انسانهای بعد از خودش با همهٔ نسلها و با همهٔ اقوامی که دارند به وسیلهٔ برنامهٔ دائمی و ثابت و شایان پاسخگوئی به همهٔ احوال و اوضاع و تجاربی که در زندگانی انسانها پیش می‌آید، و هر چیز تازه‌ای که هر روزی آن را با خود می‌آورد . .

چکیدهٔ آن تجربه این است که یزدان سبحان یونس پسر متی ـ سَلامُ‌اللهِ‌عَلَیْهِ ـ را به سوی اهالی شهری ارسال فرمود. گویا نام آن شهر نینوا در موصل است. ایمان آوردنشان به طول انجامید. درنگ کردنشان در ایمان آوردن یونس را بر سر خشم آورد. خشمناک ایشان را رها کرد و رفت و به خویشتن گفت: خدا با باقی گذاشتن من در میان این رنج‌دهندگان و دشمنان حقّ و حقیقت، مرا به تنگنا نمی‌اندازد و به درد سر نمی‌افکند. او می‌تواند مرا به سوی قوم دیگری بفرستد! خشم و ناراحتی او را به ساحل دریا کشاند. در آنجا سوار کشتی شد. هنگامی که کشتی به وسط امواج رسید، کشتی سنگین گردید و در معرض غرق شدن قرار گرفت. میان مسافران کشتی قرعه‌کشی کردند برای این که یکی را برای سبک شدن کشتی به دریا بیندازند . . . قرعه به نام یونس بیرون آمد. پس او را به دریا انداختند. ماهی بزرگی او را قورت داد و بلعید.

در این هنگام یونس ـ که لبریز از خشم و کینه و غم و اندوه بود ـ در میان غم و اندوه فراوان و در تاریکیها و در شکم ماهی قرار داشت، و در وسط امواج بود، پروردگار خود را به کمک و یاری خواند و فریاد برآورد:

﴿ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَکَ! إِنِّی کُنْتُ مِنَ ٱلظَّالِمِینَ ﴾.

(فریاد برآورد که کریما و رحیما!) پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزّهی (از هرگونه کم و کاستی، و فراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می‌گذرد و تصوّر می‌کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ، بدون اجازهٔ حضرت باری) من از جملهٔ ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب). (انبیاء/۸۷)

نعمت و رحمت پروردگارش او را دریافت. ماهی او را به ساحل انداخت . . . گوشتی بود بدون پوست . . . پوست بدنش در شکم ماهی به انحلال رفته بود. خدا زندگیش را با قدرت خود پائید، قدرتی که قید و بندی از قیدها و بندهائی که انسانهای محدود با آنها آشنایند آن را مقیّد نمی‌سازد و به بند نمی‌کشد.

در اینجا می‌فرماید: اگر نعمت و رحمت پروردگارش به یاریش نمی‌شتافت و به دادش نمی‌رسید، ماهی او را بیرون می‌انداخت و نکوهیده و مورد مذمّت و ملامت در بیابان برهوت رها می‌گردید. یعنی از سوی پروردگارش بر کاری که کرده بود، و در برابر کم‌حوصلگی و ناشکیبائی‌ای که نموده بود، و خودسرانه و بدون اجازهٔ خدا دست به کاری یازیده بود، مذمّت و

ملامت و سرزنش می‌گردید. امّا نعمت و رحمت خدا در این وقت او را دریافت و به دادش رسید، و خدا تسبیح و تقدیس و اقرار و اعتراف و ندامت و پشیمانی او را پذیرفت، و دید که او سزاوار نعمت و رحمت است، و شایستهٔ این است که مجدّداً برگزیده شود

﴿ فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴾.

پروردگارش (با پذیرش توبه‌اش مجدّداً) او را برگزید و از زمرهٔ شایستگانش کرد.

این تجربه‌ای است که یونس علیه‌السلام از آن گذشت. خدا آن را برای پیغمبرش محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر می‌کند، بدان گاه که به درد و رنج و تکذیب دشمنان گرفتار است. بعد از آن که او را از پیکار معاف داشته است و این حقیقت را بدو ابلاغ فرموده است. بدو دستور داده است که پیکار را بدو واگذارد تا آن گونه که خود می‌خواهد آن را برعهده گیرد، و آن را به گردش و چرخش درآورد وقتی که مصلحت بداند و بخواهد. او را به شکیبائی در برابر حکم خدا و قضا و قدرش در تعیین موعد فرارسیدنش فرامی‌خواند. از او می‌خواهد در تحمّل سختیها و رنجهای راه، شکیبائی کند تا زمان مقرّر فرامی‌رسد.

سختی و رنج حقیقی دعوت، سختی و رنج شکیبائی در برابر حکم و فرمان خدا است. شکیبائی کردن تا موعد حکم و فرمان خدا درمی‌رسد، در آن زمان که برابر حکمتش اراده می‌فرماید حکم و فرمانش پیاده بشود. در مسیر راه سختیها و رنجهای بیشماری است. سختیها و رنجهای تکذیب کردن و عذاب دادن، کجرویها و دشمنانگیها، باد به غبغب انداختن باطل، گول خوردن مردمان به ناحقّ به وسیلهٔ باطلی که مستکبرانه و پیروزمندانه خود را به دیدگان مردمان نشان می‌دهد و پفیده و آماسیده جلوه‌گر می‌آید و عامّهٔ مردمان را محو تماشای خود می‌نماید، سختیها و رنجهای خود را در برابر همهٔ این چیزها خشنود و برجای و آرام نگاه داشتن و به فرارسیدن وعدهٔ راستین خدا اطمینان داشتن، سختیها و رنجهای راه هر اندازه که باشد نفس انسان دچار شکّ و تردید در طیّ طریق نگردد، و . . . همهٔ این سختیها و رنجها شکیبائی می‌طلبد، و شکیبائی تلاش زیاد و کوشش فراوانی می‌خواهد، و کمرشکن است و نیاز به ارادهٔ آهنین و استقامت فولادین و درخواست مدد و یاری و توفیق و پیروزی از خداوند باری است . . . و امّا خود پیکار، آفریدگار دادار در بارهٔ آن حکم صادر کرده است و کار را به پایان برده است و قضا و قدرش را بر آن قرار داده است که یزدان سبحان خودش آن را بر عهده گرفته است، و مقدّر و مقرّر فرموده است که مهلت و فرصت بدهد و برابر حکمتی که مصلحت دیده است و مصلحت می‌بیند استدراج باشد و آهسته آهسته و پلّه پلّه کافران و مشرکان را به سوی دوزخ بکشاند و بدانجا گرفتارشان گرداند. این گونه به پیغمبر خود وعده فرمود، و وعده‌اش را پس از مدّتی راست و درست بدو نمود.



در پایان سوره صحنه‌ای از کافران را ترسیم می‌کند، صحنه‌ای که در آن دعوت را از زبان پیغمبر بزرگوار صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دریافت می‌دارند، در حالی که سراپا خشم و کین، و لبریز از حسودی و حسادت ژرفی هستند که از نگاه‌های زهرآگین و کشندهٔ ایشان می‌بارد. نگاه‌های زهرآگین خود را متوجّه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌سازند و با تیرهای نگاهشان می‌خواهند او را از زمین بردارند و نابودش گردانند. قرآن این نگاه‌ها را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که بهتر از آن نمی‌توان آنها را به تصویر کشید:

﴿ وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ. وَيَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴾.

نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می‌شنوند، تو را با چشمان (خیره و زل‌زدهٔ) خود به سردرآورند و هلاک سازند، و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این نگاه‌ها نزدیک است که در پاهای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تأثیر کند، و پاهای او را بلغزاند و تعادل آنها را بر روی زمین به هم بزند و ناموزون و نا استوارشان گرداند!

این تعبیری است که از این نگاه‌هائی که از خشم و کین، شرّ و حسادت، انتقام گرفتن و کینه‌توزی کردن، تب و تاب یورش کردن و تاخت بردن، و زهر و سم پلیدی درون، بالاتر و برتر را نشان می‌دهد . . . این نگاه‌های زهرآگین و تب‌آلود، با دشنامهای زشت، و بد و بی‌راه گفتنهای پلشت، و تهمتهای ناپسند و ناروا، همراه می‌گردد:

﴿وَ يَقُولُونَ: إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ﴾.

و می‌گویند: او قطعاً دیوانه است.

این صحنه‌ای است که قلم‌موی نوآور و نوپرداز آن را به تصویر می‌کشد، و به عنوان صحنه‌ای از صحنه‌های دعوت همگانی در مکّه آن را ثبت و ضبط می‌کند. این صحنه جز یک حلقهٔ همگانی از حلقه‌هائی نیست که در میان بزرگان دشمن و بزهکار پدیدار آمده است، آن کسانی که از دلهایشان و از نگاه‌هایشان همهٔ این کینه‌های زشت تب‌آلود برجوشیده است و غلغل و قلقل زده است!

این صحنه با گفتار فیصله‌بخش و قاطعانه‌ای که هر سخنی را به پایان می‌برد پیرو زده می‌شود:

﴿وَ مَا هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾.

در صورتی که قرآن جز اندرز و پند جهانیان و مایهٔ بیداری و هوشیاری ایشان نیست.

دیوانه اندرز و پند و سخنان بیدارکننده و هوشیاردهنده را نمی‌گوید. دیوانه اندرز و پند و سخنان بیدارکننده و هوشیاردهنده‌ای با خود ندارد . . . یزدان راست می‌فرماید و تهمت‌زنندگان دروغ می‌گویند . . .



لازم است پیش از رسیدن به پایان سخن، نگرشی به واژهٔ «عَالَمین» داشته باشیم . . . در اینجا که دعوت در مکّه است و با آن انکار رویاروی می‌گردد، و پیغمبر ﷺ این دعوت با آن نگاه‌های زهرآگین تب‌آلود رویاروی می‌شود، و مشرکان برای جنگ با این دعوت با همه چیزی که دارند و با تمام آنچه می‌توانند آماده و در کمین هستند، در این وقت زود و در همین سرآغاز کار، و در این تنگنای همه‌جانبه و مسدود از هر سو، عالَمیّت و جهانی بودن خود را اعلام و اعلان می‌دارد. سرشت این دعوت و حقیقت آن هم چنین است، و عالَمی و جهانی بودن، صفت این آئین است. این صفت تنها در مدینه اعلام و اعلان نشده است و در آنجا تازگی پیدا نکرده است ـ همان گونه که امروزه تهمت‌زنندگان ادّعا می‌کنند و می‌انگارند ـ بلکه این صفت در نخستین روزهای دعوت در مکّه اعلام و اعلان گردیده است، چون عالَمی و جهانی بودن، حقیقت ثابت و استواری در درون این دعوت بوده است، از همان زمان که پدیدار و آشکار گردیده است.

خدا برای این دعوت این چنین خواسته است، و این چنین این دعوت از همان نخستین روزها به مردمان رو کرده است و گفته است، و این چنین این دعوت تا پایان زمان رو می‌کند و می‌گوید. خدائی که این دعوت را اراده فرموده است و خواسته است، او خودش صاحب این دعوت و محافظ و نگاهدار آن است. او از این دعوت دفاع می‌کند و او این دعوت را می‌پاید و از آن مراقبت می‌فرماید. او است که پیکار با تکذیب‌کنندگان را بر عهده می‌گیرد، و بر عهدهٔ پیروان و یاران این دعوت جز صبر و استقامت و شکیبائی و پایداری نیست تا آن زمان که خدا داوری می‌کند و فرمان می‌دهد، و او بهترین داوران و فرمانروایان است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ حاقّه مکّی و ۵۲ آیه است

سُورَةُ الحَاقَّة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَاقَّةُ (۱) مَا الْحَاقَّةُ (۲) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ (۳) كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ (۴) فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ (۵) وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (۶) سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۷) فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ (۸) وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ (۹) فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً (۱۰) إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ (۱۱) لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ (۱۲) فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ (۱۳) وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً (۱۴) فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱۵) وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ (۱۶) وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ (۱۷) يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ (۱۸) فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ (۱۹) إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ (۲۰) فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ (۲۱) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۲۲) قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ (۲۳) كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ (۲۴) وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ (۲۵) وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ (۲۶) يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ (۲۷) مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ (۲۸) هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ (۲۹) خُذُوهُ فَغُلُّوهُ (۳۰) ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ (۳۱) ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ (۳۲) إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ (۳۳) وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (۳۴) فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ (۳۵) وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (۳۶) لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ (۳۷) فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ (۳۸) وَمَا لَا تُبْصِرُونَ (۳۹) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ (۴۰) وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ (۴۱) وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۴۲) تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۳) وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ (۴۴) لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ (۴۵) ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ (۴۶) فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ (۴۷) وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ (۴۹) وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ (۵۰) وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ (۵۱) فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (۵۲)

این سورهٔ هراس‌انگیز و وحشت‌انگیزی است. کمتر جائی از آن یافته می‌شود که حسّ و شعور از آن سخت به تکان نیفتد. این سوره از آغاز تا به انجام حسّ و شعور را می‌کوبد و آن را با هول و هراس کمرشکن، و جدّ و جهد قاطعانه، و صحنه‌ای پس از صحنه‌ای، رویاروی می‌گرداند. همهٔ صحنه‌ها آهنگ و نوای مصرّانه‌ای بر حسّ و شعور، گاهی با هول و هراس، و گاهی با جلالت و عظمت، و زمانی با عذاب، و در همهٔ اوقات با حرکت و تکان سخت، آشنا می‌سازند!

این سوره جملگی با نیروی تمام و ژرفای بسیار، به حسّ و شعور احساس یگانه‌ای با معنی یگانه‌ای می‌بخشد . . . این کار ـ کار دین و عقیده ـ جدّی و خالصانه و دوراندیشانه و قاطعانه است. تمام آن جدّی است و هیچ شوخی و یاوه‌ای در آن نیست. اصلاً شوخی و یاوه جائی در آن ندارد. در بارهٔ دنیا جدّی است، و در بارهٔ آخرت جدّی است. در ترازو و حساب و کتاب خدا جدّی است. جدّی است و در اینجا و در آنجا نه کم و نه بیش احتمال ملاحظه‌ای در آن دیده نمی‌شود. کدام ملاحظه‌ای از آن در حقّ کسی صورت می‌پذیرد که شمشیر خشم خدا را بر سر خود فرود می‌آورد، و خدا قاطعانه او را می‌گیرد و گرفتارش می‌سازد؟ حتّی با کسی هرچند که پیغمبر باشد ملاحظه‌ای ندارد. زیرا کار بزرگ‌تر از پیغمبر و

بزرگ‌تر از بشر است . . . این کار، حقّ است. حقّ یقین است. از جانب خدای عالَمین است.

این معنی در نام برگزیدهٔ قیامت در این سوره جلوه‌گر می‌آید. نامی است که این سوره بدان نامگذاری شده است:

﴿ اَلْحَاقَّةُ ﴾. رخداد راستین...

این نام با ساختار واژگانی و طنین و معنی خود به حسّ و شعور، مفهوم جدّیّت و قاطعیّت و حقّانیّت و استقرار القاء می‌کند. آهنگ واژگانی آن از همه چیز بیشتر همگونِ بالا بردن چیز سنگینی برای مدّت طویلی، و آن گاه بر جای خود نهادن آن، آهسته و آرام و محکم و استوار است. بالا بردن در کشش «حا»، و جدّیّت آن در تشدید «قّ» بعد از آن، و برجای نهادن و استقرار بخشیدن آن با پایان بخشیدن با «ة» که به صورت هاء ساکن خوانده می‌شود.

این معنی دیده می‌شود در جایگاه‌های نقش زمین شدن کسانی که دین و عقیده و آخرت را تکذیب کرده‌اند و قومی بعد از قومی، و گروهی پس از گروهی، نابود گردیده‌اند، نقش زمین شدن و نابود گردیدن آنان با طوفان کمرشکن و تند و تیزی:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عَادٌ بِالْقَارِعَةِ. فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ. وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ. سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُوماً، فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ، كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ. فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ؟ وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ. فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ. فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً. إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴾.

قوم ثمود و قوم عاد (رخداد راستین) درهم کوبنده را تکذیب کردند. در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند. و قوم عاد به وسیلهٔ تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می‌بودی) در این مدّت مردمان را می‌دیدی که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می‌بینی که از ایشان برجای مانده باشد. فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و همچنین اهالی شهرها و آبادیهای زیر و رو شدهٔ (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستادهٔ پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت). ما بدان گاه که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حدّ معمول فراتر رفت، نیاکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثهٔ نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایهٔ اندرزی، برای شما بوده و گوشهای شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند. (حاقه/۴-۱۲)

بدین منوال هرکس از این کار روی بگرداند سخت گرفتار می‌آید و با بلای کمرشکن نابود می‌گردد، بلای کمرشکنی که با جدّیّت قاطعانه و برّندهٔ موجود در این کار بزرگ هراس‌انگیز تناسب دارد، کار بزرگ و هراس‌انگیزی که شوخی و سستی نمی‌شناسد، و تحمّل لهو و لعب را ندارد، و در اینجا یا آنجا رویگردانی از آن را نمی‌پذیرد.

این معنی جلوه‌گر می‌آید در صحنهٔ قیامت هراس‌انگیز، و در پایان گرفتن وحشتناک جهان هستی، و در جلالت و عظمت تجلّی یزدان بزرگوار، و این تجلّی هراس‌انگیزترین و وحشت‌انگیزترین چیز است:

﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ. وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً، فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَ انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ... وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده می‌شود. و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند. بدان هنگام است که آن واقعهٔ (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود). و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز

سست و نااستوار می‌گردد. و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند. (حاقه/۱۳-۱۷)

آن ترس و هراس، و این جلالت و عظمت، جدّیّت زیبا و دل‌آرای بزرگی را به صحنهٔ حساب و کتابِ راجع بدان کار هراس‌انگیز و وحشت‌انگیز می‌دهند. هر دو تای ترس و هراس و جلالت و عظمت، در ژرفا بخشیدن آن معنی در حسّ و شعور، با سائر آواها و پیامهای این سوره شرکت می‌ورزند. هم این و هم آنچه پس از آن می‌آید، از جملهٔ گفتار نجات‌یافتگان و گرفتاران عذاب است:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ: هٰاؤُمُ اقْرَأُوا كِتٰابِيَهْ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلٰاقٍ حِسٰابِيَهْ ﴾.

و امّا کسی که نامهٔ اعمالش به دست راست او داده شود، (فریاد شادی سر می‌دهد و) می‌گوید: (آهای اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم. (حاقه/۱۹ و ۲۰)

او نجات یافته است و نزدیک است باور نکند که نجات یافته است . . .

﴿ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتٰابَهُ بِشِمٰالِهِ فَيَقُولُ: يٰا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتٰابِيَهْ، وَ لَمْ أَدْرِ مٰا حِسٰابِيَهْ. يٰا لَيْتَهٰا كٰانَتِ الْقٰاضِيَةَ. مٰا أَغْنىٰ عَنِّي مٰالِيَهْ. هَلَكَ عَنِّي سُلْطٰانِيَهْ ﴾.

و امّا کسی که نامهٔ اعمالش به دست چپش داده شود، می‌گوید: ای کاش هرگز نامهٔ اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان‌بخش عمرم، همان مرگ بود و بس!. (حاقه/۲۵-۲۹)

با این واویلا و آه و نالهٔ طولانی، تصویری از رخ دادن چنین سرنوشت و سرانجامی به حسّ و شعور می‌افتد ... آن گاه آن جدّیّت قاطعانه و هول و هراس کمرشکن جلوه‌گر می‌آید در فرمودهٔ والای ایزد سبحان، فرموده‌ای که قضاوت هراس‌انگیز و وحشت‌انگیز را در آن روز هولناک و خوفناک، و در آن جایگاه بزرگ و سترگ، اعلان می‌دارد:

﴿ خُذُوهُ. فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُونَ ذِرٰاعاً فَاسْلُكُوهُ ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید:) او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را با زنجیری ببندید که هفتاد ذراع درازا دارد. (حاقه/۳۰-۳۲)

هر بندی و بخشی انگار سنگینی آسمانها و زمین را دارد، و با شکوه و عظمت هراس‌انگیزی، و با هول و هراس بیم‌دهنده‌ای، و با جدّیّت سنگینی، از بالا به پائین فرومی‌افتد . . .

آن گاه چیزی به میان می‌آید که بر سخن داوری بزرگ پیرو می‌زند. و آن موجبات این حکم هراس‌انگیز و نهایت کار وحشت‌انگیز گناهکار است:

﴿ إِنَّهُ كٰانَ لٰا يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ. وَ لٰا يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ. فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ. وَ لٰا طَعٰامٌ إِلّٰا مِنْ غِسْلِينٍ. لٰا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخٰاطِئُونَ ﴾.

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی‌کرد. لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد. و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابهٔ (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند. (حاقه/۳۳-۳۷)

آن گاه این معنی، در اشاره‌ای به سوگند بزرگ، و در گفتار پروردگار در بارهٔ حقیقت آئین واپسین، پدیدار و نمودار می‌آید:

﴿ فَلٰا أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لٰا تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ. وَ لٰا بِقَوْلِ كٰاهِنٍ، قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینند و آنچه نمی‌بینند. این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمّد، پخش و تبلیغ می‌شود). و گفتهٔ هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‌برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می‌آورید (و به

دنبال حقّ و حقیقت می‌افتید). و گفتهٔ هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می‌گیرید (و یادآور حقّ و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهید. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. (حاقه/۳۸-۴۳)

سرانجام، جدّیّت در واپسین آوا، و در تهدید قاطعانه و گرفتار کردن کمرشکن شخصی جلوه‌گر می‌آید که این کار را به بازیچه می‌گیرد یا آن را تغییر می‌دهد. این شخص هرکس که هست، حتّی اگر او محمّد پیغمبر خدا باشد:

﴿ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ ﴾.

اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم. و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در بارهٔ) او شود (و مرگ را از او باز دارد).

(حاقه/۴۴-۴۷)

این همان کاری است که سهل‌انگاری و صرف‌نظر کردن و نرمش و سازشی در آن انجام نمی‌گردد.

بدین هنگام این سوره با بیان قاطعانه و سخن داورانهٔ واپسین در بارهٔ این کار بزرگ، پایان می‌گیرد:

﴿ وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. وَ إِنّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ... فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾.

مسلّماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است. ما قطعاً می‌دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می‌کنند. آخر قرآن، مایهٔ حسرت و سبب اندوه کافران است. قرآن، یقینِ راستین (و حقّ و حقیقت فرو فرستادهٔ جهان‌آفرین) است. حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

(حاقه/۴۸-۵۲)

این پایانی است که هر سخنی را پایان می‌دهد. سخن فیصله‌بخش را می‌گوید، و به دست کشیدن و دوری گزیدن از سخنان پوچ می‌پردازد، و تسبیح و تقدیس نام خدای بزرگوار را به پیش می‌کشد . . .



این سوره خلاصه می‌شود در این که این معنی را به حسّ و شعور بیندازد. شیوه، آهنگ، صحنه‌ها، تصویرها، و سایه‌روشنهای این سوره، همه و همه می‌کوشند این معنی را به شکل مؤثّر و زنده و شگفت القاء کنند و بیان دارند و ژرفا بخشند.

شیوهٔ این سوره حسّ و شعور را با صحنه‌های زنده محاصره می‌کند، زندهٔ زنده، آن اندازه زنده که از زیبائی و گیرائی آن نمی‌توان رها گردید. آن را جز زندهٔ واقعی حاضر نمی‌توان تصوّر کرد. این سوره چنین معنائی را با سرزندگی و نیرو و کارآئی خود به شکل شگفتی وارانداز می‌کند!

این محلّهای نقش زمین شدن ثمود، عاد، فرعون، شهرهای زیرورو شدهٔ لوط است که حاضر و برجسته مقابل دیدگان است. هول و هراسی است که صحنه‌های سوره را جاروب می‌زند و با خود می‌برد، و حسّ و شعور هم از دست آنها خلاصی و رهائی ندارد. این صحنهٔ طوفان و انسانهای باقیمانده‌ای است که بر کشتی سوار بوده‌اند. این صحنه در دو آیه، تند و سریع ترسیم می‌گردد . . .

چه کسی است که این را بخواند:

﴿ وَ أَمّا عادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ. سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ أَيّامٍ حُسُوماً. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيها صَرْعى كَأَنَّهُمْ أَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ فَهَلْ تَرى لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ؟ ﴾.

و قوم عاد به وسیلهٔ تندباد سرد و سرکش و پر سر و صدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می‌بودی) در این مدّت مردمان را می‌دیدی که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می‌بینی که از ایشان برجای مانده باشد. (حاقه/۶-۸)

و در برابر حسّ و شعورش منظرهٔ طوفانی و پر سر و صدا و ناله و آه و درهم شکننده و نابودکننده، مجسّم نشود و پدیدار نیاید؟ هفت شب و هشت روز پیاپی. صحنهٔ مردمانی که بعد از آن چنان طوفانی، نقش زمین گردیده‌اند و روی زمین افتاده‌اند و به خود رها شده‌اند.

﴿كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ﴾.

انگار آنان تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند!. (حاقه/۷)

این صحنهٔ زنده‌ای است که در جلو دیدگان پیدا و هویدا می‌گردد، و در برابر دل آشکار و نمودار می‌آید، و مرغ خیال آن را عیان می‌بیند! همهٔ صحنه‌های سخت و شدید گرفتن و گرفتار کردن در این سوره این چنین است.

آن گاه صحنه‌های هراس‌انگیزِ پایان گرفتنِ این جهان پدیدار می‌آید. این صحنه‌ها بر پردهٔ حسّ و شعور انسان به نمایش درمی‌آیند، و پیرامون او به تق و چق می‌افتند، و او را به ترس و هراس می‌اندازند و از غم و اندوه لبریز می‌سازند. چه کسی است که این را بشنود:

﴿وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً﴾.

و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند. (حاقه/۱۴)

و حسّ و شعور او تق و چق و صدای درهم شکستن را نشنود، بعد از آن که چشمانش برکندن و بالا بردن، و سپس درهم کوبیدن و متلاشی کردن را می‌بیند!!! چه کسی است که بشنود:

﴿وَ انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا﴾.

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد، و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند. (حاقه/۱۶ و ۱۷)

و بر پردهٔ خاطرش این پایان گرفتن غم‌انگیز، و این صحنهٔ دردآور آسمان زیبا و استوار، ظاهر و پدیدار نگردد؟! گذشته از اینها چه کسی است که جلالت و عظمت و هول و هراس، حسّ و شعور او را فراگیرد، و بشنود:

﴿وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ. يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ﴾.

و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند. در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند. (حاقه/۱۷ و ۱۸)

صحنهٔ شخص رستگاری را پیش چشم دارید که نامهٔ اعمال خود را گرفته است، و از شادی در دنیا نمی‌گنجد، و همهٔ مردمان و آفریدگان را با طنین صدای شادی و غبطه فریاد می‌دارد که بیایند و نامهٔ اعمال او را بخوانند:

﴿هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ!﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم.

صحنهٔ فلک‌زدهٔ نابود گردیده‌ای را پیش چشم دارید که نامهٔ اعمالش را با دست چپ دریافت داشته است، و حسرت و آه در سخنانش و در طنین صدایش و در آواها و ناله‌هایش می‌پیچد:

﴿يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ. وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ. يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ. مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ. هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ﴾.

ای کاش هرگز نامهٔ اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان‌بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد. قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد!). (حاقه/۲۵-۲۹)

چه کسی است که حسّ و شعورش به لرزش و چندش درنیفتد، وقتی که این قضاوت هولناک را می‌شنود:
﴿ خُذُوهُ، فَغُلُّوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ... ﴾ الخ...

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید:) او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ بیندازید. سپس او را با زنجیری ببندید و بکَشید که هفتاد ذراع درازا دارد.(حاقّه/۳۰-۳۲)... تا آخر...

این بخش گواهی می‌دهد که چگونه مأموران برای اجراء فرمان هراس‌انگیز و بزرگ در حقّ آن بیچارهٔ حسرت‌زده به مسابقه می‌پردازند و بر یکدیگر پیشی می‌گیرند!

حال و وضع این بیچارهٔ حسرت‌زده در آنجا این چنین است:

﴿ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنَا حَمِيمٌ، وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ. لاٰ يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخٰاطِئُونَ ﴾.

او امروز در اینجا یار مهربانی ندارد. و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابهٔ (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند. (حاقّه/۳۵-۳۷)

در پایان، چه کسی است که لرزه بر اندامش نیفتد، و ترس و هراس او را فرانگیرد، وقتی که تصویر تهدید شدیدی به ذهن خود درآورد که می‌فرماید:

﴿ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنٰا بَعْضَ الْأَقٰاوِيلِ، لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْيَمِينِ، ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمٰا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حٰاجِزِينَ ﴾.

اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم، و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در بارهٔ) او شود (و مرگ را از او باز دارد). (حاقّه/۴۴-۴۷)

اینها صحنه‌هائی از قدرت و قوّت و سرزندگی و جنبش و حضور است، صحنه‌هائی که حسّ و شعور انسان نمی‌تواند در طول این سوره از آنها روی برگرداند و بی‌توجّه بدانها بماند. این صحنه‌ها با الحاح و اصرار خود را بدو نشان می‌دهند و بر او فشار می‌آورند، و تأثیر حقیقی سختی بر اعصاب و احساسات وارد می‌گردانند!



آهنگ فاصله در این سوره از طنین ویژه‌ای برخوردار است. این طنین تغییر می‌کند، و برابر صحنه‌ها و موقعیّتها برای پیاده کردن آن تأثیر زندهٔ ژرفی که از آن سخن رفت، دگرگون و جوراجور می‌شود... در سرآغاز این سوره آهنگ مدّ و شدّ و سکون است:

﴿ اَلْحٰاقَّةُ. مَا الْحٰاقَّةُ؟ وَ مٰا أَدْرٰاكَ مَا الْحٰاقَّةُ؟ ﴾.

رخداد راستین! رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!
تو چه می‌دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!. (حاقّه/۱-۳)

طنین در یاء و هاء و هاء ساکن بعد از آنها می‌پیچد. چه تاء مربوطه‌ای باشد با سکون بر آن وقف کنند و بایستند، یا هاء سکته بوده و برای هماهنگی آوا در طول صحنه‌های ویرانگر دنیا و آخرت، و در صحنه‌های شادی و حسرت در جایگاه سزا و جزا باشد. سپس آهنگ تغییر پیدا می‌کند وقتی که حکم صادر می‌شود، و به طنین هولناک عظیم و طویلی تبدیل می‌گردد:

﴿ خُذُوهُ. فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ... ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید:) او را بگیرید و به غل و به بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ بیندازید.... (حاقّه/۳۰ و ۳۱)

آن گاه دیگر باره آهنگ تغییر پیدا می‌کند وقتی که اسباب و علل حکم بیان می‌شود، و جدّیّت فرمان درمی‌رسد. به طنین رزین و متین و جدّی و قاطع و سنگین و مستقرّ بر میم یا نون، تبدیل می‌گردد:

﴿ إِنَّهُ كٰانَ لاٰ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ. وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعٰامِ الْمِسْكِينِ. فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ ﴾.

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی‌کرد. لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد، و خوراکی هم

ندارد مگر از زردابه و خونابهٔ (دوزخیان). (حاقه/۳۳-۳۶)

﴿ وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾.

قرآن، یقین راستین (و حق و حقیقت فروفرستادهٔ جهان‌آفرین) است. حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن. (حاقه/۵۱ و ۵۲)

این تغییر در حرف فاصله، و در حرف مدّ پیش از آن، و در آهنگ به طور کلّی، پدیدهٔ آشکار و چشمگیری است که از روند سخن و از صحنه‌ها و فضای موضوع پیروی می‌کند، و با موضوع و تصویرها و سایه‌روشنها به تمام و کمال همآوا می‌گردد، و با حیات بخشیدن به صحنه‌ها و تقویت تأثیر آنها بر حسّ و شعور مشارکت می‌ورزد، در سوره‌ای که آهنگ نیرومند و تأثیر ژرفی دارد.

این سوره، سورهٔ هولناک و هراس‌انگیزی است. کم‌تر اتّفاق می‌افتد که حسّ و شعور با آن رویاروی گردد و سخت به تکان نیفتد. این سوره خودش نیرومندتر از هرگونه عرضه کردن و بیان داشتنی، و از هرگونه تحلیل و توجیهی، و از هر نوع تعلقه و تحشیه‌ای است!

❁

﴿ اَلْحَاقَّةُ. مَا الْحَاقَّةُ؟ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ؟ ﴾.

رخداد راستین! رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!

تو چه می‌دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!.

قیامت و صحنه‌ها و رخدادهای آن بیشترین قسمت این سوره را اشغال می‌کنند. بدین خاطر است که این سوره با نام قیامت می‌آغازد، و بدان نامگذاری می‌شود. همان گونه که گفتیم این نام با صدا و با معنی ویژه‌ای که دارد انتخاب و برگزیده شده است. چه «حاقّه» همان چیزی است که حتماً و قطعاً فرامی‌رسد. یا حقیقت و واقعیّت پیدا می‌کند و حکم خود را در بارهٔ مردم به همراه می‌آورد. و یا حقّ است و حقّ در آن انجام می‌پذیرد . . . همهٔ این معانی، بیان قاطعانه‌ای است و با رویکرد این سوره و موضوع آن تناسب و همآوائی دارند. گذشته از این، این سوره ـ همان گونه که قبلاً گفتیم ـ با صدا و طنینی که دارد آهنگ معیّنی را القاء می‌کند که با این معنی نهان در آن همآوا و همنوا است، و با فضای کلّی و مورد نظر این سوره تناسب دارد، و مقدّمهٔ چیزی را فراهم می‌آورد که سزاوار تکذیب‌کنندگان قیامت، در دنیا و آخرت است.

فضای این سوره به طور کلّی فضای جدّیّت و قاطعیّت است، همان گونه که فضای ترس و هراس است. فضای این سوره همراه با چیزهائی که در دیباچهٔ این سوره گفتیم، به حسّ و شعور از یک سو قدرت بزرگ الهی را القاء می‌کند، و از دیگر سو ناچیزی این پدیدهٔ انسان نام را در برابر قدرت الهی پیش چشم عقل و خرد می‌دارد. روشن می‌گرداند که در دنیا و آخرت خدا انسان را سخت می‌گیرد و به مکافات عمل می‌رساند، انسانی که منحرف شود و به کژراهه رود یا از این برنامه‌ای که خدا برای انسانها برگزیده است دوری گزینند، برنامه‌ای که پیغمبران آن را با خود به ارمغان می‌آورند و حقّ و عقیده و شریعت است. برنامهٔ خدا نمی‌آید تا نسبت بدان اهمال و سستی شود، یا تبدیل و تغییر داده شود. بلکه این برنامه می‌آید تا از آن اطاعت گردد و مورد احترام قرا بگیرد، و باتقوا و پرهیزگاری از آن استقبال گردد. اگر چنین نشود گرفتار کردن و مؤاخذه نمودن و درهم شکستن و به هول و هراس انداختن است.

واژگان این سوره با طنین و معانی و همایش در ترکیب‌بند جمله‌ها، و دلالت مجموعهٔ ترکیب‌بندها، در پدید آوردن این فضا و تصویر آن، شرکت می‌ورزند و اشتراک مفاهیم دارند. این فضا می‌آغازد و یک واژهٔ مفرد را مطرح می‌سازد. تک واژه‌ای که در ظاهر لفظ بدون خبر است:

﴿ اَلْحَاقَّةُ ﴾.

رخداد راستین!.

آن گاه با پرسشی که لبریز از ترساندن و بیم دادن و بزرگ جلوه‌گر دادن ماهیّت این سخن سترگ است آن را دنبال می‌کند:

﴿ مَا الْحَاقَّةُ؟ ﴾.

رخداد راستین چگونه رخدادی است؟.

آن گاه ترساندن و بیم دادن و بزرگ جلوه‌گر دادن را با پرسش از ندانستن و بدان پی نبردن، و بیرون بردن این مسأله از حدود و ثغور علم و دانش و ادراک و بینش انسانها، فزونی می‌بخشد:

﴿ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْحٰاقَّةُ؟ ﴾.

تو چه می‌دانی رخداد راستین چگونه رخدادی است؟!.

آن گاه خاموشی می‌گزیند و بدین پرسش پاسخ نمی‌دهد. به ترک تو می‌گوید تا در برابر این کار هراسناک و بزرگ بایستی، کاری که نمی‌دانی چیست، و تو را نسزد که بدانی آن چیست! زیرا بزرگ‌تر از آن است که علم و دانش و ادراک و بینش بدان پی ببرد!

❁

سخن را در بارهٔ تکذیب‌کنندگان قیامت می‌آغازد، و از هول و هراس و از بلای کمرشکنی سخن می‌گوید که بدان گرفتار آمده‌اند. چه آن کار جدّی است و تکذیب کردن را نمی‌پذیرد، و کسی که به تکذیب ادامه دهد و در آن پافشاری کند، رستگار نمی‌گردد و نجات نمی‌یابد:

﴿كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عٰادٌ بِالْقٰارِعَةِ. فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّٰاغِيَةِ. وَ أَمّٰا عٰادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ. سَخَّرَهٰا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيٰالٍ وَ ثَمٰانِيَةَ أَيّٰامٍ حُسُوماً. فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهٰا صَرْعىٰ كَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ خٰاوِيَةٍ. فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِيَةٍ؟ ﴾.

قوم ثمود و قوم عاد (رخداد راستین) درهم کوبنده را تکذیب کردند. در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند. و قوم عاد به وسیلهٔ تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند. خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد. (اگر در آنجا می‌بودی) در این مدّت مردمان را می‌دیدی که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند. آیا کسی را می‌بینی که از ایشان برجای مانده باشد؟.

اسم و نام تازه‌ای برای «حاقه» است. گذشته از آن که حتماً و قطعاً روی می‌دهد، درهم می‌کوبد . . . قَرْع که مصدر قٰارِعَه است زدن چیز سختی و ضربه وارد کردن بر آن با چیزی مثل آن است. قارعه دلها را با ترس و هراس می‌کوبد، و جهان را درهم می‌کوبد با نابود کردن و درهم شکستن. آهای! این قیامت است با طنین و رنین خود می‌کوبد و می‌زند و درهم می‌کوبد و به وحشت می‌افکند! . . ثمود و عاد آن را تکذیب کرده‌اند. بنگریم که فرجام کارشان به کجا کشیده است و عاقبت تکذیبشان چگونه شده است:

﴿ فَأَمّٰا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطّٰاغِيَةِ ﴾.

در نتیجه قوم ثمود با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه) نابود گشتند.

قوم ثمود ـ همان گونه که در جاهای دیگری آمده است ـ در حِجر زندگی می‌کردند. حِجر در قسمت شمالی حجاز است، میان حجاز و شام. آنان با صدای مهیب صاعقه نابود گردیدند همچنان که در بیش از یک‌جا آمده است. ولی در اینجا صدای مهیب بدون واژهٔ آن ذکر می‌گردد . . .

﴿ بِالطّٰاغِيَةِ ﴾. با عذاب سرکش و سهمگین (صاعقه).

این وصف لبریز از هول و هراس مناسب با فضای این سوره است. آهنگ واژگانی با آهنگ فاصله در این بند سوره همخوانی دارد. با این معجزه در بارهٔ قوم ثمود بسنده می‌کند، معجزه‌ای که طومار زندگی آنان را درهم می‌پیچد، و ایشان را فرامی‌گیرد، و آنان را بر باد نیستی می‌دهد، و بر ایشان سرکشی می‌کند و چیره می‌شود، و سایه‌ای از آنان را برجای نمی‌گذارد!

و امّا قوم عاد، از بلا و مصیبتشان بیشتر می‌گوید و سخن را به درازا می‌کشاند. بلای ایشان هفت شب و هشت روز پیاپی طول می‌کشد. در صورتی که بلای قوم ثمود ناگهانی دررسید و در لحظاتی طومار هستی ایشان را درهم پیچید . . . فریاد و غرّشی بود و بس . . . حادثه و بلائی بود که شدّت آن از حدّ درگذشت . . .

﴿ وَ أَمّٰا عٰادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ ﴾.

و قوم عاد به وسیلهٔ تندباد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگری نابود شدند.

«رِیحٍ صَرْصَرٍ»: باد تند و سرد . . . در خود واژهٔ صرصر، سوتِ و زوزهٔ باد است. بر شدّت و حدّت آن بلا همچون صفتی می‌افزاید: «عٰاتِیَةٍ»: سرکش. سخت ویرانگر . . . تا این صفت با افزایش بر شدّت و حدّت، تناسب پیدا کند با سرکشی عاد و قدرت و جبروتی که قرآن در بارهٔ آنان ذکر کرده است. قوم عاد در أحقاف می‌زیستند که در جنوب جزیرةالعرب عربستان، میان یمن و حَضْرَمَوْت است. مردمان نیرومند و سنگین دلی بودند. بر دیگران می‌تاختند و قلدری می‌کردند. خداوند این باد سرد و سرکش و پرسروصدای ویرانگر را بر آنان مسلّط کرد:

﴿ سَخَّرَهٰا عَلَیْهِمْ سَبْعَ لَیٰالٍ وَ ثَمٰانِیَةَ أَیّٰامٍ حُسُوماً ﴾.

خداوند چنین تندبادی را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان گمارد.

«حُسُوماً»: قاطع و مستمرّ در قطع کردن و بریدن . . . تعبیر قرآنی صحنهٔ طوفانی را ترسیم می‌کند و پیش چشم می‌دارد که پر سروصدا و ویرانگر است و در این مدّت طولانی وزیده است، مدّتی که با دقّت مشخّص شده است:

﴿ سَبْعَ لَیٰالٍ وَ ثَمٰانِیَةَ أَیّٰامٍ ﴾.

هفت شب و هشت روز.

آن گاه صحنه را برجسته و نمایان عرضه می‌دارد:

﴿ فَتَرَی الْقَوْمَ فِیهٰا صَرْعیٰ کَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ خٰاوِیَةٍ ﴾.

(اگر در آنجا می‌بودی) در این مدّت مردمان را می‌دیدی که روی زمین افتاده‌اند و انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند.

﴿ فَتَرَیٰ ﴾. پس می‌بینی. انگار منظرهٔ آن به تماشا گذارده شده است و تو آن را می‌بینی. این چنین تعبیری اصرار می‌ورزد که حسّ و شعور آن چنان منظره‌ای را وارانداز کند! «صَرْعیٰ»: روی زمین افتادگان و نقش زمین شدگانی که اندامهایشان فرسوده و پوسیده و پراکنده شده است.

﴿ کَأَنَّهُمْ أَعْجٰازُ نَخْلٍ ﴾.

انگار تنه‌های پوک و توخالی درختان خرمایند.

تنه‌ها و شاخه‌های این درختان خرما «خٰاوِیَةٍ» پوک و توخالی است. درون تنه خورده شده است و پوسیده گردیده است و بر روی زمین فروتپیده است و بدون حرکت افتاده است! این صحنه‌ای است آماده در برابر دیدگان و برجسته و نمودار برای مردمان است. صحنهٔ ساکت و ساکن و دل‌آزاری است که به دنبال طوفان پر سروصدا و ویرانگر، پدید آمده است . . .

﴿ فَهَلْ تَریٰ لَهُمْ مِنْ بٰاقِیَةٍ؟ ﴾.

آیا کسی را می‌بینی که از ایشان برجای مانده باشد؟.

نه! کسی از آنان باقی نمانده است!!!

کار عاد و ثمود این چنین گردید . . . کار همهٔ تکذیب‌کنندگانِ جز آنان هم این چنین خواهد بود و خواهد شد. یزدان سبحان در این دو تا آیه رخدادهای گوناگونی را خلاصه می‌کند:

﴿ وَ جٰاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِکٰاتُ بِالْخٰاطِئَةِ. فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رٰابِیَةً ﴾.

فرعون و کسانی که پیش از او بودند، و همچنین اهالی شهرها و آبادیهای زیر و رو شدهٔ (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستادهٔ پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت (و به عذاب شدیدی گرفتار ساخت).

فرعون در مصر بود ـ همان فرعون زمان موسی ـ و کسانی که پیش از او بوده‌اند، شرح و بسطی در بارهٔ ایشان داده نشده است. «مُؤْتَفِکٰات» شهرها و آبادیهای زیرورو شدهٔ قوم لوط مراد است که به دنبال تهمت زدن ویران گردیده است، یا زیر و رو شده است. واژهٔ «مُؤْتَفِکٰات» بیانگر هم این معنی و هم آن معنی است. روند قرآنی کارهای همگی اینان را با اختصار بیان می‌دارد. در بارهٔ ایشان می‌گوید ایشان «خٰاطِئَة» یعنی گناه کردند و مرتکب بزه شدند. کار خطا کردند و راه خطا پوئیدند . . .

﴿ فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ ﴾.

آنان با فرستادهٔ پروردگارشان به مخالفت برخاستند.

آنــان بـا پـیغمبران زیـاد مـخالفت ورزیـده‌انـد و از پیامهایشان سرکشی کرده‌اند. ولی حقیقتِ همهٔ پیغمبران یکی بوده است، و رسالتهایشان در اصل خود یکی بوده است. پس پیغمبران، پیغمبری بوده‌اند، و آن پیغمبر یک حقیقت را بـه ارمـغان آورده است ـ هـمچون سـخنی الهامگر زیبائیها و نوآوریهای اشارات قرآنـی است ـ قرآن به طور اجمال ایشان را به فرجام و سرنوشتشان تذکّر می‌دهد، با تعبیری که هول و هـراس و قـاطعیّت دارد، و سازگار با فضای این سوره است:

﴿ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً ﴾.

خداونـد ایشـان را بـه سـختی فـروگرفت (و بـه عـذاب شدیدی گرفتار ساخت).

«رٰابِیَة»: بالا و فراگیر و فوق‌العاده شدید . . . هـمچون گرفتار کردن و فروگرفتنی، سازگار است بـا «طٰاغِیَة» حادثه و بلائی که شدّت آن از حدّ درگذشت و قوم ثمود را دربر گرفت، و با «عٰاتِیَة» سرکش و سخت ویرانگری که عاد را فراگرفت. و متناسب است با فضای هـول و هراس و ترس و وحشتی که در روند سخن، بدون شرح و بسط آمده است، و کلام به درازا کشانده نشده است!

آن گاه صحنهٔ طوفان و کشتی روان بـر سـطح آبـهای سرکش و موّاج را مطرح می‌سازد. با ایـن صـحنه بـه محلّ نقش زمین شدن و نابود گردیدن قوم نوح اشاره می‌کند، آن زمان که به تکذیب حقّ و حقیقت پرداختند و چنان رفتند و سر خود گرفتند، انگـار کـه نـبودند! بـر انسانها منّت می‌گذارد که اصل و اصول آنان را نجات بخشیده است، اصل و اصولی که از آنها برجوشیده‌اند و پدیدار آمده‌اند. و یادآور می‌شود کـه سـپاس ایـن نعمت را نگفته‌اند و شکر آن را بجای نیاورده‌اند، و از این نشانهٔ بزرگ خداشناسی درس عبرت نگرفته‌اند:

﴿ إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ، لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴾.

ما بدان گاه که (در طوفان نوح) آب طغیان کرد (و از حدّ معمول فراتر رفت، نیاکان) شما را سوار کشتی کردیم. تا آن (حادثهٔ نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایهٔ انـدرزی، بـرای شـما بـوده و گـوشهای شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند.

صــحنهٔ طــغیان آب، و صـحنهٔ کشـتی روان بـر آب طغیان‌کننده، هردوتای آنها با صحنه‌های این سوره و با سایه‌روشنهای آن هماهنگ می‌گردد. طـنین واژه‌هـای «جٰارِیَة» و «وٰاعِیَة» که کشتی روان و گـوشهای شـنوا معنی دارند با آهنگ قافیه نیز هماهنگ مـی‌گردد . . . این پسوده:

﴿ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴾.

تا آن (حادثهٔ نجات مؤمنان و غرق شدن کافران، درس عبرتی و) مایهٔ انـدرزی، بـرای شـما بـوده و گـوشهای شنوا آن را فراگیرند و به خاطر سپرند.

دلهای خاموش و گوشهای تنبل را مـی‌پساید، دلهـا و گوشهائی که بعد از آن همه بیم دادنـهائی کـه گـذشته است، و بعد از آن همه فرجامها و سرنوشتهائی کـه از آنها سخن رفته است، و پس از آن همه معجزه‌هائی که سخن از آنها به مـیان آمـده است، و پس از آن هـمه پندها و اندرزهائی که گفته آمده است، و بعد از آن همه نعمتها و لطفهائی که از سوی خدا به نیاکان این غافلان رسیده است، به تکذیب می‌پردازند!



همهٔ ایـن صـحنه‌های هـراس‌انگـیز و وحشت‌انگـیز و درهم‌شکننده و قاطعانه، در برابر بـزرگ‌ترین هـول و هراس که هول و هراس «حٰاقَّة» و «قٰارِعَة» یعنی قیامت است، ناچیز و کوچک است. تکذیب‌کنندگان، قیامت را تکذیب می‌کنند، در حالی که محلّهای نقش زمین شدن تکذیب‌کنندگان پیشین را دیده‌اند.

هول و هراس این محلّهای نقش زمین شدن ـ با وجود همهٔ سترگی ـ محدود است، وقتی که با هول و هـراس قیامت مقایسه می‌گردد، هول و هراسی که مطلق است، و از قید و بند حدود و ثغور آزاد است، و برای آن روز دیدنی اندوخته و ذخیره گردیده است. در اینجا بعد از

این دیباچه، نشان دادن و عرضه کردن را تکمیل می‌کند، و هول و هراس را برای تکمیل اندوختهٔ صحنه‌های نخستین نشان می‌دهد:

﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ. وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً. فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ. وَ ٱنْشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ. وَ الْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَ يَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده می‌شود، و زمین و کوهها از جا برداشته شوند، و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند، بدان هنگام است که آن واقعهٔ (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود). و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد. و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.

ما ایمان داریم که دمیدنی در صور، یعنی شیپور، در میان است، و به دنبال آن همچون رخدادهائی رخ می‌دهد. ما در شرح و بسط آن دمیدن، چیزی اضافه نمی‌کنیم. شرح و بسط هم بر حکمت نصّ و فلسفهٔ سخن حقّ، چیزی نمی‌افزاید، و روان شدن به دنبال آن بیهوده است و هیچ‌گونه فائده‌ای در بر ندارد. آنچه از آن حاصل می‌آید به دنبال گمان راه افتادن است، و از به دنبال گمان راه افتادن هم نهی شده است.

هنگامی که یک بار در صور دمیده می‌شود، این چنین حرکت و تکان و جنبش هولناکی به دنبال دارد:

﴿ وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً... ﴾.

و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند....

صحنهٔ از جا برداشتن زمین و کوهها، و متلاشی کردن و یک باره درهم کوبیدن آن، به گونه‌ای که بالای آن با پائین آن یکسان و برابر گردد، واقعاً صحنهٔ هولناکی است. این زمینی که انسان ایمن و مطمئنّ در گوشه و کنار آن می‌گردد، و زیر پاهایش زمین، مستقرّ و مطمئنّ آرمیده است، و این کوههای استوار و پابرجائی که بسان میخها به دل زمین فرورفته‌اند و اینجا و آنجا سر برافراشته‌اند و با زیبائیهای خود دل از کف می‌ربایند، و برجا و پابرجا ایستاده‌اند و گردن افراخته‌اند، هم این کوه‌ها و هم سراسر زمین، از جا برکنده می‌شوند و درهم کوبیده می‌گردند، همسان توپی که در دست پسر بچّه‌ای باشد و آن را ناگهان بر زمین بزند... این صحنه‌ای است که انسان با تصوّر آن خویشتن را ناچیز می‌بیند، و دنیای خود را ناچیز می‌بیند، در مقابل آن قدرت توانائی که در چنان روز بزرگی همچون کاری را انجام می‌دهد...

هنگامی که این چنین چیزی صورت گرفت، یعنی در صور دمیده شد، و زمین و کوه‌ها از جا برکنده و یک‌باره درهم کوبیده شد، همان چیزی رخ می‌دهد که این سوره از آن سخن می‌گوید:

﴿ فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴾.

بدان هنگام است که آن واقعهٔ (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود).

«وٰاقِعه» نامی از نامهای آن روزی است، بسان «حاقّه» و «قارِعه». واقعه این است، واقعه‌ای که باید رخ بدهد و قطعاً رخ می‌دهد. انگار سرشت و حقیقت همیشگی آن چنان است که باید رخ بدهد و وقوع پیدا کند! واقعه نامی است که پیام ویژهٔ خود را دارد، پیامی که مقصود و منظور است در صدد شکّ و تردید ورزیدن در بارهٔ آن و تکذیب آن، به میان بیاید!

هول و هراس، محدود به برکندن و برداشتن زمین و کوه‌ها و درهم کوبیدن یک بارهٔ آنها نیست. بلکه آسمان در آن روز هراس‌انگیز از همچون هول و هراسی نجات پیدا نمی‌کند و برکنار نمی‌ماند:

﴿ وَ ٱنْشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴾.

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد.

ما دقیق نمی‌توانیم آسمان مورد نظری که این واژه در قرآن بدان اشاره دارد کدام است. آنچه این نصّ و نصوص دیگری در قرآن بدان اشاره دارند رخ دادن رخدادهای جهانِ هستی در آن روز بزرگ است، رخدادهائی که همهٔ آنها اشاره دارند به از هم گسیختن رشتهٔ گردن‌بند این هستیِ منظور و دیدنی، و اختلال پیدا کردن روابط و ضوابط آن است، روابط و ضوابطی که جهان هستی را در این نظم و نظام زیبای دقیق نگاه می‌دارد، و نمی‌گذارد اجزاء جهان هستی از قید و بند قانون به در رود و پخش و پراکنده بشود . . . چه‌بسا از جملهٔ تصادفهای شگفت است که امروزه دانشمندان ستاره‌شناس متوجّه وضعی شده‌اند شبیه بدین امر، وضعی که در آن پایان جهان است. این را با توجّه به دیدگاه‌های علمیِ صِرف و از روی پژوهشهای دانش گفته‌اند و بس. این اطّلاع اندکی که در بارهٔ سرشت این جهان پیدا کرده‌اند، و این مقدار اندکی که از داستان جهان فهمیده‌اند و فرض کرده‌اند، در جای خود ارزشمند است.

ولی ما نزدیک است این صحنه‌های هراس‌انگیز را از لابلای نصوص قاطعانهٔ قرآنی مشاهده کنیم. اینها نصوص مجمل و مختصری هستند که به چیز عامی اشاره دارند. ما در کنار پیام این نصوص می‌ایستیم و پا را جلوتر نمی‌گذاریم. زیرا این نصوص به عقیدهٔ ما یگانه خبر یقینی و مطمئنّ در این راستا است. چون از جانب صاحب این امر صادر گردیده است، آن کسی که جهان را آفریده است، و از آنچه آفریده است اطّلاع کامل و شامل دارد. نزدیک است زمین را مشاهده کنیم در حالی که خودش و کوه‌هایش یک تکّه و یک جا برکنده و برداشته می‌شود، زمینی که نسبت به ما بزرگ، و نسبت به جهان هستی کوچک است، آن اندازه کوچک که انگار ذرّه‌ای از گرد و خاک پراکنده در هوا است. از جای برکنده و برداشته می‌شود و یک باره درهم کوبیده می‌گردد! نزدیک است آسمان را مشاهده کنیم که تکّه تکّه و پاره پاره شده است و سست و شل گردیده است. و نزدیک است ستارگان را ببینیم که پخش و پراکنده گردیده‌اند و تاریک و بی‌نور شده‌اند ... همهٔ اینها را از لابلای نصوص زندهٔ قرآنی مشاهده می‌کنیم، در صحنه‌هائی که برجسته و پیدا هستند و از نیروی کامل برخوردارند. انگار که این صحنه‌ها حاضر در برابر دیدگان می‌باشند . . .

آن‌گاه جلالت و عظمت صحنه را فرامی‌گیرد، و ناله و فریادی که حسّ و شعور را از دمیدن و درهم کوبیدن و تکّه تکّه و پاره پاره گردیدن و پخش و پراکنده شدن، لبریز می‌گرداند، آرام و ساکت می‌گردد . . . همهٔ این چیزها ساکن می‌شوند و می‌آرامند، و در صحنه، عرش خدای یگانهٔ توانا پیدا می‌گردد:

﴿ وَ الْمَلَکُ عَلَیٰ أَرْجَائِهَا، وَ یَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّکَ فَوْقَهُمْ یَوْمَئِذٍ ثَمَانِیَةٌ ﴾.

و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.

فرشتگان در اطراف و کناره‌های این آسمانِ تکّه تکّه و پاره پاره هستند، و عرش خدا بر سر دارند و هشت نفر از آنان آن را بالای سر خود برمی‌دارند . . . هشت فرشته، یا هشت صف از ایشان، یا هشت طبقه از طبقات آنان، و یا هشت چیز از آنچه خدا می‌داند و بس. ما نمی‌دانیم آنان کیستند و آنها چیستند. همچنین ما نمی‌دانیم عرش چیست؟ و چگونه برداشته می‌شود؟ خویشتن را از همهٔ این چیزهای غیبی آزاد و رها می‌سازیم، چیزهائی که از آنها آگاهی نداریم، و خدا ما را به اطّلاع از آنها مکلّف نفرموده است، جز آن چیزهائی که برای ما روایت کرده است. از واژگان این چیزهای غیبی درمی‌گذریم و خود را به زیر سایهٔ بزرگی می‌کشانیم و می‌رسانیم که بر محشر، یعنی جایگاه همایش، گسترده است و افتاده است. این چیز مقصود و مطلوب ما است و باید دلها و درونهایمان بدان پی ببرند. منظور و مراد از ذکر این رخدادها این چیز است. این چیز هم ذکر می‌گردد تا دل و درون انسان

به جلالت و عظمت و ترس و هراس و خشوع و خضوع موجود در آن روز بزرگ، و در آن جایگاه سترگ، پی ببرد:

﴿ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافِيَةٌ ﴾.

در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

همه چیز پیدا و آشکار است. بدن پیدا، نفس هویدا، درون آشکار، عمل پدیدار، و فرجام نمایان و سرنوشت روشن است. همهٔ پرده‌ها فرومی‌افتد و دور انداخته می‌شود، پرده‌هائی که رازها را می‌پوشاند. درونهای انسان بسان بیرونهای انسان، لخت و پدیدار می‌گردد. غیبهای نهان بسان عملهای نمایان جلوه‌گر و پیدا و هویدا می‌آید . . . انسان هم از هرگونه توانی که داشت به در می‌آید. نه چاره‌سازی و نیرنگی، و نه تدبیر و تقدیری، و نه عقل و شعوری، برایش می‌ماند. آنچه آزمندانه می‌خواست آن را پنهان دارد، حتّی از خودش نهان دارد، کارش به رسوائی می‌کشد، و از پرده برون می‌افتد! کار به رسوائی کشیدن و عیبها از پرده برون افتادن، در میان همگان، چه سخت و چه دشوار است! واویلا رسوا شدن در جلو دیدگان همگان چه اندازه خوارکننده است! چشم خدا که همه چیز در همه وقت و در همه جا برای او عیان است. امّا چشمان انسان چه بسا بدین کار چنان که باید پی نبرد. چرا که انسان با در میان بودن پرده‌های زمین گول می‌خورد. هم اینک این انسان است که کاملاً چنین چیزی را می‌داند، در آن حال که تک و تنها و مجرّد و عریان در روز قیامت است، و همه چیز سراسر جهان، آشکار و نمایان است. زمین صاف و صوف گردیده است و چیزی را در پس برجستگی و بلندائی نهان و پنهان نمی‌دارد. آسمان تکّه‌تکّه و پاره پاره گردیده است و سست و شل شده است و در فراسوی خود چیزی را پوشیده و مخفی نمی‌دارد. بدنها عریانند و چیزی آنها را پوشیده نمی‌نماید. داخل بدنها، یعنی دلها و درونها نیز پدیدار و نمودار آمده‌اند، و نه بر آنها پرده‌ای است، و نه در آنها رازی نهان است!

هان! کار دشواری در میان است، دشوارتر از فروکوفتن و درهم کوبیدن زمین و کوه‌ها، و سخت‌تر از تکّه‌تکّه و پاره‌پاره شدن آسمان! ایستادن انسان با بدن لخت، با نفس و درون لخت، با احساسها و اندیشه‌های لخت، با تاریخ لخت، و با عمل پیدا و ناپیدای لخت، آن هم در جلو این گروه‌ها و مجموعه‌های فراوان آفریده‌های خدا، اعم از انسانها و پریها و فرشته‌ها، و زیر نظر خدا و پائین عرش عظیم او، که این از همه چیز مهمّتر و بالاتر است.

سرشت انسان بسی پیچیده است. در درون انسان پیچها و خمهای گوناگون و راه‌های جوراجوری است. در این پیچها و خمها و راه‌ها نفس انسان پنهان می‌گردد، و به احساسها و بینشها و کششها و لغزشها و خاطره‌ها و رازها و ویژگیهای خود نیرنگ می‌زند. انسان کاری می‌کند که از کار صدف نرم ژلاتینی دشوارتر است بدان هنگام که سوزنی به بدن صدف فرومی‌رود و تند و سریع خود را جمع می‌کند، و در داخل پوستهٔ صدف خود را فراهم می‌آورد، و درز و شکاف را کاملاً بر روی خود می‌بندد. انسان کار سخت‌تر و دشوارتر از این را انجام می‌دهد، وقتی که احساس می‌کند چشمی بدو نیرنگ زده است و چیزی را از او پخش کرده است که او پنهانش می‌داشته است، و پرتوی از نور بر راهی از راه‌های نهانش یا بر پیچی از پیچهای پنهانش تابیده است! وقتی که کسی بر خلوتی از خلوتهای درک و فهمش اطّلاع پیدا کند، احساس می‌کند مقدار زیادی از درد و رنج نیش زننده و گزنده گریبانگیرش گردیده است . . .

حال این آفریده چگونه خواهد بود بدان گاه که لخت و عریان خواهد بود، واقعاً لخت و عریان. لخت و عریان از لحاظ بدن، دل، فهم و شعور، نیّت، و درون. لخت و عریان از هرگونه پوششی. لخت و عریان . . . چه حالی خواهد داشت با این وضع و حالی که دارد، بدان گاه که

زیر عرش پروردگار قدرتمند، و در برابر جمع انبوه مردمان، بدون هرگونه پرده و پوشش است؟!

هان این کار و حال، کار و حالی است تلخ‌تر و ناگوارتر از هر نوع کار و حالی!!!



بعد از این، روند سخن صحنهٔ رستگاران و معذّبان را نشان می‌دهد، به گونه‌ای که انگار این صحنه حاضر است و چشمها آن را می‌بینند . . .

﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ: هَاؤُمُ اقْرَأُوا كِتَابِيَهْ، إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ ... فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ. قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴾.

و امّا هرکس که نامهٔ اعمالش به دست راست او داده شود، (فریاد شادی سر می‌دهد و) می‌گوید: (آهای اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم ... پس او در زندگی رضایت‌بخشی خواهد بود. در میان باغ والای بهشت، جایگزین خواهد شد. میوه‌های آن در دسترس است. در برابر کارهائی که در روزگاران گذشتهٔ (دنیا) انجام می‌داده‌اید. بخورید و بنوشید، گوارا باد!.

دریافت کردن نامهٔ اعمال با دست راست یا دست چپ و یا از پشت سر، چه بسا یک حقیقت مادی و محسوس باشد. و چه بسا راست و چپ و از پشت سر، یک تمثیل لغوی براساس اصطلاحات معمول زبان عربی باشد. عربها سمت خیر و خوبی را راست، و سمت شرّ و بدی را چپ یا پشت سر می‌نامند و تعبیر می‌کنند . . . فرق نمی‌کند چه این باشد و چه آن، مفهوم و مدلول یکسان است، و این مجادله‌ای را نمی‌طلبد که شکوه جایگاه با آن هدر رود و ضائع شود.

صحنه‌ای که به نمایش درمی‌آید، صحنهٔ شخص رستگار در آن روز سخت و دشوار است. شخص رستگاری که سراپا شاد به راه می‌افتد، و در میان دسته‌ها و گروه‌های فراوانی که گرد آمده‌اند حرکت می‌کند، و سراپای وجودش از شادی لبریز است، و شادی بر زبانش چیره می‌شود، و او فریاد برمی‌آورد:

﴿ هَاؤُمُ اقْرَأُوا كِتَابِيَهْ ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید!.

آن گاه شاد و شنگول می‌گوید: او باور نمی‌کرد رستگار شود. بلکه انتظار داشت با او در حساب و کتاب شدّت و حدّت و پیجوئی و بررسی دقیق بشود.

(وَ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ).

با هرکس حسابرسی دقیق و موشکافانه انجام بگیرد، گرفتار عذاب می‌گردد.

همان گونه که در حدیث آمده است. از عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ـ نقل شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«وَ مَنْ نُوقِشَ الْحِسَابَ عُذِّبَ»

گفتم: مگر خداوند بزرگوار نمی‌فرماید:

﴿ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴾.

در آن وقت، هرکس نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد شد، و خرّم و شادان به سوی کسان و خویشان خود برمی‌گردد.

(انشقاق/۷-۹)

فرمود:

«إِنَّمَا ذٰلِكَ الْعَرْضُ وَ لَيْسَ أَحَدٌ يُحَاسَبُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا هَلَكَ»[1]

«این فقط نشان دادن (نمایشی پرونده) است. هیچ کس نیست که از او در روز قیامت حساب کشیده شود مگر این که هلاک می‌گردد».

ابن ابی حاتم گفته است: بشر پسر مطر واسطی، و یزید پسر هارون، و عاصم، از احول، و او از ابوعثمان برایمان روایت کرده‌اند که گفته است: نامهٔ اعمال شخص مؤمن، (به ظاهر) پنهان از خدا به دست راستش

۱- مسلم و بخاری و ترمذی و ابوداوود، آن را نقل کرده‌اند.

داده می‌شود.
او بدیهای خود را می‌خواند. هروقت یک بدی را می‌خواند رنگش تغییر می‌کند، تا می‌رسد به خوبیهایش و آنها را می‌خواند در این وقت رنگ رخساره‌اش برمی‌گردد. بعد از آن نگاه می‌کند و می‌بیند که بدیهایش به خوبیها تبدیل شده است. در این هنگام خواهد گفت:

﴿ هٰاؤُمُ اقْرَأُوا كِتٰابِيَهْ ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید!.

از عبدالله پسر حنظله ـ معروف به غسیل الملائکه[1]، یعنی شستهٔ فرشتگان ـ روایت گردیده است که گفته است: خداوند بندهٔ خود را در روز قیامت نگاه می‌دارد. بدیهایش را بر پشت نامهٔ اعمالش آشکار می‌سازد، و بدو می‌گوید: تو این را انجام داده‌ای؟ بنده می‌گوید: بلی ای خداوند من! خدا بدو می‌فرماید: من تو را با آن رسوا نمی‌گردانم. من تو را بخشیدم. بنده در این وقت می‌گوید:

﴿ هٰاؤُمُ اقْرَأُوا كِتٰابِيَهْ. إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلاٰقٍ حِسٰابِيَهْ ﴾.

آهای (اهل محشر! بیائید) نامهٔ اعمال مرا بگیرید و بخوانید! آخر من می‌دانستم که (رستاخیزی در کار است و) من با حساب و کتاب خود رویاروی می‌شوم.

در حدیث صحیح آمده است، و ابن عمر آن را روایت کرده است وقتی که از در گوشی صحبت کردن از او سؤال شده است. او گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«يُدْنِي اللهُ الْعَبْدَ يَوْمَ الْقِيامَةِ، فَيُقَرِّرُهُ بِذُنُوبِهِ كُلِّها، حَتّىٰ إِذا رَأىٰ أَنَّهُ قَدْ هَلَكَ قالَ اللهُ تَعالىٰ: إِنِّي سَتَرْتُها عَلَيْكَ فِي الدُّنْيا وَ أَنَا أَغْفِرُها لَكَ الْيَوْمَ. ثُمَّ يُعْطىٰ كِتابَ حَسَناتِهِ بِيَمِينِهِ. وَ أَمَّا الْكافِرُ وَ الْمُنافِقُ فَيَقُولُ الْأَشْهادُ: هٰؤُلاءِ الَّذِينَ كَذَّبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ، أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمِينَ».

«خدا روز قیامت بنده را نزدیک می‌گرداند، و او را به همهٔ گناهانش معترف می‌کند، تا بدانجا که گمان می‌برد هلاک گردیده است و گرفتار آمده است. خدای بزرگوار بدین هنگام می‌فرماید: من گناهانت را در دنیا برایت پوشانده‌ام، و امروزه آنها را از تو می‌بخشم. آن وقت نامهٔ اعمال خوبیهایش را به دست راستش می‌دهند. ولی گواهان خطاب به کافر و منافق می‌گویند: اینان کسانیند که پروردگار خود را تکذیب کرده‌اند، هان نفرین بر ستمگران!».

آن‌گاه خدا در حضور گواهان، اعلان و اعلام می‌فرماید نعمتهائی را که برای شخص رستگار آماده فرموده است، نعمتهائی که در اینجا انواعی از نعمتهای محسوس و مادی هستند، و با حال مخاطبان آن روزی تناسب دارند، مخاطبانی که تازه از جاهلیّت به در آمده‌اند، و کسانی که از آنان ایمان آورده‌اند گامهای چندانی در راه ایمان برنداشته‌اند. گامهای طولانی در راه ایمانی برنداشته‌اند که حسّ و شعورشان با آن بیامیزد و شکل بگیرد، و از میان نعمتها با نعمتهائی آشنا گردند که زیباتر و والاتر از هرگونه کالا و نعمت دیگری هستند:

﴿ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ. فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ. قُطُوفُهٰا دٰانِيَةٌ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمٰا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيّٰامِ الْخٰالِيَةِ ﴾.

پس او در زندگی رضایت‌بخشی خواهد بود. در میان باغ والای بهشت، جایگزین خواهد شد. میوه‌های آن در دسترس است. در برابر کارهائی که در روزگاران گذشتهٔ (دنیا) انجام می‌داده‌اید. بخورید و بنوشید،

۱- حنظله پسر ابوعامر در جنگ احد به شهادت رسید. پیغمبر ﷺ فرمود:
(إِنَّ صاحِبَكُمْ ـ يَعْنِي حَنْظَلَةَ ـ لَتَغْسِلُهُ الْمَلائِكَةُ).
فرشتگان، دوست شما ـ یعنی حنظله ـ را می‌شویند.
از اهل و عیال او پرسیدند: حنظله چه کاری کرده است؟ از همسرش در بارهٔ حنظله سؤال کردند. گفت: حنظله همین که ندای آماده‌باش را شنید، جُنُب بود. با همین وضع بیرون پرید و روانهٔ جهاد شد. (ابن اسحاق آن را روایت کرده است).

گوارا باد!.

این نوع از نعمت، با این قسم تکریم و تعظیم، وقتی رو می‌شود به افراد شایان آن و بدیشان گفته می‌شود:

﴿ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴾.

در برابر کارهائی که در روزگاران گذشتهٔ (دنیا) انجام می‌داده‌اید، بخورید و بنوشید، گوارا باد!.

گذشته از این که نوعی از نعمت بیان می‌شود که درک و فهم مخاطبان قرآن در صدر اسلام بدان می‌رسد، و با تماسی که با خدا دارند تنها همچون نعمتی را می‌شناسند، پیش از آن که فهم و شعور بالا برود و در نزدیکی با خدا چیزی را درک نمایند که شگفت‌انگیزتر از هر نعمتی و بالاتر از هر کالائی است، گذشته از اینها همچون گفتاری بیانگر نیازمندیهای دلها و درونهای بسیاری در طول زمان و گذشت روزگاران است. نعمتها انواع دیگری بجز اینها دارد . . . گونه‌ها و رنگها دارد که نگو . . .

﴿ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ ﴾.

و امّا کسی که نامهٔ اعمالش به دست چپش داده شود . . . .

و آگاه شود که او در برابر بدیهایش گرفتار آمده است، و به دوزخ درمی‌افتد، و به عذاب گرفتار می‌آید، در این محلّ عرضهٔ افراد و نمایش اعمال می‌ایستد، محلّی که از انسانها موج می‌زند و پر از بندگان یزدان است. می‌ایستد بسان ایستادن حسرت‌زدهٔ دل‌شکستهٔ رنجیده‌ای . . .

﴿ فَيَقُولُ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ! وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ! يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ! مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ! هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ! ﴾.

می‌گوید: ای کاش هرگز نامهٔ اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان‌بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد. قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد!).

این، ایستادن دور و درازی است. حسرت خوردن و آه و ناله سردادن فراوانی است. آهنگ ناامیدانه‌ای است. زمزمهٔ ناخوشایندی است. روند قرآنی بیان این ایستادن را طول می‌دهد تا به ذهن شنونده چنین بیندازد که تمام شدنی نیست و به پایان نمی‌رسد، و این آه و ناله و حسرت خوردن و رنج بردن پایانی ندارد و به انتهاء نمی‌رسد! این نیز یکی از شگفتیهای شیوهٔ بیان قرآن است، در مواردی سخن را به درازا می‌کشاند، و در مواردی سخن را کوتاه می‌کند، موافق با پیام روانی لازمی که می‌خواهد در دلها و درونها جایگزین گرداند و مؤثّر در آنها بماند. در اینجا نقش بستن پهنهٔ عرضهٔ حسرت و ناله، و پیام درد و رنج در اذهان مردمان است که از فراسوی آن صحنهٔ آه و حسرت سرک می‌کشد و خودنمائی می‌کند. بدین خاطر رشتهٔ سخن به درازا می‌کشد و طولانی می‌گردد در بارهٔ نعمت دادن و لطف کردن. آن بدبیار بدکردار آرزو می‌کند بدین جایگاه آورده نمی‌شد، و نامهٔ اعمالش به دستش داده نمی‌شد، و نمی‌دانست حساب و کتابش چیست. همچنین آرزو می‌کند کاش این بلای کوبندهٔ قیامت نام، پایان‌بخشِ عمرش می‌بود!.. این بلای کوبنده به طور کلّی او را نابود می‌کرد، و دیگر بعد از آن برگشتی به زندگی دوباره نمی‌داشت . . . سپس حسرت می‌خورد و واویلا سر می‌دهد که ای وای! چیزی از آن چیزهائی که بدانها افتخار می‌نمود و قدرت و عزّت برای خود تصوّر می‌کرد، یا آنها را گرد می‌آورد و می‌پائید، اصلاً به فریادش نرسید و دردی از او را دوا نکرد:

﴿ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ﴾.

دارائی من، مرا سودی نبخشید، و به درد (بیچارگی امروز) من نخورد.

﴿ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ﴾.

قدرت من، از دست من برفت (و دلیل و برهان من، پوچ و نادرست از آب درآمد!).

نه دارائی و اموال به درد من خورد و به فریاد من رسید، و نه سودی به من بخشید. نه قدرت و فرمانروائی باقی ماند، و نه قدرت و فرمانروائی بلائی

را برطرف و دردی را دوا کرد . . . طنین غم‌انگیز و طولانی حسرت و آه که در حرف علّهٔ مدّی ساکن، و در حرف علّهٔ یاء که پیش از آن الف مدّی است، با اندوه و درد و آه و حسرت، به گوش می‌رسد، این جزئی از سایه‌روشنهای الهام‌بخش آه و حسرت و غم و اندوه جایگاه گردهمآئی آخرت است، الهامی که ژرف و عمیق و رسا است . . .[۱]

این طنین غم‌انگیز دراز را قطع نمی‌کند مگر فرمان قاطعانهٔ یزدان که با جلالت و حشمت و شوکت و قدرت، صادر می‌شود:

﴿ خُذُوهُ. فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید:) او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش بکشید. سپس او را به دوزخ بیندازید. آن گاه او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.

واویلا چه هول و هراسی! ای وای چه ترس و خوف کشنده‌ای! وای وای چه شوکت و حشمت برجا و برپائی!

﴿ خُذُوهُ . . . ﴾. او را بگیرید .... این سخنی است که از سوی خداوند والامقام صادر می‌شود. تمام هستی برای گرفتن این بیچارهٔ ناتوان به جنبش می‌افتد. فرشتگانی که بدین امر موظّف می‌شوند از هر سو به سویش می‌دوند! همان گونه که ابوحاتم با سندی که دارد از منهال پسر عمرو روایت کرده است: «وقتی که خداوند متعال می‌فرماید: او را بگیرید! هفتادهزار فرشته به سویش شتاب می‌گیرند. هر فرشته‌ای از آن فرشتگان این سخن را تکرار می‌کند و هفتاد هزار نفر را به آتش دوزخ می‌اندازد». همهٔ آن فرشتگان به سوی این حشرهٔ ضعیف و غمناک و پریشان شتاب می‌گیرند!

«فَغُلُّوهُ»: [و به غل و بند و زنجیرش بکشید].

هرکدام هفتاد هزاری که بدو می‌رسند، غل و زنجیر به گردنش می‌اندازند! . .

﴿ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ﴾.

سپس او را به دوزخ بیندازید.

نزدیک است بشنویم چگونه آتش دوزخ او را بریان می‌کند و می‌سوزاند . . .

﴿ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ ﴾.

سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد.

یک ذراع از زنجیرهای آتش دوزخ او را بس است! لیکن پیام به درازا کشاندن و به هراس افکندن، از فراسوی واژهٔ «سَبْعُونَ» یعنی هفتاد، و از فراسوی تصویر این واژه، به فریاد و غرّش درمی‌آید . . . چه بسا این پیام، مقصود و منظور باشد! . .[۲]

وقتی که کار به پایان می‌آید، اسباب و علل فراوان آن پخش می‌شود:

﴿ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ. وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴾.

چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد، و مردمان را به دادن خوراک به بینوا، تشویق و ترغیب نمی‌کرد.

دل او خالی از ایمان به یزدان بوده است، و دل او از رحمت به بندگان تهی بوده است. این چنین دلی جز سزاوار همچون آتشی و آن چنان عذابی نیست.

دلش از ایمان به خدا خالی بوده است، پس همچون دلی مرده و ویران و تباه و بیسود است. همچون دلی خالی از نور است. همچون دلی از میان پدیده‌ها مسخ گردیده است، نه برابر با حیوان و جانداری است، و نه برابر با جمادی. چه هر چیزی مؤمن است، و به حمد و سپاس پروردگارش مشغول است، و با منبع وجودش در تماس است. امّا او از خدا گسیخته است و بریده است. او از جهان هستی مؤمن به خدا گسیخته است و بریده است. دلش از رحمت نسبت به بندگان و از مهر ایشان خالی گردیده است. در حالی که بیچاره و تهیدست

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل هماهنگی هنری، و کتاب «مشاهد القیامة فی القرآن» سورهٔ حاقّه.

۲- مراجعه شود به کتاب: «التصویرالفنی فی‌القرآن»، فصل هماهنگی هنری، و کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن»، سورهٔ حاقّه.

نیازمندترین بندگان به رحمت و مهر هستند، ولیکن این امر دل او را بر سر رحمت و مهر نیاورده است و متوجّه کار بیچاره و تهیدست ننموده است. او دیگران را به دادن طعام و خوراک تشویق نکرده است، در صورتی که طعام و خوراک دادن گامی پس از طعام و خوراک دادن خودش به دیگران است. این بخش هم اشاره دارد به این که یک وظیفهٔ اجتماعی در میان است و مؤمنان باید به انجام آن بپردازند و دست بیازند. این وظیفه با ایمان رابطهٔ محکمی دارد. در نصّ قرآنی و در ترازوی یزدانی به دنبال ایمان قرار می‌گیرد:

﴿ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ. وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ. لاٰ يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخٰاطِئُونَ ﴾.

لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد، و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابهٔ (دوزخیان). چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند.

این تکملهٔ اعلان آسمانی در بارهٔ سرنوشت آن فرد بدبیار بدبخت است. او که به خداوند بزرگوار ایمان نمی‌آورد، و به دادن خوراک به بیچاره و تهیدست تشویق و ترغیب نمی‌نمود. این است که او در اینجا از همگان بریده است و تک و تنها مانده است:

﴿ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هٰاهُنٰا حَمِيمٌ ﴾.

لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد.

او محروم از همه چیز است:

﴿ وَ لاٰ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ غِسْلِينٍ ﴾.

و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابهٔ (دوزخیان).

«غِسْلِين»: زردابه و خونابهٔ دوزخیان است، اعم از قی و کیم! این چنین چیزی هم سزاوار دل بیسود و بی‌بهره و خالی از رحمت و عطوفت به بندگان است. خوراکی است که:

﴿ لاٰ يَأْكُلُهُ إِلاَّ الْخٰاطِئُونَ ﴾.

چنین خوراکی را جز بزهکاران نمی‌خورند.

جز بزهکارانی که موصوف به این بزه و خطا هستند. همچون صفتی آمیزهٔ ذات ایشان گردیده است.

این است که خدا او را سزاوار گرفتار کردن و زندانی نمودن و با آتش سوزاندن و به غل و زنجیر کشیدن در زنجیری می‌گرداند که هفتاد ذراع در جحیم طول دارد. جحیم بخشی از بخشهای دوزخ است که عذاب آن سخت‌تر از جاهای دیگر دوزخ است . . . حال این یکی این چنین است، حال کسی باید چگونه باشد که خوراک را از بیچاره و تهیدست بازمی‌دارد؟ یا حال کسی باید چگونه باشد که کودکان و زنان و پیران را گرسنه می‌دارد؟ یا حال کسانی باید چگونه باشد که بیچاره و تهیدستی در زمستان برای دریافت لقمه‌ای و جامه‌ای دست گدائی به سویشان دراز می‌کند ولی آنان بر او می‌تازند، و بسان جبّاران و قلدران وی را از خودشان می‌رانند؟ آیا اینان کجا می‌روند، اینان که در زمین گاه گاهی یافته می‌شوند؟ خدا برایشان چه چیز را آماده کرده است، وقتی که می‌بینیم خدا برای کسی که دیگران را به دادن خوراک تشویق و ترغیب نمی‌کند آن چنان عذابی را در دوزخ برایش آماده کرده است؟

این صحنهٔ تند و خشن و احساس‌برانگیز به پایان می‌رسد، صحنه‌ای که چه بسا بدین شکل هراس‌انگیز پدیدار آمده است، چون محیط قلدر و زورگو و سنگین‌دل و ستیزه‌گر بوده است، و به نشان دادن چنین صحنه‌های تند و خشن نیاز بوده تا در مردمان تأثیر بگذارد و دلهایشان را به تکان درآرد و درونهای مرده را زنده بدارد. محیطی بسان این محیط در جاهلیّتهائی که بشر پشت سر می‌گذارد تکرار می‌گردد و بارها و بارها شکل می‌گیرد و پدید می‌آید. در همان وقت در محیطهای مهربان و دلسوز هم همچون افراد سنگین‌دل نامهربانی پیدا می‌گردند. زیرا گسترهٔ زمین فراخ است، و سطحها و نفسهای جوراجور و گوناگونی در پهنهٔ آن یافته می‌شود. قرآن مجید هر سطحی و هر نفسی را با چیزی مخاطب قرار می‌دهد و با آن به سخن درمی‌آید که مؤثّر در آن بوده، و وقتی که او را فرابخواند بدو پاسخ مثبت بدهد و پذیرای رهنمودش گردد. زمین امروزه هم در برخی از نواحی دربرگیرندهٔ دلهای بسیار

سخت، و سرشتهای بسیار خشک، و درونهای بسیار تنگی است که جز واژه‌هائی از آتش و گدازه بسان این واژه‌ها در آنها مؤثّر نمی‌افتد، و جز صحنه‌ها و تصویرهائی بسان این صحنه‌ها و تصویرهای برانگیزنده آنها را به تکان نمی‌اندازد و به راه نمی‌آورد . . .

❁

در سایهٔ این صحنه‌های خوفناک تکان‌دهنده‌ای که از سرآغاز این سوره پیاپی می‌آیند: صحنه‌های گرفتن و گرفتار کردن در دنیا و آخرت، صحنه‌های درهم کوبیدن و نابودن کردن همهٔ جهان هستی، صحنه‌های دلها و درونهای عریان و عیان نمایان آمده، صحنه‌های سراپا شادی و شادمانی، صحنه‌های پر از آه و حسرت نابسامانی . . . در سایهٔ همچون صحنه‌های سخت مؤثّر در ذهن و شعور، بیان قاطع و برّنده‌ای در بارهٔ حقیقت این سخن درمی‌رسد، سخنی که پیغمبر بزرگوار ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورده است، و آنان با شکّ و تردید و تمسخر و تکذیب پذیرهٔ آن می‌روند و با آن رویاروی می‌شوند:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ، قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ. وَ لاٰ بِقَوْلِ كٰاهِنٍ، قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید، و سوگند می‌خورم به آنچه نمی‌بینید. این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمّد، پخش و تبلیغ می‌شود). و سخن هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‌برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می‌آورید (و به دنبال حقّ و حقیقت می‌افتید). و گفتهٔ هیچ غیبگو و کاهنی نیست. اصلاً شما کمتر پند می‌گیرید (و یادآور حقّ و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهید. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

این کار نیازی به سوگند خوردن ندارد، کاری که این گونه روشن و آشکار است، و این گونه ثابت و استوار است، و بدین گونه رخ می‌دهد که پدیدار و نمودار است. این کار نیازی به سوگند خوردن ندارد، چرا که حقّ است و از سوی حقّ آمده است. شعر شاعری، و غیبگوئیِ غیبگوئی، و به هم بافته و ساخته و پرداختهٔ تهمت‌زننده و به هم بافنده‌ای نیست. این کار نیازی به تأکید کردن و تأیید نمودن آن با سوگند خوردن ندارد:[1]

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ ﴾.

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید، و سوگند می‌خورم به آنچه نمی‌بینید.

یادی از این بزرگی و سترگی، این‌گونه ترساندن و بیم دادن از غیب پنهان و نهان، در کنار حاضر پدیدار و آشکار . . . دل را بیدار و انسان را هوشیار می‌گرداند ... جهان هستی بسیار بزرگ‌تر و سترگ‌تر از آن چیزی است که انسانها مشاهده می‌کنند و می‌بینند، بلکه از آنچه درک و فهم می‌کنند. انسانها جز گوشه‌ها و کنارهای اندک و محدود و محصوری را نمی‌بینند و مشاهده نمی‌کنند و درک و فهم نمی‌نمایند. آن هم گوشه‌ها و کنارهائی که پاسخگوی نیازشان در کار آباد کردن این زمین و جانشینی در آن است، بدان اندازه که خدا برایشان خواسته است. کلّ کرهٔ زمین جز گرد و غباری نیست که نزدیک است در میان این جهان بزرگ دیده نشود یا احساس نگردد! انسانها نمی‌توانند تجاوز کنند از آن مقداری که اجازه دارند آن را ببینند و یا درک و فهمش بکنند از این ملک و مملکت عریض و طویل، و از این رازها و قانونهای بیشماری که آفریدگار جهان آنها را در جهان به ودیعت نهاده است...

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ ﴾.

۱- مؤلّف فرزانه حرف «لا» را زائد ندانسته است. ولی حرف «لا» در قسمهای قرآنی زائد و برای تأکید است (نگا: حاقه/۳۸، معارج/۴۰، قیامت ۱ و ۲، تکویر/۱۵، انشقاق/۱۶، بلد/۱). به اغلب این چیزهائی که همراه «لا» مقسمٌ‌علیه قرار گرفته‌اند در جاهای دیگر قرآن بدون «لا» بدانها سوگند خورده شده است (نگا: نجم/۱، مریم/۶۸، مدثّر/۳۳، تکویر/۱۷ . . .). (مترجم)

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید، و سوگند می‌خورم به آنچه نمی‌بینید.

همچون اشاره‌ای دل را باز می‌کند، و فهم و شعور را آگاه می‌سازد از این که در فراسوی بُرد دیدگان، و در فراسوی مرزهای درک و فهم انسان، گوشه‌ها و کنارها و دنیاها و رازهای دیگری است که انسان آنها را نمی‌بیند و آنها را درک و فهم نمی‌کند. بدین وسیله افقهای جهان‌بینی انسان در بارهٔ جهان و حقیقت فراخ می‌شود و بازمی‌گردد. دیگر همچون انسانی زندانی آنچه چشمانش می‌بیند نمی‌گردد، و زندانی آنچه ذهن و شعور محدود و محصورش درک و فهم می‌نماید نمی‌شود. زیرا جهان هستی فراخ‌تر است، و حقیقت بزرگ‌تر است از آن دستگاه‌ها و سازها و برگهائی که توان آنها در نهاد بشر اندوخته گردیده است و مناسب با وظیفهٔ انسانها در این جهان هستی است، تاب و توانی که با وظیفهٔ انسان در این جهان سازگار است، و آن وظیفه، جانشینی انسان در این زمین است. ولیکن انسان می‌تواند بزرگ شود و به فاصله‌های دورتری برسد، و به سوی افقهای بلندتری اوج گیرد، زمانی که یقین پیدا می‌کند که چشمانش و درک و بینش او محدود و محصور است، و این که در فراسوی چیزی که چشمانش می‌بیند و عقل و شعورش پی می‌برد جهانهای بزرگ‌تری و حقائق سترگ‌تری است. آن اندازه بزرگ‌تر و سترگ‌تر که قابل مقایسه با چیزی نیست که دیده است و بدان دست یافته است . . . در این وقت است که انسان بر وجود خودش برتری می‌گیرد، و از ذات خویشتن فراتر می‌رود، و با منابع شناخت کلّی تماس پیدا می‌کند، منابع کلّی‌ای که علم و نور به دلش می‌ریزد، و تماس مستقیم با چیزی بهره‌اش می‌سازد که در آن سوی پرده‌ها جای دارد!

قطعاً کسانی که خودشان را در حدود و ثغور چیزی محدود و محصور می‌سازند که چشمها آن را می‌بینند، و عقل و شعور آن را درک و فهم می‌کند با ابزارهائی که در دسترس دارد، بیچاره و درمانده‌اند! زندانیان احساس و ادراک محدودشان هستند. در جهان تنگی گرفتارند هر اندازه هم فراخ باشد، جهانی که کوچک است وقتی که با آن ملک و مملکت بزرگ مقایسه می‌گردد . . .

در دوره‌های گوناگونی از تاریخ بشریّت، بسیاری یا اندکی بوده‌اند و هستند که خود را با دستهای خود در زندان محسوساتِ محدود، و در زمان حاضرِ مشهود، زندانی کرده‌اند و می‌کنند، و پنجره‌های معرفت و نور را، و راه‌های تماس با حقّ بزرگ از راه ایمان و آگاهی را، بر روی خویشتن می‌بندند، و می‌کوشند این پنجره‌ها و راه‌ها را بر روی مردمان نیز ببندند بعد از آن که آنها را با دست خود بر روی خویش بسته‌اند . . . گاهی به نام جاهلیّت و نادانی، و گاهی به نام علم‌گرائی و دانش‌پژوهی! این هم بسان آن، زندان بزرگی، و بیچارگی تلخی، و بریدن از منابع معرفت، و دور گشتن از سرچشمه‌های نور و روشنائی است!

علم در این قرن اخیر رهائی می‌یابد از آن میله‌های آهنینی که علم - از روی حماقت و غرور - آنها را پیرامون خود در دو قرن گذشته ساخته است و تنیده است . . . علم از آن میله‌ها رهائی می‌یابد، و از راه آزموده‌های خودش با نور و روشنائی تماس پیدا می‌کند، بعد از آن که از مستی و منگی غرور به هوش آمده است و به در آمده است، و از اسارت کلیسای طاغی و یاغی در اروپا بیرون جهیده است و خلاص گردیده است،[1] و حدود و ثغور خود را شناخته است، و در پرتو تجربه و آزمون دیده است که ادوات و ابزارهای محدود خودش، او را به سوی غیر محدود و غیرمحصور در این جهان و در حقیقت نهان در آن می‌کشاند و رهنمودش می‌گرداند. و علم متواضعانه برگشته است و «علم به سوی ایمان فرامی‌خواند».[2]

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجع شود به کتاب: «الإنسان بین المادیة و الإسلام» تألیف محمّد قطب، فصل «دیدگاه مسیحیّت» و فصل «فروید».

۲- «العلم یدعو إلی الإیمان» عنوان کتابی است که کریسی موریسون ⇦

اوائل آن به آسایش و گشایش، یعنی بهره‌مندی از نعمتهای آسایش و گشایش مژده می‌دهد! دیگر انسان خودش را در فراسوی میله‌های مادهٔ موهوم زندانی نمی‌کند، مگر این که مقدّر باشد به تنگنا بیفتد و به سختی دچار آید!

می‌بینیم دانشمندی همچون الکسیس کاریل، پزشک متخصّص در پژوهشهای سلّول و گردش خون، استاد دروس علم پزشکی و جرّاحی، رئیس آموزشگاه‌های پزشکی و انستیتوهای دیدگاه‌های معالجه و مداوا، دریافت‌کنندهٔ جائزهٔ نوبل سال ۱۹۱۲، و مدیر آکادمیهای پژوهشهای انسانی در فرانسه، در زمان جنگ جهانی دوم، چنین می‌گوید:

«جهان با این همه فراخی لبریز از عقلهای کوشای جدای از عقلهای ما است. عقل انسان راهنما و راهیاب است. امّا زمانی که تکیه‌گاه او تنها بر رهنمود و رهنمون خود باشد در میان راه‌های بیابان برهوتی سرگشته و ویلان می‌شود که پیرامون او قرار دارد. نماز از جملهٔ وسائل و ابزارهائی است که ما می‌توانیم در سایهٔ آن با عقلهائی تماس پیدا کنیم که پیرامون ما هستند. با عقل سرمدی چیره بر کلّ مقدورات و مقدّرات جهانها ارتباط حاصل نمائیم، چه جهانهائی که برای ما نمایان هستند و چه جهانهائی که از ما نهان و در پس پردهٔ غیب پنهان می‌باشند».[۱]

«احساس پاکی همراه با نیروهای دیگر فعّالیّت روحانی، تأثیر ویژه‌ای در زندگی دارد. احساس پاکی ما را در تماس با آفاق نهان شگفت‌انگیز جهان روح نگاه می‌دارد . . .».[۲]

پزشک دیگری را می‌بینیم، پزشکی همچون «دی نوی» که کارش پژوهش مباحث جرّاحی و کالبدشکافی و علوم طبیعی است. او همکار استاد کوری و همسرش است. انستیتوی روکفلر او را و دستیارانش را دعوت به همکاری برای ادامهٔ پژوهشی در زمینهٔ ویژگیها و معالجهٔ جرّاح، نموده است . . . او می‌گوید:

«بسیاری از افراد هوشیار نیک‌اندیش و پاک‌نیّت گمان می‌برند که آنان نمی‌توانند به خدا ایمان بیاورند چون او را درک و فهم نمی‌کنند. در صورتی که انسان امین و راستکاری که در دل و درونش عشق علم است او را بر آن نمی‌دارد که خدا را تصوّر کند مگر بدان گونه که فرزانهٔ آگاه از علوم طبیعی را بر آن می‌دارد که الکتریسیته را تصوّر کند. زیرا تصوّر در هر دو حالت، ناقص و باطل است. الکتریسیته قابل تصوّر به صورت مادی محسوس نیست، هرچند که آثارش از قطعه چوبی ثابت‌تر و آشکارتر است . . .».[۳]

دانشمند طبیعی مثل سیر ارثر طومسون، مؤلّف مشهور اسکاتلندی را می‌بینیم که می‌گوید: «ما در زمانی هستیم که زمین سفت و سخت، شفّاف و برّاق گردیده است، و چرخ اثیر وجود مادی خود را از دست داده است. این زمان از همهٔ زمانهای دیگر صلاحیّت کم‌تری برای غلوّ در تأویلات مادّی دارد».

در مقالات مجموعه‌ای به نام «علم و دین» می‌گوید: «عقلی که دین داشته باشد حقّ ندارد امروزه تأسّف بخورد. زیرا دانشمند طبیعی نمی‌تواند از راه طبیعت به پروردگار طبیعت پی ببرد. زیرا این رویکرد در مدّ نظر او نیست. گاهی نتیجه واقعاً بزرگ‌تر از مقدّمه می‌گردد، زمانی که دانشمندان از طبیعت به فراتر از طبیعت پی ببرند. ما سزاواریم که شاد باشیم و شادی کنیم، زیرا دانشمندان طبیعی مسیر را برای جذبه و کشش دینی آسان و ساده کرده‌اند در فضای علم نفس بکشد. امّا این کار در روزگار پدران و نیاکان ما ساده و آسان نبوده است . . . هرگاه کار دانشمندان طبیعی که در بارهٔ خدا پژوهش کنند ـ همان گونه که مستر لانجدون دافیز گمان برده است و در کتاب خوب خود در بارهٔ انسان و جهان او به خطا رفته است ـ ما اندیشمندانه مقرّر می‌داریم که

⇦ رئیس آکادمی علوم در نیویورک آن را نوشته است، و محمود صالح فلکی آن را به عربی برگردانده است.

۱- به نقل از کتاب: «عقائد المفکّرین فی القرن العشرین». تألیف عقّاد.
۲- به نقل از کتاب: «عقائد المفکّرین فی القرن العشرین». تألیف عقّاد.
۳- به نقل از کتاب: «عقائد المفکّرین فی القرن العشرین». تألیف عقّاد.

بزرگ‌ترین خدمتی که علم بدان برخاسته است این است که انسان را به والاترین و ارزشمندترین اندیشه در بارۀ خدا رهنمود و رهسپار کرده است. سر موئی از حقّ درنگذشته‌ایم اگر بگوئیم: علم برای انسان آسمان تازه‌ای و زمین تازه‌ای را پدید آورده است، و بدین جهت انسان را به سوی منتهای تلاش عقلی خود برانگیخته است و سوق داده است. این است که در بسیاری از اوقات صلح و صفا را نمی‌یابد مگر زمانی که گسترۀ فهم و شعور را طیّ کند، و این کار وقتی میسّر است که به خدا یقین و اطمینان داشت».(۱)

دانشمندی را می‌بینیم بسان «ا. کریسی موریسون» رئیس آکادمی علوم در نیویورک، و عضو سابق هیئت اجرائی شورای پژوهشهای ملّی‌گرائی و ناسیونالیستی در آمریکا. او در کتابش به نام: «انسان به تنهائی برجای نمی‌ماند»(۲) می‌گوید:

«ما عملاً به جهان ناشناختۀ فراخی نزدیک می‌شویم. چرا که پی می‌بریم ماده به طور کلّی از نظر علمی جلوه‌گاه یک وحدت جهانی گردیده است، و آن جهان در اصل خود جهان الکتریسیته است. امّا آنچه شکّ و تردیدی در آن نیست تصادف هیچ‌گونه دخل و تصرّفی در تشکیل جهان هستی ندارد، زیرا که این جهان بزرگ فرمانبردار قانون است و قانون بر آن فرمانروا است.

رشد و تکامل انسانیِ حیوانی، و رسیدن انسان به پلّه‌ای که موجود اندیشمند آگاه از خویشتن شود، مرحله‌ای است بسیار بزرگ‌تر از این که از طریق تحوّل مادّی، و بدون تصمیم آفریدن و قصد هستی بخشیدن، صورت بگیرد و پدیدار گردد.

وقتی که واقعیّتِ تصمیم و قصد پذیرفته بشود، باید دانست که انسان با این شکل و هیئتی که دارد یک دستگاه بشمار است. آیا چه چیز این دستگاه را روبه‌راه می‌کند و می‌گرداند؟ آخر این دستگاه بدون این که روبه‌راه گردد و گردانده بشود هیچ‌گونه سودی ندارد. علم نمی‌تواند رهنمود بکند که چه کسی روبه‌راه کردن و گرداندن چنین دستگاهی را بر عهده دارد، و همچنین گمان نمی‌برد که روبه‌راه کننده و گردانندۀ آن مادی است.

واقعاً ما به درجه‌ای از پیشرفت رسیده‌ایم که بس است یقین حاصل کنیم و باور داشته باشیم بدین امر که یزدان به انسان پرتوی از نور خود را بخشیده است . . .».

بدین منوال و بر این روال، علم دارد با وسائل و اسباب خودش از ماده و دیوارهای دژ آن خارج می‌شود و بیرون می‌رود، و به فضا و هوای آزادی می‌رسد که قرآن در همچون آیۀ بزرگواری و آیه‌های همگون و متعدّد آن بدان اشاره می‌کند:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِمٰا تُبْصِرُونَ وَ مٰا لاٰ تُبْصِرُونَ ﴾.

سوگند می‌خورم به آنچه می‌بینید، و سوگند می‌خورم به آنچه نمی‌بینید.

اگر در میان ما انسانها، فرومایگان و کوتاه‌اندیشان و نابخردانی هستند که پیوسته با دستهای خودشان پنجره‌های نور را به نام علم بر روی خویشتن و بر روی کسان پیرامونشان می‌بندند، از لحاظ عقل از علم عقب افتاده‌اند، و از لحاظ روح از دین عقب افتاده‌اند، و از نظر شناخت حقیقت از آزادیِ رها از قید و بی‌بند عقب افتاده‌اند، و از نظر انسانی از آنچه سزاوار وجود بزرگوار آدمی است عقب افتاده‌اند!

سوگند می‌خورم بدانچه می‌بینید و بدانچه نمی‌بینید:

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. وَ مٰا هُوَ بِقَوْلِ شٰاعِرٍ قَلِيلاً مٰا تُؤْمِنُونَ، وَ لاٰ بِقَوْلِ كٰاهِنٍ قَلِيلاً مٰا تَذَكَّرُونَ. تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (به نام محمّد، پخش و تبلیغ می‌شود). و گفتۀ هیچ شاعری نیست (چنان که شما گمان می‌برید. اصلاً) شما کمتر ایمان می‌آورید (و به دنبال حقّ و حقیقت می‌افتید). و گفتۀ هیچ غیبگو و

۱- به نقل از کتاب: «عقائد المفکرین فی القرن العشرین». تألیف عقّاد.

۲- به زبان عربی «العلم یدعو الی الإیمان» ترجمه شده است. (مؤلّف). گویا به زبان فارسی تحت عنوان «علم به کجا می‌رود» برگردانده شده است. (مترجم)

کاهنی نیست. اصلاً شما کم‌تر پند می‌گیرید (و یادآور حقّ و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهید. بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

از جملهٔ چیزهائی که مشرکان در بارهٔ قرآن و در بارهٔ پیغمبر خدا ﷺ به هم می‌بافتند و به ناروا می‌گفتند: او شاعر است . . . او غیبگو و کاهن است . . . در این تهمت و سخن نابجا از یک شبههٔ سطحی متأثّر بودند. سرچشمهٔ این شبههٔ سطحی این بود که سرشت کلام قرآن بر سخنان مردمان برتری دارد. آنان گمان می‌بردند که شاعر همزادی از جنّیان به همراه دارد و طرف مشورت او است و سخنان بالاتر از سخنان مردمان بدو می‌آموزد. غیبگو و کاهن هم با جنّیان ارتباط و تماس دارد. این جنّیان هستند که او را در آگاهی از فراسوی جهان معمولی کمک می‌کنند! . . این شبهه‌ای است که با اندک تأمّلی و تفکّری در بارهٔ سرشت قرآن و رسالت آسمان، و در بارهٔ شعر گفتن و غیبگوئی و کاهنی کردن، از میان برمی‌خیزد و فرومی‌افتد . . .

شعر چه‌بسا آهنگ و نوای موسیقی داشته باشد، و از خیالپردازیهای زیبا برخوردار باشد، و تصویرها و سایه‌روشنهای آراسته و پیراسته داشته باشد، ولیکن هرگز با این قرآن نمی‌آمیزد و اشتباه نمی‌گردد. اصلاً فرق اساسی و بنیادینی، و فاصلهٔ دور و بعیدی از همدیگر دارند. این قرآن برنامهٔ کاملی برای زندگی مقرّر و معیّن می‌دارد، برنامه‌ای که بر حقّ و حقیقت ثابت و پایداری، و بر دیدگاه یگانه‌ای استوار و برقرار می‌گردد، و از جهان‌بینی ثابتی در بارهٔ وجود خدا، و در بارهٔ جهان هستی و زندگی سرچشمه می‌گیرد. ولی شعر، پذیرشها و واکنشهای پیاپی، و عاطفه‌های جوشان و مهرورزیهای خروشان است. شعر کم‌تر بر دیدگاه یگانه‌ای در بارهٔ زندگی، در حالتهای خشنودی و ناخشنودی، دوستی و دشمنی، خوشدلی و تنگدلی، خوش آمدن و بدآمدن، و متأثّر شدنهای گوناگونی که در هر حال و وضعی به انسان دست می‌دهد، ثابت و استوار و برقرار و پایدار می‌ماند.

گذشته از این، جهان‌بینی ثابت و پایداری را که قرآن آن را به ارمغان آورده است، از بنیاد قرآن آن را پی افکنده است، چه در کلّیّات و چه در جزئیّات، و منبع آن را منبع الهی معرّفی کرده است. هرآنچه در این جهان‌بینی است پیام می‌دهد که از ساختار انسانها نبوده و نیست. چه سرشت انسانها مقتضی این است که انسانها نمی‌توانند جهان‌بینی جهانی کاملی بسان این جهان‌بینی را بیافرینند و ارائه دهند . . . این چنین چیزی از انسانها سر نزده است و سر نمی‌زند . . . همهٔ جهان‌بینیهائی که استعدادهای انسانها در بارهٔ جهان و نیروی پدیدآورندهٔ آن و گردانندهٔ نظام آن پدید آورده‌اند، در فلسفه و شعر، و در مکتبهای فکری جز آنها، عرضه گردیده است و نوشته شده است و حاضر و آماده است. هرگاه این جهان‌بینیها با جهان‌بینی قرآنی مقایسه گردد روشن و آشکار می‌شود که این جهان‌بینی از جهت و ناحیه‌ای سرچشمه می‌گیرد و صادر می‌گردد که جدای از آن جهتها و ناحیه‌هائی است که آن جهان‌بینیها سرچشمه می‌گیرند و صادر می‌گردند! این جهان‌بینی منفرد و منحصر است و دارای قالب معیّن و مشخّصی است که این جهان‌بینی را از همهٔ جهان‌بینیهای بشری، جدا و ممتاز می‌سازد.

در غیبگوئی و کاهنی نیز کار به همین منوال است، و در چیزهائی که از غیبگوئی و کاهنی سرچشمه می‌گیرد همین سخن را می‌توان گفت، و بر این روال درّ کلام سفت. چه تاریخ گذشته یا تاریخ حال سراغ ندارد غیبگو و کاهنی را که برنامهٔ کامل ثابتی را پدید آورده باشد و ارائه داده باشد بسان برنامه‌ای که قرآن آن را به ارمغان آورده است و به بشریّت تقدیم کرده است. آنچه از غیبگویان و کاهنان روایت گردیده است سجعهای واژگانی، یا حکمت ممتاز و دلپسند، و یا اشاره‌های چیستانی و لغزهای پیچیده و مبهم است و بس!

در قرآن نگرشها و دیدگاه‌هائی است که در توان

سرشت انسان نیست و انسانها نمی‌توانند چنین نگرشها و دیدگاه‌هائی داشته باشند. ما در برابر برخی از این نگرشها و دیدگاه‌ها در این «فی ظلال‌القرآن» گاه گاهی ایستاده‌ایم و آنها را ورانداز کرده‌ایم. هیچ انسانی در گذشته و حال وقتی که خواسته است و بخواهد از علم شامل و دقیق و لطیفی تعبیر کند، به سوی همچون تصویری رو کرده باشد و به سخن درآمده باشد، تصویری که این چنین در قرآن آمده است:

﴿ وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاّ هُوَ، وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّ يَعْلَمُها، وَ لا حَبَّةٍ فِي ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلاّ فِي كِتابٍ مُبِينٍ ﴾.

گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست. و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است. و هیچ برگی (از گیاهی و درختی) فرونمی‌افتد مگر این که از آن خبر دارد. و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای (درون) زمین، و هیچ چیزتر و یا خشکی نیست که فروافتد، مگر این که (خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و) در لوح محفوظ ضبط و ثبت است. (انعام/۵۹)

یا مثل این تصویر:

﴿ يَعْلَمُ ما يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ ما يَخْرُجُ مِنْها، وَ ما يَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما يَعْرُجُ فِيها، وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَما كُنْتُمْ، وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

خدا می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج می‌شود، و چه چیز از آسمان پائین می‌آید و بدان بالا می‌رود. و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هرچیزی را که می‌کنید. (حدید/۴)

یا این تصویر:

﴿ وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لا تَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ. وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّ فِي كِتابٍ. إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ﴾.

هیچ زنی باردار نمی‌شود مگر که خدا می‌داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند)، و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است. (فاطر/۱۱)

همچنین هیچ انسانی در گذشته و حال نبوده است و نخواهد بود که این گونه ملتفت قدرتی شود که این جهان را نگاه می‌دارد و اداره می‌کند:

﴿ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا. وَ لَئِنْ زالَتا إِنْ أَمْسَكَهُما مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ . . . ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد .... (فاطر/۴۱)

یا این نگرش به جوششهای حیات در جهان، از دست قدرت هستی‌بخش ابداعگر یزدان، و به چیزهائی که حیات را احاطه می‌کنند، از قبیل: هماهنگیهای کیهانی سنجیدهٔ اندازه‌گیری شده و حساب شده:

﴿ إِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوىٰ، يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ. ذٰلِكُمُ اللهُ. فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ. فالِقُ الْإِصْباحِ. وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً. ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِها فِي ظُلُماتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآياتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً، نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً، وَ مِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ دانِيَةٌ، وَ جَنّاتٍ مِنْ أَعْنابٍ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشابِهٍ. انْظُرُوا إِلىٰ ثَمَرِهِ إِذا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ إِنَّ فِي ذٰلِكُمْ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

این خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد (و گیاه و

درخت از آنها می‌رویاند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). این (چنین قادر توانائی) خدای شما است. پس چگونه (پس از این بیان، از عبادت یزدان به عبادت دیگران می‌گرائید، و از حقّ) منحرف می‌شوید؟ او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایهٔ آرامش (و آسایش جسم و جان،) و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب (مردمان در امور روزمرّهٔ عبادی و تجاری خود) کرده است. این (نظم بدیع و نظام استوار) سنجش دقیق و تدبیر محکم (دادار متعالی است که) چیره (بر جهان و) آگاه (از همه چیز آن) است. و او کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا (در شبهای سفر) در تاریکیهای خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (معانی آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را) می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخص آفریده است که (آدم است و او هم از خاک زمین است و زمین هم در مدّت حیات) محلّ استقرار و (پس از مرگ) محلّ تسلیم (به خاک شما) است. ما آیات (قرآنی و نشانه‌های جهانی خود) را برای کسانی بیان داشته‌ایم که (آیات قرآنی و نشانه‌های جهانی را چنان که باید) می‌فهمند. و او کسی است که از (ابر) آسمان، آب (باران) فرومی‌فرستد، و ما (که خدائیم، با قدرت سترگ خود) به وسیلهٔ آن آب، همهٔ رستنیها را می‌رویانیم و از رستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم، و از آن سبزینه، دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس، و باغهای انگور و زیتون و انار پدید می‌سازیم که (در شکل و مزه و بو و سود) همگون و یا غیرهمگونند. بنگرید به میوهٔ نارس و رسیدهٔ یکایک آنها، آن گاه که میوه دارند. بیگمان در این (گوناگونی درونی و بیرونی و تغییر آغاز و انجام میوه‌ها) نشانه‌ها و دلائل (خداشناسی) است برای کسانی که (حقّ را می‌پذیرند و بدان) ایمان می‌آورند. (انعام/۹۵-۹۹)

این نگرشهای جهانی در قرآن بسیارند، آن اندازه بسیار که چشمگیر و پدیدارند. قریحه‌ها و خاطره‌های انسانها هرگز نمی‌توانند از همچون معانی و مفاهیمی تعبیر کنند و به رشتهٔ سخن بکشند، معانی و مفاهیمی که قرآن از آنها تعبیر می‌کند و به رشتهٔ سخن می‌کشد . . . این امر به تنهائی برای شناسائی منبع و منشأ این کتاب کافی و بسنده است . . . اگر هم چشم‌پوشی شود از همهٔ دلالتها و رسائیهای دیگری که در متن و نهاد این کتاب است، یا چشم‌پوشی شود از شرائط و ظروفی که با این کتاب همراه و همگام بوده است ...

این شبهه، سست و پوچ است. حتّی آن زمان که این قرآن هنوز تکمیل نگردیده است، و از آن جز سوره‌هائی و آیه‌هائی نازل نشده است، سوره‌ها و آیه‌هائی که قالب و نشان ویژهٔ یزدانی بر آنها بوده است، و در آنها نوری بوده است که منبع و مصدر منحصر و منفرد آنها را پیام داده است و بدانها اشاره نموده است.

بزرگان قریش به خویشتن مراجعه می‌کردند و برمی‌گشتند، و گاه‌گاهی این شبهه را مردود می‌دانستند. ولیکن بغض و غرض کور می‌کند و کر می‌کند. وقتی که در پرتو این قرآن راهیاب و رهنمون نمی‌شدند، می‌گفتند: این ساخته و پرداختهٔ انسان در روزگاران پیشین است و سخنان به هم بافتهٔ دیرین است! . . همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید.[1]

کتابهای شرح زندگانی پیغمبر ﷺ موردها و موضعگیریهای متعدّدی از بزرگان قریش را ذکر کرده‌اند. آنان بسیار بوده است این شبهه را در میان خود مطرح کرده‌اند و آن را مردود دانسته‌اند. از آن جمله چیزی است که ابن اسحاق در بارهٔ ولید پسر مغیره، و نضر پسر حارث، و عتبه پسر ربیعه روایت

۱- نگا: فرقان/۴، سبأ/۴۳، احقاف/۱۱. (مترجم)

کرده است. در بارهٔ نخستین نفر، یعنی ولید پسر مغیره نقل کرده است:

«وقتی که گروهی از قریشیان پیرامون ولید پسر مغیره که سن و سال بیشتری از آنان داشت گرد آمدند، در حالی که فصل حجّ هم فرارسیده بود، بدیشان گفت: ای جماعت قریش، فصل حجّ فرارسیده است. گروه‌ها و دسته‌های عربها در آن به سویتان خواهند آمد. در بارهٔ این رفیق شما چیزهائی شنیده‌اند. لذا در بارهٔ او همرأی و همسخن شوید. همه سخنی را بگوئید و سخنان گوناگون مخالف یکدیگر نگوئید تا برخی بعضی را تکذیب نکند، و بخشی از سخنانتان بخش دیگری را دروغ جلوه ندهد. گفتند: ای ابو عبد شمس تو بگو، و رأی و نظری پیشنهاد کن تا آن را بگوئیم و بر آن برویم. ولید پسر مغیره گفت: شما بگوئید من می‌شنوم. گفتند: می‌گوئیم او غیبگو و کاهن است. گفت: نه به خدا سوگند، او غیبگو و کاهن نیست. ما غیبگویان و کاهنان را دیده‌ایم. آنچه او می‌گوید زمزمه و سجع غیبگو و کاهن نیست. گفتند: پس می‌گوئیم او دیوانه است. گفت: او دیوانه نیست. ما دیوانه را دیده‌ایم و او را شناخته‌ایم. سخنانی که او می‌گوید مبهمات و مهملات و پریشان‌گوئیها و خیال‌بافیها و وسوسه‌پردازیها و دغدغه‌ها و آشفتگیهای دیوانه نیست. گفتند: می‌گوئیم او شاعر است. گفت: او شاعر نیست. ما که همهٔ انواع شعر را می‌شناسیم، اعم از رجز و هزج و قریض و مقبوض و مبسوط آن. سخنان او شعر نیست. گفتند: می‌گوئیم او جادوگر است. گفت: او جادوگر نیست. ما جادوگران و جادوی ایشان را دیده‌ایم. سخنان او فوت‌کردنها و دمیدنها و گره‌زدنهای آنان نیست. پس گفتند: ای ابوعبد شمس آخر چه بگوئیم؟ گفت: به خدا سوگند سخنانش حلاوت و شیرینی دارد. تنهٔ درخت سخنانش گشن و پرشاخ و برگ است. شاخه‌های درخت سخنانش سرشار از میوه‌های رسیده و آمادهٔ چیدن است. هرچه از این قبیل سخنان بگوئید معلوم و آشکار می‌گردد که باطل و بی‌اساس است. بهترین سخنی که می‌توان در بارهٔ او گفت این است که بگوئید: او جادوگر است. سخن جادوگرانه‌ای با خود دارد که با آن میان مرد و پدرش، و میان مرد و برادرش، و میان مرد و همسرش، و میان مرد و قبیله و عشیره‌اش، تفرقه و جدائی می‌اندازد. پس بدین وسیله مردمان را از او دور و پراکنده بدارید . . . این بود قریشیها بر سر راه‌های مردمان می‌نشستند ـ آن زمان که برای انجام حجّ می‌آمدند ـ کسی از کنار ایشان نمی‌گذشت مگر این که او را از پیغمبر ﷺ برحذر می‌داشتند، و کار و بار او را برایش می‌گفتند . . .».

در بارهٔ دومین نفر، یعنی نضر پسر حارث گفته است:

«نضر پسر حارث گفت: ای جماعت قریشیان، به خدا سوگند کاری برایتان پیش آمده است که هنوز نتوانسته‌اید برای آن چاره‌اندیشی کنید. محمّد نوجوانی در میان شما بود. رضایت‌بخش‌ترین شما، و راستگوترین شما، و بزرگ‌ترین امانتدار در میان شما بود. زمانی که بر دو بناگوش او آثار پیری دیدید، و آورد برایتان آنچه آورد، گفتید: او جادوگر است! نه به خدا سوگند، او جادوگر نیست. ما جادوگران و فوت کردنها و دمیدنها و گره‌زدنهای ایشان را دیده‌ایم. گفتید: او غیبگو و کاهن است! نه به خدا سوگند او غیبگو و کاهن نیست. ما که غیبگویان و کاهنان و وسوسه‌ها و شوریدگیها و تاخت و تازهایشان را مشاهده کرده‌ایم، و سجع و قافیهٔ ایشان را شنیده‌ایم. گفتید: او شاعر است! نه به خدا سوگند او شاعر نیست. ما که شعر را دیده‌ایم، و انواع چکامه را شنیده‌ایم، اعم از هزج و رجز آن. گفتید: او دیوانه است! ما که دیوانگی را دیده‌ایم، سخن او خفگیها و آشفتگیها و وسوسه‌شدنها و قاتی پاتی کردنهای آن نیست . . . ای گروه قریشیان، به کار و بار خود بنگرید و نظر اندازید. به خدا سوگند کار بزرگی به شما رو کرده است و بر شما نازل گردیده است . . .».

نزدیک است کلام نضر پسر حارث، با کلام ولید پسر مغیره، کاملاً مطابقت بکند. کمی مانده است که بگوئیم یک رخداد بوده است، و گاهی بدین و گاهی بدان

نسبت داده شده است. ولیکن بعید هم نیست که هر دو کلام مطابقت داشته باشد و به دو مرد از بزرگان قریش در دو موضعگیری همسان از موضعگیریهای حیرانی و ویلانی قریشیان در برابر این قرآن نسبت داده شده باشد.

ما از موضعگیری عتبه هنگام بررسی سورهٔ قلم در این جزء سخن گفتیم و حکایت او را بازگو کردیم . . . موضعگیری او نزدیک به موضعگیری ولید و نضر در برابر محمّد ﷺ و در برابر کلامی است که با خود آورده است . . .

سخنان قریشیان که می‌گفتند: جادوگر یا غیبگو و کاهن است، گاهی جز چاره‌اندیشی نیرنگبازانه، و گاهی جز شبههٔ رسواگرانه‌ای نبوده است. کار روشن‌تر از آن است که انسان را به اشتباه و لغزش بیندازد، همین که انسان اندکی بیندیشد و کمی بنگرد، پرده از نیرنگشان فرومی‌افتد و مشت حیله‌گریشان باز می‌شود. این است که برای اثبات چنین امری نیازی به سوگند خوردن به چیزی نخواهد بود که آن را می‌دانند یا به چیزی که آن را نمی‌دانند: این قرآن گفتار فرستادهٔ بزرگواری است، و گفتار شاعری، و گفتار غیبگو و کاهنی نیست . . . بلکه کلامی است که از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است و بس.

بیان این که قرآن گفتار فرستادهٔ بزرگواری است، بدین معنی نیست که قرآن از سخنان فرستاده‌ای فراهم می‌آید و از انشاء و پدیده‌های کلامی او است! بلکه در اینجا مراد این است که قرآن سخنی از نوع دیگر است. هیچ شاعری توان گفتن آن را ندارد و آن را نمی‌گوید، و هیچ غیبگو و کاهنی توان گفتن آن را ندارد و آن را نمی‌گوید. بلکه قرآن را فرستاده‌ای بازگو می‌کند که از سوی خدا با آن روانه گردیده است. این فرستاده آن را از آنجا با خود برمی‌دارد و با خود می‌آورد، از آن سرچشمه‌ای آن را برگرفته است که او را با آن روانهٔ جامعهٔ بشری فرموده است. چیزی که این معنی را کمک می‌کند این است که قرآن سخن فرستاده‌ای است.

یعنی فرستاده‌ای که همراه او قرآن از جانب یزدان جهان نازل و روانه گردیده است. او شاعر نیست، و او غیبگو و کاهن نیست، تا همچون کلامی را از پیش خود بگوید، یا به کمک جنّ همزادی یا اهریمن بدکرداری آن را سرهم کند و بیان دارد . . . بلکه آورندهٔ آن فرستاده‌ای از سوی یزدان است و آن را از سوی خدائی با خود می‌آورد که او را مبعوث کرده است و به میان انسانها روانه فرموده است. این را مقرّر و مشخّص و قاطعانه روشن و بیان می‌دارد چیزی که بعد از آن آمده است:

﴿ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

(بلکه کلامی است که) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است.

پیروی این چنین:

﴿ قَلِيلاً مَا تُؤْمِنُونَ ﴾.

شما کم‌تر ایمان می‌آورید (و به دنبال حقّ و حقیقت می‌افتید).

﴿ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ ﴾.

شما کم‌تر پند می‌گیرید (و یادآور حقّ و حقیقت می‌گردید، و درست و نادرست را فرق می‌نهید).

مدلول آن این است که ایمانی در میان نیست، و پند و اندرز گرفتن وجود ندارد. این هم با توجّه به تعبیرات زبان عادی و معمول است. در سخن راجع به توصیف پیغمبر ﷺ آمده است:

(إِنَّهُ كَانَ يَقِلُّ اللَّغْوَ).

او کم‌تر سخن پوچ می‌گفت.

یعنی اصلاً سخن پوچ نمی‌گفت . . . لذا این پیرو اصل ایمان آوردن و اصل پند و اندرز گرفتن را از ایشان سلب می‌کند. یعنی هیچ‌گونه ایمانی ندارند، و به هیچ وجه پند و اندرز نمی‌گیرند. آخر کسی که مؤمن باشد نمی‌گوید: پیغمبر شاعر است. و کسی که اندیشمند و پندپذیر باشد نمی‌گوید: پیغمبر غیبگو و کاهن است. بلکه این کفر و غفلت است که همچون سخن ناروا و ناپسندی را برمی‌جوشاند و روان می‌دارد.

❁

در پایان، این تهدید هراسناک درمی‌رسد خطاب به کسی که بر خدا دروغ ببندد و کار عقیده را به تمسخر گیرد. عقیده‌ای که جدّی و هیچ گونه سازشی در آن نیست. این تهدید هراسناک ذکر می‌شود تا بیان بدارد احتمالی را که احتمال دیگری جز آن در میان نیست، و این احتمال صدق و صداقت پیغمبر ﷺ و امانتداری او در هر آن چیزی است که بدیشان ابلاغ کرده است و ابلاغ می‌کند. چرا که خدا او را سخت گرفتار نکرده است و تنبیه ننموده است. اگر او کم‌ترین انحرافی از رعایت امانتِ تبلیغ می‌داشت گرفتار می‌گردید و تنبیه می‌شد. چون گرفتار نشده است و تنبیه نگردیده است، خود این امر شهادت و گواهیِ یزدان بر صدق و صداقت پیغمبر ﷺ است، و شهادت و گواهی یزدان برای او بس است:

﴿ وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ. لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴾.

اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می‌بست، ما دست راست او را می‌گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می‌کردیم، و کسی از شما نمی‌توانست مانع (این کار ما در بارهٔ) او شود (و مرگ را از او باز دارد).

مفاد این سخن از ناحیهٔ بیانی این است که محمّد ﷺ در چیزی که بدیشان ابلاغ داشته است و بدانان رسانده است، صادق و راستگو است. اگر او برخی از سخنانی را که بدو وحی نشده بود سرهم می‌کرد و از سوی خود به هم می‌بافت، خدا او را می‌گرفت و بدین شیوه‌ای که آیه‌ها آن را بیان داشته‌اند او را می‌کشت. از آنجا که همچون کاری صورت نپذیرفته است و انجام نگرفته است، پس قطعاً او صادق و راستگو بوده است.

این یک قضیّهٔ بیانی است . . . ولیکن صحنهٔ پرجنب و جوشی که این بیان در آن آمده است چیز دیگری است. چیزی که سایه‌روشنهای دوری در فراسوی معنی بیانی دارد. سایه‌روشنهائی که در آنها ترس و هراس و خوف و وحشت است. همچنین در آنها حرکت و حیات است. در فراسوی آنها پیامها و اشاره‌ها و نواها و آواها است! در آنها حرکت گرفتن دست راست و پاره کردن شاهرگ دل است. این هم حرکت تند و خشن و هولناک و هراس‌انگیز زنده‌ای در همان حال و آن است. در فراسوی آنها اشاره به قدرت عظیم خدا، و به عجز آفریدهٔ انسان نام و ضعف او در برابر این قدرت عظیم است . . . نه انسانی و بس، بلکه جملگی انسانها . . . همچنین در فراسوی این سایه‌روشنها اشاره می‌رود به جدّیّت این کار، جدّیّتی که سهل‌انگاری و سازشی با کسی در آن نیست، این کس هرکه هست و هرچه هست. هرچند این کس محمّد بزرگوار و مکرّم و محبوب در نزد یزدان دادار باشد. گذشته از همهٔ اینها در فراسوی همهٔ این سایه‌روشنها، فریاد و صدای ترس و هراس و خشوع و خضوع است!



در پایان یک خاتمهٔ بیانی می‌آید و حقیقت این امر و سرشت نیرومند آن را ذکر می‌کند:

﴿ وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴾.

مسلّماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است. ما قطعاً می‌دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می‌کنند. آخر قرآن، مایهٔ حسرت و سبب اندوه کافران است. قرآن، یقینِ راستین (و حقّ و حقیقت فرو فرستادهٔ جهان‌آفرین) است.

این قرآن دلهای پرهیزگار را پند و اندرز می‌دهد و آن چنان دلهائی پند و اندرز می‌گیرند. حقیقتی که قرآن با خود آورده است در درون قرآن نهفته است. قرآن آن حقیقت را برمی‌انگیزد و به چنان دلهائی می‌رساند، و چنان دلهائی آن را می‌پذیرند و آویزهٔ گوش جان خود می‌سازند. ولی کسانی که پرهیزگاری نمی‌کنند و راه تقوا در پیش نمی‌گیرند، دلهایشان وارونه و بسته گردیده است و با غفلتها اندوده شده است و غافل و بی‌خبر گردیده است، و دیگر باز نمی‌شوند و پند و

اندرز نمی‌گیرند، و هیچ استفاده‌ای از این کتاب نمی‌کنند و بهره‌ای از آن نمی‌برند. امّا پرهیزگاران در قرآن حیات و نور و معرفت و پند و اندرزی را می‌یابند که غافلان نمی‌یابند.

﴿ وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴾.

ما قطعاً می‌دانیم که برخی از شما (قرآن را) تکذیب می‌کنند.

امّا این کار تأثیری در حقیقت این امر ندارد، و چیزی از این حقیقت را تغییر نمی‌دهد. چرا که کار و بار شما تکذیب‌کنندگان کم‌تر از آن است که در حقائق امور تأثیر بگذارد.

﴿ وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾.

آخر قرآن، مایهٔ حسرت و سبب اندوه کافران است.

قرآن مایهٔ حسرت و سبب اندوه کافران به گونه‌ای است که کار و بار مؤمنان را اوج می‌دهد و بالا می‌برد، و قدر و ارزش تکذیب‌کنندگان را پائین می‌آورد، و سبب می‌گردد حقّ برجای بماند و باطل از میان برود، باطلی که کافران بدان چنگ می‌زنند. گذشته از این، قرآن حجّت بر ایشان در پیشگاه یزدان در روز آخرت است. به سبب آن عذاب و عقاب داده می‌شوند، و مایهٔ حسرت و آه ایشان می‌گردد چون به علّت چیزهائی که در قرآن آمده است گرفتار می‌شوند. لذا قرآن حسرت و آه برای کافران در دنیا و آخرت است.

﴿ وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴾.

قرآن، یقینِ راستین (و حقّ و حقیقت فرو فرستادهٔ جهان‌آفرین) است.

قرآن، یقینِ راستین است، هرچند که تکذیب‌کنندگان به تکذیب بپردازند. قرآن حقٌّ راستین است و تنها یقین نیست و بس، ولیکن قرآن حقٌّ نهفته در این یقین است. این تعبیر ویژه‌ای است که معنی را مضاعف می‌کند و تأکید را چندین برابر می‌سازد. این قرآن ژرف و عمیق در حقّ، و ژرف و عمیق در یقین است. قرآن در هر آیه‌ایْ پرده از حقّ خالص به گونه‌ای برمی‌دارد که می‌رساند سرچشمهٔ این قرآن، حقّ اوّلینِ اصیل است که یزدان جهان‌آفرین است . . .

این سرشت این قرآن و حقیقت راستین آن است. نه گفتار شاعری است، و نه گفتار غیبگو و کاهنی است. قرآن سخنان به هم بافته‌ای و سر هم تافته‌ای نیست که به دروغ به خدا نسبت داده شده باشد. بلکه قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل گردیده است، و پند و اندرز برای پرهیزگاران است، و حقّ راستین است.

در اینجا درس آسمانی درمی‌رسد و به پیغمبر بزرگوار ﷺ آموخته می‌شود، آن هم در مناسب‌ترین وقت، و در مناسب‌ترین حالت این درس آسمانی:

﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴾.

حال که چنین است، با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن.

تسبیح و تقدیسی سربده که در آن تنزیه و تمجید و پاکداشت و بزرگداشت باشد. در آن اعتراف و اقرار و تحقیق و تدقیق باشد. در آن عبودیّت و خشوع و بندگی و کرنش باشد . . . این احساس و شعوری است که دل را به تکان درمی‌آورد، بعد از آن که این واپسین سخن، و بعد از آن که این عرضه کردن طولانی در بارهٔ قدرت خداوند بزرگ، و راجع به عظمت پروردگار سترگ درمی‌رسد . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ معارج مکّی و ۴۴ آیه است

ترتيبها ٧٠ — سُورَةُ الْمَعَارِجِ — آياتها ٤٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ (١) لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ (٢) مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ (٣) تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ (٤) فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا (٥) إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا (٦) وَنَرَاهُ قَرِيبًا (٧) يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (٨) وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (٩) وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا (١٠) يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ (١١) وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ (١٢) وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ (١٣) وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ (١٤) كَلَّا إِنَّهَا لَظَىٰ (١٥) نَزَّاعَةً لِلشَّوَىٰ (١٦) تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّىٰ (١٧) وَجَمَعَ فَأَوْعَىٰ (١٨) إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (١٩) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا (٢٠) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا (٢١) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (٢٢) الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (٢٣) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (٢٤) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (٢٥) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (٢٦) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (٢٧) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (٢٨) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (٢٩) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (٣٠) فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (٣١) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (٣٢) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (٣٣) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (٣٤) أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ (٣٥) فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ (٣٦) عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ (٣٧) أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ (٣٨) كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ (٣٩) فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ (٤٠) عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ (٤١) فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ (٤٢) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ (٤٣) خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (٤٤)

این سوره حلقه‌ای از حلقه‌های مداوای آهسته و آرام، دور و دراز، عمیق و ژرف، و دقیق و لطیف بیماریها و گرفتاریهای جاهلیّت نفس انسان، و زدودن و از میان برداشتن سدّها و مانعهای سر راه دعوت یزدان، در همهٔ دوران است. جاهلیّتی که قرآن در مکّه با آن روبرو گردید، و ممکن است که در هر جاهلیّت دیگری با آن روبرو گردد، با اختلافاتی که در سطحها است نه در عمقها، و در ظواهر است نه در حقائق!

یا به عبارت دیگر، این سوره گردشی و چرخشی از گردشها و چرخشهای پیکار طولانی سختی است که در داخل نفس انسان درمی‌گیرد، و در لابلاها و پیچ و خمها و در ته‌نشستها و انباشته‌های درون آدمی آتش آن شعله‌ور می‌شود. این پیکار، بزرگ‌تر و ستبرتر و طولانی‌تر و درازتر از پیکارهای جنگی و رزمی مسلمانان با کافران و مشرکان است که بعدها درگرفته است و درمی‌گیرد. همچنین این ته‌نشستها و آن سدّها و مانعها، بسی بزرگ‌تر و سخت‌تر از نیروهائی بوده‌اند و خواهند بود که بر ضدّ دعوت اسلامی در کمین نشسته‌اند و می‌نشینند. همیشه هم در کمین دعوت اسلامی خواهند بود، چه در جاهلیّتهای قدیم، و چه در جاهلیّتهای جدید!

حقیقت اساسی و بنیادینی که این سوره بدان می‌پردازد حقیقت آخرت و سزا و جزائی است که در آخرت است، به ویژه عذابی که در آن گریبانگیر کافران می‌گردد، بدان سان که قرآن ایشان را از آن بیم می‌دهد و برحذر می‌دارد. این سوره در راهی که به سوی استقرار این حقیقت طیّ می‌کند، به حقیقت نفس آدمی در وقت خوشی و ناخوشی و داشتن و نداشتن و سود بردن و

زیان دیدن می‌پردازد. حقیقت نفس آدمی وقتی که مؤمن می‌گردد، و زمانی که خالی از ایمان می‌شود، مختلف و متفاوت است. همچنین این سوره به نشانه‌های نفس مؤمن، و به برنامهٔ آن در فهم و شعور، و در رفتار و کردار، و سزاواری آن برای تکریم و تعظیم، و به خواری و پستی کافران و بی‌باوران به خدا، و به خواری و رسوائی‌ای می‌پردازد که سزاوار متکبّران و خودبزرگ‌بینان است . . . همچنین این سوره از اختلاف معیارها و مقیاسها و ارجها و ارزشها برابر سنجش یزدان و سنجش و ارزیابی انسان، صحبت می‌کند . . .

حلقه‌ای از حلقه‌های مداوای طولانی بیماریهای جاهلیّت و جهان‌بینیهای آن، یا گردش و چرخشی از گردشها و چرخشهای پیکار سخت و دشوار در راه‌های نفس انسان و پیچ و خمهای آن، این حقائق را گرد می‌آورد. آن پیکاری که قرآن بدان پرداخت و در آن سرانجام پیروز شد بدون این که نیروئی جز نیروی ذاتی خود را داشته باشد. پیروزی حقیقی قرآن نخست در داخل نفس انسان بود، پیش از این که شمشیری داشته باشد که با آن فتنه و بلای دیگران را از مؤمنان به دور دارد، چه رسد به این که دشمنان خود را به تسلیم در برابر خویش وادارد!

کسی که این قرآن را می‌خواند ـ در حالی که در فکر و ذهن خود رخدادهای زندگانی پیغمبر ﷺ را حاضر و آماده می‌دارد ـ به نیروی چیره و به سلطهٔ والائی پی می‌برد که این قرآن با آن با نفسهای چموش ساکنان مکّه رویاروی می‌گردد و آنها را تمرین می‌دهد تا رام می‌شوند و زمام اختیار خود را عاشقانه و آزادانه به دست قرآن می‌سپارند. خوانندهٔ این قرآن می‌بیند که قرآن با آن نفسهای سرکش به شیوه‌ها و گونه‌های گوناگون و جوراجور و شگفت رویاروی می‌گردد . . . گاهی با آنها رویاروی می‌شود با دلائل الهامگرانه و با انگیزه‌های جاروکننده و زداینده‌ای که همگون و همانند سیلاب طوفان فراگیری است! گاهی نیز با جهان‌بینیها و ته‌نشستهای درون آن نفسها رویاروی می‌شود با چیزی که به هاون دسته‌ای می‌ماند که خرد می‌کند و له و په می‌سازد هر چیزی را که بدان بخورد! گاهی نیز با آن نفسها رویاروی می‌شود با چیزی که به تازیانه‌های گزنده و نیش‌زننده‌ای می‌ماند که حسّ و شعور را با ضربات خود تافته می‌گرداند و شعله‌ور می‌سازد، و دیگر حسّ و شعور توان ضربات آنها را ندارد و در برابر گزشها و نیشهایش شکیبائی نمی‌ورزد! گاهی هم با آنها رویاروی می‌شود با چیزی که به راز و نیاز عاشقانه، و به شادی مهربانانه‌ای می‌ماند که عقل و شعور به سویش بال و پر می‌کشد، و دلها با آن انس و الفت می‌گیرد. گاهی هم با آنها رویاروی می‌شود با هول و هراس ترساننده‌ای، و با صدا و فریاد بیم‌دهنده‌ای که چشمان را در برابر خطری باز نگاه می‌دارد که نزدیک است و دارد درمی‌رسد! گاهی نیز با آنها رویاروی می‌گردد همراه با حقیقتی که ساده و بی‌پرده جلوه‌گر می‌آید و روشن و آشکار دیدار می‌نماید، آن اندازه ساده و بی‌پرده و روشن و آشکار که فرصت نمی‌دهد از آن روی گرداند و به ستیز در بارهٔ آن پرداخت. گاهی نیز با آنها رویاروی می‌شود با امید زودرس و با آرزوی خوشایندی که نفسها را فریاد می‌دارد و با آنها به راز و نیاز می‌پردازد. زمانی هم به راه‌ها و لابلاها و پیچ و خمهای نفسها می‌خزد و بر آنها پرتو می‌افکند، پرتوهائی که نفسها را با خودشان آشنا می‌سازد و آنها آشکارا می‌بینند که در خویشتن چه چیزهائی دارند و چه چیزهائی می‌گذرد. از برخیها شرم می‌دارند، و برخیها را زشت می‌شمارند، و آگاه و بیدار می‌گردند و به جنبشها و پذیرشهائی از خود پی می‌برند که از آنها تا به حال غافل مانده‌اند و بی‌خبر بوده‌اند!..

خوانندهٔ قرآن به صدها پسوده، و به صدها نگرش، و به صدها صدا و نداء، و به صدها انگیزه پی می‌برد، خوانندهٔ قرآنی که این پیکار طولانی، و این مداوای آهسته و آرام را پی می‌گیرد و دنبال می‌کند. او می‌بیند که قرآن چگونه بر جاهلیّت در داخل گسترهٔ آن نفسهای

سرکش کینه‌توز، غالب و پیروز گردیده است.
این سوره پرده از گوشه‌ای از این تلاش برمی‌دارد، تلاش در راه استقرار حقیقت آخرت، و در راه حقائق دیگری که این سوره در راه آن حقیقت به سوی آنها گام برداشته است و بدانها پرداخته است.
حقیقت آخرت همان چیزی است که سورهٔ حاقّه آن را برعهده گرفته است، و به گونهٔ ویژه‌ای بدان می‌پردازد، و از زاویهٔ تازه‌ای آن را نشان می‌دهد، و با تصویرها و سایه‌روشنهای تازه‌ای آن را پیش چشم مجسّم می‌دارد...
در سورهٔ حاقّه به تصویر کشیدنِ هول و هراس روز قیامت مجسّم و پدیدار می‌آید در تکانها و جنبشهای سختی که در صحنه‌های جهانی به وجود می‌آید و نمودار می‌گردد:

﴿ فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ، وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً. فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ، وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴾.

هنگامی که یک دم در صور دمیده شد، و زمین و کوه‌ها از جا برداشته شوند و یک باره درهم کوبیده و متلاشی گردند. بدان هنگام است که آن واقعهٔ (بزرگ قیامت در جهان) رخ می‌دهد (و رستاخیز برپا می‌شود). و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد. (حاقّه/۱۳-۱۶)

سورهٔ حاقّه عظمت هولناکی را در آن صحنهٔ هراس‌انگیز نشان می‌دهد:

﴿ وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ﴾.

فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان (جدید آن روزی) قرار می‌گیرند، و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند. (حاقّه/۱۷)

پرده برافتادن از این صحنهٔ شگفت، لرزه بر اندامها می‌اندازد، و عقل و شعور از تصوّر آن به هراس می‌افتد:

﴿ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴾.

در آن روز (برای حساب و کتاب، به خدا) نموده می‌شوید، و (چه رسد به کارهای آشکارتان) چیزی از کارهای نهانیتان مخفی و پوشیده نمی‌ماند. (حاقّه/۱۸)

همچنین هول و هراس در صحنه‌های عذاب مجسّم می‌گردد، حتّی در بیان و اعلام این عذاب، وحشت و دهشت نمودار می‌شود:

﴿ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ. ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ. ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ ﴾.

(خدا به فرشتگان نگهبان دوزخ دستور می‌فرماید:) او را بگیرید و به غل و بند و زنجیرش کشید. سپس او را با زنجیری ببندید و بکَشید که هفتاد ذراع درازا دارد. (حاقّه/۳۰-۳۲)

همچنین هول و هراس در فریادهای عذاب‌داده‌شدگان و واویلاها و حسرت‌خوردنها و ناله سر دادنهای ایشان پدیدار می‌آید:

﴿ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ. وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ. يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ . . . ﴾.

ای کاش هرگز نامهٔ اعمالم به من داده نمی‌شد! و هرگز نمی‌دانستم که حساب من چیست! ای کاش پایان‌بخش عمرم، همان مرگ بود و بس! ... (حاقّه/۲۵-۲۷)

و امّا در اینجا در این سوره، هول و هراس در سیماها و نماها و دلهره‌ها و گامهای انسانها بیش از چیزی نمودار می‌گردد که در صحنه‌های جهان و حرکتها و تکانهای آن پدیدار می‌شود. تا بدانجا که ترس و هراس در صحنه‌های کیهانی، نزدیک است که به ترس و هراس نفسانی و روانی تبدیل بشود! به هر حال این گونه ترس و هراس، برجسته‌ترین و نمایان‌ترین ترس و هراس از ترسها و هراسهای صحنهٔ محشر نیست. بلکه ترس و هراس، در درون نفس نهفته است، و اندازهٔ آن در مقدار تزلزل و پریشانی و بیهوشی و بیمی جلوه‌گر می‌آید که در نفس ایجاد می‌نماید:

﴿ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ. وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً. يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ

یَفْتَدي مِنْ عَذابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنیهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخیهِ، وَ فَصیلَتِهِ الَّتي تُؤْویهِ، وَ مَنْ فِي الأَرْضِ جَمیعاً ثُمَّ یُنْجیهِ ﴾.

روزی آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرّفی می‌گردند (امّا هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را! همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند! و حتّی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایهٔ نجاتش شود!.

(معارج/۸-۱۴)

دوزخ در اینجا «نفسی» یعنی انسانی است که دارای فهم و شعور و بینش و کنش است. در بخش هول و هراس زنده و پویا، بسان زندگان شرکت می‌کند:

﴿ إِنَّها لَظیٰ. نَزّاعَةً لِلشَّویٰ. تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّیٰ وَ جَمَعَ فَأَوْعیٰ ﴾.

هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود) این، آتش سوزان و سراپا شعلهٔ (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کَند و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی‌گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

(معارج/۱۵-۱۸)

خود عذاب، قالب روانی بیشتر از قالب محسوس، بر آن غالب است:

﴿ یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلیٰ نُصُبٍ یُوفِضُونَ، خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، ذٰلِکَ الْیَوْمُ الَّذي کانُوا یُوعَدُونَ ﴾.

آن روزی که از گورها شتابان بیرون می‌شوند، گوئی که به سوی بتهایشان می‌دوند! در حالی که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی ایشان را فراگرفته است. (بدیشان گفته می‌شود): این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

(معارج/۴۳ و ۴۴)

صحنه‌ها و تصویرها و سایه‌روشنهای این روز، در سورهٔ معارج با صحنه‌ها و تصویرها و سایه‌روشنهای مذکور در سورهٔ حاقّه متفاوت است. چرا که قالب این دو سوره به طور کلّی متفاوت و مختلف است، هرچند که حقیقت اصلی‌ای که این دو سوره آن را در همچون صحنه‌هائی نشان می‌دهند، متّحد و متّفق است.

بدین جهت سورهٔ معارج از جملهٔ چیزهائی که از آنها بحث می‌کند، به تصویر کشیدن نفس بشری در حالت زیان و ضرر و نداشتن و ناشادی، و در حالت سودمندی و بهره‌وری و داشتن و شادی است، آن هم در دو حالت بودن ایمان و نبودن ایمان در وجود مردمان است. این امر هماهنگ با قالب «روانی و روحانی» ویژه است. چه در بارهٔ صفت انسان این چنین آمده است:

﴿ إِنَّ الإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً، وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً. إِلَّا الْمُصَلّینَ، الَّذینَ هُمْ عَلیٰ صَلاتِهِمْ دائِمُونَ . . . ﴾. الخ . . .

آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست بازمی‌دارد و) دریغ می‌ورزد. مگر نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند . . . تا آخر . . .

(معارج/۱۹-۲۳)

روند گفتار به پیش می‌رود و در اینجا صفات اشخاص مؤمن و نشانه‌های پیدا و ناپیدای ایشان را همگام و همراه با سرشت و شیوهٔ این سوره به تصویر می‌کشد:

﴿ إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ. وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ. وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴾.

مگر نمازگزاران. نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخّصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد (کسی را که در آن بیفتد). و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند). و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارندهٔ عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهیهائی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند). و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می‌باشند .... (معارج/۲۲-۳۴)



رویکرد اصلی در سورهٔ حاقّه به سوی بیان حقیقت جدّی و قاطعانه در بارهٔ کار و بار عقیده بود. بدین خاطر حقیقت آخرت یکی از حقائق دیگر در آن سوره بود، بسان حقائق گرفتن و گرفتار کردن قاطعانهٔ تکذیب‌کنندگان در خود این جهان، و گرفتن و گرفتار کردن حتمی و بدون چشم‌پوشی هرکسی که در عقیده به تغییر و تبدیل دست بیازد ... ولی رویکرد اصلی در سورهٔ معارج به سوی بیان حقیقت آخرت و سزا و جزائی است که در قیامت است، و معیارها و مقیاسهائی که همچون سزا و جزائی دارد. لذا حقیقت آخرت، حقیقت اصلی در آن سوره است.

بدین جهت حقائق دیگری که در سورهٔ معارج بیان می‌شود، همه پیوند مستقیمی با حقیقت آخرت دارند. از جمله در سورهٔ معارج در بارهٔ فرق حساب و کتاب یزدان با حساب و کتاب مردمان در گشت و گذار روزگاران، و از دیدگاه خدا در بارهٔ روز آخرت و از دیدگاه انسانها در بارهٔ آن، سخن می‌رود:

﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا. إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ... ﴾. الخ ...

فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدّتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم .... (معارج/۴-۷) ... تا آخر ...

این کار مربوط به روز آخرت است.

از جملهٔ چیزهائی که به روز آخرت مربوط است و در این سوره از آن سخن می‌رود، فرق موجود میان نفس انسانها در وقت ناخوشی و ناداری و زیان و ضرر، و در وقت خوشی و دارائی و سودمندی و بهره‌مندی از نعمت، در دو حالت ایمان داشتن و ایمان نداشتن است. همچنین در این سوره سخن می‌رود از غرور و سرمستی کافران و امید جملگی ایشان به ورود به بهشت و بهره‌مند شدن از نعمتهای آن، با وجود این که آنان در پیشگاه یزدان خوار و حقیرند، و نمی‌توانند بر او سبقت گیرند، و از عذاب و عقابش بگریزند و به دررووند. این مسأله پیوند استواری با محور اصلی این سوره دارد.

بدین منوال و بر این روال نزدیک است این سوره به حقیقت آخرت محدود و منحصر شود، حقیقت بزرگی که این سوره بر آن است که آن را در دلها و درونها

استقرار ببخشد، با ذکر پسوده‌های گوناگون، و با بیان حقائق دیگری که با موضوع اصلی همراه و همدم است.



پدیدهٔ دیگری که دیده می‌شود دگرگونی و جوراجوری آهنگ موسیقی سوره است، آهنگی که از ساختار تعبیری آن برمی‌خیزد و گوش جان را نوازش می‌دهد ... دگرگونی و جوراجوری نوای موسیقی در سورهٔ حاقّه در تغییر قافیهٔ بند بند روند سخن بود، تغییری که برابر معنی و فضای بندها جلوه‌گر می‌آمد . . . امّا در اینجا در سورهٔ معارج پهنهٔ تنوّع و دگرگونی بیشتر و گسترده‌تر است. زیرا تنوّع و دگرگونی شامل تنوّع و دگرگونی همهٔ جمله‌های آهنگین می‌گردد و تنها شامل قافیه نمی‌شود. جملهٔ آهنگین در اینجا ترکیب‌بند ژرف‌تر و گسترده‌تر و تندتری دارد. این تنوّع در نیمهٔ اوّل چشمگیرتر است.

در این بند، سه جملهٔ موسیقائی و آهنگین گوناگون است، هرچند که در پایان آنها آواها متّفق و متّحد است. این سه جمله از لحاظ درازا و از لحاظ آهنگها و نواهای جزئی، متنوّع است، به گونهٔ زیر:

﴿ سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ. لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ. مِنَ اللهِ ذِي الْمَعارِجِ. تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ. فِي يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ. فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً ﴾.

خواستاری (از روی تمسخر) درخواست عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد. (این عذاب) گریبانگیر کافران می‌گردد، و هیچ کس نمی‌تواند آن را از ایشان بازدارد. از ناحیهٔ خدائی به وقوع می‌پیوندد که صاحب درجات و مقامات عالی است. فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدّتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). (معارج/۱-۵)

در این جمله، آهنگ پنجم با حرف مدّ الف خاتمه می‌پذیرد.

﴿ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَراهُ قَرِيباً ﴾.

آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم. (معارج/۶ و ۷)

در اینجا حرف مدّ الف، دو بار تکرار می‌گردد.

﴿ يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ. وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ. وَ لا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً ﴾.

روزی، آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد!. (معارج/۸-۱۰)

در اینجا آهنگ سوم با حرف مدّ الف به پایان می‌رسد. آهنگ و نوا در داخل جمله‌ها گوناگون است.

﴿ يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ. وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ. وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ. وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ. كَلاَّ إِنَّها لَظىٰ ﴾.

(دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرّفی می‌گردند (امّا هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتّی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایهٔ نجاتش شود. هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعلهٔ (دوزخ) است. (معارج/۱۱-۱۵)

در اینجا هم، آهنگ پنجم بسان آهنگ اول با حرف الف مدّی پایان می‌پذیرد.

﴿ نَزّاعَةً لِلشَّوىٰ . . . تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّىٰ. وَ جَمَعَ فَأَوْعىٰ. إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ

جَزُوعاً. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً ﴾.

پوست بدن را می‌کَنَد و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی‌گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است). آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست بازمی‌دارد و) دریغ می‌ورزد. (معارج/۱۶-۲۱)

آهنگ حرف مدّ الف، پنج بار تکرار می‌گردد. دو آهنگ در آخر هستند، و با سه آهنگ پیشین خود مختلف و متفاوت می‌باشند.

سپس آهنگ در باقی سوره، راست و روان بر حروف میم و نون قرار می‌گیرد، میم و نونی که پیش از آنها واو یا یاء است . . .

تنوّع آهنگ در سرآغاز این سوره، ژرف و بسیار پیچیده در ساختار موسیقائی است، به گونه‌ای که گوش موسیقی‌شناس را متوجّه چیزی می‌دارد که در این تنوّع پیچیدهٔ مترقّی ـ از لحاظ موسیقی ـ است. از نظر زیبائی شگفت و دلربائیِ شگرفی که برای محیط عربی، و برای آهنگ موسیقیِ عربی دارد. ولی شیوهٔ قرآنی این امر را مأنوس و مألوف می‌گرداند، و آن را ساده و آسان می‌سازد، به شکلی که آن را به گوش عربی وارد می‌گرداند و گوش عربی آن را می‌پذیرد، هرچند که برای موسیقیِ مأنوس و مألوف عربی، یک کار هنری و ابتکاری و ژرف و تازه است.[1]

اکنون به تفصیل این سوره می‌پردازیم . . .

❁

﴿ سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ، لِلْكافِرينَ لَيْسَ لَهُ دافِعٌ، مِنَ اللهِ ذِي الْمَعارِجِ، تَعْرُجُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ في يَوْمٍ كانَ مِقْدارُهُ خَمْسينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَاصْبِرْ صَبْراً جَميلاً، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعيداً وَ نَراهُ قَريباً، يَوْمَ تَكُونُ السَّماءُ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ، وَ لا يَسْأَلُ حَميمٌ حَميماً، يُبَصَّرُونَهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدي مِنْ عَذابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخيهِ، وَ فَصيلَتِهِ الَّتي تُؤْويهِ، وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَميعاً ثُمَّ يُنْجيهِ. كَلّا! إِنَّها لَظىٰ، نَزّاعَةً لِلشَّوىٰ، تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّىٰ، وَ جَمَعَ فَأَوْعىٰ ﴾.

خواستاری (از روی تمسخر) درخواست عذابی کرد که به وقوع می‌پیوندد. (این عذاب) گریبانگیر کافران می‌گردد، و هیچ کس نمی‌تواند آن را از ایشان بازدارد. از ناحیهٔ خدائی به وقوع می‌پیوندد که صاحب درجات و مقامات عالی است. فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدّتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم. روزی، آسمان، همسان فلز گداخته‌ای می‌شود. و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد. هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرّفی می‌گردند (امّا هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد. همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتّی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایهٔ نجاتش شود. هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده

۱- کسانی که چیزی از ارکان و اصول موسیقی را بدانند، در فهم مدلول و معنی این سخن دچار هیچ مشکلی نمی‌گردند. برای نزدیک گرداندن مدلول و معنی آن به ذهن و شعور دیگران مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: هماهنگی هنری.

نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعلهٔ (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کَند و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی‌گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

حقیقت آخرت از جملهٔ حقائقی بوده که فهم آنها برای مشرکان عرب دشوار بوده است. پیکار روانی ژرفی با حقیقت آخرت درگرفت. آخرت را بسیار شگفت و بیمناک و غریب می‌دیدند. آن را سخت انکار می‌کردند. پیغمبر ﷺ را به صورتهای گوناگون به مبارزه می‌طلبیدند، و از او درخواست می‌نمودند این روز موعود را برایشان حاضر آورد، یا بدیشان بگوید: این روز موعود چه وقت می‌آید.

در روایتی به نقل از ابن عبّاس آمده است: کسی که در بارهٔ عذاب پرسیده است نضر پسر حارث بود. در روایت دیگری از او نقل شده است که گفته است: این پرسش کافران در بارهٔ عذاب یزدان بوده است، و آن عذاب گریبانگیرشان می‌شود.

به هر حال این سوره روایت می‌فرماید که پرسنده‌ای از وقوع عذاب پرسش کرده است و با شتاب فرارسیدن آن را خواسته است. این سوره مقرّر می‌دارد که این عذاب هم اینک گریبانگیر کافران است، و کافران عملاً در آن هستند. چرا که از یک سو در قضا و قدر خدا موجود و آماده است، و از دیگر سو این عذاب هرچه زودتر روی می‌دهد و فرامی‌رسد، و هیچ کسی نمی‌تواند آن را برطرف کند یا جلو وقوع آن را بگیرد. پرسش از عذاب داشتن و در وقوع آن شتاب ورزیدن ـ عذابی که درگرفته است و رخ داده است و برطرف‌کننده‌ای برای آن نیست و کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند ـ بیانگر سیه‌روزی و بیچارگی پرسندهٔ شتابگر است، این پرسندهٔ شتابگر فردی باشد یا گروهی! این چنین عذابی گریبانگیر کافران می‌گردد، همهٔ کافران . . . لذا این عذاب چه رسد به این که شامل پرسندگان شتابگر است، هر کافر دیگری را نیز دربر می‌گیرد. این عذاب از سوی خدا درمی‌رسد و به فرمان یزدان روی می‌دهد، خدائی که:

﴿ ذِي الْمَعَارِجِ ﴾. دارای درجات والا و مقامات بالا است.

این هم تعبیری از والائی و بالائی و بزرگواری و سترگی است، همان گونه که در سورهٔ دیگری فرموده است:

﴿ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ ﴾.

خدا دارای مقامات والا و کمالات بالا و تخت فرماندهی (جهان هستی) است. (غافر/۱۵)

پس از این سرآغازی که سخن واپسین و نهائی را در بارهٔ موضوع عذاب، وقوع آن، سزاواران آن عذاب، سرچشمهٔ جهش و خیزش آن، و بالائی و والائی این سرچشمه می‌زند، سخنی که فرمان رخ دادن چنین عذابی را فرمان آسمانی می‌شمارد، و آن را اجراءشونده‌ای می‌داند که برگشتی ندارد و کسی نمی‌تواند آن را بازدارد و از آن جلوگیری کند، پس از چنین سرآغازی به معرّفی همچون روزی می‌پردازد، روزی که این چنین عذابی در آن به وقوع خواهد پیوست، و کافران و مشرکان با شتاب فرارسیدن آن را می‌طلبند، در حالی که چنین عذابی بدیشان نزدیک است و هرچه زودتر دامنگیرشان خواهد شد. امّا تدبیر و تقدیر خدا جدای از تدبیر و تقدیر انسانها، و معیارها و مقیاسهای یزدان جدای از معیارها و مقیاسهای ایشان است:

﴿ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ، فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا، إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ نَرَاهُ قَرِيبًا . . . ﴾.

فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند در مدّتی که پنجاه هزار سال (معمولی برای انسانها) طول می‌کشد. صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز

را بـعید و دور مـی‌دانـند، و مـا آن را مـمکن و نـزدیک می‌دانیم.

ارجح اقوال این است روزی که در اینجا بـدان اشـاره شده است روز قیامت است. زیرا روند سخن نـزدیک است این مـعنی را کـمک و بـیان کـند. در ایـن روز فرشتگان و جبرئیل به سوی خدا بالا مـی‌روند. ارجـح اقوال بیانگر این است کـه مـراد از روح، جـبرئیل علیه‌السلام است، همان که در سوره‌های دیگر جبرئیل، روح نامیده شده است. جبرئیل بعد از ذکر فرشتگان جداگانه ذکـر شده است چون شأن و مقام ویژه‌ای دارد. بـالا رفـتن فرشتگان و جبرئیل در این روز برای امور و شؤون و کارهای مهمّ آن روزی، قابل توجّه است. ذکر فرشتگان به طور عامّ و ذکر جبرئیل به طور خاصّ، بیانگر اهمّیّت و خصوصیّت جبرئیل در آن روز است. ما نمی‌دانیم ـ و مکلّف هم نشده‌ایم که بدانـیم ـ سـرشت ایـن امـور و شؤون چگونه است، و نمی‌دانیم فرشتگان چگونه بـالا می‌روند، و به سوی کجا بالا می‌روند. همهٔ این چیزها تفصیلاتی در بارهٔ غیب است و چـیزی بـر حـکـمت و فلسفهٔ نصّ قرآنی نمی‌افزایند. ما راهی به سوی حکمت و فلسفهٔ نصّ قرآنی نداشته، و دلیل و حجّتی بر حکمت و فلسفهٔ آن نداریم. ما را بس است که از لابلای ایـن صحنه به اهمّیّت آن روز پی ببریم، روزی که فرشتگان و جبرئیل به کـوششها و تـلاشهائی مـی‌پردازنـد کـه مربوط به امور و شؤون مهمّ آن روز بزرگ است.

و امّا در بارهٔ:

﴿کانَ مِقْدارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴾.

در مدّتی که پنجاه هزار سال طول می‌کشد.

چه بسا پنجاه هزار سال، کنایه از طول آن روز بـاشد، همان گونه که در تعبیر عربی مأنوس و معروف است. و چه بسا هم حقیقت معیّنی بوده و مراد خود پنجاه هـزار سال باشد. چه بسا هم مراد پنجاه هزار سال عمر اهالی کرهٔ زمین فعلی باشد و عـملاً یک روز بشـمار آیـد! تصوّر این حقیقت امروزه به ذهن نزدیک است. چرا که یک روز زمینی ما مـقیاسی است بـرگرفته از گـردش زمین بـه دور خـود در مـدّت بـیست‌وچهار سـاعت. ستارگانی هستند که دور خود می‌گردند در مـدّتی کـه برابر هزارها سال ما است . . . این هم بیانگر این نیست که چنین چیزی مقصود پنجاه هزار سال مذکور در اینجا است. بلکه ما این حقیقت را بدان خاطر ذکر می‌کنیم تا اختلاف مقیاسها و معیارهای مـوجود در مـیان روز و روز به ذهن نزدیک گردد.

وقتی که یک روز از روزهای خدا برابر با پنجاه هزار سال باشد، عذابی را که آنان با مقیاس و معیار خود دور می‌بینند، با مقیاس و معیار خدا نـزدیک است. بـدین خاطر خدا پـیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را نـدا درمـی‌دهد کـه صـبر جمیل، یعنی شکیبائی زیبا و قابل توجّه داشته باشد در برابر عجله‌ای که آنان مـی‌ورزند و تـکـذیبی کـه روا می‌دارند در حقّ آن عذابی که نزدیک است.

﴿فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً. إِنَّهُمْ یَـرَوْنَهُ بَـعِیداً وَ نَـراهُ قَرِیباً ﴾.

صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده). آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.

دعوت کردن به صبر و شکیبائی، و رهنمون و رهنمود بدان، در هر ساعتی از رسالتهای آسمان بوده است، و خطاب به هر پیغمبری از پـیغمبران، و خـطاب بـه هـر مؤمنی از مؤمنان که از پیغمبرانشان پیروی کـرده‌انـد شده است و تکرار گـردیده است. دعـوت بـه صـبر و شکیبائی برای بر دوش کشیدن بار سنگین ایمان و طیّ راه دشوار آن، ضرورت دارد، و برای نگاهداری دلها و درونهای مؤمنان بر استقامت و رضای به فرمان یزدان لازم است، آن دلها و درونهائی که بـه قـانون آسـمان چنگ زده‌اند و درآویخته‌اند، و به هدف دوری چشـم دوخته‌اند و با آن تـماس گـرفته‌انـد و پـیوند حـاصل کرده‌اند، و هم اینک هم بدان افق بلند می‌نگرند و آن کرانهٔ والا را وارانداز می‌کنند . . .

صبر جمیل، شکیبائی اطمینان‌بخشی است که دارندهٔ آن بیزاری و پریشانی و شکّ و تردید در صدق و صداقت

وعد و وعید خدا، به خود راه نمی‌دهد. صبر کسی است که به فرجام کار اطمینان، و به آخرت ایمان کامل دارد، و راضی به قضا و قدر الهی است، و می‌داند در فراسوی هر بلا و مصیبتی حکمت و فلسفه‌ای نهفته است. صبر کسی که به خدا رسیده است، و هر کاری که برای او پیش بیاید آن را برای رضای خدا انجام می‌دهد و می‌پذیرد، یا از آن دوری می‌گزیند و دامن فراهم می‌چیند.

این نوع صبر، سزاوار صاحب دعوت است. این دعوت، دعوت خدا است. این دعوت، دعوت به سوی خدا است. چیزی از این دعوت برای خود صاحب دعوت نیست. هیچ هدفی در فراسوی این دعوت برای صاحب دعوت نیست. بلکه هرچه در مسیر این دعوت بر سر او آید در راه خدا و برای خدا است. هرچه در راه این دعوت روی بدهد به فرمان خدا است. پس در این صورت صبر جمیل باید در پیش گرفت، صبر جمیل که از این حقیقت برمی‌جوشد و هماهنگ با این حقیقت است، و جای در ژرفاهای درون دارد و با آوای مرغ دل هم‌آوا است.

خدا صاحب این دعوت است، دعوتی که تکذیب‌کنندگان بر سر راه آن می‌ایستند و با آن می‌رزمند. خدا صاحب وعد و وعیدی است که کافران و مشرکان در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزند و آن را تکذیب می‌کنند. خدا است که رخدادها را مقدّر می‌فرماید و اوقات فرارسیدن آنها را مشخّص می‌نماید، آن گونه که خود می‌خواهد، و حکمتش اقتضاء می‌فرماید و تدبیر و تقدیرش در سراسر جهان می‌طلبد. امّا انسانها بدین تدبیر و تقدیر پی نمی‌برند. این است که با شتاب رویدادها را می‌طلبند و در کارها عجله می‌کنند. هروقت هم زمان به طول انجامید دچار شکّ و تردید می‌شوند. گاهی پریشانی و دلهره گریبانگیر خود صاحبان دعوت می‌گردد، و آرزو و عشق و علاقه به دلهایشان می‌افتد و بر دلهایشان می‌گذرد و ایشان را به شتاب می‌اندازد و وقوع وعد و وعید را با عجله درخواست می‌کنند . . . بدین هنگام است که همچون استوار داشتنی و برجای نمودنی از سوی خداوند آگاه و کاربجا درمی‌رسد:

﴿ فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِيلاً ﴾.

صبر جمیل داشته باش (و جزع و فزع و یأس و نومیدی به خود راه مده).

خطاب در اینجا به پیغمبر ﷺ است، برای استوار داشتن و برجای داشتن دلش در برابر رنج و زحمت دشمنانگی و تکذیب کافران و مشرکان، و برای بیان حقیقت دیگری که مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر امور از سوی یزدان است، مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر مطلقی که جدای از مقیاس و معیار و تقدیر و تدبیر کوچک و محدود مردمان است:

﴿ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرَاهُ قَرِيباً ﴾.

آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند، و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.

آن گاه صحنه‌های روزی را ترسیم می‌کند که این عذاب در آن روی می‌دهد، روزی که آنان آن را دور و بعید می‌بینند، و خدا آن را ممکن و نزدیک می‌داند. صحنه‌های آن را در جولانگاه‌های جهان و در ژرفاهای درون انسان ترسیم می‌کند. این صحنه‌ها به هول و هراسی اشاره می‌نمایند که ترس‌آور و خوفناک است و جهان هستی و همچنین دنیای درون انسان را پریشان و نابسامان می‌سازد:

﴿ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴾.

روزی، آسمان همسان فلز گداخته‌ای می‌شود، و کوه‌ها همسان پشم رنگین می‌گردد.

«مُهْل»: مذاب تیره و تار فلزها همچون دُرد ته‌نشین شدهٔ روغن. «عِهْن»: پشم حلّاجی شده. قرآن در جاهای گوناگون بیان می‌فرماید که رخدادهای کیهانی و جهانی بزرگی در آن روز به وقوع می‌پیوندد، رخدادهائی که اوضاع اجرام کیهانی و جهانی را و صفتها و نسبتها و رابطهای اجرام را دگرگون می‌سازد و آنها را به هم

می‌زند. از جملهٔ این رخدادها یکی این است که آسمان به شکل فلزهای گداخته می‌گردد. سزاوار است کسانی که سرگرم علوم طبیعی و ستاره‌شناسی هستند بدین آیه‌ها توجّه داشته و در بارهٔ آنها بیندیشند و پژوهش کنند. رأی مرجّح در پیش چنین کسانی این است که اجرام آسمانی از فلزهای گداخته و مذابی فراهم آمده است، گداخته و مذاب نزدیک به گاز گردیدن و به شکل گاز درآمدن ـ گاز گردیدن و به شکل گاز درآمدن هم مرحله‌ها بعد از ذوب شدن و سیلان پیدا کردن است. چه بسا اجرام آسمانی گازی شکل در روز قیامت خاموش بشوند، همان گونه که قرآن فرموده است:

﴿ وَ إِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنْكَدَرَتْ ﴾.

و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرومی‌افتند. (تکویر/۲)

اجرام آسمانی سرد خواهند شد تا تبدیل به فلزهای مذاب می‌گردند. بدین وسیله سرشت فعلی ستارگان که گازی شکل است تغییر پیدا کند!

به هر حال این تنها احتمالی است که به پژوهشگران این علوم کمک می‌کند در بارهٔ آن بیندیشند و آن را پژوهش کنند. ما در برابر این نصّ می‌ایستیم و آن صحنهٔ هراسناک راورانداز می‌کنیم، صحنهٔ هراسناکی که در آن آسمان بسان مذاب تیره و تار فلزات می‌گردد، و کوه‌ها در آن همچون پشم حلّاجی شدهٔ سست و نرم می‌شود. ما چیزی را ورانداز می‌کنیم که در فراسوی این صحنهٔ هول و هراس قرار دارد، هول و هراسی که با دلها و درونها می‌آمیزد و جزو سرشت آنها می‌گردد. قرآن با ژرف‌ترین تعبیر از همچون چیزی به سخن می‌پردازد:

﴿ وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً. يُبَصَّرُونَهُمْ، يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ. وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ. وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ. وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴾.

هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد! (دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرّفی می‌گردند (امّا هرکس گرفتار کار خویشتن است، و هول و هراس بیش از آن است که کسی بتواند به دیگری بیندیشد. وضع چنان است که) شخص گناهکار آرزو می‌کند کاش می‌شد برای رهائی خود از عذاب آن روز، پسران خود را فدا سازد! همچنین همسر و برادرش را. همچنین فامیل و قبیله و عشیره‌ای که او را در پناه خود می‌گرفتند. و حتّی تمام کسانی را که در روی زمین هستند (همگی را فدا کند) تا این که مایهٔ نجاتش شود.

مردمان در غم و اندوهی هستند که ایشان را به خود مشغول می‌دارد. به کسی از آنان مجال و فرصت نمی‌دهد که به غیر خود بیندیشد و بپردازد، و در اندیشه و احساس خود جائی برای دیگری بیابد:

﴿ وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً ﴾.

هیچ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی، سراغ دوست صمیمی و خویشاوند نزدیکی را نمی‌گیرد و از او نمی‌پرسد!

هول و هراس بیمناک همهٔ پیوستگیها و رابطه‌ها را می‌برد، و همهٔ اشخاص را به همّ و غمّ خود گرفتار می‌نماید و زندانی خویش می‌کند. این است که کسی جز به خود نمی‌اندیشد و به دیگری نمی‌پردازد . . . برخی از آنان را به برخی دیگر نشان می‌دهند، نه این که همدیگر را نبینند:

﴿ يُبَصَّرُونَهُمْ ﴾.

(دوستان صمیمی و خویشاوندان نزدیک) به همدیگر نشان داده می‌شوند و معرّفی می‌گردند.

انگار از روی قصد و عمد، مردمان را به همدیگر نشان می‌دهند و معرّفی می‌کنند! امّا با وجود دیدن و شناختن، هر کسی از ایشان به درد خود گرفتار می‌آید و به خویشتن می‌پردازد. هر دل و درونی خود را می‌کوشد و برای خود می‌تپد. به دل و درونی نمی‌گذرد که از حال و بال دوست خویش بپرسد، و به فکر یاری او گردد. آخر غم و اندوه همه را در خود می‌پیچد، و ترس و

هراس همه را فرامی‌گیرد . . .
«مُجْرِم» و گناهکار باید چه حال و بالی داشته باشد؟ هول و هراس، عقل و شعوری برایش باقی نمی‌گذارد. ترس و خوف سراپای وجودش را فرامی‌گیرد. او دوست می‌دارد کاش می‌شد خودش را از دست عذاب بازخرید کند و با فدیه دادن خویشتن را از آن برهاند. کاش می‌توانست عزیزترین مردمان خود را فداء می‌کرد و فدیه می‌داد و خویشتن را نجات می‌داد. عزیزترین مردمان از آن کسانی که در زندگی جهان خویشتن را فدایشان می‌کرد، و از ایشان به دفاع می‌پرداخت، و برایشان می‌زیست . . . پسرانش را، همسرش را، برادرش را، قوم و قبیله و عشیره‌اش را، خویشان و خویشاوندانش را . . . قوم و قبیله و عشیره و خویشان و خویشاوندانی که او را در دنیا می‌پائیدند و از او حمایت و مراقبت می‌کردند . . . همه و همه را فدیه می‌داد و خودش نجات می‌یافت! . . بلکه سوز و گداز و پویش و کوشش برای نجات، شناخت دیگران و آشنائی با ایشان را به طور کلّی از او سلب می‌کند، و فهم و شعوری نسبت به کسی جز خود برایش باقی نمی‌گذارد. این است که دوست می‌دارد کاش بتواند همهٔ کسانی را که در زمین بوده‌اند بدهد و فداء کند و خویشتن را برهاند . . . این تصویری از سوز و گداز سرکش و فراگیر است. تصویری از جزع و فزع وحشت‌انگیز است. تصویری از رغبت فراوان برای گریز از دست عذاب و نجات خویشتن است. تصویری است لبریز از هول و هراس، پوشیده از غم و اندوه، پیچیده با جزع و فزع، و سراپا ناله و آه در حسرت نجات . . . تصویری که از لابلای تعبیر الهامگر قرآنی ترسیم می‌شود و پدیدار و نمودار می‌آید.
بدان هنگام که مجرم و بزهکار در این حال و بال است، و این چنین آرزوی محال و غیرممکن را دارد، چیزی را می‌شنود که او را مأیوس از پرتو هرگونه امیدی، و ناامید از هرگونه خواست گول‌زنندهٔ دل و درون می‌سازد. گذشته از خودش جملگی فرشتگان و ساکنان ملکوت، حقیقت جایگاه محشر را می‌بینند و ورانداز می‌کنند، و از هرچه در آن می‌گذرد آگاهند، و شنوای هر سخنی هستند:

﴿کَلَّا. إِنَّهَا لَظَىٰ. نَزَّاعَةً لِلشَّوىٰ. تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ وَ جَمَعَ فَأَوْعىٰ﴾.

هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعلهٔ (دوزخ) است. پوست بدن را می‌کَنَد و با خود می‌برد. به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی‌گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

این صحنه‌ای است که دل انسان از آن به پرواز درمی‌آید و پرتوگونه به فضا می‌رود، آن هم پس از این که غم و اندوه جایگاه محشر او را به ترس و هراس انداخته است، و خوف و وحشت آنجا او را به درد آورده است . . .

﴿کَلَّا!﴾. هرگز!.

هرگز این آرزوهای ناممکن تحقّق نمی‌یابد و برآورده نمی‌گردد، آرزوهائی که فداء کردن پسران، همسر، برادر، قبیله و عشیره، خویشان و نزدیکان، و همهٔ کسانی است که بر روی زمین زیسته‌اند و بوده‌اند . . .

﴿کَلَّا. إِنَّهَا لَظَىٰ﴾.

هرگز! (این تمنّاها و آرزوها برآورده نمی‌گردد، و هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی‌شود). این، آتش سوزان و سراپا شعلهٔ (دوزخ) است.

دوزخ زبانهٔ صِرف و شعلهٔ خالص است. شعله‌ور است و می‌سوزاند.

﴿نَزَّاعَةً لِلشَّوىٰ﴾.

پوست بدن را می‌کَنَد و با خود می‌برد.

پوستهای چهره‌ها و سرها را کاملاً می‌کَنَد . . . دوزخ غول هراسناکی است. جاندار و زنده است و از روی قصد و اراده در ترساندن و عذاب دادن شرکت می‌کند:

﴿ تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلَّىٰ وَ جَمَعَ فَأَوْعَىٰ ﴾.

به سوی خود می‌خواند (و نام می‌برد) کسی را که پشت (به فرمان خدا) کرده است و (از اطاعت او) روی‌گردان بوده است. و دارائی را جمع آورده است و در خزینه‌ها نگاهداری کرده است (و در خیرات و حسنات آن را مصرف ننموده است).

دوزخ او را فرامی‌خواند همان گونه که قبلاً به سوی هدایت فراخوانده می‌شد، ولی او پشت می‌کرد و می‌رفت! قبلاً از هدایت غافل و از دعوت روی‌گردان بود به سبب این که به گردآوری و نگاهداری آن در خزینه‌ها مشغول بود! امّا امروز این دوزخ است که او را فرامی‌خواند و او نمی‌تواند از آن غافل شود. و نمی‌تواند خود را بازخرید و از دست دوزخ با دادن هرآنچه در زمین است برهاند و کلّ جهان را هم اگر بشود فدیهٔ خود گرداند!

در این سوره، و در سورهٔ پیش از آن، و در سورهٔ قلم، بر جلوگیری از خیر و خوبی و دست بازداشتن از خیر و خوبی، و عدم ترغیب و تشویق به دادن طعام، و گردآوردن دارائی در خزینه‌ها، در کنار کفر و تکذیب و معصیت، تأکید و تکیه می‌شود. این تأکید و تکیه، می‌رساند که دعوت در مکّه با احوال ویژه‌ای رویاروی بود. در این احوال، بخل و حرص و آزمندی و سیری‌ناپذیری، با کفر و تکذیب و گمراهی همراه می‌گردید. به گونه‌ای که نیازمند تکرار اشاره بدین امر بوده است، و از فرجام آن بیم داده شده است و گفته آمده است این امر موجبی از موجبات عذاب است، و بعد از کفر و شرک به خدا قرار دارد.

در این سوره اشاره‌های دیگری است که همین معنی را می‌رسانند، و سیماها و نشانه‌های محیط مکّی را مؤکّد می‌دارند، محیطی که دعوت با آن رویاروی می‌گردید. محیط سرگرم گردآوری اموال و دارائی در خزینه‌ها از راه بازرگانی و رباخواری بود. بزرگان قریش صاحبان تجارتخانه‌ها، و صاحبان قافله‌های کوچهای زمستان و تابستان بودند. بر ثروت و دارائی فرومی‌افتادند و در گردآوری آن بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و بر همدیگر می‌تاختند. تنگچشمی مردمان، تنگدستی را از نعمت محروم می‌کرد، و یتیمان را هدر می‌داد و ضائع می‌ساخت. بدین خاطر این امر در این راستا تکرار گردیده است، و برحذر داشتن بارها به میان آمده است، و قرآن پیوسته به چاره‌جوئی این تنگچشمی پرداخته است، و این آزمندی را مطرح و بر آن تاخت برده است. قرآن به پیکار حرص و طمع در ژرفاهای نفس رفته است، و در راه‌های گوناگون آن با آز و آزمندی رزمیده است، و این پیکار و رزم، پیش از فتح مکّه و بعد از آن بوده است و ادامه داشته است. کسی این پیکار و رزم را نمودار و پدیدار می‌بیند که برحذر داشتن از رباخواری، خوردن اموال مردمان به ناحقّ، خوردن دارائی یتیمان با زیاده‌روی در هزینه‌های ایشان و شتاب ورزیدن در خوردن اموال یتیمان از ترس این که بزرگ گردند و اموال خود را به چنگ گیرند، جور و ستم کردن بر دخترکان یتیم، و به دور داشتن آنان از دسترسی به اموال خود با ازدواجهای ستمگرانه‌ای که به خاطر عشق به اموالشان صورت می‌گرفت، راندن گدا، تاختن بر یتیم، محروم کردن درماندگان و بیچارگان . . . همهٔ اینها را دنبال و پیگیری کند، و تاختهای تند و یورشهای سخت دیگری را بررسی نماید که پیاپی این تاختها و یورشها بر بسیاری از سیماها و نشانه‌های محیط رفته است . . . گذشته از آن، این تاختها و تازها رهنمود و رهنمون همیشگی برای چاره‌سازی نفس بشری در هر محیطی است. دوست داشت اموال و دارائی، حرص و جوش بر آن، بخل ورزیدن در آن، و عشق به اندوختن و انباشتن اموال و دارائی، آفت و بلائی است که سخت بر دلها و درونهای مردمان می‌تازد، و نیاز به رهائی از بند اسارت آن، و نجات از یوغ آن، و به درآمدن از رشته و ریسمان گره‌خورده و چین‌چین آن است. خود را آزاد و رها کردن از بندها و یوغها و حلقه‌های رشته‌ها و ریسمانهای همچون چیزهائی، به پیکارها و رزمهای پیاپی، و به مداوا و

چاره‌جوئی طولانی، نیاز است.

❁

اینک که سخن از تصویر هول و هراس در صحنه‌های آن روز، و از نشان دادن شکل آن عذاب، به پایان آمده است، روند قرآنی رو می‌کند به تصویر زدن حقیقت نفس بشری در رویاروئی با خیر و شرّ، در دو حالت ایمان داشتن و بدون ایمان بودن. سرنوشت و سرانجام مؤمنان را و سرنوشت و سرانجام مجرمان و بزهکاران را بیان می‌دارد:

﴿ إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً. إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلاتِهِمْ دائِمُونَ. وَ الَّذينَ في أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. وَ الَّذينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدّينِ. وَ الَّذينَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ. وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومينَ. فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعادُونَ. وَ الَّذينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ. وَ الَّذينَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ. وَ الَّذينَ هُمْ عَلىٰ صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ. أُولٰئِكَ في جَنّاتٍ مُكْرَمُونَ ﴾.

آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد. مگر نمازگزاران. نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخّصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد (کسی را که در آن بیفتد). و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند، مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند). و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارندهٔ عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهیهائی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند). و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می‌باشند. آنان (که دارای چنین صفاتی باشند) در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

شکل انسان ـ وقتی که دل او خالی از ایمان می‌شود ـ آن گونه که قرآن آن را ترسیم می‌کند، شکل شگفتی در صداقت و دقّت و تعبیر کامل خود است، شکلی که قرآن از نماها و نمادهای اصلی این آفریده به تصویر می‌کشد، و جز عنصر ایمان چیزی او را از آنها مصون نمی‌دارد و چیزی او را از آنها به دور نمی‌گرداند. ایمانی که انسان را به سرچشمه‌ای می‌رساند که در کنارش می‌آرامد، و یقین و اطمینانی پیدا می‌کند که او را از جزع و فزع می‌رهاند وقتی که شرّ و بلا بدو می‌رسد، و از بخل و تنگچشمی به دورش می‌گرداند هنگامی که از خیر و خوبی و خوشی و نعمت برخوردار می‌شود.

﴿ إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً: إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً ﴾.

آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است: هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت (از حسنات و خیرات دست باز می‌دارد و) دریغ می‌ورزد.

گوئی هر واژه‌ای پسوده‌ای از قلم‌موی نوآفرین مبتکری است که خطّی از نماها و نمادهای این انسان را می‌کشد. وقتی هم آیه‌های سه‌گانهٔ کوتاه و دارای واژه‌های اندک پایان می‌پذیرد، شکل به سخن درمی‌آید و از سرزندگی و حیات موج می‌زند و به حرکت و جنبش درمی‌افتد، و از لابلای آن انسان به تکان درمی‌آید و با نماها و نمادها و سیماهای ثابت خود پدیدار می‌گردد. کم‌طاقت و ناشکیبا . . . هنگامی

که شرّ و بدی بدو می‌رسد به جزع و فزع درمی‌آید. از گزش و نیش آن به درد می‌افتد و رنج می‌برد. از ضربهٔ آن به ناله درمی‌آید. گمان می‌برد که دیگر شرّ و بدی همیشگی است و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را از میان بردارد. فکر می‌کند لحظهٔ حاضر سرمدی است و تا ابد چادر خود را بالای او برپا و برجا می‌دارد. از همین لحظه با غمها و اندوهایش خود را در کوزه‌ای زندانی می‌کند و به شرّ و بلای این لحظه می‌اندیشد و بس. دیگر تصوّر نمی‌کند گشایشی فرابرسد، و انتظار ندارد خدا تغییر و تبدیلی پدید آورد. بدین جهت جزع و فزع او را می‌خورد، و بی‌تابی و ناشکیبائی او را پریشان و آشفته و تکّه و پاره می‌سازد. این هم بدان علّت است که او به تکیه‌گاه محکمی پناه نمی‌برد تا عزم و ارادهٔ خود را در پناه او استوار بدارد، و بدو چشم امید بدوزد و پشت ببندد . . . دست از خیرات و حسنات می‌کشد وقتی که توان خیرات و حسنات را داشته باشد. خیال می‌کند توان خیرات و حسنات خودش در سایهٔ رنج و زحمتی است که می‌کشد، و نعمتهایش حاصل کسب و کاری است که می‌کند، و در سایهٔ تلاش و کوششی است که می‌ورزد. این است که بخل نشان می‌دهد و خیرات و حسناتش را از دیگران بازمی‌دارد و از خوبی و نیکی بدیشان دریغ می‌ورزد. خیرات و حسنات و نعمات را برای شخص خود می‌اندوزد و انبار می‌کند. وجودش اسیر اموال و دارائیش می‌شود، و حرص و آز بر اموال را می‌پرستد و بندهٔ عشق درهمها و دینارهایش می‌گردد! آخر او نمی‌داند حقیقت رزق و روزی چیست، و نقش او در رزق و روزی کدام است و چه نام است! به خیر و صلاحِ چشم نمی‌دوزد که در رزق و روزی نهفته است، و با آن چه خوشبختی و سعادتی در پیش پروردگارش می‌تواند فراچنگ خویش آورد. او امیدی به خوشبختی و سعادت پروردگارش ندارد. اصلاً همچون فهم و شعوری در دل او نیست، و دلش خالی از این چیزها است . . . او در هر دو حالتِ نداشتن و داشتن، کم‌طاقت و ناشکیبا است . . .

در برابر شرّ و بلا کم‌طاقت و ناشکیبا است . . . در برابر خیر و خوبی نیز کم‌طاقت و ناشکیبا است . . . این تصویر زشت و پلشتی از انسان است. انسان این چنین می‌گردد وقتی که دلش خالی و تهی از ایمان می‌شود. بدین خاطر ایمان به یزدان، مسألهٔ بزرگی در زندگی انسان است. ایمان تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان رود و با زبان گفته شود. و تنها آداب و رسوم پرستش هم نیست که انجام بپذیرد و بس. بلکه ایمان یک حالت روحانی و یک برنامهٔ زندگی است. تصوّر کاملی از ارزشها و رخدادها و احوال و اوضاع است. زمانی که دل خالی از این عنصر سازنده گردد، به تزلزل و تردید گرفتار می‌آید و به جنبش و لرزش می‌افتد، و بسان پر پرنده‌ای دستخوش بادها می‌شود و بدینجا و بدانجا پرت و پلا می‌گردد! همچون دلی در پریشانی و هراس دائم بسر می‌برد. چه وقتی که شرّ و بلا بدو می‌رسد به جزع و فزع درمی‌آید، و زمانی که خیر و خوبی و نعمت بهره‌اش می‌شود دست بازمی‌دارد. امّا وقتی که ایمان دلی را فراگیرد، در سایهٔ آن می‌آرامد، و مطمئنّ و سالم می‌گردد. زیرا همچون دلی با سرچشمهٔ رخدادها ارتباط و تماس پیدا می‌کند، و با گردانندهٔ احوال و تغییردهندهٔ اوضاع پیوند حاصل می‌نماید، و درنتیجه به قضا و قدرش چشم امید می‌دوزد، و رحمت و شفقتش را می‌پاید. حساب و کتاب آزمایش او را دارد، و پیوسته به گشایش بخشیدن و رها ساختن او از تنگناها چشم می‌دوزد، و آسایش بخشیدن او را می‌طلبد که به دنبال سختی بیاید و او را به سوی خوشی رهنمود نماید. چشم به خیر و خوبی خدا می‌دوزد، و آگاه است که خدا بدو از آنچه داده است و بخشیده است و بهرهٔ او نموده است، باز هم بدو می‌دهد و می‌بخشد و بهرهٔ او می‌نماید. او می‌داند که خدا بدو پاداش چیزی را می‌دهد که در راه او خرج می‌کند. مطّلع است که خدا در دنیا و آخرت بدو عوض خوبیهایش را می‌دهد . . . ایمان پیش از این که در آخرت ثمره و پاداش داشته باشد، در دنیا ثمره و پاداش دارد. ایمان آسایش و

آرامش و یقین و اطمینان و ثبات و استقرار را در طول کوچ زندگی دنیا عطاء می‌کند.

صفت مؤمنانی که از کم‌طاقتی و ناشکیبائی مستثنی هستند، همان نشانهٔ همگانی انسان است. روند قرآن در اینجا آن نشانه را شرح و معیّن می‌دارد:

﴿ إِلَّا الْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴾.

مگر نمازگزاران، نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند.

نماز گذشته از این که رکن اسلام و علامت ایمان است، وسیلهٔ پیوند و ارتباط انسان با یزدان و یاری و کمک خواستن از آن پشتوانهٔ ازلی و ابدی است. نماز نماد بندگی خالصانه‌ای است که در آن مقام ربوبیّت با مقام عبودیت به گونهٔ ویژه‌ای خلوت می‌کند. صفت همیشگی و مداومی که در اینجا ذکر می‌شود، این چنین است:

﴿ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴾.

همان کسانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند.

تصویر استقرار و پیگیری را ترسیم می‌کند. نمازِ این گونه کسانی نمازی است که قطع نمی‌گردد و هر روزه در موقع معیّن خوانده می‌شود و سستی و تنبلی در آن نمی‌رود. این نماز پیوند و تماس مستمرّ و غیرمنقطع با خدا است . . . پیغمبر ﷺ وقتی که عبادتی را انجام می‌داد بر آن مداومت می‌فرمود، و می‌گفت:

«إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللهِ تَعَالىٰ مَا دَامَ وَ إِنْ قَلَّ».[1]

«گرامی‌ترین کارها در پیش خدای بزرگ کاری است که دوام و استمرار داشته باشد هرچند هم کم و اندک باشد».

باید اطمینان و استقرار و ثبات بر تماس با خدا را در مدّ نظر داشت، و بدین تماس احترام گذاشت. تماس با خدا بازیچه‌ای نیست که انجام بگیرد و گسیخته بشود هر وقت که دل بخواهد!

﴿ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ ﴾.

همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخّصی است برای دادن به گدا و بی‌چیز.

این سهم مشخّص، زکات به طور خاصّ، و صدقه‌هائی است که اندازهٔ آنها معلوم است . . . همچون چیزی هم حقّی در اموال مؤمنان است . . . چه بسا معنی فراتر و فراخ‌تر و سترگ‌تر از این باشد. چه آنان در اموال خود بخش مشخّصی قرار می‌دهند، و چنین می‌دانند که این کار حقّی برای گدا و بی‌چیز است. در انجام همچون کاری رهائی از بخل و تنگچشمی، و پیروز شدن و چیره گردیدن بر حرص و طمع است! همچنین آنان می‌دانند که همچون کاری وظیفهٔ دارا در حقّ بی‌چیز و بی‌بهره از نعمتها است در میان این ملّتی که دارای ضمانت اجتماعی است . . . «سَائِل»: کسی است که درخواست می‌کند و گدائی می‌نماید. «مَحْرُوم»: کسی است درخواست نمی‌کند و گدائی نمی‌نماید، و نیاز خود را آشکار نمی‌سازد. این است که محروم و بی‌بهره می‌گردد. یا این که بلاها و مصیبتهائی بدو رسیده است و محروم و بی‌بهره گردیده است و از درخواست کردن و گدائی نمودن خجالت می‌کشد و چنین کاری را نمی‌کند. انسان احساس کند حقّی در اموال و دارائی او برای نیازمندان و بیچارگان است، از یک سو فضل و لطف خدا را در نظر داشتن است، و از دیگر سو احساس پیوستگی و خویشاوندی بشریّت و انسانیّت است. گذشته از این که آزاد شدن دل و درون از غل و بند حرص و آز و بخل و تنگچشمی است. همچنین این کار ضمانت اجتماعی جملگی افراد ملّت، و همکاری و همیاری ایشان با یکدیگر است. این امر واجب است و معانی گوناگون و جوراجوری هم در جهان درون و هم در جهان بیرون دارد . . . ذکر این فریضه در اینجا گذشته از این که خطّی از نمادها و نماهای دل و درون شخص مؤمن است، حلقه‌ای از حلقه‌های چاره‌جوئی و

۱- عائشه این حدیث را روایت کرده است. هر شش نفر آن را ذکر نموده‌اند.

چاره‌سازی بخل و تنگچشمی و حرص و جوش در این سوره است.

﴿ وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ ﴾.

آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند.

این صفت، پیوند مستقیمی با موضوع اصلی این سوره دارد. این صفت در عین حال یک خطا و اشتباه بنیادین دل و درون شخص مؤمن را ترسیم می‌کند. تصدیق کردن روز سزا و جزا، بخشی از ایمان است، و تأثیر قاطعانه‌ای در برنامهٔ زندگی هم در احساس و هم در رفتار دارد. ترازوئی که در دست معتقد به روز سزا و جزای قیامت است، جدای از ترازوئی است که در دست تکذیب‌کنندهٔ روز سزا و جزای آخرت، یا در دست شکّ و تردیدکنندهٔ در بارهٔ آن روز است. این ترازو، ترازوی زندگی و ارزشها و کردارها و رخدادها است ... معتقد به آخرت کار می‌کند، در حالی که به ترازوی آسمان می‌نگرد، نه به ترازوی زمین، و برای حساب و کتاب آخرت بدان می‌نگرد، نه برای حساب و کتاب زمین. شخص معتقد به آخرت، خیر و شرّ رخدادها را می‌پذیرد، و برابر حساب او رخدادها دیباچه‌ها و پیش‌درآمدهای نتائج آنها در آخرت است. این است که به رخدادها نتائجشان را اضافه می‌کند ـ نتائجی که انتظارشان می‌رود ـ وقتی که رخدادها را وزن می‌کند و می‌سنجد و ارزیابی و برآورد می‌کند . . . تکذیب‌کنندهٔ روز سزا و جزا هر چیزی را مطابق آنچه برایش در این زندگی کوتاه و محدود پیش می‌آید و رخ می‌دهد، می‌سنجد و برآورد می‌کند، و در محدودهٔ حدود و ثغور همین زمین و همین عمر به تلاش و تکاپو می‌افتد و می‌جنبد. چون تکذیب‌کنندهٔ قیامت تنها به رخدادهای دنیا و نتائج دنیوی آن می‌نگرد، و زندگی را مربوط به همین دنیا می‌بیند، حساب و کتاب او دربارهٔ زندگی به گونهٔ دیگری است، و معیارها و مقیاسهای او به شکل دیگری است، و نتائج رخدادها از دیدگاه او به گونهٔ دیگری مشاهده می‌شود. نتائج رخدادها را اشتباهی می‌بیند، و در ارزیابی و سنجش آنها اشتباه می‌کند، گذشته از این که نتائج رخدادها در ذهن او منحصر به همین مساحت محدود مکانی و زمانی است و بس . . . چنین شخصی، بیچاره و فقیر و معذّب و پریشان و نابسامان است. زیرا اندیشه‌ها و محاسبه‌ها و ارزیابیهای خود را به چیزهائی منحصر و محدود می‌سازد که در این نیمهٔ جهان روی می‌دهد، و زندگی چند روزهٔ عمرش را تشکیل می‌دهد. انسان، مطمئنّ و آسوده و دادگرانه و خردمندانه زندگی نمی‌کند اگر حساب و کتاب نیمهٔ دیگر جهان را بدین نیمه اضافه نکند، نیمهٔ دیگری که بزرگ‌تر و طولانی‌تر از این نیمه است. بدین خاطر در این جهان بدبخت می‌شود و اطرافیان پیرامون خود را بدبخت می‌کند کسی که حساب و کتاب آخرت را حذف می‌نماید و بشمار درنمی‌آورد. آشکار است چنین کسی زندگی والائی پیدا نمی‌کند و در این کرهٔ زمین به پاداش اصلی و کامل خود نمی‌رسد . . . بدین خاطر اعتقاد به روز آخرت نصف ایمانی است که برنامهٔ زندگی در اسلام بر آن استوار می‌گردد.

﴿ وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ ﴾.

کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد (کسی را که در آن بیفتد).

این مرتبهٔ دیگری است که در فراسوی اعتقاد به روز سزا و جزا قرار دارد، و آن مرتبهٔ حسّاسیّت نازک، مراقبت بیدار، پی بردن به کوتاهی کردن در حقّ یزدان با وجود عبادت فراوان، ترس از رویگردانی دل و بدین سبب در هر لحظه‌ای سزاوار عذاب گردیدن آن، و چشم امید دوختن به حمایت و حفاظت ایزد سبحان است.

پیغمبر خدا ﷺ که در پیشگاه خدا آن کسی است که هست، و او می‌داند که خدا او را برگزیده است و خلعت نبوّت به تن او کرده است و وی را در پناه رعایت و عنایت خود گرفته است، پیوسته خویشتن را می‌پاید و برحذر می‌نماید و از عذاب خدا می‌ترسد و می‌هراسد.

او یقین داشت که کردار و رفتارش او را مصون و محفوظ نمی‌دارد و به بهشت داخل نمی‌گرداند، مگر در پرتو فضل و لطف و رحمت و عنایت خدا. او به اصحاب خود فرمود:

«لَنْ یُدْخِلَ الْجَنَّةَ أَحَداً عَمَلُهُ».

«عمل کسی او را به بهشت وارد نمی‌گرداند».

عرض کردند و گفتند: تو هم نه‌ای پیغمبر خدا؟ فرمود:

«وَ لاٰ أَنَا إِلاّٰ أَنْ یَتَغَمَّدَنِیَ اللهُ بِرَحْمَتِهِ».[1]

«من هم نه، مگر این که خدا مرا مشمول رحمت خود گرداند».

در گفتار یزدان سبحان که در اینجا می‌فرماید:

﴿ إِنَّ عَذٰابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ ﴾.

آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد (کسی را که در آن بیفتد).

اشاره به حسّاسیّت همیشگی دارد، حسّاسیّتی که یک لحظه هم دچار غفلت نمی‌شود. زیرا چه‌بسا موجبات عذاب در لحظهٔ غفلت دست بدهد و انسان سزاوار عذاب گردد. خدا از انسان جز این بیداری و این حسّاسیّت را نمی‌خواهد. هرگاه ضعف بشری با وجود این بیداری و این حسّاسیّت بر انسانها چیره شود، رحمت خدا فراخ و فراوان، و آمرزش او حاضر و آماده و در میان است. درگاه توبه باز است و قفلی بر آن زده نشده است! این اساس کار در اسلام میان غافل شدن و پریشان گردیدن است. اسلام هم نه این است و نه آن. دلِ به خدا رسیده خویشتن را برحذر می‌دارد و می‌پاید، و به الطاف خدا امیدوار می‌گردد و آمرزش او را چشم می‌دارد، و می‌ترسد و می‌هراسد و امید می‌ورزد و چشم طمع می‌دوزد، و در هر حال به رحمت و مهر خدا اطمینان دارد.

﴿ وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ. إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ. فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ ﴾.

و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند).

مراد این است که فرد و جماعت باید پاک باشند. چه اسلام جامعهٔ پاک و تمییز را می‌طلبد. در عین پاک بودن، جامعه باید آشکار و پدیدار باشد. جامعه‌ای باید باشد که همهٔ وظائف حیاتبخش در آن انجام بگیرد و همهٔ انگیزه‌ها و کششهای فطری در آن پاسخ داده شود، ولیکن بدون هرج و مرجی که شرم و حیای زیبا را از میان می‌برد، و بدون کجی و کجروی‌ای که صراحت پاک را نابود می‌نماید. جامعه‌ای که برجا و برپا می‌گردد بر پایهٔ خانوادگی شرعیِ دارای ارکان و اصول استوار، و بر خانهٔ آشکار و پدیدار و دارای نشانه‌های نمودار. جامعه‌ای که در آن هر کودکی پدرش را می‌شناسد، و از تولّد خودش شرمنده نمی‌شود. نه بدان سبب که شرم و حیا از چهره‌ها و درونها برداشته شده است، ولیکن بدان خاطر که روابط جنسی بر پایهٔ پاک آشکاری بنیان نهاده شده است، و دارای مدّت طولانی است، و هدفهای واضحی دارد، و راه به سوی وظیفهٔ انسانی و اجتماعی می‌سپرد، نه این که هدف از آن کشش و جهش حیوانی و هوا و هوس جنسی باشد و بس.

بدین جهت قرآن در اینجا برخی از صفات مؤمنان را ذکر می‌کند:

﴿ وَ الَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومینَ، فَمَنِ ابْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْعٰادُونَ ﴾.

و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند).

---

[1] - مسلم و بخاری و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

قرآن پاکی تماس با همسران و با کنیزان را مقرّر می‌دارد ـ کنیزانی که به سبب مشروعی یافته می‌شوند ـ سبب مشروع یگانه‌ای که اسلام بدان اعتراف و اقرار می‌نماید، و آن اسیر کردن در جنگی است که در راه خدا درمی‌گیرد. حکم اصلی اسیر کردن همان است که سورهٔ محمّد آن را ذکر کرده است:

﴿ فَإِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّیٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ، فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّیٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) رو به رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید، بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد. (محمد/۴)

گاهی اسیران بدون منّت نهادن بر آنان و آزاد و رها کردنشان، و یا بدون فدیه گرفتن و بدون دریافت اموال از ایشان، باقی می‌مانند، به خاطر شرائطی که پیش می‌آید. در این صورت اسیران بنده و برده می‌گردند، آن هم در صورتی که اردوگاه دشمن اسیران مسلمان را به شکلی از اشکالِ بنده و برده کردن، بنده و برده سازد ـ هرچند که بنده و برده کردن را نام دیگری بدهد و به گونهٔ دیگری از آن تعبیر کند ـ اسلام در این صورت فقط به صاحب کنیزان اجازه می‌دهد که با کنیزان خود بیامیزند. آزاد کردن کنیزان را نیز به چیزها و وسیله‌های زیادی موکول کرده است، چیزها و وسیله‌هائی که اسلام آنها را برای خشکاندن این چشمه تهیّه دیده است و پیشنهاد کرده است. اسلام در کنار قواعد و مقرّرات خود آشکار و پدیدار و پاک و پاکیزه می‌ماند، و زنان اسیر را به دست هرج و مرج آمیزش جنسی کثیف نمی‌سپارد، هرج و مرج بدشگون و ناهنجاری که گریبانگیر زنان اسیر جنگها در قدیم و جدید می‌شده است و می‌شود. اسلام دسیسه‌بازی و کجروی نمی‌کند و با حیله و نیرنگ کنیزان را آزاده نمی‌نامد، کنیزانی که در اصل کنیزند.

﴿ فَمَنِ ابْتَغَیٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴾.

آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند (و از حلال به حرام گرائیده‌اند).

بدین وسیله در را بر روی هرگونه زشتی و پلشتی جنسی می‌بندد، در هر شکلی جز دو شکل روشن و آشکاری که گذشت. در خود وظیفهٔ سرشتی، زشتی و پلشتی دیده نمی‌شود، بلکه زشتی و پلشتی در کجروی در آن و منحرف کردن آن است. اسلام پاک و آشکار و راست و درست است[1]. . .

﴿ وَالَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴾.

و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارندهٔ عهد و پیمان خود هستند.

این از جملهٔ ارکان و اصول اخلاقی‌ای است که اسلام سیستم اجتماعی را بر آنها بنیاد و استوار می‌دارد. رعایت امانتها و پیمانها در اسلام از رعایت امانت بزرگ می‌آغازد، امانت بزرگی که خدا آن را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها و همهٔ جهان خلقت عرضه فرمود و پیشنهاد نمود، جملگی آنها از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان زیر بار آن رفت.[2] این امانت، امانت عقیده و استوار ماندن بر آن، به صورت اختیار است نه اجبار . . . با رعایت پیمان نخستینی که با فطرت مردمان بسته شده است بدان گاه که در پشت پدران بوده‌اند، مبنی بر این که خدای ایشان یکی است، و آنان با آفرینشی که

۱- مراجعه شود به: جزء هیجدهم سورهٔ مؤمنون، صفحات: ۲۹۵-۲۹۸، و جزء بیست‌وششم سورهٔ محمّد صفحات: ۴۳۰-۴۴۱.

۲- برای آشنائی با این چنین امانتی به سورهٔ احزاب آیهٔ ۷۲ در جزء بیست‌ودوم مراجعه شود.

(مترجم)

داشته‌اند بر این پیمان گواه بوده‌اند . . . از رعایت آن امانت و این پیمان، رعایت سائر امانتها و پیمانها در معاملات زمین سرچشمه می‌گیرد. اسلام در بارهٔ امانت و پیمان سخت گرفته است و بارها آنها را تکرار و تأکید نموده است، تا جامعه‌ای را بسازد که بر پایه‌های محکم خلقت و یقین و اطمینان برپا و برجا گردد. رعایت امانت و پیمان را نیز نشانهٔ انسان با ایمان نموده است.[1] همچنین خیانت در امانت، و خلاف وعده و پیمان‌شکنی را نشانهٔ انسان منافق و کافر قرار داده است. همچون چیزی در جاهای گوناگون قرآن و سنّت آمده است و مجالی برای شکّ و گمان در راستای اهمّیّت فراوان این امر در آداب و رسوم اسلام باقی نگذاشته است.

﴿ وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهٰادٰاتِهِمْ قٰائِمُونَ ﴾.

و کسانی که گواهیهائی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند (و شهادت لازم را پنهان و کتمان نمی‌کنند).

یزدان سبحان حقّ و حقوق زیادی را به ادای شهادت و اظهار گواهی واگذار فرموده است. بلکه اجرای حدّهای خود را به ادای شهادت و اظهار گواهی منوط نموده است و حواله داده است، حدّهائی که با ادای شهادت و وجود گواهی اجراء می‌گردند. پس چاره‌ای جز این نبوده است که یزدان سبحان در مسألهٔ ادای شهادت و دادن گواهی، و در تخلّف و سرپیچی از گواهی و پنهان کردن آن در پیش قاضی، و در ادای آن چنان که هست و بوده است شهادت و گواهی دادن، و جانبداری از حقّ کردن، و بدین سو و بدان سو نگرائیدن و گرایش پیدا نکردن، سختگیری نماید. خدا شهادت دادن و گواهی نمودن را شهادت و گواهی برای خودش بشمار آورده است تا بدین وسیله آن را به اطاعت عبادت خود پیوند بدهد. لذا فرموده است:

﴿ وَ أَقِيمُوا الشَّهٰادَةَ لِلّٰهِ ﴾.

گواهی دادن را برای خدا اداء کنید (و انگیزهٔ شهادت محض رضای خدا باشد، و از هیچ کدام جانبداری ننمائید). (طلاق/۲)

در اینجا شهادت و گواهی را نشانه‌ای از نشانه‌های مؤمنان کرده است. شهادت و گواهی را امانتی از امانتها شمرده است. آن را به طور مستقلّ ذکر فرموده است تا بیانگر عظمت آن بوده و اهمّیّت آن را جلوه‌گر نماید. همان‌گونه که نشانه‌های مؤمنان را با نماز آغازیده است، و پایان آن نشانه‌ها را نیز با نماز خاتمه بخشیده است:

﴿ وَ الَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ يُحٰافِظُونَ ﴾.

و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می‌باشند.

این صفتی جدای از صفت دوام بر نماز است، صفتی که در سرآغاز این صفتها ذکر شده است. این صفت با محافظت و مراقبت نماز در اوقات ویژهٔ خود، و با ادای فرائض، رعایت سنّتها، مراعات شکل و شیوهٔ نماز، و با در نظر گرفتن روح نماز بدان صورت که باید اداء بشود و انجام بگیرد، تحقّق می‌پذیرد و حاصل می‌گردد. دیگر مؤمنان بر اثر سهل‌انگاری و سستی نمازها را ضائع نمی‌کنند و از دست نمی‌دهند، و با عدم خواندن نمازها آن‌گونه که باید و شاید نمازها را ضائع نمی‌گردانند و بیسود نمی‌نمایند . . . ذکر نماز در آغاز و در انجام، بیانگر توجّه و اهمّیّتی است که نماز دارد. نشانه‌های مؤمنان نیز با این کار خاتمه می‌پذیرد . . .

بدین هنگام سرنوشت و سرانجام این دسته از مردمان نیز بیان می‌شود، همان گونه که سرنوشت و سرانجام دستهٔ دیگری قبلاً بیان گردیده است:

﴿ أُولٰئِكَ فِي جَنّٰاتٍ مُكْرَمُونَ ﴾.

آنان (که دارای چنین صفاتی باشند) در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند.

این نصّ کوتاه قرآنی میان نوعی و قسمی از نعمتهای محسوس، و میان نوعی و قسمی از نعمتهای روحی و نامحسوس، جمع‌آوری می‌کند و همایش برقرار

۱- برای اطّلاع از این عهد و پیمان مراجعه شود به سورهٔ اعراف آیه ۱۷۲ در جزء نهم. (مترجم)

می‌سازد. مؤمنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و در آن باغها مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرند. بدین وسیله لذّت بردن از نعمتها با تکریم و تعظیمی که می‌شوند، گرد می‌آید و همسو می‌گردد، به عنوان پاداش سرشت بزرگوار و خُلق عظیمی که مؤمنان داشته‌اند و در پرتو آن از دیگران جدا و ممتاز گردیده‌اند.

✿

آن گاه روند قرآنی صحنه‌ای از صحنه‌های دعوت در مکّه را نشان می‌دهد. بدان هنگام که مشرکان گامها را با شتاب برمی‌دارند به سوی مکانی که پیغمبر ﷺ در آنجا بود و قرآن تلاوت می‌فرمود. مشرکان پس از گوش فرادادن به قرآن گروه گروه از پیرامون آن حضرت پراکنده می‌شوند. یزدان سبحان شتاب گرفتن ایشان به سوی چیزی را زشت می‌شمارد که نمی‌خواهند از آن رهنمود و هدایت برگیرند، و با این حال پیرامون آن گرد می‌آیند ولی از آنچه می‌شنوند درس عبرت نمی‌گیرند و در پرتو آن راهیاب نمی‌شوند:

﴿ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ؟ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴾.

کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می‌آیند (و گردن می‌کشند و به سخنان تو گوش فرامی‌دهند؟). دسته دسته، در راست و چپ (تو حلقه می‌زنند و) قرار می‌گیرند.

«مُهْطِع»: شتابنده. کسی که گامها را بلند و تند برمی‌دارد و گردن را بسان لگام بالا می‌کشد. «عِزِينَ»: گروه گروه. دسته‌های پراکنده . . . جمع عِزَة بر وزن و معنی فِئَة است . . . در تعبیر سخن، ریشخند نهانی در حقّ حرکت شکّ‌برانگیز ایشان است. تصویری از این حرکت، و از سیمائی است که این حرکت بدان تکمیل می‌شود. تصویری که شگفت و شگرف از حال و وضع آنان را نشان می‌دهد. از این حال و وضع ایشان پرسشی هم می‌شود! آنان گامها را بلند و تند به سوی پیغمبر ﷺ برمی‌دارند، نه بدان خاطر که بشنوند و هدایت یابند و راهیاب گردند. بلکه تنها برای این که با وحشت و دهشت اطّلاع پیدا کنند و ترسان و هراسان پراکنده گردند، و آن گاه حلقه‌ها تشکیل دهند و گروه گروه بنشینند و در گوشی سخن بگویند در بارهٔ نیرنگی که می‌توانند نسبت به چیزی بزنند که می‌شنوند.

ایشان را چه شده است؟

﴿ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ؟ ﴾.

آیا هریک از ایشان امیدوارند که به بهشت پرنعمت وارد شوند (چرا که خویشتن را در پیشگاه خدا بالاتر و گرامی‌تر از مؤمنان می‌دانند؟).

آنان بر این حال هستند، حالی که به بهشتشان نمی‌رساند، بلکه ایشان را به دوزخ شعله‌ور و زبانه‌کشی می‌کشاند که جایگاه بزهکاران است!

آنان چه بسا خودشان را چیز بزرگی در نزد خدا گمان می‌برند؟! چه ایشان کفر می‌ورزند، و پیغمبر ﷺ را می‌آزارند، و قرآن را می‌شنوند، و با یکدیگر نهانی آهنگ نیرنگ می‌خوانند، و توطئه می‌چینند. با وجود همهٔ اینها آیا آنان امیدوارند به بهشت درآیند، چون در ترازوی خدا چیز بزرگی بشمارند؟! چه نادان مردمانند!

﴿ كَلَّا! ﴾. نه چنین است که می‌پندارند!.

«كَلَّا» که به معنی هرگز است، حرف ردع و انکار است و برای تحقیر به کار می‌رود . . .

﴿ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ! ﴾.

ما ایشان را از چیزی که خودشان می‌دانند (از قطرهٔ آب گندیده و بدبوئی، منی نام) آفریده‌ایم.

آنان می‌دانند از چه چیز آفریده شده‌اند. از آن آب خوار و حقیری که آن را می‌شناسند. تعبیر ابداعگر قرآنی با این پسودهٔ نهانی، و در عین حال ژرف، ایشان را می‌پساید. خودبزرگ‌بینی ایشان را سخت دست می‌کشد، و با آن خودبزرگ‌بینی ایشان را سرنگون و واژگون می‌سازد، بدون این که یک واژهٔ دور از شأن، یا یک تعبیر رنجش‌آور و ملال‌انگیز بگوید. در عین حال این اشارهٔ گذرا زبونی و خواری و خودداری از پذیرش حقّ و بی‌ارزشی ایشان را به بهترین وجه به

تصویر می‌کشد. آخر آنان چگونه امیدوارند که به بهشت پرنعمت درآیند، هرچند که کفر می‌ورزند و بدکردارند؟ آنان آفریده شده‌اند از آن چیزی که می‌دانند! ایشان خوارتر از آن هستند که بر خدا ناز و جسارت بکنند، و سنّت و قانون یزدان در سزا و جزای دادگرانه را بشکنند که پادافرهٔ بدان با دوزخ، و پاداش خوبان با بهشت است.

برای پیگیری خوار داشتن کارشان، و ناچیز کردن جایگاهشان، و درهم شکستن و سرنگون نمودن خودبزرگ‌بینی و تکبّرشان، قرآن مقرّر می‌دارد که خدا می‌تواند که بهتر از ایشان را بیافریند، و آنان نمی‌توانند خدا را درمانده کنند، و خود را از جزا و سزای دردناکی برکنار و به دور دارند که سزاوار آن هستند:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ، عَلیٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ ﴾.

سوگند به پروردگار خاورها و باخترها که توانائیم بر این که جای ایشان را به کسانی بدهیم که از آنان بهترند، و ما هیچ وقت مغلوب و شکست‌خورده نخواهیم بود.

این کار به سوگند خوردن نیاز ندارد. اشاره به خاورها و باخترها، بیانگر عظمت آفریدگار است. مراد از مشرقها و مغربها چه بسا خاورها و باخترهای فراوان ستارگان در این جهان گسترده و فراخ باشد. یا این که مشرقها و مغربهای متوالی و پیاپی سرزمینهای کرهٔ زمین باشد. مشرقها و مغربهائی که در هر لحظه پیاپی می‌گردند و تغییر می‌یابند. در هر لحظه‌ای در لابلای چرخش و گردش زمین به دور خود در برابر خورشید، مشرقی پیدا و مغربی ناپیدا می‌گردد . . .

مدلول و مفهوم مشرقها و مغربها هرچه باشد، بزرگی این جهان هستی، و سترگی آفریدگار آن را به دل الهام و پیام می‌دارد. آیا کار و بار آن آفریدگار در بارهٔ چیزی که می‌دانند، به سوگند خوردن به پروردگار خاورها و باخترها نیاز دارد، سوگند خورده شود بر این که یزدان سبحان می‌تواند بهتر از ایشان را بیافریند، و بر این که آنان نمی‌توانند بر خدا پیشی گیرند و از دست سزا و جزای او خود را رها کنند، و از گرفتار شدن به سرنوشت قطعی خویش بگریزند؟!

✿

وقتی که روند سخن بدین مقطع می‌رسد، بعد از به تصویر کشیدن هول و هراس عذاب در آن روز که پیش می‌آید و گواهان به گواهی دادن برمی‌خیزند، و بیان ارزش بهشت پرنعمت مؤمنان، و ذکر خواری و ناچیزی کافران در پیشگاه یزدان، روند سخن به پیغمبر خدا ﷺ رو می‌کند و بدو می‌گوید که ایشان را بدان روز حواله دارد، و بدان عذاب واگذارد. روند سخن صحنهٔ کافران را به تصویر می‌کشد، صحنه‌ای که آنان در آن اندوهبار و خوار دیده می‌شوند:

﴿ فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّیٰ یُلاٰقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ. یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ سِرٰاعاً کَأَنَّهُمْ إِلیٰ نُصُبٍ یُوفِضُونَ، خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ، ذٰلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کٰانُوا یُوعَدُونَ ﴾.

آنان را به حال خود واگذار تا به باطل خود فرورَوند و به بازیچه بنشینند، تا زمانی که به روزی می‌رسند که بدیشان وعده داده شده است. (آن وقت می‌دانند که چه کار کرده‌اند). آن روزی که از گورها شتابان بیرون می‌شوند، گوئی که به سوی بتهایشان می‌دوند! در حالی که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی ایشان را فراگرفته است. (بدیشان گفته می‌شود:) این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

در این خطاب، تحقیر کارشان، و پائین آوردن شأن و مقامشان، و بیم دادن و تهدید کردنشان، به گونه‌ای است که ترس و هراس برمی‌انگیزد، و انسان را به محافظت و مراقبت از خود، و مواظبت از اعمال و افعال خود، فرامی‌خواند و می‌کشاند. در صحنه‌ای که دارند، و در حال و وضعی که پیدا می‌کنند، و در جنبش و کنشی که در آن روز از خود نشان می‌دهند، چیزی

است که ترس و هراس و جزع و فزع برمی‌انگیزد. همچنین در تعبیر سخن ریشخند کردن و به تمسخر گرفتنی است که مناسب خودبزرگ‌بینی و بالیدن به خودشان، و گول خوردن و مغرور گردیدن با جاه و جلال خودشان است . . .

آنان وقتی که از گورها بیرون می‌آیند، گامها را تند و سریع برمی‌دارند. انگار به سوی بتهائی می‌روند که می‌پرستند . . . در این ریشخندشان هماهنگی با حالشان در دنیا است. آنان در دنیا به سوی بتها سرعت می‌گرفتند، و پیرامون آنها گرد می‌آمدند. هم اینک این ایشانند امروزه سرعت می‌گیرند، ولی میان امروز و آن روز فرق بسیار است! امروز کجا و آن روز کجا!

آن گاه نشانه‌هایش با این سخن به اتمام می‌رسد:

﴿ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ﴾.

در حالی است که چشمانشان (از هول و هراس) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است.

از لابلای واژگان سیماهای ایشان را کاملاً می‌بینیم. شکل روشنی از چهره‌هایشان برایمان ترسیم و جلوه‌گر می‌شود. شکلی است خوار و حقیر و درمانده و ذلیل ... آنان در دنیا به بطالت فرومی‌رفتند و پوچگرائی می‌کردند، و به بازیچه و عبث عمر گرانمایه را بسر می‌بردند. امروزه این ایشانند که خوار و رسوا و ویلان و سرگردانند. گرفتار شکنجه و عذاب یزدانند . . .

﴿ ذٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴾.

(بدیشان گفته می‌شود:) این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

آنان در دنیا در بارهٔ روز رستاخیز شکّ و تردید می‌ورزیدند، و آن را دروغ می‌نامیدند، و در فرارسیدن آخرت تمسخرکنان شتاب می‌کردند!



بدین وسیله سرآغاز و سرانجام این سوره با یکدیگر سازگار می‌گردد، و این حلقه از حلقه‌های بیشمار پرداختن به مسألهٔ رستاخیز مردگان و سزا و جزایشان، تکمیل می‌شود، و این چرخش و گردش از چرخشها و گردشهای پیکار طولانی میان جهان‌بینی جاهلی و میان جهان‌بینی اسلامی در بارهٔ زندگی، به پایان می‌آید.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ نوح مکّی و ۲۸ آیه است

مكية ٧١ — سُورَةُ نُوحٍ — آياتها ٢٨

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ ﴿٣﴾ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ ۖ لَوْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ﴿٧﴾ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾ ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾ فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُم مِّدْرَارًا ﴿١١﴾ وَيُمْدِدْكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَل لَّكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَل لَّكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾ وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾ لِّتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾ قَالَ نُوحٌ رَّبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾ وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا ﴿٢٢﴾ وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾ وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا ۖ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾ مِّمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصَارًا ﴿٢٥﴾ وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾ رَّبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا ﴿٢٨﴾

این سوره جملگی داستان نوح علیه‌السلام با قوم خود را روایت می‌کند. تجربه‌ای از تجارب دعوت در کرهٔ زمین را بیان می‌دارد. نقشی از نقشهای چاره‌جوئی همیشگی و استوار و مکرّر بشریّت، و بخشی از بخشهای پیکار جاودانه میان خیر و خوبی و شرّ و بدی، و هدایت و ضلالت، و حقّ و باطل را به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد.

این تجربه پرده از تصویری از تصویرهای انسانهای سرکش را برمی‌دارد، انسانهای گمراهی که به دنبال رهبریهای گمراه راه می‌افتند، و خودشان را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که حقّ را بپذیرند. آنان که از دلائل هدایت و پیامهای ایمان روی می‌گردانند، دلائلی که در جهان درون و در کرانه‌های جهان بیرون پیش چشمانشان داشته شده است، و در کتاب گشودهٔ جهان، و در کتاب نهان درون انسان، رقم خورده است و نوشته شده است.

این سوره در عین حال پرده از شکلی از اشکال رحمت الهی برمی‌دارد، رحمتی که در رعایت خدا در حقّ این آفریدهٔ انسان نام جلوه گر می آید، و در عنایتی که یزدان به رهنمود و رهنمون انسان دارد پدیدار می‌گردد. این رحمت متجلّی می‌شود در پیاپی فرستادن پیغمبران به سوی این انسانهای سرکش و گمراهی که به دنبال رهبریهای گمراهسازی به راه می‌افتند که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانند که از حقّ و حقیقت و رهنمود و رهنمون پیروی کنند.

این سوره گذشته از این بخش و از آن بخش، تصویری از تصویرهای تلاش خسته‌کننده، و رنج کمرشکن، و صبر جمیل، و پافشاری بزرگوارانه و ارزشمندی را

پیش چشم می‌دارد که پیغمبران ـ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ـ در راه هدایت انسانهای سرکش و طغیانگر و متمرّد، تحمّل کرده‌اند و از خود نشان داده‌اند. پیغمبران هیچ‌گونه مصلحتی در این مسأله نداشته‌اند، و هیچ‌گونه مزدی را از هدایت‌یافتگان در برابر هدایتشان درخواست ننموده‌اند، و هیچ‌گونه پاداشی و دستمزدی در نظرشان نبوده است تا آن را در برابر حصول ایمان از مؤمنان دریافت بدارند. بسان پاداش یا مستمرّی و یا حقوقی که مدرسه‌ها و دانشکده‌ها و مؤسّسه‌ها و آموزگاران در زمان ما و در هر زمانی به شکل شهریّه و هزینهٔ آموزش درخواست می‌کنند و می‌گیرند.

این شکلی است که نوح علیه السلام آن را به پروردگارش نشان می‌دهد، در حالی که حساب واپسین خود را پس از نهصد و پنجاه سال به پروردگارش تقدیم می‌نماید، نهصدوپنجاه سالی که آن را در این تلاش و کوشش کُشنده، و رنج و زحمت درمانده‌کننده با قوم سرکش و کینه‌توز خود بسرده برده است، سرکشان و کینه‌توزانی که پشت سر رهبر گمراه و گمراه‌کنندهٔ صاحب قدرت و دارائی و حسب و نسب حرکت می‌کردند. او می‌فرماید:

﴿ رَبِّ. إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهٰاراً. فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعٰائِي إِلاَّ فِرٰاراً. وَ إِنِّي كُلَّمٰا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصٰابِعَهُمْ فِي آذٰانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِيٰابَهُمْ، وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبٰاراً. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهٰاراً. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرٰاراً. فَقُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ، إِنَّهُ كٰانَ غَفّٰاراً، يُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرٰاراً، وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوٰالٍ وَ بَنِينَ، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّٰاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهٰاراً. مٰا لَكُمْ لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً؟ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوٰاراً؟ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً؟ وَ اللهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرٰاجاً. وَ اللهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسٰاطاً، لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجاً ﴾.

پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام، امّا دعوت و فراخواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامرزی، انگشتهای خود را به گوشهایشان فروکرده‌اند (تا ندای حقّ را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافهٔ مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرورفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونهٔ علنی و (جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام، و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید. اگر چنین کنید) خدا از آسمان بارانهای پرخیر و برکت را پیاپی می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان، شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهرهٔ شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونهٔ شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونهٔ شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید. (نوح/۵-۲۰)

آن گاه بعد از بیان این تلاش و کوشش همیشگی و پافشارانه و استوار و برقرار می‌گوید:

﴿ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي، وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاَّ خَسٰاراً. وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبّٰاراً. وَ قٰالُوا: لاٰ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ، وَ لاٰ تَذَرُنَّ وَدّاً وَ لاٰ سُوٰاعاً وَ لاٰ

يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً. وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً ... ﴾.

پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است. (چنین رهبران گمراهی) نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید. و وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعوق، و نسر را رها نسازید ... و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند! .. (نوح/۲۱-۲۴)

دستاورد تلخی است، ولیکن رسالت، رسالت است!

این تجربهٔ تلخ برای پیغمبر خدا ﷺ بیان می‌شود، پیغمبری که امانت دعوت خدا در سراسر زمین و در آخر زمان بدو رسیده است و واگذار گردیده است. پیغمبری است که سنگین‌ترین بار مسؤولیّت را بر دوش کشیده است . . . در این تجربه‌ای که بدو نموده است، تصویر مبارزهٔ بزرگ و دور و درازی را می‌بیند که یکی از برادران انبیای او برای استقرار حقیقت ایمان در زمین در پیش گرفته است و بدان برخاسته است. از روی این تجربه مطّلع می‌شود که انسانها در برابر دعوت حق چه اندازه سرکشی و دشمنانگی کرده‌اند و گردن افراخته‌اند و به مبارزه برخاسته‌اند. همچنین در آئینهٔ این تجربه، فسادِ رهبری گمراه و غلبهٔ آن بر رهبری راهیاب را مشاهده می‌کند. گذشته از این، می‌بیند که اراده و مشیّت یزدان بر آن رفته است که با وجود چنین سرکشیها و دشمنانگیها و گردن‌افرازیهائی، پیغمبران را از طلوع فجر بشریّت بر دستهای نیای آنان نوح علیه‌السلام پیاپی روانهٔ جامعهٔ آدمیزادگان سازد.

این تجربه نشان داده می‌شود به گروه مسلمان ساکن مکّه، و به ملّت مسلمان به طور کلّی، ملّت مسلمانی که وارث دعوت خدا در زمین است، و وارث برنامهٔ الهیِ برجوشیده از این دعوت است، و نگاهبان این برنامه در میان جاهلیّت مشرک آن روزی، و در میان هرگونه جاهلیّتی است که به دنبال آن جاهلیّت مشرک می‌آید ... این گروه مسلمان و آن ملّت مسلمان در تصویر این تجربه مشاهده می‌کند شکل مبارزه و استقامت و استواری و پایداری را که از زمان ابوالبشر دوم درگرفته است و به طول انجامیده است. همچنین در این تصویر عنایت یزدان در حقّ جماعت اندک مؤمنان را می‌بینند، و مشاهده می‌کنند چگونه یزدان سبحان ایشان را از نابودی همگانی در آن زمین نجات داده است و پیروزشان فرموده است.

این تجربه همچنین به مشرکان نیز نشان می‌دهد که فرجام نیاکانِ تکذیب‌کنندهٔ حقّ و حقیقت خود را مشاهده کنند، و نعمت و لطف خدا را در حقّ خود ببینند و متوجّه گردند که یزدان با ارسال پیغمبری مهربان با ایشان چه بزرگواری و کرامتی فرموده است، پیغمبری که هلاک و نابودی کامل و شامل ایشان را از خدا نمی‌طلبد، بدان خاطر که ایزد سبحان مقدّر فرموده است در حقّ ایشان لطف و مرحمت داشته باشد، و بدانان تا مدّت زمانی مهلت ماندن و زیستن دهد. این بود از سوی پیغمبرشان دعائی بسان دعای نوح بر ضدّ ایشان نشد و گریبانگیرشان نگردید. دعائی که نوح پس از فقدان همهٔ وسائل، و نماندن همهٔ راه‌ها و شیوه‌ها سرداد، بدان گاه که بدو الهام گردید بر ضدّ قوم خود دست دعا به سوی خدا بردارد، و از جمله گوید:

﴿ وَ لاتَزِدِ الظّالِمِينَ إِلاّ ضَلالاً ﴾.

(پروردگارا! این خودخواهان گمراهند، گمراهترشان گردان) و جز گمراهی بر ستمکاران میفزا!. (نوح/۲۴)

﴿ وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لاتَذَرْ عَلَى الأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيّاراً. إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلاّ فاجِراً كَفّاراً ﴾.

(نوح به دعای خود ادامه داد) و گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار، که اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافر سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند. (نوح/۲۶ و ۲۷)



از لابلای نشان دادن این حلقه از حلقه‌های دعوت الهی

به انسانها، حقیقت وحدت عقیده، و ثبات اصول عقیده، و برجا و برپا و تغییرناپذیر بودن ریشه‌های عقیده، جلوه‌گر می‌آید. همچنین پیوند عقیده با جهان هستی، ارادۀ یزدان، قضا و قدر الهی، و با رخدادهای زندگی که برابر قضا و قدر خدا به وقوع می‌پیوندند، پدیدار و آشکار می‌گردد. این امور از لابلای دعوت نوح از قوم خود هویدا و پیدا می‌آید و برداشت می‌شود:

﴿ قٰالَ: یٰا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ. أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ. یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی، إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ إِذٰا جٰاءَ لاٰ یُؤَخَّرُ، لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهندۀ روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند. (نوح/۲-۴)

این امر پدیدار می‌آید در نقل گفتار نوح خطاب به قوم خودش:

﴿ مٰا لَکُمْ لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً؟ وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْوٰاراً؟ أَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً؟ وَ اللّٰهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً، ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیهٰا وَ یُخْرِجُکُمْ إِخْرٰاجاً، وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِسٰاطاً لِتَسْلُکُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجاً ﴾.

شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است. خدا است که شما را از زمین به گونۀ شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونۀ شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید. (نوح/۱۳-۲۰)

مستقرّ گرداندن این حقیقت در دلها و درونهای مسلمانان، ارج و ارزش خود را در ذهن و شعورشان دارد نسبت به حقیقت دعوتشان، و نسبت به حقیقت حسب و نسب اصیل و ریشه‌داری که دارند، و نسبت به حقیقت کاروانشان که متّصل و مستمرّ از سرآغاز زندگی بشریّت در سیر و حرکت بوده است و هست، و نسبت به نقش ایشان در استقرار بخشیدن این دعوت و نظارت برآن. این دعوت، برنامۀ راست و درست و قدیمی خدا است.



انسان دچار شگفت و شگرف می‌شود، و همچنین هراس و فروتنی او را فرومی‌گیرد، وقتی که ـ بدین مناسبت ـ تلاش و کوشش مداوم پیغمبران ـ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ وَ سَلاٰمُهُ ـ را بررسی و پژوهش می‌کند، تلاش و کوششی که برای هدایت انسانهای گمراه کینه‌توز و ستیزه‌گر مبذول داشته‌اند. و وقتی که انسان در بارۀ ارادۀ خدا می‌اندیشد، اراده‌ای که قرار می‌گیرد بر این که پیغمبران را یکی پس از دیگری به سوی این انسانهای رویگردان و کینه‌توز، روانه سازد.

گاهی چنین به نظر انسان می‌رسد که بپرسد: چه می‌گوئی آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش فراوان را دارد؟ و این همه قربانیهای ارزشمند و فداکاریهای والا و بالا را می‌طلبد و می‌ارزد؟ تلاش و کوشش و قربانیها و فداکاریهائی که از زمان نوح عليه‌السلام تا زمان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم انجام پذیرفته است، و در روزگار وسط آن دو، و در روزگار بعد از آن دو، مؤمنانِ به دعوت خدا، چه کوششها و تلاشهائی که ورزیده‌اند، و چه قربانیها و فداکاریهائی که نموده‌اند و با جان و مال نشان داده‌اند، راستی ارج و ارزش این همه و این همه را داشته است و دارد؟

چه می‌گوئی آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش را دارد که نوح در این سوره و در سوره‌های دیگر قرآن آن را توصیف و بیان داشته است، و عمر بسیار طولانی را دربر گرفته است، و قوم او تنها به پشت کردن و رویگردان شدن بسنده نکرده‌اند، بلکه به تمسخرش پرداخته‌اند و تهمت و بهتانش زده‌اند، و او تمسخر و تهمت و بهتانشان را با صبر و شکیبائی پاسخ گفته است، و زیبا و پسندیده با ایشان برخورد کرده است، و با بیان روشنگر رهنمود و رهنمونشان نموده است؟

گذشته از این همه تلاش و کوشش و تحمّل دشواریها و ناگواریهائی که نوح علیه‌السلام داشته است و به جان پذیرفته است، تلاشها و کوششهای مستمرّ از آن تاریخ به بعد نیز صورت گرفته است، و قربانیها و فداکاریهای بزرگ و سترگی مبذول داشته است، از جانب پیغمبرانی که مورد استهزاء قرار گرفته‌اند، یا با آتش سوزانده شده‌اند، یا با ارّه بریده شده‌اند، و یا به ترک خانه و کاشانه و اهل و عیال گفته‌اند و راه هجرت سپرده‌اند . . . آری در طول تاریخ این چنین و آن چنان بوده است و شده است، تا نوبت رسالت واپسین فرارسیده است. آن گاه محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در راه این رسالت چه تلاشها و کوششهائی که ورزیده است، و چه رنجها و سختیهائی که به جان خریده است، تلاشها و کوششها و رنجها و سختیهائی که او و مؤمنان همراهش داشته‌اند و معروف و مشهور همگان است و عیان است. پس از آنان نیز در سراسر زمین و در میان همهٔ نسلها و نژادها تلاشها و کوششهای کمرشکن و قربانیها و فداکاریهای سرسام‌آور، از سوی باورمندان بدین دعوت و پاسداران این رسالت صورت گرفته است و صورت می‌گیرد. راستی نتیجه و فرجام کار، این همه مایه و پایه داشته و دارد؟ و این همه ارج و بها ارزیده و می‌ارزد؟ چه می‌گوئی، آیا حاصل و فرجام کار، ارزش این همه تلاش و کوشش، و این همه قربانی و فداکاری، و این همه جهاد تلخ و سخت را دارد؟ . . گذشته از این، آیا جملگی انسانها ارزش این همه عنایت بزرگوارانهٔ یزدان سبحان را دارند، عنایتی که در دوام ارادهٔ یزدان سبحان بر ارسال پیاپی پیغمبران به سوی آدمیزادگان با وجود سرکشی و دشمنانگی و رویگردانی و پافشاری بر باطل و تمرّد از حقّ و تکبّر و خودبزرگ‌بینی ایشان پدیدار و نمودار است، ایشان که آفریده‌های ناچیز و کوچک و حقیر و فقیرند و انسان نام دارند؟!

پس از اندیشیدن وورانداز کردن، پاسخ این است که بلی . . . جای جدال و ستیز نیست که پاسخ همین است و راه این . . .

استقرار بخشیدن ایمان به یزدان در زمین، این همه تلاش و کوشش، و این همه صبر و استقامت، و این همه رنج و مشقّت، و این همه قربانی دادن و فداکاری نمودنِ بزرگ و سترگ و مستمرّ از سوی پیغمبران و پیروان راستین ایشان در میان همهٔ نسلها و نژادها را می‌طلبد و می‌ارزد.

اصلاً استقرار بخشیدن این حقیقت، از وجود خود انسان، و بلکه از زمین و آنچه در آن و بر آن است، و بلکه از وجود این جهان هستی که زمین در برابر آن گرد و خاکِ بر بادرفته‌ای بیش نیست، گرد و خاکی که نزدیک است بودنش احساس نگردد یا دیده نشود، بزرگ‌تر و سترگ‌تر است.

ارادهٔ خدا بر آن قرار گرفته است که این پدیدهٔ انسان نام را همراه با ویژگیهای معیّن و مشخّصی بیافریند، ویژگیهائی که استقرار این حقیقت را در دل و درون انسان، و در سیستم و نظام زندگی او، به تلاش و کوشش خود انسان واگذار می‌گرداند که در پرتو یاری و توفیق خدا به ثمر می‌نشیند. ما نمی‌دانیم چرا یزدان این پدیدهٔ انسان نام را همراه با این ویژگیها آفریده است، و او را به درک و فهم و تلاش و کوشش و ارادهٔ خودش در تحقّق بخشیدن و پیاده کردن حقیقت ایمان در ذات خودش و در سیستم و نظام زندگیش، واگذار فرموده است، و انسان را بر ایمان و اطاعت نسرشته است، به گونه‌ای که بسان فرشتگان جز ایمان و اطاعت

را نشناسد و نداند، یا خدا او را بر شرّ و معصیت صرف نسرشته است تا بسان اهریمن جز شرّ و معصیت نشناسد و نداند.

ما راز این را نمی‌دانیم. امّا ایمان داریم که حکمت و فلسفه‌ای در میان است، حکمت و فلسفه‌ای که با سیستم و نظام سراسر جهان هستی پیوند دارد، و سیستم و نظام سراسر جهان هستی هم با این پدیده‌ای که دارای این ویژگیها است، پیوند دارد.

در این صورت برای استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در جهان انسان، به تلاش و کوشش آدمیزاد نیاز است، تلاش و کوششی که برای آن منتخبانی از بندگانش را برگزیده است، و آنان انبیاء و رسولانند. و نیز دسته‌ای از پیروان انبیاء و رسولان را برای این تلاش و کوشش برگزیده است که مؤمنان راستین هستند. خدا آنان را برای استقرار بخشیدن این حقیقت در زمین برگزیده است، حقیقتی که می‌ارزد تلاشها و کوششهای تلخ کمرشکنی، و قربانیها و فداکاریهای توان‌فرسای بزرگ و سترگی، در راه آن انجام بگیرد و تقدیم بشود.

استقرار این حقیقت در دلی، معنی آن این است که این دل پرتوی از نور خدا را دربرگیرد، و رازی از رازهای خدا را در خود به ودیعت نهد، و وجودش ابزاری از ابزارهای قضا و قدر نافذ خدا در این هستی شود . . . این حقیقت، تنها تصویری نیست و بس. و تنها برای تقریب آن به ذهن و عقل نیست و بس. بلکه حقیقتی است بزرگ‌تر از ذات انسان و از زمین و آسمان او، و بلکه از سراسر این جهان بزرگ!

همچنین استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در زندگی انسان ـ یا در زندگی جماعتی از ایشان ـ معنی آن، تماس زندگی زمینی با زندگی سرمدی، و بالا بردن و اوج دادن زندگی زمینی به سطحی است که آن را سزاوار این تماس می‌سازد. معنی آن هم تماس فنا با بقا، و جزء با کلّ، و محدودِ ناقص با کمالِ مطلق است ... این نیز حاصلی است که بر همهٔ تلاشها و کوششها، و بر همهٔ قربانیها و فداکاریها برتری دارد، هرچند این حاصل در زمین، روزی یا قسمتی از روزی، در عمر دور و دراز انسانها، صورت بگیرد و به دست آید. زیرا تحقّق پیداکردن و پیاده شدن این حاصل ـ هرچند بدین شکل و صورت ـ مشعل نور را به صورت عملی و واقعی به پیش انسانها در میان همهٔ نسلها و نژادها مـی‌دارد، و انسانها در میان همهٔ نسلها و نژادها می‌کوشند خود را بدان مشعل نور برسانند و پرتو آن را آرایهٔ خویشتن گردانند.

واقعیّت تاریخی مکرّر، ثابت کرده است که انسانها به کرانه‌های کمال مقدّر برای انسانها با هیچ وسیله‌ای نرسیده‌اند، آن گونه که با استقرار بخشیدن حقیقت ایمان به خدا در وجودشان بدان کرانه‌ها گام نهاده‌اند و رسیده‌اند. و زندگی انسانها به سوی آن کرانه‌ها اوج نگرفته است با هیچ وسیلهٔ دیگری، آن گونه که زندگی انسانها با وسیلهٔ حقیقت ایمان به یزدان، به سوی آن کرانه‌ها اوج گرفته است. و در همهٔ ادوار و ازمنه‌ای که این حقیقت در زمین استقرار پذیرفته است، و معتقدان بدین حقیقت زمام رهبری را به دست گرفته‌اند، زمین در اوج قلّهٔ تاریخ بشریّت بسر برده است. نه تنها در اوج قلّهٔ تاریخ بشریّت بسر برده است، بلکه زمین بالاتر از خیال رفته است، ولی در واقعیّتی مجسّم گردیده است که مردمان بتوانند در آن بسر برند و با آن بمانند.

ممکن نیست انسانها از راه فلسفه‌ای یا علمی یا هنر و پیشه‌ای یا مکتبی از مکتبها یا سیستم و نظامی به سطحی برسند که از راه استقرار بخشیدن حقیقت ایمان به خدا در درونهای مردمان و در زندگی و اخلاق و جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و مقیاسهای ایشان، بدان رسیده‌اند یا می‌رسند . . . از این حقیقت، برنامهٔ کامل زندگی برمی‌جوشد، چه به صورت مجمل و مختصر، آن گونه که در رسالتهای پیشین بوده است، و چه به صورت مفصّل و فراگیر و دقیق، آن گونه که در رسالت واپسین است.

دلیل قاطع بر این که این عقیده حقیقتی است که از سوی خدا آمده است و نازل گردیده است، همان است که

واقعیّت تاریخی به اثبات رسانده است. و آن این که انسانها با استقرار بخشیدن حقیقت ایمان در زندگیشان به جایگاهی رسیده‌اند که هرگز به وسیلهٔ دیگری از ساخته‌ها و ساختارهای آدمی، از قبیل: علم و دانش، فلسفه، هنر و پیشه، و سیستم و نظامی از سیستمها و نظامها، بدان جایگاه نرسیده‌اند. و انسانها وقتی که رهبری مؤمنان راستین را از دست داده‌اند چیزی از همهٔ این قبیل چیزها بدیشان سودی نرسانیده است، و بلکه ارزشها و معیارها و انسانیّت ایشان سقوط کرده است و سر در نشیب نهاده است. همچنین غرق در بدبختی روانی و سرگردانی فکری و بیماریهای عصبی گردیده‌اند، هرچند که از لحاظ پیشرفت تمدّن در سائر میدانها جلو افتاده باشند، و هرچند که عوامل آسایش بدنی، و کالاها و بهره‌مندیهای عقلی، و اسباب و وسائل سعادت مادّی ایشان به طور کلّی فراهم و فراوان بوده باشد. ولیکن انسانها با وجود این هرگز به سعادت و آرامش و آسایش انسانی نرسیده‌اند و دست نیافته‌اند، و جهان‌بینی ایشان در بارهٔ زندگی هرگز اوج نگرفته است، آن گونه که در سایهٔ حقیقت ایمانی اوج پیدا کرده است. و رابطهٔ آنان با جهان هستی هرگز محکم و استوار نشده است آن گونه که در سایهٔ این عقیده محکم و استوار شده است. و انسانها کرامت «نفس بشری» را هرگز احساس نکرده‌اند آن گونه که در دوره و زمانی آن را احساس کرده‌اند که این حقیقت در آن استقرار پذیرفته است و برپا و برجا بوده است. بررسی و پژوهش آگاهانهٔ جهان‌بینی اسلامی در بارهٔ هدف جهان هستی به طور کلّی، و در بارهٔ هدف جهان بشری، حتماً و قطعاً بدین نتیجه منتهی می‌شود و می‌رسد.

همهٔ اینها ـ بدون شکّ ـ سزاوار همهٔ چیزهائی است که مؤمنان باید مبذول دارند و فداء کنند، اعم از تلاشها و کوششهای طاقت‌فرسا و کمرشکنی که باید بورزند، و قربانیهائی که باید بدهند، و فداکاریها و جان‌نثاریهای ارزشمند و گرانبهائی که باید داشته باشند، برای این که حقیقت ایمان به خدا را در زمین استقرار بخشند، و دلهائی را برجای بدارند که پرتوی از نور خدا را دربر بگیرند، و با روح خدا تماس پیدا کنند، و زندگی بشریّتی را برپا و برجا کنند که در آن برنامهٔ یزدان برای زندگی پیدا و هویدا گردد، و در آن از یک سو جهان‌بینیهای انسانها و اخلاق ایشان اوج بگیرد و بالا و والا برود، و از دیگر سو واقعیّت زندگی ایشان بدان سطح بالا و والائی برسد که واقعیّت زندگی بشریّت در دوره‌ای از ادوار تاریخ شاهد آن بوده است و بدان نائل آمده است.

انسانها روی می‌گردانند همان گونه که از دعوت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد و دیگر برادران انبیاء او روی برگردانده‌اند. انسانها با رهبریهای گمراه و گمراهسازِ سر در گمراهی نهاده، راه خواهند رفت، و کسانی را عذاب خواهند داد که به سوی حقّ دعوت خواهند کرد. ایشان را با عذابهای گوناگون و به شکلهای جوراجور عذاب خواهند داد، و با انواع شکنجه آنان را شکنجه خواهند کرد. همان گونه که ابراهیم را به آتش انداختند، و جز او را با ارّه بریدند، و در طول تاریخ پیغمبران و انبیاء را به تمسخر گرفتند و مورد استهزاء قرار دادند.

امّا دعوت به سوی خدا باید صورت بگیرد و آن گونه که خدا خواسته است به راه خود ادامه دهد. زیرا حاصل کار و فرجام آن، سزاوار تلاشها و کوششهای طاقت‌فرسا و جان‌نثاریها و فداکاریهای بزرگ است. حاصل کار و فرجام آن، اگر کوچک شود و در یک دل جایگزین گردد، آن دل پرتوی از نور خدا را در خود جای می‌دهد، و با روح خدا تماس می‌گیرد!

این کاروان فراهم آمده از پیغمبران و رسالتها از روزگار نوح علیه‌السلام تا روزگار محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خبر از این می‌دهد که خواست خدا این است و این خواهد شد: دعوت ادامه می‌یابد و استمرار پیدا می‌کند و به حقیقت بزرگ ایمان منتهی می‌شود، و ارزش این دعوت بالا می‌رود و اوج می‌گیرد، و ارج و بهای حاصل این دعوت فزونی می‌یابد و هر روز گرامی‌تر از روز پیش

خواهد شد. کم‌ترین سود حاصل کار دعوت این است که حقیقت ایمان در دلهای خود دعوت‌کنندگان مستقرّ می‌گردد و پایدار می‌ماند. حتّی اگر مرگ یا سخت‌تر از مرگ در راه دعوت به سراغ آنان بیاید ایشان از دعوت سرباز نمی‌زنند. بدین وسیله بر همهٔ زمین اوج می‌گیرند، و از جاذبه‌های زمین آزاد و رها می‌گردند، و از قید و بند آن خلاصی پیدا می‌کنند و نجات می‌یابند. این خودش به تنهائی کسب موفقیّت بسیار بزرگی است، بسیار بزرگ‌تر از تلاش و کوشش تلخ. این به تنهائی موفقیّت برای دعوت‌کنندگان است، و کسب موفقیّت برای انسانیّت است، انسانیّتی که با این صنف از مردمان افتخار و کرامت پیدا می‌کند، و سزاوار این می‌گردد که یزدان سبحان فرشتگان را در برابر این موجود به سجده درآورد، موجودی که در زمین تباهی می‌ورزد و خونها می‌ریزد. امّا با وجود این در پرتو تلاش و کوشش و جان‌نثاری و فداکاری خود برای پذیرش پرتوی از نور خدا آمادگی پیدا می‌کند. همچنین آماده می‌شود ـ هرچند که موجود ضعیف و درمانده‌ای است ـ قضا و قدر خدا را در زمین، و برنامهٔ او را در زندگی، تحقّق بخشد و پیاده کند. آن اندازه آزادی و رهائی روحی پیدا می‌کند که حاضر است زندگی را فدا سازد و جان خود را ببازد، و رنج و مشقّتی را تحمّل کند که بزرگ‌تر از فدا کردن زندگی و جان‌بازی است، تا بدین وسیله عقیدهٔ خود را نجات دهد و به وظیفهٔ خود در راه استقرار عقیده‌اش در زندگی دیگران، و محقّق ساختن سعادت ایشان، و آزادی و والائی ارمغان داشتن بدیشان، عمل کند. زمانی که برای روح انسان این اندازه آزادی و رهائی پیدا می‌شود، تلاش و کوشش ساده و آسان می‌گردد، و رنج و مشقّت کوچک و ناچیز به نظر می‌آید، و فداکاری و جان‌نثاری سبک جلوه‌گر می‌گردد، و اصلاً همهٔ این چیزها در برابر دیدگانش نهان و پنهان می‌شود، تا موفقیّت بزرگ و حاصل سترگی پدیدار و نمودار آید که بر زمین و آسمان در ترازوی یزدان برتری می‌گیرد و رجحان دارد . . .

هم اینک داستان نوح را در این سوره عرضه می‌داریم، و از حقیقتی سخن خواهیم گفت که این داستان آن را بیان می‌کند و نشان می‌دهد.

❁

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ: أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ. قالَ: يا قَوْمِ: إِنِّي لَکُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ: أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ. يَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ، وَ يُؤَخِّرْکُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمّىً، إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ، لَوْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید. گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهندهٔ روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

این سوره با بیان کردن سرچشمهٔ رسالت و عقیده می‌آغازد و تأکید می‌گردد:

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ ﴾.

ما نوح را به سوی قومش فرستادیم.

از این سرچشمه، پیغمبران وظیفه و تکلیف را دریافت می‌دارند. همچنین از این سرچشمه، حقیقت عقیده را به ارمغان می‌آورند. این سرچشمه است که سراسر جهان از آن پدیدار آمده است و خلعت هستی به تن کرده است. حیات از همین سرچشمه برجوشیده است. این سرچشمه، خدائی است که انسانها را آفریده است، و در فطرت ایشان استعداد را به ودیعت نهاده است، استعدادی که به فطرت اجازه می‌دهد خدا را بشناسد و او را پرستش بکند. وقتی که انسانها از فطرت خداشناسی کناره‌گیری کرده‌اند و منحرف گردیده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند، خدا پیغمبران خود را به سویشان روانه کرده است تا ایشان را به سوی او برگردانند.

نوح علیه‌السلام نخستین فرد این پیغمبران پس از آدم علیه‌السلام بوده است. قرآن برای آدم رسالتی ذکر نمی‌کند. بعد از آن که آدم به زمین آمده است و زندگی را در آن آزموده است. چه بسا آدم نخستین معلّم فرزندان و نوادگان خود بوده است، تا روزگار به طول انجامیده، و پس از وفات آدم، از عبادت خدای یگانه کناره‌گیری کرده‌اند و گمراه گردیده‌اند، و بتهائی را خدا انگاشته‌اند. اوّل آنها را در قالب سنگ و چوب و غیره تصوّر کرده‌اند و در اینجا و آنجا نصب نموده‌اند، و آنها را رمز نیروهائی دانسته‌اند که آنها را مقدّس پنداشته‌اند، نیروهائی که دیدنی یا نادیدنی بوده‌اند. پس خدا نوح را به سوی انسانها فرستاده است تا ایشان را به سوی یگانه‌پرستی برگرداند، و جهان‌بینی آنان را در بارهٔ خدا و زندگی و هستی تصحیح کند. کتابهای مقدّس پیشین، ادریس علیه‌السلام را جلوتر از نوح می‌دانند. امّا این کتابها در تشکیل عقیدهٔ مسلمان اعتباری ندارند، زیرا گمان می‌رود در این کتابها تغییر و تحریف و افزایش و کاهش صورت گرفته است، و شکّ و شبهه بدانها راه پیدا کرده است.

کسی که داستانهای پیغمبران را در قرآن مطالعه می‌کند و می‌خواند معتقد می‌شود که نوح در بامدادان زندگانی انسانها بر روی زمین نخستین پیغمبر بوده است، و طول عمری که داشته است، و نهصد و پنجاه سال آن را در دعوت قوم خود سپری کرده است، بیانگر این است که قوم او نیز به همین نسبت دارای طول عمر بوده باشند . . . طول عمر نوح و طول عمر نسل او اشاره بدین دارد که انسانها هنوز در روی زمین کم هستند، و هنوز انسانها در میان نسلهای آینده افزایش نیافته‌اند و تکثیر پیدا نکرده‌اند. این سخن با قیاس بر چیزی است که ما از سنّت خدا در بارهٔ جانداران می‌بینیم، و آن این که جاندارانی که عمر طولانی دارند تعدادشان و زاد و ولدشان کم است. انگار عمر طولانی آنها برای جبران این کاهش، و جهت برقراری تعادل میان شمارهٔ اندک و عمر دراز است! . . خدا آگاه‌تر از این موضوع است . . . این نظریّه‌ای در بارهٔ سنّت و قانون خدا، و قیاس کار از مشاهدات است.

این سوره با بیان سرچشمهٔ رسالت و تأکید آن می‌آغازد. آن گاه از محتوای رسالت نوح به اختصار سخن می‌رود که بیم دادن و برحذر داشتن است:

﴿أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ﴾.

(و بدو دستور دادیم) که قوم خود را (از عذاب خدا) بترسان، پیش از آن که عذاب دردناکی به سراغ ایشان بیاید.

حالت و وضعی که قوم نوح بدان انجامیده است، و آن روی‌گردانی و خودبزرگ‌بینی و سرکشی و گمراهی است، از لابلای حسابی پیدا و جلوه‌گر می‌آید که نوح سرانجام به پروردگار خود عرضه می‌دارد. این حالت و وضع بیم دادن و برحذر داشتن را مناسب‌ترین چکیدهٔ رسالت نوح می‌سازد. بیم دادن و برحذر داشتن که خلاصهٔ رسالت نوح است، نخستین چیزی است که دعوت از قوم خود را بدان می‌آغازد، بیم دادن و برحذر داشتن از عذاب دردناکی که به سراغ ایشان می‌آید در دنیا یا در آخرت، و یا در مجموعهٔ هر دو سرا.

روند سخن از صحنهٔ تکلیف و وظیفه، مستقیم به صحنهٔ تبلیغ می‌پردازد، و به گونهٔ چکیده تبلیغ را می‌آغازد. چکیده‌ای که بیم دادن و برحذر داشتن، امیدوار و آزمند آمرزش کردن اشتباه‌ها و گناه‌هائی که روی داده است، حواله دادن حساب و کتاب به زمان معیّن و مقرّر خود که در آخرت فرامی‌رسد و خدا در آن به حساب و کتاب همگان می‌رسد، و بیان مجمل و مختصر اصول و ارکان دعوتی که نوح ایشان را به سوی آن فرامی‌خواند:

﴿قالَ: يا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ: أَنِ اعْبُدُوا اللهَ، وَ اتَّقُوهُ، وَ أَطِيعُونِ. يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى. إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذا جاءَ لا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

گفت: ای قوم من! من برای شما بیم‌دهندهٔ روشن و روشنگرم. خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید. (اگر دعوت مرا بپذیرد) خداوند

گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد. امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

﴿ يا قَوْمِ إِنّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ ﴾.

ای قوم من! من برای شما بیم‌دهندهٔ روشن و روشنگرم.

بیم دادن خود را آشکارا می‌گوید و آشکارش می‌سازد. حجّت و برهان خود را روشن و بی‌پرده می‌گوید. منگ منگ نمی‌کند و مبهم و نامفهوم دم نمی‌زند، و آمیختگی و پیچیدگی در حقیقت چیزی که به سوی آن دعوت می‌کند، و در حقیقت چیزی که در انتظار تکذیب‌کنندگان است و در دعوت او و از آن سخن به میان آمده است، وجود ندارد.

آنچه نوح انسانها را به سوی آن فرامی‌خواند ساده و آسان و روشن و نمایان و راست و درست است:

﴿ أَنِ اعْبُدُوا اللهَ، وَ اتَّقُوهُ وَ أَطيعُونِ ﴾.

خدا را بپرستید، و از او بترسید، و از من فرمانبرداری کنید.

تنها خدا پرستیده شود و انبازی همراه او نشود. ترس از خدا به گونه‌ای باشد که بر عقل و شعور و رفتار و کردار چیره گردد و مواظبت و مراقبت به عمل آورد. از پیغمبر خدا اطاعت شود بدان گونه که فرمان او را منبعی سازند که تنها از آن سیستم زندگی و نظام حیات و قواعد رفتار را برگیرند و بس.

در این خطوط پهن و عریض، دیانت آسمانی به طور کلّی خلاصه می‌شود. آن گاه در تفصیل و تبیین مبانی، و در تفریق و تفریع معانی، دیانت آسمانی جدائی پیدا می‌کند. فراخی جهان‌بینی، و سترگی و ژرفی و فراگیری و گستردگی آن، و دربرگیرندگی گوشه‌های گوناگون همهٔ جهان هستی، و دربرگیرندگی جهان انسانی در این تفصیل و تبیین و تفریق و تفریع است که دیانت آسمانی را شاخه شاخه و گونه گونه می‌سازد.

پرستش خدای یگانه، برنامهٔ کاملی برای زندگی است. این برنامه شامل جهان‌بینی انسان دربارهٔ حقیقت الوهیّت، حقیقت عبودیّت، حقیقت ارتباط آفریدگان و آفریدگار، و حقیقت نیروها و ارزشها و معیارها و مقیاسها در جهان و در زندگی مردمان است . . . بدین وسیله سیستم و نظامی برای زندگی بشری پدید می‌آید، سیستم و نظامی که بر آن جهان‌بینی استوار و پایدار می‌گردد. و بر مبنای آن، برنامهٔ ویژه‌ای برای زندگی پدیدار و برقرار می‌شود. برنامهٔ ویژه‌ای که برنامهٔ الهی است. این برنامه به حقیقت ارتباط عبودیّت و الوهیّت، و به ارزشها و معیارهائی برمی‌گردد که خدا آنها را برای زنده‌ها و چیزها، مقرّر و معیّن می‌فرماید.

تقوا و ترس از خدا، ضمانت حقیقی برای استوار و ماندگار کردن بر آن برنامه است. تقوا و ترس از خدا نمی‌گذارد که مردمان در اینجا و آنجا از این برنامه کناره گیری کنند، و بدین برنامه ننگرند، و در بارهٔ این برنامه به نیرنگ بپردازند یا در اجرای آن کجروی کنند و به کژراهه بیفتند. تقوا و ترس از خدا همچنین سرچشمهٔ اخلاق پسندیده‌ای است که در آنها خدا در مدّ نظر است. مردمان در پرتو تقوا و ترس از خدا، بدون ریاکاری و خودنمائی و ستیزه گری، رو به خدا می‌کنند و به سوی خدا رهسپار می‌شوند.

اطاعت از پیغمبر، وسیلهٔ استقامت و ماندگاری بر راستای راه راست است. اطاعت از پیغمبر، دریافت هدایت از سرچشمه‌ای است که متّصل به سرچشمهٔ نخستین است، آن سرچشمه‌ای که می‌آفریند و هدایت می‌بخشد. اطاعت از پیغمبر، تماس با آسمان از راه ایستگاه مستقیم و سالم و تضمین‌شدهٔ دریافت پیام است.

این خطهای عریض و طویلی است که نوح قوم خود را در بامدادان بشریّت به سوی آنها فراخواند. این خطها چکیدهٔ دعوت خدا در میان همهٔ نسلهائی است که پس از نوح آمده‌اند، و یزدان به مردمان وعده فرموده است که با رعایت آنها همان چیزهائی را بدیشان بدهد که به توبه کاران دریافت‌کنندهٔ پاداش عطاء می‌کند:

﴿ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ

مُسَمًّى ﴾.

(اگر دعوت مرا بپذیرید) خداوند گناهان شما را می‌آمرزد، و تا اجل نهائی مرگ شما را به تأخیر می‌اندازد.

پاداش پاسخ مثبت به دعوت به سوی عبادت خدا و تقوا و ترس از خدا، و به سوی اطاعت از پیغمبر خدا، آمرزش و رهائی از گناهان است، گناهانی که تا به حال گذشته است و صورت پذیرفته است. همچنین پاداش آن تأخیر انداختن حساب و کتاب تا اجل معیّن و سررسید عمری است که در علم خدا مشخّص و مقرّر گردیده است. و آن روز آخرت است. در دنیا نیز به عذاب ریشه‌کن کننده گرفتار نمی‌آیند . . . در حساب و کتابی که نوح به پروردگارش عرضه می‌دارد خواهد آمد که یزدان سبحان چیزهای دیگری را نیز بدیشان وعده داده است که در طول زندگی بدانان عطاء خواهد فرمود.

آن گاه برایشان بیان و روشن می‌دارد که سررسید زمان مشخّص آخرت، قطعی و حتمی است و در موعد خود فرامی‌رسد، و عذاب آن بسان عذاب دنیا به تأخیر نمی‌افتد ... برای مقرّر داشتن این حقیقت سترگ اعتقادی، چنین آمده است:

﴿ إِنَّ أَجَلَ اللهِ إِذٰا جٰاءَ لاٰ يُؤَخَّرُ، لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾.

امّا اگر متوجّه باشید، هنگامی که اجل نهائی الهی فرارسد، تأخیر پیدا نمی‌کند.

این نصّ محتمل معنی دیگری نیز می‌تواند باشد، و آن این که چنین بیانی شامل هرگونه اجل و وقت مشخّصی باشد که خدا آن را تعیین می‌فرماید . . . تا این حقیقت به گونهٔ همگانی در دلها جایگزین گردد. این نیز به مناسبت سخن از وعدهٔ به تأخیر انداختن حساب و کتابشان تا روز حساب و کتاب است، البتّه اگر اطاعت کنند و توبه نمایند.

❁

نوح عليه‌السلام به تلاش و کوشش بزرگوارانه و خالصانه و کریمانهٔ خود برای هدایت کردن قوم خود آغاز کرد، تلاش و کوششی که هیچ‌گونه مصلحتی و هیچ‌گونه منفعتی برای او در بر ندارد. در راه این هدف بزرگ و سترگ، رویگردانی و خودبزرگ‌بینی و استهزاء و تمسخر مردمان را تحمّل می‌کند . . . نهصد و پنجاه سال این گونه ناگواریها و ناهنجاریها و دردسرها را به جان می‌خرد . . . تعداد پاسخگویان بدو چندان افزایشی ندارد، ولی رویگردانی و پافشاری بر گمراهی بالاتر و بالاتر می‌رود و اوج می‌گیرد و افزایش می‌یابد. در پایان گشت و گذار نوح برمی‌گردد و حساب و کتاب خود را به پروردگارش پس می‌دهد، پروردگاری که این وظیفهٔ بزرگ و آن تلاش سنگین را بر عهدهٔ او گذاشته است و او را مکلّف بدانها فرموده است. نوح برمی‌گردد و توصیف می‌کند آنچه را که کرده است و آنچه را که دیده است و بر سرش آمده است . . . در حالی که پروردگارش می‌داند چه کرده است و چه دیده است و بر سرش چه آمده است. نوح هم می‌داند که پروردگارش می‌داند و آگاه از آشکار و نهان است. ولیکن این شکوهٔ دل رنج‌دیدهٔ خسته‌ای در پایان گشت و گذار است، شکوه‌ای به آستانهٔ یگانه‌ای که انبیاء و پیغمبران و مؤمنانی که دارای ایمان حقیقی هستند بدان آستانه شکوه سرمی‌دهند و می‌نالند . . . آستانهٔ خدا . . .

﴿ قٰالَ: رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهٰاراً، فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعٰائِي إِلاّٰ فِرٰاراً؛ وَ إِنِّي كُلَّمٰا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصٰابِعَهُمْ فِي آذٰانِهِمْ، وَ اسْتَغْشَوْا ثِيٰابَهُمْ، وَ أَصَرُّوا، وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبٰاراً. ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهٰاراً. ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرٰاراً. فَقُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كٰانَ غَفّٰاراً، يُرْسِلِ السَّمٰاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرٰاراً، وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوٰالٍ وَ بَنِينَ، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّٰاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهٰاراً. مٰا لَكُمْ لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً؟ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوٰاراً؟ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً؟ وَ اللهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرٰاجاً. وَ اللهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسٰاطاً، لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجاً ﴾.

نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام. امّا دعوت و فراخواندنم تنها بر گریز ایشان افزود! من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامرزی، انگشتهای خود را به گوشهایشان فروکرده‌اند (تا ندای حقّ را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافهٔ مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرورفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند. سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونهٔ علنی و (جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام. و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید. اگر چنین کنید) خدا از آسمان بارانهای پرخیر و برکت را پیاپی برایتان می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهرهٔ شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد. شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است). مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟ خدا است که شما را از زمین به گونهٔ شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونهٔ شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد. خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.

این کاری است که نوح کرده است، و این چیزی است که گفته است. آن‌گاه برمی‌گردد و دوباره به پروردگارش حساب و کتاب واپسین را در پایان مدّت زمان طولانی عمر خود عرضه می‌دارد. در این عرض حال، تلاش و کوشش همیشگی و بدون انقطاع خود را به تصویر می‌کشد:

﴿ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلاً وَ نَهاراً ﴾.

من قوم خود را شب و روز (به سوی ایمان به تو) فراخوانده‌ام.

نوح خسته نمی‌گردد. سستی نمی‌شناسد. در برابر رویگردانی و پافشاری دیگران بر باطل، مأیوس و ناامید نمی‌شود:

﴿ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلاَّ فِراراً ﴾.

امّا دعوت و فراخواندنم تنها بر گریز ایشان افزوده است!.

آنان از دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا گریخته‌اند. خدائی که سرچشمهٔ هستی و زندگی است. سرچشمهٔ نعمتها و بخششها است. سرچشمهٔ هدایت و نور است. نوح که پاداشی در برابر گوش فرادادن و شنیدن از آنان نمی‌خواست. مالیاتی درخواست نمی‌نمود. آنان می‌گریزند از کسی که ایشان را به سوی خدا می‌خواند تا خدا آنان را ببخشاید، و از کیفر گناه و سرکشی و گمراهی نجاتشان دهد!

هر زمان که نتوانسته‌اند بگریزند، چون دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا رودرروی ایشان ایستاده است، و سر راه را بر آنان گرفته است، و فرصت دست داده است دعوت خود را به گوشهایشان رسانده است، ایشان نخواسته‌اند صدای او به گوشهایشان فرورود. دوست نداشته‌اند نگاه‌هایش بدیشان بیفتد. بر گمراهی پافشاری کرده‌اند. خود را بزرگ‌تر از آن دیده‌اند که صدای حقّ و هدایت را بشنوند و بپذیرند:

﴿ وَ إِنِّي كُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ، وَ اسْتَغْشَوْا ثِيابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً ﴾.

من هر زمان که ایشان را دعوت کرده‌ام تا (ایمان بیاورند و) تو آنان را بیامرزی، انگشتهای خود را به

گوشهایشان فروکرده‌اند (تا ندای حقّ را نشنوند) و جامه‌هایشان را بر سر کشیده‌اند (تا قیافۀ مرا نبینند) و (در فسق و فجور و ظلم و زور بیشتر فرورفته‌اند و بر کفر) پافشاری کرده‌اند و سخت سرکشی نموده و بزرگی فروخته‌اند.

این تصویری از پافشاری دعوت‌کنندۀ به سوی خدا بر دعوت است. هروقت فرصتی دست داده است دعوت خدا را به مردمان رسانده است. همچنین تصویری از پافشاری مردمان بر گمراهی است. از لابلای این تصویر، نشانه‌های کودکی سرکشِ بشریّت نمایان می‌آید. نمایان و جلوه‌گر می‌گردد در قرار دادن انگشتها در گوشها، و پوشاندن سرها و چهره‌ها با جامه‌ها. تعبیر قرآنی با واژگان خود تصویر سرکشی کامل کودکی را ترسیم می‌کند و می‌گوید که آنان:

﴿ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ ﴾.

انگشتهای خود را به گوشهایشان فروکرده‌اند.

گوشهایشان که کاملاً جای همۀ انگشتهایشان را ندارند. بلکه با سر انگشتها گوشها را می‌بندند، و می‌کوشند با زحمت زیاد گوشها را مسدود کنند. انگار می‌کوشند انگشتهایشان را کاملاً به گوشهایشان فرو ببرند، تا بدین وسیله تضمین شود صدا به گوشها اصلاً نفوذ نمی‌کند! این هم از یک سو تصویر درشتخویانه‌ای از پافشاری و سرکشی است، و از دیگر تصویری از ابتدائی بودن کودکانِ بشریّت است، کودکانی که از لحاظ قیافه و سنّ و سال بزرگ و پیرند، ولی از نظر رشد و نموّ عقلانی کوچک و حقیرند.

همراه با پایداری و ماندگاری بر دعوت، و استفاده کردن از هر فرصتی که پیش آمده است و دست داده است، و پافشاری بر رویاروئی و مبارزه‌جوئی، نوح علیه‌السلام هرگونه شیوه‌ای را در کار دعوت به کار می‌برد. گاهی دعوت را آشکارا در میان می‌گذارد و اعلان می‌دارد، و گاهی میان اعلان کردن و پنهان کردن را در پیش می‌گیرد و وظیفۀ خود را به انجام می‌رساند:

﴿ ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَاراً، ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَاراً ﴾.

سپس من آنان را آشکارا و با صدای بلند (به یکتاپرستی و ایمان راستین) دعوت کرده‌ام. گذشته از این، به گونۀ علنی (و جمعی)، و به صورت نهانی (و فردی، دعوت آسمانی را) بدیشان رسانده‌ام.

در لابلای همۀ اینها ایشان را به خیر و خوبی دنیا و آخرت، حریص و آزمند می‌گرداند. آنان را به آمرزش امیدوار می‌نماید. بدیشان می‌گوید اگر از پروردگارشان طلب آمرزش کنند، یزدان سبحان آمرزگار است و گناهانشان را می‌آمرزد:

﴿ فَقُلْتُ: اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً ﴾.

و بدیشان گفته‌ام: از پروردگار خویش طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است (و شما را می‌بخشاید).

ایشان را بر رزق و روزی فراوانی حریص و آزمند می‌سازد که از راه اسباب و عللی به دست می‌آید که با آنها آشنایند و جویای به دست آوردن آنهایند. از جمله باران پرآبی است که کشت و زرع بدان می‌روید، و رودبارها از آن پر و لبریز و خروشان می‌گردند. همچنین ایشان را به رزق و روزی دیگری وعده می‌دهد که اولاد و اطفالی است که دوستشان می‌دارند، و اموال و دارائیهائی است که به دنبال آنها هستند و گرانبهایشان می‌دانند:

﴿ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَنِينَ، وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَاراً ﴾.

خدا از آسمان بارانهای پرخیر و برکت را پیاپی برای شما می‌باراند، و با اعطاء دارائی و فرزندان شما را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و باغهای سرسبز و فراوان بهرۀ شما می‌سازد، و رودبارهای پرآب در اختیارتان می‌گذارد.

یزدان سبحان میان طلب آمرزش و میان این ارزاق و روزیها ارتباط برقرار می‌سازد، و آنها را به یکدیگر مربوط قلمداد می‌فرماید. در قرآن جاهای مکرّری است که در آنها این چنین پیوندها و ارتباطهائی میان خوبی دلها و ماندگاری آنها بر هدایت، و میان میسّر

گرداندن ارزاق و روزیها و رفاه عمومی، وجود دارد ...

در جائی آمده است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ، وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْناهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

اگر مردمان این شهرها و آبادیها (به خدا و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم (و از بلایا و آفات بدورشان می‌داشتیم) ولی آنان به تکذیب (پیغمبران و انکار حقائق) پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم (و عبرت جهانیانشان کردیم). (اعراف/۹۶)

در جائی هم آمده است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنّاتِ النَّعيمِ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ ... ﴾.

اگر اهل کتاب (اعم از مسیحیان و یهودیان، بجای دشمنانگی و تباهکاری، به اسلام بگروند و) ایمان بیاورند و پرهیزگاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زدائیم (و زشتیها و پلشتیهای گذشتهٔ ایشان را می‌بخشیم) و آنان را به باغهای پرنعمت بهشت داخل می‌سازیم. و اگر آنان به تورات و انجیل (اصلی و دست‌نخورده) و بدانچه که از سوی پروردگارشان (به نام قرآن) بر آنان نازل شده است عمل بکنند (و در میان خود قوانین الهی را پیاده کنند و برپای دارند) از بالای سر خود و از زیر پای خود (و از هرسو، غرق در نعمت شده و از آسمان و زمین) روزی خواهند خورد.... (مائده/۶۵ و ۶۶)

در جای دیگری نیز آمده است:

﴿ أَلّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ إِنَّني لَكُمْ مِنْهُ نَذيرٌ وَ بَشيرٌ، وَ أَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتاعاً حَسَناً إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذي فَضْلٍ فَضْلَهُ ... ﴾.

(ای پیغمبر! بدیشان بگو:) این که جز خدا را نپرستید. بیگمان من از سوی خدا بیم‌دهندهٔ (کافران به عذاب دوزخ) و مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمت بهشت) هستم. و این که از پروردگارتان طلب آمرزش کنید و به سوی او برگردید که خداوند (به سبب استغفار صادقانه و توبهٔ مخلصانه) شما را تا دم مرگ به طرز نیکوئی (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند می‌سازد، و (در آخرت برابر عدل و داد خود) به هر صاحب فضیلت و احسانی (پاداش) فضیلت و احسانش را می‌دهد .... (هود/۲ و ۳)

این قاعده‌ای که قرآن آن را در موارد مختلفی بیان می‌دارد، قاعدهٔ صحیح و درستی است و بر اسباب و عللی از وعدهٔ خدا و از سنّت زندگی استوار است. همچنین واقعیّت عملی گواه بر تحقّق و پیاده شدن آن در طول قرون و اعصار است. سخن در راستای این قاعده از ملّتها است نه از افراد. هر ملّتی که شریعت خدا در میانشان اجراء گردیده است، و با عمل صالح و توبه و استغفارِ برخاسته از ترس خدا، واقعاً رو به خدا کرده‌اند، و هر ملّتی که تقوا و پروای خدا داشته‌اند و خدا را پرستش کرده‌اند و شریعت او را برپا و برجا نموده‌اند، و عدالت و دادگری را پیاده کرده‌اند، و به جملگی مردمان امن و امان ارمغان داشته‌اند، خیرات و برکات در میانشان برجوشیده است و فیضان کرده است، و خدا در زمین بدیشان سلطه و قدرت داده است، و در پرتو عمران و آبادی و خوبی و نیکی ایشان را در زمین جایگزین دیگران فرموده است.

اگر در برخی از ادوار ملّتهائی را می‌بینیم که تقوا و پروائی از خدا ندارند، و شریعت او را برجا و برپا نمی‌دارند، ولی با وجود این دارای قدرت و نعمت و روزی بسیارند، و در زمین مستقرّ و از اقتدار برخوردارند، این امر امتحان و آزمون خدا است و بس:

﴿ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ﴾.

ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم. (انبیاء/۳۵)

گذشته از این، همچون قدرت و شوکتی، رفاه فاسد و

تباهی است. آفتهای فروپاشی اجتماعی و سرنگونی اخلاقی، یا ظلم و زور و پایمال کردن عزّت و کرامت انسان، آن را می‌خورند . . . دو دولت بزرگ با رزق و روزی فراخ و دارای شوکت و قدرت در زمین، پیش روی ما است. یکی از آن دو، دولت سرمایه‌داری است، و دیگری دولت کمونیستی است. در اوّلی سطح اخلاق به مرتبهٔ پائین حیوانی رسیده است، و جهان‌بینی زندگی به پلّهٔ فرودین سقوط کرده است. گذشته از این، سراپا بر دلار استوار گردیده است و همه چیز آن پول شده است! . . در دولت دوم ارزش «انسان» به اندازه‌ای پائین آمده است و فروافتاده است که از ارزش برده کم‌تر گردیده است و پست‌تر شده است. جاسوسی فرمانروا است. مردمان در دلهره و نگرانی همیشگی بسر می‌برند از ترس و هراس کشتارگاه‌های بسیار و کشت و کشتارهای بیشمار. هر انسانی به شب که می‌رسد نمی‌تواند تضمین کند که به روز می‌رسد و سرش بر تنش ماندگار است، و به دام تهمتی که در تاریکیها تار و پود آن بافته شده است نمی‌افتد و گرفتار نمی‌آید! معلوم است نه این و نه آن، زندگی انسانی نیست، زندگی‌ای که نشان از رفاه و آسایش داشته باشد.

با نوح همراه می‌شویم و جهاد بزرگوارانهٔ طولانی او را وارانداز می‌کنیم. او را می‌بینیم که قوم خود را به سوی نشانه‌های خداشناسی رهنمود می‌کند، نشانه‌هائی که در دستگاه‌های پیکر خودشان، و در گوشه و کنار جهان پیرامونشان، وجود دارد. نوح از بیشرمی و بی‌ادبی قوم خود با خدا شگفت‌زده می‌شود، و این بیشرمی و بی‌ادبی را بر ایشان زشت می‌شمارد:

﴿ مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً؟ وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً؟ ﴾.

شما را چه می‌شود که برای خدا عظمت و شکوهی قائل نیستید؟ در حالی که خدا شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است (و در هر گام شما را رهبری و هدایت کرده، و به شما لطف و عنایت نموده است).

مراحل و احوالی که قوم نوح در آن زمان با آن مخاطب قرار گرفته‌اند و بدیشان گوشزد گردیده است، قطعاً باید خطاب و سخنی بوده باشد که آنان آن را فهم کرده باشند، یا دست کم آنان یکی از معانی و مفاهیم آن را درک نموده باشند، تا انتظار این را داشته باشند که تذکّر دادنش در ایشان تأثیر می‌کند و آنان را آمادهٔ پذیرش می‌نماید و به پاسخگوئی می‌کشاند. آنچه اکثر مفسّران معتقد بدان هستند این است که مراد مراحل تکوینی و پیدایش جنین است، جنینی که از نطفه به علقه، و از علقه به مضغه، و از مضغه به هیکل، و از هیکل به موجود کاملی درمی‌آید . . . این چیزی است که قوم نوح آن را درک و فهم کرده‌اند وقتی که بدان تذکّر داده شده‌اند. زیرا جنینهائی که پیش از رسیدن به کمال در رحمها، بیرون افکنده می‌شوند، همین سقط جنینها بدیشان اندیشه‌ای و اطّلاعی در بارهٔ همچون مراحل و مراتبی داده باشد. این هم مدلول و مفهومی از مدلولها و مفهومهای این آیه است. ممکن هم هست که مدلول و مفهوم این مراحل و مراتب همان چیزی باشد که دانش جنین‌شناسی می‌گوید. دانش جنین‌شناسی می‌گوید: جنین در اوّل امر شبیه جاندار تک‌سلولی است. سپس بعد از گذشت زمانی از حمل، جنین جاندار پرسلولی می‌گردد. سپس به شکل یک جاندار آبگونه درمی‌آید. آن گاه شکل یک جاندار پستاندار را پیدا می‌کند. بعد از آن شکل انسان را به خود می‌گیرد . . . این نظریّه با درک و فهم قوم نوح فاصلهٔ بسیاری دارد. این نظریّه به تازگی کشف و ارائه شده است. چه بسا این نظریّه مدلول و مفهوم فرمودهٔ یزدان در جای دیگری از قرآن باشد که عبارت است از:

﴿ . . . ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴾.

. . . از آن پس او را آفرینش تازه‌ای بخشیده و (با دمیدن جان به کالبدش) پدیدهٔ دیگری خواهیم کرد. والامقام و مبارک یزدان است که بهترینِ اندازه‌گیرندگان و

سازندگان است. (مؤمنون/۱۴)

این نصّ و آن نصّ چه بسا مدلولها و مفهومهای دیگری داشته باشد و هنوز برای علم روشن نگردیده باشد . . . ما هم این دو نصّ را مقیّد بدین معانی و مبانی نمی‌سازیم . . .

به هر حال نوح قوم خود را متوجّه نگرش به وجود خویشتن ساخت. بر ایشان زشت شمردکه اکرام و احترامی برای خدای بزرگواری قائل نیستند که آنان را در مراحل و مراتب گوناگونی آفرینش بخشیده است و هردم به تن ایشان خلعت خلقتی کرده است . . . این شگفت‌ترین و زشت‌ترین کاری است که از آفریده‌ای سر می‌زند.

همچنین نوح قوم خود را متوجّه کتاب گشودهٔ جهان می‌گرداند:

﴿ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً؟ وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرٰاجاً؟ ﴾.

مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ (درخشان) کرده است؟.

آسمانهای هفتگانه را نمی‌توان به مدلول و مفهومی محدود و منحصر دانست که فرضیّه‌های علمی در بارهٔ شناخت جهان می‌گویند. چه هرچه گفته شده است فرضیّه است و بس. نوح قوم خود را متوجّه آسمان ساخته است، و بدیشان خبر داده است ـ همان گونه که خدا بدو آموخته است ـ که آسمان هفت طبقه است.[1] در میانشان تابان است، و خورشید فروزان. آنان ماه را می‌بینند و خورشید را نیز می‌بینند، و چیزی را هم می‌بینند که بدان آسمان گفته می‌شود. آسمان این فضای کبود رنگ است. امّا آسمان چیست؟ چنین چیزی از ایشان خواسته نشده است. تا به امروز هم کسی قاطعانه در این راستا چیزی نگفته است . . . این رهنمود و رهنمون کافی است که انسان را برانگیزد و به دنبال آگاهی و اطّلاع برود و به تدبّر و تفکّر در این راستا بپردازد و بیندیشد و پژوهش کند در فراسوی این آفریده‌های بزرگ و سترگ و ترسناک و خوفناک چه قدرت نوپرداز و نوآفرینی قرار دارد . . . مراد از این رهنمود و رهنمون هم همین است که پی بردن به جهان‌آفرین است. آن‌گاه نوح برمی‌گردد و قوم خود را متوجّه می‌سازد که به پیدایش خودشان از زمین بنگرند و برگشت خودشان را به زمین پس از مردن پیش چشم بدارند، تا حقیقت بیرون آمدن خودشان را از زمین در رستاخیز سهل و ساده بدانند:

﴿ وَ اللهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرٰاجاً ﴾.

خدا است که شما را از زمین به گونهٔ شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند، و بعد شما را به گونهٔ شگفتی (زنده می‌گرداند و) از زمین بیرون می‌آورد.

تعبیر از پیدایش انسان از زمین با «إِنْبات» که مصدر «أَنبَتَكُمْ» و به معنی رویاندن است، تعبیر شگفت و الهامگرانه‌ای است. این امر در قرآن به شکلهای گوناگون تکرار می‌گردد. مثل این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبٰاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِي خَبُثَ لاٰيَخْرُجُ إِلاّٰ نَكِداً ﴾.

زمین خوب (و دارای خاک مرغوب)، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد. امّا زمین بد (و شوره‌زار) از آن جز گیاه ناچیز و کم‌سود نمی‌روید. (اعراف/۵۸)

در اینجا اشاره می‌فرماید به این که پیدایش انسان بسان پیدایش گیاهان است. همچنین در موارد مختلف

۱- واژهٔ «سَبْع» هفت، برای کثرت است. اگر مراد کثرت نباشد، و بلکه عدد هفت باشد، آسمان اوّل قرآنی تمام ستارگان و سیّارگانی است که با چشم مسلّح و غیرمسلّح دیده می‌شود. (نگا: صافّات/۶ و فصلت/۱۲، و ملک/۵). واژهٔ «طِباقاً» جمع طَبَق، یا طَبَقه است که به معنی یکی فوق دیگری، و یکی برتر از دیگری است . . . یا این که همچون مطابقه، مصدر باب مفاعله است، و به معنی موافق و مرتبط و هماهنگ و همآوا با یکدیگر است. (مترجم)

پیدایش انسان را همراه می‌کند با پیدایش گیاهان. برای مثال در سورهٔ حجّ در یک آیه هر دو را گرد می‌آورد، آنجا که در صدد ذکر دلیل و برهان بر حقیقت رستاخیز مردگان است. می‌فرماید:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ، لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحامِ ما نَشاءُ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ، وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّیٰ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلیٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْلا یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً. وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً، فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ ﴾.

ای مردم! اگر در بارهٔ رستاخیز (مردگان و زندگانی دوبارهٔ ایشان) تردید دارید، (بدین نکته توجّه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آئید:) شما را از خاک می‌آفرینیم. سپس (این خاک پیش پا افتاده را) به نطفه، و بعد (نطفه، این پدیدهٔ اسرارآمیز فراهم آمده از اِسپِر مرد و اُوول زن را به خون بستهٔ زالومانند)، و پس از آن (این خون بسته را به چیزی شبیه) به یک قطعه گوشت (جویده شده) درمی‌آوریم که برخی (کامل و تام‌الخلقه و) بسامان، و برخی (ناتمام و ناقص‌الخلقه و) نابسامان است. (همهٔ اینها) بدین خاطر است که برای شما روشن سازیم (که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل و هرگونه کاری، از جمله زندگی دوباره بخشیدن توانائیم). ما جنینهائی را که بخواهیم تا زمان خود در رحمها نگاه می‌داریم و آن گاه شما را به صورت کودک (پسر یا دختر، از شکم مادران) بیرون می‌آوریم، سپس (شما را تحت نظارت و رعایت خود می‌پائیم) تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید. برخی از شما (در این میان) می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند. تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (و دانسته‌های خویش را فراموش کرده و از یاد می‌برند، و درست همانند یک کودک می‌شوند. دلیل دیگری بر قدرت خدا در همه چیز، به ویژه در بارهٔ مسألهٔ رستاخیز، این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی، امّا هنگامی که (فصل بهار درمی‌رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نموّ می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند. (حجّ/۵)

در سورهٔ «مؤمنون» مراحل و مراتب پیدایش و رویش جنین ذکر می‌شود که نزدیک به مطالبی است که در سورهٔ حجّ آمده است. بعد از آن چنین می‌آید:

﴿ فَأَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ أَعْنابٍ ﴾.

ما به وسیلهٔ این آب، نخلستانها و تاکستانها برای شما پدید آورده‌ایم. (مؤمنون/۱۹)

این پدیده‌ای است که بدون شکّ نگرش و پژوهش را می‌طلبد. اشاره به وجود وحدت در میان اصول و ارکان حیات بر روی زمین دارد، و می‌رساند که انسان بسان گیاهان از زمین پدید آمده است، و از عناصر اوّلیّهٔ آن ساخته می‌شود، و از عناصر اوّلیّهٔ آن تغذیه و رشد می‌کند. انسان گیاهی از گیاهان زمین است. خدا این نوع حیات را بدو ارمغان داشته است، و به گیاهان آن نوع حیات را داده است. هر دوی انسان و گیاه، زادگان زمین هستند، و هردوتای آنان از این مادر شیر می‌نوشند.

ایمان این چنین جهان‌بینی زنده‌ای را در بارهٔ پیوند زمین با جانداران پدید می‌آورد، جهان‌بینی‌ای که در آن دقّت علمی و سرزندگی ذهن و شعور است. زیرا این جهان‌بینی بر حقیقت زنده‌ای استوار است که در دل و درون است. این هم وجه امتیاز شناخت ارزشمند قرآنی است.

مردمانی که از زمین برآمده‌اند، بار دیگری به درون آن برمی‌گردند. خداوند ایشان را به زمین برمی‌گرداند، همان‌گونه که آنان را از آن برآورده است. استخوانهای پوسیده و فرسودهٔ ایشان با خاک زمین آمیخته می‌شود. ذرّات وجودشان با ذرّات زمین می‌آمیزد، همان‌گونه که قبلاً پیش از پیدایش از آن، با آن آمیخته بودند. آن گاه

خدائی ایشان را از زمین بیرون می‌آورد کـه آنـان را نخستین بار از زمین بیرون آورده است، و ایشان را از زمین می‌رویاند همان گونه که نخستین بار آنـان را از آن رویانیده است . . . مسألهٔ سهل و ساده‌ای است. یک لحظه درنگ راجع بدان لازم نیست، وقتی که انسان از این زاویه بدان بنگرد، زاویه‌ای که قـرآن آن را در آن عرضه می‌دارد و به تماشا می‌گذارد.

نوح علیه‌السلام قوم خود را متوجّه ایـن حـقیقت مـی‌کند تـا دلهایشان دست خدا را احساس کنند، بـدان هـنگام کـه ایشان را از این زمین به طرز شگـفتی مـی‌رویاند، و دیگر باره آنان را به زمین داخـل مـی‌گردانـد. سـپس دلهایشان را متوجّه می‌سازد که پیدایش و آفرینش دوم را ببینند، و حسـاب و کـتاب آن را بـنگرند و بکـنند، پیدایش و آفرینشی که این اندازه سهل و ساده است، به گونه‌ای که جدال و ستیزی نمی‌خواهد و نمی‌پذیرد.

سرانجام نوح دلهای قوم خـود را مـتوجّه نـعمت خـدا می‌سازد، نـعمتی کـه بـدیشان داده است و زنـدگی را برایشان بر روی این زمین میسّر ساخته است، و زمین را برای سیر و سیاحت و حـرکت و سـفرشان، و بـرای زندگانیشان و کوچیدنشان، و بـرای زیسـتن آنـان بـه شـــیوه‌ها و روشـهای گـوناگـون بـر روی آن، رام و فرمانبردار کرده است:

﴿ وَ اللهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِساطاً، لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً ﴾.

خداوند زمین را برای شما گسترده و فراخ کرده است، تا از جاده‌های وسیع آن بگذرید.

ایـن حـقیقت کـه نـزدیک بـدیشان است و در بـرابـر دیدگانشان است و قابل درک و فهم برای ایشان است، با آنان کاملاً رویاروی می‌شود و نمی‌توانند از آن فرار کنند و بگریزند، همان‌گونه که از صدای نوح و برحذر داشتن و بیم دادن او فرار مـی‌کنند و مـی‌گریزند. ایـن زمین نسبت بدیشان گسترده و آمـاده است. حـتّی در کوه‌های زمین راهها و درّه‌هائی را برایشان ترتیب داده است تا از آنجاها بگذرند و بروند. همان گونه کـه در دشتها برایشان راهها و گـذرگاهها تـرتیب داده است و جمع و جور کرده است، و آنان در آنجاها راه می‌روند، و سواره و پیاده عبور می‌کنند، و بدینجا و آنجا بار سفر بـرمی‌بندند، و رزق و روزی خـدای را مـی‌جویند، و سهل وساده با یکـدیگر زنـدگی مـی‌کنند، و مـنافع و ارزاق را در میان خود ردّ و بدل می‌سازند.

آنان این حقیقت دیدنی را درک و فهم می‌کردند، بدون این که به پژوهشهای علمی پیچیده نیاز داشته بـاشند. پژوهشهائی که در پرتو آنها مطالعه کنند قوانینی را که بر وجودشان روی این زمین حکمفرما است، و زندگی را در زمین برایشان میسّر و ممکن می‌سازد. هر زمان که برای انسان عـلمی افـزوده شـود، از ایـن حـقیقت گوشه‌های تازه‌ای و کرانـه‌های دوری را درک و فـهم می‌کند.[۱]

این جور نوح راه پیدا کرد ـ یا تلاش نمود راه پیدا کند ـ به گوشها و دلها و خـردهای قـوم خـود بـا شـیوه‌های گوناگون، و با وسائل مختلف، و به طور مسـتمرّ و در زمان طولانی، و با صبر جـمیل و تـلاش ارزشـمند و فراوان، در مدّت نهصد و پنجاه سال. سپس بـه سـوی پروردگار خود برمی‌گردد، پروردگاری که او را به سوی ایشان فرستاده است. به پروردگارش حسـاب و کـتاب خود را تقدیم می‌کند، و شکوه و شکایت خود را با این گفتار مفصّل، و با این لهجهٔ مؤثّر، سر می‌دهد. از ایـن بیان دقیق پی می‌بریم به آن تصویر بزرگوارانهٔ صبر و شکیبائی و تلاش و کوشش و رنج و زحمتی که نوح از خود نشان داده است. ایـن هـم حـلقه‌ای از حـلقه‌های زنجیرهٔ رسالت آسمانی برای انسانهای گمراه سـرکش است. پس از این همه گفتن و بیان کردن چه چیز شد؟

﴿ قالَ نُوحٌ: رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْني، وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّ خَساراً. وَ مَكَرُوا مَكْـراً كُـبّاراً. وَ قالُوا: لاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ، وَ لاتَذَرُنَّ وَدّاً وَ لا سُواعاً وَ لا يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً. وَ قَـدْ أَضَـلُّوا كَـثيراً. وَ

۱- مراجعه شود به سورهٔ ملک، بررسی آیهٔ ۱۵.

﴿ لاٰتَزِدِ ٱلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً ﴾.

نوح (بعد از یأس و نومیدی از ایشان به آستان الهی عرضه داشت و) گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند، و از کسانی پیروی نموده‌اند که اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است. (چنین رهبران گمراهی) نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند. آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید. و وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعوق، و نَسْر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند! (پرودگارا! این خودخواهان گمراهند گمراه‌ترشان گردان) و جز گمراهی بر ستمکاران میفزا!..

پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده‌اند! پس از این همه تلاشی که ورزیده‌ام، و پس از این همه رنجی که کشیده‌ام، و بعد از این همه رهنمود و رهنمونی که کرده‌ام، و بعد از این همه روشنگری افکاری که نموده‌ام، و بعد از این همه تهدید و بیم و امید و وعدهٔ اموال و اولاد و رفاهی که بدیشان داده‌ام . . . بعد از همهٔ اینها چیزی که صورت پذیرفته است سرکشی و عصیان بوده است. به دنبال رهبریهای گمراه و گمراهسازی راه افتاده‌اند که پیروان خود را با اموال و اولادی که دارند گول می‌زنند، و با نمادهای جاه و جلال و سلطه و قدرت می‌فریبند. آن کسانی که:

﴿ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّٰ خَسٰاراً ﴾.

اموال و اولادشان جز زیان و خسران (برای ایشان پدید نیاورده است و) بر آنان نیفزوده است.

اموال و اولاد، ایشان را به گمراهی و گمراهسازی تشویق کرده است و برانگیخته است، و حاصلی جز بدبختی و زیان نداشته است.

این رهبران به گمراهی بسنده نکرده‌اند . . . بلکه:

﴿ وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبّٰاراً ﴾.

نیرنگ بزرگی به کار برده‌اند.

نیرنگی زده‌اند که در بزرگی به نهایت رسیده است. آنان برای باطل کردن کار دعوت، و بستن راه دعوت به سوی دلهای مردمان نیرنگ زده‌اند و دوز و کلک ورزیده‌اند. مکر و کید کرده‌اند تا کفر و گمراهی و جاهلیّتی را بیارایند و بپیرایند که مردمان بدان افتاده‌اند و در آن دست و پا زده‌اند. از جملهٔ مکر و نیرنگشان تشویق مردمان به چنگ زدن به بتانی بوده است که آنها را إلٰهه نامیده‌اند:

﴿ وَ لاٰتَذَرُنَّ وَدّاً، وَ لاٰ سُوٰاعاً، وَ لاٰ يَغُوثَ، وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً . . . ﴾.

وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعوق، و نَسْر را وامگذارید ....

اینها بزرگ‌ترین معبودها و إلٰههٔ آنان بودند. بعد از ایشان در همهٔ جاهلیّتها تا فرارسیدن روزگار رسالت محمّدی پیوسته پرستیده شده‌اند.

همچنین این رهبریهای گمراه و گمراهساز بتهائی را ترتیب می‌دادند، و نامهای گوناگونی را بر آنها می‌نهادند، و آنها را به شکلهای مختلفی می‌ساختند، مطابق فریادها و شعارهائی که در هر جاهلیّتی برخاسته است و فرمانروا بوده است. پیروان را پیرامون آنها گرد می‌آوردند، و جانبداری و دفاع از این بتها را در دلهایشان به هیجان درمی‌آوردند، تا مردمان را با این افسار به هرجا که می‌خواستند بکشانند و برانند، و ایشان را بر گمراهی و ضلالتی نگاه بدارند که اطاعت و فرمانبرداری را برای رهبریهای گمراه تضمین و تأمین گرداند:

﴿ وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً ﴾.

و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند.

بسان همهٔ رهبریهای گمراهی که مردمان را پیرامون بتها گرد می‌آورند، اعم از بتهائی که سنگ هستند، و بتهائی که انسان هستند، و یا بتهائی که فکر و اندیشه‌اند . . . همهٔ اینها یکسان بت هستند و بت‌پرستانی دارند . . . ترتیب دادن بتها برای جلوگیری از دعوت خدا، و رهنمود و رهنمون کردن دلها به سوی دوری از دعوت‌کنندگان است. بتها را با مکر و نیرنگ بس بزرگ، و با حیله‌گری و پافشاری بر ناحقّ، سر و سامان و نظم و نظام می‌دهند!



در اینجا از دل پیغمبر بزرگوار، نوح علیه‌السلام این دعا بر ضدّ ستمگران گمراه و گمراهساز و نیرنگباز و حیله‌گر برمی‌جوشد و برمی‌دمد:

﴿ وَ لاٰتَزِدِ الظّٰالِمِينَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً ﴾.

(پرودگارا! این خودخواهان گمراهند گمراه‌ترشان گردان) و جز گمراهی بر ستمکاران میفزا!.

این دعا برمی‌جوشد و برمی‌دمد از دلی که مدّتهای طولانی به جهاد پرداخته است و مبارزه کرده است، و بسیار رنج برده است و زحمت کشیده است، و پس از استفاده از هر شیوه و هر وسیله‌ای، سرانجام قانع گردیده است و بدینجا رسیده است که در دلهای ستمگر سرکش بزهکار، هیچ‌گونه خیر و خوبی نیست، و دانسته است که چنین دلهائی سزاوار هدایت و شایستۀ نجات نیستند.

روند قرآنی پیش از این که بقیّۀ دعای نوح علیه‌السلام را بیان دارد، فرجامی را بیان می‌دارد که ستمگران خطاکار در دنیا و آخرت بدان گرفتار می‌آیند. کار و بار آخرت بسان کار و بار دنیا، با توجّه به علم خدا، و با توجّه به وقوع ثابت و بدون تغییری که دارد، حاضر و آماده بشمار می‌آید:

﴿ مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نٰاراً. فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْصٰاراً ﴾.

(سرانجام، همگی) به خاطر گناهانشان (در طوفان) غرق شدند، و به دوزخ درافتادند، و جز خدا برای خود یار و یاوری نیافتند (که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان برهاند).

به سبب خطاها و گناه‌ها و سرکشیهایشان غرق شدند، و به آتش درافتادند: تعقیبی که با حرف «فَ» در واژۀ «فَأُدْخِلُوا» انجام گرفته است معنی ویژۀ خود را دارد. زیرا داخل گردانـدنشان به آتش، متّصل به غرق گرداندنشان است. فاصلۀ زمانی کوتاهی که میان غرق شدن و میان به آتش درافتادن است، به سبب کوتاهی انگار وجود ندارد. زیرا در میزان و معیار خدا این مدّت چیزی به حساب نمی‌آید. لذا ترتیب با تعقیب، میان غرق گرداندنشان در زمین، و میان داخل گرداندنشان به آتش در آخرت، موجود است. چه بسا مراد از داخل گرداندنشان به آتش، عذاب گور در جهان برزخ موجود میان دنیا و آخرت باشد . . .

﴿ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْصٰاراً ﴾.

و جز خدا برای خود یار و یاوری نیافتند (که بتواند از ایشان دفاع کند و از دوزخشان برهاند).

دیگر نه اولادی و نه اموالی و نه سلطه و قدرتی برایشان است، و نه دوستان و یارانی از معبودهائی دارند که می‌پنداشتند و از خدایانی که می‌انگاشتند!

در دو آیۀ کوتاه، کار و بار این سرکشان بزهکار به پایان می‌آید، و نامشان از صحنۀ روزگار پاک می‌گردد و درهم نوردیده می‌شود! این هم پیش از این انجام می‌پذیرد که روند قرآنی دعای نوح را تا آخر ذکر بکند، دعائی که هلاک و نابودی ایشان در آن خواسته می‌شود . . . روند قرآنی در اینجا داستان غرق شدنشان را از داستان طوفانی فاصله نمی‌اندازد که آنان را غرق کرده است. زیرا سایه‌روشنی که مراد است نگاه داشتن در این موقعیّت است، سایه‌روشن تند و سریع نابود کردن و بر باد فنا دادن. تا بدان اندازه تند و سریع که مسافت میان غرق کردن و سوزاندن را با حرف «ف» طی می‌کند، بدان گونه که شیوۀ قرآن در آهنگهای تعبیری و تصویری نوآور خود است. ما در سایه‌روشنهای روند قرآنی از سایه‌روشنهایش درنمی‌گذریم و به داستان غرق کردن و سوزاندن نمی‌پردازیم! . .

آن گاه دعای واپسین نوح را کامل ذکر می‌کند، و راز و نیاز او با پروردگارش را در پایان گشت و گذار ذکر می‌نماید:

﴿ وَ قٰالَ نُوحٌ: رَبِّ لاٰتَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكٰافِرِينَ دَيّٰاراً. إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبٰادَكَ وَ لاٰيَلِدُوا إِلاّٰ فٰاجِراً كَفّٰاراً. رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ، وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ وَ لاٰ تَزِدِ

ٱلظَّٰلِمِينَ إِلاَّ تَبَاراً ﴾.

(نوح به دعای خود ادامه داد و) گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار، که اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند، و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند. پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم را، و همهٔ کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانهٔ من درمی‌آیند و سائر مردان و زنان با ایمان را بیامرز! و کافران را جز هلاک و نابودی میفزا!.

به دل نوح الهام شد که زمین به شستن نیاز دارد، شستنی که سطح زمین را از سیلاب شرّ و بدی کامل، پاک گرداند و بزداید، سیلاب شرّ و بدی کاملی که مردمان زمان او بدان درافتاده بودند و در غرقاب آن می‌لولیدند. گاه گاهی جز پاک کردن سطح زمین از ستمگران و ظالمان، چارهٔ دیگری نیست. زیرا وجود پلیدشان، دعوت به سوی خدا را راکد می‌کند، و از حرکت به سوی مقصد بازمی‌دارد، و میان دعوت به سوی خدا و میان رسیدن به دلهای دیگران، حائل و مانع می‌گردد. این همان حقیقتی است که نوح آن را بیان و بازگو کرده است، و عاجزانه از خدا خواسته است آن ستمگران را کاملاً نابود نماید، و جنبندهٔ انسان نامی از ایشان را برجای نگذارد، و دیّاری، یعنی صاحب خانه و داری از آنان را زنده نگاه ندارد. می‌فرماید:

﴿ إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَکَ ﴾.

اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند.

واژهٔ «عِبادَکَ» یعنی بندگانت، اشاره دارد به این که آنان مؤمن بوده‌اند. در جاهائی از قرآن این واژه ذکر گردیده است و در روند قرآنی در همچون جاهائی بدین معنی آمده است. ستمگران مؤمنان را از عقیده و باورشان با قدرت ظالمانهٔ خود برمی‌گردانند، یا دلهای مؤمنان با دیدن شوکت و شکوه ستمگران و سالم ماندن ایشان از دست انتقام یزدان، از آئین آسمانی برمی‌گردد!

گذشته از این، محیط و فضائی را خواهند یافت که در آن محیط و فضا کافران به دنیا آورده می‌شوند، و کودکان در محیط کفر رشد و نموّ می‌کنند، و ستمگران محیط کفر را پدید می‌آورند و قالب کفر بدان می‌دهند. این است که فرصتی پیدا نمی‌شود که در آن جوانان نور را ببینند از لابلای چیزهائی که محیط گمراه آنها را تهیّه می‌بینند و توطئهٔ آنها را می‌چینند. این حقیقتی است که گفتار پیغمبر بزرگوار نوح ﷺ بدان اشارت دارد، و قرآن آن را از او حکایت می‌کند:

﴿ وَ لاٰ يَلِدُوا إِلاّٰ فٰاجِراً كَفّٰاراً ﴾.

و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.

آنان در فضای حاکم بر مردمان پوچگرائیها و گمراهیها را پخش می‌کنند و رواج می‌دهند، و عادات و اوضاع و مقرّرات و آدابی را بنیاد می‌نهند و پدید می‌آورند که در آن فضا کودکان بزهکار و کافر بزرگ می‌شوند و پا به سن می‌گذارند، همان گونه که نوح گفته است . . .

بدین خاطر نوح ﷺ دعای خردکننده و نابودکنندهٔ خود را سر می‌دهد، و به همین جهت هم یزدان سبحان دعای او را می‌پذیرد و برآورده می‌کند، و در نتیجه سطح زمین را از آن شرّ و بلا می‌زداید، و سدّها و مانعهائی را درهم می‌کوبد و از میان می‌برد که جز نیروی ایزد توانا و شکوهمند آنها را نمی‌تواند درهم بکوبد و از میان بردارد.

در کنار این دعای خردکننده و نابودکننده‌ای که آن را پایان‌بخش دعای خود می‌کند و می‌گوید:

﴿ وَ لاٰ تَزِدِ ٱلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ تَبٰاراً ﴾.

و کافران را جز هلاک و نابودی میفزا!.

یعنی هلاک و نابودشان گردان، در کنار آن، نیایش فروتنانه و ستایش مهربانانه‌ای را سر می‌دهد:

﴿ رَبِّ ٱغْفِرْ لِي وَ لِوٰالِدَيَّ، وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ ٱلْمُؤْمِنٰاتِ . . . ﴾.

پروردگارا! مرا، و پدر و مادرم را، و همهٔ کسانی را که مؤمنانه و باورمندانه به خانهٔ من درمی‌آیند، و سائر مردان و زنان با ایمان را بیامرز....

دعای نوح پیغمبر در حالی که روی به خدا می‌نماید و از او طلب آمرزش خود را می‌کند، این ادب پیغمبرانهٔ بزرگی و سترگی است در آستانهٔ خدای بزرگی و سترگی . . . ادب بنده در آستانهٔ پروردگار است. بنده‌ای که فراموش نمی‌کند که بنده است، و او انسان است و به خطا می‌رود و به اشتباه می‌افتد، و او کوتاهی می‌کند و قصور می‌ورزد، هر اندازه هم اطاعت بکند و پرستش بنماید، و کسی با عمل خودش به بهشت درنمی‌آید مگر آن کس که یزدان او را غرق فضل و لطف خود فرماید، همان گونه که برادر پیغمبر بزرگوارش محمّد ﷺ گفته است. این همان طلب آمرزشی است که نوح قوم سرکش و بزهکار خود را بدان می‌خواند و تشویقشان می‌گرداند، ولی آنان بر او خودبزرگ‌بینی کردند و تکبّر ورزیدند . . . در صورتی که هرچند نوح پیغمبر است پس از این همه تلاش و کوشش، و این همه رنج و زحمت و مشقّت از یزدان جهان طلب آمرزش می‌کند، از خدا طلب آمرزش می‌کند، در حالی که دفتر حساب و کتاب خود را بدو تقدیم می‌کند!

او برای پدرش و مادرش نیز دعا می‌کند. این هم خوبی و نیکی نبوّت است که او را به خوبی و نیکی با پدر و مادر مؤمنش می‌کشاند ـ این چیزی است که از این دعا می‌فهمیم و برداشت می‌کنیم ـ اگر پدر و مادرش مؤمن نمی‌بودند، دعایش به خودش برگشت داده می‌شد و پذیرفته نمی‌گردید، همان گونه که دعایش به خودش برگشت داده شد و پذیرفته نگردید، دعائی که برای پسر کافرش کرد، پسری که با غرق شدگان غرق گردید، همان گونه که در سورهٔ هود آمده است.

دعائی که برای کسانی کرده است که به خانه‌اش مؤمنان می‌آیند، این هم خوبی و نیکی مؤمن با مؤمن است. دوست داشتن خیر و صلاح مؤمن برای برادر مؤمن خویشتن است. مؤمن همان گونه که برای خودش خیر و صلاح می‌خواهد برای برادر مؤمن خود نیز خیر و صلاح می‌خواهد. اختصاص خوبی و نیکی و خیر و صلاح به کسانی که به خانه‌اش مؤمنانه درمی‌آیند، بدان خاطر است که این صفت نشانهٔ نجات مؤمنانی بود که با او سوار کشتی می‌شدند و او همسفر و همدم آنان می‌شد.

دعای همگانی نوح بعد از آن برای مردان و زنان مؤمن، خوبی و نیکی مؤمن با جملگی مؤمنان در هر زمانی و در هر مکانی است. احساس خویشاوندی مؤمن با همگی مؤمنان در طول زمان و در همهٔ مکانهای محلّ سکونت ایشان است. این هم راز شگفتی در این عقیده است، عقیده‌ای که صاحبان آن را با رشتهٔ محکم عشق و محبّت، و شوق و علاقهٔ ژرف، به همدیگر پیوند می‌دهد، با وجود این که زمان و مکان آنان از یکدیگر دور باشد. این رازی است که یزدان جهان آن را در این عقیده به ودیعت نهاده است، و در این دلهای پیوسته با رشتهٔ عقیده جایگزین فرموده است. . .

در برابر این عشق و محبّت در حقّ مؤمنان، تنفّر و بیزاری از ستمگران قرار دارد.

﴿وَ لاٰ تَزِدِ ٱلظّٰالِمِینَ إِلاّٰ تَبٰاراً﴾.

و کافران را جز هلاک و نابودی میفزا!.



این سوره پایان پذیرفت، در حالی که آن تصویر درخشان را از جهاد پیغمبر بزرگوار نوح علیه‌السلام نشان داده است، و آن تصویر واژگون و بدشگون پافشاری سرکشان و ستمگران را پیش چشم داشته است . . . هم این و هم آن در دل محبّت این روح بزرگوار را برجای گذاشته است، و شگفت و شگرفی از این جهاد گرانقدر را پدید آورده است، و زاد و توشه‌ای را تهیّه دیده است برای سیر و حرکت در این راهی که رو به بالا می‌رود، سختیها و دشواریها و خستگیها، و فداکاریها و جان‌نثاریها و دردها و رنجها، هرچه بوده و هرچه باشد. زیرا این یگانه راهی است که بشریّت را به نهایت کمال می‌رساند، کمالی که برای بشریّت در این زمین مقدّر گردیده است و در مدّ نظر بوده است. این کمال وقتی حاصل می‌گردد که این راه یگانه او را به خدای یگانهٔ والامقام بزرگوار برساند . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ جنّ مکّی و ۲۸ آیه است

سُورَةُ الجِنّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ۖ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾ وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ﴿٣﴾ وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ﴿٤﴾ وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾ وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾ وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ﴿٨﴾ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ ۖ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا ﴿٩﴾ وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ﴿١٠﴾ وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ ۖ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ﴿١١﴾ وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾ وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ ۖ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾ وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ ۖ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾ وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا ﴿١٦﴾ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾ قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ۚ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ﴿٢٤﴾ قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ﴿٢٥﴾ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿٢٦﴾ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿٢٧﴾ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٢٨﴾

این سوره ناگهانی با حسّ و شعور رویاروی می‌شود - پیش از آن که حسّ و شعور به معانی و حقائقی بنگرد که در این سوره آمده است - این سوره با چیز دیگری که در این سوره کاملاً روشن است، با حسّ و شعور رویاروی می‌گردد . . . این سوره یک قطعهٔ موسیقی با آهنگ یک‌نواختی است. نغمه‌اش نیرومند، طنین آن آشکار و پدیدار، دارای نوعی از غم و اندوه نهفته در آهنگ، پسوده‌ای از غم و اندوه در آواها، و مقداری از شکوه و ناله در طنین است. بر این پدیده تکیه می‌کند و هماهنگ با آن می‌شود تصویرهای این سوره و سایه‌روشنها و صحنه‌های این سوره، و گذشته از همهٔ اینها جانِ پیام در آن است. به ویژه در نیمهٔ دوم این سوره پس از پایان گرفتن نقل قول جنّیان، و روی خطاب شدن به پیغمبر یزدان ﷺ آواها و نواها با تصویرها و سایه‌روشنها می‌آمیزد و اوج می‌گیرد، و جانِ پیام به قالب واژگان می‌خزد. به پیغمبر خدا ﷺ به گونه‌ای خطاب می‌شود که مهر و عطوفت را نسبت بدو برمی‌انگیزد در دل هر کسی که این سوره را بشنود، مهر و عطوفتی که با عشق و محبّت همراه می‌گردد، در آن حال که به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود از همه چیز در راه این دعوت بگذرد و تنها و تنها به تبلیغ

برخیزد و پیام آسمانی را برساند، و بداند که هنگام تبلیغ فرموده‌های یزدان و رساندن پیام آسمان، خدا او را می‌پاید و مشاهده می‌نماید و بر کار او نظارت و مراقبت می‌فرماید:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَ لاَ أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً ... قُلْ: إِنِّي لاَ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لاَ رَشَداً ... قُلْ: إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً، إِلاَّ بَلاَغاً مِنَ اللهِ وَ رِسَالاَتِهِ، وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً. حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً ... قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً، إِلاَّ مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاَتِ رَبِّهِمْ، وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او نمی‌کنم. بگو: من نمی‌توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم. بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوانتر، و شماره و تعدادش کمتر است. (جن/۲۰-۲۸)

همهٔ اینها در کنار آهنگ و نوای روحانی حقائقی قرار می‌گیرد که در نقل قول از زبان جنّیان آمده است، و در گفتار طولانی ایشان ذکر گردیده است. اینها حقائقی است که ارج و بهای خود را دارد و در احساس و اندیشه تأثیر خود را می‌گذارد. پاسخگوئی بدین حقائق و پذیرش این حقائق، ذهن و شعور را با حالتی از تدبّر و تفکّر احاطه می‌کند که متناسب با پسودهٔ غم و اندوه، و با طنین نالهٔ هم‌آوای موجود در آهنگ موسیقی این سوره است.

تلاوت آرام آرام این سوره، به ذهن و شعور همان پسودهٔ چیره بر این سوره را پرتوافکن می‌سازد.



وقتی که از این پدیده‌ای که ناگهانی با ذهن و شعور رویاروی می‌گردد می‌گذریم، و به موضوع و معانی و رویکرد این سوره می‌رسیم، این سوره را لبریز از دلائل و براهین و الهامها و پیامهای گوناگون می‌یابیم.

این سوره سرآغاز گواهی دادن جهان دیگری است بر بسیاری از مسائلی که مشرکان آنها را انکار می‌کردند و در بارهٔ آنها سخت به ستیز می‌پرداختند. کورکورانه در بارهٔ آنها سخن می‌گفتند، و ناسنجیده و بدون دلیل اظهار نظر می‌کردند، و گاه‌گاهی گمان می‌بردند که محمّد ﷺ آنچه را که در بارهٔ این گونه مسائل می‌گوید از جنّیان دریافت می‌دارد! این است که از سوی خود جنّیان گواهی داده می‌شود راجع به مسائلی که آنها را انکار می‌کردند و در بارهٔ آنها به ستیز و مجادله می‌پرداختند. ادّعای ایشان را تکذیب می‌کنند در این که محمّد ﷺ چیزی را از جنّیان دریافت بدارد و از ایشان استمداد بجوید. جنّیان از این قرآن خبر نداشته‌اند مگر وقتی که آن را از محمّد ﷺ شنیده‌اند. وقتی که از او قرآن را شنیده‌اند به هول و هراسشان انداخته است، و مدهوش و مضطربشان گردانده است، و دل و درونشان را لبریز کرده است، تا بدانجا که سرریز شده است و نتوانسته‌اند بر چیزی که شنیده‌اند سکوت بکنند، و در برابر آنچه با آن آشنا گردیده‌اند زیبا رفتار کنند و کوتاه سخن بگویند، و در بارهٔ آنچه بدان پی برده‌اند جانب اختصار را مراعات بدارند. بلکه در بارهٔ آن ترسان و هراسان بسان اسیران، و همگون کسانی سخن گفتند که ناگهان با این حادثهٔ بزرگ رویاروی شوند و حیران و ویلان گردند،

حادثه‌ای که آسمان و زمین و انسانها و پریها و فرشتگان و ستارگان و سیّارگان را به خود مشغول داشته است، و آثار و نتائج خود را در کلّ جهان برجای گذاشته است!.. بدون شکّ این گواهی ارزش خود را در دلها و درونهای انسانها دارد.

گذشته از این، این گواهی خیالبافیهای زیادی را تصحیح میکند، خیالبافیهائی که در دلها و درونهای مخاطبان سرآغاز این سوره، و در دلها و درونهای جملگی مردمان پیشین و پسین، در بارهٔ جهان جنّیان وجود داشته است. حقیقت این آفریده‌های نهان و پنهان را در جایگاه واقعی خود گذاشته است، و در بارهٔ ایشان غلوّ و زیاده‌روی و کجی و کژی انجام نداده است، و تجاوز و انحرافی نورزیده است. عربهائی که نخستین مخاطبان این قرآن بوده‌اند، عقیده داشته‌اند که جنّیان در زمین دارای سلطه و قدرت هستند. هروقت کسی از عربها از درّه‌ای یا بیابانی می‌گذشت به بزرگ جنّیان حاکم بر آن سرزمین پناه می‌برد و خود را در پناه او می‌داشت، و می‌گفت: خود را در پناه بزرگ این درّه می‌دارم از دست سفیهان و نادان قوم او . . . آن گاه ایمن شب را بسر می‌برد! همچنین معتقد بودند که جنّیان غیب می‌دانند، و از غیب به غیبگویان خبر می‌دهند هرچه را که بخواهند خبر بدهند. در میان عربها کسانی بودند که جنّیان را پرستش می‌کردند، و میان جنّیان و یزدان حسب و نسب قرار می‌دادند، و برای ایزد سبحان معتقد به همسری از جنّیان بودند که برای او فرشتگان را می‌زایدا!

اعتقاد به جنّیان بدین شکل و همسان آن، در هر جاهلیّتی معروف و مشهور بوده است، و هنوز که هنوز است پیوسته خیالبافیها و افسانه‌ها و خرافه‌هائی از این دست و از این نوع بر محیطهای زیادی ـ حتّی در روزگار ما ـ غالب و چیره است!!!

در همان حال که در قدیم خیالبافیها و افسانه‌ها دلهای مردمان و احساسها و اندیشه‌های ایشان را در بارهٔ جنّ فراگرفته است، و هنوز هم که هنوز است فرامی‌گیرد، در صف دیگری امروزه کسانی را می‌یابیم که اصلاً به وجود جنّ باور ندارند، و سخن گفتن از این آفریدهٔ غیبی و نهان و پنهان از دیدگان را سخن یاوه و خرافه می‌شمارند . . .

میان زیاده‌روی در وهم و خیال، و زیاده‌روی در انکار، اسلام حقیقت جنّ را مقرّر می‌دارد، و اندیشه‌های همگانی مردمان در بارهٔ ایشان را تصحیح می‌کند، و دلها را از ترس و هراس از ایشان و از کرنش بردن در برابر سلطه و قدرت موهومشان می‌پالاید و می‌زداید: جنّیان وجود دارند و یک حقیقت عملی و واقعی بشمار می‌آیند. آنان همان‌گونه هستند که خود را در اینجا معرّفی می‌کنند:

﴿ وَ أَنَّا مِنَّا ٱلصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذٰلِکَ کُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً ﴾.

برخی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزگارند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین). اصلاً ما فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم. (جن/۱۱)

در میان ایشان افراد گمراه و گمراهساز، و در میانشان افراد سادهٔ بیگناهی هستند که گول می‌خورند:

﴿ وَ أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ سَفِیهُنَا عَلَی اللهِ شَطَطاً، وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَی اللهِ کَذِباً ﴾.

نادانان ما در بارهٔ خداوند سخنان ناروائی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبتهای ناروائی ـ همچون داشتن زن و فرزند ـ نمی‌دهند). (جن/۴و۵)

جنّیان قابل هدایت از ضلالت هستند. آنان می‌توانند قرآن را بشنوند و بفهمند و درک کنند و از آن متأثّر شوند:

﴿ قُلْ: أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا: إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً یَهْدِی إِلَی ٱلرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنَا أَحَداً وَ أَنَّهُ تَعَالیٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا ٱتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً. وَ أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ سَفِیهُنَا عَلَی اللهِ شَطَطاً. وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَی اللهِ

کَذِباً ﴾.

(ای محمّد به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند، و (پس از مراجعت به میان قوم خود، بدیشان) گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد، و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است. نادانان ما در بارهٔ خداوند سخنان ناروائی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبتهای ناروائی ـ همچون داشتن زن و فرزند ـ نمی‌دهند). (جن/۱-۵)

جنّیان با خلقت و آفرینشی که دارند قابلیّت کیفر دیدن و پادافره چشیدن، و پاداش ایمان و پادافره کفر دریافت داشتن را دارند:

﴿ وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ، فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَ لَا رَهَقاً. وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ، فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ، فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴾.

ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم. هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش). در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگرانند. آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و امّا آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند. (جن/۱۳-۱۵)

جنّیان به آدمیان هیچ‌گونه سودی نمی‌رسانند، وقتی که آدمیان بدیشان پناه می‌برند. بلکه بر گمراهی و سرکشی آدمیان می‌افزایند:

﴿ وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً ﴾.

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند. (جن/۶)

جنّیان غیب نمی‌دانند، و ارتباط و تماسی با آسمان برایشان نمانده است:

﴿ وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً، وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ، فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً، وَ أَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ﴾.

ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهابها(ی سوزنده) یافتیم. ما (پیش از این) در گوشه‌ها و کنارهای آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم (و کسب خبر می‌کردیم) ولی اکنون هرکس بخواهد گوش فرادهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا درنظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟. (جن/۸-۱۰)

میان جنّیان و یزدان سبحان خویشاوندی دامادی، و حسب و نسبی در میان نمی‌باشد:

﴿ وَ أَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً ﴾.

جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است. (جن/۳)

جنّیان در برابر قدرت و قوّت خدا، قدرت و قوّتی ندارند، و راه چاره‌ای نمی‌شناسند:

﴿ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً ﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر ارادهٔ خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجهٔ قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانهٔ او نیست). (جن/۱۲)

آنچه در این سوره در بارهٔ جنّیان آمده است، به اضافهٔ

چیزهائی که در قرآن راجع به صفات دیگر جنّیان بیان شده است، از قبیل مسخّر کردن و به زیر فرمان سلیمان درآوردن گروهی از شیاطین ـ آنها هم از جنّیان هستند ـ و شیاطین جز بعد از گذشت مدّت زمانی ندانستند سلیمان مرده است، این چیزها دالّ بر این است که جنّیان غیب نمی‌دانند:

﴿ فَلَمّا قَضَیْنا عَلَیْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلیٰ مَوْتِهِ إِلاّ دابَّةُ الْأَرْضِ تَأْکُلُ مِنْسَأَتَهُ، فَلَمّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْبَ ما لَبِثُوا فِی الْعَذابِ الْمُهِینِ ﴾.

زمانی که بر سلیمان (که سمبول قدرت و عظمت بود) مرگ مقرّر داشتیم، جنّیان را از مرگ او نیاگاهانید مگر چوبخواره‌هائی که (مدّتها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و) عصای وی را می‌خوردند. هنگامی که سلیمان (که در میان جنّیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پائید) فروافتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطّلع می‌بودند، در عذاب خوارکنندهٔ (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند (و راه خود را در پیش می‌گرفتند). (سبأ/۱۴)

همسان این فرمودهٔ یزدان بزرگوار در بارهٔ یک ویژگی از ویژگیهای اهریمن و اعوان و یاران و همداستان او ـ و او هم از جنّیان است ـ جز این که به شرّ و فساد و گول زدن و فریفتن، اختصاص پیدا کرده است:

﴿ إِنَّهُ یَراکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاتَرَوْنَهُمْ ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید (لذا از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلفی که نهان از دید شما است بر شما یورش می‌آورند. باید چنین دشمنانی را پائید و از کید و مکرشان ترسید. با این توضیح که آنان بر مؤمنان تسلّط ندارند). (اعراف/۲۷)

این امر دالّ بر این است که وجود جنّیان برای انسانها نامرئی و نادیدنی است، در صورتی که وجود انسانها برای جنّیان مرئی و دیدنی است.

افزون بر این، در سورهٔ «الرحمن» یزدان سبحان مادهٔ ساختار وجود جنّیان، و مادهٔ ساختار وجود انسانها را مشخّص کرده است و فرموده است:

﴿ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ کَالْفَخّارِ، وَ خَلَقَ الْجانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ ﴾.

خدا انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است، و جنّیان را از زبانهٔ شعله‌ور آتش خلق نموده است. (الرحمن/۱۴ و ۱۵)

این فرموده‌ها تصویری از سرشت جنّیان نهان در جهان غیب را به دست می‌دهد، تصویری که وجود جنّیان را اثبات می‌کند، و بسیاری از ویژگیهای آنان را معلوم می‌نماید، و در عین حال خیالبافیها و خرافه‌گوئیها و افسانه‌سرائیهای فراوانی را از میان برمی‌دارد و بر آنها قلم بطلان می‌کشد، چیزهای نادرست و ناروائی که در بارهٔ این آفریدگان ذهن و شعور انسانها را به خود مشغول داشته است و آویزهٔ عقل و خردها گردیده است. و جهان‌بینی مسلمان را در بارهٔ وجود جنّیان روشن و دقیق و آزاد از وهم و خیال و خرافه می‌سازد، و فکر و اندیشهٔ مسلمان را از انکار سرکشانه و شتابگرانهٔ بدون دلیل و برهان نیز مصون و محفوظ می‌دارد.

این سوره تصحیح ظنّ و گمانی را نیز بر عهده می‌گیرد که مشرکان عرب در بارهٔ قدرت جنّیان و نقش ایشان در این جهان داشتند. کسانی که به طور کلّی منکر بودن این آفریدگان هستند، نمی‌دانم پایه و اساس منکر بودن را بر چه بنیاد و بنیانی می‌گذارند، و از روی کدام دلیل و برهان به گونه حتم و قطع وجود این آفریدگان را مردود می‌شمارند، و اعتقاد به وجود ایشان را به تمسخر می‌گیرند، و آن را خرافه و یاوه می‌دانند و می‌نامند؟!

آیا کارشان بدان سبب است که آنان همهٔ آفریده‌های جهان هستی را شناخته‌اند و بدانها پی برده‌اند، ولی در میان آنها جنّیان را ندیده‌اند و نیافته‌اند؟! هیچ دانشمندی تا به امروز چنین چیزی را نگفته است و به ذهنش نگذشته است. در خود این زمین آفریده‌های زنده و جاندار زیادی است و روز به روز کشف می‌گردند و پرده از وجودشان فرومی‌افتد، ولی کسی

نگفته است زنجیرهٔ کشفیّات زنده‌ها و جاندارهای زمین به پایان آمده است و واپسین حلقهٔ این زنجیره به دست آمده است و دیگر حلقهٔ مفقوده‌ای از زندگان و جانداران در میان نمانده است یا در روزی از روزها این زنجیره به پایان خود می‌رسد و حلقهٔ مفقوده‌ای در میان نمی‌ماند و کشفیّات در این راستا به پایان می‌آید! آیا کارشان بدان خاطر است که آنان همهٔ نیروهای نهان در این جهان را شناخته‌اند و جنّیان را در میان آنها ندیده‌اند و نیافته‌اند؟! هیچ کسی چنین ادّعائی را نکرده است و نمی‌کند. چرا که نیروهای نهانی در میان است و هر روزه کشف می‌شوند، نیروهائی که دیروز مجهول و ناشناخته بوده‌اند. دانشمندان برای شناخت نیروهای جهانی در تلاش و کوشش هستند. آنان فروتنانه اعلان می‌دارند، فروتنانه‌ای که خود کشفیّات علمی ایشان را بدان رسانده است: ما بر لبه و کنارهٔ جهان ناشناخته‌های هستی قرار داریم، و ما هنوز چنان که باید به شناخت ناشناخته‌ها نپرداخته‌ایم، بلکه تازه داریم کارمان را در این راستا می‌آغازیم!

یا این که آنان همهٔ نیروهائی را که به کار گرفته‌اند و مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند، دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند، ولی جنّیان را در میان آنها ندیده‌اند؟! این هم که نیست. زیرا آنان در بارهٔ برق صحبت می‌کنند و آن را به عنوان یک حقیقت علمی معرّفی کرده‌اند از آن زمان که اتم را شکافته‌اند. ولی کسی از ایشان هرگز برق را ندیده است. در کارگاه‌های ایشان هم دستگاه‌هائی نیست که با آنها برقی را از این برقهائی که از آنها سخن می‌گویند جدا کنند و جداگانه نشانش دهند!

پس چرا با این عزم و جزم، وجود جنّیان را نفی می‌کنند؟ معلومات انسان در بارهٔ این جهان و نیروها و ساکنان آن، آن اندازه ناچیز است که به کسی که برای عقل خود احترام قائل باشد اجازه نمی‌دهد که قاطعانه در بارهٔ چیزی سخن بگوید. یا شاید بدین سبب وجود جنّیان را نفی می‌کنند چون خرافات گوناگون و افسانه‌های فراوانی پیرامون جنّیان را فراگرفته است؟ در این مورد راه چارهٔ ما این است همچون خرافه‌ها و افسانه‌هائی را باطل و پوچ گردانیم و آنها را از اذهان خودمان و دیگران برانیم، همان گونه که قرآن مجید چنین کرده است. نه این که با نفی اساس این آفریده بدون دلیل و برهان، بر خود ببالیم! در بارهٔ موجود نهان و پنهانی بسان جنّیان باید خبر آن را از سرچشمهٔ یگانه‌اش دریافت داریم، سرچشمهٔ یگانه‌ای که صحّت آن یقینی و مورد اطمینان است. با این سرچشمه هم با جهان‌بینیها و اندیشه‌های پیشین و پیش‌داوریهای نادرست و ناشیرینی رویاروی نشویم که از این سرچشمهٔ یگانه برگرفته نشده‌اند. آنچه این سرچشمهٔ توحید بگوید سخن قاطعانه و فیصله‌بخشی است و بس.



سوره‌ای که دم دست ما است، به اضافهٔ آنچه گذشت، در پدید آوردن جهان‌بینی اسلامی راجع به حقیقت الوهیّت و حقیقت عبودیّت، گذشته از آنها راجع به این جهان و آفریده‌های آن، و پیوند میان این آفریده‌های گوناگون، سهم فراوانی دارد.

در سخن جنّیان چیزی است که گواه است بر یگانگی یزدان، نفی همسر و فرزند از او، اثبات سزا و جزا در آخرت، و این که کسی از آفریدگان یزدان نمی‌تواند خدای را در زمین درمانده سازد، و از دست خدا بگریزد و رهائی یابد، و درنتیجه به سزا و جزای دادگرانهٔ خدا نرسد. برخی از این حقائق تکرار می‌گردد در چیزی که خطاب به پیغمبر ﷺ گفته می‌شود:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً ﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او نمی‌کنم. (جن/۲۰)

﴿ قُلْ: إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ

خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. (جن/۲۲)

این وقتی ذکر می‌شود که جنّیان گواهی کامل و آشکاری بر این حقیقت داده‌اند.

همچنین این گواهی مقرّر می‌دارد که الوهیّت خاصّ خدای یگانه است و بس، و عبودیّت بالاترین مرتبه و درجه‌ای است که انسان می‌تواند بدان برسد:

﴿ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً ﴾.

(به من وحی شده است که) چون بندهٔ خدا (محمّد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگِ یکدیگر ازدحام کردند. (جن/۱۹)

روند قرآنی این حقیقت را مؤکّد می‌سازد، بدان گاه که به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و می‌فرماید:

﴿ قُلْ: إِنِّي لاَ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَ لاَ رَشَداً ﴾.

بگو: من نمی‌توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم. (جن/۲۱)

غیب اختصاص به خدا دارد و بس، و جنّیان غیب نمی‌دانند:

﴿ وَ أَنَّا لاَ نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ﴾.

ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا درنظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟ (جن/۱۰)

پیغمبران نیز غیب نمی‌دانند. تنها از غیب چیزهائی را می‌دانند که خدا مصلحت دیده است آن چیزها را به خاطر حکمتی که خود می‌داند بدیشان خبر دهد:

﴿ قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَداً، إِلاَّ مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ... ﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی‌دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می‌شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن درنظر گرفته است. دانندهٔ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطّلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد .... (جن/۲۵-۲۷)

امّا پرستشگران و بندگان در این جهان، این سوره به ما آموخته است که میان برخی با برخی دیگر مشارکتها و ارتباطها و مدخلها و مسیرها است، هرچند که سرشت آنها مختلف و جداگانه باشد. مانند مشارکتهائی که میان جنّیان و آدمیان است و این سوره، و قرآن در موارد دیگری آنها را نقل کرده است. زیرا انسان کناره‌گیر و دورافتاده از آفریده‌های دیگر نیست ـ حتّی در این زمین ـ بلکه میان او و میان آفریده‌های دیگر ارتباط و تماس و کنش و واکنش به شکلی از اشکال است. این گوشه‌گیری و عزلتی که انسان با همجنس خود ـ چه رسد به گوشه‌گیری و عزلت فردی یا قبیله‌ای و عشیرتی و یا قومی و نژادی ـ احساس می‌کند، نه در سرشت جهان موجود است، و نه در واقعیّت جهان. این جهان‌بینی در ذهن و شعور انسان جهان را وسعت می‌بخشد، و ارواح و نیروها و رازهائی را گسترش می‌دهد که جهان را آباد می‌کنند و عمران می‌بخشند. چه بسا انسان این رواح و نیروها و رازها را نشناسد، امّا عملاً پیرامون او وجود دارند. انسان یگانه ساکن این جهان نیست، همان گونه که گاهی انسان این گونه احساس می‌کند!

گذشته از این، میان راست و استوار ماندن آفریدگان بر راستای راه، و میان حرکات این جهان و نتائج آن حرکات، و میان قضا و قدر یزدان در بارهٔ بندگان، پیوند و ارتباط است:

﴿ وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ. وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً ﴾.

اگر آدمیان و پریان بر راستای راه (یکتاپرستی و

فرمانبرداری از اوامر و نواهی الهی) ماندگار بمانند، آب زیاد (و نعمت فراوان) بهرهٔ ایشان می‌گردانیم. هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم، و هرکس از ذکر و یاد پروردگارش رویگردان گردد، او را به عذاب سخت و طاقت‌فرسائی داخل می‌گردانیم.
(جن/۱۶ و ۱۷)

این حقیقت، گوشه‌ای از جهان‌بینی اسلامی را در بارهٔ ارتباطهائی که میان انسان و جهان و قضا و قدر یزدان است تشکیل می‌دهد.

بدین منوال و بر این روال، پیامهای این سوره تا فاصله‌ها و مسافتهای بسیار دور امتداد پیدا می‌کند، سوره‌ای که از بیست و هشت آیه تجاوز نمی‌نماید، و در بارهٔ حادثهٔ معیّنی و به مناسبت ویژه‌ای نازل گردیده است . . .



این حادثه‌ای که سوره بدان اشاره دارد، حادثهٔ گوش فرادادن گروهی از جنّیان به قرآن است. روایتها در این راستا گوناگون است. امام حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب خود «دلائل النبوه» گفته است: ابوالحسن علی پسر احمد پسر عبدان، احمد پسر عبید صفّار، اسماعیل قاضی، مسدّد، ابوعوانه، و او از ابوبشر، و ابوبشر از سعید پسر جبیر، و او از ابن‌عبّاس - رَضِیَ اللهُ عَنْهُما - روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ چیزی را برای جنّیان نخوانده است و ایشان را هم ندیده است. پیغمبر خدا ﷺ همراه گروهی از اصحاب خود به سوی بازار عکاظ حرکت کردند. میان شیاطین و میان خبر آسمان مانع ایجاد شده بود. شهابها به سویشان نشانه رفته بود. شیاطین به سوی قوم خود برگشته بودند. قوم آنان بدیشان گفتند: شما را چه شده است؟ گفتند: میان ما و خبر آسمان مانع ایجاد شده است، و شهابها به سویمان نشانه رفته است. اهالی قوم بدیشان گفتند: میان شما و خبر آسمان مانع ایجاد نگردیده است مگر به خاطر چیزی که رخ داده است. بروید خاورها و باخترهای زمین را بگردید و ببینید چه چیز میان شما و خبر آسمان مانع شده است. آنان حرکت کردند و به خاورها و باخترهای زمین سرزدند. می‌خواستند بدانند چه چیز میان ایشان و خبر آسمان مانع گردیده است. آن گروه شیاطینی که به سوی تهامه رفته بودند برگشتند و پیغمبر خدا ﷺ را در نخله دیدند که به سوی عکاظ می‌رفت. او را دیدند که با اصحاب نماز صبح را به صورت جماعت می‌خواند. وقتی که قرآن را شنیدند بدان گوش فرادادند. به خود گفتند: به خدا سوگند این همان چیزی است که میان شما و خبر آسمان مانع گردیده است. وقتی که از آنجا به پیش قوم خود برگشتند گفتند:

﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى ٱلرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم.
(جن/۱ و ۲)

خدا بر پیغمبر خود ﷺ نازل فرمود:

﴿ قُلْ: أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ ٱلْجِنِّ . . . ﴾.

(ای محمّد به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند....
(جن/۱)

سخنان جنّیان بدو وحی شده بود. (بخاری از مسدّد شبیه این را روایت کرده است، و مسلم از شیبان پسر فروخ، و او از ابوعوانه، این متن را استخراج نموده است).

این یک روایت است. روایت دیگری است که می‌گوید: مسلم در صحیح خود گفته است: محمّد پسر مثنی، عبدالأعلی، داوود که پسر ابوهند است، برایمان از عامر روایت کرده‌اند که گفته است: از علقمه پرسیدم: آیا ابن مسعود با پیغمبر خدا ﷺ در شب جنّیان حضور داشته است؟ علقمه گفت: من از ابن مسعود رضی الله عنه پرسیدم و گفتم: آیا کسی از شما در شب جنّیان با پیغمبر

خدا ﷺ بوده است؟ گفت: نه، ولیکن ما با پیغمبر خدا ﷺ شبی بودیم. او را گم کردیم. به دنبال او بیابانها و درّه‌ها را گشتیم. گفته شد: آیا پرواز داده شده است؟ آیا ربوده شده است؟ خلاصه بدترین شب را مردمان بسر بردند. وقتی که به بامداد رسیدیم، ناگهان دیدیم پیغمبر ﷺ پیدا شد. از سوی حراء می‌آمد. گفتیم: ای پیغمبر خدا تو را گم کردیم و به دنبالت گشتیم و تو را نیافتیم. بدترین شب را داشتیم. امشب بدترین شبی بود که مردمان در آن بسر بردند. فرمودند:

(أَتانِي داعِي الْجِنِّ، فَذَهَبْتُ مَعَهُمْ فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ).

دعوت‌کنندهٔ جنّیان به پیش من آمد. من با ایشان رفتم و قرآن را برایشان خواندم.

پیغمبر ﷺ ما را برد و آثار ایشان و آثار آتش آنان را به ما نشان داد. جنّیان از پیغمبر ﷺ در بارهٔ خوراک پرسیده بودند. فرموده بود:

(كُلُّ عَظْمٍ ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ أَوْفَرُ ما يَكُونُ لَحْماً، وَكُلُّ بَعْرَةٍ أَوْ رَوْثَةٍ عَلَفٌ لِدَوابِّكُمْ).

هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده باشد و به دستتان برسد، از هر چیزی که گوشت گردد بهرهٔ بیشتری دارد. هر پشکلی یا سرگینی هم علوفهٔ چهارپایان شما است.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَلا تَسْتَنْجُوا بِهِما فَإِنَّهُما طَعامُ إِخْوانِكُمْ).

پس (شما انسانها) با آن دو (یعنی استخوان، و پشکل و سرگین) استنجاء نکنید. زیرا آن دو تا خوراک برادران شما است.

روایت دیگری از ابن مسعود ذکر گردیده است که گفته است آن شب او با پیغمبر خدا ﷺ بوده است. امّا سند روایت پیشین قوی‌تر است. لذا از بیان آن و روایتهای امثال آن صرف نظر می‌کنیم . . . از دو روایتی که در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده‌اند، چنین برمی‌آید: ابن عبّاس گفته است پیغمبر ﷺ متوجّه حضور گروهی از جنّیان نشده است. ابن مسعود هم گفته است جنّیان پیغمبر ﷺ را دعوت و به میان خود فراخوانده‌اند. بیهقی میان این دو روایت وفق داده است و گفته است: این دو روایت در بارهٔ دو حادثه هستند، نه در بارهٔ یک حادثه.

روایت سومی در میان است که ابن اسحاق آن را نقل کرده است و گفته است:

زمانی که ابوطالب وفات یافت قریش به پیغمبر خدا ﷺ اذیّت و آزاری رساندند که پیش از آن در قید حیات ابوطالب آن را نرسانده بودند. پیغمبر خدا ﷺ تک و تنها به طائف رفت و از قبیلهٔ ثقیف کمک و یاری خواست. از دست قوم خود بدیشان پناه برد و از ایشان خواست او را از قریشیان مصون کند، و چیزی را بپذیرند که آن را از سوی یزدان بزرگوار برایشان با خود به ارمغان آورده است.

ابن اسحاق گفته است: یزید پسر زیاد، از محمّد پسر کعب قرظی روایت کرده است و گفته است: وقتی پیغمبر خدا ﷺ به طائف رسید، به پیش گروهی از ثقیف رفت که در آن زمان سروران و بزرگان ثقیف بودند. آنان سه برادر بودند به نامهای یالیل پسر عمرو پسر عمیر، و مسعود پسر عمرو پسر عمیر، و حبیب پسر عمرو پسر عمیر . . . زنی از قریش از خاندان بنی جمح همسر یکی از آنان بود. پیغمبر خدا ﷺ نزد ایشان نشست، و آنان را به سوی خدا فراخواند. با ایشان در بارهٔ چیزی صحبت کرد که به خاطر آن تشریف آورده بود، و آن کمک و یاری دادنشان برای پیروز کردن اسلام، و همکاری با او بر ضدّ مخالفان قوم و قبیله‌اش. یکی از آنان بدو گفت: اگر خدا تو را به عنوان پیغمبر فرستاده باشد من جامهٔ کعبه را تکّه و پاره می‌کنم! دیگری گفت: آیا خدا جز تو کسی را نیافت که او را به عنوان پیغمبر به میان مردم بفرستد؟! و سومی گفت: به خدا سوگند با تو سخن نمی‌گویم، اگر تو همچنان که می‌گوئی پیغمبر خدا باشی خطر تو بیش از آن است که پاسخ سخن تو را بدهم. و اگر بر خدا دروغ ببندی و از زبان خدا ناروا بگوئی، مرا نسزد که با تو

سخن بگویم. پیغمبر خدا ﷺ از نزد ایشان برخاست در حالی که از خیر ثقیف ناامید گردیده بود. بدیشان گفت ـ آن گونه که برایم روایت شده است ـ:

(إِذْ فَعَلْتُمْ مٰا فَعَلْتُمْ فَاكْتُمُوا عَنِّي).

آنچه کرده‌اید که کرده‌اید، دست کم راز مرا نگاه دارید (و در بارهٔ نشست من با خودتان به کسی چیزی نگوئید).

پیغمبر خدا ﷺ دوست نداشت چیزی از سخنانش به گوش قومش برسد، و این کار آنان را بر ضدّ او بیاغالاند و برشوراند.

امّا آنان راز را پنهان نکردند، و نادانان و بندگان خود را ترغیب و تشویق کردند بدو دشنام بدهند و بر سرش فریاد بزنند. دشنام و غوغا مردمان را پیرامون او گرد آورد. هلهله درانداختند و او را وادار کردند به باغی پناه ببرد که متعلّق به عتبه پسر ربیعه، و شیبه پسر ربیعه بود. آن دو نفر هم در باغ بودند. نادانان ثقیف که او را دنبال می‌کردند به ترک او گفتند و برگشتند. به زیر سایهٔ شاخه‌ای از درختان انگور رفت و نشست. پسران ربیعه بدو نگاه می‌کردند و می‌دیدند که از بیخردان اهل طائف بدو چه رسیده است . . . هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ آرامش خود را بازیافت ـ در چیزی که برایم روایت شده است آمده است ـ فرمود:

(اَللّٰهُمَّ إِلَيْکَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَ قِلَّةَ حِيلَتِي، وَ هَوٰانِي عَلَى ٱلنّٰاسِ، يٰا أَرْحَمَ ٱلرّٰاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ ٱلْمُسْتَضْعَفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي، إِلىٰ مَنْ تَكِلُنِي؟ إِلىٰ بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ أَمْ إِلىٰ عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِکَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلاٰ أُبٰالِي، وَ لٰكِنَّ عٰافِيَتَکَ هِيَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِکَ ٱلَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ ٱلظُّلُمٰاتُ، وَ صَلَحَ عَلَيْهِ أَمْرُ ٱلدُّنْيٰا وَ ٱلْآخِرَةِ مِنْ أَنْ تُنْزِلَ بِي غَضَبَکَ، أَوْ يَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُکَ، لَکَ ٱلْعُتْبىٰ حَتّىٰ تَرْضىٰ، وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِکَ).

پروردگارا! شکایت از ناتوانی و بیچارگی و کم‌ارجیم در پیش مردم را تنها به پیشگاه تو می‌آورم؛ ای مهربان‌ترین مهربانان، تو خدای منی. مرا به چه کسی وامی‌گذاری؟ مرا در دست بیگانه‌ای رها می‌سازی که بر من چهره درهم کشد و اخم و تخم نماید؟ یا مرا به دست دشمنی خواهی سپرد که کار مرا بدو واگذار کرده‌ای؟ اگر تو بر من خشم نگیری، هرچه شود مهمّ نیست و نسبت بدان بی‌مبالات خواهم بود. خداوندا! پناه امن تو برای من فراخ‌تر از هر پناهی است. پناه می‌برم به نور ذات تو که تاریکیها بدان تابناک گشته‌اند و کارهای دنیا و آخرت بدان سر و سامان پذیرفته‌اند، از این که خشم خود را به من رسانی. شکایت خویش را تنها به آستانهٔ تو می‌آورم تا آن گاه که خشنود خواهی شد، و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر این که سرچشمهٔ آن از تو و در دست قدرت تو است.

ابن اسحاق گفته است: هنگامی که پسران ربیعه، عتبه و شیبه او را دیدند و بلائی را مشاهده کردند که بر سر او آمده است، دلشان به حالش سوخت و بر سر مهر آمدند. غلام خودشان که مسیحی بود و عدّاس نام داشت فریاد زدند و بدو گفتند: این میوهٔ انگور را ببر و آن را روی این طَبَق[1] بگذار، سپس آن را برای آن مرد ببر، و بدو بگو از آن بخورد. عدّاس چنین کرد. انگور را برای پیغمبر خدا ﷺ برد و آن را بدو نزدیک کرد و گفت: بخور. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ دست خود را به میان طَبَق برد گفت:

﴿ بِسْمِ اللهِ ﴾. به نام خدا.

سپس از آن انگور خورد. عدّاس به چهره‌اش نگاه کرد و بدو گفت: به خدا سوگند این سخن را اهالی این شهرها و نواحی نمی‌گویند. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(وَ مِنْ أَهْلِ أَيِّ الْبِلاٰدِ أَنْتَ يٰا عَدّٰاسُ؟ وَ مٰا دِينُکَ؟).

از اهالی کدام شهر و دیار هستی ای عدّاس؟ و آئین تو چیست؟.

عدّاس گفت: مسیحی هستم، و من مردی از اهالی نینوا

۱- سینی چوبین. (مترجم)

می‌باشم. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:
(مِنْ قَرْیَةِ ٱلرَّجُلِ ٱلصَّالِحِ یُونَسَ بْنِ مَتّیٰ؟).
از شهر مرد شایسته، یونس پسر متّیٰ هستی؟.
عدّاس بدو عرض کرد: تو چه می‌دانی یونس پسر متّیٰ کیست؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
(ذٰاکَ أَخي. کٰانَ نَبِیّاً وَ أَنَا نَبِیٌّ).
او برادر من است. او پیغمبر بود و من نیز پیغمبر هستم.
عدّاس خود را بر روی پیغمبر خدا ﷺ افکند، و سر و دستها و پاهایش را بوسید. ابن اسحاق گفته است: پسران ربیعه یکی به دیگری گفت: این مرد غلام تو را تباه کرد! وقتی که عدّاس به پیششان برگشت بدو گفتند: تو را چه شده است که سر و دستها و پاهای این مرد را می‌بوسی؟ گفت: ای سروران من! چیزی در زمین بهتر از این وجود ندارد. مرا از کاری باخبر کرد جز پیغمبر آن را نمی‌داند. بدو گفتند: وای بر تو ای عدّاس! او تو را از آئینت برنگرداند، آئین تو بهتر از آئین او است!
ابن اسحاق گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ از طائف به سوی مکّه برگشت، بدان گاه که از خیر ثقیف ناامید گردید. در راه به نخله رسید. در دل شب برخاست و به نماز ایستاد. گروهی از جنّیانی که خدای بزرگوار از ایشان صحبت فرموده است از کنار او گذشتند. آن گونه که برای من روایت شده است آنان هفت نفر و از جملهٔ جنّیان ساکن نصیبین بودند. به پیغمبر ﷺ گوش فرادادند. وقتی که پیغمبر ﷺ از نماز خود بپرداخت آنان به سوی قوم خود برگشتند و ایشان را بیم دادند. خودشان ایمان آورده و چیزی را که شنیده بودند پذیرفته بودند. خدا داستان آن جنّیان را برای پیغمبر ﷺ روایت کرد و فرمود:
﴿ وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ... ﴾.
(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند.... (أحقاف/۲۹)

تا این فرمودهٔ یزدان سبحان:
﴿ وَ یُجِرْکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ ﴾.
و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون) از عذاب سخت (آخرت) دارد. (أحقاف/۳۱)
و خداوند بزرگوار فرموده است:
﴿ قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ... ﴾.
(ای محمّد به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند.... (جن/۱)
تا آخر داستانی که در این سوره از آنان خبر می‌دهد.
ابن‌کثیر در تفسیر خود بر روایت ابن اسحاق حاشیه زده است و گفته است: «این صحیح است ولیکن آنجا که می‌گوید گوش فرادادن جنّیان به قرآن در آن شب بوده است، جای تأمّل است. زیرا جنّیان گوش فرادادنشان در آغاز وحی بوده است همان گونه که سخن مذکور ابن عبّاس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا - بیانگر آن است. بیرون رفتن پیغمبر ﷺ به سوی طائف پس از وفات عمویش بوده است. عمویش هم یک سال یا دو سال پیش از هجرت وفات یافته است، همان گونه که ابن اسحاق و جز او مقرّر داشته‌اند... خدا بهتر می‌داند».
اگر روایت ابن اسحاق صحیح باشد که می‌گوید: این حادثه پس از برگشت پیغمبر ﷺ از طائف روی داده است. آن گاه که رنجیده خاطر و دل شکسته از کار و بار پست و کینه‌توزانهٔ بزرگان ثقیف برمی‌گردد، و سران ثقیف آن عمل ناجوانمردانه و ابلهانه را در حقّ او روا می‌دارند، و او آن دعای پرسوز و گداز را خطاب به پروردگارش و سرور و مولایش سر می‌دهد، جای شگفت است که خدا آن گروه جنّیان را به سویش بفرستد، و بدو وحی کند که چه کرده‌اند و به قوم خود چه گفته‌اند. در این امر معانی و مفاهیم لطیف و ظریف و دارای پیام و الهام است...
زمان این حادثه و شرائط و ظروف آن هر وقت باشد، خود این حادثه بدون شکّ کار بزرگی است. از لحاظ معانی و مفاهیم، بزرگ است. از لحاظ چیزهائی که در بر دارد بزرگ است. از لحاظ سخنانی که به دنبال

می‌آورد و جنّیان در بارهٔ این قرآن و این آئین می‌گویند بزرگ است . . . پس بگذارد با همهٔ اینها به پیش برویم، آن گونه که قرآن مجید نشان می‌دهد و عرضه می‌دارد.

﴿قُلْ: أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقٰالُوا: إِنّٰا سَمِعْنٰا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنّٰا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنٰا أَحَداً، وَ أَنَّهُ تَعٰالىٰ جَدُّ رَبِّنٰا مَا اتَّخَذَ صٰاحِبَةً وَ لاٰ وَلَداً، وَ أَنَّهُ كٰانَ يَقُولُ سَفِيهُنٰا عَلَى اللهِ شَطَطاً، وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً. وَ أَنَّهُ كٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً. وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ أَحَداً﴾.

(ای محمّد به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان (به تلاوت قرآن من) گوش فراداده‌اند و (پس از مراجعت به میان قوم خود، بدیشان) گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم، و) کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است. او همسر و فرزندی برنگرفته است. نادانان ما در بارهٔ خداوند سخنان ناروائی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبتهای ناروائی - همچون داشتن زن و فرزند - نمی‌دهند). و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند. و (انسانهای کافر) گمان برده‌اند همان گونه که شما (پریهای کافر) گمان برده‌اید، که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد، و کسی را دوباره زنده نمی‌گرداند.

واژهٔ «نَفَر» بیانگر سه تا نه است بسان واژهٔ «رَهْط» . . . گویا جنّیان مورد بحث این سوره هفت کس بوده‌اند.

این سرآغاز دالّ بر این است که اطّلاع پیغمبر ﷺ از کار و بار گوش فرادادن جنّیان بدو، و آنچه بعد از شنیدن قرآن از او از ایشان سر زده است، خدا آن را بدو وحی فرموده است، و از چیزی بدو خبر داده است که روی داده است، و پیغمبر ﷺ از آن آگاهی نداشته است، بلکه خدا او را از آن آگاه فرموده است. چه بسا این نخستین بار بوده است، و سپس بار دیگر یا بارها و بارهای دیگر همین امر صورت پذیرفته است، و پیغمبر ﷺ از روی آگاهی و اطّلاع و با قصد و هدف برای جنّیان قرآن تلاوت فرموده است. بدین امر آنچه در بارهٔ خواندن سورهٔ «الرحمن» توسّط پیغمبر ﷺ برای جنّیان آمده است گواهی می‌دهد. ترمذی با اسنادی که دارد از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به پیش اصحاب خود آمد و سورهٔ «الرحمن» را تا آخر برای ایشان خواند. اصحاب ساکت شدند. پیغمبر ﷺ فرمود:

«لَقَدْ قَرَأْتُهٰا عَلَى الْجِنِّ فَكٰانُوا أَحْسَنَ رُدُوداً مِنْكُمْ. كُنْتُ كُلَّمٰا أَتَيْتُ عَلىٰ قَوْلِهِ تَعٰالىٰ: فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟ قٰالُوا: لاٰ بِشَيْءٍ مِنْ نِعَمِكَ رَبَّنٰا نُكَذِّبُ، فَلَكَ الْحَمْدُ».

«این سوره را برای جنّیان خواندم. آنان از شما پاسخ زیباتری داشتند. هر زمان به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ؟» می‌رسیدم، می‌گفتند: پروردگارا ما چیزی از نعمتهای تو را تکذیب نمی‌کنیم. حمد و سپاس تو را سزا است».

این روایت، روایت ابن مسعود رضی الله عنه را تأیید می‌کند، روایتی که در مقدّمه بدان اشاره گردید.

باید این باری را که این سوره آن را نقل می‌کند، همان باری باشد که آیه‌های سورهٔ احقاف آن را بیان می‌دارند:

﴿وَ إِذْ صَرَفْنٰا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ. فَلَمّٰا حَضَرُوهُ قٰالُوا: أَنْصِتُوا. فَلَمّٰا قُضِيَ وَلَّوْا إِلىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قٰالُوا: يٰا قَوْمَنٰا إِنّٰا سَمِعْنٰا كِتٰاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسىٰ، مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ. يٰا قَوْمَنٰا أَجِيبُوا دٰاعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذٰابٍ

أَلِيمٍ. وَ مَنْ لايُجِبْ دٰاعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياٰءُ، أُولـٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلّغان و دعوت‌کنندگان (همجنسان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرادادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتابهای آسمانی پیشین است)، و به سوی حقّ رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فراخوانندهٔ الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هرکس هم سخنان فراخوانندهٔ الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویشتن را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا هیچ ولیها و یاورهائی نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند. (احقاف/۲۹-۳۲)

این آیات، بسان این سوره، خبر می‌دهند از زمانی که جنّیان ناگهان با این قرآن روبرو می‌شوند، به گونه‌ای ناگهانی که خویشتنداری را از ایشان می‌گیرد، و دلهایشان را به تکان درمی‌آورد، و احساساتشان را به خروش می‌اندازد، و سراپای وجودشان را یکباره متأثّر می‌سازد و لبریز از تأثّر می‌گرداند و لبریز و سرریز می‌شود. به سوی قوم خود روان می‌گردند، با دلها و درونهای پر و آکنده از چیزی که نمی‌توانند به دفع آن بکوشند، و نمی‌توانند بر آن شکیبائی کنند. آرام و قرار را از ایشان گرفته است. وقتی آرام و قرار ممکن است که از کوزهٔ درونشان بیرون ریزد و به کوزه‌های درون دیگران بریزد و با همین جوش و خروش ایشان را فراگیرد و با قلقل و غلغل به پیش رود، و با کوشش و تلاش و با اهمیّت و توجّه به همگان هدیّه و ارمغان گردد . . . این حالت کسی است که نخستین بار امواج خروشان این قرآن ناگهان او را دربر می‌گیرد و هستی او را سخت به تکان و حرکت می‌اندازد، و آرام و قرار را از او می‌گیرد، و او را هل می‌دهد و به پیش می‌اندازد آنچه را که دریافت داشته است و احساس کرده است به دلها و درونهای دیگران نیز برساند و بدیشان ارمغان دارد، و این مشعل نور را با حماسه و غرور و با کوشش و جوشش و با دقّت و اهمّیت زیاد به دست همگنان و همگان بسپارند و امانت دارند!

﴿ إِنّٰا سَمِعْنٰا قُرْآناً عَجَباً ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم.

نخستین چیزی که از قرآن ایشان را ناگهانی دربر می‌گیرد و به غوغایشان می‌اندازد «عَجَباً» است. یعنی چیز شگفت و نامأنوس برای آنان است. قرآن دهشت و وحشت را در دلها برمی‌انگیزد. این صفت قرآن است. هرکس با قرآن با ذهن و شعور آگاهانه، دل گشاده و باز، خرد هوشیار، و ذوق سلیم، روبرو گردد، عجب می‌بیند و دچار شگفت و شگرف می‌شود. عملاً شگفت‌زده می‌گردد . . . شگفت و شگرفی که از آن گروه جنّیان شنیده شده است می‌رساند که آنان واقعاً اهل دل و خرد بوده‌اند و ذوق سلیم داشته‌اند و می‌توانسته‌اند حقّ و حقیقت را بچشند و مزه کنند!

﴿ يَهْدِي إِلَى ٱلرُّشْدِ ﴾.

همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد.

این هم صفت برجستهٔ دوم در این قرآن است، صفتی که گروهی از جنّیان آن را احساس کرده‌اند، آن گاه که حقیقت آن را در دلهایشان یافته‌اند . . . واژهٔ «رَشَد» راه راست و درستی است که پویندگان را به سرمنزل سعادت و کمال می‌رساند، خود به خود معنی و مفهوم فراخی دارد. قرآن به سوی هدایت رهنمود و رهنمون می‌کند. انسان را به حقّ و حقیقت ارشاد می‌نماید. امّا واژهٔ «رَشَد» سایه‌روشن دیگری بالاتر از همهٔ اینها دارد. سایه‌روشن پختگی، و استوار و برقرار گردیدن، و

شناخت درست هدایت و حقّ و حقیقت را دارد. سایه‌روشن درک و فهم خودبه‌خودی بینشگرانهٔ این حقائق و ارکان و اصول را دارد. حالتی را در دل و درون ایجاد می‌کند که انسان خودبه‌خود در پرتو آن به خیر و خوبی و راستی و درستی دست می‌یابد.

قرآن انسان را به رشد می‌رساند، در سایهٔ خرد باز و حسّاسیّت تیز و بینش فراخ و شناخت زیاد، و تماس و پیوندی که با سرچشمهٔ نور و هدایت به انسان می‌بخشد، و برای او هماهنگی با قوانین بزرگ الهی ایجاد و برقرار می‌سازد. همچنین قرآن انسان را به رشد می‌رساند، با برنامه‌ای که برای زندگی و ادارهٔ آن در بر دارد. آن برنامه‌ای که انسانها در طول تاریخ دور و دراز خود، در سایهٔ تمدّنی از تمدّنها، یا سیستم و نظامی از سیستمها و نظامها، به چیزی نائل نیامده‌اند و نرسیده‌اند که در سایهٔ این برنامه، انسانها به شکل فردی و جمعی، از لحاظ دلها و درونها، از نظر جامعه‌ها و ملّتها، و از دیدگاه اخلاق فردی و معاملات اجتماعی، بدان نائل آمده‌اند و رسیده‌اند.

﴿ فَآمَنَّا بِهِ ﴾. ما بدان ایمان آورده‌ایم.

این پاسخگوئی سرشتی راست و درست شنیدن قرآن، و درک و فهم طبیعت آن، و متأثّر گردیدن از حقیقت آن است . . . وحی آسمانی آن را به مشرکانی عرضه می‌فرمود که این قرآن را می‌شنیدند سپس ایمان نمی‌آوردند. امّا آن را در همان زمان به جنّیان نسبت می‌دادند، و می‌گفتند: او کاهن و غیبگو، یا شاعر و چکامه‌سرا، و یا مجنون و دیوانه است! . . همهٔ اینها صفات جنّیان است و جنّیان در آنها تأثیر دارند! . . اینان خود جنّیان هستند که شیفتهٔ قرآن گردیده‌اند. حیران و ویلان قرآن شده‌اند. دیوانهٔ قرآن گشته‌اند. سخت از قرآن متأثّر شده‌اند. سراپا پذیرهٔ قرآن رفته‌اند و دلباختهٔ آن گردیده‌اند. تا بدانجا که نمی‌توانند خود را در برابر تکان و جنبشی برکنار دارند که هستی آنان را فراگرفته است و ایشان را به لرزه درافکنده است و سراسیمه کرده است . . . آن گاه حقّ را می‌شناسند و بدان پاسخ می‌دهند، و این گونه اعتراف و اقرار می‌کنند، و اعتراف و اقرار خود را اعلان و اعلام می‌دارند:

﴿ فَآمَنَّا بِهِ ﴾. ما بدان ایمان آورده‌ایم.

منکر چیزی نمی‌شوند که از قرآن دلها و درونهایشان را پسوده است. با چیزی از قرآن سر جنگ ندارند که فهم و شعورشان را برانگیخته است. بسان مشرکان منکر و دشمن قرآن نمی‌شوند.

﴿ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴾.

و هرگز کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم.

ایمان خالص و صریح و صحیح این است. ایمانی که با شرک نمی‌آمیزد. آمیزهٔ وهم و گمان نمی‌شود. آغشتهٔ خرافه و یاوه نمی‌گردد. ایمانی است که از درک و فهم حقیقت قرآن سرچشمه می‌گیرد، و از حقیقتی برمی‌دمد که قرآن بدان انسان را دعوت می‌کند، حقیقت خدا را به یگانگی پرستیدن و بدون انباز دانستن.

﴿ وَأَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا، مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً ﴾.

جلال و عظمت پروردگار ما والا است!. او همسر و فرزندی برنگرفته است.

«جَدّ»: بهره و نصیب، و آن قدر و منزلت و مقام و مرتبت، و جلال و عظمت و سلطه و قدرت است . . . همهٔ اینها پرتوهائی از این واژه‌اند و با مقام تناسب دارند. معنی مجمل این واژه در این آیه، تعبیر از احساس والائی یزدان سبحان، و بیان عظمت و جلال ایزد منّان، و پاک و منزّه دانستن خداوند بزرگ و سترگ از برگرفتن زن و فرزند، اعمّ از پسر و دختر است.

عربها گمان می‌بردند که فرشتگان دختران یزدانند. این دختران از دامادی یزدان با جنّیان زاده‌اند و بهرهٔ خدا گردیده‌اند! . . جنّیان این خرافهٔ افسانه‌ای را با تسبیح و تقدیس یزدان سبحان تکذیب می‌کنند و دروغ می‌شمارند، و از همچون جهان‌بینی و اندیشه‌ای بیزاری می‌جویند و سرباز می‌زنند. این عقیده و باور، تهمت بزرگی است که متّکی بدان گمان پوچ و خیال سستی است که به جهان‌بینیها و اندیشه‌های مشرکان خزیده

است و جای گزیده است. هر جهان‌بینی و اندیشه‌ای که همگون این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها باشد، از خیالبافیها و خرافه‌گرائیهای کسانی سرچشمه گرفته است که به یزدان سبحان به شکلی از اشکال و برابر اندیشه‌ای از اندیشه‌ها فرزند نسبت می‌داده‌اند!

﴿ وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللهِ شَطَطاً، وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللهِ كَذِباً ﴾.

نادانان ما در بارهٔ خداوند سخنان ناروائی می‌گفته‌اند. و ما (پیش از این) چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند (و از زبان خدا دروغ نمی‌گویند و بدو نسبتهای ناروائی ـ همچون داشتن زن و فرزند ـ نمی‌دهند).

این پشیمانی و دست کشیدن جنّیان است از چیزهائی که از نادانان خودشان است. پشیمانی و دست کشیدن از شرک ورزیدن، و ادّعای همسر و فرزند و انباز داشتن برای خدا، پس از آن که به قرآن گوش فراداده‌اند و از قرآن ناحقّ و نادرست بودن آنها را شنیده‌اند و دریافت داشته‌اند. اعلام می‌دارند که گویندگان چنین سخنان ناروا و نابجائی نادانان و نابخردان ایشان بوده‌اند، و کودنی و نادانی آنان را فراگرفته است. این جنّیان تصدیق کردن و به دنبال این گونه سفهاء راه افتادن پیشین خود را این گونه توجیه می‌کنند که آنان تصوّر نمی‌کرده‌اند کسی از انسانها یا از جنّها بر خدا دروغ ببندد و چیز ناروا بگوید. آنان کار بسیار وحشتناک و هراسناکی می‌شمرد این که کسی جرأت این را به خود بدهد بر خدا دروغ ببندد و چیز ناروائی به خدا نسبت دهد. هنگامی که نابخردان و نادانان آنان بدیشان گفته‌اند: خدا همسر و فرزند دارد، و خدا شریک و انباز دارد، آنان را تصدیق کرده‌اند و راستگو پنداشته‌اند. زیرا ایشان تصوّر نمی‌کرده‌اند هرگز آنان بر خدا دروغ ببندند و راجع بدو ناروا بگویند . . . همین احساس و شعور این گروه در بارهٔ زشت و پلشت دانستن دروغ گفتن بر خدا است که ایشان را سزاوار ایمان کرده است و ایمان بدیشان ارمغان شده است. چرا که این احساس و شعور دالّ بر این است که دلهایشان پاک است و بر راستای راه فطرت سالم قرار دارد. ضلالتی که بدان در برهه‌ای از زمان گرفتار آمده‌اند به سبب گول خوردن و پاک بودن بوده است! همین که حقّ و حقیقت بر تارهای دلشان آشنا شده است و ایشان را پسوده است به لرزه درآمده‌اند و تکان خورده‌اند، و این فریاد طنین‌انداز از ایشان برخاسته است:

﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً. وَ أَنَّهُ تَعَالَىٰ جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است.

این تکان خوردن و به لرزه درآمدن بر اثر تماسی که حقّ و حقیقت با ایشان داشته است، و تارهای وجودشان را پسوده است، سزاوار است هوشیار و بیدار گرداند دلهای بیشماری را که گول بزرگان قریش را خورده‌اند، و گمان ایشان را باور کرده‌اند که گفته‌اند خدا شریک و انباز یا همسر و فرزند دارد. سزاوار است این لرزه و تکان در همچون دلهائی ترس و هراس و بیداری و هوشیاری را پدید آورد. همچون دلهائی را بر آن دارد پژوهش کنند که آیا حقّ و حقیقت در سخنانی است که محمّد ﷺ می‌گوید، یا در سخنانی است که بزرگان قریش می‌گویند. سزاوار است که بنیاد یقین و اطمینان کورکورانه‌ای را خراب و ویران گرداند که به سخنان بزرگان نابخرد قریش دارند . . . همهٔ اینها در ذکر این حقیقت، مورد نظر بوده است، و چرخش و گردشی از پیکار طولانی‌ای بوده که میان قرآن و میان قریشیان سرکش کینه‌توز درگرفته است. همچنین حلقه‌ای از حلقه‌های چاره‌جوئی کندی بوده است که برای برطرف کردن سدّها و مانعهای جاهلیّت و جهان‌بینیها و

اندیشه‌هائی صورت گرفته است که در چنان دلهائی جایگزین بوده است، دلهائی که بسیاری از آنها مشهور و پاک بوده‌اند ولیکن گمراه گردیده‌اند، و با افسار و هم و گمان و خرافه و یاوه و نیرنگهای گمراهسازان سردستگان نابخرد و نادان بدین سو و آن سو برده شده‌اند و منحرف گردیده‌اند.

﴿ وَ أَنَّهُ كٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً ﴾.

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند.

این اشاره از سوی جنّیان به چیزی است که در جاهلیّت معمول بوده ـ و هنوز که هنوز است تا به امروز در محیطهای زیادی معمول است ـ این که جنّیان بر زمین و بر مردمان سلطه و قدرت دارند، و در رساندن زیان و ضرر و سود و نفع توانائی دارند، و آنان در مناطقی از زمین یا در دریا و یا در فضا فرمانروایند، و تصوّرات دیگری از این قبیل . . . با توجّه بدین امر بود که مردمان وقتی که در بیابانی و یا مکان خوفناکی می‌خواستند بخوابند قبلاً خویشتن را در پناه آقای آن دشت و بیابان و درّه و مکان می‌داشتند تا از اذیّت و آزار نابخردان و نادانان قوم او در امان بمانند، آن گاه ایمن به خواب می‌رفتند!

شیطان بر دلهای آدمیزادگان مسلّط است، مگر آدمیزادگانی که خدا ایشان را بپاید و از او رهایشان فرماید. کسانی که به شیطان تکیه کنند، او بدیشان سودی نمی‌رساند، چون او دشمن ایشان است. بلکه او آنان را خوار و پست می‌دارد و به رنج و زحمتشان می‌اندازد و اذیّت و آزارشان می‌رساند . . . این گروه از جنّیان نقل می‌کنند آنچه را که روی می‌داده است و اتّفاق می‌افتاده است:

﴿ وَ أَنَّهُ كٰانَ رِجٰالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً ﴾.

و کسانی از انسانها به کسانی از پریها پناه می‌آوردند، و بدین وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند.

«رَهَق» که به معنی سفاهت و جهالت، و گمراهی و سرکشی است، خبر از ویلانی و حیرانی و پریشانی و پریشی‌ای می‌دهد که گریبانگیر دلهای کسانی می‌گردید که به دشمن خود پناه می‌بردند و تکیه می‌زدند، و از دست او به خدا متوسّل نمی‌شدند و بدو پناه نمی‌بردند! در صورتی که از زمان پدرشان آدم بدیشان امر شده است اهریمن را دشمن بدانند و بدارند، چون از دیرباز میان پدرشان آدم و میان اهریمن دشمنانگی کهن بوده است، و این دشمنانگی میان فرزندان و زادگانشان پیوسته هست.

دل انسان وقتی که به غیر خدا پناه ببرد، به امید دستیابی به سود و منفعتی، یا برای دفع زیان و ضرری، بدو جز پریشانی و سرگردانی، و ناآرامی و نابسامانی نمی‌رسد. اصلاً همچون دلی کمتر روی آرامش به خود می‌بیند و برجای می‌ماند و استقرار و اطمینان پیدا می‌کنند . . . این هم «رَهَق» یعنی سفاهت و جهالت و گمراهی و سرگردانی در بدترین شکل خود است . . . رَهَقی که دل با وجود آن، احساس امنیّت نمی‌کند، و روی آسایش به خود نمی‌بیند.

قطعاً هر چیزی ـ جز خدا ـ و هر کسی ـ جز او ـ متغیّر و غیرثابت است، و از میان می‌رود و ماندگار نمی‌ماند. هرگاه دلی به چیزی و به کسی جز خدا بیاویزد و چنگ بزند، پیوسته متزلزل می‌گردد و متغیّر می‌شود و در انتظار بلا و مصیبت می‌ماند و به ترس و هراس گرفتار می‌آید. هر زمان که این چیز یا آن کس که بدان و بدو امید بسته است از میان رفت، جهت خود را تغییر می‌دهد و رویکرد دیگری در پیش می‌گیرد. تنها خدای یگانه است که باقی و ماندگار است. زنده‌ای است که نمی‌میرد. جاودانه‌ای است که تغییر نمی‌کند. کسی که بدو رو کند رو به برجایِ استواری کرده است که زوال نمی‌پذیرد و نیستی نمی‌شناسد و بار سفر برنمی‌بندد و از میان نمی‌رود:

﴿ وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَداً ﴾.
و (انسانهای کافر) گمان برده‌اند، همان گونه که شما (پریهای کافر) گمان برده‌اید، که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد، و کسی را دوباره زنده نمی‌گرداند.

جنّیان با قوم خود صحبت می‌کنند در بارهٔ اشخاصی که از آدمیزادگان به افرادی از جنّیان پناه می‌برده‌اند. آنان می‌گویند: آن آدمیزادگان گمان می‌برده‌اند ـ همان گونه که شما نیز گمان می‌برید ـ که خداوند پیغمبری را روانه نمی‌دارد و برانگیخته نمی‌کند همراه با این قرآنی که به سوی رشد رهنمود می‌گرداند، یعنی راه راست و درستی که پویندگان را به سرمنزل سعادت و کمال می‌رساند. . . یا ایشان گمان می‌برده‌اند که دوباره زنده شدن و رستاخیز و حساب و کتابی در میان نیست ـ همان‌گونه که شما گمان می‌برید ـ این است که برای آخرت کاری نکرده‌اند، و چیزی را دروغ نامیده‌اند که پیغمبر ﷺ بدیشان در بارهٔ قیامت وعده داده است. زیرا آنان قبلاً به قیامت ایمان و اعتقاد نداشته‌اند.

هردوی این گمانها با حقیقت راست و درست درنمی‌آید. بلکه در این گمان‌بردنها جهل و نادانی و کج‌اندیشی و کوتاه‌فکری در بارهٔ حکمت یزدان در آفرینش انسان است. یزدان سبحان انسانها را به گونه‌ای آفریده است که دارای استعداد دوگانه برای انجام خیر و خوبی و شرّ و بدی، و راهیابی و هدایت و گمراهی و ضلالت است. همان گونه که از این سوره متوجّه می‌گردیم که جنّیان نیز سرشت دوگانه دارند. یعنی می‌توانند خیر و خوبی و شرّ و بدی انجام دهند، و راه هدایت یا راه ضلالت در پیش گیرند، مگر افرادی از ایشان که وجودشان محض شرّ و بدی و ضلالت و گمراهی است، مانند ابلیس. ابلیس به سبب نافرمانی بزهکارانهٔ خود از رحمت یزدان محروم گردیده است، و وجودش کاملاً شرّ و بدی شده است، و از حالت مزدوج و دوگانگی زدوده گردیده است و کنار افتاده است . . . بدین خاطر رحمت یزدان مقتضی بوده است انسانها را با فرستادن پیغمبران به سویشان کمک کند. پیغمبران عنصر خیر و خوبی را در درون انسانها به جوش و خروش درمی‌آورند، و استعداد هدایت و راهیابی را در فطرتشان برمی‌انگیزند و از زیر توده‌های هواها و هوسها و ناهنجاریها و کژراهه‌رویها بیرون می‌کشند. دیگر جای اعتقاد بدین امر نمی‌ماند که گفته شود خدا کسی را برنمی‌انگیزد و پیغمبر نمی‌کند و به سویشان روانه نمی‌دارد.

این بعثت به معنی برانگیختن و روانه کردن پیغمبران بود. امّا بعثت به معنی رستاخیز مردگان در آخرت نیز هست. رستاخیز مردگان نیز برای پیدایش نخستین ضرورت دارد. پیدایش انسانها در این جهان صورت می‌گیرد، ولی حساب و کتاب به تمام و کمال در این جهان داده نمی‌شود، به خاطر حکمت و فلسفه‌ای که خدا اراده فرموده است و خواسته است، حکمت و فلسفه‌ای که به نظم و نظام جهان هستی مربوط و منوط است و ما آن را نمی‌دانیم و تنها خدا آن را می‌داند و بس. یزدان سبحان رستاخیز مردگان و زندگی دوبارهٔ سرمدی ایشان را ترتیب داده است تا انسانها به حساب و کتاب خوب یا بد خود به تمام و کمال برسند، و به چیزی دستیابی پیدا کنند که کردار و رفتار و پندار نخستین ایشان در زندگی دنیا آن را سزاوارشان کرده است و لائق ایشان نموده است. دیگر جای شکّ و گمان برای کسی باقی نمی‌ماند که بگوید خدا کسی از مردمان را برنمی‌انگیزد و روانه نمی‌دارد. چون چنین شکّ و گمانی مخالف اعتقاد به حکمت و کمال خداوند بزرگوار سبحان است . . .

این گروه جنّیان ظنّ و گمان قوم خود را تصحیح می‌کنند، و قرآن وقتی که حکایت حال ایشان را روایت می‌فرماید اوهام و خیالبافیهای مشرکان را تصحیح می‌نماید.



جنّیان حکایت حال و وضعی را ادامه می‌دهند که بدان رسیده‌اند، و با کار و بار این رسالت آشنا شده‌اند از روی آنچه در گوشه و کنار جهان، و در آفاق و نواحی

آن، و در احوال و اوضاع آسمان و زمین مشاهده کرده‌اند، تا دست بکشند از هر تلاش و کوششی که با اراده و خواست خدا از این رسالت جور درنمی‌آید و متّفق و متّحد درنمی‌آید. همچنین از هرگونه ادّعای شناخت غیب و آشنائی با غیب خود را رها سازند، و از ادّعای هر نوع قدرت و سلطه‌ای از این دست، دست بکشند:

﴿ وَ أَنَّا لَمَسْنَا ٱلسَّمٰاءَ فَوَجَدْنٰاهٰا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً. وَ أَنَّا كُنّٰا نَقْعُدُ مِنْهٰا مَقٰاعِدَ لِلسَّمْعِ، فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهٰاباً رَصَداً. وَ أَنّٰا لاٰ نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً؟ ﴾.

ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهابها(ی سوزنده) یافتیم. ما (پیش از این) در گوشه‌ها و کنارهای آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم (و کسب خبر می‌کردیم) ولی اکنون هرکس بخواهد گوش فرادهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا درنظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟.

این وقائعی که قرآن آنها را در بارهٔ جنّیان روایت می‌کند و از زبان خودشان آنها را بیان می‌فرماید، بیانگر این است که پیش از این رسالت واپسین ـ چه بسا در مدّت زمان میان این رسالت و میان رسالتی که پیش از آن بوده است و رسالت عیسی علیه‌السلام است، جنّیان تلاش می‌کرده‌اند با جهان بالا، یعنی عالَم فرشتگان، تماس پیدا کنند، و استراق سمع نمایند و به چیزهائی گوش فرادهند که در آنجا میان فرشتگان در بارهٔ امور و شؤون آفریدگان زمین، یعنی آدمیزادگان، گفته می‌شده است و رد و بدل می‌گردیده است، چیزهائی که فرشتگان مکلّف و موظّف به انجام آنها برای اجرای اراده و مشیّت خدا و قضا و قدر او می‌شده‌اند. آنگاه جنّیان چیزهائی را که می‌شنیده‌اند و دریافت می‌کرده‌اند به کاهنان و غیبگویان می‌رسانیده‌اند، تا ایشان به نوبهٔ خود برابر نقشهٔ اهریمن مردمان را بفریبند و از راستای راه حقّ منحرف کنند! این کاهنان و غیبگویان از حقّ اندکی که به دست می‌آوردند سوء استفاده می‌کردند. این حقّ اندک را با بسیاری از چیزهای باطل می‌آمیختند، و آن را در مدّت زمان میان دو رسالت، و خالی بودن زمین از پیغمبری، رواج می‌دادند . . . امّا چگونه این کار انجام می‌گرفت و به چه شکلی صورت می‌پذیرفت، قرآن چیزی در این راستا به ما نفرموده است، و بررسی و پژوهش آن هیچگونه ضرورتی ندارد. این خلاصهٔ این حقیقت و محتوا و مضمون آن بود.

این گروه از جنّیان می‌گویند: استراق سمع و دزدانه گوش فرادادنی نمانده است و ممکن نمی‌باشد. آنان وقتی که اکنون تلاش می‌کنند ـ برابر سخن خودشان آسمان را لمس می‌کنند ـ راه بدین کار را پر از نگهبانان و محافظان نیرومند می‌یابند که با شهابها به سویشان نشانه می‌روند. شهابها به سویشان فرود می‌آید. شهابها به سوی هرکس از ایشان نشانه برود او را می‌کشد. جنّیان اعلان می‌دارند چیزی از غیب مقدّر برای انسان را نمی‌دانند:

﴿ وَ أَنّٰا لاٰ نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ﴾.

ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا درنظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است!.

این غیب واگذار به علم خدا است و جز او کسی آن را نمی‌داند. ما جنّیان نمی‌دانیم خدا برای بندگان خود در زمین چه چیزی را مقدّر فرموده است. آیا مقدّر فرموده است شرّ و بلا بدیشان برساند، این است که به ضلالت و گمراهی واگذاشته شده‌اند؟ یا این که رشد را که هدایت است برای ایشان مقدّر فرموده است؟ . . جنّیان هدایت را در برابر شرّ و بلا به شمار آورده‌اند. پس هدایت در نظرشان خیر بوده است، و عاقبت آن هم خیر خواهد بود.

وقتی که سرچشمه‌ای که کاهنان و غیبگویان گمان می‌برند معلومات خود را در بارهٔ غیب از آنجا برمی‌گیرند اعلام می‌دارد چیزی از غیب نمی‌داند، دیگر هر سخنی پایان می‌پذیرد، و هر گمانی و انگاری باطل می‌شود. این سرچشمه که کاهنان و غیبگویان گمانش می‌برند جنّیانند. جنّیان هم گفتارشان این است. پس بر کار کاهنان و غیبگویان خطّ بطلان می‌خورد و کارشان تمام است. غیب را تنها خدا می‌داند و بس. هیچ‌کس جرأت نمی‌کند ادّعا کند که غیب می‌داند یا از آن خبر می‌دهد. قرآن آزادی عقل بشری را از هر گمانی و از هر ظنّی از این قبیل گمانها و ظنّها اعلان داشته است، و رشد و هدایت بشری را از آن روز اعلام نموده است، و آزادی انسانها را از خرافه‌ها و افسانه‌ها به اطّلاع همگان رسانده است.

امّا نگهبانان و محافظان کجا می‌ایستند؟ چه چیزی و چه کسانی هستند؟ چگونه شیاطین را سنگباران می‌کنند و رجم می‌نمایند؟ همهٔ اینها چیزهائی هستند که قرآن و حدیث در بارهٔ آنها چیزی بیان نفرموده‌اند. جز این دو منبع هم منبع دیگری وجود ندارد تا از آن در بارهٔ این غیب بپرسیم و بشنویم و آگاهی پیدا کنیم. اگر خدا می‌دانست در تفصیل آن خیر و خوبی برای ما وجود دارد، شرح و بسط می‌فرمود و ما انسانها را بهره‌مند می‌نمود. وقتی که خدا چنین نکرده است، تلاش ما در این راستا بیهوده است، و نه چیزی بر زندگی ما و نه چیزی بر شناخت ثمربخش ما می‌افزاید.

همچنین اعتراض یا ستیز پیرامون شهابها بیفائده است. شهابها پیش از بعثت و بعد از آن، مطابق نظم و نظام جهانی حرکت کرده و حرکت می‌کنند. دانشمندان ستاره‌شناس هم مطابق قانون حاکم بر هستی به شرح و بسط شهابها می‌پردازند. گاهی در شرح و بسط خود نظریّه‌های درستی و گاهی نادرستی بیان می‌دارند. حتّی اگر همهٔ نظریّه‌های ایشان درست باشد به موضوع ما مربوط نمی‌شود، و مخالف این نمی‌گردد که شیاطین با این شهابها رجم و سنگباران شوند، و شهابها به سویشان نشانه رود یا نشانه نرود آن گونه که اراده و مشیّت خدا بخواهد، و قانون برابر آن اراده و مشیّت تحقّق پیدا کند و پیاده شود.

کسانی هستند که همهٔ این چیزها را تنها برای مجسّم کردن و به تصویر کشیدن محافظت یزدان سبحان از قرآن، و مصون داشتن قرآن از آمیختن با باطل می‌دانند، و می‌گویند این چیزها نباید حمل بر ظاهر شود . . . این بینش و این گویش بدان سبب است که آنان با جهان‌بینیها و اندیشه‌های مقرّری که پیشتر در اذهانشان قرار گرفته‌اند و پذیرفته شده‌اند به قرآن می‌نگرند و قرآن را تفسیر می‌کنند، جهان‌بینیها و اندیشه‌هائی که آنها را از منابع و مصادری جز قرآن برگرفته‌اند . . . بدین خاطر فرشتگان را نماد نیروی خیر و طاعت، و شیاطین را نماد شرّ و معصیت می‌پندارند. رجم کردن و سنگبار نمودن را نماد محفوظ کردن و مصون نمودن گمان می‌برند . . . تا آخر . . . زیرا در مقرّرات پیشین ایشان ـ قبل از آن که با قرآن روبرو شوند ـ فرشتگان و شیاطین یا جنّیان را نمی‌توانستند این گونه مجسّم و ملموس تصوّر کنند، و این گونه حرکات محسوس و مشهود، و چنین تأثیرات واقعی و عملی داشته باشند.

از کجا این را آورده‌اند؟ از کجا این مقرّرات را آورده‌اند، مقرّراتی که نصوص قرآن و حدیث را با آنها می‌سنجند و وارسی می‌کنند؟

بهترین راه در فهم قرآن و تفسیر آن، و در جهان‌بینی اسلامی و تشکیل آن، این است که انسان از ذهن خود همهٔ جهان‌بینیهای پیشین را پاک بکند، و با قرآن روبرو شود با غیر مقرّرات جهان‌بینی یا خردگرائی و یا ذهنگرائی پیشین، بلکه مقرّرات خود را به طور کلّی بسازد و ترتیب دهد آن‌گونه که قرآن و حدیث حقائق این هستی را به تصویر می‌کشند. بدین جهت انسان نباید قرآن و حدیث را با غیر قرآن بسنجد و وارسی کند. نباید چیزی را نفی کند یا تأویل کند که قرآن آن را ثابت می‌کند و می‌پذیرد. و چیزی را نباید ثابت بکند و بپذیرد که قرآن آن را نفی می‌نماید یا باطل می‌شمارد.

جدای از آنچه قرآن آن را مثبت یامنفی می‌شمارد انسان می‌تواند برابر خرد یا تجربهٔ خود در باره‌اش سخن بگوید . . .

معلوم است این را برای کسانی می‌گوئیم که به قرآن ایمان دارند . . . ولی با وجود این نصوص قرآن را تأویل می‌کنند تا با مقرّرات پیشین جایگزین در خردهایشان سازگار گردد، و با جهان‌بینیهای پیشین جایگزین در ذهنهایشان بخواند، جهان‌بینیهائی که بدیشان می‌گوید حقائق هستی باید چگونه و بر چه روال و منوالی باشد[1] . . .

امّا کسانی که بدین قرآن ایمان ندارند، و این گونه جهان‌بینیها و اندیشه‌ها را ستمگرانه و سرسری نفی می‌کنند، تنها بدان جهت که علم به چیزی از آن پی نبرده است! آنان واقعاً مضحک هستند. زیرا علم اسرار موجودات ظاهر و حاضر در حضور خود را نمی‌داند، و از اسرار چیزهائی بی‌خبر است که در آزمونها و آزموده‌هایش از آنها استفاده می‌کند. این هم وجود همچون چیزهائی را نفی نمی‌کند. گذشته از این، بسیاری از دانشمندان حقیقی مثل افراد متدیّن به ناشناخته‌ها ایمان دارند، یا دست کم چیزهائی را انکار نمی‌کنند که آنها را نمی‌دانند و از آنها آگاهی ندارند. زیرا آنان ـ از راه خود علم ـ خویشتن را در برابر ناشناخته‌هائی می‌بینند که در حضور خویش می‌یابند، و چنان گمان برده‌اند آنها را کاملاً شناخته‌اند، و از آگاهی از آنها رسته‌اند و از احاطهٔ بدانها فارغ گشته‌اند. لذا تواضع علمی ارزشمند خود را نشان داده‌اند، تواضعی که نشانی از ادّعاء در آن نیست، و سیمای گردن‌افرازی بر ناشناخته‌ها در آن دیده نمی‌شود.گردن‌افرازی‌ای که مدّعیان علم و مدّعیان اندیشهٔ علمی از خود نشان می‌دهند، آن کسانی که منکر حقائق دیانتها، و منکر حقائق ناشناخته‌هایند!

دنیای پیرامون ما از اسرار و رموز پر و لبریز است، پر و لبریز از ارواح، و سرریز از نیروها است. این سورهٔ قرآن ـ بسان سوره‌های دیگر قرآن ـ گوشه‌هائی از حقائق موجود در این جهان را برایمان بیان می‌دارد، و به ما در ساختار جهان‌بینی حقیقی در بارهٔ هستی و چیزهائی از قبیل نیروها و ارواح و حیاتهائی کمک می‌نماید که در پیرامون ما موج می‌زنند و درهم می‌آمیزند، و با حیات ما و با اشخاص ما همکاری و همزیستی دارند. این جهان‌بینی است که مسلمان را ممتاز می‌سازد، و او را میانه‌رو در میان وهم و گمان و خرافه‌گرائی و خیالبافی، و میان ادّعاء کردن و گردنکشی نمودن و سر از حقائق باز تافتن، نگاه می‌دارد. سرچشمهٔ این جهان‌بینی، قرآن و حدیث است، و مسلمان هرگونه جهان‌بینی دیگری را و هرگونه گفتاری و هرگونه تفسیر و تعبیری را با آن دو می‌سنجد و وارسی می‌کند . . .

عقل بشری جولانگاه معیّن و محدودی در گشت و گذار کرانه‌های ناشناخته‌ها دارد. اسلام انسان را به سوی همین جولانگاه معیّن و محدود برمی‌انگیزد و به تلاش و کوشش می‌اندازد . . . امّا عقل بشری در فراسوی این جولانگاه معیّن و محدود، قدرت آمد و شد ندارد. زیرا نیازی ندارد در فراسوی دائرهٔ گشت و گذار معیّن و محدود خود بیاید و برود و بیندیشد و بگوید. چیزی که انسان در کار خلافت و جانشینی در زمین بدان نیاز ندارد، مجال دسترسی بدان را نیز ندارد، و هیچ حکمت و فلسفه‌ای هم در کمک کردنش برای دستیابی بدان نیست. زیرا این کار او و وظیفهٔ او نبوده، و در محدودهٔ ویژگیهایش قرار ندارد. آن اندازه که برای انسان ضرورت دارد تا در پرتو آن جایگاه خود را در جهان با توجّه به چیزها و به کسان پیرامون خود بشناسد، یزدان سبحان آن را برای انسان بیان فرموده است، چون فراتر از تاب و توان انسان است. آن را برای انسان بیان

۱- من خود را تبرئه نمی‌کنم از این که در برخی از تألیفات خودم و در اجزاء پیشین همین «فی ظلال القرآن» چنین سبک و شیوه‌ای را تا اندازه‌ای در پیش گرفته‌ام . . . امیدوارم آن را در چاپهای بعدی ـ اگر خدا توفیق را رفیق بفرمایند ـ اصلاح و جبران نمایم . . . چیزی راکه در اینجا می‌گویم حقّ می‌دانم و در پرتو هدایت خدا معتقد بدان هستم.

فرموده است بدان اندازه که تاب و توان آن را دارد. از جملهٔ این چیزها این غیب ویژهٔ مربوط به فرشتگان و شیاطین و روح و سرآغاز و سرانجام است . . .
و امّا کسانی که در پرتو هدایت خدا راهیاب شده‌اند، در بارهٔ این گونه امور و شؤون در کنار چیزی می‌ایستند و با چیزی بس می‌کنند که خدا آن را در کتاب خود معلوم فرموده است و بر زبان پیغمبران جاری نموده است. از آن، عظمت آفریدگار، حکمت و فلسفهٔ خدا در آفرینش جهان، و شناخت جایگاه انسان ساکن زمین در برابر این جهانها و روحها را استفاده می‌کنند. نیروهای خرد خود را در پرده‌برداری از حقائق، و علم و اطّلاع از چیزهائی صرف می‌کنند که برای عقل ممکن است، و عقل می‌تواند در محدودهٔ این زمین و اجرام پیرامون آن به اندازهٔ لازم برای آدمیزادگان راجع بدانها به تلاش بایستد و به تکاپو بپردازد. بهره‌برداری می‌کنند از چیزهائی که دانسته‌اند در راه کار و تولید و آبادانی این زمین، و برخاستن به کار خلافت و وظیفهٔ جانشینی در زمین در پرتو هدایت و رهنمون یزدان. در این راستا هم رو به خدا می‌کنند و می‌روند، و بلند و بلند می‌شوند و اوج می‌گیرند و صعود می‌کنند تا بدانجا که یزدان سبحان اجازه فرموده است که به سوی آن اوج بگیرند و صعود بکنند.
ولی کسانی که در پرتو هدایت یزدان راهیاب نشده‌اند به دو گروه بزرگ تقسیم شده‌اند:
گروهی پیوسته با عقلها و خردهای محدود خود به تلاش و تکاپو می‌پردازند برای درک و فهم چیزهائی که نامحدودند و خداوند بزرگوار آنها را برای انسانها محدود و مشخّص نکرده است و در دائرهٔ خردهایشان قرار نداده است، و در کتابهای آسمانی ایشان را با آن حقائق غیبی آشنا ننموده است. از جملهٔ چنین کسانی فیلسوفان هستند که کوشیده‌اند این هستی و ارتباط‌ها و پیوندهای آن را تفسیر و تعبیر کنند. در این راستا لغزیده‌اند و سکندری خورده‌اند، همسان کودکانی که می‌خواهند از کوه بلندی بالا بروند که قلّهٔ آن نهایت نداشته باشد. یا کودکانی که تلاش می‌کنند معمّای هستی را حلّ بکنند در حالی که هنوز تلفظ حروف الفباء را نمی‌دانند! این چنین فیلسوفانی جهان‌بینیها و اندیشه‌های خنده‌آوری داشته‌اند ـ در حالی که بزرگ‌ترین فیلسوفان بوده‌اند ـ واقعاً جهان‌بینیها و اندیشه‌های خنده‌آوری داشته‌اند وقتی که انسان تصوّرات و نظریّات ایشان را مقایسه می‌کند با جهان‌بینی و اندیشهٔ روشن راست و درست و زیبا و دلربائی که قرآن آن را پدید می‌آورد. این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها خنده‌آور هستند از لحاظ اشتباه‌ها و لغزشها، دوگانیها و تضادّها، سستیها و تزلزلها، زشتیها و پلشتیها، و پستیها و خواریهائی که در آنها است، زمانی که با عظمت جهان هستی مقایسه می‌گردند، جهان هستی‌ای که آن را با همچون چیزهائی تفسیر و تعبیر می‌کنند و از آن سخن می‌گویند! . . از این سخن فیلسوفان بزرگ یونانی را نیز مستثنی و جدا نمی‌کنم، و فیلسوفان مسلمانی را نیز مستثنی و جدا نمی‌سازم که از فیلسوفان بزرگ یونان در برنامهٔ اندیشه تقلید کرده‌اند و به دنبال ایشان رفته‌اند. فیلسوفان معاصر را نیز از آنان مستثنی و جدا نمی‌گردانم، وقتی که جهان‌بینی و اندیشهٔ ایشان با جهان‌بینی و اندیشهٔ اسلامی در بارهٔ هستی مقایسه می‌شود.[1]
این گروهی بود، و امّا گروه دیگری، مأیوس شده‌اند از این که همچون سبک و همچون جهتی را در کار علم و معرفت در پیش بگیرند. این است از این جهت و رویکرد کنار رفته‌اند، و خودشان را و تلاش خودشان را منحصر به علم تجربی و تطبیقی کرده‌اند. از ناشناخته‌هائی که راهی به سوی دستیابی بدانها نیست، کنار کشیده‌اند، و در این ناشناخته‌ها از هدایت یزدان کمک نگرفته‌اند. بدان دلیل که نمی‌توانند خدا را درک و فهم کنند! این گروه در اوج غلوّ خود در دو قرن

۱- اندیشهٔ اسلام در بارهٔ هستی و زندگی و انسان، بررسی و پژوهشی است که مؤلّف امیدوار است در پرتو عنایت یزدان آن را به پایان برساند و موفّق به چاپ آن شود.

هیجدهم و نوزدهم بودند. ولیکن از سرآغاز این قرن، یعنی قرن بیستم از خواب غرور سرکش علمی بیدار شدند و از مستی و منگی آن برخاستند، بدان جهت که ماده از دستهایشان گریخت و به پرتو «ناشناخته اصل» تبدیل گردید! نزدیک است که گفته شود این چیز ناشناخته اصل و مجهول‌الهویّه، «ناشناخته قانون» گردید!

اسلام بر صخره سنگ یقین، استوار و پایدار باقی ماند. اسلام به انسانها از ناشناخته‌ها آن اندازه می‌شناساند که خیر و صلاحشان در آن باشد، و بر تاب و توان عقلانیشان در کار خلافت زمین بیفزاید، و برای خردهایشان جولانگاهی را آماده سازد که در آن خردهایشان در امن و امان به کار پردازد، و آدمیان را به راهی رهنمود و رهنمون کند که راست‌ترین و درست‌ترین راه برای پرداختن به مجهولات و ناشناخته‌ها و به معلومات و شناخته‌ها باشد!

❁

بعد از آن، آن گروه از جنّیان حال و موضع خود را در برابر هدایت خدا بیان می‌دارند. از بیان ایشان متوجّه می‌گردیم که جنّیان طبیعت مزدوج، یعنی سرشت دوگانه‌ای دارند، بسان طبیعت و سرشت انسان، در این که استعداد هدایت و استعداد ضلالت دارند. این گروه از جنّیان در بارهٔ عقیدهٔ به پروردگارشان برایمان سخن می‌گویند، در آن حال که به پروردگار ایمان آورده‌اند. از اندیشهٔ خود در بارهٔ فرجام کسانی سخن برایمان می‌گویند که راهیاب می‌گردند یا گمراه می‌شوند:

﴿ وَ أَنَّا مِنَّا ٱلصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذٰلِکَ، کُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً. وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً. وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنَّا بِهِ، فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْساً وَ لَا رَهَقاً. وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ: فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً. وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴾.

برخی از ما (تسلیم فرمان خدا و) خوب و شایسته‌اند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین). اصلاً ما فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم. ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر ارادهٔ خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجهٔ قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانهٔ او نیست). ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم. هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش). در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگرانند. آنان که فرمانبردارند هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و امّا آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند.

این گفتار جنّیان که بیان می‌کند در میان ایشان خوبان و بدان، و مسلمانان و منحرفان هستند، بیانگر مزدوج و دوگانه بودن سرشت جنّیان، و آمادگی داشتن برای انجام خیر و شرّ، همچون انسانها است. جز جنّیانی که به شرّ اختصاص پیدا کرده‌اند، و آنان اهریمن و پیروان او هستند. این گفتار دارای اهمّیّت فراوانی در تصحیح جهان‌بینی همگانی ما در بارهٔ این آفریدگان است. اغلب ما، حتّی درس خواندگان آگاه ما بر این عقیده و باوریم که جنّیان نماد شرّ و بدی هستند، و سرشت ایشان در شرّ و بدی خلاصه شده است. و این که در میان آفریدگان تنها انسان دارای طبیعت مزدوج و سرشت دوگانه است. این دیدگاه ناشی از مقرّرات پیشین ما در جهان‌بینیهایمان در بارهٔ حقائق جهان هستی است، همان‌گونه که قبلاً گفتیم. اینک وقت آن فرارسیده است که برابر مقرّرات صحیح قرآن به حقائق جهان هستی بنگریم.

﴿ وَ أَنَّا مِنَّا ٱلصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذٰلِکَ ﴾.

برخی از ما (تسلیم فرمان خدا و) خوب و شایسته‌اند، و بعضی از ما جز این. (یعنی نافرمان و بی‌دین).

حال ایشان را با صفت عامی بیان می‌دارد:

﴿ کُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً ﴾.

اصلاً ما فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت و گوناگونی هستیم.

یعنی هر گروهی از ما شیوه و روش و راه جدا و بریده و گسیخته از گروه دیگری دارد.
سپس این گروه از جنّیان بعد از ایمان آوردن خود عقیدهٔ ویژهٔ خویش را بیان می‌دارند:

﴿ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الْأَرْضِ، وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً ﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر ارادهٔ خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجهٔ قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانهٔ او نیست).

آنان قدرت خدا را بر خود در زمین می‌دانند، و ناتوان بودن خود را در گریختن از سلطهٔ خدا را نیز می‌دانند. می‌دانند که از پنجهٔ قدرت یزدان سبحان رهائی و گریز امکانی ندارد، و نمی‌توان از قضا و قدر خدا گسیخت و رها گردید. پس آنان وقتی که در زمین هستند نمی‌توانند خدا را درمانده کنند. ایشان با گریختن از زمین هم نمی‌توانند خدا را ناتوان سازند. این هم بیانگر ضعف بنده در برابر پروردگار، و ضعف آفریده در برابر آفریدگار است. پی بردن به سلطهٔ خداوند چیره و پیروزمند است.

این جنّیانند که کسانی از انسانها بدیشان پناه می‌برند! کسانی از انسانها در برآورد کردن نیازمندیها به چنین جنّیانی متوسّل می‌شوند و از ایشان کمک می‌طلبند! همین جنّیان هستند که مشرکان میان یزدان سبحان و میان ایشان حسب و نسب قرار می‌دهند! این جنّیان خودشان به عجز و درماندگیشان، و به قدرت یزدان سبحان اعتراف می‌کنند. اقرار می‌نمایند به ضعف خودشان و به قدرت ایزد منّان، و به شکست خودشان و به چیرگی خداوند جهان. در نتیجه این گروه از جنّیان نه تنها عقیدهٔ قوم خود را، بلکه عقیدهٔ مشرکان را نیز تصحیح می‌کنند، و می‌گویند: نیروی یگانه‌ای بر کلّ جهان و بر کسان موجود در آن، حاکم و غالب است.

آن گاه حال و وضع خود را بیان می‌دارند بدان گاه که هدایت را شنیده‌اند، هرچند قبلاً نیز حال و وضع خود را بیان کرده‌اند. ولی حال و وضع خود را در اینجا دیگر باره بیان می‌دارند به مناسبت سخن گفتن از فرقه‌ها و طائفه‌های خودشان در قبال ایمان:

﴿ وَ أَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدىٰ آمَنَّا بِهِ ﴾.

ما هنگامی که رهنمود (قرآن را) شنیدیم، بدان ایمان آوردیم.

هرکس که هدایت را بشنود باید بدان ایمان بیاورد. آنان قرآن را شنیدند، ولیکن آن را هدایت می‌نامند. حقیقت قرآن و نتیجهٔ آن هم همین است. آن گاه بیان می‌دارند که به پروردگارشان یقین و اطمینان دارند. این یقین و اطمینان، یقین و اطمینان شخص مؤمن به سرور و آقای خودش است:

﴿ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلاٰ يَخٰافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً ﴾.

هرکس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش).

این یقین و اطمینان، یقین و اطمینان کسی است که به عدالت و دادگری خدا، و به قدرت و توانائی خدا، و گذشته از آن به سرشت ایمان و حقیقت آن، اعتقاد و اعتماد دارد . . . چه یزدان سبحان عادل و دادگر است، هرگز از حقّ مؤمن نمی‌کاهد، و بیش از تاب و توان بر او چیزی تحمیل نمی‌کند. یزدان منّان قادر و توانا است، بندهٔ مؤمن خود را می‌پاید و نمی‌گذارد اصلاً چیزی از آنچه استحقاق دارد کاسته شود، و بیش از حدّ تاب و توان بر او چیزی تحمیل گردد، و به رنج و زحمت انداخته شود. چه کسی می‌تواند از شخص مؤمن چیزی بکاهد یا بر او چیزی تحمیل کند، در حالی که مؤمن در کنف حمایت و رعایت او قرار دارد؟ گاهی مؤمن از برخی از کالاهای زندگی این دنیا محروم می‌گردد، ولی این کاستن از حقّ او بشمار نمی‌آید. چه عوضی که به جای چیزی که از آن محروم می‌گردد بدو داده می‌شود این کاهش را برطرف می‌کند. گاهی هم اذیّت و آزاری از سوی نیروهای زمین بدو می‌رسد. لیکن این هم تحمیل بشمار نمی‌آید. زیرا پروردگارش تاب و توانی

بدو می‌دهد که درد و الم را تحمّل می‌کند و از آن سود می‌برد و بدان بزرگ و والا می‌گردد. اصلاً ارتباط مؤمن با پروردگارش رنج و مشقّت را برای او سبک می‌دارد، و این رنج و مشقّت را به خیر و صلاح دنیا و آخرت او تبدیل می‌کند.

در این صورت مؤمن از کاهش حقّ و تحمیل ظلم، در امان روحی و روانی است:

﴿ فَلاَیَخَافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً ﴾.

نه از کاستی (پاداش) می‌ترسد، و نه از ستم (حاصل از افزودن بر بدیهایش).

این امن و امان تولید آسایش و آرامش در طول مدّت عافیت و سلامت می‌کند. این است که مؤمن با پریشانی و نگرانی زندگی را بسر نمی‌برد. وقتی که زیان و ضرر و ناخوشی در میان است به عجله و شتاب و جزع و فزع نمی‌افتد، و راه‌ها و درروها بر او بسته نمی‌گردد . . . بلکه زیان و ضرر و ناخوشی را امتحان پروردگارش می‌داند و بر آن شکیبائی می‌کند، و در برابر آن بدو اجر و پاداش داده می‌شود. به امید گشایشی که خدا می‌رساند می‌نشیند و بدو اجر و پاداش داده می‌شود. مؤمن در هر دو حالت از کاهش و تحمیل نمی‌ترسد، و کاهش و تحمیلی بر خود نمی‌بیند. آن گروه مؤمن جنّیان در به تصویر کشیدن این حقیقت روشن، راست گفته‌اند.

سپس آن گروه جنّیان، عقیدهٔ خود را در بارهٔ حقیقت هدایت و ضلالت، و در بارهٔ پاداش و پادافره هدایت و ضلالت بیان می‌دارند:

﴿ وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ. فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً. وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴾.

در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگرانند. آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و امّا آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند.

«الْقَاسِطُونَ»: ستمگرانی هستند که از عدالت و دادگری و خیر و صلاح دوری می‌گزینند. این گروه از جنّیان «قَاسِطُونَ» را در برابر «مُسْلِمُونَ» قرار داده‌اند. در این هم اشارهٔ لطیف و ظریف و پرمعنی و محتوائی است. چه مسلمان، عادل و دادگر و طالب خیر و صلاح است. مقابل او قاسِط، یعنی ستمگر تباهی‌پیشه است . . .

﴿ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً ﴾.

آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند.

تعبیر با واژهٔ «تَحَرَّوْا» که به معنی: قصد کردند و گرائیدند و برگزیدند، است اشاره دارد به این که راهیابی به اسلام دقّت در جستن هدایت را می‌طلبد. هدایت هم ضدّ گمراهی و ضلالت است. معنی آن، رفتن و جستجو کردن راست و درست است، و گزینش راست و درست از روی آگاهی و هدف است. راست و درست را باید جست، و پس از روشن شدن و آشکار گردیدن راست و درست آن را پذیرفت. جستجوی راست و درست، دست و پا زدن کورکورانه و روان شدن بدون درک و شعور نیست. معنی این سخن این است که مسلمانان عملاً به خیر و صواب رسیده‌اند و پی برده‌اند زمانی که اسلام را انتخاب کرده‌اند و برگزیده‌اند . . . این هم معنی دقیق و زیبائی است . . .

﴿ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴾.

و امّا آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند.

یعنی کارشان روشن است و فرجامشان معیّن. آنان کارشان به جائی کشیده است که هیزم و هیمهٔ دوزخ شده‌اند. دوزخ با افروزینهٔ وجودشان شعله‌ور و زبانه‌کش می‌شود، و بر شعله‌های آن افزوده می‌گردد، همان گونه که آتش با هیزم و هیمه برمی‌افروزد و شعله‌ور می‌شود . . .

این سخنان بیانگر این واقعیّت است که جنّیان هم با آتش دوزخ عذاب می‌گردند، و مفهوم آن این است که آنان از نعمت بهشت هم برخوردار و بهره‌مند می‌شوند . . . نصّ قرآنی این گونه پیام می‌دهد. ما هم جهان‌بینی خود را از قرآن برمی‌گیریم و به فرمان قرآن می‌رویم.

دیگر بعد از نصّ قرآن کسی حقّ ندارد چیزی بگوید و در آن گفته به جهان‌بینی غیرقرآنی استناد بکند، و برابر برداشت از گفتار غیرقرآنی از سرشت جنّیان و سرشت آتش دوزخ و یا سرشت بهشت صحبت نماید و دم بزند ... آنچه خدا فرموده است حقّ خواهد بود و جای جدال و ستیزی در آن نیست.

آنچه بر جنّیان منطبق می‌گردد از چیزهائی که برای قوم خود بیان داشته‌اند، بر آدمیان نیز منطبق می‌گردد، و وحی آسمانی با زبان پیغمبرشان آن را بدیشان گفته است و رساننده است ...



تا بدینجا وحی آسمانی سخنان جنّیان را با واژگان خودشان در بارۀ خودشان نقل و روایت می‌فرماید. سپس از این شیوه عدول می‌کند و به چکیدۀ سخنان ایشان در بارۀ کار خدا با کسانی می‌پردازد که راه خدا را در پیش می‌گیرند و به فرمان یزدان می‌روند. سخنان ایشان را با معانی و مفاهیم بیان می‌دارد نه با خود واژگان و گفته‌های آنان:

﴿ وَ أَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقاً لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ، وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً ﴾.

اگر آدمیان و پریان بر راستای راه (یکتاپرستی و فرمانبرداری از اوامر و نواهی الهی) ماندگار بمانند، آب زیاد (و نعمت فراوان) بهرۀ ایشان می‌گردانیم. هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم، و هرکس از ذکر و یاد پروردگارش رویگردان گردد، او را به عذاب سخت و طاقت‌فرسائی داخل می‌گردانیم.

یزدان سبحان می‌فرماید: جنّیان در بارۀ ما می‌گفتند چیزی را که مفهوم آن این است: مردمان اگر بر راستای راه می‌ماندند، یا اگر ستمگران بر راستای راه می‌بودند، ما بدیشان آب فراوانی ارزانی می‌داشتیم که نماد و سبب نعمت فراوان است. در نتیجه رزق و روزی و آسایش و رفاه زیادی را بهرۀ آنان می‌نمودیم.

﴿ لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ﴾.

هدف این است که ما آنان را با این نعمت فراوان بیازمائیم.

آنان را بیازمائیم که آیا شکر نعمت بجای می‌آورند و سپاسگزاری می‌نمایند، یا این که کفر می‌ورزند و ناشکری می‌کنند.

عدول از نقل قول جنّیان و پرداختن به مفهوم و محتوای گفتارشان در این جا و در این نقطه، مدلول و مفهوم نقل قول ایشان را بیشتر تأکید می‌کند از این نظر که خدا در این باره از ایشان خبر می‌دهد و بدیشان وعده می‌دهد. همانند این نگرشها در شیوۀ قرآنی زیاد است. این شیوه برای زنده نگاه داشتن معانی، و تقویت مفاهیم، و بیشتر توجّه کردن به معانی و مفاهیم، مفید و سودمند است.

این نگرش، چند حقیقتی را دربر دارد که در تشکیل عقیدۀ مؤمن، و در جهان‌بینی او راجع به رویدادهای کارها و همبستگیهای آنها دخالت دارند:

نخستین حقیقت: پیوند میان ماندگاری ملّتها و گروه‌ها بر یگانه راه رسیدن به خدا، و میان فراوان کردن رفاه و آسایش و اسباب و وسائل آن است، که اوّلین سبب و وسیلۀ رفاه و آسایش هم وفور آب و بارش زیاد آن است. هنوز هم که هنوز است زندگی بر چرخۀ آب در هر ناحیه‌ای استوار و پایدار است. و هنوز که هنوز است رفاه و آسایش پیامد این چرخۀ پربرکت است حتّی در این روزگار که صنعت در آن پخش و پراکنده است، و دیگر کشت و زرع یگانه منبع رزق و روزی و رفاه و آسایش نیست. امّا با این وجود آب در عمران و آبادانی آب است و اهمیّت خود را دارد ...

این پیوند میان ماندگاری بر راه، و میان رفاه و آسایش و استقرار در زمین، حقیقت برپا و برجائی است. عربها در بیابان خشک زندگی سختی را داشتند، تا وقتی که بر راستای راه قرار گرفتند. سرزمینهائی برایشان فتح شد که در آنجاها آب فراوان بود، و ارزاق زیاد. بعد از آن از راستای راه کناره‌گیری کردند، زمین هم خیرات و برکات خود را از ایشان بازگرفت. هنوز که هنوز است آنان در بدبیاری و سختی هستند، تا وقتی که به راستای

راه برمی‌گردند و بر آن استوار و ماندگار می‌مانند. آن وقت است که وعدهٔ خدا در بارهٔ ایشان تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌شود.

اگر ملّتهائی هستند که بر راستای راه قرار ندارند، امّا با وجود این از وفور نعمت و ثروت برخوردارند، قطعاً آن ملّتها با آفات و بلایای دیگری در انسانیّت، امنیّت، ارزش انسان و کرامت او، در میان خود گرفتارند، آفات و بلایائی که از آن وفور نعمت و ثروت، مفهوم رفاه و آسایش را می‌گیرد، و زندگی را در میانشان لعنت و نفرین منحوس برای انسانیّت انسان، اخلاق، ارزش، بزرگواری، امن و امان، آرامش و آسایش انسان می‌سازد. . . همان گونه که توضیح آن در سورهٔ نوح گذشت.

حقیقت دوم: حقیقتی است که از نصّ این آیه برمی‌جوشد. این حقیقت این است که رفاه و آسایش امتحان و آزمایشی است که یزدان از بندگان به عمل می‌آورد.

﴿ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً ﴾.

ما شما را با سود و زیان و خوبیها و بدیها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم. (انبیاء/۳۵)

صبر و شکیبائی بر رفاه و آسایش، و شکر و سپاس آن را بجای آوردن، و در رفاه و آسایش خوبی و نیکی کردن و خوب و نیک ماندن، سخت‌تر و کمیاب‌تر از صبر و شکیبائی بر سختی و دشواری و رنج و گرفتاری است، برعکس آنچه در نگاه شتابگرانه و سطحی به نظر می‌آید . . . بسیارند کسانی که بر سختی و دشواری و رنج و گرفتاری، صبر و شکیبائی می‌ورزند و در برابر آن می‌ایستند و خویشتنداری می‌کنند. چرا که دشواریها و گرفتاریها در دل و درون انسان، خود را جمع و جور کردن و بیداری و هوشیاری و مقاومت و پایداری را برمی‌انگیزد. همچنین انسان را به یاد خدا و پناه بردن بدو و یاری و مدد خواستن از او می‌اندازد، به ویژه زمانی که تکیه‌گاه‌ها فرومی‌ریزد و پناهگاهی جز او نمی‌ماند، و تنها باید به پردهٔ آستانهٔ او چنگ زد و بس. ولی رفاه و آسایش انسان را به فراموشکاری و غفلت می‌کشاند، و به لهو و لعب و بی‌خبری سوق می‌دهد، و اندامها را سست می‌گرداند، و عناصر مقاومت و پایداری را در نفس به خواب می‌برد، و فرصت می‌دهد نعمت گول بزند و بفریبد، و اهریمن به خواب ببرد و بی‌خبر بگرداند!

امتحان نعمت و آزمون قدرت، نیاز مبرم به بیداری همیشگی و هوشیاری دائم دارد تا انسان را از فتنه و بلا محفوظ و مصون گرداند . . . نعمت مال و رزق، اغلب انسان را به فتنه و بلای سرمستی و کم‌شکریِ همراه با اسراف و زیاده‌روی، یا همراه با بخل و تنگچشمی، سوق می‌دهد و می‌کشاند. هردوی اینها هم آفت و بلای نفس انسان و زندگی هستند . . . نعمت قدرت اغلب انسان را به فتنه و بلای سرمستی و کم‌شکریِ همراه با طغیان و سرکشی و ظلم و زور، سوق می‌دهد و می‌کشاند، و انسان را بر آن می‌دارد که به وسیلهٔ قدرت و قوّت، بر حقّ و حقیقت و بر مردمان گردنکشی و گردن‌افرازی شود، و بر مقدّسات الهی تاخت و تاز گردد . . . نعمت جمال و زیبائی نیز در بسیاری از اوقات انسان را به فتنه و بلای تکبّر و خودبزرگ‌بینی و ویلانی، سوق می‌دهد و می‌کشاند، و انسان را به جایگاه‌ها و مکانهای فسق و فجور و بزهکاری و گمراهی پرت می‌کند . . . نعمت ذکاوت و تیزهوشی هم در بسیاری از اوقات انسان را به فتنه و بلای غرور و سبک داشتن دیگران و ناچیز انگاشتن ارزشها و معیارها، سوق می‌دهد و می‌کشاند . . . تقریباً هیچ نعمتی بدون فتنه و بلا نیست، مگر نعمت کسی که به یاد خدا باشد و خدا او را بپاید و او را محفوظ و مصون فرماید . . .

حقیقت سوم: این حقیقت این است که رویگردانی از یاد خدا و پشت کردن به خدا که فتنه و بلای امتحان با رفاه و آسایش بدان می‌انجامد، منتهی به عذاب خدا می‌گردد. نصّ قرآنی صفت این عذاب را بیان می‌کند:

﴿ يَسْلُكْهُ عَذَاباً صَعَداً ﴾.

او را به عذاب سخت و طاقت‌فرسائی داخل می‌گردانیم.

این صفت عذاب، اشاره به رنج و مشقّتی دارد بسان رنج و مشقّت کسی که به سوی نقطهٔ مرتفعی صعود بکند. چنین کسی هر اندازه بالاتر و بالاتر برود بر رنج و مشقّتش افزوده می‌شود. قرآن اغلب به رنج و مشقّت بالا رفتن و صعود کردن اشاره فرموده است. در جائی آمده است:

﴿ فَمَنْ یُرِدِ اللهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِی السَّمَاءِ ﴾.

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را (با پرتو نور ایمان باز و) گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را به گونه‌ای تنگ می‌سازد که گوئی به سوی آسمان صعود می‌کند (و به سبب رقیق شدن هوا و کمبود اکسیژن، تنفّس کردن هر لحظه مشکل و مشکلتر می‌شود. کافر لجوج نیز با پیروی از تقالید پوسیده، هردم بیش از پیش از هدایت آسمانی دورتر و کینه‌اش نسبت به حق و حقیقت بیشتر و پذیرش اسلام برای وی دشوارتر می‌شود). (انعام/۱۲۵)

در جای دیگری آمده است:

﴿ سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً ﴾.

به زودی او را به بالا رفتن (از گردنهٔ مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). (مدّثر/۱۷)

این حقیقت محسوس و ملموس و معروف و معلومی است. تقابل موجود در میان امتحان کردن با رفاه و آسایش، و عذاب سخت هنگام سزا و جزا، آشکار و روشن است.

❁

آیهٔ سوم این روند قرآنی، درست است نقل قول جنّیان باشد. و درست است از اوّل فرمودهٔ یزدان بوده و بر زبان جنّیان نرفته باشد:

﴿ وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً ﴾.

مسجدها مختصّ پرستش خدا است، و (در آنها) کسی را با خدا پرستش نکنید.

این آیه در هر دو حالت بیانگر این است که سجده‌ها ـ یا جایگاه‌های سجده که مسجدها است ـ جز برای خدا نیست.[1] در این صورت است که توحید خالص و یگانه‌پرستی کامل صورت می‌پذیرد و بس. بدین هنگام سایهٔ هرگونه سجده بردنی و پرستش نمودنی برای هر کسی، و برای هر ارزشی، و برای هر اعتباری، از میان می‌رود و محو می‌شود. فضا می‌پالاید و منحصر می‌گردد و محض بندگی و پرستش خالصانهٔ خدا می‌شود. دعاء که مصدر «لَا تَدْعُوا» است به معنی پرستش کردن و به کمک طلبیدن است. پرستش کردن یا به کمک طلبیدن دیگران با خدا بدین شکلها صورت می‌گیرد: با خدا جز خدا را پرستش کردن . . . به غیر خدا پناه بردن و خود را در پناه کسی جز خدا گرفتن . . . دل به کسی جز خدا دادن و کسی را جز خدا در دل حاضر آوردن.

اگر این آیه بیانگر گفته‌های جنّیان باشد، تأکید سخنان پیشین ایشان است:

﴿ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴾.

و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. (جنّ/۲)

در موضع خاصّی آمده است که موضع عبادت کردن و سجده بردن است. اگر هم این آیه نقل قول جنّیان نبوده و خدا یک راست آن را فرموده باشد، رهنمود و رهنمونی بشمار است که به مناسبت گفتار جنّیان و یگانه‌پرستی ایشان، در جایگاه خود آمده است برابر شیوه و روشی که قرآن دارد.

آیهٔ بعدی نیز همچنین است:

﴿ وَ أَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللهِ یَدْعُوهُ کَادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً ﴾.

۱- مؤلّف محترم واژهٔ «الْمَسَاجِد» را در این آیه مصدر میمی و اسم مکان بشمار آورده‌اند. با توجّه به مصدر میمی بودن «الْمَسَاجِد» معنی «وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ . . .» چنین است: سجده‌بردنها برای خدا است و بس . . . (مترجم).

(به من وحی شده است که) چون بندهٔ خدا (محمّد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگِ یکدیگر ازدحام کردند.

یعنی گرد هم آمده و پیرامون او را گرفته‌اند، وقتی که او برخاست و به نماز ایستاد و به پرستش پروردگارش پرداخت. «صَلاة» معنی اصلی آن دعا و پرستش است. اگر این آیه از زبان جنّیان نقل و روایت شده باشد، نقل قول ایشان در بارهٔ مشرکان عرب است. مشرکان عربی که دسته‌ها و گروه‌هائی از ایشان پیرامون پیغمبر خدا ﷺ گرد می‌آمدند، بدان هنگام که او به نماز می‌ایستاد، یا این که قرآن را می‌خواند و تلاوت می‌کرد، همان گونه که در سورهٔ «مَعارج» آمده است:

﴿ فَمٰا لِلَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ؟ عَنِ الْـیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ عِزِینَ؟ ﴾.

کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می‌آیند (و گردن می‌کشند و به سخنان تو گوش فرامی‌دهند؟!). دسته دسته، در راست و چپ (تو حلقه می‌زنند و) قرار می‌گیرند. (معارج/۳۶ و ۳۷)

با دهشت و وحشت گوش فرامی‌دهند ولی نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌دهند. یا آنان گرد می‌آیند تا بدو اذیّت و آزار برسانند، امّا یزدان سبحان او را از دست ایشان محفوظ و مصون می‌دارد، همان‌گونه که بارها روی داده است . . . جنّیان این را به قوم خود گفته‌اند به عنوان اظهار شگفت از کار چنین مشرکانی!

اگر نقل قول جنّیان نباشد، و بلکه تنها خبر دادن یزدان باشد، حکایت حال این گروه از جنّیان خواهد بود، بدان گاه که قرآن را شنیده‌اند و سراپا شگفت شده‌اند . . . گرفتار آمده‌اند و به هراس افتاده‌اند. گنگ شده‌اند و پیرامون پیغمبر خدا گرد آمده‌اند و به یکدیگر چسبیده‌اند و بر همدیگر افتاده‌اند، بسان تکّه‌های پشم که برهم افکنده شود و بخشی به بخشی بچسبد و فروافتد! . . شاید این معنی به مدلول و مفهوم آیه نزدیک‌تر باشد، چرا که با شگفت‌زده شدن و به دهشت و وحشت افتادن و ترس و هراس برداشتنِ جنّیان که پیدا و هویدا در تمام سخنان ایشان است سازگارتر است . . . خدا هم بهتر می‌داند . . .



هنگامی که نقل قول جنّیان به پایان می‌آید در بارهٔ این قرآن، و در بارهٔ کاری که ناگهانی با ایشان روبرو گردیده است، و ذهن و شعورشان را به تکان درآورده است، و آنان را متوجّه کرده است که آسمان و زمین و فرشتگان و ستارگان بدین کار سرگرم و مشغولند، و ایشان را آگاه کرده است از آثاری که این کار در نظام همهٔ جهان پدید آورده است، و آنان را آگاه نموده است که این کار چه جدّیّتی و چه تلاشی را در بر دارد، و چه قوانینی با آن همراه و همگامند. زمانی که همهٔ اینها به پایان می‌آید، خطاب متوجّه پیغمبر ﷺ می‌شود با آهنگهای جدّی و قاطعانه و برّا که بپا و تبلیغ نما. پس از رساندن پیام بر تو چیزی نیست. تبلیغ کن و برسان و خویشتن را یکسره بگسل و برهان از این کار و از هرگونه ادّعائی در بارهٔ غیب و بهره‌ها و توانائیهای مردمان . . . همهٔ اینها در فضائی بیان می‌شود که پسوده‌ای از غم و اندوه و ناله و افغان بر آن و در آن است، پسوده‌ای که با جدّیّت و قاطعیّت موجود در آن متناسب است:

﴿ قُلْ: إِنَّمٰا أَدْعُو رَبِّي وَ لاٰ أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً. قُلْ: إِنِّي لاٰ أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرّاً وَ لاٰ رَشَداً. قُلْ: إِنِّي لَنْ یُجِیرَنِي مِنَ اللهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً. إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اللهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ. وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً. حَتّٰی إِذٰا رَأَوْا مٰا یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً. قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَقَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً. عٰالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً. إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ. فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً. لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ، وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَیْهِمْ وَ أَحْصیٰ کُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴾.

بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را انباز او

نمی‌کنم. بگو: من نمی‌توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم. بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است. هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان‌تر، و شماره و تعدادش کم‌تر است. بگو: (ای کافران!) من نمی‌دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می‌شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن درنظر گرفته است. دانندهٔ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد، مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطّلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده‌اند، هرچند که خدا از همهٔ چیزهائی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه‌دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می‌داند.

ای محمّد به مردمان بگو:

﴿ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً ﴾.

تنها پروردگارم را می‌پرستم (و به کمک می‌طلبم) و کسی را انباز او نمی‌کنم.

این اعلان پس از اعلان جنّیان به قوم خود می‌آید:

﴿ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴾.

و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم.

این اعلان بدین گونه مزهٔ خود را و آوا و نوای خود را دارد. این سخن، سخن انسانها و پریها است. هر دوی آدمیان و جنّیان بر آن توافق دارند. پس کسی از این سخن همسان مشرکان کناره‌گیری و تخطّی کند، او از جهانیان کناره‌گیری و تخطّی می‌کند.



﴿ قُلْ: إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرّاً وَلَا رَشَداً ﴾.

بگو: من نمی‌توانم هیچ گونه زیانی و سودی به شما برسانم، و به هیچ وجه نمی‌توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم.

به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود که بپالاید و خویشتن را از هر چیزی جز تبلیغ تبرئه نماید. بدین دستور داده می‌شود از ادّعای هر ویژگی از ویژگیهائی که به دور دارد که به خدای یگانه‌ای اختصاص دارد که او را می‌پرستد، و کسی را شریک و انباز او نکند. چه تنها خدا است که زیان و ضرر و خیر و خوبی در دست او است. در اینجا مقابل «ضَرّ» که به معنی زیان و ضرر و گمراهی و ضلالت است «رَشَد» قرار گرفته است که به معنی هدایت و رهنمود و رهنمون است. این واژه در سخنان پیشین جنّیان نیز آمده است:

﴿ وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً ﴾.

ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا درنظر گرفته شده است، و یا این که پروردگارشان خیر و هدایت ایشان را خواسته است؟.

این دو سخن در رویکرد خود و در واژگان خود تقریباً متّفق و متّحدند. این هم تطابق مقصود در داستان و پیرو آن است. این امر هم در اسلوب قرآنی بسیار است . . . هم در زیان رساندن و گمراه کردن، و هم در هدایت دادن و خیر و خوبی رساندن، جنّیان خود را برکنار می‌کنند و تبرئه می‌دارند، و بدین وسیله شبهه‌ای را از اذهان می‌زدایند که آیا جنّیان قدرت و توان سود و زیان رساندن دارند یا ندارند. پیغمبر ﷺ هم خود را از قدرت و توان زیان رساندن و گمراه کردن، و هدایت دادن و خیر و خوبی رساندن، برکنار می‌فرماید و تبرئه

می‌نماید. بلکه تنها ذات الهی است که این امور در دست قدرت او است و بس . . . جهان‌بینی ایمانی با همچون پالایش کامل و صریح و واضحی، راست و درست می‌گردد.

﴿ قُلْ: إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً. إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اللهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ . . . ﴾.

بگو: (اگر من از خدا نافرمانی کنم) هیچ کس مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی (برای حفظ خود از عذاب خدا) جز خدا نمی‌یابم. لیکن (تنها کاری که می‌توانم بکنم) تبلیغ از سوی خدا، و رساندن پیامهای او است ....

این است سخن هراس‌انگیزی که دل را از جدّی بودن این کار لبریز می‌کند . . . کار رسالت و دعوت . . . به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود این حقیقت بزرگ را اعلان و اعلام کند: هیچ کس مرا در برابر خدا پناه نمی‌دهد، و پناهگاهی جز خدا نمی‌یابم. کسی را جز خدا سراغ ندارم از من حمایت و محافظت کند. فرمان این است که باید این کار را به انجام برسانم، و این امانت را اداء بکنم. رساندن پیام آسمانی، و ادای امانت الهی است که انسان را در پناه خدای یگانه می‌دارد، و او را به جوار ایمن یزدان می‌رساند. پناهگاه این است، و پناه دادن ایمن همین است. کار، کار من نیست. من چیزی در آن ندارم مگر تبلیغ. گریزی و گزیری برایم از این تبلیغ نیست. خدا این را از من می‌خواهد. اگر این کار را انجام ندهم کسی مرا از دست انتقام او نمی‌تواند در پناه خود بدارد، و جز او پناهگاه و پناهی نمی‌شناسم که مرا محفوظ و مصون بدارد. تنها راه نجاتم این است که تبلیغ کنم و پیام را برسانم، و امانت را اداء کنم و به وظیفهٔ محوّله برخیزم!

وای چه وحشتی! وای چه دهشتی! وای چه کار جدّی‌ای!

دیگر صاحب دعوت کارش مستحبّ و سنّت نیست که اگر خواست بدان برخیزد. بلکه وظیفه و تکلیف است. وظیفه و تکلیف حتمی و قطعی. وظیفه و تکلیفی که گریزی و گزیری از انجام آن نیست. چه خدا آن را می‌خواهد و خدا در پشت سر آن قرار دارد!

حمل هدایت و خیر برای مردمان یک کار دلبخواه نیست که تنها چون خوشمان می‌آید و لذّت دارد آن را انجام می‌دهیم. بلکه این کار، یک کار آسمانی و به فرمان الهی است، و نباید از آن رویگردان شد، و نباید در آن شکّ و تردید کرد، و یک گام را به جلو برداشت و یک گام را به عقب!

کار دعوت این چنین است. معلوم و روشن است . . . دعوت وظیفه و تکلیف و فرض و واجب است. در پشت سر آن هول و هراس است. جدّ و جهد می‌طلبد. در پشت سر آن خداوند بزرگ و سترگ است!

﴿ وَمَنْ يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً. حَتّٰى إِذٰا رَأَوْا مٰا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً ﴾.

هرکس از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند، نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می‌ماند. (کافران همواره به استهزاء خود ادامه می‌دهند) تا زمانی که مشاهده خواهند کرد چیزی را که بدانان وعده داده شده است. آن گاه خواهند دانست که چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان‌تر، و شماره و تعدادش کم‌تر است.

این، تهدید کردن و بیم دادن پدیدار و پیچیدهٔ کسی است که این دستور بدو می‌رسد و سرپیچی و نافرمانی می‌کند، آن هم بعد از اشاره بدین کار جدّی و قطعی که وظیفهٔ تبلیغ است.

وقتی که مشرکان به قدرت و قوّت و شماره و عدد تکیه می‌کنند، و قدرت و قوّت خود را با قدرت و قوّت محمّد ﷺ و مؤمنان اندک همراه او می‌سنجند به زودی خواهند دانست وقتی که می‌بینند آنچه را که بدیشان وعده داده می‌شود ـ چه در دنیا و چه در آخرت:

﴿ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَأَقَلُّ عَدَداً ﴾.

چه کسی (از کافر و مؤمن) یاورانش ناتوان‌تر، و شماره و تعدادش کم‌تر است.

کدام یک از دو گروه، ضعیف و خوار و اندک و ناچیز است.

به سخنان جنّیان برمی‌گردیم و می‌بینیم که می‌گویند:

﴿ وَ أَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللهَ فِي الأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً ﴾.

ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر ارادۀ خداوند در زمین غالب شویم، و نمی‌توانیم از پنجۀ قدرت او فرار کنیم. (بنا بر این، وقتی که نه راه غلبه وجود دارد، و نه راه گریز، چاره‌ای جز تسلیم فرمان دادگرانۀ او نیست).

می‌بینیم که پیرو داستان با خود داستان هماهنگ می‌گردد. و می‌بینیم داستان آماده برای پیرو می‌شود، و پیرو در زمان مناسب خود و در موعد مطلوب خویش درمی‌رسد!

❁

سپس به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود از کار و بار غیب نیز خود را بپالاید و برکنار نماید و از آن دست بشوید و از خود در باره‌اش چیزی نگوید:

﴿ قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً ﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی‌دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می‌شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن درنظر گرفته است.

دعوت به فرمان پیغمبر ﷺ نیست، و او در آن سهمی ندارد. تنها کاری که برای انجام وظیفه می‌تواند بکند تبلیغ پیام و رساندن فرمان یزدان است. تا در نتیجه خویشتن را به منطقۀ امن و امان برساند، منطقه‌ای که بدان نمی‌رسد و وارد نمی‌گردد مگر با تبلیغ اوامر و ادای امانت یزدان که بر دوش او و واگذار بدو است. آنچه به کافران در برابر عصیان و تکذیب وعده داده می‌شود نیز غیب است و به خدا واگذار است، و او هیچگونه دخل و تصرّف و قدرت و قوّتی در آن ندارد، و او نمی‌داند موعد آن کی است. او نمی‌داند این موعد نزدیک است یا دور است و خدا زمان طولانی برای آن قرار داده است. او نمی‌داند آنچه بدیشان وعده داده است ـ چه عذاب دنیا باشد و چه عذاب آخرت ـ چه وقت گریبانگیرشان می‌گردد و بر سرشان می‌تازد. بلکه همۀ اینها غیب است و نهان در علم خدا است. دیگر کار و بار غیب به پیغمبر ﷺ واگذار نگردیده است و اصلاً بدو مربوط نیست. حتّی او نمی‌داند وقت فرارسیدن آن کی است. یزدان سبحان است که غیب بدو اختصاص دارد، و جهانیان از غیب چیزی نمی‌دانند:

﴿ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً ﴾.

دانندۀ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد.

پیغمبر ﷺ از هر صفتی جز صفت بندگی، خود را می‌پالاید و لخت و عریان می‌نماید. او بندۀ خدا است. بندۀ خدا بودن وصف او است در میان بالاترین درجات و مقاماتی که او دارد . . .

جهان‌بینی اسلامی از هرگونه شکّ و شبهه‌ای، و از هرگونه تیرگی و تاریکی می‌پالاید و خود را سره می‌نماید. به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود که تبلیغ بکند و اوامر یزدان را برساند. او هم تبلیغ می‌کند و اوامر یزدان را می‌رساند:

﴿ قُلْ: إِنْ أَدْرِي أَ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَداً. عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاٰ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً ﴾.

بگو: (ای کافران!) من نمی‌دانم آیا چیزی که به شما وعده داده می‌شود، نزدیک است، یا این که پروردگارم زمان طولانی و زیادی را برای آن درنظر گرفته است. دانندۀ غیب خدا است، و هیچ کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌سازد.

❁

در اینجا فقط یک استثناء است . . . و آن چیزی است که خدا اجازه می‌دهد از غیب دانسته شود، و آن هم پیغمبرانش بر آن اطّلاع پیدا کنند و بس. آن هم در حدود چیزی که بدیشان کمک کند در کار تبلیغ دعوت یزدان به مردمان. چه هر چیزی را که یزدان به پیغمبران وحی می‌فرماید بخشی از غیب خدا است. آن را

برایشان در زمان مناسب روشن می‌فرماید بدان اندازه که ضرورت دارد و لازم می‌نماید. در آن زمان که پیغمبران آن غیب را تبلیغ می‌کنند و به دیگران می‌رسانند، زیر نظر رعایت و عنایت خدا قرار دارند، و خدا ایشان را می‌پاید و بر کارشان نظارت می‌نماید . . .

به پیغمبر ﷺ دستور داده می‌شود این را به شکل جدّی و هراس‌انگیزی اعلان کند:

﴿ إِلاَّ مَنِ ٱرْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً، لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاٰتِ رَبِّهِمْ، وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ، وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَداً ﴾.

مگر پیغمبری که خدا از او خشنود باشد. خدا (برای حفظ آن مقدار غیبی که او را از آن مطّلع می‌کند، از میان فرشتگان) محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد. تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده‌اند، هرچند که خدا از همهٔ چیزهائی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد، و هر چیزی را دانه‌دانه سرشماری کرده است و دقیقاً می‌داند.

پیغمبران کسانیند که یزدان سبحان ایشان را برای تبلیغ دعوت خود برگزیده است و پسندیده است. آنان را بر گوشه‌ای از غیب خود که همین وحی است مطّلع می‌گرداند، موضوع وحی، راه و روش وحی، فرشتگانی که وحی را با خود برمی‌دارند، سرچشمهٔ وحی، حفظ وحی در لوح محفوظ، و چیزهای دیگری که به موضوع رسالتشان مربوط است، در دل غیب نهان است و جز یزدان کسی از پیغمبران هم از آن آگاهی ندارد.

در همان حال پیغمبران را از هرسو با نگهبانان و مراقبان فرشته می‌پاید و از ایشان محافظت و مراقبت می‌نماید. فرشتگان نگهبان و مراقب، پیغمبران را از وسوسه‌ها و تبهکاریهای اهریمن، و از وسوسه‌ها و خواستهای نفس، و از ضعف بشری در کار رسالت، و از نسیان یا انحراف، و از سائر نقصها و ضعفهائی که به انسانها دست می‌دهد، محفوظ و مصون می‌نمایند . . .

این تعبیر هراس‌انگیز:

﴿ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً ﴾.

خدا محافظان و نگهبانانی در پیش و پس او روان می‌دارد.

محافظت و مراقبت همیشگی و کاملی از پیغمبران را به تصویر می‌زند، بدان هنگام که آنان این کار عظیم را انجام می‌دهند.

﴿ لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالاٰتِ رَبِّهِمْ ﴾.

تا خدا بداند که پیغمبران پیامهای پروردگارشان را رسانده‌اند.

خدا که می‌داند. ولیکن مقصود این است تبلیغ را انجام بدهند و علم خدا در عالَم واقع بدان تعلّق بگیرد.

﴿ وَ أَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ ﴾.

و هرچند که خدا از همهٔ چیزهائی که نزدیک ایشان است (و در درون و بیرون آنان است) کاملاً آگاه بوده و بدانها احاطه دارد.

خدا نه تنها به کارها و چیزهائی که پیغمبران انجام می‌دهند و دارند احاطهٔ کامل دارد، بلکه خدا به همه چیز احاطه و آگاهی دارد. هم شمارش آنها و هم شمارهٔ آنها را می‌داند. شمارش و شماره را دانستن، دقیق‌ترین احاطه و آگاهی است.

تصوّر این حال، و این که پیغمبر ﷺ احاطه شده است با نگهبانان و مراقبان، خدا از هرچه او دارد و می‌کند مطّلع است، و از هرچه پیرامون او است آگاه، او به عنوان سربازی وظیفه و تکلیف را دریافت می‌دارد و چیزی نمی‌تواند بکند مگر انجام وظیفه و ادای امانت، راه خود را در پیش می‌گیرد و به خویشتن هم رها و واگذار نگردیده است، به دست ضعف و زبونیش سپرده نشده است، به هوا و هوسش هم واگذار نشده است، به هرچه می‌خواهد بکند و از آن خشنود است نیز واگذار نگردیده است، بلکه کار جدّی و قطعی و مراقبت و محافظت دقیق است، او این را می‌داند و راستای راه خود را در پیش می‌گیرد و به پیش می‌رود و در اینجا و

آنجا به چیزی نمی‌نگرد و از جاده منحرف نمی‌شود، او می‌داند پیرامونش نگهبانان و مراقبان هستند، او می‌داند از چه آگاهی و دانشی و از چه کشف و شهودی برخوردار است، اینها موضعی و موقعیّتی را ایجاد می‌کنند که انسان را متوجّه موضع و موقعیّت پیغمبر  می‌گرداند، و از دیگر سو ترس و هراسی پیرامون این مقام و منزلت بزرگ برمی‌انگیزد.

✿

با این آهنگ هراس‌انگیز و خوفناک، این سوره پایان می‌پذیرد، سوره‌ای که با ترس و لرز و شگفتی و شگرفی پدیدار در سخنان طولانی و مفصّل جنّیان، آغاز گردیده است، سخنانی که از آثار شگفتی و شگرفی و لرزه و هراس لبریز است.

این سوره‌ای که از بیست‌وهشت آیه تجاوز نمی‌کند، این همه حقائق اساسی و بنیادینی را بیان می‌دارد که در تشکیل عقیدهٔ مسلمان، و در پدید آوردن جهان‌بینی روشن و هماهنگ و راست و درست او دخالت دارد، جهان‌بینی‌ای که زیاده‌روی و کوتاهی نمی‌ورزد، و بر شخص مسلمان پنجره‌های آگاهی و شناخت را نمی‌بندد، و ـ با وجود این ـ به دنبال افسانه‌ها و خیالبافیها نمی‌افتد.

راست گفته‌اند گروهی که ایمان آورده‌اند بدان هنگام که قرآن را شنیده‌اند. این گروه می‌گویند:

﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى ٱلرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد، و ما بدان ایمان آورده‌ایم.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مزمّل مکّی و ۲۰ آیه است

سُورَةُ المُزَّمِّل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴿١﴾ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢﴾ نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ﴿٣﴾ أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ﴿٤﴾ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا ﴿٦﴾ إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا ﴿٧﴾ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿٩﴾ وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١٠﴾ وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا ﴿١١﴾ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٢﴾ وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلًا ﴿١٤﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾ فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾ السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۚ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾ إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾ ۞ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۖ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۚ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ ۙ وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ۙ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۖ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ۚ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا ۚ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ۖ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

در بارهٔ سبب نزول این سوره روایت می‌شود که قریشیان در دارالندوه گرد آمدند، و به توطئه و نیرنگ پیغمبر ﷺ و دعوتی پرداختند که آن را برایشان آورده بود. این امر به سمع مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید. از این امر غمگین گردید. خویشتن را با جامه‌اش پوشاند و جامه‌اش را بر سر کشید و غمناک و غمزده خفت. جبرئیل علیه‌السلام نیمهٔ اوّل این سوره را برایش آورد:

﴿ يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلاّ قَليلاً ... ﴾ ... الخ ...

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان ... ... تا آخر ...

نیمهٔ دوم این سوره به تأخیر افتاد که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ... ﴾.

پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دو سوم شب به نماز می‌ایستی .... (مزمّل/۲۰)

تا آخر سوره . . . این تأخیر یک سال کامل طول کشید. در این مدّت پیغمبر خدا ﷺ و جماعتی که با او بودند برای عبادت برمی‌خاستند و به نماز می‌ایستادند تا بدانجا که پاهایشان ورم کرد و آماسید، و در نیمهٔ دوم سوره فرمان تخفیف پس از دوازده ماه صادر گردید.

روایت دیگری نقل می‌شود که در بارهٔ سورهٔ «مدّثّر» نیز تکرار می‌گردد ـ همان‌گونه که در بررسی سورهٔ مدّثّر ان شاء الله خواهد آمد ـ چکیدهٔ آن چنین است: پیغمبر خدا ﷺ سه سال پیش از بعثت در غار حراء اعتکاف و گوشه‌گیری می‌کرد. یعنی خودسازی و پرستش می‌نمود. اعتکاف و گوشه‌گیری پیغمبر ﷺ در هر سال یک ماه، و آن ماه رمضان بود. در ماه رمضان به غار حراء می‌رفت. غار حراء حدود دو مایل از مکّه دور است. اهل و عیالش او را همراهی می‌کردند و در نزدیکیهای او بسر می‌بردند. در غار حراء در این ماه اقامت می‌گزید. فقرائی که به خدمتش می‌آمدند بدیشان خوراک می‌داد. وقت خود را صرف عبادت و

تفکّر می‌کرد. در بارهٔ صحنه‌های جهانی پیرامون خود می‌اندیشید. در بارهٔ قدرتی به تفکّر می‌پرداخت که این مناظر و صحنه‌ها را آفریده است و هستی بخشیده است . . . او به عقائد شرک ضعیف و متزلزل قوم خود، و به جهان‌بینیهای سست ایشان، اطمینان نداشت. امّا راه روشنی هم پیش پای خود نمی‌دید، و برنامهٔ معیّن و مشخّصی وجود نداشت. راه راستی نبود که بدان دل بدهد و آن را بپسندد.

گزینش این اعتکاف و گوشه‌گیری پیغمبر ﷺ قسمتی از تدبیر خدا برای او بود. خدا بدین وسیله او را آمادهٔ کار بزرگی می‌کرد که در انتظارش بود. در این گوشه‌گیری با خویشتن خلوت می‌کرد. خود را از غوغای زندگی و سرگرمیهای کوچک آن رها می‌کرد. به پیامها و الهامهای جهان هستی گوش دل می‌داد. دلائل و براهین آفرینش را می‌شنید. روح او همراه روح جهان هستی به تسبیح و تقدیس می‌پرداخت. هم‌آغوش می‌شد با این جمال و با این کمالی که در طبیعت می‌دید. با حقیقت بزرگ هستی همزیست و همآوا می‌شد. تمرین می‌کرد که با درک و فهم زبان طبیعت مسیر طبیعت را در پیش گیرد، و به همان جهتی رو بکند که کلّ جهان هستی بدان رو می‌کند و در برابرش کرنش می‌برد.

برای روحی که در نظر است در واقعیّت زندگی بشری تأثیر بگذارد، و واقعیّت زندگی را به جهت دیگری سوق بدهد و بکشاند، برای همچون روحی لازم است در برخی از اوقات خلوت بکند و عزلت بگزیند، از مشغلتهای زمین، و از غوغای زندگی، و از اهتمامات و خواستهای کوچکی ببرد که زندگی را به خود مشغول و سرگرم می‌کند.

باید مدّتی را اختصاص داد به اندیشیدن و نگریستن و همگام و همراه شدن با جهان بزرگ و با حقائق آزاد و نامحدود آن. چه سراپا غرق شدن در واقعیّت زندگی، نفس انسان را بر آن می‌دارد که با واقعیّت زندگی انس و الفت بگیرد و از آن به خواب غفلت فرورود، و نکوشد واقعیّت زندگی را تغییر دهد و دگرگون سازد. ولی گسیختن از واقعیّت زندگی برای مدّتی، و گوشه‌گیری کردن از آن، و زندگی کردن در آزادی و رهائی کامل از اسارت واقعیّت کوچک زندگی، و دوری گزیدن از سرگرمیهای ناچیز و مشغلتهای کم‌ارزش، روح بزرگ را برای دیدن چیزی آماده می‌سازد که بزرگ‌تر از همهٔ اینها است. روح بزرگ را تمرین می‌دهد که به تکامل ذات خود پی ببرد بدون این که به عرف مردمان نیازی داشته باشد، و می‌آموزد از منبع دیگری جدای از این عرف معمول استمداد بجوید و کمک بگیرد.

یزدان سبحان برای محمّد ﷺ این چنین خواست و این چنین نقشه کشید و طرح درانداخت، بدان گاه که او را برای حمل بزرگ‌ترین امانت، و تغییر و تبدیل روی زمین، و تعدیل خطّ سیر تاریخ، آماده می‌فرمود. این گوشه‌گیری و عزلت را به مدّت سه سال برای او برگزید، و سه سال پیش از تحمیل رسالت بر دوش او، گوشه‌گیری را بدو الهام فرمود. هر سال یک ماه بدین عزلت می‌پرداخت و با روح آزاد هستی گوشه‌گیری می‌کرد. می‌اندیشید در بارهٔ غیب نهان در فراسوی این جهان. تا آن زمان که با این غیب نهان در فراسوی این جهان آشنا شد، و وقتی که خدا اجازه فرمود با آن ساخت و طرح دوستی درانداخت.

هنگامی که خدا اجازه فرمود، و یزدان سبحان خواست از رحمت خود این فیض و برکت را بر اهالی زمین ریزان و باران کند، جبرئیل علیه‌السلام به پیش پیغمبر ﷺ آمد، آن گاه که در غار حراء بود . . . همان چیزی روی داد که پیغمبر خدا ﷺ داستان آن را روایت فرموده است و قصّهٔ خود را با جبرئیل بیان نموده است، بدان گونه که ابن اسحاق از وهب پسر کیسان، و او از عبید نقل کرده است و گفته است:

«جبرئیل به نزد من آمد. من خوابیده بودم. پارچه‌ای از ابریشم در دست داشت که در آن نوشته‌ای بود. گفت: بخوان. گفتم: من نمی‌توانم بخوانم. (در روایتهای

دیگری آمده است که گفتم: من خواننده نیستم). مرا در برگرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم مـی‌میرم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من نمی‌توانـم بخوانم. مرا دربر گرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم می‌میرم. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: من نمی‌توانم بخوانم. مرا در برگرفت و آن چنان فشارم داد که گمان بردم می‌میرم. سپس مرا رها کرد و گـفت: بخوان. گفتم: چه چیز را بـخوانـم؟ . . پـیغمبر فـرموده است: این را نمی‌گفتم مگر برای این که خود را از دست او برهانم و او دوباره چنین کاری را با من نکـند . . . جبرئیل گفت:

﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسـانَ مِـنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ. الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَم. عَـلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان بـه نـام پـروردگارت. آن کـه (هـمهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفـریده است. بخوان! پروردگار تو بـزرگوارتـر و بـخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریـها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در بـرابـر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسـان را تـعلیم داد و چـیزها بـه او) آمـوخت. بـدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست. (علق/۱-۵)

من آن را خواندم. آن گاه کار به پایان آمد و جـبرئیل دست از من کشید و رفت. از خواب خود بیدار شـدم. انگار نوشته‌ای را بر دلم نوشته‌ام. از غار بیرون آمدم و رفتم. وقتی که به وسط کوه رسیدم صدائی را از جانب آسمان شنیدم که به من می‌گفت: ای محمّد تو پـیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. سرم را به سوی آسمان بلند کردم و نگریستم. ناگهان جبرئیل را به شکل مردی دیدم که پاهای خود را در کرانهٔ آسمان جفت کرده بود. به من می‌گفت: ای محمّد تو پیغمبر خدا هستی و مـن جبرئیل هستم. ایسـتادم و بـدو نـظر انـداخـتم و او را ورانداز کردم. نـه بـه جـلو مـی‌رفتم و نـه بـه عـقب برمی‌گشتم. روی از او برمی‌گردانـم و بـه کـرانـه‌های آسمان رو می‌کردم. هر ناحیه‌ای از آسمان را که نگـاه می‌کردم او را آنجا می‌دیدم. آنجا ایستاده بودم، نه به جـلو مـی‌رفتم و نـه بـه عـقب بـرمی‌گشتم. خـدیجه فرستادگان خود را دنبال من فـرستاد. بـه بـالای مکّـه رسیدند. سپس به سوی خدیجه برگشتند. من در جای خود در همانجا ایستاده بودم. سـپس جـبرئیل از جـلو دیدگان من رفت، و من هم به سوی اهل و عیال خـود برگشتم و به پیش خـدیجه آمـدم. در نـزدیک ران او نشسـتم و بـه ران او تکـیه زدم. خـدیجه گـفت: ای ابوالقاسم کجا بودی؟ به خدا سوگند افـراد خـود را بـه دنبال تو فرستادم. آنان به مکّه رسیدند و به پیش من برگشتند . . . آن گاه من برای او آنچه دیده بودم گفتم. گفت: ای عموزاده مژده باد تو را و ثابت‌قدم و استوار بمان. بدان کسی سوگند که جان خدیجه در دست قدرت او است من امیدوارم تو پیغمبر این ملّت بشوی».

سپس مدّتی وحی به پیغمبر ﷺ نیامد. تا وقـتی از اوقات بار دیگر در کوه بود. نگاه کرد، ناگهان جبرئیل را دید. لرزه بر اندامش افتاد، تا بدان اندازه که بر زانوها افتاد و به سوی زمین خم گردید. به پیش اهل و عـیال خود برگشت. فرمود:

(زَمِّلُوني. دَثِّرُوني).

مرا بپوشانید. جامه بر سرم کشید.

اهالی خانه چنین کردند. از وحشت بر خود مـی‌لرزید. ناگهان جبرئیل او را فریاد زد:

﴿ يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴾.

ای جامه به خود پیچیده!. (مزمّل/۱)

گفته شده است که جبرئیل او را فریاد زد:

﴿ يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده). (مدّثر/۱)

خدا آگاه‌تر است که کدام یک از این دو آیه بوده است. چه روایت اوّل در بارهٔ سبب نزول نصف ایـن سـوره صحیح باشد، و چه روایت دوم در بـارهٔ سـبب نـزول

سرآغاز این سوره، درست باشد، پیغمبر خدا ﷺ دانست که دیگر خوابی در میان نمانده است. بلکه آنچه هست تکلیف سنگین، و جهاد طولانی است. باید بیدار و هوشیار ماند و به رنج و زحمت تن درداد و به تلاش و کوشش ایستاد. این هم وقتی آغاز شده است که آن نداء برخاسته است، و همیشه فریادش می‌زند، و هیچ وقت نمی‌گذارد به خواب رود.

به پیغمبر خدا ﷺ گفته شد:

﴿ قُمْ ﴾. برخیز.

او هم برخاست. و بعدها بیش از بیست سال برپای ایستاد و از پای ننشست. استراحت نکرد. آرامش نیافت و قرار و آرام نگرفت. برای خودش و برای اهل و عیال خودش زنده نماند و زندگی نکرد. برخاست و پیوسته بر کار دعوت به سوی خدا ماندگار و استوار ماند. بار سنگین و کمرشکن را بر دوش کشید و در زیر آن ننالید، بار سنگین و کمرشکنِ بزرگ‌ترین امانت روی زمین را. بار سنگین و کمرشکن همهٔ بشریّت را، بار سنگین و کمرشکن همهٔ عقیده را. بار سنگین مبارزه و جهاد در میدانهای مختلف را.

بار سنگین مبارزه و جهاد در میدان دل و درون بشری را، بشری که در خیالبافیها و گمانهای جاهلیّت و جهان‌بینیهای آن غرق شده بود، و از بارهای سنگین زمین و جاذبه‌های آن سنگین بار بود، و به غل و زنجیر و حلقه و بند شهوات گرفتار بود . . . وقتی که دل و درون بعضی از اصحاب او از زیر توده‌های انباشتهٔ جاهلیّت و زندگی زمینی رهائی یافت، پیکار دیگری در میدان دیگری آغاز گردید . . . بلکه پیکارهای پیاپی درگرفت . . . با دشمنان دعوت خدا، دشمنانی که بر ضدّ دعوت خدا و بر ضدّ مؤمنان بدان گرد آمده بودند و برانگیخته شده بودند، و حریص و آزمند بودند بر این که این نهال پاک را از جای خود بیرون بیاورند و از ریشه بخشکانند، پیش از این که رشد کند و بالا رود و گشن شود، و ریشه‌هایش در خاک بگسترد و شاخه‌هایش در فضا ببالد و دراز شود، و بر مساحتهای دیگری سایه بیندازد . . . پیغمبر ﷺ هنوز از پیکارهای جزیرةالعرب عربستان تمام نشده بود که رومیان خود را برای مبارزهٔ با این ملّت تازه پای گرفته آماده می‌کردند، و در صدد این برمی‌خاستند که در مرزهای شمالی بر این ملّت بتازند و کارشان را یکسره سازند.

در لابلای همهٔ اینها، پیکار نخستین ـ پیکار دل و درون ـ به پایان نیامده بود. چرا که این پیکار، پیکار همیشگی و ماندگاری است. شیطان عهده‌دار همچون پیکاری است. او لحظه‌ای از تلاش خود در ژرفاهای دل و درون آدمی سستی به خود راه نمی‌دهد . . . محمّد ﷺ بر دعوت مردمان به سوی یزدان برپا و برجا بود. بر پیکار همیشگی در میدانهای کارزار گوناگون استوار و برقرار بود. در سختی و دشواری زندگی می‌کرد هرچند که دنیا بدو روی می‌آورد. در تلاش و رنج بسر می‌برد هرچند که مؤمنان پیرامون او در سایهٔ امن و امان و آسودگی و آسایش می‌آرمیدند. در زحمت و مشقّت دائمی و ناگسیختنی بسر می‌برد . . . ولی بر همهٔ اینها صبر جمیل در پیش می‌گرفت. شب‌زنده‌داری می‌کرد و در دلهای شبها به پرستش و نماز می‌پرداخت. به عبادت پروردگارش، و به تلاوت قرآن او می‌نشست. از همگان می‌برید و به یزدان سبحان می‌پرداخت، همان گونه که یزدان سبحان بدو دستور داده بود که چنین کند و چنین باشد. بدان گاه که او را نداء درمی‌دهد:

﴿ یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمِ اللَّیْلَ إِلاَّ قَلیلاً. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلیلاً. أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتیلاً. إِنّا سَنُلْقی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقیلاً. إِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قیلاً. إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَویلاً. وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتیلاً. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکیلاً. وَ اصْبِرْ عَلیٰ ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمیلاً ﴾.

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یکسوم

شب می‌رسد). یا بر نیمهٔ آن بیفزا (تا بـه دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه بـا دقّت و تأمّـل، و در ضـمن شـمرده و روشـن). مـا سـخن (پرمسؤولیّت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خـواهیم کـرد (کـه قـرآن است). عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثّرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تـر و پـابرجـاتر است. تـو در روز، تـلاش فراوان و طولانی داری (و بـه سـبب اشـتغال بـه امـور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغتی برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت). نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز ببُر و بـدو بـپیوند (و در دلهـای شب بـه نـیایش و پرستش او بپرداز). یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همهٔ جهان هستی) است، و جـز او مـعبودی نـیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و برگزین (و کـار و بـار خـویش را بـدو واگـذار کـن). در بـرابـر چیزهائی که می‌گویند شکیبائی کن، و به گونهٔ پسندیده از ایشان دوری کن. (مزمّل/۱-۱۰)

محمّد ﷺ این چنین برخاست. و این چنین در پیکار دائم و همیشگی بیش از بیست سال زنـدگی کـرد. در طول این مدّت کاری او را از کاری بازنداشت و غافل نکرد، از آن زمان که ندای آسمانی بزرگوار را شنید و از آن تکلیف و وظـیفهٔ هـراس‌انگـیز را دریـافت . . . خداوند از طرف ما و از طرف هـمهٔ انسـانها بـهترین پاداش را بدو عطاء فرمایاد! . .



نیمهٔ اوّل این سوره با آهنگ موسیقی یگانه‌ای به پیش می‌رود. این آهنگ، حرف لام مطلقهٔ مـمدودی است. آهنگ خوشایند محترمانهٔ بزرگواری است. سازگار با عظمت تکلیف و جدّیّت فرمان است. همآوا با هولها و هراسهای پیاپی و متوالی روند سوره است . . . هولها و هراسهای تهدید و بیم وحشتناک و ترسناک است:

﴿ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً، إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً وَ جَحِيماً، وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند، و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانم و ایشان). نزد ما غل و زنـجیرها و آتش سـوزان دوزخ است. و هـمچنین خـوراک گـلوگیری و عـذاب دردنـاکـی مـوجود است. (مزمّل/۱۱-۱۳)

و هولها و هراسـهای جـایگاه هـمایش هـمگان، یـعنی مـحشری است کـه از مـیان صـحنه‌های جـهان و از ژرفاهای درون آدمیان سر برمی‌زند و پدیدار و نمودار می‌آید:

﴿ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَهِيلاً ﴾.

روزی، زمـین و کـوه‌ها سـخت بـه لرزش و جـنبش درمی‌آید و (چنان کوه‌ها درهـم کـوبیده مـی‌شود کـه) کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل می‌گردد. (مزمّل/۱۴)

﴿ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً، السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ، كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ﴾.

اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می‌دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می‌سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوّت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکـافته مـی‌گردد. وعدهٔ خدا قطعاً به وقوع می‌پیوندد. (مزمّل/۱۷ و ۱۸)

و امّا آیهٔ واپسین و طویلی که نیمهٔ دوم این سـوره را تشکیل می‌دهد، پس از گذشت یک سال شب‌زنده‌داری و عبادت و به نماز ایستادن تا بدان اندازه کـه پـاهای پیغمبر ﷺ و جـماعتی از کسـانی کـه در خـدمتش بودند ورم می‌کند و می‌آماسد، نازل گردیده است. خدا او را و ایشان را با این شب‌زنده‌داری و عبادت و بـه نماز ایستادن آماده می‌سازد برای چیزی که آنان را باید برای آن آماده سازد! آن گاه حکم تخفیف نـازل شـد. همراه با آن اطمینان داده می‌شود که این خدا است کـه ایشان را برابر علم و حکـمتش بـرگزیده است و ایـن بارهای سنگین و تکالیف دشوار را بر دوششان گذاشته

است، بارهای سنگین و تکالیف دشواری که خدا آن را برایشان در علم خود مقدّر و مقرّر فرموده است . . .
این آیه دارای شیوه و روال ویژه‌ای است. آیه‌ای است طولانی و دارای موسیقی و نوای موّاج و گسترده است. در آن آرامش و استقرار است، و دارای قافیه‌ای متناسب با این آرامش و استقرار است. و آن حرف میم است که پیش از آن حرف یاء مدّی است:

﴿ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾. آمرزگار و مهربان است.

(مزّمّل/۲۰)

❁

این سوره با دو بخش خودش، صفحه‌ای از تاریخ این دعوت را نشان می‌دهد. این سوره با ندای آسمانی و ارزشمند می‌آغازد، و وظیفه و تکلیف بزرگی را در شروع خود دارد. آمادگی برای انجام این وظیفه و تکلیف را به تصویر می‌کشد، و آن را در سایهٔ شب‌زنده‌داری، خواندن نماز، تلاوت قرآن، ذکر و یاد خاشعانه و از همه چیز بریده و به خدا رسیده، تکیه و توکّل بر خدای یگانه، صبر و شکیبائی و استقامت در برابر اذیّت و آزار، به گونهٔ زیبا به ترک تکذیب‌کنندگان گفتن، و ایشان را به خداوند قادر و توانا سپردن، خداوندی که صاحب دعوت و صاحب پیکار او است، حاصل می‌گردد . . .
این سوره با پسودهٔ نرمش، مهربانی، تخفیف دادن، آسان گرفتن، رهنمود کردن به طاعات و عبادات، توصیه به خیرات و حسناتی که موجب نزدیکی به خدا می‌گردند، و اشاره به مرحمت و مغفرت خدا، به پایان می‌آید:

﴿ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

خدا آمرزگار و مهربان است. (مزّمّل/۲۰)

این سوره با دو بخش خود صفحه‌ای از صفحات جدّ و جهد و تلاش و کوشش ارزشمند و بزرگواری را به تصویر می‌کشد که آن گروه برگزیدهٔ بشری از خود نشان دادند. آن گروهی که در میان انسانهای گمراه برگزیده شده بودند تا ایشان را به سوی پروردگارشان برگردانند، و در این راستا در برابر اذیّت و آزارشان صبر و شکیبائی کنند، و با افکار و اندیشه‌های درونشان جهاد و پیکار نمایند. خودشان دست بکشند و بپالایند از کالاهائی که در زندگی انسان را گول می‌زنند، و از لذّتهائی که انسان را به لهو و لعب و غفلت می‌کشانند، و از آسایشها و آسودگیهائی که افراد بی‌خیال بدانها سرگرم می‌شوند، و از خفتن و خوابیدنی که اشخاص بیکاره بدان تن درمی‌دهند.
هم اینک به بررسی این سوره می‌پردازیم و نصوص زیبای قرآنی آن را مطرح می‌سازیم.

❁

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلاً. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً. إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً. إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَ أَقْوَمُ قِيلاً. إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً، وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً. رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لاَ إِلٰهَ إِلاَّ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً ﴾.

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یکسوم شب می‌رسد). یا بر نیمهٔ آن بیفزا (تا به دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دقّت و تأمّل، و در ضمن شمرده و روشن). ما سخن (پرمسؤولیّت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است). عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثّرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است. تو در روز، تلاش فراوان و طولانی داری (و به سبب اشتغال به امور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغتی برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت). نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز ببُر و بدو بپیوند (و در دلهای شب به نیایش و پرستش او بپرداز). یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب (و همهٔ جهان هستی) است، و جز او معبودی نیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و برگزین (و کار و بار خویش را بدو واگذار کن).

﴿ یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ . . . قُمْ . . . ﴾.

ای جامه به خود پیچیده . . . پاشو . . . .

این دعوت آسمان است. صدای خداوند بزرگ و سترگ است . . . پاشو . . . پاشو برای انجام کار بزرگی که در انتظار تو است، و برای برداشتن بار سنگینی که آماده برای بر دوش کشیدن تو است. پاشو برای جدّ و جهد و رنج و زحمت و خسته شدن. پاشو زمان خوابیدن و آسودن به پایان آمده است . . . پاشو و برای این کار آماده شو و مهیّا باش.

سخن بزرگ هراسناکی است. پیغمبر ﷺ را از رختخواب گرم خانهٔ آرام و آغوش گرم بیرون می‌کشد، تا او را به میان دریای موّاجی بیندازد که دستخوش طوفانها و بارانها است. تا او را به میان سختیها و دشواریها و جاذبه‌ها و دافعه‌های پهنهٔ درونها و گسترهٔ واقعیّت زندگی بیندازد. هم درونها و هم بیرونها را روبه‌راه سازد.

کسی که برای خودش زندگی می‌کند چه بسا آسوده زندگی بکند، امّا او کوچک زندگی می‌کند و کوچک می‌میرد. لیکن شخص بزرگی که این بار سنگین بزرگ را بر دوش می‌کشد، او را با خواب چه کار؟ او را با آسایش چه کار؟ او را با رختخواب گرم و با زندگی آرام چه کار؟ او را با کالاها و متاعهای آسایش‌بخش چه کار؟ پیغمبر خدا ﷺ حقیقت امر را شناخته است و ارزش آن را شناخته است. وقتی که خدیجه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - او را به آرامش دعوت می‌کند و بدو می‌گوید که بخوابد، پیغمبر ﷺ بدو می‌فرماید:

«مَضیٰ عَهْدُ ٱلنَّوْمِ یا خَدیجَةُ!»

«ای خدیجه، زمان خواب گذشت!»

بلی زمان خواب گذشت. از امروز به بعد آنچه هست شب‌زنده‌داری و خستگی و جهاد طولانی سخت است!

﴿ یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ. قُمِ اللَّیْلَ إِلاَّ قَلیلاً. نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلیلاً. أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتیلاً ﴾.

ای جامه به خود پیچیده! شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه (تا به یک‌سوم شب می‌رسد). یا بر نیمهٔ آن بیفزا (تا به دو سوم شب می‌رسد). و قرآن را بخوان خواندنی (همراه با دقّت و تأمّل، و در ضمن شمرده و روشن).

این آماده شدن است برای وظیفهٔ مهمّ و بزرگی با وسائل الهی تضمینی آماده شدن . . . شب‌زنده‌داری: بیشترین آن بیش از نیمهٔ شب و کم‌تر از دوسوم شب. و کم‌ترین آن یک‌سوم شب است . . . شب‌زنده‌داری برای خواندن نماز و تلاوت قرآن. تلاوت، در خواندن قرآن صدا را بلند کردن و تجوید را مراعات نمودن است، بدون آواز سر دادن و طنین درانداختن و به نغمه‌سرائی پرداختن.

در بارهٔ نماز وتر پیغمبر خدا ﷺ در شب، روایت صحیح است که می‌فرماید: پیغمبر ﷺ بیش از یازده رکعت را نخوانده است. امّا با این یازده رکعت اندکی کم‌تر از دوسوم شب را بسر برده است. در این مدّت قرآن را چنان که باید تلاوت می‌فرمود.

امام احمد در مسند خود روایت کرده است: یحیی پسر سعد - که پسر ابو عروبه است - از قتاده، و او از زراره پسر اوفی، و او از سعید پسر هشام، برایمان روایت کرده است که سعید پسر هشام به پیش ابن عبّاس رفت و از او در بارهٔ وتر پرسید. ابن عبّاس گفت: آیا داناترین فرد روی زمین از وتر پیغمبر خدا ﷺ را به تو معرّفی کنم؟ گفت: بلی. ابن‌عبّاس گفت: به نزد عائشه برو و از او در بارهٔ وتر بپرس. سپس به پیش من برگرد و از پاسخی که به تو می‌دهد مرا مطّلع کن . . . سعید پسر هشام می‌گوید: گفتم: ای مادر مؤمنان مرا از اخلاق پیغمبر خدا باخبر کن. گفت: آیا قرآن را نمی‌خوانی؟ گفتم: بلی که می‌خوانم. گفت: اخلاق پیغمبر خدا ﷺ قرآن بود. خواستم که برخیزم و بروم. ولی به نظرم رسید از شب‌زنده‌داری پیغمبر خدا ﷺ سؤال کنم. گفتم: ای مادر مؤمنان از شب‌زنده‌داری پیغمبر خدا ﷺ مرا بیاگاهان. گفت: آیا این سوره را نمی‌خوانی: ﴿ یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ ﴾؟ گفتم: بلی که می‌خوانم. گفت: خدا شب‌زنده‌داری را در اوّل این سوره فرض

کرده است. پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب او یک سال شب‌زنده‌داری کردند تا بدانجا که پاهایشان ورم کرد و آماسید. خداوند در آسمان مشک ختام آن را دوازده ماه کرد. پس از دوازده ماه تخفیف آن را در آخر این سوره نازل کرد. شب‌زنده‌داری بعد از آن که واجب بود سنّت گردید . . . خواستم که برخیزم و بروم. ولی به نظرم رسید از وتر پیغمبر خدا ﷺ بپرسم. گفتم: ای مادر مؤمنان از وتر پیغمبر خدا ﷺ برایم بگو. گفت: ما سواک و وسائل وضوی او را برایش آماده می‌کردیم. خدا او را آن گونه که می‌خواست در شب بیدار می‌کرد. او سواک می‌کشید. سپس وضو می‌گرفت. آن گاه هشت رکعت نماز می‌خواند و در آنها (برای تحیّات) نمی‌نشست. به دنبال رکعت هشتم می‌نشست. به ذکر پروردگارش می‌پرداخت و دعا می‌کرد. سپس برمی‌خاست و سلام نمی‌داد. آن گاه به نماز ادامه می‌داد و رکعت نهم را می‌خواند. سپس می‌نشست و به ذکر خدای یگانه می‌پرداخت و دعا می‌کرد و او را به کمک می‌طلبید. آن گاه سلام می‌داد به گونه‌ای که صدا را به گوش ما می‌رساند. آن گاه دو رکعت دیگر را نشسته می‌خواند. بعد از آن سلام می‌داد. پسر عزیزم این یازده رکعت شد. وقتی که سن پیغمبر خدا ﷺ بالا رفت و بدن او گوشت گرفت، نماز خود را هفت رکعت کرد. بعد از آن دو رکعت دیگر را نشسته می‌خواند و سلام می‌داد. فرزند عزیزم این نه رکعت شد. پیغمبر خدا ﷺ هرگاه نمازی را می‌خواند دوست می‌داشت بر آن مداومت داشته باشد. اگر خواب یا درد و یا بیماری او را از شب‌زنده‌داری و نماز شب بازمی‌داشت، در روز دوازده رکعت نماز می‌خواند. اطّلاع ندارم که پیغمبر خدا ﷺ همهٔ قرآن را در یک شب تا صبح خوانده باشد، و یک ماه کامل را پشت سر هم روزه گرفته باشد مگر ماه رمضان . . .».[1]

این آماده کردن برای دریافت سخن مهمّ و پرمسؤولیّتی است که خدا آن را بر او نازل خواهد کرد:

﴿ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً ﴾.

ما سخن (پرمسؤولیّت و پردردسر و لبریز از تکالیف و وظائف) سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد (که قرآن است).

این سخن پرمسؤولیّت، قرآن و وظائف و تکالیفی است که به دنبال دارد . . . قرآن در ساختار خود سنگین و مشکل نیست. بلکه ساده و آسان برای آموختن و پند گرفتن است. امّا قرآن در ترازوی حقّ سنگین و گرانبها است، سنگین و گرانبها در تأثیری است که در دل دارد:

﴿ لَوْ أَنْزَلْنَا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللهِ ﴾.

اگر ما این قرآن را برای کوهی فرومی‌فرستادیم، کوه را از ترس خدا، کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی!. (حشر/۲۱)

خدا قرآن را نازل فرمود بر دلی که آن را دریافت می‌دارد و از کوه پابرجاتر و استوارتر است . . .

دریافت این فیض و برکت نور و آگاهی و هوشیاری، بس سنگین است و به آمادگی طولانی نیازمند است.

سازش و سازگاری و همنوائی و همآوائی با حقائق بزرگ و خالص جهانی، سنگین است و نیاز به آمادگی طولانی دارد.

تماس گرفتن و ارتباط پیدا کردن با جهان بالا و عالم فرشتگان، و با روح هستی و ارواح آفریدگان جاندار و جماد بدان گونه که برای پیغمبر خدا ﷺ میسّر گردید، سنگین است و نیاز به آمادگی طولانی دارد.

استقامت و ماندگاری بر این امر، بدون شکّ و تردید و دودلی، و بدون توجّه در اینجا و آنجا به نداها و جاذبه‌ها و سدّها و مانعهای سر راه، مشکل و دشوار است و نیاز به آمادگی طولانی دارد.

شب‌زنده‌داری و نیایش و پرستش شبانه، در حالی که مردمان در خواب ناز آرمیده‌اند، و گسیختن از

۱- مسلم آن را از حدیث قتاده استخراج کرده است . . . احادیث زیادی و اقوال متعدّدی در بارهٔ نماز پیغمبر ﷺ در شب، و در بارهٔ نماز وتر او نقل گردیده است. گونه‌های گوناگونی در بارهٔ این چنین نمازی به صحّت رسیده است . . . مراجعه شود به «زادالمعاد» تألیف ابن قیّم که در بارهٔ رهنمود پیغمبر ﷺ در بارهٔ شب‌زنده‌داری و نماز شب است.

تاریکیهای زندگی روزانه و کارهای بیهوده و بی‌ارزش آن، و تماس گرفتن با خدا، و دریافتن فیض و برکت و نور خدا، و انس و الفت با خدا و خلوت با او، و تلاوت قرآن در آن حال که جهان ساکت و آرام است، تلاوت قرآن در این وقت به گونه‌ای که انگار دارد از جهان بالا و عالم فرشتگان نازل می‌شود و اقطار و اکناف هستی در لحظهٔ تلاوت، بدون واژه‌ها و کلمه‌ها و جمله‌ها و عبارتهای بشری با آن هم‌آوا می‌گردد و بدو پاسخ می‌گوید، و پذیرهٔ پرتوها و پیامها و آهنگهای آن در شب تاریک می‌رود، اینها همه زاد و توشهٔ آن سخن سنگین، و برداشتن آن بار کمرشکن و جدّ و جهد تلخی است که در انتظار پیغمبر ﷺ است، و در انتظار کسی است که در میان هر نسلی و نژادی با این دعوت به دعوت می‌پردازد، و دلها را در راه سخت و طویل منوّر می‌کند، و دلها را از وسوسهٔ اهریمن محفوظ و مصون می‌دارد، و دلها را از حیرانی و ویلانی در تاریکیهائی می‌پاید که این راه روشن را لبریز و سرریز کرده‌اند و سراسر آن را پوشانده‌اند.

﴿ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴾.

عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثّرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است.

﴿ نَاشِئَةَ ٱللَّيْلِ ﴾. قیام و برخاستن شبانه ... مراد عبادت شبانه است.

نَاشِئَةَ ٱللَّيْلِ: هر آن چیزی است که بعد از عشاء از شب پدید می‌آید. این آیه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ نَاشِئَةَ ٱللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً ﴾.

عبادت شبانه، (افعال آن) مؤثّرتر و ماندگارتر است.

یعنی برای بدن خستگی‌آورتر است.

﴿ وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴾.

و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است.

یعنی خیر و خوبی آن بیشتر و ماندگارتر است ... همان گونه که مجاهد گفته است. چه غلبهٔ بر ندای خواب و کشش رختخواب، آن هم بعد از رنج و زحمت روزانه، تأثیر بیشتری دارد و برای بدن خسته‌کننده‌تر است. امّا هرچه هست اعلان سلطه و سیطرهٔ روح، و پذیرش دعوت خدا، و ترجیح دادن انس و الفت با خدا است. بدین خاطر اقوال آن درست‌تر و پابرجاتر است. چراکه ذکر و یاد خدا در آن دارای حلاوت، و نماز در آن دارای خشوع و خضوع، و راز و نیاز و مناجات در آن رخشندگی و تابندگی ویژهٔ خود را دارد. نماز و ذکر خدا در آن به دل انس و الفت و آرامش و آسایش و تابش و نور عطاء می‌کند. چه بسا انسان همچون چیزهائی را در نماز و ذکر روزانه‌اش نیابد ... خدائی که این دل را آفریده است، راه‌های نفوذ در آن، و تارهای آن را می‌شناسد، و می‌داند چه چیزی بدان فرومی‌رود و بر آن به آوا و نوا درمی‌آید، و چه اوقاتی دل بیشتر گشایش و آمادگی پذیرش دارد، و چه اسباب و وسائلی بیشتر به دل چنگ می‌زند و بیشتر آویزهٔ دل می‌شود و تأثیر ژرف‌تری در آن دارد.

یزدان سبحان است که بندهٔ خود و فرستادهٔ خود محمّد ﷺ را آماده می‌کند تا سخن سنگین را دریافت بدارد، و بار سنگین و بزرگ مسؤولیّت را بر دوش بکشد. بدین منظور شب‌زنده‌داری و نیایش و پرستش شبانه را برای او برگزیده است. چون خیزش و نیایش شبانه افعال آن مؤثّرتر و ماندگارتر، و اقوال آن درست‌تر و پابرجاتر است. زیرا او در روز مشغلتهای خودش را دارد، و روز تلاشها و کوششهائی را می‌طلبد که توان و نیرو و توجّه زیادی را به خود اختصاص می‌دهد:

﴿ إِنَّ لَكَ فِي ٱلنَّهَارِ سَبْحاً طَوِيلاً ﴾.

تو در روز، تلاش فراوان و طولانی داری (و به سبب اشتغال به امور زندگی و تبلیغ رسالت، فراغتی برای پرداختن به قرائت قرآن نخواهی داشت).

بگذار روز را در این تلاش و جنبش بسر برد، و در شب خالصانه به پرستش پروردگارش بپردازد. در آن به نماز بایستد و به ذکر و دعا بنشیند:

﴿ وَٱذْكُرِ ٱسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً ﴾.

نام پروردگارت را ببر، و از همه چیز ببُر و بدو بپیوند

(و در دلهای شب به نیایش و پرستش او بپرداز).

نام پروردگار بردن تنها گفتن و بر زبان راندن این نام بزرگوار نیست. تنها گفتن این نام والا و شمردن آن با دانه‌های صدگانه یا هزارگانهٔ تسبیح نیست. بلکه نام بردن و ذکر کردن آن باید با حضور دل باشد. باید دل و زبان هماوا شود. یا مراد از این ذکر، نماز است. نماز را خواندن و قرآن را در آن تلاوت کردن است. تبتّل هم کناره‌گیری و یکپارچه از غیر خدا بریدن، و به طور کلّی با پرستش و نیایش رو بدو کردن است. از هر اندیشه‌ای و از هر کاری گسیختن، و با احساس و شعور کامل با خدا حضور پیدا کردن است.

وقتی که تبتّل که به معنی بریدن و گسیختن از هر چیزی بجز خدا است ذکر گردیده است، بعد از آن ذکر شده است این که جز خدا چیزی وجود ندارد که کسی بدو رو کند اگر بخواهد که رو بکند:

﴿ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، لاٰ إِلٰـهَ إِلاّٰ هُـوَ، فَـاتَّخِذْهُ وَكِيلاً ﴾.

یـزدان، خداونـدگار مشـرق و مـغرب (و هـمهٔ جـهان هستی) است، و جز او معبودی نیست. پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و بـرگزین (و کـار و بـار خویش را بدو واگذار کن).

او خـداونـدگار هـر جـهتی و رویکـردی است . . . خداوندگار مشرق و مغرب است . . . او یگانه و یکتا است. جز او معبودی نیست. بریدن و گسیختن از هـر کسی و از هر چیزی و پرداختن و گرائیدن بدو، پرداختن و گرائیدن به سوی حقیقت یگانه در این جهان هستی است. توکّل کردن بر او و تکیه زدن بدو توکّل و تکیه بر نیروی یگانه در این جهان هستی است. توکّل بر خدا و پشت بستن به خداوند یگانه، ثمرهٔ مستقیم اعـتقاد بـه وحدانیّت و یگانگی خدا، و اعتقاد به سلطه و سیطرهٔ او بر مشرق و مغرب، یعنی بر کلّ جهان است . . . پیغمبری که فریاد زده می‌شود: برخیز . . . برخیزد تا بار سنگین مسؤولیّت را بر دوش کشد، نیازمند این است که پیش از هر چیز از هر کس بگسلد و ببرد و تنها با خدا باشد و تنها بر او تکیه و توکّل کند، نه بر کس دیگری. چه از همین آستانه باید نیرو و توشه را بطلبد و کمک و یاری بجوید برای برداشتن این بار سنگین در این راه دور و درازی که درپیش است.



آن گاه خداوند پیغمبر ﷺ را به صبر جمیل بر چیزی رهنمود می‌فرماید که از قـوم خـود مـی‌بیند، از قـبیل تهمت زدن، رویگردانی، جلوگیری از پذیرش دعوت، و کار دعوت را به تعطیل کشاندن و راکد نگاه داشتن. او را رهنمود می‌فرماید تکذیب‌کنندگان را به حـال خـود رها کند و کاری به کارشان نـداشـته بـاشد. ایشـان را اندکی مهلت و فرصت دهد، چه عذاب و تنبیه ایشان در دست یزدان است:

﴿ وَ اصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً. وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَـهِّلْهُمْ قَـلِيلاً. إِنَّ لَدَيْنٰا أَنْكٰالاً وَ جَحِيماً. وَ طَعٰاماً ذٰا غُـصَّةٍ وَ عَـذٰاباً أَلِـيماً. يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ، وَكٰانَتِ الْجِبٰالُ كَثِيباً مَهِيلاً . . . إِنّٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْكُمْ رَسُـولاً شٰـاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً، فَعَصىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنٰاهُ أَخْذاً وَبِـيلاً. فَكَـيْفَ تَـتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدٰانَ شِيباً، السَّمٰاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ كٰانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبائی کن، و به گونهٔ پسندیده از ایشان دوری کن. مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند، و با آسودگی خاطر آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانـم و ایشـان). نـزد مـا غـل و زنـجیرها و آتش سـوزان دوزخ است. و هـمچنین خـوراک گـلوگیری و عذاب دردناکی مـوجود است. روزی، زمـین و کـوه‌ها سخت بـه لرزش و جنبش درمـی‌آید و (چـنان کـوه‌ها درهم کوبیده می‌شود که) کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ روان تبدیل مـی‌گردد. (ای اهـل مکّـه!) مـا پیغمبری را بـه سـوی شـما فـرستاده‌ایم کـه (در روز قیامت) گواه بر شـما است، هـمان گـونه کـه بـه سـوی

فرعون پیغمبری را فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبر به مخالفت برخاست، و ما هم او را به سختی فروگرفتیم (و به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم). اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می‌دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می‌سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوّت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکافته می‌گردد. وعدهٔ خدا قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

اگر روایت نخستین در بارهٔ نزول سرآغاز این سوره صحیح باشد که در ابتدای بعثت نازل گردیده است، قطعاً بخش دوم این سوره بعدها نازل شده است بدان هنگام که دعوت علنی و آشکار گردیده است، و تکذیب‌کنندگان و گردنکشان پدید آمده‌اند، و بر پیغمبر خدا ﷺ و بر مؤمنان سختگیری کرده‌اند. امّا اگر روایت دوم صحیح باشد، نیمهٔ نخستین این سوره جملگی به مناسبت اذیّت و آزاری نازل گردیده است که مشرکان به پیغمبر ﷺ رسانده‌اند و به جلوگیری دعوت پرداخته‌اند.

به هر حال ما می‌بینیم به صبر و شکیبائی رهنمود می‌شود، بعد از رهنمود به شب‌زنده‌داری و نماز شبانه و ذکر خدای یگانه. این دو چیز اغلب با یکدیگر همراه هستند وقتی که مراد مجهّز کردن دل با زاد و توشهٔ این دعوت در راه طولانی و پر رنج و مشقّت است، چه راه این دعوت در امر نفوذ به دلها و درونها باشد، و چه راه این دعوت در کار جهاد با دشمنان و کینه‌توزان باشد. هردوی اینها هم سخت و دشوار است . . . می‌بینیم که به صبر رهنمود و رهنمون می‌شود:

﴿ وَ اَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبائی کن.

شکیبائی در برابر چیزی که می‌گویند و مایهٔ خشم و کین می‌گردد.

﴿ وَ اَهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً ﴾.

و به گونهٔ پسندیده از ایشان دوری کن.

به ترک ایشان گفتن بدون عتاب و سرزنش و خشم و کین، و بدون دشنام و بدگوئی و سختگیری و تندخوئی ... این هم خطّ سیر دعوت در مکّه است، به ویژه در اوائل کار دعوت . . . در اوائل کار دعوت، تنها دلها و درونها مورد خطاب قرار می‌گرفت و سخن با دلها و درونها بود و بس، و فقط تبلیغ آرام و تنها بیان روشنگر در میان بود.

زیبا و پسندیده به ترک دیگران گفتن با وجود گردنکشی و تکذیب آنان، گذشته از ذکر و یاد خدا نیاز به صبر و شکیبائی دارد. صبر و شکیبائی سفارش خدا به هر پیغمبری از پیغمبران خود است. آن هم نه یک بار، بلکه بارها و بارها و بارها، و توصیهٔ خدا به بندگانش است، بندگانی که به پیغمبرانش ایمان آورده‌اند. ممکن نیست کسی عهده‌دار این دعوت بشود، مگر این که صبر و شکیبائی زاد و توشه و ساز و برگ و سپر و اسلحه و سنگر و پناهگاه او است. این دعوت، جهاد است . . . جهاد با نفس و شهوات و انحرافات و ضعف و گریزپائی و شتابگری و ناامیدی نفس است . . . جهاد با دشمنان دعوت، و با وسائل و تدبیر و تفکّر و مکر و کید و اذیّت و آزارشان است . . . جهاد به طور عام با اشخاصی است که از تکالیف و وظائف این دعوت سرباز می‌زنند و می‌گریزند، و در جامه‌های زیادی خویشتن را مخفی می‌دارند، جامه‌هائی که برازندهٔ ایشان نیست و بر تن آنان چست درنمی‌آید. دعوتگر هم هیچ گونه زاد و توشه‌ای ندارد مگر صبر و شکیبائی کردن در برابر همهٔ اینها، و به ذکر و یاد خدا پرداختن، ذکر و یاد خدا هم تقریباً پیوسته همدم صبر و شکیبائی است.

در برابر چیزی که می‌گویند صبر و شکیبائی کن، و به گونهٔ پسندیده و زیبا از ایشان دوری کن و به ترک ایشان بگو . . . مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار، چه من برای ایشان بس هستم. خود دانم و ایشان:

﴿ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً ﴾.

مرا با ثروتمندانی واگذار که (تو را و رسالت آسمانی را دروغ می‌نامند و) تکذیب می‌دارند، و با آسودگی خاطر

آنان را اندکی مهلت بده. (خود دانم و ایشان).

سخنی است که خداوند قادر و توانا و چیره و بزرگوار آن را می‌گوید:

﴿ وَ ذَرْنِي وَ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.

مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار.

تکذیب‌کنندگان آدمیزادگانی هستند از جملهٔ مردمان. کسی که ایشان را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد خداوندگاری است که ایشان را آفریده است، و این جهان بزرگ و سترگ را آفریده است، با: ﴿ كُنْ ﴾. بشو، نه بیشتر!

مرا با تکذیب‌کنندگان واگذار . . . چه این دعوت من است. و بر تو پیام باشد و بس. وظیفهٔ تو ابلاغ است. پس از ابلاغ فرمان یزدان ایشان را واگذار تا تکذیب بکنند و دروغ بنامند. زیبا و پسندیده به ترک ایشان بگوی. من جنگ با ایشان را بر عهده خواهم گرفت. تو فکر خودت را به کار و بار تکذیب‌کنندگان مشغول مدار!

وای چه کمرشکن و تکان‌دهنده و هراسناک است وقتی که خداوندگار قادر متعال خودش به جنگ این آفریده‌های هیچ و ضعیف بپردازد! . .

﴿ أُولِي النَّعْمَةِ ﴾.

صاحبان نعمت ... اشخاص دارا.

این تکذیب‌کنندگان دارا و ثروتمند هر اندازه قدرت بر آفریدگان امثال خود داشته باشند در برابر خدا کیستند و چیستند؟!

﴿ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِيلاً ﴾.

آنان را اندکی مهلت و فرصت بده.

اگر در تمام زندگی دنیا بدیشان مهلت و فرصت بدهد اندک است. زندگی دنیا یک روز یا بخشی از یک روز است برابر حساب و کتاب خدا. برابر حساب و کتاب خودشان نیز چنین است وقتی که طومار زندگی درهم پیچیده می‌شود. بلکه آنان آن را یک ساعت از یک روز احساس می‌کنند وقتی که قیامت فرامی‌رسد! پس زندگی دنیا کم است مدّت آن هرچند که باشد. تازه اگر هم در این زندگی دنیا از آنان انتقام گرفته نشود و سالم از دست انتقام خداوند قادر متعال رها شوند و خدا بدیشان مهلت و فرصت بدهد. سرانجام اسیر و گرفتارشان می‌سازد و کار ایشان را می‌سازد:

﴿ إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالاً وَ جَحِيماً وَ طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

نزد ما غل و زنجیرها و آتش سوزان دوزخ است. و همچنین خوراک گلوگیری و عذاب دردناکی موجود است.

«أَنْكَالاً»: قیود. هر نوع غل و زنجیر سنگین و بند گران، و «جَحِيماً»: آتش سوزان. و «طَعَاماً ذَا غُصَّةٍ»: خوراکی که در گلو گیر کند و نه بیرون بیاید و نه درون برود. همهٔ اینها سزاوار مناسبی است برای «أُولِي النَّعْمَةِ»: صاحبان نعمت. اشخاص دارائی که قدر نعمت را ندانسته‌اند، و شکردهندهٔ نعمت را بجای نیاورده‌اند . . .

ای محمّد در برابر ایشان صبر جمیل و شکیبائی پسندیده داشته باش، و مرا با آنان واگذار! ایشان را رها کن، چه در پیش ما غل و زنجیرها است که به دست و پای ایشان می‌افتد و اذیّت و آزارشان می‌دهد. در پیش ما آتش فروزان دوزخ است که ایشان را تافته و بریان می‌کند و می‌سوزاند. در پیش ما خوراکی است که گلوگیر است. در پیش ما عذاب دردناکی در روز هراس‌انگیزی است . . .

آن گاه صحنهٔ این روز هراس‌انگیز را ترسیم می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَهِيلاً ﴾.

روزی، زمین و کوه‌ها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید و (چنان کوه‌ها درهم کوبیده می‌شود که) کوه‌ها به توده‌های پراکنده و تپه‌های ریگ و روان تبدیل می‌گردد.

آهای! این تصویر هول و هراس است که از مردمان تجاوز می‌کند و به زمین می‌پردازد و بزرگ‌ترین جولانگاه‌های آن را فرامی‌گیرد! زمین می‌جنبد و می‌لرزد و می‌ترسد و می‌هراسد و تکّه تکّه و پاره پاره

می‌شود و سقوط می‌کند و فرومی‌ریزد. پس مردمان ناچیز ضعیف باید چه حالی را پیدا کنند؟!

روند سوره در برابر این صحنهٔ هراس‌انگیز و هراسناک، رو به تکذیب‌کنندگان دارا و صاحب نعمت می‌کند. برای ایشان از فرعون می‌گوید، و فرعون زورمدار و زورگو را به یادشان می‌آورد. برایشان می‌گوید که خداوند چیره و قدرتمند چگونه او را گرفتار کرد و کیفر داد:

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شَاهِداً عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً، فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذاً وَبِيلاً ﴾.

(ای اهل مکّه!) ما پیغمبری را به سوی شما فرستاده‌ایم که (در روز قیامت) گواه بر شما است، همان گونه که به سوی فرعون پیغمبری را فرستاده بودیم. فرعون با آن پیغمبر به مخالفت برخاست، و ما هم او را به سختی فروگرفتیم (و به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم).

این گونه کوتاه و مختصر از فرعون و فرعونیان می‌گوید، و دلهای ایشان را به تکان و لرزه می‌اندازد و از جای می‌برد و آشفته می‌سازد. تکان و لرزش و آشفتگی دلها به دنبال صحنهٔ زمین و کوه‌ها و تکان و لرزش و آشفتگی و سقوط کردن و فروریختن آنها ذکر می‌گردد. چه آن گرفتار کردن و کیفر دادن قیامت است، و این گرفتار کردن و کیفر دادن دنیا است. پس چگونه خودتان را نجات می‌دهید و از همچون هول و هراس وحشتناکی می‌رهانید؟

﴿ فَكَيْفَ تَتَّقُونَ - إِنْ كَفَرْتُمْ - يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيباً ٱلسَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ﴾.

اگر کافر شوید، چگونه خود را از (عذاب شدید) روزی برکنار می‌دارید که (ترس و هراس آن) کودکان را پیر می‌سازد؟! در آن روز آسمان (با همه قوّت و عظمتی که دارد، از خوف و هول قیامت) از هم شکافته می‌گردد.

تصویری که از هول و هراس در اینجا ترسیم شده است بدین گونه است: آسمان از آن تکّه و پاره می‌شود. پیش از این هم زمین و کوه‌ها از آن به تکان و لرزه درآمده بودند. به گونه‌ای است که کودکان را پیر می‌سازد. هول و هراسی است که تصویرهایش در طبیعت ساکت، و در انسانیّت زنده، ترسیم می‌شود... در صحنه‌هائی به تصویر درمی‌آید، و روند قرآنی آنها را به ذهن و شعور مخاطبان منتقل می‌کند، به گونه‌ای که انگار هم اینک رخ داده‌اند و در مقابل دیدگان آماده‌اند... آن گاه آن را تأکید می‌کند:

﴿ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً ﴾.

وعدهٔ خدا قطعاً به وقوع می‌پیوندد.

رخ می‌دهد و خلافی در آن نیست. آنچه خدا بخواهد انجام می‌دهد، و آنچه بخواهد می‌شود و پیش می‌آید.

در مقابل این هول و هراسی که در جهان بیرون و همچنین در جهان درون به تصویر درمی‌آید، دلهای مردمان را می‌پساید تا متذکّر و پندپذیر گردند و راه سلامت و ایمنی را در پیش گیرند... راه خدا:

﴿ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شَاءَ ٱتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴾.

اینها اندرزو یادآوری است، هرکس که خواستار (استفادهٔ از آنها) است، او راهی را به سوی پروردگار خود برمی‌گزیند (و خویشتن را به سعادت ابدی می‌رساند).

قطعاً راهی که رو به خدا دارد ایمن‌تر و آسان‌تر از راهی است که مورد شکّ و تردید است و رو به هول و هراس ناگوار و نابهنجار است.

در همان حال که این آیات پایه‌های تکیه‌گاه و پاهای تکذیب‌کنندگان را به جنبش و لرزش می‌اندازد، به دل پیغمبر ﷺ و به دل جماعت مؤمن و ضعیف و اندک آن زمان، آرامش و اطمینان و یقین می‌اندازد، و نور ایمان را در آن دلها بیشتر پرتوانداز می‌سازد. چرا که پیغمبر ﷺ و مسلمانان احساس می‌کردند پروردگارشان با ایشان است. دشمنانشان را می‌کشد، و آنان را به کیفر می‌رساند، و به غل و زنجیرشان می‌کشاند. مدّت کمی بیشتر نمی‌گذرد و فرصت

کوتاهی بیشتر بدان داده نمی‌شود، به سررسید مدّت زمان معلوم عمر می‌رسند و کار از کار می‌گذرد، و فرمان یزدان اجراء می‌شود. اجل درمی‌رسد و یزدان دشمنان خود و دشمنان مؤمنان را به کیفر می‌رساند و به دوزخشان می‌اندازد و به عذاب دردناک گرفتارشان می‌سازد.

قطعاً خدا دوستان خود را در دست دشمنانش رها نمی‌کند، هرچند که تا مدّت زمانی هم بدیشان مهلت و فرصت دهد . . .



هم اینک نیمهٔ دوم این سوره فرامی‌رسد، و در یک آیهٔ طولانی جای می‌گیرد. این آیه یک سال بعد از نزول سرآغاز این سوره نازل گردیده است، بنا به ارجح اقوال:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ، وَ طٰائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ. وَ اللهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ. عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتٰابَ عَلَیْکُمْ، فَاقْرَأُوا مٰا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضیٰ. وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ آخَرُونَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللهِ. فَاقْرَأُوا مٰا تَیَسَّرَ مِنْهُ، وَأَقِیمُوا الصَّلاٰةَ وَ آتُوا الزَّکٰاةَ، وَأَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً، وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً، وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ ﴾.

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف، و یا یک سوم آن را (نمی‌خوابید و به عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید. خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند و دقیقاً تعیین می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید (ساعات شب و روز را دقیقاً تعیین کنید و) حساب آن را داشته باشید. لذا (برای شما تخفیف قائل شد و) بر شما بخشید. پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسّر است. خدا می‌داند که کسانی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند، و دستهٔ دیگر در راه خدا می‌جنگند. لذا آن مقدار که برایتان ممکن است و توانائی دارید (در نماز شبانه) قرآن بخوانید. نماز بگزارید، و زکات مال به در کنید، و قرض‌الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت. از خدا آمرزش بخواهید، چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.

این پسودهٔ زیبا و نمناک تخفیف است که بر رنجها و خستگیها و دشواریها دست می‌کشد. دعوت ساده گرفتن خدا از پیغمبر و مؤمنان است. خدا خلوص پیغمبر و خلوص مؤمنان را نسبت به خودش دیده است. پاهایشان بر اثر شب‌زنده‌داری طولانی برای به نماز ایستادن و مقدار زیادی از قرآن را در آن خواندن ورم کرده است و آماسیده است. خدا که نمی‌خواسته است پیغمبر خود را با این قرآن و با شب‌زنده‌داری بدبخت کند. بلکه خدا می‌خواسته است او را برای کار بزرگ و مهمّی آماده کند، کار بزرگ و مهمّی که در طول زندگیِ باقیمانده‌اش با آن رویاروی می‌گردد، و هم او و هم مجموعهٔ مؤمنان اندکی که در شب‌زنده‌داری و پرستش و نیایش شبانه با او بوده‌اند، با آن رویاروی می‌شوند. در این سخنان، مودّت و محبّت و اطمینان بخشیدن و دلداری دادن است:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طٰائِفَةٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ ﴾.

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف، و یا یک سوم آن را (نمی‌خوابید و به عبادت می‌پردازید و) به نماز می‌ایستید.

خدا تو را دیده است! شب‌زنده‌داری و نمازت، شب‌زنده‌داری و نماز تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، پذیرفته شده است و در ترازوی خدا مقبول

افتاده است! . . پروردگارت می‌داند که پهلوهای تو و پهلوهای ایشان از رختخوابها دوری گزیده است و به ترک گرمی رختخوابها در شبهای سرد گفته است، و به ندای گول‌زنندهٔ رختخوابها گوش نداده است، و بلکه به ندای خدا گوش فراداده است . . . پروردگارت بر تو و بر یارانت می‌بخشاید و رحم می‌نماید و برایتان تخفیف ارمغان می‌فرماید . . .

﴿ وَ اللهُ يُقَدِّرُ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهارَ ﴾.

خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند (و حساب آنها را دارد).

بر این می‌افزاید و از آن می‌کاهد. این است که شب دراز می‌گردد و کوتاه می‌شود. تو و کسانی که با تو هستند نزدیک به دوسوم شب، یا نصف، و یا یک‌سوم آن را نمی‌خوابید و بیدار می‌مانید. خدا ضعف شما را در ادامهٔ کار می‌داند. او نمی‌خواهد شما را به رنج و زحمت بیندازد و بر شما سخت بگیرد. بلکه خدا می‌خواهد زاد و توشه برگیرید که برگرفتید. پس بر خود سبک بگیرید، و کار را آسان بکنید:

﴿ فَاقْرَأُوا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ﴾.

پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسّر است.

از قرآن آن مقدار در نماز شب بخوانید که می‌توانید و رنج و زحمت و مشقّت چندانی به همراه ندارد. خدا می‌دانسته است که امور و شؤونی در انتظارتان است و جدّ و جهد و تاب و توان را می‌طلبد و صرف خود می‌کند، و با انجام آن امور و شؤون شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن طولانی شما را دچار مشقّت می‌سازد:

﴿ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ ﴾.

خدا می‌داند که کسانی از شما بیمار می‌شوند.

برای آن بیماران این شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن سخت خواهد بود.

﴿ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللهِ ﴾.

و گروهی دیگری برای جستجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند.

به دنبال روزی می‌روند و رنج و زحمت می‌کشند. طلب رزق و روزی هم ضرورتی از ضرورتهای زندگی است. خدا هم نمی‌خواهد و نمی‌پسندد که شما به ترک امور زندگیتان بگوئید و بسان راهبان و دیرنشینان برای انجام شعائر و مراسم دینی از مردمان و کار و بار جهان بگسلید و گوشه‌گیری بکنید.

﴿ وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ ﴾.

و دستهٔ دیگری در راه خدا می‌جنگند.

خدا می‌دانسته است که به شما اجازهٔ جنگ با کسانی را خواهد داد که به شما ظلم و ستم می‌کنند تا پیروز بشوید، و پرچم اسلام را در زمین برافراشته کنید، پرچمی که ستمگران از آن می‌ترسند. پس بر خود آسان بگیرید:

﴿ فَاقْرَأُوا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ ﴾.

پس آن مقدار از قرآن را (در نماز) بخوانید که برایتان میسّر است.

بدون این که بر خود سخت بگیرید و تولید رنج و مشقّت کنید . . . و بر انجام فرائض و واجبات دینی استوار و ماندگار باشید:

﴿ وَ أَقِيمُوا ٱلصَّلاٰةَ وَ آتُوا ٱلزَّكاٰةَ ﴾.

نماز بخوانید و زکات بدهید.

بعد از آن به خدا وام بدهید تا خیر و خوبی آن برایتان باقی بماند . . .

﴿ وَ أَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً، وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً ﴾.

و قرض‌الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت.

رو به خدا کنید و از او طلب آمرزش نمائید و عذر تقصیر به درگاهش ببرید. چه انسان قصور می‌کند و کوتاهی می‌ورزد و به لغزش و اشتباه دچار می‌آید، هر

اندازه هم جدّ و جهد کند و به دنبال راستی و درستی بیفتد:

﴿ وَ ٱسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

از خدا آمرزش بخواهید، چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.

این پسودهٔ مهر و مودّت و آسانگیری و آرامش بخشیدن و اطمینان دادن است که بعد از گذشت یک سال از شب‌زنده‌داری و به نماز ایستادن شبانه فرامی‌رسد!

خدا برای مسلمانان تخفیف می‌دهد، و شب‌زنده‌داری و نماز شبانه را برای آنان سنّت و مستحبّ می‌سازد نه فریضه و واجب. اما پیغمبر خدا ﷺ برنامه و شیوهٔ خود را با پروردگار خود ادامه می‌دهد، و شب‌زنده‌داری و نیایش و پرستش شبانهٔ خویش را از دوسوم شب کم‌تر نمی‌کند. با پروردگار خود به مناجات می‌پردازد، و در خلوت شب و در سکوت آن با پروردگارش راز و نیاز می‌گوید. از این حضور در آستانهٔ الهی، زاد و توشهٔ زندگی و زاد و توشهٔ جهاد برمی‌گیرد. هرچند که چشمانش به خواب برود، دلش به خواب نمی‌رود. چه دل پیغمبر ﷺ پیوسته به ذکر و یاد خدا مشغول بود. از دیگران می‌برید و به مولی و سرورش می‌پرداخت. دلش از هر چیزی پرداخته بود و گسیخته بود تنها به پروردگارش پیوسته بود و به آستانه‌اش درآویخته بود! با وجود آن همه بارهای سنگینی که بر دوش می‌کشید، و با وجود آن همه رنج و زحمتی که از بارهای سنگین می‌دید . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مدثّر مکّی و ۵۶ آیه است

سُورَةُ المُدَّثِّر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴿١﴾ قُمْ فَأَنذِرْ ﴿٢﴾ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ﴿٣﴾ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴿٥﴾ وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ ﴿٦﴾ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾ ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ﴿١١﴾ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَّمْدُودًا ﴿١٢﴾ وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾ وَمَهَّدتُّ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ﴿١٦﴾ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ﴿١٧﴾ إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾ فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ ﴿٢٤﴾ إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴿٢٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ﴿٢٧﴾ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ﴿٢٨﴾ لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٢٩﴾ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٣٠﴾ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾ كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٢﴾ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾ لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ ﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنَشَّرَةً ﴿٥٢﴾ كَلَّا بَل لَّا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ﴿٥٤﴾ فَمَن شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

آنچه قبلاً در بارهٔ سورهٔ «مزمّل» گفته شد، از نظر سبب نزول، و زمان نزول، بر این سوره هم منطبق است. در بارهٔ سورهٔ مزمّل روایتهائی است که اوّلین چیزی که بعد از سورهٔ «علَق» نازل گردیده است، سورهٔ مزمّل بوده است. روایت دیگری هم می‌گوید سورهٔ مزمّل بعد از آشکارا گردیدن دعوت، و شروع اذیّت و آزار پیغمبر ﷺ توسّط مشرکان، نازل شده است.

بخاری گفته است: از یحیی از وکیع، وکیع از علی پسر مبارک، و او از پسر ابوکثیر برایمان روایت کرده است و گفته است: از ابوسلمه پسر عبدالرحمن در بارهٔ نخستین چیزی که از قرآن نازل گردیده است پرسیدم. گفت «يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ» است . . . گفتم: می‌گویند: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ» بوده است. ابوسلمه گفت: از جابر پسر عبدالله در این باره پرسیدم. همان چیزی که تو به من گفتی، من بدو گفتم. جابر گفت: برای تو نمی‌گویم، مگر آنچه را که پیغمبر خدا ﷺ برایمان بیان داشته است. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«جاوَرْتُ بِحِراءَ فَلَمّا قَضَيْتُ جِواري هَبَطْتُ فَنُوديتُ، فَنَظَرْتُ عَنْ يَميني فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، وَنَظَرْتُ عَنْ شِمالي فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، وَ نَظَرْتُ أَمامي فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، وَ نَظَرْتُ خَلْفي فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، فَرَفَعْتُ رَأْسي فَرَأَيْتُ شَيْئاً. فَأَتَيْتُ خَديجَةَ فَقُلْتُ: دَثِّروني وَ صُبُّوا عَلَيَّ ماءً بارِداً . . . قالَ: فَدَثَّروني وَ صَبُّوا عَلَيَّ ماءً بارِداً. قالَ: فَنَزَلَتْ: يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ

رَبَّکَ فَکَبِّرْ».

«به حراء پناه بردم و ماندم. هنگامی که پناه بردن و ماندنم را تمام کردم پائین آمدم. فریادم زدند. به راست خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به چپ خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به جلو خود نگاه کردم چیزی ندیدم. به پشت سر خود نگاه کردم چیزی ندیدم. پس سرم را بلند کردم، چیزی را دیدم. به پیش خدیجه رفتم و گفتم: مرا بپوشانید و آب سرد بر من بریزید . . . فرمود: مرا پوشاندند و آب سرد بر من ریختند . . . فرمود: آن گاه ﴿ یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ ﴾، نازل گردید».

مسلم این حدیث را نقل کرده است از عقیل، و او از ابن شهاب، و او از ابوسلمه که گفته است: جابر پسر عبدالله به من اطّلاع داده است و گفته است: او از پیغمبر خدا ﷺ شنیده است وقتی که در بارهٔ دوران وحی صحبت فرموده است. پیغمبر ﷺ در لابلاهای فرموده‌هایش گفت:

«فَبَیْنَا أَنَا أَمْشِي إِذْ سَمِعْتُ صَوْتاً مِنَ ٱلسَّمَاءِ. فَرَفَعْتُ بَصَرِي قِبَلَ ٱلسَّمَاءِ، فَإِذَا ٱلْمَلَکُ ٱلَّذِي جَاءَنِي بِحِرَاءَ، قَاعِدٌ عَلَىٰ کُرْسِيٍّ بَیْنَ ٱلسَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ، فَجَثَیْتُ مِنْهُ حَتَّیٰ هَوَیْتُ إِلَی ٱلْأَرْضِ فَجِئْتُ إِلَىٰ أَهْلِي فَقُلْتُ: زَمِّلُونِي، فَدَثِّرُونِي، فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَىٰ: یَا أَیُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ . . . الی . . . وَ ٱلرُّجْزَ فَاهْجُرْ».

«وقتی از اوقات که من راه می‌رفتم، ناگهان صدائی را از سوی آسمان شنیدم. به سوی آسمان چشم دوختم. چشمم به فرشته‌ای افتاد که در حراء به پیش من آمده بود. دیدم روی صندلی میان آسمان و زمین نشسته است. پس از او به زانو افتادم و تا زمین خم برداشتم. به پیش اهل و عیال خود برگشتم و گفتم: مرا بپوشانید. آنان مرا پوشاندند. خداوند بزرگوار نازل فرمود: ﴿ یَا أَیُّهَا ٱلْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ . . . تا می‌رسد به: وَ ٱلرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴾».

ابوسلمه گفته است: «رُجْز» به بتها گفته می‌شود . . . آن گاه بازار وحی گرم شد و پیاپی نازل گردید . . . بخاری هم این حدیث را بدین گونه نقل کرده است . . . این چیزی را که نقل کردیم همان واژگان و جملاتی است که بخاری ذکر نموده است.

ابن کثیر در تفسیر بر این حدیث حاشیه می‌زند و می‌گوید: «این روند سخن همان چیزی است که محفوظ گردیده است، و می‌رساند که وحی پیش از این نازل گردیده است. چرا که در آن آمده است: «ناگهان فرشته‌ای را دیدم که در حراء به پیش من آمده بود». این فرشته، جبرئیل است. او در دل غار حراء این سخن پروردگار را برای پیغمبر ﷺ به ارمغان آورده است: ﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ. . . ﴾ بعد از این مدّتی در نزول وحی تأخیر افتاده است. بعدها فرشتهٔ وحی فرود آمده است. آنچه این دو سخن را متّحد و متّفق می‌سازد این است که گفته شود اوّلین چیزی که بعد از دوران تأخیر وحی نازل گردیده است این سوره بوده است».

این روایتی است. روایت دیگری هم وجود دارد . . . طبرانی گفته است: محمّد پسر علی پسر شعیب سمسار از حسن پسر بشر بجلی، و او از معافی پسر عمران، و او از ابراهیم پسر یزید، برایمان روایت کرده است که ابراهیم پسر یزید گفته است: از پسر ابوملیکه شنیدم که گفت: از ابن عبّاس شنیدم که گفت: ولید پسر مغیره برای قریشیان خوراکی تهیّه دید و ایشان را دعوت کرد. وقتی که از خوردن تمام شدند، ولید پسر مغیره بدیشان گفت: در بارهٔ این مرد چه می‌گوئید؟ بعضی گفتند: او جادوگر است. بعضی گفتند: او جادوگر نیست. برخی گفتند: او کاهن و غیبگو است. برخی گفتند: او کاهن و غیبگو نیست. جمعی هم گفتند: او شاعر است. جمعی پاسخ دادند: او شاعر نیست. گروهی هم گفتند: سخنانش سحر و جادوئی است که روایت و حکایت می‌شود. پس همگان متّحد و متّفق شدند که بگویند: سخنانش سحر و جادوئی است که روایت و حکایت می‌شود. این خبر به پیغمبر ﷺ رسید. غمگین گردید. سر به زیر جامه کشید، و جامه را بر خود پیچید. خداوند بزرگوار نازل فرمود: ﴿ یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ. وَ

ثِیابَکَ فَطَهِّرْ. وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ. وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ ﴾.

نزدیک است این روایت همان چیزی باشد که در بارهٔ سورهٔ «مزّمّل» روایت گردیده است . . . این امر ما را بر آن می‌دارد که نتوانیم قاطعانه بگوئیم که کدام یک از این دو سوره جلوتر نازل گردیده است، و کدام یک از آن دو بدین مناسبت یا آن مناسبت نازل شده است.

جز این که می‌توان گفت: نگریستن به خود نصّ قرآنی اشاره بدین دارد که سرآغاز این سوره تا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ» چه بسا در اوائل نخستین روزهای دعوت نازل شده باشد. بسان سرآغاز سورهٔ «مزّمّل» تا این فرمودهٔ یزدان بزرگوار: ﴿ وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً، رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً ﴾ . . . هم این بخش و هم آن بخش از سرآغاز سوره‌ها برای آماده‌سازی خود پیغمبر ﷺ است جهت برخاستن و پذیرفتن بزرگ‌ترین مسؤولیّت، و بعد از آن رویاروی شدن با قریشیان و آشکارا دعوت را با ایشان در میان نهادن و همه چیز را بدانان گفتن. چیزهائی که سختیها و گرفتاریهای زیاد و گوناگونی به دنبال دارند. سختیها و گرفتاریهائی که رویاروی شدن با آنها نیاز به آمادگی روانی پیشین دارد . . . چه بسا آنچه بعد از سرآغاز سورهٔ مدّثّر و آنچه بعد از سرآغاز سوره مزّمّل، نازل گردیده است، پس از گذشت مدّت زمانی به مناسبت تکذیب مردمان و سرکشی و دشمنانگی ایشان، و اذیّت و آزار رساندنشان به پیغمبر ﷺ با تهمت زدن و مکر و کید کردنِ پست و ناجوانمردانه، نازل شده باشد. امّا احتمال، احتمال دیگری را نفی نمی‌کند. و آن این که هر دو سرآغاز سوره‌ها همراه با چیزهائی نازل شده باشند که به دنبال سرآغاز این سوره و آن سوره آمده‌اند و قرار دارند. آن هم به مناسبت یک چیز که تکذیب کردن، و غمگین شدن پیغمبر خدا ﷺ در برابر دغلبازی و نیرنگی است که قریشیان می‌کردند و می‌زدند و توطئهٔ آن را می‌چیدند . . . کار و بار این دو سوره، همان کار و باری است که در سورهٔ قلم از آن سخن گفتیم بدان شیوه و روالی که در آنجا در پیش گرفتیم.



سبب و مناسبت هرچه باشد، این سوره در سرآغاز خود آن ندای آسمانی را به همراه دارد. ندائی که پیغمبر ﷺ را برای این کار بزرگ نماینده می‌سازد، و خوابیدن و جامه بر سر کشیدن و گرم شدن را از او می‌گیرد، و او را به جهاد و مبارزه و رنج بردن می‌کشاند:

﴿ یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان. (مدّثّر/۱و۲)

همراه با آن، پیغمبر ﷺ رهنمود و رهنمون می‌شود به آمادگی پیدا کردن برای این کار بزرگ، و کمک گرفتن برای انجام آن از این چیزی که خدا او را بدان می‌خواند:

﴿ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ. وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ. وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ. وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ ﴾.

و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستای (و تنها او را بزرگ بشمار). و جامهٔ خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگیها پاک گردان). و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن. بذل و بخشش برای این مکن که افزون‌طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن). و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگارت شکیبائی کن. (مدّثّر/۳-۷)

مشک ختام این رهنمود و رهنمون در اینجا صبر و شکیبائی است، همان گونه که در آنجا در سورهٔ مزّمّل چنین بود.[1]

این سوره بعد از این رهنمود و رهنمون، تهدید کردن و ترساندن کسانی را دربر دارد که آخرت را تکذیب می‌کنند. این چنین افرادی تهدید می‌گردند و بیم داده

۱- اشاره به آیهٔ دهم سورهٔ مزّمّل است. (مترجم)

می‌شوند از جنگی که مستقیماً خدا با ایشان دارد، همان گونه که سورهٔ مزّمّل دربر داشت:

﴿ فَإِذا نُقِرَ فِي النّاقُورِ، فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ. ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً. وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً، وَ بَنِينَ شُهُوداً، وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ. كَلّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً. سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً ﴾.

هنگامی که در صور دمیده می‌شود. آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقّت و دردسر خواهد بود). مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. و ثروت بسیاری بدو داده‌ام. و پسرانی بدو داده‌ام که (همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگذاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام (و بدو دم و دستگاه داده‌ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنهٔ (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). (مدثر/۸-۱۷)

سورهٔ مدّثّر یکی از تکذیب‌کنندگان را باصفت ویژه‌اش می‌شناساند و مشخّص می‌دارد، و صحنه‌ای از صحنه‌های مکر و کید او را ـ بدان گونه که در سورهٔ قلم آمده است ـ ترسیم می‌کند. چه بسا این شخص مورد نظر در اینجا و در آنجا فردی باشد. گفته شده است: او ولید پسر مغیره است . . . تفصیل روایتها هنگام رویاروئی با نصّ خواهد آمد. این سوره سبب جنگ خداوند بزرگوار با او را تذکّر می‌دهد:

﴿ إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ. فَقُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قُتِلَ: كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ. فَقالَ: إِنْ هٰذا إِلّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هٰذا إِلّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴾.

او (برای مبارزهٔ با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه‌ای که کشید و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقّت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. (مدثر/۱۸-۲۵)

آن گاه فرجام و جایگاه او را تذکّر می‌دهد:

﴿ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ. وَ ما أَدْراكَ ما سَقَرُ، لا تُبْقِي وَ لا تَذَرُ. لَوّاحَةٌ لِلْبَشَرِ. عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ ﴾.

هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم. تو چه می‌دانی که دوزخ چگونه است؟! دوزخ نه می‌میراند و نابود می‌کند (تا انسان از دست آن با مرگ همیشگی راحت شود) و نه رها می‌سازد (تا انسان از دست آن بگریزد و نجات پیدا کند). پوست تن را به کلّی سیاه و دگرگون می‌سازد. نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند. (مدثر/۲۶-۳۰)

به مناسبت صحنهٔ دوزخ، و فرشتگان نوزده گانه‌ای که بر آن گماشته و مأمور شده‌اند، و این شماره چه غوغا و بلا و پرسش و گمان و تمسخری را در میان مشرکان و افراد ضعیف‌الایمان برانگیخت و به راه انداخت، این سوره بدین مناسبت از حکمت و فلسفهٔ خدا در ذکر این شماره سخن می‌گوید. آن گاه دریچه‌ای را روبروی حقیقت غیب خدا، و اختصاص خدا بدین غیب باز می‌کند. این دریچه پرتوی از نور را بر گوشه‌ای از جهان‌بینی ایمانی حقیقت غیب نهان در علم یزدان را می‌تاباند:

﴿ وَ ما جَعَلْنا أَصْحابَ النّارِ إِلّا مَلائِكَةً. وَ ما جَعَلْنا عِدَّتَهُمْ إِلّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ، وَ يَزْدادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيماناً، وَ لا يَرْتابَ

الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ لِيَقُولَ الَّذينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكافِرُونَ: ماذا أَرادَ اللهُ بِهٰذا مَثَلاً؟ كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ، وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّ هُوَ، وَ ما هِيَ إِلاّ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ ﴾.

مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم، و شمارۀ آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم. هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن در بارۀ خازنان دوزخ می‌گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در بارۀ حقّانیّت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و کسانی که در دلشان بیماری (نفاق) است، و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است؟ این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می‌بخشد. لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند، و این جز اندرزی برای مردم نیست. (مدّثر/۳۱)

آن گاه کار آخرت و دوزخ و نگهبانان آن را با صحنه‌های جهانی آماده و حاضر در برابر دیدگان، ربط و پیوند می‌دهد، تا بدین وسیله پیام این را و آن را برای دلها در نمایشگاه بیداری و هوشیاری و ترساندن و بیم دادن، گرد آورد:

﴿كَلاّ وَ الْقَمَرِ. وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ. وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ. إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ. نَذيراً لِلْبَشَرِ. لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴾.

این چنین نیست که ایشان می‌پندارند! سوگند به ماه! و سوگند به شب بدان گاه که پشت کند (و دامن برچیند و روی به رفتن آرد!). و سوگند به صبح، چون (نقاب از چهره برگیرد، و پرده برافکند، و) روشن گردد! دوزخ (یکی از مسائل مهمّ و حوادث عظیم، اصلاً) بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیلۀ بیم دادن انسانها است. برای کسانی از شما که می‌خواهند (به سوی خیرات و طاعات) پیش بروند، و یا کسانی از شما که می‌خواهند (از خیرات و طاعات) عقب بکشند. (مدّثر/۳۲-۳۷)

همچنین از جایگاه بزهکاران و از جایگاه یاران دست راست سخن می‌رود، وقتی که تکذیب‌کنندگان به درازا اعتراف و اقرار می‌کنند به اسباب و عللی که ایشان را سزاوار اسارت و غل و زنجیر در روز سزا و جزا و حساب و کتاب می‌سازد. با سخن فیصله‌بخشی بر کار و بارشان پیرو می‌زند، کار و باری که میانجیگری میانجیگران بدیشان سودی نمی‌رساند و فائده‌ای برایشان ندارد:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهينَةٌ. إِلاّ أَصْحابَ الْيَمينِ. في جَنّاتٍ يَتَساءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمينَ. ما سَلَكَكُمْ في سَقَرَ؟ قالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلّينَ. وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكينَ. وَ كُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضينَ. وَ كُنّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدّينِ. حَتّىٰ أَتانَا الْيَقينُ. فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعينَ ﴾.

هرکسی در برابر کارهائی که کرده است (در دوزخ زندانی می‌گردد و) گروگان می‌شود. مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشتن را با انجام نیکیها در جهان از عذاب یزدان رهانیده‌اند). آنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و (از دوزخیان) می‌پرسند. از بزهکاران و گناهکاران (می‌پرسند:) چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمرۀ نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطلگرایان (همنشین و همصدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم. تا مرگ به سراغمان آمد. دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت‌کنندگان و میانجیگران (اعم از فرشتگان و پیغمبران و صالحان) بدیشان سودی نمی‌بخشد. (مدّثر/۳۸-۴۸)

در سایۀ این صحنۀ خوارکننده، و اعتراف و اقرار رسواکننده، از موضعگیری تکذیب‌کنندگان در برابر دعوت به پندگرفتن و نجات از این سرنوشت می‌پرسد، پرسشی که موضعگیری ایشان را زشت و پلشت می‌شمارد. صحنۀ مسخره‌کننده‌ای را هم از ایشان

ترسیم می‌کند، صحنه‌ای که گریز چموشانهٔ حیوانی ایشان را خنده‌آور و ننگین نشان می‌دهد:

﴿ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ؟ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ! ﴾.

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند. (مدّثر/۴۹-۵۱)

پرده از غروری برمی‌دارد که گریبانگیرشان می‌گردد و آنان را از شنیدن و پذیرفتن صدای تذکّردهندهٔ دلسوز بازمی‌دارد:

﴿ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُنَشَّرَةً ﴾.

اصلاً هریک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامهٔ سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود. (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری یکایک آنان باشد، یا دالّ بر صدق نبوّت پیغمبر اسلام باشد). (مدّثر/۵۲)

این حسودی کردن با پیغمبر ﷺ و عشق به این است نامهٔ سرگشاده‌ای به هریک از ایشان داده شود! سبب نهان دیگر این است تقوا ندارند و بیباک هستند:

﴿ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴾.

نه چنین است (که ایشان می‌گویند و می‌خواهند!) اصلاً آنان از آخرت بیباک هستند. (مدّثر/۵۳)

در آخر، بیان قاطعانه‌ای درمی‌رسد که سازشی و نرمشی در آن نیست:

﴿ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴾.

نه چنین است (که ایشان در بارهٔ قرآن می‌اندیشند!) قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. هرکس بخواهد، آن را یاد می‌کند (و می‌خواند و بدانچه در آن است عمل می‌کند). (مدّثر/۵۴ و ۵۵)

و همهٔ کارها را به اراده و مشیّت و قضا و قدر خدا حواله می‌دهد:

﴿ وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴾.

امّا (در عین حال پند گرفتن از آن، جز به مشیّت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی‌گیرند مگر این که خدا بخواهد. سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشاید). (مدّثر/۵۶)

⁂

بدین منوال و بر این روال این سوره حلقه‌ای از حلقه‌های مبارزهٔ روانی را به تصویر می‌کشد، مبارزه‌ای که قرآن از یک سو با جاهلیّت و با اندیشه‌های جاهلیّتِ دلهای قریشیان آغاز کرده است، و از دیگر سو آن را آغاز کرده است با سرکشی و دشمنانگی و نیرنگ و رویگردانیِ از روی عمد و قصد با شیوه‌های گوناگون و جوراجوری که دارد . . . مشابهه‌های زیادی میان رویکردهای این سوره و رویکردهای سورهٔ مزّمّل و سورهٔ قلم است. مشابهه‌هائی که دلالت دارند بر این که همهٔ این سوره‌ها در زمانهای نزدیک به هم برای رویاروئی با حالتهای همگون و همانند نازل گردیده‌اند . . . به استثنای نیمهٔ دوم سورهٔ مزّمّل که سبب نزول ویژه‌ای دارد، و آن تمرین روانی و روحی پیغمبر ﷺ و گروهی از کسانی است که در خدمتش بوده‌اند، همان گونه که گذشت.

⁂

این سوره دارای آیه‌های کوتاهی است. حرکت سریع و تندی دارد. فاصله‌ها و قافیه‌ها متنوّع است. آهنگ سوره گاهی آرام و متین پیش می‌رود، و گاهی نفس‌زنان و شتابان به جلو می‌تازد! به‌ویژه شتاب می‌گیرد هنگامی که صحنهٔ آن تکذیب‌کننده‌ای را به تصویر می‌کشد که می‌اندیشد و می‌سنجد و روی ترش می‌کند و اخم و تخم می‌نماید . . . و صحنهٔ دوزخی را به تصویر می‌کشد که نه می‌میراند و نابود می‌کند و نه رها می‌سازد، و پوست تن را به کلّی سیاه و دگرگون می‌نماید . . . و صحنهٔ گریز ایشان را به تصویر می‌کشد که بسان گورخران رمنده‌ای که از شیر بگریزند، آنان هم می‌رمند و می‌گریزند!

این دگرگونی آهنگ و قافیه در صحنه‌ها و سایه‌روشنهای مختلف مزۀ ویژه‌ای بدین سوره داده است. به‌ویژه هنگام برگشت دادن برخی از قافیه‌ها وقتی که به پایان می‌آیند و دیگر باره به میان می‌آیند، همچون قافیۀ راء ساکنه: اَلْمُدَّثِّرْ. أَنْذِرْ. فَكَبِّرْ... همچنین برگشت دادن آن پس از گذشت چندی: قَدَّرَ. بَسَرَ. إِسْتَكْبَرَ. سَقَرَ... به همین‌سان انتقال از قافیه‌ای به قافیۀ دیگری در یک بند که ناگهانی صورت می‌گیرد، ولیکن به خاطر هدف خاصّی که در میان است. بدان گاه که یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ فَمَا لَهُمْ عَنِ ٱلتَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ؟ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ. فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴾.

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند، گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند. (مدّثر/۴۹-۵۱)

در آیۀ نخستین می‌پرسد و زشت می‌شمارد. در آیۀ دوم و سوم به تصویر می‌کشد و به تمسخر می‌گیرد! و به همین روال و منوال...

هم اینک به شرح و بسط این سوره می‌پردازیم:



﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرْ. قُمْ فَأَنْذِرْ. وَ رَبَّكَ فَكَبِّرْ. وَ ثِيَابَكَ فَطَهِّرْ. وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ. وَ لَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ. وَ لِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان! و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستای (و تنها او را بزرگ بشمار). و جامۀ خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگیها پاک گردان). و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن. بذل و بخشش برای این مکن که افزون‌طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن). و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگارت شکیبائی کن.

این ندای آسمانی است، ندای بزرگی برای کار سنگین و سترگی است... برحذر داشتن آدمیزادگان و بیدار کردن ایشان است. نجات انسانها از شرّ و بلا در دنیا، و از آتش در آخرت است. رهنمود و رهنمون ایشان به راه خلاص شدن و نجات یافتن پیش از گذشت فرصت است... این هم وظیفه و تکلیف سخت و دشواری است، وقتی که به انسانی از انسانها واگذار می‌گردد، هرچند که این انسان فرستاده‌ای و پیغمبری باشد. چه انسانها آن اندازه سر به گمراهی و سرکشی و نافرمانی و دشمنانگی و پافشاری بر باطل و کجروی و گریز از این امر نهاده‌اند، کار دعوت را سخت‌ترین و سنگین‌ترین چیزی کرده‌اند که انسان انجام آن را از میان کارهای مهمّ موجود در این هستی برعهده می‌گیرد.

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرْ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!) برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!.

بیم دادن و برحذر داشتن نمایان‌ترین کار در امر رسالت است. بیم دادن و برحذر داشتن، آگاه کردن از خطر نزدیکی است که در کمین غافلانی است که سر در گمراهی نهاده‌اند و از خود بی‌خبر شده‌اند. در این آگاه کردن و بیدارباش دادن رحم و مهربانی یزدان در حقّ بندگان نمایان و جلوه‌گر است. بندگان وقتی که سر در گمراهی می‌گذارند و سرگردان و ویلان می‌شوند از ملک و مملکت و قدرت و شوکت خدا چیزی نمی‌کاهند. و زمانی که راه هدایت در پیش می‌گیرند و راهیاب می‌گردند بر ملک و مملکت و قدرت و شوکت خدا چیزی نمی‌افزایند. امّا رحم و مهربانی یزدان مقتضی این است که این همه لطف و عنایت نسبت بدیشان داشته باشد تا از عذاب دردناک در آخرت نجات پیدا کنند و رهائی یابند، و از شرّ و بلای هلاک‌کننده و بر باددهنده در دنیا برهند و خلاص شوند. پیغمبران خدا هم ایشان را نداء بزنند و صدا بکنند تا برگردند و خدا ایشان را بیامرزد و در پرتو فضل و کرم خود آنان را به بهشت خویش داخل فرماید!

آن گاه یزدان منّان پیغمبر ﷺ را در بارۀ خودش

رهنمود و رهنمون می‌فرماید، بعد از آن که او را موظّف و مکلّف به بیم دادن و برحذر داشتن دیگران کرده بود. او رهنمود و رهنمون می‌کند به این که پروردگار خود را به بزرگی بستاید:

﴿ وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ ﴾.

و تنها پروردگار خود را به بزرگی و کبریائی بستای (و تنها او را بزرگ بشمار).

تنها و تنها پروردگار یگانه‌ات را بزرگ و سترگ بدان، پروردگاری که شایان بزرگ داشتن و سترگ شمردن است. این هم رهنمود و رهنمون کردن به گوشه‌ای از جهان‌بینی ایمانی در بارهٔ معنی الوهیّت، و معنی توحید و یگانه‌پرستی است.

قطعاً هر کسی، هر چیزی، هر ارج و ارزشی، هر حقیقتی، و . . . کوچک است . . . تنها خدای یگانه بزرگ است . . . همهٔ ستارگان و سیّارگان، نیروها و ارزشها، رخدادها و حادثه‌ها، اوضاع و احوال، معانی و اشکال، و . . . پنهان و نهان می‌شوند، و در سایه‌روشنهای جلال و کمال خدای یگانهٔ بزرگ و سترگ، محو می‌گردند.

این رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ است که به بیم دادن و برحذر داشتن انسانها بگراید، و به سختیها و دشواریها و هولها و هراسها و سنگینیها و سرسختیهای ایشان با همچون جهان‌بینی و اندیشه‌ای، و با همچون ذهن و شعوری، بنگرد. تا هر مکر و کیدی، و هر قدرت و قوّتی، و هر گردنه و سدّ و مانعی را کوچک ببیند و بداند. و آگاه و مطّلع باشد که پروردگارش که او را نداء درمی‌دهد بدین بیم دادن و برحذر داشتن برخیزد، او بزرگ و سترگ است . . . و سختیها و دشواریهای دعوت و هولها و هراسهای سر راه آن، نیاز همیشگی به حاضر آوردن این جهان‌بینی و این درک و فهم دارد.

خدا پیغمبر ﷺ را به پاکی و پاکیزگی رهنمود می‌فرماید:

﴿ وَ ثِیَابَکَ فَطَهِّرْ ﴾.

و جامهٔ خویش را پاکیزه دار (و خویشتن را از آلودگیها پاک گردان).

پاکی جامه در زبان عربی کنایه از پاکی دل و اخلاق و کار است . . . پاکی ذات انسان نیز مراد است چون جامه آن را می‌پوشاند. مراد هرچه به جامه می‌چسبد و آن را لمس می‌کند نیز می‌باشد. (یعنی هم جامهٔ ظاهری مراد است و هم جامه باطنی. یعنی عمل. چرا که اعمال هرکس به منزلهٔ لباس او است، و ظاهر هر شخص بیانگر باطن او است) . . . پاکی و پاکیزگی حالت مناسبی برای دریافت فرمان از عالم بالا و جهان فرشتگان است. همچنین پاکی و پاکیزگی از همه چیز بیشتر با سرشت این رسالت پیوستگی دارد. پاکی و پاکیزگی گذشته از همهٔ اینها برای شرائط و ظروف بیم دادن و برحذر داشتن و تبلیغ و پیام رساندن، ضروری است. به دست گرفتن کار دعوت در وسط امواج کششها و کنشها و خواستها و آرزوها و راه‌ها و روشها، و چیزی که از زشتیها و پلشتیها و کثافتها و آلودگیها و آمیزه‌ها و شائبه‌ها، با آنها همراه است، شخص دعوتگر نیاز به پاکی و پاکیزگی کامل دارد تا بتواند آلودگان را نجات بدهد بدون این که خودش کثیف و آلوده گردد، و تا بتواند ناپاکان را برهاند بدون این که خودش ناپاک شود . . . این نگاه دقیق و ژرفی است که باید به شرائط و ظروف رسالت و دعوت و دست‌اندرکار شدن همچون کاری در محیطهای مختلف، و با دلهای مختلف، انداخته شود.

خدا پیغمبر ﷺ را راهنمائی می‌فرماید که از شرک و موجبات عذاب دوری گزینند:

﴿ وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ ﴾.

و از چیزهای کثیف و پلید دوری کن.

پیغمبر ﷺ پیش از نبوّت نیز از شرک و موجبات عذاب دوری گزیده بود. فطرت سالم او از این انحراف، و از توده‌های انبوه معتقدات پلشت، و از اخلاق و عادات زشت، بیزار و برکنار بود. از او دیده نشده است که او در چیزی از آلودگیهای جاهلیّت شرکت کرده باشد. امّا این رهنمود به پاکی و پاکیزگی، و به دوری کردن از آلودگیها و ناپاکیهای بت‌پرستی و جاهلیّت،

بدین معنی است که باید از شرک و موجبات عذاب دوری کرد، و باید که پاک بود و پاک زیست. چه شرک و ناپاکی با یگانه‌پرستی و پاکی سازگار نیستند، و دو راه جدا از همدیگرند و هرگز به یکدیگر نمی‌رسند و میانشان صلح و آشتی صورت نمی‌گیرد. همچنین بدین معنی است که باید از آلودگی بدین ناپاکی و از گرفتاری بدین عذاب دوری جست. واژهٔ «رُجْـز» در اصل عذاب است.[1] سپس برای موجبات عذاب به کار رفته است. باید از لمس این پلیدی دوری جست و خود را بدان نیالود.

خدا پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که خود را از یاد ببرد، و از تلاشی که می‌ورزد منّت ننهد، یا تلاش خود را زیاد نشمارد و بزرگ نداند:

﴿ وَ لَاتَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ﴾.

بذل و بخشش برای این مکن که افزون‌طلبی کنی. (بلکه برای رضای خدا احسان و صدقه و بذل و بخشش کن).

پیغمبر ﷺ چیزهای زیادی را تقدیم می‌دارد. چیزهای زیادی را بذل می‌کند و فداء می‌سازد. تلاش و کوشش و فداکاری و جان‌نثاری فراوانی را انجام می‌دهد، و رنجها و خستگیهای زیادی را می‌بیند. ولیکن پروردگارش از او می‌خواهد هرچه را تقدیم می‌دارد و فداء می‌سازد و می‌بخشد و می‌کند و می‌بیند بسیار بشمار نیاورد و بزرگش نداند و مهمّش نشمارد، و با آن منّت ننهد . . . این دعوت با کسی جور درنمی‌آید و سر سازگاری ندارد آنچه را که مبذول می‌دارد احساس بکند و آن را در مدّ نظر داشته باشد. چه بذل و بخشش در راه این دعوت آن اندازه بزرگ و سترگ است که انسان نمی‌تواند آن را بردارد و در نظر آرد، مگر این که آن را فراموش کند و به خاطر نسپارد. بلکه مگر زمانی که اصلاً آن را احساس نکند، بدان سبب که غرق در احساس خدا است، و می‌داند هرچه را تقدیم می‌دارد و فداء می‌سازد از فضل خدا و از داده‌ها و عطاهای خدا است. این فضل و لطفی است که خدا بدو مرحمت فرموده است، و عطاء و هدیّه‌ای است که خدا او را سزاوار آن شناخته است، و او را برای آن برگزیده است. او را توفیق داده است که بر آن توانا باشد و بدان دسترسی داشته باشد . . . این گزینش و بزرگداشت و لطف و کرمی است که باید شکر آن را بگذارد و خدای را سپاسگزاری بکند، نه این که با آن منّت نهد و آن را بزرگ بداند و سترگ بشمارد.

یزدان سبحان در آخر، پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید صبر و شکیبائی کند محض رضای خدا و بس:

﴿ وَ لِرَبِّكَ فاصْبِرْ ﴾.

و برای (خشنودی و محض رضای) پروردگارت شکیبائی کن.

این سفارشی است که باید در وقت انجام هر وظیفه‌ای یا پایداری و استقامتی در راه این دعوت، در مدّ نظر و آویزهٔ گوش دل و جان باشد. شکیبائی زاد و توشهٔ اصلی در پهنهٔ این پیکار سخت است، پیکار دعوت به سوی خدا، پیکار دو چندان با هواها و هوسهای نفس و آرزوها و خواستهای دل، و پیکار با دشمنان این دعوت، آن کسانی که شیاطین هواها و هوسها و آرزوها و خواستها ایشان را به میدان مبارزهٔ با این دعوت برمی‌انگیزند و می‌کشانند و می‌رانند. این هم پیکار طولانی و سختی است که هیچ گونه زاد و توشه و ساز و برگی ندارد مگر شکیبائی و صبری که انسان آن را برای خدا از خود نشان بدهد، و در آن رو به خدا بکند، و تنها اجر آن را از خدا بخواهد و بس.



وقتی که این رهنمود و رهنمون الهی به پیغمبر بزرگوارش ﷺ پایان می‌پذیرد، روند قرآنی رو می‌کند به بیان چیزی که دیگران را از آن می‌ترساند، با پسوده‌ای که حسّ و شعور را بیدار می‌کند راجع بدان روز سخت و دشواری که بیم‌دهنده از آمدن آن بیم

۱- «رُجْز»: چیزهای کثیف و پلید. وسوسه و نیرنگ اهریمن. بتها. گناه . . . این واژه مفهوم جامعی دارد و هرگونه عمل زشت و پلید و هر کاری را شامل می‌شود که موجب خشم و عذاب الهی باشد. (مترجم)

می‌دهد:

﴿ فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ. فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ. عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴾.

هنگامی که در صور دمیده می‌شود، آن روز، روز سختی خواهد بود. برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقّت و دردسر خواهد بود).

دمیدن در شیپور همان چیزی است که در جاهای دیگری دمیدن در صُور تعبیر شده است. ولی تعبیر اینجا دارای پیام سخت‌تر و سنگین‌تری است. بیانگر شدّت صدا و طنین آن است. انگار دمیدنی است که صدا را بلند می‌گرداند و در همه‌جا می‌پیچاند. صدائی که به گوشها فرومی‌رود سخت‌تر از صدائی است که گوشها آن را می‌شنود . . . بدین خاطر است آن روز را برای کافران دشوار توصیف می‌کند، و این دشوار بودن را با نفی هر سایه‌ای از آسانگیری، تأکید می‌نماید:

﴿ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴾.

برای کافران آسان نخواهد بود (و بلکه پرمشقّت و دردسر خواهد بود).

آن روز سراسر سخت و دشوار است. سخت و دشوار است و آسانی و آسانگیری در لابلای آن وجود ندارد ... پس سزاوار است که کافران به بیم‌دهنده گوش فرادارند و سخنانش را بپذیرند، پیش از آن که در صور دمیده شود، و آن روز بسیار سخت و بسیار دشوار با ایشان رویاروی شود!

❁

روند قرآنی از این تهدید و بیم همگانی رو به فرد ویژه‌ای از تکذیب‌کنندگان می‌کند. چنین به نظر می‌رسد آن فرد نقش اصلی ویژه‌ای در تکذیب کردن و توطئه چیدن برای این دعوت داشته است. رو بدو می‌کند با تهدیدِ خردکننده‌ای و بیمِ درهم شکننده‌ای، و از او شکل زشتی را می‌کشد که باعث تمسخر و استهزاء حال و احوال و سیماهای چهره و اندامهای او می‌گردد. حال و احوال و سیماهائی که از لابلای کلمات نمودار و پدید می‌آید، به گونه‌ای که انگار زنده و برجسته و دارای سیماها و نشانه‌های جنبنده است:

﴿ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً، وَ جَعَلْتُ لَهُ مَالاً مَمْدُوداً، وَ بَنِينَ شُهُوداً، وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيداً، ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ! كَلَّا! إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً. سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً. إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ. فَقُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ، ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ، ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ، فَقَالَ: إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ. سَأُصْلِيهِ سَقَرَ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ؟ لَا تُبْقِي وَ لَا تَذَرُ، لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ، عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام. و ثروت بسیاری بدو داده‌ام. و پسرانی بدو داده‌ام که (همواره در پیش او آماده، و در مجالس برای خدمتگذاریش) حاضرند. و (وسائل زندگی را) از هر نظر برای او فراهم ساخته‌ام (و بدو دم و دستگاه داده‌ام). گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم! هرگز! (چنین نخواهد شد و بدانچه آرزو می‌کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است. به زودی او را به بالا رفتن از گردنهٔ (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم). او (برای مبارزهٔ با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقّت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن‌نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست. هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم. تو چه می‌دانی که دوزخ چگونه است؟! دوزخ نه می‌میراند و نابود می‌کند (تا انسان از دست آن با مرگ همیشگی راحت شود) و نه

رها می‌سازد (تا انسان از دست آن بگریزد و نجات پیدا کند). پوست تن را به کلّی سیاه و دگرگون می‌سازد.
نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند.

روایتهای متعدّدی نقل شده است در بارهٔ این شخصی که در اینجا مورد نظر است. گفته‌اند او ولید پسر مغیرهٔ مخزومی است. ابن جریر گفته است: ابن عبدالأعلی از محمّد پسر ثوره، و او از معمّر، و معمّر از عباده پسر منصور، و او از عکرمه، برایمان روایت کرده است که ولید پسر مغیره به پیش پیغمبر ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ قرآن را برایش خواند. انگار ولید از شنیدن قرآن خوشش آمد و بدان نرمشی پیدا کرد. این امر به گوش ابوجهل پسر هشام رسید به پیش ولید پسر مغیر آمد و بدو گفت: ای عمو! قوم تو می‌خواهند اموالی را برایت جمع‌آوری کنند. ولید پسر مغیره گفت: چرا؟ ابوجهل گفت: آن را به تو می‌دهند. چون تو به پیش محمّد رفته‌ای و خویشتن را در معرض چیزی قرار داده‌ای که دارد ـ ابوجهل با خباثت و زرنگی می‌خواهد تکبّر و خودبزرگ‌بینی را در او برانگیزد از ناحیه‌ای که می‌داند ولید پسر مغیره سخت بدان می‌نازد و می‌بالد ـ ولید پسر مغیره گفت: قریشیان می‌دانند که من از همهٔ ایشان بیشتر از دارائی و اموال برخوردارم! ابوجهل گفت: پس سخنی در بارهٔ محمّد بگو که از روی آن قوم تو متوجّه شوند تو منکر چیزی هستی که محمّد گفته است، و تو سخن او را نمی‌پسندی. ولید پسر مغیره گفت: در بارهٔ او چه بگویم؟ به خدا سوگند در میان شما کسی نیست که مثل من اشعار را بشناسد، و از رجز و قصیده و چکامه‌های جنّیان مطّلع باشد. به خدا سوگند آنچه او می‌گوید هیچ یک از انواع شعر نیست. به خدا سوگند سخنش شیرینی دارد و آنچه می‌گوید دلپسند است. او آنچه در زیر دارد درهم می‌شکند، و او برتری می‌گیرد و والا می‌گردد، و بر او برتری گرفته نمی‌شود و بر او والائی حاصل نمی‌آید . . . ابوجهل گفت: به خدا سوگند قوم خود را راضی نخواهی کرد تا در بارهٔ او چیزی نگوئی . . . ولید پسر مغیره گفت: مرا رها کن تا در بارهٔ او بیندیشم . . . وقتی که به اندیشه فرورفت گفت: این کلام جز سخنی نیست که آن را از دیگران می‌گیرد و روایت می‌نماید. پس نازل گردید:

﴿ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً . . . ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام...

تا می‌رسد به:

﴿ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴾.

نوزده (فرشته) بر آن گمارده شده‌اند.

در روایت دیگری آمده است که قریشیان گفتند: اگر ولید از دین آباء و اجداد برگردد، همهٔ قریشیان از دین آباء و اجداد دست می‌کشند! ابوجهل گفت: من برای شما در برابر او بس هستم! سپس به پیش ولید رفت! . . ولید پس از اندیشهٔ زیاد گفت: این کتاب قرآن نام چیزی جز جادوی منقول از پیشینیان و روایت شده از دیگران نیست. مگر نمی‌بینید که میان مرد و خانواده‌اش، و میان او و فرزندانش و غلامان و بردگانش جدائی می‌اندازد؟

این رخدادی است که روایتها آن را روایت کرده‌اند. امّا قرآن آن را بدین شیوهٔ زندهٔ برانگیزنده بیان می‌دارد ... با آن تهدید کمرشکن و هراس‌انگیز می‌آغازد:

﴿ ذَرْنِي وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِيداً ﴾.

مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده‌ام.

خطاب به پیغمبر ﷺ است. معنی آن چنین است: مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها و بدون هیچ دارائی و اموال و اولادی آفریده‌ام، چیزهائی که بدانها می‌بالد. از قبیل: دارائی زیاد و پسرانی که حاضر و آماده‌اند، و نعمتهائی که از داشتن آنها سرمست می‌گردد و به خود می‌نازد، و لاف می‌زند و تکبّر می‌ورزد و بیشتر و فراخ‌تر می‌طلبد. مرا با او واگذار و دل خود را به مکر و کید و نیرنگ او مشغول مدار. چه من خودم به جنگ او می‌پردازم و کار او را می‌سازم ... در اینجا است که انسان بر خود می‌لرزد و می‌هراسد.

وقتی که انسان نیروئی را به تصوّر درمی‌آورد که حدّ و مرزی نمی‌شناسد، نیروی خداوند قادر و توانائی که می‌خواهد این آفریدهٔ ضعیف و مسکین و لاغر و ناچیز را درهم کوبد و له و په کند! نصّ قرآنی چنین لرزه‌ای را در دل خواننده و شنوندهٔ ایمن خود پدید می‌آورد. پس کسی که این قرآن رو بدو می‌کند و با او رویاروی می‌شود باید چه حالی را پیدا بکند؟!

نصّ قرآن بیان حال و احوال این آفریده را طول می‌دهد، و بسیار سخن می‌گوید از نعمتها و بهره‌هائی که خدا بدو داده است، پیش از این که از رویگردانی و سرکشی و دشمنانگی او چیزی بگوید. خدا است که او را آفریده است بدون این که چیزی داشته باشد، حتّی جامه به تن داشته باشد! سپس بدو دارائی و اموال فراوان و بسیاری را می‌دهد. پسرانی بدو می‌دهد که پیرامون او حاضر و آماده‌اند. در خدمت او هستند، و او از دیدارشان شاد و از نسبتشان به خود مسرور است. خدا زندگی را برای او آماده و آسان و مهیّا و خوش کرده است . . .

﴿ ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴾.

گذشته از این (بدون شکر و سپاسی که بکند) امیدوار است که (بر نعمت و قدرتش) بیفزایم.

او بدانچه بدو داده شده است قانع نیست و بس نمی‌کند، و شکر نعمت بجای نمی‌آورد . . . یا چه بسا امیدوار است که وحی بر او نازل شود، و کتابی بدو داده شود، همان گونه که در آخر این سوره خواهد آمد:

﴿ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفاً مُنَشَّرَةً ﴾.

اصلاً هریک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامهٔ سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری یکایک آنان باشد، یا دالّ بر صدق نبوّت پیغمبر اسلام باشد). (مدّثّر/۵۲)

ولید پسر مغیره از جملهٔ کسانی بود که به پیغمبر ﷺ حسودی می‌کردند بر این که نبوّت بدو داده شده بود. در اینجا او را سخت از این آزمندی و طمع بازمی‌دارد، آزمندی و طمعی که بیجا است. زیرا کار نیکی نکرده است و طاعت و عبادتی نداشته است و شکر نعمت خدای را بجای نیاورده است تا به سبب آن فزونی و افزایش بخواهد:

﴿كَلَّا!﴾. هرگز.

این واژه برای ردع و انکار و سرکوبی و تودهنی می‌آید.

﴿ إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً ﴾.

او با آیات ما دشمن و ستیزه‌جو است.

او با دلائل حقّ و پیامهای ایمان دشمنی و ستیزه‌جوئی می‌کند. رو در روی دعوت می‌ایستد، و با پیغمبر این دعوت می‌جنگد، و خویشتن را و دیگران را از آن بازمی‌دارد، و پیرامون دعوت گمراهسازیها می‌کند و یاوه‌سرائیها می‌نماید.

بر این ردع و انکار با تهدید و بیمی پیرو می‌زند، تهدید و بیم تبدیل خوشی و آسایش و آسانی به ناخوشی و عدم آسایش و سختی و دشواری:

﴿ سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً ﴾.

به زودی او را به بالا رفتن از گردنهٔ (مشکلات و معضلات زندگی) وامی‌دارم (و به سختیها و دشواریهای فراوان دچار می‌سازم).

تعبیری است که حرکت را به تصویر می‌کشد. چه بالا رفتن در راه، سخت‌ترین رفتن است و دشوارترین خستگی را به همراه دارد. اگر این بالا رفتن از طرف دیگران بر انسان تحمیل شود و انسان وادار به بالا رفتن از سوی دیگران شود، درد و رنج آن برای بالارونده بیشتر، و خستگی و درماندگی زیادتری بدو می‌رساند. این امر در عین حال تعبیری از حقیقت است. چه کسی از راه سهل و ساده و دوست داشتنی ایمان منحرف می‌گردد و به کژراهه می‌افتد، در راه سنگلاخ و سخت و پر از چاله و چوله‌ای لنگ‌لنگان و افتان و خیزان می‌رود. زندگی را با پریشانی و سختی و اندوه و ضیقت بسر می‌برد. انگار به سوی آسمان صعود

می‌کند. یا در راه ناهمگون و سخت و ناجوری بالا می‌رود که هیچ آبی و توشه‌ای در آن نیست، و هیچ آسایش و امیدی در پایان راه سراغ نمی‌رود!

آن گاه چهرهٔ زشتی را از او به تصویر می‌کشد که در زشتی سرآمد است. چهرهٔ زشتی است که باعث تمسخر و استهزاء می‌گردد. مردی است ذهن خود را خسته می‌کند، و بر اعصاب خود فشار وارد می‌سازد، و پیشانی را اخم و تخم و چین و چروک می‌دهد، ابروها را درهم می‌کشد، و بندهای اندامهایش را می‌فشارد، و سراپای وجودش را زشت و پلشت نشان می‌دهد، همهٔ اینها را انجام می‌دهد تا عیبی بیابد و قرآن را با آن معیوب سازد، و سخنی بیابد تا در بارهٔ قرآن بگوید:

﴿ إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ. فَقُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ قُتِلَ! كَيْفَ قَدَّرَ؟ ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ. ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اَسْتَكْبَرَ. فَقَالَ: إِنْ هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هٰذَا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ ﴾.

او (برای مبارزهٔ با پیغمبر و قرآن) بیندیشید (و در نظر گرفت که چه بگوید و بکند) و نقشه و طرحی را (در ذهن خود) آماده ساخت. مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! مرگ بر او باد! چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟! باز هم نگریست و دقّت کرد. سپس چهره درهم کشید و شتابگرانه اخم و تخم کرد. بعد واپس رفت و گردن افراخت. آن گاه گفت: این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست.

تعبیر قرآنی لحظهٔ لحظهٔ نگاه‌ها، خطره خطرهٔ دلها، حرکه حرکهٔ اندامها را ترسیم می‌کند. این قلم‌موی نقّاش است و همه چیز را به تصویر می‌کشد، نه این که کلمه‌ها و واژه‌ها است. نه‌نه، بلکه انگار گوئی فیلم سینمائی است و لحظه به لحظه را فیلمبرداری کرده‌اند و هم اینک بر پردهٔ سینما ظاهر می‌شود!

بدان گاه که او می‌اندیشد و در صدد جلوگیری از این دعوت است، از او فیلمبرداری می‌شود، و قضا و قدر چنین با او درمی‌افتد:

﴿ قُتِلَ ﴾. مرگ بر او! کشته و نابود باد!.

کارش سراسر ناپسند و مایهٔ تمسخر است:

﴿ كَيْفَ قَدَّرَ؟! ﴾.

چه نقشه‌ای که کشید و چه طرحی که ریخت؟!.

دیگر باره دعوت تکرار می‌شود و کارش ناپسند و مایهٔ تمسخر قلمداد می‌گردد. تکرار برای افزایش پیام است.

از او تصویر گرفته می‌شود در حالی که این چنین و آن چنان می‌نگرد و با تلاش ساختگی و زورکی نگاه می‌کند بلکه بتواند نیرنگی بزند. کارش مایهٔ تمسخر و استهزاء است.

تصویر دیگری از او گرفته می‌شود، بدان هنگام که ابروها را درهم کشیده است و اخم و تخم کرده است و چین و چروک بر چهره انداخته است و ترشرو به اندیشه فرو رفته است. می‌خواهد با سیمای خنده‌آوری که به خود گرفته است فکر خود را جمع بکند تا مگر کاری بکند!

بعد از این همه خود را تکان دادن و اندیشه را به جولان درآوردن، و بعد از این همه خود را فشردن و فسردن، چه شد؟ .. هیچی نصیب او نشد! .. تنها کاری که کرد به نور پشت کرد، و در برابر حقّ تکبّر ورزید و خودبزرگ‌بینی نمود ... و گفت:

﴿ إِنْ هٰذَا إِلاَّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ. إِنْ هٰذَا إِلاَّ قَوْلُ الْبَشَرِ! ﴾.

این (کتاب قرآن نام) چیزی جز جادوی منقول (از پیشینیان و روایت شده از دیگران) نمی‌باشد. این (چیزهائی که محمّد کلام آسمانی نام می‌دهد) چیزی جز سخن انسانها نیست.

وقتی که یزدان سبحان این سیماها و نماهای زندهٔ برجسته از این آفریدهٔ خنده‌آور را نشان می‌دهد، بر آن با تهدید هراس‌انگیزی پیرو می‌زند:

﴿ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ ﴾.

هرچه زودتر او را داخل دوزخ می‌سازیم و بدان می‌سوزانیم.

دوزخ چيزی است که بزرگ‌تر و هولناک‌تر از آن است که به درک و فهم انسان درآيد! آن گاه با مقداری از صفات ناشناختهٔ دوزخ پيرو می‌زند، صفاتی که بر هول و هراس از دوزخ می‌افزايد:

﴿لاٰ تُبْقِي وَ لاٰ تَذَرُ﴾.

دوزخ نه می‌ميراند و نابود می‌کند (تا انسان از دست آن با مرگ هميشگی راحت شود) و نـه رهـا مـی‌سازد (تا انسان از دست آن بگريزد و نجات پيدا کند!).

دوزخ همه چيز را جارو می‌زند و بـا خـود مـی‌برد، و قورت می‌دهد و می‌بلعد، و کاملاً نابود مـی‌کند. ايـن است که هيچ چيزی بر سر راه آن برپای نمی‌ايستد و برجای نمی‌ماند. هيچ چيزی پس از آن باقی نمی‌ماند، و چيزی برای او زياد نيست، و از او اضافه نمی‌ماند! گذشته از آن، برای انسانها پديدار مـی‌آيد و نـمايان می‌شود:

﴿لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ﴾.

دوزخ برای انسانها جلوه‌گر می‌آيد.[1]

همان گونه که در سورهٔ معارج آمده است:

﴿تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّٰىٰ﴾.

دوزخ به سوی خود می‌خواند (و نام مـی‌برد) کسـی را که پشت (به فـرمان خـدا) کـرده است و (از اطـاعت او) روی‌گردان بوده است. (معارج/۱۷)

دوزخ خود را می‌شناساند. انگار می‌خواهد در دلهـا و درونها با منظرهٔ وحشتناک خود هول و هراس برانگيزد! نگهبانانی بر دوزخ گماشته شده‌اند. تعداد آنان «نوزده» است. نمی‌دانيم که آيا نوزده نفر از فرشتگان تندخو و سختگيرند، يا نوزده صـف از چـنين فـرشتگانی مـراد است، و يا مقصود انواع و اقسامی از ايشـان است. از سوی يزدان سبحان کار و بارشان را خواهيم دانست در آيه‌هائی که خواهد آمد . . .

❁

مؤمنان فرموده‌های خدا را با رضا و تسليم پـذيرفتند، بسان رضا و تسليم کسی که به پروردگارش وثـوق و اطمينان دارد، و با او ادب بنده با خداوندش را مراعات می‌دارد، و در خبری که خدا می‌دهد، و در سخنی کـه خدا می‌فرمايد، مجادله و ستيزه نمی‌کند. و امّا مشرکان با اين عدد با دلهای خالی از ايمان، و فاقد تـعظيم در برابر يزدان، و تهی از جدّی بودن در دريـافت داشـتن فرمان بزرگ، روبرو شدند. اين عدد را وسيلهٔ تمسخر و ريشخند کردند، و آن را به بازی و شوخی گرفتند و انگيزه‌ای برای مزاح و لطيفه‌گوئی در ميان خود نمودند. يکی از آنان می‌گفت: آيا ده نفر از شماکار يکی از اين نوزده فرشته را نمی‌سازد؟! ديگری می‌گفت: شما کـار دو نفر از اين نوزده فرشته را بسازيد، بقيّه را بـه مـن حواله دهيد! من خود برای آنان بس هستم. کارشان را برايتان می‌سازم! و . . . با اين چنين روح کور و بسته و تهی، اين سخن بزرگ و سترگ را دريافت داشتند.

بدين هنگام آيـات بـعدی نـازل مـی‌گردد، و پـرده از حکمت خدا در کشف گوشه‌ای از غيب، و در ذکر اين عدد برمی‌دارد، و آگاهی از غيب را به خدا وامی‌گذارد، و بيان می‌دارد چه فرجامی ذکر دوزخ و نگاهبانان آن به دنبال دارد، فرجامی که در محشر پيش می‌آيد:

﴿وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ النّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِكَةً. وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا، لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ وَ يَزْدٰادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمٰاناً وَ لاٰ يَرْتٰابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْكٰافِرُونَ: مٰاذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً؟ كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشٰاءُ، وَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ، وَ مٰا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاّٰ هُوَ، وَ مٰا هِيَ إِلاّٰ ذِكْرىٰ لِلْبَشَرِ﴾.

مأموران دوزخ را جز از ميان فرشتگان برنگزيده‌ايم، و شمارهٔ آنان را نيز جـز آزمـايش کـافران نسـاخته‌ايم. هدف اين است که اهل کتاب يقين و اطمينان حاصل کنند (که آنچه قرآن در بارهٔ خازنان دوزخ می‌گويد، از طرف

۱- اين ترجمه با توجّه به برداشت مؤلّف فرزانه است . . . دو مـعنی ديگـر برای اين آيه ذکر شده است: الف ـ پوست تن را به کـلّی سـياه و دگـرگون می‌سازد. ب: دوزخ انسان را مـی‌سوزانـد و سـياه مـی‌گرداند و قـيافهٔ او را دگرگون می‌سازد. نگا: روح‌البيان . . . (مترجم).

خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتاب و مؤمنان (در بارهٔ حقّانیّت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و کسانی که در دلشان بیماری (نفاق) است، و کافران بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است؟ این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می‌بخشد. لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند، و این جز اندرزی برای مردم نیست.

این آیه با بیان حقیقت آن نوزده نفر می‌آغازد، نوزده نفری که مشرکان در بارهٔ آنان ستیزه‌گری می‌کنند:

﴿ وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ ٱلنّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِكَةً ﴾.

مأموران دوزخ را جز از میان فرشتگان برنگزیده‌ایم.

آنان از جملهٔ آفریدگان غیبی هستند، آفریدگانی که سرشت و نیروی ایشان را جز یزدان سبحان نمی‌داند. یزدان سبحان در بارهٔ ایشان به ما فرموده است:

﴿ لاٰ يَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ ﴾.

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم/۶)

یزدان سبحان بیان می‌فرماید که آن فرشتگان از خدا در آنچه بدیشان دستور می‌دهد اطاعت می‌کنند و فرمان می‌برند، و آنان دارای قدرت بر انجام کارهائی هستند که خدا بدیشان دستور انجام آنها را می‌دهد. در این صورت آنان مجهّز به نیروی لازمی هستند که خدا برای انجام این وظیفه بدیشان مبذول فرموده است، بدان گونه و بدان شکل که صلاح دیده است. دیگر مجال مغلوب کردن و شکست دادن ایشان از سوی این انسانهای ضعیف وجود ندارد و هرگز نمی‌توانند بر آنان چیره گردند. این که همچون انسانهائی می‌گویند بر آنان چیره می‌گردند و ایشان را شکست می‌دهند، این ادّعاء زادهٔ جهل و نادانی فراوان انسانها در بارهٔ حقیقت آفرینش یزدان و تدبیر و تقدیر او و راجع به امور جهان است.

﴿ وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

و شمارهٔ آنان را نیز جز آزمایش کافران نساخته‌ایم.

کافران کسانیند که بیان عدد و شماره، در دلهایشان میل و رغبت مجادله و ستیز را برمی‌انگیزد. آنان موارد تسلیم شدن، و موارد مجادله کردن را نمی‌دانند. کارهای غیبی یکسره به خدا واگذار می‌گردد و در دائرهٔ علم و دانش او است، و انسانها از کارهای غیبی نه کم و نه زیاد چیزی نمی‌دانند. هرگاه خدا از کارهای غیبی خبری داد یگانه منبع راستین در بارهٔ آنها همان است و بس. کار انسانها در بارهٔ امور غیبی تسلیم خبر یزدان شدن است. باید انسانها دل بدهند بدان و مطمئنّ باشند که خیر و صلاح در همان چیزی است که یزدان راجع به امور غیبی بدانان خبر داده است و ایشان را تا اندازه‌ای در جریان کار نهاده است. دیگر راجع بدان جای مجادله و بحث نیست. چرا که انسان مجادله و بحث می‌کند در بارهٔ چیزی که از آن آگاهی پیشین دارد. در پرتو این آگاهی پیشین است که انسان صحبت می‌کند از خبری که تازه به گوش می‌رسد، و آن را ردّ یا تأکید می‌کند ... و امّا چرا تعداد فرشتگان نگاهبان دوزخ نوزده ـ مدلول و مفهوم آن هرچه هست ـ می‌باشد؟ این چیزی است که خدا آن را می‌داند، خدائی که سراسر هستی را نظم و نظام می‌بخشد، و هرچیزی را به اندازهٔ لازم می‌آفریند. این عدد نیز بسان سائر اعداد است. کسی که طالب مجادله و ستیز است می‌تواند در بارهٔ هر عدد دیگری و در بارهٔ هر کار دیگری خود همین مجادله و ستیز را بیاغازد . . . چرا آسمانها هفت تا هستند؟ چرا آفرینش انسان از گِل خشکیده‌ای همچون سفال است، و آفرینش جنّ از زبانهٔ شعله‌ور آتش است؟ چرا نوزاد نه ماه در شکم مادر ماندگار می‌ماند؟ چرا لاک‌پشتها هزاران سال زندگی می‌کنند؟ چرا؟ چرا؟ و چرا؟ . . پاسخ این است: چون آن که می‌آفریند و فرمان می‌دهد چنین می‌خواهد و هرچه بخواهد می‌کند! این سخن داورانه و قاطعانه و فیصله‌دهنده و پایان‌بخشنده در همچون کارها است و بس . . .

﴿ لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ، وَ يَزْدٰادَ الَّذِينَ

آمَنُوا إِیْمَاناً، وَ لاٰ یَرْتٰابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ ﴾.

هدف این است که اهل کتاب یقین و اطمینان حاصل کنند (که آنچه قرآن در بارهٔ خازنان دوزخ می‌گوید، از طرف خدا است) و بر ایمان مؤمنان نیز بیفزاید، و اهل کتابْ و مؤمنان (در بارهٔ حقّانیّت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند.

هم اینان و هم آنان در عدد نگاهبانان دوزخ چیزی را خواهند یافت که بر یقین و اطمینان بعضی می‌افزاید، و ایمان برخی را تقویت می‌نماید. اهل کتاب باید چیزی از این حقیقت را در پیش داشته باشند. چون وقتی که قرآن را شنیدند یقین و اطمینان پیدا کردند که آنچه قرآن در این راستا می‌گوید چیزی را تصدیق می‌کند که در بارهٔ آن خودشان در دسترس دارند. و امّا مؤمنان هر سخنی که از جانب پروردگارشان بدیشان برسد بر ایمانشان می‌افزاید. زیرا دریچهٔ دلهایشان برای دریافت حقائق باز است. دلهایشان به خدا رسیده است و سخنان یزدان را یک راست دریافت می‌دارند و بر دیدگان می‌گذارند. هر حقیقتی که از جانب خدا بدیشان برسد بر انس و الفتشان با خدا می‌افزاید، و بیش از پیش خوگرشان می‌نماید . . . دلهایشان به حکمت خدا در بارهٔ این عدد پی می‌برد، و می‌دانند که یزدان جهان سنجش دقیقی و اندازه‌گیری ظریفی در کار آفرینش و آفریدگان خود دارد. این است که دلهایشان بر ایمان خود می‌افزاید. و این حقیقت در دلهای اینان و آنان استوار می‌گردد، و در پرتو این حقیقت در آنچه از سوی یزدان بدیشان برسد شکّ و تردید به خود راه نمی‌دهند.

﴿ وَ لِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْکٰافِرُونَ: مٰاذٰا أَرٰادَ اللهُ بِهٰذٰا مَثَلاً؟ ﴾.

و کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است، و کافران، بگذار بگویند: خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است؟.

بدین روال و بر این منوال، حقیقت یگانه‌ای دو تأثیر جداگانه‌ای در دلهای مختلف برجای می‌گذارد . . . کسانی که اهل کتاب هستند یقین و اطمینان پیدا می‌کنند، و کسانی که مؤمنند بر نیروی ایمانشان می‌افزایند. در همین حال کافران و کسانی که دلهای ضعیفی دارند و منافق نام دارند، با تعجّب و حیرت می‌پرسند:

﴿ مٰاذٰا أَرٰادَ اللهُ بِهٰذٰا مَثَلاً؟ ﴾.

خدا مثلاً از بیان این (چنین عددی) چه می‌خواسته است؟.

آنان حرکت این کار عجیب و غریب را نمی‌دانند. تسلیم این امر هم نمی‌شوند که خدا در اندازه و مقدار هر آفریده‌ای قطعاً حکمت ویژه‌ای دارد، و به راست بودن خبر و وجود خیر نهفته در آن باور ندارند، خیری که نهفته و نهان در بیرون آوردن آن خبر از جهان ناپیدا به جهان پیدا است . . .

﴿ کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللهُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ ﴾.

این گونه خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد هدایت می‌بخشد.

این گونه . . . با بیان حقائق و نشان دادن نشانه‌ها، کسانی را گمراه می‌سازد، و کسانی را هدایت می‌بخشد. دلهای گوناگون به گونه‌های گوناگونی حقائق را دریافت و نشانه‌ها را می‌بینند. دسته‌ای برابر اراده و مشیّت خدا در پرتو آنها راهیاب می‌گردند، و دسته‌ای برابر اراده و مشیّت خدا با وجود آنها گمراه می‌شوند. هر چیزی در نهایت امر به اراده و مشیّت مطلق خدا ارجاع داده می‌شود. این انسانها توسّط قدرت خدا با استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه برای راهیاب شدن و گمراه گردیدن، سر از عدم بیرون آورده‌اند و هستی یافته‌اند. چه کسانی که هدایت بیابند و راهیاب گردند، و چه کسانی که به ضلالت بیفتند و گمراه شوند، هر دو دسته در دائرهٔ اراده و مشیّتی به کار می‌پردازند که ایشان را با این استعداد مزدوج و آمادگی دوگانه آفریده است، و راه را در این مسیر و در آن مسیر برایشان آسان کرده است، و آنان در دائرهٔ اراده و

مشیّت آزاد و رهای خدا از قید و بند، و برابر حکمت نهان یزدان، دست اندر کار می‌گردند و به کار دست می‌یازند.

نگریستن به آزادی اراده و مشیّت یزدان و نگریستن به روی دادن هرچیز جهان به فرمان یزدان، نگریستنی که کامل و در گسترهٔ فراخ باشد، خردها را از مجادلهٔ تنگ‌نظرانه پیرامون چیزی که جبر و اختیار بدان می‌گویند بی‌نیاز می‌سازد. همچون مجادله‌ای به جهان‌بینی درستی نمی‌رسد. به علّت این که مسأله را از زاویهٔ تنگی بررسی می‌کند، و آن را در شکلهای محدودی که از منطق انسان و آزموده‌ها و اندیشه‌های محدود او سرچشمه می‌گیرد، ورانداز و وارسی می‌نماید. در صورتی که مسألهٔ مورد نظر قضیّه‌ای از قضایای الوهیّت غیرمحدود است.

خداوند راه هدایت و راه ضلالت را برای ما روشن کرده است، و برنامه‌ای برای ما معیّن داشته است، برنامه‌ای که می‌توانیم آن را دنبال کنیم تا هدایت یابیم و خوشبخت شویم و رستگار گردیم. و برای ما برنامه‌هائی را روشن فرموده است که اگر به دنبال آنها بیفتیم منحرف می‌گردیم و به کژراهه می‌افتیم و گمراه و بدبخت و زیانبار می‌شویم. دیگر خداوند مهربان ما را وادار نفرموده است بیش از این بدانیم، و به ما قدرت شناخت چیزی فراتر از این را نداده است. به ما فرموده است: مشیّت و ارادهٔ من مطلق، و مشیّت و ارادهٔ من اجراء می‌گردد . . . بر ما است به اندازهٔ توانمان حقیقت مشیّت و ارادهٔ مطلق و اجراءشوندهٔ خدا را به تصوّر درآوریم، و برنامهٔ هدایتبخش را در پیش گیریم، و از برنامه‌های گمراه‌کننده دوری گزینیم، و به مجادلهٔ بی‌نتیجه پیرامون چیزی نپردازیم که قدرت درک و فهم اصل آن که جزو غیب نهان است به ما داده نشده است.

بدین خاطر نگاه می‌کنیم و می‌بینیم تمام کوششها و زحمتهائی که متکلّمان علم کلام در بارهٔ مسألهٔ قضا و قدر تحمّل کرده‌اند و کشیده‌اند، بدان گونه‌ای که از آن صحبت کرده‌اند و سخن گفته‌اند، نقش بر آب شده است، و تلاش بیهوده‌ای بوده است، و سودی به دنبال نداشته است، چون کوششها و زحمتهایشان در پهنهٔ میدان اصلی، و در راستای واقعی خود نبوده است . . .

ما اراده و مشیّت نهان از ما در پس پردهٔ غیب خدای جهان را نمی‌دانیم. ولی ما می‌دانیم یزدان سبحان از ما چه می‌خواهد تا با انجام آن و دنباله‌روی از آن سزاوار فضل و لطفی گردیم که بر خویشتن واجب فرموده است. در این صورت بر ما است که تاب و توان خود را در انجام کاری صرف کنیم که ما را مکلّف و موظّف بدان فرموده است، و غیب نهان در اراده و مشیّت خدا را در بارهٔ خودمان به یزدان جهان واگذاریم. و آنچه بعداً خواهد شد این اراده و مشیّت او است، و وقتی که آن چیز خواهد شد خواهیم دانست این اراده و مشیّت او بوده است. دیگر پیش از روی دادن چیزی، از اراده و مشیّت خدا در بارهٔ آن نپرسیم و نجوئیم و نگوئیم. به دنبال آن چیز چه حکمتی خواهد بود، تنها یزدان آگاه از همه چیز و دارای علم مطلق نسبت به همه چیز، آن را می‌داند و بس . . . تنها یزدان یگانه دارای علم مطلق است و آگاه از همه چیز جهان و یکایک حکمت همه چیز موجود در آن، یزدان سبحان است نه جز او . . . این راه و این روش مؤمن، در جهان‌بینی و در طرز اندیشیدن است . . .

﴿ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ ﴾.

لشکرهای پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند.

لشکرهای پروردگار جزو غیب است. حقیقت آنان و وظیفهٔ آنان و قدرت ایشان جزو غیب است . . . خدا است که اگر خواست پرده از غیب کار و بارشان برمی‌دارد. سخن داورانه و قاطعانه در بارهٔ کار و بارشان همین است و السلام! دیگر کسی حقّ ندارد در بارهٔ چیزی که خدا پرده از آن برنداشته است، مجادله بکند یا بستیزد و یا بکوشد در بارهٔ آن شناخت پیدا کند. چرا که راهی برای شناخت همچون چیزی در میان نیست . . .

﴿ وَ مَا هِيَ إِلاَّ ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ ﴾.

و این جز اندرزی برای مردم نیست.

﴿ هِیَ ﴾: آن. مرجع این ضمیر جنود پروردگار، یا سَقَر و نگاهبانان دوزخ است.[1] نگاهبانان دوزخ هم جزو جنود و لشکریان یزدانند. ذکر سَقَر و نگاهبانان آن برای بیدارباش و برحذر باش است، نه این که موضوع مجادله و ستیزه شود. دلهای ایماندار است که از اندرز پند می‌آموزد و درس عبرت می‌گیرد. ولی دلهای گمراه اندرز را وسیلهٔ ستیزه و مجادله می‌سازد!

❁

بر این نگرش و سخن از چنین حقیقتی که یکی از حقائق غیب است، و بر این سخن گفتن از برنامه‌های هدایت‌بخش و گمراه‌کنندهٔ جهان‌بینی، پیرو می‌زند، و در این پیرو حقیقت آخرت، و حقیقت دوزخ و حقیقت لشکریان پروردگار را به پدیده‌های دیدنی موجود در گسترهٔ این جهان، پیوند می‌دهد. پدیده‌هائی که مردمان، غافل و بی‌خبر از کنار آنها می‌گذرند، در حالی که این پدیده‌ها به تقدیر و تدبیر اراده و مشیّت آفریدگار اشارت دارند، و پیام می‌دهند که در فراسوی این تقدیر و تدبیر و سنجش و اندازه‌گیری، مقصود و مطلوب و هدف و حساب و کتاب و سزا و جزائی، نهفته است:

﴿ كَلَّا وَ الْقَمَرِ. وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ. وَ الصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ. إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ. نَذِيراً لِلْبَشَرِ ﴾.

این چنین نیست که ایشان می‌پندارند! سوگند به ماه! و سوگند به شب بدان گاه که پشت کند (و دامن برچیند و روی به رفتن آرد!). و سوگند به صبح، چون (نقاب از چهره برگیرد، و پرده برافکند، و) روشن گردد! دوزخ (یکی از مسائل مهمّ و حوادث عظیم، اصلاً) بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیلهٔ بیم دادن انسانها است.

صحنه‌های ماه، و شب هنگامی که پشت می‌کند و روی به رفتن می‌نهد، و صبح وقتی که روشن می‌شود و سپیده می‌دمد . . . خود اینها صحنه‌های زنده‌اند، و به دل بشری چیزهای زیادی را می‌گویند، و رازهای زیادی را به ژرفاهای گوش دل می‌خوانند، و در ژرفاهای دل احساسها و بینشهای زیادی را به جوش و خروش درمی‌اندازند. قرآن با این اشاره‌های سریع و گذرا کمینگاه‌های این احساسها و بینشها را می‌پساید و لمس می‌نماید. قرآن آگاهانه این کار را می‌کند، و دریچه‌ها و راه‌های ورود به دل، و سرک کشیدن به پیچ و خمهای آن را می‌داند.

کمتر دل بیدار می‌گردد و هوشیارانه به صحنهٔ ما نگاه می‌کند، بدان گاه که طلوع می‌کند، و زمانی که در شب حرکت می‌نماید، و وقتی که غروب می‌کند . . . و در این حال دل از ماه چیزی به خاطر نسپارد، چیزی که رازهای این هستی را به گوشش زمزمه می‌کند و می‌خواند. گاه‌گاهی ایستادن در مهتاب، دل را شستشو می‌دهد، گوئی با نور حمّام می‌کند و خویشتن را می‌شوید!

کمتر دل بیدار می‌گردد و هوشیارانه به صحنهٔ شب نگاه می‌کند، بدان گاه که دارد پشت می‌کند و دامن برمی‌چیند، در آن آرامش و سکوتی که اندکی پیش از طلوع همه جا را فرامی‌گیرد، و اندک اندک سراسر این هستی چشمانش را باز می‌کند و از خواب بیدار می‌شود و برمی‌خیزد . . . در این حال در دل تأثیری از این صحنه نقش نبندد و به ژرفاهای دل اندیشه‌های روشن فرونرود، و مرغ دل بال و پر نگیرد و به پرواز درنیاید!

کمتر دل بیدار می‌گردد و هوشیارانه به صحنهٔ صبح نگاه می‌کند، بدان گاه که سپیده می‌دمد و بامداد روشن می‌شود، در این حال در دل نبض طلوع نزند و نشکفد و احساس و شعور حال به حال نشود، و دل بهترین شایستگی دریافت نور را پیدا نکند، نوری که در درونها طلوع می‌کند همراه نوری که در دیدگان ظاهر می‌گردد!

خدائی که دل انسان را آفریده است می‌داند که خود این صحنه‌ها در برخی از اوقات شگفتیها می‌آفریند، و انگار از نو دل را می‌سازد و پدیدار می‌گرداند.

۱- و یا این که آیات قرآن است. (مترجم)

در فراسوی این انگیزه‌ها و درخششها و پـذیرشها، در ماه چـیزی است، و در شب چـیزی است، و در صـبح چیزی است، چیزی از حقیقت شگـفت هـراس‌انگـیزی است که قرآن عقل و شـعور را مـتوجّه آن مـی‌کند، و خردها را از آن آگاه مـی‌سازد. در ایـن چـیزها دلالت قدرت آفریدگار، و حکمت گردانندهٔ جهان، و هماهنگی الهی در سراسر این گیتی، با دقّت و ظرافتی پـدیدار و جلوه‌گر می‌آید که تصوّر آنها خردها را واله و شیدا و حیران و ویلان می‌نماید.

یـزدان سبحان بـدین حـقائق بـزرگ جـهانی سـوگند می‌خورد تـا غـافلان را مـتوجّه ارزشـهای فـراوان، و جایگاه‌های بزرگ، و دلالتهای شورانگیز آنـها سـازد. یزدان سبحان سوگند می‌خورد بر این کـه «دوزخ» یـا لشکریان نگهبان آن، یا آخـرت و آنـچه در آن است، یکی از امـور بـزرگ و شگـفت و شگـرفی است کـه انسانها را از خطری می‌ترساند کـه در پـیش رو و در فراسوی ایشان است:

﴿ إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ، نَذِيراً لِلْبَشَرِ ﴾.

دوزخ (یکی از مسائل مهمّ و حوادث عظیم، اصلاً) بلائی از بلاهای بزرگ است. وسیلهٔ بیم دادن انسانها است.

سوگند خوردن خودش، و محتواها و مـضمونهایش، و چیزی که بدین صورت بر آن سوگند خورده مـی‌شود، همه و همه پتکهائی هستند که بر دلهای انسانها با شدّت و حدّت فرود می‌آیند، و با «نَقْرِ نَاقُور» یـا دمـیدن در شیپور و نفخ صور، و با پژواکی که برجای می‌گذارد در فهم و شعور، و با سرآغاز این سوره هماهنگ می‌گردد، سرآغازی که با ندای بیدارکننده به بیداری و هوشیاری فرامی‌خواند:

﴿ يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!).

و دستور می‌دهد بترسانند و آگاه و برحذر گردانند:

﴿ قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!

فضای سوره سراپا دمیدن و کوبیدن و از خطر ترساندن است!

✿

در سایهٔ این آهنگهای برانگیزندهٔ مهمّ و قـابل تـوجّه، مسؤولیّت هر کسی را اعلام می‌کند، مسؤولیّتی که بـه نفع خود یا به زیان خود دارد. انسانها را وامی‌گذارد که راه خود را و سرنوشت خود را بـرگزینند. بـه انسـانها اعلان می‌کند که هرکاری را که با اختیار و گزینش خود می‌کنند در برابر آن مسؤولند، و همگان در گرو اعمال و افعال خود هستند و بارهای خـود را بـر دوش خـود برمی‌دارند:

﴿ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ. كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴾.

برای کسانی از شما که می‌خواهند (به سوی خیرات و طاعات) پیش بروند، و یا کسانی از شما که می‌خواهند (از خیرات و طاعات) عقب بکشند. هر کسـی در بـرابـر کارهائی که کرده است (در دوزخ زندانـی مـی‌گردد و) گروگان می‌شود.

هرکسی همّ و غمّ و مسؤولیّت خود را بر عهده می‌گیرد و بر دوش می‌کشد، و خود را در جائی می‌گذارد و رها می‌دارد که می‌خواهد در آنجا خود را برجای بـدارد و رها بسازد. خود را جلو می‌اندازد یا واپس می‌انـدازد. خویشتن را محترم و مکرّم مـی‌نماید، یـا خـویشتن را خوار و رسوا می‌سازد. انسان در گرو چیزی خواهد بود که می‌کند و فراچنگ می‌آورد. به قید و بند و غـل و زنجیر چیزی گرفتار می‌آید که می‌کند. یزدان مـهربان برای انسانها راهی را روشن کرده است که باید آگاهانه بر آن بروند و هوشیارانه آن را بسپرند. این اعـلام و اعلان وقتی صورت می‌پذیرد که همگان با صحنه‌های الهامگرانهٔ هسـتی، و بـا صـحنه‌های دوزخـی روبـرو می‌گردند که نه می‌میراند و نابود می‌گرداند، و نه رها می‌سازد و نه وامی‌گذارد . . . این اعلام و اعلان، تأثیر خود را و ارزش خود را دارد.

در برابر صحنهٔ کسانی که در گرو کارهائی هسـتند کـه کرده‌اند، و به غل و زنجیر و قید و بند چیزی گـرفتار

آمده‌اند که انجام داده‌اند، آزادی و رهائی یاران دست راستی را از غل و زنجیر و قید و بند اعلان و اعلام می‌دارد، و بدیشان حقّ ایشان را می‌دهد که از بزهکاران بپرسند چه چیز ایشان را بدین سرنوشت گرفتار کرده است و بدین جایگاه دوزخ نام انداخته است:

﴿ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ، فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ: مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ، وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ، وَ كُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ، وَ كُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ، حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴾.

مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند و خویشتن را با انجام نیکیها در جهان از عذاب یزدان رهانیده‌اند). آنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و (از دوزخیان) می‌پرسند. از بزهکاران و گناهکاران (می‌پرسند:) چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان درانداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمرهٔ نمازگزاران نبوده‌ایم. و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم. و ما پیوسته با باطلگرایان (همنشین و همصدا می‌شده‌ایم و به باطل و یاوه و عیبجوئی) فرو می‌رفته‌ایم. و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم. تا مرگ به سراغمان آمد.

آزادی یاران دست راستی، و رهائی ایشان از گرو و قید و بند، به فضل و لطف خدائی واگذار می‌گردد که خوبیها و نیکیهای آنان را برکت می‌دهد و چندین برابر می‌گرداند. اعلان و اعلام این کار در این جایگاه همایش همگان، و نشان دادن آن، دلها را با پسودهٔ مؤثّری می‌پساید. دلهای بزهکاران تکذیب‌کننده را می‌پساید، در حالی که خودشان را در این جایگاه خوار و رسواکننده می‌بینند. جایگاهی که در آن به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و اعتراف را طول می‌دهند. در جائی که مؤمنان هم حاضر و آماده‌اند. مؤمنانی که در دنیا بدیشان اهمّیّت نمی‌دادند و به حسابشان نمی‌آوردند. امّا اینک مؤمنان در این مکانت و منزلت و والائی و بالائی هستند، و از بزهکاران حقّ پرسش دارند، بسان کسانی که صاحب شأن و مقامند، و کار و بار بدیشان واگذار است:

﴿ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ؟ ﴾.

چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است و بدان درانداخته است؟.

دلهای مؤمنانی را می‌پساید که از بزهکاران در زمین می‌دیدند آنچه می‌دیدند؛ و امروز خود را در این جایگاه ارزشمند می‌بینند، و دشمنان متکبّر خود را در همچون مکان رسواکننده و خوارکننده می‌یابند . . . نیروی صحنه به دلها و درونهای هر دو گروه چنین القاء می‌کند که قیامت هم اینک برپا گردیده است و هر گروهی از ایشان در جایگاه ویژهٔ خود ایستاده است و قرار گرفته است . . . صفحهٔ زندگی دنیا با آنچه در آن است درهم پیچیده می‌شود و جمع می‌گردد، انگار گذشته‌ای بوده است و پایان گرفته است و پشت کرده است و رفته است!

اعتراف طولانی و مفصّل، شامل بزهکاریهای بسیاری است که بزهکاران را به دوزخ درانداخته است. بزهکاران بدان گناهان با زبان خود در پیشگاه مؤمنان اعتراف می‌کنند، اعترافی که با خواری و پستی صورت می‌پذیرد و ذلّت و مسکنت وجودشان را فرامی‌گیرد:

﴿ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ﴾.

می‌گویند: (در جهان) از جملهٔ نمازگزاران نبوده‌ایم.

از جملهٔ نمازگزاران نبودن، کنایه از نداشتن کلّ ایمان است. این امر به اهمّیّت نماز در پیکرهٔ این عقیده اشاره دارد، و نماز را رمز ایمان و دلیل داشتن ایمان معرّفی می‌کند. انکار کردن نماز دالّ بر کفر است. به ترک نماز گفتن، شخص بی‌نماز را از صف مؤمنان خارج می‌سازد.

﴿ وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ﴾.

و به مستمند خوراک نمی‌داده‌ایم.

این امر به دنبال عدم ایمان ذکر می‌شود. به مستمند خوراک دادن عبادت خدا کردن با کمک به بندگان خدا

است، و پس از عبادت خود یزدان سبحان قرار می‌گیرد. ذکر کمک کردن به بندگان یزدان با قدرت هرچه بیشتر در موارد گوناگونی، دالّ بر حالت اجتماعی‌ای است که قرآن با آن رویاروی گردیده است. و می‌رساند که در این محیط سنگین‌دل نامهربان بـه فـقراء کـمک قـطع گردیده است و کمک نمی‌شده است، هرچند که با بذل و بخشش به خود می‌نازیدند در جایگاهِ به خود بالیدن و به خود نازیدن. ولی بذل و بخشش را در جـایگاه‌های مورد نیاز و عطف توجّه کردن خـالص و پـاک، تـرک می‌کردند.

﴿ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ﴾.

و مـا پـیوسته بـا بـاطلگرایـان (هـمنشین و هـمصدا مـی‌شده‌ایـم و بـه بـاطل و یـاوه و عـیبجوئی) فـرو می‌رفته‌ایم.

این آیه حالت بیشرمی کـردن در بـارهٔ کـار عـقیده، و حقیقت ایمان، و به بازیچه و شوخی گرفتن عقیده، و به یاوه‌سرائی و باطلگرائی فرورفتن بدون این که به چیزی توجّه شود و به کسی اهمّیّت داده شـود را بـه تـصویر می‌کشد. عقیده بزرگ‌ترین کار جدّی، و مهم‌ترین کـار در زندگی انسان است. عقیده کاری است که باید دل و درون و عقل و شعور پیش از هر کاری از کارهای دیگر زندگی بدان بپردازد و خود را با آن هـمسو و هـمگام سازد. زیرا بر اساس عقیده، جهان‌بینی و اندیشه و فهم و شعور و ارزشها و مـعیارهای انسـان بـرپا و بـرجـا می‌گردد، و انسان در پرتو عقیده راه خـود را درپـیش می‌گیره و می‌سپرد. پس چگونه انسان کار خـود را بـا عقیدهٔ یکسره نـمی‌سازد و بـدان نـمی‌پردازه و آن را جـدّی نـمی‌گیرد؟ چگـونه انسـان در بـارهٔ عـقیده بـا باطلگرایان و یاوه‌سرایان به باطل‌گوئی و یـاوه‌سرائـی فرومی‌رود، و با بازیچه‌پردازان عـقیده را بـه بـازیچه می‌گیرد؟

﴿ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴾.

و روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌دانسته‌ایم.

روز سزا و جزا را دروغ دانستن، بنیاد همهٔ بلاها است. چه کسی که روز سزا و جزا را دروغ می‌دانـد شـاهین همهٔ ترازوها در دستش کج می‌شود و خلل می‌پذیرد، و همهٔ ارزشها و معیارها در سنجش و ارزیابی او پریشان و نابسامان می‌گردد، و جـولانگاه زنـدگی در ذهـن و شعور او تنگ می‌شود، وقتی که تنها هـدف او بـدین عمر کوتاهِ محدود در این زمین، مـنحصر مـی‌گردد، و عواقب امور را با چیزی می‌سنجد و ارزیابی می‌کند که در این جولانگاه کوچک و کوتاه صورت مـی‌پذیرد و انجام می‌گیرد. اصلاً بدین عواقب نمی‌نگرد، و به فرجام زندگی این جهان باور ندارد، و حساب و کـتاب مـهمّ جهان واپسین در حساب و کتاب او جائی ندارد و اعتقاد بدان مسخره بشمار می‌آید . . . بدین سبب مقیاسها و معیارهای او جملگی تباهی می‌گیرد، و شاهین ترازوی همهٔ امور این جهان در دست او کج و کژ و ناموزون و ناهمگون می‌شود، پیش از این که ارزیابی او در بـارهٔ آخرت فساد بپذیرد، و سرنوشت او در آخرت تـباهی بگیرد . . . بدین خاطر او به بدترین سرنوشت گـرفتار می‌آید و سر به سنگ ندامت و پشیمانی می‌ساید . . . بزهکاران می‌گویند: ما بر همچون احـوال و اوضـاعی ماندگار مانده‌ایم، و به مسکین و فقیر خوراک نداده‌ایم، و با باطلگرایان به باطلگرائی و یاوه‌سرائی فرورفته‌ایم، و روز سزا و جزا را تکذیب کرده‌ایم و دروغ نامیده‌ایم ...

﴿ حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ ﴾.

تا مرگ به سراغمان آمد.

مرگی به سراغمان آمد که هرگونه شکّ و تردیدی را از میان می‌برد، و هرگونه گمانی را مـی‌زدایـد، و کـار را پایان می‌بخشد، و برگشتی در میان بـاقی نـمی‌ماند و برگشتنی به جـهان وجـود نـدارد . . . دیگـر مـجال و فرصتی برای پشیمان شدن و توبه کردن و عمل صالح و کار خوب نمودن باقی نمی‌گذارد . . . چراکه یقین آمده است که مرگ است، و با مرگ چه توان کرد؟!

روند سخن بر جایگاه بد و خـوارکـنندهٔ ایشـان پـیرو می‌زند. در این پیرو هر آرزوئی را در تعادل بخشیدن

این سرنوشت بر باد می‌دهد:
﴿ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴾.

دیگر شفاعت و میانجیگری شفاعت‌کنندگان و میانجیگران (اعم از فرشتگان و پیغمبران و صالحان) بدیشان سودی نمی‌بخشد.

زیرا کار از کار گذشته است، و داوری صورت پذیرفته است، و سخن داورانهٔ یزدان بر آن رفته است، و سرنوشت و جایگاهِ سزاوارِ بزهکاران اعتراف‌کننده تعیین و مقرّر گردیده است! کسی هم در آنجا وجود ندارد برای بزهکاران اصلاً شفاعت و میانجیگری بنماید. حتّی به فرض این که شفاعتی هم بشود ـ هرچند که شفاعتی هم نمی‌شود ـ شفاعت شفاعت‌کنندگان بدیشان سودی نمی‌بخشد!

❁

در جلو این جایگاه خوار و رسواکننده و بدون کمترین امید قیامت، یزدان سبحان ایشان را به جایگاهشان برمی‌گرداند، جایگاهی که در دنیا داشته‌اند و از فرصت لازم برخوردار بوده‌اند، پیش از این که بدین جایگاه درآیند و بسر آیند. ایشان را با موقعیّتی رویاروی می‌سازد که در زمین داشته‌اند. بدان گاه که فرصتی در میان است و آنان خود را و دیگران را از دعوت بازمی‌دارند و بدان پشت می‌کنند، و بلکه از هدایت و خیر و صلاح و وسائل نجات می‌گریزند، وسائلی که بدیشان نشان داده می‌شود. روند قرآنی از آنان شکل خنده‌آوری را ترسیم می‌کند، شکلی که باعث تمسخر و تعجّب از کار شگفتشان می‌گردد:

﴿ فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ؟ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ؟ ﴾.

چرا باید ایشان، از قرآن رویگردان شوند؟ انگار آنان گورخران رمنده‌ای هستند، گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند.

صحنهٔ گورخرانی که رمنده‌اند و به هرسو می‌گریزند، وقتی که صدای شیر را می‌شنوند و از آن می‌ترسند، صحنه‌ای است که عربها با آن آشنائی دارند. این صحنه، صحنهٔ پر از حرکت تند و سریعی است. بسیار خنده‌آور است وقتی که انسانها را بدان گورخران تشبیه می‌کنند و همانند می‌سازند! زمانی که آدمیان می‌ترسند و می‌هراسند! باید چگونه صحنه‌ای و تا چه اندازه خنده‌آور باشد زمانی که مردمان به گونه‌ای بگریزند که از آدمیزادگان به گورخران تبدیل گردند. آن هم نه بدان خاطر که ترسان و هراسان و تهدیدشدگان باشند، بلکه بدان خاطر که تذکّردهنده‌ای ایشان را تذکّر می‌دهد و آنان را به یاد خدایشان و سرنوشتشان می‌اندازد، و بدیشان فرصت می‌دهد از آن جایگاه ننگین و خوارکننده خویشتن را به دور دارند، و از آن سرنوشت سخت و دردناک خود را بپرهیزند!

قلم‌موی نوآفرین و زیبانگاری است، قلم‌موئی که این صحنه را به تصویر می‌کشد و آن را در متن جهان هستی می‌نگارد و مسجّل می‌دارد. تصویری که مردمان آن را ورانداز می‌کنند، و خجالت می‌کشند و نمی‌پسندند که در این صحنه قرار بگیرند، و خود رمندگان رویگردان خویشتن را از شرمندگی پنهان و نهان می‌دارند، و از رویگردانی و گریز سر به زیر می‌اندازند، چرا که از این تصویر زندهٔ خشن می‌ترسند!

❁

این سیمای بیرونی ایشان است:
﴿ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴾.

گورخران رمنده‌ای هستند. گورخرانی که از شیر گریخته و رمیده باشند.

گذشته از این، ایشان را رها نمی‌کند تا تصویری از درونشان را ترسیم نکند، و احساسها و بینشهائی را نشان ندهد که در درونشان درهم می‌آمیزد و موج می‌زند:

﴿ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفاً مُنَشَّرَةً ﴾.

اصلاً هریک از ایشان می‌خواهد که (از سوی خدا، جداگانه) نامهٔ سرگشاده‌ای (که همه بتوانند آن را ببینند و بخوانند) بدو داده شود، (نامه‌ای که ابلاغ پیغمبری

یکایک آنان باشد، یا دالّ بر صدق نبوّت پیغمبر اسلام باشد).

این حسادت و رشک بردن به پیغمبر ﷺ است. بدو رشک می‌برند از این که خدا او را برمی‌گزیند، و بدو وحی می‌فرستد. مشتاق این هستند که هریک از ایشان بدین مکانت و منزلت نائل آید، و نامه‌هائی به یکایک آنان داده شود که در میان مردمان پخش گردد و اعلان شود . . . قطعاً باید در اینجا اشاره به بزرگانی باشد که برایشان سخت بود وحی از ایشان درگذرد و به محمّد ﷺ پسر عبدالله برسد. این بود که می‌گفتند:

﴿لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؟﴾.

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فروفرستاده نشده است؟.

(زخرف/۳۱)

خدا می‌دانست رسالت خود را به چه کسی بسپارد. برای رسالت خود آن انسان بزرگوار و بزرگمنش و بزرگ و سترگ را انتخاب کرد. این انتخاب موجب کینه و خشمی شد که در سینه‌ها قلقل و غلغل می‌زد. کینه و خشمی که قرآن از آن پرده برمی‌دارد، در آن حال و احوالی که علّت آن چموشی و گریز را بیان می‌دارد.

آن‌گاه به ترسیم شکل درون انسانها می‌پردازد. از ذکر آن حرص و طمع درمی‌گذرد، و سبب دیگری از اسباب رویگردانی و نپذیرفتن و انکار کردن ایشان را بیان می‌کند. در آن حال و احوالی که آن حرص و طمع را زشت می‌شمارد، حرص و طمعی که متّکی به سببی از صلاح و فلاح نیست، و به خاطر استعداد و آمادگی دریافت وحی و لطف خدا نمی‌باشد:

﴿كَلَّا! بَلْ لاَيَخَافُونَ الْآخِرَةَ﴾.

نه چنین است (که ایشان می‌گویند و می‌خواهند!). اصلاً آنان از آخرت بیباک هستند.

نترسیدن از آخرت است که ایشان را از پند و اندرز به دور می‌دارد، و از دعوت این چنین گریزان می‌کند. اگر دلهایشان به حقیقت آخرت پی می‌برد، ایشان کار و حال دیگری، جدای از این کار و حال متردّد و متزلزل می‌داشتند.

سپس دیگر باره کارشان را زشت و پلشت می‌شمارد، در آن حال و احوالی که واپسین سخن را با ایشان می‌گوید. و ایشان را رها می‌سازد هرچه برای خود می‌خواهند برگزینند، و هر راهی که آرزو دارند در پیش گیرند، و هر سرنوشت و فرجامی که می‌خواهند برای خویشتن فراهم سازند و فراچنگ آورند:

﴿كَلَّا! إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ﴾.

نه چنین است (که ایشان در بارهٔ قرآن می‌اندیشند!). قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. هرکس بخواهد، آن را یاد می‌کند (و می‌خواند و بدانچه در آن است عمل می‌کند).

این قرآن است، قرآنی که از شنیدن آن روی می‌گردانند، و بسان گورخران می‌گریزند. آنان در دل حسادت به محمّد می‌ورزند، و بیشرمی نسبت به آخرت در دل نهان می‌نمایند . . . قرآن سراپا پند و اندرز و یاد و یادآوری است. بیدار و هوشیار می‌کند، و پند و اندرز می‌دهد. هرکس که می‌خواهد بیدار و هوشیار شود و پند و اندرز گیرد، بیدار و هوشیار گردد و پند و اندرز در گوش گیرد. و هرکس چنین نمی‌خواهد خود داند. سرنوشت خود را هرگونه که می‌خواهد رقم بزند. می‌خواهد بهشت را برگزیند و کرامت و عزّت ببیند، یا دوزخ را برگزیند و حقارت و اهانت ببیند . . . هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت.



بعد از سخن از اراده و مشیّت انسان در گزینش راه، سخن از آزادی اراده و مشیّت یزدان می‌رود، و در نهایت همهٔ کارها بدو برمی‌گردد و بدو واگذار می‌شود. این هم حقیقتی است که قرآن در بیان آن در هر مناسبتی حرص و جوش دارد تا جهان‌بینی ایمانی را تصحیح و رو به راه کند و بگوید: اراده و مشیّت خدا آزاد و رها از هرگونه حدود و ثغور و قیودی است، و کاملاً فراگیر و محیط بر سراسر جهان هستی است، و در فراسوی

همهٔ رخدادها و کارها قرار دارد:

﴿ وَ مٰا یَذْکُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ، هُوَ أَهْلُ التَّقْویٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴾.

امّا (در عین حال، پند گرفتن از آن، جز به مشیّت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی‌گیرند مگر این که خدا بخواهد. سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشاید).

هر چیزی که در این هستی روی می‌دهد، مربوط و منوط به ارادهٔ بزرگ و مشیّت سترگ است. هر چیزی در جهتی راه می‌رود و در جولانگاهی کار می‌کند که اراده و مشیّت خدا بپسندد و بخواهد. هرگز کسی از آفریدگانش نمی‌تواند بخواهد جز چیزی را که اراده و مشیّت خدا بخواهد و با اراده و مشیّت خدا تعارض نداشته باشد. اراده و مشیّت خدا بر همهٔ قضاها و قدرهای هستی مسلّط و چیره است. اراده و مشیّت خدا است که جهان را هستی بخشیده است و قوانین آن را پدید آورده است. جهان با هرچیزی و هرکسی که در آن است در چهارچوب اراده و مشیّت یزدان می‌آید و می‌رود، اراده و مشیّت مطلقی که آزاد و رها از هرگونه چهارچوبی و از هرگونه حدّ و مرزی و از هرگونه قید و بندی است.

پند و اندرز گرفتن و یادآور شدن، توفیقی است که یزدان به انسان می‌بخشد. یزدان سبحان آن را میسّر و ممکن می‌فرماید برای هرکس که خدا از روی حقیقت نفس او بداند که او سزاوار توفیق است. دلها در میان دو انگشت از انگشتان یزدان مهربان قرار دارند هرگونه که بخواهد آنها را زیر و رو می‌گرداند و بدین سو و بدان سو می‌چرخاند. هرگاه خدا صدق و صداقت نیّت انسان را ببیند، او را به سوی طاعات رهنمود و رهنمون می‌فرماید.

بنده نمی‌داند خدا برای او چه می‌خواهد، و با او چه می‌خواهد بکند. این امر غیب است و نهان از دانش انسان است. امّا انسان می‌داند خدا از او چه می‌خواهد. این را خدا برای او بیان و روشن فرموده است. وقتی که نیّت انسان در اقدام و انجام چیزی که خدا آن را برای او بیان و روشن فرموده است راست و درست باشد، خدا او را کمک می‌کند و یاری می‌دهد، و او را برابر اراده و مشیّت مطلق خود رهنمود و رهنمون می‌نماید.

قرآن می‌خواهد در حسّ و شعور مسلمان سرشته شود و ثبت و ضبط گردد: اراده و مشیّت خدا آزاد و رها است، و محیط بر همه چیز و همه جا است . . . بدین وسیله توجّه بنده خالصانه به اراده و مشیّت خدا معطوف گردد، و مخلصانه تسلیم آن شود . . . این حقیقت قلبی تسلیم شدن است، حقیقتی که تسلیم شدن بدون آن در دلی جایگزین نمی‌شود. هنگامی که چنین حقیقتی در دلی جایگزین گردید، آن را از درون به گونهٔ ویژه‌ای تغییر می‌دهد و دگرگون می‌کند، و در آن جهان‌بینی ویژه‌ای پدید می‌آورد و در همهٔ رخدادهای زندگی داوری را به پیش آن می‌برد و قضاوت را از آن می‌خواهد . . . مقصود از بیان آزادی اراده و مشیّت الهی و ذکر شمول و فراگیری آن، به دنبال سخن از وعده‌ای که به بهشت یا به دوزخ، و به هدایت یا ضلالت داده می‌شود، پیش از هر چیز این است و بس. و امّا این آزادی را پیش کشیدن، و آن را به مجادله و ستیز پیرامون جبر و اختیار گرایش دادن، به گوشه‌ای از جهان‌بینی کلّی و حقیقت مطلق پرداختن، و آن را به راه تنگ و باریک و بسته‌ای کشاندن است. این هم کاری است که به سخن دلچسب و آسوده‌کننده‌ای نمی‌انجامد. زیرا در روند قرآنی همچون گرایشی و رفتن به راه تنگ بسته‌ای نیست.

﴿ وَ مٰا یَذْکُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ ﴾.

امّا (در عین حال، پند گرفتن از آن، جز به مشیّت و توفیق الهی نیست) آنان اندرز نمی‌گیرند مگر این که خدا بخواهد.

آنان با اراده و مشیّت خود، نمی‌توانند با اراده و مشیّت خدا برخورد و تصادف داشته باشند، و در راهی نمی‌توانند رهسپار شوند، و به جهتی نمی‌توانند بروند،

مگر این که خدا بخواهد و ایشان را بر حرکت کردن و جهت‌گیری نمودن توانا سازد.

خدا ﴿ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ ﴾.

سزد که از (خشم) خدا دوری جست.

از بندگان سزد که از یزدان بترسند و از خشم او دوری جویند. زیرا از بندگان همین خواسته شده است . . .

﴿ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ ﴾.

و سزاوار آمرزگاری است.

خدا آمرزگاری را نصیب بندگانش می‌سازد اگر اراده و مشیّت او بخواهد و صلاح بداند.

تقوا و پرهیزگاری است که آمرزگاری یزدان را سزاوار بندگان می‌سازد. خداوند سبحان شایان هم این است و هم آن. باید از خدا ترسید و آمرزش او را به بهای تقوا خرید.



با این تسبیح و تقدیس خاشعانه، این سوره پایان می‌پذیرد، در آن حال و احوالی که نفس انسان چشم امید به ذات خداوند بخشنده و بزرگوار می‌دوزد، و فروتنانه از آستان مبارکش می‌طلبد که بخواهد توفیق ذکر و یاد خود را بهرهٔ او سازد، و به راه تقوا و پرهیزگاری رهنمود و رهنمونش گرداند، و با آمرزش خود بدو لطف و مرحمت فرماید.

﴿ هُوَ أَهْلُ ٱلتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ ٱلْمَغْفِرَةِ ﴾.

سزد که از (خشم) خدا دوری جست، و او را سزد که آمرزگاری کند (و بر دیگران ببخشاید).



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ قیامت مکّی و ۴۰ آیه است

ترتیبها ۷۵ — سُورَةُ القِيَامَةِ — آیاتها ۴۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿١﴾ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ﴿٢﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ ﴿٣﴾ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴿٤﴾ بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ﴿٥﴾ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾ وَخَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾ يَقُولُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾ كَلَّا لَا وَزَرَ ﴿١١﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴿١٢﴾ يُنَبَّأُ الْإِنسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ﴿١٣﴾ بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ﴿١٥﴾ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ﴿٢٤﴾ تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴿٢٥﴾ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾ وَقِيلَ مَنْ ۜ رَاقٍ ﴿٢٧﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٢٨﴾ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٢٩﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ ﴿٣١﴾ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ﴿٣٣﴾ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ﴿٣٥﴾ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ﴿٣٧﴾ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٣٨﴾ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ﴿٤٠﴾

این سورهٔ کوتاه برای دل انسان، حقیقتها، انگیزه‌ها، تصویرها، صحنه‌ها و پسوده‌هائی را گرد آورده است که دل اصلاً نه با آنها می‌تواند مبارزه و مقابله بکند، و نه از آنها می‌تواند بگریزد . . . آنها را با نیروی هرچه تمام‌تر به شیوهٔ ویژه‌ای گرد می‌آورد. به شیوه‌ای که از آنها قالب قرآنی ممتازی می‌سازد، چه در اسلوب بیان سخن، و چه در اسلوب آوا و نوائی که دارد. به گونه‌ای که هم این و هم آن در آهنگی گرد می‌آید که دارای تأثیر احساس و شعور نیرومندی می‌گردد، احساس و شعوری که مشکل است بتوان با آن مبارزه و مقابله کرد، یا از آن گریخت و دوری گزید.

این سوره در دو آیهٔ نخستین خود با آوائی از قیامت، و با نوائی از نفس می‌آغازد:

﴿لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾.

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می‌گردید و رستاخیز حقّ است).

آن گاه سخن ادامه می‌یابد در بارهٔ نفس و راجع به قیامت، از سرآغاز سوره تا پایان آن. از نفس و قیامت همراه همدیگر سخن می‌رود تا سوره پایان می‌پذیرد. انگار این سرآغاز اشاره به موضوع این سوره دارد. یا انگار این سرآغاز آهنگ آن لازم است و همهٔ آهنگهای این سوره باید به شیوهٔ دقیق زیبائی بدان برگردند . . .

از جملهٔ حقائق بزرگی که این سوره در رویاروئی با دل انسان آنها را گرد می‌آورد، و با آنها پیرامون دل انسان دیوار بزرگی می‌سازد که نتوان از آن گریخت، حقیقت دشوار و هراس‌انگیز مرگ است. حقیقتی که به هر زنده‌ای روی می‌آورد، و هیچ زنده‌ای نمی‌تواند آن را از خود برگرداند و به دورش دارد، و هیچ کسی از اطرافیان او هم نمی‌تواند همچون کاری را برای او بکند! این حقیقت در هر لحظه‌ای صورت می‌پذیرد و تکرار می‌گردد، و بزرگان و کوچکان، و ثروتمندان و فقیران، و نیرومندان و ضعیفان، با آن روبرو می‌گردند،

و جملگی آنان در برابرش یک موقعیّت پیدا می‌کنند ... هیچ حیله و نیرنگی، و هیچ وسیله و ابزاری، و هیچ نیرو و توانی، و هیچ میانجیگری و شفاعتی، و هیچ دفع کردن و طرد نمودنی، و هیچ به تأخیر انداختن و به وقت دیگر افکندنی، در میان نیست و سودی نمی‌بخشد . . . چون این حقیقت از جهان بالا آمده است و از جانب مقام والا فرارسیده است، و لذا انسانها با آن نمی‌توانند کاری بکنند، و جز تسلیم آن شدن گزیری و گریزی در میان نیست! باید تسلیم اراده و مشیّت آن جهان بالا و آن مقام والا شد و بس! . . این آهنگی است که این سوره دلها را با آن می‌پساید، آن گاه که می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ، وَ قِيلَ: مَنْ رَاقٍ؟ وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ. وَ الْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ... إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ﴾.

چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد، (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچهٔ او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محتضر) یقین پیدا می‌کند که زمان فراق فرارسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد . . . در آن روز، سوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود. (قیامت/۲۶-۳۰)

از جملهٔ این حقائق بزرگی که این سوره آنها را پیش می‌کشد، حقیقت پیدایش نخستین است. پیدایش نخستین دالّ بر صدق و راستی پیدایش واپسین است. همچنین بیانگر این است که تدبیر و تقدیری در آفرینش این انسان بر روی زمین است . . . این هم حقیقتی است که برای مردمان پرده از دقّت ادوار پیدایش جهان و پیاپی گردیدن آن در ساختار نگارین و نوآفرینی است که کسی جز خدا بر آن توانا نیست، و هیچ کسی هم چنین ادّعائی نکرده است و نمی‌کند حتّی در میان کسانی که آخرت را تکذیب می‌کنند و دروغ می‌دانند و در بارهٔ آن به جدال و ستیز می‌پردازند. ساختار نگارین و بدون مدل پیشین جهان هستی، دلیل قاطعی بر وجود خداوند یگانه‌ای است که کار و بار جهان را می‌گرداند، و هر چیزی را به اندازهٔ لازم می‌آفریند و با همدیگر در ارتباط تهیّه می‌بیند. همچنین پیدایش نخستین دلیل روشنی و غیرقابل برگشتی است بر آسان بودن پدید آوردن جهان واپسین برای یزدان جهان‌آفرین. پیام نیرومندی نیز بر ضروری بودن پدید آوردن جهان آخرت است، و همگام با تقدیر و تدبیری است که انسان را بیهوده رها نمی‌کند، و زندگی و کار او را بی‌ارزش و بدون حساب و کتاب نمی‌نماید . . . این آهنگی است که این سوره دلها را با آن می‌پساید، بدان گاه که در اوّل آن می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؟﴾.

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکندهٔ) او را گرد نخواهیم آورد؟. (قیامت/۳)

سپس در آخر سوره می‌فرماید:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ؟ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ؟ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثَىٰ؟ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟﴾.

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقرّرات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!). آیا او نطفهٔ ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است، و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!. (قیامت/۳۶-۴۰)

از جملهٔ صحنه‌های مؤثّری که این سوره آنها را گرد می‌آورد، و آنها را با دل انسان، سخت رویاروی می‌سازد، صحنهٔ روز قیامت، و چیزهائی است که در آن می‌گذرد. از قبیل: دگرگونیهای جهانی، و پریشانیها و اضطرابهای نفسانی، و ویلانی و حیرانی حاصل از

رویاروی شدن با رخدادهای چیره بر انسان و جهانیان، بدان گاه که هول و هراس در اصل جهان، و در ژرفاهای نفس انسان پدیدار می‌آید، و آدمیزاد بسان موشی که به تله افتاده باشد بر خود می‌تپد و بدینجا و بدانجا می‌پرد و می‌آید و می‌رود! این هم پاسخی به پرسش انسان در بارهٔ روز قیامت است، پرسشی که با شکّ و تردید در بارهٔ روز قیامت همراه است، و چه بسا بیانگر انکار آن روز نهان در غیب کیهان است، و گاهی بیانگر خوار داشتن آن و پافشاری بر فسق و فجور است. پاسخ درمی‌رسد با آهنگهای سریع و تند، و در صحنه‌های سریع و تند، و در درخشندگیهای سریع و تند:

﴿ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ: يَسْأَلُ: أَيّانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ؟ فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ، يَقُولُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ: أَيْنَ الْمَفَرُّ؟ كَلّا! لا وَزَرَ، إِلىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّأُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ. بَلِ الْإِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعاذِيرَهُ! ﴾.

(انسان در قدرت خداوند بر گردآوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد) بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می‌خواهد در مدّت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند؟! (پاسخ ایشان این است:) هنگامی که چشمها (از شدّت هول و هراس) سراسیمه و آشفته می‌شود. و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد. و خورشید و ماه گردآوری می‌گردد. انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسّر نیست). خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست و) هیچ گونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه (بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است. در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهائی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهائی که برجای گذاشته است. اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشتن است). در حالی که (به زبان) عذرهائی برای (دفاع از) خود می‌آورد!. (قیامت/۵-۱۵)

از جملهٔ این صحنه‌ها، صحنهٔ مؤمنان آرمیده در آستانهٔ پروردگارشان، و چشم دوخته به ذات خداوندگارشان در آن ترس و هراس حاکم بر جهان است. صحنهٔ دیگری هم به میان می‌آید، و آن صحنهٔ دیگران، یعنی صحنهٔ کسانی است که پیوند خود را با خدا بریده‌اند، و امیدی به لطف و کرم او ندارند. وقتی فرامی‌رسد که در آن وقت چشم به راه فرجام کفر و معصیت و تکذیبی هستند که قبلاً در دنیا داشته‌اند و مرتکب آنها شده‌اند. از این صحنه با نیرو و سرزندگی سخن می‌رود. بدان گونه که انگار همین لحظهٔ قرائت قرآن، آن صحنه حاضر و در برابر دیدگان است. از این صحنه بدین گونه سخن می‌رود تا پاسخی به عشق مردمان به جهان زودگذر، و سستی کردن و نادیده گرفتن جهان آخرت است . . . در آخرت انجام می‌پذیرد آنچه باید انجام بگیرد و پیش بیاید:

﴿ كَلّا! بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ، إِلىٰ رَبِّها ناظِرَةٌ. وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ! ﴾.

نه چنین است (که شما در بارهٔ معاد می‌پندارید!) اصلاً شما دنیای گذرا را دوست می‌دارید، و آخرت را رها می‌سازید. در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند. در آن روز، چهره‌هائی درهم کشیده و عبوسند، چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند!. (قیامت/۲۰-۲۵)

در لابلاهای این سوره و در میان حقائق و صحنه‌هایش، چهار آیه به عنوان جمله‌های معترضه ذکر می‌گردند. این چهار آیه رهنمود و رهنمون ویژه‌ای برای پیغمبر ﷺ دربر دارد. بدو یاد می‌دهند که چگونه این قرآن را دریافت دارند و در وقت دریافت آن چگونه باشند و چگونه رفتار نمایند. چنین به نظر می‌آید که این تعلیم و تربیت به مناسبتی ذکر شده است که در خود این سوره موجود است. پیغمبر ﷺ می‌ترسید که چیزی را فراموش بکند از آنچه بدو وحی می‌گردد. این

بود حرص و جوش داشت دچار فراموش کردن نشـود. این امر او را بر آن می‌داشت که وحی را در وقت نزول تکرار بکند و بندبند آن را شتابان بر زبان براند، و زبان بدان بجنباند، تا از حفظ مطالب آن یقین و اطمینان پیدا کند. این است که از هـمچون تـعلیم و تـربیتی سـخن می‌رود:

﴿ لاتُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِه، إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ، فَإِذا قَرَأْناهُ، فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ، ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان بـه خـوانـدن آن مجنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چـرا کـه گـردآوردن قـرآن (در سـینهٔ تـو) و (تـوانـائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کـار مـا است. (پس از ناحیهٔ حفظ قرآن در مـیان دل و جـان خـود، و روان خـوانـدن و درست تـلاوت کـردن آن بـا زبـان خویش، نگران مباش). پس هرگاه مـا قـرآن را (تـوسّط جبرئیل بـر تـو) خـوانـدیم، تـو خـوانـدن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پـیروی کـن. (وظـیفهٔ تـو پـیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.

(قیامت/۱۶-۱۹)

این تعلیم و تربیت درمی‌رسد تا او را مطمئنّ سازد که کار و بار این وحی، و حفظ این قرآن، و گردآوری آن، و بیان مقاصد و مفاهیم آن، همه و همهٔ اینها به صاحب قرآن واگذار است. نقش پیغمبر ﷺ تـنها دریـافت وحی و رساندن پیام آن است و بس. پس دل او بـاید بیارامد و اطمینان نماید، و وحی را کامل دریافت دارد. وحی را در سینهٔ خود منقوش و ماندگار مـی‌یابد . . . این چنین بود و این چنین شد . . . این تعلیم و تربیت در جای خود و در همان جا که نازل گردیده است ثـبت و ضبط شده است . . . مگر این تعلیم و تربیت، جزو گفتار یزدان دادار نـیست؟ و آیـا سـخن خـدا در بـارهٔ هـر موضوعی که هست ثبت و ضبط نمی‌شود؟ و برای هر کاری که اراده فرموده است ثبت و ضـبط نـمی‌گردد؟ آخر این هم واژگانی از واژگان یـزدان، و سـخنانی از سخنان ایزد سبحان است و در اصل کتاب قرآن بسـان همهٔ واژگان و سخنان دیگر قرآن در لابلای آن جـای می‌گیرد و ثبت و ضبط می‌شود . . . ثبت و ضبط این آیه‌ها در این جایگاه خود در همین سوره، دلالت ژرف و معنی عمیقی دارد، و الهام‌بخش حقیقت لطیفی در بارهٔ عملکرد هر واژه‌ای از واژگان قرآن، و هـر سـخنی از سخنان آن، راجع به هر موضوعی و در خطّ سیر هـر رویکردی است . . . حقیقت لطیفی که در ایـنجا جـای دارد این است که این قرآن هر واژه‌ای و هر سخنی را دربر دارد که به پیغمبر ﷺ وحـی گـردیده است، و حرفی از آن کاسته نشده است و نیفتاده است، و جمله یا عبارتی از آن کنار انداخته نشده است و حذف نگردیده است. این قرآن حقّ و حـقیقت و صـدق و صـداقت و بزرگی و بزرگواری است، و برکنار از هرگونه کاهش و افزایشی است.



بدین منوال و بر این روال، دلی که با این سوره روبرو می‌گردد احساس می‌کند از هرسو محاصره شده است و راه گریزی ندارد. در برابر رفتار و کردار خود مسؤول است و از سزا و جزا و پاداش و پادافره عملکرد خویش نمی‌تواند بگریزد، و پناهگاه و پناهی نیست که او را از خـدا در امـان، و از حسـاب و کـتاب او مـعاف دارد. پیدایش او، و رشد و نـموّ او، و گـامهایش در مسـیر زندگی، در برابر علم و آگـاهی خـدا قـرار دارد، و در تدبیر و تـقدیر خـدا نـمودار و پـدیدار است، چـه در پیدایش نخستین و چه در پیدایش واپسین، چـیزی از کار و بار انسان از یزدان سبحان پنهان نـبوده و نـهان نمی‌ماند، حتّی در آن هنگام که انسان به لهو و لعب و بازی و بازیچه می‌پردازد و گول می‌خورد و سرمستی و تکبّر نشان می‌دهد:

﴿ فَلاَ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّىٰ وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ. ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّىٰ ﴾.

(انسان مـنکر مـعاد) هـرگز نـه زکـاتی داده است و نـه

نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حقّ و حقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است. گذشته از این، مغرورانه و متکبّرانه (از کفر و عناد خود) نزد خانواده و کسانش برگشته است.

(قیامت/۳۱-۳۳)

انسان در رویارو شدن با این همه حقائق و انگیزه‌ها و پسوده‌ها و الهامها و پیامها، تهدید کردن پیچیده‌ای را می‌شنود:

﴿أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ. ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ﴾.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم، مرگ بر تو! مرگ!.

(قیامت/۳۴ و ۳۵)

این تهدید کردن تأثیر خود را و معنی خود را دارد.

بدین منوال و بر این روال، این سوره به سرکشی و رویگردانی و پافشاری بر بزهکاریها و سرگرم شدن این دل به لهو و لعب می‌پردازد، و به دل پیام می‌دهد که در کار و بار خود جدّی و قاطع باشد، و کار و بار قیامت، و کار و بار زندگی خود را جدّی بگیرد، و بداند که کار و بار جهان و از جمله انسان دارای نظم و نظام است و از حساب و کتاب دقیقی برخوردار است. پس نباید زندگی را سرسری گرفت و هرگونه که پیش آید خوش آید گفت و بسر برد . . . آن گاه سخن از کار قرآن می‌رود، قرآنی که حرفی از آن کاهش نمی‌یابد و بریده و کاسته نمی‌شود. زیرا قرآن فرمودهٔ یزدان بزرگوار جهان است، یزدانی که همهٔ گوشه و کنار جهان هستی با سخنان او همآوا و همنوا است و پاسخگوی فرمان او همه چیز و همه جا است. سخنان یزدان سبحان در کتاب ثابت جهان، و در متن این کتاب ارزشمند قرآن، ثبت و ضبط می‌گردد.



ما به حقائق این سوره و به صحنه‌های آن، جداگانه پرداختیم تنها تا سخنی گفته باشیم. ولی این حقائق و صحنه‌ها در روند این سوره چیز دیگری است. زیرا پیاپی آمدن آنها در روند سخن، و ذکر دو چیز متقابل در اینجا و در آنجا، و پسودن دل با گوشه‌ای از حقیقت در جائی، و سپس بعد از مدّتی با گوشهٔ دیگری بدین حقیقت برگشتن و پرداختن، همهٔ اینها از ویژگیهای روند قرآنی در مخاطب قرار دادن دل بشری است. این هم جزو چیزهائی است که شیوهٔ دیگری بدان نمی‌پردازد، و راه دیگری بدان نمی‌رسد . . . بلکه این تنها شیوهٔ قرآن و راه آن است.

پس بگذار با این سوره روبرو شویم، و بدان گونه بدین سوره بپردازیم که در روند ویژهٔ قرآنی آمده است:



﴿لاٰ أُقْسِمُ بِیَوْمِ الْقِیامَةِ، وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ، أَیَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ؟ بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ، بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسٰانُ لِیَفْجُرَ أَمٰامَهُ، یَسْأَلُ: أَیّٰانَ یَوْمُ الْقِیامَةِ؟ فَإِذٰا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ . . . یَقُولُ الْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ: أَیْنَ الْمَفَرُّ؟ کَلّاٰ! لاٰ وَزَرَ. إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ. یُنَبَّأُ الْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ، بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ، وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعٰاذِیرَهُ!﴾.

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می‌گردید، و رستاخیز حقّ است). آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکندهٔ) او را گرد نخواهیم آورد! آری! (آنها را گرد می‌آوریم) ما حتّی می‌توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خود بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم. انسان در قدرت خداوند بر گرد آوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد). بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می‌خواهد در مدّت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند. می‌پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟! (پاسخ ایشان این است) هنگامی که چشمها (از شدّت هول و هراس) سراسیمه و آشفته می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد، انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسّر نیست). خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست و) هیچگونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه

(بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است. در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهائی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهائی که برجای گذاشته است. اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشتن است). در حالی که (به زبان) عذرهائی برای (دفاع از) خود می‌آورد.

این اشارهٔ به سوگند و برگشت از آن، به حسّ و شعور پرتو سوگند مستقیمی را می‌اندازد. این پرتو سوگند، مقصود و مراد عبارت است. این مقصود و مراد به بهترین و کامل‌ترین شیوهٔ ویژه صورت می‌پذیرد. شیوهٔ ویژه‌ای که در موارد مختلفی از قرآن تکرار می‌گردد ... آن گاه از فراسوی آن، حقیقت قیامت و حقیقت نفس سرزنشگر پدیدار و نمودار می‌آید.

از حقیقت قیامت، چیزهای زیادی در مواردی از این سوره ذکر می‌گردد. در بارهٔ نفس لوّامه یا سرزنشگر سخنان گوناگونی در تفسیرهائی آمده است که در سایهٔ احادیث توضیح داده شده‌اند. در تفسیرهای مأثور آمده است: از حسن بصری نقل است: شخص مؤمن را به خدا سوگند نخواهی دید، مگر این که خویشتن را سرزنش می‌کند: مرادم از سخنم چه بود؟ مرادم از خوردنم چه بود؟ مرادم از صحبت با خویش چه بود؟ .. ولی شخص بزهکار به پیش می‌رود و خود را سرزنش نمی‌کند . . . از حسن روایت است که گفته است: کسی از اهالی آسمانها و زمین نیست مگر این که در روز قیامت خود را سرزنش می‌کند . . . از عکرمه روایت است که گفته است: انسان خود را بر کار خیر و شر و خوب و بد سرزنش می‌کند و می‌گوید: کاش چنین و چنان می‌کردم . . . چنین چیزی از سعید پسر جبیر نیز روایت شده است . . . از ابن عبّاس روایت شده است که گفته است: نفس لوّامه این است. از او همچنین نقل است: نفس لوّامه، نفس سرزنش شده است . . . از مجاهد نقل است که گفته است: نفس لوّامه بر چیزی که از دست رفته است پشیمان می‌گردد و خود را در برابر آن سرزنش می‌کند . . . از قتاده روایت است که گفته است: نفس لوّامه، نفس بزهکار است . . . جریر گفته است: همهٔ این گفتارها دارای معنی نزدیکی هستند. امّا آنچه همگون ظاهر قرآن و هم‌آوا با آن است این است که نفس لوّامه نفسی است که در برابر خیر و شرّ و خوب و بد، صاحب خود را سرزنش می‌کند، و بر چیزی که از دست رفته است پشیمان می‌شود.

ما در بارهٔ معنی «نفس لوّامه» سخن حسن بصری را برمی‌گزینیم که گفته است: «به خدا سوگند مؤمن را نخواهی دید مگر این که خود را سرزنش می‌کند و می‌گوید: مرادم از سخنم چه بود؟ مرادم از خوردنم چه بود؟ مرادم از سخن گفتن با خودم چه بود؟ . . ولی بزهکار به پیش می‌رود و زندگی را بسر می‌برد و خود را سرزنش نمی‌کند».

این نفس سرزنشگر است. نفسی که بیدار و پرهیزگار و خداترس و هوشیار است. خود را می‌پاید و از خود حساب و کتاب می‌کشد. مواظب اطراف خود است. حقیقت آرزوها و خواستهای خویش را معلوم می‌دارد. خویشتن را از خودفریبی برحذر می‌دارد و خود را گول نمی‌زند. نفس لوّامه این است و گرامی در پیشگاه یزدان جهان‌آفرین است. تا بدانجا بزرگوار در پیشگاه ایزد دادار است که آن را با قیامت یاد می‌کند و نام می‌برد. نفس لوّامه تصویری است در مقابل نفس بزهکار. نفس انسانی که می‌خواهد گناه بکند، و در گناهان به پیش می‌رود و سر در فسق و فجور می‌نهد. حقّ و حقیقت را تکذیب می‌کند. به حقّ و حقیقت پشت می‌کند. به سوی اهل و عیال خود متکبّرانه برمی‌گردد و سینه جلو می‌دهد و به خود می‌بالد، بدون این که از خود حساب و کتاب بگیرد، و از سرزنش باکی داشته باشد، و از گناهان خود را به دور دارد، و بدون این که بدین و بدان توجّه کند و اهمّیّت بدهد!

﴿لاٰ أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيٰامَةِ، وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّٰامَةِ﴾.[1]

۱- در قرآن مجید از سه نفس نام برده شده است: الف ـ نفس امّاره، که

به روز قیامت سوگند! و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می‌گردید و رستاخیز حقّ است).

سوگند خوردنی بر رخ دادن قیامت، ولیکن وقتی که از سوگند صرف نظر شده است، آنچه بر آن قسم یاد می‌شود، یعنی جواب قسم نیز حذف گردیده است. بلکه جواب قسم به شکل دیگری به میان آمده است، به گونه‌ای که انگار سرآغاز سخن دیگری است که پس از بیدار نمودن و هوشیار کردن با این سرآغاز بیدارکننده و هوشیاردهنده، قرار می‌گیرد:

﴿ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ؟ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴾.

آیا انسان می‌پندارد که ما استخوانهای (پوسیده و پراکندهٔ) او را گرد نخواهیم آورد؟ آری! (آنها را گرد می‌آوریم). ما حتّی می‌توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم).

مشکل عقل و شعور مشرکان این بود که استخوانهای پوسیده و فرسوده و بر باد رفته و در میان خاکها پراکنده و در کرهٔ زمین متفرّق شده، چگونه گرد آورده می‌شود و انسان را دوباره از آن زنده می‌کنند؟ .. چه‌بسا هنوز هم این مشکل برای بعضیها حلّ نگردیده است و تا به امروز برایشان روشن نشده است و آسان جلوه‌گر نیامده است! قرآن این حساب و کتاب را به هم می‌زند و بر گردآوری استخوانها تکیه می‌کند و وقوع همچون کاری را تأکید و تأیید می‌نماید:

﴿ بَلَىٰ! قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ﴾.

آری! (آنها را گرد می‌آوریم). ما حتّی می‌توانیم سرانگشتان او را (که یکی از دقائق اندام بدن است) کاملاً همسان خودش بیافرینیم (و به حال اوّل بازگردانیم).

«بَنان»: سر انگشتان انسان است. نصّ قرآنی کار جمع‌آوری استخوانها را تأکید می‌کند با چیزی که فراتر و بالاتر از خود جمع‌آوری استخوانها است، و آن سر و سامان و نظم و نظام دادن، و همسان وضع نخست و حال اوّل گرداندن و درآوردن سرانگشتان دست است. این هم کنایه از برگشت دادن وجود بشر است حتّی دقیق‌ترین چیزی که در پیکرهٔ او است و از گردآوردن استخوانها نیز مهم‌تر است، و آن راست و ریز کردن و سر و سامان بخشیدن سر انگشتان، و جای دادن آنها در جای خود بدان سان که بوده است! این هم کنایه از برگشت دادن هستی بشری همراه با دقیق‌ترین اندام پیکره‌اش، و به تمام و کمال گردآوری اندامها است، بدان گونه که سرانگشتی هدر نرود و از جای خود این سو و آن سو نشود. بلکه راست و ریز و دقیق و ظریف در محل خود و به شکل خود درآید و کم و کاستی بدان روی ننماید و عضوی از بدن کم نیاید، و شکلی حتّی از این اندام دقیق هم کژی و کاستی نپذیرد، هرچند هم کوچک و ریز و بسیار دقیق و ظریف است!

قرآن در اینجا بدین گفتار مؤکّد بسنده می‌کند. در پایان این سوره دلیل دیگری بر وقوع پیدایش نخستین خواهد آمد. در اینجا تنها پرده از علّت روانی همچون حساب و کتابی برمی‌دارد، و روشن می‌کند که چرا گردآوری استخوانها را ناشدنی می‌انگارند . . . دلیل این است که این انسان می‌خواهد فسق و فجور بکند، و به بزه و گناه ادامه بدهد. نمی‌خواهد چیزی او را از فسق و فجور و بزه و گناه بازدارد، و بپذیرد که حساب و کتابی، و عقاب و عذابی، سرانجام خواهد داشت. بدین خاطر پیدایش رستاخیز را بعید و ناشدنی می‌شمارد، و فرارسیدن روز قیامت را دور از عقل و

⇦ پیوسته انسان را به بدیها و زشتیها فرامی‌خواند، و پلشتیها را برای او می‌آراید (نگا: یوسف/۵۳). ب ـ نفس لوّامه، که از آن به عنوان وجدان اخلاقی نیز یاد می‌کنند، نفس بیدار و آگاهی است که هنوز در برابر گناه مصونیّت نیافته است و گاه‌گاهی لغزش پیدا می‌کند و به دامان گناه می‌افتد، امّا هرچه زودتر به خود می‌آید و به مسیر سعادت بازمی‌گردد و به ملامت و سرزنش آدمی می‌پردازد و او را توبه می‌دهد. ج ـ نفس مطمئنّه، نفس تکامل یافته‌ای است که نفس امّاره را رام خود کرده است و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤولیّت رسیده است و به آسانی لغزش برای او امکان‌پذیر نیست (نگا: فجر/۲۷) . . .

(مترجم)

شعور می‌انگارد:

﴿ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ. يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟ ﴾.

(انسان در قدرت خداوند بر گردآوردن استخوانها و زنده کردن مردگان تردیدی ندارد) بلکه هدف انسان (از انکار) این است که می‌خواهد در مدّت زمانی که در پیش دارد (تا زنده است) گناه کند. می‌پرسد: روز قیامت کی خواهد بود؟!.

پرسیدن با واژهٔ «أَيَّانَ» کی؟! این واژه‌ای که طولانی است و طنین خود را دارد، بیانگر این است که فرارسیدن روز قیامت بعید و ناشدنی است . . . این سخن را بدان جهت می‌گوید تا با هوا و هوس خود همراه و همگام شود که عشق به فسق و فجور و سر نهادن در بزه و گناه است. همچون کسی می‌خواهد به بزهکاریها ادامه دهد و شبح رستاخیز و شبح آخرت او را بازندارد . . . آخرت افسار نفسی است که عاشق و مائل به شرّ و بدی است، و بازدارندهٔ دل عاشق فسق و فجور است. انسانی که به شرّ و بدی و فسق و فجور رغبت می‌ورزد تلاش می‌کند این چیز بازدارنده را از سر راه خود بردارد، و این زمام و افسار را بگسلاند، تا آزادانه به شرّ و بدی و فسق و فجور بپردازد، و حساب و کتاب روز محاسبه و دادگاهی را نپذیرد تا جلو نفس دنیاپرست او را نگیرد.

بدین خاطر پاسخ ریشخند کردن روز قیامت، و بعید و ناشدن شمردن آن، سریع و قاطع درمی‌رسد، و بسان آذرخشی تند می‌درخشد، بدون درنگ و کندی حتّی در آهنگ نظم و نظام جمله‌ها، و به هم زدن طنین و رنین واژه‌ها . . . صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت تشکیل می‌شود. در آن حواس ظاهری و مشاعر باطنی انسانی، با صحنه‌های جهانی درهم می‌آمیزد و بر پردهٔ خیال به نمایش درمی‌آید:

﴿ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ. وَ خَسَفَ الْقَمَرُ. وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ؟ ﴾.

(پاسخ ایشان این است:) هنگامی که چشمها (از شدّت هول و هراس) سراسیمه و آشفته می‌شود. و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد، و خورشید و ماه گردآوری می‌گردد، انسان در آن روز خواهد گفت: راه گریز کجا است؟ (گریز میسّر نیست!).

چشم ربوده می‌گردد، و تند و سریع واژگون می‌شود بسان درخشیدن آذرخش آسمان و واژگون گردیدن آن. ماه روشنائی را از دست می‌دهد و خاموش می‌شود. خورشید و ماه که از همدیگر جدا بودند، باهم جمع‌آوری می‌گردند و درهم پیچیده می‌شوند. نظم و نظام ستاره‌شناسی معروف همگان خلل می‌پذیرد و درهم نوردیده می‌شود، و آن نظم و نظام دقیق و حاکم بر جهان منحلّ می‌گردد و می‌پراکند . . . در وسط این ترس و هراس و دگرگونی و واژگونی، انسان ترسان و هراسان می‌پرسد:

﴿ أَيْنَ الْمَفَرُّ؟ ﴾.

گریزگاه کجا است؟ گریز کجا میسّر است؟!.

در پرسش او ترس و هراس پیدا است. انگار به هرسو و جهتی می‌نگرد، و آن را بر روی خود بسته می‌بیند، و بلکه به زیان خود می‌بیند!

نه پناهگاهی در میان است! نه کسی و نه چیزی انسان را می‌پاید! نه گریزگاه و گریزی از دست قدرت خدا میسّر است، و نه از اسیر شدن سلطهٔ خدا رهائی ممکن است. برگشت به سوی او است، و قرار گرفتن در نزد او است. نه برگشتگاه دیگری و نه قرارگاه دیگری در میان است:

﴿ كَلَّا! لَا وَزَرَ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ﴾.

خیر! (اصلاً گریزگاهی در میان نیست، و گریز ممکن نیست، و) هیچگونه پناهگاهی وجود ندارد. در آن روز، قرارگاه (بهشت و دوزخ) در دست پروردگار تو است.

شوق و علاقه‌ای که انسان به سر درنهادن به فسق و فجور دارد، و حساب و کتابی را پیش چشم نمی‌دارد، و سزا و جزائی را انتظار نمی‌کشد، آن روز نخواهد ماند. بلکه آن روز هرکاری که در دنیا کرده است و هر چیزی را که به دست آورده است، با او حساب و کتاب

می‌شود. بعد از آن که عملکرد خود را فراموش کرده است، و فراچنگ آوردهٔ خود را از یاد برده است، همه چیز بدو تذکّر داده می‌شود و به یادش آورده می‌شود، و پس از به یادآوردن کارها و دیدن آنها، بدانها مؤاخذه و گرفتار می‌آید:

﴿ يُنَبَّأُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ ﴾.

در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهائی که پیشاپیش فرستاده است و از چیزهائی که برجای گذاشته است.

از چیزهائی که پیش از مردن انجام داده است، و از آثار اعمال خیر و شرّی که بعد از خود برجای نهاده است، او را باخبر می‌کنند و آگاه می‌سازند. اعمالی وجود دارد که آثاری در پی دارد. این آثار به حساب و کتاب انجام‌دهندهٔ همچون اعمالی اضافه می‌گردد و گرفته می‌شود!

انسان هر اندازه عذر بیاورد، و معذرتهای گوناگون اعمالی را بخواهد که انجام داده است و از او سر زده است، هیچ عذری از او پذیرفته نمی‌گردد. زیرا نفس او در گرو کارها است و به کارهایش واگذار می‌گردد، و کارهایش به نفس او واگذار می‌شود و وبال گردن خودش می‌گردد. بر انسان لازم است در این جهان کارهای خود را در جهت خیر و خوبی رهنمود و رهنمون کند و در مسیر خیر و خوبی رهبری نماید. وقتی که انسان کارهایش را در شرّ و بدی رهنمود و رهنمون کند، و در مسیر خیر و خوبی رهبری ننماید، خودش در آن جهان گروگان کارهایش می‌گردد، و کارهایش دلیل و حجّتی علیه او و به زیان او می‌شود:

﴿ بَلِ الْإِنْسانُ عَلىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَ لَوْ أَلْقىٰ مَعاذِيرَهُ ﴾.

اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است (و وجودش شاهد و دلیل بر خویشتن است). در حالی که (به زبان) عذرهائی برای (دفاع از) خود می‌آورد.

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد، در این سوره همه چیز کوتاه است: بندها، فاصله‌ها، آهنگ موسیقی، صحنه‌های گذرا، و همچنین کار حساب و کتاب:

﴿ يُنَبَّأُ الْإِنْسانُ يَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ ﴾.

در آن روز انسان را آگاه می‌سازند از چیزهائی که پیشاپیش فرستاده است، و از چیزهائی که برجای گذاشته است.

این چنین سریع و مختصر . . . این هم پاسخی بدان امید دور و دراز، و روز حساب و کتاب را به بازیچه گرفتن و سبک داشتن است!



سپس آیه‌های چهارگانهٔ ویژه‌ای به میان می‌آید که پیغمبر ﷺ را در بارهٔ کار و بار وحی رهنمود و رهنمون می‌گردانند و بدو می‌گویند که چگونه این قرآن را دریافت دارد:

﴿ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ. إِنَّ عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ. فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان). چرا که گردآوردن قرآن (در سینهٔ تو) و (توانائی بخشیدن به زبان تو، برای) خواندن آن، کار ما است. (پس از ناحیهٔ حفظ قرآن در میان دل و جان خود، و روان خواندن و درست تلاوت کردن آن با زبان خویش، نگران مباش). پس هرگاه ما قرآن را (توسّط جبرئیل بر تو) خواندیم، تو خواندن آن را (آرام و آهسته) پیگیری و پیروی کن. (وظیفهٔ تو پیروی از تلاوت پیک وحی، و ابلاغ رسالت آسمانی است و بس). گذشته از اینها، (در صورتی که بعد از نزول آیات قرآن مشکلی پیدا کردی) بیان و توضیح آن بر ما است.

به اضافهٔ آنچه در مقدّمهٔ این سوره در بارهٔ این آیات گفتیم، پیامی که این آیات به دل و درون انسان می‌دهند این است که یزدان جهان کار و بار این قرآن را به طور کلّی بر عهدهٔ خود گرفته است، چه از نظر وحی کردن، حفظ نمودن، گردآوری کردن، و بیان نمودن و توضیح، و چه از نظر چیزهای دیگر . . . یزدان سبحان این قرآن را به خود نسبت می‌دهد و سراسر آن را متعلّق به خود

می‌داند. کار پیغمبر ﷺ راجع به قرآن، تنها حمل کردن و برداشتن قرآن و تبلیغ کردن و رساندن آن به مردمان است و بس. آن گاه از حرص و جوش پیغمبر ﷺ بر حفظ کردن چیزی سخن می‌رود که بدو وحی می‌شود، و او آزمندانه و با جدّیّت هرچه بیشتر در حفظ وحی می‌کوشد، و می‌ترسد عبارتی یا واژه‌ای از قرآن را فراموش کند. این امر پیغمبر ﷺ را بر آن می‌دارد که تلاوت جبرئیل علیه‌السلام را آیه به آیه و کلمه به کلمه پیگیری کند تا مطمئنّ گردد چیزی از قرآن هدر نرود، و خاطرجمع شود که بعدها هم چیزی از آن را از یاد نمی‌برد!

نگارش این رخداد در قرآن، قرآنی که همگان آن را می‌خوانند، دارای ارزش ویژهٔ خود در ژرفا بخشیدن بدین پیامهائی است که آنها را در اینجا و مخصوصاً در دیباچهٔ این سوره بیان داشته‌ایم.



آن گاه روند این سوره در نشان دادن صحنه‌های قیامت، و آن چیزهائی که نفس سرزنشگر با آنها رویاروی می‌شود، به پیش می‌رود. مردمان را با حقیقت نفسهایشان و با چیزهائی که در درون نفسهایشان می‌گذرد، از قبیل عشق به دنیا و سرگرم شدن بدان، و سستی کردن در حقّ آخرت و کم توجّهی بدان، تذکّر می‌دهد، و ایشان را روبرو می‌کند با موقعیّت خودشان در آخرت که پس از این دنیا می‌آید، و حالشان در آن جهان بدان می‌انجامد. این موقعیّت را در صحنهٔ زنده‌ای برایشان به تصویر می‌کشد، صحنهٔ زنده‌ای که دارای پیام نیرومند و آهنگ ژرف است:

﴿كَلَّا! بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ، وَ تَذَرُونَ الْآخِرَةَ. وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ. وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ﴾.

نه چنین است (که شما در بارهٔ معاد می‌پندارید!) اصلاً شما دنیای گذرا را دوست می‌دارید. و آخرت را رها می‌سازید. در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند (و چشم به الطاف او می‌دوزند). و در آن روز، چهره‌هائی درهم کشیده و عبوسند. چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند.

نخستین چیزی که از لحاظ هماهنگی موجود در روند این سوره، دیده می‌شود، در اینجا از دنیا با واژهٔ «عَاجِلَه» یعنی زودگذر، نام برده شده است. گذشته از پیام واژگانی به کوتاه بودن این زندگی و سرعت پایان گرفتن آن ـ که پیام مقصود و منظوری است ـ میان سایه‌روشن واژه و سایه‌روشن موقعیّت پیشین معترضه در روند سوره، و میان فرمودهٔ یزدان بزرگوار به پیغمبرش ﷺ که می‌فرماید:

﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾.

(به هنگام وحی قرآن) شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبان (و آیات را عجولانه و آزمندانه تکرار مگردان).

هماهنگی است. زیرا این زبان جنباندن و این شتابگری یکی از سایه‌روشنهای نشانهٔ آدمیزاد در زندگی دنیا است . . . این هم هماهنگی لطیف و دقیقی است که تعبیر قرآنی در سبک و شیوه، آن را مورد ملاحظه قرار می‌دهد، و فهم و شعور بدان پی می‌برد.

آن گاه به موقعیّتی می‌رسیم که این نصّ شگفت قرآنی آن را ترسیم می‌کند:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند.

این نصّ اشارهٔ گذرائی به حالتی دارد که واژه‌ها از به تصویر کشیدن آن درمانده و ناتوان است. همچنین فهم و ادراک نیز از تصوّر آن با همهٔ حقیقتی که دارد عاجز و قاصر است. این هم وقتی است که یزدان سبحان به وعده داده‌شدگان خوشبخت حالتی از سعادت را وعده می‌دهد که هیچ حالتی نمی‌تواند شبیه و همگون آن بشود و همسان آن را نشان بدهد. در برابر این حالت، بهشت هم با همهٔ انواع نعمتهایش، ناچیز می‌نماید!

این چهره‌های شاداب و شادان، شادابی و شادانی آنها از این است که به پروردگار خودشان می‌نگرند . . .

به پروردگار خودشان؟!. این چه سطحی از رفعت و والائی است؟! این چه سطحی از سعادت و خوشبختی است؟!

روح انسان در برخی از اوقات لذّت می‌برد از جمال نوآفرین الهی در هستی یا در نفس. آن زیبائی را مشاهده می‌کند در شب مهتابی، شب دامن فروهشتهٔ آرمیده، طلوع فجر، سایهٔ دراز، دریای موّاج، دشت گستردهٔ دارای لایه‌ها و چینها و پیچها و خمها، باغهای سرسبز و خرّم، شکوفه‌های دلگشا، دل بزرگوار، ایمان محکم، صبر جمیل . . . و جلوه‌گاه‌های زیبائی دیگر در این هستی . . . روح انسان از مشاهدهٔ این همه جمال و کمال، سرمست می‌گردد، و از سعادت پر می‌شود، و با بالهای نورین در جهانهای خیال‌پردازانه آزادانه به پرواز درمی‌آید. همهٔ خارهای زندگی از دیده‌ها نهان می‌گردد، و درد و غمی و زشت و پلشتی در میان نمی‌ماند، و سنگینی خاک و سختی گوشت و خون، و مبارزهٔ هواها و هوسهای زندگی بار سفر برمی‌بندد . . .

امّا چگونه؟ نفسی در اینجا دیگر به زیبائی ساخته‌ها و ساختارهای خدا نمی‌نگرد، و بلکه به زیبائی ذات خدا می‌نگرد، چگونه حالی باید پیدا بکند؟ اینجا مقامی است که پیش از هرچیز به کمک خدا نیاز است، و بعد از آن باید خدا انسان را نگاه بدارد، تا انسان بتواند خود را برپای دارد، و بایستد و از سعادت بهره‌مند بشود و لذّت ببرد، سعادتی که به توصیف درنمی‌آید، و حقیقت آن درک و فهم نمی‌شود و آن را نمی‌توان تصوّر کرد!

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ... إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند (و چشم به الطاف پروردگار خود می‌دوزند).

چنین چهره‌هائی چرا شاداب و شادان نشوند، وقتی که دارند به جمال پروردگار خود می‌نگرند؟

انسان به چیزی از ساختار خدا در زمین می‌نگرد، از قبیل: صورت زیبائی، گل نوشکفته‌ای، بال پروازی، روح بزرگی، کار زیبائی، و . . . ناگهان سعادت از دل او سرریز می‌گردد و بر سیماهایش می‌افتد، و رخشندگی و خرّمی در آنها نمودار و پدیدار می‌آید. انسان را چه می‌شود و چه حالی پیدا می‌کند وقتی که به جمال کمال بنگرد، آن هم وقتی که آزاد و رها از هرچیزی باشد که در هستی است، چیزهائی که انسان را از سعادت جمال غافل بکنند و به خود مشغول بدارند؟ انسان بدان مقام نمی‌رسد، مگر این که از هر دغدغه‌ای پالوده است، هر دغدغه‌ای که انسان را از رسیدن بدان جایگاه والائی که نیروی خیال از تصوّرش ناتوان است باز بدارد! انسان در این حال و احوال از هر دغدغه‌ای نه تنها در بارهٔ چیزهای پیرامونش، بلکه از هر دغدغه‌ای در بارهٔ خواستهای خودش، آزاد و رها است. آزاد و رها است از انگیزه‌های کمی و کاستی و نیاز به چیزی جز نگاه به خدا . . .

و امّا چگونه می‌نگرد؟ با چه اندامی می‌نگرد؟ با چه وسیله‌ای می‌نگرد؟.. اینها سخنهائی است که به گوش دلی نمی‌خورد که اندکی از آن شادی و فرحی او را پسوده باشد که نصّ قرآنی بیان می‌دارد و به دلِ با ایمان و سعادتمندی می‌خواند که سعادت بر روح او پرتو افکنده است و شوق دیدار جمال و وراندازی آن و آزادی و رهائی از بند همه چیز، او را واله و شیدا کرده باشد.

مردمانی را چه شده است که ارواح خود را محروم از این می‌کنند این نور سراپا شادی و خوشبختی را در آغوش بگیرند؟ آن مردمانی که ارواح خود را به مجادله و ستیز سرگرم می‌کنند و مشغول می‌دارند، مجادله و ستیز پیرامون چیز مطلقی که عقلها و خردهای مقیّد و محدود به چیزهای خوگر عقل و مقرّر خرد، از آن هیچی نمی‌دانند و از آن هیچی نمی‌فهمند.

اوج گرفتن وجود انسان از جهان خاکی به جهان افلاکی، و آزادی و رهائی آن از قیدها و بندهای زمین، و بال و پر زدن در فضای شناخت ربّ العالمین، تنها چیزی است که فرودگاه امید ملاقات کردن با حقیقت مطلق در

آن روز است. پیش از آزادی و رهائی از قیدها و بندهای زمین، و حرکت به سوی جهان‌آفرین، برای انسان مشکل است تصوّر کند ـ بلی تنها تصوّر کند ـ چگونه آن ملاقات دست می‌دهد و صورت می‌پذیرد. در این صورت، آن مجادله و ستیز طولانی و دور و درازی که معتزله خود را و افراد مقابل خود، یعنی اهل سنّت و متکلّمین را پیرامون حقیقت نگاه کردن و دیدن در همچون جایگاهی، بدان سرگرم کرده‌اند، مجادله و ستیز بیهوده‌ای است.

معتزله و گروه‌های مقابل آنان، با معیارها و مقیاسهای زمین به ارزیابی و سنجش می‌پردازند، و از انسان سنگین‌بار از مقرّرات عقل در زمین، سخن می‌رانند، و در بارهٔ همچون کاری با حواسّ و عقل و شعوری می‌اندیشند که جولانگاه آنها محدود و محصور است. حتّی مدلول و مفهوم خود واژه‌ها نیز مقیّد به چیزهائی است که عقلها و اندیشه‌های محدودمان درک و فهم می‌کنند و بس. هرگاه انسان از این اندیشه‌ها آزاد و رها گردد، سرشت واژه‌ها نیز دگرگون می‌گردد. زیرا واژه‌ها جز رازها و رمزهائی نیستند که مدلول و مفهوم آنها بر حسب تصوّرات نهان در حواسّ و عقل و شعور انسان دگرگون می‌شود و اختلاف پیدا می‌کند. هرگاه نیرو و توان انسان دگرگون گردد، همراه با آن پشتوانهٔ تصوّرات، و سرشت مدلولها و مفهومهای واژه‌ها، تغییر پیدا می‌کند و دگرگون می‌شود. ما انسانها در این زمین با همین رازها و رمزها به اندازهٔ توان حال خود سر و کار داریم! آیا کی حقّ ما است پا به گسترهٔ کاری بگذاریم که برای ما حتّی مدلول و مفهوم واژه‌ها پایدار و استوار نمی‌ماند، بلکه هر زمان مختلف و متفاوت می‌شود، و هردم تعبیر و تفسیری پیدا می‌کند؟!

بگذارید به فیض سعادتی بنگریم که فراگیر و آرام‌بخش است. به فیض شادی و فرحی خیره شویم که پاک و مقدّس است. آن فیضی که به سویمان روان می‌شود همین که حقیقت آن جایگاه را به اندازهٔ توانمان به تصوّر درآوریم. بگذارید ارواح خود را به وراندازی آن فیض مشغول داریم، چه خود این وراندازی نعمت بزرگی است. نعمت بزرگی که جز نعمتِ نگریستن به ذات بزرگوار یزدان، بالاتر از آن نیست . . .

﴿ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ، تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ ﴾.

و در آن روز، چهره‌هائی درهم کشیده و عبوسند. چرا که آنان می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند.

این چهره‌ها، چهره‌های درهم کشیده و عبوس و بدبیاری هستند که از نگریستن وورانداز کردن محرومند و در پسِ پرده‌اند، به سبب گامهائی که برداشته‌اند، و سر در نشیبهائی که داشته‌اند، و به کثافتکاریهائی که درافتاده‌اند، و به لجنزارهائی که فرورفته‌اند. این چیزها است که آنان را به خود مشغول می‌دارد، و ایشان را غمگین می‌کند، و ترشرویشان می‌سازد، و پردهٔ اخم و تخم بر چهره‌هایشان می‌اندازد، و بلای کمرشکنی بهرهٔ ایشان می‌سازد، بلائی که ستون فقرات را درهم می‌شکند . . . بلی بلای کمرشکن. این چهره‌ها در آن زمان از ترس انتظار چیزهائی که دارند به لرزه درمی‌افتند و به غم و اندوه گرفتار می‌آیند، و اخم و تخم می‌کنند، و به هم می‌آیند و مکدّر و آزرده می‌گردند . . .

این همان آخرتی است که به ترک آن می‌گویند و در حقّ آن سستی می‌کنند و نادیده‌اش می‌گیرند. به دنیائی رو می‌کنند که زودگذر است. آن را دوست می‌دارند و بدان توجّه می‌کنند و اهمّیّت می‌دهند. در فراسوی ایشان امروز است که قیامت نام دارد، و سرنوشتها و چهره‌ها در آن اختلاف و تفاوت پیدا می‌کند، اختلاف و تفاوتی که دارای فاصلهٔ فراخ و فراوانی است. برخی از چهره‌ها در آن روز خرّم و شادان هستند، و به پروردگار خود می‌نگرند. و چهره‌هائی که در آن روز ترشرو و عبوسند، و می‌دانند که به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند!



هنگامی که صحنه‌های قیامت: هنگامی که چشمها

سراسیمه و آشفته می‌شود، و ماه بی‌نور و روشنائی می‌گردد، و خورشید و ماه گردآوری می‌شود، و انسان در آن روز خواهد گفت راه گریز کجا است و گریز کی میسّر است . . . معلوم است گریزگاه و گریزی در میان نیست . . . و زمانی که سرنوشتها و چهره‌ها جدای از همدیگر گردید، جداگانگی بسیار دور از همدیگر گردید، جداگانگی بسیار دور از همدیگر، و چهره‌هائی در آن روز شاداب و شادان شدند، و به پروردگار خود نگریستند، و در آن روز چهره‌هائی درهم کشیده و عبوس گردیدند، چرا که آنان می‌دانسته‌اند به بلا و عذاب کمرشکنی گرفتار می‌آیند . . .

وقتی که این چنین صحنه‌هائی درگرفت، صحنه‌هائی که نیرو و تأثیری را که در درون انسان دارند، از خود نیروی نهان در درون انسان، و از نیروی شیوۀ ادای قرآنی برمی‌گیرند، شیوۀ ادای قرآنی‌ای که نیروی نهان در درون انسان را برجسته و عیان می‌دارد، و بدان زندگی و سرزندگی می‌بخشد. این سوره پس از نشان دادن چنان صحنه‌هائی، اندک اندک نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا حسّ و شعور مخاطبان را با صحنۀ دیگری می‌پساید و لمس می‌نماید، صحنه‌ای که حاضر است و روی می‌دهد و تکرار می‌گردد. هیچ لحظه‌ای نیست مگر این‌که در این زمین با تمام نیرو و با روشنی هرچه بیشترِ خود و با وزن سنگین خود با آدمیان رویاروی می‌شود!

این صحنه، صحنۀ مرگ است. مرگی که هر زنده‌ای بدان می‌انجامد. مرگی که هیچ زنده‌ای نمی‌تواند آن را از خودش و از دیگران براند و برطرف بگرداند. مرگی که میان عزیزان و دوستان جدائی می‌اندازد، و به راه خود ادامه می‌دهد و درنگ نمی‌ورزد و واپس نمی‌افتد. بدین سو و بدان سو نمی‌نگرد. به شیون ناله کننده و افغان سردهنده‌ای جواب نمی‌دهد و توجّه نمی‌کند. به حسرت و آه رونده و جداشونده‌ای نمی‌نگرد. به عشق و علاقۀ عاشقی و علاقه‌مندی اهمّیّت نمی‌دهد. به ترس و هراس شخص ترسان و هراسانی گوشش بدهکار نیست. مرگی که زورمداران و قدرتمندان و بزرگان را بدان سان نقش زمین می‌گرداند که ضعیفان و گمنامان و کوچکان را نقش زمین می‌گرداند. فرمانروایان زورمند را آن گونه مغلوب و مقهور می‌سازد که فرمانبرداران ناتوان را مغلوب و مقهور می‌سازد! مرگی که انسانها چاره‌ای از آن ندارند، و با وجود این برخیها در بارۀ نیروی چیره‌ای نمی‌اندیشند که مرگ را به جریان می‌اندازد:

﴿كَلَّآ! إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ، وَ قِيلَ: مَنْ رَاقٍ؟ وَ ظَنَّ أَنَّهُ ٱلْفِرَاقُ، وَ ٱلْتَفَّتِ ٱلسَّاقُ بِٱلسَّاقِ. إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ ٱلْمَسَاقُ﴾.

چنین نیست که گمان می‌برند؛ هنگامی که جان به گلوگاه برسد، (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچۀ او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محتضر) یقین پیدا می‌کند که زمان فراق فرارسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد. در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

این صحنۀ به دم مرگ رسیدن است. نصّ قرآنی آن را به گونه‌ای با مردمان مطرح می‌کند که انگار هم اینک حاضر و آماده است، و دم مرگ از لابلای واژگان برمی‌آید و به جنبش درمی‌افتد. همچنین سیماهای چهره از لابلای پسوده‌های قلم‌مو پدیدار می‌آید و رخ می‌نماید!

﴿كَلَّآ! إِذَا بَلَغَتِ ٱلتَّرَاقِيَ . . .﴾.

چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد....

زمانی که روح به گلوگاه می‌رسد، و آخرین لحظات عمر درمی‌رسد، و سختیهای جان کندن و جان دادن هراس‌انگیز پیش می‌آید، و غم و اندوهی درمی‌رسد که چشمها از آن خیره می‌گردد . . . حاضران پیرامون شخص محتضر حلقه می‌زنند و به کوشش و تلاش می‌افتند چاره‌ای بیابند یا وسیله‌ای پیدا بکنند تا جان

غمزده را دریابد و نگذارد او جان بدهد و از دست برود:

﴿ وَ قيلَ: مَنْ راقٍ؟ ﴾.

(از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچهٔ او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟!.

شاید دعا و نوشته‌ای فائده‌ای بدهد! . . شخص غمزده با شدائد مرگ و نزع روان درهم می‌پیچد و طومار عمرش درهم می‌نوردد . . .

﴿ وَ الْتَفَّتِ السّاقُ بِالسّاقِ ﴾.

ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد.

هر چاره‌ای پوچ درمی‌آید. هر وسیله‌ای بیهوده و بیکاره می‌نماید. راهی پیدا می‌گردد که یگانه راهی است که هر زنده‌ای در پایان گشت و گذار عمر خود بدان انداخته می‌شود و در آن رانده می‌شود:

﴿ إِلىٰ رَبِّکَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ ﴾.

در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

صحنه‌ای است که نزدیک است بجنبد و به سخن درآید. هر آیه‌ای حرکتی را ترسیم می‌کند. هر بندی سیمائی را پدیدار می‌گرداند. حالت احتضار ترسیم می‌شود، و همراه با آن، جزع و فزع، حیرانی و ویلانی، افسوس و اندوه، و رویاروی شدن با حقیقت سخت و تلخی درمی‌رسد که نمی‌توان از آن جلوگیری کرد و آن را برگرداند و راند . . . آن گاه پایانی سر می‌رسد که گریز و گزیری از آن ممکن نیست:

﴿ إِلىٰ رَبِّکَ يَوْمَئِذٍ الْمَساقُ ﴾.

در آن روز، سَوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.

پرده بر این صحنهٔ دردناک فروهشته می‌شود. امّا تصویری از آن در دیدگان ماندگار است. در ذهن از آن اثری باقی است. بر سراسر فضا سکوت وحشتناکی حکمفرما است!

*

در رویاروئی با صحنهٔ غمناک و پر از آه و افسوس و جدّی و رخداده، صحنهٔ غافلان خوشگذار و بازیچه‌پردازی نشان داده می‌شود که حقّ و حقیقت را تکذیب می‌دارند. آنان که با انجام اعمال نیک و طاعات پسندیده خویشتن را آماده و مجهّز نمی‌سازند، و بلکه به معصیت و گناه و پشت کردن به حقّ و حقیقت دست می‌یازند. به کارهای بیهوده و بیفائده می‌پردازند و به بازیچه طلای عمر عزیز را می‌بازند، و به بزهکاری می‌بالند و به پشت کردن به حقّ و حقیقت و گریز از فرمان یزدان می‌نازند:

﴿ فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلّىٰ، وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ، ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّىٰ! ﴾.

(انسان منکر معاد) هرگز نه زکاتی داده است و نه نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حقّ و حقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است. گذشته از این، مغرورانه و متکبّرانه (از کفر و عناد خود) نزد خانواده و کسانش برگشته است.

روایت است که این آیات در بارهٔ شخص معیّنی سخن می‌گویند. گویا او ابوجهل «عمرو پسر هشام» است . . . ابوجهل گاه‌گاهی به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آمد. قرآن را از او می‌شنید. سپس از پیش او برمی‌خاست و می‌رفت. ایمان نمی‌آورد و اطاعت نمی‌کرد. ادب را مراعات نمی‌داشت و از خدا نمی‌ترسید. پیغمبر خدا ﷺ را با سخنان خود می‌آزرد. از راه خدا دیگران را بازمی‌داشت. می‌رفت و از کاری که می‌کرد به خود می‌بالید. از بدیهائی که مرتکب می‌شد به خود می‌نازید. انگار کار مهمّی کرده است و کارش باید نقل مجالس شود! . .

تعبیر قرآنی او را به تمسخر می‌گیرد و ریشخندش می‌کند، و کارش را مایهٔ شگفت نشان می‌دهد، بدان هنگام که حرکت متکبّرانهٔ او را به تصویر می‌کشد:

﴿ يَتَمَطّىٰ! ﴾.

می‌نازد و بزرگی می‌فروشد . . . تفرعن و تکبّر می‌کند.

پشت خود را قوس می‌دهد و سینه را جلو مـی‌دهد. خودپسندی زشت و پلشتی را نشان می‌دهد و بدقواره خودنمائی می‌نماید.

ابوجهلهای زیادی در تـاریخ دعـوتِ بـه سـوی خـدا بوده‌اند و خـواهـند بـود. قـرآن را مـی‌شنوند و پشت می‌کنند و می‌روند، و در بازداشتن دیگران از راه یزدان هـنرنمائی مـی‌کنند، و نـیرنگها مـی‌زنند و تـوطئه‌ها می‌چینند، و اذیّت و آزارهای جوراجوری برای داعیان به سوی خدا تهیّه می‌بینند. مکر و حیله‌ها می‌کنند. بـه حقّ و حقیقت پشت می‌کنند، و از داعیانِ به سوی خدا می‌گریزند، و از پیامهایشان رویگـردان مـی‌شوند. در حالی که از شرّ و بلائی که رسانده‌اند و می‌رسانند و از بدیهائی که کرده‌اند و می‌کنند، و از تباهی و فسادی که ورزیده‌اند و می‌ورزند، و از جـلوگیریهائی کـه از راه خدا، و از حیله و نیرنگی که با دین و عقیدۀ خدا کرده‌اند و می‌کنند، به خود می‌بالند و می‌نازند!

قرآن ایـن تکـبّر و خـودبزرگ‌بینی زشت و پـلشت را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد:

﴿أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ. ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ ﴾.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم مرگ بر تو! مرگ!.

واژۀ «أَوْلیٰ» به معنی سزاوارتر و درخـورتر، تـعبیری است که متضمّن تهدید و بیم است. یعنی سزاوارتـر و درخورتر به مرگ و نابودی است. پیغمبر خـدا ﷺ دفعه‌ای یقۀ ابوجهل را گرفت، و او را سخت تکان داد، و بدو فرمود:

﴿أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ. ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ ﴾.

مرگ بر تو! مرگ! باز هم مرگ بر تو! مرگ!.

دشمن خدا ابوجهل گفت: ای محمّد مرا تهدید می‌کنی و بیم می‌دهی؟ به خدا سوگند، تو و پروردگارت چیزی نمی‌توانید بکنید. من عـزیزترین و مـقتدرترین کسـی هستم که در میان دو کوه مکّه راه رفته است! . . در روز بدر خدا او را به دست مؤمنان گرفتار کـرد و سـزایش داد، مـؤمنانی کـه بـه مـحمّد ﷺ و بـه پـروردگار محمّد ﷺ ایمان داشـتند، پـروردگار بس مـقتدر و بزرگوار. پیش از ابوجهل هم فرعون به قوم خود گفته بود:

﴿ مٰا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرِي ﴾.

من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم. (قصص/۳۸)

و گفته بود:

﴿أَلَیْسَ لِي مُلْکُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْـرِي مِـنْ تَحْتِي؟ ﴾.

آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبـارهائی کـه در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آن من نیست؟.

(زخرف/۵۱)

بعدها خدا او را نیز گرفتار کرد و به سزا رساند.

ابوجهلهای زیادی در تاریخ دعوتها بوده‌اند که به قوم و قبیله و عشیره و قدرت و قوّت و سلطۀ خود نازیده‌اند و بالیده‌اند و خویشتن را قدرتمند و زورمند دیده‌اند، و شـوکت و عـظمت فـرمانبرداران خـویش را چـیزی انگاشته‌اند و خدا را فراموش کرده‌اند. سـرانـجام خـدا ایشان را گرفتار کرده است و به سـزا و کـیفر رسـانده است. خدا او را ناچیزتر از پشّه‌ای گرفتار کرده است و به مجازات رسانده است، و حقیرتر و ذلیل‌تر از مگسی به تور عذاب و عقاب درانداخته است. اجل مـوعود و سررسید عمر مشخّص، لحظه‌ای جلو یا عقب نمی‌افتد!



در پایان دلها را با حقیقت دیگری می‌پساید، حقیقتی که در زندگانی ایشان روی می‌دهد. این حـقیقت دالّ بـر تدبیر و تقدیر خدا در زندگانی انسـانها است. دالّ بـر پیدایش آخرت نیز می‌باشد، آخرتی کـه آن را سخت انکار می‌کنند. ولی هیچ چاره‌ای از رویـاروئی بـا آن نیست، و راهی برای پاسخگوئی بـه دلالت آن وجـود ندارد و قابل انکار نمی‌باشد:

﴿أَیَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً؟ أَلَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ یُمْنیٰ؟ ثُمَّ کٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّیٰ؟ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ: الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ؟ أَلَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِيَ الْمَوْتیٰ؟ ﴾.

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده بـه حـال

خود رها شود (و قوانین و مقرّرات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!). آیا او نطفهٔ ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است، و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

این بند واپسین و دارای آهنگ ژرف، شامل نگرشهای ژرفی در بارهٔ حقائق بزرگی است. حقائق بزرگی که بر دلهای مخاطبان این قرآن در آن زمان ـ یعنی در صدر اسلام ـ نمی‌گذشته است و قابل درک و فهم برای ایشان نبوده است. نخستین نگرش از این نگرشها نگرش به تقدیر و تدبیر یزدان در زندگی انسان است:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً؟﴾.

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقرّرات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!).

حیات از دیدگاه آن مردمان حرکتی بوده است که هیچ گونه علّت و هدف و فرجامی نداشته است! . . رحمهائی انسانها را بیرون می‌دهند، و گورهائی انسانها را می‌بلعند! . . میان این دو تا لهو و لعب و آرایش و پیرایش و نازش و بالش، و بهره‌مندی و لذّت بردنی نزدیک به بهره‌مندی و لذّت بردن حیوان است و بس! .. امّا قانونی در جهان باشد، و در فراسوی آن هدفی باشد، و در پشت سر هدف حکمت و فلسفه‌ای باشد، و آمدن انسان به زندگی این جهان، برابر قضا و قدری که تا سرانجام مشخّص و مقدّری در جریان باشد، و زندگی این جهان به حساب و کتاب و سزا و جزای آن جهان منتهی شود، و کوچ و سفر انسان بدین زمین آزمایش و آزمونی باشد و حساب و کتاب و سزا و جزائی در پی داشته باشد، این تصوّر دقیق و هماهنگ، و شناخت خدائی که در فراسوی این جهان به جهانداری می‌پردازد و جهان را اداره می‌کند و توانا و کاربجا است و هر چیزی را مطابق قضا و قدر و حساب و کتاب انجام می‌دهد، و هر چیزی را به مقصد نهائی مشخّصی می‌رساند، و . . . این گونه اندیشه‌ها از قدرت تصوّر مردمان و از دائرهٔ درک و فهم ایشان، در آن زمان، بسی دور و بلکه ناشدنی بود.

چیزی که انسان را از حیوان ممتاز و جدا می‌سازد، آگاهی انسان از پیوند زمان و رخدادها و هدفها، و پی بردن به وجود هدف و فرجام هستی بشری، و به وجود هدف و فرجام همه چیز پیرامون انسان است. بالا رفتن انسان از نردبان انسانیّت، از رشد و نموّ و فراخی همین آگاهی، و از دقّت تصوّر او در بارهٔ وجود قانون حاکم بر جهان، و ارتباط رخدادها و چیزها با این قانون، پیروی می‌کند. انسان در عمر خود با لحظه‌های بریده از همدیگر، و با رخدادهای گسیخته از یکدیگر، زندگی نمی‌کند. بلکه زمان و مکان و گذشته و حال و آینده در تصوّر انسان با یکدیگر پیوند دارد. گذشته از این، همهٔ اینها با هستی بزرگ و با قوانین آن پیوند دارد. افزون بر این، همهٔ اینها نیز با اراده و مشیّت والا و بالائی پیوند دارد که آفریدگار هستی و گردانندهٔ جهان است و انسانها را بیهوده و بی‌هدف نمی‌آفریند، و آنان را بیسود و بیفائده رها نمی‌کند و به خود واگذار نمی‌گرداند.

این جهان‌بینی بزرگ است که قرآن مردمان را از آن زمان دور بدان انتقال داده است، انتقال بس بزرگ و سترگی با قیاس با جهان‌بینیها و اندیشه‌های حاکم در آن روز و روزگار، و همیشه هم با قیاس با سائر جهان‌بینیهای جهانی، بزرگ و سترگ بوده و خواهد بود، جهان‌بینیهائی که فلسفه در قدیم و جدید آنها را شناخته است.[1]

این پسوده:

۱- کتاب: «فکرة الإسلام عن الکون و الحیاة و الإنسان». پژوهشی است که امیدوارم توفیق نگارش و چاپ آن را پیدا کنم.

﴿ أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟ ﴾.

آیا انسان (منکر معاد) می‌پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود (و قوانین و مقرّرات الهی، و حساب و کتاب و سزا و جزای دنیوی و اخروی نداشته باشد؟!).

یکی از پسوده‌های قرآن است، پسوده‌ای که دل انسان را رهنمود و رهنمون می‌گرداند، تا بنگرد و پیوندها و ارتباطها، و هدفها و فرجامها، و علّتها و سببها را حاضر و آماده پیش چشم و در مدّ نظر دارد، و بداند اینها چیزهائی است که هستی انسان را با هستی کلّ جهان، و با اراده و مشیّت یزدان که گردانندهٔ امور کلّ جهان است، پیوند می‌دهد.

قرآن ساده و آسان، و بدون پیچیدگی و ابهام، دلائلی را ذکر می‌کند که رخ داده‌اند و سهل و ساده‌اند، دلائلی که گواهی می‌دهند هرگز انسان بیهوده به خود رها نمی‌گردد . . . این دلائل، دلائل پیدایش نخستین است:

﴿ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ؟ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ؟ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ؟ ﴾.

آیا او نطفهٔ ناچیزی از منی نیست که (به رحم مادر) پرت و ریخته می‌گردد؟ سپس به صورت خون لخته و دلمه‌ای درآمده است و خداوند او را آفرینش تازه‌ای بخشیده است، و بعد اندام او را نظم و نظام و سر و سامان داده است؟ و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و پرداخته است. آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

این انسان چیست؟ از چه چیز آفریده شده است؟ چگونه بوده است؟ چگونه شده است؟ چگونه کوچ و سفر بزرگ خود را سپری کرده است تا بدین ستاره رسیده است؟

آیا نطفهٔ کوچک آبکی از منی نبوده است، منی‌ای که پرت می‌گردد و ریخته می‌شود؟ آیا این نطفه از یک سلول کوچکی به خون لخته و دلمه‌ای درنیامده است و وضع خاصّی در رحم پیدا کرده است و به دیواره‌های رحم چسبیده است تا زنده بماند و زندگی کند و خوراک به دست بیاورد و تغذیه کند؟ چه کسی او را بدین راه داشته است و رهنمود و رهنمونش کرده است؟ چه کسی این سیر و حرکت را بدو الهام کرده است؟ چه کسی این قدرت و توان را بدو داده است؟ چه کسی او را بدین سوی و جهت داشته است؟

گذشته از اینها، چه کسی نطفه را آفریده است، و بعد به صورت جنین درآورده است، جنینی که دارای قامت معتدل و اندامهای هماهنگ است؟ جنینی که پیکرش از میلیونها میلیون سلول زنده تشکیل شده است، در حالی که نخست یک سلول (اِسپرماتوزوئید) بوده است و با (اُووِل) تخمک درآمیخته است؟ کوچ و سفر دور و درازی که طیّ کرده است از تک‌سلولی که بوده است و به جنین معتدل‌الأعضاء و راست و درستی درآمده است. این کوچ و سفر، مرحله‌ها دور و درازتر از کوچ و سفری است که از تولّد تا وفات طیّ می‌کند! تغییراتی که در هستی جنین در دورهٔ جنینی پیدا می‌شود، بیشتر و گسترده‌تر از همهٔ رخدادهائی است که از تولّد تا وفات گریبانگیر او می‌گردد! چه کسی او را در این کوچ و سفر طولانی همراهی و رهبری کرده است؟ او که آفریدهٔ کوچک ضعیفی بوده است، و نه عقل و خردی داشته است و نه از درک و فهمی و تجارب و رهنمودی برخوردار بوده است!

در پایان باید گفت: چه کسی از یک سلول، نر و ماده را آفریده است؟ . . این سلول چه اراده‌ای داشته است تا نر بشود؟ این سلول چه اراده‌ای داشته است تا ماده بشود؟ یا چه کسی است که ادّعاء کند او دخالت کرده است و گامهای نر و ماده را در تاریکیهای رحم رهنمود و رهنمون نموده است تا بدانجا که همچون گزینشی را داشته است و نر یا ماده بودن را برگزیده است؟!

چاره‌ای جز تسلیم نیست و باید پذیرفت که دست لطیف آفریننده و گردانندهٔ جهان، این نطفهٔ آبکی را در راه دور و درازش رهبری و رهنمود کرده است تا او را بدین جایگاه و پایگاه رسانده است . . .

﴿ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ؟ ﴾.

و از این (انسان) دو صنف نر و ماده را ساخته و

پرداخته است.

در برابر این حقیقتی که خود را کاملاً بر عقل و شعور انسان تحمیل می‌کند، آهنگ فراگیری از همهٔ حقائقی درمی‌رسد که این سوره بدانها می‌پردازد:

﴿أَلَيْسَ ذٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟﴾.

آیا چنین خدائی نمی‌تواند مردگان را زنده گرداند؟!.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. او می‌تواند مردگان را زنده گرداند.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. او می‌تواند پیدایش پسین یعنی قیامت را پدید آورد و رستاخیز را برپا دارد.

بلی که یزدان سبحان همچون کاری را می‌تواند بکند. انسان هیچ چاره‌ای جز این ندارد که در برابر این حقیقت کرنش کند و کرنش ببرد، حقیقتی که کاملاً خود را تحمیل می‌کند.

بدین منوال و بر این روال، این سوره با این آهنگ به پایان می‌آید، آهنگی که قاطع و جازم و نیرومند و ژرف است. آهنگی است که عقل و شعور را لبریز و سرریز و جوشان و خروشان می‌سازد از حقیقت وجود انسانی، و از تدبیر و تقدیری که در فراسوی خود دارد...



بسم الله الرحمن الرحيم

سورهٔ انسان مکّی و ۳۱ آیه است

سُورَةُ الإنسَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا ﴿١﴾ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾ إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ﴿٩﴾ إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ﴿١٠﴾ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ﴿١١﴾ وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾ مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٤﴾ وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا ﴿١٥﴾ قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ﴿١٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ﴿١٨﴾ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا ﴿١٩﴾ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾ عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ﴿٢١﴾ إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُورًا ﴿٢٢﴾ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا ﴿٢٣﴾ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا ﴿٢٤﴾ وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٢٥﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٦﴾ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾ نَّحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾ إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾ يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

در برخی از روایتها آمده است که این سوره مدنی است. امّا این سوره مکّی است. مکّی بودنش کاملاً روشن است، روشن بودن در موضوع و در روند و در همهٔ سیماها و نشانه‌هائی که این سوره دارد. ما نیز روایتهائی را ترجیح می‌دهیم که متّفق بر مکّی بودن این سوره هستند. بلکه ما از روند سخن در این سوره چنین می‌بینیم که این سوره از جملهٔ نخستین سوره‌هائی است که در مکّه نازل گردیده‌اند و نوبر سوره‌های دیگر بوده‌اند . . . شکلها و تصویرهای محسوس و مفصّل و دراز نعمتها، و شکلها و تصویرهای عذاب سخت و شدید، بدین امر اشاره دارد. همچنین رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی کردن در برابر حکم پروردگارش، و عدم اطاعت از بزهکار یا کافر آنان، بیانگر همین نظریّه است. اینها از جملهٔ چیزهائی است که هنگام شدّت اذیّت و آزار دعوت، و یاران و پیروان آن در مکّه، نازل می‌گردید. افزون بر این، مهلت دادن مشرکان و ثابت‌قدم و استوار داشتن پیغمبر ﷺ بر حقّ و حقیقتی که بر او نازل می‌گردید، و عدم گرایش به سوی چیزی که مشرکان از آن سخن می‌گفتند و درخواست سازش می‌کردند . . . همان‌گونه که در سوره‌های قلم و مزّمّل و مدّثّر آمده است، چیزهائی نزدیک به راهنمائیها و رهنمودهای این سوره است . . . احتمال دادن به مدنی بودن این سوره ـ به نظر ما ـ احتمال بس ضعیفی است، و می‌توان بدان توجّه نکرد و اهمّیّت نداد.

❁

این سوره به طور کلّی ندای خوشایند آرامی است برای فرمانبرداری کردن، به خدا پناه بردن، رضایت او را جستن، نعمتش را یاد نمودن، فضل و لطفش را به خاطر آوردن، خود را از عذاب و عقابش به دور داشتن، از امتحان و آزمونش آگاه و در آن هوشیار بودن، حکمت و فلسفه‌اش را در آفریدن و نعمت دادن و آزمودن و مهلت و فرصت دادن، درک و فهم کردن . . .

این سوره با پسودهٔ مهربانانه‌ای با دل بشری به سخن می‌آغازد: انسان قبل از این که پا به جهان بگذارد کجا بوده است؟ چه کسی او را آفریده است؟ چه کسی او را چیز قابل توجّهی در گسترهٔ این هستی نموده است؟ بعد از آن که نبوده است و هستی نداشته است:

﴿ هَلْ أَتیٰ عَلَی الْإِنْسانِ حینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً؟ ﴾.

آیا (جز این است که) مدّت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونهٔ نطفه و جنین) گذشته است، و او چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجّه نبوده است؟!. (انسان/۱)

پسودهٔ دیگری به دنبال این پسوده می‌آید در بارهٔ حقیقت اصل انسان و پیدایش او، و حکمت و فلسفه‌ای که خدا در آفرینش انسان داشته است، و او را با نیروها و توانها و درک و شعور ویژه مجهّز نموده است و زاد و توشه بخشیده است:

﴿ إِنّا خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلیهِ فَجَعَلْناهُ سَمیعاً بَصیراً ﴾.

ما انسان را از نطفهٔ آمیخته (از اِسپِر و اُوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم. (انسان/۲)

پسودهٔ سومی در بارهٔ رهنمود و رهنمون کردن انسان به راه، و یاری کردن و کمک نمودنش در مسیر هدایت و دستیابی بدان، و بعد از آن او را به حال خود رها کردن و به سرنوشتی سپردن که خودش آن را برمی‌گزیند:

﴿ إِنّا هَدَیْناهُ السَّبیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً ﴾.

ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس. (انسان/۳)

پس از این سه پسودهٔ الهامگرانه، و آنچه این سه پسوده در دل برمی‌انگیزد، از قبیل: اندیشهٔ ژرف، نگاهی به پشت سر انداختن، سپس نگاهی به جلو افکندن، و آن گاه تقوا و پرهیزگاری در پیش گرفتن و اندیشیدن در وقت برگزیدن راه . . . بعد از این پسوده‌های سه‌گانه، این سوره انسان را فریاد می‌دارد بدان هنگام که بر سر دو راهه قرار دارد، تا او را از راه دوزخ برحذر دارد، و وی را به راه بهشت تشویق و ترغیب کند، با همهٔ شیوه‌ها و شکلهائی که تشویق و ترغیب دارد، و با همهٔ نداهای آسودن و بهره‌مند بودن و نعمت داشتن و بزرگواری دیدنی که امکان دارد:

﴿ إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعیراً. إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً. عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجیراً! ﴾.

ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده‌ایم. نیکان، جامهای شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است. (این جامها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هرجا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند. (انسان/۴-۶)

پیش از این که انواع بهره‌مندیها و اشکال نعمتها را نشان بدهد، سیماهای این نیکان را ترسیم می‌کند در عبارتهائی که سراسر لطف و صفا و مهر و مهربانی و جمال و زیبائی و کرنش و فروتنی است، چیزهائی که با آن نعمتهای گوارا و فراوان مناسبت دارد:

﴿ یُوفُونَ بِالنَّذْرِ، وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطیراً، وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ ـ عَلیٰ حُبِّهِ ـ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ أَسیراً. إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللهِ لانُریدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لاشُکُوراً. إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَریراً ﴾.

(بندگانی که در جهان اعمال و اوصافی این چنین، در پیش می‌گرفتند:) به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.

و خوراک می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا. (به زبان حال، بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم؛ از (عذاب) روز بس ترشرو و سخت اخموئی (که قیامت نام دارد). (انسان/۷-۱۰)

آن گاه از جزای کسانی سخن می‌گوید که دارای اراده‌های استوارند، و تکالیف و وظائف خود را به انجام می‌رسانند، و از روز عبوس و سخت قیامت می‌ترسند، و خیرات و حسنات انجام می‌دهند، و به مستمندان خوراک می‌دهند هرچند که خودشان به خوراک نیاز دارند. تنها در این کار رضایت خدا را می‌طلبند و خشنودی او را می‌جویند و بس. منتظر تشکّری از کسی نیستند. بلکه از روزی خود را برحذر می‌دارند که ترشرو و اخمو و سخت و شدید است.

از جزای این ترسندگان از یزدان، و نگرانان فرجام کار، و خوراک‌دهندگانی سخن می‌گویند که در خوراک دادن، فقراء را بر خود ترجیح می‌دهند. جزای آنان امن و امان و خوشی و رفاه و نعمت خوب و فراوان است:

﴿ فَوَقَاهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ، وَ لَقّٰاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً. وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً. مُتَّکِئِینَ فِیهٰا عَلَی الْأَرٰائِکِ لاٰیَرَوْنَ فِیهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِیراً. وَ دٰانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلاٰلُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِیلاً. وَ یُطٰافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَکْوٰابٍ کٰانَتْ قَوٰارِیرَ، قَوٰارِیرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهٰا تَقْدِیراً. وَ یُسْقَوْنَ فِیهٰا کَأْساً کٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِیلاً. عَیْناً فِیهٰا تُسَمّٰی سَلْسَبِیلاً. وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ إِذٰا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً. وَ إِذٰا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً. عٰالِیَهُمْ ثِیٰابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ، وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً. إِنَّ هٰذٰا کٰانَ لَکُمْ جَزٰاءً وَ کٰانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً ﴾.

به همین خاطر، خداوند آنان را از شرّ و بلای آن روز محفوظ می‌دارد، و ایشان را به خرّمی و شادمانی می‌رساند. و در برابر صبری که نموده‌اند، خداوند بهشت و جامهٔ ابریشمین را پاداششان می‌کند. در بهشت بر تختهای زیبا و مجلّل تکیه می‌کنند، و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمائی در آنجا می‌یابند. سایه‌های (درختان) بهشتی بر آنان فرومی‌افتد، و میوه‌های آنجا سهل‌الوصول و در دسترس است. جامه‌های سیمین شراب و قدحهای بلورین می میانشان به گردش درمی‌آید. قدحهای بلورینی که از نقره‌اند. (خدمتکاران بهشتی) آنها را درست به اندازهٔ لازم پیموده‌اند. در آنجا از جامهای شرابی بدیشان می‌دهند که آمیزهٔ آن زنجبیل است. (این جامها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود. همواره نوجوانان جاودانه‌ای میانشان می‌گردند (و به خدمتشان می‌پردازند) که هرگاه ایشان را بنگری چنین می‌انگاری که مروارید غلتانند. هنگامی که بنگری، در آنجا نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید. بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند، و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می‌نوشاند. این (نعمتهای فراوان) پاداش (کارهای پسندیدهٔ دنیوی) شما است، و (بدین وسیله) از تلاش و کوشش شما قدردانی و سپاسگزاری می‌شود. (انسان/۱۱-۲۲)

وقتی که نشان دادن نعمت خوشایند و فراوان و دلپسند و گوارا و دوست داشتنی به پایان می‌آید، به پیغمبر خدا ﷺ خطاب می‌گردد و رو می‌شود، و از او خواسته می‌شود بر دعوت ثابت و استوار بماند، و رودرروی رویگردانی و کفر و تکذیب مشرکان، برپا و پایدار باشد. به صبر و استقامت فراخوانده می‌شود، و از او درخواست می‌گردد منتظر حکم خدا در این راستا باشد و ببیند خدا در این کار چه خواهد و چه خواهد کرد. با پروردگارش پیوند داشته و از او مدد و یاری بخواهد هر زمان که کار به طول انجامید و راه به درازا کشید:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاَ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً. وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً، وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن. (انسان/۲۳-۲۶)

آن گاه ایشان را به یاد روز سختی می‌اندازد که آنان حساب آن را نگاه نمی‌دارند و نمی‌دانند. روزی است که نیکان و خوبان از آن می‌ترسند و خویشتن را از آن برحذر می‌دارند. اشاره می‌شود که کافران و مشرکان در پیشگاه یزدان ارزشی ندارند و خوار و رسوا بشمارند. یزدانی که ایشان را آفریده است و بدیشان قوّت و قدرتی داده است که هم اینک از آن برخوردارند. خدا می‌تواند ایشان را از میان ببرد، و قوم دیگری را بر سر کار بیاورد. اگر لطف و فضل خدا شامل ایشان نمی‌گردید و ماندن را بهرهٔ آنان نمی‌فرمود، اراده و مشیّت یزدان در امتحان کردن ایشان پیاده می‌گردید و کار از کار می‌گذشت. برایشان در پایان به فرجام این امتحان اشاره می‌شود:

﴿ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً. نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ وَ إِذٰا شِئْنٰا بَدَّلْنٰا أَمْثٰالَهُمْ تَبْدِيلاً. إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً. وَ مٰا تَشٰاؤُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ، إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً. يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظّٰالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً ﴾.

این (کافران و مشرکان) زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند، و روز سخت و دشوار آخرت را پس پشت می‌افکنند. ما ایشان را آفریده‌ایم و بندها و پیوندهای اندامشان را سفت به هم بسته و استوار داشته‌ایم، و هروقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم. این (آیه‌ها) اندرز و یادآوری (برای جهانیان) است، و هرکس که بخواهد (می‌تواند با استفاده از آن) راهی را به سوی پروردگارش برگزیند، (راهی که او را به آمرزش و بهشت خدا می‌رساند). شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد. بیگمان خداوند بس آگاه و کاربجا است. خداوند هرکس را بخواهد (مشمول رحمت خود می‌سازد و) به بهشت خویش داخل می‌گرداند، ولی برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است. (انسان/۲۷-۳۱)



این سوره با تذکّر دادن و یادآور کردن پیدایش انسان، و تقدیر و تدبیر و ارزیابی و سنجش یزدان در آن پیدایش، و استوار کردن آن بر پایهٔ آزمایش، می‌آغازد، و با بیان فرجام این آزمایش خاتمه می‌یابد، همان گونه که از ابتداء، اراده و مشیّت یزدان مقتضی آن بوده است. این سوره با این سرآغاز و با این سرانجام، به تدبیر و تقدیری پیام می‌دهد که در فراسوی سراسر زندگی است. انسان با وجود آن نباید به بی‌ادبی و بی‌شرمی خود ادامه دهد، و ناآگاه و نفهم به پیش رود. او آفریده‌ای است که امتحان می‌گردد و مورد آزمایش قرار می‌گیرد. بدو نعمت درک و فهم داده شده است تا در امتحان و آزمایش قبول شود و موفّق گردد.

میان سرآغاز و سرانجام این سوره، درازترین تصویر قرآنی در بارهٔ صحنه‌های نعمتهای بهشت قرار گرفته است. یا این که درازترین تصویر قرآنی در بارهٔ صحنه‌های نعمتهای بهشت در سورهٔ واقعه آمده است. نعمتهائی که در اینجا از آنها سخن می‌رود، همه نعمتهای محسوس و مادی بوده و با قبول کردن و ارج نهادن همراه هستند. این امر هم با شرح و بسطی که دارد و با محسوس و ملموس بودن خود بیانگر مکّی بودن این سوره است. از آنجا که مردمان به زمان جاهلیّت نزدیک بودند، و سخت به لذائذ مادّی و

بهره‌مندیهای محسوس و ملموس علاقه و الفت داشتند، این نوع از لذائذ و این‌گونه بهره‌مندیها برایشان دلچسب و چشمگیر بود، و مایهٔ شگفت و شگرفشان می‌شد، و نگرش و مهرورزی ایشان را در این راستا برمی‌انگیخت. هنوز که هنوز است این نوع از بهره‌مندیها و لذّت‌بردنها بعضی از مردمان را برمی‌انگیزد و مات و مبهوت خود می‌سازد، و می‌تواند سزا و جزائی باشد که بهتر از هر چیز دیگری عشق و علاقهٔ آنان را ارضاء کند و ژرف‌ترین رغبت آنان باشد. خدا بهتر از هرکس دیگری می‌داند چه چیز سزاوار و پسندیدهٔ آفریدگانش بوده، و چه چیز سازگار با دلهایشان می‌باشد، و دل از کفشان می‌رباید، و هماهنگ با سرشت هستی و فهم آنان است.

برخی از نعمتها است که از این نعمتهای محسوس و ملموس مادی بالاتر و دل‌انگیزتر است، مثل آن چیزی که در سورهٔ قیامت آمده است:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند. به پروردگار خود می‌نگرند. (قیامت/۲۲ و ۲۳)

❁

﴿ هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؟ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً. إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً ﴾.

آیا (جز این است که) مدّت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونهٔ نطفه و جنین) گذشته است و او چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجّه نبوده است؟! ما انسان را از نطفهٔ آمیخته (از اِسپِر و اُوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم. ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

این پرسش که در سرآغاز این سوره آمده است، جنبهٔ تقریر و توضیح را دارد. امّا بدین شکل و در این ساختاری که آمده است، انگار از انسان در بارهٔ خودش می‌پرسد: آیا انسان نمی‌داند که مدّت زمانی بر او گذشته است و در آن مدّت چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجّه نبوده است؟ همچنین آیا انسان در بارهٔ این حقیقت نمی‌اندیشد و آن راورانداز و وارسی نمی‌کند؟ و آیا اندیشیدن و ورانداز و وارسی کردن انسان در بارهٔ ذات خودش او را هیچ متوجّه دستی می‌سازد که او را آفریده است و به نمایشگاه زندگی انداخته است، و نور را بر او پرتوافکن نموده است، و او را چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجّه کرده است، بعد از آن که چیز قابل ذکر و شایستهٔ توجّه نبوده است؟

اینها اشاره‌های زیادی است که در فراسوی ساختار پرسش مذکور در این جایگاه به تکان و جنبش درمی‌افتند. این اشاره‌ها، اشاره‌های مهربانانه و ژرفی هستند که در دل و درون انسان اندیشه‌های گوناگون و نگرشهای جوراجوری را برمی‌انگیزند:

یکی از این اشاره‌ها پیش از هر چیز انسان را متوجّه قبل از آفرینش انسان و پای به هستی گذاشتن او می‌گرداند. در آن مدّت زمانی که جزو این جهان هستی بوده است و جهان هستی از انسان خالی بوده است . . . گمان می‌بری انسان چگونه بوده است؟ . . انسان آفریدهٔ مغرور و گول‌خورده‌ای در ارزیابی و در ارزش خود است. تا بدانجا که فراموش می‌کند جهان هستی روزگاران و زمانهای زیادی بوده است و وجود داشته است پیش از این که او آفریده گردد و به جهان آورده شود. چه بسا جهان انتظار نداشته است چیزی که «انسان» نامیده می‌شود آفریده شود . . . تا وقتی که این آفریده با اراده و مشیّت خدا برجوشیده است و پای به هستی نهاده است و انسان گردیده است!

اشارهٔ دیگری از این اشاره‌ها به لحظه‌ای رو می‌کند که در آن هستی انسان برجوشیده است و بردمیده است. این اشاره اندیشه‌های گوناگونی پیش می‌کشد در بارهٔ این لحظه‌ای که جز خدا کسی از آن مطّلع و آگاه نیست. لحظه‌ای که این آفریدهٔ جدید در آن به جهان افزوده شده است، و کار و بارش پیش از وجود پیدا کردن در

قضا و قدر خدا حساب و کتاب پیدا کرده است و نقش او در خطّ سیر این جهان عریض و طویل تعیین شده است!

اشارهٔ دیگری از این اشاره‌ها رو می‌کند به اندیشیدن در بارهٔ دست قدرت، دست قدرتی که این پدیدهٔ جدید را به نمایشگاه هستی می‌راند، و او را برای ادای نقش خود آماده می‌گرداند، و نقش او را نیز برای وی آماده می‌سازد، و رشتهٔ زندگی او را به محور کلّ هستی می‌بندد، و شرائط و ظروفی را برایش تهیّه می‌بیند و فراهم می‌چیند که ماندن و ادای نقش کردن او را ممکن و مقدور می‌سازد، و بعد از آن در هر گامی او را دنبال می‌کند، در حالی که رشته‌ای را در اختیار دارد که انسان را بدان محکم و استوار می‌دارد، و این رشته و همهٔ رشته‌های این جهان بزرگ را می‌گیرد و به همدیگر می‌بندد و به همراه می‌برد!

اشاره‌ها و پیامهای فراوانی، و اندیشه‌ها و بینشهای گوناگونی را این نصّ به دل و درون می‌اندازد . . . از این اشاره‌ها و پیامها و اندیشه‌ها و بینشها، دل آگاهی پیدا می‌کند و می‌فهمد که قصد و هدف و تقدیر و تدبیری در پیدایش و کوچ و فرجام انسان در میان است.

و امّا ادامهٔ حیات این انسان بعد از آن، و ماندن و ماندگاری او داستان دیگری دارد:

﴿ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً ﴾.

ما انسان را از نطفهٔ آمیخته (از اِسپِر و اُووِل) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم، وی را شنوا و بینا، (به عبارت دیگر عاقل و دانا) کرده‌ایم.

«أَمْشَاج»: آمیخته‌ها. آمیزه‌ها . . . چه‌بسا این اشاره‌ای باشد به تشکیل نطفه از سلول نر (اِسپِر) و تخمک ماده (اُووِل) بعد از تلقیح. چه بسا هم این آمیخته‌ها و آمیزه‌ها وراثتهای نهفته در نطفه باشد، همان چیزهائی که به زبان علمی «ژِن» نامیده می‌شوند. ژِنها همان واحدهای وراثتی هستند که پیش از هر چیز حامل صفات جداکنندهٔ جنس انسان، و افزون بر آن حامل صفات جنین خانواده می‌باشند. خطّ سیر نطفهٔ انسان در کوچ دور و درازی که برای تشکیل جنین انسان ـ نه جنین جاندار دیگری ـ در پیش دارد، بدین واحدها نسبت داده می‌شود. همچنین وراثت صفات ویژهٔ خانواده نیز به همین واحدها نسبت داده می‌شود . . . چه بسا این واحدها همین اَمشاج، یعنی اَخلاط و آمیخته‌ها و آمیزه‌های وراثتهای گوناگون و جوراجور باشد . . .

دست قدرت انسان را از نطفهٔ آمیخته و آمیزه این گونه آفریده است. انسان بیهوده و ناسنجیده و بازیچه آفریده نشده است. امّا انسان آفریده شده است برای این که امتحان و آزمایش گردد و به محکّ آزمون زده شود. یزدان سبحان می‌داند که انسان کیست، و امتحان و آزمایش او چیست، و نتیجه و حاصل امتحان و آزمایش او چه خواهد بود. امّا مراد این است که اینها در نمایشگاه هستی آشکار و نمودار گردند، و آثار مقدّرش در پیکرهٔ هستی بر آنها مترتّب و جلوه‌گر شود، و آثار مقدّرش به دنبال آنها درآید، و مطابق نتیجه و حاصلی که از امتحان و آزمایش پدیدار و هویدا می‌گردد جزا و سزا بدهد.

بدین خاطر یزدان سبحان انسان را شنوا و بینا کرده است. یعنی او را با وسائل و اسباب درک و فهم مجهّز نموده است، تا انسان بتواند دریافت کند و دریابد و بپذیرد و پاسخگو باشد. چیزها را درک و فهم کند، و معیارها و ارزشها را بسنجد و ارزیابی کند و در بارهٔ آنها به قضاوت بنشیند و برگزیند، و مطابق گزینش خود امتحان بدهد و آزمایش را پشت سر گذارد . . .

در این صورت استقرار اراده و مشیّت یزدان بر ادامهٔ حیات جنس انسان، و تکرار نسلها و پیاپی آمدن افرادشان با وسیله‌ای که خدا مقدّر و مقرّر فرموده است که آفرینش ایشان از نطفهٔ آمیخته و آمیزه است. در فراسوی این آفرینش حکمت و فلسفه‌ای و قصد و هدفی است. آفرینش انسان جهشی و ناگهانی و

ناسنجیده و خود به خود نبوده است . . . در فراسوی آفرینش انسان امتحان و آزمایش این پدیده قرار دارد. بدین خاطر بدو استعداد دریافت و پاسخگوئی، و آگاهی و شناخت و امتحان و آزمون داده شده است . . . هر چیزی هم در آفرینش انسان و در مجهّز کردن او به نیروی درک و فهم، و توان و امتحان دادن در زندگی، به اندازه و مقدار لازم است!

گذشته از این، یزدان سبحان انسان را همراه با شناخت و معرفت، با قدرت گزینش راه مجهّز کرده است، و راه رسیدن به خدا را برایش روشن نموده است. آن گاه او را رها کرده است تا خودش آن راه را انتخاب بکند و در پیش بگیرد، او به کژراهه بیفتد و گمراه بشود، و در راه‌های جدای از راه خدا برمد و بگریزد، راه‌هائی که به خدا منتهی نمی‌شوند:

﴿ إِنَّا هَدَیْنَاهُ ٱلسَّبِیلَ: إِمَّا شَاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً ﴾.

ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

از هدایت به شکر تعبیر کرده است. زیرا شکر نزدیک‌ترین چیزی است که به دلِ راهیاب می‌گذرد، پس از آن که می‌داند او چیز قابل توجّهی نبوده است، و پروردگارش برایش خواسته است که چیز قابل توجّهی بشود. بدین منظور بدو گوش و چشم داده است، و او را با قدرت بر شناخت و آگاهی پیدا کردن مجهّز ساخته است. آن گاه او را به راه راست رهنمود و رهنمون کرده است، و او را آزاد گذاشته است و رها نموده است تا برگزینند . . . شکر اوّلین چیزی است که به دل مؤمن در این مناسبت وارد می‌گردد و بدان می‌گذرد. هرگاه انسان سپاسگزاری نکند، ناسپاس بشمار می‌آید، آن هم بسیار ناسپاس! با صیغهٔ مبالغه‌ای که معنی ژرف آن فرورفتن در ناسپاسی و ناشکری است.

انسان احساس می‌کند کار جدّی است و باید دقّت کرد، پس از این پسوده‌های سه گانه‌ای که درمی‌رسد. متوجّه می‌شود او آفریده‌ای دارای هدف و فرجام است. به محوری بسته شده است. مجهّز به آگاهی و شناخت است و در برابر آن بازپرسی و وارسی دارد و با او حساب و کتاب می‌شود. در اینجا امتحان می‌گردد و باید امتحان را پشت سر گذارد و موفّق شود. او در زمان آزمایش و آزمون است و در زمین آن را به پایان می‌برد. او در زمان لهو و لعب و سستی و تنبلی نیست ... انسان از این آیات سه گانهٔ کوتاه با توشه و اندوخته‌ای از اندیشه‌های والای ژرف می‌پردازد و بیرون می‌تازد، بدان گونه که از آن می‌پردازد و بیرون می‌تازد با کوله‌بار سنگینی از مسؤولیّت و جدّیّت و وقار و حرمتی که در تصوّر این زندگی به انسان دست می‌دهد، و از آگاهی از نتائجی که در فراسوی این امتحان است حاصل می‌آید. این آیات سه گانهٔ کوتاه، دیدگاه انسان در بارهٔ هدف از وجودش را تغییر می‌دهد، و درک و فهم او را در بارهٔ حقیقت وجودش دگرگون می‌سازد، و به طور عام برداشت او در بارهٔ زندگی و ارزشهای آن متفاوت می‌شود.



آن گاه به چیزی می‌پردازد که بعد از امتحان، و برگزیدن و در پیش گرفتن راهِ شکرگزاری یا ناشکری، در انتظار انسان است.

در بارهٔ چیزی که منتظر کافران است به اختصار و اجمال از آن سخن می‌رود. زیرا سایه‌روشن این سوره سایه‌روشن خوشی پیدا در شکل و آهنگ، و در سایه‌روشن نداءزدنی است که به نعمتهای شادی‌بخش و شادی‌آور تشویق و ترغیب می‌کند. امّا کوتاه و مختصر به عذاب اشاره می‌کند و با سرعت از آن درمی‌گذرد:

﴿ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِیراً ﴾.

ما برای کافران زنجیرها و غلها و آتش فروزان دوزخ را آماده کرده‌ایم.

زنجیرهائی برای بستن پاها، و غلهائی برای قید و بند دستها، و آتشی که شعله‌ور و فروزان است و زنجیرها و به غل بسته شده‌ها بدان انداخته می‌شوند!

سپس روند سخن به سوی خوشی و فراخی نعمتها سرعت می‌گیرد:

﴿ إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً. عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً ﴾.

نیکان جامهای شرابی را سر می‌کشند و می‌نوشند که آمیخته به کافور است. (این جامها پر می‌شود از) چشمه‌ای که بندگان خدا از آن می‌نوشند و هرجا که بخواهند با خود روان می‌کنند و می‌برند.

این عبارت می‌رساند که شراب نیکان در بهشت با کافور می‌آمیزد. از آن می‌نوشند با جامی که از چشمه‌ای پر می‌گردد. آن چشمه برای ایشان سخت برجوشانده می‌شود، و دارای آب فراوان است . . . عربها گاهی جامهای شراب را با کافور می‌آمیختند، و گاهی با زنجبیل، برای این که بیشتر از آن لذّت ببرند. این ایشانند که می‌دانند در بهشت شراب پاک آمیخته با کافور وجود دارد و زیاد و فراوان است. مرتبه و درجهٔ این شراب مفهوم و روشن است. این شراب شیرین‌تر و خوشایندتر از شراب دنیا است. احساس می‌شود مزهٔ آن بیشتر و بیشتر می‌گردد و ارج و ارزش آن بالاتر و بالاتر می‌رود. ما در این دنیا نمی‌توانیم مرتبه و درجه و نوع و جنس لذّت بردن از کالاها و چیزهای آنجا را معیّن و مشخّص کنیم. این صفتهائی که در بارهٔ کالاها و چیزهای آنجا گفته می‌شود، اوصافی برای نزدیک کردن آنها به ذهن انسان است. خدا می‌داند آدمیزادگان چیزی جز اوصاف از این غیب نهان و فراتر از درک و شعور انسان، نمی‌توانند بیشتر برداشت و دریافت بکنند.

تعبیر سخن در آیهٔ نخست ایشان را «اَبرار»، یعنی نیکان و خوبان می‌نامد. و در آیهٔ دوم آنان را «عِبادُ الله»، یعنی بندگان خدا، می‌نامد . . . گاهی برای انس گرفتن و بزرگداشت و اعلان فضل و لطفی که در حقّ ایشان است، و گاهی برای بیان نزدیکی ایشان به یزدان سبحان است، بدان گاه که از نعمتها و تکریم خدا از آنان سخن می‌رود.

آن گاه چنین نیکان و خوبان و بندگان یزدان را معرّفی می‌کند. آن کسانی که این گونه نعمتها را بهرهٔ ایشان فرموده است:

﴿ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ، وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً، وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ ـ عَلىٰ حُبِّهِ ـ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً. إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً. إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ﴾.

(بندگانی که در جهان اعمال و اوصافی این چنین، در پیش می‌گرفتند) به نذر خود وفا می‌کردند، و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است. و خوراک می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا. (به زبان حال، بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم؛ از (عذاب) روز بس ترشرو و سخت اخموئی (که قیامت نام دارد).

این تصویر درخشان شفّافی است از دلهای مخلص و جدّی و صاحب اراده‌ای که می‌خواهند به عهد و پیمان خود با خدا وفا کنند، با انجام تکالیف و وظائف عقیدهٔ آسمانی، و با نیکی کردن به بندگان ضعیف یزدان، و ترجیح ایشان بر خودشان، و ترس و هراس از ایزد سبحان، و با شوق و رغبت، خشنودی خدا را جستن و به دنبال رضای او راه افتادن، و از عذاب او ترسیدن، ترسی که تقوا و پرهیزگاری و جدّیّت و قاطعیّتی که تصوّر کردن و پیش چشم داشتن وظیفه و تکلیف سنگین، آن را پدید می‌آورد.

﴿ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ ﴾.

به نذر خود وفا می‌کنند.

طاعاتی را که پذیرفته‌اند و بر عهده گرفته‌اند انجام می‌دهند. آنان کار را جدّی می‌گیرند و خالصانه برای خدا به انجام می‌رسانند، و نمی‌کوشند از پیامدهای آن شانه خالی کنند و از زیر بار مسؤولیّت آن به‌در روند، و از مشکلات و معضلات آن خود را کنار بکشند، و بعد از تصمیم بر آن از آن کناره‌گیری کنند. معنی وفای

به نذر خود این است. وفای به نذر، از آن معنی که به ذهن متبادر می‌گردد، و از آنچه در عرف از واژهٔ «نذر» برمی‌آید، فراگیرتر و فراخ‌تر است.

﴿ وَ يَخَافُونَ يَوْماً كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً ﴾.

و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.

آنان صفت این روز را می‌دانند، روزی که شرّ و بلای آن آشکار می‌گردد و بسیاری از کوتاهی‌کنندگان و بدکاران را فرامی‌گیرد. این است که نیکان و بندگان خدا از آن می‌ترسند و می‌هراسند که چیزی از شرّ و بلای آن دامنگیرشان گردد. این هم نشانهٔ پرهیزگاران است، پرهیزگارانی که سنگینی وظیفه و ستبری تکالیف را احساس می‌کنند، و از قصور کردن و کوتاهی نمودن می‌ترسند، هر اندازه هم طاعات و عبادات و کارهائی را کرده باشند که موجب نزدیکی به خدا باشد.

﴿ وَ يُطْعِمُونَ ٱلطَّعَامَ ـ عَلَىٰ حُبِّهِ ـ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً ﴾.

و خوراک می‌دهند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا.

این آیه احساسِ خوبی و نیکی و مهر و عطوفت را در دادن خوراک به تصویر می‌کشد، خوراکی که دهندهٔ آن به سبب نیاز خود بدان آن را دوست می‌دارد.[1] همچون دلهائی نمی‌توان گفت: خوراکی را دوست می‌دارند که آن را به ضعیفان نیازمند ـ هرکس و هر نوع نیازمندی که هست ـ می‌دهند. مگر زمانی که خودشان به این خوراک نیازمند باشند. امّا با این وجود نیازمندان را بر خودشان ترجیح می‌دهند.

این نگاه گذرا اشاره دارد به سنگدلی محیطی که در مکّه مشرکان داشته‌اند. همچون محیطی چیزی را به ضعیفان نمی‌داده است، هرچند که در وقت افتخار کردن و بالیدن به خود مقدار زیادی را می‌بخشیده است. امّا نیکان و خوبانی که بندگان یزدان، در این گرمای تافتهٔ نیمروز بخل و تنگچشمی، آبادی سبز و خرّم سایه‌داری بوده‌اند. با طیب خاطر و دل پرمهر و محبّت و نیّت پاک و خالص، خوراک می‌داده‌اند، و این کار را محض رضای خدا می‌کرده‌اند. روند سخن این را از زبان حالشان، و از گفتار دلهایشان می‌گوید و حکایت می‌نماید.

﴿ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللهِ لَانُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُوراً. إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً ﴾.

(به زبان حال، بدیشان می‌گویند:) ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم. ما (از عذاب) پروردگارمان می‌ترسیم: از (عذاب) روز بس ترشرو و سخت اخموئی (که قیامت نام دارد).

این مهر و محبّتی است که از دلهای نازک مهربانی برمی‌جوشد و غلغل و قلقل می‌زند و سرریز می‌شود. دلهائی که رو به خدا می‌کنند و رضا و خشنودی او را می‌طلبند. بذل و بخشش خود را برای پاداش دریافت کردن و مزد گرفتن از کسی از بندگان، و برای سپاسگزاری ایشان، و برای برتری گرفتن و والائی یافتن بر نیازمندان، و برای خودستائی و بزرگ‌نمائی، انجام نمی‌دهند. خوراک دادن به نیازمندان را به خاطر ترس و هراس از روزی انجام می‌دهند که بسی ترشرو و اخمو است. روزی که انتظار آن را می‌کشند، و از آن می‌ترسند، و با این سپر بلا خویشتن را از آن مصون و محفوظ می‌دارند. پیغمبر خدا ﷺ ایشان را بدین امر رهنمود می‌نماید، آنجا که می‌فرماید:

(إِتَّقِ ٱلنَّارَ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ).

خویشتن را از آتش دوزخ به دور دار، هرچند که با نصف خرمائی باشد.

خوراک دادن بدین شکل مستقیم و بدون واسطه، تعبیری از این عاطفهٔ بزرگوارانه است. وسیله‌ای برای سیر کردن نیازمندان است. ولی شکلهای احسان کردن و وسائل خوبی و نیکی نمودن، برحسب محیطها و شرائط

۱ـ «عَلَىٰ حُبِّهِ»: دارای دو معنی است: الف ـ به خاطر دوست داشت خدا و عشق به الله. ب ـ با وجود دوست‌داشت خوراک و نیاز خود بدان. (مترجم)

و ظروف، تغییر می‌کند. دیگر احسان کردن و خوبی و نیکی نمودن همیشه در این شکل مستقیم و ابتدائی باقی نمی‌ماند و محدود نمی‌گردد. امّا در هر صورت آنچه باید حفظ شود و بماند حسّاسیّت دلها، و زنده ماندن عاطفه، و ماندگاری میل و رغبت به انجام خیرات و حسنات، محض رضای یزدان مهربان و خداوند جهان است و بس. در کنار آن باید در خیرات و حسنات از انگیزه‌های زمینی پالود، و چشم به راه سزا و پاداش یا شکر و سپاس و یا نفعی از منافع زندگی، از این و از آن نبود.

مالیاتها تعیین می‌شود، وظائف و تکالیفی واجب و لازم می‌گردد، هزینه‌هائی برای ضمانتهای اجتماعی در نظر گرفته می‌شود، و بودجه‌هائی برای کمک به نیازمندان مشخّص می‌گردد. امّا همهٔ اینها نیمی از مزایای رویکرد اسلامی است که این آیات بدان اشاره دارد، و بخشی است که اسلام فریضهٔ زکات را بدان اختصاص داده است . . . این نیمه برای رفع نیاز نیازمندان بسنده است . . . این نیمه‌ای است . . . نیمهٔ دیگر، پاک و پاکیزه داشتن ارواح بخشندگان و دهندگان، و بالا بردن ارواح آنان بدان سطح و مرتبهٔ والا و ارزشمند است. این هم نیمه‌ای است که نباید از آن غافل گردید، و نباید از شأن و مقام آن کاست و ناچیزش انگاشت. چه رسد به این که تعبیرها دگرگون شود، و چنین جایگاه و پایگاهی ننگین و زشت و نازیبا و ناپسند جلوه‌گر گردد، و گفته شود: خیرات و حسنات و بذل و بخشش گیرندگان را خوار و ذلیل می‌کند، و دهندگان و عطاءکنندگان را تباه می‌گرداند!

اسلام عقیدهٔ دلها است، و برنامهٔ تربیتی آنها است. عاطفهٔ بزرگوارانه، صاحبان این دلها را پاک و پاکیزه می‌دارد، و سود می‌رساند به کسی که از میان برادرانشان چنین عاطفه‌ای را بدو اختصاص می‌دهند. بدین لحاظ دو جنبهٔ تربیتی را به تمام و کمال می‌رساند، تربیتی که این آئین به سوی آن می‌گراید و توجّه می‌نماید.

بدین سبب آن تصویر بزرگوارانه و ارزشمند، از آن فهم و شعور بزرگوارانه و ارزشمند، سررسیده است و سرمی‌رسد:

﴿ فَوَقٰاهُمُ اللهُ شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّٰاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً ﴾.

به همین خاطر، خداوند آنان را از شرّ و بلای آن روز محفوظ می‌دارد، و ایشان را به خرّمی و شادمانی می‌رساند.

روند قرآنی با شتاب نگاهداری ایشان را از آن روز ذکر می‌کند، روزی که از آن می‌ترسیدند. تا در دنیا بدان هنگام که این قرآن را دریافت می‌دارند و آن را تصدیق می‌کنند، ایشان را اطمینان بدهد و خاطر جمعشان نماید. بیان می‌فرماید که آنان از سوی خدا خرّمی و شادمانی را دریافت داشته‌اند، و روز ترشرو و اخمو دامنگیرشان نگردیده است. این هم پاداشی همساز با ترسشان و هراسشان، و با تری و تازگی دلهایشان و خرّمی و شادمانی فهم و شعورشان است.

آن گاه روند قرآنی به دنبال ذکر چنین مطالبی، به توصیف و بیان نعمتهائی می‌پردازد که در بهشت بدانها رسیده‌اند و در آنها غوطه‌ور گردیده‌اند:

﴿ وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً ﴾.

و در برابر صبری که نموده‌اند، خداوند بهشت و جامهٔ ابریشمین را پاداششان می‌کند.

بهشتی که در آن سکونت می‌گزینند، و جامهٔ ابریشمینی که آن را می‌پوشند و به تن می‌کنند.

﴿ مُتَّکِئِینَ فِیهٰا عَلَی الْأَرٰائِکِ لاٰیَرَوْنَ فِیهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِیراً ﴾.

در بهشت بر تختهای زیبا و مجلّل تکیه می‌کنند، و نه (گرمای) آفتابی و نه سوز سرمائی در آنجا می‌یابند.

آنان در مکان آسایش‌بخش و آرامش‌بخش و ایمنی هستند. هوای پیرامون ایشان خوشایند و گرم است، نه گرمی داغ و سوزان و اذیّت‌رسان. خنک است نه سرد. خورشید سوزانی در میان نیست تا نسیم‌ها را گرم سازد. سوز سرمائی وجود ندارد. «زَمْهَرِیر»: سرمای

سخت و شدید است. می‌توانیم بگوئیم: آن جهان، جهان دیگری است. خورشید ما و خورشیدهای دیگری شبیه خورشید ما در آنجا وجود ندارد . . . و این بس!

﴿ وَ دٰانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلاٰلُهٰا. وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِيلاً ﴾.

سایه‌های (درختان) بهشتی بر آنان فرومی‌افتد، و میوه‌های آنجا سهل‌الوصول و در دسترس است.

هنگامی که سایه‌ها نزدیک می‌گردند، و چیدنیها در دسترس قرار می‌گیرند، خوشی و آسایش را به تصویر می‌کشند، خوشی و آسایش تا بدانجا که مرغ خیال بتواند تصوّر کند و به سوی آن بال و پر بزند!

این وضع همگانی آن بهشتی است که یزدان بندگان خوب خود را بدان وعده می‌دهد، بندگان خوبی که چنان تصویر ناز و زیبا و درخشانی را در دنیا از ایشان به تصویر می‌زند . . . آن گاه تفصیل این نعمتها و خدمتها به میان می‌آید:

﴿ وَ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ، وَ أَكْوٰابٍ كٰانَتْ قَوٰارِيرَ، قَوٰارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهٰا تَقْدِيراً. وَ يُسْقَوْنَ فِيهٰا كَأْساً كٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِيلاً. عَيْناً فِيهٰا تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً ﴾.

جامهای سیمین شراب و قدحهای بلورینِ می میانشان به گردش درمی‌آید. قدحهای بلورینی که از نقره‌اند. (خدمتکاران بهشتی) آنها را درست به اندازهٔ لازم پیموده‌اند. در آنجا از جامهای شرابی بدیشان می‌دهند که آمیزهٔ آن زنجبیل است. (این جامها پر می‌شوند از) چشمه‌ای که در بهشت است و سلسبیل نامیده می‌شود.

آنان در لذّت خود هستند. بر تختهای زیبا و مبلمان مجلّل تکیه زده‌اند، میان سایه‌های گسترده و میوه‌های نزدیک و در دسترس و هوای دل‌انگیز و فضای جان‌پرور . . . نوشیدنیهائی در جامهای سیمین و همچنین در قدحهای سیمین برایشان به گردش درمی‌آید. امّا این جامها و قدحهای شفّاف بسان بلورند. در جهان چنین جامها و قدحهائی وجود ندارد. این جامها و قدحها در حجمها و اندازه‌هائی است که لذّت می‌آورند و جمال و زیبائی را به تماشا می‌گذارند. گذشته از این، این جامها و قدحها با زنجبیل آمیخته می‌شوند، و گاهی کافور آمیزهٔ آنها می‌گردد. همچنین این جامها و قدحها از چشمهٔ روانی پر می‌شوند که سلسبیل نام دارد. سلسبیل آب آن شیرین و گوارا برای نوشندگان است.

برای افزایش شادی و لذّت بیشتر، کسانی که این جامها و قدحهای شراب را به گردش درمی‌آورند نوجوانان زیباچهره‌اند. نوجوانانی که زمان بر آنان نمی‌گذرد و در آنان تأثیر نمی‌کند. سن و سالشان بالا نمی‌رود و پیری گریبانگیرشان نمی‌شود. بلکه آنان در سن و سال جوانی و زیبائی و رخشندگی، جاودانه می‌مانند! بسان مروارید غلتان اینجا و آنجا پراکنده و در رفت و آمد هستند:

﴿ وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ. إِذٰا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً ﴾.

همواره نوجوانان جاودانه‌ای میانشان می‌گردند (و به خدمتشان می‌پردازند) که هرگاه ایشان را بنگری چنین می‌انگاری که مروارید غلتانند.

آن گاه روند قرآنی خط و خطوط منظره را زیبا می‌کند و می‌آراید، و نگاه کاملی بدان منظره می‌اندازد، و با آن نگاه چکیدهٔ آن منظره را در چشم و دل پرتوانداز می‌سازد:

﴿ وَ إِذٰا رَأَيْتَ ـ ثَمَّ ـ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً ﴾.

هنگامی که بنگری، در آنجا نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی را خواهی دید.

نعمت فراوانی و سرزمین فراخی و پادشاهی بزرگی، همان چیزهائی است که خوبان و نیکان و بندگان مقرّب یزدان، در آن بسر می‌برند. این خلاصه و مختصر نعمتها و یک اشارهٔ همگانی به داده‌های خدا است. آن گاه بعد از ذکر عام، از نمادی از نمادهای نعمتها و سرزمین فراخ به طور خاصّ سخن می‌رود. انگار تعلیل و توضیح این وصف عام است:

﴿ عٰالِيَهُمْ ثِيٰابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ، وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً ﴾.

بر تن ایشان، لباسهای ابریشم نازک سبز و دیبای ضخیم است، و با دستبندها و النگوهای سیمین، زیب و زینت شده‌اند، و پروردگارشان بدیشان شراب پاک می‌نوشاند.

«سُنْدُس»: حریر نازک است. «إِسْتَبْرَق»: دیبای ستبر و ضخیم است . . . آنان در این زیب و زینت و در این تمتّع و لذّت هستند، و همهٔ اینها را از «رَبُّهُم» یعنی پروردگارشان دریافت می‌دارند. این عطای بزرگی از جانب عطاکنندهٔ بزرگی است. اینها هم افزوده می‌شوند به ارزش آن نعمتها و لطفهای یزدان والا.

آن گاه افزون بر آنها مهر و محبّت و بزرگداشت و احترام می‌بینند:

﴿ إِنَّ هٰذٰا كٰانَ لَكُمْ جَزٰاءً وَكٰانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً ﴾.

این (نعمتهای فراوان) پاداش (کارهای پسندیدهٔ دنیوی) شما است، و (بدین وسیله) از تلاش و کوشش شما قدردانی و سپاسگزاری می‌شود.

این گفتار را از سوی جهان بالا می‌شنوند. خود این گفتار از جانب خدای دادار با همهٔ این نعمتها برابری می‌کند، و بدین نعمتها گذشته از ارزش خودشان ارزش دیگری می‌بخشد . . . بدین وسیله آن عرضه کردن طولانی و مفصّل و آن ندای الهامگر دلها به پایان می‌آید، ندائی که به آن نعمتهای پاک فرامی‌خواند، و به گریز از زنجیرها و غلها و آتش برافروخته دعوت می‌کند . . . این هم دو راه است: راهی به بهشت می‌رسد، و راهی به آتش برافروخته می‌کشد!



پس از پایان گرفتن ندای دعوت به بهشت و نعمتهای خوشایند و فراوان، حال و احوال مشرکانی را بیان می‌دارد که بر دشمنانگی و تکذیب پافشاری می‌کنند. آن کسانی که حقیقت دعوت را درک و فهم نمی‌کنند. این است که به سازش و معاملهٔ با پیغمبر ﷺ روی می‌آورند، بدان امید که پیغمبر ﷺ از این دعوت دست بردارد، یا از چیزی از آن دست بکشد که ایشان را می‌آزارد. در گیر و دار این سازش و معاملهٔ با پیغمبر ﷺ و مؤمنان را از دین بازداشتن و اذیّت و آزار بدیشان رساندن، و از راه خدا ممانعت به عمل آوردن، و به خیر و خوبی و بهشت و نعمت پشت کردن، در لابلای همهٔ اینها، واپسین مقطع و بند این سوره درمی‌رسد، و به شیوهٔ قرآن مجید به چاره‌جوئی این موضعگیری می‌پردازد:

﴿ إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً. وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلاً. وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم. حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن. بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن.

در این آیه‌های چهارگانه، حقیقت بزرگی از حقائق دعوت ایمانی نهفته است. حقیقتی که لازم است دعوت‌کنندگان به سوی خدا، بسیار با آن بمانند و با آن زندگی کنند، و با اندیشهٔ کامل ژرفی بدان بیندیشند، و به مدلولها و مفهومهای آن بنگرند و آنها را ورانداز کنند، مدلولها و مفهومهای واقعیّت، و نفسانی و روانی و ایمانی.

پیغمبر خدا ﷺ مشرکان را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کرد. او با دل و درون مشرکان تنها با عقیدهٔ صرف رویاروی نمی‌شد و بس. اگر کار چنین بود بسیار آسان بود. زیرا عقیدهٔ متزلزل شرکی که بر آن بودند، آن اندازه قدرت و قوّت و شوکت و ثباتی نداشت که این چنین در برابر عقیدهٔ نیرومند و روشن و سادهٔ اسلام آن را پایدار و برقرار کنند. بلکه شرائط و ظروفی که عقیده و موقعیّت را احاطه کرده بود بدین مبارزهٔ سخت منتهی می‌گردید، مبارزه‌ای که روایتهای تاریخی بدان گواهی داده‌اند، و قرآن آن را در موارد گوناگونی

حکایت کرده است . . . مکانت و منزلت اجتماعی، و به ارزشهای حاکم بر محیط نازیدن و بالیدن، و به مصالح مادّی افتخار کردن، عنصر اصلی است، عنصری که انسان را به چنگ زدن به عقیدهٔ سست و نادرستی که پوچی آن پدیدار و نمودار است می‌کشاند، و آن عقیدهٔ سست و نادرست را به مبارزهٔ عقیدهٔ نیرومندی سوق می‌دهد که راستی و درستی آن هویدا و پیدا است . . . گذشته از این، شکلهای زندگی جاهلیّت، و انواع خوشیها و خوشگذرانیها و هوسبازیها و شهوت‌رانیهای آن، بر مقاومت در برابر عقیدهٔ جدید، و در مقابل رویکردهای اخلاقی و ارزشهای والای آن می‌افزود، و با آن سخت دشمنانگی می‌نمود و از آن سرباز می‌زد. چرا که عقیدهٔ جدید اجازه نمی‌داد به دنبال غریزه‌ها و شهوتها روان شوند، و زندگی را به بازیچه بگیرند، و زندگی را بیهوده و لجام‌گسیخته بسر ببرند، و آن را از قیدها و بندهای اخلاقی آزاد و رها کنند و بی‌بند و باری را بر جامعه حاکم سازند.

از این اسباب و علل ـ چه آنچه متعلّق به مکانت و منزلت و ارزشها و معیارهای اجتماعی و سلطه و قدرت و مال و ثروت و مصالح شخصی و گروهی است، و چه آنچه مربوط به انس و الفت و عادت و شکلهای جوراجور زندگی تقلیدی بود، و چه آنچه راجع به آزادی از ارزشها و معیارها و قیدها و بندهای اخلاقی بود ـ رودرروی دعوت نخستین برپا و برجا بود، و اینها، بلی اینها رودرروی دعوت در هر سرزمینی و در هر زمانی می‌ایستند و می‌رزمند، و نمایندگان عناصر ثابت و استواری در پیکار با عقیده بوده و هستند. عقیده‌ای که چنین پیکاری را پیکار سخت و دشواری می‌سازد که بدین زودیها به پایان نمی‌آید، و مشکلات و وظائف و تکالیف و ثبات و ماندگاری بر این پیکار را از دشوارترین وظائف و تکالیف می‌داند و می‌شمارد.

بدین خاطر بر دعوت‌کنندگان به سوی آئین یزدان لازم است در هر سرزمینی و در هر زمانی با این حقیقت بزرگ نهفته در این آیات، و با شرائط و ظروفی که این آیات در آنها بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده‌اند، بسی بسر برند و زندگی کنند. زیرا این شرائط و ظروف، شرائط و ظروف پیکار یگانه‌ای است که هرکسی که به سوی خدا دعوت کند بدان شرائط و ظروف درمی‌افتد و فرومی‌رود در هر سرزمینی و در هر زمانی که باشد! پیغمبر خدا ﷺ وظیفه و تکلیف را از سوی پروردگارش دریافت داشت تا با آن مردمان را از عذاب و عقاب خدا بترساند. بدو دستور داده شد:

﴿ یا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنْذِرْ ﴾.

ای جامه بر سر کشیده (و در بستر خواب آرمیده!).
برخیز و (مردمان را از عذاب یزدان) بترسان!. (مدثّر/۱و۲)

هنگامی که برخاست و به تبلیغ فرمان یزدان پرداخت، این عوامل و اسباب با او رویاروی گردید، عوامل و اسبابی که مردمان را از دعوت جدید بازمی‌داشتند، و در دلها و درونهایشان پایداری و استقامت بر چیزی را برمی‌انگیختند که معتقد بدان بودند ـ هرچند که تزلزل و سستی آن را می‌دانستند ـ و مردمان را به دشمنانگی سخت و مبارزهٔ دشواری فرامی‌خواندند و می‌کشاندند. گذشته از آن، از ایشان می‌خواستند برای دفاع از معتقدات خود، و جانبداری از اوضاع و احوال خویش، و از مصالح و منافعشان، و از آداب و عاداتی که در زندگی بدانها انس و الفت داشتند، و از لذائذ و شهواتشان، و بالأخره برای دفاع از هر آنچه دعوت جدید سخت آن را تهدید می‌کند به پیکار برخیزند و برزمند و پایداری کنند.

این دفاع کینه‌توزانهٔ نابخردانه به شکلهای گوناگونی درگرفت. در سرآغاز آن اذیّت و آزار گروه اندک مؤمنانی بود که دعوت جدید را پذیرفته بودند. می‌کوشیدند این مؤمنان اندک را با شکنجه و آزار و تهدید و بیم از عقیدهٔ خود برگردانند. سپس خواستند این عقیده را پریشان و نابسامان و زشت و پلشت نشان دهند، و گرد و غبار شکّ و تردید پیرامون عقیدهٔ جدید و پیغمبر آن ﷺ با تهمتهای جوراجور و با شیوه‌های

گوناگون برانگیزند. تا مؤمنان تازه‌ای بدان نگروند و نپیوندند. چه بسا جلوگیری کردن از گرویدن و پیوستن مردمان به پرچم عقیده، آسان‌تر از برگرداندن کسانی از دین باشد که حقیقت عقیده را شناخته‌اند و مزهٔ آن را چشیده‌اند!

در همان زمان با صاحب دعوت ﷺ کوشیدند راه‌های دیگری برای گول زدن و فریب دادن ـ در کنار تهدید و بیم و اذیّت و آزار ـ درپیش گیرند. از او خواستند در نیمهٔ راه بدیشان بپیوندد، و دست از تاخت و تازی بردارد که معتقدات و اوضاع و آداب و رسوم ایشان را نابود می‌گرداند، و با آنان صلح و ساز در پیش گیرد تا ایشان هم با او راه صلح و ساز بپویند، صلح و ساز در چیزی که او بدان راضی گردد و آنان بدان خشنود شوند، بدان سان که مردمان در نیمهٔ راه به همدیگر می‌رسند، وقتی که در مصالح و غنائم و کارهای مشهور و مشخّص این زمین اختلاف پیدا می‌کنند.[1] خود این وسائل و عوامل یا شبیه آنها است که در هر سرزمینی و در میان هر نسلی، دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا با آنها روبرو می‌گردد.

پیغمبر ﷺ هرچند که پیغمبر است، و خدا او را از برگرداندن از آئین محفوظ می‌نماید، و از دسترسی مردمان بدو مصون می‌فرماید، امّا هرچه و هرکه هست انسان است. با واقعیّت سنگین، همراه با گروه اندک و ضعیفی از مؤمنین، رویاروی می‌شود. خدا این ضعف بشری و کمی پیروان او را می‌بیند و سراغ دارد. این است که او را رها نمی‌کند و تنها نمی‌گذارد. او را رها نمی‌سازد که با واقعیّت سنگین رویاروی شود بدون مدد و یاری و رهنمود و رهنمون به راه نجات و رستگاری.

این آیه‌ها حقیقت این مدد و یاری و رهنمود و رهنمون را دربر دارند:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً﴾.

ما خودمان قرآن را به تدریج بر تو نازل کرده‌ایم.

این نخستین نگرش به منبع وظیفه و تکلیف این دعوت، و به سرچشمهٔ حقیقت آن است . . . این دعوت از سوی خدا است. خدا منبع یگانهٔ آن است. او قرآن را با این دعوت نازل کرده است. این دعوت منبع دیگری جز خدا ندارد. ممکن نیست حقیقت این دعوت با چیز دیگری بیامیزد، چیزی که از این چشمه برنجوشد. هر چیزی که جدای از این منبع باشد، از او چیزی دریافت نمی‌گردد، و از او مدد و یاری گرفته نمی‌شود، و از او برای این عقیده چیزی به امانت دریافت نمی‌گردد، و از او چیزی با این عقیده نمی‌آمیزد ... گذشته از این، خدائی که این قرآن را نازل فرموده است، و انسان را عهده‌دار این دعوت و مکلّف بدان نموده است، دعوت‌کنندهٔ به سوی آن را هرگز رها نمی‌کند. زیرا خدا خودش دعوت‌کننده را مکلّف و موظّف بدان ساخته است، و قرآن را بر او نازل کرده است.

امّا باطل به خود می‌نازد و باد به غبغب می‌اندازد. شرّ بال و پر خود را پریشان و پخشان می‌سازد، و خویشتن را آماسیده و بادکرده نشان می‌دهد. اذیّت و آزار به مؤمنان می‌رسد. برگرداندن از دین در کمین ایشان است. بازداشتن مردمان از راه یزدان در دسترس و توان دشمنان دعوت است و بدان دست می‌یازند و بر آن پافشاری می‌کنند. گذشته از اینها دشمنان دعوت، بر عقیدهٔ خود و بر اوضاع و احوال و آداب و رسوم و فساد و تباهی و شرّ و بدی خود پافشاری می‌کنند و پای‌بند می‌مانند! افزون بر اینها مصالحه و صلح و ساز را، و تقسیم شهر را به دو بخش، و در نیمهٔ راه به همدیگر رسیدن را پیشنهاد می‌کنند و پیش می‌کشند ... این هم پیشنهاد و پیش کشیدنی است که نپذیرفتن و برگرداندن آن در همچون شرائط و ظروف دشواری مشکل است.

در اینجا است که نگرش دوم درمی‌رسد:

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ، وَ لاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ

۱- مراجعه شود به سورهٔ قلم در همین جزء، آیهٔ: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ».

کَفُوراً ﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن.

امور در گرو قضا و قدر خدا است. خدا است که به باطل مهلت و فرصت می‌دهد. به شرّ و بدی زمان و مکان می‌دهد. دوران غم و محنت مؤمنان، و امتحان و آزمون ایشان، و مهلت و فرصت سره شدن آنان را طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند . . . همهٔ اینها دارای حکمت و فلسفهٔ ویژه‌اند و خدا از آن آگاه است و بس. برابر قضا و قدرش ساری و جاری می‌گردند، و حکم و فرمان خود را در سایهٔ آنها به اجراء درمی‌آورد . . .

﴿ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ ﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش.

تا موقع مناسب و معیّن آن فرامی‌رسد . . . در برابر اذیّت و آزار و فتنه و آشوب شکیبائی کن. در برابر باطلی که غالب و چیره شده است، و در برابر شرّ و بدی‌ای که باد به غبغب انداخته است و باد کرده است صبر داشته باش. همچنین شکیبائی کن و بس شکیبا باش بر حقّ و حقیقتی که قرآن آن را برای تو به ارمغان آورده است. صبر کن و گوش به چیزی فرامده که از صلح و ساز و به همدیگر در نیمهٔ راه رسیدن پیشنهاد می‌کنند و به حساب عقیده می‌گیرند:

﴿ وَ لاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً ﴾.

و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن.

چه آنان تو را به سوی طاعت و عبادت و خیر و خوبی، دعوت نمی‌کنند. ایشان گناهکار و بی‌دین هستند. تو را به سوی چیزی از گناه و کفر فرامی‌خوانند، وقتی که تو را دعوت می‌کنند که در نیمهٔ راه بدیشان برسی و به ملاقاتشان روی. و وقتی که چیزی را به تو عرضه می‌کنند و پیشنهاد می‌دهند که گمان می‌برند و می‌انگارند که تو را راضی می‌کنند و گولت می‌زنند!

آنان پیغمبر ﷺ را به نام هوس سلطه و قدرت، و به نام رسیدن به مال و ثروت، و به نام هوا و هوس تن و جسد، دعوت می‌کردند. منصب و مقام ریاست بر خودشان و ثروتمند شدن در میانشان را بدو پیشنهاد می‌کردند. ثروت و دارائی را تا بدانجا پیشنهاد می‌کردند که او ثروتمندتر از همهٔ ثروتمندانشان شود. بدو پیشنهاد می‌دادند که زیباترین زنان را به ازدواج او درمی‌آورند. حتّی عتبه پسر ربیعه بدو می‌گفت: «از این کار دست بردار تا دخترم را به ازدواج تو درآورم. دختران من از دختران همهٔ قریشیان زیباترند!» . . . همهٔ امیال و شهواتی را پیشنهاد می‌کردند که طرفداران باطل برای خریدن دعوت‌کنندگان به سوی یزدان، در هر سرزمینی و در میان هر نسلی پیشنهاد می‌کنند!

﴿ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ، وَ لاتُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً ﴾.

حال که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت شکیبا باش، و از هیچ کدام از گناهکاران و بی‌دینانشان فرمانبرداری مکن.

چه میان تو و میان ایشان به همدیگر رسیدن و ساخت و پاخت کردنی نیست. ممکن نیست بتوان پلی برای عبور بالای پرتگاه درّهٔ فراخی زد که برنامهٔ تو را از برنامهٔ ایشان جدا می‌سازد، و جهان‌بینی تو در بارهٔ سراسر هستی را از جهان‌بینی ایشان دور می‌گرداند، و حقّ و حقیقت تو را از باطل و پوچ آنان فاصله می‌اندازد، و ایمان تو را از کفر ایشان جدا می‌سازد،و نور تو را از تاریکیهای آنان به دور می‌دارد، و آشنائی تو را با حقّ و حقیقت از جاهلیّت ایشان جدا می‌کند.

امّا صبر و شکیبائی سخت و دشوار است. به ناچار باید توشه و زادی برای آن برگرفت، و یار و مددکاری برای آن داشت:

﴿ وَ اذْكُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً، وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً ﴾.

بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز، و شبانگاهان برای خدا سجده و کرنش ببر، و در

شب خیلی او را تسبیح و تقدیس کن.

توشه و زاد این است. در بامدادان و شامگاهان نام پروردگارت را ورد زبان ساز. در شب برای او زیاد سجده ببر و خیلی به تسبیح و تقدیسش بپرداز. این تماس است با منبعی که قرآن را بر تو نازل کرده است، و تو را مکلّف و موظّف به دعوت نموده است. او سرچشمهٔ نیرو و توان، و منبع توشه و زاد و مدد و یاری است . . . تماس با خدا با ذکر و عبادت و دعا و تسبیح و تقدیس او . . . شب دراز و طولانی . . . زیرا راه دراز و طولانی است، و بار سنگین است. باید توشه و زاد بسیاری هم برگرفت، و یاری و کمک زیادی دریافت کرد.

خدا آنجا است. آنجا که بنده با پروردگارش خلوت و گوشه‌گیری می‌کند. به الطاف الهی چشم می‌دوزد و با آستانه‌اش انس و الفت می‌گیرد. از او آسایش می‌رسد، و بر زخم خستگی و کوفتگی مرهم نهاده می‌شود. از او نیرو می‌رسد و ضعف و قلّت را چاره‌جوئی می‌کند. جان از احساسها و اندیشه‌ها و کارهای کوچک می‌زداید، و عظمت وظیفه و تکلیف چهره می‌گشاید و بزرگی و سترگی امانت روی می‌نماید و پدیدار می‌آید. بدین هنگام است که روح خارهای راه را کوچک و ناچیز می‌شمارد، خارهائی که خلیده‌اند و می‌خلند!

خداوند مهربان است. بندهٔ خود را به دعوت کردن مکلّف ساخته است، و قرآن را بر او نازل کرده است، و سختیهای بار سنگین مسؤولیّت، و خارهای راه را بدو شناسانده است. پیغمبر خود ﷺ را بدون مدد و یاری رها نکرده است. آخر یزدان سبحان می‌داند این مدد و یاری توشه و زاد حقیقی و شایان این کوچ رنج‌آور و درمانده‌کننده، در مسیر این راه خاردار است . . . این است، بلی این است توشه و زاد دعوت‌کنندگان به سوی خدا در هر سرزمینی و در میان هر نسلی. این دعوت، دعوت یگانه‌ای است. ظروف و شرائط آن هم یکی و یکسان است. موضعگیری باطل در برابر آن هم یکی و یکسان است. اسباب و عوامل این موضعگیری هم یکی و یکسان است. وسائل و ابزار باطل همان وسائل و ابزار باطل است. پس باید وسائل و ابزار حقّ هم همان وسائل و ابزاری باشد که خداوند دانسته است که وسائل و ابزار این راه هستند.

حقیقتی که لازم است دعوت‌کنندگان به سوی یزدان متوجّه آن باشند همان حقیقتی است که یزدان به صاحب دعوت نخستین ﷺ تلقین فرموده است و آموخته است. و آن این است که تکلیف و وظیفه‌ای است از سوی خدا نازل و تعیین می‌گردد. چه او صاحب این دعوت است، و حقّی را که این دعوت با خود آورده است نباید با باطلی آمیخت که گناهکاران کافر مردمان را به سوی آن دعوت می‌کنند و فرامی‌خوانند. این است که همکاری و همیاری میان حقّ و حقیقت این دعوت، و میان باطل و پوچ ایشان، امکان‌پذیر نیست، و ملاقات افراد گرد آمده بر حق، با افراد ایستاده بر باطل، در نیمهٔ راه ممکن نیست. زیرا آنها دو برنامهٔ متفاوت هستند، و دو راهی می‌باشند که به یکدیگر نمی‌رسند. زمانی که باطل با نیروی خود و با جمع خود، بر قلّت و کمی و ضعف و ناتوانی ایشان چیره می‌گردد، به خاطر حکمتی که خدا آن را می‌بیند، باید شکیبائی کرد تا خدا حکمت خود را نشان می‌دهد. از خدا مدد جستن، و با دعا و تسبیح یاری گرفتن ـ شب درازی ـ توشه و زاد تضمینی این راه است . . . این حقیقت بزرگی است و باید راه‌روندگان و راه‌پیمایان آن را درک و فهم بکنند، و روندگان این راه با آن زیست کنند و بزیند . . .



آن گاه روند سخن در تأکید جدائی میان برنامهٔ پیغمبر ﷺ و میان برنامهٔ جاهلیّت به پیش می‌رود. از غفلت ایشان از دید خیر و خوبی برای خودشان سخن می‌گوید، و ناچیزی توجّهات ایشان را پیش می‌کشد، و از کوچکی جهان‌بینیها و اندیشه‌هایشان صحبت می‌کند. می‌گوید:

﴿ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً ﴾.

این (کافران و مشرکان) زندگی زودگذر دنیا را دوست می‌دارند، و روز سخت و دشوار آخرت را پس پشت می‌افکنند.

چیزهائی که آنان بدانها دل می‌بندند و بدانها توجّه می‌کنند، چیزهای نزدیک، و خواستهای کوچک، و تصوّرات کوتاه‌بینانه است . . . این افراد کوچک و حقیری که غرق در مسائل این جهان می‌گردند، و آن روز سخت و سنگین را پشت گوش می‌اندازند، سخت از لحاظ پیامدهائی که دارد، و سخت از نظر نتائجی که در آن پدیدار و نمودار می‌گردد، و سنگین از لحاظ وزنی که در ترازوی حقیقت دارد . . . به همچون کسانی در چیزی پیروی نمی‌شود، و در راهی از آنان دنباله‌روی نمی‌گردد، و در هدفی و در مقصدی با مؤمنان به هم نمی‌رسند و گرد هم نمی‌آیند، و بدیشان توجّه نمی‌گردد و اهمّیّت داده نمی‌شود، بدان علّت که آنان تنها به چیزهائی توجّه می‌کنند و اهمّیّت می‌دهند که در این جهان است، از قبیل: ثروت و دارائی و سلطه و قدرت و بهره و لذّت. این جهان با شتاب می‌گذرد، و بهره‌مندیها و لذّتهایش اندک و ناچیز است، و آنان هم کوچک و حقیرند.

گذشته از این، این آیه به غفلت ایشان از دیدن خیر و خوبیِ خودشان اشاره می‌کند. زیرا آنان این جهان زودگذر را برمی‌گزینند، و روز سخت و سنگین قیامت را رها می‌کنند، روز سخت و سنگینی که منتظر ایشان است، و در آنجا با زنجیرها و غلها و آتش فروزان ـ بعد از حساب و کتاب سخت ـ چشم به راه آنان است.

این آیه در ثابت‌قدم و استوار داشتن پیغمبر ﷺ و مؤمنانی که در خدمت او هستند به پیش می‌رود، و او را و مؤمنان همراهش را فرامی‌خواند و به استقامت و پایداری در برابر آن کسانی که در این جهان زودگذر آنچه می‌خواهند بدیشان داده شده است. در کنار این تشویق و ترغیب، تهدید کردن و بیم دادن پیچیده و نهان شیفتگان این جهان، از آن روز سخت و سنگین است.

❁

به دنبال آن، خوار داشتن کارشان و حالشان در پیشگاه یزدان می‌آید، یزدانی که قدرت و قوّتی که دارند او بدیشان عطاء کرده است. هم او می‌تواند ایشان را از میان ببرد، و دیگران را بر جای آنان بنشاند و مستقرّ گرداند. امّا خداوند بدیشان مهلت و فرصت ماندن می‌دهد، به خاطر حکمتی که خود می‌داند و قضا و قدر قدیمش آن را می‌گرداند و می‌چرخاند:

﴿ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَ شَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً ﴾.

ما ایشان را آفریده‌ایم و بندها و پیوندهای اندامشان را سفت به هم بسته و استوار داشته‌ایم، و هروقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم.

این نگرش و نگاه، بدین کسانی که به قدرت و قوّت‌خود می‌نازند، به سرچشمهٔ این قدرت و قوّت، و پیش از هرچیز به سرچشمهٔ وجود خودشان، تذکّر می‌دهد. آن گاه کسانی را اطمینان می‌دهد ـ یعنی مؤمنانی که اندک بوده‌اند و در حالت ضعف بسر برده‌اند ـ اطمینان بدین امر که دهندهٔ این قدرت و قوّت همان کسی است که آنان خود را بدو نسبت می‌دهند و برای دعوت او به پا می‌خیزند و دعوت او را به پیش می‌برند. همچنین این نگرش و نگاه، در دل و درون مؤمنان حقیقت قضا و قدر یزدان را مستقرّ می‌سازد، و ایشان را با حکمت مقصود در فراسوی حقیقت قضا و قدر آشنا می‌گرداند، حقیقتی که حادثه‌ها و رخدادها برابر آن روی می‌دهند تا آن زمان که خدا قضاوت و داوری می‌فرماید، و او بهترینِ قضاوت‌کنندگان و داوران است.

﴿ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلاً ﴾.

و هروقت بخواهیم (ایشان را نابود می‌کنیم و) انسانهای دیگری را جایگزین آنان می‌سازیم.

آنان با قدرت و قوّت خودشان خدا را ناتوان و درمانده نمی‌سازند. چه خدا ایشان را آفریده است و آن قدرت

و قوّت را بدیشان داده است. او می‌تواند انسانهای دیگری را بر جای ایشان بنشاند و جایگزینشان گرداند ... وقتی که می‌بینند که خدا بدیشان مهلت و فرصت ماندن داده است و امثال آنان را بر جای ایشان ننشانده است، باید بدانند این فضل و لطف یزدان در حقّ ایشان است. یزدان است که در حقّ ایشان بزرگواری فرموده است و قضا و قدرش و حکمت و فلسفهٔ کارش فعلاً به ترک ایشان گفته است و فرصت ماندن داده است.

بدین خاطر این آیه پایدار کردن و برقرار داشتن پیغمبر ﷺ و کسانی را پی می‌گیرد و ادامه می‌دهد، و حقیقت موضع و موقع ایشان، و حقیقت موضع و موقع دیگران را بیان می‌دارد . . . از دیگر سو، این آیه پسوده‌ای برای دلهای این افراد غرق امور این جهان زودگذر است، کسانی که گول قدرت و قوّت ترکیب‌بند تن خود را خورده‌اند. بدیشان تلنگری می‌زند تا بیدار و هوشیار شوند و نعمت خدا را به یاد آورند، نعمتی که ایشان را مغرور و سرمست کرده است. بدان می‌نازند و سر از پای نمی‌شناسند، و شکر آن را بجای نمی‌آورند. آنان را بیدار و هوشیار می‌کند و ایشان را متوجّه امتحان و آزمونی می‌سازد که در فراسوی این نعمت، نهان و پنهان است، امتحان و آزمونی که در سرآغاز این سوره برایشان از آن سخن گفته است و آن را بدیشان گوشزد کرده است.



آن گاه ایشان را بیدار و هوشیار می‌گرداند و متوجّه فرصتی می‌سازد که بدیشان داده شده است، بدان گاه که قرآن بر آنان نازل و عرضه می‌گردید. از جملهٔ این قرآن این سوره است که ایشان را تذکّر می‌دهد و یادآور می‌گرداند:

﴿ إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً ﴾.

این (آیه‌ها) اندرز و یادآوری (برای جهانیان) است، و هرکس که بخواهد (می‌تواند با استفاده از آن) راهی به سوی پروردگارش برگزیند، (راهی که او را به آمرزش و بهشت خدا می‌رساند).

بر این نگرش و نگاه با آزادی اراده و مشیّت خدا، و برگرداندن هر چیزی بدین اراده و مشیّت، پیرو زده می‌شود، تا واپسین رویکرد بدان شود، و آخرین تسلیم، تسلیم حکم آن بوده، و انسان از هرگونه قدرت و قوّتی خویشتن را خلع نماید، و به قدرت و قوّت این اراده و مشیّت گردن نهد، و هرگونه تاب و توانی را از خود سلب، و به تاب و توان آن خود را حواله دارد . . . تسلیم فرمان یزدان شدن در اصل و حقیقت خود این گونه و این چنین است:

﴿ وَ مٰا تَشٰاءُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴾.

شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد. بیگمان خداوند بس آگاه و کاربجا است.

این بدان خاطر است که دلهای انسانها بداند که خدا کارکنندهٔ مختار، و متصرّف توانا در کار و بار جهان است. بداند چگونه به خدا رو کند و تسلیم قضا و قدر او شود . . . این است جولانگاه حقیقتی که همچون آیاتی در آن جاری و ساری می‌گردد و تحقّق پیدا می‌کند. این مطلب هم بیان می‌شود که قدرت و قوّتی که خدا خودش بخواهد برای درک و فهم حقّ و باطل به مردمان عطاء می‌فرماید، و رویکرد بدین سو یا بدان سو برابر اراده و مشیّت خدا انجام می‌پذیرد، خدائی که بس آگاه از حقیقت دلها، و از آن مقدار درک و فهم حقّ و باطلی است که یزدان بندگان را با اعطاء آن کمک و یاری داده است و ایشان را با آن آشنا کرده است، و راه را برایشان روشن نموده است، و پیغمبران را گسیل داشته است، و قرآن را نازل فرموده است . . . امّا همهٔ اینها به قضا و قدر خدا منتهی می‌گردد و پیوستگی دارد، خدائی که پناه‌برنده بدو پناه می‌برد و پناهنده می‌شود، و خدا او را توفیق می‌دهد به ذکر و طاعت و عبادت بپردازد و توشهٔ راه را فراهم سازد. هرگاه انسان در دل خود با حقیقت قدرت چیره بر همه چیز آشنا نشود، و بدین قدرت چیره پناه نبرد تا او را کمک کند و کار را برایش ساده و آسان سازد، هیچ‌گونه هدایتی و

رهنمودی، و هیچ‌گونه ذکری و یادی، و هیچ‌گونه توفیق دستیابی به خیر و صلاحی، در میان نخواهد بود! . .

بدین خاطر مسأله این و روال بر این است:

﴿ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ، وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

خداوند هرکس را بخواهد (مشمول رحمت خود می‌سازد و) به بهشت خویش داخل می‌گرداند، ولی برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است.

این اراده و مشیّتِ آزاد است که هرچه بخواهد انجام می‌دهد. از جملهٔ خواستهای او این است که هرکه را بخواهد مشمول رحمت خود می‌گرداند، از میان آن کسانی که بدو پناهنده می‌شوند و پناه می‌برند، و کمک و یاری او را بر انجام طاعات و عبادات می‌طلبند، و توفیق او را در رسیدن به هدایت و رهنمود درخواست می‌نمایند . . .

﴿ وَ الظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

برای ستمکاران عذاب دردناکی را فراهم ساخته است.

خدا به ستمکاران فرصت داده است، و بدیشان مهلت عطاء کرده است تا آن زمان که بدین عذاب دردناک درافتاده‌اند و گرفتار آمده‌اند!

این سرانجام با سرآغاز این سوره همآوائی و همسازی دارد، و پایان آزمایشی را به تصویر می‌کشد که خدا انسان را برای آن از نطفهٔ آمیخته آفریده است، و بدو گوش و چشم بخشیده است، و او را به راه رهنمود و رهنمون کرده است، و این انسان است که راه بهشت را درپیش می‌گیرد یا راه دوزخ را . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مرسلات مکّی و ۵۰ آیه است

سُورَةُ المُرسَلات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

وَٱلۡمُرۡسَلَٰتِ عُرۡفٗا ﴿١﴾ فَٱلۡعَٰصِفَٰتِ عَصۡفٗا ﴿٢﴾ وَٱلنَّٰشِرَٰتِ نَشۡرٗا ﴿٣﴾ فَٱلۡفَٰرِقَٰتِ فَرۡقٗا ﴿٤﴾ فَٱلۡمُلۡقِيَٰتِ ذِكۡرًا ﴿٥﴾ عُذۡرًا أَوۡ نُذۡرًا ﴿٦﴾ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَٰقِعٞ ﴿٧﴾ فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتۡ ﴿٨﴾ وَإِذَا ٱلسَّمَآءُ فُرِجَتۡ ﴿٩﴾ وَإِذَا ٱلۡجِبَالُ نُسِفَتۡ ﴿١٠﴾ وَإِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتۡ ﴿١١﴾ لِأَيِّ يَوۡمٍ أُجِّلَتۡ ﴿١٢﴾ لِيَوۡمِ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٣﴾ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِ ﴿١٤﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٥﴾ أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٧﴾ كَذَٰلِكَ نَفۡعَلُ بِٱلۡمُجۡرِمِينَ ﴿١٨﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿١٩﴾

أَلَمۡ نَخۡلُقكُّم مِّن مَّآءٖ مَّهِينٖ ﴿٢٠﴾ فَجَعَلۡنَٰهُ فِي قَرَارٖ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾ إِلَىٰ قَدَرٖ مَّعۡلُومٖ ﴿٢٢﴾ فَقَدَرۡنَا فَنِعۡمَ ٱلۡقَٰدِرُونَ ﴿٢٣﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾ أَلَمۡ نَجۡعَلِ ٱلۡأَرۡضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾ أَحۡيَآءٗ وَأَمۡوَٰتٗا ﴿٢٦﴾ وَجَعَلۡنَا فِيهَا رَوَٰسِيَ شَٰمِخَٰتٖ وَأَسۡقَيۡنَٰكُم مَّآءٗ فُرَاتٗا ﴿٢٧﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾ ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِۦ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾ ٱنطَلِقُوٓاْ إِلَىٰ ظِلّٖ ذِي ثَلَٰثِ شُعَبٖ ﴿٣٠﴾ لَّا ظَلِيلٖ وَلَا يُغۡنِي مِنَ ٱللَّهَبِ ﴿٣١﴾ إِنَّهَا تَرۡمِي بِشَرَرٖ كَٱلۡقَصۡرِ ﴿٣٢﴾ كَأَنَّهُۥ جِمَٰلَتٞ صُفۡرٞ ﴿٣٣﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٣٤﴾ هَٰذَا يَوۡمُ لَا يَنطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤۡذَنُ لَهُمۡ فَيَعۡتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾ هَٰذَا يَوۡمُ ٱلۡفَصۡلِۖ جَمَعۡنَٰكُمۡ وَٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٣٨﴾ فَإِن كَانَ لَكُمۡ كَيۡدٞ فَكِيدُونِ ﴿٣٩﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾ إِنَّ ٱلۡمُتَّقِينَ فِي ظِلَٰلٖ وَعُيُونٖ ﴿٤١﴾ وَفَوَٰكِهَ مِمَّا يَشۡتَهُونَ ﴿٤٢﴾ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ هَنِيٓـَٔۢا بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٤٣﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٤٤﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٥﴾ كُلُواْ وَتَمَتَّعُواْ قَلِيلًا إِنَّكُم مُّجۡرِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱرۡكَعُواْ لَا يَرۡكَعُونَ ﴿٤٨﴾ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾ فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥٠﴾

این سوره دارای سیماهای تند و تیز است. صحنه‌های خشنی دارد. آهنگ بلندی در آن طنین‌انداز است. انگار این سوره تازیانه‌های گزنده‌ای از آتش است. این سوره انگار دل را برای محاکمهٔ هراسناکی نگاه می‌دارد. آنجا که سیلابی از پرسشها و انکارها و تهدیدها را روان می‌دارد، و آنها را بسان تیرهای پیکاندارِ سفت و سخت به دل فرومی‌برد!

این سوره صحنه‌های دنیا و آخرت را به تماشا می‌گذارد. حقائق جهان هستی و نفس انسان را نشان می‌دهد. منظره‌های هول و هراس و عذاب و عقاب را در مقابل دیدگان نگاه می‌دارد، و آن گونه که لازم است به تماشا درمی‌آرد. به دنبال هر صحنه و منظره‌ای با پیروی دل گناهکار را برمی‌تابد و تافته می‌دارد که انگار شعله‌ای از آتش است:

﴿ وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

این پیرو ده بار در این سوره تکرار می‌گردد. در آن آهنگش یکسان و همسان است، و مناسب‌ترین پیرو برای سیماهای تند و تیز، و برای صحنه‌های خشن، و برای آوا و نوای بلند و شدید این سوره است.

این پیرو تکراری و یکسان، ما را به یاد پیرو تکراری و همسان سورهٔ «الرحمن» می‌اندازد، پیروی که به دنبال نشان دادن هر نعمتی از نعمتهای یزدان که به بندگان داده شده است قرار می‌گیرد:

﴿ فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ؟ ﴾.

پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب و انکار می‌کنید؟!.

همچنین ما را به یاد پیرو تکراری و همسانی در سورهٔ «قَمَر» می‌اندازد که به دنبال هر حلقه‌ای از حلقه‌های عذاب ذکر می‌شود:

﴿ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَ نُذُرِ ﴾.

آیا عذاب و عقاب من، و بیم دادنها و برحذرداشتنهای من (در بارهٔ مخالفان) چگونه و به چه منوالی بوده است؟!.

تکرار این پیرو بدین گونه بدین سوره نشانهٔ ویژه‌ای، و مزهٔ جداگانه‌ای می‌بخشد، مزهٔ تند و تیزی . . .

بندهای این سوره و فاصله‌های آن، کوتاه و تند و خشن، و با قافیه‌های متعدّد، و هر بندی با قافیه‌ای، پیاپی می‌گردد و به دنبال یکدیگر می‌آید. روند سخن در بعضی اوقات به برخی از قافیه‌ها پیاپی برمی‌گردد. احساس انسان این بندها و فاصله‌ها و قافیه‌ها را با نیش ویژه‌اش و با خشونت ویژه‌اش یکی پس از دیگری دریافت می‌دارد. هنوز از زیر پتک ضربه‌ای برنخاسته است پتک ضربهٔ دیگری با همان خشونت و با همان شدّت فرود می‌آید.

از همان سرآغاز سوره، هوا طوفانی و آشفته با صحنهٔ بادها یا فرشتگان است:

﴿ وَ الْمُرْسَلَاتِ عُرْفاً. فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً. وَ النَّاشِرَاتِ نَشْراً. فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً. فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً. عُذْراً أَوْ نُذْراً ﴾.

سوگند به آیه‌هائی که (توسّط جبرئیل، پیاپی بر محمّد) فروفرستاده می‌شود! برای پخش خوبیها و نیکیها. و سوگند به آیه‌هائی که (سائر ادیان را) سخت درهم نوردیده و منسوخ می‌کنند! و سوگند به آیه‌هائی که (حکمت و هدایت را در دل جهانیان) به گونهٔ گسترده‌ای پخش می‌کنند! و سوگند به آیه‌هائی که (حقّ و باطل را) کاملاً از هم جدا می‌سازند! و سوگند به آیه‌هائی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می‌رسانند! برای (اتمام حجّت با بندگان و رفع) عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب). (مرسلات/۱-۶)

این افتتاح با فضای سوره و سایه‌روشن آن کاملاً سازش دارد.

قرآن در این باب، روش ویژه‌ای در گزینش چهارچوبی برای صحنه‌ها در برخی از سوره‌ها بسان این نوع صحنه‌ها و قوّت آنها دارد . . . این نمونه‌ای از آنها است، همان گونه که چهارچوبی را از چاشتگاه و شب وقتی که همه جا را فرامی‌گیرد، برای صحنه‌های رعایت و عنایت و مهر و عطوفت و پناه دادن و در کنف حمایت خود گرفتن ساخته است در سورهٔ «ضحی». و چهارچوبی از اسبان تازنده‌ای ترتیب داده است که نفس‌زنان و شیهه‌کشان گرد و خاک برمی‌انگیزند، برای صحنه‌های زیر و رو گردیدن گورها و زنده شدن مرده‌ها و فراچنگ آوردن هرآنچه در سینه‌ها است. در سورهٔ «عادیات» . . . جز اینها موارد و مطالب در این زمینه زیاد است.[۱]

هر بندی از بندهای ده‌گانهٔ سوره، پس از این سرآغاز، چرخش و گردشی یا کوچ و سفری در جهان می‌آغازد، و این سوره همراه با آن به مساحتها و پهنه‌های گسترده‌ای از اندیشه‌ها و احساسها و خاطره‌ها و تأثیرپذیریها و پاسخگوئیها تبدیل می‌شود . . . مساحتها و پهنه‌هائی که بسیار گسترده‌تر از مساحتها و پهنه‌های واژه‌ها و عبارتها است. انگار این مساحتها و پهنه‌ها تیرهائی است که به سوی جهانهای پراکنده و گوناگون اشاره می‌نماید.

چرخش و گردش نخستین در میان صحنه‌های روز قضاوت و داوری می‌آغازد. صحنه‌هائی هستند که دگرگونیهای هولناک هستی را به تصویر می‌کشند، دگرگونیهائی که در آسمان و زمین درمی‌گیرد. این هم همان موعدی است که کار پیغمبران در آن به پایان می‌آید، و حساب و کتابشان با مردمان می‌آغازد:

﴿ فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ. وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ. وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ. وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ. لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ؟

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن»، فصل: هماهنگی هنری.

لِيَوْمِ الْفَصْلِ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا يَوْمُ الْفَصْلِ؟ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

هنگامی که ستارگان محو و تاریک می‌گردند. و هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد. و هنگامی که کوه‌ها برکنده و پراکنده می‌گردند. و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت مـی‌گردد (تـا بـرای ادای شـهادت بـر مـلّت خـود حـاضر شـوند... ایـن کـارها) بـرای چـه روزی پس انداخته و درنظر گرفته شده‌اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انـداخـتن (مـیان حـق و بـاطل، و صـفوف مـؤمنان از صـفوف کـافران، و نـیکوکاران از بـدکاران، و بـالأخره بـهشتیان از دوزخیان). تـو چـه می‌دانی روز داوری و جدائی چیست؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۸-۱۵)

چرخش و گردش دوم در مـیان مـحلّهای نـقش زمـین شدنهای گذشگان، و اشاره به قوانین و سـنن خـدا در بارهٔ تکذیب‌کنندگان است:

﴿ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ؟ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ؟ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

آیا ما پـیشینیان (تکذیب‌کننده) را نـابود نسـاخته‌ایـم؟ سپس پسینیان را به دنبالشان روانه نکرده‌ایـم؟ مـا بـا گناهکاران چنین رفتار می‌کنیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۱۶-۱۹)

چـرخش و گـردش سـوم در بـارهٔ پـیدایش نـخستین می‌آغازد، و به تقدیر و تدبیری اشاره می‌کند که انسان را می‌آفریند:

﴿ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ؟ فَجَعَلْنٰاهُ فِي قَرٰارٍ مَكِينٍ؟ إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ؟ فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ الْقٰادِرُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

آیـا مـا شـما را از آب حـقیر و نـاچیزی (بـه نـام مـنی) نیافریده‌ایم؟ و آن را در جایگاهی استوار قرار داده‌ایـم (کـه رحـم مـادر است و آن انـدازه مـناسب و جـالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرو می‌برد) تا مدّت زمانی مشـخّص (کـه دوران مـاندگاری در شکـم پایان می‌گیرد، و روز ولادت فرامی‌رسد). مـا تـوانـائی (این کار را) داشته‌ایم (که از نطفهٔ ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده و هستیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۲۰-۲۴)

چرخش و گردش چهارم در بارهٔ زمینی مـی‌آغازد کـه فرزندان خود را دربر می‌گیرد و در خود جای می‌دهد، وقتی که زنده‌اند و زمانی که می‌میرند. زمین فرزندان خود را روی سطح خویش قرار و آرام می‌بخشد و آبی را در دسترسشان می‌گذارد که زندگی می‌بخشد و مایهٔ حیات است:

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفٰاتاً؟ أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً، وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً؟ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

آیا ما زمین را گردآورندهٔ (مردمان در حـال حـیات بـر روی خود، و در حال ممات در دل خود) نسـاخته‌ایـم؟ هم در حال حیات و هم در حال ممات؟ و در آن کوه‌های استوار و بلند پدید نیاورده‌ایم، و از آب گـوارا بـه شـما ننوشانده‌ایم؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۲۵-۲۸)

چرخش و گردش پنجم می‌آغازد با تکـذیب‌کنندگان و آنچه در روز قضاوت از عذاب و عقاب و سرکوفت و سرزنش بدیشان می‌رسد:

﴿ إِنْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. إِنْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلٰاثِ شُعَبٍ! لٰا ظَلِيلٍ وَ لٰا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ. إِنَّهٰا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمٰالَةٌ صُفْرٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

(بدانان گفته می‌شود) به سوی هـمان چـیزی رهسـپار شوید که پیوسته دروغش می‌شمرید. بروید به سـوی سایهٔ سه شاخهٔ (دودهای خفقان‌آور آتش). نه سایه‌دار خـنک و آسـایش‌بخشی است، و نـه از سـوزندگی شـعله‌های آتش جـلوگیری مـی‌کند (چـرا کـه خـود برخاسته از آتش است). آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هائی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. در آن

روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۲۹-۳۴)

چرخش و گردش ششم و هفتم همگامی با موضعگیری تکذیب‌کنندگان، و سرکوفت و سرزنش و خوار داشتن و پست نمودن بیش از پیش ایشان است:

﴿ هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ. وَ لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَ الْأَوَّلِينَ. فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴾.

امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگانِ آیات الهی دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذرخواهی بکنند. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان! (بدیشان گفته می‌شود: امروز، روز داوری (در میان مردم) و جداسازی (مؤمنان از کافران، و حق از باطل، و بالأخره بهشتیان از دوزخیان) است، شما را با همهٔ پیشینیان گرد آورده‌ایم. اکنون اگر حیله و چاره‌ای (برای گریز از چنگال عقاب و عذاب من) دارید، نسبت به من انجام دهید (و با هر طرح و نقشه‌ای که می‌توانید خویشتن را از دست من برهانید!) در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۳۵-۴۰)

چرخش و گردش هشتم با پرهیزگاران می‌آغازد، و به سخن گفتن از نعمتهائی می‌پردازد که برایشان آماده گردیده است:

﴿ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ، وَ فَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

پرهیزگاران در زیر سایه‌ها در کنار چشمه‌سارانند. و در میان میوه‌هائی که بخواهند و آرزو کنند. در برابر کارهائی که می‌کرده‌اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

(مرسلات/۴۱-۴۵)

چرخش و گردش نهم نگاه گذرائی به تکذیب‌کنندگان است در موقعیّت سرکوفت زدن و سرزنش کردنی که پیدا کرده‌اند:

﴿ كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

(در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذّت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما گناهکارید. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۴۶ و ۴۷)

چرخش و گردش دهم نگاه گذرائی به تکذیب‌کنندگان انداخته می‌شود در موقعیّت تکذیب کردنی که سرگرم آن هستند:

﴿ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

(چنان از بادهٔ غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی الهی) خضوع کنید و کرنش ببرید خضوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند! در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. (مرسلات/۴۸ و ۴۹)

در پایان این چرخشها و گردشها و عرضه کردنها و نشان دادنها و نیش زدنها و نیشگون گرفتنها و آواها و نواها، این چنین سخنی گفته می‌شود:

﴿ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟ ﴾.

(اگر به قرآن که دلائل صدق و نشانه‌های حقّانیّت آن در تمام آیات و تعبیراتش آشکار است، ایمان نیاورید) پس به کدام سخن دیگر - غیر از قرآن - ایمان می‌آورید؟.

(مرسلات/۵۰)

بدین روال و بر این منوال، دل با روندِ تند و سریع این سوره به پیش می‌رود. انگار با آهنگ و تصویرها و صحنه‌های این سوره زبان بیرون می‌کشد و نفس نفس زنان راه می‌سپرد. حقائق موضوعی این سوره، در سوره‌های دیگر قرآن - به ویژه در سوره‌های مکّی - تکرار گردیده‌اند. امّا حقائق قرآنی از جوانب متعدّد، و در پرتوهای مختلف، و با طعمها و مزه‌های متفاوت، برابر حالتهای روانی‌ای که با آنها رویاروی می‌شوند، و مطابق راه‌های ورود به دلها، و موافق با احوال و

اوضاع درونها که نازل‌کنندهٔ این قرآن بر پیغمبر خود از آنها آگاه است، عرضه می‌گردند. در هر حالتی حقائق قرآنی تازه جلوه‌گر می‌آیند، زیرا در درونها پاسخگوئیهای تازه‌ای را به جوش و خروش می‌اندازند.

در این سوره صحنه‌های دوزخ تازگی دارد. با این صحنه‌ها به رویاروئی تکذیب‌کنندگان رفتن تازگی دارد. در شیوهٔ نشان دادن و مخاطب قرار دادن به طور کلّی تازگی وجود دارد. بدین جهت شخصیّت ویژه‌ای این سوره پیدا می‌کند. سیماها و نمادهای تند و تیزی دارد. مزهٔ تیزی دارد، آهنگ نفس‌نفس زنانی دارد!

هم اینک این سوره را در روند قرآنی خودش شرح و بسط می‌دهیم و به تفصیل از آن سخن می‌گوئیم:

❁

﴿وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً. فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً. وَ النّٰاشِرٰاتِ نَشْراً. فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً. فَالْمُلْقِيٰاتِ ذِكْراً: عُذْراً أَوْ نُذْراً . . . إِنَّ مٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ﴾.

سوگند به آیه‌هائی که (توسّط جبرئیل، پیاپی بر محمّد) فروفرستاده می‌شود! برای پخش خوبیها و نیکیها! و سوگند به آیه‌هائی که (سائر ادیان را) سخت درهم نوردیده و منسوخ می‌کنند! و سوگند به آیه‌هائی که (حکمت و هدایت را در دل جهانیان) به گونهٔ گسترده‌ای پخش می‌کنند! و سوگند به آیه‌هائی که (حقّ و باطل را) کاملاً از هم جدا می‌سازند! و سوگند به آیه‌هائی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می‌رسانند! برای (اتمام حجّت با بندگان و رفع) عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب). قطعاً چیزی که از آن بیم داده می‌شوید (و قیامت نام دارد) به وقوع می‌پیوندد.

مسأله، مسألهٔ قیامت است. قیامتی که تصوّر وقوع آن برای مشرکان سخت بود. این است که قرآن مجید قیامت را برایشان در جاهای گوناگون با تأکیدهای گوناگون مؤکّد می‌سازد. عنایت کردن به استقرار بخشیدن این مسأله در خردهایشان، و برجای داشتن آن در دلهایشان، یک مسألهٔ ضروری است، و لازم است برای ساختار عقیده بر اصول و ارکان خود در درونها بدان توجّه شود. گذشته از آن برای تصحیح میزانها و معیارهای ارزشها در سراسر زندگانی آنان بدان اهمّیّت داده شود. چه اعتقاد به روز قیامت سنگ زیربنا در عقیدهٔ آسمانی است. همچنین سنگ زیربنا در جهان‌بینی زندگی بشری است. در زندگانی این جهان همه چیز به مسألهٔ قیامت برمی‌گردد، و تصحیح میزانها و معیارها و ارزشها در بارهٔ هر چیزی بدان ارجاع داده می‌شود . . . بدین خاطر است مسألهٔ قیامت این همه تلاش و کوشش فراوان را می‌طلبیده است تا در دلها و خردها جایگزین و مستقرّ شود.

یزدان سبحان در سرآغاز این سوره سوگند یاد می‌کند بر این که وعده‌ای که به قیامت داده می‌شود حتماً روی می‌دهد و قیامت واقع می‌شود. ساختار سوگند پیش از هرچیز بیانگر این است آنچه خدا بر آن سوگند یاد می‌کند ناشناخته‌ای از ناشناخته‌های نهان در دل غیب، و از جملهٔ نیروهای پنهان آن و مؤثّر در این جهان و در زندگانی انسانها است. گذشتگان در بارهٔ حقیقت مدلول و مفهوم واژه‌های مرسلات و عاصفات و ناشرات و فارقات و ملقیات، اختلاف نظر داشته‌اند. بعضیها گفته‌اند: مراد همهٔ بادهای گوناگون است. بعضیها هم گفته‌اند: مراد همهٔ فرشتگان است. برخیها نیز گفته‌اند: بخشی از مدلول و مفهوم این واژه‌ها بادها، و بخشی از آن فرشتگان است . . .[1] بدین لحاظ روشن است این واژه‌ها و مدلولها و مفهومهای آنها پیچیدگی داشته و مبهم و نامشخّص است. این پیچیدگی و ابهام سزاوار سوگند یاد کردن بدانها بر امر غیبی پنهان و نهان در علم یزدان است. این امر غیبی روی می‌دهد و واقع می‌گردد همان گونه که این مدلولها و مفهومهای غیبی در زندگی

۱- در بارهٔ پنج واژهٔ «مُرْسَلات، عٰاصِفٰات، نٰاشِرٰات، فٰارِقٰات، و مُلْقِیٰات» در پنج آیهٔ اوّل این سوره، نظریه‌های گوناگونی اظهار شده است. برخی آنها را فرشتگان، و برخی بادها، و بعضی آیات قرآن مجید می‌دانند. این سه نظریّه از سائر نظرات طرفداران بیشتری دارد. ما رأی سوم را برگزیده‌ایم که در تفسیر کبیر و تفسیر المنتخب بدان اشاره شده است. (مترجم)

انسانها روی می‌دهند و واقع می‌گردند و مؤثّر هستند.

﴿ وَ الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً ﴾.

سوگند به آیه‌هائی که (توسّط جبرئیل، پیاپی بر محمّد) فروفرستاده می‌شود! برای پخش خوبیها و نیکیها.

از ابوهریره روایت شده است که مُرْسَلات، فرشتگانند. همین معنی از مسروق، ابوضحی، مجاهد در یکی از روایات، سدی، ربیع پسر انس، و ابوصالح در روایتی، نقل گردیده است . . . با توجّه بدین نظریّه، معنی چنین می‌شود: سوگند به فرشتگانی که پیاپی فرستاده می‌شوند، بدان گونه که انگار یالهای اسبان در وقت حرکت کردن و پیاپی قرار گرفتن هستند.

ابوصالح در بارهٔ عاصِفات و ناشِرات و فارِقات و مُلْقِیات، گفته است: آنها فرشتگانند.

از ابن مسعود روایت شده است: «الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً» بادها هستند . . . با توجّه بدین گفته، معنی چنین می‌شود: بادها پیاپی روانه می‌شوند بسان یالهای اسبان در امتداد یکدیگر و پیاپی همدیگر قرار می‌گیرند و ردیف می‌شوند. ابن مسعود در بارهٔ «الْعَاصِفاتِ عَصْفاً وَ النّٰاشِرٰاتِ نَشْراً» نیز همین را گفته است. ابن عبّاس و مجاهد و قتاده و ابوصالح در روایتی بر این نظریّه‌اند.

ابن جریر در بارهٔ «الْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً» ایستاده است و گفته است: آیا مراد فرشتگان یا بادها است؟ آن گاه گفته است: قطعاً عاصفات بادهایند. همچنین ناشرات هم بادهایند که ابرها را در نواحی آسمان پراکنده می‌کنند.

از ابن مسعود روایت است:

﴿ فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً فَالْمُلْقِیٰاتِ ذِکْراً، عُذْراً أَوْ نُذْراً ﴾.

و سوگند به آیه‌هائی که (حقّ و باطل را) کاملاً از هم جدا می‌سازند! و سوگند به آیه‌هائی که یاد (خدا) و پند و اندرز (آسمانی) را (به مردم) می‌رسانند! برای (اتمام حجّت با بندگان و رفع) عذر، و بیم دادن (ایشان از عذاب).

مراد فرشتگان است. همچنین: ابن عبّاس، مسروق، مجاهد، قتاده، ربیع پسر انس، سدی، و ثوری، بدون اختلاف این را گفته‌اند. زیرا فرشتگان فرمان یزدان را برای پیغمبران می‌آورند، و بدین وسیله حقّ و باطل را جدا می‌کنند. وحی بر پیغمبران نازل می‌کنند، که در این وحی هم معذور داشتن مردمان نهفته است و هم بیم دادن ایشان.

ما ملاحظه می‌کنیم که در مجهول داشتن و نهان و پنهان کردن این اموری که بر آنها سوگند خورده شده است، هول و هراسی مورد نظر است. بسان همان هول و هراسی که وجود دارد در:

﴿ وَالذّٰارِیٰاتِ ذَرْواً ﴾.

سوگند به بادها! که (ابرها را برمی‌انگیزند و به این سو و به آن سو برابر فرمان یزدان می‌برند و) به سرعت پراکنده می‌دارند. (ذاریات/۱)

﴿ وَ النّٰازِعٰاتِ غَرْقاً ﴾.

سوگند به همهٔ چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی‌کنند و بیرون می‌کشند!. (نازعات/۱)

و . . .

این اختلاف در بارهٔ آنها دلیل مبهم بودن آنها است. این مبهم بودن هم عنصری در آنها و در این جایگاه است. پیام مختصری که در اشاره است، نمایان‌ترین چیز در این مقام است. این ابهام خودش احساس و شعور را تکان می‌دهد، و با پیام طنین و پیاپی آمدن آهنگ و با سایه‌روشنهای مستقیمی که می‌اندازد، زلزله‌ای را به راه می‌اندازد. این تکان و زلزله و جنبش و لرزشی را که در نفس انسان پدید می‌آورد، شایان‌ترین چیز به موضوع سوره و رویکرد آن است . . . گذشته از این، هر بندی از بندهای این سوره جنبش و لرزشی به راه می‌اندازد، بسان کسی که گلوی فردی را بگیرد و او را سخت تکان دهد، و از او در بارهٔ گناهی بپرسد، یا از او نشانهٔ پدیداری را بپرسد و او آن را انکار بکند. آن گاه وی را با تهدید و بیم رها سازد . . .

﴿ وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.



بعد از آن تکان سختی در صحنه‌های دگرگون گردیدهٔ جهان در روزی درمی‌گیرند که موعد معیّنی است و برای پیغمبران تعیین شده است تا حامل رسالت آنان در میان جملگی انسانها نشان داده شود:

﴿ فَإِذَا ٱلنُّجُومُ طُمِسَتْ، وَ إِذَا ٱلسَّمَاءُ فُرِجَتْ، وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ، وَ إِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ. لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ؟ لِيَوْمِ الْفَصْلِ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ؟ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴾.

هنگامی که ستارگان محو و تاریک می‌گردند. و هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد. و هنگامی که کوه‌ها برکنده و پراکنده می‌گردند. و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت می‌گردد (تا برای ادای شهادت بر ملّت خود، حاضر شوند. این کارها) برای چه روزی پس انداخته و درنظر گرفته شده‌اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انداختن (میان حق و باطل، و صفوف مؤمنان از صفوف کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و بالأخره بهشتیان از دوزخیان). تو چه می‌دانی روز داوری و جدائی چیست؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

روزی ستارگان خاموش می‌شوند و نور آنها از میان می‌رود، و آسمان درز برمی‌دارد و شکافته می‌گردد، و کوه‌ها برکنده می‌شوند و به صورت گرد و غبار درمی‌آیند . . . صحنه‌های این دگرگونی جهانی در سوره‌های گوناگون قرآن ذکر شده است. همهٔ این صحنه‌ها اشاره دارد به این که رشتهٔ گردن‌بند این جهان دیدنی از هم می‌گسلد، گسستنی که همراه با تق و توق و نعره و غرّش و انفجارهای هراس‌انگیزی است. به گونه‌ای که انسانها همچون چیزی را در میان رخدادهای کوچکی ندیده‌اند، رخدادهائی که از آنها ترسیده‌اند و به هراس افتاده‌اند، از قبیل: زلزله‌ها و آتشفشانیها و صاعقه‌ها . . . و چیزهائی از این دست . . . چه این چیزها وقتی که با هول و هراس روز قضاوت و جداسازی حقّ از باطل مقایسه می‌گردد، شبیه به بازیچه‌های کودکان است که در جشنها برپا می‌دارند و ترقّه‌ها پرت می‌کنند و می‌ترکانند. این بازیچه‌ها و ترقّه‌ها در برابر بمبهای اتمی و ئیدروژنی چه چیزند، زلزله‌ها و آتشفشانیها و صاعقه‌ها در برابر تق و تاق و نعره و غرّش و انفجارهای هراس‌انگیز خرابی و ویرانی جهان، این گونه، و بلکه کم‌ترند. این هم جز مثالی برای نزدیک کردن قضیّه به ذهن نیست . . . و الّا هول و هراسی که از انفجار این جهان و از پراکنده شدن و فروپاشی آن پدیدار می‌آید، بسی بالاتر از آن است که به تصوّر انسان درآید!

در کنار این هول و هراس صحنه‌های جهان، این سوره کار بزرگ دیگری را عرضه می‌دارد که تا روز قیامت روی نمی‌دهد . . . آن هم موعد پیغمبران برای نشان دادن حاصل دعوت است، دعوت خدا در زمین در طول زندگانی پیغمبران . . . چه برای پیغمبران برای چنین روزی تعیین وقت شده است، و وعدهٔ ایشان بدینجا حواله گردیده است. بدینجا برسند و حساب و کتاب نهائی کار بزرگی با آنان انجام پذیرد که بر آسمانها و زمین و کوه‌ها برتری دارد. پیغمبران بیایند در بارهٔ همهٔ مسائل و قضایائی داوری کنند که در زندگی زمینی بدانها رسیدگی نشده است و پروندهٔ آنها بسته نشده است. بیایند و برابر فرمان خدا در بارهٔ مسائل پرونده‌ها قضاوت کنند. تا حکم نهائی اعلان و اعلام شود، حکمی که گروه‌ها و نسلها با آن رویاروی می‌گردند . . .

در این تعبیر بیم دادن از این کار بزرگ است، بیم دادنی که اشاره به بزرگی حقیقت آن کار بزرگ دارد، آن اندازه بزرگ که از دائرهٔ درک و فهم انسان فراتر است:

﴿ وَ إِذَا ٱلرُّسُلُ أُقِّتَتْ. لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ؟ لِيَوْمِ الْفَصْلِ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ؟ ﴾.

و هنگامی که برای پیغمبران تعیین وقت می‌گردد (تا برای ادای شهادت بر ملّت خود حاضر شوند. این کارها) برای چه روزی پس انداخته و درنظر گرفته شده‌اند؟ برای روز قضاوت (در میان مردم) و جدائی انداختن (میان حق و باطل، و صفوف مؤمنان از

صفوف کافران، و نیکوکاران از بدکاران، و بالأخره بهشتیان از دوزخیان). تو چه می‌دانی روز داوری و جدائی چیست؟.

از شیوهٔ تعبیر پیدا است که از کار هراسناک بزرگی سخن می‌رود. زمانی که این آهنگ به حسّ و شعور رسید و ترس و هراس خود را بخشید، ترس و هراسی که از ترس و هراس محو و نابود شدن ستارگان، و آسمان تکّه و پاره شده، و کوه‌های برکنده، بالاتر و شگفت‌انگیزتر است، آهنگ خوفناک و بیم دادن ترسناک درمی‌رسد:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

این بیم دادن خداوند چیرهٔ توانا از رویاروئی هول و هراسی که بر جهان حاکم می‌گردد، و از جلالت و عظمتی که با حضور پیغمبران در مجلس قضاوت و داوری و جدائی حقّ از باطل بر جلسه حاکم می‌شود، و پیغمبران واپسین حساب و کتاب را در موعد معیّن و مقرّرشان پس می‌دهند . . . این بیم دادن در این وقت مزهٔ خود را و ارزش خود را و تأثیر پریشان‌کنندهٔ خوفناک خود را می‌بخشد . . .



روند سخن ایشان را از این چرخش و گردش در میان ترسها و هراسهای روز قضاوت و داوری و جدائی حقّ و باطل برمی‌گرداند، و آنان را به محلّهای نقش زمین شدنهای گذشتگان پیشین و پسین می‌برد و در آنجا به چرخش و گردش وادارشان می‌گرداند:

﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ؟ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ؟ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

آیا ما پیشینیان (تکذیب‌کننده) را نابود نساخته‌ایم؟ سپس پسینیان را به دنبالشان روانه نکرده‌ایم؟ ما با گناهکاران چنین رفتار می‌کنیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

بدین روال و بر این منوال در یک ضربه محلّهای نقش زمین شدن پیشینیان آشکار می‌شود، آنجا که گروه‌ها و دسته‌های بیشمار مردم حضور دارند. در یک ضربه هم محلّهای نقش زمین شدن دیگران آشکار می‌شود، آنجا که محلّهای نقش زمین شدنها تا چشم کار می‌کند پدیدار می‌گردد، و دستها و پاها و اندامهای فراوانی آنجا افتاده است. در جلو اینها زبان بیم و تهدید گویا می‌شود و از قوانین و سنن خدا سخن می‌گوید:

﴿كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ﴾.

ما با گناهکاران چنین رفتار می‌کنیم.

این قانون است. این قانون اجراء می‌گردد و از خط سیر خودکناره‌گیری نمی‌کند و این سو و آن سو نمی‌رود . . . در همان زمان که بزهکاران انتظار دارند نقش زمین شوند بدان‌سان که پیشینیان و پسینیان نقش زمین گردیده‌اند و هلاک شده‌اند، دعای نابودی درمی‌رسد، و تهدید به واویلا به میان می‌آید:

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.



از چرخش و گردش در محلّهای نقش زمین شدنها و اندامهای تکّه و پاره، به چرخش و گردش در آفریدن و پدید آوردن و زندگی بخشیدن می‌پردازد، و از آنجا هم به تقدیر و تدبیر کوچک و بزرگ نگاهی می‌اندازد:

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ؟ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ؟ إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ؟ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

آیا ما شما را از آب حقیر و ناچیزی (به نام منی) نیافریده‌ایم؟ و آن را در جایگاهی استوار قرار داده‌ایم (که رحم مادر است، و آن اندازه مناسب و جالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرو می‌برد). تا مدّت زمانی مشخّص (که دوران ماندگاری جنین در شکم پایان می‌گیرد، و روز ولادت فرامی‌رسد). ما توانائی (این کار را) داشته‌ایم (که از نطفهٔ ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده و هستیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

این کوچ و سفری در گسترهٔ پیدایش دور و دراز و شگفت و شگرف چنین است. روند سخن آن را در اینجا در پسوده‌های اندکی خلاصه می‌کند: آب حقیر و ناچیزی، جای دادن او در قرارگاه استوار رحم، تا مدّت زمان مشخّصی و وقت معلومی. و . . . در برابر این اندازه‌گیری روشن در آن آفرینش و پیدایش، و مراحل دقیق آن، پیروی می‌آید و به حکمت والائی اشاره می‌نماید که همه چیز را با قضا و قدر خود می‌پاید و با استواری مبارک و زیبای خود از آن محافظت و مراقبت می‌نماید:

﴿ فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ الْقٰادِرُونَ ﴾.

ما توانائی (این کار را) داشته‌ایم (که از نطفهٔ ناچیز و حقیری چنان انسان شریف و کاملی بسازیم) و ما بهترین توانا بوده و هستیم.

در برابر تقدیر و تدبیری که چیزی از آن نمی‌گریزد و به در نمی‌رود، همان تهدید شناختهٔ پیشین درمی‌رسد:

﴿ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.



آن‌گاه چرخش و گردشی در این زمین می‌آغازد، و تقدیر و تدبیر خدا را بیان می‌دارد که در آن برای زندگی مردمان است. از ویژگیهائی سخن می‌گوید که خداوند برای روبه‌راه ساختن و میسّر نمودن این زندگی آنها را در زمین به ودیعت نهاده است:

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفٰاتاً؟ أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً؟ وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً؟ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

آیا ما زمین را گردآورندهٔ (مردمان در حال حیات بر روی خود، و در حال ممات در دل خود) نساخته‌ایم؟ هم در حال حیات و هم در حال ممات؟ و در آن کوه‌های استوار و بلند پدید نیاورده‌ایم، و از آب گوارا به شما ننوشانده‌ایم؟ در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

آیا ما زمین را گردآورندهٔ مردمان نساخته‌ایم، زمینی که فرزندان خود را زنده و مرده در آغوش می‌گیرد و به آغوش می‌کشد؟

﴿ وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ ﴾.

و در آن کوه‌های استوار و بلند پدید آورده‌ایم.

«شٰامِخٰاتٍ»: ثابت و استوار. بلند و سر به فلک کشیده. بالای قلّه‌ها و بلندیهای آن ابرها گرد می‌آیند، و از ابرها آب شیرین فرومی‌ریزد. آیا این کارها جز در سایهٔ قدرت و تقدیر، و حکمت و تدبیر انجام می‌پذیرد؟ . .

﴿ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.



پس از نشان دادن این صحنه‌ها، و پر شدن حسّ و شعور از تأثیرهائی که به دل و درون می‌ریزند، روند قرآنی بدین هنگام ناگهانی به جایگاه حساب و کتاب و سزا و جزا منتقل می‌شود. کار هراسناکی را در بارهٔ بزهکاران می‌شنویم. دستور می‌رسد راه خود را به سوی عذابی در پیش گیرند که در دنیا آن را تکذیب می‌کردند و دروغ می‌نامیدند. این دستور با سرکوب و سرکوفت تلخی و با رنجاندن سختی و با به درد آوردن شدیدی بدیشان خطاب می‌شود:

﴿ إِنْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. إِنْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلٰاثِ شُعَبٍ! لٰا ظَلِيلٍ وَ لٰا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ. إِنَّهٰا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ. كَأَنَّهُ جِمٰالَةٌ صُفْرٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ! ﴾.

بروید به سوی سایهٔ سه شاخهٔ (دودهای خفقان‌آور آتش). نه سایه‌دار خنک و آسایش‌بخشی است، و نه از سوزندگی شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. (چرا که خود برخاسته از آتش است). آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هائی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هائی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

بعد از گروگان بودن و زندانی بودن در روز قضاوت و داوری و جدائی حقّ از باطل دور و دراز، آزاد و رها

بروید. امّا به کجا؟ آزاد و رها بودنی است که گروگان بودن و زندانی بودن از آن بهتر است:

﴿ إِنْطَلِقُوا إِلىٰ ما كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

بروید به سوی همان چیزی که پیوسته دروغش می‌نامیدید.

آهای! آن چیز در جلوتان حاضر و آماده است و مشاهده می‌گردد!

﴿ إِنْطَلِقُوا إِلىٰ ظِلٍّ ذي ثَلاثِ شُعَبٍ ﴾.

بروید به سوی سایهٔ سه شاخه‌ای (از دودی که از بالای سر و از طرف راست و از طرف چپ، آنان را در کام خود فرومی‌برد).

این سایهٔ دود دوزخ است که زبانهٔ آن در سه جهت امتداد می‌یابد. ولی سایه‌ای است که شعله از آن بهتر است:

﴿ لا ظَليلٍ وَ لا يُغْني مِنَ ٱللَّهَبِ ﴾.

نه سایه‌دار خنک و آسایش‌بخشی است، و نه از سوزندگی شعله‌های آتش جلوگیری می‌کند. (چرا که خود برخاسته از آتش است).

این سایه‌ای است که خفه‌کننده و داغ و سوزنده است. سایه نامیدن آن ادامهٔ همان ریشخند پیشین است. سایه انداختن دود آتش خبر از گرمی و تافتگی دوزخ می‌دهد. بروید و حرکت کنید. خودتان خواهید دانست به کجا خواهید رفت. آتشی را خواهید شناخت که به سوی آن می‌روید و بدان می‌افتید. لازم نیست از آن نام برده شود:

﴿ إِنَّها تَرْمي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ. كَأَنَّهُ جِمالَةٌ صُفْرٌ ﴾.

آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هائی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هائی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند.

شراره‌ها و شعله‌ها پیاپی می‌گردند با حجمی بسان اطاقهای منزل . . . عربها واژهٔ «قَصْر» را به خانه‌ای می‌گفتند که دارای چند اطاق باشد. لازم نیست واژهٔ قصر به خانه‌ای گفته شود که بزرگ و وسیع باشد. خلاصه مراد قصر امروزی نیست که به معنی کاخ است . . . این شراره‌ها و شعله‌ها وقتی که پیاپی زبانه می‌کشند و به دنبال همدیگر قرار می‌گیرند، بدان گونه که انگار شتران زردرنگی هستند که بروند و اینجا و آنجا بچرند! این شراره‌ها و شعله‌ها است، خود آتشی که شراره‌ها و شعله‌ها از آن برمی‌خیزند باید چگونه باشد؟!

در لحظه‌ای که حسّ و شعور بدین هول و هراس می‌اندیشد و غرق اندیشیدن در بارهٔ آن می‌شود، پیرو پیشین درمی‌رسد:

﴿ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!



روند سخن بعد از نشان دادن هول و هراس محسوس مادی در قالب دوزخ، به تکمیل صحنه با نشان دادن هول و هراس معنوی می‌پردازد، هول و هراسی که خاموشی گزیدن و سراپا خشمگین شدن است:

﴿ هٰذا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ. وَ لا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴾.

امروز، روزی است که (تکذیب‌کنندگانِ آیات الهی، دم نمی‌زنند و) سخن نمی‌گویند (چرا که خداوند بر دهانشان مهر سکوت می‌نهد). و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذرخواهی بکنند.

هول و هراس در اینجا در سکوت خوفناک، و در سرکوبی هراس‌انگیز، و در کرنش ترس‌آوری نهان و پنهان است که سخنی در لابلای آن گفته نمی‌شود، و معذرتی بیان نمی‌گردد. زمان مجادله بسر رسیده است، و وقت عذر تقصیری نمانده است:

﴿ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبينَ! ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان.

روند قرآنی در صحنه‌های دیگری از حسرت بردن و افسوس خوردن و پشیمان شدن و سوگند یاد کردن و معذرت‌خواهی ایشان سخن می‌گوید. روزِ دراز و طولانی است، هم این و هم آن در آن صورت

می‌پذیرد، همان گونه که ابن عبّاس - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنهُما - گفته است. ولی در اینجا این چیز بر سر راه افتادهٔ ساکن و خوفناک را ذکر می‌کند، به مناسبت جایگاه همایش همگان در برابر یزدان، و سایه‌روشنی که در روند سخن است.

❁

﴿هٰذا یَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْناکُمْ وَ الْأَوَّلِینَ. فَإِنْ کانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ. وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ﴾.

(بدیشان گفته می‌شود:) امروز، روز داوری (در میان مردم) و جداسازی (مؤمنان از کافران و حق از باطل و بالأخره بهشتیان از دوزخیان) است، شما را با همهٔ پیشینیان گرد آورده‌ایم. اکنون اگر حیله و چاره‌ای (برای گریز از چنگال عقاب و عذاب من) دارید، نسبت به من انجام دهید (و با هر طرح و نقشه‌ای که می‌توانید خویشتن را از دست من برهانید). در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

امروز روز قضاوت و داوری و جدائی حقّ از باطل است، نه روز معذرت‌خواهی و عذرآوری. شما را با جملگی پیشینیان گرد آورده‌ایم. اگر تدبیری دارید بیندیشید، و اگر چاره‌جوئی می‌توانید بکنید چاره‌جوئی کنید. اگر بر انجام چیزی قدرت و توان دارید، انجام دهید! امّا بدانید هیچ‌گونه تدبیر و چاره‌جوئی و توانی ندارید. آنچه توان کرد سکوت خفه‌کننده و صدای خشم در گلو شکسته‌ای است در برابر سرکوب و سرکوفت دردناکی که دارید!

﴿وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان.

❁

وقتی که صحنهٔ سرکوب و سرکوفت بزهکاران به پایان می‌آید، به پرهیزگاران با تکریم و تعظیم خطاب می‌شود:

﴿إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلالٍ وَ عُیُونٍ، وَ فَواکِهَ مِمّا یَشْتَهُونَ. کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ!﴾.

پرهیزگاران در زیر سایه‌ها در کنار چشمه‌سارانند. و در میان میوه‌هائی که بخواهند و آرزو کنند. در برابر کارهائی که می‌کرده‌اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

پرهیزگاران در زیر سایه‌هایند . . . این بار سایه‌های واقعی در میان است. نه سایه‌هائی که سه شاخه است و نه سایه می‌اندازد و می‌افکند و نه از حرارت و گرما رهائی می‌بخشد و آسوده می‌گرداند. در میان چشمه‌سارانِ آب هستند نه در میان دودهای خفه‌کننده و خفقان‌آوری که تشنگی سوزانی را پدید می‌آورد:

﴿وَ فَواکِهَ مِمّا یَشْتَهُونَ﴾.

و در میان میوه‌هائی که بخواهند و آرزو کنند.

آنان گذشته از این نعمتهای محسوس، تکریم و بزرگداشت از طرف خداوند والامقام می‌بینند، آن هم تکریم و بزرگداشتی که در برابر دیدگان مردمان و نزدیک به گوشهای همگان صورت می‌پذیرد:

﴿کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ﴾.

در برابر کارهائی که می‌کرده‌اید، خوش بخورید و خوش بنوشید، گوارا باد. ما این گونه به نیکوکاران پاداش می‌دهیم.

وای چه لطفی این تکریم و بزرگداشت دارد! تکریم و بزرگداشت از سوی خداوند والا و بزرگوار!

﴿وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

این هم در برابر این نعمتها و این تکریم و بزرگداشتها است! تصدیق‌کنندگان، نعمت و لطف و تکریم و بزرگداشت می‌بینند، ولی تکذیب‌کنندگان، عذاب و عقاب و بدا به حالتان می‌بینند!

❁

در اینجا در یک نگاه تند و گذرا، صفحهٔ زندگی دنیائی که درهم پیچیده شده است، در روند سخن نشان داده می‌شود، و ناگهان ما بار دیگر خود را در زمین

می‌یابیم! و ناگهان می‌بینیم که سرکوب و سرکوفت و خوار داشتن و تحقیر کردن به بزهکاران رو می‌کند!

﴿كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

(در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذّت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما گناهکارید. در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

بدین منوال و بر این روال در دو بند پیاپی، و در دو صحنهٔ عرضه شده، دنیا و آخرت به هم می‌رسد و درهم می‌آمیزد. انگار هردوتای آنها در یک زمان حاضر و آماده‌اند، هرچند که فاصلهٔ آنها زمانها و زمانها است. آن خطابی که در آخرت متوجّه پرهیزگاران می‌گردد، ناگهان در همین جهان متوجّه بزهکاران می‌شود! انگار بدیشان گفته می‌شود: فرق این دو موضع را ببینید . . . در این دنیا کمی بخورید و چندی لذّت ببرید، تا در آن دنیا محروم شوید و عذاب ببینید . . .

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾.

در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.



سپس روند سخن از کار و بار مردمان، شگفت زده صحبت می‌کند. آنان به سوی هدایت و رهنمون دعوت می‌شوند، ولی ایشان نمی‌شنوند و بدان پاسخ مثبت نمی‌دهند:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ!﴾.

(چنان از بادهٔ غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می‌شود: (در برابر اوامر و نواهی خدا) خضوع کنید و کرنش ببرید، خضوع نمی‌کنند و کرنش نمی‌برند! در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!.

با وجود این که بدیشان این دید و دیدار داده می‌شود، و بدین گونه بیم داده می‌شوند و برحذر می‌گردند، ولی راستای راه عبادت و اطاعت را درپیش نمی‌گیرند، و به کژراهه می‌افتند و کژراهه می‌سپرند.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ؟﴾.

(اگر به این قرآن که دلائل صدق و نشانه‌های حقّانیّت آن در تمام آیات و تعبیراتش آشکار است، ایمان نیاورند) پس به کدام سخن دیگر - غیر از قرآن - ایمان می‌آورند؟.

کسی که بدین سخن ایمان نمی‌آورد، سخنی که کوه‌های استوار را به تکان و لرزه می‌اندازد، و بدین تکانها و لرزه‌هائی که کوه‌ها را به زلزله می‌اندازد، ایمان نمی‌آورد، به هیچ سخن دیگری هرگز ایمان نمی‌آورد. این هم بدبختی و بدبیاری و سرنوشت بدفرجامی است که دارد. این بدبخت بدبیار، وای و واویلا برایش اندوخته و آماده گردیده است!



این سوره خودش، با ساختار تعبیر، و با آهنگ موسیقی، و با صحنه‌های خشن، و با نیشها و گزشهای ناگوار و دردآوری که دارد، حمله‌ای بشمار است که هیچ دلی در برابرش تاب مقاومت و توان ماندگاری را ندارد، و هیچ وجودی نمی‌تواند در برابرش خویشتنداری و شکیبائی کند.

پاک و منزّه خداوندگاری است که قرآن را نازل فرموده است، و این سلطه و قدرت را در آن به ودیعت نهاده است و بدان سپرده است!



پایان جزء بیست‌ونهم

به دنبال آن جزء سی‌ام می‌آید و با سورهٔ نبأ می‌آغازد

فی ظلال القرآن

جزء سی ام

سوره‌های نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ نبأ مکّی و ۴۰ آیه است

سُورَةُ النَّبَإِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ﴿١﴾ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ﴿٢﴾ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴿٣﴾ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ﴿٦﴾ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾ وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾ وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾ وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾ وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ﴿١٣﴾ وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾ وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا ﴿١٧﴾ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾ لِلطَّاغِينَ مَآبًا ﴿٢٢﴾ لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾ إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٢٥﴾ جَزَاءً وِفَاقًا ﴿٢٦﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٢٧﴾ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا ﴿٢٨﴾ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٢٩﴾ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ﴿٣٣﴾ وَكَأْسًا دِهَاقًا ﴿٣٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ﴿٣٥﴾ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ﴿٣٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

این جزء همهٔ آن ـ از جمله این سوره ـ قالب غالبی دارد . . . سوره‌های این جزء بجز سوره‌های «بیّنه» و «نصر» مکّی هستند. همهٔ سوره‌ها کوتاه می‌باشند با اختلافی که در کوتاهی دارند. مهم‌تر از این، قالب ویژه‌ای است که بدین جزء تقریباً در موضوع، رویکرد، آهنگ، تصویرها و سایه‌روشنها، و شیوهٔ همگانی، وحدت می‌بخشد.

اینها پتکهای پیاپی هستند که بر حسّ و شعور وارد می‌گردند. پتکهای سخت و سنگین و قوی و نیرومند و والا و بالایند. فریادهایند. فریادهائی هستند که بر سر خفتگان غرق در خواب کشیده می‌شود! آن خفتگانی که خوابشان سنگین است! یا بر سر مستانی کشیده می‌شود که مستی بر حسّ و شعورشان سنگینی کرده است! یا فریادهائی است که کشیده می‌شود بر سر نادانان و ابلهانی که در شب‌نشینی می‌رقصند و عربده می‌کشند و کف می‌زنند و سوت می‌کشند! . . این پتکها بر حسّ و شعورشان پیاپی فرود می‌آید، و این فریادها بر سرشان کشیده می‌شود، پتکها و فریادهائی که از همهٔ سوره‌های این جزء با آهنگ یگانه‌ای و با بیم دادن یگانه‌ای برمی‌خیزند و برمی‌جوشند: به هوش آئید. بیدار شوید. بنگرید. متوجّه باشید. بیندیشید. تدبّر و تفکر کنید . . . آهای! خدائی وجود دارد. تدبیر و تقدیری در پیکرهٔ جهان هستی است. همه چیز به اندازهٔ لازم آفریده شده است و در جهان سنجیده و ارزیابی گردیده است. امتحانی در میان است. مسؤولیّت وجود دارد. حساب و کتاب وجود دارد. سزا و جزا در میان است. عذاب و عقاب سخت در انتظار بدان است. نعمت بزرگ و بهشت سترگی چشم به راه نیکان است . . . به هوش آئید. بیدار شوید. بنگرید. متوجّه باشید. بیندیشید. تدبّر و تفکر کنید . . . آهای! خدائی وجود دارد. تدبیر و تقدیری در پیکرهٔ جهان هستی است. همه چیز به اندازهٔ لازم آفریده شده است و در جهان سنجیده و ارزیابی گردیده است. امتحانی در میان است. مسؤولیّت وجود دارد. حساب و کتاب وجود دارد. سزا و جزا در میان است. عذاب و عقاب سخت در

انتظار بدان است. نعمت بزرگ و بهشت سترگی چشم به راه نیکان است . . . به هوش آئید. بیدار شوید. بنگرید. متوجّه باشید. بیندیشید. تدبّر و تفکّر کنید . . . و . . . به همین منوال، بار دوم، بار سوم، بار چهارم، بار پنجم . . . بار دهم . . . همراه با پتکها و فریادها دست نیرومندی است که خفتگان مست فرورفته در فسق و فجور و گناه و بزهکاری را سخت به تکان درمی‌آورد ... آنان انگار چشمان خود را باز می‌کنند و مستانه می‌نگرند. سپس به کاری که سرگرم آن بوده‌اند می‌پردازند! آن دست نیرومند دیگر باره سخت ایشان را تکان می‌دهد. صداها و فریادهای بلند دیگر باره بر سرشان کشیده می‌شود که آهای به هوش آئید و بیدار شوید. پتکهای سخت و شدید از نو بر گوشها و دلها نواخته می‌شود . . . گاه‌گاهی خفتگان بیدار می‌شوند تا با اصرار و سرکشی بگویند: نه . . . آن‌گاه فریادزنندهٔ بیم‌دهندهٔ بیدارکننده را سنگباران می‌کنند و بدو پرت و پلا و بد و بیراه می‌گویند . . . سپس دیگر باره به همان کاری برمی‌گردند که در آن بودند و می‌کردند. آن دست نیرومند دیگر باره از نو تکانشان می‌دهد . . .

این گونه به نظر من رسیده است، بدان گاه که من این جزء را می‌خوانده‌ام. احساس می‌کرده‌ام که این جزء متمرکز بر حقائق معیّن و تعداد اندکی از این حقائق است. حقائقی که ارزش والائی دارند، و در ترازوی خدا سنگین و گرانبهایند . . . متوجّه شده‌ام آهنگهای معیّنی این جزء دارد و با آن آواها و نواها بر تارهای دلها می‌نوازند. صحنه‌های مشخّصی دارد، صحنه‌هائی در گسترهٔ بیرون جهان، و در پهنهٔ درون انسان . . . واقعه‌های مشخّص و رخدادهای معیّنی را دربر دارد که در روز قضاوت و داوری و جدائی حقّ از باطل پیش می‌آیند. می‌بینم که آنها تکرار می‌گردند با تنوّعی که پیدا می‌کنند. این تکرار الهامگرانه هربار اشاره به کاری و هدفی دارد!

این چنین خوانندهٔ این جزء احساس می‌کند و می‌اندیشد، وقتی که می‌خواند:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ . . . ﴾.

انسان باید به غذای خود بنگرد و در بارهٔ آن بیندیشد. (عبس/۲۴)

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ؟ . . ﴾.

انسان باید بنگرد و دقّت کند که از چه چیز آفریده شده است؟!. (طارق/۵)

﴿ أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ؟ وَ إِلَى ٱلسَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟ وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟ ﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟! و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده است؟! و به کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟! و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترانیده شده است؟!. (غاشیه/۱۷-۲۰)

و آن‌گاه که می‌خواند:

﴿ أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ ٱلسَّماءُ بَناها؟ رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها. وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها. وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحاها. أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها. وَ الْجِبالَ أَرْساها. مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترشش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها را محکم و استوار کرد. برای استفادهٔ شما و چهارپایان شما (همهٔ اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم). (نازعات/۲۷-۳۳)

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهاداً؟ وَالْجِبالَ أَوْتاداً؟ وَ خَلَقْناكُمْ أَزْواجاً؟ وَ جَعَلْنا نَوْمَكُمْ سُباتاً؟ وَ جَعَلْنَا ٱللَّيْلَ لِباساً؟ وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهارَ مَعاشاً؟ وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ

سَبْعاً شِداداً؟ وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً؟ وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَباتاً وَ جَنّاتٍ أَلْفافاً؟ ﴾.

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار مواد مذاب درونی) ننموده‌ایم؟ و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایهٔ آرامش و آسایشتان نکرده‌ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته‌ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده‌ایم؟) و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را، و باغهای درهم و انبوه را. (نبأ/۶-۱۶)

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ. أَنّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبّاً. ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً. فَأَنْبَتْنا فِيها حَبّاً وَ عِنَباً وَ قَضْباً وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً، وَ حَدائِقَ غُلْباً، وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً. مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در بارهٔ آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم، و در ساختمان موادّ غذائی و اجزاء حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده‌ایم). ما آب را از آسمان به گونهٔ شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم. در آن دانه‌ها را می‌رویانیم (که مایهٔ اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. و میوه و چراگاه را. برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما. (عبس/۲۴-۳۲)

و او می‌خواند:

﴿ يا أَيُّهَا الْإِنْسانُ. ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَكَّبَكَ؟ ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته است تو را درآورده است و ترکیب بسته است. (انفطار/۶-۸)

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلىٰ، الَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعىٰ. فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحْوىٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند. و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیهٔ جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد. (اعلی/۱-۵)

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ، إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. فَما يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ؟ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ؟ ﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم. سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان برمی‌گردانیم (و از زمرهٔ بدترین مردمان می‌گردانیم). مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند. پس (ای انسانِ ناسپاس! به دنبال مشاهدهٔ این همه دلائل و نشانه‌های معاد) دیگر چه چیز

تو را بر آن می‌دارد که روز سزا (و جزای قیامت) را دروغ پنداری (و در دادگاه الهی خویشتن را محکوم به سقوط از درجهٔ انسانیّت سازی؟). مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟. (تین/۴-۸)

و او می‌خواند:

﴿ إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَ إِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنكَدَرَتْ، وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَ إِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ وَ إِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَ إِذَا ٱلسَّمَاءُ كُشِطَتْ، وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ، عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام جهان درهم می‌ریزد). و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرومی‌افتند. و هنگامی که کوه‌ها (از جای برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو) رانده می‌شوند. و هنگامی که (باارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند. و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درّندگی و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند). و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفانهای آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). و هنگامی که دوباره جانها به پیکرها درآورده می‌شوند و جفت یکدیگر می‌گردند. و هنگامی که از دختر زنده به گور پرسیده می‌شود به سبب کدامین گناه کشته شده است؟ و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود. و هنگامی که آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود. و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود. و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود. (آری! در آن موقع) هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است و تهیّه دیده است و با خود به قیامت آورده است). (تکویر/۱-۱۴)

﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنفَطَرَتْ، وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ ٱنتَثَرَتْ وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ ﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد. و هنگامی که ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند. و هنگامی که دریاها شکاف برمی‌دارند و به هم می‌پیوندند. و هنگامی که گورها زیر و رو می‌گردند (و مردگان زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند و برای حساب آماده می‌شوند). آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهائی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهائی را واپس نهاده است و برجای گذاشته است. (انفطار/۱-۵)

﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنشَقَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ. وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ... ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد). و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد. و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. (انشقاق/۱-۵)

﴿ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَ قَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا ... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴾.

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود. و زمین (از هم می‌شکافد و گدازه‌های درونی و دفینه‌ها و مرده‌ها، و همهٔ) سنگینیها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد (و به گونهٔ دیگری درمی‌آید). و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟.. در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو

می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چیزهائی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید). (زلزله/۱-۵)

و او می‌خواند پرتوها و تسبیحها و تقدیسهای جهانی را در سرآغاز تعدادی از سوره‌ها و در لابلای آنها:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ. الْجَوٰارِ الْكُنَّسِ. وَ اللَّيْلِ إِذٰا عَسْعَسَ. وَ الصُّبْحِ إِذٰا تَنَفَّسَ ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!) سیّارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود!) و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهرهٔ نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!). (تکویر/۱۵-۱۸)

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ اللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ. وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد!. (انشقاق/۱۶-۱۸)

﴿ وَالْفَجْرِ. وَ لَيٰالٍ عَشْرٍ. وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ. وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَسْرِ ﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند!. (فجر/۱-۴)

﴿ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحٰاهٰا. وَالْقَمَرِ إِذٰا تَلاٰهٰا. وَ النَّهٰارِ إِذٰا جَلاّٰهٰا. وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَغْشٰاهٰا. وَ السَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا. وَ الْأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا. وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا. فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا ﴾.

سوگند به خورشید (که منبع نور است) و سوگند به پرتو آن (که سرچشمهٔ حیات است!). و سوگند به ماه بدان گاه که از پس خورشید برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را از زیر بال سیمین مهتاب می‌گیرد!). و سوگند به روز آن گاه که خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نمایاند!). و سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند (و آن را در پس پردهٔ ظلمت پنهان می‌نماید!). و سوگند به آسمان، و به آن که آن را ساخته است! و سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گِرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است! و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است). (شمس/۱-۸)

﴿ وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَغْشىٰ. وَ النَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّٰى. وَ مٰا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ ﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همهٔ اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند!). و به روز سوگند، در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!). و به آن که نر و ماده را می‌آفریند. (لیل/۱-۳)

﴿ وَ الضُّحىٰ. وَ اللَّيْلِ إِذٰا سَجىٰ ﴾...

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرامی‌گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد!). (ضحی/۱و۲)

تا آخر... تا آخر...

در این جزء به طور کلّی تکیه بر پیدایش پیشین انسان

و زنده‌های دیگر از قبیل گیاهان و حیوانات در این زمین است. تکیه می‌شود بر صحنه‌های این جهان هستی و نشانه‌های خداشناسی موجود در کتابِ باز و گشودهٔ کیهان، و صحنه‌های سخت و فراگیر و پر سر و صدا و کوبنده و فراگیر، و صحنه‌های حساب و کتاب و سزا و جزا، اعم از نعمت بهشت، و عذاب دوزخ به شکلهائی که درهم می‌کوبند و مدهوش می‌کنند و به لرزه و تکان می‌اندازند بسان صحنه‌های جهانی قیامت که بزرگ و سترگ و هراسناک و هولناک هستند . . . همهٔ اینها هم به عنوان دلائل و براهینی بر آفریدن و اداره کردن و پیدایش دیگری بخشیدن و میزانها و معیارهای قاطع در آن ایجاد کردن ذکر می‌گردند. البتّه جنبهٔ بیم دادن و به هراس افکندن و برحذر داشتن نیز در آنها مورد نظر است . . . گاه‌گاهی هم با این چنین صحنه‌هائی شکلهائی از نقش زمین شدن گذشتگان تکذیب‌کننده به میان می‌آید. ذکر مثالهائی برای این امر، همهٔ این جزء را تشکیل می‌دهد. امّا ما به برخی از نمونه‌ها در این دیباچه اشاره می‌کنیم:

این سوره ـ یعنی سورهٔ نبأ ـ به طور کلّی نمونهٔ کاملی از تکیه کردن بر این حقائق و صحنه‌ها است. سورهٔ «نازعات» همین گونه است، و در دیباچهٔ سورهٔ «عبس» به رخداد ویژه‌ای از رخدادهای دعوت اشاره می‌شود . . . بقیّهٔ آیات آن از پیدایش حیات بشری و حیات گیاهی، و آن‌گاه از «صاخّه» صحبت می‌کند که صدای گوش‌خراش نفخهٔ صور دوم است و به دنبال برخورد اجرام و کرات آسمانی براثر تخریب جهان طنین‌انداز می‌گردد، و انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می‌کند:

﴿ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِیهِ، وَ أُمِّهِ، وَ أَبِیهِ، وَ صٰاحِبَتِهِ وَ بَنِیهِ، لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ. وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ. ضٰاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْهٰا غَبَرَةٌ، تَرْهَقُهٰا قَتَرَةٌ ﴾.

در آن روز انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش، و از همسر و فرزندانش! در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز چهره‌هائی شاد و درخشانند. خندان و مسرورند. و در آن روز چهره‌هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. (عبس/۳۴-۴۱)

آن گاه سورهٔ «تکویر» صحنه‌های دگرگونی و واژگونی هراس‌انگیز جهانی آن روز را به تصویر می‌کشد، و صحنه‌های جهانی الهام‌بخشی را عرضه می‌دارد بدان هنگام که در صدد سوگند خوردن بر حقیقت وحی و صدق رسول برمی‌آید. سپس سورهٔ «انفطار» نیز به نشان دادن صحنه‌های دگرگونی و واژگونی جهان، و عرضه کردن صحنه‌های نعمت و عذاب، و تکان درونهای انسانها در برابر این صحنه‌ها و آن صحنه‌ها می‌پردازد:

﴿ یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ . . . ﴾. الخ...

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته است و در حقّ او گول زده است ... . تا آخر... (انفطار/۶)

سورهٔ «انشقاق» نیز صحنه‌های دگرگونی و واژگونی هستی، و صحنه‌های نعمت و عذاب را نشان می‌دهد ... سورهٔ «بروج» آهنگهای سریع و تندی را پیرامون صحنه‌های جهان و صحنه‌های روز را نشان می‌دهد، آن‌گاه که در صدد اشارهٔ به عذاب رساندن کفّار به گروه مؤمنان در دنیا با آتش، و عذاب رساندن یزدان به کفّار در آخرت با آتش دوزخ برمی‌آید، عذاب دوزخی که سخت‌تر و دردآورتر از عذاب آتش دنیا است.

سورهٔ «طارق» صحنه‌های جهان را با پیدایش انسان و پیدایش گیاهان نشان می‌دهد بدان گاه که در صدد سوگند خوردن به جملگی آنها برمی‌آید:

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ، وَ مٰا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴾.

مسلّماً قرآن سخن فیصله‌بخشی است (که خیر و شرّ، و خوب و بد، و حقّ و باطل را از هم جدا می‌سازد، و یگانه

وسیلهٔ راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانتهای آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی‌باشد. (بلکه جدّی و قطعی است و از آستانهٔ باعظمت و محکمهٔ دادگرانهٔ الهی صادر شده است). (طارق/۱۳و۱۴)

سورهٔ «اعلیٰ» از آفرینش و سر و سامان بخشیدن و ارزیابی و سنجش و رهنمود و رهنمون، و از بیرون آوردن چراگاه و سبزه‌زار و احوال و اوضاع آن، سخن می‌گوید، به عنوان پیش‌درآمد سخن از قرآن و آخرت و حساب و کتاب و سزا و جزا . . .

سورهٔ «غاشیه» تصویری از صحنه‌های نعمت و عذاب را پیش چشم می‌دارد. سپس به آفرینش شتر و آسمان و زمین و کوه‌ها توجّه می‌دهد . . . این گونه . . . و این گونه . . . تا پایان این جزء از همچون صحنه‌ها و چیزهائی سخن می‌رود، مگر سوره‌های کمی که از حقائق عقیده و برنامهٔ ایمان صحبت می‌دارند، بسان سوره‌های اخلاص، کافرون، ماعون، عصر، قدر، و نصر. یا سوره‌های اندکی از پیغمبر خدا ﷺ غمزدائی می‌کنند و همدردی و همدلی می‌نمایند و او را رهنمود و رهنمون می‌کنند به این که از هر بلا و بدی خویشتن را در پناه پروردگار خود دارد. همچون سوره‌های ضحی، انشراح، کوثر، فلق، و ناس . . . به هر حال اینها هم سوره‌های اندکی هستند.

❁

پدیدهٔ دیگری در بیان تعبیر این جزء وجود دارد. در این جزء زیبائی روشنی در تعبیر است. پسوده‌هائی برای بیان موارد زیبائی در هستی جهان و در درونهای مردمان است. هنرنمائی نوآفرینی در تصویرها و سایه‌روشنها و آهنگهای موسیقی و قافیه‌ها و فاصله‌ها است. هنرنمائی نوآفرینی که جملگی آنها با سرشت ویژه‌اش همآوا می‌گردد در خطاب قرار دادن غافلان خفته‌ای که سر در فسق و فجور نهاده‌اند. می‌کوشد آنان را بیدار و هوشیار کند، و با انواع گوناگون و با آهنگهای جوراجور و با انگیزه‌های مختلف احساس و حواس ایشان را جذب و جلب نماید و دل از کفشان برباید . . . همهٔ اینها به شکل واضحی در مثالی بسان تعبیر لطیفش از ستارگانی که واپس می‌کشند و خود را پنهان و نهان می‌دارند، همچون آهوهائی که در پناهگاه و جایگاه‌هایشان گاهی خود را نهان می‌دارند و گاهی خود را نشان می‌دهند، و در مثالی همچون شب جلوه‌گر می‌آید، شبی که انگار موجود زنده‌ای است و در تاریکیها گام برمی‌دارد و راه می‌رود. و در مثالی بسان بامداد پدیدار می‌گردد که انگار زنده‌ای است و نور را استشمام می‌کند:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الْجَوٰارِ الْكُنَّسِ؛ وَ اللَّيْلِ إِذٰا عَسْعَسَ. وَ الصُّبْحِ إِذٰا تَنَفَّسَ ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!). سیّارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود!). و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهرهٔ نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند. و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!). (تکویر/۱۵-۱۸)

این هنرنمائی در نشان دادن صحنه‌های غروب و شب و ماه نیز چشمگیر است:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ اللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ، وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد!. (انشقاق/۱۶-۱۸)

این هنرنمائی پدیدار می‌آید در صحنه‌های بامدادان و شب که راه می‌رود و حرکت می‌کند:

﴿ وَالْفَجْرِ. وَ لَيٰالٍ عَشْرٍ. وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ. وَ اللَّيْلِ إِذٰا يَسْرِ ﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند! (فجر/۱-۴)

﴿ وَ ٱلضُّحیٰ. وَ ٱللَّیْلِ إِذٰا سَجیٰ ﴾.

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرامی‌گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد!). (ضحی/۱و۲)

در خطاب الهامگرانه‌ای که با دل انسان دارد نیز جلوه‌گر می‌آید:

﴿ یٰا أَیُّهَا الْإِنْسٰانُ مٰا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ؟ الَّذِي خَلَقَکَ فَسَوّٰاکَ فَعَدَلَکَ . . . ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است. (انفطار/۶و۷)

در توصیف بهشت نیز هنرنمائی آشکار است:

﴿ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ، لِسَعْیِهٰا رٰاضِیَةٌ، فِي جَنَّةٍ عٰالِیَةٍ، لاٰتَسْمَعُ فِیهٰا لاٰغِیَةً . . . ﴾.

مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذّت خواهند بود. از کوشش خود خشنود و به سبب تلاش خویش راضی خواهند بود. در بهشت برین و عالیقدر بسر خواهند برد. در آنجا سخن یاوه‌ای نخواهند شنید .... (غاشیه/۸-۱۱)

در توصیف آتش نیز هنرنمائی پیدا و هویدا است:

﴿ وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِینُهُ فَأُمُّهُ هٰاوِیَةٌ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰاهِیَهْ؟ نٰارٌ حٰامِیَةٌ! ﴾.

و امّا کسی که ترازوی حسنات و نیکیهای) او سبک شود، مادر (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است. (قارعه/۸-۱۱)

زیبائی تعبیر روشن و آشکار است، بدان گونه که مقصود و مراد از آن در پسوده‌های زیبائیِ صحنه‌های جانی و خطره‌های نفسانی روشن و آشکار است.

گاه گاهی از معنی مستقیم واژه به کنایه پرداختن، و واژهٔ نزدیک به ذهن را در معنی دور به کار بردن، به خاطر آهنگ و نغمه‌ای که مراد است، این نگرش را تقریباً در لابلای سراسر این جزء تأکید می‌کند.

این سوره نمونه‌ای از رویکرد این جزء است در: موضوعات، حقائق، آهنگها، صحنه‌ها، سایه‌روشنها، نواها و آواهای موسیقی، پسوده‌های جهان بیرون و جهان درون، دنیا و آخرت، و بالأخره گزینش واژه‌ها و عبارتها برای تأثیر هرچه بیشتر آنها در حسّ و شعور و دل و درون.

این سوره می‌آغازد با پرسشی که الهام‌بخش و برانگیزندهٔ هول و هراس و بزرگ جلوه دادن حقیقتی است که در بارهٔ آن اختلاف دارند. روشن است این حقیقت بسی بزرگ و سترگ است و شکّ و شبهه‌ای در بزرگی و سترگی آن نیست. بر این پرسش پیروی می‌زند و ایشان را از روزی بیم می‌دهد که در آن چنان کار بزرگی و سترگی را خواهند دید و خواهند دانست:

﴿ عَمَّ یَتَسٰاءَلُونَ؟ عَنِ ٱلنَّبَإِ الْعَظِیمِ، الَّذِي هُمْ فِیهِ مُخْتَلِفُونَ. کَلاّٰ سَیَعْلَمُونَ. ثُمَّ کَلاّٰ سَیَعْلَمُونَ! ﴾.

(این مردم) در بارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ (و مهمّ رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند. نه چنین است (که می‌پندارند!) به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!) به زودی خواهند فهمید. (نبأ/۱-۵)

بدین خاطر روند سخن از معنی درمی‌گذرد و صحبت از این خبر را رها می‌کند و به زمان خود حواله می‌دارد. مردمان را متوجّه چیزی می‌کند که در حضورشان و در پیرامونشان راجع به ذات خودشان و به جهان اطرافشان روی می‌دهد، و کار بزرگی است و بیانگر چیزی است

که در فراسوی آن پدیدار می‌آید و به دنبال آن قـرار می‌گیرد:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً، وَالْجِبَالَ أَوْتَاداً؟ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً؟ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً؟ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً، وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً؟ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً؟ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً؟ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً؟ ﴾.

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار موادّ مذاب درونی) ننموده‌ایم؟ و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایهٔ آرامش و آسایشتان نکرده‌ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمانِ استوار نساخته‌ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده‌ایم؟). و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان، محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را، و باغهای درهم و انبوه را. (نبأ/۶-۱۶)

مردمان را از مجموعهٔ این حقائق و صحنه‌ها و تصویرها و آهنگها برمی‌گرداند به سوی آن خبر بزرگی که ایشان در بارهٔ آن اختلاف می‌ورزند، خبر بزرگی که آنان را بدان تهدید می‌کند در آن روزی که می‌دانند! بدیشان می‌گوید آن روز چیست؟ و چگونه خواهد بود:

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً. وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً. وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ﴾.

روز داوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی (حقّ از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران) وقت مقرّر (رستاخیز همگان) است. همان روزی که در صور دمیده می‌شود و شما گروه گروه و دسته دسته (به سوی میدان محشر) می‌آئید. و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند. (نبأ/۱۷-۲۰)

آن گاه صحنهٔ عذاب با تمام قدرت و قوّت و درشتی و سختی خود جلوه‌گر می‌آید:

﴿إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً، لِلطَّاغِينَ مَآباً، لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً، لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لَا شَرَاباً. إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً. جَزَاءً وِفَاقاً. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً، وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً، وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً. فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً ﴾.

دوزخ کمینگاه بزرگی است (و در انتظار نخجیرهای گریزان از فرمان یزدان، و ورودشان به کام خود است). مرجع و مأوای سرکشان است. روزگاران متوالیِ بیکران در آن می‌مانند. در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند. ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابهٔ (زخم دوزخیان) را می‌نوشند. (این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان. ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دلهای ستمدیدگان را سوزاندند، جانشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زر و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد). این بدان خاطر است که ایشان توقّع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهی آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند). آنان آیه‌های ما را به کلّی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند. ما همهٔ چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقّت ثبت و ضبط کرده‌ایم. پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزائیم. (نبأ/۲۱-۳۰)

صحنهٔ نعمت نیز جوشان و خروشان است:

﴿ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفازاً: حَدائِقَ وَ أَعْناباً، وَ كَواعِبَ أَتْراباً، وَ كَأْساً دِهاقاً، لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا كِذّاباً. جَزاءً مِنْ رَبِّكَ عَطاءً حِساباً ﴾.

مسلّماً پرهیزگاران، رستگاری (از دوزخ) و دستیابی (به بهشت) بهرهٔ ایشان می‌گردد. باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهرهٔ ایشان می‌گردد). و دختران نوجوان نارپستان همسنّ و سال، و جام پر از شراب. بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی. این پاداش پروردگار تو است و عطیّهٔ بسنده‌ای (برای برآورد خواستها و آرزوهای بهشتیان است). (نبأ/۳۱-۳۶)

این سوره با آهنگ بلندبالائی خاتمه می‌یابد، آهنگی که حقیقت آن والا، و صحنهٔ عرضهٔ آن بالا است. بیم دادن و برحذر داشتن و اندرز دادن و نصیحت کردن درمی‌رسد پیش از این که روزی فرابرسد که این صحنهٔ بزرگ و سترگ در آن پیش بیاید:

﴿ رَبِّ ٱلسَّماواتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمٰنِ لا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطاباً. يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَ ٱلْمَلائِكَةُ صَفّاً لا يَتَكَلَّمُونَ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمٰنُ وَ قالَ صَواباً. ذٰلِكَ ٱلْيَوْمُ ٱلْحَقُّ. فَمَنْ شاءَ ٱتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ مَآباً. إِنّا أَنْذَرْناكُمْ عَذاباً قَرِيباً. يَوْمَ يَنْظُرُ ٱلْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ، وَ يَقُولُ ٱلْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً ﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی که در میان آنها قرار دارد. هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد. در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند، و هیچ کدام زبان به سخن نمی‌گشایند، مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید. آن روز واقعیّت دارد (و حتمی و قطعی است؛ نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد و (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد). ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم (که رخ می‌دهد در) آن روزی که انسان همهٔ کارهائی را که کرده است می‌بیند، و انسان کافر فریاد برمی‌آورد: کاش من خاک می‌بودم!. (نبأ/۳۷-۴۰)

آن چنان خبری، خبر بزرگی است. خبری که در بارهٔ آن از همدیگر می‌پرسند. این خبر همان خبر بزرگی است که روزی و روزگای از آن اطّلاع پیدا خواهند کرد.



﴿ عَمَّ يَتَساءَلُونَ؟ عَنِ ٱلنَّبَإِ الْعَظِيمِ. الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ. كَلّا! سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلّا! سَيَعْلَمُونَ! ﴾.

(این مردم) در بارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟ از خبر بزرگ (و مهمّ رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند. نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید.

سرآغازی است که در آن از پرسش پرسندگان بیزاری نشان داده می‌شود، و اظهار شگفت می‌گردد از این که همچون کاری جای پرسش باشد. آنان در بارهٔ روز رستاخیز می‌پرسیدند و راجع به قیامت کسب خبر می‌کردند. در این راستا سخت به مجادله و ستیز می‌پرداختند، و وقوع قیامت را نمی‌توانستند تصوّر کنند. در صورتی که این مسأله سزاوارترین چیزی است که باید روی بدهد و بشود.

﴿ عَمَّ يَتَساءَلُونَ؟ ﴾.

(این مردم) در بارهٔ چه چیز از یکدیگر می‌پرسند؟.

از چه چیز سخن می‌گویند؟ آن گاه پاسخ می‌دهد. پرسش آنان برای اطّلاع از پاسخ درست و فهم موضوع نبوده است. از حال و احوالی که پرسندگان دارند، و از غرابت پرسشی که از همدیگر می‌نمایند، اظهار شگفت می‌گردد، و پرده از کاری و حقیقت و سرشت آن برداشته می‌شود که راجع بدان سؤال می‌کنند:

﴿ عَنِ ٱلنَّبَإِ الْعَظِيمِ، الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ﴾.

از خبر بزرگ (و مهمّ رستاخیز می‌پرسند). آن خبری که راجع بدان اختلاف دارند.

واژگان پرسش آنان را بیان نمی‌دارد. بلکه وصف آن را

ذکر می‌نماید . . . خبر بزرگی است . . . این هم برای دنبال گرفتن شیوهٔ شگفت کردن و بزرگ داشتن است ... اختلاف در بارهٔ روز رستاخیز، میان کسانی بود که بدان ایمان داشتند، و میان کسانی که بدان ایمان نداشتند. پرسش را تنها اینان که بدان ایمان نداشتند مطرح می‌کردند.

آن گاه به پرسش پاسخ نمی‌گوید، و از حقیقتِ خبری که می‌خواستند به سخن درنمی‌آید. بلکه با وصف آن بسنده می‌کند و به ترک آن می‌گوید . . . بزرگ است ... پس از ذکر صفت آن به اشاره‌ای می‌پردازد که تهدیدِ نهان و پیچیده‌ای در خود دارد. این اشارهٔ نهان و پیچیده از پاسخ مستقیم و بدون واسطه مؤثّرتر است، و در بیم دادن و ترساندن ژرف‌تر و کارآتر است:

﴿ كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا! سَيَعْلَمُونَ ﴾.

نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید. باز هم نه چنین است (که می‌پندارند!). به زودی خواهند فهمید.

واژهٔ «كَلَّا» نه چنین است! برای ردع و انکار و راندن و به دور داشتن گفته می‌شود. این واژه با سایه‌روشنی که مراد است مناسبت بیشتری از هر واژهٔ دیگری دارد. تکرار آن، و تکرار جمله‌ای که در آن است، جملگی تهدید و بیمی در بر دارند که دارند.

❁

آن گاه در ظاهر امر از موضوعِ آن خبر بزرگی که در باره‌اش اختلاف دارند درمی‌گذرد. تا پس از اندکی بدان برگردد. به چرخش و گردش نزدیکی می‌رود که گسترهٔ آن در این جهان دیدنی است. این چرخش و گردش به میان مجموعه‌ای از جهانها و پدیده‌ها و حقیقتها و صحنه‌ها سر می‌کشد. وقتی که دل این مجموعه را پیش چشم می‌دارد و در بارهٔ آنها می‌اندیشد، به لرزه و تکان درمی‌آید:

﴿ أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً؟ وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً؟ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً؟ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً؟ وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاساً؟ وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشاً؟ وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً؟ وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً؟ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً؟ لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَبَاتاً، وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافاً؟ ﴾.

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار موادّ مذاب درونی) ننموده‌ایم؟ و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) نیافریده‌ایم؟ و خوابتان را مایهٔ آرامش و آسایشتان نکرده‌ایم؟ و شب را جامه و پوشش ننموده‌ایم؟ (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش و آسایش کنید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی نکرده‌ایم؟ (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید). و بالای سر شما هفت آسمان استوار نساخته‌ایم؟ (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته نکرده‌ایم؟). و چراغ درخشان و فروزانی را نیافریده‌ایم؟ (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد؟). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو نفرستاده‌ایم؟ تا با آن برویانیم دانه‌ها و گیاه‌ها را، و باغهای درهم و انبوه را؟.

این چرخش و گردشی که در نواحی این جهان فراخ و گسترده سرداده می‌شود، و در میان این مجموعهٔ هولناک تصویرها و صحنه‌ها به پیش می‌رود، در مکان تنگی و با واژه‌ها و عبارتهای اندکی بیان می‌گردد و تذکّر داده می‌شود. آن هم به گونه‌ای که آهنگ آنها سخت در حسّ و شعور مؤثّر می‌افتد، و ارزش و بهای خود را پیدا می‌کند، و به ژرفاهای درونها می‌خزد. انگار پتکهائی است که پیاپی فرود می‌آید و سستی و گسیختگی ندارد! ساختار پرسشی که از مخاطبان می‌شود ـ ساختاری که در زبان معنی تقریر و بیان را دارد ـ ساختار مورد نظری در اینجا است. این ساختارِ پرسشی انگار دست نیرومندی است که غافلان را به لرزه و تکان درمی‌آورد، بدانگاه که چشمانشان را و دلهایشان را متوجّه این مجموعهٔ آفریده‌ها و پدیده‌ها

می‌سازد، آفریده‌ها و پدیده‌هائی که به تدبیر و تقدیری اشارت دارند که در فراسوی آنها است، و بیانگر قدرتی هستند که توانسته است بیافریند و می‌تواند آفرینش را دوباره برگرداند و جهان را از نو برپا گرداند. همچنین اشارت به حکمتی دارند که کار آفریدگان را پوچ و بیهوده نمی‌گرداند و بدون حساب و کتاب و سزا و جزا نمی‌گذارد . . . بدین خاطر به خبر بزرگ می‌پردازد، خبر بزرگی که آنان در باره‌اش اختلاف می‌ورزند.

نخستین پسوده در این چرخش و گردش، در بارهٔ زمین و کوه‌ها است:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً، وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً؟﴾.

آیا ما زمین را جایگاه آماده‌ای (برای زندگی شما انسانها) نساخته‌ایم؟ و آیا کوه‌ها را میخهائی (برای نگاهداری زمین در برابر فشار موادّ مذاب درونی) ننموده‌ایم؟.

«مِهَاد»: جایگاه آماده برای سیر و حرکت . . . جایگاه آماده‌ای که نرم و خوشایند بسان گهواره است . . . هر دو معنی نزدیک به همدیگرند. این هم حقیقتی است که در هر مرحله‌ای از مراحل تمدّن و علم و معرفت انسان برای انسان محسوس بوده و محسوس است. دیگر این امر نیازی به علم و دانش زیادی ندارد تا به صورت واقعی خود درک و فهم شود. کوه‌ها که میخهای دیدنی هستند، چشم آنها را مشاهده می‌نماید. حتّی چشم انسانهای نخستین هم بدانها می‌افتاده است و آنها را می‌دیده است. زمین (که گهوارهٔ پرورش و بستر آسایش و جولانگاه کار و کوشش است) و کوه‌ها که میخهای زمین هستند (و کیلومترها در دل زمین فرورفته‌اند و در آنجا به هم پیوسته‌اند و همچون زرهی پوستهٔ زمین را در برابر فشار ناشی از موادّ مذاب درونی، و طوفانهای عظیم دریاها و اقیانوسها حفظ می‌کنند) هردوی اینها تأثیر ژرفی در حسّ و شعور دارند، که نفس انسان بدان حقیقت توجّه بکند و اهمیّت بدهد.

جز این که این حقیقت بزرگ‌تر و گسترده‌تر از آن است که انسانهای اوّلیّه تنها با ذهن و شعور خود برای نخستین بار بدان پی می‌بردند. هر زمان که دانش و معارف انسان بالا رفته است، و شناخت انسان در بارهٔ این جهان و مراحل آن بیشتر گردیده است، این حقیقت در عقل و خرد او بزرگ‌تر و سترگ‌تر جلوه‌گر آمده است و فراتر و بالاتر رفته است، و در پشت سر آن تقدیر بزرگ الهی و تدبیر دقیق و حکیمانهٔ او را بهتر درک و فهم کرده است، و هماهنگی میان افراد این هستی و نیازمندیهای ایشان را خوبتر لمس نموده است و پسوده است، و آمادگی این زمین را برای زمینه‌سازی زندگی بشری و تمدّن انسانی روشن‌تر دیده است، و آمادگی این انسان را برای سازش با محیط و تفاهم با آن شگفت‌تر مشاهده کرده است و دریافت نموده است.

ساختن زمین به عنوان جایگاه آمادهٔ حیات و گهوارهٔ آرامش و آسایش ـ به‌ویژه برای حیات بشری ـ گواه و شاهدی است که جای ستیز با گواهی و شهادت آن نیست. گواهی و شهادت بر وجود عقلی که این جهان پیدا و هویدا را اداره می‌کند و کار و بار آن را می‌گرداند. هرگاه فقط یک نسبت از نسبتهائی که در آفرینش زمین بدین‌گونه و با این شرائط و ظروف مورد نظر بوده است خلل بپذیرد و به هم بخورد، یا یک نسبت از نسبتهائی که در پیدایش حیات بر زمین و ادامهٔ آن در زمین مورد نظر بوده است خلل بپذیرد و به هم بخورد، خلل چه در این و در آن، زمین جایگاه آرامش و آسایش و گهوارهٔ زیستن نمی‌گردد و نمی‌ماند، و این حقیقتی را که قرآن بدان این اشارهٔ مختصر را دارد تا هر انسانی برابر مرتبهٔ شناخت و آگاهی و درجهٔ علم و دانش خود آن را درک و فهم کند، باقی و برجای نمی‌گذارد . . .

کوه‌ها را میخها کردن . . . انسان می‌تواند این را از ناحیهٔ شکلی با چشم غیرمسلّح هم ببیند. کوه‌ها شبیه‌ترین چیز به میخهائی هستند که خیمه را با آنها

برپا و نگاه می‌دارند و می‌بندند. امّا حقیقت کوه‌ها را باید از قرآن دریافت داریم، و از قرآن بفهمیم که کوه‌ها زمین را ثابت نگاه می‌دارند و توازن و هماهنگی آنها را مصون و محفوظ می‌کنند . . . چه‌بسا این حفظ توازن و هماهنگی بدان خاطر باشد که کوه‌ها تعادل موجود در میان نسبتهای ژرفاهای دریاها و نسبتهای ارتفاعات کوه‌ها را برقرار و ماندگار می‌دارند . . . یا بدان خاطر باشد که کوه‌ها میان چینها و فرورفتگیهای داخلی زمین، و میان چینها و فرورفتگیهای بیرونی زمین تعادل برقرار می‌سازند . . . یا این که بدان خاطر باشد که کوه‌ها زمین را در نقاط معیّنی سنگین می‌کنند. این است که براثر زلزله و آتشفشانیها و لرزشها و تکانهای داخلی، زمین به جولان و نوسان درنمی‌افتد . . . و چه‌بسا به علّت چیزهای دیگری کوه‌ها میخها نامیده شده‌اند که هنوز کشف نشده‌اند و معلوم نگردیده‌اند . . . روشن است قانونها و حقیقتهائی در میان بوده است که قرآن بدانها اشاره کرده است، ولی مجهول مانده‌اند و کشف نشده‌اند، و انسانها گوشه‌هائی از آنها را در مدّت صدها سال شناخته‌اند و پرده از بخشی از آنها برداشته‌اند!

پسودهٔ دوم در بارهٔ ذات انسانها، و در بارهٔ نواحی و حقائق گوناگونی است:

﴿ وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجاً ﴾.

و شما را به صورت جفتهای (نر و ماده) آفریده‌ایم.

این حقیقت هم پدیدار است و هر انسانی ساده و آسان آن را درک و فهم می‌کند . . . خداوند انسان را به صورت نر و ماده آفریده است، و ادامهٔ حیات این جنس را بر مختلف بودن این دو جفت و تماس زناشوئی آنان استوار و ماندگار فرموده است. هر انسانی این پدیده را درک و فهم می‌کند، و بدون نیاز به دانش فراوان می‌داند که در فراسوی این پدیده چه آسایش و خوشی و لذّت و بهره و تجدید حیاتی است. بدین خاطر قرآن انسان را با این پدیده مخاطب قرار داده است در هر محیطی که باشد، چون انسان آن را درک و فهم می‌کند وقتی که بدان توجّه کند و در باره‌اش بیندیشد، و می‌فهمد چه قصد و هماهنگی و تدبیر و تقدیری در آن نهفته است.

در فراسوی این احساس گنگ و برداشت مبهم در بارهٔ قیمت این حقیقت و ژرفای آن، اندیشه‌ها و کنشهای دیگری نیز متبادر به ذهن می‌گردد و پیدا و هویدا می‌آید، وقتی که انسان در علم و دانش پیشرفت بیشتری پیدا می‌کند و به پلّه‌های فهم و شعور بهتری پای می‌گذارد . . . انسان در بارهٔ قدرتی می‌اندیشد که جهان را اداره می‌کند و از نطفه‌ای نر را به وجود می‌آورد، و از نطفه‌ای ماده را می‌آفریند، بدون این که در این نطفه یا در آن نطفه جداگانگی ظاهری به نظر آید. این نطفه را به راه خود می‌اندازد تا نر بشود، و آن نطفه را به راه خود می‌اندازد تا ماده بشود . . . هیچ کسی جز خدا نمی‌داند چگونه چنین چیزی صورت می‌پذیرد. آن که از این کار باخبر است ارادهٔ قدرت آفریننده و تدبیر و تقدیر نهان او است و بس. او است که نطفه را می‌آفریند، و نطفه را دقیق و ظریف رهنمود و رهنمون می‌گرداند، و ویژگیهائی را که لازم می‌داند در این نطفه یا در آن نطفه به ودیعت می‌گذارد، تا از آنها جفتهای نر و ماده پدید آید، و در سایهٔ آن دو، زندگی رشد و نموّ پیدا کند و پیش برود و ترقّی کند!

﴿ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتاً. وَ جَعَلْنَا ٱللَّيْلَ لِبَاساً. وَ جَعَلْنَا ٱلنَّهَارَ مَعَاشاً ﴾.

و خوابتان را مایهٔ آرامش و آسایشتان گردانده‌ایم. و شب را جامه و پوشش نموده‌ایم (تا در خلوت شب، دور از دیدگان مردمان آرامش ببینید و آسایش بیابید، و به تجدید قوا بپردازید). و روز را وقت تلاش و کوشش زندگی کرده‌ایم (تا پس از تجدید قوا در شب، در روز به کار و کسب بپردازید).

از جملهٔ تدبیر و تقدیر یزدان در بارهٔ انسان این است که خواب را وسیلهٔ آسایش و آرامش کرده است. خواب ایشان را درمی‌رباید و درک و فهم و تلاش و کوشش را از آنان می‌گیرد، و ایشان را به حالتی می‌اندازد که نه

مرگ است و نه زندگی. آسایش بدنهایشان و آرامش اعصابشان را تضمین می‌کند، و آسایش و آرامش را جایگزین تلاش و کوششی می‌سازد که بدنها و اعصاب در حالت بیداری مبذول داشته‌اند، و در گسترهٔ زندگی به کار پرداخته‌اند، و به امور زندگی سرگرم بوده‌اند . . . همهٔ اینها به شیوهٔ شگفتی صورت می‌پذیرد که انسان اصل آن را درک و فهم نمی‌کند، و هیچ اراده‌ای در آن ندارد، و ممکن نیست که بداند این امر چگونه در وجودش انجام می‌گیرد. انسان در حال بیداری نمی‌داند در حال خواب چه حالتی پیدا می‌کند. در حالت خواب هم نمی‌داند چه حالتی دارد و توان ملاحظهٔ خود را ندارد! حالت خواب رازی از رازهای ترکیب‌بند این موجود زنده است. بدین راز کسی جز آن خدائی پی نمی‌برد که این موجود زنده را آفریده است و این راز را در پیکر او سرشته است و به ودیعت نهاده است، و زندگی او را بدان منوط و مربوط فرموده است. هیچ زنده‌ای نیست که بتواند بدون خواب جز مدّت کوتاه و محدودی زنده بماند. هرگاه با اسباب و وسائلی خارج از بدن انسان او را وادار به بیدار ماندن کنند و نگذارند به خواب برود قطعاً او می‌میرد.

در خواب رازهائی غیر از نیاز بدن و اعصاب است . . . خواب آتش‌بس روح در پیکار سخت زندگی است. آتش‌بسی است که به انسان دست می‌دهد تا سلاح و سپر خود را دور بیندازد ـ چه بخواهد و چه نخواهد ـ و تسلیم مدّت زمانی از صلح و صفای ایمن شود، صلح و صفائی که انسان بدان گونه بدان نیاز دارد که به خوردنی و نوشیدنی نیاز دارد. خوابی که دست می‌دهد در برخی از حالات به معجزات می‌ماند. آن گاه که پلکها سنگین می‌شوند، و چرتها به پلکها می‌افتند، و روح سنگین می‌شود، و اعصاب خسته و درمانده می‌گردد، و نفس پریشان، و دل هراسان می‌شود. انگار این چرت زدن ـ گاهی بیش از لحظاتی هم دست نمی‌دهد ـ انقلاب تامّ و دگرگونی کاملی در هستی این فرد است، و نه تنها تجدید کامل قوا، بلکه تجدید خود آن فرد است. وقتی که بیدار می‌شود انگار شخص دیگری و موجود نوینی است . . . این معجزه به شکل واضحی برای مسلمانان خسته و درماندهٔ جنگ بدر و جنگ احد روی داد، و با چرت زدنی بدیشان بزرگواری و لطف فرمود. آنجا که می‌فرماید:

﴿ إِذْ يُغَشِّيكُمُ ٱلنُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ ﴾.

(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که (از دشمنان و کم‌آبی به هراس افتادید و خداوند) خواب سبکی بر شما افکند تا مایهٔ آرامش و امنیّت (روح و جسم شما) از ناحیهٔ خدا گردد. (انفال/۱۱)

﴿ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعاساً يَغْشىٰ طائِفَةً مِنْكُمْ ﴾.

سپس به دنبال این غم و اندوه، آرامشی به گونهٔ خواب سبکی بر شما چیره کرد که گروهی از (مؤمنان راستین) شما را فراگرفت. (آل عمران/۱۵۴)

همچون حالتی برای بسیاری در اوضاع مشابهی روی داده است!

این «سُبات»، یعنی گسیختن از درک و فهم و بریدن از تلاش و کوشش در پرتو خواب، ضرورتی از ضرورتهای هستی انسان زنده است، و رازی از رازهای قدرت آفریننده، و نعمتی از نعمتهای خدا است و کسی جز او نمی‌تواند آن را عطاء کند. رهنمود بدان بدین شکل و شیوهٔ قرآنی دل را با ویژگیهایش آشنا می‌سازد، و دستی را بدو می‌شناساند که این ویژگیها را در وجودش به ودیعت نهاده است، و با پسوده‌ای دل را می‌پساید که تأمّل و تدبّر و تأثّر را در آن برانگیخته می‌نماید.

از جملهٔ تدبیر و تقدیر خدا یکی نیز این است که حرکت جهان را موافق و همآوا با حرکت زندگان کرده است. همان گونه که در انسان راز خواب و آرمیدنِ بعد از کار و تلاش را به ودیعت نهاده است، در جهان نیز پدیدهٔ شب را به ودیعت گذاشته است، تا شب جامه و لباسی برای جهان باشد و آن را بپوشاند و آرمیدن و گوشه‌گیری کردن در آن صورت بگیرد. همچنین پدیدهٔ

روز را در جهان به ودیعت نهاده است تا زمان زندگی و خیزش و کوشش و جهش باشد و حرکت و فعّالیّت در آن صورت بگیرد . . . بدین وسیله آفریدگان خدا میانشان توافق و همنوائی ایجاد گردیده است، و این جهان محیط مناسبی برای زندگان شده است. محیطی که پاسخگوی ویژگیهائی است که در پیکرهٔ زندگان سرشته گردیده و به ودیعت نهاده شده است. زندگان با ترکیب‌بند پیکره‌ای مجهّز هستند که در حرکت و نیازمندیهایش هم‌آوا و همنوا با ویژگیها و همنوائیهائی است که در جهان به ودیعت نهاده شده‌اند. هم این و هم آن، یعنی هم انسان و هم جهان، ساختار دست قدرت نوآفرین و اداره‌کننده و گردانندهٔ هستی هستند، و کاملاً هماهنگ با یکدیگرند!

پسودهٔ سوم در بارهٔ آفرینش آسمان است، آسمانی که با زمین و زندگان هماهنگ و همنوا است:

﴿ وَ بَنَيْنا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِداداً. وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً. وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً. لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّاً وَ نَباتاً، وَ جَنّاتٍ أَلْفافاً؟ ﴾.

و بالای سر شما هفت آسمان استوار را ساخته‌ایم (و بر فراز فرش زمین، خرگاه آسمان را برافراشته کرده‌ایم). و چراغ درخشان و فروزانی را آفریده‌ایم (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد). و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده فرو فرستاده‌ایم، تا با آن دانه‌ها و گیاه‌ها و باغهای درهم و انبوه را برویانیم.

هفت چیز استواری که یزدان آنها را بالای سرِ ساکنان زمین ساخته است آسمانهای هفتگانه است که در جای دیگری تحت عنوان راه‌های هفتگانه از آنها سخن رفته است ... مقصود از این هفت آسمان به طور دقیق و مشخّص کار یزدان جهان و در حیطهٔ دانش ایزد سبحان است و بس . . . چه بسا مراد هفت مجموعهٔ کهکشانها باشد، کهکشانهائی که مجموعه‌هائی از ستارگان هستند که هر مجموعه‌ای از صدها میلیون ستاره تشکیل شده است. و چه بسا هفت آسمان هفت کهکشانی باشد که با زمین ما یا با مجموعهٔ منظومهٔ شمسی ما مرتبط هستند...[1]

این آیه اشاره می‌کند بدین هفت چیز محکم و دارای ترکیب‌بند استواری که ساختار قوی دارد، و با نیروئی به همدیگر بسته شده است و مرتبط گردیده است که آن را از فروپاشی و تک‌روی و جداگانگی بازمی‌دارد. این چیزی است که آن را می‌بینیم و می‌دانیم و در سرشت کرات و افلاک سراغ داریم، و بدان آسمان می‌گوئیم و هرکسی هم آن را درک و فهم می‌کند . . . همچنین این آیه اشاره دارد به ساختار این هفت چیز محکم و استواری که با جهان زمین و انسان دارای هماهنگی و هم‌آوائی است. بدین جهت این امر در وقت سخن از تدبیر و تقدیر خدا در بارهٔ زندگی زمین و انسان ذکر می‌شود. بر این کار ما بعد آن دلالت دارد:

﴿ وَ جَعَلْنا سِراجاً وَهّاجاً ﴾.

و چراغ درخشان و فروزانی را آفریده‌ایم (تا در بزمگاه جهان محیط را برایتان روشن و گرم دارد).

این چراغ درخشان و فروزان، خورشید منوّر و رخشان است که گرما و حرارت تولید می‌کند، گرما و حرارتی که زمین و زنده‌های موجود در آن در پرتو آن زندگی می‌نمایند. همچنین در پرتو آن آبهای اقیانوسهای بزرگ و فراخ زمین بخار می‌گردند، و به طبقات فضای بالا می‌روند و به ابرها تبدیل می‌گردند. ابرها همان «مُعْصِرات»[2] هستند:

﴿ وَ أَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجاً؟ ﴾.

و از ابرهای افشارنده، آب فراوان ریزنده

۱- «سَبعاً»: هفت. این عدد برای تکثیر است، و اشاره به کُرات متعدّد آسمان و مجموعه‌های منظومه‌ها و کهکشانهای فراوان جهان هستی است که دارای ساختار استوار و بزرگی هستند. و یا بر تحدید دلالت دارد، امّا آنچه ما از ستارگان می‌بینیم همه متعلّق به آسمان اوّل است، و ماورای آن، شش آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون و فراتر است (نگا: صافّات/۶، فصّلت/۱۲). (مترجم)

۲- «اَلْمُعْصِراتِ»: جمع مُعْصِر، ابرهائی که زمان باریدن آنها فرارسیده باشد. گویا ابرها به هنگام تراکم، سیستمی بر آنها حاکم می‌شود که خود را می‌فشارند و در نتیجه باران از آنها می‌بارد (نگا: نمونه) . . . (مترجم).

فروفرستاده‌ایم.

ابرها وقتی که خود را می‌فشارند، آب موجود در آنها فرومی‌ریزد و روی زمین می‌افتد. چه کسی آنها را می‌فشارد؟ چه بسا بادها آنها را بفشارند. ممکن هم هست که تخلیهٔ الکتریکی در طبقات فضا چنین کند. در پشت این و آن، دست قدرتی است که این انگیزه‌ها را در هستی به ودیعت می‌نهد! در چراغ افروزش و گرما و نور است . . . اینها هم به وفور در خورشید است. لذا انتخاب واژهٔ «سِراج» به معنی چراغ، با دقّت کامل صورت گرفته است و گزینش بجائی است . . .

از این چراغ درخشان و از پرتوهائی که می‌افکند و در آنها نور و حرارت است، و از این ابرهای فشارنده، و آب ریزنده‌ای که از آنها می‌چکد، بارها و بارها آب فرومی‌بارد هر زمان که تخلیهٔ الکتریکی صورت بگیرد. این هم «ثَجّاج»، یعنی بسیار ریزنده و بارنده، و پیاپی ریزان است. در سایهٔ این آب و این پرتوافکنی، دانه‌ها و گیاه‌هائی پدید می‌آیند و می‌رویند که خورده می‌شوند، و باغهای انبوه و پردرخت و گشن، با شاخه‌های سردرهم کشیده پدیدار می‌آیند و زمین را می‌آرایند.

این هماهنگی موجود در طرح و نقشهٔ جهان، پدید نمی‌آید مگر این که دستی در فراسوی آن باشد و بدان همنوائی و همآوائی ببخشد، و حکمتی باشد که هر چیزی از آن را به اندازهٔ لازم بیافریند، و اراده‌ای باشد که آن را اداره کند و بگرداند. هر انسانی که ذهن و شعور خود را متوجّه این هماهنگی و نظم و نظام و سر و سامان جهان بگرداند این را با دل و احساس خود درک و فهم می‌کند. هرگاه انسان در علم و معرفت پیشرفت کند، افقها و کرانه‌ها و درجه‌ها و پلّه‌هائی از این هماهنگی برایش روشن می‌شود و پدیدار می‌گردد که خردها را حیران و مغزها را ویلان می‌گرداند، و سخنی را پوچ و ابلهانه نشان می‌دهد که می‌گوید همهٔ اینها تصادفی پدیدار گردیده است! اصلاً همچون سخنی شایستهٔ بررسی نیست و ارزش مجادله را ندارد. از دیگر سو گریز از رویاروی شدن با قصد و تدبیر موجود در این جهان را رنج و خستگی می‌شمارد، گریزی که سزاوار احترام نیست.

این جهان آفریدگاری دارد. در پشت سر این جهان تدبیر و تقدیر و همآوائی وجود دارد. پیاپی آمدن این حقائق و صحنه‌ها در این نصّ قرآنی بدین شکل: زمین را گهواره، کوه‌ها را میخ، آفرینش انسان به صورت نر و ماده، خواب مردمان را مایهٔ آرامش و آسایش کردن ـ آرامش و آسایشی که پس از جنبش و هوشیاری و تلاش و فعّالیّت سردادن ـ شب را جامه و لباس پوشاندن و گوشه‌گیری کردن، روز را زمان زیستنِ آگاهانه و فعّالیّت و تلاش در پی معاش نمودن، ساختار هفت آسمان استوار و محکم، چراغ درخشان خورشید را برافروختن، پائین آوردن آب ریزان و فراوان از ابرهائی که خود را می‌افشرند برای رویاندن دانه‌ها و گیاه‌ها و باغها . . . پیاپی آمدن همهٔ این حقائق و صحنه‌ها بدین شیوه و گونه، اشاره دارد به هماهنگی دقیق، و اشاره دارد به تدبیر و تقدیر، و می‌رساند که آفریدگار کاربجا و قدرتمندی وجود دارد. دل را با پسوده‌های بیدارکننده و الهامگرانه‌ای می‌پساید که هان در پشت سر این زندگی قصد و هدفی قرار دارد . . . در اینجا روند سخن به خبر عظیمی می‌رسد که مردمان در باره‌اش اختلاف دارند!



همهٔ اینها برای کار کردن و از دنیا بهره‌مند شدن است. در فراسوی همهٔ اینها هم حساب و کتاب و سزا و جزا است. روز داوری و جدائی حقّ از باطل، همان موعدی است که تاریخ آن برای داوری و جدائی حقّ از باطل معیّن و مشخّص گردیده است:

﴿ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً. يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجاً. وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً. وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ﴾.

روز داوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی (حقّ از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران)

وقت مقرّر (رستاخیز همگان) است. همان روزی که در صور دمیده می‌شود و شما گروه گروه و دسته دسته (به سوی میدان محشر) می‌آئید. و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند.

انسانها بیهوده آفریده نشده‌اند، و بیهوده به خود رها نمی‌گردند. خدائی که زندگی مردمان را بدان شکل که بند گذشته در روند سخن بدان اشاره دارد مقدّر و مقرّر و سنجیده ترتیب داده است، و زندگانی ایشان را با جهانی که در آن بسر می‌برند همآوا و همنوا کرده است، ممکن نیست ایشان را به خود رها فرماید و بیهوده و بیفائده زندگی نمایند و بمیرند و به خود رها شوند و با ایشان حساب و کتابی نرود و نشود. در زمین اصلاح و خوبی بکنند، و یا تباهی و بدی بکنند، و سپس بمیرند و بروند و در میان خاک هدر شوند و گم و گور گردند. در زندگی راهیاب شوند یا گمراه گردند، و سپس یک سرنوشت و فرجام داشته باشند. در زمین دادگری بکنند یا ستمگری بکنند، و سپس هردوتای دادگری و ستمگری از میان برود و بی‌خبر بشود!

روزی در میان است که در آن داوری می‌گردد و میان حق و باطل جدائی انداخته می‌شود و میان همهٔ چیزهائی که بوده است و شده است فرق گذاشته می‌شود. این روز همان روزی است که از سوی خدا زمان سررسید آن تعیین و معلوم و مشخّص گردیده است:

﴿ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتاً ﴾.

روز داوری (خداوند جهان در بین مردمان) و جدائی (حقّ از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران) وقت مقرّر (رستاخیز همگان) است.

«صُور»: بوق. شیپور . . . ما از صور جز نام آن را نمی‌دانیم. چیزی جز این از آن نمی‌دانیم که در آن دمیده خواهد شد. ما را نسزد که خود را به کیفیّت و چگونگی آن سرگرم داریم. چرا که کیفیّت و چگونگی آن بر ایمان ما نمی‌افزاید، و در بارهٔ رخداد رستاخیز به ما کمک نمی‌نماید. یزدان سبحان تاب و توان ما را محفوظ و مصون داشته است از این که صرف پژوهش و پیگیری این غیب نهان گردد، و در دنبال کردن همچون چیزی هدر رود. بدان اندازه به ما تاب و توان عطاء فرموده است که به ما سود برساند، و بر آن نیفزائیم و از مرز آن جلوتر نرویم. تنها ما می‌توانیم تصوّر کنیم دمیدنی و فوت کردنی در میان است. با این دمیدن و فوت کردن، مردمان زنده می‌شوند و گروه گروه و دسته دسته جمع می‌گردند و روانهٔ میدان محشر می‌شوند . . .

این صحنه را به تصوّر درمی‌آوریم، صحنه‌ای که آفریدگانی که بدنهایشان نسلهای پیاپی در دل خاک گم و پنهان گردیده است، و روی زمین برای نسلهای بعدی خالی شده است تا سطح محدود زمین برایشان تنگ نگردد، صحنهٔ این آفریدگان را پیش چشم می‌داریم که همگان زنده می‌شوند، و گروه گروه و دسته دسته جمع می‌گردند. از درّه‌ها و راه‌ها پس از زنده شدن رهسپار همایشگاه قیامت می‌شوند. به تصوّر درمی‌آوریم گورهای پراکنده و این آفریده‌هائی که در آنها سکونت گزیده‌اند، و به تصوّر درمی‌آوریم گروه‌ها و دسته‌هائی که نخستین آنان واپسین ایشان را نمی‌شناسد، و به تصوّر درمی‌آوریم این هول و هراسی که این گروه‌ها و دسته‌هائی که گرد هم می‌آیند آن را ایجاد می‌کنند، گروه‌ها و دسته‌هائی که هرگز در یک زمان و در یک ساعت جز امروز گرد هم نیامده‌اند و در کنار یکدیگر جای نگرفته‌اند . . . در کجا؟ نمی‌دانیم . . . امّا در این جهانی که با آن آشنائیم رخدادهای بزرگ و هراسهای سترگ دست می‌دهد:

﴿ وَ فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً. وَ سُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ﴾.

و آسمان باز و گشوده می‌گردد و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌شود. و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و

یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند.

آسمان بنای محکم و استوار آن باز و گشوده می‌شود و به درها و دروازه‌ها تبدیل می‌گردد . . . تکّه تکّه می‌شود . . . از هم می‌شکافد و پاره پاره می‌گردد . . . همان گونه که در جاهای دیگر و در سوره‌های دیگر آمده است. به وضع و حالی درمی‌آید که ما با آن آشنا نبوده و نیستیم. کوه‌های محکم و میخ زمین به حرکت درآورده می‌شوند و به شکل سراب درمی‌آیند. کوه‌ها درهم کوبیده می‌شوند و پخش و پراکنده می‌گردند و به شکل گرد و غبار درمی‌آیند و در فضا پخش می‌شوند. هوا آنها را به حرکت درمی‌آورد، همان گونه که در جاهای دیگری و در سوره‌های دیگری آمده است. بدین خاطر وجود ندارند بدان سان که سراب وجود حقیقی ندارد و آب‌نما است و بس! یا این که اشعّه در آنها منعکس می‌شود و گرد و خاکی بیش نیستند و به شکل سراب به نظر می‌رسند!

این هول و هراسی است که در دگرگونی جهان دیدنی پدیدار می‌آید، بسان آن هول و هراسی که پس از دمیدن در صور در محشر پدیدار می‌گردد. این روز داوری، و جدائی حق از باطل، و حقائق از اوهام، و مؤمنان از کافران است که برابر حکمت و تدبیری معیّن و مشخّص گردیده بود . . .



آن گاه روند سخن گامی را به دنبال دمیدن در صور و همایش همگان برمی‌دارد و جلوتر می‌گذارد، و سرنوشت سرکشان و سرنوشت پرهیزگاران را به تصویر می‌کشد. نخست از سرکشانی می‌آغازد که حقائق را تکذیب می‌کردند و در بارهٔ خبر بزرگ رستاخیز سؤال می‌نمودند:

﴿ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً، لِلطَّاغِينَ مَآباً، لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً. لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لَا شَرَاباً، إِلَّا حَمِيماً وَ غَسَّاقاً. جَزَاءً وِفَاقاً. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً، وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّاباً. وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً. فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَاباً ﴾.

دوزخ کمینگاه بزرگی است (و در انتظار نخجیرهای گریزان از فرمان یزدان، و ورودشان به کام خود است). مرجع و مأوای سرکشان است. روزگاران متوالی بیکران، در آن می‌مانند. در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند، و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند. ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابهٔ (زخم دوزخیان) را می‌نوشند. (این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان. ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دلهای ستمدیدگان را سوزاندند، جانشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زر و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد). این بدان خاطر است که ایشان توقّع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهی آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند). آنان، آیه‌های ما را به کلّی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند. ما همهٔ چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقّت ثبت و ضبط کرده‌ایم. پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزائیم.

دوزخ آفریده شده است و پدید آورده شده است و در کمین سرکشان است. ایشان را می‌پاید و چشم به راه آنان است، و سرانجام سرکشان بدان می‌رسند و می‌افتند و آن را آماده برای خود می‌بینند، و پذیرای ایشان می‌گردد و به استقبالشان می‌رود. انگار سرکشان در کوچ و سفری در روی زمین بوده‌اند. سپس از آن به منزل و مأوای اصلی خود برگشته‌اند! آنان بدین بازگشتگاه وارد می‌شوند تا سالهای سال و مدّتهای نامحدودی در آنجا بمانند و پیاپی و بی‌نهایت در آن بسر برند!

﴿ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لَا شَرَاباً ﴾.

در آنجا نه (هوای) خنکی می‌چشند، و نه نوشیدنی گوارائی می‌نوشند.

آنگاه استثنائی به میان می‌آید . . . استثنائی که تلخ‌تر و بالاتر است:

﴿ إِلاّ حَمیماً وَ غَسّاقاً ﴾.

ولیکن آب جوشان و سوزان، و زردابه و خونابهٔ (زخم دوزخیان) را می‌نوشند.

مگر آب داغ و گرمی که حلقها را و شکمها را بریان می‌کند. این چیز خنک! و مگر زردابه و خونابه‌ای که از بدنهای سوختگان می‌تراود و روان می‌شود. این هم نوشیدنی!

﴿ جَزاءً وِفاقاً ﴾.

(این) کیفری است مناسب و موافق (با اعمال آنان. ایشان در دنیا از فرمان خدا سرکشی کردند، دلهای ستمدیدگان را سوزاندند، جانشان را به آتش کشیدند، و با ظلم و زر و زور خود بر کسی رحم ننمودند، هم اینک سزاوار است که در دوزخ کیفرشان چنان و نوشابه‌هایشان چنین باشد).

کیفری است موافق با چیزی که در گذشته کرده‌اند و پیشاپیش فرستاده‌اند . . .

﴿ إِنَّهُمْ کانُوا لایَرْجُونَ حِساباً ﴾.

این بدان خاطر است که ایشان توقّع بازپرسی و حسابرسی نداشتند (و معتقد به رستاخیز و دادگاهِ آخرت و سزا و جزای نیکان و بدان نبودند).

انتظار نداشتند بازگشتی صورت بپذیرد و مرجع و مأوائی در دوزخ ببینند . . .

﴿ وَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا کِذّاباً ﴾.

آنان، آیه‌های ما را به کلّی تکذیب می‌کردند، و کاملاً دروغ می‌انگاشتند.

طنین واژگانی از شدّت و حدّت برخوردار است. این شدّت و حدّت هم به شدّت و حدّت تکذیب کردنشان، و شدّت و حدّت پافشاری و اصرارشان بر دروغ نامیدنشان اشاره دارد.

در همان زمان یزدان سبحان هر چیزی را به حساب ایشان گرفته است و سرشماری دقیقی از آن داشته است، و حرفی از دست او به در نرفته است:

﴿ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْناهُ کِتاباً ﴾.

ما همهٔ چیزها را کاملاً شمارش نموده‌ایم و با دقّت ثبت و ضبط کرده‌ایم.

در اینجا توبیخی درمی‌رسد و سرزنشی درمی‌گیرد که هرگونه امیدی را که به تغییر اوضاع و تخفیف عذاب داشته باشند، نقش بر آب می‌کند:

﴿ فَذُوقُوا فَلَنْ نَزیدَکُمْ إِلاّ عَذاباً ﴾.

پس بچشید! ما هرگز چیزی جز عذاب و درد و رنج، برایتان نمی‌افزائیم.



آن گاه صحنهٔ مقابل نشان داده می‌شود: صحنهٔ پرهیزگاران در میان نعمتهای بهشت که بعد از صحنهٔ سرکشان در میان آب داغ و جوشان، مطرح می‌شود:

﴿ إِنَّ لِلْمُتَّقینَ مَفازاً. حَدائِقَ وَ أَعْناباً. وَ کَواعِبَ أَتْراباً. وَ کَأْساً دِهاقاً. لا یَسْمَعُونَ فیها لَغْواً وَ لا کِذّاباً . . . جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً ﴾.

مسلّماً پرهیزگاران، رستگاری (از دوزخ) و دستیابی (به بهشت) بهرهٔ ایشان می‌گردد. باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهرهٔ ایشان می‌گردد). و دختران نوجوان نارپستان همسن و سال. و جام پر از شراب. بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی . . . این پاداش پروردگار تو است و عطیّهٔ بسنده‌ای (برای برآورد خواستها و آرزوهای بهشتیان است).

وقتی که دوزخ در کمین سرکشان و محلّ بازگشت ایشان است، و سرکشان نمی‌توانند از دوزخ بگریزند و از آن درگذرند، پرهیزگاران نیز به رستگاری می‌رسند و نجات پیدا می‌کنند، رستگاری و نجاتی که جلوه‌گر می‌آید در:

﴿ حَدائِقَ وَ أَعْناباً ﴾.

باغهای سرسبز، و انواع رزها (بهرهٔ ایشان می‌گردد).

رزها و انگورها به گونهٔ خاصّ ذکر می‌شود و مشخّص و معیّن می‌گردد، چون مخاطبان آن را می‌شناختند . . .

﴿ وَ کَواعِبَ ﴾. و دختران نوجوان نارپستان . . .

دخترانی که پستانهایشان برآمده و گِرد گردیده است.

﴿ أَتْراباً ﴾. همسالان. همسن و سالان . . .

دخترانی که به سن و سال و زیبائی و جمال تام و تمام رسیده‌اند.

﴿ وَكَأْساً دِهٰاقاً ﴾. و جام پر از شراب...

لبریز از شراب.

اینها نعمتهائی است که ظاهر آنها محسوس و مادی است. ذکر این نعمتها در قالب محسوس و مادی، برای نزدیک کردن آنها به ذهن انسان و اندیشهٔ بشری است. امّا حقیقت مزهٔ آن و بهره‌مندی از آن برای اهل زمین قابل درک و فهم نیست، وقتی که آنان با درک و فهم و تفکّر و اندیشهٔ زمین مقیّد و در بند هستند . . . در کنار آن، حالتی است که دل آن را می‌چشد، و عقل آن را فهم می‌کند:

﴿ لاٰ يَسْمَعُونَ فِيهٰا لَغْواً وَ لاٰ كِذّٰاباً ﴾.

بهشتیان در آنجا نه سخن پوچ و بیهوده‌ای می‌شنوند، و نه دروغگوئی و دروغگو نامیدنی.

زندگی بهشت، از سخنان پوچ و بیهوده و از دروغگو و دروغگو نامیدن محفوظ است. دروغگو نامیدن وقتی است که مجادله و ستیز باشد. در آنجا حقیقت روشن و آشکار است و جای مجادله و ستیزی نیست. سخنان پوچ گفتن هم جای ندارد، چراکه در سخنان پوچ خیر و خوبی نیست . . . سخنان پوچ نبودن، و تکذیب کردن وجود نداشتن، خودش حالتی از والائی و لذّت است و سزاوار سرای جاودانه است . . .

﴿ جَزٰاءً مِنْ رَبِّكَ عَطٰاءً حِسٰاباً ﴾.

این پاداش پروردگار تو است و عطیّهٔ بسنده‌ای (برای برآورد خواستها و آرزوهای بهشتیان است).

در اینجا پدیدهٔ زیبائی و جمال را در تعبیر و موسیقی موجود در تقسیم «جَزٰاء» و «عَطٰاء» مشاهده می‌کنیم ... زیبائی و جمالی که تقریباً در همهٔ نواها و آواهای فاصله‌ها مشاهده می‌نمائیم . . . این پدیده، پدیدهٔ آشکاری تقریباً در سراسر این جزء است.



برای تکمیل صحنه‌های روزی که همهٔ اینها در آن صورت می‌پذیرد، و روزی که پرسندگان در بارهٔ آن از همدیگر می‌پرسند، و راجع بدان اختلاف پیدا می‌کنند، صحنهٔ پایانی این سوره درمی‌رسد . . . در حضور یزدان مهربان جبرئیل علیه‌السلام و فرشتگان در یک صف خاشعانه می‌ایستند و در این جایگاه هراسناک و باعظمت سخن نمی‌گویند و دم نمی‌زنند، مگر کسی که یزدان مهربان بدو اجازه بفرماید:

﴿ رَبِّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمٰنِ لاٰ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطٰاباً. يَوْمَ يَقُومُ ٱلرُّوحُ وَ الْمَلاٰئِكَةُ صَفّاً لاٰ يَتَكَلَّمُونَ إِلاّٰ مَنْ أَذِنَ لَهُ ٱلرَّحْمٰنُ وَ قٰالَ صَوٰاباً ﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی که در میان آنها قرار دارد. هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد. در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند، و هیچ کدام زبان به سخن نمی‌گشایند، مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد و او نیز سخن راست و درست بگوید.

این پادافره و پاداشی است که در بند پیشین آن را جداگانه بیان فرموده است: پادافره سرکشان، و پاداش پرهیزگاران . . . این پادافره و پاداش از جانب خداوندگار تو است:

﴿ مِنْ رَبِّكَ ﴾. از سوی پروردگارت.

﴿ رَبِّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمَا ٱلرَّحْمٰنِ ﴾.

پروردگار مهربان آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی که در میان آنها قرار دارد.

این مناسبتی است که برای این پسوده و این حقیقت بزرگ آماده شده است. حقیقت پروردگار یگانه‌ای که خداوندگار انسانها، و خداوندگار آسمانها و زمین، و خداوندگار دنیا و آخرت است. پروردگاری که سزای سرکشی و پاداش پرهیزگاری را می‌دهد، و دنیا و آخرت بدو منتهی می‌گردد. گذشته از این، او «رحمان» و مهربان است . . . از جملهٔ رحمت و مهربانی او پاداش و پادافره‌ای است که بدینان و بدانان می‌دهد. حتّی عذاب رساندن به سرکشان از رحمت و مهربانی خداوند رحمان و مهربان سرچشمه می‌گیرد. از جملهٔ رحمت و مهربانی، شرّ و بدی به سزای خود برسد، و فرجام شرّ و بدی با فرجام خیر و خوبی یکسان نشود.

با وجود رحمت و مهربانی و جلالت و عظمتِ ایزد سبحان:

﴿ لاٰ يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطٰاباً ﴾.

هیچ کسی توان گفتن و یارای آغاز سخن با او را ندارد.

در آن روز هراس‌انگیز و ترسناک، آن روز که جبرئیل علیه‌السلام و فرشتگانِ دیگر، در یک صف می‌ایستند:

﴿ صَفّاً لاٰ یَتَکَلَّمُونَ ﴾.

به صف می‌ایستند و هیچ کدام زبان به سخن نمی‌گشایند.

مگر کسی که خداوند مهربان بدو اجازه دهد، وقتی که سخن، بجا و درست باشد. خداوند مهربان به گفتن سخنی اجازه نمی‌فرماید مگر این که بداند آن سخن خوب و درست است.



موقعیّت کسانی که مقرّبان خداوند مهربانند، و از گناه و نافرمانی پاک و به دورند، این‌گونه است: خاموش و ساکت می‌ایستند، و جز با اجازه و از روی حساب و کتاب سخن نمی‌گویند، و شکوه و عظمت و ترس و هراس و وقار، فضای جایگاه را می‌پوشاند. در سایهٔ این صحنه فریادی از فریادهای تهدید کردن و بیم دادن بلند می‌شود، و خفتگانِ خواب غفلت و فرورفتگان در مستی و منگی را تکان می‌دهد و به لرزه می‌اندازد:

﴿ ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ. فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلیٰ رَبِّهِ مَآباً. إِنّٰا أَنْذَرْنٰاکُمْ عَذٰاباً قَرِیباً. یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ یَدٰاهُ، وَ یَقُولُ الْکٰافِرُ: یٰا لَیْتَنِي کُنْتُ تُرٰاباً ﴾.

آن روز واقعیّت دارد (و حتمی و قطعی است، نه پندار و خیال و داستان و افسانه). پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد و (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد). ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم (که رخ می‌دهد در) آن روزی که انسان همهٔ کارهائی را که کرده است می‌بیند، و انسان کافر فریاد برمی‌آورد: کاش من خاک می‌بودم!.

این تکانِ سختِ کسانی است که با شکّ و تردید می‌پرسیدند و پرسش سر می‌دادند:

﴿ ذٰلِکَ الْیَوْمُ الْحَقُّ ﴾.

آن روز واقعیّت دارد (و حتمی و قطعی است).

دیگر جای پرسش و اختلاف نیست . . . فرصت و مهلت هم هنوز باقی و در دسترس است!

﴿ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلیٰ رَبِّهِ مَآباً ﴾.

پس هرکس که بخواهد می‌تواند به سوی پروردگارش برگردد و (راه رضای خدا و خوشبختی را در پیش گیرد).

پیش از این که دوزخ در کمین قرار گیرد و بازگشت بدو شود! این تهدید کردن و بیم دادنی است که از خواب غفلتِ مستی و منگی بیدار می‌گرداند:

﴿ إِنّٰا أَنْذَرْنٰاکُمْ عَذٰاباً قَرِیباً ﴾.

ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می‌دهیم (که رخ می‌دهد).

این عذاب، دور نیست. دوزخ در انتظارتان است و در کمینتان نشسته است و منتظرتان است. بدان گونه که دیدید. چه دنیا کوچ اندکی است، و مدّت زمان آن کوتاه است. سن و سال انسان هم هرچه زودتر سپری می‌شود!

این هم عذابی از هول و هراس است، وقتی که یزدان کافران را رها می‌کند، عدم و نیستی را بر وجود و هستی ترجیح دهند:

﴿ یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ مٰا قَدَّمَتْ یَدٰاهُ. وَ یَقُولُ الْکٰافِرُ: یٰا لَیْتَنِي کُنْتُ تُرٰاباً ﴾.

آن روزی که انسان همهٔ کارهائی را که کرده است می‌بیند، و انسان کافر فریاد برمی‌آورد: کاش من خاک می‌بودم.

انسان کافر این را نمی‌گوید مگر وقتی که به تنگنا رسیده است و غمزده و اندوهناک بر دست و پای افتاده است!

این هم تعبیری است که سایه‌های ترس و هراس و ندامت و پشیمانی می‌اندازد، تا بدانجا که انسان کافر آرزو می‌کند نابود شود، و به عنصر غیرقابل توجّه و ناچیزی تبدیل گردد. این نابودی و بی‌ارزشی را ساده‌تر و آسان‌تر از رویاروی شدن با جایگاه هراس‌انگیز و سخت و شدید بازپرسی می‌بیند . . . جایگاهی که مقابل پرسش پرسندگان و شکّ و تردید شک و تردیدکنندگان در بارهٔ آن خبر بزرگ و سترگ قرار دارد!



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ نازعات مکّی و ۴۶ آیه است

سُورَةُ النَّازِعَاتِ (آیاتها ۴۶) (۷۹)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ غَرْقًا ﴿۱﴾ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا ﴿۲﴾ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ﴿۳﴾ فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا ﴿۴﴾ فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا ﴿۵﴾ يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ﴿۶﴾ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿۷﴾ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿۸﴾ أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ ﴿۹﴾ يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿۱۰﴾ أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا نَخِرَةً ﴿۱۱﴾ قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿۱۲﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿۱۳﴾ فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿۱۴﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ﴿۱۵﴾

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿۱۶﴾ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿۱۷﴾ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ ﴿۱۸﴾ وَأَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ ﴿۱۹﴾ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿۲۰﴾ فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿۲۱﴾ ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿۲۲﴾ فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿۲۳﴾ فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿۲۴﴾ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ﴿۲۵﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ ﴿۲۶﴾ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿۲۷﴾ رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿۲۸﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿۲۹﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا ﴿۳۰﴾ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ﴿۳۱﴾ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا ﴿۳۲﴾ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ﴿۳۳﴾ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَىٰ ﴿۳۴﴾ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿۳۵﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ ﴿۳۶﴾ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ﴿۳۷﴾ وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿۳۸﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۳۹﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿۴۰﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿۴۱﴾ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿۴۲﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا ﴿۴۳﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا ﴿۴۴﴾ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا ﴿۴۵﴾ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ﴿۴۶﴾

این سوره نمونه‌ای از نمونه‌های این جزء است، در رابطهٔ این که به دل انسان حقیقت آخرت را اعلام کند. ترس و هراس و بزرگی و سترگی قیامت را بیان دارد. بگوید کار قیامت جدّی است، و در تقدیر الهی برای پیدایش این جهان انسانی گنجانده شده است، و در تدبیر آسمانی برای مراحل این پیدایش و گام به گام آن بر روی زمین و در دل زمین مورد نظر بوده است. گذشته از این در سرای آخرت هم که پایان این پیدایش و فرجام آن است، حساب آن رفته است و بدان توجّه شده است.

در راه اعلام حقیقت ترسناک و بزرگ و سترگ آخرت، روند سخن آهنگهای گوناگون و نواهای جوراجوری را بر تارهای دل می‌نوازد، و دل را با پسوده‌های متنوّع پیرامون این حقیقت بزرگ می‌پساید و لمس می‌نماید. این آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها با حقیقت آخرت ارتباط کامل دارند. چه این حقیقت است که برای آن آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها در حسّ و شعور جایگاه آماده می‌سازد، و حسّ و شعور را برای پذیرش آگاهانه و هوشیارانهٔ آنها مهیّا می‌کند . . .

روند سخن برای آن آهنگها و نواها و پسوده‌ها و لمسها جایگاه آماده می‌سازد با سرآغازی که اصل آن پیچیده و ناپیدا است. با این پیچیدگی و ناپیدائی خود مقداری حدس و گمان و هول و هراس و دغدغه و دلهره را برمی‌انگیزد، و آن را در یک آهنگ موسیقی لرزانِ شتابان سوق می‌دهد. انگار به سبب آن نَفَسها از ترس و هراس می‌بُرد، و از ناگهانی بودن و بهت‌زده کردن آن، نَفَسها به پایان می‌آید:

﴿ وَ النَّازِعَاتِ غَرْقاً. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطاً. وَ السَّابِحَاتِ سَبْحاً. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ﴾.

سوگند به همهٔ چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی‌کَنند و بیرون می‌کشند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از

قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (سرعتی بدانها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هرچه زودتر) به گونهٔ ساده و آسان انجام می‌دهند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (در انجام وظائف محوّله بر دیگران) کاملاً سبقت می‌گیرند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (با ویژگیهائی که بدانها داده شده است) به ادارهٔ امور می‌پردازند![1] (نازعات/۱-۵)

به دنبال این سرآغاز پیچیدهٔ ترسناک و وحشت‌انگیز، صحنهٔ اوّل از صحنه‌های آن روز درمی‌رسد. سایه‌روشن این صحنه همان سایه‌روشن سرآغاز، و قالب آن قالب همان سرآغاز است. انگار سرآغاز این سوره، چهارچوب و غلاف این صحنه است:

﴿ يَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ. تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ. أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ. يَقُولُونَ: أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ؟ أَإِذَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةً؟ قَالُوا: تِلْكَ إِذَنْ كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ! فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ. فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴾.

(رستاخیز و قیامت برپا گردد) در آن روزی که (نفخهٔ اوّل، در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای درمی‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند). سپس (نفخهٔ دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزلهٔ نخستین) زلزلهٔ دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد). دلهائی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند، و چشمانشان فروافتاده و فروتپیده می‌گردد. (اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که استخوانهای پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟ تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست ... بازگشت آنان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند. (نازعات/۶-۱۴)

از اینجا به بعد در این فضای لرزان و ترسان و بهت‌زده و هراسان، روند سخن به نشان دادن یک محلِّ نقش زمین شدن از محلّهای نقش زمین شدنها تکذیب‌کنندگان سرکش را در حلقه‌ای از حلقه‌های داستان موسی با فرعون می‌پردازد. درنتیجه آهنگ موسیقی آهسته به گوش می‌رسد، و تا اندازه‌ای آهنگ نرم‌تر و ملایم‌تر می‌گردد تا با فضای داستان و نشان دادن، سازگار گردد:

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ. إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى: اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ. فَقُلْ: هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزَكَّىٰ؟ وَ أَهْدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخْشَىٰ؟ فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ، فَكَذَّبَ وَ عَصَىٰ، ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ، فَحَشَرَ فَنَادَىٰ، فَقَالَ: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ. فَأَخَذَهُ اللهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَ الْأُولَىٰ. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَىٰ ﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مقدّس طُویٰ صدا زد. (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟ موسی به پیش فرعون رفت و) معجزهٔ بزرگ (خود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. امّا فرعون، موسی را دروغگو نامید و

۱- برای واژه‌های پنجگانهٔ (نازعات، ناشطات، سابحات، سابقات، مدبّرات) بیش از شش معنی بیان کرده‌اند. از جمله: فرشتگان، ستارگان آسمان، اسبان مجاهدان، ارواح مردگان، غازیان و جهادگران، قلوب مردمان، و گاهی آمیزه‌ای از اینها. امّا غالب مفسّران طرفدار ستارگان و فرشتگانند. بهترین نظریّه، سخن تفسیر «المنتخب» است و ما آن را در ترجمهٔ آیات مذکور پسندیده و تقدیم داشته‌ایم.

(مترجم)

(نبوّت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد. سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزهٔ با موسی) به سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین معبود شما هستم! خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد. در این (داستان درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد. (نازعات/۱۵-۲۶)

بدین وسیله روند سخن به هدف می‌رسد، و برای آن حقیقت بزرگ زمینه‌سازی می‌کند.

آن‌گاه از پهنهٔ تاریخ به کتابِ بازِ هستی می‌پردازد، و صحنه‌های هولناک آن را نشان می‌دهد، صحنه‌هائی که گواه بر نیرو و تدبیر و تقدیر خداوندگاری است که جهان را آفریده است، و حافظ سرنوشتها و فرجام آن در دنیا و آخرت است. صحنه‌های جهان را در تعبیرات نیرومندِ گیرا، و با آهنگهای قوی، نشان می‌دهد، تعبیرات و آهنگهائی که با دیباچهٔ این سوره و با آوای همگانی آن همنوا است:

﴿ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ ٱلسَّماءُ؟ بَناها، رَفَعَ سَمْكَها فَسَوّاها، وَ أَغْطَشَ لَيْلَها وَ أَخْرَجَ ضُحاها؛ وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحاها، أَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعاها، وَ الْجِبالَ أَرْساها، مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترشش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوهها را محکم و استوار کرد. برای استفادهٔ شما و چهارپایان شما (همهٔ اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم). (نازعات/۲۷-۳۳)

در اینجا ـ بعد از این آمادگی بخشیدنهائی که مطالب را به ذهن انسان نزدیک می‌گردانند، و بعد از این پسوده‌های الهامگرانه ـ صحنهٔ بلای سخت و فراگیر و بزرگ قیامت، و آنچه به همراه دارد از سزا و جزای کارهائی که در دنیا انجام پذیرفته است، به میان می‌آید، سزا و جزائی که در صحنه‌هائی مطرح می‌گردد که تصویرها و سایه‌روشنهایشان با مصیبت طاقت‌فرسای بزرگ قیامت هماهنگی دارد:

﴿ فَإِذا جاءَتِ ٱلطّامَّةُ الْكُبْرىٰ، يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ ما سَعىٰ، وَ بُرِّزَتِ الْجَحيمُ لِمَنْ يَرىٰ! فَأَمّا مَنْ طَغىٰ وَ آثَرَ الْحَياةَ ٱلدُّنْيا، فَإِنَّ الْجَحيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ. وَ أَمّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ ﴾.

هنگامی که بزرگ‌ترین حادثه (و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت) فرامی‌رسد. در آن روز، انسان به یاد می‌آورد همهٔ کوششها و تلاشهائی را که کرده است. و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند). امّا آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است. و امّا آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

(نازعات/۳۴-۴۱)

در لحظه‌ای که احساسِ برانگیخته از صحنه‌های بزرگ‌ترین حادثه و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت وجدان را فرومی‌گیرد، و صحنه‌های برجستهٔ دوزخ به کسانی نشان داده می‌شود که ببینند و چشم بینا داشته باشند، و فرجام کسانی مطرح است که سرکشی کرده‌اند و زندگی دنیا را ترجیح داده‌اند، و فرجام کسانی مطرح است که از مقام و منزلت پروردگارشان ترسیده‌اند و نفس را از هوا و هوس بازداشته‌اند . . . در این لحظه روند سخن به سوی تکذیب‌کنندگان قیامت برمی‌گردد، به سوی آن کسانی که از موعد قیامت از پیغمبر ﷺ

پرسش داشته‌اند برمی‌گردد. با آهنگی به سویشان برمی‌گردد که بر ترس و هراس از دوزخ و بر بزرگی و سترگی آن می‌افزاید:

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؟ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرَاهَا؟ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَاهَا. إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا. كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا ﴾.

از تو در بارهٔ قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی؟). آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است، نه تو). وظیفهٔ تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدار باش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حقّ‌جوئی و حقّ‌طلبی دارند). روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند!). (نازعات/۴۲-۴۶)

هاء ممدوده دارای آهنگ بلند کشیده‌ای است و در برجسته نشان دادن بزرگی و سترگی، و در مجسّم ساختن هول و هراس، شرکت می‌ورزد!

❁

﴿ وَ النَّازِعَاتِ غَرْقاً. وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطاً. وَ السَّابِحَاتِ سَبْحاً. فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً. فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً ﴾.

سوگند به همهٔ چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) کاملاً برمی‌کَنند و بیرون می‌کشند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (نیروئی بدانها داده شده است که بدان اشیاء را از قرارگاه خود) چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (سرعتی بدانها داده شده است که در پرتو آن، وظائف خود را هرچه زودتر) به گونهٔ ساده و آسان انجام می‌دهند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (در انجام وظائف محوّله بر دیگران) کاملاً سبقت می‌گیرند! و سوگند به همهٔ چیزهائی که (با ویژگیهائی که بدانها داده شده است) به ادارهٔ امور می‌پردازند!.

تفسیر این واژگان، فرشتگان است. فرشتگان جانها را سخت می‌کَنند. سرزنده و تلاشگر در حرکات خود روان می‌شوند. در جهانهای بالا شناور می‌گردند. در ایمان یا اطاعت امر پروردگارشان بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. گردانندگانِ کارهائی هستند که بدیشان حواله می‌گردد.

گفته شده است: هدف از این واژه‌ها ستارگان است. ستارگان در مدارهای خود برکنده می‌شوند، و می‌گردند، و به سرعت می‌افتند، و از برجی به برجی منتقل می‌شوند. در فضای خدا شناور می‌گردند و در آن معلّق می‌مانند، و در جریان و دوران خود سبقت می‌گیرند، و نتائجی را به بار می‌آورند و پدیده‌هائی را پدیدار می‌سازند که یزدان سبحان آنها را بدانها واگذار فرموده است و در زندگی زمین و کسانی که روی زمین زندگی می‌کنند مؤثّرند.

گفته شده است: نازعات و ناشطات و سابحات و سابقات، ستارگان هستند، و مدبّرات فرشتگانند.

مفهوم این واژه‌ها هرچه هست باشد. ما که در زندگی فضای قرآنی چنین احساس می‌کنیم بیان این واژگان بدین شیوه پیش از هر چیز در حسّ تکانی را و در شعور هراسی را پدید می‌آورد، و باعث می‌گردد انتظار چیزی برود و آمادگی برای چیزی پیدا بشود که می‌ترساند و به هراس می‌اندازد. بدین خاطر با سرآغاز این سوره نیرومندانه شرکت می‌کند در این که حسّ و شعور را آماده سازد برای برخورد با چیزی که می‌ترساند و به هراس می‌اندازد، و آن حاصل «راجفه» یعنی لرزان و لرزاننده، و «رادفه» یعنی پیرو و به دنبال آینده، و در نهایت «الطامة الكبرى» یعنی حادثهٔ بزرگ و بلای طاقت‌فرسا و فراگیر است.

برای همگامی با این احساس، ترجیح می‌دهیم این مسأله را بدون توضیح بیشترِ مفهومها و مدلولهای آن، و جدال و ستیز در آن، رها سازیم، تا در سایه‌های قرآن بمانیم و با همهٔ الهامها و اشاره‌هائی که در سرشت آن

بسر بریم. زیرا تکان دادن دل و بیدار کردن آن خودش هدف است. هدفی که خطاب قرآنی با وسائل گوناگون آن را برمی‌گزیند و پی می‌گیرد . . . گذشته از این، عمربن خطّاب رضی‌الله‌عنه الگوی ما است. او وقتی که سورهٔ «عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ» را خواند تا رسید به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «وَ فَاکِهَةً وَ أَبّاً» گفت: «می‌دانیم فاکهه چیست. امّا أبّ چه باشد؟ اندکی اندیشید و گفت: به جان تو سوگند ای پسر خطّاب این تکلّف و خود را به سختی افکندن است. چه می‌شود که تو واژه‌ای را در کتاب خداوند بزرگوار ندانی؟!» . . . در روایت دیگری آمده است که او گفت: همهٔ اینها را فهمیدیم، امّا أَبّ چیست؟ سپس چوگانی را که در دست داشت از خشم درهم شکست و گفت: «این به خدا سوگند تکلّف و خود را به مشقّت انداختن است! ای پسرِ مادر عمر چه می‌شود که تو ندانی أَبّ یعنی چه». سپس گفت: «به دنبال چیزی بروید که از این کتاب درک و فهم می‌کنید، و چیزی را که نمی‌فهمید به ترک آن بگوئید» . . . اینها سخنانی است که از ادبِ در برابر کلمات بزرگ خدا سرچشمه می‌گیرند. ادب بنده در برابر کلمات خداوندگار، کلماتی که چه بسا سربسته بمانند خودش هدف و بیانگر مقصودی باشد.



این سرآغاز در ساختار سوگند آمده است، سوگند خوردن بر کاری که آیات بعدی این سوره آن را به تصویر می‌کشند:

﴿ یَوْمَ تَرْجُفُ ٱلرَّاجِفَةُ. تَتْبَعُهَا ٱلرَّادِفَةُ. قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ وٰاجِفَةٌ. أَبْصٰارُهٰا خٰاشِعَةٌ. یَقُولُونَ: أَ إِنّٰا لَمَرْدُودُونَ فِی ٱلْحٰافِرَةِ؟ أَ إِذٰا کُنّٰا عِظٰاماً نَخِرَةً؟ قٰالُوا: تِلْکَ إِذَنْ کَرَّةٌ خٰاسِرَةٌ!. . فَإِنَّمٰا هِیَ زَجْرَةٌ وٰاحِدَةٌ. فَإِذٰا هُمْ بِالسّٰاهِرَةِ ﴾.

(رستاخیز و قیامت برپا می‌گردد) در آن روزی که (نفخهٔ اوّل، در صور دمیده می‌شود و) زلزله‌ای درمی‌گیرد (و دنیا خراب می‌گردد و همگان می‌میرند). سپس (نفخهٔ دوم، در صور دمیده می‌شود و زلزلهٔ نخستین) زلزلهٔ دیگری به دنبال خواهد داشت (که مردگان زنده می‌گردند و رستاخیز و قیامت آغاز می‌شود، و جهان ابدی آغاز می‌گردد). دلهائی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند. و چشمانشان فروافتاده و فروتپیده می‌گردد. (اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که استخوانهای پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟ تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست ... بازگشت آنان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند.

روایت شده است که «راجفه» زمین است، با تکیه بر فرمودهٔ خدای بزرگوار در سورهٔ دیگری:

﴿ یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ ﴾.

روزی، زمین و کوهها سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید. (مزّمّل/۱۴)

«رادفه» هم در روایت آمده است که آسمان است. یعنی آسمان به دنبال زمین به لرزش و جنبش درمی‌افتد، و در دگرگونی از زمین پیروی می‌کند، چرا که ستارگان تکه‌تکه و پاره‌پاره می‌گردند و از هم می‌پاشند . . .

همچنین روایت شده است که «راجفه» فریاد و صدای نخستین است، فریاد و صدائی که به سبب آن زمین و کوهها و جملگی زنده‌ها به لرزش و جنبش درمی‌آیند، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). «رادفه» نفخهٔ دومی است که با دمیدن آن در صور همگان زنده و تندرست می‌گردند و در محشر گرد آورده می‌شوند، همان گونه که در سورهٔ زمر آیهٔ ۶۸ آمده است . . .

فرق نمی‌کند چه معنی این باشد و چه آن، دل انسان زلزله و تکان و جنبش و هول و هراس و پریشانی را احساس می‌کند، و به لرزش ترس و هراس و نگرانی و پریشانی گرفتار می‌آید و تپان و هراسان می‌شود، و آماده می‌گردد که ببیند در آن روز چه جزع و فزعی گریبانگیر می‌شود. جزع و فزعی که با وجود آن آرام و قراری نمی‌ماند، و معنی این فرمودهٔ خداوند بزرگوار درک و فهم می‌گردد:

﴿ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ. أَبْصارُها خاشِعَةٌ ﴾.

دلهائی در آن روز تپان و پریشان می‌گردند، و چشمانشان فروافتاده و فروانداخته می‌گردد.

دلها سخت پریشان می‌شوند. آثار خواری و رسوائی بر آنها پدیدار می‌گردد. ترس و هراس و سرشکستگی و سرخوردگی دامنگیرشان می‌شود، و لرزش و فروافتادگی آنها را فرامی‌گیرد. اینها چیزهائی است که روی می‌دهد در آن روز لرزنده و لرزان به جنبش و تپش درمی‌افتد، و دنباله‌رو از آن پیروی می‌کند و به دنبال آن روی می‌دهد. سوگند بر این چیزها یاد شده است به همهٔ چیزهائی که کاملاً برمی‌کَنند و بیرون می‌کشند! و به همهٔ چیزهائی که چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند، و به همهٔ چیزهائی که به گونهٔ ساده و آسان وظائف خود را انجام می‌دهند، و به همهٔ چیزهائی که کاملاً سبقت می‌گیرند، و به همهٔ چیزهائی که به ادارهٔ امور می‌پردازند . . . این هم صحنه‌ای است که در سایه‌روشن خود و در آهنگ خود با آن سرآغاز متّفق و متّحد می‌گردد.

آن گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و از گمان نادرست و سرگشتگی نابجای ایشان سخن می‌گوید، در آن حال که از گورها برمی‌خیزند و پریشان و نابسامان بر پای می‌ایستند:

﴿ يَقُولُونَ: أَ إِنّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحافِرَةِ؟ أَ إِذا كُنّا عِظاماً نَخِرَةً؟ ﴾.

(اینان در دنیا) می‌گفتند: آیا ما دوباره (زنده می‌گردیم و) به زندگی بازگردانده می‌شویم؟! آیا وقتی که استخوانهای پوسیده و فرسوده‌ای خواهیم شد (به زندگی بازگردانده می‌شویم؟).

آنان از همدیگر می‌پرسند: آیا ما به زندگی برگردانده می‌شویم و راه پیشین خود را می‌سپریم . . . گفته می‌شود: «رَجَعَ فِي حافِرَتِهِ». یعنی به راهی برگشت که از آن آمده بود. ایشان در این حالت سرگشتگی و هراسانی خود، از همدیگر می‌پرسند: آیا راه پیشینی را دوباره در پیش می‌گیرند که از آنجا آمده‌اند، و به زندگی خود باز می‌گردند؟! دهشت‌زده می‌پرسند: این چگونه امکان دارد بعد از این که ایشان استخوانهای پوسیده شده‌اند، و توخالی گشته‌اند و باد در آنها می‌پیچد و سوت می‌کشد؟!

چه‌بسا ایشان به خود آیند و بیدار و هوشیار شوند، یا بنگرند و ببینند و بینا گردند و بدانند که این برگشتن به زندگی است، ولیکن زندگی دیگری. در اینجا است که آنان به خود می‌آیند و به زیانباری خود و فرجام بد خویش در این بازگشت پی می‌برند، و این چنین سخنی از دهانشان بیرون می‌پرد:

﴿ قالُوا: تِلْكَ إِذَنْ كَرَّةٌ خاسِرَةٌ ﴾.

(تمسخرکنان) می‌گفتند: این (بازگشت به زندگی دوباره، اگر انجام‌پذیر گردد) در این صورت بازگشت زیانبار و زیان‌بخشی خواهد بود! (و ما هرگز از این زیانها نخواهیم کرد، و چنین کاری ممکن نیست).

این بازگشتی است که حساب آن را نکرده‌اند، و توشه‌ای برای آن پیشاپیش نفرستاده‌اند. در این بازگشت به زندگی نوین جز زیان کامل چیزی ندارند!

در اینجا ـ هنگام رویاروی شدن با این صحنه ـ روند قرآنی حقیقتی را پیرو می‌زند، حقیقتی که روی داده است و درگرفته است:

﴿ فَإِنَّما هِيَ زَجْرَةٌ واحِدَةٌ. فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَةِ ﴾.

(بازگشت آنان چندان مشکل نیست) تنها صدائی (از صور) برمی‌خیزد و بازگشت انجام می‌پذیرد. ناگهان همگان (به پا می‌خیزند و) در دشت پهناور و سفید محشر آماده می‌شوند.

«زَجْرَةٌ»: صدا و فریاد. در اینجا با این واژهٔ تند گفته می‌شود تا فضای صحنه با جملگی صحنه‌های دیگر هماهنگ گردد. «ساهِرَة»: دشت و بیابان سفید و هموار و پهناور. سرزمین سفید و برّاق است که سرزمین محشر و همایش همگان است. سرزمین محشر و همایش همگان هم نمی‌دانیم در کجا خواهد بود. سراغی از آن نداریم، مگر خبر راستینی که آن را دریافت می‌داریم، و ما از خود چیزی بر آن نمی‌افزائیم، چیزی که مورد اعتماد نیست و تضمینی ندارد.

این فریاد و صدای یگانه ـ با استناد به نصوص دیگر ـ به نظر می‌آید نفخهٔ ثانی، یعنی دومین دمیدن در صور باشد، که دمیدن زنده گرداندن و گردآوری مردمان در پهنهٔ محشر است. تعبیر از آن با واژهٔ «زجرة» بیانگر سرعت است. خود این واژه خبر از سرعت می‌دهد. آهنگ سراسر این سوره نیز از نوعی شتاب و راندن برخوردار است. دلهای پریشان و هراسان هم صفت پریشانی و هراسانی خود را از سرعت نبض و ضربان می‌گیرند. پس هماهنگی در هر حرکتی و در هر اشاره‌ای و در هر سایه‌روشنی از روند سخن، دیده می‌شود.



آن گاه آهنگ تا اندازه‌ای در چرخش و گردش آینده می‌آرامد، تا با فضای داستان‌سرائی هم‌آوا و مناسب گردد، بدان هنگام که روند سخن بیان می‌دارد چیزی را که میان موسی و فرعون درگرفته است، و کار این طاغی و یاغی به کجا کشیده است وقتی که سرکشی و نافرمانی آغاز کرده است:

﴿ هَلْ أَتاکَ حَدیثُ مُوسیٰ. إِذْ ناداهُ رَبُّهُ بِالْوادِی الْمُقَدَّسِ طُویً. إِذْهَبْ إِلیٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغیٰ. فَقُلْ: هَلْ لَکَ إِلیٰ أَنْ تَزَکّیٰ؟ وَ أَهْدِیَکَ إِلیٰ رَبِّکَ فَتَخْشیٰ؟ فَأَراهُ الآیَةَ الْکُبْریٰ. فَکَذَّبَ وَ عَصیٰ، ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعیٰ. فَحَشَرَ فَنادیٰ. فَقالَ: أَنَا رَبُّکُمُ الأَعْلیٰ. فَأَخَذَهُ اللهُ نَکالَ الآخِرَةِ وَ الأُولیٰ... إِنَّ فی ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ یَخْشیٰ ﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟ بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مقدّس طُویٰ صدا زد. (بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هستی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟ موسی به پیش فرعون رفت و) معجزهٔ بزرگ (خود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. امّا فرعون، موسی را دروغگو نامید و (نبوّت او را نپذیرفت، واز چیزی که از جانب خدا با خود آورده بود) سرپیچی کرد. سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزهٔ با موسی) به سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین معبود شما هستم! خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد... در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.

داستان موسی از همهٔ داستانهائی که در قرآن آمده‌اند بیشتر آمده است و شرح و بسط بیشتری به خود اختصاص داده است... داستان موسی پیش از این در سوره‌های زیادی ذکر گردیده است. حلقه‌های گوناگونی از آن بیان شده است. به شیوه‌های مختلفی مطرح گردیده است. همهٔ آن شیوه‌ها با روند سوره‌ای که در آن آمده‌اند مناسبت داشته‌اند، و در ادای هدف برجستهٔ روند سخن مشارکت نموده‌اند. همان گونه که شیوهٔ قرآن در بیان داستانها و روایت آنها است.[1]

در اینجا این داستان چکیده‌وار، و با صحنه‌های سریع و پرشتاب بیان می‌گردد. از همان جائی می‌آغازد که موسی در سرزمین مقدّس و پاک فریاد زده می‌شود، تا بدانجا که فرعون گرفتار می‌گردد... گرفتار آمدن او در دنیا و بعد از آن در آخرت... بدین وسیله این داستان به موضوع اصلی سوره می‌رسد که بیانگر

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: قصّه در قرآن.

حقیقت آخرت است. این قسمت طولانی داستان در اینجا در چند آیهٔ اندک و کوتاه و پرشتاب ذکر گردیده است تا با شرکت این سوره و با آهنگ آن متناسب باشد.

این آیه‌های کوتاه و پرشتاب، چند حلقه و چند صحنه از این داستان را دربر می‌گیرند...

ایــن آیـه‌ها بـا رو کـردن خـطاب بـه پـیغمبر ﷺ می‌آغازند:

﴿ هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ مُوسیٰ؟ ﴾.

آیا خبر داستان موسی به تو رسیده است؟.

این پرسش برای زمینه‌سازی و آمـاده کـردن نـفس و گوش است تا داستان دریافت شود وورانداز و بررسی گردد . . .

آن گاه به سخن از داستان می‌پردازند. خود داستان نیز «حدیث» یعنی سخن نامیده شده است. این هم اشاره به واقعیّت داستان دارد. چه این داستان سخنی بوده است و درگرفته است. داستان با صحنهٔ صـدا زدن و مـناجات کردن می‌آغازد:

﴿ إِذْ نادٰاهُ رَبُّهُ بِالْوادِي الْمُقَدَّسِ طُوىً ﴾.

بدان گاه که پروردگارش او را در زمین مبارک و پـاک طُویٰ صدا زد.

«طُویٰ» بنا به ارجح اقوال، نام سرزمینی است کـه در کنار کوه طور و در طرف راست آن قـرار دارد بـرای کسی که از مَدْیَن به سوی طور بـیاید. مـدین هـم در شمال حجاز واقع است.

لحـظهٔ نـداء دردادن لحـظهٔ هـراسـناک سـترگی است. همچنین لحظهٔ شگفتی است. خداوند سـبحان خـودش بـنده‌ای از بـندگانش را نـداء دربـدهد کـار بـزرگ و هولناکی است. هولناک‌تر از آنـچه واژه‌هـای انسـانها بتوانند از آن تعبیر کنند. این هم رازی از رازهای بزرگ الهی است. همچنین رازی از رازهـای هسـتی بشـری است، رازهائی که خدا در این پدیده به ودیعت نـهاده است، و او را برای دریافت هـمچون نـدائـی آمـادگی بخشیده است. این نهایت چیزی است که ما می‌توانیم آن را در این جایگاه بگوئیم، جایگاهی که درک و فهم بشری نمی‌تواند به چیزی از آن برسد و چیزی از آن را فراچنگ آورد. این است که انسان در چهارچوب توان خود می‌ایستد و منتظر می‌ماند تا یزدان سبحان برای او پرده از آن بردارد و او هم با ذهن و شعور خود آن را بچشد و مزه کند.

در جایهای دیگر، تفصیل ایـن مـناجات و راز و نـیاز موسی با پروردگارش در چنین جایگاهی ذکر گـردیده است. ولی اینجا جـولانگاه مـختصرگوئی و آهـنگهای پرشتاب است. بدین خاطر روند قرآنی به دنـبال ذکـر نداء در سرزمین مبارک و پاک طُویٰ، به حکایت فرمان تکلیف الهی به موسی مبادرت می‌ورزد:

﴿ إِذْهَبْ إِلیٰ فِرْعَوْنَ. إِنَّهُ طَغیٰ. فَقُلْ: هَلْ لَکَ إِلیٰ أَنْ تَزَکّیٰ! وَ أَهْدِیَکَ إِلیٰ رَبِّکَ فَتَخْشیٰ؟ ﴾.

(بدو گفت:) برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است. بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هسـتی) رها و پاک گردی؟ و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تـو (از او) انـدیشناک و بیمناک گردی (و خلاف نکنی؟).

﴿ إِذْهَبْ إِلیٰ فِرْعَوْنَ. إِنَّهُ طَغیٰ ﴾.

برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است.

طغیان و سرکشی کاری است که نباید بشود و نباید در میان بماند. طغیان و سرکشی کار ناپسند و زشتی است. زمین را به تباهی می‌کشاند، و مخالف چیزی است که خداونـد آن را دوست مـی‌دارد، و بـه چـیزی مـنتهی می‌شود که ناپسند و زشت است . . . برای جلوگیری از طغیان و سرکشی، یـزدان سـبحان بـنده‌ای از بـندگان برگزیدهٔ خود را نماینده می‌کند. خداوند خـودش او را نماینده می‌سازد تا بکوشد جلو این شرّ و بلا را بگیرد و آن را متوقّف نماید، و این فساد را بازدارد، و جلو این طغیان و سرکشی را سدّ کند . . . طغیان و سرکشی کار بسیار ناپسند و زشتی است، تا بدانجا که یزدان سبحان خودش بنده‌ای از بندگانش را مخاطب قرار مـی‌دهد و بدو می‌گوید به سوی این فرد طغیانگر و سرکش برود

و بکوشد او را از طغیان و سرکشی‌ای که در پیش گرفته است بازدارد، و حجّت بر او تکمیل کند و عـذر او را بخواهد پیش از این که خداوند بزرگوار او را به عذاب دنیا و به عقاب آخرت گرفتار سازد و کار از کار بگذرد.

﴿ إِذْهَبْ إِلىٰ فِرْعَوْنَ. إِنَّهُ طَغىٰ ﴾.

برو به سوی فرعون که سرکشی و طغیان کرده است.

آن گاه خدا به موسی می‌آموزد چگونه با آن طغیانگر و سـرکش سـخن بـیاغازد. او را بـا زیـباترین و دوست داشتنی‌ترین شیوه مـخاطب قـرار دهـد، و بـا شـیوه و شکلی با او سخن بگوید که برای دلها کـاملاً کشش و جاذبیّت داشته باشد. بلکه دست از طـغیان و سـرکشی بردارد، و از خشم خدا بترسد و از انتقام او بهراسد:

﴿ فَقُلْ: هَلْ لَکَ إِلىٰ أَنْ تَزَکّىٰ؟ ﴾.

بگو: آیا میل داری (از آنچه در آن هسـتی) رهـا و پـاک گردی؟

آیا میل داری که از پلیدی طغیان و کثافت عصیان پاک گردی؟ آیا می‌خواهی به راه عبادت و برکت برگردی؟

﴿ وَ أَهْدِیَکَ إِلىٰ رَبِّکَ فَتَخْشىٰ ﴾.

و تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم (و او را به تو بشناسانم) تا تو (از او) اندیشناک و بیمناک گـردی (و خلاف نکنی؟).

آیا میل داری راه پروردگارت را به تو بشناسانم؟ هرگاه پروردگارت را بشناسی ترس از او به دلت مـی‌افـتد. انسان طغیان و سرکشی نمی‌کند و دست به عـصیان و گناه نمی‌یازد مگر زمانی که از پروردگارش دور برود و دور گردد. و مگر وقتی که راه خدا را گم کند و در نتیجه دلش سنگین و تباه می‌شود، و طغیان و سرکشی از آن برمی‌خیزد!

این بخش از داستان در صحنهٔ نداء زدن و موظّف کردن بود. بخش بعدی در صحنهٔ رویاروئی و رساندن پـیام است. روند قرآنی بیان آن را تکرار نمی‌کند، بلکه بـه نشان دادن و ذکر آن در اینجا بسنده می‌کند. چیزی را که پس از صحنهٔ نداء زدن قرار دارد درهم می‌پیچد و از آن سـخن نـمی‌گوید، و عـبارت پـیام‌رسانی را در صحنهٔ پیام‌رسانی مختصر می‌کند. پرده را در اینجا فرو می‌اندازد تا آن را در پـایان صـحنهٔ رویـاروئی کـنار بکشد:

﴿ فَأَراهُ الْآیَةَ الْکُبْرىٰ. فَکَذَّبَ وَ عَصىٰ ﴾.

(موسی به پیش فرعون رفت و) معجزهٔ بـزرگ (خـود، یعنی تبدیل عصا به اژدها) را بدو نشان داد. امّا فرعون موسی را دروغگو نـامید و (نـبوّت او را نـپذیرفت، و از چیزی که از جانب خدا با خـود آورده بـود) سـرپیچی کرد.

موسی چیزی را که به تبلیغ آن موظّف شده بود رساند، با شیوه‌ای که پروردگارش بدو القاء و تعلیم فرموده بود. امّا این شیوهٔ دوست داشتنی و زیبا در نـرم کـردن دل طـغیانگر و سـرکش فـرعون کـه خـالی از شـناخت پروردگارش بود موفّق نشد و به پیروزی نرسید. ایـن بود که موسی معجزهٔ بزرگ را بدو نشان داد، و آن عصا و ید بیضا بود، همان‌گونه که در جـاهای دیگـر آمـده است:

﴿ فَکَذَّبَ وَ عَصىٰ ﴾.

امّـا فـرعون، مـوسی را دروغگـو نـامید و (نـبوّت او را نپذیرفت، و از چیزی که از جـانب خـدا بـا خـود آورده بود) سرپیچی کرد.

صحنهٔ ملاقات و تـبلیغ، در کـنار دروغگـو نـامیدن و معصیت و سرکشی کردن، کـوتاه و مـختصر بـه پـایان می‌رسد.

آن گاه صحنهٔ دیگری را نشان می‌دهد. صحنهٔ فـرعون که به موسی پشت می‌کند و از او روی بـرمی‌تابد، و برای مبارزهٔ سحر و حقّ به تلاش می‌ایستد و جادوگران را گرد می‌آورد، زمانی که بر او گران می‌آید تسلیم حقّ و هدایت گردد:

﴿ ثُمَّ أَدْبَرَ یَسْعىٰ. فَحَشَرَ فَنادىٰ. فَقالَ: أَنَـا رَبُّکُـمُ الْأَعْلىٰ ﴾.

سپس پشت کرد و رفت و (برای مبارزهٔ با مـوسی) بـه سعی و تلاش پرداخت. آن‌گاه (جادوگران را) گرد آورد و (مردمان را) دعوت کرد، و گفت: من والاترین مـعبود

شما هستم!.

روند سخن در اینجا شتابان به ذکر گفتار طغیانگر کافر می‌پردازد، و صحنه‌های تلاش او و گردآوری جادوگران و چشم‌اندازهای تفصیلات آن را به طور مختصر بیان می‌کند. او پشت کرد و رفت و در مکر و کید خود به تلاش ایستاد و کوشش کرد. جادوگران را و عامّهٔ مردمان را جمع کرد. آن گاه این سخن بیشرمانه و گردن‌افرازانه‌ای که لبریز از غرور و جهالت بود از دهان او بیرون پرید:

﴿ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴾.

من والاترین معبود شما هستم!.

طغیانگری که گول غفلت تودهٔ مردمان، و اطاعت کورکورانهٔ ایشان را خورده است همچون سخنی را گفته است. آخر طاغیان را چیزی بسان غفلت تودهٔ مردمان و رام شدن و اطاعت کردن و فرمانبرداری ایشان گول نمی‌زند و فریب نمی‌دهد. طغیانگر جز فردی نیست که در حقیقت هیچ‌گونه قدرت و تسلّطی ندارد، و این توده‌های غافل و رام و خوار است که بدو سواری می‌دهند و او را بر گُردهٔ خود می‌نشانند و راه می‌برند، و او هم سوار می‌شود و افسار ایشان را به دست می‌گیرد و هرگونه و هرکجا بخواهد آنان را سر می‌دهد و راه می‌برد! آنان گردنهایشان را برایش دراز می‌کنند و او هم ایشان را می‌گسلد! سرهایشان را برایش خم می‌کنند و او هم بر گردهٔ ایشان می‌نشیند! آنان از حقِّ عزّت و کرامت خود برایش درمی‌گذرند و او هم طغیان و سرکشی می‌آغازد!

توده‌های مردم این کارهای ناروا را به دو سبب انجام می‌دهند: از یک جهت چون گول می‌خورند و فریب داده می‌شوند، و از جهت دیگر چون می‌ترسند. این چنین ترس و هراسی هم جز از وهم و گمان سرچشمه نمی‌گیرد. شخصی طغیانگر که یک نفر است ممکن نیست از هزارها و میلیونها نفر قویتر و نیرومندتر باشد، به شرط این که این توده‌ها به انسانیّت خود پی ببرند، و عزّت و کرامت و آزادی خود را درک بکنند. فرد فرد توده‌های مردم از لحاظ نیرو و توان با شخص طغیانگر برابر و همتا است، ولی طغیانگر توده‌ها را گول می‌زند و به خیال ایشان چنین می‌اندازد که او می‌تواند برایشان کاری بکند، و چیزی برای سرکوبی آنان در اختیار دارد! ممکن نیست هرگز فردی در میان ملّت بزرگواری طغیان و سرکشی بیاغازد. ممکن نیست هرگز فردی در میان ملّت خردمند و راهیابی سر به طغیان بردارد. ممکن نیست هرگز فردی در میان ملّتی طغیانگری و سرکشی کند که پروردگارشان را بشناسند و بدو ایمان داشته باشند و آنان نمی‌پذیرند فردی از آفریدگان یزدان را بپرستند و پرستش بکنند، فردی که نمی‌تواند بدیشان زیان و سودی برساند و ایشان را راهیاب گرداند.

ولی فرعون در قوم خود غفلت و ذلّت و خالی بودن دل از ایمان دید. این امر او را جرأت بخشید این سخن کفرآلود بزهکارانه را بگوید و فریاد برآورد:

﴿ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴾.

من والاترین معبود شما هستم!.

او هرگز نمی‌توانست همچون سخن زشت و پلشتی را بر زبان براند اگر ملّت را آگاه و بزرگوار و مؤمن می‌دید، و آن ملّت می‌دانست که فرعون بندهٔ ضعیفی است و بر چیزی توانائی ندارد، و اگر مگس چیزی را از او برباید و سلب نماید، نمی‌تواند آن چیز را از آن مگس رها نماید!

در برابر این گردن‌افرازی بیشرمانه، و به دنبال آن طغیان زشت و پلید، نیروی بزرگ به جنبش و خروش افتاد:

﴿ فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ ﴾.

خدا او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد.

در اینجا عذاب آخرت را بر عذاب دنیا جلوتر ذکر کرده است، بدان علّت که عذاب آخرت از عذاب دنیا سخت‌تر و ماندگارتر است. عذاب آخرت عذاب واقعی است. عذابی که طغیانگران و سرکشان و بزهکاران و نافرمایان را سخت فرامی‌گیرد و سرمدی و ابدی ایشان

را گرفتار می‌سازد . . . جلوتر ذکر کردن عذاب آخرت علّت دیگری نیز دارد، و آن این که جلوتر ذکر کردن آن مناسب‌تر با روندی است که از آخرت سخن می‌گوید، و آخرت را موضوع اصلی خود قرار می‌دهد . . . از سوی دیگر از لحاظ واژگانی با آهنگ موسیقی موجود در قافیه هم‌آواتر است، افزون بر این که از لحاظ معنوی با موضوع اصلی، و با حقیقت واقعی، همسازتر و همخوان‌تر است.

عذاب دنیا سخت و سنگین بود. باید عذاب آخرت چگونه باشد وقتی که سخت‌تر و شدیدتر و بدتر است؟ فرعون دارای قدرت و قوّت و سلطه و عظمت و شوکتی بود که آن را از دیرباز به ارث برده بود و ریشه در تاریخ داشت. آیا باید حال تکذیب‌کنندگان جز او چگونه باشد؟ آیا حال آن مشرکانی که با دعوت رویاروی می‌گردند و به مقابله و مبارزهٔ آن می‌پردازند باید چگونه باشد؟

﴿إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ﴾.

در این (داستان موسی و فرعون، درس) عبرت بزرگی است برای کسی که (از خدا) بترسد.

کسی که پروردگار خود را می‌شناسد، و از او می‌ترسد، او کسی است که می‌داند و می‌فهمد در حادثهٔ فرعون چه درس عبرتی برای دیگران است. امّا کسی که دل او با تقوا و پرهیزگاری آشنا نیست، میان او و میان درس عبرت سدّ و مانعی برقرار است، و میان او و میان پند و اندرز گرفتن پرده و حجابی است. زمان می‌گذرد تا می‌رسد به وقتی که همچون کسی با فرجام خود روبرو می‌گردد، و خدا او را به عذاب دنیا و به عذاب آخرت گرفتار می‌سازد. هرکسی برنامه‌ای دارد، و هرکسی فرجامی دارد. کسی درس عبرت می‌گیرد که از خدا بترسد . . .

روند سخن از این چرخش و گردش در میان محلّهای نقش زمین شدن و کشتارگاه طغیانگران تجاوزپیشه برمی‌گردد، طغیانگران تجاوزپیشه‌ای که با قدرت و قوّتی که داشتند سر به طغیان و تجاوزگری برمی‌داشتند. روند سخن از این چرخش و گردش به سوی مشرکانی برمی‌گردد که آنان هم به قدرت و قوّت خود می‌نازیدند و بزرگی می‌فروختند. ایشان را برمی‌گرداند به سوی چیزی از نمادهای قدرت و قوّت بزرگ و سترگی که در این جهان است و آفریدگار این جهان است و قدرت و قوّت ایشان در برابرآن چیزی بشمار نمی‌آید:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ؟ بَنٰاهٰا. رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا. وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا. وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا. أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا. وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا. مَتٰاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعٰامِكُمْ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترشش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید. و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت. و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها را محکم و استوار کرد. برای استفادهٔ شما و چهارپایان شما (همهٔ اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

این پرسشی است که جز پاسخی ندارد. پاسخ آن تسلیم شدن بدون جدال و ستیز است:

﴿أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ؟﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان؟.

آفرینش آسمان! دیگر جای جدال و ستیز و سخن گفتن نیست. کدام قدرت و قوّت شما است که شما را گول می‌زند و می‌فریبد؟ این است متوجّه نیستید که آفرینش آسمان مشکل‌تر از آفرینش شما است، و خدائی که آسمان را آفریده است از آسمان فراتر و والاتر است؟.. این گوشه‌ای از پیام پرسش است. گوشهٔ دیگری هم در

میان است. چه چیزی را در دوباره زنده کردن خود مشکل می‌یابید؟ خدا آسمان را آفریده است، و آفریدن آسمان از آفریدن شما دشوارتر است. دوباره زنده گرداندن شما آفرینش شما را برگشت دادن و تکرار کردن است. آن کسی که آسمان را آفریده است که کار مشکل‌تری است، می‌تواند شما را دیگر باره زنده کند و به زندگی برگرداند، و زندگی مجدّد بخشیدن و دیگر باره زنده کردن شما، از آفرینش آسمان آسان‌تر و ساده‌تر است.

این آسمان آفرینشِ سخت‌تر و دشوارتری دارد و جای ستیز و جدال نیست . . . ﴿ بَنٰاهٰا ﴾: خدا آن را بنا نهاده است. بنا نهادن و ساختن اشاره به نیرو و پیوند دارد. آسمان نیز چنین است. پیوستگی دارد. ستارگان و سیّارگان آن خلل نمی‌پذیرند و پراکنده نمی‌گردند. از مدارها و جایگاه‌های خود خارج نمی‌شوند. فرو نمی‌افتند و سقوط نمی‌کنند. چه آسمان بنای استوار و محکم و دارای اجزاء وابسته به یکدیگر و در ارتباط با همدیگر است.

﴿ رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا ﴾.

ارتفاع و بلندای آن را بالا برد و گسترشش داد، و آن را آراسته و پیراسته کرد و سر و سامانش بخشید.

﴿ سَمْك ﴾: ارتفاع. بلندا. آسمانه .... سَمْكِ هر چیزی بلندا و ارتفاع آن است. آسمان بلند و برافراشته و هماوا و همنوا است. همهٔ اجزاء آن مرتبط است . . . این ساختن و پرداختن است.

﴿ فَسَوّٰاهٰا ﴾: ساخته و پرداخته کرد.[1]

با چشم غیر مسلّح و مشاهدهٔ معمولی می‌توان این هماهنگی مطلق را دید. آشنائی با حقیقت قوانینی که این آفریده‌های بزرگ و هراس‌انگیز را نگاه می‌دارند، و میان حرکات و آثار و تأثیرات آنها هماهنگی برقرار می‌دارند، بر دائرهٔ معنی این تعبیر می‌افزاید، و گسترهٔ این حقیقت هولناک و سترگی را فراخ می‌گرداند که مردمان در پرتو علوم خود جز گوشه‌هائی از آن را نمی‌دانند، و در برابرش مدهوش و مبهوت می‌مانند، و دهشت و وحشت و ترس و هراس سراپای ایشان را فرامی‌گیرد، و از تجزیه و تعبیر آن درمانده می‌گردند، و جز اقرار و اعتراف به وجود نیروی بزرگی که آن را اداره می‌کند و همه چیز آن را به اندازهٔ لازم و با ویژگی معلوم آفریده است، و سنجیده و دقیق آن را راه می‌برد، چاره‌ای نخواهند داشت، هرچند چنین پژوهشگرانی اصلاً از زمرهٔ مؤمنان به دینی از ادیان نباشند!

﴿ وَأَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَأَخْرَجَ ضُحٰاهٰا ﴾.

و شب آن را تاریک کرد، و روز آن را پدیدار و روشن ساخت.

در این تعبیر شدّت و حدّتی در طنین واژگان و در معنی آنها است. شدّت و حدّتی که متناسب با سخن از شدّت و حدّت و قدرت و قوّت است.

﴿ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا ﴾ یعنی شب آن را تاریک کرد. ﴿ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا ﴾ یعنی روز آن را روشن کرد. ولیکن واژگان در هماهنگی با روند سخن همگام می‌گردند . . .

پیاپی آمدن حالتهای تاریکی و روشنی در شب و چاشتگاه که اوّل روز است حقیقتی است که هرکسی آن را می‌بیند، و هر دلی از آن متأثّر می‌گردد. چه بسا انسان به سبب طول الفت به تاریکی شب و روشنی روز، و تکرار آمد و رفت آنها چنین حقیقتی را فراموش بکند. این است قرآن با متوجّه ساختن ذهن و شعور به سوی آنها، تازگی این حقیقت را برگشت می‌دهد و عودت می‌بخشد. این حقیقت همیشه تازگی دارد. هر روز تازه می‌شود، و ذهن و شعور آن را تازه می‌یابد و از روی دادن آن متأثّر می‌گردد. قوانینی که در فراسوی این حقیقت قرار دارد نیز از دقّت و عظمتی برخوردار است که به وحشت و دهشت می‌اندازد کسی را که با آنها آشنائی پیدا کند. هر زمان که علم و دانش مردمان بیشتر بشود و پیشرفت بکند این حقیقت دلها را

۱- یعنی هریک را فواصل معیّن و اندازه و خاصّیت ویژه بخشید و در مدارات خود جای داد و یکی را با دیگری مرتبط ساخت. (مترجم)

بیشتر به هراس و دهشت می‌اندازد و باعث شگفت و شگرف زیادتری می‌گردد.

﴿وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا. أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا. وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا﴾.

و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چراگاه آن را پدیدار کرد. و کوه‌ها را محکم و استوار کرد.

دَحْوِ زمین، تمهید بخشیدن و آماده ساختن و قشر آن را گستردن است،[1] به گونه‌ای که شایستۀ سیر و حرکت بر روی آن ممکن گردد، و خاک آن درخور روئیدن گیاهان و درختان بر روی آن شود. محکم و استوار شدن کوه‌ها هم نتیجۀ قرار و آرام گرفتن سطح زمین، و رسیدن درجۀ حرارت آن به اعتدالی است که اجازه می‌دهد زندگی بر روی آن میسّر بشود بدین سان که هم اینک هست. یزدان سبحان از زمین آب آن را بیرون آورده است، چه آبی که از چشمه‌ها برمی‌جوشد، یا آبی که از آسمان پائین می‌آید. آبی هم که از آسمان پائین می‌آید همان آبی است که در زمین بخار می‌شود و بالا می‌رود و به شکل باران پائین می‌آید. یزدان سبحان از زمین چراگاه آن را بیرون آورده است، چراگاه نیز گیاهانی است که مردمان و چهارپایان از آنها می‌خورند و جانداران و جانوران مستقیماً یا با واسطه با آنها زندگی می‌کنند و زندگی را بسر می‌برند . . .

همۀ اینها پس از ساختن آسمان میسّر گردیده است، و به دنبال سیاه شدن شب و سفید شدن روز، یعنی پدید آمدن شب و روز، صورت گرفته است. نظریّه‌های ستاره‌شناسی جدید به مدلول و مفهوم این نصّ قرآنی نزدیک است. وقتی که فرض می‌کند زمین صدها میلیون سال بوده است و گردشهای خود را داشته است، و شبها و روزها پیاپی آمده است و گذشته است، پیش از آن که بگسترد و آمادۀ کشت و زرع بشود، و سطح آن آرام و قرار پیدا بکند و دشتها و کوه‌ها بر روی آن پدید آید و بدین شکل و بدین گونه درآید.

قرآن اعلان می‌کند همۀ اینها بوده است و شده است:

﴿مَتٰاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعٰامِكُمْ﴾.

برای استفادۀ شما و چهارپایان شما (همۀ اینها را سر و سامان داده و سرگشته و فرمانبردار کرده‌ایم).

قرآن با این اعلان از یک سو به مردمان عظمت تدبیر و اداره کردن خدا را تذکّر می‌دهد، و از دیگر سو به عظمت تقدیر و سنجش و آفرینش هر چیزی به اندازۀ لازم در ملک و مملکت خدا اشاره می‌کند. چه ساختن بنای آسمان بدین گونه، و گسترانیدن زمین و به شکل بیضی درآوردن آن نیز بدین گونه، هیچ کدام ناگهانی خود به خود پدید نیامده است و تصادفی پدیدار نگردیده است. بلکه در آنها حساب و کتاب آفریدگانی مورد نظر بوده است که در زمین جایگزین می‌گردد، و وجود و رشد و ترقّی آنان مقتضی همآوائی و همگامی جدّی فراوانی در طرح جهان، و در طرح منظومۀ شمسی به طور خاصّ، و در طرح زمین به طور اخصّ، بوده است.

قرآن ـ بنا به شیوه‌ای که در اشاره کردن کوتاه الهامگرانۀ متضمّن اصل حقیقت دارد ـ در اینجا از این همآوائیها و همگامیها، ساختار آسمانها، تاریک کردن شب، روشن گرداندن روز، گسترانیدن و به شکل بیضی درآوردن زمین، بیرون آوردن آب و چراگاه زمین، و محکم و استوار کردن کوه‌های آن را یادآور می‌شود. اینها را هم برای استفادۀ انسانها و چهارپایانشان بدین شکل و گونه درآورده است. این نیز اشاره‌ای است که بیانگر حقیقت تدبیر و اداره کردن، و حقیقت تقدیر و اندازه گرفتن و به اندازۀ لازم آفریدن در برخی از پدیده‌هائی است که همگان آنها را می‌بینند، و می‌سزد در بارۀ آنها با هر انسانی سخن گفت، در هر محیطی و

۱- «دَحٰاهٰا»: آن را پرت کرد و غلتاند . . . آن را به شکل بیضی درآورد و گستراند . . . چون اغلب تفسیرها و فرهنگها «دَحْو» را تنها به معنی گستراندن ذکر کرده‌اند، چند جمله را برای تأکید معنی غلتاندن و قِل دادن، از دو تفسیر عیناً ذکر می‌نمائیم: أَصْلُ الدَّحْوِ الْإِزٰالَةُ لِلشَّیْءِ مِنْ مَكٰانٍ إِلیٰ مَكٰانٍ. وَ مِنْهُ یُقٰالُ: إِنَّ الصَّبِیَّ یَدْحُو بِالْكُرَةِ، أَیْ یَقْذِفُهٰا عَلیٰ وَجْهِ الْأَرْضِ (نگا: تفسیر کبیر). دَحٰاهٰا: بَسَطَهٰا وَ أَوْسَعَهٰا لِسُكْنیٰ أَهْلِهٰا. أَوْ جَعَلَهٰا عَلیٰ شِكْلِ دِحْیَةٍ، وَ هِیَ الْبَیْضَةُ (نگا: تفسیر و بیان مفردات القرآن) . . .

(مترجم)

در هر زمانی که باشد. چرا که نیازی به درجهٔ علم و معرفت نیست تا بهرهٔ انسان را هر کجا و هرگونه که هست بیفزاید. این بدان خاطر است تا بتوان همهٔ آدمیزادگان را در همهٔ مراحل زندگی بشری بر روی زمین و در همهٔ زمانها با این قرآن مخاطب قرار داد.
در فراسوی این سطح، فاصله‌ها و کرانه‌های دیگری از این حقیقت بزرگ وجود دارد. حقیقت تقدیر و تدبیر در طرح این جهان بزرگ است. در این جهان بزرگ تصادف و گزاف جائی ندارد. سرشت این جهان فریاد برمی‌آورد تصادف امکان ندارد، و گزاف جای ندارد. سرشت تصادف به گونه‌ای است که این همه هم‌آوائیهای شگفت و همگامیهای شگرف با آن سر سازگاری ندارد. به عبارت دیگر تصادف کور نمی‌تواند این همه قوانین منظّم و مرتّب و همسوئیها و همگرائیهای شگفت و شگرف را بیافریند، و از لحاظ عقل و خرد ممکن نیست همهٔ این عجائب و غرائب، ناسنجیده و ناگهانی سر از عدم برآرد و ادامه پیدا کند.
این هم‌آوائیها و همسوئیهائی که در منظومهٔ شمسی است، منظومه‌ای که زمین ما کره‌ای از آن است، نظم و نظام شگفتی در میان صدها میلیون منظومه‌های ستارگان دیگر است. زمین ما با این موقعیّت ویژه که در این منظومهٔ شمسی دارد، یک پدیدهٔ منحصر به فرد و نامکرّری است، و از جایگاه ویژه‌ای در میان همهٔ ستارگان منظومهٔ شمسی برخوردار است. موقعیّت آن به گونه‌ای است که آن را شایستهٔ زندگی بشری می‌سازد. تا به امروز انسانها ستارهٔ دیگری را پیدا نکرده‌اند و کشف ننموده‌اند که این همه هم‌آوائیها و همسوئیهای ضروری در آن باشد، هم‌آوائیها و همسوئیهائی که هزارها هزار بشمار است!
«اسباب زندگی در این کره به وفور یافته می‌شود. دارای حجم متناسب، و فاصلهٔ معتدل، و ترکیب‌بندی است که عناصر حیات در آن به نسبت لازمی که حرکت حیات در آن میسّر و روبه‌راه گردد یافته می‌شود.
این حجم متناسب، لازم است. زیرا بقای فضای هوائی یا اتمسفر موجود در اطراف این سیّاره وابسته به نیروی جاذبه‌ای است که این سیّاره دارد.
این فاصلهٔ معتدل نیز لازم است. زیرا جرم نزدیک به خورشید گرم و تافته می‌گردد، و اجسام در آن، استوار و برقرار نمی‌مانند. و جرم دور از خورشید سرد می‌گردد، و اجسام در آن درهم نمی‌آمیزند و ترکیب نمی‌یابند.
این ترکیب‌بند هم لازم است، ترکیب‌بندی که عناصر به نسبت لازم در آن هماهنگ گردد، و حرکت حیات در آن ادامه پیدا کند. زیرا این نسبت برای پیدایش گیاهان، و پیدایش حیاتی که متّکی به وجود گیاهان در ایجاد غذا است، لازم و ضروری است.
موقعیّت زمین به گونه‌ای و در جائی است که شایسته‌ترین موقعیّتها است برای فراهم آمدن شرائطی که هرگز حیات از آنها بی‌نیاز نیست. حیاتی که ما آن را می‌شناسیم، و تاکنون شکل دیگری از آن سراغ نداریم و نمی‌شناسیم».(۱)
بیان حقیقت تدبیر و ادارهٔ جهان، و ذکر تقدیر و گنجاندن هر چیزی به اندازهٔ لازم در طرح این هستی بزرگ، و حساب مکانی برای انسان در آن، هم از لحاظ خلقتی و سرشتی که دارد و هم از لحاظ مراحلی که می‌پیماید و حال و احوالی که پیدا می‌نماید، کاری است که دل و خرد را برای دریافت حقیقت آخرت و چیزهائی که در آن از قبیل حساب و کتاب و سزا و جزا است، آماده می‌سازد که با اطمینان کامل و با رضا و تسلیم دریافت نماید. ممکن نیست این واقعیّت پیدایش جهان و پیدایش انسان باشد، و سپس به تمام و کمال خود نرسد، و انسان سزا و جزای خویش را دریافت ندارد. معقول نیست انسان کار و بارش با پایان گرفتن زندگی کوتاه این جهانِ زودگذر و فناپذیر به پایان بیاید، و شرّ و طغیان و باطل با کاری که در این جهان کرده است رستگار گردد و بدون کیفر بماند، و خیر و عدل و حقّ در این زمین آنچه بر سرشان آمده است و گریبانگیرشان گردیده است همین جوری سپری شود و

۱- «عقائد المفکرین فی القرن العشرین». تألیف استاد عقاد، صفحهٔ ۳۶.

دیگر بس! . . سرشت این فرض با سرشت تقدیر و تدبیر روشنی که در طرح جهان بزرگ است سازگار درنمی‌آید و بلکه مخالف است . . . بدین خاطر این حقیقتی است که روند قرآنی در این بند می‌پساید، با حقیقت آخرتی برخورد و ملاقات می‌نماید که موضوع اصلی این سوره است، و سزاوار این است که زمینه‌ساز آخرت در دلها و خردها باشد. بعد از آن از «اَلطّٰامَّةُ الْكُبْرىٰ» یعنی حادثهٔ عظیم، در جای مناسب خود و در وقت مناسب خود سخن می‌رود!



﴿ فَإِذٰا جٰاءَتِ الطّٰامَّةُ الْكُبْرىٰ، يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسٰانُ مٰا سَعىٰ، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ. فَأَمّٰا مَنْ طَغىٰ وَ آثَرَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ، وَ أَمّٰا مَنْ خٰافَ مَقٰامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوىٰ، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوىٰ ﴾.

هنگامی که بزرگ‌ترین حادثه (و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت) فرامی‌رسد، در آن روز، انسان به یاد می‌آورد همهٔ کوششها و تلاشهائی را که کرده است. و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند). امّا آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است. و امّا آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

زندگی دنیا کالائی است. کالائی است که با دقّت مقدّر و مقرّر گردیده است. کالائی است که کاملاً سنجیده و برآورد شده است. کالائی است که برابر تدبیری مشخّص و محدود گردیده است که سراسر جهان را و زندگی را و انسان را به یکدیگر پیوند و ارتباط داده است، ولیکن هرچه هست کالائی است، کالائی که تا مدّت معیّنی در اختیار است و سررسید مشخّصی دارد. در سررسید خود پایان می‌گیرد . . . وقتی که بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت فرامی‌رسد، همه چیز را فرامی‌گیرد و همه چیز را درهم می‌پیچد. این کالای محدود را فرامی‌گیرد. جهان محکم و مقدّر و منظّم را فرامی‌گیرد. آسمان استوار و زمین گسترده و کوه‌های محکم و زنده‌ها و زندگی، و بالأخره همهٔ کشتارگاه‌ها و محلّهای نقش زمین شدنها و موقعیّتها و جایگاه‌ها را فرامی‌گیرد و درهم می‌پیچد. بزرگترین حادثه بزرگتر از همهٔ اینها است. بزرگترین حادثه همهٔ اینها را فرامی‌گیرد و درهم می‌پیچد.

بدین هنگام است که انسان به یاد می‌آورد همهٔ کارهائی را که کرده است و برای آنها به تلاش ایستاده است. سعی و تلاش خود را به یاد می‌آورد و پیش چشم می‌دارد. هرچند که رخدادهای زندگی، و سرگرمیهای کالای زندگی، او را از تلاش و کوشش بی‌خبر کرده است، و فعّالیّتها و کارهای انجام شده را از یادش برده است. هرچند که به یاد آوردن و پیش چشم داشتن بدو سودی نمی‌رساند و جز آه و ناله و غم و حسرت به دنبال ندارد. آنچه در پی دارد عذاب و عقاب و آشوب و واویلا است و بس.

﴿ وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرىٰ ﴾.

و دوزخ برای هر فرد بینائی، آشکار و نمایان می‌گردد (و بر کسی مخفی نمی‌ماند).

دوزخ برجسته و آشکار برای هر شخص بینائی است. تعبیر با واژهٔ مشدّد «بُرِّزَتْ»: نمودار و آشکار می‌گردد، از دوزخ تعبیر می‌کند. برای این که معنی و طنین را تشدید بخشد، و صحنه را به هر چشمی نشان دهد.

در آن هنگام سرنوشتها و فرجامها متفاوت می‌گردد، و هدف تدبیر و تقدیر موجود در آفرینش نخستین و پیدایش پیشین، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید:

﴿ فَأَمّٰا مَنْ طَغىٰ، وَ آثَرَ الْحَيٰاةَ الدُّنْيٰا، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوىٰ ﴾.

امّا آن کسی که طغیان و سرکشی کرده باشد، و زندگی دنیا را (برگزیده باشد و بر آخرت) ترجیح داده باشد، قطعاً دوزخ جایگاه (او) است.

طغیان و سرکشی در اینجا فراگیرتر از معنی نزدیکی است که به ذهن متبادر می‌گردد. صفتی است برای هرکسی که از حقّ و هدایت دربگذرد و تجاوز بکند. و

گسترۀ آن فراخ‌تر از طغیانگران و سرکشانِ صاحب قدرت و شوکت و جبروت و عظمت است. چراکه شامل هرکسی می‌گردد که از هدایت منحرف شود، و زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دهد، و دنیا را بجای آخرت برگزینند، و کار و تلاش خود را تنها به زندگی دنیا محدود و مربوط سازد، و حسابی برای آخرت باز نکند و آخرت را به حساب نیاورد. آخرت را به حساب آوردن و در نظر داشتن، شاهین ترازوها را در دست و دل انسان راست و درست نگاه می‌دارد. هنگامی که انسان حساب آخرت را مهمل گذارد و ناچیز انگارد، و زندگی دنیا را بر آن ترجیح دهد، شاهین همۀ ترازوها در دستش خلل می‌پذیرد و بالا و پائین می‌افتد، و همۀ ارزشها و معیارها در ارزیابی و سنجش او عیب و نقص پیدا می‌کند، و همۀ قواعد و ارکان فهم و شعور و رفتار و کردار در زندگیش متزلزل می‌شود، و آن وقت او طاغی و یاغی و ستمگر و ستمکار و متعدّی و متجاوز از محدودۀ انسانی خود بشمار می‌آید. همچون کسی:

﴿ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴾.

قطعاً دوزخ جایگاه (او) است.

دوزخِ بی‌پرده و برجسته و نزدیک و آماده، در روز بزرگترین حادثه و بلای سخت طاقت‌فرسای قیامت، جایگاه او است!

﴿ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ. فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴾.

و امّا آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد، قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

کسی از جاه و مقام پروردگار خود بترسد به گناه و نافرمانی اقدام نمی‌کند. هر زمان هم به گناه و نافرمانی به سبب ضعف بشری اقدام کند، ترس و هراس از این جاه و مقام بزرگ او را به پشیمانی و درخواست آمرزش و توبه کردن رهنمود و رهنمون می‌گرداند و می‌کشاند. در نتیجه در دائرۀ اطاعت و عبادت می‌ماند. بازداشتن نفس از هوا و هوس، نقطۀ مرکزی در دائرۀ اطاعت و عبادت است. چه هوا و هوس انگیزۀ نیرومندی برای طغیان و سرکشی، و برای هرگونه تجاوز و تعدّی، و برای هرگونه گناه و بزهی است. هوا و هوس پایۀ فتنه و آشوب، و سرچشمۀ شرّ و بدی است. فتنه و آشوب و شرّ و بدی، اغلب از سوی هوا و هوس به جانب انسان می‌آید و بر سر او می‌تازد. چه نادانی و جهالت سهل و ساده مداوا و معالجه می‌گردد. ولیکن هوا و هوس با وجود علم و دانش آفت نفس انسان است، آفتی که معالجۀ آن به جهاد سخت و درازآهنگ و طولانی نیاز دارد.

ترس از خدا سدّ و مانع محکم و استواری در برابر انگیزه‌های شدید هوا و هوس است. جز این سدّ و مانع، کمتر سدّ و مانعی است که در برابر انگیزه‌های هوا و هوس پایدار بماند و فرونریزد. بدین خاطر است که روند قرآنی ترس از خدا و بازداشتن نفس از هوا و هوس را در آیه‌ای یکجا گرد می‌آورد. کسی که در اینجا از هوا و هوس سخن می‌گوید آفریدگار این نفس است. آفریدگاری که کاملاً آگاه از دردهای نفس، و بس مطّلع از دواهای آن است. تنها او است که راه‌ها و پیچ و خمهای آن را می‌داند، و آگاه است که هواها و هوسها و دواها و درمانهای نفس کجا کمین می‌کند، و چگونه از کمینگاه‌ها و نهانگاه‌هایش طرد می‌گردد و رانده می‌شود.

خدا انسان را مکلّف نفرموده است که هوا و هوس در نهاد او نباشد و درنگیرد. بلکه یزدان سبحان می‌داند که این امر خارج از توان انسان است. امّا انسان را موظّف فرموده است که نفس را از هوا و هوس بازبدارد و آن را کنترل کند، و زمام اختیارش را در دست خود بگیرد. در این مسیر از ترس و هراس کمک دریافت دارد، ترس و هراس از جایگاه و مقام هولناک پروردگار بزرگوار و سترگ و بزرگ خود. پروردگارش در برابر این جهاد سخت بهشت را بدو عطاء می‌کند، و آنجا را منزل و مأوای او می‌سازد:

﴿ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴾.

قطعاً بهشت جایگاه (او) است.

این بدان خاطر است که یزدان جهان، بزرگی این جهاد و ارزش آن را در پاکیزه نمودن و پاک گرداندن نهاد انسان، و در راست و درست نگاه داشتن نهاد او، و بالا بردن انسان به مقام والا و ارجمند، کاملاً می‌داند.

انسان با این بازداشتن و کنترل کردن نفس، و با این جهاد و پیکار، و با این اوج گرفتن و بالا رفتن، انسان است. انسان با رها کردن نفس خود در دست هوا و هوس، و اطاعت از کششها و جاذبه‌های درون خود برای رسیدن به هوا و هوس، به بهانهٔ این که هوا و هوس آمیخته و آمیزهٔ سرشت او است، انسان بشمار نمی‌آید. زیرا خدائی که استعداد جوشیدن و خروشیدن هوا و هوس را در سرشت انسان به امانت نهاده است، همان خدا استعداد به دست گرفتن زمام اختیار را در سرشت انسان به ودیعت نهاده است، و قدرت این را بدو داده است که خود را از هوا و هوس بازدارد، و از دائرهٔ جاذبهٔ نفس خویشتن را بالاتر و برتر ببرد، و اگر در این مبارزه پیروز بشود و اوج بگیرد و بالا برود، بهشت را جائزهٔ او می‌سازد.

یک آزادی انسانی در میان است که سزاوار بزرگداشت یزدان از انسان است. این آزادی انسانی آزادی پیروزی بر هوا و هوس نفس، و رهائی از بند اسارت شهوت، و استفادهٔ از شهوت به طور متعادل و مقبولی که آزادی اختیار و احترام بشری محفوظ و مصون بماند. یک نوع آزادی حیوانی نیز در میان است. این آزادی عبارت است از شکست خوردن انسان در برابر هوا و هوس خودش، و به بندگی شهوت درآمدن انسان، و بیرون رفتن زمام اختیار از دست ارادهٔ انسان است. این آزادی را فریاد نمی‌دارد مگر آفریده‌ای که انسانیّت او شکست خورده باشد و به بندگی شهوت درآمده باشد. او تنها بر بندگی خود جامهٔ آزادی نادرستی را می‌پوشاند!

انسان اوّل همان است که اوج گرفته است و بالا رفته است و برای زندگی والای آزاد در منزل و مأوای بهشت آماده گردیده است. انسان دوم همان است که سر در نشیب نهاده است و واپسگرائی کرده است و از مقام انسان سقوط نموده است و پرت گردیده است و آمادهٔ زندگی در نشیب فرودین دوزخ شده است، آنجا که انسانیّت او هدر می‌رود و ضائع می‌شود، و به چیزی تبدیل می‌گردد که آتش بدان برافروخته می‌شود، آتشی که افروزینهٔ آن انسانهائی ـ از این دست و از این نوع ـ و سنگ است!

این درجهٔ بالا و برین، و این پلّهٔ پائین و فرودین، بازگشتگاه سرشتی بالا رفتن و اوج گرفتن، و سر در نشیب نهادن و به پرتگاه درافتادن، در ترازوی این آئینی است که حقیقت اشیاء را وزن می‌کند و برمی‌کشد. . .



سرانجام واپسین آهنگ این سوره درمی‌رسد، هولناک و ژرف و دراز:

﴿ یَسْأَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها؟ فِیمَ أَنْتَ مِنْ ذِکْراها؟ إِلیٰ رَبِّکَ مُنْتَهاها. إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَخْشاها. کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ عَشِیَّةً أَوْ ضُحاها ﴾.

از تو در بارهٔ قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی). آگاهیِ از زمان قیامت به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است نه تو). وظیفهٔ تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدارباش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حقّ‌جوئی و حقّ‌طلبی دارند). روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی در آن درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.

مشرکان رنج‌افزا از پیغمبر ﷺ می‌پرسیدند، هر زمان که صفت هولها و هراسهای قیامت و حوادث آن را می‌شنیدند، و از حساب و کتاب و سزا و جزای قیامت سخنی استماع می‌کردند: کی قیامت فرامی‌رسد؟ یا موعد آن کی است؟ . . یا همان‌گونه پرسش می‌شد که در اینجا قرآن از زبان ایشان روایت می‌کند:

﴿ أَیّانَ مُرْساها؟ ﴾.

در چه زمانی واقع می‌شود؟.

پاسخ این چنین بود:

﴿ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراهٰا؟ ﴾.

تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی).

این پاسخی است که عظمت و بزرگی و ضخامت و سترگی قیامت را می‌رساند. به گونه‌ای پاسخ داده می‌شود که پرسش را ناچیز و نابخردانه و کودکانه و کجروانه جلوه می‌دهد. ببینید و بنگرید، این چنین به پیغمبر بزرگوار گفته می‌شود:

﴿ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْراهٰا؟ ﴾.

تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی).

قیامت بزرگتر از آن است که در بارهٔ آن بپرسی یا از تو در بارهٔ موعد آن پرسیده شود. چه کار و بار قیامت به پروردگار تو واگذار می‌گردد، و آگهی از آن ویژهٔ خدا است و کار تو نیست:

﴿ إِلىٰ رَبِّكَ مُنْتَهٰاهٰا ﴾.

آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطّلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است نه او).

کار و بار قیامت به خدا واگذار می‌گردد، و خدا است که وقت فرارسیدن آن را می‌داند، و او است که عهده‌دار همهٔ چیزهائی است که در قیامت روی می‌دهد:

﴿ إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشٰاهٰا ﴾.

وظیفهٔ تو تنها و تنها بیم دادن و هوشدارباش به کسانی است که از قیامت می‌ترسند (و روح حقّ‌جوئی و حقّ‌طلبی دارند).

ترساندن و هوشدارباش دادن وظیفهٔ تو است. حدود اختیار تو همین است . . . حدود اختیار تو این است که کسی را از قیامت بترسانی که ترساندن بدو سود برساند. آن کسی که دلش حقیقت قیامت را احساس می‌کند و از قیامت می‌ترسد و برای قیامت کار می‌کند، و انتظار می‌کشد یزدان سبحان که صاحب قیامت است قیامت را در موقع و موعد مقرّر و معیّن خود برپا گرداند.

آن گاه هول و هراس و بزرگی و عظمتی به تصویر می‌کشد که قیامت در ذهنها و اندیشه‌ها پدید می‌آورد. زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت را به تصویر می‌زند، زندگی دنیا برابر احساس مردمان و مطابق سنجش و برآورد ایشان:

﴿ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهٰا لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ عَشِيَّةً أَوْ ضُحٰاهٰا ﴾.

روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن، درنگ نکرده‌اند و بسر نبرده‌اند.

قیامت بر اثر تأثیر عظیمی که در دل و درون انسانها پدید می‌آورد، زندگی دنیا، سالهای دنیا، کالاها و بهره‌مندیهای دنیا، و اشیاء دنیا، در نظرشان اندک و ناچیز جلوه‌گر می‌گردد. تا بدانجا که خیال می‌کنند زندگی دنیا بخشی از یک روز بوده است . . . شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز بوده است!

این دنیا درهم پیچیده می‌شود، دنیائی که ساکنان آن بر سر آن با یکدیگر می‌جنگند و همدیگر را می‌کشند و در آسیاب جنگ خرد می‌سازند. دنیائی که آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند، و بهرهٔ آخرت خود را در راه به دست آوردن دنیا رها و فدا می‌سازند. به خاطر دنیا مرتکب بزهکاری و نافرمانی و طغیان و سرکشی می‌گردند. هوا و هوس ایشان را جارو می‌کند و جلو می‌راند تا بدانجا که در دنیا برای هوا و هوس زندگی می‌کنند . . . این زندگی در دل و درون خود دنیاپرستان درهم می‌پیچد و برچیده می‌شود تا بدانجا که دنیا شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز دنیا به نظرشان می‌آید.

این دنیا است، و دنیا این است: کوتاه، شتابنده، ناچیز، زودگذر، بی‌ارزش و خوار . . . آیا آنان برای شامگاهی یا چاشتگاهی از یک روز باید آخرت را فدا سازند؟! آیا ایشان باید به خاطر شهوت موقّت و ناپایداری منزل و مأوای بهشت را رها کنند؟!

هان! این کار حماقت بزرگی است، حماقتی که انسانی مرتکب آن نمی‌شود که بشنود و ببیند!

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ عبس مکّی و ۴۲ آیه است



بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ﴿١﴾ أَن جَآءَهُ ٱلْأَعْمَىٰ ﴿٢﴾ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ﴿٣﴾ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكْرَىٰٓ ﴿٤﴾ أَمَّا مَنِ ٱسْتَغْنَىٰ ﴿٥﴾ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ﴿٦﴾ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسْعَىٰ ﴿٨﴾ وَهُوَ يَخْشَىٰ ﴿٩﴾ فَأَنتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ ﴿١٠﴾ كَلَّآ إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾ فَمَن شَآءَ ذَكَرَهُۥ ﴿١٢﴾ فِى صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍۭ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِى سَفَرَةٍ ﴿١٥﴾ كِرَامٍۭ بَرَرَةٍ ﴿١٦﴾ قُتِلَ ٱلْإِنسَٰنُ مَآ أَكْفَرَهُۥ ﴿١٧﴾ مِنْ أَىِّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ﴿١٨﴾ مِن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ﴿١٩﴾ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿٢٠﴾ ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقْبَرَهُۥ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿٢٣﴾ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبْنَا ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ وَحَدَآئِقَ غُلْبًا ﴿٣٠﴾ وَفَٰكِهَةً وَأَبًّا ﴿٣١﴾ مَّتَٰعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَٰمِكُمْ ﴿٣٢﴾ فَإِذَا جَآءَتِ ٱلصَّآخَّةُ ﴿٣٣﴾ يَوْمَ يَفِرُّ ٱلْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ﴿٤٠﴾ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ﴿٤١﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَفَرَةُ ٱلْفَجَرَةُ ﴿٤٢﴾

این سوره دارای بخشهای نیرومند، حقائق بزرگ، پسوده‌های ژرف، تصویرها و سایه‌روشنها و پیامهای ارزشمند و کمیاب، و آهنگهای معنوی و نواهای موسیقی به گونهٔ یکسان است.

بخش نخستین این بندها و بخشها به رخداد ویژه‌ای از رخدادهای زندگانی پیغمبر ﷺ می‌پردازد. پیغمبر ﷺ سرگرم کار و بار گروهی از بزرگان قریش بود. ایشان را به سوی پذیرش دعوت می‌فرمود. در این وقت ابن امّ مکتوم که مرد کور و فقیری بود به خدمتش آمد. او نمی‌دانست که پیغمبر ﷺ به کار و بار این گروه از مردمان سرگرم است. از پیغمبر ﷺ درخواست کرد که بدو بیاموزد چیزهائی از آنچه خدا بدیشان آموخته است. پیغمبر خدا ﷺ از درخواست نابه‌هنگام او خوشش نیامد و چهره‌اش را درهم کشید و از او روی برتافت. سرآغازِ این سوره از قرآن نازل گردید و پیغمبر ﷺ را مورد سرزنش شدیدی قرار داد، و حقیقت ارزشها و معیارهای موجود در زندگی گروه مسلمان را با شیوهٔ تند و برّنده‌ای بیان داشت. همچنین حقیقت این دعوت و سرشت آن را تذکّر داد:

﴿ عَبَسَ وَ تَوَلّىٰ أَنْ جاءَهُ الْأَعْمىٰ. وَ ما يُدْرِيکَ لَعَلَّهُ يَزَّكّىٰ. أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرىٰ. أَمّا مَنِ اسْتَغْنىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ! وَ ما عَلَيْکَ أَلّا يَزَّكّىٰ؟ وَ أَمّا مَنْ جاءَکَ يَسْعىٰ وَ هُوَ يَخْشىٰ، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّىٰ؟! كَلّا! إِنَّها تَذْكِرَةٌ، فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ، فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ، بِأَيْدِي سَفَرَةٍ، كِرامٍ بَرَرَةٍ ﴾.

چهره درهم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد. یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند. امّا آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! امّا کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!). نباید چنین باشد! این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هرکه بخواهد از آن پند گیرد (و هرکه خواهد سر خویش گیرد). در نامه‌های گرامی و ارجمند ضبط

و ثبت است. (نامه‌هائی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکانت و منزلت والایند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبهٔ خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زدوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته‌اند. نویسندگانی) که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

(عبس/۱-۱۶)

بخش دوم از کفر و زندقهٔ زشت انسان، و انکار کردن پلشت پروردگارش صحبت می‌کند. بدو سرچشمهٔ هستی او را تذکّر می‌دهد، و اصل پیدایش وی را یادآور می‌شود. بدو می‌گوید چه کسی بدو حیات بخشیده است و زندگی را برایش میسّر کرده است. پروردگار او است که مرگ وی و دوباره زنده کردن او را در دست دارد. او با این وجود کوتاهی می‌ورزد و در کار خویش قصور می‌ورزد:

﴿ قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ! مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ، ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ، ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ، ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ، كَلَّا! لَمَّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ ﴾.

کشته باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیز می‌آفریند؟! او را از نطفهٔ ناچیزی می‌آفریند و قوّت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می‌بخشد. سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می‌کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضلالت را ترک گوید). بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌گرداند. سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند. هرگزا هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایستهٔ مقام باعظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است!.

(عبس/۱۷-۲۳)

بخش سوم دل انسان را متوجّه ضروری‌ترین اشیاء برای انسان می‌سازد که خوراک خودش و خوراک چهارپایان او است. به انسان تذکّر می‌دهد که تدبیر و تقدیر یزدان سبحان در پشت سر آن خوراک قرار دارد و او است که آن خوراک را پدید می‌آورد. همچنین خدا است که تدبیر و تقدیر خود را در آفرینش انسان به کار می‌برد و او را می‌آفریند:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلىٰ طَعامِهِ، أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا. ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنا فِيها حَبًّا، وَ عِنَباً وَ قَضْباً، وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً، وَ حَدائِقَ غُلْباً، وَ فاكِهَةً وَ أَبًّا. مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در بارهٔ آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم، و در ساختمان موادّ غذائی و اجزاء حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده‌ایم). ما آب را از آسمان به گونهٔ شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم. در آن دانه‌ها را می‌رویانیم (که مایهٔ اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.

(عبس/۲۴-۳۲)

بخش واپسین، از «الصّاخّة» یعنی صدای هراس‌انگیز گوش‌خراش نفخهٔ صور دوم، صحبت می‌کند. از روزی سخن می‌گوید که این صدای هراس‌انگیز گوش‌خراش، هول و هراس آن را به دنبال می‌آورد. هول و هراسی که در این واژه جلوه‌گر می‌آید. همان گونه که آثار آن هول و هراس در دل انسان پدیدار می‌گردد، انسانی که جز آن از همه چیز بی‌خبر می‌شود. همچنین آثار آن در چهره‌هائی دیده می‌شود که سخن می‌گویند از آنچه بدانها دست داده است و بر سرشان آمده است:

﴿ فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ. يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ، وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ، تَرْهَقُها قَتَرَةٌ، أُولٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴾.

هنگامی که صدای هراس‌انگیز گوش‌خراش (نفخهٔ صور دوم) برآید، در آن روز انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش! و از همسر و

فرزندانش. در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز، چهره‌هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. آنان، کافران بزهکار و بدکردارند. (عبس/۳۳-۴۲)

عرضه کردن بخشها و آیات این سوره ـ بدین شیوهٔ تند و شتابان ـ به حسّ و شعور انسان آهنگهای بسیار مؤثّری می‌افکند. این آهنگها تا بدان اندازه نیرومند و ژرف هستند که به محض پسودن دل، کار خود را می‌کنند و آن را دگرگون می‌سازند.

خواهیم کوشید پرده از گوشه‌هائی از فاصله‌های دوری برداریم که برخی از بخشها بدانها اشارت دارند، و با نخستین نگاه آشکار و جلوه‌گر نمی‌آیند.



﴿ عَبَسَ وَ تَوَلّىٰ. أَنْ جاءَهُ الْأَعْمىٰ. وَ ما يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّىٰ؟ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرىٰ؟ أَمّا مَنِ اسْتَغْنىٰ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ! وَ ما عَلَيْكَ أَلّا يَزَّكّىٰ؟ وَ أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعىٰ وَ هُوَ يَخْشىٰ، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّىٰ؟! كَلّا! إِنَّها تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ، فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ، مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ، بِأَيْدي سَفَرَةٍ، كِرامٍ بَرَرَةٍ ﴾.

چهره درهم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد. تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد. یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند. امّا آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! امّا کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!). نباید چنین باشد! این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هرکه بخواهد از آن پند گیرد (و هرکه خواهد سر خویش گیرد). در نامه‌های گرامی و ارجمند ضبط و ثبت است. (نامه‌هائی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکانت و منزلت والایند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبهٔ خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زدوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته‌اند، نویسندگانی) که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

رهنمودی که در بارهٔ این حادثه نازل گردیده است، واقعاً یک چیز مهمّ و قابل توجّهی است. بسیار بزرگتر و سترگتر از آن است که در نگاه نخستین جلوه‌گر می‌آید. کاری است که معجزه بشمار می‌آید. هم خودش معجزه است و هم حقیقتی معجزه است که خواسته است این معجزه در زمین استقرار پیدا کند، و آثاری بر استقرار آن عملاً در زندگی بشری پدیدار و نمودار گردد. چه بسا این معجزه نخستین معجزهٔ اسلام، و حتّی بزرگ‌ترین معجزهٔ آن باشد. امّا این رهنمود ـ به عنوان پیروی بر حادثهٔ فردی ـ ذکر می‌شود، همان‌گونه که شیوهٔ خدائی قرآن است یک حادثهٔ فردی و یک مناسبت محدود را فرصتی برای بیان حقیقت مطلق و برنامهٔ مستمرّی سازد.

حقیقتی که در اینجا این رهنمود بیان آن را هدف قرار داده است، و آثار واقعی‌ای که عملاً بر بیان آن در زندگی ملّت مسلمان مترتّب است، اصل اسلام است. حقیقتی است که اسلام ـ و همهٔ رسالتهای آسمانی پیش از آن ـ خواسته‌اند نهال آن را در زمین بکارند.

این حقیقت تنها این نیست: چگونه با فردی از مردمان رفتار می‌شود؟ یا چگونه با گروهی از مردمان برخورد می‌شود؟ همان گونه که معنی نزدیک این حادثه و پیرو آن، این چنین است. بلکه این حقیقت بسیار فراتر و فراگیرتر از این، و بسیار بزرگ‌تر و سترگ‌تر از این است. این حقیقت این چنین است: مردمان چگونه همهٔ کارهای زندگی را باید بسنجند و ارزیابی کنند. ارزشها و معیارهائی را که برای سنجش و ارزیابی به کار می‌برند و بدانها مقدار و اندازهٔ آنها را برآورد می‌کنند،

از کجا برمی‌گیرند و دریافت می‌نمایند؟
حقیقتی که این رهنمود می‌خواهد آن را استقرار بخشد این است: مردمان باید در زمین ارزشها و معیارهای خود را از ارزشها و معیارهائی برگیرند که کاملاً آسمانی و الهی باشد، و از آسمان برایشان بیاید، و مقیّد به شرائط و ظروف معتبر زمینشان نباشد، و خودشان آنها را وضع ننموده باشند، و از اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای ایشان برنجوشیده، اندیشه‌ها و جهان‌بینیهائی که مقیّد به قراردادها و شرائط و ظروف خودشان است.

این هم کار بسیار بزرگی است. همان گونه هم کار بسیار دشواری است. دشوار است مردمان در زمین با ارزشها و معیارهائی زندگی بکنند که از آسمان نازل می‌گردد، و آزاد و رها از قراردادهای معتبر زمین است، و دور از فشار چنان قراردادهائی است.

عظمت این کار و دشواری آن را درک و فهم می‌کنیم وقتی که انبوه واقعیّت بشری، و سنگینی آن را بر احساسها، و فشار آن را بر جانها، و سختی دست کشیدن از شرائط و ظروف و فشار ناشی از زندگی واقعیّت مردمان را درک و فهم بکنیم. واقعیّتی که از اوضاع و احوال زندگانی مردمان، از ارتباطها و پیوندهای زندگانی ایشان، از میراثها و برجای مانده‌های محیط آنان، از ته‌نشستها و رسوبات تاریخشان، و از سائر شرائط و ظروف دیگرشان که آنان را سخت به زمین می‌چسباند و وابسته می‌گرداند، و بر فشار ارزشها و معیارها و جهان‌بینیها و اندیشه‌هایشان بر نفسها می‌افزاید، سرچشمه می‌گیرد و برمی‌جوشد.

همچنین عظمت این کار و دشواری آن را درمی‌یابیم وقتی که بدانیم نفس محمّد پسر عبدالله ﷺ برای این که بدین امر برسد، نیازمند این رهنمود و رهنمون است. و بلکه بدین سرزنش شدیدی که به مرز شگفت از عملکرد او می‌رسد نیازمند است!

برای تصوّر عظمت هر کاری در این هستی، کافی است در بارهٔ آن گفته شود: نفس محمّد پسر عبدالله ﷺ برای این که بدین امر برسد، به بیدارباش و هوشیارباش و رهنمود و رهنمون نیاز داشته است!

بلی این بس است. چه عظمت این نفس و بالائی و والائی آن، کاری را که این نفس برای رسیدن بدان به بیدارباش و هوشیارباش و رهنمود و رهنمون نیاز داشته است آن اندازه بزرگ و سترگ می‌کند که آن را بالاتر از عظمت، و والاتر از والائی می‌سازد. این حقیقتِ این کار است، کاری که رهنمود و رهنمون الهی به مناسبت این رخداد فردی می‌خواهد آن را در زمین پدیدار و برقرار گرداند . . . این امر به مردم می‌آموزد که انسانها باید ارزشها و معیارهای خود را از آسمان دریافت دارند، و آزاد و رها گردند از ارزشها و معیارهای زمینی، ارزشها و معیارهائی که همه از واقعیّت زندگی آنان برمی‌دمد و برمی‌جوشد . . . کار بزرگ این است . . .

معیاری که خداوند برای مردمان همراه پیغمبران نازل کرده است تا با آن همهٔ ارزشها را راست و درست گردانند، این است:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ ﴾.

بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

این یگانه ارزشی است که وزن مردمان با آن در ترازوی یزدان بالا می‌رود یا پائین می‌افتد. این ارزش آسمانی خالص است. اصلاً هیچ گونه پیوندی با قراردادها و مقرّرات زمین، و با شرائط و ظروف آن ندارد . . .

ولیکن مردمان در زمین زندگی می‌کنند، و با پیوندها و ارتباط‌های گوناگونی به یکدیگر می‌پیوندند و مرتبط می‌شوند. همهٔ پیوندها و ارتباط‌ها دارای وزن و سنگینی و کشش و جاذبهٔ خود در زندگی ایشان است. آنان با ارزشهای دیگری با همدیگر رفتار می‌نمایند و برخورد می‌کنند . . . در آن ارزشها حسب و نسب و قوّت و قدرت و مال و ثروت نقش دارد. در میان آن

ارزشها چیزهائی جای می‌گیرد که از برکشیدن و وزن کردن با همچون ارزشهائی حاصل می‌گردد. از قبیل پیوندها و ارتباط‌های عملی اعم از اقتصادی و غیراقتصادی . . . احوال و اوضاع مردمان در آنها متفاوت می‌شود و برخی نسبت به برخی فرق پیدا می‌کند . . .

آن اسلام می‌آید تا بگوید:

﴿إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ﴾.

بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

بدین وسیله از همهٔ این ارزشهای سنگین وزن در زندگی مردمان، و دارای فشار فراوان بر ذهن و شعورشان، و برخوردار از کشش و جاذبه‌ای که ایشان را به زمین می‌چسباند، روی می‌گرداند و بر آنها قلم بطلان می‌کشد، و بجای همهٔ آنها این ارزش تازهٔ بدون واسطه از آسمان دریافت شده را جایگزین می‌سازد، ارزشی که در ترازوی خدا تنها بدو ارج و اعتبار داده می‌شود و بس!

سپس این رخداد روی می‌دهد تا این ارزش را در یک مناسبت واقعی معیّن بیان دارد، و به همراه آن این قانون بنیادین را مقرّر نماید: ترازو ترازوی آسمان است و بس. و ارزش ارزش آسمان است و بس. بر ملّت مسلمان واجب است همهٔ ضوابط و قوانینی را رها سازند که معمول و معروف مردمان است، و به ترک همهٔ ارزشها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و معیارها و مقیاسها و آداب و رسومی بگویند که از پیوندها و ارتباط‌های زمین برمی‌دمد و برمی‌جوشد. تا بدین وسیله تنها از ارزشهای نازل شده از آسمان کمک گرفته شود، و تنها با ترازوی آسمان برکشیده شود!

مرد کور فقیری می‌آید که ابن امّ مکتوم نام دارد. به پیش پیغمبر خدا ﷺ می‌آید در حال و احوالی که او سرگرم صحبت با گروهی از بزرگان قریش است. عتبه و شیبه پسران ربیعه، ابوجهل عمرو پسر هشام، امیّه پسر خلف، ولید پسر مغیره، همراه با عبّاس پسر عبدالمطّلب آمده‌اند و در خدمت پیغمبر ﷺ حضور به هم رسانیده‌اند. پیغمبر ﷺ دارد ایشان را به سوی اسلام فرامی‌خواند. امیدوار است با پذیرش اسلام از سوی آنان، خیر و خوبی بهرهٔ اسلام گردد. اسلامی که در تنگنا قرار گرفته است. و دشواریها و سختیها در مکّه بدان روی آورده است. این جماعت همانهائی هستند که با مال و جاه و جلال و قوّت و قدرت خود در راه اسلام ایستاده‌اند، و مردمان را از اسلام بازمی‌دارند، و آشکارا با اسلام سخت به نیرنگ ایستاده‌اند تا اسلام را در مکّه محبوس و از حرکتِ به جای دیگری بازدارند. در عین حال دیگران هم در خارج از مکّه ایستاده‌اند و به دعوت روی نمی‌آورند. دعوتی که نزدیک‌ترین مردمانِ صاحبِ دعوت رودرروی آن ایستاده‌اند، و کسانی که از همگان در حسب و نسب و فامیلی با صاحب دعوت پیوند بیشتری دارند با دعوت او به مبارزه برخاسته‌اند، آن هم در محیط جاهلی قبیله‌گری و عشیره‌گری که همهٔ ارزشها و همهٔ اعتبارها را به قبیله و عشیره می‌دهد و بس.

مرد کور فقیری به خدمت پیغمبر خدا ﷺ می‌آید، در حالی که او سرگرم کار و بار این گروه است. آن هم نه برای نفع خودش، و نه برای مصلحت خودش، و بلکه به سود اسلام و برای مصلحت اسلام. چه اگر این گروه مسلمان می‌شدند، سدّها و مانعهای سخت و ناگوار فرومی‌ریخت، و خارهای تیز از راه دعوت در مکّه برچیده می‌شد، و آن‌گاه اسلام بعد از مسلمان شدن این سرانِ بزرگ به بیرون از مکّه می‌رفت و پیرامون آن را فرامی‌گرفت و تسخیر می‌کرد.

این مرد می‌آید، و به پیغمبر خدا ﷺ می‌گوید: ای پیغمبر خدا قرآن را بر من بخوان و از چیزی که خدا به تو آموخته است به من بیاموز . . . این سخن را تکرار می‌کند، در حالی که می‌داند پیغمبر ﷺ به چه کاری سرگرم است. این است که پیغمبر ﷺ از این که او سخنش را قطع می‌کند و وی را از توجّه و اهتمام به موضوع بازمی‌دارد، ناراحت می‌گردد، و آثار ناراحتی

بر چهره‌اش پدیدار می‌آید - هرچند که این مرد چهره‌اش را نمی‌بیند - و چهره درهم می‌کشد و روی برمی‌تابد. روی برمی‌تابد از مرد تنهای فقیری که او را از این کار مهمّ و بزرگ بازمی‌دارد. کاری که در فراسوی صورت گرفتن آن برای دعوتش و برای دینش چیزهای فراوانی وجود دارد. کاری که برای پیروزی آئینش، نجات کار دعوتش از تنگنا، مصلحت اسلام، و حرص و آز بر انتشار اسلام، بدان رغبت و علاقه دارد.

در اینجا است که آسمان دخالت می‌کند. آسمان دخالت می‌کند تا سخن فیصله‌بخش را در بارهٔ این کار بگوید، و همهٔ نشانه‌های راه را بگذارد، و ترازوئی را بنهد که همهٔ ارزشها با آن سنجیده و برکشیده می‌شود، و از همهٔ شرائط و ظروف و آداب و رسوم معمول و معروف مردمان چشم‌پوشی می‌گردد. حتّی از خود آن چیزی چشم‌پوشی می‌شود که مردمان مصلحت دعوت را در آن می‌بینند، و بلکه سرور انسانها ﷺ مصلحت دعوت را در آن می‌بیند.

در اینجا یزدان والای والامقام پیغمبر بزرگوار خود را سرزنش می‌فرماید، پیغمبری که دارای خُلق عظیم و اخلاق بزرگ است. سرزنش به شیوهٔ سخت و شدید می‌آغازد، آن هم تنها یک بار در سراسر قرآن. در این سرزنش به فرستادهٔ محبوب و مقرّب آستانهٔ یزدان جهان گفته می‌شود:

﴿کَلَّا﴾. نباید چنین کرد.

این واژه در گفتگو برای ردع و انکار است، و معنی بازداشتن و دور کردن می‌دهد. آخر این کار بزرگی است که این آئین بر آن استوار و پایدار می‌گردد!

شیوه‌ای که قرآن عهده‌دار آن در این سرزنش الهی گردیده است، شیوهٔ بی‌نظیری است که نمی‌توان آن را به زبان نوشتار بشری ترجمه کرد. چه زبان نوشتار، قیدها و بندها و اوضاع و احوال و آداب و رسومی دارد. اگر شیوه را به زبان نوشتاری بشری ترجمه کرد و برگرداند، از گرمی این الهامها و پیامهای زندهٔ مستقیم می‌کاهد. تنها شیوهٔ قرآنی است که می‌تواند آن را بدین شکل در پسوده‌های سریع و شتابنده، و در قالب عبارتهای بریده بریده، و با تعبیرهائی که انگار پذیره‌ها و دگرگونیها است، و با طنینها و نشانه‌ها و نگرشهای زنده، بیان دارد!

﴿عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ. أَنْ جٰاءَهُ الْأَعْمیٰ﴾...

چهره درهم کشید و روی برتافت، از این که نابینائی به پیش او آمد...

در ساختار واژگانی که برای غائب به کار می‌روند و از کس دیگری جدای از شنونده نقل می‌کند. در این شیوه الهام و پیام است، الهام و پیامی که می‌رساند کار مورد بحث و گفتگو آن اندازه در پیش خدا ناپسند است که یزدان سبحان دوست نمی‌دارد که آن را رو در روی پیغمبر بگوید. چرا که بدو لطف و مرحمت می‌نماید، و برای احترام او وی را از رویاروئی با این کار زشت محفوظ و مصون می‌فرماید!

بعد از پنهان داشتن عملی که سرزنش به سبب آن پدیدار گردیده است و به میان آمده است، تعبیر دَور می‌زند و با واژگان مستعمل برای مخاطب به سرزنش می‌پردازد. نخست تا اندازه‌ای آرام سرزنش را می‌آغازد:

﴿وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّیٰ؟ أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْریٰ؟﴾.

تو چه می‌دانی، شاید او (از آموزش و پرورش تو بهره گیرد و) خود را پاک و آراسته سازد؟ یا این که پند گیرد و اندرز بدو سود برساند؟.

تو چه می‌دانی شاید این خیر بزرگ حاصل گردد؟ این مرد کور فقیری که مشتاقانه آمده است و به خیر و خوبی موجود در پیش تو چشم دوخته است، دلش بیدار گردد و پندپذیر شود و نصیحت و اندرز بدو سود برساند؟ تو چه می‌دانی شاید این دل با پرتوی از نور خدا منوّر گردد و بدرخشد، و مناره‌ای در زمین شود، و از نور آسمان روشنی بگیرد و نورانی گردد؟ کاری که صورت می‌پذیرد هر زمان که دلی برای هدایت بگشاید و حقیقت ایمان در آن به تمام و کمال درآید. این هم

کاری است که در ترازوی خدا بزرگ و سترگ و سنگین و وزین است . . .

سپس طنین سرزنش بلندتر می‌شود، و لهجهٔ سرزنش شدّت و حدّت می‌گیرد، و به شگفت‌زده کردن از آن کاری می‌پردازد که مایهٔ سرزنش شده است و جای سرزنش است:

﴿ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنىٰ، فَأَنْتَ لَهُ تَصَدّىٰ؟! وَ ما عَلَيْكَ أَلاّ يَزَّكّىٰ؟ وَ أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعىٰ وَ هُوَ يَخْشىٰ، فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّىٰ؟! ﴾.

امّا آن کس که خود را (از دین و هدایت آسمانی) بی‌نیاز می‌داند، تو بدو روی می‌آوری و می‌پردازی! چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟! امّا کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید، و از خدا ترسان است، تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!).

امّا کسی که بی‌نیازی خود را از تو و از آئین تو، و از هدایت و خیر و خوبی و نور و پاکی موجود در پیش تو، اظهار می‌دارد، تو به چنین کسی روی می‌آوری و می‌پردازی و بدو توجّه می‌کنی و اهمّیّت می‌دهی، و می‌کوشی او را رهنمود و رهنمون گردانی، و بدو رو می‌کنی و او به تو پشت می‌کند!

﴿ وَ ما عَلَيْكَ أَلاّ يَزَّكّىٰ؟ ﴾.

چه گناهی بر تو است اگر او (با آب ایمان، از چرک کفر) خویشتن را پاک و پاکیزه ندارد؟.

چه زیانی به تو می‌رسد اگر او در زشتی و پلشتی و کثافت خود باقی بماند؟ از تو که در بارهٔ گناه و بزه او نمی‌پرسند، و تو با او کمک نمی‌شوی و پیروز نمی‌گردی، و تو کار او را انجام نمی‌دهی و بجای او به کار نمی‌پردازی . . .

﴿ وَ أَمّا مَنْ جاءَكَ يَسْعىٰ . . . ﴾.

و امّا کسی که شتابان و مشتاقانه به پیش تو می‌آید . . . .

با رضا و رغبت و به اختیار خود به پیش تو می‌آید.

﴿ وَ هُوَ يَخْشىٰ . . . ﴾.

و از خدا ترسان است . . . .

و خود را از عذاب و خشم خدا برحذر می‌دارد.

﴿ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهّىٰ؟! ﴾.

تو از او غافل می‌شوی (و بدو اعتناء نمی‌کنی!).

غافل شدن از مرد مؤمن مشتاق خیر و خوبی، و متّقی و پرهیزگار، توجّه نکردن بشمار آمده است . . . این هم صفت کوبندهٔ بسیار سختی است.

سپس طنین این سرزنش بلندتر می‌شود تا بدانجا که به مرز بازداشتن و راندن می‌رسد:

﴿ كَلاّ! ﴾. نباید چنین کرد!.

نباید هرگز چنین کرد . . . این خطابی است در این جایگاه جلب توجّه می‌کند و بیداری و هوشیاری را می‌طلبد.

آن گاه حقیقت این دعوت و کرامت و عظمت و رفعت آن را بیان می‌دارد، و بی‌نیازی این دعوت را از هر کسی، و از هر تکیه‌گاهی ذکر می‌کند. لطف و عنایت این دعوت فقط شامل کسی می‌گردد که این دعوت را به خاطر خودِ این دعوت بخواهد، آن کس هر وضع و حالی و جاه و مقامی و ارزش و بهائی با معیارها و مقیاسهای دنیا داشته باشد، مهمّ نیست:

﴿ إِنَّها تَذْكِرَةٌ. فَمَنْ شاءَ ذَكَرَهُ. فِي صُحُفٍ مُكَرَّمَةٍ. مَرْفُوعَةٍ مُطَهَّرَةٍ. بِأَيْدِي سَفَرَةٍ. كِرامٍ بَرَرَةٍ ﴾.

این آیات (قرآنی و شریعت آسمانی) یادآوری و آگاهی است و بس. پس هرکه بخواهد از آن پند گیرد (و هرکه خواهد سر خود گیرد). در نامه‌های گرامی و ارجمند ضبط و ثبت است. (نامه‌هائی که) فرا و بالا (از کلام بشر) و دارای مکانت و منزلت والایند (و دور از هرگونه تحریف و آمیزش) و پاک (از هر نوع شائبهٔ خرافات و عقائد باطل و فاسد، و زدوده از نقص و کم و کاست) هستند. با دست نویسندگانی (نگارش یافته‌اند. نویسندگانی) که بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند.

آیات قرآن از هر نظر ارزشمند و گرانبهایند. ارزشمند و گرانبهایند در نامه‌هائی که قرار دارند. بالا و والا و پاک و پاکیزه‌اند. سفیرانی در جهان بالا و در عالم فرشتگان گمارده شده‌اند آیات را برای برگزیدگان

زمین می‌آورند تا برگزیدگان هم آنها را به مردمان برسانند. آنان نیز بزرگوار و نیکمنش و نیکوکردارند ...
آیات قرآن ارزشمند و پاکند در هر چیزی که بدانها مربوط و متعلّق باشد، و آلایشی دور یا نزدیک بدانها نمی‌آمیزد و آنها را نمی‌پساید. آیات قرآن گرامی و بزرگ هستند و با آنها به روگردانان و روبرتافتگانی پرداخته نمی‌شود و رونمی‌گردد که خود را بی‌نیاز از آنها می‌دانند. بلکه آیات قرآن به کسانی می‌پردازند و روی می‌کنند که کرامت و عظمت آیات را می‌شناسند و ارج و بهای آنها را می‌دانند، و می‌خواهند در پرتو رهنمود و رهنمون آنها پاک و پاکیزه گردند.
این ترازو است، ترازوی خدا، ترازوئی که ارزشها و اعتبارها بدان برکشیده و سنجیده می‌شود، و با آن انسانها و اوضاع برآورد می‌گردند . . . سخن این است، سخن خدا، سخنی که هر گفته‌ای و هر حکمی و هرگونه داوری و قضاوتی با آن به محک امتحان زده می‌شود.
این کجا بود؟ چه وقت بود؟ در مکّه بود. در آن حال و احوالی که دعوت طرد می‌شد و رانده می‌گردید، و مسلمانان اندک بودند. رو کردن و پرداختن به بزرگان به خاطر مصلحت شخصی نبوده است. بی‌توجّهی و روی گرداندن از کور فقیر به خاطر منافع شخصی نبوده است. بلکه تنها به خاطر خود دعوت بوده است. ولیکن فقط دعوت ترازو است، و فقط دعوت، معیارها و ارزشها است. دعوت آمده است تا این ترازو و این ارزشها را در زندگی انسانها مستقرّ گرداند. دعوت عزیز و گرامی نمی‌گردد، و قوی و نیرومند و پیروز نمی‌شود، مگر با استوار نگاه داشتن این ترازو و استقرار این ارزشها . . .
گذشته از این ـ همان گونه که گذشت ـ این کار بزرگ‌تر و فراگیرتر از این حادثهٔ فردی، و از موضوع مستقیم آن است. کاری که باید بشود این است که مردمان مقیاسها و معیارها را باید از آسمان دریافت بدارند نه از زمین، و مقرّرات آسمانی را معتبر بدانند نه مقرّرات زمینی را. . .

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ ﴾.
بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

متّقی‌ترین، گرامی‌ترین فرد در پیشگاه خدا است. او سزاوار رعایت و عنایت، و توجّه کردن و اهمّیّت دادن است. اگرچه چنین کسی فاقد معیارها و اعتبارات دیگری باشد که مردمان تحت فشار واقعیّت زمینی خودشان، و تحت فشار مقرّرات و قوانین زمینیشان بدانها الفت گرفته‌اند و آنها را پسندیده‌اند. از قبیل: حسب و نسب و قوّت و قدرت و دارائی و اموال . . . و سائر ارزشها و معیارهای دیگری که هیچ ارج و بهائی ندارند وقتی که با ایمان و تقوا همراه نباشند. یگانه حالتی که درست است بدان ارج و بها داد و آن را معتبر و محترم شمرد حالتی است که در آن به حساب ایمان و تقوا به بذل و بخشش می‌پردازی و خدا را از خود راضی می‌سازی.
این حقیقت بزرگی است که رهنمود و رهنمون الهی می‌خواهد در این مناسبت آن را برقرار دارد و هدف قرار دهد، همان گونه که شیوهٔ قرآن است. شیوهٔ قرآن این است که یک رخداد فردی و مناسبت محدودی را وسیلهٔ استقرار حقیقت مطلقی و برنامهٔ مستمرّی می‌گرداند.



نفس پیغمبر ﷺ از این رهنمود و رهنمون و عتاب و سرزنش، منقلب و دگرگون گردید. سخت و گرم منقلب و دگرگون شد، و برای استقرار این حقیقت در سراسر زندگانیش، و در زندگانی جماعت مسلمان، برجست و به پا خاست، و آن را به عنوان نخستین حقیقت اسلام توصیف و سفارش کرد.
نخستین حرکتی که پیغمبر ﷺ در این راستا انجام داد این بود که رهنمود و رهنمون و عتاب و سرزنشی را اعلان داشت که به سبب این حادثه نازل گردیده بود. واقعاً این اعلان کار بس بزرگ و زیبا بود. کاری بود که از هرسو بدان بنگریم جز پیغمبری از پیغمبران در آن

زمان بر آن توانا نبوده است.
بلی جز پیغمبری از پیغمبران توانائی آن را نداشته است به مردمان اعلان کند که او عتاب و سرزنش شده است با این عتاب و سرزنش سخت و شدید، و بدین شکل شگفت، به سبب خطائی که از او سر زده است! برای هر شخص بزرگی - بجز پیغمبر - کافی بود بدین خطا پی ببرد و آن را در آینده جبران بکند. امّا این نبوّت است. کار دیگری است، و افقها و کرانه‌های دیگری دارد!
جز پیغمبری از پیغمبران توانائی این را ندارد همچون کاری را بدین شکل و شیوه رودرروی بزرگان قریش در چنین موقعیّتی و شرائط و ظروفی بیان دارد، موقعیّت و شرائط و ظروفی که دعوت در آن قرار داشت، و با آن چنان کسانی رویاروی بود. کسانی که به وسیلهٔ حسب و نسب و جاه و جلال و اموال و اولاد و قدرت و قوّت به خود می‌بالیدند و خویشتن را بزرگ می‌دیدند. در محیطی که همچون چیزهائی معتبر و مقبول بود. محیطی بود که در بارهٔ محمّد پسر عبدالله پسر عبدالمطّلب پسر هاشم گفته می‌شد:

﴿ لَوْ لاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!. (زخرف/۳۱)

این حسب و نسب پیغمبر ﷺ در میان ایشان است ... این چنین می‌گفتند تنها به خاطر این که او پیش از رسالت در میانشان ریاست نداشت!
گذشته از این، همچون کاری در همچون محیطی صورت نمی‌پذیرد مگر به فرمان وحی آسمان. چرا که ممکن نیست همچون کاری از زمین سرچشمه بگیرد و برجوشد . . . به‌ویژه از چنان سرزمینی و در چنان زمانی!!!
این قوّت و قدرت آسمان است که همچون کاری را به راه خود می‌دارد و به پیش می‌راند. از درون نهاد پیغمبر ﷺ به محیط پیرامونش خیز برمی‌دارد و می‌رود، و در آن محیط با قدرت و عمق و جهش استقرار می‌پذیرد، و مدّتهای مدید و در طول زمان در زندگی این ملّت مسلمان ماندگار می‌ماند و استمرار می‌یابد.
این امر تولّد جدید بشریّت بود، بسان تولّد انسان در طبیعتی که در آن است. بلکه این تولّد جدید ارج و بهای بیشتری داشت . . . این تولّد جدیدِ بشریّت این بود که انسان، هم از جهت شعور و هم از جهت واقعیّت اجتماعی از همهٔ ارزشهای معمول و به رسمیّت شناخته شده در زمین بگذرد، و به سوی ارزشهای دیگری روان گردد که از آسمان نازل می‌گردد، ارزشهائی که بریده و گسیخته از همهٔ ارزشها و معیارها و مقیاسها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و آداب و رسوم و پذیرفته‌ها و شرائط و ظروف عملی، و جدای از همهٔ پیوندها و ارتباط‌های اجتماعی است، چیزهائی که بر انسانها فشار می‌آورند و سنگینی می‌کنند. همچنین جدای از پیوندها و خویشاوندیهائی است که با گوشت و خون و اعصاب و ذهن و شعور آمیخته‌اند و معجون گردیده‌اند. با این وجود همگان ارزشهای جدید را بشناسند و بپذیرند، و بدان تن دردهند و گردن نهند. از دیگر سو این کار بزرگی که نفس محمّد ﷺ نیاز به بیداری و هوشیاری و رهنمود و رهنمون پیدا کرد تا بدان برسد، تبدیل به کار بزرگی گردید که برای دلها و درونهای مسلمان روشن و بدیهی شد، و برای جامعهٔ مسلمان شریعت و قانون گردید، و به صورت نخستین حقیقت زندگی در جامعهٔ اسلامی درآمد، و در سراسر حیات دور و دراز مسلمانان نخستین حقیقت زندگی شد و خواهد شد.

چنان که باید ما حقیقت این تولّد جدید را درک و فهم نمی‌کنیم. زیرا ما حقیقت این آزادی و رهائی را نمی‌توانیم در دلها و درونهایمان مجسّم سازیم، آزادی و رهائی از همهٔ چیزهائی که اوضاع زمین و ارتباط‌ها و پیوندهای آن آنها را پدید می‌آورد. از قبیل: ارزشها و معیارها و مقیاسها و اعتبارهائی که دارای سنگینی خُردکننده‌ای و درهم‌شکننده‌ای هستند. تا بدان اندازه که

برخی از پیروان مکتبهای «پیشرو» چنین گمان می‌برند تنها جنبه‌ای از آنها ـ که اوضاع اقتصادی است ـ سرنوشتهای مردمان و عقیده‌های انسانها، و علوم و فنون و هنرها و آداب و رسوم و جهان‌بینی ایشان را در بارهٔ زندگی تشکیل می‌دهد و مقرّر می‌دارد! همچنین پیروان مکتب مادی همین را در بارهٔ تاریخ می‌گویند، و بسیار تنگ‌نظرانه می‌نگرند، و جهالت و نادانی طغیانگرانه‌ای در بارهٔ حقائق نفس و حقائق زندگی دارند.

این معجزه است. معجزهٔ تولّد جدیدی برای انسان با دست اسلام در آن زمان است ...

از آن زمان که این تولّد جدید به ظهور رسیده است، ارزشها و معیارهائی که با آن حادثهٔ بزرگ جهانی پدیدار آمده است حاکم گردیده است و سیادت خود را بر جهان گسترده است . . . امّا این مسأله در محیط عربی، و در میان خود مسلمانان، ساده و آسان نبوده است . . . جز این که پیغمبر ﷺ با خواست خدا، و با عملکردهای خود، و با رهنمودها و رهنمونهای خود که برخاسته از گرمی تأثیرپذیری او و از رهنمودها و رهنمونهای ثابت قرآنی بوده است، توانسته است این حقیقت را در مزرعهٔ درونها و در کشتزار حیات بکارد و سبز کند، و از آن پاسداری و مراقبت نماید تا ریشه‌هایش در زمین بدود و استوار بشود، و شاخه‌هایش برافراشته گردد و بالا برود و گشن گردد، و بر زندگی گروه مسلمانان قرنهای زیاد و طولانی سایه بیفکند . . . و علی‌رغم همهٔ عوامل سرنگونی و واژگونی دیگر، برقرار و پایدار بماند و سربرافرازد و رقص سبز آن درگیرد.

پیغمبر خدا ﷺ بعد از این حادثه با دیدن ابن امّ مکتوم لبخند می‌زد و شادمان می‌شد و بدو عنایت می‌فرمود و حال او را مراعات می‌نمود، و هر زمان که بدو می‌رسید می‌فرمود:

(أَهْلاً بِمَنْ عاتَبَني فيهِ رَبّي).

مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا عتاب و سرزنش فرمود.

پیغمبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، دو دفعه او را جانشین و قائم مقام خود کرد.

برای این که معیارها و مقیاسهای محیط، و ارزشهای برآمده از اعتبارهای زمین و از قوانین و مقرّرات آن را درهم بشکند و درهم بریزد، دختر خالهٔ خود زینب دختر جحش اسدی را به ازدواج غلام خود زید پسر حارثه درآورد. مسألهٔ ازدواج و دامادی مسألهٔ بسیار حسّاسی است، به‌ویژه در یک محیط عربی از حسّاسیّت بیشتری برخوردار است.

پیش از آن هم، زمانی که در آغاز هجرت میان مسلمانان برادری ایجاد فرمود، عموی خود حمزه را و غلام خود زید را برادران یکدیگر کرد، و خالد پسر رویحهٔ خثعمی و بلال پسر رباح را برادران همدیگر ساخت.

در جنگ مؤته زید را فرمانده سپاه کرد. جعفر پسر ابوطالب را معاون اوّل او، و عبدالله پسر رواحهٔ انصاری را معاون دوم او نمود. زید را فرمانده سپاهی کرد که از سه هزار نفر مهاجر و انصار تشکیل شده بود، و در میانشان خالد پسر ولید بود.

پیغمبر ﷺ شخصاً بیرون آمد و این سپاه را بدرقه کرد. این جنگ همان جنگی است که هر سه نفر ایشان رضی‌الله‌عنهم در آن شهید شدند.

واپسین کار پیغمبر ﷺ این بود که اسامه پسر زید را فرمانده سپاهی کرد که به جنگ با رومیان می‌رفت. این سپاه از انبوهی از مهاجران و انصار فراهم آمده بود. در میان این سپاه، ابوبکر و عمر دو وزیر پیغمبر ﷺ و دو دست او، و دو خلیفهٔ بعد از او و به اجماع مسلمانان بودند. در میان آنان همچنین سعد پسر ابی‌وقّاص بود که خویش پیغمبر ﷺ و از زمرهٔ قریشیانی بود که پیش از دیگران به اسلام گرویده بودند.

برخی از مردم از فرماندهی اسامه که نوجوانی بود ناراحت گردیدند و بر خود پیچیدند. در این راستا ابن عمر ـ رضی‌الله‌عنهما ـ فرموده است: پیغمبر خدا ﷺ

سپاهی را روانه کرد. اسامه پسر زید ـ رضی‌الله‌عنهما ـ را فرماندهٔ آن سپاه کرد. برخی از مردم بر فرماندهی او اعتراض کردند و بدان طعنه زدند. پیغمبر ﷺ فرمود: «إِنْ تَطْعَنُوا فِي إِمٰارَتِهِ فَقَدْ كُنْتُمْ تَطْعَنُونَ فِي إِمٰارَةِ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ. وَ أَيْمُ اللهِ إِنْ كٰانَ لَخَلِيقاً لِلْإِمٰارَةِ، وَ إِنْ كٰانَ لَمِنْ أَحَبِّ ٱلنّٰاسِ إِلَيَّ. وَ إِنَّ هٰذٰا لَمِنْ أَحَبِّ ٱلنّٰاسِ إِلَيَّ . . .».(۱)

«اگر شما بر فرماندهی او اعتراض می‌کنید و بدان طعنه می‌زنید، شما که قبلاً بر فرماندهی پدرش اعتراض داشته‌اید و بدان طعنه زده‌اید. به خدا سوگند پدرش سزاوار فرماندهی بود، و از محبوب‌ترین مردمان برای من بود. قطعاً این هم از محبوب‌ترین مردمان برای من است . . .».

زمانی هم زبانها به بدگوئی سلمان فارسی پرداختند، و از ایرانی و عربی سخن راندند، بنا به پیامهای نژادگرائی تنگ‌نظرانه، پیغمبر خدا ﷺ در این راستا ضربت قاطعانهٔ خود را فرود آورد و زد و فرمود:

«سَلْمٰانُ مِنّٰا أَهْلَ الْبَيْتِ».(۲)

«سلمان از ما اهل بیت است».

پیغمبر ﷺ با ارزشهای آسمانی و ترازوی آن که در دست داشت، از همهٔ کرانه‌های حسب و نسبی که بدان می‌نازیدند و می‌بالیدند و خویشتن را بزرگ و عزیز می‌دیدند درگذشت و آنها را پشت سر افکند، و همهٔ مرزهای نژادگرائی تنگ‌نظرانه‌ای را زیر پا نهاد که درباره‌اش حماسه‌سرائی می‌کردند و شور و غوغا برپا می‌داشتند . . . و سلمان فارسی را یک‌راست جزو اهل بیت خود محسوب و معرّفی فرمود!

وقتی هم میان ابوذر غفاری، و بلال پسر رباح ـ رضی‌الله‌عنهما ـ گفتگوئی درگرفت و بر زبان ابوذر رفت:

«ای پسر مرد سیاه‌پوست» . . . پیغمبر ﷺ از این سخن سخت برآشفت و خشمگین شد، و تند و تهدیدآمیز رودرروی ابوذر فرمود:

«يٰا أَبٰاذَرٍ طَفَّ ٱلصّٰاعُ لَيْسَ لِابْنِ الْبَيْضٰاءِ عَلَى ٱبْنِ ٱلسَّوْدٰاءِ فَضْلٌ».(۳)

«ای ابوذر پیمانه لبریز شد (و بس کن که پیمانه ریخت) پسر مرد سفیدپوست بر پسر مرد سیاه‌پوست برتری ندارد».

این کار را از ریشه بخشکاند و کاملاً از یکدیگر جدا گرداند. یا اسلام است که از ارزشهای آسمان و معیارهای آسمان تشکیل می‌گردد، و یا جاهلیّت است که از ارزشهای زمین و از معیارهای زمین فراهم می‌آید!

فرمودهٔ پیغمبر ﷺ با حرارت خود به دل حسّاس ابوذر فرو رفت و بدان نشست، و مهم‌ترین تأثیر را گذاشت. پیشانی خود را بر زمین نهاد و سوگند خورد که آن را از زمین برنمی‌دارد تا بلال بر آن پای نگذارد، تا کفّارهٔ گفتار بزرگی بشود که آن را گفته است!

این ترازوئی که بلال با آن بالا گرفت و سر افتاد، ترازوی آسمان بود . . . از ابوهریره ؓ روایت است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«يٰا بِلاٰلُ حَدِّثْنِي بِأَرْجيٰ عَمَلٍ عَمِلْتَهُ فِي الْإِسْلاٰمِ مَنْفَعَةً عِنْدَكَ. فَإِنِّي سَمِعْتُ ٱللَّيْلَةَ خَشْفَ نَعْلَيْكَ بَيْنَ يَدَيَّ فِي الْجَنَّةِ».

«ای بلال برای من سخن بگو از کاری که در اسلام کرده‌ای و بیشترین امید سود را بدان داری. چه من امشب صدای کفشهای تو را در حضور خود در بهشت شنیدم».

بلال گفت: من در اسلام کاری نکرده‌ام که به سود آن زیاد امیدوار باشم، جز این که من وضوی کاملی را در وقتی از شب یا از روز می‌گیرم و تا آنجا که مقدور باشد با آن نماز می‌خوانم.(۴)

پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمود، وقتی که عمّار پسر یاسر اجازهٔ ورود به خدمتش را می‌خواست:

۱- مسلم و بخاری و ترمذی آن را استخراج و روایت نموده‌اند.
۲- طبرانی و حاکم آن را استخراج و روایت کرده‌اند.
۳- ابن‌المبارک در باب خوبی کردن و صلهٔ رحم بجای آوردن با اندک اختلافی آن را استخراج و روایت کرده است.
۴- مسلم و بخاری آن را استخراج و روایت کرده‌اند.

«إِئْذَنُوا لَهُ مَرْحَباً بِالطَّيِّبِ الْمُطَيَّبِ».
«بدو اجازه دهید. مرحبا به پاک پاکیزه».
همچنین در بارهٔ عمّار پسر یاسر فرموده است:
«مُلِئَ عَمّارٌ رضي الله عنه إِيماناً إِلىٰ مُشاشِهِ».[1]
«عمّار ـ خدا از او خشنود بادا ـ تا سر استخوانش سرشار از ایمان است».
از حذیفه رضي الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمود:
«إِنِّي لا أَدْرِي ما بَقائِي فيكُمْ فَاقْتَدُوا بِالَّذينَ مِنْ بَعْدي ـ وَ أَشارَ إِلىٰ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ وَ اهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمّارٍ، وَ ما حَدَّثَكُمُ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدِّقُوهُ».[2]
«من نمی‌دانم تا کی در میان شما باقی می‌مانم. بعد از من از دو نفر پس از من پیروی کنید ـ اشاره فرمود به ابوبکر و عمر ـ خدا از آنان خشنود بادا ـ و با رهنمود و رهنمون عمّار راهیاب و راهرو شوید، و چیزی را که ابن مسعود برایتان می‌گوید آن را تصدیق کنید و راست بدانید».
هر شخص غریبی که از اهالی مدینه نمی‌بود ابن مسعود را از اهل بیت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم می‌پنداشت . . . از ابوموسی رضي الله عنه روایت است که گفته است: من و برادرم از یمن آمدیم. مدّتی در مدینه ماندیم. ابن مسعود و مادرش را جز از اهل بیت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم نمی‌پنداشتیم. به سبب این که بسیار به خدمت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم می‌رفتند و در پیش او زیاد می‌ماندند و بسیار همراهش می‌شدند.[3]
جُلَیْبیب مردی از بردگان آزاد شده بود. پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم شخصاً برای او خواستگاری کرد تا زنی از انصار را به ازدواج او دربیاورد. وقتی که پدر و مادر آن زن رضایت ندادند، آن زن گفت: آیا می‌خواهید فرمان پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم را نپذیرید؟ اگر این مرد را برای شما پسندیده است و بدو رضایت داده است او را به دامادی قبول کنید. پس پدر و مادر او رضایت دادند و آن زن را به ازدواجش درآوردند.[4]
پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم در جنگی که پس از گذشت اندک زمانی از ازدواج جُلَیْبیب درگرفته بود و وی به شهادت رسیده بود، به جستجویش پرداخت . . . از ابوبرزهٔ اسلمی رضي الله عنه روایت گردیده است که گفته است: پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم در جنگی شرکت داشت. خدا غنیمت را نصیب او کرد.
پس از پیروزی به اصحاب خود فرمود:
«هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».
«آیا کسی را از دست داده‌اید؟».
گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را . . . سپس فرمود:
«هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».
«آیا کسی را از دست داده‌اید؟».
گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را . . . سپس فرمود:
«هَلْ تَفْقِدُونَ مِنْ أَحَدٍ؟».
«آیا کسی را از دست داده‌اید؟».
گفتند: بلی فلانی و فلانی و فلانی را . . . سپس فرمود:
اصحاب عرض کردند: نه. کس دیگری را از دست نداده‌ایم. فرمود:
«لٰكِنِّي أَفْقِدُ جُلَيْبِيباً».
«امّا من جلیبیب را از دست داده‌ام و به دنبالش می‌گردم».
اصحاب به جستجوی جلیبیب پرداختند. او را در کنار هفت نفر از کشتگان یافتند که ایشان را کشته است و سپس او را کشته‌اند. پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم به سوی او رفت و بالای سرش ایستاد. سپس فرمود:
«قَتَلَ سَبْعَةً ثُمَّ قَتَلُوهُ. هٰذا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ. هٰذا مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ».
«او هفت نفر را کشته است و سپس او را کشته‌اند. این از من است و من از او هستم. این از من است و من از او هستم».

۱- نسائی آن را استخراج و روایت کرده است.
۲- ترمذی آن را استخراج و روایت کرده است.
۳- مسلم و بخاری و ترمذی آن را استخراج و روایت کرده‌اند.
۴- بخشی از حدیثی است که در مسند امام احمد، از انس روایت گردیده است.

سپس جلیبیب را روی بازوهای خود گذاشت. برای او تخت و زیراندازی جز بازوهای پیغمبر ﷺ نبود. برای او گوری را کندند، و در گورش نهادند . . . از غسل دادن او سخنی به میان نیامده است.(۱)

❁

با این رهنمود الهی، و با این رهنمون نبوی، تولّد جدید بشریّت بدین شکل کمیاب و بدین شیوهٔ بی‌نظیر انجام پذیرفت. جامعهٔ ربّانی‌ای پدیدار گردید که ارزشها و معیارهای خود را از آسمان دریافت می‌داشت، و آزاد و رها از قیدها و بندهای زمین بود، هرچند که روی زمین می‌زیست . . . این معجزهٔ بزرگ اسلام بود. معجزه‌ای بود که جز با خواست خدائی و با عملکرد پیغمبری صورت نمی‌گرفته است. معجزه‌ای که می‌رساند این آئین از سوی یزدان جهان است، و آن کس که آن را با خود آورده است پیغمبری است.

این تدبیر و تقدیر الهی بوده است که به دنبال وفات پیغمبر خدا ﷺ دوست نخستین او ابوبکر، و دوست دوم او عمر، جانشین وی گردند و عهده‌دار این کار بزرگ بشوند . . . دو نفری که از همگان بهتر سرشت این کار را می‌شناختند، و از همگان سخت‌تر با هدایت پیغمبر خدا ﷺ قالب گرفته بودند، و از همگان ژرف‌تر نسبت به پیغمبر خدا ﷺ مهر و محبّت داشتند، و آزمندتر به جستجوی موارد علاقهٔ او و گام به گام رفتن در راه او بودند.

ابوبکر رضی‌الله‌عنه از یار خودش پیغمبر ﷺ به یاد داشت آنچه را در بارهٔ اسامه خواسته بود. پس از به دست گرفتن کار خلافت، نخستین کاری را که کرد روانه کردن اسامه به عنوان فرمانده سپاهی بود که پیغمبر خدا ﷺ آن را آماده و تا بیرون مدینه بدرقه کرده بود. اسامه سوار بود و ابوبکرِ خلیفه پیاده. اسامهٔ جوان شرم می‌کرد که سوار بشود و سواره برود، در حالی که خلیفهٔ پیر پیاده او را همراهی کند و پیاده برود. این بود که گفت: «ای جانشین پیغمبر خدا یا تو باید سوار بشوی، و یا من باید پیاده بشوم». خلیفه سوگند می‌خورَد: «به خدا سوگند تو پیاده نمی‌شوی، و به خدا سوگند من هم سوار نمی‌شوم. چه می‌شود اگر ساعتی پاهای خود را در راه خدا غبارآلود کنم؟».

سپس ابوبکر چنین دید که به عمر نیاز دارد، در آن حال که بار سنگین خلافت را بر دوش گرفته است. امّا عمر تنها سربازی در سپاه اسامه است، و اسامه فرمانده است. پس باید از اسامه اجازه بگیرد عمر را در پیش خود نگاه دارد. در این وقت خلیفه به اسامه گفت: «اگر می‌خواهی مرا کمک کنی اجازه بده عمر در اینجا بماند». . . ای والله! اگر می‌خواهی مرا کمک کنی چنین کن . . . چه کرانه‌ها و افقهای بلندی است! کرانه‌ها و افقهائی که نمی‌توان به سوی آنها اوج گرفت و بدانها رسید مگر با خواست خدا که بر دستهای پیغمبری از پیغمبران خدا صورت می‌پذیرد!

آن گاه چرخ زمان دَور برمی‌دارد و به پیش می‌رود و عمر پسر خطّابِ خلیفه را می‌بینیم، خلیفه‌ای که عمّار پسر یاسر را فرماندار کوفه می‌کند.

دم درِ عمر، سهیل پسر عمرو پسر حارث، و ابوسفیان پسر حرب، و جماعتی از بزرگان آزادهٔ قریش می‌ایستند. پیش از ایشان به صهیب و بلال اجازهٔ ورود می‌دهد. زیرا این دو نفر از سبقت‌گیرندگان بر دیگران در پذیرش اسلام، و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر بودند. بینیِ ابوسفیان باد می‌کند و با همان انگیزهٔ غرور جاهلیّت می‌گوید: «من هرگز همسان چنین روزی را ندیده‌ام. بدین بندگان و بردگان اجازه می‌دهد، و ما را بر در خود نگاه می‌دارد!». دوستش که حقیقت اسلام به ذهن و شعورش رخنه کرده است و دویده است، به ابوسفیان می‌گوید: «أی مردمان! من به خدا سوگند آنچه را که بر چهره دارید می‌بینم. اگر خشمگین هستید بر خویشتن خشم بگیرید. مردمان به سوی اسلام دعوت گردیدند، و شما نیز به سوی اسلام دعوت شدید. آنان برای پذیرش اسلام شتافتند، و شما کندی

۱- مسلم آن را استخراج و روایت کرده است.

کردید. اگر روز قیامت ایشان را به سوی بهشت فراخوانند و به ترک شما بگویند وضع شما چگونه خواهد بود؟!».[1]

عمر برای اسامه پسر زید سهمی بیش از سهم عبدالله پسر عمر تعیین می‌کند. وقتی که عبدالله راز این امر را از پدر می‌پرسد، بدو پاسخ می‌دهد: «پسر عزیزم! زید رضی الله عنه در پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محبوب‌تر از پدرت بوده است! و اسامه رضی الله عنه در پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از تو محبوب‌تر بوده است! این است که محبّت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بر محبّت خودم ترجیح و برتری داده‌ام».[2]

عمر این سخن را می‌گوید، چون او می‌داند محبّت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ترازوی آسمان برکشیده شده است و راست و درست گردیده است.

عمر عمّار را می‌فرستد تا به حساب خالد پسر ولید رسیدگی کند، خالد پسر ولیدی که سردار پیروز و دارای شخصیّت خانوادگی ریشه‌داری است. عمّار یقهٔ او را می‌گیرد . . . گویند: او را با عمامه‌اش محکم می‌بندد تا رسیدگی به حساب او پایان می‌یابد، و بیگناهی وی روشن می‌گردد. آن وقت بند و رشتهٔ او را باز می‌کند و با دست خویش عمامه‌اش را می‌بندد . . . خالد در این کار اشکال و مانعی نمی‌بیند و ناراحتی نشان نمی‌دهد. آخر او و عمّار یار و یاور پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی است که از زمرهٔ مؤمنانی است که پیش از دیگران به اسلام گرویده‌اند. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم در بارهٔ عمّار فرموده است آنچه فرموده است!

عمر همان کسی است که در بارهٔ ابوبکر ـ رضی‌الله‌عنهما ـ گفته است: ابوبکر سرور ما است، و او است که سرور ما بلال را آزاد کرده است. بلال بندهٔ امیّه پسر خلف بود، و او را سخت شکنجه می‌داد. ابوبکر بلال را از او خرید و آزادش کرد . . . عمر پسر خطّاب در بارهٔ بلال می‌گوید: بلال سرور ما است! . . عمر کسی است که گفته است: «اگر سالم غلام ابوحذیفه زنده بود من او را جانشین خود می‌کردم». عمر این را می‌گوید، در حالی که عثمان را و علیّ را، و طلحه را، و زبیر را جانشین خود نکرده است . . . بلکه شورا را به شش نفر بعد از خود واگذار نموده است، و کسی را به طور مشخّص برای جانشینی تعیین نکرده است.

علی پسر ابوطالب ـ کَرَّمَ‌اللهُ‌وَجْهَهُ ـ عمّار و حسن پسر علی ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمَا ـ را به سوی اهالی کوفه می‌فرستد تا ایشان را بسیج کند در بارهٔ واقعه‌ای که میان او و میان عائشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ درگرفته است، و می‌گوید:

«من قطعاً می‌دانم که عائشه همسر پیغمبرتان صلی الله علیه و آله و سلم است در دنیا و در آخرت. امّا خداوند شما را مورد آزمایش قرار داده است که آیا از من پیروی می‌کنید، و یا از همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم».[3]

مردم در بارهٔ کار عائشه أم‌المؤمنین، دختر ابوبکر صدّیق ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ‌جَمیعاً ـ از علی علیه السلام پیروی کردند.

ابو رویحهٔ خثعمی از برادر اسلامی خود بلال پسر رباح درخواست می‌کند او را در کار ازدواج کمک کند و واسطه شود میان او و خانواده‌ای از اهالی یمن. بلال می‌پذیرد و هنگام سخن بدانان می‌گوید: «من بلال پسر رباح هستم، و این برادر من ابو رویحه است. او مرد بدی از لحاظ اخلاق و دین است. اگر می‌خواهید دخترتان را به ازدواج او درآورید، باشد، به ازدواج او درآورید، و اگر خواستید نپذیرید، باشد، نپذیرید» . . . نه کار را از آنان پنهان می‌دارد و بدانان نیرنگ می‌زند، و نه چیزی از کار برادرش را پنهان می‌دارد. نه خود را واسطهٔ خواستگاری قلمداد می‌کند، و نه فراموش می‌کند که او در آنچه می‌گوید در پیشگاه خدا باید پاسخگو باشد . . . آن خانواده از این صداقت اطمینان پیدا می‌کنند، و دخترشان را به ازدواج برادر

۱- به نقل از کتاب: «العدالة الإجتماعية فی الإسلام».
۲- ترمذی آن را استخراج و روایت کرده است.
۳- بخاری آن را استخراج و روایت کرده است.

بلال درمی‌آورند، و می‌گویند: کافی است که داماد عرب است و حسب و نسب اصیلی دارد، و بلال غلام حبشی میانجی او است!

❁

این چنین حقیقت بزرگی در جامعۀ اسلامی برقرار و پایدار گردید، و بعد از آن تا مدّتهای مدید برقرار و پایدار ماند، با وجود عوامل بازدارندۀ فراوانی که در میان بود. «نام عبدالله پسر عبّاس برده می‌شد و همراه آن نام غلامش عکرمه بر زبان می‌رفت. هرگاه از عبدالله پسر عمر یادی به میان می‌آمد همراه او نام غلامش نافع نیز به میان می‌آمد. نام انس پسر مالک را همراه با نام غلامش ابن سیرین یاد می‌کردند. ابوهریره را با غلامش عبدالرحمن پسر هرمز ذکر می‌نمودند. در بصره حسن بصری، و در مکّه مجاهد پسر جبر، و عطاء پسر رباح، و طاووس پسر کیسان، فقهاء بودند. در مصر در زمان عمر پسر عبدالعزیز یزید پسر ابوحبیب که غلام سیاه‌پوستی از دنقله بود مفتی بود»[1]. . .

میزان آسمان، پرهیزگاران را بالا می‌برد، هرچند پرهیزگاران از همۀ ارزشهای زمین بی‌نصیب و بی‌بهره باشند . . . پرهیزگاران از دیدگاه خودشان و از دیدگاه مردمان پیرامونشان بالا و والایند. این ترازو از روی زمین برداشته نشده است مگر در روزگار بسیار نزدیکی که جاهلیّت در نواحی سراسر زمین به طغیان و سرکشی همه‌جانبه برخاسته است. در این زمان است که انسانها در آمریکا بر پشتوانۀ دلارهای خود تکیه می‌زنند، آمریکائی که ریاست دولتهای غربی را برعهده دارد. و انسانها جملگی در مکتب مادیگرای چیره بر اوضاع روسیه با اسباب و ابزار کار هم برابر نیستند، روسیه‌ای که ریاست دولتهای شرقی را بر عهده دارد. در سرزمین مسلمانان هم جاهلیّت نخستین حاکم است، جاهلیّتی که اسلام آمد تا آن را از لجنزار برگیرد و بلندش گرداند. در سرزمین مسلمانان فریادهائی برخاسته است که اسلام آنها را ریشه‌کن کرده بود. جاهلیّت آن ترازوی الهی را درهم شکسته است و به سوی ارزشهای ناچیز جاهلیّت برگشته است، ارزشهائی که هیچ‌گونه پیوندی با ایمان و تقوا ندارند ... دیگر آرزوئی در میان نمانده است مگر آرزوئی که به دعوت اسلامی پیوند پیدا می‌کند. امید است دعوت اسلامی همۀ انسانها را بار دیگر از جاهلیّت نجات دهد، و بر دستهای آن تولّد جدید بشریّت روی دهد، بسان تولّدی که نخستین بار انسانها آن را دیدند، و آن حادثه که سرآغاز این سوره آمده است تا آن را نقل و در آیات اندک و قاطعانه و بزرگ اعلان کند . . .

❁

پس از بیان این حقیقت بزرگ در لابلای پیروی که بر آن حادثه در بند اوّل این سوره زده می‌شود، روند قرآنی در بند دوم از کار این انسان اظهار تعجّب می‌کند، انسانی که از هدایت روی می‌گرداند، و خویشتن را از ایمان بی‌نیاز می‌داند، و از دعوت به سوی پروردگارش خویشتن را برتر می‌گیرد . . . روند قرآنی از کار این انسان و از کفر ورزیدن او شگفت نشان می‌دهد، انسانی که سرچشمۀ وجودش را فراموش می‌کند، و اصل پیدایش خود را نادیده می‌گیرد، و عنایت خدا بدو و محافظت خدا از او در هر مرحله‌ای از مراحل پیدایش خود را در دنیا و آخرت نادیده می‌گیرد و پیش چشم نمی‌دارد، و وظیفۀ خویش را در برابر آفریدگار و روزی‌رسان و حسابرس خود انجام نمی‌دهد:

﴿ قُتِلَ الْاِنْسانُ ما أَكْفَرَهُ! مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ. ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ. ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ. ثُمَّ إِذا شاءَ أَنْشَرَهُ. كَلّا! لَمّا يَقْضِ ما أَمَرَهُ ﴾.

کشته باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیز می‌آفریند؟! او را از نطفۀ ناچیزی می‌آفریند و قوّت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می‌بخشد. سپس راه (شناخت خوبی و بدی) را برای او آسان می‌کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه

۱- به نقل از کتاب «ابوحنیفه» تألیف استاد عبدالحلیم جندی.

ضـلالت را تـرک گـوید). بـعد او را مـی‌میرانـد و وارد گورش می‌گرداند. سپس هر وقت خـواست او را زنـده می‌گرداند. هرگز! هرگز! انسان (با وجود طـول حـیات) دستوری را کـه خـدا بـدو داده است (و وظـائفی را کـه برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایستهٔ مـقام باعظمت الهی است) هنوز که هـنوز است انـجام نـداده است!.

﴿ قُتِلَ الْإِنْسانُ! ﴾. کشته باد انسان!.

او سزاوار کشتن است به سَبب کار شگفتی که می‌کند و عملی که درپیش می‌گیرد . . . همچنین ساختار واژگانی برای رسوا کردن و زشت شمردن و نپسندیدن کـارش ذکر می‌شود. و می‌رساند که او مرتکب چیزی گردیده است که سزاوار کشتن است . . .

﴿ ما أَكْفَرَهُ! ﴾. چه خدانشناس و ناسپاس است!.

خدانشناسی و ناسپاسی و انکار کردن و عدم آشنائی او از مقتضیات پیدایش خودش و از آفرینش خودش چه اندازه زیاد است! اگر ایـن مـقتضیات را پـیش چشـم می‌داشت آفریدگارش را سپاس می‌گفت و شکـر او را بجای می‌آورد، و در زنـدگانی دنـیای خـود فـروتنی می‌کرد، و آخرت خود را به یاد می‌داشت . . .

اگـر چـنین نـیست پس چـرا تکـبّر مـی‌ورزد و خودبزرگ‌بینی می‌کند و خویشتن را بی‌نیاز می‌شمارد و روی می‌گرداند؟ اصل او کدام است و سـرآغـاز او کدام؟

﴿ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؟ ﴾.

خدا او را از چه چیز می‌آفریند؟.

اصل فروتنانهٔ ناچیزی است. همهٔ ارزش خود را از لطف و فضل و نعمت خدا برمی‌گیرد. همهٔ ارزش خود را از تقدیر و تدبیر خدا دریافت می‌دارد:

﴿ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ ﴾.

او را از نطفهٔ ناچیزی می‌آفریند و قوّت و قدرت (و جمال و کمال) بدو می‌بخشد.

از چیزی او را آفریده است که هیچ ارزشی ندارد. او را از این اصل آفریده است، اصلی که برپای نمی‌ایستد و برجای نمی‌ماند . . . ولیکن این آفریدگار او است که او را ارزش بخشیده است. بدو ارزش داده است. او را با ساختار خود سنجیده است و ارزیابی فـرموده است، و بدو قدر و منزلت داده است و آفرینش راست و درست و همساز و هـمآوایش بـخشیده است. او را مـحترم و مکرّم نموده است و آفرینش ارجمند و ارزشمندی بدو داده است. او را از آن اصل فرودین بالا برده است و به مقام والائی رسانده است، مقام و منزلتی کـه زمـین و هرچه در آن است مسخّرش می‌گردد.

﴿ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴾.

سپس راه (شـناخت خـوبی و بـدی) را بـرای او آسـان می‌کند (تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضـلالت را ترک گوید).

راه زندگی را برایش آسان ساخته است. یا راه هـدایت را برایش سهل و ساده نموده است. با اعطاء ویژگیها و استعدادهائی که در وجودش به ودیعت نهاده است، راه را برایش آسان نموده است. چه راه زندگی، و چـه راه رسیدن به هدایت در زندگی را برایش سـهل و سـاده کرده است.

وقتی که کوچ زندگی به پـایان مـی‌آید، بـه پـایانه‌ای می‌رسد که هر زنده‌ای بدون اختیار بدان درمی‌آید و از آن راه گریزی ندارد:

﴿ ثُمَّ أَماتَهُ فَأَقْبَرَهُ ﴾.

بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌گرداند.

کار او در پایان زندگیش، بسـان کـار او در سـرآغـاز زندگیش، در دستی قرار می‌گیرد کـه او را بـه صـحنهٔ حیات گسیل داشته است وقتی که خواسته است، و کار او را به پایان رسانده است وقتی که اراده فرموده است، و جایگاه او را در درون زمـین قـرار داده است بـرای احترام و حفظ حرمت او. شیوهٔ کـار را چـنین نسـاخته است که او را بـر روی زمـین رهـا کـنند و بـه دست درّندگان و پرندگان گـوشتخوار بسـپارند. در سـرشت انسانها به ودیعت نهاده است که با حرص و آز مـردهٔ خود را پنهان کنند و در گور بگذارند. این هم گوشه‌ای

از تدبیر و تقدیر خدا در بارهٔ انسان است.
انسان در داخل گور خواهد بود تا زمانی که اراده و خواست خدا می‌خواهد او را به زندگی برگرداند تا آنچه می‌خواهد در باره‌اش روا دارد:

﴿ ثُمَّ إِذٰا شٰاءَ أَنْشَرَهُ ﴾.

سپس هر وقت خواست او را زنده می‌گرداند.

انسان بیهوده به حال خود رها نمی‌شود، و بدون حساب و کتاب و سزا و جزا نمی‌گردد . . . آیا او خود را برای این کار آماده کرده است و آمادگی این امر را پیدا نموده است؟

﴿كَلّاٰ! لَمّٰا يَقْضِ مٰا أَمَرَهُ ﴾.

هرگزا هرگز! انسان (با وجود طول حیات) دستوری را که خدا بدو داده است (و وظائفی را که برای وی تعیین کرده است، آن چنان که شایستهٔ مقام باعظمت الهی است) هنوز که هنوز است انجام نداده است.

انسان به طور همگانی، و فردافرد ایشان، و همهٔ نسلهایشان، کاری را انجام نداده است که خدا بدو دستور فرموده است . . . تا واپسین لحظه‌های زندگیش وظیفهٔ خود را چنان که باید انجام نداده است. این پیامی است که تعبیر آن را با واژهٔ «لَمّٰا» یعنی هنوز نه، تاکنون نه . . . بیان می‌دارد. خیر او مقصّر است و کوتاهی کرده است، و وظیفه و تکلیف خویش را بجای نیاورده است. اصل آفرینش و پیدایش خود را چنان که باید به یاد نداشته است . . . شکر و سپاس آفریدگار خود را و روزی‌رسان خود را چنان که باید بجای نیاورده است. راه این کوچ را بر روی زمین با آمادگی برای روز حساب و کتاب و سزا و جزا نپیموده است . . . بلی انسان در مجموع به همین ترتیب است. بالاتر از این، اکثریّت مردم همواره از پذیرش حق روی می‌گردانند و بدان پشت می‌کنند و می‌روند. و خویشتن را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که هدایت یابند!



روند قرآنی به پسودهٔ دیگری در بند تازه‌ای منتقل می‌شود . . . آن پسوده پیدایش این انسان است . . . آیا انسان به خوراک خودش، و آیا به خوراک چهارپایان خودش در این کوچ نگریسته است؟ این هم چیزی از چیزهائی است که آفریدگار انسان آنها را میسّر و در دسترس قرار داده است:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسٰانُ إِلىٰ طَعٰامِهِ. أَنّٰا صَبَبْنَا الْمٰاءَ صَبّاً. ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً. فَأَنْبَتْنٰا فِيهٰا حَبّاً، وَ عِنَباً وَ قَضْباً. وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً. وَ حَدٰائِقَ غُلْباً. وَ فٰاكِهَةً وَ أَبّاً. مَتٰاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعٰامِكُمْ ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در بارهٔ آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم، و در ساختمان موادّ غذائی و اجزاء حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده‌ایم). ما آب را از آسمان به گونهٔ شگفتی می‌بارانیم. سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم. در آن دانه‌ها را می‌رویانیم (که مایهٔ اصلی خوراک انسان است). و رزها و گیاهان خوردنی را. و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. و میوه و چراگاه را. برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.

این داستان خوراک انسان است. مرحله به مرحله توضیح داده شده است. این داستان خوراک انسان است و انسان باید بدان داستان بنگرد. آیا خودش در پیدایش خوراکش دستی داشته است؟ آیا خودش در پیدایش خوراکش تدبیر و تقدیری داشته است؟ دستی که انسان را آفریده است و به پهنهٔ زندگی گسیل داشته است و داستان او را پدید آورده است، همان دست است که خوراک انسان را پدید آورده است و داستان آن را به وجود آورده است:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسٰانُ إِلىٰ طَعٰامِهِ ﴾.

انسان باید به غذای خویش بنگرد و در بارهٔ آن بیندیشد (که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم، و در ساختمان موادّ غذائی و اجزاء حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده‌ایم).

انسان باید به غذای خویش بنگرد، غذا که چسبیده‌ترین، و نزدیک‌ترین، و ملازم‌ترین چیز بدو

است . . . انسان باید به این چیز میسّر و ضروری و حاضر و مکرّر بنگرد. باید به داستان شگفت و اندک آن بنگرد. چرا که سهل و ساده به دست آمدن آن، شگفتی را از یادش می‌برد که در آن است. این چیز سهل و ساده، معجزه‌ای است بسان معجزهٔ آفرینش و پیدایش خود انسان. هر گامی از گامهایش و هر مرحله‌ای از مراحلش با دست قدرتی برداشته می‌شود و پدید آورده می‌شود که انسان را از نیستی به هستی آورده است:

﴿أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبّاً ﴾.

ما آب را از آسمان به گونهٔ شگفتی می‌بارانیم.

فرو ریختن و باراندن آب به صورت باران، حقیقتی است که هر انسانی در هر محیطی و در هر مرحله‌ای از مراحل علم و معرفت و تجربه و آزمون که باشد، بدان آشنا است. این حقیقتی است که هر انسانی بدان مخاطب می‌گردد. امّا اگر انسان در علم و معرفت پیشرفت و آگاهی بیشتری داشته باشد، بهتر مفهوم و مدلول آن را درک و فهم می‌کند، و بیشتر از آن سر درمی‌آورد. از باران معمولی که هر روزه تکرار می‌گردد و هر کسی آن را می‌بیند فراتر و فراخ‌تر می‌فهمد و در حوزهٔ گسترده‌تری مرغ اندیشه‌اش بال و پر می‌گشاید. نزدیک‌ترین فرضیه‌ها امروزه برای تفسیر وجود اقیانوسهای بزرگی که آب آنها بخار می‌گردد و سپس به صورت باران پائین می‌آید، این است که این اقیانوسها نخست در آسمان بالای سر ما پدید آمده‌اند و سپس بر روی زمین فرو ریخته‌اند!

در این راستا یکی از دانشمندان عصر حاضر می‌گوید: «اگر صحیح باشد که درجهٔ حرارت زمین هنگام جدا شدن از خورشید حدود ۱۲۰۰۰ درجه سانتیگراد بوده است. یا این که این درجهٔ حرارت سطح زمین بوده است. در این صورت همهٔ عناصر آزاد بوده‌اند. بدین سبب ممکن نبوده است ترکیب شیمیائی مهمّی صورت بگیرد. هنگامی که کرهٔ زمین، یا اجزاء تشکیل‌دهندهٔ کرهٔ زمین اندک اندک سرد شده است، ترکیبات انجام پذیرفته است، و واحد جهان بدان شکلی که می‌شناسیم درآمده است. ممکن نبوده است اکسیژن و ئیدروژن ترکیب گردند و متّحد شوند مگر زمانی که حرارت به ۴۰۰۰ درجهٔ فارنهایت رسیده است. بدین هنگام بوده است که عناصر با یکدیگر به جهش و کنش پرداخته‌اند، و آبی را تشکیل داده‌اند که امروزه می‌شناسیم و به شکل هوای کرهٔ زمین می‌یابیم. قطعاً باید آب به شکل هولناکی در آن زمان بوده باشد. همهٔ اقیانوسها در آسمان بودند. همهٔ آن عناصری که هنوز متّحد و یکپارچه نشده بودند به شکل گازها در فضا بودند. آب که در فضای خارجی بود به سوی زمین سرازیر شد، ولی نتوانست بدان برسد. زیرا درجهٔ حرارت نزدیک زمین زیادتر از دمای مسافت هزاران مایل بالاتر از زمین بود. معلوم است وقت آن فرارسیده بود که طوفان به زمین برسد تا برای بار دوم به شکل گاز از زمین به بالا برود. از آنجا که اقیانوسها در فضا بودند فیضانها و جوششهائی با پیشرفت سرد شدن پدیدار آمدند که فراتر از حساب و کتاب است. این فیضانها و جوششها به حرکت درآمدند و در عین حرکت پراکنده گردیدند...».[1]

این فرضیه ـ هرچند ما نصّ قرآنی را آویزهٔ آن نمی‌گردانیم ـ حدود و ثغور تصوّر ما را در بارهٔ نصّ قرآنی و تاریخی که بدان اشاره می‌کند گسترش می‌دهد، تاریخی که آب در آن فرو ریخته است و پائین آمده است. چه بسا این فرضیه درست باشد، و چه بسا فرضیه‌های تازه‌تر دیگری در بارهٔ اصل آب در زمین مطرح و به میان آمده است و به میان می‌آید. نصّ قرآنی شایان این بوده و خواهد بود که همهٔ مردمان در هر محیطی و در میان هر نسلی بدان مخاطب قرار گیرند.

سرآغاز داستان خوراک این چنین است:

﴿أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبّاً ﴾.

۱- به نقل از کتاب: «الإنسان لا یقوم وحده» تألیف: ا. کریسی موریسون. ترجمهٔ عربی آن تحت عنوان: «العلم یدعو إلی الإیمان» مترجم محمود صالح فلکی.

ما آب را از آسمان به گونهٔ شگفتی می‌بارانیم.

هیچ کسی گمان نمی‌برد که او آب را به شکلی از اشکال پدید آورده است، و در تاریخی آن را پدیدار کرده است و در زمین به جریان درانداخته است، تا داستان خوراک در این راه به سیر و حرکت درآید و بیاغازد!

﴿ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقّاً ﴾.

سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم.

این مرحلهٔ بعد از فروریختن و باراندن آب است. این مرحله شایانی این را دارد که انسان ابتدائی با آن مخاطب قرار داده شود. انسانی که می‌بیند آب از آسمان فرومی‌ریزد به وسیلهٔ قدرتی که جدای از قدرت او، و به وسیلهٔ تدبیری جدای از تدبیر او است. آن گاه آب را می‌بیند که زمین را می‌شکافد و به میان خاک آن فرومی‌رود. یا گیاه را می‌بیند که خاک زمین را با قدرتی که پروردگار بدو داده است از هم می‌شکافد و سر برمی‌زند و در فضای بالای زمین بالا می‌رود . . . آن گاه که این گیاه باریکِ باریک است، و زمین روی آن سنگینِ سنگین است. امّا دستی که جهان را اداره می‌کند زمین را کاملاً برایش می‌شکافد، و آن را کمک می‌کند در خاک نفوذ کند هرچند که ضعیف و نرم و نازک است. این هم معجزه‌ای است که هرکس که بیندیشد در بارهٔ سربرزدن گیاهک از خاک آن را مشاهده می‌کند، و احساس می‌نماید در فراسوی آن نیروئی روان است که در گیاهک نرم پنهان است و کمین کرده است.

امّا وقتی که علوم و معارف انسان پیشرفت بکند افق و کرانهٔ دیگری از تفکّر و تصوّر در بارهٔ این نصّ برایش آشکار و روشن می‌گردد. چه بسا شکافتن زمین برای رویش گیاهان از هر چیز دیگری که تصوّر می‌کنیم نزدیک‌تر به ذهن باشد. چه بسا مراد همه همان خرد شدن سطح صخره سنگهائی باشد که به سبب فیضانها و جوششهای سهمگین مذکور در فرضیهٔ علمی پیشین درهم شکسته‌اند. یا مراد چیزی است که فرزانگان امروزی بدان معتقدند و می‌گویند سطح زمین یکپارچه از صخره سنگها تشکیل شده است و عوامل بسیار جوّی صخره سنگهای قشر زمین را تکّه تکّه کرده‌اند تا خاکی به وجود آمده است که قابل کشت و زرع گردیده است. این هم اثری از آثار آب بوده است، و تاریخ بارش و ریزش آب بر آن پیشی گرفته است. این سخن با دنبال هم آمدن و پیاپی قرار گرفتن مطالب مورد اشارهٔ آیات همخوانی و همآوائی بیشتری دارد . . .

چه این واقعه و چه آن واقعه و چه چیزی جدای از دو واقعه روی داده باشد، مطالبی که دو آیهٔ پیشین بدانها اشاره می‌کنند در داستان مورد نظر جلوتر از مرحلهٔ سوم بوده‌اند که مرحلهٔ پیدایش گیاهان با انواع و اقسامی که دارند می‌باشد. از این انواع و اقسام در اینجا از آنچه نزدیک‌تر به ذهن مخاطبان است سخن رفته است، گیاهانی که انسانها و چهارپایان آنان بیشتر در خوردن مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند:

﴿ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبّاً ﴾.

در آن دانه‌ها را می‌رویانیم (که مایهٔ اصلی خوراک انسان است).

این بخش، شامل همهٔ دانه‌ها می‌گردد. دانه‌هائی که مردمان به شکلی از اشکال از آنها تغذیه می‌کنند، و دانه‌هائی که حیوانات در همه حال آنها را می‌چرند و از آنها می‌خورند.

﴿ وَ عِنَباً وَ قَضْباً ﴾.

و رزها و گیاهان خوردنی.

عِنَب یا انگور مشهور و معروف همگان است. قَضْب: گیاهان خوردنی همچون سبزیجات، که اغلب دستچین و به صورت خام خورده می‌شوند و بارها و بارها چیده می‌شوند.

﴿ وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً. وَ حَدائِقَ غُلْباً. وَ فاكِهَةً وَ أَبّاً ﴾.

و درختان زیتون و خرما را. و باغهای پردرخت و انبوه را. و میوه و چَراگاه را.

زیتون و خرما را هر شخص عربی می‌شناسد. حدائق که جمع حدیقه است، به معنی باغهای پردرخت میوه‌داری است که دیوارهائی برای محافظت پیرامون آنها کشیده

شده باشد. «غُلْباً»: جمع غَلْباء است. غَلْباء باغی است که دارای درختان تنومند و پر و انبوه باشد. «فاكِهَةً»: میوه که ثمرهٔ باغها است. «أَبّاً»: چَراگاه. گیاهان خودرو . . . گمان می‌رود گیاهانی بیشتر مورد نظر است که چهارپایان آنها را می‌چرند و از آنها می‌خورند. «أَبّ» همان چیزی است که عمر پسر خطّاب در بارهٔ آن سؤال می‌کند، و سپس از پرسش خود برمی‌گردد و خویشتن را سرزنش می‌کند! بدان گونه که هنگام سخن در بارهٔ سورهٔ نازعات گذشت. ما نیز چیزی بر آن نمی‌افزائیم.

این است داستان خوراک. همه چیزهای داستان را دستی پدید آورده است که انسان را آفریده است. انسان در مراحل ساختن و پدید آوردن آن چیزها دستی و سهمی ندارد ... حتّی انسان در دانه‌ها و بذرهائی که در زمین می‌پاشد، او دانه‌ها و بذرها را پدید نیاورده است و پدیدار نمی‌گرداند. معجزه‌ای که در پدید آوردن اوّلیّهٔ دانه‌ها و بذرها نهفته است فراتر از تصوّر انسان، و بالاتر از درک و فهم او است. خاکی که در حضور انسان آماده است یک خاک است، ولیکن دانه‌ها و بذرها گوناگونند، و هریک از آنها که در تکّه زمینهای کنار یکدیگرند و با یک آب سیراب می‌گردند میوه‌ها و خوردنیهای جوراجوری را می‌دهند! آن دست آفریننده‌ای که گیاهان را گوناگون می‌آفریند، ثمره‌ها و میوه‌های گوناگونی را هم از آنها بیرون می‌آورد، و در دانهٔ کوچکی ویژگیهای مادری را قرار می‌دهد که آنها را زائیده است و به دنیا آورده است. این ویژگیها را مادری به دخترش منتقل می‌کند، دختری که او را می‌زاید . . . همهٔ این چیزها صورت می‌پذیرد پنهانی و نهانی از انسان! انسان نه راز آنها را می‌داند، و نه آنها را می‌تواند انجام دهد، و با او در کاری از کارهای آنها مشورت نمی‌گردد . . . این بود داستانی که دست قدرت آن را پدیدار و نمودار فرموده است:

﴿ مَتاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعامِكُمْ ﴾.

برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.

شما و چهارپایانتان تا مدّت زمانی از آنها استفاده می‌کنید و بهره‌مند می‌شوید. آن وقت این استفاده و بهره‌مندی به پایان می‌رسد، استفاده و بهره‌مندی‌ای که یزدان آن را مقدّر فرموده است بدان هنگام که زندگی را مقدّر فرموده است. بعد از آن، کار دیگری پیش می‌آید که به دنبال این استفاده و بهره‌مندی خواهد بود. کاری که بر انسان لازم است در باره‌اش بیندیشد و به فکرش باشد پیش از این که بیاید:



﴿ فَإِذا جاءَتِ الصّاخَّةُ، يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخيهِ، وَ أُمِّهِ وَ أَبيهِ، وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنيهِ. لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ . . . وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ، ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ، تَرْهَقُها قَتَرَةٌ، أُولٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴾.

هنگامی که صدای هراس‌انگیز گوش‌خراش (نفخهٔ صور دوم) برآید، در آن روز انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش، و از همسر و فرزندانش. در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. در آن روز، چهره‌هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. آنان، کافران بزهکار و بدکردارند.

این پایان استفاده کردن و بهره‌برداری نمودن است. این فرجام با تقدیر طولانی، و با تدبیر فراگیر متّفق و همآوا است در هر گامی و در هر مرحله‌ای از گامها و مرحله‌های پیدایش انسان. در این صحنه پایانی است که با سرآغاز همنوا و هماهنگ است. همنوا و هماهنگ است با عملکرد کسی که به تلاش می‌ایستد و از خدا می‌ترسد. و با عملکرد کسی که خود را از خدا و هدایت بی‌نیاز می‌داند، و به رهنمود و رهنمون پشت می‌کند ... آن گاه عملکرد این دو گروه از مردمان به ترازوی خدا درمی‌آید.

«الصّاخَّة»: صدای گوش‌خراش. صدای کرکننده. حادثهٔ عظیم . . . واژه‌ای است که طنین زمخت و سخت

نفوذکننده‌ای دارد. نزدیک است پردهٔ گوش را پاره کند. هوا را با سر و صدا و پافشارانه می‌شکافد تا به گوش برسد.

روند قرآنی با این طنین زمخت و درشت، صحنه‌ای را به تصویر می‌کشد که به دنبال آن می‌آید: صحنهٔ مردی که می‌گریزد، و از نزدیک‌ترین مردمانِ بدو دست می‌کشد:

﴿ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ، وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ ﴾.

در آن روز که انسان فرار می‌کند از برادر خود. و از مادر و پدرش. و از همسر و فرزندانش.

از این کسان می‌گریزد، کسانی که پیوندهای خویشاوندی آنان را بدو می‌پیوندد، و رابطه‌هائی ایشان را بدو مربوط می‌دارد که نباید بگسلد. ولیکن این صدای کرکننده و گوش‌خراش این پیوندها و ارتباط‌ها را سخت تکّه و پاره می‌کند و از هم می‌گسلد، و خویشاوندیها را از میان برمی‌دارد.

هول و هراسی که در این صحنه است، هول و هراس روانی صرف است. نفس انسان را به ترس و لرز می‌اندازد، و از دور و بر خودش می‌گسلاند. سخت بر آن می‌تازد و آن را بازیچهٔ دست خود می‌سازد. هرکسی به خود مشغول است و در اندیشهٔ کار خود است و خود را می‌پاید و سرگرم کار خودش می‌گرداند. غم و اندوهی برای خود دارد که از غم و اندوه دیگران وی را غافل می‌سازد. غم و اندوهی دارد که هوش و تلاشی برای او باقی نمی‌گذارد تا به فکر دیگران و نجات ایشان باشد:

﴿ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴾.

در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد!.

سایه‌روشنهائی که در فراسوی این عبارت و در لابلای آن نهان و پنهان است، سایه‌روشنهای ژرف و خردکننده‌ای است. دقیق‌تر و فراگیرتر از این تعبیر یافته نمی‌شود تا با آن غم و اندوهی را به تصویر کشید که ذهن و شعور و دل و درون را به خود مشغول می‌دارد:

﴿ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴾.

در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد!.[1]

این حال همگی آفریدگان در هول و هراس آن روز است . . . آن زمان که صدای کرکننده و گوش‌خراش (صور دوم) برمی‌خیزد . . . آن گاه روند قرآنی به تصویر زدن حال مؤمنان و حال کافران می‌پردازد، حالی که هر دو گروه پس از سنجش کارهایشان و برکشیدن اعمالشان با ترازوی یزدان در آنجا، پیدا می‌کنند:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ. ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ ﴾.

در آن روز، چهره‌هائی شاد و درخشانند. خندان و مسرورند.

اینها چهره‌های روشن و روشنگرند. شاد و شادمانند. امیدوار به الطاف خداوند مهربانند. رضا و خشنودی پروردگارشان را از خودشان می‌دانند، و بدین سبب اطمینان پیدا می‌کنند و می‌آرامند. آنان از هول و هراس آن صدای کرکنندهٔ گوش‌خراش ترس‌آور رها و درامانند، و لذا شادند و شادمانند و می‌خندند و خوش و خرّم می‌گردند. یا این چهره‌ها سرانجام و سرنوشت خود را دانسته‌اند، و جایگاهشان را دیده‌اند، این است که شادمان گردیده‌اند، و به سبب نجات از هول و هراس سهمگین و ترس‌آور شاد و شنگول شده‌اند . . .

﴿ وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ. تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ. أُولٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴾.

و در آن روز چهره‌هائی غبار (غم و اندوه) بر آنها نشسته است. ابر تیره و سیاه (هراس و اندوه) آن رخسارها را می‌پوشاند. آنان کافران بزهکار و بدکردارند.

امّا اینان غبار غم و اندوه و آه و حسرت بر آنها

۱- به نقل از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن».

مـــی‌افـتد، و سـیاهی خـواری و گـرفتاری ایشـان را می‌پوشاند. می‌دانند چه چیزهائی را پیشاپیش کرده‌اند و برای خود فرستاده‌اند. لذا کاملاً می‌دانـند چـه کـیفر و سزائی دارند . . .

﴿أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ﴾.

آنان، کافران بزهکار و بدکردارند.

ایشان کسانیند که به خدا و به رسالتهای آسمانی ایمان نـمی‌آوردند، و از حـدود و ثـغور قـوانـین خـدا درمی‌گذشتند، و حرمت مقدّسات را نگاه نمی‌داشتند ... در چهره‌های اینان و در چهره‌های آنان، سـرنوشتشان ترسیم گردیده است و فرجامشان پـدیدار شـده است. سیماها و نشانه‌ها از لابلاهای واژه‌ها و عبارتها دیـده می‌شود. انگار چهره‌ها برجسته و پیدایند و هـمه چـیز خود را می‌نمایند، به سبب نیروئی که تعبیر قرآنی دارد، و دقّت کاملی که در پسوده‌ها جلوه‌گر است.

بدین وسیله سرآغاز و سرانجام ایـن سـوره هـماهنگ می‌گردد . . . سرآغاز سوره حقیقت مـعیار و مـیزان را بیان می‌دارد، و سرانجام سوره نتیجۀ این معیار و میزان را به رشتۀ سخن می‌کشد. این سورۀ کوتاه ایـن هـمه حقائق بزرگ و صحنه‌ها و منظره‌های سترگ، و آهنگها و پیامهای مهمّ را به گوش جان می‌خواند، و همۀ آنها را این گونه زیبا و دقیق می‌رساند . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ تکویر مکّی و ۲۹ آیه است

سُورَةُ التَّكْوِيرِ

ترتیبها ۸۱ — آیاتها ۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾ وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾ وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ﴿١٥﴾ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴿١٧﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾ وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ﴿٢٣﴾ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٢٥﴾ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٢٦﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

این سوره دارای دو بخش است. در هر بخشی از آن دو بخش بیان حقیقتی از حقائق عقیده است:

نخستین حقیقت، حقیقت قیامت، و چیزهائی است از دگرگونی جهانی هولناک کاملی که خورشید، ستارگان، کوه‌ها، دریاها، زمین، آسمان، چهارپایان، درندگان، جانوران، و آدمیزادگان را دربر می‌گیرد.

دومین حقیقت، حقیقت وحی، و چیزهائی است که بدان تعلّق دارد. از قبیل صفت فرشته‌ای که وحی می‌آورد، و صفت پیغمبری که آن وحی را دریافت می‌دارد. افزون بر آن، در بارهٔ کار مردمانی سخن می‌گوید که مخاطبان این وحی هستند، و در حقّ این وحی و دریافت‌کنندهٔ آن، و در حقّ اراده و مشیّت بزرگی که ایشان را آفریده است و وحی را برایشان نازل کرده است چه می‌کنند و چه رفتاری دارند.

آهنگ همگانی این سوره همسان حرکت درّنده‌ای است که از غل و زنجیر خود رها شود، و هر چیزی را زیر و رو گرداند، و هر چیزی را پخش و پراکنده سازد، و آرامش موجود را به هم بزند، و امن و امان ایمن را به هراس تبدیل کند، و هرچیز مأنوسی را با خود ببرد، و هرچیز معروفی را دگرگون سازد، و نفس انسان را سخت به تکان درآورد و مدّتها بجنباند و بلرزاند، و هر چیزی را از او بگیرد که عادت داشته است در پناه آن بیارامد و بدان چنگ بزند. انسان ناگهان خود را در گردباد هولناکی ببیند که همه چیز را ویران می‌کند، و او را بسان پر سبکی با خود ببرد و آرام و قرار را از او بگیرد. هیچ پناهگاهی برای او نماند مگر پناهگاه خداوند یگانهٔ قدرتمندی که تنها او می‌ماند و ماندگار است، و آرام و قرار و اطمینان در پیشگاه او است و بس . . .

در این سوره ـ با وجود این ـ ثروت هنگفتی از صحنه‌های زیبا است، چه صحنه‌هائی که در این جهان زیبائی هستند و ما آنها را مشاهده می‌کنیم، و چه صحنه‌هائی که مربوط به روز آخرت هستند، آن روز که جهان و همهٔ اوضاع دگرگون می‌شود، جهان و اوضاعی که با آنها آشنائیم. همچنین ثروتی از تعبیرهای دلربا در این سوره وجود دارد، تعبیرهائی که برای صحنه‌های گوناگون و آهنگهای جوراجور برگزیده شده‌اند. صحنه‌ها و آهنگها در گسترهٔ تنگ سوره به یکدیگر می‌رسند و بر حسّ و شعور فشار می‌آورند و با نیرو و پیام بدان نفوذ می‌کنند.

اگر در تعبیرات این سوره واژه‌ها و عبارتهائی نبود که

در این زمان برای خواننده مأنوس و روشن نیستند، ترجیح می‌دادم این را به حال خود رها سازم تا با آهنگها و تصویرها و سایه‌روشنها و حقائق و صحنه‌های خود به ادای مطالب بپردازد، مطالبی که هیچ ترجمه و شرح و بسطی از زبان بشر نمی‌تواند آن مطالب را بیان دارد. این سوره را رها می‌کردم تا خودش برسد به تارهای دلها و آنها را از ژرفا به تکان درآورد و نواها و آواهای خود را بر آن تارها بنوازد.

ولیکن چه می‌توان کرد. باید کاری انجام بشود که از انجام آن چاره‌ای نیست. ما در این زمان خودمان از الفت با زبان قرآن دور شده‌ایم!

❁

﴿ إِذَا ٱلشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَ إِذَا ٱلنُّجُومُ ٱنْكَدَرَتْ، وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَ إِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ، وَ إِذَا ٱلنُّفُوسُ زُوِّجَتْ، وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ وَ إِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ، وَ إِذَا ٱلسَّمَاءُ كُشِطَتْ، وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ، وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴾.

هنگامی که خورشید درهم پیچیده می‌شود (و نظام جهان درهم می‌ریزد). و هنگامی که ستارگان تیره و تار می‌گردند و فرومی‌افتند. و هنگامی که کوه‌ها (از جای برکنده می‌شوند و به این سو و آن سو) رانده می‌شوند. و هنگامی که (باارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند. و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درّندگی و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند). و هنگامی که دریاها سراسر برافروخته می‌گردند (و گدازه‌ها و گازهای درون زمین طوفانهای آتشین و انفجارهای هولناکی پدید می‌آورند). و هنگامی که دوباره جانها به پیکرها درآورده می‌شوند، و جفت یکدیگر می‌گردند. و هنگامی که از دختر زنده به گور پرسیده می‌شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است؟ و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود. و هنگامی که آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود. و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود. و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود. (آری! در آن موقع) هرکسی می‌داند چه چیزی را آماده کرده است و تهیّه دیده است و با خود به قیامت آورده است).

این صحنهٔ دگرگونی کامل همهٔ چیزهائی است که معروف و مشهور است. شورشی است که همهٔ موجودات را فرامی‌گیرد. دگرگونی‌ای که اجرام آسمان و زمین، درّندگان گریزپا، چهارپایان اهلی، نفسهای انسانها، و اوضاع امور را دربرمی‌گیرد. آن وقت که هرچیز پنهانی نمایان می‌گردد، و هر ناشناخته‌ای شناخته می‌شود. هرکسی در کنار پشتوانه و توشه‌ای می‌ایستد که تهیّه دیده است و حاضر آورده است، در کنار پشتوانه و توشهٔ خود در جایگاه حساب و کتاب برپای می‌ایستد، در آن حال و احوالی که هرچیز پیرامونش طوفانی و آشفته است، و همه چیز پیرامونش واژگون شده است!

این حادثه‌های بزرگ جهانی رویهمرفته اشاره دارند به این که جهانی که ما می‌شناسیم، جهانی که هماهنگ و زیبا است، دارای حرکت سنجیده، برخوردار از نسبت مشخّص، دارای ساختار محکم، و ساخته شده با دست قدرت و برخوردار از استحکام، این چنین جهانی رشتهٔ نظم و نظامش پاره می‌گردد و از هم می‌گسلد، و اجزاء آن پراکنده می‌شود، و این صفاتی که دارد و بدان پایدار است از بین می‌رود. به سررسید عمر خود می‌رسد و بر باد نیستی می‌رود، همان گونه و بدان گونه که آفریدگان به سررسید عمر خود می‌رسند و به صورت دیگری از هستی و زندگی و حقائق درمی‌آیند که جدای از این چیزهائی است که در این جهان آنها را دیده‌اند و بدانها آشنا شده‌اند و خوی گرفته‌اند!

این احساس و شعوری است که به انسان دست می‌دهد

وقتی که این صحنه‌های دگرگونی هولناک را مطالعه می‌کند.

امّا حقیقتی که بر کلّ این کائنات جاری و ساری می‌گردد، خدا از آن آگاه است و بس. حقیقتی است که بزرگ‌تر از آن است که حالا ما آن را با این عقل و خرد و تصوّرات مقیّد به مألوفات و مأنوسات حسّ و تفکّرمان، درک و فهم کنیم . . . و بسیار بزرگ‌تر از دگرگونیهائی است که ما بدانها آشنائیم. از قبیل زلزلهٔ ویرانگری که در آن، زمین، ما را به تکان درمی‌آورد و می‌لرزاند. یا آتشفشان سرکشی که از دل زمین برمی‌جوشد، یا این که شهاب کوچکی فرود می‌آید، یا صاعقه‌ای درمی‌گیرد . . . سخت‌ترین چیزی که انسانها از طغیان آب سراغ دارند طوفان است . . . یا این که سخت‌ترین حادثه‌ای که انسانها از حوادث جهان رصد کرده‌اند و پائیده‌اند انفجارهای جزئی در خورشید بوده است، خورشیدی که صدها میلیون مایل از انسانها دور است . . .

همهٔ اینها در مقایسهٔ با آن دگرگون فراگیر و هولناکی که روز قیامت روی می‌دهد، بسان بازیها و سرگرمیهای کودکانند!

اگر چاره‌ای نباشد جز این که چیزی از آن حقیقت را بدانیم، حقیقت چیزهائی که بر سر کائنات می‌آید، آنچه پیش رو و در توان داریم نزدیک گرداندن آن دگرگونی با عبارتهائی است که در این زندگی با آنها انس و الفت گرفته شده است!



چه بسا مراد از تکویر خورشید سرد شدن آن، و خاموش گردیدن شعله‌هایش، و فروکش کردن زبانه‌های شعله‌وری است که از همهٔ جوانب خورشید هم اینک برمی‌خیزد و تا هزاران مایل در فضای پیرامونش سر برمی‌کشد. این امر در رصدخانه‌ها در وقت کسوف پیدا و هویدا است. گازهائی که بر اثر حرارت بسیاری که خورشید دارد و به ۱۲۰۰۰ درجه می‌رسد به وجود آمده‌اند، و همهٔ موادّی که خورشید از آنها تشکیل شده است و به سبب چنان حرارتی به شکل گازهای آزاد و شعله‌ور درآمده است، در آن روز از این حالت به در می‌آید و به حالت انجماد همچون قشر زمین درمی‌آید، و درهم پیچیده می‌شود. بدان هنگام زبانه‌ها در میان نمی‌ماند و سر برزدن و امتداد یافتنی وجود نخواهد داشت.

چه‌بسا این چنین باشد، و چه‌بسا چیز دیگری جز این وضع و حالت به میان بیاید . . . امّا چگونه چنین چیزی وقوع پیدا می‌کند و عواملی که سبب وقوع آن می‌گردند کدامند، آن را خدا می‌داند و بس.



تیره و تار شدن ستارگان چه بسا معنی آن پخش و پراکنده شدن آنها و گسیختن آنها از این نظم و نظامی است که آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، و خاموش شدن شعله‌های آنها و از میان رفتن نور آنها مورد نظر باشد. خدا آگاه‌تر از ستارگانی است که این حادثه شاملشان می‌گردد. آیا همچون ستارگانی همان ستارگان نزدیک به ما است؟ . . آیا مراد منظومهٔ شمسی ماست؟ یا مراد کهکشان ما است که صدها میلیون ستاره در آن است؟ . . یا این که مراد همهٔ ستارگان است، ستارگانی که شمارهٔ آنها و موقعیّت آنها را جز خدا نمی‌داند؟ . . چه در فراسوی ستارگانی که ما در رصدخانه‌ها می‌بینیم، کهکشانها و فضاهائی وجود دارد. کهکشانها و فضاهائی که شمارهٔ آنها و مرز پایانی آنها را نمی‌دانیم. ستارگانی در جهان هستند که تیره و تار می‌گردند و خاموش می‌شوند، همان گونه که این خبر راست و درست از آن خبر می‌دهد، خبری که جز خدا کسی از حقیقت آن اطّلاع ندارد . . .



چه‌بسا مراد از حرکت دادن کوه‌ها برکندن آنها و پخش و پراکنده نمودن آنها در هوا باشد، همان‌گونه که در سوره‌های دیگری آمده است:

﴿ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفاً ﴾.

(ای پیغمبر!) از تو در بارهٔ کوه‌ها می‌پرسند (و

می‌گویند: کوه‌هائی بدین عظمت ـ که به عقیدهٔ ایشان قابل تزلزل نیست ـ به هنگام پایان گرفتن جهان چه سرنوشتی خواهند داشت؟). بگو: پروردگارم آنها را از جا می‌کند و (در هوا) پراکنده می‌دارد (و بر باد می‌دهد). (طه/۱۰۵)

﴿ وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّاً فَكٰانَتْ هَبٰاءً مُنْبَثّاً ﴾.

و کوه‌ها سخت درهم کوبیده می‌شوند و ریزه ریزه می‌گردند، و به صورت گرد و غبار پراکنده درمی‌آیند. (واقعه/۵ و ۶)

﴿ وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكٰانَتْ سَرٰاباً ﴾.

و کوه‌ها به حرکت انداخته می‌شوند (و روان می‌گردند و در فضا به شکل غباری درمی‌آیند) و یک سراب بزرگی را تشکیل می‌دهند. (نبأ/۲۰)

همهٔ اینها به حادثه‌ای بسان این حادثه‌ای که گریبانگیر کوه می‌گردد اشاره دارند، حادثه‌ای که ثبات و رسوخ و پیوند و استقرار کوه‌ها را از بین می‌برد. چه‌بسا این امر مقدّمهٔ همان زلزله‌ای باشد که زمین را فرامی‌گیرد، و قرآن در بارهٔ آن می‌فرماید:

﴿ إِذٰا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزٰالَهٰا وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقٰالَهٰا ... ﴾.

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود، و زمین (از هم می‌شکافد و گدازه‌های درونی و دفینه‌ها و مرده‌ها، و همهٔ) سنگینیها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد (و به گونهٔ دیگری درمی‌آید) .... (زلزله/۱و۲)

همهٔ این حادثه‌ها در آن روز دراز و طولانی رخ می‌دهد...

امّا این فرمودهٔ یزدان سبحان:

﴿ وَ إِذَا الْعِشٰارُ عُطِّلَتْ ﴾.

و هنگامی که (باارزش‌ترین اموال، از جمله) شتران آبستنی که ده ماه از حمل آنها گذشته است به دست فراموشی سپرده می‌شوند.

«العِشٰار»: شتران آبستنی که در ماه دهم آبستنی خود هستند. این گونه شتران بهترین و گرانبهاترین چیزی هستند که شخص عرب دارد. شتری بدین صفت و در این حالت گرانبهاترین چیز شخص عرب است، زیرا انتظار بچّه زائیدن و شیر دادن آن می‌رود، و سودرسانی آن نزدیک است. در همچون روزی که این گونه اهوال روی می‌دهد، این شتران قیمتی نیز رها می‌گردند و ارزشی نخواهند داشت و کسی بدانها توجّه نمی‌کند و اهمّیّت نمی‌دهد... شخص عرب این گونه شتران را رها نمی‌سازد و دست از آنها نمی‌شوید مگر در حالتی که مشاهده کند آن حالت برایش بسی سخت است و سخت‌ترین چیزی است که بر سرش می‌آید!



﴿ وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴾.

و هنگامی که ددان و جانداران گرد آورده می‌شوند (و خوی درّندگی و رمندگی را از ترس فراموش می‌کنند، و برای کاستن از وحشت در کنار هم قرار می‌گیرند و به هم می‌آمیزند).

این ددان رمنده، ترس و هراسی بدیشان دست می‌دهد که گرد هم می‌آیند و در کنار هم جمع می‌شوند و کز می‌کنند. از گریختن و پراکندن در درّه‌ها و درزهای کوه‌ها خودداری می‌ورزند. ترس و هراس از همدیگر را فراموش می‌کنند. نخجیرهای خود را از یاد می‌برند، و سرگشته و ویلان و حیران بدینجا و آنجا می‌روند و می‌گریزند. به سوراخها و جایگاه‌های خود پناه نمی‌برند، همان‌گونه که قبلاً عادتشان بوده است. به دنبال شکار نمی‌روند و نمی‌دوند، بدان گونه که پیش از این به دنبال نخجیر می‌رفتند و می‌دویدند. هول و هراسی که برای ددان خوی و سرشت و ویژگیهای درّندگان را باقی نمی‌گذارد! این حال ددان و جانوران در آن وقت و زمان است، باید حال مردمان در آن هول و هراس چگونه باشد؟!

و امّا تسجیر دریاها، چه بسا معنی لبریز شدن دریاها از آبها باشد. یا آبها از فیضانها و جوششهائی حاصل آید که می‌گویند با پیدایش زمین و سرد شدن آن همراه

بوده است، سرد شدنی که در سورۀ نازعات از آن سخن گفتیم. یا این زلزله‌ها و آتشفشانیهائی کـه درمـی‌گیرد سدّها و مانعها و فـرازهـای مـیان دریـاها را از مـیان برمی‌دارند و آبها به سوی یکدیگر سرازیر می‌گردند و درهم می‌ریزند . . . یا این که معنی آن چنین است که دریاها شعله‌ور می‌شوند و منفجر می‌گردند، همان گونه که در جای دیگری آمده است:

﴿ وَ إِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ ﴾.

و هنگامی که دریاها منفجر گردانده شد. (انفطار/۳)

یعنی عناصر آب منفجر گردد و اکسیژن و ئیدروژن آن از یکدیگر جدا شود. یا ذرّات آب منفجر گـردد بـدان گونه که اتم منفجر می‌شود. این امـر بسـیار هـولناک است. یا به هر شکل دیگری . . . وقـتی کـه ایـن کـار صورت بگیرد آتش هولناکی تشکیل می‌گردد که اندازه و چگونگی آن قابل تصوّر نیست، آتشی که از دریاها به حرکت و جریان درآید. زیرا انفجار مقدار محدودی از اتمها در بمب اتمی و بمب ئیدروژنی هول و هراسی به وجود می‌آورد که دنیا بدان آشنا است. اگر اتمهای دریاها بدین نحو یا نحو دیگری منفجر گردند درک و فهم بشری از تصوّر هول و هراس آن درمانده می‌گردد، و هرگز نمی‌تواند دوزخ هراس‌انگـیزی را بـه انـدیشۀ خود درآورد که از این دریاهای فراخ روان می‌شود و به حرکت درمی‌آید!



تزویج نفوس، یعنی جفت اصل خود گرداندن، و به منشأ خویش درآوردن، احتمال دارد به مـعنی جـمع آوردن ارواح با اجساد بعد از برگشت دادن به زندگی دوباره باشد. احتمال هم دارد که به معنی هر گروهی از ارواح را به مجموعۀ ارواح همجنس و همفکر رساندن باشد، همان گونه که در جای دیگری فرموده است:

﴿ وَ كُنْتُمْ أَزْواجاً ثَلاثَةً ﴾.

و شما سه گروه خواهید شد. (واقعه/۷)

یعنی شما سه صنف خواهید شد که مقرّبین و اصحاب میمنه و اصحاب مشأمه هستند. یا دسته‌های دیگری که در تشکّلات همجنس و همفکر قرار می‌گیرند.



﴿ وَ إِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ: بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟ ﴾.

و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده مـی‌شود: بـه سبب کدامین گناه کشته شده است؟.

یکی از زبونیهای نفس بشری در جاهلیّت این بود کـه خوی زنده بگور کردن دختران معمول بود. دختران را از ترس ننگ و عار و از ترس فقر و فـاقه زنـده بگـور می‌کردند. قرآن از این خوی یاد می‌کند تا این زشـتی جاهلیّت را بنگارد، جاهلیّتی که اسلام آمده است عربها را از گودال آن بلند گرداند، و اصلاً همۀ بشریّت را والا و بالا دارد. در جائی فرموده است:

﴿ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظيمٌ. يَتَوارىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ ما بُشِّرَ بِهِ. أَ يُمْسِكُهُ عَلىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرابِ؟ أَلا ساءَ ما يَحْكُمُونَ؟! ﴾.

(دخـتران را مـایۀ نـنگ و سـرشکستگی و بـدبختی می‌دانستند) و هنگامی که به یکی از آنـان مـژدۀ دخـتر داده می‌شد (آن چنان از فرط ناراحتی چهره‌اش تغییر می‌کرد که) صورتش سیاه می‌گردید و مملو از خشم و غضب و غم و اندوه می‌شد. از قوم و قـبیلۀ (خـود) بـه خاطر این مژدۀ بدی که به او داده مـی‌شد خـویشتن را پنهان می‌کرد (و سرگشته و حیران به خـود مـی‌گفت:) آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگه دارد و یا او را در زیر خاک زنده بگور سـازد؟ هـان! چـه قـضاوت بدی که می‌کردند!. (نحل/۵۸ و ۵۹)

در جای دیگری فرموده است:

﴿ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظيمٌ. أَوَ مَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ مُبينٍ؟ ﴾.

در حالی که هرگاه یکی از آنان را به همان چـیزی (کـه دختر است) مژده دهند که نـظیر و شـبیه بـرای خـدای مهربان می‌سازد، چهره‌اش (از فـرط نـاراحـتی) سـیاه می‌شود و مملوّ از خشم و کین می‌گردد! آیا کسی را که

در لابلای زینت و زیور پرورش می‌یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله (به خاطر حیا و شرم و عاطفۀ نازکی که دارد) نمی‌تواند مقصود خود را خوب و آشکار بیان و اثبات کند (فرزند خدا می‌دانید و پسران را فرزند خود؟!). (زخرف/۱۷ و ۱۸)

در جای سوم می‌فرماید:

﴿ وَ لاٰ تَقْتُلُوا أَوْلاٰدَکُمْ خَشْيَةَ إِمْلاٰقٍ، نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيّٰاکُمْ ﴾.

و (از آنجا که روزی در دست خدا است) فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان را و شما را روزی می‌دهیم (و ضامن رزق همگانیم). (اسراء/۳۱)

زنده بگور کردن به صورت سنگدلانه‌ای انجام می‌پذیرفت. چرا که دختر دفن می‌شد در حالی که زنده بود! برای دفن کردن دختر زنده، روشهای گوناگونی داشتند. در میانشان گاهی کسی می‌بود وقتی که دختری برایش متولّد می‌شد او را رها می‌کرد تا شش ساله بشود. آن وقت به مادر دختر می‌گفت: او را بیارا و خوشبو کن تا وی را به پیش اقوام و خویشانش ببرم! قبلاً برای او در بیابان چاهی می‌کند. او را بدانجا می‌برد، و بدو می‌گفت: به چاه نگاه کن. آن گاه او را هل می‌داد و به درون چاهش می‌انداخت، و خاک بر او می‌ریخت! برخی هم عادتشان بر این بود: وقتی که مادر را درد زایمان می‌گرفت، بالای گودالی که کنده بودند می‌نشست. اگر نوزاد دختر می‌بود او را بدان گودال می‌انداخت و خاک بر او می‌ریخت و گودال را پر و صاف می‌کرد. و اگر نوزاد پسر می‌بود او را نگاه می‌داشت و با خود می‌برد! بعضیها هم اگر نمی‌خواستند دختر نوزاد را زنده بگور کنند، او را نگاه می‌داشتند تا بزرگ می‌گردید و می‌توانست شتران را بچراند. جبّه‌ای از پشم یا از مو به تن او می‌کردند و وی را روانۀ دشت و بیابان می‌نمودند تا شترانشان را بچراند!

امّا کسانی که دختران را زنده بگور نمی‌کردند و آنان را ساربان نمی‌نمودند برای شکنجه و آزار و ظلم و ستمگری بدیشان وسائل و راه‌های دیگری داشتند . . .

وقتی که دختر ازدواج می‌کرد و شوهرش می‌مرد، قیّوم شوهر می‌آمد و جامۀ خود را بر روی آن زن می‌انداخت. بدین وسیله او را از مردم بازمی‌داشت و وی را به ازدواج کسی درنمی‌آورد. اگر خودش از او خوشش می‌آمد وی را همسر خود می‌کرد، بدون این که به رغبت و علاقه و اراده و خواست آن خانم توجّه بشود و نظر و رأی او مطرح باشد! اگر هم قیّومِ شوهرش از آن خانم خوشش نمی‌آمد و زیبایش نمی‌دید، او را زندانی می‌کرد تا می‌مرد و دارائیش را به ارث می‌برد. یا آن خانم در این حالت یا در آن حالت با دادن مبلغی یا چیزی که داشت خود را بازخرید می‌کرد و خویشتن را از بند اسارت می‌رهانید. بعضیها هم بدین‌گونه عمل می‌کردند: آن زن را آزاد می‌نمودند و از او تعهّد می‌گرفتند تنها با کسی ازدواج بکند که قیّومِ شوهرش قبول می‌کرد. یا با مهریّه‌ای خود را بازخرید می‌نمود که شوهر جدید بدو می‌پرداخت . . . برخی هم این گونه رفتار می‌کردند: وقتی که شوهر می‌مرد زن او را قیّوم شوهر برای پسرک کوچک خانواده‌اش نگاه می‌داشت تا بزرگ می‌شد و آن خانم را از آن خود می‌نمود . . . یا اگر دخترک یتیمی تحت نظارت و قیمومت مردی می‌بود، او را نگاه می‌داشت بدان امید که زن خودش بمیرد و با آن دخترک یتیم روزی و روزگاری ازدواج بکند! یا او را به ازدواج پسر کوچکش درمی‌آورد و چشم طمع به مال یا جمال او می‌دوخت! . .

به هر حال این دیدگاه جاهلیّت در بارۀ زن بود. تا اسلام آمد و بر این آداب و عادات تاخت و آنها را زشت و پلشت قلمداد نمود. از زنده بگور کردن نهی کرد، و آن را سنگدلی شمرد. زنده بگور کردن را موضوعی از موضوعات حساب و کتاب روز قیامت بشمار آورد. آن را در روند سخن از جملۀ همچون هول و هراس متلاطم و تکان‌دهنده‌ای ذکر می‌کند، انگار زنده بگور کردن رخدادی از رخدادهای بزرگ جهانی است، و در این راستا می‌گوید: از دختر زنده بگور شده پرسیده

می‌شود چرا زنده بگور گردیده است . . . چه رسد به زنده بگورکننده! راستی باید با زنده بگور کننده چگونه سخن برود و سؤال بشود؟!

ممکن نبود هرگز در محیط جاهلی کرامت زن رشد می‌کرد و می‌شکفت اگر شریعت خدا و برنامۀ او کرامت زن را همراه کرامت جملگی بشریّت نازل نمی‌کرد، و انسان را چه نر و چه ماده بزرگ نمی‌داشت، و انسان را به مکان شایستۀ این موجود بالا نمی‌برد، موجودی که روح متعلّق به خدای والامقام در او دمیده شده است. کرامت زن از همین سرچشمه بردمیده است، کرامتی که اسلام به ارمغان آورده است، نه این که از عاملی از عوامل محیط برجوشیده باشد.

زمانی که تولّد جدید انسان با کمک گرفتن از عملکرد به ارزشهای آسمانی نه زمینی تحقّق یافت، کرامت زن هم تحقّق پیدا کرد. دیگر ضعف زن و وظائف حیات مادی او در راستی و درستی و ارج و بهای زن مورد نظر اهالی خانواده‌اش قرار نگرفت. زیرا اینها از زمرۀ ارزشهای آسمانی نبوده و در ترازوی آن وزنی ندارند. بلکه چیزی که در این ترازو وزن دارد روح بزرگوار بشری است، روحی که با خدا پیوند و تماس دارد. در این هم نر و ماده یکسان و برابرند.

زمانی که دلائل دالّ بر صحّت نزول این آئین از جانب خداوند عالمین، توسّط محمّد امین ﷺ برشمرده می‌شود، بالا رفتن مقام زن در اسلام یکی از همین دلائل بشمار می‌آید، دلیلی که به خطا نمی‌رود، بلکه پایدار و ماندگار و بس محکم و استوار است. چرا که در آن محیط یک نشانه هم یافته نمی‌شد بیانگر این باشد که زن بدین کرامت می‌رسد. هیچ انگیزه‌ای از انگیزه‌های محیط، و به‌ویژه هیچ وضعی از اوضاع اقتصادی آن محیط نبود این کرامت را به زن بدهد اگر این برنامۀ الهی نازل نمی‌گردید تا همچون احوالی را بسازد و ترتیب بدهد، آن هم با انگیزه‌ای جدای از انگیزه‌های زمینی، و مخصوصاً جدای از همۀ انگیزه‌های محیط جاهلی. اسلام آمد و وضع تازه‌ای برای زن ترتیب داد و مهیّا کرد. وضعی که پای‌بند ارزش خالص آسمانی است و تنها با ترازوی آسمانی سنجیده می‌گردد و برکشیده می‌شود و بس!



﴿ وَإِذَا ٱلصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴾.

و هنگامی که نامه‌های اعمال پخش و گشوده می‌شود.

نامه‌های اعمال مراد است. پخش شدن و گشوده گردیدن آنها به معنی آشکار شدن و آشنا گردیدن با مطالب و مفاهیم آنها است. در این وقت دیگر چیز نهان و پنهان و مشکل و پیچیده‌ای در میان نمی‌ماند. آشکار شدن و علنی گردیدن کارها برای انسانها سخت‌تر و دردآورتر از هرچیز است. بسیار است بدیهای نهان و پنهانی که انجام‌دهندۀ آنها از یادآور شدن آنها شرمنده می‌گردد، و از برملا شدن آنها بر خود می‌لرزد و آب می‌شود! چه رسد به این که در آن روز نامه‌ها پخش بشود و همه چیز دیده گردد!

این پخش نامه‌ها و این پدیدار آمدن کارها، نوعی از انواع هول و هراس در آن روز خوفناک است. همچنین نشانه‌ای از نشانه‌های دگرگونی جهان است. چرا که نهان آشکار می‌شود، و پوشیده نمایان می‌گردد، و راز پنهان در سینه‌ها سر به رسوائی می‌کشد.



این آشکار شدن نهانیهای سینه‌ها، صحنه‌ای از صحنه‌های جهان که همسان آن است در مقابلش قرار دارد:

﴿ وَإِذَا ٱلسَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴾.

و هنگامی آسمان (همچون پوست حیوان) برکنده می‌شود.

نخستین چیزی که از واژۀ «السَّماء» یعنی آسمان، متبادر به ذهن می‌گردد، این پردۀ برافراشتۀ بالای سرها است. برکندن آن، از میان بردن آن است . . . امّا این کار چگونه روی می‌دهد و چگونه خواهد شد، نمی‌توان در بارۀ آن قاطعانه چیزی گفت. امّا ما چنین تصوّر می‌کنیم انسان بنگرد و نگاه بکند ولی این قبّه را بالای سر خود

نبیند براثر هر چیزی که این اوضاع جهان را دگرگون می‌سازد، اوضاعی که به سبب تغییر آن همچون پدیده‌ای نمودار و پدیدار می‌آید، خود این بس است و بس . . .

❁

آن گاه گام واپسین، در صحنه‌های هراس‌انگیز خوفناک آن روز برداشته می‌شود:

﴿ وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴾.

و هنگامی که دوزخ کاملاً برافروخته و شعله‌ور می‌شود، و هنگامی که بهشت (برای پرهیزگاران) نزدیک آورده می‌شود.

آنجا که دوزخ برافروخته و شعله‌ور می‌شود، و زبانه‌ها و شعله‌ها و گرمای آن افزایش می‌یابد . . . امّا این در کجا خواهد بود؟ و چگونه برافروخته و شعله‌ور می‌شود؟ و با چه چیز برافروخته و شعله‌ور می‌گردد؟ جز این فرمودۀ یزدان سبحان را سراغ نداریم:

﴿ وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ ﴾.

افروزینۀ آن انسان و سنگ است. (بقره/۲۴ و تحریم/۶)

این هم بعد از فروانداختن دوزخیان به دوزخ است. امّا پیش از آن، خدا بهتر می‌داند دوزخ کدام و افروزینۀ آن چیست!

آن وقت بهشت نزدیک می‌گردد و پدیدار می‌آید برای کسانی که بدان وارد می‌گردند، آنان که بهشت بدیشان وعده داده شده است. بهشت سهل و ساده جلوه‌گر می‌آید، و ورود بدان برایشان سهل و ساده می‌نماید. بهشت نزدیک آورده شده است و آمادۀ پذیرائی گردیده است. واژۀ «أُزْلِفَتْ» به معنی نزدیک آورده شد، به گونه‌ای طنین‌انداز است که انگار بهشت به سوی سزاواران بهشت می‌لغزد و رهسپار می‌شود، یا انگار گامهای آنان به سوی بهشت سهل و ساده می‌لغزد و بدان می‌افتد!

❁

هنگامی که این حادثه‌های هراس‌انگیز همه در هستی جهان، و در احوال زندگان، و در اوضاع اشیاء کیهان، روی داد، بدین هنگام برای مردمان در کاری که کرده‌اند، و در توشه‌ای که برای این روز فراهم آورده‌اند، و چه چیزی را برای عرضه کردن با خود برداشته‌اند، و چه چیزی را برای حساب و کتاب حاضر آورده‌اند، شکّ و تردیدی نمی‌ماند:

﴿ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ ﴾.

(آری! در آن موقع) هرکسی می‌داند چه چیزیَ را آماده کرده است و تهیّه دیده است و با خود به قیامت آورده است).

هرکسی در این روز خوفناک می‌داند با خود چه دارد، و چه چیز به سود او، و چه چیز به زیان او است . . . بلی می‌داند، آن هم در حالی که این هول و هراس او را احاطه می‌کند و او را فرومی‌گیرد . . . بلی می‌داند، آن هم در حالی که نمی‌تواند چیزی را از چیزهائی که حاضر آورده است تغییر دهد، و نمی‌تواند چیزی را بر آنها بیفزاید یا از آنها بکاهد . . . بلی می‌داند، آن هم در حالی که از همۀ چیزهائی که بدانها خوی و انس و الفت گرفته بود دور افتاده است و بریده است، آن چیزهائی که در زندگی دنیا همدم و همراه او، و یا در دسترس اندیشۀ او بود. از جهان آنها گسیخته است، و آنها هم از جهان او بریده‌اند. همه چیز تغییر کرده است و دگرگون شده است. هیچ چیزی جز خدای بزرگوار به حال خود نمانده است، خدای بزرگواری که تغییر و تبدیل نمی‌یابد و نمی‌شناسد . . . پس بهتر آن است مردمان رو به سوی خدای بخشندۀ بزرگوار کنند. چه فقط او را می‌یابند زمانی که همه چیز از ایشان رویگردان گردیده است و دگرگون شده است!

با این آهنگ، بخش اوّل پایان می‌پذیرد. بخشی که در آن حسّ و شعور لبریز و سرریز شده است از صحنه‌های روزی که این دگرگونی در آن صورت پذیرفته است و به گونۀ دیگری درآمده است.

❁

آن گاه بخش دوم این سوره فرامی‌رسد. این بخش می‌آغازد با سوگند به صحنه‌های جهانی زیبائی که

دگرگونیهای دلربائی برای آنها برگزیده می‌گردد و بدانها داده می‌شود ... سوگند به سرشت وحی خورده می‌شود، و از صفت قاصدی سخن می‌رود که آن را می‌آورد، و به صفت پیغمبری اشاره می‌گردد که آن را دریافت می‌دارد، و به موضعی که مردمان در برابر وحی مطابق مشیّت خدا در پیش می‌گیرند، نگاهی انداخته می‌شود:

﴿ فَلاَ أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الْجَوارِ الْكُنَّسِ، وَ اللَّيْلِ إِذا عَسْعَسَ، وَ الصُّبْحِ إِذا تَنَفَّسَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ، ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ، مُطاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ. وَ ما صاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَ ما هُوَ بِقَوْلِ شَيْطانٍ رَجِيمٍ. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعالَمِينَ. لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ، وَ ما تَشاؤُونَ إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند)! سیّارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود)! و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهرهٔ نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند)! این قرآن، کلام (خدا و توسّط) فرستادهٔ بزرگواری (جبرئیل نام برای محمّد پیغمبر اسلام، روانه شده) است. او (در ادای مأموریّت خود توانا و) نیرومند است، و نزد خداوندِ صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والائی است. او در آنجا (که ملکوت اعلی و عالم فرشتگان است) فرمانروا، و (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است. همدم و معاشر شما (محمّد پسر عبدالله) دیوانه نیست (و خوب او را می‌شناسید و به عقل و شخصیّت و بزرگی او اعتراف دارید). محمّد به طور مسلّم جبرئیل را که در کرانهٔ روشن (عالم بالا، در سدرة المنتهیٰ، به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است. او (که محمّد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمی‌دارد، و از اعلام آن دریغ نمی‌ورزد و) نسبت به شما در بارهٔ غیب بخل نشان نمی‌دهد. و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست. پس کجا می‌روید؟ (محمّد با بیان حجّت و رساندن حقّ و حقیقت بر شما اتمام حجّت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیدارباش و هوشیارباش شعور و فطرتهای خفته است). برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و طیّ طریق جادهٔ مستقیم باشند و) بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند. و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهائی را که خداوند جهانیان بخواهد.

مراد از ﴿ الْخُنَّسِ الْجَوارِي الْكُنَّسِ ... ﴾ ستارگانی است که برمی‌گردند، یعنی در گردش فلکی خود رجوع می‌کنند و حرکت می‌نمایند و مخفی می‌شوند. تعبیر قرآنی به ستارگان حیات دلربائی بسان حیات آهوان می‌دهد. آهوها حرکت می‌کنند و در کاشانهٔ خود پنهان می‌شوند، و از ناحیهٔ دیگری برمی‌گردند. پس انگار در آنجا حیات است و جنب و جوشی در میان است، و این جنب و جوش از لابلای تعبیر زیبا و دلربای قرآنی در بارهٔ ستارگان نمایان است. همچنین پیامی به ذهن و شعور درمی‌آید که در حرکت ستارگان جمال و زیبائی وجود دارد، جمال و زیبائی دارند بدان هنگام که پنهان می‌شوند و بدان هنگام که پدیدار می‌آیند. در آن وقت که پشت می‌کنند و می‌روند و در آن سوی کوه‌ها غروب می‌کنند. و در آن وقت که طلوع می‌کنند و پرده از رخسار برمی‌دارند. در آن هنگام که حرکت می‌کنند و می‌روند، و در آن هنگام که برمی‌گردند و بازمی‌آیند. در مقابل این پیام، پیام جمالِ موجود در واژگان و طنین آنها است.

﴿ وَٱللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ﴾.

و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود).

«عَسْعَسَ»: یعنی تاریک شد. امّا در این واژه همچون پیامهائی نیز وجود دارد. واژهٔ «عَسْعَسَ» از دو آوای: عَسْ. عَسَ، فراهم آمده است. با طنین خود پیام زندگی را در این چنین شبی می‌دهد. او در شب با دست خود یا با پای خود به جستجو و گشت و گذار می‌پردازد، بدون این که دیده شود! این هم پیام شگفتی و گزینش تعبیر خوشایند شگرفی است.

بسان همین واژه است:

﴿ وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴾.

و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهرهٔ نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخشِ خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند).

بلکه این یکی، از سرزندگی نمایان‌تری، و از پیام رساتری بهره‌مند است. صبح زنده‌ای است که نفس می‌کشد. انفاس او نور و حیات و حرکتی است که به وجود هر زنده‌ای می‌دود. نزدیک است قاطعانه بگویم که زبان عربی با آن همه منقولات مبسوط در تعبیرات، همسان این تعبیر را در بارهٔ صبح ندارد. دیدن صبح، نزدیک است به دل باز، چنین الهام کند که دارد نفس می‌کشد! آن گاه این تعبیر درمی‌رسد و این حقیقت را به تصویر می‌کشد، حقیقتی که دلِ باز بدان پی می‌برد. هرکس که می‌تواند مزهٔ جمال تعبیر و تصویر را بچشد درک و فهم می‌کند که این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ، وَٱللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ، وَٱلصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ﴾.

سوگند به ستارگانی که واپس می‌روند (و در پرتو خورشید از دیدگان مردمان پنهان می‌شوند!) سیّارگانی که (حرکت می‌کنند و از دیده‌ها) پنهان و مخفی می‌شوند. و سوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد (و رو به سوی روشنائی و نور می‌رود!). و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد (و با طلوع سپیده، چهرهٔ نورانی و پرفروغ خود را به جهانیان می‌نمایاند، و با نسیم حیات‌بخش خویش خفتگان را به حرکت و تلاش می‌کشاند، و از بی‌خبری به بیداری و هوشیاری می‌رساند!).

گنجینهٔ بی‌نظیری است از احساس و شعور و تعبیر و بیان... گذشته از آن که به حقائق جهانی اشاره می‌کند، گنجینهٔ زیبای بدیعِ دلربائی است، و به پشتوانهٔ دانش و بینش بشری افزوده می‌شود، در حالی که پذیرهٔ این پدیده‌های جهانی با احساس آگاهانه می‌گردد.



روند قرآنی این صحنه‌های جهانی را پیش چشم می‌دارد و خلعت حیات را به تن آنها می‌کند، و روح انسان را به ارواح آنها می‌رساند از لابلای تعبیر زیبائی که از آنها می‌کند. تا بدین وسیله به روح انسان اسرار آنها را بریزد و بیفکند، و به قدرتی اشاره کند که در پشت سر آنها قرار دارد، و با صدق حقیقت ایمانی‌ای با آنها سخن می‌گوید که همگان را به سوی آن می‌خواند... آن گاه این حقیقت را در مناسب‌ترین حالاتی که باید یاد نمود و پذیرهٔ آن رفت یاد می‌کند:

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ. ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ. مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴾.

این قرآن، کلام (خدا و توسّط) فرستادهٔ بزرگواری (جبرئیل نام برای محمّد پیغمبر اسلام، روانه شده) است. او (در ادای مأموریّت خود توانا و) نیرومند است، و نزد خداوندِ صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والائی است. او در آنجا (که ملکوت اعلیٰ و عالم فرشتگان است) فرمانروا، و (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است.

قطعاً این قرآن، و این وصف روز آخرت، سخن فرستادهٔ بزرگواری است که جبرئیل است. جبرئیل است که این سخن را برداشته است و با خود آورده است و آن را ابلاغ کرده است. این سخن او شده است به اعتبار

این که او آن را ابلاغ نموده است.

صفت این فرستاده‌ای که برای حمل این سخن و ابلاغ آن انتخاب گردیده است «کَرِیمٍ» یعنی بزرگوار در پیشگاه پروردگار خود است. پروردگارش در بارهٔ او می‌گوید: «ذِي قُوَّةٍ». نیرومند است . . . این بند بیانگر این است که حمل این سخن به نیرو نیاز دارد.

﴿ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴾.

نزد خداوندِ صاحبِ عرش دارای منزلت و مکانت والائی است.

مقام او والا و مکانت و منزلت او بالا است . . . در پیش چه کسی؟ در پیش خداوندگارِ صاحبِ عرش بزرگ و سترگ.

﴿ مُطَاعٍ ثَمَّ ﴾.

او در آنجا (که ملکوت اعلیٰ و عالم فرشتگان است) فرمانروا است.

فرمانروا در ملکوت اعلیٰ و عالَم فرشتگان است.

﴿ أَمِينٍ ﴾. او (در کار ابلاغ وحی و پیام الهی) امین و درستکار است.

او امین در چیزی است که آن را حمل می‌کند و در چیزی که آن را ابلاغ می‌کند . . .

این صفات رویهمرفته بیانگر بزرگی این سخن و سترگی و والائی آن است. همچنین بیانگر عنایت یزدان سبحان در حقّ انسان است. تا بدانجا که همچون فرستاده‌ای با داشتن همچون صفاتی برگزیده می‌شود تا این رسالت را برای پیغمبر ﷺ بردارد و بیاورد، و آن را به پیغمبری برساند که برای آن برگزیده شده است . . . این هم عنایتی است که انسان که در ملک و ملکوت یزدان سبحان چیزی نیست از آن شرمنده می‌شود، اگر یزدان سبحان بدو لطف نمی‌فرمود و با این کرامت و مکانت بدو بزرگواری نمی‌نمود.

✿

این صفت فرستاده‌ای بود که سخن را حمل کرد و آن را رساند. امّا فرستاده‌ای آن سخن را برداشت و برایتان به ارمغان آورد، او:

﴿ صَاحِبُكُمْ ﴾: دوست و رفیق، و مصاحب و معاشر شما است.

عمر درازی است که او را چنانکه باید شناخته‌اید. شما را چه شده است وقتی که حقّ را برایتان آورده است در بارهٔ او می‌گوئید آنچه می‌گوئید. راه‌ها و شیوه‌های گوناگونی را راجع به کارش در پیش می‌گیرد. او که «دوست و همدم شما» است، دوست و همدمی که او را می‌شناسید و با او بیگانه نیستید. او امین بر غیبی است که با اطمینان برایتان از آن سخن می‌گوید:

﴿ وَ مَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ. وَ لَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ. وَ مَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ. وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ. فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴾.

همدم و معاشر شما (محمّد پسر عبدالله) دیوانه نیست (و خوب او را می‌شناسید و به عقل و شخصیّت و بزرگی او اعتراف دارید). محمّد به طور مسلّم جبرئیل را در کرانهٔ روشن (عالم بالا، در سدرة المنتهیٰ به صورت فرشتگی خود) مشاهده کرده است. او (که محمّد امین است، مطالب وحی آسمانی را بر شما پوشیده نمی‌دارد، و از اعلام آن دریغ نمی‌ورزد و) نسبت به شما در بارهٔ غیب بخل نشان نمی‌دهد. و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست. پس کجا می‌روید؟ (محمّد با بیان حجّت و رساندن حقّ و حقیقت بر شما اتمام حجّت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است). این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیدارباش و هوشیارباش شعور و فطرتهای خفته است). برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و طیّ طریق جادهٔ مستقیم باشند و) بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند. و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهائی را که خداوند جهانیان بخواهد.

در بارهٔ پیغمبر بزرگواری که او را چنان که باید می‌شناسند، و از برتری خردش، و از راستی و درستی و امانتداری و ثبات قدم او کاملاً آگاهند، می‌گفتند: او

دیوانه است. اهریمنی سخنان نادره و شگفتی را برایش می‌آورد . . . معتقد بودند هر غیبگو و کاهنی اهریمنی دارد که از غیبِ دور سخنانی برایش می‌آورد و سخنان شگفت‌انگیزی را بدو می‌رساند. اهریمن به برخی از مردمان اذیّت و آزار می‌رساند و ایشان را دیوانه می‌گرداند، و بر زبان آنان سخنان عجیب و غریبی را جاری می‌سازد! . . ایشان یگانه علّت اصلی راستین را رها می‌کردند و از آن صحبت نمی‌نمودند، و آن این که سخنان او وحی است و از جانب پروردگار جهانیان نازل می‌گردد.

قرآن آمد و در این بخش از سوره از جمال جهان زیبا، و از سرزندگی صحنه‌های زیبای آن برایشان سخن گفت، تا به دلهایشان پیام دهد که قطعاً قرآن سرچشمه می‌گیرد از جانب آن قدرتی که نوآفرین و زیبانگار است. آن قدرتی که آن جمال دلربای بی‌همتا و بی‌مثال را آفریده است و از نیستی به هستی آورده است. قرآن آمده است تا برایشان سخن بگوید از صفت قاصدی که آن سخنان را برایشان آورده است، و سخن بگوید از پیغمبری که آن سخنان را بدیشان رسانده است. او که دوست و همدم خودشان است، دوست و همدمی که خوب او را می‌شناسند، و دقیق می‌دانند که او دیوانه نیست. آن کسی را هم که پیغمبر بزرگوار ﷺ درست او را دیده است، جبرئیل است. او را دیده است در حالی که در افق روشن بوده است، افق روشنی که در آن با یقین و اطمینان، دیدن انجام می‌پذیرد. پیغمبر ﷺ بر غیب امین است.

در خبری که می‌دهد گمانی در صداقت آن نمی‌رود، و محلّی برای شکّ و تردید در آن نیست. ایشان از او جز راستی و درستی و صدق و یقین ندیده‌اند.

﴿ وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴾.

و این قرآن، گفتار اهریمن رانده و مانده (از درگاه رحمت الهی) نیست.

چرا که شیاطین چنین برنامۀ استوار و درستی را پیام نمی‌دهند و به کسی نمی‌رسانند . . . در حالی که کارشان را زشت می‌شمارد، از ایشان می‌پرسد:

﴿ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ؟ ﴾.

پس کجا می‌روید؟ (محمّد با بیان حجّت و رساندن حقّ و حقیقت بر شما اتمام حجّت کرده است. پس هرجائی و راهی که بروید، گمراهی و سرگشتگی است).

در قضاوتی که می‌کنید، و در گفتاری که دارید، چه راهی و چه شیوه‌ای در پیش می‌گیرید؟ . . یا وقتی که به حقّ پشت می‌کنید و از حقّ منصرف و منحرف می‌گردید، کجا می‌روید؟ هرکجا که بروید حقّ با شما رویاروی می‌شود!

﴿ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴾.

این قرآن جز پند و اندرز جهانیان نیست (و سراسر آن بیدارباش و هوشیارباش شعور و فطرتهای خفته است).

قرآن ایشان را به حقیقت وجودشان تذکّر می‌دهد، و آنان را از حقیقت پیدایششان آگاه می‌سازد، و با حقیقت جهان پیرامونشان آشنایشان می‌گرداند . . .

﴿ لِلْعَالَمِينَ ﴾.

برای جهانیان است.

این قرآن یک دعوت جهانی است. این جهانی بودن در همان مرحلۀ نخستین دعوت بدیشان ابلاغ می‌گردد، در حالی که هنوز این دعوت در مکّه محاصره می‌گردد و تحت تعقیب قرار می‌گیرد، همان‌گونه که نصوصی بسان این آیات مکّی بدان گواهی می‌دهند . . .



در جلو همین بیان الهامگرانۀ دقیق، بدیشان تذکّر می‌دهد که راه هدایت باز است و هرکسی که بخواهد می‌تواند خود را به هدایت برساند و رهنمود و رهنمون آسمانی را نصیب خود گرداند. در این صورت ایشان مسؤول خویشتن هستند. یزدان سبحان این راه سهل و سادۀ هدایت را بدیشان نشان داده است و بدانان بخشیده است، دیگر خود دانند:

﴿ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴾.

برای کسانی از شما که (خواستار راستی و درستی و

طیّ طریق جادهٔ مستقیم باشند و) بخواهند راستای راه را در پیش بگیرند.

بخواهند راست و درست بر راستای راه هدایت خدا باشند. راهی را در پیش گیرند که به خدا برسد و منتهی به هدایت او شود، بعد از شنیدن این بیان و سخنی که هرگونه شبهه‌ای را می‌زداید، و هر گمانی را برطرف می‌نماید، و هر عذری را ساقط می‌کند، و با انسان اتمام حجّت می‌فرماید. به دل سالم راه راست را پیام می‌دهد. پس هرکس راه راست را در پیش نگیرد و راسترو نشود مسؤول کژی و انحراف خود است و باید پاسخگوی کجروی خویشتن گردد. چراکه پیش پای او راه راست بوده است و می‌توانسته است راست بشود و راست برود.

واقعیّت این است که دلائل هدایت یافتن و پیامهای ایمان آوردن موجود در درونهای مردمان و در افقها و کرانه‌های جهان، آن اندازه فراوان و نیرومند و ژرف هستند و بر انسان فشار می‌آورند و سنگینی می‌کنند که برای دل دشوار است از فشار آنها خود را رها کند و نجات دهد مگر با تلاش و کوشش عمدی و زورکی. به ویژه وقتی که دل، رهنمود و رهنمون به دلائل و پیامها را خطاب به خود می‌شنود، آن هم با اسلوب الهامگرانه و بیدارکنندهٔ قرآن. پس از چنین امری، کسی از راه خدا منحرف نمی‌گردد، مگر آن کس که بخواهد منحرف گردد و به کژراهه رود، بدون این که عذری موجّه و دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشد.



قرآن وقتی که امکان هدایت، و آسانی راستروی و ماندگاری بر راه راست را می‌انگارد، برمی‌گردد و به بیان حقیقت بزرگی می‌پردازد که در فراسوی اراده و خواستشان می‌پردازد. این حقیقت بزرگ این است که اراده و مشیّت فعّال و کارآ در پشت سر هر چیزی، اراده و مشیّت یزدان سبحان است:

﴿ وَ مٰا تَشٰاءُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِينَ ﴾.

و حال این که نمی‌توانید بخواهید جز چیزهائی را که خداوند جهانیان بخواهد.

این بدان خاطر است که چنین نفهمند و برداشت نکنند اراده و مشیّت آنان منقطع از اراده و مشیّت بزرگی است که هرکاری بدان برمی‌گردد. دادن آزادی گزینش، و آسانی راهیابی، بدین اراده و مشیّت برمی‌گردد، اراده و مشیّتی که بر هر چیزی محیط است یا محیط می‌گردد. این نصوصی که قرآن مجید آنها را پیرو می‌سازد وقتی که از اراده و مشیّت آفریدگان سخن می‌رود، مراد این است جهان‌بینی ایمانی و اشتمال آن بر حقیقت بزرگی تصحیح بشود. آن حقیقت این است: هر چیزی در این هستی به اراده و مشیّت خدا برمی‌گردد، و وقتی که به مردمان اجازه می‌دهد قدرت اختیار و گزینش داشته باشند، این هم بخشی از اراده و مشیّت خدا است بسان هر تقدیر و تدبیر دیگری که انجام می‌پذیرد. این قدرتِ اختیار و گزینش بسان اجازه دادن به فرشتگان است که کاملاً اطاعت بکنند و فرمان ببرند آن گونه که بدیشان دستور داده می‌شود، و قدرت کامل بر انجام کاری داشته باشند که بدیشان فرمان انجام داده می‌شود. این هم گوشه‌ای از اراده و مشیّت خدا است بسان دادن قدرت به مردمان برای گزینش یکی از دو راه، به دنبال آگاه کردن ایشان و بیان فرمان یزدان.

این حقیقت باید در جهان‌بینی مؤمنان جایگزین بشود و جای بگیرد، تا درک و فهم کنند چه چیز واقعاً حقّ است. و به اراده و مشیّت بزرگ پناه ببرند و از او مدد و یاری بخواهند و طلب توفیق بکنند، و در آنچه انجام می‌دهند و در آنچه رها می‌سازند در مسیر راهی که در پیش دارند، با آن اراده و مشیّت پیوند و ارتباط داشته باشند.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ انفطار مکّی و ۱۹ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انفَطَرَتْ ﴿١﴾ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انتَثَرَتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾ وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿٤﴾ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ ﴿٩﴾ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾ يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٦﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿١٨﴾ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ ﴿١٩﴾

این سورهٔ کوتاه از دگرگونیها و زیر و رو گردیدنهای هستی سخن می‌گوید. همان دگرگونیها و زیر و رو گردیدنهائی که سورهٔ تکویر از آنها صحبت می‌کند. امّا این سوره شخصیّت دیگری، و نشانهٔ ویژهٔ دیگری بدانها می‌دهد. انسان را به جولانگاه‌های خاصّی می‌برد، و دل بشری را در آن جولانگاه‌ها به گردش و چرخش می‌اندازد. پسوده‌ها و آهنگهای تازه‌ای از نوع دیگر، گوش دل را می‌نوازند، پسوده‌ها و آهنگهائی که آرام و ژرفند. پسوده‌ها انگار سرزنش می‌کنند، هرچند در لابلاهای خود تهدید و بیم دارند!

بدین خاطر این سوره در صحنه‌های دگرگونیها و زیروروگردیدنها جانب اختصار را می‌گیرد و چکیده‌وار جلوه‌گر می‌آید. گرچه قالب چیرهٔ این سوره چنین نمی‌ماند، بدان‌سان که در سورهٔ تکویر ماندگار است. زیرا فضای سرزنش کردن آرام‌تر، و آهنگ سرزنش کردن کندتر است . . . همچنین است آهنگ موسیقی این سوره. آن هم همین قالب را دارد. بدین لحاظ هماهنگی و همآوائی و اتّحاد و اتّفاق در شخصیّت این سوره به کمال می‌رسد.

این سوره در بخش نخستین از شکافته شدن و درز برداشتن آسمان، پخش و پراکنده گردیدن ستارگان، انفجار دریاها، و زیر و رو شدن گورها، سخن می‌گوید. به عنوان احوال و اوضاعی از آنها سخن می‌گوید که انگار هرکسی در آنها و در آن روز خطرناک از هرآنچه کرده است و پیشاپیش فرستاده است و از هرآنچه نکرده است و برجای گذاشته است، آگاه و مطّلع است.

در بخش دوم، پسودهٔ سرزنشی می‌آغازد که نهانی تهدید می‌کند و بیم می‌دهد آن کسی را که پروردگارش نعمتها را در وجودش و در خلقتش بر او ریزان و فراوان می‌گرداند، ولی وی قدر این نعمتها را نمی‌داند و حقّ و حقوق آنها را بجای نمی‌آورد، و فضل و لطف و کرامت پروردگارش را ارج نمی‌نهد و سپاس نمی‌گوید:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ؟ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته تو را درآورده است و ترکیب بسته است. (انفطار/۶-۸)

در بخش سوم، روند قرآنی علّت این انکار کردن و

کفران نعمت نمودن را بیان می‌دارد. علّت آن را تکذیب کردن دین ـ یعنی حساب و کتاب ـ می‌شمارد. از این تکذیب کردن، هرگونه بدی و زشتی و هرگونه انکار کردن و ناباوری سرچشمه می‌گیرد. بدین خاطر این حساب و کتاب را سخت تأکید می‌کند، و فرجام آن را و کیفر قطعی آن را مؤکّد می‌دارد:

﴿كَلَّا! بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ. وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَاماً كَاتِبِينَ. يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ. يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ. وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

هرگزا هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید. بدون شکّ نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند. نگاهبانی که (در پیشگاه پروردگار مقرّب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند. می‌دانند هر کاری را که می‌کنید. مسلّماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلّماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند. (انفطار/۹-۱۶)

و امّا واپسین بخش، بزرگی و سترگیِ روز حساب و کتاب و هول و هراس آن را به تصویر می‌کشد. پیش چشم می‌دارد که هیچ کسی در آنجا قدرت و شوکتی ندارد، و یزدان سبحان است که فرمان عظیم خود را صادر می‌کند و تنها او دارای عظمت و قدرت است و بس:

﴿وَ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ؟ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ؟ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً، وَ الْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾.

(ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ آخر تو (ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی‌تواند بکند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست، و در آن روز، فرمان، فرمان خدا است و بس، و کار و بار کلاًّ بدو واگذار می‌گردد. (انفطار/۱۷-۱۹)

خود این سوره به طور کلّی حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ آهنگها و ضربه‌هائی است که سراسر این جزء با شیوه‌ها و روشهای گوناگونی عهده‌دار آنها است.



﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ، وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ، وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ، وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ. عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ﴾.

هنگامی که آسمان شکافته می‌گردد، و هنگامی که ستارگان از هم می‌پاشند و پخش و پراکنده می‌شوند، و هنگامی که گورها زیر و رو می‌گردند (و مردگان زنده می‌شوند و بیرون می‌آیند، و برای حساب آماده می‌شوند)، آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهائی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهائی را واپس نهاده است و برجای گذاشته است.

در سورهٔ گذشته از پیامی صحبت کردیم که از دیدن این جهان به حسّ و شعور انسان وارد می‌گردد، جهانی که دست قدرت آن را تغییر می‌دهد، و تکان اعجاب‌انگیزی آن را به لرزش و جنبش درمی‌آورد. به گونه‌ای که چیزی بر حال و احوال خود در این جهان بزرگ باقی نمی‌ماند. گفتیم: این پیام نفس انسان را خالی می‌کند از هر چیزی که در این هستی بر آن تکیه می‌زند، مگر یزدان سبحان که آفریدگار این جهان است، و باقی و ماندگار می‌ماند بعد از آن که هر چیز موجودی که در جهان هستی است فانی و نابود می‌گردد. لذا باید دل به حقیقت یگانهٔ ماندگار و ثابتی داد که ازلی و ابدی است و دگرگونی نمی‌پذیرد و راهِ زوال نمی‌سپرد، تا در پیشگاه او به امن و امان و به آرامش و آسایش رسید، بدان هنگام که چنین دگرگونی و اضطراب و زلزله و فروریختن و از هم پاشیدنی در همهٔ چیزهائی روی می‌دهد که آنها را ثابت و منظّم دیده است و یافته است، ثبوت و نظامی که بیانگر

جاودانگی بوده است، در صورتی که جاودانگی تنها آفریدگاری را سزا است که معبود کلّ جهان است.

در اینجا از نشانهای دگرگونی جهان فروپاشی آسمان را ذکر می‌کند . . . یعنی آسمان تکّه و پاره می‌گردد و از هم می‌پراکند. در جاهای دیگری هم فروپاشی و تکّه و پاره شدن آسمان ذکر گردیده است. در سورهٔ الرحمن فرموده است:

﴿ فَإِذَا ٱنْشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَٱلدِّهَانِ ﴾.

بدان گاه که آسمان شکافته شود و گلگلون گردد همچون روغن گداخته (حوادث هولناکی رخ می‌دهد که به گفتار درنمی‌آید). (الرحمن/۳۷)

در سورهٔ الحاقّة فرموده است:

﴿ وَ ٱنْشَقَّتِ ٱلسَّمَاءُ. فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ ﴾.

و آسمان از هم می‌شکافد و می‌پراکند، و در آن روز سست و نااستوار می‌گردد. (الحاقه/۱۶)

در سورهٔ انشقاق فرموده است:

﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنْشَقَّتْ . . . ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد . . . . (انشقاق/۱)

شکافته شدن و فروپاشیدن آسمان، حقیقتی از حقائق آن روز سخت و دشوار است. امّا مقصود از شکافته شدن و فروپاشیدن، درست چیست و مشخّص چگونه است، سخن گفتن از آن دشوار است. همان‌گونه که سخن گفتن از حال و وضع شکافته شدن و فروپاشیدنی که روی می‌دهد دشوار است . . . آنچه به ذهن می‌گذرد صحنهٔ دگرگونی شدیدی است که در وضع جهان دیدنی پیش می‌آید، و صحنهٔ پایان‌پذیرفتن نظم و نظام معمولی، و پاره گردیدن رشتهٔ گردن‌بند سامان جهان است، رشته‌ای که بدان این نظم و نظام دقیق جهان نگاه داشته می‌شود...

در تشکیل این صحنه، چیزی شرکت دارد که از پراکندن ستارگان ذکر می‌شود. پراکندن ستارگان بعد از آن که همه در مدارهای خود حرکت کرده‌اند با سرعتهای شگفت‌انگیز و هراس‌انگیزی که داشته‌اند. همه در مدارهای خود جای گرفته‌اند و از مدارهایشان تجاوز ننموده‌اند، و در فضای فراخی که کسی پایان آن را نمی‌داند سرگشته نشده‌اند، و بلکه با یکدیگر پیوند و ارتباط هم داشته‌اند. بلی ستارگان همه در مدارهای حرکت با سرعتهای عجیب و غریب می‌گردند، و از مدارهای خود خارج نمی‌شوند، و در فضای وسیعی که کسی پایان آن را نمی‌داند حیران و ویلان نمی‌گردند، و با یکدیگر پیوند و ارتباط دارند. اگر ستارگان از هم بپاشند و پراکنده گردند ـ همان گونه که در روز پایان مهلت ماندگاری خود چنین می‌شوند ـ و از آن رشتهٔ محکم بگسلند، رشتهٔ نامرئی‌ای که آنها را نگاه می‌دارد و محافظت می‌نماید، همهٔ آنها در فضا پراکنده می‌گردند و پخش و پریشان می‌شوند، بدان گونه که ذرّات خاکها در هوا می‌پراکنند و بر باد می‌روند.

منفجر کردن دریاها احتمال دارد مراد لبریز و سرریز گردیدن آنها و فروگرفتن خشکیها و سرکشی آبهای دریاها بر رودبارها باشد. چه بسا مراد از منفجر کردن آبها، جدا شدن اکسیژن و ئیدروژن آنها باشد. چه آب از این دو عنصر گازی شکل تشکیل گردیده است. چه بسا آبهای دریاها بدین دو گاز تبدیل شوند، همان گونه که قبلاً چنین بودند، پیش از آن که خدا اجازه دهد گرد آیند و دریاها از آنها تشکیل شود. همچنین احتمال دارد مراد از منفجر کردن آبها انفجار اتمهای این دو گاز باشد ـ همان گونه که در انفجار بمبهای اتمی و ئیدروژنی امروزه صورت می‌پذیرد . . . این انفجار آن اندازه بزرگ و هراسناک است که بمبهای اتمی و ئیدروژنی وحشت‌انگیز کنونی، در برابر آن، ترقّه‌های سادهٔ بازیچه‌های کودکان است! . . یا چه بسا انفجار آن روزی به شکل دیگری و به گونهٔ دیگری باشد، جدای از شکل و گونه‌ای که انسانها با آنها آشنایند . . . آنچه معلوم است این است هول و هراسی که درمی‌گیرد اعصاب انسانها در هیچ حال و احوالی با آن رویاروی نگردیده است و به خود ندیده است!

زیرورو شدن، و پراکنده و گشوده گردیدن گورها، یا به سبب رخ دادن حادثه‌ای از این حوادث پیشین باشد. یا

این که حادثه‌ای است که خود گورها بدان گرفتار می‌آیند و در آن روز دور و دراز درگیر آن می‌گردند، روز دور و درازی که صحنه‌ها و رخدادهای فراوانی در آن روی می‌دهد. بدین علّت بدنها از گورها به‌درمی‌آیند، بدنهائی که خداوند دوباره جان به تن آنها کرده است و آنها را از نو زنده نموده است، بدان سان که نخستین بار آنها را آفریده است و جان به کالبدهایشان دمیده است. تا به حساب و کتاب خود برسند و سزا و جزای خود را ببینند . . .

این را تأیید و با آن هماهنگ می‌کند فرموده‌ای که پس از ذکر این صحنه‌ها و رخدادها آمده است:

﴿ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ ﴾.

آن گاه هرکسی می‌داند چه چیزهائی را پیشاپیش فرستاده است، و چه چیزهائی را واپس نهاده است و برجای گذاشته است.

یعنی آنچه را که نخست انجام داده است یا بعد انجام داده است. یا آنچه را در دنیا انجام داده است، و آنچه را در دنیا از پس خود برجای نهاده است و آثاری که داشته است. یا آنچه را که در دنیا از آن استفاده کرده است و فقط در دنیا از آن بهره‌مند گردیده است، و آنچه را برای آخرت اندوخته است و برای بعد از دنیا روانه کرده است.

به هر حال، هر کسی از این چیزها مطّلع و باخبر خواهد گردید در آن حال و احوالی که این هولها و هراسهای بزرگ پیش می‌آید، و این اطّلاع و خبر پیدا کردن یکی از آن هولها و هراسهای بیم‌دهنده می‌گردد بسان همهٔ این صحنه‌ها و حوادثی که خوفناک و دلهره‌انگیزند.

تعبیر نادر قرآنی می‌فرماید:

﴿ عَلِمَتْ نَفْسٌ ﴾.

انسان می‌داند.

این تعبیر از لحاظ معنی بیانگر این است که هرکسی می‌داند، ولی دانستن انسان در این وقت از هروقت دیگری خوبتر و مؤثّرتر است. همچنین تنها آگاهی پیدا کردن انسان بر آنچه در زندگانی کرده است و پیشاپیش فرستاده است، و اطّلاع بر آنچه در زندگانی لازم بود بکند و نکرده است، و یا خبردار شدن از آثار خوب و بدی که از خود در دنیا برجای نهاده است، بسنده و کافی نیست، و کار بدینجا خاتمه پیدا نمی‌کند. خود این آگاهی و اطّلاع پیدا کردن تأثیر سختی در انسان دارد و او را آشفته و پریشان و یا خوشحال و خندان می‌گرداند، بسان همان صحنه‌های دگرگون جهانی. تعبیر قرآنی بدون این که با نصّ همچون چیزی را بیان دارد، سایه‌روشن آن را می‌اندازد، و شبح آن را پدیدار می‌سازد. این تعبیر نیز خوبتر و مؤثّرتر است.



روند سخن بعد از این سرآغاز بیدارکننده و هوشیاردهندهٔ حسّ و شعور و عقل و خرد و دل و درون، رو به واقعیّت کنونی انسان می‌کند، انسانی که غافل است و به لهو و لعب و بازیچه مشغول است و سر در بدیها نهاده است و سرگرم پوچیها شده است! . . در اینجا دلِ همچون انسانی را می‌پساید، با پسوده‌ای که سرزنش پسندیده‌ای، و تهدید نهانی، و نعمت اوّلیّهٔ خدا بدو در آن است، نعمت اوّلیّهٔ خدا که آفرینش انسان بدین صورت زیبا و قیافهٔ آراسته و پیراسته است. در صورتی که خدا اگر می‌خواست می‌توانست او را به صورت دیگری و به شکل دیگری درآورد. یزدان جهان این صورت زیبا و قیافهٔ آراسته و پیراسته را برای او برگزیده است و بدین جمال او را اعتدال بخشیده است ... امّا او شکر نعمت خدا را بجای نمی‌آورد و قدر آن را نمی‌داند و بدان ارج و بها نمی‌دهد:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و

متناسبت کرده است. و آن گاه به هر شکلی که خواسته است تو را درآورده است و ترکیب بسته است.

این خطاب:

﴿ یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ﴾. ای انسان!

انسان را با بزرگوارترین چیزی نداء درمی‌دهد که در وجود او است، و آن «انسانیّت» انسان است. انسانیّتی که در پرتو آن انسان از سائر جانداران جدا و ممتاز گردیده است، و به ارزشمندترین جایگاه رسیده است، و در آن انسانیّت بزرگداشت یزدان در حقّ انسان جلوه‌گر آمده است، و جود و کرم سرشار یزدان بر انسان ریزان شده است.

سپس به دنبال آن سرزنش نیکوی بزرگوار، می‌آید:

﴿ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ؟ ﴾.

چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است؟.

ای انسانی که پروردگارت در حقّ تو بزرگواری کرده است، و محافظ و مراقب و معلّم و مربّی تو بوده است، و انسانیّت ارزشمند و هوشمند و والا را به تو ارزانی داشته است؛ ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است، و تو را بر آن داشته است که در حقّ خدا کوتاهی کنی، و در اجراء فرمان او سستی نمائی، و نسبت بدو بی‌ادب باشی؟ او پروردگار بزرگوار تو است، پروردگاری که فضل و کرم و نیکی خود را متوجّه تو کرده است و بر تو ریزان و باران نموده است. از جمله این ریزان و باران کردن، ریزان و باران کردن انسانیّت تو است، انسانیّت ارزشمند و هوشمندانه و والائی که تو را از سائر آفریدگان یزدان جدا و ممتاز می‌کند و برتر و والاتر می‌گرداند. انسانیّتی که در پرتو آن ممتاز می‌گردی و خرد می‌ورزی و درک و فهم می‌کنی چیزی را که لازم است یا لازم نیست در حقّ او انجام بگیرد یا نگیرد.

آن گاه روند قرآنی مقداری از این جود و کرم و بزرگداشت الهی را به طور مفصّل بیان می‌دارد، بعد از آن که قبلاً آن را به طور مجمل در ندای الهامگرانهٔ پرمعنی و محتوا و مشتمل بر بسیاری از اشارات نهان در تعبیر قرآن، بیان فرموده است. مقداری از این جود و کرم و بزرگداشت الهی را بیان می‌دارد آن گاه که از انسانیّت انسان سخن رانده است و در سرآغازِ آیه انسان را با آن مخاطب قرار داده است و فریادش داشته است. در این تفصیل اشاره می‌کند به آفرینش انسان و آراستگی و پیراستگی و تعادل و توافقی که در ترکیب‌بند هستی او است. خدا که می‌توانست او را برابر مشیّت و اراده‌اش به صورت دیگری درآورد و پیکر او را به گونهٔ دیگری بسازد و به راه اندازد. امّا این صورت زیبا و پیکر دل‌آرا را برای انسان برگزیده است، تنها به خاطر فضل و کرمی که در حقّ انسان دارد، و تنها به خاطر مرحمت و مکرمتی که بدو لطف می‌نماید، و می‌خواهد باران رحمت خود را بر او ریزان فرماید. بر انسانی که شکر نعمت او را سپاس نمی‌گزارد، و ارج و بهائی بدان روا نمی‌دارد! بلکه مغرور می‌گردد و سر در مسیر گناهان می‌نهد!

﴿ یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّٰاکَ فَعَدَلَکَ؟ ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است.

این خطابی است که هر ذرّه‌ای از هستی انسان را به تکان درمی‌آورد، وقتی انسانیّت انسان بیدار می‌گردد. خطابی است که به تار و پود پردهٔ دل می‌رسد، و به ژرفاهای آن سرک می‌کشد. بدان گاه که انسان سر در بیابان برهوت گناهان نهاده است، و در پرستش پروردگارش کوتاهی ورزیده است، و در حقّ سرور خود ـ سروری که او را آفریده است و آراسته و پیراسته و متعادل و متناسبش نموده است ـ بی‌ادبی کرده است، خدا این زیبائی و برازندگی را به یادش

می‌آورد! . .

قطعاً آفرینش انسان بدین صورت زیبا و قیافهٔ متعادل و متناسب، و پیکری که از لحاظ سیما و وظائف اعضاء کامل است، چیزی است که سزاوار اندیشهٔ فراوان، و سپاس ژرف، و ادب تمام، و عشق انسان به پروردگار بزرگوارش می‌باشد. پروردگاری که انسان را با این گونه خلقت و سرشت، ارج نهاده است و کرامت بخشیده است، آن هم تنها از روی لطف و فضل و عنایت و مرحمتی که نسبت به انسان دارد، و در پرتو آن او را می‌پاید و حمایت و حفاظت می‌نماید. خدا که می‌توانست انسان را به شکل دیگری درآورد و سیما و هیئت دیگری که خود می‌خواست بدو ببخشد. امّا خدا این صورت زیبا و قیافهٔ دل‌آرا و متعادل و متناسب را برای او برگزیده است و این خلعت آراسته و پیراسته را به تن او کرده است.

انسان آفریده‌ای است که از هستی زیبا، و خلقت متعادل و متناسب، و طرح و نقش جمع و جور برخوردار است. شگفتیهای آفرینش در سرشت انسان، بزرگ‌تر و سترگ‌تر از آن است که به درک و فهم او درآید، و شگفت‌انگیزتر و شگرف‌تر از هرآن چیزی است که در پیرامون خود می‌بیند.

به طور کلّی زیبائی و تعادل و توافق در هستی جسمانی او پیدا است، و در هستی عقلانی او هویدا است، و در هستی روحانی او به کمال و به تمام جلوه‌گر است.

تألیفات کاملی در صف کمال اندامهای هستی انسانی و دقّت ساختار اندامها و استواری آنها به رشتهٔ تحریر درآمده است. در اینجا فرصتِ سخن را به درازا کشاندن نیست، به درازا کشاندن سخن در بیان شگفتیهای هستی انسان. ولیکن ما به اشاره‌هائی به برخی از آنها بسنده می‌کنیم:

دستگاه‌های عمومی ساختمان جسمانی انسان عبارتند از: دستگاه استخوان‌بندی، دستگاه عضلانی، دستگاه پوستی، دستگاه گوارش، دستگاه گردش خون، دستگاه تنفّسی، دستگاه تناسلی، دستگاه لنفاوی، دستگاه عصبی، دستگاه ادرار، و دستگاه‌های چشائی و بویائی و شنوائی و بینائی . . . هریک از اینها به گونه‌ای شگفت و شگرف است که همهٔ شگفتیها و شگرفیهای ساختار انسان با آن قابل مقایسه نیست، ساختارهائی که انسان در برابرشان حیران و ویلان می‌ایستد و مدهوش می‌ماند، و چه‌بسا شگفتیها و شگرفیهای دستگاه‌های وجود خودش را از یاد می‌برد، دستگاه‌هائی که سترگ‌تر و ژرف‌تر و دقیق‌تر از آن هستند که مصنوعات دست و اندیشهٔ انسان حتّی با آنها مقایسه گردد و سنجیده شود.

«مجلهٔ علوم به زبان انگلیسی می‌گوید: دست انسان در پیشاپیش شگفتیهای نادر و کمیاب قرار دارد. بسیار دشوار، و بلکه محال است که ابزاری ساخته شود با دست انسان در سادگی و توانائی و سرعت دگرگونی، همسان و همگون شود. هنگامی که می‌خواهی کتابی را بخوانی آن را با دست خود می‌گیری. آن گاه آن را در وضعی قرار می‌دهی که با خواندن سازگار بوده و همآوائی داشته باشد. این دست است که از پیش خود جای مناسب آن کتاب را تنظیم و تعیین می‌کند و آن را در وضع لازم قرار می‌دهد. وقتی که صفحه‌ای از صفحات آن کتاب را ورق می‌زنی انگشتهای خود را زیر آن ورقه می‌گذاری، و بدان اندازه بر آن فشار وارد می‌کنی که آن را با انگشتهایت ورق بزنی. سپس فشار با ورق خوردن آن ورقه پایان می‌پذیرد. دست قلم را می‌گیرد و با آن می‌نویسد. دست همهٔ ابزارهائی را به کار می‌برد که برای انسان لازم است و انسان با آنها سروکار دارد، از قاشق تا کارد، و تا وسیلهٔ نگارش. پنجره‌ها را باز می‌کند و آنها را می‌بندد، و هر آن چیزی را برمی‌دارد که انسان بخواهد . . . هریک از دو دست انسان بیست و هفت استخون و نوزده مجموعه عضله و ماهیچه دارد».[1]

«بخشی از گوش انسان، گوش میانی است. این بخش زنجیره‌ای است که حدود چهار هزار قوس ریز پیچیده دارد که در حجم و شکل با نظم و نظام کاملی درجه‌بندی شده‌اند! می‌توان گفت این قوسها به آلت

۱- به نقل از کتاب «الله والعلم الحدیث» تألیف استاد عبدالرزاق نوفل.

موسیقی و ابزار نوازندگی می‌مانند. چنان ترتیب داده شده‌اند و آماده گردیده‌اند که به گونهٔ ویژه‌ای هر صدائی که بدانها بخورد آن را دریافت و به مغز منتقل می‌کنند، هر صدائی و هر ناله‌ای که باشد، از غرّش رعد و برق گرفته تا خش‌خش درختان و گیاهان، گذشته از آمیزهٔ خوشایندی از نغمه‌های هرنوع آلات و ابزار موسیقی در ارکستر و دستگاه‌های منظّم آن».[1]

«مرکز حسّ بینائی چشم دارای صد و سی میلیون گیرندهٔ نوری است. گیرنده‌های نوری در اطراف اعصاب قرار دارند. پلکها با مژه‌های خود شب و روز آنها را می‌پایند و از آنها مراقبت می‌نمایند. حرکات پلکها غیرارادی و به طور اتوماتیک است. پلکها از چشم خاکها و ذرّه‌ها و اجسام بیگانه را بازمی‌دارد. همچنین پلکها شدّت نور خورشید را درهم می‌شکنند و از حدّت آن می‌کاهند، با سایه‌هائی که مژه‌ها بر چشم می‌افکنند. حرکت پلکها گذشته از این حفاظت، نمی‌گذارد چشم خشک بشود. مایع محیط بر چشم که به نام اشک شناخته می‌شود نیرومندترین پاک‌کننده است . . .».[2]

«دستگاه چشائی در انسان زبان است. کار چشائی به مجموعه‌هائی از سلولهای چشائی واگذار می‌گردد. سلولهای چشائی در پرزهای غشاء مخاط قرار دارند. این پرزها اشکال گوناگونی دارند. برخیها رشته‌ای و برخیها قارچی و بعضیها عدسی شکل هستند. مویرگهائی از اعصاب مکنده، و از اعصاب چشنده، این پرزها را تغذیه می‌کنند. هنگام غذا خوردن اعصاب چشنده تحریک می‌شوند و تأثیر آن به مغز منتقل می‌گردد. این دستگاه در اوّل دهان قرار دارد تا انسان بتواند دور بیندازد چیزی را که احساس می‌کند زیان دارد. با این دستگاه انسان تلخی و شیرینی و سردی و گرمی و ترشی و شوری و تیزی و امثال اینها را احساس می‌کند. زبان دارای نه هزار پرزهای باریک چشائی است. هر پرزی از آنها با بیش از یک عصب به مغز متّصل است. آیا تعداد عصبها چند است؟ آیا حجم عصبها چقدر است؟ چگونه هر عصبی جداگانه کار می‌کند، ولی عصبها به مغز که می‌رسند همه یک احساس پیدا می‌کنند؟!».[3]

«دستگاه عصبی که بر بدن کاملاً مسلّط و چیره است از مویرگهای باریکی تشکیل شده است. این مویرگهای نازک عصبی در تمام گوشه و کنار جسم پخش و پراکنده می‌گردند، و با مویرگهای دیگری که بزرگ‌تر از آنها هستند پیوند می‌یابند. این عصبها هم به دستگاه مرکزی عصبی متّصل می‌گردند. هروقت جزئی از اجزاء بدن متأثّر گردید، هرچند که این متأثّر شدن به سبب تغییر ساده‌ای در درجهٔ حرارت فضای اطراف باشد، مویرگهای عصبی این احساس را به مراکز پراکنده در جسم مخابره می‌کنند. این مراکز نیز احساس را به مغز می‌رسانند تا هرگونه که ممکن باشد در آن دخل و تصرّف بکند. سرعت مخابرهٔ اشارات و انتقال اطّلاعات به مغز صد متر در ثانیه است».[4]

«ما وقتی که می‌نگریم به عمل هضم در کارگاه شیمیائی، و به طعامی که می‌خوریم و به موادّ متروکه و رهاشده‌ای، فوراً می‌فهمیم که عمل هضم، شگفت و شگرف است. زیرا عمل هضم همه چیزهائی را هضم می‌کند که می‌خوریم بجز خود معده!

ما به این کارگاه انواعی از طعام را وامی‌گذاریم و رها می‌داریم، بدون اینکه توجّهی به خود این کارگاه داشته باشیم، یا بدون این که در بارهٔ کیفیّت شیمیائی آن بیندیشیم. ما تکّه‌های گوشت و کلم و ماهی سرخ شده و دانه‌های جو را می‌خوریم و با مقداری آب آنها را به پائین فرومی‌بلعیم . . .

معده از میان این آمیزه‌ها چیزهائی را برمی‌گزیند که دارای فائده هستند. این کار را با متلاشی ساختن و تجزیه کردن هرنوع از طعام به اجزای شیمیائی مخصوص خود انجام می‌دهد، و در این امر به تفاله‌ها و زوائد توجّهی نمی‌کند. ساختار بقیّه را به شکل

۱- به نقل از کتاب: «العلم یدعو إلی الإیمان».
۲- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحدیث».
۳- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحدیث».
۴- به نقل از کتاب: «الله و العلم الحدیث».

پروتئینهای جدیدی درمی‌آورد، پروتئینهائی که غذای سلولهای مختلف می‌گردند. معده کلسیم و گوگرد و ید و آهن و همهٔ مواد ضروری را برمی‌گزیند، و نمی‌گذارد اجزاء اصلی و اساسی از میان برود و هدر شود، و از دیگر سو تولید هورمونها ممکن گردد، و همهٔ نیازمندیهای حیاتی برای زندگی، در مقدارهای لازم و منظّم، و حاضر و مهیّا برای رویاروئی با هر نوع ضرورت و نیازی، آماده و در دسترس باشد. معده چربی و مواد احتیاطی دیگر را برای برخورد با هر حالت اتّفاقی و ناگهانی مانند گرسنگی ذخیره می‌کند. معده همهٔ این کارها را می‌کند بدون این که به اندیشهٔ انسان و تجزیه و تحلیل او توجّهی داشته باشد. ما این همه موادّ گوناگون بیشمار را بدین کارگاه شیمیائی می‌ریزیم، بدون این که تقریباً هیچ نگاهی بدانچه می‌خوریم بیندازیم. در این راستا بر چیزی تکیه می‌کنیم که آن را یک عمل اتوماتیکی و خودبه‌خود برای بقای زندگی خودمان می‌شماریم. زمانی که این خوراکها حلّ می‌گردد و به تحلیل می‌رود و از نو آماده و مجهّز می‌شود، به مرور به یکایک بیلیونها سلول تقدیم می‌گردد، سلولهائی که تعدادشان در یک بدن بیش از تعداد نوع بشر در روی زمین است! لازم است که خوراک‌رسانی به هر سلولی دائمی و مستمرّ باشد، و جز آن موادّی که این سلول معیّن بدانها نیازمند است بدو نرسد و وارد نگردد تا این که سلولها آن موادّ ویژه را به استخوانها و ناخنها و گوشت و مو و چشمها و دندانها تبدیل کنند. از دیگر سو هر سلول مختصّ به عضوی، تنها موادّی را دریافت می‌دارد که بدان عضو اختصاص دارد و بس!

در این صورت در اینجا کارگاه شیمیائی وجود دارد، کارگاهی که آن اندازه موادّ را تولید می‌کند که بیش از موادّ کارگاه‌هائی است که هوش انسان آن کارگاه‌های تولیدی را ساخته است! در اینجا نظم و نظامی برای وارد کردن است که بیش از نظم و نظام حمل‌ونقل، یا توزیع و پخشی است که جهان آن را شناخته است و بدان آشنا گردیده است! هرچیزی در کار حمل‌ونقل یا توزیع و پخش، در نهایت نظم و نظام و حساب و کتاب صورت می‌پذیرد!»(۱)

در بارهٔ هر دستگاهی از دستگاه‌های بدن انسان سخنان فراوانی را می‌توان گفت. لیکن این دستگاه‌های بدن انسان ـ با وجود اعجاز روشنی که دارند ـ به شکلی از اشکال، حیوان هم در آنها با انسان مشارکت دارد. فقط ویژگیهای عقلانی و روحانی منحصر و شگفتی است که برجای خود ماندگارند و حیوانات در آنها با انسان شرکت ندارند. این ویژگیهای عقلانی و روحانی است که یزدان سبحان در این سوره با اعطای آنها به انسان بر انسان منّت می‌نهد و بزرگواری می‌فرماید. مخصوصاً این صفت:

﴿ الَّذِي خَلَقَکَ فَسَوّٰاکَ فَعَدَلَکَ ﴾.

پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است.

این بخش پس از ندائی قرار گرفته است که خداوند انسان را با آن مورد خطاب قرار داده است و فرموده است:

﴿ یا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ!.. ﴾.

ای انسان!...

این درک و فهم عقلانی ویژه‌ای است که ما اصل و حقیقت آن را نمی‌دانیم. زیرا خود عقل، ابزار درک و فهم است، و ماهیّت عقل شناخته نمی‌گردد، و چگونگی درک و فهم عقل دانسته نمی‌شود!

این دریافتها و فهمیده‌ها، فرض می‌کنیم همه از راه دستگاه دقیق عصبی به مغز می‌رسند، ولیکن مغز آنها را کجا اندوخته می‌سازد؟! اگر این مغز نوار پرشده‌ای باشد انسان در مدّت شصت سال عمر متوسّط خود به هزاران میلیون متر نیاز دارد تا این همه تصویرها و شکلها و واژه‌ها و جمله‌ها و معنیها و برداشتها و احساسها و تأثّرها را بر آن ضبط کند، برای این که بعدها آنها را به یاد آورد، بدان گونه که هم اینک آنها را بعد از ده‌ها سال به یاد می‌آورد!

۱- به نقل از کتاب: «العلم یدعو إلی الإیمان».

گذشته از این، انسان چگونه میان این واژه‌ها و جمله‌ها و معنیهای جداجدا، و میان حادثه‌ها و رخدادهای جداجدا، و میان تصویرها و شکلهای جداجدا، جمع می‌زند و آنها را با یکدیگر ربط و پیوند می‌دهد تا از آنها فرهنگ جامعی می‌سازد، و آن گاه از معلومات، به علم ارتقاء پیدا می‌کند؟ و از تجربه‌ها و آزمونها، به معرفت و شناخت دسترسی می‌یابد؟

این ویژگی یکی از ویژگیهائی است که انسان را از موجودات دیگر جدا می‌سازد . . . امّا با وجود این، این ویژگی بزرگ‌ترین ویژگیهای انسان نیست، و والاترین چیز از چیزهائی نیست که انسان را از سائر پدیده‌ها جدا و ممتاز می‌گرداند. چه پرتو شگفتی از روح متعلّق به خدا در میان است . . . روحِ ویژهٔ انسان در میان است، روحی که تماس این پدیده را با جمال هستی، و با جمال آفریدگار هستی تهیّه می‌بیند، و لحظه‌های پرواز رخشان و درخشانی را در پرتو تماس با قادر مطلقی بدو می‌بخشد که حدود و ثغوری ندارد. همچون تماسی بعد از تماس با پرتوهای جمال جهان هستی میسّر می‌گردد.

این روحی است که انسان اصل و ماهیّت آن را نمی‌داند. مگر انسان پائین‌تر از روح را می‌داند که درک و فهم انسان از مدرکات محسوس است؟! این روحی است که انسان را از پرتوهای شادی و خوشبختی آسمانی بهره‌مند می‌سازد، حتّی بدان گاه که انسان هنوز بر روی زمین است. انسان را با جهان بالا و والای فرشتگان ارتباط می‌دهد و می‌پیوندد، و انسان را برای زیستن با زندگی مرسوم بهشت و جاودانگی، و برای نگریستن به جمال الهی در آن جهان سعادت و خوشبختی، آماده می‌سازد!

این روحی است که هدیّهٔ بزرگ یزدان به انسان است. روحی است که انسان با آن انسان گردیده است. یزدان که این روح را به انسان بخشیده است، او را به نام خودش مخاطب می‌سازد:

﴿ یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ! . . ﴾.

ای انسان! . . .

و او را با آن سرزنش شرمنده‌کننده سرزنش می‌فرماید:

﴿ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ ﴾.

چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!).

این عتاب و سرزنش مستقیم یزدان با انسان است. آنجا که یزدان سبحان فریادش می‌زند و او را در جلو خود به عنوان شخص مقصّر و بزهکار و گول‌خورده و جلال یزدان را ناشناخته، و بی‌ادب نسبت به جناب باری تعالی، نگاه می‌دارد. آن گاه بزرگ‌ترین نعمت را بدو تذکّر می‌دهد و به یادش می‌آورد. سپس کوتاهی کردن و بی‌ادبی نمودن و مغرور گردیدن و گول خوردن را بدو تذکّر می‌دهد و به خاطر می‌آورد!

این عتاب و سرزنشی است که انسان را ذوب و نابود می‌کند، وقتی که «انسان» حقیقت سرچشمه و اصل خویش را، و حقیقت خبر و سرگذشت خویش را، و حقیقت موضع و موضعگیری خویش را به تصوّر درمی‌آورد، موضع و موضعگیری‌اش که او را در پیشگاه خدا برپای نگاه داشته است، و خدا او را با همچون ندائی نداء درمی‌دهد، و سپس این‌گونه به عتاب و سرزنشش می‌پردازد:

﴿ یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ. الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوّاکَ فَعَدَلَکَ، فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ ﴾.

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حقّ او گولت زده است (که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی؟!). پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است، و آن گاه به هر شکلی که خواسته تو را درآورده است و ترکیب بسته است.



آن گاه پرده از علّت غرور و کوتاهی کردن را برمی‌دارد، و علّت آن را دروغ نامیدن روز حساب و

کتاب می‌شمارد، و حقیقت حساب و کتاب، و تفاوت سزا و جزا را سخت و قاطعانه بیان می‌فرماید:

﴿كَلَّا! بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ. وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَاماً كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ، يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ، وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ﴾.

هرگزا هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید. بدون شکّ نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند. نگاهبانی که (در پیشگاه پروردگار مقرّب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند. می‌دانند هر کاری را که می‌کنید. مسلّماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلّماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

«كَلّا» واژۀ بازداشتن و منع کردن از چیزی است که در آن هستند. «بَلْ» واژۀ روی‌گردانی و روی برتافتن از سخنی است که در میان بوده است، و پرداختن به نوعی از سخن تازه و نو است. این نوع سخن در اینجا بیان کردن و ذکر نمودن و تأیید و تأکید کردن است. این هم جدای از عتاب و سرزنش و تذکّر دادن و به تصویر کشیدن است . . .

﴿كَلّا. بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ﴾.

هرگزا هرگز! (آن چنان که می‌پندارید نیست). اصلاً شما (روز) سزا و جزا را دروغ می‌پندارید و نادرست می‌دانید.

حساب و کتاب و گرفتن و به سزا و جزا رساندن را فراموش می‌کنید. علّتِ غرور و سببِ گول خوردن و کوتاهی کردن این است.

دل اگر حساب و کتاب و سزا و جزا را دروغ بنامد و بداند، بر رهنمون و رهنمود و هدایت و خیر و خوبی و طاعت و عبادت، ماندگار و استوار نمی‌ماند. گاهی دلها لطیف و نازک می‌گردند و اوج می‌گیرند. در نتیجه از پروردگار خود اطاعت می‌کنند، و او را از روی عشق و محبّت می‌پرستند، نه به سبب ترس و هراس از عقاب و عذابش، و نه به خاطر چشم طمع دوختن به پاداش و ثوابش. همچون دلهائی به روز سزا و جزا ایمان دارند، و از آن روز هراس دارند، و انتظار آن روز را می‌کشند، تا پروردگارشان را ملاقات کنند، پروردگاری که دوستش می‌دارند و مشتاق دیدار او هستند و چشم امید بدو می‌دوزند. امّا وقتی که انسان چنین روزی را دروغ بنامد و بداند، ادبی را مراعات نمی‌دارد، و طاعت و عبادتی نمی‌کند، و نور و روشنی ندارد. هرگز دلی در او زنده نمی‌ماند، و درونی در او بیدار و هوشیار نمی‌گردد.

شما روز سزا و جزا را دروغ می‌نامید و می‌دانید . . . شما دارید به سوی آن روز می‌روید و بدان می‌رسید. هرآنچه کرده‌اید با شما حساب و کتابش می‌رود و از شما در باره‌اش پرسیده می‌شود و چیزی از آن هدر نمی‌رود، و چیزی از آن فراموش نمی‌شود:

﴿وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ، كِرَاماً كَاتِبِينَ، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾.

بدون شکّ نگاهبانانی بر شما گمارده شده‌اند، نگاهبانانی که (در پیشگاه پروردگار مقرّب و) محترم هستند و پیوسته (اعمال شما را) می‌نویسند، می‌دانند هر کاری را که می‌کنید.

این نگاهبانان ارواحی از فرشتگانند که بر انسان گمارده شده‌اند، فرشتگانی که با انسان همراه می‌گردند و مراقب او هستند و از وی پاسداری می‌نمایند، و هر چیزی را بکند آن را به حساب او می‌گیرند و ثبت و ضبط می‌کنند . . . ما نمی‌دانیم این کارها چگونه انجام می‌پذیرد. ما موظّف و مکلّف نیستیم که کیفیّت این کارها را بدانیم. خدا می‌داند که آمادگی و استعدادِ درک و فهم کیفیّت این کارها به ما عطاء نگردیده است. هیچ گونه خیر و خوبی هم برای ما در درک و فهم کیفیّت همچون کارهائی وجود ندارد. زیرا این امر در دائرۀ وظیفه و تکلیف ما قرار ندارد، و جزو هدف وجود ما نیست. این است که هیچ ضرورتی ندارد ما در فراسوی

چیزی از غیب بگردیم که یزدان سبحان برایمان پرده از آن برداشته است و ما را با آن آشنا فرموده است. آنچه از غیب برایمان روشن داشته است ما را بس. کافی است که دل انسان بداند و بفهمد که انسان به خود واگذار نگردیده است و بیهوده رها نشده است، و نگاهبانان مقرّب و محترمی بر او گمارده شده‌اند، نگاهبانانی که پیوسته اعمال او را می‌نویسند و از هرآنچه انجام دهد آگاهی دارند. دل انسان لازم است اینها را بداند تا تکان بخورد و بر خود بلرزد و بیدار و هوشیار گردد، و ادب داشته باشد. این امر مقصود و مورد نظر است.

از آنجا که فضای این سوره فضای کرم و کرامت و احترام و حرمت است، از جملهٔ صفات نگاهبانان و پاسداران انسان این صفت ذکر می‌شود:

﴿کِراماً﴾. بزرگواران.

تا در دلها احساس خجلت و شرمندگی، و تجمّل و خودآرائی را در محضر این بزرگواران برانگیزد. زیرا انسان موقّرانه رفتار می‌کند و شرم و حیا می‌نماید زمانی که در محضر مردمان بزرگوار باشد، و می‌کوشد در حضورشان حرکت ناپسندیده‌ای انجام ندهد، یا در گفتار یا رفتار یا در دخل و تصرّف کاری، ناجور و نازیبا جلوه‌گر نیاید و دیده نشود . . . پس انسان باید چگونه باشد وقتی که احساس می‌کند و تصوّر می‌نماید او در هر لحظه‌ای از لحظات خود، و در هر حالتی از حالات خویش، در محضر فرشتگانِ نگاهبان و پاسداری است که «بزرگواران» مقرّب و محترم آستانهٔ یزدانند، بزرگوارانی که نسزد از انسان ببینند مگر صفات و خصال و اعمال و افعال بزرگوارانه و محترمانه را؟!

قرآن مجید با استقرار بخشیدن این حقیقت در دل انسان، آن هم با این چنین تصوّر واقعی زندهٔ نزدیک به فهم، و معلوم برای همگان، والاترین احساسها و بالاترین بینشها را در دل انسان به جوش و خروش درمی‌اندازد . . .

سپس قرآن مجید سرنوشت و سرانجام نیکان، و سرنوشت و سرانجام بزهکاران را بیان می‌دارد، سرنوشت و سرانجامی که بعد از حساب و کتاب با انسان، برابر آنچه فرشتگان بزرگوارِ مأمور نگارش اعمال نوشته‌اند، پیش می‌آید:

﴿إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ. وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِي جَحِيمٍ. يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدِّينِ. وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِينَ﴾.

مسلّماً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلّماً بدکاران در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد. در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند. و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

این سرنوشت و سرانجام قطعی و مؤکّدی، و عاقبت مشخّص و معیّنی است. این که نیکان به میان نعمتهای بهشت بروند، و بزهکاران به آتش سوزان دوزخ بیفتند. نیک کسی است که کارهای نیک را می‌کند تا کارهای نیک عادت و صفت ملازم او می‌گردد. اعمال نیک هم به طور کلّی هرچیز خوب و پسندیده‌ای است که انجام می‌پذیرد. صفت «اَبْرار» یعنی نیکان، در سایه‌روشن خود، هماهنگ و همآوا با بزرگواری و انسانیّت است، همان گونه که صفت متضادّ و مقابل آن «فُجّار» یعنی بدکاران، در آن بی‌ادبی، و بیشرمی در ارتکاب گناه و نافرمانی است. آتش سوزان دوزخ، همخوان و همعنان با بدکاریها و گناهان است . . . سپس قرآن مجید حال بدکاران را بیشتر روشن می‌کند و آشکاراتر نشان می‌دهد:

﴿يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدِّينِ﴾.

در روز سزا و جزا داخل آن می‌گردند و با آتش آن می‌سوزند.

و بر تأکید و بیان آن می‌افزاید و می‌فرماید:

﴿وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِينَ﴾.

و آنان هیچ گاه از دوزخ بیرون نمی‌آیند و از آن دور نمی‌شوند.

پیش از هر چیز بدکاران نمی‌توانند از دوزخ دوری کنند و بگریزند، و بعد از فروافتادن به دوزخ خلاصی و رهائی از آن ـ هرچند برای مدّتی ـ ممکن و میسّر نیست! تقابل به تمام و کمال می‌رسد در میان: ابرار و

نیکان و فجّار و بدکاران، و در میان نعیم و جحیم، یعنی بهشت پرنعمت و دوزخ سوزان. با این تفاوت که راجع به حالت واردشوندگان به دوزخ، توضیح و تقریر بیشتری انجام گرفته است.



از آنجا که روز سزا و جزای قیامت در معرض تکذیب کردن و دروغ نامیدن است، قرآن مجید به سوی آن برمی‌گردد بعد از آن که از چیزی سخن گفته است که در آن روز واقع می‌گردد. قرآن مجید به سوی آن برمی‌گردد تا حقیقت ذاتی آن را بیان دارد و بر سترگی و هراسناکی آن بیفزاید با مجهول جلوه‌گر دادن آن، و با سخن گفتن از چیزی که دامنگیر انسانها در آن می‌گردد، از قبیل عجز و ناتوانی کامل انسان در آن، و پیراستن از هرگونه شبهه‌ای و دست شستن از هر نوع گمانی که در بارهٔ یاری یا همکاری می‌رود. تا به مردمان بگوید یاری و همکاری به هیچ وجه در قیامت صورت نمی‌پذیرد، و انتظار کمک و همیاری نباید داشت. قرآن مجید همچنین بیان می‌دارد در آن روز سخت کار و بار تنها به خدا واگذار است و بس:

﴿ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ ٱلدِّینِ؟ ثُمَّ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ ٱلدِّینِ؟ یَوْمَ لاٰتَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً، وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ ﴾.

(ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ آخر تو (ای انسان!) چه می‌دانی که روز سزا و جزا چگونه است؟ روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی‌تواند بکند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست، و در آن روز، فرمان، فرمان خدا است و بس، و کار و بار کلاً بدو واگذار می‌گردد.

این پرسش بیانگر ناشناخته ماندن و پی نبردن است، و در شیوه و اسلوب تعبیر قرآنی مشهور و بسی مستعمل است. همچون پرسشی به حسّ و شعور آدمی می‌اندازد که کار بسی بزرگ‌تر و بسیار هولناک‌تر از آن است که درک و فهم محدود آدمیزاد آن را دربر بگیرد و به گرد آن برسد. چه این کار بالاتر از هر اندیشه و تصوّری، و بالاتر از انتظار، و فراتر از هرگونه عرف و عادتی است که مردمان بدان آشنایند.

تکرار پرسش بر هول و هراس می‌افزاید و ترس و بیم را بیشتر می‌نماید . . .

آن گاه توضیح و بیانی درمی‌رسد که با این اندیشه و تصوّر هماهنگ و همآوا می‌گردد:

﴿ یَوْمَ لاٰتَمْلِکُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَیْئاً ﴾.

روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی‌تواند بکند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست.

عجز و ناتوانی، همگانی و فراگیر است. درماندگی، مطلق و کامل است. پرده از کار برافتادن و در خود فرورفتن و از همه چیز جز خود بریدن بر همهٔ آدمیزادگان حاکم است! هرکسی به خود مشغول است و به درد خود گرفتار و در گرو غم خویش است، به گونه‌ای که کاری به کسانی هم ندارد که آنان را می‌شناسد!

﴿ وَ الْأَمْرُ یَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ ﴾.

و کار و بار کلاً بدو واگذار می‌گردد.

تنها یزدان سبحان همه کاره است و دست اندر کار است. در دنیا و آخرت فرمان، فرمان او است و بس. ولیکن در این روز ـ روز سزا و جزا ـ این حقیقت جلوه‌گر می‌آید، حقیقتی که غافلان و گول‌خوردگانِ مغرور و سرمست از آن گاهی به غفلت می‌افتند. دیگر این حاکمیّت مطلق پنهان نمی‌ماند، و از هیچ گول خورده‌ای و نیرنگ‌زده‌ای نهان نمی‌گردد!



این هول و هراس ساکت و بزرگ و سترگی که در آخر این سوره از آن سخن رفته است، با آن هول و هراس جنبان و خروشان و موّاجی که در سرآغاز این سوره از آن صحبت شده است، به همدیگر می‌رسند، و حسّ و شعور انسان میان این دو هول و هراس درمی‌ماند و گیر می‌افتد . . . هردوی این هول و هراس، بیهوش‌کننده و ترساننده و وحشت‌انگیزند! در میان آن دو هم آن سرزنش و عتاب بزرگ و شرمنده‌کننده و ذوب‌کننده و نابودکننده قرار دارد.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مطفّفین مکّی و ۳۶ آیه است

سُورَةُ المُطَفِّفِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ﴿٢﴾ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾ أَلَا يَظُنُّ أُولَٰئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ﴿٤﴾ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ ﴿٧﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿١١﴾ وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴿١٥﴾ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾ ثُمَّ يُقَالُ هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ﴿١٨﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ ﴿١٩﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾ يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾ خِتَامُهُ مِسْكٌ ۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿٢٦﴾ وَمِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٢٩﴾ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴿٣٠﴾ وَإِذَا انقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٢﴾ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ﴿٣٣﴾ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ﴿٣٥﴾ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

این سوره بخشهائی از واقعیّت عملی زندگانی را به تصویر می‌کشد. واقعیّتی که دعوت اسلام با آن در مکّه رویاروی گردیده است، در کنار چیزهائی که مورد هدفش بوده است. از قبیل: بیدار کردن دلها، و به تکان درآوردن احساسها و اندیشه‌ها، و رهنمود و رهنمون کردن دلها و احساسها و اندیشه‌ها به سوی این رخداد تازه‌ای که در زندگی عربها و در زندگی انسانیّت درگرفته است. این رخداد تازه، رسالت آسمانی برای زمین است، و متضمّن جهان‌بینی تازه و فراگیر و شامل و کاملی است.

این سوره این بخشهای واقعیّت عملی زندگی را در سرآغاز خود به تصویر می‌کشد، بدان گاه که مطفّفین، یعنی کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام کشیدن و پیمودن و متر کردن اشیاء و اجناس) را تهدید به واویلا و وای به حال خود، در روز بزرگ قیامت می‌کند:

﴿ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند. (مطففین/۶)

همچنین این سوره بخشهائی از واقعیّت عملی زندگی را در پایان خود به تصویر می‌کشد، بدان گاه که سوء ادب کسانی را بیان می‌دارد که بزهکارند. بزهکارانی که با مؤمنان بی‌تربیتی می‌کردند، و بدیشان گوشه و کنایه و طعنه می‌زدند، و بدیشان می‌خندیدند و به تمسخرشان می‌پرداختند، و در بارهٔ آنان می‌گفتند:

﴿ إِنَّ هٰؤُلاءِ لَضالُّونَ! ﴾.

اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند!. (مطففین/۳۲)

در کنار این، حال بزهکاران و بدان، و حال نیکوکاران و خوبان، و سرانجام اینان و آنان را در آن روز بزرگ به تصویر می‌کشد.

این سوره از سه بند و بخش فراهم می‌آید . . . بند و بخش اوّل با اعلان جنگ با کاهندگان می‌آغازد:

﴿ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ. الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوْفُونَ؛ وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ. أَلا

یَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظِیمٍ؟ یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ؟ ﴾.

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان!). کسانی که وقتی (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازهٔ لازم دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازهٔ لازم می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند. (مطفّفین/۱-۶)

بند و بخش دوم در بارهٔ بدان و بزهکاران با شدّت و حدّت سخن می‌گوید، و ایشان را به هلاک و نابودی تهدید می‌کند، و از گناه و بزه و تعدّی و تجاوز بازشان می‌دارد، و بیدارباش و هوشیارباششان می‌دهد. سبب این کوری و کوردلی را بیان می‌کند. سزا و جزای روز قیامت آنان را به تصویر می‌کشد. بدیشان گوشزد می‌کند که از رحمت یزدان در پس پردهٔ محرومیّت می‌مانند، بدان گونه که دلهایشان در این جهان بر اثر گناهان در حجاب افتاده است و از دیدن حقائق بازمانده است. سپس بدان و بزهکاران را از دوزخ می‌ترساند و خوارشان می‌گرداند و فریادشان می‌دارد که هان! دوزخ است بر سر راهتان:

﴿کَلَّا. إِنَّ کِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّینٍ. وَ مَا أَدْرَاکَ مَا سِجِّینٌ؟ کِتَابٌ مَرْقُومٌ. وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ! الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ. وَ مَا یُکَذِّبُ بِهِ إِلَّا کُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ، إِذَا تُتْلَىٰ عَلَیْهِ آیَاتُنَا قَالَ أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ. کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ. کَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِیمِ. ثُمَّ یُقَالُ: هٰذَا الَّذِي کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ ﴾.

هرگزا هرگز! مسلّماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سِجّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!). آن کسانی که روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند، مگر آن کسانی که در بدکاری از حدّ بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است. هرگزا هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است). هرگزا هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهائی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید. (مطفّفین/۷-۱۷)

بند و بخش سوم، صفحهٔ مقابل این صفحه را نشان می‌دهد، صفحهٔ خوبان و نیکوکاران را. صفحه‌ای که در آن خوبان و نیکان و والائی مقام ایشان و جایگاه بلند آنان، نعمتهای مقرّر و مشخّص برایشان، سرسبزی و خوشی و شادیِ حاصل از مقام و جایگاه و نعمتهای بر رخسارهایشان، شرابی که سر می‌کشند بدان گاه که بر تختها تکیه می‌زنند و می‌لمند و بدین سو و بدان سو نگاه می‌کنند . . . صفحه‌ای است پر از نعمت و نور، و درخشان و رخشان از شادمانی و سرور:

﴿کَلَّا. إِنَّ کِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّیِّینَ. وَ مَا أَدْرَاکَ مَا عِلِّیُّونَ؟ کِتَابٌ مَرْقُومٌ، یَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِیمٍ، عَلَى الْأَرَائِکِ یَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ، یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْکٌ ـ وَ فِي ذٰلِکَ فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ـ

وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنیمٍ. عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴾.

هرگز! هرگز! قطعاً نوشتهٔ اعمال نیکوکاران در «عِلِّیّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «عِلِّیّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). فرشتگان مقرّب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور به هم می‌رسانند. بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تختهای مجلّل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا) می‌نگرند. (هرگاه بدیشان بنگری) خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سربسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود). مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. آمیزهٔ آن، تسنیم است. تسنیم چشمه‌ای است که مقرّبان (بارگاه یزدان) از آن می‌نوشند.

(مطفّفین/۱۸-۲۸)

بند و بخش واپسین، چیزهائی را توصیف می‌کند که خوبان و نیکوکاران در سرای غرور و فریب باطل دنیا از سوی بدان و بزهکاران می‌بینند. از قبیل: اذیّت و آزار، تمسخر و استهزاء، و بی‌ادبی و بی‌تربیتی. تا در مقابل این صفحه، صفحه‌ای قرار دهد که کار و بار نیکان و نیکوکاران و کار و بار بدان و بزهکاران در جهان جاویدان و طولانی بدان می‌انجامد:

﴿ إِنَّ الَّذینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذینَ آمَنُوا یَضْحَکُونَ، وَ إِذا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغامَزُونَ، وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلیٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَکِهینَ. وَ إِذا رَأَوْهُمْ قالُوا: إِنَّ هٰؤُلاءِ لَضالُّونَ. وَ ما أُرْسِلُوا عَلَیْهِمْ حافِظینَ. فَالْیَوْمَ الَّذینَ آمَنُوا مِنَ الْکُفّارِ یَضْحَکُونَ. عَلَی الْأَرائِکِ یَنْظُرُونَ. هَلْ ثُوِّبَ الْکُفّارُ ما کانُوا یَفْعَلُونَ؟ ﴾.

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند. و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجوئی قرار می‌دادند. و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود برمی‌گشتند، شادمانه بازمی‌گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباهات و افتخار می‌کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده‌اند و پیروزی مهمّی فراچنگ آورده‌اند!). و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند. و حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان فرستاده نشده بودند (پس به چه حقّی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خرده می‌گرفته‌اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می‌کرده‌اند؟!). لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند. بر تختهای مجلّل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال زار کافران) می‌نگرند. (خطاب به دوزخیان می‌گویند:) آیا به کافران پاداش و سزای کارهائی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟.

این سوره به طور عام، گوشه‌ای از محیط دعوت را نشان می‌دهد، و گوشه‌ای از شیوهٔ دعوت در رویاروئی با واقعیّت محیط، و در رویاروئی با نفس بشری را می‌نمایاند . . . این چیزی است که ما تلاش خواهیم کرد پرده از آن برداریم هنگامی که بدین سوره به طور مفصّل می‌پردازیم . . .



﴿ وَیْلٌ لِلْمُطَفِّفینَ: الَّذینَ إِذَا اکْتالُوا عَلَی النّاسِ یَسْتَوْفُونَ، وَ إِذا کالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُونَ. أَلا یَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ؟ یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالَمینَ؟ ﴾.

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان!). کسانی که وقتی (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازهٔ لازم

دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازهٔ لازم می‌کاهند. آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روزِ بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت؟). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

این سوره با جنگ می‌آغازد، جنگی که خدا آن را بر ضدّ کاهندگان اعلان می‌دارد:

﴿ وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ﴾.

وای به حال کاهندگان (از جنس و کالای مردمان به هنگام خرید و فروش با ایشان).

«وَيْل» یعنی هلاک و نابودی. خواه مراد آن باشد که بیان گردد که همچون کاری حتمی و قطعی است و حکم آن صادر شده است، و خواه جنبهٔ دعا و نفرین داشته باشد. نتیجه در هر دو حال یکسان است، چون دعا و نفرین خدا بیانگر قرار و ثبوت است. یعنی قطعی و حتمی چنین خواهد بود و چنین خواهد شد . . .

دو آیهٔ بعدی معنی مطفّفین، یعنی کاهندگان را تفسیر و تبیین می‌کنند. آنان:

﴿ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ. وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴾.

کسانی که وقتی که (در معامله) برای خود می‌پیمایند (یا وزن و متراژ می‌نمایند) به تمام و کمال و افزون بر اندازهٔ لازم دریافت می‌دارند. و هنگامی که (در معامله) برای دیگران می‌پیمایند یا وزن می‌کنند (و یا متراژ می‌نمایند) از اندازهٔ لازم می‌کاهند.

آنان کسانیند وقتی که مشتری هستند، کالای خود را درخواست می‌کنند و به تمام و کمال دریافت می‌دارند، و وقتی که فروشنده هستند، کالای دیگران را کم می‌دهند و از آن می‌کاهند . . . این کار را در زندگی دنیا انجام می‌دهند، انگار در آستانهٔ الهی ایشان را و همگان را نگاه نمی‌دارند در آن روز بزرگی که حساب و کتاب و سزا و جزا به میان می‌آید، و جملگی مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان به پاداش و پادافره خود می‌رسند:

﴿ أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِکَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟ ﴾.

آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

به کار کاهندگان پرداختن با این شیوه در یک سورهٔ مکّی، جای تأمّل است و جلب نظر می‌کند. چه سورهٔ مکّی معمولاً به اصول کلّی عقیده می‌پردازد. از قبیل: بیان یگانگی یزدان، آزادی اراده و مشیّت ایزد سبحان، سلطه و قدرت خدا بر جهان و جهانیان، و مراقبت و مواظبت او از دنیا و مردمان . . . حقیقت وحی و نبوّت ... حقیقت آخرت و حساب و کتاب و سزا و جزا . . . عنایت کردن و توجّه نمودن به تشکیل احساس اخلاقی به‌طور عام، و پیوند دادن اخلاق به اصول عقیده. ولی پرداختن به یک مسألهٔ خاصّ از میان مسائل اخلاقی ـ بسان کاستن از پیمانه و متراژ نمودن و وزن کردن ـ و انجام معاملات به طور عام، کاری است که بعدها در سوره‌های مدنی آمده‌اند و مورد توجّه واقع گردیده‌اند، بدان هنگام که به سر و سامان دادن و نظم و نظام بخشیدن زندگی جامعه در سایهٔ دولت اسلامی پرداخته می‌شود، و برابر برنامهٔ اسلامی زندگی پیش می‌رود، و برنامهٔ فراگیر اسلامی دارد بر جامعه حاکم می‌شود . . . بدین خاطر پرداختن بدین کارِ ویژه در این سورهٔ مکّی، سزاوار دقّت و عنایت است. چه‌بسا این امر به چند نکته و معنی گوناگون اشاره داشته باشد که در فراسوی این آیه‌های کوتاه قرار دارند:

نخست این معنی دارد که اسلام در محیط مکّی با حالتی رویاروی شد که این کاستن را فریاد می‌داشت، حالتی که بزرگان آن را پدید آورده بودند و بدان دست

یازیده بودند. بزرگانی با استفاده از بزرگی خودشان بازرگانیهای گسترده‌ای را در اختیار گرفته بودند. می‌توان گفت بازرگانی تنها به خودشان اختصاص داشت و در انحصار خودشان بود. دارائی و اموال فراوانی در دست این بزرگان بود. با آن دارائی و اموال در کوچهای زمستانی و تابستانی که به یمن و شام داشتند و کاروانها به راه می‌انداختند، بازرگانی می‌کردند. همچنین بازارهای فصلی برپا می‌نمودند، بسان بازار عکاظ که در موسم حجّ برپا می‌گردید. در آن بازار، به معاملات اشتغال می‌ورزیدند و اشعار می‌سرودند.

نصوص قرآنی در اینجا اشاره دارند به این که کاهندگان و کم‌دهندگانی که یزدان جهان ایشان را به هلاک و نابودی تهدید می‌کند، و این چنین جنگی را بر علیه ایشان اعلان می‌دارد، همان طبقه و چین بزرگان صاحب نفوذ بودند، صاحبان نفوذی که می‌توانستند مردمان را وادار به کاری کنند که خود می‌خواستند. آنان با کیل و پیمانه دریافت می‌داشتند:

﴿ عَلَى ٱلنَّاسِ ﴾. علیه مردمان و به زیان ایشان.

نه این که:

﴿ مِنَ ٱلنَّاسِ ﴾. از مردمان.

انگار به علّتی از علل، اینان سلطه و قدرتی بر مردمان داشتند، سلطه و قدرتی که با آن می‌توانستند پیمانه و ترازو را به تمام و کمال و آن گونه که می‌خواستند و تا بدانجاکه زور داشتند دریافت می‌داشتند. بلکه بیشتر از حقِ خود را نیز دریافت می‌کردند، و با زور و قلدری آنچه می‌خواستند به تمام و کمال می‌گرفتند! زمانی هم که برای مردم به پیمانه می‌زدند و وزن می‌کردند و برمی‌کشیدند قدرت این را داشتند که از حقّ مردم بکاهند و بدیشان کم بدهند، بدون این که مردمان جرأت کنند از ایشان عدل و انصاف بخواهند و حقّ خود را به تمام و کمال درخواست نمایند . . . این سلطه و قدرت بر مردمان، فرق نمی‌کند سلطه و قدرت ریاست و جاه و مقام قبیله گری و عشیره گری باشد، یا سلطه و قدرت دارائی و اموال، و نیاز مردمان به چیزهائی باشد که از دارائی و اموال در اختیار داشتند، و بدین وسیله بازرگانی هم در انحصار ایشان قرار داشته است، تا بدانجا که مردمان ناچار به پذیرش این جور و ستم ایشان گردیده‌اند، بدان گونه که هم اینک در بازارها روی می‌دهد و در جریان است . . . در مکّه چنین کاستن و کم دادن و زور گفتنی بوده است که این توجّه و عنایت زودرس را خواهان بوده است و فریادش داشته است.

از دیگر سو این توجّه و عنایت زودرس در محیط مکّی، نشان از سرشت این آئین می‌دهد، و اشاره به فراگیری برنامهٔ این آئین دارد، برنامه‌ای که واقعیّت زندگی، و کار و بار عملی آن را دربر می‌گیرد، و می‌رساند که سرشت این آئین براساس اخلاق ژرف و اصیل استوار است، و اخلاق ژرف و اصیل خمیرمایهٔ این برنامهٔ راست و درست کردگار است. این آئین این حالت را که ظلم و ستم و انحراف اخلاقی در معاملات را فریاد می‌دارد، زشت و پلشت می‌شمارد، بدان گاه که هنوز خودش زمام اختیار زندگی اجتماعی را به دست نگرفته است، تا آن را برابر شریعت خودش با قدرت و قوّت قانون خودش و با سلطه و اقتدار دولت خودش، نظم و نظام و سر و سامان بخشد. در این حال و احوال این فریاد طنین‌انداز را برای جنگ با کاهندگان و کم‌دهندگان را بلند می‌گرداند، و هلاک و نابودی ایشان را فریاد می‌دارد، در آن موقعیّتی که کاهندگان و کم‌دهندگان بلند می‌گرداند، و هلاک و نابودی ایشان را فریاد می‌دارد، در آن موقعیّتی که کاهندگان و کم‌دهندگان بزرگان مکّه، و صاحبان سلطه و قدرت در آنجا بودند. سلطه و قدرت نه‌تنها بر ارواح و احساسات و عقل و خرد مردمان از راه عقیدهٔ بت‌پرستی داشتند، بلکه بر اقتصاد و امور زندگانی ایشان نیز چیره بودند و سیطره داشتند. این آئین صدای خود را بلند و آشکار رودرروی زیانمند کردن و کاستن و کم دادن طنین‌انداز کرد و به گوش همگان رساند، در حالی که اکثریّت ملّت

به غل و زنجیر اقتصادی بزرگان بازرگان خود افتاده بودند، و در بند معاملات زورگویانهٔ بزرگان رباخوار و احتکارکنندگان ارزاق خود می‌نالیدند. همچون بزرگانی بر توده‌های مردمان با اوهام و خرافات دین حکومت می‌کردند و بر گردهٔ ایشان سوار بودند! اسلام با این فریاد که از نهاد اسلام و از برنامهٔ آسمانیش برخاست، توده‌های مردمان اسیر ظلم و ستم و زر و زور و تزویر را بیدار و هوشیار گرداند. آئین اسلام هرگز افیون توده‌ها نبوده است، حتّی در آن زمان که خودش در مکّه در محاصره بوده است و در تنگنا قرار داشته است، از سوی کسانی که بر جامعه با مال و جاه و دین سیطره و سلطه داشته‌اند، و مردمان را از همه سو زیر فشار همه‌جانبهٔ مادی و معنوی خود قرار داده‌اند!

از اینجا به قسمتی از اسباب و علل حقیقی پی می‌بریم، اسباب و عللی که بزرگان قریش را بر آن می‌داشته است که رودرروی دعوت با این شدّت و حدّت بایستند و به پیکارش بروند. زیرا آنان بدون شکّ می‌دانستند این کار تازه‌ای که محمّد ﷺ آن را با خود آورده است، تنها عقیده‌ای نیست که در دل و درون نهفته بماند، و از ایشان جز گواهی دادن با زبان نخواهد که لاٰ إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ است. و جز خواندن نمازی نخواهد که بتهای سنگی و غیرسنگی در آن شریک یزدان نگردد . . . هرگزا هرگزا تنها این نبود و بس! . . آنان خوب می‌دانستند که این عقیده برنامه‌ای دارد که همهٔ پایه‌های جاهلیّتی را درهم می‌شکند که اوضاع و مصالح و مقامات اجتماعی ایشان بر آن استوار است. خوب می‌دانستند که سرشت این برنامه دوگانه‌پرستی و شرک‌ورزی را نمی‌پذیرد، و با هیچ عنصر زمینی که از عنصر آسمانی آن سرچشمه نگیرد سازگار نمی‌گردد و جوش نمی‌خورد. سرشت این برنامه آن چنان است که همهٔ ارکان و اصول سست و پست زمینی را تهدید می‌کند، ارکان و اصولی که جاهلیّت بر آن استوار و ماندگار می‌ماند . . . بدین خاطر آنان آتش جنگی را بر ضدّ آن برافروختند و به راه انداختند که نه پیش از هجرت و نه بعد از هجرت خاموشی نپذیرفت و بار و بنه خود را فرونهاد و بازنایستاد. جنگی را به راه انداختند که بیانگر دفاع از اوضاعشان به طور کلّی، در برابر اوضاع اسلامی بود، نه این که تنها دفاع از اعتقاد صرف و از جهان‌بینی صرف باشد و بس . . .

کسانی که با سیطرهٔ برنامهٔ اسلامی بر زندگی انسانها در میان هر نسلی و نژادی و در هر سرزمینی و ناحیه‌ای می‌جنگند، این حقیقت را درک و فهم می‌کنند. واقعاً این حقیقت را درک و فهم می‌کنند. می‌دانند برنامهٔ استوار و پایدار و گرانبها و ارزشمند اسلامی، به طور کلّی اوضاع و احوال باطل و پوچ ایشان را و مصالح غصبی آنان را و وجود و هستی نادرست و نابجایشان را و رفتار و کردار کجروانه و کژراههٔ ایشان را کاملاً تهدید می‌کند.

طاغیان و ظالمان و سرکشانِ کاهندهٔ پیمانه دزد ـ به هر شکلی از اشکال کاستن و پیمانه‌دزدی کردن در دارائی و اموال، یا در سائر حقوق و وظائف ـ کسانیند که بیشتر از دیگران از سیطرهٔ این برنامهٔ دادگرانهٔ پاک می‌ترسند، برنامهٔ دادگرانهٔ پاکی که سازش نمی‌شناسد، و چانه نمی‌زند و باطل نمی‌گوید، و راه حلّهای نیمه‌بند را نمی‌پذیرد.

این را درک و فهم کرده بودند کسانی که از سران اوس و خزرج در پیمان عقبهٔ دوم، پیش از هجرت، با پیغمبر خدا ﷺ بیعت نموده بودند. ابن اسحاق گفته است: عاصم پسر عمر پسر قتاده برای من روایت کرده است: مردمان وقتی که برای بیعت با پیغمبر خدا ﷺ گرد آمدند، عبّاس پسر عباده پسر نضلهٔ انصاری همپیمان قبیلهٔ بنی سالم پسر عوف گفت: ای قبیلهٔ خزرج، آیا می‌دانید بر سرِ چه چیز با این مرد دست بیعت می‌دهید و پیمان می‌بندید؟ گفتند: بلی. گفت: شما بدو دست بیعت می‌دهید و پیمان می‌بندید بر جنگ با سرخ و سیاهِ مردمان. اگر شما می‌دانید وقتی که مصیبتی اموالتان را از میان برد، و کشت و کشتاری بزرگانتان را هلاک کرد، او را تسلیم (دشمن) می‌کنید (و به خود وامی‌گذارید) از

همین حالا (دست از او بردارید و او را به خود واگذارید!) به خدا سوگند اگر این کار را بکنید رسوائی دنیا و آخرت را به همراه دارد. و اگر می‌دانید که شما به عهد و پیمان خود با او وفا می‌کنید و تصمیم دارید در همه حال با او باشید، و نابود شدن اموال و کشته شدن بزرگان، خللی به عهد و پیمانتان و به اراده و تصمیمتان وارد نخواهد کرد، او را دریابید و بدو دست بیعت بدهید. به خدا سوگند این کار خیر و صلاح دنیا و آخرت را به همراه دارد. گفتند: ما او را درمی‌یابیم و بدو دست بیعت می‌دهیم هرچند که اموال دچار بلا شود و کشت و کشتار گریبانگیر بزرگان گردد. امّا ای پیغمبر خدا اگر چنین به عهد و پیمان وفا کنیم، چه پاداشی خواهیم داشت؟ فرمود:

﴿ اَلْجَنَّةُ ﴾. بهشت.

گفتند: دستت را باز کن. پیغمبر ﷺ دستش را باز کرد، و آنان با او بیعت کردند.

اینان سرشت این آئین را درک و فهم کرده بود، همان‌گونه که قبلاً بزرگان قریش سرشت این آئین را درک و فهم کرده بودند. این آئین بسان لبهٔ شمشیر برای اجراء عدالت و انصاف، و پایدار و استوار داشتن زندگی مردمان بر عدالت و انصاف، آماده و بـرّنده است. این آئین زیانمند کردن و از حقّ دیگران کاستن و استثمار نمودن را از مردمان نمی‌پذیرد. بدین خاطر هر شخص طاغی و یاغی و ظالم و ستمگری، و هر شخص متکبّر و خودپسند و استثمارگری با این آئین می‌جنگد، و در برابر دعوت این آئین می‌ایستد، و در کمین دعوت‌کنندگان به سوی این آئین می‌نشینند.

﴿ أَلَا يَظُنُّ أُولٰئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ؟ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ؟ ﴾.

آیا اینان گمان نمی‌برند که دوباره زنده می‌گردند (و باید حساب و کتاب چنین افزایش و کاهشی را پس بدهند؟). در روز بسیار بزرگ و هولناکی (به نام قیامت). همان روزی که مردمان در پیشگاه پروردگار جهانیان (برای حساب و کتاب) برپا می‌ایستند.

کار و بارشان موجب شگفت است. چه تنها گمان بردن زنده شدن در آن روز بزرگ، روزی که مردمان تک و تنها و بدون هرگونه قدرت و توانی در پیشگاه پروردگار جهانیان برپای می‌ایستند، در آن روز نه سروری جز خدا برایشان است، و به چیزی جز قضاوت یزدان در بارهٔ خودشان چشم نمی‌دوزند، و می‌دانند برای ایشان جز خدا سرپرست و مددکاری نیست، برای آنان بس است که ایشان را از کاستن و کم دادن، و از خوردن اموال مردمان به ناحق و به باطل، و از بکار بردن سلطه و قدرت در راه ظلم به مردمان و کاستن از حقّشان در معامله، بازدارد . . . امّا آنان راه کاستن و کم دادن را در پیش می‌گیرند و بدین راه ادامه می‌دهند، انگار گمان نمی‌برند که ایشان زنده می‌گردند! این هم کار شگفتی است، و امر عجیب و غریبی است!



یزدان سبحان در بند و بخش نخست، ایشان را کاهندگان نام داده است، ولی در بند و بخش دوم ایشان را بدان و بزهکاران نام می‌دهد. چرا که کاستن ایشان را به میان بدان و بزهکاران می‌برد و از زمرهٔ آنان می‌سازد. آن گاه از این بدان و بزهکاران سخن می‌گوید. بیان می‌دارد در پیشگاه خدا چه چیز بشمار می‌آیند و چه ارزش و اعتباری دارند. حال و احوالشان در دنیا چگونه است و چگونه خواهد شد، و در روز بزرگ که زنده می‌گردند چه چیز در انتظارشان است.

﴿ كَلَّا! إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ؟ كِتَابٌ مَرْقُومٌ. وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ: الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ؛ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. كَلَّا! بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُو الْجَحِيمِ. ثُمَّ يُقَالُ: هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

هرگزا هرگزا! مسلّماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سِجّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است

(که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!). آن کسانی که روز سزا و جزای (قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند مگر آن کسانی که در بدکاری از حدّ بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است. هرگزا هرگز! اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ‌زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است). هرگزا هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهائی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن‌گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

آنان گمان نمی‌برند که برای روز بزرگی زنده می‌گردند . . . قرآن ایشان را از این بازمی‌دارد و می‌راند. برایشان مؤکّدانه می‌گوید که آنان کتابی دارند که در آن پندار و کردار و گفتارشان نوشته می‌شود و به حسابشان گرفته می‌گردد . . . جایگاه این کتاب را برای تأکید بیشتر مشخّص می‌کند. ایشان را به واویلا سر دادن و شیون نمودن در آن روزی تهدید می‌کند که کتاب نوشته شدهٔ آنان در آن نشان داده می‌شود:

﴿کَلّا. إِنَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّینٍ. وَ ما أَدْراکَ ما سِجّینٌ؟ کِتابٌ مَرْقُومٌ. وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبینَ! ﴾.

هرگزا هرگز! مسلّماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سِجّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای آخرت!).

فجّار یا بزهکاران و بدکاران کسانیند که در نافرمانی و گناهکاری از حدّ می‌گذرند. واژهٔ فجّار از لحاظ واژگانی این معنی را پیام می‌دهد. کتاب آنان دفتر بایگانی اعمالشان است. ما نمی‌دانیم چگونه است و ماهیّت آن کدام است، و بدین امر هم موظّف و مکلّف نشده‌ایم. این امر، غیب بشمار است و ما از آن جز آن مقدار را نمی‌دانیم که صاحب آن به ما در باره‌اش خبر داده است. آنچه می‌دانیم این است که دفتر بایگانی اعمال بزهکاران و بدکاران وجود دارد و قرآن می‌فرماید: آن در سجّین[1] است. آنگاه قرآن پرسشی برای به هراس انداختن می‌کند، بدان گونه که در تعبیرات قرآنی معهود و مرسوم است:

﴿وَ ما أَدْراکَ ما سِجّینٌ؟ ﴾.

(ای انسان!) تو چه می‌دانی که «سِجّین» چه و چگونه است؟

بدین وسیله سایه‌روشنهای بزرگ‌نمائی را می‌افکند، و به ذهن مخاطب متبادر می‌کند که کار بزرگ‌تر از آن است که او آن را درک و فهم کند، و سترگ‌تر از آن است که علم و دانش او آن را احاطه نماید و دربر گیرد. امّا با این فرموده‌اش:

﴿إِنَّ کِتابَ الْفُجّارِ لَفی سِجّینٍ ﴾.

مسلّماً نوشتهٔ اعمال بزهکاران و بدکاران در «سِجّین» قرار دارد.

جای آن را مشخّص کرده است و آن را در موضع معیّنی قرار داده است، هرچند که این جایگاه برای انسان مجهول و ناشناخته است. این تعیین موضع و مکان، بر یقین مخاطب از راهِ اشاره به وجود این کتاب

۱- «سِجّین»: اسم خاصّ دیوان یا دفتر کلّ بایگانی نامه‌های اعمال بدکاران و بزهکاران است. صیغهٔ مبالغهٔ «سِجن» است که به معنی زندان است. لذا سِجّین، زندان بسیار سخت و تنگ است (نگا: «فرهنگ لغات قرآن» تألیف دکتر قریب. تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن صاحبانش در دوزخ است. گویا اصل آن «سِنجُون» و در زبان اتیوپی یا حبشی قدیم به گِل و لای گفته می‌شود. در این صورت بیانگر فرود و پستی نیز می‌باشد (نگا: جزء عم شیخ محمّد عبده). (مترجم)

می‌افزاید. پیام مقصود از فراسوی ذکر این حقیقت بدین اندازه نه بیشتر، همین است و بس.
آن‌گاه قرآن به توصیف این کتاب بزهکاران و بدکاران برمی‌گردد و می‌گوید این کتاب:
﴿کِتابٌ مَرْقُومٌ﴾.
کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است).
یعنی کار آن به پایان آمده است. نه بر آن افزوده می‌شود و نه از آن کم می‌گردد، تا آن زمان که در آن روز بزرگ نشان داده می‌شود و عرضه می‌گردد.
وقتی که زمان نشان دادن و عرضه کردن آن فرامی‌رسد، واویلا به حال تکذیب‌کنندگان قیامت و سزا و جزای آخرت:
﴿وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ﴾.
در آن روز وای به حال دروغ‌نامندگان (قیامت و سزا و جزای قیامت!).
قرآن موضوع دروغ نامیدن، و حقیقت دروغ‌نامیدگان را هم مشخّص می‌دارد:
﴿الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ. وَ ما یُکَذِّبُ بِهِ إِلاّٰ کُلُّ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ. إِذا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ: أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ﴾.
آن کسانی که روز سزا و جزا(ی قیامت) را دروغ می‌نامند. روز سزا و جزا را دروغ نمی‌نامند مگر آن کسانی که در بدکاری از حدّ بگذرند و بسیار بزهکار باشند. آن کسانی که چون آیات ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است.
تعدّی و تجاوز و بزه و گناه، متعدّی و متجاوز و بزهکار و گناهکار را به تکذیب کردن و دروغ نامیدن آن روز می‌کشانند، و به امر بی‌ادبی با این قرآن می‌رسانند، تا بدانجا که در بارهٔ آیاتی که بر آنان خوانده می‌شود می‌گویند:
﴿أَساطِیرُ الْأَوَّلِینَ﴾.
افسانه‌های پیشینیان است.
این را هم بدین جهت می‌گفتند چون قرآن داستانهای پیشینیان را ذکر می‌کند برای درس عبرت و پند و اندرز دیگران، و برای بیان قانون یزدان که در بارهٔ مردمان تخلّف‌ناپذیر است و پیوسته اجراء می‌گردد و مسیر اصلی خود را در پیش می‌گیرد، و حاضران و آیندگان را بسان گذشتگان و پیشینیان گرفتار می‌سازد، و بدون کم‌ترین انحراف استمرار می‌یابد و به پیش می‌رود.
قرآن بر این دست‌درازی و گردن‌افرازی و تکذیب کردن و دروغ نامیدن، با بیدارباش و هوشیارباش دادن و بازداشتن و منع کردن، پیرو می‌زند:
﴿کَلاّٰ!﴾. هرگزا هرگز!.
آن چنان نیست که می‌گویند . . .
آن گاه پرده از علّت این دست‌درازی و گردن‌افرازی و تکذیب کردن و دروغ نامیدن برمی‌دارد، و این غفلت از حقِ آشکار، و از این کوردلیِ پدیدار در نهاد تکذیب‌کنندگان و دروغ‌نامندگان را بیان می‌دارد:
﴿بَلْ رانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ﴾.
اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است).
یعنی گناهی که ورزیده‌اند و معصیتی که کرده‌اند دلهایشان را پوشانده است. اصلاً دلی که نافرمانی را تمرین می‌کند و بزهکاری را ادامه می‌دهد، کور می‌گردد و ستمگری می‌کند، و بر آن پردهٔ ستبری می‌افتد که نور را از آن پنهان و او را از نور نهان می‌سازد، و اندک اندک حسّاسیّت را از آن می‌گیرد تا بدان جا می‌رسد که تنبل و کند می‌گردد و می‌میرد . . .
ابن جریر و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه از راه‌های گوناگون از محمّد پسر عجلان، و او از قطاع پسر حکیم، و وی از ابوصالح، و ابوصالح از ابوهریره، و او از پیغمبر ﷺ روایت کرده‌اند، که فرموده است:
«إِنَّ الْعَبْدَ إِذا أَذْنَبَ ذَنْباً کانَتْ نُکْتَةٌ سَوْداءُ فِي قَلْبِهِ. فَإِنْ تابَ مِنْها صُقِلَ قَلْبُهُ وَ إِنْ زادَ زادَتْ».
«بنده وقتی که گناهی را انجام می‌دهد لکّهٔ سیاهی در

دلش پدیدار می‌گردد. اگر بنده از آن توبه کند دلش پاک و زدوده می‌شود، و اگر بر گناه بیفزاید آن لکّه افزایش می‌یابد».

ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیحی است. واژگان حدیث در روایت نسائی چنین است:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذٰا أَخْطَأَ خَطِيئَةً نُكِتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدٰاءُ. فَإِنْ هُوَ نَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ وَ تٰابَ صُقِلَ قَلْبُهُ، فَإِنْ عٰادَ زِيدَ فِيهٰا حَتّىٰ تَعْلُوَ قَلْبَهُ، فَهُوَ الرّٰانُ الَّذِي قٰالَ اللهُ تَعٰالىٰ: كَلّٰا! بَلْ رٰانَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ».

«بنده وقتی که دچار گناهی و لغزشی می‌گردد، لکّهٔ سیاهی در دلش به وجود می‌آید. اگر بنده از این گناه و لغزش دست کشید و درخواست آمرزش کرد و پشیمان گردید و توبه نمود دلش پاکیزه و زدوده می‌گردد. اگر بنده به گناه و لغزش برگشت و بر آن افزود، بر این لکّه افزوده می‌گردد تا بدانجا که دلش را فرامی‌گیرد. این است زنگاری که خداوند بزرگوار در باره‌اش فرموده است: اصلاً کردار و تلاش (پلشت و زشت) ایشان دلهایشان را زنگ زده کرده است (و همچون زنگاری بر قلوبشان نشسته است و سوراخهای هدایت را بر روی ایشان بسته است)».

حسن بصری گفته است: این زنگار، گناهِ پشتِ سرِ گناه است تا بدانجا که دل کور می‌گردد و آن گاه می‌میرد . . . آن حال بزهکاران و بدکاران تکذیب‌کننده است، و این هم علّت فسق و فجور و تکذیب کردن و دروغ نامیدن است . . . آن گاه قرآن از سرنوشت و فرجام ایشان در آن روز بزرگ سخن می‌گوید، سرنوشت و فرجامی که متناسب با علّت فسق و فجور و تکذیب کردن و دروغ نامیدن است:

﴿كَلّٰا! إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصٰالُو الْجَحِيمِ. ثُمَّ يُقٰالُ: هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾.

هرگزا هرگز! قطعاً ایشان در آن روز (به سبب کارهائی که کرده‌اند) از (رحمت) پروردگارشان محروم و (از بارگاه قرب و منزلت آفریدگارشان) مطرودند. سپس آنان داخل آتش دوزخ می‌گردند و بدان می‌سوزند. آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

معصیتها و نافرمانیها و بزه‌ها و گناه‌ها دلهایشان را در پرده افکنده است و پوشیده داشته است. دلهایشان را از احساس شناخت پروردگارشان در دنیا در پرده افکنده و پوشیده داشته است . . . پس فرجام طبیعی و جزای موافق با کردارشان و متناسب با رفتارشان این است از نگریستن به ذات بزرگوار یزدان محروم و بی‌بهره شوند، و میان ایشان و میان این سعادت بزرگ حائل و مانع ایجاد گردد، سعادت بزرگی که اجازهٔ بهره‌مندی از آن جز به کسی داده نمی‌شود که روح او شفّاف و رقیق و لطیف و پاکیزه گردد، و سزاوار این شود که پرده‌ها از میان او و از میان پروردگارش به کنار رود. در بارهٔ همچون کسانی در سورهٔ قیامت فرموده است:

﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ، إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ﴾.

در آن روز چهره‌هائی شاداب و شادانند، به پروردگار خود می‌نگرند.

این در پس پرده افتادن از پروردگارشان، و محروم گشتن از دیدار آفریدگارشان، عذابی است بالاتر از همهٔ عذابها. محروم شدن و بی‌بهره ماندن است فراتر از همهٔ محروم شدنها و بی‌بهره ماندنها. پایان و فرجام بدی است برای انسانی که انسانیّت خود را از منبع یگانه‌ای استمداد می‌جوید و دریافت می‌دارد که پیوند دارد با روحی که متعلّق به پروردگار بزرگوار او است. هرگاه انسان از این منبع یگانه محروم شود قطعاً ویژگیهای خود را از دست داده است، ویژگیهائی که به انسان بزرگوار تعلّق دارد، و به پلّه‌ای فروافتاده است و سرنگون گردیده است که با آن سزاوار دوزخ می‌گردد:

﴿ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصٰالُو الْجَحِيمِ﴾.

سپس آنان داخل آتش می‌گردند و بدان می‌سوزند.

گذشته از آتش سوزان، سرزنش و سرکوفت هم دارند، سرزنش و سرکوفتی که تلخ‌تر و ناگوارتر از آتش سوزان دوزخ است:

﴿ ثُمَّ يُقٰالُ: هٰذَا الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید!.

✿

سپس صفحهٔ دیگری نشان داده می‌شود، صفحهٔ خوبان و نیکوکاران. این هم شیوهٔ قرآن است که اغلب دو صفحهٔ متقابل را نشان می‌دهد، تا مقابله میان دو حقیقت و دو حالت و دو فرجام، به تمام و کمال صورت بگیرد:

﴿كَلّاٰ إِنَّ كِتٰابَ الْأَبْرٰارِ لَفي عِلِّيّينَ. وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا عِلِّيُّونَ؟ كِتٰابٌ مَرْقُومٌ، يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. إِنَّ الْأَبْرٰارَ لَفي نَعيمٍ، عَلَى الْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ في وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعيمِ، يُسْقَوْنَ مِنْ رَحيقٍ مَخْتُومٍ، خِتٰامُهُ مِسْكٌ. وَ في ذٰلِكَ فَلْيَتَنٰافَسِ الْمُتَنٰافِسُونَ. وَ مِزٰاجُهُ مِنْ تَسْنيمٍ. عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴾.

هرگزا هرگز! قطعاً نوشتهٔ اعمال نیکوکاران در «عِلِّیّین» قرار دارد. (ای انسان!) تو چه می‌دانی که «عِلِّیّین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). فرشتگان مقرّب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور به هم می‌رسانند. بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد. بر تختهای مجلّل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا) می‌نگرند. (هرگاه بدیشان بنگری) خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سربسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود). مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. آمیزهٔ آن، تسنیم است. تسنیم چشمه‌ای است که مقرّبان (بارگاه یزدان) از آن می‌نوشند.

واژهٔ «کَلّاٰ» در سرآغاز این بند و بخش برای بازداشتن و منع کردن است. بازداشتن و منع کردن از تکذیب نمودن و دروغ نامیدنی که ذکر گردیده است، در این فرموده:

﴿ ثُمَّ يُقٰالُ: هٰذَا الَّذي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

آن گاه بدیشان گفته می‌شود: این همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

با این فرمودهٔ «کَلّاٰ» هم بر آن پیروی می‌زند. آن گاه در بارهٔ خوبان و نیکوکاران با حزم و جزم و تأکید و توکید سخن می‌آغازد.

اگر کتاب فجّار و بزهکاران و بدان در «سِجّین» است، کتاب ابرار و نیکوکاران و خوبان در «عِلّیّین» است . . .

ابرار و نیکوکاران و خوبان، مطیعان اوامر یزدان و انجام‌دهندگان هرگونه خوبی و نیکی هستند. اَبْرار در مقابل فُجّار قرار دارند، فُجّار سرکشان از اوامر یزدان و متجاوزان از حدود و ثغور احکام شریعت هستند . . .

واژهٔ «عِلّیّین»[1] پیام والائی و اوج را در بر دارد. از این واژه می‌توان گفت واژهٔ «سِجّین» معنی پستی و پلشتی و پائین بودن و سقوط کردن را در بر دارد . . . آن گاه با پرسشی بر آن پیرو می‌زند، پرسشی که معمولاً برای ناشناخته داشتن و بیم دادن است:

﴿ وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا عِلِّيُّونَ؟ ﴾.

(ای انسان) تو چه می‌دانی که «عِلّیّین» چه و چگونه است؟.

«عِلّیین» چیزی است فراتر از علم و دانش و درک و فهم! از این سایه‌روشن الهام‌بخش می‌پردازد، و به بیان حقیقت کتاب اَبرار، یعنی خوبان و نیکوکاران می‌پردازد ... عِلّیّین:

﴿كِتٰابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ﴾.

کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخّصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است).

۱- واژهٔ «عِلّیّین» ملحق به جمع مذکر سالم است و به عنوان مفرد به‌کار می‌رود. اسم خاصّ دیوان یا دفتر کلّ اعمال نیکان و نیکوکاران است. به معنی بسیار والا و بالا است. تعبیر از آن بدین نام شاید به خاطر این باشدکه محتویات این دیوان سبب درجات رفیعهٔ صاحبان خود در بهشت است. (مترجم)

فرشتگان مقرّب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور به هم می‌رسانند.

معنی واژهٔ «مَرْقُوم» قبلاً ذکر شد. در اینجا بر آن اضافه می‌شود که فرشتگان مقرّب بر این کتاب حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. بیان این حقیقت در اینجا سایه‌روشن ارزشمند پاک والائی را بر کتاب اَبرار، یعنی خوبان و نیکوکاران می‌افکند. کتاب خوبان و نیکوکاران مورد بازدید و مشاهدهٔ فرشتگان مقرّب قرار می‌گیرد. به دیدن آن می‌آیند و از رؤیت اعمال و صفات ارزشمند پسندیدهٔ آنان لذّت می‌برند! این سایه‌روشن ارجمند و ارزشمند و لطیف و ظریفی است و برای تکریم و تعظیم ذکر می‌گردد و جنبهٔ بزرگداشت را دارد.

آن گاه در بارهٔ خود نیکان و نیکوکاران سخنی می‌رود، نیکان و نیکوکارانی که این کتاب ارجمند و ارزشمند را دارند. از نعمتهائی سخن گفته می‌شود که نیکان و نیکوکاران در آن روز بزرگ دارند و در آن هستند:

﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴾.

بی‌گمان نیکان در میان نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد.

این نعمتها در مقابل دوزخی است که بدان و بزهکاران کارشان بدان می‌انجامد.

﴿ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴾.

بر تختهای مجلّل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا) می‌نگرند.

یعنی آنان مورد احترام و بزرگداشت هستند. هرگونه که بخواهند و هرکجا را که بخواهند می‌توانند بنگرند و ببینند. بدیشان تحقیر و توهین نمی‌شود. بر اثر خواری و رسوائی سر به زیر نمی‌اندازند و چشمانشان را به زیر نمی‌افکنند. و به خاطر رنج و زحمت از نگاه کردن و نگریستن بازنمی‌ایستند . . . آنان بر روی تختها و سریرهای موجود در سراپرده‌ها می‌نشینند. نزدیک‌ترین چیزی که متبادر به ذهنمان شود و آن را به تصویر بکشد چیزی است که بدان «پشّه‌بند» یا «خانهٔ عروس» می‌گوئیم. پشّه‌بند یا خانهٔ عروس، شکل دنیوی آن بالاترین و لطیف‌ترین نمادهای نعمتها در نزد عربهائی بوده است که دارای زندگی خشن و پررنج بوده‌اند. ولی شکل اخروی آن تنها یزدان از آن مطّلع و آگاه است. به هر حال پشّه‌بند یا خانهٔ عروس بالاترین و والاترین چیزی است که انسان بدان آشنا است و آن را از آزموده‌ها و اندیشه‌های خود در زمین برگرفته است و بدان دسترسی یافته است.

بهشتیان در این نعمتها سالم و آسوده‌خاطر بسر می‌برند، و خوشحال و خندان در آغوش نعمتها غوطه‌ورند، و آثار خوشی و شادمانی در چهره‌هایشان پیدا و در سیماهایشان هویدا است، تا بدانجا که هر بیننده‌ای آن شکوفائی و رخشندگی گلهای چهره‌هایشان را خواهد دید:

﴿ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِسْكٌ ﴾.

به آنان از شراب زلال و خالصی داده می‌شود که دست نخورده و سربسته است. مُهر و دربند آن از مشک است (و با دست زدن بدان، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می‌شود).

«رَحِيق» شراب خالص زلالی است که در آن آلودگی و دُردی نیست. توصیف آن با دست‌نخوردگی و سربستگی و مُهر و دربند از مشک داشتن، بیانگر این است که این شراب در بطریها آماده است، و این بطریها دربسته و پلمپ شده است، و هنگام نوشیدن بازمی‌گردد و مُهر آنها برداشته می‌شود. این امر سایه‌روشنِ حفاظت و عنایت را می‌اندازد، و نشانهٔ مراقبت و توجّه ویژه است. همچنین با مشک مهر کردن و دربند زدن، اشاره به خوش و خرّم زیستن و در رفاه و آسایش بودن است. این شکل از زندگی را انسانها نمی‌توانند درک و فهم بکنند، مگر بدان اندازه که در زمین بدان آشنایند و با آن انس و الفت دارند. وقتی که انسانها به بهشت می‌روند و در همچون نعمتی غرق می‌شوند چششها و ذائقه‌ها و مرادها و مقصودهائی پیدا می‌کنند که از قیدها و بندهای فضای محدود زمین آزاد

و رها است!

پیش از این که وصف شرابی پایان بگیرد که در دو آیهٔ بعدی می‌آید:

﴿ وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴾.

آمیزهٔ آن، تسنیم است، تسنیم چشمه‌ای است که مقرّبان (بارگاه یزدان) از آن می‌نوشند.

این آوا و نوا برمی‌خیزد، و این رهنمود و رهنمون درمی‌رسد:

﴿ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

آهنگ ژرفی است و بیانگر مفاهیم و مقاصد زیادی است . . .

کاهندگان و کم‌دهندگان حقّ و حقوق و اموال مردمان کسانیند که اموال مردمان را به باطل و به ناحقّ می‌خورند. حساب و کتاب قیامت و روز آخرت را پیش چشم نمی‌دارند. روز حساب و کتاب و سزا و جزا را دروغ می‌دانند. گناه و نافرمانی بر دلهایشان زنگار می‌افکند و دلهایشان را زنگ‌زده می‌کند . . . اینان در اموال و امتعهٔ ناچیز زمین به مسابقه می‌پردازند و بر یکدیگر پیشی می‌گیرند. هریک از آنان می‌خواهد به اموال و امتعهٔ ناچیز دنیا زودتر سبقت بگیرد، و بیشترین نصیب آن را به دست آورد و بهرهٔ خود کند. بدین جهت ظلم و ستم می‌کند و فسق و فجور می‌آغازد. گناه می‌کند، و در راه به دست آوردن کالائی از کالاهای ناچیز دنیا مرتکب آنچه نشاید و نباید می‌شود . . . اصلاً نباید در راه به دست آوردن کالای ناچیز جهان به مسابقه پرداخت و اسب آز و طمع را تاخت. بلکه باید در راه به دست آوردن آن نعمتهای سرمدی جهان ابدی، و در راه رسیدن بدان کرامت و شرافت جاویدان بر یکدیگر سبقت گرفت و به مسابقه پرداخت:

﴿ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

این مقصود و مطلوبی است که سزاوار مسابقه دادن و بر همدیگر پیشی گرفتن است. این افقی است که سزاوار سبقت گرفتن برای اوج گرفتن و رسیدن بدان است. این هدفی است که شایان غلبه کردن بر یکدیگر و پیشی گرفتن بر همدیگر برای رسیدن بدان است.

کسانی که برای به دست آوردن چیزی از چیزهای زمین به تک می‌نشینند و به مسابقه می‌پردازند، آن چیز هر اندازه بزرگ و سترگ و والا و بالا باشد، آنان در راه به دست آوردن چیز ناچیزی و اندکی و فناپذیر و نزدیکی به مسابقه می‌پردازند. دنیا در پیشگاه خدا بال پشّه‌ای نمی‌ارزد. امّا آخرت در ترازوی خدا سنگین و ارزشمند است. در این صورت این حقیقتی است و سزاوار مسابقه است، و شایان پیشی گرفتن برای فراچنگ آوردن آن است . . .

جای شگفت است مسابقه دادن و بر یکدیگر پیشی گرفتن در راه کار و بار آخرت، جانهای جملگی مسابقه‌دهندگان را اوج می‌بخشد و والا می‌گرداند. در صورتی که مسابقه دادن در راه کار و بار دنیا، جانهای جملگی مسابقه‌دهندگان را فرود می‌آورد و به انحطاط می‌کشاند. سعی و تلاش برای فراچنگ آوردن نعمتهای آخرت، زمین را آباد و آبادان می‌سازد و آن را برای همگان پاک و پاکیزه می‌دارد. در صورتی که سعی و تلاش برای فراچنگ آوردن کالاهای دنیا زمین را به لجنزارِ و باخیزی تبدیل می‌کند که در آنجا کرمها یکی دیگری را می‌خورد، یا مگسها و حشره‌ها در آنجا پوستهای نیکان و پاکان را نیش می‌زنند.

مسابقه دادن در راه به دست آوردن نعمتهای آخرت، زمین را خراب و ویران و خالی از عمران و آبادانی نمی‌سازد، همان گونه که برخی از منحرفان و کجروان می‌اندیشند. بلکه اسلام دنیا را مزرعهٔ آخرت قرار می‌دهد، و اقدام به کار خلافت زمین با انجام عمران و آبادانی همراه صلاح و تقوا را وظیفهٔ هر مؤمن راستینی

می‌شمارد. اگر انسان مؤمن با انجام این خلافت رو به خدا کند، و خلافت را به عبادت خدا تبدیل سازد، همچون خلافتی هدف وجود و هستی او را تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌کند، همان گونه که یزدان سبحان بیان فرموده است، آنجا که می‌گوید:

﴿ وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّٰ لِيَعْبُدُونِ ﴾.[1]

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام. (ذاریات/۵۶)

این فرموده:

﴿ وَ فِي ذٰلِکَ فَلْيَتَنٰافَسِ الْمُتَنٰافِسُونَ ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.

این فرموده رهنمود و رهنمونی است که چشمها و دلهای اهل زمین را به فراسوی قطعهٔ کوچک ناچیز زمین می‌دوزد و متوجّه می‌سازد، در آن حال که آنان دارند به عمران و آبادانی زمین می‌پردازند و به کار خلافت در آن اشتغال می‌ورزند. چشمها و دلها را به افقهای بلندتر و پاک‌تری از لجنزار و مرداب گندیده می‌دوزد، در آن حال که ایشان دارند این لجنزار و مرداب را پاک می‌کنند و پاکیزه می‌دارند!

عمر انسان در این جهان زودگذر، محدود است. عمر انسان در آخرت نامحدود است و تنها خدا از آن آگاه است. کالاها و بهره‌مندیهای این زمین هرچه هست محدود است. کالاها و بهره‌مندیهای بهشت ناگسیختنی است و به تصوّر انسان درنمی‌آید. سطح نعمتها در این دنیا معروف همگان است. سطح نعمتها در آن دنیا متناسب با جاودانگی و سزاوار عمر سرمدی است. این جولانگاه کجا و آن جولانگاه کجا؟! اصلاً قابل مقایسه است این سرای زوگذر با آن سرای ابدی و سرمدی، با حساب و کتاب سود و زیانی که انسانها از آن سردر می‌آورند و با آن آشنایند؟!

هان! آگاه باشید باید برای آنجا مسابقه داد و بر یکدیگر سبقت گرفت:

﴿ وَ فِي ذٰلِکَ فَلْيَتَنٰافَسِ الْمُتَنٰافِسُونَ ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند.



انگار روند سخن در عرضه کردن نعمتهائی که منتظر خوبان و نیکوکاران است صحبت را به درازا می‌کشاند، به عنوان پیش‌درآمدی برای سخن گفتن از اذیّت و آزار و تمسخر و دست‌درازی و زبان‌درازی و ادّعائی که در زمین از بزهکاران و بدان می‌دیدند ... همچنین در عرضه کردن، سخن را به درازا می‌کشد، تا در مورد تمسخری که مؤمنان از کافران می‌دیدند، سخن را به درازا بکشاند بدان گاه که کافران نعمتهای خوبان و نیکوکاران را مشاهده می‌کنند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كٰانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ. وَ إِذٰا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغٰامَزُونَ. وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ. وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا: إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ ... وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰافِظِينَ ... فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ، عَلَى الْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ ... هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّٰارُ مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ؟ ﴾.

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند. و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجوئی قرار می‌دادند. و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود برمی‌گشتند، شادمانه بازمی‌گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباهات و افتخار می‌کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده‌اند و پیروزی مهمّی فراچنگ آورده‌اند!). و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند. و حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان فرستاده

۱- به تفسیر این سخن در جلد چهاردهم صفحات ۶۰ تا ۶۷ مراجعه شود.

نشده بوده‌اند. (پس به چه حقّی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می‌گرفته‌اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می‌کرده‌اند؟!). لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند. بر تختهای مجلّل (بهشتی) تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال زار کافران) می‌نگرند. (خطاب به دوزخیان می‌گویند:) آیا به کافران پاداش و سزای کارهائی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟.

صحنه‌هائی که قرآن آنها را از تمسخر بزهکاران و بدان در حقّ مؤمنان و همچنین از بی‌ادبی بزهکاران و بدان با مؤمنان، و از گردنکشی آنان با اینان، و از گمراه نامیدن مؤمنان، به تصویر می‌کشد، صحنه‌هائی است که از واقعیّت محیط مکّه ترسیم گردیده است . . . امّا این تصویرها در میان نسلهای پیاپی و در جاهای گوناگون تکرار می‌گردد، و بسیاری از معاصران آنها را مشاهده کرده‌اند و بر پردهٔ سینمای زمان خود دیده‌اند! انگار این آیات در بارهٔ همین تصویرها و نمایش آنها نازل گردیده است . . . این کار می‌رساند که سرشت بزهکاران و بدان یکسان و همگون در موضعگیریهایشان در برابر خوبان و نیکوکاران در همهٔ محیط‌ها و زمانها است!

﴿ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ﴾.

گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند و ایشان را ریشخند می‌کردند.

﴿كَانُوا . . . ﴾: چنین بوده‌اند ....

روند قرآنی، طومار دنیای زودگذر زوال‌پذیر را درهم می‌پیچد، و ناگهان مخاطبان خود را به آخرت می‌برد. مخاطبانی که نعمتهای خوبان و نیکوکاران مؤمن را می‌بینند، و قرآن برای بزهکاران و بدان مخاطب خود، کار و بار دنیا را یادآوری می‌کند، و روزگاران پیشین را بر پردهٔ خیالشان نمایش می‌دهد!

آنان به مؤمنان می‌خندیدند، و ایشان را با نیشخندها ریشخند می‌کردند، و به تمسخر و استهزایشان می‌پرداختند. این خنده‌ها و نیشخندها و ریشخندها به خاطر فقر و تنگدستی مؤمنان و حال تباه و وضع نابسامان ایشان بود. یا بدان علّت بود که چون ضعیف بودند نمی‌توانستند اذیّت و آزار کافران را از خود دفع و رفع کنند. و یا بدان سبب بود که مؤمنان خود را والاتر از آن می‌دیدند که در یاوه‌سرائی و نادانی یاوه‌سرایان و نادانان شرکت کنند . . . همهٔ این چیزها سبب می‌شد بزهکاران و بدان به نیشخند و ریشخند بپردازند، و مؤمنان را ماده‌ای برای تمسخرشان یا خنده‌های پستانهٔ خودشان قرار دهند. بزهکاران و بدان، خوبان و نیکوکاران را شکنجه می‌دادند، و خندهٔ رسواگرانه و پستانهٔ خود را سر می‌دادند، و از این اذیّت و آزار ناجوانمردانه‌ای که به مؤمنان می‌رسانیدند قهقهه می‌کشیدند و می‌خندیدند! مؤمنان هم صبر و شکیبائی در پیش می‌گرفتند، و سرافراز و سربلند خویشتن را به اخلاق و ادب مؤمنانه می‌آراستند و می‌پیراستند!

﴿ وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ﴾.

و هنگامی که مؤمنان از کنار ایشان می‌گذشتند، با اشارات سر و دست و چشم و ابرو، آنان را مورد تمسخر و عیبجوئی قرار می‌دادند.

یکی به دیگری چشمک می‌زد، یا با دست اشاره می‌کرد، و یا با حرکت و اداء و اطواری که در میانشان رسم بود به تمسخر مؤمنان می‌پرداخت. این چنین حرکات و سکنات پستی را انجام می‌دادند، حرکات و سکنات پست و پلشتی که از بی‌ادبی آنان پرده برمی‌داشت، و از عدم نزاکت ایشان خبر می‌داد. بی‌تربیتی ایشان بدان هدف بود که مؤمنان را دل‌شکسته و شرمنده و متزلزل کنند. این اوباش و اراذل با اشارت سر و دست و چشم و ابرو، مؤمنان را مورد تمسخر و عیبجوئی قرار می‌دادند!

﴿ وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ . . . ﴾.

و هنگامی که گناهکاران به میان خانواده‌های خود

برمی‌گشتند ...
بعد از آن که دل و درون کوچک پست خود را از ریشخند کردن مؤمنان و اذیّت و آزار رساندن بدیشان سیراب می‌کردند . . .
﴿ إِنْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴾.
شادمانه بازمی‌گشتند (و به استهزاءها و تمسخرهایشان مباهات و افتخار می‌کردند! انگار با این کارها فتح عظیمی کرده‌اند و پیروزی مهمّی فراچنگ آورده‌اند!).
از خود راضی بودند، و از کاری که کرده بودند شادمان بودند. از این شرّ و بلای ناجوانمردانهٔ پست لذّت می‌بردند. خود را سرزنش نمی‌کردند، و پشیمانی نمی‌بردند، و احساس حقارت از کارشان نمی‌نمودند، و از زشتی و پلشتی کارشان خجالت نمی‌کشیدند . . . این نهایت پستی دل و درون انسان و مرگ آن است! مرگِ عقل و شعور این است و بس!
﴿ وَ إِذٰا رَأَوْهُمْ قٰالُوا: إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ ﴾.
و هنگامی که مؤمنان را (در کوچه و بازار) می‌دیدند، می‌گفتند: اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند.
این سخن جای شگفت است . . . امّا جای شگفت نیست همچون بزهکاران و بدکارانی در بارهٔ هدایت و ضلالت این چنین سخن بگویند، و این چنین گمان ببرند وقتی که مؤمنان را مشاهده می‌کنند. و این که بگویند: مؤمنان گمراهانند! به مؤمنان اشاره بکنند و با تأکید مؤمنان را چنین تحقیر و معرّفی کنند:
﴿ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَضٰالُّونَ ﴾.
اینان قطعاً گمراه و سرگشته‌اند.
فسق و فجور مرزی را نمی‌شناسد، و در حدّ و مرزی بازنمی‌ایستد. فاسق و فاجر از گفتن همچون سخنی خجالت نمی‌کشد، و خویشتن را از همچون عملی سرزنش نمی‌کند. شرمندگی نمی‌برد از این که مؤمنان را ببیند و ایشان را متّهم نماید که آنان گمراه هستند . . . این سخنان بی‌مایه و بی‌پایه بیانگر این است که سرشت فسق و فجور تجاوز از همهٔ حدود و ثغور و از همهٔ قوانین و سنن است.
قرآن نمی‌ایستد تا از مؤمنان دفاع کند، یا با سرشت تهمت و بهتان بستیزد. چرا که تهمت و بهتان واژهٔ بزهکارانه‌ای است که سزاوار ستیزیدن نبوده و ارزش پیکار را ندارد. بلکه قرآن کسانی را سخت تمسخر می‌کند که بینیهایشان را در خاک مذلّتی می‌مالند که کار آنان نیست و نمی‌بایستی بمالند، و بدون این که کسی ایشان را بدین کار دعوت کند سرزده به سوی آن کار می‌روند و طفیلی و مهمان ناخواندهٔ آن می‌شوند:
﴿ وَ مٰا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حٰافِظِينَ ﴾.
و حال این که بزهکاران برای نگهبانی مؤمنان فرستاده نشده بودند. (پس به چه حقّی، و مطابق کدام منطقی بر آنان خُرده می‌گرفته‌اند و برخوردهای ناجوانمردانه و سختی با ایشان می‌کرده‌اند؟!).
آنان موظّف به کار این مؤمنان نشده بودند، و ایشان را نگهبان و دیدبان مؤمنان ننموده بودند، و ارزیابی مؤمنان و سنجش حال ایشان بدانان واگذار نگردیده بود. پس چرا باید چنین وصف و حالی پیدا بکنند، و چنین بیانی در بارهٔ ایشان گفته بشود؟!
این تمسخر سخت و شدید به حکایت حال کار و بار بزهکاران و بدان دنیا می‌انجامد ... کار و باری که شده است و انجام پذیرفته است . . . پردهٔ این صحنه درهم پیچیده می‌شود، صحنه‌ای که بدان انجامیده است و به پایان آمده است. تا صحنهٔ حاضر نشان داده شود، و از کسانی سخن رود که مؤمنند و انگار هم اینک در آن نعمتها بسر می‌برند:
﴿ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّٰارِ يَضْحَكُونَ. عَلَى الْأَرٰائِكِ يَنْظُرُونَ ﴾.
لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند. بر تختهای مجلّل تکیه می‌زنند و (به زیبائیها و نعمتهای بسیار آنجا، و به حال زار کافران) می‌نگرند.
امروز که کافران از محبّت پروردگارشان محرومند، و در پسِ پردهٔ بی‌بهره ماندن از لطف ربّ هستند، درد این

محرومیّت و بی‌بهره ماندن را می‌چشند، محرومیّت و بی‌بهره ماندنی که انسانیّت ایشان به سبب آن هدر می‌رود و ضائع می‌شود، و درنتیجه به دوزخ می‌افتند و با آتش آن می‌سوزند، و در داخل دوزخ و آتش آن خوار داشته می‌شوند و سرکوب می‌گردند و سرکوفت می‌خورند، آنجا که بدیشان گفته می‌شود:

﴿ هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

این، همان چیزی است که آن را دروغ می‌نامیدید.

امروز مؤمنان بالای تختها می‌نشینند و می‌نگرند، و در میان آن نعمتها بسر می‌برند، و شراب مهر شده با مشکِ آمیخته به تسنیم دریافت می‌دارند و می‌نوشند...

﴿ فَالْيَوْمَ... الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفّارِ يَضْحَكُونَ ﴾.

لذا امروز (که روز سزا و جزای قیامت است) مؤمنان به کافران می‌خندند و ریشخندشان می‌کنند.

قرآن دیگر باره به تمسخر سخت و شدید روی می‌آورد، در آن حال که می‌پرسد:

﴿ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفّارُ مٰا كٰانُوا يَفْعَلُونَ؟ ﴾.

(خطاب به دوزخیان می‌گویند:) آیا به کافران پاداش و سزای کارهائی که می‌کرده‌اند، داده شده است؟.

بلی! آیا پاداش و سزایشان داده شده است؟ آیا پاداش و سزای کارهائی را که می‌کرده‌اند دریافت داشته‌اند؟ آنان «ثواب» معروف و مشهور واژگانی این واژه را دریافت نکرده‌اند. چه ما هم اینک آنان را در داخل دوزخ می‌یابیم! ولیکن ایشان به‌سزای کارهائی رسیده‌اند که می‌کرده‌اند! سزای آنان در این صورت ثواب ایشان است!.. واویلا چه تمسخری که نهان در واژهٔ ثواب در این جایگاه است!



لحظه‌ای در جلو این صحنه می‌ایستیم، صحنه‌ای که قرآن نشان دادن منظره‌های آن و حرکات آن را بسیار به درازا می‌کشاند. این صحنه، صحنهٔ تمسخر بزهکاران در حقّ مؤمنان جهان است. این صحنه را بدان سان طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند که صحنهٔ نعمتهای خوبان و نیکوکاران و منظره‌ها و خوشیهای آن را طول می‌دهد و به درازا می‌کشاند. می‌بینیم این طول دادن و به درازا کشاندن از لحاظ تأثیری که دارد هنر والائی در ادای تعبیر و فنّ بیان است. همان گونه که هنر والائی در چاره‌سازی ذهن و شعور، و در بیداریِ عقل و خرد است. آن گروه اندکی که از مسلمانان در مکّه بودند به اندازه‌ای رنج و زحمت و اذیّت و آزار از دست مشرکان می‌دیدند که در دل و درون بشری تأثیر سخت و ژرفی داشت و انسان را آزرده خاطر می‌ساخت و به هراس می‌انداخت. امّا پروردگارشان به ترک ایشان نمی‌گفت و آنان را بدون یار و مددکار نمی‌گذاشت. ایشان را دلداری می‌داد و ثابت قدمشان می‌داشت و از آنان غمزدائی می‌کرد.

این تصویر مفصّل و طولانیِ دردها و رنجهائی که از اذیّت و آزار مشرکان می‌دیدند، مرهمی برای دلهایشان بود. چه این پروردگارشان است که از دردها و رنجهایشان سخن می‌گوید و شکنجه و آزارشان را به رشتهٔ بیان می‌کشد. پروردگارشان است که دردها و رنجها و شکنجه‌ها و آزارها را می‌بیند. پروردگارشان هرچند که مدّت زمانی به کافران مهلت و فرصت ماندن می‌دهد، امّا در بارهٔ آن دردها و رنجها و شکنجه‌ها و آزارها سستی نمی‌کند و آنها را نادیده نمی‌گیرد. همین بس برای دل شخص مؤمن که خدا آگاه از حال و احوال او است، و به دفاع از او می‌پردازد، و دست شفا بر دردها و زخمهایش می‌کشد! خدا می‌بیند که مسخره کنندگان چگونه مؤمنان را مسخره می‌کنند و به استهزایشان می‌پردازند، و چگونه بزهکاران و بدان مؤمنان را اذیّت و آزار می‌رسانند، و چگونه گناهکاران و بدکاران از دردها و رنجهای مؤمنان می‌خندند و گپ می‌زنند و شادمانی می‌کنند، و چگونه این سفیهان و ابلهان خود را سرزنش نمی‌کنند و پشیمان نمی‌گردند. پروردگارشان همهٔ اینها را می‌بیند، و همهٔ اینها را در قرآن خود به رشتهٔ تحریر می‌کشد و از آنها سخن می‌راند. پس در این صورت این امر در ترازوی او

چیزی بشمار است و از حساب و کتابی برخوردار است . . . و این بس! . . بلی این بس است برای دلهای مؤمنی که هرچند زخمی و رنج دیده و رنجیده باشد، ولی بداند که پروردگار آگاه از همهٔ اینها و طرفدار مؤمنان است و انتقام ایشان را خواهد گرفت.

آن گاه پروردگارِ مؤمنان، بزهکاران را سخت تمسخر می‌کند، تمسخری که در آن گوشه زدن دردآور و اشارهٔ رنج‌بخشی است. چه‌بسا دلهای کور زنگ‌زدهٔ پوشیده از گناه بزهکاران، این گوشه زدن و اشاره کردن را احساس نکند. ولیکن دلهای حسّاس و دقیق مؤمنان این گوشه زدن و اشاره کردن را احساس می‌کند، و ارزش آن را می‌داند و خوب آن را می‌سنجد و ارزیابی می‌کند، و در کنار آن می‌آرامد و آرامش می‌یابد!

بعد از آن، دلهای باایمان حال و وضع خود را در پیشگاه پروردگار خویش، و در میان نعمتهای بهشت او می‌بیند، و کرامت و حرمت خود را در پیش ساکنان جهان بالا و فرشتگان خدا مشاهده می‌نماید. همچنین حال و وضع دشمنان خود را، و حقارت ایشان را در پیش ساکنان جهان بالا و فرشتگان خدا، و عذاب و عقابشان را در دوزخ می‌بیند، و متوجّه می‌شود چگونه در آنجا سبک داشته می‌شوند و خوارشان می‌گردانند ... این را و آن را در شرح و بسط فرمودهٔ یزدان مشاهده می‌نماید. دلهای باایمان پی می‌برد که چه حالی دارد و چه آنی! مزهٔ این حال و آن را می‌چشد بسان چشیدن واقعی و یقینی. این گونه مزه کردن و چشیدنی بر تلخیها و دشواریهائی که در آن است، و بر اذیّت و آزار و تمسخر و کاستی و ضعفی که گرفتار بدانها است، دست شفا می‌کشد و بر زخمهای آنها مرهم می‌نهد. در برخی از دلها این تلخیها و دشواریها و مرارتها عملاً به حلاوت و شیرینی تبدیل می‌گردد، آن گاه که این صحنه‌ها را در آن فرمودهٔ ارزشمند یزدان در قرآن می‌یابد و می‌بیند!

از جملهٔ چیزهائی که مشاهده می‌شود تنها این چنین امری، دلداری الهی برای مؤمنان بود، مؤمنانی که از وسیله‌های پست بزهکاران، و از اذیّت و آزار فراوان آنان، و از تمسخر پلشت ایشان، عذاب می‌دیدند و درد می‌کشیدند . . . چه تسلّی خاطر بالاتر از این: بهشت برای مؤمنان، و دوزخ برای کافران؟! تبدیل و تغییر دو حال، یعنی حال مؤمنان و حال کافران در دنیا و آخرت، تبدیل و تغییر به تمام و کمالی است. تنها همین بود که پیغمبر ﷺ آن را به بیعت‌کنندگان خودش وعده داد. از بیعت‌کنندگان بذل جان و مال، و از خدا اعطای بهشت!

و امّا از پیروزی مؤمنان در دنیا و غلبه پیداکردن ایشان در زمین، برای دلجوئی و غمزدائی و ثابت‌قدم داشتن و دل و جرأت بخشیدن، هرگز ذکری از آن در قرآن مکّی نرفته است . . .

قرآن دلهائی را پدید می‌آورد و آنها را برای حمل امانت آماده می‌ساخت. این دلها می‌بایست آن اندازه قوی و نیرومند باشند و از همه چیز بگذرند، حتّی در حالی که همه چیز را فدا می‌سازند و همه چیز را تحمّل می‌کنند نباید به چیزی در این زمین چشم طمع بدوزند، و نباید منتظر چیزی جز آخرت باشند. نباید چیزی را بخواهند و بجویند و انتظار بکشند مگر رضای خدا را. یعنی قرآن دلهائی را پدید آورد و تهیّه دید که آماده بودند سراسر کوچ زمین را در رنج و بدبختی و محرومیّت و عذاب و فداکاری و جان‌نثاری و تحمّل هرگونه مشقّتی طیّ کنند و بسپرند بدون این که پاداش نزدیکی در این زمین بخواهند، هرچند این پاداش پیروزی دعوت و غلبهٔ اسلام و سلطهٔ مسلمانان باشد!

هرچند وقتی که این چنین دلهائی یافته شد، دلهائی که می‌دانستند در کوچ این زمین چیزی بر سر راه ندارند مگر این که خودشان را بدون عوض ببخشند و بذل کنند، و تنها انتظار آخرت را داشته باشند و آنجا را یگانه وعده‌گاه پاداش بدانند و جایگاه داوری میان حقّ و باطل بشمارند، بلی وقتی که این چنین دلها یافته شد، و خدا صدق نیّت آنان را در چیزی دید که بر آن بیعت کرده بودند و عهد و پیمان بسته بودند، بدیشان پیروزی

در زمـــین را نـیز عـطاء فـرمود، و بـدیشان لطـف و بزرگواری نمود. این هم نه به خاطر خودشان بود، بلکه برای این بود که به وظیفهٔ امانتداری امانت برنامهٔ الهی برخیزند. آنان سزاوار ادای ایـن امـانت شـدند از آن زمان که بدیشان وعدهٔ غنیمتی در دنیا داده نشد تا آن را تقاضا و درخواست بکنند، و چشم امید هم به چیزی از غنیمت دنیا ندوختند تا بدیشان داده و پرداخت شود. بلکه آنان واقعاً مخلصانه و دربست از آنِ خدا شدند، از همان روز که پدید آمدند و پاداشی نمی‌خواستند و نمی‌شناختند مگر رضای خدا را!

همهٔ آیاتی که از پیروزی در آنها نـامی رفـته است و ذکری بـه مـیان آمـده است، بـعدها در مـدینه نـازل گردیده‌اند، آن زمان که این کار خارج از برنامهٔ مؤمن و انتظار و چشم‌داشت او بـوده است. پـیروزی خـودش صورت گرفته است وقتی که مشیّت خدا مقتضی گردیده است و ارادهٔ خدا خـواسـته است کـه ایـن بـرنامه در واقعیّت زندگی بشری عملی گردد، و این برنامه را بـه صورت مشخّص مقرّر فرماید، به گونه‌ای که نسلها آن را ببینند. پس این پیروزی، پاداش رنـج و خسـتگی و فداکاری و جان‌نثاری و دردها و ناراحتیها نبوده است. بلکه این پیروزی جزو قضا و قدر خـدا بـوده است و حکمتی در فراسوی خود داشته است که هم ایـنک مـا می‌کوشیم آن را مشاهده کنیم.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ انشقاق مکّی و ۲۵ آیه است

سُورَةُ الانْشِقَاق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ﴿١﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٢﴾ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴿٣﴾ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ﴿٤﴾ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿٦﴾ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ﴿٧﴾ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾ وَيَنقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾ وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ﴿١٠﴾ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا ﴿١١﴾ وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾ إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾ إِنَّهُ ظَنَّ أَن لَّن يَحُورَ ﴿١٤﴾ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا ﴿١٥﴾ فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴿١٨﴾ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴿١٩﴾ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ۩ ﴿٢١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ ﴿٢٢﴾ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

این سوره می‌آغازد با برخی از صحنه‌های دگرگونیهائی که در جهان هستی درمی‌گیرد، همان دگرگونیهای جهانی‌ای که در سورهٔ تکویر، و سپس در سورهٔ انفطار، و پیشتر در سورهٔ نبأ از آنها به طور مشروح و مفصّل سخن رفته است. امّا این دگرگونیها در اینجا قالب و سیمای ویژه‌ای دارند، قالب و سیمای تسلیم خدا شدن است، تسلیم شدن آسمان و تسلیم شدن زمین، مطیعانه و فروتنانه و سهل و ساده:

﴿ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ. وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ. وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ. وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ. وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد). و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد. و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. (انشقاق ۱-۵)

این سرآغاز فروتنانهٔ بزرگوار، دیباچه‌ای است برای مخاطب قرار دادن «انسان» و ترس و هراس از پروردگارش را به دل او انداختن، و بدو کار و بار خودش، و فرجام و سرنوشتی را تذکّر دادن که در پیشگاه پروردگار بدان می‌رسد و آن را می‌یابد. این ترس و هراس زمانی به دل او می‌افتد که سایه‌روشن فرمانبرداری و فروتنی و تسلیم گردیدن حسّ و شعور را فرامی‌گیرد، فرمانبرداری و فروتنی و تسلیم گردیدنی که آسمان و زمین در صحنهٔ سخت خوفناکی به حسّ و شعورش می‌اندازند:

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ. فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَاباً يَسِيراً، وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً. وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً، وَ يَصْلَىٰ سَعِيراً. إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ. بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً ﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجهٔ رنج و تلاش خود را خواهی دید). در آن وقت، هرکس نامهٔ اعمالش به دست راستش داده شود، با او حساب ساده و آسانی خواهد

شد، و خرّم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن خود برمی‌گردد. و امّا کسی که از پشت سر نامهٔ اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد طلبید، و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و خواهد سوخت. این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است، و او گمان می‌برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) بازنخواهد گشت! (زهی خیال باطل!) آری که (او زنده می‌گردد و به سوی پروردگارش برمی‌گردد و) پروردگارش او را دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده است (و در لحظه لحظهٔ زندگیش وی را پائیده است).
(انشقاق/۶-۱۵)

بند و بخش سوم صحنه‌های حاضر هستی را نشان می‌دهد، صحنه‌هائی که چیزهائی را نشان می‌دهد که حسّ و شعور «انسان» آنها را درک و فهم می‌کند، و پیام ویژهٔ خود را دارند و بر اندیشه و تدبیر، و اندازه‌گیری و تقدیر دلالت می‌نماید. با سوگندی که بدان خورده می‌شود اشاره می‌شود بدین امر که مردمان به احوال و اوضاعی درمی‌افتند که مقرّر گردیده است و تدبیر آنها رفته است، و آنان هیچ‌گونه گریزی و گزیری از دیدن آنها و رسیدن بدانها و گرفتار آمدن بدانها ندارند:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ ٱللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ، وَ الْقَمَرِ إِذَا ٱتَّسَقَ؛ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد! قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی) طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و مرگ، برزخ و رستاخیز و قیامت، و ...). (انشقاق/۱۶-۱۹)

آن گاه واپسین بند و بخش سوره درمی‌رسد، و در آن از حال مردمانی اظهار شگفت می‌شود که ایمان نمی‌آورند. این، حقیقت کار ایشان است، همان گونه که در دو بند و بخش پیشین گذشت. سرانجام کار ایشان و پایان دنیای آنان هم همین است که در سرآغاز این سوره آمده است:

﴿ فَمٰا لَهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ؟ وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لاٰ يَسْجُدُونَ؟ ﴾.

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلّت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟ (انشقاق/۲۰ و ۲۱)

آن گاه بیان می‌شود که یزدان مطّلع است از آنچه در دلها و درونهایشان نهان می‌دارند. همچنین ایشان تهدید می‌گردند به سرانجام و سرنوشتی که قطعی و حتمی است و بدان می‌رسند و گرفتار می‌آیند:

﴿ بَلِ الَّذينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ. وَ اللهُ أَعْلَمُ بِمٰا يُوعُونَ. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَليمٍ. إِلَّا الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ. لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

بلکه کافران (به سبب تعصّب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و حفظ منافع مادی، و کسب آزادی برای اشباع هوسهای اهریمنانه، آیات الهی و رستاخیز و بهشت و دوزخ را) تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. خداوند به خوبی می‌داند که آنان چه چیزهائی (از کینه و دشمنیها بر ضدّ اسلام در درون دلهای خود) نگاه می‌دارند. پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده! لیکن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان دارای پاداش ناگسستنی و پایان‌ناپذیرفتنی هستند. (انشقاق/۲۲-۲۵)



این سوره دارای آهنگ آرام و دلپذیری است. از پیام بزرگ و سترگی برخوردار است. این طبیعت و سرشت بر این سوره چیره است حتّی در وقتی که از صحنه‌های

دگرگونیهای کیهانی و تغییرات جهانی صحبت می‌دارد، دگرگونیها و تغییراتی که سورهٔ تکویر در فضای طوفانی آنها را نشان داده است. سورهٔ انشقاق سوره‌ای است که در آن لهجهٔ بینش‌بخش و آگاه‌سازِ دلسوز مهربانی است. گام به گام دست انسان را می‌گیرد، و آسوده و آسان او را جلو می‌برد. پیام آرام ژرفی دارد. در آن این چنین خطاب می‌شود!

﴿ یا أَیُّهَا الإِنْسانُ! ﴾.

هان! ای انسان!.

در این چنین خطابی گذشته از بیدارباش و هوشیارباش، دلها و درونها به جوش و خروش انداخته می‌شود.

این سوره با پیاپی بودن بخشها و بندهایش به این شکل و شیوه، دل انسان را در جولانگاه‌ها و کرانه‌های جهانی و انسانی به گردش و چرخش می‌برد، و پیاپی آمدن هدفدار و معلوم و مقصودی را دنبال می‌کند . . . با صحنهٔ تسلیم کیهانی می‌آغازد. به پسودهٔ دل «انسان» می‌پردازد. آن گاه از صحنهٔ حساب و کتاب و سزا و جزا سخن می‌راند. پس از آن به صحنهٔ جهانی کنونی و پدیده‌های الهام‌بخش آن می‌پردازد. بعد از آن با پسودهٔ دیگری دل انسان را می‌پساید. سپس از حال کسانی اظهار شگفت می‌نماید با وجود همهٔ اینها ایمان نمی‌آورند! آن گاه از عذاب و عقاب دردناک می‌ترساند و بیم می‌دهد، و مؤمنان را مستثنی می‌سازد و بدیشان مژدهٔ پاداش بدون منّت و قطع ناشدنی را می‌دهد.

همهٔ این جولانگاه‌ها و گردشها و چرخشها و اشاره‌ها و پیامها و پسوده‌ها، در سورهٔ کوتاهی از آنها سخن رفته است که از چند سطر بیشتر نیست . . . این هم چیزی است که جز در این کتاب شگفت و شگرف سابقه ندارد، و سراغ آن گرفته نمی‌شود! زیرا این اهداف مشکل است جز در گسترهٔ فراخی بدانها دست یافت و آنها را نگاشت، و با این قدرت و قوّت و با این تأثیر عجیب آنها را اداء و بیان کرد . . . امّا این قرآن است و آمادهٔ ذکر کردن مطالب و مقاصد به گونهٔ ساده و آسان برای انسان است. دلها را بدون واسطه از دریچه‌های نزدیک نداء درمی‌دهد و با شیوه‌های عجیب با آنها به سخن درمی‌آید . . . این رنگ و روئی است که آن را خداوند بس آگاه و بس دانا داده است!



﴿ إِذَا ٱلسَّمَاءُ ٱنْشَقَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ. وَ إِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ، وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴾.

هنگامی که آسمان می‌شکافد، و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد). و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد. و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است.

از شکافته شدن آسمان در سوره‌های پیشین سخن رفت. چیز تازه‌ای که در اینجا ذکر گردیده است تسلیم آسمان در برابر پروردگار خود است، و سزاوار همین بوده است، و حقّ هم همین بوده است، و آسمان در برابر این حقّ کرنش می‌برد و از آن اطاعت می‌کند:

﴿ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَ حُقَّتْ ﴾.

و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است.

اذن آسمان به پروردگارش، تسلیم شدن و اطاعت کردن از فرمان خدا در شکافته شدن است. آسمان سزاواری فرمانبرداری از پروردگارش را اعلام، و در عمل اجراء می‌نماید. فرمانبرداری آسمان نمادی از نمادهای کرنش بردن و سر فرود آوردن است. فرمانبرداری کردن و سر فرود آوردن بر آسمان واجب است و باید که تسلیم فرمان بشود و سر بر خطّ فرمان بنهد و در مسیر اطاعت برود.

چیز تازه‌ای که در اینجا است گسترش یافتنِ زمین است:

﴿ وَ إِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ﴾.

و هنگامی که زمین گسترده می‌شود (و با زدوده شدن فرازها و نشیبها و پستیها و بلندیهای آن، صاف و هموار می‌گردد).

چه بسا مراد گستردن پهنهٔ زمین و شکل آن باشد که از دگرگونی قوانین ناشی می‌گردد، قوانینی که بر زمین فرمانروا بوده است، و آن را بدین شکل حفظ کرده است، شکلی که بدان منتهی گردیده است ـ گویند کروی یا بیضی است ـ تعبیر سخن بر سر زمین آمدن این کار را از یک عملکرد خارج از خودش می‌شمارد. این معنی را ساختار فعل مجهول به ذهن متبادر می‌کند:

﴿ مُدَّتْ ﴾: کشیده و گسترده شد.

﴿ وَ أَلْقَتْ مٰا فِيهٰا وَ تَخَلَّتْ ﴾.

و آنچه (از خزینه‌ها و مرده‌ها) در درون خود دارد بیرون می‌اندازد، و (از آنها) خالی می‌گردد.

این تعبیری است که زمین را یک موجود زنده به تصویر می‌کشد، موجود زنده‌ای که بیرون می‌اندازد آنچه در خود دارد، و از آن خویشتن را خالی می‌گرداند. آنچه در زمین است فراوان است. از جمله این پدیده‌های بیشماری است که زمین در ادوار خود و در میان نسلهای پیاپی در خویشتن نهان داشته است و مخفی نموده است، آن همه چیزهائی که جز خدا کسی اندازهٔ آنها را نمی‌داند. همچنین مراد سائر چیزهائی است که در درون زمین جای دارند. از قبیل: معدنها، فلزها، آبها، و رازهائی که جز آفرینندهٔ آنها از آنها خبر ندارد. زمین این چیزها را نسلها و نسلها و قرنها و قرنهای پیاپی در خود برداشته است و برمی‌دارد تا آن گاه که آن روز و روزگاری درمی‌رسد که زمین آنچه در درون خود دارد بیرون می‌اندازد و از آنها خالی می‌گردد . . .

﴿ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّهٰا وَ حُقَّتْ ﴾.

و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است.

زمین هم به نوبهٔ خود فرمان پروردگارش را می‌برد بدان گونه که آسمان فرمان پروردگارش را می‌برد و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. فرمان پروردگارش را اطاعت می‌کند تسلیم فرمان است و بدان اعتراف دارد. اعتراف دارد که انجام همچون کاری بر او واجب است و باید فرمان را پذیرا گردد، و او از دستور پروردگارش اطاعت می‌کند و آن را حقّ خدایش بر خویشتن می‌داند . . .

آسمان و زمین در پرتو این آیاتی که آنها را به تصویر می‌کشند دارای روح بشمار می‌آیند و انگار جان به تن دارند و دو پدیده از میان زندگان هستند. فرمان را می‌شنوند، و فوراً می‌پذیرند و فرمان می‌برند و پاسخ مثبت می‌دهند، و بسان اعتراف‌کنندهٔ به حقّ اطاعت می‌کنند و تسلیم اوامر و مقتضیات حقّ می‌گردند. بدون هیچ‌گونه پیچ و خمی و اکراه و اجباری تسلیم می‌گردند. هرچند که این صحنه از صحنه‌های دگرگونیهای جهانی و کیهانی در آن روز و روزگار است، امّا بر تصویر آن، فروتنی و بزرگی و سنگینی و آرامش ژرفِ سایه‌روشنها، سایه می‌افکند. آنچه از این صحنه در حسّ و شعور برجای می‌ماند، سایه‌روشن تسلیم مطیعانه و فروتنانهٔ بدون غوغا و دشمنانگی و دم زدن و سخن گفتن است.



در این فضای فروتنانهٔ فرمانبردارانه، ندای آسمانی خطاب به انسان درمی‌رسد. در آن حال که هستی با آسمان و زمینش در جلو او تسلیم پروردگارش می‌گردد، تسلیم شدنی که این گونه است:

﴿ يٰا أَيُّهَا الْإِنْسٰانُ إِنَّكَ كٰادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلٰاقِيهِ ﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجهٔ رنج و تلاش خود را خواهی دید).

﴿ يٰا أَيُّهَا الْإِنْسٰانُ ﴾.

هان! ای انسان!.

ای انسانی که پروردگارش او زیبا آفریده است و بدو لطف و مرحمت فرموده است، و او را با این «انسانیّت» امتیاز بخشیده است. انسانیّتی که انسان را در سراسر هستی با ویژگیهائی، منحصر به فرد کرده است. این ویژگیها می‌بایستی انسان را بهتر با پروردگارش آشنا سازد، و او را از زمین و آسمان در برابر فرمانش مطیع‌تر گرداند. خدا از روح متعلّق به خود در او دمیده است، و در هستی وی توانِ تماس گرفتن، و دریافتِ پرتوی از نور خود، و شاد شدن از پذیره رفتن فیض و کرمش سرشته است. در پرتو چنین فیض و کرمی بدو قدرت داده است که پاک و پاکیزه گردد یا تا بی‌نهایت اوج بگیرد و بالا برود، تا بدانجا که به کمال مقرّر و مشخّص جنس خود می‌رسد. افقهای این کمال بلند و دور است.

﴿ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ . . . إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ ﴾.

هان! ای انسان! . . تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجهٔ رنج و تلاش خود را خواهی دید).

ای انسان! تو کوچ زندگی خود را با رنج و زحمت روی زمین طی می‌کنی، و بار سنگین خود را بر دوش می‌کشی، و تلاش خود را مبذول می‌داری، و راه خویشتن را می‌سپری . . . تا در پایان گشت و گذار به پیشگاه پروردگارت می‌رسی. چه بازگشت به سوی او و برگشت به حضور او است، بازگشت و برگشت بعد از رنج کشیدن و زحمت دیدن و تلاش و پویش نمودن ... ای انسان! . . تو تلاش می‌ورزی و رنج می‌کشی حتّی در لذّت بردن و در بهره‌مند شدن از کالاهای زندگیت. به لذّت و بهره‌مندی هم در این زمین نمی‌رسی مگر با رنج و زحمت و تلاش و کوشش. اگر هم رنج و زحمت بدن و کار کردن نباشد، رنج و زحمت ذهن و شعور و اندیشه و تفکّر در میان است. دارا و نادار یکسان و برابرند. بلکه تنها نوع رنج کشیدن و زحمت دیدن، و رنگ بلا و گرفتاری فرق می‌کند. خود رنج کشیدن و زحمت دیدن در زندگی انسان مستقرّ و برجا است . . . در پایان گشت و گذار، همگان به پیشگاه یزدان برمی‌گردند و حضور پیدا می‌کنند.

ای انسان! . . تو هرگز در این زمین آسایش نمی‌یابی و آسوده نمی‌گردی. امّا آسایش دیدن و آسوده زیستن در آنجا است. آسایش و آسودگی در آنجا بهرهٔ کسی می‌گردد که برای دستیابی بدان به طاعت و عبادت می‌پردازد و تسلیم فرمان یزدان می‌شود، و با طاعت و عبادت و تسلیم فرمان شدن و اطاعت کردن پذیرهٔ آن می‌رود . . . رنج کشیدن و زحمت دیدن در زمین یکسان است، هرچند رنگ و مزهٔ آن جدا و مختل است. ولی عاقبت فرق دارد و فرجام امر گوناگون است وقتی که به پیشگاه پروردگارت می‌رسی . . . کسی به رنج و زحمتی می‌افتد که رنج و زحمت زمین پائین‌تر و ناچیزتر از آن است. کسی هم به نعمتهائی می‌رسد که همهٔ دردها و ناراحتیهای زمین را از یاد می‌برد و می‌زداید، تا بدانجا که انگار در دنیا رنجی و زحمتی نبوده است . . .

ای انسان! . . انسانی که با ویژگیهای انسان امتیاز پیدا کرده‌ای، هان برای خویشتن چیزی را برگزین که سزاوار این امتیاز باشد، امتیازی که خدا آن را به تو اختصاص داده است. برای خودت آسایش را به جای رنج برگزین، بدان گاه که به پیشگاه خدا می‌رسی برای حسابرسی!

پسوده‌ای که در این نداء نهان است انسان را به سرنوشتها و سرانجامهای رنج‌دیدگان و زحمتکشان توجّه می‌دهد بدان گاه که دارند به پایان راه می‌رسند، و پس از رنج و زحمتی که دیده‌اند پروردگارشان را ملاقات می‌کنند:

﴿ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً، وَ يَصْلَىٰ سَعِيراً. إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ. بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيراً ﴾.

و امّا کسی که از پشت سر نامهٔ اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد

طلبید، و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و بدان خواهد سوخت. این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است، و او گمان می‌برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) بازنخواهد گشت! (زهی خیال باطل!) آری که (او زنده می‌گردد و به سوی پروردگارش برمی‌گردد، و) پروردگارش او را دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده است (و در لحظه لحظهٔ زندگیش وی را پائیده است).

کسی که کتاب به دست راستش داده می‌شود، مورد رضایت خدا قرار گرفته است و خوشبخت گردیده است. کسی است که ایمان آورده است و کارهای نیک کرده است، و در نتیجه یزدان جهان از او خشنود گردیده است و نجات و رستگاری را برایش واجب فرموده است. همچون کسی حساب و کتاب ساده‌ای با او می‌شود. با او مباحثه و مجادلهٔ چندانی نمی‌رود، و دقّت و ریزه‌کاری در حساب با او انجام نمی‌شود. چیزی که این امر را به تصویر می‌کشد آثار و اخباری است که از پیغمبر ﷺ روایت گردیده است، و این خود بس است . . .

از عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْها ـ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(مَنْ نُوقِشَ الْحِسابَ عُذِّبَ).

هرکه با او در حساب و کتاب، مجادله و مباحثه بشود، به عذاب و عقاب گرفتار می‌شود.

عائشه عرض کرد: مگر یزدان سبحان نفرموده است:

﴿ فَسَوْفَ يُحاسَبُ حِساباً يَسيراً ﴾.

با او حساب ساده و آسانی خواهد شد. (انشقاق/۸)

حضرت ﷺ فرمود:

«لَيْسَ ذٰلِكَ بِالْحِسابِ، وَ لٰكِنْ ذٰلِكَ الْعَرْضُ. مَنْ نُوقِشَ الْحِسابَ يَوْمَ الْقِيامَةِ عُذِّبَ».[1]

«این حساب و کتاب نیست بلکه این نشان دادن (عملکردهای او در دنیا) است. کسی که روز قیامت با او حساب و کتاب سخت، و حسابرسی دقیق انجام بگیرد به عقاب و عذاب گرفتار می‌آید».

از عائشه باز هم روایت شده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که در یکی از نمازهای خود می‌فرمود:

«أَللّٰهُمَّ حاسِبْنِي حِساباً يَسيراً»

«خداوندا با من حساب و کتاب ساده و آسانی انجام بده».

وقتی که از نماز فارغ گردید گفتم: ای پیغمبر خدا! حساب و کتاب ساده و آسان کدام است؟ فرمود:

«أَنْ يُنْظَرَ فِي كِتابِهِ فَيُتَجاوَزَ لَهُ عَنْهُ. مَنْ نُوقِشَ الْحِسابَ يا عائِشَةُ يَوْمَئِذٍ هَلَكَ».[2]

«حساب و کتاب ساده و آسان این است که به نامهٔ اعمال او نگاه بشود و از او صرف نظر گردد. ای عائشه کسی که در آن روز با او حساب و کتاب سخت، و حسابرسی دقیق انجام بگیرد به عقاب و عذاب گرفتار می‌آید».

این است حساب و کتاب ساده و آسانی که با کسی صورت می‌پذیرد که نامهٔ اعمالش را با دست راست دریافت می‌دارد . . . و آن گاه نجات می‌یابد:

﴿ وَ يَنْقَلِبُ إِلىٰ أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴾.

و خرّم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن خود برمی‌گردد.

کسان و خویشان او رستگارانی هستند که برای رفتن به بهشت بر او سبقت و پیشی گرفته‌اند . . . این هم تعبیری است که می‌رساند همهٔ متّحدان و همآوایان بر ایمان و صلاح اهل بهشت گرد می‌آیند و تجمّع می‌نمایند. چنین فرد خوشبختی با همهٔ بهشتیان و همهٔ اهالی خاندان و جملگی یاران مؤمن خود جمع می‌آید و همایش می‌نماید. تعبیری است که برگشتن رهائی یافته از

۱- بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی آن را استخراج کرده‌اند.

۲- امام احمد با اسنادی که دارد آن را از عبدالله پسر زبیر و او آن را از عائشه روایت کرده است. حدیث صحیحی است بنا به شرط مسلم. مسلم آن را استخراج نکرده است.

حساب و کتاب را به تصویر می‌کشد. به تصویر می‌زند که او پس از رستگاری آن جایگاه ناگوار و دشوار به سوی مجموعهٔ همفکر و همجنس خود برمی‌گردد، شادان و خندان از نجاتی که پیدا کرده است و از آرمیدن در بهشتی که به دست آورده است!

این وضع و حالی است که در مقابل وضع و حال کسی قرار دارد که گرفتار عذاب آمده است و طلای عمر را بر باد داده است و به زندان کارهای زشتش درافتاده است. آن کسی است که نامهٔ اعمالش را به دست چپ او داده‌اند، نامهٔ اعمالی که او از آن بیزار و گریزان بوده است:

﴿ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ وَراءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُوراً. وَ يَصْلىٰ سَعِيراً ﴾.

و امّا کسی که از پشت سر نامهٔ اعمالش بدو داده شود، مرگ را فریاد خواهد داشت و هلاک خود را خواهد طلبید، و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و خواهد سوخت.

چیزی که در تعبیرات قرآن قبلاً بدان آشنا شده‌ایم دریافت نامهٔ اعمال با دست راست و با دست چپ است. این هم شکل تازه‌ای است: شکل دادن نامهٔ اعمال از پشت سر است. هیچ مانعی نیست کسی که نامهٔ اعمال به دست چپش داده می‌شود، از پشت سر نیز نامهٔ اعمال بدو داده شود. چرا که این شکل وضع و حال کسی را به تصویر می‌کشد که وادار می‌گردد خواری و رسوائی را بپذیرد و نامهٔ اعمالش را دریافت بدارد.

ما حقیقت نامهٔ اعمال و چگونگی دادن آن را به دست راست یا دست چپ و یا از پشت سر نمی‌دانیم. حقیقت نجات از فراسوی تعبیر نخست برایمان مشخّص می‌گردد، و حقیقت هلاک شدن و بیچاره گردیدن نیز از فراسوی تعبیر دوم برایمان پدیدار می‌آید. این دو حقیقت، حقیقتهای مورد نظری است که می‌خواهیم در بارهٔ آنها یقین و اطمینان پیدا کنیم. شکلهای دیگری که جز این است صحنه را زنده می‌گردانند، و تأثیر آن را در ذهن و شعور ژرفا می‌بخشند. خدا بهتر می‌داند آنچه می‌شود چگونه صورت می‌پذیرد و تحقّق پیدا می‌کند.

این فرد بدبختی که زندگانیش را در زمین با رنج و زحمت بسر برده است، و راه خود را به سوی پروردگارش با رنج و زحمت سپری کرده است ـ ولیکن در نافرمانی و گناه و گمراهی ـ فرجام خود را می‌داند، و با سرنوشت خود رویاروی می‌گردد، و می‌فهمد که رنج فراوان بر سر راه است، رنج پیاپی ناگسیختنی و همیشگی‌ای که پایان نمی‌پذیرد. این است که مرگ خود را فریاد می‌دارد، و نابودی خود را به آرزو می‌خواهد. مرگ را فریاد می‌دارد بیاید و او را از بدبختی‌ای که بدو روی آورده است برهاند و وی را نابود و آسوده گرداند! زمانی که انسان مرگ را فریاد می‌دارد و نابودی را می‌طلبد تا در سایهٔ آن رهائی یابد، در موقعیّتی قرار دارد که بالاتر از آن چیزی نیست که خویشتن را از آن بپرهیزد و به دور گرداند. تا بدانجا که هلاک و نابودی بالاترین آرزوی او می‌گردد و مهمّترین درخواست او می‌شود. این همان معنائی است که متنبّی درنظر داشته است آنجا که گفته است:

كَفَىٰ بِكَ دٰاءً أَنْ تَرَى الْمَوْتَ شٰافِياً
وَ حَسْبُ الْمَنٰايٰا أَنْ يَكُنَّ أَمٰانِياً

«این درد تو را بس است که مرگ را شفابخش ببینی. مرگها را هم این بس است که به آرزوها تبدیل شوند».

این بدبیاری‌ای است که بدبیاری دیگری فراتر از آن نیست. بدبختی است که بدبختی دیگری به پای آن نمی‌رسد! . .

﴿ وَ يَصْلىٰ سَعِيراً ﴾.

و به آتش سوزان دوزخ درخواهد آمد و خواهد سوخت.

این همان کسی است که مرگ را فریاد می‌دارد و نابودی را به آرزو می‌خواهد تا بیاد و او را از آتش سوزان برهاند . . . امّا دور است و ناشدنی! دور است و

ناشدنی!

در حضور همین صحنهٔ نامیمون و نامبارک، روند سخن به گذشتهٔ این شخص بدبخت برمی‌گردد، گذشته‌ای که او را بدین بدبختی کشانده است:

﴿ إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً. إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴾.

این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است، و او گمان می‌برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) بازنخواهد گشت.

این در دنیا بوده است . . . بلی در دنیا بوده است . . . امّا ما انگار هم اینک ـ در پرتو این قرآن ـ در روز حساب و کتاب و سزا و جزا هستیم، و زمین را در فراسوی خود پشت سر نهاده‌ایم و در زمان و مکان بسیار دوری به ترک آن گفته‌ایم!

﴿ إِنَّهُ كانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُوراً ﴾.

این بدان خاطر است که در میان خانواده و کسان خود (در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و) مسرور (از کفر و گناه خویش) بوده است.

او از فراسوی لحظهٔ حاضر غافل بوده است. خود را بی‌خبر از چیزی کرده است که در سرای آخرت به انتظارش نشسته است. اصلاً حساب و کتابی برای سرای آخرت نداشته است و آن را به حساب نیاورده است و توشه‌ای برای آن پیشاپیش نفرستاده است . . .

﴿ إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴾.

او گمان می‌برده است که وی هرگز (به سوی خدا برای حساب و کتاب) باز نخواهد گشت.

او گمان برده است که به سوی پروردگارش برنمی‌گردد، و هرگز به سوی آفریدگارش مراجعت ندارد. اگر او گمان می‌برد برگشتی در پایان گشت و گذار جهان در میان است، مقداری توشه در کیف خود می‌گذاشت و چیزی برای حساب و کتاب می‌اندوخت!

﴿ بَلىٰ إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً ﴾.

(زهی خیال باطل!) آری که (او زنده می‌گردد و به سوی پروردگارش برمی‌گردد و) پروردگارش او را دیده است و آگاه از (احوال و افعال و اقوال) او بوده است (و در لحظه لحظهٔ زندگیش وی را پائیده است).

او گمان برده است که وی هرگز به سوی خدا برای حساب و کتاب باز نخواهد گشت. امّا حقیقت این است که پروردگارش از کار و بارش آگاه بوده است. بر اصل و حقیقت او احاطه داشته است. از حرکات او و گامهای او آگاه بوده است. می‌دانسته است که او به سویش برمی‌گردد، و سزا و جزای عملکردش را می‌دهد. چنین بود، و چنین شد بدان گاه که گشت و گذار بدین امر مقرّر و مقدّر در دانش یزدان انجامیده است. این هم چیزی است که می‌بایستی بشود و چاره‌ای هم از آن نبوده است.

در مقابل تصویر این شخص بدبیار و بدبختی که در زمین در میان خانواده و کسان خود در جهان، سرمست از شهوات و لذائذ حیوانی، و مسرور از کفر و گناه خویش بوده است، تصویر شخص خوشبخت و سعادتمندی است که در جهان جاویدان آخرت خرّم و شادان به سوی کسان و خویشان مؤمن خود برمی‌گردد، جهانی که آزاد و رها از قید و بند و حدّ و مرز زمان، زیبا و دل‌آرا، لبریز از سعادت و خوشبختی، خوشایند و دل‌پسند، و خالی از هرگونه شائبهٔ رنج و زحمت است...



روند سخن از این گردش و چرخش فراوان و بسیار مؤثّر و دارای صحنه‌ها و پسوده‌های زیاد برمی‌گردد، و ایشان را به الهامها و پیامهائی توجّه می‌دهد که در این جهان است، جهانی که زندگی خود را در آن سپری می‌کنند، در حالی که غافل از تدبیر و تقدیری هستند که آنان را نیز دربر می‌گیرد، و محکم و استوار احوال و اوضاعی را مقرّر و مقدّر می‌نماید که بر سر راهشان قرار دارد:

﴿ فَلاٰ أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ، وَ اللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ، وَ الْقَمَرِ إِذٰا

اَتَّسَقَ . . . لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ﴾.

سوگند به شفق! و سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند! و سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد! قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی) طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و مرگ، برزخ و رستاخیز و قیامت، و . . .).

این الهامها و پیامهای جهانی که با سوگند بدانها اشاره می‌کند تا دلهای انسانها متوجّه آنها گردد، و الهامها و پیامها و آواها و نواهایش را دریافت دارد، الهامها و پیامهائی است که دارای قالب خاصّ و سرشت ویژه‌ای است. قالب خاصّ و سرشت ویژه‌ای که فروتنی آرامی و جلال هراسناکی را گرد می‌آورد. این الهامها و پیامها سایه‌روشنهایشان با سایه‌روشنهای سرآغاز این سوره و صحنه‌های آن به طور عام هماهنگی و همآوائی دارد.

شفق زمان فروتنانهٔ هراسناکی بعد از غروب است . . . بعد از غروب نفس انسان ترس آرام ژرفی را به خود می‌گیرد، و دل انسان معنی خداحافظی و اندوه آرام و نالهٔ ژرفی را احساس می‌کند . . . همچنین هراس شبی را احساس می‌کند که فرامی‌رسد و رو می‌کند، و وحشت تاریکی‌ای را احساس می‌کند که آرام آرام می‌خزد و همه‌جا را فرامی‌گیرد، و در پایان خشوع و خضوع و ترس و هراس نهان و سکوت و سکونی او را در خود می‌پیچد!

﴿ وَ اَللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ ﴾.

سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند.

این شب است و هرآنچه گرد می‌آورد و برمی‌دارد . . . با این فراگیری، و با این ناپیدائی و ناآشنائی، و با این ترساندن و به هراس انداختن. شب چیزهای زیادی را گرد می‌آورد و در خود می‌گیرد و با خود برمی‌دارد. اندیشه دور می‌رود، وقتی که بررسی و وارسی می‌کند چیزهائی را که شب در خود گرد می‌آورد و دربر می‌گیرد و با خود برمی‌دارد، چیزها و زنده‌ها و پدیده‌ها و احساسها، جهانهای نهان و پنهان، و چیزهائی که در دل زمین فرو می‌روند، و چیزهائی که به درونها می‌خزند و داخل آنها می‌شوند . . . آن‌گاه اندیشه از این کوچ دور و دراز برمی‌گردد، در حالی که به تصویرهائی نرسیده است که این نصّ کوتاه قرآنی دربر دارد:

﴿ وَ اَللَّيْلِ وَ مٰا وَسَقَ ﴾.

سوگند به شب و هرآنچه که فرامی‌گیرد و زیر تاریکی خود جمع می‌گرداند.

این نصِ ژرف شگفت، با ترس و هراس و نگرانی و خشوع و خضوع و سکون و سکوت اندیشه را فرامی‌گیرد، ترس و هراس و نگرانی و دلهره‌ای که با شفق همآوا و همنوا می‌گردد، و بر شفق خشوع و خضوع و ترس و هراس و سکون و سکوت می‌افزاید!

﴿ وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ﴾.

سوگند به ماه، بدان گاه که (بدر کامل می‌شود و نور و شکل آن) جمع و جور می‌گردد!.

این هم صحنهٔ آرام دلنواز جادوگرانه‌ای است . . . صحنهٔ ماه است در شبهائی که بدر کامل است . . . آن گاه که با نور خیال‌گونهٔ فروتنانهٔ الهام‌بخش خود زمین را فرامی‌گیرد، و سکون و سکوت ارزشمندی را به زمین می‌دهد، و آن را به گردش دور و درازی در جهانهای پیدای بیرون، و در جهانهای ناپیدای درون می‌برد . . . این فضائی است که پیوند نهانی با فضای شفق دارد. شب و آنچه که فرامی‌گیرد. هر دو در جلال و خشوع و سکون به یکدیگر می‌رسند . . .

این اشاره‌ها و پیامهای زیبا و دلربا و هراس‌انگیز و الهام‌بخش جهانی را قرآن تند و سریع برمی‌دارد و برمی‌گیرد، و با آنها دلهای انسانها را مخاطب قرار می‌دهد و به سخن درمی‌آید، دلهائی که از خطاب

جهانی و سخن کیهانی آن چیزها غافل و بی‌خبرند. قرآن با سوگند خوردن بدانها آنها را جلوه‌گر و پدیدار برای عقلها و خردها و دلها و درونها می‌سازد، و بدین وسیله آنها را با سرزندگی و زیبائی و الهام و پیام و آهنگ و نوائی که دارند نشان می‌دهد، و آن گونه آنها را پیش چشم می‌دارد که آشکارا می‌رسانند و پدیدار می‌گردانند دست قدرتی زمام نظم و نظام این جهان را در اختیار دارد، و هرچیز این جهان را به اندازهٔ لازم می‌آفریند، و سنجیده و ارزیابی گردیده به جهان گسیل می‌دارد، و گام به گام خطّ سیر جهان را ترسیم و رو به راه می‌گرداند، و احوال و اوضاع جهان را و نیز احوال و اوضاع مردمان را تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد. در حالی که مردمان، غافل و بی‌خبرند:

﴿ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ﴾.

قطعاً مراتب و حالات مختلفی را یکی پس از دیگری (در مسیر زندگی دنیوی) طی خواهید کرد و با اوضاع و احوال گوناگونی (در آخرت) روبرو خواهید شد. (از قبیل: کودکی و جوانی و پیری، سلامت و بیماری، خوشی و ناخوشی، زندگی و مرگ، برزخ و رستاخیز و قیامت، و...).

یعنی حال به حال می‌شوید، و احوال و اوضاعی را می‌بینید و رنج آنها را می‌چشید، مطابق تقدیرها و شرائطی که برایتان ترسیم گردیده است و در مدّ نظر گرفته شده است. قرآن دیدن احوال و اوضاع پیاپی را رکوب نامیده است. یعنی سوار شدن بر احوال و اوضاع، تعبیر فرموده است. تعبیر کردن با سوار شدن، در زبان عربی مرسوم است. می‌گویند: سوار کارها و خطرها و ترسها و حالها و وضعها شد. بسان این گفتارشان:

(إِنَّ الْمُضْطَرَّ يَرْكَبُ الصَّعْبَ مِنَ الْأُمُورِ وَ هُوَ عَالِمٌ بِرُكُوبِهِ).

شخص درمانده و ناچار بر کارهای دشوار سوار می‌گردد، در حالی که خودش آگاه از پیامد همچون سوار شدنی است.

انگار همچون احوال و اوضاعی اسبهای سواری هستند و مردمان بر یکایک آنها سوار می‌گردند. هریک از این اسبها مردمان را برمی‌دارند و سوار بر خود می‌برند مطابق اراده و خواست قضا و قدری که اسبها را به حرکت درمی‌آورد و به راه خود می‌برد و می‌راند. سرانجام اسبها مردمان را می‌رسانند به پایان مرحله‌ای که سرآغاز مرحلهٔ تازه‌ای است. آن مرحله نیز مقدّر و مشخّص است بسان خود این احوال و اوضاعی که پیاپی دستخوش جهان می‌گردد. از قبیل: شفق، شب و آنچه دربر می‌گیرد، و ماه وقتی که جمع و جور می‌گردد و بدر کامل می‌شود... تا بدانجا که این اسبها مردمان را به ملاقات پروردگارشان می‌رسانند، ملاقاتی که بند و بخش گذشته از آن سخن گفت... این پیاپی آمدنِ هماهنگ در بندها و بخشهای این سوره، و انتقالِ لطیف و دقیق از معنائی به معنائی، و از چرخش و گردشی به چرخش و گردش دیگری، نشانه‌ای از نشانه‌های این قرآن زیبا و دل‌آرا است...



در سایهٔ این الهامها و پیامها و اشاره‌های واپسین، و صحنه‌ها و چرخشها و گردشهای پیش از آنها در سوره، شگفت از کار کسانی می‌شود که ایمان نمی‌آورند، با وجود این که این همه الهام و پیام ایمان، و این همه دلائل ایمان در وجود خودشان و در جهان است:

﴿ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ؟ وَ إِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ؟ ﴾.

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلّت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟.

بلی! ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ الهامها و پیامها و اشاره‌های ایمان آوردن در پرتوهای هستی، و در احوال انسانها پدیدار و نمودار است، و با

دلهای انسانها رویاروی می‌شوند هرکجا را بنگرند و دید بزنند. این الهامها و پیامها و اشاره‌ها برای دلها به گونۀ فراوان یافته می‌شوند دلها هرکجا که باشند. آن اندازه فراوان و ژرف و نیرومند و در ترازوی حقیقت سنگین هستند که اگر دلها قصد گریز و رهائی از آنها را داشته باشند دلها را محاصره و احاطه می‌کنند و گریز و رهائی را دشوار و بلکه ناممکن می‌گردانند. با دلها به راز و نیاز می‌پردازند، و به گوش دلها زمزمۀ محبّت می‌خوانند، و دلها را فریاد می‌دارند، هرگاه دلها حضور داشته باشند و گوش فرادارند!

﴿ فَمٰا لَهُمْ لاٰیُؤْمِنُونَ؟ وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لاٰیَسْجُدُونَ؟ ﴾.

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلّت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟.

در حالی که قرآن با زبان فطرت با ایشان سخن می‌گوید، و دریچه‌های دلهایشان را بر روی الهامها و پیامها و اشاره‌های ایمان آوردن و دلائل ایمان آوردن باز می‌کنند، الهامها و پیامها و اشاره‌ها و دلائلی که در گوشه و کنار جهان بیرون، و در لابلاهای جهان درون یافته می‌شوند. قرآن در دلها احساس تقوا و پرهیزکاری و خشوع و خضوع و اطاعت و فرمانبرداری از آفریدگار هستی را به جوش و خروش می‌اندازد . . .

«سجده بردن» این است . . .

این جهان زیبا است. الهامگر است. در آن، الهامها و پیامها و اشاره‌ها و پرتوها و درخششها و لحظه‌ها و تسبیحها و تقدیسهائی است که در دلهای انسانها والاترین احساسهای پاسخگوئی و فروتنی را برمی‌انگیزد و به جوش و خروش می‌اندازد.

این قرآن هم زیبا است. الهامگر است. در آن، پسوده‌ها و الهامها و پیامها و اشاره‌هائی است که دلهای انسانها را با هستی زیبای جهان، و با آفریدگار بزرگوار آن پیوند می‌دهد، و به دلها حقیقت بزرگ کیهان را می‌ریزد، حقیقتی که حقیقت آفریدگار بزرگ جهان را الهام می‌کند، و دلها را با یزدان سترگ آشنا می‌گرداند...

﴿ فَمٰا لَهُمْ لاٰیُؤْمِنُونَ؟ وَ إِذٰا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لاٰیَسْجُدُونَ؟ ﴾.

ایشان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند؟ و هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می‌شود (در برابر صاحب قرآن و پروردگار زمین و آسمان به خاک مذلّت و بندگی نمی‌افتند و) کرنش نمی‌برند؟.

واقعاً کار شگفتی است. روند قرآنی از آن درمی‌گذرد تا به بیان حقیقت حال کافران، و چیزهائی بپردازد که در فرجام و پایان کارشان در انتظارشان است:

﴿ بَلِ الَّذینَ کَفَرُوا یُکَذِّبُونَ. وَ اللهُ أَعْلَمُ بِمٰا یُوعُونَ. فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلیمٍ ﴾.

بلکه کافران (به سبب تعصّب و تقلید کورکورانه از نیاکان، و حفظ منافع مادی، و کسب آزادی برای اشباع هوسهای اهریمنانه، آیات الهی و رستاخیز و بهشت و دوزخ را) تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده.

بلکه کافران تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. به طور مطلق تکذیب می‌دارند و دروغ می‌شمارند. تکذیب کردن و دروغ شمردن قالب و نشانه و سرشت اصلی ایشان است. خدا بهتر می‌داند چه چیزهائی را در سینه‌هایشان نهان می‌دارند، و در گوشه و کنار وجودشان پنهان می‌نمایند، از قبیل: شرّ و بلا و بدی و زشتی و انگیزه‌های این تکذیب داشتن و دروغ نامیدن...

روند قرآنی به ترک سخن گفتن از آنان را می‌گوید، و خطاب به پیغمبر بزرگوار صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

﴿ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلیمٍ ﴾.

پس ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده!.

وای از مژده‌ای که مسرور و شادمان نمی‌گرداند! مژده‌ای است که آن را دوست نمی‌دارد کسی که چشم

به راه مژده‌ای از مژده‌رسانی باشد.

در همان حال چیزهائی را به تصویر می‌کشد که در انتظار مؤمنانی است که تکذیب نمی‌کنند و دروغ نمی‌شمارند. بلکه با اعمال شایسته و افعال بایسته آماده می‌گردند به استقبال چیزهائی بروند و با چیزهائی روبرو بشوند که می‌پسندند و در انتظار آنها هستند.

این نشان دادن موجود در روند قرآنی انگار استثنائی از سرنوشت کافران تکذیب‌کننده و دروغ‌نامنده است:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾.

لیکن کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان دارای پاداش ناگسستنی و پایان‌ناپذیرفتنی هستند.

این چیزی است که در قواعد زبان بدان استثناء منقطع می‌گویند. چه کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند از اوّل از زمرهٔ کسانی نبوده‌اند که همچون مژدهٔ سیاهی بدیشان داده شده است تا از مژدهٔ بدفرجام مستثنی شوند. امّا تعبیر سخن بدین شکل و شیوه بیشتر و بهتر آگاهی و بیداری می‌بخشد و خوبتر انسان را متوجّه چیز جدا شده و مستثنی گردیده می‌گرداند و مستثنی را پدیدارتر و آشکارتر می‌نمایاند.

پاداش ناگسستنی و پایان‌ناپذیرفتنی، پاداش دائمی و قطع نشدنی است، آن هم در سرای ماندگاری و جاویدانی! . .

با این آهنگ کوتاه قاطعانه، این سوره به پایان می‌آید، سوره‌ای که دارای عبارتهای کوتاه، امّا برخوردار از فاصله‌ای دور و دراز در جولانگاه‌های جهان بیرون و جهان درون است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ بروج مکّی و ۲۲ آیه است

سُورَةُ البُرُوج — ترتیبها ۸۵ — آیاتها ۲۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴿٤﴾ النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ﴿٥﴾ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾ وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۚ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ ﴿١٣﴾ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

این سورهٔ کوتاه حقائق عقیده و ارکان جهان‌بینی ایمانی را عرضه می‌دارد . . . کارهای بزرگی را نشان می‌دهد، و پیرامون آنها پرتوهای نیرومندی می‌اندازد. پرتوهائی که تا دوردستها را فرامی‌گیرند و روشن می‌کنند. گذشته از معانی و حقائق مستقیمی که آیات این سوره بیان می‌دارند، تا بدانجا که هر آیه‌ای ـ و چه بسا هر واژه‌ای در آیه ـ دریچه‌ای را روبروی جهان فراخی از حقیقت بازمی‌گرداند.

موضوع مستقیم و بدون واسطه‌ای که این سوره از آن سخن می‌گوید، حادثهٔ اصحاب الأخدود، یا صاحبان گودالِ شکنجه است . . . موضوع این است که جماعتی از مؤمنان پیش از اسلام ـ گویا مسیحیان یگانه‌پرست بوده‌اند ـ گرفتار دشمنان خود می‌گردند، دشمنانی که سرکش و سنگین‌دل و شروری بوده‌اند. از مؤمنان خواسته‌اند عقیدهٔ خود را رها کنند و به ترک آئین خویش بگویند. امّا مؤمنان نمی‌پذیرند و سخت به عقیدهٔ خود چنگ می‌زنند. این کار باعث می‌گردد سرکشان گودالی را در زمین بکنند، و در آن آتش بیفروزند. گروهی از مؤمنان را در آن می‌اندازند. مؤمنان می‌سوزند و می‌میرند، در برابر دیدگان دسته‌ها و جماعتهائی که سرکشان چیره آنان را گرد آورده‌اند تا نقش زمین شدن جماعت مؤمنان را بدین شیوهٔ زشت مشاهده کنند و سرکشان از دیدن صحنهٔ سوختن خوش بشوند و بدان سرگرم گردند، سوختن آدمیزادگان مؤمن:

﴿ وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾.

شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایستهٔ هرگونه ستایشی، ایمان داشتند!. (بروج/۸)

این سوره با سوگند می‌آغازد:

﴿ وَ السَّمٰاءِ ذٰاتِ الْبُرُوجِ، وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ، قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ... ﴾.

سوگند به آسمان که دارای برجها و باروها است! و سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا!). و سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد! صاحبان گودال شکنجه، (به عذاب خدا و کیفر اعمال خود گرفتار آمدند و) نابود گشتند. (بروج/۱-۴)

بدین وسیله این سوره میان آسمان و برجها و باروهای بزرگ موجود در آن، و میان روز وعده داده شده و رخدادهای بزرگ آن، و میان مجموعه‌های زیادی که

در آن روز می‌بینند و گواهی می‌دهند و میان رخدادهائی که در آن روز دیده می‌شوند و مورد گواهی قرار می‌گیرند، ارتباط برقرار می‌کند. میان همهٔ اینها و میان بلائی که آسمان بر سر ستمگران می‌آورد و از ایشان انتقام می‌گیرد، پیوند می‌دهد.

سپس صحنهٔ دردناکی را در اشاره‌های گذرائی عرضه می‌دارد، و زشتی رخداد را به عقل و شعور بدون شرح و بسط به ودیعت می‌سپارد . . . در کنار آن اشاره می‌کند به عظمت عقیده‌ای که بر فتنه و آشوب مردمان ـ هرچند که سخت و شدید هم بوده است ـ پیروز و چیره گردیده است، و بر آتش غلبه کرده است، و بر خود زندگی غالب آمده است، و به اوجی رسیده است که آن اوج انسان را در میان همهٔ نسلها بزرگی می‌بخشد و والائی عطاء می‌گرداند. همچنین اشاره دارد به زشتی و پلشتی چنان کاری که نسبت به چنان مؤمنانی انجام پذیرفته است. اشاره می‌شود به ستم و بدی و پستی کاری که صورت گرفته است، در کنار آن اوج و والائی و بیگناهی و پاکی‌ای که مؤمنان داشته‌اند:

﴿ اَلنّارِ ذاتِ الْوَقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْها قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلىٰ ما يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴾.

گودال پر از آتش و دارای هیمه و افروزینهٔ فراوان. وقتی آنان بر کنارهٔ گودال آتش (به نظاره‌گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند. و ایشان چیزی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند. (بروج/۵-۷)

بعد از آن پیروهای پیاپی کوتاهی به میان می‌آید، پیروهائی که دربرگیرندهٔ آن چنان امور بزرگی در بارهٔ دعوت و عقیده و جهان‌بینی اصیل ایمانی هستند:

اشاره به سلطنت یزدان در آسمانها و زمین، و حضور داشتن و آماده بودن خدای بزرگ در نزد هرآنچه در آسمانها و زمین روی می‌دهد:

﴿ الَّذي لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ. وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ ﴾.

خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است، بر هر چیزی حاضر و ناظر است. (بروج/۹)

اشاره می‌گردد به عذاب جهنّم و عذاب آتش سوزانی که انتظار سرکشان بزهکار پست را می‌کشد. به نعمت بهشت اشاره می‌شود. آن رستگاری و رسیدن به مقصود و مرادی که در انتظار مؤمنان است. آن مؤمنانی که عقیدهٔ خود را بر زندگی ترجیح و برتری دادند، و بر فتنهٔ آتش سوزان پیروز گردیدند و چیره شدند:

﴿ إِنَّ الَّذينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ ـ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا ـ فَلَهُمْ عَذابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذابُ الْحَريقِ. إِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبيرُ ﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند، و سپس توبه نمی‌کنند و از کردهٔ خویش پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد، و همچنین عذاب آتش سوزان بهرهٔ آنان خواهد بود. مسلّماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شکّ باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است، و رستگاری و کامیابی بزرگ این است. (بروج/۱۰ و ۱۱)

اشاره می‌گردد به تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندن سخت و شدید خدا، خدائی که آفرینش را آغازیده است و دوباره آفرینش را می‌آغازد:

﴿ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَديدٌ. إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعيدُ ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است. او است که قبلاً آفرینش را آغازیده است، و او است که بعداً آفرینش را دوباره بازمی‌گرداند. (بروج/۱۲ و ۱۳)

این حقیقتی است که پیوند سخت و مستقیمی با زندگی و حیاتی دارد که در آن حادثه گرفته شده است. این حقیقت پرتوهای روشنی می‌افکند و فاصله‌های دوردستی را فرامی‌گیرد . . .

بعد از آن، برخی از صفات خدای بزرگوار بیان می‌گردد. هر صفتی از این صفات معنی کاری و امری را دارد:

﴿ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴾.

خدا آمرزگار و دوستدار (بندگان مؤمن) است. (بروج/۱۴)

آمرزگارِ توبه‌کنندگان از گناه است، گناه آنان هر اندازه بزرگ و زشت باشد. دوستدار بندگان خویش است، بندگانی که او را بر هر چیزی برمی‌گزینند و والاتر می‌بینند. مودّت و محبّتی که در اینجا از آن یاد می‌شود، مرهم شفابخش همچون زخمهائی است!

﴿ ذُو الْعَرْشِ الْـمَجِيدُ. فَعّالٌ لِمٰا يُرِيدُ ﴾.

او صاحب تخت (حکومت مطلقه بر عالم هستی) و دارای مجد و عظمت است. آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند. (بروج/۱۵ و ۱۶)

اینها صفاتی است که محافظت مطلق، و قدرت مطلق، و ارادهٔ مطلق را به تصویر می‌کشد . . . همهٔ اینها با آن حادثهٔ شوم ربط و پیوند دارد . . . گذشته از این، پرتوهای روشنی را به فراسوی این حادثه می‌افکند و فاصله‌های دوردستی را فرامی‌گیرند.

سپس اشارهٔ تند و سریعی به سوابق کسانی می‌کند که از جملهٔ سرکشان بوده‌اند و گرفتار خدا گردیده‌اند، گرچه سراپا مسلّح بوده‌اند:

﴿ هَلْ أَتاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ. فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ؟ ﴾.

آیا خبر لشکرها و سپاهیان (کفّار) به تو رسیده است؟ لشکرهای فرعون و قوم ثمود؟ (بروج/۱۷ و ۱۸)

این دو لشکر، دو لنگهٔ جداگانه در سرشت و آثار خود بوده‌اند. این دو تا همراه رخداد گودال، از شهرت زیادی برخوردار بوده‌اند و پرتوهای زیادی افکنده‌اند و داشته‌اند.

روند سخن در پایان این سوره کار و بار کسانی را ذکر می‌کند که کفر ورزیده‌اند. بیان می‌دارد که خدا ایشان را محاصره کرده است، بدون این که آنان بفهمند و متوجّه باشند:

﴿ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ. وَ اللهُ مِنْ وَرائِهِمْ مُحِيطٌ ﴾.

اصلاً کافران کارشان تکذیب (حقّ و حقیقت) است. خداوند، از پشت سر، ایشان را دور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است).

(بروج/۱۹ و ۲۰)

حقیقت قرآن را بیان می‌دارد، و ثابت ماندن اصل آن، و محافظت از آن را ذکر می‌کند:

﴿ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴾.

(این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالیقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست نااهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد، و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و درامان است). (بروج/۲۱ و ۲۲)

این امر پیام می‌دهد که هرآنچه قرآن می‌گوید و مقرّر می‌دارد، سخن داورانه و واپسین سخن است، و قرآن آخرین مرجع در همهٔ امور است.

اینها پیامها و اشاره‌های کوتاهی از پرتوهای این سوره و جولانگاه‌های بس فراخ آن است، و دیباچهٔ نشان دادن مفصّل این پرتوها را تهیّه و تدارک می‌بینند:



﴿ وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ، وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ، وَ شاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ ﴾.

سوگند به آسمان که دارای برجها و باروها است. و سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا)! و سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد!.

این سوره پیش از اشاره کردن به رخداد گودال، با این نوع سوگند می‌آغازد: به آسمان سوگند که دارای برجها و باروها است. مراد از برجها و باروها یا ستارگان بزرگ است که انگار برجها و باروهای بزرگ آسمان هستند. یعنی انگار قصرها و کاخهای ساخته و پرداخته‌اند. همان‌گونه که فرموده است:

﴿ وَ السَّماءَ بَنَيْناها بِأَيْدٍ وَ إِنّا لَمُوسِعُونَ ﴾.

ما آسمان را با قدرت بنا ساخته‌ایم و همواره آن را وسعت می‌بخشیم. (ذاریات/۴۷)

همچنین فرموده است:

﴿ أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَنٰاهٰا؟ . . ﴾.

(ای منکران معاد!) آیا آفرینش (مجدّد پس از مرگ) شما سخت‌تر است یا آفرینش آسمان که خدا آن را (با این همه عظمت سرسام‌آور و نظم و نظام شگفت، بالای سرتان همچون کاخی) بنا نهاده است؟ . . (نازعات/۲۷)

یا این که مراد از برجها و باروها، منزلها و برجهائی است که ستارگان آسمان در گردش و چرخش خود بدانها می‌رسند و آنها را پشت سر می‌گذارند. یعنی جولانگاه‌ها و مدارهائی که در گردش و چرخش خود در آسمان از آنها درنمی‌گذرند. اشاره بدانها کردن بیانگر بزرگی و سترگی است. سایه‌روشنی که در این فضا مراد است باید همین باشد.

﴿ وَ الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴾.

سوگند به روز وعده داده شده (برای حساب و کتاب و سزا و جزا!).

این روز، روز داوری در بارهٔ رخدادهای دنیا، و تصفیهٔ حساب زمین، و آنچه در آن انجام پذیرفته است، می‌باشد. این چیز وعده داده شده‌ای است که یزدان جهان فرارسیدن آن را وعده داده است، و وعده داده است که حساب و کتاب در آن صورت می‌گیرد، و در آن سزا و جزا داده می‌شود. به طرفهای دعاوی و متقاضیان حقّ و حقوق، و به دشمنان همدیگر و خواستاران دادگاهی و دادستانی از همدیگر وعدهٔ فرارسیدن آن را داده است. این روز، روز بزرگی است که آفریدگان بدان چشم دوخته‌اند و منتظر آن مانده‌اند تا ببینند کارها به چه سرانجامی می‌انجامد.

﴿ وَ شٰاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ ﴾.

سوگند به هرکه و هرچه گواهی دهد، و به هرکه و هرچه مورد گواهی قرار گیرد!.

در آن روزی که اعمال در آن عرضه می‌گردد و نشان داده می‌شود، و مردمان در آن نمایان می‌آیند و دیده می‌شوند. در نتیجه همه چیز و همه کس می‌بینند و همچنین دیده می‌شوند . . . هر چیزی و هرکسی آگاه می‌گردد، و پدیدار و نمودار می‌آید، و به گونه‌ای نمایان می‌گردد که بدون هرگونه پرده و مانعی برای دلها و دیده‌ها عیان و آشکار می‌شود...

آسمان که دارای برجها و باروها است، و روز وعده داده شده، و هرکه و هرچه می‌بیند و دیده می‌شود، همهٔ اینها سایه‌روشن توجّه کردن و اهمّیّت دادن و گرد آمدن و بزرگ بودن را بر فضائی می‌اندازند که بعدها رخداد گودال در آن به وقوع می‌پیوندد . . . همچنین بیانگر جولانگاه فراخ و فراگیری است که این رخداد در آن مطرح می‌شود، و حقیقت آن در آن سنجیده می‌گردد و بررسی می‌شود، و حساب و کتاب آن در آن تصفیه می‌گردد . . . جولانگاهی است بس فراخ‌تر از جولانگاه زمین، و بسیار درازتر و طولانی‌تر از زمان زندگی دنیا و مدّت محدود آن . . .



بعد از ترسیم این فضا، و گشودن این جولانگاه، بدان رخداد در پسوده‌های اندکی، اشاره می‌شود:

﴿ قُتِلَ أَصْحٰابُ الْأُخْدُودِ. اَلنّٰارِ ذٰاتِ الْوَقُودِ. إِذْ هُمْ عَلَيْهٰا قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلىٰ مٰا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ. وَ مٰا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلاّٰ أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد! گودال پر از آتش و دارای هیمه و افروزینهٔ فراوان. وقتی آنان بر کنارهٔ گودال آتش (به نظاره‌گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند. و ایشان چیزی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند. شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایستهٔ هرگونه ستایشی ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است، و بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

با اعلان انتقام از صاحبان گودال، اشارهٔ به حادثه می‌آغازد:

﴿ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴾.

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد!

این سخنی است که دالّ بر خشم است، خشم خدا از این کار و انجام دهندگانش. همچنین این سخن بر زشتی گناهی دلالت می‌کند که خشم خداوند شکیبا را برمی‌انگیزد، و انتقام او را سبب می‌شود، و خدا انجام‌دهندگان آن را به کشتن تهدید می‌کند.

آن گاه شرح «أُخْدُود» به میان می‌آید:

﴿ اَلنَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ﴾.

گودال پر از آتش و دارای هیمه و افروزینهٔ فراوان.

أُخدود: شکافی در زمین است. صاحبان آن، گودالی را کنده بودند، و آتش در آن افروخته بودند تا گودال لبریز از اخگرها گردیده بود. نار، یعنی آتش بدلِ أُخدود، یعنی گودال است. این امر بیانگر این است که آتشِ داخلِ آن گودال، یکپارچه آتش شعله‌ور و فروزان گردیده است.

﴿ قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ﴾.

نفرین بر صاحبان گودال (شکنجه) باد!

آنان سزاوار این چنین انتقامی و خشمی شده‌اند، همان دم که در کنار آن آتش نشسته‌اند، و مرتکب همچون گناهی گردیده‌اند، و دست به چنین جنایتی یازیده‌اند:

﴿ إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ. وَ هُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴾.

وقتی آنان بر کنارهٔ گودال آتش (به نظاره‌گری سوختن و جزغاله شدن مؤمنان) نشسته بودند، و ایشان چیزی را تماشا می‌کردند که بر سر مؤمنان می‌آوردند.

این تعبیری است که موقعیّت و صحنهٔ آنان را به تصویر می‌کشد، در حالی که ایشان آتش را برمی‌افروزند و شعله‌ور می‌گردانند، و مردان مؤمن و زنان مؤمن را بدان فرومی‌اندازند. خودشان کنار آتش نشسته‌اند، و بدین عملکرد زشت و پلشت عذاب دادن نزدیک شده‌اند، و دارند اقسام و انواع عذاب را تماشا می‌کنند، و مشتاقانه کاری را می‌نگرند که آتش با بدنها می‌کند، و از این سوختن و سوزاندن لذّت می‌برند. انگار می‌خواهند این صحنهٔ زشت و پلشت را در حسّ و شعور خود ثبت و ضبط کنند!

مؤمنان در پیش ایشان نه گناهی داشتند و نه قصاصی:

﴿ وَ مَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.

شکنجه‌گران هیچ ایرادی و عیبی و جرمی بر مؤمنان نمی‌دیدند جز این که ایشان به خداوند قادر و چیره، و شایستهٔ هرگونه ستایشی، ایمان داشتند! خداوندی که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آن او است، و بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

گناه ایشان این بوده است که آنان به خداوند قادر و چیره ایمان داشته‌اند. خداوندی که هرکاری را بخواهد می‌تواند انجام بدهد. او در همه شایستهٔ هرگونه ستایشی است. اگر هم نادانان به حمد و ستایش او نپردازند چه باک! او خودش محمود و ستوده است. سزاوار است بدو ایمان آورد و به بندگیش پرداخت. تنها او است که سلطنت و سرزمین آسمانها و زمین از آنِ او است. تنها او است که بر هر چیزی حاضر و ناظر است، و مشیّت و اراده‌اش بر همه چیز تعلّق حضور دارد. او حاضر و ناظر بر حال و وضع آن مؤمنان، و کار و بار صاحبان گودال شکنجه بوده است . . . این پسوده‌ای است که دلهای مؤمنان را اطمینان می‌بخشد، و سرکشان ستمگر و زورگو را تهدید می‌کند. خدا حاضر و ناظر بوده است، و این بس است که خدا حاضر و ناظر باشد.

روایت حادثه در این چند آیهٔ کوتاه به پایان می‌آید. آیات کوتاهی که دل را از الکتریکی کراهیت و بیزاری از زشتی و پلشتی این چنین کاری و این چنین جنایتکارانی شارژ و انباشته می‌دارد. همچنین در دل اندیشیدن در بارهٔ چیزی را به جوش و خروش می‌اندازد که به دنبال این حادثه روی می‌دهد، و

سنگینی آن را در نزد خدا، و انتقام و خشم خدا از آن را به تصویر می‌کشد. این کار در اینجا و بدین اندازه به پایان نمی‌آید، بلکه در فراسوی آن حساب و کتاب خدا است، حساب و کتابی که تنها خدا خودش از کیفیّت و کمیّت آن آگاه است و بس!

روایت حادثه این چنین به پایان می‌آید در حالی که دل را از زیبائی و شکوه لبریز کرده است. زیبائی و شکوه ایمانی که بر فتنه و بلا برتری یافته است و چیره گردیده است، و زیبائی و شکوه عقیده‌ای که بر زندگی غلبه پیدا کرده است و پیروز شده است، و زیبائی و شکوه آزادی‌ای که رها از قید و بند پیکر، و رها از جاذبهٔ زمین و لذائذ چند روزهٔ آن است. مؤمنان می‌توانستند که زندگی خود را در مقابل شکست خوردن ایمانشان نجات دهند. امّا اگر این کار را می‌کردند خویشتن را در دنیا پیش از آخرت چه اندازه زیانمند می‌نمودند؟ چه اندازه همهٔ انسانها را زیانمند می‌کردند؟ اگر آنان این معنی بزرگ را نابود می‌کردند، معنی دوری از زندگی بدون عقیده، پرهیز از زشتی زندگی بدون آزادی، خودداری از پذیرش پستی زندگی وقتی که سرکشان بر ارواح مسلّط گردند، بعد از آن که بر پیکرها چیره شده‌اند! این واقعاً معنی ارزشمندی و واقعاً معنی بزرگی است، این چیزی که سود آن را برده‌اند، در حالی که هنوز در زمین هستند. سود آن را برده‌اند بدان گاه که آنان می‌بینند آتش ایشان را فرامی‌گیرد و پیکرهایشان دارد می‌سوزد، و این معنی ارزشمند پیروز می‌گردد، معنائی که آتش آن را پاکیزه می‌دارد. بعد از آن در پیشگاه پروردگارشان حساب و کتاب دارند، و دشمنان سرکش ایشان نیز حساب و کتاب دارند ... روند سخن بر این امر پیرو می‌زند . . .



﴿ إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ ـ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا ـ فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذٰابُ الْحَرِیقِ. إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ. ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْکَبِیرُ ﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند تا از دین الهی برگردند، و سپس توبه نمی‌کنند و از کردهٔ خویش پشیمان نمی‌شوند، قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهرهٔ آنان خواهد بود. مسلّماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شکّ باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است، و رستگاری و کامیابی بزرگ این است.

رخدادی که در زمین و در زندگی دنیا روی داده است، پایان رخداد و پایان گشت و گذار نیست. بلکه بقیّهٔ آن در آنجا فرامی‌رسد. جزا و سزائی فرامی‌رسد که کار را در جای خود و در حدّ نصاب خود قرار می‌دهد، و داوری می‌کند در بارهٔ چیزی که میان مؤمنان و طاغیان درگرفته است. این مشخّص و مقرّر و مؤکّد است، و روی می‌دهد همان گونه که یزدان از آن سخن می‌گوید:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ . . . ﴾.

بیگمان کسانی که مردان مؤمن و زنان مؤمن را شکنجه می‌دهند . . . .

و سر در گمراهی خود می‌نهند و پیش می‌روند، و بر آنچه کرده‌اند و می‌کنند، پشیمان نگردیده‌اند و نمی‌گردند:

﴿ ثُمَّ لَمْ یَتُوبُوا ﴾.

و سپس توبه نمی‌کنند و از کردهٔ خویش پشیمان نمی‌شوند.

﴿ فَلَهُمْ عَذٰابُ جَهَنَّمَ وَ لَهُمْ عَذٰابُ الْحَرِیقِ ﴾.

قطعاً عذاب دوزخ دامنگیر ایشان خواهد شد و همچنین عذاب آتش سوزان بهرهٔ آنان خواهد بود.

واژهٔ «حَرِیق» یعنی سوزان، در نصّ قرآن آمده است، هرچند که از «عَذٰابُ جَهَنَّمَ» مفهوم است. ولیکن گفته می‌شود و در متن قرآن می‌آید تا مقابل حریقِ «اُخدود» یعنی گودال شکنجه قرار بگیرد، و درست واژه‌ای به کار رود که یادآور رخداد مذکور شود. امّا از لحاظ شدّت یا مدّت این سوزاندن کجا و آن سوزاندن کجا؟

سوزاندنی که در دنیا انجام می‌پذیرد ناشی از آتشی است که مردمان روشن می‌کنند، ولی سوزاندنی که در آخرت انجام می‌پذیرد ناشی از آتشی است که یزدان روشن می‌فرماید! این کجا و آن کجا؟ سوزاندن دنیا لحظه‌هائی است و به پایان می‌آید. سوزاندن آخرت همیشه و همیشه است و جز خدا کسی کیفیّت و کمیّت آن را نمی‌داند! سوزاندن دنیا رضای یزدان از مؤمنان را، و پیروزی انسانیّت والا را به دنبال دارد. سوزاندن آخرت خشم خدا را، و سقوط نکوهیدهٔ بشریّت را به همراه دارد!

رضای یزدان و اعطاء نعمت او به کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته را انجام می‌دهند، در بهشت خلاصه می‌شود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ﴾.

مسلّماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، بدون شکّ باغهای بهشت از آن ایشان است که از زیر (کاخها و درختان) آن رودبارها روان است.

این رهائی و رستگاری حقیقی است:

﴿ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴾.

و رستگاری و کامیابی بزرگ این است.

«فَوْز»: نجات و پیروزی است. نجات از عذاب آخرت فَوْز، یعنی رستگاری و کامیابی است، چه رسد به دستیابی به باغهای بهشتی که از زیر کاخها و درختان آن رودبارها و چشمه‌سارها روان است.

با این خاتمه، کار در حدّ نصاب و در جایگاه خود قرار می‌گیرد. این پایان حقیقی موقعیّت است. در زمین جز گوشه‌ای از گوشه‌ها و بخشی از بخشهای آن صورت نگرفته است . . . این حقیقتی است که پیرو نخستین رخداد، متوجّه آن است، تا در دلهای جماعت اندک مؤمنان مکّه استقرار پذیرد، و در دلهای جماعت مؤمنانی جایگزین شود که در طول تاریخ در معرض شکنجه و آزار قرار می‌گیرند.

❁

آن‌گاه پیروها پیاپی می‌گردد:

﴿ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است.

بیان حقیقت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندن، و ذکر شدّت و حدّت آن در این جایگاه چیزی است که مناسبت دارد با آنچه در رخداد مذکور گذشته است، رخدادی که مظهر یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندن اندک و ناچیزی که انجام دهندگان آن و مردمان روی زمین آن را بزرگ و سخت گمان می‌برند. تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندنِ خداوند قدرتمندی که ملک و ملکوت و فرمانروائی و سلطنت آسمانها و زمین از آن او است تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن است، نه تاخت بردن و یورش کردن و درهم کوبیدن و ناگهانی دستگیر کردن و به کیفر رساندن انسانهای ضعیف و لاغری که بر قطعهٔ محدودی از زمین در بخش محدودی از زمان تسلّط پیدا می‌کنند . . .

تعبیر سخن پیوند میان مخاطب کلام را که رسول اکرم ﷺ است، و میان گویندهٔ کلام را که خداوند ذوالجلال است، می‌نمایاند و پدیدار می‌سازد، آنجا که گفته می‌شود:

﴿ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ . . . ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش....

پروردگارت که تو به ربوبیّت او خود را نسبت می‌دهی، و پشتیبانت که به یاری و یاوریش تکیه می‌زنی . . . این نسبت دادن ارزش خود را در این جولانگاه دارد، جولانگاهی که در آن بزهکاران بر مؤمنان تاخت می‌برند و می‌تازند و به مجازات و شکنجهٔ ایشان می‌پردازند!

﴿ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ ﴾.

او است که قبلاً آفرینش را آغازیده است، و او است که

بعداً آفرینش را دوباره بازمی‌گرداند.

آغازیدن و بازگرداندن هرچند معنی کلّی آنها آفرینش و پیدایش نخستین و آفرینش و پیدایش واپسین است، امّا آفرینش و پیدایش، رخدادهائی هستند که پیوسته و در هر لحظه از شبانه روز انجام می‌پذیرد. در هر لحظه‌ای آغازیدن و پدید آوردن، و در هر لحظه‌ای برگرداندن چیزی وجود دارد که پوسیده است و مرده است. همهٔ جهان در آغازیدن مستمرّ، و در پوسیدن مستمرّ است[1] . . . در سایهٔ این حرکت همیشگی فراگیرِ آغازیدن و برگرداندن، رخداد گودال شکنجه و نتائج ظاهری آن، در واقعیّت امر و در حقیقت ارزیابی، یک مسألهٔ گذرا است. این رخداد آغازیدن برای برگشت دادن، یا برگشت دادن برای آغازیدن، در دائرهٔ این حرکت همیشگی و چرخشی است . . .

﴿ وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴾.

خدا آمرزگار و دوستدار (بندگان مؤمن) است.

آمرزش با گفتار پیشین پیوند دارد، آنجا که می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا ﴾.

سپس توبه نمی‌کنند.

مغفرت از رحمت فراوان و فضل ریزان بدون حدود و ثغور و قیود یزدان سرچشمه می‌گیرد . . . مغفرت و آمرزش درگاه باز و گشادی است که بر روی هیچ برگردندهٔ توبه‌کننده‌ای بسته نمی‌شود، هر اندازه هم گناه بزرگ باشد و نافرمانی سترگ . . . و امّا مودّت و محبّت، پیوند دارد با موقعیّت مؤمنانی که پروردگارشان را بر همه چیز ترجیح داده‌اند و او را برگزیده‌اند. این هم انس و الفت لطیف و شیرین و ارزشمندی است وقتی که یزدان بندگانش را بالا می‌برد، بندگانی که او را بر همه چیز ترجیح می‌دهند، و او را تا بدان درجه و مرتبه دوست می‌دارند که قلم از وصف آن درجه و مرتبه درمی‌ماند، اگر فضل خدا بر قلم نبخشاید و توانائیش عطاء ننماید. درجه و مرتبهٔ صداقت، صداقت میان پروردگار و بنده . . . درجه و مرتبهٔ مودّت و محبّت خدا در حقّ دوستداران و شیفتگان مقرّب خود . . . پس حیاتی که آن را فداء کرده‌اند چیست، حیاتی که می‌گذرد و از میان می‌رود؟ عذابی که تحمّلش کرده‌اند چیست، عذابی که موقّت و گذرا است؟ حیات و عذاب این چنانی در برابر قطره‌ای از این دریای مودّت و محبّت شیرین چیست و چه ارزشی دارد؟ حیات و عذاب این چنانی در برابر پرتوی از این انس و الفت دوست داشتنی ربّانی چیست و چه ارزشی دارد؟

بندگانی از بردگان این زمین، بندگان کسی از انسانها، خود را به مهلکه می‌اندازند و جان شیرین را فداء می‌سازند در برابر کلمه‌ای که از دهان آقایشان مبنی بر تشویقشان بشنوند، یا پرتوی از رضای او را بر چهره‌اش ببینند . . . در حالی که آقایشان عبدی است و آنان هم عبدند . . . پس بندگان یزدان باید چه بکنند و چگونه شوند و روند، آن بندگانی که یزدان با مودّت و محبّت بزرگ و ارزشمند خود ایشان را انس و الفت می‌دهد؟ یزدانی که:

﴿ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴾.

او صاحب تخت (حکومت مطلقه بر عالم هستی) و دارای مجد و عظمت است.

یزدان والامقامی که بر همه چیز فرمانروائی دارد. دارای مجد و عظمت است. بزرگ و سترگ است . . . هان! با توجّه به مقام و رضای یزدان، بذل حیات و زندگی هیچ است هیچ! هان درد و رنج کشیدن هیچ است هیچ! هان عذاب و عقاب دیدن هیچ است هیچ! هان فداء کردن همه چیز گرانبها هیچ است هیچ! هان بذل و بخشش و چشش و کشش همهٔ اینها هیچ است هیچ در برابر پرتوی از رضائی که مولای مهربان و صاحب عرش و تخت جهان آن را بر بندگان خود بیندازد و بر ایشان ببخشاید و

۱- «هُوَ يُبْدِئُ وَ يُعِيدُ»: او است که آفرینش را از نیستی به هستی آورده است و پس از نابودی دوباره آن را هستی می‌بخشد. البتّه این کار همیشگی آفریدگار متعال است. یعنی همهٔ موجودات به وسیلهٔ قدرت مطلقهٔ پروردگار، پیوسته از ناچیزی چیز و باز ناچیز می‌شوند، و از ناتوانی توان می‌یابند و ناتوان می‌گردند، و بدون اراده و دخالت خود از صورتی به صورتی درمی‌آیند. (مترجم)

بدان مفتخرشان فرماید . . .

﴿ فَعَّالٌ لِمَا یُرِیدُ ﴾.

آنچه بخواهد، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند.

این صفت یزدان است که پیوسته در جریان است. چیزی است که پیوسته تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌شود. همیشه در کار است. آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر انجام می‌دهد. او دارای مشیّت و ارادهٔ مطلق است. هرچه بخواهد برمی‌گزیند. آنچه بخواهد و بپسندد می‌کند. پیوسته و همیشه دست اندر کار است. این صفت یزدان سبحان و خداوند دادار است.

گاهی می‌خواهد مؤمنان در سایهٔ یاری و کمکش در این زمین، به خاطر حکمتی که در میان است پیروز شوند ... گاهی می‌خواهد ایمان بر شکنجه و آزار پیروز گردد و پیکرهای فانی به خاطر حکمتی که می‌خواهد از میان روند . . . زمانی می‌خواهد قلدران و زورگویان زمین را گرفتار و نابود سازد . . . زمانی می‌خواهد بدیشان مهلت و فرصت دهد تا روزی که وعده داده شده است ... به خاطر حکمتی که در اینجا تحقّق می‌پذیرد، و در آنجا پیاده می‌شود، و در قضا و قدر یزدان مقرّر و مشخّص است . . .

این هم گوشه‌ای از کاری است که خدا می‌خواهد انجام بگیرد. متناسب با رخداد مذکور است، و متناسب با سخنانی است که از قول فرعون و ثمود ذکر خواهد شد. حقیقت مشیّت و ارادهٔ مطلق، و حقیقت قدرت و قوّت مطلق، در فراسوی رخدادها، و در فراسوی حیات و زندگی، و در فراسوی جهان، پایدار و برجای است، و آنچه بخواهد در جهان هستی به انجام می‌رساند و می‌کند.

آنچه بخواهد، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند . . . نمونه‌ای از آنچه می‌خواهد بکند و به انجام برساند این است:

﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ: فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ؟ ﴾.

آیا خبر لشکرها و سپاهیان (کفّار) به تو رسیده است؟ لشکرها و سپاهیان فرعون و قوم ثمود؟.

این فرموده به دو داستان طولانی اشاره می‌کند. با تکیه به آشنائی کسانی ذکر می‌شود که مخاطبان این قضیّه بوده‌اند، و آن دو داستان بسیار در قرآن مجید برایشان ذکر و تکرار گردیده است. یزدان سبحان آنان را لشکرها و سپاه‌ها می‌نامد، تا اشاره باشد به قدرت و قوّت و آمادگی و تجهیزات و ساز و برگی که داشته‌اند ... آیا سخن از ایشان به گوشت رسیده است؟ متوجّه شده‌ای که پروردگارت با ایشان کرده است آنچه که خواسته است؟

این دو داستان، داستانهائی هستند که از لحاظ سرشت و نتائج با یکدیگر تفاوت دارند . . . داستان فرعون چنین بوده است: خدا او را و لشکریان و سپاهیان او را هلاک و نابود کرده است، و بنی‌اسرائیل را نجات داده است، و دوره‌ای از زمان ایشان را در زمین سلطه و قدرت بخشیده است، تا با دست آنان قضا و قدری از قضاها و قدرهای خود را، و مشیّت و اراده‌ای از مشیّتها و اراده‌های خود را تحقّق بخشد و پیاده کند. داستان ثمود نیز چنین بوده است: خدا قوم ثمود را به تمام و کمال هلاک و نابود کرده است و کسی از ایشان را برجای نگذاشته است، و صالح علیه‌السلام و جماعت اندکی را که با او بوده‌اند و از او پیروی کرده‌اند نجات داده است، جماعت اندکی که بعد از آن هم ملک و مملکتی و فرمانروائی و قدرتی نداشته‌اند. بلکه تنها از قوم فاسق و بزهکار ثمود نجات پیدا کرده‌اند و رهائی یافته‌اند و بس.

این دو قضیّه دو نمونه از عملکرد و رویکرد مشیّت و ارادهٔ یزدان است. دو شکل از اشکال دعوت به سوی خدا و تحمّل چیزهائی است که در کار دعوت انتظار می‌رود. در کنار آن چیزها احتمال دیگری در میان است که کمک و یاری یزدان سبحان است، همان چیزی که در رخداد گودال شکنجه انجام پذیرفته است . . . قرآن همهٔ اینها را برای جماعت اندکی روایت می‌فرماید که در مکّه بوده‌اند، و گذشته از آنان همهٔ اینها را برای هر

نسلی از نسلهای مؤمنان در طول تاریخ و زمان بیان می‌کند و بدانها خاطرنشان و تذکّرشان می‌دهد . . .



در پایان سوره دو آهنگ نیرومند قاطعانه درمی‌رسد. در هریک از آن دو، بیان و توضیحی، و حکم نهائی و سخن فیصله‌بخشی است.

﴿ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ، وَاللهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴾.

اصلاً کافران کارشان تکذیب (حقّ و حقیقت) است. خداوند از پشت سر، ایشان را دَور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان، باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است).

کار کافران و حقیقت حالشان شب و روز تکذیب کردن و دروغ نامیدن است:

﴿ وَاللهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴾.

خداوند از پشت سر، ایشان را دَور زده است و احاطه کرده است (و راه فراری برای ایشان باقی نگذاشته است و کاملاً مراقب اوضاع و احوالشان است).

آنان هم غافل از چیزی هستند که ایشان را احاطه کرده است، و آن قهر و علم خدا است. آنان ضعیف‌تر از موشهائی هستند که محصور در طوفانِ فراگیری باشند!

﴿ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ﴾.

(این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه این، قرآن بزرگوار و عالیقدر است. در لوح محفوظ جای دارد (و دست نااهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی‌رسد و از هرگونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصانی برکنار و در امان است).

«مَجید»: شریف. دارای منزلت و مکانت. عالیقدر . . .

آیا از سخن خدای بزرگوار شریف‌تر و والاتری و دارای منزلت و مکانت بالاتری یافته می‌شود؟ قرآن در لوح محفوظ است. ما نمی‌دانیم سرشت آن چگونه و چیست. زیرا لوح محفوظ جزو غیب است و غیب را خدا داند و بس. ما تنها از سایه‌روشنی سود می‌بریم که تعبیر سخن می‌افکند، و تنها از پیامی استفاده می‌کنیم که به دلها می‌دهد و در آنها برجای می‌گذارد. و آن این است که قرآن مصون و محفوظ و ماندگار و استوار می‌ماند. سخن خدا آخرین مرجع در هر کاری از کارها است. هر سخنی از میان می‌رود، ولی سخن قرآن محفوظ و مصون می‌ماند، و از آن محافظت و مراقبت می‌گردد . . .

قرآن سخن خود را در بارۀ رخداد گودالِ شکنجه، و در بارۀ حقیقت موجود در پشت سر آن گفته است، و سخن قرآن آخرین سخن است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ طارق مکّی و ۱۷ آیه است

سُورَةُ الطَّارِقِ

مرتبها ۸۶ — آیاتها ۱۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿٢﴾ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ﴿٣﴾ إِن كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾ فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾ خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾ يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾ إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾ فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴿١١﴾ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴿١٢﴾ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴿١٣﴾ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾ وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴿١٦﴾ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ﴿١٧﴾

در دیباچهٔ این جزء آمده است که سوره‌های قرآن ضربه‌های پیاپی بر حسّ و شعور فرود می‌آورند، ضربه‌های سخت و نیرومند و بالا، و فریادهائی را بر سر خفتگان در خواب می‌کشند . . . این ضربه‌ها و فریادها پیاپی با یک آهنگ و یک تهدید درمی‌رسند: «به خود آئید. بیدار شوید. بنگرید. توجّه کنید. بیندیشید. تدبّر و تفکّر کنید. خدائی وجود دارد. تدبیری در میان است. تقدیری در میان است. آزمایش وجود دارد. مسؤولیّت هست. حساب و کتاب و سزا و جزائی در میان است. عذاب شدید و نعمت بزرگ بر سر راه است . . .».

این سوره نمونهٔ روشنی از این ویژگیها است. به ویژه در آهنگهای این سوره نوعی از صحنه‌ها، و نوعی از آهنگهای موسیقی، و طنین واژگان، و پیامهای معانی است.

از جملهٔ صحنه‌های این سوره: «طَارِق»: مهمان شبانه. راه‌پیمای شبرو . . . «ثَاقِب»: سوراخ‌کننده. درخشان و فروزان . . . «دَافِق»: جهنده . . . «رَجْع»: بازگرداندن . . . «صَدْع»: شکاف برداشتن و از هم جدا شدن . . .

از معانی این سوره: نگهبانی و پاسداری از هر کسی است:

﴿ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴾.

کسی وجود ندارد مگر این که بر او نگهبانی است (که او را می‌پاید و پندار و کردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید). (طارق/۴)

نفی کردن قدرت و قوّت و یار و یاور است:

﴿ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لَا نَاصِرٍ ﴾.

(این بازگشت) روزی تحقق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد. بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر زشتیهای اعمال و عقائدش پرده بیفکند) و نه یار و یاوری است (که او را از عذاب الهی رهائی بخشد). (طارق/۹ و ۱۰)

جدّیّت قاطعانه است:

﴿ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَ مَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴾.

مسلّماً قرآن سخن فیصله‌بخشی است (که خیر و شر، و خوب و بد، و حقّ و باطل را از هم جدا می‌سازد، و یگانه وسیلهٔ راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانتهای آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی‌باشد. (بلکه جدّی و قطعی است و از آستانهٔ باعظمت و محکمهٔ دادگرانهٔ الهی صادر شده است). (طارق/۱۳ و ۱۴)

تهدید کردن در این سوره قالب ویژهٔ خود را دارد:

﴿ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً وَ أَكِيدُ كَيْداً. فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً! ﴾.

آنان (که دشمنان اسلامند، در بارهٔ قرآن) پیوسته به نیرنگ می‌پردازند و (برای جلوگیری و نابودی اسلام) نقشه می‌کشند، و من هم (در برابر آنان) همیشه نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌ریزم (و نیرنگ آنان را بی‌اثر، و نقشهٔ

ایشان را نقش بر آب می‌سازم). پس بـه کـافران مـهلت بده. بدیشان مختصر مهلتی بده (تـا نسـبت بـه ایشـان اتـمام حـجّت گـردد، و بـعدها کـارشان زار و نـزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).

(طارق/۱۵-۱۷)

نزدیک است این سوره همهٔ موضوعاتی را دربر گیرد که در دیباچهٔ این جزء بدانها اشاره شده است: «خدائی وجود دارد. تدبیری در میان است. تـقدیری در مـیان است. آزمایشی بر سر راه است. مسؤولیّتی وجود دارد. حساب و کتاب و سزا و جزائی در مـیان است . . . تـا آخر».

میان صحنه‌های جهانی و میان حقائق مـوضوعی ایـن سوره هماهنگی مطلق و دقیقی ملاحظه گـردیده است. این امر در بررسی این سوره در روند قرآنـی زیـبای خود پیدا و هویدا می‌آید . . .

❁

﴿ وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ. وَ ما أَدْراکَ مَـا الطّـارِقُ؟ النَّجْمُ الثّاقِبُ. إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ ﴾.

سوگند به آسمان و به ستارگانی که شبانگاهان پدیدار می‌آیند! تو چه می‌دانی کـه سـتارگانی کـه شـبانگاهان پـدیدار مـی‌گردند چـه هسـتند؟! سـتارگان درخشـانی هستند که (با نـور خـود دل تـاریکیها را مـی‌شکافند و) سوراخ می‌کنند، کسی وجود ندارد مگر ایـن کـه بـر او نگـهبانی است (کـه او را مـی‌پاید، و پـندار و کـردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید).

این سوگند صحنهٔ جهانی را و حقیقت ایمانی را دربـر دارد. این سوگند با بیان آسمان و ستارگانی مـی‌آغازد که شبانگاهان پدیدار می‌گردند. دو بار پرسش معهود در تعبیر قرآنی به میان می‌آید:

﴿ وَ ما أَدْراکَ مَا الطّارِقُ؟ ﴾.

تو چه می‌دانـی کـه سـتارگانی کـه شـبانگاهان پـدیدار می‌گردند چه هستند؟

انگار چیزی است که بالاتر از درک و فـهم و عـلم و دانش است. سپس آن را مشخّص مـی‌کند، و شکـل و صورت آن را بیان می‌دارد:

﴿ النَّجْمُ الثّاقِبُ ﴾.

ستارگان درخشانی هستند که (با نور خود دل تاریکیها را می‌شکافند و) سوراخ می‌کنند.

ستارگان درخشانی هستند که دل تـاریکیها را بـا نـور قوی خود سوراخ می‌کنند. این صفت بر جنس ستارگان منطبق است. دیگر راهی برای منحصر کردن «نجم» به ستارهٔ مشخّصی در این نصّ وجود ندارد، و نیازی هم بدین انحصار نیست. بلکه بهتر است آن را شامل همهٔ ستارگان کـرد، تـا مـعنی چـنین شـود: بـه آسـمان و سـتارگانش سـوگند! ستارگانی کـه دل تـاریکیها را می‌شکافند، و از پردهٔ تاریکیهائی می‌گذرند که اشیاء را در فراسوی خود نهان و پنهان می‌سازند. این اشاره پیام خود را دارد، پیامی کـه بـه حـقائق ایـن سـوره و بـه صحنه‌های دیگر آن دارد . . . همان گونه کـه خـواهـد آمد...

به آسـمان و سـتارگانش کـه دل تـاریکیها را سـوراخ می‌کنند سوگند می‌خورد: مبنی بر این که هـرکسی بـه فرمان خدا نگهبان و پاسداری به همراه دارد:

﴿ إِنْ کُلُّ نَفْسٍ لَمّا عَلَیْها حافِظٌ ﴾.

کسی وجود ندارد مگر این که بر او نگهبانی است (که او را می‌پاید و پندار و کردار و گفتارش را ثبت و ضبط و حفظ می‌نماید).

این تعبیر با این ساختاری که دارد بر تأکید شدید دلالت دارد . . . هیچ کسی نیست مگر این که حافظی دارد. او را می‌پاید، و پندار و کردار و گفتارش را سرشماری و ثبت و ضبط می‌نماید. به فـرمان خـدا مأمـور انسـان است. موظفّ است به انسانی که بـر او گـمارده شـده است کمک کند. چون انسان منبع اسرار و افکار است، و سزا و جزا به عملکردش تعلّق می‌گیرد.

در این صورت هرج و مرجی و نادیده گرفتن و بر باد دادنی در میان نیست. مردمان همین جوری در زمـین رها نگردیده‌اند، و بدون نگـهبان و پـاسدار سـر داده نشده‌اند. بدون مـحافظ در درّه‌هـای زمـین پـراکـنده

نگردیده و به خود رها نشده‌اند. آنان را رها نکرده‌اند تا هرچه بخواهند خودسرانه بکنند و ایشان را نپایند و مراقبت ننمایند. بلکه سرشماری مستقیم و دقیقی در میان است، و این سرشماری حسابرسی می‌گردد.

این نصّ قرآنی پیام هراسناک خود را دارد، به گونه‌ای که انسان احساس می‌کند هرگز تنها نیست، هرچند که با خود خلوت کرده باشد. بلکه محافظی دارد و مواظب او است وقتی که هیچ نگهبانی و پاسبانی او را نمی‌پاید، و از هر چشمی خود را به دور می‌نماید، و از هر واردشوندۀ شبانه‌ای درامان است. محافظی دارد که هرگونه پوششی را بر او پاره می‌کند، و به هرگونه پوشیده و پنهان او راه پیدا می‌کند. بدان سان که ستارگان درخشان حجابهای فروهشتۀ شب را پاره می‌سازند . . . کار خدا در بارۀ انسانها و افقها یکسان و هماهنگ است.



از این پسوده‌ای که انسان را با جهان پیوند می‌دهد سخن را به پایان می‌برد و به پسودۀ دیگری می‌پردازد که حقیقت تقدیر و تدبیر را تأکید می‌کند، حقیقتی که بر آن به آسمان و به ستارگان درخشان سوگند یاد می‌کند. این پیدایش پیشین انسان بر این حقیقت دلالت دارد، و پیام می‌دهد که انسان به خود رها نشده است و بیهوده به ترک او گفته نشده است و بیفائده و بی‌صاحب نبوده است و نیست:

﴿ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ مِمَّ خُلِقَ. خُلِقَ مِنْ ماءٍ دافِقٍ. يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرائِبِ ﴾.

انسان باید بنگرد و دقّت کند که از چه چیز آفریده شده است؟! او از آب جهندۀ ناچیزی آفریده شده است. او از میان پشت و استخوانهای سینۀ (مادر می‌گذرد و) بیرون می‌آید.

انسان باید بنگرد و دقّت کند که از چه چیز آفریده شده است و به چه چیز تبدیل گردیده است . . . او از آب جهندۀ ناچیزی آفریده شده است که از میان پشت و استخوانهای سینۀ مرد که استخوانهای پشتی ستون فقرات، و از استخوانهای سینۀ مادر که استخوانهای بالائی سینه است بیرون می‌آید . . . این رازی بود نهان در علم یزدان و بشر آن را نمی‌دانست. وقتی که نیمۀ دوم قرآن اخیر فرارسید، دانش نوین با شیوۀ ویژۀ خود بدین امر پی برد، و دانست که در استخوانهای ستون فقرات پشت، آب مرد تولید می‌شود، و در استخوانهای بالائی سینۀ زن آب زن تشکیل می‌گردد، و این دو آب در قرارگاه استوار (که رحم مادر است و آن اندازه مناسب و جالب و عجیب است که هر انسانی را در شگفتی فرومی‌برد) به همدیگر می‌رسند و از آن دو انسان به وجود می‌آید!

فاصلۀ سرسام‌آوری که میان انجام و فرجام و سرآغاز و سرانجام است . . . یعنی میان آب جهنده‌ای که (از میان پشت و استخوانهای سینۀ مادر می‌گذرد و) بیرون می‌آید، و میان انسان فهمیده و خردمند و دارای اندامها و اعصاب و جان و خرد، فاصلۀ بسیار است ... این فاصلۀ سرسام‌آوری که آب جهنده آن را تا انسان سخنگو می‌پیماید، فاصله‌ای است که بیانگر این واقعیّت است که بیرون از ذات انسان دستی است که این چیز مائع را پیش می‌راند و پیش می‌برد. چیز مائعی که آراسته و پیراسته و صاحب اختیار و اراده و قدرت و قوّت نیست، ولی راه کوچ دور و دراز و شگفت و شگرف خود را در پیش می‌گیرد و می‌سپرد تا آن را به پایان می‌برد و خود را بدین فرجام عجیب و غریب می‌رساند! این کار اشاره بدین امر دارد که مراقب و محافظی در میان است. مراقب و محافظی که این نطفۀ بدون شکل و عقل و اختیار و اراده و قدرت و قوّت را در کوچ دور و دراز و شگفت و شگرفش می‌پاید. نطفه‌ای که عجائب و غرائبی را در خود دارد که چندین برابر عجائب و غرائبی است که دامنگیر انسان از زادن تا مردن می‌گردد!

این یک سلول تلقیح شده‌ای که نزدیک است با میکروسکوپ دیده نشود، چرا که در هر انزالی میلیونها سلول همسان آن دفع می‌شود . . . این پدیده‌ای که نه

سر و سامان، نه عقل و خرد، نه قدرت و قوّت، نه اختیار و اراده‌ای دارد، همین که در رحم جایگزین گردید، به جستجوی غذا می‌پردازد. آخر دستی که مراقب و محافظ او است بدو ویژگیِ پرخوری داده است. با اعطاء این ویژگی بدو دیوارهٔ رحم مادر را به برکه‌ای از خون روان و آماده از غذای تازه برای او می‌سازد! این یک سلول تلقیح شده همین که بر غذای خود اطمینان پیدا کرد کار تازه‌ای را می‌آغازد. به طور مستمرّ شروع به تقسیم شدن می‌کند. از این تقسیم شدن سلولهائی تولید می‌گردد! . . این پدیدهٔ ساده‌ای که نه سر و سامان، نه عقل و خرد، نه قدرت و قوّت، و نه اختیار و اراده دارد، می‌داند چه چیز بکند، و چه چیز می‌خواهد و می‌طلبد و در پی چیست! . . آخر دستی که سلول را آفریده است و مراقب و محافظ برای آن مقرّر و مشخّص فرموده است، سلول را با رهنمود و رهنمون و آگاهی و شناخت و قدرت و قوّت و اختیار و اراده‌ای مجهّز کرده است که راه را در پرتو آنها می‌شناسد و می‌سپرد. سلول موظّف است که هر دسته از این سلولهای تازه را به کار تازه‌ای در ساختن ارکان و اصول این ساختمان بزرگ و شگفت اختصاص دهد و بگمارد، ساختمان پیکر انسان . . . دسته‌ای شروع می‌کند به ساختن استخوان‌بندی بدن. دسته‌ای دستگاه عضلانی را می‌سازد. مجموعه‌ای سلسلهٔ اعصاب را ترتیب می‌دهد. مجموعه‌ای دستگاه لنفاوی را تشکیل می‌دهد . . . و هر دستگاهی از سائر ارکان و اصول بنیادین ساختمان بدن انسان توسّط گروهی از این سلولها ساخته و پرداخته می‌گردد! . . امّا کار بدین سادگی هم نیست . . . تخصّص دقیق‌تر در میان است. چه هر استخوانی از استخوانها، و هر عضله‌ای از عضله‌ها، و هر عصبی از اعصاب، و . . . شبیه دیگری نیست و به دیگری نمی‌ماند. آخر ساختمان بدن دارای ساختار دقیق است. ساختار شگفتی دارد. وظائف گوناگون است . . . بدین خاطر هر دسته‌ای و هر مجموعه‌ای از سلولهائی که می‌روند اصلی و رکنی از اصول و ارکان ساختمان بدن را بسازند، به گروه‌های متخصّصی تقسیم می‌شوند. هر گروهی از آنها به نوع معیّنی از کار می‌پردازند و به ساختن اصل و رکن مخصوصی از اصول و ارکان ساختمان بزرگ بدن دست می‌یازند! . . هر سلول کوچکی به حرکت می‌افتد و راه خود را می‌داند. می‌داند به کجا می‌رود، و چه چیز از آن خواسته می‌شود! یک سلول هم از سلولها راه خود را در این وادی ویلانی و حیرانیِ وحشت‌انگیز گم نمی‌کند و به خطا نمی‌رود! سلولهائی که موظّف و مکلّفند چشم را بسازند می‌دانند چشم باید در چهره باشد، و هرگز نباید در شکم یا پا و یا بازو باشد، هرچند که هر مکانی از این مکانها می‌تواند محلّ رویش و پیدایش چشم گردد. اگر نخستین سلولی که موظّف و مکلّف به ساختن چشم است، به هریک از این مکانها برده شود و کشت گردد، در آنجا چشم را می‌سازد! امّا این سلول وقتی که راه می‌افتد جز به مکانی نمی‌رود که در این دستگاه پیچیدهٔ اندام بشری به چشم اختصاص داده شده است!.. راستی چه کسی باید بدو گفته باشد: این دستگاه بزرگ و سترگ بدن در این مکان به چشم نیاز دارد نه مکان دیگری؟ . . او خدا است. او مراقب و محافظ والائی است که این سلول را می‌پاید و در راه خودش در این وادی ویلانی و حیرانی که جز خدا راهنمائی در آنجا نیست رهنمود و رهنمونش می‌نماید!

همهٔ این سلولها به شکل انفرادی و به صورت گروهی در خطّ سیری کار می‌کنند که از مجموعهٔ معیّنی از واحدهای وراثتی یا ژنتیکی تشکیل گردیده‌اند و آن را ترسیم کرده‌اند، و خودشان در داخل آن سلول نهان شده‌اند. واحدهای وراثتی یا ژنتیکی حاملان وراثت هستند، و محافظان شناسنامهٔ وراثتی نوع و ویژگیهای نیاکان می‌باشند. برای مثال سلول چشم در حالی که تقسیم می‌گردد و تکثیر پیدا می‌کند تا چشم را بسازد، می‌کوشد در لابلای کار، شکل معیّن چشم و ویژگیهای مشخّص آن را حفظ کند و برجای دارد، و آن را چشم

انسان سازد، نه چشم حیوان و موجود زندهٔ دیگری! چشم نیاکان هرکسی شکل معیّنی و ویژگیهای مشخّصی دارد . . . کم‌ترین انحرافی در نقشه و طرح چشم، چه از ناحیهٔ شکل و چه از ناحیهٔ ویژگیها، چشم را از خطّ سیر مرسوم و معلوم خود منحرف می‌سازد. چه کسی این قدرت را به سلول داده است؟ چه کسی این علم و دانش را به سلول تعلیم کرده و آموخته است؟ چه کسی این قدرت را و این اطّلاع را به سلول ساده‌ای داده است که نه عقل و خردی دارد و نه درک و فهمی و نه اراده و اختیاری و نه قدرت و قوّتی؟ . . خدا چنین کرده است و چنین آگاهیها و دانستنیها و قدرتها و توانهائی را به سلول داده است. به سلول آموخته است چیزی را که همهٔ انسانها در برابر نقشه و طرح آن عاجز و ناتوان می‌مانند اگر نقشه و طرح چشمی یا جزئی از چشم، بدیشان حواله گردد! در صورتی که یک سلول چشم یا عدّه‌ای سلول ساده این کار بزرگ را انجام می‌دهند!

در فراسوی این پرتوِ گذرا از تصویرهای کوچ دور و دراز و شگفت و شگرف موجود در فاصلهٔ آب جهنده و انسان گوینده، انبوه بیشماری از عجائب و غرائب است. عجائب و غرائب در ویژگیهای دستگاهها و اندامها، آن اندازه زیاد که ما در این «فی ظلال القرآن» از برشمردن و پیگیری آنها درمانده و ناتوانیم . . . همهٔ آنها بر تقدیر و تدبیر گواهی می‌دهند، و اشاره بدین دارند که دست محافظ و مراقب و رهنمود و رهنمون و یار و مددکاری در میان است، و حقیقت نخستینی را تأکید و تأیید می‌کنند که با آسمان و ستارگان بر آن سوگند خورده شد، و زمینهٔ حقیقت بعدی را فراهم می‌آورد، حقیقت پیدایش و آفرینش واپسین و آخری که مشرکان آن را باور نمی‌داشته‌اند، مشرکانی که مخاطبان اوّلیّهٔ این سوره بوده‌اند . . .



﴿ إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ. يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَائِرُ. فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴾.

بیگمان خداوند (تعالی که انسان را در آغاز از آب نطفه آفریده است، همو) قادر است که بار دیگر انسان را (پس از مرگ به زندگی) برگرداند. (این بازگشت) روزی تحقّق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد. بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر زشتیهای اعمال و عقائدش پرده بیفکند) و نه یار و یاوری است (که او را از عذاب الهی رهائی بخشد).

او ـ یعنی خدائی که وی را آفریده است و به جهان گسیل داشته است و از او مراقبت و محافظت فرموده است ـ می‌تواند پس از مرگ او را به زندگی برگرداند، و پس از فرسودن بدو حیات مجدّد بخشد. پیدایش و آفرینش نخستین بر قدرت خدا دلالت دارد، همان گونه که بر تقدیر و تدبیرش گواهی می‌دهد و اشاره می‌نماید. این پیدایش و آفرینش که دارای دقّت بسیار و حکمت فراوان است همه و همه هدر می‌رود اگر برگشتی باشد که در آن نهانیها و رازها بررسی و وارسی گردد و سزا و جزای دادگرانهٔ آن داده شود:

﴿ يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَائِرُ ﴾.

(این بازگشت) روزی تحقّق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد.

درونهای نهانی که رازهای پنهان را در خود گرفته است، روزی مورد امتحان و آزمون قرار می‌گیرد، و نمایان و هویدا می‌گردد و پرده از آنها فرومی‌افتد و بروز پیدا می‌کند. بدان گونه که ستارگان درخشان از لابلای تاریکیها می‌گذرند و پردهٔ تاریکیهای فراگیر و پوشاننده را پاره می‌کنند، و همان گونه که مراقب و محافظ انسان به درون نفس پیچیده در لایه‌ها و پرده‌ها سرک می‌کشد و راه پیدا می‌کند. به همین سان نهانیها و پنهانیها و رازها و رمزها و نیّتها و عقیده‌ها، و بالأخره هر چیزی که نهفته و پوشیده باشد، در روزی صورت می‌گیرد که آن روز انسان بریده و گسیخته از هر نیروئی و از هر یار و یاوری است:

﴿ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴾.

بدین هنگام برای انسان نه نیروئی است (که بر

زشتیهای اعمال و عقائدش پرده بیفکند) و نه یار و یاوری است (که او را از عذاب الهی رهائی بخشد).

آن روز انسان نیروی بدنی ندارد. کمک‌کننده‌ای هم جز خودش ندارد . . . از پرده بیرون افتادن و پدیدار و نمودار گردیدن و هیچ‌گونه نیروئی نداشتن، شدّت و حدّت محشر ـ یعنی جایگاه همایش ـ را چندین برابر می‌گرداند، و عقل و شعور پسوده‌ای را لمس می‌کند و می‌پساید که دارای تأثیر ژرف و عمیقی است. قرآن از گفتگوی راجع به جهان و انسان منتقل می‌گردد به پیدایش و آفرینش انسان و کوچ شگفت و شگرفی که او تا پایان گشت و گذار خود دارد، پایانی که در آن، پرده از وی فرو می‌افتد، و اسرارش برملا می‌گردد، و بدون هرگونه نیرو و یاوری می‌شود . . .

❁

چه‌بسا شکّ و تردیدی پیش بیاید و به دل گذر نماید، یا اندک شکّ و تردیدی در دل و درون انسان مانده باشد، در بارهٔ این که همچون چیزی قطعاً صورت می‌پذیرد و روی می‌دهد . . . بدین جهت قاطعانه می‌گوید این سخن گفتار داورانه و فیصله‌دهنده‌ای است. میان همچون سخنی و میان صحنه‌های جهان هستی پیوند می‌دهد. هم بدان سان که در سرآغاز این سوره انجام داده است:

﴿ وَ ٱلسَّمَاءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ، وَ ٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ، إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ، وَ مَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ ﴾.

سوگند به آسمان برگردانندهٔ (امواج رادیوئی و بخارهای آب به صورت برف و باران!). و سوگند به زمین شکاف‌بردار (در برابر قدرت حرکت گیاه‌ها و ریشه‌دوانی آنها، و یا بر اثر عوامل دیگر!). مسلّماً قرآن سخن فیصله‌بخشی است (که خیر و شرّ، و خوب و بد، و حقّ و باطل را از هم جدا می‌سازد، و یگانه وسیلهٔ راه تشخیص حقائق از اوهام، و دیانتهای آسمانی از خرافه‌های زمینی است). و سخن گزافه نبوده و شوخی نمی‌باشد. (بلکه جدّی و قطعی است و از آستانهٔ باعظمت و محکمهٔ دادگرانهٔ الهی صادر شده است).

«رَجْع» باران است. آسمان آن را بارها و بارها برمی‌گرداند. «صَدْع»: گیاه است. زمین را می‌شکافد و برمی‌دمد . . . باران و گیاه صحنه‌ای از زندگی را به شکلی از اشکال به تماشا می‌گذارند، و آن زندگی گیاه و پیدایش نخستین آن است: آب از آسمان می‌ریزد، و گیاه از زمین برمی‌دمد . . . این هم شبیه‌ترین چیز به آب جهنده از پشت و استخوانهای سینه، و به جنینی است که از تاریکیهای رحم سر برمی‌زند. زندگی، زندگی است. صحنه، صحنه است. حرکت، حرکت است . . . نظم و نظامِ ثابت و استوار، و درست کردن و ساختنِ آراسته و پیراسته، دالّ بر وجود آفریدگاری است که هیچ کسی همگون و همتای او نیست، نه در حقیقت درست کردن و ساختن، و نه در شکل ظاهری آن حقیقت.

این هم صحنه‌ای است که بسیار همگون ستارگانی که شبانگاهان پدیدار می‌گردند، ستارگان درخشانی که با نور خود دل تاریکیها را می‌شکافند و سوراخ می‌کنند، و پرده‌ها و حجابها را پاره می‌سازند. همچنین این صحنه بسیار نزدیک به امتحان و آزمون رازها و رمزهای دل و درون، و کنار زدن پرده‌ها و حجابها است . . . ساختار یگانه‌ای است و به سازندهٔ یگانه‌ای اشارت و دلالت دارد!

خداوند بین دو پدیده و بدین دو رخداد سوگند می‌خورد: آسمانی که برگرداننده است، و زمینی که شکاف‌بردارنده است . . . صحنه‌های این دو و پیامهای این دو از یک سو، و از دیگر سو طنین خود تعبیر، بر شدّت و حدّت و نفوذ پیدا کردن و قاطع بودن دلالت دارند . . . یزدان سبحان سوگند یاد می‌کند بر این که این سخن که برگرداندن و آزمودن ـ یا به طور کلّی این قرآن است ـ سخن داورانه و فیصله‌دهنده‌ای است و یاوگی و هزلی در آن نیست. سخن داورانه و فیصله‌دهنده‌ای است که هر سخنی را و هر مجادله‌ای و هرگونه شکّی و هرگونه تردیدی را می‌زداید. سخنی است که بعد از آن سخنی نیست. بدین امر گواهی می‌دهد آسمانی که برگرداننده است، و زمینی که

شکاف‌بردارنده است!



در سایهٔ این سخن فیصله‌دهنده و داورانهٔ راجع به برگرداندن و آزمودن، خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گردد، در آن حال و احوالی که او و مؤمنانِ اندکِ همراه او در مکّه از درد و رنج مکر و کید مشرکان می‌چشند آنچه می‌چشند، و از توطئه‌ها و نیرنگبازیهایشان نسبت به دعوت و در حقّ مؤمنان می‌بینند آنچه می‌بینند. مؤمنان در غم و اندوه بسیاری بودند. غم و اندوهی که آنان را زمینگیر و میخکوب کرده بود. غم و اندوه مشرکانی که در بارهٔ دعوت به مکر و کید می‌پرداختند و بر ضدّ دعوت به رایزنی می‌نشستند و همهٔ راه‌ها را بر دعوت می‌بستند و سدّ می‌کردند و از وسائل و ابزارهای گوناگون در جنگ با دعوت استفاده می‌نمودند. خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌گردد و از او خواسته می‌شود که ثابت‌قدم و استوار بماند و آرامش خود را حفظ بکند، و مکر و کید مشرکان را سبک بگیرد و نیرنگبازان را ناچیز بداند. مدّت این مکر و کید و نیرنگبازان کوتاه است و بسر می‌رسد. میدان پیکار در دست خدای سبحان است و زیر نظر و رهبری او در گشت و گذار است. پس باید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان صبر و شکیبائی کنند و اطمینان و آرامش خود را حفظ نمایند:

﴿ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْداً، وَ أَكِيدُ كَيْداً، فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ، أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ﴾.

آنان (که دشمنان اسلامند، در بارهٔ قرآن) پیوسته به نیرنگ می‌پردازند و (برای جلوگیری و نابودی اسلام) نقشه می‌کشند. و من هم (در برابر آنان) همیشه نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌ریزم (و نیرنگ آنان را بی‌اثر، و نقشهٔ ایشان را نقش بر آب می‌سازم). پس به کافران مهلت بده، بدیشان مختصر مهلتی بده (تا نسبت به ایشان اتمام حجّت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).

اینان که از آب جهنده آفریده شده‌اند، آب جهنده‌ای که از استخوانهای پشت و استخوانهای سینه بیرون می‌آید، بدون هرگونه قدرت و قوّت و اختیار و اراده‌ای، و بدون هرگونه شناخت و آگاهی و رهنمود و رهنمونی. آن کسانی که دست قدرت در کوچ دور و درازشان ایشان را پائیده است و رهبریشان نموده است، آنان که بازگشت پیدا می‌کنند، بازگشتی که در آن نهانیها و پنهانیها و رازها و رمزها بررسی و وارسی می‌شود، در آن جائی که هیچ‌گونه قدرت و قوّتی و یار و یاوری ندارند، این گونه افرادی به مکر و کید و توطئه و نیرنگ می‌پردازند.

من هم که آفرینندهٔ مردمان و همگان، راهنما و راهبر، مراقب و محافظ، برگرداننده به زندگی دوباره، آزماینده، قادر و توانا، غالب و چیره، آفریدگار آسمان و ستارگان درخشان، آفریدگار آب جهنده و انسان گویا، آفریدگار آسمان و زمین شکاف‌بردارنده ... من که خدا هستم نیرنگ می‌زنم و نقشه می‌کشم . . . این نیرنگ است، و آن نیرنگ است. این پیکار است، و آن پیکار. امّا این نیرنگ و پیکار کجا و آن نیرنگ و پیکار کجا؟!. درحقیقت این نیرنگ و پیکار یک طرف دارد . . . هرچند دو طرف به تصویر کشیده شده است. دو طرف را به تصویر کشیدن تنها برای تمسخر و استهزاء است و بس!

﴿ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ ﴾.

پس به کافران مهلت بده.

﴿ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ﴾.

بدیشان مختصر مهلتی بده.

شتاب مکن. پایان پیکار را دور مدان. تو که سرشت و حقیقت پیکار را دیده‌ای . . . در فراسوی مهلت دادن، مهلت اندکی، حکمت نهفته است . . . این مهلت، اندک بشمار است، هرچند که این مهلت تمام عمر زندگی دنیا را فراگیرد. چه عمر زندگی دنیا در برابر مدّتهای مدید و نامحدود و سرمدی چقدر است؟

در تعبیر سخن دست نوازش الهی بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم کشیده می‌شود، و مورد مهر خداوندی قرار می‌گیرد:

﴿ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً ﴾.

پس به کافران مهلت بده، بدیشان مختصر مهلتی بده (تا نسبت به ایشان اتمام حجّت گردد، و بعدها کارشان زار و نزار، و خودشان در دنیا و آخرت شرمسار شوند).

انگار پیغمبر ﷺ فرمان‌دهنده و اجازه‌دهنده است. انگار او ﷺ اجازهٔ مهلت ایشان را می‌دهد، یا موافقت می‌فرماید که بدیشان مهلت داده شود. امّا از همهٔ این چیزها هیچ چیزی در اختیار پیغمبر ﷺ نیست. بلکه انس و الفت و مودّت و محبّتی در این موضع و جایگاه است که نسیم رحمت را بر دل پیغمبر ﷺ وزان می‌کند، انس و الفتی که خواستِ دل و درون او را و مشیّت و ارادهٔ پروردگارش را آمیزهٔ همدیگر می‌سازد، و او را در کار شرکت می‌دهد، به گونه‌ای که انگار او نیز در آن سهمی و چیزی دارد. میان او و میان آستانهٔ پروردگارش که کار در آنجا برآورد و قطعی می‌گردد؛ فاصله‌ها و سدّها و مانعها برداشته می‌شود . . . انگار پروردگارش بدو می‌فرماید: تو اجازه داری در حقّ ایشان هرچه می‌خواهی روا داری، ولیکن مهلتشان بده. بدانان اندکی مهلت بده . . . این مودّت و محبّت مهربانانه‌ای، و انس و الفت لطیفی است که بر غم و اندوه، شدّت و سختی، رنج و زحمت، و مکر و کید، دست می‌کشد و دست می‌مالد، و در نتیجه همهٔ این چیزها محو و ذوب می‌گردد . . . و عطوفت مهربانانه و دوست داشتنی می‌ماند و بس . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ اعلی مکّی و ۱۹ آیه است

سُورَةُ الأَعْلىٰ — ترتیبها ۸۷ — آیاتها ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ﴿٥﴾ سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰ ﴿٦﴾ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ ﴿٧﴾ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٨﴾ فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ﴿٩﴾ سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ﴿١٠﴾ وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴿١١﴾ الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ﴿١٢﴾ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ﴿١٣﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٧﴾ إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ﴿١٩﴾

در روایتی از امام احمد نقل است که امام علی ـ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ فرموده است پیغمبر خدا ﷺ این سوره را:

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلیٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را.

دوست می‌داشت . . . در صحیح مسلم آمده است که پیغمبر ﷺ در دو عید رمضان و قربان، و در روز جمعه: ﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلیٰ ﴾، و:

﴿ هَلْ أَتاکَ حَدیثُ الْغاشِیَةِ ﴾.

آیا خبر حادثۀ فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را در بر می‌گیرد) به تو رسیده است؟ (غاشیه/۱)

را می‌خواند. چه‌بسا هردو تا در یک روز گرد می‌آمد و هردوی آنها را می‌خواند.

پیغمبر خدا ﷺ حقّ داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره سراسر هستی را برای او عبادتگاه و پرستشگاهی می‌سازد که همۀ نواحی و کرانه‌های آن در تسبیح و تقدیس پروردگارِ والامقامش و در تعظیم و تمجید او هم‌آوا و همصدا می‌گردد، و نمایشگاهی می‌شود که از الهامها و پیامهای تسبیح و تقدیس و حمد و ثنا موج می‌زند:

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلیٰ. الَّذي خَلَقَ فَسَوّیٰ. وَ الَّذي قَدَّرَ فَهَدیٰ. وَالَّذي أَخْرَجَ الْمَرْعیٰ. فَجَعَلَهُ غُثاءً أَحْویٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیۀ جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد. سپس آن را خشک و سیاه می‌گرداند. (اعلی/۱-۵)

پیغمبر خدا ﷺ حقّ داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره مژده‌های بزرگی برای او دربر دارد. پروردگارش بدو می‌گوید و با او می‌گوید. پروردگارش تبلیغ و رساندن پیام، و پند و اندرز دادن را بدو وامی‌گذارد:

﴿ سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسیٰ ـ إِلاّٰ ما شاءَ اللهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما یَخْفیٰ ـ وَ نُیَسِّرُکَ لِلْیُسْریٰ. فَذَکِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّکْریٰ ﴾.

ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد. مگر چیزی را که خدا بخواهد. قطعاً او آشکارا و نهان را می‌داند. (چنین خدائی نگاهبان قرآن است و آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست از طریق وحی قرآن به تو می‌رساند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نمی‌کند). ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده

می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انجام آنها توفیقت می‌دهیم). اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند و اندرز بده. (اعلی/۶-۹)

در این سوره خدا برای پیغمبر ﷺ تضمین می‌فرماید که دل او قرآن را حفظ می‌کند و در خود نگاه می‌دارد. این مشکل را از دوش او برمی‌دارد، و بدو مژده می‌دهد که او را برای شریعت ساده و آسانِ آئین اسلام آماده می‌سازد، و در هرکاری از کارهای خودش و از کارهای این دعوت بدو آمادگی می‌بخشد و کار را برایش آسان می‌گرداند. این هم واقعاً چیز بزرگ و مهمّی است.

پیغمبر خدا ﷺ حقّ داشت که این سوره را دوست بدارد. این سوره ارکان و اصول ثابت و ماندگار جهان‌بینی ایمانی را دربر دارد. از قبیل: توحید خداوند آفریدگار، و اثبات وحی الهی، و بیان سزا و جزا در آخرت. اینها نیز نخستین برجای و برپای دارندگان عقیده هستند. گذشته از این، این عقیده را به اصول و ارکان دیرینه‌اش پیوند می‌دهد، و بر رگها و ریشه‌هائی آن را می‌رویاند که در درّه‌های زمان ریشه دوانده‌اند:

﴿ إِنَّ هٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولىٰ. صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسىٰ ﴾.

این (چیزها منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه) در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است. (از جمله در) کتابهای ابراهیم و موسی. (اعلی/۱۸ و ۱۹)

گذشته از این، این سوره سرشت این عقیده را، و سرشت پیغمبری را که آن را ابلاغ می‌کند و به دیگران می‌رساند، و سرشت امّتی را که پرچم آن را بر دوش می‌کشد، به تصویر می‌کشد . . . سرشت سادگی و آسانی و بزرگواری و سترگی . . .

هریک از اینها پیامها و الهامهای پراکنده‌ای در خود دارد، و در فراسوی آنها جولانگاه‌های فراخ و گسترده‌ای قرار دارد . . .

❁

﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلىٰ. ٱلَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ. وَ ٱلَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ. وَٱلَّذِي أَخْرَجَ ٱلْمَرْعىٰ. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوىٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند). خداوندی که چراگاه را (برای تغذیهٔ جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد.

این سرآغاز، با این دیباچهٔ خوشایند و بلند بالا، پیش از هر چیز نغمه‌های تسبیح و تقدیس را همراه با معنی تسبیح و تقدیس، در فضا پراکنده می‌دارد. این صفاتی که به دنبال تسبیح و تقدیس می‌آید:

﴿ الْأَعْلىٰ الَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ. وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ. وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعىٰ. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوىٰ ﴾.

. . . پروردگار والامقام خود را. همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیز را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند). خداوندی که چَراگاه را (برای تغذیهٔ جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد. سپس آن را خشک و سیاه می‌گرداند.

سراسر هستی را عبادتگاه و پرستشگاهی می‌سازد که نواحی و کرانه‌هایش آن نغمه‌ها را طنین‌انداز می‌کند و پژواک آنها را در همه جای کیهان پراکنده می‌نماید، و دنیا را نمایشگاهی می‌گرداند که در آن آثار آفریدگار نوآفرین جلوه‌گر می‌آید:

﴿ الَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ ﴾.

خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. همان خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

تسبیح، خدا را به بزرگی یاد کردن و پاک و منزّه داشتن و معانی صفات زیبا را برای خدا حاضر آوردن، و همچنین در میان پرتوها و لطفها و درخششها و چشمشهای درونی آن صفات، با دل و جان زیستن و بسر بردن است. تسبیح تنها تکرار واژهٔ «سُبْحَانَ اللهِ» نیست و بس. صفت:

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَیٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را.

در وجدان معنی و حالتی را پرتوانداز می‌کند که با واژگان مشخّص کردن آن و گفتن از آن، سخت و دشوار است. امّا با دل و درون باید آن را مزه کرد و چشید. این صفت همراه با پرتوهای بردمیده از حاضر آوردن معانی صفات دیگر، حیات را پیام می‌دهد و زندگی را می‌آفریند.

نخستین صفت نزدیک در این نصّ، صفت «رَبّ» یعنی پروردگار، و بعد از آن «أَعْلیٰ» یعنی والامقام است. رَبّ: مربّی و محافظ است. سایه‌روشنهای این صفت مهربانانه از جملهٔ چیزهائی است که با فضای این سوره و مژده‌ها و آهنگهای خوشایندش هم‌آوا و همنوا است ... صفت أَعْلیٰ هم انسان را بر آن می‌دارد که به افقها و کرانه‌هائی چشم بدوزد که پایانی ندارند، و مرغ جان را بر آن می‌دارد که آزاد و رها تا آنجا که می‌خواهد به پرواز درآید و اوج بگیرد و بال و پر بزند . . . صفت اعلی با تمجید و تعظیم و پاک و منزّه داشتن هماهنگ می‌گردد. اصلاً تمجید و تعظیم و پاک و منزّه داشتن، به صفت أَعْلیٰ پی بردن است . . .

خطاب در اینجا قبل از هرچیز متوجّه پیغمبر خدا ﷺ است. این فرمان از سوی پروردگارش خطاب بدو صادر می‌شود، با این چنین صفتی:

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَیٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را.

مهر و لطف و انس و الفتی در این خطاب است که بالاتر از آن است که بتوان از آن تعبیر کرد و سخن گفت. پیغمبر خدا ﷺ این فرمان یزدان را می‌خواند. بلافاصله پذیرش خود را اعلام می‌فرمود، و پیش از این که آیات دیگر سوره را بخواند، می‌گفت:

(سُبْحَانَ رَبِّیَ الْأَعْلیٰ).

پاک و منزّه است پروردگار والامقام من.

این خطاب است و پاسخ آن. فرمان است و اطاعت از آن. انس گرفتن است و بدان پاسخ گفتن . . . آخر او در آستانهٔ پروردگار خود است. بدون واسطه فرمان را دریافت می‌دارد و بدان پاسخ می‌گوید. انس گرفتن است و پاسخگوئی . . . انس و الفت دارد و تماس نزدیک . . . هنگامی که این آیه نازل گردید، فرمود:

(إِجْعَلُوهَا فِي سُجُودِكُمْ).

آن را در سجده‌هایتان جای دهید.

وقتی که پیش از آن نازل گردید:

﴿ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ ﴾.

حال که چنین است با ذکر نام پروردگار بزرگوار خود، خدا را تسبیح و تقدیس کن. (حاقّه/۵۲)

(إِجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ).

آن را در رکوع خود جای دهید.

این تسبیح و تقدیسی که در رکوع و سجود است سخن زنده‌ای که به نماز ملحق گردیده است. این سخن به زندگی گرمی می‌دهد. این بدان خاطر است که پاسخ مستقیمی به فرمان مستقیمی است. یا به عبارت دقیق‌تر: پاسخ مستقیمی به اجازهٔ مستقیمی است . . . این که خدا به بندگان خود اجازه دهد او را حمد و ثنا گویند، و به تسبیح و تقدیسش بپردازند نعمتی از نعمتهای خدا و فضلی از فضلهای او است. یا به تعبیر دقیق‌تر: این سخن اجازهٔ مستقیم است . . . این که خدا به بندگانش اجازه دهد او را حمد و سپاس گویند، و به تسبیح و تقدیس او بپردازند، نعمتی از نعمتهای خدا در حقّ ایشان است، و فضلی از فضلهای خدا نسبت بدانان است. این اجازهٔ تماس با خدا است. به شکلی بیان شده است که به درک و فهم محدود انسانها نزدیک و برای آنان قابل فهم است. یزدان جهان هرگونه اجازهٔ تماسی را به بندگان بدهد ـ در هر شکلی از اشکال تماس ـ

بزرگواری کردن و لطف نمودن به بندگان است.

﴿ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الأَعْلیٰ ﴾.

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والامقام خود را.

﴿ الَّذِي خَلَقَ فَسَوّیٰ. وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدیٰ ﴾.

همان خداوندی که (چیزها را) می‌آفریند و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

آن خداوندی که هر چیزی را آفریده است، و سپس آنها را هماهنگ کرده است و آراسته و پیراسته نموده است. ساختار آنها را کامل نموده است، و آنها را به نهایت کمالی رسانده است که مناسب آنها است . . . خدائی است که برای هر آفریده‌ای وظیفه و هدفش را اندازه‌گیری کرده است و متناسب تعیین نموده است و آن را به سوی چیزی رهنمود و رهنمون فرموده است که به خاطر آن آفریده شده است. هدف از وجودش را بدو الهام فرموده است، و مقدّر کرده است که در مدّت ماندش چه چیز به مصلحت او است، و همچنین وی را به سوی آن راهیاب فرموده است و هدایت بخشیده است . . .

این حقیقت بزرگ در هر چیزی در گسترهٔ این هستی پدیدار و آشکار است. همه چیز در گسترهٔ این هستی بر آن گواه است، همه چیز اعم از بزرگ و کوچک، و از ارزشمند و بی‌ارزش . . . هرچیزی در صنعت و ساختار خدا از لحاظ خلقت کامل است، و آماده برای انجام وظیفه است. هدف از وجودش مشخّص و مقرّر است. توانمند برای انجام این هدف از آسانترین راه است . . . همهٔ چیزها به صورت جمعی از هماهنگی کامل برخوردار است، و توانا برای انجام نقش گروهی خود در میان جمع است، بدان سان که آماده برای انجام نقش فردی خود به طور جداگانه است.

اتم به تنهائی هماهنگی کاملی میان هسته و الکترونها و پروتونهای خود دارد. هر اتمی بسان منظومه‌ای مثل منظومهٔ شمسی است که خورشید و ستارگان و وابسته‌های آن هماهنگ هستند . . . اتم بسان منظومهٔ شمسی راه خود را می‌داند، و همچون منظومهٔ شمسی وظیفهٔ خود را انجام می‌دهد و به کار خود می‌پردازد.

سلول زنده‌ای به تنهائی دارای خلقت کامل و استعداد کامل برای انجام همهٔ وظائف خود است. کار و بارش بسان کار و بار پیشرفته‌ترین موجودات زندهٔ مرکّب و پیچیده است.

میان اتم واحدی، و میان منظومهٔ شمسی، همچنین میان سلول واحدی، و میان پیشرفته‌ترین موجودات زنده، مراتبی از تنظیمات و ترکیبات است که همهٔ آنها از همچون کمال خلقتی برخوردارند، و همچون هماهنگی گروهی دارند، تدبیر و تقدیر کاملی بر آنها حکمفرما است و آنها را اداره می‌کند و می‌چرخاند . . . سراسر جهان گواه حاضر و آماده‌ای بر این حقیقت ژرف و اصیل است.

دل انسان این حقیقت را یکجا درک و فهم می‌کند هنگامی که آهنگهای این جهان را دریافت دارد. و زمانی که چیزها را در گسترهٔ خویش با حسّ و شعور باز، بررسی و وارسی کند. این چنین درک و فهم الهامی برای هیچ انسانی در هیچ محیطی مشکل نیست، و با هر درجه‌ای از درجات علم به دست آمده می‌توان بدان دسترسی پیدا کرد، وقتی که دریچه‌های دل باز باشد، و تارهای دل برای دریافت آهنگهای هستی مهیّا و آماده باشد.

گذشته از این، مشاهده و علم تجربی با مثالهای فردی و خصوصی، واضح و آشکار می‌سازند چیزی را که الهام با نگاه نخستین درک و فهم می‌کند . . . اندوخته‌ها و آزموده‌هائی از مشاهده و پژوهش در دسترس است که به گوشه‌ای از این حقیقت اشاره می‌نماید و بخشی از آن را نشان می‌دهد، حقیقتی که شامل همه چیز جهان هستی است.

دانشمند « ا. کریسی موریسون» رئیس آکادمی علوم در نیویورک، در کتابش به نام: «انسان به تنهائی

نمی‌تواند پایدار و استوار بماند»[1] می‌گوید:
«پرندگان غریزهٔ بازگشت به وطن دارند. گنجشک جنبان جیک جیک زن که بر سر درب خانه‌ات لانه گذاشته است، در پائیز به سوی جنوب مهاجرت می‌کند، و در بهار آینده به لانه‌اش برمی‌گردد. در ماه سپتامبر دسته‌ها و گروه‌های زیادی از پرندگان ما[2] به سوی جنوب پرواز می‌کنند. اغلب حدود هزار مایل بالای دریاها را می‌پیمایند و طی می‌نمایند. با وجود این راه خود را گم نمی‌کنند. کبوتر نامه‌رسان وقتی که داخل قفس سفر دور و درازی را طی می‌کند، و در طول این کوچ طولانی بر اثر صداهائی که برایش تازه و ناآشنا است سرگشته و گیج می‌شود، مدّتی دور می‌زند و می‌چرخد. آن گاه به وطن و جایگاه خود برمی‌گردد بدون این که ویلان و حیران شود و راه خود را و وطن و جایگاه خود را گم کند . . . زنبور عسل کندوی خود را پیدا می‌کند هرچند هم باد در وزیدن بر گیاهان و درختان همهٔ نشانه‌های راهنمائی و راهیابی موجود را پنهان و نهان دارد. حسّ بازگشت به وطن و خانه و کاشانه در انسان ضعیف است. امّا انسان این ساز و برگ اندک بازگشت را با وسائل و ابزار دریانوردی افزایش می‌دهد و کامل می‌کند. ما بدین غریزه نیازمندیم. عقل و خرد ما این نیاز را برآورده می‌سازد. قطعاً باید حشرات ریز و کوچک چشمهای میکروسکوپی، یعنی «ذرّه‌بین» داشته باشند. ما اندازهٔ استحکام آن میکروسکوپها را نمی‌دانیم. شاهینها چشمان تلسکوپی، یعنی «دوربین نزدیک‌کننده» دارند. در اینجا نیز انسان با ابزار و وسائل میکانیکی خودش برتری پیدا می‌کند. انسان با تلسکوپ خود سدیم را می‌بیند، سدیمی که بسیار ناچیز است. نیروی دید چشم انسان، باید دو میلیون برابر شود تا آن را ببیند. انسان با میکروسکوپ الکترونی خود می‌تواند باکتری نامرئی را مشاهده کند . . . همچنین انسان حشرات کوچکی را می‌بیند که او را می‌گزند.
تو اگر اسب پیر خود را تنها رها کنی، آن اسب راستای راه خود را در پیش می‌گیرد هرچند هم شب تاریک باشد. آن اسب می‌تواند که راه را ببیند اگرچه کاملاً پدیدار و آشکار نباشد. ولی او اختلاف درجهٔ حرارت جاده و دو سوی آن را می‌بیند با دو چشمی که اندکی از اشعّهٔ مادون قرمز جاده متأثّر می‌گردند. جغد می‌تواند موش گرم و لطیفی را ببیند که دارد روی گیاه سرد حرکت می‌کند، هراندازه هم شب تاریک باشد. ما انسانها شب را می‌توانیم به روز تبدیل کنیم با ایجاد نور در مجموعه‌ای که آن را پرتو می‌نامیم.
زنبورهای عسل کارگر ماده خانه‌هائی را با حجمهای گوناگون می‌سازند در شانه‌ای که برای پرورش به کار می‌رود. خانه‌های کوچکی برای کارگران می‌سازند. خانه‌های بزرگتر از آنها را برای امیرها (یعنی زنبور عسلهای نر)، و اطاق ویژه‌ای برای ملکه‌های حامله می‌سازند. زنبور عسل ملکه، تخمهای بارور نشده‌ای را در خانه‌های مخصوص نرها می‌گذارد، و تخمهای بارور شده‌ای را در خانه‌های سالم و آماده برای کارگران ماده و برای ملکه‌های آینده می‌گذارد. کارگرانی که ماده و چابک و ورزیده‌اند، بعد از این که مدّت زیادی انتظار نسل جدید را کشیدند، مهیّا و آماده برای تهیّه کردن غذا جهت زنبور عسلهای نوزاد می‌گردند. بدین گونه که عسل را می‌جوند و مقدّمات هضم را آماده می‌کنند و به کار تلقیح می‌پردازند. سپس در مرحلهٔ معیّنی از تکامل نرها و ماده‌ها دست از جویدن و تهیّهٔ مقدّمات هضم می‌کشند، و غذائی جز عسل و تلقیح بدانها نمی‌دهند. ماده‌هائی که بدین شکل و شیوه خدمت می‌شوند و پرورش می‌یابند کارگران ماده می‌شوند.
و امّا ماده‌هائی که در خانه‌های ملکه بسر می‌برند تغذیهٔ آنها با جویدن عسل و آماده کردن مقدّمات هضم باز هم ادامه می‌یابد. این ماده‌ها که بدین شکل و شیوهٔ ویژه با

۱- استاد محمود صالح فلکی آن را تحت عنوان: «العلم یدعو إلی الإیمان» به عربی ترجمه کرده است.
۲- پرندگان آمریکا.

آنها رفتار می‌شود به ملکه‌های زنبوران عسل تبدیل می‌گردند. تنها این ملکه‌ها هستند که تخمهای بارور شده می‌گذارند. تکرار عملیّات تولید نسل بدین شکل و شیوه، خانه‌های ویژه‌ای و تخمهای ویژه‌ای را می‌طلبد. غذا را نیز باید تغییر داد، چون تغییر غذا تأثیر شگفتی دارد. این امور ملتزم انتظار کشیدن و تمییز کردن و پیداکردن غذائی است که تأثیر سازگاری داشته باشد! این تغییرات مخصوصاً در زندگی عمومی زنبوران عسل تأثیر بسزائی دارد، و برای وجود همهٔ آنها ضروری به نظر می‌رسد. شناخت و مهارت که لازم و ملزوم برای انجام همچون کاری هستند قطعاً باید پیش از شروع زندگی گروهی و اجتماعی زنبوران عسل، دست داده و به کمال رسیده باشد. امّا شناخت و مهارت برای پیدایش زنبوران عسل، و ادامهٔ حیات آنها ضروری و ملازم یکدیگر نمی‌باشد. لذا به نظر می‌آید زنبوران عسل در شناخت تأثیر غذا در شرائط و ظروف مشخّص بر انسان تفوّق و برتری دارند!

سگ با بینی برتری که بدو داده شده است می‌تواند حیوانی را احساس کند که عبور کرده است. و حال آن که تاکنون انسان ابزار و وسیله‌ای اختراع نکرده است که بتواند با آن حسّ ضعیف بویائی خود را تقویت کند. امّا با این وجود حسّ بویائی ما ـ هرچند که ضعیف است ـ آن اندازه دقیق است که می‌تواند ذرّات بسیار ریز میکروسکوپی را تشخیص دهد . . .

همهٔ حیوانات صداها و آواهائی را می‌شنوند که بسیاری از آنها بیرون از محدودهٔ امواج صوت قابل درک حسّ شنوائی ما است.[1] انسان با کمک گرفتن از وسائل و ابزارهائی که کشف کرده است می‌تواند صدای مگسی را بشنود که در فاصلهٔ چند مایلی در پرواز است، بدان گونه که انگار روی پردهٔ صماخ او نشسته است. همچنین با همچون ادوات و ابزاری می‌تواند پرتو نور خورشید را ثبت و ضبط کند.

یکی از عنکبوتهائی که در آب زندگی می‌کند لانه‌ای برای خودش به شکل بالون از تارهای عنکبوت می‌سازد، و آن را به چیزی در زیر آب بند می‌کند و می‌آویزد. سپس حبابی را با مهارت روی موی بدنش نگاه می‌دارد و آن را به زیر آب می‌برد. آن گاه آن حباب را داخل لانه‌اش رها می‌سازد. این کار را بارها و بارها تکرار می‌کند تا بدانجاکه لانه‌اش می‌آماسد و باد می‌کند. بدین هنگام نوزادان خود را به دنیا می‌آورد و آنها را تربیت می‌کند. از وزیدن بادها ترسی بر آنها ندارد. در اینجا است که ما روش بافتن را می‌یابیم، بافتنی که از هندسه و اندازه‌گیری و ترکیب و شناوری در فضا برخوردار است!

ماهی «سلمون» کوچک سالها در دریا به کوچ و سفر می‌پردازد. سپس به رودخانهٔ ویژهٔ خود برمی‌گردد. گذشته از این، این ماهی از ساحل آن رودخانه بالا می‌رود تا به جویبار کوچکی می‌رسد که به دریا می‌ریزد، جویباری که او در آن متولّد شده است! . . کیست که ماهی کوچک «سلمون» را با دقّت هرچه بیشتر به زادگاهش برمی‌گرداند؟ ماهی سلمون که از ساحل بالا می‌رود، اگر آن را بگیرند و به جویبار دیگری ببرند فوراً می‌فهمد که این جویبار خودش نیست. راه آن رودخانه را در پیش می‌گیرد، و برخلاف امواج آب حرکت می‌کند و سینهٔ امواج آب را می‌شکافد و خود را به زادگاهش می‌رساند!

در اینجا چیستانی است که دشوارتر و پیچیده‌تر از آن است. این معمّا باید حلّ شود. این چیستان مربوط به مارماهیها است. مارماهیهائی که برعکس این راه و روش عمل می‌کنند. این آفریده‌های شگفت وقتی که به رشد کامل خود رسیدند از برکه‌ها و رودخانه‌های گوناگون به مهاجرت می‌پردازند. اگر در اروپا باشند هزاران مایل را در اقیانوس می‌پیمایند و همگی به سوی جنوب برمودا کوچ می‌کنند و به ژرفاهای آنجا فرومی‌روند. در آنجا تخمگذاری می‌کنند و می‌میرند!

۱- امواج صوت فقط در فاصلهٔ ۱۶ مرتبه در ثانیه تا ۲۰۰۰۰ مرتبه در ثانیه برای ما قابل درک است، و بیشتر یا کمتر از آن هرچه هست برای ما قابل درک نیست. (مترجم)

نوزادان آنها هیچ‌گونه وسیله‌ای در دسترس ندارند تا با آن چیزی را بشناسند. جز آب خالی چیزی سراغ نمی‌رود و دیده نمی‌شود. امّا نوزادان آنها برمی‌گردند و راهی را در پیش می‌گیرند که به سوی ساحل می‌رود، ساحلی که مادرانشان از آنجا آمده‌اند و به دریا خزیده‌اند. از آن ساحل هم به رودخانه یا دریاچه و یا برکهٔ کوچکی می‌روند. بدین خاطر هر آبی از مارماهیهای خود پرمی‌گردد. این مارماهیها با امواج نیرومند دست و پنجه نرم کرده‌اند. در برابر جذر و مدها ایستاده‌اند. با طوفانهای دریائی رزمیده‌اند. با امواج متلاطمی جنگیده‌اند که سواحل را بازیچهٔ دست خود قرار داده‌اند. به آنها در اینجا اجازهٔ رشد داده شده است. وقتی که رشد آنها به کمال رسید یک قانون نهان آنها را برای برگشتن برمی‌انگیزد، برگشتن به جایگاهی که در آنجا بوده‌اند بعد از به پایان بردن کوچی که کرده‌اند. آیا برانگیزنده و محرّکی که مارماهیها را بدین امر رهنمود و رهنمون می‌کند کیست؟ هرگز اتّفاق نیفتاده است که مارماهی آمریکائی در آبهای اروپا شکار شود، یا مارماهی اروپائی در آبهای آمریکا صید گردد. طبیعت مارماهی اروپا را یک سال یا بیشتر از مارماهی آمریکائی به رشد می‌رساند تا تأخیر این مدّت مسافتی را جبران کند که مارماهی اروپائی طیّ می‌کند. آخر فاصلهٔ کوچ مارماهی اروپائی طولانی‌تر از فاصلهٔ کوچ همنوع مارماهی آمریکائی خود است. به نظر تو آیا وقتی که ذرّه‌ها و گرد و غبارها دست به دست یکدیگر بدهند و در وجود مارماهی متّحد و متّفق شوند برای مارماهی حسّ رهنمود و رهنمون، و نیروی ارادهٔ لازم برای اجراء همچون عملیّاتی می‌گردد.

وقتی که باد پروانهٔ ماده‌ای را از لابلای پنجره به سرِ در خانه‌ات بیاورد، چیزی نمی‌گذرد این پروانه پیام نهانی را مخابره می‌کند. پروانهٔ نر هرچند که در فاصلهٔ دوری باشد این پیام را دریافت می‌دارد، و بدان پاسخ می‌دهد. اگر تو با پخش بوهائی بخواهی این پروانه را سردرگم کنی در کار مخابرهٔ او خلل و نقصی پدید نمی‌آید. آیا این آفریدهٔ ناچیز ایستگاه رادیو دارد؟ آیا پروانهٔ نر دستگاه رادیوئی عقلانی دارد، گذشته از سیم دریافت صدا یعنی «ایریال»؟ آیا پروانهٔ ماده هوا را به تکان و نوسان درمی‌آورد، و پروانهٔ نر این تکان و نوسان را دریافت می‌دارد؟

تلویزیون و رادیو از جملهٔ دستگاه‌ها و ابزارهای شگفت مادی هستند. تلویزیون و رادیو تماس ما را سریع برقرار می‌کنند. ولیکن ما در عملکرد آنها با سیم و ایستگاهی سر و کار داریم. بنا بر این پروانه هنوز که هنوز است از این جهت بر ما انسانها برتری دارد.

گیاه وکیلهائی را به کار می‌گیرد تا خودش به زندگی ادامه دهد و افزایش پیداکند، بدون این که وکیلها تمایل بدین کار داشته باشند! از قبیل: حشراتی که گرده را از گلی به گل دیگری منتقل می‌کنند. بادها. هر چیزی که به پرواز درآید یا راه برود. تا دانه‌های گیاه پخش گردد. در این اواخر گیاه انسان آقا و سرور را نیز به دام خود انداخته است! انسان جهان طبیعت را آراسته است، و طبیعت بدو سخاوتمندانه جائزه بخشیده است. و پاداشش داده است. امّا انسان بدین امر بسنده نکرده است، چون سخت به دنبال افزایش ثروت است و فزونی‌طلب است. تا بدانجا که اسیر گاوآهن و خیش شده است. باید بذرافشانی کند و بدرود و انبار کند. باید تربیت کند و پیوند بزند. باید ببرد و بخورد. هرگاه این کارها را رها کند گرسنگی می‌کشد، و تمدّن عقبگرد می‌کند و سقوط می‌نماید، و زمین به حالت طبیعی خود برمی‌گردد.

بسیاری از حیوانات بسان «خرچنگ دریائی» هستند. خرچنگ دریائی وقتی که چنگک خود را از دست بدهد می‌داند اندامی از بدنش هدر رفته است و ضائع گردیده است. با سرعت به تعویض و جایگزینی آن می‌پردازد! سلولها را فعّال می‌سازد، و عوامل وراثت، یعنی ژنها را به تلاش می‌اندازد! هرگاه این امر صورت گرفت و چنگک جدید درست گردید، سلولها دست از کار و تلاش برمی‌دارند، چون از طریقی متوجّه

می‌گردند که هنگام استراحت فرارسیده است!
هزارپای دریائی وقتی که دو تکه شد، می‌تواند خود را از راه یکی از این دو نیمه اصلاح و ترمیم کند! تو اگر سر کرم خوراکی را قطع کنی، بی‌درنگ او به ساختن سر دیگری به جای آن می‌پردازد! . . ما انسانها نیز می‌توانیم بهبودی و التیام زخمها را به شتاب اندازیم، امّا چه وقت برای جرّاحان میسّر و ممکن می‌گردد بدانند چگونه سلولها را به نشاط و تلاش وادارند تا بازوی جدیدی، یا گوشتی، یا استخوانی، یا ناخنهائی، و یا اعصابی را بسازند و جایگزین کنند؟ اگر این کار امکان داشته باشد؟!

حقیقت سرسام‌آوری در میان است که تا اندازه‌ای معمّای این بازآفرینی و آفرینش نوین را روشن می‌گرداند. سلولها در مراحل اوّلیّهٔ تکامل خود وقتی که تقسیم می‌شوند هر قسمتی از آن می‌تواند جاندار کاملی را پدید آورد. بدین خاطر هرگاه سلول اوّلیّه به دو قسمت تقسیم شود، و این دو قسمت جدا گردیدند، از آنها دو سلول جداگانه تولید می‌شود. این امر توجیهی برای مشابهت دوقلوها است. امّا معنی و مفهوم بیش از این را دارد، و آن این که هر سلولی در ابتدای امر فردی به تمام و کمال باشد. دیگر شکّی باقی نمی‌ماند که در این صورت تو خودت در هر سلولی و بافتی وجود داری!»

در فصل دیگری می‌گوید:

«دانهٔ بلوطی که روی زمین می‌افتد، و پوستهٔ سفت خاکستری رنگش آن را از شکستن محفوظ و مصون می‌دارد، و به گودالی از زمین غلت می‌خورد و می‌افتد، در بهار سلول درون آن به جنبش و کنش درمی‌آید. پوستهٔ آن از هم می‌گسلد و پراکنده می‌گردد. سلول طعام را از مغز آن می‌بلعد، مغزی که شبیه تخم‌مرغی است که در آن «ژنها» یا «واحدهای وراثتی» پنهان و نهان گردیده‌اند. ریشه‌های خود را به زمین فرومی‌برد و در آن می‌گستراند. ناگهان تو شاخه‌ای یا نهالی را می‌بینی که بعد از گذشت چند سال درختی می‌گردد. سلول که در آن ژنها وجود دارد تقسیم و تکثیر می‌شود و میلیونها میلیون برابر می‌گردد، و شاخه‌ها و پوسته را و همهٔ برگها و میوه‌ها را می‌سازد. میوه‌هائی که همسان میوه‌های درخت بلوطی است که از آن پدید آمده است و پای به هستی گذاشته است. در خلال صدها سال، میوه‌های بلوط بیشماری پدیدار آمده‌اند و در آنها نظم و ترتیب اتمها درست همان است که نخستین درخت بلوط را در میلیونها سال پیش تولید کرده است و به دنیا آورده است».[1]

در فصل سوم می‌گوید:

هر سلولی که در بدن هر آفریدهٔ زنده‌ای پدید می‌آید باید خود را دگرگون سازد تا جزئی از گوشت شود. یا خود را فداء سازد به عنوان جزئی از پوستی که همین که به وجود می‌آید فرسوده و پوسیده می‌گردد. سلول باید مبنای دندانها را بسازد. مائع شفّاف داخل چشم را تهیّه ببیند. یا در تشکیل بینی یا گوش شرکت بکند. گذشته از این بر هر سلولی لازم است خود را دگرگون سازد از لحاظ شکل و از لحاظ هر خاصیّت دیگری که برای انجام وظیفهٔ خودش لازم است. مشکل است تصوّر کنیم از میان سلولهائی که مربوط به دست راست یا دست چپ هستند، یکی از این سلولها جزئی از گوش راست گردد، و سلول دیگری جزئی از گوش چپ شود. صدها هزار سلول چنین به نظر می‌آیند که وادار گردیده‌اند و به پیش رانده شده‌اند چیز مناسبی را در وقت معیّنی و در مکان مشخّصی انجام بدهند!»

در فصل چهارم می‌گوید:

در میان تودهٔ آفریدگان به برخی از آنها امکان داده شده است که پلّهٔ بالائی از اشکال معیّن غریزه یا هوش و یا چیزی که نمی‌دانیم را نشان بدهند. برای مثال زنبور ملخ جهنده‌ای را شکار می‌کند. گودالی را در زمین می‌کند. به ملخ نیش می‌زند. سوزن نیش خود را دقیق

۱- مراجعه شود به مطالبی که در سورهٔ «طارق» راجع به کوچ نطفه‌ای آمده است که جنین را پدید آورده است.

به مکان مناسبی از بدنش فرومی‌برد تا بدانجا که ملخ بیهوش می‌گردد، و بسان گوشت نگاهداری شده‌ای زیست می‌کند . . . زنبور ماده دقیقاً در جای مناسبی از بدن این ملخ تخمگذاری می‌نماید. چه بسا این زنبور نمی‌داند که نوزادان کوچک او وقتی که از تخمها بیرون می‌آیند می‌توانند از این غذا بهره‌مند شوند و بخورند بدون این که این حشره را بکشند که غذای آنها است! چرا که کشتن این حشره برای آنها خطر دارد. قطعاً باید زنبور از آغاز آفرینش این کار را کرده باشد و پیوسته آن را تکرار نموده باشد. در غیر این صورت هیچ‌گونه زنبوری بر روی زمین نمی‌ماند . . . علم برای این پدیدهٔ مرموز هیچ تفسیر و توضیحی ندارد. از دیگر سو این پدیده را نمی‌توان به تصادف نسبت داد.

زنبور ماده نخجیر را به گودالی می‌اندازد و روی آن را می‌پوشاند، و شادان کوچ می‌کند و سپس می‌میرد. نه این زنبور و نه پیشینیان او در بارهٔ این عملکرد اندیشیده‌اند، و نه این و نه آنها ندانسته‌اند برای نوزادانشان چه چیزی پیش می‌آید و چه چیزی رخ می‌دهد . . . و حتّی ندانسته‌اند که خودشان زندگی کرده‌اند و به تلاش ایستاده‌اند تا نوع خودشان را حفظ کنند!

در میان برخی از انواع مورچگان، کارگران آنها دانه‌های ریزی را می‌آورند برای خوراک مورچگان دیگر در طول فصل زمستان. مورچگان جائی را می‌سازند مشهور به «انبار آرد کردن». مورچگانی که آرواره‌های بزرگ مجهّزی برای آرد کردن دارند در آنجا هستند. این مورچگان آسیابان به جویدن و خرد کردن و آماده کردن خوراک برای ساکنان لانه می‌پردازند. این یگانه کاری است که این نوع مورچگان انجام می‌دهند. وقتی که پائیز فرامی‌رسد، و دانه‌ها همه آرد گردیده‌اند، قاعدهٔ «بزرگ‌ترین خیر و خوبی برای بیشترین افراد» می‌طلبد که این توشهٔ خوراک مصون و محفوظ گردد. از آنجا که نسل جدید، مورچگان آسیابان زیادی را تولید و نظم و نظام خواهند داد، مورچه‌های سرباز مورچگان آسیابان موجود را می‌کشند. شاید مورچه‌های سرباز وجدان حشرگی خود را راضی کنند به این که مورچگان آسیابان پاداش لازم و بسندهٔ خود را دریافت کرده‌اند، چرا که آنها نخستین فرصت استفادهٔ از غذا را در طول آسیاب کردن داشته‌اند و بهرهٔ کافی خود را برده‌اند!

انواعی از مورچگان وجود دارند که غریزه یا تفکّر ـ هرکدام از این دو را که برای تو شیرین است برگزین ـ آنها را وادار می‌سازد که گیاهانی را جهت خوراک کشت کنند. می‌توان این کشتزارها را «باغچه‌های گیاهان» نامید. این مورچگان انواع معیّنی از کرمها و ساسها و شته‌ها[1] را شکار می‌کنند ـ شته‌ها حشرات کوچکی هستند که آفت شیره‌های عسلی هستند ـ کرمها و ساسها و شته‌ها گاوها و بزهای مادهٔ این نوع مورچه‌ها بشمارند. مورچه‌ها ترشّحات مشخّصی که شبیه عسل است از این موجودات برمی‌گیرند و می‌خورند.

مورچه‌ها گروه‌ها و دسته‌هائی از این جانداران را اسیر و برده می‌سازند. بعضی از مورچه‌ها وقتی که لانه‌های خود را می‌سازند، برگها را تکّه‌تکّه می‌کنند در اندازه‌هائی که مطابق حجم مطلوب است. در آن هنگام که برخی از مورچه‌های کارگر بریده‌های برگها را در مکان مناسب می‌گذارند. نوزادان کوچک خود را ـ که در دوران دگردیسی هستند و می‌توانند ابریشم‌بافی کنند و تارها را بتابند ـ در کار جولائی و بافندگی با خود شرکت می‌دهند و آنها را به کار می‌گیرند! چه بسا نوزادان مورچه از ساختن پیله‌ای برای خود محروم هستند، ولیکن به جماعت مورچگان خدمت می‌کنند!

راستی چگونه به اتمهای ماده‌ای که مورچه از آنها تشکیل می‌شود اجازه داده می‌شود که به همچون عملیّات پیچیده و سختی برخیزند و به تلاش بایستند؟

۱- مادهٔ این حشره از ابتدای بهار تا اواخر پائیز به طور بکرزایی مرتّباً تولید نسل می‌کند و پیاپی ماده‌های بکرزا به وجود می‌آورد، و فقط با شروع سرما نسل نر و ماده تولید می‌کند، و آنها باهم جفتگیری می‌کنند و تخمهای زمستانی را به وجود می‌آورند! (فرهنگ معین)

شکّ و تردیدی نیست آفریدگاری وجود دارد که این مورچگان را رهنمود و رهنمون می‌نماید، و آنها را بر انجام چنین کارهای شگفت و شگرفی توانائی و مهارت عطاء می‌فرماید» . . .

سخنان (ا. کریسی موریسون) در اینجا به پایان می‌آید...

بلی. هیچ شکّ و تردیدی نیست آفریدگاری وجود دارد که مورچگان را رهنمود و رهنمون می‌فرماید، و آفریده‌های کوچک و بزرگ جدای از آنها را نیز راهنمائی و راهیابی می‌نماید، و بدانها بر انجام همهٔ اینها قدرت و مهارت مبذول می‌دارد . . . چرا که او:

﴿ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ، وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ ﴾.

پروردگار والامقامی که (چیزها را) می‌آفریند، و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. پروردگاری که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

اینها نمونه‌هائی بود که ما آنها را از سخنان آن دانشمند فرزانه گلچین کرده‌ایم. این گلچین جز چیز اندکی از مشاهداتی نیست که انسانها آنها را در بارهٔ جهانهای گیاهان و حشرات و پرندگان و حیوانات نوشته‌اند. گذشته از اینها توده‌ها و گروه‌های فراوان بسان اینها وجود دارند. این توده‌ها و گروه‌های فراوان هم بیش از این کاری نمی‌کنند که به گوشهٔ ناچیزی از مدلول و مفهوم این فرمودهٔ خداوند بزرگوار اشاره‌ای داشته باشند:

﴿ الَّذِي خَلَقَ فَسَوّىٰ. وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهَدىٰ ﴾.

پروردگاری که (چیزها را) می‌آفریند، و سپس (آنها را هماهنگ می‌کند و) می‌آراید. خداوندی که اندازه‌گیری می‌کند و (هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری) رهنمود می‌نماید (که باید بکند).

اینها اشاره‌هائی است به چیزهای شگفت و شگرفی که در این جهان دیدنی است، جهانی که ما کمتر از اندکِ آن را هم نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم. تازه در فراسوی این جهان دیدنی جهان نهانی، یعنی عالَم غیبی وجود دارد که تنها از چیزهای آن، پرتوهائی بر ما می‌تابد که یزدان سبحان برای ما انسانها از آنها سخن می‌گوید، بدان اندازه که هستی ضعیف بشری ما تاب و توان درک و فهم آنها را دارد!



بعد از نشان دادن این گسترهٔ فراخ صفحهٔ بزرگ هستی، و سر دادن تسبیح و تقدیس در گوشه‌ها و کرانه‌های جهان، و پیچیدن پژواک در اطراف و اکناف دوردست جهان و همآوائی و همنوائی همه چیز آن، به تکمیل این تسبیح و تقدیس بزرگ و سترگ می‌پردازد با پسوده‌ای در حیات گیاهان، پسوده‌ای که پیام و محتوای خود را دارد:

﴿ وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعىٰ. فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوىٰ ﴾.

خداوندی که چَراگاه را (برای تغذیهٔ جانداران از زمین می‌رویاند و) بیرون می‌آورد.

«مَرْعیٰ» هرگونه گیاهی است. هیچ گیاهی هم نیست مگر این که برای آفریده‌ای از آفریدگان خدا خوب و شایسته است. مَرْعیٰ در اینجا فراگیرتر از آن چیزی است که برداشت ما از مَرْعیٰ است که چراگاه چهارپایان خودمان است. خدا این زمین را آفریده است، و اقوات و ارزاق آن را برای هر زنده و جانداری که روی زمین حرکت بکند، یا در داخل زمین پنهان بشود، و یا در فضای زمین پرواز بکند، مقدّر و مقرّر فرموده است.

مَرْعیٰ ـ اعم از چراگاه و چمنزار و نباتات و گیاهان ـ نخست به رنگ سبز برمی‌دمد، سپس پژمرده می‌شود و خشک و پرپر می‌گردد، و بعد به سیاهی می‌زند. «أَحْویٰ» یعنی سیاه تیره، این است. گیاهان بدان گاه که سبزرنگ هستند قابلیّت خوردن به شکل پخته و خام را دارند. زمانی که پژمرده و پرپر و سیاه تیره هستند باز هم می‌توان آنها را به شکل پخته و خام خورد. در فاصلهٔ این دو حال نیز همین‌طور جنبهٔ خوراکی دارند. پس در هر حالی از احوال برای کاری از کارهای این

زنــدگی ســزاوار و مـفیدند، بـرابـر تـقدیر و تـدبیر پروردگاری که جهان را آفریده است و همه چیز آن را به اندازهٔ لازم آفـریده است و هـماهنگ و آراسـته و پیراسته کرده است و به راه خود داشته است و رهنمود و رهنمون فرموده است.

اشاره‌ای که در اینجا به حیات نباتات می‌شود با گوشهٔ چشمی پیام می‌دهد که هر گیاهی درویدن دارد، و هـر زنده‌ای پایانی. این هم پسوده‌ای است که با سخن گفتن از زندگی دنیا و زندگی آخرت سازگار و همآوا است:

﴿ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ ٱلدُّنْيا وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ ﴾.

بـلکه (بـنا بـه سـرشت انسـانی) زنـدگی دنـیا را (کـه محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسیه است) ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

زندگی دنیا بسان این چمنزار و گلزار و گـیاهانی است که مدّت زمان خود را سپری می‌کنند و سپس خشک و سیاه و پرپر می‌گردند . . . ولی آخرت جاودانه می‌ماند و پایان ندارد.

❁

در این سرآغازی که پرده از گسترهٔ فراخ صفحهٔ بزرگ هستی برمی‌دارد، حقائق آیـندهٔ ایـن سـوره در رونـد گفتارش با این هستی در این چهارچوب زیبای بزرگ، ارتباط پیدا می‌کند، همان گونه که دیده می‌شود بیشتر سـوره‌ها در ایـن جـزء هـمچون چـهارچـوبی دارنـد، چهارچوبی که با فضا و سایه‌روشن و آهنگ این سوره، همنوائی و همنوائی کاملی دارد.[1]

❁

پس از آن، این مژدهٔ بزرگ به پیغمبر خدا ﷺ و بعد از او به امّت او داده می‌شود:

﴿ سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسىٰ ـ إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ، إِنَّـهُ يَـعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مٰا يَخْفىٰ ـ وَ نُيَسِّرُکَ لِلْيُسْرىٰ. فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ ٱلذِّكْرىٰ ﴾.

ما قرآن را بـر تـو خـواهـیم خـوانـد و بـه تـو خـواهـیم آموخت، و تو دیگر آن را فراموش نخواهـی کـرد. مگر چیزی را که خدا بـخواهـد. قـطعاً او آشکـارا و نـهان را می‌داند. (چنین خدائی نگاهبان قرآن است و آنچه مورد نیاز بشـر بـوده و هست از طریق وحـی قـرآن بـه تـو می‌رساند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نـمی‌کند). ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انـجام آنـها تـوفیقت مـی‌دهیم). اگـر پـند و انـدرز سودمند باشد، پند و اندرز بده.

این مژده می‌آغازد با برداشتن رنج محافظت از قرآن و رنج نگاهداری آن از دوش پیغمبر ﷺ :

﴿ سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسىٰ ﴾.

ما قرآن را بر تو خواهیم خواند و به تو خواهیم آموخت و تو دیگر آن را فراموش نخواهی کرد.

آنـچه بـر پـیغمبر ﷺ است خـوانـدن قـرآن است، خوانـدنی کـه آن را از سـوی پـروردگارش دریـافت می‌دارد. بعد از آن این خدا است که ضامن ضبط قرآن در دل او است. دیگر فراموش نمی‌گرداند آنچه را کـه پروردگارش بر او می‌خواند.

این مژده‌ای است برای پیغمبر ﷺ مژده‌ای که او را آسوده‌خاطر می‌گرداند. بدو اطمینان می‌دهد که از سوی این قرآن بزرگ و زیبا و محبوب دلش خاطرجمع باشد. نگران این قرآن که سراپا عاشق آن است، و آزمند بـر آن است، و مسؤولیّت بزرگی را نسبت بدان احسـاس می‌کند، اصلاً نباشد . . . عشق بدین قرآن و آز بر آن و احساس مسؤولیّت در قبال آن، پیغمبر ﷺ را بر آن می‌داشت وقتی که جبرئیل قرآن را برایش نازل می‌کرد آیه آیه را تکرار بکند و زبان بدان بجنباند از ترس این که نکند حرفی از آن را فـرامـوش گـردانـد. تـا ایـن مژده‌های اطمینان‌بخش بدو رسید و خاطرجمع گـردید که پروردگارش بجای او محافظت از این قرآن را بـر

۱- مراجعه شود بـه فـصل هـماهنگی هـنری در کـتاب: «التـصویر الفـنی فی‌القرآن».

عهده می‌گیرد و مصون ماندن آن را تضمین خواهد کرد. این مژده گذشته از پیغمبر ﷺ برای امّت او است. امّتی که بعد از او می‌آیند و پای به جهان می‌گذارند. آنان هم مطمئنّ باشند اصل این عقیده که قرآن است محفوظ و مصون توسّط یزدان است. این عقیده از سوی خدا آمده است و توسّط او محافظت می‌گردد، و او ضامن و حافظ نگاهداری آن در دل پیغمبر ﷺ این عقیده است. این هم رعایت و عنایت یزدان سبحان است، و بیانگر بزرگواری این عقیده در پیشگاه خدا، و عظمت این کار در ترازوی او است.

در اینجا همان گونه که در هرجائی که وعدهٔ قطعی و حتمی داده می‌شود، یا این که قانون دائمی و همیشگی به میان می‌آید، پشت سر آن، آزادی اراده و مشیّت الهی بیان می‌گردد. از عدم مقیّد بودن اراده و مشیّت خدا سخن می‌رود، حتّی اگر این قید و بند از وعدهٔ خدا و از قانون او سرچشمه بگیرد و پدیدار آید. قرآن بر بیان این حقیقت در هرجائی حرص و آز دارد، همان گونه که در گذشته در این فی ظلال القرآن مثال زده‌ایم و ذکر کرده‌ایم. از جمله در اینجا در این باره آمده است:

﴿ إِلاّ ما شاءَ اللهُ ﴾.

مگر چیزی را که خدا بخواهد.

این پاسداری از قرآن و نگهبانی از آن نیز آزادی اراده و مشیّت الهی را به دنبال دارد. هرچند وعدهٔ صادقانه داده شده است که این قرآن فراموش نمی‌گردد و از آن محافظت می‌شود، امّا این پاسداری و نگهبانی نیز در چهارچوب اراده و مشیّت بزرگ الهی قرار می‌گیرد و می‌ماند، و پیوسته بدین اراده و مشیّت باید چشم دوخت حتّی در کاری که خود این اراده و مشیّت قبلاً وعده داده است. دل همیشه باید آویزهٔ اراده و مشیّت خدا بوده، و همیشه با این آویزه شدن زنده باشد و زندگی بکند . . .

﴿ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ ما يَخْفىٰ ﴾.

قطعاً او آشکارا و نهان را می‌داند.

انگار این قسمت از آیه بیانگر برجای داشتن و محافظت کردن و مستثنی نمودن است . . . همهٔ اینها به حکمت و فلسفه‌ای برمی‌گردد که خدا از آن آگاه است، خدائی که آشکار و نهان را می‌داند، و بر هر امری از همه سو آگاه و مطّلع است. لذا در هر امری چیزی را مقرّر و مقدّر می‌فرماید که حکمت او آن را اقتضاء می‌کند، حکمتی که متّکی به علم خدا است، علمی که محیط بر هر کاری از همه سو است.

❁

مژدهٔ فراگیر دوم این است:

﴿ وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ ﴾.

ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انجام آنها توفیقت می‌دهیم).

مژده‌ای است به شخص پیغمبر ﷺ و بعد از او مژده‌ای به امّت او است. بیان سرشت این آئین، و حقیقت این دعوت، و نقش این دعوت در زندگی انسانها، و جایگاه این دعوت در نظام جهان هستی است . . . این دو کلمه: «وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ» دربرگیرندهٔ حقیقتی از بزرگ‌ترین سرشت این پیغمبر ﷺ را با سرشت این عقیده، و با سرشت این هستی پیوند می‌دهد، هستی‌ای که ساده و آسان با دست قدرت یزدان ساخته و پرداخته گردیده است، و ساده و آسان راه خود را می‌سپرد، و ساده و آسان رو به سوی هدفش می‌کند و می‌رود. این حقیقت از نور سرچشمه گرفتن و برآمدن است. از نور سرچشمه گرفتن و برآمدن به مسافتها و فاصله‌ها و افقها و کرانه‌های حقیقتی اشاره می‌نماید که حدود و ثغوری ندارد . . .

کسی که خدا او را برای شریعت ساده و آسان آئین اسلام آماده می‌سازد، در سراسر مسیر زندگانیش ساده و آسان به پیش می‌رود. همراه با این جهان که دارای ترکیب‌بند و حرکت و رویکرد هم‌آوا و همنوا است به سوی خدا رهسپار می‌شود . . . با کسی و چیزی برخورد نمی‌کند و ستیزه نمی‌جوید مگر با منحرفانی که از خطّ سیر این جهان بزرگ بریده‌اند و به کژراهه

افتاده‌اند ـ معلوم است همچون کسانی وقتی که با این جهان بزرگ مقایسه می‌گردند و سنجیده می‌شوند، نه ارج و بهائی دارند و نه به حساب می‌آیند ـ او با سراسر این جهان، با رخدادها، با اشخاص و اشیاء، و با قضا و قدری که رخدادها و اشخاص و اشیاء را می‌چرخاند و اداره می‌گرداند، ساده و آسان و زیبا و لطیف و نرم و آرام، حرکت می‌کند و رهسپار می‌شود. سادگی و آسانی در دستهایش، در زبانش، در گامهایش، در کارش، در تصوّرش، در اندیشه‌اش، در شروع به کارهایش، در چاره‌جوئی امورش، در رفتارش با خود، و در رفتارش با دیگران، پیدا و هویدا است.

پیغمبر خدا ﷺ در همهٔ کارهایش این چنین بود . . . هرگاه میان دو کار مختار می‌گردید ساده و آسان آن را برمی‌گزید، همان گونه که عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ از او روایت کرده است.[1] و همان گونه که عائشه گفته است: «پیغمبر خدا ﷺ وقتی که در خانه‌اش خلوت می‌کرد و تنها می‌بود نرم‌ترین مردمان، و متبسّم و خندان بود». در صحیح بخاری آمده است: «کنیزی دست پیغمبر خدا ﷺ را می‌گرفت و او را هرکجا و هرگونه که می‌خواست راه می‌برد!»

در طرز رفتار پیغمبر ﷺ در جامه پوشیدن و خوراک خوردن و خفتن و جز اینها چیزهائی روایت شده است که بیانگر گزینش سادگی و آسانی، و به طور کلّی هرچه کمتر خود را به رنج و تکلّف انداختن است.

در کتاب «زادالمعاد» شمس‌الدین ابوعبدالله محمّدبن قیّم جوزی در بارهٔ «جامه‌های پیغمبر» ﷺ آمده است: «پیغمبر ﷺ عمامه‌ای داشت که سحاب یعنی ابر نامیده می‌شد. آن را بر سرِ علی بست. این عمامه را می‌پوشید و زیر آن کلاهی بر سر می‌نهاد. کلاه بر سر می‌نهاد بدون این که دستار ببندد. دستار می‌بست بدون این که کلاه بر سر بنهد. هرگاه عمامه می‌بست سر آن را میان دو شانه‌اش فرومی‌آویخت ـ بنا بدانچه که مسلم آن را در صحیح خود روایت کرده است. از عمر پسر حریث روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ را بالای منبر دیدم در حالی که عمامهٔ سیاهی بر سر داشت، و سر آن را میان دو شانه‌اش آویخته بود. در صحیح مسلم از جابر روایت شده است که یک گوشهٔ عمامه‌اش آویزان بود. این می‌رساند که سر عمامه یا گوشهٔ آن را همیشه میان دو شانه‌اش آویزان نمی‌کرده است. گویند: وقتی که پیغمبر ﷺ وارد مکّه شد لباس رزمی بر تن داشت، و بر سرش کلاهخود بود. در این صورت باید گفت پیغمبر ﷺ در هر جائی جامه‌ای را می‌پوشید که متناسب با آنجا می‌بود».

در فصل دیگری ابن قیّم گفته است: «درست این است که بهترین راه و روش همان راه و روش پیغمبر خدا ﷺ است. راه و روشی که آن را بنیاد نهاده است، و بدان دستور فرموده است، و بدان تشویق نموده است، و بر آن پایدار و ماندگار بوده است. راه و روش او در لباس پوشیدن این بوده است هر جامه‌ای که دست داده است پوشیده است. جامه‌اش گاهی از پشم، وقتی از پنبه، و زمانی از کتان بوده است. لباسهای کتانی راه راه یمنی و کتانی سبزرنگ را پوشیده است. جبّه و قبا و پیراهن و شلوار و رداء و عبا و پیراهن بلند را پوشیده، و خف و دمپایه و کفش را به پا کرده است، و سر دستار و عمامه را گاهی از پشت سر آویزان نموده است، و گاهی آویزان ننموده است . . . تا آخر . . .».

در بارهٔ راه و روش پیغمبر ﷺ در امر خوردن گفته است: «راه و روش پیغمبر ﷺ و سیره و شیوهٔ او در امر خوردن چنین بود: خوراک موجودی را برنمی‌گرداند و مردود نمی‌داشت. در بارهٔ خوراکی که موجود نبود خود را به رنج و مشقّت نمی‌انداخت و آن را دنبال نمی‌کرد. هر طعام پاک و هر خوراک حلالی که بدو نزدیک می‌بود از آن می‌خورد ـ مگر این که از آن بیزار می‌بود و اشتهای آن را نمی‌داشت. در این صورت از خوردن آن خودداری می‌کرد، بدون این که

۱- مسلم و بخاری آن را از عائشه روایت کرده‌اند.

آن را حرام اعلام کند ـ هرگز از طعام و خوراکی عیبجوئی نمی‌کرد و رخنه نمی‌گرفت. اگر میل خوردن آن را می‌داشت از آن می‌خورد، و اگر اشتهای خوردن آن را نمی‌داشت به ترک آن می‌گفت، همان گونه که سوسمار خوردن را رها فرمود چون به خوردن آن عادت نداشت. امّا سوسمار خوردن را بر امّت خود حرام نفرمود. بلکه سوسمار بر سر سفرهٔ او خورده می‌شد و او نگاه می‌کرد و چیزی نمی‌فرمود. حلوا و عسل را می‌خورد و آنها را دوست می‌داشت. خرمای رطب و هرنوع خرمائی را می‌خورد. شیر خالص و شیر مخلوط را می‌نوشید. سَویق[۱] و عسل را با آب می‌خورد. دوشاب و افشرهٔ خرما را میل می‌فرمود. خربزه ـ شوربا یا سوپ و یا آشی که از شیر و آرد درست می‌شد ـ خیار با خرما، کشک، نان و خرما، نان و سرکه، قدید یعنی گوشت کفانیدهٔ پاره کرده یا گوشت به درازا بریدهٔ خشک کرده، کدوی پخته ـ که آن را دوست می‌داشت ـ بلغور و گندم و جو پوست کنده، ترید با روغن، پنیر، نان و روغن زیتون، هندوانه با خرما، خرما با سرشیر ـ آن را دوست می‌داشت ـ همهٔ اینها را می‌خورد. هرگز هیچ خوراک پاک و حلالی را برنمی‌گردانید، و در به دست آوردن آن خود را به زحمت نمی‌انداخت. راه و روش او این بود هرچه ممکن می‌گردید و دست می‌داد می‌خورد، و اگر خوراکی پیدا نمی‌گردید و میسّر نمی‌شد. صبر می‌کرد... تا آخر . . .».

در بارهٔ راه و روش و رسم و رسوم خفتن و بیدار شدن پیغمبر ﷺ گفته است: «گاهی بر روی رختخوابش و گاهی بر روی پوست، و گاهی بر روی حصیر، و گاهی بر روی زمین، و گاهی بر روی تخت میان شنها، و گاهی بر روی جامهٔ سیاهی می‌خوابید».

احادیث پیغمبر ﷺ که بر آسانگیری و بزرگواری و گذشت و نرمش داشتن در کارها، و سختگیری نکردن در امور، تشویق و ترغیب می‌کنند، و در ابتدای آنها کار عقیده و وظائف آن قرار دارد، زیادند و شمارش آنها مشکل است. از جملهٔ فرموده‌های پیغمبر ﷺ اینها است:

«إِنَّ هٰذَا ٱلدِّينَ يُسْرٌ، وَلَنْ يُشَادَّ ٱلدِّينَ أَحَدٌ إِلاّ غَلَبَهُ».[۲]

«این آئین سهل و آسان است، هیچ کسی با این آئین سختگیری نمی‌کند (و در انجام عبادت بیش از توان خود را به زحمت نمی‌اندازد) مگر این که این آئین بر او چیره می‌گردد و او را مغلوب خود می‌گرداند».

«لاتُشَدِّدُوا عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ فَإِنَّ قَوْماً شَدَّدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ فَشُدِّدَ عَلَيْهِمْ...».[۳]

«بر خویشتن سخت نگیرید. اگر بر خویشتن سخت بگیرید بر شما سخت گرفته می‌شود. چه قومی بر خویشتن سخت گرفتند، بر ایشان سخت گرفته شد».

«إِنَّ الْمُنْبَتَّ لا أَرْضاً قَطَعَ وَ لا ظَهْراً أَبْقىٰ».[۴]

«شخص راه گم کرده و مرکوب مرده نه زمینی را طی می‌کند و نه پشتی را سالم برجای می‌گذارد».

«يَسِّرُوا وَ لا تُعَسِّرُوا».[۵]

«آسانگیری کنید و سختگیری نکنید».

در بارهٔ همزیستی و سازگاری فرموده است:

«رَحِمَ اللهُ رَجُلاً سَمْحاً إِذا بَاعَ وَ إِذَا اشْتَرىٰ وَ إِذَا اقْتَضىٰ».[۶]

«خداوند رحمت کناد کسی را که آسانگیر باشد وقتی که می‌فروشد، و وقتی که می‌خرد، و وقتی که حقّ خود را می‌طلبد و انجام کاری را می‌خواهد».

«اَلْمُؤْمِنُ هَيِّنٌ لَيِّنٌ».[۷]

«مؤمن، نرمخو و آرام و آسانگیر و کارآسان است».

«اَلْمُؤْمِنُ يَأْلَفُ وَ يُؤْلَفُ».[۸]

۱- سَویق غذائی که از آرد گندم یا جو تهیّه می‌کردند، شاید سمنو و یا کاچی باشد. (مترجم)
۲- بخاری آن را روایت کرده است.
۳- ابوداوود آن را روایت کرده است.
۴- بخاری آن را روایت کرده است.
۵- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.
۶- بخاری آن را روایت کرده است.
۷- بیهقی آن را روایت کرده است.
۸- دارقطنی آن را روایت کرده است.

«مؤمن الفت‌گیر و الفت‌پذیر است».
«إِنَّ أَبْغَضَ ٱلرِّجٰالِ إِلَى اللهِ الْأَلَدُّ الْخَصِمُ».[۱]
«مبغوض‌ترین و منفورترین مردمان در نزد خدا، دشمن‌ترین و کینه‌توزترین آنان است».
از نشانه‌های برجسته و از اشاره‌های ژرفی که دالّ بر بیزاری و ناخشنودی پیغمبر ﷺ از سختگیری و درشتخوئی و نابهنجاری و مشکل‌پسندی و مشکل‌تراشی حتّی در نامها و سیماهای چهره‌ها است، و بیانگر حقیقت سرشت او است و می‌رساند که پروردگارش وی را در خوی و هستی بر ساده بودن و ساده گرفتن ساخته و پرداخته است، اینها است: از سعید پسر مسیّب روایت شده است که پدرش گفته است: پدرش (یعنی پدربزرگ مسیّب) به خدمت پیغمبر ﷺ رفت. پیغمبر ﷺ فرمود:
«مٰا اَسْمُکَ؟». «اسم تو چیست؟»
پاسخ داد و گفت: حَزْن . . . (یعنی مکان سخت و ناهموار). فرمود:
«بَلْ أَنْتَ سَهْلٌ».
«بلکه تو سهل و صاف و هموار هستی».
گفت: نامی را تغییر نمی‌دهم که پدرم مرا بدان نامیده است! پسر مسیّب ـ خدایش رحمت کناد ـ گفته است: «این خشونت و نابهنجاری بعدها همیشه در میان ما بود!».[۲]
از ابن عمر ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمٰا ـ روایت است که پیغمبر خدا ﷺ نام عاصیه (یعنی سرکش و نافرمان) را تغییر داد و او را جمیله (یعنی زیبا و آراسته) نامید.[۳]
از فرموده‌های پیغمبر ﷺ است:
«إِنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ أَنْ تَلْقَ أَخٰاکَ بَوَجْهٍ طَلِقٍ».[۴]
«از جملهٔ کارهای نیک و پسندیده این است که با برادر (دینی) خود با چهرهٔ گشاده و روئی باز رویاروی گردی».
این حسّ و شعور دقیق و لطیفی است که نابهنجاری و ناهمواری و سختی و دشواری را حتّی در نامها و سیماها می‌بیند و مورد نظر قرار می‌دهد، و از آنها بیزاری می‌جوید، و آنها را به سوی هنجاری و همواری و نرمش و سازش می‌کشاند و متمایل می‌گرداند.
تاریخ زندگانی پیغمبر خدا ﷺ به تمام و کمال صفحه‌هائی از بزرگواری و گذشت و آسانگیری و صفا و صمیمیّت و نرمش و سازگاری، و آسان گرفتن در جملگی کارها است.
این هم مثالی از چاره‌جوئی دلها و درونها است، مثالی که پرده از راه و روش پیغمبر ﷺ و از سرشت و خوی او برمی‌دارد:
روزی عرب بادیه‌نشینی به خدمت او آمد و چیزی درخواست کرد. پیغمبر ﷺ آن را بدو داد، و گفت:
«أَحْسَنْتُ إِلَیْکَ؟».
«آیا با تو خوبی کردم؟».
عرب بادیه‌نشین گفت: نه. و بلکه زیبا هم رفتار نکردی! مسلمانان خشمگین شدند، و برخاستند و به سویش رفتند. پیغمبر بدیشان اشاره کرد که دست نگاه دارید و آرام باشید. سپس به خانه‌اش رفت، و کسی را به سراغ آن عرب بادیه‌نشین فرستاد. مقداری بر بخشش و عطای بدو افزود. سپس فرمود:
«أَحْسَنْتُ إِلَیْکَ؟».
«آیا با تو خوبی کردم؟».
گفت: بلی. خداوند پاداش خوب اهل و عیال و قوم و قبیله‌ات را بدهد. پیغمبر ﷺ بدو فرمود:
«إِنَّکَ قُلْتَ مٰا قُلْتَ وَ فِی نَفْسِ أَصْحٰابِي شَيْءٌ مِنْ ذٰلِکَ، فَإِذٰا أَحْبَبْتَ فَقُلْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ مٰا قُلْتَ بَیْنَ یَدَیَّ، حَتَّیٰ یَذْهَبَ مِنْ صُدُورِهِمْ مٰا فِیهٰا عَلَیْکَ».
«تو گفتی آنچه که گفتی. در درون یارانم ناراحتی و رنجشی از آن سخن جای گرفته است. اگر دوست داری آنچه در پیش من گفتی در حضور ایشان هم بگو، تا آنچه نسبت به تو در سینه‌هایشان جای گرفته است از

۱- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.
۲- بخاری آن را روایت کرده است.
۳- مسلم آن را روایت کرده است.
۴- ترمذی آن را روایت کرده است.

بین برود و کدورت و ملالی در میان نماند».
عرب بادیه‌نشین گفت: بلی. زمانی که فردای آن روز فرارسید او آمد. پیغمبر ﷺ فرمود:
«إِنَّ هٰذَا الْأَعْرابِيَّ قالَ ما قالَ، فَزِدْناهُ، فَزَعَمَ أَنَّهُ رَضِيَ. أَ كَذٰالِکَ؟».
«این عرب بادیه‌نشین گفت آنچه گفت. ما بر بخشش او افزودیم. وی گمان می‌برد که خشنود گردیده است. آیا چنین است؟».
عرب بادیه‌نشین گفت: بلی. خداوند پاداش خوب اهل و عیال و قوم و قبیله‌ات را بدهد. پیغمبر ﷺ فرمود:
«إِنَّ مَثَلي وَ مَثَلَ هٰذَا الْأَعْرابِيِّ كَمَثَلِ رَجُلٍ كانَتْ لَهُ ناقَةٌ شَرَدَتْ عَلَيْهِ، فَتَبِعَهَا النّاسُ، فَلَمْ يَزيدُوها إِلاّ نُفُوراً، فَناداهُمْ صاحِبُ النّاقَةِ: خَلُّوا بَيْني وَ بَيْنَ ناقَتي، فَإِنّي أَرْفَقُ بِها وَ أَعْلَمُ. فَتَوَجَّهَ لَها صاحِبُ النّاقَةِ بَيْنَ يَدَيْها. فَأَخَذَ لَها مِنْ قُمامِ الْأَرْضِ، فَرَدَّها هَوْناً هَوْناً، حَتّىٰ جاءَتْ وَ اسْتَناخَتْ، وَ شَدَّ عَلَيْها رَحْلَها، وَ اسْتَوىٰ عَلَيْها. وَ إِنّي لَوْ تَرَكْتُكُمْ حَيْثُ قالَ الرَّجُلُ ما قالَ فَقَتَلْتُمُوهُ دَخَلَ النّارَ».
«داستان من و داستان این عرب بادیه‌نشین بسان داستان مردی است که شتر ماده‌ای داشت. شتر ماده‌اش گریخت. مردمان آن را دنبال کردند، ولی جز مایهٔ گریز بیشتر آن نشدند. صاحب شتر ماده ایشان را فریاد زد: مرا با شترم آزاد گذارید، چراکه من با آن مهربانتر و در باره‌اش آگاه‌تر هستم. صاحب شتر ماده به سوی آن رفت. از علفهای روی زمین مقداری را برایش کند، و آرام آرام و نرمک نرمک آن را بازگرداند، تا بدانجا که برگشت و خفت. جل و پالان را بر پشتش محکم بست، و سوارش گردید. اگر من شما را رها می‌کردم آن وقت که این مرد هرچه خواست گفت، و شما او را می‌کشتید، او به آتش دوزخ درمی‌افتاد».
این چنین پیغمبر ﷺ با انسانهای سرکش و گریزان درمی‌افتاد، و چنین ساده و آسان و با چنین نرمش و سازشی با ایشان رفتار می‌نمود، و این گونه اتّحاد و اتّفاق برقرار می‌کرد . . . نمونه‌های گوناگونی در راه و روش زندگانی پیغمبر ﷺ یافته می‌شود. همهٔ نمونه‌ها دالّ بر ساده گرفتن و آسان نمودن کارها بر خویشتن است، هم بدان گونه که پروردگارش بدو مژده داده است و در زندگانیش توفیق رفیق راهش فرموده است، و در امر دعوت و در جملگی امور موفّقش نموده است و راه را برایش هموار و کار را برایش آسان کرده است. . .
این شخصیّت بزرگوار و محبوب و موفّق و آماده برای دریافت ساده‌ترین آئین و سهل‌ترین شریعت، و برای پیمودن آسان‌ترین راه، این چنین بود تا بتواند این دعوت را برگیرد و آن را به انسانها برساند، و سرشت او با سرشت دعوت همسان و همگون، و حقیقت او با حقیقت دعوت همآوا و همنوا شود، و همتا و همطراز با امانت بزرگی گردد که با وجود ستبری و سترگیش - در پرتو توفیق دادن و آمادگی بخشیدن خدا بدو - آن را برداشته است و بر دوش کشیده است. این است که رسالت با این چنین توفیق دادنی و آمادگی بخشیدنی از بار کمرشکنی به کار دوست داشتنی‌ای، و به ریاضت زیبائی، و به شادی و دلگشائی، تبدیل می‌گردد و تحوّل می‌پذیرد.
در بیان صفت محمّد ﷺ و صفت وظیفه‌ای که آمده است تا آن را انجام دهد، در قرآن مجید آمده است:
﴿ وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلاّ رَحْمَةً لِلْعالَمينَ ﴾.
(ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم. (انبیاء/۱۰۷)
﴿ الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ، وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ ﴾.
(رحمت خود را اختصاص می‌دهم به) کسانی که پیروی می‌کنند از فرستادهٔ (خدا محمّد مصطفی) پیغمبر امّی که (خواندن و نوشتن نمی‌داند و وصف او را) در تورات و انجیل نگاشته می‌یابند. او آنان را به کار نیک

دستور می‌دهد و از کار زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برایشان حلال می‌نماید و ناپاکها را بر آنان حرام مـی‌سازد و فرو مـی‌اندازد، و بند و زنـجیر (احکـام طاقت‌فرسای همچون قطع مکان نجاست بـه مـنظور طهارت، و خودکشی به عنوان توبه) را از (دست و پا و گـردن) ایشـان بـه در مـی‌آورد (و از غُـل اسـتعمار و استثمارشان می‌رهاند). (اعراف/۱۵۷)

پیغمبر ﷺ در این صورت به عنوان رحـمت بـرای جهانیان آمده است. آمـده است تـا از دوش مـردمان بارهای سنگین و غلها و زنجیرهائی را بردارد کـه بـر ایشان واجب بـوده است و تـحمیل گـردیده است، آن زمان که آنان بر خود سخت گرفته‌اند و در نـتیجه بـر ایشان سخت گرفته شده است.

در بارهٔ صفت رسالتی که آن را بـر دوش گـرفته است آمده است:

﴿ وَ لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ؟ ﴾.

ما قرآن را سـاده و آسـان سـاخته‌ایم، آیـا پـندپذیر و عبرت‌گیری هست؟. (قمر/۲۲)

﴿ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي ٱلدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ﴾.

در دیـن کـارهای دشـوار و سـنگین را بـر دوش شـما نگذاشته است. (حج/۷۸)

﴿ لاٰ يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاّٰ وُسْعَهٰا ﴾.

خداوند به هیچ کس جـز بـه انـدازهٔ تـوانـائیش تـکلیف نمی‌کند (و هیچ گاه بالاتر از میزان قدرت شـخص از او وظائف و تکالیف نمی‌خواهد). (بقره/۲۸۶)

﴿ مَا يُرِيدُ اللهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ ﴾.

خداوند نمی‌خواهد شما را بـه تـنگ آورد و بـه مشـقّت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را (از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد. (مائده/۶)

این رسالت آمده است که در حـدود امکـان کـارها را ساده و آسان کند و بر مردمان سـخت نگـیرد و رنـج نیفزاید. بلکه آسان گرفتن و آسان کردن در روان ایـن رسالت، جاری و ساری است، همان‌گونه که در وظائف و تکالیفی که تعیین می‌کند جاری و ساری است.

﴿ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهٰا ﴾.

این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. (روم/۳۰)

انسان هرکجای این عقیده را بگـردد و هـرکجای ایـن عقیده را بنگرد، آسان گرفتن و ساده رفتن را مـی‌یابد. می‌بیند این عقیده تاب و توان انسان را در نظر داشته است، و حالات گوناگون او را مراعـات کـرده است، و شرائط و ظروف مختلفی را در مدّ نظر گرفته است که انسان با آنها در محیطها و اوضـاع و احـوال بـا آنـها رویاروی می‌شود و برخورد می‌کند . . . خود این عقیده ساده و آسان به تصوّر درمی‌آید: خدای یگانه‌ای است و چیزی بسان او نیست و بدو نمی‌ماند. او همه چیز را آفریده است و از نیستی به هستی آورده است، و بـه سوی سر منزل مقصودش و هدف مطلوبش رهنمود و رهنمون فرموده است. پیغمبرانی را بـه مـیان مـردمان فرستاده است تا آن را از هدف وجودشان بیاگاهانند، و ایشان را به سوی خدایشان برگردانند، خدائی که آنان را آفریده است و خلعت وجود به تـنشان کـرده است. تکالیف و وظائف نیز هـمه و هـمه از ایـن عـقیده بـا هماهنگی مطلقی که کـجی و انـحرافـی در آن نـیست برمی‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد. بر مردمان است که از این تکالیف و وظائف به اندازهٔ تـاب و تـوان خـود و بدون هرگونه زحمت و مشقّتی به دست بگیرند و انجام بدهند:

«إِذٰا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأْتُوا مِنْهُ مَا ٱسْتَطَعْتُمْ، وَ مٰا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ».[1]

«هرگاه شما را به انجام کاری دستور دادم، بدان اندازه از آن کار انجام بدهید که می‌توانید، و چیزی را رهـا سازید که شما را از آن نهی می‌کنم و بازمی‌دارم».

انجام چیزی که از آن نهی گردیده است و قدغن شده است در حالت ضرورت و در وقت اضـطرار بـلامانع

۱- مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.

است:

﴿ إِلاَّ مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ ﴾.

مگر ناچار و درمانده شوید و وادار بدان گردید.

(انعام/۱۱۹)

همۀ تکالیف و وظائف در این راستا است و بدین حدود و ثغور و قوانین و مقرّرات منحصر می‌گردد.

بدین خاطر سرشت پیغمبر ﷺ با سرشت رسالت، و حقیقت دعوت‌کننده با حقیقت دعوت، در این نشانۀ اصیل برجسته به همدیگر رسیده است و همنوا و همآوا گردیده است. امّتی را هم که این پیغمبر ﷺ با رسالت ساده و آسانگیر خود ساخته و پرداخته است و به جهان گسیل داشته است نیز این چنین بود و این چنین است. ملّت میانه‌روی است. ملّتی است که مورد لطف و مرحمت است و لطف و مرحمت را بر دوش کشیده است و به ارمغان آورده است. این ملّت ساده و آسان ساخته و پرداخته شده است و برای برداشتن و بر دوش کشیدن سادگی و آسانی آماده گردیده است . . . سرشت این ملّت با سرشت این هستی بزرگ، متّحد و متّفق شده است و همراه و همگام گردیده است. . .

این هستی با هماهنگی خود و با جریان حرکت خود، ساختار خدا را به تصویر می‌کشد، ساختاری که بیانگر آسانی و آسانگیری و جریان و حرکتی است که هیچگونه تصادف و برخوردی در آن نیست . . . میلیونها میلیون اجرام آسمانی در فضای خدا شناور هستند و در مدارهای خود هماهنگ و شیفته می‌گردند و با نیروی جاذبه در کشش و کنش بوده، بدون این که با یکدیگر تصادف و برخورد کنند، و نابسامان و پریشان گردند و از مسیر کج شوند و کژ روند . . . زندگی، میلیونها میلیون موجودات زنده را به سوی مقاصدِ نزدیکشان و هدفهای دورشان با نظم و نظام و استواری و استحکام رهسپار می‌سازد و روان می‌گرداند. هریک از آنها برای وظیفه و مأموریّتی آماده و آراسته گردیده است که برای انجام آن آفریده شده است. هریک از آنها راه خود را به سوی مقصد و هدف خود می‌سپرد و روان در مسیر رسیدن بدان است. میلیونها میلیون حرکات و حادثات و احوال و اوضاع گرد می‌آیند و پخش می‌شوند، در حالی که راه خود را می‌سپرند و به پیش می‌روند. بسان نغمه‌ها و نواهای گروه نوازندگانی که با آلتها و ابزارهای گوناگون می‌نوازند و می‌خوانند و همه باهم همآوا می‌گردند و در مقام یگانۀ دور و درازی یک‌صدا و همنوا می‌شوند!

توافق یکدست و مطلقی میان سرشت جهان هستی، و سرشت رسالت، و سرشت پیغمبر ﷺ، و سرشت ملّت مسلمان است . . . این هم چیز خدادادی و ساختار خدای یگانه است. این هم سرشتی است که خدای هستی‌بخش و کاربجا آن را عطاء فرموده است.

﴿ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ﴾.

اگر پند و اندرز سودمند باشد، پند و اندرز بده.

خدا پیغمبر ﷺ را قاری کرد است و دیگر فراموش نمی‌کند.

﴿ إِلاَّ مَا شَاءَ اللَّهُ ﴾.

مگر چیزی را که خدا بخواهد.

خدا پیغمبر ﷺ را برای شریعت ساده و آسان آئین اسلام آماده ساخته است و کارهای خیری را برای او آسان نموده است و در انجام آنها توفیقش داده است. تا امانت بزرگ را به خوبی پاس دارد و به وظائف آن برخیزد . . . تا پند و اندرز بدهد . . . او برای این آماده گردیده است، و بدین امر مژده داده شده است . . . پند و اندرز بده هرگاه فرصتی برای بیدار و هوشیار کردن دست دهد، و دریچه‌ای به سوی دلها باز باشد، و وسیله‌ای برای تبلیغ و رساندن پیام فراچنگ آید. پند و اندرز بده:

﴿ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ﴾.

اگر پند و اندرز سودمند باشد.

پند و اندرز همیشه سودمند خواهد بود، و همیشه هم کسی را خواهی یافت که کم یا بیش از آن استفاده کند و بهره‌مند گردد. هیچ نسلی یافته نمی‌شود، و هیچ سرزمینی نیست مگر این که در میان آن نسل و در آن

سرزمین کسی یا کسانی یافته می‌شوند که گوش فرامی‌دهند و بهره می‌برند، هرچند که مردمان فاسد و تباه گردند و دلها سنگین شوند و پرده‌ها بر دلها فروافتند . . .

وقتی که این ترتیب را در این آیه‌ها می‌بینیم، به عظمت این رسالت پی می‌بریم، و از بزرگی اماتنی آگاه می‌شویم که برخاستن بدان و بر دست گرفتن آن همچون ساده کردن و آمادگی بخشیدنی را می‌طلبیده است، ساده و آسان کردن آئین اسلام، و آمادگی بخشیدن و توفیق دادن آورندهٔ پیام، یعنی محمّد ﷺ همچنین می‌طلبیده است که خدا او را قاری کند، و پاسداری و نگاهداری از قرآن را یزدان جهان به عهد گیرد، تا پیغمبر ﷺ که این توشهٔ بزرگ را دارد بتواند بار سنگین مسؤولیّت تبلیغ را بر دوش کشد و دیگران را پند و اندرز دهد و رهنمود و رهنمون کند.

وقتی که پیغمبر ﷺ همچون کاری را کرد و این عمل سنگین را انجام داد، وظیفهٔ خود را بجای آورده است، و مردمان بعد از آن خود دانند چه می‌کنند و چون می‌روند و چون می‌آیند. راه‌هائی که در پیش می‌گیرند گوناگون می‌گردد، و سرنوشتها و فرجامهائی که خواهند داشت مختلف است. خداوند در حقّ ایشان انجام می‌دهد آنچه که می‌خواهد انجام بدهد برابر پاسخی که بدین پند و اندرز داده‌اند و مطابق کاری که در پیش گرفته‌اند:

﴿ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشىٰ، وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى، الَّذي يَصْلَى ٱلنَّارَ الْكُبْرىٰ، ثُمَّ لايَمُوتُ فيها وَ لا يَحْيىٰ. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّىٰ، وَ ذَكَرَ ٱسْمَ رَبِّهِ فَصَلّىٰ ﴾.

کسی که (احساس مسؤولیّت می‌کند و از خدا) می‌ترسد، پند و اندرز خواهد گرفت. و بدبخت‌ترین فرد (پند و اندرز را کنار خواهد گذاشت و) از آن دوری خواهد گزید. آن کسی که داخل عظیم‌ترین (و هولناک‌ترین) آتش خواهد شد و بدان خواهد سوخت. سپس در آن آتش (برای همیشه می‌ماند و) نه می‌میرد (و آسوده می‌گردد) و نه زنده (بشمار می‌آید و حالتی که در آن است زندگی نامیده) می‌شود. قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد، و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگزارد و فروتنی کند.

پند و اندرز بده . . . از پند و اندرز سود می‌برد:

﴿ مَنْ يَخْشىٰ ﴾.

کسی که (احساس مسؤولیّت می‌کند و از خدا) می‌ترسد.

پند و اندرز می‌گیرد کسی که دل او احساس ترس می‌کند. در نتیجه از خشم خدا و از عذاب او به هراس می‌افتد. دل زنده به ترس و هراس درمی‌آید، از آن زمان که می‌داند که هستی آفریدگاری دارد، آفریدگاری که جهان را آفریده است و آن را سر و سامان بخشیده است و همهٔ ذرّات هستی را با همدیگر ارتباط و پیوند داده است! هر چیزی از جهان را به اندازهٔ لازم آفریده است و به جهان گسیل داشته است و به وظیفهٔ خود رهنمود و رهنمون کرده است و آشنا فرموده است! این است که یزدان مردمان را بیهوده رها نمی‌سازد و به حال خود وانمی‌گذارد، و ایشان را سرگردان و بی‌سرپرست رها نمی‌کند. بلکه قطعاً در برابر هرکار خیر و شرّی از ایشان حساب خواهد کشید، و با عدل و داد سزا و جزایشان می‌دهد. بدین خاطر است کسی که دل زنده‌ای دارد به هراس می‌افتد. وقتی پند و اندرز داده شود بیدار و هوشیار می‌گردد و پند و اندرز می‌گیرد. و زمانی که حقّ و حقیقت را بدو نشان دهند حقّ و حقیقت را می‌بیند و می‌پذیرد، و زمانی که بدو درس عبرت بدهند عبرت می‌گیرد و بر بصیرت و بینش خود می‌افزاید.

﴿ وَ يَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ﴾.

و بدبخت‌ترین فرد (پند و اندرز را کنار خواهد گذاشت و) از آن دوری خواهد گزید.

او از پند و اندرز دوری می‌کند، و گوش بدان فرانمی‌دهد و بدو سود نمی‌رساند. در این صورت او: «الْأَشْقىٰ»، یعنی بدبخت‌ترین فرد است. بلی مطلق و

مختصر باید گفت او بدبخت‌ترین کس است، بدبخت‌ترین کسی که نهایت بدبیاری و بدبختی در او گرد می‌آید. بدبخت‌ترین کس در دنیا است به سبب روحِ تهی مردۀ زنگار گرفتۀ سنگینی که دارد، روحی که حقائق هستی را احساس نمی‌کند، و گواهی راستین حقائق هستی را نمی‌شنود، و از الهامها و پیامهای ژرف آنها متأثّر نمی‌گردد. بدبخت‌ترین کس است و پیوسته با تشویش و نگرانی زندگی می‌کند، و آزمندانه بر چیزهائی که در زمین است فرومی‌افتد و بدانها هجوم می‌برد، و خود را برای مادیات حقیر دنیوی به رنج و زحمت فراوان می‌اندازد! . . بدبخت‌ترین کس در آخرت است، به سبب عذاب و عقابی که گریبانگیرش می‌گردد و بی‌اندازه و بی‌نهایت است!:

﴿ الَّذي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرىٰ. ثُمَّ لايَمُوتُ فيها وَ لا يَحْيىٰ ﴾.

آن کسی که داخل عظیم‌ترین (و هولناک‌ترین) آتش خواهد شد و بدان خواهد سوخت. سپس در آن آتش (برای همیشه می‌ماند و) نه می‌میرد (و آسوده می‌گردد) و نه زنده (بشمار می‌آید و حالتی که در آن است زندگی نامیده) می‌شود.

بزرگ‌ترین آتش، آتش دوزخ است. بزرگ‌ترین آتش است از لحاظ حدّت و شدّتی که دارد. بزرگ‌ترین آتش است از لحاظ ستبری و ضخامتی که دارد . . . چرا که همچون کسی در همچون آتشی ماندگار می‌گردد و ماندنش به طول می‌انجامد. گرفتار آتش دوزخ نمی‌میرد تا مزۀ آسایش را ببیند و بچشد، و نه زنده بشمار است تا از امن و امان و آسودگی برخوردار شود. بلکه آنچه هست عذاب جاویدان و سرمدی است. عذاب تا بدانجا است که گرفتارِ آن، چشم به مرگ می‌دوزد و مردن را آرزو می‌کند. مردن را امنیّت بزرگی و امن و امان سترگی می‌شمارد!

در صفحۀ مقابل، نجات و رستگاری و پاکی و اندرزپذیری را می‌یابیم:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّىٰ. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّىٰ ﴾.

قطعاً رستگار می‌گردد کسی که خویشتن را (از کثافت کفر و معاصی) پاکیزه دارد. و نام پروردگار خود را ببرد و نماز بگزارد و فروتنی کند.

تزکّی پاک شدن از هر نوع کثافت و ناپاکی است. یزدان سبحان مقرّر می‌فرماید و بیان می‌نماید این کسی که خود را پاکیزه می‌دارد، و نام پروردگارش را می‌برد، در دلش جلال و عظمت خدا را حاضر می‌آورد: نماز می‌خواند.

﴿ فَصَلّىٰ ﴾: نماز می‌خواند و فروتنی می‌کند.

معنی آن خشوع و خضوع، یا نماز خواندن اصطلاحی است. هر دو معنی چه بسا از پند و اندرز گرفتن، و حاضر آوردن جلالت و عظمت خدا در دل، و احساس هیبت و شوکت خدا در درون، پدیدار و نمودار آید . . . کسی که پاکیزگی نموده است و پند و اندرز گرفته است و نماز خوانده است، او:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ ﴾. قطعاً رستگار می‌گردد.

حتماً او رستگار است. او در دنیای خود رستگار است، چه زندگی را با تماس و ارتباط با خدا بسر می‌برد. با دل زنده زندگی می‌کند. با احساس شیرینیِ یادِ خدا، و انس و الفتِ با یاد خدا می‌زید . . . در آخرت نیز رستگار می‌گردد. چرا که از بزرگ‌ترین آتش دوزخ نجات می‌یابد، و به نعمت بهشت و رضای خدا نائل می‌گردد . . .

این عاقبت و فرجام کجا است و آن عاقبت و فرجام کجا؟ این سرنوشت کجا است و آن سرنوشت کجا؟



در سایۀ این صحنه، صحنۀ بزرگ‌ترین آتش دوزخ برای بدبخت‌ترین شخص، و صحنۀ نجات و رستگاری کسی که خود را پاک و پاکیزه داشته است، روند سخن مخاطبان را برمی‌گرداند به سوی علّت بدبختی ایشان، و منشأ غفلتشان آنان را متوجّه بزرگ‌ترین آتش و سترگ‌ترین بدبختی می‌سازد:

﴿ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا. وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ ﴾.

بلکه (بنا به سرشت انسانی) زندگی دنیا را (که

محسوس و نقد است، بر زندگی آخرت که نامحسوس و نسیه است) ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید. در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

ترجیح دادن و برتری بخشیدن زندگی دنیا اساس و پایهٔ هر بلائی است. از همچون ترجیح دادنی و برتری بخشیدنی پشت به پند و اندرز کردن سرچشمه می‌گیرد. سزاوار آنان است که حساب آخرت را داشته باشند و آخرت را بر دنیا ترجیح بدهند، ولی ایشان دنیا را می‌خواهند و دنیا را بر آخرت برتری می‌دهند . . .

﴿وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ﴾.

در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است (عاقل چرا باید فانی و گذرا را بر باقی و پایا ترجیح دهد؟).

آخرت در نوع خود بهتر، و از لحاظ مدّت پاینده‌تر و ماندگارتر است.

در سایهٔ این حقیقت، ترجیح دادن دنیا بر آخرت حماقت است و نشان‌دهندهٔ سنجش ناسنجیده و محاسبهٔ ناپخته می‌باشد. کسی که خردمند و آگاه باشد حماقت نمی‌ورزد و ناسنجیده و ناپخته پیش نمی‌رود.



در پایان این سوره، به پیشینگی و دیرینگی این دعوت، اصالت منشأ آن، امتداد ریشه‌های آن در درّه‌های زمان، و اتّحاد و اتّفاق اصول و ارکان آن در فراسوی زمان و مکان، اشاره می‌شود:

﴿إِنَّ هٰذٰا لَفِي ٱلصُّحُفِ الْأُولىٰ. صُحُفِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ﴾.

این (چیزها منحصر به این کتاب آسمانی نیست، بلکه) در کتابهای پیشین (نیز آمده و) بوده است. (از جمله در) کتابهای ابراهیم و موسی.

چیزی که در این سوره آمده است و متضمّن اصول مهمّ عقیده است، همان حقّ و حقیقت اصیل ریشه‌داری است که در کتابهای پیشین، از جمله کتابهای ابراهیم و موسی بوده است.

یگانگی حقّ، و یگانگی عقیده، همان چیزی است که یگانگی رویکرد و جهتی آن را می‌طلبد که از آن سرچشمه گرفته است و صادر گردیده است، و یگانگی اراده و مشیّتی آن را می‌طلبد که پیغمبران را مبعوث و به سوی مردمان روانه فرموده است . . . این، چیزِ حقِّ یگانه‌ای است، و به اصل یگانه‌ای برمی‌گردد. جزئیّات و تفصیلات این حقِ یگانه با اختلاف حاجات و نیازمندیهای تازه‌ای که پیش می‌آیند، و با احوال و اوضاعی که پیاپی می‌گردند، متفاوت و گوناگون می‌شوند، ولیکن در کنار این اصل یگانه‌ای که از سرچشمهٔ یگانه‌ای صادر گردیده است، به همدیگر می‌رسند . . . این سرچشمهٔ یگانه، پروردگار والای تو است که چیزها را می‌آفریند و سپس آنها را هماهنگ می‌کند و می‌آراید، و اندازه‌گیری می‌کند و هر چیزی را آن گونه که شایسته و بایسته است می‌آفریند، و آن گاه آن را به کاری رهنمود می‌نماید که باید بکند . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ غاشیه مکّی و ۲۶ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿١﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ﴿٢﴾ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴿٣﴾ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾ تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴿٥﴾ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ﴿٦﴾ لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ﴿٨﴾ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴿١١﴾ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴿١٦﴾ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾ إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴿٢٤﴾ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٢٦﴾

این سوره یکی از آهنگهای ژرف و آرامی است که انسان را به تفکر و تدبّر وامی‌دارد، و به امید و انتظار فرامی‌خواند، و به ترس و هراس می‌اندازد. انسان را بر آن می‌دارد به حساب و کتاب خود برسد و خویشتن را برای روز حساب و کتاب آماده سازد.

این سوره دل انسان را در دو جولانگاه به چرخش و گردش می‌اندازد: جولانگاه آخرت، و جهان فراخ آن، و صحنه‌های مؤثّری که دارد. جولانگاه هستی عریض و طویلی که برای دیدگان آشکار و نمودار است، و نشانه‌های خداشناسی موجود در آفریده‌های یزدان که جلو چشمان مردمان و در معرض دیدگان همگان است ... بعد از این دو چرخش و گردش هراس‌انگیز، مردمان را متوجّه حساب و کتاب آخرت، و سلطه و سیطرهٔ خدا، و حتمی و قطعی بودن برگشت بدو در پایان گشت و گذار این جهان گذرا می‌سازد . . . همهٔ اینها با آهنگ ژرف و شیوهٔ آرام ولی مؤثّری، و متین ولی هراسناکی بیان می‌گردد.



﴿ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ؟ ﴾.

آیا خبر حادثهٔ فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟.

با این سرآغاز، سوره‌ای می‌آغازد که می‌خواهد دلها را به سوی خدا برگرداند، و ایشان را متوجّه نشانه‌های شناخت یزدان در گسترهٔ این جهان، و حساب و کتاب و سزا و جزای قطعی او در آن جهان گرداند. با این پرسشِ الهام‌بخشِ جلالت و عظمت و دالِّ بر تقریر و بیان، این سوره می‌آغازد. از آخرت سخن می‌گوید، و در عین حال اشاره می‌کند بدین امر که آخرت قبلاً از آن سخن رفته است و بدان تذکّر داده شده است. قیامت بدین نام تازهٔ «غاشیه» نامگذاری می‌گردد که به معنی بلائی است که مردمان را فرامی‌گیرد و ایشان را با ترسها و هراسهای خود احاطه می‌کند. غاشیه نامی از نامهای تازهٔ دوزخ است و در این جزء آمده است. از جملهٔ نامهای وحشت‌انگیز است. از قبیل: «طامّه». (حادثهٔ عظیم. مصیبت طاقت‌فرسا. بلای سخت و فراگیر». «صاخّه»: «صدای کرکننده. صدای گوش‌خراش. حادثهٔ عظیم». «غاشیه»: «فراگیرنده». «قارعه»: «کوبنده. مصیبت سخت و بزرگ» . . . این گونه نامها با سرشت آشنای این جزء مناسبت دارد.

این خطاب را:

﴿ هَلْ أَتَاكَ . . ؟ ﴾.

آیا به تو رسیده است . . ؟.

پیغمبر خدا ﷺ هر وقت هَلْ أَتٰاکَ را می‌شنید آن را متوجّه شخص خود احساس می‌کرد و تأثیر آن را در خویشتن می‌دید. انگار برای نخستین بار است که مستقیماً آن را از پروردگارش می‌شنود. چرا که دل مبارک او در برابر خطاب یزدان سبحان سخت حسّاس بود. حقیقت خطاب را پیش چشم می‌داشت. احساس می‌کرد هروقت گوشهای مبارکش آن را می‌شنود انگار این خطاب مستقیماً و بدون واسطه بدو است . . . ابن ابوحاتم گفته است: علی پسر محمّد طنافسی از ابوبکر پسر عبّاس، و او از ابو اسحاق، وی از عمر پسر میمون برایمان روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ از نزد زنی عبور فرمود. آن زن تلاوت می‌کرد:

﴿ هَلْ أَتٰاکَ حَدیثُ الْغٰاشِیَةِ؟ ﴾.

آیا خبر حادثهٔ فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟.

پیغمبر ﷺ سر را بلند کرد و گوش فراداد و فرمود:

«نَعَمْ قَدْ جٰاءَنِي»

«بلی که به من رسیده است».

این خطاب - با وجود این - عام است و شامل هرکسی می‌گردد که این قرآن را می‌شنود. چه سخن غاشیه، یعنی حادثهٔ فراگیرنده، سخن مکرّر این قرآن است . . . بدین قرآن پند و اندرز داده می‌شود، و بدان بیم داده می‌شود و بدان مژده داده می‌شود. با آن در دلها و درونها حسّاسیّت و هراس و پرهیزگاری و ترس و لرز به جوش و خروش انداخته می‌شود. همچنین با آن امید داشتن و چشم به راه بودن و انتظار کشیدن برانگیخته می‌گردد. بدین خاطر این قرآن دلها و درونها را زنده نگاه می‌دارد، و همچون دلها و درونهائی نمی‌میرند و غافل نمی‌گردند.

❁

﴿ هَلْ أَتٰاکَ حَدیثُ الْغٰاشِیَةِ؟ ﴾.

آیا خبر حادثهٔ فراگیر (روز قیامت که مردمان بی‌دین و گناهکار را دربرمی‌گیرد) به تو رسیده است؟.

سپس چیزی از داستان غاشیه را بیان می‌دارد:

﴿ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خٰاشِعَةٌ. عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ. تَصْلیٰ نٰاراً حٰامِیَةً. تُسْقیٰ مِنْ عَیْنٍ آنِیَةٍ. لَیْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَریعٍ. لاٰ یُسْمِنُ وَ لاٰ یُغْنی مِنْ جُوعٍ ﴾.

مردمانی، در آن روز خوار و زبون خواهند بود. دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید. به آتش‌بس سوزان دوزخ درخواهند آمد و خواهند سوخت. از چشمهٔ بسیار داغ و گرمی نوشانده خواهند شد. آنان خوراکی جز ضریع نخواهند داشت. نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهاند.

این سوره با شتاب صحنهٔ دوزخ را پیش از صحنهٔ بهشت نشان می‌دهد. چرا که صحنهٔ دوزخ به فضای «غاشیه» و سایه‌روشن آن نزدیک‌تر است . . . در دوزخ: آن روز مردمانی خوار و زبون رنج‌دیده و خسته و زیر بار گناهان خمیده و لمیده خواهند بود. کار کرده‌اند و رنج کشیده‌اند، امّا کار نیک و ستوده نکرده‌اند و فرجام پسندیده‌ای و رضایت‌بخشی نداشته‌اند، و جز زیان و خسران ندیده‌اند و به دست نیاورده‌اند. این است که بر درد و رنج و سختی و دشواری خود افزوده‌اند. بدین لحاظ آنان:

﴿ عٰامِلَةٌ نٰاصِبَةٌ ﴾.

دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید.

کار کرده‌اند برای غیر خدا. رنج کشیده‌اند نه در راه خدا. برای خودشان و برای فرزندانشان کار کرده‌اند. برای دنیای خود و برای آزمندیهای خود رنج کشیده‌اند و خسته شده‌اند. سپس فرجام کار و رنج را یافته‌اند و دیده‌اند. فرجام کارشان و رنجشان را در دنیا سختی کشیدن و تلاش ورزیدن بدون توشه و اندوخته یافته‌اند و دیده‌اند، و در آخرت ثمرهٔ کارشان و رنجشان روسیاهی و شرمساری یافته‌اند و دیده‌اند، روسیاهی و شرمساری‌ای که سر به عذاب می‌کشد و آنان را به آتش دوزخ می‌کشد. سرانجام با خواری و دشواری و سنگین باری و بدبختی و بدبیاری و ناامیدی رویاروی می‌شوند!

افزون بر این خواریها و رسوائیها و خستگیها و

بیچارگیها، عذاب دردناک در میان است و درد و رنج فراوان در انتظارشان است:

﴿ تَصْلىٰ نٰاراً حٰامِيَةً ﴾.

به آتش‌بس سوزان و گدازان دوزخ درخواهند آمد و خواهند سوخت.

عذاب آتش دوزخ را می‌چشند و بدان گرفتار می‌آیند.

﴿ تُسْقىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ﴾.

از چشمهٔ بسیار داغ و گرمی نوشانده خواهند شد.

این آب، گرم گرم و داغ داغ است . . .

﴿ لَيْسَ لَهُمْ طَعٰامٌ إِلاّٰ مِنْ ضَرِيعٍ لاٰيُسْمِنُ وَ لاٰيُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴾.

آنان خوراکی جز ضریع نخواهند داشت. نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهاند.

گویند «ضریع» درختی از آتش است که در دوزخ است. این برداشت با استناد به درخت زقّوم است که در ته دوزخ می‌روید[1] . . . و گویند: نوعی خار است که به زمین می‌چسبد. شتر آن را می‌چرد و می‌خورد مادام که سبز است. آن را «شبرق» نیز می‌گویند. وقتی که این خار چیده شد بدان «ضریع» گفته می‌شود. بدین هنگام شتر نمی‌تواند از آن بخورد، چراکه در این حالت سمّی است. هم آب گرم و داغ، و هم ضریع نوعی از انواع خوراک است و در ردیف «غِسلین»[2] به معنی زردابه و خونابه، و «غَسّاق»[3] به معنی خونابه و شوخابه است. ضَریع و غِسلین و غَسّاق، و سائر خوراکیهای دیگر از این دست، نه چاق می‌کنند و نه انسان را از گرسنگی رهائی می‌بخشند!

روشن است که ما در دنیا نمی‌توانیم سرشت همچون عذابی را که در آخرت است بفهمیم و درک کنیم. این اوصاف به میان می‌آید تا به حسّ و شعور و ذهن ما انسانها بیندازند نهایت چیزی را که از درد و الم می‌توانیم به تصوّر درآوریم و پیش چشم بداریم، درد و المی که از خواری و سستی و ناامیدی و سوزشِ سوختن با آتش سوزان، از خود را خنک کردن و سیراب شدن از آب بسیار داغ، خوردن خوراکی که شتر را چاق نمی‌کند هرچند که از آن بخورد، چون خار است و هیچ‌گونه سودی در آن نمی‌باشد، و از گرسنگی رهائی نمی‌بخشد، و کسی را بی‌نیاز از خوردن نمی‌گرداند . . . از مجموع این جهان‌بینیها درک و فهم بالاترین درجات درد و ناراحتی در حسّ و شعورمان گرد می‌آید. تازه عذاب آخرت سخت‌تر از این است. سرشت عذاب آخرت را نمی‌داند مگر کسی که آن را بچشد و بدان گرفتار آید - پناه بر خدا!

در سوی دیگری افراد دیگری هستند:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاعِمَةٌ. لِسَعْيِهٰا رٰاضِيَةٌ: فِي جَنَّةٍ عٰالِيَةٍ. لاٰتَسْمَعُ فِيهٰا لاٰغِيَةً. فِيهٰا عَيْنٌ جٰارِيَةٌ. فِيهٰا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ. وَ أَكْوٰابٌ مَوْضُوعَةٌ. وَ نَمٰارِقُ مَصْفُوفَةٌ. وَ زَرٰابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴾.

مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذّت خواهند بود. از کوشش خود خشنود و به سبب تلاش خویش راضی خواهند بود. در بهشت برین و عالیقدر بسر خواهند برد. در آنجا سخن یاوه‌ای نخواهند شنید. در آنجا چشمه‌های روانی است. در آنجا تختهای بلند و عالی است. و ساغرهائی که (در کنار چشمه‌هائی و در حضور بهشتیان) گذارده شده‌اند. و بالشها و پشتیهائی که گسترده و پهن گشته‌اند.

در این سو مردمانی است که در چهره‌هایشان آثار نعمت پیدا است. خشنودی یزدان در ایشان هویدا است. مردمانی هستند که خوش و خرّم بوده از چیزهائی که می‌بینند و می‌یابند. و می‌ستایند کاری را که کرده‌اند. فرجام کارشان را خوب و پسندیده می‌یابند. از احساس این روحیّهٔ والا لذّت می‌برند. احساس خشنودی و رضایت می‌کنند وقتی که می‌بینند خدا از ایشان خشنود و راضی است. برای دل خوشتر و آرام‌بخش‌تر از این نیست که اطمینان پیدا کند به خیر و خوبی رسیده است

۱- نگا: صافات / ۶۴ (مترجم).

۲- نگا: حاقه/۳۶. (مترجم)

۳- نگا: ص / ۵۷. (مترجم)

و از فرجام کار خود راضی و خشنود گردیده است، و ببیند یزدان سبحان هم از همچون فرجامی راضی و خشنود شده است و آن را پسندیده است. و ببیند که به میان بهشت افتاده است و غوطه‌ور در نعمت سرمدی گردیده است . . . بدین خاطر است قرآن مجید این نوع از سعادت را پیش از رفاه و خوشی و لذّت و نعمتی ذکر می‌کند که در بهشت است. بعد از آن از بهشت سخن می‌گوید و نعمتهائی را برمی‌شمرد که در بهشت به این افراد خوشبخت داده می‌شود:

﴿ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴾.

در بهشت برین و عالیقدر بسر خواهند برد.

بهشت خودش والا و بالا است. ارزشمند و گرانبها است. سترگ و بزرگ است. گذشته از این دارای درجات عالی و مقامات عالی است. والائی و بالائی در حسّ و شعور آوا و نوای ویژه‌ای دارد.

﴿ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴾.

در آنجا سخن یاوه‌ای نخواهند شنید.

این تعبیر فضائی را پدید می‌آورد لبریز از آرامش و آسایش، صلح و صفا، اطمینان و امن و امان، مودّت و محبّت، رضا و خشنودی، راز و نیاز، قصّه‌گوئی و داستانسرائی دوستان و عزیزان، دوری گزیدن از هر سخنی که یاوه و بیهوده بوده و خیر و صلاحی در آن نباشد . . . این خودش به تنهائی نعمت است. این خودش به تنهائی سعادت است، سعادتی که جلوه‌گر می‌آید هنگامی که عقل و خرد این چنین زندگی‌ای را پیش چشم حاضر می‌آورد، زندگی‌ای که یاوه و ستیز و مبارزه و نقش زمین نمودن و کشمکش و لجاجت و خصومت و جار و جنجال و تق و توق و داد و بیداد و هرج و مرجی، در آن نیست . . . آنگاه قرآن آرامش پر از امن و امان، صلح و صفای بی‌دغدغه، مودّت و محبّت مورد رضایت، و سایهٔ خنک و خوشایند را با عبارت الهامگرانه‌ای به تصویر می‌کشد:

﴿ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ﴾.

در آنجا سخن یاوه‌ای نخواهند شنید.

خود واژگان این عبارت، جان می‌بخشند و صفا می‌آورند، و نرم نرمک و ساده و آسان روان می‌گردند، و با آوا و نوای خوشایند و ملایمی دل را می‌ربایند و شیفته و شیدای خود می‌نمایند! این پسوده اشاره‌ای هم بدین امر می‌نماید که زندگی مؤمنان در زمین، زمانی از جدال و ستیز و یاوه‌سرائی و پوچگرائی دوری می‌گزینند گوشه‌ای از زندگی بهشت بشمار است. مؤمنان با این نوع زندگی برای نعمتهای ارزشمند آن سرای آماده می‌شوند.

این گونه یزدان سبحان در میان اوصاف بهشت این معنی ارزشمند درخشان را جلو می‌اندازد. سپس نعمتهای دیگری را بیان می‌فرماید که احساس و حواسّ را سیر می‌نمایند. به شکلی ذکر می‌شوند که تصوّر کردن آنها انسان را مات و مبهوت خود می‌کند. نعمتها در بهشت مطابق خواست دلهای بهشتیان تغییر می‌کند. آنچه آرزو بکنند و بخواهند صورت می‌پذیرد و مطابق میل ایشان فراهم می‌شود. چیزهائی فراهم می‌آید که کسی چگونگی آنها را نمی‌داند مگر آن کس که از آنها برخوردار می‌گردد و مزهٔ آنها را می‌چشد!

﴿ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴾.

در آنجا چشمه‌های روانی است.

چشمهٔ روان، چشمه‌ای است که آب آن قلقل می‌زند و برمی‌جوشد. همچون چشمه‌ای افزون بر سیراب کردن دارای جمال و زیبائی است، جمال و زیبائی حرکت کردن و قلقل زدن و روان شدن. آب روان به حسّ و شعور سرزندگی می‌بخشد و جان می‌دهد، جانی که می‌جنبد و تکان می‌خورد. این هم لذّتی برای دیده و دل است، لذّتی که از گوشهٔ نهانی به ژرفاهای حسّ و شعور می‌خزد و نفوذ می‌کند.

﴿ فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ﴾.

در آنجا تختهای بلند و عالی است.

بلندی و ارتفاع بیانگر نظافت است همان گونه که بیانگر طهارت است. . .

﴿ وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ﴾.

و ساغرهائی که (در کنار چشمه‌هائی و در حضور بهشتیان) گذارده شده‌اند.

ردیف چیده شده‌اند و آماده برای نوشیدن گردیده‌اند. نیازی به جستجو کردن آنها و آماده نمودن آنها نیست!

﴿ وَ نَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴾.

و بالشها و پشتیهائی که گسترده و پهن گشته‌اند.

بالشها و پشتیها برای آسوده تکیه کردن و لمیدن بر آنها!

﴿ وَ زَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ﴾.

و فرشهای فاخر و گرانبهائی که گسترده و پهن گشته‌اند.

«زَرَابِيُّ» فرشهای پرزدار و خوابدار گرانبها. «قالیچه‌ها» برای زینت و هم برای استراحت در اینجا و آنجا پهن گردیده‌اند!

همهٔ اینها نعمتهائی است که مردمان همگون و همسان آنها را در زمین می‌بینند. این چیزها ذکر می‌گردند برای این که تا اندازه‌ای معنی آنها به ذهن نزدیک گردد. ولی سرشت آنها و سرشت لذّت بردن و بهره‌مند شدن از آنها معلوم نیست و حواله می‌گردد به چشیدن و استفاده کردن از آنها در آنجا، توسّط افراد خوشبختی که خدا این چشیدن و استفاده کردن را قسمت ایشان می‌فرماید. دخالت در مقایسه کردنها یا پژوهش نمودنهائی که پیرامون سرشت نعمتها یا سرشت عذاب آخرت صورت می‌پذیرد، بیهوده است. درک و فهم سرشت چیزی مربوط به نوع این درک و فهم است. ساکنان زمین با حسّ و شعوری درک می‌کنند و می‌فهمند که مقیّد به ظروف و شرائط این زمین و سرشت زندگی در آن است. وقتی که مردمان بدانجا می‌رسند پرده‌ها برداشته می‌شود، و مانعها از میان برمی‌خیزد، و جانها و خردها آزاد می‌گردد، و معنیها و مفهومهای خود واژگان تغییر پیدا می‌کنند، به حکم آن که لذّت بردن و استفاده کردن از آنها تغییر پیدا می‌کند، و خواهد شد آنچه خواهد شد از چیزهائی که ما نمی‌توانیم هم اینک بدانیم چگونه خواهند شد و خواهند بود!

ما از این اوصاف تنها استفاده‌ای که می‌بریم این است که عقل ما تا آنجا که می‌تواند شکلها و صورتهای لذّت بردن و شیرینی چشیدن و بهره‌مند از نعمت گردیدن را تصوّر کند، ولی بداند که نعمتهای بهشت بالاتر از اینها است. این چیزی است که تا در اینجا هستیم می‌توانیم آن را تصوّر کنیم و مزهٔ آن را بچشیم. آن وقت که بدانجا رسیدیم حقیقت آن نعمتها را خواهیم دانست، اگر خدا با فضل و لطف و رضا و بزرگواری خود بر ما منّت نهد و آن نعمتها را بهرهٔ ما سازد.



چرخش و گردش در جهان آخرت پایان می‌پذیرد. روند سخن از این چرخش و گردش برمی‌گردد و بدین جهان پیدا و دم دست می‌پردازد. جهان پیدائی که به قدرت خداوند توانا، و به اداره کردن اداره‌کنندهٔ دانا، و به جدائی ساختار دادار و منحصر بودن قالب آن اشاره می‌نماید، ساختار و قالبی که دالّ بر این است که تقدیر و تدبیری در میان است، و در پشت سر این تقدیر و تدبیر کاری رخ می‌دهد و جهانی به دنبال این جهان می‌آید، کاری که جدای از کار این زمین است و فرجامی درمی‌رسد که جدای از فرجام مرگ است:

﴿ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟ ﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟! و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه برافراشته شده است؟! و به کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟! و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترده شده است؟!.

این آیه‌های چهارگانهٔ کوتاه، اطراف و اکناف محیط عربی مخاطبان نخستین این قرآن را گرد می‌آورند. همچنین اطراف و اکناف آفریده‌های برجسته و آشکار موجود در سراسر هستی را دربرمی‌گیرند. چرا که از آسمان و زمین و کوه‌ها و شترها سخن می‌گویند. شترها هم نماد همهٔ حیوانات دیگرند، و در آفرینش شترها

مزیّت ویژه‌ای است. وجود شترها به طور عامّ، و ارزش آنها برای عربها به طور خاصّ جلب توجّه می‌کند.
این صحنه‌ها در برابر دیدگان انسان قرار دارند هرکجا باشد . . . آسمان و زمین و کوه‌ها و حیوانها . . . بهرهٔ انسان از علم و تمدّن هرچه و هراندازه که باشد، این صحنه‌ها در حیطهٔ جهان او و در دائرهٔ درک و فهم او است. به انسان پیام می‌دهند چیزی را که در فراسوی خود دارند، وقتی که انسان چشم و دل خود را متوجّه دلالت و اشارت آنها سازد.
معجزه در هریک از آنها نهفته است. ساخت و ساز خدا در آنها آشکار و پدیدار است، و همگون و همتا ندارد. همین امر کافی است که بیانگر نخستین حقیقت عقیده باشد. بدین جهت است که قرآن جملگی مردمان را متوجّه آن می‌کند:

﴿ أَفَلاَ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ؟ ﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده‌اند؟!.

شتر نخستین حیوان شخص عرب است. بر آن سوار می‌شود و مسافرت می‌کند. بر آن بار می‌نهد و می‌برد. از شیر آن می‌نوشد، و از گوشت آن می‌خورد. از پشم و پوست آن پوشاک می‌سازد و می‌پوشد و خیمه و خرگاه تهیّه می‌کند. شتر نخستین محلّ درآمد زندگی شخص عرب است. شتر ویژگیهائی دارد که آن را در میان حیوانات ممتاز و منحصر می‌گرداند. شتر با وجود قدرت و ضخامت و تنومندی و درشتی پیکرش رام است. کودکی شتر را می‌راند، و شتر از او فرمانبرداری می‌کند. شتر هرچند که سود زیادی دارد و خدمت فراوانی انجام می‌دهد مشکلات کمی دارد. چراگاه و علوفه‌اش ساده و آسان در دسترس است. هزینه‌اش ناچیز است. شکیباترین حیوان اهلی در برابر گرسنگی و تشنگی و رنج و بدی احوال و اوضاع است . . . گذشته از این سیما و هیئت شتر در هماهنگی صحنهٔ طبیعی عرضه شده دارای امتیاز است، همان‌گونه که خواهد آمد . . .
بدین سبب قرآن چشمان مخاطبان را متوجّه شتر می‌سازد و آنان را به تدبّر و تفکّر در بارهٔ آفرینش و هستی آن فرامی‌خواند. شتر در دسترس آنان و در جلو دیدگانشان است. نیازی به کوچ کردن و بار سفر بربستن برای دیدن شتر ندارند، و به علم و دانش جدید برای بررسی شتر احتیاج پیدا نمی‌کنند . . .

﴿ أَفَلاَ يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ؟ ﴾.

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟!.

آیا به خلقت و هستی شتر نمی‌نگرند؟ آن گاه بیندیشند: شتر چگونه بدین شکل و شیوهٔ مناسب با وظیفه و کارش آفریده شده است. هدف از خلقتش در مدّ نظر بوده است. خلقتش با محیطی که در آن زندگی می‌نماید و هم با کاری که می‌کند هماهنگی دارد. انسانها که شتر را نیافریده‌اند. شتر هم خودش را نیافریده است. چیزی جز این نمی‌ماند که گفته شود شتر آفریدهٔ آفریدگاری است که در ساخت و ساز خود منحصر به فرد است. ساختارش دالّ بر وجود او است، و قاطعانه وجود او را اثبات می‌کند. همچنین ساختارش بیانگر تدبیر و تقدیر او است.

﴿ وَ إِلَى ٱلسَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ؟ ﴾.

و به آسمان نگاه نمی‌کنند چه چگونه برافراشته شده است؟!.

دل را متوجّه آسمان کردن، در قرآن مکرّر می‌گردد. سزاوارترین مردمان برای نگاه کردن به آسمان کسانیند که در صحرا و بیابان زندگی می‌کنند. آنجا آسمان طعم و مزهٔ خود را دارد. آوا و نوا و الهام و پیام خود را دارد. انگار آسمان در هیچ جای دنیا جز در صحرا و بیابان وجود ندارد!
آسمان روز روشن و آشکار و دل‌انگیز، شامگاهان دلربا و خوشایند و جادوگر، غروب زیبا و دوست‌داشتنی و منحصر به خود و الهام‌بخش، شبهای طولانی، ستارگان درخشان، زمزمهٔ نرم نرمک، و پرتوهای قشنگ و زنده و روشن خود را دارد.
همچون آسمانی در صحرا و بیابان است . . . آیا بدان نمی‌نگرند؟ آیا بدان نگاه نمی‌کنند و در باره‌اش

نمی‌اندیشند چگونه برافراشته شده است؟ چه کسی آن را بدون ستون برافراشته است؟ و در آن ستارگان بیشمار را پخش و پراکنده کرده است؟ و در آن این زیبائی و دلربائی و الهام و پیام قرار داده است؟ انسانها که آسمان را برنیفراشته‌اند، و آسمان خودش خویشتن را برنیفراشته است. پس باید برافرازنده‌ای و آفریننده‌ای داشته باشد. این کار نیاز چندانی به علم و دانش ندارد. لازم نیست در این راستا ذهن را خسته کرد و رنج داد. چه تنها نگاه هوشیارانه و نگرش آگاهانه کافی و بسنده است . . .

﴿ وَ إِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟ ﴾.

و به کوه‌ها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟!.

کوه‌ها برای فرد عرب - به طور خاصّ - مأوا و پناهگاه و همدم و رفیق است. صحنهٔ کوه‌ها به دل و درون انسان - به طور عامّ - جلالت و عظمت و ترس و هراس می‌اندازد. چرا که انسان در برابر کوه‌ها ناچیز و کوچک می‌نماید. در برابر جلال و بلندی و وقار کوه کرنش می‌برد. دل و درون انسان در آغوش کوه به طور سرشتی رو به خدا می‌کند. احساس می‌نماید که در اینجا به خدا نزدیک‌تر است، و از جار و جنجال زمین، و از پستیها و حقارتها و خواستهای کوچک آن دور است. بیهوده و تصادفی نبوده است که محمّد ﷺ در غار حراء کوهِ نور به عبادت بپردازد، و کسانی که می‌خواهند برهه‌هائی از زمان با روح خویشتن به راز و نیاز بنشینند به کوه پناه می‌برند.

کوه‌ها در اینجا:

﴿كَيْفَ نُصِبَتْ؟ ﴾.

چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟!.

این پرتو از ناحیهٔ تصویری، با سرشت صحنه سازگار است، همان گونه که خواهد آمد.

﴿ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ؟ ﴾.

و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترانیده شده است؟!.

زمین از لحاظ ظاهر مسطّح به نظر می‌رسد. زمین آماده برای زندگی و تلاش و کار است. مردمان زمین را مسطّح نکرده‌اند. پیش از این که مردمان باشند و پای به هستی بگذارند زمین مسطّح بوده است . . . آیا به زمین نگاه نمی‌کنند و نمی‌اندیشند که این گسترش چه سودی به دنبال دارد؟ آیا از خود نمی‌پرسند: چه کسی زمین را مسطّح کرده است و آن را گسترانیده است و بدین شکل آن را آماده برای زندگی نموده است؟

این صحنه‌ها چیزی را به دل پیام می‌دهند، همین که انسان با چشم بینا و هوشیار، و با اندیشهٔ بیدار، بدانها بنگرد و به تدبّر بپردازد. همین اندازه برای به جوش و خروش انداختن وجدان، و زنده گرداندن دل، و حرکت دادن روح به سوی آفریدگار نوآفرین و زیبانگارِ این پدیده‌ها و آفریده‌ها بس و بسنده است.

اندکی در برابر جمال هماهنگی و همخوانی تصویرها و شکلهای مجموعهٔ صحنهٔ جهان هستی می‌ایستیم تا مشاهده کنیم قرآن چگونه وجدان دینی را با زبان زیبائی هنری مخاطب قرار می‌دهد، و جمال هماهنگی با جمال هنری در حسّ و شعور آگاه، متّحد و متّفق می‌گردند، و با جمال هستی همراه و همآوا می‌شوند . . . صحنهٔ کلّی صحنهٔ آسمان برافراشته و زمین گسترده را دربرمی‌گیرد. در این گسترهٔ فراخ و دور و دراز، نیزهٔ کوه‌ها «نصب شده» جلوه‌گر می‌آیند نه فرورفته در دل زمین و نه فروافتاده بر زمین. کوهان شترها هم نصب شده هستند . . . در این صحنهٔ هراس‌انگیزی که پهنهٔ فراخی را نشان می‌دهد، دو خط افقی و دو خط رو به بالا وجود دارد. ولی تابلوئی است دارای ابعاد و رویکردهای هماهنگ و همخوان، بدان گونه که روش قرآن در نشان دادن صحنه‌ها، و تعبیر با تصویر به طور خلاصه است.[1]

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل هماهنگی هنری.



هم اینک بعد از چرخش و گردش اوّل در جهان آخرت، و چرخش و گردش دوم در صحنه‌های دیدنی این جهان، قرآن رو به پیغمبر ﷺ می‌کند، و او را متوجّه حدود و ثغور وظیفه‌اش و سرشت آن می‌سازد، و دلهای مخاطبان را با پسودهٔ بیدارکنندهٔ واپسین می‌پساید و لمس می‌نماید:

﴿ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ. إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ. فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ. إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴾.

تو پند و اندرز بده و (مردمان را به وظائفشان) یادآوری کن. چرا که تو تنها پنددهنده و یادآوری‌کننده‌ای و بس. تو بر آنان چیره و مسلّط نیستی (تا ایشان را به ایمان واداری). امّا کسی که (از حقّ و حقیقت روی بگرداند و به آئین الهی) پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگ‌ترین عذاب را بدو می‌رساند (که عذاب اخروی است). مسلّماً بازگشت آنان (پس از مرگ و رستاخیز) به سوی ما خواهد بود.

بدین و بدان پند و اندرز بده. ایشان را به یاد آخرت و آنچه در آن است بینداز. آنان را متوجّه جهان و آنچه در آن است کن. پند و اندرز بده تو تنها پند و اندرزدهنده‌ای و بس. این وظیفهٔ مشخّص تو است. جز این، کار دیگری نداری. این نقش تو در این دعوت است. فراتر از این، کاری نداری و مسؤولیّتی نداری. بر تو است که پند و اندرز بدهی. تو مهیّا و آماده برای همین کار شده‌ای و بس. بر عهدهٔ تو این است.

﴿ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُسَيْطِرٍ ﴾.

تو بر آنان چیره و مسلّط نیستی (تا ایشان را به ایمان واداری).

تو هیچ‌گونه تسلّطی بر دلهایشان نداری. کار دلهایشان در اختیار تو نیست. تا تو بتوانی دلها را به فرمان خود درآوری و به ایمان آوردن واداری. دلها میان انگشتان خداوند مهربان قرار دارند و انسانی بر دلها تسلّط ندارد.

جهادی که بعد از آن واجب گردیده است برای این نیست که مردمان را با زور به ایمان آوردن وادارد. بلکه جهاد واجب گردیده است برای از میان بردن گردنه‌ها و سدها و مانعهائی که بر سر راه پند و اندرز و تبلیغ پیام قرار می‌گیرند. این تنها نقشی است که پیغمبر ﷺ آن را اجراء می‌فرماید.

این پیام که پیغمبر ﷺ در کار دعوت، چیزی جز اندرز و پند دادن و تبلیغ و رساندن پیام بر عهده ندارد و نمی‌تواند انجام بدهد، به علّتهای گوناگون تکرار می‌گردد. علّت نخستین آزاد کردن اعصاب پیغمبر ﷺ از فشار اندوه و بار غم دعوت است بعد از آن که آن را رساند و پیام داد. آن گاه که دعوت را رساند و پیام داد دیگر او وظیفه‌ای ندارد و بلکه دعوت را به قضا و قدر خدا وامی‌گذارد تا هرچه خواهد نسبت بدان انجام دهد و در باره‌اش روا دارد. پافشاری و اصرار مردمان بر پیروز شدن دعوت خیر و خوبی، و این که دیگران این خیر و خوبی را دریافت دارند و بپذیرند، پافشاری و اصرار سخت و جدّی است و نیازمند این پیام مکرّر است. پیام این که پیام‌رسان و دعوت‌کننده به سوی یزدان همچون پافشاری و اصراری و همچون آرزوها و خواستهائی را از جولانگاه دعوت بیرون بیندازد و از حوزهٔ آن به دور سازد، تا آزاد و رها بتواند وظیفهٔ خود را انجام دهد و آن گاه بگذارد پاسخ به دعوت هرچه خواهد بود بشود، و عاقبت کار به هرچه می‌انجامد بینجامد. خودش را به غم کسی که ایمان آورده است و به غم کسی که ایمان نیاورده است نیازارد و گرفتار ندارد. دل خود را بدین غم سنگین، مشغول ندارد، وقتی که احوال و اوضاع پیرامون دعوت بد و ناگوار بشود، و کمتر پذیرفته گردد، و رویگردانان و دشمنان افزایش یابند.

از جملهٔ چیزهائی که دالّ بر شوق و رغبت پافشاری و اصرار مردمان بر پیروزی دعوت خدا، و بر این که مردمان خیر و رحمتی را بچشند و بپذیرند که در دعوت نهفته است، همین رهنمودها و رهنمونهای

مکرّری است که متوجّه پیغمبر ﷺ می‌گردد. پیغمبر ﷺ هم روشن است چه اندازه پرورده با تربیت خدا و متأدّب به ادب الهی است، و چه اندازه آشنا با قوانین و قضا و قدر یزدان جهان است . . . به خاطر همین پافشاری و اصرار بر این عشق و علاقهٔ پیروزی دعوت، و میل و رغبت به استقبال مردمان از دعوت است که در زمانهای مختلف و در موارد گوناگون چنین چاره‌جوئی طولانی و مکرّری به میان می‌آید و صورت می‌پذیرد . . .

اما هرچند که این حدّ و مرز پیغمبر ﷺ است، امّا کار بدینجا خاتمه نمی‌پذیرد و در این حدّ و مرز به پایان نمی‌آید. تکذیب‌کنندگان دعوت نجات پیدا نمی‌کنند، و سالم برنمی‌گردند. بلکه خدا در میان است و کارها به پیشگاه او حواله می‌گردد و بدو برگشت داده می‌شود:

﴿ إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ. فَيُعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ﴾.

امّا کسی که (از حقّ و حقیقت روی بگرداند و به آئین الهی) پشت کند و کفر ورزد، خداوند بزرگ‌ترین عذاب را بدو می‌رساند (که عذاب اخروی است).

آنان قطعاً به سوی خداوند یگانه برمی‌گردند. خداوند یگانه حتماً ایشان را سزا می‌دهد. این آهنگ واپسین در این سوره است که با ساختار قاطعانه و مؤکّد ذکر می‌شود.

﴿ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ. ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴾.

مسلّماً بازگشت آنان (پس از مرگ و رستاخیز) به سوی ما خواهد بود. آن گاه حساب (و کتاب و سر و کار) ایشان با ما خواهد بود.

بدین گونه نقش پیغمبر ﷺ در کار این دعوت مشخّص و محدود می‌گردد، و نقش هر دعوت‌کننده‌ای که بعد از او مردمان را به سوی این دعوت فرامی‌خواند، معیّن و محدود می‌شود . . . تو تنها و تنها پند و اندرزدهنده و یادآوری‌کننده‌ای و بس. بعد از آن سر و کار مردمان با خدا است. آنان چاره‌ای جز برگشت بدو ندارند و قطعاً برای حساب و کتاب در پیشگاه او حاضر می‌آیند و گریزی و گزیری از حساب و کتاب و سزا و جزای او ندارند. آنچه می‌ماند و باید درک و فهم شود این است: از جملهٔ کار و بار پند و اندرز، برداشتنِ گردنه‌ها و سدّها و مانعها از سر راه دعوت است. تا در سایهٔ این امر، دعوت به مردمان برسد و کار و بار پند و اندرز و تبلیغ رسالت به تمام و کمال انجام بپذیرد. همچون کاری بخشی از وظیفهٔ جهاد است آن گونه که از قرآن و هم از سیرهٔ پیغمبر ﷺ فهمیده می‌شود، بدون این که در آن کوتاهی و زیاده‌روی گردد و کاهش و افزایشی صورت بگیرد . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فجر مکّی و ۳۰ آیه است

سُورَةُ الفَجْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ ﴿١﴾ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ﴿٢﴾ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ﴿٤﴾ هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ﴿٥﴾ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾ وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾ وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ﴿١٦﴾ كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ﴿١٨﴾ وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ﴿١٩﴾ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٢﴾ وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿٢٣﴾ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٤﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ﴿٢٥﴾ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ﴿٢٦﴾ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٢٧﴾ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾ وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

این سوره به طور عام حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ این جـزء در فـریاد زدنِ دل انسـان بـه سـوی ایـمان و پرهیزگاری و بیداری و انـدیشه است . . . امّا انـواع گوناگونی از چرخشها و گردشها و آواهـا و نـواهـا و سایه‌روشنها را دربـر دارد، انـواع گـوناگـونی کـه از پراکندگی آنها و از هماهنگی آنـها آواز یگـانه‌ای بـا نغمه‌های بیشماری فـراهـم مـی‌آید و در نـوا و آوای یگانه‌ای گوش جان را نوازش می‌دهد!

در بعضی از صحنه‌های ایـن سوره زیـبائیِ لطیف و آرام‌بخشی است. نمادها و سیماها و آواها و نواهائی در صحنه‌ها است که دل را خنک مـی‌سازند. بسـان ایـن سرآغازی که با صحنه‌های جهانی لطیف و ظریفی کـه دارد و با سایه‌روشنهای عبادت و نماز که در لابلاهای آن صحنه‌ها قرار گرفته‌اند، تر و تازه و دلبر و دلربا شده است:

﴿ وَ الْفَجْرِ. وَ لَيالٍ عَشْرٍ. وَالشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ. وَ اللَّيْلِ إِذا يَسْرِ . . . ﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هر چیزی) سوگند! و بـه شب سوگند بدان گاه که (به سـوی روشـنائی روز) حـرکت می‌کند!... (فجر/۱-۴)

در برخی از صحنه‌های این سـوره شـدّت و حـدّت و درهم شکستن و فریاد برآوردن است، چه در منظره‌ها و چه در آواها و نواهایش. بسـان ایـن صـحنهٔ خشـن و هراس‌انگیز:

﴿ كَلَّا. إِذا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً. وَ جاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً. وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ. يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسانُ وَ أَنّىٰ لَهُ الذِّكْرىٰ. يَقُولُ: يا لَيْتَني قَدَّمْتُ لِحَياتي. فَيَوْمَئِذٍ لا يُعَذِّبُ عَذابَهُ أَحَدٌ. وَ لا يُوثِقُ وَثاقَهُ أَحَدٌ ﴾.

هرگزا هرگزا! (حقیقت آن چنان نیست که مـی‌پندارنـد). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسـطّح مـی‌گردد. و پـروردگارت بـیاید و فـرشتگان صـف‌صف حـاضر آیند. در آن روز دوزخ را حـاضر

آورند (و نشانش دهند). در آن روز انسان به خود می‌آید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟! خواهند گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم! در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! و (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد). (فجر/۲۱-۲۶)

در بعضی از صحنه‌های این سوره هم نرمی و شادابی و لطافت و ظرافت و رضا و خشنودی و آرامش دادن و آسایش بخشیدن است. در صحنه‌ها منظره‌ها و نغمه‌ها هماهنگ می‌گردد. بسان این خاتمه:

﴿ يا أَيَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ، ٱرْجِعي إِلىٰ رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً. فَادْخُلي في عِبادي وَ ٱدْخُلي جَنَّتي ﴾.

ای انسان آسوده‌خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای و هم اینک با کوله‌باری از اندوختهٔ طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده‌ای!)، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کردهٔ خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خشنودی، و (خدا هم) از تو خشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمرهٔ بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!). (فجر/۲۷-۳۰)

در این سوره اشاره‌های تند و سریعی است به محلّهای نقش زمین شدن و هلاک و نابود گردیدن گذشتگانِ قلدر و زورگو . . . آواها و نواهای این سوره گاهی آوا و نوای داستان خوشایندی است، و گاهی آوا و نوای شیون هلاک و نابود گردیدن نیرومندی است:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعادٍ. إِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ. الَّتي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُها فِي الْبِلادِ. وَ ثَمُودَ الَّذينَ جابُوا ٱلصَّخْرَ بِالْوادِ. وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتادِ الَّذينَ طَغَوْا فِي الْبِلادِ فَأَكْثَرُوا فيهَا الْفَسادَ. فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذابٍ. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ ﴾.

آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائی بر سر ایشان آورده است؟). قوم ارم که صاحب قامتهای بلند ستون مانند، و (کاخها و خیمه‌های) ستوندار بودند. کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا نشده است. و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می‌بریدند و می‌تراشیدند (و در دل کوه‌ها خانه‌ها و کاخها می‌ساختند). و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار به شکل) میخها(ی وارونه همچون هرم) بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند. و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند. لذا پروردگار تو تازیانهٔ عذاب را بر سر ایشان فروکوفت (و شلّاق عذاب را پیاپی بر آنان فروآورد). مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است. (فجر/۶-۱۴)

در این سوره از جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ارزشها و بینشهای نامؤمنانه و کافرانهٔ انسان سخن می‌رود. این بخش از لحاظ تعبیر و آهنگ، رنگ ویژه و نوع خاصّی در این سوره دارد:

﴿ فَأَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ٱبْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ: رَبّي أَكْرَمَنِ. وَ أَمّا إِذا مَا ٱبْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ: رَبّي أَهانَنِ . . . ﴾.

امّا انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان و خردش رشد نیافته است، و شخص خود را همه چیز می‌پندارد) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی بخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرّم دیده است! (و این عزّت و نعمت، حقّ من و شایستهٔ من است). و امّا زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زبون داشته است (و با فقر و

فاقه، ذلیل و حقیرم نموده است).... (فجر/۱۵ و ۱۶)

سپس پاسخی بدین جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها داده می‌شود با بیان حقیقت حال و احوالی که دارند و این جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها از آن سرچشمه می‌گیرند و فرایند آنها هستند. این حقیقت شامل دو نوع از انواع عبارت‌پردازی و نغمه‌پردازی است:

﴿کَلَّا ۖ بَل لَّا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ. وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْکِینِ. وَتَأْکُلُونَ التُّرَاثَ أَکْلًا لَّمًّا. وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴾.

هرگزا هرگزا (چنین نیست که کرامت و ذلّت انسان در نزد یزدان به دارائی و ناداری باشد). بلکه شما (گذشته از اقوال زشت، افعال پلشت هم دارید! از جمله:) یتیم را گرامی نمی‌دارید. و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند. و میراث را حریصانه یکجا می‌خورید (و ملاحظهٔ حقّ بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی‌کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می‌کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید (و سخت دلباختهٔ مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظهٔ مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید). (فجر/۱۷-۲۰)

ملاحظه می‌شود که رنگ و نوع واپسین، پلی میان حال و احوالشان، و میان چیزی است که سرانجام کار در انتظارشان است. بعد از این رنگ و نوع آمده است:

﴿کَلَّا إِذَا دُکَّتِ الْأَرْضُ دَکًّا دَکًّا ...﴾ ... الخ ...

هرگزا هرگزا (حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارند). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطّح می‌گردد ..... تا آخر... (فجر/۲۱)

این بخش وسط شدّت و حدّت آوا و نوای بیان نخستین و میان تهدید و بیم واپسین قرار گرفته است!

از این عرضهٔ تند و سریع، انواع و رنگهای متعدّدی پیدا و هویدا می‌گردد، انواع و رنگهائی که در صحنه‌های این سوره جای دارند. نواها و آواهای گوناگونی هم در تعبیر این سوره و در نغمه‌پردازی آن جلوه‌گر می‌آیند . . . همچنین نظم و نظام فراوان فاصله‌ها و تغییر قافیه‌ها پدیدار و نمودار می‌گردد و جلوه‌گر می‌شود، آن هم برحسب معنیها و صحنه‌هائی است که در این سوره وجود دارند. این سوره از این لحاظ نمونهٔ کافی و وافی، افق هماهنگی زیبائی در تعبیر قرآنی است.[۱] گذشته از آن، در این سوره به طور عموم زیبائیِ انیس و مونس و دلبر و دل‌آرائی مشاهده می‌گردد!

و امّا اهدافی که در این سوره است، موضوعهای آن را تشکیل می‌دهند، و این تعبیر هماهنگ زیبا آنها را به تصویر می‌کشد، در زیر به طور مفصّل آنها را بیان و بررسی خواهیم کرد:



﴿وَالْفَجْرِ. وَلَیَالٍ عَشْرٍ. وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ. وَاللَّیْلِ إِذَا یَسْرِ. هَلْ فِی ذَٰلِکَ قَسَمٌ لِّذِی حِجْرٍ؟ ﴾.

به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند! و به شبهای دهگانه سوگند! و به جفت و تک (هرچیزی) سوگند! و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند! آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمّی برای افراد خردمند، موجود است؟.

این سوگند در سرآغاز این سوره، این صحنه‌ها و آفریده‌ها را دربرمی‌گیرد. صحنه‌ها و آفریده‌هائی که دارای ارواح لطیف و مأنوس و شفّاف هستند:

﴿وَالْفَجْرِ ﴾. به سپیده‌دم (صبحگاهان) سوگند!.

سپیده‌دم، وقتی است که زندگی آرام و آسان و شادان و خندان نفس می‌کشد، و با محبّت و مودّت خوشایندی انیس و همدم زندگی می‌شود. جهان خفته و بی‌خبر، آهسته و آرام نرم نرمک از خواب برمی‌خیزد و آگاه می‌شود. انگار نفسهای بامدادان مناجات است، و انگار باز شدن و روشن گردیدن آن دعا کردن و لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ گفتن است!

﴿وَلَیَالٍ عَشْرٍ ﴾.

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل هماهنگی هنری.

و به شبهای دهگانه سوگند!.

نصّ قرآنی شبهای دهگانه را به طور مطلق ذکر کرده است. امّا روایتهای گوناگونی در بارهٔ آن آمده است ... گویند: دههٔ ماه ذی‌الحجّه است. همچنین گفته‌اند: دههٔ محرّم است. بعضیها هم گفته‌اند: دههٔ رمضان است . . . امّا ذکر شبهای دهگانه به طور مطلق و این چنین آزاد و رها، مؤثّرتر و خوشایندتر است. شبهای دهگانه ده شبی است که خدا از آن آگاه است. این شبهای دهگانه در پیشگاه او شأن و مقام خود را دارند. این شبهای دهگانه در روند سخن، سایه‌روشنهای شبهائی را به تصویر می‌کشند که شخصیّت ویژه‌ای دارند. انگار این شبهای دهگانه آفریدگان زنده و جاندار معیّنی هستند و دارای روح می‌باشند، و از لابلای تعبیر دل‌آرای قرآنی با ما مهر و محبّت می‌ورزند و ما نیز با آنها مهر و محبّت می‌ورزیم!

﴿ وَ ٱلشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ ﴾.

و به جفت و تک (هرچیزی) سوگند!.

شفع، یعنی زوج و جفت، و وتر، یعنی فرد و تک و طاق، روح نماز و عبادت را در آن فضای مأنوس و محبوب، یعنی فضای سپیده‌دمان و شبهای دهگانه، آزاد می‌سازد . . . در حدیثی که ترمذی روایت کرده است آمده است:

﴿ وَ مِنَ ٱلصَّلاٰةِ ٱلشَّفْعُ وَ الْوَتْرُ ﴾.

در میان نمازها جفت و طاق وجود دارد.

این معنی مناسب‌ترین معنیها در این فضا است، فضائی که در آن روح عبادت خاشعانه با روح هستی ساکت و آرام به همدیگر می‌رسند، و آنجا که ارواح پرستشگر با ارواح شبهای برگزیده، و با روح بامدادان و سحرگاهان درخشان و رخشان به یکدیگر می‌رسند.

﴿ وَ ٱللَّيْلِ إِذٰا يَسْرِ ﴾.

و به شب سوگند بدان گاه که (به سوی روشنائی روز) حرکت می‌کند.

شب در اینجا آفریدهٔ زنده‌ای است. در هستی حرکت می‌کند. انگار شب‌زنده‌داری است که در تاریکیها می‌گردد! یا انگار مسافری است که شب‌روی را برای کوچ دور و دراز خود برمی‌گزیند! چه تعبیر زیبائی است! چه صحنهٔ انیس و همدمی است! چه نغمه‌های زیبائی گوش جان را می‌نوازند! چه هماهنگی‌ای که با سپیده‌دمان و شبهای دهگانه و جفت و تک، در میان است!

اینها تنها واژه‌ها و عبارتها نیست. بلکه نسیمهائی از نسیمهای فجر است، و زیبائیهاو دلربائیهای رخشان و آمیخته با عطر و عبیر است! یا انگار پچ‌پچ و رازگوئی لطیف و ظریفی با دل است؟ یا پسودهٔ الهام‌بخشی با درون است؟

این زیبائی است . . . زیبائی دوست داشتنی که همراز و رازگو و لطیف و ظریف است. زیبائی‌ای است که زیبائی تصوّرات شاعرانه و اندیشه‌های چکامه‌سرایانهٔ آزاد هم به پای آن نمی‌رسد و همتای آن نمی‌گردد. زیرا این زیبائی، زیبائی نوآفرینی و نوآوری است، و در عین حال از حقّ می‌گوید و از حقیقت تعبیر می‌کند.

بدین خاطر در پایان بر آن چنین پیرو می‌زند:

﴿ هَلْ فِي ذٰلِکَ قَسَمٌ لِذي حِجْرٍ؟ ﴾.

آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمّی برای افراد خردمند، موجود است؟.

این پرسشی برای بیان داشتن است. قطعاً در این امر سوگندی است برای صاحب مغز و دارندهٔ خرد. حتماً این امر قانع‌کنندهٔ کسی است که درک و فهم و فکر و اندیشه داشته باشد. ولیکن ساختار پرسشی - گذشته از بیان داشتن - حاشیه‌پردازی لطیف‌تری دارد. ساختار پرسشی با آن فضای رازگوی لطیف، همخوانی و همآوائی دارد.



امّا آنچه همچون سوگندی بر آن یاد شده است، روند سخن آن را حذف کرده است و درهم پیچیده است، تا چیزی که بعد از آن می‌آید به شرح و بسط آن بپردازد و همگان را از آن آگاه سازد. موضوع، موضوع طغیان و فساد، و گرفتار کردن و فراچنگ آوردن اهل طغیان و

فساد توسط ذات پروردگار تو است. گرفتار کردن و فراچنگ آوردن ایشان حقّ است و روی می‌دهد، و بر آن این نوعِ لطیف و ظریف سوگند خورده می‌شود تا چنین سوگندی به طور اختصار و اجمال با پسوده‌های ساده و سبک این سوره تناسب و تطابق داشته باشد:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ، إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ، الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ؟ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ؟ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ؟ . . الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ، فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ، فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ؟ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ﴾.

آیا ندانسته‌ای که پروردگارت چگونه با قوم عاد رفتار کرده است (و چه بلائی بر سر ایشان آورده است؟). قوم ارم که صاحب قامتهای بلند ستون مانند، و (کاخها و خیمه‌های) ستوندار بودند. کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا نشده است. و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی القری (میان مدینه و شام) می‌بریدند و می‌تراشیدند (و در دل کوه‌ها خانه‌ها و کاخها می‌ساختند). و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار به شکل) میخها(ی وارونه همچون هرم) بود. اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند. و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند. لذا پروردگار تو تازیانهٔ عذاب را بر سر ایشان فروریخت (و شلّاق عذاب را پیاپی بر آنان فروآورد). مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است.

ساختار پرسشی در مثل این روند سخن، بیداری و نگرش بیشتری را پدید می‌آورد و آگاهی و هوشیاری افزون‌تری می‌بخشد. پیش از همه خطاب به پیغمبر ﷺ است. بعد از او روی سخن با هرکسی است که محلّهای نقش زمین شدن آن اقوام را ببیند و یا از آن محلّها آگاهی خوبی را فراچنگ آورد. همهٔ این مکانها را مخاطبان نخستین این قرآن می‌دانستند. آثار برجای مانده و داستانهای باقی‌ماندهٔ آنان هم در میان نسلهای پیاپی گواه بر این مکانها و بر این انسانها است. اضافه کردن عمل به «رَبُّکَ» یعنی پروردگارت، در این آیه‌ها به شخص مؤمن اطمینان و آرامش و آسایش می‌دهد و مایهٔ انس و الفت می‌گردد. به ویژه بدان کسانی اطمینان و آرامش و آسایش می‌داد و باعث انس و الفتشان می‌شد که در مکّه بودند و طغیان طاغیان، و ظلم ظالمان و قلدری قلدران مشرک را در حقّ خود می‌دیدند، مشرکانی که بر سر راه دعوت ایستاده بودند و در کمین پیروان آن نشسته بودند.

یزدان سبحان در این آیه‌های کوتاه، محلّهای نقش زمین شدن نیرومندترین قدرتمندان زورگوئی را گرد آورده است که تاریخ قدیم آنها را شناخته است . . . محلّهای نقش زمین شدن: «عاد ارم» که عاد پیشین است. گویا عاد پیشین از عربهای عاربه یا بائده بوده است.(۱) منازل ایشان در اَحقاف قرار داشته است. اَحقاف به معنی تپّه‌های شنی است. احقاف در جنوب جزیرة‌العرب میان حضرموت و یمن واقع گردیده است. این عربها بدوی و صحرانشین بوده‌اند و خیمه‌هائی داشته‌اند که بر ستونها استوار بوده و برپای گردیده‌اند. در قرآن قدرتمند و یورشگر معرّفی شده‌اند. قبیلهٔ عاد نیرومندترین و مشهورترین قبیله در زمان خودشان بوده‌اند:

﴿الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾.

کسانی که همسان ایشان (از نظر پیکر تنومند و کاخهای بلند) باشد در شهرها و کشورها، آفریده و پیدا

۱- در فی ظلال القرآن واژهٔ «بائده»، بادیه ذکر گردیده است. چه بسا اشتباه باشد. زیرا قوم عرب را به دو دسته تقسیم کرده‌اند. یکی به نام عرب بائده، یعنی منقرض گشته. مانند: عاد، ثمود، طسم، جدیس . . . دستهٔ دوم عرب باقیه که آنها نیز به دو قسم بزرگ تقسیم می‌شوند: اوّل قحطانی یا عرب عاربه و خالص . . . دوم عدنانی یا عرب مستعربه که مخلوطی از عرب و اقوام همسایهٔ خویش بوده‌اند و به نزاری یا معدی مشهورند . . . (مترجم)

نشده است.

﴿ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴾.

و (آیا ندانسته‌ای که پروردگارت) با قوم ثمود چه کرده است؟ همان قومی که صخره‌های عظیم را در وادی القریٰ (میان مدینه و شام) می‌بریدند و می‌تراشیدند (و در دل کوه‌ها خانه‌ها و کاخها می‌ساختند).

قوم ثمود در حِجر سکونت داشتند که در شمال جزیرةالعرب میان مدینه و شام است. صخره سنگهائی را قطعه قطعه نموده‌اند و به شکل کاخها درآورده‌اند. در دل کوه‌ها نیز پناهگاه‌ها و دژها تراشیده‌اند و تهیّه دیده‌اند . . .

﴿ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴾.

و (آیا خبر نداری که پروردگارت) با فرعون چه کرده است؟ فرعونی که دارای (ساختمانهای محکم و استوار به شکل) میخها(ی وارونه همچون هرم) بود.

«اَوْتاد» یعنی میخها؛ ارجح اقوال این است مراد از آنها اهرام است. اهرام به شکل میخهائی هستند که به زمین فرورفته‌اند و محکم و استوارند. فرعون مورد اشاره در اینجا همان فرعون طاغی و یاغی زمان موسی علیه‌السلام است. همچون کسانی:

﴿ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ. فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴾.

اقوامی که در شهرها و کشورها طغیان و سرکشی کردند، و در آنجاها خیلی فساد و تباهی به راه انداختند.

در فراسوی طغیان جز فساد نیست. طغیان و سرکشی، طاغی و سرکش را تباه می‌کند، و هم کسانی را تباه می‌سازد که طغیان و سرکشی بر آنان می‌رود. طغیان و سرکشی ارتباطها و پیوندها را در همهٔ جوانب زندگی می‌گسلد، و زندگی را از مسیر سالم و پاک و آبادکننده و سازنده منحرف می‌کند، و به مسیر دیگری می‌اندازد، مسیری که خلافت انسان در زمین به هیچ‌وجه با آن سازگار نیست و همخوانی و هم‌آوائی ندارد . . .

طغیان و سرکشی طغیانگر و سرکش را اسیر هوا و هوسش می‌سازد. چون طغیانگر و سرکش به معیار و مقیاس ثابتی برنمی‌گردد، و در حدّ و مرز قانون مشخّصی نمی‌ایستد. او خودش پیش از هرکس دیگری تباه می‌شود، و مقامی را در زمین اشغال می‌کند که مقام بندهٔ خلیفه نیست. فرعون این چنین گفته است:

﴿ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلىٰ ﴾.

من والاترین معبود شما هستم!. (نازعات/۲۴)

این چنین ادّعائی کرد وقتی که طغیان و سرکشی او را فاسد و تباه ساخت، و او را از مکان بندهٔ آفریده منحرف کرد، و وی را به همچون ادّعای زشتی کشاند. این هم فساد و تباهی است، آن هم چه فساد و تباهی‌ای! آن گاه فرعون همگان را بندگان خوار و ذلیلی می‌سازد. همگان کینهٔ او را به دل می‌گیرند و در خود نهان می‌دارند. در نتیجه احساس بزرگواری بشریّت در ایشان می‌میرد، و ملکهٔ آزاد ابتکار و توان نوآوری که جز در فضای آزاد رشد نمی‌کند در وجودشان سرکوب می‌گردد و هدر می‌رود. وجودی که خوار و پست گردانده می‌شود می‌گندد و عفونت پیدا می‌کند، و جایگاه کرمهای هواها و هوسها و آرزوها و خواستهای پست و غریزه‌های بیمار می‌شود. میدان انحرافها، و مایهٔ کوری بینش، و مانع درک و فهم می‌گردد، و آسایش و آرامش و تصمیم تلاش و امید به آینده و اندیشهٔ اوج‌گیری و والائی بار سفر برمی‌بندد و در میان نمی‌ماند . . . این هم فساد و تباهی است، آن هم چه فساد و تباهی‌ای! . .

طغیان و سرکشی، معیارها و مقیاسها و ارزشها و اندیشه‌های درست را درهم می‌ریزد، زیرا اینها برای طاغیان و سرکشان خطر دارند. باید ارزشها را نادرست کرد، و معیارها و مقیاسها را کج نمود، و اندیشه‌ها را تحریف کرد، تا شکل پلشت ظلم پذیرفته شود و مقبول افتد، و زیبا و خوشایند جلوه‌گر آید . . . این فساد و تباهی است آن هم چه فساد و تباهی‌ای! . .

وقتی که طاغیان و سرکشان فساد و تباهی را در زمین گسترش می‌دهند و زیاد می‌کنند، چارهٔ کار پاک کردن روی زمین از فساد و تباهی است:

﴿ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ. إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴾.

لذا پروردگار تو تازیانهٔ عذاب را بر سر ایشان

فروکوفت (و شلّاق عذاب را پیاپی بر آنان فروآورد).
مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است.

پروردگار تو در کمین ایشان و مواظب آنان است، و اعمالشان را ثبت و ضبط می‌کند. هنگامی که فساد و تباهی فزونی یافته است تازیانهٔ عذاب را بر سر ایشان فرو آورده است. این تعبیری است که بیانگر گزش و نیش عذاب است، گزش و نیشی که ذکر تازیانه آن را به یاد می‌آورد. هنگامی هم از ریختن و باراندن سخن می‌رود انسان به یاد فیض و لطف و خیر و برکت خداداد می‌افتد. آنجا درد گزنده، و گرداب و ورطهٔ طاغی و سرکش گرد می‌آید و دامنگیر طاغیان و سرکشانی می‌گردد که در شهرها و کشورها عصیان ورزیده‌اند، و در آنها فساد و تباهی را زیاد انجام داده‌اند و فراوان و پخش نموده‌اند.

از فراسوی همهٔ نقش زمین شدنها و نابودگردیدنها آرامش به دل مؤمن ریزان می‌گردد، دل مؤمنی که در هر زمانی و در هر مکانی با طغیان و سرکشی طاغیان و سرکشان رویاروی می‌شود. از این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴾.

مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است.

آرامش ویژه‌ای فرومی‌ریزد و فرومی‌بارد. پروردگارت آنجا است. مترصّد است و چیزی از او به دور نمی‌افتد و گم و گور نمی‌شود. مراقب است و کسی و چیزی از او نمی‌تواند بگریزد و به در رود. پس خاطر مؤمن آسوده باشد، و مؤمن پرچشمان خود بخوابد و به خواب رود. چه پروردگارش آنجا آماده است! . . در کمین است و مترصّد است . . . در کمین و مترصّد طغیان و شرّ و فساد است!

بدین وسیله ما در اینجا نمونه‌هائی را از قضا و قدر خدا در بارهٔ کار دعوت می‌یابیم و می‌بینیم، گذشته از نمونه‌ای که سورهٔ بروج در بارهٔ صاحبان گودال ذکر می‌کند. قرآن در گذشته - و بلکه همیشه - مؤمنان را با این نمونه و آن نمونه تربیت کرده است و تربیت می‌کند، مطابق احوال و اوضاع و شرائط و ظروفی که پیش آمده است و پیش می‌آید، و خود مؤمنان را برای این و برای آن آمادگی بخشیده است و آمادگی می‌بخشد، تا مؤمنان در هر دو حالت بیارامند، و انتظار هردو کار را نیز داشته باشند. ولی در هر صورت همه چیز را به قضا و قدر خدا واگذارند تا آن گونه که می‌خواهند کار را ساری و جاری فرماید و اجراء نماید.



﴿ إِنَّ رَبَّکَ لَبِالْمِرْصَادِ ﴾.

مسلّماً پروردگار تو در کمین (مردمان و مترصّد اعمال ایشان) است.

پروردگار تو می‌بیند و حساب می‌کند و به حساب و کتاب همگان می‌رسد و سزا و جزایشان را می‌دهد، مطابق معیار و مقیاس درست، و با ترازوی دقیقی که به خطا نمی‌رود. او ظلم نمی‌کند، و به ظواهر کارها بسنده نمی‌کند. بلکه حقائق کار را در مدّ نظر می‌گیرد . . . این انسان است که معیارها و مقیاسها و ترازوهایش به خطا می‌رود، و در سنجشها و اندازه‌گیریهایش غلط و اشتباه دیده می‌شود، و انسان جز ظواهر کارها را نمی‌بیند، اگر با ترازوی خدا برنکشد و برابر قانون خدا نسنجد:

﴿ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ، فَيَقُولُ: رَبِّي أَكْرَمَنِ. وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ: رَبِّي أَهَانَنِ ﴾.

امّا انسان (آن انسانی که در پرتو ایمان و خردش رشد نیافته است، و شخص خود را همه چیز می‌پندارد) همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرّم دیده است (و این عزّت و نعمت، حقّ من و شایستهٔ من است). و امّا زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مرا خوار و زبون داشته است (و با فقر و فاقه، ذلیل و حقیرم نموده است).

این اندیشهٔ انسان در بارهٔ حال و احوالی است که خدا

او را بدان می‌آزماید. خدا گاهی روزی را فراوان و گاهی کم می‌گرداند. گاهی روزی را می‌دهد، و گاهی بازمی‌گیرد . . . خدا انسان را با نعمت و احترام و اکرام بخشیدن بدو می‌آزماید. گاهی نیز با اعطاء پول و مقام بدو امتحان می‌نماید. انسان متوجّه نمی‌گردد که همهٔ اینها آزمایش است و مقدّمهٔ سزا و جزا است. بلکه انسان می‌پندارد این رزق و روزی فراخ و این مقام و مکانت والا دلیل بر شایستگی او در پیشگاه خدا جهت دریافت و رسیدن بدین چیزها و درجه‌ها است، و علامت گزینش و انتخاب او از سوی خدا برای دستیابی بدانها است. از دیگر سو او آزمایش را پاداش و پادافره، و امتحان را نتیجه می‌پندارد! کرامت و عظمت نزد خدا را با کالا و متاع این جهان می‌سنجد. یعنی داشتن دارائی را نشانهٔ بزرگی و سترگی، و نداشتن دارائی را نشانهٔ کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا می‌شمارد! یزدان انسان را با کاهش نعمت می‌آزماید، و انسان این امتحان را کیفر می‌انگارد، و امتحان را عقوبت می‌شمارد، و تنگی معیشت را کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا محسوب می‌دارد، و می‌گوید اگر خدا می‌خواست او را حقیر و ناچیز کند، رزق و روزی او را کم نمی‌کرد و بر او تنگ نمی‌گرفت . . .

انسان در هر دوی این حالتها اندیشهٔ اشتباه و سنجش نادرستی دارد. چه وسعت و فراخی رزق و روزی، یا کاهش و کاستی آن، امتحان یزدان از بندهٔ خود انسان است. امتحان است تا معلوم شود انسان شکر نعمت را بجای می‌آورد، و یا این که سرمست و مغرور می‌شود و کفران نعمت می‌کند. آیا انسان صبر و استقامت نشان می‌دهد در برابر رنج و محنت و دلتنگی و آزردگی یا خیر . . . سزا و جزای پندار و گفتار و کردار بعدها داده می‌شود. چیزی که در این زمین از کالا و متاع دنیا داده می‌شود و یا بازگرفته می‌شود، سزا و جزا بشمار نمی‌آید . . . ارزش بنده در پیشگاه یزدان به کالا و متاع دنیوی او تعلّق نمی‌گیرد. ملاک رضا و خشنودی خدا یا خشم و کین خدا با کالا و متاع دادن به بنده یا بازداشتن کالا و متاع از بنده در این زمین نیست. یعنی دارا بودن و نادار بودن دالّ بر راضی بودن یا ناراضی بودن یزدان از انسان نمی‌باشد. چه خدا به فرد خوب و بایسته و به شخص بد و نابایسته دارائی و ثروت می‌بخشد، و از انسان صالح و ناصالح دارائی و ثروت را بازمی‌دارد. امّا سزا و جزا در فراسوی اینها است و بر آن تکیه می‌شود. خدا عطاء می‌فرماید تا بیازماید. خدا عطاء نمی‌فرماید باز هم تا بیازماید. تکیه بر نتیجهٔ اینها است و نتیجهٔ امتحان معتبر است و بس.

امّا انسان - وقتی که دلش از ایمان خالی باشد - حکمت و فلسفهٔ دادن و ندادن را نمی‌داند، و حقیقت ارزشها را در ترازوی خدا درک و فهم نمی‌نماید . . . هنگامی که انسان دلش با ایمان آباد گردید پیوند و تماس پیدا می‌کند و می‌داند آنجا چه چیز وجود دارد. در ترازوی او کالاها و متاعهای ناچیز دنیا سبک می‌گردد و بی‌ارزش می‌شود، و بیدار و هوشیار می‌گردد نسبت بدانچه در فراسوی امتحان است که سزا و جزای یزدان است. این است تنها برای سزا و جزا کار می‌کند چه در وقت داشتن و چه در زمان نداشتن. در هر دو حال دل به قضا و قدر خود می‌دهد و بدان می‌آرامد، و ارزش خود را در ترازوی خدا با چیزهای جدا از این ارزشهای ظاهری توخالی می‌داند.



قرآن در مکّه مردمانی را مخاطب قرار می‌داد - امثال آنان در هر جاهلیّتی یافته می‌شود، جاهلیّتی که پیوند و تماس خود را با جهان والاتر و بالاتر و فراخ‌تر و گسترده‌تر از زمین می‌برد - مردمانی که در گسترش نعمت و در کاهش نعمت چنان گمانی داشتند، و معیارها و مقیاسها و ارزشها را در زمین آن گونه ارزیابی می‌کردند. یعنی مال و متاع و جاه و مقام در نزد ایشان همه چیز بود. چه جز این معیار و مقیاسی نداشتند! بدین خاطر حرص و آز زیادی بر مال و دارائی داشتند. عشق آنان به مال و دارائی فراوان بود. پیرامون مال و دارائی سخت گرد می‌آمدند و در راه فراچنگ آوردنش با همدیگر مسابقه می‌دادند و بر همدیگر سرکشی می‌کردند. این امر ایشان را به طمعکاری و تنگچشمی

می‌انداخت و طمّاع و بخیلشان می‌نمود . . . این است که قرآن سفرهٔ دلشان را باز می‌کند، و در این راستا رازهای سینه‌هایشان را بدیشان می‌گوید، و بیان می‌دارد که حرص و آز و بخل و تنگچشمی است که در درک و فهم معنی امتحان به خطا می‌روند، امتحانی که در فراسوی افزایش و کاهش ارزاق قرار دارد.

﴿کَلَّا، بَلْ لَا تُکْرِمُونَ الْیَتِیمَ، وَ لَا تَحَاضُّونَ عَلَیٰ طَعَامِ الْمِسْکِینِ. وَ تَأْکُلُونَ التُّرَاثَ أَکْلاً لَمّاً، وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً﴾.

هرگزا هرگزا (چنین نیست که کرامت و ذلّت انسان در نزد یزدان به دارائی و ناداری باشد). بلکه شما (گذشته از اقوال زشت، افعال پلشت هم دارید! از جمله:) یتیم را گرامی نمی‌دارید. و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند. و میراث را حریصانه یکجا می‌خورید (و ملاحظهٔ حقّ بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی‌کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می‌کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید (و سخت دلباختهٔ مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظهٔ مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید).

هرگزا هرگزا کار آن چنان نیست که انسان بی‌ایمان می‌گوید. افزایش و گسترش روزی دلیل بر بزرگواری انسان در پیشگاه یزدان نیست. کاهش و کاستی روزی هم دلیل بر خواری و بی‌ارزشی انسان در برابر یزدان نیست. اصل این است که شما سپاس بذل و بخشش خدا را نمی‌گوئید، و حقّ مال و دارائی را به تمام و کمال اداء نمی‌کنید. زیرا شما یتیم کوچکی را گرامی نمی‌دارید که سرپرست و نان‌آور خود را از دست داده است وقتی که پدرش مرده است. و همدیگر را به دادن طعام به مستمندی که گدائی نمی‌کند هرچند که نیازمند است تشویق و ترغیب نمی‌کنید. قرآن تشویق نکردن و ترغیب ننمودن و سفارش نکردن همدیگر به طعام دادن به مستمند را زشت و ناپسند می‌شمارد. همچنین اشاره می‌کند به این که ضمانت اجتماعی در میان گروه مسلمانان ضرورت دارد. این اشاره نهفته در رهنمود به وظیفه و به کار همگانی خوب است. انجام خیر و خوبی به هر شکلی نشانهٔ پذیرش اسلام و مسلمان بودن است . . . شما معنی امتحان را نمی‌دانید. این است که نمی‌کوشید در امتحان موفّق بشوید با بزرگداشت یتیم و سفارش کردن به طعام دادن مستمند. امّا شما برعکس، میراث را حریصانه و آزمندانه می‌خورید، و مال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید و بیش از حدّ بدان عشق می‌ورزید. تا بدانجا که در دل و درون شما خوشی دستگیری از نیازمندان باقی نمی‌ماند، و به بزرگداشت نیازمندان و خوراک دادن به مستمندان علاقه‌ای نخواهید داشت.

اسلام در مکّه - همان گونه که قبلاً ذکر کردیم - با حال و احوالی رویاروی گردید که مردمان نسبت به گردآوری اموال از هر راهی که شده است علاقه پیدا کرده بودند. این امر موجب سنگین‌دلی و نامهربانی شده بود. ضعف یتیمان و درماندگی بی‌پدران باعث شده بود اموالشان را غارت کنند، به‌ویژه اموال دختران یتیم را به شکلهای گوناگون از چنگشان به درمی‌آوردند، مخصوصاً اموالی که از راه ارث به یتیمان می‌رسید. در موارد گوناگون فی ظلال القرآن در این باره سخن رفته است. همچنین پیش از اسلام عشق به مال و دارائی و گردآوری آن از راه ربا پدیدهٔ آشکاری در جامعهٔ مکّه بود. این امر اصلاً نشانهٔ جاهلیّتها در هر زمانی و در هر مکانی است. تا به امروز این چنین بوده است و این چنین خواهد بود.

در این آیه‌ها گذشته از پرده برداشتن از واقعیّت دلها و درونهایشان آنان را از این امر می‌ترساند، و ایشان را از همچون چیزی برحذر می‌دارد. این ترساندن و برحذر داشتن در تکرار واژهٔ «کلّا» پدیدار و نمودار است. همچنین این امر در ساختار تعبیر و در آهنگ آن پیدا و هویدا است، بدان هنگام که با طنین خود شدّت گردآمدن پیرامون مال و دارائی و سخت دل بستن بدان را به تصویر می‌کشد:

﴿وَ تَأْکُلُونَ التُّرَاثَ أَکْلاً لَمّاً، وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبّاً جَمّاً!﴾.

و میراث را حریصانه یکجا می‌خورید (و ملاحظۀ حقّ بستگان و محرومان و یتیمان و ضعیفان نمی‌کنید، و حلال و حرام را رویهم انباشته و مشتاقانه صرف می‌کنید). و اموال و دارائی را بسیار دوست می‌دارید (و سخت دلباختۀ مال و متاع دنیا هستید، و لذا ملاحظۀ مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی‌کنید).

✿

بعد از بیان این اندازه از رسوائیِ حقیقتِ حال زشت و پلشتشان، و بعد از به تصویر کشیدن خطا و اشتباهِ جهان‌بینی آنان در ارزیابی امتحان و آزمایشی که در بی‌بهره بودن و بهره‌مند بودن از کالا و متاع دنیا، تهدید هراس‌انگیزی با سزا و جزای قیامت و حقیقت آن درمی‌رسد. سزا و جزائی که نتیجۀ امتحان ایشان در این جهان است و در آن جهان گریبانگیرشان می‌گردد. این تهدید با آهنگ نیرومند و سختی درمی‌رسد:

﴿كَلاّٰ. إِذٰا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكّاً دَكّاً. وَ جٰاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفّاً صَفّاً. وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ. يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسٰانُ وَ أَنّٰى لَهُ الذِّكْرىٰ؟ يَقُولُ: يٰا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيٰاتِي. فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ، وَ لاٰ يُوثِقُ وَثٰاقَهُ أَحَدٌ﴾.

هرگزاهرگز! (حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارید). زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطّح می‌گردد. و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف‌صف حاضر آیند. در آن روز دوزخ را حاضر آورند (و نشانش دهند). در آن روز انسان به خود می‌آید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟! خواهند گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم! در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! و (در آن روز) هیچ کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد).

درهم کوبیدن زمین، به هم ریختن نشانه‌ها و صاف و مسطّح کردن آن است. این یکی از دگرگونیهای جهانی‌ای است که در روز قیامت رخ می‌دهد. و امّا آمدن پروردگار تو و فرشتگان صف صف، یک امر غیبی است، و ما سرشت آن را نمی‌دانیم مادام که در این زمین و جهانیم. ولیکن ما از فراسوی تعبیر، جلال و عظمت و ترس و هراس را احساس می‌کنیم. همچنین است حاضر آوردن دوزخ. از تعبیر کلام متوجّه نزدیک شدن دوزخ بدیشان و نزدیک شدن عذاب چشندگان بدان را برداشت می‌کنیم، و این ما را بس. ولی حقیقت چیزی که رخ می‌دهد، و کیفیّت رخ دادن آن، جزو غیب نهان در علم یزدان است، و آن را باید به روز مشخّص قیامت حواله کرد و ارجاع داد.

در فراسوی این آیه‌ها، و از لابلای موسیقی تند و بندبند آن، و سخت گیرا و اسیرکنندۀ آن، صحنه‌ای ترسیم می‌گردد که دلها از آن به لرزه درمی‌آیند، و چشمها از آن کرنش می‌برند و به زیر می‌افتند. زمین درهم کوبیده می‌شود و سخت درهم می‌ریزد! خداوند بزرگوار جلوه‌گر می‌آید، و داوری و قضاوت را برعهده می‌گیرد. فرشتگان صف‌صف می‌ایستند. آن گاه دوزخ آورده می‌شود و دوزخ هم حاضر می‌آید!

﴿يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسٰانُ﴾.

در آن روز انسان به خود می‌آید.

انسان به خود می‌آید، انسانی که از حکمت و فلسفۀ امتحان غافل بوده است، امتحانی که با بی‌بهره بودن از نعمت و با بهره‌مند بودن از نعمت انجام پذیرفته است. انسانی که میراث را آزمندانه یکجا خورده است و بدون ملاحظۀ حلال و حرام رویهم صرف کرده است، و مال و دارائی را بسیار دوست می‌داشته است، و یتیم را گرامی نداشته است، و دیگران را به طعام دادن به مستمند تشویق و ترغیب ننموده است، و طغیان و سرکشی را در پیش گرفته است، و فساد و تباهی را در پیش گرفته است، و به حقّ و حقیقت پشت کرده است ... در آن روز چنین کسی به خود می‌آید و به یاد می‌آورد. حقّ و حقیقت را به یاد می‌آورد و از آنچه می‌بیند پند می‌گیرد . . . ولیکن فرصت گذشته است و مهلت از دست بشده است.

﴿ وَ أَنَّىٰ لَهُ ٱلذِّكْرَىٰ ﴾.

ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟!.

زمان به خود آمدن گذشته است. در اینجا که سرای سزا و جزا است به خود آمدن به کسی سودی نمی‌رساند و فائده‌ای برای کسی ندارد. به خود آمدن جز افسوس خوردن بر فرصت از دست دادن در سرای کار کردن در زندگی دنیا بهرهٔ انسان نمی‌سازد!

وقتی که این حقیقت برای انسان آشکار و پدیدار می‌آید:

﴿ يَقُولُ: يا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴾.

خواهد گفت: کاش برای زندگی خود (خیرات و حسناتی) پیشاپیش می‌فرستادم!.

کاش من برای زندگی خود در اینجا چیزی را پیشاپیش می‌فرستادم. زندگیِ اینجا زندگی حقیقی است، آن زندگی که می‌توان بدان زندگی نام داد و اسمش را زندگی گذاشت. زندگی آخرت زندگی حقیقی بوده و باید برای آن آمادگی پیدا کرد و توشه پیشاپیش برای آن روانه و حواله نمود و اندوخته برای آن اندوخت و ذخیره برای آن ذخیره کرد. کاش من . . . امید و آرزوئی است که آه و حسرت در آن است و بس. این چنین امید و آرزوی بیفائده‌ای، تنها چیزی است که انسان در آخرت توان آن را دارد!

آن گاه قرآن سرنوشت انسان را به تصویر می‌زند، سرنوشتی که بعد از آن آه و حسرت دردناک و امید و آرزوی پوچ و بیسود به میان می‌آید و به انسان دست می‌دهد:

﴿ فَيَوْمَئِذٍ لاٰيُعَذِّبُ عَذٰابَهُ أَحَدٌ، وَ لاٰيُـوثِقُ وَثٰـاقَهُ أَحَدٌ ﴾.

در آن روز (که چنین احوال و اوضاعی رخ می‌دهد، خداوند کافر را چنان عذابی می‌رساند که) هیچ کس عذابی همسان عذاب او را بدو نمی‌رساند! و (در آن روز) هیچ‌کسی همچون خداوند او را به بند نمی‌کشد (و به غل و زنجیر نمی‌بندد).

خدا قدرتمند و چیره و توانا است. خدائی است که در آن روز تنها او عذاب و عقاب می‌دهد. عذاب و عقابی که کسی بسان آن عذاب و عقاب نمی‌دهد. خدائی است که در آن روز هیچ کسی همچون او به غل و زنجیر نمی‌کشد و اسیر و گرفتار نمی‌سازد. قرآن عذاب و عقاب خدا و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن او را در جاهای دیگری در صحنه‌های فراوان و گوناگون قیامت شرح و بسط می‌دهد، جاها و صحنه‌هائی که در لابلای سراسر قرآن پخش و پراکنده است. امّا قرآن عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن را در اینجا خلاصه می‌کند، و آنها را منحصر به خدا می‌شمارد، و بیان می‌دارد که عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن انسان شبیه و همسان عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندن و اسیر و گرفتار کردن یزدان نیست. این کجا و آن کجا؟! اصلاً کیفر همهٔ انسانها رویهمرفته کجا و کیفر خدا کجا؟! این هم مقابل چیزی است که راجع به طغیان و سرکشی طاغیان و سرکشانی همچون عاد و ثمود و فرعون، و فساد و تباهی فراوان ایشان در زمین که قبلاً در این سوره ذکر شده است و بیانگر عذاب و عقاب دادن مردمان توسّط طاغیان و سرکشان، و به غل و زنجیر کشاندن مردمان توسّط آنان است. این پروردگار تو است ای پیغمبر، و ای مؤمن، عذاب و عقاب می‌رساند به کسانی که در دنیا مردمان را عذاب و عقاب می‌دادند و ایشان را به غل و زنجیر می‌کشاندند. امّا میان عذاب و عقاب ایشان و میان عذاب و عقاب یزدان، و میان به غل و زنجیر کشاندن آنان و میان به غل و زنجیر کشاندن ایزد سبحان، فاصلهٔ بسیاری است . . . آنچه آفریده‌ها در این باره می‌توانند، بسی اندک و ناچیز است. امّا آنچه آفریدگار در این راستا می‌تواند، بسی سترگ و بزرگ است. پس عذاب و عقاب طاغیان و سرکشان در حقّ مردمان، و به غل و زنجیر کشاندن ایشان توسّط طاغیان و سرکشان هرچه هست باشد. چرا که طاغیان و سرکشان عذاب و عقاب خواهند شد، و به غل و زنجیر کشانده می‌شوند، عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندنی که فراتر از اندیشه و خیال است!

✿

در میانهٔ این ترس و هراس وحشتناک، و این عذاب و عقاب و به غل و زنجیر کشاندنی که بالاتر از هرگونه تصوّری است، از عالم بالا «نفس» مؤمن فریاد داشته می‌شود:

﴿ یا أَیَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ. ٱرْجِعِي إِلیٰ رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً. فَادْخُلِي فِي عِبادِي. وَ ٱدْخُلِي جَنَّتِي ﴾.

ای انسان آسوده‌خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای و هم اینک با کوله‌باری از اندوختهٔ طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده‌ای!). به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کردهٔ خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خشنودی، و (خدا هم) از تو خشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمرهٔ بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!).

این گونه با عطوفت و مهربانی و به گونهٔ قربت و نزدیکی فریاد داشته می‌شود:

﴿ یا أَیَّتُهَا ﴾. ای ... آهای ....

با روحانیّت و بزرگداشت:

﴿ یا أَیَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ﴾.

ای انسان ....

با ستودن و اطمینان بخشیدن:

﴿ یا أَیَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴾.

ای انسان آسوده‌خاطر.

در میانهٔ شدّت و حدّت و به غل و زنجیر کشیدن، آزادی و رفاه به میان کشیده می‌شود:

﴿ إِرْجِعِي إِلیٰ رَبِّکِ ﴾.

به سوی پروردگارت بازگرد.

پس از غربت زمین و دوری در مهد و گهوارهٔ پرورش به سوی محلّ صدور خود برگرد. به سوی پروردگارت در پرتو پیوند و تماس و معرفت و شناخت و نسبتی که میان تو و پروردگارت است برگرد . . .

﴿ راضِیَةً مَرْضِیَّةً ﴾.

راضی و خشنود، و مورد رضایت و خشنودی.

با این شادانی و شادابی‌ای که عطوفت و رضایت را بر سراسر فضای محیط می‌پراکند...

﴿ فَادْخُلِي فِي عِبادِي ﴾.

به میان بندگانم درآری (و همراه شایستگان شو).

به میان بندگان مقرّب و برگزیدهٔ من درآی، تا بدین قرب و نزدیکی برسی . . .

﴿ وَ ٱدْخُلِي جَنَّتِي ﴾.

و به بهشت من داخل شو (و خوش باش!).

به کنف حمایت و رحمت من داخل شو . . .

این ندای مهر و عطوفت است، مهر و عطوفتی که نسیمهای بهشتی در آن وزیدن گرفته است از همان لحظهٔ نخستینی که فریاد داشتن برخاسته است:

﴿ یا أَیَّتُهَا ٱلنَّفْسُ ٱلْمُطْمَئِنَّةُ ﴾.

ای انسان آسوده‌خاطر.

ای انسانی که به پروردگارت اطمینان داری، از راه خود مطمئنّ می‌باشی، به قضا و قدر خدا اطمینان داری، در خوشی و ناخوشی، در وقت داشتن و نداشتن نعمت، در زمان دارائی و ناداری، اطمینان داری و دچار شکّ و تردید نمی‌گردی، و منحرف نمی‌شوی و به کژراهه نمی‌افتی. به خود اطمینان داری و در راه، بدین سو و آن سو نمی‌روی و کجروی نمی‌کنی. تو مطمئنّ هستی و در روز ترس و هراسِ وحشتناک قیامت دچار ترس و هراس نمی‌شوی . . .

سپس آیه‌ها پیاپی می‌گردند و سراسر فضای موجود را از امن و امان و رضا و خشنودی و آرامش و آسایش لبریز می‌کند، و با موسیقی دلپذیر و دل‌آرائی پیرامون صحنه را زیبا و فریبا می‌سازد، و با مودّت و محبّت و قرب و نزدیکی و آرمیدن و آسودن صحنه را بال و پر می‌دهد و آن را به پرواز درمی‌آورد.

هان! این بهشت است با نسیمهای جان‌بخش و رضایت‌بخش و خنک و خوش‌آیندی که دارد. این بهشت است که از لابلای این آیه‌ها سرک می‌کشد و جلوه‌گر می‌آید. خداوند مهربان دیدار می‌نماید، دیدار بزرگوارانه و ارزشمندی که خود دارد . . .

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ بلد مکّی و ۲۰ آیه است

سُورَةُ البَلَدِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَآ أُقْسِمُ بِهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿١﴾ وَأَنتَ حِلٌّۢ بِهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ﴿٢﴾ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ ﴿٤﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا ﴿٦﴾ أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُۥٓ أَحَدٌ ﴿٧﴾ أَلَمْ نَجْعَل لَّهُۥ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾ وَهَدَيْنَٰهُ ٱلنَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾ فَلَا ٱقْتَحَمَ ٱلْعَقَبَةَ ﴿١١﴾ وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا ٱلْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾ فَكُّ رَقَبَةٍ ﴿١٣﴾ أَوْ إِطْعَٰمٌ فِى يَوْمٍ ذِى مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾ أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾ ثُمَّ كَانَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا۟ بِٱلْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلْمَشْـَٔمَةِ ﴿١٩﴾ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤْصَدَةٌۢ ﴿٢٠﴾

این سورهٔ کوچک دو بال خود را بر مجموعه‌ای از حقائق اساسی موجود در زندگی انسان فراهم می‌آورد و آنها زیر بال و پر خود می‌گیرد. مجموعهٔ حقائقی که دارای پیامهای برانگیزنده و پیش‌برنده، و پسوده‌های الهامگرانه و پیام‌دهنده است. مجموعه‌ای که در این مکان کوچک گنجیده است مشکل است در غیر قرآن مجید بگنجد، و جز با اسلوب منحصر به فرد قرآن مجید همچون پسوده‌های سریع و عمیقی بر تارهای دل انسان نواخته شود...

❁

این سوره با اشاره به سوگند بزرگی بر حقیقت ثابتی در زندگی انسان، آغاز می‌گردد:

﴿ لا أُقْسِمُ بِهٰذَا الْبَلَدِ. وَ أَنْتَ حِلٌّ بِهٰذَا الْبَلَدِ. وَ والِدٍ وَ ما وَلَدَ. لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسانَ فِي كَبَدٍ ﴾.

سوگند به این شهر (مکّه که کعبه در آن است). شهری که تو ساکن آنجا هستی (و وجود پرفیض و پربرکت تو، بر شرافت و عظمت آن افزوده است). و سوگند به پدر، و فرزندی که به وجود می‌آورد! ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم (نه برای راحت و آسایش).

«بَلَد» یعنی شهر، مکّه است. کعبه است. کعبه نخستین خانه‌ای است که برای مردمان در زمین ساخته شده است[1]، تا پناهگاه و مأوای امن و امان مردم گردد.[2] مردمان اسلحه‌های خود و دشمنانگیها و کینه‌توزیهای خویش را در آنجا کنار می‌گذارند، و در صلح و صفا با یکدیگر برخورد می‌کنند. خونِ یکی بر دیگری حرام است. همچنین کعبه و درختان و گیاهان و پرندگان و همهٔ جانداران آنجا حرام و قدغن بشمار می‌آیند. گذشته از اینها کعبه خانهٔ ابراهیم پدر اسماعیل است، اسماعیل که نیای عربها و جملگی مسلمانان است.

یزدان سبحان پیغمبر خود محمّد ﷺ را گرامی می‌دارد. از او یاد می‌کند، و بیان می‌فرماید که محمّد ﷺ در این شهر سکونت و اقامت دارد. این سکونت و اقامت را مایهٔ افزایش حرمت این شهر اعلام می‌نماید، و آن را باعث افزایش عظمت آنجا می‌شمارد. این اشاره‌ای است که معنی ژرف خود را در این جایگاه دارد. مشرکان حرمت این خانه را نگاه نمی‌داشتند و حرمت‌شکنی می‌کردند. چرا که پیغمبر ﷺ و مسلمانانِ آنجا را اذیّت و آزار می‌رساندند. این خانه، ارزشمند و محترم و مکرّم است. این که پیغمبر ﷺ در آن شهر سکونت و اقامت دارد بر ارزش و احترام و اکرام آن خانه

۱- مراجعه شود به سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۶. (مترجم)

۲- مراجعه شود به سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۲۵. (مترجم)

می‌افزاید. وقتی که یزدان سبحان بدین شهر و به مقیم در آن سوگند می‌خورد، بر عظمت و حرمت این خـانه می‌افـزایـد، و مـوضعگیری مشـرکان زشت و پـلشت جلوه‌گر می‌آید که خود را پرده‌داران کـعبه و فـرزندان اسماعیل می‌دانستند و خویشتن را بـر آئـین ابـراهـیم می‌پنداشتند. مـوضعگیری هـمچون مشـرکانی از هـر لحاظ زشت و پلشت بود.

شاید این معنی پیش‌درآمدی باشد برای اعتبار:

﴿ وَ وٰالِدٍ وَ مٰا وَلَدَ ﴾.

و سوگند به پدر، و فرزندی که به وجود می‌آورد.

این هم اشارهٔ ویژه‌ای به ابراهیم، یا اسماعیل - عَلَيْهِمَا ٱلسَّلاٰمُ - است. اضافه کردن سوگند بـه شـهر مکّـه و پیغمبر ﷺ که در آن مقیم است، اشارهٔ دیگـری بـه سازندهٔ نخستین کعبه و فرزندش می‌باشد . . . هرچـند هم این امر ایـن را نـفی نـمی‌کند کـه مـراد از پـدر و فرزندی که به وجود می‌آورد به طور کلّی هر پدری و هر فرزندی بوده، و اشاره به سرشت پیدایش بشـریّت باشد، و بر زاد و ولد تکیه شود به عنوان پیش‌درآمـد سخن گفتن از حقیقت انسان، حقیقتی که مادهٔ اساسی و بنیادین این سوره است.

استاد امام شیخ محمّد عبده در این مورد نگرش لطیف و دقیقی دارد که در «جزء عمّ» هنگام تفسیر این سوره بیان گردیده است. روح مطالب او با روح «فی ظـلال القرآن» هماهنگی دارد. لذا آن را در اینجا بـه امـانت می‌گیریم و ذکر می‌کنیم . . . او - رَحِمَهُٱللهُ - فـرموده است:

«آن گاه به پدر و آنچه به دنیا می‌آورد سوگند خورده است، تا نگاه ما را متوجّه والائی این مرحله از مراحل هستی سازد - مرحلهٔ زاد و ولد - و نگاه ما را متوجّه حکمت و فلسفهٔ بالا و استواری و پایداری سـاختار و سازندگی گرداند، و ما را توجّه دهد به رنج و زحـمتی که پدر و فرزند می‌کشند برای پدید آوردن و پروردن انسان و رساندن انسان به کمال و به رشد و نموّ مقرّر خودش.

وقتی که گیاه را پیش چشم بداری، و بیندیشی که دانه در مراحل رشد و نموّ چه انـدازه سـختی مـی‌کشد، از قبیل: مقاومت در برابر فعل و انفعال فضا، تلاش برای مکیدن غذا از عناصر دَور و بر خود، تا تبدیل می‌گردد به درخت پر شاخ و برگی، و آمـاده مـی‌شود دانـه یـا دانه‌های دیگری را تولید بکند، دانه یا دانه‌هائی که کار دانه یا دانه‌های پیشین را انـجام بـدهند، و بـا زیـبائی سیمای خود جهان را بیارایند، وقتی که این را در ذهن و اندیشهٔ خود حاضر آوری، و به حیوان و انسان که بالاتر از گیاه هستند توجّه کنی، مفهوم پدر و فرزند در حیوان و انسان برایت پدیدار می‌آید، و رنج و زحمتی را بـه خاطر می‌آوری که هریک از پدر و فرزند می‌کشند در راه حفظ انواع، و برای پایدار نمودن زیبائی جریان به شکلهائی که پیدا می‌کند» . . . سخن استاد پایان یافت ...

چنین سوگندی را بر حقیقت ثابتی که در موجود زنـدهٔ انسان نام موجود است یاد می‌کند:

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِي كَبَدٍ ﴾.

ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم (نه برای راحت و آسایش).

انسان را برای رنج بردن و به مشقّت افتادن و به تلاش ایستادن و کوشش نمودن آفریده‌ایم . . . همان گونه که در سورهٔ دیگری فرموده است:

﴿ يٰا أَيُّهَـا الْإِنْسٰـانُ إِنَّكَ كٰـادِحٌ إِلىٰ رَبِّكَ كَـدْحاً فَمُلاٰقِيهِ ﴾.

هان! ای انسان! تو پیوسته بـا تـلاش بـی‌امـان و رنـج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد (و نتیجهٔ رنج و تلاش خود را خواهی دید). (انشقاق/۶)

سلول نخستین به محض اسـتقرار در رحـم بـه رنـج و زحمت می‌افتد و به تلاش و پویش می‌پردازد تا برای خود شرائط و ظروف سازگار با زندگی و غذا را - بـا اجازهٔ پروردگارش - فراهم آورد. این رنج و زحمت و تلاش و پویش پیوسته ادامه دارد تا به مـهبل یـا لولهٔ واژن می‌رسد و دچار انـقباضات رحـم و درد زایـمان

می‌گردد، و مادر می‌چشد آنچه می‌چشد. همین‌که جنین نور را می‌بیند گرفتار فشار می‌آید و پرت می‌گردد تا بدانجا که در مسیر خروج از رحم نزدیک است خفه شود!

از این لحظه به بعد، جدّ و جهدِ سخت‌تر، و رنج و زحمتِ تلخ‌تر می‌آغازد. جنین دست‌اندرکار تنفّس و استشمام هوائی می‌گردد که برای او تازگی دارد و بی‌سابقه است. دهانش را و ریه‌هایش را برای نخستین بار باز می‌کند تا نفس بکشد و دم و بازدم بیاغازد همراه با سر و صدائی که راه می‌اندازد، سر و صدائی که اشاره به رنج و مشقّت آغاز زندگی است! نقش هاضمهٔ او و نقش گردش خون او به کار می‌پردازد، کاری که برای او نامأنوس و غیرعادی است! به تلاش و پویش می‌ایستد تا موادّ زائد را دفع کند و اندرونهٔ خود را برای این کار تازه به تمرین وادارد و بدان عادت دهد! هر گامی از مراحل زندگی از این به بعد رنج و زحمت است، و هر حرکت و جنبشی بعد از این درد و مشقّت است. کسی که کودکی را می‌پاید و نگاه می‌نماید که لوکیدن و غیژیدن می‌آغازد و چهار دست و پا راه می‌افتد و می‌خواهد تلوتلو رهسپار شود، می‌فهمد چه اندازه کودک رنج می‌برد و سختی می‌کشد تا بدین حرکت ساده اقدام کند.

هنگام دندان درآوردن رنج و زحمت است. وقت راست ایستادن درد و مشقّت است. زمان گام برداشتنِ راست و درست رنج و زحمت است. هنگام آموختن و یاد گرفتن درد و مشقّت است. وقت اندیشیدن سختی و گرفتاری است. در هر تجربهٔ جدیدی و آموزش تازه‌ای رنج و مشقّت است بسان رنج و مشقّت لوکیدن و غیژیدن و چهاردست و پا راه افتادن و گام به گام رفتن! بعد از آن راه‌ها جدا می‌شود. رنجها گوناگون می‌گردد. این با عضلاتش رنج می‌برد. آن با اندیشه‌اش رنج می‌کشد. این رنج می‌برد برای به دست آوردن لقمهٔ زندگی و جامه‌ای که بپوشد. آن زحمت می‌کشد تا هزار را دو هزار و ده هزار کند . . . این رنج می‌برد برای حکومت و ملک و مملکت یا جاه و مقام. آن در راه خدا زحمت می‌کشد. این برای شهوت و پرش رنج می‌برد. آن برای عقیده و دعوت درد و رنج می‌برد. این برای به دوزخ افتادن تلاش و کوشش می‌کند. آن برای رفتن به بهشت سختی و مشقّت تحمّل می‌نماید . . . هرکسی بار خود را برمی‌دارد و فراز و نشیب راه را می‌پیماید و رو به سوی پروردگارش با رنج و زحمت می‌رود و سرانجام بدو می‌رسد! در آنجا بزرگ‌ترین رنج و زحمت بهرهٔ بدبختان می‌گردد، و سترگ‌ترین آسودگی و آسایش نصیب خوشبختان می‌شود.

رنج و زحمت آمیزهٔ زندگی دنیا است. سرشت این جهان رنج بردنِ همگان است. رنج بردن و زحمت کشیدن دارای اشکال مختلف و اسباب گوناگون است. هرچه هست رنج و زحمت است. بدبخت‌ترین و زیانبارترین کس فردی است رنج و زحمت دنیا را می‌چشد تا به رنج و زحمت سخت‌تر و تلخ‌تر در آخرت دچار گردد. و خوشبخت‌ترین و رستگارترین شخص کسی است رنج و زحمت می‌کشد در راهی که رو به پروردگارش می‌رود. او می‌خواهد با صلاحیّتها و قابلیّتهائی پروردگارش را ملاقات کند که درد و رنج زندگی او را به پایان ببرند، و او را به بزرگ‌ترین آسودگی و آسایش در سایهٔ الطاف پروردگار برسانند.

گذشته از این، در خود همین زمین برخی از سزاها و جزاهای برخی از رنج و زحمت و تلاش و کوشش داده می‌شود. کسی که برای کار بزرگ زحمت می‌کشد، مثل کسی نیست که برای کار ناچیز رنج می‌برد. این چنین کسی که برای کار حقیر رنج و زحمت می‌کشد، با آن چنان کسی که برای کار بزرگ جدّ و جهد می‌کند، از لحاظ آرامش دل و خوشحال شدن از بذل و بخشش و جان‌نثاری و فداکاری، یکسان نیست. آن کسی که رنج می‌برد و آزاد از جاذبه‌های زمین و گِل و لای آن است، یا رنج می‌برد تا از جاذبه‌های زمین و گِل و لای آن رها شود، بسان کسی نیست که رنج می‌برد تا همچون حشره‌ها و کرمها به گِل و لای فرو رود و به زمین

بچسبد. کسی که در راه دعوت می‌میرد، بسان کسی نیست که در راه پرش می‌میرد . . . چنین کسی بسان چنان کسی نیست از لحاظ آگاهی و شعوری که از جدّ و جهد و رنج و زحمت خود دارد.



یزدان سبحان بعد از بیان این حقیقت از سرشت زندگی بشری، به نقد برخی از ادّعاها و اندیشه‌هائی می‌پردازد که «انسان» دارد، ادّعاها و اندیشه‌هائی که اقوال و اعمال انسان بیانگر آنها است:

﴿ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ؟ يَقُولُ: أَهْلَكْتُ مَالاً لُبَداً. أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ؟ ﴾.

آیا انسان (با وجود این همه درد و رنجی که بدان گرفتار است و نشانهٔ ضعف او است) گمان می‌برد هرگز کسی بر او توانائی ندارد و بدو دست نمی‌یابد؟ (لذا هرکاری را بکند بازخواست نمی‌شود و از قلمرو مجازات در امن و امان است!). می‌گوید: من دارائی فراوانی را (در راه خوشگذرانیها و لذائذ خرج نموده‌ام و) نابود و تباه کرده‌ام. آیا گمان می‌برد کسی او را ندیده است؟ (بی‌خبر است که اگر کسی هم از آفریدگان ندیده و ندانسته است، خدا دیده و دانسته است که او این اموال را از کجا به دست آورده است و در چه راهی مصرف کرده است و نیّت وی چه بوده است).

این «انسانِ» آفریده شده در رنج و زحمت، انسانی که از رنج تلاش و پویش و درد کار و کوشش نجات پیدا نمی‌کند و رهائی ندارد، حقیقت حال خود را فراموش می‌کند، و گول مقدار قدرت و قوّت و دارائی و کالا و متاعی را می‌خورد که آفریدگار بدو عطاء می‌کند. این است همچون کسی رفتار می‌کند که گمان نمی‌برد در برابر کارش گرفتار می‌آید، و انتظار ندارد قادر و توانائی بر او قدرت و توان داشته باشد و به حساب و کتاب او برسد و به دادگاهیش بپردازد . . . بدین سبب طغیان و سرکشی می‌آغازد و به غارت نمودن و دزدی کردن می‌پردازد، و در راه گردآوری اموال و افزایش ثروت ایلغار می‌تازد، و فسق و فجور و بزه و گناه می‌آغازد، بدون این که بترسد و بدون این که از زشتیها و پلشتیها بپرهیزد . . . این صفت و صفات کسی است که دلش تهی از ایمان باشد.

گذشته از این وقتی که به خیر و خیرات و بذل و بخشش - در مثل جاهائی که در این سوره ذکر شده‌اند - فراخوانده می‌شود، می‌گوید:

﴿ أَهْلَكْتُ مَالاً لُبَداً ﴾.

من دارائی فراوانی را (در راه خوشگذرانیها و لذائذ خرج نموده‌ام و) نابود و تباه کرده‌ام.

چیز زیادی را خرج کرده‌ام و هزینه نموده‌ام. آنچه خرج و هزینه کرده‌ام و بذل و بخشش نموده‌ام برای من کافی و بسنده است!

﴿ أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ؟ ﴾.

آیا گمان می‌برد کسی او را ندیده است؟ (بی‌خبر است که اگر کسی هم از آفریدگان ندیده و ندانسته است، خدا دیده و دانسته است که او این اموال را از کجا به دست آورده است و در چه راهی مصرف کرده است و نیّت وی چه بوده است).

او فراموش می‌کند که چشمان یزدان نظاره‌گر او است، و علم و آگاهی خدا او را احاطه کرده است و دربر گرفته است. خدا می‌بیند آنچه را که او خرج می‌کند و هزینه می‌نماید، و چرا خرج می‌کند و هزینه می‌نماید. امّا این «انسان» انگار این حقیقت را فراموش می‌کند، و چنین گمان می‌برد که او از دیدگان یزدان نهان و پنهان است!



در برابر این گول خوردن و غروری که به ذهن انسان می‌اندازد که او دارای قدرت و قوّت است و توان دفاع از خود و دور کردن بلاها و ناگواریها از خویشتن را دارد، و در برابر تنگچشمی و بخلی که راجع به دارائی و اموال دارد، ولی ادّعاء می‌کند که او اموال زیادی را بخشیده است و خرج و هزینه کرده است، قرآن به مقابله می‌پردازد و او را رویاروی می‌کند با نعمتهای فراوانی که خدا از لحاظ وجود بدو بخشیده است، و در اصل

پیکر و هستیش به ودیعت نهاده است، و استعدادها و ویژگیهائی را بدو داده است و در نهادش سرشته است. او این نعمتها را سپاس نگفته است و حقّ ماندن آنها را در پیش خود اداء نکرده است:

﴿ أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ؟ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ؟ وَ هَدَيْنَاهُ ٱلنَّجْدَيْنِ؟ ﴾.

مگر ما برای او دو چشم را ترتیب نداده و نساخته‌ایم؟ و زبانی و دو لب را نیافریده‌ایم؟ (و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و شرّ را بدو ننموده‌ایم؟.

انسان با قوّت و قدرتش می‌نازد و گول می‌خورد، در حالی که خدا این قوّت و قدرت را بدو داده است. انسان راجع به مال و متاع بخل می‌ورزد و تنگچشمی می‌کند، در حالی که خدا این مال و متاع را بدو داده است. انسان راهیاب نمی‌گردد و سپاس نعمت را نمی‌گوید، در حالی که خدا بدو حواسّی داده است که وی را در جهان محسوسات رهنمود و رهنمون می‌گردد: برای انسان دو چشم را ساخته است با دقّت و ظرافت ساختاری که دارند و برای دیدن آماده و توانایند. خدا انسان را با نیروی گفتار ممتاز کرده است. و ابزار محکم و استوار سخن گفتن را بدو بخشیده است:

﴿ وَ لِسَاناً وَ شَفَتَيْنِ ﴾.

و زبانی و دو لب را.

زبانی و دو لب را بدو داده است، و گذشته از اینها در دل و درونش قدرت درک و فهم خیر و خوبی و شرّ و بدی را، و تشخیص هدایت و راهیابی و ضلالت و گمراهی را، و جداسازی حقّ از باطل را به ودیعت نهاده است:

﴿ وَ هَدَيْنَاهُ ٱلنَّجْدَيْنِ؟ ﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و شرّ را بدو ننموده‌ایم؟.

راه خیر و راه شرّ را بدو نموده‌ایم تا هرکدام را می‌خواهد برگزیند. در سرشت انسان استعداد مزدوج است. می‌تواند هریک از این دو راه را انتخاب کند و آن را بسپرد. «نَجْد» راه فراز و رو به ارتفاع است. اراده و مشیّت خدا بر آن رفته است که به انسان قدرت حرکت در هریک از دو راه را بدهد. انسان را با سرشت مزدوج آفریده است مطابق حکمتی که خداوند متعال خودش برای انسانها خواسته است. خداوند متعال به هرچیزی آفرینشی بخشیده است، و راه انجام وظیفه‌اش را در گسترهٔ این هستی برایش ساده و آسان و امکان‌پذیر کرده است.

این آیه پرده برمی‌دارد از حقیقت سرشت بشریّت، گذشته از آن، این آیه و آیه‌های دیگری در سورهٔ شمس قاعدهٔ «دیدگاه روحانی اسلامی» را به تصویر می‌کشند:

﴿ وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاههای جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همهٔ اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید. (شمس/۷-۱۰)

شرح و بسط این آیه‌ها را به جای دیگری در سورهٔ شمس حواله می‌کنیم، زیرا در آنجا گسترهٔ سخن فراخ‌تر است.



این نعمتهائی که یزدان سبحان آنها را به انسان بخشیده است و در خود پیکرش و در اصل هستیش سرشته است، می‌بایستی انسان را در راه رسیدن به هدایت

کمک کند: چشمانش چیزهائی را می‌بیند که در صفحات و نواحی این هستی پراکنده و جلوه‌گرند. چیزهائی که دلیل قدرت و موجب ایمان آوردن هستند. زبان و لبهایش که ابزار سخن گفتن و تعبیر کردن هستند، و انسان با آنها می‌تواند کارهای زیادی را انجام بدهد. واژه گاهی به جای شمشیر و توپ و بالاتر از آنها می‌نشیند. گاهی هم واژه گویندهٔ خود را روانهٔ دوزخ می‌گرداند و بدان می‌اندازد. زمانی هم واژه گویندهٔ خود را بالا می‌کشاند یا او را پائین می‌اندازد. پائین می‌اندازد به همین آتش دوزخ . . . «از معاذ پسر جبل رضی الله عنه روایت شده که گفته است: با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بودم. روزی بدو نزدیک گردیدم. بدان هنگام که داشتیم راه می‌رفتیم. بدو عرض کردم: ای پیغمبر خدا مرا از کاری آگاه فرما که اگر آن را انجام دهم من را به بهشت ببرد، و از دوزخ به دور گرداند. فرمود:

(سَأَلْتَ عَنْ عَظِيمٍ وَ إِنَّهُ لَيَسِيرٌ عَلىٰ مَنْ يَسَّرَهُ اللهُ عَلَيْهِ: تَعْبُدُ اللهَ وَ لَاتُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً، وَ تُقِيمُ الصَّلاٰةَ وَ تُؤْتِي الزَّكاٰةَ وَ تَصُومُ رَمَضانَ وَ تَحُجُّ الْبَيْتَ).

از چیز بزرگی پرسش نمودی. امّا این چیز برای کسی که خدا آن را برایش میسّر فرماید و امکان‌پذیر نماید سهل و ساده خواهد بود: خدا را می‌پرستی و چیزی را انباز او نمی‌گردانی، و نماز را می‌خوانی، و زکات را می‌دهی، و ماه رمضان روزه می‌گیری، و به حجّ خانهٔ خدا می‌روی.

سپس فرمود:

(أَلاٰ أَدُلُّکَ عَلىٰ أَبْوابِ الْخَيْرِ؟).

آیا تو را به درگاه‌های خیر و خوبی رهنمود و رهنمون گردانم؟

گفتم: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

(اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَ الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَما يُطْفِئُ الْماءُ النّارَ، وَ صَلاٰةُ الرَّجُلِ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ شِعارُ الصّالِحِينَ).

روزه سپر است. صدقه گناه را از میان می‌برد همان گونه که آب آتش را خاموش می‌گرداند. نماز شخص در دل شب پیشهٔ صالحان و شایستگان است.

سپس این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را تلاوت فرمود:

﴿ تَتَجافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ . . . ﴾.

پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند) . . . (سجده/۱۶)

سپس فرمود:

(أَلاٰ أُخْبِرُکَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ وَ عَمُودِهِ وَ ذِرْوَةِ سَنامِهِ؟).

آیا تو را از رأس کار و ستون آن و بالای کوهان آن آگاه گردانم؟

گفتم: بلی ای پیغمبر خدا. فرمود:

(كُفَّ عَلَيْکَ هٰذا).

این چیز خود را محفوظ و مصون بدار.

اشاره فرمود به زبان خودش . . . گفتم: ای پیغمبر خدا، مگر در برابر سخنانی که می‌گوئیم ما مؤاخذه می‌گردیم و گرفتار می‌آئیم؟ فرمود:

(ثَكِلَتْکَ أُمُّکَ! وَ هَلْ يَكُبُّ النّاسَ فِي النّارِ عَلىٰ وُجُوهِهِمْ[1] إِلاّٰ حَصائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ؟).

مادرت به عزایت بنشیناد! مگر جز درویده‌های زبانهای مردمان ایشان را سرنگون به آتش دوزخ می‌اندازد؟

احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه، آن را روایت کرده‌اند.

خدا نیروی درک و فهم خیر و شرّ، و شناخت راه بهشت و راه دوزخ را به انسان عطاء فرموده است، و با اعطاء این رهنمود و رهنمون بدو کمک نموده است . . .

همهٔ این نعمتها این «انسان» را به گردنهٔ رهائی از شقاوت، و رسیدن به سعادت نزده است، گردنه‌ای که میان او و میان بهشت سدّ و مانع گردیده است. یزدان سبحان برای انسان این گردنه را در این آیه‌ها روشن

۱- بجای ﴿عَلىٰ وُجُوهِهِمْ﴾ بر رخساره‌هایشان ﴿عَلىٰ مَناخِرِهِمْ﴾ بر سوراخهای بینیهایشان هم روایت شده است . . . این بخش در اصل متن بود آن را به حاشیه آورده‌ایم. (مترجم)

می‌گرداند:

﴿ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ... وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ؟ فَكُّ رَقَبَةٍ. أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ، يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ. ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴾.

(ما که دو راه پیش پای انسان نهاده‌ایم، آن کس که ناسپاس است) او خویشتن را به گردنهٔ (رهائی از شقاوت و رسیدن به سعادت) نمی‌زند (و آن را پشت سر نمی‌گذارد). تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟ آزاد کردن برده و بنده است. یا خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصّه) به یتیمی خویشاوند. یا به مستمندی خاک‌نشین. گذشته از اینها، او باید از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنند، و به ترحّم و مهربانی سفارش می‌نمایند. آنان (که دارای چنین صفات و خصالی هستند) سمت راستیها و اهل سعادتند).

این گردنه‌ای است که انسان خود را بدان نمی‌زند، مگر کسی که از ایمان کمک بگیرد. این گردنه‌ای است که میان او و میان بهشت سدّ و مانع می‌گردد. اگر انسان از این گردنه بگذرد به مقصود می‌رسد! به تصویر کشیدن این گردنه برانگیزندهٔ نیرومند و محرّک قوی است. دل انسان را به جوش و خروش می‌اندازد. انسان را بر آن می‌دارد که خود را به گردنه بزند. این گردنه روشن گردیده است و پدیدار آمده است. با روشن شدن این گردنه، حائل و مانع موجود میان انسان و میان این حاصل بزرگ و سترگ روشن می‌گردد و پدیدار می‌آید...

﴿ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴾.

او خویشتن را به گردنهٔ (رهائی از شقاوت و رسیدن به سعادت) نمی‌زند!.

در همچون روندی، تشویق و ترغیب و به پیش راندن است!

آن گاه بزرگداشت این شأن و مقام سر می‌رسد:

﴿ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ! ﴾.

تو چه می‌دانی آن گردنه چیست؟!.

مراد بزرگی حجم گردنه نیست. بلکه هدف بزرگ بودن آن در پیشگاه خدا است. با ذکر این عظمت، «انسان» را بر آن می‌دارد که خود را بدان گردنه بزند و از آن فرارود و بگذرد، هراندازه هم جدّ و جهد بطلبد و رنج و زحمت داشته باشد. جدّ و جهد و رنج و زحمت بگذار لازم باشد و خستگی و درماندگی دست بدهد، چه باک! وقتی که انسان آنها را برای خود را به گردنه زدن و گردنه را طیّ کردن انجام می‌دهد و بر خود می‌پذیرد، ثمرهٔ لازم را می‌دهد و عوض جدّ و جهد و درد و رنج کسی داده می‌شود که بی‌باکانه خود را به گردنه زده است و آن را پشت سر گذاشته است. زحمت او هدر نمی‌رود و رنج او برایش گنج می‌شود. پس بگذار هرچه پیش می‌آید پیش بیاید و خستگی و کوفتگی غوغا نماید، چه باک!

این گردنه پیدا و هویدا می‌آید، و سرشت آن نمودار و پدیدار می‌گردد، با دستوری که داده می‌شود. دستوری که محیط ویژهٔ آن روزی بدان سخت نیاز داشت، محیطی که دعوت با آن رویاروی می‌گردید: نیاز شدید بود بردگان زحمتکش و رنجدیده آزاد شوند. طعام و خوراک داده شود به ضعیفانی که سخت به طعام و خوراک احتیاج داشتند، و محیط کافر و مال‌دوست و آزمند بدیشان ظلم می‌کرد، و بر آنان سخت می‌گرفت، و با ایشان سنگدل بود. این دستور از مرز زمان و مکان آن روزی فراتر می‌رود، و تنها مربوط به محیط ویژه‌ای و زمان خاصّی نمی‌گردد. بلکه این فرمان با همهٔ انسانها رویاروی می‌شود، انسانهائی که می‌خواهند از گردنه بگذرند و به نجات برسند:

﴿ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴾.

گذشته از اینها، او باید از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه

می‌کنند، و به ترحّم و مهربانی سفارش می‌نمایند.
در روایت است که «فَکُّ رَقَبَةٍ» مشارکت در آزاد کردن است، ولی «عتق» خود آزاد کردن است . . . مقصود هرچه باشد نتیجه‌ای که حاصل می‌گردد یکی است.
این نصّ وقتی نازل گردیده است که اسلام در مکّه در محاصره بوده است، و دولت و حکومتی نداشته است، دولت و حکومتی که بر شریعت اسلام استوار باشد. بردگی و بندگی در جزیرةالعرب و در جهان پیرامون آن عامّ و همگانی بود. به طور کلّی با بردگان و بندگان معامله و رفتار طاقت‌فرسا و جان‌کاهی می‌شد. وقتی که برخی از بردگان و بندگان همچون عمّار پسر یاسر و خانواده‌اش، و بلال پسر رباح، و صهیب، و افراد دیگری بسان ایشان ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ جَمیعاً ـ ایمان آوردند، از جانب آقایان آنان بلای سختی بدیشان رساندند و سخت ایشان را شکنجه دادند، و آنان را تسلیم عذاب و عقاب طاقت‌فرسائی کردند. چنین به نظر رسید که راه نجات ایشان آزاد کردن آنان با خریدن ایشان از آقایان و صاحبان سنگین‌دل و سختگیرشان است. ابوبکر رضی الله عنه همان گونه که عادت همیشگی او بود در گوش به فرمان دادن و اجراء امر یزدان پیشقدم و پیشتاز گردید، و ثابت‌قدم و استوار و با اطمینان خاطر و با استقامت، دست‌اندرکار خریدن و آزاد کردن بردگان و بندگان مؤمن شد.
ابن اسحاق گفته است: «بلال غلام ابوبکر ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُما ـ متعلّق به بنی‌جمح و عربی از نژاد غیرعربی ایشان بود. مسلمان راستینی بود. دل پاکی داشت. امیّه پسر خلف پسر وهب پسر حذافه، پسر جمح، وقتی که هوا هنگام ظهر گرم می‌شد بلال را بیرون می‌آورد و در خارج مکّه او را بر پشت می‌خواباند. سپس دستور می‌داد صخره سنگ بزرگی را می‌آوردند و بر سینه‌اش می‌نهادند. آن گاه امیّه بدو می‌گفت: همیشه این چنین خواهی ماند تا خواهی مرد یا به ترک دین محمّد خواهی گفت و لات و عزّیٰ را خواهی پرست. بلال در حین این شکنجه و بلا، می‌گفت: أَحَدٌ! أَحَدٌ! . . خدا یکی است! خدا یکی است!.. روزی ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از کنار بلال گذشت. خانهٔ ابوبکر در میان خانه‌های بنی‌جمح بود. ابوبکر به امیّه پسر خلف گفت: آیا از خدا نمی‌ترسی این بیچاره را شکنجه می‌دهی؟ این شکنجه تا کی؟ امیّه گفت: تو هستی که او را تباه کرده‌ای، پس نجاتش بده از چیزی که می‌بینی. ابوبکر گفت: چنین کنم. من غلام سیاهی دارم که از بلال چابک‌تر و نیرومندتر است و بر آئین تو است. او را به تو می‌دهم، تو هم بلال را به من بده. امیّه گفت: پذیرفتم. ابوبکر گفت: او مال تو است. ابوبکر صدّیق رضی الله عنه غلام سیاه‌پوست خود را به امیّه داد، و بلال را از او گرفت و آزادش کرد.
ابوبکر پیش از مهاجرت به مدینه، شش نفر برده را در برابر مسلمان شدن آزاد کرد که بلال نفر هفتم آنان بود: عامر پسر فهیره که در جنگ بدر شرکت کرد و روز بئر معونه شهید شد. ام عبیس. زنیره. زنیره وقتی که ابوبکر او را آزاد کرد چشم زنیره آزار دید. قریشیان گفتند: چشم او را جز لات و عزّیٰ از میان نبرده است و کور نکرده است. زنیره گفت: به بیت‌الله سوگند لات و عزّی زیان نمی‌رسانند و نفع هم نمی‌رسانند. یزدان سبحان چشمان او را برگرداند و سالم فرمود: ابوبکر نهدیه و دخترش را آزاد کرد. این دو نفر بردهٔ زنی از قبیلهٔ بنی‌عبدالدار بودند. ابوبکر از کنار نهدیه و دخترش گذر کرد. زنی که صاحب آنان بود ایشان را همراه با مقداری از آرد خود به جائی فرستاده بود. آن زن گفته بود: به خدا سوگند هرگز نهدیه و دخترش را آزاد نمی‌کنم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای مادر فلانی کفّارهٔ سوگند را بده. آن زن پاسخ داد: باشد کفّارهٔ سوگند را می‌دهم. تو آنان را تباه کرده‌ای پس ایشان را آزاد کن. ابوبکر گفت: آن دو نفر را چند می‌فروشی؟ گفت: بدین مبلغ و بدان مبلغ. ابوبکر گفت: آن دو را خریدم. آنان آزادند. به نهدیّه و دخترش فرمود: آرد او را به خودش برگردانید. نهدیّه و دخترش گفتند: ای ابوبکر آیا کار را بکنیم و سپس آرد را بدو برگردانیم؟ گفت: این کار را بکنید اگر

می‌خواهید.
ابوبکر از کنار کنیز بنی مؤمّل که از قبیلهٔ بنی‌عدی بود گذر کرد. آن کنیز مسلمان شده بود. عمر پسر خطّاب که هنوز از زمرهٔ مشرکان بود او را می‌زد، تا خسته می‌شد. وقتی که خسته می‌شد بدو می‌گفت: عذر مرا بپذیر. به ترک تو نگفته‌ام مگر به خاطر خستگی! آن کنیز می‌گفت: خدا این چنین در حقّ تو روا دارد! ابوبکر آن کنیز را خرید و او را آزاد کرد.
ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر عبدالله پسر ابوعتیق، برایم از عامر پسر عبدالله پسر زبیر از فردی از اهالی خانواده‌اش روایت کرده است که ابوقحافه به ابوبکر گفت: فرزند عزیزم می‌بینم بردگان و بندگان ضعیف را آزاد می‌کنی. اگر تو این کار را می‌کنی که کرده‌ای مردان قوی را آزاد گردان تا از تو دفاع کنند و تو را بپایند و مصون نمایند! ابوبکر رضی الله عنه گفت: ای پدر من کاری را که می‌خواهم بکنم برای خدا می‌کنم و بس ...».
ابوبکر رضی الله عنه خود را بدین گردنه می‌زد. بردگان و بندگان زحمتکش و رنج‌دیده را برای رضای خدا آزاد می‌کرد ... شرائط و ظروف حاضر در محیط، این عمل را به گونه‌ای درمی‌آورد که در سرآغاز گامها و جهشهای خود را به گردنه زدن در راه خدا می‌گرداند.

﴿أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيماً ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مِسْكِيناً ذَا مَتْرَبَةٍ﴾.

یا خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصّه) به یتیمی خویشاوند. یا به مستمندی خاک‌نشین.

«مَسْغَبَة»: گرسنگی. زمان قحطی و خشکسالی است که در آن غذا و خوراک سخت عزیز و بسیار مهمّ است، و در چنین موقعی طعام دادن و ایثار کردن نشانهٔ باور راستین و محکّ حقیقت ایمان است. یتیمان در محیط جاهلیِ کافرِ مال‌دوست، ظلم و زور می‌دیدند و زیان‌خورده می‌شدند. حتّی اگر یتیمان خویشاوند می‌بودند مورد ظلم و ستم قرار می‌گرفتند. قرآن اهمّیّت ویژه‌ای به وصیّت برای یتیمان دارد. این اهمّیّت بیانگر سنگدلی محیط در حقّ یتیمان است. سفارشها در حقّ یتیمان پیاپی در سوره‌های مدنی ذکر می‌شود، و در مناسبات قانونگذاری برای میراث و وصیّت و ازدواج مکرّر می‌گردد. بسیاری از این توصیه‌ها و سفارشها در سورهٔ نساء مخصوصاً، و در سورهٔ بقره و سوره‌های دیگر ذکر گردیده است. همچنین خوراک دادن به یتیم خاک‌نشین ـ یعنی یتیمی که از بیچارگی بر زمین می‌نشیند و از شدّت ناراحتی به خاک می‌چسبد ـ در زمان قحطی و خشکسالی را روند قرآنی گامی در راه خود را به گردنه زدن می‌شمارد، زیرا خوراک دادن به همچون یتیمی محکّ داشتن احساسات ایمانی از قبیل رحم و شفقت و مهر و عطوفت و ضمانت اجتماعی و فداکاری و از خودگذشتگی، و حاضر و ناظر دانستن خدا در کاری و رفتاری که انسان مؤمن با اهل و عیال خود در زمان شدّت و سختی و قطحی و گرسنگی و نیازمندی دارد. این دو گام: آزاد کردن بردگان و بندگان، و خوراک و طعام دادن، برگرفته از پیامهای محیط است، پیامهائی که خود را با اصرار و پافشاری تحمیل و به گوش همگان می‌رسانیدند. اما باید دانست که این دو چیز عمومیّت دارد و همگانی است. بدین خاطر این دو را زودتر و جلوتر ذکر می‌کند. سپس جهش فراگیر بزرگ‌تر را به دنبال آنها می‌آورد:

﴿ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ، وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾.

گذشته از اینها، او باید از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنند، و به ترحّم و مهربانی سفارش می‌نمایند.

واژهٔ «ثُمَّ» به معنی سپس، در اینجا برای ترتیب زمانی نیست. بلکه برای ترتیب معنوی است. بدین معنی که دائرهٔ این مرحله فراخ‌تر و فراگیرتر، و افق و کرانهٔ آن بلندتر و والاتر است. چرا که آزاد کردن بردگان و بندگان و خوراک دادن به یتیمان و بیچارگان، بدون داشتن ایمان سودی نمی‌بخشد. ایمان داشتن واجب است و باید پیش از آزاد کردن بردگان و بندگان و

خوراک دادن به یتیمان و بیچارگان، صورت پذیرد و حاصل آید. ایمان است که به کار خوب در ترازوی خدا ارزش می‌دهد و بهاء می‌بخشد. ایمان است که کار را با برنامهٔ ثابت و مستمرّ پیوند می‌دهد. در نتیجه کار خوب یک جهش ناگهانی و ناخودآگاه نیست، که برای خشنود گرداندن سرشت زیرورو شونده، یا برای تعریف و تمجید محیط، و یا برای مصلحت زودگذر کاری از کارهای این جهان صورت بگیرد. انگار خداوند فرموده است: آزاد کردن برده و بنده است، یا خوراک دادن در زمان گرسنگی (قحطی و خشکسالی) است. (خاصّه) به یتیمی خویشاوند، یا به مستمندی خاک‌نشین . . . و بالاتر از آن او باید از زمرهٔ کسانی باشد که ایمان می‌آورند و همدیگر را به صبر و شکیبائی توصیه می‌کنند، و به ترحّم و مهربانی سفارش می‌نمایند . . . زیرا «ثُمَّ» در اینجا برای بیان برتری و والائی است.

صبر و شکیبائی عنصر ضروری به طور عامّ برای ایمان داشتن، و به طور خاصّ برای خود را به گردنه زدن است. توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی بیانگر مرتبه‌ای است که فراتر از خود صبر و شکیبائی کردن است. مرتبهٔ پیوستگی و ارتباط مجموعهٔ مؤمنان، و توصیه و سفارش همدیگر آنان به صبر و شکیبائی، و همکاری و همیاری ایشان در انجام وظائف ایمان است. مجموعهٔ مؤمنان جملگی باید احساس یگانه‌ای نسبت به رنج و مشقّت جهاد داشته باشند، و سختیها و دشواریهای آن را به جان بخرند، برای این که بتوانند ایمان را در زمین تحقّق بخشند و پیاده کنند. آنان باید وظائف و تکالیف ایمان را برعهده بگیرند، و همدیگر را به صبر و شکیبائی بخوانند و معنی استقامت و پایداری را به یکدیگر تفهیم کنند، و در انجام وظائف و تکالیف ایمان همیار و همدست گردند و به کمک و یاری همدیگر بشتابند. زیرا مؤمنان اعضاء یکدیگرند، اعضائی که همدرد و همصدا و پاسخگو و هم‌آوایند. همگی باید همدیگر را به صبر و شکیبائی در حمل بار سنگین مشترک فرابخوانند، و یکی دیگری را ثابت‌قدم و استوار بدارند تا مجموعهٔ مؤمنان خوار و پست نگردند و ذلّت و رسوائی نبینند. باید همدیگر را تقویت و پشتیبانی بکنند تا شکست نخورند. این هم کاری جدای از صبر و شکیبائی فردی است، هرچند که این صبر و شکیبائی همگانی، متّکی بر صبر و شکیبائی فردی است. این امر به مؤمن پیام می‌دهد که وظیفه‌اش در جمع گروه مؤمنان چیست. وظیفه‌اش این است که عنصری نباشد که خوار بدارد و تضعیف بکند، بلکه باید عنصری باشد که ثابت و استوار بدارد و تقویت بکند. مؤمن نباید به گریز و دوری از وظیفه مؤمنان را فرابخواند. بلکه مؤمن باید مؤمنان را به بی‌باکی و دلیری فرابخواند. مؤمن نباید مایهٔ جزع و فزع شود. بلکه مؤمن باید مایهٔ اطمینان و آرامش خاطر گردد.

توصیه و سفارش به ترحّم و مهربانی نیز این چنین است. توصیه و سفارش به ترحّم و مهربانی هم فراتر از ترحّم و مهربانی است. توصیه و سفارش به ترحّم و مهربانی پخش کردن احساس وظیفهٔ رحم و شفقت در میان صفهای گروه مؤمنان از راه توصیه و سفارش و تشویق و ترغیب بدان است، و باید آن را وظیفهٔ فردی و هم وظیفهٔ جمعی معرّفی کرد و دانست، و باید کاری کرد که همگان بدان آشنا و خوگر بشوند، و جملگی در این وظیفه همدیگر را کمک بکنند و یاری بدهند.

معنی گروه بودن و جماعت گردیدن، در این رهنمود و رهنمون، بارز و برجسته است. این معنی‌ای است که قرآن و همچنین احادیث پیغمبر خدا ﷺ آن را آشکار و برجسته می‌دارند به خاطر اهمّیّتی که در پیاده کردن این آئین دارد. چه این آئین دین جماعت و گروه است، و برنامهٔ ملّت است، و مسؤولیّت فردی و حساب و کتابِ شخصی در آن کاملاً روشن و پدیدار است . . .

آنان کسانیند که خود را به گردنه می‌زنند ـ همان گونه که قرآن آن را آشکارا توصیف کرده است و کاملاً مشخّص داشته است ـ و فرموده است:

﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ﴾.

آنان (که دارای چنین صفات و خصالی هستند) سمت

راستیها و اهل سعادتند.

آنان یاران سمت راست هستند، همان گونه که در جاهای دیگری آمده است.[1] یا آنان صاحبان میمنت و برکت و بهره و خوشبختی هستند . . . هر دو معنی در مفهوم ایمانی، مربوط و متّصل به یکدیگرند.

❁

﴿ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ. عَلَیْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ﴾.

کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و دلائل گسترده در گسترهٔ جهانی) ما را نپذیرند، ایشان سمت چپیها و اهل شقاوتند. آتشی آنان را در برخواهد گرفت که سرپوشیده و دربسته است!.

در اینجا نیازی دیده نشده است که اوصاف و صفات دیگری از گروه سمت چپیها گفته شود. خدا بدین بسنده فرموده است که بگوید:

﴿ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا ﴾.

کسانی که آیات (کتابهای آسمانی و دلائل گسترده در گسترهٔ جهانی) ما را نپذیرند....

چون صفت کفر جایگاه همه چیز را می‌گیرد. هیچ خیر و خوبی با وجود کفر در میان نیست. هیچ شرّ و بدی نیست مگر این که کفر آن را در ضمن دارد یا آن را دربر می‌گیرد. پس ضرورتی ندارد گفته شود کافران کسانیند که بردگان و بندگان را آزاد نمی‌کنند، و به درماندگان و بیچارگان خوراک نمی‌دهند. گذشته از اینها آنان آیات ما را نمی‌پذیرند . . . هرگاه کسانی کافر شوند هیچ چیزی از اینها برایشان سودمند نمی‌افتد و بدیشان سود نمی‌رساند، اگر هم آنها را انجام دهند!

آنان یاران سمت چپ، و اهل شقاوت، و بدبیار و بدبخت هستند، و شوم و نحوست دارند . . . چه یاران سمت چپ، و چه اهل شقاوت و نحوست معنی شود، هردو معنی در مفهوم ایمانی نزدیک به همدیگرند. این سمت چپیها و بدبختها کسانیند که در آن سوی گردنه مانده‌اند و خود را به گردنه نزده‌اند!

﴿ عَلَیْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ﴾.

آتشی آنان را در برخواهد گرفت که سرپوشیده و دربسته است!.

یعنی آتشی که دربسته است . . . چه مراد معنی متبادر به ذهن باشد که بسته شدن درهای دوزخ است. بدین معنی که درهای آتش دوزخ بر روی ایشان بسته شده است و آنان در عذاب محبوس و زندانی هستند. و چه معنی ملازم این معنی نزدیک به ذهن مراد باشد. بدین معنی که ایشان از آتش دوزخ بیرون نمی‌آیند و در آن می‌مانند. چون درها بر روی آنان بسته شده است ممکن نیست بتوانند از آنجا بیرون بیایند و به ترک آن محلّ بگویند . . . این دو معنی ملازم یکدیگرند . . .

❁

این حقائق اساسی و بنیادینی در زندگی انسان، و در جهان‌بینی ایمانی است. این حقائق اساسی و بنیادین، در این مکان کوچک، با این نیرومندی و با این روشنی، عرضه می‌شود . . . این هم ویژگی تعبیر شگفت و منحصر به فرد قرآنی است . . .

❁

۱ـ نگا: واقعه/۳۸ و ۹۰ و ۹۱، و مدّثّر/۳۹. (مترجم)

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ‌شمس مکّی و ۱۵ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿١﴾ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ﴿٢﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا ﴿٣﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا ﴿٤﴾ وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾ وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا ﴿٦﴾ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا ﴿١١﴾ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا ﴿١٢﴾ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾ وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

این سورهٔ کوتاه و یک قافیه و دارای یک آهنگ موسیقی، چند پسودهٔ درونی را دربر می‌گیرد. پسوده‌هائی که از صحنه‌های جهان و از پدیده‌های نمایان آن سرچشمه می‌گیرند. این سوره با آن صحنه‌ها می‌آغازد. انگار این صحنه‌ها چهارچوب حقیقت بزرگی هستند که این سوره آن را دربر می‌گیرد. این حقیقت بزرگ حقیقت خود بشر، و استعدادهای سرشتی انسان، و نقش او در بارهٔ کار و بار خودش، و مسؤولیّت او در پایان گشت و گذار این جهان و فرارسیدن سرانجام کار است . . . روند سوره همچون حقیقتی را به حقائق جهان هستی و به صحنه‌های ثابت آن پیوند و ارتباط می‌دهد.

همچنین این سوره دربرگیرندهٔ داستان قوم ثمود، و تکذیب کردن پند و اندرز پیغمبرشان، و پی کردن شتر ماده، و به دنبال آن از نقش زمین شدن و نابود گردیدن ایشان سخن می‌رود. این هم نمونه‌ای از ناامیدی و بی‌بهره‌ماندنی است که به کسی دست می‌دهد که خویشتن را پاک و پاکیزه نمی‌دارد، و بلکه خود را به فسق و فجور می‌سپارد، و راه پرهیزگاری در پیش نمی‌گیرد، همان گونه که در بخش نخستین این سوره آمده است:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾.

کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید. (شمس/۹ و ۱۰)

❁

﴿ وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا. وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا. وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا. وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا. وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا. وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا. وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾.

سوگند به خورشید (که منبع نور است) و سوگند به پرتو آن (که سرچشمهٔ حیات است). و سوگند به ماه بدان گاه که از پس خورشید برمی‌آید (و به نیابت آفتاب زمین را از زیر بال سیمین مهتاب می‌گیرد). و سوگند به روز بدان‌گاه که خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد (و عظمت آن را در سیمای خود می‌نمایاند). و سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند (و آن را در پس پردهٔ ظلمت پنهان می‌نماید). و سوگند به آسمان، و به آن که آن را ساخته است. و سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گِرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای

زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است. و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همهٔ اینها) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

یزدان سبحان بدین آفریده‌ها و صحنه‌های جهانی سوگند یاد می‌کند، همان که به نفس و ساخته و پرداخته کردن و نظم و نظام بخشیدن آن، و به الهام و پیام آن سوگند یاد می‌کند. این گونه سوگند خوردن، بدین آفریده‌ها ارزش و بهای زیادی می‌دهد، و دلها را متوجّه آنها می‌کند تا دلها آنها را ورانداز کنند، و بیندیشند این آفریده‌ها چه ارزش و بهائی دارند و دالّ بر چه چیزهائی هستند که سزاوار این شده‌اند خداوند بزرگوار بدانها سوگند بخورد.

صحنه‌های جهان و پدیده‌های آن به طور کلّی میان آنها و میان دل انسان زبان راز و نیازی است. در اصل فطرت و در ژرفاهای ذهن و شعور میان آنها آشنائی و شناختی است. میان آنها و میان روح انسان هماهنگی و هماوائی و نجوا و سر و سرّی است بدون این که صوت و صدائی در بین باشد. صحنه‌های جهان و پدیده‌های آن با دل سخن می‌گویند، و به روح پیام می‌دهند، و حیات مأنوس با وجود زندهٔ بشری را به جنبش می‌اندازند، هر زمان که هستی انسان با این صحنه‌ها و پدیده‌ها آگاهانه و هوشیارانه رویاروی شود، و بخواهد بدانها رو کند و انتظار داشته باشد از آنها انس و الفت ببیند و با او راز و نیاز بکنند و هم‌آوا و همنوا بگردند و میان او و آنها الهام و پیام ردّ و بدل شود.

بدین خاطر است که قرآن بسیار دل را متوجّه صحنه‌های هستی با شیوه‌های گوناگون و در موارد مختلف می‌سازد. گاهی با رهنمودهای مستقیم، و زمانی با پسوده‌های جانبی از قبیل این‌گونه سوگند خوردن به آفریده‌ها و صحنه‌ها، و آنها را چهارچوبی برای حقائق بعد از خود کردن، دل را با صحنه‌های هستی روبرو می‌کند و بدانها خیره می‌سازد. در این جزء مخصوصاً رهنمودها و پسوده‌های زیاد و آشکاری را دیدیم. تقریباً هیچ سوره‌ای نیست خالی از بیدارباش دل گردد، تا دل به سوی این جهان هستی رود، و در نزد آن پاسخ و پیام بجوید و بشنود، و از زبان‌درازی که میانشان موجود و خودشان بدان آشنایند دلائلی را دریافت دارد که می‌گوید، به نجوا و رازی گوش فرادارد که با او می‌گوید و برای وی فاش می‌دارد!

در اینجا سوگندی را می‌یابیم که به خورشید و چاشتگاه آن خورده می‌شود . . . سوگند به خورشید به طور عام، و به چاشتگاه آن به طور خاصّ یاد می‌شود. چاشتگاه وقتی است که خورشید از افق بالا می‌رود و اوج می‌گیرد. خورشید در این زمان از هروقت دیگری دلرباتر و خوشایندتر است. در زمستان، چاشتگاه زمان گرم شدن دوست داشتنی و شادی‌بخشی است. در تابستان چاشتگاه زمان درخشیدن دل‌انگیزی است و پیش از تافتن و افروختن وقت ظهر یا به عبارت دیگر نیمروز است. خورشید در چاشتگاه در زیباترین و پاک‌ترین وقت از اوقات خود است. گفته‌اند مقصود از چاشتگاه، تمام روز است. امّا ما برای عدول از معنی نزدیک چاشتگاه ضرورتی نمی‌بینیم. چرا که چاشتگاه دلالت ویژهٔ خود را دارد، همان گونه که دیدیم.

سوگند به ماه وقتی که از پس خورشید برمی‌آید . . . یعنی زمانی که ماه پس از خورشید با پرتو زیبا و درخشان و رخشان و خوشایند و تابان خود جهان را روشن می‌سازد . . . میان ماه و میان دل انسان عشق و

محبّت و مهر و مودّت دیرینه‌ای است که به ژرفاهای درونها خزیده است، و در لابلای پیچ و خمهای دل جایگزین گردیده است. این عشق و محبّت و مهر و مودّت می‌درخشد و به تلألؤ درمی‌آید و بیدار و پدیدار می‌گردد هرزمان که دل در حالی از احوال با آن رویاروی و رودررو گردد. ماه زمزمه‌ها و پیامهائی برای دل دارد. ماه تسبیحها و تقدیسهائی با آفریدگار دارد. نزدیک است دل آگاه در پرتو ماه رقصان و روان در گسترهٔ آسمان آن تسبیحها و تقدیسها را بشنود . . . دل در پاره‌ای از اوقات متوجّه می‌گردد که در پرتو نوری که در شب مهتابی همه‌جا را فراگرفته است دارد شناور می‌شود، و آلایشها و ناپاکیهای خود را می‌شوید و می‌زداید، و سیراب و شاداب می‌گردد، و با این نور دوست داشتنی دست‌اندر گردن می‌شود، و آن را در آغوش می‌گیرد، و در پناه رحمت یزدان می‌آساید و مهر او را می‌پساید.

به روز سوگند می‌خورد بدان گاه که روز خورشید را پدیدار و جلوه‌گر می‌نماید . . . این بند اشاره می‌کند به این که مقصود از چاشتگاه، مدّت مشخّصی است نه تمام روز. ضمیر موجود در ﴿ جَلّاهٰا ﴾ آن را پدیدار و نمودار کرد پیدا است که باید به خورشید مذکور در روند سخن برگردد . . . ولیکن پیام قرآنی اشاره دارد به این که ضمیر به گسترهٔ جهان برمی‌گردد. اسلوب قرآن پیامها و اشاره‌های جانبی دارد، مثل این ضمیر نهان در روند قرآن. این بدان خاطر است که همچون ضمیری در ذهن و شعور بشری پیدا و هویدا است، و تعبیر کلام پنهان کردن آن را می‌طلبد. روز است که گسترهٔ جهان را روشن می‌کند و از آن پردهٔ شب را برکنار می‌دارد. روز در زندگانی انسان آثاری دارد که انسان آنها را می‌بیند و با آنها آشنائی دارد. گاهی انسان بر اثر تکرار فراوان زیبائی و تأثیر روز را فراموش می‌گرداند. این پسوده تند و سریع در همچون روندی انسان را بیدار می‌کند و او را برمی‌انگیزد به تدبّر و تفکّر در بارهٔ این پدیدهٔ بزرگ بپردازد.

این بند نیز برانگیزنده بسان بند پیشین است:

﴿ وَ ٱللَّيْلِ إِذٰا يَغْشٰاهٰا ﴾.

سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند (و آن را در پس پردهٔ ظلمت پنهان می‌نماید).

تغشیه مقابل تجلیه است. یعنی پوشاندن مقابل جلوه‌گر ساختن است. شب پرده‌ای است که همه چیز را فرامی‌گیرد و همه چیز را نهان و پنهان می‌دارد. شب صحنه‌ای است که همچون روز در نفس انسان تأثیر بزرگی، و در زندگی انسان اثر سترگی دارد.

آن گاه به آسمان و ساختار آن سوگند می‌خورد:

﴿ وَ ٱلسَّمٰاءِ وَ مٰا بَنٰاهٰا ﴾.

سوگند به آسمان و به آن که آن را ساخته است.

«مٰا» در اینجا مصدری است.[1] واژهٔ آسمان وقتی که گفته می‌شود، به ذهن انسان چیزی می‌گذرد که بالای سر خودمان به شکل گنبد می‌بینیم به هرسو که رو کنیم و بنگریم. در آن سیّارگان و ستارگان در فلکها و مدارهای خود پراکنده‌اند. امّا حقیقت آسمان چیست؟ ما از آن چیزی نمی‌دانیم. این چیزی که ما بالای سر خودمان مرتبط و متّصل می‌بینیم و خلل نمی‌پذیرد و پخش و پراکنده و پریشان و نابسامان نمی‌گردد، به سبب پیوستگی و استواری خود، صفت ساختمان را پیدا می‌کند و می‌توان آن را کاخ نامید. امّا چگونه ساخته شده است، و چه چیز اجزاء و قطعه‌ها و تکّه‌های آن را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد پخش و پراکنده شوند، هرچند که در فضا شناورند، فضائی که ابتداء و انتهای آن را نمی‌دانیم . . . چیزی است که ما بی‌خبر از آنیم و

۱- این واژه موصوله است و مراد ذات پاک خداوند است. در لغت عرب موصول مشترک «مَنْ» برای عاقل و «مٰا» برای غیر عاقل به کار می‌رود. ولی در مواردی به جای یکدیگر استعمال می‌شوند (نگا: نساء/۳ و ۲۲، بلد/۳). در اینجا استعمال «مٰا» برای وصفیّت است. یعنی آن چیز عظیم‌الشأن توانائی که . . . گذشته از اینها استعمال «مَنْ» یا «مٰا» برای خدا یکسان است. چراکه به کار بردن هریک از این دو واژه، در آن مفهوم معهود بشری، نسبت به خدا نادرست است (نگا: جزء عمّ شیخ محمّد عبده) . . . (مترجم)

از آن هیچی نمی‌دانیم. هرآنچه در این راستا گفته‌اند و راجع بدان بیان داشته‌اند، فرضیّه‌ها و نظریّه‌هائی است که قابل نقد و نقض و جرح و تعدیل است. چیزهائی نیستند که بردوام و ماندگار و ثابت و استوار بمانند . . . ما گذشته از هرچیزی، ایمان داریم به این که دست خدا است که این ساختمان جهان و کاخ آسمان را نگاه می‌دارد:

﴿ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الأَرْضَ أَنْ تَزُولاٰ، وَ لَئِنْ زٰالَتٰا إِنْ أَمْسَكَهُمٰا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد. (فاطر/۴۱)

یگانه دانش مورد اطمینان همین است و بس!

همچنین یزدان سبحان سوگند می‌خورد به زمین و قِل دادن و مسطّح کردن آن:

﴿ وَ الأَرْضِ وَ مٰا طَحٰاهٰا ﴾.

سوگند به زمین، و به آن که زمین را پرت کرده است و غلتانده است و (با وجود گِرد و کروی بودن و گردش شتاب‌آمیز، آن را برای زندگی انسانها و رویش گیاهان) پهن نموده است و گسترانیده است.

«طَحْو» مثل «دَحْو»، به معنی: گستراندن و مهیّا کردن برای زندگی است.[1] این حقیقتی است که برجا و برپا است و زندگی نوع بشر و زندگانی سایر انواع زنده‌ها بر وجود آن استوار و ماندگار است. این ویژگیها و هماهنگیهائی که دست قدرت یزدان سبحان آنها را در این زمین آفریده است، اجازه داده‌اند زندگی مطابق تقدیر و تدبیر خدا برقرار گردد و ادامه پیدا کند. آنچه به ظاهر ما می‌فهمیم این است که اگر یکی از این ویژگیها و هماهنگیها اختلال پیدا می‌کرد و به هم می‌خورد، امکان نداشت حیات به وجود آید و در این راهی که در آن به پیش می‌رود حرکت کند و ادامه داشته باشد . . . طَحْو زمین یا دَحْو آن، یعنی راندن و پرت کردن و گستراندن زمین، همان گونه که در آیهٔ دیگری آمده است:

﴿ وَ الأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا ﴾.

و پس از آن، زمین را غلتاند و (به شکل بیضی درآورد و) گستراند. آب آن را و چَراگاه آن را پدیدار کرد. (نازعات/۳۰ و ۳۱)

این بزرگ‌ترین ویژگی و هماهنگی از این ویژگیها و هماهنگیها است. دست قدر و قضای خدا است این کار را برعهده گرفته است و کرده است. در اینجا وقتی که طَحْو زمین، یعنی راندن و پرت کردن و غلتاندن و گستراندن زمین را ذکر می‌کند، همین دستی را هم ذکر می‌کند که در فراسوی آن است و آن را به انجام رسانیده است. دل انسان را این گونه می‌پساید تا به تدبّر و تفکّر بپردازد و متذکّر و پندپذیر گردد.



آن گاه در روند این سوگند، بزرگ‌ترین حقیقت در بارهٔ نفس انسان به میان می‌آید، نفسی که با جهان و صحنه‌ها و پدیده‌های آن ارتباط و پیوند دارد. این حقیقت نشانه‌ای از نشانه‌های بزرگ در گسترهٔ این هستی مرتبط و متّصل و همآوا و همنوا است:

﴿ وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا. فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكّٰاهٰا، وَ قَدْ خٰابَ مَنْ دَسّٰاهٰا ﴾.

سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است. قسم به همهٔ اینها!) کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی

۱- «طَحٰا»: راند. پرت کرد. غلتاند. گستراند . . . این واژه مرادف با «دَحٰا» در سورهٔ نازعات آیهٔ ۳۰ است. تبدیل دال به طاء جائز است (نگا: لسان‌العرب، روح‌البیان، کبیر). اشاره به کرویّت زمین و حرکت انتقالی و وضعی آن دارد (نگا: نمونه. پرتوی از قرآن). (مترجم)

ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

این آیه‌های چهارگانه، به اضافهٔ آیه‌ای از سورهٔ بلد که پیشتر آمده است:

﴿ وَ هَدَیْنٰاهُ ٱلنَّجْدَیْنِ ﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و شرّ را بدو ننموده‌ایم؟ (بلد/۱۰)

همراه با آیه‌ای از سورهٔ انسان:

﴿ إِنّٰا هَدَیْنٰاهُ ٱلسَّبِیلَ إِمّٰا شٰاکِراً وَ إِمّٰا کَفُوراً ﴾.

ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس. (انسان/۳)

رکن اساسی دیدگاه و نگرش روانی اسلام را بیان می‌دارند و به تصویر می‌کشند... این آیه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و تکمیل‌کنندهٔ آیاتی هستند که به سرشت مزدوج و دو بعدی انسان اشاره می‌نمایند. بسان این فرمودهٔ یزدان بزرگوار در سورهٔ «ص»:

﴿ إِذْ قٰالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَةِ إِنِّی خٰالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ. فَإِذٰا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سٰاجِدِینَ ﴾.

وقتی (این گفتگو در ملأ اعلیٰ و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجدهٔ (بزرگداشت و درود) ببرید. (ص/۷۱ و ۷۲)

همچنین این آیه‌ها با آیه‌هائی پیوند دارند و تکمیل‌کنندهٔ آیه‌هائی هستند که مسؤولیّت شخصی را بیان می‌دارند. بسان این فرمودهٔ یزدان بزرگوار در سورهٔ مدّثّر:

﴿ کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ ﴾.

هرکسی در برابر کارهائی که کرده است (در دوزخ زندانی می‌گردد و) گروگان می‌شود. (مدثر/۳۸)

آیه‌هائی بیان می‌دارند یزدان سبحان عملکرد خود را در حقّ انسان بر واقعیّت انسان مترتّب می‌سازد. بسان این فرمودهٔ یزدان که در سورهٔ رعد آمده است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ ﴾.

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (رعد/۱۱)

از لابلای این آیه‌ها و امثال آنها، دیدگاه اسلام و نگرش آن به انسان با همهٔ نشانه‌هایش نمایان می‌گردد. این پدیده، آفریده‌ای است که دارای دو بُعد سرشتی، و دو بعد استعدادی، و دو بعد رویکرد است. مراد ما از دو بعدی بودن به طور مشخّص این است که سرشت انسان از گِل زمین و از دمیدن روح متعلّق به خدا در او است. یعنی سرشت او از دو بعد جسم و روح فراهم آمده است. انسان استعداد خوب و نیک بودن، و بدو زشت شدن، و راهیاب گردیدن و گمراه شدن را دارد. انسان می‌تواند تشخیص دهد چه چیز خوب است و چه چیز بد است. انسان می‌تواند خود را به راه خیر و خوبی برساند، و یا خود را به راه شرّ و بدی بکشاند. این قدرت و توان در سرشت انسان است. قرآن مجید گاهی از این قدرت و توان با الهام و پیام یاد می‌کند:

﴿ وَ نَفْسٍ وَ مٰا سَوّٰاهٰا. فَأَلْهَمَهٰا فُجُورَهٰا وَ تَقْوٰاهٰا ﴾.

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است (و قوای روحی وی را تعدیل، و دستگاه‌های جسمی او را تنظیم نموده است!). سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است (و چاه و راه و حسن و قبح را توسّط عقل و وحی به او نشان داده است).

گاهی نیز قرآن مجید از این قدرت و توان با هدایت و رهنمود تعبیر می‌کند:

﴿ وَ هَدَیْنٰاهُ ٱلنَّجْدَیْنِ ﴾.

(و او را به دو پستان رهنمود نکرده‌ایم؟) و راه خیر و شرّ را بدو ننموده‌ایم؟ (بلد/۱۰)

قدرت و توان در نهاد انسان نهفته است و از آن با استعداد تعبیر می‌شود... رسالتها و رهنمودها و عوامل

خارجی این استعدادها را بیدار می‌سازند و آنها را تیز می‌کنند و در اینجا و آنجا جهت می‌دهند. امّا رسالتها و رهنمودها و عوامل خارجی، استعدادها را نمی‌آفرینند. چون استعدادها به طور سرشتی آفریده شده‌اند، و به طور طبیعی موجودند، و به گونهٔ الهام و پیام در سرشت نهانند.

در کنار این استعدادهای نهان فطری، نیروی هوشیار و درک‌کننده و راهنمائی است که مسؤولیّت بدان مربوط و وابسته است. کسی که این قدرت و نیرو را در تزکیهٔ نفس خود و رشد و نموّ استعدادِ نهفته در وجودش، و غالب کردن استعدادِ خیر بر استعداد شرّ به‌کار گیرد و به کار برد، رستگار می‌گردد. کسی هم به این قدرت و توان ظلم و ستم کند و آن را نهان و پنهان بدارد و آن را سست و ضعیف گرداند، بی‌بهره و زیانبار می‌گردد:

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴾.

کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید (و آن را با هویدا ساختن هویّت انسانی رشد دهد و بالا برد). و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.

در این صورت مسؤولیت وقتی متوجّه انسان می‌گردد که این قدرت و توان هوشیار، و توانا بر اختیار و انتخاب و رهنمود و رهنمون، به انسان عطاء گردد. مراد رهنمود و رهنمون استعدادهای سرشتی قابلِ رشد و نموّ در زمینهٔ خیر و خوبی، و هم در زمینهٔ شرّ و بدی است. این آزادی و حرّیّتی است که در برابرش مسؤولیّت است، و قدرت و توانی است که در برابرش وظیفه و تکلیف است، و عطاء و بخششی است که در برابرش کار و تلاش است . . .

مرحمت یزدان در حقّ انسان مقتضی این بوده است که انسان را به استعداد الهامی فطرتش وانگذارد، و او را به قدرت و توان هوشیار و قادر بر انجام کار نسپارد. بلکه یزدان سبحان انسان را با رسالتهای پیغمبران علیهم‌السلام کمک و یاری کند، رسالتهائی که معیارها و مقیاسهای ثابت و دقیقی را پدید می‌آورند، و برای انسان از الهامها و پیامهای ایمان پرده برمی‌دارند، و دلائل هدایت و راهیابی را در درون خود انسان، و در آفاق و کرانه‌های پیرامون انسان به آدمی می‌نمایانند، و پوششها و پرده‌های هوا و هوس را از چشمان انسان و از دلها و درونهای آنان به دور می‌اندازند. در نتیجه انسان به صورت صحیح و درست، حقّ و حقیقت را می‌بیند . . . بدین وسیله راه کاملاً برای او روشن می‌گردد، به گونه‌ای روشن می‌شود در مسیر انسان تاریکی و شبهه‌ای نمی‌ماند. در اینجا است که قدرت و توان هوشیار و بیدار، آگاهانه به کار می‌پردازد و حقیقت رویکردی را درمی‌یابد که آن را برمی‌گزیند و در آن راه می‌رود. این به طور خلاصه اراده و مشیّت یزدان در حقّ انسان است. هرآنچه در دائرهٔ این اراده و مشیّت به انجام می‌رسد، برای اراده و مشیّت خدا، و برای قضا و قدر عام او، هویدا و پیدا است.



از این نگرش کوتاه و دیدگاه مختصر، چندین حقیقت ارزشمند در رهنمود تربیتی سرچشمه می‌گیرد.[1] این نگرش کوتاه و دیدگاه مختصر اوّلاً ارج و بهای انسان را بالا می‌برد. وقتی که او را شایان عهده‌داری مسؤولیّت رویکرد خودش می‌شمارد، و بدو آزادی اختیار و انتخاب ـ البتّه در چهارچوب اراده و مشیّت الهی که برای انسان این آزادی و حرّیّت را خواسته است در آنچه انتخاب می‌کند و برمی‌گزیند ـ داده است. آزادی و مسؤولیّت انسان را در جایگاه ارزشمندی می‌نشانند، و برای او در این جهان منزلت بالا و والائی را مقرّر و معیّن می‌دارند، منزلت بالا و والائی که سزاوار جانشینی است که خدا از روح متعلّق به خود در او دمیده است، و او را ساخته و پرداخته کرده است، و با دست خود او را نظم و نظام و سر و سامان بخشیده

۱- برای استفادهٔ بیشتر مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بین المادیة و الإسلام». فصل دیدگاه روانی اسلام. تألیف: محمّد قطب.

است، و وی را بر بسیاری از جهانیان برتری داده است.
این قدرت و توان در مرتبهٔ دوم، مسؤولیّت سرنوشت و فرجام انسان را بر عهدهٔ خود او می‌اندازد، و کار و بار انسان را به خود او واگذار می‌سازد - البتّه در چهارچوب مشیّت بزرگ خدا همان گونه که قبلاً گفتیم - بدین جهت این قدرت و توان فهم و شعور بیداری و هوشیاری و تقوا و پرهیزگاری را به عقل و خرد انسان می‌اندازد. انسان می‌داند که قضا و قدر یزدان راجع بدو از لابلای عملکرد خودش پیاده می‌شود و گریبانگیرش می‌گردد:

﴿إِنَّ اللهَ لاٰ یُغَیِّرُ مٰا بِقَوْمٍ حَتّیٰ یُغَیِّرُوا مٰا بِأَنْفُسِهِمْ﴾.

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد (و ایشان را از بدبختی به خوشبختی، از نادانی به دانائی، از ذلّت به عزّت، از نوکری به سروری، و ... و بالعکس نمی‌کشاند) مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند. (رعد/۱۱)

این مسؤولیّتی است که انسان باید از آن غافل و بی‌خبر نگردد.

در مرتبهٔ سوم، این قدرت و توان بدین انسان می‌فهماند که باید به معیارها و مقیاسهای ثابت و استوار الهی مراجعه کند و از آنها سود ببرد، تا پیوسته یقین و اطمینان داشته باشد که هوا و هوسش او را گول نزده است و گمراه نکرده است. تا هوا و هوس او را به سوی مهلکه نبرد و او را هلاک نگرداند، و قضا و قدر خدا او را همراه کسانی فرونگیرد که هوا و هوس و آرزوی خود را معبود خویش نموده‌اند. اگر انسان چنین کند به خدا نزدیک می‌گردد، و در پرتو هدایت او راهیاب می‌شود، و از نوری روشنی می‌گیرد او را در بیراهه‌ها و کژراهه‌های مسیر کمک کرده است و به یاریش شتافته است.

بدین خاطر آنچه انسان در سایهٔ تزکیهٔ نفس و پاکیزه داشتن آن بدان می‌رسد پایان ندارد. او در نور جوشان و خروشان یزدان خود را شستشو می‌دهد، و در سیل موّاجی خویشتن را پاکیزه می‌دارد که از چشمه‌ساران هستی پیرامون او جوش و خروش برداشته است . . .

✿

بعد از این نمونه‌ای از نمونه‌های شکست خوردن و سرمایهٔ عمر باختن را ذکر می‌کند. از بی‌بهرگی و بدفرجامی کسی سخن می‌گوید که خود را پست و بی‌ارزش می‌دارد و به جای این که خویشتن را صعود بدهد سقوط می‌دهد، و خویش را از هدایت محروم می‌کند و به گناهان می‌آلاید. برای مثال این نمونه‌ای از خشم و کیفر و هلاکی است که گریبانگیر قوم ثمود گردیده است:

﴿کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوٰاهٰا. إِذِ انْبَعَثَ أَشْقٰاهٰا. فَقٰالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ: نٰاقَةَ اللهِ وَ سُقْیٰاهٰا. فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهٰا. فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰاهٰا. وَ لاٰ یَخٰافُ عُقْبٰاهٰا﴾.

قوم ثمود با طغیان و سرکشی خود (پیغمبرشان، صالح را) تکذیب کردند (و دروغگویش نامیدند). آن گاه که بدبخت‌ترین ایشان برخاست و رفت (تا شتر را پی بکند. دیگران هم جلو او را نگرفتند و لذا همچون او بزهکار شدند). فرستادهٔ خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش بازندارید. او را دروغگو نامیدند (و بیم و تهدیدش را نادرست شمردند) و شتر را پی کردند و کشتند. پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسانشان ساخت. و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد.

داستان ثمود و پیغمبرشان صالح علیه السلام در موارد گوناگونی از قرآن آمده است. در هر موردی از داستان ایشان چیزهائی گفته شده است. نزدیک‌ترین مورد چیزی است که در این جزء در سورهٔ «فجر» آمده است. به تفصیلات داستان در آنجا مراجعه گردد.

امّا در اینجا بیان می‌فرماید که قوم ثمود به سبب طغیان و سرکشی خود پیغمبرشان را تکذیب کردند و دروغگویش نامیدند. طغیان و سرکشی سبب تکذیب کردن و دروغگو نامیدنشان بود و بس. این طغیان و سرکشی را در برخاستن و روانه شدن بدبخت‌ترین فرد قوم به تصویر می‌کشد. پیغمبر خدا ایشان را پیش از

اقدام بدین کار برحذر داشت و بدانان گفت: خویشتن را برحذر دارید از این که به شتر خدا اذیّت و آزار برسانید یا به آبی دست بزنید که روزی برای شتر و روزی برای شما تعیین گردیده است، برابر پیمانی که هنگام درخواست معجزه از پیغمبرتان بسته شده است. خداوند این شتر را معجزه‌ای کرده بود. قطعاً این شتر کار ویژه‌ای داشته است، و عمل خاصّی از آن سر زده است. امّا ما به تفصیلات همچون کار و عملی فرو نمی‌رویم، زیرا یزدان سبحان چیزی از آن برایمان بیان نفرموده است . . . آنان پیغمبر بیم‌دهندۀ خود را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند. کسی که شتر را پی کرد و کشت بدبخت‌ترین ایشان بود. ولیکن جملگی آنان مسؤولیّت را بر عهده گرفتند، این است که در قرآن «عَقَرُوها» آمده است. یعنی همگان شتر را پی کردند و کشتند، ذکر شده است. آنان جلو دست کشندۀ شتر را نگرفتند. بلکه بدو آفرین نیز گفتند و کارش را ستودند. این امر قاعده‌ای از قواعد اصلی اسلام در ضمانت اجتماعی است و بیانگر مسؤولیّت همگانی در زندگی دنیا است. این مسؤولیّت گروهی هیچ‌گونه مخالفتی با مسؤولیّت فردی در سزا و جزای اخروی ندارد. در آخرت هیچ کسی بار گناه دیگری را برنمی‌دارد و بر دوش نمی‌کشد و هرکسی در گرو عمل خویش است. امّا در دنیا سستی کردن و پشت گوش انداختن پند و اندرز دادن همدیگر، و ترک ضمانت اجتماعی، و تشویق و ترغیب نکردن بر خوب بودن و نیکی کردن، و خودداری از جلو دست ظلم و ستم و شرّ و بدی گرفتن، گناه بشمار می‌آید و پیامد خود را دارد.

آن وقت است که دست قدرت می‌جنبد تا سخت فروآید و ستمگران و سرکشان را گرفتار نماید:

﴿ فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّٰاهٰا ﴾.

خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسانشان ساخت.

«دَمْدَمَة»: خشم و غضب، و گرفتار کردن و تنبیه نمودنی است که به دنبال دارد. خود واژۀ «دَمْدَمَ»: خشم گرفت، عذاب را گماشت، خرد و خمیر کرد، هلاک و نابود نمود . . . اشاره به چیزی می‌کند که به دنبال دارد. با طنین خودش معنی خود را به تصویر می‌کشد. همین واژه نزدیک است صحنۀ هراس‌انگیز و خوفناکی را ترسیم کند! . . خداوند سرزمین ایشان را واژگون و زیر و رو کرد. بالای آن را با پائین یکسان نمود. این صحنه‌ای است که بعد از هلاک و نابودی سخت و ناگوار آنان ترسیم می‌گردد . . .

﴿ وَ لاٰيَخٰافُ عُقْبٰاهٰا ﴾.

و خدا از عاقبت کارشان نمی‌ترسد (و باکی از ایشان ندارد).

یزدان سبحان و ایزد منّان از چه کسی می‌ترسد؟ از چه چیز می‌هراسد؟ چرا بترسد؟ کی می‌هراسد؟ . . مراد از همچون تعبیری، مفهومِ ملازمِ آن است. یعنی کسی که از عاقبت کار خود نمی‌ترسد، وقتی که می‌تازد سخت می‌تازد و درهم می‌کوبد. تاخت و تاز و درهم کوبیدن خدا نیز این چنین بوده است و این چنین است:

﴿ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴾.

بیگمان پروردگارت یورش و تاخت بردن و درهم کوبیدن و به کیفر رساندنش سخت و شدید است. (بروج/۱۲)

این آهنگ و نوائی است که اشاره و پیام و سایه‌روشن آن در دلها و درونها مراد است...

✿

بدین منوال و بر این روال، حقیقت نفس بشری با حقائق این جهان بزرگ هستی، و با صحنه‌های بردوام و ماندگار گسترۀ سترگ آن، پیوند می‌خورد و مرتبط می‌گردد. همان‌گونه که قانون خدا بدین و بدان در گرفتار کردن تکذیب‌کنندگان و سرکشان پیوند می‌خورد و مرتبط می‌گردد، برابر حدود و مقرّرات قضا و قدری که برای هرچیزی زمانی را تعیین کرده است، و برای هر حادثه و رخدادی موعدی را مشخّص فرموده است، و برای هرکاری نهایت و پایانی را قرار داده است، و برای هر واقعه‌ای حکمت و فلسفه‌ای درنظر گرفته است. خدا پروردگار نفس انسان، و خداوندگار جهان، و آفریدگار جملگی قضا و قدر آن است . . .

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ لیل مکّی و ۲۱ آیه است

سُورَةُ اللَّيل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ﴿١﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿٢﴾ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣﴾ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ﴿٤﴾ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَن بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٩﴾ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾ وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴿١١﴾ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ﴿١٢﴾ وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ﴿١٣﴾ فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ﴿١٤﴾ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ﴿١٥﴾ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿١٦﴾ وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾

در چهارچوب صحنه‌های جهان و سرشت انسان، این سوره حقیقت کار و عمل و سزا و جزا را بیان می‌دارد. از آنجا که این حقیقت گوناگون و دارای نمادهای مختلف است:

﴿ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ. وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ﴾.

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود). کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزکاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و) او را آمادهٔ رفاه و آسایش می‌نمائیم. و امّا کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقّت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم. (لیل/۴-۱۰)

و همچنین عاقبت و فرجام نیز در آخرت، مطابق کار و عمل و رویکرد، مختلف خواهد بود:

﴿ فَأَنْذَرْتُكُمْ نَاراً تَلَظَّىٰ. لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ. الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ. وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ... ﴾.

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌گردد و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها). همان کسی که (حقّ و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند. ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد، آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیلهٔ این کار، از کثافت بخل) پاکیزه دارد.... (لیل/۱۴-۱۸)

بلی از آنجا که نمادهای این حقیقت دارای دو رنگ و دو رویکرد است، چهارچوبی که برای آن در سرآغاز این سوره انتخاب گردیده است دارای دو رنگ و نوع در جهان و هم در نفس انسان است:

﴿ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ. وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همهٔ اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند). و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و

روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!). (لیل/۱ و ۲)

﴿ وَ مٰا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنْثىٰ ﴾.

و سوگند به آن که نر و ماده را می‌آفریند. (لیل/۳)

این هم از نوآوریها و زیبانگاریهای هم‌آوائی و همنوائی در تعبیر قرآنی است.[1]

❁

﴿ وَ ٱللَّيْلِ إِذٰا يَغْشىٰ. وَ ٱلنَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّىٰ... وَ مٰا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنْثىٰ ﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همهٔ اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند!). و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!)... و به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

یزدان سبحان به این دو نشانهٔ شناخت خود سوگند یاد می‌کند: شب و روز. صفت آن دو را نیز بیان می‌فرماید، صفتی که صحنه را به تصویر می‌کشد:

﴿ وَ ٱللَّيْلِ إِذٰا يَغْشىٰ ﴾.

سوگند به شب در آن هنگام که (روی زمین را فرامی‌گیرد، و همهٔ اشیاء را با تاریکی خود) می‌پوشاند (و مردمان و جانداران را به استراحت و سکون می‌کشاند)!.

﴿ وَ ٱلنَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّىٰ ﴾.

و به روز سوگند در آن هنگام که جلوه‌گر و روشن می‌گردد (و ظلمت شب را می‌راند و مردمان و جانداران را دیگر باره به جنبش و تلاش می‌اندازد!).

سوگند به شب بدان هنگام که گسترهٔ جهان را می‌پوشاند و آن را پنهان می‌نماید. و به روز سوگند بدان هنگام که پدیدار و جلوه‌گر می‌آید و آشکار و نمودار می‌گردد، و با پیدایش و جلوه‌گری روز همه چیز آشکار و نمودار می‌گردد. شب و روز دو وقت مقابل در چرخش و گردش فلکی، و دو زمان مختلف در شکل، و در ویژگیها و فعل و انفعالها، و در آثار و پیامدها هستند... همچنین یزدان سبحان به آفرینش[2] آفریدگان گوناگون و متقابل در جنس خود سوگند یاد می‌کند:

﴿ وَ مٰا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنْثىٰ ﴾.

سوگند به آن که نر و ماده را می‌آفریند.

این پند مکمّل پدیده‌های متقابل و صنعت تقابل در فضای این سوره و در جملگی حقائق آن است.

شب و روز که دو پدیدهٔ فراگیر هستند، دارای دلالت و معنی خود می‌باشند. دلالت و معنائی که شب و روز آن را به دل انسان پیام می‌دارند. همچنین شب و روز دلالت و معنی دیگری هم دارند، هنگامی که انسان در بارهٔ آنها به تدبّر و تفکّر بپردازد و به چیزی بیندیشد که در فراسوی آن دو پدیده قرار دارد. نفس انسان خودبه‌خود از دگرگونی و چرخش و گردش شب و روز متأثّر می‌گردد. شب وقتی که می‌پوشاند و فرامی‌گیرد. روز زمانی که جلوه‌گر می‌آید و پدیدار می‌شود. این دگرگونی سخنی و پیامی دارد. سخنی از این هستی که دارای رازها است، و سخنی از این پدیده‌هائی که انسان هیچ چیزی از کار و بار آنها را در دست ندارد. پیامی دارد از آنچه در فراسوی این گشت و گذار قرار دارد، از قبیل قدرتی که چرخ زمان را در جهان می‌گرداند بدان گونه که انگار چرخ کوچکی بیش نیست! پیامی از تغیّر و تحوّلی دارد که هرگز و در هیچ حالی از احوال بازنمی‌ایستد و به هیچ وجه ثابت نمی‌ماند.

دلالت دیگری هم دارند، وقتی که در بارهٔ آنها تدبّر و تفکّر بشود. دلالت قاطعانه بر این که دست دیگری در میان است و این فلک را می‌گرداند، و شب و روز را تغییر می‌دهد و می‌چرخاند، آن هم با این نظم و نظام، و با این استمرار و با این دقّت. کسی که فلک را این جور

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن». فصل: هماهنگی هنری.

۲- مؤلّف فرزانه «مٰا» را مصدریّه دانسته‌اند. (مترجم)

می‌گرداند، همو نیز توانا است زندگی انسان را هم بگرداند. او انسانها را بیهوده رها نمی‌سازد و بیفائده به ترک آنان نمی‌گوید، همان گونه که او انسانها را بیهوده و بیفائده نمی‌آفریند.

منکران هرچند که بکوشند، و گمراهان هرقدر که در بارهٔ این حقیقت یاوه‌سرائی کنند، و چشمها را از این حقیقت برگردانند، دل انسان با جهان در تماس و پیوند خواهد ماند، و آهنگهای آن را دریافت می‌کند و می‌شنود، و دگرگونیهای آن را مشاهده می‌نماید، و خودبه‌خود درک می‌کند و می‌فهمد بدان گونه که بعد از تدبّر و تفکّر درک می‌کند و می‌فهمد که جهان هستی، گرداننده و اداره‌کننده‌ای دارد، و چاره‌ای از پی بردن بدو نیست، و قطعاً با وجود این یاوه‌سرائی و بیهوده گوئی، و انکار کردن و از پذیرش حقّ گریختن، به وجود آن اعتراف و اقرار می‌گردد.

آفرینش نر و ماده نیز این چنین است . . . آفرینش انسان در انسان و در حیوانات پستاندار از نطفه‌ای می‌آغازد که در رحم جایگزین می‌شود. سلولی با تخمک می‌آمیزد. امّا در پایان گشت و گذار این اختلاف در چیست و از چیست؟ چه چیز یا چه کسی بدین می‌گوید: نر شو، و بدان می‌گوید: ماده شو؟ . . کشف عواملی که این نطفه را به شکلی درمی‌آورد که نر بشود، و یا ماده بگردد، در واقعیّت امر، هیچ‌گونه تغییری نمی‌دهد . . . سخن این است چرا این عوامل در اینجا و این عوامل در آنجا فراهم می‌آیند و افزایش می‌یابند؟ چگونه اتّفاق می‌افتد سرنوشت این به نر شدن بینجامد، و سرنوشت آن به ماده شدن بینجامد؟ این رخدادی است که با خطّ سیر کلّ حیات هماهنگی دارد، و امتداد و استمرار آن را دیگر باره در زاد و ولد تضمین می‌نماید. چگونه این امر پدیدار می‌گردد و رهبری می‌شود؟

آیا تصادف چنین می‌کند؟! آخر این تصادف هم قانونی دارد. با وجود این قانون، دست به دست هم دادن همهٔ این شرائط و ظروف و عوامل بر اثر تصادف، محال و ناممکن است . . . جز این باقی نمی‌ماند که باید معتقد بود اداره‌کننده و گرداننده‌ای در میان است که نر و ماده را به خاطر حکمت و فلسفه‌ای روشن و معیّن، و هدف معلوم و مشخّص می‌آفریند، و اصلاً تصادف جایگاهی ندارد، و آفرینش خودبه‌خودی در نظام این هستی پایگاهی ندارد.

نر و ماده گذشته از این که شامل پستانداران می‌گردد، شامل همهٔ انواع و اقسام دیگر نیز می‌باشد. نر و ماده بودن، همهٔ زنده‌ها را از جمله گیاهان را در بر می‌گیرد ... نر و ماده بودن قاعدهٔ یگانه‌ای در آفرینش است و تخلّف‌ناپذیر است. کسی جز آفریدگار جهان زوجیّت را نمی‌آفریند و استمرار نمی‌بخشد، آفریدگاری که هیچ چیزی همسان و همگون او نیست . . .

اینها برخی از پیامها و اشاره‌های این صحنه‌های جهانی، و این حقیقت انسانی است که یزدان سبحان بدانها سوگند می‌خورد، به خاطر عظمت دلالت آنها و ژرفی آهنگ آنها. روند قرآنی به‌ویژه حقیقت انسان را چهارچوبی برای حقیقت کار و عمل و سزا و جزا در زندگی دنیا و در زندگی آخرت می‌سازد . . .



یزدان سبحان بدین پدیده‌ها و حقائق متقابل موجود در جهان و در انسان سوگند می‌خورد. سوگند یاد می‌فرماید بر این که سعی و تلاش مردمان، گوناگون و مختلف است، و راههایشان جداگانه و متفاوت است. بدین سبب سزا و جزای ایشان هم مختلف و متفاوت است. خیر و خوبی بسان شرّ و بدی نیست. هدایت و راهیابی همچون ضلالت و گمراهی نمی‌باشد. صلاح مثل فساد نیست. کسی که بذل و بخشش می‌کند و از عذاب و خشم خدا می‌پرهیزد، بسان کسی نیست که تنگچشمی می‌کند و خود را از خدا بی‌نیاز می‌داند. کسی که راستی و درستی در پیش می‌گیرد و ایمان می‌آورد همسان کسی بشمار نمی‌آید که حقّ و حقیقت را تکذیب می‌کند و به حقّ و حقیقت پشت می‌کند و می‌رود. هرکسی راهی را در پیش می‌گیرد، و هرکسی

سرنوشت و سرانجامی دارد، و هرکسی سزا و جزائی مطابق با کار و عمل خود دریافت می‌دارد:

﴿ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ. فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ. وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ، وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴾.

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است (و لذا جزا و سزای شما هم متفاوت و مختلف خواهد بود). کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و) او را آمادۀ رفاه و آسایش می‌نمائیم. و امّا کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد، او را آماده برای سختی و مشقّت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم. در آن هنگام که (به گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه سودی به حال او دارد؟.

سعی و تلاش شما جوراجور و گوناگون است . . . سعی و تلاش شما در حقیقت خود، در انگیزه‌های خود، در رویکرد و جهت خود، و در نتائج و حاصل خود، جوراجور و گوناگون است . . . مردمان در این زمین، سرشتهایشان، جهتها و خواستهایشان، اندیشه‌هاو جهان‌بینیهایشان، تلاشها و پویشهایشان، جوراجور و گوناگون است. انگار هر فردی از آنان جهان ویژه‌ای است و در ستارۀ ویژه‌ای زندگی می‌کند.

این حقیقتی است، ولیکن حقیقت دیگری در میان است، حقیقت چکیده‌ای که همۀ انواع گوناگون انسانها را دربر می‌گیرد، و همۀ این جهانهای متفاوت را در خود جای می‌دهد. جملگی این جهانها را در دو دسته، و در دو صف متقابل فرامی‌گیرد، و ایشان را زیر دو پرچم همگانی نگاه می‌دارد:

﴿ مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴾.

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد). (لیل / ۵ و ۶)

﴿ مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ﴾.

کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد. (لیل / ۸ و ۹)

کسی که جان خود را و مال خود را بدهد و ببخشد، و از خشم و عذاب خدا خود را بپرهیزد، و به این عقیده ایمان و باور داشته باشد، عقیده‌ای که وقتی گفته شد: ﴿ حُسْنَىٰ ﴾ خوب نام آن و اسم خاص آن شود . . .

و کسی که بخل ورزد در جان خود و در مال خود، و خود را بی‌نیاز از خدا و از هدایت او بداند، و این عقیدۀ خوب را تکذیب کند . . .

اینان دو صف هستند، صفهائی که در هریک از آنها مردمان مختلفی، و سعی و تلاش جداگانه‌ای، و برنامه‌های متفاوتی، و هدفهای مختلفی، قراردارد. هریک از این دو صف در این زندگی راهی را در پیش می‌گیرد . . . و هریک از این دو صف در راه خود توفیق پیدا می‌کند!

﴿ فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ، وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ . . . فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ﴾.

کسی که (در راه خدا دارائی خود را) بذل و بخشش کند، و پرهیزگاری پیشه سازد (و از آفریدگار خویش بهراسد) و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور داشته باشد، (مشکلات و موانع را برای او آسان می‌سازیم و در کار خیر توفیقش می‌دهیم و) او را آمادۀ رفاه و آسایش می‌نمائیم.

کسی که بذل و بخشش می‌کند و پرهیزگاری می‌نماید و به خیر و خوبی ایمان و باور دارد، نهایت تلاش خود را کرده است و آنچه در توان دارد بخشیده است تا خویشتن را پاک دارد و رهنمود و رهنمون گرداند. در این وقت او سزاوار مدد و یاری خدا و توفیق عطاء کردن او خواهد بود، مدد و یاری و توفیق الهی نباشد چیزی صورت نمی‌پذیرد و کاری انجام نمی‌گیرد، و انسان قدرت و توان انجام دادن چیزی نخواهد داشت.

کسی که خداوند او را آماده برای انجام کارهای ساده و آسان سازد و مشکلات و دشواریها را برای او سهل و آسوده فرماید، به آرزوی خود می‌رسد . . . ساده و آسان و بدون درد و ناسازگاری به هدف نائل می‌گردد ... به آرزو و هدف می‌رسد، در حالی که هنوز در این زمین به سر می‌برد. زندگی را ساده و آسان پیش می‌برد. ساده و آسان بودن از نفس او بر همه چیز پیرامون او، و بر همه کس پیرامون او، ریزان و باران می‌گردد. ساده و آسان بودن در گامهای او، و در راه او، و در همهٔ کارهائی که به دست می‌گیرد و بدانها دست می‌یازد، وجود دارد. توفیقِ آرام و مطمئنّ در کلّیّات و جزئیّات کارهای او است. این پلّه و درجه‌ای که هرچیزی را در لابلاهای خود درهم می‌پیچد. زیرا این پلّه و درجه، دارندهٔ خود را با پیغمبر خدا ﷺ در وعده‌ای که پروردگارش بدو داده است راه می‌برد:

﴿ وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ ﴾.[1]

ما تو را برای شریعت ساده و آسان (آئین اسلام) آماده می‌سازیم (و کارهای خیری را برای تو آسان می‌نمائیم و در انجام آنها توفیقت می‌دهیم). (اعلی/۸)

﴿ وَ أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ ٱسْتَغْنىٰ. وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ . . . فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ. وَ مٰا يُغْني عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّىٰ ﴾.

و امّا کسی که تنگچشمی بکند (و به بذل و بخشش دارائی در راه خدا دست نیازد) و خود را بی‌نیاز (از خدا و توفیق و پاداش دنیوی و اخروی الهی) بداند، و به پاداش خوب (خدا در این سرا، و خوبتر خدا در آن سرا) ایمان و باور نداشته باشد... او را آماده برای سختی و مشقّت (و زندگی بس مشکل و ناگوار دوزخ) می‌سازیم. در آن هنگام که (به گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه سودی به حال او دارد؟.

کسی که تنگچشمی بکند در جان و مال خود، و خود را از پروردگارش و از هدایت و رهنمود و رهنمونش بی‌نیاز بداند، و دعوت او و آئین او را تکذیب کند و دروغ بنامد، به نهایت فسادی می‌رسد که انسان با دست خویش خود را بدان پرت می‌گرداند و می‌اندازد. و سزاوار آن می‌گردد که خدا هرچیزی را برای او مشکل گرداند. این است که او را آماده برای گرفتار آمدن به مشکلات می‌سازد، و او را موفّق می‌کند که به هرگونه سختی و بلائی دچار شود، و وی را از هرگونه چیز سهل و ساده‌ای محروم می‌دارد! و در هر گامی از گامهایش مشقّت و تنگنائی پدید می‌آورد، و وی را از راه هدایت منحرف می‌گرداند و به کژراهه‌اش می‌اندازد. او را در راه بدبختی رهسپار می‌گرداند، هرچند که گمان برد که او در راه رستگاری گام برمی‌دارد. او می‌افتد و سکندری می‌خورد. لغزشی را با لغزشی پاسخ می‌گوید و افتان و خیزان از راه خدا دور می‌شود، و سکندریهای پیاپی او را از رضا و خشنودی خدا دور می‌افکند . . . هنگامی که در پایان سکندریها و انحرافها پرت گردید و فروافتاد دارائی و اموالی که بدان بخل ورزیده است هیچ گونه فائده‌ای بدو نمی‌رساند، و دارائی و اموالی که با داشتن آن خویشتن را از خدا و هدایت او بی‌نیاز دیده است به یاری و کمکش نمی‌شتابد و سودی به حالش ندارد . . .

﴿ وَ مٰا يُغْني عَنْهُ مٰالُهُ إِذٰا تَرَدّىٰ ﴾.

در آن هنگام که (به گور) پرت می‌گردد، دارائیش چه سودی به حال او دارد؟.

راه شرّ و بلا و گناه و معصیت را ساده و آسان کردن، سهل و ساده کردن راه دشواریها و سختیها بشمار است.

۱- به تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «وَ نُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرىٰ» در سورهٔ اعلی صفحهٔ ۷۹۲-۸۰۴ مراجعه شود.

اگر انجام‌دهندهٔ گناه و معصیت در این زمین هم از دشواریها و سختیها نجات و رهائی پیدا کند، به دوزخ گرفتار می‌آید. آیا دشوارتر و سخت‌تر از دوزخ چیزی یافته می‌شود؟ واقعاً دوزخ است که دشوار و سخت و ناگوار و نابهنجار است! . .

بدین منوال و بر این روال بخش نخستین سوره به پایان می‌آید. در آن دو راه و دو روش پدیدار آمد برای همهٔ انسانها در همهٔ مکانها و زمانها. روشن گردید که انسانها دو گروه هستند و هریک پرچم خود را دارد. یعنی دو پرچم در میان است و بس، هراندازه هم شکلها و رنگها متنوّع و متعدّد باشند. هر انسانی هم در حقّ خود کاری را انجام می‌دهد که خودش آن را برای خود برمی‌گزیند. با توجّه به عمل هرکسی خدا راه را برایش مهیّا و میسّر می‌فرماید: راهِ به سوی رفاه و آسایش، و راهِ به سوی سختی و مشقّت.

و امّا بخش دوم از سرنوشت و فرجام هر گروهی سخن می‌گوید. پرده برمی‌دارد از پایان گشت و گذار کسی که خدا او را برای رفاه و آسایش مهیّا و آماده فرموده است، و کسی که خدا او را برای سختی و مشقّت مهیّا و آماده نموده است. پیش از هرچیز بیان می‌دارد هر عاقبت و فرجامی و هر جزا و سزائی که به گروهی می‌رسد، عدل و عدالت و حقّ و حقیقت است. عاقبت و فرجام و جزا و سزا نیز قطعاً درمی‌رسد و حتماً پیش می‌آید. خدا هدایت را برای مردمان روشن فرموده است، و ایشان را از آتشی بیم داده است که زبانه‌کش و شعله‌ور است:

﴿ إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدىٰ. وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولىٰ. فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّىٰ، لا يَصْلاها إِلَّا الْأَشْقَى الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ. وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى، الَّذي يُؤْتِي مالَهُ يَتَزَكّىٰ، وَ ما لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلىٰ، وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ ﴾.

مسلّماً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهدهٔ ما است. و قطعاً آخرت و دنیا همه از آن ما است. من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد. بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها). همان کسی که (حقّ و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند. ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیلهٔ این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حقّ نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

خداوند به سبب لطف و کرم و مرحمت و شفقتی که در حقّ بندگان خود دارد بر خویشتن واجب فرموده است هدایت را برای فطرت و عقل و شعور مردمان روشن و آشکار فرماید، و همچنین هدایت را توسّط پیغمبران و رسالتهای آسمانی و معجزات برایشان هویدا و پیدا سازد. تا برای کسی حجّتی نماند، و به کسی ستم نشود:

﴿ إِنَّ عَلَيْنا لَلْهُدىٰ ﴾.

مسلّماً نشان دادن (راه هدایت و ضلالت به مردم) بر عهدهٔ ما است.

پسودهٔ سوم بیان قاطعانهٔ حقیقتِ سلطه و قدرتی است که مردمان را احاطه می‌کند و از هر لحاظ دربر می‌گیرد، و مردمان جز آن برای خود پناهگاهی نمی‌یابند:

﴿ وَ إِنَّ لَنا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولىٰ ﴾.

و قطعاً آخرت و دنیا همه از آن ما است.

پس کجا می‌گریزد و می‌رود کسی که می‌خواهد از دست خدا بگریزد و به جائی پناه ببرد و از خدا دور بشود؟!

گذشته از این که یزدان سبحان بیان داشتن و روشن گرداندن هدایت را برای بندگان بر خود واجب فرموده

است، و افزون بر این که دنیاکه سرای کار و عمل است، و آخرت که سرای سزا و جزا است، هردو از آن خدا است، به مردمان تذکّر می‌دهد او است که ایشان را می‌ترساند و برحذرشان می‌دارد و برایشان راه و چاه را روشن می‌فرماید:

﴿ فَأَنْذَرْتُكُمْ ناراً تَلَظّىٰ ﴾.

من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد.

این آتش سوزان، شعله‌ور می‌شود.

﴿ لا يَصْلاٰها إِلَّا الْأَشْقَىٰ ﴾.

بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین (انسانها).

بدبخت‌ترین بندگان به طور کلّی. آیا بدبختی و شقاوتی برتر و بالاتر از به آتش درافتادن و بدان سوختن وجود دارد؟ آن گاه بیان می‌فرماید بدبخت‌ترین فرد چه کسی است. او:

﴿ الَّذي كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ ﴾.

همان کسی که (حقّ و حقیقت را دروغ می‌داند و آن را) تکذیب می‌نماید و (به آیات آسمانی) پشت می‌کند.

او دعوت را دروغ می‌شمارد و تکذیب می‌دارد و بدان پشت می‌کند. او به هدایت پشت می‌کند. پروردگارش او را دعوت می‌کند تا هدایتش دهد، همان گونه که وعده می‌دهد به هر کسی که با شوق و رغبت به سوی خدا بیاید. امّا او از دعوت پروردگارش روی می‌گرداند.

﴿ وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ ﴾.

ولیکن پرهیزگارترین (انسانها) از آن (آتش هولناک) به دور داشته خواهد شد.

چنین کسی خوشبخت‌ترین انسانها است و در برابر بدبخت‌ترین انسانها ذکر می‌گردد . . . آن گاه بیان می‌دارد خوشبخت‌ترین فرد چه کسی است:

﴿ الَّذي يُؤْتي مٰالَهُ يَتَزَكّىٰ ﴾.

آن کسی که دارائی خود را (در راه خدا خرج می‌کند و) می‌دهد تا خویشتن را (به وسیلهٔ این کار، از کثافت بخل) پاکیزه بدارد.

آن کسی خوشبخت‌ترین فرد است که اموال و دارائی خود را خرج و هزینه می‌کند تا با خرج کردن و هزینه نمودن آن خویشتن را پاکیزه دارد، نه این که بدان ریاکاری کند و برتری بفروشد و تکبّر بورزد. اموال و دارائی خود را با خواست خود صرف می‌کند نه این که آن را برای پاسخ به نیکی کسی در حقّ خود خرج نماید. برای تشکّر و سپاس از کسی هم به خرج کردن اموال و دارائی خود نمی‌پردازد. بلکه تنها و تنها محض رضای پروردگارش اموال و دارائی خود را صرف می‌کند، پروردگار بزرگوارش . . .

﴿ وَ مٰا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزىٰ. إِلَّا ٱبْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلىٰ ﴾.

هیچ کسی بر او حقّ نعمتی ندارد تا (بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن) نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد.

آن گاه چه چیز؟ چه چیز انتظار این پرهیزگارترین فرد را می‌کشد، کسی که اموال و دارائی خود را خرج می‌کند و می‌دهد تا پاکیزه گردد، و رضای پروردگار بزرگوارش را به دست بیاورد؟ پاداشی که قرآن آن را به ارواح مؤمن در اینجا نشان می‌دهد شگفت و شگرف است. ناگهانی است. برخلاف عرف و عادت است.

﴿ وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ ﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

این خشنودی است که به دل این پرهیزگارترین فرد می‌ریزد. این خشنودی است که جان او را دربر می‌گیرد. این خشنودی است که بر اندامهایش می‌ریزد. این خشنودی است در وجودش پخش و پراکنده می‌گردد. این خشنودی است که زندگی او را تر و تازه و خوش و خرّم می‌سازد . . . وای چه پاداشی است! وای چه نعمت بزرگی است!

﴿ وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ ﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

از آئین خود، از پروردگار خود، از قضا و قدر خود، از بهره و نصیب خود، از خوشی و ناخوشی و سود و زیانی که می‌بیند، از دارائی و ناداری خود، از سختی و آسانی سر راه خود، راضی و خشنود می‌گردد. نگران و پریشان نمی‌شود و به تنگنا نمی‌افتد. شتاب نمی‌ورزد. بار خود را سنگین و طاقت‌فرسا نمی‌یابد. هدف را دور نمی‌بیند . . . این خشنودی پاداشی است. پاداشی است بزرگ‌تر از هر پاداشی. پاداشی که سزاوار آن می‌گردد کسی که جان و مال خود را ببخشد. کسی که عطاء می‌کند تا پاکیزه گردد. کسی که بذل و بخشش می‌کند برای به دست آوردن رضا و خشنودی پروردگار بزرگوارش.

این پاداشی است که کسی جز خدا آن را عطاء نمی‌کند و به انسان هدیّه نمی‌کند. این پاداش به دلهائی فرومی‌ریزد که خالصانه از آن خداگردند، و کسی را جز خدا نبینند.

﴿ وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ ﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.

خشنود خواهد شد، چوْن او بهای آن را پرداخته است، و داده است آنچه لازم بوده است . . .

ناگهانی در اینجا سخن از آینده می‌رود. اینجا که جایگاه مناسبی برای سخن از نتیجهٔ کار کسی است که پرهیزگارترین فرد است، و او مال و دارائی خود را می‌دهد تا خودش پاک و پاکیزه شود. کسی هم نعمتی بر او ندارد تا سپاس آن را بگوید و پاداش آن را بدهد. بلکه کاری که می‌کند محض رضای پروردگار بزرگوارش می‌باشد . . .

﴿ وَ لَسَوْفَ يَرْضىٰ ﴾.

قطعاً (چنین شخصی، از کارهائی که کرده است) راضی خواهد بود و (از پاداشهائی که از پروردگار خود دریافت می‌دارد) خشنود خواهد شد.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ضحی مکّی و ۱۱ آیه است

سُورَةُ الضُّحَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَىٰ ﴿١﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ ﴿٢﴾ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ﴿٩﴾ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ﴿١٠﴾ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

این سوره با موضوع و تعبیر و صحنه‌ها و سایه‌روشنها و آهنگهائی که دارد، پسوده‌ای است از مهر و عطوفت، نسیمی از رحمت، بخشی از مودّت و محبّت، دستی مهربان که بر دردها و رنجها کشیده می‌شود، و نسیم آسودگی و خشنودی و آرزو را وزان می‌سازد، و آرامش و اطمینان و یقین را به دلها می‌ریزد.

سراسر این سوره دربست با پیغمبر ﷺ سخن می‌گوید. سراسر این سوره راز و نیاز پروردگار با او است. همهٔ این سوره غمزدائی و دلداری و آسوده کردن و اطمینان دادن است. تمام این سوره نسیمهای رحمت و بارانهای محبّت، و الطاف قربت، و لالایی و ناز کردن روح خسته و درون پریشان و دل دردناک است.

در روایتهای زیادی آمده است: مدّت زمانی نزول وحی بر پیغمبر خدا ﷺ قطع شد، و جبرئیل علیه السلام به خدمتش نیامد. مشرکان گفتند: پروردگار محمّد به ترک محمّد گفته است! . . یزدان بزرگوار این سوره را بر او نازل کرد . . .

وحی آسمان و ملاقات جبرئیل و تماس با خدا، توشهٔ راه پردرد و رنج پیغمبر ﷺ و چشمه‌سار او در گرمای داغ نیمروز کفر و الحاد، و آسایش و آرامش او در هنگامهٔ شدّت و محنت تکذیب کردن و دروغگو خواندن بود. پیغمبر خدا ﷺ با این چیزها در گرمای سوزان نیمروز زندگی می‌کرد که از انسانهای گریزان و نافرمان و کینه‌توز می‌دید. این گرمای سوزان شکنجه و آزار را از مکر و کید و نیرنگ مشرکان سرکش در بارهٔ دعوت و ایمان و هدایت می‌چشید.

هنگامی که وحی مدّتی نازل نگردید، توشهٔ پیغمبر ﷺ به پایان رسید، و چشمه‌سارش خشکید، و دلش از معشوق ازلی ترسید، و در برابر گرمای سخت نیمروز بدون توشه و آب ماند. بوی عطر و عبیر معشوق محبوب که بدان عادت گرفته بود، به مشامش نرسید! این هم کاری بود از هر لحاظ مشکل‌تر از تحمّل همهٔ سختیها و ناراحتیهائی که برشمردیم . . .

بدین هنگام این سوره نازل گردید. این فیض و برکت مودّت و محبّت و رحمت و انس و الفت و قربت و آرزو و خشنودی و اطمینان و یقین نازل گردید . . .

﴿ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ. وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ. وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد. (ضحی/۳-۵)

پیش از این پروردگارت هیچ وقت به ترک تو نگفته است. هرگز قبل از این بر تو خشم نگرفته است و دشمنت نداشته است، و تو را از مرحمت و لطف و رعایت و عنایت و پناه خود به دور نیفکنده است . . .

﴿ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ؟ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ؟ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴾.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی‌چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟. (ضحی/۶-۸)

آیا مصداق این را در زندگانی خود نمی‌یابی؟ آیا پسودهٔ این را در دلت نمی‌یابی؟ آیا تأثیر این را در واقعیّت زندگیت نمی‌بینی؟ نه . . . نه . . .

﴿ مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. (ضحی/۳)

خوبی و نیکی خدا از تو قطع نگردیده است و هرگز قطع نمی‌گردد.

﴿ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ ﴾.

و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. (ضحی/۴)

بیش از این و بالاتر از این هم وجود دارد:

﴿ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ! ﴾.

و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد. (ضحی/۵)

همراه این نسیمهای لطیف و خوشایند کار، نسیمهای لطیف و خوشایندی در عبارت و در آهنگ و در چهارچوب جهانی است که این حقیقت در آن قرار داده شده است:

﴿ وَ ٱلضُّحیٰ. وَ ٱللَّيْلِ إِذٰا سَجیٰ ﴾ . . .

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرامی‌گیرد!). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد!). (ضحی/۱و۲)

«واقعاً تعبیر سخن، فضائی از مهر و عطوفت زیبا، و مرحمت و محبّت دلربا، و خشنودی فراگیر، و سرود و زمزمهٔ دلنشینی را بیان داشته است:

﴿ مٰا وَدَّعَکَ رَبُّکَ وَ مٰا قَلیٰ. وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَکَ مِنَ الْأُولیٰ. وَ لَسَوْفَ يُعْطِيکَ رَبُّکَ فَتَرْضیٰ ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد. (ضحی/۳-۵)

﴿ أَلَمْ يَجِدْکَ يَتِيماً فَآویٰ؟ وَ وَجَدَکَ ضٰالاًّ فَهَدیٰ؟ وَ وَجَدَکَ عٰائِلاً فَأَغْنیٰ ﴾.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرک بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی‌چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟. (ضحی/۶-۸)

این مهر و عطوفت، این مرحمت و محبّت، این خشنودی و رضا، و این آواز و سرود همه و همه برمی‌آید از لابلای عبارت منظّم و لطیف، و از واژگان ظریف، و از این موسیقی طنین‌انداز در تعبیر، موسیقی‌ای که نواها و آواهای زیبا، و بندهای موقّر و دلربا، و صداها و نغمه‌های دلنواز و انسان‌ساز دارد . . . وقتی که یزدان سبحان خواسته است چهارچوبی برای این مهر و عطوفت زیبا، و این رضا و خشنودی فراگیر، و این آواز و سرود دل‌آرا بسازد، این چهارچوب را از چاشتگاه روشن روز، و از شب تاریک آرمیده برمی‌گزیند، دو زمانی که باصفاتر از همهٔ اوقات شب و روز، و باصفاترین زمانی هستند که در آنها تدبّر و تفکّر گل می‌کند و صورت می‌پذیرد، و روح با هستی و آفریدگار هستی تماس پیدا می‌نماید، و عبادت و پرستش یزدان توسّط کلّ جهان را احساس می‌کند.

درمی‌یابد که سراسر جهان با تسبیح و تقدیس و شادی و صفا رو به خدا می‌کند. ایزد سبحان شب و روز را در واژگان مناسبی به تصویر کشیده است. چه شب:

﴿ اَللَّيْلِ إِذٰا سَجىٰ ﴾.

شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد).

دیگر شب به طور کلّی مراد نیست. چه شب گاهی تاریک و وحشت‌انگیز است. بلکه زمانی از شب مراد است که می‌آرامد و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد. در این وقت، شب خوشایند و آرام و باصفا است. ابر نازکی از آهنگ صفا، و اندیشهٔ زیبا شب را فرامی‌گیرد. فضائی به وجود می‌آید بسان فضای بی‌پدری و ناداری. سپس این ابر می‌پراکند و از میان می‌رود و جهان با روشنائی چاشتگاه زیبا و باصفا جلوه‌گر می‌آید و می‌آراید . . . بدین منوال رنگهای تصویر با رنگهای چهارچوب همساز می‌گردد، و هماهنگی و همآوائی به تمام و کمال می‌رسد».[1]

این نوآوری و نوآفرینی در کمالِ جمال بر صنعت و ساختار دلالت می‌کند، صنعت و ساختار یزدان، صنعت و ساختاری است که هیچ صنعت و ساختار دیگری با آن برابری نمی‌کند و همگون نمی‌گردد، و تقلید از آن ناممکن است!

❁

﴿ وَ اَلضُّحىٰ. وَ اَللَّيْلِ إِذٰا سَجىٰ. مٰا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مٰا قَلىٰ. وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولىٰ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ ﴾.

سوگند به روز (در آن زمان که آفتاب بلند می‌گردد و همه جا را فرامی‌گیرد). و سوگند به شب در آن هنگام که می‌آرامد (و تاریک می‌شود و همه‌جا را فرامی‌گیرد). پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است. و فرجام (کار و زندگی) تو، بهتر از آغاز (آنها) است. و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد.

خداوند سبحان به دو نشانهٔ شناخت خود سوگند می‌خورد، نشانه‌های زیبا و الهام‌بخش. پدیده‌های نمایان جهان را با احساسات درون انسان پیوند می‌دهد. به دل انسان زندگی آگاه و هماهنگ با این هستی زیبای زنده را الهام می‌کند، هستی زیبائی که با هر زنده‌ای مهر و عطوفت دارد. در نتیجه دل انسان با این هستی در انس و الفت زندگی می‌کند. در این جهان نه می‌ترسد و وحشت می‌کند، و نه غریب و تنها می‌شود ... در این سوره مخصوصاً این انس و الفت تأثیر خود را دارد. ادامهٔ انس و الفت مراد است. انگار یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ در همین سرآغاز سوره وحی می‌کند که پروردگارش پیرامون او انس و الفت را در این جهان پراکنده است، و بدین خاطر نه بدو جفا می‌شود و نه تک و تنها می‌ماند.

پس از این الهام و پیام جهانی، تأکید مستقیمی درمی‌رسد:

﴿ مٰا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مٰا قَلىٰ ﴾.

پروردگارت تو را رها نکرده است و دشمنت نداشته است و مورد خشم قرار نداده است.

پروردگارت به ترک تو نگفته است و با تو جفا نکرده است، همان گونه که کسانی چنین گمان می‌برند که می‌خواهند روح تو را بیازارند و دل تو را به درد بیاورند و خاطر تو را پریشان کنند . . . او «پروردگار تو» است، و تو بندهٔ او و منسوب بدو هستی، و به خداوندگاریش اضافه گردیده‌ای، و او تو را می‌پاید و در کنف حمایت و رعایت خویش محفوظ و مصونت می‌نماید. او نگاهدار و عهده‌دار تو است.

چشمه‌سار فضل و لطف و فیض و عطای او نمی‌خشکد. تو در پیشگاه خدا در آن سرا خیر و خوبی و نعمت و فضلی داری که بهتر از آن چیزی است که در دنیا به تو می‌دهد و بهره‌ات می‌سازد:

۱- به نقل از کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن». صفحهٔ ۱۰۵، چاپ چهارم.

﴿ وَ لَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولىٰ ﴾.

و فرجام (کار و زندگی) برای تو، بهتر از آغاز (آنها) است.

آغاز و انجام و سراسر زندگی تو، خوب و نیک خواهد بود . . .

پروردگارت برای تو می‌اندوزد چیزی را که تو را خشنود می‌گرداند. در کار دعوت تو را موفّق می‌کند. سدّها و مانعها را از سر راه تو برمی‌دارد. برنامهٔ تو را چیره می‌کند، و حقّانیّت تو را ظاهر و پدیدار می‌گرداند . . . اینها کارهائی بود که دل پیغمبر ﷺ را به خود مشغول می‌داشت، در آن حال و احوالی که با دشمنانگی و کینه‌توزی و تکذیب و اذیّت و آزار و مکر و کید و سرزنش مشرکان رویاروی بود:

﴿ وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ ﴾.

و پروردگارت به تو (بهروزی و پیروزی و نعمت و قدرت) عطاء خواهد کرد، و تو خشنود خواهی شد.



روند سوره به پیش می‌رود. به یاد پیغمبر ﷺ می‌آورد که پروردگارش از همان سرآغازِ راه با او چگونه بوده است. تا به یاد بیاورد نیکوئی پروردگارش را. به یاد بیاورد چه نیکیها و نیکوهائی که پروردگارش با او کرده است، و چه مودّت و محبّتی که بدو روا داشته است، و چه فضل و فیضی بهره‌اش نموده است. تا با یادآوری موارد رحمت و مودّت و محبّت و انس و الفت الهی لذّت ببرد و خوش باشد. این چنین خوشی و لذّتی بالاترین و والاترین خوشیها و لذّتها است، و یادآوری آن بدین شیوهٔ بدیع و زیبا بیش از پیش بدان اوج می‌بخشد و رونق می‌دهد:

﴿ أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيماً فَآوىٰ؟ وَ وَجَدَكَ ضَالّاً فَهَدىٰ؟ وَ وَجَدَكَ عَائِلاً فَأَغْنىٰ؟ ﴾.

آیا خدا تو را یتیم نیافت و پناهت داد؟ و تو را سرگشته و حیران (در میان شرکِ بت‌پرستان و یهودیان و مسیحیان، کفر کافران، فسق و فجور فاسقان و فاجران، ظلم و زور قلدران، کشت و کشتار قبائل به فرمان جاهلان، و خرافه‌پرستی اینان و آنان) نیافت و (در پرتو وحی آسمانی به یکتاپرستی یزدانی) رهنمودت کرد؟ و تو را فقیر و بی‌چیز نیافت و ثروتمند و دارایت کرد؟.

به واقعیّت حال خود بنگر. گذشتهٔ زندگی خود را پیش چشم بدار . . . آیا پروردگارت به ترک تو گفته است؟ و آیا پروردگارت بر تو خشم گرفته است و دشمنی ورزیده است؟ حتّی پیش از این که تو را پیغمبر کند و این عهد و پیمان را با تو ببندد تو را فراموش کرده است؟ آیا رعایت و عنایت یزدان یتیمی تو را دربرنگرفته است؟ آیا هدایت پروردگارت حیرت و سرگشتگی تو را درنیافته است و به دادت نرسیده است؟ آیا بذل و بخشش و عطاء پروردگارت فقر و تنگدستی تو را فرانگرفته است و به فریادت نرسیده است؟

تو یتیم به دنیا آمدی و خدا پناهت داد، و دلها را متوجّه تو کرد، حتّی دل عمویت ابوطالب را هرچند بر آئین تو نبود!

تو که فقیر و تنگدست بودی، ولی خدا دل تو را با قناعت ثروتمند کرد. خدا تو را با کسب و کارت و با اموال همسرت خدیجه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ ثروتمند و دارا کرد، به گونه‌ای که احساس فقر نکنی، و به ثروت و دارائی افراد پیرامون خود چشم ندوزی!

تو در میان جاهلیّت بزرگ شدی، جاهلیّتی که جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و عقیده‌ها و باورهای پریشانی داشت، و از گفتار و کردار و اوضاع و احوال منحرفی برخوردار بود. روح تو بدان جاهلیّت نیارامید و نگرائید. امّا تو راه روشن و ایمنی نیافتی. راه آشکاری را نه در پیش ساکنان جاهلیّت، و نه در پیش پیروان موسی و عیسی یافتی. پیروانی آئین آسمانی را تحریف کردند و آن را دگرگون نمودند و منحرف شدند و به کژراهه افتادند و سرگردان و حیران گشتند . . . در این حال و احوال یزدان سبحان به فریادت رسید و تو را هدایت داد و رهنمود و رهنمون کرد، در پرتو چیزی که

به تو وحی فرمود، و با برنامه‌ای که تو را به خدا پیوند داد.

هدایت دادن و رهنمود و رهنمون کردن در میان سرگشتگی عقیده، و در میان گمراهی درّه‌های محیط، فضل و لطفی است که هیچ فضل و لطفی با آن برابری نمی‌کند. آسایش و آرامش و ایمنی از پریشانی و نابسامانی است، پریشانی و نابسامانی‌ای که هیچ‌گونه پریشانی و نابسامانی‌ای به پای آن نمی‌رسد، و رستن و رهائی یافتن از درد و رنجی است که هیچ درد و رنجی با آن همتا و همطراز نیست. عظمت این هدایت وقتی خوب پدیدار می‌آید که پیش چشم بداریم درد و رنجی را که پیغمبر ﷺ در این دوره می‌دید. وحی قطع گردیده است. سرزنش مشرکان بالا گرفته است. گریز محبوب از محبوب پیش آمده است . . . در این اوضاع و احوال این آیات درمی‌رسد و بدو تذکّر و اطمینان می‌دهد که پروردگارش او را رها نکرده است و به ترک او نگفته است، و او را سرگردان در بیابان بدون وحی نگذاشته است. پیش از این هم پیغمبر ﷺ را در حیرانی و سرگردانی رها ننموده است و در بیابانِ ویلانی به ترک او نگفته است.



به مناسبت یاد پناه دادن یزدان به پیغمبر ﷺ از دست یتیمی و بی‌پدری، و ذکر رهنمود و رهنمون کردن او برای رهائی از ویلانی و سرگردانی، و نجات دادن او از فقر و تنگدستی، ایزد متعال او را و مسلمانان را که بعد از او به دنیا می‌آیند، راهنمائی می‌فرماید هر یتیمی را بپایند و بدو عنایت نمایند، و هر گدائی را کمک کنند و بی‌نیازش گردانند، و از نعمتهای فراوان و بزرگ خدا یاد کنند، و شکر نعمت او را بگویند. در سرآغاز همهٔ این نعمتها: رهنمود و رهنمون کردن بدین آئین است:

﴿ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلاَتَقْهَرْ. وَ أَمَّا اَلسَّائِلَ فَلاَتَنْهَرْ. وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ ﴾.

حال که چنین است، یتیم را زبون مدار (و اموال و دارائی ایشان را با قهر و زور مگیر و تصرّف مکن). و گدا را با خشونت مران. بلکه نعمتهای پروردگارت را بازگو کن (و از آنها صحبت بدار، و شکر آنها را با بذل و بخشش بگزار).

این رهنمودهائی که به اکرام یتیم و دوری کردن از قهر و زورگوئی با او و شکستن دل او و خوار داشتن او، و بی‌نیاز کردن گدا و نرمش داشتن با او، و نگاهداری حرمت و احترام او ـ همان گونه که بارها گفته‌ایم ـ از مهمّ‌ترین پیامهائی است که در محیط کفر و الحاد و دشمنانگی و ثروت‌اندوزی و پول‌پرستی است. محیطی که در آن حقّ ضعیفی رعایت نمی‌گردد که نتواند با شمشیر از خود دفاع کند. اسلام این چنین محیطی را با شریعت خود اوج داد، و به حقّ و حقیقت، عدل و عدالت، تقوا و پرهیزگاری و رعایت قوانین خدا رسانید. خدائی که از قوانین خود پاسداری می‌فرماید، و از قوانین خود جانبداری می‌نماید، و وقتی که به حقوق بندگان ضعیفش تجاوز و تعدّی بشود خشمگین می‌گردد، بندگان ضعیفی که نیروئی و شمشیری ندارند تا با آن از حقوق خود دفاع نمایند.

و امّا سخن گفتن از نعمت خدا ـ به ویژه نعمت هدایت و ایمان ـ شکلی و نوعی از اشکال و انواع شکرگزاری کردن از بخشندهٔ نعمت است. این شکل و نوعِ شکرگزاری را تکمیل می‌کند نیکی با بندگان یزدان که دهندهٔ نعمت به انسان است. نیکی کردن با بندگان، نماد عملیِ شکرگزاری، و سخنِ بیصدا و سودمند و ارزشمند است . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ شرح مکّی و ۸ آیه است

سُورَةُ الشَّرۡحِ

ترتيبها ۹۴ — آياتها ۸

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَكَ صَدۡرَكَ ﴿١﴾ وَوَضَعۡنَا عَنكَ وِزۡرَكَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِيٓ أَنقَضَ ظَهۡرَكَ ﴿٣﴾ وَرَفَعۡنَا لَكَ ذِكۡرَكَ ﴿٤﴾ فَإِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ ٱلۡعُسۡرِ يُسۡرٗا ﴿٦﴾ فَإِذَا فَرَغۡتَ فَٱنصَبۡ ﴿٧﴾ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَٱرۡغَب ﴿٨﴾

این سوره پس از سورۀ ضحی نازل گردیده است. انگار مکمّل آن است. در این سوره سایه‌روشن خوشایند، روح دوست داشتنی مناجات، نمادهای عنایت، نشان دادن موارد رعایت، مژده دادن به سهل و ساده شدن کار و بار، رفع مشکلات، فرارسیدن گشایش و آسایش، رهنمود و رهنمون کردن به راز و رمز آسان گردیدن امور، و دستیابی به رشتۀ محکم و استوار تماس و ارتباط است . . .

❁

﴿ أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَکَ صَدۡرَکَ؟ وَ وَضَعۡنَا عَنۡکَ وِزۡرَکَ. الَّذِي أَنۡقَضَ ظَهۡرَکَ؟ وَ رَفَعۡنَا لَکَ ذِکۡرَکَ؟ ﴾.

آیا ما سینۀ تو را نگشودیم (و دلت را از بند غمِ حیرت رها نساختیم، و تاب تحمّل نابسامانیهای محیط جاهلیّت و سختیهای مسؤولیّت بزرگ نبوّت را به تو عطاء نکردیم؟). و بار سنگین (تلاش فراوان، برای هدایت مردمان) را از (دوش) تو برنداشتیم؟ همان بار سنگینی که پشت تو را درهم شکسته بود؟ و آوازۀ تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟.

این آیات پیام می‌دارند که روح پیغمبر ﷺ آزرده بوده است و به تنگنا افتاده است به سبب کاری از کارهای این دعوتی که یزدان سبحان آن را بدو واگذار فرموده است، و به خاطر گردنه‌های سخت و ناهمواری که بر سر راه دعوت بوده است، و به علّت مکر و کید و نیرنگ و حیله‌ای که پیرامون این دعوت را فراگرفته است و آن را احاطه کرده است . . . این آیات همچنین پیام می‌دهند که سینۀ مبارک پیغمبر ﷺ بر اثر غمهای سنگین و فراوانِ این دعوت گرفته است و سنگین بار گردیده است. او احساس می‌کرد بار رسالت بر دوشش سنگین و کمرشکن و جانفرسا است، و او به کمک و یاری و توشه و اندوخته‌ای نیاز دارد.

بدین هنگام است که این راز و نیاز شیرین درمی‌گیرد، و این سخن مهربانانه به گوش جان می‌رسد:

﴿ أَلَمۡ نَشۡرَحۡ لَکَ صَدۡرَکَ؟ ﴾.

آیا ما سینۀ تو را نگشودیم (و دلت را از بند غمِ حیرت رها نساختیم، و تاب تحمّل نابسامانیهای محیط جاهلیّت و سختیهای مسؤولیّت بزرگ نبوّت را به تو عطاء نکردیم؟).

آیا سینۀ تو را برای پذیرش این دعوت گشاد و فراخ نکردیم؟ و آیا کار و بار آن را برایت ساده و آسان ننمودیم؟ و آیا این دعوت را محبوب دلت نساختیم؟ و آیا جادۀ آن را برایت نکشیدیم و صاف و هموار نکردیم؟ و آیا راه را برایت نورانی و روشن نگرداندیم تا در پرتو نور و روشنائی پایانۀ سعادتمند آن را ببینی؟ در سینه‌ات به پژوهش بپرداز، آیا در آن آسایش و گشایش و تابش و درخشش را نمی‌یابی؟ در حسّ و شعور خود مزۀ این عطاء را آماده ساز، و آن گاه بگو: آیا همراه این مزه، با هر رنج ودردی خوشی و لذّتی نمی‌یابی؟ و با هر خستگی آسودگی نمی‌بینی؟ و با هر سختی و مشقّتی سهولت و آسانی احساس نمی‌کنی؟ و با هر محرومیّتی رضایت و خشنودیِ نمی‌یابی؟

﴿ وَ وَضَعۡنَا عَنۡکَ وِزۡرَکَ الَّذِي أَنۡقَضَ ظَهۡرَکَ؟ ﴾.

و بار سنگین (تلاش فراوان، برای هدایت مردمان) را از (دوش) تو برنداشتیم؟

باری را از پشت تو برداشتیم که سنگینی می‌کرد و نزدیک بود پشت تو را از سنگینی درهم شکند . . . این بار را از پشت تو برداشتیم با سعهٔ صدر و تاب تحمّلی که به تو دادیم. در نتیجه این بار سنگین سبک و آسان گردید . . . تو را توفیق رفیق کردیم، و برای رساندن دعوت و نفوذ در دلها کمک و یاریت دادیم و مستعدّ و آماده‌ات نمودیم. در پرتو وحی کار دعوت را برایت سهل و ساده کردیم. وحی‌ای که برایت پرده از حقیقت به کنار می‌زند، و برای سهل و ساده و در کمال آرامش فروبردن آن حقیقت به دلها و درونها کمکت می‌کند و یاریت می‌نماید.

آیا این کمک و یاری و آرامش و کامیابی را در حمل بار سنگینی که پشتت را می‌شکست نمی‌یابی و نمی‌بینی؟ آیا بارت را سبک نمی‌یابی بعد از این که سعهٔ صدر به تو دادیم و نیروی تاب و تحمّل بهره‌ات ساختیم؟

﴿ وَ رَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَکَ؟ ﴾.

و آوازهٔ تو را بلند نکردیم و بالا نبردیم؟

آوازهٔ تو را در جهان فرشتگان بلند گرداندیم. آوازهٔ تو را در زمین بلند گرداندیم. اصلاً آوازهٔ تو را در سراسر گسترهٔ هستی بلند گرداندیم . . . آوازهٔ تو را بلند گرداندیم و اسم تو را همراه با اسم خدا کردیم هر زمان که لبهائی نام خدا را ببرد:

(لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ. مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ).

جز خدا معبودی نیست. محمّد فرستادهٔ خدا است.

بالاتر از این بلندی و والائی، بلندی و والائی وجود ندارد. فراتر از این منزلت و مکانت، منزلت و مکانتی نیست. این مقامی است که مختصّ به محمّد ﷺ در میان همهٔ جهانیان است . . .

نام تو را بالا بردیم در لوح محفوظ، بدان گاه که یزدان جهان مقدّر و مقرّر فرمود: قرنها بگذرد، و نسلها پیاپی بیاید و برود، و میلیونها لب در هر مکانی این اسم ارزشمند را فریاد بدارند همراه با صلوات و درود و محبّت و مودّت عمیق و عظیم.

ما نام تو را بالا بردیم. این آوازهٔ نام تنها در این برنامهٔ الهی و والای اسلام است. خود این انتخاب والائی است. آوازه‌ای است که کسی در این هستی نه پیش از آن و نه بعد از آن بدان نائل نیامده است و نائل نمی‌آید . . . دیگر کجا همراه با این عطاء، درد و رنج و خستگی و ضعف و ناتوانی می‌ماند، عطائی که بر هر درد و رنج و خستگی و ضعفی دست می‌کشد و آنها را می‌زداید؟



علاوه بر این سعهٔ صدر و آوازهٔ بلند، باز هم خدا به حبیب برگزیدهٔ خود لطف می‌فرماید، و از او غمزدائی می‌نماید، و او را انیس و مونس می‌سازد، و بدو اطمینان می‌دهد، و او را بر آسانگیری و کارسازی جداناشدنی از وی مطّلع و آگاه می‌سازد:

﴿ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ﴾.

چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلّماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.

سختی و دشواری از آسایش و آسودگی جداناشدنی است. آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم می‌گردد. برای تو که عملاً آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم گردیده است. چه آن زمان که کار دشوار و بار سنگین گردید، سعهٔ صدر به تو دادیم. سعهٔ صدر بار تو را سبک کرد، باری که پشت تو را درهم می‌شکست. آسایش و آسودگی با سختی و دشواری همراه و همدم گردید و سنگینی را زدود و بار سنگین را فروانداخت.

کار مؤکّدی است. آن را عیناً با واژگان خودش تکرار می‌کند:

﴿ فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْراً ﴾.

همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. مسلّماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.

این تکرار اشاره دارد به این که پیغمبر ﷺ گرفتار

دشواری و تنگنا و مشقّت بوده است، و این امر مقتضی همچون ملاحظه‌ای و همچون تذکّری، و نیازمند حاضر آوردن نمادهای عنایت، و نشان دادن موارد رعایت، و این تأکید، آن هم با انواع تأکیدها، بوده است . . . کاری هم که برای خود محمّد ﷺ این گونه دشوار و سنگین بوده است، قطعاً باید کار بزرگی بوده باشد . . .

❁

آن گاه این رهنمود و رهنمون کردنِ ارزشمند فرامی‌رسد، و به موارد سهل و ساده کردن و آسایش و آسودگی بخشیدن، و به اسباب و علل سعهٔ صدر، و به چشمهٔ آب و منبع توشهٔ راهِ سخت و دشوار دور و دراز، اشاره می‌نماید:

﴿ فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ. وَ إِلَىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ ﴾.

هرگاه (از کار مهمّی) بپرداختی، به دنبال آن (به کار مهمّ دیگری بپرداز و در آن بکوش و) رنج ببر (و فرجام کاری را آغاز کار دیگری کن). و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز).

قطعاً همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است. پس از اسباب و وسائل آسودن و آسوده کردن استفاده بکن. بدین منظور هرگاه کاری را به پایان بردی که با مردمان داری و راجع بدین زمین است، و مربوط به گرفتاریهای زندگی است، هرگاه از همهٔ اینها بپرداختی، در این وقت دلت را یکسره متوجّه چیزی کن که سزاوار آن است در بارهٔ آن رنج ببری و زحمت بکشی و به تلاش و پویش بپردازی . . . و آن عبادت و پرستش و دربست رو به خدا کردن و از دیگران بریدن و چشم امید به خدا دوختن و بدو توجّه نمودن است . . .

﴿ وَ إِلَىٰ رَبِّکَ فَارْغَبْ ﴾.

و یکسره به سوی پروردگارت روی آر (و تنها بدو دل و امید ببند، و جز به او خود را مشغول مساز).

یکسره به سوی پروردگار یگانهٔ خود روی آر، و از همه چیز ببر، حتّی از کار و بار مردمانی ببر که می‌خواهی آنان را دعوت بکنی و سرگرم دعوت ایشان هستی . . . لازم است برای راه توشه برداشت. لازم است برای جهاد توشه فراهم کرد. در اینجا توشه و ابزار است . . . در اینجا با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی می‌یابی. همراهِ به تنگنا افتادن رهائی و گشایش را می‌بینی . . . راه این است!

❁

این سوره به پایان می‌آید همان گونه که سورهٔ ضحی به پایان آمد. در حالی که در دل و درون انسان دو احساس درهم آمیخته برجای گذاشته است: احساس عظمت مهر و محبّت دوست‌داشتنی و بزرگی که نسیم آن از سوی پروردگار دوستدار و مهربانِ محمّد ﷺ بر روح او وزیدن گرفته است، و احساس مهر و عطوفتی که شخص پیغمبر ﷺ را در بر گرفته است. ما نزدیک است چیزی را لمس نمائیم که در آن روز و روزگاری که این مودّت و محبّت زیبا را اقتضاء می‌کرده است بر قلب بزرگوار پیغمبر ﷺ فرو می‌آمده است.

این دعوت است. این امانت سنگینی است. این بار سنگینی است که پشت را درهم می‌شکند. این دعوت با وجود این چیزها و آن چیزها جایگاه تابش نور الهی، و فرودگاه نور الهی است. پیوند دادن فنا به بقا، و هستی با نیستی است!

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ تین مکّی و ۸ آیه است

سُورَةُ التِّينِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾ وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

حقیقت بنیادینی که این سوره آن را عرضه می‌دارد، حقیقت سرشت سالمی است که یزدان سبحان انسان را بر آن سرشته است. این سرشت سالم با سرشت ایمان هم‌آوائی دارد، و همراه با ایمان به کمال ممکن خود می‌رسد. انسان وقتی سقوط می‌کند و پست می‌گردد که از راستای سرشت و از راستای ایمان منحرف گردد و به کژراهه رود.

یزدان سبحان بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند به انجیر و زیتون، و کوه طور سینین، و به این شهر ایمن. در بسیاری از سوره‌های این جزء می‌بینیم این گونه سوگند خوردنها وجود دارد. سوگند خوردن چهارچوبی است که این حقیقت در آن عرضه می‌گردد و از آن سخن می‌رود. در سوره‌هائی همسان این سوره، چهارچوب سخن با حقیقتی که در آنها عرضه می‌شود هماهنگی کامل و دقیقی دارد.

طور سینین همان کوهی است که از طرف راست آن به سوی موسی علیه‌السلام نداء داده شد. شهر امین مکّه است که خانهٔ خدا کعبه در آن قرار دارد . . . رابطهٔ طورِ سینین و شهر امین، در کار دین و ایمان، روشن و واضح است ... و امّا انجیر و زیتون تا آنجا که ما می‌دانیم این چنین سایه‌روشنی در آن هویدا و پیدا نیست.

سخنان زیادی در بارهٔ انجیر و زیتون روایت گردیده است . . . گفته‌اند: انجیر اشاره به کوه تینا است که در نزدیکی دمشق است. همچنین گفته‌اند: انجیر اشاره به درخت انجیری است که آدم و همسرش از برگهای آن بر عورت خود افکندند، درخت انجیری که در بهشتی بود که آنان پیش از نزول به زندگی این جهان در آنجا بودند. و نیز گفته‌اند: انجیر اشاره به سرزمین رویش انجیر در کوهی است که کشتی نوح علیه‌السلام بر آن لنگر انداخته است و جای گرفته است.

در بارهٔ زیتون گفته‌اند: اشاره به کوه زیتا دارد که در بیت المقدّس است. و گفته‌اند: زیتون اشاره به خود بیت‌المقدّس است. و نیز گفته شده است: اشاره به شاخهٔ زیتونی است که کبوتر آن را با خود آورده بود، کبوتری که نوح علیه‌السلام از کشتی پروازش داده بود تا گشت بزند و وضع طوفان را روشن بکند. وقتی که کبوتر برگشت و شاخهٔ زیتون به منقار گرفته بود نوح دانست که زمین از آب به در آمده است و گیاه روی آن روئیده است.

همچنین گفته‌اند: انجیر و زیتون همان دو چیزی هستند که ما حقیقت آنها را می‌شناسیم و آنها را می‌خوریم. دیگر رمز چیزی نیستند و تنها مفهوم معمولی و مشهور خود را دارند . . . یا این که انجیر و زیتون رمز مکان رویش خود بوده و بر مکانی دلالت دارند که در آنجا می‌رویند . . .

درخت زیتون در جای دیگری از قرآن بدان اشاره شده است و در کنار طور بوده است:

﴿ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْآكِلِينَ ﴾.

همچنین درختی (با آن) پدیدار کرده‌ایم که در کوه طور سیناء می‌روید و (صدها سال عمر می‌کند و پیوسته

سبز و خرّم است و بدون زحمت زیاد، برکات فراوانی بهرهٔ شما می‌سازد) و تولید روغنی و نان‌خورشی می‌کند (که دارای املاح کلسیم و آهن و فسفر و ویتامینهای «آ» و «ب» بوده و سرشار از پروتئین است، و استفاده‌های صنعتی دارد و در طبّ نیز مورد استفاده می‌باشد، و نیز موادّ غذائی) برای خورندگان (است). (مؤمنون/۲۰)

از زیتون هم سخن رفته است[1]:

﴿ وَ زَيْتُوناً وَ نَخْلاً ﴾.

و درختان زیتون و خرما را. (عبس/۲۹)

از انجیر تنها در اینجا سخن رفته است و یگانه موردی است که در سراسر قرآن از آن نام برده شده است.

بدین خاطر ما نمی‌توانیم در این راستا قاطعانه چیزی بگوئیم. آنچه ما می‌توانیم بگوئیم ـ با تکیه بر نظائر این چهارچوب در سوره‌های قرآنی ـ این است که ذکر انجیر و زیتون اشاره به اماکنی یا یادبودهائی است که ارتباط به دین و ایمان داشته باشد، یا مربوط به پیدایش انسان در زیباترین سیما و ساختار باشد. این هم در بهشتی صورت پذیرفته است که انسان زندگی خود را در آن آغاز کرده است . . . این برداشت بدان خاطر است که این اشاره با آن حقیقت بنیادین برجسته در این سوره، سازگار شود، و چهارچوب این سوره با حقیقت موضوع موجود در داخل چهارچوب هماهنگ باشد . . .



حقیقت داخلی سوره این است:

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ. ثُمَّ رَدَدْناهُ أَسْفَلَ سافِلِينَ. إِلاَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم. سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان برمی‌گردانیم (و از زمرهٔ بدترین مردمان می‌گردانیم). مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند.

از این حقیقت، عنایت یزدان در آفرینش اوّلیّهٔ این انسان در زیباترین سیما و بهترین شکل، پدیدار و نمودار است. یزدان سبحان هر چیزی راکه آفریده است زیبا و خوب آفریده است. امّا از زیبائی ترکیب‌بند و زیبائی اعتدال انسان در اینجا و در جاهای دیگر قرآن جداگانه و به طور خاصّ سخن گفتن، بیانگر عنایت فراوان یزدان در حقّ این آفریده است.

عنایت یزدان به کار و بار این آفریده ـ با وجود این که دارای ضعف است، و از او انحراف از سرشت، و انجام فساد و تباهی دیده می‌شود ـ اشاره به این دارد که انسان در پیشگاه یزدان دارای شأن و مقامی است. این عنایت در آفرینش انسان و در ترکیب‌بند او بدین شکل والاتر و برتر، چه از لحاظ ترکیب‌بند دقیق و پیچیدهٔ جسمانی، و چه از نظر ترکیب‌بند شگفت و شگرف عقلانی، و چه از جنبهٔ عجیب و غریب روحانی، پدیدار و آشکار است. در این جایگاه بر ویژگیهای روحانی تکیه شده است. چه قسمت روحانی است که سقوط می‌کند و انسان را به میان پست‌ترین پستان می‌اندازد. این هم وقتی صورت می‌گیرد که انسان از سرشت منحرف شود و از ایمان درست که همراه با سرشت است، کناره رود. معلوم است که آفرینش بدنی و جسمانی انسان سرنگون نمی‌گردد و به میان پست‌ترین پستان نمی‌افتد.

با این ویژگیهای روحانی است که برتری ترکیب‌بند انسانی جلوه‌گر می‌آید. انسان این آمادگی را دارد به درجه‌ای از والائی برسد که از مقام فرشتگان مقرّب برتر رود و برتر شود. همان گونه که داستان معراج بر این امر گواهی می‌دهد . . . چرا که جبرئیل عليه‌السلام در جایگاهی می‌ایستد و از فروتر رفتن بازمی‌ایستد. ولی محمّد پسر عبدالله صلى‌الله‌عليه‌وسلم که انسان است به جایگاه

[1] - غیر از این دو مورد، در چهار مورد دیگر از زیتون سخن رفته است: انعام/۹۹ و ۱۴۱، نحل/۱۱، نور/۳۵. (مترجم)

بالاتر و والاتری اوج می‌گیرد و می‌رود.
همچنین انسان مستعدّ این است ـ وقتی که سقوط می‌کند و سر در نشیب می‌نهد ـ به پلّهٔ پست و فرودینی سرنگون گردد که هرگز هیچ آفریده‌ای بدان فرونمی‌افتد و واژگون نمی‌گردد:

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴾.

سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان برمی‌گردانیم (و از زمرهٔ بدترین مردمان می‌گردانیم).

در این وقت چهارپایان والاتر و استوارتر از انسان می‌گردند. چراکه آنها بر سرشت خود ماندگار می‌مانند، و تسبیح و تقدیس پروردگارشان بدانها الهام می‌گردد، و در پرتو رهنمود و رهنمون یزدان به انجام وظیفهٔ خود می‌پردازند. ولی انسان که در زیباترین سیما و بهترین شکل آفریده شده است، پروردگار خود را انکار می‌کند، و در سایهٔ هواها و هوسهایش سرنگون می‌گردد و سقوط می‌کند به پلّهٔ پست و فرودینی که چهارپا نمی‌تواند بدان سرنگون گردد و سقوط بکند.

﴿ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴾.

ما انسان را (از نظر جسم و روح) در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

ما انسان را هم از نظر سرشت و هم از لحاظ استعداد در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم . . .

﴿ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴾.

سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان برمی‌گردانیم (و از زمرهٔ بدترین مردمان می‌گردانیم).

این وقتی خواهد بود که انسان سرشت خود را از خط سیری منحرف می‌گرداند که یزدان او را بدان رهنمود و رهنمون فرموده است، و آن را برای او روشن نموده است، و او را آزاد گذاشته است تا یکی از دو راه هدایت و ضلالت را برگزیند.

﴿ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴾.

مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند.

اینان بر راستای سرشت می‌مانند، و با ایمان و با کار خوب سرشت را کمال می‌بخشند، و آن را به کمال مقدّر و مقرّر خودش اوج می‌دهند و بالا می‌برند، تا بدان حدّ که سرشت را به زندگی کمال در سرای کمال می‌رسانند و منتهی می‌گردانند.

﴿ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند.

ایشان پاداش دائمی و ناگسیختنی دارند.
و امّا کسانی که سرشت خود را سرنگون می‌سازند و خویشتن را به میان پست‌ترین پستان می‌افکنند، پیوسته سرشت خود را سر در نشیب می‌اندازند و در سرازیری سرازیر می‌کنند، تا بدانجا که سرشت ایشان به پلّهٔ پست و فرودین می‌رسد و در پائین‌ترین جایگاه مستقرّ می‌گردد. آنجا که دوزخ است، و در آنجا آدمیّت آنان هدر می‌رود و ضائع می‌شود، و یکسره به پستی و گودی اختصاص پیدا می‌کنند و از آنِ گودال عذاب می‌گردند!
آن جایگاه خوب و برین و این جایگاه بد و فرودین، مکان پایانی و سرشتی نقطهٔ شروع است . . . انسان یا بر سرشت سالم می‌ماند، و سرشت را با ایمان کمال می‌بخشد، و سرشت را با کار خوب بالا می‌برد، چنین انسانی در نهایت به کمال مقدّر و مقرّر سرشت در زندگی پرنعمت بهشت می‌رسد . . . یا انسان از سرشت سالم منحرف می‌گردد، و خویشتن را سرنگون به گودال پست عذاب پرت می‌کند، و خود را از نفخهٔ رحمت الهی محروم می‌گرداند. چنین کسی در نهایت به پلّهٔ پست مقدّر و مقرّر خود در زندگی دوزخ می‌رسد و بدان گرفتار می‌شود.
از این به بعد ارزش ایمان در زندگی انسان جلوه‌گر می‌آید . . . ایمان نردبانی است که سرشت سالم از آن بالا می‌رود و به سرحدّ کمال خود می‌رسد. ایمان رشتهٔ درازی میان سرشت و آفریدگار سرشت است. ایمان نوری است که جایگاه‌های خطا را برای سرشت روشن می‌سازد در سربالائی‌ای که رو به سوی زندگی جاویدانان بزرگوار دارد.
وقتی که این رشته بگسلد، و زمانی که این نور خاموش

بشود، نتیجهٔ قطعی و حتمی سرنگون شدن در سرازیری پرنشیبی به سوی پست‌ترین پستان، و منتهی شدن به ضائع کردن و هدر دادن آدمیّت به طور کلّی است. آن زمان که از وجود انسان گل و لای می‌ماند و بس، و با سنگ، هیمهٔ آتش می‌گردد بدون هیچ گونه تفاوت و فرقی!



در سایهٔ این حقیقت، یزدان سبحان «انسان» را فریاد می‌دارد:

﴿ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ؟ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟ ﴾.

پس (ای انسان ناسپاس! به دنبال مشاهدهٔ این همه دلائل و نشانه‌های معاد) دیگر چه چیز تو را بر آن می‌دارد که روز سزا (و جزای قیامت) را دروغ پنداری (و در دادگاه الهی خویشتن را محکوم به سقوط از درجهٔ انسانیّت سازی؟). مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟.

دیگر چه چیز تو را بر آن می‌دارد که روز سزا و جزا را دروغ بنامی و دروغ پنداری با وجود این حقیقت؟ بعد از درک و فهم ارزش ایمان در زندگی بشریّت؟ پس از روشن شدن سرنوشت کسانی که ایمان نمی‌آورند، و در پرتو این نور راهیاب نمی‌گردند، و به رشتهٔ محکم خدا چنگ نمی‌زنند؟

﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟ ﴾.

مگر خداوند فرمانرواترین فرمانروایان (و داورترین داوران) نمی‌باشد؟.

آیا خداوند دادگرترین دادگران نیست وقتی در بارهٔ کار و بار مردمان بدین نحو و بدین شکل داوری می‌کند و فرمان می‌راند؟ آیا . . . آیا حکمت خدا در این داوری و فرمانروائی راجع به مؤمنان و غیرمؤمنان به انجام نمی‌رسد؟

عدل و عدالت واضح و روشن است. حکمت و فلسفه پدیدار و آشکار است . . . بدین خاطر در حدیث مرفوع از ابوهریره روایت شده است:

«فَإِذَا قَرَأَ أَحَدُكُمْ: ﴿ وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ ﴾ . . . فَأَتَىٰ آخِرَهَا: ﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟ ﴾ . . فَلْيَقُلْ: بَلَىٰ وَ أَنَا عَلَىٰ ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ».

«هرگاه یکی از شما ﴿ وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ ﴾ را خواند، وقتی که در آخرش رسید به ﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ؟ ﴾. باید بگوید: بلی (خداوند داورترین داوران است) و من از زمرهٔ گواهی‌دهندگان هستم».



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ علق مکّی و ۱۹ آیه است

سُورَةُ العَلَق

ترتیبها ۹۶ — آیاتها ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿٥﴾ كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى ﴿٦﴾ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى ﴿٧﴾ إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى ﴿٨﴾ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ﴿١٠﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ﴿١١﴾ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى ﴿١٢﴾ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٣﴾ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى ﴿١٤﴾ كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴿١٦﴾ فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾ سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ ﴿١٨﴾ كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۩ ﴿١٩﴾

سرآغاز این سوره ـ به اتّفاق مفسّرین ـ نخستین آیات نازل شده از قرآن است. روایتهائی که آیاتی غیر از اینها را به عنوان ابتدای وحی ذکر می‌کنند غیرقابل اطمینان و ناموثّق هستند. امام احمد گفته است: عبدالرزّاق و معمّر پسر زهری برایمان از عروه، و او از عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْها ـ روایت کرده‌اند که گفته است: «نخستین چیزی که به پیغمبر خدا ﷺ وحی گردیده است به صورت رؤیای صادقانه در خواب بوده است. هیچ خوابی نمی‌دید مگر این که مثل سپیدهٔ بامداد تحقّق می‌یافت. پس از این مرحله، دوست داشت گوشه‌گیری و خلوت کند. در غار حراء گوشه‌گیری و خلوت می‌کرد و در آنجا چندین شب عبادت می‌کرد، بدون این که به پیش اهل و خانواده‌اش برگردد، و زاد و توشهٔ خلوت کردن را تهیّه و با خود بردارد. بعد از آن به نزد خدیجه برمی‌گشت و برای شبهای دیگری دوباره زاد و توشه برمی‌گرفت و با خود می‌برد. تا وقتی از اوقات که در غار حراء بود حقّ و حقیقت بدو رسید. فرشته به پیش او آمد و گفت: بخوان. فرمود: من خواندن نمی‌دانم . . . پیغمبر ﷺ روایت فرموده است: فرشته مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. من گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار دوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجا که خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌دانم. برای بار سوم مرا گرفت و فشار و تکانم داد تا بدانجاکه خسته و درمانده شدم و نیروئی برایم نماند. سپس گفت:

﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت. آن که (همهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست.

پیغمبر خدا ﷺ با این آیات برگشت. اندامش می‌لرزید. وقتی که به پیش خدیجه رفت، فرمود:

«زَمِّلُونِي زَمِّلُونِي».

«مرا بپوشانید. مرا بپوشانید».

او را پوشاندند تا ترس و هراس او برطرف گردید. آن گاه فرمود:

«يا خَدِيجَةُ مالِيَ؟».

«ای خدیجه مرا چه شده است؟».
خدیجه او را از رخداد آگاه کرد. فرمود:
«قَدْ خَشيتُ عَلىٰ نَفْسي».
«واقعاً بر خویشتن ترسیدم».
خدیجه بدو گفت: هرگزا هرگزا! مژده باد تو را، به خدا سوگند هرگز خدا تو را خوار نمی‌دارد. زیرا تو پیوند خویشاوندی را مراعات می‌کنی و صلهٔ رحم را بجای می‌آوری. راستگو هستی و راست می‌گوئی. به درد دردمندان می‌رسی و درماندگان را کمک و یاری می‌کنی، و از مهمانان به خوبی پذیرائی می‌کنی، و در برابر حوادث حقّ تعالی، یار و مددکار دیگران می‌شوی. آن گاه خدیجه پیغمبر ﷺ را با خود به پیش ورقه پسر نوفل پسر اسد پسر عبدالعزّیٰ پسر قصی برد. ورقه پسر عموی خدیجه بود. در زمان جاهلیّت عیسوی شده بود. کتاب عربی می‌نوشت. کتابهای عبری را از روی انجیل ـ تا آنجا که خدا می‌خواست بنویسد ـ می‌نوشت. پیر و کور شده بود. خدیجه بدو گفت: ای پسر عمو، سخن پسر برادرت را بشنو. ورقه گفت: پسر برادرم، چه می‌بینی؟ پیغمبر خدا ﷺ از چیزی که دیده بود بدو خبر داد. ورقه گفت: این همان رازداری است (به نام جبرئیل) که به پیش موسی می‌آمد. کاش در آن وقت جوان می‌بودم. کاش من زنده می‌بودم در آن هنگام که قوم تو، تو را بیرون خواهند کرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
«أَوَ مُخْرِجِيَّ هُمْ؟».
«آیا ایشان مرا بیرون خواهند کرد؟».
ورقه گفت: بلی. هرگز مردی چیزی را با خود نیاورده است بسان چیزی که تو با خود آورده‌ای مگر این که با او دشمنی شده است. اگر روزگار تو مرا دریابد به تو سخت کمک خواهم کرد و کاملاً یاریت خواهم داد. پس از این جریان، چندی نگذشت که ورقه وفات یافت . . . تا آخر». این روایت در صحیح مسلم و صحیح بخاری از قول زهری نقل شده است . . . طبری با اسنادی که دارد، از عبدالله پسر زبیر روایت کرده است و گفته است، پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«فَجاءَني ـ وَ أَنَا نائِمٌ ـ بِنَمَطٍ مِنْ ديباجٍ فيهِ كِتابٌ. فَقالَ: إِقْرَأْ. فَقُلْتُ: ما أَقْرَأُ. فَغَتَّني حَتّىٰ ظَنَنْتُ أَنَّهُ الْمَوْتُ. ثُمَّ أَرْسَلَني فَقالَ: إِقْرَأْ. فَقُلْتُ: ماذا أَقْرَأُ؟ وَ ما أَقُولُ ذٰلِكَ إِلَّا افْتِداءً مِنْ أَنْ يَعُودَ إِلَيَّ بِمِثْلِ ما صَنَعَ بي. قالَ: «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ . . . إِلىٰ قَوْلِه: عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ». قالَ: فَقَرَأْتُهُ. ثُمَّ انْتَهىٰ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَنّي. وَ هَبَبْتُ مِنْ نَوْمي، وَ كَأَنَّما كَتَبَ في قَلْبي كِتاباً. قالَ: وَ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِ اللهِ أَبْغَضَ عَلَيَّ مِنْ شاعِرٍ أَوْ مَجْنُونٍ. كُنْتُ لا أُطيقُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَيْهِما، قالَ: قُلْتُ إِنَّ الْأَبْعَدَ ـ يَعْني نَفْسَهُ ـ لَشاعِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ! لا تُحَدِّثُ بِها عَنّي قُرَيْشٌ أَبَداً! لَأَعْمِدَنَّ إِلىٰ حالِقٍ مِنَ الْجَبَلِ فَلَأَطْرَحَنَّ نَفْسي مِنْهُ فَلَأَقْتُلَنَّها فَلَأَسْتَريحَنَّ! قالَ: فَخَرَجْتُ أُريدُ ذٰلِكَ. حَتّىٰ إِذا كُنْتُ في وَسَطِ الْجَبَلِ سَمِعْتُ صَوْتاً مِنَ السَّماءِ يَقُولُ: يا مُحَمَّدُ. أَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَ أَنَا جِبْريلُ. قالَ: فَرَفَعْتُ رَأْسي إِلَى السَّماءِ، فَإِذا جِبْريلُ في صُورَةِ رَجُلٍ صافٍّ قَدَمَيْهِ في أُفُقِ السَّماءِ يَقُولُ: يا مُحَمَّدُ أَنْتَ رَسُولُ اللهِ وَ أَنَا جِبْريلُ. قالَ: فَوَقَفْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ شَغَلَني ذٰلِكَ عَمّا أَرَدْتُ، فَما أَتَقَدَّمُ وَ ما أَتَأَخَّرُ، وَ جَعَلْتُ أَصْرِفُ وَجْهي عَنْهُ في آفاقِ السَّماءِ، فَلا أَنْظُرُ في ناحِيَةٍ مِنْها إِلّا رَأَيْتُهُ كَذٰلِكَ. فَما زِلْتُ واقِفاً ما أَتَقَدَّمُ أَمامي، وَ لا أَرْجِعُ وَرائي، حَتّىٰ بَعَثَتْ خَديجَةُ رُسُلَها في طَلَبي، حَتّىٰ بَلَغُوا مَكَّةَ وَ رَجَعُوا إِلَيْها وَ أَنَا واقِفٌ في مَكاني. ثُمَّ انْصَرَفَ عَنّي وَ انْصَرَفْتُ راجِعاً إِلىٰ أَهْلي . . .».

«من خوابیده بودم. جبرئیل پارچهٔ ابریشمی را آورد. بر آن نوشته‌هائی بود. گفت: بخوان. گفتم: خواندن نمی‌توانم. مرا فشار و تکان داد تا بدانجا که گمان بردم دم مرگ است. سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان. گفتم: چه چیز بخوانم؟ این را جز بدان خاطر نگفتم که خود را رها سازم از این که دوباره همان کاری را بر سرم آورد که بر سرم آورده بود. گفت: ﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذي خَلَقَ... ﴾ تا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: ﴿ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾. آن را خواندم. کار به پایان آمد.

سپس جبرئیل برگشت و رفت. از خواب برخاستم. انگار آن آیات را بر صفحهٔ دلم کاملاً نوشته است و ضبط کرده است. از میان آفریدگان یزدان کسی بسان شاعر یا دیوانه در نظر من مبغوض‌تر و دشمن‌تر نبود. من که چشم دیدن شاعر یا دیوانه را نداشتم. این رانده شده و دور افتاده از خانمان ـ اشاره به خودش ـ شاعر یا دیوانه است. قریشیان هرگز نباید این را در بارهٔ من بگویند (و مرا شاعر یا دیوانه بنامند!). بالای قلّهٔ کوه می‌روم و خود را از آنجا فرومی‌اندازم و خویشتن را می‌کشم و آسوده می‌گردم! روانه شدم تا این کار را بکنم. در وسط کوه بودم، صدائی را از سوی آسمان شنیدم. می‌گفت: ای محمّد! تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. سرم را به سوی آسمان بلند کردم. جبرئیل را به شکل مردی دیدم که پاهای خود را بر افق آسمان نهاده بود. می‌گفت: ای محمّد تو پیغمبر خدا هستی و من جبرئیل هستم. ایستادم و بدو نگاه کردم و خیره شدم. این کار مرا از تصمیمی که گرفته بودم بازداشت و به خود مشغول کرد. نه جلو می‌رفتم و نه به عقب برمی‌گشتم. روی خود را از او برمی‌گرداندم و به افقهای آسمان چشم می‌دوختم. به هیچ ناحیه‌ای نمی‌نگریستم مگر این که او را در آنجا چنین می‌دیدم. بر جای خود میخکوب ایستاده بودم. نه گامی را به جلو می‌نهادم، و نه گامی را به عقب برمی‌داشتم. خدیجه فرستادگان خود را برای جستن و پیدا کردن من فرستاد. تا آنان به مکّه برگشتند و به پیش خدیجه رسیدند، من همچنان در جای خود ایستاده بودم. آن گاه جبرئیل از جلو دیدگان من رفت، و من نیز به پیش اهل و عیال خود برگشتم . . .».

ابن اسحاق نیز این روایت را به طور مبسوط و مشروح از وهب پسر کیسان پسر عبید نقل کرده است...

✿

در اینجا در پیشگاه این حدیث ایستادم. حدیثی که بارها آن را در کتابهای زندگانی پیغمبر ﷺ و در کتابهای تفسیر قرآن خوانده‌ام. آن گاه از کنار آن گذشته‌ام و به ترک آن گفته‌ام. یا اندکی در کنار آن مانده‌ام و سپس از آن صرف نظر کرده‌ام و گذشته‌ام!

این حادثه واقعاً رخداد بزرگی و سترگی است. بی‌اندازه بزرگ و سترگ است. ما هر اندازه بکوشیم بزرگی و سترگی آن را بدانیم، قطعاً گوشه‌های زیادی از آن بیرون از تصوّر و اندشهٔ ما خواهد ماند!

این حادثه، رخداد بزرگ و سترگی از لحاظ حقیقت خود است. بزرگ و سترگ است در دلالت و مفهومی که دارد. بزرگ و سترگ است از لحاظ آثار و تأثیراتی که در زندگانی جملگی انسانها دارد . . . این لحظه‌ای که همچون حادثه‌ای در آن به وقوع پیوسته است بدون مبالغه بزرگ‌ترین و سترگ‌ترین لحظه‌ای است که در این کرهٔ زمین در تاریخ دور و دراز آن روی داده است.

حقیقت این حادثه‌ای که در این لحظه به وقوع پیوسته است چیست؟

حقیقت آن این است که یزدان سبحان، یزدان بزرگوار و توانا و صاحب عظمت و کبریاء، یزدان مالک ملک همهٔ جهان، در اوج والائی خود بزرگی فرمود و لطف نمود و بدین آفریدهٔ انسان نام التفات کرد. آفریده‌ای که در گوشه‌ای از گوشه‌های جهان هستی چمباتمه زده است. گوشه‌ای که نام آن زمین است و نزدیک است به چشم نیاید و مشاهده نگردد. نسبت به این آفریده با گزینش یکی از خودشان، بزرگواری فرمود. یکی از ایشان را برگزید تا مرکز تابش نور الهی، جایگاه ودیعهٔ حکمت خدا، محلّ نزول واژگان و سخنان یزدان، و نمایندهٔ قضا و قدر ایزد منّان در میان آفریدگان انسان نام باشد.

این حقیقت بزرگی است، بزرگ تا بی‌نهایت. گوشه‌هائی از عظمت این حقیقت وقتی پدیدار و نمودار می‌آید که انسان به اندازهٔ تاب و توان خود، حقیقت الوهیّت مطلق و ازلی و ابدی و جاویدان یزدان را به تصوّر درآورد، و در سایهٔ آن، حقیقت عبودیّت محدود و پدید آمده و فناپذیری به تصوّر درآورد. آن گاه وقوع این عنایت ربّانی در بارهٔ این پدیدهٔ انسانی را پیش چشم بدارد و آن را احساس و فهم کند، و شیرینی این احساس و فهم

را بچشد و مزه کند، و خاشعانه و شاکرانه و شادمان و تسبیح‌گویان آن را دریافت دارد و برداشت نماید . . . همچون کسی واژگان و سخنان یزدان را به تصوّر درمی‌آورد که همهٔ جوانب و گوشه و کنار سراسر هستی با آنها همآوا می‌شوند و آنها را زمزمه می‌کنند، در آن حال که بر این انسان در گوشه‌ای از گوشه‌های ناچیز جهان فرود می‌آیند و نازل می‌گردند!

دلالت این حادثه چیست؟

دلالت این حادثه ـ با توجّه به یزدان سبحان ـ این است که یزدان دارای فضل و لطف فراخ، و رحمت فراگیر و همه‌جاگستر، و بزرگواری و مهربانی و بخشایشگری است. از عطاء و رحمت خود بدون هرگونه سببی و علّتی می‌بخشد و مبذول می‌دارد. عطاء و رحمت او تازه برخی از صفات بزرگوارانهٔ ذاتی الهی است.

دلالت این حادثه ـ با توجّه به انسان ـ این است که یزدان سبحان به شکلی او را بزرگ داشته است و در حقّ او بزرگواری فرموده است که نه می‌تواند تصوّرش کند، و نه می‌تواند شکر و سپاس آن را به جای آورد. اگر انسان همهٔ عمر خود را در رکوع و سجود بگذراند، نمی‌تواند از عهدهٔ شکر این نعمت به در آید. این نعمت عبارت است از این که خدا او را یاد بکند، و بدو توجّه نماید، و با او تماس بگیرد، و از میان جنس انسان پیغمبری را برگزیند و به وسیلهٔ این پیغمبر واژگان و سخنان خویش را بدو وحی کند. و این که زمین که منزل و مأوای انسان است محلّ فرود آمدن این واژگان و سخنان گردد، واژگان و سخنانی که همهٔ کرانه‌ها و گوشه‌های جهان با فروتنی و تسبیح و تقدیس آنها را پژواک کنند و در آنها با انسان همآوا و همنوا گردند.

تأثیرات این حادثهٔ بزرگ در زندگی جملگی انسانها از همان لحظهٔ نخست آغاز گردید. این تأثیرات در تبدیل و تغییر خطّ سیر تاریخ آغاز گردید، از همان لحظه‌ای که دست‌اندرکار تبدیل و تغییر خطّ سیر دل و درون بشری شد . . . از آن زمان که جهت یکی گردید، جهتی که انسان بدان چشم بدوزد و از آن اندیشه‌ها و ارزشها و معیارها و مقیاسهای خود را دریافت بدارد . . . این جهت یگانه، نه زمین است و نه هوا و هوس . . . بلکه تنها و تنها آسمان و وحی الهی است.

از همین لحظه‌ای که ساکنان زمین، آنان که این حقیقت در ارواحشان جایگزین گردید، در کنف حمایت خدا و تحت رعایت مستقیم و آشکار او زندگی کردند و زیستند، و در هر کاری از کارهای کوچک و بزرگ خود بدون واسطه به خدا چشم امید دوختند و از خدا کمک و یاری طلبیدند. تحت نظارت خدا احساس کردند و جنبیدند . . . انتظار داشتند دست خداوند سبحان دراز گردد و در راه گام به گام پاهای ایشان را بردارد و رهنمودشان دارد. ایشان را از خطا و لغزش برهاند، و آنان را به درستی و راستی و حقّ و حقیقت برگرداند ... در هر شبی منتظر و چشم به راه گردیدند از سوی خدا وحی نازل گردد و با ایشان در بارهٔ آنچه در دل و درون دارند سخن بگوید، و در مشکلات و معضلاتشان داوری بکند و حکم صادر نماید، و بدیشان بگوید: این را انجام دهید، و آن را رها کنید!

واقعاً دورهٔ شگفتی از زمان بود. دورهٔ بیست و سه سالهٔ پیاپی که در آن این پیوند پدیدار و نمودار مستقیم، میان انسانها و ملأ اعلی، یعنی جهان آدمیان و جهان فرشتگان برقرار و مستمرّ بود. دوره‌ای بود که حقیقت آن را تصوّر نمی‌کنند مگر آن کسانی که در آن زیسته‌اند و آن را احساس کرده‌اند و آغاز و انجام آن را مشاهده نموده‌اند، و شیرینی این تماس را چشیده‌اند، و دست خدا را احساس کرده‌اند که دارد گامهایشان را در خطّ سیر زندگی راه می‌برد، و دیده‌اند از کجا آغاز کرده‌اند و به کجا رسیده‌اند و منتهی شده‌اند . . . این فاصلهٔ زیادی و مسافت فراخی است که با هیچ مقیاسی از مقیاسهای زمین ارزیابی نمی‌گردد و سنجیده نمی‌شود. فاصله و مسافت دل و درون است و فاصله و مسافتی در جهان دیدنی با آن برابری نمی‌کند، و فاصله و مسافت موجود در میان ستارگان و جهانها نمی‌تواند با آن همسان و همگون گردد. فاصله و مسافت دریافت

کردن از زمین و دریافت‌کردن از آسمان است. فاصله و مسافت استمداد از هوا و هوس و استمداد از وحی یزدان است. فاصله و مسافت میان جاهلیّت و اسلام است. فاصله و مسافت میان بشریّت و انسانگرائی و ربّانیّت و خداگرائی است. این فاصله‌ها و مسافتها بیشتر از فاصله‌ها و مسافتهای موجود در میان زمین و آسمان در جهان ستارگان و سیّارگان است!

آنان مزهٔ آن را می‌چشیدند، و شیرینی آن را درک و فهم می‌کردند، و به ارزش آن پی می‌بردند، و تأثیر فقدان آن را احساس می‌کردند آن وقت که پیغمبر خدا ﷺ وفات یافت و به سوی رفیق اعلی پر کشید و رفت. این دورهٔ شگفت و شگرف تمام شد، دورهٔ شگفت و شگرفی که عقل نمی‌توانست آن را تصوّر بکند اگر واقعاً در جهان واقعیّت روی نمی‌داد.

از انس ﷺ روایت شده است که گفته است: ابوبکر به عمر - رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُما - بعد از وفات پیغمبر خدا ﷺ گفت: بیا برویم به پیش ام ایمن - رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهَا - از او دیدن کنیم همان گونه که پیغمبر خدا ﷺ از او دیدن می‌کرد. وقتی که به نزد او رفتند گریه سر داد. بدو گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی آنچه در پیشگاه خدا است برای پیغمبر خدا ﷺ بهتر و خوبتر است؟ گفت: بلی. من می‌دانم آنچه در پیشگاه خدا است برای پیغمبر خدا ﷺ بهتر و خوبتر است. امّا گریه می‌کنم چون نزول وحی از آسمان قطع گردیده است. امّ ایمن آن دو را به هیجان و گریه انداخت. ابوبکر و عمر - رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُما - با یکدیگر گریه سردادند . . . (مسلم آن را روایت کرده است) . . .

تأثیرات این دوره از همان لحظه تا به همین لحظه در زندگی انسانها وجود داشته و دارد، و تا آخر دنیا که خدا وارث زمین و ساکنان زمین می‌گردد تأثیرات این دوره برقرار و ماندگار خواهد بود.

انسان با دریافت ارزشهایش از آسمان نه از زمین، و دریافت شریعت خود از وحی نه از هوا و هوس، دیگر باره متولّد گردیده است و تولّد تازه‌ای پیدا کرده است.[1]

خطّ سیر تاریخ به گونه‌ای عوض شد که هرگز پیش از آن این چنین عوض نشده بود، و بعد از آن هم هرگز چنین عوض نخواهد گردید. این حادثه دو راههٔ جدائی شد. نشانه‌های راه در زمین آشکار و برجسته گردیدند، به گونه‌ای که زمان آنها را پنهان نمی‌دارد، و حوادث آنها را نمی‌پوشاند و نهان نمی‌گرداند. در دل و درون انسان جهان‌بینی‌ای در بارهٔ هستی و راجع به زندگی و ارزشها پدید آمد که بدین شکل هرگز پیش از آن روشن و واضح پدید نیامده بود، و بعد از آن هم هرگز بسان آن فراگیر و روشن، و آزاد از جملگی معیارها و مقیاسهای زمین، و در ضمن سازگار با واقعیّت، و همآوا با زندگی انسانیّت، پدید نخواهد آمد. ارکان و اصول این برنامهٔ الهی در زمین برجا و پایدار شد، و خطّ و خطوط و نشانه‌ها و علامتهای راه آن واضح و آشکار گردید تا:

﴿ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ ﴾.

تا آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجّت بوده و آنان که راه حقّ را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.

(انفال/۴۲)

دیگر نه پیچیدگی و مشکلی بماند و نه ابهامی در میان باشد. گمراهی از روی آگاهی باشد، و کجروی از روی قصد و عمد صورت پذیرد، و پیچ دادن و پیچ خوردن، با اختیار و اطّلاع انجام بگیرد.

حادثهٔ نادری بود که در این لحظهٔ ویژه صورت پذیرفت. حادثهٔ جهانی‌ای بود که با آن عهد و زمانی در زمین آغاز گردید، و عهد و زمانی به پایان آمد. این حادثه در تاریخ انسانها، نه در تاریخ ملّتی، و نه در تاریخ نسلی، جداسازندهٔ حقّ از باطل بود. حادثه‌ای بود که همهٔ کرانه‌های هستی آن را نوشت و ضبط کرد، و با

۱- مراجعه شود به تفسیر سورهٔ «عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ» در همین جزء صفحهٔ ۵۹۰.

آن هم‌آوا و همنوا گردید، و دل و درون انسان هم به ثبت و ضبط آن پرداخت و همّت گماشت. آنچه مانده است این است که دل و درون انسان امروز هم متوجّه این یاد و یادوارهٔ بزرگ و سترگ گردد و آن را فراموش نکند و از یاد نبرد، و همیشه به یاد داشته باشد که این حادثه تولّد دوبارهٔ بشریّت است، و انسان جز یک بار آن را در زمان ندیده است . . .



این حال و وضع بند نخستین سوره بود. امّا بقیّهٔ سوره، روشن است که بعدها نازل گردیده است. چه به موضعگیریها و رخدادهائی از زندگانی پیغمبر ﷺ اشارت دارد که دیرزمانی بعد از موظّف کردن پیغمبر ﷺ به ابلاغ دعوت، و آشکار کردن عبادت، و اقدام مشرکان به معارضه و مقابله، انجام گرفته است.

این فرمودهٔ یزدان سبحان در این سوره بدین امر اشارت دارد:

﴿ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهىٰ عَبْداً إِذا صَلّىٰ ﴾.

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و بازمی‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحقّ عذاب الهی نیست؟). (علق/۹ و ۱۰)

تا آخر آیات این سوره راجع به همین امر است . . .

ولیکن میان اجزای سوره هماهنگی کامل، و ارتباط تامّ در ترتیب حقائقی موجود است که بعد از این سرآغاز پیشین جای گرفته‌اند، و از سراسر این سوره وحدت هماهنگ و مرتبط و متّفقی می‌سازند . . .

﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَكْرَمُ. الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت آن که (همهٔ جهان را) آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم (انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست.

این سوره، نخستین سورهٔ این قرآن است. این سوره به نام خدا می‌آغازد. این سوره پیش از هرچیز پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند، در اوّلین لحظه از لحظات تماس او باملأ اعلی و عالم بالا، و در نخستین گام از گامهایش در راه دعوتی که برای آن برگزیده شده است و مبعوث گردیده است، او را رهنمود می‌کند به این که به نام پروردگار بخواند:

﴿ إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ ﴾.

(ای محمّد! بخوان چیزی را که به تو وحی می‌شود. آن را بیاغاز و) بخوان به نام پروردگارت.

از میان صفات خدا با صفتی می‌آغازد که آفرینش و شروع بدان می‌آغازد:

﴿ الَّذي خَلَقَ ﴾.

آن که (همهٔ جهان را) آفریده است.

سپس آفرینش انسان و آغاز کار او را به گونهٔ ویژه ذکر می‌کند:

﴿ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ ﴾.

انسان را از خون بسته آفریده است.

انسان را از این نقطهٔ خونین جامد و آویخته به رحِم آفریده است. زندگی انسان را از این زیستگاه کوچک ساده آغازیده است. این امر علاوه بر این که دالّ بر قدرت خدا است بیانگر لطف و کرم آفریدگار نیز می‌باشد. از میان لطف و کرم خدا بالا بردن و اوج دادن این خون بسته به پلّه و درجهٔ انسان می‌رسد، انسانی که بدو آموزش داده می‌شود و او می‌آموزد:

﴿ إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَكْرَمُ، الَّذي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است (از آنچه تو می‌انگاری. بعد از این، بزرگواریها و بخشندگیها از او خواهی دید که تعلیم قرائت در برابر آنها ساده و ناچیز است). همان خدائی که به وسیلهٔ قلم

(انسان را تعلیم داد و چیزها به او) آموخت. بدو چیزهائی را آموخت که نمی‌دانست.

واقعاً کوچ دور و درازی میان سرآغاز پیدایش انسان، و میان فرجام انسان شدن انسان است. ولی یزدان توانا است. خدا بزرگوار است. بدین خاطر این کوچ که سرها را گیج می‌کند انجام پذیرفته است!

در کنار این حقیقت، حقیقت آموزش نمایان می‌آید . . . آموزش یزدان به انسان به وسیلهٔ «قلم» . . . زیرا قلم گسترده‌ترین و ژرف‌ترین ابزار در کار تعلیم بوده است و هست، و بیشترین تأثیر در زندگی انسان داشته است و دارد . . . در آن زمان این حقیقت این گونه واضح و روشن نبود بدان گونه که هم اینک واضح و روشن است و ما آن را در زندگی بشریّت لمس می‌کنیم و می‌شناسیم. امّا یزدان سبحان ارزش قلم را می‌دانست، و در اوّلین لحظه از لحظه‌های واپسین رسالت برای بشریّت این چنین اشاره‌ای بدان فرموده است و آن را در نخستین سوره از سوره‌های قرآن مجید ثبت و ضبط نموده است . . . باید در نظر داشت، پیغمبری که این آیات را با خود به ارمغان آورده است سواد نداشته است و با قلم ننوشته است، و او نمی‌توانسته است این حقیقت را از همان لحظهٔ اوّل برجسته و آشکار بیان دارد، اگر او این قرآن را می‌گفته است و از پیش خود ارائه می‌داده است، و این قرآن وحی نمی‌بوده است، و این رسالت از سوی خدا نمی‌آمده است!

سپس این آیات سرچشمهٔ تعلیم را بیان می‌دارند . . . سرچشمهٔ تعلیم قرآن یزدان است. انسان از یزدان می‌آموزد هرچه دانسته است و هرچه خواهد دانست، و هر رازی از رازهای این هستی که برای او گشوده می‌شود، و هر رازی از رازهای حیات و زندگی، و هر سرّی از اسرار وجود خود انسان برای انسان پدیدار و نمایان می‌آید از همان سرچشمه و از همان منبع یگانه‌ای است که جز آن، سرچشمه و منبع دیگری اصلاً در میان نیست.

با این بند یگانه‌ای که در لحظهٔ نخست تماس پیغمبر ﷺ با ملأ اعلی و عالم بالا، با همین بند بنیاد بزرگ و سترگ جهان‌بینی ایمانی برقرار و استوار گردید . . . هر امری، هر حرکتی، هر گامی، هر کاری، و ... به نام خدا، و با نام خدا می‌آغازد. به نام خدا شروع می‌شود، و به نام خدا راه می‌افتد و راه می‌رود، و به سوی خدا رو می‌کند، و در پیشگاه خدا فرجام آن حاصل می‌آید و سرنوشت آن معلوم می‌شود.

خدا است که انسان را آفریده است. خدا است که به انسان آموزش داده است. از جانب او زندگی می‌آغازد، و از جانب او رشد و نموّ پدیدار می‌آید. آموزش و شناخت از سوی او حاصل می‌گردد، و انسان می‌آموزد آنچه می‌آموزد، و می‌فهمد و می‌داند آنچه می‌فهمد و می‌داند . . . سرچشمهٔ همهٔ اینها خدا است، خدائی که آفریده است و یاد داده است . . .

﴿ عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ يَعْلَمْ ﴾.

به انسان چیزهائی آموخت که نمی‌دانست.

این نخستین حقیقت قرآنی است که دل پیغمبر خدا ﷺ در نخستین لحظه آن را دریافت داشته است. این حقیقت، ذهن و شعور او را، زبان او را، کار و رویکرد او را بعد از آن در طول زندگانیش تصرّف کرد، و نخستین پایهٔ ایمان بشمار آمد.

امام شمس‌الدین ابوعبدالله محمّد ابن قیّم جوزیّه در کتاب خود: «زادالمعاد فی هدی خیر العباد» که رهنمود و رهنمون پیغمبر خدا ﷺ را در ذکر و یاد خدا خلاصه کرده است، گفته است:

«پیغمبر ﷺ از همهٔ آفریدگان کامل‌تر به ذکر و یاد خداوند بزرگوار می‌پرداخت. اصلاً همهٔ سخنانش دربارهٔ ذکر و یاد خدا و پیرامون آن بود. امر و نهی و مقرّراتش برای ملّت، ذکر و یاد خدا بود. خبر دادنش از نامها و صفتهای پروردگار، و بیان احکام و افعال و وعد و وعیدش ذکر و یاد خدا بود. مدح و ثنای نعمتهای الهی و تسبیح و تقدیس معبودش ذکر و یاد خدا بود. درخواست و دعایش، و رغبت و رهبتش ذکر و یاد خدا بود. سکوت کردن و خاموشی گزیدن او ذکر و یاد دلش

از خدا بود. در هر زمانی و در هر حالی به یاد خدا و در ذکر خدا بود. ذکر و یاد خدا در حال ایستادن، نشستن، بر پهلو افتادن، گام زدن، سوار شدن، حرکت کردن، پائین آمدن، کوچیدن، و اقامت گزیدن، با نَفَسهایش همراه و جاری بود.

هنگامی که بیدار می‌شد می‌فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي أَحْیانا بَعْدَما أَماتَنا وَ إِلَیْهِ النُّشُورُ».

«حمد و سپاس خداوندی را سزا است که ما را زنده کرد بعد از این که ما را میرانده بود. زنده شدن دوباره در دست او است».

عائشه گفته است: وقتی که پیغمبر ﷺ در شب بیدار می‌شد، ده بار تکبیر یعنی اَللّٰهُ اَکْبَر، و ده بار تهلیل، یعنی لا إِلٰهَ إِلَّا الله، می‌گفت. سپس ده بار می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ مِنْ ضیقِ الدُّنْیا وَ ضیقِ یَوْمِ الْقِیامَةِ».

«خداوندا من به تو پناه می‌برم از تنگنای دنیا و از تنگنای روز قیامت».

سپس به نماز می‌ایستاد. عائشه همچنین گفته است: وقتی که در شب از خواب برمی‌خاست می‌فرمود:

«لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ. اَللّٰهُمَّ أَسْتَغْفِرُکَ لِذَنْبي وَ أَسْأَلُکَ رَحْمَتَکَ. اَللّٰهُمَّ زِدْني عِلْماً، وَ لا تُزِغْ قَلْبي بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَني وَ هَبْ لي مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً، إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهّابُ».

«معبودی جز تو وجود ندارد، تو پاک و منزّه هستی. خداوندا گناه مرا بیامرز، و رحمت خود را بهرهٔ من گردان. خداوندا بر دانش من بیفزا، و دلم را منحرف مگردان بعد از آن که مرا رهنمود و رهنمون فرموده‌ای، و از جانب خود رحمتی به من ببخش. تو قطعاً بسیار بخشنده و عطاءکننده‌ای».

(ابوداوود آن را ذکر کرده است). ابن قیّم خبر داده است که هرکس در شب از خواب بیدار گردد و بگوید:

«لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ، لا شَریکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَيْءٍ قَدیرٌ. اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وَ سُبْحانَ اللهِ وَ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَکْبَرُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظیمِ».

«جز خدای یگانه هیچ معبودی نیست. خدا هیچ گونه انبازی ندارد. ملک و مملکت و شاهی و فرمانروائی از آنِ او است. حمد و سپاس او را سزا است، و او بر هرچیزی توانا است. حمد و سپاس خدا را سزا است، و او پاک و منزّه است، و جز خدا معبودی نیست، و خدا بزرگ‌تر (از هرکسی و هرچیزی) است. هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ قدرت و قوّتی ممکن نیست مگر با مشیّت و خواست خدای بزرگ و سترگ».

و بعد از آن بگوید:

«اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلي».

«خداوندا مرا ببخش».

یا دعای دیگری جز این بگوید، درخواست او پذیرفته می‌شود. اگر وضو بگیرد و نماز بخواند نمازش قبول می‌گردد. (بخاری آن را ذکر کرده است)

ابن عبّاس از پیغمبر ﷺ روایت کرده است راجع به شبی که در خدمت او مانده است: پیغمبر ﷺ وقتی که بیدار شد سرش را به سوی آسمان بلند کرد و ده آیهٔ آخر سورهٔ آل عمران را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّ في خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...﴾ ... الخ ...

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین ... ... تا آخر ...

سپس فرمود:

«اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فیهِنَّ. وَ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ قَیِّمُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فیهِنَّ. وَ لَکَ الْحَمْدُ أَنْتَ الْحَقُّ، وَ وَعْدُکَ الْحَقُّ، وَ قَوْلُکَ الْحَقُّ، وَ لِقاؤُکَ حَقٌّ، وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ، وَ النّارُ حَقٌّ، وَ النَّبِیُّونَ حَقٌّ، وَ مُحَمَّدٌ حَقٌّ، وَ السّاعَةُ حَقٌّ. اَللّٰهُمَّ لَکَ أَسْلَمْتُ، وَ بِکَ آمَنْتُ، وَ عَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ، وَ إِلَیْکَ أَنَبْتُ، وَ بِکَ خاصَمْتُ، وَ إِلَیْکَ حاکَمْتُ، فَاغْفِرْ لي ما قَدَّمْتُ وَ ما أَخَّرْتُ، وَ ما أَسْرَرْتُ وَ ما أَعْلَنْتُ. أَنْتَ إِلٰهي لا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظیمِ».

«خداوندا شکر و سپاس تو را سزا است، تو روشنگر آسمانها و زمین و هدایت‌کنندهٔ هرکسی و هرچیزی

هستی که در آنها است. حمد و سپاس تو را سزا است، تو سرپرست و گردانندۀ آسمانها و زمین و هرکه و هرچه در آنها است هستی. حمد و سپاس تو را سزا است، تو حقّ هستی، و وعدۀ تو حقّ است، و گفتۀ تو حقّ است، و ملاقات کردن تو حقّ است، و بهشت حقّ است، و دوزخ حقّ است. به تو ایمان آورده‌ام، و بر تو توکّل کرده‌ام، و به سوی تو برمی‌گردم، و در پناه تو می‌رزمم، و دادگاهی خود را به پیشگاه تو می‌آورم. پس از من ببخش آنچه کرده‌ام و پیشاپیش فرستاده‌ام، و آنچه می‌بایست بکنم و نکرده‌ام یا از خود برجای نهاده‌ام، و آنچه را نهان و پنهان داشته‌ام، و آنچه را آشکار و پدیدار کرده‌ام. تو معبود من هستی جز تو معبودی نیست. هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ قدرت و قوّتی ممکن نیست مگر با مشیّت و خواست خدای بزرگ و سترگ».

عائشه ـ رَضِیَ اللهُ عَنْها ـ گفته است: زمانی که پیغمبر ﷺ برای نماز شب برمی‌خاست می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ رَبَّ جِبْرائِیلَ وَ میکائِیلَ وَ إِسْرافِیلَ، فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، عالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَةِ، أَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ، إِهْدِنِی لِما اخْتُلِفَ فِیهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِکَ، إِنَّکَ تَهْدِی مَنْ تَشاءُ إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ».

«خداوندا ای پروردگار جبرائیل و میکائیل و اسرافیل، ای آفریدگار آسمانها و زمین از نیستی، ای آگاه از جهان نادیدنی و از جهان دیدنی، تو میان بندگانت داوری خواهی کرد در بارۀ چیزی که در آن اختلاف پیدا می‌کنند، مرا با اجازۀ خود رهنمود و رهنمون کن به سوی حقّی که در آن اختلاف پدید آمده است و اختلاف شده است. قطعاً تو هرکه را بخواهی به راه راست رهنمود و رهنمون می‌فرمائی».

گاهی هم عائشه می‌گفته است: پیغمبر ﷺ نماز خود را با این دعا آغاز می‌فرمود.

وقتی که نماز وتر می‌خواند، بعد از تمام شدن از وتر، آن را با این فرموده پایان می‌داد:

«سُبْحانَ اللهِ الْقُدُّوسِ».

«پاک و منزّه است، خداوند پاک و منزّه (از عیوب)».

سه بار این دعا را می‌فرمود، و در مرتبۀ سوم صدای خود را می‌کشید.

وقتی که پیغمبر ﷺ از خانۀ خود بیرون می‌رفت، می‌فرمود:

«بِسْمِ اللهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ، اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أَضِلَّ أَوْ أُضَلَّ، أَوْ أَزِلَّ، أَوْ أُزَلَّ، أَوْ أَظْلِمَ أَوْ أُظْلَمَ، أَوْ أَجْهَلَ، أَوْ یُجْهَلَ عَلَیَّ».

«به نام خدا، توکّل می‌کنم به خدا، خداوندا من خود را در پناه تو می‌دارم از این که گمراه شوم یا گمراهم کنند، یا بلغزم و یا بلغزانندم، یا ستم کنم یا به من ستم شود، یا ندانم و به جهالت افتم، یا نادانم کنند و به جهالتم اندازند».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«مَنْ قالَ إِذا خَرَجَ مِنْ بَیْتِهِ بِسْمِ اللهِ تَوَکَّلْتُ عَلَی اللهِ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلاّ بِاللهِ، یُقالُ لَهُ: هُدِیتَ وَ کُفِیتَ وَ وُقِیتَ وَ تَنَحّیٰ عَنْهُ الشَّیْطانُ».

«هنگامی که کسی از خانه‌اش بیرون می‌رود بگوید: به نام خدا، توکّل کردم به خدا، هیچ جنبش و حرکتی، و هیچ قدرت و قوّتی ممکن نیست مگر با مشیّت و خواست خدای بزرگ و سترگ. بدو گفته می‌شود: راهیاب گردیده‌ای، و خدا تو را بس است، و محفوظ و مصون شده‌ای. و اهریمن هم از او کناره‌گیری و دوری می‌کند». (حدیث حسنی است)

ابن عبّاس در بارۀ پیغمبر ﷺ راجع به شبی که در خدمتش مانده است گفته است: پیغمبر ﷺ برای نماز صبح بیرون رفت، در حالی که می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِی قَلْبِی نُوراً، وَ اجْعَلْ فِی لِسانِی نُوراً، وَ اجْعَلْ فِی سَمْعِی نُوراً، وَ اجْعَلْ فِی بَصَرِی نُوراً، وَ اجْعَلْ مِنْ خَلْفِی نُوراً، وَ مِنْ أَمامِی نُوراً، وَ اجْعَلْ مِنْ فَوْقِی نُوراً، وَ اجْعَلْ مِنْ تَحْتِی نُوراً، اَللّٰهُمَّ أَعْظِمْ لِی نُوراً».

«خداوندا در دلم نوری قرار بده، و در زبانم نوری قرار

بده، و در گوشم نوری قرار بده، و در چشمم نوری قرار بده، و در پشت سر من نوری قرار بده، و در جلو من نوری قرار بده، و بالای سرم نوری قرار بده، و زیر من نوری قرار بده. خداوندا نوری را برای من بزرگ و سترگ گردان».

فضل پسر مرزوق از عطیّهٔ عوفی، و او از ابوسعید خدری روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«مٰا خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى ٱلصَّلاٰةِ فَقٰالَ: اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ بِحَقِّ ٱلسّٰائِلِينَ عَلَيْکَ، وَ بِحَقِّ مَمْشٰايَ إِلَيْکَ، فَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ بَطَراً وَ لاٰ أَشَراً وَ لاٰ رِيٰاءً وَ لاٰ سُمْعَةً، وَ إِنَّمٰا خَرَجْتُ اتِّقٰاءَ سَخَطِکَ، وَ ٱبْتِغٰاءَ مَرْضٰاتِکَ، أَسْأَلُکَ أَنْ تُنْقِذَنِي مِنَ ٱلنّٰارِ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي، فَإِنَّهُ لاٰ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلاّٰ أَنْتَ. إِلاّٰ وَکَّلَ اللهُ بِهِ سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَکٍ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ، وَ أَقْبَلَ اللهُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ حَتّٰى يَقْضِيَ صَلاٰتَهُ».

«هیچ مردی از خانهٔ خود برای نماز خارج نمی‌شود و نمی‌گوید: خداوندا به حقّ درخواست‌کنندگان از پیشگاهت، و به حقّ آمدنم به سویت، من که برای سرمستی و خودخواهی بیرون نیامده‌ام، و برای ریاء و شهرت‌طلبی خارج نشده‌ام، و بلکه تنها و تنها برای پرهیز از خشمت، و برای به دست آوردن خشنودی و رضایتت بیرون آمده‌ام، از تو تقاضا دارم مرا از دوزخ برهانی و رستگار گردانی، و گناهانم را ببخشائی، چه جز تو گناهان را نمی‌بخشاید . . . مگر این که خدا هفتاد فرشته را برای او مأمور می‌فرماید برایش طلب آمرزش بکنند. و خدا بدو رو می‌کند و روی می‌آورد تا زمانی که نماز خود را می‌خواند و به پایان می‌برد».

ابوداوود از پیغمبر ﷺ روایت کرده است وقتی که او وارد مسجد می‌شد می‌فرمود:

«أَعُوذُ بِاللهِ الْعَظِيمِ، وَ بِوَجْهِهِ الْکَرِيمِ، وَ سُلْطٰانِهِ الْقَدِيمِ، مِنَ ٱلشَّيْطٰانِ ٱلرَّجِيمِ».

«پناه می‌برم به خدای بزرگ، و به ذات بزرگوار او، و به سلطه و قدرت دیرینه‌اش، از دست اهریمن رانده شده (از درگاه الهی)».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«فَإِذٰا قٰالَ ذٰلِکَ قٰالَ ٱلشَّيْطٰانُ: حَفِظَ مِنِّي سٰائِرَ الْيَوْمِ».

«هرگاه کسی این را بگوید، اهریمن می‌گوید: سراسر امروز خود را از من محفوظ و مصون داشته است».

پیغمبر ﷺ فرموده است:

«إِذٰا دَخَلَ أَحَدُکُمُ الْمَسْجِدَ فَلْيُصَلِّ وَ لْيُسَلِّمْ عَلَى ٱلنَّبِيِّ، وَلْيَقُلْ: اَللّٰهُمَّ ٱفْتَحْ لِي أَبْوٰابَ رَحْمَتِکَ . . . فَإِذٰا خَرَجَ فَلْيَقُلْ: اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ».

«هرگاه کسی از شما وارد مسجد شد بر پیغمبر صلوات و سلام بفرستد، و بگوید: خداوندا درهای رحمتت را بر رویم بگشا . . . زمانی که از مسجد بیرون آمد بگوید: خداوندا من فضل و لطفت را از تو درخواست می‌کنم».

از پیغمبر ﷺ روایت گردیده است وقتی که وارد مسجد می‌شد بر محمّد و آل محمّد صلوات و سلام می‌فرستاد، سپس می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ ٱغْفِرْ لِي ذُنُوبِي، وَ ٱفْتَحْ لِي أَبْوٰابَ رَحْمَتِکَ».

«خداوندا گناهانم را ببخشا، و درهای رحمتت را برایم بگشا».

و وقتی که از مسجد خارج می‌شد بر محمّد و آل محمّد صلوات و سلام می‌فرستاد، سپس می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ ٱغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَ ٱفْتَحْ لِي بٰابَ فَضْلِکَ».

«خداوندا گناهانم را بیامرز و درگاه فضل و لطف خود را برایم باز کن».

وقتی که پیغمبر ﷺ نماز صبح را می‌خواند، در محلّ نماز خود می‌نشست و به ذکر خدا می‌پرداخت تا خورشید طلوع می‌کرد. وقتی که بامداد می‌شد می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ بِکَ أَصْبَحْنٰا، وَ بِکَ أَمْسَيْنٰا، وَ بِکَ نَحْيٰا، وَ بِکَ نَمُوتُ، وَ إِلَيْکَ ٱلنُّشُورُ».

«خداوندا با قدرت تو صبح را آغاز کرده‌ایم، و با قدرت تو شب را بسر برده‌ایم، و با قدرت تو زندگی می‌کنیم، و با قدرت تو می‌میریم، و در پیشگاه تو گرد

می‌آئیم». (حدیث صحیحی است).

و می‌فرمود:

«أَصْبَحْنٰا وَ أَصْبَحَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ، وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ، وَ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰ شَرِیکَ لَهُ، لَهُ الْمُلْکُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. رَبِّ أَسْأَلُکَ خَیْرَ مٰا فِی هٰذَا الْیَوْمِ وَ خَیْرَ مٰا بَعْدَهُ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مٰا فِی هٰذَا الْیَوْمِ، وَ شَرِّ مٰا بَعْدَهُ؛ رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْکَسَلِ وَ سُوءِ الْکِبَرِ، رَبِّ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذٰابٍ فِی اَلنّٰارِ وَ عَذٰابٍ فِی الْقَبْرِ».

«به بامدادان رسیدیم و هستی به بامدادان رسید و همه چیز از آن خدا گردید. حمد و سپاس خدا را سزا است. جز خدا معبودی نیست. خدا یگانه است و هیچ انبازی ندارد. ملک و مملکت و حکومت و فرمانروائی، و حمد و سپاس، از آن خدا و سزاوار او است. خدا بر هرچیزی توانا است. پروردگارا خیر و خوبی موجود در این روز، و خیر و صلاح موجود در بعد از آن را از تو درخواست می‌کنم. خود را در پناه تو می‌دارم از شرّ و بدی این روز و از شرّ و بدی بعد از این روز. پروردگارا از سستی و تنبلی کردن، و از بدی و نابهنجاری پیر شدن، خود را در پناه تو می‌دارم. پروردگارا از عذاب دوزخ و از عذاب قبر خود را در پناه تو می‌دارم».

پیغمبر ﷺ وقتی که به شب می‌رسید می‌فرمود:

«أَمْسَیْنٰا وَ أَمْسیَ الْمُلْکُ لِلّٰهِ...».

«به شب رسیدیم و هستی به شب رسید و همه چیز از آن خدا گردید...». تا آخر... (مسلم آن را ذکر کرده است).

ابوبکر صدیق ؓ به پیغمبر ﷺ عرض کرد: به من دستور بده سخنانی را بگویم وقتی که به بامدادان رسیدم و زمانی که به شامگاهان رسیدم. فرمود بگو:

«اَللّٰهُمَّ فٰاطِرَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، عٰالِمَ الْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَةِ، رَبَّ کُلِّ شَیْءٍ وَ مَلیکَهُ وَ مٰالِکَهُ. أَشْهَدُ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ، أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي وَ شَرِّ اَلشَّیْطٰانِ وَ شِرْکِهِ، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلٰی نَفْسِي سُوءاً أَوْ أَجُرَّهِ إِلیٰ مُسْلِمٍ».

«خداوندا ای آفرینندۀ آسمانها و زمین، ای آگاه از جهان پنهان و نهان و پدیدار و آشکار، ای پروردگار هرچیزی و شاه و مالک آن. گواهی می‌دهم معبودی جز تو وجود ندارد. به تو پناه می‌آورم از شرّ و بلای نفس خودم، و از شرّ و بلای اهریمن و انبازش، و از شرّ و بلای این که بدی به خود برسانم یا بدی به مسلمانی برسانم».

سپس فرمود:

«قُلْهٰا إِذٰا أَصْبَحْتَ وَ إِذٰا أَمْسَیْتَ وَ إِذٰا أَخَذْتَ مَضْجَعَکَ».

«آن را بگو وقتی که به بامدادان رسیدی و وقتی که به شب رسیدی و زمانی که به رختخواب خود رفتی». (حدیث صحیحی است)

سپس ابن قیّم احادیث زیادی را در این باب ذکر کرده است.

پیغمبر ﷺ وقتی که لباس تازه‌ای می‌پوشید نام آن را می‌برد. مثلاً عمامه یا پیراهن یا عبا... آن گاه می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ، أَنْتَ کَسَوْتَنیهِ، أَسْأَلُکَ خَیْرَهُ وَ خَیْرَ مٰا صُنِعَ لَهُ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مٰا صُنِعَ لَهُ».

«خداوندا حمد و سپاس تو را سزا است. تو این جامه را به تن من کرده‌ای. از تو درخواست می‌کنم خیر و خوبی آن را، و خیر و خوبی آنچه برای آن ساخته شده است. و از شرّ و بلای آن و از شرّ و بلای چیزی که برای آن ساخته شده است به تو پناه می‌آورم».(حدیث صحیحی است)

از پیغمبر ﷺ روایت شده است وقتی که به خانه برمی‌گشت می‌فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي کَفٰاني وَ آوٰاني، وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي أَطْعَمَني وَ سَقٰاني، وَ الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي مَنَّ عَلَيَّ. أَسْأَلُکَ أَنْ تُجیرَني مِنَ اَلنّٰارِ».

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که مرا بسنده بود و

مرا منزل و مأوا داد. حمد و سپاس خدائی را سزا است که مرا خوراک داد و مرا نوشانید، حمد و سپاس خدائی را سزا که بر من منّت نهاد و با من بزرگواری فرمود. خداوندا از تو درخواست می‌کنم مرا از دوزخ در پناه خود بداری».

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر ﷺ وقتی که وارد دستشوئی می‌گردید، می‌فرمود:

«اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِکَ مِنَ الْخُبُثِ وَ الْخَبَائِثِ».

«خداوندا من خود را در پناه تو می‌دارم از چیزهای ناپاک و از اعمال زشت و پلشت (و از بلای جنّیان نر و جنّیان ماده)».

وقتی که از دستشوئی بیرون می‌آمد، می‌فرمود:

«غُفْرانَکَ». «آمرزش تو را می‌خواهم».

روایت شده است که در این وقت می‌فرمود:

«اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي أَذْهَبَ عَنِّي الْأَذىٰ وَ عافاني».

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که اذیّت و آزار را از من به دور داشت و به من صحّت و سلامت عطاء فرمود». (ابن ماجه آن را روایت کرده است).

از پیغمبر ﷺ روایت شده است که دستش را در ظرفی فروبرد که آب در آن بود. فرمود:

«تَوَضَّأُوا بِاسْمِ اللهِ».

«با نام خدا وضو بگیرید».

از پیغمبر ﷺ روایت است که هنگام دیدن هلال ماه می‌گفت:

«اَللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمانِ، وَالسَّلامَةِ وَ الْإِسْلامِ، رَبِّي وَ رَبُّکَ اللهُ».

«خداوندا آن را همراه با امن و امان و عقیده و ایمان، و همراه با سلامت و اسلام، بر ما بتابان. (ای ماه) پروردگار من و پروردگار تو خدا است و بس».

(ترمذی گفته است: حدیث حسنی است).

وقتی که پیغمبر ﷺ دست به طعام می‌برد می‌فرمود: «بِاسْمِ اللهِ». «به نام خدا».

به کسی که خوراک می‌خورد دستور می‌داد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ را بگوید. در این باره می‌فرمود:

«إِذا أَكَلَ أَحَدُكُمْ فَلْيَذْكُرِ اسْمَ اللهِ تَعالىٰ، فَإِنْ نَسِيَ أَنْ يَذْكُرَ اسْمَ اللهِ في أَوَّلِهِ فَلْيَقُلْ: بِاسْمِ اللهِ في أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ».

«هر وقت کسی از شما غذا خورد نام خداوند بزرگوار را ببرد و بر زبان راند، اگر فراموش کرد در آغاز خوردن نام خدا را ببرد و بر زبان راند بگوید: «بِاسْمِ اللهِ في أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ». «به نام خدا اوّل و آخر غذا». (حدیث صحیحی است).

زندگانی پیغمبر ﷺ سراسر آن دقیقه به دقیقه متأثّر از همین رهنمود و رهنمون الهی بود، رهنمود و رهنمونی که در نخستین لحظهٔ وحی دریافت داشته بود. جهان‌بینی ایمانی او نیز بر همین پایه و اساس اصلی و بنیادین، برجا و برپا شده بود . . .



از مقتضیات این حقیقت، یعنی حقیقت این که خدا انسان را آفریده است، و به او یاد داده است، و او حرمت و کرامت مبذول فرموده است، این بود که انسان آگاه و هوشیار باشد و بداند و سپاسگزاری بکند. امّا چیزی که روی داده است جز این بوده است. همین انحراف است که بند دوم سوره از آن سخن می‌گوید:

﴿كَلَّا! إِنَّ الْإِنْسانَ لَيَطْغىٰ. أَنْ رَآهُ اسْتَغْنىٰ. إِنَّ إِلىٰ رَبِّکَ الرُّجْعىٰ ﴾.

قطعاً (اغلب) انسانها سرکشی و تمرّد می‌آغازند، اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند. مسلّماً بازگشت (همگان در آن جهان) به سوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

کسی که بدو داده است و او را دارا و بی‌نیاز کرده است خدا است. همچنین خدا است که او را آفریده است و کرامت و عظمتش بخشیده است و بدو آموخته است و آگاهی داده است. ولیکن انسان به طور عام ـ کسی مستثنی نمی‌گردد مگر آن که ایمانش او را محفوظ و مصون بدارد ـ شکر و سپاس نمی‌گوید وقتی که بدو نعمت داده می‌شود و دارا و بی‌نیاز می‌گردد، و سرچشمهٔ نعمتی را هم نمی‌شناسد که او را دارا و

بی‌نیاز نموده است. او همان سرچشمه‌ای است که وی را آفریده است و بدو علم و دانش بخشیده است . . . گذشته از آن رزق و روزیش را عطاء کرده است . . . با وجود همهٔ اینها او سرکشی و نافرمانی می‌کند و فسق و فجور می‌آغازد، و ستم می‌کند و تکبّر مـی‌ورزد، بـه جای این که نعمت و دهندهٔ نعمت را بشناسد و شکر نعمت به جای آورد و سپاسگزاری نماید.

زمانی که شکلِ انسانِ سرکشی پـدیدار مـی‌آید کـه آفرینش و پیدایش خود را فراموش کرده است و ثروت و دارائی او را سرمست و مغرور نموده است، پـیروی می‌آید که تهدید پیچیده‌ای در بر دارد:

﴿ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّکَ ٱلرُّجْعَىٰ ﴾.

مسـلّماً بـازگشت (هـمگان در آن جـهان) بـه سـوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).

در این صورت این کسـی کـه سـرکشی کـرده است و بی‌نیازی آغازیده است کجا می‌رود؟

در همان وقت رکن و اصل دیگری از ارکان و اصـول جهان‌بینی ایمانی پدیدار و نـمودار مـی‌گردد، رکـن و اصل بازگشت به سوی خدا، بازگشت به سـوی او در همه چیز و در همه کار، و در هر نیّتی و در هر حرکتی. چه مرجعی جز او وجود ندارد. خوب و بد، فرمانبردار و نافرمانبردار، حقّگرا و بـاطلگرا، خـیرخـواه و بـدخواه، نیکوکار و بدکردار، ثروتمند و تنگدست، و . . . به سوی او برمی‌گردند . . . به سوی او برمی‌گردد همان کسی که سرکشی می‌آغازد اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببیند. هان بدانید که کارها به سوی خدا برگردانـده مـی‌شود . . . آفرینش و پیدایش نـخستین مـردمان، و سـرانـجام و سرنوشت همگان، در دست یزدان سبحان است. او است که آدمیان را آفریده است، و ایشان در پیشگاه او گرد آورده می‌شوند.

بدین روال و بر این منوال، در ایـن دو بـند، جـوانب جهان‌بینی ایـمانی گـرد مـی‌آید: آفـرینش و پـیدایش نخستین، تکریم و تعلیم . . . آن گاه بازگشت و برگشت به سوی خدائی است که یگانه و بدون انباز است:

﴿ إِنَّ إِلَىٰ رَبِّکَ ٱلرُّجْعَىٰ ﴾.

مسـلّماً بـازگشت (هـمگان در آن جـهان) بـه سـوی پروردگار تو خواهد بود (و او سرکشان و متمرّدان را به کیفر اعمالشان می‌رساند).



آن گاه بند سوم این سورهٔ کوتاه بـه پـیش مـی‌رود و شکلی از اشکال طغیان و سرکشی را نشـان مـی‌دهد: شکل زشتی که از آن شگفت می‌شود، و رخداد آن بـا شیوهٔ قرآنی شگرفی رسوا می‌گردد:

﴿ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ عَبْداً إِذَا صَلَّىٰ؟ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ؟ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ؟ أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ يَرَىٰ؟ ﴾.

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و بازمی‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحقّ عذاب الهی نیست؟) به من بگو: اگر (این طاغی یاغی بر راه راست و) بر طریق هدایت بود، (چه مـقام و مـنزلتی در پیش خدا می‌داشت؟). یا این که (دیگران را به جـای بازداشتن از نماز و سائر عبادات) به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌داد (آیا این برایش بهتر نـمی‌بود؟). بـه مـن بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همهٔ کـتابها و چـیزهائی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایـمان و همهٔ کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چـه کـیفری خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟). آیا او نـمی‌دانـد کـه خـداونـد (هـمهٔ احـوال او را می‌پاید، و همهٔ اعمال وی را) می‌بیند؟.

در شیوهٔ تعبیر، زشت شمردن و شگفت کردن، واضح و آشکار است، شـیوه‌ای کـه هـمگامی بـا آن در زبـان نوشتار، دشوار است. این شیوه جز در روش گـفتگوی زنده‌ای که با پسوده‌های بریده بریدهٔ سهل و ساده و تند و سریع اداء می‌گردد، صورت نمی‌پذیرد!

﴿ أَرَأَيْتَ؟ ﴾. آیا دیده‌ای؟.. آیا خبر داری؟.. به من بگو.

آیا این کار زشت و پلشت را دیده‌ای؟ آیا این کـار را

دیده‌ای رخ بدهد؟

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهىٰ عَبْداً إِذٰا صَلّىٰ؟﴾.

آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و بازمی‌دارد، بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ (آیا چنین بازدارنده‌ای مستحقّ عذاب الهی نیست؟).

آیا چه می‌گوئی وقتی که کار زشتی به کار زشتی بپیوندد؟ آیا چه می‌بینی و چه نظر داری اگر پلشتی بر پلشتی افزوده گردد؟ آیا چه می‌گوئی اگر این کسی که نماز می‌خواند و فردی متعرّض او بشود و او را از خواندن نماز بازبدارد، و شخص نمازگزار بر هدایت بوده و راهیاب باشد یا به تقوا و پرهیزگاری دستور بدهد، و این فرد متعرّض او را از نماز خواندن نهی کند و بازبدارد، آیا این فرد بازدارندهٔ از نماز، به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌دهد و امر می‌کند؟

آیا چه می‌گوئی، اگر شخص بدکرداری بر کار زشتی، عمل بسیار پلشتی را بیفزاید؟

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّىٰ؟﴾.

به من بگو: اگر تکذیب کند (قرآن و همهٔ کتابها و چیزهائی را که پیغمبران با خود آورده‌اند) و پشت کند (به ایمان و همهٔ کارهای خوب و پسندیده، آیا سزاوار چه کیفری خواهد بود، و حال و وضعش در قیامت چگونه خواهد شد؟).

در اینجا تهدید پیچیده‌ای درمی‌رسد، بدان گونه که در پایان بند گذشته فرارسیده بود:

﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ يَرىٰ؟﴾.

آیا او نمی‌داند که خداوند (همهٔ احوال او را می‌پاید، و همهٔ اعمال وی را) می‌بیند؟.

خدا می‌بیند تکذیب کردن او را و پشت کردن او را. خدا می‌بیند بازداشت او را، بازداشتن بندهٔ مؤمن را از خواندن نماز. بندهٔ مؤمنی که نماز می‌خواند و راهیاب است و به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌دهد. خدا می‌بیند. این دیدن پیامد خود را دارد:

﴿أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ يَرىٰ؟﴾.

آیا او نمی‌داند که خداوند (همهٔ احوال او را می‌پاید، و همهٔ اعمال وی را) می‌بیند؟.



در مقابل صحنهٔ سرکشی و طغیانی که سر راه دعوت و ایمان را می‌گیرد، تهدید قاطعانهٔ بازدارندهٔ واپسین درمی‌رسد. امّا این دفعه تهدید پدیدار و آشکاری است نه پیچیده و در پرده:

﴿كَلّاٰ! لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنْ بِالنّٰاصِيَةِ. نٰاصِيَةٍ كٰاذِبَةٍ خٰاطِئَةٍ. فَلْيَدْعُ نٰادِيَهُ. سَنَدْعُ الزَّبٰانِيَةَ﴾.

هرگزا هرگزا! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). اگر او (از کارهای خود دست برندارد و به اعمال زشت خویش) پایان ندهد، موی پیشانیش را می‌گیریم و (او را به سوی آتش دوزخ) کشان کشان می‌بریم. موی پیشانی دروغگوی بزهکار. بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند). ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند).

این تهدیدی است به جا و در موقع مناسب خود. تهدیدی است با واژگان سخت و تند:

﴿كَلّاٰ! لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعَنْ بِالنّٰاصِيَةِ﴾.

هرگزا هرگزا! (آن چنان نیست که او می‌پندارد). اگر او (از کارهای خود دست برندارد و به اعمال زشت خویش) پایان ندهد، موی پیشانیش را می‌گیریم و (او را به سوی آتش دوزخ) کشان کشان می‌بریم.

این چنین:

﴿لَنَسْفَعَنْ﴾. می‌گیریم و به شدّت می‌کشیم.

مطلب با این واژهٔ سخت و تند اداء می‌گردد، واژه‌ای که با طنین صدای خود معنی خود را به تصویر می‌زند. این واژه از مادهٔ «سَفْع» است که به معنی سخت گرفتن و با شدّت کشیدن است. «نٰاصِيَة» پیشانی است. پیشانی بالاترین جائی از بدن است که سرکش خودستا و سرمست آن را بالا می‌برد . . . جلو سرِ متکبّری است که باد به غبغب می‌اندازد و گردن می‌افرازد. این چنین پیشانی‌ای سزاوار سخت و تند کشاندن و بر خاک

مذلّت افکندن است:

﴿ نٰاصِيَةٍ كٰاذِبَةٍ خٰاطِئَةٍ ﴾.

موی پیشانی دروغگوی بزهکار!.

این لحظه‌ای است که سخت گرفته می‌شود و با شدّت کشیده می‌شود و بر روی زمین افکنده می‌شود و نقش زمین می‌گردد. چه بسا به ذهن او برسد کسانی را فراخواند از اهل و عیال و دوستانی که بدو کمک کنند و یاری رسانند:

﴿ فَلْيَدْعُ نٰادِيَهُ ﴾.

بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

امّا ما:

﴿ سَنَدْعُ ٱلزَّبٰانِيَةَ ﴾.

ما هم به زودی فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم (تا او را به دوزخ ببرند و به ژرفای آن بیندازند).

فرشتگانی که سختگیر و تندخو و نیرومندند . . . در این صورت سرنوشت پیکار معلوم است!

در پرتو این سرنوشت خیالی هراس‌انگیز، این سوره پایان می‌پذیرد با رهنمود و رهنمون مؤمن فرمانبردار بدین امر که بر کار خود اصرار و پافشاری کند، و بر ایمان و طاعت خود ثابت و استوار بماند:

﴿كَلّاٰ! لاٰتُطِعْهُ، وَٱسْجُدْ، وَٱقْتَرِبْ ﴾.

هرگزاهرگز! از او اطاعت مکن و (به نماز خواندن خود ادامه بده و در برابر آفریدگار خویش) سجده ببر و (بدین وسیله به پروردگارت) نزدیک شو.

هرگزا هرگز! از این طاغی سرکشی که از نماز بازمی‌دارد و از دعوت جلوگیری می‌کند اطاعت مکن. برای پروردگارت سجده ببر و با طاعت و عبادت بدو نزدیک شو. این طاغی سرکش را رها کن و به ترک او بگوی. طاغی سرکشی که از نماز بازمی‌دارد. او را به فرشتگان مأمور دوزخ بسپار!

برخی از روایتهای صحیح بیان می‌دارند که این سوره ـ جز بند اوّل آن ـ در بارهٔ ابوجهل نازل گردیده است. در آن زمان که ابوجهل از کنار پیغمبر خدا ﷺ عبور کرد. پیغمبر ﷺ در مقام ابراهیم نماز می‌خواند. ابوجهل گفت: ای محمّد، مگر من تو را از این کار نهی نکردم و بازنداشتم؟ پیغمبر را تهدید کرد. پیغمبر خدا ﷺ با شدّت و حدّت پاسخ او را داد و او را راند . . . چه‌بسا در همین موقعیّت بود که پیغمبر خدا ﷺ یقهٔ او را گرفت و بدو گفت:

﴿ أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ ﴾.

مرگ بر تو! مرگ!. (قیامت/۳۴)

ابوجهل گفت: ای محمّد با چه چیزی مرا تهدید می‌کنی؟ به خدا سوگند من در این دشت و بیابان از همه‌کس همدستان و یاوران بیشتری دارم. این بود که خدا نازل فرمود:

﴿ فَلْيَدْعُ نٰادِيَهُ . . . ﴾.

بگذار او همنشینان و هم‌مجلسان خود را صدا بزند و به کمک بطلبد (تا او را در جنگ با مؤمنان، یاری بدهند).

ابن عبّاس گفته است: اگر ابوجهل همنشینان و همدستان خود را به کمک می‌طلبید، فرشتگان عذاب فوراً او را می‌گرفتند و گرفتار می‌کردند . . . ولی معنی و مفهوم این سوره همگانی است و در بارهٔ هر فرد مؤمنی است که فرمانبردار و پرستشگر و دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا باشد، و هرکسی را دربر می‌گیرد، طاغی و ستمگر باشد و از نماز نهی کند و بازبدارد، و دیگران را به سبب طاعت و عبادت تهدید بکند، و به قدرت و نیروی خود بنازد . . . واپسین رهنمود الهی این چنین است:

﴿كَلّاٰ! لاٰتُطِعْهُ وَ ٱسْجُدْ وَ ٱقْتَرِبْ ﴾.

هرگزاهرگز! از او اطاعت مکن و (به نماز خواندن خود ادامه بده و در برابر آفریدگار خویش) سجده ببر و (بدین وسیله به پروردگارت) نزدیک شو.



بدین منوال و بر این روال همهٔ بندهای این سوره هماهنگ و همآوا می‌گردد، و همهٔ آواها و نواهای آن کامل می‌شود.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ قدر مکّی و ۵ آیه است

سُورَةُ القَدْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿١﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمْرٍ ﴿٤﴾ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

سخن در این سوره از آن شبِ موعودِ دیدنی است، شبی که سراسر جهان هستی آن را با شادمانی و غبطه و دعا و غوغا و هلهلهٔ شادی ثبت و ضبط کرده است. شب تماس مطلق زمین با عالم بالا و فرشتگان والا بوده است. شب نزول این قرآن بر دل محمّد ﷺ فرستادهٔ یزدان بوده است. شب آن رخداد بزرگی است که زمین هرگز همسان آن را از نظر عظمت و شکوه، و از لحاظ دلالت و معنی، و از جنبهٔ تأثیراتی که در زندگی جملگی انسانها داشته است، به خود ندیده است. عظمتی که درک و فهم بشری آن را احاطه نمی‌کند و بدان پی نمی‌برد:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟ ﴾.

ما قرآن را در شب باارزش «لیلةالقدر» فروفرستاده‌ایم. تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟).

﴿ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴾.

شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است.

نصوص قرآنی‌ای که این رخداد را ذکر می‌کنند نزدیک است بال بگیرند و به پرواز درآیند و سراسر جهان را نورباران کنند. بلکه چنین نصوصی با نورِ جنبان و روان و دل‌آرا و مهربان، همه‌جا را نورباران می‌کنند. با نور درخشان و رخشان یزدان که در قرآن تابان است:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾.

ما قرآن را در شب باارزش «لیلةالقدر» فروفرستاده‌ایم.

با نور فرشتگان و جبرئیل که در تمام شب میان زمین و جهان بالا و والا در رفت‌وآمدند:

﴿ تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ﴾.

فرشتگان و جبرئیل در آن شب با اجازهٔ پروردگارشان پیاپی (به کرهٔ زمین و به سوی پرستشگران و عبادت‌کنندگان شب زنده‌دار) می‌آیند برای هرگونه کاری (که بدان یزدان سبحان دستور داده باشد).

با نور بامدادان که نصوص قرآنی آن را هماهنگ با نور وحی و نور فرشتگان، و با نور روح سلامت و ایمنی در پرواز بر بالای هستی و بر بالای ارواحی که به پیکرهٔ این هستی می‌دوند، ذکر می‌کند:

﴿ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ﴾.

آن شب، شب سلامت و رحمت (و درود فرشتگان بر مؤمنان شب‌زنده‌دار) است تا طلوع صبح.

شبی که این سوره از آن سخن می‌گوید همان شبی است که در سورهٔ دخان از آن سخن رفته است:

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ. رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

ما قرآن را در شب پرخیر و برکتی فروفرستاده‌ایم. ما همواره بیم‌دهندهٔ (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده‌ایم (و کتابها برایشان فروفرستاده‌ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله است). در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را به حقیقت آشنا و به سعادت

برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است. کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است و) ما فرستندهٔ (محمّد و همهٔ انبیاء، و قرآن و همهٔ کتابهای آسمانی) بوده‌ایم. (این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حقّ انسانها) است. خدا شنوا و آگاه است. (دخان/۳-۶)

معروف این است که لیلةالقدر شبی از شبهای رمضان است، همان گونه که در سورهٔ بقره آمده است:

﴿ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذي أُنْزِلَ فيهِ الْقُرْآنُ، هُدىً لِلنّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدىٰ وَ الْفُرْقانِ ﴾.

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن فروفرستاده شده است (و آغاز به نزول نموده است و در مدّت بیست و سه سال تدریجاً به دست مردم رسیده است) تا مردم را راهنمائی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حقّ و حقیقت) باشد و (میان حقّ و باطل در همهٔ ادوار) جدائی افکند. (بقره/۱۸۵)

یعنی لیلةالقدر شبی است که نزول قرآن بر قلب پیغمبر ﷺ آغاز گردیده است تا آن را به مردمان برساند. در روایت ابن اسحاق آمده است که سرآغاز وحی با دیباچهٔ سورهٔ عَلَق در ماه رمضان بوده است. در آن حال که پیغمبر خدا ﷺ در غار حراء به گوشه‌گیری و عبادت مشغول بوده است.

روایتهای زیادی در بارهٔ تعیین این شب نقل گردیده است. بعضیها آن را شب بیست و هفتم رمضان می‌دانند. برخیها آن را شب بیست و یکم رمضان می‌انگارند. بعضیها آن را شبهای دهگانهٔ آخر رمضان می‌شمارند. و برخیها آن را در رمضان به طور کلّی می‌دانند. به هر حال لیلةالقدر شبی از شبهای رمضان است بنا به ارجح اقوال.

✿

اسم این شب «لیلةالقدر» است . . . معنی قدر چه بسا تقدیر و تدبیر و ارزیابی و تعیین است. یا به معنی ارج و ارزش و بزرگی و سترگی است. هردو معنی با آن رخداد بزرگ جهانی همخوانی دارد، رخداد قرآن و وحی و رسالت . . . رخدادی بزرگ‌تر و پایدارتر از این رخداد، در میان همهٔ رخدادهای هستی وجود ندارد. همچنین رخدادی پرمحتواتر و پردلالت‌تر از آن در بارهٔ تقدیر و تدبیر زندگانی بندگان وجود ندارد. این شب بهتر از هزار ماه است. ذکر این چنین عددهائی در قرآن برای محدود کردن و معیّن نمودن نیست. بلکه بیانگر فزونی و فراوانی است. این شب در زندگانی انسانها از هزاران ماه بهتر است. چه بسیار هزاران ماهی و هزاران سالی که سپری شده است و گذشته است بدون این که بخشی از آثار و تحوّلاتی را در زندگی انسانها برجای گذاشته باشند و برجای نهاده باشند که این شب مبارک و باسعادت برجای گذاشته است و برجای نهاده است.

این شب آن اندازه سترگ است که حقیقت آن فراتر از درک و فهم بشری است:

﴿ وَ ما أَدْراکَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ؟ ﴾.

تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟).

با وجود همچون آیه‌ای نیازی به چنگ زدن به افسانه‌هائی نیست که پیرامون این شب در اذهان عامّهٔ مردمان در گشت و گذار است. این شب، شب بزرگی است چون یزدان سبحان آن را برگزیده است برای آغاز کردن نزول این قرآن، و پرتوافشان کردن این نور بر سراسر جهان، و فراگرفتن اسلام و درود یزدان صفحهٔ دل و پهنهٔ زندگی انسان. این شب، شب بزرگی است چون این قرآن در آن نازل گردیده است، قرآنی که عقیده و جهان‌بینی و آداب و رسومی را دربر دارد که صلح و صفا و امن و امان در زمین و در دل انسان پخش و پراکنده می‌دارد و می‌گستراند.[1] فرشتگان و به‌ویژه جبرئیل علیه‌السلام با اجازهٔ پروردگارشان نازل می‌گردند، و این قرآن را با خود به همراه دارند ـ به اعتبار این که جنس آن در این شب نازل گردیده است ـ

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام».

در میان آسمان و زمین پخش می‌شوند و در این جشن جهانی شرکت می‌کنند، جشنی که واژگان این سوره آن را به شکل شگفتی به تصویر می‌کشند . . .

❁

وقتی که ما امروز از فراسوی نسلهای فراوان بدین شب بزرگ و باسعادت می‌نگریم، و آن جشن شگفت را به تصوّر درمی‌آوریم، جشنی که زمین در این شب به خود دیده است، و به حقیقت کاری می‌اندیشیم که در این شب انجام پذیرفته است، و تأثیرات فراوانی را وارانداز می‌کنیم که در مراحل زمان، و در واقعیّت زمین، و در اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای دلها و خردها این کار پدید آورده است و برجای گذاشته است، ما واقعاً کار بزرگی را مشاهده می‌کنیم، و گوشه‌ای از هدف این اشارهٔ قرآنی را درک و فهم می‌کنیم، که بدین شب می‌شود:

﴿وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا لَیْلَةُ الْقَدْرِ؟﴾.

تو چه می‌دانی شب قدر کدام است (و چه اندازه عظیم است؟).

در این شب هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را با حقیقت آشنا و به سعادت برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است. در این شب معیارها و مقیاسها و ارکان و اصولی وضع گردیده است. در این شب گذشته از مقدّرات افراد، مقدّرات ملّتها و دولتها و نژادها رقم خورده است و معیّن گردیده است که بزرگ‌تر و بیشتر از مقدّرات افرادند . . . بلکه از این مقدّرات هم بزرگ‌تر و بیشتر از اینها هم رقم خورده است و معیّن گردیده است که مقدّرات حقائق و اوضاع و دلها است.

انسانها به خاطر جهالتشان و بدشگونیشان از ارزش لیلةالقدر، و از حقیقت همچون رخدادی، و از عظمت چنین کاری غافل و بی‌خبر گردیده‌اند. انسانها از آن زمان که از این امر غافل گردیده‌اند و به ترک آشنائی با آن گفته‌اند، بهترین و زیباترین نعمتهائی را از دست داده‌اند که خدا بدیشان عطاء کرده است، و خوشبختی را باخته‌اند، و امن و امان و صلح و صفای حقیقی را از دست داده‌اند که امن و امان و صلح و صفای دل و درون و خانه و کاشانه و جامعه و اجتماع است،(۱) امن و امان و صلح و صفائی که اسلام بدیشان ارمغان داشته است. جای این چیزهائی راکه از دست داده‌اند پر نکرده است درگاه‌های همه چیز مادی و تمدّن و آبادانی‌ای که بر رویشان باز گردیده است. این است انسانها با وجود فراوانی تولیدات و فزونی وسائل زندگی بدبختند!

نور زیبائی که دفعه‌ای در روح انسانها پرتوافکن گردید، خاموش شد، و شادی رخشانی که انسانها با آن بال و پر گرفتند و به سوی جهان بالا و والای فرشتگان به پرواز درآمدند، از میان رفت، و صلح و صفا و امن و امانی که جانها و دلها را نورباران کرده بود از بین رفت و از دیدگان نهان گردید. چیزی برای انسانها جایگزین شادی روح و نور آسمان و آزادانه به سوی اعلیٰ عِلّیّین و جهان برین پرواز کردن نشد و جای آنها را نگرفت . . .

❁

ما مؤمنان موظّف هستیم این یادمان را فراموش نکنیم و از آن غافل نگردیم. پیغمبر ما ﷺ راه سهل و ساده‌ای را برایمان قرار داده‌اند برای زنده کردن این یادمان در ارواحمان، تا ارواحمان همیشه با این یادمان پیوند و تماس داشته باشد، و پیوسته با این حادثهٔ جهانی بماند که در آن یادمان روی داده است. پیغمبر ﷺ بدین منظور ما را برانگیخته است که هرساله در این شب بیدار بمانیم، و آن را بجوئیم و بطلبیم در شبهای دهگانهٔ آخر رمضان . . . در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر ﷺ فرموده است:

«تَحَرَّوْا لَیْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوٰاخِرِ مِنْ رَمَضٰانَ».

«لیلةالقدر را در شبهای دهگانهٔ آخر رمضان بجوئید».

در صحیح مسلم و بخاری همچنین آمده است:

۱- فصلهائی از کتاب: «السلام العالمي و الإسلام» است.

«مَنْ قامَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ إیماناً وَ احْتِساباً غُفِرَ لَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ».

«کسی که بیدار بماند شب قدر با ایمان و اخلاص، گناهان گذشتهٔ او بخشیده می‌شود».

اسلام تنها شکلهای ظاهری نیست. بدین خاطر پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ بیدار ماندن در این شب فرموده است، بیدار ماندن:

«إیماناً وَ احْتِساباً». «همراه با ایمان و اخلاص».

تا همچون بیدارماندنی برای زنده نگاه داشتن معانی و مفاهیم بزرگی باشد که این شب در بر دارد وقتی «با ایمان» صورت می‌پذیرد، و «خالصانه» برای خدا انجام می‌گیرد ... بدین سبب حقیقت معیّنی با این بیدار ماندن و شب‌زنده‌داری کردن، در دل به تکان می‌افتد. حقیقت معیّنی که با آن معنی که قرآن با خود به ارمغان آورده است پیوند و ارتباط دارد.

برنامهٔ تربیت اسلامی، میان عبادت و حقائق عقیده را در دل و درون ربط و پیوند می‌دهد، و عبادت را وسیله‌ای برای زنده گرداندن این حقائق و روشنگری آنها و استوار داشتن آنها می‌سازد، به گونه‌ای که این حقائق به لابلاهای عقل و شعور بخزد و سرک بکشد و آگاهانه پدیدار و نمودار آیند، و فقط در حدود و ثغور اندیشیدن نایستند و نمانند.

ثابت شده است که این برنامهٔ یگانه، شایسته‌ترین برنامه‌ها برای زنده گرداندن همچون حقائقی، و جنبش و حرکت بخشیدن بدانها در جهان دل و درون و در جهان رفتار و کردار است، و این که تنها درک و فهم نظری این حقائق، بدون پشتیبانی عبادت و پشتوانهٔ پرستش، و از راهی جز راه عبادت و پرستش، این حقائق را استقرار نمی‌بخشد، و این حقائق را به گونه‌ای به تکان و جنبش نمی‌اندازد که زندگی فرد یا زندگی گروه را برانگیزد و به پیش براند و اوج بخشد . . .

این چنین پیوند و ارتباطی میان یادمان لیلةالقدر و میان شب‌زنده‌داری در آن از روی ایمان و اخلاص، گوشه‌ای از این برنامهٔ اسلامی پیروز و درست و استوار و پایدار است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ بیّنه مکّی و ۸ آیه است

سُورَةُ البَيِّنَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿١﴾ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾ وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴿٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾ جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

این سوره، در قرآن و در بیشتر روایات، مدنی بشمار آمده است. برخی از روایات نیز آن را مکّی قلمداد کرده‌اند. با وجود این که از ناحیهٔ روایت، و از لحاظ شیوهٔ بیان و نحوهٔ تعبیر، این سوره مدنی است، ولی مکّی بودن آن هم بعید نیست، و ذکر زکات و اهل کتاب در آن قرینهٔ مانعه بشمار نمی‌آید و آن را از مکّی بودن نمی‌اندازد. در مکّه بعضی از اهل کتاب بودند. برخی از ایشان ایمان آورده، و برخی دیگر ایمان نیاورده بودند. همچنین مسیحیان نجران گروه‌های اعزامی خود را به خدمت پیغمبر ﷺ در مکّه فرستاده بودند و ایمان آورده بودند، همان گونه که مشهور و معروف است. ذکر زکات هم در سوره‌های مکّی وجود دارد.

❁

این سوره چند حقائق تاریخی و ایمانی را به رشتهٔ تعبیر می‌کشد که بیانگر مدنی بودن این سوره‌اند، گذشته از این که روایاتی در دست است که بیانگر مدنی بودن آن هستند.

حقیقت نخستین این است که مبعوث شدن پیغمبر ﷺ برای دور گرداندن کافران اهل کتاب و مشرکان از ضلالت و گمراهی و اختلافی که بدانها گرفتار آمده بودند ضرورت داشته است. کافران اهل کتاب و مشرکان از این ضلالت و گمراهی و اختلاف دست نمی‌کشیدند و دوری نمی‌گزیدند جز با این بعثت:

﴿ لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ: رَسُولٌ مِنَ اللهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً، فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴾.

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجّت بدیشان نرسد (و برابر سنّت الهی با آنان اتمام حجّت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند. (و آن حجّت) پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند). در آنها نوشته‌های راست و درست و پرارزش و والائی است. (بیّنه/۱-۳)

حقیقت دوم این است که اهل کتاب در بارهٔ دین خود به سبب ناآگاهی و نادانی، و به علّت پیچیدگی و دشواری اختلاف نورزیده بودند، بلکه بعد از فرارسیدن علم و اطّلاع و حجّت و برهان به اختلاف و تفرقه پرداخته‌اند:

﴿ وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴾.

اهل کتاب پراکنده نشده‌اند (و گروه گروه و دسته دسته نگشته‌اند) مگر آن زمانی که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است. آن وقت کم‌کم دچار تفرّق و اختلاف شده‌اند و مذاهبی

را در دین خدا پدیدار کرده‌اند). (بینه/۴)

حقیقت سوم: دین در اصل خود یکی است، و ارکان و اصول آن سهل و ساده و روشن و آشکار است، و این ارکان و اصول چون سهل و ساده و دارای سرشت آسان و بی‌دردسر است کار آن به تفرقه و اختلاف نمی‌کشد:

﴿وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفٰاءَ، وَ يُقِيمُوا الصَّلاٰةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكٰاةَ، وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾.

در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس. (بینه/۵)

حقیقت چهارم این است: کسانی که کافر گردیده‌اند بعد از این که حجّت و برهان بدیشان رسیده است آنان بدترین مردمانند. و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده کرده‌اند، ایشان بهترین مردمانند. بدین خاطر پاداش اینان و آنان با یکدیگر اختلاف روشنی دارد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ خٰالِدِينَ فِيهٰا. أُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ، جَزٰاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّٰاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً، رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾.

مسلّماً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شکّ بدترین انسانها هستند. بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسلّماً خوب‌ترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند! این (همه نعمت و خوشی) از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد. (بینه/۶-۸)

این حقائق چهارگانه، دارای ارزش ویژه‌ای در درک و فهم نقش عقیدهٔ اسلامی و نقش رسالت واپسین، و همچنین در جهان‌بینی ایمانی است. در موارد زیر به شرح و بسط آنها می‌پردازیم:

❁

﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتٰابِ وَ الْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ: رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً، فِيهٰا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ﴾.

کافران اهل کتاب، و مشرکان، تا زمانی که حجّت بدیشان نرسد (و برابر سنّت الهی با آنان اتمام حجّت نگردد) به حال خود رها نمی‌شوند. (و آن حجّت) پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند). در آنها نوشته‌های راست و درست و پرارزش و والائی است.

زمین نیاز مبرمی به رسالت جدیدی داشت. فساد و تباهی همهٔ نواحی کرهٔ زمین را فراگرفته بود، به گونه‌ای که امیدی به اصلاح جز با رسالت تازه‌ای، و برنامهٔ تازه‌ای نبود. کفر به عقائد همهٔ ساکنان کرهٔ زمین رخنه کرده بود، اعم از اهل کتابی که با آئینهای آسمانی قبلاً آشنا شده بودند ولی آنها را تحریف و تغییر داده بودند، یا مشرکانی که در داخل جزیرةالعرب یا در خارج از آن زندگی می‌کردند.

آنان از این کفری که بدان گرفتار آمده بودند دوری نمی‌گزیدند و جدا نمی‌شدند مگر با این رسالت تازه، و الّا با دستهای پیغمبری که وجود خودش حجّت و برهان روشنی و جداکنندهٔ حقّ از باطل است:

﴿رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ يَتْلُو صُحُفاً مُطَهَّرَةً﴾.

(و آن حجّت)، پیغمبری از سوی خدا است که کتابهای پاک (الهی) را (بر آنان) می‌خواند (و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند).

پاک از شرک و کفر است.

﴿ فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴾.

در آنها نوشته‌های راست و درست و پرارزش و والائی است.

کتاب بر موضوع اطلاق می‌شود، همان گونه که گفته می‌شود: کتاب طهارت، کتاب نماز، کتاب قضا و قدر، و کتاب قیامت . . . این نوشته‌های پاک ـ که این قرآن است ـ در آنها کتابهای ارزشمندی، یعنی موضوعات و حقائق گرانبهائی است . . .

بدین خاطر این رسالت در وقت مناسب خودش آمده است، و این پیغمبر هم در زمان لازم مبعوث گردیده است، و این نوشته‌ها و کتابها و حقیقتها و موضوعها آمده‌اند تا در سراسر زمین رخدادی را پدید آورند که زمین جز در پرتو آن اصلاح نمی‌شود و روبه‌راه نمی‌گردد. امّا زمین چگونه بدین رسالت و بدین پیغمبر نیاز داشت؟ برای توضیح و روشنگری این امر به گلچینی از اشاره‌های آشکاری بسنده می‌کنیم که در کتاب ارزشمندی ذکر گردیده‌اند که مرد مسلمان «آقای ابوالحسن علی حسنی ندوی» آن را تحت عنوان: «مٰاذٰا خَسِرَ الْعٰالَمُ بِانْحِطٰاطِ الْمُسْلِمِينَ» نوشته است . . . این کتاب روشن‌ترین و مختصرترین چیزی است که ما آن را در بارهٔ موضوع خودش خوانده‌ایم. در فصل اوّل، باب اوّل آمده است:

«قرن ششم و هفتم میلاد مسیح بدون اختلاف منحطّ‌ترین و پست‌ترین دوره از ادوار تاریخ بود. انسانیّت قرنها بود سر در نشیب نهاده بود و به پستی گرائیده بود. روی زمین نیروئی نبود دست بشریّت را بگیرد و آن را از پرت گردیدن و هلاک شدن نجات بدهد. گذشت روزگاران به فروافتادن بشریّت سرعت بخشیده بود و بر شدّت گرایش به پستیها و خواریها افزوده بود. انسان در این قرن آفریدگارش را فراموش کرده بود. در نتیجه خود را و سرنوشت خود را نیز پشت گوش افکنده بود، و ترقّی و تعالی خود را، و نیروی تشخیص خیر از شرّ و خوبی از بدی را، و زیبا از زشت را از دست داده بود. مدّتی بود که صدای دعوت انبیاء فروکش کرده بود و خاموش مانده بود. چراغهائی که انبیاء آنها را برافروخته و روشن نموده بودند با طوفانهائی خاموش گردیده بود که پس از آنان وزیده بود. یا چراغها خاموش نشده بود امّا نور آنها ضعیف و ناچیز گردیده بود، به گونه‌ای که این نور جز برخی از دلها را روش نمی‌کرد، چه رسد به این که خانه‌هائی را روشن بکند، و یا شهرها و مملکتهائی را روشن بدارد. ملّاها از میدان زندگی بازگشته بودند و دور گردیده بودند، و به دیرها و کلیساها و خلوتکده‌ها پناه برده بودند. تا آئین خود را بپایند، و خویشتن را مصون نمایند. یا این که به آسایش و آرامش گرائیدند و علاقه‌مند گردیدند. از وظائف زندگی و جدّ و جهد آن گریختند، یا در مبارزهٔ دین و سیاست، و روح و ماده شکست خوردند. کسی که از ایشان در موج سیلاب زندگی برجای ماند با شاهان و دنیاپرستان صلح و سازش کرد، و در گناه کردن و تعدّی نمودن، و خوردن اموال مردمان به ناحق، کمک کرد و یاریشان داد . . . آئینهای بزرگ، نخجیر هرزه‌گرایان و به بازیچه نشستگان شدند، و بازیچهٔ بزهکاران و دورویان گردیدند، تا بدانجا که روح و شکل خود را از دست دادند. اگر یاران نخستین آئینها زنده می‌گردیدند آئینها را نمی‌شناختند. مهدهای تمدّن و فرهنگ و حکم و سیاست، نمایشگاه هرج و مرج و فروپاشی و از هم‌پاشیدگی و سوء نظام و ظلم حاکمان گردید. گهواره‌های تمدّن به خود پرداختند و برای جهان رسالتی برنداشتند و نبردند، و برای ملّتها دعوتی برنداشتند و نداشتند، و در معنویات خود مفلس گردیدند و معنویات خویش را از دست دادند. چشمهٔ حیات آنها خشکید. آبشخور صاف و صوفی از آئین آسمانی، و نظام ثابتی از حکومت بشری نداشتند».

این اشارهٔ تند و سریع به طور اجمال حالت و وضع بشری و آئینهای موجود پیش از بعثت محمّدی را به تصویر می‌کشد. قرآن در جاهای گوناگونی به پدیده‌های کفری اشاره می‌کند که اهل کتاب و مشرکان

را دربر می‌گیرد . . . از جمله این فرموده‌های خداوند متعال در بارهٔ یهودیان و مسیحیان:

﴿ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ٱبْنُ اللهِ. وَ قٰالَتِ ٱلنَّصٰارَى الْمَسِيحُ ٱبْنُ اللهِ ﴾.

یهودیان می‌گویند: عُزَیر پسر خدا است (چرا که آنان را بعد از یک قرن خواری و مذلّت از بند اسارت رهانید و تورات را که از حفظ داشت دوباره برای ایشان نگاشت و در دسترسشان گذاشت). و ترسایان می‌گویند: مسیح پسر خدا است (چرا که او بی‌پدر از مادر بزاد). (توبه/۳۰)

﴿ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصٰارىٰ عَلىٰ شَيْءٍ. وَ قٰالَتِ ٱلنَّصٰارىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلىٰ شَيْءٍ ﴾.

یهودیان می‌گویند: مسیحیان دارای حقّ و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند، و مسیحیان نیز می‌گویند: یهودیان دارای حقّ و حقیقتی نبوده و بر چیزی بند نیستند. (بقره/۱۱۳)

و این فرمودهٔ یزدان در بارهٔ یهودیان:

﴿ وَ قٰالَتِ الْيَهُودُ: يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ. غُلَّتْ أَيْديهِمْ وَ لُعِنُوا بِمٰا قٰالُوا. بَلْ يَدٰاهُ مَبْسُوطَتٰانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشٰاءُ ﴾.

(برخی از) یهودیان می‌گویند: دست خدا به غل و زنجیر بسته است (و بخل او را از عطاء و بخشش به ما گسسته است!). دستهایشان بسته باد! (و بخل بهرهٔ ایشان، و دستهایشان در دوزخ به زنجیر بسته باد!) و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد (و از رحمت خدا محروم و مطرود گردند!). بلکه دو دست خدا باز (و او جواد و بخشنده است). هرگونه که بخواهد (و حکمت خداوندی اقتضاء کند) می‌بخشد. (مائده/۶۴)

و این فرمودهٔ یزدان در بارهٔ مسیحیان:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قٰالُوا: إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: (خدا در عیسی حلول کرده است و) خدا همان مسیح پسر مریم است. (مائده/۷۲)

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذينَ قٰالُوا: إِنَّ اللهَ ثٰالِثُ ثَلاٰثَةٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!. (مائده/۷۳)

و این فرمودهٔ یزدان در بارهٔ مشرکان:

﴿ قُلْ يٰا أَيُّهَا الْكٰافِرُونَ، لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ، وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ. وَ لاٰ أَنَا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُمْ، وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ. لَكُمْ دينُكُمْ وَلِيَ دينِ ﴾.

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم. و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. همچنین نه من به گونهٔ شما پرستش را انجام می‌دهم، و نه شما به گونهٔ من پرستش را انجام می‌دهید. آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!. (سورهٔ کافرون)

و آیات بسیار دیگری . . .

پیامد این کفر، شرّ و بلا و فروپاشی و دشمنانگی و ویرانی‌ای بود که نواحی زمین را در برگرفته بود . . . «خلاصه بر روی زمین ملّتی نبود که پندار نیکو و کردار پسندیده‌ای داشته باشد، و نه جامعه‌ای بود که بر پایهٔ اخلاق و فضیلت استوار باشد، و نه حکومتی بود که بر پایهٔ عدل و داد و رحم و مهربانی تشکیل گردیده باشد، و نه رهبری‌ای بود که بر دانش و بینش و حکمت و فرزانگی بنا شده باشد، و نه آئین صحیح منقول از انبیاء در دسترس بود».[۱]

بدین خاطر رحمت یزدان در حقّ انسان مقتضی این گردید که پیغمبری از سوی خود مبعوث بکند و بفرستد. پیغمبری که نوشته‌های پاک الهی را بر آنان بخواند و احکام آسمانی را بدیشان برساند. در آن نوشته‌ها موضوعات راست و درست و پرارزش و والائی باشد. کافران مشرک، و کسانی که اهل کتاب بودند از آن شرّ و بدی و فساد و تباهی دست نمی‌کشیدند و تغییر مسیر نمی‌دادند مگر با بعثت این پیغمبری که نجات‌دهنده و راهنما و روشنگر است . . .

۱- به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین».

قرآن مجید وقتی که این حقیقت را در سرآغاز این سوره بیان می‌دارد، برمی‌گردد و بیان می‌دارد که اهل کتاب مخصوصاً پراکنده نشده‌اند و از یکدیگر نگسیخته‌اند و در بارهٔ آئین خود اختلاف پیدا نکرده‌اند به سبب جهل و نادانی یا به علّت پیچیدگی مطالب دین یامقاصد عقیده، بلکه آنان پراکنده شده‌اند و اختلاف پیدا کرده‌اند پس از این که علم و اطّلاع بدیشان رسیده است، و بعد از این که حجّت و برهان روشن توسّط ابنیاء بدانان گوشزد گردیده است و ابلاغ شده است:

﴿وَ مٰا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتٰابَ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾.

اهل کتاب پراکنده نشده‌اند (و گروه گروه و دسته دسته نگشته‌اند) مگر آن زمانی که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است. آن وقت کم‌کم دچار تفرّق و اختلاف شده‌اند و مذاهبی را در دین خدا پدیدار کرده‌اند).

نخستین تفرقه و اختلاف، چیزی بود که میان گروه‌ها و دسته‌های یهودیان پیش از بعثت عیسی علیه‌السلام روی داد. یهودیان به گروه‌ها و دسته‌ها و جماعتها و حزبهائی تقسیم شدند، هرچند که پیغمبرشان موسی علیه‌السلام و کتابشان تورات بود. آنان به پنج گروه اصلی تقسیم گردیدند که عبارتند از: صدوقیون، فریسیون، آسیون، غلاة و افراطیون، سامریون ... هر طائفه‌ای هم جهتی و رویکردی دارد. بعد از آن تفرقه میان یهودیان و مسیحیان درگرفته است، هرچند که مسیح علیه‌السلام پیغمبری از پیغمبران بنی‌اسرائیل، و بلکه آخرین پیغمبر ایشان بوده است. آمده است و تورات را تصدیق کرده است و بدان باور داشته است. با وجود این، مخالفت و تفرقه میان یهودیان و مسیحیان به جائی رسیده است که دشمنانگی شدید و کینه‌توزی زشتی گردیده است. تاریخ کشتارگاه‌هائی میان یهودیان و مسیحیان نشان می‌دهد که بدنها از آنها به لرزه درمی‌آید و به تب و تاب می‌افتد.

«در اوائل قرن هفتم حوادث تازه‌ای روی داد که یهودیان را در پیش مسیحیان، و مسیحیان را در پیش یهودیان، مبغوض و دشمن کرد، و شهرت و آوازهٔ آنان را زشت و پلشت نمود. در آخرین سال فرمانروائی «فوکاس» یعنی سال ۶۱۰ میلادی، یهودیان بر مسیحیان در انطاکیه تاختند و یورش بردند. امپراتور سردار خود «ابنوسوس» را فرستاد تا شورش یهودیان را سرکوب کند. ابنوسوس رفت و کار خود را با سنگدلی شگفتی به مرحلهٔ اجراء درآورد. همهٔ مردمان را با شمشیر، به دار آویختن، غرق کردن، سوزاندن، شکنجه دادن، و آنان را جلو درندگان انداختن، و . . . کشت . . . این کار میان یهودیان و مسیحیان بارها و بارها اتّفاق افتاده است و تکرار گردیده است. مقریزی در کتاب «الخطط» گفته است: در ایّام «فوقا» پادشاه روم، کسری پادشاه ایران سپاهیان خود را به مملکتهای شام و مصر فرستاد. سپاهیان کلیساهای قدس، فلسطین، و اکثر شهرهای شام را ویران کردند، و جملگی مسیحیان را کشتند، و برای قتل عام مسیحیان به مصر رفتند، و عدّهٔ زیادی از ایشان را کشتند، و عدّهٔ زیادی از آنان را نیز اسیر کردند و به بردگی بردند، عدّه‌ای که قابل شمارش نبوده و خارج از شمار بودند. یهودیان به سپاهیان ایران کمک کردند، و با ایشان در جنگ با مسیحیان و تخریب کلیساهایشان همدست و همرزم شدند. یهودیان از طبرستان، کوه جلیل، شهر ناصریه، شهر صور، و از شهرهای قدس، به سوی ایرن آمدند، و با ایرانیان بر سر مسیحیان آوردند آنچه آوردند، و بلای بزرگی بدیشان رساندند و سخت کیفرشان دادند، و دو کلیسای ایشان را در قدس ویران کردند. منازل مسیحیان را آتش زدند، و قطعه‌ای از چوب صلیب را برداشتند، و کشیش قدس و عدّهٔ زیادی از یارانش را اسیر کردند . . . تا آنجا که بعد از ذکر فتح قدس گفته است:

یهودیان در اثنای این امر در شهر صور سر به شورش برداشتند، و بقیّهٔ افراد خود را به شهرهایشان فرستادند، و به همدیگر وعده دادند که بر سر مسیحیان بتازند و

ایشان را بکشند. میانشان جنگ درگرفت. در این جنگ حدود بیست هزار یهودی گرد آمدند و کلیساهای بیرون شهر صور را ویران ساختند. مسیحیان به سویشان برگشتند و بر آنان غالب شدند. یهودیان شکست خوردند و سخت درهم کوبیده شدند، و عدّهٔ زیادی از ایشان کشته شدند. هرقل در قسطنطنیّه پادشاه روم شد. با حیله و تزویری که با کسری به‌کار برد بر ایرانیان پیروز گردید. کسری از پیش هرقل کوچید و رفت. آن گاه هرقل از قسطنطنیّه حرکت کرد تا ممالک شام و مصر را بازسازی کند و خرابیهائی را آباد گرداند که ایرانیان به‌بار آورده بودند. فرستادگان یهودیان از طبرستان و جز آن به سوی هرقل آمدند، و هدایای ارزشمند زیادی را برایش آوردند و از او درخواست کردند به یهودیان امان بدهد و بر امان‌نامهٔ خود برایشان سوگند بخورد. هرقل به یهودیان امان داد و برایشان سوگند خورد. سپس وارد قدس شد. مسیحیان با انجیلها و صلیبها و بخورها و شمعهای فروزان به استقبال او آمدند و پذیرهٔ وی گردیدند. هرقل شهر و کلیساها را ویران دید. این امر او را بدحال و ناراحت کرد، و دلش به حالشان سوخت و با ایشان اظهار همدردی کرد. مسیحیان هرقل را از شورش یهودیان همراه با ایرانیان، و از کاری که یهودیان بر سرشان آورده بودند باخبر کردند. بدو اطّلاع دادند که شکنجه و آزار و کیفری که یهودیان بدیشان رسانده‌اند سخت‌تر و بدتر از شکنجه و آزار و کیفری بوده است که ایرانیان بر سر مسیحیان آورده‌اند، سخت به‌پا خاسته‌اند تا مسیحیان را تا آخرین نفر بکشند. مسیحیان هرقل را برانگیختند و او را بر آن داشتند که از یهودیان انتقام بگیرد و بر ایشان بتازد. این کار را در نظرش آراستند. هرقل به استدلال پرداخت و به مسیحیان خبر داد که به یهودیان امان داده است و برایشان سوگند خورده است. راهبان و کشیشان و رهبران مذهبی فتوا دادند که هیچ گناهی در کشتن یهودیان مرتکب نمی‌شود. زیرا یهودیان حیله و نیرنگ به کار برده‌اند تا او ایشان را امان داده است بدون این که بداند چه کاری از آنان سر زده است. به هرقل گفتند که ما کفّارهٔ همچون سوگندی را به جای تو می‌پردازیم، بدین صورت خودشان را وادار سازند و مسیحیان را بر آن دارند روزهای جمعه را در طول سال روزه بدارند و در طول زمان و گشت و گذار دوران همیشه روزهای جمعه روزه‌داری کنند! هرقل سخن ایشان را پذیرفت و سخت بر سر یهودیان تاخت، و بدیشان بلای بسیار زشتی رساند، و در این تاخت و تاز همه را نابودکرد، تا بدانجا که از یهودیان کسی در ممالک روم در مصر و شام باقی نماند، مگر کسانی که گریختند و خود را پنهان کردند . . .

با توجّه به این روایتها می‌توان دانست که کار این دستهٔ یهودیان و مسیحیان به کجا انجامیده است و چه اندازه سنگدل و خون‌آشام گردیده‌اند و آزمند ریختن خون انسان شده‌اند، و برای کیفر دادن دشمن روزشماری کرده‌اند و در پی فرصت بوده‌اند، و در این راستا حدود و ثغوری را مراعات ننموده‌اند».[1]

بعد از آن، تفرقه و اختلاف میان خود مسیحیان درگرفت، هرچند که کتابشان یکی و پیغمبرشان یکی بود. تفرقه و اختلاف ایشان پیش از هرچیز در عقیده بود. بعد از آن، به دسته‌های دشمنِ هم و بیزار از یکدیگر و جنگنده با همدیگر تبدیل شدند. اختلافات پیرامون سرشت مسیح عليه‌السلام میانشان درگرفت. میانشان در بارهٔ این که سرشت او لاهوتی یا ناسوتی است تفرقه افتاد. همچنین در بارهٔ سرشت مادرش مریم میانشان اختلاف پیدا شد. میانشان دعوا و جنجال درگرفت در بارهٔ سرشت سه خدائی که ـ به گمان آنان ـ «الله» از آنها فراهم آمده است و تشکیل گردیده است! قرآن دو قول یا سه قول مسیحیان را در این باره ذکر می‌فرماید:

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ﴾.

۱- به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمين». چاپ اوّل، صفحات ۹-۱۱.

به طور مسلّم، کسانی که می‌گویند: خدا، مسیح پسر مریم است! کافرند. (مائده/۱۷)

﴿ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ﴾.

بیگمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است!. (مائده/۷۳)

﴿ وَ إِذْ قَالَ اللهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ: اتَّخِذُونِي وَ أُمِّيَ إِلٰهَيْنِ مِنْ دُونِ اللهِ؟ ﴾.

و (خاطرنشان ساز) آن گاه را که خداوند می‌گوید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله، من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید (و ما دو نفر را نیز پرستش کنید؟). (مائده/۱۱۶)

شدیدترین این اختلافات دینی اختلاف میان مسیحیان شام و دولت روم، و میان مسیحیان مصر، یا به عبارت درست‌تر میان «ملکانی» و میان «منوفوسی» است. شعار ملکانیون عقیدهٔ مزدوج بودن سرشت مسیح بود. منوفوسیون معتقد بودند حضرت مسیح سرشت واحدی دارد که الاهیّت است. الاهیّتی که سرشت بشریّت مسیح در آن متلاشی گردیده است، مانند قطره‌ای از سرکه که به دریای عمیق و متلاطمی بیفتد. این اختلاف میان این دو گروه در قرن ششم و هفتم شدّت پیدا کرد، تا بدانجا که گوئی جنگ تمام عیاری میان دو آئین جداگانه و دشمن یکدیگر است. یا انگار مخالفت موجود در میان یهودیان و مسیحیان است . . . هر طائفه‌ای در بارهٔ طائفهٔ دیگر می‌گوید: آنان بر چیزی بند نیستند و عقیدهٔ درستی ندارند.

هرقل امپراتور روم که از سال ۶۱۰ تا ۶۴۱ می‌زیسته است، بعد از پیروزی بر ایرانیان در سال ۶۳۸، کوشید میان مذهبهای متخاصم اتّحاد برقرار کند و آنها را متّحد و متّفق گرداند. در توافق‌نامه آمده بود: مردمان حقّ ندارند از اصل سرشت حضرت مسیح سخن بگویند، و در این باره صحبتی نداشته باشند که آیا مسیح صفتی دارد یا دو صفت. ولی باید گواهی دهند خدا دارای اراده و مشیّت، یا قضا و قدر یگانه‌ای است. در اوائل سال ۶۳۱ بر این امر توافق گردید، و مذهب منوئیلی مذهب رسمی دولت و کسانی شد که پیرو کلیسای مسیحی در آن دولت بودند. هرقل تصمیم گرفت مذهب تازه‌ای را ارائه دهد که جدای از مذاهب مختلف و مخالف یکدیگر باشد. برای این کار به همهٔ وسائل و راه‌های ممکن متوسّل گردید. امّا قبطیان با او دشمنی ورزیدند و مبارزه کردند، و از این بدعت و تحریف بیزاری جستند، و در برابر او ایستادند و آمادهٔ مرگ در راه دفاع از عقیدهٔ قدیم خود شدند. امپراتور بار دیگر خواست مذهبها را یکی و متّحد گرداند، و اختلافات را از میان بردارد، و به این اکتفاء و بسنده کرد که مردمان اقرار و اعتراف کنند به این که خدا دارای یک اراده و مشیّت است. امّا مسألهٔ دیگری که اجراء این اراده و مشیّت در عمل است، سخن را در این راستا به وقت دیگری موکول کرد، و مردمان را از مناظره و مباحثهٔ در بارهٔ آن منع نمود و بازداشت. این امر را رسالت رسمی و اعلامیّهٔ همگانی کرد، و آن را به جمیع جهات جهان شرقی رساند. امّا این رسالت و اعلامیّهٔ همگانی طوفان را در مصر فرونشاند، و کشت و کشتار و شکنجه و آزار رسواگرانه‌ای با دست قیصر در مصر درگرفت و مدّت ده سال طول کشید. در این مدّت کارهائی روی داد که پوست بدن از آنها به لرزه می‌افتاد. مردانی شکنجه و آزار می‌شدند و سپس آنان را در آب غرق می‌کردند و می‌کشتند. مشعلهائی برافروخته می‌گردید و آتش آنها بر بدن بیچارگان مسلّط می‌شد و اندامهای آنها را می‌سوزاندند تا روغن گوشت بدنشان از دو سو بر زمین می‌ریخت. زندانی در کیسه‌ای لبریز از شن گذاشته می‌شد و به دریا انداخته می‌شد . . . و چیزها و کارهای رسواگرانهٔ دیگری جز اینها صورت می‌گرفت».[1]

همهٔ این اختلافات و کشمکشها در بین همهٔ اهل کتاب بود، آن هم:

۱- به نقل از کتاب: «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین». صفحات ۳-۵.

﴿ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴾.

بعد از آن که پیغمبری به پیش ایشان آمده است (و دستورات خدا را بدیشان رسانده است).

این اختلافات و کشمکشها بدان خاطر نبوده است که علم و دانش و بیان و روشنگری در میانشان کم بوده یا نبوده است. بلکه سیلاب هوا و هوس و انحراف و کجروی، ایشان را روبیده است و با خود برده است.

دین در اصل و اساس خود واضح و آشکار است، و عقیده به ذات خود سهل و ساده است:

﴿ وَ ما أُمِرُوا إِلّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ، وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴾.

در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

این قاعده و اساس و بنیاد دین خدا به طور کلّی است: خدای یگانه را پرستیدن، عبادت را تنها برای او کردن، مخلصانه به بندگیش پرداختن، نماز خواندن، و زکات پرداخت کردن:

﴿ وَ ذٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ﴾.

آئین راستین و ارزشمند این است و بس.

عقیدهٔ سره و خالصی در درون است. عبادت و پرستش خدا است که بیانگر این عقیده است. خرج کردن دارائی و اموال در راه خدا که زکات است . . . کسی که این ارکان و اصول را پیاده کند و تحقّق بخشد، ایمان را پیاده کرده است و تحقّق بخشیده است همان گونه که اهل کتاب بدان دستور داده شده‌اند، و همان گونه که در آئین خدا به طور کلّی مردمان بدین امر دستور داده شده‌اند. دین یکی است. عقیده یکی است. رسالتها پیاپی همین عقیده را با خود آورده‌اند، و پیغمبران بر همین عقیده گرد آمده‌اند . . . دینی است که دشواری و پیچیدگی در آن نیست. عقیده‌ای است که به تفرقه و اختلاف دعوت نمی‌کند و نمی‌خواند. این عقیده که بدین روشنی، و بدین سادگی، و بدین آسانی است، کجا است، و آن جهان‌بینیهای پیچیده، و آن جدال و ستیز بیشمار کجا است؟



پیش از این، حجّت و برهان در دیانتهایشان توسّط پیغمبرانشان برایشان آمده بود. امّا هم اینک حجّت و برهان به صورت زنده در پیغمبر خدا مجسّم گردیده است، پیغمبری که از سوی خدا است و کتابهای پاک الهی را بر آنان می‌خواند و قوانین و احکام آسمانی را بدیشان می‌رساند. عقیده را بدیشان می‌آموزد به شکل روشن و ساده و آسان. راه روشن است، و سرنوشت کسانی که کافرند، و کسانی که مؤمنند معیّن است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نارِ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها أُولٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ أُولٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً. رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴾.

مسلّماً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شکّ بدترین انسانها هستند. بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند. آنان مسلّماً خوب‌ترین انسانها هستند. پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند! این (همه نعمت و خوشی) از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.

محمّد ﷺ پیغمبر واپسین است. اسلامی که محمّد ﷺ با خود به ارمغان آورده است رسالت واپسین است. پیغمبران پیاپی می‌آمدند هر زمان که

زمین فاسد و تباه می‌گردید تا مردمان را به خیر و صلاح برگردانند. فرصت به دنبال فرصت، و مهلت بعد از مهلت، داده می‌شد به کسانی که از راه منحرف می‌شدند و به کژراهه می‌افتادند. ولی خدا خواست رسالتهائی که به سوی زمین روانه می‌گردند، با این رسالت واپسین و جامع و شامل و کامل مختوم گردد و پایان داده شود. فرصت واپسین معلوم و مشخّص گردید. یا ایمان آوردن و نجات پیدا کردن است، و یا کفر ورزیدن و هلاک گردیدن است. زیرا کفر ورزیدن در این زمان دلالت بر شرّ و بلای بدون حدّ و مرزی دارد، و ایمان آوردن دلالت بر خیر و خوبی فراوان و سرمدی دارد.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا. أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴾.

مسلّماً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شکّ بدترین انسانها هستند.

حکم قاطعانه‌ای است که نه جای ستیزی و نه راه چاره‌ای در آن است، هرچند برخی از اعمال و آداب و مقرّرات ایشان شایسته و بایسته و خوب و پسندیده باشد، مادام که آنان بدین رسالت واپسین ایمان نیاورند، و این پیغمبر خاتم را نپذیرند. ما در بارهٔ این حکم شکّ و تردیدی به خود راه نمی‌دهیم به خاطر نمادی از نمادهای خیر و صلاحی که دیده می‌شود، ولی با برنامهٔ ثابت و استوار یزدان پیوندش گسیخته و بریده است.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴾.

بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسلّماً خوب‌ترین انسانها هستند.

حکم قاطعانه‌ای است که در آن نیز جای هیچ‌گونه ستیز و جدالی نیست. شرط آن نیز واضح و روشن است و دشواری و پیچیدگی و حیله و نیرنگی نیست. این شرط، ایمان است. نه تولد در محلّی از زمینی شرط است که سرزمین اسلامی نامیده می‌شود، و نه خانه‌ای شرط است که گفته می‌شود: متعلّق به مسلمانان است. و نه گفتن واژه‌ها و جمله‌هائی شرط است که انسانی بدان زبان می‌گشاید. بلکه شرط، ایمان است، ایمانی که آثار آن در واقعیّت زندگی پیدا و هویدا باشد:

﴿ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ﴾.

کارهای شایسته و بایسته می‌کنند.

این کلام، سخنی نیست که از لبها بیشتر تجاوز ننماید. کارهای شایسته و بایسته، هرگونه رفتار و کرداری است که خدا به انجام آن دستور فرموده باشد. از قبیل: عبادت و خلق و خوی و کار و عمل و همزیستی و سازش خداپسند . . . نخستین کار شایسته و بایسته اجرای شریعت خدا در زمین، و حکومت کردن و داوری نمودن در میان مردمان برابر آنچه خدا مقرّر و معیّن داشته است و شریعتش نامیده است . . . کسانی که این چنین باشند، آنان بهترین انسانها هستند.

﴿ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴾.

پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند.

باغهائی که برای اقامت دائم در میان نعمتها آماده گردیده‌اند. نعمتهائی که در اینجا ایمن شدن از فوت و فنای آنها، و اطمینان پیدا کردن از پراکندگی و نابسامانی آنها بیانگر آنها است. فوت و فنا، و پراکندگی و نابسامانی هم همهٔ خوبیها و پاکیهای زمین را از میان برمی‌دارد، و همهٔ خوشیها و نعمتهای زمین را تیره و تار می‌نماید . . . همچنین رودبارهائی که در زیر درختان و کاخهای آنجا جاری است بیانگر نعمتها و خوشیهای سرمدی است، و جریان رودبارها سایه‌روشنهای تر و تازگی و زندگی و حیات و جمال و زیبائی دارد! سپس روند سخن پلّه پلّه اوج می‌گیرد و این نعمتهای سرمدی را بیشتر و بیشتر به تصویر

می‌زند و بالاتر و والاتر پیش چشم می‌دارد:

﴿ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند!

این رضای خدا است، و رضای خدا والاتر و خوشایندتر از همهٔ نعمتها است . . . این رضایت از پروردگارشان در درونشان جای دارد. این رضایت آنان از قضا و قدر یزدان در بارهٔ ایشان است. این رضایت آنان از نعمتهای خداداد بدیشان است. این رضایت رضایتی است که سراپای وجودشان را با آرامش و اطمینان و شادی خالصانهٔ ژرف فرامی‌گیرد و غرق در خود می‌کند . . .

این تعبیری است که سایه‌روشنهایش را می‌اندازد:

﴿ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ﴾.

خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند!

این تعبیری است که هیچ تعبیر دیگری چنین سایه‌روشنهائی ندارد!

﴿ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴾.

این (همه نعمت و خوشی) از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.

این واپسین تأکید است. تأکید این که همهٔ اینها مربوط به ارتباط دل با خدا، و با نوع این ارتباط، و با احساس ترس و هراسی است که انسان را به انجام همهٔ خوبیها و نیکیها برانگیزد و بکشاند، و انسان را از هرگونه انحراف و کجروی بازدارد و برگرداند . . . احساسی به انسان دست دهد که سدّها و مانعها را از سر راه بردارد، و پرده‌ها را از جلو چشمان انسان به کنار بزند، و دل را لخت و عور در پیشگاه خدای قادر متعال نگاه دارد، و خالصانه دل را به خدا بدهد. کسی که عبادت را مخلصانه انجام می‌دهد، و عمل را از آلودگیهای ریا و پلشتیهای شرک در هر شکلی از اشکال می‌پالاید و سره می‌نماید، و واقعاً از پروردگارش می‌ترسد، چنین کسی نمی‌تواند بجز خدا سایه‌ای از آفریدگان خدا را به دل خود بیفکند و بیندازد. چرا که او می‌داند خدا نمی‌پذیرد کاری را که در آن بنده غیر خدا را با خدا در مد نظر بگیرد و به میان بیاورد. خدا کاملاً بی‌نیاز از شریک و انباز است. باید عمل برای خدا خالصانه انجام بگیرد، و الّا آن را نمی‌پذیرد.



این حقائق چهارگانهٔ بزرگ، مباحث این سورهٔ کوتاه است. قرآن این حقائق را با شیوهٔ ویژهٔ خود بیان می‌کند که در این سوره‌های کوتاه با صفت خاصّی نمودار و پدیدار می‌گردد . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ زلزله مکّی و ۸ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ﴿١﴾ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾ وَقَالَ الْإِنسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴿٥﴾ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾ فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

این سوره در قرآن و برابر برخی از روایات مدنی است. در بعضی از روایتهای دیگر نیز این سوره مکّی است. ما روایتهائی را ترجیح می‌دهیم که این سوره را مکّی می‌شمارند. شیوهٔ تعبیری و موضوعات این سوره نیز مؤیّد این نظریّه است.

این سوره تکان سخت و تندی برای دلهای غافل است. تکانی است که در آن، موضوع و صحنه و آهنگ واژگانی شرکت می‌ورزد. این سوره فریاد بلند و نیرومندی است که زمین را و ساکنان زمین را به تکان و لرزه می‌اندازد. هنوز خوب به خود نمی‌آیند و آگاه و هوشیار نمی‌گردند ایشان را با حساب و کتاب و وزن و ترازو و سنجش و ارزیابی و سزا و جزا در برخی از بندهای کوتاه رویاروی می‌گرداند . . .

این قالب همهٔ جزء سی‌ام است. این قالب، در این سوره، واضح و کامل پدیدار و نمودار می‌آید . . .

❁

﴿ إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا؟ يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ﴾.

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود، و زمین (از هم می‌شکافد و گدازه‌های درونی و دفینه‌ها و مرده‌ها، و همهٔ) سنگینیها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد (و به گونهٔ دیگری درمی‌آید)، و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟ در آن روز (که سرآغاز قیامت است) زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهائی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید).

این، روز قیامت است. روزی است که زمینِ ثابت و استوار سخت به لرزش و جنبش درمی‌آید. سخت به زلزله درمی‌افتد. آنچه در درون دارد به بیرون می‌اندازد. پیکرها و فلزها و معدنها و دیگر چیزهائی که مدّتهای زیادی آنها را در درون خود نگاهداری می‌کرده است به بیرون پرت می‌کند. انگار زمین می‌خواهد بار خود را سبک دارد، و از این سنگینیها خویشتن را آسوده نماید، سنگینیهائی که مدّتهای طولانی آنها را برمی‌داشته است!

این صحنه‌ای است که هرچیز ثابت و استواری را به لرزش و جنبش درمی‌آورد که زیر پای شنوندهٔ این سوره قرار دارد. به گونه‌ای که چنین می‌انگارند که آنان خودشان به جولان افتاده‌اند و به تاب درآمده‌اند و بدین سو و آن سو هل داده شده‌اند! زمین زیر پایشان می‌لرزد و می‌جنبد و بدین سو و آن سو می‌افتد و می‌رود! صحنه‌ای است که دلها را برمی‌کند و گریزان می‌کند از هر چیزی که در این زمین بدان چنگ می‌زند و به دنبال آن می‌افتد، و گمان می‌برد که ماندگار و پایدار است. این نخستین پیام این صحنه‌ها است، صحنه‌هائی که قرآن آنها را به تصویر می‌کشد، و در

آنها حرکت و جنبشی را به ودیعت می‌گذارد که نزدیک است به اعصاب شنونده منتقل شود به محض این که عبارت شگفت و شگرف قرآنی را بشنود!

بر این تأثیر، وضوح و روشنی می‌افزاید، وقتی که «انسان» را در مقابل این صحنهٔ عرضه شونده نشان می‌دهد، و در آن حال که او دارد به صحنه نگاه می‌کند، فعل و انفعال و کنش و واکنش او راترسیم می‌کند:

﴿ وَ قَالَ الْإِنْسانُ: ما لَها؟ ﴾.

و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟.

این پرسش کسی است که ناگهانی گرفتار آمده است و حیران و ویلان و مات و مبهوت گردیده است. آن کسی که می‌بیند آنچه را که تا به حال ندیده است و با آن آشنا نشده است. با چیزی رویاروی می‌گردد که آن را درک و فهم نمی‌کند. چیزی را می‌بیند که نمی‌تواند در برابر آن شکیبائی کند و ساکت بماند. فریاد برمی‌آورد:

﴿ ما لَها ﴾.

زمین را چه شده است؟.

چه چیز است که او را این‌گونه به لرزش و جنبش و تب و تاب می‌اندازد؟ زمین را چه شده است؟ انگار او بر پشت زمین این سو و آن سو می‌شود و می‌رود، و تلوتلو می‌خورد و سرنگون می‌گردد و واژگون می‌شود. می‌کوشد چیزی را بگیرد تا آرام بگیرد و بایستد. امّا همه‌چیز پیرامونش سخت در تب و تاب و جنبش و لرزش است!

«انسان» پیش از این، زلزله‌ها و آتشفشانیها دیده است. از مشاهدهٔ آنها به ترس و هراس افتاده است و آشفته و پریشان گردیده است، و هلاک و نابود شده است، ولی انسان وقتی که زلزلهٔ روز قیامت را می‌بیند همگونی و مشابهتی را میان زلزلهٔ روز قیامت و زلزله‌ها و آتشفشانیهای زندگی دنیا نمی‌یابد! این چیز تازه‌ای است که انسان بسان آن را ندیده است. کاری است درگرفته است و راز آن را نمی‌داند، و شبیه آن را به یاد ندارد. کار هراس‌انگیزی است که برای نخستین بار روی می‌دهد!

﴿ يَوْمَئِذٍ ﴾. در آن روز﴾... آن روز که این زلزله درمی‌گیرد، و انسان در برابرش مدهوش و حیران می‌گردد!

﴿ تُحَدِّثُ أَخْبارَها بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحىٰ لَها ﴾.

زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند (و به زبان قال یا حال خواهد گفت که چه چیزهائی بر آن گذشته است. این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید).

در آن روز این زمین اخبار خود را بازگو می‌کند، و حال خود را و آنچه را که بر او گذشته است به رشتهٔ سخن می‌کشد... به ذکر آنچه بر سر او آمده است و آنچه بر سر او گذشته است می‌پردازد.

﴿ بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحىٰ لَها ﴾.

(این احوال و اقوال زمین) بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد (که چه بشود و چه بگوید).

کاری که زمین باید انجام بدهد این است که به حرکت و جنبش درآید و روان شود، و به زلزلهٔ ویژهٔ خود بپردازد، و بارها و سنگینیهای خود را بیرون بیفکند!.. او هم فرمان پروردگار خود را اطاعت می‌کند:

﴿ وَ أَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ ﴾.

و فرمان پروردگارش را می‌برد، و چنین هم می‌سزد و حقّ هم همین است. (انشقاق/۲)

اخبار خود را بازگو می‌کند. این حال، سخن روشنی است در بارهٔ چیزی که به دنبال دارد. آنچه به دنبال دارد فرمان یزدان و پیام خدا بوده است...



در اینجا که «انسان» مدهوش و گرفتار است، و آنچه روی داده است و پیش آمده است، از ترس و هراس و دهشت و وحشت و شگفت و شگرف، پریشان می‌شود و روان می‌گردد و نفس نفس می‌زند و زبان بیرون می‌کشد، در اینجا «انسان» که نزدیک است زبانش از گفتار بایستد، پریشان و هراسان می‌پرسد: چه شده است؟ چه شده است؟ در اینجا با صحنهٔ حشر و نشر و

حساب و کتاب و سنجیدن و برکشیدن و سزا و جزا رویاروی می‌گردد:

﴿ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتاً لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ. فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ ﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می‌آیند (و رهسپار صحرای محشر می‌شوند) تا کارهایشان بدیشان نموده شود و (نتیجهٔ اعمالشان را ببینند). پس هرکس به اندازهٔ ذرّهٔ غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد یافت). و هرکس به اندازهٔ ذرّهٔ غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید).

در یک لحظه صحنهٔ برخاستن از گورها را می‌بینیم:

﴿ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتاً ﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می‌آیند (و رهسپار صحرای محشر می‌شوند).

صحنه‌های ایشان را پخش و پراکنده در نواحی زمین می‌بینیم بدان گاه که زنده می‌گردند و از گورها بیرون می‌آیند.

﴿ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴾.

انگار آنان ملخهای پراکنده‌اند (که در دسته‌ها و گروه‌های نامنظّم و بی‌هدف، راهی اینجا و آنجا می‌شوند). (قمر/۷)

این نیز صحنه‌ای است که انسان پیش از آن با آن آشنا نبوده است و آن را ندیده است. صحنهٔ مردمان در میان همهٔ نسلها است که زنده می‌شوند و از اینجا و آنجا برمی‌خیزند و به راه می‌افتند:

﴿ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً ﴾.

روزی زمین از روی مردمان می‌شکافد و کنار می‌رود، و ایشان به سرعت (از میان خاکها) بیرون می‌آیند. (ق/۴۴)

تا چشم کار می‌کند، شبحها را می‌بیند که شتابان زنده می‌گردند و بیرون می‌آیند و روان می‌شوند! به کسی و به چیزی نگاه نمی‌کنند. نه پشت سر خود را می‌نگرند، و نه به اطراف خویش نگاه می‌کنند:

﴿ مُهْطِعِينَ إِلَى ٱلدَّاعِ ﴾.

شتابان به سوی فراخوانندهٔ (الهی، اسرافیل) می‌روند (و بدو می‌نگرند و چشم از او برنمی‌دارند). (قمر/۸)

گردنهای ایشان بالا کشیده می‌شود، و چشمان آنان خیره می‌گردد:

﴿ لِكُلِّ ٱمْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴾.

در آن روز هرکدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سرگرم می‌کند و از هر چیز دیگری بازمی‌دارد. (عبس/۳۷)

صحنه‌ای است که زبان آدمیان نمی‌تواند از صفت آن سخن بگوید و به تعبیر بپردازد. هراسناک و وحشت‌انگیز است. ترس‌آور است. بیمناک است. حیران و ویلان‌کننده است. . .

همهٔ این واژه‌ها و تمام واژگان همسان اینها که در فرهنگها ضبط و ثبت هستند، معنی و مفهومی را نمی‌توانند برسانند که در این صحنه است، معنی و مفهومی که مرغ خیال اندکی از آن را دریافت می‌دارد، وقتی که به پرواز درمی‌آید و این صحنه را ورانداز می‌کند بدان اندازه که می‌تواند و در حدودی که تاب آن را می‌آورد!

﴿ يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ ٱلنَّاسُ أَشْتَاتاً ﴾.

در آن روز، مردمان (از گورهای خود) دسته دسته و پراکنده بیرون می‌آیند (و رهسپار صحرای محشر می‌شوند).

﴿ لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴾.

تا کارهایشان بدیشان نموده شود (و نتیجهٔ اعمالشان را ببینند).

این یکی سخت‌تر و ناگوارتر، و بلای نابهنجارتری است . . . آنان می‌روند به سوی جایگاهی که در آنجا اعمالشان بدیشان نشان داده می‌شود تا آنها را ببینند و با سزا و جزای آنها رویاروی گردند. گاهی رویاروی

شدن انسان با عمل خودش سخت‌تر و بدتر از هر سزا و جـزائـی است. بـرخـی از کـارها است کـه انسـان از رویاروی شدن با آن گریز و نـفرت دارد. از آن روی می‌گرداند به خاطر زشتی و پلشتی آن، بدان هنگام که در نوبه‌ای از نوبه‌های پشیمانی و نیش درون، کـارش پیش چشمش مجسّم می‌گردد و به تصوّر درمی‌آید. این وقتی است که خودش تک و تنها آن هم در ایـن دنـیا خویشتن را در برابر رفـتار و کـردارش مـی‌یابد. پس وقتی که در آن جهان، در حـضور هـمگان و در کـنار گواهان و در پیشگاه یزدان بزرگوار و قدرتمند جهان، خود را در برابر رفتار و کردارش می‌یابد، باید چه حالی داشته باشد؟!

واقعاً عقوبت هراسناک و وحشتناکی است خود این که اعمالشان بدیشان نشـان داده شـود، و خـود ایـن کـه رویاروی گردند با چیزهائی که از آنان سر زده است و انجام پذیرفته است!

پشتِ سرِ دیدن اعمال و افعال، حساب و کتاب دقـیقی است که ذرّه‌ای از خیر و خوبی یا شرّ و بدی را ناکشیده و ناسنجیده و بدون پاداش و پادافره نمی‌گذارد و از آن درنمی‌گذرد.

﴿ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ ﴾.

پس هرکس به اندازۀ ذرّۀ غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد یافت). و هرکس به اندازۀ ذرّۀ غباری کار بد کرده باشد، آن را خـواهـد دید (و سزایش را خواهد چشید).

ذرّه . . . بعضی از مفسّران پیشین مـی‌گفتند: ذرّه پشّـه است. برخی هم می‌گفتند: ذرّه، گرد و غباری است که در پرتو نـور خـورشید دیـده مـی‌شود . . . گـرد و غـبار کوچک‌ترین چیزی بود که می‌توانستند برای معنی واژۀ ذرّه تصوّر کنند و پیش چشم دارند . . .

امّا ما اکنون می‌دانیم ذرّه به اتم می‌گویند، و اتم چـیز مشخّصی است و در عربی نامش ذرّه است. اتم بسیار از گرد و خاک پراکنده در هوا کوچک‌تر است، گـرد و خاکی که در پرتو نور خورشید مشاهده می‌گردد. چـه گرد و خاک پراکنده در هوا با چشـم غـیرمسلّح دیـده مـی‌شود، ولی اتـم هـرگز دیـده نـمی‌شود، حـتّی بـا بزرگ‌ترین ذرّه‌بینهائی که در آزمایشگاه‌ها و کارگاه‌ها است. اتـــم «رؤیـــائی» در دل و درون فـرزانگـان و دانشمندان است! هیچ‌یک از آنان نگفته است که او اتم را با چشم خودش و یا با ذرّه‌بین دیده است. آنچه را که دیده است آثار اتم بوده است نه خود اتم!

این یا چیز هموزن این از خیر و خوبی و شـرّ و بـدی حاضر آورده می‌شود، و صاحب آن، آن را مـی‌بیند و پاداش و پادافره آن را می‌یابد! . .

بدین هنگام «انسان» چیزی از اعمال خود را کوچک و ناچیز نمی‌شمارد، خیر و خوبی باشد یا شرّ و بدی. او نمی‌گوید: این کوچک است و حساب و کتابی و وزن و سنگینی و ارزش و بهائی نـدارد. بـلکه وجـدانش در برابر هر عملی از اعمالش به جنبش و تکان مـی‌افـتد، بسان جنبش و تکان آن ترازوی دقیقی که اتم آن را بالا می‌برد یا پائین می‌اندازد!

همچون ترازوئی نظیر و شبیهی یا همسان و هـمگونی برای آن هنوز در زمین یافته نشده است . . . مگـر در دل با ایمان . . . دلی که در برابر اتمی از خیر و خوبی و شرّ و بدی به جنبش و تکان درمی‌آید . . . در زمـین دلهائی است که در برابر کوهی از گناه‌ها و نافرمانیها و سرکشیها و زشتیها و پلشتیها نمی‌جنبند . . . هیچ متأثّر و منفعل نمی‌شوند از این که کوه‌هائی از خیر و خوبی را زیر پا له و لورد سازند، کوه‌هائی که کوه‌های دیگر از آنها کم‌تر و ناچیزتر هستند . . .

این دلها، دلهای سخت و نابهنجاری در زمین هسـتند. این دلها در روز حساب و کتاب زیر بـارهای سـنگین گناهان خود له و لورد می‌گردند!



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ عادیات مکّی و ۱۱ آیه است

سُورَةُ العَادِيَاتِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾ ۞ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ ﴿١١﴾

روند این سوره در پسوده‌های تند و سخت و برانگیزنده‌ای به پیش می‌رود. از پسوده‌ای به پسوده‌ای، سبک و سریع و آزاد، می‌پرد و می‌دود و می‌جهد، تا به واپسین بند و بخش سوره می‌رسد، و واژه و سایه‌روشن و موضوع و آهنگ در کنار آن می‌آرامد و استقرار می‌یابد! بدان گونه که دونده به خطّ پایانی مسابقه می‌رسد و در آنجا می‌آرامد و استقرار می‌یابد!

این سوره می‌آغازد با صحنهٔ اسبانی که نَفَس‌زنان به پیش می‌تازند، آن اسبانی که با سمهای خود جرقه‌ها و شراره‌ها برمی‌افروزند. بامدادان یورش و ایلغار می‌برند. گرد و غبار برمی‌انگیزند. ناگهانی به میان دشمنان می‌روند و ایشان را غافلگیر می‌کنند و می‌گیرند. به صفهایشان ترس و هراس می‌اندازند و به گریز و فرارشان وادار می‌دارند!

به دنبال این صحنه، صحنهٔ ناسپاسی و حقّ‌ناشناسی و کفران نعمت و انکار کردن و کفر ورزیدن و خودپسندی و بخل شدید نفس درمی‌رسد!

پس این صحنه هم صحنهٔ زنده شدن و سر از گورها به در آوردن، و جمع‌آوری کفر و ایمان و نیّت خوب و بد موجود در سینه‌ها فرامی‌رسد.

در پایان این سوره، گرد و غبار برانگیختن و بخل و تنگچشمی نمودن و زنده شدن و گردآوری کردن، همه به نهایت خود می‌رسد. به پیشگاه خدا می‌رسد و در آنجا بازمی‌ایستد و استقرار می‌پذیرد:

﴿ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ ﴾.

در آن روز بدون شکّ، پروردگارشان (از احوال و اعمال ایشان) بسیار آگاه است (و پاداش و کیفرشان را می‌دهد؟). (عادیات/۱۱)

در آهنگ موسیقی خشونت و دمیدن و تاختن و درهم شکستنی است که با فضای پر سر و صدا و گرد و خاکی مناسبت دارد که گورهای زیر و رو شده آن را برمی‌انگیزند، و با سینه‌هائی که رازها و ایده‌ها و باورهای درون آنها گردآوری می‌گردد و پیش آورده می‌شود، ارتباط و پیوند دارد. همچنین با فضای انکار کردن و ناسپاسی نمودن و خودخواهی و خودپسندی و تنگچشمی شدید مناسبت دارد . . . وقتی که خدا برای همهٔ اینها چهارچوب مناسبی را خواسته است، این چهارچوب را نیز از فضای پر سر و صدا و گرد و خاک آلوده‌ای تهیّه دیده است، گرد و خاکی که اسبان تازنده در حرکت و دویدن خود برمی‌انگیزند، و فضا را از شیهه و صدای خود پر می‌کنند، و با سمهای خود جرقّه‌ها و شراره‌ها برمی‌افروزند، و بامدادان ناگهان یورش می‌برند و گرد و خاک می‌پراکنند، و به وسط دشمنان بدون انتظارشان می‌تازند و می‌رسند . . . پس چهارچوب این سوره چهارچوبی ساخته از تصویر است، و تصویری ساخته از چهارچوب است.[1]

۱- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل هماهنگی

﴿ وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحاً، فَالْمُورِيَاتِ قَدْحاً، فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحاً، فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً، فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعاً . . . إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ. وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ . . . ﴾.

سوگند به اسبان تازنده‌ای که (به سوی میدان جهاد) نفس‌زنان پیش می‌روند! آن اسبانی که (بر اثر برخورد چخماق سمهایشان به سنگهای سر راه) جرقه‌ها برمی‌افروزند. همان اسبانی که بامدادان (بر سپاهیان دشمن) یورش می‌برند. و در آن، گرد و غبار زیادی را برمی‌انگیزند. و بامدادان به میان جمع (دشمنان) می‌تازند. (به چنین اسبانی سوگند که) انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق‌ناشناس است. خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می‌داند ناسپاس و حق‌ناشناس است). و او علاقهٔ شدیدی به دارائی و اموال دارد. . . .

یزدان سبحان به اسبان پیکار سوگند یاد می‌کند، و حرکات آنها را یکی‌یکی توصیف می‌فرماید، از آن زمان که دویدن می‌آغازند و نفس‌زنان از شیهه‌ها و صداهای مشهور خود که در حال حرکت دارند همهٔ اطراف را پر می‌سازند. صخره‌سنگها را با سمهای خود می‌زنند و شراره‌ها و جرقّه‌ها از آنها پدید می‌آورند. در بامدادانِ زود، ناگهان بر سر دشمنان می‌تازند. گرد و غبار برپا و برانگیخته می‌دارند، گرد و غبار پیکار بدون انتظار. اسبان به میان صفهای دشمنان ناگهانی وارد می‌شوند و آنان را دچار پریشانی و هرج و مرج می‌گردانند!

اینها گامهای پیکاری است که مخاطبان نخستین این قرآن بدانها آشنا بوده‌اند و مراحل گوناگون آن را دیده‌اند . . . سوگند خوردن به اسبان در این چهارچوب، پیام نیرومندی دربر دارد راجع به دوست‌داشت حرکت و تلاشی که برای آن انجام می‌گیرد. این حرکت و تلاش وقتی صورت می‌پذیرد که انسان به ارزش و بهای آن در ترازوی یزدان سبحان پی برده باشد و بداند چه اندازه خدا بدین پیکار توجّه دارد و بدان اهمّیّت می‌دهد.

این گذشته از هماهنگی این صحنه با صحنه‌هائی است که بر آنها سوگند یاد می‌شود و بر آنها پیرو زده می‌شود، همان گونه که قبلاً گفتیم. چیزی که خداوند سبحان بر آن سوگند می‌خورد حقیقتی در نفس انسان است، زمانی که دل او از انگیزه‌های ایمان خالی باشد. این حقیقتی است که قرآن انسان را بدان توجّه می‌دهد تا ارادهٔ او را برای مبارزهٔ با آن مجهّز و آماده سازد. چرا که خدا ژرفای پیوندهای این حقیقت را در نفس انسان می‌داند، و آگاه از تأثیر فراوان این حقیقت در هستی او است:

﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ. وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ. وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴾.

انسان نسبت به پروردگار خود بسیار ناسپاس و حق‌ناشناس است. خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می‌داند ناسپاس و حق‌ناشناس است). و او علاقهٔ شدیدی به دارائی و اموال دارد.

انسان نعمت پروردگار خود را انکار می‌کند، و فضل و لطف فراوان او را نادیده می‌گیرد. ناسپاسی و حق‌ناشناسی و انکار انسان در نمادها و سیماهای پراکنده و گوناگونی پدیدار می‌آید و به صورت افعال و اقوال نمودار می‌گردد، و در جایگاه شاهدی که این حقیقت را بیان بدارد و بر آن گواهی بدهد جای می‌گیرد. انگار خودش بر ضدّ خودش بر این حقیقت گواهی می‌دهد. یا انگار او روز قیامت خودش بر ناسپاسی و حق‌ناشناسی و انکار و کفر خود گواهی می‌دهد:

﴿ وَ إِنَّهُ عَلَىٰ ذٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴾.

خود انسان نیز بر این معنی گواه است (و می‌داند ناسپاس و حق‌ناشناس است).

روزی حقّ و حقیقت را بر ضدّ خود بیان می‌دارد، آن گاه

⇦ هنری.

که اصلاً جای جدال و ستیز و حیله و نیرنگ نیست!

﴿ وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴾.

و او علاقهٔ شدیدی به دارائی و اموال دارد.

او بسیار خود را دوست می‌دارد، بدین خاطر است که او خیر و خوبی را سخت دوست می‌دارد، ولی آن را در اموال و دارائی و سلطه و قدرت و بهره‌مندی از کالاهای زندگی دنیوی، مجسّم می‌دارد و شکل می‌بخشد . . .

این فطرت انسان است، و این سرشت انسان است، مادام که ایمان آمیزهٔ دل انسان نشده باشد، تا جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و مقیاسها و همّت گماشتنهای او را تغییر دهد و دگرگون سازد، و ناسپاسی و حقّ‌ناشناسی و کفر و انکار او را به اعتراف و اقرار به فضل و لطف و شکر و سپاس خدا تبدیل گرداند. همچنین خودخواهی و تنگچشمی او را به فداکاری و جان‌نثاری و رحمت و مهربانی تبدیل سازد. و ارزشهای حقیقی را بدو نشان دهد، ارزشهائی که دستیابی بدانها سزاوار حرص و جوش و مسابقه و رنج کشیدن و تلاش ورزیدن است. این چنین ارزشهائی بالاتر و والاتر از مال و سلطه و بهره‌مندی حیوانی از کالاهای زندگی دنیوی است . . .

قطعاً انسان ـ بدون ایمان ـ حقیر و کوچک است. خواستهایش حقیر و ناچیز است. چیزهای مورد توجّه او حقیر و بی‌ارزش است، هراندازه هم آزها و طمعهایش بزرگ، و دیدگاه‌ها و انتظارهایش سترگ، و اهداف و مقاصدش بالا و والا باشد. زیرا او پیوسته در لجنزار زمین سرنگون می‌ماند، و همیشه در حدود و ثغور عمر مقیّد و گرفتار خواهد بود، و زندان هستی خود خواهد گردید . . . او را آزاد نمی‌سازد، و وی را اوج نمی‌دهد، مگر تماس با جهانی که بزرگ‌تر از زمین، و برتر از زندگی دنیوی، و سترگ‌تر از هستی انسان است . . . جهانی است که توسّط خداوند ازلی ساخته شده است و از دست قدرت او به درآمده است، و به سوی خداوند ابدی برمی‌گردد، و در آن دنیا با آخرت برای همیشه پیوند پیدا می‌کند و برای همیشه می‌ماند . . .



بدین سبب واپسین نگرش در این سوره فرامی‌رسد تا ناسپاسی و حقّ‌ناشناسی و کفر و انکار و خودخواهی و بخل را چاره‌سازی نماید و بزداید، و قید و بند و غل و زنجیر نفس را درهم شکند و آن را از آنها آزاد و رها گرداند. همراه آن، صحنهٔ زنده شدن و رستاخیز و همایش همگان در پیشگاه یزدان را به صورتی نمایش می‌دهد که عشق و محبّتِ خیر و خوبی، یعنی اموال و دارائی را به فراموشی می‌سپارد، و انسان را از غفلت سرمستی و خودخواهی بیدار و هوشیار می‌گرداند:

﴿ أَفَلاٰ يَعْلَمُ إِذٰا بُعْثِرَ مٰا فِي الْقُبُورِ، وَ حُصِّلَ مٰا فِي ٱلصُّدُورِ ﴾.

آیا این انسان (ناسپاس و دلباختهٔ دارائی) نمی‌داند: هنگامی که آنچه در گورها است بیرون آورده می‌شود (و مردگان زنده می‌گردند). و هنگامی که آنچه در سینه‌ها (از کفر و ایمان و نیّت خوب و بد) است (از میان دفاتر اعمال) جمع‌آوری می‌گردد و به دست می‌آید . . . .

صحنهٔ درشت و برانگیزنده‌ای است. زنده شدن و سر از گورها به درآوردن همهٔ کسانی که در گورها آرمیده‌اند. بیان زنده شدن و سر از گورها به درآوردن با این واژهٔ شگفت و شگرف‌برانگیزنده است. فراچنگ آوردن اسرار و رازهائی است که در سینه‌ها نهان مانده است و انسان سخت بدانها بخل ورزیده است و آنها را از چشمان دیگران دور داشته است. فراچنگ آوردن با این واژهٔ درشت و سخت . . . فضا، سراسر آن، درشتی و سختی و غبارآلود است!

آیا انسان نمی‌داند چه می‌شود وقتی که این چنین بشود؟ . . آیا نمی‌گوید که چه چیز را می‌داند؟ آگاهی او از این، به تنهائی کافی است حسّ و شعور او را به تکان و لرزه درآورد. آن گاه انسان را رها می‌سازد تا به دنبال پاسخ بگردد، و در پی هر مطلوب و مقصودی بگردد، و به تصوّر درآورد آثار و عواقبی را که امکان دارد با این جنبشها و تکانهای سخت همراه باشد!

این جنبشها و تکانهای شوریده و برانگیخته پایان می‌یابد و آرام می‌گیرد، و هرچیزی می‌آرامد، و هرکاری به نهایت می‌رسد، و هر فرجامی و هر سرنوشتی خاتمه می‌پذیرد:

﴿إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ﴾.

در آن روز بدون شکّ پروردگارشان (از احوال و اعمال ایشان) بسیار آگاه است (و پاداش و کیفرشان را می‌دهد).

برگشت به سوی پروردگارشان است. پروردگارشان در «آن روز» کاملاً آگاه و مطّلع از احوال و اسرار ایشان است ... خدا در هر وقتی و در هر حالی آگاه و مطّلع از آنان است. ولیکن این آگاهی و اطّلاع «در آن روز» آثار و پیامدهائی دارد که ایشان را در این جایگاه متوجّه آنها می‌گرداند ... این آگاهی و اطّلاعی است که به دنبال آن، فرجام و عاقبتی است. این آگاهی و اطّلاعی است که در پی آن، حساب و کتاب و جزا و سزا است. این معنیِ ضمنی، در این مقام جلوه‌گر و پدیدار می‌آید.



این سوره، روال و منوال یگانه‌ای دارد. تازان و شتابان و زبانه‌کشان و غرّش‌کنان و پرهیجان است ... تا بدین آرام و قرار می‌رسد و می‌انجامد ... برابر شیوهٔ قرآن، معنی و لفظ و آهنگ می‌آرامد.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ قارعه مکّی و ۱۱ آیه است

سُورَةُ الْقَارِعَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ ﴿١﴾ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٢﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ ﴿٣﴾ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ﴿٤﴾ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴿٥﴾ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ﴿٩﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ ﴿١٠﴾ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴿١١﴾

قارعه: قیامت است، بسان طامّه، صاخّه، حاقّه، و غاشیه . . . قارعه که به معنی کوبنده است، کوبیدن و نواختن را پیام می‌دهد. قیامت با هول و هراس خود دلها را می‌کوبد.

سراسر این سوره در بارهٔ این کوبنده و حقیقت آن و چیزهائی است که در آن روی می‌دهد و بدان منتهی می‌شود . . . این سوره صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد.

صحنه‌ای که در اینجا نشان داده می‌شود صحنهٔ هول و هراسی است که آثار آن مردمان و کوه‌ها را در بر می‌گیرد. مردمان در سایه‌روشن آن کوچک و ناچیز می‌نمایند هرچند که فراوانند. چه آنان:

﴿كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ﴾.

همچو پروانگان پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) می‌گردند.

آنان انگار به پرواز درمی‌آیند و پنهان می‌گردند بسان حیران و ویلان پروانگانی که در خطر مرگ بیفتند و ندانند چه کاری برای خود بکنند و کدام راه را در پیش بگیرند، و بدون هدف بدین سو و آن سو بدوند و بروند! کوه‌هائی که ثابت و استوار بودند و به ژرفاهای زمین فرورفته بودند، هم اینک بسان پشم حلّاجی شده درآمده‌اند و بادها آنها را پرت می‌کنند، و نسیمها آنها را بازیچهٔ دست خود می‌سازند! قیامت را قارعه، یعنی کوبنده نامیدن بخشی از هماهنگی به تصویر کشیدن است. سایه‌روشنی که واژهٔ قارعه می‌اندازد، و طنین و آوائی که همهٔ حروف این واژه در آن شرکت دارد، هماهنگ با آثار قارعهٔ قیامت در مردمان و همچنین در کوه‌ها است. قارعه به دل و ذهن، پیام خود را می‌دهد تا زمینه را آماده سازد برای حساب و کتاب و سزا و جزائی که صحنه بدانها منتهی می‌گردد!

❁

﴿الْقَارِعَةُ. مَا الْقَارِعَةُ؟ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ؟﴾.

بلای بزرگ! بلای بزرگ چیست و چگونه است؟! تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست و چگونه است؟!.

یزدان سبحان این سوره را با تک‌واژه‌ای می‌آغازد که انگار گلولهٔ آتشینی است:

﴿الْقَارِعَةُ﴾. بلای بزرگ!.

بدون هیچ گونه خبری و هیچ‌گونه صفتی . . . تا بدین وسیله این تک‌واژه، با سایه‌روشن و با آوای خیر پیامِ طنین‌انداز و هراسناک خویش را برساند.

سپس با پرش خوفناکی بر آن پیرو می‌زند:

﴿مَا الْقَارِعَةُ؟﴾.

بلای بزرگ چیست و چگونه است؟!.

قارعه چیز خوفناک پیچیده‌ای است که ترس و هراس برمی‌انگیزد و مایهٔ پرسش می‌گردد.

آن گاه پرسشی به میان می‌کشد که بیانگر مجهول و

ناشناخته ماندن است:

﴿ وَ مٰا أَدْرٰاکَ مَا الْقٰارِعَةُ؟ ﴾.

تو چه می‌دانی بلای بزرگ چیست و چگونه است؟!.

قارعه بزرگ‌تر از آن است که درک و فهم انسان بدان برسد و آن را احاطه کند، و اصلاً بتوان تصوّرش کرد! آن گاه پاسخ داده می‌شود، امّا پاسخ از چیزهائی سخن می‌گوید که در آن روی می‌دهند، نه این که ماهیّت قارعه را برملا دارد و روشن گرداند. چه ماهیّت قارعه ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ فراتر از درک و فهم و تصوّر انسان است:

﴿ يَوْمَ يَكُونُ ٱلنَّاسُ كَالْفَرٰاشِ الْمَبْثُوثِ، وَ تَكُونُ الْجِبٰالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ ﴾.

روزی است که مردمان، همچو پروانگانِ پراکنده (در اینجا و آنجا حیران و سرگردان) می‌گردند. و کوه‌ها همسان چشم رنگارنگ حلّاجی شده می‌شوند.



این صحنهٔ نخستین قارعه، یعنی قیامت است. صحنه‌ای است که دلها از هراس آن بسان پرتوها بال و پر می‌کشند و از میان می‌روند. بندبند بدن از آن سخت به لرزه می‌افتد. شنونده احساس می‌کند انگار هرچیزی که در دنیا بدان متوسّل و متّکی می‌شده است در پیرامون او گرد و غباری گردیده است و در هوا پراکنده شده است! آن گاه از خاتمهٔ مردمان و فرجام جملگی ایشان سخن می‌رود:

﴿ فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ، وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ. وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا هِيَهْ؟ نٰارٌ حٰامِيَةٌ ﴾.

کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد، او در زندگی رضایت‌بخشی بسر می‌برد. و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سبک شود، مادرِ (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است). تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟! آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.

سنگین شدن ترازو یا سنجیده‌ها، و سبک گردیدن ترازو یا سنجیده‌ها، به ما تفهیم می‌کند که در پیشگاه خدا چیزهائی ارزش دارند، و چیزهائی بی‌ارزش بشمار می‌آیند. این مفهومِ تعبیرِ قرآنی به طور کلّی است، و مراد خداوند از کلماتِ خودش می‌باشد ـ خدا داناتر است و بهتر می‌داند ـ ورود به جدال و ستیز عقلی و لفظیِ برانگیخته پیرامون این تعبیرات، بی‌مهری در برداشت قرآنی است، و یاوه‌سرائی و هرزه‌درائی در حقّ قرآن و اسلام است که از عدم توجّه حقیقی و عدم اهتمام راستین به قرآن و اسلام سرچشمه می‌گیرد.

﴿ فَأَمّٰا مَنْ ثَقُلَتْ مَوٰازِينُهُ ... ﴾.

کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سنگین باشد ....

سنگین باشد برابر ارزیابی و معیار خدا . . .

﴿ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رٰاضِيَةٍ ﴾.

او در زندگی رضایت‌بخشی بسر می‌برد.

مختصر و کوتاه آن را می‌گوید و شرح و بسط نمی‌دهد. سخن مختصر و کوتاهی که سایه‌روشنهای رضا و خشنودی را به حسّ و شعور می‌افکند. رضا و خشنودی هم خوشایندترین نعمتها و لذّت‌بخش‌ترین آنها است.

﴿ وَ أَمّٰا مَنْ خَفَّتْ مَوٰازِينُهُ ... ﴾.

و امّا کسی که ترازوی (حسنات و نیکیهای) او سبک شود ....

ترازوی او برابر ارزیابی و معیار خدا سبک شود.

﴿ فَأُمُّهُ هٰاوِيَةٌ ﴾.

مادرِ (مهربان) او، پرتگاه (ژرف دوزخ) است (و برای در آغوش کشیدن او، دهان خود را به سویش باز کرده است).

مادر، برگشتگاهِ کودک، و پناهگاهِ او است. برگشتگاه آن چنان کسانی و پناهگاه ایشان در آن روز پرتگاه ژرف دوزخ است! در این تعبیر، زیبائی و لطافت آشکار و پدیداری، و هماهنگی و هم‌آوائی ویژه‌ای است. در این تعبیر، همچنین پیچیدگی است. این

پیچیدگی زمینه را برای روشنگری بعد از خود آماده می‌کند، و این زمینه‌سازی و روشنگری، بر ژرفای تأثیرِ هدف می‌افزاید:

﴿وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰاهِيَهْ؟ ﴾.

تو چه می‌دانی، پرتگاه دوزخ چیست و چگونه است؟!.

پرسش برای افزایش ابهام، و به هول و هراس افکندن بیشتر است. این شیوه در قرآن مشهور و مشهود است. همچون پرسشی کار را از حدود و ثغور تصوّر انسان، و از دائرهٔ درک و فهم او، بالاتر و فراتر می‌برد! بعد از آن، پاسخ درمی‌رسد. انگار این پاسخ، طنین فریاد واپسین است:

﴿نٰارٌ حٰامِيَةٌ ﴾.

آتش بزرگ بسیار گرم و سوزانی است.

این آتش، مادر کسی است که ترازوی حسنات و نیکیهای او سبک می‌گردد! مادر او است، مادری که همچون کسی به سوی او برمی‌گردد و در دامن او پناه می‌گیرد! در آغوش مادر، امن و امان و آرامش و آسایش است. امّا این چنین کسی در آغوش این چنین مادری چه چیز می‌یابد؟ . . آنچه در آغوش این چنین مادری می‌یابد پرتگاه است. آتش سوزان است!!

این، ناگهانی رویاروی شدن با سخنی است که حقیقت تلخ و سختی را به تصویر می‌کشد!



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ تکاثر مکّی و ۸ آیه است

سُورَةُ التَّكَاثُرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ ﴿١﴾ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴿٢﴾ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾ كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

این سوره دارای آهنگ بزرگ و سخت هراس‌انگیزی است. انگار این سوره فریاد بیم‌دهنده‌ای است که در جایگاه بلندی ایستاده است. صدای خود را می‌کشد. طنین صدایش را در اطراف می‌پیچاند. خفتگان غافل و خمارآلود و سر در فسق و فجور نهاده را فریاد می‌دارد. آن خفتگانی که چشمانشان بسته است و فهم و شعورشان جادو شده است. او فریادش را بلندتر و بلندتر می‌گرداند و دورتر و دورتر می‌رساند تا آنجا که می‌تواند:

﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ. حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.

مسابقهٔ افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد، تا بدانگاه که (می‌میرید و) به گورستانها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد).

ای از خود بی‌خبران سرمست! ای بیهوده کاران فزونی‌طلبِ اموال و اولاد و کالاهای زندگی! شما می‌میرید و از جهان می‌روید. ای فریب‌خوردگان آن چیزهائی که دارید و شما را از آن چیزهائی که خواهد آمد بی‌خبر و غافل کرده است! ای برجای گذارندگان چیزهائی که در افزایش آنها با یکدیگر به مسابقه می‌نشینید و بر یکدیگر می‌نازید. شما دارید به گودال تنگی می‌افتید که در آن فزون‌طلبی و نازش و بالش وجود ندارد. . . بیدار گردید و بنگرید . . . قطعاً:

﴿أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ﴾.

مسابقهٔ افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد، تا بدانگاه که (می‌میرید و) به گورستانها می‌روید (و کار از کار می‌گذرد).

آن گاه با پتک هول و هراسی می‌کوبد که در آنجا منتظرشان است و بعد از رفتن به گورستانها گریبانگیرشان می‌گردد. این کوبیدن دلها با آهنگ ژرف متینی درمی‌رسد:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

هان بس کنید! (بعد از مرگ) خواهید دانست (که چه خاکی بر سر خود ریخته‌اید).

این آهنگ را با واژگانش و با طنین هراسناک متین خودش تکرار می‌فرماید:

﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾.

هان بس کنید! (بعد از مرگ) خواهید دانست (که چه خاکی بر سر خود ریخته‌اید).

آن گاه ژرفی و هراس تأکید را می‌افزاید، و به کار سختی اشاره می‌کند که در انتظار او است، کاری که آنان حقیقت هراسناک آن را در دوران سرمستی و افزون‌طلبی درک و فهم نمی‌کنند:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ﴾.

هان بس کنید! اگر آگاهی قطعی و یقینی داشته باشید (و از فرجام کار خود کاملاً باخبر باشید، از این مسابقهٔ افزون‌طلبی و مباهات به قدرت و ثروت دست می‌کشید و گِرد ملاهی نمی‌گردید و به کار آخرت می‌پردازید).

بعد از آن از این حقیقت پیچیدهٔ هراس‌انگیز پرده برمی‌دارد:

﴿لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾.

شما قطعاً دوزخ را خواهید دید.

سپس این حقیقت را تأکید می‌کند، و تأثیر هراسناک آن را در دلها مؤکّد می‌دارد:

﴿ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴾.

باز هم (می‌گوییم:) شما آشکارا و عیان، خود دوزخ را خواهید دید.

آن گاه واپسین آهنگ درمی‌رسد، آهنگی که سرمست را رها می‌کند تا به هوش آید و آگاه شود، و به ترکِ سر در فسق و فجور نهاده می‌گوید تا به خود آید و متوجّه گردد، و بهره‌مند از دارائی و نعمت را ول می‌کند تا از چیزی که در دست دارد و از نعمتی که برخوردار است بلرزد و بترسد:

﴿ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ! ﴾.

سپس در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد.

از شما بازخواست می‌گردد دارائی و نعمت را از کجا به دست آورده‌اید؟ و در چه راهی مصرف کرده‌اید؟ و برای چه چیز خرج نموده‌اید؟ آیا دارائی و نعمت را از راه فرمانبرداری و اطاعت به دست آورده‌اید و در راه فرمانبرداری و اطاعت خرج و هزینه کرده‌اید؟ یا دارائی و نعمت را از راه گناه و معصیت به دست آورده‌اید و در راه گناه و معصیت مصرف نموده‌اید؟ آیا دارائی و نعمت را از راه حلال فراچنگ آورده‌اید و در راه حلال خرج کرده‌اید؟ آیا شکر نعمت را به جای آورده‌اید و سپاس خداوندی را گفته‌اید؟ آیا حقّ و حقوق آن را پرداخته‌اید؟ آیا با دارائی و نعمتی که داشته‌اید در راه خیر و خوبی شرکت کرده‌اید؟ آیا در دارائی و نعمت، دیگران را بر خود ترجیح داده‌اید؟

﴿ لَتُسْأَلُنَّ ﴾.

قطعاً بازخواست خواهید شد، و از شما پرس و جو خواهد شد.

از شما بازخواست می‌گردد در بارۀ چیزی که در راه به دست آوردن آن به مسابقه می‌پردازید و افزون‌طلبی می‌کنید و بر یکدیگر می‌نازید و می‌بالید . . . این بارِ سنگینی است که در هنگامۀ سرمستی و بی‌خبری و سرگرمیِ خود آن را سبک می‌یابید و می‌بینید. ولی در فراسوی آن همان چیزی است که هست. در پشت سر آن غم و اندوه سنگین و بزرگی است!



این سوره‌ای است که خودش در بارۀ خودش سخن می‌گوید. این سوره با معنی و آهنگ خود به حسّ و شعور می‌اندازد آنچه باید بیندازد. آن گاه به ترک دل می‌گوید که بار سنگین خود را بردارد و به درد و غم آخرت بپردازد. آخرت را پیش چشم دارد، و از چیزهای ناچیز و بی‌ارزش زندگی دنیا دست بردارد، و به چیزهای کوچک دنیا چندان توجّه نکند و اهمّیّت ندهد، چیزهای کوچک و ناچیزی که افراد بیکاره و بی‌هدف بدانها دل می‌بندند و توجّه می‌کنند و اهمّیّت می‌دهند.

این سوره زندگی دنیا را بسان برقی و آذرخشی به تصویر می‌کشد که در خط طولانی کرانۀ آسمان پرتوانداز می‌شود و می‌درخشد و آن گاه ناپدید می‌گردد . . .

﴿ أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ﴾.

مسابقۀ افزون‌طلبی و نازش (به مال و منال و خدم و حشم و ثروت و قدرت) شما را به خود مشغول و سرگرم می‌دارد.

برق و آذرخش زندگی دنیا می‌درخشد و به پایان می‌آید پس از آن که پهنۀ کوچک دنیا را طی می‌کند ... آن گاه زمان طول می‌کشد، و بارهای سنگین پیاپی می‌شود. خود شیوۀ تعبیر، این پیام را دربر می‌گیرد و آن را پیام می‌دارد. بدین وسیله حقیقت با شیوۀ تعبیرِ شگفتِ قرآنی هماهنگ و همآوا می‌شود . . .

انسان همین که این سورۀ بزرگوار و سخت هراس‌انگیز را می‌خواند، و آهنگها و آواهای بلند آن را می‌شنود، آهنگها و آواهائی که در سرآغاز این سوره به سوی فضا اوج می‌گیرند، و در پایان این سوره، سنگین می‌گردند و به سوی قرارگاه ژرفی سر در نشیب می‌نهند و می‌آرامند، احساس می‌کند بار سنگینی بر دوش دارد، بار سنگینی از پیامدهای این زندگی‌ای که بسان برق و آذرش آسمان زود می‌گذرد و او یک آن در پرتو آن بر روی زمین زیست می‌کند، و بعد از آن، بار خود را برمی‌دارد و بر دوش می‌کشد و سنگین بار راه را طیّ می‌کند و رهسپار قیامت می‌گردد!

آن گاه انسان در برابر کارهای کوچک و بزرگ از خود حساب می‌کشد و به خود می‌گوید: چه بکند و چه نکند!



بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ عصر مکّی و ۳ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ ﴿١﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿٢﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

در این سورۀ کوتاهی که سه آیه دارد، برنامۀ کامل زندگی بشری شکل می‌پذیرد و به تصویر درمی‌آید بدان گونه که اسلام زندگی بشری را می‌خواهد. نشانه‌های جهان‌بینی ایمانی با حقیقت بزرگ فراگیری که دارد در روشن‌ترین و دقیق‌ترین شکل ممکن هویدا و پیدا می‌آیند. این سوره همۀ قانون اسلامی را در سخنان کوتاهی و با واژه‌های اندکی وضع می‌کند و مشخّص می‌دارد. ملّت مسلمان را توصیف می‌کند، و حقیقت و وظیفۀ آنان را بیان می‌دارد، آن هم در یک آیه که آیۀ سوم این سوره است . . . این همان اعجازی است که جز خدا کسی توان آن را ندارد . . .

حقیقت بزرگ و سترگی که این سوره رویهمرفته بیان می‌دارد، عبارت است از:

در طول زمان، و در همۀ قرون و اعصار، و در امتداد حیات انسان در همۀ ادوار، جز یک برنامۀ یگانۀ سودمند، و جز یک راه نجات‌بخش، در میان نبوده است و نیست. آن هم برنامه‌ای است که این سوره حدود و ثغور آن را ترسیم می‌کند، و راهی است که این سوره نشانه‌های آن را برمی‌شمارد و مشخّص می‌دارد، هر برنامه و هر راهی جز این برنامه و این راه، هدر رفتن و هرزه شدن و زیانمند و زیانبار گردیدن است . . .

﴿ وَ الْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ. إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا، وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾.

سوگند به زمان (که سرمایۀ زندگی انسان، و فرصت تلاش او برای نیل به سعادت دو جهان است!). انسانها همه زیانمندند، مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسّک به حقّ (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهائی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).

آنچه باید ایمان است. کار شایسته و بایسته است. سفارش به حقّ و حقیقت است. توصیه به صبر و شکیبائی است . . .



پس ایمان چیست؟

ما در اینجا ایمان را بسان تعریف فقهی آن، تعریف نمی‌کنیم. ولی ما از سرشت ایمان و از ارزش آن در زندگی گفتگو می‌کنیم.

ایمان تماس و پیوند این موجود انسان نام و فناپذیرِ کوچک و محدود، با اصلِ مطلقِ ازلی و ابدی و باقی و سرمدی است. آن کسی که هستی را آفریده است. بعد از آن، ایمان تماس و پیوند انسان با جهانی است که یزدان آن را آفریده است. ایمان تماس و پیوند انسان با قوانینی است که بر این جهان فرمانروا است. ایمان تماس و پیوند انسان با نیروها و انرژیهائی است که در جهان اندوخته و انبار گردیده است. ایمان در این وقت روان شدن از حدود و ثغور ذات کوچک خود به سوی گسترۀ جهان بزرگ است. ایمان حرکت از نیروی ناچیز انسان به سوی عظمت ناشناخته و ناپیدای انرژیهای هستی است. ایمان حرکت از حدود و ثغور عمر کوتاه انسان به سوی خطّ سیر ابدهائی است که جز خدا کسی

از آنها آگاه نمی‌باشد.[1]
گذشته از این که این تماس و پیوند به انسان نیرو و گسترش و آزادی می‌بخشد، این تماس و پیوند به انسان لذّت هستی و لذت جمال هستی مبذول می‌دارد، و او را برخوردار از آفریده‌هائی می‌سازد که ارواح آنها با روح او مهر می‌ورزد. درنتیجه زندگی به کوچی در جشن الهی تبدیل می‌گردد، جشنی که برای انسان در هرمکانی و در هرزمانی برپا گردیده است . . . این خوشبختی والائی، و شادی گرانبهائی، و انس و الفت با حیات و هستی است، انس و الفتی بسان انس و الفت محبوب با محبوب و دوست با دوست. این دستاوردی است که هیچ دستاوردی با آن برابری نمی‌کند. از دست دادن آن خسران و زیانی است که هیچ خسران و زیانی با آن برابری و همگونی نمی‌کند . . .
افزون بر این، ارکان و اصول ایمان، خودِ ارکان و اصول انسانیّت والای ارزشمند است:
یکی یگانه‌پرستی یزدان یگانه است که انسان را از پرستش جز یزدان یگانه به دور می‌گرداند، و در درون او مساوات و برابری با جملگی بندگان را جایگزین می‌گرداند. در نتیجه او در برابر کسی خواری و مذلّت نشان نمی‌دهد، و سرش را در برابر کسی جز خداوند یگانهٔ توانا خم نمی‌کند و برای کسی جز او کرنش نمی‌برد . . . آزادی حقیقی انسان از اینجا نشأت می‌گیرد و پدیدار می‌گردد، آن آزادی که از درون انسان، و از تصوّر حقیقت موجود در هستی برمی‌جوشد. در سراسر جهان هستی جز نیروی یگانه‌ای و جز معبود یگانه‌ای وجود ندارد. جنبش آزادی‌بخش، خودبه‌خود از این جهان‌بینی برمی‌جوشد و بس. چون تنها این کار، یگانه کار منطقی است. دوم ربانیّتی است که جهت را محدود و مشخّص می‌سازد، جهتی که انسان جهان‌بینیها و ارزشها و معیارها و اعتبارها و مقرّرات و قوانین خود را، و هرچیزی را که او را به خدا، یا به هستی، و یا به مردمان پیوند بدهد، از آن جهت دریافت می‌دارد. در نتیجه هوا و هوس و مصلحت‌خواهی و مصلحت‌جوئی از زندگی برمی‌خیزد، و شریعت و عدالت جای آن دو را می‌گیرد. حسّ و شعور مؤمن را نسبت به ارزش برنامه‌اش بالا می‌برد، و آن را بالاتر از جهان‌بینیهای جاهلیّت و ارزشها و اعتبارهای جاهلیّت، و از ارزشها و معیارهای برگرفته از پیوندها و ارتباط‌های واقعیّت زمینی می‌برد . . . هرچند این مؤمن یک نفر باشد. زیرا به مقابله و مبارزهٔ این چنین ارزشها و معیارهائی می‌رود و می‌پردازد با جهان‌بینیها و ارزشها و اعتبارهائی که آنها را مستقیماً از خدا دریافت می‌دارد، لذا بالاتر و نیرومندتر و سزاوارتر برای پیروی کردن و بزرگ داشتن و حرمت نهادن هستند.[2]
سوم روشنی تماس و پیوند آفریدگار و آفریده، و آشکار بودن مقام الوهیّت و مقام عبودیّت به صورت روشن است. تماس و پیوندی که این آفریدهٔ فانی را با حقیقت باقی، بدون پیچ و خم، و بدون واسطه‌ای در مسیر، مرتبط می‌سازد. به دل نوری می‌افکند، و به روح آرامشی می‌بخشد، و به نفس انس و الفت مطمئنّی می‌دهد، و شکّ و تردید و ترس و هراس و اضطراب و پریشانی را می‌زداید. همچنین تکبّر بیجا، و خودبزرگ‌بینی ناروا، بر بندگان خدا را از میان می‌برد.
چهارم استقامت و ماندگاری بر برنامه‌ای است که یزدان جهان آن را می‌خواهد. در این صورت خیر و خوبی، یک جهش ناسنجیدهٔ ناگهانی، و یک پرش بی‌هدف روی دادنی، و یک رخدادِ از همه چیز بریده و گسیخته نیست. بلکه خیر و خوبی از انگیزه‌هائی برمی‌جوشد، و به سوی هدفی رو می‌کند و جهت می‌گیرد، و افراد متّحد و متّفق در خداشناسی و خداپرستی در آن با یکدیگر همکاری و همیاری می‌نمایند. در نتیجه گروه مسلمانان دارای هدف یگانهٔ

۱- مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی و الإسلام» فصل عقیده و حیات.
۲- مراجعه شود به تفسیر سورهٔ «عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ» در همین جزء صفحهٔ ۵۸۸.

روشنی، و دارای پرچم یگانهٔ جداگانه‌ای خواهند بود. همچنین نسلهای آیندهٔ پیاپی یکدیگر با این رشتهٔ استوار متّصل می‌گردند و به همدیگر می‌پیوندند.

پنجم اعتقاد به بزرگواری انسان در پیشگاه یزدان است. یزدان اعتبار انسان در نظر انسان را بالا می‌برد و والا می‌کند، و در دل و درونش این را برمی‌انگیزد که باید شرم و حیاء کند از پائین افتادن و فرود آمدن از مرتبه‌ای که خدا او را بدانجا اوج داده است و رسانده است. این امر بالاترین و والاترین جهان‌بینی و تصوّری است که انسان می‌تواند برای وجود خودش تصوّر کند و برای خویشتن بیندیشد و پیش چشم بدارد . . . انسان در نزد خدا بزرگوار و ارزشمند است . . . جز اسلام هر مکتبی یا هر جهان‌بینی‌ای ارزش انسان را در نظر خودش پائین می‌آورد و فرود می‌کشد، و انسان را به منشأ حقیری و منبع صغیری برمی‌گرداند، و فاصلهٔ انسان را از جهان بالا و والای فرشتگان دور می‌گرداند . . . هر جهان‌بینی و هر مکتبی که چنین کند، جهان‌بینی یا مکتبی است که انسان را به پائین افتادن و پست گردیدن و سقوط و نزول کردن فرامی‌خواند، هرچند هم آشکارا بدو چنین نگفته باشد و چنین نگوید!

بدین سبب پیامهای داروینیسم و فرویدیسم و مارکسیسم، زشت‌ترین چیزی است که فطرت بشری، و رویکرد انسانی، بدان مبتلا و گرفتار می‌آید. این مکتبها به انسانها پیام می‌دهند که هرگونه زشتی و هرگونه پلیدی و هرجور حقارتی، یک امر طبیعی و مورد انتظاری است، و در آن، چیزی که عجیب و غریب بشمار آید وجود ندارد. بدین خاطر در آن چیزی نیست که انسان را شرمنده کند یا انسان از آن شرمندگی برد!.. همچون نظریّه و دیدگاهی، در حقّ انسان جنایت است و سزاوار خشم و کین است و پست و ننگین است.[1]

پاکی ذهن و شعور نتیجهٔ مستقیم پی بردن به کرامت و حرمت انسان در پیشگاه یزدان، و همچنین ایمان به نظارت یزدان بر دل و درون انسان، و آگاهی و اطّلاع او از رازهای نهان است. انسان سالمی که پیامهای فروید و کارل مارکس و امثال اینان او را مسخ و دگرگون نساخته باشد، خجالت می‌کشد انسانی همچون خودش بر ناپاکیها و آلودگیهای دل و درونش، و بر حسّ و شعورش اطّلاع پیدا کند. شخص مؤمن احساس می‌کند که نگاه یزدان سبحان به دل و درون او است، و لابلاهای نفس او را می‌پاید، و راز و رمز حسّ و شعور او را پیجوئی می‌نماید. این احساس به گونه‌ای است که انسان از آن به لرزه و تکان درمی‌آید. لذا بهتر آن است حسّ و شعور خود را پاک نماید و پاکیزه بدارد!

حسّ اخلاقی ثمرهٔ طبیعی و حتمی ایمان به خدائی است که دادگر و مهربان و بخشاینده و بخشایشگر و شکیبا است. شرّ و بدی را دوست نمی‌دارد و نمی‌پسندد، و خیر و خوبی را دوست می‌دارد و می‌پسندد. آگاه از دزدانه نگاه کردن و خیانت چشمها و هرآن چیزی است که سینه‌ها آنها را در خود نهان و پنهان می‌دارند.

مسؤولیّت در میان است. مسؤولیّتی که مترتّب بر آزادی اراده، و نظارت فراگیر است. مسؤولیّت در حسّ و شعور مؤمن، بیداری و هوشیاری و حسّاسیّت و متانت و رزانت و تدبّر و تفکّر را برمی‌انگیزد. این مسؤولیّت تنها مسؤولیّت شخصی و فردی نیست و بس. بلکه این مسؤولیّت، مسؤولیّت همگانی نیز می‌باشد. مسؤولیّت در برابر خود خیر و خوبی، و در برابر جملگی انسانها است . . . مسؤولیّت در برابر خدا است . . . وقتی که مؤمن می‌خواهد حرکتی را انجام بدهد او همهٔ اینها را احساس می‌کند. لذا او در برابر چشمان خودش بزرگ جلوه‌گر می‌گردد، و خود را سترگ می‌یابد، و پیش از این که گام بردارد نتیجهٔ گام برداشتن و فرجام جلو رفتن را می‌سنجد . . . انسان موجودی است که در هستی ارزش دارد. او دارای مسؤولیّت در نظام هستی است.

ششم خود را بالاتر دانستن از فروافتادن بر مادیات زندگی دنیا است ـ این هم یکی از پیامهای ایمان است

۱- مراجعه شود به کتاب: «الإنسان بین المادیة و الإسلام». تألیف: محمّد قطب.

ـ و همچنین برگزیدن آنچه در پیشگاه خدا است که بهتر و ماندگارتر است:

﴿ وَ فِي ذٰلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴾.

مسابقه‌دهندگان باید برای به دست آوردن این (چنین شراب و سائر نعمتهای دیگر بهشت) با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند. (مطففین/۲۶)

مسابقه دادن و بر یکدیگر سبقت گرفتن برای به دست آوردن آنچه در پیشگاه خدا است انسان را بالا می‌برد و والا می‌گرداند، و انسان را پاک و پاکیزه می‌دارد . . . بدین امر کمک می‌کند تلاش بیشتری که مؤمن می‌ورزد، و فراخی گستره‌ای که میان دنیا و آخرت، و میان زمین و آسمان و جهان والای فرشتگان پیدا می‌کند. این امر پریشانی و اضطراب رسیدن به نتیجه، و شتاب دستیابی به ثمرهٔ کار را کاهش می‌دهد. لذا مؤمن کار خیر و خوب را انجام می‌دهد چون خیر و خوب است، و چون خدا آن را می‌خواهد و بس. حالا کار خیر و خوب، خیر و خوبی نتیجه نمی‌دهد و آن را در صحنه‌ای جلو چشمان خود در عمر شخصی و محدود خود نمی‌بیند، گناهی بر او نیست و به حساب او گرفته نمی‌شود. چه خداوندی که مؤمن کار خیر و خوب را محض رضای او انجام می‌دهد همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد، و چیزی از عمل او را فراموش نمی‌کند، و از چیزی از کارش غافل نمی‌گردد. زمین سرای سزا و جزا نیست، و زندگی دنیا پایان گشت و گذار عمر انسان نمی‌باشد. بدین خاطر انسان مؤمن از این سرچشمهٔ لایزال و خشک ناشدنی، برای ادامهٔ کار خیر و خوب، مدد و قدرت می‌طلبد و درخواست می‌نماید. این امر تضمین می‌کند که کار خیر و خوب برنامهٔ پیوسته‌ای گردد، نه رخداد موقّتی که پیش بیاید، و نه جهشی که ناگهان دربگیرد و فوراً نیست بشود. این چیزی است که مؤمن را یاری می‌دهد با این نیروی بزرگ و سترگ و شگفت و شگرفی که با آن رویاروی شرّ و بلا می‌ایستد و می‌رزمد. چه این شرّ و بلا در طغیان و سرکشی فرد طاغی و یاغی‌ای مجسّم گردد و پدیدار آید، و چه در فشار اعتبارها و ارزشهای جاهلیّتی خودنمائی کند، و چه در شکل فشارها و کششهای شهوانی که خود را بر ارادهٔ او تحمیل می‌کند. این فشار پیش از هرچیز از احساس شخص نشأت می‌گیرد و پدیدار می‌آید. شخص احساس می‌کند عمرش کوتاه است و او نمی‌تواند در این عمر کوتاه به همهٔ لذائذ خود برسد، و همهٔ آزها و طمعهایش را پیاده کند و تحقّق بخشد. همچنین احساس می‌کند عمرش کوتاه است و او نمی‌تواند در این عمر کوتاه نتائج دوررس و بعید کار خیر و خوب را مشاهده کند، و پیروزی حقّ بر باطل را ببیند! . . امّا ایمان همچون حسّ و شعوری را کاملاً از بنیاد چاره‌جوئی می‌کند.[1]

هفتم ایمان اصل بزرگ زندگی است، اصلی که هر شاخه‌ای از شاخه‌های خیر و خوبی از آن برمی‌دمد، و هر میوه‌ای از میوه‌هایش بدان می‌آویزد. اگر شاخه‌ای از آن ببرد، شاخهٔ قطع شده‌ای از درخت است و پژمرده و خشک می‌گردد. اگر میوه‌ای بدان نیاویزد میوهٔ اهریمنانه‌ای است و ادامه پیدا نمی‌کند و دوام نمی‌یابد. ایمان محوری است که همهٔ رشته‌های زندگیِ والا بدان می‌پیوندد و می‌چسبد. در غیر این صورت رشته‌ها به چیزی نمی‌پیوندد و نمی‌چسبد، و با هواها و هوسها و جهشها و پرشهای شهوانی بر باد می‌رود . . .

برنامهٔ اسلام برنامه‌ای است که اعمال پراکنده را گرد می‌آورد، و آنها را نظم و نظام می‌بخشد، نظم و نظامی که اعمال با آن هماهنگ و همآوا می‌گردند، و با یکدیگر هماهنگی و همیاری پیدا می‌کنند، و در راه یگانه‌ای روان می‌شوند، و حرکت یگانه‌ای پیدا می‌نمایند، و انگیزهٔ معلومی، و هدف مشخّصی خواهند داشت . . .

بدین خاطر قرآن ارزش هر عملی را ضائع می‌داند که بدین اصل برنگردد، و بدین محور محکم و استوار نشود، و از این برنامه برندمد. نظریهٔ اسلامی در این

۱- مراجعه شود به تفسیر سورهٔ بروج در همین جزء صفحهٔ ۷۳۵.

راستا صراحت کامل دارد . . . در سورۀ ابراهیم آمده است:

﴿ مَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ. لاَیَقْدِرُونَ مِمَّا کَسَبُوا عَلَیٰ شَیْءٍ ﴾.

حال و وضع اعمال کسانی که به پروردگار خود ایمان ندارند، همچون حال و وضع خاکستری است که در یک روز طوفانی، باد به تندی بر آن وزد (و آن را در هوا پخش و پراکنده کند و چیزی از آن برجای نگذارد. چنین کافرانی هم در روز قیامت) به چیزی از آنچه در دنیا (از اعمال نیک) انجام داده‌اند دست نمی‌یابند. (چرا که گردباد کفر بر خاکستر اعمالشان وزیده است و آن را به غارت برده است). (ابراهیم/۱۸)

در سورۀ نور آمده است:

﴿ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً، حَتَّیٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ یَجِدْهُ شَیْئاً ﴾.

کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد. امّا هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد. (نور/۳۹)

اینها نصوص قرآنی صریحی هستند در بارۀ این که ارزش کار به طور کلّی هدر می‌رود و ضائع می‌شود اگر مستند به ایمان نباشد، ایمانی که انگیزه‌ای برای کار ترتیب می‌دهد که متّصل به سرچشمۀ هستی است، و هدفی را برای کار ترتیب می‌دهد که هماهنگ با هدف هستی است. این نظریّۀ منطقی عقیده‌ای است که همۀ کارها را به خدا برمی‌گرداند. پس کسی از ایمان ببُرد از خود بُریده است و حقیقت معنی و مفهوم خود را از دست داده است.(۱)

ایمان داشتن دالّ بر صحّت فطرت و سلامت هستی بشری است. ایمان داشتن بیانگر این واقعیّت است که فطرت انسان با فطرت کلّ جهان هماهنگ است. و بیانگر این واقعیّت است که همصدائی و پاسخگوئی میان انسان و جهان پیرامون او است. انسان در این جهان زندگی می‌کند. وقتی که وجود انسان سالم باشد به ناچار باید میان او و میان این هستی، همصدائی و پاسخگوئی باشد. قطعاً باید این همصدائی و پاسخگوئی به ایمان آوردن و ایمان داشتن منتهی بشود و برسد، به حکم آن که در خود جهان دلائل و پیامهائی بر قدرت مطلقه‌ای است که جهان را بدین روال و منوال از نیستی به هستی آورده است. وقتی که این همصدائی و پاسخگوئی از میان رود و یا تعطیل بشود، خود این دالّ بر این است که خلل و نقصی در دستگاهی انجام گرفته است که دریافت می‌دارد، و آن وجود انسان است. این هم دلیل وجود فساد و تباهی است و حاصل و پیامد آن جز زیان نیست، و هیچ کاری با وجود آن صحیح بشمار نمی‌آید، هرچند در ظاهرش نمادی و اثری از صلاح و شایستگی باشد.

دنیای شخص مؤمن آن اندازه از فراخی و فراگیری و درازا و ارتفاع و زیبائی و خوشبختی برخوردار است که دنیاهای غیرمؤمنان در مقابلش کوچک و ناچیز و فرودین و اندک و آشفته و پریشان و نابهنجار و منحوس و بدبیار بشمار است . . . زیانبار است آن هم چه زیانی!



هشتم کار شایسته و بایسته است که ثمرۀ طبیعی و میوۀ سرشتی ایمان است. و حرکت اتوماتیک و خودبه‌خودی است که در همان لحظه‌ای می‌آغازد که حقیقت ایمان در دل جایگزین می‌گردد. چه ایمان یک حقیقت مثبت پویا

۱- در تفسیر استاد امام شیخ محمّد عبده در بارۀ این فرمودۀ خداوند بزرگوار: ﴿ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ، وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً یَرَهُ ﴾. هرکس به اندازۀ ذرّۀ غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید (و پاداشش را خواهد گرفت). و هرکس به اندازۀ ذرّۀ غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید (و سزایش را خواهد چشید). (زلزله/۷ و ۸)
آمده است: «بعضی از مفسران روایت کرده‌اند که اجماع بر این است که خوبی و حسنه‌ای به کافر در آخرت سود نمی‌رساند، و عذاب بدی و سیئه‌ای برای او سبک گردانده نمی‌گردد و تخفیف داده نمی‌شود. همچون سخنی اصل و اساسی ندارد» . . . امّا هم اینک ما می‌گوئیم و معتقدیم این مسأله از اجماع برگرفته نشده است، ولیکن از نصوص صریح قرآنی برگرفته شده است و نصوص قرآنی خودشان اصل بوده و بیانگر این واقعیّت هستند.

است، همین که در دل و درون جایگزین می‌گردد خود به خود به تلاش درمی‌آید و خویشتن را در بیرون به شکل کار شایسته و بایسته نشان دهد . . . ایمانِ اسلامی این است . . . ممکن نیست خاموش بماند و نجنبد. نهان بماند و به صورت زنده در بیرونِ وجودِ مؤمن دیده نشود . . . اگر ایمان نجنبد و این جنبش سرشتی نداشته باشد، ایمان نادرستی یا مرده‌ای است. کار ایمان بسان کار شکوفه‌ای است که بوی خود را نگاه نمی‌دارد. بوی شکوفه از شکوفه به صورت سرشتی برمی‌خیزد و منتشر می‌شود. اگر بوئی ندهد، شکوفه‌ای در میان نیست.

از اینجا ارزش ایمان پدیدار می‌آید . . . ایمان، حرکت و عمل و ساختن و آباد کردن است . . . ایمان رو به خدا می‌دارد . . . ایمان کز کردن و گوشه‌گیری گزیدن و منفی‌بافی نمودن و در زوایا و لابلاهای دل و درون منزوی شدن نیست. ایمان تنها نیّتهای پاک و پاکیزه‌ای نیست که در حرکت و جنبش مجسّم نگردد و پدیدار نیابد. پویائیِ سرشت اسلام است، سرشت برجسته‌ای که از ایمان نیروی بزرگ سازنده‌ای را در طرح زندگی و اصل حیات تشکیل می‌دهد.

این معلوم و مفهوم است مادام که ایمان ارتباط و پیوند با برنامهٔ ربّانی باشد. این برنامه، حرکتِ پیوسته و پیاپی در طرح هستی و در اصل جهان است. حرکتی که از تدبّر و تفکّر برخیزد و سرچشمه بگیرد، و رو به هدفی رود. رهبریِ ایمان برای مردمان رهبری‌ای است که برنامهٔ حرکت است، حرکتی که سرشت جهان هستی است. حرکتِ برگزیده و خوب و پاک و تمییزی که سازنده است و سزاوار برنامه‌ای است که از سوی خدا آمده است.



از لابلای توصیهٔ به حقّ و حقیقت و سفارش به صبر و شکیبائی، تصویر ملّت مسلمان - یا گروه مسلمان - نمودار و پدیدار می‌آید که دارای هستی ویژه‌ای، و رابطهٔ خاصّی، و رویکرد یگانه‌ای است. ملّت مسلمان گروهی است که هستی خود را احساس می‌کند و خویشتن را می‌شناسد. همچنین به وظیفهٔ خود آشنا است و آن را می‌داند. با حقیقتی آشنا است که ایمان و کار خوب است. کار خوبی که از جمله شامل رهبری بشریّت و رهنمود و رهنمون انسانها در مسیر ایمان و کار نیک و پسندیده، و توصیه و سفارش همدیگر به چیزهائی است که ملّت مسلمانان را در چنگ زدن به امانت بزرگ و برخاستن برای رساندن این امانت بزرگ به جامعهٔ بشریّت است.

از لابلای واژهٔ توصیه و سفارش، و از لابلای معنی و طبیعت و حقیقت توصیه و سفارش، تصویر ملّت - یا گروه - متّحد و متّفق و دارای ضمانت اجتماعی پدیدار و نمودار می‌آید: ملّتِ برگزیده و هوشیار و پابرجا بر حقّ و عدل و خیر در زمین . . . این والاترین و روشن‌ترین تصویر ملّت برگزیده است . . . اسلام از ملّت اسلام می‌خواهد این چنین باشد . . . از ملّت اسلام می‌خواهد که ملّت برگزیده و نیرومند و هوشیار و آگاه باشد، و از حقّ و حقیقت و خیر و خوبی پاسداری نماید. به حقّ و حقیقت توصیه و سفارش کند، و دیگران را به استقامت و ماندگاری بر مودّت و محبّت و تعاون و همیاری و برادری و دوستی توصیه و سفارش نماید. این قبیل چیزها هم از واژهٔ توصیه و سفارش موجود در قرآن برمی‌دمد و برمی‌جوشد . . .

توصیه و سفارش به حقّ و حقیقت ضرورت دارد. برای ادای حقّ و ترویج آن برخاستن و به کار پرداختن دشوار است. بازدارنده‌های حقّ بسیار است: هوا و هوس نفس انسان، منطق مصلحت، جهان‌بینیهای محیط، طغیان و سرکشی طاغیان و سرکشان، ظلم و ستم ظالمان و ستمگران، و . . . توصیه و سفارش، پند و اندرز دادن، و رهنمود و رهنمون کردن، و دل و جرأت بخشیدن، آگاه کردن از قربت و نزدیکی موجود در هدف و فرجام، و برادری و دوستی ورزیدن در حمل بارهای سنگین وظیفه و تکلیف، و حمل بار امانت. توصیه و سفارش، چندین برابر گردیدن رویکردهای فردی و شخصی

است. چراکه همهٔ آنها با یکدیگر به کار می‌پردازند، در نتیجه چندین برابر می‌شوند. احساسِ هر پاسدارِ حقّ و حقیقتی را چندین برابر می‌گرداند همین که دیگران با او هستند و او را توصیه و سفارش می‌کنند و دل و جرأت می‌دهند، و با او می‌ایستند و دوستش می‌دارند و تنها رهایش نمی‌کنند و خوار و رسوایش نمی‌دارند . . . این آئین ـ که آئین حقّی است ـ برجا و برپا نمی‌ماند مگر این که گروهی از آن پاسداری نمایند، گروهی که همیار و همکار و توصیه و سفارش‌کننده و دارای ضمانت اجتماعی و متّفق و متّحد و همپشت و همرزم بر این منوال و روال باشند.

همچنین توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی ضرورت دارد، چه ایمان داشتن و کار نیک و پسندیده کردن، و از حقّ و عدل پاسداری نمودن، از سخت‌ترین و دشوارترین چیزهائی است که فرد و گروه با آن رویاروی می‌گردند. باید صبر و شکیبائی کرد. باید صبر و استقامت در جهاد با نفس خود، و در جهاد با دیگران داشت. باید در برابر اذیّت و آزار و دشواری و مشقّت صبر کرد. باید در برابر باد به غبغب انداختن باطل و افتخار کردن و به خود نازیدن شرّ و بلا صبر کرد و استقامت ورزید. باید در برابر طولانی شدن راه و بعد مسافات و دوری مراحل و پنهان و نهان بودن نشانه‌های راه و دوری مقصد صبر و شکیبائی داشت.

توصیه و سفارش به صبر و شکیبائی، قدرت و توانائی را چندین برابر می‌کند، چون احساس به وحدتِ هدف، و وحدتِ رویکرد و جهت، و همپشتی و همیاری، همگان را برمی‌انگیزد، و ایشان را با توشهٔ محبّت و اراده و اصرار مجهّز می‌سازد . . . و سائر معانی و مفاهیم گروهی که صبر و شکیبائی آنها را برمی‌انگیزد، و حقیقت اسلام برجای نمی‌ماند مگر در فضای آنها، و بارز و برجسته خودنمائی نمی‌کند مگر در لابلای آنها... بدون آنها زیان و هدر رفتن است و بس.

✿

امروزه از لابلای قانونی که قرآن آن را برای زندگی گروه بهره‌مند از سود و رها از زیان ترسیم می‌کند نگاه می‌کنیم و به هراس می‌افتیم وقتی که می‌بینیم زیان آدمیان را در هر مکانی از سطح زمین بدون استثناء احاطه می‌کند. این هدر رفتنی که انسانها در دنیا ـ پیش از آخرت ـ بدان دچار می‌آیند ما را به هراس می‌اندازد. ما را به هراس می‌اندازد که رویگردانی زشت و پلشت انسانها را از خیر و خوبی مشاهده کنیم، خیر و خوبی‌ای که خدا آن را بهرهٔ مردمان فرموده است و باران این نعمت را بر سرشان بارانده است. همچنین مشاهده کنیم که سلطه و قدرت برگزیدهٔ مؤمن و پابرجا و استوار بر حقّ در این زمین از میان رفته است و در میان نمانده است . . . گذشته از این، مسلمانان ـ یا به تعبیر دقیق‌تر، صاحبان دعوت اسلام ـ دورترین اهالی زمین از این خیر و خوبی هستند، و از همهٔ ساکنان زمین بیشتر روی می‌گردانند از برنامهٔ الهی‌ای که خدا آن را برایشان انتخاب کرده است و برگزیده است. و از همگان بیشتر رویگردانند از قانونی که خدا آن را برای ملّت مسلمان مقرّر داشته است و وضع نموده است، و بیشتر منحرف می‌گردند از جادهٔ یگانه‌ای که خدا آن را برای نجات از زیان و هدر رفتن کشیده است. جای شگفت است سرزمینهائی که نخستین بار این خیر و خوبی از آنجاها برجوشیده است و سرچشمه گرفته است، این پرچم را رها می‌سازند، پرچمی که خدا آن را برایشان برافراشته است و به اهتزاز درآورده است، و پرچم ایمان نام دارد. همچون پرچمی را رها می‌کنند و به پرچمهای نژادگرائی چنگ می‌زنند، پرچمهائی که در زیر آنها در سراسر تاریخ خود هرگز به خیری و سودی دسترسی پیدا نکرده‌اند. در زیر آن پرچمها آوازه و نامی نه در زمین و نه در آسمان نداشته‌اند. تا آن زمان که اسلام آمده است و این پرچم منسوب به خدای بی‌انباز را برایشان بالا برده است و به اهتزاز درآورده است، پرچمی که به نام خدا است، خدائی که هیچ انبازی ندارد. پرچمی که نشاندار به نشان خدای بی‌انباز است . . . پرچمی است که عربها در زیر آن پیروز گردیدند و

آقا شدند و انسانها را رهبری کردند، رهبری نیرومند و برگزیده و آگاه و رستگاری، برای نخستین بار در تاریخ خودشان و در تاریخ دور و دراز بشریّت. . .
استاد ابوالحسن ندوی در کتاب ارزشمند خود «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین؟» در بارهٔ این رهبری برگزیده و نادر در سراسر تاریخ، تحت عنوان «روزگار رهبری اسلامی» می‌گوید: «رهبران مسلمان و ویژگیهای ایشان: مسلمانان پیدا شدند. ریاست جهان را به دست گرفتند. ملّتهای نادرست را از ریاست انسانها برکنار کردند، انسانهائی که ایشان را استثمار می‌کردند و با آنان بدرفتاری می‌نمودند. مسلمانان انسانها را آرام آرام و همآوا و همنوا و دادگرانه به پیش بردند و ترقّی و پیشرفت بخشیدند. در میان مسلمانان صفات و خصالی فراوان گردید که ایشان را شایان و سزاوار رهبری ملّتها می‌کرد، و سعادت و رستگاری ملّتها را در سایهٔ مسلمانان و تحت رهبری ایشان تضمین می‌نمود.
اولاً مسلمانان صاحب کتاب نازل شده از سوی خدا، و صاحب شریعت الهی هستند. آنان قانونگذاری نمی‌کنند و از پیش خود مقرّرات و احکام تعیین نمی‌نمایند. زیرا قانونگذاری کردن و شریعت‌نگاری نمودن سرچشمهٔ نادانی و خطا و اشتباه و ظلم و ستم است. مسلمانان در کردارشان و در سیاستشان و در رفتارشان با مردمان، ناسنجیده و کورکورانه دست و پا نمی‌زنند. خداوند برای مسلمانان نوری قرار داده است که در پرتو آن راه می‌روند. و خداوند برای ایشان شریعتی وضع فرموده است که مردمان را بدان راه می‌برند و بر مردمان بدان فرمانروائی و داوری می‌کنند.

﴿ أَوَ مَنْ كَانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي ٱلنَّاسِ، كَمَنْ مَثَلُهُ فِي ٱلظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؟ ﴾.

آیاکسی که (به سبب کفر و ضلال همچون) مرده‌ای بوده است و ما او را (با اعطاء ایمان در پرتو قرآن) زنده کرده‌ایم و نوری (از منارهٔ ایمان) فراراه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردمان راه می‌رود (و چشم او را روشنائی، گوش او را شنوائی، زبان او را توان گفتار، و دست و پای او را قدرت انجام کار می‌بخشد) مانند کسی است که به مَثَل‌گوئی در تاریکیها فرورفته است (و توده‌های انباشتهٔ ظلمتکدهٔ کفر او را در خود بلعیده است و شبحِ بی‌جان و بی‌اندیشه و بی‌تکانی از او برجای نهاده است) و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید؟. (انعام/۱۲۲)

خداوند متعال فرموده است:

﴿ يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ، وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا. اِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ، وَ ٱتَّقُوا ٱللّٰهَ إِنَّ ٱللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴾.

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگیِ قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر (و کوتاه‌ترین راه به تقوا و بهترین وسیله برای دوری از خشم خدا) است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هرآن چیزی است که انجام می‌دهید. (مائده/۸)

دوم: مسلمانان حکومت و رهبری را بدون تربیت اخلاقی و تزکیهٔ نفس به دست نیاورده و نگرفته‌اند، برخلاف اغلب ملّتها و اشخاص و مردان حکومتی در گذشته و حال. بلکه مسلمانان زمانی طولانی و زیادی تحت تربیت محمّد ﷺ و زیر نظر دقیق او بوده‌اند. ایشان را پاک و پاکیزه می‌داشته است و تربیت و پرورده می‌فرموده است. آنان را به زهد و پرهیزگاری و پاکدامنی و امانتداری و فداکاری و ترس و هراس از خدا فرامی‌خوانده است، و از ایشان می‌خواسته است برای حکومت و ریاست خود را پیشنهاد و عرضه نکنند و بر آن حرص و جوش نشان ندهند. می‌فرمود:
(إِنَّا وَ اللّٰهِ لَا نُوَلِّي هٰذَا الْعَمَلَ أَحَداً سَأَلَهُ، أَوْ أَحَداً حَرَصَ عَلَيْهِ).[1]

۱- حدیثی است متّفق علیه.

ما به خدا سوگند بر این کار کسی را نمی‌گماریم که آن را درخواست بکند، یا بر آن حرص و آز داشته باشد.

هنوز که هنوز است گوش مسلمانان را می‌نوازد:

﴿ تِلْکَ الدّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذینَ لا یُریدُونَ عُلُوّاً فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقینَ ﴾.

ما آن سرای آخرت را تنها بهرهٔ کسانی می‌گردانیم که در زمین خواهان تکبّر و استکبار نیستند و فساد و تباهی نمی‌جویند (و دلهایشان از آلودگیهای مقام‌طلبی و شهرت‌طلبی و بزرگ‌بینی و تباهکاری، پاک و پالوده است)، و عاقبت از آنِ پرهیزگاران است. (قصص/۸۳)

مسلمانان خود را روی وظیفه‌ها و منصبها نمی‌انداختند و به دنبال آنها راه نمی‌افتادند، چه رسد به این که خود را نامزد فرمانروائی کنند، و خویشتن را پاک و بیگناه قلمداد نمایند و بستایند، و تبلیغات پخش کنند، و تلاش ورزند و پول خرج کنند تا به فرمانروائی و حکمرانی برسند. هرگاه مسلمانان عهده‌دار کاری از کارهای مردمان شوند و به ریاست امری برسند آن را غنیمت یا لقمهٔ چربی یا پولی نمی‌شمارند که آن را در مقابل پولی که خرج کرده‌اند یا تلاشی که ورزیده‌اند بقاپند و بخورند. بلکه آن را امانتی بر عهدهٔ خود می‌شمارند، و امتحانی از سوی خدا می‌دانند، و آگاهند که آنان را در پیشگاه دادگری پروردگارشان نگاه می‌دارند، و از کوچک و بزرگ امور از ایشان بازخواست می‌گردد، و مسؤول ریز و درشت کارها هستند. پیوسته این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را به یاد داشته‌اند

و آویزهٔ گوش خود کرده‌اند:

﴿ إِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها، وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ ﴾.

بیگمان خداوند به شما (مؤمنان) دستور می‌دهد که امانتها را (اعم از آنچه خدا شما را در آن امین شمرده، و چه چیزهائی که مردم آنها را به دست شما سپرده و شما را در آنها امین دانسته‌اند) به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید این که دادگرانه داوری کنید. (نساء/۵۸)

و این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ هُوَ الَّذي جَعَلَکُمْ خَلائِفَ الْأَرْضِ، وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ، لِیَبْلُوَکُمْ فیما آتاکُمْ ﴾.

خدا است که شما را جانشینان (دیگران برای آبادانی جهان در کرهٔ) زمین گردانید، و (در استعدادهای ذاتی و مواهب آسمانی و اموال کسبی) برخی را بر برخی، درجاتی بالاتر برد (و در کمال مادی و معنوی به نسبت استفادهٔ شخص از اسباب و سنن یزدان و گسترده در پهنهٔ جهان، کسانی را بیشتر از کسانی ترقّی و تعالی داد) تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید (و در عمل مشخّص شود چه کسی به شرائع آسمانی مؤمن یا کافر و در نعمتهای خدادادی سپاسگزار و یا ناسپاس است). (انعام/۱۶۵)

سوم: مسلمانان خادمان نژادی نبوده‌اند، و قاصدان ملّتی یا میهنی نبوده‌اند تا تنها برای رفاه حال آنان و مصلحت ایشان به تلاش بپردازند، و به فضل و برتری و بزرگی و آقائی آن ملّت یا اهالی آن میهن ایمان داشته باشند، و معتقد گردند آن ملّت و اهالی آن میهن آفریده شده‌اند تا سرور و آقا و فرمانروا و فرمان‌فرما باشند، و دیگران آفریده شده‌اند تا محکوم و فرمانبردار ایشان گردند. مسلمانان از سرزمین خود بیرون نیامده‌اند تا امپراتوری عربی تأسیس کنند و در سایهٔ آن از نعمت برخوردار گردند و بچرند و بخورند، و تحت حمایت آن امپراتوری سرهایشان را بالا بگیرند و گردن بیفرازند و تکبّر بکنند و خودبزرگ‌بینی نمایند، و مردمان را از زیر فرمان روم و ایران بیرون بیاورند و به زیر فرمان عربها و خودشان درآورند! . . بلکه مسلمانان به پا خاستند تا جملگی مردمان را از بندگی و پرستش بندگان بیرون بیاورند و به بندگی و پرستش خداوند یگانه درآورند. همان گونه که ربعی پسر عامر فرستادهٔ مسلمانان در مجلس یزدگرد گفت: خدا ما را فرستاده است تا مردمان را از بندگی و پرستش بندگان بیرون بیاوریم و به بندگی و پرستش خداوند یگانه درآوریم،

و از تنگنای دنیا بیرون بیاوریم و به فراخنای آن برسانیم، و از جور و ستم ادیان بیرونشان بیاوریم و به عدل و داد اسلام نائلشان گردانیم.(۱)

ملّتها در نزد مسلمانان برابرند. مردمان در پیش ایشان مساویند. همهٔ مردمان زادهٔ آدم علیه‌السلام هستند، و آدم زادهٔ خاک است. عرب بر غیرعرب برتری ندارد، و غیرعرب بر عرب برتری ندارد، مگر باتقوا و پرهیزگاری:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا، إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ ﴾.

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حوّاء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاصّ درونی و بیرونی از دیگری مشخّص شود، و در پیکرهٔ جامعهٔ انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

عمر پسر خطّاب به عمرو پسر عاص، والی و حاکم مصر گفت، بدان گاه که پسر او یک فرد مصری را زده بود و بدو گفته بود: این ضربه و کتک را از پسر بزرگ‌تران و گرامی‌تران دریافت دار! عمر از عمرو پسر عاص قصاص گرفت و گفت: چه وقت مردمان را بنده و بردهٔ خود کرده‌اید، در حالی که مادرانشان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند؟(۲) مسلمانان به چیزی که در پیش خود داشته‌اند بخل نورزیده‌اند و تنگچشمی ننموده‌اند. کسی را از دین و علم و تعلیم و تربیت و پاکی اخلاق خویش محروم ننموده‌اند و بر آنچه داشته‌اند بخل نورزیده‌اند. در حکومت و قضاوت و فرمانروائی و فضل و لطف خود، حسب و نسب و رنگ و میهن و سرزمین را در مدّ نظر نگرفته‌اند و نداشته‌اند. بلکه مسلمانان ابری بوده‌اند بر همهٔ نواحی باریده‌اند و جملگی بندگان را تحت پوشش آب باران خود گرفته‌اند. مسلمانان ابرهای بامدادان بارنده و پرآبی بوده‌اند که دشت و بیابان و سنگلاخ و کوه زبان به تعریف و تمجید آن ابرهای بامدادی گشوده‌اند، و شهر و کشورها و بندگان یزدان به اندازهٔ پذیرش و صلاحیّت خود از آب آن ابرها برخوردار گردیده‌اند.

در سایهٔ مسلمانان و تحت حکومت و فرماندهی ایشان، ملّتها و نژادها ـ حتّی آنانی که در قدیم تحت فشار بوده‌اند ـ توانسته‌اند بهرهٔ خود را از دین و علم و تعلیم و تربیت و حکومت و فرمانروائی ببرند، و با عربها در ساختن جهان جدید سهیم شوند. بلکه بسیاری از افراد آنان بر عربها برتری پیدا کنند. از میان ایشان رهبرانی پدید آمده‌اند که تاجهای سرهای عربها، و سرور و آقای مسلمانان شوند. از قبیل: ائمّه و فقهاء و محدّثین...

چهارم: انسان از جسم و روح ساخته شده است. انسان دارای قلب و عقل و عاطفه‌ها و اندامها است. انسان خوشبخت نمی‌شود و رستگار نمی‌گردد و ترقّی و پیشرفت پیدا نمی‌کند، ترقّی و پیشرفت هماهنگ و عادلانه و دادگرانه، تا همهٔ این نیروها در وجود او رشد و نموّ پیدا نکنند، رشد و نموّی که همنوا و متناسب و لائق این نیروها باشد، و انسان غذای شایسته نخورد و تغذیهٔ درستی نداشته باشد. امکان ندارد تمدّن شایسته و بایسته به هیچ وجه پدیدار آید مگر زمانی که یک جامعهٔ دینی و اخلاقی و عقلانی و جسمانی به وجود آید، برای انسان ممکن شود سهل و ساده به کمال بشری خود برسد. تجربه ثابت کرده است که چنین چیزی پدید نمی‌آید مگر این که رهبری زندگی، و زمام امور و پیشرفت تمدّن، در دست کسانی باشد که معتقد به روح و جسم هستند، و خودشان نمونه‌های کاملی در زندگی دینی و اخلاقی بوده، و از خردهای برتر، و علوم صحیح و سودمند برخوردار باشند» . . .

تا آنجا که ابوالحسن ندوی تحت عنوان: «نقش خلافت راشده بسان تمدّن شایسته و بایسته است» می‌گوید:

«آن چنان بود. دوره‌ای از دوره‌های تاریخ را

۱- «البدایة و النهایة». تألیف: ابن کثیر.

۲- تمام داستان در تاریخ عمر پسر خطّاب، تألیف ابن جوزی آمده است.

نمی‌شناسیم که کامل‌تر و زیباتر و شکوفاتر در همهٔ این جنبه‌ها از این دوره باشد ـ دورهٔ خلافت راشده ـ در این دوره نیروی روح و اخلاق و دین و علم و ابزارهای مادی، در رشد و نموّ انسان کامل دست به دست هم داده است، و در ظهور تمدّن شایسته و بایسته به همیاری پرداخته است. حکومت از بزرگ‌ترین حکومتهای جهان بوده است، و نیروی سیاسی مادی بر هر نیروئی در زمان خودش برتری پیدا کرده است. در این حکومت نمونه‌های اخلاق والا غالب و چیره بوده است، و معیارهای عالی اخلاقی در زندگی مردمان و در نظام حکومتی حاکم شده است. اخلاق و فضیلت همراه با بازرگانی و صنعت شکوفا گردیده است. پیشرفت اخلاقی و روحی، با گسترش فتوحات و ظهور تمدّن، همگام و همراه می‌شد. در نتیجه جنایات کم می‌گردید، و بزهکاریها نسبت به مساحت و گسترهٔ مملکت، و شمارهٔ ساکنان آن، و وجود انگیزه‌ها و ابزارهای بزهکاریها، به ندرت اتّفاق می‌افتاد. رابطهٔ فرد با فرد، و پیوند فرد با جماعت، و ارتباط جماعت با فرد، خوب‌تر و خوب‌تر می‌شد. این دوره، یک دورهٔ کمال بود، و انسان مترقّی‌تر از آن را در خواب هم ندیده است، و تخمین‌زنندگان شکوفاتر از آن را تخمین نزده‌اند . . .».



این برخی از نشانه‌ها و سیماهای آن دورهٔ سعادتمندی است که انسانها در سایهٔ قانون اسلامی زیسته‌اند، قانونی که «سورهٔ عصر» قواعد و ارکان آن را برپا و برجا داشته است. و زیر پرچمی زیسته‌اند که پرچم ایمان است و گروهی آن را برداشته‌اند و بر دوش کشیده‌اند که مؤمن بوده‌اند و کار نیکو کرده‌اند و به حقّ و حقیقت توصیه و سفارش نموده‌اند و به صبر و شکیبائی دعوت کرده‌اند.

این خلافت راشده و شکوفائی همه جانبه کجا و این هلاک و نابودی کجا که امروزه انسانها با آن در هر مکانی دست به گریبانند و مزهٔ آن را می‌چشند و رنج آن را می‌بینند، و زیانی را متحمّل می‌شوند که در پیکار خیر و شرّ می‌بینند؟ این خلافت راشده و شکوفائی همه‌جانبه کجا و این کوری و دوری از آن خیر بزرگ کجا که ملّت عرب آن را برای انسانها با خود برداشته بود، آن روز که پرچم اسلام را برگرفته بود و درنتیجه رهبری از آن او گردیده بود؟ بعدها ملّت عرب این پرچم را بر زمین گذاشت، و ناگهان پسروِ قافله شد! و ناگهان قافله همه روی به هدر رفتن و زیان دیدن نهاد. ناگهان پرچمها همه مال شیطان شدند، و در میان آنها یک پرچم برای یزدان باقی نماند! ناگهان همهٔ پرچمها مال باطل شدند و در میان آنها یک پرچم برای حقّ باقی نماند! ناگهان همهٔ پرچمها مال کوری و گمراهی شدند، و در میان آنها پرچمی برای هدایت و نور نماند! ناگهان پرچمها همه مال زیان و خسران شدند، و یک پرچم برای رستگاری باقی نماند. هان! پرچم یزدان همیشه و همیشه دستی را انتظار می‌کشد که آن را بلند کند و بردارد، و چشم انتظار به ملّتی می‌دوزد که زیر آن به سوی خیر و هدایت و صلاح و نجات حرکت کند.



این کار و بار سود بردن و زیان دیدن در این زمین است. این کار و بار هرچند بزرگ و سترگ است وقتی که با کار و بار قیامت سنجیده می‌شود و مقایسه می‌گردد، کوچک و ناچیز می‌نماید. آنجا، بلی آنجا، سود حقیقی و زیان حقیقی است. آنجا که زمان طولانی است، و زندگی باقی و جاودانه است، و جهان جهان حقیقت است . . . آنجا سود بردن و زیان دیدن است: به دست آوردن بهشت و رضا است، یا از دست دادن بهشت و رضا است. آنجا انسان به کمال نهائی و ممکن خود می‌رسد، یا سر در نشیب می‌نهد و سقوط می‌کند و انسانیّت خود را از دست می‌دهد، و کارش بدانجا می‌کشد که ارزش او از سنگ کم‌تر می‌گردد، و از لحاظ آسایش پائین‌تر از سنگ می‌شود:

﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، وَ تَوَاصَوْا

بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾.

مگر کسانی که ایمان می‌آورند، و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، و همدیگر را به تمسّک به حقّ (در عقیده و قول و عمل) سفارش می‌کنند، و یکدیگر را به شکیبائی (در تحمّل سختیها و دشواریها و دردها و رنجهائی) توصیه می‌نمایند (که موجب رضای خدا می‌گردد).

راه یکی است و دو تا و چند تا نمی‌گردد. راه ایمان و عمل صالح و وجود گروه مسلمانی که به حقّ و حقیقت توصیه می‌کند و به صبر و شکیبائی فرامی‌خواند، و متّفق و متّحد می‌ماند و می‌ایستد بر پاسداری از حقّ و حقیقت، و از صبر و شکیبائی توشه برمی‌گیرد.

راه یکی است. بدین خاطر دو نفر از اصحاب پیغمبر خدا  وقتی که به همدیگر می‌رسیدند از یکدیگر جدا نمی‌شدند تا یکی بر دیگری سورۀ «وَ الْعَصْرِ» را می‌خواند، و آن گاه یکی از دیگری خداحافظی می‌کرد ... آنان بر این قانون الهی پیمان می‌بستند. بر ایمان و خوبی پیمان می‌بستند. بر توصیه و سفارش به حقّ و حقیقت و صبر و شکیبائی پیمان می‌بستند. به یکدیگر قول می‌دادند که پاسداران این قانون باشند. عهد و پیمان می‌بستند بر این قانون بمانند و محافظان آن باشند . . .

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ همزه مکّی و ۹ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ﴿١﴾ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾ كَلَّا لَيُنبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ ﴿٤﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ ﴿٥﴾ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿٧﴾ إِنَّهَا عَلَيْهِم مُّؤْصَدَةٌ ﴿٨﴾ فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

وای به حال هرکه عیبجو و طعنه‌زن باشد! همان کسی که دارائی فراوانی را گرد می‌آورد و آن را بارها و بارها می‌شمارد. (چرا که از شمردن پول و سرشماری دارائی کیف می‌کند و لذّت می‌برد، و فکر و ذکرش اموال، و معبود و مسجودش درهم و دینار است. برق این بت او را غرق شادی می‌کند، و نه‌تنها شخصیّت خویش که تمام شخصیّتها را در آن خلاصه می‌کند!). آخر گمان می‌برد که دارائیش بدو جاودانگی می‌بخشد! (پس چرا چنین بت مشکل‌گشائی را نپرستد و شخصیّت همگان را در پای آن قربانی نکند؟). هرگزاهرگز (چنین نیست). او بدون شک به خُردکننده و درهم‌شکنندهٔ (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نام) پرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود. تو چه می‌دانی خُردکننده و درهم‌شکننده چیست؟ آتش برافروختهٔ خدا است! آتشی که (به ژرفای قالبها که کانون کفر و کبر و فسق، و مرکز حبّ ثروت و قدرت و منزلت دنیوی بوده است، فرومی‌رود) و بر دلها مسلّط و چیره می‌شود. آن آتشی ایشان را دربر می‌گیرد که سرپوشیده و دربسته است. در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.

این سوره تصویری از تصویرهای واقعیّت را در روزگار نخستین دعوت نشان می‌دهد. این تصویر در عین حال نمونه‌ای است که در هر محیطی تکرار می‌گردد . . . تصویر شخص پستی است که نفس کوچکی دارد، شخصی که مال و دارائی را می‌دهد، و نفس او در سایهٔ آن چیره می‌شود و سیطره پیدا می‌کند تا بدانجا که دیگر از عهدهٔ نفس خود برنمی‌آید! چنین شخصی احساس می‌کند مال و ثروت ارزش والای زندگی است. ارزشی که همهٔ ارزشهای دیگر و همهٔ منزلتهای دیگر در برابر آن کوچک و ناچیز است. از جمله: منزلتهای مردمان، و منزلتهای معنوی، و منزلتهای حقائق. حال که او مال و ثروت را به دست آورده است پس صاحب منازل و مراتب مردمان و ارجها و ارزشهای ایشان بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی شده است!

همچنین چنین شخصی می‌انگارد که این مال و ثروت خدائی گردیده است، خدائی که هرچیزی را می‌تواند انجام بدهد، و از انجام کاری درمانده نمی‌گردد! حتّی می‌تواند از مرگ جلوگیری بکند، و زندگی را جاودانه سازد. از قضا و قدر خدا و حساب و کتاب او و سزا و جزای او در قیامت جلوگیری کند، تازه اگر به نظرش حساب و کتاب و سزا و جزائی باشد!

بدین سبب با مال و ثروت نرد عشق می‌بازد. با این عشق می‌آید و می‌رود و مال و ثروتش را می‌شمارد، و از شمارش آن لذّت می‌برد. در وجودش غرور بزهکارانه‌ای پدیدار می‌گردد. غروری که باد به غبغبش می‌اندازد، و او را بر آن می‌دارد که ارزش و بهای مردمان را خوار بدارد، و بزرگواریهای ایشان را ناچیز انگارد، و از آنان عیبجوئی کند و ایشان را درهم بشکند . . . با زبان به عیبجوئیشان می‌پردازد، و با حرکات به تمسخرشان می‌نشیند و مورد استهزایشان قرار می‌دهد.

این عیبجوئی و استهزاء چه با تقلید حرکاتشان، و چه با تقلید صداهایشان، و چه با تحقیر صفات و سیماهایشان باشد . . . گاهی از ایشان با گفتار و اشاره عیبجوئی می‌کند. زمانی با غمزه و ناز و کرشمه و اداء و اطوار به تمسخرشان می‌پردازد و عیبهایشان را برمی‌شمارد. وقتی بانگاه تمسخرآمیز بدیشان می‌نگرد. زمانی با حرکت استهزاگرانه بدانان خیره می‌شود!

این تصویر پست و حقیری از تصویرهای نفس بشری است. این تصویر پست و حقیری از تصویرهای نفس بشری است. وقتی چنین نفسی پدیدار می‌گردد که نفس انسان از مروّت و از ایمان خالی می‌شود. اسلام این تصویر پست و پلشت را زشت می‌شمارد، چون اسلام از اخلاق والا برخوردار است و اخلاق والا را دوست می‌دارد. اسلام از تمسخر و استهزاء کردن و عیبجوئی نمودن، در موارد گوناگونی نهی کرده است. امّا ذکر آن در اینجا، آن هم این گونه زشت شمردن و قبیح قلمداد کردن همراه با تهدید و بیم، بیانگر این است که اسلام با حالتی رویاروی شده است که از برخی از مشرکان نسبت به پیغمبر خدا ﷺ و در حق مؤمنان سرزده است . . . پاسخ این کار زشت و پلشت به صورت بازداشتن سخت و شدید، و با تهدید هراسناک و هراس‌انگیز داده شده است. روایتهائی وجود دارد که بعضی از اشخاص را نام می‌برند، و این تهدید و بیم را مربوط بدیشان می‌شمارند. امّا چنین روایتهائی مورد اعتماد نیست. لذا ما بدانچه در بارهٔ این آیات گفته‌ایم و بیان داشته‌ایم بسنده می‌کنیم . . .



تهدید و بیم این سوره به صورت صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت جلوه‌گر می‌آید. صحنه‌ای که شکل عذاب مادی و روانی را، و شکل آتش محسوس و معنوی را به تصویر می‌کشد. در این تصویر، تقابل میان جرم و شیوهٔ جزا و سزا و فضای عقاب و عذاب، ملاحظه شده است. شکل شخص عیبجو و طعنه‌زن، آن کسی که پیوسته مردمان را به تمسخر می‌گیرد، و همیشه عیبجوئی می‌کند از خود مردمان، و آبرو و احترام ایشان را زیر سؤال می‌برد و مورد طعن و تشر قرار می‌دهد، و مال و ثروت می‌اندوزد، و گمان می‌برد مال و ثروت ضامن جاودانگی است، در مقابل شکل این شخص خودبزرگ‌بین و متکبّر و مسخره‌کننده و خود را نیرومند انگارنده به سبب داشتن مال و ثروت، شکل «پرت‌شده» و مهمل و افتاده به «خُردکننده» و درهم‌شکننده‌ای می‌آید که هستی او را و عظمت او را درهم می‌ریزد و تکّه‌تکّه می‌کند. و آن:

﴿ نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ ﴾.

آتش برافروختهٔ خدا است!.

نسبت دادن این آتش به خدا، و این گونه آن را به خدا اختصاص دادن، بیانگر این واقعیّت است که این آتش، آتش یگانهٔ ویژه‌ای است، و همگون آن مشاهده نشده است و سابقه ندارد. گذشته از این می‌رساند که این آتش ترسناک و هراسناک و وحشت‌انگیز است. این آتش «چیره و مسلّط می‌شود» بر دل چنین کسی، دلی که عیبجوئی و طعنه زدن از آن سرچشمه می‌گرفت، و استهزاء و تمسخر و تکبّر و غرور در آن کمین می‌کردند . . . برای تکمیل تصویر این فرد درهم شکسته و پرت شده و مهمل و مطرود از لطف خدا، بیان می‌گردد این آتش که او را دربر گرفته است سرپوشیده و دربسته است. کسی نمی‌تواند او را از آن نجات بدهد و بیرون بیاورد. در داخل آن هم کسی از حال او نمی‌پرسد! او در داخل آتش به ستونها بسته شده است همان گونه که چهارپایان بسته می‌شوند و بدون احترام به ترک آنها گفته می‌شود. در طنین واژگان شدّت و حدّت پیدا است:

﴿ عَدَّدَهُ . . . كَلّاَ . . . لَيُنْبَذَنَّ . . . تَطَّلِعُ . . . مُمَدَّدَةٍ ﴾.

آن را بارها و بارها می‌شمارد . . . هرگزاهرگز . . . به خردکننده و درهم شکننده پرت می‌گردد . . . دراز.

در معنیهای عبارتها نیز تأکید کردن به شیوه‌های گوناگون تأکید است:

﴿ لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ. وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ؟ نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ . . . ﴾.

هرگزاهرگز! (چنین نیست). او بدون شکّ به خُردکننده و درهم‌شکنندهٔ (اعضاء و اندام، آتش دوزخ نـام) پـرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود ....

این چکیده‌گوئی و پیچیده‌گوئی، به دنـبال آن پـرسش هراس‌انگیز، و آن گاه پاسخ دادن و بیان کردن . . . همهٔ اینها از شیوه‌های تأکید کردن و بزرگ و سترگ نشان دادن است . . . در خود تعبیر سخن، تهدید کردن و بیم دادن است:

﴿ وَيْلٌ . . . لَيُنْبَذَنَّ . . . الْحُطَمَةِ . . . نَارُ اللهِ الْمُوقَدَةُ. الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ. إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ. فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ ﴾.

وای به حال . . . پرت می‌گردد و فروانداخته می‌شود . . . خُردکننده و درهم‌شکننده... آتش برافروختهٔ خدا است. آتشی که بر دلهـا مسلّط و چـیره مـی‌شود. آن آتشـی ایشان را دربر می‌گیرد که سرپوشیده و دربسته است. در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.

در همهٔ اینها نوعی از هماهنگی تـصویری و شـعوری است که با کار «عیبجو و طعنه‌زن» همخوانی و همآوائی دارد.



قرآن مجید رخـدادهـای دعـوت را پـیگیری و دنـبال می‌کرد، و در عین حال دعـوت را رهـبری مـی‌نمود و رهنمود و رهنمون می‌فرمود. ایـن امـر اسـلحهٔ بـرّندهٔ نابودکننده‌ای بود که مکر و کـید نـیرنگبازان را خـنثی می‌کرد و بر باد می‌داد، و دلهـای دشـمنان را بـه لرزه درمـی‌آورد، و جـانهای مـؤمنان را بـرجـا و اسـتوار می‌داشت.

ما در این عنایت یزدان سبحان بـه پـاسخ دادن چـنین تصویری، دو معنی مهمّ را درمی‌یابیم:

اوّل: زشت شمردن سقوط اخلاقی، و پلشت داشتن این تصویر پست و فرودین نفسها.

دوم: دفاع از مؤمنان، و حفظ نـفسهایشان از ایـن کـه خواری تحقیر بدانها رخنه کند و بخزد، و آگـاه کـردن مؤمنان از این که یزدان سبحان می‌بیند آنچه برایشـان پیش می‌آید و بر سرشان می‌آید، و آن را بـدو پست می‌شمارد، و در برابر آن بازخـواست مـی‌کند و کـیفر می‌دهد . . . این کار بس و بسـنده است بـرای ارتـقاء بخشیدن و بالا بردن جانهای مؤمنان، و برتری گـرفتن جانهایشان بر مکر و کید پست و پلشت . . .

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فیل مکّی و ۵ آیه است

سُورَةُ الفِيلِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿٥﴾

این سوره به حادثه‌ای اشاره می‌کند که در زندگانی جزیرةالعرب پیش از بعثت کاملاً مشهور و معروف بود. این رخداد بیانگر رعایت و عنایت بزرگ خدا نسبت به این سرزمین مقدّسی بود که خدا آن را برگزیده تا محلّ دریافت واپسین نور، و پرورشگاه عقیدهٔ تازه، و نقطه‌ای باشد که این عقیدهٔ جدید از آنجا لشکرکشی مقدّس خود را به سوی نواحی زمین بیاغازد، و هدایت و حقّ و خیر و خوبی را در اطراف زمین مستقرّ و جایگزین سازد . . .

خلاصهٔ روایتها در بارهٔ این حادثه این است: فرمانروای حبشی یمن ـ در آن مدّت که یمن تحت فرمانروائی حبشه بود بعد از طرد ایرانیان از آنجا و کوتاه کردن دست آنان از حکومت یمن ـ که روایتها از او به نام «ابرهه» یاد می‌کنند. ابرهه در یمن کلیسائی به اسم شاه حبشه ساخت. هرچه شکوه و عظمت گمان می‌رفت در ساختمان آن به کار برد. هدف او این بود عربها را از کعبه که در مکّه بود منصرف کند و ایشان را به سوی زیارت این کلیسا بکشاند. او دیده بود اهل یمن که زیر فرمانروائی او بودند به سوی کعبه جذبه و کشش داشتند. آنان بسان همهٔ عربهای دیگر وسط جزیرةالعرب، و همچنین اهالی شمال شرقی و شمال غربی آن، به کعبه عشق می‌ورزیدند. این هدف خود را برای پادشاه حبشه نوشت . . .

امّا عربها از خانهٔ مقدّس خود منصرف نشدند. آنان معتقد بودند که ایشان فرزندان ابراهیم و اسماعیل هستند. ابراهیم و اسماعیلی که صاحبان این خانه بوده‌اند. عربها بدین امر می‌نازیدند، بنا به عادت و شیوه‌ای که داشتند که افتخار کردن و نازیدن به آباء و اجداد و حسب و نسب بود بر این باور بودند که معتقدات ایشان ـ با وجود ناجوری و نادرستی ـ به نظرشان از معتقدات اهل کتابِ پیرامونشان بهتر است. آنان در معتقدات اهل کتاب نقص و خلل و پریشانی و نابسامانی می‌دیدند.

بدین هنگام «ابرهه» تصمیم گرفت کعبه را ویران سازد تا مردمان را از آن برگرداند. سپاه زیادی را حرکت داد، سپاهی که فیلها به همراه داشت. در پیشاپیش فیلها فیل بزرگی بود که در نزد آنان دارای شهرت ویژه‌ای بود. آوازهٔ حرکت ابرهه و قصد او به گوش عربها رسید. آن را شنیدند و به همدیگر خبر دادند. بر عربها گران آمد که ابرهه برای ویران کردن کعبهٔ ایشان لشکرکشی کند. مردی از بزرگان اهل یمن و از شاهان آنان به نام «ذونفر» بر سر راه او ایستاد. قوم خود را و هرکس که از عربها با او همداستان گردیدند و دعوت او را پاسخ دادند آمادهٔ جنگ با ابرهه و جهاد دفاع از بیت‌الحرام شدند. سرانجام مردمانی دعوت او را پذیرفتند و آمادهٔ پیکار گردیدند. «ذونفر» با ابرهه جنگید، ولی شکست خورد. ابرهه او را اسیر کرد.

همچنین نفیل پسر حبیب خثعمی با دو قبیله از عربها و همراه کسان زیادی که از سائر قبیله‌ها پاسخ او را دادند به جنگ ابرهه رفتند. ابرهه ایشان را نیز شکست داد و نفیل را اسیر کرد. نفیل پذیرفت راهنمای ابرهه در سرزمین عربها شود.

ابرهه به راه افتاد تا آن گاه که به سرزمین طائف رسید. عدّه‌ای از مردان سرشناس قبیلهٔ ثقیف به پیش او رفتند و بدو گفتند: خانه‌ای که او قصد ویران کردن آن را دارد در طائف نیست و بلکه در مکّه است. این بدان خاطر بود که او را از بتکده‌ای دور سازند که برای بت خود به نام «لات» ساخته بودند! کسی را هم همراه ابرهه فرستادند تا او را به سوی کعبه راهنمائی کند!

وقتی که ابرهه به مغمّس رسید که مکانی میان طائف و مکّه است، فرماندهی از فرماندهان خود را فرستاد. او تا مکّه رفت. اموال تهامهٔ قریش و جز آنان را گردآوری و با خود برد. دویست شتر از آنها متعلّق به عبدالمطّلب پسر هاشم بود. عبدالمطّلب در آن زمان بزرگ و سرشناس قریش بود. قریش و کنانه و هذیل و کسانی که در سرزمین حرم می‌زیستند تصمیم گرفتند با ابرهه بجنگند. ولی متوجّه شدند قدرت جنگ با ابرهه و لشکریان او را ندارند. پس به ترک جنگ گفتند. ابرهه قاصدی را به مکّه فرستاد و سراغ رئیس آنجا را گرفت. بدیشان اعلام کرد که ابرهه برای جنگ با آنان نیامده است! و بلکه آمده است که این خانهٔ کعبه‌نام را ویران سازد و بس. اگر ایشان متعرّض او نشوند و سر راه او را نگیرند نیازی به ریختن خون آنان نیست. به قاصد خود دستور داد اگر بزرگ قریش و ساکنان حرم سر جنگ ندارند او را با خود به پیش ابرهه بیاورد. وقتی که قاصد با عبدالمطّلب در این باره صحبت کرد، عبدالمطّلب گفت: به خدا سوگند ما نمی‌خواهیم با او بجنگیم. ما توان جنگ با او را نداریم. این بیت‌الحرام متعلّق به خدا است، و خانهٔ دوست خدا ابراهیم علیه‌السلام است. اگر خدا ابرهه را از آن بازداشت این خانهٔ او و حرم او است خود داند. اگر خدا خانهٔ خود را به ابرهه واگذار و جلو او را نگیرد، به خدا سوگند ما تاب و توان دفاع از آن خانه را نداریم . . . عبدالمطّلب با قاصد ابرهه به پیش ابرهه رفت ...

ابن اسحاق گفته است: عبدالمطّلب خوش‌سیماترین و زیباترین و بزرگوارترین فرد قریش بود. هنگامی که ابرهه او را دید احترامش را گرفت و بزرگش داشت. او را بزرگتر از آن دید که زیر دست و پائین خود وی را بنشاند. این را نیز نپسندید که حبشیان ببینند که عبدالمطّلب با ابرهه روی تخت فرمانروائی بنشیند. پس ابرهه از تخت خود پائین آمد و کنار فرش نشست و عبدالمطّلب را کنار خود نشاند. سپس به مترجم خود گفت: بدو بگو: چه نیازی داری و چه می‌خواهی؟ عبدالمطّلب گفت: از شاه می‌خواهم دویست شتر مرا به خودم برگرداند، شترانی که آنها را برده است. وقتی که این را گفت، ابرهه به مترجم خود گفت: بدو بگو: وقتی که من تو را دیدم درشگفت شدم. امّا وقتی که سخن تو را شنیدم، از تو بیزار شدم. آیا تو با من در بارهٔ دویست شتری صحبت می‌کنی که آنها را برده‌ام، و مرا با خانه‌ای رها می‌کنی که آن خانه آئین تو و آئین آباء و اجداد تو است؟ من آمده‌ام آن خانه را ویران کنم. تو اصلاً در بارهٔ آن با من سخن نمی‌گوئی. عبدالمطّلب بدو گفت: من صاحب شتران هستم. این خانه هم خداوندگاری دارد، از آن دفاع خواهد کرد. ابرهه گفت: او نمی‌تواند جلو مرا بگیرد. عبدالمطّلب گفت: این تو و آن خانه! . . ابرهه شتران عبدالمطّلب را پس داد و بدو برگرداند.

آن گاه عبدالمطّلب به سوی قریش برگشت و ماجرا را با آنان در میان گذاشت. بدیشان دستور داد از مکّه بیرون بروند، و در قلّه‌های کوه‌ها پناه بگیرند. سپس بلند شد و حلقهٔ در کعبه را گرفت. گروهی از قریش همراه او رفتند و به دعا و نیایش پرداختند. خدا را به فریاد می‌خواندند و از او طلب کمک و یاری می‌کردند. روایت شده است که عبدالمطّلب چنین سرود:

لاٰهُمَّ إِنَّ الْعَبْدَ يَمْنَعُ رَحْلَهُ فَامْنَعْ رِحٰالَکَ
لاٰ يَغْلِبَنَّ صَلِيبُهُمْ وَ مِحٰالُهُمْ أَبَداً مِحٰالَکَ
إِنْ كُنْتَ تٰارِكَهُمْ وَ قِبْلَتَنٰا فَأَمْرٌ مٰا بَدٰا لَکَ

«خداوندا، هر بنده‌ای از بار و بنه خود فاع می‌کند، تو نیز از بار و بنه خود دفاع بکن. خداوندا پرچم ایشان و نیروهای ایشان هرگز بر نیروهای تو پیروز و چیره

نگردد. اگر تو آنان را در ویران‌کردن قبلهٔ ما رها و آزاد بگذاری، این کاری است که هرگز از تو سر نزده است».
ابرهه لشکریان خود را و فیل خود را رهسپار چیزی کرد که برای آن آمده بود. فیل او از ورود به مکّه خودداری کرد. تلاش کردند فیل را وادار به مکّه کنند، امّا موفّق نشدند. این حادثه با فرمودهٔ پیغمبر خدا ﷺ ثابت می‌گردد. روز حدیبیّه وقتی که شتر پیغمبر ﷺ به نام قصواء خوابید و به مکّه وارد نگردید، مردم گفتند: قصواء نافرمانی می‌کند و از جای خود تکان نمی‌خورد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
«مٰا خَلَأَتِ الْقَصْوٰاءُ، وَ مٰا ذٰاکَ لَهٰا بِخُلُقٍ. وَ لٰکِنْ حَبَسَهٰا حٰابِسُ الْفیلِ . . .».(۱)
«قصواء نافرمانی نکرده است و بر جای خود ماندگار نمانده است. سرکشی و برجای ماندن خلق و خوی آن نیست. ولی آن کس که فیل را نگاه داشته است و از رفتن بازداشته است قصواء را نگاه داشته است و از رفتن بازداشته است».
در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیغمبر خدا ﷺ زمان فتح مکّه فرمود:
«إِنَّ اللّٰهَ حَبَسَ عَنْ مَکَّةَ الْفیلَ وَ سَلَّطَ عَلَیْهٰا رَسُولَهُ وَ الْمُؤْمِنینَ، وَ إِنَّهُ قَدْعٰادَتْ حُرْمَتُهٰا الْیَوْمَ کَحُرْمَتِهٰا بِالأَمْسِ، أَلاٰ فَلْیُبْلِغِ الشّٰاهِدُ الْغٰائِبَ».
«خداوند فیل را از ورود به مکّه بازداشت، ولی پیغمبرش را و مؤمنان را بر مکّه مسلّط گردانید. امروز حرام بودن مکّه به مکّه بازگشته است (و جنگ و تاخت و تاز بدان قدغن و حرام گردیده است) همان گونه که دیروز حرام و قدغن بوده است. هان! باید حاضرتان آن را به غائبتان برساند».
این حادثه ثابت گردیده است، این که فیل در آن روز از ورود به مکّه بازداشته شده است . . .
سپس آنچه که خدا اراده کرده بود واقع شد و آن ارتش و فرمانده آن هلاک گردیدند. خداوند دسته‌هائی از پرندگان را بر ایشان گماشت. پرندگان آنان را با سنگهائی از سجّیل، یعنی سنگ گِل، سنگباران کردند، و ایشان را بسان برگهای خشک و تکّه‌تکّهٔ درختان، تکّه و پاره کردند. همان گونه که قرآن مجید در بارهٔ ایشان روایت می‌کند . . . جسم ابرهه به بیماری مبتلا شد. او را از میدان به در بردند. بدنش تکّه تکّه می‌ریخت تا او را به صنعاء رسانیدند. ابرهه نمرد تا سینه‌اش شکافته شد و دلش پیدا گردید، همان گونه که روایتها نقل کرده‌اند . . .
روایتها در بارهٔ نوع این پرندگان و شکل و حجم آنها، و حجم سنگها و نوع و چگونگی عملکرد آنها مختلف است. همچنین برخی از این روایتها می‌رسانند که آبله و حصبه در همین سال در مکّه پدید آمده است.
کسانی که گرایش دارند به تنگ کردن کمربند خارق‌العاده‌ها و نادیده‌ها و ناشناخته‌ها، و میل دارند قوانین جهانی مأنوس و معلوم را ببینند کار خود را می‌کند، این حادثه را با وقوع وبای آبله و حصبه تفسیر می‌کنند، و آن را نزدیک‌تر به عقل و بهتر می‌دانند. می‌گویند مراد از پرندگان هم چه‌بسا مگسها و پشّه‌ها باشد که میکروبها را با خود بدینجا و آنجا منتقل می‌کنند، چه پرنده هر چیزی است که بپرد و پرواز بکند.
استاد امام شیخ محمّد عبده در تفسیر این سوره در جزء عمّ فرموده است:
«در روز دوم، بیماری آبله و حصبه در میان لشکریان پخش گردید . . . عکرمه گفته است: این نخستین آبله‌ای است که در میان عربها دیده شده است. یعقوب پسر عتبه در بارهٔ حادثه‌ای که رخ داده است گفته است: نخستین حصبه و آبله‌ای که در ممالک عربی دیده شده است در آن سال بوده است. وبا کاری با بدنهای آنان کرد که کمتر چنین چیزی روی می‌دهد. گوشت بدنهایشان تکّه‌تکّه می‌شد و می‌افتاد. سپاهیان و فرمانده ایشان به هراس افتادند و پشت کردند و گریختند. آن فرد حبشی یعنی ابرهه نیز به این بیماری گرفتار آمد. مرتّب گوشت بدنش قطعه‌قطعه و تکّه‌تکّه

۱- بخاری آن را استخراج و روایت کرده است.

می‌گردید، تا بدانجا که سینه‌اش شکافت و در صنعاء مرد.
این چیزی است که روایتها در بارهٔ آن اتّفاق نظر دارند، و صحیح است بدان معتقد شد. این سورهٔ بزرگوار برای ما روشن می‌دارد که آن آبله یا آن حصبه از سنگ خشکی پدید آمده است که توسّط گروه‌های پرندگان بر سپاهیان افتاده است، از قبیل همان چیزهائی که یزدان سبحان توسّط بادها بر سر بعضیها می‌آورد.
پس درست خواهد بود معتقد شوی که این پرندگان نوعی پشّه یا مگس بوده‌اند و میکروبهای بعضی از بیماریها را با خود منتقل نموده‌اند. این سنگها هم از گِل خشک آغشته به سم بوده‌اند که بادها آن سنگریزه‌ها را با خود آورده‌اند. میکروبها به پاهای آن جانداران آویخته شده‌اند و چسبیده‌اند. وقتی که میکروبها به بدن چسبیده‌اند به سوراخهای آن وارد گردیده‌اند و چنین زخمهائی را به وجود آورده‌اند. بدن بر اثر چنین زخمهائی تباه و متلاشی شده است و گوشت آن فرو افتاده است و تکّه و پاره گردیده است. بسیاری از این نوع پرندگان ضعیف و کوچک از جملهٔ بزرگ‌ترین سپاهیان یزدان در هلاک گرداندن کسانی از انسانها بشمارند که خدا بخواهد ایشان را هلاک و نابود گرداند. این جاندار ضعیف و کوچک ـ که امروزه بدان میکروب می‌گویند ـ می‌تواند از جملهٔ همچون جاندارانی باشد. همچون جاندارانی گروه‌ها و دسته‌های زیادی هستند که شمارهٔ آنها را جز آفریدگار آنها نمی‌داند... نمایش قدرت خداوند بزرگوار در مغلوب و مقهور ساختن طاغیان و سرکشان در این نمودار نمی‌گردد که پرندگان به اندازهٔ قلّه‌های کوه‌ها، و نه به اندازهٔ سیمرغ، بزرگ باشند، و نه در این نمودار می‌گردد که دارای رنگ و نوع ویژه‌ای، و نه در این که اندازهٔ مشخّصی و چگونگی ویژه‌ای و تأثیر معیّنی داشته باشند... خداوند در هرچیزی ارتش و سپاهیانی دارد.

وَ فِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ الْوَاحِدُ

«در هرچیزی نشانهٔ شناخت خدا و دلیل قدرت او است. نشانه و دلیلی است که می‌رساند خدا یگانه است».
در جهان هیچ قدرتی نیست مگر این که مطیع و فرمانبردار قدرت خدا است. این طاغی و سرکشی که خواسته است بیت‌الحرام کعبه را ویران سازد، خدا نوعی از پرندگان را به سویش فرستاده است، تا میکروب آبله یا حصبه را بدو برساند. این میکروب او را و قوم او را نابود گرداند، پیش از این که وارد مکّه گردد. این نعمتی بود که خداوند اهل حرم خود را در آن غرق فرمود ـ با وجود این که بت‌پرست بودند ـ تا خانهٔ خود را محفوظ بدارد. تا زمانی فرارسد که کسی را مبعوث فرماید و به میان انسانها روانه دارد که خانهٔ او را با نیروی دین خود ﷺ مصون بدارد. این نعمت خدا بلائی گردید و دشمنان خدا فیلداران را دربر گرفت. آن دشمنانی که خواستند به بیت‌الحرام تجاوز و تعدّی کنند بدون این که گناهی مرتکب شده باشد و کار بدی کرده باشد.
این چیزی است که در تفسیر این سوره می‌توان بدان اعتماد کرد و آن را پذیرفت. جز این هرچه گفته‌اند درست نیست آن را پذیرفت، مگر با تأویل و توجیه کردن آن، تازه اگر روایت آن صحیح بوده باشد. از جملهٔ چیزهائی که قدرت را عظمت می‌بخشد این است کسانی که با فیل می‌نازیدند و خویشتن را بزرگ می‌دیدند ـ فیل که بزرگ‌ترین جثّه در میان چهارپایان را دارد ـ با کوچک‌ترین جاندار نابود شوند که به نظر نمی‌آید و با چشم دیده نمی‌شود، بدان گاه که خدا مقرّر بفرماید و آن را به سوی هرکس که بخواهد بفرستد و رهسپار بفرماید. شکّ نیست که عاقل می‌داند این بزرگ‌ترین و شگفت‌ترین و چشمگیرترین کار است».
ما چنین معتقدیم این شکلی که استاد امام از آبله یا حصبه از گِل آلوده به میکروبها به تصویر می‌کشد، و یا آن چیزهائی که برخی از روایتها نقل می‌کنند و می‌گویند: سنگها سرها و پیکرها را سوراخ سوراخ می‌کردند، و از پیکرها می‌گذشتند و بدنها را می‌بریدند

و آنها را تکّه‌تکّه بسان برگهای خشک پرپر که همان «عَصْف» است برجای می‌گذاشتند ... به نظر ما این شکل یا آن چیزهائی که روایت شده‌اند دارای دلالت بیشتر بر قدرت و تدبیر خدا نبوده، و سزاوارتر برای تفسیر این حادثه نمی‌باشند. بلکه این بسان آن در امکان وقوع حادثه، و از لحاظ دلالت بر قدرت و تدبیر خدا یکسان است. به عقیدهٔ ما همگون و همتا بشمار است چه قانون آشنا برای مردمان، و آشکار در دانش ایشان، جاری و ساری شده باشد و قومی را نابود کرده که خدا نابود نمودن ایشان را اراده فرموده باشد، یا این که قانون خدا جاری و ساری شده باشد که برای مردمان آشنا و آشکار نباشد، و در علم و دانش آنان سابقه نداشته و نامعلوم باشد و قضا و قدر یزدان را پیاده کرده باشد.

قانون خدا تنها آن چیزی نیست که انسانها با آن آشنایند و آن را دیده‌اند و آزموده‌اند. انسانها جز گوشهٔ اندکی از قانون خدا را نمی‌دانند، آن مقدار که خدا به اندازهٔ توانشان پرده از آن برایشان برمی‌دارد، و بدان اندازه که در پرتو آزمونهایشان و بینشهایشان و درک و فهمشان در طول زمان آمادهٔ پذیرهٔ آن می‌گردند ایشان را با قانون خود آشنا می‌سازد و بس.

بدین خاطر ما در برابر خارق‌العاده حیران و ویلان نمی‌ایستیم، و شکّ و تردید به خود راه نمی‌دهیم، و خارق‌العاده را تأویل و توجیه هم نمی‌کنیم - هروقت روایت صحیح بیانگر آن باشد - یا این که در نصوص قرآنی آمده باشد، و در شرائط و ظروف حادثه چیزی باشد که برساند خارق‌العاده‌ای انجام پذیرفته است، خارق‌العاده‌ای که معلوم و معروف برای ایشان نبوده است. در عین حال چنین معتقد نیستیم که روی دادن کاری مطابق قانون آشنا برای مردمان تأثیر کمتری و دلالت ناچیزتری دارد از روی دادن همان کار برابر قانون ناآشنا برای مردمان و خارق‌العادهٔ معلوم و معروف ایشان. چه قانون معلوم و معروف برای مردمان، در حقیقت نسبت به قدرت انسانها خارق‌العاده است . . . طلوع و غروب خورشید خارق‌العاده است، هرچند معلوم و معروف برای مردمان است و هر روز انجام می‌پذیرد. تولّد هر کودکی خارق‌العاده است، هرچند هر لحظه روی می‌دهد. اگر جز این است هرکس می‌خواهد بیازماید بگذار بیازماید. مسلّط گرداندن پرندگانی - هرچه بوده و هرچه باشند - بر ابرهه و لشکریانش، پرندگانی که سنگهای خرد شده و آلوده به میکروبهای آبله و حصبه را برداشته و به سوی زمین می‌اندازند، آن هم در همچون زمانی، و پدید آوردن همچون وبائی در میان سپاهیان، در لحظه‌ای که سپاهیان می‌خواهند بر بیت‌الحرام بتازند و کار آن را یکسره سازند، جاری و ساری شدن قضا و قدر خدا بدین نحو و بدین شکل، خارق‌العاده‌ای و بلکه خارق‌العاده‌هائی است که کاملاً بر قدرت خدا و صورت پذیرفتن قضا و قدر او دلالت دارد. این امر دلالت کمتری و عظمت ناچیزتری از این ندارد که یزدان سبحان پرندگان ویژه‌ای را روانه فرماید، پرندگانی که سنگهای ویژه‌ای را بردارند و آنها را بیندازند، و این سنگها کار ویژه‌ای در لحظهٔ معیّنی با بدنها بکنند . . . چه این و چه آن فرقی ندارد. این خارق‌العاده است، و آن هم خارق‌العاده است، هردو یکسان خارق‌العاده‌اند . . .

ما به خصوص در این حادثه تمایل بیشتری بدین امر داریم که وقوع همچون حادثه‌ای را خارق‌العاده بدانیم. معتقدیم خداوند پرندگانی را گروه گروه روانه کرده است، پرندگانی که برخلاف معلوم و معروف آمده‌اند و ابرهه و لشکریانش را سنگباران کرده‌اند. دیگر نیازی نیست روایتهائی را پذیرفت که حجم پرندگان و شکل آنها را به گونهٔ شگفت‌انگیزی توصیف می‌کنند. ما همگون این کارها را در جاهای دیگری می‌یابیم. این امر می‌رساند در اینجا مبالغه کردن و به هول و هراس انداختن بدین حادثه اضافه شده است. این پرندگان سنگهای ناشناخته‌ای را برمی‌داشته‌اند، سنگهائی که کار ناآشنائی را با بدنها انجام می‌داده‌اند . . .

ما بدین امر می‌گوئیم، نه بدان خاطر دلالت بزرگ‌تری

و حقیقت سترگ‌تری دربر دارد. ولی بدان سبب که فضای این سوره و شرائط و ظروف حادثه، این مفهوم را به ذهن نزدیک‌تر می‌کند. یزدان سبحان کاری را برای بیت‌الحرام می‌خواست. می‌خواست آن را محفوظ و مصون دارد تا جایگاه ثواب بردن و محلّ امن و امان مردمان شود، و نقطهٔ گردهمآئی و مرکز همایش عقیدهٔ جدید گردد. جایگاهی باشد که از آنجا این عقیده، آزاد و رها حرکت کند. در سرزمین آزاد و رهائی پدید آید و بیارامد، سرزمینی که کسی از خارج بر آن حکومت و فرمانروائی نکند، و حکومتی بر آن چیره نگردد که آن را مقهور فرمان خود سازد، و این دعوت را در پایگاه خود محاصره نماید. همچنین خدا می‌خواست این حادثه را درس عبرت پیدا و آشکاری برای همهٔ دیدگان در میان همهٔ نسلها گرداند. خداوند حتّی در این سوره بعد از بعثت بر قریش منّت می‌نهد، و این حادثه را مثالی برای رعایت و عنایت خود از مکانهای مقدّس خویش و دفاع از آنها ذکر می‌کند . . . از جمهٔ چیزهائی که با فضای همهٔ این شرائط و ظروف همخوانی و هماهنگی دارد، این است که این حادثه با تمام اصول و اجزاء خود به شکل خارق‌العاده و ناشناخته و نامعلوم در عرف و عادت مردمان روی بدهد و به وقوع بپیوندد. دیگر انگیزه‌ای در میان نیست که کوشش شود شکل معروف و معلوم کار در حادثه‌ای ترجیح داده شود که خودش و شرائط و ظروف آن منحصر به فرد و نادر است . . .

به‌ویژه معلوم و معروف در کار آبله یا حصبه با چیزی سازگار نیست که دربارهٔ آثار این حادثه در حقّ سپاهیان و فرمانده ایشان وقوع پیدا کرده است. زیرا آبله یا حصبه جسم را تکّه‌تکّه و پاره پاره نمی‌سازد، و سینه را نمی‌شکافد تا دل پدیدار آید . . .

در صورتی که این شکلی است که نصّ قرآنی آن را پیام می‌دهد:

﴿ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴾.

ایشان را همچون برگ آفت‌زدهٔ (کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند. (فیل/۵)

این پیام، پیام مستقیم و نزدیک به ذهن است.

روایت عکرمه و آنچه یعقوب پسر عتبه نقل کرده است نصّ صریح و روشنی نیست در زمینهٔ این که لشکریان مبتلا به آبله شده‌اند. بلکه تنها بیانگر این واقعیّت است که آبله در جزیرةالعرب برای نخستین بار در این سال ظاهر و پدیدار گردیده است. در گفتار آن دو نفر هیچ‌گونه اشاره‌ای به ابرهه و لشکریان او نشده است که بدین بیماری مبتلا گردیده‌اند . . . گذشته از این، دچار شدن لشکریان به این بیماری و مبتلا نشدن عربهای نزدیک بدین بیماری در آن زمان، خارق‌العاده بشمار می‌آید. چرا که پرندگان تنها به سنگباران سپاهیان پرداخته‌اند و بس. وقتی که مسأله خارق‌العاده است پس چرا باید رنج برد و خود را به زحمت انداخت این حادثه را به شکل معیّنی منحصر کرد تا این شکل با درک و فهم انسانها بخواند و سازگار درآید! در صورتی که روی دادن کار به شکل غیر معهود با فضای سراسر این سوره مناسبت بیشتری دارد.

ما درک و فهم می‌کنیم چه انگیزه‌هائی این مدرسهٔ عقلانی را برانگیخته است، مدرسه‌ای که استاد امام محمّد عبده ﷺ در آن زمان در رأس آن بود . . . درک و فهم می‌کنیم که چه انگیزه‌هائی باعث گردیده است دائرهٔ خارق‌العاده‌ها و امور غیبی در تفسیر قرآن مجید و در حادثه‌های تاریخ، تنگ و محدود گردانده شود، و کوشش گردد تفسیرها و حادثه‌ها مطابق چیزهائی ذکر شود که برای مردمان معلوم و آشکار بوده و با قوانین شناخته شدهٔ هستی همخوان و هماهنگ باشد . . . این مدرسه با جاذبه‌ها و کششهای خرافات شائعی رویاروی بود که بر عقلانیّت عامّهٔ مردمان در آن زمان غالب و مسلّط بود. همچنین با سیلاب افسانه‌ها و اسرائیلیّاتی روبرو بود که کتابهای تفسیر و روایت را پر و آکنده بود. آن هم در روزگاری که عشق و علاقهٔ به دانش نوین به اوج خود رسیده بود، و موج شکّ و تردید در بارهٔ گفتارهای دین به قلّهٔ بلند خود دستیابی پیدا کرده بود. این مدرسه به‌پا خاست و به تلاش

ایستاد و به مبارزه پرداخت. خواست اعتبار دین را به دین برگرداند و ثابت کند هرچه دین به ارمغان آورده است موافق با عقل بوده است. این مدرسه بدین خاطر به زدودن دین از خرافه‌ها و افسانه‌ها پرداخته است. تلاش کرده است یک عقلانیّت دینی را به وجود آورد که قوانین هستی را بفهمد، و ثبات و استمرار قوانین هستی را درک کند، و حرکات بشری را بدان برگرداند، همان گونه که حرکات هستیِ موجود در اجرام و اجسام را بدان برمی‌گرداند. این هم در طرح و نقشهٔ عقلانی قرآنی موجود است. چه قرآن مردمان را به سوی قوانین جهانی یزدان برمی‌گرداند، و قوانین جهانی یزدان را ستون استوار و پایهٔ پایدار و مرتّب و منظّم یکایک حرکات و پدیده‌های پراکنده در گسترهٔ هستی می‌داند.

امّا از یک سو فشار خرافه، و از دیگر سو شیفتهٔ علم و دانش گردیدن، آثار خود را در این مدرسه برجای گذاشت. در این مدرسه در احتیاط کردن غلوّ و زیاده‌روی شد، و گرایش یافت به این که فقط قوانین هستی آشنا برای همگان را قاعدهٔ کلّی قانون خدا بداند و بشمارد. در تفسیر استاد شیخ محمّد عبده، همچنین در تفسیرهای دو شاگردش استاد شیخ رشید رضا، و استاد شیخ عبدالقادر مغربی ـ رَحِمَهُمُ‌اللهُ‌جَمِیعاً ـ شائع و رائج گردیده است بسیاری از خارق‌العاده‌ها به قوانین معلوم برای همگان برگردانده شود و آشکارا بدین امر علاقه نشان داده شود و به خارق‌العاده‌ها چندان توجّهی نگردد. برخی از خارق‌العاده‌ها به گونه‌ای تأویل می‌شد که سازگار با چیزی بوده که آن را «معقول» و عقل‌پسند می‌نامیدند. بسیار دوری می‌کردند و سخت می‌پائیدند که هرگونه امور غیبی پذیرفته نگردد.

هرچند عوامل محیط را درک و فهم می‌کنیم و کاملاً ارزیابی می‌نمائیم، عواملی که به سوی چنین رویکرد و جهتی برمی‌انگیزد، امّا ما چنین می‌بینیم که از یک سو مبالغه و زیاده‌روی در ترک امور غیبی شده است، و از دیگر سو از جهان‌بینی کامل قرآنی غفلت گردیده است. جهان‌بینی قرآنی اراده و مشیّت و قدرت و قوّت یزدان را آزاد می‌داند. معتقد است اراده و مشیّت و قدرت و قوّت یزدان در فراسوی قوانینی عمل می‌کند که یزدان آنها را برگزیده است، چه قوانینی که معروف همگان و معلوم مردمان است، و چه قوانینی که معروف همگان و معلوم مردمان نیست. این آزادی‌ای است که عقل بشری را حاکم نهائی نمی‌گرداند، و برداشت و پسندیدهٔ این خرد را مرجع هرچیزی نمی‌سازد، به گونه‌ای که واجب نماید تأویل و توجیه کرد هرچیزی را که موافق با عقل نباشد، همان گونه که در تفسیر سرشناسان این مدرسه چنین سخنی تکرار می‌گردد.

افزون بر این، قوانینی که معلوم همگان و آشنا برای مردمان است همهٔ قوانین خدا را تشکیل نمی‌دهد. بلکه همچون قوانینی بخش اندکی از قوانین یزدان است و نمی‌تواند هرچه را که در جهان صورت می‌پذیرد تفسیر و توجیه کند. هم قوانین ناشناخته برای مردمان و هم قوانین شناخته برای ایشان، بر عظمت قدرت و بر دقّت ارزیابی و سنجش، و بر تقدیر و تدبیر دقیق و ظریف یزدان در جهان دلالت دارد . . .

گذشته از اینها باید کاملاً در نفی خرافه‌ها احتیاط کرد، و در عدم پذیرش افسانه‌ها اعتدال و میانه‌روی داشت، و در این امور از الهام و پیام محیط ویژه‌ای، و از رودربایستی عرفِ رائجِ اندیشه‌ای در عصری از عصور متأثّر نگردید.

یک قاعدهٔ درست و دور از خطا در رویاروی شدن با نصوص قرآنی است. چه بسا اینجا جای بیان آن باشد ... صحیح نیست با مقرّرات عقلی پیشین، و با مقرّرات همگانی، و با مقرّرات موضوعی که نصوص بدان می‌پردازند، پیشداوری کرد و با نصوص قرآنی رویاروی شد. بلکه باید با نصوص قرآنی رویاروی شد و از آنها مقرّرات خودمان را دریافت داریم. ما باید از نصوص قرآنی مقرّرات ایمانی خویش را دریافت داریم، و از آنها قواعد منطق خویشتن و همهٔ جهان‌بینیهای خود را بسازیم. هرگاه نصوص قرآنی

کاری را مقرّر فرمودند مقرّر برای ما است بدان شکل که مقرّر داشته‌اند. چرا که چیزی را که ما «عقل» می‌نامیم، و می‌خواهیم مقرّرات قرآن در بارهٔ حوادث جهانی و تاریخی و انسانی و غیبی را به پیش آن ببریم، برآمده از واقعیّت زندگانی محدود بشری ما، و حاصل تجربه‌ها و آموخته‌های بشری ما است.

این عقل اگرچه خودش قدرتِ آزادی است، و با یکایک تجربه‌ها و آموخته‌ها و حادثه‌ها و رخدادها مقیّد و محدود نمی‌گردد، و بلکه بر آنها فائق می‌آید و به معنی مجرّدی می‌رسد که در فراسوی آنها است، امّا در نهایت عقل محدود به حدود و ثغور وجود ما انسانها می‌گردد. وجود ما هم مطلق نیست، آن گونه که وجود خدا مطلق است. قرآن از جانب این مطلق آمده است. پس قرآن بر ما فرمان می‌راند، و مقرّرات قرآن است که ما از خود آنها مقرّرات خود را برمی‌گیریم. بدین سبب درست نیست گفته شود: مدلول و مفهوم این نصّ با عقل برخورد و مخالفت دارد و باید آن را تأویل و توجیه کرد! همان گونه که در مقرّرات طرفداران این مدرسه اغلب به میان می‌آید. معنی این سخن هم این نیست که باید تسلیم خرافه‌ها شد. بلکه معنی این سخن این است که عقل حَکَم و داور در مقرّرات قرآن نیست. هرگاه مدلولها و مفهومهای تعبیر، راست و درست و روشن و آشکار باشند، مقرّر می‌دارند چگونه عقلها آنها را دریافت بدارند، و چگونه از آنها قواعد اندیشهٔ خود و منطق خود را در برابر مدلولها و مفهومها، و در برابر حقائق جهانی دیگر، ترتیب دهند و بسازند . . .

❁

از این بررسی و وارسی دست برمی‌داریم، و به خود سورهٔ فیل، و به دلالت و بیان داستان برمی‌گردیم:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ؟ ﴾.

آیا نشنیده‌ای که پروردگار تو با فیلداران چه کرده است و چه بر سر ایشان آورده است؟.

این پرسشی است برای به شگفت و شگرف انداختن از این حادثه، و بیدارباش و هوشیارباش از مفهوم و مقصود بزرگ و سترگ آن. این حادثه برای عربها معروف و مشهور بود، تا بدانجا که آن را مبدأ تاریخ کرده بودند. مثلاً می‌گفتند: فلان چیز سال فیل روی داد. فلان چیز دو سال پیش از سال فیل روی داد. فلان قضیّه ده سال بعد از سال فیل روی داد . . . مشهور است که تولّد پیغمبر خدا ﷺ در خود سال فیل بوده است. چه‌بسا این امر از زیبائیهای هماهنگیهای مقدّر الهی باشد!

در این صورت باید گفت این سوره برای خبر دادن از داستانی نازل نگردیده است که آنان از آن اطّلاع نداشته باشند. بلکه این سوره کاری را یادآور می‌کند که آنان آشنای بدان و مطّلع از آن هستند. مراد از ذکر این داستان چیزی است که در فراسوی آن قرار دارد ... سپس پس از این دیباچه، داستان را با استفهام تقریری تکمیل می‌کند:

﴿ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ؟ ﴾.

مگر نیرنگ ایشان را باطل نگردانده است؟.

آیا نیرنگ ایشان باطل نگردیده است و به هدف و نتیجه نرسیده است؟ بسان کسی که آگاه را گم می‌کند و بدانچه می‌خواهد نمی‌رسد . . . چه بسا بدین امر قریشیان را به نعمت خود تذکّر دهد و به یادشان بیاورد که با حمایت از بیت‌الحرام و مصون و محفوظ نمودن آن چگونه در حقّ ایشان بزرگواری فرموده است، بدان گاه که از ایستادگی در برابر فیلداران نیرومند، عاجز و درمانده بوده‌اند. شاید بدین تذکّر خجالت بکشند منکر خدا شوند، خدائی که قبلاً در هنگام ضعف و زبونی به فریادشان رسیده است و کمکشان کرده است و قدرت خود را بدیشان نشان داده است. همچنین از مغرور شدن به نیروی امروزی خودشان در برابر محمّد ﷺ و مؤمنان اندک همراهش می‌کاهد. بدیشان گوشزد می‌نماید که خدا بود نیرومندان را درهم شکست آن زمان که می‌خواستند بر خانهٔ او تعدّی و تجاوز بنمایند، و حرمت آن را از میان بردارند. همان خدا چه بسا نیرومندانی را درهم شکند که در برابر پیغمبرش و

دعوتش می‌ایستند و می‌رزمند.

امّا یزدان سبحان چگونه قدرت و شوکت ایشان را درهم شکست و مکر و کیدشان را بی‌نتیجه گذاشت و بر باد داد، آن را به شکل توصیفیِ زیبائی بیان فرموده است:

﴿ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبابِيلَ. تَرْمِيهِمْ بِحِجارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ. فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴾.

پرندگان را گروه گروه بر سر آنان فرستاد. آن پرندگان به سوی فیلداران سنگهای کوچکی از سنگ گِل را می‌انداختند (و به سویشان نشانه می‌رفتند)، و ایشان را همچون برگ آفت‌زدهٔ (کشتزار، سوراخ سوراخ و نابود) می‌کردند.

«أَبابِيل» دسته دسته و گروه گروه . . . «سِجِّيل»: سنگ گِل . . . یک واژهٔ فارسی است و مرکّب از دو کلمه است: سنگ، و گِل . . . یا به سنگی گفته می‌شود که آلوده به گِل باشد. «عَصْف»: برگهای خشک درخت و گندم و جو . . . وصف آن با مَأْكُول: یعنی خردشدهٔ آرد شده! وقتی است که حشرات برگها را بخورند و آنها را پراکنده سازند. یا وقتی است که حیوانات آنها را می‌خورند و می‌جوند و له و په می‌کنند. این تصویر محسوسی از پخش و پراکنده کردن بدن آنان به وسیلهٔ سنگهای آن چنانی است که آنها را دسته‌ها و گروه‌های پرندگان می‌انداختند. دیگر نیازی به تأویل و توجیه تکّه‌تکّه و پاره‌پاره شدن اندامها، و هلاک ایشان با بیماری آبله یا حصبه نیست.



و امّا دلالت این حادثه، و درسهای عبرت از یادآور کردن آن، بسیار است.

نخستین چیزی که این سوره پیام می‌دهد این است که یزدان سبحان نخواسته است حمایت و پاسداری از خانه‌اش به مشرکان واگذار گردد، هرچند که آنان بدین خانه افتخار می‌کردند و به خود می‌بالیدند، و از آن حمایت و پاسداری می‌نمودند، و بدان پناه می‌بردند و پناه می‌گرفتند. زمانی که خدا خواسته است این خانه را مصون دارد و از آن پاسداری نماید و حمایت خود را از آن اعلان دارد و جانبداری خود را از آن نشان دهد، کاری کرد مشرکان در مقابل نیروی تجاوزگر شکست بخورند. قدرت یزدان آشکارا و عیان دخالت کرد تا از بیت‌الحرام خدا دفاع کند، و مشرکان هیچ گونه قدرتی بر خانه‌اش نداشته باشند، و در سایهٔ جاهلیّت خود سابقهٔ حمایتی از آن برایشان در تاریخ نباشد و نماند. شاید این شرائط و ظروف کار نابودی تجاوزگران را سخت ترجیح بدهد که گفته شود نابودی آنان برابر قانون خارق‌العاده و خلاف عادت بوده است، و این مناسب‌تر و به ذهن نزدیک‌تر از آن است که گفته شود نابودی متجاوزان برابر قانون معلوم و معهود مردمان صورت گرفته است . . .

از جملهٔ مقتضیات این دخالت آشکار قدرت الهی برای حمایت از بیت الحرام، این است که قریشیان و عربها با شتاب به این آئین خود وارد شوند، آئینی که پیغمبر ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورد. دیگر این که افتخارشان به این خانه و پرده‌داری آن، و چیزهائی که از بت‌پرستی پیرامون این خانه و پرده‌داری آن به هم بافته بودند، مانع نگردید آنان به اسلام بگروند و بدان وارد بشوند. یادآوری این حادثه بدین شکل و شیوه نیز تاخت و یورشی بر آنان، و شگفت از موضعگیری سرکشانهٔ ایشان است.

دوم این که مفهوم این حادثه بیانگر این واقعیّت است که خداوند مقدّر نفرموده بود اهل کتاب ـ یعنی ابرهه و سپاهیانش ـ بیت‌الحرام را درهم بریزند و ویران گردانند، یا بر این سرزمین پاک و مبارک چیره شوند. حتّی آن زمان که شرک آن خانه را آلوده کرده بود، و مشرکان پرده‌داران آن بودند. تا این خانه آزاد از سلطهٔ سلطه‌گران و قدرت قدرتمندان گردد، و مصون و محفوظ از نیرنگ نیرنگبازان باشد. همچنین حرّیّت و آزادی این سرزمین پاس داشته شود تا در آنجا این عقیدهٔ جدید آزاد و رها پدید آید، بدون این که شاهی بر آن فرمانروائی کند، و طغیانگر و قلدری در آن به

سرکشی و زورگوئی بپردازد و بر این آئین مسلّط گردد. آئینی که آمده است تا بر همهٔ ادیان و بر همهٔ بندگان چیره گردد و از آنها محافظت و مراقبت نماید، و بشریّت را رهنمون و رهنمود گرداند، و خودش رهنمون و رهنمود نگردد. این امور در پرتو تقدیر و تدبیر خدا نسبت به خانهٔ خودش و دین خودش صورت می‌گرفت پیش از آن که کسی بداند که پیغمبر این دین در همین سال به دنیا آمد است!

ما امروزه از این دلالت، شاد و خرّم هستیم و بدان اطمینان داریم و بدان می‌آرامیم. می‌دانیم این خانه برابر مژدهٔ صاحب خانه مصون و محفوظ می‌ماند در برابر طمعها و آزهای بزهکارانه و نیرنگبازانه‌ای که پیرامون این اماکن مقدّس از سوی صلیبیها و صهیونیستهای جهانی در پرواز و در گشت و گذار است، و یک آن سست نمی‌گردد و یک لحظه آرام نمی‌گیرد توطئه و مقدّمه‌چینی نهان و پستی که از سوی این آزها و طمعهای بزهکارانه و نیرنگبازانه صورت می‌پذیرد. امّا خدا این خانه را از اهل کتاب مصون و محفوظ داشته است بدان گاه که پرده‌داران آن، مشرکان بوده‌اند! إِنْ شاء الله خدا آن را از این به بعد هم حفظ خواهد کرد، و مدینهٔ پیغمبرش را نیز می‌پاید و از مکر و کید مکّاران و نیرنگبازان مصون می‌نماید.

پیام سوم این است که پیش از اسلام عربها نقشی در زمین نداشتند، و بلکه موجودیّت برای ایشان نبود. عربها در یمن زیر سلطهٔ حکومت ایران یا حبشه بودند. اگر گاه گاهی در این سرزمین دولتی تشکیل می‌دادند تحت حمایت ایران بود. در شمال جزیرةالعرب شمال تحت فرمانروائی روم بود یا مستقیم دولت روم آن را اداره می‌کرد، و یا یک حکومت عربی تشکیل می‌گردید و زیر نظر رومیان فرمانروائی می‌کرد . . . جز وسط جزیرةالعرب از فرمانروائی و سلطهٔ بیگانگان رهائی نیافت. وسط جزیرةالعرب نیز در حالت صحرانشینی و در وضع ابتدائی بسر می‌برد یا در حالت پراکندگی و عدم اتّحاد زندگی را سپری می‌کرد، و در میدان نیروهای جهانی یک نیروی حقیقی نداشت. گاهی چهل سال میان قبیله‌ها و عشیره‌ها جنگ درمی‌گرفت! امّا این قبیله‌ها و عشیره‌ها به گونهٔ جداگانه یا به گونهٔ دسته‌جمعی هیچ‌گونه ارزش و اهمّیّتی در پیش دولتهای نیرومند مجاور نداشتند. آنچه در سال فیل روی داده است معیار و مقیاسی برای ارزیابی این نیرو است در زمانی که این نیرو با جنگ بیگانگان رویاروی می‌گردید است.

عربها برای نخستین بار زیر پرچم اسلام در تاریخ عرب نقش جهانی پیدا کردند و نقش خود را اداء کردند. یک دولت نیرومند تشکیل دادند، دولت نیرومندی که حساب آن می‌شد و به حسابش می‌آوردند. نیروئی بود که مملکتها را می‌روبید و تختهای سلطنتها را درهم می‌شکست، و رهبری بشریّت را بر عهده می‌گرفت بعد از آن که رهبریهای جاهلی پوچ و پوک و گمراه را از میان برمی‌داشت . . . چیزی که این را برای عربها برای نخستین بار در تاریخشان آماده کرد، این بود که عربها فراموش کردند که عرب هستند! فریاد نوع، و جانبداری نژاد را فراموش کردند و از یاد بردند. بلکه گفتند که آنان مسلمانند. بلی آنان تنها مسلمانند و بس. پرچم اسلام را بالا بردند و برافراشتند. تنها و تنها پرچم اسلام را به اهتزاز درآوردند. عقیدهٔ بزرگ و سترگ و نیرومندی را با خود برداشتند. این عقیدهٔ قوی و شگرف را به بشریّت ارمغان داشتند، آن هم تنها به خاطر مهر و عطوفت و خوبی و نیکی در حقّ بشریّت و بس. قوم‌گرائی و قبیله‌گرائی و نژادگرائی و گروه‌گرائی و عشیره‌گری را با خود نبردند و به کسی تقدیم نکردند. بلکه یک اندیشهٔ آسمانی را با خود برداشتند و آن را به مردمان یاد دادند، نه یک مکتب زمینی که با آن مردمان را زیر سلطه و قدرت خود بیاورند و فرمانبردار خویشتن کنند. تنها برای جهاد در راه خدا از سرزمین خود بیرون رفتند. از سرزمین خود بیرون نرفتند تا یک امپراتوری عربی را تشکیل دهند و در سایهٔ آن از نعمت برخوردار شوند و به رفاه برسند و

بخورند و بیاشامند. در سایهٔ آن سربرافرازند و بزرگی بفروشند و تکبّر و گردنکشی کنند. مردمان را از زیر سلطهٔ حکومت روم و ایران بیرون بیاورند و به زیر سلطهٔ حکومت عرب بکشانند و به فرمانبرداری از خودشان وادارند! بلکه عربها به‌پا خاستند تا جملگی مردمان را از پرستش بندگان بیرون بیاورند و به پرستش یزدان یگانهٔ جهان بکشانند، همان گونه که ربعی پسر عامر، قاصد مسلمانان در مجلس یزدگرد گفت:

«خدا ما را فرستاده است تا مردمان را از پرستش بندگان بیرون بیاوریم و ایشان را به پرستش یزدان یگانه برسانیم، و آنان را از تنگنای دنیا رها گردانیم و به فراخنای آخرت داخل نمائیم، و ایشان را از جور و ستم آئینها برهانیم و به عدالت و دادگری اسلام نائل گردانیم».(۱)

بدین هنگام بود که عربها وجودی پیدا کردند، و نیروئی به هم رسانیدند، و رهبری‌ای یافتند . . . امّا همهٔ اینها هم برای خدا و در راه خدا بود و بس. تا آن زمان که بر راه راست اسلام ماندگار بودند نیرویشان برجای بود، و رهبریشان مصون و محفوظ بود. امّا وقتی که از راه راست اسلام به کژراهه افتادند، و از نژاد و نوع خود سخن گفتند و فریاد نژادگرائی را سردادند، و پرچم خدا را رها کردند تا پرچم نژادگرائی را بالا ببرند و برافرازند، زمین به ترک ایشان گفت، و ملّتها آنان را زیر پا له و په کردند. زیرا خدا ایشان را رها کرد وقتی که آنان او را رها کردند، و ایشان را فراموش کرد همان گونه که ایشان او را فراموش کردند!

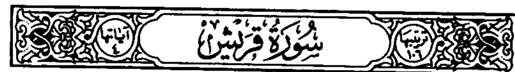
عربها بدون اسلام چه چیزند؟ اندیشه‌ای که عربها به بشریّت تقدیم داشته‌اند یا می‌توانند تقدیم بدارند کدام است، اگر آنان از این اندیشهٔ والای الهی دست بکشند؟ ارزش ملّتی چیست اگر اندیشه‌ای به بشریّت پیشکش نکند؟ هر ملّتی که بشریّت را در دوره‌ای از ادوار زمان رهبری کرده باشد بیانگر و نمایانندهٔ اندیشه‌ای بوده است. ملّتهائی که بیانگر و نمایانندهٔ اندیشه‌ای نبوده‌اند، بسان تاتارهائی که در شرق جهان را زیر سلطهٔ خود درآوردند، و بربریهائی که در غرب دولت روم را برافکندند، نتوانسته‌اند عمر طولانی و زندگی درازی داشته باشند. بلکه خودشان در میان ملّتهائی ذوب شده‌اند که سرزمین آنان را فتح کرده‌اند. یگانه اندیشه‌ای که عربها به بشریّت ارمغان داشته‌اند عقیدهٔ اسلامی بوده است و بس. عقیدهٔ اسلامی بوده است که عربها را به رهبری رسانده است. هر زمان که عربها از عقیده اسلامی کنار کشیده‌اند در زمین وظیفهٔ مهمّی برایشان نمانده است، و در تاریخ نقشی نداشته‌اند . . . این چیزی است که باید عربها خوب در بارهٔ آن بیندیشند اگر آنان می‌خواهند زندگی داشته باشند و زندگی بکنند، و اگر آنان جویای رهبری و طالب سروری هستند . . . خدا است که از ضلالت و گمراهی می‌رهاند، و به هدایت و راهیابی می‌رساند . . .



۱ـ «البداية و النهاية». تأليف: ابن كثير.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔقریش مکّی و ۴ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ ﴿١﴾ إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ﴿٢﴾ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ ﴿٣﴾ الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَآمَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

به خاطر انس و الفت قریش، به خاطر انس و الفت ایشان به کوچ زمستانه و تابستانهٔ (بازرگانی به سوی یمن در زمستان، و به سوی شام در تابستان) بایستی خداوندگار این خانهٔ (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیّت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است، و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قبائل در راهها، و ستمگران و قلدران در شهرها و کشورها رهائی بخشیده است و) ایمن ساخته است.

خداوند دعای دوست خود ابراهیم را پذیرفت، بدان گاه که پس از تمام شدن بنای بیت‌الحرام و پاک کردن آن رو به خدا می‌کند و می‌گوید:

﴿ رَبِّ اجْعَلْ هٰذا بَلَداً آمِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَراتِ ﴾.

خدای من! این (سرزمین) را شهر پر امن و امانی گردان، و اهل آن را ـ کسانی که از ایشان به خدا و روز بازپسین ایمان آورده باشند ـ از میوه‌های (گوناگونی که در آن پرورده شود یا بدان آورده شود، و دیگر خیرات و برکات زمین) روزیشان رسان و بهره‌مندشان گردان. (بقره/۱۲۶)

خداوند بیت‌الحرام را محلّ امن و امانی گرداند، و آن را از سلطهٔ سلطه‌گران و قلدری قلدران و زورگوئی زورگویان آزاد کرد. کسانی را نیز ایمن گرداند که در آن منزل و مأوا می‌گزیدند یا بدان پناه می‌آوردند، در حالی که همهٔ مکانهای پیرامون آنجا ناامن بود... حتّی در آن وقت که مردمان به کژراهه افتادند و انحراف پیدا کردند، و برای پروردگارشان شریک و انباز قرار دادند، و بتها را با او پرستش کردند... این امر به خاطر کاری بود که خدا می‌خواست در سایهٔ بیت‌الحرام انجام بگیرد.

هنگامی که فیلداران به سوی مکّه روی آوردند تا بیت‌الحرام را ویران کنند، آنچه بر سرشان آمد دیدند و چشیدند، چیزی که سورهٔ فیل آن را توضیح داده است. خدا امن و امان بیت‌الحرام را محفوظ و مصون نمود، و حرمت آن را برجای داشت، در حالی که مردمان پیرامون آن همان حالی را داشتند که یزدان سبحان در بارهٔ ایشان فرموده است:

﴿ أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ؟ ﴾.

مگر (قریشیان با چشم عبرت و تفکّر) نمی‌بینند که ما (سرزمین ایشان، مکّه را) حرم پرامن و امانی ساخته‌ایم، در حالی که دور و بر آنان مردم ربوده می‌گردند (و در همه جای بیرون این حرم غارت و کشتار می‌کنند؟!). (عنکبوت/۶۷)

حادثهٔ فیل در افزایش حرمت بیت‌الحرام در نزد عربها در همهٔ نواحی و اطراف جزیرةالعرب، و در افزایش حرمت ساکنان حرم و پرده‌داران قریش آن، تأثیر مضاعف داشت. به گونه‌ای که به ساکنان حرم و پرده‌داران آن کمک کرد در زمین در امن و امان بیایند و بروند و مسافرت بکنند. هرکجا وارد می‌شدند منزلت و کرامت و رعایت و عنایت می‌دیدند. این امر بدیشان

دل و جرأت داد دو خطّ بزرگ از خطوط تجارت را پدید آورند و کاروانها و قافله‌های بازرگانی را به سوی یمن در جنوب، و به سوی شام در شمال روانه کنند، و دو کوچ و سفر بازرگانی بزرگ را سر و سامان بدهند: کوچ و سفری به سوی یمن در زمستان، و کوچ و سفری به سوی شام در تابستان داشته باشند.

با وجود این که حالت امن و امان در گوشه و کنار جزیرةالعرب وضع بدی داشت، و غارتگریها و راهزنیها در میان بود، حرمت بیت‌الحرام در نواحی و اطراف جزیرةالعرب امن و امان همجواران و همسایگان کعبه، و امنیّت بازرگانی پرخیر و برکت ایشان را تضمین و فراهم می‌کرد. بیت‌الحرام به ویژه به قریش امتیاز برجسته‌ای داده بود، و درهای رزق و روزی فراوان تضمین شده‌ای را بر رویشان باز کرده بود. در امن و امان و با سلامت و اطمینان راهی تجارت می‌شدند. قریشیان بدین دو کوچ و سفر ایمن و سودمند عادت و الفت گرفته بودند، و این کوچ و سفر خوی و کارشان شده بود.

این همان فضل و لطفی است که یزدان سبحان بعد از بعثت به یادشان می‌آورد و بدان بر ایشان منّت می‌نهد. همچنین حادثهٔ فیل را در سورهٔ پیشین به یادشان آورده است. فضل و لطفی را به یادشان می‌آورد که به سبب انس و الفت دادنشان بدان دو کوچ و سفر نصیبشان کرده است. خدا بر ایشان همچنین منّت می‌نهد به سبب رزق و روزی فراوانی که در سایهٔ این دو کوچ و سفر بر سرشان ریخته است و برایشان فزونی بخشیده است. در حالی که شهر و دیارشان جای خشک وسیعی است، آنان در پرتو فضل و لطف خدا می‌خورند و می‌آسایند. همچنین بر آنان منّت می‌نهد که امنیّت را بهرهٔ ایشان کرده است و از ترس و خوف نجاتشان بخشیده است، چه در داخل خانه و کاشانهٔ خودشان در جوار بیت‌الحرام، و چه در سفرها و کوچهائی که می‌کنند و به سبب حرمت بیت‌الحرام در امن و امانند و از رعایت و عنایت همگان برخوردارند، بیت‌الحرامی که خدا زیارت آن را واجب گردانده است و آن را از هرگونه تعدّی و تجاوزی مصون و محفوظ داشته است!

این بزرگواریها و لطفها را به یادشان می‌آورد تا شرم و حیاء کنند از این که چیزی را با او بپرستند و عبادت کنند. در حالی تنها خدا صاحب این خانه‌ای است که در جوار آن در امن و امان بسر می‌برند و از رزق و روزی بهره‌مند می‌گردند و در ناز و نعمت زندگی می‌کنند. به نام این خانه سفر می‌کنند و مورد رعایت و عنایت همگان قرار می‌گیرند، و به خاطر همین خانه سالم و ایمن از سفر برمی‌گردند و اذیّت و آزاری از سوی کسی نمی‌بینند . . .

خداوند بزرگوار بدیشان می‌فرماید: به خاطر الفت دادن و انس بخشیدن قریشیان به کوچ زمستان و به کوچ تابستان، باید صاحب این خانه را عبادت و پرستش کنند، آن کسی که امن و امان را برایشان تضمین کرده است. بدین خاطر آنان را به کوچ و سفر خوگر نموده است و انس و الفت بخشیده است، و آنان در سایهٔ این انس و الفت می‌رسند بدانچه بدان دستیابی و دسترسی پیدا می‌کنند.

﴿ فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ ﴾.

بایستی خداوندگار این خانهٔ (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیّت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است.

اصل این است که آنان به سبب حال و وضعی که سرزمینشان داشته است گرسنه بشوند و گرسنگی بکشند. امّا یزدان سبحان خوراکشان داد و سیرشان کرد و از گرسنگی نجاتشان بخشید.

﴿ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴾.

و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قبائل در راهها، و ستمگران و قلدران در شهرها و کشورها، رهائی بخشیده است و) ایمن ساخته است.

اصل این است که آنان به سبب ضعف و ناتوانیشان، و به خاطر حالت و وضعیّتی که محیط پیرامونشان داشته است، در ترس و هراس بسر برند. ولی خداوند ایشان را از این ترس و هراس نجات داده است و بدیشان آسودگی خاطر مبذول فرموده است!

این یادآوری شرم و حیاء را در درونها به جوش و خروش می‌اندازد، و خجالت را در دلها برمی‌انگیزد. قریشیان ارزش بیت‌الحرام و تأثیر حرمت آن در زندگی خود را می‌دانستند. آنان در وقت سختی و دشواری و غم و اندوه جز به صاحب یگانهٔ این خانه پناه نمی‌بردند. این عبدالمطّلب است که با سپاه و با نیرو، با ابرهه رویاروی نمی‌شود. بلکه با صاحب این خانه با ابرهه رویاروی می‌شود، صاحبی که خانهٔ خود را می‌پاید و از آن حمایت و محافظت می‌نماید! عبدالمطّلب با هیچ بتی با ابرهه رویاروی نگردید، و بدو نگفت: إلهه و بتها خانهٔ خودشان را مصون و محفوظ می‌دارند. بلکه بدو گفت: «من صاحب شترانم، و این خانه صاحبی دارد و آن را محافظت و مراقبت می‌کند و می‌پاید».

امّا کجروی و انحراف جاهلیّت هیچ منطقی را نمی‌پذیرد، و به سوی حقّ و حقیقت برنمی‌گردد و با حقّ و حقیقت نمی‌سازد، و به معقول نمی‌گراید و منطق خرد را نمی‌پذیرد.

این سوره از لحاظ موضوع و فضائی که دارد ادامهٔ سورهٔ فیل بشمار می‌آید که پیش از آن قرار دارد. هرچند این سوره مستقلّ است و با بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آغاز گردیده است. روایتها می‌گویند میان نزول سورهٔ فیل و نزول سورهٔ قریش نه سوره فاصله بوده است، امّا پیاپی قرار گرفتن این دو سوره در قرآن، با موضوع پیدا و هویدای آن دو متّفق و هماهنگ است ...



بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ ماعون مکّی و ۷ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ﴿١﴾ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ﴿٢﴾ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ ﴿٣﴾ فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾ ٱلَّذِينَ هُمْ يُرَآءُونَ ﴿٦﴾ وَيَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ ﴿٧﴾

برابر بعضی از روایتها ایـن سـوره مکّـی است، و در بعضی از روایتها این سوره مکّی و مدنی بشمار آمده است. سه آیۀ نـخست را مکّـی و بـقیّۀ آیـات مـدنی محسوب گردیده است. نظریّۀ دوم ارجح است. با ایـن وجود این سوره به طور کـلّی دارای وحـدت مـتّفق و مرتبطی است. دارای رویکرد یگـانه‌ای در بـیان یک حقیقت کلّی از حقائق این عقیده است، رویکرد یگانه‌ای که ما را بر آن می‌دارد این سوره را به طور کلّی مدنی بدانیم. زیرا موضوعی که این سوره بدان می‌پردازد از جملۀ موضوعات مدنی قرآن است. موضوع مورد نظر راجع به نفاق و ریا است. نفاق و ریا نیز در مکّه میان گروه مسـلمانان مـوجود و مشـهور نـبوده است. امّـا پذیرش روایتهائی که گویای مکّی و مدنی این سـوره است هیچ مانعی ندارد. زیرا احتمال دارد چهار آیۀ آخر این سوره در مدینه نازل شـده بـاشد و بـه سـه آیـۀ نخستین این سوره ملحق گـردیده بـاشد بـه مـناسبت مشابهت و پیوندی که موجود در موضوع است . . . این اندازه ما را بس است. بگذارید به موضوع این سوره و به حـقیقت سترگی بـپردازیـم کـه ایـن سـوره بـدان می‌پردازد. . .



این سورۀ کوچک که دارای هفت آیـۀ کـوتاه است، از حقیقت بزرگی سخن می‌گوید، حقیقتی که نزدیک است مفهوم رایج ایمان و کفر را کاملاً تغییر دهد و دگـرگون سازد. گذشته از این، این سوره با این مفهوم انسان را با حقیقت چشمگیر سرشت چنین عقیده‌ای آشنا می‌سازد، و خیر بزرگ و سترگ و شگفت و شگرفی را به انسان نشان می‌دهد که نهان در این عقیده برای بشریّت است، و رحمت فراگیر را پیش چشم می‌دارد کـه خـدا آن را برای انسانها خواسته است، بدان گاه کـه ایـن رسـالت واپسین را به سویشان فرستاده است . . .

این آئین، آئین نمادها و مراسم عـبادت نـیست و بس. نمادهای عبادات و شعائر دینی در این آئین انسـان را نمی‌رهاند و به بهشت نمی‌رساند، مادام که عـبادات و شعائر دینی از اخلاص برای خدا و سره بودن برای او سرچشمه نگیرند، و عبادات و شعائر دینی در سایۀ این اخلاص و سره بودن، آثاری در دل پدید نیاورند، و به عمل صالح و کردار پسندیده منتهی نشوند، و در روش و رفتاری مجسّم نگردند که زنـدگی مـردمان در ایـن زمین با آن خوب و شایان می‌شود و تـرقّی و تـعالی می‌پذیرد.

این آئین نیز این چنین است. این آئین جزء جزء و بخش بخش جدا از هم نـیست، تـا انسـان بـتوانـد آنـچه را می‌خواهد از آن انجام دهد، و آنچه را نخواهـد از آن انجام ندهد . . . این آئین برنامۀ کاملی است. عبادات و مراسم دینی آن، و وظیفه‌های فـردی و اجـتماعی آن، همدیگر را کمک و همراهی می‌کنند، تا بدانجا کـه بـه هدف یگانه‌ای منتهی می‌گردند، هدفی که سود آن یکجا به انسانها برمی‌گردد . . . هدفی که دلهـا بـا آن پـاک می‌شود، و زندگی با آن اصلاح می‌گردد، و مردمان در سایۀ آن همیار و همکار می‌شوند و در خیر و صلاح و

ترقّی و تعالی، ضمانت اجتماعی خواهند داشت . . . و در آن رحمت فراگیر یزدان نسبت به بندگان مجسّم و جلوه‌گر می‌آید.

انسان به زبان می‌گوید: او مسلمان است. این آئین و مسائل آن را باور دارد. نماز می‌خواند، و گذشته از نماز، همهٔ مراسم دینی را نیز انجام می‌دهد. امّا با وجود این، حقیقت ایمان و حقیقت تصدیق دین، دور از او است، و او نیز دور از حقیقت ایمان و حقیقت تصدیق دین است. زیرا این حقیقت نشانه‌هائی دارد که بر بودنشان و بر پیاده کردنشان دلالت دارند. مادام که این نشانه‌ها یافته نشوند هیچ گونه ایمانی و هیچ گونه تصدیقی در میان نیست، هراندازه هم انسان عبادت و پرستش داشته باشد.

وقتی که حقیقت ایمان در دل جایگزین گردد، فوراً به دنبال این جایگزینی، حقیقت ایمان به حرکت درمی‌آید ـ همان گونه که در سورهٔ عصر گفتیم ـ تا خود را در عملِ صالح تحقّق بخشد و پیاده کند. هنگامی که این حقیقت ایمان این حرکت را به دنبال نیاورد نشانهٔ نبودن حقیقت ایمان است، و می‌رساند اصلاً ایمانی در میان نیست. این چیزی است که این سوره با نصّ، آن را بیان می‌دارد و گویای آن است . . .

●

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ؟ فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ، وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾.

کسانی که به دین و آئین، و سزا و جزا (در پیشگاه خدا) ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانیند؟ آنان کسانیند که یتیم را از پیش خود می‌رانند، (و دیگران را به سیر کردن) و به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی‌نمایند.

این سوره با این پرسش می‌آغازد، پرسشی که رو می‌کند به هرکسی که توان دیدن را دارد، بیاید و ببیند:

﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ؟﴾.

کسانی که به دین و آئین، و سزا و جزا (در پیشگاه خدا) ایمان ندارند، می‌فهمی که چگونه کسانیند؟.

کسی که این پرسش را می‌شنود منتظر می‌ماند تا ببیند این اشاره به کجا و به چه کسی رو می‌کند، و کسی که به دین و آئین، و سزا و جزای خدا ایمان ندارد کیست، آن کس که قرآن مقرّر می‌دارد او دین و آئین و سزا و جزا را تکذیب می‌کند و دروغ می‌شمارد . . . ناگهان پاسخ درمی‌رسد:

﴿فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ. وَ لاٰ يَحُضُّ عَلىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ﴾.

آنان کسانیند که یتیم را از پیش خود می‌رانند، (و دیگران را به سیر کردن) و به خوراک دادن مستمندان تشویق و ترغیب نمی‌نمایند.

چه بسا این پاسخ با قیاس و توجّه به تعریف ایمان تقلیدی، ناگهانی دررسیده باشد . . . امّا این مغز و اصل کار و حقیقت آن است . . . کسی که دین و آئین و سزا و جزا را دروغ می‌شمارد، او کسی است که یتیم را سخت از پیش خود می‌راند و با درشتی و تندخوئی با او رفتار می‌نماید. یعنی به یتیم اهانت می‌کند و او را سبک از جای برمی‌گیرد و به شکنجه و آزارش می‌پردازد. همچنین او کسی است که دیگران را به سیر کردن و به خوراک دادن مستمند تشویق و ترغیب نمی‌کند، و به رعایت و محافظت از او سفارش و توصیه نمی‌نماید. اگر او واقعاً به دین و آئین و سزا و جزا باور داشته باشد، و اگر حقیقت تصدیق کردن و باور داشتن در دل او جایگزین باشد یتیم را از پیش خود نمی‌راند و طرد نمی‌گرداند، و از تشویق و ترغیب کردن دیگران به طعام و خوراک دادن مسکینان و درماندگان کوتاهی نمی‌کند و دست نمی‌کشد.

حقیقت تصدیق کردن و باور داشتن به دین و آئین و سزا و جزا واژه‌ای نیست که با زبان گفته شود و بس. بلکه این حقیقت باید به دل برود و دل را دگرگون کند و آن را به انجام خیر و خوبی کردن به دوستان و برادران بشریّت بکشاند، و انسان را به یاری و کمک و محافظت و پاسداری از نیازمندان وادار گرداند. خداوند از مردمان تنها واژه‌های زبانی را نمی‌خواهد.

بلکه از ایشان می‌خواهد همراه با واژه‌های زبانی، اعمال و افعالی انجام بگیرد که آن واژه‌های زبانی را تصدیق نماید، و کردار گواه بر گفتار باشد. در غیر این صورت واژه‌های زبانی گرد و غبار پراکنده در هوا است، و هیچ‌گونه بها و ارزشی و اعتباری در پیشگاه خدا ندارد.

صریح‌تر از این آیات سه‌گانه در بیان این حقیقت وجود ندارد، حقیقتی که جان این عقیده را و سرشت این آئین را به بهترین شکل به تصویر می‌کشد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم وارد مجادلهٔ فقهی پیرامون حدود و ثغور ایمان، و حدود و ثغور اسلام گردیم. این حدود و ثغور فقهی است و معاملات شرعی بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. ما در اینجا در خدمت سوره‌ای هستیم که از حقیقت کار در ترازوی یزدان سخن می‌گوید، و بیان می‌دارد چه کاری در پیشگاه او ارزش و اعتبار دارد. این کاری است که جدای از نمادها و پدیده‌های پیدا و هویدائی است که معاملات بر آنها برجا و برپا می‌گردد.

آن گاه یزدان سبحان بر حقیقت نخستین یک شکل تطبیقی از شکلهای گوناگون آن را پیش چشم می‌دارد:

﴿ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ، الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴾.

واویلا به حال نمازگزاران! همان کسانی که ریا و خودنمائی می‌کنند، و از دادن وسائل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به یکدیگر به عاریه و امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند و (از یاری و کمک به مردمان) دریغ می‌ورزند.

این سخن می‌تواند بیانگر نفرین یا تهدید به هلاک و نابودی نمازگزارانی باشد که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند . . . این کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند چه کسانیند؟ آنان:

﴿ الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴾.

همان کسانی که ریا و خودنمائی می‌کنند، و از دادن وسائل کمکی ناچیز (منزل که معمولاً همسایگان به یکدیگر به عاریه و امانت می‌دهند) خودداری می‌کنند و (از یاری و کمک به مردمان) دریغ می‌ورزند.

آنان کسانیند که نماز می‌خوانند، ولیکن نماز را اقامه نمی‌کنند و استوار نمی‌دارند. کسانیند که حرکات نماز را انجام می‌دهند، و دعاهای نماز را می‌گویند و بر زبان می‌رانند، ولی دلهایشان با دعاها نیست و با دعاها نمی‌زید. جانهایشان آگاه از حقیقت نماز نیست و نمی‌داند حقیقت قرائتها و دعاها و تسبیح‌ها چیست. آنان نماز را برای نشان دادن به مردمان و ریاکاری با ایشان می‌خوانند، نه این که نماز را دربست برای خدا بخوانند و در آن اخلاص داشته باشند. بدین جهت آنان از نماز خود بی‌خبرند و آن را به دست فراموشی می‌سپارند، هرچند به ظاهر نماز می‌خوانند و نماز می‌گزارند. از نماز بی‌خبرند، انگار آن را نخوانده‌اند. امّا چیزی که باید صورت بپذیرد اقامهٔ نماز به گونهٔ واقعی و آگاهانه است، نه فقط ادای نماز و خواندن ناآگاهانهٔ آن. اقامهٔ نماز و خواندن آن به گونهٔ واقعی بدین صورت است که حقیقت نماز پیش چشم و حاضر در دل باشد، و تنها برای خدای یگانه خوانده شود.

بدین خاطر است که نماز آثار خود را در دلها و درونهای این گونه نمازگزاران برجای نمی‌گذارد، نمازگزارانی که از نماز خود غافل و بی‌خبرند. آنان به همین سبب است از دادن وسائل کمکی ناچیز، و از یاری و همکاری، خودداری می‌کنند. از یاری کردن و نیکی نمودن و انجام خیر و خوبی نسبت به برادران و خواهران بشری خود دست بازمی‌دارند. از یاری و همکاری با بندگان خدا خودداری می‌نمایند. اگر آنان آن گونه که شایسته و بایسته است نماز را برای خدا می‌خواندند کمک و یاری خود را از بندگان خدا دریغ نمی‌داشتند. این محکّ عبادت درست و پذیرفته در پیشگاه خدا است . . .

بدین منوال و بر این روال خویشتن را بار دیگر در برابر حقیقت این عقیده، و در برابر سرشت این آئین می‌یابیم. می‌بینیم یک نصّ قرآنی بر نمازگزاران واویلا

سرمی‌دهد و ایشان را بیم می‌دهد و می‌ترساند. بدان جهت که آنان چنان که باید نماز را نخوانده‌اند و آن را اقامه نکرده‌اند و استوار نداشته‌اند. بلکه حرکات بی‌جان آن را اداء کرده‌اند و انجام داده‌اند، و در نماز برای خدا خالص و مخلص نبوده‌اند. نماز را برای ریا خوانده‌اند، لذا نماز اثر خود را در دلهایشان و در اعمالشان برجای نگذاشته است و چنان که باید مؤثّر نبوده است. در این صورت نمازشان گرد و غباری در هوا گردیده است. بلکه حتّی نمازشان گناه بشمار آمده است، و سزا و جزای بد و نابهنجاری به دنبال می‌آورد!



از فراسوی این کار و آن کار به حقیقتی می‌نگریم که خداوند آن را از بندگان می‌خواهد، وقتی که رسالتهای خود را به سوی ایشان روانه می‌دارد تا بدو ایمان بیاورند و او را بپرستند و عبادت کنند . . . خدا از بندگان چیزی برای ذات سبحان خود نمی‌خواهد ـ او غنی و دارا و بی‌نیاز است ـ بلکه خدا خیر و صلاح خودشان را برای خودشان می‌خواهد. برای ایشان خوبی و نیکی می‌خواهد. پاکی دلهایشان را می‌خواهد، و سعادت حیات و خوشبختی زندگی ایشان را می‌طلبد. برای بندگان زندگی والای برپا و برجا بر ذهن و شعور پاک و پاکیزه را می‌طلبد. از بندگان ضمانت اجتماعی زیبا و آراسته را می‌خواهد. از بندگان می‌خواهد آسودگی و آسایش بزرگوارانه و عشق و محبّت و برادری و برابری و پاکی دل، و پاکیزگی پندار و گفتار و کردار داشته باشند.

انسانها به کجا می‌روند و دور از این خیر می‌گردند؟ از این رحمت به کجا می‌گریزند؟ از این ترقّی و تعالی زیبای والا و ارزشمند چرا دور می‌گردند؟ کجا می‌روند و می‌خواهند در ویلانی و حیرانی بیابانهای برهوت جاهلیّت تاریک و بدبیار دست و پا بزنند، در حالی که این نور بر فراز راستای راه راست می‌درخشد و پرتو می‌افکند و مسیر را روشن می‌گرداند؟



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

سورهٔ کوثر مکّی و ۳ آیه است



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

إِنَّآ أَعْطَيْنَٰكَ ٱلْكَوْثَرَ ﴿١﴾ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَٱنْحَرْ ﴿٢﴾ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ ٱلْأَبْتَرُ ﴿٣﴾

این سوره دربست در بارهٔ پیغمبر خدا ﷺ است، بسان سوهٔ «ضُحیٰ» و سورهٔ «شَرْح». پروردگار در این سوره از پیغمبرش غمزدائی می‌کند، و دشمنانش را تهدید به بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت بودن می‌فرماید. او را به راه شکر و سپاس رهنمود و رهنمون می‌گرداند.

بدین خاطر این سوره تصویری از زندگی دعوت را، و از زندگی دعوتگر در روزهای نخستین دعوت در مکّه را ترسیم می‌کند. تصویری که از مکر و کید و اذیّت و آزار پیغمبر ﷺ و از دعوت خدا، دعوتی که بدان مژده می‌دهد، و از رعایت و عنایت مستقیم خدا در حقّ بنده‌اش، و از پریشانی و نابسامانی گروه اندک همراه او، و از استوار و پایدار داشتن پیغمبر ﷺ و اطمینان بخشیدن بدو، و از وعدهٔ زیبای خدا به پیغمبرش، و از بیم دادن و هراسان کردن دشمن کینه‌توز او کشیده و پیش چشم داشته می‌شود.

همچنین این سوره حقیقت هدایت و خیر و ایمان را، و حقیقت ضلالت و شرّ و کفران را به تصویر می‌کشد . . . حقیقت نخستین فزونی نعمت و لطف و فیض و برکت زندگی را به دنبال می‌آورد، و حقیقت دوم سبب کاستی نعمت و حسرت و قطع خیر و برکت می‌شود. هرچند که بی‌خبران و غفلت‌زدگان جز این و جز آن را بیندیشند ...



نقل است که بی‌خردان قریش، آنان که پیغمبر ﷺ و دعوت او را با مکر و کید و تمسخر و استهزاء تعقیب می‌کردند، تا عامّهٔ مردمان را از گوش دادن به حقّ و حقیقتی باز دارند که پیغمبر ﷺ با خود برایشان به ارمغان آورده بود. از قبیل: عاص پسر وائل، عقبه پسر ابو معیط، ابولهب، ابوجهل، و جز آنان . . . ایشان در بارهٔ پیغمبر ﷺ می‌گفتند: او بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت است. با واژهٔ «أَبْتَر» اشاره می‌کردند به وفات پسرانش. یکی از آنان می‌گفت: او را رها کنید، او هرچه زودتر خواهد مرد و پسری از خود برجای نمی‌گذارد، و لذا کارش به پایان می‌آید!

این نوع مکر و کید پست و حقیر، در محیط عربی آن روزی که با افزایش فرزندان به خود می‌بالیدند، آوازهٔ بلند و تأثیر شگفتی داشت. این نیش پست، کسانی از دشمنان پیغمبر و کینه‌توزان او را پیدا می‌کرد که از این نیش شادی کنند و خوشحال گردند. چه بسا این نیش پست، دل مبارک و بزرگوار پیغمبر ﷺ را به درد آورده است و غم و اندوه بدان رسانده است.

بدین علّت این سوره نازل می‌گردد و بر دل مبارک و بزرگوار پیغمبر ﷺ مرهم می‌نهد، و آن را آسوده و خرّم می‌گرداند. این سوره همچنین حقیقت خیر و خوبی باقی و دامنه‌داری را بیان می‌دارد، و حقیقت گسیختن و بی‌نام و نشان ماندن مقدّر برای دشمنان پیغمبر ﷺ را ترسیم می‌کند.



﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾.

ما به تو خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی را عطاء کرده‌ایم (که نبوّت و دین حقّ و هدایت، و هرآن چیزی

است که سعادت دو جهان را به همراه دارد).

«کَوْثَر»: مبالغهٔ در کثرت است. (یعنی خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان). مبالغهٔ مطلق نامحدودی است. اشاره دارد به عکس معنی‌ای که چنان بی‌خردانی اظهار می‌داشتند ... ما به تو چیزی داده‌ایم که فراوان و ریزان و جوشان است. نه قطع می‌گردد و نه گسیخته می‌شود ... اگر کسی بخواهد این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی را تعقیب کند که خدا به پیغمبرش داده است، هرکجا رو بکند و به هرجا بنگرد، یا بیندیشد و تصوّر کند، آن را می‌یابد و می‌بیند.

او چنان خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را می‌یابد و می‌بیند در نبوّتی که بدو مبذول داشته است، و در تماس و پیوندی که با حقّ تعالی و مقام والا، و با وجود بزرگ و سترگی می‌یابد و می‌بیند، وجودی که وجودی جز او وجود ندارد، و درحقیقت هیچ چیزی جز او در میان نمی‌باشد. کسی که خدا را یافته باشد چه چیزی را از دست داده است؟

این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را می‌یابد و می‌بیند در این قرآنی که بر او نازل گردیده است. سوره‌ای از قرآن کوثر است که کثرت آن پایان ندارد و پایان نمی‌شناسد، و چشمهٔ فراخ و بزرگی است که جوشش و ریزش آن پایان نمی‌یابد و نهایت ندارد!

این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را می‌یابد و می‌بیند در جهان والای فرشتگانی که بر او درود می‌فرستند، و بر کسی هم درود می‌فرستند که در زمین بسر او درود بفرستد،[۱] آنجا که نام او با نام خدا در زمین و آسمان در کنار یکدیگر ذکر می‌شود.[۲]

این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را در سنّت او می‌یابد و می‌بیند، سنّتی که در طول قرون و اعصار و در میان نسلهای پیاپی، و در گوشه و کنار زمین، و در میان میلیونها و میلیونها اشخاصی که بعد از او به دنبال یکدیگر بر زمین پای می‌گذارند، و در میان میلیونها میلیون زبان و لب که نام او را می‌برند، و در میان میلیونها میلیون دلی که شیفتهٔ تاریخ زندگانی و یاد او تا دامنهٔ قیامت هستند، ادامه می‌یابد.

این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را می‌یابد و می‌بیند در خیر و برکت فراوانی که در میان همهٔ نسلها به سبب او و از راه او بر انسانها ریزان و فیضان گردیده است، چه انسانهائی که این خیر و برکت فراوان را شناخته‌اند و بدان ایمان آورده‌اند، و چه انسانهائی که این خیر و برکت فراوان را نشناخته‌اند ولی بر آنان ریزان و فیضان گردیده است همراه با چیزی که بر آنان ریزان و فیضان شده است.

این خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان را می‌یابد و می‌بیند در نمادها و سیماها و پدیده‌های فراوانی که برشمردن و سرشماری کردن آنها کاستن و کوچک کردن آنها است.

این کوثر است، کوثری که جوشش و ریزش آن نهایت ندارد، و خوبیهایش شماره نمی‌شناسد، و مدلول و مفهومش حدّ و مرزی ندارد. بدین خاطر نصّ قرآنی بدون تعیین به ترک آن گفته است. لذا شامل هرچیزی از خیر و خوبی می‌شود که پیوسته بیشتر و بیشتر می‌گردد و فزونی و افزایش پیدا می‌کند.

روایتهائی از راه‌های زیادی نقل گردیده است مبنی بر این که کوثر رودباری در بهشت است و به پیغمبر خدا ﷺ عطاء گردیده است. ولیکن ابن عبّاس پاسخ داده است و گفته است که این رودبار یکی از خیرها و خوبیهای زیادی است که به پیغمبر ﷺ مبذول گردیده است. کوثر کوثری از کوثرها است! در این روند و در این شرائط و ظروف این نظریّه مناسب‌تر به نظر می‌آید.



﴿ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ﴾.

حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن.

۱- نگا: احزاب/۴۳ و ۵۶ (مترجم)
۲- نگا: نساء/۱۳ و ۶۹ و ۸۰ (مترجم)

پس از تأکید این عطای زیاد و فراوان، آن هم برعکس آنچه دروغگویان و اراجیف‌بافان شائع می‌کردند، و نیرنگبازان می‌گفتند و پخش می‌نمودند، یزدان سبحان پیغمبر ﷺ را متوجّه شکر نعمت همراه با نخستین حقّ آن می‌فرماید. نخستین حقّ نعمت، در عبادت و رویکرد، اخلاص داشتن و تنها رضای خدا را طلبیدن است . . . در نماز و در قربانی کردن اخلاص داشتن، و فقط برای خدا و به نام خدا نماز خواندن و قربانی کردن و برای خدا بودن:

﴿ فَصَلِّ لِرَبِّکَ وَ انْحَرْ ﴾.

حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان و قربانی بکن.

هیچ‌گونه توجّهی به شرک و انباز مشرکان مکن، و هیچ‌گونه مشارکتی در عبادت و پرستش ایشان، یا در ذکر نام غیر خدا بر قربانیهایشان نداشته باش.

در تکرار اشاره به ذکر نام خدای یگانه بر قربانیها و ذبیحه‌ها، و تحریم آنچه نام غیر خدا هنگام ذبح بر آنها برده شود، چیزی است که بیانگر عنایت این آئین به خلاص کردن و آزاد کردن زندگی به طور کلّی از سدّها و مانعهای شرک و آثار آن است. دیگر تنها اندیشه و درون را نجات دادن از شرک و آثار آن نیست. بلکه گفتار و کردار را نیز باید از شرک و آثار آن زدود، و در همه حال و همه چیز خالصانه از آن خدا بود. این آئین وحدت در هر معنی از معانی آن، و در هر سایه‌روشنی از سایه‌روشنهای آن است. همچنین این آئین یگانه‌پرستی خالص و زدوده و روشن است. بدین خاطر این آئین شرک را می‌راند و می‌زداید در هر نمادی از نمادهائی که داشته باشد، و در هر کمینگاهی از کمینگاهها کمین نموده باشد. آن را با شدّت و دقّت می‌راند و تعقیب می‌گرداند، چه در دل و درون، نهان و پنهان گردیده باشد، و چه در عبادت و پرستش خودنمائی کرده باشد، و چه به میان آداب و رسوم زندگی خزیده باشد. زیرا زندگی یک وحدت است، چه آنچه از آن پدیدار و نمودار است، و چه آنچه از آن نهان و پنهان است. اسلام زندگی را یک کلّ غیرقابل تجزیه و تفکیک می‌شمارد، و زندگی را به طور کلّی از آلایشها و زنگارهای شرک می‌پالاید و می‌زداید، و زندگی را خالص و واضح و روشن به سوی خدا جهت می‌دهد و متوجّه می‌نماید، همان گونه که در مسألهٔ ذبیحه‌ها و قربانیها، و در شعائر و مراسم عبادت جز آن، یا در آداب و رسوم زندگی می‌بینیم.



﴿ إِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ ﴾.

بدون شکّ، دشمن کینه‌توز تو بی‌خیر و برکت و بی‌نام و نشان خواهد بود.

در آیهٔ نخستین بیان فرمود که پیغمبر ﷺ بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت نیست، بلکه او دارای خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان است. در این آیه مکر و کید نیرنگبازان را به خودشان برمی‌گرداند، و تأکید می‌فرماید بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت، محمّد ﷺ نیست، بلکه کینه‌توزان او و بدخواهان او بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت هستند.

وعدهٔ خدا در بارهٔ ایشان صدق پیدا کرد. نام و نشان ایشان گسیخت و درهم پیچید. در صورتی که نام و نشان محمّد ﷺ امتداد پیدا کرد و اوج گرفت. ما امروزه مصداق این فرمودهٔ بزرگوار را به شکل چشمگیر و گسترده‌ای می‌بینیم، بدان گونه که شنوندگان نخستین این فرموده، آن را ندیده‌اند!

قطعاً ایمان و حقّ و خیر، ممکن نیست بی‌نام و نشان و برکت گردند. بلکه شاخه‌های دراز و ریشه‌های فرورفته به ژرفاها دارند. این کفر و باطل و شرّ است که بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت هستند، هراندازه هم که ببالند و خودبزرگی کنند و زورگوئی نمایند.

معیارها و مقیاسهای خدا جدای از معیارها و مقیاسهای انسانها است. ولی انسانها گول می‌خورند و مغرور می‌شوند، در نتیجه معیارها و مقیاسهای خود را بیانگر

حقائق امور می‌انگارند! جلو چشمان ما این مثال گویای جاودانه است: کجایند کسانی که راجع به محمّد ﷺ این سخن زشت و پلشت را می‌گفتند، و با آن دلهای عامّهٔ مردمان را می‌فریفتند، و آن زمان گمان می‌بردند که کار محمّد ﷺ را به پایان برده‌اند و راه را بر او گرفته‌اند؟ آنان کجایند؟ نام و نشان ایشان، و آثار آنان کجا است؟ در برابر خیر و خوبی بی‌نهایت فراوان از هرآن چیزی که تصوّر شود، آن خیر و خوبی بی‌نهایت فراوانی که داده شده است به کسی که در باره‌اش می‌گفتند: او بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت است؟!

قطعاً دعوت به سوی خدا و حقّ و خیر و خوبی ممکن نیست بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد، و دارندهٔ آن نیز بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد. آخر چگونه ممکن است بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت گردد آن کسی که با خداوند زندهٔ جاویدان و ازلی و ابدی تماس و پیوند داشته باشد؟ بلکه تنها و تنها کفر و باطل و شرّ بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت می‌گردد، و صاحبان آنها بی‌نام و نشان و بی‌خیر و برکت خواهند گشت، هراندازه هم در لحظه‌ای از لحظات چنین جلوه‌گر آید که مدّت طولانی خواهد بود و خواهد زیست و در ژرفاها ریشه‌هایش را می‌دواند . . .

خداوند بزرگوار راست فرموده است، و نیرنگبازان مکّار دروغ گفته‌اند . . .

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ کافرون مکّی و ۶ آیه است

سُورَةُ الكَافِرُونَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾ وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتُّمْ ﴿٤﴾ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴿٦﴾

عربها وجود خدا را انکار نمی‌کردند. بلکه با حقیقتی آشنا نبودند که خدا خود را بدان وصف فرموده است: أَحَد: یگانه . . . صَمَد: تکیه‌گاه و پشتیبان . . . برای خدا انباز قرار می‌دادند، و چنانکه باید قدر و منزلت او را ارج نمی‌گذاشتند، و عبادت و پرستش او را به گونهٔ بایسته و شایسته انجام نمی‌دادند. بتها را شریک او می‌کردند، بتهائی که آنها را رمز و یادبود پدران و نیاکان صالح یا بزرگ خود، و یا نماد فرشتگان می‌شمردند . . . گمان می‌بردند فرشتگان دختران خدایند، و میان خداوند سبحان و میان جنّیان خویشی و خویشاوندی است. گاهی این رمز و نماد را فراموش می‌نمودند و این معبودها را می‌پرستیدند و عبادتشان می‌کردند. چه در این حالت و چه در آن حالت آنها را واسطه قرار می‌دادند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند و مقرّب گردانند، همان گونه که قرآن مجید در سورهٔ زُمَر سخن ایشان را روایت می‌فرماید:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. (زمر/۳)

قرآن از زبان ایشان نقل می‌کند که آنان معتقد بودند خدا آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را مورد استفادهٔ انسان قرار داده است، و آب را از آسمان بارانده است؛ برای نمونه در سورهٔ عنکبوت آمده است:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾.

هرگاه از آنان (که کسانی و یا بتهائی را شریک خدا می‌دانند) بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را (برای منافع شما انسانها روان و) مسخّر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!. (عنکبوت/۶۱)

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ﴾.

اگر از آنان (که مشرکند) بپرسی چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیلهٔ آن بعد از مردنش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا!. (عنکبوت/۶۳)

در سوگندهایشان می‌گفتند: وَاللهِ . . . تَاللهِ . . . به خدا سوگند . . . قسم به خدا . . . در دعایشان می‌گفتند: اَللّٰهُمَّ . . . خداوندا . . . و چیزهای دیگری.

ولیکن با وجود ایمان به خدا، این شرک، جهان‌بینی و اندیشهٔ ایشان را تباه می‌کرد، همان گونه که مراسم و شعائر دینی آنان را تباه و بر باد می‌داد. برای این إلٰهَهٔ ادّعائی بهره و نصیبی از کشت و زرع و چهارپایان و فرزندان خود قرار می‌دادند. حتّی این بهره و نصیب گاهی اقتضاء می‌کرد فرزندان خود را برای آنها قربانی کنند. در این باره قرآن مجید راجع بدیشان در سورهٔ انعام می‌گوید:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيباً. فَقَالُوا هٰذَا لِلَّهِ ـ بِزَعْمِهِمْ ـ وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا. فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ. وَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ. سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَكَذٰلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ، وَ

لِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، وَ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا فَعَلُوهُ، فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ. وَ قَالُوا: هٰذِهِ أَنْعَامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ ـ بِزَعْمِهِمْ ـ وَ أَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا، وَ أَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ. سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، وَ قَالُوا: مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا، وَ مُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا، وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ. سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ. قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهاً بِغَيْرِ عِلْمٍ. وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴾.[1]

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهام خرافاتند. مثلاً اینگونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا می‌باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود). چه بد داوری می‌کنند! همانگونه (که اوهام و خیالبافیهایشان تقسیم‌بندی ستمگرانهٔ فوق را در نظرشان آراسته بود، گمانهای نادرستی که دربارهٔ بتهایشان داشتند کار را بدانجا کشانده بود که) بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود (و دسته‌ای فرزندانشان را قربانی بتان می‌کردند و دسته‌ای دخترانشان را زنده بگور می‌نمودند) تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و آئین ایشان را بر آنان مشتبه کنند (و یگانه پرستی را با خرافه‌پرستی بیامیزند و راه را از چاه بازنشناسند). اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. (حال که مشیّت خدا چنین می‌خواهد) پس بگذار آنان (بر خدا و رسول او) دروغ بندند (چرا که عقاب و عذاب در انتظار ایشان است). و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتگذاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان، و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و (کسی نباید سوار آنها شود. و اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند. هر چه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد. و (یکی دیگر از انواع قبائح و احکام خرافی ایشان این است که در مورد گوشت حیواناتی که ذبح کردن و سوار شدن و بار کشیدن از آنها را قدغن و حرام اعلام کرده‌اند) می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژهٔ مردان ما است و بر زنان ما حرام است (پس اگر زنده متولّد شود، تنها باید مردان از گوشت آن بخورند و زنان از آن محرومند) و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند (و مردان و زنان می‌توانند از گوشت آن استفاده کنند). هر چه زودتر خداوند کیفر این توصیف (افعال و احکام دروغین) ایشان را خواهد داد. چه او حکیم (است و کارهایش به مقتضی حکمت انجام می‌گیرد و) آگاه است (و از هر چیز باخبر است). مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. به سبب چنین دروغ و افترائی و تحریم ناروا و نابجائی) بیگمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند. (انعام/۱۳۶-۱۴۰)

آنان معتقد بودند که بر آئین ابراهیم هستند، و ایشان از

۱- مراجع شود به تفسیر این آیات در سورهٔ انعام جزء هشتم صفحات ۱۲۱۷-۱۲۲۲.

اهل کتاب راهیاب‌ترند، اهل کتابی که با آنان در جزیرةالعرب می‌زیستند. زیرا یهودیان می‌گفتند: عُزَیر پسر خدا است، و مسیحیان می‌گفتند: عیسی پسر خدا است. در صورتی که قریشیان فرشتگان و جنّیان را می‌پرستیدند، چون به گمان ایشان فرشتگان و جنّیان با یزدان قرابت و خویشاوندی دارند. بدین خاطر آنان خود را راهیاب‌تر بشمار می‌آوردند. زیرا نسبت فرشتگان به یزدان و نسبت جنّیان به یزدان نیز نزدیک‌تر از نسبت عزیر و عیسی است . . . همهٔ اینها شرک است، و در شرک گزیدن و برگزیدن، وجود ندارد. امّا با این وجود ایشان خود را راهیاب‌تر و راستروتر می‌دانستند!

وقتی هم محمّد ﷺ به سوی ایشان آمد و فرمود: دین او دین ابراهیم علیه‌السلام است، گفتند: ما بر آئین ابراهیم هستیم، دیگر چه نیازی به ترک آنچه بر آن هستیم، و پیروی کردن از محمّد وجود دارد؟! در عین حال به کوشش پرداختند و به تلاش ایستادند تا با پیغمبر ﷺ طرح میانه‌روی دراندازند و حدّ متوسّط را در پیش گیرند. بدو پیشنهاد کردند که او برای معبودها و إلهٰهٔ ایشان سجده ببرد، در مقابل این که آنان هم برای معبود و اله او سجده ببرند! او از معبودها و إلهٰه و عبادت و پرستش ایشان عیبجوئی نکند و دم نزند، آنچه با ایشان طیّ می‌کند و شرط می‌بندد آنان بدو بدهند و بر خود واجب شمرند!

چه‌بسا آمیخته شدن جهان‌بینیها و اندیشه‌هایشان، و اقرار و اعترافشان به خدا همراه با پرستش إلهٰه و معبودهای دیگری با خدا، چنین به ذهن ایشان وارد کرده باشد که مسافت و فاصلهٔ میان ایشان و میان محمّد کم و اندک است و می‌توان بر آن تفاهم کرد، و به هم رسید با دو تکّه کردن شهر، و در نیمهٔ راه به همدیگر رسیدن و کنار آمدن، و از بعضی خواسته‌ها دست کشیدن، و برخی از امتیازات به همدیگر دادن!

برای قطع این شبهه، و بستن راه تلاش، و جداسازی قاطعانه میان عبادتی و عبادتی، و برنامه‌ای و برنامه‌ای، و راهی و راهی، این سوره نازل گردید، با این عزم و جزم، و با این تأکید و توکید، و این تکرار و تذکار. تا هر سخنی را به پایان آورد، و هر سازشی را گسیخته و بریده گرداند. در نهایت میان توحید و یگانه‌پرستی، و میان شرک و انباز را جدای جدا می‌سازد و تفرقه می‌اندازد، و نشانه‌ها و علائم راه را واضح و آشکار می‌گرداند. بدین جهت هیچ‌گونه ساخت و پاخت و صلح و سازی را نمی‌پذیرد، و هیچ‌گونه بحث و جدلی را نه اندک و نه بسیار قبول نمی‌کند:

﴿ قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ. لا أَعْبُدُ ما تَعْبُدُونَ، وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ، وَ لا أَنَا عابِدٌ ما عَبَدْتُمْ، وَ لا أَنْتُمْ عابِدُونَ ما أَعْبُدُ. لَکُمْ دِینُکُمْ وَلِیَ دِینِ ﴾.

بگو: ای کافران! آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم. و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم. همچنین نه من به گونهٔ شما پرستش را انجام می‌دهم، و نه شما به گونهٔ من پرستش را انجام می‌دهید. آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!.

نفی بعد از نفی، و جزم بعد از جزم، و تأکید بعد از تأکید است، آن هم با همهٔ شیوه‌های نفی و جزم و تأکید.

﴿ قُلْ ﴾: بگو... این فرمان قاطعانهٔ الهی است و الهامگر این مسأله است که کار این عقیده کار یزدان یگانه است. هیچ چیزی در آن برای محمّد ﷺ نیست. خدا دستوردهنده است، دستوردهنده‌ای که فرمان او برگشت نمی‌خورد، و حاکمی است که حکم او بازدارنده‌ای ندارد.

﴿ قُلْ یا أَیُّهَا الْکافِرُونَ ﴾.

بگو: ای کافران!.

آنان را با حقیقتی که دارند فریاد می‌دارد، و با صفتی موصوفشان می‌دارد که دارندهٔ آن هستند . . . آنان دارای آئینی نیستند. ایشان مؤمن نمی‌باشند. بلکه آنان کافرند و بس. در این صورت میان تو و میان ایشان گردهمآئی و در راهی به هم رسیدنی نیست . . .

سرآغاز این سوره و ابتدای شروع خطاب این گونه الهام می‌کند و پیام می‌دهد. الهام و پیام به حقیقت جدا شدن و گسیختنی است که با وجود آن امید پیوستن و به

هم رسیدن نمی‌رود.
﴿ لاٰ أَعْبُدُ مٰا تَعْبُدُونَ ﴾.

آنچه را که شما (بجز خدا) می‌پرستید، من نمی‌پرستم.

عبادت شما جدای از عبادت من است، و معبود شما جدای از معبود من است.
﴿ وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ ﴾.

و شما نیز نمی‌پرستید آنچه را که من می‌پرستم.

عبادت شما جدای از عبادت من است، و معبود شما جدای از معبود من است.
﴿ وَ لاٰ أَنَا عٰابِدٌ مٰا عَبَدْتُمْ ﴾.

همچنین نه من به گونهٔ شما پرستش را انجام می‌دهم....

تأکید بخش نخستین در ساختار جملهٔ اسمیّه است. جملهٔ اسمیّه بر ثبات صفت و استمرار آن دلالت بیشتری دارد.
﴿ وَ لاٰ أَنْتُمْ عٰابِدُونَ مٰا أَعْبُدُ ﴾.

و نه شما به گونهٔ من پرستش را انجام می‌دهید.

این هم تأکید بخش دوم است. بدان خاطر تأکید انجام می‌گیرد تا ظنّ و گمانی در میان نماند، و شکّ و تردید یا شبهه‌ای بعد از این تأکید مکرّر که با همهٔ ابزارها و شیوه‌های تکرار و تأکید صورت می‌پذیرد، باقی نماند و در میان نباشد.

آن گاه چکیدهٔ حقیقت جدائی و افتراقی است که به هم رسیدنی و ملاقات کردنی در آن وجود ندارد، و اختلافی است که تشابه و همگونی بدان راه ندارد، و گسیختن و بریدنی است که پیوستن و پیوندی در آن نیست، و جداگردیدنی و متمایزشدنی است که آمیختن و اختلاطی بدان راه ندارد:
﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

من اینجا هستم و شما آنجا هستید، و هیچ‌گونه گذرگاه و پلی و راهی هم وجود ندارد!

جدائی کامل و فراگیری است، و تمایز و تفرّقِ واضح و دقیقی است . . .



این جدائی برای روشن گرداندن نشانه‌های اصلی و کامل اختلاف لازم است، اختلافی که با بودن آن به هم رسیدنی و ملاقات کردنی در چیزی و بر چیزی در نیمهٔ راه وجود ندارد. اختلاف در اصل اعتقاد، و در حقیقت برنامه، و در سرشت راه است.

یگانه‌پرستی و توحید برنامه‌ای است، و چندگانه‌پرستی و شرک برنامهٔ دیگری است ... این دو برنامه به همدیگر نمی‌رسند و سر سازش ندارند . . .

یگانه‌پرستی و توحید برنامه‌ای است که انسان را ـ همگام با سراسر جهان هستی ـ رو به خدای یگانهٔ بی‌انباز می‌گرداند، و جهتی را مشخّص و محدود می‌سازد که انسان از آن عقیدهٔ خود را و شریعت خود را و ارزشها و معیارها و مقیاسهای خود را، و آداب و رسوم و اخلاق خود را، و همهٔ جهان‌بینیها و اندیشه‌های خود را در بارهٔ زندگی و هستی، دریافت می‌دارد. این جهتی که مؤمن از آن دریافت می‌دارد و می‌شنود و می‌پذیرد خدا است، خدای یگانه‌ای که شریک و انبازی ندارد. بدین خاطر زندگی همه بر این اساس و پایه پابرجا و برجا می‌گردد. زندگی در هیچ شکلی از اشکال آشکار و پدیدار و پنهان و نهان خود با شرک نمی‌آمیزد . . . زندگی این گونه به پیش می‌رود . . . زندگی باید بر یگانه‌پرستی استوار باشد، و بر یگانه‌پرستی حرکت کند و به پیش برود . . .

این جداگانگی، آن هم با این روشنی، هم برای دعوت‌کننده و هم برای دعوت‌شدگان، ضروری است ... جهان‌بینیها و اندیشه‌های جاهلیّت با جهان‌بینیها و اندیشه‌های ایمان آمیزهٔ یکدیگر می‌گردد، به‌ویژه در میان جماعتها و گروه‌هائی که قبلاً با عقیدهٔ آسمانی آشنا گردیده‌اند و بعد از آن انحراف پیدا کرده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند. این چنین جماعتها و گروه‌هائی از جماعتها و گروه‌هائی که اصلاً عقیده را نمی‌شناسند سرکش‌ترند، و از آنان در مبارزهٔ با ایمان دور از آمیختگی و کجروی و انحراف سرسخت‌ترند. این بدان جهت است که گمان می‌برند راهیابند و هدایت را دربر گرفته‌اند، در آن زمان است که انحرافها گره می‌خورد و کجرویها پیچیده می‌شود. اختلاط عقائد آنان، و آمیزش اعمال ایشان، و

مخلوط گردیدن صالح با فاسد در میانشان، چه بسا خود دعوت‌کننده را گول بزند و او را امیدوار گرداند که اگر به بخش خوب و پسندیدهٔ عقائد و اعمال ایشان اقرار و اعتراف کند، و بکوشد بخش تباه و ناروای عقائد و اعمال ایشان را تعدیل بخشد، آنان را جذب و جلب خود سازد . . . این چنین گول خوردنی بی‌نهایت خطرناک است.

جاهلیّت جاهلیّت است، و اسلام اسلام است. جاهلیّت با اسلام فاصلهٔ زیادی و فرق بسیاری دارد. راه درست بیرون آمدن و دست کشیدن از جاهلیّت به طور کلّی، و ورود به اسلام و چنگ زدن به آن به طور کلّی است. این امر وقتی صورت می‌گیرد که بیرون آمدن و دست کشیدن از جاهلیّت و هرآنچه در آن است، و کوچیدن به سوی اسلام و پذیرش اسلام با همه چیزی که در آن است.

هیچ‌گونه پینه کردنی، و هیچ‌گونه راه حلهای نیم‌بندی، و هیچ‌گونه در نیمهٔ راه به هم رسیدنی، مفید فائده‌ای نیست . . . هرچند هم جاهلیّت با جامهٔ اسلام خود را آراسته باشد، یا این که عنوان اسلام را ادّعاء کرده باشد.

ظاهر و آشکار شدن این تصویر در ذهن و شعور دعوت‌کننده سنگ زیربنائی است. او باید کاملاً بداند که وی جدای از اینان است. اینان دین خودشان را دارند و او دین خود را دارد. اینان راه خود را دارند و او راه خود را دارد. او نمی‌تواند در راه اینان گامی را با ایشان بردارد و همراه آنان رود و شود. وظیفهٔ او این است که ایشان را در راه خود حرکت بدهد و به راه خود بیاورد، بدون هیچ‌گونه سازشی، و بدون هیچ‌گونه کم یا بیش نزول کردن از آئین خودش.

در غیر این صورت، باید از ایشان بیزاری و دوری کامل بجوید، و با آنان جدائی کامل، و قطع رابطهٔ کامل در پیش بگیرد . . .

﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

امروزه دعوت‌کنندگان به سوی اسلام بسیار بدین بیزاری و دوری، و بدین جدائی، و بدین قطع رابطه نیازمندند . . . بسیار نیازمندند بدانند و به ذهن خود فروکنند که آنان از نو اسلام را در محیط جاهلیّت منحرف می‌سازند و برپا و برجا می‌دارند. باید بدانند آنان اسلام را از نو در میان مردمانی پدیدار و برقرار می‌دارند که عقیده را شناخته‌اند، سپس زمان بر آنان به طول انجامیده است و بدین خاطر:

﴿ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴾.

دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج (از حدود دین خدا) گشته‌اند. (حدید/۱۶)

هیچ‌گونه راه حلّهای نیم‌بندی، و هیچ‌گونه به هم رسیدنی در نیمهٔ راه، و هیچ‌گونه اصلاح کردن عیوبی، و هیچ‌گونه پینه کردن برنامه‌هائی، در میان نیست . . . بلکه آنچه هست دعوت به سوی اسلام بسان دعوت کردن نخستین در صدر اسلام است و بس. همانند آن روز که در میان جاهلیّت به سوی اسلام دعوت بود، و از جاهلیّت کاملاً گسیختن و بریدن بود . . .

﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

این آئین من است: توحید و یگانه‌پرستی خالصی که همهٔ جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و ارزشها، و عقیده و شریعت خود را از خدا دریافت می‌دارد . . . بدون شریک و انبازی . . . همه اینها را در همهٔ نواحی زندگی و رفتار و کردار از خدا دریافت می‌دارد و بس.

بدون این چنین گسیختن و بریدن و جدائی و قطع رابطه‌ای، تاریکی، سازش، آمیزش و اختلاط، و پینه کردن، به حال خود باقی می‌ماند . . . دعوت به سوی اسلام بر این پایه‌های سست و ضعیفِ بیگانه و نااهل، استوار و برقرار و پایدار نمی‌گردد. بلکه دعوت به سوی اسلام بر قاطعیّت و صراحت و شجاعت و روشنی، استوار و برقرار و پایدار می‌گردد . . .

این شیوه و راه اوّل دعوت است:

﴿ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ﴾.

آئین خودتان برای خودتان، و آئین خودم برای خودم!

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ نصر مدنی و ۳ آیه است

سُورَةُ النَّصرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٣﴾

این سورهٔ کوچک، همان گونه که به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مژدهٔ کمک و یاری یزدان، و فتح و پیروزی، و داخل شدن مردمان گروه گروه به دین یزدان می‌دهد، و همان گونه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را متوجّه می‌سازد وقتی که کمک و یاری و فتح و پیروزی خدا فرارسید، و مردمان به آئین او درآمدند و بر آئین او جمع شدند، با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و طلب آمرزش و مغفرت، رو به خدا کند، و همان‌گونه که به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مژده و بشارت می‌دهد و او را رهنمود و رهنمون به دعا و نیایش می‌کند، در همان حال برای او پرده از سرشت این عقیده و حقیقت این آئین برمی‌دارد، و برایش روشن می‌فرماید که تا چه اندازه و چه فاصله‌ای می‌خواهد انسانها را به والائی و بزرگواری و اخلاص و خلوص، و حرکت و آزادی برساند . . . می‌خواهد انسانها را به قلّهٔ بلند و درخشانی برساند که بشریّت هرگز جز در سایهٔ اسلام بدان نرسیده است، و ممکن نیست بدان برسد مگر این که انسانها این ندای ارزشمند آسمانی را بشنوند و بدین هدف والای گرانبها پاسخ مثبت بدهند.



چند روایتی در بارهٔ نزول این سوره نقل گردیده است، ما از میان آنها روایت امام احمد را برمی‌گزینیم: محمّد پسر ابوعدی، از داوود، و او از شعبی، و او از مسروق روایت کرده است که عائشه گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر زندگی خود این فرموده‌اش را بسیار تکرار می‌کرد:

(سُبْحَانَ اللهِ وَ بِحَمْدِهِ، أَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ).

پاک و منزّه یزدان است و من حمد و ثنای او را می‌گویم. از خدا طلب آمرزش می‌کنم، و توبه می‌نمایم و به سویش برمی‌گردم.

و می‌فرمود:

(إِنَّ رَبِّي كَانَ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَأَرَىٰ عَلَامَةً فِي أُمَّتِي، وَ أَمَرَنِي إِذَا رَأَيْتُهَا أَنْ أُسَبِّحَ بِحَمْدِهِ وَ أَسْتَغْفِرَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً).

پروردگارم به من اطّلاع داده است من نشانه‌ای را در میان امّت خود خواهم دید، و به من دستور فرموده است وقتی که آن نشانه را دیدم به تسبیح و تقدیس او بپردازم و حمد و ثنای او را بگویم و از او طلب آمرزش کنم. او بسیار توبه‌پذیر است.

مسلم آن را از راه داوود پسر ابوهند با همین متن روایت کرده است.

ابن کثیر در تفسیر خود گفته است: مراد از فتح در اینجا، فتح مکّه است. سخن یگانه‌ای است. چه قبیله‌های عرب برای پذیرش اسلام منتظر فتح مکّه بودند. آنان می‌گفتند: اگر او بر قوم خود پیروز شود، پیغمبر است. وقتی که خداوند مکّه را برایش فتح فرمود، قبیله‌ها گروه گروه به دین خدا گرویدند، و دو سال نگذشت جزیرةالعرب جملگی ایمان آوردند، و در میان همهٔ قبائل عرب قومی نماند که اظهار اسلام نکند ـ حمد و سپاس و بزرگی و سترگی او را سزا است. بخاری در صحیح خود از عمرو پسر سلمه روایت کرده است که گفته است: وقتی که فتح مکّه صورت پذیرفت هر قومی

به خدمت پیغمبر خدا ﷺ شتاب گرفت و اسلام خود را اظهار داشت. قبیله‌ها پذیرش اسلام را به تأخیر می‌انداختند و آن را به فتح مکّه واگذار می‌کردند و می‌گفتند: او را با قوم خودش رها سازید. اگر بر ایشان چیره و پیروز گردید، او پیغمبر است . . .

این روایت با ظاهر نصّ این سوره سازگار و هماهنگ است:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ . . . ﴾ . . . الخ . . .

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد ...... تا آخر . . .

این اشاره‌ای است که هنگام نزول این سوره به کاری شده است که بعد از آن صورت می‌پذیرد. همراه با آن، پیغمبر ﷺ رهنمود می‌شود به کاری که باید بکند زمانی که این مژده تحقّق می‌پذیرد و این نشانه به ظهور می‌رسد.

روایت دیگری از ابن عبّاس نقل گردیده است. اتّحاد و اتّفاق برقرار کردن میان آن روایت و میان روایتی که ما برگزیده‌ایم، مشکل نیست . . .

بخاری گفته است: موسی پسر اسماعیل، و ابوعوانه، برایمان از ابوبشر، و او از سعید پسر جبیر، و او از ابن عبّاس، روایت کرده‌اند که گفته است: عمر مرا همراه بزرگان و پیرمردان بدر به پیش خود راه می‌داد. چنین پیدا بود که یکی از آنان چنین کاری را نپسندید و گفت: عمر چرا ابن عبّاس را با ما به پیش خود راه می‌دهد، ما پسرانی داریم همسنّ و سال او؟ عمر گفت: ابن عبّاس از زمرهٔ کسانی است که می‌دانید. روزی ایشان را فراخواند، و مرا همراهشان به پیش خود راه داد. چنین به نظرم رسید آن روز مرا فرانخوانده است مگر برای این که چیزی بدیشان نشان دهد و بفهماند. آن گاه عمر فرمود: در بارهٔ این سخن خداوند بزرگوار چه می‌گوئید:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد.

بعضی از آنان گفتند: خدا به ما دستور داده است حمد و سپاس او را بگوئیم، و از او طلب آمرزش کنیم، وقتی که ما را کمک و یاری کرد و پیروزمان گرداند و فتح و ظفر را نصیب ما فرماید. برخی هم خاموش ماندند و چیزی را نگفتند. آن گاه به من فرمود: ای ابن عبّاس آیا تو نیز چنین می‌گوئی؟ گفتم: نخیر. فرمود: پس چه می‌گوئی؟ گفتم: این سخن بیانگر فرارسیدن اجل و سررسید عمر پیغمبر خدا ﷺ است. خدا آن را بدو اطّلاع داده است و فرموده است:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد.

علامت اجل و فرارسیدن سررسید عمر تو است. پس:

﴿ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كٰانَ تَوّٰاباً ﴾.

پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرارسیدن فتح و وقوع پیروزی، و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است.

عمر پسر خطّاب گفت: از این آیه چیزی را سراغ ندارم جز آنچه تو می‌گوئی . . . تنها بخاری این روایت را نقل کرده است.

هیچ مانعی نیست پیغمبر ﷺ وقتی که علامت پروردگارش را دیده است درک و فهم کرده است وظیفهٔ او در زمین کامل شده است و به پایان آمده است، و او در این نزدیکیها به پیشگاه پروردگار خود برمی‌گردد. این معنی سخن ابن عبّاس است: این سخن بیانگر فرارسیدن اجل و سررسید عمر پیغمبر خدا ﷺ است. خدا آن را بدو اطّلاع داده است . . . تا آخر . . .

امّا روایت دیگری نیز در میان است که حافظ بیهقی آن را نیز از ابن عبّاس نقل کرده است: ابن عبّاس گفته است: وقتی که نازل گردید:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ ﴾ . . .

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد....

پیغمبر خدا ﷺ فاطمه را فراخواند و فرمود:

«إِنَّهُ قَدْ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي».

«درونم شیونم را سرداده است».

فاطمه گریست. سپس خندید. فاطمه گفته است: پیغمبر ﷺ به من اطّلاع داد که درونش شیونش را سرداده است، من گریستم. سپس پیغمبر ﷺ فرمود: «إِصْبِرِي فَإِنَّكِ أَوَّلُ أَهْلِي لُحُوقاً بِي».
«صبر و شکیبائی داشته باش، تو نخستین کسی از خانوادۀ من هستی که به من می‌پیوندی».
پس من خندیدم.

در این روایت، نزول این سوره مشخّص می‌شود. انگار این سوره نازل شده است و نشانه پدیدار آمده است. یعنی فتح انجام پذیرفته است، و داخل شدن مردم به دین اسلام گروه گروه و دسته دسته تحقّق پیدا کرده است. زمانی که این سوره نازل گردید و مطابق با نشانه بود، پیغمبر خدا ﷺ دانست اجلش فرارسیده است ... امّا روند نخستین درست‌تر و استوارتر به نظر می‌رسد، و با ظاهر نصّ قرآنی هماهنگی بیشتری دارد. بویژه روایت گریستن فاطمه و خندیدن او، به شکل دیگری نقل گردیده است و همآوائی و همنوائی با سخنی دارد که ما آن را ترجیح می‌دهیم . . .

از امّ سلمه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ روایت شده است که گفته است: «در سال فتح، پیغمبر خدا ﷺ فاطمه را فراخواند، و با او به راز و نیاز پرداخت. فاطمه گریه سر داد. سپس پیغمبر ﷺ با فاطمه راز و نیاز را ادامه داد. فاطمه خندید. امّ‌سلمه گفته است: وقتی که پیغمبر خدا ﷺ وفات فرمود، از فاطمه راجع به گریه و خنده‌اش پرسیدم. فاطمه گفت: پیغمبر خدا ﷺ به من اطّلاع داد که او می‌میرد. این بود گریستم. سپس به من خبر داد که من سرور زنان بهشت جز مریم دختر عمران هستم، پس خندیدم. . .». ترمذی آن را روایت نموده است.

این روایت با ظاهر نصّ قرآنی توافق و هماهنگی دارد، و با روایتی هم همآوا و همنوا است که امام احمد آن را نقل کرده است، و مسلم آن را در صحیح خود آورده است. بیانگر این معنی است که نشانه‌ای از سوی یزدان برای پیغمبر ﷺ مشخّص گردیده است، و آن عبارت است از:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ . . . ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد....

هنگامی که فتح صورت گرفت، پیغمبر ﷺ دانست ملاقات او با پروردگارش فرارسیده است. این است با فاطمه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ راز و نیاز می‌فرماید و درگوشی بدو اظهار می‌نماید آنچه را که امّ‌سلمه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ از او نقل کرده است.



از همۀ اینها درمی‌گذریم و به مدلول و مفهوم ثابتی، و به رهنمود و رهنمون دائمی می‌پردازیم که این سورۀ کوچک آن را به ارمغان آورده است . . . آیا این نصّ کوتاه به چه بلندائی اشاره می‌نماید؟:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ وَ الْفَتْحُ، وَ رَأَيْتَ ٱلنّٰاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِ أَفْوٰاجاً، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ ٱسْتَغْفِرْهُ، إِنَّهُ كٰانَ تَوّٰاباً ﴾.

هنگامی که یاری خدا و پیروزی (فتح مکّه) فرامی‌رسد، و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین خدا می‌شوند (و به اسلام ایمان می‌آورند)، پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش (خود و یاران خویش را از شتابگری در فرارسیدن فتح و وقوع پیروزی، و اظهار دلتنگی و گلایه از زندگی) بخواه. خدا بسیار توبه‌پذیر است.

در سرآغاز این سوره پیام و الهام معیّن و مشخّصی برای ایجاد جهان‌بینی ویژه‌ای در بارۀ حقیقت حوادثی است که در این جهان است، و در بارۀ حوادثی است که در این زندگی روی می‌دهد. از نقش پیغمبر ﷺ و از نقش مؤمنان راجع به این دعوت، و حدّ و مرزی که در این کار بدان می‌رسند، صحبت می‌کند . . . این پیام و الهام در این فرمودۀ خداوند بزرگوار مجسّم می‌گردد:

﴿ إِذٰا جٰاءَ نَصْرُ اللهِ . . . ﴾.

هنگامی که یاری خدا فرامی‌رسد ....

این یاری و پیروزی خدا است و خدا آن را به میان

می‌آورد و حاصل می‌گرداند، در زمانی که خدا آن را مقدّر و مقرّر فرموده است. آن هم به شکلی که خدا آن را می‌خواهد، و برای هدفی که خدا آن را ترسیم و تعیین می‌فرماید. چیزی از کار خدا نه به پیغمبر ﷺ مربوط است و نه به اصحاب و یارانش. آنان در این یاری و پیروزی، قدرتی و دستی ندارند. ایشان در این یاری و پیروزی برای خود سهمی ندارند، و به خویشتن بهره‌ای نمی‌رسانند، و چیزی نصیب خویش نمی‌سازند. بلکه کار، کار خدا است و آن را توسّط ایشان یا بدون ایشان محقّق و پیاده می‌گرداند. این ایشان را بس که خدا این پیروزی را با دستهای آنان به وجود می‌آورد و جاری می‌گرداند، و آنان را پاسداران آن و امناء آن می‌سازد . . . این تمام بهره و همهٔ نصیبی است که از نصر و از فتح و از داخل شدن مردمان گروه‌گروه و دسته‌دسته به دین یزدان بهرهٔ ایشان می‌شود . . .

بنا بر این پیام و الهام، و بنا بر این جهان‌بینی ویژه‌ای که این پیام و الهام در بارهٔ حقیقت کار پدید می‌آورد، کار پیغمبر ﷺ و کسانی که همراه او هستند و یاران او بشمارند، در برابر این بزرگداشت یزدان از ایشان، و اکرام آنان با پیاده کردن یاری و پیروزی خود بر دستهای ایشان، مشخّص و معیّن می‌گردد. کار پیغمبر ﷺ و کسانی که همراه او و یار او هستند، رو کردن به خدا با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و درخواست آمرزش و طلب مغفرت در لحظهٔ پیروزی است.

تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس بر این که خداوند بر ایشان منّت نهاده است و آنان را امناء دعوت خود و پاسداران آئین خویش نموده است. و بر این که خداوند بر جملگی انسانها منّت نهاده است به وسیلهٔ این که دین خود را یاری داده است و آئین خود را پیروز گردانده است، و فتح را بهرهٔ پیغمبرش فرموده است، و مردمان را گروه گروه به خیر سرشار و همه‌جاگستر درآورده است، پس از این که کوری و گمراهی و زیانباری دامنگیرشان بوده است.

استغفار و طلب آمرزش از شرائط و ظروف روانی زیاد و دقیق و لطیفی که پیش آمده است. استغفار و طلب آمرزش از تکبّری که گاهی بر دل غالب می‌آید، یا به قلب از سرمستی پیروزی بعد از طول مبارزه، و شادی ظفر بعد از طول رنج، رخنه می‌کند. این هم راه ورود به دل انسان دارد و بستن آن مشکل است. پس باید از این استغفار کرد و آمرزش خواست.

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از چیزی که چه‌بسا بر دل غلبه می‌کند یا بدان رخنه می‌نماید در زمان مبارزهٔ طولانی و رنج سخت، و یا از ترس و هراسی که در برابر سرسختی دشمن طاغی و یاغی به انسان دست می‌دهد، و از غم و اندوهی که انسان را در همچون اوقاتی فرامی‌گیرد . . . استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از به تنگنا افتادن در وقت شدّت و سختی، و از ناراحتی از تأخیر وعده‌ای که خدا به پیروزی داده است، و از گرفتار پریشانی و نابسامانی شدنی که خداوند در جای دیگری راجع بدان فرموده است:

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللهِ؟ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ ﴾.

آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ (شما که هنوز چنین رنجها و دردهائی را ندیده‌اید و باید چشم به راه تحمّل حوادث تلخ و ناگوار در راه کردگار باشید و بدانید: نخست رنج سپس گنج). زیانهای مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملّتهای پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند (همصدا شده و) می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش ننموده است وپس از تعلیم

فداکاری به مؤمنان و آبدیدگی ایشان که رمز تکامل است، به وعدهٔ خود وفا کرده و بدیشان پاسخ گفته است که:) هان! بیگمان یاری خدا نزدیک است.

(بقره/۲۱۴)

از این گونه چیزها استغفار می‌گردد و طلب آمرزش می‌شود.

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن از قصور و کوتاهی در حمد و سپاس خداگفتن و شکر نعمت بجای آوردن. تلاش انسان هراندازه هم باشد اندک و ناچیز و محدود است، و نعمتهای خدا پیوسته ریزان و جوشان و فراوان است . . .

﴿ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لاتُحْصُوها ﴾.

اگر بخواهید نعمتهای خدا را برشمارید، نمی‌توانید آنها را سرشماری کنید. (نحل/۱۸)

از همچون کوتاهی و قصوری باید استغفار کرد و طلب آمرزش نمود . . .

استغفار کردن و طلب آمرزش نمودن در لحظهٔ پیروزی لطف دیگری دارد . . . در آن به نفس انسان، پیام و هوشیارباش داده می‌شود که بپا در این لحظهٔ بالیدن و نازیدن و خودبزرگ‌بینی و خودستائی، در موقعیّت قصور و عجز و ضعف و ناتوانی قرار داری. پس بهتر است از غرور و تکبّر خود بکاهی، و از پروردگار خود طلب عفو و مغفرت کنی. این امر جلو احساس تکبّر و غرور را می‌گیرد . . .

گذشته از این، احساس نقص و عجز و روی به خدا کردن برای طلب عفو و مغفرت و بخشایش و بزرگواری، تضمین می‌کند که بر مغلوبان و شکست‌خوردگان طغیان و سرکشی نگردد. شخص غالب درکار و بارِ مغلوبان و شکست خوردگان خدا را پیش چشم می‌دارد. به خود می‌گوید خدا است که او را بر آنان چیره و پیروز نموده است، و خود او ضعیف و ناتوان است. این سلطه‌ای که بر ایشان پیدا کرده است برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن کاری است که خدا خودش آن را می‌خواهد. پیروزی را خدا به وجود آورده است، و خدا است که فتح را به انجام رسانده است. دین دین است، و کارها به خدا حواله داده می‌شود و بدو برگردانده می‌شود.



افق تابان و رخشان و ارجمند و ارزشمندی است، افقی که قرآن مجید انسان را فریاد می‌دارد تا بدان چشم بدوزد و خود را بدان برساند. پلّه‌پلّه به سوی آن اوج بگیرد و بالا برود با زمزمهٔ آواز روح‌افزا و دلنوازی که از قرآن می‌شنود. آن افقی که انسان در آنجا بزرگ و والا می‌شود، چون در آنجا از خودستائی و خودبزرگ‌بینی خود دست برمی‌دارد، و جان او آزادانه به پرواز درمی‌آید، چون برای خدا کرنش می‌برد و خضوع می‌کند.

آزادی از قید و بند جسم صورت می‌پذیرد تا انسانها روح شوند، روح متعلّق به خدا. برای خود در چیزی بهره‌ای جز رضای خدا نخواهند. همراه این آزادی به جهاد بپردازند تا خیر و خوبی پیروز شود، و حقّ و حقیقت تحقّق حاصل کند و پیاده شود، و زمین آباد گردد، و زندگی ترقی کند و اوج بگیرد، و رهبری بشریّت، رهبری مترقّی و راهیاب و پاک و آبادکننده، و سازنده و دادگر و خیرخواه باشد . . . در این رهبری رو به خدا است و رو به خدا کردن و رفتن است.

انسان که وابسته به خودش، و مقیّد به خواستهایش، و تابع هواها و هوسهایش باشد، بیهوده می‌کوشد از خود رها شود و خودخواه نگردد، و در لحظهٔ پیروزی و غنیمت از بهرهٔ خود دست بکشد و خود را نادیده بگیرد تا خدای یگانه را یاد کند.

این ادب و اخلاقی است که نبوّت پیوسته متّصف بدان است. خدا می‌خواهد که انسانها به سوی افقها اوج بگیرند و بدانها برسند، یا همیشه بدانها بنگرند و چشم بدوزند...

همین ادب و اخلاق، ادب و اخلاق یوسف عليه‌السلام در لحظه‌ای بوده است که همه‌چیز در آن صورت پذیرفته است و به مرام او بوده است، و خواب او تعبیر پذیرفته

و تحقّق حاصل کرده است:

﴿ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً، وَ قَالَ: يَا أَبَتِ هٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقّاً. وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي. إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ، إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴾.

یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حقّ سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدر! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعیّت مبدّل کرد. به راستی خدا در حقّ من نیکیها کرده است. چرا که از زندان رهایم نموده است، و بعد از آن که اهریمن میان من و برادرانم تباهی و جدائی انداخت، شما را از بادیهٔ (شام به مصر) آورده است. حقیقةً پروردگارم هرچه بخواهد سنجیده و دقیق انجام می‌دهد. بیگمان او بسیار آگاه (و کارهایش همه) دارای حکمت است. (یوسف/۱۰۰)

در این لحظه، یوسف علیه‌السلام خود را از صفا کردن و در آغوش کشیدن و شادی کردن دور می‌کشد تا به پروردگار خود رو کند و به تسبیح و تقدیس او بپردازد و سپاسگزارش گردد و شکر او را بجای آورد. او که در اوج دولت و شکوه قدرت است و خواب او تعبیر می‌پذیرد و محقّق می‌گردد، تنها تمنّا و تقاضای او و دعای او این است:

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، تَوَفَّنِي مُسْلِماً، وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴾.

(یوسف رو به خدا کرد و گفت:) پروردگارا! (سپاسگزارم که بخش بزرگی) از حکومت به من داده‌ای و مرا از تعبیر خوابها آگاه ساخته‌ای. ای آفریدگار آسمانها و زمین! تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی. (همهٔ امور خود را به تو وامی‌گذارم و خویشتن را در پناه تو می‌دارم). مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان. (یوسف/۱۰۱)

در اینجا جاه و جلال و شوکت و قدرت پنهان و نهان می‌گردد. شادی ملاقات، و همایش اهل و عیال، و انس و الفت دوستان و برادران، پنهان و نهان می‌گردد. صحنهٔ واپسین جلوه‌گر می‌آید، صحنهٔ انسان تنهائی که دست دعا به سوی خدا برمی‌دارد و به نیایش می‌پردازد و عاجزانه درخواست می‌کند که خدا اسلام یعنی تسلیم شدن و اطاعت او را بپذیرد، و تا جان او را می‌گیرد آن را برایش برقرار و بردوام دارد، و در پیشگاه خود او را به صالحان و شایستگان ملحق نماید، با فضل و لطف و بزرگواری و عنایتی که می‌فرماید . . .

این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق سلیمان علیه‌السلام نیز بوده است، بدان گاه که تخت ملکهٔ سبا را آماده در پیشگاه خود دیده است و در یک لحظه برایش از یمن به شام آورده شده است:

﴿ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرّاً عِنْدَهُ قَالَ: هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ، وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴾.

هنگامی که سلیمان تخت را پیش خود آماده دید، گفت: این از فضل و لطف پروردگار من است. (این قدرت و نعمت را به من عطاء فرموده است) تا مرا بیازماید که آیا شکر (نعمت) او را بجا می‌آورم یا ناسپاسی می‌کنم. هرکس که سپاسگزاری کند تنها به سود خویش سپاسگزاری می‌کند، و هرکس که ناسپاسی کند، پروردگار من بی‌نیاز (از سپاس او و) صاحب کرم است (و سفرهٔ کریمانهٔ انعام خود را از شکرگزار و ناشکر قطع نمی‌کند). (نمل/۴۰)

این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در سراسر زندگانیش، و در موقع پیروزی و فتح بوده است، فتحی که خدا آن را نشانه‌ای برای او فرموده است . . . محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وقت فتح مکّه بر پشت شتری که سوار آن بوده است برای سپاسگزاری از خدا خم می‌گردد و کرنش می‌برد، و به همین صورت وارد

مکّه می‌شود. مکّه‌ای که اهـالی آن او را اذیّت و آزار داده‌اند، و او را بیرون کرده‌اند، و با او جنگیده‌اند، و بر سـر راه دعـوت او ایسـتاده‌انـد و کـینه‌توزانـه از آن جلوگیری کرده‌انـد . . . هـنگامی کـه پـیروزی و فـتح خدادادی فـرارسـید، شـادمانی پـیروزی را فـرامـوش می‌فرماید، و برای سپاسگزاری خم می‌گردد و کـرنش می‌برد، و به تسبیح و تـقدیس مـی‌پردازد، و حـمد و سپاس خدای را می‌گوید، و از آستانه‌اش طلب آمرزش می‌کند، و بیشتر و بیشتر بر تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و طلب آمرزش و استغفارش می‌افزایـد، هـمان گونه که روایتها در این باره نقل می‌کنند . . . این ادب و اخلاق، ادب و اخلاق اصحاب و یاران محمّد ﷺ بعد از او می‌گردد، خداوند جملگی ایشـان را بـبخشاید و رضایت خود را شامل آنان فرمایاد!



بشریّت در پرتو ایمان به خدا این گونه اوج می‌گیرد و والا می‌گردد، و این گونه درخشان و رخشان می‌شود و به پرواز درمی‌آید و بال و پر می‌گیرد، و این گونه به عظمت و قدرت و آزادگی می‌رسد . . .



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ مسد مکّی و ۵ آیه است

سُورَةُ المَسَد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ﴿٢﴾ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

ابولهب که نام او عبدالعزّیٰ پسر عبدالمطّلب است، عمومی پیغمبر ﷺ است. ابولهب، یعنی شعله‌ور نامیده شده بود به خاطر این که چهرهٔ درخشانی داشت. ابولهب و همسرش «امّ‌جمیل» از همهٔ مردم بیشتر و سخت‌تر به پیغمبر خدا ﷺ اذیّت و آزار می‌رساندند و در برابر دعوتی که به ارمغان آورده بود ایستادگی می‌کردند و دشمنانگی می‌ورزیدند . . .

ابن اسحاق گفته است: حسین پسر عبدالله پسر عبیدالله پسر عبّاس گفته است: از ربیعه پسر عباد دیلی شنیدم که گفت: من با پدرم که مرد جوانی بود به پیغمبر خدا ﷺ می‌نگریستیم. در پشت سر او مرد لوچی با چهرهٔ درخشان و کاکل آراسته‌ای قرار داشت. پیغمبر خدا ﷺ وقتی که نزد قبیله‌ای می‌ایستاد می‌فرمود:

«يَا بَنِي فُلَانٍ. إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ آمُرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً، وَأَنْ تُصَدِّقُونِي وَتَمْنَعُونِي حَتَّىٰ أُنَفِّذَ عَنِ اللهِ مَا بَعَثَنِي بِهِ».

«ای اهالی قبیلهٔ فلان! من فرستادهٔ یزدان به سوی شما هستم. به شما دستور می‌دهم خدا را بپرستید و چیزی را انباز او نکنید. مرا باور بدارید و راستگویم بدانید. از من دفاع کنید تا از جانب خدا تبلیغ کنم و برسانم و اجراء گردانم آنچه را که مرا با آن روانه کرده است».

هنگامی که پیغمبر ﷺ سخنش را به پایان می‌برد، دیگری پشت سر او می‌گفت: ای اهالی قبیلهٔ فلان! این از شما می‌خواهد به ترک لات و عزّیٰ، و به ترک همپیمانان جنّ خود از بنی‌مالک ابن اقمس بگوئید، و به بدعت و ضلالتی بگرائید که با خود آورده است. بدو گوش نکنید و سخنانش را نپذیرید و از او پیروی نکنید . . . من به پدرم گفتم: این کیست؟ گفت: عمویش ابولهب است . . . امام احمد و طبرانی با همین متن و واژگان آن را نقل و روایت کرده‌اند.

این نمونه‌ای از نمونه‌های مکر و کید ابولهب نسبت به دعوت و پیغمبر ﷺ بود. همسرش امّ‌جمیل در این تاخت و تاز ستمگرانهٔ همیشگی بدو کمک می‌کرد. امّ‌جمیل نامش اروی دختر حرب بود. حرب هم خواهرزادهٔ ابوسفیان بود.

ابولهب همین موضعگیری را از روز نخستِ دعوت در برابر پیغمبر خدا در پیش گرفته بود. بخاری با اسنادی که دارد از ابن عبّاس روایت کرده است که پیغمبر ﷺ به سوی بطحاء رفت. از کوه بالا رفت و نداء درداد:

«يَا صَبَاحَاهُ!». «آهای مردمان! آماده باشید و بیائید!».

قریشیان نزد او گرد آمدند. پیغمبر ﷺ فرمود:

«أَرَأَيْتُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ أَنَّ الْعَدُوَّ مُصْبِحُكُمْ أَوْ مُمْسِيكُمْ؟ أَكُنْتُمْ مُصَدِّقِيَّ؟».

«آیا چه نظر دارید و چه می‌گوئید اگر به شما بگویم دشمن بامدادان یا شامگاهان بر شما می‌تازد؟ آیا به من باور می‌کنید و راستگویم می‌دانید؟».

گفتند: بلی. فرمود:

«فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ».

«من بیم‌دهندهٔ شما از عذاب سختی هستم که در پیش

است».[۱]

ابولهب گفت: آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ مرگت باد! .. پس خداوند نازل فرمود:

﴿ تَبَّتْ يَدٰا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ... ﴾ ... الخ ...

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد ..... تا آخر...

در روایتی آمده است که ابولهب برخاست و دستهایش را پاک نمود و بدانها فوت کرد و گفت: سراسر امروز مرگت باد! آیا ما را برای این گرد آورده‌ای؟ آن گاه خداوند این سوره را نازل کرد.

هنگامی که بنی‌هاشم با رهبری ابوطالب برای حمایت از پیغمبر ﷺ متّحد شدند، هرچند بر آئین او نبودند، و انگیزهٔ قبیله‌گری ایشان را بر آن داشت، ابولهب بر ضدّ برادران و دوستان خود برخاست. قریشیان را بر ضدّ ایشان همپیمان و همسوگند کرد. طوماری را نوشتند و در آن قطع رابطهٔ با بنی‌هاشم و گرسنه نگاه داشتن ایشان را گنجاندند تا بنی‌هاشم محمّد ﷺ را بدیشان تحویل دهند و تسلیم کنند.

ابولهب دو دختر پیغمبر خدا ﷺ رقیّه و امّ‌کلثوم را به ازدواج دو پسرش درآورده بود، پیش از این که پیغمبر ﷺ مبعوث گردد. وقتی که پیغمبر ﷺ مبعوث شد، به دو پسر خود دستور داد آنان را طلاق دهند تا بر دوش محمّد ﷺ سنگینی و تولید مشکل کنند!

بدین منوال و بر این روال ابولهب و همسرش امّ جمیل جنگ همه‌جانبه و کورانه‌ای را بر ضدّ پیغمبر ﷺ و بر ضدّ دعوت برانگیختند، جنگی که خاموشی نداشت و صلح‌ناپذیر بود. خانهٔ ابولهب نزدیک خانهٔ پیغمبر خدا ﷺ بود. بدین سبب اذیّت و آزار ایشان سخت‌تر و بدتر بود. روایت شده است که امّ جمیل پشتهٔ خارها را بر دوش می‌کشید و آنها را بر سر راه پیغمبر ﷺ می‌انداخت و پراکنده می‌کرد. گویا برداشتن و بر دوش کشیدن خارها کنایه از تلاش و کوشش امّ‌جمیل برای اذیّت و آزار رساندن و پرروئی و بی‌ادبی کردن با پیغمبر ﷺ است.



این سوره برای پاسخ بدین جنگِ اعلام شده از سوی ابولهب و امّ‌جمیل نازل گردید، و یزدان سبحان برای دفاع از پیغمبر خود ﷺ کار و بار پیکار را برعهده گرفت و به جای او با ایشان جنگید!

﴿ تَبَّتْ يَدٰا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ﴾.

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

تَباب که مصدر «تَبَّتْ» است به معنی هلاک و نابودی و تکّه‌تکّه شدن است. «تَبَّتْ» نخستین برای دعا و نفرین است. یعنی نابود باد! هلاک باد! و «تَبَّتْ» دوم برای بیان وقوع این دعا و نفرین است. یعنی نابود شد و هلاک گردید. در یک آیهٔ کوتاه که در سرآغاز این سوره آمده است دعا و نفرین را صادر و اعلان می‌دارد، و آن را تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌کند، و پیکار به پایان می‌آید، و پرده فروانداخته می‌شود!

و امّا آنچه پس از آیهٔ سرآغاز این سوره می‌آید، بیان و توضیح چیزی است که روی داده است و انجام پذیرفته است:

﴿ مٰا أَغْنىٰ عَنْهُ مٰالُهُ وَ مٰا كَسَبَ ﴾.

دارائی و آنچه (از شغل و مقام) به دست آورده است، سودی بدو نمی‌رساند (و او را از آتش دوزخ نمی‌رهاند).

دو دست ابولهب نابود گردیدند و هلاک شدند، و خود او نابود گردید و هلاک شد. دارائی و اموال او و سعی و تلاش او برای او کاری نکرد و هلاک و نابودی را از او به دور نداشت.

این در دنیا انجام پذیرفت. و امّا در آخرت، او:

﴿ سَيَصْلىٰ نٰاراً ذٰاتَ لَهَبٍ ﴾.

به آتش بزرگی درخواهد آمد و خواهد سوخت که زبانه‌کش و شعله‌ور خواهد بود.

«لَهَب» که زبانه و شعلهٔ آتش است برای به تصویر

۱- نگا: سبأ/۴۶. (مترجم)

کشیدن و مشخّص کردن آتش، و اشاره به افروزش و زبانه کشیدن آن، ذکر می‌گردد.

﴿ وَ ٱمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴾.

و همچنین همسرش که (در اینجا آتش‌بیار معرکه و سخن‌چین است، در آنجا بدبخت و) هیزم‌کش خواهد بود.

همسر ابولهب نیز با او به آتش می‌افتد و با آتش می‌سوزد، در حالی که حمّال هیمه است . . . همچنین در آن حال:

﴿ فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ ﴾.

در گردنش رشتهٔ طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است.

«مَسَد»: یعنی لیف و رشتهٔ خرما و غیره . . . بدین لیف و رشته، او را در آتش می‌بندند. یا مراد رشته‌ای است که هیمه و هیزم را با آن می‌بندند. چه در معنی حقیقی اگر مراد خارها باشد. یا چه در معنی مجازی، اگر برداشتن هیمه و هیزم کنایه از برعهده گرفتن شرّ و بلا، و سعی و تلاش برای اذیّت و آزار و پرروئی و بی‌ادبی باشد.



در طرز ادای تعبیر و نحوهٔ سخن در این سوره، هماهنگی دقیق و چشمگیر با موضوع و فضای این سوره در میان است. در بارهٔ بیان آن چند سطری را از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» گلچین می‌کنیم و با آن دیباچه‌ای از تأثیر این سوره در دل و درون امّ‌جمیل فراهم می‌آوریم، امّ‌جمیل که از شنیدن این سوره سخت به هراس افتاد و دیوانهٔ دیوانه شد:

«ابولهب، به آتشی درمی‌افتد و می‌سوزد که فروزان و شعله‌ور است . . . و همسرش بردارندهٔ هیمه، به آن آتش درمی‌افتد و می‌سوزد، در حالی که ریسمانی از لیف به گردن دارد . . . به آتش درمی‌افتد و بدان می‌سوزد، در حالی که ریسمانی از لیف به گردن دارد ... هماهنگی در واژگان، و هماهنگی در تصویر است. چه دوزخ در اینجا آتش سوزان و شعله‌وری است. ابولهب بدان درمی‌افتد و بدان می‌سوزد! همسر او هیمه برمی‌دارد برای اذیّت و آزار محمّد ﷺ آن را بر سر راه او می‌اندازد، این هیمه در معنی حقیقی یا مجازی باشد . . . هیمه هم از جملهٔ چیزهائی است که آتش بدان برافروخته و شعله‌ور می‌گردد. امّ‌جمیل هیمه‌ها را با ریسمانی می‌بست و بسته‌بندی می‌کرد. این است که عذاب او در دوزخ با آتش فروزان و شعله‌ور است و با ریسمانی از لیف بسته می‌گردد. تا جزا و سزا از جنس عمل باشد. تصویر با محتواهای سادهٔ خود انجام می‌پذیرد: هیمه و ریسمان، و آتش و شعله و زبانهٔ آن است. ابولهب بدان درمی‌افتد و می‌سوزد، و همسرش بدان درمی‌افتد و می‌سوزد که حمّال هیزم و بر دوش‌کشندهٔ هیمه است!

هماهنگی دیگری نیز در میان است. این هماهنگی در طنین واژگان، همراه با صدائی است که بستن بارهای هیزم و هیمه، و کشیدن گردن با لیف، آن را تولید می‌کند. بخوان:

﴿ تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ ﴾.

نابود باد ابولهب! و حتماً هم نابود می‌گردد.

در این آیه سختی بسته‌ها و کشش طناب لیف را خواهی یافت! انگار شبیه بسته‌های هیزمی است که طناب آنها سخت کشیده می‌شود. همچنین انگار شبیه به غل و زنجیر کشیدن گردن و کشیدن آن است. و انگار شبیه به فضای خفه کردن و تهدید شائع در این سوره است. هماهنگی طنین موسیقی همراه حرکت صوتی کار، با تصویرها در جزئیات همآوایش، و با جناس لفظی و مراعات نظیر در تعبیر، به همدیگر می‌آمیزد، و همنوا با فضای سوره و با سبب نزول می‌گردد. همهٔ اینها در پنج فقره و بند کوتاه، و در سوره‌ای از کوتاه‌ترین سوره‌های قرآن، صورت می‌پذیرد.



این هماهنگی نیرومند در تعبیر بود که امّ‌جمیل را بر آن داشت گمان برد پیغمبر ﷺ با شعر او را هجو کرده است. به ویژه زمانی که این سوره پخش گردید و آنچه این سوره از تهدید و بیم و ذمّ‌کردن و نکوهش نمودن،

و مخصوصاً به تصویر زدن ننگین امّ‌جمیل، بـا خـود داشت. به تصویر زدنی که تمسخرِ زنی را در بر داشت که خودخواه و خودپسند بود و به حسب و نسب خود می‌نازید و می‌بالید. گذشته از آن، ایـن تـصویر از او ترسیم می‌گردد:

﴿ حَمّٰالَةَ الْحَطَبِ. فِي جِيدِهٰا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ! ﴾.

هیزم‌کش است. در گردنش رشتهٔ طناب تافته و بافته‌ای از الیاف است!.

آن هم با این شیوه و اسلوبی که در پیش عربها شـائع می‌گردد و پخش می‌شود!

ابن اسحاق گفته است: برایم روایت شـده است کـه امّ جمیل، بر دوش‌کشندهٔ هیزم زمانی که شنید چیزی را که از قرآن در بارهٔ او و در بارهٔ شـوهر او نـازل گـردیده است، به نزد پیغمبر خدا ﷺ آمد. پیغمبر ﷺ در مسجد، کنار کعبه نشسته بود. ابوبکر صدّیق در خدمت او بود. امّ‌جمیل در دستش مشتی سنگ بود. وقتی کـه بالای سر آن دو ایستاد خداوند نگـذاشت چشـمان او پیغمبر ﷺ را ببیند. او جز ابوبکر را ندید. پس گفت: ای ابوبکر دوستت کجا است؟ به من خبر داده‌اند او مرا هجو می‌کند. به خدا سوگند اگر او را ببینم این سنگها را به دهانش می‌زنم. به خدا قسم من هـم شـاعر هسـتم. سپس گفت:

مُذَمَّماً عَـصَيْنٰا   وَ أَمْـرَهُ أَبَـيْنٰا

«از نکوهش‌کننده‌ای سرکشی کرده‌ایم، و از فـرمان او خودداری کرده‌ایم».

آن گاه رفت. ابوبکر گفت: ای پیغمبر خـدا، آیـا گـمان نمی‌بری که تو را دیده است؟ فرمود:

«مٰا رأَتْنِي، لَقَدْ أَخَذَ اللهُ بِبَصَرِهٰا عَنِّي . . .».

«او مرا ندیده است. خدا چشمان او را از من بازگرفته است».

حافظ ابوبکر بزّاز ـ با سندی که دارد ـ از ابن عـبّاس روایت کرده است که گفته است: وقتی که نازل شد:

﴿ تَبَّتْ يَدٰا أَبِي لَهَبٍ ﴾.

نابود باد ابولهب!.

همسر ابولهب آمد، در حـالی کـه پـیغمبر خـدا ﷺ نشسته بود و ابوبکر در خدمتش بود. ابوبکر بدو عرض کرد: اگر کنار بکشی و به گوشه‌ای بروی چه بسا تو را نبیند و به تو اذیّت و آزار نرساند. پیغمبر خـدا ﷺ فرمود:

«إِنَّهُ سَيُحٰالُ بَيْنِي وَ بَيْنَهٰا».

«قطعاً میان من و میان او حائل و مانع ایجاد می‌گردد».

ام‌جمیل جلو آمد. در کنار ابوبکر ایسـتاد و گـفت: ای ابوبکر، دوست تو مرا هجو کرده است. ابوبکر گفت: نه چنین است! به خداوندِ این سـاختمان سـوگند او شـعر نمی‌گوید و شعر بر زبان نمی‌راند. امّ جمیل گـفت: تـو تصدیق می‌شوی و مـحلّ بـاور هسـتی. هـنگامی کـه امّ‌جمیل پشت کرد و رفت، ابوبکر گفت: آیا تو را ندید؟ فرمود:

«لاٰ. مٰازٰالَ مَلَکٌ يَسْتُرُنِي حَتّیٰ وَلَّتْ».

«نه . . . پیوسته فرشته‌ای مرا می‌پوشاند و نهان می‌کرد تا او پشت کرد و رفت».

بدین روال و بر این منوال، خشم و کین سراپای وجود امّ‌جمیل را فراگرفته بود، به سبب پخش شدن سخنی که آن را امّ جمیل شعر پنداشته بود. در آن زمان هجو جز به زبان شعر نبود. ابوبکر در نزد امّ‌جمیل شعر گفتن را از پیغمبر خدا ﷺ نفی کرد، و در این کار راست هم گفت. به هرحال تصویر زشت اعـجاب‌انگـیزی کـه از تمسخر در آیـات ایـن سـوره پـخش است، در کـتاب جاویدان قرآن ثـبت و ضـبط شـده است، و صـفحات هستی نیز آن را ثبت و ضبط نموده است، و از خشـم خدا و از جـنگ خـدا بـا ابـولهب و هـمسرش سـخن می‌گوید. این هم کیفر مکر و کیدی است که با دعـوت خدا و پیغمبرش داشتند. نابودی و هلاک و تـمسخر و استهزاء و ننگ، در دنیا سزا و جزای کسانی است که با دعوت خدا نیرنگبازی می‌کنند، و در آخرت هم سزا و جزای مکّاران و نیرنگبازان با دعوت خـدا آتش دوزخ است که سزا و جزای همسنگ و هـمسان بـا رفـتار و کردارشان است. خواری و رسوائی‌ای که ریسمان بدان اشاره می‌کند، در هردو جهان بهرهٔ مکّاران و نیرنگبازان با دعوت خدا است . . .

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ اخلاص مکّی و ۴ آیه است

سُورَةُ الإِخْلَاصِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿١﴾ اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿٢﴾ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴿٣﴾ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

این سورهٔ کوچک با دو سوم قرآن برابر است، همان گونه که در روایتهای صحیح آمده است. بخاری گفته است: اسماعیل از مالک، او از عبدالرحمن پسر عبدالله پسر ابوصعصعه، و او از پدرش، و پدرش از ابوسعد، برایمان روایت کرده است و گفته است: مردی شنید کسی می‌خواند:

﴿ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴾.

بگو: خدا، یگانهٔ یکتا است.

و آن را تکرار می‌کرد. وقتی که به بامداد رسید به خدمت پیغمبر ﷺ رفت و این کار را برایش ذکر کرد ـ انگار این مرد چنین کاری را کم و ناچیز می‌انگاشت ـ پیغمبر ﷺ فرمود:

«وَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ، إِنَّها لَتَعْدِلُ ثُلُثَ الْقُرْآنِ».

«به خدائی سوگند که جان من در دست او است، این سوره با دو سوم قرآن برابر است».

در این کار غرابت و شگفتی نیست. زیرا یگانگی و احدیّتی که به پیغمبر خدا ﷺ دستور داده شده است آن را اعلان کند:

﴿ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴾.

بگو: خدا، یگانهٔ یکتا است.

این یگانگی و احدیّت عقیدهٔ دل و درون، و تفسیر هستی، و برنامهٔ زندگی است . . . بدین خاطر این سوره متضمّن بزرگ‌ترین خطوط اصلی در حقیقت سترگ اسلام است...

﴿ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ﴾.

بگو: خدا، یگانهٔ یکتا است.

واژهٔ «أَحَد»: یگانهٔ یکتا، از «واحد»: یک، دقیق‌تر است. زیرا واژهٔ «أَحَد» بر معنی واژهٔ «واحد» اضافه می‌کند که هیچ چیزی جز خودش با او نیست، و هیچ چیزی بسان او نیست.

یگانگی و احدیّت، یگانگی و احدیّت هستی است . . . جز حقیقت خدا حقیقتی درمیان نیست. در هستی، وجود حقیقی جز وجود خدا وجود ندارد. هرچیز موجود دیگری، وجود خود را از آن وجودِ حقیقی دریافت می‌دارد، و حقیقت خود را از آن حقیقت ذاتی برمی‌گیرد. بدین خاطر یگانگی و احدیّت، یگانگی و احدیّت فاعلیّت است. جز خدا فاعل عملی و کنندهٔ کاری، یا دست‌یازنده در کاری، در سراسر این هستی اصلاً وجود ندارد.

این عقیدهٔ دل و درون، و تفسیر هستی نیز هست . . . زمانی که این تفسیر جایگزین شد و در دل جای گرفت، و این تصوّر روشن گردید، دل از هرگونه آمیختگی و از هرگونه آلودگی، و از هرگونه درآویختن و چنگ زدن به غیرِ این ذات یگانهٔ یکتا در حقیقت وجود و در حقیقت فاعلیّت، می‌پالاید و زدوده و سره می‌گردد.

دل از چنگ زدن به چیزی و از درآویختن به چیزی از چیزهای این هستی می‌پالاید، اگر هم از احساس به وجود چیزی از چیزها اصلاً نپالاید و سره و خالص نیاید. هیچ‌گونه حقیقتی برای وجود، جز وجود الهی در میان نیست، و هیچ گونه حقیقتی برای فاعلیّت جز فاعلیّت ارادهٔ الهی وجود ندارد. پس دل چرا به چیزی بیاویزد و ببندد که وجود و فاعلیّت ندارد؟

وقتی که دل بپیراید و نجات پیدا نماید از این که بجز

حقیقت یگانه را احساس نماید، و از این که بجز بدین حقیقت بیاویزد، و در این وقت است که از همۀ قیدها آزاد می‌گردد، و از همۀ بندها می‌رهد. از رغبت کردن و خواستن نجات می‌یابد، رغبت کردن و خواستن که اصل قیدها و بندهای زیادی است، و از ترسیدن و هراسیدن می‌رهد که آن هم اصل قیدها و بندهای زیادی است. اصلاً به چه چیز رغبت کند و چه چیز را بخواهد، او وقتی که خدا را دارد چیزی را از دست نمی‌دهد؟ اصلاً از چه کسی بترسد و بهراسد، وقتی که فاعلیّتی جز فاعلیّت خدا وجود ندارد؟

وقتی که این جهان‌بینی و اندیشه که جز حقیقت خدا را در هستی نمی‌بیند مستقرّ گردید، همراه با آن، دیدن این حقیقت در هرچیز دیگری که از حقیقت خدا برجوشیده است و بردمیده است، دست می‌دهد. این درجه‌ای است که دل در آن دست خدا را می‌بیند در هرچیزی که مشاهده می‌کند. بالاتر از این درجه، درجه‌ای است که در آن چیزی را در این جهان نمی‌بیند مگر یزدان را. چون حقیقتی در جهان هستی وجود ندارد جز حقیقت یزدان.

همچنین نفی فاعلیّت و کارآئی اسباب، همراه آن می‌گردد. هرچیزی و هر رخدادی و هر جنبشی به سببِ اوّل برگردانده می‌شود، سببِ اوّلی که همۀ اشیاء و همۀ حوادث و همۀ حرکات از او صادر گردیده است و سر زده است، و از او متأثّر شده است و اثربخش گردیده است . . . این حقیقتی است که قرآن توجّه مهمّ و عنایت زیادی به بیان آن در جهان‌بینی ایمانی دارد. بدین خاطر قرآن پیوسته اسباب ظاهری را دور می‌اندازد و کارها را مستقیماً به اراده و مشیّت خدا حواله می‌دارد:

﴿ وَ مٰا رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لٰکِنَّ اللهَ رَمیٰ ﴾.

و (ای پیغمبر! بدان گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه خداوند (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند).

(انفال/۱۷)

﴿ وَ مَا ٱلنَّصْرُ إِلاّٰ مِنْ عِنْدِ اللهِ ﴾.

پیروزی جز از سوی خدا نیست. (انفال/۱۰)

﴿ وَ مٰا تَشٰاءُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللهُ ﴾.

شما نمی‌توانید بخواهید، مگر این که خدا بخواهد.

(انسان/۳۰)

آیات زیاد دیگری در این راستا وجود دارد . . .

با دور انداختن همۀ اسباب ظاهری، و برگرداندن همۀ امور به اراده و مشیّت خداوند یگانه، آرامش به دل می‌افتد، و جهت یگانه‌ای که از آن آنچه مورد علاقه و رغبت است درخواست می‌گردد مشخّص و شناخته می‌شود، و از آن از آنچه مورد ترس و هراس است امن و امان خواسته می‌شود، و در برابر کارآها و اثرگذارها و سببها و علّتهای ظاهری که در اصل حقیقتی و وجودی ندارند، دل بدان می‌آرامد.

این مراتب و منازل راه است، مراتب و منازلی که متصوّفه می‌کوشند بدانها برسند، و ایشان را به دوردستها کشانده است. این بدان خاطر است که اسلام از مردمان می‌خواهد راه را به سوی این حقیقت

بپیمایند، در آن حال که با زندگی واقعی با همهٔ ویژگیهائی که دارد دست و پنجه نرم می‌گردانند، و زندگی بشریّت را ادامه می‌دهند، و خلافت زمینی را با همهٔ ارکان و اصولی که دارد روبه‌راه می‌گردانند. با همهٔ اینها آگاه و مطّلعند که هیچ حقیقتی جز خدا وجود ندارد، و هیچ وجودی جز وجود او وجود ندارد، و هیچ فاعلیّت و کارآئی در میان نیست مگر فاعلیّت و کارآئی او . . . و خدا راهی جز این راه را نمی‌خواهد.



از اینجا است که برنامهٔ کاملی برای زندگی برمی‌دمد، برنامه‌ای که بر آن تفسیر، و بر آنچه آن تفسیر از جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و احساسها و آگاهیها و روی کردنها در دل و درون پدید می‌آورد، استوار و پابرجا می‌گردد. این چنین برنامه‌ای برنامهٔ پرستش خدای یگانه‌ای است که وجودی حقیقت ندارد جز وجود او، و فاعلیّتی حقیقت ندارد جز فاعلیّت او، و اراده و مشیّتی تأثیر ندارد جز اراده و مشیّت او.

برنامهٔ روکردن به خدای یگانه است در رغبت و رهبت و خواستن و نخواستن، و در وقت داشتن و نداشتن و شادی و ناشادی، و برخورداری از نعمت و از دست دادن آن. آخر رو کردن به موجودی که وجود حقیقی ندارد، و اصلاً در هستی کارآ نیست چه فائده‌ای دارد؟

برنامهٔ دریافت از خدای یگانه است، دریافت عقیده، جهان‌بینی و اندیشه، ارزشها و معیارها و مقیاسها، شریعتها و مقرّرات، قانونها، اوضاع و احوال، نظم و نظامها، آداب و رسوم، و . . . چه دریافت کردن نمی‌شود و پذیرفته نمی‌گردد مگر از وجود یگانه و حقیقت یگانه، هم در موضوعات مربوط به جهان بیرون و هم در موضوعات جهان درون انسان.

برنامه‌ای است برای جنبش و کوشش و کار و عمل برای خدای یگانه . . . برای جستن تقرّب به حقیقت، و چشم‌دوزی به نجات و رهائی از سدّها و مانعهائی که انسان را از هدف بازمی‌دارند، و از شائبه‌ها و دودلیهائی که گمراه می‌کنند، چه سدّها و مانعها و شائبه‌ها، و دودلیهائی که در ژرفای درون انسان هستند یا اشیاء و اشخاصی که پیرامون او هستند. از جملهٔ آنها سدّ و مانع ذات انسان، و قید و بند رغبت و علاقه به چیزی از چیزهائی که در گسترهٔ این هستی است، و قید و بند ترس و هراس از چیزی از چیزهائی که در گسترهٔ این هستی است.

برنامه‌ای است که ـ با وجود اینها ـ میان دل انسان و میان هرچیز موجود در گسترهٔ هستی با رشتهٔ محبّت و انس و الفت و عطف توجّه به همدیگر و همنوائی با یکدیگر، پیوند و ارتباط برقرار می‌کند. معنی نجات و رهائی از قیدها و بندها، زشت شمردن آنها و بیزاری از آنها و گریز از دست یازیدن بدانها و به دست گرفتن آنها نیست . . . چه همهٔ آنها ساختار دست خدا هستند، و همهٔ آنها وجود خود را از دست خدا دریافت می‌دارند، و انوار این حقیقت بر همهٔ آنها می‌تابد . . . در این صورت همهٔ آنها محبوب و دوست داشتنی هستند. زیرا همهٔ آنها هدیّه‌ای از محبوب هستند.

این برنامه، برنامهٔ آزادی است . . . زمین در آن کوچک است. زندگی دنیا کوتاه است. بهره‌مندی زندگی دنیا ناچیز است. آزاد شدن و رها گردیدن از این سدّها و

مانعها هدف و امید است . . . امّا آزاد شدن و رها گردیدن در اسلام بدین معنی نیست که گوشه‌گیری و سستی و بیزاری جستن و گریز پیدا کردن در پیش گرفته شود . . . بلکه آزاد شدن و رها گردیدن به معنی تلاش پیوسته و دائمی، و مبارزهٔ مستمرّ و همیشگی برای ترقّی و پیشرفت همهٔ انسانها، و آزاد نمودن زندگی بشری به طور کلّی است . . . بدین خاطر کار انسانها خلافت و رهبری با همهٔ سختیها و دشواریهائی است که دارند، همراه با آزاد شدن و روان گردیدن با همهٔ ارکان و اصولی است که دارند، همان‌گونه که قبلاً گفته‌ایم.

آزاد شدن و رها گردیدن از راه صومعه، سهل و ساده است. ولی اسلام آن را نمی‌خواهد و نمی‌پسندد. زیرا خلافت در زمین و رهبری بشریّت، گوشه‌ای از برنامهٔ الهی برای آزادی و رهائی است. این راه، سخت‌تر و دشوارتر است، ولیکن این راهی است که انسانیّت انسان را تحقّق می‌بخشد. یعنی پیروزی دمیدن جان از جهان بالا به کالبد انسان را پیاده می‌کند . . . این آزادی و رهائی است. آزادی و رهائی روح و پرواز آن به سوی منبع الهی خودش، و پیاده کردن حقیقت آسمانی خودش است. روح به کار می‌پردازد در میدانی که آفریدگارِ کاربجایش آن را برایش برگزیده است . . .



به خاطر همهٔ اینها دعوت نخستین از جایگزین کردن و استقرار بخشیدن حقیقت توحید و یگانه‌پرستی بدین شکل و صورت ناتوان بود. زیرا توحید و یگانه‌پرستی بدین شکل و صورت، عقیدهٔ دل و درون، و تفسیر جهان هستی، و برنامهٔ زندگی است. تنها کلمه‌ای نیست که با زبان گفته شود یا حتّی شکل و صورتی نیست که در دل و درون استقرار پذیرد و جایگزین گردد. بلکه توحید و یگانه‌پرستی کار به طور کلّی است، و دین به طور کلّی است. آنچه جز آن، تفصیلات و تفریعات است بیشتر از این نیست که ثمرهٔ طبیعی و سرشتی استقرار پذیرفتن و جایگزین شدن این حقیقت بدین شکل و صورت در دلها باشد.

انحرافاتی که قبلاً گریبانگیر اهل کتاب گشته است، و عقائد و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و زندگی ایشان را تباه کرده است، نخستین چیزی که از آن نشأت و سرچشمه گرفته است، پوشیده شدن شکل و صورت توحید خالص و یگانه‌پرستیِ سره است. به دنبال این پوشیده شدن، سائر انحرافات بروز کرده است و روی نموده است.

در عقیدهٔ اسلامی شکل و صورت توحید امتیاز پیدا می‌کند با ژرف‌نگری و تعمّقی که در بارهٔ سراسر زندگی دارد، و زندگی بر پایهٔ عقیده برپا و برجا می‌گردد، و عقیده بنیاد برنامهٔ عملی در زندگی می‌شود. آثار این برنامه در قانونگذاری پدیدار می‌گردد به همان‌سان که در اعتقاد نمودار می‌شود. سرآغاز این آثار این است که فقط شریعت یزدان است بر زندگی فرمانروائی می‌کند. هرگاه این آثار تخلّف پذیرد و بر زندگی فرمانروائی نکند، عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی برپا و برجا نمی‌گردد. عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی برپا و برجا نمی‌گردد مگر این که آثار آن در هر رکنی از ارکان زندگی پیاده و محقّق گردد . . .

✿

معنی این که خدا یگانهٔ یکتا است، این است که: خدا سَرور والای برآورندهٔ امیدها و برطرف‌کنندهٔ نیازمندیها است، و خدا نزاده است و زاده نشده است، و خدا کسی همتا و همگون او نمی‌باشد . . . ولیکن قرآن این تفریعات را برای روشنگری و توضیح بیشتر ذکر می‌کند.

﴿ اَللّٰهُ الصَّمَدُ ﴾.

خدا، سرور والای برآورندهٔ امیدها و برطرف‌کنندهٔ نیازمندیها است.

معنی لغوی «صَمَد» سَرور مقصود و مطلوبی است که کاری بدون اجازهٔ او انجام نمی‌گردد و برآورده نمی‌شود. یزدان سبحان، سروری است که سروری جز او وجود ندارد. او یگانهٔ یکتا در الوهیّت است و همگان بندگان او هستند. برای برآورده کردن حاجتها و نیازها تنها بدو رو می‌شود و مقصود و مطلوب او است. پاسخ‌دهندهٔ نیازمندان و برآورندهٔ نیازمندیهایشان او است و بس. خدا است که هرکاری را با اجازهٔ خودش انجام می‌دهد و برآورده می‌کند، و کسی کار را با او انجام نمی‌دهد و برآورده نمی‌کند . . . این صفت از اوّل پیدا و محقّق است، زیرا خدا یکی و یگانهٔ یکتا است.

﴿ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ﴾.

نزاده است و زاده نشده است.

حقیقت خدا ثابت و ابدی و ازلی است. حالی پس از حالی دامنگیر او نمی‌گردد، و وضعی پس از وضعی بر او عارض نمی‌شود. صفت حقیقت او کمال مطلق در همهٔ احوال و اوضاع است. تولّد یافتن و زادن، بردمیدن و برجوشیدن و امتداد یافتن است. وجودی افزایش می‌یابد و فزونی می‌گیرد، به دنبال نقص یا عدمی که داشته است. این چیز در حقّ خدا محال و ناشدنی است. گذشته از این، چنین چیزی مقتضی زوجیّت است. زوجیّت هم بر همسانی و همگونی استوار می‌گردد، و این هم محال و ناممکن است. بدین جهت صفت «اَحَد» متضمّن نفی پدر و فرزند است . . .

﴿ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ ﴾.

و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.

یعنی کسی همسان یا همگون او نیست، نه در حقیقت وجود، و نه در حقیقت فاعلیّت و کارآئی، و نه در هیچ صفتی از صفات ذاتی. این نیز در «اَحَد» بودن تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد، امّا این هم جنبهٔ تأکید و توضیح و تفصیل دارد . . . این بخش هم نفی عقیدهٔ ثنویّت و دوگانه‌پرستی می‌کند، ثنویّت و دوگانه‌پرستی‌ای که گمان می‌برد خدا خداوندگار خیر است، و شرّ نیز برای خود خداوندگاری دارد که ـ به گمان آنان ـ با خدا مخالفت و دشمنانگی می‌ورزد، و اعمال خوب خدا را به اعمال بد تبدیل می‌کند و در زمین فساد پراکنده می‌کند و تباهی می‌ورزد. مشهورترین عقائد ثنویّت و دوگانه‌پرستی، ثنویّت و دوگانه‌پرستی موجود در عقیدهٔ ایرانیان بود. آنان معتقد به خدای نور و روشنائی و خدای ظلمت و تاریکی بودند. این عقیدهٔ ثنویّت و دوگانه‌پرستی در جنوب غربی و در جنوب شرقی جزیرةالعرب معروف و مشهور بود، آنجائی که ایرانیان دولت و حکومتی، و سلطه و شوکتی داشتند!

❁

این سوره اثبات عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی اسلامی و توضیح آن است، همان گونه که سورهٔ «کافرون» نفی هرگونه همگونی و سازشی میان عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی و میان عقیدهٔ شرک است... هریک از دو سوره حقیقت توحید و یگانه‌پرستی را از راهی و به شیوه‌ای مورد بررسی قرار می‌دهد و بدان می‌پردازد.

پیغمبر  روز خود را با خواندن این سوره ـ در نماز سنّت صبح ـ می‌آغازید... این آغاز کردن معنی و مفهوم ویژهٔ خود را داشت...

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فلق مکّی و ۵ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلْفَلَقِ ﴿١﴾ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّـٰثَـٰتِ فِى ٱلْعُقَدِ ﴿٤﴾ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿٥﴾

این سوره و سوره‌ای که بعد از آن قرار دارد، رهنمود و رهنمونی از سوی یزدان سبحان نخست برای پیغمبرش ﷺ و بعد از او برای همگی مؤمنان است. رهنمود و رهنمون به این که به کنف حمایت او، و به پناهگاه او، پناه ببرند از هرچیز خوفناکی، چه پنهان باشد و چه آشکار، و چه ناشناخته باشد و چه شناخته، و چه کم باشد و چه زیاد، و چه جزئی باشد و چه کلّی . . . انگار یزدان سبحان محلّ حفاظت و حمایت خود را برایشان بازمی‌گرداند، و پناه پناهگاه خود را برای ایشان فراخ می‌نماید، و بدیشان با مودّت و محبّت و عطوفت و مهربانی می‌فرماید: بیائید اینجا. بیائید به محلّ حفاظت و حمایت. بیائید به محلّ امن و امان خودتان، محلّی که در آن ایمن می‌گردید و آرامش می‌یابید. بیائید چه من بهتر می‌دانم که شما ضعیف هستید، و شما دشمنانی دارید، و پیرامون شما ترسها و هراسها است. در حالی که اینجا، بلی اینجا امن و امان و آرامش و اطمینان و سلامت است . . .

بدین خاطر، هردو سوره با این رهنمود و رهنمون می‌آغازد:

﴿ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴾.

بگو: پناه می‌برم به خداوندگار سپیده‌دم.

﴿ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ﴾.

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان.

در بارهٔ داستان نزول این سوره، و داستان شهرت و بر سر زبانها بودن آن، چندین روایت نقل گردیده است که همهٔ آنها با این سایه‌روشن، سازگار و همساز است. سایه‌روشنی که آن را خوشایند و دلپسند یافته‌ایم، و از آثار روایت شده هم برمی‌آید که پیغمبر خدا ﷺ هم کاملاً این سایه‌روشن را خوشایند و دلپسند یافته است و ژرف بدان نگریسته است و زیبا و دلربایش دیده است:

از عقبه پسر عامر رضی الله عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«أَلَمْ تَرَ آيَاتٍ أُنْزِلَتْ هٰذِهِ ٱللَّيْلَةَ لَمْ يُرَ مِثْلُهُنَّ قَطُّ؟ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ، وَ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ».[1]

«آیا ندیده‌ای امشب آیه‌هائی نازل گردیده است که همگون آنها هرگز دیده نشده است؟ بگو: پناه می‌برم به

۱- مالک و مسلم و ترمذی و ابوداوود و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

خداوندگار سپیده‌دم . . . و بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان...»

از جابر رضی‌الله‌عنه روایت است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به من فرمود:

(إِقْرَأْ یا جابِرُ).

ای جابر بخوان.

گفتم: چه چیز را بخوانم پدر و مادرم فدایت باد؟ فرمود:

(إِقْرَأْ: قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ. وَ قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنّاسِ).[1]

بخوان: بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم . . . و بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان . . . .

از ذر پسر حبیش روایت شده است که گفته است: از ابیّ بن کعب رضی‌الله‌عنه در بارهٔ مُعَوِّذَتَین پرسیدم و گفتم: ای ابومنذر دوستت ابن مسعود چنین و چنان می‌گوید ـ ابن مسعود معوّذتین را در قرآن خود نمی‌نوشت. بعدها نظریّهٔ جماعت مردمان را پذیرفت و آن دو را در قرآن خود ثبت و ضبط کرد ـ ذر پسر حبیش گفت: از پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ آنها پرسیدم. فرمود:

«قیلَ لي: قُلْ. فَقُلْتُ».

«به من گفته شد: بگو. من هم گفتم».

ما هم همان چیزی را می‌گوئیم که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است.[2]

همهٔ این آثار اشاره بدان سایه‌روشنهای مهربانانهٔ دوست داشتنی دارند . . .



اینجا در این سوره یزدان سبحان خود را با صفتی یاد می‌کند که با آن می‌توان از شرّ آنچه در این سوره ذکر شده است پناه گرفت:

﴿ قُلْ: أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴾.

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم.

یکی از معانی «فَلَق» صبح است. معنی دیگری از معانی آن آفرینش کلّ کائنات است. اشاره به هرآن چیزی است که وجود و حیات آن می‌شکافت و پدیدار می‌آید. همان گونه که در سورهٔ انعام فرموده است:

﴿ إِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ ٱلنَّوىٰ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ . . . ﴾.

خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد (و گیاه و درخت از آنها می‌رویاند. همو است که) زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (از قبیل آفریدن انسان از خاک، و تولید شیر از حیوان). (انعام/۹۵)

همچنین فرموده است:

﴿ فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ ٱللَّيْلَ سَكَناً وَ ٱلشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ﴾.

او است که صبح (سیمین را از شب قیرین) پدیدار ساخته است (تا زندگان برای کسب معاش به تلاش ایستند) و شب را مایهٔ آرامش (و آسایش جسم و جان،) و خورشید و ماه را وسیلهٔ حساب (مردمان در امور روزمرّهٔ عبادی و تجاری خود) کرده است. (انعام/۹۶)

چه مراد از «فَلَق» صبح باشد، و انسان پناه به پروردگار صبحی ببرد که در پرتو نور و روشنائی از شرّ و بلای هرچیز پیچیدهٔ پنهان ایمن می‌سازد، و چه هدف آفرینش هستی باشد، و انسان پناه به پروردگار آفرینش هستی

۱- نسائی آن را روایت کرده است.

۲- بخاری آن را روایت کرده است.

ببرد از شرّ و بلای آفریدگان او، معنی هم‌آوا و همنوا با چیزی است که بعد از آن می‌آید:

﴿ مِنْ شَرِّ مٰا خَلَقَ ﴾.

از شرّ هرآنچه خداوند آفریده است.

یعنی از شرّ آفریدگانش چه کلّی و چه جزئی. آفریدگان یزدان شرّها و بلاهائی دارند در حالتهائی که یکی با دیگری تماس و پیوند پیدا می‌کند. همچنین خوبیها و نیکیهائی دارند در حالتهای دیگری که پیدا می‌کنند. پناه بردن به خدا در اینجا از شرّها و بلاهای آنها است تا خوبیها و نیکیهای آنها بماند و بس. خداوندی که آنها را آفریده است می‌تواند آنها را به راهی رهنمود و رهنمون کند، و حالتهای آنها را به گونه‌ای دگرگون گرداند و در مسیری بچرخاند که خوبیها و نیکیهای آنها پدیدار و نمودار آید نه شرّها و بلاهای آنها.

﴿ وَ مِنْ شَرِّ غٰاسِقٍ إِذٰا وَقَبَ ﴾.

و از شرّ شب بدان گاه که کاملاً فرامی‌رسد (و جهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد).

«غٰاسِق» در لغت به معنی جهنده و دمنده است. «وَقْب» هم به معنی گودی و گودالی در کوه است که آب از آنجا پائین می‌آید. در اینجا بیشتر به معنی شب و آنچه در آن است می‌باشد. شبی که فرامی‌رسد و جهان را زیر بال و پر خود می‌گیرد. شب بدین هنگام خود به خود هراسناک و ترس‌آور است. گذشته از این، شب به دل و درون انسان می‌اندازد که چه بسا چیز پنهانی دررسد و حادثهٔ ناگهانی درگیرد، از هر قسم و از هر نوعی که به تصوّر درنمی‌آید. از قبیل: جانور درّنده‌ای که می‌تازد. دزد بیشرم و رسوائی که بی‌باکانه خود را به خانه‌ها می‌اندازد، دشمن حیله‌گری که دستیابی و دسترسی پیدا می‌کند. حشرهٔ نیش‌زننده و زهرآگینی که می‌خزد و می‌آید. وسوسه‌ها و غمها و اندوه‌ها و ناراحتیهائی که در شب سرمی‌رسند یا به دلها و درونها می‌خزند، و ذهن و شعور و عقل و هوش را می‌برند. شیطانی که تاریکی بدو کمک می‌کند که به تلاش ایستد و وسوسه‌ها به دل اندازد. از شهوت و هوا و هوسی که در تنهائی و در تاریکی بیدار و برانگیخته می‌گردد. از هرچیز پیدا و ناپیدائی که می‌جنبد و حرکت می‌کند و یورش می‌آورد . . . در شب بدان گاه که فرامی‌رسد و جهان را فرامی‌گیرد و تاریکِ تاریک می‌گردد.

﴿ وَ مِنْ شَرِّ ٱلنَّفّٰاثٰاتِ فِي الْعُقَدِ ﴾.

و از شرّ کسانی که در گره‌ها می‌دمند (و با نیرنگ‌سازی و حقّه‌بازی خود، اراده‌ها، ایمانها، عقیده‌ها، محبّتها، و پیوندها را سست می‌نمایند و فساد و تباهی می‌کنند).

«نَفّٰاثٰات»: دمندگان در گره‌ها . . . مراد زنان جادوگری است که با نیرنگبازی، حواسّ و اعصاب را گول می‌زنند، و به دلها و درونها وسوسه‌ها می‌اندازند، و ذهن و شعور را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنان چیزهائی همچون رشته یا عمامه را چند بار گره می‌زنند و بدانها فوت می‌کنند و می‌دمند، همان گونه که در آداب و رسوم جادوگری و وسوسه‌انگیزی، مرسوم و معمول است.

جادو سرشت اشیاء را تغییر نمی‌دهد، و حقیقت تازه‌ای را در چیزها به وجود نمی‌آورد. ولی جادو به حواسّ و ذهن و شعور انسان ـ آن گونه که جادوگر می‌خواهد ـ

چیزهائی را تلقین می‌کند و به خیال او می‌اندازد. جادو این گونه است، همچنان که قرآن مجید در داستان موسی علیه‌السلام آن را به تصویر می‌زند و در سورهٔ طه می‌فرماید:

﴿ قَالُوا: يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ. قَالَ: بَلْ أَلْقُوا. فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ. فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ. قُلْنَا: لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ. وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ . . . ﴾.

(جادوگران باد به غبغب انداخته) گفتند: ای موسی! آیا تو اوّل (هنرنمائی خود را می‌کنی و عصای خود را) می‌اندازی، یا ما اوّل (دست به کار شویم و اسباب و ادوات جادوی خویش را) بیندازیم (و کار تو را یکسره سازیم؟ موسی) گفت: شما اوّل (شروع کنید و آنچه دارید جلو) بیندازید. (آنان طنابها و عصاهای خود را انداختند. موسی) چنان به نظرش رسید که بر اثر جادوی ایشان، به ناگاه طنابها و عصاهای آنان (مار شده‌اند و می‌خزند و) تند راه می‌روند. در این هنگام موسی در درون خود، احساس اندکی هراس کرد. گفتیم: مترس! حتماً تو برتری (و بر آنان چیره می‌شوی و کارهای باطلشان را شکست خواهی داد). و چیزی را که در دست راست داری بیفکن تا همهٔ ساخته‌های (مزوّرانه و شعبده‌بازیهای مکّارانهٔ) ایشان را به سرعت ببلعد. چرا که کارهائی را که کرده‌اند، نیرنگِ جادوگر است، و جادوگر هرکجا برود پیروز نمی‌شود .... (طه/۶۵-۶۹)

بدین منوال و بر این روال مشاهده می‌گردد که ریسمانها و عصاهایشان عملاً و واقعاً مار نگشته است. بلکه به خیال مردمان ـ و موسی که با ایشان همراه بوده است ـ چنین رسیده است که ریسمانها و عصاها می‌جنبند و به حرکت درمی‌آیند، بدان اندازه و آن گونه که به دل و درون موسی ترس و هراس انداخت. سپس خدا او را از ترس و هراس نجات می‌دهد و آرام می‌گیرد و ثابت‌قدم می‌گردد. وقتی هم عصای موسی عملاً و واقعاً به مار تبدیل می‌گردد و ریسمانها و عصاهای ایشان را می‌بلعد و قورت می‌دهد، ریسمانها و عصاهائی که جادو شده‌اند و به ظاهر مار گردیده‌اند. سرشت جادو این گونه است و ما باید در این حدّ و مرز آن را بپذیریم و تسلیم آن بشویم و بس. جادو با این

چنین سرشتی در مردمان تأثیر می‌گذارد، و در آنان احساسها و خیالهائی پدید می‌آورد که جادوگر پیام می‌دهد و آن را برمی‌انگیزد . . . احساسها و خیالهائی که مردمان را به ترس و هراس می‌اندازد، و ایشان را به راهی می‌دارد و می‌برد که جادوگر آن را می‌خواهد. بدین اندازه اکتفاء می‌کنیم و بیش از این در بارهٔ سرشت جادو و در گره‌ها دمیدن سخن نمی‌گوئیم . . . این هم شرّ و بلا است و باید از آن خود را در پناه خدا انداخت و بدو پناه جست، و در کنف حمایت و حفاظت او جای گرفت و آرمید.

روایتهائی نقل گردیده است ـ برخی صحیح ولیکن غیرمتواترند ـ مبنی بر این که لبید پسر اعصم یهودی پیغمبر ﷺ را در مدینه جادو کرد . . . گویا چند روزی، و گویا چند ماهی . . . تا بدانجا که به نظر پیغمبر ﷺ چنین می‌رسید که با همسران خود نزدیکی زناشوئی می‌کند، در صورتی که به نزد ایشان نمی‌رفته است و نزدیکی زناشوئی نمی‌کرده است. این روایتی است. در روایت دیگری آمده است: تا بدانجا که به نظر پیغمبر ﷺ می‌آمد که کاری را کرده است در صورتی که آن را انجام نداده است. این دو سوره به عنوان دعا و نوشته برای پیغمبر خدا ﷺ نازل گردیده‌اند. وقتی که جادوی مورد نظر ـ همان گونه که در خواب دیده بود ـ در حقّ او انجام پذیرفت، این دو سوره را خواند و گره‌ها باز شدند، و بدی و بلا از او دور گردید.

امّا این روایتها با اصل عصمت نبوی در کار و در تبلیغ مخالف هستند، و با اعتقادی نمی‌خوانند که هرکاری از کارهای پیغمبر ﷺ و هر سخنی از سخنان او قانون و شریعت بشمار می‌آید. حتّی این روایتها با قرآن که جادو را از پیغمبر ﷺ نفی کرده است برخورد دارد.[1] قرآن همچون تهمتی را که مشرکان ادّعاء می‌کردند تکذیب می‌کند و دروغ می‌شمارد.[2] بدین سبب این روایتها مردود است . . . احادیث آحاد در کار عقیده معتبر بشمار نمی‌آید. مرجع و منبع قرآن است. تواتر شرط عمل به احادیث در اصول اعتقاد است. گذشته از این، این دو سوره در مکّه نازل گردیده‌اند. این هم چیزی است که اصل و اساس روایتهای دیگر را سست می‌کند و از پایه ویران می‌سازد.

﴿ وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ ﴾.

و از شرّ حسود بدان گاه که حسد می‌ورزد.

حسادت یک انفعال روانی در برابر نعمتی است که خدا به برخی از بندگان خود داده است، و خواسته می‌شود آن نعمت از میان برود. حال، شخص حسود این انفعال روانی را دنبال کند با سعی و تلاش خود برای از میان بردن آن نعمت، به سبب کینه‌توزی و خشم و کینی که نسبت به صاحب نعمت دارد، یا به انفعال روانی بسنده کند. زیرا در این صورت احتمال دارد شرّ و بلائی به دنبال این انفعال روانی قرار بگیرد.

ما مجبوریم که از شدّت و حدّت نفی کردن چیزی بکاهیم که با آن آشنا نیستیم. در گسترهٔ این هستی رازها و اسراری است، و در روان انسان، و در دستگاه‌های

۱- نگا: اسراء/۴۷ و فرقان/۸ (مترجم)

۲- برای مصون و محفوظ ماندن انبیاء از سحر و جادو، مراجعه شود به: شعراء/۱۵۳ و ۱۸۵. (مترجم)

بدن انسان، رازها و اسراری است که ما از آنها بی‌خبریم، و تا به امروز از آن رازها و اسرار سردرنیاورده‌ایم و علّت وقوع آنها را نمی‌دانیم . . . برای مثال: تلپاتی یا تماس از راه دور. در این کار ارتباطها میان اشخاص دور از همدیگر صورت می‌پذیرد، ارتباطهائی که شکّ و تردیدی در وقوع آنها نیست، چون اخبار در این زمینه متواتر، و آزمونهای مثبت زیادی در آن انجام گرفته است. هنوز که هنوز است علّت و سبب وقوع تلپاتی با معلوماتی که در دست است روشن نگردیده است و ناشناخته مانده است. هیپنوتیزم یا خواب مغناطیسی نیز این چنین است. هیپنوتیزم امروزه به طور مکرّر صورت می‌گیرد، و راز سرپوشیده‌ای است و چگونگی آن نامعلوم است . . . جدای از تلپاتی و هیپنوتیزم، رازهای زیادی در جهان و رازهای بسیاری در نفس انسان و در دستگاه‌های وجود بشر ناگشوده مانده است . . .[۱]

هرگاه حسود حسادت ورزد، و انفعال روانی معیّنی را متوجّه شخص مورد حسادت نماید، نمی‌توان این متوجّه ساختن را نفی کرد، به بهانهٔ این که علم و دانش و ادوات امتحان ما به راز این تأثیر و چگونگی آن دسترسی پیدا نمی‌نماید و راز آن را کشف نمی‌کند. چه ما در این میدان جز مقدار اندکی نمی‌فهمیم و نمی‌دانیم، و این مقدار اندک هم اغلب تصادفی کشف و برملا می‌گردد، و بعد از آن به عنوان یک حقیقت واقعی پذیرفته می‌گردد.

در اینجا شرّ و بلائی است و باید از آن به یزدان پناه برد و پناه جست، و خویشتن را به جوار حمایت و عنایت او انداخت[۲] . . .

خدا با مرحمت و لطفی که دارد پیغمبر خود ﷺ را و بعد از او امّت او را رهنمود و رهنمون به پناه بردن بدو از دست این شرّها و بلاها می‌فرماید. قطعی و حتمی است اگر مردمان برابر رهنمود و رهنمون یزدان بدو پناه ببرند، بدیشان پناه می‌دهد، و آنان را به‌طور کلّی و جزئی از این شرّها و بلاها می‌رهاند و در پناه خود می‌دارد.

بخاری با سندی که دارد، از عائشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ روایت کرده است که گفته است. «پیغمبر ﷺ هرشب وقتی که به رختخواب خود می‌رفت، کف دستهایش را کنار همدیگر می‌آورد، سپس دو سورهٔ: ﴿قل هو الله أحد...﴾ و ﴿قل:أعوذ برب الفلق...﴾ را می‌خواند و به کف دستهایش فوت می‌کرد و می‌دمید. آن گاه تا آنجا که می‌توانست دستهایش را بر بدنش می‌کشید و می‌مالید. نخست سر، سپس رخسار، آن گاه قسمت پیشین بدنش را دست می‌کشید و مسح می‌کرد . . . این کار را سه بار انجام می‌داد». اصحاب سنن این فرموده را این چنین روایت کرده‌اند . . .



۱ـ از جملهٔ این رازهای ناگشودهٔ سر به مهر، کارهای شگفت و شگرفی است که دراویش، و مرتاضان هندی، و بت‌پرستان آفریقائی انجام می‌دهند. (مترجم)

۲ـ استاد شیخ محمّد عبده در تفسیر «اَلنَّفّاثاتِ فِي الْعُقَدِ» و «حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» رأی دیگری دارد. آن را در تفسیر جزء عم خود ذکر کرده است. بدان مراجعه شود. مرجع او همان‌گونه که قبلاً در سورهٔ فیل گفتیم گرایش به مدرسهٔ عقلانی برای تنگ کردن کمربند غیبیّات است.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ناس مکّی و ۶ آیه است

سُورَةُ النَّاسِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿١﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿٢﴾ إِلَٰهِ النَّاسِ ﴿٣﴾ مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردمان. به مالک و حاکم (واقعی) مردمان. به معبود (به حقّ) مردمان. از شرّ وسوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشتن را در پناهش داری). وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد (و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبیها و واجبات می‌خواند. در سینه‌های مردمانی) از جنّیها و انسانها.

در این سوره به پروردگار مردمان پناه برده می‌شود، آن کسی که مالک و حاکم مردمان است. چیزی که از او پناه گرفته می‌شود شرّ وسوسه‌گری است که واپس می‌رود و واپس می‌کشد. وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد، در سینه‌های مردمانی از جنّیها و انسانها.

پناه بردن به پروردگار مالک و حاکم و معبود، صفاتی از یزدان سبحان را در خود گرد می‌آورد و پیش چشم می‌دارد که شرّ را به طور عامّ، و شر وسوسه‌گری را که واپس می‌رود به طور خاصّ، دفع و دور می‌گرداند.

«رَبّ»: به معنی پرورش‌دهنده و راهنما و سرپرست و پاسدار است. «مَلِک»: به معنی مالک حاکم متصرّف است. «إِله»: به معنی والای چیرهٔ غالب است . . . در این صفات، حمایت و حفاظت از شرّی است که به سینه‌ها می‌خزد . . . سینه‌ها هم نمی‌دانند چگونه به دفع آن بکوشند، چون شرّ نهان و پنهان است.

خداوند پروردگار هر چیزی، و مالک و حاکم هرچیزی، و معبود هرچیزی است. ولیکن ذکر کردن مردمان به طور خاصّ در اینجا ایشان را بر آن می‌دارد احساس قربت و نزدیکی کنند در جایگاهی که جایگاه پناه بردن و حمایت طلبیدن است.

خداوند در پرتو مهر و محبّت خود پیغمبرش ﷺ را و امّت او را رهنمود و رهنمون می‌سازد که بدو پناه ببرند و در جوار او خویشتن را در امن و امان دارند. معانی این صفات را به نظر آورند و با آنها از شرّی خود را حفظ کنند که پنهان و نهان می‌خزد، و آنان نمی‌توانند به دفع آن بکوشند و آن را از خود به دور دارند مگر با کمک و یاری پروردگار مالک و حاکم و معبود. این شرّ ایشان را فرامی‌گیرد از راهی و به گونه‌ای که به خود نمی‌آیند و متوجّه نمی‌گردند، و حساب و کتاب آن را نمی‌کنند و پیش چشم نمی‌دارند.

وسوسه: صدای پنهان و نهان است. خُنُوس که مصدر «خَنّاس» است به معنی پنهان شدن و برگشتن است. «خَنّاس» کسی است که سرشت او چنان است که بسیار پنهان می‌شود و بسیار برمی‌گردد و بازمی‌گردد.

نصّ قرآنی نخستین صفتی که بیان می‌دارد عبارت است از:

﴿ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴾.

وسوسه‌گری که واپس می‌رود (اگر برای چیره شدن بر او، از خدا کمک بخواهی و خویشتن را در پناهش داری).

و عمل و کار او را مشخّص می‌کند و پیش چشم می‌دارد:

﴿ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴾.

وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردمان به وسوسه می‌پردازد (و ایشان را به سوی زشتی و گناه و ترک خوبیها و واجبات می‌خواند).

آن گاه ماهیّت او را معیّن و مشخّص می‌نماید:

﴿ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ ﴾.

از جنّیها و انسانها.

این ترتیب در حسّ و شعور بیداری و هوشیاری برمی‌انگیزد و انسان را آگاه و هوشیار می‌گرداند تا حقیقت وسوسه‌گری شناخته شود که واپس می‌رود. این بیدارباش و هوشیارباش بعد از صفتی می‌آید که از او در آغاز سخن، ذکر گردیده است. همچنین این ترتیب بدان منظور است راه و شیوه‌ای ساخته و روشن گردد که شرّ او بدان تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد تا برای دفع آن یا پائیدن آن آمادگی پیدا شود.

نفس انسان وقتی که پس از این تشویق و ترغیب و هوشیارباش و بیدارباش می‌داند که وسوسه‌گری که واپس می‌رود در سینه‌های مردمان نهانی و پنهانی به وسوسه می‌پردازد، و او جنّ است و نهان است، و یا او از جنس مردمان است، مردمانی که بسان دسیسه‌بازی جنّیان در سینه‌های آدمیان به دسیسه‌بازی می‌پردازند، و بسان وسوسهٔ شیاطین به وسوسه کردن دست می‌یازند . . . وقتی که نفس انسان متوجّه این گردید، خودش را آماده برای دفاع می‌سازد، در حالی که از کمینگاه و محلّ ورود و راه و روش وسوسه‌گران اطّلاع پیدا کرده است!

نمی‌دانیم وسوسه کردن جنّیان چگونه انجام می‌گیرد و به اتمام می‌رسد. ولیکن آثار وسوسهٔ جنّیان را در واقعیّت نفسها و در واقعیّت زندگی می‌یابیم، و می‌دانیم پیکار میان آدم و ابلیس از قدیم بوده است، و اهریمن آن جنگ را از دیرباز اعلان کرده است، جنگی که از نهاد شرّ موجود در وجودش برخاسته است، و از تکبّر و حسادت و کینه‌توزی او در حقّ انسان بردمیده است و برجوشیده است! برای این پیکار از خدا کسب اجازه کرده است و فرمان آن را خواسته است. یزدان سبحان هم برای حکمتی که خودش مصلحت می‌داند به اهریمن همچون اجازه‌ای را داده است. امّا در این پیکار، یزدان انسان را بدون اسلحه رها نکرده است. بلکه سپری از ایمان برای او ترتیب داده است، و از یاد و ذکر خدا توشه‌ای برایش مهیّا نموده است، و از پناه بردن و خود را به جوار قادر متعال انداختن اسلحه‌ای برایش ساخته است . . . هرگاه انسان از سپر و توشه و اسلحهٔ خود غافل گردد در این صورت او است که سرزنش می‌گردد و لومه می‌شود.

از ابن‌عبّاس ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُمَا ـ روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

«اَلشَّيْطانُ جاثِمٌ عَلىٰ قَلْبِ ابْنِ آدَمَ فَإِذا ذَكَرَ اللهَ تَعالىٰ خَنَسَ، وَ إِذا غَفَلَ وَسْوَسَ».[۱]

«اهریمن بالای دل آدمیزاد چمباتمه زده است. هرگاه آدمیزاد به ذکر خداوند بزرگوار بپردازد اهریمن واپس می‌رود و به ترک او می‌گوید. و هرگاه آدمیزاد از خدا غافل گردد به وسوسه می‌پردازد».

ما انسانها از وسوسه‌های آدمیزادگان چیزهای زیادی سراغ داریم. چیزهائی را سراغ داریم که از وسوسهٔ شیاطین شدیدتر و بدتر است!

رفیق بدی که به دسیسهٔ شرّ می‌پردازد و آن را به دل رفیق خود و به عقل رفیق خود می‌اندازد، از راهی که و به گونه‌ای که حساب آن را نمی‌کند، و از راهی که و به گونه‌ای که آن را نمی‌پاید و مواظب آن نمی‌گردد، چون او را رفیق امین می‌داند! و سخن‌چینی که سخن را می‌آراید، و آن را می‌برد و می‌آورد، تا چنین جلوه‌گر می‌آید که سخن او حقّ آشکاری است و هیچ گونه شکّ و تردیدی در آن نمی‌ماند . . . فروشندهٔ شهواتی که از راه‌های غریزه وارد می‌شود و به گول زدن می‌پردازد، و چیزی او را نمی‌راند و به دفع آن

۱- بخاری آن را روایت کرده است و آن را از جملهٔ احادیث معلّق شمرده است.

نـمی‌کوشد مگـر بـیداری دل و مـدد خـدا . . . ده‌هـا وسوسه‌گری که واپس می‌روند و دامها را می‌گسترند و آنها را می‌پوشانند و پنهان می‌گردانـند، و بـا آنـها از راه‌های نهانِ دلها به دلها داخل می‌شوند، راه‌های نهانی که مـی‌شناسند و سـراغ دارنـد، یـا آنـها را جستجو می‌نمایند و پیدا می‌کنند . . . همچون آدمیزادگـانی از جنّیها شرورتر و بدترند و نهانی‌تر از آنان به دلها راه پیدا می‌کنند!

انسان از دفع وسوسهٔ نهان ناتوان است. بـدین خـاطر خداوند انسان را به توشه و سپر و اسلحه‌اش در ایـن پیکارِ هراس‌انگیز رهنمود و رهنمون می‌فرماید!

نگرش دیگری در میان است، نگرشی که دارای محتوا و معنای والائی در موصوف کردن وسوسه‌گر با صفت «خَنّاس» یعنی واپس‌رونده است . . . این صفت از یک سو بر نهان شدن و پنهان گردیدنِ وسـوسه‌گـر دلالت دارد. وسوسه‌گر نهان مـی‌شود و پـنهان مـی‌گردد تـا فرصت دست می‌دهد. آن وقت آهسته آهسته حـرکت می‌کند و به وسوسه کردن می‌پردازد. ولی از دیگر سو پیام ضعف خود را به کسی می‌دهد که بیدار می‌شود و به نیرنگ او پی می‌برد، و راه‌های نفوذیِ سینهٔ خود را می‌بندد. وسوسه‌گر ـ چه از جنّیها باشد و چه از انسانها ـ وقتی که با او مبارزه و مقابله شود واپس می‌کشد، و از آنجا که آمده است بـرمی‌گردد، و سـر بـه گـریبان می‌نهد و مخفی می‌گردد و پنهان و نهان مـی‌شود. یـا بدان‌گونه درمی‌آید که پیغمبر بزرگوار ﷺ در مثال دقیق خود آن را به تصویر کشیده است:

«فَإِذٰا ذَکَرَ اللهَ تَعٰالیٰ خَنَسَ، وَ إِذٰا غَفَلَ وَسْوَسَ».

«هرگاه آدمیزاد به ذکر خداوند بزرگوار بپردازد اهریمن واپس می‌رود و به ترک او می‌گوید، و هرگاه آدمیزاد از خدا غافل گردد به وسوسه می‌پردازد».

این نگرش، دل را در رویاروئی و مبارزهٔ با وسوسه‌گر تقویت می‌کند و قوّت می‌بخشد. چه او وسوسه‌گر است و در برابر تـوشه و سـاز و بـرگ پـیکار مـؤمن، بس ضعیف است.

امّا از ناحیهٔ دیگری پیکار طـولانی است و هـرگز بـه نهایت نمی‌رسد. زیرا وسوسه‌گر پیوسته چمباتمه‌زننده و واپس‌رونده است و در کمین غفلت مـی‌نشیند. یک بار بیدار و هوشیار ماندن و بودن انسان را از بیدار و هوشیار ماندنها و بودنها بی‌نیاز نمی‌گرداند . . . جنگ تا روز قیامت گاهی به نفع این و گاهی به نفع آن بـر دوام است. همان گونه که قرآن مجید در موارد مختلفی آن را به تصویر کشیده است. از جـمله ایـن تـصویر شگفت و شگرف در سورهٔ اسراء است:

﴿ وَ إِذْ قُلْنٰا لِلْمَلاٰئِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ، فَسَجَدُوا إِلاّٰ إِبْلیسَ، قٰالَ: أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طیناً؟ قٰالَ: أَرَأَیْتَکَ هٰذَا الَّذی کَرَّمْتَ عَلَیَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنی إِلیٰ یَوْمِ الْقِیامَةِ لَأَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلاّٰ قَلیلاً. قٰالَ: اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزٰاؤُکُمْ جَزٰاءً مَوْفُوراً. وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِکَ، وَ أَجْلِبْ عَلَیْهِمْ بِخَیْلِکَ وَ رَجِلِکَ، وَ شٰارِکْهُمْ فِی الْأَمْوٰالِ وَ الْأَوْلاٰدِ، وَ عِدْهُمْ، وَ مٰا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰانُ إِلاّٰ غُرُوراً. إِنَّ عِبٰادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطٰانٌ. وَ کَفیٰ بِرَبِّکَ وَکیلاً ﴾.

زمانی (را یادآور شو) که ما به فرشتگان گفتیم: بـرای آدم کرنش کنید. فرشتگان جملگی کـرنش کـردند مگـر ابـلیس (کـه از جـنّیان بـود و در مـیان فـرشتگان قـرار داشت. او که نمونهٔ کامل استکبار بود) گفت: آیـا بـرای کسی کرنش کنم که او را از گِل آفـریده‌ای؟ (مـن کـه از آتشم، بهتر از آدمـم! عـالی بـرای دانـی چگـونه تـعظیم کند؟). شیطان گفت: به من بگو که آیا ایـن هـمان کسـی است که او را بر من ترجیح و گرامی داشته‌ای؟! (جـای تـعجّب است). اگـر مـرا تـا روز قـیامت زنـده بـداری، فـرزندان او را هـمگی جـز انـدکی (بـا گـمراهـی) نـابود می‌گردانم (و لگامِ وسوسه را به دهانشان می‌زنم و به جادهٔ خطا و گناهشان می‌کشانم). خدا فرمود: برو! (تـا روز رسـتاخیز بـه تـو مـهلت داده مـی‌شود و هـرچـه مـی‌خواهـی بکـن. آدمـیزادگـان از عـقل و اراده برخوردارند) کسانی که از ایشان از تـو پـیروی کـنند،

دوزخ سـزای شـما (اهـریمن و آنـان) است و سـزای فراوان و بی‌نقصانی است. و بترسان و خوار گردان با ندای (دعوت به معصیت و وسوسهٔ) خود هـرکسی از ایشان را که توانستی، و لشکر سواره و پیادهٔ خود را بر سـرشان بشـوران و بـتازان (و هـمهٔ تـلاش خـویش را برای شکست دادن و گول زدن ایشان به کار گیر) و در اموال آنان (با تشویق و تـحریکشان بـرای کسب آن از حرام و صرف آن در حرام) و در اولاد ایشان (با گـول زدن اولیاء و رهنمود فرزندانشان بـه کـفر و فسـاد در پرتو تربیت نادرستشان) شرکت جوی، و آنـان را (بـه نبودن حساب و کتاب و بهشت و دوزخ، یا به شـفاعت خدایان و بتان و بزرگواری خاندان و غیره) وعده بده (و بفریب). و وعدهٔ شیطان به مردمان جز نیرنگ و گول نیست. بیگمان سلطه‌ای بر بندگان (مخلص و مؤمن) من نخواهی داشت، و همین کافی است که (ایشان در پـناه خدایند و) پـروردگارت حـافظ و پشـتیبان (ایـن چـنین بندگان) است. (اسراء/۶۱-۶۵)

این جهان‌بینی در بارهٔ پیکار و انگیزه‌های شرّ در آن ـ چه مستقیماً از طرف اهریمن، و چه از طرف کارگزاران آدمیزاد او ـ بیانگر این واقعیّت است که انسان در این پیکار همیشه شکست نمی‌خورد و مـغلوب نـمی‌گردد. زیرا پروردگار و مالک و معبود او بر هـمهٔ آفـریدگان خود غالب و چیره است. هرچند به اهریمن اجازهٔ جنگ عطاء فرموده است، امّا زمام اختیار او را در دست دارد، و او را جز بر کسانی مسلّط نمی‌گرداند که از پروردگار و مالک و معبودشان غافل می‌گردند. ولی کسانی که به یاد خدا هستند و به ذکر او می‌پردازند آنان از شرّ و بلا و انگیزه‌های نـهان آن رهـا و ایـمن هسـتند. در ایـن صورت باید دانست خیر و خوبی به نیروئی نسبت داده می‌شود که جز آن نیرو، نیروئی نـیست. و بـه حـقّ و حقیقتی نسبت داده می‌شود که حقّ و حقیقتی جز آن حقّ و حقیقت وجود ندارد. به پروردگار و مالک و مـعبود نسبت داده می‌شود. شرّ بـه وسـوسه‌گـر واپس‌رونـده نسبت داده می‌شود. وسوسه‌گر واپس‌رونـده‌ای کـه از رویـاروئی نـاتوان است، و هـنگام رویـاروئی واپس مـی‌کشد، و در بـرابـر پـناه بـردن بـه خـدا شکست می‌خورد...

این کامل‌ترین جهان‌بینی موجود در بارهٔ حقیقت خیر و خـوبی و شـرّ و بـدی است. هـمچنین ایـن بـرترین جـهان‌بینی است، آن جـهان‌بینی کـه دل را از شکست مصون و محفوظ می‌دارد، و آن را از نـیرو و یـقین و آرامش و اعتماد و اطمینان لبریز و سرشار می‌گرداند ... حمد و سپاس در آغاز و انجام خدا را سـزا است . . . تکیه بر او است، و توفیق در دست او است . . . از او مدد و یاری خواسته می‌شود و بس، و یار و یـاور او است و بس . . .



بِحَمْدِ اللهِ تَعَالیٰ جزء سی‌ام به پایان آمد.

و با به پایان آمدن آن، «فی ظلال القرآن» پایان گرفت.



خدا را سپاس می‌گویم که ترجمهٔ تفسیر فی ظلال‌القرآن پس از حدود دوازده سال، در تاریخ ۸۴/۱۰/۲۱ که چهارشنبه و روز عید قربان است به اتمام رسید. اَلْحَمْدُلِلّٰهِ أَوَّلاً وَ آخِراً

مصطفی خرّم‌دل